



دروس خارج تفسیر

سال ۹۲-۹۱

حضرت آیت الله جوادی آملی

(به همراه صوت دروس)

بسم الله الرحمن الرحيم

آرشیو دروس خارج تفسیر آیت الله العظمی عبدالله جوادی آملی ۹۲-۹۱

نویسنده:

آیت الله العظمی عبدالله جوادی آملی

ناشر چاپی:

سایت مدرسه فقاهت

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

آرشیو دروس خارج تفسیر آیت الله العظمی عبدالله جوادی آملی۹۲-۹۱

مشخصات کتاب

سرشناسه:جوادی آملی، عبدالله،۱۳۱۲

عنوان و نام پدیدآور:آرشیو دروس خارج تفسیر آیت الله العظمی عبدالله جوادی آملی۹۲-۹۱ /عبدالله جوادی آملی.

به همراه صوت دروس

منبع الکترونیکی : سایت مدرسه فقاهت

مشخصات نشر دیجیتالی:اصفهان:مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، ۱۳۹۶.

مشخصات ظاهری:نرم افزار تلفن همراه و رایانه

موضوع: خارج تفسیر

آیات ۱ تا ۵ سوره قصص ۹۱/۰۷/۰۱

.Your browser does not support the audio tag

(طسم (۱) تِلْکَ آیَاتُ الْکِتَابِ الْمُبِینِ (۲) نَتْلُوا عَلَیْکَ مِن نَبَإِ مُوسَـی وَفِرْعَوْنَ بِالْحَقِّ لِقَوْمٍ یُؤْمِنُونَ (۳) إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِی الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِیَعاً یَسْتَضْعِفُ طَائِفَةً مِّنْهُمْ یُذَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ وَیَسْتَحْیِی نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ کَانَ مِنَ الْمُفْسِدِینَ (۴) وَنُرِیدُ أَن نَّمُنَّ عَلَی الَّذِینَ اسْتُضْعِفُوا فِی الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِینَ (۵))

سوره مبارکه «قصص» در مکه نازل شد شاهد نزول این سوره در مکه, عناصر محوری این سوره است چون سوَر مکّی ناظر به اصول دین یعنی توحید و وحی و نبوّت و معاد از یک سو, و خطوط کلی فقه و حقوق و اخلاق بدون تفصیل از سوی دیگر است و بخشی از قصص انبیا(علیهم السلام) هم در این سوَر است. در این سوره مبارکه «قصص» از مسائل فقهی مبسوط نظیر جهاد, نظیر صوم, نظیر خمس, نظیر بخش های تفصیلی صلات سخنی به میان نیامده.

مطلب دیگر آن است که فضای مکه در زمان نزول این سوره مبارکه یک فضای خفقان و اختناق بود یک گروه کمی به وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) ایمان آوردند و صنادید قریش, سران کفر هم با دعوت پیغمبر مخالف بودن هم با دعوای او, دعوت حضرت به توحید و نبوت و معاد بود, دعوای آن حضرت هم ادّعای رسالت بود او مدعی بود که من رسولم, پیامش هم توحیدی بود مشرکان مکه هم با دعوت حضرت مخالف بودند هم با دعوای او و این گروه اندکی که به حضرت ایمان آوردند تحت فشار و ظلم مشرکان قریش بودند در چنین فضایی ذات اقدس الهی هم برهان بر سنّت خود اقامه کرد که دأب الهی چیست و هم قصّه وجود مبارک موسای کلیم(سلام الله علیه) را در بخش خفقان مصر ذکر کرد که در

زمان خفقان مصر خدای سبحان کودکی را به دنیا آورد در همان مصر این را پروراند، فشار فرعون بر پیروان وجود مبارک موسای کلیم زیاد بود اینها مجبور به مهاجرت شدند سرانجام فرعون مصر به هلاکت رسید و همین بنی اسرائیل مستضعف دوباره وارث زمین شدند و در مصر حکومت کردند این بخش را ذات اقدس الهی برای تأیید مسلمان های صدر اسلام در مکه نازل کرد.

کلمه قصص هم مفرد است جمع نیست اینکه فرمود: (نَحْنُ نَقُصُّ عَلَیْکَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ) (۱) نه «أحسن القِصص» سرّش آن است که این مفعول مطلق نوعی است «نحن نقصّ علیک قصصاً أحسن» که این (أَحْسَنَ الْقَصَصِ) مثل «جلستُ أحسن الجلوس» مفعول مطلق نوعی است «قعدت أحسن القعود» نه اینکه «أحسن القِصص» باشد جریان وجود مبارک یوسف از بهترین قصه های قرآنی باشد (أَحْسَنَ الْقَصَصِ) است نه «أحسن القِصص». در جریان وجود مبارک پیغمبر هم همین طور است فرمود ما قَصص حق داریم این مفرد است جمع نیست در سوره مبارکه «آل عمران» آیه ۶۲ به این صورت بود (إِنَّ هذَا لَهُوَ الْقَصَصُ الْحَقُّ) این یک داستان سرایی حق است باطل در آن نیست، گزاف در آن نیست، کم و زیاد در آن نیست. هم قَصص حقّ خبری است، هم حقّ مُخبری. هم خود این قصص و داستان حق است، هم گوینده مُحق است؛ همان طوری که در گزارش ها و در خبرها دو عنصر لازم است یکی صِدق خبری، یکی صِدق مخبری؛ یعنی گزارشگر اگر دروغگو باشد انسان به خبر او اطمینان پیدا نمی کند ولو خبرش در خصوص این مورد راست باشد ولی او مورد وثوق نیست در اینجا هم قَصص حق است هم آن قَصّاص مُحق است خدا این قصص حق را برای وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) تبیین می کند.

می فرماید این آیات قرآن کریم مقام و منزلتش والاست از آن آیات به (تِلْکَ) اشاره کرد با اینکه آیات حاضرند نظیر (ذلِکَ الْکِتَابُ لَا رَیْبَ فِیهِ) (۲) که این اشاره به بُعد منزلت و مقام است وگرنه «هذه الآیات» است نه «تلک الآیات»، ثانیا این کتاب خودش روشن است و روشنگر؛ هم حق را بیان می کند هم به وضوح بیان می کند تلاوت آیات این کتاب هم به عهده خداست هم خدای سبحان بالحق تلاوت می کند چون (وَمَا کَانَ رَبُّکَ نَسِیّاً) (۳) ، هم شنونده بالحق تلقّی می کند چون (سَنُقْرِئُکَ فَلاَ تَنسَی). (۴) نه مستمع کم و زیاد می کند چون اهل نسیان و فراموشی نیست، نه گوینده کم و زیاد می کند چون اهل نسیان و سهو و فراموشی نیست اگر در سوره مبارکه «اسراء» فرمود: (بِالْحَقِّ أَنزَلْنَاهُ وَبِالْحَقِّ نَزَلَ) (۵) سرّش آن است که هم گوینده حقّ محض است هم شنونده انسانِ کامل معصوم هم آورنده ها فرشته های امین اند (بِأَیْدِی سَفَرَهٍ ٭ کِرَامٍ بَرَرَهٍ) (۶) اینها فرشتگان امین اند امین وحی الهی اند لذا هم تالی بالحق تلاوت می کند هم شنونده بالحق دریافت می کند اگر سخن از تلاوت است صدر و ساقه اش حق است اگر سخن از قَصص است صدر و ساقه اش حق است اگر سخن از نبأ است مُخبر و خبر, صدق و حق است لذا فرمود: (تِلْکَ آیَاتُ الْکِتَابِ الْمُبِینِ ٭ نَتْلُوا) یعنی «نتلوها» (عَلَیْکَ مِن نَبَإِ مُوسَی وَفِرْعَوْنَ بِالْحَقِّ) کلّ قصص حق است؛ اما در خصوص این سوره «قصص» ما از جریان نوح و امثال آنها فعلاً نقل نمی کنیم چون در جریان نوح و امثال نوح یک عدّه کفر ورزیدند اما یک حاکم طاغی (عَلَا فِی الْأَرْضِ) مفسد فی الأرض و امثال ذلک نبود مثل فرعون, در جریان مکه یک سلسله کفار و مشرکان طاغی فی الأرض بودند لذا قصّه موسی و هارون(علیهما السلام) را در این فضای خصوصی مکه ما برای شما نقل می کنیم (نَتْلُوا عَلَیْکَ مِن نَبَإِ مُوسَی وَفِرْعَوْنَ).

۱- (۱) . سوره□ یوسف، آیه□ ۳.

۲- (۲) . سوره□ بقره، آیه□ ۲.

۳- (۳) . سوره□ مریم، آیه□ ۶۴.

۴- (۴) . سوره□ اعلی، آیه□ ۶.

۵- (۵) . سوره□ اسراء، آیه□ ۱۰۵.

۶- (۶) . سوره□ عبس، آیات ۱۵و۱۶ .

البته اخبار موسی و هارون(سلام الله علیهما) سه قسمت است یک قسمت مسائل جزئی تاریخی است موسی در کدام زمان بود چند سال قبل از میلاد بود چه روزی بود اینها بحث های تاریخی است که اصلاً در قرآن کریم مطرح نیست چون قرآن کتاب تاریخ و قصه و اینها نیست. قسمت دوم مبارزات وجود مبارک موسای کلیم بود در بخش های گوناگون همه آنها را در این سوره نقل نمی کند در این سوره قسمت سوم را نقل می کند که یک گروه مستضعفی صبر کردند و هجرت کردند و پیروز شدند و به حکومت رسیدند همین بخش را نقل می کند یعنی شما مسلمان ها و مؤمنان مکه الآن در استضعافید بعد هجرت می کنید بعد به حکومت می رسید بعد برمی گردید مکه را اداره می کنید همان کاری که مستضعفان پیرو وجود مبارک موسای کلیم این کار را کردند اینها مستضعف بودند مجبور شدند مصر را ترک کنند بعد به حکومت رسیدند برگشتند مصر, مصر را هم اداره کردند. در زمان داوود و سلیمان(سلام الله علیهما) اینها در مصر بودند قبلاً اینها در مصر زندگی نمی کردند وقتی وجود مبارک یوسف(سلام الله علیه) به مقام وزارت اقتصاد مصر رسید که فرمود: (اجْعَلْنِی عَلَی خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّی حَفِیظٌ عَلِیمٌ) (۱) حضرت از کنعان، از منطقه فلسطین که به مصر آمد بر اساس همان چاه و زندانی و خریداری و اینها بالأخره در مصر به سِمَت رسید برادرانش و پدر بزرگوارش و اینها هم از کنعان آمدند به مصر آنها که آمدند دست اول و طبقه اول رحلت کردند فرزندان آنها در مصر زندگی کردند تکثیر شدند و جمعیّت زیادی از بنی اسرائیل در مصر به سر بردند وجود مبارک موسای کلیم که آمد همین بنی اسرائیل را سامان بخشید عدّه ای از قِبطی ها هم به وجود مبارک موسای کلیم ایمان آوردند فرعونی که حاکم ظلم مدار بود هم بنی اسرائیل را تحت ستم قرار داد هم پیروان غیر بنی اسرائیلی را که به اینها ملحق شدند. قبلاً از این بنی اسرائیل به عنوان یک مهاجر بهره های کارگری می بردند پُست های کلیدی را به اینها نمی دادند کارگری را بر اینها تحمیل می کردند اینها یک گروه مستضعفی بودند و به اینها هم اجازه نمی دادند اینها بروند سرزمین اصلی شان وجود مبارک موسای کلیم که قیام کرد بعد از اینکه اینها را به توحید دعوت کرد و دعوای رسالتش را ابلاغ کرد معجزه خودش را نشان داد اوّلین حرفی که زد گفت: (فَأَرْسِلْ مَعِیَ بَنِی إِسْرَائِیلَ) (۲) اینها را آزاد کن اینها هر جا می خواهند بروند, بروند و اینها هم در این کشور اگر زندگی می کنند در این منطقه اگر زندگی می کنند یک سهمی از زندگی طیّب و طاهر داشته باشند (فَأَرْسِلْ مَعِیَ بَنِی إِسْرَائِیلَ) (۳) اینها را آزاد کن حالا ریشه اینکه (یُذَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ) چیست آیا قصّه کاهن و منجّم است یا نه, نسل کشی اصولاً کار فرعون بود آن یک بحث خاصّ خودش را دارد بالأخره فرزندان اگر پسر بودند می کشتند دخترها را نگه می داشتند این وضع بنی اسرائیل در مصر بود که اولاً اینها گروه مهاجر بودند و چون یک اقلیّت ستم پذیری هم بودند کسی نداشتند از اینها حمایت بکند تحت سلطه ظالمانه فرعون بودند و کارهای دشوار را بر اینها تحمیل می کردند پُست های کلیدی هم به اینها نمی دادند اینها یک گروه مستضعفی بودند وجود مبارک موسای کلیم که آمد اینها را احیا کرد که اوّلین حرفش این بود که (فَأَرْسِلْ مَعِیَ بَنِی إِسْرَائِیلَ) بعد هم اینها به مقصد رسیدند (۴) که شبیه چنین جریانی هم برای مسلمان ها در صدر اسلام در مکه بود که بعد فرمود: (إِنَّ الَّذِی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لَرَادُّکَ إِلَی مَعَادٍ) (۵) شما فعلاً در رنجید بعد مهاجرت می کنید بعد حکومت تشکیل می دهید بعد برمی گردید مکه و اینها را از بین می برید همین طور هم شد با این سنّت الهی وجود مبارک پیامبر مسلمان ها را راضی کرد قانع کرد صابر کرد به مقصد رسیدند.

۱- (۷) . سوره یوسف، آیه ۵۵.

۲- (۸) . سوره□ شعرا، آیه□ ۱۷.

۳- (۹) . سوره□ اعراف، آیه□ ۱۰۵.

۴- (۱۰) . ر.ك: سوره□ اعراف، آیه□ ۱۳۷.

۵- (۱۱) . سوره□ قصص، آیه□ ۸۵.

فرمود آیات الهی مقام و منزلتش بالاست که در دسترس هر کس نیست ما آن را تنزّل دادیم به صورت کتاب مبین در اختیار شما قرار دادیم ما این آیات را بر تو تلاوت می کنیم مستحضرید که گرچه در مسائل علمیِ محض می گویند «اُنظر الی ما قال و لا تنظره الی مَن قال» (۱) ولی کتاب الهی را نمی شود فقط گفت «اُنظر الی ما قال» این تنها عربی مبین نیست که آدم بگوید ما کار نداریم گوینده کیست شنونده کیست در تفسیر قرآن هم «اُنظر الی ما قال» هم «اُنظر الی مَن قال» هم «اُنظر الی مَن استمع» هم ببین چه کسی شنیده هم ببین چه کسی گفته هم ببین این لفظ چیست این طور نیست که انسان این را به عنوان یک عربی مبین نظیر سبعه معلّقه یا قصّه های دیگر بتواند معنا بکند این باید بداند گوینده اش کیست این باید بداند شنونده اش کیست این باید بداند فضای صدر و ساقه اش چیست چه کسی این را آورده چطور آورده بنابراین یک کتاب عربی روشنی باشد که دیگری بتواند آن را ترجمه کند نیست بعضی ها گفتند که ترجمه قرآن به خود عربی بسیار سخت است چه رسد به زبان های دیگر واقعاً هم همین طور است یعنی کسی که بخواهد قرآن را ترجمه کند ولو به لغت عرب بسیار سخت است این حروفی که در این آیات به کار رفته کجا الف و لام برای عهد است کجا الف و لام برای جنس است کجا «مِن» برای تبعیض است کجا «مِن» برای جنس است رعایت اینها با خود زبان عربی دشوار است چه رسد به زبان فارسی! فرمود شما هم بخواهید قرآن را تفسیر کنید باید این سه عنصر را کاملاً رعایت کنید قواعد عربی و ادبی کاملاً باید محفوظ باشد که «اُنظر الی ما قال» باید بدانید که این را چه کسی گفته این حرف اگر از ذات اقدس الهی نازل شده تا چه اندازه بُرد دارد و چه کسی شنیده چون گوینده مشخص است شنونده مشخص است مثل آبشاری که از بالا می ریزد روی سنگ سِتبری که بتواند آن را تحمل بکند مگر این قرآن بر کس دیگری می توانست نازل بشود ﴿إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلاً ثَقِيلاً﴾ (۲) تازه وقتی حضرت می شنید به زحمت می افتاد این آبشارهای بلند را دیدید که از بالای کوه با فشار می آید این هر جا بریزد آن را لِه می کند یک سنگ ستبر صخره صمّا لازم است که این را تحمل بکند مگر این آبشار روی هر خاکی یا هر درختی یا هر تپّه و تلّی می تواند بریزد این ﴿إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلاً ثَقِيلاً﴾ این است بعد ترشّحات این آبشار به دیگری می رسید افراد عادی واقعاً نمی توانند این کتاب را تحمل بکنند. ﴿نَتْلُوا عَلَيْكَ﴾ آن هم ﴿مِن﴾ ما می گوییم خبر خب آنها خبر دارند نبأ دارند عربی با این زبان ها خیلی فرق می کند از وجود مبارک امام(سلام الله علیه) رسیده است که عربی مبین یعنی چه؟ فرمود «یُبین الألسن و لا تُبینه الألسن» (۳) عربی می تواند هر زبانی را بیان بکند ترجمه خوبی بکند اما زبان های دیگر نمی توانند عربی را ترجمه بکنند می بینید ما کمبود فراوانی در فارسی داریم با اینکه فارسی یک فرهنگ وسیعی است ما در عربی برای یک نفر لفظ داریم برای دو نفر لفظ داریم برای سه نفر لفظ داریم برای مرد لفظ داریم برای زن لفظ داریم برای یک نفر می گوییم «أنت» دو نفر می گوییم «أنتما» سه نفر می گوییم «أنتم» برای مرد می گوییم «أنتَ» برای زن می گوییم «أنتِ» خب شما اینها را بخواهید با فارسی بیان کنید می بینید برای یک نفر داریم برای دو نفر نداریم دو نفر و سه نفر هر دو را می گویید شما ما تثنیه در فارسی نداریم زن و مرد هر دو می گوییم «تو» مؤنث و مذکر ما یکی است خب یک فرهنگی یک لغتی یک زبانی با همه گسترشی که در فارسی هست می بینید خیلی از جاها کمبود داریم خب ما چطور می توانیم ترجمه کنیم ناچاریم که چند لفظ بیاوریم تا بگوییم که منظور دو نفر است ما به یک نفر می گوییم «تو» به دو نفر و بیش از دو نفر می گوییم «شما» به یک نفر چه مرد باشد چه زن باشد می گوییم «تو» ولی عربی این طور نیست. از نظر اشاره هم همین طور است ما در فارسی از این کمبودها فراوان داریم ما در عربی اگر مکان نزدیک باشد می گوییم «هذا»، متوسط باشد می گوییم «ذاک»، دور باشد می گوییم «ذلک» ولی در فارسی همین که نزدیک باشد می گوییم اینجا همین که نزدیک نباشد می گوییم آنجا متوسط هم باشد می گوییم آنجا دور هم باشد می گوییم آنجا. این کمبودها در این الفاظ عادی فراوان است چه رسد به آن معارف خب یک فرهنگ این چنینی

در واقع توان آن را نـدارد که عربی را بتوانـد ترجمه کنـد بخش های دیگر هم همین طور است ما هر دو را می گوییم خبر اما عربی وقتی گزارش مهم باشد که نمی گوید خبر می گوید نبأ (عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ عَنِ النَّبَإِ الْعَظِيمِ) (۴) آن عظیم تازه برای تأکید گزارش مهم است نبأ آن خبر مهم است هر خبری را نمی گویند نبأ.

ص: ۴

۱- (۱۲) . غررالحکم و دررالکلم, ص۵۸, ح۶۱۲.

۲- (۱۳) . سوره مزمل، آیه۵ .

۳- (۱۴) . کافی، ج۲، ص۶۳۲.

۴- (۱۵) . سوره نبأ، آیات ۱و۲ .

اینجا فرمود: (نَتْلُوا عَلَيْکَ مِن نَبَإِ مُوسَـِی وَفِرْعَوْنَ) یعنی گزارش مهمّی است ما داریم برای شما می گوییم خب شما ببینید یک قدرت توانمند چندین ساله مصر را همه اینها ما جمع بکنیم بریزیم در دریا این یک کار مهم است با یک چوب دستی مسئله قدرت فرعون را زیر و رو بکنیم اینها کار مهم است دیگر (نَتْلُوا عَلَيْکَ مِن نَبَإِ مُوسَـِی وَفِرْعَوْنَ) بالحق ما گزارش می دهیم کم و زیاد نمی کنیم چون این سنّت ماست نه قضیه فی واقعه در جریان شما هم هست ما که گزارش خبری نداریم ما سنّت را نقل می کنیم آنچه واقع شده حق است نه تنها ما حق می گوییم نه تنها تو حق می شنوی نه تنها آورنده حق می گویند چهارم ما داریم حقیقتی را بیان می کنیم یعنی سنّت. این چنین نیست که این قضیه فی واقعه, گذشته باشد, بله یک قضیه ای را ممکن است مخبر درست بگوید خبر درست باشد گزارشگر و رابط درست باشد اما قضیه فی واقعه بعدها هم چنین چیزی اتفاق می افتد یا نه آن از این خبر به دست نمی آید اما خدای سبحان می فرماید ما داریم حق را می گوییم یعنی آنچه اتفاق افتاد حق بود و حق همیشه پیروز است نه اینکه ما داریم درست نقل می کنیم خب اینها که در فارسی نمی آید اینها که در ترجمه نمی آید «نتلوا علیك بالحق» اینکه در آیه ۶۲ سوره مبارکه «آل عمران» بود (إِنَّ هذَا لَهُوَ الْقَصَـِصُ الْحَقُّ) یعنی این داستان, حق است نه گزارشش حق است یعنی این جریان حق است خب جریان الهی وقتی حق باشد همیشه هست دیگر پس این سنّت الهی که حق است برای شما هم که در مکه الآن در فشارید همین طور خواهد بود. (نَتْلُوا عَلَيْکَ مِن نَبَإِ مُوسَى وَفِرْعَوْنَ بِالْحَقِّ) منتها (لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ) این آفتاب بالأخره روشن است دیگر اما کسی که چشم دارد بهره می برد وگرنه آفتاب در روشنی و نورافشانی اش که کوتاهی ندارد در اول سوره مبارکه «بقره» هم بود که (الم ذلِکَ الْکِتَابُ لاَ رَيْبَ فِيهِ هُـدىً لِلْمُتَّقِينَ) [(۱)](#) این (هُدىً لِلنَّاسِ) است (شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِی أُنْزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدىً لِلنَّاسِ), [(۲)](#) (ذِکْرَى لِلْبَشَرِ), [(۳)](#) جهانی است منتها آنها که بهره می برد مردان طیّب القلب و طاهرالصدرند اینجا هم (لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ) نه ما برای اینها نازل کردیم اینها بهره می برند.

۱- (۱۶) . سوره بقره، آیات ۱و۲ .

۲- (۱۷) . سوره بقره، آیه ۱۸۵.

۳- (۱۸) . سوره مدثر، آیه ۳۱.

اصل جریان از اینجا شروع می شود فرعون نام آن سلطان مصر بود مثل اینکه لقب سلطان ایران را می گفتند شاه این قرن های اخیر، در گذشته دور می گفتند کِسرا این کِسرا که در گذشته لقب شاهان ایران بود و کلمه شاه که در این سال ها و قرن های اخیر لقب مسئول ایران بود اسم کسی نبود فرعون هم همین طور است قیصر هم همین طور است خاقان هم همین طور است این لقب سلطان مصر بود نام شخصی او نبود چون قرآن کاری به این ندارد که حالا اسمش چه بود (إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلاَ فِی الْأَرْضِ) این (الْأَرْضِ) الف و لامش الف و لام عهد است بر اساس قرینه سیاق یک وقت است می گوییم (إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ یُورِثُها مَنْ یَشاءُ) [(۱)](#) معلوم می شود الف و لامش برای جنس است اما اینجا به قرینه سیاقی که دارد الف و لامش برای عهد است (إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلاَ فِی الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِیَعاً) چندین کار در مصر انجام گرفت یکی اینکه اهل مصر را چه مصری و چه مهاجر, چه قِبطی و چه نِبطی اینها را شیعه شیعه, گروه گروه قرار داد که وحدتی بین اینها نباشد اتحادی نباشد انسجامی نباشد همه را شیعه خود قرار داد شیعه یعنی پیرو و تابع، همه شیعه او بودند (یک) هر گروهی شیعه و پیرو یک رهبر بودند (دو) پس جمعیت مصر نمی توانستند از حکومت مرکزی علیه فرعون استفاده کنند چون شیع بودند اختلافی در کار بود احزابی در کار بود هر گروهی از یک نفر حمایت می کردند ولی همه اینها شیعه او بودند یعنی پیرو او بودند (وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِیَعاً).

۱- (۱۹) . سوره اعراف، آیه ۱۲۸.

اینها را از حکومت خود یکسان برخوردار نکرده بود از مزایای کشوری یکسان برخوردار نکرده بود (یَسْتَضْعِفُ طَائِفَةً مِّنْهُمْ) این طائفه همان طائفه مهاجر بودند که از زمان وجود مبارک یوسف از سرزمین کنعان و فلسطین آمده بودند مصر کم کم زاد و ولد کردند و تکثیر شدند و شده بنی اسرائیل (یَسْتَضْعِفُ طَائِفَةً مِّنْهُمْ) حالا منشأ اینکه اینها را ضعیف قرار داده بودند ستم را بر اینها روا می داشتند فشار کار را بر اینها تحمیل می کردند آیا آن جریان کاهن و منجّم و امثال ذلک است یا از سابق بود که اینها مهاجرین را مزاحم خود می دانستند مطلب دیگر است (یَسْتَضْعِفُ طَائِفَةً مِّنْهُمْ) چون این (یُذَبِّحُ) به منزله تفصیل آن اجمال است و تبیین آن مجمل است دیگر عطف نشده با واو ذکر نشده این (یُذَبِّحُ) تفصیل همان (یَسْتَضْعِفُ) است تبیین همان(یَسْتَضْعِفُ) است (یُذَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ) این نسل کشی بود که اینها دیگر رشدی نکنند (وَیَسْتَحْیِی نِسَاءَهُمْ) دختران اینها را زنده نگه می داشتند برای کارگری و امثال آن, پسرانشان را می کشتند (إِنَّهُ کَانَ مِنَ الْمُفْسِدِینَ) استمرار افسادش از (کَانَ) برمی آید کلمه «مفسد» هم اسم فاعل باب افعال نیست صفت مشبهه ای است به وزن اسم فاعل یعنی رشته و مَلکه و شیوه او این بود.

چرا ما این قصّه را برای شما نقل می کنیم برای اینکه شما هم در چنین وضعی هستید ما آنها را چطور نجات دادیم؟ ما کاری که قبلاً کردیم درباره شما هم می خواهیم بکنیم لذا اراده ما در گذشته و حال و آینده بر اساس همین جریان حق مستقر است (وَنُرِیدُ أَن نَّمُنَّ) این (وَنُرِیدُ أَن نَّمُنَّ) نه یعنی از این به بعد می خواهیم اراده کردیم چنین کاری بکنیم ما این طور هستیم خدایِی خدا اقتضا می کند که مستضعف را بر مستکبر پیروز کند به شرط استعانت او به خدا و تکیه کردن او به قدرت الهی چون این چنین نیست که غیر خدا در جهان حاکم باشد و این چنین نیست که قدرت به دست غیر خدا باشد قدرت فقط در اختیار خداست به ما گفتند اگر شما نه بیراهه بروید نه راه کسی را ببندید بر هر ظالمی پیروزید این هست این اراده الهی هم تکوینی است هم بیان سنّت است نه تشریعی است و نه مربوط به گذشته است و زمان بردار، فعلی که مربوط به ذات اقدس الهی است زمان بردار نیست که در زمانی در زمینی این چنین شده باشد مگر اینکه قرینه ای باشد بر اینکه این قضیه فی واقعه مرحوم شیخ طوسی(رضوان الله علیه) در تبیان نقل می کند که گروهی این را درباره ظهور وجود مبارک ولیّ عصر(ارواحنا فداه) تطبیق کردند (۱) این هست منتها بیان مصداق کامل است این چنین نیست که مخصوص زمان حضرت باشد از زمان انبیای گذشته بود در زمان وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) بود و ظهور کاملش مربوط به حضرت حجت(سلام الله علیه) است.

۱- (۲۰) . تبیان، ج۸، ص۱۲۹.

(وَنُرِيدُ أَن نَّمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ وَنُمَكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَنُرِيَ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُم مَّا كَانُوا يَحْذَرُونَ) (۱) اما با کدام شرایط؟ شرایطش هم بعد ذکر می کند فرمود ما تصمیمان جدّی است ما تصمیمان این است که به ظالم مهلت ندهیم این چنین نیست که حالا هر کسی دهنش باز باشد به وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) اهانت بکند ما تحمّل بکنیم حالا چطور خدا بخواهد این آمریکا و صهیونیسم را به ذلّت بکشاند گرچه وظیفه همه ما مبارزه کردن است جواب دادن است و مقاومت کردن است اما کار به دست کسی است که (بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ) (۲) کلاً- اینها را جمع می کند می ریزد در دریا فرمود ما این طور نیست که حالا تحمل بکنیم یک بار, دو بار, سه بار اینها به وجود مبارک پیغمبر ما اهانت بکنند ما ساکت باشیم این نیست شما دیدید یک سونامی کمی این دریا را تکان داد شما یک کاسه را که تکان دادید خب آب هایش می ریزد دیگر این اقیانوس به این عظمت نزد ذات اقدس الهی مثل یک کاسه کوچک است کمی تکان داد این شده سونامی.

(وَنُرِيدُ أَن نَّمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً) اول انسان خیال می کند که کاری از او ساخته است خدا معین است خدا معاون است خدا ناصر است قدری که بالاتر آمد می فهمد خدا ولیّ است نه ناصر ما اوایل خیال می کنیم خدا کمک می کند با ما به زبان ما حرف می زنند می گویند از خدا کمک بگیرید (إِن تَنصُرُوا اللَّهَ يَنصُرْكُمْ) (۳) قدری جلوتر رفتیم می بینیم که نه, سخن از نصرت نیست سخن از ولایت است فرق جوهری نصرت و ولایت این است که این طفل مادامی که شیرخوار است تحت ولایت پدر و مادر است پدر و مادر که ناصر او نیستند او را کمک بکنند او هیچ کاره است طفل چطوری می تواند خودش را اداره کند تمام کارهای این کودک شیری را پدر و مادر انجام می دهند بعد وقتی نوجوان شد یا جوان شد قدری کار از او ساخته است بقیه کارها را پدر و مادر انجام می دهند می شود نصرت ما مثل نوجوان و جوان نیستیم که قدری کارها را ما انجام بدهیم قدری کارها را خدا انجام بدهد تا خدا بشود ناصر ما به زبان ما با ما سخن می گوید (إِن تَنصُرُوا اللَّهَ يَنصُرْكُمْ) بعد وقتی جلوتر رفتیم می بینیم نه, همه اش ولایت است نه نصرت. می بینید کسی که قرآنی زندگی می کند با ماها خیلی فرق می کند ما مسلمانیم قرآن تلاوت می کنیم نماز می خوانیم اما قرآنی زندگی نمی کنیم قرآن در زندگی ما نیست دین در زندگی ما نیست ما اهل نمازیم اهل روزه ایم اهل حج و عمره ایم اهل زیارتیم اهل اعتکافیم اما اینها در گوشه زندگی ماست زندگی هم می کنیم! می بینید ما در حرف زدن ها چطور حرف می زنیم ما اگر کسی یک ظرف میوه ای برای ما بیاورد دو سؤال می کنیم می گوییم این چیست؟ می گویند این میوه است, می گوییم چه کسی داد می گویند زید, یک چیز دیگر به ما بدهد مثلاً پارچه بدهد می گوییم این چیست می گویند پارچه است؟ می گوییم چه کسی داد؟ می گویند عمرو. این زندگی همه ماست ما این طور حرف می زنیم و این راه, راه قرآنی نیست آن که قرآنی زندگی می کند سه حرف می زند می گوید این چیست؟ می گویند این میوه است, می گوید این را چه کسی آورد؟ می گویند فلان باغبان, چه کسی داد؟ خدا, این سومی مفروغ عنه است این معنی زندگی قرآنی است این معنی زندگی توحیدی است چه کسی داد را ما خیال می کنیم این باغبان داد این باغدار داد فلان پارچه فروش داد همین! اما کسی که قرآنی زندگی می کند مواظب زبانش است هرگز نمی گوید چه کسی داد چون دهنده خداست (مَا بِكُم مِّن نِّعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ) (۴) می گوید چه کسی آوردنه چه کسی داد, اگر آن باشد دین در زندگی ما هست چنین انسانی اگر شب برخیزد دعا کند اثری از صهیونیسم و اوباما نمی ماند آن دعا یقیناً مستجاب است ما اگر این طور دعا کردیم یقیناً بساط آنها برچیده می شود اگر آن طور دعا نکردیم خیال می کنیم ما کاری می کنیم خدا هم ما را کمک می کند این طور نیست فرمود مگر ما نگفتیم (مَا بِكُم مِّن نِّعْمَةٍ فَمِنَ

اللَّهِ) چرا می گویید فلان کس داد مگر ما نگفتیم (أَنطَقَنَا اللَّهُ الَّذِی أَنطَقَ کُلَّ شَیْ ءٍ) (۵) او به حرف در می آورد در درس ها هم همین طور است می گوییم این مطلب چیست مثلاً این حکم فقهی این حکم اصولی این حکم تفسیری این حکم فلسفی و کلامی چیست می گوییم فلان, می گوییم چه کسی گفت, می گوییم فلان استاد گفت دیگر جلوتر نمی رویم چه کسی گویا کرد اصلاً مطرح نیست ما به جای اینکه بگوییم خدا گویا کرد از زبان فلان شخص شنیدیم می گوییم او به ما آموخت خیال می کنیم علم برای استاد است ما در همین دو مقطع می مانیم حالا روشن شد که دین در زندگی ما نیست ما مسلمانیم متدّینیم قرآن می خوانیم نماز می خوانیم اما یک گوشه کارمان دین است یک گوشه کار ما زندگی, دین در زندگی ما نیست لذا همیشه ما می گوییم چه کسی داد چه کسی گفت خب این شخص را چه کسی به زبان آورد (أَنطَقَنَا اللَّهُ الَّذِی أَنطَقَ کُلَّ شَیْ ءٍ) این است (مَا بِکُم مِّن نِّعْمَهٍ فَمِنَ اللَّهِ) این است. [مگر] نگفتند یکی از تعقیبات نماز ظهر و عصر و امثال ذلک این است «اللهمّ ما بنا من نعمه فمنک» (۶) این را به ما گفتند بعد از نماز بخوانید تا _ ان شاءالله _ زندگی ما زندگی دینی باشد.

۱- (۲۱) . سوره قصص, آیات ۵ و ۶.

۲- (۲۲) . سوره مؤمنون, آیه ۸۸; سوره یس, آیه ۸۳.

۳- (۲۳) . سوره محمد، آیه ۷.

۴- (۲۴) . سوره نحل، آیه ۵۳.

۵- (۲۵) . سوره فصلت، آیه ۲۱.

۶- (۲۶) . مصباح المتهجّد, ص۶۳, ۷۵, ۱۰۲, ۱۱۱ و ۲۱۷.

«و الحمد للّه ربّ العالمين»

آیات ۳ تا ۸ سوره قصص ۹۱/۰۷/۰۲

.Your browser does not support the audio tag

(نَتْلُوا عَلَيْكَ مِن نَبَإِ مُوسَى وَفِرْعَوْنَ بِالْحَقِّ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (۳) إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعاً يَسْتَضْعِفُ طَائِفَةً مِّنْهُمْ يُذَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ (۴) وَنُرِيدُ أَن نَّمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ (۵) وَنُمَكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَنُرِيَ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُم مَّا كَانُوا يَحْذَرُونَ (۶) وَأَوْحَيْنَا إِلَى أُمِّ مُوسَى أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خِفْتِ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكِ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ (۷) فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوّاً وَحَزَناً إِنَّ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا كَانُوا خَاطِئِينَ (۸))

الهی بودن الفاظ و معانی قرآن

چون سوره مبارکه «قصص» در مکه نازل شد و عناصر محوری سوَر مکّی اصول دین است و طرح قصص انبیا سهم تعیین کننده ای در این معارف دارد لذا جریان موسای کلیم و هارون(سلام الله علیهما) را بازگو فرمود و برای اینکه روشن بشود این مطالب معنیً همان است که خدا اراده کرد, لفظاً همان است که خدا ایجاد کرد این چنین نیست که مطالب را فقط به حضرت رسول(صلّی الله علیه و آله و سلّم) القا کرده باشد و الفاظ از خود پیامبر باشد بلکه معنیً و لفظاً از خداست فرمود ما جریان موسی و فرعون را برای تو تلاوت می کنیم یعنی معنا, تعلیم; لفظ, تلاوت (نَتْلُوا عَلَيْكَ مِن نَبَإِ مُوسَى وَفِرْعَوْنَ) نه «نُعلّم» تا توهّم بشود که مطالب از خداست ولی ـ معاذ الله ـ لفظ ها از پیامبر است فرمود: (نَتْلُوا عَلَيْكَ مِن نَبَإِ مُوسَى وَفِرْعَوْنَ بِالْحَقِّ).

ص: ۹

سرّ تعبیر مکرر به متکلّم مع الغیر در آیات محلّ بحث

مطلب بعدی آن است که چون بیان سنّت الهی است و قضایای تاریخی و شخصی سهمی ندارد از جریان فرعون و هامان به عنوان یک اصل کلی و از جریان موسی و هارون(سلام الله علیهما) به عنوان اصل کلی یاد می کند و به صورت فعل مضارع، شش بار ضمیر متکلّم مع الغیر را ذکر می کند تا معلوم بشود این سنّت, سنّت الهی است گذشته و حال و آینده را در برمی گیرد فرمود: (وَنُرِيدُ) (یک) (أَن نَّمُنَّ) (دو) که اینها همان متکلّم مع الغیر است (وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً) (سه) (وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ) (چهار) (وَنُمَكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ) (پنج) (وَنُرِيَ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ) (شش)؛ شش بار از این مطلب به صورت متکلّم مع الغیر یاد می کند تا هم عظمت و جلال و شکوه ربوبیّت را تفهیم کند، هم در کار بودن مدبّرات امر را تفهیم کند، هم بفهماند که حال و گذشته و آینده یکی است. تعبیر مرحوم شیخ طوسی در تبیان این است که آنها که این جریان (وَنُرِيدُ أَن نَّمُنَّ) را بر وجود مبارک حضرت حجّت(سلام الله علیه) تطبیق کردند از این تعبیر فعل مضارع خیلی کمک می گیرند چون جریان فرعون و هامان که گذشت, از اینکه به فعل مضارع یاد می کند معلوم می شود این نسبت به آینده تطبیق می شود [(۱)](#) البته این سخن فی الجمله تام است لکن بیان سنّت الهی است سنّت الهی گذشته و حال و آینده را در برمی گیرد و آینده مربوط به وجود مبارک حضرت حجّت(سلام الله علیه) است.

استضعاف مؤمنان در زمین و عظمت آنان در ملکوت

ص: ۱۰

۱- (۱) . التبیان فی تفسیر القرآن، ج۸، ص۱۳۱.

مطلب دیگر اینکه فرمود ما مستضعفین فی الأرض را به امامت می رسانیم این کلمه (فِی الْأَرْضِ) نشان می دهد که اینها گرچه مستضعف فی الأرض اند ولی «فی السماء» دیگر مستضعف نیستند در ملکوت عالَم اینها مستضعف نیستند همین روایتی که مرحوم کلینی از وجود مبارک امام صادق(سلام الله علیه) نقل کرد مضمون کلام نورانی آن حضرت این است که اگر کسی برای رضای خدا عالِم بشود و برای رضای خدا به علمش عمل بکند و برای رضای خدا از علم عمل کرده استفاده کند و آن را تعلیم بدهد و دیگران را عالِم کند «مَنْ تَعَلَّمَ الْعِلْمَ وَ عَمِلَ بِهِ وَ عَلَّمَ لِلَّهِ دُعِيَ فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ عَظِيماً» (1) این را در ملکوت عالم فرشته ها می گویند آیت الله العظمی این در هر حدّی که باشد این کلمه «لله» در حدیثی که مرحوم کلینی نقل کرده یک بار ذکر شده این به نحو تنازع, مفعول واسطه است برای هر سه فعل برای «تَعلَّم» و «عَمِل» و «عَلَّم»؛ این «لله» شاهد است در درون او و بیرون که متعلّق به خصوص اخیر نیست این نظیر اینکه «و هذا شهر عَظَّمْتَهُ و كَرَّمته و شرّفته و فضّلته على الشهور» (2) این «على الشهور» مفعول واسطه است برای هر چهار فعل على التنازع نه اینکه این وسط ها قطع بشود این «لله» هم همین طور است اگر کسی برای رضای خدا عالِم شد و برای رضای خدا به علمش عمل کرد و برای رضای خدا این علم را به جامعه منتقل کرد این آیت الله عظماست نزد ملائکه، «دُعِيَ فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ عَظِيماً» این (فِي الْأَرْضِ) نشان می دهد که اینها مستضعفِ مطلق نیستند اینها مستضعف فی الأرض اند و مُستَعظَم فی السماء.

1- (2) . كافي، ج1، ص35.

2- (3) . اقبال الأعمال, ص24.

قرائن عظمت ملکوتی مستضعفان زمین

پرسش: استضعاف در زمین بالضروره کمال در آسمان را ثابت نمی کند.

پاسخ: نه نمی کند خدای سبحان برای اینها این سِمت ها را که قرار داده است معلوم می شود اینها فقط در زمین مستضعفاند [نه اینکه در آسمان و ملکوت هم مستضعف باشند] برای اینکه اینها ائمه انـد به جعل الهی و وارثان اند به جعل الهی. آن که مستعظَم در ملکوت نباشد که به امامت نمی رسد از صِرف (اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ) استفاده نمی شود لکن از این چهار فعل بعدی که فرمود: (نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً), (نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ), (وَنُمَكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ), (وَنُرِيَ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُم مَّا كَانُوا يَحْذَرُونَ) از اینها استفاده می شود که اینها نزد فرشته ها مستعظم اند.

عدم اختصاص آیات محل بحث به معصومان

پرسش:...

پاسخ: نه, عصمت که از آن در نمی آید مصداق کاملش البته آنها هستند وگرنه آنچه در زمان سابق گذشت این طور نبود وعده الهی هم این است که (أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ) (۱) مصداق کاملش از آن باب است یک سلسله آیاتی است که طبق شواهد فراوانی که هست حصر دارد غیر معصوم را شامل نمی شود مثل آیه تطهیر, (۲) آیه مباهله, (۳) آیه (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللّهُ) (۴) آنها قرائن خاصّ خودشان را دارند اما بعضی از آیات که مطلق است غیر معصوم را هم شامل می شود منتها فرد کاملش معصوم است اگر ما قرینه ای نظیر آیه مباهله, آیه تطهیر، آیه (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللّهُ), (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ) (۵) از اینها داشتیم بله اینها منحصراً برای معصوم است.

۱- (۴) . سوره انبیا، آیه ۱۰۵.

۲- (۵) . سوره احزاب، آیه ۳۳.

۳- (۶) . سوره آل عمران، آیه ۶۱.

۴- (۷) . سوره مائده، آیه ۵۵.

۵- (۸) . سوره مائده، آیه ۳.

مؤمنان, مصداقِ وارثان در آیه محل بحث

پرسش: اگر مراد از مستضعفین, کل بنی اسرائیل باشد دلیل بر این می شود که ائمه فقط ائمه خیر هم نیست ائمه شرّ را هم شامل می شود.

پاسخ: نه برای اینکه به قرائن چهارگانه ای که هست معلوم می شود مؤمنان آنها مرادند وگرنه آنهایی که روزی به دنبال وجود مبارک موسای کلیم رفتند روزی هم گفتند: (یَا مُوسَی اجْعَلْ لَنَا إِلهاً کَمَا لَهُمْ آلِهَهٌ) (۱) به دنبال سامری راه افتادند آنها را که نمی گوید.

پاسخ: فرمود ما وارث قرار می دهیم, معلوم می شود که منظور مؤمنان بنی اسرائیل اند وارث یعنی وارث, کافر که وارث خدا نیست فرمود ما اینها را وارث قرار می دهیم (أَنَّ الْأَرْضَ یَرِثُهَا عِبَادِیَ الصَّالِحُونَ) نه این است که اینها وارث فرعون باشند. فرمایش مرحوم شیخ طوسی که در تبیان از آن گروه نقل می کند این است که آنها گفتند این ضمیر (مِنْهُمْ) به انصار حضرت حجّت برمی گردد «و نُرِیَ فرعون و هامانَ و جنودهما مِن انصار الحجه» به دلیل اینکه این (نُرِیدُ) فعل مضارع است و مربوط به آینده پس منظور, فرعون و هامان این عصرند و منظور از (مِّنْهُمْ) انصار حضرت حجّت اند (۲) این البته تطبیق است این سخن درست است اما اصلش که مربوط به زمان بنی اسرائیل بود آن بنی اسرائیل مؤمن را می خواهد بگوید, آینده انصار حضرت حجت اند, گذشته مؤمنان حضرت موسی بودند اما آنهایی که روزی به دنبال حضرت موسی هستند روزی هم به دنبال سامری آنهایی که مثل خود فرعون اند به عذاب الیم گرفتار می شوند که (یَتِیهُونَ فِی الْأَرْضِ). (۳)

۱- (۹) . سوره اعراف، آیه ۱۳۸.

۲- (۱۰) . التبیان فی تفسیر القرآن ، ج۸، ص۱۳۱.

۳- (۱۱) . سوره مائده، آیه ۲۶.

پرسش: قدرت را در زمین به ارث ببرند کمال حساب نمی شود؟

پاسخ: نه, قـدرت را اگر خدا ارث بدهد کمال است وگرنه قوم عاد و ثمود بعد از قوم فرعون وارث قدرت آنها شدند اما خدا ایراث نکرد اگر اینها وارثان الهی باشند حتماً آدم های صالحی اند و خدا اینها را ائمه قرار می دهد.

پرسش:...

پاسـخ: آنکه (وَنُرِیَ فِرْعَوْنَ) نیست آن که خود فرعون است آ نجـا که ائمه است به ما فرمود: (فَقَاتِلُوا أَئِمَّهَ الْکُفْرِ إِنَّهُمْ لاَ أَیْمَانَ لَهُمْ) (۱) امـا اینجـا می فرمایـد: (وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّهً) (یک) فرعون و هامان عصـر را به وسـیله اینها ما سـر جایشان می نشانیم (دو) معلوم می شود آدم های صالحی اند حالا یا زمان حضـرت موسی بود یا به تعبیری که مرحوم شیخ طوسی در تبیان از بعضی ها نقل می کنـد به انصارالحجّه برمی گردد بالأخره اینها کسانی انـد که یا با فرعون و هامان گذشـته درگیرند یا با فرعون و همان عصـر کنونی درگیرند بالأخره مردان صالحی اند اگر جزء ائمه کفر باشـند که خدای سبحان به مؤمنین دستور می دهد (فَقَاتِلُوا أَئِمَّهَ الْکُفْرِ إِنَّهُمْ لاَ أَیْمَانَ لَهُمْ).

مؤمنان, واسطه خذلان و شکست ظالمان

پرسش: ...

پاسـخ: امـامتی که خـدا رار می دهـد که در برابر فرعون عصـر بایسـتد امامت صالحان است یک وقت است که امامت طالحان است به مـا می فرمایـد: این امـامت طالحان دیگر فرعون و هامان را سـر جایشان نمی نشانـد خودشان فرعون و هامان انـد آنکه فرعون و هامان را چه در گذشته چه در آینده سر جایشان می نشاند انسان های صالح اند.

فرمود: (وَنُرِیَ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ) چه فرعون و هامان اعصار گذشـته که در زمان حضـرت موسی(سلام الله علیه) بودند چه فرعون و هامان آینده به تعبیر تبیان شـیخ طوسـی که انصارالحجّه آنها را سر جایشان می نشانند (وَنُرِیَ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُم مَّا کَانُوا یَحْذَرُونَ) آنچه این فراعنه می ترسیدند به وسیله مردان الهی عملی می شود ولی ما این کار را می کنیم به دست اینها نظیر آنچه فرمود: (قاتِلُوهُمْ یُعَذِّبْهُمُ اللَّهُ بِأَیْدیکُم) (۲) فرمود با آنها مبارزه کنید خدا با دست شما آنها را سر جایشان می نشاند (قاتِلُوهُمْ یُعَـذِّبْهُمُ اللَّهُ بِأَیْـدیکُم) فرمود ما نشان می دهیم اما به دست شـما (وَنُرِیَ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُم) یعنی از این ائمه ای که وارثان زمین اند مستضعفانی که به امامت رسیدند (مَّا کَانُوا یَحْذَرُونَ).

۱- (۱۲) . سوره توبه، آیه ۱۲.

۲- (۱۳) . سوره توبه، آیه ۱۴.

مطلب دیگر اینکه یک وقت است ذات اقدس الهی معصومین را اراده می کند این معلوم می شود که برچین کرده جِبایه یعنی برچین اگر دست فروشی این میوه ها را روی طبق چید شما دارید آن درشت ها و سالم ها را انتخاب می کنید می گویید برچین کرده این برچین را می گویند جِبایه, مُجتبیٰ یعنی جبایه شده برچین شده مثل مصطفاست اگر خدای سبحان بخواهد از معصومین سخن بگوید سخن از اجتباست سخن از اصطفاست که فرمود: (إِنَّ اللّهَ اصْطَفَی آدَمَ وَنُوحاً وَآلَ إِبْرَاهِیمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَی الْعَالَمِینَ) (۱) اینها معصومین اند اما یک وقت است که نه, اعم از معصومین است منتها اینها زیر پوشش معصومین به کمال هم می رسند این می شود مردم سالاری دینی که اگر یک وقت حکومتی حاصل شد زیر پوشش معصوم بود یا به امر معصوم بود گرچه سخن از اصطفا نیست نظیر (إِنَّ اللّهَ اصْطَفَی آدَمَ وَنُوحاً) و مانند آن, اما سخن از مستضعفان فی الأرض و مستعظمان فی السماست که فرمود ما این کار را کردیم بعد هم فرمود ما به وسیله اینها فرعون و هامان هر عصری را دفن می کنیم به خاک ذلّت می نشانیم البته در گذشته به رهبری وجود مبارک موسی و هارون(سلام الله علیهما) بود در آینده هم ــ ان شاءالله ــ به رهبری وجود مبارک حضرت حجت(سلام الله علیه).

منّت الهی بر مؤمنان و تمکّن آنان در زمین

اینکه فرمود: (وَنُرِیدُ أَن نَّمُنَّ) گذشت که منّت «هی النعمه العظمیٰ» هر نعمتی را منّت نمی گویند آن نعمت بزرگ را می گویند منّت (لَقَدْ مَنَّ اللّهُ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ إِذْ بَعَثَ فِیهِمْ رَسُولاً) (۲) مسئله حکومت, مسئله امامت, مسئله ظلم ستیزی, مسئله استقلال و عدل و قِسط اینها جزء نعمت های بزرگ خداست از این نعمت بزرگ به عنوان منّت یاد می کند آن هم به صورت فعل مضارع که نشانه استمرار و بیان سنّت الهی است (وَنُرِیدُ أَن نَّمُنَّ عَلَی الَّذِینَ اسْتُضْعِفُوا فِی الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِینَ ٭ وَنُمَكِّنَ لَهُمْ فِی الْأَرْضِ) خب (نُمَكِّنَ لَهُمْ فِی الْأَرْضِ) کسانی اند که (الَّذِینَ إِن مَّكَّنَّاهُمْ فِی الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنكَرِ وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ) (۳) خب چه کسانی متمکّن در زمین اند؟ کسانی که این اوصاف را داشته باشند این چنین نیست که اگر کسی با زورگویی بر زمین مسلّط شد جزء (نُمَكِّنَ لَهُمْ فِی الْأَرْضِ) بشود آنها کسانی اند که (إِذَا دَخَلُوا قَرْیَةً أَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوا أَعِزَّةَ أَهْلِهَا أَذِلَّةً) (۴) اما اینکه فرمود: (الَّذِینَ إِن مَّكَّنَّاهُمْ فِی الْأَرْضِ) این چند کار را می کنند الآن هم فرمود: (وَنُمَكِّنَ لَهُمْ فِی الْأَرْضِ) بعد (وَنُرِیَ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُم) از اینها (مَّا كَانُوا یَحْذَرُونَ) پس اینها در مقابل فرعون و هامان هر عصر و مصری اند.

۱- (۱۴) . سوره آل عمران، آیه ۳۳.

۲- (۱۵) . سوره آل عمران، آیه ۱۶۴.

۳- (۱۶) . سوره حج، آیه ۴۱.

۴- (۱۷) . سوره نمل، آیه ۳۴.

وحی الهی به مادر حضرت موسی(علیهما السلام)

قبلًا در سوره مبارکه «شعراء», «نمل», «طه» بخش هایی از قصّه حضرت موسی را ذکر فرمود برخورد حضرت موسی با آ ن قبس و گرفتن نور به جای نار و دریافت وحی در کوه طور و اینها را ذکر کرد مبارزه با فرعون را ذکر فرمود مبارزه با سَحره را ذکر فرمود اینها در سوره مبارکه «طه» و مانند آن گذشت. قصه حضرت موسی از کودکی گوشه ای از این در سوره مبارکه «طه» اشاره شده و بخشی هم در این سوره مبارکه «قصص». از کودکی حضرت موسی(سلام الله علیه) شروع می کند می فرماید ما برای براندازی نظام سلطه کودکانی را زیر پوشش خود داریم تا به مقصد برسانیم (وَأَوْحَيْنَا إِلَى أُمِّ مُوسَى) عصر هم مستحضرید عصر خفقان بود که (يُذَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ) در چنین عصری که نسل کشی بود پسرکشی بود مادر موسی(سلام الله علیهما) باردار شد وقتی این کودک به دنیا آمد معلوم شد پسر است خدا می فرماید ما به مادر موسی وحی فرستادیم این امور را از راه وحی به او القا کردیم (وَأَوْحَيْنَا إِلَى أُمِّ مُوسَى) به او این مطالب را القا کردیم (أَنْ أَرْضِعِيهِ) تا آنجا که ممکن است این کودک را شیر بده (فَإِذَا خِفْتِ عَلَيْهِ) وقتی ترسیدی که مبادا مأموران فرعون اطلاع پیدا کنند و این کودک را بگیرند (فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ) این را بینداز در دریا.

از دریا نترس چون به ما دادی اگر از مأموران فرعون می ترسی این یک امر عادی است برای اینکه اینها (يُذَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ) (۱) رسمشان بود ولی دریا حرف ما را گوش می دهد گرچه فرعون حرف ما را گوش نمی دهد (فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ) منظور آن بحر احمر و دریای سرخ نیست که در شرق مصر است از آنجا بگذری وارد شام و اینها می شوی منظور همین رود نیل است که از وسط شهر مصر می گذرد (فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ)؛ اما (وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي) خوف نسبت به آینده است حُزن نسبت به از دست دادن چیزی در گذشته فرمود شما این بچه را که در صندوقچه قرار دادی انداختی دریا غمگین مباش چون چیزی را از دست ندادی, نترس برای اینکه چیزی را از دست نمی دهی چون به ما سپردی ما هم این را کامل می کنیم به تو برمی گردانیم (وَلَا تَخَافِي) نسبت به آینده (وَلَا تَحْزَنِي) نسبت به گذشته, چرا؟ چون (إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكِ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ) ما او را سالم نگه می داریم (یک) به تو برمی گردانیم (دو) به مقامات والای رسالت می رسانیم (سه) که اینجا دو امر یکی (أَرْضِعِيهِ) یکی (فَأَلْقِيهِ) دو نهی یکی (لَا تَخَافِي) یکی (وَلَا تَحْزَنِي) دو بشارت یکی (إِنَّا رَادُّوهُ) یکی (جَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ) دو به دو قرین هم شش امر را بیان فرمود.

۱- (۱۸) . سوره بقره، آیه ۴۹; سوره ابراهیم، آیه ۶.

قبلاً این بحث را در ذیل آیه (وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ) (۱) بیان کردیم که ذات اقدس الهی چند گونه وحی دارد آن وحی تشریعی که شریعت و احکام است آن مخصوص انبیاست که دیگران سهمی ندارند آن از بحث خارج است اما وحی هایی که مربوط به علم غیب باشد ملاحم باشد تصمیم گیری های خوب باشد اینها برای مؤمنین هم هست بخشی از این وحی ها به صورت الهام علمی است مثل اینکه انسان دارد مطالعه می کند چون باتقواست بر اساس (اتَّقُوا اللّهَ وَيُعَلِّمُكُمُ اللّهُ) (۲) مطلب خوبی را خدا به او یاد می دهد فقها, حکما, متکلّمین این بزرگواران نوآوری هایی که داشتند دیگر از خودشان که نداشتند برای اینکه خدای سبحان انسان را آفرید (وَاللَّهُ أَخْرَجَكُم مِّن بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لاَ تَعْلَمُونَ شَيْئاً) (۳) در کتاب های دیگر هم که نبود این علم نورانیّتی است وجودی است این وجود یک مبدأ فاعلی می خواهد انسان قابل علم است نه فاعل علم حتماً یک معلّم بیرونی می خواهد اگر انسان از جای دیگر یاد نگرفت اگر در کتابی ندید از هم بحثش استفاده نکرد لابد کسی به او یاد داد دیگر اتفاقی که نیست کسی بگوید من خودم یاد گرفتم این حرف غیر معقولی است آخر فاعل و قابل که یکی نخواهد بود انسانی که جاهل است بگوید من خودم یاد گرفتم! حتماً کسی به او یاد داد حالا یا قبلاً شنید در گوشه ذهنش بایگانی شده بود الآن خودش را نشان می دهد یک وقت شیخناالاستاد مرحوم علامه شعرانی(رضوان الله علیه) همین مطلب را فرمودند که گاهی انسان بیست سال قبل, سی سال قبل در مجلسی مطلبی را از کسی شنیده بعد این مطلب در گوشه ذهنش بایگانی شده چون تکرار نکرده بود آنجا مانده بعد از بیست سال, سی سال حالا که دارد مرور می کند مطالعه می کند کتاب هایی که دم دست اوست مطالعه می کند دفعتاً آن مطلب سی سال قبل خودش را نشان می دهد این بنده خدا خیال می کند که این جزء ابتکارات اوست برای اینکه سی سال قبل که یادش نیست الآن هم که در کتاب ها ندیده می گوید ابتکارات من است این جزء فرمایشات ایشان بود بالأخره محال است که کسی مطلبی را از خود بفهمد, از خود بفهمد یعنی چه؟ یعنی علم که یک مطلب وجودی است خودبه خود پیدا شده فاعل ندارد خب تو که قابل بودی قابل که نمی تواند فاعل باشد تو پذیرا بودی بنابراین ممکن نیست مطلبی علمی پیدا بشود الاّ اینکه معلم دارد اگر حق باشد که فرشتگان الهی اند اگر جزء مغالطات باشد که (إِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَى أَوْلِيَائِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ) (۴) این سیزده قسم مغالطه با همه زیرمجموعه ذاتی و عرضی همه اینها این القائات شیطان است که (إِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَى أَوْلِيَائِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ) تمام مغالطات به وسیله وساوس علمی شیطان است. بنابراین خدای سبحان مطلب علمی را اگر حق باشد یا به وسیله استاد یا به وسیله هم بحث یا گاهی به وسیله شاگرد به انسان منتقل می کند اینها مربوط به علم است.

۱- (۱۹) . سوره انبیا، آیه ۷۳.

۲- (۲۰) . سوره بقره، آیه ۲۸۲.

۳- (۲۱) . سوره نحل، آیه ۷۸.

۴- (۲۲) . سوره انعام، آیه ۱۲۱.

مشکل اساسی اهل علم

گاهی مطلب عملی را القا می کند در بحث های قبل این قسمت گذشت که مشکل ما مُعمّمین مشکل علمی نیست مشکل ما مشکل عملی است یعنی ما اگر واقعاً آدم صالح و سالمی باشیم جامعه, جامعه نورانی خواهد بود جامعه معطّر بشود آنچه به مردم می گوییم عمل بکنیم, آنچه گفتیم عمل کرده باشیم, تا عمل نکنیم نگوییم, بر خلاف گفته عمل نکنیم, چون به خلوت می رسیم کار دیگر نکنیم ما اگر این چنین باشیم می شویم فرشته (وَجَعَلْنَا لَهُ نُوراً يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ) (۱) چند هزار فرشته در ایران زندگی کنند ایران می شود معطّر ما مشکل اساسی مان آن کمبود عمل است این عمل که ما عالِم بی عمل می شویم نه برای آن است که ما مشکل علمی داریم ما مطلب را خوب بیان می کنیم سخنرانی هم می کنیم (قُل لِّلْمُؤْمِنِينَ) (۲) را هم می گوییم نامحرم را هم نگاه می کنیم این برای چیست؟

تبیین جدایی قوای علمی و عملی انسان

چندین بار در بحث های سابق گذشت که متولّی علم, غیر از متولّی عمل است ما یک دستگاه علمی داریم که حوزه و دانشگاه متولّی این کار است یک دستگاه عملی داریم که متولّی ندارد آن فنّ اخلاق است نه اخلاق نظری بلکه اخلاق عملی یعنی کسی که ما را بپرورانـد آن متولّی نـدارد حالا گوشه, کنار چهارتا آدم صالح پیدا می شود حرف دیگر است آن طوری که علم متولّی دارد عمل که متولّی نـدارد آن طوری که فقه و اصول و فلسفه متولّی دارد اخلاق که متولّی نـدارد در بیرون ما چهار قسم وجود دارد؛ اگر هر روز هم ما این حرف را تکرار بکنیم برای ما سودمند است درون ما هم این چهار گروه است ما در بیرون یک سلسله قوا و تشکیلاتی داریم که مسئول و متولّی درک اند یک سلسله قوایی داریم که مسئول و متولّی عمل و حرکت انـد ما چشم داریم گوش داریم تـا بـا اینها ادراک بکنیم دست داریم پا داریم تا با اینها کار کنیم این متولّی ها همه از هم جـدا هستند انسان از نظر بیرون چهار گروه است بعضی ها هستند که هم مجاری ادراکی شان سالم است هم مجاری تحریکی شان سالم است هم خوب می شنوند خوب می بیننـد هم دست و پا دارنـد خوب می تواننـد بدونـد این یک گروه, گروه دیگر کسانی اند که چشم و گوششان سالم است خوب می بینند خوب می شنوند ولی دست و پایشان فلج است سوم به عکس است دست و پایشان فعال است ولی چشم و گوششان بسته است چهارم از هر دو جهت محروم اند این از نظر بیرونی, اقسام چهارگانه بیرونی نشان می دهد اگر کسی با چشم و گوشش صدای عقرب را شنیده یا خود مار و عقرب را دیده چون شنیـده یا دیـده, دست و پای او هم سالم است یا دفاع می کند یا فرار می کند اما اگر کسی دست و پایش فلج باشد این مار و عقرب را می بینـد ولی قـدرت فرار نـدارد شما مرتب به او اعـتراض بکن که چرا فرار نکردی چرا سنگ نزدی خب چشم که سنگ نمی زنـد چشم که فرار نمی کنـد آنکه فرار می کنـد که بسته است شما مرتب به او تلسکوپ بـده میکرسکوپ بـده دوربین بده نزدیک بین بده عینک بده او مشکل دید ندارد این مشکل عمل دارد چون دست و پایش فلج است نمی تواند فرار کنـد یا دفاع کنـد گروه سوم کسانی اند که دست و پایشان باز است ولی چشم و گوششان کر و کور است خب این هم مار و عقرب را نمی توانـد دفع کنـد خب بایـد ببیند که فرار کند گروه چهارم کسانی اند که هم از نظر چشم و گوش نابینا و کورند هم از نظر دست و پا فلج اند؛ این اقسام چهارگانه در بیرون.

۱- (۲۳) . سوره□ انعام، آیه□ ۱۲۲.

۲- (۲۴) . سوره□ نور، آیه□ ۳۰.

ما بایـد بـاور کنیم از نظر معرفت نفس درون مـا هم همین طور است ما یک سلسـله نیروهایی خـدا به ما داد که متولّی اندیشـه است آن عقل نظری است که جزم و تصـدیق و مظنّه و احتمال و شک کار اینهاست یک سلسـله نیروهایی داریم که مسئولیت اراده و اخلاص و عزم و نیّت و اینها را به عهـده دارنـد جزم یعنی جزم, عزم یعنی عزم بین جزم و عزم مثل آسـمان و زمین فرق اسـت جزم چیز دیگر اسـت عزم چیز دیگر اسـت علـم چیز دیگر اسـت انـدیشه چیز دیگر اسـت انگیزه چیز دیگر است مسئول هایش فرق می کنـد متولّیانش فرق می کند اخلاق با بخش طلب کار می کند با بخش عزم کار می کند با بخش اخلاص کار می کنـد بـا بخش اراده کـار می کنـد این اول در اثر مکروهـات و معاصـی صـغیره و معاصـی کبیره طبق بیان نورانی حضـرت امیر(سـلام الله علیه) «کَم مِن عقـلٍ أسـیر تحت هـوی أمیر» (۱) فلـج شـده, شـیطان این را به بنـد کشـیده عقل عملی او که باید تصـمیم بگیرد اراده کند اخلاص داشـته باشد این زنجیری است حالا شـما مرتب نصیحت بکن این شخص مشکل علمی ندارد خودش استاد است این آیه را تدریس کرده اما نامحرم نگاه می کند غیبت هم می کند دروغ هم می گوید رشوه هم می گیرد چون آنکه بایـد عمـل بکنـد فلـج است الآن این معتادان مشـکل علمی دارنـد؟! اینها که بیش از دیگران و پیش از دیگران این خطر را می بینند شـما مرتب نصـیحت بکن, نصـیحت بکن که چی؟ او را عالِم بکنی؟ در اینجا از علم کاری ساخته نیست علم کار اندیشه را دارد انجام می دهد کار جزم و تصور و تصدیق و سخنرانی و مقاله نویسی و درس گفتن حوزه و دانشگاه را این انجام می دهـد اما اراده و اخلاص و نیّت برای عقل عملی است که «ما عُبـد به الرحمن و اکتسب به الجنان» (۲) که ائمه(علیهم السـلام) این مرزها را جدا کردند این عقل عملی اگر به اسارت وسوسه و شیطنت در آمده است «کَم من عقل أسیرٍ تحت هوی امیر» از این کاری ساخته نیست.

ص: ۱۹

۱- (۲۵) . نهجالبلاغه، حکمت ۲۱۱

۲- (۲۶) . کافی، ج۱، ص۱۱.

ماهیت و عظمت وحی عملی الهی و شرط نیل به آن

خدای سبحان اگر ببیند شخصی آنچه فهمید درست عمل می کند (مَن جَاءَ بِالْحَسَنَهِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا) (۱) شامل اینها هم می شود گاهی همان طوری که مسئله علم را بالا می برد کسی را بحرالعلوم می کند کسی را علامه می کند این بخش عملی, اراده, طلب, اخلاص, این را می برد بالا این را مادر موسی می کند به مادر موسی علم نیاموخت به مادر موسی عزم و اراده القا کرد بینداز در دریا گفت چشم, این بینداز اراده می خواهد این (وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ) (۲) نه «أن احْكُم كذا» فرمود ما به عدّه ای فعل و انجام دادن کار را وحی می فرستیم این وحی با درس های حوزه و دانشگاه فرق دارد این سلطان است این هر جا آمد کلّ فضا را روشن می کند اگر این وحی, وحی علمی باشد هم حوزه اندیشه را روشن می کند هم قلمرو اراده را فعال می کند اگر وارد قلمرو اراده بشود هم حوزه اراده و اخلاص را فعال می کند هم حوزه اندیشه را چون سلطان است.

فرمود: (وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ) اینجا هم (وَأَوْحَيْنَا إِلَى أُمِّ مُوسَى) بینداز دریا گفت چشم! این علم نیست این کار برای همه هست مادر موسی(سلام الله علیهما) نه پیغمبر بود نه امام بود چیزی از امامت و نبوّت و رسالت سهمیه آن بانو نبود اخلاص داشت و ذات اقدس الهی در حوزه اراده او وحی فرستاد و به صورت کلی هم وعده داد فرمود: (وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاهِ) ما به آنها نگفتیم نماز واجب است نماز را به پیغمبر گفتیم به آنها گفتیم بلند شوید نمازتان را بخوانید می بینید بعضی ها بی تاب اند مرتب ساعت نگاه می کنند که نماز اول وقت چه وقت است بخوانند, بعضی ها بی تاب اند منتظرند به استقبال ماه مبارک رمضان بروند اینها وحی فعل است مگر می شود آدم بچه اش را بیندازد در دریا فرمود ما وحی فرستادیم سلطنت وحی کلّ فضای قلب مادر موسی را روشن کرد او در کمال طمأنینه بچه را انداخت دریا (وَأَوْحَيْنَا إِلَى أُمِّ مُوسَى) که بینداز در دریا بعد به دریا هم گفتیم این امانت ماست می بینید دو امر است یکی امر حاضر است یکی امر غایب؛ (فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ) این امر حاضر است بعد (فَلْيُلْقِهِ الْيَمُّ بِالسَّاحِلِ) (۳) این امر غایب است تو بینداز (یک) دریا ببرد سالم تحویل بدهد (دو) این تکوین است دیگر هم این امر حاضر تکوینی است تشریع که نیست هم آن امر غایب تکوینی است (فَلْيُلْقِهِ الْيَمُّ بِالسَّاحِلِ) این وحی فعل است این برای همه است.

ص: ۲۰

۱- (۲۷) . سوره انعام، آیه ۱۶۰.

۲- (۲۸) . سوره انبیا، آیه ۷۳.

۳- (۲۹) . سوره طه، آیه ۳۹.

«و الحمد للّه ربّ العالمين»

آیات ۵ تا ۹ سوره قصص ۹۱/۰۷/۰۳

.Your browser does not support the audio tag

(وَنُرِيدُ أَن نَّمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ (۵) وَنُمَكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَنُرِيَ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُم مَّا كَانُوا يَحْذَرُونَ (۶) وَأَوْحَيْنَا إِلَى أُمِّ مُوسَى أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خِفْتِ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكِ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ (۷) فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوّاً وَحَزَناً إِنَّ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا كَانُوا خَاطِئِينَ (۸) وَقَالَتِ امْرَأَةُ فِرْعَوْنَ قُرَّتُ عَيْنٍ لِّي وَلَكَ لَا تَقْتُلُوهُ عَسَى أَن يَنفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَداً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ (۹))

تدبیرات الهی جهت استقرار عقل و عدل در عالم

تدبیر الهی بر این است که در جهان, عقل و عدل را مستقر کند از چند راه این تدبیر را اجرا می کند اولاً بشر را با عقل و عدل خواهی مجهّز می کند که با فطرت عقل مداری و عدل خواهی خلق می کند (فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا) (۱) این طور نیست که لوح نفس نانوشته باشد فجور و تقوای او را از راه الهام به او آموخت بنابراین هر کسی وقتی به دنیا می آید گرچه از علوم حصولی بیرون بی خبر است حتی نمی داند آتش گرم است و یخ سرد است از راه تجربه اینها را می فهمد اما عدل خوب است ظلم بد است تقوا خوب است فجور بد است اینها را کاملاً می فهمد راستی خوب است دروغ بد است اینها فطریات اوست که با اینها خدا او را خلق کرده است پس اوّلین راه برای عقل مداری جامعه و عدل محوری جامعه همان سرمایه هایی است که خدای سبحان به انسان داد.

۱- (۱) . سوره شمس، آیه ۸.

دومین راه که مکمّل راه اول است و نوآوری هایی هم دارد راه انبیا و اولیای الهی است که خدا اینها را مبعوث کرده «یثیروا لهم دفائن العقول» (۱) چراغی در بیرون روشن کردند (یک) آن چراغ درونی را هم افروخته تر کردند (دو) تا او بیراهه نرود و راه کسی را هم نبندد (سه) راه های بعدی آن است که اگر کسی با داشتن این راه های فطری و وحیانی بیراهه رفت خدا راه توبه و انابه و بازگشت را باز گذاشت سالیان متمادی مهلت می دهد و اگر نشد از راه تنبیه و مؤاخذه آنها را سر جایشان می نشاند که این جریان فرعون و آل فرعون از همین قبیل است.

تطبیق آیات محل بحث بر پیشوایان معصوم(علیهم السلام)

در ذیل این آیه, روایاتی که در کنزالدقائق و سایر تفسیرهای روایی نقل شده است ملاحظه فرمودید که وجود مبارک امام صادق(سلام الله علیه) کودکی بود حرکت می کرد وجود مبارک امام باقر(سلام الله علیه) فرمود: «هذا من الذین قال الله عزّ وجل: (وَنُرِيدُ أَن نَّمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ)» (۲) و خدا می خواهد اینها را جزء ائمه قرار بدهد و مانند آن. از این سنخ روایات در تفسیر روایی ما کم نیست منتها در همین روایات آمده «فهذه الآیه جاریةٌ فینا

إلى یوم القیامه» (۳) یعنی از باب جَرْی است از باب تطبیق است در تفسیر شریف المیزان در خیلی از موارد شما می بینید ایشان می فرمایند این «مِن الجَرْی» است. (۴) یعنی این تفسیر مفهومی نیست که این آیه را این چنین معنا کرده باشد این آیه بیان سنّت الهی است این سنّت الهی در عصر موسای کلیم بود در عصر عیسای مسیح بود در عصر ابراهیم خلیل بود در عصر نوح(سلام الله علیهم اجمعین) بود و در عصر قرآن و عترت هم هست این را می گویند تطبیق این را می گویند جری.

۱- (۲) . نهجالبلاغه، خطبه ۱.

۲- (۳) . الکافی، ج۱، ص۳۰۶; تفسیر کنزالدقائق، ج۱۰، ص ۳۲ .

۳- (۴) . معانی الأخبار, ص۷۹; تفسیر کنزالدقائق، ج۱۰، ص ۳۳.

۴- (۵) . المیزان, ج۱, ص۴۶ و ۲۱۶ و... .

آسیبهای پیشروی علم حصولی

فرمود ما می خواهیم بساط ظلم را از راه تنبیه برداریم چه کار کردیم؟ به مادر موسی وحی فرستادیم یک وقت است علم حصولی است این علم حصولی شاید به عمل منتهی نشود (یک) بر فرض به عمل منتهی بشود راه جدایی دارد که انسان بعد از جزم علمی, عزم عملی پیدا کند (دو) اینکه می بینیم گاهی علم از عمل فاصله دارد ما عالِم بی عمل داریم برای آن است که علم حوزه و دانشگاه علمی نیست که ذاتاً اراده و عزم را به همراه بیاورد در حدّ شأنیت است می تواند اراده و عزم را به دنبال داشته باشد از آن طرف هم اگر کسی در جبهه جهاد اخلاقی شکست خورد این بیان نورانی حضرت امیر(سلام الله علیه) است که «رُبَّ عَالِمٍ قَدْ قَتَلَهُ جَهْلُهُ وَ عِلْمُهُ مَعَهُ لاَ یَنْفَعُهُ» (۱) خیلی از علما هستند که کُشته جهلشان هستند این جهل در مقابل عقل است نه در مقابل علم، این از نظر تصور و تصدیق و استدلال و قیاس و قضایا و سخنرانی و سخن خوانی خوب حرف می زند خوب بحث می کند اما کشته جهل است این جهل در مقابل عقل است.

تقابل جهل با عقل و عدم تقابل آن با علم

بارها ملاحظه فرمودید اینکه مرحوم کلینی(رضوان الله تعالی علیه) اوّلین کتابش «کتاب العقل و الجهل» است دوم «کتاب فضل العلم» است علم مقابل ندارد علم یعنی سواد خب این سواد کاری نمی کند آنکه کار می کند یا به جهنم می برد یا به بهشت عقل است و جهل, جهل انسان را مستقیم به جهنم می برد و عقل مستقیم آدم را به بهشت می آورد آن عقل است که مقابل دارد نه علم, علم فنّی است ممکن است ما بگوییم باسواد و بی سواد اما می بینید مرحوم کلینی وقتی کافی را تنظیم کرده کتاب دومش کتاب العلم است علم دیگر مقابل ندارد انسان باسواد است خب باسواد است اما عقل است که مقابل دارد انسان یا اهل بهشت است یا اهل جهنم, جهنمی ها یا درس خوانده اند یا نیستند همین! این دیگر مقابل ندارد اگر اهل عقل بود که «ما عُبد به الرحمن و اکتسب به الجِنان» (۲) این اهل بهشت است جهل در مقابل عقل اهل جهنم است انسان یا عاقل است که بهشتی است یا جاهل است که جهنمی است این جهنمی یا درس خوانده است یا درس نخوانده این است که کتاب العلم مقابل ندارد کتاب العقل مقابل دارد. اگر علم, علم حوزوی و دانشگاهی باشد این ممکن است با جهل در مقابل عقل هم بسازد لذا حضرت فرمود: «رُبَّ عَالِمٍ قَدْ قَتَلَهُ جَهْلُهُ وَ عِلْمُهُ مَعَهُ لَا یَنْفَعُهُ»علم با جهل جمع می شود چون آن جهل در مقابل علم نیست در مقابل عقل است چون در مقابل عقل است ممکن است علمی باشد عین جهل یعنی همین سواد را در راه باطل پیاده کند بنابراین این علم ها فی الجمله کمک می کند نه بالجمله.

۱- (۶) . نهجالبلاغه، حکمت ۱۰۷.

۲- (۷) . الکافی، ج ۱, ص ۱۱.

آثار وحی الهی در حوزه علم و عمل

اما وحی و الهام الهی نورِ محض است این اگر در حوزه علم بتابد مستقیماً خدای سبحان کسی را عالِم بکند بالوحی أو الالهام کلّ زمینه این جان آدم و نفس آدم و سینه آدم مشروح می شود هم بخش علمی اش تأمین می شود انسان جازم می شود هم بخش عملی اش تضمین می شود انسان عازم می شود علمی است که عمل را به همراه دارد علمی نیست که گاهی با عمل باشد گاهی با عمل نباشد چون کلّ فضا را این روشن کرده است این می شود جزء (جَعَلْنَا لَهُ نُوراً يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ) (۱) اگر مَصبّ و جای ریزش این وحی و الهام, عمل باشد اراده باشد عزم باشد نیّت باشد این مستقیماً فضای عقل عملی را سنگین و وزین می کند و فضای عقل نظری اندیشه را هم شفاف می کند کمبود علم را هم تأمین می کند مثل آبشار بلندی که وقتی مستقیماً به یک جا ریزش کرد اطرافش هم شفاف و روشن و سرسبز خواهد شد.

تبیین و گستره وحی الهی

آن وحی تشریعی مخصوص انبیاست به احدی هم نمی رسد چون نبوّت است رسالت است که مربوط به احکام است که دین این است حکم این است فلان شیء واجب است فلان چیز حرام است اینها مخصوص انبیاست اما وحی هایی مربوط به علم غیب, مَلاحم, وقایع گذشته, آینده, بهشت, جهنم, اسمای حسنای الهی اینها دیگر وحیی است به علم غیب برمی گردد اینها هم برای انبیا(علیهم السلام) است هم برای ائمه(علیهم السلام) این وحی ها آن قلّه اش آن مراحل بالایش برای اولیای الهی است مراحل وسطایش هم یا ضعیفش هم برای مؤمنین است که خدای سبحان برای مؤمنین هم این الهام ها را مشخص کرده است که (الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلاَئِكَةُ) (۲) این ملائکه ای نیستند که وحی تشریعی بیاورند و مخصوص انبیا باشند این ملائکه ای هستند که مأموران الهی اند وارد حوزه دل می شوند یا بخشی از مشکلات علمی یک شخص را حل می کنند وقتی مشکل علمی او حل شد فضای درون او روشن می شود عمل یعنی آن عقل عملی هم به راه می افتد, اگر به بخش عملی او اینها فرود بیایند که (أَلاَّ تَخَافُوا وَلاَ تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ) (۳) امید می آورند نشاط می آورند استقامت می آورند پایداری می آورند آن گاه شعاعش آن بخش های علمی را هم روشن می کند بحث هایی که مربوط به (أَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلاَةِ) (۴) گذشت ناظر به این قسم دوم است یک وقت وحی می آید که نماز واجب است فلان نماز مستحب است فلان نماز چهار رکعت است این وحی تشریعی است و مخصوص پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) است یک وقت وحی می آید که بلندشو نمازت را اول وقت بخوان این گرایشی که می بینید برخی ها بی صبرانه منتظرند که چه وقت نماز می شود اول وقت نمازشان را بخوانند از همین قبیل است وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) مرتب مواظب بود ببینند که چه وقت ظهر می شود به بلال بگوید: «أرِحْنا یا بلال» (۵) بلندشو ما را از دنیا راحت بکن چند لحظه ای با خدایمان مناجات کنیم اینها وحی فعل است اینها گرایش است اینها کشش است این کشش, کوشش ها را به دنبال دارد این کارهای عملی است.

ص: ۲۴

۱- (۸) . سوره انعام، آیه ۱۲۲.

۲- (۹) . سوره□ فصلت، آیه□ ۳۰.

۳- (۱۰) . سوره□ فصلت، آیه□ ۳۰.

۴- (۱۱) . سوره□ انبیا، آیه□ ۷۳.

۵- (۱۲) . مفتاح الفلاح, ص۱۸۲.

وحی الهی به جمادات

در جریان مادر حضرت موسی(سلام الله علیهما) فرمود ما مستقیماً به او وحی فرستادیم چه اینکه به دریا دستور دادیم چه اینکه به زمین هم گاهی دستور می دهیم (یَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا ٭ بِأَنَّ رَبَّکَ أَوْحَی لَهَا) (۱) این وحی به زمین هم می رسد برای اینکه بر اساس آن پنج طایفه آیات الهی همه موجودات آگاه اند بنده خدایند مطیع خدایند ساجد خدایند مُسلِم و منقادند مسبّح اند یک سلسله آیاتی است که از اسلام موجودات دم می زند طایفه دوم آیاتی بودند که از تسبیح موجودات سخن می گویند طایفه سوم آیات سجده اند که (لِلَّهِ یَسْجُدُ مَا فِی السَّماوَاتِ) (۲) طایفه چهارم آیه تسبیح همراه با تحمید است که (إِن مِن شَیْ ءٍ إِلَّا یُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلکِن لَّا تَفْقَهُونَ تَسْبِیحَهُمْ) (۳) طایفه پنجم طایفه اطاعت و فرمانبرداری است که (فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائْتِیَا طَوْعاً أَوْ کَرْهاً قَالَتَا أَتَیْنَا طَائِعِینَ) (۴) خب این طوایف خمسه نشان می دهد که هر موجودی مسلم است و مسبّح است و ساجد است و منقاد است و مطیع چنین موجودی صلاحیّت آن را دارد در حدّ خود که وحی الهی که مناسب با اوست دریافت کند فرمود: (بِأَنَّ رَبَّکَ أَوْحَی لَهَا) (۵) این نازل ترین مرحله وحی است که به جمادات هم می رسد حالا آن (وَ أَوْحی رَبُّکَ إِلَی النَّحْلِ) (۶) در سوره مبارکه «نحل» گذشت.

ص: ۲۵

۱- (۱۳) . سوره زلزال، آیات ۴و۵.

۲- (۱۴) . سوره نحل، آیه ۴۹.

۳- (۱۵) . سوره اسرا، آیه ۴۴.

۴- (۱۶) . سوره فصلت، آیه ۱۱.

۵- (۱۷) . سوره زلزال، آیه ۵.

۶- (۱۸) . سوره نحل، آیه ۶۸.

تاثیر وحی الهی در مادر حضرت موسی(علیهماالسلام)

اما این وحی برتر است که به مادر موسی(سلام الله علیهما) رسید هم بخش عملی او را بالاصاله تأمین کرد هم بخش آگاهی او را تأمین کرد و طوری فضای نفس او را روشن کرده است که سهمگین ترین خطر را با مِیل خود استقبال کرده است خب چه کسی است که آن بچه نازپرورده خودش را بیندازد در دریا برای اینکه به دست دشمن نیفتد فرمود ما گفتیم او هم گفت چشم! بدون معطّلی این کار را کرد دیگر فکر نکرد که دریا انداختن یعنی چه (وَأَوْحَیْنَا إِلَی أُمِّ مُوسَی أَنْ أَرْضِعِیهِ) تا آنجا که ممکن است بچه را شیر بدهد همین که احساس خطر کردی احساس کردی که مأموران آل فرعون در راهند (فَإِذَا خِفْتِ عَلَیْهِ) این را بینداز در صندوق بینداز در دریا تو بینداز به دریا این امر حاضر, دریا باید بیندازد به ساحل, آن امر غایب, آل فرعون باید بگیرند, آ ن هم یک مأموریت, این مجموعه را خدای سبحان مرتب دارد امر و نهی می کند این آن کار را بکند او آن کار را بکند در سوره مبارکه «طه» گذشت که (فَاقْذِفِیهِ فِی الْیَمِّ) این امر حاضر, (فَلْیُلْقِهِ الْیَمُّ بِالسَّاحِلِ) تو این کار را بکن او این کار را بکند خب این امر غایب به چه کسی متوجه است؟ در سوره مبارکه «طه» که ملاحظه فرمودید این بود (إِذْ أَوْحَیْنا إِلی أُمِّکَ ما یُوحی ٭ أَنِ اقْذِفِیهِ فِی التَّابُوتِ فَاقْذِفِیهِ فِی الْیَمِّ فَلْیُلْقِهِ الْیَمُّ بِالسَّاحِلِ) (۱) تو این کار را بکن دریا این کار را بکند خب اینها امر و نهی است این امر و نهی از طرف ذات اقدس الهی یک امر تشریعی که نیست این امر از راه وحی وقتی وارد صحنه قلب مادر موسی(علیهما السلام) شد هم فضای عزم و اراده و طلب و نیّت و اخلاص او را تقویت کرد هم بخش های علمی او را.

۱- (۱۹) . سوره طه، آیات ۳۸و۳۹.

بشارت دادن مربوط به عقل عملی است که انسان خوشحال می شود آرام می شود مصمّم می شود مطمئن می شود اینها بخش های عملی نفس است آن بخش های تصور و تصدیق و ادراک و جزم و قطع و یقین و اینها بخش های علمی است یک وقت است که نوری به این بدن بیمار افاضه می شود که این هم چشم و گوشش را درمان می کند هم دست و پای فلج را، مگر معجزه این طور نیست؟! این با یک اشاره با یک دعا با یک حمد با یک (نُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ) (۱) هم چشم نابینا, بینا می شود که مجرای ادراک است هم دست فلج به کار می افتد که مجرای حرکت است کاری در صحنه روح انجام می شود که هم مشکل علمی حل می شود انسان آگاه می شود هم مشکل تصمیم و عمل و اراده و عزم حل می شود انسان می شود مصمّم این دو کار را فرمود ما درباره مادر موسی(سلام الله علیهما) انجام دادیم.

تفاوت تاثیر علم حصولی و علم الهی در انگیزه انسان

پرسش:...

پاسخ: اگر تعلیم الهی باشد آن هم همین طور است عمل را به همراه دارد اگر تعلیم مدرسه و امثال ذلک باشد این گاهی با عمل همراه است گاهی نیست اما وقتی تعلیم الهی باشد ذات اقدس الهی بخواهد به وسیله فرشته ها یا علل و عوامل غیبی دیگر کسی را عالِم کند آن علم کلّ فضا را روشن می کند هم دست و پای عقل عملی را باز می کند انسان به آسانی تصمیم می گیرد هم مطلب برایش روشن است این طمأنینه این آرامش این آسایش مربوط به عقل عملی است. ما یک شک داریم یک تردید, شک مربوط به اندیشه است که آیا این محمول برای این موضوع است یا نه؛ تردید مربوط به انگیزه است که این کار را بکنم یا این کار را نکنم منافقان گرفتار تردید عملی اند مسئله برای آ نها روشن شد اما در عزم تردید دارند (فَهُمْ فِی رَیْبِهِمْ یَتَرَدَّدُونَ) (۲) تردید آن ردّ مکرّر است می بینید یک انسان نابینا وقتی که می خواهد از اتاقی بیرون برود چون در خروجی را بلد نیست به دیوار شرقی می رود می بیند راه بسته است به دیوار غربی برمی گردد راه بسته است این می شود تردید, تردید یعنی ردّ مکرّر یعنی راه خروج ندارد منافق این طور است عالِم فاسق, عالم بی عمل این طور است (فَهُمْ فِی رَیْبِهِمْ یَتَرَدَّدُونَ) این رِیْب به معنای شکّ علمی نیست برای اینکه مسئله برایشان روشن شد همین جریانی که وجود مبارک موسای کلیم به فرعون ملعون گفت تو یقین داری (لَقَدْ عَلِمْتَ مَا أَنزَلَ هؤُلاءِ إِلَّا رَبُّ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ بَصَائِرَ) (۳) برای تو هیچ شکّی نمانده که کارِ من معجزه است کار دیگران سِحر است تو چه مشکل علمی داری؟! خب می بینید انسان ممکن است تفسیر را بخواند تفسیر هم بنویسد سخنرانی هم بکند اما وقتی رومیزی و زیرمیزی دید بگیرد این معلوم می شود که علم حوزوی و دانشگاهی آن هنر را ندارد که عزم را بسازد اما علم وحیانی, علم الهامی اگر فرشته ای همین مطلب را در قلب کسی بیاورد کلّ فضا را روشن می کند هم آن بخش های عزم و اراده را فعال می کند هم آن بخش های جزم و تصور و تصدیق را آگاه می کند. این کار را خدا نسبت به مادر موسی کرد همین کار را هم ذات اقدس الهی وعده داد که فرشته ها برای مؤمنانی که مقداری امتحان بدهند می کند (تَتَنَزَّلُ) اینها که مخصوص انبیا و مخصوص اهل بیت نیست آ ن قلّه های علمی مخصوص آنهاست اما (الَّذِینَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَیْهِمُ الْمَلاَئِکَهُ أَلَّا تَخَافُوا وَلاَ تَحْزَنُوا) که این را درباره مؤمنین هم تطبیق کردند معلوم می شود این آیات برای مؤمنان دیگر [غیر از معصومان(علیهم السلام)] هم هست این فرشته ها برای مؤمنین هم هستند.

۱- (۲۰) . سوره□ اسرا، آیه□ ۸۲.

۲- (۲۱) . سوره□ توبه، آیه□ ۴۵.

۳- (۲۲) . سوره□ اسرا، آیه□ ۱۰۲.

محتوای الهام الهی به مادر حضرت موسی(علیهماالسلام)

(وَأَوْحَیْنَا إِلَی أُمِّ مُوسَی) خب چه کار بکن اینها کارهای عملی است تصمیم گیری است (أَنْ أَرْضِعِیهِ) این کودک را شیر بده (فَإِذَا خِفْتِ عَلَیْهِ) بینداز در دریا این دریا هم بحر احمر نیست که در مشرق مصر است و بین مصر و شام و امثال اینهاست این همان رود نیل است که در وسط مصر می گذرد (فَأَلْقِیهِ فِی الْیَمِّ وَلاَ تَخَافِی وَلاَ تَحْزَنِی) آن وحی, خوف را برمی دارد حزن را برمی دارد طمأنینه می آورد آرامش و آسایش می آورد اینها همه فعل است همه وصف نفسانی است چرا؟ این (إِنَّا رَادُّوهُ إِلَیْکِ) یک اِخبار غیب است شعاع آن وحی این علم غیب را هم به همراه آورده (إِنَّا رَادُّوهُ إِلَیْکِ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِینَ) آن وقت این مادر در کمال طمأنینه این را گذاشت در صندوقچه و انداخت در دریا, دریا هم فرمان الهی را کاملاً اطاعت کرده این امانت را برده به صاحبش داده (فَلْیُلْقِهِ الْیَمُّ بِالسَّاحِلِ) ببر در کنار دست دشمن قرار بده.

سرانجام حضور حضرت موسی در کاخ فرعون

وجود مبارک موسی(سلام الله علیه) در این صندوقچه قرار گرفت و افتاد در دریا این را که انداخت در دریا در سوره مبارکه «طه» قبلاً گذشت که (فَلْیُلْقِهِ الْیَمُّ بِالسَّاحِلِ) دریا هم موظف است که این را ببرد یک جای مشخص این مأمور پُست است باید ببرد آنجا و برد وقتی برد کنار قصر فرعون این لُقطه را ـ بین لَقیط و ضال مستحضرید در کتاب فقه فرق است یک چیز گمشده انسان باشد می شود ضالّه اگر کودکی گُم بشود می گویند لَقیط این لقیط از سنخ لقطه است منتها درباره خود انسان ـ (فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ) اما آل فرعون نمی دانستند که پایان این کودک چیست سرگذشت این کودک چیست این لام, لام عاقبت است نه لام هدف آنها برای اینکه این کودک دشمن اینها بشود و بساط اینها را براندازد نگرفتند اما پایان کار وجود مبارک موسی [در باطه با فرعونیان] این است (لِیَکُونَ لَهُمْ عَدُوّاً وَحَزَناً).

لطیفه ادبی آیه هشتم

زمخشری اصراری دارد که این جمله معترضه برای آشنایان به لطایف ادبی و عربی شگفت انگیز است (۱) بین معطوف و معطوف علیه این جمله، این یک سطر فاصله است معطوف علیه چیست؟ این است که (فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ لِیَكُونَ لَهُمْ عَدُوّاً وَحَزَناً) وقتی گرفتند (وَقَالَتِ امْرَأَةُ فِرْعَوْنَ قُرَّتُ عَیْنٍ) این معطوف است آن هم معطوف علیه (فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ) بعد از التقاط چه شد؟ (وَقَالَتِ امْرَأَةُ فِرْعَوْنَ) بعد از اینکه گرفتند, همسر فرعون گفت که این کودک را نکش برای اینکه یا به حال ما نافع است یا اگر نافع هم نباشد فرزندخوانده ماست گفت این جمله معترضه که بین معطوف و معطوف علیه است برای آشنایان به صنایع و ظرایف ادبی معلوم می شود که چقدر اثرگذار است که اینها اصلاً بیراهه دارند می روند خاطیء اند خاطیء غیر از مُخطیء است مُخطیء نظیر اینکه «للمصیب أجران وللمخطیء أجرٌ واحد» (۲) اینها که تلاش و کوشش می کنند در راه استنباط احکام بالأخره روشمندانه بررسی می کنند سالیان متمادی فقه و اصول خواندند علوم عقلی و نقلی را فرا گرفتند تا بتوانند احکام الهی را استنباط کنند اینها روشمندانه احکام الهی را استنباط می کنند منتها بعضی مُصیب اند بعضی مخطیء, مصیب آن است که روشمندانه استنباط می کند به مقصد می رسد مخطیء آن است که روشمندانه استنباط می کند ولی خب اشتباه می کند این می شود مخطی, اما خاطی کسی است که بی گدار به آب می زند روشمندانه کار نمی کند اهل راه نیست حرف زمخشری این است که اینها خاطیء اند اصلاً بیراهه می روند چیزی را گرفتند که برای براندازی آنها تلاش و کوشش می کند چه چیزهایی زمخشری فهمید که می گوید اگر کسی آشنا به قواعد ادب باشد از محاسن ادبی اطلاعی داشته باشد آن گاه می فهمد که این جمله معترضه چقدر شیرین است (إِنَّ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا كَانُوا خَاطِئِینَ) نه مُخطئین این جمله معترضه, معطوف بر معطوف علیه این است (وَقَالَتِ امْرَأَةُ فِرْعَوْنَ) معطوف علیه این است که (فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ لِیَكُونَ لَهُمْ عَدُوّاً وَحَزَناً) این را التقاط کردند.

۱- (۲۳) . الكشاف، ج ۳، ص۳۹۵.

۲- (۲۴) . ر.ك: مرآه العقول، ج ۱، ص ۲۰۰; ر.ك: فقه الإمام الصادق(علیه السلام) (محمدجواد مغنیه)، ج ۶، ص۶۷

معنای «قره العین»

حالا که گرفتند چه حادثه اتفاق افتاد؟ چه گفتگویی به میان آمد؟ گفتگو این است همسر فرعون گفت: (قُرَّتُ عَيْنٍ لِّي وَلَكَ) این قرّهالعین است در بحث های قبل هم کلمه قرّهالعین گذشت, قُرّه یعنی خنکی, هوای سرد را می گویند قارّ در برابر هوای حارّ هوای سرد را می گویند قارّ, انسان دو بار اشک می ریزد یک بار در حال غم و اندوه و حزن که می گویند این اشک, اشک گرم است یک بار وقتی که دوستش از سفر بیاید چشمش روشن می شود اشک شوق می ریزد می گویند این اشک, اشک خنک است و اشک سرد است وقتی می گویند «قَرّتَ الأعین» یعنی چشم های شما اشک خنک بریزد یعنی حادثه خوبی به شما برسد خوشحال بشوید اشک شوق بریزید که آن اشک, اشک سرد است از این جهت حوادث زیبا و خوشایند را یا میلاد کودک را می گویند قرّهالعین یعنی انسان از دیدن اینها اشک شوق می ریزد و این اشک, اشک سرد است.

سرّ اشتیاق پیامبر (صلی الله علیه و آله) به نماز و تبیین معنای احسان

همین معنا درباره آن حدیث نورانی پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) هست که فرمود: «حُبّب إليّ من الدنیا ثلاث» که سومی اش این است که فرمود: «وَ قُرّه عینی فی الصلاه» (۱) نماز قرّهالعین من است برای اینکه من در نماز محبوبم را زیارت می کنم اشک شوق می ریزم خود حضرت به دیگران سفارش کرده که عبادت شما در حدّ احسان باشد از حضرت سؤال کردند که احسان چیست؟ البته احسان یک معنای لازم دارد لازم در حوزه خودش ولو مفعول می گیرد یعنی «فَعَل فعلاً حَسنا» یک کار خوبی کرده شخصی که نماز خوانده روزه گرفته نماز شب خوانده اهل توجه بود اهل ذکر بود می گویند «أحسن» یعنی «فَعَل فعلاً حَسنا» قسم دوم احسان به غیر است که «أحسن» یعنی مشکل دیگری را حل کرده از دیگری عفو کرده دِیْن دیگری را ادا کرده این احسان به غیر است اینها فعل است اما آن احسانی که از حضرت سؤال کردند «ما الإحسان» آن مقام است این را فریقین نقل کردند هم ما نقل کردیم هم آقایان اهل سنّت از وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) نقل کردند «الإحسان أن تَعبد الله کأنّک تراه فإن لم تکن تراه فإنّه يراک» (۲) احسان, مقام است منزلت است فلان کس به مقام احسان رسید یعنی طرزی می گوید (إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ) (۳) که گویا خدا را می بیند این مقام «کأنّ» است از این بالاتر که دیگر آن مقام احسان نیست بالاتر از مقام احسان است دیگر مقام «کأنّ» نیست مقام «أنّ» است آن برای اهل بیت(علیهم السلام) است وجود مبارک حضرت امیر(سلام الله علیه) فرمود: «ما کنت أعبد ربّاً لم أره» (۴) , این دیگر مقام «کأنّ» نیست مقام «أنّ» است البته این برای ربوبیّت است نه هویّت مطلقه, هویّت مطلقه همان طوری که غالب عرفا فرمودند نه معقول هیچ حکیم است نه مفهوم هیچ متکلّم است و نه مشهود هیچ عارف نه نبی نه ولیّ آن مقام را احدی درک نمی کند چون یک حقیقت خارجی است (یک) و بسیط است (دو) و نامتناهی است (سه) دیگر تجزیه بردار نیست که ما بگوییم هر کسی به اندازه خودش آ ن را درک می کند اگر بسیط محض بود و نامتناهی بود یا همه یا هیچ چون همه محال است پس هیچ ضروری است مقام ذات را احدی دسترسی ندارد البته مفهوماً چرا کاملاً درک می کنیم. در اینجا وجود مبارک پیغمبر از آن جهت که محبوب خود را در مقام اسمای حسنا مشاهده می کرد چشمش روشن می شد و اشک شوق می ریخت خیلی ها در نماز گریه می کنند «خوفاً من العقاب» برخی ها گریه می کنند «شوقاً الی الثواب» برخی ها اشک می ریزند به عنوان قرّهالعین فرمود: «قُرّه عینی فی الصلاه».

۱- (۲۵) . بحارالأنوار, ج۷۳, ص۱۴۱.

۲- (۲۶) . ر.ك: بحارالأنوار, ج۶۷, ص۱۹۶ و ۲۱۹; الصحیح (البخاری)، ج۶، ص۲۰.

۳- (۲۷) . سوره فاتحهالکتاب، آیه ۵.

۴- (۲۸) . الکافی، ج۱، ص۹۸ و ۱۳۸.

گوشه ای از نادانی فرعونیان در جریان حضرت موسی(علیهاالسلام)

به هر تقدیر همسر فرعون گفت: (قُرَّتُ عَیْنٍ لِّی وَلَکَ لاَ تَقْتُلُوهُ عَسَی أَن یَنفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَداً) خدای سبحان همان (کَانُوا خَاطِئِینَ) را اینجا به صورت دیگر بازگو کرد فرمود: (وَهُمْ لاَ یَشْعُرُونَ) اصلاً نمی فهمند ما چطور تصمیم گرفتیم آنها دارند چه فکر می کنند (کَانُوا خَاطِئِینَ) آنها که دشمن اینها نبودند برانداز نبودند کُشتند اینکه برانداز است نکشتند نمی فهمند چه کار بکنند خیلی از کودکان را (یُذَبِّحُونَ) (1) که کاری از آنها ساخته نبود اینکه کاری از او ساخته است به این کاری نمی توانند داشته باشند هم (کَانُوا خَاطِئِینَ) از یک سو, هم (وَهُمْ لاَ یَشْعُرُونَ) از سوی دیگر.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

۱- (۲۹) . سوره بقره، آیه ۴۹; سوره ابراهیم، آیه ۶.

آیات ۷ تا ۱۲ سوره قصص ۹۱/۰۷/۰۴

Your browser does not support the audio tag.

(وَأَوْحَيْنَا إِلَى أُمِّ مُوسَى أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خِفْتِ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكِ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ (۷) فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوّاً وَحَزَناً إِنَّ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا كَانُوا خَاطِئِينَ (۸) وَقَالَتِ امْرَأَةُ فِرْعَوْنَ قُرَّتُ عَيْنٍ لِّي وَلَكَ لَا تَقْتُلُوهُ عَسَى أَن يَنفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَداً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ (۹) وَأَصْبَحَ فُؤَادُ أُمِّ مُوسَى فَارِغاً إِن كَادَتْ لَتُبْدِي بِهِ لَوْلَا أَن رَّبَطْنَا عَلَى قَلْبِهَا لِتَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (۱۰) وَقَالَتْ لِأُخْتِهِ قُصِّيهِ فَبَصُرَتْ بِهِ عَن جُنُبٍ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ (۱۱) وَحَرَّمْنَا عَلَيْهِ الْمَرَاضِعَ مِن قَبْلُ فَقَالَتْ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَى أَهْلِ بَيْتٍ يَكْفُلُونَهُ لَكُمْ وَهُمْ لَهُ نَاصِحُونَ (۱۲))

آثار وحی الهی به مادر حضرت موسی

رسالت انبیا(علیهم السلام) گاهی در آغاز پیدایش آنها با معجزه همراه است گاهی در اثنای رسالت جریان رسالت حضرت مسیح این طور است جریان حضرت موسای کلیم این طور است میلاد مسیح(سلام الله علیه) از یک نظر با اعجاز همراه بود میلاد موسای کلیم(علیهما السلام) از نظر دیگر با معجزه همراه بود در جریان میلاد وجود مبارک موسای کلیم وحی ویژه ای که ذات اقدس الهی به مادرش فرستاد در سورهٔ مبارکهٔ طه گذشت که از عظمت و جلال آن وحی این چنین یاد کرد آیه ۳۸ سورهٔ طه این بود (إِذْ أَوْحَيْنَا إِلَى أُمِّكَ مَا يُوحَى) یعنی یک وحی ویژه ای ما به مادر موسی ایحا کردیم این وحیی که کلّ فضای قلب آن بانو را علماً و عملاً روشن کرده است نه مشکل علمی برای او ماند نه مشکل عملی, هم در بخش اندیشه به نصاب رسید که فهمید این سالم برمی گردد هم در بخش عزم و اراده مطمئن بود که این کار را باید انجام بدهد این تعبیر آیه ۳۸ سورهٔ طه نشان عظمت آن وحی است (إِذْ أَوْحَيْنَا إِلَى أُمِّكَ مَا يُوحَى).

ص: ۳۱

عذاب سهمگین الهی

گاهی مِهر الهی وقتی به جایی رسید کلّ فضا را روشن می کند گاهی قهر الهی به جایی رسید کلّ فضا را خاکستر می کند در جریان زمین در سورهٔ مبارکهٔ یونس آنجا مشابه این آیه گذشت که وقتی زمین سرسبز و خرّم شد (حَتَّى إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازَّيَّنَتْ وَظَنَّ أَهْلُهَا أَنَّهُمْ قَادِرُونَ عَلَيْهَا أَتَاهَا أَمْرُنَا لَيْلاً أَوْ نَهَاراً فَجَعَلْنَاهَا حَصِيداً كَأَنْ لَمْ تَغْنَ بِالْأَمْسِ) آیه ۲۴ سورهٔ مبارکهٔ یونس, فرمود گاهی ما زمین را مشمول قَهرمان می بینیم وقتی بخواهیم عذاب بکنیم کلّ آن زمین که روشن شد شفاف شد باران آمد سرزمین ها را رویش داد و همه خیال می کردند که این سال تَرسالی است نه خشکسالی و به سود آنهاست قهر ما که آمد کلّ این بساط ها را برمی چیند آیه ۲۴ سورهٔ مبارکهٔ یونس این است (حَتَّى إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازَّيَّنَتْ وَظَنَّ أَهْلُهَا أَنَّهُمْ قَادِرُونَ عَلَيْهَا أَتَاهَا أَمْرُنَا) حالا یا شب دستور ما می رسد یا روز (فَجَعَلْنَاهَا حَصِيداً كَأَن لَمْ تَغْنَ بِالْأَمْسِ) کلّ این صحنه را طرزی ما برمی چینیم که گویا دیروز در اینجا نبودند بالأخره شما می بینید خانه ها هست, درخت ها هست, مزرعه هست, باغ هست, راغ هست اینها وقتی خراب شد آثاری می ماند دیگر این (لَمْ تَغْنَ بِالْأَمْسِ) که در سورهٔ مبارکهٔ یونس بحثش گذشت این است که طرزی ما اینها را ریشه کن می کنیم که گویا اصلاً دیروز اینجا نبودند (لَمْ تَغْنَ

بِالْأَمْسِ) یعنی گویا دیروز اینجا نبود.

فرمود ما آثار پهلوی و امثال پهلوی را طوری برمی داریم که گویا اصلاً دیروز اینجا نبودند وقتی یک سرزمین مورد قهر خدا بشود (أَتَاهَا أَمْرُنَا لَيْلاً أَوْ نَهَاراً فَجَعَلْنَاهَا حَصِيداً) این حصید فَعیل به معنی مفعول است محصود یعنی دروشده «یوم حصاد» (۱) یعنی یوم درو کردن این را ما حصید قرار می دهیم مثل قتیل به معنی مقتول این محصود ماست دروشده است ریشه کن شده است طرزی ریشه کن می کنیم (كَأَن لَمْ تَغْنَ بِالْأَمْسِ) یعنی گویا دیروز اصلاً اینجا نبود. همان طوری که قهر الهی این طور است هیچ اثری از گذشته نمی ماند مِهر الهی هم همین طور است فضای قلب مادر موسی(سلام الله علیهما) پر از غم و اندوه بود خب آن (يُذَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ) (۲) که سنّت سیّئه آل فرعون بود این کودک هم که محبوب مادر است خب این خوفی دارد از یک سو, حزنی دارد از سوی دیگر, قلب او پر از خوف و حزن است طرزی این وحی الهی در فضای دل اثر کرد که این دل فارغ البال شد (وَأَصْبَحَ فُؤَادُ أُمِّ مُوسَى فَارِغاً).

۱- (۱) . ر.ک: سوره انعام، آیه ۱۴۱.

۲- (۲) . سوره بقره، آیه ۴۹ و سوره ابراهیم، آیه ۶.

دو وجه در تفیسر کریمه (وَأَصْبَحَ فُؤَادُ أَمِّ مُوسَی فَارِغاً)

می بینید برخی از مفسّرین مثل مرحوم شیخ طوسی سه وجه ذکر می کنند بدون داوری که کدام یک از این وجوه صحیح است (۱) گاهی به ترتیب ذکر می کنند که بی میل نیستند که یکی از این وجوه صحیح باشد اینها گاهی این چنین معنی می کنند می گویند (وَأَصْبَحَ فُؤَادُ أُمِّ مُوسَی فَارِغاً) یعنی دل مادر موسی خالی شد نظیر آیه سوره ابراهیم که (وَأَفْئِدَتُهُمْ هَوَاءٌ) (۲) یک انسان مضطرب می گویند دلش خالی شد می گویند فلان کس دل ما را خالی کرد یعنی خبر تلخی آورد که ما اصلاً راه تصمیم گیری نداریم این دل ما را خالی کرد یعنی ما را مضطرب کرد (أَفْئِدَتُهُمْ هَوَاءٌ) یعنی دل اینها خالی است هر چیزی شما در این دل بیندازی باعث اضطراب اینهاست آنها گفتند: (وَأَصْبَحَ فُؤَادُ أُمِّ مُوسَی فَارِغاً) یعنی «فارغاً من العلم و العزم و الاراده» از بس هول و هراس در این دل بود این دل نمی توانست تصمیم بگیرد (۳) و ما به وسیله وحی این را برطرف کردیم یک وجه این است یک وجه این است که نه, (وَأَصْبَحَ فُؤَادُ أُمِّ مُوسَی فَارِغاً) یعنی قلب مادر موسی بعد از آن (أَوْحَیْنَا إِلَی أُمِّ مُوسَی) این دیگر فارغ البال شد غمی در او نبود حزنی در او نبود ما به چه کسی می گوییم «فارغ البال» یک وقت است که می گوییم (أَفْئِدَتُهُمْ هَوَاءٌ) یک وقت می گوییم فلان شخص فارغ البال است یعنی هیچ مزاحمی نداری هیچ شغل شاغلی نداری که حواس شما را پرت کند کاملاً مطمئنی.

ص: ۳۳

۱- (۳) . التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۸ ص ۱۳۳ و کشاف، ج۳، ص ۳۹۵.

۲- (۴) . سوره ابراهیم، آیه ۴۳.

۳- (۵) . الکشاف, ج۳, ص۳۹۵.

دیدگاه علامه طباطبایی(ره) در تفسیر کریمه (وَأَصْبَحَ فُؤَادُ أَمِّ مُوسَى فَارِغاً)

سیدناالاستاد دیگر کاملاً به میدان آمده گفت راه این است آن وجوه هیچ کدام اعتباری به آن نیست مرحوم شیخ طوسی سه وجه در تبیان نقل کرد جناب زمخشری دو وجه نقل کرد (۱) بعد از مرحوم شیخ طوسی, مفسّران شیعه که این راه را طی می کنند اینها هم دو, سه وجه نقل کردند بعد از زمخشری, مفسّران اهل سنّت هم آنها هم این دو وجه را نقل کردند اما یک راه شفافی ارائه کنند که بالأخره این وجه درست است یا آن وجه درست است در کلمات این بزرگان کمتر دیده می شود اما آنچه در المیزان آمده این است که این دیگر فارغ البال شد (۲) چرا؟ برای اینکه با آمدن وحی الهی جا برای نگرانی و خوف و حزن نیست این کلّ صحنه قلب مطهّر مادر موسی(سلام الله علیهما) شفاف شد مطمئن شد نه مشکل علمی دارد نه مشکل عملی دارد هم در مسئله جزم, بی شک جازم بود هم در مسئله عزم, بی تردید عازم بود فارغ البال بود فارغ القلب بود گفت بینداز دریا گفت چشم! به دریا دستور داد بینداز ساحل دریا گفت چشم! به دشمن هم گفت بگیر آنها هم گفتند چشم! فرمود: (وَأَلْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِنِّى) (۳) من تو را محبوب قرار دادم وقتی من تو را محبوب قرار دادم وقتی در خانه دشمن مشترک ورود کردی به عنوان محبوب از تو پذیرایی می کنند مگر دل به دست دل آفرین نیست «مقلّبَ القلوب» (۴) مقلّب دل ها نیست؟! فرمود من دل ها را به سمت تو گرایش دادم (وَأَلْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِنِّى) از ناحیه من, من تو را محبوب قرار دادم آن امرئه فرعون آن طور حرف می زند آن فرعون خشمناك خشن بدمشرب آن حرف را می زند آل فرعون که کار آنها (يُذَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ) بود آن حرف را می زنند این کودك به عنوان محبوب همگان در بیت فرعون نزول اجلال کرد.

ص: ۳۴

۱- (۶) . الکشاف، ج۳، ص ۳۹۵.

۲- (۷) . المیزان، ج ۱۶، ص ۱۲.

۳- (۸) . سوره طه، آیه ۳۹.

۴- (۹) . تهذیب الأحکام, ج۲, ص۷۴.

دلیل نگرانیهای حضرت مریم هنگام ولادت حضرت عیسی(علیهماالسلام)

پرسش:...

پاسخ: آنجا به مادر عیسی(سلام الله علیهما) وحی نیامده اگر وحی آمده بود او هم آرام بود منتها مادر عیسی(سلام الله علیهما) در برابر تهمت مردم خب مردمی که گفتند: (مَا كَانَ أَبُوكِ امْرَأَ سَوْءٍ وَمَا كَانَتْ أُمُّكِ بَغِيّاً) (۱) در برابر این مردم خب بگوید (يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هٰذَا وَكُنتُ نَسْياً مَنْسِيّاً) (۲) خب اگر می بینید صدیقه کبرا(سلام الله علیها) هم آن فشار را می بیند می گوید «عجّل وفاتی» (۳) این از دست مردم به ستوه در می آیند تقاضای مرگ می کنند نه اینکه اضطرابی در قلبش باشد ـ خدای ناکرده ـ در حقانیّت خودش شک بکند آن هم این طور نبود اما تهمت های ناروا را که شنیدند گفتند: (يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هٰذَا وَكُنتُ نَسْياً مَنْسِيّاً) بنابراین این فضای مطهّر قلب کلاً روشن شد علماً و عملاً ایشان فارغ البال شد.

تشابه و تفاوت و تعبیر قرآن در جریان مادر موسی و داستان حضرت یوسف(علیهم السلام)

خدای سبحان درباره یوسف(سلام الله علیه) یک تعبیری دارد درباره مادر موسی(سلام الله علیهما) یک تعبیر دیگر دارد درباره یوسف(سلام الله علیه) فرمود: (وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلاَ أَن رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ) آیه ۲۴ سوره مبارکه یوسف که قبلاً گذشت این بود (وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلاَ أَن رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ) جریان آن زن با جریان حضرت یوسف(سلام الله علیه) به این صورت بود که آن زن اهتمام ورزید (لَقَدْ هَمَّتْ بِهِ) قصد کرد که با او نزدیک بشود این برای این, درباره یوسف(سلام الله علیه) که نزدیکی انجام نشد قصد هم انجام نشد برای اینکه خدا فرمود: (وَهَمَّ بِهَا لَوْلاَ أَن رَأَى) این (لَوْلاَ) برای امتناع است دیگر, اگر برهان الهی را مشاهده نمی کرد او هم قصد می کرد اما چون برهان الهی را مشاهده کرد همان طوری که فعل واقع نشده قصد هم واقع نشده پس قصدی در کار نبود در فضای قلب مطهّر یوسف(سلام الله علیه) هیچ اراده خلافی نبود اینجا هم می فرماید: (لَوْلاَ أَن رَّبَطْنَا عَلَى قَلْبِهَا) اگر ما قلب مادر موسی را به خودمان مرتبط نمی کردیم این هم ممکن بود سخنی بگوید ولی هیچ حرفی نزد فارغ البال بود قلبش فارغ بود غم و اندوهی نداشت حزنی نداشت درباره بچه اش هیچ حرفی نزد برای اینکه ما قلبش را به خودمان مرتبط کردیم.

۱- (۱۰) . سوره مریم، آیه ۲۸.

۲- (۱۱) . سوره مریم، آیه ۲۳.

۳- (۱۲) . بحارالانوار، ج۴۳، ص۱۷۷.

پس قلب اگر به دست «مقلّب القلوب» باشـد هم در خطر فحشـا انسان معصوم و مصون می مانـد هم در خطر قتل و خونریزی و هلاـکت فرزنـد و دل به دریا زدن مصون می مانـد فرق آنجا و اینجا این است که آنجا فرمود یوسف دیـد دیـد اینجا فرمود ما پیوند زدیم بالأخره ما ربط دادیم از طرف ما بود آن هم از طرف خدا بود چون (مَا بِكُم مِّن نِّعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ) (۱) اگر کسی آن صحنه را ببینـد آرام می شود چون آن صـحنه کـلّ فضـا و جـان را روشن می کنـد علماً و عملاً اگر علماً روشن کرد انسان اهل ظن و خیال و قیاس و گمان و وهم نیست اهل جزم است اگر عملاً روشن کرد اهل تردید و دودلی و اضطراب و نوسان و اینها نیست اهل عزم است اگر این صـحنه روشن شد هم بخش اندیشه به جزم می رسد هم بخش انگیزه به عزم می رسد آنجا فرمود: (هَمَّ بِهَا لَوْلاَ أَن رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ) اینجا هم می فرمایـد: (إِن كَادَتْ لَتُبْدِي بِهِ لَوْلاَ أَن رَّبَطْنَا عَلَى قَلْبِهَا) این قلب را که ذات اقدس الهی به خود مرتبط کرد هیچ جا برای شک نمی ماند.

عدم راهیابی شک و تردید در علم وحیانی و اولیّات

مـا گرچه به وضوحِ علم شـهودی و وحیـانی نـداریم ولی در مسائل عادی و عرفی ما یک سلسـله بـدیهیات داریم بـدیهی یعنی بدیهی یعنی برهان دارد ولی لازم نیست مثل دو دوتا چهارتا, دو دوتا چهارتا یک صغرا دارد یک کبرا دارد یک قیاس منطقی دارد ولی نیازی نیست کسـی برهانی اقامه کند معلوم است دو دوتا چهارتاست اوّلی یعنی محال است کسی برای او برهان اقامه کند او برهان پذیر نیست مثل جمع نقیضین, جمع نقیضـین را کسـی قدرت برهان ندارد ولی تا می خواهد برود فکر بکند فکر کردن با فکر نکردن دوتاست جمع نمی شود استدلال با لااستدلال جمع نمی شود صغرا با لاصغرا جمع نمی شود کبرا با لاکبرا جمع نمی شود قـدم به قـدم انسان تا بخواهـد حرکت کند مهمان اصل تناقض است اصل تناقض را می گویند اوّلی, اوّلی یعنی برهـان پـذیر نیست بـدیهی یعنی برهـان پـذیر است ولی نیـازی به برهـان نـدارد مـا در قضیّه اوّلی تردیـدی نـداریم وحی برای معصومـان الهی در علـم شـهودی اگر قـوی تر از اوّلی ـــ نـه بـدیهی ـــ اگر قـوی تر از اوّلی نباشـد همتـای اوّلی است لـذا هیچ تردیدی ندارند.

۱- (۱۳) . سوره نحل، آیه ۵۳.

عدم راهیابی شک و تردید در علوم شهودی

علوم شهودی انسان

ما اگر بخواهیم از آن سنخ علمی داشته باشیم به این معناست مثلاً اگر کسی دندانش درد می کند این ممکن است شک بکند که آیا دندانم درد می کند یا دستم درد می کند یا پایم درد می کند؟! این دندانش درد می کند این اصلاً فرصت ندارد که حرف شما را گوش بدهد این درد دندان دارد می کِشد شما می گویید آقا دندانت درد می کند یا دستت درد می کند دندانت درد می کند یا دندانت درد نمی کند او ناله می کند از درد دندان این درد دندان را که حسّ حصولی ندارد حسّ شهودی دارد یک وقت است درختی است در خارج یا عابری است در خارج ما می بینیم عکسش در مردمک چشم ماست ما به او علم حصولی داریم نه علم حضوری اما این درد را که انسان احساس می کند اینکه درد حصولی نیست که وقتی می خواهد به طبیب بگوید بله منتقل می کند می گوید من دندانم درد می کند این الفاظ, مفاهیمی دارد که در ذیلش ترسیم می کند به ذهن طبیب منتقل می کند این می شود علم حصولی اما آن ناله ای که دارد و دردی که دارد آن دیگر علم حصولی نیست آن دیگر علم شهودی است خب کسی که دندانش درد می کند با علم شهودی این شک دارد که دندانش درد می کند می گوید از کجا شک داری از کجا دستت درد نکنه یا می گوید من فرصت جواب دادن به این طرّهات را ندارم ما مشابه این بدیهیات شهودی را هم هر روز داریم گرسنه می شویم تشنه می شویم درد داریم نشاط داریم ما اصلاً با علم شهودی زندگی می کنیم این علم حصولی ما, بازده و گزارشگر این علم شهودی ماست خب انسان وقتی که غذا می خواهد انسانی که تشنه است انسانی که سیراب است انسانی که خسته است همه این مجموعه دائرهالمعارفی را که صدها دانش است ما با علم شهودی داریم زندگی می کنیم وقتی می خواهیم به دیگری سخن بگوییم بله می شود علم حصولی وقتی می خواهیم از اوضاع دیگران باخبر بشویم می شود علم حصولی وگرنه ما با علم شهودی زندگی می کنیم اینکه می گویند اگر کسی به خودش بپردازد اهل معرفت نفس بشود خیلی راه برایش روشن است برای همین جهت است خب بالأخره ما خاطراتی داریم رفت و آمدی داریم چه کسی وارد می شود چه کسی خارج می شود این خاطره کجا نشسته چه وقت پرواز کرده چون غافلیم, تلاش و کوشش ما این است که از حوزه و دانشگاه چیزی گیرمان بیاید ولی اگر به درون خودمان بپردازیم «او نمی دیدش و از دور خدایا می کرد» (۱) آن کسی که با ما هست در درون ما هست «أقرب إلینا من حبل الورید» (۲) است با او سر و کار داریم او را می بینیم با او حرف می زنیم حرف او را می شنویم در مقام سوم یعنی مقام سوم نه مقام هویّت مطلقه که منطقه ممنوعه است نه مقام اوصاف ذات که مقام منطقه ممنوعه است مقام فعل او, وجه او, فیض او اصلاً با فیض او کار داریم منتها دنبال بیگانه ها می گردیم اگر کسی اهل این شهود باشد جا برای تردید نمی ماند. همان طوری که ما نه در علم اوّلیمان شک داریم نه در علم شهودیمان این فضا را آن چنان روشن می کند که جا برای عزم خلاف هم نیست (لَقَدْ هَمَّتْ بِهِ) این بالقول المطلق است معلّق به چیزی نیست اما (وَهَمَّ بِهَا لَوْلاَ أَن رَأى بُرْهَانَ رَبِّهِ) چون برهان رب را دید قصد هم نکرد پس او معصوم بود علماً و عملاً و قصداً و نیّتاً.

۱- (۱۴) . دیوان حافظ, غزل ۱۴۳.

۲- (۱۵) . ر.ك: سوره ق, آیه ۱۶.

طمأنینه مادر حضرت موسی(علیهما السلام)

در جریان مادر موسی(سلام الله علیهما) این هم همین طور بود برای اینکه وقتی (وَأَوْحَيْنَا إِلَى أُمِّ مُوسَى) این هم در کمال طمأنینه این بچه را گذاشت در صندوقچه و انداخت در دریا (أَنِ اقْذِفِيهِ فِي التَّابُوتِ فَاقْذِفِيهِ فِي الْيَمِّ) (۱) این با تردید و به امید و اینها که نبود جزماً و عزماً؛ علماً جزماً عملاً عزماً انداخت این بچه را در صندوقچه, صندوقچه را هم انداخت در دریا منتها بعد می خواهد ببیند چه می شود این مطمئن بود که برمی گردد وگرنه رود نیل که جای کشتیرانی است که دریای روانی است آدم دخترش را نمی فرستد که ببین کجا رفته این معلوم می شود به جایی می خواست برود به دخترش یعنی خواهر موسی(سلام الله علیه) گفته بود برو به دنبالش ببین کجا می رود (وَقَالَتْ لِأُخْتِهِ قُصِّيهِ) اگر چیزی را کسی فرستاد دریای روان مثل نیل که جای کشتیرانی است این دیگر منتظر نیست که این رفته که برود اما نه, گفت این جایی باید برود جایی باید برود که به من دسترسی داشته باشد بعد به من برگردد با این طمأنینه دخترش را فرستاد.

فارغ القلب بودن مادر حضرت موسی(علیهماالسلام)

معنای (وَأَصْبَحَ فُؤَادُ أُمِّ مُوسَى فَارِغاً) نه یعنی او واله و سرگردان بود دلش خالی شد از غصّه نمی دانست چه کار بکند بلکه او فارغ البال بود همّی نداشت غمّی نداشت آنچه در سوره مبارکه ابراهیم آمده که (وَأَفْئِدَتُهُمْ هَوَاءٌ) یعنی آیه ۴۳ سوره مبارکه ابراهیم (مُهْطِعِينَ مُقْنِعِي رُؤُسِهِمْ لا يَرْتَدُّ إِلَيْهِمْ طَرْفُهُمْ وَ أَفْئِدَتُهُمْ هَواءٌ) در صحنه قیامت از شدّت اضطراب اینها تهی دل اند با آنچه در اینجا هست کاملاً فرق دارد آن یعنی از بس اضطراب و نوسان و خوف و هراس صحنه دل را پر کرده او قدرت تصمیم ندارد دلش خالی شد اما فارغ البال یعنی شاغل ندارد چیزی مزاحم او نیست می گویند فلان شخص فارغ است فراغت پیدا کرده یعنی مزاحم ندارد خب اگر دل مشغول خوف و هراس باشد که انسان فارغ نیست انسان مشحون است نه فارغ اما اینجا فرمود: (وَأَصْبَحَ فُؤَادُ أُمِّ مُوسَى فَارِغاً) این کاملاً فارغ البال بود بال یعنی دل, قلبش فارغ بود از شاغل, دلش فارغ بود از شاغل اگر ما ربط نکرده بودیم دل را به خودمان (إِن كَادَتْ لَتُبْدِي بِهِ) این (إِن) مخفّف مثقّله است یعنی «إنّها» آن مرئه (كَادَتْ) نزدیک بود که بگوید پسرم رفت بروید ببینید چه خبر است یا نگرانم از او از این حرف ها اما هیچ از این حرف ها نداشت و نام موسی را هم نبرد برای اینکه ما قلب او را به خودمان مرتبط کردیم و فضای قلب او هم کاملاً شفاف و روشن شد.

۱- (۱۶) . سوره طه، آیه ۳۹.

فرمود: (لَوْلاَ أَن رَّبَطْنَا عَلَى قَلْبِهَا لِتَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ) خب قلبی که مرتبط به عنایت الهی باشد به ولایت الهی باشد به الهام و وحی الهی باشد این دیگر مضطرب نیست.

همراهی خواهر حضرت موسی با صندوقچه

(وَقَالَتْ لِأُخْتِهِ قُصِّيهِ) مادر موسی(سلام الله علیهما) به دخترش ـ خواهر موسی(علیه السلام) ـ فرمود به دنبال این صندوقچه برو ببین چه خبر است قصّه را که قصّه می گویند چون پیاپی و به دنبال هم یک جریان بازگو می شود قِصاص را هم که قصاص می گویند برای اینکه به دنبال آن جنایت است قَصّ یعنی پیگیری کرد قصّ یقصّ امر حاضرش می شود قُص این هم چون مؤنث است فرمود: (قُصِّيهِ) یعنی پیروی کن به دنبال این صندوقچه برو ببین کجا می رود (قُصِّيهِ) بعد خواهر موسی(سلام الله علیه) حرکت کرد چون این رود عظیم نیل مأمور نبود که این صندوقچه را به آ ن سمت رود یا وسط رود ببرد باید همین کرانه و کناره ها حرکت بدهد که بیاید در خانه فرعون. (فَبَصُرَتْ بِهِ عَن جُنُبٍ وَهُمْ لاَ يَشْعُرُونَ) این در جانبی بود در یک پهلو بود پهلو گرفت مواظب بود که این صندوقچه کجا می رود این خواهر فهمید که این صندوقچه مسیرش برگشت دارد می رود کنار قصر فرعون ولی آنها متوجه نبودند این متوجه شد اینکه می گویند از گناه اجتناب بکنید یعنی شما در یک جانب قرار بگیرید گناه در جانب دیگر قرار بگیرد آ ن طرفی که گناه است آ ن طرف نروید این معنی اجتناب است اگر کسی در همان طرف برود نمی گویند اجتناب کرده برای اینکه در جانب دیگر نرفته به همان جانب رفته «اجتنب, تَجَنَّب» یعنی جانب دیگر گرفته موضع دیگر گرفته اینجا هم یک موضع خاص گرفتند که کسی او را نبینند آنها متوجّه نشوند که خواهر موسی دارد این صندوق را بدرقه می کند ببیند صندوق کجا می رود این صندوق آمده تا درِ قصر فرعون.

ص: ۳۹

محبّت فرعونیان به حضرت موسی در نوزادی و خردسالی حضرت

(فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوّاً وَحَزَناً) و این آل فرعون که گرفتند با محبّت برخورد کردند در اثر اینکه (وَأَلْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِنِّی) حالا۔ این کودک است به عنوان یک مائده غیبی برای آل فرعون رسیده که آن بانو ــ زن فرعون ــ نه تنها به فرعون گفت دست به کُشتن این نزن بلکه به صورت جمع خطاب کرد که (لاَ تَقْتُلُوهُ) یعنی مأمورانی که موظف بودند کودک کُشی کنند دست به قتل این کودک نزنند نگفت «لا تقتله» گفت: (لاَ تَقْتُلُوهُ).

آنجا که گفت: (قُرَّتُ عَيْنٍ لِّی وَلَكَ) خدای سبحان می فرماید نه خیر, قرّهالعین برای آنها نیست ما این کودک را به مادرش برگرداندیم (كَیْ تَقَرَّ عَيْنُهَا) که آیه سیزده همین سوره مبار که است تا قرّهالعین بشود برای مادرش وگرنه برای آل فرعون قرّهالعین نخواهد بود.

خب اینها در اثر القا محبّت الهی با این کودک مهربانانه برخورد کردند و این خواهر دید که اینها با مِهر و محبّت این کودک را از این صندوقچه درآوردند و این کودک محتاج به شیر است و گریه می کند و هیچ پستانی را هم قبول نمی کند همان خدایی که به دریا می گوید بگیر این امانت را سالم تحویل بده همان خدا به این لبان مطهّر موسای کلیم می گوید نمک هیچ چیزی را نمی مَکید فرمود: (وَحَرَّمْنَا عَلَيْهِ الْمَرَاضِعَ) گریه هم می کرد خب همه هم می دانستند کودک است شیرخواهر هم است محبوب هم است ماندند که چه کار کنند.

بررسی ادبی واژه (الْمَرَاضِعَ)

(وَحَرَّمْنَا عَلَيْهِ الْمَرَاضِعَ مِن قَبْلُ) این یا جمع مُرضِع است مُرضع یعنی زن شیرده چون این وصف مخصوص زن هاست دیگر تاء تأنیث برنمی دارند نمی گویند مرضعه مثل اینکه طالقه نمی گویند حائضه نمی گویند چون صفت مخصوص اینهاست با اینکه مرضعه نمی گویند تفاوتی هست بین مرضع و مرضعه هر دو صفت زن است مرضع یعنی زن شیرده, مرضعه یعنی زن در حالی که پستانش را در کام کودک گذاشته الآن اینجا این مراضع یا جمع مُرضِع است یا جمع مَرضَع, مَرضع یعنی جای شیر خوردن اینکه لبان مطهّر موسای کلیم باشد بالأخره نه مادرها توانستند پستانشان را در کام موسی(علیه السلام) بگذارند نه لبان مطهّر موسی(علیه السلام) پستان پذیر بود.

ص: ۴۰

«و الحمد للّه ربّ العالمين»

آیات ۱۰ تا ۱۴ سوره قصص ۹۱/۰۷/۰۵

.Your browser does not support the audio tag

(وَأَصْبَحَ فُؤَادُ أُمِّ مُوسَى فَارِغاً إِن كَادَتْ لَتُبْدِي بِهِ لَوْلاَ أَن رَّبَطْنَا عَلَى قَلْبِهَا لِتَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (۱۰) وَقَالَتْ لِأُخْتِهِ قُصِّيهِ فَبَصُرَتْ بِهِ عَن جُنُبٍ وَهُمْ لاَ يَشْعُرُونَ (۱۱) وَحَرَّمْنَا عَلَيْهِ الْمَرَاضِعَ مِن قَبْلُ فَقَالَتْ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَى أَهْلِ بَيْتٍ يَكْفُلُونَهُ لَكُمْ وَهُمْ لَهُ نَاصِحُونَ (۱۲) فَرَدَدْنَاهُ إِلَى أُمِّهِ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلاَ تَحْزَنَ وَلِتَعْلَمَ أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لاَ يَعْلَمُونَ (۱۳) وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَاسْتَوَى آتَيْنَاهُ حُكْماً وَعِلْماً وَكَذلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ (۱۴))

منّت های الهی بر حضرت موسی (علیه السلام)

در جریان موسای کلیم(سلام الله علیه) برای استقرار حکومت عقل و عدل فرمود ما به طور مستمر بر این گونه افراد مستضعف منّت روا می داریم منّت یعنی نعمت عُظما (وَنُرِيدُ أَن نَّمُنَّ عَلَى الَّذِينَ) (۱) و این منّت یعنی نعمت عظما از دوران شیرخوارگی وجود مبارک موسی(علیه السلام) شروع شد به دلیل اینکه در بخش های دیگر فرمود: (وَلَقَدْ مَنَنَّا عَلَيْكَ مَرَّةً أُخْرَى ◻ إِذْ أَوْحَيْنَا إِلَى أُمِّكَ) (۲) آن وقتی که به مادرت وحی فرستادیم آغاز منّت بود پس کسی را که بخواهد بپروراند از همان دوران شیرخوارگی مورد نعمت عظما قرار می دهد.

تبیین قول صحیح در تفسیر(فَارِغاً)

مطلب بعدی آن است که بسیاری از این مفسّران مخصوصاً اهل سنّت این (وَأَصْبَحَ فُؤَادُ أُمِّ مُوسَى فَارِغاً) را به همین معنا ذکر کردند یعنی قلب مادر موسی واله بود تهی بود از حیرت و دهشت و هراس و ترس ، مطابق آیه سوره◻ «ابراهیم» معنا می کردند که (وَأَفْئِدَتُهُمْ هَوَاءٌ) (۳) یا همین وجه را انتخاب کردند یا این را وجه اول قرار دادند شما می بینید در جامع قرطبی و مانند آن می گویند اگر کسی این فارغ را به معنای فارغ البال بگیرد یعنی قلبش فارغ از غم و غصه بود این تفسیر، نارواست و صحیح نیست (۴) قبلاً دلش با یک سلسله براهین و ادله آرام بخش پر بود الآن دلش را خالی کردند فقط سرگردان شد اما چون بعد از (وَأَوْحَيْنَا إِلَى أُمِّ مُوسَى) (۵) است و آن وحی چند مطلب را در برداشت یکی اینکه بچه را بینداز به دریا خب آن با طمأنینه و آرامش با قلب فارغ به صورت فارغ البال بچه را انداخت به دریا , معلوم می شود این وحی, انسان را فارغ البال می کند نه واله و سرگردان حالا که با طمأنینه بچه را به دریا انداخت نگران چه باشد این با چه مطمئن شد آن با همان وحی مطمئن شد فرمود: (وَأَوْحَيْنَا إِلَى أُمِّ مُوسَى أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذا خِفْتِ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ) این هم گفت چشم! اگر کسی بچه را در صندوق می گذارد و صندوق را به دریا پرت می کند با آرامش پرت می کند این نگران چیست اگر (وَأَصْبَحَ فُؤَادُ أُمِّ مُوسَى) بعد از جریان (وَأَوْحَيْنَا إِلَى أُمِّ مُوسَى) است معلوم می شود که تفسیر صحیح این است که قلب مادر موسی فارغ البال بود.

۱- (۱) . سوره◻ قصص، آیه◻ ۵.

۲- (۲) . سوره◻ طه، آیات ۳۷و۳۸ .

۳- (۳) . (سوره ابراهیم، آیه ۴۳) الکشاف ، ج ۳، ص ۳۹۵ .
۴- (۴) . الجامع لأحکام القرآن، ج ۱۴، ص ۲۵۵.
۵- (۵) . سوره قصص، آیه ۷.

بله, اگر ما این فارغ را به معنای تهی شدن بگیریم نظیر (وَأَفْئِدَتُهُمْ هَوَاءٌ) آن گاه این (فَارِغاً) با (إِن كَادَتْ لَتُبْدِي بِهِ) این دوتا می تواند مرتبط باشد به (لَوْلاَ أَن رَّبَطْنَا عَلَى قَلْبِهَا) یعنی اگر ما قلبش را به خودمان مرتبط نمی کردیم دو حادثه اتفاق می افتاد یکی اینکه این تهی دل می شد دلش خالی می شد و سرگردان بود واله بود راهی برای تصمیم گیری نداشت دوم اینکه نزدیک بود قصّه موسی را افشا کند اما چون (فَارِغاً) به معنای فارغ البال بودن است هرگز با این (إِن كَادَتْ لَتُبْدِي بِهِ) هماهنگ نیست این یک جمله جداست (وَأَصْبَحَ فُؤَادُ أُمِّ مُوسَى فَارِغاً) چون وحی فرستادیم بعد دوباره درباره اصل قصّه بحث می کند که اگر ما قلب مادر موسی را به خود مرتبط نمی کردیم این ممکن بود داستان موسی را افشا کند لذا چون بین فراغت به معنای فارغ البال بودن با (إِن كَادَتْ لَتُبْدِي بِهِ) هیچ رابطه نیست این (لَوْلاَ أَن رَّبَطْنَا) نمی تواند دلیل هر دو باشد ما آن وحی را فرستادیم که غمگین مباش محزون مباش بچه را به دریا بینداز به ما بسپار ما او را سالماً تحویلت می دهیم این هم باور کرده شروع کرده به فعالیت لذا (وَأَصْبَحَ فُؤَادُ أُمِّ مُوسَى فَارِغاً) ولی اگر ما قلبش را به خود مرتبط نمی کردیم این نزدیک بود داستان موسی را افشا کند لذا (لَوْلاَ أَن رَّبَطْنَا عَلَى قَلْبِهَا) به خصوص (إِن كَادَتْ لَتُبْدِي بِهِ) برمی گردد.

بله, اگر این (وَأَصْبَحَ فُؤَادُ أُمِّ مُوسَى) قبل از جریان (وَأَوْحَيْنَا إِلَى أُمِّ مُوسَى أَنْ أَرْضِعِيهِ) (۱) بود در آغاز قصّه بود ممکن بود که این فارغ بودن نظیر همان آیه ۴۳ سوره «ابراهیم» معنا بشود که (وَأَفْئِدَتُهُمْ هَوَاءٌ) یعنی دل آنها خالی است اگر کسی راهی برای تصمیم گیری نداشته باشد سرگردان است و متزلزل این برای قبل از وحی است اما بعد از وحی این وحی, علم حصولی که نیست شهود مادر موساست و آرام بخش است آسایش می آورد آرامش می آورد طمأنینه می آورد و مانند آن. (وَأَصْبَحَ فُؤَادُ أُمِّ مُوسَى فَارِغاً) برای اینکه (وَأَوْحَيْنَا) هیچ کسی نمی توانست به او اعتراض بکند که بچه را به دریا دادی برای چه چرا با دست خودت بچه را از بین می بری هیچ کس چنین حرفی نمی زد و خودش هم چنین احتمال نمی داد.

۱- (۶) . سوره قصص، آیه ۷.

تثبیت الهی پیامبر اکرم

بعد فرمود: (لَوْلاَ أَن رَّبَطْنَا عَلَى قَلْبِهَا) در بحث دیروز یک نمونه ذکر شد و آن جریان حضرت یوسف(سلام الله علیه) بود که (وَ هَمَّ بِها لَوْ لا أَنْ رَأى بُرْهانَ رَبِّهِ) (۱) اما آنچه در این نوبت مطرح است در سوره مبارکه «اسراء» درباره خود پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) مطرح است در آنجا فرمود: (وَإِن كَادُوا لَيَفْتِنُونَكَ عَنِ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ لِتَفْتَرِيَ عَلَيْنَا غَيْرَهُ وَإِذاً لَاتَّخَذُوكَ خَلِيلًا ٭ وَلَوْلاَ أَن ثَبَّتْنَاكَ لَقَدْ كِدتَّ تَرْكَنُ إِلَيْهِمْ شَيْئاً قَلِيلًا) (۲) فرمود رسول من! اینها توطئه های فراوانی کردند حالا یا دسیسه های سیاسی بود یا اجتماعی بود یا رشوه بود یا قوم و خویش بازی بود به هر وسیله بود خواستند نفوذ پیدا کنند که شما بعضی از آیات را عوض کنید مخالف توحید ـ معاذ الله ـ سخن بگویید موافق شرک ـ معاذ الله ـ سخن بگویید خواستند این کارها را بکنی اگر ـ معاذ الله ـ مشرکانه سخن می گفتی آیات توحید را تغییر می دادی دیگر نزاع بین کفر و ایمان برداشته می شد تلاش و کوشش آنها این بود (وَإِن كَادُوا لَيَفْتِنُونَكَ عَنِ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ) آنها خواستند فریب بدهند با ترفند تو را از وحی و ایحای ما جدا کنند (لِتَفْتَرِيَ عَلَيْنَا غَيْرَهُ) غیر آنچه ما گفتیم به عنوان افترا ـ معاذ الله ـ به ما نسبت بدهی تلاش و کوشش اینها این بود اگر چنین کاری می کردی (وَإِذاً لَاتَّخَذُوكَ خَلِيلًا) آن وقت اینها دوست تو می شدند تصمیم مشئوم اینها این بود اما (وَلَوْلاَ أَن ثَبَّتْنَاكَ لَقَدْ كِدتَّ تَرْكَنُ إِلَيْهِمْ شَيْئاً قَلِيلًا) بحث مبسوطش آنجا گذشت پیام این آیه ۷۴ این است که ما موقعیّت تو را تثبیت کردیم تو را ثابت نگه داشتیم اگر تثبیت الهی نبود تو نزدیک بود که اندک مِیلی نسبت به اینها بکنی. فهاهنا امور اربعه نه تنها کار نبود یعنی افترا نبود نه تنها میل نبود نه تنها اندک میل نبود نزدیک به میل اندک هم نبود برای اینکه فرمود: (لَوْلاَ أَن ثَبَّتْنَاكَ لَقَدْ كِدتَّ تَرْكَنُ إِلَيْهِمْ) کادَ یعنی قَرُبَ, رَكَنَ یعنی مالَ میلاً قلیلا این می شود حرم امن این می شود وحی محض فرمود ما تثبیت کردیم تو به هیچ نحو به این بهانه و ترفند اینها بها ندادی (لَوْلاَ أَن ثَبَّتْنَاكَ لَقَدْ كِدتَّ تَرْكَنُ إِلَيْهِمْ شَيْئاً قَلِيلًا)

ص: ۴۳

۱- (۷) . سوره یوسف، آیه ۲۴.

۲- (۸) . سوره اسرا، آیات ۷۳و۷۴ .

فاعلیت خداوند در هدایت و تثبیت اولیای الهی

این کار درباره مادر موسی هم اتفاق افتاد درباره حضرت یوسف(سلام الله علیهم اجمعین) هم اتفاق افتاد منتها گاهی خدای سبحان به مبدأ قابلی نسبت می دهد گاهی به مبدأ فاعلی نسبت می دهد گاهی می فرماید ما این کار را کردیم گاهی می فرماید او فیض ما را دید برای اینکه روشن بشود آن جایی که به مبدأ قابلی اسناد داده شد و فرمود او فیض ما را دید از خودش ندید ما نشانش دادیم در آیه دیگر فرمود: (لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ) (۱) ما نگذاشتیم فتنه به طرف او برود درست است او به طرف فتنه حرکت نکرد ولی ما یقه فتنه را گرفتیم پس کشیدیم نفرمود «لنصرفه عن السوء» نفرمود ما نگذاشتیم یوسف به طرف بدی برود فرمود: (لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ) ما بدی را اجازه ندادیم به طرف او برود معلوم می شود اگر او دید, به فیض ما بود و به افاضه ما بود, اگر مادر موسی با فارغ البال بودن بچه را به دریا انداخت به ایحای ما بود اگر وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) فرمود خودتان را به زحمت نیندازید آفتاب را دست راست من, ماه را دست چپ من بدهید من کمی تغییر بدهم شدنی نیست (۲) این هم به تثبیت ما بود.

آرامش قلب مادر حضرت موسی در پرتو وحی الهی

خب بعد از اینکه فرمود: (وَأَوْحَيْنَا إِلَى أُمِّ مُوسَى) جا برای اینکه قلب مادر موسی تهی شده, لرزان شده, پر از اندوه شده, وقتی شنید این بچه به دست فرعون افتاد غمگین شده اینها نیست آن که دریا را با امر می گوید ببر در خانه فرعون دریا می گوید چشم! همان جا هم فرمود من این را بردم تا با دست دشمن, دوست خودم را بپرورانم اینجا دیگر جای ناآرامی نیست بنابراین (وَأَصْبَحَ فُؤَادُ أُمِّ مُوسَى فَارِغاً) فارغ البال بود, چرا؟ برای اینکه (وَأَوْحَيْنَا إِلَى أُمِّ مُوسَى) بله, اگر ما این وحی را نفرستاده بودیم ممکن بود آن داستان موسی را افشا کند و مانند آ ن اما بعد از اینکه فرمود(وَأَوْحَيْنَا إِلَى أُمِّ مُوسَى) و او در کمال درایت و آرامش، بچه را در صندوق انداخت و صندوق را هم انداخت به دریا این دیگر نگران چه باشد.

۱- (۹) . سوره یوسف، آیه ۲۴.

۲- (۱۰) . تفسیر القمی، ج۲، ص ۲۲۸؛ المناقب ، ج ۱، ص ۵۸.

سرّ همراهی صندوقچه توسط خواهر حضرت موسی

آن قـدر این مادر مطمئن است که دخترش را می فرسـتد بگویـد برو ببین کجا رفت مگر آدم بچه را میفرسـتد در دریای روان، نیـل یـک دریـای روانی است که در آن کشتیرانی می شود بچه کجـا رفت یعنی چه؟! خب این دریای خروشان بچه را می برد دیگر ایـن مـادر مطمئن است خیر, از محـدوده این کـوچه و پس کـوچه بچه بیرون نمی رود همین جاهـا می مانـد به دخـترش گفت برو ببین کجا رفته این با طمأنینه این کار را کرده مگر کسـی چیزی را بیندازد در دریا کسـی را می فرستد می گوید برو بـبین کجـا رفتـه خب رفته رفته دیگر این مطمئن بـود این می رود یکی از این خـانه هـا آنجـا می مانـد وقـتی به دخـترش گفته (قُصِّیهِ) برو ببین کجا می رود معلوم می شود هدفی دارد این صندوقچه هدفی دارد مأموریتی دارد باید جایی در همین خانه ها برود اگر مـأموریت نداشـته باشـد به دلخواه دریـا می رود نه به دلخواه خودش اینکه به دخـترش گفت برو ببین این صـندوقچه کجـا می رود معلوم می شود مأموریت دارد دیگر معلوم می شود جای آرامی می خواهـد برود یکی از این خانه ها می خواهد سرکشی کند همین! با این آرامش این کار را کرده خب هیچ نگران هم نبود.

ضرورت تلاش انسان در ضمن امدادهای غیبی الهی

مطلب مهم آن است که مـا تـا در دنیا نفس می کشـیم نبایـد بگوییم همه کارها از راه غیب بایـد حل بشود برای اینکه دنیا دار عمل است در بحث های مادر عیسـی(سـلام الله علیهما) آنجا هم گذشت که خدای سبحان به مریم(سلام الله علیها) از راه های غیب نعمت هـای فراوانی دارد خب (کُلَّمَا دَخَلَ عَلَیْهَا زَکَرِیَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقاً) (۱) این بـود, از راه غیب (فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَراً سَوِیّاً) (۲) بود, از راه غیب مادر شـد، بود از راه غیب (فاجاءها المخاض الی جذع النخله) (۳) این هم بود , حالا که همه اینها قـدم به قـدم از راه غیب بود این جذع نخله این درخت خشک خرما به هر وسـیله ای که هست حالا پر بار شد اینجا دیگر خدای سـبحان به مادر عیسـی(سلام الله علیهما) می گوید تو هم دستی دراز کن این شاخه را تکان بده این خرما بریزد (وَهُزِّی إِلَیْکِ بِجِذْعِ النَّخْلَهِ تُسَاقِطْ عَلَیْکِ رُطَباً جَنِیّاً) (۴) خب همه آن کارهای مهم را خـدا از راه غیب کرده اگر این جـذع را پرمیوه کرد این شـاخه و خوشه را نمی توانـد کمی پایین بیاورد در دسترس مادر قرار بدهـد! فرمود تو هم بالأخره دستی تکان بـده تو هم کاری بکن انسان تا زنده است ولو انبیا, اولیا, ائمه(علیهم السـلام) باشند مسئولیتی دارد بالأخره فرمود: (وَهُزِّی إِلَیْکِ بِجِذْعِ النَّخْلَهِ تُسَاقِطْ عَلَیْکِ رُطَباً جَنِیّاً) اهتزاز یعنی به جنبش در آوردن, تکان دادن تو هم تکان بده میوه بریزد این کار لازم است.

ص: ۴۵

۱- (۱۱) . سوره آل عمران، آیه ۳۷.

۲- (۱۲) . سوره مریم، آیه ۱۷.

۳- (۱۳) . سوره مریم، آیه ۲۳.

۴- (۱۴) . سوره مریم، آیه ۲۵.

خب این خدایی که با امر حاضر به مادر موسی می گوید بینداز در دریا به امر غایب به خود دریا می گوید ببر درِ خانه فرعون (۱) خب از این به بعد نمی تواند از راه غیب بدون زحمت خواهر و مادر، این بچه را به مادر برگردد؟ خب یقیناً می تواند اما مادر هم باید تلاش و کوششی بکند به دخترش بگوید برو ببین این صندوقچه کجا رفته این مثل اینکه منتظر است بچه برگردد یک بهانه می خواهد خدای سبحان (حَرَّمْنَا عَلَيْهِ الْمَرَاضِعَ) کرده, (وَأَلْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِنِّي) (۲) کرده, اعدا عدوّ فرعون نسبت به او گرایش پیدا کرده بیت فرعون ملعون خدمتگزار او شده اند منتها الآ ن یک بهانه می خواهد که این پسر به مادر برگردد خب این را بالأخره یک تلاش و کوششی باید کرد مادر تلاش و کوشش کرد خواهر تلاش و کوشش کرد بالأخره این فرزند به مادر برگشت تا زنده ایم یک کار باید از طرف ما باشد این چنین نیست که انسان دست روی دست بگذارد ولو پیغمبر هم که است همه کارها از راه غیب باشد این طور نیست هر اندازه کاری از انسان ساخته است باید آن را انجام بدهد.

اراده تکوینی الهی در امتناع حضرت موسی از نوشیدن شیر

(وَقَالَتْ لِأُخْتِهِ) یعنی مادر موسی(سلام الله علیهما) به خواهر موسی فرمود: (قُصِّيهِ) یعنی به دنبال این جعبه برو ببین چه خبر است (فَبَصُرَتْ بِهِ عَن جُنُبٍ) این خواهر جعبه را دید منتها جانباً مُجتنباً مجانباً در جانبی قرار گرفت که آنها نبینند این خواهر به دنبال کودک است (وَهُمْ لاَ يَشْعُرُونَ) خب حالا محبت این کودک را خدای سبحان در دل آنها انداخت آنها هم گرفتند گفتند: (قُرَّتُ عَيْنٍ لي وَ لَكَ لا تَقْتُلُوهُ عَسى أَنْ يَنْفَعَنا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَداً) (۳) این بچه است بچه هم شیر می خواهد و گریه می کند هر پستانی هم به او دادند نپذیرفت. نپذیرفت یعنی همان خدایی که به دریا می گوید دست به این جعبه نزن سالم تحویل بده به لبان مطهّر موسی(سلام الله علیه) هم دستور می دهد نمک، هیچ پستانی را امتصاص نکن نگیر قبول نکن فقط گریه کن معلوم می شود گاهی گریه وسیله است (وَحَرَّمْنَا عَلَيْهِ الْمَرَاضِعَ) این تحریم تشریعی که نیست این تحریم تکوینی است مثل (إِنَّ اللّهَ حَرَّمَهُمَا) (۴) ما تکویناً حرام کردیم نگذاشتیم که این پستانی را قبول کند شیری را قبول کند غذایی را قبول کند (وَحَرَّمْنَا عَلَيْهِ الْمَرَاضِعَ مِن قَبْلُ) ما از قبل همه اینها را برنامه ریزی کردیم خب به چه چیزی امر کردیم از چه چیزی نهی کردیم چه چیزی را تحلیل کردیم چه چیزی را تحریم کردیم اینها استمرار منّت الهی است آن فعل مضارع است که مفید استمرار است (وَنُرِيدُ أَن نَّمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ) (۵) این کارهای مستمرّ الهی است معلوم می شود گاهی با گریه، آدم باید مشکل را حل کند این «سلاحه البكاء» (۶) که در دعای «کمیل» آمده یکی از مواردش همین است خب اگر این گریه نمی کرد اگر آرام بود اگر درباریان فرعون را بی تاب نمی کرد اینها به دنبال دایه نمی گشتند.

۱- (۱۵) . ر.ک: سوره طه، آیه ۳۹.

۲- (۱۶) . سوره طه، آیه ۳۹.

۳- (۱۷) . سوره قصص، آیه ۹.

۴- (۱۸) . سوره اعراف، آیه ۵۰.

۵- (۱۹) . سوره قصص، آیه ۵.

۶- (۲۰) . مصباح المتهجد، ص ۸۵۰.

پیشنهاد خواهر حضرت موسی(علیهالسلام) به فرعونیان

خواهر موسی(سلام الله علیه) وقتی این صحنه را دید خودش را به آنجا نزدیک کرد گفت من خانواده ای نه مادر, اسم مادر را نبرد خانواده ای را می شناسم که علاقه مندند یعنی نمی خواهند شما در زحمت باشید تنها مهربانی آن خانواده نسبت به این کودک مطرح نیست این خانواده برای شما دایگی می کند که شما راحت باشید شما که این بچه علاقه مندید محبت این بچه در دل شما هست حالاـ که مورد علاـقه شماست من خانواده ای را می شناسم که به سود شما کار می کننـد این بچه را هم خوب پذیرایی می کنند خوب نگهداری می کنند هم نسبت به بچه، خالصانه او را پذیرایی می کنند هم خیرخواه شما هستند (هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَى أَهْلِ بَيْتٍ يَكْفُلُونَهُ لَكُمْ) آ نها برای شما می خواهند این بچه را بپرورانند نسبت به این بچه هم کاملاً این بچه را خوب نگهداری می کنند (وَهُمْ لَهُ نَاصِحُونَ) خب این حرف پذیرفته شده است.

پاسخ مادر حضرت موسی در برابر شک فرعون

آن گاه آنها قبول کردنـد گفتنـد ما به عنوان امتحان می آزماییم ببینیم هست یا نه, مادر موسی(سلام الله علیهما) این بچه را پذیرفت آنها دیدند که این بچه ای که هیچ پستانی را نمی مکید پستان او را قبول کرد. سؤال کردند, البته این در بحث های روایی و تاریخی و اینهاست که چطوری این بچه که هیچ پستانی را قبول نمی کرد فقط از شما شیر می مکـد؟ گفتنـد نه ما وضع ما این طور است که طیّب الرائحه ایم شیر ما پاک است تنها این نیست هر بچه ای هم که به ما بدهند شیر ما را قبول می کند (1) با این وضع از شرّ فرعون نجات پیدا کرد .

ص: ۴۷

۱- (۲۱) . مجمع البیان، ج ۷، ص ۳۸۱.

تحقق وعدههای الهی به مادر حضرت موسی

(فَرَدَدْنَاهُ إِلَی أُمِّهِ) ما به وعـده مان وفا کردیم, گفتیم دریا به شـما برمی گرداند برگردانـد, سالم می مانـد سالم مانـد, به شـما برمی گردانیم برگردانـدیم, خوف و حزن شـما بایـد برطرف بشود و شـده, مانـده یـک وعـده دیگر و آن رسالت است که آن زمـان می برد مـا گفتیم (وَلاَ تَخَافِی وَلاَ تَحْزَنِی إِنَّا رَادُّوهُ إِلَیْکِ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِینَ) [(۱)] تـا اینجـا که عمـل شـده اما آن (وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِینَ) زمان می برد که آن هم در فرصـتش انجام می دهیم (فَرَدَدْنَاهُ إِلَی أُمِّهِ کَیْ تَقَرَّ عَیْنُهَا) قرّهالعین بشود او خوشـحال بشود اشـک شوق بریزد این کـار شـده (وَلاَ تَحْزَنَ) چون چیزی را از دست نـداد که غمگین بشود نه اینکه حزنِ آمـده را ما برداشتیم این دفع است نه رفع، نگـذاشتیم او غمگین بشود برای اینکه از همان اول وحی ما این زمینه را فراهم کرده است (وَلِتَعْلَمَ أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ) علمِ مزیـد بشود ما وعـده دادیم که به تو برمی گردانیم برگردانـدیم, وعـده دادیم خوف او را برطرف کنیم کردیم, وعـده دادیم حزن او را برطرف بکنیم کردیم, لکن خیلی ها نمی داننـد که وعده الهی حق است این (إِن تَنصُرُوا اللَّهَ یَنصُرْکُمْ وَیُثَبِّتْ أَقْدَامَکُمْ) [(۲)] برای همیشـه است می مانـد آن وعـده دیگر فرمود آن زمـان می برد مـا گفـتیم: (وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِینَ) آن قدری زمان می برد (وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَاسْتَوَی آتَیْنَاهُ حُکْماً وَعِلْماً) به آن هم عمل کردیم الآن آنکه این مادر می خواست این بود که بچه سالماً به او برگردد و برگشت در حضور او دیـدیم که اعدا عدوّ او تسلیم شد آن دریای قهّار تسلیم شـد کار ناشـدنی, شـدنی شـد مانده مسئله بعدی که مسئله رسالت باشد که زمان می برد(وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَاسْتَوَی آتَیْنَاهُ حُکْماً وَعِلْماً وَکَذلِکَ نَجزِی الْمُحْسِنِینَ)

ص: ۴۸

۱- (۲۲) . سوره قصص، آیه ۷.

۲- (۲۳) . سوره محمد ، آیه ۷.

وعده الهی به نصرت مؤمنان

حالا لازم نیست افراد دیگر دوران شیرخوارگی شان باشد به دریا بیفتند و بشوند پیغمبر، این وعده الهی است هر کس راه صحیح برود دستور الهی را انجام بدهد خوفش برطرف می شود حزنش برطرف می شود به مقامی می رسد می بینید این (وَكَذلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ) نه یعنی شما را پیغمبر می کنیم, شما را هم از تحریم در می آوریم شما را از این فشار در می آوریم شما را از این مشکلات در می آوریم این طور نیست که ایران اسلامی اگر مقاومت بکند _ معاذ الله _ خدا به وعده اش وفا نکند این (وَكَذلِكَ) اصل کلی قرآنی است نسبت به همه بندگان صالح, مبادا _ خدای ناکرده _ کسی در این تحریم ها بلرزد این طور نیست فرمود اگر شما ثابت قدم باشید من همه نیازهای شما را تأمین می کنم.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۱۴ تا ۱۹ سوره قصص ۹۱/۰۷/۰۸

.Your browser does not support the audio tag

(وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَاسْتَوَى آتَيْنَاهُ حُكْماً وَعِلْماً وَكَذلِكَ نَجْزِى الْمُحْسِنِينَ (۱۴) وَدَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَى حِينِ غَفْلَةٍ مِنْ أَهْلِهَا فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ يَقْتَتِلاَنِ هذَا مِن شِيعَتِهِ وَهذَا مِنْ عَدُوِّهِ فَاسْتَغَاثَهُ الَّذِى مِن شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِى مِنْ عَدُوِّهِ فَوَكَزَهُ مُوسَى فَقَضَى عَلَيْهِ قَالَ هذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ عَدُوٌّ مُضِلٌّ مُبِينٌ (۱۵) قَالَ رَبِّ إِنِّى ظَلَمْتُ نَفْسِى فَاغْفِرْ لِى فَغَفَرَ لَهُ إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ (۱۶) قَالَ رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيراً لِّلْمُجْرِمِينَ (۱۷) فَأَصْبَحَ فِي الْمَدِينَةِ خَائِفاً يَتَرَقَّبُ فَإِذَا الَّذِى اسْتَنصَرَهُ بِالْأَمْسِ يَسْتَصْرِخُهُ قَالَ لَهُ مُوسَى إِنَّكَ لَغَوِيٌّ مُّبِينٌ (۱۸) فَلَمَّا أَنْ أَرَادَ أَن يَبْطِشَ بِالَّذِى هُوَ عَدُوٌّ لَهُمَا قَالَ يَا مُوسَى أَتُرِيدُ أَنْ تَقْتُلَنِى كَمَا قَتَلْتَ نَفْسَاً بِالْأَمْسِ إِن تُرِيدُ إِلَّا أَن تَكُونَ جَبَّاراً فِى الْأَرْضِ وَمَا تُرِيدُ أَن تَكُونَ مِنَ الْمُصْلِحِينَ (۱۹))

ص: ۴۹

بهره مندی نیکان و محسنان از فیض الهی

جریان موسی(سلام الله علیه) که مطرح می شود بخشی مربوط به زمان وحی و نبوّت آن حضرت است که این با سلسله انبیا و مرسلین در ارتباط است، بخشی مربوط به قبل از وحی و نبوّت است که در آن باره می فرماید: (وَكَذلِكَ نَجْزِى الْمُحْسِنِينَ) هر کس راه صحیح و احسان را طی کند همانند موسای کلیم از لطف الهی برخوردار می شود اما این مادون النبوّه و الرساله است، البته اصل فیض که خدای سبحان به بندگان صالح عطا می کند چون مراتب و درجاتی دارد اگر به انبیا آن درجه برتر و عالی رسید برای افراد عادی آن درجات میانی و نازل فرض دارد لذا بعد از اینکه فرمود: (سَلاَمٌ عَلَى مُوسَى وَهَارُونَ) می فرماید: (كَذلِكَ نَجْزِى الْمُحْسِنِينَ). (۱)

دو وجه در تفسیر آیه چهاردهم

بخش اول قصّه وجود مبارک موسی(سلام الله علیه) یعنی کودکی او و شیرخوارگی او و دریارفتن او و برگشتش به مادر این تمام شد که در آیه سیزده همین سوره «قصص» فرمود: (فَرَدَدْنَاهُ إِلَى أُمِّهِ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلاَ تَحْزَنَ وَلِتَعْلَمَ أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لاَ يَعْلَمُونَ) اما اینکه فرمود: (إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكِ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ) (۲) آن را بعد از رجوع از مدین به طرف مصر وقتی به کوه طور رسید محقق کرد آنجا که (وَأَنَا اخْتَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَى) (۳) و مانند آن. اما آنچه در آیه چهارده آمد که فرمود: (وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَاسْتَوَى آتَيْنَاهُ حُكْماً وَعِلْماً) اگر ناظر به تتمّه آن وعده باشد یعنی در آینده، وجود مبارک کلیم الهی به این مقام می رسد ولی فعلاً از نبوّت و رسالت آن حضرت خبری نیست و اگر ناظر به اصل معرفت و علم و حکمت و امثال ذلک باشد این نشان آن است که حضرت قبل از اینکه از مصر به طرف مدین مسافرت کند از حکمت الهی از حکم الهی از علم الهی برخوردار بود منتها این فیض به حدّ نبوّت و رسالت نرسیده است.

ص: ۵۰

۱- (۱) . سوره□ صافات، آیات ۱۲۰ و ۱۲۱..

۲- (۲) . سوره□ قصص، آیه□ ۷.

۳- (۳) . سوره□ طه، آیه□ ۱۳.

آگاه شدن حضرت موسی(علیهالسّلام) از شرایط سیاسی و اجتماعی مصر

در قرآن کریم درباره دوران پرورش وجود مبارک موسی در دربار فرعون چیزی نیامده که حضرت چطور زندگی می کرد؟ چه کسی او را می پروراند؟ دو سالگی, سه سالگی, چهار سالگی اش تا جوانی اش چه حوادثی در خانه فرعون اتفاق افتاد اینجا نقل نمی کند ولی این مقدار هست وقتی کاملاً رشد کرد از فضای سیاسی مصر باخبر شد از رذایل سیاسی, اجتماعی, فرهنگی و اخلاقی آل فرعون باخبر شد از انشعاب مردم به قبطی و نِبطی باخبر شد از مظلومیّت بنی اسرائیل باخبر شد این امور را از نزدیک بررسی کرد از تعبیر آیه پانزده که فرمود: (وَدَخَلَ الْمَدِینَةَ عَلَی حِینِ غَفْلَةٍ) برمی آید که ظاهر این مدینه همان مصر است معلوم می شود قصر فرعون در داخل شهر نبود چه اینکه سلاطین، قصرها را در کنار شهر جای آرام و خوش آب و هوا معمولاً انتخاب می کردند قصر فرعون هم بیرون مدینه بود که جای وسیع تری باشد بازتری باشد که از شهر فاصله داشت وجود مبارک موسای کلیم از قصر فرعون وارد شهر مدینه شد تعبیر قرآن این است (وَدَخَلَ الْمَدِینَةَ) وارد این شهر شد, چه وقت وارد شهر شد (عَلَی حِینِ غَفْلَةٍ مِنْ أَهْلِهَا) مردم از ورود موسای کلیم و آمدنش باخبر نبودند او را نمی دیدند او هم مردم را نمی دید حالا یا نیمه شب بود یا نیمه روز بود یا در روز تعطیل بود روز عید بود بالأخره در وقتی که شهر خلوت بود حضرت وارد شد، خلوت بودن شهر هم علل و عوامل فراوانی دارد که به بعضی از اینها اشاره شد (عَلَی حِینِ غَفْلَةٍ مِنْ أَهْلِهَا) پس معلوم می شود که قصر فرعون در خود مصر نبود در کنار مصر بود که امر عادی است و وجود مبارک موسای کلیم هم آنجا به سر می برد و کلاً از وضع سیاسی مصر باخبر شد یعنی این چند امری که در اول سوره «قصص» آمده (إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ) او باخبر شد از (جَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعاً) باخبر شد از (يَسْتَضْعِفُ طَائِفَةً مِنْهُم) مستحضر شد از (يُذَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ) باخبر شد و (إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ) (1) را فهمید اینها فضای سیاسی, اجتماعی بود که حاکم در مصر بود وجود مبارک موسای کلیم آگاه شد.

۱- (۴) . سوره قصص، آیه ۴.

وقتی که شـهر خلوت بود وارد شهر شد حالا در چه فرصتی از روز یا شب, روز تعطیلی یا نیم روز آن دیگر روشن نیست وقتی که وارد شـد دیـد یکی از همین بنی اسـرائیل پیروان وجود مبـارک حضـرت یعقوب که بالأخره وجود مبارک موسای کلیم از همان نسل بود اینها تحت اسـتعمار و استثمار همین قبطی ها و آل فرعون بودند هیزم کشی و کارهای سخت و کارهای نازل را به اینها می دادنـد این پیرو دین ابراهیمی هم کیش و هم دین وجود مبارک موسای کلیم بود منتها پیرو فکر او بود نه پیرو خود او چون حضرت هنوز به مقام رسالت نرسیده.

(يَقْتَتِلَانِ هـذَا مِن شِيعَتِهِ وَهـذَا مِنْ عَدُوِّهِ) در این گونه از موقعیت ها تعبیر می کنند «أحدهما من شـیعته والآخر من عدوه» ولی وقتی بخواهند آن صـحنه گذشته را ترسیم کنند حاضر کنند احضار ماضی به صورت فعل حاضر یا وصف حاضر است به جای اینکه بفرمایند یکی از شیعیان بود دیگری از دشمنان بود می فرماید: (هذَا مِن شِيعَتِهِ وَهذَا مِنْ عَدُوِّهِ) این احضار صحنه گذشته است و اگر از سـنخ احضار صـحنه گذشـته نبود می فرمود «أحدهما کذا و الآخر کذا» (هذَا مِن شِيعَتِهِ وَهذَا مِنْ عَدُوِّهِ فَاسْتَغَاثَهُ الَّذِی مِن شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِی مِنْ عَدُوِّه) پنـاه خواست، کمک خواست به موسای کلیم گفت این قبطی به من زور می گویـد این اسـتعمارگر است استثمارگر است کارگری از من طلب می کند هیزم کشی از من طلب می کند زور هم می گوید ظلم هم می کند (فَاسْتَغَاثَهُ الَّذِی مِن شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِی مِنْ عَدُوِّه) به وجود مبارک موسای کلیم گفت به داد من برس.

ضرورت حمایت از مظلوم

موسای کلیم چون حمایت از مظلوم جزء برنامه های بین المللی اسلام است اختصاصی به حوزه اسلامی ندارد یعنی بر یک مسلمان لازم است وقتی می بیند یکی ظالم است دیگری مظلوم از مظلوم حمایت کند خواه آن ظالم و مظلوم هر دو مسلمان باشند یا هر دو کافر باشند یا یکی کافر یکی مسلمان, حالا کافری دارد به کافر ظلم می کند به انسان پناهنده شد و مقدور انسان هم است که از مظلوم حمایت کند خب بر او واجب است حمایت از مظلوم جزء دستورهای بین المللی اسلام است اختصاصی به حوزه اسلامی ندارد.

خطئی بودن قتل ظالم قبطی توسط حضرت موسی(علیه السلام)

(فَاسْتَغَاثَهُ الَّذِی مِن شِیعَتِهِ عَلَی الَّذِی مِنْ عَدُوِّه) وجود مبارک موسای کلیم هم به حمایت از مظلوم ظالم را سر جایش نشاند مُشتی به سینه ظالم زد این را می گویند وَکز این مُشت زدن، این کار طبعاً و نوعاً کشنده نیست (یک) وجود مبارک موسای کلیم هم قصد قتل نداشت (دو) پس نه فعل, کشنده است؛ نه ضارب و فاعل قصد کشتن دارد این می شود خطأ محض وقتی خطأ محض شد دیگر جُرم نیست (فَوَکَزَهُ مُوسَی فَقَضَی عَلَیْهِ) دیگر اجل مقضیّ او فرا رسید و مُرد.

سخنان حضرت موسی(علیهالسّلام) پس از کشتهشدن ظالم قبطی

این مضروب که مُرد وجود مبارک موسای کلیم سه حرف زد سه بار کلمه (قَالَ) در اینجا تکرار شد حرف اولش این است که وجود مبارک حضرت فرمود: (هذَا مِنْ عَمَلِ الشَّیْطَانِ), (هذَا مِنْ عَمَلِ الشَّیْطَانِ) یعنی این درگیری شما که باعث قتل این شد این عمل شیطان است وگرنه حمایت از مظلوم که عمل شیطان نیست. کاری که زمینه قتل کسی را فراهم می کند این عمل شیطان است زیرا شیطان دشمن انسان است (یک) گمراه کننده است (دو) هم عداوتش شفاف و روشن است هم اضلال او شفاف و روشن است عدوّ مبین است مُضلّ مبین است (سه) این کلمه (مُبِینٌ) هم می تواند مربوط به هر دو باشد هم می تواند مربوط به اخیر؛ گرچه قدر متیقّنش اخیر است این (قَالَ) اول, (قَالَ) دوم با خدای خود گفتگو کرد چون از حکم الهی از علم الهی برخوردار بود و موحد بود (قَالَ رَبِّ إِنِّی ظَلَمْتُ نَفْسِی) به او ظلم نکردم برای اینکه او استحقاق این را داشت که من او را طرد کنم ولی به خودم ظلم کردم که کار خطا از من صادر شده است البته این قبل از وحی و نبوّت است با توجه به این دو امر یکی اینکه این فعل, کشنده نبود یکی اینکه ضارب هم قصد کشتن نداشت (قَالَ رَبِّ إِنِّی ظَلَمْتُ نَفْسِی) برای مردان الهی همین نقص محسوب می شود (فَاغْفِرْ لِی) مرا بیامرز این دعا مستجاب شد اگر حقّی از کسی ضایع شده بود خدا می فرمود بالأخره یا قصاص است یا حدود است یا دیه است یا تعزیر است باید حقّ دیگری را ادا کنی صرف استغفار که باعث بخشودن نیست از اینکه بخشود معلوم می شود او استحقاق این کار را داشت (فَاغْفِرْ لِی فَغَفَرَ لَهُ إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِیمُ) این (قَالَ) دوم.

ص: ۵۳

(قَالَ) سوم عرض کرد خدایا من از این کار پشیمان نیستم تو به من نعمت علم دادی، نعمت حکمت دادی، نعمت قدرت دادی، نعمت های دیگر به من عطا کردی چون به من نعمت عطا کردی و من جزء مُنعَم علیهم هستم این نعمتت را به جا صرف می کنم بی جا صرف نمی کنم (رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ) که اگر این «باء» سوگند باشد یعنی به همین نعمت تو قسم یا به انعام تو قسم من جزء منعم علیه هستم همین نعمتی که به من دادی حالا ـ یا علم و حکمت است که در آیه چهارده فرمود: (آتَيْنَاهُ حُكْماً وَعِلْماً) یا نِعم دیگر است عرض کرد خدایا (رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيراً لِّلْمُجْرِمِينَ) این «لن» مستحضرید که برای نفی تأکید است نه تأبید چون اگر چیزی ابدی باشد دیگر غایت ندارد در سوره مبارکه «یوسف» گذشت (فَلَنْ أَبْرَحَ الْأَرْضَ حَتَّى يَأْذَنَ لِي أَبِي) (۱) اگر (لَنْ) برای نفی ابد باشد ابد دیگر «حتی» و «إلی» و امثال ذلک ندارد نمی شود گفت ابداً این کار را نمی کنم تا آن وقت, این تا آن وقت یا مگر فلان، این با ابدیّت سازگار نیست از اینکه فرمود: (حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ) (۲) یا (حَتَّى يَأْذَنَ لِي أَبِي) در این گونه از موارد که با (حَتَّى) مغیّا شد معلوم می شود (لَنْ) برای تأکید نفی است نه تأبید. (فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيراً لِّلْمُجْرِمِينَ) من یقیناً پشتوانه و پشتیبان افراد مجرم نیستم. این سه (قَالَ) در برابر مُشتی که وجود مبارک موسای کلیم زد که این مربوط به قبل از نبوّت است فعل, کشنده نبود فاعل قصد کشتن نداشت مضروب هم استحقاق این کتک خوردن را داشت همه اینها سر جایش محفوظ.

۱- (۵) . سوره یوسف، آیه ۸۰.

۲- (۶) . سوره اعراف ، آیه ۴۰.

مسئلت توفیق یاری نکردن مجرمان, در نمازها

ما در نمازها به ذات اقدس الهی عرض می کنیم (اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ) (۱) صراط مستقیم راهی است که سالکان این راه چه کسانی اند (صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ) (۲) راهی است که منعم علیهم راهیان این راه اند، منعم علیه را هم که در سوره مبارکه «نساء» مشخص کرد فرمود اگر کسی مطیع خدا و پیامبر باشد (مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللّهُ عَلَيْهِم مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولئِكَ رَفِيقاً) (۳) اینها منعم علیهم اند به صورت کلی, موارد دیگری هم ذات اقدس الهی نام انبیا را برده فرمود: (أُولَئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِم) (۴) . این آیه هفده هم به صورت شفاف وجود مبارک موسای کلیم را منعم علیه می داند (رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ). پس اینکه ما در نماز از خدا می خواهیم راه منعم علیهم را به ما نشان بده و کمک بکن که ما این راه را طی کنیم یعنی راه انبیا که نمونه اش هم وجود مبارک موسای کلیم(علیهم السلام) است راه آنها هم این است که ما از ظالم حمایت نکنیم (رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيراً لِّلْمُجْرِمِينَ) معلوم می شود که ما در تمام نمازها از خدا می خواهیم خدایا آن توفیق را به ملّت ما بده که از ظالم حمایت نکنند این نماز می شود نماز سیاسی این نماز می شود نماز اجتماعی این نماز می شود نمازی که تدیّن ما باعث تمدّن ماست این (صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ) یعنی خدایا هم راه را به ما نشان بده هم کمک کن که ما راهی این راه باشیم و این راه این است که ما از هیچ مجرمی حمایت نکنیم.

ص: ۵۵

۱- (۷) . سوره فاتحهالکتاب، آیه ۶.

۲- (۸) . سوره فاتحهالکتاب، آیه ۷.

۳- (۹) . سوره نسا، آیه ۶۹.

۴- (۱۰) . سوره مریم، آیه ۵۸.

پرسش: این را در حالت عادی که نگفت...

پاسخ: نه, اصل کلی است دیگر اصل کلی این است که با خدای خود دارد عهد می بندد (رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيراً لِّلْمُجْرِمِينَ) منطق وجود مبارك موسای کلیم این است که خدایا نعمتی که به من دادی به شکرانه این نعمت من از هیچ مجرم و تبهکاری حمایت نکنم.

نقش سازنده حمایت نکردن از ظالمان و مجرمان

این کافی نیست برای یک تمدّن اساسی؟! این کافی نیست برای سعادت سیاسی؟! این در متن زندگی ماست در متن بندگی ماست در متن دین ماست ما هر روز از خدا می خواهیم خدایا راه (أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ) را هم به ما بفهمان و ما را به آن هدایت کن هم تأیید کن که ما همین راه را برویم و آن راهشان همین است آن وقت معلوم می شود که چرا نماز ستون دین است (۱) این طور نیست که نماز خارج از دین باشد ما در متن نماز در هر نمازی حداقل دو بار به خدای سبحان عرض می کنیم خدایا آن توفیقی که دادی ما مسلمان شدیم هر قدرتی پیدا کردیم ولو یک قدرت محلّی یک قدرت اندك این قدرت را به عنوان صرف در حمایت از مجرمین استفاده نکنیم (رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيراً لِّلْمُجْرِمِينَ) ما هم از خدا می خواهیم (صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ) آن وقت این نماز می شود ستون دین این نماز می شود سازنده این نماز می شود (تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنكَرِ) (۲) واقعاً اگر کسی از خدای خود در هر رکعتی این دو مطلب را بخواهد معرفت صراط و استعانت پیمودن این صراط آن وقت جامعه می شود جامعه عقل و عدل دیگر. (قَالَ رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيراً لِّلْمُجْرِمِينَ) حالا مجرم، اختصاصی به کافر ندارد هر کسی مجرم باشد من از او حمایت نکنم این عصاره رفتار وجود مبارك موسای کلیم تا این مقطع بود.

ص: ۵۶

۱- (۱۱) . الکافی, ج۲, ص۱۹; الامالی (شیخ طوسی), ص۵۲۹.

۲- (۱۲) . سوره عنکبوت، آیه ۴۵.

علت عدم بازگشت حضرت موسی(علیه السلام) به قصر فرعون

چون حضرت موسی(علیه السلام) کسی را کُشت و این هم وابسته به قبطی ها بود و مرز قبطی ها از بنی اسرائیل جدا بود این خبر قطعاً به کاخ فرعون رسید وجود مبارک موسای کلیم دیگر برنگشت به قصر فرعون همان طور در شهر ماند (فَأَصْبَحَ فِی الْمَدِینَهِ خَائِفاً یَتَرَقَّبُ) بالأخره از مظلوم حمایت کرد قتلی هم اتفاق افتاده و گزارش هم به قصر فرعون رسیده و بعد معلوم شد که وجود مبارک موسای کلیم از بنی اسرائیل است و آن وقت فرعون هم احساس خطر کرد دیگر وجود مبارک موسای کلیم برنگشت (فَأَصْبَحَ) وجود مبارک موسای کلیم ـ همه ضمیرها به حضرت موسی برمی گردد ـ (فِی الْمَدِینَهِ خَائِفاً یَتَرَقَّبُ).

پاسخ حضرت موسی(علیه السلام) به نصرت طلبی مجدد مظلوم بنی اسرائیلی

فردا که شد (فَإِذَا الَّذِی اسْتَنصَرَهُ بِالْأَمْسِ یَسْتَصْرِخُهُ) فردا که شد, همین بنی اسرائیلی مظلوم رنج دیده باز از وجود مبارک موسای کلیم کمک خواست که فلان قبطی دارد مرا آزار می کند آن گاه وجود مبارک موسای کلیم فرمود: (إِنَّکَ لَغَوِیٌّ مُّبِینٌ) همیشه دعوا راه می اندازی بالأخره حسابی دارد صبری دارد. صبر از بهترین فضایل الهی است درست است که خدای سبحان حامی مظلوم است و ظالم را سر جایش می نشاند اما هر چیزی حسابی دارد «الْأُمُورُ مَرْهُونَهٌ بِأَوْقَاتِهَا» (۱) تلاش و کوششی می خواهد زمانی می خواهد آزمونی می خواهد امتحانی می خواهد یک بلوغ حجّت می خواهد یک نصاب حجّیت می خواهد اینجا صبر, راهگشاست بالأخره از بهترین وسایلی که خدا به ما دستور داد به آنها توسل بجوییم صبر است (وَاسْتَعِینُوْا بِالصَّبْرِ وَالصَّلاَهِ) (۲) این چنین نیست که حالا وجود مبارک موسای کلیم هنوز به مقام نبوّت نرسیده بساط آل فرعون را بردارد این طور که نیست فرمود: (إِنَّکَ لَغَوِیٌّ مُّبِینٌ).

۱- (۱۳) . سوره بقره، آیه ۴۵.

۲- (۱۴) . بحارالانوار، ج۷۴، ص ۱۶۷.

بالأخره اهل غوایتی اهل ضلالتی این طور نیست که هر روز دعوا راه بیندازی یک مقدار باید صبر کرد (إِنَّکَ لَغَوِیٌّ مُّبِینٌ) بعد به او نصیحت کرد اما این چنین نگفت که حالا بگذار این ظالم بزند این طور نبود، قبطی دیگری که دوباره می خواست همین مظلومِ بنی اسرائیل را مورد ضرب و شتم قرار بدهد گرچه حضرت به او فرمود یک مقدار تحمّل کن اما این چنین نبود که ساکت باشد یکی از بیانات نورانی که مرحوم کلینی در جلد هشت کافی نقل کرد که وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه) از حضرت مسیح(سلام الله علیه) نقل کرد این است که «إنّ التارکَ شفاءَ المجروح مِن جُرحه شریکٌ لِجارحِهِ» (۱) اگر کسی زخم خورده ای را ببیند و برای درمان آن زخم تلاش و کوشش نکند این شریک جرم جارح است هر جارحی که این شخص را مجروح کرد جُرمی مرتکب شد اگر کسی توانایی داشته باشد که زخم او را درمان کند ولی زخم و جراحت او را رها کند این شریک جرم آن جارح است این حرف همه انبیاست البته, گرچه وجود مبارک مسیح(سلام الله علیه) این حرف را فرمود.

پرسش:...

پاسخ: نه, یعنی هر روز دعوا راه بیندازی بی صبری کنی نه, تا آنجا که ممکن است مقاومت اما هر روز دعوا راه بیندازی خب نمی شود دیگر ولی خود حضرت آمده از او حمایت کرده فرمود: (فَلَمَّا أَنْ أَرَادَ أَن یَبْطِشَ بِالَّذِی) حضرت آمده که جلوی این ظالم را بگیرد درست است که به مظلوم سفارش کرده نصیحت کرده که یک مقدار بردبار باش اما جلوی ظالم را هم گرفته است.

۱- (۱۵) . الکافی، ج ۸، ص ۳۴۵.

سخن فرد قبطی در برابر غضب حضرت موسی(علیه السلام)

وقتی حضرت خواست دوباره مشتی به ظالم بزند بطش داشته باشد غضب داشته باشد (فَلَمَّا أَنْ أَرَادَ) موسای کلیم علیه السلام (أَن يَبْطِشَ) به آن قبطی که (عَدُوٌّ لَّهُمَا) هم دشمن وجود مبارک موسای کلیم بود هم دشمن آن بنی اسرائیلی مستضعف (قَالَ يَا مُوسَى) آن شخص به وجود مبارک موسای کلیم گفت: (أَتُرِيدُ أَنْ تَقْتُلَنِي كَمَا قَتَلْتَ نَفْساً بِالْأَمْسِ) قصد کشتن مرا داری همان طوری که دیروز کسی را کشتی؟ این معلوم می شود اینکه دعوایی دیروز اتفاق افتاده و وجود مبارک موسای کلیم مشتی زده و یک قبطی را به هلاکت رسانده این در شهر پیچید و خیلی ها فهمیدند این گزارش هم به قصر فرعون رسید اینکه (خَائِفاً يَتَرَقَّبُ) است در همین زمینه است (أَتُرِيدُ أَنْ تَقْتُلَنِي كَمَا قَتَلْتَ نَفْساً بِالْأَمْسِ إِن تُرِيدُ إِلَّا أَن تَكُونَ جَبَّاراً فِي الْأَرْضِ وَمَا تُرِيدُ أَن تَكُونَ مِنَ الْمُصْلِحِينَ) تو این روشی که داشتی مَنشی که داشتی نشانه صلاح نفسِ تو و اصلاح غیری تو بود هم خودت صالح معرفی شدی هم به عنوان مصلح شناخته شدی ولی این آدم کشی باعث می شود که تو دیگر جزء مصلحان نباشی ـ معاذ الله ـ قصد ستمگری و مانند آن داری (أَتُرِيدُ أَنْ تَقْتُلَنِي كَمَا قَتَلْتَ نَفْساً بِالْأَمْسِ إِن تُرِيدُ إِلَّا أَن تَكُونَ جَبَّاراً فِي الْأَرْضِ) الف و لام ارض هم الف و لام عهد است نه در مطلق زمین در همین محدوده مصر و امثال مصر (وَمَا تُرِيدُ أَن تَكُونَ مِنَ الْمُصْلِحِينَ) نه تنها مصلح نیستی بلکه جبّاری، برخی ها هستند که توفیق آن را دارند که در جامعه دیگران اصلاح کنند که جزء مصلحان جامعه هستند بعضی ها آن توفیق را ندارند جزء افراد عادی اند بعضی گذشته از اینکه جزء مصلحان جامعه نیستند جزء افراد عادی هم نیستند (أَن تَكُونَ جَبَّاراً فِي الْأَرْضِ) آ ن سابقه دعوای دیروز و آدم کشی نشان می دهد که قصد داری که با جبّاریت در زمین زندگی کنی. آن شخص گفته: (إِن تُرِيدُ إِلَّا أَن تَكُونَ جَبَّاراً فِي الْأَرْضِ وَمَا تُرِيدُ أَن تَكُونَ مِنَ الْمُصْلِحِينَ) در حالی که وجود مبارک موسای کلیم به عنوان یکی از مصلحان جامعه مطرح بود.

تصمیم شوم فرعونیان و اطلاع یافتن حضرت موسی(علیه السلام)

در چنین فضایی فرعون تصمیم گرفته که با این شخص چه کنیم شورای امنیتی تشکیل شده در آن شورای امنیت تصمیم گرفته شد که موسی را بگیرند. کسی که از نزدیکان همان قصر بود از همان محلّه آمده در شهر نبود از راه دور آمده همان جا که محلّه فرعون بود قصر فرعون بود فرعونیان تردّد می کردند از آنجا آمده (وَجَاءَ رَجُلٌ مِنْ اقْصَی الْمَدِینَهِ یَسْعَی) مردی با سعی و تلاش و کوشش و به سرعت، خودش را از همان محلّه فرعون نشین رسانده به وجود مبارک موسای کلیم که جای تو در مصر امن نیست از شهر بیرون برو قصد کشتن تو را دارند. از اینکه اول فرمود: (وَدَخَلَ الْمَدِینَهَ) معلوم می شود قصر فرعون در شهر نبود از اینکه در این آیه بیستم می فرماید کسی از اقصای مدینه آمده از آنجا خبر آورده این هم نشان می دهد که کاخ فرعون در وسط شهر نبود در کناری بود که وسیع تر باشد و جادارتر باشد و از شلوغی شهر مصون باشد.

(وَجَاءَ رَجُلٌ مِنْ اقْصَی الْمَدِینَهِ یَسْعَی) با سعی و کوشش (قَالَ یَا مُوسَی إِنَّ الْمَلَأَ یَأْتَمِرُونَ بِکَ لِیَقْتُلُوکَ) (۱) درباریان فرعون چون هم فرعون بود هم ملأ فرعون بود و هم مأموران اجرایی، تصمیم گیری مربوط به آن ملأ بود که با مشورت فرعون نظر می دادند اینها ائتمار کردند. این ائتمار که باب افتعال است گاهی معنای باب مفاعله را می دهد اینکه می گویند در فلان مؤتمر, مؤتمر فلان یعنی جایی که مؤامره می کنند (یَأْتَمِرُونَ) این است «مؤتمر» از همین باب است مثل اینکه می گویند اختلاف این اختلاف، باب افتعال است ولی کار مخالفت را می کند دو نفر وقتی با هم اختلاف نظر داشته باشند در حقیقت مخالف یکدیگر باشد می گویند اختلاف کردند اینجا باب افتعال کار همان مفاعله را می کند اینجا هم ائتمار کار آن مؤامره را می کند مؤتمر این است (یَأْتَمِرُونَ) این است گفت که ملأ ائتمار کردند در آن شورای امنیت نشستند مؤامره کردند امر یکدیگر را خواستند نظر یکدیگر را خواستند که درباره تو چه تصمیم بگیرند به این نتیجه رسیدند که تو را بکشند (إِنَّ الْمَلَأَ یَأْتَمِرُونَ بِکَ لِیَقْتُلُوکَ) فوراً از شهر بیرون برو.

۱- (۱۶) . سوره قصص، آیه ۲۰.

خروج حضرت موسی(علیهالسّلام) از مصر

وجود مبارک موسای کلیم از مصر بیرون رفت. مستحضرید که نیل که بالأخره به منزله دریای روان است از وسط مصر می گذرد ولی آن بحر احمر دریای سرخ است که از شرق مصر می گذرد که مرز بین مصر است و شامات آنجا جای کشتیرانی رسمی است که وجود مبارک خضر سوار کشتی شد و آن کشتی را سوراخ کرد و امثال ذلک موسای کلیم هم اگر بخواهد از مصر خارج شود باید از همان بحر احمر و امثال اینها عبور کند مدین هم آن طرف بحر احمر و دریای سرخ است یعنی طرف شرق این بحر است باید عبور کند حالا راه خشکی دارد راه دریایی دارد وجود مبارک موسای کلیم بالأخره این راه را طی کرده حالا یا از راه کشتی یا از راه خشکی اگر داشت خودش را رسانده به مدین که آن طرف آب است در شرق بحر احمر و دریای سرخ است. این شخص که از اقصای مدینه آمد گفت: (يَا مُوسَى إِنَّ الْمَلَأَ يَأْتَمِرُونَ بِكَ لِيَقْتُلُوكَ فَاخْرُجْ إِنِّي لَكَ مِنَ النَّاصِحِينَ) (۱) من غرضی ندارم اطلاع من هم اطلاع صحیح است وجود مبارک موسای کلیم هم که اوضاع را از نزدیک دیده بود آن شش امری که در آغاز سوره مبارکه «قصص» است وجود مبارک موسای کلیم(سلام الله علیه) از نزدیک بررسی کرد یعنی (عَلاَ فِي الْأَرْضِ) را دید, (يَسْتَضْعِفُ) را دید, (يُذَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ) را دید, (وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ) را دید (كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ) را دید, در چنین فضایی دیگر نمی تواند دوباره برگردد قصر فرعون با اینکه دو نفر را تنبیه کرد یکی را با وکز و دیگری را هم با اراده بطش (إِنَّ الْمَلَأَ يَأْتَمِرُونَ بِكَ لِيَقْتُلُوكَ فَاخْرُجْ إِنِّي لَكَ مِنَ النَّاصِحِينَ).

۱- (۱۷) . سوره قصص، آیه ۲۰.

حالات و سخنان موسای کلیم هنگام خروج از مصر

(فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفاً يَتَرَقَّبُ) (۱) این همان است که وجود مبارک سیّدالشـهداء(سـلام الله علیه) در هنگام خروج از مدینه تلاوت فرمود (۲) (فَخَرَجَ مِنْهَا) یعنی از مـدینه مصـر (خَائِفاً) امـا (يَتَرَقَّبُ) مواظب بود رَقبه می کشـید مراقب بود, رقیب بود قبلاً هم ملاحظه فرمودید می گویند سرکشی کرده, سرکشی کرده که ببیند چه کسی در چه حالت است اگر کسی سرش خم باشد گردنش خم باشد اینکه نمی بیند این باید گردن بکشد سر بکشد رقیب باشد یعنی رقبه اش را به کار بگیرد تا بفهمد مثلاً اینها در امتحانات تقلّب می کننـد یا نه, اگر کسی مراقب خود نباشـد یا مراقب دیگری نباشد رقبه نکشد گردن نکشد نمی بیند این حـالت را می گوینـد حالت ترقّب (خَائِفاً يَتَرَقَّبُ). بعـد عرض کرد (رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ) (۳) در همه کارها این طور است می بینید این راهی که ذات اقدس الهی فرمود اگر کسی راه موسای کلیم را رفت ما چنین به او جزا می دهیم (۴) در همه مـوارد سـخن از (رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ) است یـا (رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيراً لِّلْمُجْرِمِينَ) است این معنـای موحّدانه به سر بردن است (قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ) تنها سخن از فرعون و امثال فرعون نیست. چه کار بکند به کدام طرف برود در هر جـای مصـر باشـد که فرعون حرف اش این است که (أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ) (۵) هر جـا برود مِلک و مُلک فرعون است پس در محـدوده مصـر ممکن نیست چه این طرف نیـل چه آن طرف نیل ناچار است به طرف مـدین حرکت کند یعنی از بحر احمر بگذرد حالا یا راه خشکی دارد یا راه دریایی دارد ولی بالأخره متوجه شرق این دریای سرخ شد (وَلَمَّا تَوَجَّهَ تِلْقَاءَ مَدْيَنَ قَالَ عَسَى رَبِّي أَن يَهْدِيَنِي سَوَاءَ السَّبِيلِ). (۶)

۱- (۱۸) . سوره قصص, آیه ۲۱.

۲- (۱۹) . الارشاد (شیخ مفید)، ج۲، ص۳۵.

۳- (۲۰) . سوره قصص، آیه ۲۱.

۴- (۲۱) . ر.ک: سوره قصص، آیه ۱۴ و ر.ک: سوره صافات, آیه ۱۲۱.

۵- (۲۲) . سوره زخرف، آیه ۵۱.

۶- (۲۳) . سوره قصص، آیه ۲۲.

«و الحمد للّه ربّ العالمين»

آیات ۱۷ تا ۲۱ سوره قصص ۹۱/۰۷/۰۹

.Your browser does not support the audio tag

(قَالَ رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيراً لِّلْمُجْرِمِينَ (۱۷) فَأَصْبَحَ فِي الْمَدِينَهِ خَائِفاً يَتَرَقَّبُ فَإِذَا الَّذِى اسْتَنصَرَهُ بِالْأَمْسِ يَسْتَصْرِخُهُ قَالَ لَهُ مُوسَى إِنَّکَ لَغَوِيٌّ مُّبِينٌ (۱۸) فَلَمَّا أَنْ أَرَادَ أَن يَبْطِشَ بِالَّذِى هُوَ عَدُوٌّ لَّهُمَا قَالَ يَا مُوسَى أَتُرِيدُ أَنْ تَقْتُلَنِى كَمَا قَتَلْتَ نَفْساً بِالْأَمْسِ إِن تُرِيدُ إِلَّا أَن تَكُونَ جَبَّاراً فِي الْأَرْضِ وَمَا تُرِيدُ أَن تَكُونَ مِنَ الْمُصْلِحِينَ (۱۹) وَجَاءَ رَجُلٌ مِنْ اقْصَى الْمَدِينَهِ يَسْعَى قَالَ يَا مُوسَى إِنَّ الْمَلَأَ يَأْتَمِرُونَ بِكَ لِيَقْتُلُوكَ فَاخْرُجْ إِنِّى لَکَ مِنَ النَّاصِحِينَ (۲۰) فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفاً يَتَرَقَّبُ قَالَ رَبِّ نَجِّنِى مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (۲۱))

آرامش کامل مادر حضرت موسی(علیهماالسّلام)

نکاتی که مربوط به بحث های اخیر بود یکی این است که وقتی ذات اقدس الهی به مادر موسی وحی فرستاد آغاز و انجام جریان موسای کلیم(علیه السلام) را به صورت اجمال به او فرمود, فرمود این کودک را به دریا بینداز هیچ ترسی نداشته باش هیچ غمی نداشته باش ما او را به تو برمی گردانیم و جزء انبیا قرار می دهیم. جریان (وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ) (۱) یک بشارت بعدی است اما آنچه مربوط به این مادر و فرزند است با این وحی تأمین شده است نفرمود من او را از دریا نجات می دهم تا کسی بگوید که مادر موسی از القای این کودک به دریا نگران نبود اما از اینکه این جعبه به قصر فرعون رفت (فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ) (۲) این باعث نگرانی مادر موسی شد زیرا وعده الهی تنها درباره صیانت موسی(علیه السلام) از دریا نبود گفت از آغاز این جریان تا روزی که به تو برگردد تحت الحمایه ماست ما به تو برمی گردانیم دیگر معنا ندارد که ما بگوییم خدای سبحان او را نسبت به دریا وعده داد اما وقتی مادر موسی فهمید (فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ) غمگین شد بنابراین هیچ غمی در محدوده قلب مادر موسی نبود.

۱- (۱) . سوره قصص، آیه ۷.

۲- (۲) . سوره قصص، آیه ۸.

تفسیر صحیح کریمه (وَأَصْبَحَ فُؤَادُ أُمِّ مُوسَى فارِغاً)

این (وَأَصْبَحَ فُؤَادُ أُمِّ مُوسَى فارِغاً) (۱) گرچه وجوه فراوانی مخصوصاً در تفسیر فخررازی ذکر شد (۲) تنها وجهی که می تواند تام باشد این است که بعد از وحی الهی, قلب مطهّر مادر موسی فارغ البال شد چرا؟ چون آنکه علم حصولی نبود علم شهودی و وحی الهی بود فضای قلب را هم در بخش اندیشه روشن کرد هم در بخش انگیزه آرام کرد هم درباره دریا آرام کرد هم درباره دربار فرعون آرام کرد گفت بچه را بینداز ما سالم تحویلت می دهیم دیگر معنا ندارد ما بگوییم مادر موسی از قسمت دریا آرام شد ولی از قسمت (فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ) نگران بود چه نگرانی چون خدا که نفرمود ما فقط او را از دریا حفظ می کنیم فرمود او را ما سالم تحویل تو می دهیم همین. (إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكِ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ) (۳) لذا قلبش فارغ البال شد

این وحی که نصیحت نیست این وحی که موعظه عادی نیست که با هراس بعدی بسازد هر جا این وحی رفت کار تکوین را کرد به کودک گفت نمک گفت چشم, هیچ پستانی را قبول نکرد به مادر گفت آرام باش گفت چشم! مگر او دست از گریه برمی داشت این کودک مرتب گریه می کرد گرسنه بود مرتب غذا می خواست و هیچ پستانی را هم قبول نمی کرد تا کودک به مادر نرسد گریه می کند گرسنه است و گرسنگی را تحمل می کند هیچ غذایی را قبول نمی کند مادر هم تا بچه را نگیرد آرام است برای اینکه خدا قلب او را آرام کرده است.

۱- (۳) . سوره قصص، آیه ۱۰.

۲- (۴) . التفسیر الکبیر،ج ۲۴، ص ۵۸۱.

۳- (۵) . سوره قصص، آیه ۷.

دو نمونه قرآنی در تأیید تفسیر مذکور

تأیید این مسئله دو قصّه بود یکی مربوط به حضرت یوسف(سلام الله علیه) است یکی هم مربوط به وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) در جریان یوسف(سلام الله علیه) فرمود: (وَهَمَّ بِهَا لَوْلاَ أَن رَأی بُرْهَانَ رَبِّهِ) (۱) دیگر هیچ گوشه ای نلغزید این طور نبود که در گوشه ای بلغزد در گوشه ای آرام باشد چون برهان رب را دید هرگز قلب مطهّرش نلغزید (وَهَمَّ بِهَا لَوْلاَ أَن رَأی بُرْهَانَ رَبِّهِ) آنکه درباره پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) آمده است در سوره «اسراء» فرمود: (وَ لَوْ لا أَنْ ثَبَّتْناكَ لَقَدْ كِدْتَ تَرْكَنُ إِلَيْهِمْ شَيْئاً قَليلاً) (۲) ما تثبیت کردیم قلبت را, موقعیت قلبت را آرام نگه داشتیم لذا ذرّه ای در وسط, اول, آخر به حرف قوم گرایش نداشت این دو قصه.

سرّ حزن و اندوه حضرت یعقوب و یوسف(علیهماالسّلام)

در جریان حضرت یعقوب و جریان حضرت یوسف که غمگین بودن وجود مبارک یعقوب(سلام الله علیه) همچنان ادامه داشت (إِنَّمَا أَشْكُوا بَثِّي وَحُزْنِي إِلَى اللَّهِ) (۳) محزون بود برای آن است که نه در حدوث جریان یوسف خدای سبحان چنین بشارتی داد نه در مرحله بقا به یعقوب چنین بشارتی دارد هر دو در حال آزمون بودند نه به یوسف(سلام الله علیه) فرمود برو در چاه, برو در زندان ما حفظت می کنیم که بر او وحی فرستاده باشد قصّه نبوّت وجود مبارک یوسف در سوره «یوسف» نیست در جای دیگر است فقط یک گوشه وحی در موقع چاه انداختن به حضرت یوسف گفته شد که (وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ لَتُنَبِّئَنَّهُم بِأَمْرِهِمْ هذَا) (۴) وقتی می خواستند این را در چاه بیندازند وحی ای آمده که روزی فرا می رسد که این جریان را به برادرانت می گویی اما دیگر حالا وحی تسدیدی و توحیدی که خوفی نباشد حزنی نباشد به حضرت یوسف چنین بشارتی نرسیده بود.

۱- (۶) . سوره یوسف، آیه ۲۴.

۲- (۷) . سوره اسراء، آیه ۷۴.

۳- (۸) . سوره یوسف، آیه ۸۶.

۴- (۹) . سوره یوسف، آیه ۱۵.

وعده ای از طرف خدا به یوسف(سلام الله علیه) برسد که تو حزنی نداشته باش خوفی نداشته باش بالأخره سرانجام به مقصد می رسی چنین وعده ای نبود مخصوصاً درباره یعقوب(سلام الله علیه) این اصلاً آزمون الهی است خب یعقوب(سلام الله علیه) برای اینکه به آن مقام والا برسد آن شامّه ملکوتی اش باز بشود امتحانی باید بدهد همان طوری که وجود مبارک ابراهیم(سلام الله علیه) آزمون شد و امتحان داد بعد (قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْیا) (۱) شد, بعد (إِنِّی جَاعِلُکَ لِلنَّاسِ إِمَاماً) (۲) شد این هم همین طور است یعقوب(سلام الله علیه) در همان چند قدمی کنعان وقتی این بچه را به چاه می انداختند که خبر نداشت بنا نبود خبر داشته باشد اما وقتی که صبر کرد امتحان داد گفت (إِنَّمَا أَشْکُوا بَثِّی وَحُزْنِی إِلَی اللَّهِ) از آزمون, سرفراز به در آمد آن وقت از فاصله هشتاد فرسخی بوی یوسف را می شنود این چنین نیست که سعدی و امثال سعدی بگویند که گاهی بر طارم اعلا می نشینیم و گاهی پشت پا را نمی بینیم؛ (۳) آن گاه هم حساب دارد این گاه هم حساب دارد رایگان خدا چیزی را به کسی نمی دهد این باید چندین سال امتحان ببیند بعد برسد به جایی که حالا شامّه ملکوتی اش باز بشود بگوید (إِنِّی لَأَجِدُ رِیحَ یُوسُفَ لَوْلاَ أَن تُفَنِّدُونِ) (۴) وگرنه رایگان خدا هر کسی را به هر جایی برساند که نیست.

ص: ۶۶

۱- (۱۰) . سوره صافات، آیه ۱۰۵.

۲- (۱۱) . سوره بقره، آیه ۱۲۴.

۳- (۱۲) . ر.ک: گلستان سعدی, باب دوم, حکایت دهم.

۴- (۱۳) . سوره یوسف، آیه ۹۴.

سرّ تعبیر به (هذَا) در آیه پانزدهم

وجود مبارک موسای کلیم همین که به حدّ رشد رسید دید دربار فرعون دربار شرک است گاهی هم اعتراض می کرد و کم کم یک نگرانی بین دربار فرعون و وجود مبارک موسای کلیم حاصل شد اینکه فرمود: (وَدَخَلَ الْمَدِینَهَ) این روشن می شود که قصر فرعون و کاخ فرعون کنار مصر بود و خارج از مدینه بود چه اینکه رسم هم همین است آنها یک جای بازتری یک کاخ و باغ و راغ بازتری دارند حضرت موسی(سلام الله علیه) از آنجا وارد مصر شد و این صحنه را دید. مطلب دیگر این است که گاهی برای ترسیم و تصویر قضایای گذشته به صورت حال ذکر می کنند هذا کذا و ذلک کذا با اینکه قصّه گذشته بود و به حسب ظاهر باید گفته می شود أحدهما کذا و الآخر کذا اما اینکه فرمود: (هذَا مِن شِیعَتِهِ وَهذَا مِنْ عَدُوِّهِ) (۱) این ترسیم قصّه گذشته است به صورت حال که این حرف های ادیبانه ادباست. اما از جهتی که ذات مقدس پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) می تواند نسبت به وقایع گذشته شهود داشته باشد آن دیگر راه ادبی کافی نیست آن راهگشا نیست آن یک راه دیگری لازم است و آن این است که تمام اعمال ما در ملکوت ما حاضر است اگر در صحنه قیامت (فَمَن یَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّهٍ خَیْراً یَرَهُ وَمَن یَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّهٍ شَرّاً یَرَهُ) (۲) کلّ اعمال در ملکوت این عالَم حاضر است و موجود اگر وحی الهی نسبت به انسان کامل معصوم ناظر به آن ملکوت اشیا باشد می شود گفت این و آن هذا و ذاک پس برای خود حضرت که می تواند اشیای گذشته را در ملکوتشان ببینند نه در مُلک, برای اینکه در مُلک زمان بود و گذشت هذا و ذاک معنا دارد برای ماها که دسترسی به ملکوت اشیا نداریم این همان نکته ادبی است که گاهی گذشته ها را به صورت حال ترسیم می کنند به جای اینکه بگویند یکی این چنین بود دیگری آن چنان می گویند این این چنین بود آن آن چنان.

۱- (۱۴) . سوره قصص، آیه ۱۵.

۲- (۱۵) . سوره زلزال، آیات ۷و۸.

مراد حضرت موسی(علیهالسّلام) از تعبیر (ظَلَمْتُ نَفسی)

مطلب بعـدی آن است که وجود مبارک موسای کلیم عرض کرد (رَبِّ إِنِّی ظَلَمْتُ نَفْسِی) (۱) در بحث های سابق داشتیم که ظلم به معنای نقص هم می آیـد نظیر آنچه در سوره مبارکه «کهف» گذشت در سوره «کهف» آیه ۳۳ این بود که دو باغ بـود برای یـک فرد متمکّن و مالـدار (کِلْتَا الْجَنَّتَیْنِ آتَتْ أُکُلَها وَ لَمْ تَظْلِمْ مِنْهُ شَیْئاً) اُکُل یعنی خوراکی نه خوردن, اینکه می گوینـد بهشت (أُکُلُهَا دَائِمٌ) (۲) یعنی هر وقتی بخواهی حاضـر است دیگر این چنین نیست که زمسـتان و تابسـتان داشـته باشـد میوه تابستان در زمستان پیدا نشود اُکل یعنی ما یؤکل یعنی خوراکیِ درخت های بهشت, دوازده ماهه است حالا گاهی بهشتی میل می کنـد گاهی نمی کنـد (أُکُلُهَا دَائِمٌ) آیه ۳۳ سوره مبـارکه «کهف» این است که این درخت هـا نسبت به اُکل شان ظلم نکردنـد (لَمْ تَظْلِم) یعنی لم تَنقص یعنی هیـچ کـدام کم نیاوردند هر درختی میوه خودش را آورد پس ظَلم یعنی نَقَص (ظَلَمْتُ نَفْسِی) یعنی کاری کردم که از نظر خودم اظهار نقص می کنم نه یعنی گناه کردم چون این درخت که معنای ظلم و عـدل در او راه ندارد که بگوییم این درخت عادل است و ظالم نیست گناه کرد یا گناه نکرد «ظَلَم» به این معنا یعنی «نَقص».

در بحث های قبل داشتیم که اگر ترکی اُولیٰ باشد برای این است که وجود مبارک موسای کلیم کاری کرد که بهتر از آن هم ممکن بود این هم البته مربوط به قبل از نبوّت بود، اما از طرف دیگر خب آن یک کافر حربی بود آل فرعون کسانی بودند که این بنی اسرائیل مستضعف را کودکانشان را سر می بریدنـد این از همان گروه بود حالا اگر وجود مبارک موسای کلیم یک دانه از این قبطی های آدم کش قاتل کذا و کذا را از پا در بیاورد که مشکلی نیست منتها حالا در مقام اثبات اینجا جایش بود یا نبود یا بهتر از این راهی داشت یا نداشت وجود مبارک موسای کلیم عرض کرد (ظَلَمْتُ نَفْسِی) استغفار هم کرد و خدا هم فرمود بخشودم و مشکلی نداری.

۱- (۱۶) . سوره قصص، آیه ۱۶.

۲- (۱۷) . سوره رعد، آیه ۳۵.

نصرت طلبی مجدد قبطی مظلوم از حضرت موسی(علیه السلام)

فردای آن روز ـ این قبطی ها هر کدام از این اسرائیلی ها را گیر می آوردند بر اساس آن استعمار بود استثمار بود هر چه بود اینها را تحمیل می کردند ـ باز یکی از همین فرعونی ها همان شخص بنی اسرائیل را در تحت فشار قرار داد داشت آزار می کرد یا می زد و اینها باز همان شخص از وجود مبارک موسای کلیم استصراخ کرده یعنی استعانت کرده کمک طلبیده وجود مبارک موسای کلیم به او گفت تو هم هر روز دعوا راه می اندازی آخر تو که می دانی در برابر اینها نمی توانی بایستی خب بالأخره تو هم مقداری تحمل بکن (إِنَّکَ لَغَوِيٌّ مُّبِينٌ).

روایتی از امام رضا(علیه السلام) در تفسیر آیات محلّ بحث

در برخی از روایات آمده مثل عیون الأخبار و اینها که وجود مبارک موسای کلیم حرفی زد کاری می خواست بکند حرفی که زد این است که تو هر روز دعوا راه می اندازی آخر تو که قدرت آنها را نداری تو هم مثل سایر افراد مستضعف تحمل بکن مدتی باید صبر کرد (إِنَّکَ لَغَوِيٌّ مُّبِينٌ) بعد (أَرَادَ أَن يَبْطِشَ) به همین بنی اسرائیلی که تو چه کار داری می کنی دیروز مشکلی دست ما دادی امروز هم می خواهی همان کار را بکنی این (يَبْطِشَ) را به این شخص اسناد دادند یعنی حضرت موسی(سلام الله علیه) خواست نسبت به این بنی اسرائیلی غضب بکند و بطش بکند آن وقت این بنی اسرائیلی دید که وجود مبارک موسی غضبناک شد گفت: (أَتُرِيدُ أَنْ تَقْتُلَنِي كَمَا قَتَلْتَ نَفْسَاً بِالْأَمْسِ) می خواهی با یک مُشت مرا هم از پا در بیاوری همین کاری که دیروز کردی. (۱)

۱- (۱۸) . عیون اخبارالرضا ، ج۱، ص ۱۹۹.

پرسش:...

پاسخ: بله این (عَدُوٌّ لَهُمَا) را در عیون و امثال عیون تعبیر کردند به اینکه این بنی اسرائیل هم عدوّ قبطی است هم عدوّ موسی شد برای اینکه به موسی گفت: (إِن تُرِيدُ إِلَّا أَن تَكُونَ جَبَّاراً فِي الْأَرْضِ وَمَا تُرِيدُ أَن تَكُونَ مِنَ الْمُصْلِحِينَ).

آثار تأسف بار مهجوریت اهل بیت عصمت و طهارت(علیهم السلام)

مستحضرید که این روایت ها آن چنان نیست که انسان بتواند با آرامی به اینها سر بسپارد خدا این دودمان اموی و مروانی و عباسی را به عذاب الیم گرفتار کند از زمان امام باقر و امام صادق(سلام الله علیهما) فقه ما زنده شد روایات تفسیری زنده شد روایات اخلاقی زنده شد حدود یک قرن تفسیر قرآن, فقه قرآن, اخلاق قرآن, تاریخ اسلامی همه دست اینها بود حوزه علمیه مکه را چه کسی اداره می کرد؟ ابن عباس, حوزه علمیه مدینه را چه کسی اداره می کرد؟ ابی بن کعب, حوزه علمیه عراق را چه کسی اداره می کرد؟ عبدالله بن مسعود امام حسن چه کاره بود؟ مسموم شد, سیّدالشهداء(سلام الله علیه) چه کاره بود؟ کربلا رفت, امام سجاد چه کاره بود, مشغول دعا خواندن بود این درد این است خب بالأخره این صد سال مکه مَهد حوزه علمیه شد, زعیم حوزه علمیه مکه چه کسی بود زعیم حوزه علمیه مدینه چه کسی بود زعیم حوزه علمیه عراق در این صد سال چه کسی بود؟! حالا تنها فقه و اصول این نیست که درش بسته شد تفسیر درش واقعاً بسته بود فراغتی که درباره فقه شده به لطف الهی که حشر اینها و اجر اینها با اولیای الهی باشد خیلی است در فقه دست انسان تقریباً یا تحقیقاً باز است خیلی زحمت کشیدند در رجال و درایه و همه اینها مشخص شد اما در روایات تفسیری ما مشکل جدّی داریم در روایات اخلاقی مشکل جدّی داریم در مقتل مشکل جدّی داریم در تاریخ مشکل جدّی داریم مگر حوزه علمیه مکه از اهل بیت کمک می گرفتند؟ مگر حوزه علمیه مدینه از اهل بیت کمک می گرفتند؟ مگر حوزه علمیه عراق که دست پرورده ذات مقدس حضرت امیر بود از اهل بیت کمک می گرفتند؟

اشاره به نقش روایات در تفسیر قرآن

به هر تقدیر انسان باید با جان کندن خود مطلب را از قرآن در بیاورد بعد روایات هم تأیید بکند البته روایت صحیح و معتبر که پیدا شد این می تواند مخصِّص باشد, شارح باشد, مبیّن باشد, مفسِّر باشد همه این کارها از روایت صحیح برمی آید اما حالا شما این روایت عیون را نگاه کنید سیدناالاستاد این را هم در المیزان نقل کرده (۱) خب چقدر انسان باید مایه بگذارد که (هُوَ عَدُوٌّ لَهُمَا) را برگرداند به این بنی اسرائیلی که این هم عدوّ موسی است هم دشمن قبطی است بالأخره استظهاری می خواهد اُنسی می خواهد عقلی می خواهد نقلی می خواهد که اینها را جمع و جور کند.

اشک عاقلانه در مصائب اهلبیت(علیهماالسّلام)

غرض این است که ما در روضه که گریه می کنیم بخش مهمّ گریه ما برای اینهاست حالا فلان جا زدند فلان جا از این زد و خورد در عالم زیاد است از این زدن ها و اینها ما برای اینها کمتر گریه می کنیم ما که در روضه می رویم گریه می کنیم قسمت مهمّ گریه ما برای همین است حالا فلان کس را زدند فلان کس را زنجیر کردند اینها البته گریه عاطفی دارد اما گریه عقلی برای این است شما دلتان می خواهد مکه می روید مدینه می روید به آسانی مرام اهل بیت را پیاده کنید خب الآن همین ظلم است دیگر شما وقتی می خواهید به دستور امام صادق(سلام الله علیه) حجّتان, عمره تات را انجام بدهید می بینید راهش بسته است انسان برای این گریه می کند آدم دینش را می خواهد در کنار حرم پیاده کند نمی تواند.

۱- (۱۹) .المیزان، ج ۱۶، ص ۲۲و۲۳.

غرض این است که وضع تفسیر این است, بنابراین باید تلاش و کوشش کرد آن عناصر محوری را از خود قرآن به دست آورد روایت اگر معتبر بود که می تواند در تمام این جهات سهم تعیین کننده داشته باشد اگر معتبر نبود می تواند در حدّ تأیید مطرح شود.

(إِن تُرِيدُ إِلَّا أَن تَكُونَ جَبَّاراً فِي الْأَرْضِ وَمَا تُرِيدُ أَن تَكُونَ مِنَ الْمُصْلِحِينَ) خب این زبان, زبان آن بنی اسرائیلی نیست که هم فکر موسای کلیم است و موسای کلیم هم برای نجات اینها تلاش و کوشش می کند بگوید تو می خواهی جبّار فی الأرض باشی این لسان هم لسان آن بنی اسرائیلی نیست.

پرسش:...

پاسخ: بله خب این حق داشت برای اینکه تو هر روز دعوا راه می اندازی بالأخره الآن که می دانی قدرت با آنهاست «التقیّه دینی و دین آبائی» (1) این حرف همه انبیاست شما که قدرت نداری آخر به چه مناسبت دعوا راه می اندازی دیروز آمدی مزاحمت فراهم کردی مشکلی برای ما پیش آوردی من که نمی توانم در برابر مظلوم بودن تو ساکت بنشینم.

در مصداق (رَجُلٌ مِنْ اقْصَی الْمَدِینَهِ)

حالا در چنین وضعی (وَجَاءَ رَجُلٌ مِنْ اقْصَی الْمَدِینَهِ) این (اقْصَی الْمَدِینَهِ) همان قصر فرعون است در دستگاه فرعون همان طوری که آسیه بود که اهل ایمان بود برخی افراد هم اهل ایمان بودند در سوره مبارکه «غافر» که سور ه «مؤمن» هم نامیده می شود آیه ۲۸ این است (قَالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ أَتَقْتُلُونَ رَجُلاً أَن يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ وَقَدْ جَاءَكُم بِالْبَيِّنَاتِ مِن رَبِّكُمْ) قبل از این جریان, وجود مبارک موسای کلیم وقتی وارد شد و دعوت به توحید کرد و ادعای رسالت داشت فرعون گفت: (ذَرُونِي أَقْتُلْ مُوسَى وَلْيَدْعُ رَبَّهُ) (2) کسی که در دستگاه آنها بود و مؤمن بود و ایمانش را کتمان می کرد و در حال تقیّه بود به فرعون گفت آخر چرا شما می خواهید موسی را بکشید این کاری به شما ندارد, این موحد است و شاهد هم آورد (أَتَقْتُلُونَ رَجُلاً) که این رجل حرفش این است (يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ وَقَدْ جَاءَكُم بِالْبَيِّنَاتِ) معلوم می شود در دستگاه فرعون برخی از مؤمنانی اهل تقیّه بودند این (وَجَاءَ رجلٌ مِنْ أَقْصَی الْمَدِینَهِ) محتمل است همان رجل باشد (وَجَاءَ رَجُلٌ مِنْ اقْصَی الْمَدِینَهِ یَسْعَی) فوراً خودش را به وجود مبارک موسای کلیم رساند گفت (يَا مُوسَى إِنَّ الْمَلَأَ يَأْتَمِرُونَ بِكَ).

۱- (۲۰) . جامع الأخبار, ص۹۵; دعائم الاسلام, ج۱, ص ۱۱۰ و ۱۶۰ و ج۲, ص۱۳۲.

۲- (۲۱) . سوره غافر، آیه ۲۶.

مراد از (یأتَمرون) در آیه محلّ بحث

ائتمـار در سوره مبـارکه «طلاق» آیه شـش به صورت مشورت مطرح شـده است فرمود: (وَأْتَمِرُوا بَيْنَكُم) ائتمار کنیـد یعنی مؤامره کنیـد مؤتمری تشکیل بدهیـد مشورت کنیـد که چگونه حـل کنیم مؤتمر یعنی سـالن همایش و مشورت, اینجا هم (إِنَّ الْمَلَأَ يَأْتَمِرُونَ) یعنی اینها مشورت کردنـد به این نتیجه رسـیدند که با شـما مبارزه کنند و شـما را از پا در بیاورند که البته موفق نشدند.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۲۰ تا ۲۳ سوره قصص ۹۱/۰۷/۱۰

.Your browser does not support the audio tag

(وَجَاءَ رَجُلٌ مِنْ اقْصَی الْمَدِینَهِ یَسْعَی قَالَ یَا مُوسَی إِنَّ الْمَلَأَ یَأْتَمِرُونَ بِکَ لِیَقْتُلُوکَ فَاخْرُجْ إِنِّی لَکَ مِنَ النَّاصِحِینَ (۲۰) فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفاً یَتَرَقَّبُ قَالَ رَبِّ نَجِّنِی مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِینَ (۲۱) وَلَمَّا تَوَجَّهَ تِلْقَاءَ مَدْیَنَ قَالَ عَسَی رَبِّی أَن یَهْدِیَنِی سَوَاءَ السَّبِیلِ (۲۲) وَلَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْیَنَ وَجَدَ عَلَیْهِ أُمَّهً مِنَ النَّاسِ یَسْقُونَ وَوَجَدَ مِن دُونِهِمُ امْرَأَتَیْنِ تَذُودَانِ قَالَ مَا خَطْبُکُمَا قَالَتَا لاَ نَسْقِی حَتَّی یُصْدِرَ الرِّعَاءُ وَأَبُونَا شَیْخٌ کَبِیرٌ (۲۳))

مقاطع سهگانه زندگی حضرت موسی(علیه السّلام) در سوره «قصص»

بخشـی از نکاتی که مربوط به بحث های قبل بود این است که تاکنون دو مقطع از مقاطع سیره مبارکه موسای کلیم(سلام الله علیه) گـذشت مقطع اول دوران کودکی آن حضـرت بود که نحوه شـیرخوارگی او, به دریـا افتادن او, برگشـتش به مادر, اینها کرامت های الهی بود که گـذشت, مقطع دوم بعـد از اینکه رشـد پیدا کرد و وارد شـهر شده بود و آن دو قضـیه اتفاق افتاد که یکی را بـا مشت از پـا در آورد و فردای آن روز دوبـاره همـان شخصـی که کمک می خواست از او کمک طلبیـد و حضـرت فرمـود: (إِنَّکَ لَغَوِیٌّ مُّبِینٌ) (۱) و (أَرَادَ أَن یَبْطِشَ بِالَّذِی هُوَ عَدُوٌّ لَهُمَا), (۲) مقطع سوم جریـان خروج وجود مبـارک موسای کلیم از مصر و مهاجرتش به طرف مدین برای نجات از آل فرعون بود. نکاتی که مربوط به بخش اول و دوم بود غالباً گذشت اما برخی از نکات که مفسّران ذکر کردند یا خالی از نقد نیست یا خالی از تأیید نیست آنها باید مطرح بشود.

ص: ۷۳

۱- (۱) . سوره قصص، آیه ۱۸.

۲- (۲) . سوره قصص، آیه ۱۹.

تحلیل ادبی و حِکمی کریمه (فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ لِیَکُونَ لَهُمْ عَدُوّاً وَحَزَناً)

در جریان (فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ لِیَکُونَ لَهُمْ عَدُوّاً وَحَزَناً), (۱) بایـد اشاره کنیم که معمولاً در این کتاب های ادبی می گویند لام دو قسم است یـا برای تعلیـل است یـا برای عاقبت, لام عاقبت را مثال می زننـد به (فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ لِیَکُونَ لَهُمْ عَدُوّاً وَحَزَناً) یعنی مأموران فرعون این جعبه را گرفتنـد این کودک را گرفتنـد تا اینکه این کودک, دشـمن آنها باشد اینجا گفتند آنها برای اینکه دشـمن پروری کنند نگرفتند آنها به این امید که (قُرَّتُ عَیْنٍ لِّی وَلَکَ) (۲) و مانند آن گرفتند لکن چون عاقبت این کار به همـان منتهی می شود که وجود مبـارک موسای کلیم(سـلام الله علیه) عـدوّ آنهـا می شود از این جهت فرمود: (فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ لِیَکُونَ) این لام عاقبت با لام غایت در کتاب های ادبی مطرح است اما راه اساسـی اش این است که هیچ چیزی در عالَم بی هـدف نیست همان طوری که هیچ چیزی در عالم بدون سبب فاعلی نیست شانس, اتفاق, بخت و مانند آن جزء خرافات و موهومات است شانس یعنی بـدون مبـدأ فاعلی یا بـدون مبـدأ غایی بـدون نظم فاعلی و غایی, شـیئی پیدا بشود بخت و اتفاق و شانس جزء خرافات است. عالَم مطابق با نظم ریاضـی خلق شـده هر فعلی فاعلی دارد (یک) و به جایی هم ختم می شود منظماً

(دو) هر حرکتی, هـدفی دارد چه اینکه هر متحرّک هم هدفی دارد گاهی متحرّک به هدف نمی رسد ولی حرکت الاّ ولابد به هدف می رسد یعنی این حرکت, جهتی دارد گزاف و گُتره نیست به جایی می رود آنجا هدف اوست این چنین نیست که این حرکت که شروع شـده نسـبتش به همه جهات علی السواء باشـد پس مـا یـک غایهـالحرکه داریم یـک غایهـالمتحرّک، این غایهـالحرکه و غـایت الفعـل را ادیب می گویـد لام عاقبت، آن غایت فاعل را هم ادیب هم حکیم هر دو می گوینـد لام غایت است و لاـم هـدف است اینکه فرمـود: (فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ لِیَکُونَ لَهُمْ عَدُوّاً وَحَزَناً) این غـایت حرکت است یعنی این کـار, پایـانش دشـمنی وجود مبـارک موسـی(علیه السـلام) بـا آل فرعون است وقتی که وارد آن دسـتگاه می شود کفر و عنـاد و بت پرستی آنها را می بیند دشمن آنها خواهد شد پس پایان این کار چه اینکه از قبل هم ترسیم شده بود این بود که وجود مبارک موسـای کلیم عـدوّ شـرک و بت پرستی و ظلم و امثـال ذلـک است پس غایت فعل سـر جایش محفوظ است منتها آنها که این صنـدوقچه را گرفتند آگاه نبودند به عنوان (قُرَّتُ عَیْنٍ لِّی وَلَکَ) گرفتند آنها به مقصد نرسیدند غایت فاعل گاهی حاصل می شود و گاهی حاصل نمی شود اما غایت فعل همیشه حاصل است.

۱- (۳) . سوره قصص، آیه ۸.

۲- (۴) . سوره قصص، آیه۹ .

هدفداری همه افعال

مطلب دیگر آن است که فعل بـدون غایت ممکن نیست البته بعضـی از افعال است که هـدف عقلانی نـدارد چون هدف عقلی ندارد کار خیالی است این کار را نسبت به عقل می سنجیم می گوییم کاری است بی هدف وگرنه کار بی هدف محال است, علت غـایی از علـل چهارگـانه است مثـل علت فـاعلی همان طوری که فعل بی فاعل محال است فعل بی غایت هم محال است منتها حالا این فعل اگر فعل عقلانی باشد غایت معقول دارد فعل خیالی خب غایت خیالی دارد دیگر, کسی که اهل بازی است نباید شـما توقع داشـته باشـید که آثار عقلانیّت بر آن بار باشد فعل خیالی, غایت خیالی دارد اینکه با تسبیح بازی می کند یا با محاسن بازی می کند همین است این «یلیق ان نذب عن أمر العبث» (۱) همین طور است فعل بدون فاعل محال است فعل بدون غـایت محال است منتها حالا این شخصـی که با ریشـش بازی می کنـد یا آن که با تسبیـح بازی می کنـد یا آن که با خودکار دستش بازی می کند منشأ این فعل آن تخیّل است از این کار لذّت می برد این لذّت خیالی باعث می شود که آن کار را انجام بدهـد تا به آن تخیّلش برسـد لـذّت عادی همین طور است چون برابر عادت عمل می کند به مقصد می رسد وگرنه فعل بدون هـدف صادر نمی شود مثل فعل بی فاعل. بنابراین اگر می گوینـد این فعل, هدفمنـد نیست یعنی هـدف عقلانی ندارد نه اینکه فعـل, هـدف نـدارد چون منشأ فعلش هم تخیّل است دیگر عادت است دیگر, دیگر برهان که نیست این شـخص برابر آیات و روایات که حرکت نکرده که با محاسـنش بازی کنـد یا با تسبیـح دسـتش بازی کند این در اثر آن لذّت خیالی شـروع کرده به لعب بـا لِحیه یـا لعب بـا تسبیـح لـذّت خیـالی هم می برد. بنابراین همیشه لام برای غایت است یا غایت فعل است یا غایت فاعل منتها افراد گاهی آن مقصد اصلی را می دانند گاهی مقصد اصلی را نمی دانند.

۱- (۵) . شرح المنظومه, ج۲, ص۴۲۲.

عدم تنافی آیات بیان کننده هدف آفرینش

در سوره مبارکه «ذاریات» فرمود ما انسان ها را برای عبادت خلق کردیم (مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ) (۱) این کار ماست ما این کار را کردیم چون خواستیم با اختیار, اینها بهشت بروند اینها را خلق کردیم راهنمایی هم کردیم اما راهی که اینها طی کردند به جهنم ختم می شود لذا فرمود: (وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيراً مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ) (۲) ما خیلی ها را برای جهنم خلق کردیم خب هرگز خدا غرض اوّلیه اش این نبود که کسی را برای جهنم خلق کند اینکه فرمود: (وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيراً مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ), (ذَرَأْنَا) یعنی «خَلقنا» ما خیلی ها را برای جهنم خلق کردیم با اینکه هرگز خدا کسی را برای جهنم خلق نکرد خدا همه را (لِيَعْبُدُونِ) خلق کرد هم غرض علمی را در پایان سوره مبارکه طلاق فرمود, فرمود ما شما را خلق کردیم برای اینکه دانشمند بشوید (اللَّهُ الَّذِى خَلَقَ سَبْعَ سَماوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَىْ ءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحاطَ بِكُلِّ شَىْ ءٍ عِلْمَاً) (۳) ما اصلاً شما را برای اینکه عالِم بشوید خلق کردیم این مربوط به معرفت و علم, آن بخش عملی را هم در سوره مبارکه «ذاریات» بیان کرده که فرمود: (وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ) دیگر نیازی نیست که ما بگوییم (لِيَعْبُدُونِ) یعنی «لیعرفون», (لِيَعْبُدُونِ) یعنی (لِيَعْبُدُونِ) عملِ عبادی را این آیه, عمل علمی و معرفتی را آن آیه سوره طلاق مشخص کرده فرمود ما شما را برای عالِم شدن شما را برای عابد شدن خلق کردیم. اگر غرض الهی باشد این است اما شما مطابق خیالتان به طرف جهنم می روید (وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيراً مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لاَيَفْقَهُونَ بِهَا) (۴) ما گفتیم برای علم خلق کردیم اینها به دنبال علم نرفتند, گفتیم برای عبادت خلق کردیم به دنبال عبادت نرفتند پس این لام (لِجَهَنَّمَ) درست است که لام عاقبت است مطابق حرف هایی که در کتاب های نحوی است اما یک راه علمی ندارد فعل, هدف دارد این فعل شما به جهنم ختم می شود این کار سر از جهنم در می آورد پایان این کار جهنم است اینجا هم فرمود: (فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوّاً وَحَزَناً) پایان این کار, مبارزه موسای کلیم(سلام الله علیه) است حالا آنها چون نمی دانند, خیال می کنند این برای آنها قرّه العین می شود.

۱- (۶) . سوره ذاریات، آیه ۵۶.

۲- (۷) . سوره اعراف، آیه ۱۷۹.

۳- (۸) . سوره طلاق، آیه ۱۲.

۴- (۹) . سوره اعراف، آیه ۱۷۹.

دو مورد از فواید بازگشت حضرت موسی(علیه السّلام) به داماان مادر

نکته دیگر آن است که خدای سبحان بعد از اینکه به موسای کلیم تکویناً امر کرد و برای او تحریم کرد مَکیدن پستان هر دایه ای را هیچ دایه ای را نباید قبول می کرد (وَحَرَّمْنَا عَلَيْهِ الْمَرَاضِعَ) (۱) این کودک به دامن مادر برگشت اما وقتی که خدای سبحان می خواهد فواید برگشت کودک به مادر را ذکر بکند سه مطلب را ذکر می کند که یکی اصیل است و دوتا فرعی, آن که فرعی است فرمود: (فَرَدَدْنَاهُ إِلَى أُمِّهِ) ما این کودک را به مادرش برگرداندیم برای سه نکته (كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا) (۲) تا چشمش روشن بشود ما گفتیم که این کار را نکن خوفت برطرف می شود حزنت برطرف می شود بینداز دریا ما سالم تحویلت می دهیم ما الآن سالم تحویل دادیم تا قرّهالعین بشود (یک) و حزن او برطرف بشود (دو).

عاطفی بودن حزن مادر حضرت موسی(علیهما السّلام)

خوفش مطرح نیست در آن آغاز که فرمود: (وَأَوْحَيْنَا إِلَى أُمِّ مُوسَى) فرمود این کار را بکن (وَلاَ تَخَافِي) با همین کار, خوفش برطرف شد دیگر به هیچ وجه نترسید و حزنِ به این معنا که احتمال بدهد او بمیرد یا آسیب ببیند این هم نبود خوفِ غرق و مرگ و امثال ذلک بالکلّ رخت بربست (یک) حزن و اندوه اینکه او آسیب ببیند این هم بالکلّ رخت بربست (دو) آن (وَلاَ تَخَافِي وَلاَ تَحْزَنِی) (۳) جای خودش را گرفته مطابق آن وحی, یک حزن عاطفی مانده بالأخره مادر بچه اش را می خواهد ببیند از فراق او رنج می برد فرمود ما این بچه را به مادر برگرداندیم برای اینکه چشمش روشن بشود (یک) حزنش که در اثر فراق دامنگیر او بود این حزن هم برطرف بشود (دو) نه آن حزنی که احتمال می داد او از بین برود نه خیر آن حزن دیگر در کار نیست اما بالأخره انسان نوزاد خودش را می خواهد ببیند دیگر, پس این حزنی که حزن عاطفی بود و وجود مبارک موسی مدتی نزد مادر نبود این مادر محزون بود حالا می خواهد این حزن برطرف بشود و شد.

۱- (۱۰) . سوره قصص، آیه ۱۲.

۲- (۱۱) . سوره قصص، آیه ۱۳ .

۳- (۱۲) . سوره قصص، آیه ۷.

برجسته ترین فایده بازگشت حضرت موسی به دامان مادر(علیهما السّلام)

اما آن نکته اساسی آن است که ما این کارها را کردیم تا توحید روشن بشود که وعده ما حق است این عالم را مدیری دارد اداره می کند می بینید دریا تابع ما بود دشمن تابع ما بود درست است دشمن, دشمنی تشریعی دارد ولی وقتی ما بخواهیم همین دوستمان را در دست دشمن می پرورانیم این کار ماست (وَلِتَعْلَمَ أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ) (۱) درباره این سومی فرمود: (وَلكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لاَ يَعْلَمُونَ) (۲) خیلی ها نمی دانند که کار را خدا دارد اداره می کند حتی مادر موسی هم باید بفهمد که ما که وعده دادیم عمل می کنیم یک وقت وعده عادی است مثل اینکه می گویند شما بروید کار بکنید خدا روزیتان را تأمین می کند یک کار عادی است اما یک وقت می گویند بچه را بینداز دریا ما تحویلت می دهیم خب این دیگر کرامت است این معجزه است یا بچه را به اعدی عدوّ او بده ما همین بچه را در دربار اعدا عدوّ او سالم می پرورانیم (وَلِتَعْلَمَ أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لاَ يَعْلَمُونَ) الآن هم همین طور است اکثر مردم از این وعده های الهی باخبر نیستند.

طهارت اموال دربار فرعون برای حضرت موسی(علیه السّلام)

پرسش:...

پاسخ: آنها که برای وجود مبارک موسای کلیم طیّب و طاهر بود مثل جوایزی که معاویه می داد و اهل بیت می گرفتند کاری که بنی العباس می کردند و وجود مبارک امام باقر و صادق می گرفتند این مال طیّب و طاهر بود مال اینها را به اینها می دادند گوشه ای از مال اینها را به اینها می دادند مال دیگری را که به اینها نمی دادند آنها خودشان غاصبانه زندگی می کردند و آنچه حقّ مسلّم ولیّ خدا بود گوشه ای از این حقوق را تقدیم حضرت می کردند.

۱- (۱۳) . سوره قصص، آیه ۱۳ .

۲- (۱۴) . سوره قصص، آیه ۱۳ .

پس خوف که بالکل مرتفع شـد (یک) حزن به معنای انـدوه احتمالی از خطر مرگ آن هم که بالکل با وحی الهی از بین رفته بود (دو) این حزن مادرانه که مادر, کودک را ندیده بود این با برگشت موسای کلیم برطرف شد (سه).

دلیل گناهکار نبودن حضرت موسی(علیه السّلام) در قتل قبطی ظالم

مقطع دوم زنـدگی موسـای کلیم بـا همـان برخورد بود که یکی از پیروان فکری موسـای کلیم(سـلام الله علیه) بود یکی هم از قبطی هـا که جزء ظـالمین بود کُشـتن آن قبطی این گنـاه نبود به دلیـل اینکه خود وجود مبـارک موسـای کلیم وقـتی شـنید که شورای امنیتی تشـکیل دادنـد مؤتمری تشـکیل دادنـد و نتیجه آن مؤتمر و خروجی این ائتمـار, تصـمیم بر قتل موسای کلیم بود حضرت به ذات اقدس الهی عرض کرد (رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ) تنها سخن از فرعون نبود فرمود اینها ظالم اند پس یکی از ظالمین را وجود مبارک موسای کلیم از پا در آورد این چنین نبود که آن قتل, معصیت باشد گناه باشد حالا ممکن است در اثر اینکه زمان, تأخیر و تقـدّمش دخیل باشـد حضـرت ترک اُولایی را قبل از نبوّت کرده باشـد ولی کار «وَقع مِن أهله و صَدَر فی محلّه» اینها (مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ) بودند.

سرّ معتبر نبودن بسیاری از نقل ها و روایات

حالاـ این روایـات دیگر متأسـفانه معتـبر نیست گفتنـد این ـ همین مقتـول ـ جزء مـأموران طبـخ غـذای فرعـون بـود و این بنی اسـرائیلی بیچاره را برای هیزم کشـی وادار می کردند که برود بیرون شـهر یا درون شـهر بوته و خار و اینها را برای هیزم بیاورد (۱) خب می دانیـد این تاریخ ها که انسان بتواند به آن اعتماد بکند کم است حدود صد سال در خانه اهل بیت(علیهم السـلام) را بسـتند بسیاری از حرف های که زمخشری نقل می کند مختصّ به ثعلبی است ثعلبی هم از آن قصص و داستا هایی که سیره نویسان نقل کردند گرفته آنها هم در همان یک قرنی که در خانه اهل بیت کلاً بسته بود حرف ها را نقل کردند شما می بینید وقتی اسـلام ظهور کرد مردم تشـنه اسـلام و قرآن و حرف هـای پیغمبر(صـلّی الله علیه و آله و سـلّم) هسـتند این صـد سـال اول دیدیـد که اثری از اهل بیت نبود در بحث دیروز گـذشت سه حوزه علمیه در مکه و مـدینه و عراق بود آن حوزه علمیه مکه را ابن عباس اداره می کرد حوزه علمیه مدینه را ابی بن کعب اداره می کرد حوزه علمیه عراق را عبدالله بن مسـعود اداره می کرد دیگر سـخنی از اهـل بیت نبود اگر کسـی بخواهـد از لابه لای روایاتی که بعـد از یک قرن از اهل بیت(علیهم السـلام) رسـیده است [مطلبی را بیابـد] این تلاش و کوشـش می خواهـد اگر قرآن در حوزه ها متروک باشـد این مقـدار شواهد و قرائن هم باز کافی نخواهد بود.

۱- (۱۵) . الکشاف, ج۳, ص۳۹۸.

عدم معصیت حضرت موسی(علیه السّلام) در کشتن قبطی ظالم

به هر تقدیر مقطع دوم قصه حضرت موسای کلیم که شروع شد حضرت هم فرمود: (رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ) آنجا هم استغفار کرده (فَغَفَرَ لَهُ) (۱) اگر این حقّ الناس بود و اگر این جای قصاص بود خب با صِرف استغفار که حل نمی شود بالأخره یا قصاص است یا دیه است و مانند آ ن, هیچ چیزی را قرآن کریم نقل نکرده که وجود مبارک موسای کلیم بدهکار شده باشد.

خروج حضرت موسی(علیه السّلام) از قلمرو نفوذ فرعون

حالا این شخصی که از (اقْصَی الْمَدِینَهِ) آمده ظاهراً همان مؤمن آل فرعون است که (يَكْتُمُ إِيمَانَهُ) (۲) او آمده گزارش داده که شورای تأمینی تشکیل شد و قصد کشتن تو را دارند از قلمرو قدرت فرعون برو بیرون از مدینه برو بیرون یعنی از حوزه اقتدار و سلطنت فرعون برو بیرون هر جا باشی که حکومت فرعون آنجا حضور و ظهور دارد دستگیرت می کنند (وَجَاءَ رَجُلٌ مِنْ اقْصَی الْمَدِینَهِ یَسْعَی قَالَ یَا مُوسَی إِنَّ الْمَلَأَ یَأْتَمِرُونَ بِکَ لِیَقْتُلُوکَ فَاخْرُجْ) یعنی از حوزه استحفاظی اینها برو بیرون لذا موسای کلیم هم همین کار را کرد.

حالا از مصر می خواهد برود بیرون کجا برود؟ جایی که قدرت فرعون نباشد (یک) جایی که هم فکران فرعون هم نباشند (دو) لذا مدین را انتخاب کرد که آل ابراهیم در آنجا به سر می برند شعیب(سلام الله علیه) در آنجا به سر می برد (سه) نام مدین آمده ولی نام مبارک شعیب نیامده (فَخَرَجَ مِنْهَا) وجود مبارک موسای کلیم از همین مدینه مصر یعنی از حوزه استحفاظی فرعون خارج شد (خَائِفاً یَتَرَقَّبُ).

۱- (۱۶) . سوره قصص، آیه ۱۶.

۲- (۱۷) . سوره غافر، آیه ۲۸.

تفاوت خوف با خشیت

خوف غیر از خشیت است اینها از غیر خدا خشیتی ندارند اما خوف یعنی ترتیب اثر عملی یک مار آمد یک عقرب آمد یک اتومبیل سریع دارد می آید این چنین نیست بگویند حالا چون پیغمبر است از مار و عقرب نمی ترسد خیر, بالأخره فاصله می گیرد اما خشیت البته فقط منحصراً برای خداست برای اینکه آن تأثّر قلبی که منشأ اعتقادی داشته باشد و فرد بداند که اثر از کیست البته آن مخصوص خدای سبحان است.

افراد عادی هم از غیر خدا خوف دارند هم از غیر خدا خشیت دارند اما افراد الهی از غیر خدا خوف دارند اما از غیر خدا خشیت ندارند (الَّذِینَ یُبَلِّغُونَ رِسَالاَتِ اللَّهِ وَیَخْشَوْنَهُ وَلاَ یَخْشَوْنَ أَحَداً إِلَّا اللَّهَ) (۱) اینها در خشیت، موحّدند اما (خَشْیَهَ إِمْلاَقٍ) (۲) و خشیت های دیگر برای افراد عادی هست اینها نسبت به غیر خدا هم خوف دارند هم خشیت دارند.

اشاره آیه چهاردهم به مقامات پیش از نبوّت موسای کلیم

وجود مبارک موسای کلیم هنوز به مقام نبوّت نرسیده اما درایتی, حکمتی, علمی, معرفتی را خدای سبحان به او داد که هم چند روزی که بعد از رشد در دربار فرعون زندگی می کرد با آنها محاجّه لفظی داشت که آنها فهمیدند که وجود مبارک موسای کلیم با روش و منش آنها موافق نیست و هم وقتی وارد شهر شد سخنانی مثل (رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَیَّ فَلَنْ أَکُونَ ظَهِیراً لِّلْمُجْرِمِینَ) (۳) را داشت هم حمایت از مظلوم داشت هم اینکه راه و روش ما پرهیز از حمایت از مجرمین است این همان نتیجه علم و حکمتی بود که در آیه چهارده خدا فرمود ما به او دادیم (وَ لَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ اسْتَوی آتَیْناهُ حُکْماً وَ عِلْماً) این دیگر هنوز نبوّت نیست چرا نبوّت نیست برای اینکه در پایانش دارد (وَکَذلِکَ نَجْزِی الْمُحْسِنِینَ) کسانی که اهل احسان اند کار خوب می کنند نسبت به دیگران محسن اند ما این چنین به آنها جزا می دهیم خب اگر (وَ لَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ اسْتَوی آتَیْناهُ حُکْماً وَ عِلْماً) این نبوّت باشد که خدای سبحان به افراد محسن به عنوان جزا که نبوّت نمی دهد آن (ذلِکَ فَضْلُ اللَّهِ یُؤْتِیهِ مَن یَشَاءُ), (۴) (اللَّهُ أَعْلَمُ حَیْثُ یَجْعَلُ رِسَالَتَهُ) (۵) مگر می شود انسان با درس و بحث, با کار خوب, با احسان به غیر به پیغمبری برسد به امامت برسد اینها که کسبی نیست اما آنجا فرمود هر کس راه احسان را طی کند ما علم و حکمت به او عطا می کنیم معلوم می شود آن حکم و علم, معرفت است عبادت است اخلاق است و مانند آن, شواهد دیگرش هم این است که وقتی وجود مبارک موسای کلیم(سلام الله علیه) از مدین با عائله به طرف مصر برمی گشت (آنَسَ مِن جَانِبِ الطُّورِ نَاراً) (۶) آنجا دیگر مسئله نبوّت نصیبش شد.

ص: ۸۱

۱- (۱۸) . سوره احزاب، آیه ۳۹.

۲- (۱۹) . سوره اسراء, آیه ۳۱.

۳- (۲۰) . سوره قصص، آیه ۱۷.

۴- (۲۱) . سوره مائده، آیه ۵۴.

۵- (۲۲) . سوره انعام، آیه ۱۲۴.

۶- (۲۳) . سوره□ قصص، آیه□ ۲۹.

معنای واژه «أشُد»

کلمه أشُد مستحضرید که جمع است غیر از أشَد است یک وقت است می گویند أشَد, أقوا, أحکم اینها افعل تفضیل است و مفرد است اما یک وقت می گویند أشُد، این أشد جمعی است که گفتند مفرد ندارد که می گویند وقتی جوان برومندی و برازندگی اش به سن نزدیک های بیست برسد این اشُد اوست یعنی به شدیدترین مرحله کمال خود رسیده است از آن به بعد دیگر متوقف می شود، بالأخره غالباً رشد اینها تا بیست سالگی است لذا گفتند أشُدّ جمعی است که مفرد ندارد (1) (وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَاسْتَوَى) دیگر از این به بعد همین را دارد و حفظ می کند دیگر از این به بعد قد نمی کشد قد کشیدنش مثلاً تا همین بیست سالگی است (آتَيْنَاهُ حُكْماً وَعِلْماً).

خدای سبحان وجود مبارک موسای کلیم وقتی به أشُدّش رسید به استوا رسید از حکم و علم او را متنعّم کرد برخوردار کرد که بالأخره او موحّد شد حقایق را درک کرد مسائل اخلاقی را درک کرد در همین حد اما سخن از وحی و نبوّت و اینها هنوز نرسیده.

خروج حضرت موسی(علیه السلام) از مصر به سوی مدین

اینجا که آن مؤمن آل فرعون گفت: (فَاخْرُجْ إِنِّی لَکَ مِنَ النَّاصِحِينَ) وجود مبارک موسای کلیم (فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفاً يَتَرَقَّبُ) و از حوزه استحفاظی و اقتداری و سیاسی فرعون خارج شد کدام طرف رفت؟ فرمود: (وَلَمَّا تَوَجَّهَ تِلْقَاءَ مَدْيَنَ) وقتی به طرف مدین حرکت کرد یعنی به طرف شرق مصر همان که به دیار شامات منتهی می شود حرکت کرد برای اینکه آل ابراهیم در آن دیار زندگی می کردند (وَلَمَّا تَوَجَّهَ تِلْقَاءَ مَدْيَنَ) پس هدفش مشخص بود منتها راه بلد نبود و همراه هم نداشت (قَالَ عَسَى رَبِّی أَن يَهْدِيَنِی سَوَاءَ السَّبِيلِ) هدفم مدین است اما راه را نمی دانم امیدوارم ذات اقدس الهی آن راه مستقیم مدین را به من نشان بدهد، بالأخره خدای سبحان که راهنمای کل است او را به هر وسیله ای بود راهنمایی کرد به مدین رسید حالا با چه گرسنگی با چه تشنگی با چه خستگی با چه کوفتگی بالأخره رسید.

۱- (۲۴) . التبیان فی تفسیر القرآن, ج۶, ص۱۱۷.

(وَلَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْیَنَ) وقتی وارد منطقه مدین شد خب قبلاً این طور بود این دامدارها این دام ها را اطراف شهر اطراف روستا اداره می کردند، بالأخره باید کشاورزی طوری باشد که حالا اگر مدرن شد این روستاها طوری تأمین بشود که انسان برای علوفه دیگر ارز ندهد و برای علوفه شیر و ماست گران نشود داد مردم در نیاید این یک مدیریت می خواهد این به تحریم برنمی گردد این نفرین علی(صلوات الله و سلامه علیه) است فرمود شما آب دارید خاک دارید این روستاها را خراب کردید ویران کردید برای علوفه شما باید از خارج وارد بکنید «مَنْ وَجَدَ مَاءً وَ تُرَاباً ثُمَّ افْتَقَرَ فَأَبْعَدَهُ اللَّه » (۱) فرمود کسی آب دارد زمین دارد مع ذلک محصولات کشاورزی اش را بخواهد از جای دیگر وارد کند خدا او را از رحمت دور کند ما چه توقع داریم ما این تلویزیون را بردیم فوتبال را نشان دادیم این جوان ها را از روستاها آوردیم شهر گفتیم سیگارفروشی کنید واکس زنی کنید روستاها ویران بشود ما علوفه وارد می کنیم حالا اگر تحریم شد علوفه به ما ندادند این شیر دو برابر می شود ماست دو برابر می شود عقل یعنی عقل, خب مگر علی(سلام الله علیه) این را نگفته این تنها روایت اخلاقی نیست روایت فقهی است مرحوم صاحب وسائل(رضوان الله علیه) این حدیث را در کتاب وسائل نقل کرده «مَنْ وَجَدَ مَاءً وَ تُرَاباً ثُمَّ افْتَقَرَ فَأَبْعَدَهُ اللَّه » درست است ما بخشی از زمین هایمان کویر است اما آب به اندازه کافی داریم روستاهای ما کاملاً می توانند علوفه را تأمین کنند خب آدم وقتی مدیریت نکند همین می شود دیگر, باید اعتراض کرد باید راهنمایی کرد اما مبادا ـ خدای ناکرده ـ حرفی بزنیم که نظام آسیب ببیند این راهی است که ما خودمان رفتیم باید کاری بکنیم که هم کشور ما روی پای خودش بایستد ارزانی بیاید توقع نداشته باشیم که این قیمت های ارز و دلار بالا رفته این شیر ارزان بشود آخر چه چیزی ارزان بشود چه کسی این را ارزان کند شما علوفه تحویل اینها بدهید شیر ارزان بخواهید علوفه را که باید با دلار تأمین کنند دلار هم که دو برابر شد غرض این است که ما حواسمان جمع باشد هم مدیریت صحیح, هم ذرّه ای حرفی نزنیم که ـ خدای ناکرده ـ خون های پاک شهدا آسیب ببیند دشمن هم که در کمین است.

۱- (۲۵) . قرب الإسناد, ص۵۵; وسائل الشیعه، ج ۱۷، ص ۴۱.

رخداد سرنوشت ساز پس از ورود حضرت موسی به مدین

فرمود وقتی وجود مبارک موسای کلیم آمد دید که چاهی است اطراف مدین این گوسفندها را می آورند از این چاه به آنها آب می دهند خب این کار عادی بود هر کسی می آمد این رمه اش را می آورد از این چاه به گوسفندان آب می داد اینها سیراب می شدند می رفتند دید دوتا دخترخانم آنجا هستند اینها نمی گذارند گوسفندهایشان بیایند آب بخورند (وَلَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْيَنَ وَجَدَ عَلَيْهِ) دو چیز را یکی (أُمَّةً مِنَ النَّاسِ يَسْقُونَ) یک عدّه گروه گروه به نوبت می آیند یا آب می برند یا این دام هایشان را آب می دهند و کارشان را راه می اندازند این یکی, (وَوَجَدَ مِن دُونِهِمُ امْرَأَتَيْنِ) دید دو خانم کنار هستند اینها هم چندتا گوسفند دارند (تَذُودَانِ) مرتب جلوی این گوسفندها را می گیرند که نیایند نزدیک چاه, نیایند نزدیک آب «ذادَ» یعنی «مَنع».

اهل بیت عصمت و طهارت, آینه تمام نمای الهی

شما این دعای نورانی رجب را خواندید آن دعایی که «اللهمّ إنّی أسئلك بمعانی جمیع ما یدعوك», تا وقتی می رسد به اهل بیت(علیهم السلام) می فرماید: «لا فَرْقَ بَیْنَکَ وَبَیْنَها اِلاَّ اَنَّهُمْ عِبادُکَ وَخَلْقُکَ فَتْقُها وَرَتْقُها بِیَدِکَ بَدْؤُها مِنْکَ وَعَوْدُها اِلَیْکَ اَعْضادٌ واَشْهادٌ ومُناةٌ واَذْوادٌ وَحَفَظَةٌ وَرُوَّادٌ فَبِهِمْ مَلَأْتَ سَماَئَکَ وَاَرْضَکَ حَتّی ظَهَرَ اَنْ لا اِلهَ اِلاَّ اَنْتَ» (۱) آسمان و زمین را ولایت اهل بیت پر کرده اینها اسمای تو هستند این حرف ها با فقه و اصول حل نمی شود با ادبیات حل نمی شود یک فلسفه می خواهد یک کلام می خواهد یک عرفان می خواهد این مثل «لا تنقض الیقین أبداً بالشک» (۲) نیست که با پنج, شش سال درس خواندن حل بشود خیلی از بزرگان هم وقتی به اینها نمی رسند می گویند این احادیث جعلی است (۳) این کتاب الأحادیث الدخیله را که خواندید گفتند این جعلی است بعضی از مراجع فعلی(حفظه الله) فوراً جوابش را دادند خیر اینها جعلی نیست خب در اینجا دارد که فرقی بین اهل بیت و خدا نیست مگر اینکه او خالق است این مخلوق, او معبود است این عبد, هر چه در جهان امکان برای یک موجودِ ممکن باشد اینها دارند «لا فَرْقَ بَیْنَکَ وَبَیْنَها اِلاَّ اَنَّهُمْ عِبادُکَ وَخَلْقُکَ فَتْقُها وَرَتْقُها بِیَدِکَ بَدْؤُها مِنْکَ وَعَوْدُها اِلَیْکَ اَعْضادٌ واَشْهادٌ ومُناةٌ واَذْوادٌ وَحَفَظَةٌ وَرُوَّادٌ فَبِهِمْ مَلَأْتَ سَماَئَکَ وَاَرْضَکَ حَتّی ظَهَرَ اَنْ لا اِلهَ اِلاَّ اَنْتَ» اینها آینه ای هستند که آسمان و زمین را پر کردند هر جای این آینه را می بینی, می بینی نوشته «لا اله الاّ الله» اینها چه کسانی اند اینها چه چیزی هستند؟! ترجمه اش برای خیلی ها سخت است چه رسد به تفسیرش. در اینجا آمده است که اهل بیت چه کاره اند اعضادند اینها عَضدند کارهایی که انسان با دست انجام می دهد گاهی با پنجه ها و این مراحل ابتدایی انجام می دهد گاهی با بین مچ و آرنج انجام می دهد که این بین مچ و آرنج را می گویند ساعد اگر کارها را چند نفر با ساعد انجام بدهند می گویند مساعده, برخی از کارها از ساعد برنمی آید از عضد برمی آید فاصله بین آرنج و دوش را می گویند عضد، بازو را می گویند عضد اگر چند نفر بازو به بازوی هم بدهند و کاری را حل کنند می گویند معاضدت, یکی معاضدت است یکی مساعدت است فرمود اینها اعضاد عالم اند بازوان الهی اند «اَعْضادٌ واَشْهادٌ ومُناةٌ واَذْوادٌ» این أذواد یعنی اینها مانع اند حرم الهی, حریم الهی, دین الهی بخواهد مورد تجاوز قرار بگیرد اهل بیت «یَذودون» أذوادند.

۱- (۲۶) . مصباح المتهجد، ص ۸۰۳ و ۸۰۴.

۲- (۲۷) . وسائل الشيعه، ج۱، ص ۲۴۵

۳- (۲۸) . الأخبار الدخيله, ص۲۶۳ _ ۲۶۵.

گفتگوی حضرت موسی با فرزندان حضرت شعیب (علیهما السّلام)

این (تَذُودَانِ) یعنی تَمنعان یعنی اینها جلوی این گوسفندانشان را می گرفتند که نوبت اینها برسد موسای کلیم(سلام الله علیه) دید که همه می آیند آب می خورند آب می برند به گوسفندانشان آب می دهند این دو بانو این دو خانم آنجا هستند جلوی گوسفندانشان را می گیرند (وَوَجَدَ مِن دُونِهِمُ امْرَأَتَيْنِ تَذُودَانِ) بعد از آنها سؤال کرد که چرا شما جلوی گوسفندانتان را می گیرید؟ گفتند بالأخره آنها نامحر م اند ما سعی می کنیم نوبت ما برسد وقتی که خلوت شد ما می رویم آب می گیریم آب می خوریم گوسفندان را هم آب می دهیم (قَالَ مَا خَطْبُكُمَا قَالَتَا لاَ نَسْقِي حَتَّى يُصْدِرَ الرِّعَاءُ) رعاء جمع راعی است راعی یعنی چوپان ها, این چوپان ها بروند نوبت ما برسد ما می رویم ما پدری پیری داریم (وَأَبُونَا شَيْخٌ كَبِيرٌ) که از اینجا طلیعه رسیدن وجود مبارک موسی(سلام الله علیه) به محضر شعیب(سلام الله علیهما) است.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۲۲ تا ۲۴ سوره قصص ۹۱/۰۷/۱۱

.Your browser does not support the audio tag

(وَلَمَّا تَوَجَّهَ تِلْقَاءَ مَدْيَنَ قَالَ عَسَى رَبِّي أَن يَهْدِيَنِي سَوَاءَ السَّبِيلِ (۲۲) وَلَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْيَنَ وَجَدَ عَلَيْهِ أُمَّةً مِنَ النَّاسِ يَسْقُونَ وَوَجَدَ مِن دُونِهِمُ امْرَأَتَيْنِ تَذُودَانِ قَالَ مَا خَطْبُكُمَا قَالَتَا لَا نَسْقِي حَتَّى يُصْدِرَ الرِّعَاءُ وَأَبُونَا شَيْخٌ كَبِيرٌ (۲۳) فَسَقَى لَهُمَا ثُمَّ تَوَلَّى إِلَى الظِّلِّ فَقَالَ رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ (۲۴))

نعمت های دنیوی, زمینه آزمون الهی

مقطع سوم از مقاطع سیره وجود مبارک موسای کلیم از مهاجرت آن حضرت به طرف مدین شروع می شود. بعد از آن جریان برخوردی که در مصر داشت و متوجه شد که شورای تأمین مصر درصدد قتل اوست بنا شد از مصر مهاجرت کند به سرزمینی که آل ابراهیم در آن سرزمین بودند و آن مدین بود. مطالبی که مربوط به مقطع اول و دوم است غالباً بیان شد اما برخی از آن نکات مانده است و آن این است که هر نعمتی را که خدای سبحان در دنیا به کسی می دهد در عین حال که ممکن است پاداش اعمال گذشته باشد نسبت به آینده آزمون است کاری در دنیا انجام نمی شود که با مسئولیت همراه نباشد تنها نعمت های بهشتی در بهشت است که مسئولیت را به عنوان امتحان الهی به همراه ندارد آنچه به مادر موسی(علیهما السلام) داده شد در عین حال که حالا یا ارهاص است یا کرامت خود مادر به هر تقدیر امتحان الهی است نسبت به قدردانی و حق شناسی از این نعمت این چنین نیست که چیزی را خدای سبحان به کسی عطا کند و هیچ مسئولیتی او را همراهی نکند. پس اجلال و تکریم و امثال ذلک با امتحان هماهنگ است.

ص: ۸۵

استحاله فریب دادن خدای سبحان

مطلب دوم مربوط به مقطع دوم است هرگز نمی شود خدا را فریب داد آن اسرائیلی که به وجود مبارک موسای کلیم پناهنده شد استنصار کرد استغاثه کرد درصدد فریب دادن خدا یا پیامبر نبود اگر در سوره مبارکه «بقره» آنجا سخن از فریب است یعنی آیه نُه سوره مبارکه «بقره» در آنجا فرمود منافقین درصدد فریب دادن هستند ولی اینها خودشان را فریب می دهند و نمی فهمند که خدا فریب نمی خورد (يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَمَا يَخْدَعُونَ إِلاَّ أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ) این چنین نیست که واقعاً خدا را کسی بتواند فریب بدهد زیرا (وَعِندَ اللَّهِ مَكْرُهُمْ) (۱) کسی مکری دارد نقشه ای می کشد خدای سبحان نسبت به آن ماکِر آن مکر و آن محیط مکر کاملاً حضور علمی دارد فرمود: (وَ لا يَحيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلاَّ بِأَهْلِهِ) (۲) بنابراین فریب دادن ذات اقدس الهی مستحیل است.

مرجع ضمیر در عبارت شریفه (هُوَ عَدُوٌّ لَهُمَا)

مطلب بعدی آن است که این (هُوَ عَدُوٌّ لَهُمَا) (۳) ظاهرش به همان قبطی برمی گردد نه به اسرائیلی زیرا اگر به آن اسرائیلی

برمی گشت دیگر لازم نبود بفرماید: (هُوَ عَدُوٌّ لَهُمَا) عبارت آیه این است که (فَأَصْبَحَ فِی الْمَدِینَهِ خَائِفاً یَتَرَقَّبُ فَإِذَا الَّذِی اسْتَنصَرَهُ بِالْأَمْسِ یَسْتَصْرِخُهُ) (۴) آن مردی که دیروز از وجود مبارک موسای کلیم کمک خواست و حضرت آن قبطی را مشت زد و آن قبطی از پا در آمد فردا همان شخص وجود مبارک موسای کلیم را دید از حضرت کمک خواست نسبت به قبطی دیگر (فَإِذَا الَّذِی اسْتَنصَرَهُ بِالْأَمْسِ یَسْتَصْرِخُهُ) آن گاه وجود مبارک موسای کلیم به او فرمود: (إِنَّکَ لَغَوِیٌّ مُّبِینٌ) اگر منظور آیه این بود که بخواهد بفرماید وجود مبارک موسای کلیم این اسرائیلی را مورد بطش قرار داد دیگر به همین جمله اکتفا می کرد می فرمود «فلما أن أراد أن یبطش به» برای اینکه قبلاً اسم همین شخص برده شد و آن این بود که (إِنَّکَ لَغَوِیٌّ مُّبِینٌ) (۵) اما از اینکه فرمود: (أَرَادَ أَن یَبْطِشَ بِالَّذِی هُوَ عَدُوٌّ لَهُمَا) (۶) معلوم می شود که مقصود, این اسرائیلی نیست مقصود آن قبطی است که عدوّ موسای کلیم است و عدوّ همین اسرائیلی بنابراین ظاهراً این (هُوَ عَدُوٌّ لَهُمَا) به همان قبطی برمی گردد.

ص: ۸۶

۱- (۱) . سوره ی ابراهیم، آیه ی ۴۶.

۲- (۲) . سوره ی فاطر، آیه ی ۴۳.

۳- (۳) . سوره ی قصص، آیه ی ۱۹.

۴- (۴) . سوره ی قصص، آیه ی ۱۸.

۵- (۵) . سوره ی قصص، آیه ی ۱۸.

۶- (۶) . سوره ی قصص، آیه ی ۱۹.

توانمندی بدنی حضرت موسی(علیه السلام) و حمایت آن حضرت از مستضعفان

مطلب بعدی آن است که موسای کلیم(سلام الله علیه) از روشش پیدا بود که هم قدرت بدنی داشت هم حامی مظلوم و مستضعف بود اما قدرت بدنی داشت برای اینکه توانست با یک مشت آن قبطی را از پا در بیاورد هم توان آن را داشت که به تنهایی از مصر به طرف مدین حرکت کند آن هم مهاجرت هراسناکی که عدّه ای در تعقیب بودند شورای تأمین مصر در تعقیب او بود (إِنَّ الْمَلَأَ یَأْتَمِرُونَ بِکَ لِیَقْتُلُوکَ) (۱) خب کسی که جرأت می کند به تنهایی از مصر به مدین بیاید معلوم می شود توانی دارد وقتی هم که وارد مدین شد آن چوپان ها هر کدام با کمک دیگری گوسفندهایشان را آب می دادند از چاه آب می کشیدند وجود مبارک موسای کلیم به تنهایی آمده از چاه آب کشیده و گوسفندان این دو بانو را سیراب کرده اینها همه نشان توانمندی وجود مبارک موسای کلیم است اما حمایتش از مظلوم و مستضعف هم که کاملاً پیداست از آن اسرائیلی حمایت کرده آن قبطی را از پا در آورده از این دو بانو حمایت کرده گوسفندان اینها را سیراب کرده هم حامی مظلوم و مستضعف بود و هم توانمند بود.

تجلی توحید در حیات طیّبه حضرت موسی(علیه السّلام)

بخش سوم خصیصه وجود مبارک موسای کلیم موحّد بودنش است لحظه به لحظه می گوید خدایا, خدایا چون پیرو دین ابراهیمی بود هنوز که به مقام نبوّت نرسیده.

پرسش:...

پاسخ: چون ظاهر مأموریتش از همان طور شروع شده (وَأَنَا اخْتَرْتُکَ فَاسْتَمِعْ لِمَا یُوحَی) (۲) آن حُکم و علم, مراحل کمالی است البته, اما نبوت و رسالت از آن در نمی آید جریان نبوّت و رسالت از کوه طور شروع شد به همان مناسبت حکم و علمی که از آیه چهارده به دست می آید در آیه پانزده فرمود اینکه انسان کاری انجام بدهد که باعث قتل کسی بشود (مِنْ عَمَلِ الشَّیْطَانِ) (۳) است در آیه شانزده عرض کرد (رَبِّ إِنِّی ظَلَمْتُ نَفْسِی فَاغْفِرْ لِی فَغَفَرَ لَهُ إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِیمُ) در آیه هفده عرض کرد: (رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَیَّ فَلَنْ أَکُونَ ظَهِیراً لِّلْمُجْرِمِینَ) مرتب (رَبِّ), (رَبِّ) این معلوم می شود موحّدانه دارد زندگی می کند بعد وقتی هم که خواست از مصر به طرف مدین بیاید عرض کرد (رَبِّ نَجِّنِی مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِینَ) (۴) عرض کرد من کار بدی نکردم برای اینکه آنها قوم ظالم بودند من ظالمی را سر جایش نشاندم ولی تو باید ما را از دست اینها نجات بدهی وقتی آمده مدین, نیاز آن دو بانو را برطرف کرده گوسفندان آنها را سیراب کرده (تَوَلَّی إِلَی الظِّلِّ) باز این چنین گفته (رَبِّ إِنِّی لِمَا أَنزَلْتَ إِلَیَّ مِنْ خَیْرٍ فَقِیرٌ) مرتب (رَبِّ), (رَبِّ) در تمام امور به ذات اقدس الهی پناهنده می شد و از خدای سبحان کمک می گرفت و به او هم کمک می شد این برکت همان (آتَیْنَاهُ حُکْماً وَعِلْماً) (۵) است که او را موحّدانه تأمین می کند.

۱- (۷) . سوره قصص، آیه ۲۰.

۲- (۸) . سوره طه، آیه ۱۳.

۳- (۹) . سوره‌ی قصص، آیه‌ی ۱۵.

۴- (۱۰) . سوره‌ی قصص، آیه‌ی ۲۱.

۵- (۱۱) . سوره‌ی قصص، آیه‌ی ۱۴.

رخداد سرنوشت ساز پس از ورود حضرت موسی(علیه السّلام) به مدین

مطلب بعدی آن است که وقتی وارد این ماء مدین شد خوب نگاه کرد دید که این رعاء که جمع راعی است یعنی چوپان است اینها بالأخره حالا ـ یا قدرتی دارند نوبتی دارند سهمیه ای دارند از چاه آب می گیرند خودشان را سیراب می کنند گوسفندانشان را سیراب می کنند دیگر رعایت نمی کنند که این دو بانو که آنجا هستند اینها هم بالأخره سهمی دارند آن دو بانو که آن کنار بودند هم خودشان جلو نمی آمدند هم جلوی گوسفندانشان را می گرفتند (تَذُودَانِ) یعنی «تمنعان» خب گوسفند که تشنه باشد به طرف آب می رود اینها جلوی گوسفندان را می گرفتند هم خودشان پرهیز کردند از اینکه محرم و نامحرم کنار هم جمع بشوند هم جلوی گوسفندان را گرفتند که مزاحمتی برای آنها نباشد که (تَذُودَانِ) هم «تمتنعان» هم «تمنعان» هم خودشان امتناع می کردند از اینکه اختلاط بشود بین زن و مرد هم جلوی این گوسفندها را می گرفتند که گوسفندها با هم مخلوط نشوند که مزاحم دیگری نشود این کار را می کردند.

وجود مبارک موسای کلیم(سلام الله علیه) از آنها سؤال کرد (مَا خَطْبُكُمَا) این خَطب به معنی مخطوب است مثل «ما شأنکما» یعنی «ما مشئونکما» کارتان چیست چرا اینجا هستید آنها هم گفتند پدری داریم پیر و غیر از ما کسی را ندارد یعنی اگر ما آمدیم اینجا داریم دامداری می کنیم این ننگ نیست که کسی دامدار باشد اما اختلاط, ننگ است ما هرگز با نامحرم کنار هم جمع نمی شویم ولی چوپان بودن, دامداری کردن اینها ننگ نیست پدر ما هم غیر از ما کسی را ندارد نشانه اش این بود که گفتند: (وَأَبُونَا شَيْخٌ) پیرمرد است خب اگر پسری داشته بود برادری داشته بود کمک کاری داشته بود که ما را به دامداری راهنمایی نمی کرد ما آمدیم اینجا هم دامداری می کنیم یک کسب حلالی است و هم از اختلاط زن و مرد پرهیز می کنیم حضرت جلو رفت و به هر وسیله ای بود ــ حالا آن قسمت های تاریخی شاید خیلی معتبر نباشد ــ به تنهایی در اسرع وقت اینها را آب داد حالا چگونه نوبت گرفت با آنها گفتگو کرده یا گفته حقّ اینها را به اینها بدهید چرا اینها را محروم کردید این دیگر در آیات نیست ولی بالأخره رفت جلو و آن طناب را گرفت و دلو را گرفت و بالأخره به اینها آب داد حالا ـ چگونه با آنها تفاهم کرد یک مطلب دیگر است با جِدّ تفاهم کرد که چرا شما جلوی نوبت اینها را گرفتید یا با خواهش بالأخره از چاه آب در آورد و اینها را تأمین کرد. بعد برای اینکه کنار آنها نباشد به سایه ای پناهنده شد سایه درختی یا هر چه بود ــ معلوم می شود در هوای گرم بود ــ (ثُمَّ تَوَلَّى إِلَى الظِّلِّ) بعد با خدای خود راز و نیاز کرد (رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ) آنچه شما دادی به نام برکت, نان و مانند آن این خیر است من فقیرِ «لِ»آن هستم که لام به معنی الی است «رب انی إلی ما أنزلت و تنزل فقیر» یعنی نیاز به آن دارم.

تأثیر سوء فقر اقتصادی

این را بارها ملاحظه فرمودید که فقیر به معنای ندار نیست فقیر به معنای کسی است که ستون فقراتش شکسته است شما به کتاب لغت که مراجعه می کنید مثل مجمع البحرین و اینها که اساسی فکر می کنند می گویند به آن کسی که فقار ظَهْرش شکسته است می گویند فقیر, (۱) ملتی که گرسنه باشد مشکل اقتصادی داشته باشد نتواند خودش را تأمین کند قدرت مقاومت ندارد وقتی قدرت مقاومت نداشت ستون فقرات این ملت شکسته است چون ستون فقرات این ملت شکسته است به آن می گویند فقیر و گرنه «فَقَرَ» به معنای نداری نیست آن ندار را می گویند فاقد, «فَقَدَ» یعنی ندارد این کریمه ای که دارد (تَظُنُّ أَن يُفْعَلَ بِهَا فَاقِرَةٌ) (۲) هیمن است حادثه کمرشکن را می گویند فاقره آن حادثه کمرشکن وقتی ملتی را گرفتار کرد این ملت می شود فقیر این فقیر, فعیل به معنی مفعول است مثل قَتیل به معنی مقتول, فقیر یعنی کسی که مفقور است یعنی ستون فقراتش شکسته است حالا شما با چه وسیله ای می خواهی این ملت را به مقاومت وادار کنی آن دیگر معلوم نیست اگر کسی گرسنه باشد توان ایستادگی ندارد ولو ایستاده باشد! اگر کسی قدرت ایستادگی نداشت می شود فاقرهالظهر حادثه تلخ مخصوصاً گرانی, کمرشکن است وقتی کمر شکست دیگر ملت قدرت مقاومت ندارد «أعاذنا الله من الفقر»!

معنای فقر انسان

وجود مبارک موسای کلیم عرض کرد: (إِنِّی لِمَا أَنزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ) اما من فقیر به تو هستم به احدی احتیاج ندارم. در بحث های سال های گذشته داشتیم که اسناد فقیر به انسان که (يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنتُمُ الْفُقَرَاءُ) (۳) این از سنخ عرض مفارق نیست نظیر اینکه انسان ابیض است یا احمر است یا کذا و کذا که گاهی باشد گاهی نباشد عرض مفارق نیست (یک) دوم: «الانسان فقیر» نظیر زوجیت اربعه نیست که لازمه ذات باشد زیرا لازم در مقام ملزوم نیست زوجیّت در مرتبه عدد نیست عدد در مقوله کمّ است زوجیّت کیفِ مخصوص به کمّ است این بیگانه است و خارج از ذات است و هر لازمی از مرتبه ملزوم جداست متأخّر از مرتبه ملزوم است اگر فقر برای انسان از سنخ زوجیّت اربعه باشد معنایش آن است که انسان در مقام ذات فقیر نیست سه: اگر گفته می شود «الانسان فقیر» نظیر «الانسان ناطق» هم نیست زیرا ناطقٌ ذاتی انسان است اما ذاتی ماهیّت اوست نه ذاتی هویّت او چون هویّت و هستی, اصل است و از هویّت اصیل, ماهیت برمی آید پس ناطقیّت و حیوانیّت که ذاتی انسان است یک مرتبه از هویّت او فاصله دارد اگر گفته شد «زیدٌ فقیر» یا «الانسان فقیر» از قضیه اول نیست از قضیه دوم نیست از قضیه سوم نیست قضیه چهارم است و آن این است که اگر بگویند «الانسان فقیر» این مثل «الانسان موجود» است هستیِ او وابسته به الله است این کمرشکسته است چه چیزی دارد؟! اگر چیزی سایه شد این سایه آن شمس است ذاتاً افتاده است چون او غنی است می شود قیّوم چون این فقیر است چون مُفتقر است, «لَا يَمْلِكُ لِنَفْسِهِ نَفْعاً وَ لَا ضَرّاً وَ لَا مَوْتاً وَ لَا حَيَاةً وَ لَا نُشُوراً» (۴) چیزی که تمام هویّتش بسته به آن غنیّ قیّوم است این است دیگر, اگر گفتیم «الانسان فقیر» این از سنخ قضیه چهارم است نه آن قضایای سه گانه، آن وقت انسان می فهمد که این دعا یعنی چه «مولای یا مولای أنت الغنیّ و أنا الفقیر» (۵) اگر کسی بفهمد معنای فقر چیست آن مناجاتش دلپذیر است.

۱- (۱۲) . مجمع البحرین، ج ۳، ص ۴۴۱.

۲- (۱۳) . سوره□ قیامت، آیه□ ۲۵.

۳- (۱۴) . سوره□ فاطر، آیه□ ۱۵.

۴- (۱۵) . مصباح المتهجد، ص ۷۵ و ۱۵۶.

۵- (۱۶) . بحارالأنوار, ج۹۱, ص۱۱۰ و ج۹۷, ص۴۱۹.

به هر تقدیر وجود مبارک موسای کلیم گفت: (رَبِّ إِنِّی لِمَا أَنزَلْتَ إِلَیَّ مِنْ خَیْرٍ فَقِیرٌ) فقیر هم هستم اما به طرف تو. ما به هیچ کدام از آنها بها ندادیم و نمی دهیم ولی فقیر تو هستیم تو اگر دست ما را نگیری ما قدرت قیام نداریم.

مراد از (شیخٌ کبیر)

این را وجود مبارک موسای کلیم فرمود اما حالا آن دو بانو شنیدند یا نشنیدند یک مطلب دیگر است وقتی این دو بانو با آن گوسفندانشان زودتر به منزل رفتند آن پدر پیر دید اینها زودتر آمدند در قرآن ندارد که این شعیب بود دارد پدر پیر روایات مطلب دیگری است اما در آیه ندارد این شعیب بود. اگر پدرشان حضرت شعیب(سلام الله علیه) باشد که بار معنوی این آیات خیلی بالاست که روایات هم همین را تأیید می کند اما در آیه ندارد که پدرشان شعیب بود.

پیشنهاد دختران چوپان به پدر

وجود مبارک موسای کلیم به احدی مراجعه نکرد با خدایش مناجات می کرد (رَبِّ), (رَبِّ) آنجایی که شورای تأمین مصر داشتند تعقیب می کردند (رَبِّ) (۱) الآن هم که فقیرانه آنجا دارد زندگی می کند این مسافت سنگین را هم پشت سر گذاشته آمده اینجا میگوید(رَبِّ إِنِّی لِمَا أَنزَلْتَ إِلَیَّ مِنْ خَیْرٍ فَقِیرٌ) اینها رفتند به پدر پیرشان گفتند پدر پیرشان دید که اینها زودتر آمدند گفت چه خبر است؟ گفتند کسی آمده نیرومند هم بود برای اینکه توانسته به تنهایی گوسفندهایمان را تأمین کند به تنهایی از چاه آب بکشد چه بهتر که این را شما اجیر کنید ما هم که بالأخره زن هستیم شما هم که فرزند ندارید گوسفندان هم که یک چوپان می خواهند (یَا أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ) چرا؟ برای اینکه (إِنَّ خَیْرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِیُّ الْأَمِینُ).

ص: ۹۰

۱- (۱۷) . سوره قصص، آیه ۲۱.

حالا ملاحظه بفرمایید مدیریت اسلامی را قرآن چگونه تأمین می کند چه در این بخش چه در بخش سوره مبارکه «یوسف» فرمود مدیر اسلامی, مسئول در یک نظام اسلامی گذشته از آن اوصاف عامه که باید اهل نماز باشد اهل روزه باشد معصیت نکند آنها که جزء وظایف عامّه هر مسلمان است از نظر مسئولیت مدیریتی دو عنصر را باید داشته باشد یکی اینکه مدیر خوب باشد درایت خوبی داشته باشد در کار خودش, یکی اینکه پاک باشد اگر کسی در رشته ای تخصص نداشت یا اینکه در آن رشته متخصّص بود ولی طاهر نبود او در نظام اسلامی مدیر نیست این هم باید امین باشد پاک باشد هم باید نیرومند باشد اهل درایت و مدیریت باشد این کار را خوب پیش ببرد (إِنَّ خَيْرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ) آنها شرایط عامّه است که باید داشته باشد اهل نماز باشد اهل روزه باشد چشمش پاک باشد گوشش پاک باشد آنها وظایف دیگر است اما این وظیفه خصوصی مدیران آن است که در هر رشته ای که سِمت پذیرفتند باید نیرومند باشند در همان رشته مدیریت داشته باشند و تدبیر خوب داشته باشند و از طرفی هم امین باشند پاک باشند ولو موسی باشد, ولو موسای کلیم اگر بخواهد شبانی را به عهده بگیرد باید (الْقَوِيُّ الْأَمِينُ) باشد در جریان یوسف صدیق(سلام الله علیه) در سوره مبارکه «یوسف» گذشت (اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ) (۱) وزیر باید اهل درایت و مدیریت خوب و طهارت خوب, چوپان باید اهل درایت و مدیریت خوب و طهارت خوب و بینهما هم مراتب. اگر کسی خواست رُفتگر باشد پیک بهداشت باشد در کارش باید متخصّص باشد و پاک, کسی خواست وزیر باشد در کارش باید متخصّص باشد و پاک این می شود مدیریت اسلامی این می شود نظام اسلامی این می شود اداره اسلامی, پاک بودن و مدیریت, اگر این چنین باشد دیگر مشکلی پیش نمی آید.

۱- (۱۸) . سوره یوسف، آیه ۵۵.

تربیت نیکوی دختران چوپان, در داستان حضرت موسی(علیه السلام)

پرسش:...

پاسخ: در قرآن ندارد که پدر اینها شعیب بود ولی بالأخره این تربیت, تربیت صحیح است حالا یا از حضرت شعیب(سلام الله علیه) یا از خاندان شعیب تربیت خوبی است که قرآ ن کریم نقل کرده دیگر, قرآن این تربیت را می پذیرد منشأ تربیت اگر شعیب است خب بر همه ما لازم است که راه انبیا را برویم دیگر, اگر غیر شعیب بود خب آن غیر شعیب از خود شعیب(سلام الله علیه) استفاده کرده بالأخره محصول تربیت انبیاست دیگر.

ضرورت پرهیز از لهو و لعب

پرسش:...

پاسخ: نه, الآن کسانی که در روستاها زندگی می کنند عادی است می بینید این دامداری این کشاورزی این درو کردن الآن هم شما می بینید رسانه ها دارند نشان می دهند هیزمبری در روستاها این کار را می کنند این کار عادی است اینکه ما آمدیم تمام این رسانه های ما شده نشان دادن این بازی این جوان ها را از روستاها آوردیم اینها یا سیگار فروش اند یا واکسی اند بازی در درجه پنجم و ششم زندگی است مگر ما چقدر ورزش می خواهیم برای تأمین سلامت, روزی یک ساعت ورزش کردن چیز بسیار خوبی است پیاده روی چیز بسیار خوبی است.

پرسش:...

پاسخ: خب دیگر درست نیست این, دنیا را دیگران دارند می گردانند ما باید یک پیام جهانی داشته باشیم حرف جهانی داشته باشیم.

نزاهت ائمه هدی(علیهم السلام) از لهو و لعب

از وجود مبارک امام صادق(صلوات الله و سلامه علیه) سؤال کردند بعد از شما چه کسی به مقام امامت می رسد؟ فرمود: «لَا یَلْهُو وَ لَا یَلْعَب » نفرمود کسی که علم غیب دارد آن را به خواص می فرمودند کسی بعد از ماست نام مبارکش چیست علم غیب دارد وارث انبیاست جفر جامع نزد اوست اینها را به خواص می فرمودند. فرمود: «لَا یَلْهُو وَ لَا یَلْعَب » کسی که اهل بازی و بازیگری نیست طولی نکشید که وجود مبارک امام کاظم(سلام الله علیه) کودک چند ساله ای بود برّه ای هم حضرت برایش تهیه کرده بود این با این برّه وارد شد به این برّه گفت « اسْجُدِی لِرَبِّکِ» فوراً امام صادق(سلام الله علیه) این کودک را در بغل گرفت فرمود: «بِأَبِی وَ أُمِّی مَنْ لَا یَلْهُو وَ لَا یَلْعَب » (1) به آن فرد فرمود اینها امام اند بازی حدّی دارد دیگر.

۱- (۱۹) . الکافی، ج ۱، ص ۳۱۱.

بیانی لطیف در توصیف منحرفان و تبهکاران

چقدر این کتاب شیرین است فرمود یک عدّه (اتَّخَذُوا دِینَهُمْ لَهْواً وَلَعِباً) (۱) بعضی دین را بازی قرار دادند مثل همین وضعی که شما گاهی می بینید با حِیَل شرعی آبروی نظام را می برند دین را بازیچه قرار دادند (اتَّخَذُوا دِینَهُمْ لَهْواً وَلَعِباً) این یک معنا, گروه دیگری بازی را دین قرار دادند (اتَّخَذُوا دِینَهُمْ لَهْواً وَلَعِباً) یعنی «اتّخذوا اللهو دینا أو اتّخذوا الدین لهوا» آن که با بازیگری و با ریش گذاشتن و با مقدس نمایی آبروی نظام را می برد با اختلاس سه هزاری, دین را نظام را به بازی گرفته آن که وارد مسائل سیاسی نیست اما به بازی, بیش از نماز و روزه اهمیت می دهد این بازی را دین خود قرار داده (اتَّخَذُوا دِینَهُمْ لَهْواً وَلَعِباً) برای گروه اول, یا «اتّخذوا اللهو و اللعب دینا» برای گروه دوم, بازی چیز خوبی است ورزش چیز خوبی است روزی یک ساعت اما نه این طوری که دنیا به آن سَمت رفته و ایران را دارد می گرداند ایران یک حرف جهانی دارد حرف الهی دارد پیام تازه دارد این پیام تازه را باید به گوش جهانیان رساند.

تجلی عناصر محوری مدیریت اسلامی در بیان قرآن و روایات

به هر تقدیر فرمود اگر چوپانی است این دو عنصر را باید داشته باشد وزارت است این دو عنصر را باید داشته باشد شرح مبسوطش آن عهدنامه وجود مبارک حضرت امیر است که تفسیر این آیات است از این شفاف تر از این روشن تر از این بیان واضح تر که مسئول در نظام اسلامی باید درایت تام و مدیریت خوب داشته باشد از یک سو, پاک بودن از سوی دیگر این دو شرط است حالا آنها که جزء شرایط عامّه است که انسان چه مسئول باشد چه مسئول نباشد باید اهل نماز و روزه باشد چه زن چه مرد, چه پیرمرد چه جوان آنها که جزء شرایط عامّه است.

۱- (۲۰) . سوره اعراف، آیه ۵۱.

پس اگر وزارت است شرطش این است اگر دامداری و چوپانی است شرطش این است و بینهما هم مراتب اگر گفتند نظام اسلامی, مدیریت اسلامی, مدیریت قرآنی یعنی این عملش منتها دشوار است.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۲۴ تا ۲۸ سوره قصص ۹۱/۰۷/۱۲

.Your browser does not support the audio tag

(فَسَقَى لَهُمَا ثُمَّ تَوَلَّى إِلَى الظِّلِّ فَقَالَ رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ (۲۴) فَجاءَتْهُ إِحْدَاهُمَا تَمْشِي عَلَى اسْتِحْيَاءٍ قَالَتْ إِنَّ أَبِي يَدْعُوكَ لِيَجْزِيَكَ أَجْرَ مَا سَقَيْتَ لَنَا فَلَمَّا جَاءَهُ وَقَصَّ عَلَيْهِ الْقَصَصَ قَالَ لاَ تَخَفْ نَجَوْتَ مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (۲۵) قَالَتْ إِحْدَاهُمَا يَا أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ إِنَّ خَيْرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ (۲۶) قَالَ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أُنكِحَكَ إِحْدَى ابْنَتَيَّ هَاتَيْنِ عَلَى أَن تَأْجُرَنِي ثَمَانِيَ حِجَجٍ فَإِنْ أَتْمَمْتَ عَشْراً فَمِنْ عِندِكَ وَمَا أُرِيدُ أَنْ أَشُقَّ عَلَيْكَ سَتَجِدُنِي إِن شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ (۲۷) قَالَ ذلِكَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ أَيَّمَا الْأَجَلَيْنِ قَضَيْتُ فَلاَ عُدْوَانَ عَلَيَّ وَاللَّهُ عَلَى مَا نَقُولُ وَكِيلٌ (۲۸))

اشاره به مقاطع سه گانه حیات حضرت موسی(علیه السّلام)

این بخش پایانی مقطع سوم سیره و زندگی وجود مبارک موسای کلیم(سلام الله علیه) است بخش اوّلش مربوط به دوران کودکی و شیرخوارگی بود که گذشت, بخش دوم مربوط به جوانی بود که آن دو حادثه پیش آمد, سوم حرکت ایشان و مهاجرت ایشان از مصر به طرف مدین بود که وارد مدین شد و دختران آن پیرمرد را دید. در جریان مقطع دوم ظاهراً آن ضمیر به آن قبطی برمی گردد نه به اسرائیلی آن قبطی گفت که (أَتُرِيدُ أَنْ تَقْتُلَنِي كَمَا قَتَلْتَ نَفْسَاً بِالْأَمْسِ) (۱) برای اینکه وقتی کسی از آل فرعون از قبطی ها کشته بشود فوراً گزارش می رسد به همان دلیل که (إِنَّ الْمَلَأَ يَأْتَمِرُونَ بِكَ لِيَقْتُلُوكَ) (۲) معلوم می شود که فوراً گزارش رسید شورای تأمین تشکیل شد و قصد کردند که موسی(علیه السلام) را شهید کنند نمی شود گفت که آن قبطی از کجا فهمید.

۱- (۱) . سوره قصص، آیه ۱۹.

۲- (۲) . سوره قصص، آیه ۲۰.

گفتگوی حضرت موسی و دختران چوپان

اما حالا وقتی که وارد مدین شد به بچه های آن پیرمرد که حالا ظاهراً شعیب(سلام الله علیه) بود فرمود: (مَا خَطْبُكُمَا) یعنی شما یک مشکل جدّی دارید خَطْب آن کار مهم را می گویند هر سخنرانی را نمی گویند خطبه آن سخنرانی که مطالب مُعظَم در آن هست آن را می گویند خطبه خطیب جمعه چنین گفت یعنی مطالب مهمی را در نماز جمعه بیان کرد اگر یک امر عادی باشد و سهل باشد نمی گویند خطب کار مهم و مشکل را می گویند خطب. فرمود: (مَا خَطْبُكُمَا) مشکل جدّی شما چیست که در این گرما اینجا ایستادید چون از (ثُمَّ تَوَلَّى إِلَى الظِّلِّ) معلوم می شود هوا گرم بود (قَالَتَا لاَ نَسْقِي حَتَّى يُصْدِرَ الرِّعَاءُ) (۱) مشکل ما این است پدر پیری داریم ما مسئول این دام ها هستیم این دام ها را باید بپرورانیم آبشان بدهیم و مانند آن و اینها هم نامحرم اند و نمی توانیم با آنها در کنار این چاه یکجا به سر ببریم این مشکل ماست و کار جدّی ماست وجود مبارک موسای کلیم آمده این گوسفندها را سیراب کرده و رفته در سایه ای و خواسته ای با ذات اقدس الهی در میان گذاشت

که من نیازمند به مسائل مالی ام البته «خیر» در قرآن کریم بر مال حلال هم اطلاق شده است (۲) بر اصل مال هم اطلاق شده است (إِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ). (۳)

دلیل حمایت حضرت موسی(علیه السّلام) از دختران چوپان

ص: ۹۵

۱- (۳) . سوره قصص، آیه ۲۳.

۲- (۴) . سوره هود, آیه ۸۶.

۳- (۵) . سوره عادیات، آیه ۸.

پرسش:...

پاسخ: چون کسی که متعهّد است حامی مظلوم باشد خود را مسئول می داند اگر گفت: (رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيراً لِّلْمُجْرِمِينَ) (۱) اگر کسی ببیند مظلومی, محرومی یک گوشه افتاده است و این به حمایت او برنخیزد همان روایتی را که مرحوم کلینی در جلد هشت کافی از وجود مبارک امام صادق(سلام الله علیه) نقل کرد که عیسای مسیح(سلام الله علیه) فرمود: «إِنَّ التَّارِكَ شِفَاءَ الْمَجْرُوحِ مِنْ جُرْحِهِ شَرِيكٌ لِجَارِحِهِ» (۲) همین است اگر کسی مظلومی را ببیند و به داد او نرسد و او را کمک نکند این شریک جرم آن جارح و ظالم است حالا اینجا سخن از ظلم نبود سخن از یک محرومیّت و استضعاف بود وجود مبارک موسای کلیم آن تعهّد را با خدای سبحان داشت که (رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيراً لِّلْمُجْرِمِينَ) کسی که در کنار سفره احسان الهی نشسته است خود را مسئول می بیند حالا این سه, چهارتا مشکل داشت این مشکلات یکی پس از دیگری حل شد و برخی هم دارد حل می شود عرض کرد: (رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ) خب.

دو پاداش برای حضرت موسی(علیه السّلام)

در چنین وضعی که به سایه درختی یا سایه جایی پناهنده شد (فَجاءَتْهُ إِحْدَاهُمَا) یکی از این دو دختران آن پیرمرد حالا شاید شعیب(سلام الله علیه) بود از منزل برگشتند گفتند پدرم می خواهد اجرت کار شما را بدهد یک مطلب مربوط به اجرت آب دادن است، یک مطلب مربوط به عقد اجاره هشت یا ده ساله است اینها کاملاً از هم جدا هستند یک درآمد موقّتی است مربوط به این کار، یک درآمد سالانه است مربوط به آن اجاره هشت سال یا ده ساله (فَجاءَتْهُ إِحْدَاهُمَا تَمْشِي عَلَى اسْتِحْيَاءٍ قَالَتْ إِنَّ أَبِي يَدْعُوكَ لِيَجْزِيَكَ أَجْرَ مَا سَقَيْتَ لَنَا) که این مربوط به آن اجاره هشت یا ده ساله نیست این اجرت این کار موقّت است فوراً دعای موسای کلیم مستجاب شد عرض کرد: (رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ) طولی نکشید که آن دختر از راه رسیده گفت بیا اجرت را بگیر این استجابت دعاست سریعاً در یک شهر غربت.

۱- (۶) . سوره قصص، آیه ۱۷.

۲- (۷) . الکافی، ج ۸، ص ۳۴۵.

تأکید همه انبیا و ادیان الهی بر حیا

(فَجاءَتْهُ إِحْدَاهُمَا تَمْشِی عَلَی اسْتِحْیَاءٍ) خب این حیا اختصاصی به شریعت حضرت خاتم(صلّی الله علیه و آله و سلّم) ندارد در دین موسی این طور بود در دین عیسی این طور بود در دین ابراهیم خلیل این طور بود اصولاً ـ انبیا این حیا و عفّت را آوردند می بینید مسیحیت الآن با این وضع عریان و نیمه عریان دارد به سر می برد با اینکه وجود مبارک مریم(سلام الله علیها) گفت: (یَا لَیْتَنِی مِتُّ قَبْلَ هذَا وَکُنتُ نَسْیاً مَنْسِیّاً) (۱) ــ خب این منطق مسیحیّت اصیل است ــ ای کاش من قبلاً می مردم و از خاطره تاریخ رخت برمی بستم و این حرف ها را نمی شنیدم اما الآن معاشرت آزاد و مباشرت آزاد برای آنها یک تمدن است قبلاً هم به عرضتان رسید که مشکل مسیحیّت این است که امام ندارند الآن مشکل مسیحیّت نداشتن امام است همین! دین, مکتب, حرف وجود مبارک مسیح همان حرف انبیای قبلی و بعدی است.

اجابت شدن دعاهای حضرت موسی(علیه السّلام)

(قَالَتْ إِنَّ أَبِی یَدْعُوکَ لِیَجْزِیَکَ أَجْرَ مَا سَقَیْتَ لَنَا) این کار مربوط به اجاره هشت سال یا نه ساله نیست (فَلَمَّا جَاءَهُ) وجود مبارک موسای کلیم آمده نزد این پدر پیر حالا یا شعیب(سلام الله علیه) بود یا دیگری مرحوم شیخ طوسی در تبیان وجوهی که نقل کرد یکی از آن اقوال و وجوه این است که حضرت شعیب(سلام الله علیه) قبلاً رحلت کرده بود برخی ها می گویند این پیرمرد همان حضرت شعیب(سلام الله علیه) است (۲) فرمود: (فَلَمَّا جَاءَهُ وَقَصَّ عَلَیْهِ الْقَصَصَ) قَصص قبلاً ـ هم بحثش گذشت که مفرد است (أَحْسَنَ الْقَصَصِ) (۳) همین است (إِنَّ هذَا لَهُوَ الْقَصَصُ الْحَقُّ) (۴) همین است قَصص است و مفرد است یعنی اصل داستان, داستان را وجود مبارک موسای کلیم برای این پیرمرد بیان کرد آن پیرمرد فرمود همه مشکلاتت حل شد و تمام خواسته هایت برآورده شد از اینکه گفتی: (رَبِّ نَجِّنِی مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِینَ) که آیه ۲۱ بود (لاَ تَخَفْ نَجَوْتَ مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِینَ) برای اینکه اینجا حوزه اقتدار فرعون نیست یک مملکت جدا و مستقلی است اصلاً در تحت نفوذ آل فرعون نیست اینجا سلطنت ندارد شما از خدا خواستید گفتی: (رَبِّ نَجِّنِی مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِینَ), (لاَ تَخَفْ نَجَوْتَ مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِینَ) این یکی, و گفتی: (رَبِّ إِنِّی لِمَا أَنزَلْتَ إِلَیَّ مِنْ خَیْرٍ فَقِیرٌ) این هم اجاره نقدت که به فرزندانم کمک کردی حالا یک درآمد مستمرّی هم برای شما ما در نظر گرفتیم هم تشکیل خانواده بده و هم اینکه یک درآمد مستمر داشته باشی دو پیشنهاد هست آنجایی که وجود مبارک موسای کلیم می خواست از مصر به طرف مدین مهاجرت کند گفت: (عَسَی رَبِّی أَن یَهْدِیَنِی سَوَاءَ السَّبِیلِ) (۵) آن دعا هم که مستجاب شد بالأخره راه را گُم نکرده از مصر به شرق مصر رفته بالأخره در کمال سلامت به این منطقه رسیده پس اگر عرض کرد: (رَبِّ نَجِّنِی مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِینَ) این دعا مستجاب شد, اگر گفت: (عَسَی رَبِّی أَن یَهْدِیَنِی سَوَاءَ السَّبِیلِ) این هدایت هم حاصل شد اگر گفت: (رَبِّ إِنِّی لِمَا أَنزَلْتَ إِلَیَّ مِنْ خَیْرٍ فَقِیرٌ) این دعا هم مستجاب شد حالا مانده تشکیل خانواده و درآمد مستمر, وجود مبارک شعیب اگر این پیرمرد آن حضرت باشد فرمود شما می توانید با یکی از فرزندانم ازدواج کنی و هشت سال یا ده سال اجیر ما باشی.

۱- (۸) . سوره مریم، آیه ۲۳.

۲- (۹) . التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۸، ص ۱۴۳.

۳- (۱۰) . سوره□ یوسف، آیه□ ۳.

۴- (۱۱) . سوره□ آل عمران، آیه□ ۶۲.

۵- (۱۲) . سوره□ قصص، آیه□ ۲۲.

(قَالَتْ إِحْدَاهُمَا يَا أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ إِنَّ خَيْرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ) یکی از این دو دختر به آن پدر پیر پیشنهاد دادند که این را برای حفظ رمه ما یا تأمین شئون زندگی ما اجیر بکن برای اینکه بهترین اجیر آن است که هم در کار خودش درایت و مدیریت داشته باشد هم از امانت و طهارت برخوردار باشد ما رفتار او را, گفتار او را آزمودیم او پاک است مدیریت هم که دارد و قدرت هم دارد (قَالَتْ إِحْدَاهُمَا يَا أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ إِنَّ خَيْرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ) همان طوری که در جریان یوسف(سلام الله علیه) گذشت (اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ) (۱) و در جریان طالوت هم مشابه این گذشت در سوره مبارکه «بقره» وقتی که طالوت به زعامت مبعوث شد و ذات اقدس الهی او را به عنوان زعیم مبعوث کرد آیه ۲۴۷ سوره «بقره» این بود که پیامبر آن عصر به مردم آن عصر فرمود: (إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكاً قَالُوا أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ) در مسائل نظامی هم اگر مطرح است فرماندهی که هم درایت و مدیریت نظامی دارد هم توانمند اجراست خب اینها سه نمونه است در اسلام و در قرآن کریم یکی مربوط به صدارت و وزارت است یکی مربوط به مسئله جنگ و امور نظامی است یکی هم مربوط به مسائل اجرایی است در جریان حضرت موسی کارهای اجرایی و کارهای عادی است, در جریان حضرت یوسف آن صدارت و وزارت است در جریان طالوت راجع به فرماندهی جنگ است

ص: ۹۸

۱- (۱۳) . سوره یوسف، آیه ۵۵.

گفتگوی قبل از عقد پدر دختران چوپان با حضرت موسی(علیه السلام)

در این قسمت وجود مبارک شعیب ـ بنا بر اینکه آن پیرمرد شعیب باشد ـ بعد از پذیرش پیشنهاد دخترش که گفت: (يَا أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ إِنَّ خَيْرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ) فرمود: (إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أُنكِحَكَ إِحْدَى ابْنَتَيَّ هَاتَيْنِ) پیشنهاد از طرف آن پیرمرد بود نه از طرف حضرت موسی(سلام الله علیه) گفت من می خواهم یکی از این دو دختر را به عقد شما در بیاورم این گفتگوست عقد نیست تا گفته بشود که این با ابهام سازگار نیست این مقاوله قبل العقد است لذا از چند جهت با ابهام همراه است یکی معلوم نیست که کدام یک از این دو دختر باشد در حالی که در عقد باید زوجه مشخص باشد, یکی اینکه مهریه باید معین باشد در مهرالمسمّی اینجا مشخص نیست که مهرالمسمّی اجاره هشت ساله است یا اجاره ده ساله اینها گفتگوهای قبل العقد است که حین العقد مشخص بشود.

چون مقاوله قبل العقد است این ابهام ها ضرر ندارد.

وجه تسمیه سال به «حِجّه»

بعد فرمود هشت حِجّه در روایاتی که ذیل این آیه است ملاحظه فرمودید از وجود مبارک امام(سلام الله علیه) سؤال کردند که آیا قبل از اسلام مکه می رفتند یا نه؟ فرمود حج چیز رایجی بود و به همین آیه استدلال کردند چون هر سال یک بار مکه می رفتند به جای اینکه بگویند هشت سال می گفتند هشت حِجّه, حِجّه یعنی یک بار حج رفتن, چون سالی یک بار حج می روند اگر گفتند هشت حِجج یعنی هشت سال اگر گفتند ده حِجج یعنی ده سال این استدلال وجود مبارک حضرت است. (1) فرمود: (عَلَى أَن تَأْجُرَنِي ثَمَانِيَ حِجَجٍ) هشت حجّه یعنی هشت سالی که هر سال یک بار حج می شود (فَإِنْ أَتْمَمْتَ عَشْراً) اگر این هشت سال به ده سال رسید این از طرف شماست از طرف ما هم مانعی نیست می خواهد ده ساله باشد عیب ندارد اینها گفتگوهای قبل العقد است.

۱- (۱۴) . تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۶۰; تفسیر کنز الدقائق، ج ۱۰، ص ۶۰

سخنان پدر دختران چوپان با حضرت موسی(علیه السّلام)

(فَإِنْ اتْمَمْتَ عَشْراً فَمِنْ عِندِكَ) بعد هم فرمود ما نه کارِ سخت از شما می خواهیم نه یک مستأجر سخت گیریم که موجر را در زحمت بیندازیم اگر اجاره به عین تعلّق بگیرد این شخصی که خانه ندارد می شود مستأجر آ ن مالك خانه می شود موجر اگر محور اجاره, کار باشد آن صاحب کار می شود مستأجر این کارگر می شود موجر این کارگر خودش را اجاره می دهد در برابر اجرتی می گیرد آن صاحب کار که این شخص را اجیر کرده می شود مستأجر این شخص می شود موجر. وجود مبارك شعیب(سلام الله علیه) بنا بر اینکه این پیرمرد شعیب باشد فرمود سه مسئله را من باید در میان بگذارم نه کار ما کار سخت است (یك) نه خود ما سختگیریم (دو) سوم اینکه ما نمی گوییم صالح واقعی هستیم, صَلاح واقعی را البته داشت, شما امیدواریم در این برخورد چند ساله احساس کنی که ما جزء صالحینیم (سَتَجِدُنِي إِن شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ) که تو می فهمی من انسان صالحم خب با اینکه فی نفسه «کان من الصالحین» اما عمده آن است که این اجیر در نحوه برخورد با صاحب کار صلاح او را احراز کند این سه مطلب را وجود مبارك شعیب با او در میان گذاشت فرمود: (وَمَا أُرِيدُ أَنْ أَشُقَّ عَلَيْكَ) فی أمرین نه اصلِ کار شاقّ است نه ما کارفرمای سختگیری هستیم هیچ کدام و برخورد ما هم برخورد صالحانه است.

پرسش: گوسفندان را به چرا بردن کار سختی است.

پاسخ: خب فرق می کند یك وقت است که کمك می گیرد یك وقت است که غذای خوب می دهد یك وقت اصرار می کند که شما باید راه دور ببری که پر علف باشد, تا چه اندازه باشد.

اهمیت کار و نهی از مزدوری در اسلام

مستحضرید که کار در اسلام از پربرکت ترین امور است افرادی که حضور پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) مشرّف می شدند معرفی می کردند که فلان شخص کارش این است فلان شخص کارش این است اگر نوبت به کسی می رسید بیکار بود از چشمان حضرت میافتاد دیگر حضرت با احترام او را نگاه نمی کرد البته در صورتی که کار داشته باشد و کار نکند پس اصلِ کار, فضیلت است روایات فراوانی است دوم اینکه آن قصّه معروف که وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) دست کارگر را بوسید [(۱)] آن هم نشانه عظمت کار و کارگری است.

کاری که محترم است آن است که هر کسی برای خودش کار بکند نه مزدوری شما در کتاب اجاره بارها به عرضتان رسید این کتاب اجاره را ملاحظه بفرمایید روایاتی که مرحوم صاحب وسائل یا سایر محدّثان در مبحث اجاره نقل کردند غالباً این روایات را آوردند که مزدوری یعنی مزدوری, مزدوری مکروه است بلکه نه اینکه مکروه باشد مَنهی است این نهی را فقها حمل بر کراهت کردند جمعاً بین الأدلّه ظاهر نهی, خیلی تند و تیز است که آدم برای دیگری کار کند خب این می شود کرامت جامعه انسانی اگر ﴿لَقَدْ کَرَّمْنَا بَنِی آدَمَ﴾ [(۲)] است اینکه با مزدوری سازگار نیست حتماً یعنی حتماً وگرنه این درس نیست حتماً این روایات باب اجاره وسائل را می خوانید شما که به لطف الهی امکانات را دارید چند روایت هست ظاهر روایات چیست چرا فقها جمع کردند و حمل بر کراهت کردند گفتند این نهی تنزیهی است مشخص بشود تا ما بدانیم که در مملکت کار باید باشد (یک) مزدوری نباشد (دو) یعنی هر کسی برای خودش کار بکند این می شود کرامت جامعه.

۱- (۱۵) . اسد الغابه، ج۲، ص۱۸۵; الاصابه, ج۳, ص۷۲.

۲- (۱۶) . سوره اسرا، آیه ۷۰.

ضرورت حفظ کرامت انسان

اینکه ما بی صبرانه منتظر ظهور آن حضرتیم برای اینکه جامعه را با کرامت اداره می کند خب اگر کسی مزدور دیگری باشد به دیگری نگاه می کند آن نان دیگر نان کریمانه نیست خدا نمی خواهد جامعه با اطعام اداره بشود شما الآ ن مهمان نزدتان آمد شما این را اطعام می کنید یا اکرام می کنید؟ یک مختصر غذا می دهید دستش یک میوه می دهید دستش یا بالأخره یک ظرف میوه می آورید مگر او چقدر میوه می خورد چقدر غذا می خورد شما با اکرام از او پذیرایی می کنید نه با اطعام خدای سبحان هرگز نمی خواهد امّت اسلامی اطعام بشود یعنی شکمشان سیر بشود اگر فرمود: (لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ) می خواهد جامعه را با اکرام اداره کند با آبرومندی اداره کند اگر این روایات را ببینید آن وقت برای شما روشن می شود که چرا مزدوری در اسلام مکروه است حالا آنها که فتوا به حرمت دادند باید جواب بگویند ولی بالأخره ظاهر نهی خیلی تند و تیز است ما آبرویمان و حیثیتمان در اختیار خودمان نیست که هر کاری را انجام بدهید حالا مجبوریم مطلب دیگر است اداره جامعه اسلامی باید با کرامت باشد با اکرام باشد نه با اطعام.

جواز تسخیر متقابل

پرسش: در سوره‌ی «زخرف» فرمود: (لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُم بَعْضاً سُخْرِيّاً) (۱) ؟

پاسخ: آن تسخیر متقابل است تسخیر متقابل جایز است کارگری است در خیابان ایستاده طبیبی است از سفر برگشته این ساکش را چمدانش را جابه جا می کند پس فردا که این کارگر مریض شد آن طبیب هم لباس محترم پزشکی را می پوشد و او را درمان می کند این یک تسخیر متقابل است این تسخیر متقابل را سوره‌ی «زخرف» امضا کرده (لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُم بَعْضاً سُخْرِيّاً) نه «سِخریا» باید یکدیگر را تسخیر کنید جامعه هم با همین دارد سامان می پذیرد خب آن طبیب که از سفر برگشته اینکه نمی تواند بار خودش را جابه جا کند کارگری می خواهد این کارگر هم وقتی بیمار شد کسی نمی تواند آزمایش بکند آن طبیب آزمایش می کند جامعه با این دارد اداره می شود.

۱- (۱۷) . سوره‌ی زخرف، آیه‌ی ۳۲.

عقلانیت جامعه پس از ظهور ولیّ عصر(ارواحنا فداه)

غرض این است که جامعه با کرامت باید اداره بشود ما واقعاً متحیّریم که وجود مبارک حضرت ظهور کرده چگونه جهان را اداره می کند یقیناً با کشتار فراوان نیست در روایات دارد که وقتی حضرت ظهور می کند «وَضَعَ الله یَدَهُ عَلَی رُءُوسِ الْعِبَادِ فَجَمَعَ بِهَا عُقُولَهُمْ وَ کَمَلَتْ بِهِ أَحْلَامُهُمْ» (۱) عقل مردم بالا می آید این واقعاً از هر شقّ القمری حیرت انگیزتر است, الآن اگر این هفت میلیارد عاقل باشند و حضرت ۳۱۳ شاگرد هم مثل امام داشته باشد به خوبی اداره می کند اگر جامعه عاقل بود مردم عاقل بودند اداره افراد عاقل سخت نیست اما تمام حیرت ما در این است که حضرت چگونه مردم را عاقل می کند این عظمت او, جلال او, شکوه او چگونه است خدا می داند!

تأکید اسلام بر کرامت انسان

یک وقت است آدم می گوید ما در فشاریم خدا این استکبار و صهیونیسم را به عذاب الیم گرفتار بکند مخذول و منکوب بکند جلوی پیشرفت ما را گرفتند خب این عذری است مقبول اما یک وقت می خواهد نظام اسلامی را معرفی بکند نظام اسلامی با اطعام اداره نمی شود با اکرام اداره می شود «الاسلام ما هو؟ النظام الاسلامی ما هو؟» این یک جواب دارد یک وقت است که خب خدا اینها را به عذاب الیم گرفتار کند راه ها را بسته اند آن یک راه دیگر دارد اما اصلِ اسلام با اکرام همراه است آن وقت اشخاص هم باید بدانند که فروتنی غیر از فرومایگی است همه ما موظفیم فروتن باشیم متواضع باشیم اما موظف هستیم که خود را مزدور دیگری نکنیم به درایت و مدیریت برسیم که خودمان, خودمان را تأمین کنیم.

ص: ۱۰۳

۱- (۱۸) . الکافی, ج ۱, ص ۲۵.

پاسخ حضرت موسی(علیه السّلام)

موسای کلیم در پاسخ فرمود: (ذٰلِكَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ أَيَّمَا الْأَجَلَيْنِ قَضَيْتُ فَلَا عُدْوَانَ عَلَيَّ) بسیار خوب حالا یا ده سال یا هشت سال بعد تصمیم می گیریم عقد اجاره را می بندیم ولی اگر هشت سال شد شما دیگر توقّع نداشته باش اصرار بکنی که من دوسال دیگر بمانم یا اگر من پذیرفتم ده سال بمانم دیگر شما اعتراض نکنید که چرا بیش از هشت سال ماندید. هر کدام را پذیرفتم بعد دیگر کسی حقّ اعتراض ندارد اگر هشت سال عقد بستیم هشت سال و اگر ده سال بستیم ده سال (وَاللَّهُ عَلَى مَا نَقُولُ وَكِيلٌ) خدا را وکیل می گیریم که هم شاهد اوست هم حاکم اوست و هم مسئول اجرا اوست.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۲۹ تا ۳۲ سوره قصص ۹۱/۰۷/۱۵

.Your browser does not support the audio tag

(سَقَى لَهُمَا ثُمَّ تَوَلَّى إِلَى الظِّلِّ فَقَالَ رَبِّ إِنِّى لِمَا أَنزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ (۲۴) فَجاءَتْهُ إِحْدَاهُمَا تَمْشِى عَلَى اسْتِحْيَاءٍ قَالَتْ إِنَّ أَبِى يَدْعُوكَ لِيَجْزِيَكَ أَجْرَ مَا سَقَيْتَ لَنَا فَلَمَّا جَاءَهُ وَقَصَّ عَلَيْهِ الْقَصَصَ قَالَ لَا تَخَفْ نَجَوْتَ مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (۲۵) قَالَتْ إِحْدَاهُمَا يَا أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ إِنَّ خَيْرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ (۲۶) قَالَ إِنِّى أُرِيدُ أَنْ أُنكِحَكَ إِحْدَى ابْنَتَيَّ هَاتَيْنِ عَلَى أَن تَأْجُرَنِى ثَمَانِيَ حِجَجٍ فَإِنْ أَتْمَمْتَ عَشْراً فَمِنْ عِندِكَ وَمَا أُرِيدُ أَنْ أَشُقَّ عَلَيْكَ سَتَجِدُنِى إِن شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ (۲۷) قَالَ ذٰلِكَ بَيْنِى وَبَيْنَكَ أَيَّمَا الْأَجَلَيْنِ قَضَيْتُ فَلَا عُدْوَانَ عَلَيَّ وَاللَّهُ عَلَى مَا نَقُولُ وَكِيلٌ (۲۸))

اشاره به مقاطع سه گانه حیات حضرت موسی(علیه السّلام)

این بخش پایانی مقطع سوم سیره و زندگی وجود مبارک موسای کلیم(سلام الله علیه) است بخش اوّلش مربوط به دوران کودکی و شیرخوارگی بود که گذشت, بخش دوم مربوط به جوانی بود که آن دو حادثه پیش آمد, سوم حرکت ایشان و مهاجرت ایشان از مصر به طرف مدین بود که وارد مدین شد و دختران آن پیرمرد را دید. در جریان مقطع دوم ظاهراً آن ضمیر به آن قبطی برمی گردد نه به اسرائیلی آن قبطی گفت که (أَتُرِيدُ أَنْ تَقْتُلَنِى كَمَا قَتَلْتَ نَفْسَاً بِالْأَمْسِ) (۱) برای اینکه وقتی کسی از آل فرعون از قبطی ها کشته بشود فوراً گزارش می رسد به همان دلیل که (إِنَّ الْمَلَأَ يَأْتَمِرُونَ بِكَ لِيَقْتُلُوكَ) (۲) معلوم می شود که فوراً گزارش رسید شورای تأمین تشکیل شد و قصد کردند که موسی(علیه السلام) را شهید کنند نمی شود گفت که آن قبطی از کجا فهمید.

۱- (۱) . سوره قصص، آیه ۱۹.

۲- (۲) . سوره قصص، آیه ۲۰.

گفتگوی حضرت موسی و دختران چوپان

اما حالا وقتی که وارد مدین شد به بچه های آن پیرمرد که حالا ظاهراً شعیب(سلام الله علیه) بود فرمود: (مَا خَطْبُكُمَا) یعنی شما یک مشکل جدّی دارید خَطْب آن کار مهم را می گویند هر سخنرانی را نمی گویند خطبه آن سخنرانی که مطالب مُعظَم در آن هست آن را می گویند خطبه خطیب جمعه چنین گفت یعنی مطالب مهمی را در نماز جمعه بیان کرد اگر یک امر عادی باشد و سهل باشد نمی گویند خطب کار مهم و مشکل را می گویند خطب. فرمود: (مَا خَطْبُكُمَا) مشکل جدّی شما چیست که در این گرما اینجا ایستادید چون از (ثُمَّ تَوَلَّى إِلَى الظِّلِّ) معلوم می شود هوا گرم بود (قَالَتَا لَا نَسْقِي حَتَّى يُصْدِرَ الرِّعَاءُ) (۱) مشکل ما این است پدر پیری داریم ما مسئول این دام ها هستیم این دام ها را باید بپرورانیم آبشان بدهیم و مانند آن و اینها هم نامحرم اند و نمی توانیم با آنها در کنار این چاه یکجا به سر ببریم این مشکل ماست و کار جدّی ماست وجود مبارک موسای کلیم آمده این گوسفندها را سیراب کرده و رفته در سایه ای و خواسته ای با ذات اقدس الهی در میان گذاشت

که من نیازمنـد به مسائل مالی ام البته «خیر» در قرآن کریم بر مال حلال هم اطلاق شـده است (۲) بر اصل مال هم اطلاق شده است (إِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ). (۳)

دلیل حمایت حضرت موسی(علیه السّلام) از دختران چوپان

۱- (۳) . سوره قصص، آیه ۲۳.

۲- (۴) . سوره هود, آیه ۸۶.

۳- (۵) . سوره عادیات، آیه ۸.

پرسش:...

پاسخ: چون کسی که متعهّد است حامی مظلوم باشد خود را مسئول می داند اگر گفت: (رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيراً لِّلْمُجْرِمِينَ) (۱) اگر کسی ببیند مظلومی, محرومی یک گوشه افتاده است و این به حمایت او برنخیزد همان روایتی را که مرحوم کلینی در جلد هشت کافی از وجود مبارک امام صادق(سلام الله علیه) نقل کرد که عیسای مسیح(سلام الله علیه) فرمود: «إِنَّ التَّارِكَ شِفَاءَ الْمَجْرُوحِ مِنْ جُرْحِهِ شَرِيكٌ لِجَارِحِهِ» (۲) همین است اگر کسی مظلومی را ببیند و به داد او نرسد و او را کمک نکند این شریک جرم آن جارح و ظالم است حالا اینجا سخن از ظلم نبود سخن از یک محرومیّت و استضعاف بود وجود مبارک موسای کلیم آن تعهّد را با خدای سبحان داشت که (رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيراً لِّلْمُجْرِمِينَ) کسی که در کنار سفره احسان الهی نشسته است خود را مسئول می بیند حالا این سه, چهارتا مشکل داشت این مشکلات یکی پس از دیگری حل شد و برخی هم دارد حل می شود عرض کرد: (رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ) خب.

دو پاداش برای حضرت موسی(علیه السّلام)

در چنین وضعی که به سایه درختی یا سایه جایی پناهنده شد (فَجاءَتْهُ إِحْدَاهُمَا) یکی از این دو دختران آن پیرمرد حالا شاید شعیب(سلام الله علیه) بود از منزل برگشتند گفتند پدرم می خواهد اجرت کار شما را بدهد یک مطلب مربوط به اجرت آب دادن است، یک مطلب مربوط به عقد اجاره هشت یا ده ساله است اینها کاملاً از هم جدا هستند یک درآمد موقّتی است مربوط به این کار، یک درآمد سالانه است مربوط به آن اجاره هشت سال یا ده ساله (فَجاءَتْهُ إِحْدَاهُمَا تَمْشِي عَلَى اسْتِحْيَاءٍ قَالَتْ إِنَّ أَبِي يَدْعُوكَ لِيَجْزِيَكَ أَجْرَ مَا سَقَيْتَ لَنَا) که این مربوط به آن اجاره هشت یا ده ساله نیست این اجرت این کار موقّت است فوراً دعای موسای کلیم مستجاب شد عرض کرد: (رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ) طولی نکشید که آن دختر از راه رسیده گفت بیا اجرت را بگیر این استجابت دعاست سریعاً در یک شهر غربت.

۱- (۶) . سوره قصص، آیه ۱۷.

۲- (۷) . الکافی، ج ۸، ص ۳۴۵.

تأکید همه انبیا و ادیان الهی بر حیا

(فَجاءَتْهُ إِحْدَاهُمَا تَمْشِي عَلَى اسْتِحْيَاءٍ) خب این حیا اختصاصی به شریعت حضرت خاتم(صلّی الله علیه و آله و سلّم) ندارد در دین موسی این طور بود در دین عیسی این طور بود در دین ابراهیم خلیل این طور بود اصولاً ـ انبیا این حیا و عفّت را آوردند می بینید مسیحیت الآن با این وضع عریان و نیمه عریان دارد به سر می برد با اینکه وجود مبارک مریم(سلام الله علیها) گفت: (یَا لَیْتَنِی مِتُّ قَبْلَ هذَا وَکُنتُ نَسْیاً مَنْسِیّاً) (۱) ــ خب این منطق مسیحیّت اصیل است ــ ای کاش من قبلاً می مردم و از خاطره تاریخ رخت برمی بستم و این حرف ها را نمی شنیدم اما الآن معاشرت آزاد و مباشرت آزاد برای آنها یک تمدن است قبلاً هم به عرضتان رسید که مشکل مسیحیّت این است که امام ندارند الآن مشکل مسیحیّت نداشتن امام است همین! دین, مکتب, حرف وجود مبارک مسیح همان حرف انبیای قبلی و بعدی است.

اجابت شدن دعاهای حضرت موسی(علیه السّلام)

(قَالَتْ إِنَّ أَبِی یَدْعُوکَ لِیَجْزِیَکَ أَجْرَ مَا سَقَیْتَ لَنَا) این کار مربوط به اجاره هشت سال یا نه ساله نیست (فَلَمَّا جَاءَهُ) وجود مبارک موسای کلیم آمده نزد این پدر پیر حالا یا شعیب(سلام الله علیه) بود یا دیگری مرحوم شیخ طوسی در تبیان وجوهی که نقل کرد یکی از آن اقوال و وجوه این است که حضرت شعیب(سلام الله علیه) قبلاً رحلت کرده بود برخی ها می گویند این پیرمرد همان حضرت شعیب(سلام الله علیه) است (۲) فرمود: (فَلَمَّا جَاءَهُ وَقَصَّ عَلَیْهِ الْقَصَصَ) قَصص قبلاً ـ هم بحثش گذشت که مفرد است (أَحْسَنَ الْقَصَصِ) (۳) همین است (إِنَّ هذَا لَهُوَ الْقَصَصُ الْحَقُّ) (۴) همین است قَصص است و مفرد است یعنی اصل داستان, داستان را وجود مبارک موسای کلیم برای این پیرمرد بیان کرد آن پیرمرد فرمود همه مشکلاتت حل شد و تمام خواسته هایت برآورده شد از اینکه گفتی: (رَبِّ نَجِّنِی مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِینَ) که آیه ۲۱ بود (لاَ تَخَفْ نَجَوْتَ مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِینَ) برای اینکه اینجا حوزه اقتدار فرعون نیست یک مملکت جدا و مستقلی است اصلاً در تحت نفوذ آل فرعون نیست اینجا سلطنت ندارد شما از خدا خواستید گفتی: (رَبِّ نَجِّنِی مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِینَ), (لاَ تَخَفْ نَجَوْتَ مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِینَ) این یکی, و گفتی: (رَبِّ إِنِّی لِمَا أَنزَلْتَ إِلَیَّ مِنْ خَیْرٍ فَقِیرٌ) این هم اجاره نقدت که به فرزندانم کمک کردی حالا یک درآمد مستمرّی هم برای شما ما در نظر گرفتیم هم تشکیل خانواده بده و هم اینکه یک درآمد مستمر داشته باشی دو پیشنهاد هست آنجایی که وجود مبارک موسای کلیم می خواست از مصر به طرف مدین مهاجرت کند گفت: (عَسَی رَبِّی أَن یَهْدِیَنِی سَوَاءَ السَّبِیلِ) (۵) آن دعا هم که مستجاب شد بالأخره راه را گُم نکرده از مصر به شرق مصر رفته بالأخره در کمال سلامت به این منطقه رسیده پس اگر عرض کرد: (رَبِّ نَجِّنِی مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِینَ) این دعا مستجاب شد, اگر گفت: (عَسَی رَبِّی أَن یَهْدِیَنِی سَوَاءَ السَّبِیلِ) این هدایت هم حاصل شد اگر گفت: (رَبِّ إِنِّی لِمَا أَنزَلْتَ إِلَیَّ مِنْ خَیْرٍ فَقِیرٌ) این دعا هم مستجاب شد حالا مانده تشکیل خانواده و درآمد مستمر, وجود مبارک شعیب اگر این پیرمرد آن حضرت باشد فرمود شما می توانید با یکی از فرزندانم ازدواج کنی و هشت سال یا ده سال اجیر ما باشی.

۱- (۸) . سوره مریم، آیه ۲۳.

۲- (۹) . التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۸، ص ۱۴۳.

۳- (۱۰) . سوره یوسف، آیه ۳.

۴- (۱۱) . سوره آل عمران، آیه ۶۲.

۵- (۱۲) . سوره قصص، آیه ۲۲.

(قَالَتْ إِحْدَاهُمَا يَا أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ إِنَّ خَيْرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ) یکی از این دو دختر به آن پدر پیر پیشنهاد دادند که این را برای حفظ رمه ما یا تأمین شئون زندگی ما اجیر بکن برای اینکه بهترین اجیر آن است که هم در کار خودش درایت و مدیریت داشته باشد هم از امانت و طهارت برخوردار باشد ما رفتار او را, گفتار او را آزمودیم او پاک است مدیریت هم که دارد و قدرت هم دارد (قَالَتْ إِحْدَاهُمَا يَا أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ إِنَّ خَيْرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ) همان طوری که در جریان یوسف(سلام الله علیه) گذشت (اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ) (۱) و در جریان طالوت هم مشابه این گذشت در سوره مبارکه «بقره» وقتی که طالوت به زعامت مبعوث شد و ذات اقدس الهی او را به عنوان زعیم مبعوث کرد آیه ۲۴۷ سوره «بقره» این بود که پیامبر آن عصر به مردم آن عصر فرمود: (إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكاً قَالُوا أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ) در مسائل نظامی هم اگر مطرح است فرماندهی که هم درایت و مدیریت نظامی دارد هم توانمند اجراست خب اینها سه نمونه است در اسلام و در قرآن کریم یکی مربوط به صدارت و وزارت است یکی مربوط به مسئله جنگ و امور نظامی است یکی هم مربوط به مسائل اجرایی است در جریان حضرت موسی کارهای اجرایی و کارهای عادی است, در جریان حضرت یوسف آن صدارت و وزارت است در جریان طالوت راجع به فرماندهی جنگ است

۱- (۱۳) . سوره یوسف، آیه ۵۵.

گفتگوی قبل از عقد پدر دختران چوپان با حضرت موسی(علیه السلام)

در این قسمت وجود مبارک شعیب ـ بنا بر اینکه آن پیرمرد شعیب باشد ـ بعد از پذیرش پیشنهاد دخترش که گفت: (یَا أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ إِنَّ خَیْرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِیُّ الْأَمِینُ) فرمود: (إِنِّی أُرِیدُ أَنْ أُنکِحَکَ إِحْدَی ابْنَتَیَّ هَاتَیْنِ) پیشنهاد از طرف آن پیرمرد بود نه از طرف حضرت موسی(سلام الله علیه) گفت من می خواهم یکی از این دو دختر را به عقد شما در بیاورم این گفتگوست عقد نیست تا گفته بشود که این با ابهام سازگار نیست این مقاوله قبل العقد است لذا از چند جهت با ابهام همراه است یکی معلوم نیست که کدام یک از این دو دختر باشد در حالی که در عقد باید زوجه مشخص باشد, یکی اینکه مهریه باید معین باشد در مهرالمسمّی اینجا مشخص نیست که مهرالمسمّی اجاره هشت ساله است یا اجاره ده ساله اینها گفتگوهای قبل العقد است که حین العقد مشخص بشود.

چون مقاوله قبل العقد است این ابهام ها ضرر ندارد.

وجه تسمیه سال به «حِجّه»

بعد فرمود هشت حِجّه در روایاتی که ذیل این آیه است ملاحظه فرمودید از وجود مبارک امام(سلام الله علیه) سؤال کردند که آیا قبل از اسلام مکه می رفتند یا نه؟ فرمود حج چیز رایجی بود و به همین آیه استدلال کردند چون هر سال یک بار مکه می رفتند به جای اینکه بگویند هشت سال می گفتند هشت حِجّه, حِجّه یعنی یک بار حج رفتن, چون سالی یک بار حج می روند اگر گفتند هشت حِجج یعنی هشت سال اگر گفتند ده حِجج یعنی ده سال این استدلال وجود مبارک حضرت است. (1) فرمود: (عَلَی أَن تَأْجُرَنِی ثَمَانِیَ حِجَجٍ) هشت حجّه یعنی هشت سالی که هر سال یک بار حج می شود (فَإِنْ اتْمَمْتَ عَشْراً) اگر این هشت سال به ده سال رسید این از طرف شماست از طرف ما هم مانعی نیست می خواهد ده ساله باشد عیب ندارد اینها گفتگوهای قبل العقد است.

۱- (۱۴) . تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۶۰; تفسیر کنز الدقائق، ج ۱۰، ص ۶۰

سخنان پدر دختران چوپان با حضرت موسی(علیه السّلام)

(فَإِنْ اَتْمَمْتَ عَشْراً فَمِنْ عِندِکَ) بعد هم فرمود ما نه کارِ سخت از شما می خواهیم نه یک مستأجر سخت گیریم که موجر را در زحمت بیندازیم اگر اجاره به عین تعلّق بگیرد این شخصی که خانه ندارد می شود مستأجر آ ن مالك خانه می شود موجر اگر محور اجاره, کار باشد آن صاحب کار می شود مستأجر این کارگر می شود موجر این کارگر خودش را اجاره می دهد در برابر اجرتی می گیرد آن صاحب کار که این شخص را اجیر کرده می شود مستأجر این شخص می شود موجر. وجود مبارك شعیب(سلام الله علیه) بنا بر اینکه این پیرمرد شعیب باشد فرمود سه مسئله را من باید در میان بگذارم نه کار ما کار سخت است (یك) نه خود ما سختگیریم (دو) سوم اینکه ما نمی گوییم صالح واقعی هستیم, صَلاح واقعی را البته داشت, شما امیدواریم در این برخورد چند ساله احساس کنی که ما جزء صالحینیم (سَتَجِدُنِی إِن شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّالِحِینَ) که تو می فهمی من انسان صالحم خب با اینکه فی نفسه «کان من الصالحین» اما عمده آن است که این اجیر در نحوه برخورد با صاحب کار صلاح او را احراز کند این سه مطلب را وجود مبارك شعیب با او در میان گذاشت فرمود: (وَمَا أُرِیدُ أَنْ أَشُقَّ عَلَیْکَ) فی أمرین نه اصلِ کار شاقّ است نه ما کارفرمای سختگیری هستیم هیچ کدام و برخورد ما هم برخورد صالحانه است.

پرسش: گوسفندان را به چرا بردن کار سختی است.

پاسخ: خب فرق می کند یك وقت است که کمك می گیرد یك وقت است که غذای خوب می دهد یك وقت اصرار می کند که شما باید راه دور ببری که پر علف باشد, تا چه اندازه باشد.

ص: ۱۱۰

اهمیت کار و نهی از مزدوری در اسلام

مستحضرید که کار در اسلام از پربرکت ترین امور است افرادی که حضور پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) مشرّف می شدند معرفی می کردند که فلان شخص کارش این است فلان شخص کارش این است اگر نوبت به کسی می رسید بیکار بود از چشمان حضرت میافتاد دیگر حضرت با احترام او را نگاه نمی کرد البته در صورتی که کار داشته باشد و کار نکند پس اصلِ کار, فضیلت است روایات فراوانی است دوم اینکه آن قصّه معروف که وجود مبارك پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) دست کارگر را بوسید (۱) آن هم نشانه عظمت کار و کارگری است.

کاری که محترم است آن است که هر کسی برای خودش کار بکند نه مزدوری شما در کتاب اجاره بارها به عرضتان رسید این کتاب اجاره را ملاحظه بفرمایید روایاتی که مرحوم صاحب وسائل یا سایر محدّثان در مبحث اجاره نقل کردند غالباً این روایات را آوردند که مزدوری یعنی مزدوری, مزدوری مکروه است بلکه نه اینکه مکروه باشد مَنهی است این نهی را فقها حمل بر کراهت کردند جمعاً بین الأدلّه ظاهر نهی, خیلی تند و تیز است که آدم برای دیگری کار کند خب این می شود کرامت جامعه انسانی اگر (لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ) (۲) است اینکه با مزدوری سازگار نیست حتماً یعنی حتماً وگرنه این درس نیست حتماً این روایات باب اجاره وسائل را می خوانید شما که به لطف الهی امکانات را دارید چند روایت هست ظاهر روایات چیست چرا فقها جمع کردند و حمل بر کراهت کردند گفتند این نهی تنزیهی است مشخص بشود تا ما بدانیم که در مملکت کار باید باشد (یک) مزدوری نباشد (دو) یعنی هر کسی برای خودش کار بکند این می شود کرامت جامعه.

ص: ۱۱۱

۱- (۱۵) . اسد الغابه، ج۲، ص۱۸۵; الاصابه, ج۳, ص۷۲.

۲- (۱۶) . سوره اسراء، آیه ۷۰.

ضرورت حفظ کرامت انسان

اینکه ما بی صبرانه منتظر ظهور آن حضرتیم برای اینکه جامعه را با کرامت اداره می کند خب اگر کسی مزدور دیگری باشد به دیگری نگاه می کند آن نان دیگر نان کریمانه نیست خدا نمی خواهد جامعه با اطعام اداره بشود شما الآ ن مهمان نزدتان آمد شما این را اطعام می کنید یا اکرام می کنید؟ یک مختصر غذا می دهید دستش یک میوه می دهید دستش یا بالأخره یک ظرف میوه می آورید مگر او چقدر میوه می خورد چقدر غذا می خورد شما با اکرام از او پذیرایی می کنید نه با اطعام خدای سبحان هرگز نمی خواهد امّت اسلامی اطعام بشود یعنی شکمشان سیر بشود اگر فرمود: (لَقَدْ کَرَّمْنَا بَنِی آدَمَ) می خواهد جامعه را با اکرام اداره کند با آبرومندی اداره کند اگر این روایات را ببینید آن وقت برای شما روشن می شود که چرا مزدوری در اسلام مکروه است حالا آنها که فتوا به حرمت دادند باید جواب بگویند ولی بالأخره ظاهر نهی خیلی تند و تیز است ما آبرویمان و حیثیتمان در اختیار خودمان نیست که هر کاری را انجام بدهید حالا مجبوریم مطلب دیگر است اداره جامعه اسلامی باید با کرامت باشد با اکرام باشد نه با اطعام.

جواز تسخیر متقابل

پرسش: در سوره «زخرف» فرمود: (لِیَتَّخِذَ بَعْضُهُم بَعْضاً سُخْرِیّاً) (۱) ؟

پاسخ: آن تسخیر متقابل است تسخیر متقابل جایز است کارگری است در خیابان ایستاده طبیبی است از سفر برگشته این ساکش را چمدانش را جابه جا می کند پس فردا که این کارگر مریض شد آن طبیب هم لباس محترم پزشکی را می پوشد و او را درمان می کند این یک تسخیر متقابل است این تسخیر متقابل را سوره «زخرف» امضا کرده (لِیَتَّخِذَ بَعْضُهُم بَعْضاً سُخْرِیّاً) نه «سِخریا» باید یکدیگر را تسخیر کنید جامعه هم با همین دارد سامان می پذیرد خب آن طبیب که از سفر برگشته اینکه نمی تواند بار خودش را جابه جا کند کارگری می خواهد این کارگر هم وقتی بیمار شد کسی نمی تواند آزمایش بکند آن طبیب آزمایش می کند جامعه با این دارد اداره می شود.

۱- (۱۷) . سوره زخرف، آیه ۳۲.

عقلانیت جامعه پس از ظهور ولیّ عصر(ارواحنا فداه)

غرض این است که جامعه با کرامت باید اداره بشود ما واقعاً متحیّریم که وجود مبارک حضرت ظهور کرده چگونه جهان را اداره می کند یقیناً با کشتار فراوان نیست در روایات دارد که وقتی حضرت ظهور می کند «وَضَعَ اللهُ يَدَهُ عَلَى رُءُوسِ الْعِبَادِ فَجَمَعَ بِهَا عُقُولَهُمْ وَ كَمَلَتْ بِهِ أَحْلَامُهُمْ» (۱) عقل مردم بالا می آید این واقعاً از هر شقّ القمری حیرت انگیزتر است, الآن اگر این هفت میلیارد عاقل باشند و حضرت ۳۱۳ شاگرد هم مثل امام داشته باشد به خوبی اداره می کند اگر جامعه عاقل بود مردم عاقل بودند اداره افراد عاقل سخت نیست اما تمام حیرت ما در این است که حضرت چگونه مردم را عاقل می کند این عظمت او, جلال او, شکوه او چگونه است خدا می داند!.

تأکید اسلام بر کرامت انسان

یک وقت است آدم می گوید ما در فشاریم خدا این استکبار و صهیونیسم را به عذاب الیم گرفتار بکند مخذول و منکوب بکند جلوی پیشرفت ما را گرفتند خب این عذری است مقبول اما یک وقت می خواهد نظام اسلامی را معرفی بکند نظام اسلامی با اطعام اداره نمی شود با اکرام اداره می شود «الاسلام ما هو؟ النظام الاسلامی ما هو؟» این یک جواب دارد یک وقت است که خب خدا اینها را به عذاب الیم گرفتار کند راه ها را بسته اند آن یک راه دیگر دارد اما اصلِ اسلام با اکرام همراه است آن وقت اشخاص هم باید بدانند که فروتنی غیر از فرومایگی است همه ما موظفیم فروتن باشیم متواضع باشیم اما موظف هستیم که خود را مزدور دیگری نکنیم به درایت و مدیریت برسیم که خودمان, خودمان را تأمین کنیم.

۱- (۱۸) . الکافی, ج ۱, ص ۲۵.

پاسخ حضرت موسی(علیه السّلام)

موسای کلیم در پاسخ فرمود: (ذٰلِکَ بَیْنِی وَبَیْنَکَ أَیَّمَا الْأَجَلَیْنِ قَضَیْتُ فَلَا عُدْوَانَ عَلَیَّ) بسیار خوب حالا یا ده سال یا هشت سال بعد تصمیم می گیریم عقد اجاره را می بندیم ولی اگر هشت سال شد شما دیگر توقّع نداشته باش اصرار بکنی که من دوسال دیگر بمانم یا اگر من پذیرفتم ده سال بمانم دیگر شما اعتراض نکنید که چرا بیش از هشت سال ماندید. هر کدام را پذیرفتم بعد دیگر کسی حقّ اعتراض ندارد اگر هشت سال عقد بستیم هشت سال و اگر ده سال بستیم ده سال (وَاللَّهُ عَلَى مَا نَقُولُ وَكِيلٌ) خدا را وکیل می گیریم که هم شاهد اوست هم حاکم اوست و هم مسئول اجرا اوست.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۳۰ تا ۳۵ سوره قصص ۹۱/۰۷/۱۶

.Your browser does not support the audio tag

(فَلَمَّا قَضَی مُوسَی الْأَجَلَ وَسَارَ بِأَهْلِهِ آنَسَ مِن جَانِبِ الطُّورِ نَاراً قَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّی آنَسْتُ نَاراً لَعَلِّی آتِیكُم مِنْهَا بِخَبَرٍ أَوْ جَذْوَةٍ مِنَ النَّارِ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ (۲۹) فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِیَ مِن شَاطِئِ الْوَادِ الْأَیْمَنِ فِی الْبُقْعَهِ الْمُبَارَكَهِ مِنَ الشَّجَرَهِ أَن یَا مُوسَی إِنِّی أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِینَ (۳۰) وَأَنْ أَلْقِ عَصَاكَ فَلَمَّا رَآهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌّ وَلَّی مُدْبِراً وَلَمْ یُعَقِّبْ یَا مُوسَی أَقْبِلْ وَلاَ تَخَفْ إِنَّكَ مِنَ الْآمِنِینَ (۳۱) اسْلُكْ یَدَكَ فِی جَیْبِكَ تَخْرُجْ بَیْضَاءَ مِنْ غَیْرِ سُوءٍ وَاضْمُمْ إِلَیْكَ جَنَاحَكَ مِنَ الرَّهْبِ فَذَانِكَ بُرْهَانَانِ مِن رَبِّكَ إِلَی فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْماً فَاسِقِینَ (۳۲))

چگونگی آگاهی دختران چوپان از امانت داری حضرت موسی

نکاتی که مربوط به مطالب گذشته است عبارت از این است که وجود مبارک موسای کلیم(سلام الله علیه) برای دختران شعیب و تأمین آب گوسفندان آنها از چاه مدین آب کشید سؤال این است که از کجا آنها به امین بودن موسای کلیم پی بردند از قدرت او باخبر شدند اما از امانت او از کجا باخبر شدند که گفتند: (إِنَّ خَیْرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِیُّ الْأَمِینُ) (۱) پاسخش این است که وجود مبارک موسای کلیم را خدا به عنوان حکیم علیم معرفی کرد که در آیه چهارده فرمود: (وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَاسْتَوَی آتَیْنَاهُ حُكْماً وَعِلْماً) کسی که از حکم و حکمت الهی برخوردار است از علم الهی برخوردار است آثار حکمت و علم او در روش و منش و گفتار و رفتار او پیداست و دختران شعیب هم تربیت شده بیت وحی و نبوّت اند آنها هم بر اساس«اتقوا فراسه المؤمن فإنّه یَنظر بنور الله عزّ وجلّ» (۲) از فِطانت برتری برخوردارند وجود مبارک موسای کلیم در عین حال که سعی کرد مسئله حجاب و عفّت محفوظ بماند مسئله پرهیز از اختلاط نامحرم ها محفوظ بماند مسئله نوبت محفوظ بماند, با رعایت همه این کارها در سریع ترین وقت نیاز دختران شعیب را برطرف کرد و دیگر با آنها حرف نزد و رفت کناری در سایه ای نشست (ثُمَّ تَوَلَّی إِلَی الظِّلِّ) با خدا مناجات کرد (رَبِّ إِنِّی لِمَا أَنزَلْتَ إِلَیَّ مِنْ خَیْرٍ فَقِیرٌ) (۳) این منش نشان داد که او گذشته از قدرت بدنی, از قداست روحی هم برخوردار است لذا دختر شعیب گفت: (إِنَّ خَیْرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِیُّ الْأَمِینُ).

ص: ۱۱۴

۱- (۱) . سوره یوسف, آیه ۲۶.

۲- (۲) . الکافی, ج۱, ص۲۱۸.

۳- (۳) . سوره قصص, آیه ۲۴.

تشابه مقاطعی از زندگی حضرت موسی با داستان حضرت موسی و خضر

مطلب دوم آن است که در سوره مبارکه «کهف» این داستان مبسوطاً گذشت که وجود مبارک موسای کلیم با خضر(سلام الله علیهما) سه جریان سؤال برانگیز داشتند سؤال اول این بود که وجود مبارک موسی(سلام الله علیه) دید خضر(سلام الله علیه) آن کشتی را سوراخ کرده است ایشان سؤال کرد کشتی که شما سوراخ کردید آب نفوذ می کند و کشتی را غرق می کند

اهلش را غرق می کند این چه کاری بود که شما کردید در جریان کشتن آن جوان هم خضر(سلام الله علیه) که یکی از جوان ها را در آن حادثه کشت وجود مبارک موسی(سلام الله علیهما) سؤال کرد (أَقَتَلْتَ نَفْساً زَكِيَّةً بِغَيْرِ نَفْسٍ) (۱) در جریان (فَوَجَدَا فِيهَا جِدَاراً يُرِيدُ أَن يَنقَضَّ) (۲) وجود مبارک موسای کلیم به خضر(سلام الله علیهما) گفت: (لَوْ شِئْتَ لاَتَّخَذْتَ عَلَيْهِ أَجْراً) (۳) ای کاش اجری می گرفتی رایگان این دیوار را بنا می کنی برای چیست این سه جریان که در سوره مبارکه «کهف» مبسوطاً گذشت برخی از تفطّن های مفسّران گذشته هم بازگو شد که همین سه جریان برای خود موسای کلیم اتفاق افتاد ولی موسای کلیم از آنها سخنی به میان نیاورده و نمی آورد. در جریان دریا خود موسای کلیم در دوران کودکی بر اثر اینکه خدا به مادر موسی(علیهما السلام) وحی فرستاد که این را در صندوقچه بینداز (أَنِ اقْذِفِيهِ فِي التَّابُوتِ فَاقْذِفِيهِ فِي الْيَمِّ فَلْيُلْقِهِ الْيَمُّ بِالسَّاحِلِ) (۴) این صحنه را عملاً آزمود یعنی یک کشتی به دریای روان نیل فرستاده شد و سالماً برگشت خب کسی که این قدرت را از ذات اقدس الهی می بیند و این معجزه را از نزدیک، خودش احساس می کند چگونه از خضری که عبد صالح خداست سؤالی دارد درباره اینکه این کشتی را سوراخ کردی و ممکن است غرق بشود با اینکه خودش در دریا افتاد و نجات پیدا کرد. در جریان کشتن آن جوان هم که خودش هم جوانی را (فَوَكَزَهُ مُوسَى فَقَضَى عَلَيْهِ) (۵) این هم کشته شد در جریان (لَوْ شِئْتَ لاَتَّخَذْتَ عَلَيْهِ أَجْراً) خودش هم که رایگان برای دختران شعیب آب کشید در سوره مبارکه «کهف» مبسوطاً بیان شد که آنچه بین موسی و خضر(علیهما السلام) رخ داد برای خود موسی(سلام الله علیه) به تنهایی رخ داد و راز و رمزش هم در سوره مبارکه «کهف» گذشت.

۱- (۴) . سوره کهف, آیه ۷۴.

۲- (۵) . سوره کهف, آیه ۷۷.

۳- (۶) . سوره کهف, آیه ۷۷.

۴- (۷) . سوره طه, آیه ۳۹.

۵- (۸) . سوره قصص, آیه ۱۵.

درخواست غذا از خداوند توسط حضرت موسی(علیه السّلام)

مطلب بعدی آن است که لابد این روایاتی که ذیل آیه است ملاحظه می فرمایید چند روایت دارد که (رَبِّ إِنِّی لِمَا أَنزَلْتَ إِلَیَّ مِنْ خَیْرٍ فَقِیرٌ) حضرت در آنجا سؤال کرد که مشکل مالی دارم, (۱) از راه رسیدم اینجا هم غریبم و گرسنه هم هستم البته خیرِ فراوانی را که مردان الهی می خواهند سر جایش محفوظ است اما قدر متیقّن از خیر در اینجا مسئله مال است از وجود مبارک امام باقر(سلام الله علیه) در ذیل این آیه, روایتی است که وجود مبارک موسی(سلام الله علیه) چند بار تقاضای غذا کرد یکی در آن سفر بود که فرمود: (آتِنَا غَدَاءَنَا لَقَدْ لَقِینَا مِن سَفَرِنَا هذَا نَصَباً) (۲) یکی هم خودش وقتی به وجود مبارک خضر(سلام الله علیهما) می گوید اینجا به عنوان مهمان ما را نپذیرفتند (فَأَبَوْا أَن یُضَیِّفُوهُمَا) (۳) تَضییف یعنی ضیف پذیری؛ موسای کلیم به خضر(سلام الله علیهما) فرمود ما مهمان مردم این شهریم آنها حاضر نشدند ما را به عنوان مهمان قبول کنند آن وقت شما آمدید کارگری می کنی یک کار ساده انجام می دهی آخر اجری بگیر که ما مشکل غذایمان حل بشود این بار دوم, بار سوم هم همین جریان است که (رَبِّ إِنِّی لِمَا أَنزَلْتَ إِلَیَّ مِنْ خَیْرٍ فَقِیرٌ) (۴) این بیان نورانی است که از وجود مبارک امام باقر(سلام الله علیه) ذیل این آیه نقل شده است که وجود مبارک موسی(علیه السلام) سه بار راجع به غذا خواستن و تأمین نیاز بدنی سخن گفته است یکی (آتِنَا غَدَاءَنَا لَقَدْ لَقِینَا مِن سَفَرِنَا هذَا نَصَباً) یکی هم (لَأَتَّخَذْتَ عَلَیْهِ أَجْراً) یکی هم (رَبِّ إِنِّی لِمَا أَنزَلْتَ إِلَیَّ مِنْ خَیْرٍ فَقِیرٌ).

۱- (۹) . تفسیر نورالثقلین, ج۴, ص۱۲۱ و ۱۲۲.

۲- (۱۰) . سوره کهف, آیه ۶۲.

۳- (۱۱) . سوره کهف, آیه ۷۷.

۴- (۱۲) . تفسیر العیاشی, ج۲, ص۳۳۵; تفسیر نورالثقلین, ج۴, ص۱۲۱.

سرّ تعبیر از سال به «حجه» در آیه ۲۷

در جریان (ثَمانِیَ حِجَجٍ) (۱) سال ها حوادث فراوانی دارد در قرآن کریم چند جا و چند بار سخن از سَنه و سنین و اینها به میان آمد حوادث عادی می گویند چند سال, وقتی در جریان وجود مبارک یوسف صدیق بود (فَلَبِثَ فِی السِّجْنِ بِضْعَ سِنِینَ) (۲) چند سال حضرت در زندان بود جریان قحطی دستور داد که شما هفت سال کشاورزی کنید (سَبْعَ سِنِینَ) (۳) در این گونه از موارد سخن از سَنه است و سنین و امثال ذلک اما وقتی قصّه موسی و شعیب(سلام الله علیهما) مطرح است نمی فرماید «ثمانی سنین» می فرماید: (ثَمانِیَ حِجَجٍ) چون مهم ترین حادثه ای که در سال اتفاق می افتد همان مسئله حج است حِجّه واحده یعنی یک سال, دو حجّه یعنی دو سال, هشت حجّه یعنی هشت سال چون سالی یک بار حج می شود اینجا آن سال را به نام مهم ترین رخداد عبادی ذکر می کنند اما در جریان زندان خب «لبث فی السجن بضع حجج» که نمی شود گفت آخر آنجا تناسبی ندارد بین زندانی شدن و حج کردن یا بین کشاورزی و حج کردن اما بین یک پیامبر بالفعل و یک پیامبر بالقوّه که روابط معنوی هست سال را به آن مهم ترین حادثه آن سال یاد می کنند لذا در جریان حضرت موسی و شعیب(سلام الله علیهما) از سال به عنوان حجج یاد شده است.

مفاد روایات پیرامون اجیر شدن انسان

۱- (۱۳) . سوره قصص, آیه ۲۷.

۲- (۱۴) . سوره یوسف, آیه ۴۲.

۳- (۱۵) . سوره یوسف, آیه ۴۷.

مطلب بعدی آن است که در جریان اجاره این روایات را به طور اجمال بخوانیم بعد تفصیلش را شما خودتان ملاحظه بفرمایید. بخشی از این روایات اجاره در کتاب اجاره وسائل هست اما بخشی از آنها در جلد هفدهم وسائل طبع مؤسسه آل البیت(علیهم السلام) صفحه ۲۳۸ به بعد هست, باب ۶۶ از ابواب «ما یُکتسب به» عنوان باب هم این است «باب کراهه اجاره الإنسان نفسه و عدم تحریمها» این باب برای این منعقد شد که کسی بخواهد مزدور دیگری بشود این کار مکروه است حرام نیست چرا حرام نیست برای اینکه روایات جواز داریم چرا مکروه است برای اینکه روایات منع داریم چون روایات دو طایفه است یک طایفه نهی کرده یک طایفه تجویز کرده این روایات تجویز, نصّ در جواز است آن روایات منع, ظاهر در حرمت است این نص بر آن ظاهر مقدم است لذا روایات ناهیه حمل بر کراهت می شود روایات تنصیص بر جواز هم که جواز دارد.

این روایات را مشایخ ثلاث نقل کردند یعنی مرحوم کلینی نقل کرده مرحوم صدوق شیخ طوسی(رضوان الله علیه) هم نقل کرده آن روایتی که مرحوم کلینی نقل کرده است روایت اول باب ۶۶ از ابواب «ما یُکتسب به» این است: «محمد بن یعقوب عن محمد بن یحیی عن أحمد بن محمد عن محمد بن اسماعیل بن بزیع عن منصور بن یونس عن المفضّل بن عمر قال سمعت أبا عبدالله(علیه السلام) یقول: مَن آجر نفسه فقد حَظَر نفسَه الرزق» این سود اقتصادی نمی برد تمام درآمدهایش را صاحب کار می برد خب چرا شما چنین کاری می کنید؟! اگر کسی مزدور دیگری شد اجیر دیگری شد تمام منافع کارِ او را صاحب کار می برد اجرتی هم به او می دهد «و فی روایه اُخریٰ و کیف لا یَحظره و ما أصابَ و فیه فهو لربّه الذی آجَرَه» همین روایت را که مسنداً مرحوم کلینی نقل کرد مرسلاً مرحوم صدوق نقل کرد باز روایت دیگری را مرحوم کلینی که دلالت بر جواز می کند همین جریان حضرت موسی و خضر(سلام الله علیهما) این را نقل می کند این روایت دوم را باز مرحوم صدوق نقل کرده روایت سومی هم نقل می کند که عمار ساباطی می گوید من به امام صادق(سلام الله علیه) عرض کردم «الرجل یَتّجر فإن هو آجر نفسه أعطیَ ما یُصیب فی تجارته فقال: لا یؤاجر نفسَه و لکن یسترزق الله جلّ و عزّ و یتّجر فإنّه إذا آجرَ نفسَه فقد حَظَر علی نفسه الرزق» خودش را اجاره ندهد اجیر نکند خودش برای خودش کار بکند برای اینکه هر درآمدی که دارد برای خودش است اما در آنجا محصول کار او را دیگری می برد چیزی هم به عنوان اجرت به او می دهد. این روایتی که مرحوم کلینی نقل کرد مرحوم صدوق هم نقل کرد شیخ طوسی(رضوان الله علیه) هم این را نقل کرده. روایت چهارم هم باز این است که از وجود مبارک امام باقر(سلام الله علیه) است «مَن آجر نفسه فقد حَظَرَ علیها الرزق فکیف لا یحظر علیه الرزق و ما أصابه فهو لربّ آجره». روایت پنجم این باب هم از عبد صالح(سلام الله علیه) نقل شده است «سألتُه عن الرجل یستأجر الرجل بأجر معلوم فیبعثه فی ضیعته فیعطیه رجلٌ آخر دراهم فیقول اشتر لی کذا و کذا و ما ربحت فبینی و بینک قال إذا أذن له استأجَرَه فلیسَ علیه بأس» می گوید در ضمن اجاره اگر با دیگری عقدی ببندد اگر به اذن آن مستأجر قبلی باشد عیبی ندارد. مشابه این روایات هم در کتاب اجاره هست غرض این است که کار کردن در اسلام چیز بسیار خوبی است اما اجیر شدن, مزدور شدن تشویق نشده هر کسی باید برای خودش کار بکند حالا در جریان حضرت موسی یکی از ادلّه جواز همین است که در روایات این قصّه حضرت موسی را ذکر می کنند برخی ها هم می گویند این مربوط به شریعت قبل است ولی بالأخره اگر در شریعت ما, نهی تحریمی روی آن نشده باشد بالأخره اصل جوازش باقی است. به هر تقدیر این مطلبی است که هر کسی باید کار بکند اما باید برای خودش کار بکند.

رؤیت آتش در کوه طور توسط حضرت موسی(علیه السّلام)

می مانـد این بخش بعـدی, این بخش بعـدی که فرمود: (فَلَمَّا قَضَی مُوسَی الْأَجَلَ وَسَارَ بِأَهْلِهِ آنَسَ مِن جَانِبِ الطُّورِ نَاراً) این مقطع چهـارم از مقاطع سیره زنـدگی وجود مبارک موسای کلیم است مقطع اول مربوط به دوران شـیرخوارگی بود مقطع دوم مربوط به اینکه از خانه فرعون درآمده در مصـر آن دو حادثه اتفاق افتاد, مقطع سوم مهاجرت ایشان بود از مصر به طرف شرق مصـر یعنی مـدین و گذرانـدن آن دوران هشت سال یا ده سال حالا مقطع چهارم این است که با عائله از مـدین به طرف مصـر یعنی از شـرق مصـر به طرف خود مصـر حرکت کرده معلوم می شود که شب بوده راه را گُم کرده از این جریـان که (أَوْ أَجِدُ عَلَى النَّارِ هُدىً) که در سوره مبارکه «طه» قصّه اش گـذشت معلوم می شود که شـبانه بود (یک) راه را گُم کرد (دو) خب شب باشد و سرما باشد و همسفر داشته باشد ناری از دور ببیند به همراهانش فرمود شما بایستید من بروم یا آتش بیاورم یا ببینم که راه کجـاست (فَلَمَّا قَضَی مُوسَی الْأَجَلَ وَسَارَ بِأَهْلِهِ آنَسَ مِن جَانِبِ الطُّورِ نَاراً) آتشـی را دیـد این قصّه در سوره مبارکه «طه» به این صورت گذشت (وَهَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى إِذْ رَأَى نَاراً فَقَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَاراً لَعَلِّي آتِيكُم مِّنْهَا بِقَبَسٍ أَوْ أَجِدُ عَلَى النَّارِ هُدىً) (۱) این (أَجِدُ عَلَى النَّارِ هُدىً) روشن می شود که آنجا بالأخره کسانی هستند که آتش روشن کردند راه را از آنهـا سؤال می کنم راه بلـدی هست راهنماییمـان می کنـد این هـدایت نشـانه همـان راهنمایی طریق است. در سوره مبـارکه «نمـل» بازتر گـذشت سوره مبارکه «نمل» آیه هفت این بود که (إِذْ قَالَ مُوسَى لِأَهْلِهِ إِنِّي آنَسْتُ نَاراً سَآتِيكُم مِّنْهَا بِخَبَرٍ أَوْ آتِيكُم بِشِهَابٍ قَبَسٍ لَّعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ) من گزارش این راه را می آورم یا بالأخره مقداری آتش می آورم که شما گرم بشویـد اینجـا هم فرمود وقتی که نـار را دیـد (قَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ) یعنی «أبصـرت» (نـاراً لَعَلِّي آتِيكُم مِنْهَا بِخَبَرٍ) که بالأخره راه را آشـنا می شـویم (أَوْ جَذْوَةٍ مِنَ النَّارِ) اگر کسـی بـود که از او راه سؤال می کنیم اگر هم نبود که بالأخره یک مقدار آتش می آوریم که در این هوای سرد, گرم بشویم (لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ) گرم بشویم.

۱- (۱۶) . سوره طه, آیات ۹ و ۱۰.

شنیدن ندای الهی توسط حضرت موسی از ورای حجاب

(فَلَمَّا أَتَاهَا) وقتی آمد کنار آتش (نُودِیَ) اینجاها دیگر فعل, فعل مجهول است (نُودِیَ مِن شَاطِئِ الْوَادِ الْأَیْمَنِ فِی الْبُقْعَهِ الْمُبَارَکَهِ مِنَ الشَّجَرَهِ أَن یَا مُوسَی) وقتی که آمد کنار آتش صدایی شنید این صدا در همین محدوده بود این بُقعه, بقعه بابرکت بود (یک) در این بقعه در این مکان درختی بود (دو) از این درخت شنید و این درخت شد حجاب این چنین نیست که از شاخه اش, از تنه اش, از ساقه اش, از برگش شنیده باشد او از این درخت شنید بدون اینکه درخت سخن بگوید درخت شده حجاب, درخت حرف نزد از حجاب درخت شنید.

موقعیت مکانی خطاب الهی به موسای کلیم

این (فِی الْبُقْعَهِ الْمُبَارَکَهِ) برای آن مکان است این ندا از کجا شد ترسیم کنید یک سرزمین بابرکتی باشد درّه ای هم باشد درّه بالأخره دو جانب دارد این وادی را می گویند درّه آنجا که آب ریزش می کند اودیه یعنی درّه ها, وادی یعنی درّه این درّه دو جناح دارد دو جانب دارد یک دشت پهن دیگر دو جانب دارد مگر اینکه شما این را تقسیم کنید وقتی سخن از وادی مطرح شد باید معلوم بشود که کدام طرف وادی طرف راست وادی, طرف چپ وادی فرمود از جانب راست وادی شاطیء یعنی جانب, أیمن وصف شاطیء است نه وصف وادی ما وادی أیمن نداریم جانبِ أیمن وادی نه وادی أیمن, جانب غربی وادی که در آیات دیگر جانب غربی آمده (1) (مِن شَاطِئِ الْوَادِ الْأَیْمَنِ) أی مِن الشاطیء الأیمن للوادی یعنی طرف راست این درّه, البته گاهی ممکن است در ادبیات انسان به عنوان وادی ایمن یاد بکند آن محضوری ندارد ولی این دیگر برداشت قرآنی نیست از طرف راست این درّه; این چه شنید؟ از شجره شنید که شجره سخن گفت؟ نه خیر, کلّ این شجره شده حجاب, چه چیزی شنید (یَا مُوسَی), (نُودِیَ مِن شَاطِئِ الْوَادِ الْأَیْمَنِ فِی الْبُقْعَهِ الْمُبَارَکَهِ مِنَ الشَّجَرَهِ) پس بقعه باید باشد وادی باید باشد جانب راست وادی باید باشد درختی در جانب راست وادی باید باشد از این درخت به عنوان حجاب شنید بدون اینکه درخت هیچ حرفی بزند حجاب بود یعنی خودش حرف نمی زد از ناحیه حجاب این شجره شنید (یَا مُوسَی).

۱- (۱۷) . سوره قصص, آیه ۴۴.

خب این صدا شک بردار نیست ما الآن در علم حصولی, علم های نظری داریم علم های بدیهی داریم, یک علم اوّلی آن اوّلی یعنی اصل تناقض است که اصلاً شک بردار نیست حتی جمع بین شک و لاشک را که می گویند محال است به برکت همان اصل تناقض است اینها علم حصولی است قوی تر از علم حصولی, علم شهودی است ما اصلاً غرق علم شهودی هستیم قبل از اینکه از علم حصولی یعنی از تصوّر و تصدیق و قضیه و قیاس اقترانی و استثنایی سخن به میان بیاوریم با علم حضوری کار داریم خودمان را درک می کنیم گرسنگی مان را درک می کنیم سیری مان را درک می کنیم دردمان را درک می کنیم درمانمان را درک می کنیم صدها علم داریم که همه اش حضوری و شهودی است دست ما خورد به جایی درد احساس می کنیم تشنه ایم تشنگی احساس می کنیم اینها همه علم حضوری است اگر بخواهیم به یک طبیب بگوییم که ما مشکل داریم از این دردی که مشهود ماست الفاظی انتخاب می کنیم مفاهیمی انتخاب می کنیم این مفاهیم را با آن الفاظ به طبیب منتقل می کنیم آن طبیب، علم حصولی پیدا می کند که ما درد داریم اما خودمان درد را درد دست را درد پا را درد دندان را درد سر را همه را با علم شهودی درک می کنیم ما اصلاً شب و روز با علم حضوری داریم زندگی می کنیم وقتی با بیگانه ها حرف می زنیم با مفهوم و اینها کار داریم ما علم شهودی داریم این علم شهودی ما شک بردار نیست هر کسی می داند خودش, خودش است اگر دندانش درد می کند مگر او شک می کند که دندانش درد می کند بگوید دستم درد می کند این یعنی چه؟! این دستش درد می کند که می فهمد دستش درد می کند دندانش درد می کند که می فهمد دندانش درد می کند, اگر گرسنه است که می فهمد گرسنه است اگر تشنه است می فهمد تشنه است این دیگر شک بردار نیست چون ما خود واقع را می بینیم نه اینکه صورتی از واقع را ببینیم علم شهودی, تصور ندارد تصدیق ندارد قضیه ندارد تصور و تصدیق و قضیه اینها همه برای مفاهیم علم حصولی است. از همه اینها قوی تر آن وقتی است که ولیّ ای از اولیای الهی کلام خدا را می شنود از درون می شنود نه از بیرون لذا وجود مبارک موسای کلیم از شش طرف می شنید (يَا مُوسَى) این طور نبود که علم حصولی باشد که از راه این گوش بشنود این گوش هم اگر بسته بود باز (يَا مُوسَى) را می شنید لذا شک پذیر نیست مرحوم کلینی(رضوان الله علیه) نقل می کند که از کجا انبیا می فهمند که این صدایی که شنیدند وحی الهی است حضرت فرمود: «يُوَفَّقُ لذلک» این وِفق با حقیقت است این تردیدپذیر نیست.

ص: ۱۲۱

اقسام خطاب الهی

موسای کلیم(سلام الله علیه) این صدا را شنیده این صدا صدایی نبود که کسی را مدهوش کند از این صداها برای انبیا فراوان هست در بخش پایانی سوره مبارکه «شوری» یعنی آیه ۵۱ فرمود خدا با سه راه و سه قسم با بندگانش سخن می گوید؛ آیه ۵۱ سوره مبارکه «شوری» این است (وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ أَن يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْياً) که بلاواسطه است (أَوْ مِن وَرَاءِ حِجَابٍ) که نظیر جریان حضرت موسی است (أَوْ يُرْسِلَ رَسُولاً) نظیر اینکه فرشته ها به پیامبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) وحی را می رساند و پیامبر هم همان وحی را به امّت اسلامی بدون کم و زیاد ابلاغ می کند (فَيُوحِيَ بِإِذْنِهِ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ عَلِيٌّ حَكِيمٌ).

مدهوشی حضرت موسی در برابر تجلی الهی

در جریان طور هراسی برای وجود مبارک موسای کلیم پیش آمد نه از ناحیه شنیدن آن کلام, آن کلام آرام بخش است از اینکه فرمود: (أَلْقِ عَصَاكَ) عصا را انداخت و به صورت مار در آمد یک قصّه دیگری است که باز هم گذشت این گونه از وحی ها کسی را مدهوش نمی کند چندین بار وجود مبارک موسای کلیم با خدا گفتگو کرد مناجات کرد کلام او را شنید (وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيماً) (۱) هیچ کدام از آنها صَعقه را به همراه نداشت اما وقتی موسای کلیم(سلام الله علیه) عرض می کند: (رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ) (۲) آن قوس بالا و قدرت بالا را طلب می کند که بخواهد خدا را مشاهده کند آن گاه تجلّی می شود و در آن صعقه و در آن مدهوشی بالأخره مطالبی برای وجود مبارک موسای کلیم به قدر قوّه بشریه روشن می شود که به برکت آن صعقه به عنایت موسای کلیم کوه متلاشی شد نه در اثر متلاشی شدن کوه موسی صعقه پیدا کرده باشد این انسان کامل است که کوه را متلاشی می کند نه تلاشیِ کوه انسان را مدهوش کرده باشد.

ص: ۱۲۲

۱- (۱۸) . سوره نساء, آیه ۱۶۴.

۲- (۱۹) . سوره اعراف, آیه ۱۴۳.

به هر تقدیر آ نچه در سوره مبارکه «شوریٰ» آیه ۵۱ آمده است (أَوْ مِن وَرَاءِ حِجَابٍ) می تواند بر جریان موسای کلیم منطبق بشود و حضرت موسی «من وراء حجاب شجره» این صدا را شنید خب این صدا آرام بخش بود.

ضرورت تقدم معرفت خداوند بر شناخت صفات الهی

شنید (إِنِّی أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِینَ) در بحث های سوره مبارکه «یوسف» آنجا گذشت که امام صادق(سلام الله علیه) فرمود انسان خدا را اول باید بشناسد بعد از ذات او پی به صفت ببرد که انسان یک موجود حاضر را اول خودش را می شناسد بعد به اوصافش پی می برد مثل اینکه برادران یوسف گفتند تو یوسفی؛ از «أنتَ» پی به یوسف بردند نه از یوسف به «أنت», نگفتند یوسف تویی, گفتند تو که تو را می بینیم برای ما مشهودی تو یوسفی (1) وجود مبارک امام صادق فرمود باید اول خدا را دید بعد گفت تو ربّ العالمینی تو الله هستی اینجا هم وجود مبارک موسای کلیم در اثر کلام الهی شنید که خدا می فرماید من را که می بینی ـ حالا چگونه دید مطلب دیگر است ـ من خدایم نه خدا منم این را نباید به زمخشری و ابن هشام و اینها داد که چرا گاهی أنا مقدم است الله مؤخّر است گاهی الله مقدم است أنا مؤخّر است (إِنِّی) من را که می بینی (إِنِّی أَنَا), (اللَّهُ) هستم نه اینکه الله منم آن اللّهی که شنیدی آن الله را بر من تطبیق بکن نه خیر, من را که می بینی من خدایم. وجود مبارک امام صادق فرمود شما خدا را که حاضر است با چیز دیگر نشناسید این از غرر احادیث ماست فرمود معرفت شاهد قبل از معرفت اسما و اوصاف اوست نگوییم الله اوست نگوییم ربّ العالمین اوست بگوییم این که می بینیم این ربّ العالمین است این الله است گفت برادران یوسف نگفتند یوسف تویی گفتند جناب عالی که تو را می بینیم کاملاً برای ما مشهودی یوسف هستی؟ او هم در جواب گفت بله, من یوسفم نه یوسف منم اینجا هم ذات اقدس الهی به وجود مبارک موسی(سلام الله علیه) می فرماید مرا که می بینی من که برای تو معلومم من خدایم (إِنِّی أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِینَ) حالا ـ که این چنین است عصایت را بینداز (وَأَنْ أَلْقِ عَصَاکَ).

۱- (۲۰) . تحف العقول, ص۳۲۷ و ۳۲۸.

«و الحمد للّه ربّ العالمين»

آیات ۳۳ تا ۳۷ سوره قصص ۹۱/۰۷/۱۷

.Your browser does not support the audio tag

(فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِیَ مِن شَاطِئِ الْوَادِ الْأَیْمَنِ فِی الْبُقْعَهِ الْمُبَارَکَهِ مِنَ الشَّجَرَهِ أَن یَا مُوسَی إِنِّی أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِینَ (۳۰) وَأَنْ أَلْقِ عَصَاکَ فَلَمَّا رَآهَا تَهْتَزُّ کَأَنَّهَا جَانٌّ وَلَّی مُدْبِراً وَلَمْ یُعَقِّبْ یَا مُوسَی أَقْبِلْ وَلاَ تَخَفْ إِنَّکَ مِنَ الْآمِنِینَ (۳۱) اسْلُکْ یَدَکَ فِی جَیْبِکَ تَخْرُجْ بَیْضَاءَ مِنْ غَیْرِ سُوءٍ وَاضْمُمْ إِلَیْکَ جَنَاحَکَ مِنَ الرَّهْبِ فَذَانِکَ بُرْهَانَانِ مِن رَّبِّکَ إِلَی فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ إِنَّهُمْ کَانُوا قَوْماً فَاسِقِینَ (۳۲) قَالَ رَبِّ إِنِّی قَتَلْتُ مِنْهُمْ نَفْساً فَأَخَافُ أَن یَقْتُلُونِ (۳۳) وَأَخِی هَارُون هُوَ أَفْصَحُ مِنِّی لِسَاناً فَأَرْسِلْهُ مَعِیَ رِدْءاً یُصَدِّقُنِی إِنِّی أَخَافُ أَن یُکَذِّبُونِ (۳۴) قَالَ سَنَشُدُّ عَضُدَکَ بِأَخِیکَ وَنَجْعَلُ لَکُمَا سُلْطَاناً فَلاَ یَصِلُونَ إِلَیْکُمَا بِآیَاتِنَا أَنتُما وَمَنِ اتَّبَعَکُمَا الْغَالِبُونَ (۳۵))

مفاد محور وحی به حضرت موسی(علیه السّلام) در کوه طور

وجود مبارک موسای کلیم(سلام الله علیه) بعد از گذراندن آن دوران هشت یا ده سال در خدمت شعیب، از مدین به طرف غرب مدین یعنی مصر حرکت کردند و خب ظاهراً شب بود راه را هم آشنا نبودند هوا هم سرد بود از بالای یک درّه، نوری دیدند به همراهانش فرمود شما اینجا بمانید من بروم اگر کسی هست که راه بلد باشد از او راهنمایی بگیرم اگر راه بلدی آنجا نیافتم از آتش مقداری بیاورم شما گرم بشوید که بحثش گذشت. وقتی که به این منطقه آمد آن بقعه, بقعه مبارک بود وادی بود یعنی درّه در آن درّه که بقعه ای داشت که آن بقعه مبارک بود درختی بود در قسمت راست این وادی از حجاب درخت, اصول دین را شنید که اجمالش در سوره «قصص» است تفصیلش در سوره «طه» گذشت آنچه در این سور ه یعنی سوره «قصص» به طور اجمال بیان شد این است که ندایی که به موسای کلیم(سلام الله علیه) داده شد این بود که (إِنِّی أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِینَ) اما در سوره مبارکه «طه» که مبسوطاً گذشت این اصول بیان شده آیه یازده به بعد سوره «طه» این بود فرمود: (فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِیَ یَا مُوسَی ٭ إِنِّی أَنَا رَبُّکَ فَاخْلَعْ نَعْلَیْکَ إِنَّکَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوی ٭ وَأَنَا اخْتَرْتُکَ فَاسْتَمِعْ لِمَا یُوحَی ٭ إِنَّنِی أَنَا اللَّهُ لاَ إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِی وَأَقِمِ الصَّلاَهَ لِذِکْرِی ٭ إِنَّ السَّاعَهَ آتِیَهٌ أَکَادُ أُخْفِیهَا لِتُجْزَی کُلُّ نَفْسٍ بِمَا تَسْعَی) در سوره مبارکه «طه» اصول کلی دین و جریان نماز مطرح شد توحید مطرح شد وحی و نبوّت مطرح شد (إِنَّ السَّاعَهَ آتِیَهٌ أَکَادُ أُخْفِیهَا) مطرح شد (فَاعْبُدْنِی وَأَقِمِ الصَّلاَهَ لِذِکْرِی) اما آنچه در این سوره مبارکه «قصص» آمده است فقط اصل توحید است که فرمود: (إِنِّی أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِینَ).

ص: ۱۲۴

تفاوت تعبیر سور طه و قصص درباره معجزات حضرت موسی(علیه السّلام)

آنچه درباره دو معجزه عصای موسی و ید بیضا در سوره مبارکه «طه» گذشت اینجا همان دو مطلب با یک عبارت دیگری بیان شده در سوره مبارکه «طه» به صورت سؤال و جواب بیان شده که (وَمَا تِلْکَ بِیَمِینِکَ یَا مُوسَی ٭ قَالَ هِیَ عَصَایَ أَتَوَکَّؤُا عَلَیْهَا وَأَهُشُّ بِهَا عَلَی غَنَمِی) (۱) وقتی فرمود: (أَلْقِهَا یَا مُوسَی), (فَأَلْقَاهَا فَإِذَا هِیَ حَیَّهٌ تَسْعَی) (۲) در سوره «قصص» سخن از سؤال و جواب نیست مستقیماً فرمود: (وَأَنْ أَلْقِ عَصَاکَ), (فَلَمَّا رَآهَا تَهْتَزُّ کَأَنَّهَا جَانٌّ وَلَّی مُدْبِراً وَلَمْ یُعَقِّبْ) یک

مقدار فاصله گرفت و برنگشت که جلوی این مار بیاید و دست به مار بزند ما به موسای کلیم گفتیم خدا به موسای کلیم فرمود: (أَقْبِلْ) پس رو برنگردان (لاَ تَخَفْ) نترس برای اینکه تو از هر نظر در امنیتی، این یک معجزه است, آنجا که فرمود: (سَنُعِيدُهَا سِيرَتَهَا الْأُولَى) (۳) به صورت مبسوط در سوره «طه» بود و اینجا آن قسمت ذکر نشد.

معجزه ید بیضا

معجزه دیگر این بود که به موسای کلیم فرمود: (اسْلُكْ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ) دست را در بغل بگذار این دست وقتی از بغل و کنار صدر مشروحت وقتی بیرون می آید خیلی شفاف و روشن می شود (اسْلُكْ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجْ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ) گاهی ممکن است دست در اثر بیماری برص و مانند آن سفید بشود فرمود این چنین نیست این بیماری نیست این کرامتی است نظیر آنچه درباره وجود مبارک زکریا گذشت که زبان مطهّرش سه روز بند آمد (آيَتُكَ أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلاَثَ لَيَالٍ) اما (سَوِيًّا) (۴) یک وقت است انسان زبانش در اثر بیماری ها بند می آید یک وقت در اثر کرامت و معجزه است فرمود اینکه زبانت بند می آید نمی توانی حرف بزنی (أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلاَثَ لَيَالٍ) اما (سَوِيًّا) تو مستوی هستی سالم هستی صحیح هستی ولی نمی توانی حرف بزنی به دلیل اینکه ذکر می گویی عبادت می کنی با خدا مناجات می کنی ولی با مردم نمی توانی حرف بزنی این معلوم می شود بر اساس کرامت است.

۱- (۱) . سوره طه, آیات ۱۷ و ۱۸.

۲- (۲) . سوره طه, آیات ۱۹ و ۲۰.

۳- (۳) . سوره طه, آیه ۲۱.

۴- (۴) . سوره مریم, آیه ۱۰.

دیدگاه زمخشری در تفسیر کریمه(وَاضْمُمْ إِلَيْكَ جَنَاحَكَ مِنَ الرَّهْبِ)

مطلب مهم این است که این (وَاضْمُمْ إِلَيْكَ جَنَاحَكَ مِنَ الرَّهْبِ) این یعنی چه این به چه چیزی برمی گردد؟ چند قول در مسئله است که سیدناالاستاد(رضوان الله علیه) بعد از نقل آنها هیچ کدام از آنها را نپذیرفت. (۱) زمخشری در کشاف مطلبی دارد که فخررازی در تفسیر کبیر می گوید این أحسن و بهترین تأویلی است در تفسیر این آیه (۲) آنچه آنها معنا کردند این است که وقتی وجود مبارک موسای کلیم این عصا را انداخت عصا به صورت مار در آمد حضرت دستش را این چنین کرد که علامت ترس بود انسانی که از چیزی می ترسد این دست ها را باز می کند وحی الهی این است که (وَاضْمُمْ إِلَيْكَ جَنَاحَكَ) این دست ها را جمع بکن نترس این مار کاری به تو ندارد پس حضرت دست را به خاطر ترس باز کرده بود خدا فرمود دستت را جمع بکن. (۳) تفاوتی که بین سوره مبارکه «طه» و «قصص» است این است که در سوره «طه» آیه ۲۲ به این صورت است (وَاضْمُمْ يَدَكَ إِلَى جَنَاحِكَ) دستت را به طرف جناحت ضمیمه بکن, ببر، این جناح چیست مضموم چیست مضموم إلیه چیست، مضموم اینجا ید است به تعبیر زمخشری منظور دست راست است (وَاضْمُمْ يَدَكَ) یعنی دست راستت را به طرف جناح ببر در سوره مبارکه «قصص» که محلّ بحث است فرمود: (وَاضْمُمْ إِلَيْكَ جَنَاحَكَ) جناحت را به این طرف بیاور جناح را ایشان به قرینه آن ید, دست چپ گرفته و ید را دست راست گرفته دست راستت را به دست چپ, دست چپ را به دست راست یعنی این طور بغل بزن, (۴) آرام باش این طور نکن دستت را باز بکنی علامت ترس که از مار بترسی و نگران باشی. پس منظور از ید در سوره «طه» دست راست است منظور از جناح در سوره «قصص» دست چپ است یعنی این دست چپ را ضمیمه دست راست بکن دست راست را ضمیمه دست چپ بکن این طور باش که نشانه آرامش است نه این دست ها را باز کنی که نشانه ترس است.

۱- (۵) . المیزان, ج۱۶, ص۳۳ و ۳۴.

۲- (۶) . ر.ك: التفسير الكبير, ج۲۴, ص۵۹۵.

۳- (۷) . الکشاف, ج۳, ص۴۰۸; التفسير الكبير, ج۲۴, ص۵۹۵.

۴- (۸) . الکشاف, ج۳, ص۴۰۹.

این تعبیری که جناب زمخشری در کشاف دارد و مورد پذیرش سیدناالاستاد نیست و مورد پذیرش فخررازی در تفسیر کبیر است آیا این تام است یا تام نیست؟ چرا سیدناالاستاد نقد می کنند می گویند این نمی تواند مراد باشد فرمایش سیدناالاستاد این است که اگر این (وَاضْمُمْ إِلَيْکَ جَنَاحَکَ مِنَ الرَّهْبِ) مربوط به جریان مار شدن عصا باشد که وجود مبارک موسای کلیم وقتی دید این عصا به صورت مار در آمد دست ها را باز کرده علامت ترس بود این نباید فاصله باشد باید بلافاصله بعد از جریان مار شدن این قسمت ضَمّ ید باشد در حالی که اینجا فاصله شد یعنی قسمت مار شدن گذشت نوبت ید بیضا رسید بعد از ید بیضا می فرماید: (وَاضْمُمْ يَدَکَ) (۱) آنچه در محلّ بحث است در سوره مبارکه «قصص» این است آیه ۳۱ این است (وَأَنْ أَلْقِ عَصَاکَ فَلَمَّا رَآهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌّ وَلَّى مُدْبِراً وَلَمْ يُعَقِّبْ) که این علامت ترس بود (یا موسیٰ أَقْبِلْ وَلاَ تَخَفْ إِنَّکَ مِنَ الْآمِنِينَ) پس جریان هراسان شدن موسای کلیم تمام شد برای اینکه خدا وحی فرستاد نترس تو در امنیّت و امانی. بعد در آیه ۳۲ قسمت ید بیضا مطرح شد (اسْلُکْ يَدَکَ فِي جَيْبِکَ تَخْرُجْ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ) بعد از این فرمود: (وَاضْمُمْ إِلَيْکَ جَنَاحَکَ مِنَ الرَّهْبِ) جریان ید بیضا که رعب آور نیست جریان مار شدن عصا که رعب آور است گذشت اگر این (وَاضْمُمْ إِلَيْکَ جَنَاحَکَ) بعد از آن جریان مار شدن و قبل از جریان ید بیضا ذکر می شد ممکن بود توجیه زمخشری و مانند آن درست باشد اما وقتی بعد از جریان ید بیضا ذکر شد فاصله این ید بیضا نمی گذارد که این (وَاضْمُمْ إِلَيْکَ جَنَاحَکَ) به قسمت مار شدن تماس بگیرد باید معنای دیگر برای آن ذکر کرد. این عصاره نقد سیدناالاستاد است نسبت به آنها.

ص: ۱۲۷

۱- (۹) . المیزان, ج۱۶, ص۳۴.

عدم ارتباط کریمه (وَاضْمُمْ إِلَيْکَ جَنَاحَکَ مِنَ الرَّهْبِ) با هراس حضرت موسی

لکن این ضمّ جناح گرچه این جا (مِنَ الرَّهْبِ) آمده ولی در سوره مبارکه «طه» آن برای هراس از مار نیست فرمود دستت را به جناح، به بغل بگذار تا روشن برگردد شفاف در آید آیه ۲۲ سوره «طه» (وَاضْمُمْ يَدَکَ إِلَى جَنَاحِکَ تَخْرُجْ بَيْضَاءَ) آن اصلاً کاری به این ندارد یک وقت است انسان می گوید وقتی وجود مبارک موسای کلیم دید عصا مار شد دست ها را بیرون آورد این طور علامت ترس بود بعد آیه آمد که شما دست را ضمیمه خودت بکن نترس اما در سوره مبارکه «طه» فرمود دستت را به جناحت بگذار تا بیضا و شفاف بیرون بیاید این کاری به جریان ترس از مار ندارد فرمود دستت را به بغل بگذار (تَخْرُجْ بَيْضَاءَ) آن وقت این جناح یعنی پهلو (وَاضْمُمْ يَدَکَ إِلَى جَنَاحِکَ تَخْرُجْ بَيْضَاءَ).

نقدی دیگر بر کلام زمخشری

آن که زمخشری معنا کرده گفته ما یک مضموم داریم یک مضموم إلیه؛ مضموم دست راست است مضموم الیه دست چپ است (۱) جناح یعنی بال, دست انسان هم به منزله بال اوست پرنده جناح دارد انسان دست, کاری که پرنده با بال می کند انسان با دست می کند این تعبیری که جناب زمخشری ذکر کرد این نمی تواند تام باشد برای اینکه در سوره مبارکه «طه» دارد (وَاضْمُمْ يَدَکَ إِلَى جَنَاحِکَ تَخْرُجْ بَيْضَاءَ) معلوم می شود جناح یعنی پهلو همین تعبیری که در سوره «قصص» آمده (اسْلُکْ يَدَکَ فِي جَيْبِکَ) منظور از این جناح همان جَیْب است یعنی پهلو, دستت را به پهلو بگذار بیضا در می آید دستت را بگذار بغلت (تَخْرُجْ بَيْضَاءَ) اینکه بعدها بزرگان گفتند دست را به جِیب ببری چیزی به دستت نمی آید دست را به جَیب ببری می شود (تَخْرُجْ بَيْضَاءَ) از جِیب کسی از کیف کسی دست روشن نمی شود اگر جَیب و صدر مشروح پیدا کردی دست به جَیب زدی (تَخْرُجْ بَيْضَاءَ) به هر تقدیر کوشش و سعی جناب زمخشری به جایی نمی رسد برای اینکه اینها دو مسئله جدای از هم است در سوره «طه» که دارد (وَاضْمُمْ يَدَکَ إِلَى جَنَاحِکَ), (تَخْرُجْ بَيْضَاءَ) مطرح است سخن از خوف نیست نفرمود دستت را به دست دیگر بگذار این طور باش تا علامت آرامش باشد فرمود دستت را به جناحت بگذار (تَخْرُجْ بَيْضَاءَ) آن جناح که نمی تواند به معنی دست باشد برای اینکه با آیه سوره مبارکه «قصص» سازگار نیست آیه سوره «قصص» این است که (اسْلُکْ يَدَکَ فِي جَيْبِکَ) ما این جناح را باید به معنی پهلو بگیریم که با جَیب هماهنگ باشد.

۱- (۱۰) . الکشاف, ج۳, ص۴۰۹.

بیان لطیف شیخ طوسی در تفسیر کریمه (وَاضْمُمْ إِلَیْکَ جَنَاحَکَ مِنَ الرَّهْبِ)

عمده آن است که در محلّ بحث این جمله آمده فرمود: (وَاضْمُمْ إِلَیْکَ جَنَاحَکَ مِنَ الرَّهْبِ) این نشان می دهد که به جریان ترس وابسته است یعنی به همان قصّه مار وابسته است در این صحنه این ضمّ ید به جناح (مِنَ الرَّهْبِ) نشان آن است که این دست ها را به پهلو بگذار یا به هم بگذار که نترسی این کنایه است تعبیر لطیف شیخ طوسی(رضوان الله علیه) دارد که این منظور این نیست که دست ها را روی هم بگذار بلکه همان طوری که در بخش بعدی یعنی آیه ۳۵ همین سوره «قصص» فرمود: (سَنَشُدُّ عَضُدَکَ بِأَخِیکَ) ما بازویت را به وسیله برادرت تقویت می کنیم که این یک امر کنایی است نه امر فیزیکی, جریان (وَاضْمُمْ إِلَیْکَ جَنَاحَکَ مِنَ الرَّهْبِ) هم یک امر غیر فیزیکی است یعنی دلت را نزد خودت بیاور جناح یعنی پهلو یعنی قلب یعنی سینه اینکه قلبت, سینه ات, پهلویت مثل اینکه از تو فاصله گرفته این را به خودت بیاور آرام باش (۱) این چنین نیست که منظور یک کار فیزیکی باشد که حالا دست را به پهلو بگذار و مانند آن, آنکه دست را به پهلو می گذاری یا به سینه می گذاری (تَخْرُجْ بَیْضَاءَ) آن امر ظاهری است درست است اما اینکه فرمود: (سَنَشُدُّ عَضُدَکَ بِأَخِیکَ) کنایه است سیدناالاستاد می فرماید اینکه فرمود: (وَاضْمُمْ إِلَیْکَ جَنَاحَکَ مِنَ الرَّهْبِ) این معنای کنایی است همان طوری که (وَاخْفِضْ جَنَاحَکَ لِمَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ) (۲) آمده منظور این نیست که بال پهن کن منظور آن است که متواضع باش یک انسان متکبّر متبختر باد به غبغب می کند دست ها را باز می کند با این وضع حرکت می کند یک انسان متواضع دست ها را جمع می کند به خودش می چسباند فرمود آن طور نباش که مثل انسان متکبّر متبختر دست ها را فاصله بدهی حرکت کنی بلکه (وَاضْمُمْ إِلَیْکَ جَنَاحَکَ مِنَ الرَّهْبِ) یعنی متواضعانه زندگی کن متواضعانه حرکت کن (۳) پس سخن از آن کار فیزیکی نیست آنچه زمخشری گفت آن نمی تواند باشد آنچه فخررازی تحسین کرده آن نمی تواند باشد.

۱- (۱۱) . التبیان فی تفسیر القرآن, ج۸, ص۱۴۹.

۲- (۱۲) . سوره شعراء, آیه ۲۱۵.

۳- (۱۳) . المیزان, ج۱۶, ص۳۴.

تفسیر صحیح کریمه ﴿وَاضْمُمْ إِلَيْكَ جَنَاحَكَ مِنَ الرَّهْبِ﴾

بنابراین اینکه فرمود: ﴿وَاضْمُمْ إِلَيْكَ جَنَاحَكَ مِنَ الرَّهْبِ﴾ این می تواند یک امر کنایی باشد یعنی هم ترس شما برطرف می شود هم ضعف شما برطرف می شود ضعف شما به وسیله داشتن یک وزیر و معاون خوب برطرف می شود, ترس شما به وسیله اینکه ید بیضا پیدا کردی و اینکه آن مار شدن عصا و برگشتنش در اختیار شما هست برطرف می شود که ﴿سَنُعِيدُهَا سِيرَتَهَا الْأُولَى﴾ خب این می تواند یک معنای کنایی باشد ترس را از یک راه برطرف می کند ضعف را از راه دیگر برطرف می کند ﴿وَاضْمُمْ إِلَيْكَ جَنَاحَكَ مِنَ الرَّهْبِ فَذَانِكَ بُرْهَانَان﴾ این معلوم می شود که به هر دو رابطه دارد این طور نیست که یک چیز بیگانه باشد یعنی ما ترس زدایی کردیم هم قدرت ید بیضا به تو دادیم هم قدرت اینکه عصا را مار کنی دوباره به حالت اوّلی برگردانی به تو دادیم ﴿فَذَانِكَ﴾ یعنی این دو ﴿بُرْهَانَان مِن رَّبِّكَ﴾ برهان اعم از حضوری و حصولی, ذهنی و عینی اینها خواهد بود اینها را بگیر ﴿إِلَى فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ﴾ این دو معجزه را بگیر, مأموریتی داری که برای هدایت فرعون و ملأـ او حرکت کنی ﴿إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْماً فَاسِقِينَ﴾.

مشکلات حضرت موسی جهت رویارویی با فرعون

وجود مبارک موسای کلیم عرض کرد من چند مشکل دارم یکی اینکه سابقه قتل دارم آنها که مرا به عنوان یک رهبر مذهبی نمی پذیرند چون ﴿فَوَكَزَهُ مُوسَى فَقَضَى عَلَيْهِ﴾ (۱) آن سابقه قتل قِبطی باعث می شود که آل فرعون علیه من بشورند ثانیاً اینکه با اژدها نمی شود مردم را هدایت کرد با اژدها مردم را ساکت می کنند اما ساکن نمی کنند آنچه مردم را ساکن می کند بیانات علمی است من حرف های خوب می زنم اما برادرم یعنی هارون ﴿أَفْصَحُ مِنِّي لِسَاناً﴾ من تا چه وقت می توانم با اژدها مردم را ساکت کنم اصلاً مگر می شود با ترس جامعه را آرام کرد با ترس هرگز جامعه ساکن نمی شود ساکت می شود فرمود من حالاـ بر فرض، ید بیضا نشان دادم بر فرض اژدها آوردم مگر ممی شود جامعه را با ترس اداره کرد من اگر بخواهم در افکار جامعه, علوم جامعه, اخلاق جامعه اثر بکنم باید حرف های عالمانه بزنم حرف های عالمانه هم طوری باشد که مردم را خسته نکند برادرم ﴿أَفْصَحُ مِنِّي لِسَاناً﴾ این هنر ادبی است که می تواند جامعه را اداره کند این سخن است این گفتار است این نوشتار است این نثر خوب است این نظم خوب است که می تواند جامعه را هم ساکن کند هم ساکت کند اینها را وجود مبارک موسای کلیم پیشنهاد داد و خدای سبحان فرمود بله حق با توست من اینها را هم تأمین می کنم ﴿وَأَخِي هَارُونُ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّي لِسَاناً﴾ من آن طور نیستم که نتوانم سخن بگویم اصل فصاحت را دارایم اما می دانید کسی بخواهد مسیر فکر کشوری را عوض بکند یک ادبیات شفاف و روشن می خواهد یک هنر خوبی می خواهد هنر گفتاری, هنر نوشتاری و مانند آن ﴿هُوَ أَفْصَحُ مِنِّي لِسَاناً فَأَرْسِلْهُ مَعِيَ رِدْءاً يُصَدِّقُنِي﴾ این کمک من باشد مرا تصدیق کند حرف های مرا به جامعه منتقل کند حرف های جامعه را به من منتقل کند اگر مناظره است حضور پیدا کند اگر مباحثه است حضور پیدا کند اگر همایش و سخنرانی است حضور پیدا کند چون قدرت بیان او خوب است از من افصح است این کسی که پشت سر آدم می نشیند این دو ترکه می نشینند این را می گویند رِدء ﴿فَأَرْسِلْهُ مَعِيَ رِدْءاً﴾ یعنی دنبال من باشد کمک من باشد اینها که دو ترکه می نشینند می گویند این ردء اوست رِدف هم می گویند ﴿رِدْءاً يُصَدِّقُنِي إِنِّي أَخَافُ أَن يُكَذِّبُونِ﴾ برای اینکه سابقه قتل هم که دارم از طرفی هم سوابق فراوانی، اینها در بت پرستی دارند قدرت هم دست اینهاست ثروت هم دست اینهاست آن جاهلیّت هم که دامنگیر اینها شده خب من چطور اوضاع اینها را عوض کنم اما کسی داشته باشم که عالِم باشد حکیم باشد مؤمن باشد متّقی

باشـد حرف مرا تصـدیق کنـد حرف مرا به جـامعه منتقل کنـد سؤال های جامعه را به من منتقل کنـد این خیلی کمک می کند شرح صـدر هم که در سـوره مبـارکه «طه» از خـدا خـواست (رَبِّ اشْـرَحْ لِی صَـدْرِی وَیَسِّرْ لِی أَمْرِی وَاحْلُـلْ عُقْـدَهً مِن لِسَـانِی یَفْقَهُوا قَوْلِی) (۲) هم مشـکل مرا حـل کن هم برای من ردء و کمـک و معـاون و وزیر قرار بـده در سوره مبارکه «طه» گذشت وزیر آن کسـی که وِزْر و ثِقل و بار سنگین مملکت به دوش اوست او را می گویند وزیر اگر بار سنگین مملکت را او نتوانـد حمـل بکنـد دیگر وزیر نیست (وَزِیراً مِنْ أَهْلِی) باشـد همین طـور است آنجـا وجود مبـارک هـارون را واجـد این اوصـاف معرفی کرد کـه هـارون برادر من است (اشْـدُدْ بِهِ أَزْرِی وَأَشْـرِکْهُ فِی أَمْرِی) (۳) ایـن (وَأَشْـرِکْهُ فِی أَمْرِی) یعنی در مسئله وحی و نبوّت و رسالت و مکتبِ من, شریک من قرار بده.

ص: ۱۳۰

۱- (۱۴) . سوره قصص, آیه ۱۵.

۲- (۱۵) . سوره طه, آیات ۲۵ _ ۲۸.

۳- (۱۶) . سوره طه, آیات ۳۱ و ۳۲.

سر تعبیر از اهل بیت(علیهم السّلام) به شریک قرآن

اینکه ما به اهل بیت عرض می کنیم «السلامُ علیک یا شریک القرآن» (۱) به همین مناسبت است منهای مسئله وحی تشریعی و نبوّت و رسالت، اینها عِدل قرآن اند وقتی عِدل قرآن شدند «انت منّی بمنزله هارون مِن موسی» درست در می آید هارون چه سِمتی و چه نقشی نسبت به وجود مبارک موسای کلیم داشت؟ حضرت موسی به خدا عرض کرد که (وَأَشْرِكْهُ فِي أَمْرِی) آن نبوّت که خود وجود مبارک هارون هم نبوّت داشت اگر وجود مبارک پیغمبر به حضرت امیر(سلام الله علیهما) فرمود: «أنت منّی بمنزله هارون مِن موسی إلاّ أنّه لا نبیّ بعدی» (۲) منهای مسئله نبوّت و رسالت وجود مبارک حضرت امیر می شود شریک وجود مبارک پیغمبر اگر شریک پیغمبر است «فی غیر النبوّه و الرساله» صحیح است که به ائمه(علیهم السلام) مخصوصاً حضرت حجّت بگوییم «السلامُ علیک یا شریک القرآن» چون آنجا با قرینه همراه است اگر حضرت امیر به منزله هارون است که است اگر هارون شریک موساست که است پس حضرت امیر شریک پیغمبر است شریک قرآن است «السلام علیک یا شریک القرآن» می ماند مسئله وحی تشریعی و نبوّت و اینها که خب یقیناً استثنا شده فرمود: «إلاّ أنّه لا نبیّ بعدی».

«و الحمد لله ربّ العالمین»

۱- (۱۷) . این تعبیر در یکی از زیارت های حضرت سیّدالشهداء(سلام الله علیه) آمده است: اقبال الأعمال, ص۷۱۲.

۲- (۱۸) . الکافی, ج۸, ص۱۰۷.

آیات ۳۴ تا ۳۷ سوره قصص ۹۱/۰۷/۱۸

.Your browser does not support the audio tag

(قَالَ رَبِّ إِنِّی قَتَلْتُ مِنْهُمْ نَفْساً فَأَخَافُ أَن یَقْتُلُونِ (۳۳) وَأَخِی هَارُونُ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّی لِسَاناً فَأَرْسِلْهُ مَعِیَ رِدْءاً یُصَدِّقُنِی إِنِّی أَخَافُ أَن یُکَذِّبُونِ (۳۴) قَالَ سَنَشُدُّ عَضُدَکَ بِأَخِیکَ وَنَجْعَلُ لَکُمَا سُلْطَاناً فَلاَ یَصِلُونَ إِلَیْکُمَا بِآیَاتِنَا أَنتُما وَمَنِ اتَّبَعَکُمَا الْغَالِبُونَ (۳۵) فَلَمَّا جَاءهُم مُّوسَی بِآیَاتِنَا بَیِّنَاتٍ قَالُوا مَا هذَا إِلَّا سِحْرٌ مُفْتَرًی وَمَا سَمِعْنَا بِهذَا فِی آبَائِنَا الْأَوَّلِینَ (۳۶) وَقَالَ مُوسَی رَبِّی أَعْلَمُ بِمَن جَاءَ بِالْهُدَی مِنْ عِندِهِ وَمَن تَکُونُ لَهُ عَاقِبَةُ الدَّارِ إِنَّهُ لاَ یُفْلِحُ الْظَّالِمُونَ(۳۷))

ص: ۱۳۱

تاسیسی بودن تمامی معارف عقلی و نقلی و اشاره به ماهیت اجاره

در جریان اجاره هشت سال مستحضرید که اجاره جزء امور عقلایی است که شارع مقدس امضا کرده است تأسیسی نیست البته همه امور تأسیس الهی است منتها خداوند برخی را با عقل, برخی را با نقل بیان می کند این چنین نیست که بشر از خودش یک قاعده و اصلی داشته باشد بگوییم این قاعده، بشری است و شارع آن را امضا کرده بشر همان است که در سوره مبارکه «نحل» وضعش بیان شده که (وَاللَّهُ أَخْرَجَکُم مِّن بُطُونِ أُمَّهَاتِکُمْ لاَ تَعْلَمُونَ شَیْئاً) (۱) این نکره هم در سیاق نفی است پس فاقد همه علوم است بعد هم بر اساس (عَلَّمَ الْإِنسَانَ مَا لَمْ یَعْلَمْ) (۲) یک سلسله حقایقی را خدای سبحان از درون انسان به انسان آگاه کرده این چراغ درون به نام فطرت و عقل را روشن کرد و چیزهایی را به او آموخت اینها هم تعلیم الهی است اگر خود عقل با این چراغ الهی به مطلبی پی برد نقل می شود تأیید و امضا و اگر عقل به آن دسترسی پیدا نکرد نقل می شود تأسیس ولی به هر حال آنچه بشر دارد تأسیس الهی است این طور نیست که بشر یک سلسله اموری را از خودش دارد و دین امضا کرده دین در نقل خلاصه نمی شود دین در قرآن و روایات خلاصه نمی شود هر مطلب برهانی خواه عقل به آن رسیده باشد خواه نقل، این دینی است منتها عقل را باید از مسئله قیاس و خیال و گمان و وهم جدا کرد برهان عقلی همان برهانی که با آن می شود خدا را ثابت کرد وحدانیّت خدا را, یگانگی و یکتایی خدا را, وحی و نبوّت را آنها همه دلیل شرعی است دیگر، این طور نیست که دلیل بشری باشد بنابراین آنچه خدای سبحان به عنوان عقل به انسان مرحمت کرده است این هم تأسیس شارع است معاملات که اجاره است همین قبیل است جزء اصول عقلایی است که شارع مقدس از راه عقل این امور را به بشر آموخت عبادات را از راه نقل که چگونه نماز بخوانید چگونه روزه بگیرید. اجاره از اصولی است که خدای سبحان در نهان و نهاد بشر نهادینه کرده است این چنین نیست که در شرع قبل بوده و در شرع فعلی استصحاب کردیم یا نکردیم این قبل از اسلام بود بعد از اسلام هست بعد از اسلام در حوزه مسلمین هست در حوزه غیر مسلمین هست این جزء امضائیات شارع مقدس است این راجع به اجاره.

ص: ۱۳۲

۱- (۱) . سوره نحل, آیه ۷۸.

۲- (۲) . سوره علق, آیه ۵.

فقر مطلق انسان در برابر خدای سبحان

پرسش: «کلما حکم به العقل حکم به الشرع» پس چطور است؟

پاسخ: بله این بایـد روشن بشود که آیا خود این عقلی است یا نقلی است این قاعـده را خود عقل اگر گفته بایـد ثابت کند که هر چه من گفتم شـرع می گویـد این معنایش آن است که اگر چیزی را واقعاً عقل فهمیـد کشفِ حکم شـرعی است عقل یک چیز ابداعی و تأسیسی ندارد عقل چراغ است حکم شـرع را می فهمد عقل هیچ ـ به نحو سالبه کلیه ـ چیزی از خودش ندارد خـدای سـبحان این چراغ را به انسان داد و واقعیّت را گاهی با چراغ عقل و گاهی هم با چراغ نقل به انسان تفهیم می کنـد آن سالبه کلیه سـر جایش محفوظ است یعنی اگر کسـی خواست انسان را بشناسد با این دو, سه آیه انسان شناسنامه اش روشن می شود یکی در بخش پایانی سوره مبارکه «قیامت» است که (أَلَمْ يَكُ نُطْفَةً مِن مَنيٍّ يُمْنَى) (۱) انسان همان است یکی هم در سوره «نحل» است که (وَاللَّهُ أَخْرَجَكُم مِّن بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لاَ تَعْلَمُونَ شَـيْئاً) این هم به صورت نکره در سیاق نفی, یکی هم در بخش هـای دیگر فرمود در پایـان عمر فرتوتی و فرسودگی و کهنسـالگی دامنگیرتان می شود (وَمِنكُم مَّن يُرَدُّ إِلَى أَرْذَلِ الْعُمُرِ لِكَيْلاَ يَعْلَمَ مِن بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئاً) (۲) آن هم نکره در سیاق نفی است انسان یعنی این سه سلب, (لَمْ يَكُن شَيْئاً مَذْكُوراً) (۳) است (یک) قبلاً هم که به دنیا آمـده بـدیهی ترین بـدیهیات را نمی فهمید (دو) خیلی ها هسـتند که در آخر عمر هم از بدیهی ترین بدیهیات خبری ندارند که نکره باز هم در سـیاق نفی است (لِكَيْلاَ يَعْلَمَ مِن بَعْدِ عِلْمٍ شَـيْئاً) (سه) انسان این سه سـلب است پس این وسط ها هر چه دارد بر اساس (مَا بِكُم مِّن نِّعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ) (۴) دارد دیگر.

ص: ۱۳۳

۱- (۳) . سوره قیامت, آیه ۳۷.

۲- (۴) . سوره حج, آیه ۵.

۳- (۵) . سوره انسان, آیه ۱.

۴- (۶) . سوره نحل, آیه ۵۳.

نقصان عدم حضور دین در زندگی انسان

در بحث های قبل هم عرض کردیم که ما مسلمانیم موحّدیم اما توحید در زندگی ما نیست در نماز و روزه ما هست در حج و عمره ما هست اما در زندگی ما نیست ما موحِّدانه زندگی نمی کنیم نشانه اش آن است که مواظب حرف هایمان نیستیم اگر یک سبد میوه به ما برسد می گویید این چیست؟ می گویند این میوه است می گوییم چه کسی داد؟ می گویند فلان باغبان همین! ما به جای اینکه بگوییم چه کسی آورد بگوییم چه کسی داد این در فرهنگ ماست یا فلان بسته چیست؟ پارچه است این را چه کسی داد؟ فلان آقا داد اصلاً نمی دانیم چطور حرف بزنیم باید بگوییم چه کسی آورد یک موحّد که نمی گوید چه کسی داد. دین و توحید در زندگی ما نیست یک عدّه معتقدند که دین از سیاست جداست ما عملاً متأسفانه معتقدیم که دین از زندگی جداست ما در نماز و روزه بله خدا را عبادت می کنیم اما باید بدانیم درست نیست ما به جای چه کسی آورد بگوییم چه کسی داد این بیان نورانی حضرت امیر(سلام الله علیه) که بارها خوانده شد فرمود: «إنّ المسکینَ رسولُ الله» (۱) یعنی این نیازمندی که آمد درِ خانه شما خودش نیامد این را فرستادند مسکین, رسولِ الله است این نیازمند را فرستاده در خانه شما, در خانه ما ببیند ما چه کار می کنیم خب اگر «المسکین رسولُ الله» المعطی هم رسول الله, الباذل هم رسول الله نمی دانم شما برخورد کردید با مردان الهی و اوحدی از انسان ها یا نه، آنها در حرف هایشان واقعاً موحِّد بودند نمی خواستند مقدس مآبانه زندگی کنند می خواستند موحّدانه زندگی کنند ما از آ ن بزرگان نشنیدیم که یک وقت بگویند فلان کس به ما چیز داد می گفتند فلان کس آورد فلان کس این زحمت را کشید.

۱- (۷) . نهج البلاغه, حکمت ۳۰۴.

توفیقات انسان،مرهون عنایات الهی

غرض این است که در همه موارد همین طور است در علوم هم همین طور است این حرف قارونی است که بارها اینجا مطرح شد که می گوییم ما خودمان چهل سال, پنجاه سال زحمت کشیدیم عالِم شدیم این اصطلاح ناروای دود چراغ خوردن همین است قارون هم که بیش از این نگفته بود و نمی گفت, می گفت: (إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَى عِلْمٍ عِندِی) (۱) من خودم زحمت کشیدم پیدا کردم بسیاری از ماها اسلامی حرف می زنیم و قارونی فکر می کنیم مگر او غیر از این گفت او گفت من خودم زحمت کشیدم پیدا کردم ما هم خیال می کنیم خودمان زحمت کشیدیم خیلی ها آمدند حوزه و چیزی نشدند خیلی ها رفتند دانشگاه و چیزی نشدند خیلی ها رفتند بازار و چیزی نشدند این طور نیست که هر کسی برود جایی چیز گیرش بیاید بگوییم (إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَى عِلْمٍ عِندِی) این همان اسلامی حرف زدن و قارونی فکر کردن است باید بگوییم «ما بنا من نعمه فمنک» دین یعنی ادلّه نقلی که کم نیاورد هم در قرآن هست (مَا بِكُم مِّن نِّعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ) هم اهل بیت(علیهم السلام) دستور دادند در تعقیبات نماز بگویید «اللهمّ ما بنا من نعمةٍ فمنک» (۲) این برای این نیست که ثواب ببریم تنها ثواب بردن نیست ثواب را بالآخره می دهند.

آثار حضور دین در متن زندگی

عمده آن است که این دین در زندگی ما بیاید وقتی در زندگی ما آمد ما راحتیم نه از گرانی می رنجیم نه از تحریم می رنجیم چون او دارد ما را اداره می کند واقعاً اگر ما باور کردیم که تمام مار و عقرب عالَم نزد خدا روزی دارند در پرونده خدا روزی دارند شرق و غرب عالَم بخواهند ایران را تحریم بکنند اثر ندارد ما این حرف ها را باور نکردیم مگر آنها رازق اند؟! خدا در قرآن به صورت (عَلَى) فرمود: (مَا مِن دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلاَ عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا) (۳) فرمود تمام مارها تمام عقرب ها عایله من هستند من عهده دار روزی آنهایم این خداست! چون دین در زندگی ما نیست اگر شنیدیم یک مخذول منکوب ملعون ازل و ابد درصدد تحریم است می رنجیم می گوییم چه خواهد شد هیچ نخواهد شد فرمود اگر شما به راه باشید (لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَاتَّقَوا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَرَكَاتٍ مِنَ السَّماءِ وَالأرْضِ) (۴) غرض آن است که ما مسلمانیم بر اساس این عقیده که دین از زندگی جداست عدّه ای می گویند دین از سیاست جداست ولی روش ما این است که دین در زندگی ما نیست دین در نماز و روزه ما هست زندگی ما امر عادی است.

۱- (۸) . سوره قصص, آیه ۷۸.

۲- (۹) . مصباح المتهجّد, ص۶۳, ۷۵, ۱۰۲, ۱۱۱ و ۲۱۷.

۳- (۱۰) . سوره هود, آیه ۶.

۴- (۱۱) . سوره اعراف, آیه ۹۶.

مراد از امضای مطلب عقلی، توسط شارع مقدس

این هم که می بینید گاهی گفته می شود این مطلب عقلایی است بشری است دین امضا کرده این هم گوشه ای از همان مکتب نارواست این چنین نیست که واقعاً بشر از خودش چیزی داشته باشد و دلیل نقلی آن را امضا کرده باشد.

اگر گاهی گفته می شود ـ در کلمات فقهای ما(رضوان الله علیهم) هم همین هست ـ که این مطلب، بشری است و شارع امضا کرده است یعنی قبلاً خدای سبحان به وسیله چراغ عقل و فطرت این مطلب را به بشر آموخت به وسیله چراغ نقل به ما فرموده است که من قبلاً به بشر گفته ام و همان را امضا می کند.

سر مسئلت موسای کلیم از خداوند جهت همراهی جناب هارون

به هر تقدیر وجود مبارک موسای کلیم عرض کرد ما چنین سابقه ای داریم (إِنِّی قَتَلْتُ مِنْهُمْ نَفْساً) (1) از این جهت می ترسم, از طرفی من بخواهم حرف بزنم یک سخنگو می خواهم من نمی خواهم کسی فقط بگوید موسی راست می گوید این (یُصَدِّقُنِی) معنایش این نیست که من حرف بزنم دو مطلب داشته باشم یکی دعوا یکی دعوت, دعوا داشته باشم بگویم «إنّی رسول الله» دعوت داشته باشم بگویم «لا إله إلاّ الله» جامعه را به توحید دعوت کنم و خودم مدّعی رسالت باشم بعد برادرم بگوید بله راست می گوید, من این طور نمی خواهم اگر این باشد که دیگر (هُوَ أَفْصَحُ مِنِّی لِسَاناً) نمی خواهد من سخنگو می خواهم اگر غرض این باشد که برادرم بگوید که آقا راست می گوید خب دیگر (هُوَ أَفْصَحُ مِنِّی لِسَاناً) نمی خواهد من کسی را می خواهم که حرف های مرا به جامعه منتقل کند خودم هم سخنرانی می کنم اما (هُوَ أَفْصَحُ مِنِّی لِسَاناً) این نشان آن است که هنر سهم تعیین کننده ای در تبلیغ دارد حالا هنر لفظی باشد هنر خطّی باشد هنرهای دیگر باشد یکی از اقسام همین است (هُوَ أَفْصَحُ مِنِّی لِسَاناً) بنابراین منظور وجود مبارک موسای کلیم(سلام الله علیه) از اینکه عرض کرد: (وَأَخِی هَارُونُ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّی لِسَاناً فَأَرْسِلْهُ مَعِیَ رِدْءاً یُصَدِّقُنِی) یعنی معیناً معاوناً مصدّقاً تنها این نیست که برادرم بگوید آقا راست می گوید خب این دیگر (أَفْصَحُ مِنِّی لِسَاناً) نمی خواهد من کسی را می خواهم که حرف های مرا در جامعه خوب تبیین کند که دعوت به چیست دعوا به چیست من ادّعای چه چیزی دارم و جامعه را به چه چیزی دعوت می کنم و این برادرم این کار از او برمی آید و این گذشته از اینکه (أَفْصَحُ مِنِّی لِسَاناً) است از خاندان من است گذشته از اینکه عقلاً هماهنگیم از جهت عاطفه هم هماهنگیم نسبت به من مهربان است, رئوف است این خصوصیت ندارد که انسان بستگان خودش را بیاورد ولی اگر کسی فداکار بود اگر برادرش سر و صورت او را گرفت او می گوید: (یَبْنَؤُمَّ لاَ تَأْخُذْ بِلِحْیَتِی وَلاَ بِرَأْسِی) من داشتم فرمان تو را اطاعت می کردم چنین برادری شایسته است که وزیر باشد که تمام سفارش ها و عتاب های وجود مبارک موسای کلیم را تحمل کند تا آنجا هم حاضر باشد هیچ حرف نزند نگوید من هم پیغمبر هستم خب این چنین مقامی می خواهد وگرنه صِرف اینکه برادر باشد این سهمی ندارد (هَارُونَ أَخِی ٭ اشْدُدْ بِهِ أَزْرِی) (2) این کسی است که تا آخرش ایستاده است و مرا به عنوان امام قبول دارد من چنین کسی را می خواهم کم کاری نکرد وجود مبارک موسای کلیم در حضور مردم نسبت به هارون فرمود: (لاَ تَأْخُذْ بِلِحْیَتِی وَلاَ بِرَأْسِی إِنِّی خَشِیتُ أَن تَقُولَ فَرَّقْتَ بَیْنَ بَنِی إِسْرائِیلَ) (3) وجود مبارک موسای کلیم تنها عتاب نکرد تنها اعتراض نکرد دست به سر و صورت برد. فرمود: (وَأَخِی هَارُونُ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّی لِسَاناً فَأَرْسِلْهُ مَعِیَ رِدْءاً) رِدیء یعنی معاون, کمک (یُصَدِّقُنِی إِنِّی أَخَافُ أَن یُکَذِّبُونِ) می ترسم آنها تکذیب بکنند من برای خودم نگران نیستم از این

نگرانم که پیام شما را نپذیرند وگرنه ما همه جا حاضریم.

ص: ۱۳۶

۱- (۱۲) . سوره قصص, آیه ۳۳.

۲- (۱۳) . سوره طه, آیات ۳۰ و ۳۱.

۳- (۱۴) . سوره طه, آیه ۹۴.

امدادهای الهی نسبت به حضرت موسی و هارون(علیهماالسّلام)

(قَالَ) خدای سبحان فرمود: (سَنَشُدُّ عَضُدَکَ بِأَخِیکَ) که این برای تأکید است تسویف نیست قبلاً فرق بین مساعدت و معاضدت و مرافقت گذشت کجا را می گویند مرافقت کجا را می گویند مساعدت کجا را می گویند معاضدت, آنجا که مرفق ها با هم اند می شود مرافقت, آنجا که ساعدها با هم اند می شود مساعدت, آنجا که عضدها با هم اند می شود معاضدت ولی مطلق اینها به معنی کمک خواهد بود. فرمود ما این کار را می کنیم (وَنَجْعَلُ لَکُمَا سُلْطَاناً) شما را مسلّط می کنیم این وعده الهی است (فَلاَ یَصِلُونَ إِلَیْکُمَا) شما با همه سوابقی که در مصر دیدید و دارید آن قتل قبطی را در کارنامه تان دارید آن (یُذَبِّحُونَ أَبْنَاءَکُمْ) که سالیان متمادی دیدید پس خشن تر از فرعون کسی نیست شما هم که سابقه قتل قبطی را در کارنامه تان دارید ولی (نَجْعَلُ لَکُمَا سُلْطَاناً فَلاَ یَصِلُونَ إِلَیْکُمَا) اینها به شما دسترسی پیدا نمی کنند شما حرف هایتان را می زنید و به جامعه منتقل می کنید.

سر تعبیر(بِآیَاتِنَا) در آیه ۳۶

(بِآیَاتِنَا) در طلیعه امر بیش از این دو آیه نبود یکی ید بیضا بود یکی آن عصا که خودش به صورت تثنیه فرمود: (فَذَانِکَ بُرْهَانَانِ مِن رَّبِّکَ) تثنیه است نه جمع آیا چون کلّ واحد اینها به چند آیه منحل می شود از این جهت تعبیر به جمع آورد برای اینکه دست ساده که به جَیب و گریبان می رود نورانی می شود دوباره به حالت اول برمی گردد این دو آیت است هم نورانی شدن آیت است هم نورانی امر عادی بشود آیت است عصا به صورت مار در بیاید معجزه است مار به صورت عصا مبدّل بشود معجزه است آیا چون هر کدام از اینها به چند معجزه و آیت منحل می شوند جمع آورد یا راه دیگری دارد که به لحاظ قرینه بعدی است در بخش هایی از سوره مبارکه «نمل» فرمود من چندین آیه به شما دادم با این آیات ما سفر کنید؛ آیه دوازده سوره مبارکه «نمل» این بود (وَأَدْخِلْ یَدَکَ فِی جَیْبِکَ تَخْرُجْ بَیْضَاءَ مِنْ غَیْرِ سُوءٍ فِی تِسْعِ آیَاتٍ) معلوم می شود اینجا که آیات جمع آورد برای آن نیست که خود عصا به چند آیه منحل می شود یا ید بیضا به چند آیه منحل می شود منظور همان آیات نُه گانه است که فرمود: (فِی تِسْعِ آیَاتٍ) منتها بعضی بالقوّه است بعضی بالفعل, بعضی ها را نقد نشان داد بعضی ها را هم وعده داد که اگر یک وقت جریان طوفان شد جریان دم شد جریان ضفدع شد جریان قُمّل شد این آیات هم شما را تأیید می کند اگر این باشد خبر داد که شما با نُه معجزه می توانی بساط فرعون را به هم بزنی; مربوط به این جمع آوردنش. (فَلاَ یَصِلُونَ إِلَیْکُمَا بِآیَاتِنَا أَنتُما وَمَنِ اتَّبَعَکُمَا الْغَالِبُونَ) شما و بنی اسرائیل پیروزید قبطی ها را ما از بین می بریم این گوشه ای از آن وعده های الهی.

نقد دو وجه در تفسیر کریمه(وَ اضْمُمْ إِلَيْكَ جَناحَكَ مِنَ الرَّهْبِ)

در جریان رَهب برخی ها گفتند رهب یعنی آستین، جناب زمخشری می فرماید: «و مِن بدع التفاسیر» این است که برخی ها کلمه رهب را به معنی آستین گرفتند این آخر ریشه لغوی ندارد (۱) رهب یعنی ترسیدن, مشکل خود جناب زمخشری که خیلی زحمت کشیده و فخررازی هم می گوید که این احسن ما قیل است (۲) این است که ایشان خیال کرده هر جا جناح است به معنای دست است گفت جناح در پرنده ها آن بال است در انسان دست است انسان دو جناح دارد یک جناح راست یک جناح چپ یعنی دست راست و دست چپ آنجا که فرمود ید مضموم باشد یعنی جناح راست, آنجا که مضمومٌ الیه است جناح چپ (۳) در حالی که در بخش هایی از همین سوره مبارکه «طه» فرمود: (وَاضْمُمْ يَدَكَ إِلَى جَنَاحِكَ تَخْرُجْ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ) جناح یعنی جیب یعنی گریبان دستت را به جناحت ببر تا بیضا بشود خب جناح به معنی بال نیست جناح به معنی دست نیست مگر دست را به دست می مالید تا بیضا می شد (اسْلُكْ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ) اینجا جناحی که در سوره مبارکه «طه» آمده همان جَیْبی است که در سایر سوَر آمده پس گاهی جناح ممکن است به معنی دست باشد گاهی هم جناح یعنی گریبان و بغل، دستت را به بغل بگذار, اگر کسی ترسید خب دو دستش را طبیعی است دیگر بالا می برد اما اگر کسی در آغوش گرفته احساس امنیّت می کند این را که سیدناالاستاد فرمود این دست در آغوش بگذار یعنی خودت را جمع بکن کنایه از تواضع است (۴) این یکی از وجوه معقول است که می تواند مورد قبول باشد.

ص: ۱۳۸

۱- (۱۵) . الکشاف، ج۳،ص۴۰۹.

۲- (۱۶) . ر.ک: التفسیر الکبیر, ج۲۴, ص۵۹۵.

۳- (۱۷) . الکشاف, ج۳, ص۴۰۸ و ۴۰۹.

۴- (۱۸) . المیزان, ج۱۶, ص۳۴.

حالا ـ وقتی که وجود مبارک موسای کلیم با هارون(سلام الله علیهما) با این معجزات آمدند که بعضی بالفعل, بعضی بالقوّه القریبه من الفعل است برخورد آل فرعون را ببینیم که چه بود (فَلَمَّا جَاءهُم مُّوسَی بِآیَاتِنَا بَیِّنَاتٍ).

سر تعبیر به lt; ایمن gt; در آیه سی ام

مستحضرید که در جریان کوه طور فرمود از طرف راست این درّه؛ طرف راست و چپ و جلو و دنبال برای انسان است این شش جهتی که فرض دارد یکی بالا ـ یکی پایین یکی طرف راست یکی طرف چپ یکی جلو یکی دنبال, درباره انسان مشخص است درباره موجودات دیگر مثلاً الآن این ستون طرف راست و طرف چپ و جلو و دنبال ندارد این جهات چهارگانه را انسان مشخص می کند انسان دست راستی دارد دست چپی دارد چهره ای دارد قفایی دارد این جهات چهارگانه با انسان سامان می پذیرد می شود امور اعتباری اما بالا و پایین را گفتند دیگر اعتباری نیست انسان اگر سر به زیر باشد پا هوا باشد بالأخره پا بالاست سر زمین است این چنین نیست که هر جا سر باشد بالا باشد طرف آسمان بالاست و طرف زمین پایین است این دو جهت را می گویند اعتباری نیست اما یمین و یسار و اَمام و خلف با اعتبار خود انسان عوض می شود انسان وقتی وارد کوه شد درّه ای دارد بُقعه ای دارد درختی دارد این کوه این درّه طرف راست و چپ ندارد اما وقتی انسان رفت جلو اگر می گویند طرف راست یعنی طرف راست انسان, طرف چپ یعنی طرف چپ انسان وقتی وجود مبارک موسای کلیم روی این بقعه مبارکه آمد طرف دست راست وجود مبارک موسی شجره ای بود از آنجا این صدا را شنید وگرنه خود درّه خود کوه طرف راست داشته باشد طرف چپ داشته باشد این چنین نیست.

ص: ۱۳۹

پرسش: با توجه به روایت شیخ در تهذیب (۱) ممکن است منظور از بقعه مبارکه کربلای معلّی باشد؟

پاسخ: باطنش آن است ولی ظاهرش محفوظ است اینها باطناً از همان فیض اهل بیت استفاده کردند نظیر اینکه آنچه وجود مبارک آدم(سلام الله علیه) تلقّی کرد نام اهل بیت(علیهم السلام) بود این ظاهرش سر جایش محفوظ است آن باطنش هم سر جایش محفوظ است آن باطنِ باطن هم سر جایش محفوظ است.

سخنان سه گانه فرعونیان در برابر دعوت حضرت موسی(علیه السّلام)

وقتی که وجود مبارک موسی و هارون(سلام الله علیهما) آمدند و حرف هایشان را بیان کردند (فَلَمَّا جَاءهُم مُّوسَى بِآيَاتِنَا بَيِّنَاتٍ) فرعونیان چند حرف زدند گفتند این سِحر است (یک) شما با نیرنگ این را به خدا افترا بستی (دو) ما ساحر فراوان داریم اما هیچ کدام آنها اهل افترا نیستند پس تو دو کار کردی یکی اینکه آنچه را که آوردی عصا اژدها شد سِحر است یکی اینکه این سِحر را هم ــ معاذ الله ــ به صورت معجزه به خدا اسناد دادی (قَالُوا مَا هذَا إِلَّا سِحْرٌ) (یک) (مُفْتَرى) (دو) ما ساحر زیاد داریم آنها چنین کاری نکردند تو گذشته از اینکه سِحر داری, جعل هم کردی به نام خدا اسناد دادی سوم: معیار تصدیق و تکذیب ما هم مشخص است ما اگر چیزی را بخواهیم تصدیق بکنیم باید بگوییم (إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَى أُمَّةٍ) (۲) چیزی را بخواهیم تکذیب بکنیم می گوییم (مَا سَمِعْنَا بِهذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ) معیار اثبات و نفی ما, فعل و ترک نیاکان ماست آنها اگر کاری کردند ما می گوییم این کار حق است از ما بپرسی چرا حق است می گوییم: (إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَى أُمَّةٍ) آنها اگر کاری نکردند می گوییم این کار باطل است از ما بپرسی چرا, می گوییم: (مَا سَمِعْنَا بِهذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ) این تقلید محض در هویّت آل فرعون رخنه کرده است که اثبات و نفی شان این است.

ص: ۱۴۰

۱- (۱۹) . تهذیب الأحکام, ج۶, ص۳۸.

۲- (۲۰) . سوره زخرف, آیات ۲۲ و ۲۳.

لزوم عالمانه بودن تصدیق و تکذیب انسان

این روایت جزء غرر روایات ماست حضرت فرمود امّت اسلامی یا تصدیق دارد یا تکذیب, اگر خواست تصدیق کند بگوید آری, باید برهان داشته باشد, اگر خواست تکذیب کند بگوید نه, باید برهان داشته باشد بدون برهان نه می گوید آری نه می گوید نه «إنّ الله خَصَّ» یا «حصَّنَ» یا «حضَّ» طبق سه نسخه در این روایت «عباده فی بآیتین من کتابه» با دو آیه مرزبندی کرده فرمود حرف خواستی بزنی فتوا خواستی بدهی دلیل خواستی بیاوری دهن باز نکن هر چه از دهنت در آمد بگویی تا برهان نداشته باشی یا حکیمانه یا فقیهانه حرف نزن خواست چیزی را نفی بکنی باید برهان داشته باشی یا حکیمانه یا فقیهانه (۱) آن وقت این می شود جامعه علمی, فلان کس چنین گفته است گمانم این است این می شود با هوس زندگی کردن همان جاهلیّت است به صورت دیگر.

تقلید کورکورانه، محور تصدیق و تکذیب جاهلان

اگر در جاهلیّت چیزی را می خواستند اثبات کنند می گفتند: (إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَى أُمَّةٍ) اگر بخواهند چیزی را نفی کنند می گویند: (مَا سَمِعْنَا بِهذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ) خب حالا نشنیدی ما حرف تازه آوردیم چرا حرف باطلی است نیاکان شما این حرف را نداشتند موسای کلیم با معجزه آمد این حرف را دارد نفی و اثبات فرعونی به تقلید باطل است نفی و اثبات جاهلی به تقلید باطل است تا می خواهی حرف بزنی چیزی را اثبات کنی می گوید: (إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَى أُمَّةٍ) تا می خواهی نفی کنی می گوید دیگران که نگفتند خب انبیا آمدند حرف های جدیدی آوردند حرف های تازه ای آوردند بنابراین این سه مطلبی را که فرعون گفت هر سه بیّن الغی است اینکه معجزه را سِحر دانست بیّن الغی است اینکه حق را فِریه تلقّی کرد بیّن الغی است اینکه معیار معرفت شناسی خود را و تصدیق را حرف های نیاکان قرار داد این هم بیّن الغی است (وَمَا سَمِعْنَا بِهذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ) آن گاه وجود مبارک موسای کلیم فرمود من هدایت آوردم.

۱- (۲۱) . الکافی, ج۱, ص۴۳; بحارالأنوار, ج۲, ص۱۸۶; الحاشیه علی اصول الکافی (رفیع الدین محمد بن حیدر النائینی), ص۱۳۶.

«و الحمد للّه ربّ العالمين»

آیات ۳۶ تا ۴۰ سوره قصص ۹۱/۰۷/۱۹

.Your browser does not support the audio tag

(فَلَمَّا جَاءهُم مُّوسَى بِآيَاتِنَا بَيِّنَاتٍ قَالُوا مَا هذَا إِلَّا سِحْرٌ مُفْتَرىً وَمَا سَمِعْنَا بِهذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ (۳۶) وَقَالَ مُوسَى رَبِّي أَعْلَمُ بِمَن جَاءَ بِالْهُدَى مِنْ عِندِهِ وَمَن تَكُونُ لَهُ عَاقِبَةُ الدَّارِ إِنَّهُ لاَ يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ (۳۷) وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَا أَيُّهَا الْمَلأُ مَا عَلِمْتُ لَكُم مِنْ إِلهٍ غَيْرِي فَأَوْقِدْ لِي يَا هامَانُ عَلَى الطِّينِ فَاجْعَل لِي صَرْحاً لَعَلِّي أَطَّلِعُ إِلَى إِلهِ مُوسَى وَإِنِّي لَأَظُنُّهُ مِنَ الْكَاذِبِينَ (۳۸) وَاسْتَكْبَرَ هُوَ وَجُنُودُهُ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ إِلَيْنَا لاَ يُرْجَعُونَ (۳۹) فَأَخَذْنَاهُ وَجُنُودَهُ فَنَبَذْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ (۴۰))

چگونگی وحی الهی به موسای کلیم در کوه طور

نکاتی که مربوط به بحث های قبل بود عبارت از این است که کلام خدا همان طوری که در بخش پایانی سوره مبارکه «شوری» آمده است سه قسم بود که (مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَن يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْياً أَوْ مِن وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولاً) (۱) این آیه هم قبلاً خوانده شد و آنچه وجود مبارک موسای کلیم در جریان طلیعه وحی دریافت کرد ظاهرش (مِن وَرَاءِ حِجَابٍ) بود که از ورای درخت شنید صدا از درخت نبود در حقیقت از ذات اقدس الهی بود ولی وجود مبارک موسای کلیم از ناحیه درخت می شنید پس وحی بلاواسطه نبود وحی از راه فرستادن جبرئیل(سلام الله علیه) و مانند آن هم نبود بلکه (مِن وَرَاءِ حِجَابٍ) بود.

مسئلت والای حضرت موسی و مدهوشی آن حضرت

ص: ۱۴۲

۱- (۱) . سوره شوری, آیه ۵۱.

مطلب دیگر اینکه مشاهده نار الهی یا نور الهی یک قسم, شنیدن کلام الهی قسم دیگر, اینها همه به مقامات فعل خدا برمی گردد آنچه را وجود مبارک موسای کلیم در اربعین طلب می کرد مقام برتر و بالاتر بود که عرض کرد: (رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ) بعد جواب آمد که (لَنْ تَرَانِي) (۱) آن قداست موسای کلیم(سلام الله علیه) باعث شد که یک تجلّی از طرف خدا نصیبش شد که به برکت تجلّی ای که خدا برای موسی کرد خود موسی(علیه السلام) مدهوش شد و کوه متلاشی شد نه اینکه مدهوشی موسی به وسیله اندکاک کوه باشد بلکه امر به عکس, این طور نیست که کوه مجرای الهی باشد و وجود مبارک کلیم الهی بالتبع استفاده کند بلکه خدای سبحان برای موسای کلیم تجلّی کرد کوه متلاشی شد و موسی مدهوش که آن را در آیه دیگر باید مطرح کرد.

نقد نظر قرطبی در تفسیر کریمه(اسْلُكْ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ)

مسئله بعدی جریان این ضمّ جناح است تاکنون روشن شد که دست گاهی به عصا می رسد به اذن خدا, عصا مار می شود دوباره همین دست به مار می رسد (سَنُعِيدُهَا سِيرَتَهَا الْأُولَى) (۲) به صورت عصا در می آید. همین دست به بغل می رود به اذن خدا (تَخْرُجْ بَيْضَاءَ) (۳) این هم به عنایت الهی است جناب قرطبی در تفسیر الجامع لأحکام القرآن گفتند (اسْلُكْ يَدَكَ

فِی جَیْبِکَ) منظور از این دست, دست راست است برای اینکه جناح در طرف چپ بدن است (وَاضْمُمْ إِلَیْکَ جَنَاحَکَ مِنَ الرَّهْبِ) این جناح چون طرف چپ است بنابراین منظور از این دست, دست راست است دلیلی نیاوردند که جناح, قسمت چپ را می گویند (۴) جناح یعنی پهلو حالا گاهی راست گاهی چپ, از کجا استفاده می شود که جناح آن پهلوی چپ است این برهان ندارد برای اینکه جیب یعنی یقه, در سوره مبارکه «نور» گذشت که (وَلْیَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَی جُیُوبِهِنَّ) (۵) یعنی این زن ها روسری را که به سر می گذارند باید ادامه داشته باشد تا یقه اینها را بگیرد نه «ولیضربنّ بخمرهنّ علی جیودهنّ» که با دال باشد یعنی گردن را بپوشاند بلکه جَیب را بپوشانند یعنی از پشت، گردن, از جلو، سینه پوشیده بشود (وَلْیَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَی جُیُوبِهِنَّ) خِمار و روسری را که روی سر می گذارند سر پوشیده، جَیْد گردن, از پشت پوشیده, جیب یقه از جلو پوشیده. جَیب یعنی یقه این قسمت جلو یعنی سینه آن وقت از کجا معلوم می شود که منظور از این دست, دست راست است چون جَیب به معنای پهلوی چپ است این سخن ایشان ظاهراً مستدل نیست.

ص: ۱۴۳

۱- (۲) . سوره اعراف, آیه ۱۴۳.

۲- (۳) . سوره طه, آیه ۲۱.

۳- (۴) . سوره طه, آیه ۲۲; سوره نمل, آیه ۱۲; سوره قصص, آیه ۳۲.

۴- (۵) . الجامع لأحکام القرآن, ج۱۴, ص۲۸۵.

۵- (۶) . سوره نور, آیه ۳۱.

نقد بیان علامه طباطبایی(ره) در تفسیر کریمه (وَاضْمُمْ إِلَيْكَ جَنَاحَكَ مِنَ الرَّهْبِ)

می مانـد این (وَاضْمُمْ إِلَيْكَ جَنَاحَكَ مِنَ الرَّهْبِ) (۱) چنـد وجهی را ملاحظه فرمودیـد سیدناالاسـتاد ذکر کردنـد نپذیرفتند خودشان این وجه را قبول کردند که (وَاضْمُمْ إِلَيْكَ جَنَاحَكَ مِنَ الرَّهْبِ) در قبال راه رفتن متبختران است افراد متبختر کسانی که بـا فخرفروشـی حرکت می کننـد دو طرف دسـتشان پهلویشـان بـاز است با این وضع حرکت می کننـد متبخترانه اگر کسـی خواست متواضـعانه حرکت کنـد این دست ها را به پهلو می چسـباند این طور نیست که بخواهد متبخترانه حرکت کند (۲) این سخن درست است می توانـد کنایه از تواضع باشـد ولی (مِنَ الرَّهْبِ) با آن سازگار نیست این (مِنَ الرَّهْبِ) نشان آن است که برای اینکه از ترس نجـات پیـدا کنی چنین کـاری بکن در آنجـا که فرمود: (وَاخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ) این نشانه تواضع است یـا وقتی به پسـر و دختر می گویـد در برابر پـدر و مادر پیر (وَاخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ) (۳) این نشـانه پر پهن کردن است و تواضع و فروتنی.

آرای گوناگون در تفسیر کریمه(وَاضْمُمْ إِلَيْكَ جَنَاحَكَ مِنَ الرَّهْبِ) و بیان قول صائب

اما اینجا می فرماید: (وَاضْمُمْ إِلَيْكَ جَنَاحَكَ مِنَ الرَّهْبِ) این نشان آن است که حادثه های غیر مترقّب و سهمگینی برای وجود مبـارك موسـای کلیم در آن شب تـار پیش آمـد یکی اینکه عصا بالأخره اژدها شـد و اژدها به حالت اول برگشت یکی اینکه دست در بغـل گـذاشت و بیضا شـد این تحوّلاتی که در بـدن ایجاد می کنـد ترهیبی, تخویفی, در انسان ایجاد می کنـد فرمود جنـاحت را به خـودت نه اینکه جنـاح راست را به چپ یـا جنـاح چپ را به راست (وَاضْمُمْ إِلَيْكَ جَنَاحَكَ مِنَ الرَّهْبِ) یعنی خودت را جمع بکن دیگر نترس این ترس مربوط به خصوص آن عصـا نیست بعـد از جریـان یـد بیضـاست این تحوّل بالأخره هراسـی می آورد که این چه وضـعی است فرمود: (وَاضْمُمْ إِلَيْكَ جَنَاحَكَ مِنَ الرَّهْبِ) با همین گفتن, این ایجاد می شود این دستور تشریعی نیست که مولایی به عبدش بگوید نترس تکلیف بکند همین افاضه تکوینی است که با این خوف برطرف می شـود اینکـه گفته می شـود اولیـای الهی خـوف و ترس ندارنـد این دو بخش است یـک بخش به عنـایت الهی است که وعـده خـداست کـه اولیـای الهی هراسـی ندارنـد ترسـی ندارنـد برای اینکه ـ ان شـاءالله ـ از جهنم نجـات پیـدا می کننـد از بهشـت برخوردارنـد از شـکست مصون انـد پیروزی نصیـب آنها می شود (كَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَرُسُلِي) (۴) وماننـد آن اما وظیفه ای برای خود این ولیّ الهی است این همواره بین الخوف و الرجا بایـد به سر ببرد وعـده الهی این است که اینهـا در معـاد ترسـی ندارند (یک) در دنیا پیروزند (دو) اما وظیفه شـخص مؤمن و ولیّ آن است که همیشه بین الخوف و الرجا به سر ببرد این طور نیست که مطمئن باشـد چون هر لحظه ممکن است اوضاع عوض بشود پس (أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ) (۵) این خبر نیست که گزارش بدهد که اولیا این طور نیستند این جمله خبریه ای است که به داعی انشا القا شده و وعده است که اینها نبایـد هراس داشـته باشـند برای اینکه خطری اینها را تهدیـد نمی کنـد و اما روایات فراوانی هست بخشـی از آیات هم همین را تأیید می کند که مؤمن لا یزال، بین خوف و رجا به سر می برد انسان که اطمینان ندارد. این (وَاضْمُمْ إِلَيْكَ جَنَاحَكَ مِنَ الرَّهْبِ) می توانـد این معنـا باشـد این معنـا نه آن است که در المیزان آمـده نه آن است که مرحـوم شـیخ طوسـی در تبیـان فرموده (۶) نه آن سه وجهی است که مرحوم سیدناالاسـتاد ذکر کردنـد و رد کردنـد این تحوّلی که در تو پیـدا شـد خودت را جمع کن جنـاح راست را به چپ یـا جنـاح چپ را به راست نیست جناح خودت را به خودت منضم بکن یعنی خودت را جمع بکن چه هراسـی داری؟! این ضـمیمه کردن تعبیر دیگری از طمأنینه داشـتن است یـک انسـان مطمئن, آرام است یـک انسـان

مضطرب, شناور و لرزان است این لرزه این اضطراب این پراکندگی این نشانه جمع نبودن است حواسش جمع نیست فکرش پریشان است فرمود این کار را نکن خودت را جمع بکن هیچ هراسی هم نداشته باش.

ص: ۱۴۴

۱- (۷) . سوره‌ قصص, آیه‌ ۳۲.

۲- (۸) . المیزان, ج۱۶, ص۳۴.

۳- (۹) . سوره‌ اسراء, آیه‌ ۲۴.

۴- (۱۰) . سوره‌ مجادله, آیه‌ ۲۱.

۵- (۱۱) . سوره‌ یونس, آیه‌ ۶۲.

۶- (۱۲) . التبیان فی تفسیر القرآن, ج۸, ص۱۴۹.

مضطرب نباش آرام باش مطمئن باش این تحوّلی که پیدا کردی, حقیقتی است به سود تو, به سود دین و مانند آن, اینکه می بینی دستت وقتی از بغل در آوردی روشن می شود دوباره عادی می شود اینها نگرانت نکند حواست جمع باشد مطمئن باش با این طمأنینه حرکت کن لذا وجود مبارک موسای کلیم در کمال طمأنینه در کمال شهامت, حرف هایش را زده که در بحث دیروز حرف هایش گذشت.

استدلالهای متقابل فرعونیان و حضرت موسی(علیه السّلام)

فرعون آمده گفته که این سِحر است یعنی آل فرعون, ملأ, همه اینها گفتند این سِحر است (یک) در این مملکت ساحر کم نیست دو: فرق تو با ساحران آن است که آنها راست می گویند تو ـ معاذ الله ـ دروغ می گویی آنها می گویند سِحر است تو می گویی معجزه است فِریه ای را روی این سِحر گذاشتی ﴿مَا هذَا إِلَّا سِحْرٌ﴾ (یک) ﴿مُفْتَرىً﴾ (دو) بعد هم گفت ما این حرف ها را از گذشته ها به یاد نداریم معیار ما در قبول و نکول, در تصدیق و تکذیب، حرفِ گذشتگان است اگر آنها چیزی را گفتند ما می پذیریم چون ﴿إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَى أُمَّةٍ﴾ (۱) چیزی را نگفتند ما نمی پذیریم می گوییم ﴿مَا سَمِعْنَا بِهَذا فِی آبَائِنَا الْأَوَّلِینَ﴾ یک سَلفیّت مذمومی هم اینها داشتند موسای کلیم(سلام الله علیه) فرمود نه ﴿إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَى أُمَّةٍ﴾ درست است نه ﴿مَا سَمِعْنَا بِهَذا فِی آبَائِنَا الْأَوَّلِینَ﴾ درست است شما ببینید برهان چیست حرف اول را ذات اقدس الهی می زند (یک) خدا می داند که من از طرف او برای هدایت شما آمدم (دو) نشانه, اینکه, گواهی او و خطّ او و نامه او و پیام او به دست من است (سه) این دو پیام هم نقد است یکی عصا یکی ید بیضا (چهار) من از طرف او آمدم به همین دو نشانه.

۱- (۱۳) . سوره زخرف, آیات ۲۲ و ۲۳.

مراد از(شَهِیداً) در استدلال نبی اکرم (صلّی الله علیه و آله و سلّم)

وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) فرمود من از طرف او آمدم برای اینکه امضای او نزد من است خطّ او نزد من است نامه او نزد من است (وَیَقُولُ الَّذِینَ کَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلاً قُلْ کَفَی بِاللَّهِ شَهِیداً) (۱) نه (شَهِیداً) یعنی «علیما» چون اگر کسی بگوید خدا می داند, اینکه دعوا را تمام نمی کند کسی می گوید من پیغمبر, یکی می گوید دروغ می گویی, بگوید خدا می داند, خب خدا می داند او می گوید خدا نمی داند, این نیست, اینکه برهان نشد اینکه دلیل نشد (شَهِیداً) نه یعنی «علیماً» (شَهِیداً) یعنی گواه, خدا گواهی می دهد که من از طرف او آمدم برای اینکه کتاب او دست من است نامه او دست من است امضای او دست من است خط او دست من است (کَفَی بِاللَّهِ شَهِیداً) اگر کسی بگوید خدا می داند که من عالِمم این معنایش ترک مخاصمه است کفایت مذاکرات آن هم می گوید نه, خدا نیست اینکه احتجاج نیست احتجاج وقتی تام است که آنها که می گویند: (لَسْتَ مُرْسَلاً) این بگوید نه, من رسولم (کَفَی بِاللَّهِ شَهِیداً) خدا گواه است نه خدا علیم است به چه دلیل گواه است؟ برای اینکه نامه او نزد من است خب این می شود حجّت بالغه.

مقصود از عالم بودن خداوند ، در برهان موسای کلیم

وجود مبارک موسای کلیم هم فرمود خدا می داند, خدا می داند یعنی در اینجا داوری کرده این محکمه را خدا اداره کرده برای اینکه کارِ او به دست من است معجزه کارِ اوست دیگر منتها به دست ولیّ او ظاهر می شود فرمود پروردگار من (أَعْلَمُ بِمَن جَاءَ بِالْهُدَی مِنْ عِنْدَهُ) او می داند چه کسی از طرف او آمده و شهادت هم داده آنها گفتند نه, این ـ معاذ الله ـ سِحر است و اینها.

۱- (۱۴) . سوره رعد, آیه ۴۳.

عصاره سخنان حضرت موسی(علیه السّلام) با فرعونیان

(قَالَ مُوسَىٰ رَبِّی أَعْلَمُ بِمَن جَاءَ بِالْهُدَىٰ مِنْ عِندِهِ) (یک) بعد هم خیال نکنید یک مسئله علمی باشد من بگویم پیامبر هستم شما بگویید پیامبر نیستید مسئله خاتمه پیدا کند ما با شما کار داریم با جامعه شما با حکومت شما با سیاست شما با وضع زندگی شما کار داریم و سرانجام ما هم پیروزیم و سرانجام شما هم شکست می خورید این سه, چهار مطلب را با همین جمله بیان کرده خدا أعلم است داور محکمه است برای اینکه گواهی را به دست من داده علامتش را به دست من داده و من هم با شما کار دارم و در این صحنه ما پیروزیم و شما هم شکست می خورید این سه, چهار جمله را گفته فرمود: (وَمَن تَكُونُ لَهُ عَاقِبَةُ الدَّارِ) چه در دنیا چه در آخرت چه مجموع دارین پیروزی برای مردان مُحق است (إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ) این عصاره فرمایش حضرت موسی(سلام الله علیه).

مراد فرعون از ادعای ربوبیّت

کاری که فرعون کرد در جریان آن مسابقه و اینها مطلب دیگر است فرعون ادّعایی دارد می گوید که من ربّم منظور از این رب, آفریدگار یعنی خالق آسمان و زمین نیست منظور از رب, ربّ العالمین یعنی کسی که کلّ جهان را دارد اداره می کند نیست چون آنها می دانند که آسمان و زمین قبل از فرعون بود بعد از فرعون هست منظور از رب یعنی پرورنده این جامعه, این جامعه را من باید اداره کنم فکر من, اندیشه من همان است که جامعه را می تواند اداره کند (مَا أَهْدِيكُمْ إِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ) (۱) بیش از این ادّعایی نداشت اینکه می گوید من ربّم یعنی پرورش شما با قانون من است با فکر من است همین نه اینکه من شما را خلق کردم یا من آسمان و زمین را خلق کردم خودش هم که بت پرست بود که در آیات قبل خواندیم به فرعون گفتند که اگر موسی(سلام الله علیه) را رها کنی (يَذَرَكَ وَآلِهَتَكَ) (۲) اینکه می گفت: (إِنِّي أَخَافُ أَن يُبَدِّلَ دِينَكُمْ) (۳) اینکه می گفت: (مَا أَهْدِيكُمْ إِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ) یعنی سعادت شما در این است که مطابق فکر من کشورتان را اداره کنید, همین! از من اطاعت کنی.

۱- (۱۵) . سوره غافر, آیه ۲۹.

۲- (۱۶) . سوره اعراف, آیه ۱۲۷.

۳- (۱۷) . سوره غافر, آیه ۲۶.

وجود مبارک موسای کلیم بعد از اینکه این حرف را زد او آمده یک مطلب میانه روی را مطرح کرده بعد آن داعیه اصلی خود را از یاد نبرده این نه تنها گفته دین شما را من باید تنظیم کنم دین یعنی قانون اداره مملکت, من باید اداره کنم (إِنِّی أَخَافُ أَن یُبَدِّلَ دِینَکُمْ) می گفت غیر از من کس دیگری نیست (مَا عَلِمْتُ لَکُم مِنْ إِلهٍ غَیْرِی) من غیر از خود الهی نمی بینم این (مَا عَلِمْتُ لَکُم مِنْ إِلهٍ غَیْرِی) یعنی «عدم الوجدان یدلّ علی عدم الوجود» من که نمی بینم یعنی نیست دیگر, گرچه سیدناالاستاد این را نپذیرفتند (۱) ولی این قابل قبول است.

عدم سریان قاعده «عدم الوجدان لایدلّ علی عدم الوجود» درباره خدای سبحان

یک وقت است که ما می گوییم «عدم الوجدان لا یدلّ علی عدم الوجود» خب حالا شما نیافتی این دلیل نیست که وجود ندارد این جریان «عدم الوجدان لا یدلّ علی عدم الوجود» این یک چیز حقّی است اما در حوزه امکان یعنی یک موجود محدود ممکن اگر چیزی را نیابد دلیل نیست که آن نیست زیرا ممکن است این شیء در جای دیگر باشد و این امر محدود نتواند به آن دسترسی پیدا کند پس «عدم الوجدان لا یدلّ علی عدم الوجود» ولی اگر این حرف برای کسی بود که محیط مطلق بود مثل خدا, خدا اگر بفرماید من نیافتم یعنی نیست, من نمی دانم یعنی نیست چون خدا (بِکُلِّ شَیْ ءٍ عَلِیمٌ) (۲) است معدوم محض که شیء نیست این معدوم محض لفظی است که مفهومش در ذهن ترسیم می شود اما زیرش خالی است اگر کسی بگوید خدا آیا می داند یا نه باید بگوییم چه چیزی را می داند باید شیئی باشد که خدا آن را بداند علم یعنی ظهور علم یعنی کشف چیزی را روشن بکند لا شیء محض را که نمی شود روشن کرد لذا ذات اقدس الهی در چند قسمت از آیات قرآن دارد که این شرکی که اینها می گویند برای خدا شریک قائل شدند خدا نمی داند (أَتُنَبِّؤُنَ اللَّهَ بِمَا لاَ یَعلَمُ فِی السَّماوَاتِ وَلاَ فِی الْأَرْضِ) این مضمون هم در سوره مبارکه «یونس» است هم در سوره مبارکه «رعد» (۳) یعنی شما مشرکین حرفی دارید می زنید که خدا نمی داند, خدا نمی داند یعنی نیست اگر سخن از عدم الوجدان الهی است این قطعاً یدلّ علی عدم الوجود همین حرف بلند را فرعون دارد ادّعا می کند در سوره مبارکه «یونس» آیه هجده به این صورت است (وَیَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لاَ یَضُرُّهُمْ وَلاَ یَنفَعُهُمْ وَیَقُولُونَ هؤُلاَءِ شُفَعَاؤُنَا عِندَ اللَّهِ قُلْ أَتُنَبِّؤُنَ اللَّهَ بِمَا لاَ یَعلَمُ فِی السَّماوَاتِ وَلاَ فِی الْأَرْضِ) شما دارید مطلبی را گزارش می دهید که خدا نمی داند شما می گویید بت ها شریک الهی اند شما می گویید اینها ارباب ما هستند خب این را خدا نمی داند یعنی نیست این همان است که فرمود: (إِنْ هِیَ إِلَّا أَسْماءٌ سَمَّیْتُمُوهَا) (۴) اگر شما کلمه رب را بر این صنم و وثن اطلاق کردید (إِنْ هِیَ إِلَّا أَسْماءٌ سَمَّیْتُمُوهَا) اسم بی مسمّاست یعنی کلمه رب این راء و باء مضاعف این لفظ این مفهوم جایش خالی است شما هر چه در خارج بگردید صنم و وثن رب نیستند اسم بی مسمّا هستند و خدا ربوبیّت این صنم و وثن را نمی داند یعنی این نیست پس عدم الوجدان درباره ممکنات «لا یدلّ علی عدم الوجود» ولی درباره ذات اقدس الهی «یدلّ علی عدم الوجود» این خاصیّت محیط بودن, چنین ادّعای بلندی را فرعون دارد می گوید من غیر از خودم خدایی نمی دانم (مَا عَلِمْتُ لَکُم مِنْ إِلهٍ غَیْرِی).

۱- (۱۸) . المیزان, ج۱۶, ص۳۸.

۲- (۱۹) . سوره بقره, آیه ۲۹.

۳- (۲۰) . سوره□ رعد, آیه□ ۳۳.

۴- (۲۱) . سوره□ نجم, آیه□ ۲۳.

مشابه تعبیری که در سوره «یونس» هست در سوره مبارکه «رعد» هم هست؛ در سوره مبارکه «رعد» به این صورت بیان شده آیه ۳۳ این است (أَفَمَنْ هُوَ قَائِمٌ عَلَى كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَجَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ) ذات اقدس الهی به پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) فرمود: (قُلْ سَمُّوهُمْ أَمْ تُنَبِّئُونَهُ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي الْأَرْضِ أَم بِظَاهِرٍ مِنَ الْقَوْلِ) شما چیزی را دارید در برابر خدا می گویید که خدا نمی داند یعنی نیست, معدوم مطلق است چنین ادّعای تندی را فرعون دارد می گوید: (مَا عَلِمْتُ لَكُم مِنْ إِلٰهٍ غَيْرِي). بنابراین (مَا عَلِمْتُ لَكُم مِنْ إِلٰهٍ غَيْرِي) یعنی غیر از من کس دیگری نیست گاهی از راه انصاف بخواهد محکمه را به سود خود بگرداند بگوید من نمی دانم, چنین اطلاعی ندارم.

نقد دیدگاه علامه طباطبایی(ره) در تفسیر کریمه (مَا عَلِمْتُ لَكُم مِنْ إِلٰهٍ غَيْرِي)

سیدناالاستاد می فرماید این معنا با ذیل آیه سازگار نیست (۱) برای اینکه در ذیل آیه نشان می دهد که او شک دارد لذا به هامان گفته است که قصری درست کن که ما برویم بالای قصر ببینیم در آسمان ها خبری هست یا خبری نیست چون ذیل آیه نشانه شکّ فرعون است پس این (مَا عَلِمْتُ لَكُم مِنْ إِلٰهٍ غَيْرِي) معنایش این نیست که یقیناً غیر از من کس دیگری نیست خب فراز و نشیب های فراوانی در گفته ها هست آن کسی که می گوید: (أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى) (۲) این وقتی گفت (مَا عَلِمْتُ لَكُم) یعنی غیر از این کس دیگری نیست وقتی وجود مبارک موسای کلیم هم گفت من از طرف ربّ العالمین آمدم در سوره مبارکه «شعراء» این مضمون گذشت که فرعون گفت این حرف, حرف آدم های دیوانه است (۳) مگر غیر از من کس دیگری رب است؟! کسی که موسای کلیم را ــ معاذ الله ــ به جنون متّهم می کند می گوید این حرف, حرف دیوانه هاست یعنی من یقین دارم غیر از من کس دیگری نیست آن وقت اگر در جمله های بعدی یعنی در ذیل آیه آن سخن را دارد این برای آن است که در محکمه عمومی در انظار عمومی که سخن از ملأ است انحای گوناگون احتجاجات رد و بدل می شود اینجایی که گفت: (إِنِّي لَأَظُنُّهُ) معنایش این نیست که من قدری احتمال می دهم او درست بگوید این صد درصد او را کاذب می داند برای اینکه گفت تو مجنونی اینکه گفت این سِحر است به گمانِ خود یقین داشت اینکه گفت تو مجنون هستی به گمان خود یقین داشت اینکه گفت اینها توطئه کردند می خواهند ما را از وطنمان آواره کنند (۴) به گمان خود یقین داشت اینکه گفت: (إِنِّي لَأَظُنُّهُ) من گمانم این است یعنی من یقین دارم.

۱- (۲۲) . المیزان, ج۱۶, ص۳۸.

۲- (۲۳) . سوره نازعات, آیه ۲۴.

۳- (۲۴) . سوره شعراء, آیه ۲۷.

۴- (۲۵) . ر.ک: سوره طه, آیه ۵۷.

درخواست متوهمانه فرعون جهت رويت خداوند

پس اينكه وجود مبارك موساى كليم اين مطلب را گفت او گفت اين كار را انجام بدهيد من مى خواهم تحقيق بيشترى بكنم (مَا عَلِمْتُ لَكُم مِنْ إِلهٍ غَيْرِى) بعد به هامان كه وزير او بود دستور داد (فَأَوْقِدْ لِى يَا هامَانُ عَلَى الطِّينِ فَاجْعَل لِى صَرْحاً لَعَلِّى أَطَّلِعُ إِلَى إِلهِ مُوسَى وَإِنِّى لَأَظُنُّهُ مِنَ الْكَاذِبِينَ) سطح فكر آنها در معرفت شناسى همين حس و تجربه بود گفت كوره اى فراهم كن كه ما اين خشت ها را به صورت آجر در بياوريم تا بتوانيم قصر رفيع بسازيم آن قصر اگر شيشه اى باشد نظير آنچه وجود مبارك سليمان داشت و مى گفتند صرح, صرح يعنى شفاف و روشن مى گويند اين مطلب را تصريح كرده يعنى روشن كرده آن قصرى كه درون و بيرونش شيشه اى است پيداست صرح ممرّد است اگر يك برج بلندى باشد كه بالاى آن خيلى شفاف و روشن باشد انسان بتواند فضاى ديد بهترى داشته باشد مى گويند صرح يعنى بالاى آن تصريح مى كند شفاف مى كند روشن مى كند گفت يك برج محكم مُتقن صرح گونه بساز كه من بروم پشت بام ببينم خدا هست يا نيست اينها بر اساس (لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللّهَ جَهْرَةً) [(١)](#) كه معرفت حسّى و تجربى است كه كف دانش است سخن مى گفتند علم و دانش از معرفت حسّى و تجربى پايين تر ما نداريم ضعيف ترين, پايين ترين علم, علم تجربى است بعد نيمه تجربى است بعد تجريدى فلسفه و كلام است بعد تجريدى عرفان است بعد شهودى است چون در علوم تجربى مستحضريد كه يقين بسيار كم است برهان در رياضيات است و بالاتر از رياضى، اينها در كف دانش بودند حرف هاى بنى اسرائيل اين بود كه (لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللّهَ جَهْرَةً) يا مى گفتند: (أَرِنَا اللّهَ جَهْرَةً) [(٢)](#) همين فكر غالب در مصر براى فرعون هم بود فرعون هم گفت صرحى بساز برجى بساز كه بالايش خيلى شفاف و روشن باشد من ببينم آنجا كسى هست به نام خدا يا نه يا آنجا رصدخانه درست كنيم (لَعَلِّى أَبْلُغُ الْأَسْبَابَ أَسْبَابَ السَّماوَاتِ) [(٣)](#) ببينيم در آسمان ها خدايى هست يا نه, بالأخره از محدوده حس و تجربه نمى توانم بگذرم بعد پاسخ متقنش را وجود مبارك موساى كليم مى دهد.

ص: ١٥٠

١- (٢۶) . سوره بقره, آيه ۵۵.

٢- (٢٧) . سوره نساء, آيه ١۵٣.

٣- (٢٨) . سوره غافر, آيات ٣۶ و ٣٧.

«و الحمد للّه ربّ العالمين»

آیات ۳۸ تا ۴۱ سوره قصص ۹۱/۰۷/۲۲

Your browser does not support the audio tag.

(وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ مَا عَلِمْتُ لَكُم مِنْ إِلهٍ غَيْرِى فَأَوْقِدْ لِى يَا هامَانُ عَلَى الطِّينِ فَاجْعَل لِى صَرْحاً لَعَلِّى أَطَّلِعُ إِلَى إِلهِ مُوسَى وَإِنِّى لَأَظُنُّهُ مِنَ الْكَاذِبِينَ (۳۸) وَاسْتَكْبَرَ هُوَ وَجُنُودُهُ فِى الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ إِلَيْنَا لاَ يُرْجَعُونَ (۳۹) فَأَخَذْنَاهُ وَجُنُودَهُ فَنَبَذْنَاهُمْ فِى الْيَمِّ فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ (۴۰) وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَيَوْمَ الْقِيَامَهِ لاَ يُنصَرُونَ (۴۱))

سخنان فرعون در برابر ادعا و دعوت حضرت موسی(علیه السّلام)

بعد از اینکه وجود مبارک موسای کلیم(سلام الله علیه) دعوای خود و دعوت خود را مطرح کرد یعنی فرمود من رسول ربّ العالمین هستم این ادّعای او, دعوت او هم توحید بود که غیر از خدا معبودی نیست فرعون نسبت به دعوا و دعوت او نقدی داشت نسبت به دعوای او نقدی داشت گفت دلیلی نداری برای اینکه آنچه آوردی سِحر است در این مملکت سِحر فراوان است این سِحر را معجزه پنداشتی این فِریه است و توطئه هم کردی که مردم را از این سرزمین بیرون کنی و مانند آن که آن مسابقه در سوره مبارکه «طه» و «شعراء» و اینها گذشت. فرعون چند حرف داشت یکی اینکه خالق آسمان و زمین بله خداست, یکی اینکه اله عالَم هم خداست ما کاری به عالَم نداریم اما اله مصر و خدای مردم مصر فقط منم وقتی وجود مبارک موسای کلیم توحید مطلق را مطرح کرد که انسان و جهان مربوب خدایند مردم مصر هم باید موحّد باشند و خدا را بپرستند فرعون چند حرف داشت یکی اینکه اله مردم مصر منم در این تردیدی ندارم و منظورش از اله این بود که کشور را رأی من و اندیشه من باید اداره کند دین مردم همان قانون است و مقنِّن آن قانون هم منم معنایش این نبود که باید مرا بپرستند و عبادت کنند چون خودش بت می پرستید که (يَذَرَكَ وَآلِهَتَكَ) (۱) پس اصل اوّلی که او داشت و برای او مسلّم بود و نیازی به فحص نداشت این بود که اله مردم مصر فرعون است این امر قطعی است (مَا عَلِمْتُ لَكُم مِنْ إِلهٍ غَيْرِى) معنایش این نیست که «ما علمتُ للعالَم الهاً غیری» یا «ما علمت لموسی الهاً غیری» نه خیر, اله مصر منم این مفروغ عنه است می ماند اینکه موسی الهی را ادّعا می کند من باید فحص بکنم من گمانم این است که ــ معاذ الله ــ او دروغ می گوید. قصری بنا کنید که من بالای این قصر مثلاً رصدخانه ای تأمین کنم ببینم کسی در جهان, آسمان, زمین هست که اله موسی باشد یا نه

۱- (۱) . سوره اعراف, آیه ۱۲۷.

یقین فرعون به الوهیت خویش و فحص او درباره خدای موسای کلیم

پس سخن فرعون این نبود که من شک دارم که آیا اله مردمم یا نه, نسبت به آن اظهار یقین کرد گفت: (مَا عَلِمْتُ لَكُم مِنْ إِلهٍ غَيْرِى) از جاهایی که خیلی ادّعای بلند و پرفروغ داشت یکی همین جاست آنجا که گفت: (أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى) (۱) از همین قبیل است اینجا هم که می گوید: (مَا عَلِمْتُ لَكُم مِنْ إِلهٍ غَيْرِى) همین است یعنی عدم الوجدانِ من «یدلّ علی عدم الوجود» این حرف کسی است که محیط باشد اصلِ این را ذات اقدس الهی چه در سوره مبارکه «یونس» (۲) چه در غیر سوره

«یونس» (۳) فرمود, خب آن درست است عدم الوجدان نسبت به وجود محدود «لا یدلّ علی عدم الوجود» یعنی اگر موجود محدودی بگوید من نیافتم این دلیل نیست که آن وجود ندارد ولی اگر یک موجود مطلقی یعنی ذات اقدس الهی بفرماید من نیافتم یعنی یقیناً نیست اینکه در چند جای قرآن خدا فرمود شما از شرک که سخن می گویید, خدا شرک را نمی داند یعنی نیست چون او (بِکُلِّ شَیْ ءٍ عَلِیمٌ) (۴) است اگر چیزی شیء باشد معلومِ خداست اما اگر لاشیء باشد یعنی معدومِ محض باشد خب آن تحت علم نمی آید علم یعنی کشف یعنی ظهور، فرمود شما چیزی را می گویید که خدا نمی داند یعنی نیست این درباره خدا درست است خدا وقتی بفرماید من چیزی را نمی دانم پس نیست این درست است چون محیط است اما فرعون چنین حرفی دارد گفت برای شما الهی غیر از این من نمی بینم سیدناالاستاد می فرماید این تعبیر درست نیست برای اینکه با ذیل آیه سازگار نیست (۵) خب ذیل آیه که درباره مطلب دیگر است ذیل آیه درباره این است که شما قصری, برجی درست کنید که صرح باشد یعنی اشیا نزد آن مُصرّح و روشن باشند منطقه دیدش وسیع باشد هر جا را بخواهیم ببینیم بتوانیم چنین کاخی را می گویند صَرْح این مصرّح است این صریح است یعنی شفاف است صرحی درست کنید که من فحص کنم ببینم موسی الهی دارد یا ندارد آنکه او می خواهد فحص کند اله موساست آنکه می گوید من غیر از او نیافتم اله مصر است یعنی برای مردم مصر غیر از من الهی نیست من اگر به هامان می گویم صرحی درست کن رصدخانه درست کن من فحص کنم نه برای اینکه ببینم برای مردم مصر غیر از من الهی هست یا نه, آن امر یقینی است.

۱- (۲) . سوره نازعات, آیه ۲۴.

۲- (۳) . سوره یونس, آیه ۱۸.

۳- (۴) . سوره رعد, آیه ۳۳.

۴- (۵) . سوره بقره, آیه ۲۹.

۵- (۶) . المیزان, ج۱۶, ص۳۸.

حس زدگی متفرعنان و مستکبران

مشکل فرعون و امثال فرعون و متفرعن های کنونی این است که نازل ترین درجه علم در دست آنهاست که از این پایین تر دیگر دانشی نیست و آن معرفت حسّی و تجربی است که این کف سواد است از این پایین تر دیگر علمی نیست کسی که سرمایه شناخت او حس و تجربه حسّی است این نازل ترین سرمایه معرفتی را دارد بعد از این, معرفت نیمه تجربی است بعد از این بالاترش آن مسئله ریاضی محض است بالاتر از آن تجریدی است که کاری به تجربه و حس و اینها ندارد فقط برهان محض است که آن در فلسفه و کلام است از آن بالاتر آن تجرید ناب است که در عرفان نظری است از آن بالاتر, معرفت شهودی است شهودی هم درجاتی دارد پس از معرفت حسّی و تجربی ما پایین تر نداریم اینها گرفتار این حدّ از معرفت بودند آن بنی اسرائیل هم که می گفتند: (لَنْ نُؤْمِنَ لَکَ حَتَّی نَرَی اللّهَ جَهْرَةً), (۱) گاهی می گفتند: (أَرِنَا اللّهَ جَهْرَةً) (۲) این قبطی ها هم که حرفشان این است که من اگر بخواهم ببینم موسی(سلام الله علیه) الهی دارد باید برجی بسازم رصدخانه درست کنم فحص کنم ببینم که می شود پیدا کرد یا نه. همین گروه می گویند عقلانیّت, مدرن, پُست مدرن اینها عقلی حرف می زنند ولی حسّی فکر می کنند وقتی اینها می گویند مطلب عقلی است مطلب معقول است بر اساس عقلانیّت باید زندگی کرد یعنی بر اساس حس و تجربه, کسی که انسان را تا مرگ خلاصه می داند و درباره بعد از مرگ هیچ چیزی را نمی پذیرد و کسی که فرشته ها و خدا و وحی و نبوّت و عصمت و ولایت را قبول ندارد این هر چه بگوید عقلی این عقلی حرف می زند ولی حسّی فکر می کند این «حساسٌ متحرّکٌ بالاراده» همین! مشکل اکثری مستکبران جهان این است اینکه قرآن کریم جریان موسای کلیم(سلام الله علیه) را مکرّر ذکر کرد برای اینکه موسی و فرعون الآن در عصر ما هستند آنچه فعلاً هست و در بسیاری از اعصار بود همین جریان تفکّر حسّی فرعونی است.

۱- (۷) . سوره بقره, آیه ۵۵.

۲- (۸) . سوره نساء, آیه ۱۵۳.

نقد کلام علامه طباطبایی(ره) در تفسیر کریمه(مَا عَلِمْتُ لَکَم مِنْ إِلهٍ غَيْرِی)

پس هاهنا امور امر اول این است که اله مردم مصر چه کسی است آن که منم یعنی دین اینها همین قانون است و لاغیر و قانون با اندیشه من باید تصویب بشود و لاغیر, نگفت «ما علمت للعالَم, ما علمت لموسی و هارون» گفت: (یَا أَیُّهَا الْمَلَأُ مَا عَلِمْتُ لَکُمْ مِّنْ إِلٰهٍ غَیْرِی) این امر اول. امر ثانی اینکه آیا موسی(سلام الله علیه) هم غیر از فرعون الهی دارد یا نه آن را گفت یک رصدخانه درست کنیم بررسی کنیم ببینیم دارد یا ندارد می دانید این فرمایش سیدناالاستاد که فرمود با ذیل سازگار نیست ذیلش درباره مطلب دیگر است اگر ذیل درباره این بود که صرحی بساز رصدی بکنیم ببینیم که برای شما یک اله دیگری هست یا نه, بله این با آن سازگار نبود اما آن رصد برای اله موساست این اوّلی اش مقطوع به فرعون است که (مَا عَلِمْتُ لَکُم مِنْ إِلهٍ غَیْرِی) اینجا دیگر رصد و صرح و قصر و برج نمی خواهد من یقین می دانم شما غیر از من الهی ندارید.

سر ادعای الوهیت فرعون در عین بتپرستی

این تفکیک دین از سیاست از دیرزمان بود یک پرستش عبادی, دعا, نیایش, تضرّع و زاری برای بت ها بود که خود فرعون هم داشت یکی اینکه قانونی که کشور را اداره می کند چیست این قانون, دین مردم است اگر کسی قیام و قعودشان, معاملاتشان, تجاراتشان, عقودشان بر اساس یک اندیشه باشد خب دین همان خواهد بود گفت کارهای معاملاتی شما, روابط خانوادگی شما, روابط محلّی شما, روابط منطقه ای شما, روابط بین المللی شما با اندیشه من تنظیم می شود اینکه گفت: (إِنِّی أَخَافُ أَن یُبَدِّلَ دِینَکُمْ أَوْ أَن یُظْهِرَ فِی الْأَرْضِ الْفَسَادَ) (۱) همین است.

۱- (۹) . سوره غافر, آیه ۲۶.

چگونگی تفحص فرعون درباره خدای حضرت موسی(علیه السّلام)

برای فرعـون قطعی بود که الهی برای مردم مصر غیر از او نیست (مَـا عَلِمْتُ لَکُم مِنْ إِلهٍ غَیْرِی) امـا موسـی(سـلام الله علیه) که یک دعوا و دعوتی دارد که من از جای دیگر آمدم از خدا سـخن گفتم که حرف او را باید اطاعت کنیم من باید جستجو کنم صرحی, قصـری, رصـدخانه ای بسازم بررسـی کنم ببینم که آیا برای موسـی الهی هست یا نیست خب پس آن (مَا عَلِمْتُ لَکُم مِنْ إِلهٍ غَیْرِی) مربوط به اله مصر است این (یَـا هَامَـانُ فَأجْعَل لِی صَـرْحاً) برای فحص و بررسـی الهی موسـی است اما آن بقیه افسانه است که رفت بالای برج تیر زد و امثال ذلک یا قصـری بسازد که بالای قصـر جسـتجو کنـد این همه جبال شاهق هسـت کسـی بخواهـد روی مکـان مرتفع برود که دیگر برج لازم نیست خب روی آن قلّه ها می توانـد فحص کنـد (۱) این ظاهرش همان رصـدخانه سازی است که در سوره مبارکه «غافر» آیه ۳۶ و ۳۷ به آن اشاره شده _ سوره «غافر» یعنی همان سوره «مؤمن» _ در آن سور ه آمده است (وَقَالَ فِرْعَونُ یَا هَامَانُ ابْنِ لِی صَـرْحاً لَعَلِّی أَبْلُغُ الْأَسْـبَابَ أَسْـبَابَ السَّماوَاتِ فَأَطَّلِعَ إِلی إِلهِ مُوسَی) اینجا هم یعنی سوره مبارکه «قصص» هم که محلّ بحث است در آیه ۳۸ فرمود فرعون گفته: (مَا عَلِمْتُ لَکُم مِنْ إِلهٍ غَیْرِی) این تمام شد (فَأَوْقِدْ لِی یَا هامَانُ عَلَی الطِّینِ فَاجْعَل لِی صَـرْحاً لَعَلِّی أَطَّلِعُ إِلَی إِلهِ مُوسَـی) این برای من مشـکوک اسـت اینکه ایشان ادّعا می کنم من یک اله دیگری دارم ما باید بررسـی کنیم ببینیم دارد یا ندارد خب این تفکّر همان تفکّر حسّـی و تجربی است هر چه صاحبان هم این مکتب از عقلانیّت سـخن بگوینـد اینها عقلی حرف می زنند و حسّـی فکر می کنند از این پایین تر دیگر درجه علمی نیست آن وقت کسی بخواهد اینها را هدایت کند باید اول یک معرفت شناسی روشن و مُتقنی ارائه کند که اینکه شما دارید کف دانش است.

۱- (۱۰) . التفسیر الکبیر, ج۲۴, ص۵۹۹ و ۶۰۰.

آگاهی فرعون به ربوبیّت الهی پس از مشاهده معجزات

پرسش:...

پاسخ: بله همین است او بعد از اینکه معجزات را دید برهان برای او یقینی شد دیگر فهمید که نه خودش اله است نه دیگری اله است بعد آن غرور نگذاشت در جریان وجود مبارک موسای کلیم فرمود وقتی که گفتند خدای تو کیست گفت ربّ من (رَبِّ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ) است (۱) از طرف او آمدم یعنی خدایی که آسمان و زمین را آفریده و بعد او گفته که نگاه کنید این حرف هایی که او می زند این ــ معاذ الله ــ حرف های یک انسان غیر عاقل است (۲) بعد از اینکه این معجزات برایش روشن شد آیات بیّن جریان عصا جریان ید بیضا خوب برایش روشن شد در سوره مبارکه «اسراء» گذشت که وجود مبارک موسای کلیم در آن بخش پایانی فرمود حالا برای تو صد درصد روشن شد حق با من است (لَقَدْ عَلِمْتَ مَا أَنزَلَ هؤُلاءِ إِلَّا رَبُّ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ بَصَائِرَ) (۳) برای تو روشن شد فهمیدی ربّ السماواتی هست ربّ الأرضی هست این معجزات به دست اوست چوب را اژدها می کند اژدها را چوب می کند ید عادی را بیضا می کند ید بیضا را ید عادی می کند برای تو صد درصد روشن شد.

سر لغزش عملی انسان در عین علم و آگاهی

غیر از معصومین و غیر از اوحدی از افراد عادل, تفرعنی در درون ما هست یعنی ما چیزی را می دانیم که گناه است ولی می کنیم حالا از غیبت و تهمت و اینها شروع کرده تا نگاه به نامحرم با اینکه می دانیم مسئله زیرمیزی و رومیزی پوست زندگی آدم را می کَند اینکه قرآن فرمود رشوه سُحت است (۴) به چه چیزی می گویند سُحت این نهالی که تازه کاشتند این پوستش را اگر یک گوسفند, یک بز بِکَند خب این خشک می شود فرمود پوستتان را می کَند بی آبرو می کند خشک می کند خب همه ما این را فهمیدیم معتقد هم هستیم اما وقتی رومیزی و زیرمیزی شد دستمان دراز است سُحت کارش پوست کَنی است ولی خب مع ذلک دست ما به طرف حرام دراز است چرا؟ این را اگر ما هر روز بگوییم باز جا دارد چون هم محلّ ابتلای علمی ماست هم محلّ ابتلای عملی ماست هر روز اگر هم این بحث بشود جا دارد سرّش این است که آنکه می فهمد یک چیز است آنکه تصمیم می گیرد و انجام می دهد و اجرا می کند چیز دیگر است بعضی ها چشم و گوششان سالم و دست و پایشان سالم اینها کسانی اند که وقتی مار و عقرب را دیدند خب فرار می کنند چون دستش باز است پایش فلج نیست یک گروه دیگر هستند که چشم و گوششان سالم است مار را می بینند عقرب را می بینند اما دستشان بسته است پایشان فلج است خب این چطور فرار بکند اگر این نیش خورد مرتب به او اعتراض بکنند مگر مار را ندیدی مگر عقرب را ندیدی به این اشکال کننده نقد وارد است آخر مگر چشم فرار می کند مگر گوش فرار می کند دست و پا فرار می کند که فلج است مرتب شما آیه و روایت بخوان به او بگویی مگر نمی دانستی مگر ندیدی تو که این آیه را خودت سخنرانی کردی خب مگر عقل نظری مشکل را حل می کند مگر سواد مشکل را حل می کند مگر فهمیدن مشکل را حل می کند مگر جزم مشکل را حل می کند جزم یک متولّی دارد به نام عقل نظری کار به دست اراده و عزم و نیّت است این فلج است حضرت امیر فرمود: «کَم مِن عقل أسیرٍ تحت هوی أمیر» در جبهه جهاد او با سواد ما کار ندارد این سواد در مملکت فراوان است که چه چیزی واجب است چه چیزی حرام است اینها که همه هم می دانیم آن مشکلات و دقایق است که خواص می دانند اینکه مملکت را آباد می کند

همه ما می دانیم پس مشکل علمی نداریم همین رساله عملیه عمل بشود ایران می شود بهشت مشکل عملی داریم یعنی وقتی می خواهیم تصمیم بگیریم اراده کنیم نیّت کنیم طبق بیان نورانی حضرت امیر «کم مِن عقلٍ أسیر تحت هوی أمیر» (۵) خب آن نیرویی که اهل عزم و اراده و نیّت است فلج است آن را به بند کشیدند اگر آن را به بند کشیده باشند شما مرتب آیه بخوان فایده ندارد اگر پای کسی فلج باشد دستش بسته باشد مرتب تلسکوپ بده, میکروسکوپ بده, دوربین بده, عینک بده او در دیدن مار و عقرب مشکلی ندارد خیلی هم خوب می بیند اما پا باید فرار کند که فلج است ما مشکل عملی داریم وجود مبارک موسای کلیم فرمود تو که صد درصد برایت روشن شده قرآن می فرماید: (وَجَحَدُوا بِهَا) اما (وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ) (۶) مُستیقِن یعنی کسی که صد درصد یقین دارد.

ص: ۱۵۶

۱- (۱۱) . سوره شعراء, آیه ۲۴.

۲- (۱۲) . ر.ک: سوره شعراء, آیه ۲۷.

۳- (۱۳) . سوره اسراء, آیه ۱۰۲.

۴- (۱۴) . سوره مائده, آیه ۴۲.

۵- (۱۵) . نهج البلاغه, حکمت ۲۱۱.

۶- (۱۶) . سوره نمل, آیه ۱۴.

تمرد عملی فرعون در عین علم به ربوبیّت الهی

وجود مبارک موسای کلیم فرمود من آیات بیّن و شفاف آوردم آفتابی، تردیدی برایت نمانده خب چرا نمی پذیری؟! فرمود: (وَجَحَدُوا بِهَا) اما (وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ) یعنی آن بخش اندیشه شان صد درصد می داند بخش انگیزه شان صد درصد فلج است اعتراض وجود مبارک موسای کلیم آن است که فرعون برای تو هیچ تردیدی نمانده (لَقَدْ عَلِمْتَ مَا أَنزَلَ هؤُلاءِ إِلَّا رَبُّ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ بَصَائِرَ) او مشکل علمی دارد استدلال وجود مبارک موسای کلیم این بود که شما هیچ مشکل علمی ندارید هیچ بهانه ای ندارید من معجزه ام پیچیده نیست در قرآن کریم چند جا از معجزات وجود مبارک موسای کلیم به عنوان آیات بیّن یاد کرد. (۱)

غفلت عملی ، نقصان غالب انسانها

پرسش:...

پاسخ: بله, اما علمی که با عمل همراه باشد نگاه کنید هر جا علم است کنارش یک عمل صالح مطرح است وگرنه در بیانات نورانی حضرت امیر هست که «رُبّ عالِم قَد قَتَلَهُ جَهْلُه» (۲) فرمود این عالِم است و کُشته جهل است بعد هم حضرت در روایت دیگر فرمود: «لَا تَجْعَلُوا عِلْمَكُمْ جَهْلًا وَ يَقِينَكُمْ شَكّاً إِذَا عَلِمْتُمْ فَاعْمَلُوا وَ إِذَا تَيَقَّنْتُمْ فَأَقْدِمُوا» (۳) این را به ماها گفته, غرض این است که ما شبانه روز باید مراقب باشیم اینها تمرین می خواهد بعد آدم راحت می شود این طور نیست که سخت باشد خیلی به راحتی انسان چیزی را که عالِم شده عمل می کند آن وقت (وَجَعَلْنَا لَهُ نُوراً يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ). (۴)

۱- (۱۷) . سوره اسراء, آیه ۱۰۱; سوره قصص, آیه ۳۶.

۲- (۱۸) . نهج البلاغه, حکمت ۱۰۷.

۳- (۱۹) . نهج البلاغه, حکمت ۲۷۴.

۴- (۲۰) . سوره انعام, آیه ۱۲۲.

پرسش:...

پاسخ: مشکل علمی که با درس و بحث حل است ما مشکل علمی نداریم از ما کسی نخواست شما حالا شبهه ابن کمونه را حل کنی یا اصالهالوجود را حل کنی آن برای خواص است الآن همین رساله عملیه اگر عمل بشود ایران می شود بهشت ما نه بیراهه برویم نه راه کسی را ببندیم همین! حالا آنها خیال می کنند مسئله تحریم راه گشاست به خدا قسم اشتباه می کنند مگر روزی به دست اینهاست؟! (لَهُ مَقَالِيدُ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ) (۱) فرمود: (يَرْزُقُ مَن يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ) (۲) فرعون همین است این قصص قرآنی «حيٌّ لا يموت» حرف روز است آنها هم اگر می گویند عقلی یعنی حس و تجربه, اگر می گویند حرف ما باید باشد یعنی ادّعای الوهیّت دارند ممکن است کسی داعیه ترسا و مسیحیّت داشته باشد اما مسیحیّتی است که فقط در ذهن است و بیرون از زندگی این را که وجود مبارک مسیح(سلام الله علیه) نیاورد.

لزوم مراقبت عملی در پرتو فرامین دین

پرسش:...

پاسخ: خب همین تمرین عملی است همین عبادت ها, همین دعاها, همین نیایش ها که هر روز به ما گفتند مواظب باشید مراقب باشید «حاسبوا أنفسكم» (۳) مراقب باشید یعنی رقبه بکشید گردن بکشید ببینید که دارید خلاف می کنید یا نمی کنید اینکه به ما گفتند هر کاری می کنید «بسم الله الرحمن الرحیم» بگویید البته «بسم الله الرحمن الرحیم» گفتن ثواب دارد ولی این یک قرنطینه است یعنی هر کاری که می کنید باید بتوانید بگویید خدایا به نام تو این قرنطینه است خب کارهای حرام و مکروه را که نمی شود گفت خدایا به نام تو, این کار یا مستحب است یا واجب مگر به ما نگفتند هر کاری می کنید بگویید «بسم الله الرحمن الرحیم» کفش می خواهی بپوشی بگو «بسم الله الرحمن الرحیم» ببین پا در کفش خودت می کنی یا پا در کفش دیگری! مگر می شود انسان مکروه را یا حرام را بگوید خدایا به نام تو؟! غرض این است که آن تفرعنی که در فرعون بود در بسیاری از ماها ـ معاذ الله ـ ممکن است خودش را نشان بدهد.

۱- (۲۱) . سوره زمر, آیه ۶۳; سوره شوری, آیه ۱۲.

۲- (۲۲) . سوره بقره, آیه ۲۱۲; سوره آل عمران, آیه ۳۷; سوره نور, آیه ۳۸.

۳- (۲۳) . غررالحکم و دررالکلم, ص۲۳۶, ح۴۷۳۸, ۴۷۴۰ و ۴۷۴۱.

استکبار و غفلت فرعونیان از معاد

در این کریمه فرمود اگر الهی باشد برای موسی من باید با رصد حل کنم (فَاجْعَل لِی صَرْحاً لَعَلِّی أَطَّلِعُ إِلَی إِلهِ مُوسَی) نه «الی الهکم» شما فقط یک اله دارید (مَا عَلِمْتُ لَکُم مِنْ إِلهٍ غَیْرِی)، من به دنبال الهی موسی هستم (وَإِنِّی لَأَظُنُّهُ مِنَ الْکَاذِبِینَ) بعد فرمود: (وَاسْتَکْبَرَ هُوَ وَجُنُودُهُ فِی الْأَرْضِ بِغَیْرِ الْحَقِّ) مستحضرید این (بِغَیْرِ الْحَقِّ) تأکیدی است [مثل (یَقْتُلُونَ النَّبِیِّینَ بِغَیْرِ الْحَقِّ) (۱) مگر قتل نبی می شود به حق باشد خب یقیناً قتل نبی (بِغَیْرِ الْحَقِّ) است] استکبار مگر می شود به حق باشد استکبار یقیناً (بِغَیْرِ الْحَقِّ) است این اوصاف، اوصاف توضیحی است برای تأکید (وَاسْتَکْبَرَ هُوَ وَجُنُودُهُ فِی الْأَرْضِ بِغَیْرِ الْحَقِّ) و مهم ترین مشکلشان این بود که مرگ، پایان زندگی است (وَظَنُّوا أَنَّهُمْ إِلَیْنَا لاَ یُرْجَعُونَ) ما هم اینها همه را جمع کردیم ریختیم دریا.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

۱- (۲۴) . سوره بقره، آیه ۶۱.

آیات ۳۸ تا ۴۳ سوره قصص ۹۱/۰۷/۲۳

.Your browser does not support the audio tag

(وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ مَا عَلِمْتُ لَكُم مِنْ إِلهٍ غَيْرِى فَأَوْقِدْ لِى يَا هامَانُ عَلَى الطِّينِ فَاجْعَل لِى صَرْحاً لَعَلِّى أَطَّلِعُ إِلَى إِلهِ مُوسَى وَإِنِّى لَأَظُنُّهُ مِنَ الْكَاذِبِينَ (۳۸) وَاسْتَكْبَرَ هُوَ وَجُنُودُهُ فِى الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ إِلَيْنَا لاَ يُرْجَعُونَ (۳۹) فَأَخَذْنَاهُ وَجُنُودَهُ فَنَبَذْنَاهُمْ فِى الْيَمِّ فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ (۴۰) وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ لاَ يُنصَرُونَ (۴۱) وَأَتْبَعْنَاهُمْ فِى هذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ هُم مِنَ الْمَقْبُوحِينَ (۴۲) وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ مِن بَعْدِ مَا أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ الْأُولَى بَصَائِرَ لِلنَّاسِ وَهُدىً وَرَحْمَةً لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ (۴۳))

ص: ۱۵۹

چگونگی ادعای فرعون درباره الوهیت خویش

در این بخش از قصه وجود مبارک موسای کلیم(سلام الله علیه) فرمود فرعون بر اساس آن معرفت حسّی و تجربی که راهی برای اثبات واقع غیر از حس و تجربه نداشت اگر چیزی را نمی دید نمی پذیرفت چه اینکه فکر غالب بر بنی اسرائیل آن عصر هم همین بود آنها که می گفتند: (لَنْ نُؤْمِنَ لَکَ حَتَّی نَرَی اللّهَ جَهْرَةً) (۱) یا می گفتند: (أَرِنَا اللّهَ جَهْرَةً) (۲) تنها معیار معرفت شناسی آنها حس و تجربه بود براهین تجریدی برای آنها مطرح نبود چون این چنین بود فرعون می گفت مردم مصر غیر از من الهی ندارند اینکه گفت: (مَا عَلِمْتُ لَكُم مِنْ إِلهٍ غَيْرِى) من برای شما غیر از خودم نمی دانم یعنی الهی برای شما غیر از من نیست اگر کسی محیط بود بر شیئی احاطه کامل داشت وقتی او چیزی را نیابد دلیل نبودن است آنچه در سوره مبارکه «یونس» (۳) و غیر «یونس» (۴) درباره خدای سبحان آمده است که خداوند بعد از بیان شرک مشرکان می فرماید شما که مشرک هستید حرفی می زنید که خدا نمی داند (أَتُنَبِّئُونَ اللَّهَ بِمَا لا يَعْلَمُ) (۵) اگر چیزی را خدا نمی داند یعنی نیست عدم وجدانِ خدا یقیناً دلیل عدم وجود است چون خدا محیط مطلق است اگر چیزی را نیافت یعنی نیست. مسئله «عدم الوجدان لا یدلّ علی عدم الوجود» در حیطه آن شیء محدود است اگر شیئی محاط بود و محدود بود و نیافت دلیل نیست که آن شیئی که یافته نشده وجود ندارد ولی اگر آن نیابنده, محیط مطلق باشد خب عدم وجدان او یقیناً دلیل بر عدم وجود است. فرعون ادّعای الوهیّت می کرد در محدوده مصر نه اله عالَم نه اله مشرق و مغرب می گفت اله این مردم منم اینکه گفت: (مَا عَلِمْتُ لَكُم مِنْ إِلهٍ غَيْرِى) شبیه (أَتُنَبِّئُونَ اللَّهَ بِمَا لاَ يَعْلَمُ) است که این را زمخشری در کشاف گفته (۶) گرچه سیدناالاستاد(رضوان الله علیه) نقدی کردند. (۷)

ص: ۱۶۰

۱- (۱) . سوره بقره, آیه ۵۵.

۲- (۲) . سوره نساء, آیه ۱۵۳.

۳- (۳) . سوره یونس, آیه ۱۸.

۴- (۴) . سوره□ رعد, آیه□ ۳۳.

۵- (۵) . سوره□ یونس, آیه□ ۱۸.

۶- (۶) . الکشاف, ج۳, ص۴۱۳.

۷- (۷) . المیزان, ج۱۶, ص۳۸.

نحوه تفحص فرعون درباره خدای حضرت موسی(علیه السّلام)

این می گوید که غیر از من برای شما مردم مصر اله دیگر نیست حالاـ جهان، الهی دارد یا نه از حیطه بحث من خارج است موسی هم در همین سرزمین رشد کرد او الآن ادّعا می کند که غیر از من الهی دارد من باید اله او را ببینم در مصر که نیست یک برج روشن و شفاف و رفیعی بسازید که صَرْح باشد یعنی منطقه وسیعی را بالصراحه نشان بدهد یک بنای کوچک صرح نیست یک خانه محدود صرح نیست قصری که گرچه بلند باشد ولی اطرافش بسته است صرح نیست آن برجی که هم از نظر رفعت، مانع درونی ندارد هم از لحاظ مجاورها مانع بیرونی ندارد این صرح است یعنی فضا را صریحاً نشان می دهد بعد حرف فرعون این نبود که من بخواهم از راه علم بررسی کنم او می خواهد اطلاع پیدا کند اصلِ اطلاع به معنای معرفت نیست «طَلَع» یعنی «صَعِد» وقتی می گوییم آفتاب طلوع کرد یعنی از این زیر کرانه افق سر بر آورد اینکه گفت: (أَطَّلِعُ إِلَى إِلهِ مُوسَى) یعنی برسم به او نه معرفت پیدا کنم از راه رصد «طلع» و «اطّلع» به معنای «صَعِد» است نه به معنای «عَلِمَ» و نشان آن هم استعمال کلمه «الی» است بعد از اطلاع, (أَطَّلِعُ إِلَى إِلهِ مُوسَى) نه اینکه «عرفته» و «عَلِمته» و امثال ذلک باشد می خواهم به او دسترسی پیدا کنم ببینم هست یا نیست.

غفلت از معاد ، عامل طغیان انسان

خب این جز بر اساس معرفت حسّی و تجربی هماهنگ در نمی آید و اگر کسی هم در همین حدّ از معرفت حسی و تجربی باشد ولی قیامت را باور کند بالأخره مواظب گفتار و رفتار خودش است برای اینکه در برابر کار خودش احساس مسئولیت می کند. در سوره مبارکه «ص» فرمود منشأ مشکلات اینها این است که (بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ) (۱) اینها چون روز حساب را فراموش کردند خودشان را مسئول نمی دانند اگر کسی خود را مسئول ندانست خب جلوی خودش باز است آنچه در سوره مبارکه «القیامه» است هم همین است فرمود اینها شهوت عملی دارند (بَلْ يُرِيدُ الْإِنسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ) (۲) اَمام یعنی پیش رو، این می خواهد فجور کند فسق کند جلویش باز باشد کسی که قیامت را باور نکرده است این جلوی بازی می خواهد (بَلْ يُرِيدُ الْإِنسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ) جلویش باز باشد هیچ کسی جلوی او را نگیرد این بر اساس نسیان قیامت است هم (بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ) سوره مبارکه «ص» هم (بَلْ يُرِيدُ الْإِنسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ) سوره مبارکه «القیامه» نشان می دهد که اینها می خواهند جلویشان باز باشد فرعون هم در اثر اینکه قیامت را باور نداشت دست به این کارها می زد قدرت باشد بعد از مرگ ــ معاذ الله ــ حسابی هم نباشد همین فساد در می آید. فرمود اینها حرفشان این بود (فَاجْعَل لِي صَرْحاً لَعَلِّي أَطَّلِعُ) یعنی «أصعد» (إِلَى إِلهِ مُوسَى وَإِنِّي لَأَظُنُّهُ مِنَ الْكَاذِبِينَ وَاسْتَكْبَرَ هُوَ وَجُنُودُهُ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ) این (بِغَيْرِ الْحَقِّ) برای تأکید آمده وگرنه استکبار در برابر ذات اقدس الهی که نمی شود دو قسم باشد یکی بالحق باشد یکی بغیر الحق تا (بِغَيْرِ الْحَقِّ) بشود برای احتراز.

۱- (۸) . سوره ص, آیه ۲۶.

۲- (۹) . سوره قیامت, آیه ۵.

سهولت عذاب تبهکاران برای خداوند

(فَأَخَذْنَاهُ وَجُنُودَهُ فَنَبَذْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ) همه اینها را ریختیم دریا. این همه اینها را ریختیم دریا برای آن است که نشان بدهد اینها مقدور الهی اند نظیر آیه چهارده سوره مبارکه «حاقه» که دارد (وَحُمِلَتِ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ فَدُكَّتَا دَكَّةً وَاحِدَةً) زمین و کوه این پَستی و بلندی ها همه را یکجا گرفت و کوبید و نَرم کرد وقتی که سؤال کردند این جبال چطور می شود (يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ) فرمود: (فَقُلْ يَنسِفُهَا رَبِّي نَسْفاً) [(۱)] اینها را پودر می کند این درّه ها را پر می کند زمین می شود مسطّح (يَنسِفُهَا رَبِّي نَسْفاً) آن گاه طرزی تسطیح می کند که (لاَّ تَرَى فِيهَا عِوَجاً وَلاَ أَمْتاً) [(۲)] عِوَج, کجی, اَمْت, پستی و بلندی و انحراف در سطح زمین دیگر نیست همه یک دست می شود این جبال، کوبیده می شود درّه ها پر می شوند آن گاه هیچ کسی در صحنه قیامت نمی تواند خودش را مخفی کند الآن شرمنده ممکن است پشت دیوار و پشت کوه و درخت خودش را پنهان کند (فَأَخَذْنَاهُ وَجُنُودَهُ فَنَبَذْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ).

اضلال کیفری الهی نسبت به فرعون

حالا از فرعون و امثال فرعون به عنوان رهبران کفر یاد می کند می فرماید اینها اول گرفتار مکروهات بعد معاصی صغیره بعد معاصی کبیره و مانند آن شدند بعد خدای سبحان اینها را مؤاخذه کرده کیفر اینها را که اضلال کیفری است و نه اضلال ابتدایی فرمود ما اینها را رهبران کفر قرار دادیم که این اضلال کیفری است که خدا اگر بخواهد کسی را بگیرد این است که نه تنها او را گمراه می کند بلکه او را رهبر کفار و منافقین قرار می دهد. بیان ذلک این است که خدای سبحان چراغی در درون, چراغی در بیرون به انسان داد که انسان با داشتن این چراغ راه را پیدا کند و به مقصد برسد هم عقل و فطرت را در درون, هم وحی و نبوّت و امامت را از بیرون که اینها دو کار می کنند هم راهنمایی می کنند چراغ دستشان است می گویند «إنّ الحسين مصباح الهدی», [(۳)] «کلّ امامٍ مصباح الهدی», «کلّ معصوم مصباح الهدی» این هست از طرف دیگر هم این فتیله درون اینها را بالا می کشند فطرت اینها را عقل اینها را بالا می کشند می شود «يثيروا لهم دفائن العقول» [(۴)] هم چراغ دستشان است هم چراغ درون را افروخته نگه می دارند حالا اگر کسی با داشتن همه این راه های هدایت بیراهه رفت خدای سبحان چندین بار مهلت می دهد راه توبه را باز می کند راه برگشت را باز می کند اگر او عمداً درهای رحمت را به روی خود بست به جایی رسید که دیگر قابل هدایت نیست از آن به بعد ذات اقدس الهی اینها را می گیرد این یک مطلب. می گیرد یعنی چه؟ (وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ) [(۵)] که منحصراً اضلال خدا برای فاسقین است.

۱- (۱۰) . سوره طه, آیه ۱۰۵.

۲- (۱۱) . سوره طه, آیه ۱۰۷.

۳- (۱۲) . مدینه المعاجز, ج۴, ص۵۲.

۴- (۱۳) . نهج البلاغه, خطبه ۱.

۵- (۱۴) . سوره بقره, آیه ۲۶.

اضـلال مى كنـد يعنى چـه؟ يعنى ـ معـاذ الله ـ اينهـا را گمراه مى كنـد چنيـن چيزى كه نيست, عقـل را از اينهـا مى گيرد كه نيست, انبيا, اوليا, علما تا آخرين نفس اينها را هـدايت مى كننـد اضـلال ابتـدايى كه محال بود اضـلال كيفرى هم امر وجودى نيست كه خدا كسـى را گمراه بكند بلكه آن توفيق و هدايت و رحمت ويژه اى كه تا حالا داشت آن را سـلب مى كند او را به حـال خودش رهـا مى كنـد در سوره مبـاركه «فـاطر» بود كه (مَّا يَفْتَحِ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِن رَّحْمَةٍ فَلاَ مُمْسِكَ لَهَا وَمَا يُمْسِكْ فَلاَ مُرْسِلَ لَهُ) (۱) كار خدا يا فتح است يا اِمساك يا مى دهد يا نمى دهد چيزى به نام اضـلال كيفرى، يك امر وجودى باشد مثلاً ظلمتى, گنـاهى چيزى به كسـى بدهـد نيست آن لطف الهى را كه تـا حالا مى داد حالا نمى دهـد همين! نه اينكه ـ معاذ الله ـ چيزى به كفـار بدهـد به نـام امـامت كفـار (وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً) يعنى اينهـا را به حـال خودشـان رهـا كرديم اينكه وجود مبـارك پيغمبر(صـلّى الله عليه و آله و سـلّم) عرض مى كرد: «اللهمّ و لاـ تَكِلْنى إلى نفسـى طَرفهَ عَين أبـدا» (۲) همين است يـك لحظه انسـان را به حـال خودش رها بكننـد انسان پايگاهى نـدارد اين نه تنها بيراهه مى رود خيلى ها را هم به طرف بيراهه مى كشاند اين مى شود امامت باطل كافرانه كافر اين جعل, جعل ابتـدايى نيست جعل كيفرى است (اولاً) و جعل امامت هم امر وجودى نيست امر عـدمى است (ثانيـاً) عـدمى بودن اين است كه اينهـا را به حـال خودشـان رها مى كنيم (ثالثاً) خب اگر انسان به حال خود رها شد آن نفس امّاره آن شـهوت و غضب در بخش عمل, آن وهم و خيال در بخش انديشه، آخر چه چيزى براى انسان مى ماند؟! مى شود همين (وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ).

۱- (۱۵) . سوره فاطر, آيه ۲.

۲- (۱۶) . تفسير القمى, ج۲, ص۷۵.

وگرنه امامت حق, عهد الهی است این عهد الهی آن قدر با جلال و شکوه و جبروت است که هرگز کسی که اهل ستم باشد ولو در دوران گذشته امامت حق آنجا پرواز نمی کند (لَا یَنَالُ عَهْدِی الظَّالِمِینَ) وقتی وجود مبارک ابراهیم عرض کرد (وَمِن ذُرِّیَّتِی), (قَالَ لَا یَنَالُ عَهْدِی الظَّالِمِینَ) (۱) انسان می تواند درس بخواند بشود مرجع, حکیم, فقیه, فیلسوف و مانند آن اما امامت, درس خواندنی نیست امامت دست یافتنی نیست امامت یک مرغ ملکوتی است که باید پرواز بکند و امامت است که باید بنشیند نفرمود کسی به امامت نمی رسد مگر به اذن من, فرمود امامتِ من باید برسد امامت من به همه نمی رسد این فاعل (یَنَالُ), (عَهْدِی) است این (عَهْدِی) مرفوع است تا فاعل (یَنَالُ) باشد (لَا یَنَالُ عَهْدِی الظَّالِمِینَ) امامت باید برسد نه مردم دسترسی پیدا کنند درس بخوانند امام بشوند هیچ ممکن نیست کسی با ریاضت با درس با بحث بشود پیغمبر, بشود امام, این طور نیست امامت باید برسد امامت به همه نمی رسد شما دیدید آن بلبل های خوش طبع همه جا نمی خوانند اگر باغی کثیف باشد نمی خوانند امامت باید برسد این به همه نمی رسد نفرمود «لا ینال عهدی الظالمون» ظالمون به عهد من نمی رسند عالمون هم نمی رسند, عادلون هم نمی رسند هیچ کس به امامت نمی رسد امامت باید برسد لذا فرمود امامت به ظالمین نمی رسد (لَا یَنَالُ عَهْدِی الظَّالِمِینَ) که این (عَهْدِی) فاعل است (الظَّالِمِینَ) اگر امامت یک مرغ ملکوتی است هر جا پرواز نمی کند امامت یقیناً درباره فرعون از این قبیل نیست.

۱- (۱۷) . سوره بقره, آیه ۱۲۴.

عدمی بودن اضلال کیفری

فتحصّل که امامت آنها نسبت به کفار و منافقین از سنخ عـدمی است نه وجودی و بازگشـتش هم به امساک فیض است خـدا چیزی به نام امامتِ باطل به کسی نمی دهد چیزی به نام ضلالت و کفر و نفاق به کسی نمی دهد همین که فیض را برداشت او می افتد اگر مادر دست از پذیرایی و پرستاری این کودک بردارد این کودک را رها کند می افتد.

اگر موجودی فقیر محض بود قیام نـداشت کسـی که تا حال او را سـرپرستی می کرد فیضـش را بردارد خب می افتد این چنین نیست که امری باشـد به نام ظلمت و ظلمانی را ما به آنها بـدهیم نه خیر, وقتی که چراغ را خودش خاموش کرده (قَدْ خَابَ مَن دَسَّاهَا) (۱) و چیزی برای او نمانـده مگر وهم و خیال در بخش فکر و اندیشه و شـهوت و غضب در بخش انگیزه, چیزی دیگر برایش نمی ماند لذا فرمود: (وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ).

درجات قرآن کریم و مراتب تفسیر آیات شریفه

ایـن (يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ) خـب خیلی هـا ایـن طور معنـا کردنـد و بـه حسب ظـاهر هم همین است که (يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ) یعنی «یـدعون الی المعاصـی الّتی یوجب ارتکابهـا دخول النار» (۲) این معنـایی است که غالبـاً می کننـد, درست هم است امـا قرآن درجـاتی دارد قرآن حبل متین است طناب آویخته است نه انـداخته و معنای انزال قرآن کریم هم این است که این حبل متین را خـدا آویخت طبـق آن حـدیث معروف ثقلین که «طرفه بیـد الله» (۳) اسـت پس این حبـل مـتین را ذات اقـدس الهی آویخت به طوری که یـک طرف این طنـاب به دست اوست یـک طرفش به دست مردم است این را نینـداخت به زمین, طنـابِ انـداخته به زمین مشکل خودش را حل نمی کند چه رسد به اینکه کسی با اعتصام به آن نجات پیدا کند طنابی اعتصام به او نافع است که به جای بلنـد بسته باشـد این «اقرأ و ارقَ» (۴) هم همین است لـذا در سـوره مبـارکه «زخرف» دارد: (إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآناً عَرَبِيّاً لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيٌّ حَكِيمٌ) (۵) یعنی قرآن یـک طرفش عربی مبین است که شـما در خـدمت آن هستیـد یک طرفش علیّ حکیم است آنکه علیّ حکیم است بالای قرآن است لـدی الله است اینکه عربی مبین است پایین قرآن است و لـدی الناس است شـما می توانید از عربی مبین به علیّ حکیم حرکت کنید و هجرت کنید «اقرأ و ارق» لذا ظاهر, باطنی دارد باطن, باطنی دارد و هر کدام از اینها زمینه صـعود به مرحله بالاتر است شـما وقتی ظاهر این را می گیرید و این معنایی که غالب مفسّـرین کردند این درست است (يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ) یعنی «یدعون الی المعاصی الّتی یوجب ارتکابها دخول النار» قدری که جلوتر همین طبقه ظالمین در جهنم گُر می گیرند که هیزم جهنم خود ظالم است.

ص: ۱۶۵

۱- (۱۸) . سوره شمس, آیه ۱۰.

۲- (۱۹) . ر.ک: التبیـان فی تفسـیر القرآن, ج۸, ص۱۵۵; ر.ک: مجمـع البیـان, ج۷, ص۳۹۸; ر.ک: التفسـیر الکـبیر, ج۲۴, ص۶۰۱.

۳- (۲۰) . الامالی (شیخ مفید), ص۱۳۵.

۴- (۲۱) . الکافی, ج۲, ص۶۰۶.

۵- (۲۲) . سوره□ زخرف, آیات ۳ و ۴.

ارکان سه گانه برافروختگی دوزخ

خود ظالم وقتی بخواهد گُر بگیرد آتشـش از کجاست؟ (نَارُ اللّهِ الْمُوقَدَهُ الَّتِی تَطَّلِعُ عَلَی الْأَفْئِدَهِ) (۱) آتشش از درون در می آیـد کلّ این شـخص را می سوزانـد و گر می گیرد الآن ما اگر بخواهیم کوره ای درست کنیم چیزی را آب کنیم چه کار می کنیم یـک موادّ اولیه فراهم می کنیم حالا یا هیزم است یا زغال سـنگ است یا گازوئیل است یا نفت است یا بنزین است چیزی است که مواد اولیه سوخت و سوز است بعـد یک مادّه انفجاری هم به آن می زنیم آن گر می گیرد بعد آن مواد را هم در آن می ریزیم می جوشـانیم قرآن می فرمایـد مـا هر سه این را در جهنم داریم امـا هر سه خود انسـان است آن موادّ اولیه سوخت و سوز که هیزم است که خود ظالمین است قاسِط از قَسط است قَسط یعنی جور و ظلم قِسط یعنی عـدل اما قَسط یعنی جور (وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ فَکَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَباً) اینهـا هیزم انـد این هیزم هـا را در جهنم ریختیم اینهـا موادّ اولیه سوخت و سوز است آن مـادّه انفجاری که اینها را گُر می دهـد چیست آن رهبران کفرنـد که از آنها به عنوان (وَقُودُ النَّارِ) یاد می کند وقود, ما توقد به النار است فرمـود آل فرعـون این طـور است در بخش هـای دیگر فرمود: (فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِی وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَهُ) پس آن مـادّه انفجاری آنکه دیگر اشـیا را گُر می دهد آن رهبران کفر است آنها را که انداختند این گُر می گیرد وقتی گر گرفت افرادی را که باید بسوزانند (فِی النَّارِ یُسْجَرُونَ) (۲) این سه طایفه آیات مشـخص می کنـد که مواد اوّلیه سوخت و سوز، ظالمین اند آن مـادّه انفجـاری کـه دیگران را در دنیـا می سوزانـد مشـتعل می کرد در آخرت هم مشـتعل می کنـد سـران کفرنـد وقـتی جهنم افروخته شد افرادی را که باید عذاب بکنند می برند داخل آن.

۱- (۲۳) . سوره همزه, آیات ۶ و ۷.

۲- (۲۴) . سوره غافر, آیه ۷۲.

حقیقت و باطن گناه

اگر این دید را آیات دیگر برای ما تشریح می کند (وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً یَدْعُونَ إِلَی النَّارِ) درست است دیگر مضافی در تقدیر نیست «الی المعاصی التی یوجب ارتکابها دخول النار» نه خیر نار است دیگر در قصّه وجود مبارک حضرت امیر در جریان ذیل قصّه عقیل که فرمود مگر رشوه را یک آدم عاقل می خورد برای اینکه این قی کرده افعی است (۱) یعنی این واقعاً سم است تشبیه نیست حضرت _ معاذ الله _ نخواست که اغراق و مبالغه و اینها بکند فرمود این سم است یک وقت که اشیا باطنشان معلوم می شود آن وقت معلوم می شود رشوه واقعاً ظاهرش رشوه است و باطنش سم است بر اساس این تحلیل که آیات دیگر تأیید می کند (وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً یَدْعُونَ إِلَی النَّارِ) ظاهرش محفوظ است.

موجود بودن فعلی بهشت و دوزخ

پرسش:...

پاسخ: در دنیا وجود ندارد جهنم در جای خودش وجود دارد الآن موجود است الآن جهنم و بهشت و اینها همه موجودند وجود مبارک امام رضا(سلام الله علیه) فرمود از ما نیست کسی که بگوید بهشت و جهنم خلق نشده (۲) الآن جهنم موجود است الآن بهشت موجود است و عدّه ای هم می بینند غرض این است که اگر بر اساس آن آیات باشد این دیگر احتیاجی به حذف مضاف و امثال ذلک نیست.

«أعاذنا الله من شرور أنفسنا و سیّئات أعمالنا»

۱- (۲۵) . ر.ک: نهج البلاغه, خطبه ۲۲۴; «... کَأَنَّما عُجِنَتْ بِرِیقِ حَیَّةٍ أَوْ قَیْئِها».
۲- (۲۶) . عیون اخبار الرضا, ج۱, ص۱۱۶.

آیات ۴۱ تا ۴۶ سوره قصص ۹۱/۰۷/۲۴

.Your browser does not support the audio tag

(وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ لاَ يُنصَرُونَ (۴۱) وَأَتْبَعْنَاهُمْ فِي هٰذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ هُم مِنَ الْمَقْبُوحِينَ (۴۲) وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ مِن بَعْدِ مَا أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ الْأُولَى بَصَائِرَ لِلنَّاسِ وَهُدىً وَرَحْمَةً لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ (۴۳) وَمَا كُنتَ بِجَانِبِ الْغَرْبِيِّ إِذْ قَضَيْنَا إِلَى مُوسَى الْأَمْرَ وَمَا كُنتَ مِنَ الشَّاهِدِينَ (۴۴) وَلٰكِنَّا أَنشَأْنَا قُرُوناً فَتَطَاوَلَ عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ وَمَا كُنتَ ثَاوِياً فِي أَهْلِ مَدْيَنَ تَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا وَلٰكِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ (۴۵) وَمَا كُنتَ بِجَانِبِ الطُّورِ إِذْ نَادَيْنَا وَلٰكِن رَّحْمَةً مِن رَّبِّكَ لِتُنذِرَ قَوْماً مَّا أَتَاهُم مِن نَّذِيرٍ مِن قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ (۴۶))

در جریان فرعون فرمود آیات الهی بر او آمد عقل و فطرت را هم ما به او دادیم او بر اثر خودخواهی و غرور همه این معارف درون و بیرون را زیر پا نهاد و در برابر وحی الهی ایستاد و داعی ربوبیّت داشت لذا هم خودش را به آتش کشاند هم عدّه زیادی را. در قیامت هم همین طور است (يَقْدُمُ قَوْمَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَأَوْرَدَهُمُ النَّارَ وَبِئْسَ الْوِرْدُ الْمَوْرُودُ) (۱) این جعلی که خدای سبحان نسبت به امامت کفار ذکر فرمود یعنی اینها را ما به حال خود رها کردیم اینها به صورت رهبران کفر در آمدند عدّه ای خواستند این (جَعَلْنَا) را به «عرّفنا» معنا کنند یعنی ما اینها را این چنین به شما معرفی کردیم (۲) یا خواستند نظیر (وَجَعَلُوا الْمَلاَئِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمٰنِ) (۳) قرار بدهند (۴) هیچ کدام از آنها ظاهراً درست نیست یعنی ما اینها را به حال خودشان رها کردیم اضلال کیفری ملاحظه فرمودید که امر عدمی است یعنی کسی را که خدای سبحان گمراه می کند بر اساس اضلال کیفری این طور نیست که دست او را بگیرد بیراهه ببرد بلکه فیض خود را از او قطع می کند سلب توفیق است آن عنایتی که خدای سبحان نسبت به مؤمنین دارد نسبت به اینها ندارد قدر مشترک هدایت را (هُدىً لِلنَّاسِ) (۵) به همه عطا کرده است چه درباره کتاب های تشریع چه درباره کتاب های تکوین آن (وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا ◻ فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا) (۶) را به همه داد قرآن را هم که (هُدىً لِلنَّاسِ) است (ذِكْرَى لِلْبَشَرِ) (۷) است برای همه قرار داد این هدایت ابتدایی است و هدایت تکوینی و تشریعی است که خدای سبحان نسبت به همه اعمال کرده است اما اگر کسی (قَدْ خَابَ مَن دَسَّاهَا) (۸) با داشتن همه این راه های هدایت, کج راهه برود بیراهه برود راه دیگران را هم ببندد خدای سبحان مدّت ها به او مهلت می دهد دعوت می کند راه توبه و انابه و بازگشت را باز می گذارد بلکه برگردد اگر این تمام صحنه قلب خود را سیاه کرد و هیچ راهی برای توبه باز نگذاشت و درِ توبه را عمداً به روی خود بست با آن بیان نورانی امام سجاد(سلام الله علیه) در صحیفه که «أَنْتَ الَّذِی فَتَحْتَ لِعِبَادِكَ بَاباً إِلَى عَفْوِكَ وَ سَمَّيْتَهُ التَّوْبَةَ» (۹) خب این در دو لنگه اش را به روی بندگان باز کرد ولی عمداً کسی هر دو لنگه در را ببندد و راه توبه را ببندد از آن به بعد برابر آیه سوره◻ مبارکه◻ فاطر با او عمل می شود در آیه دوم سوره◻ مبارکه◻ فاطر به این صورت آمد (مَا يَفْتَحِ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِن رَّحْمَةٍ فَلاَ مُمْسِكَ لَهَا وَمَا يُمْسِكْ فَلاَ مُرْسِلَ لَهُ) ما نسبت به عدّه ای که عقلشان, فطرتشان, وحی و نبوّت را محترم شمردند به راه آمدند یک فیض جدیدی اِعمال می کنیم درِ رحمت را به روی اینها باز می کنیم هیچ کس هم نمی تواند ببندد اما کسی که با داشتن همه حجّت های درون و بیرون تمام راه ها را به روی خود بست ما هم درِ توبه را به روی او باز کردیم او عمداً به سوء اختیار خود بست ما دیگر فیضمان را از او می گیریم (وَمَا يُمْسِكْ) ما کاری نمی کنیم او را به جهنم هُل نمی دهیم او را از راه مستقیم بیرون نمی بریم ما کاری به او نداریم فقط فیض خاصّمان را می گیریم او را به حال خودش رها می کنیم انسان اگر به حال خود رها بشود می ماند شهوت و غضب در

بخش عمل, وهم و خیال در بخش نظر, چنین انسانی خب سقوط می کند فرمود: (وَمَا يُمْسِكْ) ما این چنین نیست که کسی را گمراه بکنیم فیضمان را می گیریم این در دعاهاست که «اللهمّ لا تَكِلْنا اِلى أنْفُسِنا طَرْفَةَ عَيْنٍ» (۱۰) یا «لا تنزع منّی صالح ما أعطيتنی» (۱۱) همین است خدایا آنچه را به ما دادید از ما نگیر خب اگر فیض را گرفت انسان می ماند و هوا و هوس او این معنای (يُضِلُّ مَن يَشَاءُ) (۱۲) است این طور نیست که اضلال یعنی خدای سبحان ــ معاذ الله ــ کسی را به طرف فساد و گناه تشویق بکند ترغیب بکند این طور که نیست همه راه ها هست تا آخرین لحظه هم دستور شریعت هست انسان تا نفس می کشد راه توبه باز است چه کسی است که توبه بکند توبه او قبول نباشد حتی مرتدها حتی مرتدّ فطری بله, احکام فقهی سر جایش هست اما حکم کلامی اش قبول توبه است دیگر اهل جهنم نیست بنابراین تا آخرین لحظه که نفس می کشد در صورتی که به حال احتضار نیاید راه باز است راه کلامی باز است هیچ وقت راه توبه بسته نیست اما اگر کسی مدّت ها بیراهه رفت دیگر خدا فیض را از او می گیرد حالا اگر اضلال شده امر عدمی چگونه اینها تفاوت هایی دارد برخی ها «أشدّ کفراً» هستند برخی ها «أشدّ نفاقاً» هستند و مانند آن. فیض خدا حقیقتی است میزانی است به نام صراط مستقیم, خدای سبحان این لطف خاصّ خود را از کفار و منافقینی که عمداً راه توبه را بستند سلب می کند این دیگر تفاوت ندارد اما این شخص چون هر روز دارد از صراط مستقیم دورتر می رود لذا بعضی ها کفرشان کمتر است بعضی بیشتر, بعضی نفاقشان کمتر است بعضی نفاقشان بیشتر تا برسند به آن منافق عنود لدود که (فِي الدَّرْكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ) (۱۳) است آن که در طبقه زیرین قرار گرفته برای اینکه فاصله اش از صراط مستقیم به سوء اختیار خودش بیشتر شده نه اینکه این عدم, کم و زیاد داشته باشد این عدم همان عدم است خدا توفیق را از اینها گرفته اینها را به حال خود رها کرده اینها کسانی اند که (فَزَادَتْهُمْ رِجْساً إِلَى رِجْسِهِمْ) (۱۴) بنابراین تفاوت درکات برای کفار و منافقین سر جایش محفوظ است اما ذات اقدس الهی که توفیق را گرفته این سلب توفیق دیگر درکات ندارد تشکیکی نیست اما درکات کفر, درکات نفاق کم و زیاد دارد که بعضی ها (فِي الدَّرْكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ) هستند جریان فرعون این طور بود این نه تنها بیراهه رفت بلکه سنّت باطل هم گذاشت لذا فرمود: (وَأَتْبَعْنَاهُمْ فِي هذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً وَيَوْمَ الْقِيَامَهِ هُم مِنَ الْمَقْبُوحِينَ).

۱- (۱) . سوره هود, آیه ۹۸.

۲- (۲) . ر.ک: التبیان فی تفسیر القرآن, ج۸, ص۱۵۴.

۳- (۳) . سوره زخرف, آیه ۱۹.

۴- (۴) . التفسیر الکبیر, ج۲۴, ص۶۰۱.

۵- (۵) . سوره بقره, آیه ۱۸۵.

۶- (۶) . سوره شمس, آیات ۷ و ۸.

۷- (۷) . سوره مدثر, آیه ۳۱.

۸- (۸) . سوره شمس, آیه ۱۰.

۹- (۹) . الصحیفه السجادیه, دعای ۴۵; مصباح المتهجّد, ص۶۴۲.

۱۰- (۱۰) . البلد الأمین, ص۳۵۱.

۱۱- (۱۱) . تفسیر القمی, ج۲, ص۷۵.

۱۲- (۱۲) . سوره‌ رعد, آیه‌ ۲۷; سوره‌ نحل, آیه‌ ۹۳; سوره‌ فاطر, آیه‌ ۸.

۱۳- (۱۳) . سوره‌ نساء, آیه‌ ۱۴۵.

۱۴- (۱۴) . سوره‌ توبه, آیه‌ ۱۲۵.

دین ما را به نوآوری, فن آوری اعتقادی, اخلاقی, عملی دعوت کرده است قبلاً هم این بحث گذشت که ما دو اجتهاد داریم یک اجتهاد فقهی و اصولی و امثال ذلک داریم که عدّه ای از مراجعشان تقلید می کنند, اجتهادی داریم درباره سنّت گذاری این را دین به ما آموخت تشویقمان کرد آن اوّلی را هم از امام صادق(سلام الله علیه) است هم امام رضا(سلام الله علیهما) که هر دو را مرحوم صاحب وسائل در کتاب قضا نقل کرده این برای اجتهادپروری در فقه و اصول و امثال اینهاست در علوم عقلی و نقلی, یکی در مسائل اجتماعی و اداره جامعه و مدیریت جامعه و امثال ذلک است فرمود: «مَن سَنّ سنّه حسنه کان له أجرها و أجر مَن عَمِلَ بها إلی یوم القیامه و مَن سَنَّ سنّه سیئه کان علیه وِزرها و وزر مَن عَمِلَ بها إلی یوم القیامه» (۱) این «مَن سنّ سنه حسنه» یعنی اجتهاد بکند ببیند در شرایط کنونی جامعه به چه چیزی نیاز دارد چطور ما جامعه را اداره کنیم که از فقر و گرانی نجات پیدا کنیم یک مدیریت صحیح یک تدبیر صحیح یک عقل صحیح یک درایت صحیح این سنّت صحیح می خواهد ما چه کار کنیم این کشور را به سَمت کشاورزی ببریم به سمت صنعت ببریم با داشتن همه نِعَم الهی چرا گرانی هست چرا فقر هست اگر کسی درایتی داشت مدیریتی داشت یک روش و مَنش خوبی ایجاد کرد مجتهد اقتصادی بود یک سنّت خوبی را در جامعه طرح کرد و جامعه را به این سَمت کشاند می شود «مَن سَنّ سنّه حسنه کان له أجرها و أجر مَن عَمِلَ بها» نمونه خیلی ضعیف و امر عادی همین درخت کاری هاست که می گویند همه جمع بشویم درخت بکاریم یا سنّت گذاری که فلان جا درخت بگذاریم حرم تا حرم اینها کارهای عادی و غیر علمی است اما یک سنّت خوبی است که ما هر سال جمع بشویم یک روزی درخت بکاریم اما آنکه دین ترغیب کرده مدیریت صحیح جامعه است که جامعه را به سَمتی ببرد که این گرانی و فقر نباشد با داشتن همه امکانات «مَن سَنّ سنّه حسنه کان له أجرها و أجر مَن عَمِلَ بها إلی یوم القیامه» این کشور را با امور کشاورزی از فقر برهاند که اگر بیگانه ای یک روز درِ کشورها را بست تحریم کرد ما از هر نظر خودکفا باشیم دیگر علوفه را وارد نکنیم با اینکه این کشور از این جهت با داشتن دریا با داشتن جنگل با داشتن منابع با داشتن هوای ملایم در بخش وسیعی از ایران زمین این می تواند بالأخره علوفه و دامداری و شیر خودش را تأمین بکند خب این می شود سنّت حسنه این را دین ترغیب کرده فرمود این کار را بکنید یک مجتهد اقتصادی می خواهد که سنّت حسنه بگذارد «مَن سَنّ سنّه حسنه کان له أجرها و أجر مَن عَمِلَ بها إلی یوم القیامه» این اجتهاد است در امور سیاسی, اجتماعی, اقتصادی که مربوط به فقه و اصول نیست آن فقه و اصول و عقاید و اخلاق و اینها آن دو روایت نورانی است که هر دو را صاحب وسائل در کتاب قضا یکی از امام صادق یکی از امام رضا(صلوات الله و سلامه علیهما) نقل کرده اما این مسائل مدیریت است «مَن سَنّ سُنه حسنه کان له أجرها و أجر مَن عَمِلَ بها» این است فرعون آمده سنّت سیّئه گذاشته مردم را به خود دعوت کرده بت پرستی یعنی هواپرستی یعنی زعیم پرستی را ترویج کرده این سنّت سیّئه است چون سنّت سیّئه است هم وِزر خود را دارد هم وِزر پیروان خود را دارد لذا فرمود: ﴿وَأَتْبَعْنَاهُمْ فِی هذِهِ الدُّنْیَا لَعْنَةً﴾ چرا؟ برای اینکه اینها یک عدّه را گمراه کردند دو کار کردند یکی ضلالت فی نفس بود یکی اضلال غیر بود، غیر که گمراه شدند آنها هم بار خودشان را باید بکشند اما اینها دو بار دارند ﴿وَلَیَحْمِلُنَّ أَثْقَالَهُمْ وَأَثْقَالاً مَعَ أَثْقَالِهِمْ﴾ (۲) نه اثقال الأتباع, اثقال اتباع را خود اتباع می کشند اینها دو بار را باید حمل کنند

یکی بار ضلالت خود یکی بار اضلال پیروان اما بار ضلالت پیروان را خود پیروان می کشند این طور نیست که بار پیرو را آن راهنما بکشد نفرمود «ولیحملنّ أثقالهم و أثقال من اتّبعهم» فرمود: (وَلَيَحْمِلُنَّ أَثْقَالَهُمْ) که بار ضلالت را می کشند (وَأَثْقَالاً مَعَ أَثْقَالِهِمْ) یعنی بار اضلال را می کشند لذا فرمود: (وَأَتْبَعْنَاهُمْ فِي هذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً) بر اساس همان که در اوایل سوره مبارکه یس است (وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ) (۳) آثار خوب باشد خدا می نویسد «مَن سنّ سنه حسنه» آثار بد باشد «مَن سنّ سنه سیّئه» آن هم می نویسد (وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ) بنابراین در دنیا لعنت اینها ادامه دارد کسی هم به نصرت اینها برنمی خیزد در قیامت هم به صورت زشت طرزی محشور می شوند که همه از اینها متنفّرند (وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ هُم مِنَ الْمَقْبُوحِينَ) این صفت مشبهه هست مَقبوح یعنی قبیح یعنی زشت منظر طوری که همگان از اینها متنفّرند حتی در دوزخ, دوزخیان هم از اینها منزجرند (وَأَتْبَعْنَاهُمْ فِي هذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ هُم مِنَ الْمَقْبُوحِينَ) بعد فرمود حالا اینکه قصّه فرعون و آل فرعون و ملأ فرعون و بت پرست ها و هوامدارهاست اما آنچه ما به موسای کلیم عطا کردیم چیست؟ در جریان موسای کلیم فرمود شما پیروزید حالا پیروزی تنها به این نیست که فرعون و جنود فرعون را خدا بریزد به دریا و موسی زنده باشد پیروزی موسی(سلام الله علیه) به این است که آن مکتبش آن دینش زنده باشد در آیه ۳۵ فرمود: (سَنَشُدُّ عَضُدَكَ بِأَخِيكَ وَنَجْعَلُ لَكُمَا سُلْطَاناً فَلاَ يَصِلُونَ إِلَيْكُمَا بِآيَاتِنَا أَنْتُما وَمَنِ اتَّبَعَكُمَا الْغَالِبُونَ) آن معجزاتی که ما دادیم باعث می شود آنها به شما دسترسی ندارند شما و پیروانتان پیروزید. در آنجا که خوانده شد می شود روی (إِلَيْكُمَا) هم وقف کرد روی (بِآيَاتِنَا) هم می شود وقف کرد اما اگر ما روی (بِآيَاتِنَا) وقف بکنیم بهتر است برای اینکه اگر روی (بِآيَاتِنَا) وقف نکنیم روی (إِلَيْكُمَا) وقف بکنیم لازمه اش این است که این (بِآيَاتِنَا) که متعلّق است قبل از این مبتدا واقع بشود و باید نکته ای داشته باشد که این متعلّق قبل از مبتدا قرار بگیرد اما اگر (بِآيَاتِنَا) را به قبل وصل بکنیم اُولاست دیگر تقدیم متعلّق بر مبتدا بلا وجهٍ نمی ماند. آن صحنه ای که به وجود مبارک موسای کلیم تورات داده شد آن صحنه را ذکر می کند وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) با کتاب آمده وقتی کوه حرا (اقْرَأْ) شنیده شد یعنی با وحی و کتاب, نبوّت و رسالت آن حضرت آغاز شد با کتاب الهی آمده به طرف مردم برای هدایت اما وجود مبارک موسای کلیم بعدها کتاب نصیبش شده اول اصلِ پیام نصیبش شده بعدها وقتی که میقات طور مطرح شد تورات نصیب آن حضرت شد حالا مسئله نزول تورات را دارند طرح می کنند فرمود: (وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ) این (الْكِتَابَ) الف و لامش هم عهد است یعنی آن تورات را به او دادیم (مِن بَعْدِ مَا أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ الْأُولَى) ما اول این مانع را سر راه برداشتیم یعنی فرعون و جنودش را ریختیم در دریا کشور را آماده کردیم برای پذیرش کتاب الهی (مِن بَعْدِ مَا أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ الْأُولَى) این کتاب, بصائر مردمی است هدایت مردمی است رحمت مردمی است بصیرت است چشمِ دل را باز می کند انسان بسیاری از معارف را می فهمد وقتی که دید, به راه می افتد می شود هدایت وقتی که راه افتاد از رحمت و برکت الهی متنعّم می شود برخوردار می شود پس این هم بصیرت است هم هدایت است هم رحمت اما اختیار با مردم است برای این اهداف کتاب نازل کردیم ولی اینها می خواهند متذکّر باشند یا متذکّر نباشند مختارند ولی ما این کار را کردیم که شاید اینها متذکّر باشند آن گاه به وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) فرمود ما صحنه انبیا را قدم به قدم برای شما ترسیم می کنیم تو در آن صحنه ها نبودی ولی گویا حضور داشتی می بینید طرزی صحنه های گذشته انبیا(علیهم السلام) را برای پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) ترسیم می کند که گویا حضرت آنجا حضور داشت فرمود تو در جریان کوه طور که نبودی (وَمَا كُنتَ بِجَانِبِ الْغَرْبِيِّ) که وضع این شد (مَا كُنتَ ثَاوِياً فِي أَهْلِ مَدْيَنَ) ولی وضع این بود (مَا كُنتَ بِجَانِبِ الطُّورِ) ولی وضع این بود (مَا كُنتَ لَدَيْهِمْ) در جریان قصّه حضرت مریم (إِذْ يُلْقُونَ أَقلاَمَهُمْ أَيُّهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ) ولی قصّه این است تو در آن صحنه نبودی ولی جریان این است آن صحنه نبودی, آ ن صحنه نبودی ولی این صحنه ها را ما برای تو ترسیم می کنی این

(مَـا كُنتَ بِجَـانِبِ الْغَرْبِيِّ), (مَـا كُنتَ ثَاوِيـاً فِی أَهْلِ مَـدْيَنَ), (مَا كُنتَ بِجَانِبِ الطُّورِ), (مَا كُنتَ لَـدَيْهِمْ إِذْ يُلْقُونَ أَقلاَمَهُمْ أَيُّهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ) (۴) یعنی آن صـحنه هـا نبودی ولی وضع این است آن گـاه وجود مبارک پیغمبر(صـلّی الله علیه و آله و سـلّم) از جریـان قرعه زدن برای کفـالت مریم باخبر بود از جریان جانب غربی باخبر بود از کوه طور باخبر بود از قصّه شـعیب در مـدین باخبر بود فرمود هیچ کدام از این صحنه ها را تو نبودی ولی صحنه این است.

۱- (۱۵) . الفصول المختاره (شیخ مفید), ص۱۳۶.

۲- (۱۶) . سوره عنکبوت, آیه ۱۳.

۳- (۱۷) . سوره یس, آیه ۱۲.

۴- (۱۸) . سوره آل عمران, آیه ۴۴.

مطلب دیگر درباره جانب غربی و شرقی طور است بحثی قبلاً گذشت چه در سوره مبارکه «قصص» که الآن محلّ بحث است چه در قسمت های دیگر که فرمود وادی ایمن یا جانب ایمن, یمین و یسار, أیمن و أیسر به لحاظ خود شخص است ما جایی به نام طرف راست و طرف چپ نداریم بالا و پایین داریم اما طرف راست و طرف چپ و جلو و پشت سر را انسان تعیین می کند اما غربی و شرقی داریم اینکه فرمود: ﴿مِن شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ﴾ (۱) یعنی جانب راست درّه آن راست و چپ به لحاظ خود شخصی است که وارد شده اگر انسان به بالای کوه برسد یا به درّه ای برسد می شود گفت طرف راست و طرف چپ و اگر کسی نباشد که طرف راست و چپ ندارد, جلو و دنبال ندارد اما غربی و شرقی دارد مدین در شرق مصر است وجود مبارک موسای کلیم بار اول از غرب به شرق رفت بار دوم که از مدین به مصر می آمد از شرق به غرب آمد به پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) می فرماید تو در جانب غربی نبودی که ما با موسای کلیم چه گفتگویی کردیم ﴿وَمَا كُنتَ بِجَانِبِ الْغَرْبِيِّ﴾ که اضافه موصوف به صفت است ﴿إِذْ قَضَيْنَا إِلَى مُوسَى الْأَمْرَ وَمَا كُنتَ مِنَ الشَّاهِدِينَ﴾ تو نزد موسی نبودی که گفتگوی ما را بشنوی (یک) و جزء شاهدان هم نبودی که ﴿وَاخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا﴾ (۲) که آنها را آورد تا شهادت بدهند جزء آنها هم نبودی (این دو) ولی متن جریان این است ﴿وَلكِنَّا﴾ این «ولکنّ» اگر با «إنّا» و «أنا» و اینها ضمیمه بشود آن وقت مدّی روی آن می آید می شود «لکنّا» خب ﴿وَلكِنَّا أَنشَأْنَا قُرُوناً﴾ مدت ها و قرن ها فاصله شد و چون قرن ها فاصله شد از جریان حضرت موسی تا شما ﴿فَتَطَاوَلَ عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ﴾ عمر طولانی شد قرن ها گذشت آن خاطره های اعجازآمیز وجود مبارک موسای کلیم از ذهن ها رخت بربست اینها دیگر به جاهلیت مبتلا شدند ما دوباره وحی را تازه کردیم پیامبر جدید فرستادیم تا اینها احتجاج نکنند این احتجاج عقلی را ملاحظه بفرمایید قرآن روی آن خیلی تکیه می کند عقل را حجّت می داند فرمود ما انبیا فرستادیم هر از چند گاهی تکرار کردیم تجدید کردیم تا اینها در قیامت علیه خدا استدلال نکنند نگویند خدایا ما که نمی دانستیم بعد از مرگ چنین جایی هست تو که می دانستی ما با مردن نابود نمی شویم می دانستی بعد از مرگ چنین جایی می آییم می دانستی بعد از مرگ یک حساب و کتاب و سؤال و جوابی هست چرا راهنما نفرستادی این استدلال عقلی است خدا بر این استدلال عقلی صحّه گذاشت فرمود ما انبیا فرستادیم هر از چند گاهی تجدید کردیم تا اینها در قیامت علیه ما استدلال نکنند اصلش در سوره مبارکه نساء گذشت که چند بار آن آیه به مناسبت هایی مطرح شد آیه ۱۶۵ سوره مبارکه نساء است که برای نبوّت عامه است فرمود: ﴿رُسُلاً مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ﴾ گرچه ﴿بَعْدَ﴾ ظرف است (یک) ظرف مفهوم ندارد (دو) ولی ظرفی که در مقام تحدید باشد مفهوم دارد (سه) اینجا مفهوم دارد یعنی بعد الرّسل دیگر حجّتی نیست حجّت الهی تمام است اگر ما انبیا نفرستادیم بله شما حجّت دارید به خدا در قیامت می گویید ما که نمی دانستیم بعد از مرگ چه خبر است تو که می دانستی بعد از مرگ ما را چنین جایی می آورند چرا راهنما نفرستادی؟! ما انبیا فرستادیم تا بشر بر اساس عقل خدادادی که دارد علیه خدا در قیامت احتجاج نکند ﴿لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ﴾ اگر ﴿بَعْدَ الرُّسُلِ﴾ باشد دیگر حجّت نیست مشابه همین مضمون در سوره مبارکه مائده هم آمده در سوره مبارکه مائده آیه نوزده این است ﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ عَلَى فَتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ أَن تَقُولُوا﴾ یعنی مبادا ﴿أَن تَقُولُوا﴾ نظیر ﴿أَن تُصِيبُوا قَوْماً بِجَهَالَةٍ﴾, (۳) ﴿أَن تَقُولُوا مَا جَاءَنَا مِنْ بَشِيرٍ وَلاَ نَذِيرٍ فَقَدْ جَاءَكُمْ بَشِيرٌ وَنَذِيرٌ وَاللّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ مبادا یک وقت بگویید که نذیر نیامده در جهنم هم فرشتگان جهنم استدلال می کنند می گویند ﴿أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ﴾ (۴) مگر انبیا نیامدند مگر ائمه نیامدند مگر این روحانیون نیامدند به شما بگویند نمازی هست روزه ای هست این ﴿أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ﴾ اختصاصی به پیغمبر ندارد مگر زمان انبیا درِ خانه هر کسی هم پیغمبر می رفت همین علما که می رفتند حرف های پیغمبر را می زدند به این جهنمی ها می گویند مگر شما روحانی نداشتید مگر امام جماعت نداشتید مگر واعظ نداشتید اینها

که به شما گفتند, این (أَلَمْ یَأْتِکَمْ نَذِیرٌ) معنایش این نیست که مگر پیغمبر درِ خانه شما نیامده هیچ وقت پیغمبر درِ خانه تک تک افراد جامعه نمی رود این شدنی نیست هر کسی حرف پیغمبر را به مردم برساند این سفیران هدایت همین است این طرح هجرت همین است این ایام تبلیغ همین است این عزاداری سیّدالشهداء همین است این (أَلَمْ یَأْتِکُمْ نَذِیرٌ) است اینها _ معاذ الله _ حرف های خودشان را که نمی زنند حرف های خدا و پیغمبر را می گویند خب این حجّت بالغه الهی است اگر کسی پای منبر بنشیند و حرف های انبیا را به وسیله علما بشنود در آنجا حرفی برای گفتن ندارد فرشتگان دوزخ, ملائکه النار(سلام الله علیهم) می گویند: (أَلَمْ یَأْتِکُمْ نَذِیرٌ) مگر حرف دین به شما نرسیده اینکه گفته شد علما وارث انبیایند (۵) بخشی از آن هم به همین معنا برمی گردد در جریان همین قسمت سوره قصص که گفته شد ما این کار را کردیم (فَتَطَاوَلَ عَلَیْهِمُ الْعُمُرُ) برای همین است مدت ها طول کشیده آن وقت ممکن است اینها بگویند که برای ما انبیایی نیامده رسلی نیامده فرمود ما این کار را کردیم که دیگر آنها نگویند انبیایی نیامده (فَتَطَاوَلَ عَلَیْهِمُ الْعُمُرُ) ما این کار را کردیم که اینها دیگر هیچ حجّتی نداشته باشند (وَمَا کُنتَ ثَاوِیاً) ثاوی یعنی مکان گیر, مثوی یعنی مکان تو که در مدین نبودی (وَمَا کُنتَ ثَاوِیاً فِی أَهْلِ مَدْیَنَ) اما (تَتْلُوا عَلَیْهِمْ آیَاتِنَا) ما این حقایق را لحظه به لحظه, قدم به قدم برای شما گفتیم شما (عَلَی بَیِّنَهٍ مِنْ رَبِّهِ) (۶) شدید به صورت یقین این حرف ها را عالِمی که به مردم ابلاغ بکنی.

ص: ۱۷۰

۱- (۱۹) . سوره قصص, آیه ۳۰.

۲- (۲۰) . سوره اعراف, آیه ۱۵۵.

۳- (۲۱) . سوره حجرات, آیه ۶.

۴- (۲۲) . سوره ملک, آیه ۸.

۵- (۲۳) . الکافی, ج۱, ص۳۲ و ۳۴.

۶- (۲۴) . سوره هود, آیه ۱۷; سوره محمد, آیه ۱۴.

«و الحمد لله ربّ العالمين»

آیات ۴۴ تا ۴۶ سوره قصص ۹۱/۰۷/۲۶

Your browser does not support the audio tag.

(وَمَا كُنتَ بِجَانِبِ الْغَرْبِيِّ إِذْ قَضَيْنَا إِلَى مُوسَى الْأَمْرَ وَمَا كُنتَ مِنَ الشَّاهِدِينَ (۴۴) وَلكِنَّا أَنشَأْنَا قُرُوناً فَتَطَاوَلَ عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ وَمَا كُنتَ ثَاوِياً فِي أَهْلِ مَدْيَنَ تَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا وَلكِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ (۴۵) وَمَا كُنتَ بِجَانِبِ الطُّورِ إِذْ نَادَيْنَا وَلكِن رَّحْمَةً مِن رَّبِّكَ لِتُنذِرَ قَوْماً مَّا أَتَاهُم مِن نَّذِيرٍ مِن قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ (۴۶))

بطلان استکبار فرعون

در مقطع بعدی داستان وحی یابی وجود مبارک موسای کلیم(علیه السلام) را ذکر می فرماید. جریان فرعون به این صورت پایان پذیرفت که او هم ادّعای الوهیّت داشت هم ادّعای ربوبیّت این دو واژه مترادف نیستند ولی قابل اجتماع اند خدا هم اله است هم رب و فرق این دو در بحث های قبل گذشت فرعون هم ادّعای الوهیّت داشت می گفت: (مَا عَلِمْتُ لَكُم مِنْ إِلهٍ غَيْرِي) (۱) هم داعیه ربوبیّت داشت می گفت: (أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى) (۲) این دو ادّعا کنار هم جمع شد و هر دو بی دلیل بود و باطل بود آن (يُذَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ) (۳) را هم که داشت این دو ادّعا را هم که داشت بنابراین استکبار او, استکبار باطل خواهد بود و لاغیر. ممکن است کلمه تکبّر در مورد حق هم به کار برود مثل اینکه خدا متکبّر است کبریایی برای خداست و کبریایی مؤمنان به برکت کبریایی الهی است و مانند آن اما استکبار معمولاً بغیر حق است بر فرض استکبار دو قسم باشد در خصوص فرعون که ادّعای الوهیّت داشت, ادّعای ربوبیّت داشت, (يُذَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ) (۴) بود, (يَسْتَضْعِفُ طَائِفَةً مِّنْهُمْ) (۵) بود, (وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعاً) (۶) بود همه این فجایع اعتقادی و اخلاقی و عملی را که خدا ذکر کرد فرمود این فرعون و آل فرعون (وَاسْتَكْبَرَ هُوَ وَجُنُودُهُ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ) (۷) این استکبار یقیناً بغیر حق است درست است ممکن است که استکبار فرضاً دو قسم باشد آن تکبر است که دو قسم است بر فرض استکبار دو قسم باشد با شواهد موردی, این استکبار یقیناً بغیر حق است لذا کلمه (بِغَيْرِ الْحَقِّ) درباره استکبار فرعون می شود قید توضیحی و تأکیدی نظیر (يَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ الْحَقِّ). (۸)

ص: ۱۷۱

۱- (۱) . سوره قصص, آیه ۳۸.

۲- (۲) . سوره نازعات, آیه ۲۴.

۳- (۳) . سوره قصص, آیه ۴.

۴- (۴) . سوره بقره, آیه ۴۹; سوره ابراهیم, آیه ۶.

۵- (۵) . سوره قصص, آیه ۴.

۶- (۶) . سوره قصص, آیه ۴.

۷- (۷) . سوره قصص, آیه ۳۹.

۸- (۸) . سوره بقره, آیه ۶۱.

سر تداوم لعنت فرعونیان

اما اینکه فرمود: (وَأَتْبَعْنَاهُمْ فِی هذِهِ الدُّنْیَا لَعْنَهً) (۱) برای آن سنّت سیّئه ای است که گذاشت, ربوبیّت و الوهیّت را ادّعا کردن, ستم به مستضعفان کردن, جامعه را فرقه فرقه کردن اینها سنّت سیّئه فرعونی است این سنّت سیّئه باعث تداوم لعن است لذا فرمود: (وَأَتْبَعْنَاهُمْ فِی هذِهِ الدُّنْیَا لَعْنَهً) بعد از غرق, چون سنّت سیّئه اینها همچنان مانده است در اثر این سنّت سیّئه که «مَن سَنَّ سنّه سیئه کان علیه وِزرها و وزر مَن عَمِلَ بها إلی یوم القیامه» (۲) اینها همچنان ملعون اند و در یوم القیامه (مِنَ الْمَقْبُوحِینَ) (۳) اند.

مراد فرعون از ادعای الوهیّت و ربوبیّت

پرسش:...

پاسخ: بله این نسبت به جامعه بود یعنی جامعه را فکر ما و اندیشه ما باید اداره کند این بیان نورانی امام جواد(سلام الله علیه) بود که این ایام, ایام شهادت و رحلت آن حضرت است «مَن أصغیٰ إلی ناطقٍ فقد عَبَدَه» اگر کسی گوش به حرف دیگری بدهد دارد او را عبادت می کند یک وقت است که اعتقاد دارد او خالق است و اعتقاد دارد او محیی و ممیت است این مطلب دیگر است یک وقت او را دارد اطاعت می کند اطاعت, مرحله ای از پرستش است «مَن أصغیٰ إلی ناطقٍ فقد عَبَدَه فإن کان الناطق عن الله فقد عبد الله و إن کان الناطق ینطق عن لسان ابلیس فقد عبد ابلیس» (۴) این از غرر فرمایشات امام جواد(سلام الله علیه) است هر ملّتی که گوش به حرف کسی می دهد و قانون او را محترم می شمارد و حرف او و اندیشه او را عمل می کند دارد او را عبادت می کند این در مقام عمل است یک وقت عبادت اعتقادی است که او شایسته پرستش است یک وقت نه, عملاً دارد قانون او را عمل می کند فرعون هم که می گفت: (إِنِّی أَخَافُ أَن یُبَدِّلَ دِینَکُمْ) (۵) یعنی همین دینی که رایج است (مَا أَهْدِیکُمْ إِلَّا سَبِیلَ الرَّشَادِ) (۶) یعنی قانون سعادت بخش مملکت برابر اندیشه من است خودش هم که بت پرست بود (یَذَرَکَ وَآلِهَتَکَ) (۷) این ادعای الوهیّت و ربوبیّتی که داشت نسبت به قانون گذاری بود که من مقنّنم من هادی ام اندیشه من سعادت بخش است و مانند آن. این باعث شد که استکبار او بغیر حق باشد (اولاً) و غرق بشود (ثانیاً) و این سنّت سیّئه او که مانده است باعث تداوم لعنت اوست (ثالثاً).

۱- (۹) . سوره قصص, آیه ۴۲.

۲- (۱۰) . الفصول المختاره (شیخ مفید), ص۱۳۶.

۳- (۱۱) . سوره قصص, آیه ۴۲.

۴- (۱۲) . تحف العقول, ص۴۵۶.

۵- (۱۳) . سوره غافر, آیه ۲۶.

۶- (۱۴) . سوره غافر, آیه ۲۹.

۷- (۱۵) . سوره اعراف, آیه ۱۲۷.

تعابیر دوگانه قرآن کریم درباره علم غیب پیامبر اکرم

بعد از جریان فرعون نوبت به وحی یابی وجود مبارک موسای کلیم(سلام الله علیه) رسید وحیی که برای موسای کلیم(سلام الله علیه) رسید در مقاطع گوناگون بود خداوند آن وحی را به پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) منتقل کرد چه اینکه وحی انبیای دیگر را هم به پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) منتقل کرد لکن در انتقال وحی انبیا به پیامبر یا علومی که مستقیماً به وجود مبارک حضرت افاضه می کند تعبیرات قرآن دو قسم است یعنی آیات الهی در این زمینه دو طایفه است یک طایفه این است که شما این مطلب را قبلاً نمی دانستید ما به وسیله وحی به شما گفتیم, از هیچ کسی هم استفاده نکردی فقط از راه وحی باخبر شدی یک طایفه این است که شما در آن صحنه نبودی ولی قصّه از این قرار است این طایفه ثانیه هم تعلیم الهی را می رساند اما نمی گوید تو قبلاً نمی دانستی می گوید قبلاً آنجا حضور نداشتی اینکه می فرماید قبلاً حضور نداشتی مُشعر به این معناست که طرزی ما آن صحنه را برای شما تبیین می کنیم که گویا حاضر بودی مطالب علمی را می فرماید قبلاً نمی دانستی ما به شما گفتیم اما قصّه هایی که واقع شده می فرماید شما در آن صحنه نبودی ولی طرزی ما آن صحنه را برای تو تبیین می کنیم که گویا حضور داشتی آیات در این زمینه ملاحظه می فرمایید دو قسم است یک بخش مربوط به این است که شما این را قبلاً نمی دانستی ما این را به شما آموختیم آیه ۵۲ سوره مبارکه «شوری» این است: (وَكَذٰلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحاً مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلاَ الْإِيمَانُ) تو قبلاً نمی دانستی قرآن چیست, قبلاً نمی دانستی ایمان چیست, علم تو که ذاتی نبود.

ص: ۱۷۳

پیامبر اکرم ، برترین مخلوق الهی

درست است وجود مبارک آن حضرت صادر اول است طبق روایاتی که فرمودند: «أوّل ما خلق الله نور نبيّنا» (۱) و درست است که در جهان امکان، موجودی بالاتر از روح مطهّر پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) نیست برای اینکه بالاتر از صادر اوّل چیزی باشد خب همان می شود صادر اول, اگر «أوّل ما خلق الله نور نبيّنا» است پس از وجود مبارک پیامبر بالاتر در جهان امکان کسی نیست اگر بود, او می شود صادر اول ولی همه اینها کمالاتی است که ذات اقدس الهی به آن حضرت عطا کرده است.

ذاتی نبودن علوم و معارف رسول اکرم (صلی الله علیه و آله)

فرمود تو از ذات خودت چیزی نمی دانستی و از ذات خودت قدرت نداشتی لذا در بخش های دیگر فرمود: (لَيْسَ لَكَ مِنَ الأَمْرِ شَيء) (۲) چون ذاتاً خب یک موجود ممکن, فقیر است اما در همین آیه ۵۲ سوره مبارکه «شوریٰ» فرمود: (وَكَذٰلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحاً مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلاَ الْإِيمَانُ) تو آن نیستی که از ذات خود اینها را بدانی با همه نبوغ و استعدادی که ما به تو دادیم این معارف در دسترس فرد عادی و غیر راه وحیانی نیست حتی فرمود: (وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُن تَعْلَمُ) (۳) نه «ما لا ـ تعلم» فرمود اینها مطالبی است که نه تنها تو نمی دانستی, نمی توانستی هم یاد بگیری ولو صدها سال درس می خواندی برای اینکه این غیب است نفرمود ما به تو چیزی یاد دادیم که تو نمی دانستی, فرمود به تو چیزی آموختیم که تو آن نبودی که یاد بگیری (وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُن تَعْلَمُ) اینجا فرمود: (مَا كُنتَ تَدْرِي) تو آن نبودی که بدانی ولو صادر اوّلی, ولو از تو بالاتر در جهان امکان کسی نیست ولو مثل تو هم در جهان امکان کسی نیست.

۱- (۱۶) . ر.ک: بحارالأنوار, ج۱۵, ص۲۴; ر.ک: کشف الخفاء (عجلونی), ج۱, ص۲۶۵.

۲- (۱۷) . سوره آل عمران, آیه ۱۲۸.

۳- (۱۸) . سوره نساء, آیه ۱۱۳.

درباره انسان هم همین طور است فرمود انبیا یک حرف جدیدی آوردند حرفی نیاوردند که انسان بتواند با فناوری و پیشرفت و ترقّی و امثال ذلک یاد بگیرد فرمود: (وَيُعَلِّمُكُمْ مَا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمونَ) (۱) نه «ما لا تعلمون» به جامعه بشری می فرماید ما حرف هایی آوردیم که اصلاً در قدرت بشر نیست یاد بگیرد این کجا را می خواهد یاد بگیرد این در آسمان نیست در زمین نیست عمق زمین نیست اوج مریخ نیست این غیب است غیب یعنی غیب (وَيُعَلِّمُكُمْ مَا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمونَ) نه «ما لا تعلمون» همین تعبیر را نسبت به وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) فرمود, فرمود: (وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُن تَعْلَمُ) نه «ما لم تعلم» خب ما چه می دانیم بهشت چه خبر است قیامت چه خبر است انسان بعد از مرگ کجا می رود نه راه تجربه است نه راه های دیگر است, آن را هم که خبر شد خبری باز نیامد (۲) ما دسترسی نداریم چیزهایی وحی به آدم می گوید که اصلاً مقدور بشر نیست فرمود ما این چیزهایی که به تو یاد دادیم این چیزهایی نبود که تو نزد خودت یاد بگیری چه اینکه چیزهایی هم که برای بشر در قوانین الهی آوردیم این چیزی نیست که بشر با علم خودش بتواند کشف بکند, درک بکند تجربی نیست که با پیشرفت تجربی حل بشود در دسترس کسی نیست.

ص: ۱۷۵

۱- (۱۹) . سوره بقره, آیه ۱۵۱.

۲- (۲۰) . ر.ک: دیباچه گلستان سعدی, «این مدعیان در طلبش بی خبران اند کان را که خبر شد خبری باز نیامد».

طوایف دوگانه آیات قرآن، درباره آگاهیهای غیبی نبی اکرم(صلی الله علیه و آله)

پس طایفه اُولیٰ این است که ما حرف هایی آوردیم که تو نه تنها نمی دانستی, ممکن هم نبود بدانی نه «ما لم تعلم» بلکه (مَا كُنتَ تَدْرِی مَا الْكِتَابُ وَلاَ الْإِيمَانُ وَلكِن جَعَلْنَاهُ نُوراً نَهْدِی بِهِ مَن نَّشَاءُ) مشابه این در سوره مبارکه «عنکبوت» هم هست فرمود ما چیزهایی آوردیم که مقدور شما نیست (وَمَا كُنتَ تَتْلُوا مِن قَبْلِهِ مِن كِتَابٍ وَلاَ تَخُطُّهُ بِيَمِينِكَ) [(۱)] پس طایفه اُولیٰ این است که ما چیزهایی گفتیم که شما نمی دانستید و مقدورتان هم نبود که یاد بگیرید طایفه دیگر آیاتی است که می گوید تو در آن صحنه نبودی, نه نمی دانستی, تو در آن صحنه نبودی ما هم داریم می گوییم این تو در آن صحنه نبودی ما هم داریم می گوییم یک بار مثبت بهتری داد یعنی طرزی بیان می کنیم که گویا بودی.

پرسش: واقعاً هم بودند؟

پاسخ: در عالَم معنا بوده اند اما در نشئه مُلکی نبودند برای اینکه حضرت به دنیا نیامده بود.

فرمود ما طرزی این صحنه را بیان می کنیم که گویا شما بودید در سوره مبارکه «آل عمران» در قصّه حضرت مریم که عدّه ای قرعه انداختند که کفالت مریم(سلام الله علیها) را به عهده بگیرند در آیه ۴۴ سوره مبارکه «آل عمران» فرمود: (ذلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ وَمَا كُنتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يُلْقُونَ أَقلاَمَهُمْ أَيُّهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يَخْتَصِمُونَ) نمی فرماید تو نمی دانستی خب نمی دانستی معلوم بود, فرمود در آن صحنه حضور نداشتی اینها مخاصمه می کردند نزاع کردند که چه کسی تکفّل کند سرپرستی مریم(سلام الله علیها) را به عهده بگیرد بعد هم نوبت به قرعه زدن رسید تو در صحنه قرعه حضور نداشتی که قرعه به نام چه کسی در می آید ولی کلّ این صحنه را ما داریم برای شما ترسیم می کنیم (مَا كُنتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يُلْقُونَ أَقلاَمَهُمْ أَيُّهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ) مراسم قرعه زنی, (وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يَخْتَصِمُونَ) قبل از قرعه زدن این (مَا كُنْتَ) یعنی آ نجا نبودی ولی قضیه این طور است ما طرزی برای شما ترسیم می کنیم که گویا آنجا حضور داشتی.

۱- (۲۱) . سوره عنکبوت, آیه ۴۸.

بعـد از جریان سوره مبارکه «آل عمران» نوبت می رسد به سوره مبارکه «یوسف» در سوره مبارکه «یوسف» آیه ۱۰۲ این است (ذلِکَ مِنْ أَنْبٰاءِ الْغَیْبِ نُوحِیهِ إِلَیْکَ وَمَا کُنتَ لَدَیْهِمْ إِذْ أَجْمَعُوا أَمْرَهُمْ وَهُمْ یَمْکُرُونَ) تو در بالای چاه نبودی تو در آن مرتع اطراف کنعان نبودی که این برادرها چگونه نشستند مشورت کردند نظر نهایی شان به این رسید که یوسف را به چاه بیندازند ولی عین آن صحنه را ما داریم برای تو ترسیم می کنیم.

فرمود: (وَمَا کُنتَ لَدَیْهِمْ) تو آنجا حضور نداشتی نفرمود تو نمی دانستی; یعنی طرزی ما قصّه وجود مبارک یوسف(سلام الله علیه) را تبیین می کنیم که گویا آنجا حضور داشتی. در سوره مبارکه «هود» هم مشابه این تعبیرات هست (۱) مهم تر از همه همین آیات محلّ بحث سوره مبارکه «قصص» است که طایفه ثانیه را اینها تکمیل می کنند فرمود تو در جانب غربی نبودی (وَمَا کُنتَ بِجَانِبِ الْغَرْبِیِّ) و تو در مدین نبودی (وَمَا کُنتَ ثَاوِیاً فِی أَهْلِ مَدْیَنَ) آنجا مثوا نداشتی مکان نداشتی (وَمَا کُنتَ بِجَانِبِ الطُّورِ إِذْ نَادَیْنَا وَلکِن رَّحْمَةً مِن رَّبِّکَ) در همین سوره مبارکه «قصص» آیه ای هست که مربوط به آن طایفه اُولیٰ بود که می فرماید آ نجا شما حضور نداشتید همین سوره «قصص» آیه ۸۶ این است (وَمَا کُنْتَ تَرْجُوا أَن یُلْقَی إِلَیْکَ الْکِتَابُ إِلَّا رَحْمَةً مِن رَبِّکَ) نه تنها این حرف ها را نمی دانستی, امیدش هم نداشتی آخر یک امر غیر عادی است یک وقت است کسی من امیدوارم که با تحصیلاتم به فلان درجه برسم اما کسی بگوید من امیدوارم پیامبر بشوم چنین چیزی در ذهن کسی رسوخ نمی کند فرمود امید این کارها را هم نداشتی در جامعه شما چنین چیزی هم نبود که کسی بعد از چند سال بشود پیغمبر شما امید این کار را نداشتی (وَمَا کُنْتَ تَرْجُوا أَن یُلْقَی إِلَیْکَ الْکِتَابُ إِلَّا رَحْمَةً مِن رَبِّکَ) این آیه ۸۶ سوره مبارکه «قصص» به آن طایفه اُولیٰ نزدیک تر از طایفه ثانیه است این طایفه ثانیه می فرماید تو در این صحنه ها نبودی ما کلّ این صحنه را برای تو ترسیم کردیم این (مَا کُنتَ) غیر از «لم تعلم» است غیر از (مَا کُنْتَ تَدْرِی) است یک وقت است می فرماید تو نمی دانستی یک وقت می فرماید تو در این صحنه نبودی.

۱- (۲۲) . سوره هود, آیه ۴۴.

آگاهی پیامبراکرم(صلی الله علیه و آله) از حوادث گذشته، در پرتو وحی الهی

انسان اگر بخواهد از حادثه ای باخبر باشد یا باید در متن حادثه خودش ببیند یا آن نزدیک ها باشد یا از دیگران بشنود فرمود هیچ کدام از این سه برای تو حاصل نبود تو در قصّه حضرت موسی(سلام الله علیه) نه در کنار موسی ایستاده بودی که متن جریان را مشاهده کنی نه نظیر (وَاخْتَارَ مُوسَی قَوْمَهُ سَبْعِینَ رَجُلًا) (۱) بودی که ولو در متن جریان نبودند آن صحنه را شهود نکردند لکن حاضر بودند (وَاخْتَارَ مُوسَی قَوْمَهُ سَبْعِینَ رَجُلًا) آنها حضور داشتند نه شهود, هر که شاهد باشد یقیناً حاضر است اما هر که حاضر باشد این چنین نیست که شاهد باشد در همین آیات محلّ بحث فرمود: (وَمَا کُنتَ بِجَانِبِ الْغَرْبِیِّ إِذْ قَضَیْنَا إِلَی مُوسَی الْأَمْرَ وَمَا کُنتَ مِنَ الشَّاهِدِینَ) نه جزء آ ن هفتاد نفر بودی که (وَاخْتَارَ مُوسَی قَوْمَهُ سَبْعِینَ رَجُلاً) نه مانند خود موسی(سلام الله علیه) شاهد صحنه بودی, می ماند امر سوم, امر سوم این است که از کسی باید بشنوی خب خود موسی(سلام الله علیه) را هم که ادراک نکردی آنها هم که در آن صحنه بودند ادراک نکردی چون چند قرن گذشت لذا فرمود: (وَلکِنَّا أَنشَأْنَا قُرُوناً فَتَطَاوَلَ عَلَیْهِمُ الْعُمُرُ) پس کلاً رابطه تو با طور قطع است فقط ما از راه وحی این مراحل را به تو ابلاغ می کنیم برای اینکه نه در کنار یوسف بودی نه در کنار آ ن هفتاد نفر بودی نه بعد از کسی شنیدی برای اینکه چندین قرن گذشت خبرها منقطع شد رابطه ای نیست تاریخ مدوّنی نیست از کجا خبردار باشی ولی ما این صحنه را برای تو ترسیم کردیم.

۱- (۲۳) . سوره اعراف, آیه ۱۵۵.

تو (عَلَی بَیِّنَهٍ مِن رَبِّهِ) (۱) هستی یقین داری که در کوه طور چه گذشت قسمت غربی چه بود قسمت طرف راست وجود مبارک موسای کلیم چه بود همه را می دانی.

مراد از تعبیر قرآن در برخورداری حضرت موسی از « سلطان»

مطلب دیگر اینکه وجود مبارک موسای کلیم در اثر وعده الهی مثل سایر انبیا بر دشمن مسلّط شد اینکه فرمود: (کَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَرُسُلِی) (۲) اینها مسلّط بر اعدای خودشان خواهند بود این معجزات و اینها گرچه گاهی بر برهان, گاهی بر معجزه, سلطان اطلاق می شود ولی مسلّط شدن بر دشمن با ابزار برهان یا ابزار معجزه شدنی است اینکه در همین سوره مبارکه «قصص» فرمود ما سلطان قرار دادیم آیه ۳۵ (وَنَجْعَلُ لَکُمَا سُلْطَاناً) یعنی شما مسلّط می شوید از چه راه مسلّط می شوید از راه معجزات ما چه اینکه در آن صحنه مناظره و مسابقه با سَحره فرمود تو پیروزی عصا را بینداز تا پیروزی ات روشن بشود بعد از اینکه فرمود: (فَأَوْجَسَ فِی نَفْسِهِ خِیفَهً مُّوسَی) (۳) یعنی «فأوجس موسی فی نفسه خیفه» موسی(سلام الله علیه) طبق تفسیری که وجود مبارک حضرت امیر فرمود, ترسید که اگر مردم تماشاچی در اثر جهلشان نتوانند بین معجزه موسی و سِحر ساحران فرق بگذارند آن گاه موسی چه کند (۴) خب موسی(سلام الله علیه) هم عصا را بیندازد بشود مار آنها هم که طناب ها و چوب ها را انداختند شده مار (فَأَوْجَسَ فِی نَفْسِهِ خِیفَهً مُّوسَی) که این هراس, از مار و عقرب نبود از جهل مردم بود طبق استدلالی که وجود مبارک حضرت امیر دارد و آیه هم همین را تأیید می کند بعد خدا فرمود یا موسی ما به موسی گفتیم (لَا تَخَفْ إِنَّکَ أَنتَ الْأَعْلَی) (۵) تو پیروزی نترس چرا پیروزی برای اینکه اینکه در دست توست معجزه است و معجزه سِحر را باطل می کند این اجازه نمی دهد که سحر ساحران همچنان باشد. استدلال آیه این است که تو پیروزی چون معجزه داری معجزه, آیه است سلطان نیست سلطنت تو, علوّ تو به استناد این معجزه است (لَا تَخَفْ إِنَّکَ أَنتَ الْأَعْلَی) پس (أَلْقِ مَا فِی یَمِینِکَ) (۶) اینجا هم (وَنَجْعَلُ لَکُمَا سُلْطَاناً) این سلطنت شما, پیروزی شما به وسیله آیات ماست لذا سلطان با آیات می شود دوتا. در اینجا فرمود همه آن قصّه ها را ما برای شما تبیین کردیم که گویا در آن صحنه بودی مثل جریان حضرت مریم(سلام الله علیها) که گویا در آن صحنه بودی بعد از اینکه این حرف ها را فرمود, فرمود هیچ راهی برای کشف این حقیقت نیست مگر از راه وحی.

۱- (۲۴) . سوره هود, آیه ۱۷; سوره محمد, آیه ۱۴.

۲- (۲۵) . سوره مجادله, آیه ۲۱.

۳- (۲۶) . سوره طه, آیه ۶۷.

۴- (۲۷) . نهج البلاغه, خطبه ۴.

۵- (۲۸) . سوره طه, آیه ۶۸.

۶- (۲۹) . سوره طه, آیه ۶۹.

بهانه جویی کافران و پاسخ قاطعانه قرآن کریم

بخشی از اینها در تورات موسی هست صنادید قریش گفتند اگر شما پیامبرید باید معجزاتی مثل معجزات وجود مبارک موسای کلیم بیاوری آیه نازل شد که همین شما مشرکین حجاز قبلاً با اهل کتاب تماس گرفتید معجزه موسای کلیم(سلام الله علیه) را شنیدید از تورات او باخبر شدید به او کفر ورزیدید الآن به من می گویید چرا مثل موسای کلیم کتاب نمی آوری یا معجزه نمی آوری مگر شما نبودید که به همان کفر ورزیدید من هم همان حرف ها را آوردم به هر دو کفر ورزیدید شما مگر قبلاً نگفتید که هر دو سِحرند (قَالُوا سِحْرَانِ تَظَاهَرَا) (1) مگر شما نگفتید ما هم به تورات کافریم هم به قرآن کافریم.

حجیّت عقل و سر ارسال رسل در بیان قرآن

مطلب بعدی آن است که حجیّت عقل را قرآن کریم در موارد فراوان بیان کرده مطابق آن حجیّت عقل هر جا اندیشه است باید وحی باشد هر جا فکر است و کار اختیاری است معصیت ممکن هست وحی لازم است چه در آسمان چه در زمین چه در شرق چه در غرب این آیات فراوانی که بخشی از اینها خوانده شد بخش دیگر هم امروز اشاره می شود ناظر به همین است آن آیه معروف که در کتب اصول آمده است آیه پانزده سوره مبارکه «اسراء» است (مَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولاً) که محقّقین بر این هستند که این دلیل برائت نیست این ناظر به قصّه های زمینی است یعنی ما اگر بخواهیم امّتی را مورد عذاب قرار بدهیم بعد از وحی است و بعد از ارسال رُسل است و بعد از انزال کتب است این ناظر به برائت اصولی نیست به هر تقدیر حجیّت عقل را در این زمینه ثابت می کند فرمود: (وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولاً ٭ وَإِذَا أَرَدْنَا أَن نُّهْلِكَ قَرْيَةً) کذا که آیه پانزده و شانزده سوره مبارکه «اسراء» است در بخش پایانی سوره مبارکه «طه» هم مشابه این آمده است آن آیه ۱۳۴ سوره «طه» است (وَلَوْ أَنَّا أَهْلَكْنَاهُم بِعَذَابٍ مِن قَبْلِهِ لَقَالُوا رَبَّنَا لَوْلاَ أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولاً فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ مِن قَبْلِ أَن نَذِلَّ وَنَخْزَى) ما اگر قبل از انبیا کسی را به عذاب الهی گرفتار بکنیم اینها احتجاج می کنند می گویند خدایا چرا راهنما نفرستادی پیامبر نفرستادی قانون نفرستادی که ما اطاعت کنیم این همان مضمون (وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولاً) است آیه ۱۶۵ سوره مبارکه «نساء» که در دیروز خوانده شد آن درباره قیامت است که دنیا را هم البته شامل می شود آیه محلّ بحث سوره مبارکه «قصص» یعنی آیه ۴۷ هم ناظر به همین مطلب است (وَلَوْلاَ أَن تُصِيبَهُم مُصِيبَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ فَيَقُولُوا رَبَّنَا لَوْلاَ أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولاً فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ وَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ) فتحصّل که آیاتی که مربوط به علم غیب حضرت است دو طایفه است یک طایفه این است که تو از ذات خود نمی دانستی ما گفتیم, یک طایفه این است که تو در آن صحنه ها حضور نداشتی ولی ترسیم آنها از این قبیل است. مطلب بعدی آن است که عقل حجیّتش چه درباره دنیا چه درباره آخرت مورد امضای قرآن کریم است و جایی که یک موجود اندیشمند مختار متفکّر باشد که راه اطاعت و عصیان داشته باشد راه تکامل داشته باشد حتماً خدا برای آنها پیامبر می فرستد برای اینکه آنها را می خواهد هدایت کند.

۱- (۳۰) . سوره قصص, آیه ۴۸.

«و الحمد للّٰه ربّ العالمين»

آیات ۴۷ تا ۵۰ سوره قصص ۹۱/۰۷/۲۹

.Your browser does not support the audio tag

(وَلَوْلاَ أَن تُصِيبَهُم مُّصِيبَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ فَيَقُولُوا رَبَّنَا لَوْلاَ أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولاً فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ وَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (۴۷) فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِندِنَا قَالُوا لَوْلاَ أُوتِيَ مِثْلَ مَا أُوتِيَ مُوسَى أَوَلَمْ يَكْفُرُوا بِمَا أُوتِيَ مُوسَى مِن قَبْلُ قَالُوا سِحْرَانِ تَظَاهَرَا وَقَالُوا إِنَّا بِكُلٍّ كَافِرُونَ (۴۸) قُلْ فَأْتُوا بِكِتَابٍ مِنْ عِندِ اللَّهِ هُوَ أَهْدَى مِنْهُمَا أَتَّبِعْهُ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ (۴۹) فَإِن لَّمْ يَسْتَجِيبُوا لَكَ فَاعْلَمْ أَنَّمَا يَتَّبِعُونَ أَهْوَاءَهُمْ وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدىً مِنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لاَ يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (۵۰))

ضرورت وحی و نبوّت

بعد از بیان نبوّت خاص وجود مبارك موسای کلیم(سلام الله علیه) و بخشی از خصوصیات هارون(سلام الله علیه) به اصل نبوّت عام پرداختند فرمودند وجود نبوّت ضروری است یعنی در عالَم, نبوّت حق است «النبوّه حقٌّ» همان طوری که توحید, حقّ بالاصاله است نبوّت حق است در سایه توحید یعنی امر ضروری است نه اینکه نبوّت چیز خوبی است فضیلت است بلکه ضروری است و حتمی است در عین حال که عقل لازم است عقل کافی نیست خود عقل می گوید من بسیاری از امور را نمی دانم و حتماً راهنما می خواهم مهم ترین دلیل ضرورت وحی و نبوّت را حکما اقامه کردند. برهانی که در این قسمت هست گوشه ای از آن برهان نبوّت عام است اصل نبوّت عام را با دو تقریب که یکی مربوط به دنیاست یکی مربوط به آخرت می شود بیان کرد.

کیفیت استنباط مواد از مبانی و منابع

در جریان دنیا انسان چه در مسائل اخلاقی چه در مسائل حقوقی چه در مسائل اقتصادی یا در مسائل سیاسی یا فرهنگی بالأخره نیازمند به قانون است یعنی باید یک سلسله اصول کلی و مبانی را پذیرفت از آن اصول کلی و مبانی, مواد را استخراج کرد همان طوری که در فقه این کار انجام می شود در اخلاق, در حقوق, در سیاست, در اقتصاد, در فرهنگ هم باید بشود الآن شما مستحضرید که کار رسمی حوزه ها همین استنباط فقهی است در فقه، این رساله های عملی چه فارسی چه عربی که تدوین می شود اینها سه بخش دارند بخشی به عنوان موادّ فقهی است که چه چیزی واجب است چه چیزی حرام است چه چیزی مستحب و مکروه و مباح است چه چیزی صحیح است چه چیزی باطل است کجا اعاده است کجا قضاست اینها مواد فقهی است این مواد را از یک مبانی می گیرند که آن مبانی یا به صورت قواعد اصولی است یا به صورت قواعد فقهی از آن مبانی این مواد را استنباط می کنند و در کتاب ها می نویسند آن مبانی نظیر قاعده «لا ضرر» است قاعده «تجاوز» آست قاعده «فراغ» است استصحاب در شکّ در مقتضی هست یا نیست, استصحاب در شکّ در مانع هست یا نیست اینها مبانی است که در اصول تنظیم می شود به استناد این مبانی, این مواد را استخراج می کنند و ارائه می کنند. آن مبانی را از منابع می گیرند یعنی این قواعد اصولی این قواعد فقهی که مبنای استنباط است یک منبع, این مبانی را از چه چیزی می گیرند از کتاب و سنّت و عقل می گیرند آنها می شود منبع، این وسطی می شود مبنا آنچه در رساله ها و کتاب های فقهی آمده می شود موادّ فقهی, فروع فقهی همین سه کار در اخلاق هست در حقوق هست در اقتصاد هست در سیاست هست در سایر مسائل فرهنگی و مانند

آن هست اگر بخواهد مجتهدانه باشد.

ص: ۱۸۱

نقص مبانی حقوق بشر

در همه اینها مخصوصاً در مسائل سیاسی و اجتماعی آن مواد سیاسی یا اجتماعی را از مبانی می گیرند مثل حریّت مثل استقلال مثل امنیّت مثل امانت مثل عدالت مثل مواسات مثل مساوات، اینها مبانی است از این مبانی آن مواد را استنباط می کنند تا اینجا درست است یعنی بر مبنای عدل بر مبنای مساوات بر مبنای مواسات یک سلسله موادّ حقوقی را استنباط می کنند می شود حقوق بشر یا حقوق محلّی یا منطقه ای یا بین المللی تا اینجا درست است. مهم ترین مبنا در بین این مبانی که حرف اول را می زند و از همه مهم تر است مسئله عدل است عدل هم مفهومش خیلی شفاف و روشن است عدل یعنی «وضع کلّ شیء فی موضعه» شما از شرقی و غربی سؤال کنید عدل یعنی چه اینها می دانند عدل در حکمت عملی مثل دو دوتا چهارتا در حکمت نظری است دو دوتا چهارتا یک مفهوم روشنی دارد عدل هم یک مفهوم روشنی دارد عدل یعنی هر چیزی را سر جایش قرار دادن, این مفهومش مِن أظهر الأشیاست اما کُنهش فی غایه الخفاست عدل یعنی هر چیزی را سر جایش قرار دادن خب جای اشیا کجاست جای اشخاص کجاست زن جایش کجاست مرد جایش کجاست, میراث جایش کجاست, سرکه و شراب جایشان کجاست, گوسفند و خنزیر جایشان کجاست این اولِ جهل است آنچه به عنوان حقوق بشر مطرح است صبغه علمی ندارد عدل یعنی «وضع کلّ شیء فی موضعه» آن وقت جای اشیا را به جای اینکه خالق معیّن کند خودشان معیّن می کنند این چه علمی است؟! می گویند زن و مرد مساوی است می گویند سرکه و شراب مساوی است می گویند گوسفند و خنزیر مساوی است هر دو حلال است خب این عین ظلم است جای اشیا را جای اشخاص را جای امور دیگر را کسی باید معیّن کند که آفرید و آن خداست اینها بدون منبع, مبنا دارند ناچار مبنا را از وهم و خیال خود می گیرند این می شود (أَفَرَأَیْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلهَهُ هَوَاهُ) (۱) خب بله, عدل یک چیز خوبی است همه قبول دارند عدل هم معنایش این است که «وضع کلّ شیء فی موضعه» اما جای اشیا کجاست جای اشخاص کجاست خب آن که آفرید باید از راه وحی مشخص کند که جای اشیا کجاست عقل گوشه ای از اشیا و اسرار عالَم را می فهمد و بسیاری از مسائل را نمی فهمد و می گوید الاّ ولابد من راهنما می خواهم بنابراین تا منبع نباشد مبنا هوایی است مبنای هوایی قانون می شود هوایی دیگر الآن این حقوق بشری که در سازمان ملل است مبنای علمی ندارد شما این مبانی را از کجا می خواهید بگیرید از عادات می خواهید بگیرید از آداب می خواهید بگیرید از رسوم می خواهید بگیرید این هفت میلیارد که عادات و آداب و رسوم مشترک ندارند یک فطرت مشترکی دارند که فطرت آفرین می داند جهان هم یک قدر مشترکی دارد که جهان آفرین می داند آن را که گذاشتید کنار، اینکه شما می بینید گاهی اینها دفاع از سرزمین را ترور می دانند و گاهی ترور را دفاع می دانند همین است یعنی اینها باورشان شده که مقاومت, ترور است باورشان شده که ترور کردن برای این منافقین, دفاع است چون عدل یعنی «وضع کلّ شیء فی موضعه» اینها که اشیا و اشخاص را به خدا نسپردند به دست خودشان است اگر به دست خودشان است منبع ندارند وقتی منبع نداشتند مبنا هم نخواهند داشت و این قوانین می شود غیر علمی. این برهان را قرآن کریم در موارد گوناگون ارائه می کند می فرماید بالأخره شما منبع را که رها کردید به میل خودت با خودتان عمل کردید با جهان عمل کردید با دیگری عمل کردید کلّ اوضاع را به هم زدید (إِذَا دَخَلُوا قَرْیَهً أَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوا أَعِزَّهَ أَهْلِهَا أَذِلَّهً) (۲) خب این فساد دامنگیر شما هم می شود (ظَهَرَ

الْفَسَادُ فِی الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَیْدِی النَّاسِ) (۳) این برای دنیا.

۱- (۱) . سوره جاثیه, آیه ۲۳.

۲- (۲) . سوره نمل, آیه ۳۴.

۳- (۳) . سوره روم, آیه ۴۱.

سر اهمیت ویژه آخرت

در جریان آخرت که قسمت مهمّ کار ما با آخرت است برای اینکه ما در دنیا حدّاکثر مثلاً هشتاد یا صد سال بمانیم اما بعد از مرگ, ابدی هستیم و اگر نبود اصرار کتاب و سنّت بر ابدیّت انسان کمتر کسی ابدیّت را قبول می کرد می گفت مگر می شود یک موجود ممکن, ابدی باشد به دلیل اینکه ازلی را قبول نمی کنند بهشت هست و ابدی, بهشتی ها هستند و ابدی, ابدانشان ابدی, ارواحشان ابدی, نعمت های بهشت ابدی, درباره جهنم برخی ها اختلاف کردند اما درباره بهشت احدی اختلاف نکرد انسان ابدی است که ابدی است! ابدی معنایش این است که سال و ماه ندارد چون خود زمان و زمین بساطش برچیده شد خب آدم عاقل تمام همّش را می گذارد برای ابدیّت.

همراهی دو آسانی با هر دشواری دنیوی

این وضع که در دنیاست به هر صورتی که باشد می گذرد آن هم چطور می گذرد آن قدر خدای مهربان وعده داد فرمود من جهان را بدون سختی نیافریدم جهان با سختی خلق شده (لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ فِي كَبَدٍ) (۱) اما این طور نیست که قدری صبر کنید بعد از سختی, آسانی است این طور نیست صبر معنایش این نیست که

بگذرد این روزگار تلخ تر از زهر��� بار دیگر روزگار چون شکر آید (۲)

معنای صبر این نیست چون قرآن نفرمود «إنّ بعد العُسر یُسرا» فرمود: (إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْراً) (۳) در درون هر مشکلی, آسانی هست نه بعد از دشواری, چقدر این کتاب شیرین است اگر فرموده بود بعد از تحریم, تحلیل هست بعد از فشار, آسایش است می گفتیم صبر بکنید ما خیلی ها که می گوییم صبر بکنید, خیال می کنیم صبر بکنید یعنی این دوران سختی باید بگذرد بعد روزگار چون شکر آید این طور نیست نفرمود «إنّ بعد العُسر یسرا» فرمود: (إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْراً) جا دارد آدم, این کتاب را بالای سر بگذارد یا نه؟! فرمود در درون هر سختی دو آسانی است نه یک آسانی که این بارها از زمخشری و سایر ادبای تفسیری نقل شده که کلمه «عُسر» تکرار شده با الف و لام, کلمه «یُسر» تکرار شده بی الف و لام, این معرفه ها عین هم اند این نکره ها غیر هم اند آن عُسر دومی همین عُسر اوّلی است آن یُسر دومی غیر از یُسر اوّلی است یعنی با هر دشواری دو آسانی هست (۴) بگرد پیدا کن این صبر برای جستجوست نه اینکه بگذار این بگذرد روزگار چون شکر آید. این وضع دنیا; اما در جریان آخرت این طور نیست «ان العسر عسرٌ» آن طور نیست که اگر کسی ــ خدای ناکرده ــ به عذاب الهی گرفتار شد یُسری هم در کنارش باشد اساس کار آنجاست.

ص: ۱۸۳

۱- (۴) . سوره� بلد, آیه� ۴.

۲- (۵) . دیوان حافظ (تصحیح انجوی شیرازی), ص۵۴.

۳- (۶) . سوره� انشراح, آیه� ۶.

۴- (۷) . الکشاف, ج۴, ص۷۷۱.

ضرورت وحی از منظر حیات دنیوی و اخروی

اگر ـ معاذ الله ـ نبوّتی نبود وحی و رسالتی نبود دو گروه می توانستند استدلال کنند هم خوش طینتان هم پَست فطرتان, خوش طینتان می توانستند بگویند خدایا تو که می دانستی ما بعد از مرگ به چنین جایی سفر می کنیم و اگر انبیا آمده بودند و به مقام ولایت می رسیدیم از اولیا می شدیم از مؤمنین می شدیم از بهشت استفاده می کردیم همتای فرشته ها می شدیم چرا پیامبر نفرستادی اعتراض می کردند که چرا ما از خیر محروم شدیم, تبهکاران می گویند اگر پیامبر می آمد ما دیگر گرفتار سوخت و سوز نبودیم بالأخره هر دو گروه می توانند استدلال کنند بنابراین مسئله ضرورت وحی و نبوّت هم برهانی مربوط به دنیا دارد که اگر کسی بخواهد [در دنیا] متمدّنانه زندگی کند هم مربوط به آخرت است که اگر کسی بخواهد [در دنیا] مؤمنانه و موّحدانه به سر ببرد فرمود اگر ما انبیا نمی فرستادیم وحی نبود اینها گرفتار مصائبی می شدند بعد اعتراض می کردند البته این واجب مِن الله است نه علی الله یعنی یقیناً خدای مختار حکیم چنین کاری می کند نه خدا باید چنین کاری بکند که ما یک قانون پیش نوشته ای ـ معاذ الله ـ داشته باشیم که آن قانون بر خدا حاکم باشد چون غیر از خدا هر چه هست عدمِ محض است چیزی در عالَم نیست که خدا کارش را مطابق با آن قانون انجام بدهد.

مراد از فیض منبسط الهی و تکثر عالم خلقت

و اگر فیض خدا می گویند فیض مُنبسط است وقتی نگاه عمومی و جمعی می کنند می گویند این یک واحد است «یک فروغ رخ ساقی است که در جام افتاد» (۱) وقتی تقطیع می کنند می شود صادر اول و دوم و سوم و چهارم وقتی یک جا نظر می کنند می گویند فیض منبسط آن فیض منبسط اوّلی است که دومی ندارد چون از ازل تا ابد «یک فروغ رخ ساقی است که در جام افتاد» این طور نیست که کثیر باشد بر اساس آن فیض, یکی بیش نیست, وقتی به طور تفصیل نگاه می کنند بله عالَم عقول هست عالم نفوس هست ملائکه هستند حَمله عرش هستند صادر اول وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) و ارواح ائمه(علیهم السلام) است که مقدم اند (اینها به طور تفصیل) بنابراین از دو منظر می شود ضرورت وحی و نبوّت را اثبات کرد که در این بخش فرمود ضروری است حالا که ضروری است بر اساس این مبنا که «الوحی حقٌّ النبوّه حقٌّ الرساله حقٌّ» شما درباه تورات که آن حرف را زدید درباره قرآن که این حرف را می زنید یک کتاب بهتر بیاورید نمی توانید بگویید ما کتابی نمی خواهیم بشر بدون کتاب مثل اینکه بدون هوا بخواهد زندگی کند دیگر زندگی انسانی نیست فرمود درباره تورات موسی که آن حرف را زدید درباره قرآن هم که این حرف را می زنید اصلِ وحی و نبوّت هم که ضروری است پس یک کتاب بهتر بیاورید.

۱- (۸) . دیوان حافظ, غزل ۱۱۱.

خطر هواپرستی عالمان و اندیشمندان

پرسش: جناب استاد! اگر مبانی کفار و غربی ها هوایی است چطور در آباد کردن دنیا توفیق زیادی داشتند؟

پاسخ: اینها دنیا را آباد کردنـد به خاطر داشـتن آن عقلی که ذات اقـدس الهی به همه داده است (عَلَّمَ الْإِنسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ) (۱) این را داد بعد خدا فرمود من امکانات فراوانی به شـما دادم شما روی دوش زمین سوار بشوید و از آن کمک بگیرید می دانید روی دوش این اسب های وحشی سوار شدن چقدر سخت است فرمود: (فَامْشُوا فِي مَنَاكِبِها) (۲) مِنْکَب یعنی دوش این کوه ها دوش زمین است این تپّه ها دوش زمین است انسان بایـد برود آنجا معدن ها را کشف بکند روزی صـحیح به دست بیاورد این علمی است که خـدای سـبحان به انسـان داده است آن هوا بـاعث شـد که این محصول علم را اینهـا بی جا مصـرف کننـد (إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا) ثروت دست یک گروه خاصـی است صـنعت هم دست گروه خاصـی است بودجه هم صـرف آدم کشی است خدای سـبحان کم نداد اینها اگر عقل می داشـتند که بالأخره بودجه ها صـرف آدم کشـی نبود اگر کسی بخواهد رئیس جمهور بشود در آمریکا این کارخانه دارهای اسـلحه سازی می بینند که طرز تفکّر او حمله کردن است یا نه, اگر ببینند او اهل جنگ است و به طبل جنگ می کوبد به او رأی می دهند و برای او تبلیغ می کنند برای اینکه اسـلحه را بفروشـند این است که فرمود: (أُولئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ). (۳)

ص: ۱۸۵

۱- (۹) . سوره علق, آیه ۵.

۲- (۱۰) . سوره ملک, آیه ۱۵.

۳- (۱۱) . سوره اعراف, آیه ۱۷۹.

این استدلال قرآن کریم در آیه ۴۷ به این صورت بود (وَلَوْلاَ أَن تُصِيبَهُم مُّصِيبَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ فَيَقُولُوا رَبَّنَا لَوْلاَ أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولاً فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ وَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ) در سوره مبارکه «اسراء» گذشت (۱) در سوره مبارکه «طه» گذشت (۲) در سوره مبارکه «نساء» جامع تر از همه اینها گذشت (۳) که الوحی ضروریٌّ الرساله ضروریٌّ الدین ضروریٌّ برای حفظ دنیا طبق آن برهان مربوط به عدل, برای حفظ آخرت برای اینکه ما از آخرت بدون راهنما خبری نداریم.

بهانه جویی مشرکان حجاز و پاسخ قرآن کریم

فرمود حالا که این شد «فإذا ثَبت أن النبوّه حقٌّ» ما تورات فرستادیم اینها گفتند سِحر است موسی و هارون را گفتند (سِحْرَانِ تَظَاهَرَا) تورات و قرآن را هم ــ معاذ الله ــ گفتند اینها (سِحْرَانِ تَظَاهَرَا) اصل نبوّت هم که ضروری است این دو را هم که قبول نداشتید پس یک کتاب بهتر بیاورید اینکه می فرماید یک کتاب بهتر بیاورید بر اساس این مبناست که الوحی حقٌّ النبوّه ضروریٌّ وگرنه آنها می گویند اصلاً وحی و نبوّت برای چه اینکه قرآن می فرماید اگر شما درباره تورات و قرآن حرف دارید یک کتاب بهتر بیاورید بر اساس آن مبناست که «النبوّه حقٌّ و الدین ضروریٌّ» (فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِندِنَا) وقتی وحی الهی آمد قرآن و اینها آمد (قَالُوا لَوْلاَ أُوتِيَ مِثْلَ مَا أُوتِيَ مُوسَى) شما یک معجزه بیّن و شفاف و حسّی بیاور مثل اژدها, یک کتاب جامع و دفعی بیاور مثل تورات موسی آیات متفرّقه نازل می شود این مثل تورات نیست معجزه ات قرآن کریم است این نظیر اژدها نیست (لَوْلاَ أُوتِيَ مِثْلَ مَا أُوتِيَ مُوسَى) می فرماید مگر پدرانتان به حرف موسی کفر نورزیدند و شما قبل از اینکه قرآن نازل بشود مگر نسبت به موسی و عیسی کفر نورزیدید شما دنبال بهانه می گردید (أَوَلَمْ يَكْفُرُوا بِمَا أُوتِيَ مُوسَى مِن قَبْلُ) مگر شما درباره موسی و هارون(علیهما السلام) نگفتید این (سِحْرَانِ تَظَاهَرَا) مگر اینکه قرآن که نازل شده درباره تورات و قرآن هم همین حرف را نزدید نگفتید (سِحْرَانِ تَظَاهَرَا) گفتید دیگر! تکرار (قَالُوا) برای این است که مقول ها فرق می کند (قَالُوا سِحْرَانِ تَظَاهَرَا) (یک) (وَقَالُوا إِنَّا بِكُلٍّ كَافِرُونَ).

۱- (۱۲) . سوره اسراء, آیه ۱۵.

۲- (۱۳) . سوره طه, آیه ۱۳۴.

۳- (۱۴) . سوره نساء, آیه ۱۶۵.

نقد سخن علامه طباطبایی(ره) در تفسیر آیه ۴۸ و بیان قول صحیح

اگر (إِنَّا بِكُلٍّ كَافِرُونَ) آن طوری که سیدناالاستاد(رضوان الله علیه) فرمودند مربوط به اصل نبوّت باشد (۱) آن وقت (قُلْ فَأْتُوا بِكِتَابٍ مِنْ عِندِ اللَّهِ) پایگاهی نخواهد داشت برای اینکه اینها می گویند ما اصلاً وحی را قبول نداریم آن وقت شما بگویید کتابی بهتر از اینها بیاورید اصلاً کتابی بهتر از اینها نیست اصلاً اینها ــ معاذ الله ــ سحرند هر چه هم بیاید سِحر است می شود گفت مقول این است که ما نه تنها به این دو پیامبر بلکه به خیلی از انبیای دیگر هم کفر می ورزیم نه به اصل وحی و نبوّت چون اصل وحی و نبوّت محور بحث نیست.

دو وجه در تفسیر واژه (أَهْدَی)

آن گاه (قُلْ فَأْتُوا بِكِتَابٍ مِنْ عِندِ اللَّهِ هُوَ أَهْدَی مِنْهُمَا) این (أَهْدَی) بودن اگر اینها سِحر باشد ــ معاذ الله ــ این (أَهْدَی) افعل تعیینی است نه تفضیلی نظیر (أُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَی بِبَعْضٍ) (۲) و اگر نه, به نظر خود وجود مبارك پیامبر باشد رهبران الهی باشد کما هو الحق که اینها هادی اند این (أَهْدَی) می تواند (أَهْدَی) تفضیلی باشد بنابراین اگر کسی آنها را ــ معاذ الله ــ سحر دانست که آنها هدایت نیستند افسانه اند این (أَهْدَی) می شود (أَهْدَی) تعیینی نظیر (أُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَی بِبَعْضٍ) اما اگر فی الجمله به هدایت گیری آنها معتقد بود یا طبق نظر گوینده آنها هدایت و نور الهی اند این (أَهْدَی) می تواند (أَهْدَی) تفضیلی باشد (قُلْ فَأْتُوا بِكِتَابٍ مِنْ عِندِ اللَّهِ هُوَ أَهْدَی مِنْهُمَا أَتَّبِعْهُ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ) اگر راست می گویید به دنبال هدایت هستید به دنبال حق هستید یک کتاب بهتر بیاورید.

ص: ۱۸۷

۱- (۱۵) . المیزان, ج۱۶, ص۵۲.

۲- (۱۶) . سوره انفال, آیه ۷۵; سوره احزاب, آیه ۶.

پایان تلخ ظلم و هوازدگی

بعد ذات اقدس الهی به رسولش(صلّی الله علیه و آله و سلّم) فرمود: (فَإِن لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَكَ فَاعْلَمْ أَنَّمَا يَتَّبِعُونَ أَهْوَاءَهُمْ) اینها در مقام عمل پیرو میل اند اینکه می بینید بعضی ها می گویند ما هر چه می خواهیم می کنیم هر چه می خواهیم می گوییم این مصداق روشن (أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلهَهُ هَوَاهُ) بالأخره بشر یک منبع قانونی می خواهد اگر هدایت الهی نبود, هوای نفسانی است (فَاعْلَمْ أَنَّمَا يَتَّبِعُونَ أَهْوَاءَهُمْ) این صغرا, (وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدىً) این هم کبرا خب این (بِغَيْرِ هُدىً) این وصف تأکیدی است [نظیر (فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ) یا (يَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ الْحَقِّ)] بالأخره هوا که نمی تواند هدایت باشد این (بِغَيْرِ الْحَقِّ) یک وصف توضیحی است (وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدىً مِنَ اللَّهِ) اگر این راه را انتخاب کرد دیگر حالا «بگذار تا بیفتد و بیند جزای خویش», (۱) دیگر کسی به دنبال او نمی رود او را به حال خودش رها کرده این (إِنَّ اللّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ) نفرمود «إنّ الله لا یهدیهم» این تعلیق حکم بر وصف مشعر به علیّت است یعنی «هولاء الظالمون» (إِنَّ اللّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ) چرا؟ «لظلمهم» ظالم بما أنّه ظالم را خدا هدایت نمی کند هدایت نمی کند یعنی گرایش قلبی, توفیق قلبی, لطف الهی شامل حال او نمی شود فقط آن هدایت تشریعی است که (هُدىً لِلنَّاسِ) (۲) است.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

۱- (۱۷) . دیوان سعدی. مواعظ, غزل ۳۸.

۲- (۱۸) . سوره بقره, آیه ۱۸۵.

آیات ۵۱ تا ۵۶ سوره قصص ۹۱/۰۷/۳۰

ص: ۱۸۸

.Your browser does not support the audio tag

(وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ (۵۱) الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ مِن قَبْلِهِ هُم بِهِ يُؤْمِنُونَ (۵۲) وَإِذَا يُتْلَى عَلَيْهِمْ قَالُوا آمَنَّا بِهِ إِنَّهُ الْحَقُّ مِن رَّبِّنَا إِنَّا كُنَّا مِن قَبْلِهِ مُسْلِمِينَ (۵۳) أُولَئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُم مَّرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا وَيَدْرَءُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ (۵۴) وَإِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ وَقَالُوا لَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَا نَبْتَغِي الْجَاهِلِينَ (۵۵) إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَن يَشَاءُ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ (۵۶))

فرازهای سه گانه آیه ۳۸ و تبیین ادعای ربوبیّت فرعون

برخی از نکاتی که مربوط به آیات قبل است این است که در آیه ۳۸ فرعون چند حرف زد یکی به ملأ و درباریان و قوم خود خطاب کرد یکی هم به هامان خطاب کرد یکی هم به موسی(علیه السلام) آنچه به ملأ و قوم خود خطاب کرد این بود (يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ مَا عَلِمْتُ لَكُم مِنْ إِلهٍ غَيْرِى) به قبطی ها به ملأ خود به وابستگان به دربار گفت من الهی برای شما غیر از خودم نمی دانم این نفی علم برای آن است که معلومی غیر از این نیست ادّعایش این بود که این «عدم الوجدان یدلّ علی عدم الوجود» تفاوتی که بین قول فرعون با ذات اقدس الهی است که قبلاً گذشت این بود خداوند در آیه هجده سوره مبارکه «یونس» فرمود در کلّ جهان خدایی غیر از خودم نمی دانم (وَيَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنفَعُهُمْ) تا می رسد به اینجا (قُلْ أَتُنَبِّئُونَ اللَّهَ بِمَا لَا يَعلَمُ فِي السَّماوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ) مشرکان حرفی می زنند که خدا آن را نمی داند اگر چیزی را دیگری نداند دلیلِ نبودن نیست «عدم العلم لا یدلّ علی عدم المعلوم», «عدم الوجدان لا یدلّ علی عدم الوجود» اما اگر چیزی را آن قدیر مطلق و علیم مطلق نداند یعنی نیست, اگر چیزی باشد شیء است و اگر نباشد تحت علم نیست نمی شود سؤال کرد که آیا خدا می داند خب از ما سؤال بکنند چه چیزی را؟ می گویم نمی دانم, علم, کشف است ظهور است اگر چیزی معدومِ محض است تحت علم قرار نمی گیرد اگر به ممتنعات ذات اقدس الهی علم دارد ممتنع علی فرضِ وجود معلومِ حق است که از روایت امام رضا(علیه السلام) برمی آید و به آیه سوره «انعام» استدلال کردند که (لَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ) (۱) پس آنچه از آیه هجده سوره «یونس» برمی آید این است که خدا فرمود در کلّ جهان غیر از خودم خدایی نمی دانم یعنی نیست و فرعون چنین ادّعایی درباره کلّ جهان نکرد درباره کلّ افرادی که در مصر زندگی می کنند نکرد درباره ملأ خودش چنین ادّعایی کرد گفت: (يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ مَا عَلِمْتُ لَكُم مِنْ إِلهٍ) درباره اله موسی تأمّلی دارد گرچه می گوید: (وَإِنِّى لَأَظُنُّهُ مِنَ الْكَاذِبِينَ) (۲) لذا به هامان دستور داد قصری, برجی شفاف و روشنی بسازد که مثلاً بالای آن رصدخانه ای ترسیم بکند بعد اله موسی را کشف بکند پس ادّعای فرعون این بود که (يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ مَا عَلِمْتُ لَكُم مِنْ إِلهٍ) نه اینکه «ما علمت الهاً غیری فی العالم».

ص: ۱۸۹

۱- (۱) . (سوره انعام, آیه ۲۸) التوحید (شیخ صدوق), ص۱۳۶ و ۱۳۷.

۲- (۲) . سوره قصص, آیه ۳۸.

عکسالعمل مردم مصر در برابر ادعای ربوبیّت فرعون

مطلب دوم اینکه مردم مصر این را نپـذیرفته بودند بر اساس (يُذَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ), (۱) (يَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ), (۲) (جَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعاً), (۳) (يَسْتَضْعِفُ طَائِفَةً) (۴) مجبور به سکوت بودند دیگر نمی شود گفت که مردم مصر که به عالِم بودن او به نحو اطلاق عالِم بودنـد چگونه او را نمی پرستیدنـد مردم بر اساس قهر, قانون او را اطاعت می کردنـد (یک) بت پرست بودند مثل خود فرعون (دو) و تفـاوت اساسـی مطلق و مقیّـد است بین آنچه در سوره «یونس» است و آنچه در سوره «قصـص» از فرعون نقل شـده (سه).

آگاهی فرعون به وجود رب العالمین ، پس از معجزات موسای کلیم

پرسش:...

پاسـخ: بعـد از معجزاتی که وجود مبـارک موسـای کلیم اقـامه کرد وگرنه قبلاً چنین چیزهایی نبود بعـد از اینکه وجود مبارک موسای کلیم بیّنات و آیات شفاف ارائه کرد به فرعون فرمود: (لَقَدْ عَلِمْتَ مَا أَنزَلَ هؤُلاءِ إِلَّا رَبُّ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ بَصَائِرَ) (۵) با این معجزات روشن شـد که ربّ العالمینی هست و اینها را ربّ العالمین فرسـتاد وگرنه قبلاً وجود مبارک موسای کلیم فرمود من از طرف ربّ العـالمین آمـدم گفت اگر دست برنـداری (لَأَجْعَلَنَّكَ مِنَ الْمَسْجُونِينَ) (۶) بعـد از ارائه آن معجزات، مسـئله (جَحَدُوا بِهَا) (۷) نازل شد مسئله (لَقَدْ عَلِمْتَ مَا أَنزَلَ هؤُلاءِ إِلَّا رَبُّ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ) نازل شد.

۱- (۳) . سوره قصص, آیه ۴.

۲- (۴) . سوره قصص, آیه ۴.

۳- (۵) . سوره قصص, آیه ۴.

۴- (۶) . سوره قصص, آیه ۴.

۵- (۷) . سوره اسراء, آیه ۱۰۲.

۶- (۸) . سوره شعراء, آیه ۲۹.

۷- (۹) . سوره نمل، آیه ۱۴.

محدوده و رسالت عقل نظری و عقل عملی

پرسش:...

پاسخ: نه یک یقین است یقین برای عقل نظری است برای او روشن شد که اینها معجزات الهی اند و از طرف خدا چون قبلاً گذشت که ما دو عقد داریم یک عقد بین موضوع و محمول است که قضیه را به این مناسبت عقد می گویند که «تُسمّی القضیه عقدا» آن گِرهی که بین موضوع و محمول می خورد در فارسی به صورت «است» در عربی به صورت «هو» می گوییم زید ایستاده است این «است» گِرهی است که موضوع را به محمول بند می کند یا در «زیدٌ هو قائمٌ», «هو» گِرهی است که موضوع و محمول را به هم مرتبط می کند ما یک نخ را گِره می زنیم چه کار بکنیم [این گِره زدن ما] عُقده ای ایجاد می کند که دو طرف این نخ به هم وصل می شوند این را می گویند عقد, گِره زدن این در قضیه هست کار عقل نظری است با برهان بین موضوع و محمول گِره می زنند این کارِ علم است اما ایمان یک عقد مستأ نف است باید عصاره آن قضیه را به جان خود گِره بزنند تا بشود عقیده یعنی باور کند آدم ممکن است چیزی را صد درصد بداند حق است و باور نکند اینکه معتاد است یقین دارد این ضرر دارد در ضرر داشتن آن شکّی نیست اما باید به جان خود گِره بزند دستش لرزان است باید با اراده گِره بزند با اندیشه که مشکل حل نمی شود با انگیزه حل می شود نیّت, اراده, اخلاص, عزم این فلج است خب اگر دست عزم, دست اراده فلج بود چطوری گِره بزند عقد را علم به عهده می گیرد, عقیده را ایمان به عهده می گیرد آدم ممکن است مطلبی را صد درصد بفهمد صحیح است ولی باور نکند آن تصدیقِ علمی, گِره بین موضوع و محمول است این تصدیق ایمانی که «آمنّا و صدّقنا» گره زدن آن عصاره علم است به جان، آن را با انگشت اندیشه گِره می زنند آن فلج نیست این را با انگشت انگیزه گِره می زنند این فلج است این بیان نورانی حضرت امیر(سلام الله علیه) که فرمود: «کَم من عقلٍ أسیر تحت هوی أمیر» (۱) همین است که این انگیزه یعنی عزم, اراده, نیّت این بخش که باید علم را به جان گره بزنند آدم باور بکند این فلج است لذا با اینکه عالِم است عمل نمی کند با اینکه عالِم است باور ندارد.

ص: ۱۹۱

۱- (۱۰) . نهج البلاغه, حکمت ۲۱۱.

پیوستگی وحی الهی و تواتر سلسله جلیله انبیا

مطلب بعدی آن است که اینکه فرمود: (وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ) این وصل کردن گرچه برخی ها می گویند این مخصوص قرآن کریم است که آیاتش به هم مرتبط, سوَرش به هم مرتبط, قصص انبیا مرتبط, قصص اُمم مرتبط, وعده و وعیدش مرتبط, اخبار و انشایش به هم مرتبط, جریان بهشت و جهنم مرتبط, ایمان و کفرش پشت سر هم می آید تا مطلب برای مردم تسجیل بشود اما نظر دیگران که جامع تر است این است که ذات اقدس الهی می فرماید ما بشر را بدون راهنما رها نکردیم از نظر کتاب, پشت سر هم کتاب های آسمانی آمده صحف آسمانی آمده تا بشر بدون کتاب مدوّن نباشد از نظر مفسّر, انبیا آمدند راهنمایان آمدند هیچ وقت سلسله نبوّت قطع نشد گرچه فاصله ای بین نبیّ قبلی و نبیّ بعدی بود اما جانشینان آن نبی, علمای آن مکتب, آن مکتب را حفظ کردند گرچه بین یک پیامبر تا پیامبر دیگر(علیهم السلام) یک مقدار فاصله بود ولی علمای او, جانشینان او, رهبران فکری او, آن مکتب را حفظ می کردند پس (وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ) چه اینکه درباره انبیا فرمود: (ثُمَّ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا تَتْرَا), (۱) (تَتْرَا) یعنی متواتر, اصلش وَتَرَ است تک تک وقتی که جمع شد می شود متواتر, هزار خبر واحد وقتی کنار هم چیده شد می شود خبر متواتر، همه اینها وَتْرند تک تک اینها وترند این وترها وقتی جمع شد می شود متواتر این تَتْرا اصلش وَترا بود فرمود: (ثُمَّ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا تَتْرَا) یعنی متواتر پس انبیا سلسله شان متواتر است صُحف، سلسله شان متواتر است اقوال ذات اقدس الهی هم سلسله اش متواتر است چه تواتر بیرونی چه تواتر درونی درباره خصوص قرآن کریم هم فرمود ما هر از گاهی مرتب سور ه نازل کردیم آیه نازل کردیم وعده دادیم وعید دادیم امر کردیم نهی کردیم خبر دادیم انشا کردیم قصّه خوبان را گفتیم قصّه بدان را گفتیم چیزی قطع نشد (وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ) این طور نیست که ما قدری گفته باشیم بعد قدری فاصله باشد یا بخشی را گفته باشیم بخش دیگر را نگفته باشیم هر چه لازم بود گفتیم این می شود وصلِ اقوال چه در علوم و معارف چه در اخلاق و اعمال و مانند آن, خرافات خرافاتیان را گفتیم بطلانش هم گفتیم, حقّ حق طلبان را گفتیم صحّت آنها را گفتیم همه این قسمت ها را در ضمن قصص یا غیر قصص بازگو کردیم تا اینها متذکّر بشوند.

۱- (۱۱) . سوره مؤمنون, آیه ۴۴.

اما (الَّذِینَ آتَیْنَاهُمُ الْکِتَابَ مِن قَبْلِهِ) قرآن کریم در عین حال که درباره تبهکاران اقوام گذشته کوتاه نیامده و کم نگذاشت, نسبت به پرهیزکاران امم گذشته هم جانب آنها را رعایت کرده آنجا که فرمود: (مِنْ أَهْلِ الْکِتَابِ أُمَّةٌ قَائِمَةٌ یَتْلُونَ آیَاتِ اللّهِ) (۱) همان یهودی هایی که پاک طینت بودند همان مسیحی هایی که پاک طینت بودن و ناله های شبانه داشتند قرآن از آنها به عظمت و نیکی یاد کرده اینجا هم می فرماید: (الَّذِینَ آتَیْنَاهُمُ الْکِتَابَ مِن قَبْلِهِ) قبل از قرآن, (هُم بِهِ) به این قرآن (یُؤْمِنُونَ) برخی ها خواستند این دو ضمیر یکی (مِن قَبْلِهِ), یکی (بِهِ) به وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) برگردانند (۲) آن هم درست است ولی ظاهرش این است که به قرآن برمی گردد فرمود اینهایی که جزء امم قبلی بودند و اهل ایمان بودند وقتی آیات قرآنی بر اینها تلاوت می شود (إِذَا یُتْلَی عَلَیْهِمْ) یعنی (یُتْلَی) این قرآن (عَلَیْهِمْ) به همین مناسبت می گویند آن دو ضمیر به قرآن برگردد اُولاست (قَالُوا آمَنَّا بِهِ) ما این حرف ها را قبول داریم, چرا؟ (إِنَّهُ الْحَقُّ مِن رَّبِّنَا) هر چه از طرف پروردگار باشد حق است و هر چه حق باشد ما به آن ایمان داریم (إِنَّا کُنَّا مِن قَبْلِهِ مُسْلِمِینَ) ما قبل از اینکه این آیات قرآن نازل بشود مسلمان بودیم یعنی چه مسلمان بودیم؟ آنچه را انبیا می آورند از نظر اصول اوّلیه اسلام است که (إِنَّ الدِّینَ عِندَ اللّهِ الْإِسْلاَمُ) (۳) دین به معنای اسلام تثنیه پذیر نیست چه رسد به جمع بگوییم ادیان, دین یکی است اما (لِکُلٍّ جَعَلْنَا مِنْکُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجاً) (۴) هر پیامبری که آمد یک شریعت خاص دارد چند رکعت نماز بخوانند به کدام سمت نماز بخوانند چند روز روزه بگیرند چه ماهی روزه بگیرند اینها جزئیاتی است که در شرایع و مناهج انبیا فرق می کند اما خطوط کلی بیش از یکی نیست و آن خطوط کلی باعث اتّصاف آن معتقد است به اسلام لذا فرمود ما قبلاً مسلمان بودیم همین یهودی ها همین مسیحی ها می گویند ما قبل از اینکه این آیات نازل بشود مسلمان بودیم برای اینکه مسلمان یعنی کسی که خطوط کلی دین را بپذیرد ما هم پذیرفته بودیم لذا در بخش پایانی سوره مبارکه «حج» گذشت درباره حضرت ابراهیم آمده است (مِّلَّةَ أَبِیکُمْ إِبْرَاهِیمَ هُوَ سَمَّاکُمُ الْمُسْلِمِینَ مِن قَبْلُ) (۵) این (مِّلَّةَ أَبِیکُمْ) منصوب به اغراست یعنی «خذوا ملّه أبیکم» شما یک شناسنامه دارید پدرتان مشخص است فرزندان ابراهیم اید شما که فرزندان ابراهیم اید دین پدرتان را بگیرید همه مسلمان ها فرزندان ابراهیم اند این چنین نیست که حالا «أنا و علیّ أبوا هذه الامّه» (۶) مخصوص اسلام باشد نه, وجود مبارک ابراهیم هم «أبو هذه الامّه» است. فرمود: (مِّلَّةَ أَبِیکُمْ إِبْرَاهِیمَ هُوَ سَمَّاکُمُ الْمُسْلِمِینَ مِن قَبْلُ وَفِی هذَا) خب شما پدری دارید دین پدرتان را بگیرید اگر هم بنا شد تقلید کنید خب از پدرتان تقلید کنید چرا از بیگانه تقلید می کنید او شما را قبل از این مسلمان نامید و خدا هم شما را قبل از این قرآن و قبل از این مکتب به عنوان مسلمان معرفی کرد لذا این اهل کتاب از دو منظر خودشان را مسلمان می دانند یکی اینکه خطوط کلی اسلام یکی است چه وجود مبارک موسی آورده باشد چه وجود مبارک عیسی چه وجود مبارک پیغمبر(علیهم الصلاه و علیهم السلام) یکی هم به سبب تبشیری که انبیای قبلی به وجود مبارک رسول خدا داده بودند.

ص: ۱۹۳

۱- (۱۲) . سوره آل عمران, آیه ۱۱۳.

۲- (۱۳) . جامع البیان فی تفسیر القرآن, ج ۲۰, ص۵۶.

۳- (۱۴) . سوره آل عمران, آیه ۱۹.

۴- (۱۵) . سوره مائده, آیه ۴۸.

۵- (۱۶) . سوره حج, آیه ۷۸.

۶- (۱۷) . عیون اخبار الرضا, ج۲, ص۸۵.

پاداش الهی اهل کتاب مؤمن به نبی خاتم

خدا می فرماید این گروه که آیات الهی وقتی برای آنها خوانده می شود این آیات الهی را می پذیرند بعد می گویند اینها حق است چون از طرف خداست اینها را قبول داریم آنچه موسی(علیه السلام) آورد حق است چون از طرف خداست آنچه عیسی(علیه السلام) آورد حق است چون از طرف خداست ما اینها را قبول داریم این گروه (يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُم مَرَّتَيْنِ) هم اجر ایمان به انبیای قبلی را داشتند هم اجر ایمان به وجود مبارک پیغمبر(علیهم الصلاه و علیهم السلام) را دارند (وَإِذَا يُتْلَى عَلَيْهِمْ قَالُوا آمَنَّا بِهِ) چرا؟ برای اینکه (إِنَّهُ الْحَقُّ) است چرا؟ چون (مِن رَبِّنَا) هر کدام از اینها دلیل است برای تعبیر قبلی, ما به اینها ایمان آوردیم چرا؟ چون (إِنَّهُ الْحَقُّ) چرا حق است؟ چون (مِن رَبِّنَا) است خدا هر چه فرمود حق است (الْحَقُّ مِن رَبِّكَ) بعد فرمود: (إِنَّا كُنَّا مِن قَبْلِهِ مُسْلِمِينَ) ما قبل از قرآن مسلمان بودیم حالا- که این است خدا می فرماید: (أُولَئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُم مَرَّتَيْنِ) اینها دو پاداش دارند هم قبل از قرآن آن دین قبلی را پذیرفته بودند خب پاداش الهی دارند بعد از نزول قرآن تعصب نورزیدند دینِ قرآنی را قبول کردند پاداش جدید دارند نظیر (يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِن رَحْمَتِهِ) که در سوره مبارکه «حدید» به این صورت آمده است آیه ۲۸ سوره مبارکه «حدید» این است (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَآمِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِن رَحْمَتِهِ) که مصادیق فراوانی برای (كِفْلَيْنِ) ذکر شده است [(۱)] یکی از آن مصادیق همین است که بخشی از رحمت مربوط به دین قبلی بود بخشی از رحمت مربوط به دین بعدی است [(۲)] و شما در هر دو بخش صابرانه موفق بودید (يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُم مَرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا) این یک کار, از نظر اعتقاد.

ص: ۱۹۴

۱- (۱۸) . تفسیر القمی, ج۲, ص۳۵۲; الجامع لأحکام القرآن, ج۱۸, ص۲۶۶ و ۲۶۷.

۲- (۱۹) . التبیان فی تفسیر القرآن, ج۹, ص۵۳۷; الکشاف, ج۴, ص۴۸۲.

از نظر عمل (وَيَدْرَءُونَ بِالْحَسَنَهِ السَّيِّئَهَ) انسان یک دشمن بیرونی دارد که مهاجم است این دشمن را باید سرکوب کند از مرز خود بیرون کند بیان نورانی حضرت امیر(سلام الله علیه) هم این است که «رُدُّوا الْحَجَرَ مِنْ حَيْثُ جَاءَ فَإِنَّ الشَّرَّ لاَ يَدْفَعُهُ إِلاَّ الشَّرُّ» (۱) سنگی اگر از بیرون به داخل کشور شما عالماً عامداً پرت شد این سنگ را به جایش برگردانید ظلم پذیر نباشید «رُدُّوا الْحَجَرَ مِنْ حَيْثُ جَاءَ فَإِنَّ الشَّرَّ لاَ يَدْفَعُهُ إِلاَّ الشَّرُّ» اینجاست که (جَزاءُ سَيِّئَهٍ سَيِّئَهٌ مِثْلُهَا) (۲) اما نسبت به داخل در جامعه اسلامی به این صورت نباشید که بگویید (جَزاءُ سَيِّئَهٍ سَيِّئَهٌ مِثْلُهَا) در مسائل خانوادگی در مسائل اجتماعی در مسائل همسایگی در مسائل همشهری اگر کسی نسبت به شما بد کرد فوراً درصدد انتقام برنیایید نگویید (جَزاءُ سَيِّئَهٍ سَيِّئَهٌ مِثْلُهَا) بلکه (وَيَدْرَءُونَ بِالْحَسَنَهِ السَّيِّئَهَ) با خوبی, بدی را بردارید نه بد را. در جریان اول فرمود بد را از سر راهتان بردارید «رُدُّوا الْحَجَرَ مِنْ حَيْثُ جَاءَ فَإِنَّ الشَّرَّ لاَ يَدْفَعُهُ إِلاَّ الشَّرُّ» بد را از سرِ راهتان بردارید اما اینجا فرمود بدی را بردارید نه بد را, آن هم بدی را با خوبی بردارید نه با بدی (وَيَدْرَءُونَ بِالْحَسَنَهِ السَّيِّئَهَ) آن وقت این می شود جامعه عقلی این جامعه می شود الهی این می شود جامعه منتظر آن وقتی که حضرت(سلام الله علیه) ظهور کرد این (يَدْرَءُونَ بِالْحَسَنَهِ السَّيِّئَهَ) ظهور می کند اگر جامعه این چنین باشد اداره این چند میلیارد بشری که روی کُره زمین است خیلی سهل است اگر (يَدْرَءُونَ بِالْحَسَنَهِ السَّيِّئَهَ).

ص: ۱۹۵

۱- (۲۰) . نهج البلاغه, حکمت ۳۱۴.

۲- (۲۱) . سوره شوری, آیه ۴۰.

چگونگی دفع و رفع سیئات با حسنات

این (يَدْرَءُونَ) دفع کردن در قبال رفع نیست اولاً انسان در درون خود تا مشکل خودش را حل نکند مشکل جامعه حل نمی شود در حلّ مشکل خود سیّئه را با حسنه دفع می کند چطور دفع می کند؟ اگر قصد گناه کرد که سیّئه است این با استعاذه چون (وَإِمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللّهِ) (۱) با استعاذه با پناه بردن به ذات اقدس الهی با رفتن در پناهگاه «کلمه لا اله الّا الله حِصنی» (۲) با دفع, جلوی سیّئه را می گیرد خودش را حفظ می کند آلوده نمی شود و اگر ـ خدای ناکرده ـ آلوده شد با رفع یعنی با توبه و انابه آن سیّئه را برطرف می کند که این می شود (وَيَدْرَءُونَ بِالْحَسَنَهِ السَّيِّئَهَ) دفعاً أو رفعاً این برای شخص, در محیط خانواده همین طور است در محیط همسایه همین طور است در محیط جامعه هم همین طور است وقتی مشکل خودش را دفعاً و رفعاً از راه حسنه حل کرد مشکل جامعه هم دفعاً أو رفعاً از راه حسنه حل می شود (وَيَدْرَءُونَ بِالْحَسَنَهِ السَّيِّئَهَ) اما وقتی به مقام قضا رسید یک قاضی باید حکم بکند وقتی مقام دشمن بیرونی رسیده است آنجا (جَزاءُ سَيِّئَهٍ سَيِّئَهٌ مِثْلُهَا).

منشئیت الهی کمالات انسان

(وَيَدْرَءُونَ بِالْحَسَنَهِ السَّيِّئَهَ) این گروه تنها معتقدِ محض نیستند گذشته از اعتقاد, صابرند و گذشته از صبر, جلوی سیّئه را می گیرند دفعاً أو رفعاً و نه تنها کارِ بد نمی کند بلکه آنچه ما به آنها دادیم آن هم در راه خدا انفاق می کنند (وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ) هرگز نمی گویند این مال خود من است (إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَى عِلْمٍ عِندِی) (۳) این نکته بارها گذشت که بسیاری از ماها اسلامی حرف می زنیم ولی قارونی فکر می کنیم اسلامی حرف می زنیم یعنی می گوییم ما مسلمانیم قارونی فکر می کنیم چون هر چه دست ماست می گوییم ما خودمان زحمت کشیدیم پیدا کردیم (إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَى عِلْمٍ عِندِی) آن وقت خودمان را مالک مطلق می دانیم در حسنات شرکت نمی کنیم در خیرات شرکت نمی کنیم در ارزان کردن ارزاق شرکت نمی کنیم در کمک کردن به نیازمندان شرکت نمی کنیم همیشه همین طور بود بسیاری از ماها اسلامی حرف می زنیم و قارونی فکر می کنیم در علم هم همین طور است بعضی از ماها می گوییم ما سی, چهل سال خودمان زحمت کشیدیم عالِم شدیم خب خیلی ها آمدند به جایی نرسیدند این طور نیست که هر که رفته باشد حوزه یا دانشگاه به جایی برسد یا خیلی ها می خواهند بروند به سراغ علم ولی نصیبشان نمی شود این طور نیست که (عَلَّمَ الْإِنسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ) (۴) را ما مجازیم نبینیم ما مجاز نیستیم که بگوییم ما خودمان چهل سال زحمت کشیدیم به جایی رسیدیم وگرنه آن قارون هم که غیر از این نگفته بود, گفت من خودم زحمت کشیدم مال پیدا کردم صاحب اختیارم.

۱- (۲۲) . سوره اعراف, آیه ۲۰۰.

۲- (۲۳) . کشف الغمّه, ج۲, ص۳۰۸.

۳- (۲۴) . سوره قصص, آیه ۷۸.

۴- (۲۵) . سوره علق, آیه ۵.

ولی بیان قرآن این است که هیچ وقت نگویید من این کار را کردم اعضا و جوارح شما سربازان او هستند ما اعتزالی فکر نکنیم تفویضی فکر نکنیم نگوییم خدا خلق کرد و در قیامت از ما بازخواست می خواهد خیر, الآن هم او دارد اداره می کند ما اگر بدانیم اعضا و جوارح ما سربازان الهی اند هرگز نمی گوییم (إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَى عِلْمٍ عِندِي) نمونه دیگر همان حرف هایی بود که ماها چطور عادت کردیم زندگی کنیم آن اوحدیّ از موحّدان چطور. همان طوری که قبلاً عرض شد دین در زندگی عادی ما نیست اگر یک سبد میوه ای به منزل ما برسد می گوییم این چیست؟ می گویند این میوه است, می گوییم چه کسی داد؟ می گویند فلان باغبان همین! اما آن موحّدین هرگز این طور حرف نمی زنند می گویند این چیست؟ می گویند میوه است, می گویند چه کسی آورد؟ می گویند فلان باغبان, چه کسی داد؟ معلوم است چه کسی داد دیگر; ما بین آن که می آورد با آن که داده فرق نمی گذاریم این در زندگی ماست حرف ماست فرهنگ ماست ما خیال می کنیم این داد خب آنکه در نهج البلاغه است وجود مبارک حضرت امیر فرمود: «إنّ المسكينَ رسول الله» (۱) یعنی چه؟ یعنی اگر کسی در خانه شما آمد این را خدا فرستاد اگر نیازمندی به شما مراجعه کرد این رسول خداست «إنّ المسكينَ رسول الله» این بیان نورانی حضرت است در نهج البلاغه حتماً این جمله ها را به نهج البلاغه مراجعه کنید به خاطر بسپارید و اینها کافی نیست این چون برنامه زندگی روزانه ماست فرمود: «إنّ المسكينَ رسول الله» چرا وجود مبارک امام سجاد(سلام الله علیه) هنگام صدقه دادن دست خودش را می بوسد, (۲) برای اینکه «إنّ المسكينَ رسول الله» وقتی صدقه را به دست او می دهد می بیند به دست رسول الله رسید این باور کردند دست خودشان را می بوسند می بویند این است خب اگر «إنّ المسكينَ رسول الله» است المعطی هم رسول الله است آن که آمده حاجت خودش را با ما در میان می گذارد فرستاده خداست آن هم که سبد میوه آورده آن هم رسول خداست لذا ما نباید بگوییم چه کسی داد باید بگوییم چه کسی آورد آن که داد خداست.

۱- (۲۶) . نهج البلاغه, حکمت ۳۰۴.

۲- (۲۷) . عدّهالداعی, ص۶۸.

ایمان به آخرت؛ منشأ انفاق مؤمنان

فرمود: (وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ یُنفِقُونَ) ما آنچه به اینها دادیم اینها انفاق می کنند برای اینکه با دست خالی که نمی شود سفر کرد اینها باور کردند آن طرف مرگ, انسان زنده است بدن دارد روح دارد مسکن می خواهد لباس می خواهد غذا می خواهد و هیچ خبری از روابط و ضوابط نیست نه آ نجا بازار است برای فروش, نه رحامت و نسب است که از راه رابطه مشکل حل بشود خب اگر نه ضابطه است نه رابطه, فقر هم هست باید از اینجا برد آن طور نیست که آن طرف مرگ انسان غذا نخواهد مسکن نخواهد لباس نخواهد آن طرف مرگ نه ضابطه است (لاَ بَیْعٌ فِیهِ) نه رابطه است (وَلاَ خُلَّةٌ) (۱) ما این طرف مرگ مشکلاتمان یا با ضابطه حل می شود اگر چیزی را احتیاج داریم می خریم یا با رابطه حل می شود اگر چیزی را احتیاج داریم پدر داریم, پسر داریم, برادر داریم, مادر داریم, خواهر داریم اینها حل می کنند آن طرف مرگ نه خبر از تجارت و ضوابط اقتصادی است (لاَ بَیْعٌ فِیهِ) این بیع, نماد تجارت و اقتصاد است نه خُلّت و خلیل و حبیب و دوستی در کار است همه از خاک برمی خیزند کسی پدر کسی نیست, کسی پسر کسی نیست (فَلاَ أَنسَابَ بَیْنَهُمْ) (۲) اینها باور کردند که با دست خالی نمی شود سفر کرد و اگر این باور باشد جامعه ما کاملاً تأمین است چون همه چیز دارد.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

ص: ۱۹۸

۱- (۲۸) . سوره بقره, آیه ۲۵۴.

۲- (۲۹) . سوره مؤمنون, آیه ۱۰۱.

آیات ۵۲ تا ۵۶ سوره قصص ۹۱/۰۸/۰۱

.Your browser does not support the audio tag

(الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ مِن قَبْلِهِ هُم بِهِ يُؤْمِنُونَ (۵۲) وَإِذَا يُتْلَى عَلَيْهِمْ قَالُوا آمَنَّا بِهِ إِنَّهُ الْحَقُّ مِن رَّبِّنَا إِنَّا كُنَّا مِن قَبْلِهِ مُسْلِمِينَ (۵۳) أُولئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُم مَرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا وَيَدْرَءُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ (۵۴) وَإِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ وَقَالُوا لَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَا نَبْتَغِي الْجَاهِلِينَ (۵۵) إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَن يَشَاءُ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ (۵۶))

سرّ ایمان اهل کتاب به نبیّ خاتم

بعد از اینکه جریان وجود مبارک موسی(سلام الله علیه) را در چند مقطع ذکر فرمود به وضع داخلی حجاز پرداخت فرمود گروهی از همین مردم حجاز به تورات وجود مبارک موسای کلیم ایمان نیاوردند هم موسی و هارون(علیهما السلام) را به ساحر بودن متّهم کردند و هم تورات را و نیز قرآن کریم را که اخیراً عرضه شد به سِحر بودن متّهم کردند اینها ایمان نیاوردند ولی گروهی از همان مردم اهل کتاب آنها در گذشته به کتاب آسمانی قبلی ایمان آورده بودند در شرایط کنونی که قرآن کریم نازل شد به قرآن ایمان آوردند برهان آنها این بود که قرآن «من عند الله» است هر چه «من عند الله» است حق است ما به آن ایمان داریم این برهان آنها، فرمود: (الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ مِن قَبْلِهِ) قبل قرآن, (هُم بِهِ) به این قرآن (يُؤْمِنُونَ) طوری است که (وَإِذَا يُتْلَى عَلَيْهِمْ) همین آیات الهی و کتاب الهی یعنی قرآن (قَالُوا آمَنَّا بِهِ) دلیل آنها این است که این حق است چرا حق است چون (مِن رَّبِّنَا) است و هر چه (مِن رَّبِّنَا) باشد حق است (إِنَّا كُنَّا مِن قَبْلِهِ مُسْلِمِينَ) ما آنچه از طرف خدا آمده چه بشارت هایی که در کتاب انبیای قبلی راجع به وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) دادند ایمان داریم الآن که آن بشارت به فعلیّت رسید هم به آن ایمان داریم.

ص: ۱۹۹

تکریم اهل کتابِ مؤمن به رسول اکرم, در بیان قرآن کریم

در سوره مبارکه «مائده» از ایمان این گروه با اجلال و تکریم یاد شده است؛ آیه ۸۳ سوره مبارکه «مائده» این بود همین گروه اهل کتاب (وَإِذَا سَمِعُوا مَا أُنْزِلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرَى أَعْيُنَهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ وَمَا لَنَا لاَ نُؤْمِنُ بِاللّهِ وَمَا جَاءَنَا مِنَ الْحَقِّ وَنَطْمَعُ أَن يُدْخِلَنَا رَبُّنَا مَعَ الْقَوْمِ الصَّالِحِينَ فَأَثَابَهُمُ اللّهُ بِمَا قَالُوا جَنَّاتٍ) (۱) فرمود اینها کسانی اند که بی صبرانه منتظر نزول قرآن کریم اند وقتی آیات الهی به وسیله وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) بر اینها تلاوت می شد اینها کاملاً می فهمیدند, باور می کردند و اشک شوق از چشمانشان می ریخت که اینها مخاطب خدا قرار گرفتند خدا با اینها دارد حرف می زند کلام خدا را دارند تلقّی می کنند می گویند به جایی رسیدیم که آفریدگار عالَم با ما سخن می گوید اشک شوق از چشمانشان جاری می شود (تَرَى أَعْيُنَهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ) در ذیل این آیه در سوره مبارکه «مائده» قبلاً گذشت که یک وقت انسان اشک می ریزد, گریه می کند «سلاحه البکاء» است یک وقت است که اشک های فراوانی می ریزد که این اشک های چشم او دیگر این طور نیست که با دستمال چشمش را پاک کند

بلکه کلّ این اشک ها بر گونه او می ریزد که از این اشکِ ریزان به عَبَرات یاد می کنند که اینها عبور می کند که وجود مبارک حضرت فرمود: «أنا قَتیل العبره» (۲) یعنی این طور اشک که عبور بکند ریزش بکند مثل آبشار, یک وقت است که آن قدر اشک, چشم را پر می کند که نمی شود گفت اشک می ریزد بلکه باید گفت چشم می ریزد برای اینکه آدم چشم را که نمی بیند این اشک ها که در چشم پر شده انسان فقط این اشک را می بیند و خیال می کند این چشم است در چنین موقعیّتی وقتی این اشک ها می ریزد مثل اینکه چشم می ریزد نفرمود «تری دموعهم تفیض» فرمود: (تَرَی أَعْیُنَهُمْ تَفِیضُ) نفرمود اشک هایشان می ریزد فرمود چشمشان می ریزد برای اینکه چشمشان را شما الآن نمی بینید هر چه می بینید اشک است همین ها دارند پایین می آیند مثل اینکه چشمشان دارد پایین می آید درباره کسانی هم که در زمان رسول خدا(صلّی الله علیه و آله و سلّم) می خواستند به جبهه بروند هم این تعبیر آمده (۳) (تَرَی أَعْیُنَهُمْ تَفِیضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ) حق برایشان روشن شد اینها دلبسته حق بودند اشک شوق می ریختند آنهایی هم که عازم جهاد بودند وقتی حضور مبارک حضرت می آمدند می گفتند ما را به جبهه اعزام بکنید حضرت می فرمود امکان اعزام نیست آنها اشک حسرت می ریختند که (أَلَّا یَجِدُوا مَا یُنفِقُونَ). (۴)

ص: ۲۰۰

۱- (۱) . سوره مائده, آیات ۸۳ _ ۸۵.

۲- (۲) . الامالی (شیخ صدوق), ص۱۳۷.

۳- (۳) . سوره توبه, آیه ۹۲.

۴- (۴) . سوره توبه, آیه ۹۲.

فرمود این گروه که در برابر آیات الهی این قدر شاهقانه اشک می ریختند و حرفشان این بود که این کلام خداست و حق است (فَأَثَابَهُمُ اللّهُ بِمَا قَالُوا) ثواب اینها را ذات اقدس الهی به اینها خواهد داد (جَنَّاتٍ تَجْرِی مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِینَ فِیهَا وَذلِکَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِینَ). (۱) در سوره مبارکه «قصص» که محلّ بحث است از همین گروه به این صورت یاد کرده است فرمود: (وَإِذَا یُتْلَی عَلَیْهِمْ قَالُوا آمَنَّا بِهِ إِنَّهُ الْحَقُّ مِن رَّبِّنَا إِنَّا کُنَّا مِن قَبْلِهِ مُسْلِمِینَ أُولئِکَ یُؤْتَوْنَ أَجْرَهُم مَرَّتَیْنِ) اینها هم اجرِ حَسنه دارند چون خوب فهمیدند, باور کردند, متخلّق شدند و عمل کردند هم اجر دفع السیّئه بالحسنه دارند که آثار سوء, نیش دیگران را, بدگویی دیگران را تحمل کردند با حِلم پاسخ دادند نه با جوابِ تند هم بر اساس آن ایمانی که آوردند اجر دارند هم بر اساس این صبری که کردند اجر دارند هم بر اساس (وَیَدْرَءُونَ بِالْحَسَنَهِ السَّیِّئَهَ) اجر دارند لذا فرمود: (أُولئِکَ یُؤْتَوْنَ أَجْرَهُم مَرَّتَیْنِ) نه تنها «بما آمنوا» بلکه (بِمَا صَبَرُوا) برای اینکه اینها در برابر بیگانگان این طعن ها را داشتند اولاً آن طعن ها و دشنام ها و تحقیرها را که سیّئه بود با حسنه جواب دادند (وَیَدْرَءُونَ بِالْحَسَنَهِ السَّیِّئَهَ) که «إدْرَؤُا الحدودَ بالشبهات» (۲) یعنی دفع کنید (وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ یُنفِقُونَ) در ذیل این آیه برخی از مفسران مثل قرطبی گفتند این انفاق اختصاصی به مسائل مالی ندارد آن که روزه مستحبی می گیرد آن که نماز مستحبی می خواند یا واجب این انفاق بدنی می کند (۳) بالأخره سلامت و قدرت, روزی الهی است چه بهتر که انسان این روزی را در راه خدا صرف بکند گفتند زمستان «ربیع المؤمن» است برای اینکه روزهایش کوتاه است برای روزه گرفتن آماده است و شب هایش بلند است برای شب زنده داری و احیاءاللیل مناسب است (۴) (لذا «ربیع المؤمن» است) اگر کسی از استراحت خود بکاهد به عبادت بپردازد این (وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ یُنفِقُونَ) است که جریان انفاق، اختصاصی به مسائل مالی ندارد.

ص: ۲۰۱

۱- (۵) . سوره مائده, آیه ۸۵.

۲- (۶) . من لا یحضره الفقیه, ج۴, ص۷۴.

۳- (۷) . الجامع لأحکام القرآن, ج۱۴, ص۲۹۸.

۴- (۸) . الامالی (شیخ صدوق), ص۲۳۷.

پرسش:...

پاسخ: ایمان آوردن چه در آن مقطع چه در این مقطع, صبر را به همراه داشت هم آنجا اهانت می شدند هم اینجا, هم آنجا (يَدْرَءُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ) هم اینجا, هم آنجا (مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ) هم اینجا, لذا این مجموعه با این امور همراه است دلیلی که می آورد به صبر و دریء سیّئه به حسنه و انفاق یاد می کند.

ثمره دلپذیر عفو و گذشت

این گروه وقتی با تحقیر دیگران برخورد می کردند از راه صبر و بردباری، سیّئه را دفع می کردند که در بحث دیروز گذشت یک وقت است که در جریان حکم قضاست خب وقتی به دستگاه قضا رسیده است آن (جَزاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا) اما جامعه را باید با (يَدْرَءُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ) اداره کرد با گذشت با اغماض با صرف نظر کردن, اگر چنین کاری بشود آن کسی که بد گفته ولی مورد عفو قرار گرفته در کمال آرامش و درخواست گذشت برمی گردد ولیّ حمیم می شود (۱) فرمود مبادا نسبت به همه تا آخرین مرحله دشمنی بکنید مقداری راه را برای دوستی بگذارید آن که بد کرد و شما گذشت کردید او ولیّ حمیم شما می شود دوست گرم و صمیمی می شود این سنگی که درونش خالی نیست پر است می گویند صمّا انسانی که نسبت به دیگری کم نمی گذارد می گویند دوست صمیمی اوست حمیم بودن این است صمیم بودن این است فرمود مقداری که شما گذشت بکنید آن دیگری که بد کرد و گذشت شما را بر اساس کرامت شما دید می شود ولیّ حمیم, جامعه را با این می شود اداره کرد.

۱- (۹) . سوره فصلت, آیه ۳۴.

مصونیت اولیای الهی در برابر لغو و لهو

بزرگانی که در برابر تلخ رفتاری و گفتاری دیگران قرار دارنـد قرآن کریم در چنـد مقطع از آنها به نیکی یاد می کنـد فرمود: (وَإِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ) این گونه از بزرگان نسبت به لغو دو کار دارند نسبت به لهو هم دو کار دارند یک وقت است انسان عمداً به طرف لغو نمی رود دهنش باز نیست که هر چیزی بگوید ولی گاهی بالأخره لغو به طرف او می رود او را سرگرم می کند لهو و بازی هم این چنین است برخی ها به طرف لَعِب نمی روند یا به طرف لهو نمی روند ولی گاهی لهو و لعب به طرف آنها می رود اینها را سرگرم می کند مردان الهی و موحّدان ناب نه به طرف لغو می روند نه لغو به طرف آنها, نه به طرف لعب و لهو می روند نه لعب و لهو آن قدرت را دارد که به طرف اینها برود. در سوره مبارکه «مؤمنون» وقتی این گونه از مردان الهی را نام می برد می فرماید مردان الهی کسانی اند که(عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ)؛ (قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ هُمْ فِي صَلاَتِهِمْ خَاشِعُونَ وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ) (۱) اینها کار لغو نمی کنند در محلّ بحث می فرماید اگر کسی کار لغو کرد حرف لغو زد این لغو نمی تواند آنها را سرگرم کند که آنها پاسخ لغو را به لغو بدهند (وَإِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ) پس خودشان ابتدائاً به طرف لغو بروند این چنین نیست اگر لغو آمده اینها را تعقیب کرده به اینها نمی رسد اینها مصون عن اللغوند در لهو هم همین طور است یک وقت بعضی ها اهل بازی اند یک وقت است نه, گاهی در اثر مهمانی یا جشن ها و مانند آن بازی به سراغ اینها می رود اینها را چند لحظه سرگرم می کند مردان الهی نه به طرف بازی می روند نه بازی به سراغ اینها می آید اما به طرف بازی نمی روند برای اینکه بازی هم در حکم کار لغو است و آیه سه سوره مبارکه «مؤمنون» شامل حال اینها می شود که فرمود: (وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ) اما لغو به سراغ اینها نمی رود لعب و بازی و لهو و سرگرمی به طرف اینها نمی رود همان آیه معروف سوره مبارکه «نور» است که (رِجَالٌ لاَّ تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلاَ بَيْعٌ عَن ذِكْرِ اللَّهِ) (۲) هیچ چیزی اینها را سرگرم نمی کند آن آیه سوره مبارکه «نور» ندارد که مردان الهی به طرف لهو نمی روند فرمود چیزی آنها را سرگرم نمی کند (لاَّ تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلاَ بَيْعٌ عَن ذِكْرِ اللَّهِ) نه تنها لهو, بلکه تجارت هم آنها را سرگرم نمی کند تجارت برای آنها لهو است مگر اینکه کسی کسب حلال بکند برای تأمین رزق خود، آن می شود کوثر دیگر تکاثر نیست آن تجارتی که منتظر است چه وقت ارز گران می شود چه وقت ارز فلان می شود بازار سیاه درست کند مسلمان ها را گرفتار بکند این تکاثر است (أَلْهَاكُمُ التَّكَاثُرُ) (۳) هیچ گاه مردان الهی به فکر این طور درآمد نیستند (رِجَالٌ لاَّ تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلاَ بَيْعٌ عَن ذِكْرِ اللَّهِ) چیزی اینها را سرگرم نمی کند نه اینکه بازی، اینها را سرگرم نمی کند شب ببینند که چه کسی می برد چه کسی گُل می زند اینکه هیچ, تجارت هم اینها را سرگرم نمی کند تجارت می کنند تجارت اینها لهو نیست کسب دارند کسب حلال دارند لهو نیست اینها را سرگرم نمی کند نه اینکه بازی اینها را سرگرم نمی کند اینها که اصلاً اهل بازی نیستند تجارت هم که برای عدّه ای بازی است اینها را سرگرم نمی کند.

ص: ۲۰۳

۱- (۱۰) . سوره مؤمنون, آیات ۱ _ ۳.

۲- (۱۱) . سوره نور, آیه ۳۷.

۳- (۱۲) . سوره تکاثر, آیه ۱.

بی اعتنایی اولیای حق به گستاخی تبهکاران

پس مردان الهی نه به طرف لغو می رونـد نه لغو می تواند به اینها برسد نه به طرف لهو می روند نه لهو می تواند به اینها برسـد مصون از لغو و لعب و لهونـد لـذا فرمود اگر هم چند نفر نسـبت به اینها لغو گفتند اینها اعتنا نمی کنند چیزی نیست حالا غصـه بخورند که به ما بد گفتند به ما اهانت کردند همان بیان نورانی امام سجاد(سلام الله علیه) که آن مرد بددهن که گفت: «لک أقول» حضرت هم فرمود: «و عنک اُعرض» (۱) همیـن است گفت آقا این فحش ها را به شـما گفتم, فرمود من هم از شـما گذشتم.

فرمود (وَإِذَا سَمِعُوا) لغو را, اعراض می کننـد چون لغو کوچک تر و کمتر از آن است که بتوانـد به سراغ اینها برود (وَإِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ) در سوره مبارکه «فرقان» هم مشابه این گـذشت آیه ۶۳ سوره مبارکه «فرقان» این بود (وَعِبَادُ الرَّحْمنِ الَّذِینَ یَمْشُونَ عَلَی الْأَرضِ هَوْناً وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلاَماً) لغو را هم که در آیه ۷۲ اشاره کرد (وَالَّذِینَ لاَ یَشْهَدُونَ الزُّورَ وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا کِرَاماً) چه درباره خود چه درباره دیگران در صحنه بازی نیستند در صحنه لغو نیستند خب خیلی هنر می خواهـد که انسان به جایی برسـد که نه تنها به لغو, لعب و لهو این امور سه گانه نظر مثبت نـدارد اینها هم نمی توانند به گردش برسند پس معلوم می شود جای دیگر هست.

سرّ مصونیت مخلَصین از وسوسه های شیطان

بعضی ها به طرف گناه نمی روند خب اینها عادل اند بعضی ها به قدری والا هستند که اصلاً گناه به طرف اینها نمی رود خب گناه وسوسه شیطان است شیطان نه آن قدرت را دارد نه آن جرأت را، چرا گفته من نسبت به مخلَصین کار ندارم برای اینکه مخلَصین چیزی می خواهند که ابزارش در دست شیطان نیست شیطان چیزهایی دارد که مطلوب آنها نیست شیطان مقام دارد, دنیا دارد این چیزها را دارد که بـدلیِ آنهاست آنها اصلش را نمی خواهند چه رسد به بدلی! آن چیزی که آنها طلب می کنند شیطان اصلاً نمی فهمد برای اینکه سطح تجرّد شیطان معلوم است تا کجاست این چنین نیست که بفهمد مخلَصین به دنبال چه چیزی هستند و آنها را به سبب محبّت یا لطف یا علاقه رها بکند چیزهایی آنها می طلبند که اصلاً شیطان نمی فهمد تا بدلی اش را بسازد شیطان همین چهار ابزار را دارد یک ابزارش جماد است یک ابزارش نبات است یک ابزارش حیوان است یک ابزارش انسان که در سوره مبارکه «آل عمران» گـذشت (زُیِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِینَ وَالْقَنَاطِیرِ الْمُقَنْطَرَهِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّهِ وَالْخَیْلِ الْمُسَوَّمَهِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ) این سرمایه فروشگاه و نمایشگاه شیطان است یا جمادات را عرضه می کند که قناطیر مُقنطَره است یا نباتات را عرضه می کنـد که کشاورزی و باغداری است یا دامداری را حیوانات را عرضه می کند یا از انسان ابزار می سازد (مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِینَ) غیر از این که او چیزی نـدارد در نمایشگاه شیطنت شیطان همین چهار رقم است آنها که از همه اینها گذشتند چیزی می طلبند که شیطان نمی فهمد چیزی می خواهند که در نمایشگاه شیطنت نیست خب چه کار می تواند بکند؟! اینکه گفت: (لَأُغْوِیَنَّهُمْ أَجْمَعِینَ إِلَّا عِبَادَکَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِینَ) (۲) یعنی آنها در دسترس من نیستند من در نمایشگاهم همین چهار رقم را دارم آنها هم که اهل این چهار رقم نیستند من چگونه آنها را فریب بدهم.

۱- (۱۳) . مجموعه ورّام, ج ۲, ص ۱۶.

۲- (۱۴) . سوره حجر, آیات ۳۹ و ۴۰; سوره ص, آیات ۸۲ و ۸۳.

نزاهت مخلَصین از گناه و دوری گناه از آنان

اگر کسی به آن مقام رسید نه تنها خودش به طرف گناه نمی رود گناه هم جرأت ندارد به طرف آنها برود لذا درباره مخلَصین فرمود گناه به طرف آنها نمی رود یعنی عرضه آن را ندارد گناه برای شیطنت شیطان است نمایشگاه شیطان هم مشخص است چیست فرمود: (لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ) (۱) نفرمود ما نگذاشتیم یوسف به طرف گناه برود, به گناه اجازه ندادیم به طرف یوسف برود گناه را چه کسی انجام می دهد؟ شیطان انجام می دهد, وسوسه می کند دیگر، نمایشگاه شیطان چیست؟ همین چهار رقم است این چهار رقم برای مخلَصین جاذبه ندارند (لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ) نه «لنصرفه عن السوء و الفحشاء» این معنای مخلَصین است لغو و لعب و لهو هم همین طور است این (رِجَالٌ لاَّ تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلاَ بَيْعٌ عَن ذِكْرِ اللَّهِ) از همین قبیل است یعنی «نَصرف اللهو و اللغو و اللعب عن هؤلاء الرجال» آن وقت راحت اند دیگر گرفتار جهاد اوسط نیستند اینها وارد محدوده جهاد اکبرند.

محدوده جهاد اکبر و جهاد اوسط

اگر کسی خواست آدم خوب بشود باتقوا بشود بهشتی بشود در حدّ شیخ انصاری بشود این در جهاد اوسط است یعنی بخواهد تهذیب بکند آدم خوب بشود کسی از این مرحله گذشته وارد مرحله بحرالعلوم شده یا ابن طاووس شده یا دیگران, وارد حوزه جهاد اکبر است جهاد اکبر این است که همه آن اوصاف و فضایل اخلاقی را دارد آدم خوب و عادلی است اما به دنبال این است که بهشت را ببیند جهنم را ببیند اولیای الهی را مشاهده کند او اهل رؤیت است به دنبال آن دارد می گردد نه اینکه می خواهد بهشت برود می خواهد بهشت را ببیند این می شود جهاد اکبر چون این در دسترس غالب ماها نیست در آن روایت معروف از جهاد اوسط به جهاد اکبر یاد شده (۲) و آن اکبرِ نسبی است نه نفسی، جهاد اکبر برای مرحله عقل و قلب است نه مرحله عقل و نفس آنجا که انسان می خواهد مشاهده کند. پس اینجا وجود مبارک یوسف را که خدا جزء مخلَصین معرفی کرد فرمود: (لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ) پس اینها نه به طرف سوء و فحشا می روند نه سوء و فحشا آن قدرت را دارد به طرف اینها برود لهو این طور است.

۱- (۱۵) . سوره یوسف, آیه ۲۴.

۲- (۱۶) . الکافی, ج۵, ص۱۲.

سهولت اعراض مؤمنان از لغو و لهو

لغو این طور است لَعْب این طور است اینها کسانی اند که (وَإِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ) بی اعتنایی می کنند برای آنها هم آسان است نه اینکه حالا غصّه بخورند شب بنشینند فکر بکنند خوابشان نبرد که به ما اهانت کردند در فلان روزنامه این طور نوشتند در فلان مقاله این طور گفتند به ما هتک حرمت شده اینها نیست اصلاً در این بازی ها نیستند آمدنش برای اینها فضیلت نیست چه رسد به اینکه رفتنش برای اینها رنج باشد اینها راحت زندگی می کنند اینها روح و ریحان دارند فرمود: (وَإِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ) در سوره مبارکه «فرقان» که بحثش قبلاً گذشت اگر آیه ۶۳ فرمود: (وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلاَماً) حرف سلامت آمیز می زدند و در آیه ۷۲ همان سوره فرمود: (وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَاماً) در آیه محلّ بحث سوره مبارکه «قصص» هم فرمود: (وَإِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ وَقَالُوا لَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ) مثل اینکه آدم در طبقه بالاست یکی به او سنگ بزند خب به او نمی رسد این خیال کرده سنگ به او رسید ولی او این سنگ را اصلاً ندیده گرفته (قَالُوا لَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ سَلاَمٌ عَلَيْكُمْ) این سلام تودیع است (لاَ نَبْتَغِي الْجَاهِلِينَ) ما با افرادی که جهلِ علمی دارند (یک) جهالت عملی دارند (دو) کاری نداریم مبارزه ای نمی کنیم مناظره ای نمی کنیم گفتگو نمی کنیم برای اینکه حرف ما در شما اثر ندارد گفته شما هم که برای ما سودآور نیست.

مراد از واجب «من الله» بودن ارسال رسل

مطلب بعدی آن است که در بخش های قبلی ذیل آیه ۴۷ مرحوم شیخ طوسی(رضوان الله علیه) می فرماید این دلیل بر وجوب لطف است (۱) لطف که در کلام مطرح است نیازی به تتمیم و ترمیم دارد برهان اساسی اش که در حکمت عملی مطرح است عدل است عدل واجب است اما «مِن الله» نه «علی الله» آنها که منکر حُسن و قبح عقلی اند مثل اشاعره فتوا به وجوب نمی دهند آنها که قائل به حُسن و قبح عقلی اند فتوا به وجوب می دهند مثل معتزله منتها آنها نمی دانند که چیزی بر خدا واجب نیست ولی اینها صریحاً می گویند «یَجب علی الله» که این کار را بکند بر خدا واجب است که انبیا و اولیا و مؤمنین را به بهشت ببرد اما امامیه طبق رهنمود عقلی و نقلی ائمه(علیهم السلام) می فرمایند خدا محکوم هیچ حکمی نیست اینکه مؤمنین را خدا به بهشت می برد یقینی است اینکه خدا به وعده خود عمل می کند یقینی است اینکه انبیا و دین و مکتب خود را حفظ می کند یقینی است اما آیا «یَجب علی الله» است یا «یَجب عن الله» آیا ـ معاذ الله ـ چیزی بر خدا واجب است که ما قانون پیش نوشته داشته باشیم پیش فرض داشته باشیم از خارج، آن قانون بر خدا حکم بکند ـ چنین چیزی نیست ـ یا نه, خدایی که عالِم است قدیر است مختار است دارای قدرت ذاتی است یقیناً این کار را می کند این «یجب عن الله» است نه «یجب علی الله» ما یقین داریم خدا به وعده اش وفا می کند یقین داریم خدا عادلانه رفتار می کند نه باید عادلانه رفتار کند چون آن قانون, جدای از فعل خدا نیست ما چیزی در خارج جدای از فعل خدا داشته باشیم به نام قانون که آن قانون بر خدا حکم بکند این طور نیست کلّ جهان معدوم محض بود و خدا نقشه کشید و به نظام احسن جهان را آفرید چیزی در جهان جدای از فعل خدا نیست که بر فعل خدا حاکم باشد لذا در سوره مبارکه «انبیاء» گذشت که اصلاً خدا زیر سؤال نمی رود (لاَ يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْئَلُونَ) (۲) یعنی از چه چیزی می خواهید سؤال کنید؟! یک وقت است از فاعلی سؤال می کنید آقا چه کسی وادارت کرده که این کار را بکنی این سؤال معقول است او هم جواب می دهد, سؤال می کنند که برای چه این کار را کردی؟ این سؤال معقول است این جواب می دهد که من به فلان مطلب نیاز داشتم این کار را کردم که به مقصد برسم یک وقت سؤال می

کننـد مبـدأ مادی اش چه بود از چه چیزی این کار را ساختی؟ این جواب می دهـد که از فلان مصالح, به چه صورت ساختی؟ به فلان صورتی که قبلاً در ذهنم بود سؤال در همین چهار محور است درباره ذات اقـدس الهی که خـداست و لاغیر نمی شود گفت چه کسی وادارت کرد چه کسی در کار نبود برای چه این کار را کردی خودش هدفِ محض است با چه چیزی عالَم را ساختی چیزی نبود بر اساس کدام الگو و مدل ساختی, الگو و مدلی نبود (لَا یُسْئَلُ) یعنی (لَا یُسْئَلُ) اصلاً سؤال فرض ندارد.

ص: ۲۰۶

۱- (۱۷) . التبیان فی تفسیر القرآن, ج۸, ص۱۵۹.

۲- (۱۸) . سوره انبیاء, آیه ۲۳.

پرسش: جناب استاد وقتی در سؤال ملائکه می فرمایند: (أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِکُ الدِّمَاءَ). (۱)

پاسخ: خب در این محدوده است یعنی سماواتی هست ارضی هست بشر که زمینی باشد فساد می کند این سؤالِ داخلی است درون مرزی است اما اگر نسبت به کلّ عالَم کسی بخواهد سؤال بکند سؤال فرض ندارد نه سؤال بد است اصلاً سؤال به ذهن نمی آید لذا (لَا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْئَلُونَ).

کیفیت استدلال آیه ۴۹ در برابر مشرکان

اگر کسی ملحد محض باشد بگوید: (إِنْ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا) (۲) با آن راجع به وحی و نبوّت یک طور دیگر استدلال می کنند اما اگر کسی خدا را قبول دارد ولو معاد را هم قبول نداشته باشد می شود به او گفت که شما اگر خدا را قبول دارید این خدا که جهان را آفرید بشر را آفرید باید قانون بفرستد او را هدایت کند حرف مشرکان این است که بشر نمی تواند از طرف خدا پیام بیاورد لذا هر بشری که پیام را ادّعا کند این افتراست این بر اساس مبنای خودشان قابل قبول است اما می گویند اگر خدا پیامی دارد باید به وسیله فرشته باشد پس خدا را قبول دارند رسالت بشر را محال می دانند هر کتابی که بشر بیاورد و ادّعا کند از طرف خداست این را فِریه می پندارند در چنین فضایی انبیا استدلال کردند بسیار خب, شما که خدا را قبول دارید خدا که جهان را آفرید باید بپروراند, پرورش انسان هم بر اساس قانون است کتاب است یک موجود متفکّر مختار را با قانون اداره می کنند اگر تورات را قبول ندارید اگر قرآن را قبول ندارید کتابی بهتر از این بیاورید حالا یا از راه فرشته است یا هر راه دیگر اگر بگویید خدا بشر را همین طور رها کرده اینکه با ربوبیّت او سازگار نیست وقتی می گویید بشر هر کاری بکند فریه است برای اینکه بشر نمی تواند پیامبر باشد شما کتابی بیاورید که بهتر از این باشد چون اگر مثل این باشد که خب مثل این است شما این را قبول ندارید باید ـ معاذ الله ـ بهتر از قرآن باشد باید ـ معاذ الله ـ بهتر از تورات باشد چون اگر مثل تورات یا مثل قرآن باشد که خب همین هاست شما که اینها را قبول ندارید شما (فَأْتُوا بِكِتَابٍ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ) که (هُوَ أَهْدَى مِنْهُمَا) (۳) در چنین فضایی این مناظره جدال احسن فرض دارد اما اگر کسی ملحد محض بود خدا را قبول نداشت یا اصلِ رسالت را چه برای فرشته چه برای انسان مستحیل می دانست این جدال احسن راه نداشت آنهایی که تا حدودی می پذیرند بشر ممکن است پیامبر بشود منتها می گویند یک انسان فقیری که از خانواده محروم برخاست او نمی تواند پیامبر بشود (لَوْلَا نُزِّلَ هٰذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ) (۴) باید بالأخره یکی از این سرمایه دارها و اشراف, رسول بشود بالأخره او باید کتابی بیاورد نمی شود گفت خدا جهان را آفرید و رها کرد این می شود جدال احسن اگر (هُوَ أَهْدَى مِنْهُمَا) در چنین فضایی تقریر بشود قابل قبول است.

۱- (۱۹) . سوره بقره, آیه ۳۰.

۲- (۲۰) . سوره مؤمنون, آیه ۳۷.

۳- (۲۱) . سوره قصص, آیه ۴۹.

۴- (۲۲) . سوره زخرف, آیه ۳۱.

«و الحمد للّه ربّ العالمين»

آیات ۵۶ تا ۵۹ سوره قصص ۹۱/۰۸/۰۳

.Your browser does not support the audio tag

(إِنَّکَ لاَ تَهْدِی مَنْ أَحْبَبْتَ وَلکِنَّ اللَّهَ یَهْدِی مَن یَشَاءُ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِینَ (۵۶) وَقَالُوا إِن نَتَّبِعِ الْهُدَی مَعَکَ نُتَخَطَّفْ مِنْ أَرْضِنَا أَوَ لَمْ نُمَکِّن لَهُمْ حَرَماً آمِناً یُجْبَی إِلَیْهِ ثَمَرَاتُ کُلِّ شَیْ ءٍ رِزْقاً مِن لَدُنَّا وَلکِنَّ أَکْثَرَهُمْ لاَ یَعْلَمُونَ (۵۷) وَکَمْ أَهْلَکْنَا مِن قَرْیَهٍ بَطِرَتْ مَعِیشَتَهَا فَتِلْکَ مَساکِنُهُمْ لَمْ تُسْکَنْ مِنْ بَعْدِهِمْ إِلّا قَلیلاً وَکُنّا نَحْنُ الْوَارِثِینَ (۵۸) وَمَا کَانَ رَبُّکَ مُهْلِکَ الْقُرَی حَتَّی یَبْعَثَ فِی أُمِّهَا رَسُولاً یَتْلُوا عَلَیْهِمْ آیَاتِنَا وَمَا کُنَّا مُهْلِکِی الْقُرَی إِلَّا وَأَهْلُهَا ظَالِمُونَ (۵۹))

تأکید قرآن بر امنیت و اقتصاد مطلوب مکه، در پاسخ بهانه جویی مشرکان

بعد از اینکه بهانه های مشرکان مکه را ذکر فرمود که چرا شما کتابی همانند کتاب موسی(علیه السلام) یکجا نمی آورید و چرا معجزات حسّی همانند معجزات وجود مبارک موسای کلیم(علیه السلام) نمی آورید (لَوْلاَ أُوتِیَ مِثْلَ مَا أُوتِیَ مُوسَی) (۱) بعد از اینکه ذات اقدس الهی پاسخ آنها را داد و از مسائل اعتقادی و کلامی فاصله گرفتند به مسائل اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی و سیاسی بهانه جستند گفتند ما اگر به شما ایمان بیاوریم مشرکین مکه هم از نظر اقتصاد ما را در زحمت قرار می دهند هم از نظر امنیّت, اینها غارتگرند اسلحه دست اینهاست قدرت دست اینهاست اینها جلوی امنیّت ما را می گیرند جلوی رزق ما را می گیرند این حرف آنها بود. آن گاه ذات اقدس الهی چندین جواب داد فرمود اصل در زندگی, اعتقاد است نه اقتصاد, اقتصاد با هر فراز و نشیبی گذراست آنچه باعث حیات و سعادت دنیا و آخرت انسان است اعتقاد است این یک, ثانیاً شما در مکه زندگی می کنید مکه دو عنصر اساسی را از راه غیب در خود دارد یکی اقتصاد سالم و فراوان, یکی امنیت سالم و کامل (فَلْیَعْبُدُوا رَبَّ هذَا الْبَیْتِ الَّذِی أَطْعَمَهُم مِن جُوعٍ وَآمَنَهُم مِنْ خَوْفٍ) (۲) فرمود شما الآن به برکت کعبه در معجزه زندگی می کنید در سوره مبارکه «قریش» که فرمود: (لِإِیلاَفِ قُرَیشٍ إِیلاَفِهِمْ رِحْلَهَ الشِّتَاءِ وَالصَّیْفِ) (۳) فرمود: (فَلْیَعْبُدُوا رَبَّ هذَا الْبَیْتِ) که به برکت این بیت, خدا هم اقتصاد اینها را تأمین کرده هم امنیت اینها را تأمین کرده (فَلْیَعْبُدُوا رَبَّ هذَا الْبَیْتِ الَّذِی أَطْعَمَهُم مِن جُوعٍ وَآمَنَهُم مِنْ خَوْفٍ).

۱- (۱) . سوره قصص, آیه ۴۸.

۲- (۲) . سوره قریش, آیات ۳ و ۴.

۳- (۳) . سوره قریش, آیات ۱ و ۲.

غیر ذی زرع بودن مکه

مستحضرید که مکه نه جای صنعت بود نه جای دامداری بود نه جای کشاورزی, وجود مبارک ابراهیم خلیل(سلام الله علیه) هم به خدا عرض کرد (رَبَّنَا إِنِّی أَسْکَنتُ مِن ذُرِّیَّتِی بِوَادٍ غَیْرِ ذِی زَرْعٍ عِندَ بَیْتِکَ الْمحَرَّمِ) (۱) خدایا من به دستور تو همسرم و فرزندم را در جایی قرار دادم که دایر نیست (یک) بایر نیست (دو) «لَم یزرع» نیست (سه) (غَیْرِ ذِی زَرْعٍ) است (چهار) زمین یا

دایر است مثـل زمین هـای کشاورزی یا بایر است ولی با آبیاری دایر می شود (دو) یا «لم یزرع» است این «لم یزرع» عـدم مَلکه است یعنی لیاقت و شأنیّت آن را دارد که کِشت و زرع بشود ولی کسـی نیست اینجا کشاورزی کنـد این «لم یزرع» است قسـم چهـارم (غَیْرِ ذِی زَرْعٍ) است (غَیْرِ ذِی زَرْعٍ) یعنی بـایر نیست «لم یزرع» نیست بلکه قابل کشت و زرع نیست خب مستحضـرید مکه قبـل از جریـان کنونی در کنـار کوه ابوقبیس یـک مشت سـنگلاخ بود جای دامـداری و کشاورزی هم که نبود این را می گویند (غَیْرِ ذِی زَرْعٍ).

عرض کرد (رَبَّنا إِنِّی أَسْکَنتُ مِن ذُرِّیَّتِی بِوَادٍ غَیْرِ ذِی زَرْعٍ) این یک درّه است سنگلاخ (غَیْرِ ذِی زَرْعٍ) است ولی تو هر کاری بخواهی می توانی این ایمانِ وجود مبارک ابراهیم خلیل بود.

عنایت الهی در تأمین اقتصاد سالم و امنیت مکه

خدای سـبحان هم به برکت این کعبه همه چیز را به اینها داد فرمود: (فَلْیَعْبُدُوا رَبَّ هذَا الْبَیْتِ الَّذِی أَطْعَمَهُم مِن جُوعٍ) کسـی در مکه گرسـنه نمی مانـد همه نعمت در همه فصول فراوان است و کسـی در مکه در معرض خطر و آدم ربـایی و غارتگری و جنـگ نیست همه این غارتگری ها و رهزنی ها برای بیرون مکه است به احترام این کعبه این سـرزمین را خـدای سـبحان حفظ کرده فرمود مگر اینهـا غیر از اقتصاد و غیر از امنیت چیز دیگری می خواهنـد ما هر دو را که تأمین کردیم. اینها کافرنـد (یک) بـت در کعبـه فراوان اسـت (دو) شـراب در کنـار زمزم فراوان است (سه) کعبه هم جـای قمـار قماربـازان صـنادید قریش اسـت (چهـار) تولیت کعبه هم در این قمارهـا رد و بـدل می شود (پنـج) بعضـی از همین متولیّان کعبه کلیـددار کعبه بودنـد این حقّ التولیه را در پشت بام کعبه با مَشک شـراب در قمار باختنـد (۲) با کعبه این طور بازی کردند با همه این شـرایط خدا به احترام کعبه این دو عنصـر را به آن سـرزمین داد فرمود شـما چه مشـکلی دارید اگر ایمان بیاورید همه این رذایل به فضایل تبدیل می شود آن کفر و شـرکتان به توحیـد تبـدیل می شود این بتکـده بودن به مطاف و قبله شـدن تبدیل می شود کعبه قبله است کعبه مطاف است نه بتکده, کنار زمزم دیگر سـخن از می گساری نیست کعبه دیگر سـخن از قماربازی نیست حقّ التولیه کعبه دیگر (إِنْ أَوْلِیاؤُهُ إِلَّا الْمُتَّقُونَ) قابل قماربازی نیست اگر این رذایل چنـدگانه ای که شـمرده شـده به فضایل تبـدیل بشود خدا چه می کنـد؟! بنـابراین اگر بهانه تان این است که اگر ایمان بیاوریـد در خطر آدم ربایی هستیـد امنیت تان, اقتصادتان آسـیب می بیند یقیناً اشـتباه می کنیـد چنـد برهـان ذات اقـدس الهی ذکر کرده که یکی پس از دیگری ـ ان شاءالله ـ آن براهین خوانـده می شود.

۱- (۴) . سوره ابراهیم, آیه ۳۷.

۲- (۵) . تاریخ الیعقوبی, ج۱, ص۲۳۹.

علاقه پیامبراکرم به هدایت قوم خویش و پاسخ الهی

قبل از این, آن جریان هست که وجود مبارک پیامبر(علیه و علی آله آلاف التحیّه و الثناء) علاقه منـد بود قومش ایمان بیاورند چون بالأخره یک علاقه مطلوبی است که انسان دلش می خواهد قبیله او, قوم او, همشهری او, هم ملیّت او موفق باشد و اصرار هم داشت که (فَلَعَلَّکَ بَاخِعٌ نَّفْسَکَ عَلَی آثَارِهِم إِن لَّمْ یُؤْمِنُوا بِهذَا الْحَدِیثِ أَسَفاً) (۱) هم در همین زمینه نازل شد (فَلاَ تَذْهَبْ نَفْسُکَ عَلَیْهِمْ حَسَرَاتٍ) (۲) در همین زمینه نـازل شـد فرمود شـما فقـط کاری که می کنیـد این است که برهان اقامه می کنید (ادْعُ إِلَی سَبِیلِ رَبِّکَ بِالْحِکْمَهِ وَالْمَوْعِظَهِ الْحَسَنَهِ وَجَادِلْهُم بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ) (۳) از راه استدلال از راه موعظه از راه نصیحت و از راه تمثیل و مانند آن اینها را راهنمایی می کنید اما حالا چه کسی اهل قبول است چه کسی اهل نکول به دست تو نیست آن به دست «مقلّبَ القلوب» (۴) است شـما کارتان همین است البته گاهی به وساطت شـما فیض خاصّی نصیب دیگری می شود ولی نظام عالم بر این نیست که هر که را شما بخواهی هدایت کنی در بخش های دیگر فرمود: (لَیْسَ لَکَ مِنَ الْأَمْرِ شَیْ ءٌ) (۵) خب بالأخره انسانِ کامل معصوم, خلیفه خـداست خلیفه به اذن مستخلف عنه کار می کنـد خدای سبحان فرمود شـما کارتان هدایت کردن یعنی راهنمایی کردن و ارائه طریق است اما کِشش قلبی, گرایش درونی, کوشش نفسانی اینها یک سلسله فیض های خاصّی است که خدا می داند به چه کسی بدهد به بعضی ها عطا می کند چون می داند حُسن عاقبت دارند به بعضی ها نمی دهد همان هدایت ها و براهین اوّلیه است.

۱- (۶) . سوره کهف, آیه ۶.

۲- (۷) . سوره فاطر, آیه ۸.

۳- (۸) . سوره نحل, آیه ۱۲۵.

۴- (۹) . تهذیب الأحکام, ج۲, ص۷۴.

۵- (۱۰) . سوره آل عمران, آیه ۱۲۸.

ذاتی نبودن علوم معصومان(علیهم السّلام)

پرسش:...

پاسخ: ذات اقدس الهی به وجود مبارک پیامبر یکی پس از دیگری این فیض را می فرستد و او آگاه می شود تا این فیض نیاید او طبق جریان عادی علاقه مند است که قومش ایمان بیاورند و تلاش و کوشش می کند که گویا دارد جان می دهد خصوصیّت رهبری همین است اگر کسی هادی امّت شد پیامبر امّت شد امام امّت شد ولیّ امّت شد رسول امّت شد علاقه مند است که قومش هدایت بشوند این طبع اوّلی است یک چیز خوبی هم است اما لحظه به لحظه که فیض می آید که شما تا اینجا وظیفه داری از اینجا به بعد وظیفه نداری او دیگر آرام می شود این طور نیست که حالا اگر کسی معصوم شد علوم اوّلین و آخرین را بذاته بداند, اگر علوم فراوانی دارد «متی أراد أن یعلم یعلم» با تعلیم الهی است وگرنه خدا نمی فرمود: (مَا كُنتَ تَدْرِی مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ) (۱) تو نمی دانستی ولی ما به تو گفتیم (تِلْكَ مِنْ أَنبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ) (۲) اینها گزارش های غیبی است که ما لحظه به لحظه به شما اطلاع می دهیم.

اینکه فرمود: (إِنَّكَ لَا تَهْدِی مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِی مَن يَشَاءُ) این ناظر به قوم خودش است نه ناظر به ابوطالب(سلام الله علیه).

قول صحیح در شان نزول کریمه (إِنَّكَ لَا تَهَدِی مَنْ أَحْبَبْت)

زمخشری و سایر مفسّران اهل سنّت متأسفانه این را درباره ابوطالب(سلام الله علیه و رضوان الله علیه) تطبیق کردند (۳) روایات اهل بیت(علیهم السلام) این است که ابوطالب(سلام الله علیه و رضوان الله علیه) مؤمناً رحلت کرده است آن حمایت بی دریغی که از وجود مبارک پیامبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) داشت آن اشعار فراوانی که مشحون به حق بودن نبوّت و رسالت است همه نشان می دهد که او مؤمناً رحلت کرده است هم روایات اهل بیت(علیهم السلام) دارد که او مؤمناً رحلت کرده است هم اشعاری که دلالت می کند بر حقانیّت قرآن, حقانیّت اسلام در کلمات ابوطالب فراوان است.

ص: ۲۱۱

۱- (۱۱) . سوره شوری, آیه ۵۲.

۲- (۱۲) . سوره هود, آیه ۴۹.

۳- (۱۳) . جامع البیان فی تفسیر القرآن, ج ۲۰, ص۵۹; الکشاف, ج۳, ص۴۲۲; التفسیر الکبیر, ج۲۵، ص۵.

حکیمانه بودن برخورداری از هدایت ویژه و رحمت خاص خدای سبحان

(إِنَّکَ لاَـ تَهْـدِی مَنْ أَحْبَبْتَ وَلکِنَّ اللّهَ یَهْـدِی مَن یَشَاءُ) این (یَهْـدِی مَن یَشَاءُ) همان هـدایت به معنای ایصال به مطلوب اسـت چون ذات اقـدس الهی دو رحمت دارد یکی رحمت عمومی است که (رَحْمَتِی وَسِـعَتْ کُلَّ شَـیْ ءٍ) یک رحمت خاصّه اسـت که (فَسَأَکْتُبُهَا لِلَّذِینَ یَتَّقُونَ) (۱) هدایت هم همین طور است یک هدایت عام است که (هُدیً لِلنَّاسِ) (۲) است (ذِکْری لِلْبَشر) (۳) است و مانند آن,یکی هدایت خاصّه است که به معنای ایصال به مطلوب است گرایش است می بینید بعضـی ها همین که نزدیـک اول وقت می شود بـا تلاش و کوشـش سـعی می کننـد خودشـان را به نماز اول وقت برساننـد بعضـی ها هم نماز می خواننـد حالا هر وقتی شـد, شد! این گرایش و علاقه یک چیز دیگر است به دست «مقلّبَ القلوب» است بعضـی ها در علم این طورند بعضی در اقتصاد این طورند بعضـی در تولید این طورند بعضـی در فنّاوری این طورند یک نعمت خاصّی یک موهبت مخصوصـی است ذات اقدس الهی عطا می کند و کارهای الهی هم بر اساس مشـیئت اوست و مشیئت او هم حکیمانه است این از اصول مُتقن امـامیه است که وجود مبـارک امـام سـجاد(سـلام الله علیه) در همـان صـحیفه سـجادیه دارد که «یـا مَن لا تبـدِّل حکمته الوسائل» (۴) ای خدایی که تمام کارهای تو حکیمانه است اگر کسـی بخواهد وسیله بیاورد توسّلی کند دعا و ناله کند که شـما کاری را بـدون حکمت انجام بدهیـد شدنی نیست «یا مَن لا تبدِّل حکمته الوسائل» با هیچ وسـیله ای نمی شود به خدا عرض کرد که شما این کار غیر حکیمانه را بکن.

۱- (۱۴) . سوره اعراف, آیه ۱۵۶.

۲- (۱۵) . سوره بقره, آیه ۱۸۵.

۳- (۱۶) . سوره مدثر, آیه ۳۱.

۴- (۱۷) . الصحیفه السجادیه, دعای ۱۳.

هیچ وسیله ای نمی تواند مسیر حکمت او را عوض کند اینجا هم فرمود: (یَهْدِی مَن یَشَاءُ) خب (یَهْدِی مَن یَشَاءُ) حکیمانه است دیگر, رحمت خاصّه اش هم همین است در سوره مبارکه «بقره» آیه ۱۰۵ فرمود: (وَاللّهُ یَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ یَشَاءُ) این کدام رحمت است آن رحمتی که (رَحْمَتِی وَسِعَتْ کُلَّ شَیْ ءٍ) آن را که به همه عطا کرده همه را دعوت کرده همه را عقل داده همه را فطرت داده همه را هدایت کرده اما اینکه فرمود: (وَاللّهُ یَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ یَشَاءُ) دید که این شخصی که ما به او نعمت دادیم قدر این نعمت را می داند هر اندازه که به او نعمت دادیم تلاش و کوشش می کند این نعمت را بجا مصرف کند خب (لَئِن شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ) [(۱)](#) دیگری با بی اعتنایی به نعمت ما برخورد می کند ما او را دیگر یک نعمت زایدی عطا نمی کنیم اینکه آنجا فرمود: (یَهْدِی مَن یَشَاءُ) در آیه ۱۰۵ سوره «بقره» فرمود: (وَاللّهُ یَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ یَشَاءُ), (مَنْ یَشَاءُ) حکیمانه است وقتی چند بار خدا دید این نعمت را این استعداد را این فروغ را این امکانات را به او داد ولی او هدر می دهد خب او را به حال خودش رها می کند اما اگر کسی از همین نعمت ها حداکثر بهره را ببرد (وَاللّهُ یَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ یَشَاءُ).

پاسخ خداوند به بهانه جویی امنیتی مشرکان حجاز

برهانی که آنها آوردند گفتند (إِن نَّتَّبِعِ الْهُدَى مَعَكَ نُتَخَطَّفْ مِنْ أَرْضِنَا) ذات اقدس الهی کاملاً پاسخ می دهد (أَوَ لَمْ نُمَكِّن لَّهُمْ حَرَماً آمِناً) امنیت برای اهل حرم است و این ظرف را و این مکان را اگر گفتند امنیت دارد به لحاظ اهل است فرمود اینجا سرزمین امن است همه قدّاره بندها بیرون مکه راهزنی می کنند این کعبه را همه احترام می کنند در مکه کسی راهزنی نمی کند آدم ربایی نمی کند مزاحم کسی نیست (أَوَ لَمْ نُمَكِّن لَّهُمْ حَرَماً آمِناً) پس اگر امنیت می خواهند در مکه هست.

ص: ۲۱۳

۱- (۱۸) . سوره ابراهیم, آیه ۷.

مراد از (کُلِّ) در آیه ۵۷

اگر اقتصاد می خواهند (یُجْبَی إِلَیْهِ ثَمَرَاتُ کُلِّ شَیْ ءٍ) این (کُلِّ) به معنی کثرت است نه عمومیت چون همه میوه های عالَم که آنجا نیست بسیاری از میوه های جهان در فصول گوناگون در مکه فراوان هست نعمت های دیگر آنجا فراوان هست با اینکه از خودش هیچ ندارد این معنی معجزه است.

عنایت الهی در تأمین امنیت مکه

در سوره مبارکه «عنکبوت» در بخش های پایانی یعنی آیه ۶۷ سوره مبارکه «عنکبوت» این است (أَوَ لَمْ یَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا حَرَماً آمِناً وَیُتَخَطَّفُ النَّاسُ مِنْ حَوْلِهِمْ أَفَبِالْبَاطِلِ یُؤْمِنُونَ وَبِنِعْمَهِ اللَّهِ یَکْفُرُونَ) مگر شما نمی بینید اینجا با اینکه بتکده است چون بالأخره بِنا, بنای خلیل خداست آن دو پیامبر بزرگوار(سلام الله علیهما) هنگام ساختن این کعبه با زمزمه (رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا) ساختند (وَإِذْ یَرْفَعُ إِبْرَاهِیمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَیْتِ وَإِسْمَاعِیلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا) (۱) تک تک این سنگ ها این گِل ها همه را که خواستند روی هم بگذارند با این زمزمه (رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا) این دو پیغمبر ساختند ولو چهارتا بت هم شما آنجا بردید ما به احترام این کعبه, این سرزمین را مهد اقتصاد سالم و امنیت کامل قرار دادیم شما ببینید همه جا ناامن است اینجا امن است با اینکه همه اینها مشرک اند چون این چنین است اگر کسی ـ خدای ناکرده ـ در همین مکه دست به ظلم بزنند (وَمَن یُرِدْ فِیهِ بِإِلْحَادٍ بِظُلْمٍ نُذِقْهُ مِنْ عَذَابٍ أَلِیمٍ) (۲) این آل سعود و امثال آل سعود باید از عاقبت خودشان بهراسند اگر کسی ـ خدای ناکرده ـ اینجا بخواهد جلوی امنیّت زائران را بگیرد فرمود اینجا ما به کسی مهلت نمی دهیم این خصوصیت مکه است متولیّان مکه هم باید مردان باتقوا باشند (إِنْ أَوْلِیاؤُهُ إِلَّا الْمُتَّقُونَ) (۳) پس این استدلال آنها که اگر ما ایمان بیاوریم آسیب می بینیم این درست نیست چرا؟ برای اینکه (أَوَ لَمْ نُمَکِّن لَهُمْ حَرَماً آمِناً).

۱- (۱۹) . سوره بقره, آیه ۱۲۷.

۲- (۲۰) . سوره حج, آیه ۲۵.

۳- (۲۱) . سوره انفال, آیه ۳۴.

پاسخ خداوند به بهانهجویی اقتصادی مشرکان حجاز

اقتصاد هم تأمین است که (یُجْبَی) جِبایه یعنی برچین کردن, جمع کردن, مجتبی هم یعنی کسی است که در بین افراد دیگر برچین شده نظیر مصطفاست (یُجْبَی إِلَیْهِ ثَمَرَاتُ کُلِّ شَیْ ءٍ) و این (رِزْقاً مِن لَدُنَّا) است تولید مردم نیست آنجا جای کشاورزی نیست جای دامداری نیست هیچ چیزی نیست (رِزْقاً مِن لَدُنَّا) است (وَلکِنَّ أَکْثَرَهُمْ لاَ یَعْلَمُونَ) پس اگر امنیّت باشد ما تأمین کردیم, اقتصاد باشد ما تأمین کردیم با اینکه این رذایل خمسه هست اگر این رذایل خمسه به فضایل خمسه تبدیل بشود چه خواهد شد!

پایان شوم تبهکاران

می ماند مطلب دیگر, شما برای اقتصاد و مسائل مالی, مشکل اعتقادی را تحمل کردید خیلی ها بودند که زندگی خوبی داشتند و بدعاقبت مُردند (وَکَمْ أَهْلَکْنَا مِن قَرْیَةٍ بَطِرَتْ مَعِیشَتَهَا) این منصوب به نزع خافض است اَشِر بودند بَطر بودند خودکامه بودند با داشتن همه نعمت ها با عیش و نوش گذراندند ولی چیزی گیرشان نیامده (بَطِرَتْ مَعِیشَتَهَا فَتِلْکَ مَساکِنُهُمْ لَمْ تُسْکَنْ مِنْ بَعْدِهِمْ إِلّا قَلیلاً) خانه هایی ساختند قصرهایی ساختند خودشان منقرض شدند چند صباحی هم بچه هایشان بودند کلاً ریشه کن شدند که در بعضی از آیات دارد (وَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِیثَ), (1) (وَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِیثَ) یعنی الآن نام اینها فقط در کتاب های تاریخ دفن شده یک مورّخ باید نبش قبر بکند این تاریخ ها را ببیند ورق بزند اسم اینها را از لابه لای کتاب تاریخ در بیاورد فرمود ما این را حدیث قرار دادیم, تاریخ قرار دادیم (وَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِیثَ) که می گویند روزی در این سرزمین پهلوی بود, روزی در این سرزمین قجر بود ما اینها را به این صورت در آوردیم (وَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِیثَ).

۱- (۲۲) . سوره مؤمنون, آیه ۴۴.

بقای عالمان الهی

اما «العلماء باقون ما بَقی الدهر» (۱) این بیان نورانی حضرت امیر(سلام الله علیه) که دارد «العلماء باقون ما بقی الدهر» از همان آیه گرفته شده که خدای سبحان از عالمان دین به عنوان (أُولُوا بَقِیَّهٍ) (۲) یاد می کنند این کلمه طیّبه «بقیّهالله» مخصوص وجود مبارک ولیّ عصر(سلام الله علیه) نیست البته آن اوجش مخصوص حضرت است عالمان دین که راهیان راه حضرت اند هم بقیّهالله اند فرمود عالمان دین (أُولُوا بَقِیَّهٍ) هستند می توانند بمانند خب آدم وقتی می تواند بماند چرا بپوسد؟! آن با علم است (یک) با عمل صالح است (دو) آدم می تواند سالیان متمادی بماند الآن شما می بینید روزانه در حوزه های علمیه قم و نجف و مشهد و جاهای دیگر حداقل ده هزار نفر می گویند قال الشهید(رحمه الله), قال العلامه(رحمه الله) این کم, کمال نیست روزی هزارها نفر بگویند شهید(رحمه الله) چنین فرمود, علامه(رحمه الله) چنین فرمود, فخری بالاتر از این بعد از ائمه هست؟! این برای علمای دین است اگر (أُولُوا بَقِیَّهٍ) عالمان دین اند و اگر «العلماء باقون ما بقی الدهر», به اینها هم فرمود شما خب به این سمت بروید چرا به سمتی می روید که (مَساکِنُهُم لَمْ تُسْکَنْ مِنْ بَعْدِهِمْ إِلّا قَلیلاً) چند صباحی خودشان بودند چند روزی هم بچه هایشان بودند چیزی هم از آنها فعلاً روی زمین نمانده (لَمْ تُسْکَنْ مِنْ بَعْدِهِمْ إِلّا قَلیلاً وَکُنّا نَحْنُ الْوَارِثِینَ).

سرّ نزول عذاب الهی

بعد هم می فرماید ما اگر اینها را خاک کردیم بی جهت نبود عقل دادیم, نقل دادیم, فطرت دادیم, موعظه کردیم, اثر نکرد بعد اینها را خاک کردیم (وَمَا کَانَ رَبُّکَ مُهْلِکَ الْقُرَی حَتَّی یَبْعَثَ فِی أُمِّهَا رَسُولاً یَتْلُوا عَلَیْهِمْ آیَاتِنَا) آیات الهی را تلاوت بکند با علم و برهان و (یُعَلِّمُهُمُ الْکِتَابَ وَالْحِکْمَهَ) (۳) باشد, (وَیُزَکِّیهِمْ) (۴) باشد حالا اگر کسی به سوء اختیار خودش نپذیرفت مسئول خودش, خودش خواهد بود اگر این حسنات را به سیّئه تبدیل کرد دیگر گرفتار عذاب الهی می شود.

۱- (۲۳) . نهج البلاغه, حکمت ۱۴۷.

۲- (۲۴) . سوره هود، آیه ۱۱۶.

۳- (۲۵) . سوره بقره, آیه ۱۲۹; سوره آل عمران, آیه ۱۶۴; سوره جمعه, آیه ۲.

۴- (۲۶) . سوره بقره, آیه ۱۲۹; سوره آل عمران, آیه ۱۶۴; سوره جمعه, آیه ۲.

اهمیت روز عرفه

فردا که عرفه است چون الآن دیگر روزها کوتاه است و شب ها بلند آن کسی که قدرت بدنی دارد _ ان شاءالله _ این روزه فردا را فراموش نکند چون زمستان که روزها کوتاه است در روایات ما هست که «ربیع المؤمن» است یعنی روز برای روزه گرفتن و شب برای شب زنده داری (۱) این دعای پربرکت عرفه را امشب _ ان شاءالله _ مطالعه می فرمایید اگر شد فردا صبح مباحثه کنید بعدازظهر هم این را _ ان شاءالله _ کاملاً تلاوت بفرمایید و قرائت بفرمایید چون بیش از هر چیزی ما نیازمند به دعاییم اگر فعلاً ـ در کشور از نظر اقتصاد مشکلی داریم امنیت ما به لطف الهی تأمین است سعی بکنیم هم _ ان شاءالله _ اقتصادمان صد درصد سالم بشود هم امنیتمان سالم بشود این کشور ولیّ عصر که با این خون های طیّب و طاهر تأمین شده است _ ان شاءالله _ آسیب نبیند.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

۱- (۲۷) . الامالی (شیخ صدوق), ص۲۳۷.

آیات ۵۶ تا ۶۲ سوره قصص ۹۱/۰۸/۰۶

.Your browser does not support the audio tag

(إِنَّکَ لاَ تَهْدِی مَنْ أَحْبَبْتَ وَلکِنَّ اللَّهَ یَهْدِی مَن یَشَاءُ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِینَ (۵۶) وَقَالُوا إِن نَتَّبِعِ الْهُدَی مَعَکَ نُتَخَطَّفْ مِنْ أَرْضِنَا أَوَ لَمْ نُمَکِّن لَهُمْ حَرَماً آمِناً یُجْبَی إِلَیْهِ ثَمَرَاتُ کُلِّ شَیْ ءٍ رِزْقاً مِن لَدُنَّا وَلکِنَّ أَکْثَرَهُمْ لاَ یَعْلَمُونَ (۵۷) وَکَمْ أَهْلَکْنَا مِن قَرْیَةٍ بَطِرَتْ مَعِیشَتَهَا فَتِلْکَ مَساکِنُهُمْ لَمْ تُسْکَنْ مِنْ بَعْدِهِمْ إِلّا قَلِیلاً وَکُنّا نَحْنُ الْوَارِثِینَ (۵۸) وَمَا کَانَ رَبُّکَ مُهْلِکَ الْقُرَی حَتَّی یَبْعَثَ فِی أُمِّهَا رَسُولاً یَتْلُوا عَلَیْهِمْ آیَاتِنَا وَمَا کُنَّا مُهْلِکِی الْقُرَی إِلَّا وَأَهْلُهَا ظَالِمُونَ (۵۹) وَمَا أُوتِیتُم مِن شَیْ ءٍ فَمَتَاعُ الْحَیَاةِ الدُّنْیَا وَزِینَتُهَا وَمَا عِندَ اللَّهِ خَیْرٌ وَأَبْقَی أَفَلاَ تَعْقِلُونَ (۶۰) أَفَمَن وَعَدْنَاهُ وَعْداً حَسَناً فَهُوَ لاَقِیهِ کَمَن مَتَّعْنَاهُ مَتَاعَ الْحَیَاةِ الدُّنْیَا ثُمَّ هُوَ یَوْمَ الْقِیَامَةِ مِنَ الْمُحْضَرِینَ (۶۱) وَیَوْمَ یُنَادِیهِمْ فَیَقُولُ أَیْنَ شُرَکَائِیَ الَّذِینَ کُنتُمْ تَزْعُمُونَ (۶۲))

ص: ۲۱۷

بیان الهی در پاسخ به علاقه شدید پیامبر به هدایت قوم خویش

بعد از بیان آن مقاطع گوناگون جریان موسای کلیم(سلام الله علیه) به اصل مطلبی که سوره مبارکه «قصص» درباره آن است پرداخت و آن عناصر محوری اصول دین است توحید, وحی و نبوّت و مانند آن. وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) خیلی علاقه مند بود که قوم او ایمان بیاورند یک امر مطلوب و مرغوبی است که انسان علاقه مند است همشهریان او و قبیله او, هم ملّیت او موفق و مؤیّد باشند یک نعمت خوبی است. فرمود شما آن کسانی را که دوست دارید نمی توانید هدایت کنید هدایت تشریعی به معنای ارائه طریق که برای همگان هست این قرآن (هُدیً لِلنَّاسِ) (۱) است (ذِکْرَی لِلْبَشَرِ) (۲) است, تو هم رحمةٌ للعالمین هستی (۳) همه این آیات اشاره شده ناظر به این است که قرآن برای هدایت همه مردم آمده و وجود مبارک حضرت هم همین کارها را می کرد تبلیغ می کرد با فعلش با قولش مردم را هدایت می کرد اما آن گرایشی که شما دارید که بتوانید در قلب اینها نورانیّتی ایجاد کنید که اینها این دین را بپذیرند آن کار شما نیست. در سوره مبارکه «شوری» این چنین فرمود: (وَإِنَّکَ لَتَهْدِی إِلَی صِرَاطٍ مُّسْتَقِیمٍ) تو کارت هدایت کردن است راهنمایی کردن است و این کار را هم می کنی پس هدایت به معنای ارائه طریق از راه تعلیم کتاب و حکمت این هم وظیفه حضرت است هم برنامه رسمی او, خدای سبحان وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) را به عنوان اینکه تالی کتاب خداست به عنوان اینکه معلّم حکمت است به عنوان اینکه معلّم کتاب است معرفی کرد بالصراحه هم در آیه ۵۲ سوره «شوری» فرمود _ با جمله اسمیه با تأکید «إنّ» _ (وَإِنَّکَ لَتَهْدِی إِلَی صِرَاطٍ مُّسْتَقِیمٍ) اما تو بخواهی کسی که قلبش مُرده است قلبش را زنده کنی قلب تاریک را نورانی کنی آن یک فیض خاص می خواهد آن دیگر به عنایت الهی است آن نه مأموریت شماست و نه مقدور شما, آری, اگر ذات اقدس الهی اراده بفرماید شما وسیله خیر باشید آن را می توانید انجام بدهید آیه ۱۲۲ سوره مبارکه «انعام» ناظر به این بخش است فرمود: (أَوَمَن کَانَ مَیْتاً فَأَحْیَیْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُوراً یَمْشِی بِهِ فِی النَّاسِ کَمَن مَثَلُهُ فِی الظُّلُمَاتِ لَیْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا).

ص: ۲۱۸

۱- (۱) . سوره بقره, آیه ۱۸۵.

۲- (۲) . سوره مدثر, آیه ۳۱.

۳- (۳) . ر.ك: سوره انبیاء, آیه ۱۰۷.

برخی ها حیات گیاهی دارند که فقط تغذیه می کنند بالنده اند و جامه خوب می پوشند اینها نامیِ بالفعل اند و حیوانِ بالقوّه به فکر عواطف و پـدر و مادر و قبیله و مسائل خانوادگی و اینها غالباً نیسـتند اینها نامیِ بالفعل اند, حیوان بالقوّه مقداری که رشـد کردند مسائل عاطفی و همسـرداری و فرزندداری و اینها پیدا شد همین کاری که حیوان ها هم دارند این حیوان بالفعل است و انسان بالقوّه اگر در همین حـد مانـد که این حیوان می میرد اگر از این حد بالاتر آمد آن انسان بالفعل است و مَلک بالقوّه اگر از این مرحله هم بار دیگر مقرّب شـد و پرّان شـد و رفت این هم مَلک بالفعل است و هم حامل عرش و الآن دیگر آنجا قوّه ای در کار نیست فرمود عـدّه ای مُرده انـد ما به اینها حیات می دهیم عـدّه ای بعـد از حیات در ظلمت انـد ما به اینها نور می دهیم اینها روشن می شوند (جَعَلْنَا لَهُ نُوراً یَمْشِی بِهِ فِی النَّاسِ) مؤمن می شوند این کارِ خداست اگر ذات اقدس الهی اراده اش تعلّق گرفت که شـما مجرای این فیض باشـید بله این کـار به وسـیله شـما انجـام می شود به اذن الله بنـابراین این هـدایتی که در قلب نورانیّتی پیـدا بشود گرایشـی پیـدا بشود تلاش و کوشـش بکننـد یـک حیات نورانی حیات قلبی پیـدا بشود این در اختیار ذات اقـدس الهی است (أَوَمَن کَانَ مَیْتاً فَأَحْیَیْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُوراً یَمْشِی بِهِ فِی النَّاسِ کَمَن مَثَلُهُ فِی الظُّلُمَاتِ لَیسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا کَذلِکَ زُیِّنَ لِلْکَافِرِینَ مَاکَانُوا یَعْمَلُونَ) ایـن برای (إِنَّکَ لاَ تَهْدِی مَنْ أَحْبَبْتَ وَلکِنَّ اللَّهَ یَهْدِی مَن یَشَاءُ) است برای اینکه او (أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِینَ) است فضل الهی هم مطابق با حکمت است اگر بداند کسی از این فضل بهره می برد آن کار را خواهد کرد اما اگر بداند این هدر دادن یک فضل زاید است به او عطا نمی کند.

بهانه های علمی و عملی کفار و مشرکان

مطلب بعدی آن است که مشرکین, کفار, منحرفین اینها یک راه های علمی داشتند یک راه های عملی, آن راه های علمی شان این بود که معیار حق و باطل, معیار معرفت شناسی ما در قبول و نکول, فعل و ترک نیاکان ماست اگر چیزی را آنها گفتند ما می پذیریم (إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَى أُمَّةٍ) (۱) اگر مکتبی را آنها نپذیرفتند ما هم رد می کنیم می گوییم (مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ) (۲) پس تصدیق و تکذیب ما, قبول و نکول ما به فعل و ترک نیاکان ماست این از نظر بحث های علمی که داشتند و این راه هم البته ابطال شد اما راه های عملی می گویند حرفی نداریم شما دعوت صحیح دارید و مثلاً توحید حق است و شرک باطل است و اینها ولی ما اگر مسلمان بشویم مؤمن بشویم موحّد بشویم اینجا جای اختطاف و آدم ربایی است ما امنیت نداریم مشکل مالی داریم مشکل جانی داریم امنیّت نداریم در امان نیستیم در اقتصاد سالم نیستیم اینها بهانه های اینها بود. در بخش های علمی آن شبهات را قرآن قبلاً گفت و رد کرد در بخش های عملی پنج, شش جواب به این شبهه عملی می دهد می فرماید اینجا امنیت تأمین است اقتصاد هم تأمین است (فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هذَا الْبَيْتِ ۝ الَّذِي أَطْعَمَهُم مِن جُوعٍ وَآمَنَهُم مِنْ خَوْفٍ) (۳) هم اقتصاد مردم مکّه تأمین است هم امنیّت اینها، در زمان جاهلیّت همه جا ناامن بود اختطاف و آدم ربایی بود جنگ و خونریزی و راهزنی بود مکه به احترام کعبه امن بود پس شما در مکه مشکلی ندارید اگر مشکلتان از نظر امنیت است اینجا پنج, شش جواب در کنار هم آمده. فرمود: (قَالُوا إِن نَتَّبِعِ الْهُدَى مَعَكَ نُتَخَطَّفْ مِنْ أَرْضِنَا) ما را از سرزمینمان بیرون می کنند تبعید می کنند و مهاجرتمان ضروری است یا آدم ربایی ضروری است چندین پاسخ می دهد یک: (أَوَ لَمْ نُمَكِّن لَهُمْ حَرَماً آمِناً) اینجا امن است محلّ امن است حیوانات در امنیّت اند چه رسد به شماها اینجا کسی رهزنی ندارد آدم کشی ندارد از نظر مسائل اقتصادی هم همان طوری که در سوره «قریش» فرمود: (أَطْعَمَهُم مِن جُوعٍ) اینجا هم می فرماید: (يُجْبَى إِلَيْهِ ثَمَرَاتُ كُلِّ شَيْءٍ), (كُلِّ شَيْءٍ) به معنای عموم نیست به معنای کثرت است در سوره مبارکه «نمل» گذشت که وقتی آن ملکه سبا را خواستند معرفی کنند فرمودند: (أُوتِيَتْ مِن كُلِّ شَيْءٍ) (۴) نه اینکه او همه چیز را داراست این (كُلِّ) ناظر به کثرت است نه ناظر به تعمیم، ناظر به عمومیّت نیست نظیر «کلّ نار حارّه» بلکه ناظر به کثرت است یعنی او اشیای فراوانی دارد اینجا هم ناظر به کثرت است ناظر به عموم نیست (كُلِّ) در اینجا معنی کثرت را به همراه دارد (يُجْبَى إِلَيْهِ ثَمَرَاتُ كُلِّ شَيْءٍ) اکثر میوه ها, اکثر بهره ها و نتایج در مکه هست, این (رِزْقاً مِن لَدُنَّا) اینها نمی فهمند از کجا سرزمینی که نه تنها دایر نیست, بایر نیست, موات نیست, لم یُزرع نیست, (غَيْرِ ذِي زَرْعٍ) است که قسم پنجم است [این همه برکت در آن هست] (غَيْرِ ذِي زَرْعٍ) به آن زمین موات نمی گویند چون موات قابل احیاست «مَن احیی ارضا میته فهی له», «لَم یزرع» هم عدم مَلکه است یعنی شأنیت کِشت و زرع دارد ولی کسی نیست کشت و زرع بکند, (غَيْرِ ذِي زَرْعٍ) نه یعنی موات, نه یعنی «لم یزرع» یعنی شما نمی توانی احیا کنی برای اینکه نه آب دارد نه خاک یک مُشت سنگلاخ بیش نیست وجود مبارک ابراهیم عرض کرد (رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنتُ مِن ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ) (۵) خب چه کسی باید اینجا را آباد بکند آنها که از نزدیک رفتند می دانند اولاً خود کعبه در تَه درّه است یعنی بالای کوه های مکه اگر کسی برود می بیند این از هر طرف این شیارها می آید تَه درّه مکه است از این پایین تر دیگر نیست وادی یعنی درّه, تَه این وادی است که چندین بار سیل هم آمده کعبه را ویران کرده این وادی هست (غَيْرِ ذِي زَرْعٍ) هم است یک مشت سنگلاخ جا برای کشاورزی نیست فرمود خیلی ها نمی دانند که چطوری در تمام مدّت سال نعمت اینجا فراوان است این را خیلی ها نمی دانند اینجا (لَا يَعْلَمُونَ) است نه «لا یعقلون» (وَلكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ) بعد می فرماید برهان دیگر خب شما برای دنیا می گویید, خیلی ها بودند که وضع مالی شان خوب بود همه این خانه

ها و بساط هایی که داشتند ویران شده بخش ضعیفی از این خانه ها مانده فرمود: (وَکَمْ أَهْلَکْنَا مِن قَرْیَهٍ بَطِرَتْ مَعِیشَتَهَا) این منصوب به نزع خافض است یعنی «بطرت فی معیشتها» خودکام و عیّاش را می گویند «بَطِر» (فَتِلْکَ مَساکِنُهُمْ لَمْ تُسْکَنْ مِنْ بَعْدِهِمْ إِلّا قَلیلًا) این (إِلّا قَلیلًا) یعنی قسمت مهمّ این روستا یا این شهر یا این منطقه ویران شده بخش ضعیفی از آن خانه ها مانده برخی ها می گویند (لَمْ تُسْکَنْ مِنْ بَعْدِهِمْ إِلّا قَلیلًا) به لحاظ ساکن است نه به لحاظ مسکن یعنی کسی اینجا به طور رسمی سکونت نمی کند مگر عابرین و مسافرینی که اینجا را به عنوان کاروانسرا انتخاب بکنند شبی در اینجا بیتوته بکنند (۶) ولی ظاهرش همان است که قسمت مهمّ این بناها ویران شده مختصری از آثار خرابه مانده (وَکُنّا نَحْنُ الْوَارِثِینَ) ما ارث بردیم این (کُنّا نَحْنُ الْوَارِثِینَ) برای آن است که مالک حقیقی خدا بود قبلًا, مالک حقیقی خداست بعداً, مالک حقیقی خداست فعلًا, چون این مِلک اعتباری آمده این پرده ای شده نمی گذارد ما آن مالک حقیقی را ببینیم می فرماید این مِلک اعتباری که به وسیله هلاکتِ ساکنان رخت بربست آن وارث بودن ما روشن شد وگرنه در تمام این سه مقطع مالک حقیقی ما بودیم.

۱- (۴) . سوره زخرف, آیات ۲۲ و ۲۳.

۲- (۵) . سوره مؤمنون, آیه ۲۴; سوره قصص, آیه ۳۶.

۳- (۶) . سوره قریش, آیات ۳ و ۴.

۴- (۷) . سوره نمل, آیه ۲۳.

۵- (۸) . سوره ابراهیم, آیه ۳۷.

۶- (۹) . ر.ک: الکشاف, ج۳, ص۴۲۳.

فرمود: (وَمَا كَانَ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرَى حَتَّى يَبْعَثَ فِي أُمِّهَا رَسُولاً) این (مَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولاً) (۱) و آنچه در بخش پایانی سوره مبارکه «طه» آمده؛ (۲) چه آیه سوره «اسراء» چه آیه سوره «طه» چه این آیه، همین معنای مشترک را می رساند لذا می بینید محقّقین از اصول می گویند (مَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ) دلیل برائت نقلی نیست این درصدد این است که اگر خدا بخواهد ملّتی را عذاب بکند بعد از اتمام حجّت است این کاری به مسئله کلامی دارد نه مسئله اصولی اینجا هم می فرماید: (وَمَا كَانَ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرَى) هرگز خدای سبحان اهل قریه ای را, شهر و روستایی را به هلاکت محکوم نمی کند مگر اینکه در آن هسته مرکزی آن منطقه به اصطلاح پایتخت یا تعبیر دیگر, در آن اُمّ القرا راهنمایی را مبعوث بکند که حرفش از آنجا به همه مردم آن منطقه برسد (وَمَا كَانَ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرَى حَتَّى يَبْعَثَ فِي أُمِّهَا) یعنی امّ آن قری (رَسُولاً) که این رسول این کار را می کند (يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا) خب این (يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا) همان هدایت است اگر تلاوت باشد گاهی تلاوت در مقابل تعلیم و تزکیه است آنجا چون تفصیل, قاطع شرکت است جداگانه ذکر می فرماید: (يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ) (۳) اما وقتی تقابلی نباشد تفصیلی نباشد که قاطع شرکت است منظور از (يَتْلُوا) هم تلاوت است هم تعلیم کتاب است هم تعلیم حکمت است هم تزکیه, لذا اگر در اینجا فرمود: (إِنَّكَ لاَ تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ) یعنی آ ن هدایت تکوینی, آن ایصال به مطلوب و مانند آن مقدور تو نیست اینجا هم فرمود در تمام قُرا ما بالأخره در آن هسته مرکزی کسی را می فرستیم که آیات ما را تلاوت کند تفسیر کند تعلیم بدهد کتاب و حکمت را و مانند آن, بعد تکرار فرمود: (وَمَا كُنَّا مُهْلِكِي الْقُرَى إِلَّا وَأَهْلُهَا ظَالِمُونَ) در اثر ظلم اعتقادی, ظلم عملی ما اینها را به هلاکت محکوم کردیم اینها یکی پس از دیگری جواب همین بهانه گیرهاست که بالأخره این خطر هست شما را خدا هلاک می کند آنجا تبشیر است اینجا انذار, در کنار این انذارها تبشیر هم ذکر می کند جواب دیگر: می فرماید اینکه شما الآن می گویید دین حق است ولی ما اگر بپذیریم آسیب می بینیم معنایش این است که ما دینی که حق است را رها کردیم برای دنیا, خلاصه حرفتان این است؛ فرمود: (وَمَا أُوتِيتُم مِن شَيْءٍ فَمَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا) پس اگر یک وقت حرف علمی داشته باشید که معیار حق و باطل, حرف نیاکان است آن را در جای دیگر نقل کرد و ابطال فرمود اگر حرف عملی داشته باشید شما هیچ بهانه ای ندارید اینجا سرزمین امن است مهد امن است اقتصاد تأمین, امنیت تأمین و اگر این حرف را دیگران بگویند باید بدانند که چیزی که از بین رفتنی است در اثر اطاعت نکردن فرمان ذات اقدس الهی, به هلاکت گرفتار می شود (خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ) (۴) و می دانید خلاصه حرفتان چیست, خلاصه حرفتان این است که دین را ما فهمیدیم حق است عالماً عامداً آن را قبول نمی کنیم برای اینکه دنیای ما در خطر است خلاصه حرفتان این است, بر اساس این خلاصه, چند جواب داده شد یکی از جواب ها همین آیه شصت است (وَمَا أُوتِيتُم مِن شَيْءٍ فَمَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَزِينَتُهَا) اینها زینت شما نیست اگر کسی زمینی پیدا کرده باغ و راغی درست کرده و ساختمانی درست کرده آن زمین را مزیّن کرده نه خود را, زینهالأرض است نه زینهالانسان زینت انسان را در سوره مبارکه «حجرات» مشخص کرد که فرمود خدای سبحان (حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ) (۵) زینت انسان عقل است و فطرت است و ایمان است و عدل آن زمین و راغ و باغ زینهالأرض است نه زینهالإنسان اگر آنچه خارج از جان انسان است زینت دنیاست نه زینت انسان (فَمَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَزِينَتُهَا) آنچه در درون انسان هست آن می شود زینهالانسان شما آنچه عندالحیاه الدنیاست را مقدّم داشتید بر آنچه عند الله سبحانه و تعالی است (أَفَلاَ تَعْقِلُونَ) خب یک آدم عاقل که این کار را نمی کند آنجا که فرمود مکه که جای امن است و امنیت است و رزق فراوان یک مسئله علمی است که کسی باید بررسی کند که چطور همه جا ناامن است اینجا امن کم کم پی می برد که به برکت کعبه است و امثال ذلک لذا آنجا فرمود: (أَكْثَرَهُمْ لاَ يَعْلَمُونَ) اینجا که خطاب رو در رو با آنهاست اینها می گویند ما فهمیدیم دین حق است ولی اگر بپذیریم دنیای ما در خطر است می فرماید شما عاقل نیستید برای

اینکه العقل «ما عُبد به الرحمن و اکتسب به الجنان» (۶) شما آمدید زینت حیات دنیا را بر زینت انسان مقدّم داشتید خب این عقل نیست.

۱- (۱۰) . سوره اسراء, آیه ۱۵.

۲- (۱۱) . سوره طه, آیه ۱۳۴.

۳- (۱۲) . سوره آل عمران, آیه ۱۶۴; سوره جمعه, آیه ۲.

۴- (۱۳) . سوره حج, آیه ۱۱.

۵- (۱۴) . سوره حجرات, آیه ۷.

۶- (۱۵) . الکافی, ج۱, ص۱۱.

پرسش:...

پاسخ: این مشکلات که برای همه است در همه شرایط، این فشارها این طور نیست که برای دیگران نباشد آن که ما را آفرید یعنی ذات اقدس الهی سوگند یاد کرد فرمود شرق بروی غرب بروی انسان در فشار است (لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ فِی كَبَدٍ) (۱) کَبد یعنی رنج, مُکابده یعنی رنج لام, لام قسم است خب اگر کسی که ما را آفرید قسم خورد که من این را در رنج دارم اداره می کنم خب هر جا برویم همین رنج است این طور نیست که حالا اگر کسی غرب رفت یا شرق رفت رنج نباشد آ نها رنجشان یا مثل ماست یا بیشتر از ما منتها رنج ها فرق می کند این زد و خوردها این دعواها این همه جا هست این طور نیست که حالا اگر کسی کافر بود در امنیّت است او یک رنج بیشتری دارد اینجا جای آسایش نیست اینجا جای آزمون است خب انسان در کلاس آزمون با دلهره نشسته است منتها آزمون هشتاد سال یا صد سال این لام, لام قسم است آن که ما را آفرید فرمود قسم یاد می کنم که انسان روی آسایش را نمی بیند آسایش جای دیگر است اینجا جای امتحان است آدم هشتاد سال در کلاس امتحان همه اش نشسته, همه اش اضطراب منتها حالا ـ ما غافلیم چون غافلیم خیال نمی کنیم این امتحان است بعد یک وقت بیدار می شویم می بینیم که تمام فضا را درد گرفته این زن نامحرم را خدا فرستاده دارد ما را امتحان می کند از یک طرف به حاجی و معتمر می گوید وقتی که احرام بستی صید حرام است از طرفی که به این آهوهایی که بالا دارند می چرند می گویند قدری پایین تر بیا در تیررس قرار بگیر در دسترس قرار بگیر ببنیم اینها چه می کنند (لَيَبْلُوَنَّكُمُ اللّهُ بِشَيْ ءٍ مِنَ الصَّيْدِ تَنَالُهُ أَيْدِيكُمْ وَرِمَاحُكُمْ) (۲) از آن طرف می گوید (قُل لِّلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ) (۳) از یک طرف بدحجابی یا بی حجابی را از کنار چشم عبور می دهد از یک طرف می گوید (أَكَّالُونَ لِلسُّحْتِ) (۴) رومیزی, زیرمیزی, حرام بیّن الهی است از آن طرف یک راشی را به سراغ آدم می فرستد. هیچ به نحو سالبه کلیه هیچ لحظه ای نیست در طیّ این هشتاد سال که ما در کلاس امتحان نباشیم منتها آنها که غافل اند خب ورق سفید می دهند فرمود من انسان را با درد خلق کردم برای اینکه کار ابد با او داریم این یک موجود ابدی است یک میلیارد سال و دو میلیارد سال و هزار میلیارد سال نیست ابد را او باید بسازد بنابراین این مقدار فشار همه جا هست آن مقداری که آ نها می خواستند راه باز بود ممکن بود ایمان بیاورند و تقیّه کنند خب تقیّه را فرمود شما قبول داشته باشید وقتی قدرت شد اظهار کنید اینها حاضر نبودند اگر واقعاً کسی بخواهد اظهار کند در زحمت است خب دین فرموده اظهار نکن اگر بین خود و خدای خود, خدا را قبول کردی و در منزلت نماز خواندی کسی هم نفهمید هم دنیایت تأمین است هم آخرت اما بهانه آنها این است که (نُتَخَطَّفْ مِنْ أَرْضِنَا) فرمود اولاً شما چیزی را عالِم نیستید دوم اینکه نسبت به چیزی عاقل نیستید, عالِم نیستید برای اینکه نمی دانید که همه جا ناامن است مگر مکه به برکت بیت ما این کار را کردیم (لكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لاَ يَعْلَمُونَ) عاقل نیستید برای اینکه دنیا را بر آخرت ترجیح دادید (وَمَا أُوتِيتُم مِن شَيْ ءٍ فَمَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَزِينَتُهَا وَمَا عِندَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَى أَفَلاَ تَعْقِلُونَ) تازه برای در راه است یعنی اگر کسی اهل راه است می خواهد بهشت برود این آیه برای بهشتی هاست نه برای جنّت اللقائی ها آنجا که برای جنّت اللقاست نمی فرماید (وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَى) (۵) یا (وَمَا عِندَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَى) می فرماید: (وَاللَّهُ خَيْرٌ وَأَبْقَى) (۶) برای ماها که گرفتار زاد و توشه هستیم آدمی که در راه است رهتوشه می خواهد وقتی به مقصد رسید مقصود می خواهد نه زادراه آن آیه دیگر به ماها نمی گوید (وَاللَّهُ خَيْرٌ وَأَبْقَى) آن برای اوحدی از مؤمنان است فرمود شما در این [بهره] حداقلی هستید این حداقلی باید بفهمد عاقل باشد که (مَا عِندَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَى) چرا این عقل است برای اینکه آن چند روز زرق و برق است بعد سوخت و سوز شما چند روز یک مختصر رنج است بعد نیاز و ناز خب خیلی فرق دارد دیگر این چنین نیست که اینها که اینجا راحت اند بعد مُحضر نباشند ما اینها را کشان کشان

دعوت می کنیم برای عذاب این اولاً ـ زینت حیات دنیاست (یک) زودگذر هم است (دو) ملحوق به احضار است (سه) شما خیر و ابقا را دارید (یک) بعد دیگر ملحوق به احضار نیست (دو) لقاء الله را هم دارید (سه) خب آدم آن اوّلی را بر دومی ترجیح بدهد بی عقلی است دیگر, این می شود تحلیل قرآنی فرمود: (وَمَا أُوتِیتُم مِن شَیْ ءٍ فَمَتَاعُ الْحَیَاهِ الدُّنْیَا وَزِینَتُهَا) در طرف مقابل (وَمَا عِندَ اللَّهِ خَیْرٌ وَأَبْقَی) نه (وَاللَّهُ خَیْرٌ وَأَبْقَی) آن برای اوحدی است برای ماها نیست (أَفَلَا تَعْقِلُونَ) در بحث های قبلی که فرمود: (یُؤْتَوْنَ أَجْرَهُم مَرَّتَیْنِ) آیه ۵۴ این ناظر به آن است که اینها که قبلاً یهودی بودند ده ها کار داشتند ده ها اجر دارند وقتی مسلمان شدند ده ها کار دارند ده ها اجر دارند این دو نوع است این (مَرَّتَیْنِ) به معنی مرّتین است نه به معنی بیش از دو بار آنجا ده ها کار خیر کردند همه آ نها زیرمجموعه یهودیّت راستین اجر دارد اینجا ده ها کار خیر کردند صبر علی الطاعه, صبر عن المعصیه, صبر علی المصیبه, صدها و ده ها کار خیر کردند اینجا هم اجر دارند این برای آن (مَرَّتَیْنِ) اما اینجا فرمود شما بررسی کنید آن سه تا را با این سه تا آن زینت حیات دنیاست زودگذر است بعدش هم عذاب این (مَا عِندَ اللَّهِ) است دیرپاست بعدش هم لقاء الله خب بی عقلی است که انسان آن سه تا را بر این سه تا مقدم بدارد لذا فرمود: (أَفَمَن وَعَدْنَاهُ وَعْداً حَسَناً فَهُوَ لاَقِیهِ کَمَن مَتَّعْنَاهُ مَتَاعَ الْحَیَاهِ الدُّنْیَا ثُمَّ هُوَ یَوْمَ الْقِیَامَهِ مِنَ الْمُحْضَرِینَ) سخن در این نیست که متاع دنیا بهتر است یا متاع آخرت متاع دنیا زودگذر است ملحوق به احضار است احضار در فرهنگ قرآن برای کسانی است که کشان کشان می برند در جهنم، مؤمنین را نمی گویند احضار کردیم این جلب برای تبهکاران است فرمود آخرتش این است اما کسی که مؤمن باشد وعده دارد وعده حَسن دارد در سوره مبارکه «یونس» فرمود وَعد خدا حق است؛ آیه ۵۵ سوره مبارکه «یونس» این است که (أَلاَ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ) آگاه باشد این ثابت است دیگر تغییرناپذیر است (أَلاَ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلکِنَّ أَکْثَرَهُمْ لاَ یَعْلَمُونَ) اینجا فرمود: (أَفَلاَ یَعْقِلُونَ) برای اینکه ترجیح مرجوح بر راجح است (ثُمَّ هُوَ یَوْمَ الْقِیَامَهِ مِنَ الْمُحْضَرِینَ).

۱- (۱۶) . سوره بلد, آیه ۴.

۲- (۱۷) . سوره مائده, آیه ۹۴.

۳- (۱۸) . سوره نور, آیه ۳۰.

۴- (۱۹) . سوره مائده, آیه ۴۲.

۵- (۲۰) . سوره اعلی, آیه ۱۷.

۶- (۲۱) . سوره طه, آیه ۷۳.

«و الحمد للّه ربّ العالمين»

آیات ۶۲ تا ۶۷ سوره قصص ۹۱/۰۸/۰۷

.Your browser does not support the audio tag

(وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَائِيَ الَّذِينَ كُنتُمْ تَزْعُمُونَ (۶۲) قَالَ الَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ رَبَّنَا هَؤُلَاءِ الَّذِينَ أَغْوَيْنَا أَغْوَيْنَاهُمْ كَمَا غَوَيْنَا تَبَرَّأْنَا إِلَيْكَ مَا كَانُوا إِيَّانَا يَعْبُدُونَ (۶۳) وَقِيلَ ادْعُوا شُرَكَاءَكُمْ فَدَعَوْهُمْ فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُمْ وَرَأَوُا الْعَذَابَ لَوْ أَنَّهُمْ كَانُوا يَهْتَدُونَ (۶۴) وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ مَاذَا أَجَبْتُمُ الْمُرْسَلِينَ (۶۵) فَعَمِيَتْ عَلَيْهِمُ الْأَنبَاءُ يَوْمَئِذٍ فَهُمْ لَا يَتَسَاءَلُونَ (۶۶) فَأَمَّا مَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحاً فَعَسَى أَن يَكُونَ مِنَ الْمُفْلِحِينَ (۶۷))

همراهی دو آسانی، با هر دشواری

نکاتی که مربوط به بحث های قبل بود یکی جریان یُسر بعد العسر است. در بحث های قبل اشاره شد که هر دشواری در عالَم باشد آسانی در کنار اوست (اولاً) دو برابر آن است (ثانیاً) از او جدا نیست بلکه با اوست (ثالثاً) چنین کاری باعث این خواهد بود که حجّت الهی بالغ است یعنی در هر امتحانی که انسان با سختی روبه روست بیان قرآن کریم این است که اگر یک امتحان سختی برای بشر پیش بیاید آسانی در کنار آن سختی هست (یک) دو برابر آن است (دو) با اوست جدا نیست بیگانه نیست (سه).

این حرف قبلی بود که از قرآن کریم برمی آید از کجای قرآن برمی آید از اینکه فرمود: (فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْراً إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْراً) [(۱)](#) این کلمه «عُسر» تکرار شده «یُسر» هم تکرار شده منتها عُسر با الف و لام تکرار شده یُسر بی الف و لام تکرار شده آن عُسری که با الف و لام تکرار شده دومی عین اوّلی است معرفه است این یُسری که بی الف و لام است نکره است دومی غیر از اوّلی است (فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْراً) یعنی با هر دشواری یک آسانی است (این یک) (إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ) این عُسر دومی همان عسر اوّلی است (يُسْراً) این یُسر دیگر است این مطلب اول.

ص: ۲۲۳

۱- (۱) . سوره انشراح, آیات ۵ و ۶.

مطلب دوم این است که اگر یک دشواری هست دو آسانی هست. مطلب سوم این است این آسانی با دشواری است نه بعد از دشواری است نفرمود «إنّ بعد العُسر یسراً» فرمود: (إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْراً).

ظهور آسانی پس از دشواری

می مانَد آیه سوره «طلاق» در آیه سوره «طلاق» یعنی آیه هفت آنجا این چنین فرمود: (وَمَن قُدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ فَلْيُنفِقْ مِمَّا آتَاهُ اللَّهُ لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْساً إِلَّا مَا آتَاهَا سَيَجْعَلُ اللَّهُ بَعْدَ عُسْرٍ يُسْراً) این برای مقام ظهور است جعلِ اظهاری است یعنی این یُسر در کنار عُسر است منتها تا خودش را نشان بدهد یا تا شما آن را ببینید ممکن است زمان ببرد ولی آنجا وجود دارد جعلِ ظهوری و جعلِ اظهاری اش بعد از عُسر است وگرنه اگر کسی درون بین باشد می بیند که در کنار هر دشواری دو آسانی آنجا هستند

روایات را حتماً بایـد مراجعه کرد گرچه بعـد از خطوط کلی قرآن بایـد مراجعه کرد برای اینکه روایات را باید بر قرآن عرضـه کنیم روایـات در آن جعل هست وماننـد آن بایـد خطوط کلی قرآن مشـخص بشود به عنوان یک ترازو بعـد روایات را بر این ترازو عرضه کنیم و بهره برداری کنیم در روایات دارد که «لو کان العسـر فی کوّه» اگر دشواری مثل ماری باشـد که خودش را در سوراخ کرده باشد «لجاء یسران فأخرجاه» (۱) دو برابر آن, یُسر می آیند آن را از آن سوراخ در می آورند آن گاه ظهورش ممکن است زمان ببرد اگر کسی اهل درون بینی بود هم اکنون آن آسانی را در کنار این دشواری می بینند.

ص: ۲۲۴

۱- (۲) . الفرج بعد الشده, ج۱, ص۴۳.

هدایت شدن مستمر و ویژه پیامبر اکرم و انسانهای کامل

مطلب دیگر اینکه ذات اقدس الهی همه را آفرید و به همه انسان ها به اندازه استحقاقشان کمال داد درباره انسان های کامل مخصوصاً وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) لحظه به لحظه اینها را کمک می کند و تأیید می کند درباره وجود مبارک نوح فرمود شما این کار را انجام بدهید (بِأَعْيُنِنَا) (۱) شما در دیدِ ما هستید خب همه انسان ها در دیدند اما یک دید خاصّی که خدای سبحان نسبت به انسان های کامل مثل انبیا و ائمه(علیهم السلام) دارد نسبت به دیگران ندارد نسبت به بعضی ها فرمود اصلاً خدا اینها را نگاه نمی کند با اینکه (إِنَّهُ بِكُلِّ شَیءٍ بَصِيرٌ) (۲) است او (عَلَی كُلِّ شَیءٍ شَهِيدٌ) (۳) است (بِكُلِّ شَیْءٍ عَلِيمٌ) (۴) است اما (لاَ يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ) (۵) در قیامت که شد بعضی ها را اصلاً نگاه نمی کند با بعضی ها حرف نمی زند این نظر تشریفی است کلام تشریفی است و مانند آن. درباره انسان های کامل مخصوصاً وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) لحظه به لحظه ذات اقدس الهی برنامه ریزی می کند او را تدبیر می کند وجود مبارک حضرت امیر(سلام الله علیه) آن طوری که در نهج البلاغه هست فرمود وجود مبارک رسول خدا در دوران کودکی تحت کفالت و تدبیر و مراقبت و مواظبت فرشته بزرگ الهی بود «مِن لدن أن کان فَطیماً» (۶) این یک اصل.

ص: ۲۲۵

۱- (۳) . سوره هود, آیه ۳۷; سوره مؤمنون, آیه ۲۷.

۲- (۴) . سوره ملک, آیه ۱۹.

۳- (۵) . سوره مائده, آیه ۱۱۷.

۴- (۶) . سوره بقره, آیه ۲۹.

۵- (۷) . سوره آل عمران, آیه ۷۷.

۶- (۸) . نهج البلاغه, خطبه ۱۹۲.

رهنمودهای هادیانه خداوند به پیامبر و محدوده هدایتگری حضرت

اما قرآن کریم برنامه ها را هم مشخص کرده لحظه به لحظه به او گفته, وقتی که به مقام رسالت رسید (اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّکَ) (۱) و امثال ذلک شروع شد دعوت خیلی علنی و شفاف و رسمی نبود بعد از گذشت مدتی دستور آمد که حالا دعوت را رسمی کن (فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ) (۲) برای اینکه (إِنَّا کَفَیْنَاکَ الْمُسْتَهْزِئِینَ) (۳) آنها که تو را مسخره می کردند برای آنها این حرف آشنا نبود ما آنها را طرد کردیم از این به بعد تو صادع باش یعنی صریح و شفاف دعوت کن. قدم به قدم دستور می داد چه در مکه چه در مدینه دستور می داد بعد فرمود هدایت دو قسم است یک هدایت تشریعی است یک هدایت تکوینی است هدایت تشریعی یعنی دعوت داشتن, دعوا داشتن تو ادّعا داشته باش بگو (إِنِّی رَسُولُ اللّهِ) (۴) دعوت هم داشته باش به توحید دعوت بکن به معاد دعوت بکن و مانند آن اما بخواهی در قلب اینها گرایش ایجاد بکنی علاقه ایجاد بکنی که اینها از شرک دست بردارند موحّد بشوند آن دیگر در اختیار تو نیست.

نقد سخن فخررازی در تفسیر کریمه (إِنَّکَ لاَ تَهْدِی مَنْ أَحْبَبْتَ)

فخررازی این دو هدایت را یکی می داند یعنی اینجایی که خدا فرمود: (إِنَّکَ لاَ تَهْدِی مَنْ أَحْبَبْتَ) (۵) با آیه ۵۲ سوره «شوری» که خدا فرمود: (إِنَّکَ لَتَهْدِی إِلَی صِرَاطٍ مُسْتَقِیمٍ) هر دو را بر اساس تفکّر اشعری و جبری یکی می داند (۶) که این درست نیست آنکه در آیه ۵۲ سوره مبارکه «شوری» است (إِنَّکَ لَتَهْدِی إِلَی صِرَاطٍ مُسْتَقِیمٍ) همان هدایت تشریعی است که دعوت کردن, راهنمایی کردن, (یَتْلُوا عَلَیْهِمْ آیَاتِهِ) (۷) است, (وَیُزَکِّیهِمْ) (۸) است, (وَیُعَلِّمُهُمُ الْکِتَابَ وَالْحِکْمَةَ) (۹) است اینها راه تعلیم و تربیت است که اختیار را حفظ کرده اما بخواهد در قلب گرایشی ایجاد کند که آنها مشتاقانه دین را بپذیرند این در اختیار رسول خدا نیست لحظه به لحظه ذات اقدس الهی این دستورها را می دهد.

۱- (۹) . سوره علق, آیه ۱.

۲- (۱۰) . سوره حجر, آیه ۹۴.

۳- (۱۱) . سوره حجر, آیه ۹۵.

۴- (۱۲) . سوره اعراف, آیه ۱۵۸.

۵- (۱۳) . سوره قصص, آیه ۵۶.

۶- (۱۴) . التفسیر الکبیر, ج۲۵, ص۵.

۷- (۱۵) . سوره آل عمران, آیه ۱۶۴; سوره جمعه, آیه ۲.

۸- (۱۶) . سوره بقره, آیه ۱۲۹; سوره آل عمران, آیه ۱۶۴; سوره جمعه, آیه ۲.

۹- (۱۷) . سوره بقره, آیه ۱۲۹; سوره آل عمران, آیه ۱۶۴; سوره جمعه, آیه ۲.

در سوره مبارکه «آل عمران» گذشت که خدای سبحان به وجود مبارک پیغمبر فرمود در نظام تکوین شما مسئولیّت نداری اگر فیضی بخواهد به وسیله شما به دیگران برسد آن سرِ جایش محفوظ است آن شفاعت است وسیله بودن است و امثال ذلک اما اگر در مواردی دیگر بخواهی دخالت بکنی اینجا روا نیست (۱) نظیر اینکه درباره منافقین فرمود: (لاَ تَقُمْ عَلَی قَبْرِهِ) (۲) اگر کسی منافق بود و درگذشت نماز میّت نخوان بالای قبرش نایست برای اینکه فایده ندارد (سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرِ لَهُمْ لَنْ يَغْفِرَ اللهُ لَهُمْ) (۳) هفتاد بار هم استغفار بکنی بی اثر است خدا اینها را نمی آمرزد (۴) قدم به قدم در این زمینه آیه نازل کرد اگر گفته می شود وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) تمام شئونش در تحت تدبیر الهی است حق است اما لحظه به لحظه تدبیر می شود, لحظه به لحظه دستور داده می شود که آنجا برو آنجا نرو آنجا بنشین آنجا ننشین آنجا بجنگ آنجا نجنگ در سوره مبارکه «حج» گذشت که تاکنون مجاز نبودی دفاع کنی به قول بعضی از ظُرفا سیزده سال که حضرت در مکه تشریف داشتند سیزده سال خورد بود نه زد و خورد ده سال مدینه ده سال زد و خورد بود وگرنه آن کسی که قیام نمی کرد دفاع نمی کرد وقتی که وارد مدینه شدند و حکومت اسلامی تشکیل شد فرمود از این به بعد مأذونی (أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا) (۵) بله اذن دفاع به شما داده شد پس کجا بجنگ کجا نجنگ اینها همه آمده کجا استغفار بکن کجا استغفار نکن آمده. درباره افراد عادی فرمود بله, زنده و مُرده تو اثر دارد اینها اگر کنار شما بیایند حضور شما بیایند استغفار بکنند شما برای آنها استغفار بکنی (لَوْ أَنَّهُمْ إِذ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوکَ فَاسْتَغْفَرَوا اللّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللّهَ تَوَّاباً رَحِيماً) (۶) می آیند حضور تو استغفار بکنند تو برای آنها طلب مغفرت بکنی خدا می آمرزد اما نسبت به منافقین فرمود به خودت زحمت نده روی قبر اینها نرو به جنازه اینها نماز نخوان چه استغفار بکنی چه استغفار نکنی بی اثر است آنجا فرمود اگر بیایند استغفار بکنند (وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللّهَ تَوَّاباً رَحِيماً) اینجا می فرماید به خودت زحمت نده برای اینکه آنها مؤمن اند اینها منافق اند خب کجا بجنگ کجا نجنگ, کجا دفاع بکن کجا دفاع نکن, کجا استغفار بکن کجا استغفار نکن همه لحظه به لحظه به وسیله فرشته وحی مشخص می شود وجود مبارک حضرت هم امتثال می کند.

۱- (۱۸) . ر.ک: سوره آل عمران, آیه ۱۲۸.

۲- (۱۹) . سوره توبه, آیه ۸۴.

۳- (۲۰) . سوره منافقون, آیه ۶.

۴- (۲۱) . سوره توبه, آیه ۸۰.

۵- (۲۲) . سوره حج, آیه ۳۹.

۶- (۲۳) . سوره نساء, آیه ۶۴.

عدم تأثیرگذاری ذاتی پیامبر در نظام خلقت

در سوره مبارکه «آل عمران» گذشت که خدای سبحان چهار مطلب را فرمود, دو مطلب را اثباتی به خودش اسناد داد اوّلی و دومی, چهارمی و پنجمی را هم به خودش اسناد داد فرمود این چهارمی و پنجمی برای من است اوّلی و دومی برای من است این سومی این وسط برای شماست آنکه وسط برای شماست این است که شما هیچ کاره اید این پنج امر را ملاحظه بفرمایید که در سوره مبارکه «آل عمران» گذشت دو امر اول و دوم, دو امر چهارم و پنجم, اول و دوم برای خدا, چهارم و پنجم برای خدا, این سومی که وسط است برای پیغمبر است فرمود تو هیچ کاره ای آن چهار امر این است آیه ۱۲۶ به بعد فرمود: (وَمَا جَعَلَهُ اللّهُ إِلَّا بُشْرَى لَكُمْ وَلِتَطْمَئِنَّ قُلُوبُكُم بِهِ وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِندِ اللّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ) امور پنج گانه اوّلی و دومی: (لِيَقْطَعَ طَرَفاً مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا) (یک) (أَوْ يَكْبِتَهُمْ فَيَنْقَلِبُوا خَائِبِينَ) (دو) (أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ) (چهار) (أَوْ يُعَذِّبَهُمْ) (پنج) اینها کارهای خداست این چهارمی و پنجمی که مثبت است, اوّلی و دومی که مثبت است اینها برای خداست آنکه برای پیغمبر است که سومی است این است که (لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ) کار به تو مربوط نیست تو هم مثل اینها مخلوقی اگر به تو دادم می گیری اگر ندادم نمی گیری آن اوّلی و دومی به مصلحت من است چهارمی و پنجمی به صلاحدید من است تو بخواهی کسی مورد غضب قرار بگیرد ذاتاً برای تو نیست بله, وقتی من بخواهم لطفی به کسی بکنم از راه شفاعت و وسیله و مجرای فیض بودنِ شما بله, حالا از این به بعد «بِيُمْنِه رُزِق الورى» (1) این درست است بنابراین آنچه به ذوات قدسی اینها ذاتاً برمی گردد همین امر سومی است (لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ) این هم نکره در سیاق نفی تو از آن جهت که ممکنی, مخلوقی هیچ سِمتی در عالَم نداری اما وقتی که فیض الهی بخواهد برسد خدا بخواهد به برکت تو کسی را ببخشد بله, (لَوْ أَنَّهُمْ إِذ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللّهَ تَوَّاباً رَحِيماً).

ص: ۲۲۸

۱- (۲۴) . ر.ک: مفاتیح الجنان, دعای عدیله.

تدبیر الهی شئون انسانهای کامل

بنابراین اگر گفته می شود انسان کامل همه شئونش تحت تدبیر الهی است این حق است همه اینها لحظه به لحظه می آید دستور هم لحظه به لحظه می آید نفی و اثبات هم لحظه به لحظه می آید کجا استغفار بکن کجا نکن, کجا دخالت بکن کجا دخالت نکن, کجا دفاع بکن کجا دفاع نکن بنابراین همه کارهای اینها تحت تدبیر الهی است منتها لحظه به لحظه همه حساب شده است.

اتمام حجّت خداوند با تبهکاران در قیامت

حالاـ در صحنه قیامت که ذات اقدس الهی با مشرکین گفتگو دارد گاهی درباره توحید است گاهی درباره وحی و نبوّت, درباره توحید همین آیه اوّلی که قرائت شده است (وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ أَيْنَ شرَكَائِيَ الَّذِينَ كُنتُمْ تَزْعُمُونَ) قبل از بهشت و جهنم باید حجّت، بالغه بشود در دنیا ممکن است غفلتی باشد علل و عواملی باشد (شَغَلَتْنَا أَمْوَالُنَا وَأَهْلُونَا) (۱) باشد و مانند آن اما در آخرت هیچ شغلی هیچ مانعی هیچ رادعی در کار نیست آنجا حقایق روشن می شود انسان باید حرفش را درست بزند خدا قبل از اینکه به جهنم ببرد در صحنه محاکمه افراد را به محاسبه می کشاند می فرماید شما غیر از خدا را پرستیدید آنهایی که شریک الباری بودند آ نها الآن کجا هستند آنها که شما را گمراه کردند از آنها بخواهید شما را تأیید کنند چطور شما گمراه شدید.

پاسخ معبودهای دروغین به چگونگی گمراهی تبهکاران

در آن صحنه هم تابعان هستند هم متبوعان, متبوعان اگر نظیر فرشته ها و حضرت مسیح(سلام الله علیه) و اینها باشند که اینها از همان اول فرمودند خدایا تو می دانی ما همواره آنها را به تو دعوت کردیم فرشته ها منزّه از آن هستند که به سوء اختیار خودشان معبود کسی بشوند, وجود مبارک مسیح منزّه از آن است و مانند آن, آنها از همان اول عرض کردند خدایا ما فقط به اذن تو مردم را به تو دعوت کردیم اما بت ها و فرعون ها و امثال ذلک که معبودهای دروغین این مشرکان بودند اینها حضور دارند در این صحنه ذات اقدس الهی از مشرکین سؤال می کند که خب شُرکای من که شما شریک قرار دادید کجا هستند چطور گمراه شدید معبودها می گویند خدایا ما اینها را گمراه کردیم آ ن طوری که خودمان گمراه شدیم ما را کسی گمراه نکرد اینها را هم در حقیقت کسی گمراه نکرد ما دعوت کردیم تبلیغ کردیم انبیا آمدند اولیا آمدند حرفِ تو را گفتند ما آمدیم حرف هوا و هوس را گفتیم اینها می خواستند نیایند در این صحنه که (يَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ أَيْنَ شرَكَائِيَ الَّذِينَ كُنتُمْ تَزْعُمُونَ), (قَالَ الَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ) استحقّ العذاب و حقَّ علیهم قولِ عذاب و مانند آن یعنی شیاطین یعنی بت ها یعنی ارباب متفرّق یعنی کسانی که مردم را به خودشان دعوت می کردند اینها می گویند: (رَبَّنَا هؤُلَاءِ الَّذِينَ أَغْوَيْنَا) اینها همان هایی هستند که ما اینها را گمراه کردیم اما چطور گمراه کردیم یعنی مجبورشان کردیم نه, (أَغْوَيْنَاهُمْ كَمَا غَوَيْنَا) ما را که کسی مجبور نکرد ما به سوء اختیار خودمان گمراه شدیم اینها هم به سوء اختیار خودشان گمراه شدند (أَغْوَيْنَاهُمْ كَمَا غَوَيْنَا).

۱- (۲۵) . سوره□ فتح, آیه□ ۱۱.

محاجّه شیطان با ظالمان و مشرکان در قیامت

در سوره مبارکه «ابراهیم» آیه ۲۲ سوره مبارکه «ابراهیم» صحنه محاکمه همین تبهکاران که مطرح شد شیطان از یک طرف, تبهکاران از طرف دیگر اینها می گویند خدایا شیطان ما را گمراه کرد شیطان در حضور خدا در حضور همه می گوید من چه گمراهی کردم من یک وسوسه کردم همین! دعوت کردم یک دعوت نامه نوشتم بیش از این که نبود شما عقل داشتید فطرت داشتید از درون, وحی و نبوّت و قرآن و عترت داشتید از بیرون, این همه انبیا و اولیا و صُلحا و صدّیقین و شهدا دعوت کردند خب می خواستید آنجا بروید من هیچ سلطه ای بر شما ندارم من فقط دعوت کردم این صحنه محاکمه در آیه ۲۲ سوره مبارکه «ابراهیم» گذشت (وَقَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ) عرض کرد: (إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعْدَ الْحَقِّ وَوَعَدتُّكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ) خدا یک وعده حق داد من یک وعده باطل (وَمَا كَانَ لِيَ عَلَيْكُم مِن سُلْطَانٍ) من که مسلّط نبودم اختیار دست خودتان بود (إِلَّا أَن دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي) اگر یک دعوت باطل یک وسوسه باطل هست دو هدایت حق در کنارش هست چون «ان مع العسر یسرین» این است دیگر اگر یک اغوا هست دو هدایت هست اگر یک اضلال هست دو هدایت هست خب انبیا آمدند و شما می خواستید حرف آنها را گوش بدهید (وَمَا كَانَ لِيَ عَلَيْكُم مِن سُلْطَانٍ إِلَّا أَن دَعَوْتُكُمْ) همین, (فَاسْتَجَبْتُمْ لِي) لذا (فَلَا تَلُومُونِي) مرا ملامت نکنید (وَلُومُوا أَنفُسَكُم) خودتان را ملامت کنید امروز نه من به داد شما می رسم نه شما به داد من، هر دوی ما اهل جهنّمیم نه من مُصرخم که صریخ و ناله شما را جواب بدهم نه شما مُصرخید که صریخ و ناله مرا جواب بدهید (مَّا أَنَا بِمُصْرِخِكُمْ وَمَا أَنتُمْ بِمُصْرِخِيَّ إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ مِن قَبْلُ إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ) این صحنه محاکمه ای است در صحنه قیامت در سوره مبارکه «صافات» هم همین مضمون آمده در سوره «صافات» به این صورت بیان شده (وَمَا كَانَ لَنَا عَلَيْكُم مِن سُلْطَانٍ بَلْ كُنتُمْ قَوْماً طَاغِينَ فَحَقَّ عَلَيْنَا قَوْلُ رَبِّنَا إِنَّا لَذَائِقُونَ فَأَغْوَيْنَاكُمْ إِنَّا كُنَّا غَاوِينَ) (۱) ما مسلّط نبودیم.

۱- (۲۶) . سوره صافات, آیات ۳۰ _ ۳۲.

نعمت بودن وسوسه های شیطانی و نفسانی

وسوسه, نعمتی است در نظام احسن برای اینکه هر کس به جایی رسید و به جهاد اوسط و بالاتر از جهاد اوسط بار یافت در اثر مجاهده نفس است خب چرا انسان بالاتر از فرشته می شود برای اینکه فرشته همین که هست, هست دیگر جهادی بکند و جهاد اصغر و جهاد اوسط و جهاد اکبر و اینها داشته باشد که نیست همین که هست, هست و خدمه انسان ها همین فرشته ها هستند حالا آن اوحدی از فرشته ها حسابشان جداست اما انسان است که می گوید «بار دیگر از مَلک پرّان» یا «از مَلک قُربان شوم» (۱) یعنی از او مقرّب تر می شوم و می شود خب این در اثر اینکه وسوسه هست این مبارزه می کند جهاد نفس می کند از مَلک قُربان می شود یعنی مقرّب تر از مَلک می شود او این چنین نیست لذا همان حدّی که دارد, دارد فرمود: (وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَعْلُومٌ). (۲)

نتیجه اخروی دوستیهای دنیا

بنابراین هیچ سلطنتی برای شیطان نسبت به انسان نیست در همین آیه محلّ بحث هم ذات اقدس الهی می فرماید وقتی ما گفتیم, آنها جواب روشنی دارند یعنی آن رهبران کفر می گویند ما دعوت کردیم می خواستند نیایند این آیه (الْأَخِلَّاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ) دشمنان یکدیگرند می تواند ناظر به همین قسمت باشد در دنیا این طور است نسبت به یکدیگر دوست اند ولی در آخرت عدوّ یکدیگرند که (الْأَخِلَّاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ) (۳) آنهایی که دوستی شان با تقوا همراه بود خب شفیع یکدیگرند آنچه در روز مبارک غدیر عقد اخوّت خوانده می شود اینها خلیل یکدیگرند در قیامت هم خلیل یکدیگرند که با شفاعت یکدیگر به بهشت می روند.

۱- (۲۷) . مثنوی معنوی, دفتر سوم, بخش ۱۸۷.

۲- (۲۸) . سوره صافات, آیه ۱۶۴.

۳- (۲۹) . سوره زخرف, آیه ۶۷.

پیروی غضب خداوند از رحمت واسعه الهی

پرسش:...

پاسخ: در همه موارد این طور است نظام «سَبَقَت رحمته غَضبه» (۱) است قبلاً هم گذشت که معنای «سَبَقَت رحمته غَضبه» این نیست که رحمت خدا بیش از غضب اوست معنایش این است که رحمت خدا پیش از غضب اوست نفرمود «زادت رحمته علی غضبه» فرمود: «سَبَقَت رحمته غَضبه» این بیان نورانی امام سجاد(سلام الله علیه) در صحیفه همین است «أنت الذی تسعی رحمته أمام غضبه» (۲) خدا اگر بخواهد جایی غضب بشود کسی را عذاب بکند خب چطور عذاب می کند چه کسی نقشه می کشد رحمت پیشاپیش حرکت می کند نقشه می کشد که اینجا این عذاب است اینجا این عذاب است بعد عذاب می آید; به دستور رحمت, غضب می آید مثل اینکه به دستور پزشکی این چاقو را پزشک می گیرد آن قلب را می شکافد این چنین نیست که غضب الهی در مقابل رحمت باشد غضبِ رحیمانه است «یا مَن سَبَقَت رحمته غَضبه» (۳) نه «من زادتْ».

مراد از غضب نداشتن خدای سبحان

بنابراین اصلاً خدا غضبی ندارد مثل اینکه پزشک اصلاً غضبی ندارد چون نقشه غضب را رحمت می کشد چقدر این بیان امام سجاد(سلام الله علیه) در صحیفه لطیف است «أنت الذی تسعی رحمته أمام غضبه» هر وقت می خواهی غضب بکنی این جناب مهندس رحمت را پیشاپیش می فرستی نقشه می کشد که چقدر باید غضب بشود به چه کسی باید غضب بشود چطور باید غضب بشود تا چه وقت باید غضب بشود این است اگر کسی گفت اصلاً غضبی در عالَم نیست درست گفته است اگر کسی گفت در جهان غیر از رحمت چیز دیگر نیست درست گفته است یک وقت است کسی چاقوکشی می کند خب آن معصیت است و غضب است اما همین چاقو و همین ارباً اربا هر روز دست پزشکان هست این پزشک وقتی که می خواهد قطعه قطعه کند اَمامِ قطعه قطعه کردنِ او فنّ شریف پزشکی قرار دارد بنابراین او چاقوکش نیست:

۱- (۳۰) . مصباح المتهجّد, ص۴۴۲.

۲- (۳۱) . الصحیفه السجادیه, دعای ۱۶.

۳- (۳۲) . مصباح المتهجّد, ص۶۹۶.

پیر ما گفت خطا بر قلم صنع نرفتآفرین بر نظر پاک خطا پوشش باد (۱)

حرف حافظ این است که در عالَم اشتباهی نیست غضبی نیست چرا؟ برای اینکه آن مهندس را دارد می بیند استاد ما آن مهندس را دید آن بالایی را دید آن بالایی که رحمت است این غضب را می پوشاند آفرین بر نظر پاک و بلند استاد ما که آن بالا را می بیند «آفرین بر نظر پاک خطا پوشش باد» یعنی آن رحمتی که این خطا را می پوشاند [مدنظر استاد است] اگر کسی «تسعی رحمته أمام غضبه» را ببیند آ ن مهندس را ببیند می گوید در عالَم غضبی نیست اگر کسی پزشک را ببیند علم پزشکی را ببیند می گوید چاقوکشی در بیمارستان نیست.

طبیب اگر دوا دهد در آن دوا, شفا بوَدحبیب اگر جفا کند در آن جفا, وفا بوَد

«و الحمد لله ربّ العالمین»

۱- (۳۳) . دیوان حافظ, غزل ۱۰۵.

آیات ۶۲ تا ۷۰ سوره قصص ۹۱/۰۸/۰۸

.Your browser does not support the audio tag

(وَیَوْمَ یُنَادِیهِمْ فَیَقُولُ أَیْنَ شُرَکَائِیَ الَّذِینَ کُنتُمْ تَزْعُمُونَ (۶۲) قَالَ الَّذِینَ حَقَّ عَلَیْهِمُ الْقَوْلُ رَبَّنَا هؤُلاَءِ الَّذِینَ أَغْوَیْنَا أَغْوَیْنَاهُمْ کَمَا غَوَیْنَا تَبَرَّأْنَا إِلَیْکَ مَا کَانُوا إِیَّانَا یَعْبُدُونَ (۶۳) وَقِیلَ ادْعُوا شُرَکَاءَکُمْ فَدَعَوْهُمْ فَلَمْ یَسْتَجِیبُوا لَهُمْ وَرَأَوُا الْعَذَابَ لَوْ أَنَّهُمْ کَانُوا یَهْتَدُونَ (۶۴) وَیَوْمَ یُنَادِیهِمْ فَیَقُولُ مَاذَا أَجَبْتُمُ الْمُرْسَلِینَ (۶۵) فَعَمِیَتْ عَلَیْهِمُ الْأَنْبَاءُ یَوْمَئِذٍ فَهُمْ لاَ یَتَسَاءَلُونَ (۶۶) فَأَمَّا مَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحاً فَعَسَی أَن یَکُونَ مِنَ الْمُفْلِحِینَ (۶۷) وَرَبُّکَ یَخْلُقُ مَا یَشَاءُ وَیَخْتَارُ مَا کَانَ لَهُمُ الْخِیَرَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَتَعَالَی عَمَّا یُشْرِکُونَ (۶۸) وَرَبُّکَ یَعْلَمُ مَا تُکِنُّ صُدُورُهُمْ وَمَا یُعْلِنُونَ (۶۹) وَهُوَ اللَّهُ لاَ إِلهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْحَمْدُ فِی الْأُولَی وَالْآخِرَةِ وَلَهُ الْحُکْمُ وَإِلَیْهِ تُرْجَعُونَ (۷۰))

ص: ۲۳۳

بهانههای علمی و عملی مشرکان

بعد از بیان جریان وجود مبارک موسای کلیم(سلام الله علیه) و سایر مباحث, نتیجه گیری کردند که توحید حق است معاد حق است وحی و نبوّت حق است و مشرکین بیراهه می روند. مشرکین جوابشان دو بخش بود یک بخش می گفتند که ما در معارف اعتقادی تابع نیاکانیم هر چه را آ نها پذیرفتند ما می پذیریم (إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَی أُمَّةٍ) (۱) هر چه را آنها رد کردند ما رد می کنیم می گوییم (مَا سَمِعْنَا بِهذَا فِی آبَائِنَا الْأَوَّلِینَ) (۲) این به اصطلاح بخش علمی شان بود, از نظر بخش عملی در مسائل اقتصادی یا اجتماعی یا سیاسی می گفتند اگر ما تابع اسلام بشویم ما را از سرزمین بیرون می کنند مشکل سیاسی داریم, اقتصادی داریم و مانند آن (إِن نَّتَّبِعِ الْهُدَی مَعَکَ نَتَخَطَّفْ) (۳) گرچه حق با شماست ولی اگر ما مسلمان بشویم در زحمتیم اینها دنیا را بر هدایت ترجیح دادند.

پاسخ خداوند به بهانههای علمی و عملی مشرکان

جواب گروه اول را فرمود: (أَوَلَوْ کَانَ آبَاؤُهُمْ لاَ یَعْقِلُونَ شَیْئاً وَلاَ یَهْتَدُونَ) (۴) خب نیاکان شما عاقل نبودند در مسیر نبودند اهل هدایت نبودند چرا می گویید: (إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَی أُمَّةٍ) چرا می گویید: (مَا سَمِعْنَا بِهذَا فِی آبَائِنَا الْأَوَّلِینَ) این جواب آن بخش اول بود. جواب بخش دوم دو قسمت است یکی اینکه شما گفتید: (إِن نَّتَّبِعِ الْهُدَی مَعَکَ نَتَخَطَّفْ) این درست نیست برای اینکه مکّه امن است هم از نظر اقتصاد هم از نظر امنیت و آرامش فرمود: (أَطْعَمَهُم مِن جُوعٍ وَآمَنَهُم مِنْ خَوْفٍ) (۵) در بخش های دیگر هم فرمود: (أَوَ لَمْ یَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا حَرَماً آمِناً وَیُتَخَطَّفُ النَّاسُ مِنْ حَوْلِهِمْ أَفَبِالْبَاطِلِ یُؤْمِنُونَ وَبِنِعْمَةِ اللَّهِ یَکْفُرُونَ) (۶) مگر نمی بینید همه جا ناامن است رهزنی هست جنگ و درگیری هست به استثنای مکه که همه نعمت ها آنجا هست این یک جواب, بنابراین صغرا ممنوع است یعنی «لا تتخطفون من ارضکم». جواب دوم این است که کبرا ممنوع است بسیار خوب بر فرض شما اگر ایمان بیاورید در زحمت باشید چرا دنیا را بر آخرت ترجیح دادید آخرت بر دنیا ترجیح دارد برای اینکه (مَا عِنْدَ اللَّهِ خَیْرٌ وَأَبْقَی) (۷) همین معنا به دو تقریب بازگو می شود یکی اینکه شما که گفتید: (إِن نَّتَّبِعِ الْهُدَی مَعَکَ) دنیا را بر هدایت ترجیح دادید حق این است که هدایت بر متاع دنیا رجحان دارد (این یک) ثانیاً خیلی افرادند که وقتی ایمان آوردند

هم حسـنه دنیا دارنـد هم حسـنه آخرت همه (مَا عِندَ اللَّهِ) است چه کسـی گفته شـما اگر مؤمن بشوید مسـلمان بشوید مشـکل دنیایی دارید این اختصاصـی به مکه ندارد تا ما بگوییم که حرم امن قرار دادیم این یک اصل کلی است پس اگر کسی بگوید من ایمـان بیـاورم در زحمتم این درست نیست برای اینکه هم ایمـان بالاـتر از متـاع دنیاست و هم جمع بین حسـنه دنیا و حسـنه آخرت ممکن است.

ص: ۲۳۴

۱- (۱) . سورهٔ زخرف, آیات ۲۲ و ۲۳.

۲- (۲) . سورهٔ مؤمنون, آیهٔ ۲۴; سورهٔ قصص, آیهٔ ۳۶.

۳- (۳) . سورهٔ قصص, آیهٔ ۵۷.

۴- (۴) . سورهٔ بقره, آیهٔ ۱۷۰.

۵- (۵) . سورهٔ قریش, آیهٔ ۴.

۶- (۶) . سورهٔ عنکبوت, آیهٔ ۶۷.

۷- (۷) . سورهٔ قصص, آیهٔ ۶۰; سورهٔ شوری, آیهٔ ۳۶.

مصداق عبارت شریفه (فَهُوَ لاَقِیهِ)

مطلب دیگر اینکه فرمود: (فَهُوَ لاَقِیهِ) (۱) همان طوری که مؤمنین به لقای ثواب الهی می روند کفار و مشرکین هم به لقای عقاب الهی می روند اینجا که فرمود: (أَفَمَن وَعَدْنَاهُ وَعْداً حَسَناً فَهُوَ لاَقِیهِ) (۲) که مشابه این را در مسئله (وَلَقَّاهُمْ نَضْرَةً وَسُرُوراً) (۳) فرمود در قبالش هم فرمود عدّه ای عذاب را ملاقات می کنند جهنم را ملاقات می کنند (فَسَوْفَ یَلْقَوْنَ غَیّاً) (۴) پس لقای جهنم مثل لقای بهشت هر دو در آخرت است اگر یک عدّه (وَلَقَّاهُمْ نَضْرَةً وَسُرُوراً) عدّه ای هم (وَوَجُوهٌ یَوْمَئِذٍ بَاسِرَةٌ تَظُنُّ أَن یُفْعَلَ بِهَا فَاقِرَةٌ) (۵) این لقا هم نسبت به جهنم درست است هم به نسبت به بهشت, هم نسبت به وعده درست است هم نسبت به وعید.

دوری تبهکاران از خدا، در عین نزدیکی خداوند به همگان

در این بخش هایی که اینها را در صحنه قیامت آوردند گاهی ذات اقدس الهی اینها را با ندا مخاطب قرار می دهد معلوم می شود اینها دورند که (یُنَادِیهِم) با اینکه خدا به اینها نزدیک است اینها از خدا دورند یک اضافه مادی نیست که قُرب و بُعدش متوافقهالأطراف باشند در مسائل مادی اضافه ها این طور است دو طرفی است و اما در مسائل معنوی اضافه می تواند یک طرفی باشد اضافه ها گاهی متوافقهالأطراف است نظیر اخوّت, مساوات و مانند آن اگر گفتیم این ستون محاذی آن ستون است خب آن ستون هم محاذی این ستون است اگر زید برادر عمرو است عمرو هم برادر زید است این اضافه متوافقهالأطراف است گاهی اضافه متخالفهالأطراف است مثل اینکه زید پدر عمرو است و عمرو پسر زید این متخالفهالأطراف است قُرب و بُعد [در مسائل مادی و حسّی] از اضافه های متوافقهالأطراف است یعنی اگر الف به باء نزدیک بود باء هم به الف نزدیک است اگر الف از باء دور بود باء هم از الف دور است این جزء اضافه های متوافقهالأطراف است در مسائل مادی و حسی اما در مسائل معنوی ممکن است الف به باء نزدیک باشد ولی باء از الف دور باشد ذات اقدس الهی به کافر و مؤمن علی وزانٍ سواء نزدیک است (نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَیْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِیدِ) (۶) یا (وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَیْهِ مِنکُمْ وَلٰکِن لاَ تُبْصِرُونَ) (۷) ولی مؤمن به خدا نزدیک است چون کارهای قُربی انجام داد نماز را قربه الی الله, روزه را قربه الی الله, حج و جهاد و عمره را قربه الی الله این کارهای قُربی او را به خدا نزدیک کرد کافر که کارهای قُربی انجام نداد (یُنَادَوْنَ مِن مَکَانٍ بَعِیدٍ) (۸) خدا به کافر نزدیک است محیط است ولی کافر از خدا دور است این یک اضافه متخالفهالأطراف در می آید یعنی همین قُرب و بُعدی که در مسائل حسّی متوافقهالأطراف بود وقتی به حساب امور معنوی گذاشته بشود گاهی متوافقهالأطراف در می آید گاهی متخالفهالأطراف لذا با اینکه خدا به اینها نزدیک است اینها از خدا دورند تعبیر به ندا کرد.

۱- (۸) . سوره قصص, آیه ۶۱.

۲- (۹) . سوره قصص, آیه ۶۱.

۳- (۱۰) . سوره انسان, آیه ۱۱.

۴- (۱۱) . سوره مریم, آیه ۵۹.

۵- (۱۲) . سوره□ قیامت, آیات ۲۴ و ۲۵.

۶- (۱۳) . سوره□ ق, آیه□ ۱۶.

۷- (۱۴) . سوره□ واقعه, آیه□ ۸۵.

۸- (۱۵) . سوره□ فصلت, آیه□ ۴۴.

سخن مستقیم و باواسطه خدا با تبهکاران در قیامت

در صحنه قیامت گاهی خدا ندا می دهد گاهی به مأموران صحنه قیامت دستور داده می شود که با اینها گفتگو کنید حرف اینها را بشنوید و مانند آن. در همین جا سه بخش ذکر شده که دو بخش آن ندای الهی است یک بخش آن به دستور خدا عدّه ای با آنها گفتگو می کنند آن عدّه چه کسانی اند در این قسمت آیه مشخص نشده در آیه ۶۲ فرمود: (وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ) در آیه ۶۵ هم فرمود: (وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ أَيْنَ شرَكَائِيَ الَّذِينَ كُنتُمْ تَزْعُمُونَ) اما در آیه ۶۴ فرمود: (وَقِيلَ ادْعُوا) این قائل چه کسی است روشن نیست خدا به چه کسی دستور می دهد به آنها بگو این روشن نیست پس دو ندای الهی است یک حرف قائل است که قائلش روشن نیست در این صحنه ذات اقدس الهی یک بار ندا می دهد می فرماید: (أَيْنَ شرَكَائِيَ الَّذِينَ كُنتُمْ تَزْعُمُونَ) آنهایی که فکر می کردید شریک الباری هستند آنها کجایند.

سخن سران کفر و شرک درباره گمراهی خود و دیگران

عدّه ای که اینها را گمراه کردند خود بت ها که حرفی برای گفتن ندارند چون دارد (ضَلَّ مَن تَدْعُونَ إِلَّا إِيَّاهُ) (۱) یعنی انسان در شب تار چیزهایی بر اساس موهومات نزد او مجسّم می شود خیال می کند کوه است درّه است تپّه است و شخص است در شب تار در بیابان وقتی آفتاب طلوع کرد معلوم می شود هیچ چیزی نبود اینها که در تاریکی عدّه ای را شریک الباری می پندارند وقتی (أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا), (۲) می بینید کسی نبود چیزی هم نبود (ضَلَّ مَن تَدْعُونَ إِلَّا إِيَّاهُ). حالا آن برای بت هاست یک عدّه اینها را گمراه کردند نظیر فرعون و امثال فرعون اینها را اغوا کردند به شرک و بت پرستی یا خود آنها را بپرستند یا بت ها را بپرستند اینها پاسخ می دهند, اینها کسانی هستند که (حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ), اینها کسانی هستند که رهبران کفرند که (جَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ) (۳) اینها در جواب می گویند که (هؤُلاَءِ الَّذِينَ أَغْوَيْنَا) اینها که ما گمراهشان کردیم (أَغْوَيْنَاهُمْ كَمَا غَوَيْنَا) ما چطور گمراه شدیم؟ با اختیار گمراه شدیم اینها هم با اختیار به دنبال ما آمدند (مَا كَانُوا إِيَّانَا يَعْبُدُونَ) ما مجبورشان نکردیم ما دعوت کردیم, وسوسه کردیم, تبلیغ کردیم اینها به دنبال ما راه افتادند انبیا آمدند اولیا آمدند شما کتاب های آسمانی فرستادید خب می خواستند به دنبال آنها بروند (هؤُلَاءِ الَّذِينَ أَغْوَيْنَا أَغْوَيْنَاهُمْ كَمَا غَوَيْنَا) ما را کسی مجبور نکرد ما هم اینها را مجبور نکردیم این (أَغْوَيْنَا) به تعبیر جناب زمخشری این صفت است برای (الَّذِينَ) اگر هم صفت نباشد باز همین معنا را می توان از آن استنباط کرد (قَالَ الَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ) یعنی این ائمه نار, ائمه کفر (رَبَّنَا هؤُلَاءِ الَّذِينَ أَغْوَيْنَا أَغْوَيْنَاهُمْ كَمَا غَوَيْنَا) اینها هیچ جوابی ندارند همان طوری که ما جواب نداریم آنها هم جواب ندارند ما را کسی مجبور نکرد ما به سوء اختیار خود دنیا را بر آخرت ترجیح دادیم اینها هم همین طور اینها مطلبی به عنوان جواب نخواهند داشت.

۱- (۱۶) . سوره اسراء, آیه ۶۷.

۲- (۱۷) . سوره زمر, آیه ۶۹.

۳- (۱۸) . سوره قصص, آیه ۴۱.

تبرّی مشرکان از یکدیگر در صحنه محشر

بعد (تَبَرَّأْنَا إِلَيْكَ) در بخش هایی دارد که (إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتُّبِعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوْا) این رابطه بینشان قطع می شود اینها که در دنیا به یکدیگر گرایش دارند در راه باطل, در قیامت از یکدیگر فاصله می گیرند فرمود: (هؤُلَاءِ الَّذِينَ أَغْوَيْنَا أَغْوَيْنَاهُمْ كَمَا غَوَيْنَا تَبَرَّأْنَا إِلَيْكَ مَا كَانُوا إِيَّانَا يَعْبُدُونَ) اینها به میل و اختیار خودشان بیراهه رفتند مثل اینکه ما به میل و اختیار خودمان بیراهه رفتیم اگر راه را می یافتیم امروز گرفتار عذاب نمی شدیم آن گاه (وَرَأَوُا الْعَذَابَ لَوْ أَنَّهُمْ كَانُوا يَهْتَدُونَ) آرزو می کردند اگر هدایت می شدند دیگر عذاب را نمی دیدند.

سؤال همگانی و اختصاصی خداوند در معاد

بخش سوم, این (يَوْمَ يُنَادِيهِم) در آیه ۶۵ است (وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ مَاذَا أَجَبْتُمُ الْمُرْسَلِينَ) خب شما مسئله توحید را که جوابی برای گفتن نداشتید بسیار خب, حالا انبیایی را که ما فرستادیم جواب اینها را چه گفتید در سوره مبارکه «اعراف» فرمود در قیامت همه مورد سؤال اند آیه ششم سوره «اعراف» این است که (فَلَنَسْئَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَلَنَسْئَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ) ما هم از انبیا سؤال می کنیم هم از مرسل الیهم سؤال می کنیم همه مورد سؤال اند سؤالی است که باید پاسخ بدهند سؤالی است که سؤال بازخواستی است سؤالِ زیرسؤال بردن است سؤال محاکمه ای نیست یک وقت سؤال و جواب دارد چه کار کردی این جواب می دهد یک وقت سؤال می کنند که چرا این کار را کردی این سؤال بازخواستی برای یک گروه مخصوصی است فرمود: (وَقِفُوهُمْ إِنَّهُم مَّسْؤُولُونَ) (۱) اینها را بازداشت کنید «قِف» یعنی اینها را بازداشت کن, (قِفُوهُمْ) یعنی اینها را بازداشت کنید (وَقِفُوهُمْ) برای اینکه (إِنَّهُم مَّسْؤُولُونَ) در یک مقطع یک ایست بازرسی هست فرمود اینها زیر سؤال اند در اینجا که دارد ما از انبیا سؤال می کنیم از مرسلین سؤال می کنیم این سؤال به معنای زیر سؤال بردن و بازخواستی نیست از همگان سؤال می کنند باید جواب بدهند (فَلَنَسْئَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَلَنَسْئَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ).

۱- (۱۹) . سوره صافات, آیه ۲۴.

پرسش: جناب استاد این سؤال بازخواستی چه نتیجه مستقیمی دارد؟

پاسخ: خب یک نحو توقیف است یک نحو تعذیب است با اعتراض همراه است که چرا این کار را کردی.

در بخش های دیگر فرمود ما همه را یکجا جمع می کنیم از همه شان هم سؤال می کنیم در سوره مبارکه «مائده» آیه ۱۰۹ می فرماید: (یَوْمَ یَجْمَعُ اللّهُ الرُّسُلَ فَیَقُولُ مَاذَا أُجِبْتُمْ).

کوتاهی و سهولت قیامت برای مؤمنان و صالحان

قیامت پنجاه هزار سال است شاید این پنجاه هزار سال به لحاظ پنجاه هزار موقف باشد هر موقفی یک سال معطّلی دارد از وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) سؤال کردند «ما أطول هذا الیوم» چه روز طولانی است حضرت فرمود: «والذی نفس محمد بیده» قسم به ذات کسی که جانم در دست اوست این روز پنجاه هزار سال برای مؤمن کوتاه تر از صلات مکتوبه است (۱) یک نماز واجب را انسان خیلی با تأنّی بخواند مثلاً نماز ظهر را ده دقیقه یک ربع, فرمود این پنجاه هزار سال برای یک مؤمن ده دقیقه بیشتر طول نمی کشد برای اینکه او برای چه معطّل بشود این همه کارها را انجام داده خدا هم که (سَرِیعُ الْحِسَابِ) (۲) است خب همان طوری که در دنیا به سرعت از دیگران جلو زده, پنجاه هزار سال دیگران را هم [در آخرت] این ده دقیقه طی می کند.

سؤال های سه گانه خداوند در قیامت

در این موقف ها از انبیا سؤال می کنند از امّت ها سؤال می کنند که (فَلَنَسْئَلَنَّ الَّذِینَ أُرْسِلَ إِلَیْهِمْ وَلَنَسْئَلَنَّ الْمُرْسَلِینَ) بعد جداگانه از انبیا سؤال می کنند که به شما چه جواب دادند بعد جداگانه از امم سؤال می کنند که جواب انبیا را چه دادید این آیات می شود سه طایفه یک طایفه همان است که در سوره مبارکه «اعراف» است که (فَلَنَسْئَلَنَّ الَّذِینَ أُرْسِلَ إِلَیْهِمْ وَلَنَسْئَلَنَّ الْمُرْسَلِینَ) یکی هم در آیه ۱۰۹ سوره مبارکه «مائده» است که فرمود: (یَوْمَ یَجْمَعُ اللّهُ الرُّسُلَ) خدا انبیا را جمع می کند از آنها سؤال می کند که گزارش بدهید به شما چه جواب دادند نتیجه کار شما چه بود از چه کسی گِله دارید از چه کسی رضایت دارید چه چیزی آوردید (مَاذَا أُجِبْتُمْ) آنها عرض می کنند (لاَ عِلْمَ لَنَا إِنَّکَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُیُوبِ) (۳) یک وقت است نه, مستقیماً از خود اینها سؤال می کنند (وَیَوْمَ یُنَادِیهِمْ فَیَقُولُ مَاذَا أَجَبْتُمُ الْمُرْسَلِینَ) از خود امم سؤال می کنند که جواب انبیا را چه دادید.

۱- (۲۰) . مجمع البیان, ج ۱۰, ص ۵۳۱.

۲- (۲۱) . سوره بقره, آیه ۲۰۲.

۳- (۲۲) . سوره مائده, آیه ۱۰۹.

تحیّر و عدم پاسخگویی تبهکاران در برابر خداوند، در معاد

اینها که مشرک بودند تبهکار بودند و مانند آن (فَعَمِيَتْ عَلَيْهِمُ الْأَنْبَاءُ) گزارش در مقام سؤال و جواب همان حجج و ادلّه است اگر در مقام مباحثات علمی باشد اگر گفتند انبا و خبر یعنی جواب علمی اما در محکمه اگر گفتند گزارش کور دارد یعنی دلیل کور دارد دلیلی ندارد بالأخره (فَعَمِيَتْ عَلَيْهِمُ الْأَنْبِاءُ) یعنی «فعمیت علیهم الأدلّه و الحجج» وقتی حجّت نداشتند دلیل نداشتند می شوند سرگردان و متحیّر وقتی سرگردان و متحیّر شدند قبلاً می توانستند با خودشان گفتگو کنند الآن با خودشان هم نمی توانند گفتگو کنند در بخش هایی از قرآن فرمود اینها در قیامت با هم تسائل دارند از یکدیگر سؤال می کنند با هم اند این تسائل, مشترک بین تبهکاران است در سوره مبارکه «طور» آیه ۲۵ این است (وَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ) از یکدیگر سؤال می کنند چه اینکه در سوره مبارکه «صافات» هم مشابه این هست یعنی آیه ۲۷ سوره مبارکه «صافات» این است (وَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ) اما وقتی که دلیل و حجّت برای اینها کور شد راه حرف زدن را هم ندارند لذا (لاَ يَتَسَاءَلُونَ) خب این (لاَ يَتَساءَلُونَ) مربوط به موقفی است که وقتی از اینها سؤال کردند (مَاذَا أَجَبْتُمُ الْمُرْسَلِينَ), (فَعَمِيَتْ عَلَيْهِمُ الْأَنْبِاءُ) یعنی وقتی که حجج و ادلّه کور شد اینها راه گفتگو را ندارند متحیّرند اما در موقف دیگر یا قبل از اینکه نوبتشان برسد یا بعد از اینکه نوبتشان رسید و بیرون رفتند آنجا بله, «یتسائلون» گفتگو دارند کسانی که در دنیا به تعبیر قرآن کریم (فَهُمْ فِي أَمْرٍ مَرِيجٍ) (۱) هستند کسی که منظم حرف نمی زند منظم فکر نمی کند منظم زندگی نمی کند به تعبیر قرآن کریم (فَهُمْ فِي أَمْرٍ مَرِيجٍ) حرج و مرج یعنی بی نظم, مریج یعنی هرج و مرج یعنی نه راهش نه حرفش نه قولش نه فکرش سامان علمی ندارد فرمود اینها که می بینی یا به دنبال بازی اند یا به دنبال فیلم های سرگرم کننده اند (فَهُمْ فِي أَمْرٍ مَرِيجٍ) یعنی در هرج و مرج دارند زندگی می کنند از آنها سؤال بکنی چرا؟ می گویند برای سرگرمی, خب سرگرمی که جواب اتلاف عمر نیست فرمود: (فَهُمْ فِي أَمْرٍ مَرِيجٍ) کسی که در هرج و مرج زندگی می کند وقتی صحنه قیامت شد (فَعَمِيَتْ عَلَيْهِمُ الْأَنْبَاءُ) می شود خبرها برایش کور می شود یعنی راه برون رفت ندارد بالأخره, انبیا از یک طرف صف کشیدند صُحف از یک طرف صف کشیدند ملائکه از طرف دیگر صف کشیدند مؤمنین از طرف دیگر صف کشیدند و از اینها سؤال می کنند که (مَاذَا أَجَبْتُمُ الْمُرْسَلِينَ) اینها جوابی برای گفتن ندارند لذا فرمود: (فَعَمِيَتْ عَلَيْهِمُ الْأَنْبَاءُ) انبا به معنای خبر قیامت همان ادلّه و براهین خاص است.

۱- (۲۳) . سوره ق, آیه ۵.

سرّ عدم پرسش خداوند از برخی از معصیتکاران، در قیامت

فرمود: (فَعَمِيَتْ عَلَيْهِمُ الْأَنْبَاءُ يَوْمَئِذٍ فَهُمْ لاَ يَتَسَاءَلُونَ) پس منافات ندارد که در بخش دیگر تسائل داشته باشند سؤال و جواب هم همین طور است در سوره مبارکه «الرحمن» که دارد (فَيَوْمَئِذٍ لاَ يُسْأَلُ عَن ذَنبِهِ إِنسٌ وَلاَ جَانٌّ) (۱) در آن موقف جایی برای سؤال نیست چرا جا برای سؤال نیست جوابش در این آیه است (يُعْرَفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيماهُمْ) (۲) خب این شخصی که از این عقبه کئود گذشت و جواب قانع کننده نداشت محکوم شد حالا که محکوم شد علامت محکومیّت در پیشانی اوست این سیاه چهره است این انسان سیاه روی خب جوابی نمی خواهد شما چه سؤالی می خواهی بکنی گاهی انسان به صورت حیوان در می آید مطابق همان آیه (فَتأتُونَ أفْواجاً) (۳) حالا کسی که به صورت گرگ در آمده این از او چه سؤال بکنی این معلوم است درنده بود کسی به صورت مور در آمده معلوم می شود انسان طمعکار محتکر بود چرا (لاَ يُسْأَلُ عَن ذَنبِهِ إِنسٌ وَلاَ جَانٌّ) برای اینکه (يُعْرَفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيماهُمْ) شما از او می خواهی چه سؤال بکنی شما از گرگ سؤال می کنید که چطور بودی؟! خب معلوم است درنده بود اگر (فَتَأْتُونَ أَفْوَاجاً) به این معناست که عدّه ای به صورت حیوان در می آیند (۴) یا عدّه ای سیه روی و سیاه صورت می آیند خب آنجا برای چه سؤال بکنی (يُعْرَفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيماهُمْ) آن وقت (فَيُؤْخَذُ بِالنَّوَاصِي وَالْأَقْدَامِ). (۵)

۱- (۲۴) . سوره الرحمن, آیه ۳۹.

۲- (۲۵) . سوره الرحمن, آیه ۴۱.

۳- (۲۶) . سوره نبأ, آیه ۱۸.

۴- (۲۷) . مجمع البیان, ج ۱۰, ص ۶۴۲.

۵- (۲۸) . سوره الرحمن, آیه ۴۱.

مواقف سه گانه قیامت، در رابطه با سؤال الهی

بنابراین سه مقطع می شود یا قبل از سؤال است یا مقطع و موقف سؤال است یا خروجی سؤال آنجا که دارد سؤال نمی شود که قبل از موقف سؤال باشد برای اینکه هنوز نوبت اینها نشده آنجایی که نوبت اینها شده همین جاست که سؤال و جواب می کنند که (مَاذَا أَجَبْتُمُ الْمُرْسَلِينَ فَعَمِيَتْ عَلَيْهِمُ الْأَنْبَاءُ يَوْمَئِذٍ فَهُمْ لاَ يَتَسَاءَلُونَ) و امثال ذلک بعد وقتی خارج شدند بالأخره یا سیاه صورت اند یا به صورت حیوان در می آیند یا به صورت دیگر در می آیند آنجا دیگر (لاَ يُسْأَلُ عَن ذَنبِهِ إِنسٌ وَلاَ جَانٌّ) چرا؟ چون (يُعْرَفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيَماهُمْ).

باز بودن راه توبه برای همگان

(فَأَمَّا مَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحاً) الآن هم راه باز است هر مشرکی بخواهد توبه کند راه باز است قانون جَبّ هم «الاسلام یجبّ ما قبله» (۱) همه گذشته های او را تصفیه می کند شستشو می کند از این به بعد باید عمل صالح داشته باشد (فَأَمَّا مَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحاً فَعَسَى أَن يَكُونَ مِنَ الْمُفْلِحِينَ) البته انسان تا در دنیا هست با عسی و لیت و لعلّ زندگی می کند برای اینکه حکم جزمی برای ذات اقدس الهی مشخص است ما تا زنده ایم بین نفی و اثباتیم ممکن است ــ معاذ الله ــ کسی بلغزد.

تفسیر آیه ۶۸ و نقد نظر برخی از مفسران

بعد فرمود: (وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ) شما این انتخاب را که دنیا بهتر از آخرت است به عهده خودتان گذاشتید در حالی که ذات اقدس الهی دنیا را آفریده آخرت را آفریده شما را آفریده موجودات اخروی را آفریده او فرموده هدایت بهتر از زُخرف و متاع دنیاست شما قدرت انتخاب که ندارید شما را راهنمایی کرده بگویید که دنیا بهتر از آخرت است آخر نه می دانید نه شما آفریدید (رَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ) برخی ها خواستند بگویند این ناظر به این جریان است که می گفتند اگر رسالت رسول خدا(صلّی الله علیه و آله و سلّم) حق است باید فلان سرمایه دار معروف طائف یا مکه مثل ولید بشود پیامبر (۲) البته این می تواند آن را هم شامل بشود ولی لسان, لسان اختصاصی نیست که در آن زمینه وارد شده باشد یک لسان کلی است درباره مطالب قبلی یعنی خدای سبحان آفرید و حقّ اختیار و انتخاب با اوست که چه چیزی خوب است چه چیزی بد است چه چیزی بدتر است چه چیزی بهتر است (مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ) اینها حالا بیایند اختیار بکنند بگویند که ما متاع دنیا را بر هدایت انتخاب کردیم اینها حق ندارند (سُبْحَانَ اللَّهِ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ).

۱- (۲۹) . الخلاف (شیخ طوسی), ج۵, ص۴۶۹ و ۵۴۸ و ج۶, ص۱۱۷.

۲- (۳۰) . ر.ک: مجمع البیان, ج۷, ص۴۱۰.

وظیفه انسان در تحقیقات و مسائل علمی

مطلب مهم در مسئله خلقت است مستحضرید در همه اصول, اختصاصی به خلقت ندارد در همه اصول چه توحید چه نبوّت چه معاد ما از آن جهت که بشریم و ادراک ما محدود است موظّفیم مقداری تلاش و کوشش علمی بکنیم اما اساس کار این است بگوییم خدایا آنچه تو فرمودی انبیای تو فرمودند اهل بیت فرمودند ما به آ نها معتقدیم حالا اگر درس و بحث ما مطابق آ ن شد نِعم الوفاق, نشد آنچه به فکر ما رسیده و درست نیست این مضروب علی الجدار است آنچه تو فرمودی و انبیای تو آوردند حق است این وظیفه ماست.

دشواری فهم حادث بودن اصل فیض الهی

اما در همین محدوده که انسان جستجو می کند می بیند بعضی از چیزها برای او روشن است بعضی از چیزها برای او روشن نیست مثلاً جریان حدوث سماوات و ارض, اثبات اینکه آسمان ها حادث اند زمین حادث است اینها خیلی سهل است اما اصلِ فیض حادث است مثل ارواح انبیا, عرش, لوح, کرسی, مقام نبوّت, مقام رسالت, مقام ولایت اینها حادث اند این را عقل نمی فهمد حادث اند یعنی چه, اصل فیض حادث باشد هر چه شما بررسی کنید می بینید چیزی گیرتان نمی آید بیان ذلک این است که انسان آسمان, زمین, همه اینها آنجا که مخصوصاً متحرّک اند یک موجود جزیی هستند, اینها را کاملاً می فهمد که قابل حدوث اند یعنی ذات اقدس الهی که خالق کل است (اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْ ءٍ) (۱) می داند که فلان شیء را اگر زودتر خلق بکند مصلحت نیست دیرتر خلق بکند مصلحت نیست باید در فلان وقت باشد این درکش آسان است اما اصلِ فیض, خداست و عدم محض, شما اصل فیض را حادث فرض کنید این یعنی چه؟ بگویید الآن مصلحت نیست «الآن» در کار نیست فعلاً مصلحت نیست «فعلاً» در کار نیست اینجا مصلحت نیست «اینجا و آنجا» ندارد «الآن و فردا» ندارد «این موقع و آن موقع» ندارد «مصلحت و مفسده» ندارد خداست و عدم محض, فرض ندارد نه اینکه مفروض محال است اینکه گفته می شود او قدیم هم نیست چون بگوییم قدیمِ زمانی است خب زمان می خواهد او «دائم الفضل علی البریّه» است, «دائم الفیض علی البریّه» (۲) خدا غریق رحمت کند مرحوم صدوق(رضوان الله علیه) در کتاب قیّم توحید این روایت را نقل کرد که وجود مبارک حضرت امیر(سلام الله علیه) بعد از اینکه مطلبی را فرمود «ثمّ أنشأ یقول» این شعرها را حالا ـ یا خود حضرت انشا کرده یا انشا شده دیگران را حضرت انشاد کرده است «ثمّ أنشأ یقول»

۱- (۳۱) . سوره رعد, آیه ۱۶; سوره زمر, آیه ۶۲.

۲- (۳۲) . المصباح (کفعمی), ص۶۴۷.

و لم یزل سیّدی بالحمد معروفا□□□ و لم یزل سیّدی بالجود موصوفا (۱)

خدای من در ازل جواد بود جود, صفتِ فعل است یک وقت است کسی ده سال تفسیر می آید می شود مفسّر خوب یک وقت همین ده سال می آید تفسیر می شود یک واعظ یک پیش نماز خب اتلاف عمر حقیقتِ شرعیه ندارد همین اتلاف عمر است یعنی کسی ده سال تفسیر بیاید و مفسّر خوب نشود خب این اتلاف عمر است یعنی شما توقّع دارید که خدا آیه نازل بکند «یا ایّها الذین آمنوا» اگر کسی ده سال درس تفسیر رفت مفسّر نامی نشد اتلاف عمر کرده؟! هر چه گفته می شود باید مراجعه بشود به سند مراجعه بشود به روایت مراجعه بشود جمع بندی بشود استدلال بشود بعد بتوانید تدریس کنید فرمود:

و لم یزل سیّدی بالحمد معروفا□□□ و لم یزل سیّدی بالجود موصوفا

خدا در ازل جواد بود شما فرض کنید خداست و لاغیر, بعد حادث می شوند یعنی چه؟ خدا ارواح انبیا را الآن خلق نکرده بعداً خلق کرده الآن و بعد ندارد فعلاً مصلحت نیست بعداً مصلحت است «فعلاً» ما نداریم مصلحتی نداریم مفسده ای نداریم خداست و عدم محض, اگر خداست و عدم محض, حدوث اصلِ فیض معنا ندارد هر چه شما فکر بکنید می بینید قابل درک نیست عالَم یعنی سماوات و ارضین و اینها, اینها اثبات حدوثشان سهل است خیلی سهل است بله آسمان حادث است زمین حادث است راه شیری حادث است اینها همه حادث اند چون بعد از مراحلی از وجودند اما اصلِ فیض آیا قابل حدوث است چه اینکه قابل قِدم هم نیست مثلاً ما بگوییم در امتداد چه چیزی بود. بنابراین او «دائم الفیض علی البریّه» است, او «دائم الفضل علی البریّه» است, «کلّ منّه قدیم» است.

۱- (۳۳) . التوحید (شیخ صدوق), ص۳۰۹.

«و الحمد للّه ربّ العالمين»

آیات ۶۸ تا ۷۳ سوره قصص ۹۱/۰۸/۰۹

.Your browser does not support the audio tag

(وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ (۶۸) وَرَبُّكَ يَعْلَمُ مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمْ وَمَا يُعْلِنُونَ (۶۹) وَهُوَ اللَّهُ لاَ إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْحَمْدُ فِي الْأُولَى وَالْآخِرَةِ وَلَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۷۰) قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِن جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ اللَّيْلَ سَرْمَداً إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ إِلهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُم بِضِيَاءٍ أَفَلاَ تَسْمَعُونَ (۷۱) قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِن جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ النَّهَارَ سَرْمَداً إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ إِلهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُم بِلَيْلٍ تَسْكُنُونَ فِيهِ أَفَلاَ تُبْصِرُونَ (۷۲) وَمِن رَحْمَتِهِ جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَلِتَبْتَغُوا مِن فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۷۳))

اشاره ای به مباحث گذشته

چون عناصر محوری مطالب سوَر مکّی اصول دین است و در بین اصول دین, توحید از دیگر اصول اهمّ است معارف توحیدی را یکی پس از دیگری بیان فرمودند بعد از مشرکین سؤال کردند فرمودند این کارهای نظام هستی از معبودهای شما به هیچ وجه برنمی آید بعد در صحنه قیامت هم شما را احضار می کنند آنها را هم حاضر می کنند آنها خودشان را تبرئه می کنند (یک) از شما تبرّی می جویند (دو) شما نه حرفی برای گفتن دارید نه کاری از آنها ساخته است که مشکل شما را حل کند.

مراد از واژه (کُلِّ) در آیه ۵۷ سوره «قصص»

برخی از مطالبی که مربوط به مسائل گذشته بود این بود که درباره مکّه فرمود: (يُجْبَى إِلَيْهِ ثَمَرَاتُ كُلِّ شَيْءٍ) (۱) در تبیین آن آیه هم گفته شد که منظور از این (کُلِّ) کثرت است نه عموم یک وقت است سخن از عموم است مثل (اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ) (۲) که همه اشیا را شامل می شود یک وقت سخن از کثرت است نه عموم نظیر اینکه ملکه سبا دارای عرشی بود (وَأُوتِيَتْ مِن كُلِّ شَيْءٍ), (۳) (أُوتِيَتْ مِن كُلِّ شَيْءٍ) نه یعنی همه اشیای عالَم را این بانو داشت بلکه اشیای کثیره ای را در اختیار داشت که این (کُلِّ) برای کثرت است نه برای عموم. در آیه ای که قبلاً گذشت (يُجْبَى إِلَيْهِ ثَمَرَاتُ كُلِّ شَيْءٍ) آیه ۵۷ همین سور ه گفته شد برای کثرت است نه برای عموم اگر مکّه بوستان و گلستان و مرغزار و جنگل و اینها در آن نیست این منافی با کلمه (کُلِّ) نیست.

ص: ۲۴۴

۱- (۱) . سوره قصص, آیه ۵۷.

۲- (۲) . سوره رعد, آیه ۱۶; سوره زمر, آیه ۶۲.

۳- (۳) . سوره نمل, آیه ۲۳.

خلقت انسان در رنج و راه رهایی از آن

مطلب دیگر درباره انسان است که انسان در رنج خلق شده است (لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ فِي كَبَدٍ) (۱) و خدای سبحان برای رهایی

انسان از رنج راه های فراوانی را در اختیارش گذاشته او را قادر کرده احکام شریعت هم برای آن است که او هم راحت تر زندگی کند هم از آسایش و آرامش نسبی برخوردار باشد با راهنمایی هایی که فرمود: (وَآتَاکُم مِن کُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ) (۲) و دستورهای اخلاقی که داد که انسان با صبر و قناعت زندگی کند راه یُسر و آسانی است.

انحصار خالقیت و ربوبیت برای خدای سبحان

بعد از بیاناتی که به مشرکین فرمود از بت های شما کاری ساخته نیست فرمود چه در «کان» تامّه چه در «کان» ناقصه برای معبودهای شما هیچ سهمی نیست نه در آفرینش نه در پرورش هم او خالقِ کلّ شیء است مطابق آن آیه (اللَّهُ خَالِقُ کُلِّ شَيْءٍ) هم او ربّ کلّ شیء است که می پروراند ناقص را به کمال می رساند او ربّ کلّ شیء است ربّ العالمین است از معبودهای شما کاری ساخته نیست (وَرَبُّکَ یَخْلُقُ مَا یَشَاءُ) که مشیئت او هم برابر حکمت است (وَیَخْتَارُ) چه چیزی بیافریند چه چیزی نیافریند به بعضی ها فرزند پسر می دهد به بعضی ها دختر می دهد به بعضی ها هم پسر می دهد هم دختر می دهد (وَیَجْعَلُ مَن یَشَاءُ عَقِیماً) (۳) این برابر مشیئت حکیمانه خودش است کاری که در جهان هست چه کان تامّه چه کان ناقصه چه آفرینش چه پرورش برای خداست برای غیر خدا نه خلقت است که روشن است که اینها خالق نیستند نه حقّ انتخاب و اختیار برای اینکه نه اینها از گذشته باخبرند نه از آینده باخبرند نه در نظام تکوین آن احاطه علمی را دارند که در خلقت اظهارنظر کنند نه در نظام تشریع آن احاطه علمی را دارند که در احکام الهی اظهارنظر کنند در جریان میراث فرمود این سهامی که ما برای ورثه تقسیم کردیم شما دست به آن نزنید (لاَ تَدْرُونَ أَیُّهُمْ أَقْرَبُ لَکُمْ نَفْعاً) (۴) شما که از آینده خبر ندارید آینده دختر چه می شود آینده پسر چه می شود آینده نوه ها چه می شود یکی را کم کنید یکی را اضافه کنید این چنین نباشد این سهامی که خدا تعیین کرده همین سهام را به ورثه تان منتقل کنید (لاَ تَدْرُونَ أَیُّهُمْ أَقْرَبُ لَکُمْ نَفْعاً) شما که نمی دانید اینها چیست. پس از نظر انتخاب چه در تدبیر چه در آفرینش دیگران حقّ انتخاب ندارند برای اینکه آن علم را ندارند کسی که چیزی را نیافرید نمی تواند درباره او اظهارنظر کند.

ص: ۲۴۵

۱- (۴) . سوره بلد, آیه ۴.

۲- (۵) . سوره ابراهیم، آیه ۳۴.

۳- (۶) . سوره شوری, آیه ۵۰.

۴- (۷) . سوره نساء, آیه ۱۱.

آزادی تکوینی انسان و لزوم تبعیت از شریعت الهی

در نظام تکوین شما مختارید یا قبول یا نکول یا اقرار یا انکار بشر مختار است آزاد است همین آزادی, نشانه کمال اوست اگر او مجبور بود در یکی از این امور که کمال نبود. فرمود اینها از نظر پذیرش یا نفی آزادند و تکامل هم در این است که اینها با آزادی یک طرف را انتخاب کنند ولی از نظر ما در نظام شریعت مأمورند برایشان واجب است که این مطهّرات را رعایت کنند حرام است که به خبائث تن در دهند در نظام تشریع آزاد نیستند برای اینکه بعضی از چیزها صحیح است بعضی چیزها باطل است اینها نمی دانند بعضی چیزها واجب است بعضی چیزها حرام است اینها نمی دانند (إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلّهِ) (۱) این (إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلّهِ) یکی از مراحل چهارگانه توحیدی است که در همین آیه هفتاد بیان شده که حالا خواهد آمد از این جهت که فرمود: (وَاللَّهُ يَحْكُمُ لاَـ مُعَقِّبَ لِحُكْمِهِ) (۲) از اینکه فرمود: (إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلّهِ) از اینکه فرمود: (وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَى أَمْرِهِ) (۳) از اینکه (لَهُ) خبر مقدم است و (الْحُكْمُ) مبتدای مؤخّر است و مفید حصر است در (وَلَهُ الْحُكْمُ) همه این آیات نشان می دهد که حکم منحصراً برای خداست اگر خدا و پیامبرش(صلّی الله علیه و آله و سلّم) حکمی کردند دیگران حقّ انتخاب ندارند (وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلاَـ مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْراً أَن يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ) (۴) پس در اصل نظام تکوین می خواهند بپذیرند یا نپذیرند آزادند چه اینکه راه جهنم هم باز است راه بهشت هم باز است اما اگر نپذیرفتند (خُذُوهُ فَغُلُّوهُ ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلُّوهُ) (۵) در پی هست در نظام تشریع آزاد نیستند گرچه می تواند هم عسل و هم سمّ هر دو را بنوشد اما واجب است که آن عسل را انتخاب کند و از سمّ بپرهیزد قبلاً هم این کلمه ولنگاری معنا شد که این کلمه, کلمه بسیط نیست این کلمه, کلمه مرکب است انگار یعنی انگیزه و خیال و انگاره یعنی خیال کردن, وِل یعنی رها بودن, آدمی که خیال می کند رهاست یا خیالِ رهایی دارد به او می گویند آدم ولنگار, ولنگاری این کلمه که مرکب از دو کلمه است این راه علمی ندارد راه شرعی و عقلی و نقلی ندارد انسان رها نیست (أَيَحْسَبُ الْإِنسَانُ أَن يُتْرَكَ سُدى) (۶) سُدیً یعنی رها, یاوه, این طور نیست که انسان یاوه خلق شده باشد پس در نظام تکوین او می خواهد بپذیرد یا نپذیرد قدرت انتخاب را خدا به او داده است ولی در نظام تشریع الاّ ولابد باید راه صحیح را طی کند.

۱- (۸) . سوره انعام, آیه ۵۷; سوره یوسف, آیات ۴۰ و ۶۷.

۲- (۹) . سوره رعد, آیه ۴۱.

۳- (۱۰) . سوره یوسف, آیه ۲۱.

۴- (۱۱) . سوره احزاب, آیه ۳۶.

۵- (۱۲) . سوره حاقه, آیات ۳۰ و ۳۱.

۶- (۱۳) . سوره قیامت, آیه ۳۶.

سرّ عدم نفی خالقیت از غیر خدا در آیه ۶۸

از اینکه فرمود: (وَرَبُّکَ یَخْلُقُ مَا یَشَاءُ) (یک), (وَیَخْتَارُ) یعنی «ربّک یختار ما یشاء» (دو) چون جریان خلقت روشن است که (لَئِن سَأَلْتَهُم مَنْ خَلَقَ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضَ لَیَقُولُنَّ اللَّهُ) (۱) کسی نمی گوید که غیر خدا خالق است در مقام تدبیر, مدیریت و مانند آن ممکن است اظهارنظر کنند لذا درباره دومی نفی فرمود وگرنه درباره اوّلی چون بیّن الغی بود آن را دیگر نفی نفرمود, نفرمود «ما کان لهم الخلق» خب این چون بیّن بود اما فرمود: (وَرَبُّکَ یَخْلُقُ مَا یَشَاءُ) (یک) (وَیَخْتَارُ) یعنی «ربّک یختار ما یشاء» (این دو), (مَا کَانَ لَهُمُ الْخِیَرَةُ) (این سه) اینها حقّ انتخاب ندارند اما «ما کان لهم الخلق» دیگر نیازی به گفتن نداشت.

علت تعبیر به اسم ظاهر در عبارت (سُبْحَانَ اللهِ) در آیه ۶۸

در همین زمینه با اینکه ضمیر ممکن بود «سبحانه» نفرمود, (سُبْحَانَ اللَّهِ) فرمود تا اینکه تعلیق حکم بر وصف مشعر به علیّت باشد اگر می فرمود «سبحانه و تعالی» مطلب تام بود چون سخن از ربّ بود ربّ خداست, ضمیر (یَخْلُقُ) خداست ضمیر (یَخْتَارُ) خداست خب کلمه «ربّ» ذکر شده چند بار هم ضمیر ذکر شده اگر می فرمود «سبحانه» کافی بود اما برای اهمیّت مطلب, اسم جلاله را تصریح کرده فرمود: (سُبْحَانَ اللَّهِ وَتَعَالَی عَمَّا یُشْرِکُونَ) شما که شرک می ورزید خدا منزّه از آن است. از این ارباب شما نه خلقت ساخته است نه خِیَره و اختیار دست اینهاست که مدیریت داشته باشند برای شما هم نه کارآمدی تقریبی دارند نه کارآمدی شفاعی, شما از اینها شفاعت می خواستید می گفتید: (هؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِندَ اللَّهِ) (۲) از اینها برنمی آید از اینها تقریب می خواستید گفتید: (مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِیُقَرِّبُونَا إِلَی اللَّهِ زُلْفَی) (۳) از اینها برنمی آید پس در نظام تکوین، خلقت و اختیار برای خداست در نظام محکمه و محاکمه الهی تقریب و شفاعتی که شما می پنداشتید برای اینها نیست لذا فرمود: (سُبْحَانَ اللَّهِ وَتَعَالَی عَمَّا یُشْرِکُونَ).

۱- (۱۴) . سوره لقمان, آیه ۲۵; سوره زمر, آیه ۳۸.

۲- (۱۵) . سوره یونس, آیه ۱۸.

۳- (۱۶) . سوره زمر, آیه ۳.

آگاهی خداوند از اهانت های پنهان و آشکار علیه پیامبر اکرم

بعد فرمود شما اصلاً کینه پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) در دل دارید این اهانت هایی که به وجود مقدس پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) می شود همان اهانت های صنادید قریش است چیز دیگری نیست فرمود: (وَرَبُّکَ یَعْلَمُ مَا تُکِنُّ صُدُورُهُمْ) آنچه دل های اینها مَکنون و مستور کرده است خدا می داند (یک) (وَمَا یُعْلِنُونَ) آنچه هم که علنی نسبت به وجود مبارک آن حضرت اهانت می کنند توهین می کنند تحقیر می کنند خدا می داند (این دو) الیوم هم همین طور است آنچه «تُکنّ» صدور بیگانه ها خدا می داند آنچه هم که «یُعلنون» در روزنامه ها و کاریکاتورها و بدگویی هایشان را هم خدا می داند فرمود: (وَرَبُّکَ یَعْلَمُ مَا تُکِنُّ صُدُورُهُمْ وَمَا یُعْلِنُونَ).

وحدانیّت خداوند در الوهیّت و محمود بودن

آن وقت جمع بندی این بخش از مطالب به این است (وَهُوَ اللَّهُ لاَ إِلٰهَ إِلَّا هُوَ) این توحید در الوهیّت, در همان اوایل دعای نورانی «عرفه» وجود مبارک امام سجاد(سلام الله علیه) در صحیفه سجادیه آنجا دارد «اله کلّ مألوه» (۱) مثل «ربّ کل مربوب» (۲) تنها اله عالَم خداست و همه مألوه او هستند تنها ربّ عالم خداست و همه مربوب او هستند او «ربّ کل مربوب» است «اله کلّ مألوه» است و مانند آن, این توحید در الوهیّت (یک) (لَهُ الْحَمْدُ فِی الْأُولَی وَالْآخِرَهِ) این توحید در محمود بودن، حمد برای خداست چرا؟ چون حمد در برابر نعمت است نعمت را غیر از خدا کسی نمی دهد (مَا بِکُم مِّن نِّعْمَهٍ فَمِنَ اللَّهِ) نعمت دنیا نعمت آخرت همه از ناحیه اوست اگر (مَا بِکُم مِّن نِّعْمَهٍ فَمِنَ اللَّهِ) است اگر «اللهم ما بنا من نعمه فمنك» (۳) است پس (لَهُ الْحَمْدُ) چه در اُولیٰ چه در آخرت, در اُولیٰ که نعمت های دنیایی است (لَهُ الْحَمْدُ) در آخرت وقتی بهشتی ها وارد بهشت شدند می گویند: (الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزَنَ), (۴) (الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی صَدَقَنَا وَعْدَهُ), (۵) (وَآخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ) (۶) چون (وَآخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ) است, (الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی صَدَقَنَا وَعْدَهُ) است, (الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزَنَ) است, پس (لَهُ الْحَمْدُ فِی الْأُولَی وَالْآخِرَهِ) این هم توحید در حمد.

۱- (۱۷) . الصحیفه السجادیه, دعای ۴۵.

۲- (۱۸) . اعلام الدین, ص۷۳; المصباح (کفعمی), ص۷۴۴.

۳- (۱۹) . مصباح المتهجّد, ص۶۳, ۷۵, ۱۰۲, ۱۱۱ و ۲۱۷.

۴- (۲۰) . سورهٔ فاطر, آیهٔ ۳۴.

۵- (۲۱) . سورهٔ زمر, آیهٔ ۷۴.

۶- (۲۲) . سورهٔ یونس, آیهٔ ۱۰.

حاکمیت مطلق خدای سبحان

سوم: (وَلَهُ الْحُکْمُ) که این تقدیم خبر هم مفید حصر است حکم برای اوست (إِنِ الْحُکْمُ إِلَّا لِلّهِ) (یک) (وَاللَّهُ یَحْکُمُ لاَ مُعَقِّبَ لِحُکْمِهِ) (دو) (وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَی أَمْرِهِ) (سه) حکم برای اوست یعنی در نظام هستی که کسی نمی تواند عالَم را اداره کند و داور بین اشیا باشد مگر خدا, در نظام تشریع هم اوست که حاکم عدل است اوست که در برابر حکم او نمی شود کسی اظهارنظر بکند چون علیمٍ به کلّ مصالح است علیم به کلّ مطالب گذشته و حال و آینده است.

بسته بودن راه عمل در قیامت و برزخ

پرسش: جناب استاد! کفار و اهل جهنم نمی توانند در دوزخ حمد و تسبیح بکنند؟

پاسخ: نه, چون «انّ الیوم عملٌ و لا حساب و غداً حسابٌ و لا عمل» (۱) همین که انسان مُرد, تکامل عملی قطع است! اگر کسی بتواند کاری انجام بدهد که به وسیله آن کار به ثوابی برسد یا از عِقاب بِرَهد این می شود عمل صالح و عمل اختیاری اگر عمل اختیاری ممکن باشد شریعت می خواهد انسان در خواب چطور است وقتی که بیدار شد می گوید ای کاش من آن صحنه را که دیدم فلان مطلب را سؤال می کردم در خواب انسان کار می کند ولی کارش محصول و نتیجه مَلکات زمان بیداری اش است کار اختیاری از انسان در خواب ساخته نیست این گوشه ای از نمودار قیامت است سه قسم بحث در معاد هست یکی تکامل علمی است که فراوان انسان به کمال های علمی می رسد برای اینکه (فَکَشَفْنَا عَنکَ غِطَاءَکَ فَبَصَرُکَ الْیَوْمَ حَدِیدٌ) (۲) می شود, (رَبَّنَا ابْصَرْنَا وَسَمِعْنَا) (۳) می شود خیلی از مطالب برای کفار بعد از مرگ کشف می شود برای دیگران هم کشف می شود این تکامل علمی است که مرز و حد ندارد. دوم تکامل فیض الهی است (ذلِکَ فَضْلُ اللَّهِ یُؤْتِیهِ مَن یَشَاءُ) (۴) ممکن است ذات اقدس الهی به کسی فیضی برساند فضلی برساند گناهان او را ببخشد یا تخفیف بدهد اگر دوزخی است اهل اعراف بکند اگر اعرافی است او را اهل بهشت بکند این هم ممکن است نتایج کارهایی که مؤمنان یا فرزندان او در دنیا برای او انجام می دهند مطابق (وَنَکْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ) (۵) به او می رسد اینها هم هست. سه: خودش بخواهد کاری انجام بدهد که یک قدم پیش برود این محال است آنجا دیگر جا برای عمل صالح نیست اگر عمل صالح ممکن باشد حتماً شریعت می خواهد باید برابر قانونی باشد آن وقت آن دیگر می شود دنیا دیگر آخرت نیست.

۱- (۲۳) . نهج البلاغه, خطبه ۴۲.

۲- (۲۴) . سوره ق, آیه ۲۲.

۳- (۲۵) . سوره سجده, آیه ۱۲.

۴- (۲۶) . سوره مائده, آیه ۵۴; سوره حدید, آیه ۲۱; سوره جمعه, آیه ۴.

۵- (۲۷) . سوره یس, آیه ۱۲.

پرسش:...

پاسخ: بله, اما عمل صالح حساب نمی شود آن تسبیحاتی که می کنند نتیجه اعمال دنیایی شان است این طور نیست که حالا یک «الحمد لله» گفتند (وَآخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ) یک حسنه برایشان بنویسند این اذکارشان نتیجه ملکاتی است که در دنیا تحصیل کردند برخی ها زبانشان بند می آید قدرت حرف ندارند.

پرسش: درباره قرآن که می گویند «اقرأ و أرق» (۱) چطور است؟

پاسخ: یعنی این آیات را بخوان به همان اندازه که در دنیا بالا رفتی به همان اندازه بالا می روی اگر کسی در دنیا درجه اش ده بود یکی پس از دیگری این آیات را می خواند به درجه ده می رسد آنجا متوقّف می شود نه اینکه «إقرأ» آنجا مثل «إقرأ» اینجا یک ثواب داشته باشد اگر عمل صالح در آنجا ممکن باشد قانون می خواهد یک دین می خواهد یک شریعت می خواهد آن وقت این می شود دنیا دیگر آخرت نیست.

پرسش:...

پاسخ: «إذا مات ابن آدم انقطع عمله» آن وقت این «الاّ عن ثلاث» به استثنای منقطع شبیه است برای اینکه اثر عمل اوست «ولدٌ صالح یدعو له» یا «صدقه جاریه» وقفی, کتابی و مانند آن (۲) این نتیجه اعمال اوست.

پرسش:...

پاسخ: فرق نمی کند در برزخ هم همین طور است برزخ یک قیامت صغرایی است انسان همین که مُرد آن دو راه ممکن است یعنی کشف علمی برایش ممکن است فضل الهی ممکن است که گناهان او بخشوده بشود درجاتی به او افزوده بشود اینها ممکن است سومی ممکن نیست که کاری انجام بدهد نظیر دنیا که با این کار ثواب ببرد این چنین نیست نتیجه اعمالی که مؤمنین طلب مغفرت می کنند از آن جهت که او جزء جامعه اسلامی بود اگر کسی گفت «اللهم اغفر للمؤمنین و المؤمنات» (۳) فضلی نصیب این می شود اینها در بخش اول و دوم هست اما انسان بعد از مرگ کاری بکند که با آن کار به ثواب برسد خب اگر این طور باشد خیلی ها توبه می کنند نجات پیدا می کنند در حال احتضار راه بسته می شود چه رسد به برزخ.

۱- (۲۸) . الکافی, ج۲, ص۶۰۶.

۲- (۲۹) . جامع الأخبار, ص۱۰۵.

۳- (۳۰) . الکافی, ج۲, ص۵۳۰ و ج۴, ص۲۳.

نظم حکیمانه شب و روز, نشانه تدبیر الهی

در این بحث ها یکی پس از دیگری ادلّه مشرکین بازگو شد و ابطال شد و بهانه های آنها ذکر شد و ابطال شد و بعد جمع بندی کردند. حالا وارد مقطع دیگری از مسائل توحید می شوند می فرمایند شما در دنیا که زندگی می کنید شبی دارید روزی دارید اینها را چه کسی تنظیم کرده فصول چهارگانه را خدا تنظیم کرده برای تأمین اقتصادتان ارزاقتان که (قَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ) (۱) یعنی این فصول چهارگانه اگر همه اش زمستان یا پاییز یا تابستان یا بهار بود که اقتصادتان سامان نمی پذیرفت فرمود فصول چهارگانه است تا نیازهای شما در مناطق گوناگون تأمین بشود; این (قَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ). روز را برای کار کردن شب را برای آرامش, برای اینکه آرام باشید فضا تاریک شده برای اینکه کار کنید فضا روشن شده حالا اگر این محرّکی که شمس و قمر را می گرداند و اداره می کند طرزی اینها را دستور بدهد که برخی از حرکت بایستند این شب مستمر بشود چه کسی می تواند برای شما روز بیاورد, روز مستمر بشود چه کسی می تواند برای شما شب بیاورد؟! پس شب و روز که هر دو هماهنگ هم برای تأمین نیازهای شماست این نشانه تدبیر آن مدبّر حکیم است. (قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِن جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ اللَّيْلَ سَرْمَداً إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ إِلهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُم بِضِيَاءٍ) مگر نمی بینید این (أَفَلاَ تَسْمَعُونَ), (أَفَلاَ تُبْصِرُونَ) اینها چیزهای بدیهیات است آن (أَفَلاَ تَعْقِلُونَ) (۲) و امثال ذلک نیازی به اندیشه های علمی تری دارد آنجا (أَفَلاَ تَعْقِلُونَ), (أَفَلاَ تَذَكَّرُونَ), (۳) (أَفَلاَ تَتَفَكَّرُونَ) (۴) و مانند آن است فرمود این چیز روشنی است از این بت ها که کاری ساخته نیست اگر زمان همه اش شب بود یا همه اش روز بود که زندگی مختل بود این نظم حکیمانه را خدا دارد اداره می کند (مَنْ إِلهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُم بِضِيَاءٍ أَفَلاَ تَسْمَعُونَ ۝ قُلْ أَرَأَيْتُمْ) تک تک اینها احتجاج است (إِن جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ النَّهَارَ سَرْمَداً إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ إِلهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُم بِلَيْلٍ تَسْكُنُونَ فِيهِ أَفَلاَ تُبْصِرُونَ).

ص: ۲۵۱

۱- (۳۱) . سوره ی فصلت, آیه ی ۱۰.

۲- (۳۲) . سوره ی بقره, آیه ی ۴۴; سوره ی قصص, آیه ی ۶۰.

۳- (۳۳) . سوره ی انعام, آیه ی ۸۰; سوره ی سجده, آیه ی ۴.

۴- (۳۴) . سوره ی انعام, آیه ی ۵۰.

ضرورت شکر گزاری, جهت برخورداری از نعمت شب و روز

یک کار این است که (وَمِن رَحْمَتِهِ جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ) (یک) یعنی شب منظم است (وَالنَّهَارَ) (دو) این هم منظم است (لِتَسْكُنُوا فِيهِ) بر اساس لف و نشر مرتّب یعنی در آن لیل (وَلِتَبْتَغُوا مِن فَضْلِهِ) بر اساس لف و نشر مرتب یعنی در نهار، آن اصل جامع این است که برای آرامش شب باید شاکر باشید برای کسب و کوشش روز هم باید شاکر باشید (این سه) این (وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ) جامع بین لیل و نهار است.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۷۴ تا ۷۸ سوره قصص ۹۱/۰۸/۱۰

.Your browser does not support the audio tag

(وَیَوْمَ یُنَادِیهِمْ فَیَقُولُ أَیْنَ شُرَکَائِیَ الَّذِینَ کُنتُمْ تَزْعُمُونَ (۷۴) وَنَزَعْنَا مِن کُلِّ أُمَّةٍ شَهِیداً فَقُلْنَا هَاتُوا بُرْهَانَکُمْ فَعَلِمُوا أَنَّ الْحَقَّ لِلَّهِ وَضَلَّ عَنْهُم مَّا کَانُوا یَفْتَرُونَ (۷۵) إِنَّ قَارُونَ کَانَ مِن قَوْمِ مُوسَی فَبَغَی عَلَیْهِمْ وَآتَیْنَاهُ مِنَ الْکُنُوزِ مَا إِنَّ مَفَاتِحَهُ لَتَنُوأُ بِالْعُصْبَةِ أُوْلِی الْقُوَّةِ إِذْ قَالَ لَهُ قَوْمُهُ لاَ تَفْرَحْ إِنَّ اللَّهَ لاَ یُحِبُّ الْفَرِحِینَ (۷۶) وَابْتَغِ فِیمَا آتَاکَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلاَ تَنسَ نَصِیبَکَ مِنَ الدُّنْیَا وَأَحْسِن کَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَیْکَ وَلاَ تَبْغِ الْفَسَادَ فِی الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لاَ یُحِبُّ الْمُفْسِدِینَ (۷۷) قَالَ إِنَّمَا أُوتِیتُهُ عَلَی عِلْمٍ عِندِی أَوَ لَمْ یَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهْلَکَ مِن قَبْلِهِ مِنَ الْقُرُونِ مَنْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً وَأَکْثَرُ جَمْعاً وَلاَ یُسْأَلُ عَن ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ (۷۸))

خالقیت و ربوبیّت احسن الهی

بخشی از مطالب مربوط به آیات قبل این است که در آیه ۶۸ فرمود: (رَبُّکَ یَخْلُقُ مَا یَشَاءُ وَیَخْتَارُ) آن خلقت ناظر به کان تامّه و خالقیّت خداست این اختیار, ناظر به کان ناقصه و ربوبیّت اوست دو اصل را قرآن کریم در آیات فراوان ذکر می کند گاهی به طور تفصیل, گاهی به طور اجمال; به طور تفصیلش این است که هر چه شیء است مخلوق خداست (اللَّهُ خَالِقُ کُلِّ شَیْ ءٍ) (۱) این کان تامّه است آنچه مربوط به کان ناقصه است و ربوبیّت است این است که فرمود: (الَّذِی أَحْسَنَ کُلَّ شَیْ ءٍ خَلَقَهُ) (۲) هر چه آفرید نیکو آفرید هیچ نقصی در آن نیست که مثلاً اگر زمین این طور بود بهتر بود اگر آسمان این طور بود بهتر بود اگر وضع جماد یا نبات یا حیوان یا انسان یا فرشته طرز دیگر بود بهتر بود این ممکن نیست زیرا اگر وضعی و نظامی بهتر از نظام کنونی فرض می شد و خدای سبحان آن را نمی آفرید إما للجهل بود أو للعجز بود أو للبُخل و التالی بأسره مستحیل فالمقدّم مثله این یک قیاس استثنایی است اگر نظامی بهتر از این ممکن بود و خدا آن نظام را نیافریده بود یا برای آن است که ـ معاذ الله ـ علمش را نداشت یا برای آن است که ـ معاذ الله ـ قدرتش را نداشت یا برای آن است که ـ معاذ الله ـ آن جود و سخا را نداشت و بخل ورزید تالی از این سه قسم بیشتر فرض نمی شود و هر سه قسمش محال است فالمقدّم مِثله پس نظامی از این نظام زیباتر و احسن فرض ندارد. آیه ای که فرمود: (أَحْسَنَ کُلَّ شَیْ ءٍ خَلَقَهُ) ناظر به همین است هر چیزی را که آفرید زیبا آفرید پس اصل اول کان تامّه است و خالقیّت خدا را تبیین می کند (اللَّهُ خَالِقُ کُلِّ شَیْ ءٍ) «کلّ ما صدق علیه أنّه شیء فهو مخلوق الله سبحانه و تعالی» اصل دوم ناظر به کان ناقصه است که به ربوبیّت خدا برمی گردد فرمود: (الَّذِی أَحْسَنَ کُلَّ شَیْ ءٍ خَلَقَهُ) این (خَلَقَهُ) جمله در محلّ جر تا صفت باشد برای (شَیْ ءٍ) هر چه آفرید زیبا آفرید.

۱- (۱) . سوره رعد, آیه ۱۶; سوره زمر, آیه ۶۲.

۲- (۲) . سوره سجده, آیه ۷.

مخلوقات عالم, مختار و برگزیده خدای سبحان

به تعبیر برخی از بزرگان اهل معرفت هیچ چیز زایدی در عالَم نیست در عالم اصلاً زباله وجود ندارد در بین مخلوق های خدا

زباله وجود ندارد اگر وارد دستگاه انسان [و مانند انسان] بشود می شود حثاله و کناسه و مانند آن, همین عذرخواهی که انسان باید بکند برای اینکه آن موجودات دستشویی به انسان می گویند ما سیب بودیم گلابی بودیم یک ساعت با شما بودیم ما را به این صورت در آوردیم وگرنه ما سیب و گلابی بودیم ما نان و گوشت بودیم این انسان است که زباله درست می کند. پس آن دو اصل کلی یکی کان تامه یکی کان ناقصه یکی خلقت یکی ربوبیت آن دو که در آیات دیگر مفصّلاً بیان شد در این آیه مجملاً بیان شد فرمود: (رَبُّکَ یَخْلُقُ مَا یَشَاءُ) این ناظر به کان تامّه است (وَیَخْتَارُ) ناظر به کان ناقصه است یعنی هر چه هست مختار اوست خِیَره اوست مصطفای اوست مجتبای اوست انتخاب شده اوست برگزیده اوست چیزی در عالم نیست که برگزیده خدا نباشد بنابراین هر چه در عالم هست زیباست و احیاناً اگر (ظَهَرَ الْفَسَادُ فِی الْبَرِّ وَالْبَحْرِ)، (بِمَا کَسَبَتْ أَیْدِی النَّاسِ) است اینکه فرمود: (وَرَبُّکَ یَخْلُقُ) اصل اول, (وَیَخْتَارُ) اصل دوم آن ناظر به خلقت, این ناظر به ربوبیت.

ربوبیّت خداوند در نظام تکوین و تشریع

حالا که ناظر به ربوبیت شد ربوبیت هم در تکوین است هم در تشریع, خدای سبحان آسمان و زمین و جماد و حیوانات را اداره می کند با یک سب خاصّ غریزی و مانند آن, انسان را تدبیر می کند ربّ انسان است مدیر و مربّی انسان است بالوحی و التشریع انسان را بخواهد بپروراند اینکه مثل درخت نیست که پرورش پرورش گیاهی باشد انسان را با دین می پرورانند با عقیده و اخلاق و عمل می پرورانند بنابراین نظام تشریع در اختیار خداست چه اینکه نظام تکوین در اختیار خداست او (أَحْسَنَ کُلَّ شَیْءٍ خَلَقَهُ) است «احسن کلّ شیء أنزله» لذا فرمود قرآن را که ما آفریدیم با بهترین وجه این کتاب را آفریدیم انسان را (فِی أَحْسَنِ تَقْوِیمٍ) (۱) آفریدیم اگر داستانی برای شما می گوییم به بهترین وجه داستان سرایی می کنیم و مانند آن.

۱- (۳) . سوره تین, آیه ۴.

خیر بودن تمامی مخلوقات الهی

پرسش:...

پاسخ: ما اگر خدا را بشناسیم «از خیّر محض جز نکویی ناید» (۱) ما این مقدار را که می بینیم که الآن سالیان متمادی است که بشر درباره نظم عالَم فکر می کند تازه به یک گوشه اش پی برده است پس آفریننده او حکیمِ مطلق است اگر حکیم مطلق باشد از او جز خیر چیزی نشئت نمی گیرد جودی بالاتر از جود او نیست او امِساکی ندارد بخل ندارد لذا هر چه در عالَم باشد خیر و رحمت و برکت است.

نقد سخن برخی از اهل معرفت در تفسیر آیه ۶۸

برخی اهل معرفت احتمال دادند که این «ما» موصوله باشد و منصوب باشد و مفعول (یَخْتَارُ) باشد (۲) معروف بین اهل تفسیر این است که (وَرَبُّکَ یَخْلُقُ مَا یَشَاءُ) این ناظر به کان تامّه (یک) (وَیَخْتَارُ) ناظر به ربوبیّت است کان ناقصه (دو) (مَا کَانَ لَهُمُ الْخِیَرَةُ) بشر نه در خلقت حقّ انتخاب دارد نه در پرورش و ربوبیت چه در تکوین چه در تشریع اما برخی ها احتمال دادند که این «ما» منصوب باشد مفعول «یختار» باشد فرمود: (وَیَخْتَارُ مَا کَانَ لَهُمُ الْخِیَرَةُ) (۳) خدا انتخاب می کند چیزی را که خیر و رحمت و برکت مردم در آن است خب این تفطّنی می خواهد ذوقی می خواهد معروف بین اهل تفسیر این نیست ظاهرش هم این نیست اما این تفطّنی است (وَیَخْتَارُ مَا کَانَ لَهُمُ الْخِیَرَةُ) هر چه را که خیر مردم است خدا انتخاب می کند البته این معنا حق است از آیات دیگر استفاده می شود که هر چه خیر مردم است ذات اقدس الهی انتخاب می کند این طور نیست که شرّ کسی را بخواهد نشانه اش هم نظم شب و روزی است که بعد ذکر می کند.

ص: ۲۵۴

۱- (۴) . رباعیات ابوسعید ابوالخیر, رباعی ۲۷۴.

۲- (۵) . تفسیر ابن عربی, ج۲, ص۱۲۶.

۳- (۶) . سوره قصص, آیه ۶۸.

اشاره آیه هفتاد به اقسام چهارگانه توحید

بعد وقتی که خدا را از شرک تنزیه فرمود فرمود خدا می داند (مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمْ وَمَا يُعْلِنُونَ) (۱) بعد چهار توحید را ذکر فرمود, «لا إله الاّ الله» است توحید در حمد است توحید در حکم است توحید در مرجعیّت. برای همه اقسام چهارگانه توحید مخصوصاً برای توحید در محمود بودن, جریان نظام آسمان و زمین و شب و روز را ذکر می کند اینها نعمت الهی اند در برابر هر نعمتی باید حمد کرد پس (لَهُ الْحَمْدُ فِي الْأُولَى وَالْآخِرَهِ) (۲) درباره آفرینش شب, آفرینش روز و مانند آن اگر فرمود: (لَهُ الْحَمْدُ فِي الْأُولَى وَالْآخِرَهِ) این اجمال را این متن را دارد شرح می دهد که شب ها این طور است روزها این طور است یکی را برای کار یکی را برای آسایش.

نمونه ای از سنّت انذاری بشر در نظام احسن خلقت

حالا بشر آنچه خدای سبحان آفرید و با نظام احسن آفرید وضعش را به هم می زنند اینها روز می گیرند می خوابند شب تا پاسی از شب مغازه ها باز است انرژی مصرف می شود وقت مصرف می شود بهترین فرصت برای عبادت و مطالعه, بیجا مصرف می شود خب اینکه می بینید کتاب خواندن و مطالعه کردن و مسائل علمی در جامعه ما رواج ندارد برای اینکه اینها شب را در مغازه ها می گردند برای خرید و فروش, فرمود روز برای کسب است شب برای مطالعه و تأمّل و عبادت و استراحت و اینها.

علت تقدّم لفظی شب بر روز در آیات ۷۱ و ۷۳

ص: ۲۵۵

۱- (۷) . سوره قصص, آیه ۶۹.

۲- (۸) . سوره قصص, آیه ۷۰.

حالا اگر خدای سبحان لیل را ادامه بدهد زندگی فلج است روز را ادامه بدهد زندگی فلج است ولی در غالب موارد لیل را بر نهار مقدّم داشتند در تعبیرات چه در آیه قبل چه در آیه بعد (قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِن جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ اللَّيْلَ سَرْمَداً إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَهِ) (۱) بعد فرمود: (وَمِن رَحْمَتِهِ جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ) (۲) چه در تفصیل چه در جمع بندی لیل را مقدم داشتند حالا به لحاظ ماه های قمری البته لیل مقدّم است چون هلال است هلال در شب طلوع می کند وگرنه عندالتحقیق لیل و نهار هیچ کدام مقدّم نیستند برای اینکه این کُره زمین همواره یک طرفش روز است یک طرفش شب این چنین نیست که روز مقدم بر شب باشد یا شب مقدّم بر روز باشد این کُره که خلق شد در برابر شمس قرار گرفت یک طرفش شب است یک طرفش روز دیگر فرض ندارد که ما بگوییم شب مقدم است یا روز مقدم است بله, این فرض دارد که آن رُبع مسکون آن قسمتی که بشر روی آن زندگی می کند اول این قسمت رو به آفتاب بود یا آن قسمت, این فرض دارد وگرنه ما بگوییم شب مقدم بر روز است یا روز مقدم بر شب این فرض علمی ندارد در سوره مبارکه «یس» آمده که برای لیل این نیست که از نهار سبقت بگیرد (۳) اینها نظمشان محفوظ است هیچ کدام جلوتر از دیگری نبودند.

خدای سبحان با رحمت این نظم را آفریده بعد فرمود وقتی صحنه قیامت قیام کرد ما اینها را احضار می کنیم اتمام حجّت می کنیم بعد وقتی که محکوم شدند به عذاب گرفتار می شوند اگر قابل شفاعت نباشند.

۱- (۹) . سوره قصص, آیه ۷۱.

۲- (۱۰) . سوره قصص, آیه ۷۳.

۳- (۱۱) . سوره یس, آیه ۴۰.

سرّ تکرار مفاد آیه ۶۲ در آیه ۷۴

این (وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ) که در آیه ۷۴ هست یک ترجیع بندگونه ای است که در قبل هم به همین صورت بود (وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ) آیه ۶۲ همین سوره مبارکه «قصص» این بود (وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ) یعنی قیامت که شد اینها را احضار می کنیم سؤال می کنیم که معبودهای شما چه چیزی هستند به چه وجه آنها را عبادت می کردید آنها جوابی برای گفتن ندارند باز چون سرفصل مطلب بعدی است این آیه را بازگو می فرمایند آیه ۷۴ (وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَائِيَ الَّذِينَ كُنتُمْ تَزْعُمُونَ) دیگر حالا آنها چه چیزی گفتند که قبلاً گذشت آن را دیگر بازگو نمی کنیم.

شاهدان و گواهان اعمال در روز قیامت

بعد می فرمایند صحنه قیامت که می شود ما شاهدهای فراوانی داریم زمین شهادت می دهد و اشیای مجاور شهادت می دهند دست و پا شهادت می دهند و مانند آن, یک عدّه اولیای الهی هم شاهدند انبیا هستند ائمه هستند اهل بیت هستند و در قرآن کریم از اصل جامع شان به عنوان مقرّبین یاد می کنند که (إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عِلِّيِّينَ ٭ وَمَا أَدْرَاكَ مَا عِلِّيُّونَ ٭ كِتَابٌ مَرْقُومٌ ٭ يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ) (۱) الیوم مقرّبون شاهد اعمال ابرارند فضلاً از غیر ابرار, ابرار که اصحاب یمین اند هر کاری که بکنند در مشهَد و محضر مقرّبین اند آنها کاملاً می فهمند گذشته از اینکه فرمود: (قُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ) (۲) ائمه می بینند اینجا هم فرمود مقرّبون شاهدند یعنی الیوم وجود مبارک ولیّ عصر می بیند کسی دارد شب و روز چه کار می کند به طور رسمی می بیند (إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عِلِّيِّينَ ٭ وَمَا أَدْرَاكَ مَا عِلِّيُّونَ ٭ كِتَابٌ مَرْقُومٌ) که (يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ) فرمود ما شهدا زیاد داریم.

۱- (۱۲) . سوره مطففین, آیات ۱۸ _ ۲۱.

۲- (۱۳) . سوره توبه, آیه ۱۰۵.

مراد از تعبیر «شهدا» در بیان قرآن کریم

شهدا در قرآن کریم ظاهراً بر همان شـهدای اعمال اطلاق می شود آن کسـی که شـهید در معرکه است(رضوان الله علیه) قرآن از او به عنوان قَتیل فی سبیل الله یاد می کند شاید شـهید یاد نکند شـهید اصـطلاح روایی است که از روایت به فقه آمده وگرنه شهیـدِ قرآنی همان شـهید اعمال است گرچه برخی از مفسّـِران احتمال دادنـد که (فَأُولئِکَ مَعَ الَّذِینَ أَنْعَمَ اللّهُ عَلَیْهِم مِنَ النَّبِیِّینَ وَالصِّدِّیقِینَ وَالشُّهَـدَاءِ وَالصَّالِحِینَ وَحَسُنَ أُولئِـکَ رَفِیقاً) (۱) منظور از این شـهدا, شـهدای معرکه باشند (۲) از شـهید در میدان جنـگ به عنوان قتیـل فی سبیـل الله یـاد شـده است (لاَـ تَحْسَـبَنَّ الَّذِینَ قُتِلُوا فِی سَبِیـلِ اللّهِ), (لاَـ تَقُولُوا لِمَن یُقْتَـلُ فِی سَبِیـلِ اللّهِ أمواتاً). (۳)

آگاهی اولیای الهی از اعمال انسان, مشروط به اذن خدای سبحان

شاهد بودن اینها به جعل خدای سـبحان است ذات اقدس الهی اینها را شاهد قرار می دهد یک وقت است که خدا نمی خواهد پرده کسـی دریده بشود در دعای «کمیل» ما چه می خوانیم خب خدا اصـلاً بعضـی از ملائکه را فرستاده مأمور کرده که اعمال مـا را ببیننـد و یـادداشت کننـد اصـلاً کارشان همین است (إِنَّ عَلَیْکُمْ لَحَافِظِینَ کِرَاماً کَاتِبِینَ) (۴) اما گاهی خـدا برای اینکه آبروی ما را حفظ بکند اجازه نمی دهد آنها ببینند, در دعای «کمیل» می خوانیم خدایا «و جعلتهم شهوداً علیَّ مع جوارحی» اما «کنـتَ أنـت الرّقیب علیَّ مِن وَرائهم و الشّاهـد لمـا خَفِیَ عنهم و برحمتـک أخفیته و بفضـلک سَـتَرْتَهُ» (۵) خدایا اصـلاً اینها را فرستادی مواظب ما باشـند ولی گاهی اجازه نمی دهی آ نها ببیننـد که ما نیّتمان چیست تا یادداشت کنند برای اینکه آبروی ما نزد اینها نرود تو چنین خدایی هستی ما با تو کار داریم. ذات مقدّس پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) به خدای سبحان عرض کرد که خدایا اعمال امّت مرا به من واگذار کن به اجازه شما از طرف شما حسابرس اینها باشم که امّت من در حضور دیگران خجـل نشونـد حسابشـان بـا مـن باشـد پاسـخی کـه هسـت روایـتی کـه هسـت این در نهـج الفصـاحه هست در کلمـات نـورانی پیغمبر(صـلّی الله علیه و آله و سـلّم) است فرمود آنها حسابشان با من است من برای اینکه آبروی آنها محفوظ باشد حتی اجازه نمی دهم تو ببینی (۶) بعضی ها هستند که با من کار دارند من مستقیماً حساب آنها را دارم آنها کسانی هستند که آبروی هیچ کس را نبردنـد اگر غفلتی کردنـد من هم نمی خواهم آبرویشـان برود حتی نزد تو, اینهـا در تمـام مـدّت سعی کردنـد آبروی دیگران را حفـظ بکننـد حالا یک بار غفلتی کردنـد حساب اینها را من خودم به عهـده می گیرم که حتی توِیِ پیغمبر هم نبینی که نزد تو خجالت بکشـند این خـداست! خب اگر اینها شاهدنـد این چنین نیست که شـهید بالـذّات باشـند این (مَا کُنتَ), (مَا کُنتَ) (۷) که قبلاًـ خوانـدیم همین بـود آنکه در سـوره مبـارکه «آل عمران» بود این بود که (لَیْسَ لَکَ مِنَ الْأَمْرِ شَیْ ءٌ) درست است که مـا همه این چیزهـا را به تـو دادیم امـا بالـذّات که برای تو نیست تو مخلوقی اگر دادیم می دانی, نـدادیم نمی دانی ما بعضی از موارد را به تو هم نمی گوییم این خداست.

۱- (۱۴) . سوره نساء, آیه ۶۹.

۲- (۱۵) . التبیان فی تفسیر القرآن, ج۳, ص ۲۵۰; مجمع البیان, ج۳, ص ۱۱۱.

۳- (۱۶) . سوره آل عمران, آیه ۱۶۹.

۴- (۱۷) . سوره انفطار, آیات ۱۰ و ۱۱.

۵- (۱۸) . مصباح المتهجّد, ص۸۴۹.

۶- (۱۹) . الجامع الصغیر (سیوطی), ج۲, ص۳۶; نهج الفصاحه, ص۵۱۷, ح۱۷۱۵.

۷- (۲۰) . سوره آل عمران, آیه ۴۴; سوره قصص, آیات ۴۴ _ ۴۶ و... .

روشن شدن حقیقت برای تبهکاران در قیامت

به هر حال فرمود خیلی ها شاهدند (وَنَزَعْنَا مِن کُلِّ أُمَّهٍ شَهِیداً) بعد در آن صحنه به اینها می گوییم (هَاتُوا بُرْهَانَکُمْ) شما که به غیر خدا پناهنده می شدید غیر خدا را می پرستیدید دلیلتان را بیاورید (فَعَلِمُوا أَنَّ الْحَقَّ لِلَّهِ) حق فقط برای ذات اقدس الهی است (وَضَلَّ عَنْهُم مَّا کَانُوا یَفْتَرُونَ) این فِریه و افترا و ترفندی که داشتند غیر خدا را شفیع می دانستند غیر خدا را مقرّب می دانستند غیر خدا را رب می پنداشتند همه اینها گُم شده است وقتی که آفتاب طلوع بکند همه آن پندارها رخت برمی بندد دیگر.

نصیحت قوم حضرت موسی(علیه السلام) به قارون

بعد قصّه قارون را ذکر می کند ارتباط وجود مبارک موسی با فرعون و آل فرعون در آن مقاطع دیگر گذشت حالاـ به زراندوزی و مال مداری قارون می رسد می فرماید قارون از قوم موسی بود حالا چون به موسی ایمان آورد از قوم او بود یا نِبطی بود نه قِبطی از اسرائیلی ها محسوب می شد نه از فرعونی ها ولی دارد (مِن قُومِ مُوسی) بود قوم موسی هم به او نصیحت می کردند که این قدر تظاهر به ثروت نکن و این مقداری که خدا به تو داد بخشی را هم به مستمندان بده سهمت هم از دنیا فراموش نکن (وَلاَ تَنسَ نَصِیبَکَ مِنَ الدُّنْیَا) یک زندگی قابل قبولی داشته باش بعد هم بدان موقع رفتن کَفنی بیش نمی بری هم مادامی که زنده ای سهمت را فراموش نکن هم موقع رفتن هم بدان که یک کفن بیشتر نداری تظاهر به ثروت و رنجاندن طبقه فقرا را مرتکب نشو این گفت مال خودم است اختیار دارم و هر کاری دلم بخواهد می کنم.

ببینید بسیاری از ماها ــ در روزهای قبل هم داشتیم که ــ دین در زندگی ما نیست ما مسلمانیم نماز می خوانیم روزه می گیریم زندگی هم می کنیم یعنی مرز بندگی از زندگی جداست ما یک زندگی داریم یک بندگی اما اگر موحّدان را شما دیده باشید اینها مرزشان جدا نیست یعنی بندگیشان در زندگیشان است مثالی که ما آن روز داشتیم این بود که اگر یک ظرف میوه ای به ما برسد می گوییم چیست؟ می گویند میوه است, می گوییم چه کسی داد؟ می گویند فلان باغبان همین! اما یک موحّد هرگز این طور حرف نمی زند می گوید این چیست؟ می گویند میوه است, می گوید چه کسی آورد, می گویند فلان باغبان, چه کسی داد؟ خدا, هرگز نمی گوید آن باغبان داد هرگز نمی گوید فلان کس داد این اصلاً مواظب زبانش است این خیلی فرق می کند با کسی که بگوید چه کسی داد خب چه کسی داد خدا داد اگر در قرآن است فرمود: (مَا بِكُم مِّن نِّعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ) (۱) گفتند در تعقیبات نماز بگویید «اللهم ما بِنا مِن نعمةٍ فَمِنك» (۲) زندگیِ ما با بندگیِ ما تقریباً متأسفانه دوتاست همین حرف در خود ماها هم هست این غزالی آن کتابی که نوشته بعد مرحوم فیض(رضوان الله علیه) این را زنده کرد به برکت روایات اهل بیت آمده آن نقص و عیب و مشکلاتی که در احیاء علوم الدین بود برطرف کرده حرف او این است که اگر کسی برای رضای خدا درس خوانده برای رضای خدا تعلیم می دهد برای رضای خدا تبلیغ می کند اگر رفته روستایی یا شهری یک چهل, پنجاه سال یا کمتر و بیشتری آنجا بود به عنوان امام جماعت یا واعظ و خطیب بعد آقایی آمده مردم او را رها کردند رفتند به سراغ او, پای منبر او, پشت سر او نماز بخوانند اگر هیچ تحوّلی در او پیدا نشد معلوم می شود این چهل سال در خدمت خدا بود اما اگر گِله کرد عجب مردم خوش استقبال و بدبدرقه ای هستند ما این همه زحمت کشیدیم معلوم می شود این چهل سال خودش را می خواست, (۳) اینکه می بینید ما یک طور زندگی می کنیم یک طور بندگی می کنیم برای آن تفکیک است همین حرفی که قارون زده متأسفانه در زندگی ما هم هست ما می گوییم ما خودمان سی, چهل سال دود چراغ خوردیم زحمت کشیدیم عالِم شدیم آن محروم هم غیر از این نگفت وقتی به او گفتند مواظب مالت باش درست صرف بکن گفت: (إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَى عِلْمٍ عِندِي) من خودم زحمت کشیدم پیدا کردم خیلی از اغنیای ما همین حرف را دارند خیلی از علمای ما همین حرف را دارند ما خودمان زحمت کشیدیم این همه رنج بردیم عالِم شدیم خب این با (مَا بِكُم مِّن نِّعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ) هماهنگ نیست بسیاری از ماها اسلامی حرف می زنیم و قارونی فکر می کنیم مادامی که خودمان را می بینیم همین مشکلات را داریم که امیدواریم ــ ان شاءالله ــ توحید نصیب همه ما بشود!

۱- (۲۱) . سوره نحل, آیه ۵۳.

۲- (۲۲) . مصباح المتهجّد, ص۶۳, ۷۵, ۱۰۲, ۱۱۱ و ۲۱۷.

۳- (۲۳) . ر.ک: احیاء علوم الدین, ج ۱۰, ص ۱۵۱.

«و الحمد للّه ربّ العالمين»

آیات ۷۶ تا ۸۰ سوره قصص ۹۱/۰۸/۱۴

.Your browser does not support the audio tag

(إِنَّ قَارُونَ كَانَ مِن قَوْمِ مُوسَى فَبَغَى عَلَيْهِمْ وَآتَيْنَاهُ مِنَ الْكُنُوزِ مَا إِنَّ مَفَاتِحَهُ لَتَنُوأُ بِالْعُصْبَةِ أُوْلِى الْقُوَّةِ إِذْ قَالَ لَهُ قَوْمُهُ لاَ تَفْرَحْ إِنَّ اللَّهَ لاَ يُحِبُّ الْفَرِحِينَ (۷۶) وَابْتَغِ فِيما آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلاَ تَنسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَأَحْسِن كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ وَلاَ تَبْغِ الْفَسَادَ فِى الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لاَ يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ (۷۷) قَالَ إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَى عِلْمٍ عِندِى أَوَ لَمْ يَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهْلَكَ مِن قَبْلِهِ مِنَ الْقُرُونِ مَنْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً وَأَكْثَرُ جَمْعاً وَلاَ يُسْأَلُ عَن ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ (۷۸) فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ فِى زِينَتِهِ قَالَ الَّذِينَ يُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا يَا لَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِىَ قَارُونُ إِنَّهُ لَذُو حَظٍّ عَظِيمٍ (۷۹) وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَيْلَكُمْ ثَوَابُ اللَّهِ خَيْرٌ لِمَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحاً وَلاَ يُلَقَّاهَا إِلَّا الصَّابِرُونَ (۸۰))

اشاره سوره « قصص» به مشکلات اعتقادی و اقتصادی مکه و راه حل آن

سوره مبارکه «قصص» که در مکه نازل شد باید مشکلات مکه را کاملاً تبیین کند و راه حل ارائه دهد در مکه بخش وسیعی از مشکلاتش مربوط به اصول اعتقادی بود یعنی درباره توحید, وحی, نبوّت, معاد مشکل جدّی داشتند بخشی هم مربوط به مسائل اقتصادی, سرمایه داری, فاصله طبقاتی, تظاهر به ثروت, رنجاندن فقرا, تحمیل اغنیا بر فقرا این گونه از مشکلات.

سرکشی قارون و نصایح قوم حضرت موسی به او

بعد از بیان جریان موسی(سلام الله علیه) که با فرعون مبارزات کلامی داشتند و آن راه ها را پشت سر گذاشتند جریان قارون را نقل می کنند که مشکلات اقتصادی, اجتماعی است. فرمود قارون از قوم موسی بود ما به او اموال فراوانی دادیم او خیال می کرد این مال ها را با قدرت شخصی خود به دست آورده با تظاهر به ثروت, عواطف مردم را می رنجاند گذشته از ستم های دیگری که بر مردم روا می داشت که فرمود: (فَبَغَى عَلَيْهِمْ) قوم او چند مطلب را به عنوان نصیحت با او در میان گذاشتند یکی اینکه تو باید بدانی این اموال از ناحیه خداست خودت به تنهایی پیدا نکردی خدا نسبت به تو احسان کرد تو هم نسبت به دیگران احسان بکن (أَحْسِن كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ) این یک مسئله کلامی است که بدان این نعمتی که در اختیار شماست داده خداست شما جزء ابزار کارید وگرنه آن فاعل حقیقی و مالك حقیقی و واهِب و مُعطی حقیقی خداست چون این مال را خدا به شما داد به عنوان احسان, شما هم در راه خدا به عنوان احسان از آن استفاده کن نصیب خودت را هم فراموش نکن.

ص: ۲۶۱

دو وجه در تفسیر عبارت(لَا تَنسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا)

این (لاَ تَنسَ نَصِيبَكَ) می تواند به چند معنا باشد یکی از آن معانی اش این است که تو یک حظّ خاصّی داری یک بهره مخصوصی داری یادت نرود که سهم توست بقیه امانت الهی است (لَا تَنسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا) مبادا فراموشت بشود که نصیب

تو چقدر است بهره تو چقدر است خیال بکنی همه اش برای توست این یک وجه برای(لَا تَنسَ نَصِیبَکَ مِنَ الدُّنْیَا).

وجه دیگر این است که بهره ای که انسان از دنیا می برد همان است که ره توشه او باشد زادراه او باشد او را به مقصد برساند وگرنه آنچه مصرف می کند و از بین می برد که بهره او نیست با دست خالی و روی سیاه سفر کردن سخت است شما اگر بخواهید از مالت بهره ببری باید به عنوان زادراه چیزی تهیه کنی و این همان است که (أَحْسِن کَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَیْکَ) پس بهره خودت را فراموش نکن.

سخنان خدای سبحان در برابر خودکامگی قارون

او خیال می کرد چون مال فراوان دارد می تواند از هر خطری محفوظ بماند خدای سبحان فرمود اولاً این مال را ما به او دادیم (یک) این مال به عنوان آزمون است (دو) هیچ کس را ما با مال گرامی نداشتیم (سه) او خیال می کند که خودش فراهم کرده است این آن فاعل قریب را می بیند فاعل اساسی را نمی بیند یا فاعل به معنای مابه را می بیند فاعل به معنای مامنه را نمی بیند یعنی ابزار کار را می بیند ولی خود صاحب کار را نمی بیند خیال می کند مال خود اوست. بعد فرمود کسانی قبل از قارون بودند که قدرت مالی آنها بیش از قارون بود ما همه آنها را به خاک سپردیم این درباره قارون, چه اینکه درباره سرمایه داران و زراندوزان مکه هم فرمود اینها باید بدانند که کسانی قبل از سرمایه داران مکه بودند و خدا آنها را از بین برد که سرمایه داران کنونی مکه یک دهم ثروت آنها را نداشتند و ندارند (وَمَا بَلَغُوا مِعْشَارَ مَا آتَیْنَاهُمْ) (۱) یعنی اینها یک دهم ثروت گذشته ها را نداشتند این خطرات آن روز در مکه بود چه اینکه امروز هم در جهان فعلی هست قرآن کریم کاملاً اینها را تبیین کرد و آن تظاهر به ثروت را مطرود کرد خوشحالیِ بی جایِ به ثروت را محکوم کرد تأسف و اندوه را هم روا ندانست و بندگی را آورد در زندگی ما.

۱- (۱) . سوره سبا، آیه ۴۵.

ضرورت حضور دین در متن زندگی انسان

این مشکل جدّی برای همه ماست ما مسلمانیم شیعه ایم _ ان شاءالله _ تابع قرآن و عترتیم و _ ان شاءالله _ اهل بهشتیم ولی بندگیِ ما جدای از زندگی ماست یعنی ما مواظب حرف هایمان نیستیم مواظب فکرمان نیستیم مواظب خاطراتمان نیستیم آن عبادت های ما, نماز و روزه و حج و عمره ما جدای از زندگی ماست می بینید همان طوری که در مسئله اِنعامی که به ما می شود ما مواظب زبان نیستیم کرامت هایی که خدای سبحان نسبت به خود ما روا می دارد ما هم مواظب زبانمان نیستیم اوحدیّ از اهل ایمان یک نحو حرف می زنند ماها که عادی هستیم طور دیگر حرف می زنیم آن نمونه ها و مثال هایی که قبلاً ذکر شده بود این بود که اگر کسی یک سبد میوه برای ما بیاورد ما می گوییم این چیست؟ می گویند میوه است, می گوییم چه کسی داد؟ می گویند فلان باغبان همین! در حالی که باید بگوییم چه کسی آورد نه چه کسی داد آن که داد خدای سبحان است که (مَا بِكُم مِّن نِّعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ), (إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ) (۱) غیر از خدا کسی چیزی به ما نمی دهد اینها می آورند نه بدهند اما اوحدی از اهل ایمان مواظب زبانشان هستند اگر هم بنا شد سؤال بکنند می گویند چه کسی آورد نمی گویند چه کسی داد ما خیال می کنیم دیگری عطا می کند.

نمونه ای از تفکر قارونی در عرصه تعلیم و تعلم

ما در بحث های خود ما هم که حالا کارهای علمی که به اصطلاح در حوزه ها و دانشگاه ها مطرح است عرض می کنیم ما اگر بگوییم شما این مطالب را بلدید؟ بله, نزد چه کسی درس خواندی؟ هم سؤال ما نارواست هم جوابی که او می دهد ناتمام است می گوید فلان کس به ما آموخت او معلّم ما بود خب ما هم در همین دو مقطع سؤال و جواب داریم در حالی که آنهایی که بر اساس (أَنطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنطَقَ كُلَّ شَيْ ءٍ) (۲) همه نطق ها را با انطاق الهی می سنجند و موحّدانه زندگی می کنند یعنی طوری است که بندگی آ نها در زندگی شان حضور و ظهور دارد نمی گویند فلان آقا به ما یاد داد می گوید ما این حرف ها را از او شنیدیم معلّم ما خداست (عَلَّمَ الْإِنسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ) (۳) برای اینکه (أَنطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنطَقَ كُلَّ شَيْ ءٍ) اگر کسی سخنرانی کرد یا چیزی نوشت ما درسش رفتیم و یاد گرفتیم کسی او را انطاق کرد به نام خدا که همان او به وسیله این, این علم را به ما داد بنابراین ما هرگز تعلیم را به او اسناد نمی دهیم(عَلَّمَ الْإِنسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ) یا (مَا بِكُم مِّن نِّعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ) (۴) باعث می شود که ما خودمان هم به خودمان اسناد ندهیم نگوییم ما چند سال درس خواندیم به این مقام رسیدیم بگوییم خدا توفیق داد به برکت قرآن و عترت این چیزها به ما رسیده است می بینید.

۱- (۲) . سوره ذاریات, آیه ۵۸.

۲- (۳) . سوره فصلت, آیه ۲۱.

۳- (۴) . سوره علق, آیه ۵.

۴- (۵) . سوره نحل, آیه ۵۳.

شواهدی دیگر از وجود تفکر قارونی در زندگی انسان

حرفی که قارون زده است مشکل رسمی بسیاری از ماهاست بسیاری از ماها اسلامی حرف می زنیم ولی قارونی فکر می کنیم اینکه قارون گفت: (إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَى عِلْمٍ عِندِي) من خودم علم اقتصاد بلد بودم و زحمت کشیدم این مشکل رسمی صاحبان ثروت روز است اینها خودشان را مالکُ می دانند به آنها بگویید باید وجوهات بدهید می گویند مال خودمان است, بگویید این قدر تفاخر نکنید می گوید مال خود من است, بگویید صاحب وسائل این روایت را از معصوم نقل کرده است که اگر کسی بیش از اندازه خود برج سازی کند فرشته ها می گویند: «یا أفسق الفاسقین أین تُرید» (۱) گوش نمی دهند! یک وقت است انسان برج می سازد برای اینکه مشکل مسکن جامعه را حل کند خب این یک خیر و رحمت و برکت است یک وقت برای خودش بدون اینکه نیاز داشته باشد طبقاً فوق طبق می سازد همین معنا که در سوره «قصص» محلّ بحث است و قارون این حرف را زده شما ملاحظه بفرمایید در سوره مبارکه «زمر» به عنوان یک مشکل رسمی حوزه اسلامی مطرح است آیه سوره مبارکه «زمر» این است (فَإِذَا مَسَّ الْإِنسَانَ ضُرٌّ دَعَانا) اگر مشکلی پیش بیاید خدا را می خوانند (ثُمَّ إِذَا خَوَّلناهُ نِعْمَةً مِنّا) یعنی أعطیناه, تَخویل همان اعطاست وقتی نعمتی دادیم مشکل او را حل کردیم شفا پیدا کرد (قَالَ إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَى عِلْمٍ) (۲) من خودم به طبیب مراجعه کردم یا خودم طبیب بودم یا راه درمان را بلد بودم خودم را معالجه کردم می فرماید این نیست آن علم را چه کسی داد فکر را چه کسی داد کسی که نگذاشت این طبیب در تشخیص بیماری اشتباه کند چه کسی بود در تشخیص دارو اشتباه کند چه کسی بود نگذاشت که داروهای تاریخ مصرف گذشته را به شما بدهند چه کسی بود نگذاشت که آن پرستار در کیفیت صرف دارو اشتباه بکند چه کسی بود کسی که نگذاشت دستگاه گوارش شما بی نظم باشد و دارو را به موقع بپذیرد چه کسی بود در همه بخش ها چه کسی این کارها را کرد. فرمود ما وقتی این کار را کردیم (قَالَ إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَى عِلْمٍ) من خودم زحمت کشیدم این مشکل جدّی همه ماست این است که می بینید خیلی ها می گویند ما چند سال زحمت کشیدیم عالِم شدیم یا به فلان مقام رسیدیم این معلوم می شود که (إِنَّ صَلاَتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ) (۳) نصیب همه نیست آن اوحدیّ از انسان ها هستند غیر از معصومین(سلام الله علیهم اجمعین) گروهی هم که درباره آنها فرمودند «سلمان منّا أهل البیت» (۴) یا فلان شخص قمی «منّا» یا فلان شخص فلان جایی «منّا أهل البیت» چون این عبارت «منّا أهل البیت» درباره خیلی ها آمده (۵) اینها مواظب زبانشان هستند اینها بندگی شان در زندگی شان هست یعنی فکرشان این است زبانشان این است می فرماید ما اگر نعمتی به دیگری بدهیم مشکل او را حل کنیم (قَالَ إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَى عِلْمٍ), (بَلْ هِيَ فِتْنَةٌ) این یک آزمون است (وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لاَ يَعْلَمُونَ), (۶) (قَدْ قَالَهَا الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ فَمَا أَغْنَى عَنْهُم مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ) (۷) خب شما مگر چقدر علم دارید تازه آن مختصر هم که دارید (مَا بِكُم مِّن نِّعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ) است بنابراین این مشکلی که در حجاز بود با مشکلی که در عصر وجود مبارک موسی(سلام الله علیه) بود همه آن مشکلات در عصر کنونی ما در قاطبه مردم هست چه در بخش های مالی چه در بخش های علمی.

۱- (۶) . المحاسن (برقی), ج۲, ص۶۰۸; وسائل الشیعه, ج۵, ص۳۱۱.

۲- (۷) . سوره زمر, آیه ۴۹.

۳- (۸) . سوره انعام, آیه ۱۶۲.

۴- (۹) . عیون اخبار الرضا, ج۲, ص۶۴.

۵- (۱۰) . الامالی (شیخ طوسی), ص۴۵ و ۵۲۵; ر.ک: الاختصاص (شیخ مفید), ص۲۲۳; رجال الکشی, ص۲۱۴ و ۳۳۲; ر.ک: الثاقب فی المناقب, ص۲۸۱.

۶- (۱۱) . سوره زمر, آیه ۴۹

۷- (۱۲) . سوره زمر, آیه ۵۰.

اهمیت تلاش در تولید و قناعت در مصرف

(إِنَّ قَارُونَ كَانَ مِن قَوْمِ مُوسَـِی) یعنی این طور نبود که او قبطی باشد و از آل فرعون باشد جزء درباریان فرعون باشد بلکه از قوم موسی بود جزء بنی اسرائیل بود یا نه, (مِن قَوْمِ مُوسَـِی) بود یعنی از کسانی بود که به موسای کلیم(سلام الله علیه) ایمان آورد که حالا سِـمتی داشت که از ناحیه آن سِمت, بَغی و ستم را روا می داشت یا همین ستم سرمایه داری بود ربا می گرفت, تظاهر به ثروت می کرد عواطف را می رنجاند و اینها, وگرنه آدم تلاش و کوشش بکند از بهترین برکات است تلاش در تولید, قناعت در مصرف, چنین سرمایه داری محبوب جامعه است یعنی کسی که فکر اقتصادی اش را به کار ببندد مشکل جامعه را حل بکند گرانی را حل بکند تورّم را حل بکند خودش هم مثل افراد دیگر زندگی بکند این تلاش در تولید و قناعت در مصرف جمع بین این دو از بهترین فضایل اقتصادی است و انسان راحت هم زندگی می کند این بیماری گوارشی همه مطب ها را شلوغ کرده دین هم فرمود وقتی احتیاج به غذا نداری خب غذا نخور, مقداری مانده که سیر بشوی از سفره برو کنار مگر نمی خواهی سالم زندگی کنی مگر نمی خواهی طولانی زندگی کنی خب آدم آن قدر پر می خورد که در مجلس آروغ بزند این دین که سر تا پا فرشته است و جای بوسیدن دارد همه این حرف ها را به ما گفته, فرمود آخر تلاش در تولید, قناعت در مصرف; این انسان را نزد خدا محبوب می کند نزد فرشته محبوب می کند نزد اهل بیت محبوب می کند نزد جامعه محبوب می کند چه چیزی بهتر از این! از آن طرف فرمود تظاهر به ثروت کردید فرشته ها می گویند: «یا أفسق الفاسقین أین تُرید» کجا می خواهی بیایی؟! خب این روایت نورانی را مرحوم صاحب وسائل نقل کرده در این بخش هم (إِنَّ اللَّهَ لاَ يُحِبُّ الْفَرِحِينَ).

شادمانی ممدوح و مذموم

یک وقت است فرح ممدوح و محمود است مثل فرح شهدا که (فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ) (۱) این محمود و ممدوح است یک وقت انسان با عبادت خوشحال می شود که «قرّه عینی فی الصلاه» (۲) این فرح, محمود و ممدوح است یک وقت با تظاهر برج و امثال برج سازی فرحناک است (إِنَّ اللَّهَ لاَ يُحِبُّ الْفَرِحِينَ). فرمود غیر از مشکل توحید و مشکل وحی و نبوت, مشکل اقتصادی, اجتماعی هم در مصر بود وجود مبارک موسای کلیم حل کرد در مکه بود وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) حل کرد در عصر ما هم هست ما هم به تبع قرآن و عترت باید حل کنیم.

دو وجه در معنای واژه «مَفاتِح» در آیه ۷۶

(إِنَّ قَارُونَ كَانَ مِن قَوْمِ مُوسَى فَبَغَى عَلَيْهِمْ وَآتَيْنَاهُ مِنَ الْكُنُوزِ مَا إِنَّ مَفَاتِحَهُ لَتَنُوأُ بِالْعُصْبَةِ) این مَفاتِح جمع مِفتَح است مثل اینکه مفاتیح جمع مِفتاح است برخی ها گفتند که مَفاتِح جمع مَفتَح یعنی مخزن هم است (۳) این کلمه «تَنوا» فقط در قرآن یک جا ذکر شده است و آن هم همین آیه است «ناءَ به» یعنی «أثقله حمله» وقتی چیزی سنگین باشد آدم به زحمت بخواهد آن را بردارد می گویند «ناء به», «تَنوء به» یعنی این مفاتح آن قدر زیاد بود که حملش برای یک گروه قوی و نیرومند دشوار بود عُصبه ده نفر را می گویند همان طوری که برادران یوسف گفتند: (نَحْنُ عُصْبَةٌ) حالا اگر منظور کالا باشد یعنی کالاهایی که حملش برای یک عدّه دشوار باشد این معقول است اما اگر کلید باشد کلید چقدر بود که حمل این کلید برای یک عدّه نیرومند دشوار بود آن کلید را با چه چیزی می ساختند یا ضبط و معرفت و شناسایی اش برای عُصبه دشوار بود ولی به هر تقدیر این مفاتِح جمع مِفْتَح باشد به لغت نزدیک تر است تا جمع مَفتح به معنای مخزن.

۱- (۱۳) . سوره آل عمران, آیه ۱۷۰.

۲- (۱۴) . الکافی, ج۵, ص۳۲۱.

۳- (۱۵) . ر.ک: التفسیر الکبیر, ج۲۵, ص۱۴.

خوشحالی و نشاط مُجاز و مذموم

(إِذْ قَالَ لَهُ قَوْمُهُ لاَ تَفْرَحْ) خوشحال نباش یک وقت است یک خوشحالی درونی است که تظاهر به ثروت نیست آن خیلی عواطف جامعه را جریحه دار نمی کند یک وقت فرحناک بودن است و تظاهر به ثروت است که از بخشی از آیات بعد که دارد (فَخَرَجَ عَلَی قَوْمِهِ فِی زِینَتِهِ) برمی آید که تظاهر به ثروت می کرد. فرمود: (لاَ تَفْرَحْ إِنَّ اللَّهَ لاَ یُحِبُّ الْفَرِحِینَ) خوشحالی صادق را برای شهدا مقرر کرده است که (فَرِحِینَ بِمَا آتَاهُمُ اللّهُ مِن فَضْلِهِ) فرحناک اند اما آنچه در سوره مبارکه «حدید» آمده به این صورت است که جمع کرده بین افسوس و فرح, آیه ۲۳ سوره مبارکه «حدید» این است (لِکَیْلاَ تَأْسَوْا عَلَی مَا فَاتَکُمْ وَلاَ تَفْرَحُوا بِمَا آتَاکُمْ وَاللَّهُ لاَ یُحِبُّ کُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ) یک فرحِ طبیعی نصیب انسان می شود که آن مذموم نیست بالأخره یک تفاوت حالی در انسان پیدا می شود مگر اینکه اوحدیّ از انسان ها چنین چیزی نداشته باشند اما یک تظاهر به ثروت است تظاهر به نشاط است.

خیالزدگی زراندوزان فخور

این جمله (وَاللَّهُ لاَ یُحِبُّ کُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ) نشان می دهد که اگر کسی در اثر زراندوزی فرح کاذب داشته باشد یک انسان مُختال است مختال یعنی خیال زده, خیالباف کسی که در حدّ خیال زندگی می کند به او می گویند مختال در برابر عاقل که با عقل زندگی می کند مختال یعنی انسان خیال زده که با خیال دارد زندگی می کند خیال می دانید منشأ علمی ندارد راه علمی ندارد قابل ضبط و کنترل هم نیست هر صورتی بیاید هر صورتی برود خیال را باید عقل, عِقال کند این بیان نورانی پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) که فرمود عقل, شهوت و غضب را عقال می کند [(۱)](#) همان طوری که عقال, زانوهای شتر چموش را می بندد عقل هم این شهوت و غضب را، وهم و خیال را عقال می کند زانوهای اینها را می بندد انسانی که مثل شتر سرکش است و زانوبند ندارد دهن بند ندارد خب هر حرفی می زند هر جایی هم بخواهد می رود این می شود مختال چون مختال است به جای بندگی, فخرفروشی دارد شما می بینید در دعای «عرفه» وجود مبارک امام سجاد به خدا عرض می کند: «و زِدْنی إلیک فاقه و فَقرا» خدایا آن نیازم را زیاد بکن آن حاجتم را زیاد بکن که من بفهمم به تو محتاجم این دنبال تظاهر به ثروت می گردد فخرفروشی بی جا دارد (وَاللَّهُ لاَ یُحِبُّ کُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ) آن وقت این مختالِ فخور را توضیح می دهد (الَّذِینَ یَبْخَلُونَ وَیَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَمَن یَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِیُّ الْحَمِیدُ) [(۲)](#) اینکه فرمود به قارون گفتند که شما رعایت بکن گفت که (إِنَّمَا أُوتِیتُهُ عَلَی عِلْمٍ عِندِی) این مشکل جدّی است که در سوره مبارکه «زمر» مبسوطاً بیان کرده که وضع انسان این طور است اگر نعمتی ما دادیم این خیال می کند که برای خودش است.

۱- (۱۶) . ر.ک: تحف العقول, ص۱۵.

۲- (۱۷) . سوره حدید, آیه ۲۴.

نصحیت قوم قارون به او

آنها گفتند که (وَابْتَغِ فِیما آتَاکَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَهَ) این را توضیح دادند گفتند ما نمی گوییم همه اموال را در راه آخرت صرف بکن گفتیم: (وَابْتَغِ فِیما آتاکَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَهَ) اما ما نمی گوییم که همه را (لَا تَنسَ نَصِیبَکَ مِنَ الدُّنْیَا) بهره خودت را هم از دنیا باید ببری و باید بدانی تنها بهره ای که انسان از مال خود در دنیا می برد همان است که ره توشه او باشد وگرنه آنچه می خورد و از بین می برد که دیگر نصیب او نیست (وَلاَ تَنسَ نَصِیبَکَ مِنَ الدُّنْیَا) به دنبال آن (وَابْتَغِ فِیما آتَاکَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَهَ) فرمود: (وَأَحْسِن کَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَیْکَ) مبادا بگویی من خودم کسب کردم خدا احسان کرد تو هم نسبت به دیگران احسان بکن.

بیانی لطیف در تفسیر کریمه (هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ)

البته این (هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ) معنای دیگر دارد که البته با این هماهنگ نیست در برابر احسان الهی شما هم باید احسان بکنید این درست است اما آن (هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ) (۱) می تواند این باشد اگر کسی نسبت به ما احسان کرد ما اگر معادل آن را انجام بدهیم این عدل است نه احسان, اگر کسی در حالتی که نیاز داشتیم مشکلی داشتیم او مشکل ما را حل کرد اگر او به چنین مشکلی مبتلا شد ما مشکل او را حل کردیم این جزای او نیست این عدل است نه احسان, یک بار که او _ خدای ناکرده _ مبتلا شد و ما مشکلش را حل کردیم این عدل است احسان آن است که مقابل نداشته باشد یعنی کسی بدهکار نباشد بار دیگر اگر او مشکلی پیدا کرد ما مشکل او را حل کردیم این می شود احسان، این احسان جزای آن احسان است عدل, جزای احسان نیست احسان جزای احسان است نه عدل, جزای احسان او اگر مشکل ما را حل کرد بعد خودش مشکل پیدا کرد ما مشکل او را حل کردیم کار ما عدل است نه احسان ما بدهکاریم دیگر اما اگر این دِیْن را ادا کردیم دیگر او چیزی از ما طلب ندارد دوباره مشکلی پیدا کرد ما مشکلش را حل کردیم این می شود احسان این دومی جزای آن احسان است.

۱- (۱۸) . سوره الرحمن, آیه ۶۰.

پرسش:

پاسخ: خوبی عدل است عدل هم خوب است حَسَن است نه احسان, عدل است, عدل, حَسن است دیگر, واجب هم است اما احسان نیست احسان بالاتر از عدل است که در سوره مبارکه «نحل» گذشت (إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ) (۱) که احسان بالاتر از عدل است اگر (فَمَنِ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ) (۲) باشد این عدل است خوب است اما (لَئِن صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ) (۳) می شود احسان. فرمود قومش این حرف ها را به او گفتند (وَلَا تَبْغِ الْفَسَادَ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ) را بازگو کردند این (قَالَ إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَى عِلْمٍ عِندِي) هم علم را به خود اسناد داد هم بهره گیری از علم را به خود اسناد داد خدا می فرماید: (أَوَ لَمْ يَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهْلَكَ مِن قَبْلِهِ مِنَ الْقُرُونِ مَنْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً وَأَكْثَرُ جَمْعاً) قبل از قارون با اینکه (مَفَاتِحَهُ لَتَنُوأُ بِالْعُصْبَةِ) کسانی بودند که سرمایه دارتر از او بودند که آنها را از بین بردیم و اجازه عذرخواهی هم ندادیم.

سرّ سؤال نشدن از گناهان برخی مجرمان در قیامت

در مسئله (وَلاَ يُسْأَلُ عَن ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ) در روزهای قبل بحث شد که در قیامت مواقف فراوانی است در یک جا می گویند: (وَقِفُوهُمْ إِنَّهُم مَّسْؤُولُونَ) (۴) یک جا (لَا يُسْأَلُ عَن ذَنبِهِ إِنسٌ وَلَا جَانٌّ) (۵) قبل از آن موقف سؤال, جای سؤال نیست در موقف سؤال (وَقِفُوهُمْ إِنَّهُم مَّسْؤُولُونَ) بعد از موقف سؤال هم دیگر (لاَ يُسْأَلُ عَن ذَنبِهِ إِنسٌ وَلَا جَانٌّ) چرا؟ چون (يُعْرَفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيماهُمْ) (۶) حالا مشخص شد که این آقا چه کاره است سیما, وَشمه, علامت در چهره اش هست سیما به معنای صورت نیست سیما یعنی علامت, موسوم یعنی علامت دار فرمود علامت اینها در چهره اینهاست حالا کسی به صورت حیوان در آمده خب معلوم است چه کاره بود, دیگر از چه چیزی سؤال بکنی (وَلاَ يُسْأَلُ عَن ذَنْبِهِ إِنسٌ وَلا جان) چرا؟ چون (يُعْرَفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيماهُمْ) گاهی هم در همان صحنه قیامت کسی اجازه می خواهد که عذرخواهی کند که یک مقدار از نظر روانی سبک کند فرمود: (لَا يُؤْذَنُ لَهُمْ فَيَعْتَذِرُونَ) (۷) ما اجازه عذرخواهی هم به آنها نمی دهیم که از نظر روانی مقداری سبک بشوند این (لَا يُسْأَلُ عَن ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ) می تواند آن قسم را هم شامل بشود.

۱- (۱۹) . سوره نحل, آیه ۹۰.

۲- (۲۰) . سوره بقره, آیه ۱۹۴.

۳- (۲۱) . سوره نحل, آیه ۱۲۶.

۴- (۲۲) . سوره صافات, آیه ۲۴.

۵- (۲۳) . سوره الرحمن, آیه ۳۹.

۶- (۲۴) . سوره الرحمن, آیه ۴۱.

۷- (۲۵) . سوره مرسلات, آیه ۳۶.

«و الحمد للّه ربّ العالمين»

آیات ۷۹ تا ۸۱ سوره قصص ۹۱/۰۸/۱۵

.Your browser does not support the audio tag

(فَخَرَجَ عَلَی قَوْمِهِ فِی زِینَتِهِ قَالَ الَّذِینَ یُرِیدُونَ الْحَیَاهَ الدُّنْیَا یَا لَیْتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِیَ قَارُونُ إِنَّهُ لَذُو حَظٍّ عَظِیمٍ (۷۹) وَقَالَ الَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَیْلَکُمْ ثَوَابُ اللَّهِ خَیْرٌ لِمَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحاً وَلاَ یُلَقَّاهَا إِلَّا الصَّابِرُونَ (۸۰) فَخَسَفْنَا بِهِ وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ فَمَا کَانَ لَهُ مِن فِئَهٍ یَنصُرُونَهُ مِن دُونِ اللَّهِ وَمَا کَانَ مِنَ الْمُنتَصِرِینَ (۸۱) وَأَصْبَحَ الَّذِینَ تَمَنَّوْا مَکَانَهُ بِالْأَمْسِ یَقُولُونَ وَیْکَأَنَّ اللَّهَ یَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن یَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَیَقْدِرُ لَوْلاَ أَن مَنَّ اللَّهُ عَلَیْنَا لَخَسَفَ بِنَا وَیْکَأَنَّهُ لاَ یُفْلِحُ الْکَافِرُونَ (۸۲) تِلْکَ الدَّارُ الْآخِرَهُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِینَ لاَ یُرِیدُونَ عُلُوّاً فِی الْأَرْضِ وَلاَ فَسَاداً وَالْعَاقِبَهُ لِلْمُتَّقِینَ (۸۳))

مرجع ضمیر (الیه) در آیه هفتاد

چند نکته مربوط به مسائل گذشته مانده است که باید مطرح بشود یکی در آیه هفتاد که فرمود: (وَهُوَ اللَّهُ لاَ إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْحَمْدُ فِی الْأُولَی وَالْآخِرَهِ وَلَهُ الْحُکْمُ وَإِلَیْهِ تُرْجَعُونَ) برخی ها خواستند بگویند ضمیر «إلیه» به «حُکم» برمی گردد یعنی «إلی حُکم الله ترجعون» (۱) و آن آیاتی هم که دارد (إِنَّا لِلّهِ وإِنّا إِلَیهِ رَاجِعُونَ) (۲) یا (فَسُبْحَانَ الَّذِی بِیَدِهِ مَلَکُوتُ کُلِّ شَیْ ءٍ وَإِلَیْهِ تُرْجَعُونَ) (۳) آنها هم بازگشتش به همین است به حکم خدا مراجعه می کنید لکن این منافاتی ندارد که انسان به لقای الهی برسد هر کسی به اندازه خاصّ خود منتها برخی جمال الهی را و برخی جلال الهی را هر دو حکم خداست چون آیه (إِنَّکَ کَادِحٌ إِلَی رَبِّکَ کَدْحاً فَمُلاَقِیهِ) (۴) این لازم نیست که تخصیص پذیر باشد یا توجیه پذیر باشد همه به لقاءالله می رسند منتها بعضی ها به حکم بهشت و بعضی ها به حکم دوزخ.

ص: ۲۷۰

۱- (۱) . التفسیر الکبیر, ج۲۵, ص۱۲.

۲- (۲) . سوره بقره, آیه ۱۵۶.

۳- (۳) . سوره یس. آیه ۸۳.

۴- (۴) . سوره انشقاق, آیه ۶.

معانی واژه کل و مراد از (کُلّ) در آیه ۵۷

در بحث های قبلی هم گذشت که کلمه «کُل» گاهی برای عموم است گاهی برای کثرت آنجا که برای عموم باشد مثل (اللَّهُ خَالِقُ کُلِّ شَیْ ءٍ) (۱) یعنی «کلّ ما صَدق علیه أنّه شیءٌ فهو مخلوق الله سبحانه و تعالی» اما گاهی برای کثرت است نه برای عموم نظیر مَلکه سبا که (أُوتِیَتْ مِن کُلِّ شَیْ ءٍ) (۲) این طور نیست که جمیع اشیای عالَم را او داشته باشد بلکه اشیای کثیر را دارد قهراً (وَمِن کُلِّ شَیْ ءٍ خَلَقْنَا زَوْجَیْنِ) (۳) این هم کثرت است یعنی هر چیز مادی و مانند آن وگرنه مسئله وحی و نبوّت و ولایت و رسالت و امامت و خلافت و اینها اشیا هستند اینها نه از آب خلق شدند که (وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ کُلَّ شَیْ ءٍ حَیٍّ) (۴) نه (زَوْجَیْنِ) آنها را همراهی می کند پس برای کثرت است در همین سوره مبارکه «قصص» موردی داشتیم که کلمه (کُلّ)

(۵) به معنای کثرت است نه به معنای عموم.

همراهی دو آسانی با هر دشواری

مطلب دیگر درباره (فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ یُسْراً إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ یُسْراً) (۶) با آنچه در سوره «طلاق» آمده است که (سَیَجْعَلُ اللَّهُ بَعْدَ عُسْرٍ یُسْراً) (۷) این (سَیَجْعَلُ اللَّهُ بَعْدَ عُسْرٍ یُسْراً) یعنی عُسر گذراست تبدیل به یُسر می شود این طور نیست که همیشه عُسر باشد این تحوّل و تبدّلی است که در زندگی هست اما (فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ یُسْراً إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ یُسْراً) این است که هم زمان دو عامل یُسر هست که عُسر را از آن لانه اش بیرون می آورند برای حلّ عُسر، دو یُسر هم زمان وجود دارند اینها هماهنگ اند تا عُسر را برطرف کنند آن روایتی که دارد «لو کان العسر فی کوّه لجاء یسران فأخرجاه» (۸) همین است یعنی اگر دشواری مثل یک مار برود در سوراخش, دوتا یُسر با فشار آن را از سوراخ در می آورند حالا بعدها یُسرهای فراوانی هست بله منافات ندارد پس (فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ یُسْراً إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ یُسْراً) که عُسر با الف و لام است یُسر بی الف و لام است نشانه آن است که عُسر دوم همان عُسر اول است ولی یُسر دوم غیر از یُسر اول است (این یک) و اینکه یُسر در کنار عُسر است منتها ظاهر نیست دارد کَند و کاو می کند که این عُسر را در بیاورد (دو) با دشواری, آسانی هست وگرنه چه چیزی دشواری را برطرف می کند که نوبت به یُسر برسد آن یُسرها می آیند که دشواری را برطرف می کنند این هم راجع به آن بحث هایی که مربوط به یُسر و عُسر بود.

ص: ۲۷۱

۱- (۵) . سوره رعد, آیه ۱۶; سوره زمر, آیه ۶۲.

۲- (۶) . سوره نمل, آیه ۲۳.

۳- (۷) . سوره ذاریات, آیه ۴۹.

۴- (۸) . سوره انبیاء, آیه ۳۰.

۵- (۹) . سوره قصص, آیه ۵۷.

۶- (۱۰) . سوره انشراح, آیات ۵ و ۶.

۷- (۱۱) . سوره طلاق, آیه ۷.

۸- (۱۲) . الفرج بعد الشده, ج۱, ص۴۳.

سرّ تفاوت بخش پایانی آیات ۷۱ و ۷۲

در آیه ۷۱ آنجا که مربوط به لیل بود که (إن جَعَلَ اللّهُ عَلَيْكُمُ اللَّيْلَ) فرمود: (أَفَلَا تَسْمَعُونَ) در آیه ۷۲ آنجا که مربوط به نهار بود فرمود: (أَفَلَا تُبْصِرُونَ) تناسب اِبصار با ضیاء و تناسب سمع با لیل باعث شده است که در جریان شب مسئله سمع مطرح بشود در جریان روز که ضیاء و روشنی است مسئله ابصار مطرح بشود در ذیل آیه ۷۱ (أَفَلَا تَسْمَعُونَ) آمده در ذیل آیه ۷۲ (أَفَلَا تُبْصِرُونَ).

انحراف قارون و پاسخ او به نصیحت قوم خویش

اما آنچه قارون مبتلا بود فعلِ منکر بود و ترک معروف هم احسان نمی کرد هم فساد می کرد آنچه قوم قارون به او گفته بودند هم امر معروف بود هم نهی از منکر اصلش این بود که (إِنَّ قَارُونَ كَانَ مِن قَوْمِ مُوسَى فَبَغَى عَلَيْهِمْ) (۱) این منکری بود که مبتلا شد, معروف را هم که ترک کرد احسان نمی کرد قوم او به او گفتند: (وَابْتَغِ فِيما آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ) (۲) (این یک) (وَلَا تَبْغِ الْفَسَادَ فِي الْأَرْضِ) (۳) (دو) پس قارون هم مبتلا بود به ترک معروف و فعل منکر, هم قومی که او را نصیحت می کردند او را به معروف امر کردند و از منکر نهی کردند لکن دیدگاه قارون این بود می گفت من عالِمم (یک) بر علمم سلطه دارم که با (عَلَى) یاد کرده است (إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَى عِلْمٍ) (۴) چون من علم اقتصاد دارم و بر علمم مسلّطم و این علم تحت سلطه من است این قدرت را پیدا کردم با همین تظاهر به ثروت بیرون آمد در جامعه رفت و آمد می کرد دو گروه در جامعه در برابر این متظاهر به ثروت که تارکِ معروف و فاعل منکر بود نظر دادند.

۱- (۱۳) . سوره قصص, آیه ۷۶.

۲- (۱۴) . سوره قصص, آیه ۷۷.

۳- (۱۵) . سوره قصص, آیه ۷۷.

۴- (۱۶) . سوره قصص, آیه ۷۸.

پرسش: خداوند متعال در جای دیگر زینت را به دنیا نسبت داد (۱) اینجا به قارون نسبت داد.

پاسخ: این هم دنیاست دیگر چون اهل آخرت که نیست, این هم مرد دنیاست اینکه مرد آخرت نیست.

عکس العمل دو گروه در برابر دنیازدگی و تفاخر قارون

فرمود: (فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ فِي زِينَتِهِ) دو گروه درباره قارون که متظاهراً بالزّینه و با زینت در جامعه ظهور پیدا کرد نظر دادند (قَالَ الَّذِينَ يُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا) آنهایی که دنیاخواه بودند نه فقط دنیاخواه چون بعضی ها هستند که فقط اهل دنیایند و منکر آخرت اند این گروه منکر آخرت نبودند برای اینکه حرف های همین گروه در ذیل آمده معلوم می شود اینها هم موحّد بودند هم به آخرت معتقد بودند ولی دنیامدار بودند اساس کارشان را بر همین حیات دنیا قرار داده بودند (قَالَ الَّذِينَ يُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا) اینها می گویند: (يَا لَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونُ) ای کاش ما هم همین را می داشتیم آرزویشان این بود چرا؟ برای اینکه قارون (ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ) است و حظّ عظیم مطلوب است ای کاش ما می داشتیم این رأی کوته نظران اما (وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ) معلوم می شود علم نافع آن است که بداند حظّ عظیم چیست (وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَيْلَكُمْ) وای بر شما! (ثَوَابُ اللَّهِ خَيْرٌ) نه این ثروتی که قارون دارد این ثواب بهتر است (یک) راهش هم ایمان است و عمل صالح (دو) (ثَوَابُ اللَّهِ خَيْرٌ لِمَنْ آمَنَ) از نظر اعتقاد, (وَعَمِلَ صَالِحاً) از نظر عمل, (وَلاَ يُلَقَّاهَا) یعنی این کلمه را, مگر کسی که صابر باشد یک انسان صابر آن توفیق را دارد که بفهمد چه چیزی خوب است چه چیزی بد است حُسن و قبح را, خیر و شرّ را, حق و باطل را, صدق و کذب را عالِمان به علم نافع تشخیص می دهند.

۱- (۱۷) . سوره حدید, آیه ۲۰.

اینکه فرمود: (قَالَ الَّذِینَ یُرِیدُونَ الْحَیَاهَ الدُّنْیَا) افرادی که دنیامدارند دو گروه اند یک عدّه هستند که فقط دنیاست که هیچ خبری از آخرت نیست این گروه را در سوره مبارکه «نجم» مشخص کرد آنها کسانی اند که اصلاً سخن از آخرت ندارند فرمود: (فَأَعْرِضْ عَن مَن تَوَلَّی عَن ذِکْرِنَا وَلَمْ یُرِدْ إِلَّا الْحَیَاهَ الدُّنْیَا) (۱) این فقط دنیا می خواهد یعنی خیال می کند مرگ آخر خط است بعد از مرگ خبری نیست و انسان با مردن می پوسد نه از پوست به در آید بعد خبری هم نیست اینها که گرفتار حس و تجربه اند از نظر معرفت شناسی و از سقف حس و تجربه بالا نیامدند محصولی جز همین نخواهند داشت. فرمود: (ذلِکَ مَبْلَغُهُم مِنَ الْعِلْمِ) اینها از نظر معرفتی از نظر علم و دانش قدری پول خُرد دستشان است چون پایین ترین, نازل ترین علم همین حس و تجربه است از نظر معرفت شناسی که از این پایین تر دیگر علمی نیست اما از این بالاتر نیمه تجربی است بعد مسئله ریاضی است بعد مسئله کلامی است بعد مسئله فلسفی است بعد مسئله عرفان نظری است بعد مسئله علم شهودی; اینها هم کف زندگی می کنند یعنی از این پایین تر دیگر دانشی نیست شما اگر بخواهید خدا را ثابت کنید آخر با چه چیزی ثابت می کنید وحی و نبوّت و بهشت و اینها که حسّی و تجربی نیست اینکه مثل درخت و دامداری و کشاورزی نیست وحی را نه با حس و تجربه می شود ثابت کرد نه با حس و تجربه می شود نفی کرد چون اصلاً آن محسوس نیست فرمود: (ذلِکَ مَبْلَغُهُم مِنَ الْعِلْمِ إِنَّ رَبَّکَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَن ضَلَّ عَن سَبِیلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اهْتَدَی) که این آیه سی سوره مبارکه «نجم» است پس برخی ها فقط دنیاطلب اند آنها که منکر مبدأ هستند منکر معادند یا منکر معادند به تنهایی ولی در محلّ بحث اینها این چنین نبودند اینها کسانی بودند که آخرت را قبول داشتند به دلیل اینکه وقتی قارون مُنخَسِف شد به زمین فرو رفت و زمین دهن باز کرد شقّ الأرض شد در برابر شقّ القمر در برابر شقّ البحر در برابر شقّ الحجر چون با معجزه موسای کلیم هم شقّ البحر شد که فرعون غرق شد هم شقّ الحجر شد که (فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَهَ عَیْناً) (۲) دوازده چشمه از آن سنگ جوشید هم شقّ الأرض شد که این زمین دهن باز کرد و قارون را به کام خود فرو برد. بعد از آن جریان (وَأَصْبَحَ الَّذِینَ تَمَنَّوْا مَکَانَهُ بِالْأَمْسِ یَقُولُونَ وَیْکَأَنَّ اللَّهَ یَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن یَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَیَقْدِرُ لَوْلاَ أَن مَنَّ اللَّهُ عَلَیْنَا لَخَسَفَ بِنَا وَیْکَأَنَّهُ لاَ یُفْلِحُ الْکَافِرُونَ) اینها فردا که دیدند قارون به کام زمین فرو رفت گفتند خوب شد که ما گرفتار وضع قارون نشدیم خدای سبحان به هر که مصلحت بداند چیزی عطا می کند معلوم می شود اینها به مبدأ معتقد بودند البته از آخرت در جمله اینها خبری نیست.

۱- (۱۸) . سوره نجم, آیه ۲۹.

۲- (۱۹) . سوره بقره, آیه ۶۰.

اراده الهی در برابر گرایش دنیازدگان و طالبان آخرت

مطلب دیگر این است که آنها که (یُرِیدُونَ الْحَیَاةَ الدُّنْیَا) فقط دنیا می خواهند قصّه و شرح اینها در سوره مبارکه «اسراء» گذشت فرمود ما جهان را برابر میل و اراده افراد اداره نمی کنیم مدیریت عالَم برابر حکمت الهی است هر کس دنیا بخواهد یک حساب دارد هر کس آخرت بخواهد حساب دیگری دارد آ نها که فقط دنیا می خواهند به عنوان قضیه مُهمله که در قوّه قضیه جزئیه است به اینها وعده داد آنها که آخرت می خواهند به عنوان قضیه موجبه کلیه وعده داد.

در سوره مبارکه «اسراء» آیه هجده به این صورت آمده است که (مَن کَانَ یُرِیدُ الْعَاجِلَةَ) کسی که دنیا می خواهد که امر نقد است و عاجل است (عَجَّلْنَا لَهُ فِیهَا) اما با دو قید (مَا نَشَاءُ) (یک) (لِمَن نُرِیدُ) (دو) این طور نیست که هر دنیاطلبی به مقصد برسد یا هر دنیاطلبی که به مقصد می رسد به جمیع خواسته هایش برسد خیر, دو قضیه مهمله که در قوّه دو قضیه جزئیه است فرمود هر اندازه که ما بخواهیم نه هر اندازه که آنها بخواهند, به هر کسی که ما بخواهیم نه به هر کسی که خودش بخواهد این دو قضیه مهمله که در قوّه دو قضیه جزئیه است نشان می دهد که هر کسی دنیاطلب بود این چنین نیست که به مقصد برسد (مَن کَانَ یُرِیدُ الْعَاجِلَةَ عَجَّلْنَا لَهُ فِیهَا مَا نَشَاءُ) (یک) (لِمَن نُرِیدُ) (دو) می شود دوتا موجبه جزئیه (ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ یَصْلاَهَا مَذْمُوماً مَّدْحُوراً) اما (وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَی لَهَا سَعْیَهَا وَهُوَ مؤمِنٌ) این به نحو موجبه کلیه وعده داد (فَأُولئِکَ کَانَ سَعْیُهُم مَّشْکُوراً) (1) این موجبه کلیه است این چنین نیست اگر کسی آخرت بخواهد و عمل صالح داشته باشد هر اندازه که خدا بخواهد یا به هر که خدا بخواهد خیر, خدا خواست هر اندازه که آنها کار کردند و هر کسی که کار بکند پس آن دو موجبه کلیه برای کسانی که آخرت خواه اند و در مسیر آخرت قدم برمی دارند آن دو موجبه جزئیه برای کسی که دنیاخواه اند و در مسیر دنیا قدم برمی دارند اینهایی که (یُرِیدُونَ الْحَیَاةَ الدُّنْیَا) گفتند: (یَا لَیْتَ لَنَا).

۱- (۲۰) . سوره اسراء, آیات ۱۸ و ۱۹.

دو گونه متفاوت آرزوهای انسان ، در بیان قرآن کریم

مطلب دیگر این کلمه (یَا لَیْتَ) که آرزوست خب انسان باید چیزهای خوب آرزو داشته باشد می بینید هم شهدا آرزو دارند هم راهیان راه شهادت آرزو دارند شهدا آنجا خب به همه نعمت ها رسیدند آرزویش این است که ای کاش راهیان راه ما هم بفهمند که اینجا چه خبر است در سوره مبارکه «یس» شهید سوره «یس» وقتی وارد بهشت شد (قِیلَ ادْخُلِ الْجَنَّهَ قَالَ یَا لَیْتَ قَوْمِی یَعْلَمُونَ بِمَا غَفَرَ لِی رَبِّی وَجَعَلَنِی مِنَ الْمُکْرَمِینَ) (۱) ای کاش خانواده من می فهمیدند اینجا خبر است خدا با ما چه کرد درست است آنها گریه می کنند از نظر عاطفی ولی وقتی بدانند که همه خواسته های آنها اینجا هست دیگر ناله ای ندارند و خدا مرا جزء مُکرَمین قرار داد مستحضرید که مُکرَم در فرهنگ قرآن به آن ملائکه می گویند در سوره مبارکه «انبیاء» گذشت در وصف ملائکه که (بَلْ عِبَادٌ مُکْرَمُونَ لاَ یَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُم بِأَمْرِهِ یَعْمَلُونَ) (۲) این می گوید: (یَا لَیْتَ قَوْمِی یَعْلَمُونَ بِمَا غَفَرَ لِی رَبِّی وَجَعَلَنِی مِنَ الْمُکْرَمِینَ) ای کاش خانواده من می دانستند که خدا با ما چه کرد از این طرف راهیان شهدا هم می گویند: «یا لَیْتَنا کُنّا مَعکم فَنفوز فوزاً عَظیماً» (۳) خب اینها هم مقام شهدا را می طلبند, شهدا هم می گویند این کاش شما می دانستید اینجا چه خبر است این یک «یا لیت»گویی است یک «یا لیت»گویی هم برای (یُرِیدُونَ الْحَیَاهَ الدُّنْیَا) است که به فکر دستیابی به آن ثروت قارونی اند خب این دو گونه فکر است (یَا لَیْتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِیَ قَارُونُ إِنَّهُ لَذُو حَظٍّ عَظِیمٍ) ولی قرآن فوراً این فکر را باطل کرده است.

ص: ۲۷۶

۱- (۲۱) . سوره یس, آیات ۲۶ و ۲۷.

۲- (۲۲) . سوره انبیاء, آیات ۲۶ و ۲۷.

۳- (۲۳) . ر.ک: من لا یحضره الفقیه, ج۲, ص۵۹۷.

خدای سبحان،تنها عطاکننده علم و دانش

(وَقَالَ الَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ) این (أُوتُوا) در برابر (إِنَّمَا أُوتِیتُهُ عَلَی عِلْمٍ) است این بر اساس مبنای صحیح است یعنی این چنین نیست که علم را خود بشر [به دست آورده باشد], بشر ظرف علم است بشر, قابل علم است نه معلّم علم, علم را دیگری عطا می کند علم یک امر وجودی است یک مَلکه نوری است یک مبدأ فاعلی می خواهد و هو الله است خدای سبحان به وسیله فرشتگانش, انبیایش, اولیایش به افراد علم عطا می کند اینکه می بینید دفعتاً ذهن برق می زند آدم باید بفهمد که دیگری داده است و فوراً حمد کند نه اینکه به خودش اسناد بدهد انسانی که ندارد فاقد از آن جهت که فاقد است مُعطی نیست که به خودش علم عطا کند علم، امر وجودی است و مبدأ فاعلی می خواهد و مبدأ فاعلی اش خداست و لاغیر لذا اینجا به صورت فعل مجهول یاد کرده است (وَقَالَ الَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ)

ادراک حقیقت ثواب الهی ،بهره صابران

آنهایی که از علم درست برخوردار بودند علم نافع, به اینها می گویند: (وَیْلَکُمْ ثَوَابُ اللَّهِ خَیْرٌ) نه ثروتِ قارون, اگر کسی ایمان بیاورد یعنی از نظر اعتقاد, حُسن فاعلی (وَعَمِلَ صَالِحاً) حُسن فعلی داشته باشد مجموع این دو حُسن, ثواب الهی را به همراه دارد و این کلمه را جز افراد صابر کسی نمی تواند تلقّی کند ممکن است کسی این حرف ها را درس و بحث داشته باشد در این زمینه سخن بگوید بحث بکند مفهومش را تصوّر بکند بعد تصدیق بکند اما به لقای این مطلب نمی رود با این مطلب برخورد نمی کند اگر بخواهد برخورد کند باید عمل باشد نمی شود گفت که ما با این مفهوم برخورد کردیم با این لفظ برخورد کردیم انسان با حقیقت برخورد می کند حقیقت این معنا را افراد صابر تلقّی می کنند مفهومش را حوزوی و دانشگاهی درک می کنند این مهم نیست اما به لقای این حقیقت بخواهند بروند به ملاقاتش بروند با آن دیدار کنند مَلکه صبر می طلبد (وَلاَ یُلَقَّاهَا إِلَّا الصَّابِرُونَ).

درماندگی قارون هنگام نزول عذاب الهی

جریان فرعون و ملأ فرعون و آل فرعون بر اساس (فَأَخَذْنَاهُ وَجُنُودَهُ فَنَبَذْنَاهُمْ فِی الْیَمِّ) (۱) گذشت, جریان قارون با (فَخَسَفْنَا بِهِ وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ) دارد می گذرد این زمین دهن باز کرد قارون را و اموالش را که (لَتَنُوأُ بِالْعُصْبَهِ) خانه او یعنی همه مایَملک او را این زمین دهن باز کرد و فرو برد (فَخَسَفْنَا) مُنخَسِف شد در چنین حالی اینکه قدرتی داشت (لَتَنُوأُ بِالْعُصْبَهِ) بود گروه فراوانی انباردار او بودند گروهی کلیددار انبارهای او بودند هیچ کدام از آنها نتوانستند مشکل قارون را در حال خَسف حل کنند نه خودش توانست نه آنها مشکلی را حل کردند نه ناصر داشت نه قدرت انتصار, انتصار یعنی انتقام, اگر خود شخص از خودش دفاع بکند و از دشمنش انتقام بگیرد می گویند انتصار کرده است در سوره مبارکه ۴۷ که خدای سبحان فرمود: (لَوْ یَشَاءُ اللَّهُ لَانتَصَرَ مِنْهُمْ) همین است یعنی اگر خدا می خواست از دشمن های شما انتصار یعنی انتقام می گرفت (وَلکِن لِیَبْلُوَا بَعْضَکُم بِبَعْضٍ) (۲) نظام عالَم بر آزمون و امتحان است ببیند شما با استکبار و صهیونیسم چه می کنید گرچه دعا هست فیض خدا هست تأیید الهی هست تأیید فرشتگان الهی هست اما قیام مردمی حرف اول را می زند از نظر بحث های تکلیفی، فرمود: (لَوْ یَشَاءُ اللَّهُ لَانتَصَرَ مِنْهُمْ) یعنی «لانتقم من أعداء المسلمین» (وَلکِن لِیَبْلُوَا بَعْضَکُم بِبَعْضٍ) در اینجا فرمود قارون نه خودش مُنتصِر بود که بتواند دفاع کند نه ناصری داشت (فَمَا کَانَ لَهُ مِن فِئَهٍ یَنصُرُونَهُ) از غیر خدا یعنی غیر خدا گروهی باشند که او را از خطر حفظ بکنند (وَمَا کَانَ مِنَ الْمُنتَصِرِینَ) خودش هم مُنتصِر و منتقم نبود که بتواند از خودش دفاع بکند.

ص: ۲۷۸

۱- (۲۴) . سوره قصص, آیه ۴۰; سوره ذاریات, آیه ۴۰.

۲- (۲۵) . سوره محمد، آیه ۴.

معنای حلم وتاثیر آن در علم

پرسش:...

پاسخ: ما در فارسی می گوییم بردبار, حلم از آن کلماتی است که معادل فارسی نـدارد حلیم یعنی بردبار, این بردبار مرکب است یعنی بار را می برد انسان حرف سخت که می شنود یک بار سنگینی است روی دوش او, هر کسی نمی تواند این بار را به مقصد برساند فوراً عصبانی می شود یا یک حادثه ای پیش آمد نمی تواند این بار را به مقصد برساند فوراً اظهار ضعف می کنـد بعضی ها توانمندند این بار را می برند ما در فارسی می گوییم بردبار یعنی می تواند این بار را به مقصد برساند آنها می گوینـد حلیم, حِلم را می گویند وزیر علم است (۱) علمی که همراه با حِلم باشـد برکت دارد هم علم را حفظ می کنـد (یک) هم باعث مزید علم است (دو).

سخنان دنیاطلبان پس از عذاب قارون

(وَأَصْبَحَ الَّذِینَ تَمَنَّوْا مَکَانَهُ بِالْأَمْسِ یَقُولُونَ وَیْکَأَنَّ اللَّهَ) این «وَی» کلمه هلاکت است, نفرین است وای بر شما! (وَیْکَأَنَّ اللَّهَ) این کلمه «وَی» یعنی هلاـک (وَیْکَأَنَّ اللَّهَ یَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن یَشَاءُ) روزی به دست اوست او امتحان می کنـد (وَیَقْـدِرُ), «یَقـدِرُ» یعنی «یُضـیّق» (فَظَنَّ أَن لَن نَّقْدِرَ عَلَیْهِ) از «قَدَر, یَقدِر» است «قَدَر, یَقدِر» یعنی «ضیّق یُضیّق» نه «قَدر, یَقدُر» آن «یقدُر» به معنای قـدرت است (وَمَن قُدِرَ عَلَیْهِ رِزْقُهُ) (۲) این (قُـدِرَ) فعل مجهول از «قـدر, یَقـدِر» است نه «قدر یَقدُر» آنکه (وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِباً فَظَنَّ أَن لَن نَّقْدِرَ عَلَیْهِ) (۳) یعنی «ظنّ أن لن نُضـیّق» نه ــ معاذ الله ــ «ظنّ أن لن نَقـدُر» هرگز پیامبر گمان نمی کند که خـدا ــ معاذ الله ــ نسبت به او قـدرت نـدارد اینکه شـدنی نیست (یَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن یَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَیَقْدِرُ لَوْلاَ أَن مَنَّ اللَّهُ عَلَیْنَا لَخَسَفَ بِنَا) خـدا بر مـا منّت نهاد که ما را به این ساده زیستی عادت داده است اینها به آن علم رسـیدند یعنی به حرف کسانی رسـیدند که (قَالَ الَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَیْلَکُمْ ثَوَابُ اللَّهِ خَیْرٌ) اینها بعد از آزمون تلخ به آنجا رسیدند گفتند: (لَوْلاَ أَن مَنَّ اللَّهُ عَلَیْنَا لَخَسَفَ بِنَا وَیْکَأَنَّهُ لاَ یُفْلِحُ الْکَافِرُونَ) اینها به فلاح نمی رسند.

۱- (۲۶) . الکافی, ج ۱, ص ۴۸.

۲- (۲۷) . سوره طلاق, آیه ۷.

۳- (۲۸) . سوره انبیاء, آیه ۸۷.

بعـد خـدای سـبحان می فرمایـد: (تِلْکَ الـدَّارُ الْآخِرَهُ) خب مستحضـرید که آخرت هم جهنم دارد هم بهشت اما وقتی خدا می فرمایـد آخرت برای مؤمنین است یعنی آخرتِ زیبـا و جمیل و با جلال که مقصود از تعبیر (تِلْکَ الـدَّارُ الْآخِرَهُ) است این برای مردان مؤمن است (تِلْکَ الـدَّارُ الْآخِرَهُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِینَ لَا یُرِیدُونَ عُلُوّاً فِی الْأَرْضِ وَلَا فَسَاداً) اگر مال هم دارند متذکّر نعمت الهی انـد عواطف کسـی را هم جریحه دار نمی کننـد تظاهر به ثروت هم نمی کننـد چرا گفتنـد کنـار بچه هـای یـتیم فرزنـدانتان را نوازش نکنیـد این برای اینکه عاطفه او مجروح می شود خب کنار افراد ضـعیف هم انسان تظاهر به ثروت بکند همین است می بینید بعضـی از اساتید ما تا کجا این را رعایت می کردند یکی از علمای بزرگ که خدا همه آ نها را غریق رحمت کند پسـری داشت فاضل, سیّد بزرگواری بود این در جوانی رحلت کرد یکی از اساتید ما(رضوان الله علیهم اجمعین) خواست برای عرض تسلیت برود به آن پدر داغدیده تسلیت بگوید یکی از دوستان و مسجدی های خودش را گفت شما بیا با هم برویم آنجا بعد رفتند و تسلیت گفتند و برگشتند گفتند می دانید من چرا شما را به همراه بردم با اینکه پسر داشتم می توانستم او را ببرم, برای اینکه من اگر بـا پسـر خودم می رفتم آنجـا این پیرمرد قلبش جریحه دار می شـد من نخواسـتم قلب او جریحه دار بشود با پسـر خودم نرفتم خب تا اینجا اینها رعایت می کردنـد که مبادا آدم کاری بکنـد که قلب کسـی درد بیاید خب این الهی فکر کردن اسـت هرگز به ذهن کسـی نمی آمـد که این آقـا بـا داشـتن پسـر چرا به یکی از مسـجدی هـایش می گویـد بـا هم برویم برای تسلیت, بعد گفت سرّ اینکه ما زحمت شـما را زیاد کردیم این بود که من نخواستم آ ن پدر بزرگوار که فرزندش را از دست داد مثلاًـ متأثّر بشود این هم همین است (تِلْکَ الـدَّارُ الْآخِرَهُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِینَ لَا یُرِیـدُونَ عُلُوّاً فِی الْأَرْضِ وَلَا فَسَاداً) قارون گرفتار فسـاد بـود منکَر داشت ناهیـان منکر گفتنـد: (لاَـ تَبْغِ الْفَسَـادَ فِی الْأَرْضِ) (یـک) (خَرَجَ عَلَی قَوْمِهِ فِی زِینَتِهِ) بود «أراد علوّاً فی الأرض» (دو) فرمود کسـی که قارونی فکر می کند از آخرت محروم است بسـیاری از ماها بارها عرض شد که اسـلامی حرف می زنیم و ـــ معـاذ الله ـــ قـارونی فکر می کنیم می گـوییم این خودمـان زحمت کشـیدیم پیـدا کردیم نمی دانیم این خودمـان زحمت کشـیدیم پیدا کردیم این بار منفی فراوانی دارد خب خیلی ها در این مسـیرند و به مقصد نمی رسـند مگر ممکن اسـت عقلًا انسان چیزی را که نـدارد خودش فراهم بکنـد انسان یک مبدأ قابلی است از قابل بما أنّه قابل, فعل صادر نمی شود تلاش و کوشش برای استعداد و ظرفیّت است آن (وَمَا بِکُم مِّن نِّعْمَهٍ فَمِنَ اللَّهِ) (۱) از آنجاست (وَالْعَاقِبَهُ لِلْمُتَّقِینَ).

۱- (۲۹) . سوره نحل, آیه ۵۳.

«و الحمد للّٰه ربّ العالمين»

آیات ۸۲ تا ۸۵ سوره قصص ۹۱/۰۸/۱۶

.Your browser does not support the audio tag

(وَأَصْبَحَ الَّذِينَ تَمَنَّوْا مَكَانَهُ بِالْأَمْسِ يَقُولُونَ وَيْكَأَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَوْلَا أَن مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا لَخَسَفَ بِنَا وَيْكَأَنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ (۸۲) تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوّاً فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَاداً وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ (۸۳) مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَمَن جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى الَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۸۴) إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَى مَعَادٍ قُل رَبِّي أَعْلَمُ مَن جَاءَ بِالْهُدَى وَمَنْ هُوَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ (۸۵))

دلیل تقدم (إِيَّانا) بر فعل در عبارت (مَا كَانُوا إِيَّانَا يَعْبُدُونَ)

برخی از نکاتی که مربوط به آیات قبل بود این است که در آیه ۶۳ به این صورت آمده است که بت ها گفتند (مَا كَانُوا إِيَّانَا يَعْبُدُونَ) این (إِيَّانَا) را که ضمیر منفصل است بر (يَعْبُدُونَ) مقدّم داشت آیا این موهم حصر است یعنی فقط ما را عبادت نمی کردند معبود دیگر هم داشتند یا نه. گاهی تقدیم مفعول بر فعل برای افاده حصر است یا تقدیم متعلّق به آن اصل و عنصر رسمی قضیه برای افاده حصر است نظیر آیه هفتاد همین سور ه که فرمود: (وَلَهُ الْحُكْمُ) این (وَلَهُ الْحُكْمُ) که خبر بر مبتدا مقدّم شد مفید حصر است یا (إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ) که متعلّق, بر فعل مقدّم شد مفید حصر است و نکته دیگر هم دارد البته. گاهی برای افاده حصر نیست برای رعایت فواصل است نظیر همین آیه ۶۳ سوره «قصص» که محلّ بحث است چون این جمله ها پایان اینها همه با واو و نون و یاء و نون ختم شده است اگر می فرمود «ما كانوا يعبدون ايّانا» این آیه با آیات قبل و بعد هماهنگ نمی شد پس تقدیم (إِيَّانَا) بر (يَعْبُدُونَ) اگر نکته دیگر نمی داشت ممکن بود برای افاده حصر باشد اما چون اینجا برای رعایت فواصل است دلیلی بر حصر نیست.

ص: ۲۸۱

عدم تقدم شب یا روز بر یکدیگر و رجحان نسبی شب

مطلب دیگر در تقدیم لیل و نهار است لیل و نهار مستحضرید بر اساس کُرویّت زمین در خارج یکی بر دیگری مقدّم نیست و از نظر شرافت و فضیلت هم نمی شود گفت ذاتاً شب بر روز مقدّم است برای اینکه اینها اجزای یک ماهیّت اند و این تقطیع به لحاظ تنظیم کارهای ماست وگرنه مرتّب زمین دارد به دور خودش می گردد و شب و روز تولید می شود و به دور شمس می گردد سال و ماه تولید می شود این یک حرکت است قطع نشده انفصالی هم در کار نیست دلیلی ندارد که یک گوشه این حرکت ذاتاً راجح باشد نسبت به اجزای دیگر, گذشته از اینکه همین جزء از زمان که برای یک عدّه شب است برای یک عدّه روز است فرض ندارد که این بخش از زمان ذاتاً راجح باشد بنابراین اگر رجحانی هست رجحان نسبی است نه نفسی و اضافی است نه مطلق و اگر گفته بشود که زمان به لحاظ اینکه در مخزن الهی وجود دارد آنجا تفاوتی بین اجزای زمان هست بین لیله قدر و سایر لیالی هست بین شب و روز هست آ نجا هم زمان از آن جهت که تابع متزمّن است زمان اگر در مخزن الهی وجود داشته باشد وجودی مناسب با همان مخزن دارد در همان مخزن هم تابع متزمّن خودش است که متزمّن آن در مخزن الهی به وجود ملکوتی رجوع دارد اما اثبات رجحان نسبی آسان است برای اینکه در قرآن کریم فرمود: (إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْأً

وَأَقْوَمُ قِيلًا إِنَّ لَکَ فِی النَّهَارِ سَبْحاً طَوِيلًا) (۱) روز سرگرم کارهای عادی هستید اما شب یک نشئه خاصّی است از شب به عنوان یک نشئه خاص به عنوان یک ناشئه مخصوص یاد کرده است (إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِیَ أَشَدُّ وَطْأً وَأَقْوَمُ قِيلًا) برای نماز شب یا برای مناجات و مانند آن بنابراین تقدّم لیل بر نهار تقدّم نسبی و اضافی است نه نفسی و مطلق و گذشته از اینکه این تقدیم ها تقدیم های لفظی است با فاء و ثمّ و امثال ذلک عطف نشده است.

۱- (۱) . سوره مزمل, آیات ۶ و ۷.

پرسش: می شود گفت تقدم معنوی است چون اول سکون و آرامش باشد بعد ... .

پاسخ: نه, باید اول کار و کوشش باشد وقتی خسته شد می آرمد اول آرامش باشد برای چه, اول که خسته نشده بود.

توقیفی نبودن کتابت قرآن

در جریان این (وَيْكَأَنَّ) که تکرار شـده است این کلمه «وَیْ» به معنای افسوس و ماننـد آن باید جدای از «کأنّ» نوشـته می شـد اینکه «وَی» با «کأنّ» یکجا نوشـته شـده برخی ها نقل کردنـد که این خطّ مُصـحف قیاسـی نیست سـماعی است و باید به همین وضع باشـد که این مطلب را فخررازی از آنهـا نقـل کرده است که خطّ مُصـحف, تعبّـدی است یا توقیفی است «لا یُقاس علیه» (۱) این هم صغرایش سند می خواهد هم کبرایش چون بعد از اینکه بنا بود قرآن را عدّه زیادی مکتوب کنند اول چندتا قرآنی در مدینه بود بعد این چندتا شده چند هزار برای اینکه تمام این شـهرها و روستاها قرآن داشتند در خدمت قرآن بودند آن روز که چـاپ نبود هر چه بود قرآن دست نوشـته بود و خطّی و این خطّی هـا هم بالأـخره هر کـدام بر اسـاس قواعـدشان بر اسـاس ادبیّاتشان کم و بیش الف را متّصل بنویسـند یا منفصل بنویسـند مثلاً الف کوچك بنویسند ولی بخوانند این اختلاف ادبیات هر عصـر و مصـر بود تمـام الفـاظی که در قرآن کریم هست که الآـن مـا در خـدمت آ ن هستیم این همـان است که از زبان مطهّر پیغمبر(صـلّی الله علیه و آله و سـلّم) شنیده شد این «ممّا لا ریب فیه» است منتها در نوشتن آیا متّصل بنویسیم یا منفصل بنویسیم, الف کوچـك بنویسـیم یـا الف «اولئـك» را بزرگ بنویسـیم این در نوشـته هـا و خطوط قرآنی اختلاـف داشت «إنّمـا» و «أنّما» جاهایی بایـد متّصل نوشت جاهایی باید منفصل نوشت (وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُم) (۲) این «أ نّ» حروف مشـبهه بالفعل است آن هم اسـمش است این جای اتّصال نوشتن نیست. این گونه از موارد هست (كُلَّ مَا رُدُّوا إِلَى الْفِتْنَهِ أُرْكِسُوا فِيهَا) (۳) این باید «کلّما» نوشـته می شـد اما در قرآن فعلی (كُلَّ مَا) نوشـتند آن «کلّما» حرف است و این «کلّ ما» اسم است و مضاف است و مبتداسـت اینها با هم فرق می کند این حرفی که دیگران گفتند و جناب فخررازی نقل کرد هم صغرایش نیاز به اثبات دارد هم کبرا, اگر مـا یك روایت معتبری از معصوم(علیه السـلام) داشته باشـیم که خطّ مصـحف این است «آمنّا و صـدّقنا» اگر روایت معتبری از معصوم(سـلام الله علیه) باشد که آنچه خطّ مصـحف بود در عصر اول نباید تغییر بکند «أطعنا و سمعنا» اما نه صغرا سند دارد نه کبرا; می گویند خطّ مصـحف «لا یُقاس علیه» قیاسـی نیست توقیفی است, خب خطّ مصـحف این است دلیل می خواهد, حالا که این است چرا قیاسـی است نبایـد بر اساس قواعـد با آن برخورد کرد دلیل می خواهـد هم صـغرا روایت می خواهد هم کبرا روایت می خواهد این مجمع تقریب و مانند آن باید کاری انجام بدهند که بالأخره این سامان بپذیرد یا لااقل موافقت کنند که خطّ نسـتعلیق که خطّ زیبای ما ایرانی هاست با این خط, قرآن نوشته بشود در داخله ایران فرزندان ما با این خط به خوبی می تواننـد قرآن را یاد بگیرند اما خطّ عثمان طه و مانند آن برای فرزندان ما بسـیار دشوار است ما بگوییم این الف کوچکی که به زحمت می بینی خواندنش الف است ولی نوشـتنش الف نیست خب این برای او دشوار است اگر بخواهد قرآن را به خوبی یاد بگیرد بـا آن بهترین خط که خط نسـتعلیق است می توانـد, این هیـچ تحریفی هم در قرآن کریم نیست این هیـچ هتکی هم در قرآن کریم نیست یـا در سـطح عموم موافقت کننـد یـا در سـطح محلّی; بالأخره اینکه فخررازی نقل کرد که خطّ مصـحف «لا یقـاس علیه» صـغرایش روایت می خواهـد کبرایش هم روایت می خواهـد ولی فعلاًـ (وَيْكَأَنَّ) «وَیْ» با «کأنّ» متصل نوشـته می شود.

۱- (۲) . التفسير الكبير, ج۲۵, ص۱۸.

۲- (۳) . سوره انفال, آيه ۴۱.

۳- (۴) . سوره نساء, آيه ۹۱.

پشیمانی حقیقی دنیاطلبان پس از عذاب قارون

مطلب بعدی آن است که این کلمه (وَيْكَأَنَّ) مُشعر یا موهم به تشبیه و امثال ذلک است معلوم می شود که این گوینده جزم ندارد لکن این طلیعه گفتار آنهاست جزم و قطع آنها از جمله بعد به دست می آید (وَيْكَأَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَاءُ) اما بالصراحه با ضرس قاطع گفتند: (لَوْلَا أَن مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا لَخَسَفَ بِنَا) این بیانِ قطعی است این سخن از تشبیه و تردید و شک نیست یک وقت انسان در طلیعه سخن از گویا استفاده می کند گویا این چنین است ولی وقتی به جمع بندی می رسد حرف نهایی را می خواهد بزند می گوید یقیناً لطف خدا کارساز است.

سرّ تعبیر به (تِلْكَ) در آیه ۸۳

مطلب بعدی آن است که اینکه فرمود: (تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ) این (تِلْكَ) را گفت با اینکه آخرت حاضر است اگر اعم از [آخرت] صغرا و کبرا باشد همین که «مَن مات فقد قامت قیامته» (۱) و اگر آخرتِ کبرا باشد خب مشهود است موجود است (لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ ▯ لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ) (۲) آن اوحدی انسان ها جهنم را می بینند بهشت را می بینند برایشان مشهود است اما چون منزلت آن بالاست از آن به (تِلْكَ) یاد شده است نظیر (ذٰلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ) که اشاره به رفعت منزلت است. این (تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ) یعنی خصوص بهشت.

رستگاری و سعادت اخروی در پرتو تقوا

(نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوّاً فِي الْأَرْضِ) (یک) (وَلَا فَسَاداً) (دو) (وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ) (سه). این جمع بندی این قصّه است که سوره▯ مبارکه▯ «قصص» اوّلش از قصّه فرعون شروع شده بعد قصص دیگر و قصّه قارون بخش پایانی بود. در جریان فرعون فرمود: (إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ) (۳) در جریان قارون فرمود قوم او به او گفتند: (لَا تَبْغِ الْفَسَادَ فِي الْأَرْضِ) (۴) پس یک علوّ مطرح شد یک فساد مطرح شد. برخی ها خیال کردند که اگر کسی علوّ فرعون را نداشت و فساد قارون را نداشت مشمول (تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا) خواهد بود به این آسانی! در حالی که اصل مهم آن بخش پایانی و جمله سوم است ممکن است کسی علوّ فرعون را نداشته باشد ممکن است کسی فساد قارون را نداشته باشد اما گرفتار معاصی دیگر باشد عمده آن است که (وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ) اگر اهل تقوا بود پایان کار به سود اوست پس «تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا للمتّقین» نه «نجعلها للذین لا یریدون علوّاً فی الأرض فقط أو فساداً فقط».

۱- (۵) . بحارالأنوار, ج۵۸, ص۷.

۲- (۶) . سوره▯ تکاثر, آیات ۵ و ۶.

۳- (۷) . سوره▯ قصص, آیه▯ ۴.

۴- (۸) . سوره▯ قصص, آیه▯ ۷۷.

پرسش:...

پاسخ: خب بالأخره علوّ فرعون خیلی بد است فساد قارون هم خیلی بد است سیّئات دیگر چطور؟ می بینید آن بیان نورانی حضرت امیر(سلام الله علیه) خب آن برای اوحدی است ما را به آ نجا نمی رسد ولی آن دید هم هست حضرت فرمود اگر کسی به شِراک نَعلش یعنی بند کفشش افتخار کند که بند کفش من از بند کفش دیگری بهتر است این مشکل دارد (۱) این علوّ فی الأرض است خب این یک تفسیر است یک تفسیر ساده ای است که همین طوری روان که بگوییم معیار علوّ, علوّ فرعون است معیار فساد, فساد قارون; خب بالأخره آدم سعی می کند لباس خوب بپوشد لباس بادوام بپوشد این چیز خوبی است اما با تفاخر و فخرفروشی لباس بپوشد که بند کفش من آنکه در روایت از وجود مبارک حضرت است این است که شِراک نعل من بهتر از شراک نعل اوست یعنی بند کفش من چون این دو قسمت را به هم بند می کند می گویند شِراک شِراک نعل من بهتر از اوست این مشکل دارد این (تِلْکَ الدَّارُ الْآخِرَةُ) نصیب او نیست برای اینکه این «یرید علوّاً فی الأرض» این یک حساب است یک حساب هم بالأخره انسان می خواهد به بهشت برسد به (تِلْکَ الدَّارُ الْآخِرَةُ) برسد (تِلْکَ الدَّارُ الْآخِرَةُ) را ذات اقدس الهی به انبیا و اولیا و ائمه(علیهم السلام) داده است و شاگردان آنها هم سهمی می برند اما در آن دعای نورانی ندبه ما چه می خوانیم؟ قبل از اینکه مقامات اینها را ذکر بکنیم می گوییم خدایا «بعد أن شَرطْتَ علیهم الزّهد فی درجات هذه الدنیّا الدنیّه» (۲) این اصل است نه اینکه اگر کسی علوّ فرعون را نداشت فساد قارون را نداشت (تِلْکَ الدَّارُ الْآخِرَةُ) برای اوست ممکن است او را نسوزانند اما به (تِلْکَ الدَّارُ الْآخِرَةُ) ببرند هنر است بنابراین این طور نیست که معیار آن باشد بلکه معیار آن جمله سوم است جمله سوم (وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِینَ) است.

۱- (۹) . مجمع البیان, ج۷, ص۴۲۰; جامع البیان فی تفسیر القرآن, ج۲۰, ص۷۹.

۲- (۱۰) . اقبال الأعمال, ص۲۹۵.

فساد، مانع نیل به سعادت اخروی

مطلب دیگر آن است که این علوّ فی الأرض هم مصداقی از مصادیق فساد فی الأرض است اینها دو شیء جدا و مباین هم نیستند فساد گاهی با چاه است گاهی با جاه همین! یک وقت آدم برای دیگری چاه می کَند که او را ساقط کند یک وقت خودش جاه طلب است این هم فساد فی الأرض است این علوّ فی الأرض مصداقی از مصادیق فساد فی الأرض است آنکه فرمود: (ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ) (۱) همه فساد چاهی که نیست فساد جاهی هم است, بنابراین فساد بالمعنی الأعم این نمی گذارد کسی از آن (تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ) سهمی ببرد چون (تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ) در حقیقت «للمتّقین» است گرچه (وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ) مطلق است یعنی در هر بخشی از بخش های تاریخی دنیا و بعد در آخرت در هر بخشی پایان کار به سود اهل تقواست می تواند مطلق باشد چه اینکه در بخش های دیگر, قصّه های پایانی دنیا را هم ذکر می کند ولی اینجا چون فرمود: (تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ) صدر آیه مربوط به آخرت است (وَالْعَاقِبَةُ) یعنی نسبت به قیامت (لِلْمُتَّقِينَ) گرچه (وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ) این می تواند هم اهل دنیا را شامل بشود هم اهل آخرت را.

حفظ و بقای عمل، شرط نیل به پاداش اخروی

بعد فرمود حالا که صحنه آخرت برقرار شده است (مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَمَن جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى الَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ) این در بخش پایانی سورهٔ مبارکهٔ «نمل» به این صورت بود که (مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَهُم مِن فَزَعٍ يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ ۝ وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَكُبَّتْ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ) که بحث مبسوطی در ضمن آیه ۸۹ و ۹۰ سورهٔ مبارکهٔ «نمل» گذشت این یک تعبیر بسیار لطیف قرآنی است که معیار, حالِ فعلی است نفرمود «مَن فعل الحسنه» ممکن است کسی در دنیا کار خوب کرده باشد اما آن را حفظ نکرده به هم زده, در قیامت در صحنه معاد کسی که کار خیر دستش است (مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ) حسنه بیاورد در دستش باشد نه «مَن فعل الحسنه» پس حفظ عمل, دوام عمل, نگهداری عمل, عدم ابطال آن عمل سهم تعیین کننده ای دارد اینکه کسی در دنیا کار خوبی کرده بعد با مشکلات سیّئاتی آن را از بین برده این باعث بهره برداری از (تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ) نیست اگر کسی کار خیر کرده و آن را آن قدر حفظ کرده که هیچ شرایطی آن را از دستش بیرون نیاورد فعلاً این کار خیر دستش است.

ص: ۲۸۶

۱- (۱۱) . سورهٔ روم, آیهٔ ۴۱.

پرسش:...

پاسخ: احباط که نه یقیناً نیست ولی وقتی سیّئات فراوان شده است و جلوی آن حسنات را گرفته این را محو کرده همان طوری که (إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئاتِ) (۱) همان طور هم ــ خدای ناکرده ــ اگر کسی ارتداد پیدا کرد اعمال صالح او رخت برمی بندد این احباط نیست این به هم زدن است اگر کسی کار خیر کرد بعد ــ خدای ناکرده ــ ارتدادی پیدا کرد و مانند آن رخت برمی بندد عمده آن است که وقتی در صحنه قیامت می آید حسنه در دستش باشد.

پرسش: کسی که یک حلال انجام داد خداوند توفیق می دهد که چند حلال دیگر انجام بدهد در این دنیا؟

پاسخ: در دنیا ممکن است بله, این (مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَهِ) اختصاصی به قیامت ندارد منتها در آن روز شکوفاتر است و شفاف ولی این آیات چون در بخش قیامت است فرمود: (تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَهُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوّاً فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَاداً وَالْعَاقِبَهُ لِلْمُتَّقِينَ) بعد فرمود: (مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَهِ) این معلوم می شود که مسئله قیامت را مطرح می کند.

ضرورت حفظ اعمال صالح تا روز قیامت

به تعبیر سیدناالاستاد(رضوان الله علیه) این جریان روایت غیبت, حاکم بر این امور است در روایات غیبت دارد اگر کسی کار خیر کرد بعد غیبت دیگری کرد اگر استحلال کرد رفت حلیّت طلب کرد آبروی او را حفظ کرد خب بخشوده می شود وگرنه حسنه ای از حسنات او را می گیرند به دیوان عمل آن غیبت شده می گذارند و اگر او حسنه نداشت سیّئه ای از سیّئات آن غیبت شده را می گیرند در نامه اعمال غیبت کننده می گذارند در صحنه قیامت این شخص بر اساس (فَمَن يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّهٍ خَيْراً يَرَهُ) (۲) عرض می کند خدایا من فلان کار را کردم ولی الآن نمی بینم شما هم فرمودید: (فَمَن يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّهٍ خَيْراً يَرَهُ) فرمود تو نکردی چون خودت منتقل کردی به دیگری, این روایات حاکم بر این آیه است می گوید اگر کسی عمل کرده باشد این الآن عملِ شما نیست مثل اینکه کسی کسب کرده فرش پیدا کرده بعد فرش را فروخته خب فروخته دیگر, اگر کسی «اشتری الحیاه الدنیا بالآخره» (۳) آبروی کسی را برده کارِ خیر او به دیگری منتقل می شود دیگر عمل او نیست تا ببیند و همچنین درباره سیّئه در قیامت عرض می کند خدایا این گناه را من نکردم چطور در نامه عمل من هست می گویند چرا, آن غیبتی که تو کردی باعث انتقال آن سیّئه از غیبت شونده به غیبت کننده است این روایات طبق بیان لطیف سیدناالاستاد(رضوان الله علیه) تفسیر حکومتی دارد نسبت به آن آیات.

۱- (۱۲) . سوره هود, آیه ۱۱۴.

۲- (۱۳) . سوره زلزال, آیه ۷.

۳- (۱۴) . ر.ک: سوره بقره, آیه ۸۶.

پرسش:...

پاسخ: از این (خَيْرٌ مِنْهَا) فقط (خَيْرٌ مِنْهَا) به دست می آید اما از (عَشْرُ أَمْثَالِهَا) عشر برمی آید از آیه ۲۶۱ سوره مبارکه «بقره» هفتصد به دست می آید, هزار و چهارصد به دست می آید (وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ) که لاحدّ به دست می آید. غرض آن است که انسان وقتی وارد محکمه می شود باید در دستش باشد که من این را آوردم همین را هم باید ببیند اگر کار خیر کرد آن را ـ معاذ الله ـ بالارتداد باطل کرد که نمی بیند یا کار خیر کرد آن را با غیبت به دیگری منتقل کرد که نمی بیند اگر کار خیر کرد آن را به هم نزد این را می بیند معیار این است که به همراه بیاورد نه معیار این است که در دنیا کار خیر کرده باشد اگر به هم نزده باشد مرتد نشده باشد غیبت نکرده باشد عمل صالح او در دست اوست همین را خودش می بیند عمل خودش را می بیند, می بیند یکی است وقتی ذات اقدس الهی بخواهد پاداش بدهد این را ده برابر می کند.

سرّ تعبیر به (الَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ) در آیه ۸۴

(وَمَن جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ) تعبیر لطیف قرآن کریم این است که در اینجا نفرمود «من جاء بالسیّئه فهو کذا» تعبیر تعلیق حکم بر وصفی دارد ملاحظه بفرمایید فرمود: (وَمَن جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ) نفرمود «فلا یُجزی الاّ مثلها» فرمود: (فَلَا يُجْزَى الَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ) دو بار این را تکرار کرده آنجا که جریان معرفت انسان است و انسان شناسی است و لسان, لسان ترغیب است نظیر سوره مبارکه «اسراء» آنجا حَسنه و احسان را تکرار می کند در آنجا در سوره مبارکه «اسراء» آیه هفت می فرماید: (إِنْ أَحْسَنتُمْ أَحْسَنتُمْ لأَنفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا) (۱) آنجا دیگر اِسائه را تکرار نمی کند احسان را فقط تکرار می کند این ترغیب نفس است دعوت به کرامت است دعوت به پرورش انسانی است و مانند آن (إِنْ أَحْسَنتُمْ أَحْسَنتُمْ لأَنفُسِكُمْ) که این «لام» برای اختصاص است نه برای نفع (وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا) اینکه «فعلیها» نفرمود برای مشاکله نیست تا ما بگوییم اینجا اسائه علی نفس است چرا «لها» فرمود این برای اختصاص است مثل«الجلّ للفرس» عمل مخصوص عامل است عامل را رها نمی کند عمل نه از بین می رود نه عاملش را رها می کند نه سرگردان است نه به دامن غیر عاملش مرتبط می شود مادامی که ارتباط محفوظ باشد (إِنْ أَحْسَنتُمْ أَحْسَنتُمْ لأَنفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا) دیگر اسائه تکرار نشده اما در محلّ بحث که سخن از آخرت است و رعایت تقواست فرمود: (وَمَن جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى الَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ) در سوره مبارکه «نساء» گذشت که (إِن تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنكُمْ سَيِّئَاتِكُم) اگر کسی خودش را از گناهان بزرگ حفظ کرد به عنایت الهی, گاهی مبتلا شد به گناهان صغیره ممکن است مورد عنایت الهی باشد (إِن تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنكُمْ سَيِّئَاتِكُم) این در سوره مبارکه «نساء» آیه ۳۱ است (وَنُدْخِلْكُم مُدْخَلاً كَرِيماً) اما در اینجا سخن از سیّئه مهم است لذا با جمع الف و لام ذکر کرده فرمود آنها که گناهان زیاد دارند ما آنها را درگیر می کنیم ولی کسانی که گناهان بزرگ ندارند گاهی لغزش هایی دارند آنها ممکن است که مشمول عفو الهی باشند دیگر «شرّ منها» دامنگیر آنها نیست حصر است (إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ) قبلاً هم گذشت که یک جا در قرآن کریم (جَزَاءً وِفَاقاً) (۲) دارد آن هم مربوط به سیّئه است که سیّئه حتماً بیش از خود کیفر ندارد این حصرش یک جانبه است نه دوجانبه وگرنه (وَيَعْفُوا عَن كَثِيرٍ) (۳) این «یا مَن یقبل الیسیر و یعفو عن الکثیر» (۴) از این آیه گرفته شده از خیلی از لغزش ها صرف نظر می کند این حصر نسبت به مازاد است نه نسبت به مادون دِماء در حال عادت, این دو طرفش حد دارد اما کُر یک طرفه حد دارد یعنی کمتر از این نباید باشد بیشتر از این شد, شد اینجا هم بیشتر از این نفی می شود نه اینکه کمتر از این نمی شود (فَلَا يُجْزَى الَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ) یعنی بیشتر از این نمی شود نه کمتر

از این نمی شود.

۱- (۱۵) . سوره اسراء, آیه ۷.

۲- (۱۶) . سوره نبأ, آیه ۲۶.

۳- (۱۷) . سوره شوری, آیه ۳۰.

۴- (۱۸) . من لا یحضره الفقیه, ج۱, ص۱۳۲.

«و الحمد للّه ربّ العالمين»

آیات ۸۴ تا ۸۸ سوره قصص ۹۱/۰۸/۱۷

Your browser does not support the audio tag.

(مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَهِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَمَن جَاءَ بِالسَّيِّئَهِ فَلَا يُجْزَى الَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۸۴) إِنَّ الَّذِى فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَى مَعَادٍ قُل رَبِّى أَعْلَمُ مَن جَاءَ بِالْهُدَى وَمَنْ هُوَ فِى ضَلَالٍ مُبِينٍ (۸۵) وَمَا كُنْتَ تَرْجُوا أَن يُلْقَى إِلَيْكَ الْكِتَابُ إِلَّا رَحْمَهً مِن رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ ظَهِيراً لِلْكَافِرِينَ (۸۶) وَلَا يَصُدُّنَّكَ عَنْ آيَاتِ اللَّهِ بَعْدَ إِذْ أُنزِلَتْ إِلَيْكَ وَادْعُ إِلَى رَبِّكَ وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (۸۷) وَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلهاً آخَرَ لَا إِلهَ إِلَّا هُوَ كُلُّ شَىءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۸۸))

شبهه ای پیرامون عبارت (فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا) و پاسخ آن

این بخش پایانی سوره مبارکه «قصص» است که به منزله جمع بندی و نتیجه گیری معارف این سور ه است آیه ۸۴ که فرمود: (مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَهِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا) برخی ها گفتند که بعضی از حسنات (خَيْرٌ مِنْهَا) ندارند بالاتر از خود ندارند مثلاً حسنه توحید بالاتر از خود ندارد بالاتر از حسنه توحید دیگر چه چیزی هست؟! (۱) پاسخش این است که بالاتر از ذات اقدس الهی چیزی نیست مثل خدای سبحان چیزی نیست اما موحّد بودن, توحید داشتن, عقیده ای است, وصفی است برای یک انسان مکلّف این وصف که خود این شخص دارد هر اندازه که او زحمت علمی و عملی کشید پاداشش بیش از آن است سخن در این نیست که بالاتر از حقیقتِ توحید چیزی هست یا نه, سخن در این است که بالاتر از وصف و علمِ این آقا چیزی هست بهتر از این را خدای سبحان به او عطا می کند.

ص: ۲۸۹

۱- (۱) . ر.ک: مجمع البیان, ج۷, ص ۳۷۱; ر.ک: التفسیر الکبیر, ج۲۴, ص ۵۷۵.

تشابه وقایع مربوط به پیامبر اکرم با داستان موسای کلیم

سوره مبارکه «قصص» با قصّه وجود مبارک موسای کلیم در چند مقطع شروع شد محرومیّت وجود مبارک موسای کلیم در یکی از این مقاطع زندگی, تلاش و کوشش ایشان در مقطع دیگر, برخورد ایشان با فرعونی که داعیه شرک داشت در مقطع دیگر, مبارزات نفس گیر آن حضرت با فرعون و ملأ فرعون از نظر دیگر, مبارزاتش با قارون که (فَبَغَى عَلَيْهِمْ) (۱) در مقطع دیگر, سرانجام آنها به هلاکت رسیدند و موسای کلیم(سلام الله علیه) پیروز شد و قوم مستضعف او نجات پیدا کردند این قصّه مبسوط که در سوره مبارکه «قصص» بخش مهمّش آمده درباره وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) هم مطرح است فرمود شما الآن در مکه هستید وجود مبارک موسای کلیم هم در مصر بود اما در اثر فشاری که بر آن حضرت آوردند ناچار شد از مصر فاصله بگیرد بعد مقتدراً به مصر برگردد شما هم چنین روزگاری دارید از مکه خارج می شوید به عنوان هجرت بعد مقتدراً به مکه برمی گردید (إِنَّ الَّذِى فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَى مَعَادٍ) این (إِنَّ الَّذِى فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ) جمله ای است که در وسط ذکر شده به منزله تعلیل است یعنی همان خدایی که این حقیقت قرآن را به شما داد و شما فکر نمی کردید به مقام وحی و نبوّت و رسالت و خلافت الهی برسید همان خدا شما را می تواند دوباره به مکه برگرداند مقتدراً,

این سوره «قصص» در مکه نازل شد در زمان نزول این سور ه وجود مبارک حضرت در مکه بود اما اینکه می فرماید: (إِلَی مَعَادٍ) شما را دوباره برمی گرداند یعنی شبیه قصّه حضرت موسای کلیم است که موسی(سلام الله علیه) در مصر بود رنج های فراوانی بر آن حضرت تحمیل شد همه را با حِلم تحمّل کرد از مصر بیرون رفت ولی مقتدراً قوم او به مصر بر گشتند, ولو خود آن حضرت ممکن است در آن تیه رحلت کرده باشند (إِنَّ الَّذِی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لَرَادُّکَ إِلَی مَعَادٍ) برخی ها خواستند بگویند این معاد همان معاد مصطلح است یعنی بعدالموت به معاد برمی گردید (۲) آن حق است در آیات فراوانی هم به آن مطلب اشاره شده ولی مناسب با این قسمت نیست این تنوین (مَعَادٍ) هم این تنکیرش برای تفخیم و تعظیم است که به یک نحو خاصّی به معاد برمی گردی که مقتدراً به معاد برمی گردی, فاتحاً به معاد برمی گردی همان حرفی که وجود مبارک موسای کلیم به ملأ فرعون زد که (رَبِّی أَعْلَمُ بِمَن جَاءَ بِالْهُدَی) (۳) اینجا هم وجود مبارک پیامبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) مأمور شد بگوید که (رَبِّی أَعْلَمُ مَن جَاءَ بِالْهُدَی) و همان طوری که وجود مبارک موسای کلیم مأمور شد بگوید که (رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَیَّ فَلَنْ أَکُونَ ظَهِیراً لِّلْمُجْرِمِینَ) (۴) اینجا هم ذات اقدس الهی به آن حضرت می فرماید: (فَلاَ تَکُونَنَّ ظَهِیراً لِلْکَافِرِینَ) این هم آوایی و اشتراک در معارف و در اخلاق و در عمل کاملاً مشهود است.

ص: ۲۹۰

۱- (۲) . سوره قصص, آیه ۷۶.

۲- (۳) . ر.ک: التبیان فی تفسیر القرآن, ج۸, ص۱۸۳.

۳- (۴) . سوره قصص, آیه ۳۷.

۴- (۵) . سوره قصص, آیه ۱۷.

غیرمنتظره بودن نیل به مقام رسالت، برای پیامبر اکرم

در جریان قرآن که فرمود: (إِنَّ الَّذِی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ) این را بازتر ذکر فرمود, فرمود: (وَمَا کُنْتَ تَرْجُوا أَن یُلْقَی إِلَیْکَ الْکِتَابُ) شما هیچ فکر نمی کردی که پیامبر بشوی خب این رحمت الهی بود این عنایت الهی بود الآن هم به حسب ظاهر هیچ فکر نمی کنید که شما بر این صنادید قریش پیروز بشوید همه اینها از بین بروند و آنها که ماندند تسلیم بشوند یا مُسلِم بشوند یا مُستسلِم مکه با همه عظمت در اختیار شما قرار بگیرد هیچ فکر نمی کنید. بنابراین (وَمَا کُنْتَ تَرْجُوا أَن یُلْقَی إِلَیْکَ الْکِتَابُ إِلَّا رَحْمَةً مِن رَبِّکَ) درست است که این شبیه آن آیات فراوانی است که در همین سوره مبارکه «قصص» گذشت که خدای سبحان به وجود مبارک پیامبر می فرماید تو در آن صحنه نبودی (وَمَا کُنتَ بِجَانِبِ الْغَرْبِیِّ), (۱) (وَمَا کُنتَ بِجَانِبِ الطُّورِ), (۲) (وَمَا کُنتَ لَدَیْهِمْ إِذْ یُلْقُونَ أَقلاَمَهُمْ أَیُّهُمْ یَکْفُلُ مَرْیَمَ) (۳) که در سوره «آل عمران» درباره حضرت مریم آمده فرمود تو در فلان صحنه نبودی ولی قصّه همین است اما اینجا که می فرماید: (وَمَا کُنْتَ تَرْجُوا أَن یُلْقَی إِلَیْکَ الْکِتَابُ إِلَّا رَحْمَةً مِن رَبِّکَ) تنها ناظر به اِخبار به غیب نیست ناظر به این هم است که شما هیچ فکر نمی کردید به مقام نبوّت برسید و الآن هم هیچ فکر نمی کردید به مقام حکومت برسید که حاکم الهی و حاکم دینی بشوید و مقتدراً به مکه برگردید ولی این توفیق نصیب شما هست.

ص: ۲۹۱

۱- (۶) . سوره قصص, آیه ۴۴.

۲- (۷) . سوره قصص, آیه ۴۶.

۳- (۸) . سوره آل عمران, آیه ۴۴.

شأن نزولهای عبارت شریفه (لَرَادُّکَ إِلَی مَعَادٍ)

برخی ها نقل کردند که وجود مبارک حضرت با اینکه سوره «قصص» در مکه نازل شد و حضرت هنوز در فضای مکه و در محدوده مکه بود وقتی وارد آن غار شدند از غار که بیرون آمدند تا به آن راه اصلی برسند میل این داشتند که شهرشان را ترک نکنند به جُحفه که رسیدند آن راه اصلی که باز شد چنین آیه ای جبرئیل(سلام الله علیه) نازل کرد که گرچه شما مایلید به مکه برگردید ولی (إِنَّ الَّذِی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لَرَادُّکَ إِلَی مَعَادٍ) منتها الآن زود است. (۱) جحفه را مستحضرید که قبلاً جحفه نبود یک منطقه وسیعی بود که به آن می گفتند مهیعه در این صلواتی که در ظهر روزهای پربرکت شعبان با آن دعای نورانی امام سجاد(سلام الله علیه) خوانده می شود ما مأمور شدیم عرض کنیم که «و طریقاً إلیک مَهیعا» (۲) مَهیع یعنی راه باز, زمین باز وسیع را می گویند مهیعه یعنی راه رسیدن به الطاف و برکات و هدایت های نبی(صلّی الله علیه و آله و سلّم) باز است بسته نیست یک راه باریک نیست یک خیابان نیست که یک عدّه زیادی بخواهند بروند گرفتار ترافیک و اینها بشوند این طور نیست الآن این بیابان بازی که بین تهران و قم است خب هر کس بخواهد برود راه باز است اما در خیابان بخواهد برود در این جادّه صاف بخواهد برود بله این سخت است مهیعه چنین بیابانِ بازی را می گویند. وقتی سیل آمد اجحافی نسبت به این زمین شد بخش قابل توجّهی از این را بُرد و این را به یک صورت محدودتری در آورد، شده جحفه وگرنه اسم اوّلی و اصلی اش مهیعه بود نه جحفه, بعدها شده جحفه, جحفه یعنی سرزمینی که مورد اجحاف سیل قرار بگیرد. این جحفه وقتی که وجود مبارک حضرت به آنجا رسید علاقه خاص داشت که به مکه برگردند در اینجا آیه نازل شد که (إِنَّ الَّذِی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لَرَادُّکَ إِلَی مَعَادٍ) بنابراین ممکن است معاد بر معاد مصطلح حمل بشود یا بر رجعت طبق بعضی از روایات حمل بشود (۳) لکن مصداق روشن و شفافش همین معاد به معنای مکه است آنها هم ممکن است از مصادیق این مطلق یا عام باشند.

ص: ۲۹۲

۱- (۹) . تفسیر مقاتل بن سلیمان, ج۳, ص۳۵۹.

۲- (۱۰) . مصباح المتهجّد, ص۸۲۹.

۳- (۱۱) . تفسیر القمی, ج۱, ص۲۵ و ج۲, ص۱۴۷.

بیان امیر مؤمنان درباره آثار شوم اختلاف

پرسش:... پاسخ: حالا آن بیان نورانی حضرت امیر(سلام الله علیه) هست که فرمود شما مواظب باشید که این فضیلت هایی که خدای سبحان به شما داد این را حفظ بکنید خدای سبحان صحنه را صحنه امتحان قرار داد در قرآن فرمود: ﴿إِنْ عُدتُّمْ عُدْنَا﴾, (۱) ﴿إِن تَعُودُوا نَعُدْ﴾ (۲) این طور نیست که ما چیزی به شما بدهیم شما مسئول نباشید ما مرتّب برای شما حفظ بکنیم چه بد باشید چه خوب باشید ﴿إِنْ عُدتُّمْ عُدْنَا﴾, ﴿إِن تَعُودُوا نَعُدْ﴾ وجود مبارک حضرت امیر در خطبه قاصعه وضع حجاز را تبیین کرد فرمود مردم شما جایی بودید به نام حجاز که این حیاط خلوت دو امپراطوری بود امپراطوری ایران برای شما حساب باز نمی کرد امپراطوری روم هم برای شما حساب باز نمی کرد قرآن و وحی و نبوّت و دیانت و اینها را ذات اقدس الهی نصیب پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) کرد و عدّه ای به او ایمان آوردند و همین حیاط خلوت یعنی حجاز این دو امپراطوری را رام کرد و آنها تابع شدند و پذیرفتند اگر شما ـ خدای ناکرده ـ این مسیر اصلی دین را حفظ نکنید باز اکاسره و قیاصره, این اکاسره و قیاصره در همین خطبه قاصعه وجود مبارک حضرت امیر در نهج البلاغه هست فرمود هم کسراهای ایران هم قیصرهای روم شما را اینجا این وسط خفه می کنند مگر شما ندیدید همین گروه بعد از حضرت ابراهیم(سلام الله علیه) با فرزندان ابراهیم چه کردند فرمود در همین خاورمیانه در همین محدوده مکه در همین محدوده خاص که شما آشنایید پیغمبری به نام وجود مبارک حضرت ابراهیم(سلام الله علیه) ظهور و حضور پیدا کرد انقلابی کرد, توحید آورد, دست به تبر کرد, بت ها را شکست در امواج آتش رفت گلستانش کرد کلّ این منطقه را بیدار کرد و شده رهبر مردم که ﴿إِنِّی جَاعِلُکَ لِلنَّاسِ إِمَاماً﴾ (۳) بعد از او کم کم فرزندان او, وابستگان او, انقلابیّون او, حامیان او, راهیان خطّ او اختلاف کردند وقتی اختلاف کردند همین اکاسره همین قیاصره همین غربی ها همین شرقی ها آمدند پیغمبرزاده ها را این پیغمبرزاده ها را چاروادار کردند اصحاب دَبَر و وَبر کردند آن روز شترها بالأخره یک چاروادار می خواست این چهارپادار چه کار می کند اگر زخمی روی دوش این شتر باشد این چاروادار باید حل کند پشم سینه شتر را این چاروادار باید بچیند. فرمود یک عدّه از همین پیغمبرزاده ها وقتی اکاسره و قیاصره وارد حجاز شدند و آن منطقه را گرفتند که به اینها شغل های خوب ندادند به اینها مسئولیت ندادند اینها را چاروادار کردند گفتند زخم های این شترها را شما باید درمان کنید تیمار کنید پشم های این شترها را هم شما باید بچینید اصحاب وَبر, چاروادارهای مخصوصی بودند که این پشم ها را می چیدند اصحاب دَبر آ ن چاروادارهایی بودند که زخم های روش دوش شتر را خوب می کردند فرمود من را تنها نگذارید بگذارید این نظام بماند الآن هم ـ خدای ناکرده ـ اگر در بین مسئولین اختلاف بشود, اگر در بین ملت اختلاف بشود, اگر در بین ملت و مسئولین اختلاف بشود هم غرب, هم شرق می آید این مسئولین ما را ماشین شوی می کند حالا دل خوش کردند که مثلاً با بی.بی.سی و امثال بی.بی.سی تماس بگیرند این طور نیست که آ نها به اینها سِمت بدهند شغل بدهند اگر آنها بیایند همان کاری که با پیغمبرزاده ها کردند با اینها هم می کنند فرمود اختلاف نکنید مرا تنها نگذارید بگذارد این مسائل حل بشود کدام مشکل علمی است که حل نشود اینکه مشکل علمی نیست این خودخواهی و مقام است خدا غریق رحمت کند سیدناالاستاد مرحوم علامه طباطبایی را ماها هم عملاً قرآن را می بوسیم کسی قرآن بخواهد دست ما بدهد یا ما بخواهیم قرآن دست کسی بدهیم می بوسیم این عادت همه ماست اما حالا نهج البلاغه را به ما دادند ما ببوسیم این کم است گاهی ممکن است افرادی پیدا بشود که این کتاب را مثل قرآن ببوسند ولی سیدناالاستاد نهج البلاغه را می بوسید مثل قرآن این طور نبود که با آن مثل یک کتاب عادی عمل بکند این کاملاً نهج البلاغه را مثل قرآن می بوسید.

۱- (۱۲) . سوره اسراء, آیه ۸.

۲- (۱۳) . سوره انفال, آیه ۱۹.

۳- (۱۴) . سوره بقره, آیه ۱۲۴.

زوال دین انسان, در اثر کینه و اختلاف

فرمود برای هیچ, اختلاف نکنید این مقام ها که عفطه عنز است آنها که خردمند و دانشمندند که برای اینها حساب باز نمی کنند یک چیز زودگذری است این عطفه عنز است عطسه عنز است و مانند آن فرمود مبادا با هم اختلاف داشته باشید این اختلاف, تیغ است «إنّ البغضَه حالقه الدین» (۱) فرمود این اختلاف, تیغ تیزی است که شما دارید دینتان را تیغ می کنید چه کسی از علی راستگوتر است؟! در طیّ این سال ها آزمون شده که یک عدّه در زباله دان رفتند اگر کسی _ خدای ناکرده _ راه امام را, خون شهدا را, این نظام را سبک بشمارد همان در می آید فرمود این تیغ تیزی است شما نمی دانید اختلاف چه می کند این با مال شما که کار ندارد با دین شما کار دارد این را تیغ می کند اگر کسی یک تیغ تیز در دستش است دارد دینش را تیغ می کند دیگر دینی نمی روید. به هر تقدیر وجود مبارک حضرت امیر فرمود اگر اختلاف کردید این اکاسره این قیاصره در راهند می آیند شما را چاروادار می کنند و همین کار را هم کردند بعداً این عرب ها همین طور شدند این برای آن خطبه قاصعه. وصیت نامه حضرت هم همین است در وصیت نامه اش این را فرمودند «إنّ البغضه حالقه الدین» «أعاذنا الله من شرور أنفسنا و سیّئات أعمالنا».

غیرمنتظره بودن فتح مقتدرانه مکه توسط رسول اکرم

به هر تقدیر فرمود کتاب الهی به تو داده شد تو فکر نمی کردی حالا هیچ کس فکر نمی کرد که وجود مبارک پیامبر(علیه و علی آله آلاف التحیّه و الثناء) مقتدراً وارد مکه بشود و مکه را فتح کند و خانه ابوسفیان را بست قرار دهد و بر آنها منّت بگذارد فرمود: «اذهبوا فأنتم الطلقاء» (۲) که زینب کبرا(سلام الله علیها) سند رسوایی اینها را در شام امضا کرده فرمود: «أمِنَ العبد یابن الطلقاء» (۳) برای همیشه هم مانده فرمود شما فکر این را نمی کردید مگر آن نبوّت را فکر می کردید اینها را هم فکر نمی کردید اینها را ما به شما دادیم و می دهیم.

۱- (۱۵) . تهذیب الأحکام, ج۹, ص۱۷۷.

۲- (۱۶) . الکافی, ج۳, ص۵۱۳.

۳- (۱۷) . اللهوف, ص۱۸۲.

وحی الهی به پیامبر، در تحذیر حضرت از پیروی مشرکان

فرمود: (وَلاَ یَصُدُّنَّکَ عَنْ آیَاتِ اللَّهِ بَعْدَ إِذْ أُنزِلَتْ إِلَیْکَ) فرمود مبادا میل به آنها یا ترس از آنها وادارت بکند که کوتاه بیایی, کم بیاوری, تساهل کنی, تسامح کنی, صَدّ یعنی منصرف کردن, کافران اهل صدّند هم «ینصرفون بانفسهم» هم «یصرفون غیرهم» اینها که (یَصُدُّونَ عَن سَبِیلِ اللّهِ) یعنی همین, راه خدا را می بندند نه خودشان می روند نه اجازه می دهند دیگری برود فرمود مبادا میل به اینها از یک سو یا هراس از اینها از سوی دیگر صد کند, منصرفت کند, نگذارد این راهت را ادامه بدهی البته فعلاً دشواری هست ولی پیروزمندانه برمی گردی (وَلاَ یَصُدُّنَّکَ عَنْ آیَاتِ اللَّهِ بَعْدَ إِذْ أُنزِلَتْ إِلَیْکَ) همین آیاتی که هرگز تو فکر نمی کردی اینها بر تو نازل بشود (وَادْعُ إِلَی رَبِّکَ) نه تنها کوتاه نیا همان راهت را کاملاً ادامه بده مبادا از مشرکین باشی البته پیامبر(علیه و علی آله آلاف التحیّه و الثناء) مادامی که در جهان امکان هست مکلّف است تکلیف با عصمت منافات ندارد امر و نهی با عصمت منافات ندارد فرمود اگر این کار را کردی اگر (لَئِنْ أَشْرَکْتَ لَیَحْبَطَنَّ عَمَلُکَ) (۱) خواه به صورت قضیه شرطیه خواه به صورت قضیه حملیه به معصومی امر کرد به معصومی می شود نهی کرد و او یقیناً امتثال می کند غرض آن است که تکلیف با عصمت منافات ندارد مادامی که معصوم اند مختاراً قادراً جلوی هوا و هوس را می گیرند.

برهانپذیر نبودن شرک

(وَلاَ تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلهاً آخَرَ) این مضمون در بخش پایانی سوره مبارکه «مؤمنون» گذشت؛ آیه ۱۱۷ سوره مبارکه «مؤمنون»: (وَمَن یَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلهاً آخَرَ لاَ بُرْهَانَ لَهُ بِهِ فَإِنَّمَا حِسَابُهُ عِندَ رَبِّهِ إِنَّهُ لاَ یُفْلِحُ الْکَافِرُونَ) فرمود اصلاً شرک, برهان پذیر نیست نه اینکه احتیاج دارد ما دلیل بیاوریم بر اینکه خدا شریک ندارد چون یک حقیقت نامتناهی است حقیقت نامتناهی جا برای خدای دیگر نمی گذارد عبارت آیه ۱۱۷ این است (وَمَن یَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلهاً آخَرَ لاَ بُرْهَانَ لَهُ بِهِ) اینجا باید وقف کرد این (لاَ بُرْهَانَ لَهُ بِهِ) این جمله در محلّ نصب است تا صفت باشد برای (إِلهاً آخَرَ) اصلاً (إِلهاً آخَرَ) برهان پذیر نیست مثلاً اگر کسی بگوید «دو دوتا پنج تاست که دلیل پذیر نیست فهو کذا و کذا» این دلیل پذیر نبودن, صفت دو دوتا پنج تاست (مَن یَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلهاً آخَرَ لاَ بُرْهَانَ لَهُ بِهِ فَإِنَّمَا حِسَابُهُ عِندَ رَبِّهِ) اگر کسی غیر از خدا, خدای دیگری را بخواند که دلیل ندارد این (لاَ بُرْهَانَ لَهُ بِهِ) این جمله در محلّ نصب است تا صفت باشد برای (إِلهاً آخَرَ) آن مضمون چون در آن آیه مبسوطاً گذشت دیگر اینجا تکرار نمی شود چه اینکه تعبیر (لَهُ الْحُکْمُ وَإِلَیْهِ تُرْجَعُونَ) در آیه هفتاد همین سوره مبارکه «قصص» قبلاً گذشت اینجا هم که فرمود: (لَهُ الْحُکْمُ وَإِلَیْهِ تُرْجَعُونَ) این مطابق با آیه هفتاد همین سوره «قصص» است که قبلاً بحث شد که فرمود: (وَلَهُ الْحُکْمُ وَإِلَیْهِ تُرْجَعُونَ) که تقدیم خبر بر مبتدا یا تقدیم متعلّق بر فعل در آن دو جمله مفید حصر است.

۱- (۱۸) . سوره زمر, آیه ۶۵.

بررسی وجوهی در تفسیر کریمه (کُلّ شَیءٍ هَالِکٌ إِلَّا وَجْهَهُ)

اما عمده این است که (کُلُّ شَیءٍ هَالِکٌ إِلَّا وَجْهَهُ) هر چیزی هالک است مگر وجه الله, اگر این «هالک» که مشتق است به معنای متلبّس بالفعل باشد نه متلبّس آینده معنایش این است که هر چیزی هم اکنون ذاتاً هالک است این دیگر استثناپذیر نیست مگر فیض خدا, اگر وجه به معنای ذات بود که برخی ها گفتند (۱) خب ذات خدا منزّه از هلاکت است ولی قرآن کریم درباره ذات خدا, درباره الله چنین چیزی را استثنا نمی کند که مثلاً «کل من علیها فان و یَبقی الله» او بالاتر از آن است که اصلاً به این وصف و به این حکم در بیاید اسمای حسنای او از بین رفتنی نیست اسمای حسنای او که به وسیله او اولیا به او متوجّه می شوند از بین رفتنی نیست مرحوم صدوق(رضوان الله علیه) در کتاب شریف توحید از معصوم(سلام الله علیه) نقل کرده که «قد قامت الصلاه» یعنی چه؟ فرمود: «حان وقت الزیاره» (۲) زیارت معصوم حساب دیگری دارد که انسان کنار مزارش می رود یا از دور زیارتنامه می خواند اما بخواهد به زیارت الله برود نماز می خواند نماز, زیارتنامه خداست همان طوری که معصومین زیارتنامه ای به اذن خدا دارند فرمود معنای «قد قامت الصلاه» یعنی «حان وقت الزیاره» صلات, زیارتنامه خداست اسمای حسنای الهی وجه الله است اگر وجه به معنای ذات بود که خب روشن است (کُلُّ شَیءٍ هَالِکٌ) مگر وجه خدا یعنی ذات خدا اما اگر وجه به معنای اسمای حسنای او بود مثل الله, مثل حیّ, مثل قیّوم, مثل قدیر, مثل علیم و اینها بود باز هم (کُلُّ شَیءٍ هَالِکٌ) یعنی هر چیزی ذاتاً هالک است الیوم هالک است الآن هالک است مگر وجه او و اما اگر این «هالک» اسم فاعل بود و به معنای آینده بود یعنی «سیهلک» آن گاه باید یک معنای قابل جمع با آیات و روایات کرد چون دیگر بهشت از بین رفتنی نیست قیامت از بین رفتنی نیست ارواح مؤمنان, ابدان مؤمنان که وارد بهشت شدند دیگر از بین رفتنی نیستند در دنیا بله, «کلّ شیء فی الدنیا سیهلک», (کُلُّ مَنْ عَلَیْهَا فَانٍ) (۳) یعنی «علی الأرض فان» اما نسبت به آخرت این چنین نیست که ما بگوییم آنها هم از بین می روند چه اینکه عرش الهی, اسمای حسنای الهی, مخزن الهی اینها از بین نمی روند به دلیل همان آیه سوره مبارکه «نحل» که فرمود: (مَا عِندَکُمْ یَنفَدُ وَمَا عِندَ اللَّهِ بَاقٍ) (۴) یکی از مصادیق وجه خدا که سهمی از بقا دارد و منزّه از فناست دین خداست دین خدا از بین نمی رود ادیان دیگر نسخ شده اند اما دین وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) نسخ شدنی نیست بنابراین اگر (هَالِکٌ) به معنای هم اکنون هالک باشد بله این (کُلُّ) هم للکثره است هم للعموم, هر چیزی ذاتاً هالک است مگر اسمای حسنای الهی.

۱- (۱۹) . التبیان فی تفسیر القرآن, ج۸, ص۱۸۴.

۲- (۲۰) . التوحید (شیخ صدوق), ص۲۴۱.

۳- (۲۱) . سوره الرحمن, آیه ۲۶.

۴- (۲۲) . سوره نحل, آیه ۹۶.

فقر و نیازمندی، ذاتیِ هویت ممکنات

قبلاً هم گـذشت این کلمه (يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنتُمُ الْفُقَرَاءُ) [(۱)] که گفته می شود «الانسان فقیرٌ» چهار قضـیه فرض شده بود که سـه قضـیه اش ناتمـام بود یک قضـیه اش تام, اگر می گوییم «الانسان فقیرٌ» نظیر «زیـدٌ قائم» نیست که قیام یک عرض مفارق باشـد دو: نظیر «الأربعه زوجٌ» نیست که فقر برای انسان عرض ذاتی باشد چون اگر لازم ذات بود لازم در مقام ملزوم نیست عرض در مقـام معروض و موضوع نیست اگر فقر, عرض ذاتی باشـد نظیر زوجیّت اربعه معنـایش این است که در مقام ذات انسان نیسـت سه: اگر گفته می شود «الانسان فقیر» نظیر «الانسان حیوانٌ ناطق» نیست زیرا ناطق گرچه عرضِ ذاتی نیست ذاتیِ جنس و فصـل است امـا ذاتیِ مـاهوی است و چون ماهیّت تابع هستی است و بعـد از هستی است و در مرحله هستی نیست اگر فقر برای انسان نظیر نـاطقیّت و حیوانیّت باشـد لازمه اش این است که این در مقام هویّت نباشـد. این قضایای سه گانه تام نیست بلکه چهارمی تـام است اگر گفـتیم «الانسـان فقیر» مثـل اینکه گفتیم «الانسـان موجودٌ» هویّت او [فقیر است] ذاتیِ به معنـای هویّت نه ذاتیِ به معنای ماهیّتِ جنس و فصل این عمیق ترین فقری است که در درون ذات هر کسـی نهادینه شـده است انسان فقیر است قبلاً هم گذشت که فقیر به معنای ندار و گدا نیست فقیر به معنای کسی است که ستون فقراتش شکسته است و قدرت قیام ندارد انسان در برابر ذات اقدس الهی این چنین است فقیر است یعنی سـتون فقراتش شکسـته است و قدرت قیام ندارد می گوید: «بحول الله و قوّته أقوم و أقعـد» [(۲)] یعنی در تمام موارد قـدرت تو, حول تو و قوّه تو دسـتم را می گیرد من قدرت ایسـتادن ندارم, قدرت نشسـتن ندارم, قدرت خوابیدن ندارم, قدرت حرف زدن ندارم «بحول الله و قوّته تعالی أتکلّم و اُبصـر و أسمع و آکُلُ و أمشی» وماننـد آن این نماز دارد به ما مکتب توحیـد یاد می دهد نه یعنی قیام و قعود درباره نماز. دیگر حالا به پایان سوره مبارکه «قصص» رسیدیم همه شما را به خدای سبحان سپردیم _ ان شاءالله _ بعد از تعطیلات دهه محرّم.

۱- (۲۳) . سوره الرحمن, آیه ۱۵.

۲- (۲۴) . الکافی, ج۳, ص۳۳۸.

«و الحمد للّه ربّ العالمين»

آیات ۱ تا ۴ سوره عنکبوت ۹۱/۰۹/۱۱

.Your browser does not support the audio tag

(الم (۱) أَحَسِبَ النَّاسُ أَن يُتْرَكُوا أَن يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لاَ يُفْتَنُونَ (۲) وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ (۳) أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ أَن يَسْبِقُونَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ (۴))

نام سوره مبارکه «عنکبوت» ظاهراً علم بالغلبه است سوره هایی مثل «فاتحهالکتاب» مثل «یس», «اخلاص» اینها سور ه هایی است که در زبان خود معصوم(علیه السلام) به این نام ها نامیده شدند. نام برخی از سوَر علم بالغلبه است الآن برخی از تفسیرهایی که برای قبل از هزار سال است دارد که «فی تفسیر السوره الّتی یُذکر فیها البقره», (۱) «فی تفسیر السوره التی یُذکر فیها النساء» (۲) کم کم برای تخفیف گفتند «سوره النساء» بنابراین اسامی سوَر قرآنی بخشی از اینها در زبان خود معصوم(علیه السلام) است این معلوم می شود اسم آن سور ه است البته ممکن است یک سور ه چند اسم داشته باشد بخشی از اینها هم علم بالغلبه است.

مطلب بعدی آن است که این (الم) بحث مبسوطش در اول سوره مبارکه «بقره» گذشت در اینجا مرحوم شیخ طوسی(رضوان الله علیه) می فرماید این حروف مقطّع اسم است برای همین سور ه یعنی (ص) (۳) اسم است برای سوره «ص» و همچنین (یس) (۴) اسم است برای سوره «یس» این (الم) اسم است برای همین سوره «عنکبوت» بعد می فرماید دیگران نظرشان این است که این (الم) اسم است برای قرآن, این دو قول را ایشان اینجا نقل می کنند. (۵)

ص: ۲۹۸

۱- (۱) . جامع البیان فی تفسیر القرآن, ج۱, ص۶۷.

۲- (۲) . جامع البیان فی تفسیر القرآن, ج۴, ص۱۴۹.

۳- (۳) . سوره ص, آیه ۱.

۴- (۴) . سوره یس, آیه ۱.

۵- (۵) . التبیان فی تفسیر القرآ ن, ج۸, ص۱۸۶.

سوره مبارکه «عنکبوت» مضمونش نشان می دهد که در فضای خفقان و فشار و آزمون و فتنه گری مشرکان و اینهاست افرادی ایمان آوردند مشرکان اینها را در فشار قرار دادند یا با تهدید گفتند باید دست از دین بردارید وگرنه آسیب می بینید یا اینها را تحبیب کردند یا تطمیع کردند گاهی هم عوامانه سخن گفتند که اگر گناهی باشد به عهده ما (وَلْنَحْمِلْ خَطَايَاكُمْ) (۱) این یک حرف خیلی عوامانه است مگر می شود اثر عمل کسی به عهده دیگری باشد؟! عمل, زنده است (یک) عامل را رها نمی کند (دو) فرمود: (أَنَّ لَيْسَ لِلْإِنسَانِ إِلَّا مَا سَعَى) (۲) نه عمل از بین می رود نه رابطه عمل و عامل گسیخته می شود که به حساب دیگری بنویسند; یعنی چه که اگر گناهی بود به عهده من؟! لذا فرمود: (وَمَا هُم بِحَامِلِينَ مِنْ خَطَايَاهُم مِن شَيْءٍ) (۳) هرگز ممکن نیست دیگری خطای کسی را به عهده بگیرد.

در چنین فضـایی برخی هـا هم احیاناً زمزمه کردنـد یا متزلزل شدنـد که دست بردارنـد در چنین فضایی دو بخش از آیات این اوایل سوره مبارکه «عنکبوت» نازل شد:

بخش اوّل راجع به مؤمنانی که احیاناً در معرض تزلزل و اضطراب بودند یکی هم مربوط به آن مشرکان و سران ستم و صنادید قریش که این طبقه مستضـعف را تهدیـد می کردنـد فرمودنـد کسـی که ایمان آورد بدون آزمون نیست خدا حتماً امتحان می کند امتحان, سنّت الهی است اختصاصـی به امّت اسلامی هم ندارد اُمم گذشته هم امتحان شدند پس امتحان, سنّت الهی است تا ایمان مؤمنان و کمالات آنها از قوّه به فعل بیایـد و آنچه اینها به عنوان ایمان دارنـد این عملاً ظهور پیدا کند و علمِ فعلی حق هم ـ نه علم ذاتی, علم ذاتی حق که «عـالِمٌ إذ لا معلومٌ» (۴) سـر جایش محفوظ است ـ محقّق بشود که چه کسی مؤمن است چه کسی مؤمن نیست پس در مقام اول ایمان یقیناً باید با آزمون تکمیل بشود که معلوم می شود ایمان هست یا نه.

۱- (۶) . سوره عنکبوت, آیه ۱۲.

۲- (۷) . سوره نجم, آیه ۳۹.

۳- (۸) . سوره عنکبوت, آیه ۱۲.

۴- (۹) . نهج البلاغه, خطبه ۱۵۲.

بخش دوم ناظر به تبهکارانی است که مؤمنان ضعیف را تهدید می کردند فرمود این کار شما این فتنه شما این شرّ و ترفند شما, شما را از عذاب الهی نجات نمی دهد شما هر جا بروید تحت قهر خدایی هستید که (بِكُلِّ شَيْءٍ مُحِيطٌ) (۱) است شما نمی توانید سابق باشید و قدرت خدا را مسبوق قرار بدهید جلو بزنید این ممکن نیست قرآن کریم این توهّم را از تبهکاران می گیرد که شما سابق باشید قدرت خدا مسبوق باشد نتواند شما را بگیرد نیست: (وَمَا كَانُوا سَابِقِينَ) (۲) شما معجز باشید قضا و قدر ما را عاجز کنید توان ما را عاجز کنید ما نتوانیم شما را تنبیه کنیم نیست, نه ما مسبوقیم و نه شما سابق, گاهی می فرماید: (وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ) (۳) که شما حالا جلو بیفتید ما نتوانیم به شما برسیم شما هر جا بروید تحت قهر خدای محیط هستید چون (وَاللَّهُ مِن وَرَائِهِم مُحِيطٌ) (۴) گاهی می فرماید اینها خیال نکنند که جلو افتادند و تبهکارانه قدرت حق را پشت سر گذاشتند (وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَبَقُوا) (۵) گاهی سبقت آنها را نفی می کند گاهی مسبوق بودن خودشان را نفی می کنند فهاهنا مقامان: مقام اول اینکه امتحان هست و امتحان, سنّت الهی است و برای همه اُمم بود مقام دوم این است که این تبهکارانی که مؤمنان را در فشار قرار می دهند اینها از قهر الهی بیرون نیستند. اما در مورد امتحان, هیچ لحظه ای نیست مگر اینکه انسان در کلاس امتحان است منتها امتحان ها فرق می کند یک امتحان های جزئی است که در هر زمان و در هر زمینی هست هر کسی که از کنار چشم انسان می گذرد امتحان است هر حرفی که از گوش انسان می گذرد امتحان است که آیا آدم نگاه می کند یا نه, آیا گوش می دهد یا نه. یک سلسله امتحان های رسمی و جمعی سالانه است که حالا یا سالی یک بار یا سالی دو بار چنین امتحانی اتفاق می افتد که فرمود: (يُفْتَنُونَ فِي كُلِّ عَامٍ مَرَّةً أَوْ مَرَّتَيْنِ) (۶) که در بخش پایانی سوره «توبه» آمده است; فرمود بعضی از امتحان هاست که سالی یک بار است بعضی از امتحان هاست که سالی دو بار است آن جبهه های جنگ این طور بود مسئله غزوه ها این طور بود مسئله سریه ها این طور بود این طور نبود که هر روز جنگ باشد اما جریان (إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ) (۷) زن و فرزند, مقام, پُست و این گونه از امور امتحان است اینها هر لحظه است. پس عصاره مقام اول این شد که امتحان هست, سنّت الهی است, اختصاصی به امّت اسلامی ندارد, از دیرزمان بود, تا روز قیامت امتحان یک اصل کلی است و مطلب بعدی همین مقام اول آن است که امتحان یا جزئی است و آن در هر زمان و هر زمین است هیچ چیزی نیست مگر اینکه مورد امتحان باشد یا امتحان جامع و کلّی است که مربوط به امّت اسلامی است آن سالی یک بار یا دو بار است که (يُفْتَنُونَ فِي كُلِّ عَامٍ مَرَّةً أَوْ مَرَّتَيْنِ) نظیر این امتحان هایی که در مدرسه ها می گیرند امتحانی است که استاد هر روز سر کلاس امتحان می گیرد یعنی می آزماید که کدام شاگرد هوشمندانه درس می خواند کدام نمی خواند, یک سلسله امتحانات عمومی است که سالی یک بار یا دو بار است این نظیر همین کارهای معمولی است اما جریان اینکه دیگران خیال نکنند که از قدرت ما فاصله گرفتند, چون (إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ) (۸) اینها در هر زمان و زمینی باشند تحت قهر خدای سبحان اند فرار از قضا و قدر ممکن نیست نه اینکه ممکن باشد ولی دیگری او را تعقیب کند و بگیرد.

۱- (۱۰) . سوره فصلت, آیه ۵۴.

۲- (۱۱) . سوره عنکبوت, آیه ۳۹.

۳- (۱۲) . سوره واقعه, آیه ۶۰; سوره معارج, آیه ۴۱.

۴- (۱۳) . سوره بروج, آیه ۲۰.

۵- (۱۴) . سوره□ انفال, آیه□ ۵۹.

۶- (۱۵) . سوره□ توبه, آیه□ ۱۲۶.

۷- (۱۶) . سوره□ تغابن, آیه□ ۱۵.

۸- (۱۷) . سوره□ فجر, آیه□ ۱۴.

بیـان نورانی حضـرت امیر(سـلام الله علیه) به ما می فهمانـد که فرار از قضای الهی اصـلاً محال است یک وقت است می گوییم فلان شـخص خیلی قوی است نمی شود از دست او فرار کرد این ممکن است انسان چند قدم فرار بکند بعد او بگیرد اما درباره خـدای سـبحان فرض نـدارد برای اینکه آن بیان نورانی حضـرت امیر این است که «جَوَارِحُکُمْ جُنُودُهُ» (۱) این اعضـا و جوارح شما, سربازان الهی اند خب اگر تمام اعضا و جوارح ما سرباز خدای سبحان باشند آن وقت ما با سرباز خدا که نمی توانیم فرار کنیم گاهی خـدا با همین سـربازها ما را می گیرد _ معاذ الله _ یک وقت انسان حرفی می زند مسـلوب الحیثیه می شود, جایی را امضا می کنـد مسـلوب الحیثیه می شود اگر خدا کسـی را خواست بگیرد با دست او می گیرد از جای دیگر که لشکرکسـی نمی کنـد با زبان او می گیرد با پای او می گیرد جایی که نبایـد برود می رود حرفی که نبایـد بزنـد می زنـد چیزی را که نباید ببیند می بیند انسان چطور فرض بکند با سـرباز خدا می خواهد فرار بکند خب خود همین سـرباز آدم را می گیرد بنابراین فرار از قضا و قدر و قدرت الهی فرض ندارد نه اینکه انسان شکست می خورد.

پرسش:...

پاسـخ: خب بالأـخره این شـریعت حلال و حرام را مشـخص کرده (بَلِ الْإِنسَانُ عَلَی نَفْسِهِ بَصِیرَهٌ ۝ وَلَوْ أَلْقَی مَعَاذِیرَهُ) (۲) ذات اقـدس الهی در درون مـا یـک دسـتگاه قضـایی خوبی قرار داد به نام وجـدان, نفس لوّامه; هر کسـی بخواهـد خودش را فریب بدهـد شـدنی نیست ولو هر عـذری بیاورد دیگران را بخواهد قانع کند چندین عذر بتراشد و طرح کند (عَلَی نَفْسِهِ بَصِیرَهٌ) این (بَصِیرَهٌ) تـاء آن تـاء مبـالغه است تـاء تأنیث نیست «الانسان علی نفسه بصـیرٌ» نفرمود, فرمود: (بَصِیرَهٌ) مثل «علامه» هیـچ کس نیست که خودش را نشـناسد بنابراین می دانـد بـد کرده یا بـد نکرده این راه شـریعت مشـخص است اگر اهل شـریعت نبود در بسـیاری از مسائـل, عقـل, فجور و تقوا را در اثر الهـام الهی آگاه است می دانـد چه چیزی بـد است چه چیزی خوب است اگر یک وقت خلاف کرد می دانـد که این کیفر است اگر هیـچ خلافی نکرد می داند آزمون الهی است یک وقت است هم کیفر است نسبت به گذشته, هم آزمون است نسبت به آینده.

۱- (۱۸) . نهج البلاغه, خطبه ۱۹۹.

۲- (۱۹) . سوره قیامت, آیات ۱۴ و ۱۵.

مطلب بعدی آن است که این کلمه «حِسبان» یعنی گمان یا توهّم اینها همه اش مربوط به قضایاست در مفردات نه قطع راه دارد نه ظن راه دارد نه شک راه دارد نه توهّم راه دارد چون مفرد حکم ندارد اینها مسائلی است مربوط به حکم, اگر جایی حکم باشد انسان محمولی را برای موضوعی ثابت کند این یا به نحو قطع است یا به نحو ظن است یا به نحو شک است یا از این طرف وهم است و مانند آن اما در مفردات که حکمی نیست جا برای قطع و ظن و حِسبان و امثال ذلک نیست اینکه فرمود: (أَحَسِبَ النَّاسُ) خیال کردند (أَن يُتْرَكُوا أَن يَقُولُوا) اینها خیال کردند همین که گفتند «آمنّا» اینها را رها می کنند این یک تصدیق است اگر تصدیق نباشد جای هیچ کدام از این امور نیست چون در مفردات نه صواب است نه خطا الآن انسان این ستون را می بیند باصره نه اشتباه می کند نه به مقصد می رسد باصره فقط دیدن را به عهده می گیرد اما تشخیص اینکه آیا واقعاً آن مرئی همین است که به رؤیت بیننده آمده یا نه این کارِ ذهن است اگر ذهن خطا کرده نباید خطای ذهن را به حساب باصره آورد برخی ها خیال می کنند که این چشم اشتباه می کند برای اینکه ستاره به این بزرگی که در آسمان است ما آن را کوچک می بینیم چشم اشتباه نمی کند چشم که حکم ندارد تا اشتباه بکند چشم یک دستگاه فیزیکی است می گوید در این فاصله نوری فراوان من ستاره را این قدر می بینم و باید هم همین قدر ببیند اگر بزرگ تر از این می دیدید دیگر چشم نبود باصره نبود اشتباه می کرد, اگر کسی بخواهد حکم این باصره را به مقصد برساند وظیفه اش این است بگوید که من در فلان نقطه که ایستاده ام با فاصله نوری چند سال، فلان ستاره را این قدر می بینم این درست است اما بگوید ستاره این قدر است خودش اشتباه کرده نه باصره به دو دلیل نمی شود باصره را متّهم کرد یکی اینکه باصره, حس است حس, حکم ندارد مفردات ارائه می کند تصور که خطا و صواب و اینها برنمی دارد تصوّر, تصوّر است صواب و خطا و صدق و کذب و اینها برای قضیه است برای حکم است وقتی که حکم نباشد که خطا نیست بنابراین بحث مفردات سر جایش محفوظ است ثانیاً اگر کسی خواست حکم صحیح بکند باید بگوید من در فاصله مشخص، ستاره را به این اندازه می بینم اما آیا آن ستاره در حدّ خود به همین اندازه است یا بزرگ تر از آن است چقدر بزرگ تر است آن را باید علوم دیگر مشخص کنند حِسبان, گمان برای قضیه است برای تصور نیست اینها قضیه ای دارند و آن این است که می گویند: «اذا قلنا أن نحن مؤمنون كفى» همین!

بخش پایانی سوره مبارکه «قیامت» فرمود: (أَیَحْسِبُ الإنسانُ أَن یُتْرَکَ سُدی) [(۱)](#) انسان خیال می کند که رهاست و آزاد است این درباره مؤمن و غیر مؤمن صادق است غیر مؤمن هم خیال می کند رهاست گاهی مؤمن هم خیال می کند همین که ایمان آورده کافی است بقیه دیگر رهاست انسان رها نیست هر لحظه آزمون می شود.

پرسش: کفاری که برای آنها انذار یا عدم انذار علی السویه است آنها هم باید امتحان بشوند؟

پاسخ: بله, چون تا انسان نفس می کِشد مختار است و راه برگشت باز است می تواند برگردد, چون خیلی از کفار و ملحدان بودند که برگشتند تا زنده است مختار است تا زنده است راه برگشت باز است.

بنابراین گمان مربوط به قضیه است اینها که می گویند «آمنّا» این قضیه را دارند خیال می کنند اگر کسی گفت أنا مؤمن این کافی است آن وقت این قضیه خطاست گمان است برهانی ندارد و آنها که اینها را تحت فشار قرار می دهند بدانند که هرگز از قهر الهی بیرون نیستند. در سوره مبارکه «آل عمران» آیه ۱۴۶ فرمود بسیاری از اُمم و انبیای گذشته آزمون شدند (وَکَأَیِّنْ مِنْ نَبِیٍّ قَاتَلَ مَعَهُ رِبِّیُّونَ کَثِیرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِی سَبِیلِ اللّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَکَانُوا وَاللّهُ یُحِبُّ الصَّابِرِینَ) این اختصاصی به شما ندارد بسیاری از اُمم بسیاری از انبیا به این وضع بودند باز در همان سوره «آل عمران» آیه ۱۸۶ به این صورت است (لَتُبْلَوُنَّ فِی أَمْوَالِکُمْ وَأَنْفُسِکُمْ) ابتلاـ یعنی آزمون, بخشی از اینها از آن ماده بِلاـ و کهنگی است اینکه می بینید در تعبیرات فارسی کسی بخواهد از دیگری خبر بدهد بگوید که من او را چندین سال آزمودم می گوید من او را کهنه کردم یعنی چندین بار با او زندگی کردم آزمودم, ابتلا یعنی کهنه کردن در اثر آزمون ببینند که این در چه حد می ارزد در چه حد پایدار است در چه حد موفق است این امتحان هر لحظه است که (إِنَّمَا أَمْوَالُکُمْ وَأَوْلاَدُکُمْ فِتْنَهٌ) همه سِمت هایی که در دنیا در اختیار انسان است در عین حال که مسئولیت است و گاهی هم نعمت, با امتحان الهی هم همراه است.

۱- (۲۰) . سوره قیامت, آیه ۳۶.

سوره□ مبارکه□ «انفال» به مقام ثانی خطاب کرده آیه ۵۹ (وَلَا یَحْسَبَنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا سَبَقُوا) مبادا اینها خیال بکنند جلو افتادند نه خیر, جلو باشند پشت سر باشند شرق باشند غرب باشند هر جا باشد (فَأَیْنَما تُوَلُّوْا فَثَمَّ وَجْهُ اللّهِ) آنجا قهر الهی هست. در سوره□ مبارکه□ «توبه» آیه شانزده به این صورت است (أَمْ حَسِبْتُمْ أَن تُتْرَکُوا وَلَمَّا یَعْلَمِ اللّهُ الَّذِینَ جَاهَدُوا مِنکُمْ وَلَمْ یَتَّخِذُوا مِن دُونِ اللّهِ وَلاَ رَسُولِهِ وَلاَ الْمُؤْمِنِینَ وَلِیجَةً) شما خیال می کنید همین که گفتید ما مؤمنیم کافی است بلکه باید در بسیاری از موارد آزمون بشوید منتها آزمون ها فرق می کند آزمونی که مربوط به حلال و حرام و زشت و زیبای روزانه است هر لحظه است اما آزمون هایی که مربوط به دفاع مقدس باشد مسائل دیگر باشد آن دیگر سالی یک بار هست گاهی چند سال, یک بار هست این فرق می کند در سوره□ مبارکه□ «توبه» آیه ۱۲۶ فرمود: (أَوَلاَ یَرَوْنَ أَنَّهُمْ یُفْتَنُونَ فِی کُلِّ عَامٍ مَرَّةً أَوْ مَرَّتَیْنِ) این در مقام تحدید نیست که حالا فقط سالی یک بار یا دو بار, گاهی ممکن است بیشتر باشد گاهی ممکن است امتحانی که مربوط به امت است چهار سال, پنج سال, یک بار باشد اینها به عنوان تمثیل ذکر می شود نه تعیین, گاهی طوری است که هر چهار سال, پنج سال یک امتحان عمومی پیش می آید نظیر اینکه در صدر اسلام گاهی هر شش ماه یا یک سال یک امتحان عمومی پیش می آمد مسئله سریه بود مسئله غزوه بود امتحان های امّت و امتحان های عمومی این دیگر سالی یک بار یا دو سال یک بار و مانند آن است لذا فرمود: (أَوَلاَ یَرَوْنَ أَنَّهُمْ یُفْتَنُونَ فِی کُلِّ عَامٍ مَرَّةً أَوْ مَرَّتَیْنِ) راجع به مقام ثانی که قدرت الهی سابق است و مسبوق نیست در همین سوره□ مبارکه□ «عنکبوت» آیه ۲۲ این است (وَمَا أَنتُم بِمُعْجِزِینَ فِی الْأَرْضِ وَلاَ فِی السَّمَاءِ) شما آسمان بروید زمین بروید قضا و قدر الهی را نمی توانید عاجز بکنید (لَوْ کُنتُمْ فِی بُرُوجٍ مُشَیَّدَةٍ) این مرگ شما را ملاقات می کند (۱) کجا می خواهید بروید هر جا بخواهید بروید بالأخره تحت قهر الهی هستید.

۱- (۲۱) . سوره□ نساء, آیه□ ۷۸.

آیه معروف سوره مبارکه «واقعه» هم همین است (نَحْنُ قَدَّرْنَا بَیْنَکُمُ الْمَوْتَ وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِینَ) (۱) ما مسبوق نیستیم ما سابقیم هم سابقیم هم قدرت ما پشت سر شماست طرف راست شماست طرف چپ شماست هر طرف بروید تحت قهر ما هستید ما مسبوق باشیم شما سابق باشید که شما از دست قضا و قدر ما و انتقام ما و حکم ما خارج بشوید نیست و خیال هم نکنید که رها هستید آیه ۳۶ سوره مبارکه «قیامت» این است (أَیَحْسِبُ الإنسانُ أَن یُتْرَکَ سُدی).

فتحصّل که اینجا دو مقام محور بحث است در مقام اول هیچ کس خیال نکند صِرف اینکه گفت من مؤمنم کافی است بلکه در امتحان است یا مثل همین مسائل عادی یا امتحان های عمومی سالی یک بار یا سالی دو بار و آنها که مؤمنین را در فشار قرار می دهند بدانند که (إِنَّ رَبَّکَ لَبِالْمِرْصَادِ) خدا در کمین است و خدا از جای دیگر لشکرکشی نمی کند با اعضا و جوارح خود انسان, انسان را می گیرد خب اگر چنین قدرتی هست چه اینکه هست جا برای فرار نیست راه برای فرار اصلاً فرض ندارد لذا فرمود: (وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِینَ مِن قَبْلِهِمْ فَلَیَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِینَ صَدَقُوا وَلَیَعْلَمَنَّ الْکَاذِبِینَ) تا صدق و کذب افراد روشن بشود اگر گفتند ما مؤمنیم باید در عمل صادق باشند و اگر مطابق ایمان عمل نکردند, معلوم می شود کاذب اند (أَمْ حَسِبَ الَّذِینَ یَعْمَلُونَ السَّیِّئَاتِ أَن یَسْبِقُونَا سَاءَ مَا یَحْکُمُونَ) این یک اشتباه است, آن وقت فرمود: (مَن کَانَ یَرْجُوا لِقَاءَ اللَّهِ) (۲) که مطلب بعدی است.

۱- (۲۲) . سوره واقعه, آیه ۶۰.

۲- (۲۳) . سوره عنکبوت, آیه ۴.

«و الحمد للّه ربّ العالمين»

آیات ۱ تا ۷ سوره عنکبوت ۹۱/۰۹/۱۲

.Your browser does not support the audio tag

(الم (١) أَحَسِبَ النَّاسُ أَن يُتْرَكُوا أَن يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ (٢) وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ (٣) أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ أَن يَسْبِقُونَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ (۴) مَن كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۵) وَمَن جَاهَدَ فَإِنَّمَا يُجَاهِدُ لِنَفْسِهِ إِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ (۶) وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَحْسَنَ الَّذِى كَانُوا يَعْمَلُونَ (٧))

سوره مبارکه عنکبوت مانند سایر سوَر مکّی عناصر محوری شان راجع به مسائل اعتقادی است و خطوط کلی فقه و اخلاق و همچنین دعوت به صبر و شکیبایی و تحمل در برابر ناملایماتی است که از طرف مشرکان بر آنها تحمیل می شود. چند مطلب را در طلیعه این سور ه می فرماید که بخشی از آنها گذشت. یکی اینکه انسان خیال نکند رهاست که در سوره مبارکه «قیامت» هم این مطلب آمده است (أَيَحْسَبُ الْإِنسَانُ أَن يُتْرَكَ سُدى) (۱) انسان خیال نکند رهاست حساب و کتابی در کار نیست, یکی هم درباره خصوص مؤمنان است که فرمود کسانی که ایمان آوردند خیال نکنند به همین ایمان اکتفا شده است بلکه آزمون های فراوانی در راه هست سوم درباره کسانی که فکر می کنند قدرت اینها می تواند مشکل اینها را حل کند بر اساس (قَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ مَنِ اسْتَعْلَى) (۲) می خواهند زندگی کنند این کسی که بر اساس (قَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ مَنِ اسْتَعْلَى) فکر می کند گمان باطلی دارد این دو مطلب اخیر در صدر این سوره مبارکه «عنکبوت» مطرح است.

۱- (۱) . سوره قیامت, آیه ۳۶.

۲- (۲) . سوره طه, آیه ۶۴.

اقسام فِتْنه و مراحل اِفتنان در این روایات کنزالدقائق و اینها حتماً ملاحظه فرمودید که اقسام و درجات گوناگونی دارد (۱) پس انسان اگر بخواهد بگوید که من چون مؤمنم همین مقدار کافی است این رسا نیست هم گذشتگان امتحان شدند هم آیندگان, چون جزء سنّت قطعی الهی است لذا هم نام مبارک الله ذکر شده هم با نون تأکید ثقیله این تأیید شده است (فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ) پس امتحان, یقینی است بعد فرمود کسانی که فکر می کنند بر اساس (قَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ مَنِ اسْتَعْلَى) پیشرفت می کنند در اشتباه اند زیرا اینها در قبضه خدای سبحان اند امتحان الهی هم گاهی بر اساس زمان و زمین خاص است مثل اینکه در سرزمین عرفات, مکه, مِنا یک امتحان مخصوصی است یک اعمال خاص دارد یا در زمان خاص مثل ماه مبارک رمضان یا در مواقیت صلات, احکام عبادی است. بخش دیگر امتحانات مربوط به زمان و زمین خاص نیست در همه شئون, انسان آزموده می شود در بخشی از سوره مبارکه «فجر» دارد که فقر, امتحان است غنا, امتحان است همه مبتلایند این چنین نیست که ما فقط با فقر امتحان بکنیم بلکه برخی ها را با داشتن و ثروت امتحان می کنیم (فَأَمَّا الْإِنسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَنَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّى أَكْرَمَنِ * وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّى أَهَانَنِ * كَلَّا) (۲) بعضی ها مبتلا به فقرند, بعضی مبتلا به غنایند مبتلا یعنی ممتحن, برخی در بیمارستان مبتلا به مرض اند, برخی مبتلا به سلامت اند مثل ما در این حال, ما هم

مبتلاییم آ نها هم مبتلایند, ما مبتلا به سلامتیم آنها مبتلا به مرض اند مبتلا یعنی ممتحَن, هم غنی, مبتلاست هم فقیر, مبتلاست مبتلاـ بودن یعنی مورد امتحان قرار گرفتن در سوره مبارکه «فجر» هر دو را با عنوان ابتلا یاد کرده است (فَأَمَّا الْإِنسَانُ إِذَا مَا ابْتَلاَهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَنَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ), این (كَلَّا). بنابراین امتحان ها گاهی به لحاظ زمان است گاهی به لحاظ مکان است گاهی در شرایط خاص است و گاهی هم به لحاظ آن حالات عمومی است که ما داریم پس ما در هر لحظه مورد امتحانیم هم در سلامت و هم در بیماری, هم در خواب, هم دربیداری همیشه در حال امتحانیم, اینکه می گویند روزی چند بار خدا را حمد کنید به همین مناسبت است برای اینکه انسان از نعمت سلامت برخوردار است.

ص: ۳۰۷

۱- (۳) . تفسیر نورالثقلین, ص۱۴۸; تفسیر کنزالدقائق, ج۱۰, ص۱۱۹ _ ۱۲۲.

۲- (۴) . سوره فجر, آیات ۱۵ _ ۱۷.

درباره خیال باطل کسانی که می گویند ما چون قادریم بر مسلمان ها یا بر ضعفا پیروزیم این هم اشتباه است برای اینکه اینها مبتلا به قدرت اند, آزمایش شدند و در حیطه قبضه قدرت ذات اقدس الهی هستند, این مربوط به بحث های گذشته. جریان لقای خدا از رهاوردهای پربرکت قرآن کریم است یعنی در کتاب های عقلی پیشینیان, ادراک خدا مطرح بود تصوّر مفهومیِ خدا همین برهان هایی که در کتاب های عقلی مطرح است ذکر می شد اما شهود خدا معمولاً در کتاب های عقلی نبود این از رهاوردهای قرآن کریم است به تعبیر سیدناالاستاد(رضوان الله علیه) که انسان خدا را مشاهده کند (۱) آن بحث مبسوطش در سوره مبارکه «اعراف» گذشت آنجا که وجود مبارک موسای کلیم عرض کرد ﴿رَبِّ أَرِنِی أَنْظُرْ إِلَیْکَ﴾ (۲) ایشان آن بحث مبسوط را آنجا دارند که بنده می تواند به لقاءالله موفق بشود (۳) البته مستحضرید که براهین عقلی که برای اثبات وجود خدای سبحان است اینها مفهوم اند این مفهوم در حیطه ذهن ما مشکل ما را حل می کند ما به حسب عادی بیش از این قدرتی نداریم و همین مقدار که این مفاهیم عقلی در ذهن ما به صورت برهان حاصل بشود بعد باور کنیم که این مفهوم, مصداق خارجی دارد و آن مصداق خارجی خداست همین مقدار برای ما کافی است اما اینها دیگر هیچ کدام لقاءالله نیست, شهود خدا نیست, رؤیت خدا نیست.

ذات اقدس الهی را هم که ملاحظه فرمودید در هیچ جایی از کتاب های فلسفی یا عرفانی, ذات خدا موضوع قضیه نیست او در دسترس احدی نیست برای اینکه آن ذات, بسیط محض است (یک) و نامتناهی است (دو) اگر بسیط است جزءبردار نیست و اگر نامتناهی است کنه بردار نیست نمی شود گفت ما خدا را به اندازه خودمان درک می کنیم اندازه پذیر نیست این مفاهیم است که ما درک می کنیم که این مفاهیم, مصداق خارجی دارد برای ما همین مقدار کافی است در کتاب توحید صدوق مرحوم ابن بابویه هست که وجود مبارک امام صادق(سلام الله علیه) فرمود ما همین مقدار مکلّفیم و الاّ «لکان التوحید عنّا مرتفعا» (۴) اما خدای سبحان در درجه اول آینه آفرید بعد در همه این آینه ها تجلّی کرد در بخش سوم هر کسی خدا را در این آینه می بیند ـ معاذ الله ـ اگر ما بخواهیم تشبیه بکنیم اگر آفتاب در آینه ها تجلّی کرده, هر آینه به اندازه خود، آفتاب را نشان می دهد اینکه می گویند هر کسی خدا را به اندازه خود می شناسد یعنی در حیطه خودش نه اینکه بالا می رود و گوشه ای از گوشه های خدا را می شناسد چون آنجا بالارفتنی نیست. به هر تقدیر ما به لقای خدای سبحان می رسیم غالباً به لقای اسمای حسنا می رسیم اگر ـ ان شاءالله ـ مؤمن بودیم به لقای اسمای جمال و رحمت و عفو و مغفرت و بخشش الهی می رسیم اگر ـ خدای ناکرده ـ تبهکار بودیم خدا را با اسم جلال و قهّار و با ﴿إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِینَ مُنتَقِمُونَ﴾ (۵) ملاقات می کنیم همین هایی که باور ندارند جهان, خدایی دارد در قیامت می گویند: ﴿رَبَّنَا اَبْصَرْنَا وَسَمِعْنَا﴾ (۶) هم خدا را در حدّ خودشان در محدوده آینه می بینند نه در محدوده ذات اقدس الهی و هم جهنم او را مشاهده می کنند بنابراین مسئله لقاءالله برای هر کسی در حدّ خاص خودش مطرح است هیچ کس نیست که به لقای الهی نرود ﴿یَا أَیُّهَا الْإِنسَانُ إِنَّکَ کَادِحٌ إِلَی رَبِّکَ کَدْحاً فَمُلاَقِیهِ﴾ (۷) حالا یا اسمای رحمت و عنایت الهی را یا اسمای قهر و جلال و انتقام الهی را; منتها مدّت می خواهد فرمود: ﴿مَن کَانَ یَرْجُوا لِقَاءَ اللَّهِ﴾ یک مدّت صبر کنید ﴿فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ﴾ این مدّت به سر رسید شما وقتی این نشئه را رها کردید آن گاه لقاءالله نصیب شما می شود آنهایی که به موت ارادی مُرده اند اجلشان آمده است اینها کسانی اند که این مدت را گذراندند در دنیا که هستند نظیر حارثه بن مالک که مرحوم کلینی نقل کرده که «کأنّی أنظر إلی عرش ربّی» (۸) اینها در حدّ خودشان به لقاءالله در دنیا رسیده اند یعنی چیزی مانع از شهود الهی نیست. به هر تقدیر این لقاء یقینی است برای برخی ها هم در دنیاست هم در آخرت نظیر انسان های کامل, پیغمبر, اهل بیت(علیهم الصلاه و علیهم السلام) برای دیگران بعد از رسیدن

اجلشان, آنها خدا را ملاقات می کنند یعنی اسمای الهی را (مَن كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ) این شأن نزول هایی که برای این آیات ذکر کردند (۹) هر کدام اینها بر فرض صحّت سند در جای خود معتبر است ولی هیچ کدام مخصّص عموم یا مقیّد اطلاق نیستند آیه می تواند به عموم اطلاق خود باقی باشد آن فشارهایی که در مکه بر عمار و امثال عمار وارد شده است اینها به عنوان مصداق روشن و شفاف است اختصاصی به آن سرزمین و آن افراد ندارد. عمده مسئله جهاد است فرمود شما در سرزمین مکه الآن که مبتلا هستید به صنادید قریش اگر جهاد کردید برای خودتان جهاد می کنید خدا از هر دو عالم بی نیاز است (وَمَن جَاهَدَ فَإِنَّمَا يُجَاهِدُ لِنَفْسِهِ) اگر کسی جهاد کرد به سود خود جهاد کرد البته نفعش به مملکت و امّت و امثال ذلک می رسد ولی بهره اساسی را خود مجاهد و مدافع می برد چون خدا از هر دو عالم بی نیاز است. عمده مسئله جهاد و اقسام جهاد است آنچه در مکه اتفاق افتاد می تواند شأن نزول باشد همین جهاد اصغر است جهاد را هم به سه قسم تقسیم کردند گفتند جهاد اصغر است و جهاد اوسط است و جهاد اکبر, چون غالباً ما دسترسی به جهاد اکبر نداریم همین جهاد اوسط را به نام جهاد اکبر برای ماها معرفی می کنند مثل آنهایی که به علم تجریدی راه نداشتند این نیمه تجربی یعنی مسئله ریاضی را قلّه می پنداشتند و خیال می کردند مَلکه علوم, ریاضیات است در حالی که ریاضیات در همین قریبِ همکف است علمِ همکف همان علم تجربی است یعنی تجربه حسّی بعد علم ریاضی بعد تجرید کلامی بعد تجرید فلسفی بعد تجرید عرفان نظری بعد قلّه اش هم علم شهودی, اینها چون به بالاتر دسترسی نداشتند خیال می کردند که ریاضیات ملکه علوم است ما هم غالباً هم به آن قلّه دسترسی نداریم این جهاد اوسط را جهاد اکبر می نامیم.

۱- (۵) . المیزان, ج۸, ص ۲۴۰.

۲- (۶) . سوره اعراف, آیه ۱۴۳.

۳- (۷) . المیزان, ج۸, ص۲۳۷ _ ۲۴۲.

۴- (۸) . الکافی, ج۱, ص۸۴; التوحید (شیخ صدوق), ص۲۴۵.

۵- (۹) . سوره سجده, آیه ۲۲.

۶- (۱۰) . سوره سجده, آیه ۱۲.

۷- (۱۱) . سوره انشقاق, آیه ۶.

۸- (۱۲) . الکافی, ج۲, ص۵۴.

۹- (۱۳) . مجمع البیان, ج۸, ص۴۲۷; التفسیر الکبیر, ج۲۵, ص۲۵.

روایت معروف وجود مبارک رسول گرامی(صلّی الله علیه و آله و سلّم) فرمود: «الجهاد الأکبر» (۱) این جهاد اکبرِ نسبی است جهاد اصغر همین است که انسان با دشمن بیرون می جنگد که معروف است جهاد اوسط این است که با «أعدی عدوّك نفسك الّتی بین جنبیک» (۲) جهاد کنیم در روایات هم آمده است که «جاهدوا أهواءَکم کما تجاهدون أعداءَکم» (۳) همان طوری که با دشمن بیرون می جنگید با دشمن درون هم که هوس است بجنگید این جهاد اوسط است که انسان سعی می کند آدم عادلِ باتقوای خوبی باشد همین! این جهاد اوسط در حدّ تأمین رهتوشه و زاد است که فرمود: (تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَیْرَ الزَّادِ التَّقْوَی) (۴) زاد و توشه تهیه کنید جهاد اوسط برای تهیه توشه است تقوا توشه است عدالت توشه است عبادت توشه است توشه مستحضرید برای راه است که انسان را به مقصد برساند خب اگر (تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَیْرَ الزَّادِ التَّقْوَی) زاد تهیه کردید این سؤال از آن به بعد مطرح است که خب ما زاد و توشه تهیه کردیم که کجا برویم؟ پس مقصدی هست (یک) حالا ـ که به مقصد رسیدیم مقصود ما در آن مقصد چیست؟ (دو) این دو, مانده است آن را می گویند جهاد اکبر.

جهاد اکبر این نیست که انسان تلاش و کوشش بکند در حدّ شیخ انصاری بشود آدم خوب بشود, جهاد اکبر این است که در حدّ بحرالعلوم بشود ببیند یک وقت انسان تلاش و کوشش می کند می شود منتظر ولیّ عصر بله, این می شود جهاد اوسط, یک وقت هر وقت خواست خدمت حضرت برسد می رسد آن می شود جهاد اکبر, هر وقت خواست بهشت را ببیند می بیند هر وقت خواست جهنم را ببیند می بیند.

۱- (۱۴) . الکافی, ج۵, ص۱۲.

۲- (۱۵) . مجموعه ورّام, ج۱, ص۵۹.

۳- (۱۶) . بحارالأنوار, ج۶۵, ص ۳۷۰.

۴- (۱۷) . سوره بقره, آیه ۱۹۷.

بیان نورانی حضرت امیر در خطبه همّام که فرمود: «فَهُمْ وَ الْجَنَّهُ کَمَنْ قَدْ رَآهَا فَهُمْ فِیهَا مُنَعَّمُونَ وَ هُمْ وَ النَّارُ کَمَنْ قَدْ رَآهَا فَهُمْ فِیهَا مُعَذَّبُونَ» (۱) همین است هر وقت خواست درِ جهنم را باز کنـد ببینـد چه کسانی دارند می سوزند ببیند, هر وقت خواست درِ بهشت را باز کنـد ببیند چه کسانی متنعّم اند می بیند, جهاد اکبر تلاش و کوشـش بین عقل است و قلب نه بین عقل و نفس بین حکمت است و عرفـان نه اینکه می خواهـد آدم خوب باشـد آدم خوب است این کَف آن است این اوّلش شـرطش اسـت نمی خواهـد بفهمـد, می خواهـد ببیند, در قرآن که آمده (کَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْیَقِینِ لَتَرَوُنَّ الْجَحِیمَ) (۲) اگر آن راه را طی کرده باشـید هم اکنون جهنم را می بینیـد نه اینکه بعد از مرگ می بیند, بعد از مرگ کافر هم می بیند می گوید: (رَبَّنَا أَبْصَرْنَا وَسَمِعْنَا) این جهـاد اکـبر عبـارت از انتقـال از مفهوم به مشـهود است خیلی از بزرگـان مـا می شونـد جـامع معقول و منقول اما اوحدیّ از اهل معنا هسـتند که جامع معقول و منقول و مشهودند آن برای اوحدی است یعنی واقعاً بهشت را ببیند واقعاً جهنم را ببیند.

بیان نورانی حضرت امیر(سلام الله علیه) در خطبه همّام متأسفانه سیّد رضی گوشه ای از این را نقل کرد و تقطیع کرد آن خطبه که دارد مردان الهی کسانی اند که «قَدْ أَحْیَا عَقْلَهُ وَ أَمَاتَ نَفْسَهُ» رفتند, رفتند, تا به «باب السلامه» (۳) رسیدند آن هم گوشه ای از همین خطبه همّام است منتها ایشان تقطیع کرده اگر کسـی مجموعه خطبه را یکجا ببینـد آن گاه می فهمد چرا «فَصَعِقَ هَمَّامٌ صَعْقَهً کانَتْ نَفْسُهُ فِیهَا» بیهوش شـد و افتاد و مُرد, بنابراین جهاد اکبر که در دسترس ماها نیست این است که انسان از مفهوم به مشـهود منتقل بشود یعنی هم اکنون جهنم را ببیند هم اکنون بهشت را ببیند, هم اکنون زوزه های کلاب جهنم را بشـنود حارثه بن مالك ادّعا کرده در محضـر پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم), پیغمبر هم تصـدیق کرد فرمود: «عبدٌ نوّر الله قلبه أبْصَرْتَ فأثبتْ» (۴) اینکه مرحوم کلینی در جلـد دوم کـافی نقـل کرده که حارثه بن مالك گفت من گویا عرش خـدا را می بینم گویا زوزه سگان جهنم را می شنوم.

۱- (۱۸) . نهج البلاغه, خطبه ۱۹۳.

۲- (۱۹) . سوره تکاثر, آیات ۵ و ۶.

۳- (۲۰) . نهج البلاغه, خطبه ۲۲۰.

۴- (۲۱) . الکافی, ج۲, ص۵۴.

عُواء یعنی زوزه اینها که مثل سگ درندگی می کنند کلاب نارند و زوزه می کشند اینها که بیان ندارند اینها عُوا دارند اینها نهیق دارند من اینها را می شنوم حضرت فرمود: «عبدٌ نوّر الله قلبه أبصَرْتَ فاثبُتْ» این می شود جهاد اکبر, پس جهاد اوسط این است که آدم با نفس راه پیدا کند بشود آدم خوب, بشود باتقوا, بشود عادل, رهتوشه تهیه کرده زادراه تهیه کرده این (تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى) نشان می دهد که از این به بعد هم خبری هست برای اینکه آدم زاد را برای چه می خواهد الآن کسی مشهد مشرّف می شود بالأخره رهتوشه ای می خواهد خب رهتوشه اش برای این است که او را تا مشهد برساند از آ ن به بعد چطور؟ از آ ن به بعد مقصودی دارد زیارت امام است این نرفته مشهد که بگردد رفته به حضور حضرت برسد تا مشهد رفتن توشه می خواهد مشهد, مقصد است مقصود او زیارت ثامن الحجج(علیه السلام) است پس ما راهی داریم و یک زادراه, مقصدی داریم و یک مقصود, تقوا و آدم خوب شدن و عادل و باتقوا شدن, راه است پس معلوم می شود بالاتر از راه, چیز دیگر هم هست (تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى) یعنی بدان که بعد از اینجا هم قلّه ای هست منتها آن را برای اوحدی گفتند, اوحدی را گفتند: (كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ ۞ لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ) مقصود این است که ما بهشت را هم اکنون ببینیم, جهنم را هم اکنون ببینیم و اهل بهشت و اهل جهنم را ببینیم اینها قلّه جهاد است بنابراین جهاد از مرتبه ضعیف شروع می شود جهاد اصغر است بعد جهاد اوسط است بعد جهاد اکبر, البته شأ ن نزول این و تطبیق این نسبت به همان جهاد اصغر است که مردم مکه مبتلا بودند و مجاهدت می کردند و ذات اقدس الهی آنها را دعوت به صبر و بردباری کرد فرمود اگر شما مؤمن بودید و عمل صالح انجام دادید یعنی دو کار کردید هم حُسن فاعلی هم حُسن فعلی, هم آدم خوب بودید یعنی جانتان پاک بود بالإیمان, هم کارِ خوب کردید یعنی واجب ها را انجام دادید و محرّمات را ترک کردید یعنی حُسن فعلی, اگر حُسن فاعلی بود به عنوان (الَّذِينَ آمَنُوا) و حُسن فعلی بود به عنوان (عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ) من هم دو کار می کنم شما که معصوم نیستید خیلی از شما عادل هم نیستید بالأخره لغزش هایی دارید ما هیچ کدام آن لغزش های شما را به حساب نمی آوریم ما آن لغزش ها را می پوشانیم در صورتی که حقّ مردم را ضایع نکرده باشید ظلمی نکرده باشید ما آن لغزش های شما را می پوشانیم بعد شما را به عنوان اینکه دارای اعمال صالحه هستید به محکمه دعوت می کنیم می خواهیم بسنجیم وقتی هم بخواهیم بسنجیم آن اعمال ضعیفتان را روی ترازو نمی آوریم شما اگر هزارتا عمل دارید, صدتا عمل دارید از ریز و درشت ما فقط آن درشت ها را حساب می کنیم بقیه را به حساب آن درشت ها به شما جزا می دهیم شما این دستفروش ها که طبق دارند و میوه دارند هر طبقی بالاخره مثلاً پنج, شش عدد آن درشت است خب اگر کسی بخواهد کریمانه با این سیب فروش معامله کند آن پنج, شش تایی که درشت است را قیمت می کند بقیه را هم مثل همان می خرد این حساب کریمانه است فرمود بالأخره شما هزارتا عمل داشته باشید پنج, شش تای آن برجسته است ما همه را هم به حساب آن پنج, شش تا از شما می خریم این (وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَحْسَنَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ) است به ارزش آن احسنِ اعمال با شما محاسبه می کنیم این می شود (مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا) (۱) دیگر از این بالاتر فرضی ندارد فرمود آن زشتی هایتان را که ما به حساب نمی آوریم این خوبی هایتان هم آن ضعیف هایتان را هم مثل متوسط نمی خریم بلکه ضعیف و متوسط را مثل آن أحسن می خریم این می شود کریمانه برخورد کردن, این می شود با خدای کریم معامله کردن که فرمود اگر کسی این کار را بکند (وَالَّذِينَ آمَنُوا) (یک) از نظر عقیده باید پاک باشد حُسن فاعلی (وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ) از نظر عمل هم باید واجب هایش را انجام بدهد محرّمات را ترک بکند این کار را بکند ما هم سه کار می کنیم آن لغزش های او را می پوشانیم مُکفِّر سیّئاتیم «یا مُکفّر السیّئات» (۲) این کار را می کنیم و دو کار دیگر هم می کنیم همه اعمالشان را قبول می کنیم و اما همه اعمال را به حساب برجسته ترین اعمالشان پاداش می دهیم (وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَحْسَنَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ) بالأخره در هزارتا عمل, یکی, دوتای آن خیلی برجسته است ما همه را به حساب همان

دو عمل پاداش می دهیم.

۱- (۲۲) . سوره نمل, آیه ۸۹; سوره قصص, آیه ۸۴.

۲- (۲۳) . المصباح (کفعمی), ص۳۵۹.

پرسش: تکفیر که ما قبول نداریم چیست؟

تکفیر این است که بـدون حساب باشـد این با حساب است فرمود در صـحنه عمل همه اش محفوظ است (مَن یَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّهٍ شَرّاً یَرَهُ) (۱) دیگر تکفیری نشده, احباطی نشده همه اش حاضر است از آ ن به بعد ما زشتی ها را می پوشانیم (یک) خوبی ها را می پـذیریم (دو) و این ضـعیف هـا را و متوسط ها را به حساب آن اعلا و برجسـته می آوریم (سه) نه اینکه اینجا به صورت تکفیر باشـد یا به صورت احباط باشـد نه, (مَن یَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّهٍ شَـرّاً یَرَهُ) آنجا می بیند ذات اقدس الهی دارد این سیّئات او را می پوشاند و امثال ذلک.

جریـان جهـاد حالاـ که ما دسـتمان به آن قلّه نمی رسـد این اوّلی و دومی را بایـد رعایت کنیم دومی که وظیفه عمومی ماسـت مواظب باشیم که بالأخره اعدا عدوّ ما که نفس است حرف او را گوش ندهیم با او بجنگیم ــ ان شاءالله ــ مشکلی پیدا نکنیم.

عمـده آن است که طبق شـأن نزول این آیـات در مکه نازل شـد فشاری هم که برای عمّار و امثال ذلک بود اینها به عنوان شأن نزول این آیـات است مـا هم در محرّم هستیم جریان سیّدالشـهداء(سـلام الله علیه) هم مطرح است الآن آنچه مسـئله روز ماسـت جهاد اصـغر است البته اگر کسـی در جهاد اوسط تا حـدّی توفیق پیـدا کرد این می تواند در جهاد اصـغر موفق بشود ما الآن در جریان محرّم و در جریان سیّدالشـهداء هستیم و شما بزرگواران هم رهبران شیعه هستید که به لطف الهی نهضت حسینی را باید بررسـی کنیـد اما حیف است که عزاداری پسـر پیغمبر به همین مسائل عاطفی و گریه کردن و اینها ختم بشود ببینیـد دین آمده مسـئله جهاد را در ردیف بهترین عبادت های ما قرار داده ما یک عبادت رسـمی داریم به عنوان اعتکاف که خود پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سـلّم) در دهه آخر ماه مبارک رمضان می رفتند مسـجد و معتکف می شدند این اعتکاف اقلّش سه روز اسـت اکثرش حدّ خاصـی ندارد. این اعتکاف به عنوان یک عبادت رسـمی است مرزی دارد, اقلّش سه روز, در کتاب جهاد ملاحظه فرمودیـد بحثی از مبـاحث کتـاب جهـاد بـه مرابطـه برمی گردد این را عرض می کنم برای اینکه این عزیزانی که بـا پژاک در مرزها یا مرز کردسـتان یا مرزهای شـمال غربی دارند کار می کنند همین ها اگر دسترسی به اینها پیدا کردید اینها را واقعا باید تشویق بکنید این مرزداری نظیر اعتکاف یک عبادت رسـمی است اگر کسی بخواهد مرزدار باشد مرابطه داشته باشد اقلّش سه روز است اکثرش چهل روز است حالا بعد از چهل روز حکم جهاد را پیدا می کند (۲) چیز دیگر است. یک وقت است کسی می رود در مسـجد سه روز عبادت می کنـد می شود معتکف, یک وقت کسـی سـلاح دست می گیرد می رود مرز را نگه می دارد که پژاک و امثـال پژاک مزاحم نشونـد می شود مرابـط, دین هم برای مرابطه, حکم فقهی دارد حـدّش را مشـخص کرده مرزش را مشـخص کرده ثوابش را مشـخص کرده اعتکاف در مسـجد را هم حدّش را مشـخص کرده ثوابش را مشخص کرده نباید از مسـجد بیاید بیرون مگر برای ضـرورت آن هم نباید مرز را ترک کند مگر برای ضـرورت این طور است می بینید مهم ترین عبادت ما که اعتکاف است به قـدری اعتکاف مهم است که روزه که از ارکان پنـج گانه دین ماست تازه شـرط اعتکاف است همان طوری که وضو, شـرط نماز است روزه با اینکه از آن مبانی خمسه دین است تازه شرط اعتکاف است اعتکاف چه جلال و عظمـتی دارد کـه تـازه روزه شـرط آن اسـت ایـن اعتکـاف کـه سـه روز است و روزه, شـرط آن است مشـابه این در مرزهـاست این مسئله روضه خـوانی چیزی نیست که انسـان خـودش مطـالعه بکنـد برود منبر, مـا پـذیرفتیم که وجود مبـارک سیّدالشـهداء از رسول خدا(صلوات الله و سلامه علیهما) است که «حسینٌ منّی» (۳) خب پیغمبر چه کار کرد؟ پیغمبر فرمود باید نماز بخوانید آمده نماز خوانده, فرمود: «صلّوا کما رأیتمونی اُصلّی» (۴) فرمود باید حج بروید همه را جمع کرده برده سرزمین

وحی فرمود: «خذوا عنّی مناسککم» (۵) آن غزوه ها و امثال ذلک که بر حضرت تحمیل کردند خب مردم از نزدیک دیدند اما این جهاد را, این استقلال را, این حریّت را, این امنیت را, این عظمت را, این شهادت را بالأخره کسی باید باشد به مردم یاد بدهد بگوید مردم از من مبارزه را, استقلال طلبی را, آزادی را, امنیت را یاد بگیرید این برای آن ذوات قدسی میسّر نشد سالار شهیدان(صلوات الله و سلامه علیه) آمده به میدان با همه تشکیلات و جلال و شکوهش فرمود: «أیّها الناس خذوا عنّی استقلالکم و دفاعکم و جهادکم و حریّتکم و شهادتکم» مردم دین, جهاد آورده, شهادت آورده, استقلال طلبی آورده, آزادی خواهی آورده ببینید چیست آن حرف هایی که در کتاب هاست که کافی نیست اگر کافی بود که پیغمبر مکه نمی رفت نمی فرمود: «خذوا عنّی مناسککم» شما شنیدید شهادتی هست اما نمی دانید که شهادت یعنی چه «خذوا عنّی شهادتکم» استقلال مملکت را شنیدید اما نمی دانید چطوری دین را مستقل کرد «خذوا عنّی استقلالکم» شنیدید ملّتی باید آزاد باشد اما آزادی را که نچشیدید «خذوا عنّی حریّتکم» آن خواهرش(سلام الله علیها) هم همین طور است این جریان عقیله بنی هاشم برای هر دو هست هم حسین بن علی عقلیه بنی هاشم است هم زینب کبرا این «تاء» که «تاء» تأنیث نیست این «تاء», «تاء» مبالغه است می گوییم آدم, خلیفه الله است نمی گوییم خلیف الله است این خلیفهالله یعنی خیلی لیاقت دارد جانشینی ذات اقدس الهی را داشته باشد «تاء», «تاء» مبالغه است هم حسین بن علی عقیله بنی هاشم است هم زینب کبرا عقیله بنی هاشم است هم این می گوید «خذوا عنّی شهادتکم» هم او می گوید «خذوا عنّی اسارتکم» اینکه می بینید عدّه ای در اسارت بیگانگان و صدام بودند و خم به ابرویشان نیامد برای اینکه از زینب کبرا(سلام الله علیها) شنیدند «خذوا عنّی اسارتکم» آدم وقتی آزاده می شود چطور آزاده باشد, وقتی شهید می شود چطور شهید بشود اینها یک مکتب عمیق علمی است اینها باید در منبرها گفته بشود البته آن عزاداری و اشک و سینه زدن و ناله کردن که فخر همه ماست اما بالأخره این آمده بگوید «خذوا عنّی شهادتکم» وگرنه این همه انبیا را کشتند چطور خبری از آنها نیست (قَتْلِهِمُ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ), (۶) (وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ حَقٍّ) (۷) اما این طور نیست کسی برایشان در عالَم به سر و سینه بزند هفتاد میلیون خاک شدند در جنگ جهانی اول و دوم اما آن ۷۲ نفر کلّ عالَم را گرفتند با اشک محض, با روضه محض, با مدّاحی محض نیست باید این مکتب باز بشود که این چه چیزی آورده که این ۷۲ نفر همچنان مانده اند بیش از هزار سال, این هفتاد میلیون همین طور رفتند خاک شدند که خاک شدند آنها هم مظلومانه کشته شدند این طور نیست که در جنگ جهانی این بیچاره ها که خاک شدند تقصیری داشته باشند بنابراین یک وقت می بینید هفتاد میلیون خاک می شوند خبری نیست, ۷۲ نفر شهید می شوند و کلّ عالَم را تسخیر می کنند الآن در محرّمیم شما بزرگواران باید بگویید حسین بن علی گفت مردم! همان طوری که جدّم رفته مکه گفت حج را از من یاد بگیرید الآن شهادت را از من یاد بگیرید یکی از برکات, همان جریان غزّه بود که این روزها شنیدید این برای جهان پیام داد آن که در قتلگاه فرمود: «إن لم یکن لکم دین و کنتم لاتخافون المعاد فکونوا أحراراً فی دنیاکم هذه» (۸) این به شیعه گفته, به سنّی گفته, به مسیحی گفته, هر جای عالَم سخن از مبارزه حق علیه باطل باشد نام حسین بن علی(صلوات الله و سلامه علیه) می درخشد.

۱- (۲۴) . سوره زلزال, آیه ۸.

۲- (۲۵) . تهذیب الأحکام, ج۶, ص۱۲۵.

۳- (۲۶) . الارشاد (شیخ مفید), ج۲, ص۱۲۷.

۴- (۲۷) . متشابه القرآن, ج۲, ص۱۷۰.

۵- (۲۸) . الانتصار فی انفرادات الامامیه (شریف مرتضی), ص۲۵۴ و ۲۵۵.

۶- (۲۹) . سوره□ نساء, آیه□ ۱۵۵.

۷- (۳۰) . سوره□ آل عمران, آیه□ ۲۱.

۸- (۳۱) . اللهوف, ص۱۲۰.

«و الحمد للّٰه ربّ العالمين»

آیات ۷ تا ۱۰ سوره عنکبوت ۹۱/۰۹/۱۳

.Your browser does not support the audio tag

(وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَحْسَنَ الَّذِى كَانُوا يَعْمَلُونَ (۷) وَوَصَّيْنَا الْإِنسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْناً وَإِن جَاهَدَاكَ لِتُشْرِكَ بِى مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلاَ تُطِعْهُمَا إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ (۸) وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُدْخِلَنَّهُمْ فِى الصَّالِحِينَ (۹) وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ فَإِذَا أُوذِىَ فِى اللَّهِ جَعَلَ فِتْنَةَ النَّاسِ كَعَذَابِ اللَّهِ وَلَئِن جَاءَ نَصْرٌ مِّن رَّبِّكَ لَيَقُولُنَّ إِنَّا كُنَّا مَعَكُمْ أَوَ لَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِمَا فِى صُدُورِ الْعَالَمِينَ(۱۰))

سوره مبارکه «عنکبوت» در این بخش از آیاتش جریان هایی که در صدر اسلام اتفاق افتاده است, رنجی که برخی از مؤمنان تحمل کردند روش منافقانه ای که عدّه ای به ظاهر مسلمان داشتند مطرح شد نکاتی که مربوط به آیات گذشته است این است که در آیه پنج فرمود: (هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ) در بسیاری از آیات ذات اقدس الهی به اسمای حسنا وصف شده است در بعضی از روایات دارد که خدای سبحان را به این اوصاف وصف نکنید او عظیم است نه به عظمت, او علیم است نه به علم, او سمیع است نه به سمع, نگویید او علیم است او سمیع است او لطیف است او عظیم است و مانند آن. (۱) آن روایات ناظر به وصف کردن خدای سبحان به اوصاف زاید بر ذات است یعنی نگویید خدا علیم بالعلم است که برخی از اهل سنّت می گویند, (۲) بگویید او ذاتاً علیم است نگویید عالِم بالعلم است, قادر بالقدره است که این وصف موجودهای امکانی است انسان، عالِم بالعلم است ذاتاً عالِم نیست وقتی این علم ضمیمه او شد, وصف او شد, انسان می شود عالِم اما الله همان طور که ذاتاً موجود است ذاتاً حیّ است ذاتاً عظیم است ذاتاً علیم است.

۱- (۱) . ر.ک: الکافی, ج ۱, ص ۱۰۰ _ ۱۰۴.

۲- (۲) . ر.ک: التفسیر الکبیر, ج ۱۴, ص ۲۰۱ و ۲۵۳.

خطبه نورانی امیرالمؤمنین(سلام الله علیه) که در نهج البلاغه به عنوان اوّلین خطبه است شاهد خوبی است برای جمع این آیات و روایات. آن خطبه صدر و ذیلش در وصف ذات اقدس الهی است خدا را وصف می کند این مطلب اول.

مطلب دوم دارد کمال توحید, اخلاص است و کمال اخلاص هم «نَفْیُ الصِّفَاتِ عَنْهُ», خب خطبه که صدر و ذیلش وصف خداست شما هم که کمال توحید را دارید کمال اخلاص را دارید چگونه می فرمایید «کَمالُ الْإِخْلاصِ لَهُ نَفْیُ الصِّفَاتِ عَنْهُ»آن گاه دو برهان در همان خطبه در ظرف یک خط اقامه شده فرمود: «کَمالُ الْإِخْلاصِ لَهُ نَفْیُ الصِّفَاتِ عَنْهُ» چرا؟ لبرهانین: «لِشَهَادَهِ کُلِ صِفَهٍ أَنَّها غَیْرُ الْمَوْصُوفِ وَ شَهَادَهِ کُلِ مَوْصُوفٍ أَنَّهُ غَیْرُ الصِّفَهِ» (۱) چون هر صفتی شهادت می دهد که غیر موصوف است پس خدا را نمی شود وصف کرد چون هر موصوفی شهادت می دهد که غیر صفت است پس خدا را نمی شود وصف کرد خب این دو شاهد که هر کدام حدّ وسط یک برهان اند چون دو حدّ وسط اند می شود دو برهان, وحدت و کثرت برهان به وحدت و کثرت حدود وُسطای براهین است اگر ما یک حدّ وسط داشتیم به تقریبات گوناگون بیان کردیم

این بیش از یک برهان نیست زیرا معیار وحدت و کثرت برهان, وحدت و کثرت حدّ وسط است اگر ما یک حدّ وسط داشتیم به عبارت های دیگر بیان کردیم این بیش از یک دلیل نخواهد بود ولی اگر دو حدّ وسط داشتیم می شود دو برهان, اینجا حضرت دو حدّ وسط اقامه می کند یکی اینکه صفت زاید بر ذات می گوید من غیر ذاتم, یکی اینکه آن موصوفی که ذاتاً خالی از وصف است و وصف, محمول بالضمیمه است این موصوف می گوید من غیر وصفم مستحضرید وقتی گفتیم که «علیمٌ» اگر علم, زاید بر ذات بود و محمول بالضمیمه بود این قضیه آن همسایه را نشان می دهد خود ذات را نشان نمی دهد اگر گفتیم «الجسم أبیض» این قضیه, مجاور جسم را نشان می دهد یعنی رنگ را نشان می دهد اما این جسم چیست, این قضیه آن موضوع [یعنی جسم] را نشان نمی دهد در قضایایی که محمول, محمول بالضمیمه موضوع است همسایه و مجاور موضوع اند این قضیه آن همسایه را نشان می دهد اما این جسم آیا از اشجار است از فلزات از جمادات دیگر است اینها را نشان نمی دهد.

۱- (۳) . نهج البلاغه, خطبه ۱.

ذات اقدس الهی صفتی که غیر ذات باشد ندارد چرا؟ «لِشَهَادَةِ کُلِّ صِفَةٍ أَنَّها غَیْرُ الْمَوْصُوفِ وَ شَهَادَةِ کُلِّ مَوْصُوفٍ أَنَّهُ غَیْرُ الصِّفَةِ» پس آن روایاتی که دارد خدا را به عظمت وصف نکنید یعنی به عظمتِ زاید بر ذات چون کمالِ اخلاص, نفی صفات است و این آیاتی که خدا را به عظمت و به سمع و علم و حیات و اوصاف دیگر وصف می کند برای اینکه اینها اوصاف ذاتی اند و اوصاف ذاتی, عین ذات است.

مطلب دیگر اینکه در جریان جهاد در صدر اسلام در مکه گرچه قتال نبود قتال در مدینه بود که در سوره مبارکه «حج» گذشت که (أُذِنَ لِلَّذِینَ یُقَاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا) (۱) از آن به بعد اذن در قتال آمده وگرنه در مکه فقط دفاع بود دفاع اینها به صبر بود تسلیم نمی شدند در برابر بیگانه ها مقاومت می کردند دفاع اینها دفاع صبری بود جهاد بود جهاد اقسامی دارد درجاتی دارد درجه ضعیفش در مکه بود چون اینها در ضعف بودند.

مطلب بعدی آن است که در آیه هفت فرمود: (وَلَنَجْزِیَنَّهُمْ أَحْسَنَ الَّذِی کَانُوا یَعْمَلُونَ). مشابه این تعبیر درباره تبهکاران هم آمده در سوره مبارکه «فصلت» راجع به تبهکاران آمده است که خدای سبحان اینها را (أَسْوَأَ الَّذِی کَانُوا یَعْمَلُونَ) کیفر می دهد [یعنی در] آیه ۲۷ سوره مبارکه «فصلت»; فرمود: (فَلَنُذِیقَنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا عَذَاباً شَدِیداً وَلَنَجْزِیَنَّهُمْ أَسْوَأَ الَّذِی کَانُوا یَعْمَلُونَ) خب این (أَسْوَأَ) اگر به این معنا باشد که ما همه اعمال آنها را به حساب بدترین کار اینها می آوریم اینکه با عدل الهی سازگار نیست این با (جَزَاءً وِفَاقاً) (۲) که در قرآن آمده سازگار نیست این با (مَن جَاءَ بِالسَّیِّئَةِ فَلَا یُجْزَی إِلَّا مِثْلَهَا) (۳) و مانند آن سازگار نیست. در سوره «قصص» گذشت که خدای سبحان حسنه را به بهتر از آن جزا می دهد ولی سیّئه را برابر همان سیّئه جزا می دهد هرگز سیّئه را بیش از آن کیفر نمی دهد آیه ۸۴ سوره مبارکه «قصص» این بود (مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَیْرٌ مِنْهَا وَمَن جَاءَ بِالسَّیِّئَةِ فَلَا یُجْزَی الَّذِینَ عَمِلُوا السَّیِّئَاتِ إِلَّا مَا کَانُوا یَعْمَلُونَ) کیفر که بیشتر از گناه نخواهد بود با عدل الهی سازگار نیست دلیل عقلی, با (جَزَاءً وِفَاقاً) سازگار نیست دلیل نقلی, با (جَزاءُ سَیِّئَةٍ سَیِّئَةٌ مِثْلُهَا) (۴) هم سازگار نیست دلیل نقلی, پس این تعبیری که در سوره مبارکه «فصلت» آمده ما اینها را به (أَسْوَأَ الَّذِی کَانُوا یَعْمَلُونَ) کیفر می دهیم این یعنی چه؟ (وَلَنَجْزِیَنَّهُمْ أَسْوَأَ الَّذِی کَانُوا یَعْمَلُونَ) این را چند پاسخ دادند یکی اینکه آنجا (أَسْوَأَ) به معنای سیّء است نه به معنای افعل تفضیلی (یک): یکی اینکه این ناظر به بدترین عمل است فرمود ما از بدترین عمل اینها نمی گذریم حالا به اعمال عادی شان, سیّئشان نظر ندارد (دو): (۵) به هر کدام از این دو تقریب, معنای آیه این نیست که ما تمام اعمال اینها را به اندازه آن أسوأ کیفر می دهیم. این بحث هایی بود مربوط به آیات گذشته.

۱- (۴) . سوره حج, آیه ۳۹.

۲- (۵) . سوره نبأ, آیه ۲۶.

۳- (۶) . سوره انعام, آیه ۱۶۰.

۴- (۷) . سوره شوری, آیه ۴۰.

۵- (۸) . المیزان, ج۱۷, ص۳۸۸.

جریان جهاد اکبر که آن حدیث معروف پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) (۱) اشاره شد که آن اکبرِ نسبی است نه اکبر نفسی, اکبر نفسی بین عقل است و قلب; اکبر نسبی که جهاد اوسط است و نزد ما به عنوان جهاد اکبر معروف است بین عقل است و نفس, نفس به رذیلت دعوت می کند (لَأَمَّارَةُ بِالسُّوءِ) (۲) عقل «ما عُبد به الرحمن و اکتسب به الجنان» (۳) است بین اینها جهاد اوسط است که همین جهاد اوسط نسبت به جهاد اصغر, جهاد اکبر نامیده می شود اما عقل با قلب درگیر است قلب می گوید من می خواهم ببینم عقل می گوید من همین که بفهمم کافی است آن به دنبال مفهوم می گردد به دنبال معقول می گردد این به دنبال مشهود تلاش و کوشش می کند. در سوره مبارکه «تکاثر» فرمود: (کَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْیَقِینِ لَتَرَوُنَّ الْجَحِیمَ) (۴) اگر به علم الیقین برسید زمینه هست که شما معقولتان را مشهود کنید, مفهومتان را به مصداق تبدیل کنید و مانند آن و اگر مُردید همین شهود شما به شهود برتر می رسد هم علم الیقین قابل تشکیک است هم عین الیقین قابل تشکیک است هم حقّ الیقین قابل تشکیک است اگر کسی پنج برهان بر مطلبی اقامه کرده با کسی که یک برهان دارد فرق می کند علم الیقین هم شدّت و ضعف دارد, عین الیقین هم شدّت و ضعف دارد و حقّ الیقین هم این چنین است.

۱- (۹) . الکافی, ج۵, ص۱۲.

۲- (۱۰) . سوره یوسف, آیه ۵۳.

۳- (۱۱) . الکافی, ج۱, ص۱۱.

۴- (۱۲) . سوره تکاثر, آیات ۵ و ۶.

در آیه محلّ بحث فرمود اگر کسی ایمان بیاورد حُسن فاعلی داشته باشد و عمل صالح انجام بدهد حُسن فعلی داشته باشد ما چند کار می کنیم بعضی از این کارها را در آیه هفت بیان فرمود که در بحث دیروز گذشت بعضی از کارها را در آیه نُه بیان می کند که در بحث امروز آمده که ما اگر کسی مؤمن بود و عمل صالح داشت این را با صالحان محشور می کنیم در بحث های قبل این مطلب گذشت که بین (عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ) با صالحان فرق است (عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ) کسانی اند که در مقام فعل, کارهای خوب می کنند کارهای صالح انجام می دهند, صالحان کسانی اند که به گوهر ذات رسیدند که آن گوهر ذات, صالح است اگر درباره حضرت ابراهیم(سلام الله علیه) آمده است که (وَإِنَّهُ فِی الْآخِرَهِ لَمِنَ الصَّالِحِینَ) (۱) و اگر درباره سلیمان(سلام الله علیه) در سوره مبارکه «نمل» گذشت که با اینکه دارای نبوّت است عرض کرد (وَأَدْخِلْنِی بِرَحْمَتِکَ فِی عِبَادِکَ الصَّالِحِینَ) (۲) این ناظر به آن است که بعضی ها به جایی می رسند که گوهر ذاتشان صالح است دیگر از آن به بعد لغزشی از اینها صادر نخواهد شد بر خلاف کسانی که در مقام عمل, صالح اند ممکن است _ معاذ الله _ لغزش هایی از اینها صادر بشود ذات اقدس الهی کسانی که حُسن فاعلی داشتند حُسن فعلی داشتند بعد از تکرار این دو وصف [ایمان و عمل صالح] و (عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ) را ذکر کردند یعنی همه کارهای صالح را انجام دادند که آن هم جمع محلاّ به الف و لام است فرمود ما اینها را در قیامت در زمره بندگان صالح قرار می دهیم اما (مِنَ الصَّالِحِینَ) شدن کار آسانی نیست داخل در طایفه صالحین شدن وعده اینهاست.

ص: ۳۱۷

۱- (۱۳) . سوره بقره, آیه ۱۳۰; سوره نحل, آیه ۱۲۲; سوره عنکبوت, آیه ۲۷.

۲- (۱۴) . سوره نمل, آیه ۱۹.

دربـاره ابراهيم(سـلام الله عليه) فرمود: (وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ) نه «فى الصـالحين» امـا درباره اين گروه بشارتى كه مى دهـد فرمود مـا اينهـا را در زمره صالحين قرار مى دهيم نظير آنچه در سوره مباركه «نساء» گـذشت كه آنها كه مؤمن انـد و متّقى انـد و مطيع خـدا و پيامبرنـد (مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِم مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولئِكَ رَفِيقاً) (۱) مـا اين گروه را در زمره آن بزرگـان قرار مى دهيم نه از آنهـا قرار بـدهيم بنابراين بين (عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ) با (الصَّالِحِينَ) فرق اسـت (يـك) بيـن (فِى الصَّالِحِيـنَ) و (مِنَ الصَّالِحِينَ) هم فرق است (دو). در اينجـا بخش هـايى كه در سـوره مبـاركه «عنكبوت» راجع به پـدر و مادر هست در آيات ديگر هم همين مطلب را مطرح فرمودنـد. مستحضـريد وقتى گفتند اسـلام دين جهان شمولى است يعنى براى جهانيان برنامه دارد اگر همه اينها مسلمان شدند كه دين همه را دعوت مى كند براى آنها برنامه دارد اگر بعضـى ها مسـلمان بودند بعضـى ها موحّد غير اسـلامى بودند مثل اهل كتاب, برنامه دارند بعضـى ها يا مشرك اند يا ملحـد براى اينهـا برنـامه دارد بالأخره ما مسـلمان ها با آنها بايـد زنـدگى بكنيم يا نكنيم اگر گفتنـد (هُـدىً لِلنَّاسِ) (۲) است, (ذِكْرَى لِلْبَشَرِ) (۳) است, (لِلْعَالَمِينَ نَذِيراً) (۴) است, (كَافَّةً لِّلنَّاسِ) (۵) است براى همه مردم جهان برنامه دارد برنامه هاى بين المللى اسـلام غير از برنـامه هـاى محلّى و منطقـه اى است محلّى همين نمـاز و روزه و احكـامى است كه بـا همه اينهـا آشـناييم الحمـدلله و بايـد انجـام بـدهيم منطقه اى آن است كه مشتركات بين ما و اهل كتاب است اما بين المللى بين ما و جهانيان اسـت فرمود شـما هر دينى كه پـدر و مادرتان دارنـد يا اصـلاً دينى ندارند اين اصول را بايد مطابق اسـلام درباره آنها رفتار بكنيد در جريـان وفـاى به عقـد اين طور است, وفـاى به عهـد اين طور است, اداى امـانت اين طور است, صـدق اين طور است, رعـايت امنيت و امانت اين طور است فرمود پدر و مادر شـما چه مسـلمان, چه يهودى, چه مسيحى, چه زرتشتى, چه مشرك, چه ملحد پـدر و مـادر هر دينى دارنـد يا بى دين محض انـد احترام آنها را بايـد حفظ بكنى اين جزء برنامه هاى بين المللى اسـلام اسـت برنامه منطقه اى نيست برنامه محلّى نيست فرمود: (وَوَصَّيْنَا الْإِنسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْـناً) توصـيه هم معنايش در قبال وجوب نيست كه اگر گفتيم اين سـفارش است اين توصـيه است كارى به امر ندارد در بعضـى از موارد وقتى ذات اقدس الهى از توصـيه و ايصـا سخـن به ميـان آورده در پايـان فرمـود: (فَرِيضَةً مِنَ اللَّهِ) (۶) در سوره مبـاركه «نساء» ملاحظه فرموديـد صـدر آيه سـخن از توصـيه است آيه يـازده سوره مباركه «نساء» اين است (يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِى أَوْلَادِكُم لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَيَيْنِ) در جريان ارث, در پايان آيه فرمود: (فَرِيضَةً مِنَ اللَّهِ) مبادا خيال كنيد اينها يك سفارش استحبابى است نه, اينها فريضه است در اين جريان هم [كه فرمود: (وَوَصَّيْنَا الْإِنسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْناً)] اين امر به احسان است يعنى واجب است كه انسان به پـدر و مادرش احسان كند امرِ الهى است و اين امر را در موارد فراوانى ذات اقدس الهى بازگو كرده در سوره مباركه «اسراء» آنجا هم سخن از دستور به احسان به پدر و مادر است فرمود: (وَقَضَى رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ) (يك) (وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَاناً) (دو) اينها چون مجراى فيض خالقيّت انـد احترام به اينها را در كنار مسئله توحيـد ذكر مى كند (وَقَضَى رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَاناً إِمَّا يَبْلُغَنَّ عِندَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُل لَهُمَا أُفٍّ وَلَا تَنْهَرْهُمَا وَقُل لَهُمَا قَوْلاً كَرِيماً وَاخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُل رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِى صَغِيراً) (۷) يـك وقت هم به همين مناسـبت اين نكته عرض شـد كه يكى از علمـاى بزرگـوار سـيّد محترمى بود در شـهر وجيه الملّه بود اين حسـينيه ساخت مردم كمك كردند, حمام ساخت مردم كمك كردند, مسجد ساخت كمك كردند, يك وقت نزد ما گِله كرد گفت كه ما همه اين كارها را كرديم حاضر شديم ولى خواستيم براى سالمندان خانه بسازيم كسـى ما را كمك نمى كند گفتم از اين مردم بايد تشـكّر بكنى نبايد گِله بكنى مردمى كه حاضـر نيسـتند در شهرشان خانه سالمندان باشد هر كسـى پدر و مادر خودش را خودش اداره مى كند اينها بركت اند اينكه مسجد نيست كه كمك بكنند اينكه حسـينيه نيست شرف يك ملّت اين است كه پدر و مادر خود را حفظ بكند چه توقّعى دارى كه خانه سالمندان حالا الآن

که متأسفانه بچه ها در مهدکودک می روند خب نباید توقّع داشت این بچه, پدر و مادر خودش را در خانه نگهدارد این هم می برد در خانه سالمندان اینکه عاطفه ندید این هفت سالی که بچه در آغوش پدر و مادر است یک دانشکده عاطفه است مگر می شود آدم هفت سال در آغوش پدر و مادر باشد بعد پدر و مادر خودش را ببرد در خانه سالمندان؟! گفتم باید از این مردم قدردانی بکنی, تشکر بکنی مردم خیّرند بله مسجد می سازند ولی خانه سالمندان که مثل مسجد و حسینیه نیست خب این دین است فرمود اگر پدر پیر شد مادر پیر شد مبادا ببری خانه سالمندان خودت نگهداری کن این می شود عاطفه.

ص: ۳۱۸

۱- (۱۵) . سوره□ نساء, آیه□ ۶۹.

۲- (۱۶) . سوره□ بقره, آیه□ ۱۸۵.

۳- (۱۷) . سوره□ مدثر, آیه□ ۳۱.

۴- (۱۸) . سوره□ فرقان, آیه□ ۱.

۵- (۱۹) . سوره□ سبأ, آیه□ ۲۸.

۶- (۲۰) . سوره□ نساء, آیه□ ۱۱.

۷- (۲۱) . سوره□ اسراء, آیات ۲۳ و ۲۴.

نظام, نظام عاطفی است جامعه, جامعه عاطفی است جامعه عاطفی که نه بیراهه می رود نه راه کسی را می بندد. فرمود توحید محترم است احترام پدر و مادر هم محترم است در آیه چهارده سوره مبارکه «لقمان» فرمود: (أَنِ اشْکُرْ لِی وَلِوَالِدَیْکَ) در سوره مبارکه «اسراء» فرمود: (قَضَی رَبُّکَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِیَّاهُ وَبِالْوَالِدَیْنِ إِحْسَاناً) خب اینکه احترام پدر و مادر را در سوره مبارکه «اسراء» در کنار توحید ذکر می کند, شکرگزاری از پدر و مادر را در کنار شکرگزاری ذات اقدس الهی ذکر می کند برای اینکه اینها مجرای فیض خالقیّت اند بعد فرمود این اختصاصی به اسلام, به یهودیّت یا مسیحیّت یا زرتشتیّت یا صابئی بودن ندارد مشرک هم باشد همین طور است ملحد هم باشد این طور است اگر هم مشرک بودند مبادا بگویید چون حالا مشرک اند و کافرند من بروم اینها را تحویل خانه سالمندان بدهم این کار را نکنید البته اگر اصرار دارند که شما ــ معاذ الله ــ دست از توحیدتان بردارید اصلی است که جزء جوامع الکلم وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) است که «لا طاعةَ لمخلوقٍ فی معصیه الخالق» [(۱)] این به منزله قانون اساسی است آبی از تخصیص است آبی از تقیید است این اصلی نیست که بگوییم حالا ـ کلی است «خَرج منه ما خرج» نه قابل تخصیص است نه قابل تقیید است که بگوییم در فلان جا می شود بگوییم «المأمور معذور» و طاعت خلق را بر معصیت خالق مقدّم بداریم فرمود: (وَصَاحِبْهُمَا فِی الدُّنْیَا مَعْرُوفاً) [(۲)] «لا فی الدین, لا فی الآخره» در دنیا با اینها از راه معروف رفتار کنید نیازهای اینها را برطرف کنید واجب النفقه شما هستند باید نفقه اینها را بدهید ولو ملحد باشند اما حالا ـ حرف اینها را بخواهید در مسائل دینی گوش بدهید این چنین نیست هم در آیات دارد که (وَإِن جَاهَدَاکَ لِتُشْرِکَ بِی مَا لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ فَلاَ تُطِعْهُمَا) هم در روایت از وجود مبارک حضرت هست که «لا ـ طاعه لمخلوق فی معصیه الخالق». آیاتی که در زمینه احترام پدر و مادر هست دو قسم است یک قسم صِرف اطلاق است که خدای سبحان سفارش کرد امر کرد که به اینها احسان کنید بعضی از آیات مُعلَّل است که اینها در دوران کودکی تلاش و کوشش کردند (وَحَمْلُهُ وَفِصَالُهُ) کذا, بنابراین حقّ مسلّم بر شما دارند شما این کار را بکنید. پس این دو طایفه از آیات، ما را دستور می دهد که احترام اینها را حفظ بکنیم در حدود همان برنامه های دنیایی اما بیش از آن حق نداریم و خدای سبحان هم اجازه نداد ولو آنها اصرار بکنند.

۱- (۲۲) . من لا یحضره الفقیه, ج۴, ص۳۸۱.

۲- (۲۳) . سوره لقمان, آیه ۱۵.

انبیا را که ذات اقدس الهی می ستاید می فرماید یحیی کسی بود که نسبت به پدر و مادرش احترام می کرد عیسی کسی بود که نسبت به مادرش احترام می کرد خب این یک فضیلت الهی است در سوره مبارکه «مریم» درباره حضرت یحیی آیه چهارده این است که (وَبَرّاً بِوَالِدَيْهِ وَلَمْ يَكُن جَبَّاراً عَصِيّاً) در همان سوره مبارکه «مریم» آیه ۳۲ درباره حضرت عیسی(سلام الله علیه) دارد که (وَبَرّاً بِوَالِدَتِي وَلَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّاراً شَقِيّاً) احترام به پدر و مادر به عنوان برجسته ترین وصف انبیا آمده است این دستور الهی است.

سوره مبارکه «لقمان» به این صورت است آیه چهارده (وَوَصَّيْنَا الْإِنسَانَ بِوَالِدَيْهِ) برای اینکه (حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْناً عَلَى وَهْنٍ وَفِصَالُهُ فِي عَامَيْنِ) این دلیل را اول ذکر می کند, (أَنِ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ إِلَيَّ الْمَصِيرُ) در سوره مبارکه «احقاف» هم به همین صورت است آیه پانزده سوره مبارکه «احقاف» این است (وَوَصَّيْنَا الْإِنسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَاناً) برای اینکه (حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهاً وَوَضَعَتْهُ كُرْهاً وَحَمْلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْراً حَتَّى إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً قَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي) کذا و کذا, چه آن طایفه اُولی چه طایفه ثانیه ما را دستور می دهد که به پدر و مادر احترام کنیم. عاقّ والدین, عَقَّ یعنی عَصی, عُقوق یعنی عصیان, عاق اسم فاعل است یعنی عاصی, عاقّ والدین شدن یعنی معصیت کردنِ اینها از گناهان کبیره است این می گوید که برای من فلان کار را انجام بده این نافرمانی می کند معصیت می کند این معصیت کبیره است چون حرف پدر و مادر را گوش نداد اطاعت از پدر و مادر واجب است یک وقت است که یک خواهش بی جا دارند یک وقت است که نه, مریض است می گوید برو برای من این دارو را تهیه کن مورد نیاز اوست یک وقت خواهش بیجا دارد تمنّای بیجا دارد هیچ, تمنّی بیجا و خواهش بیجا نه, نیازمند است به پسر گفته برو این کار را برای من انجام بده و این نمی رود و پدر را می رنجاند خب یک وقت است که پدر یک کس دیگری را دارد یا نمی رنجد یا بر اساس عاطفه ای که به پسر دارد رنجیده خاطر نمی شود قلبش درد نمی آید که خب هیچ! اما یک وقت نه, قلبش درد می آید این می شود معصیت کبیره عقوق والدین از معاصی بزرگ است این کار خطر دارد.

حالاـ در آیه محلّ بحث که فرمود اگر پـدر و مادر امر کرده شـما بایـد این امر را اطاعت کنیـد مقیّـد هم کرده فرمود اگر یک وقت اینهـا توقّع بیجـا داشـتند خواسـتند _ معـاذ الله _ از نظر اعتقـاد با اینها هماهنگ باشـید این کار را نکنیـد (وَإِن جَاهَـدَاکَ لِتُشْـرِکَ بِی مَا لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ) در صدر اسـلام عدّه ای به جوا ن هایشان گفتند شـما باید دست از دین جدید [یعنی اسـلام] برداریـد آنها آمدند حضور پیغمبر(صـلّی الله علیه و آله و سـلّم) آیه نازل شد که (فَلاَ تُطِعْهُمَا) (۱) اینجا دو برهان ذکر فرمود. (وَإِن جَاهَـدَاکَ لِتُشْـرِکَ بِی مَا لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ فَلاَ تُطِعْهُمَا) اگر شـما بخواهید حرف اینها را در مسائل اعتقادی گوش بدهید این حرام است اینجا نهی است (فَلاَ تُطِعْهُمَا) شـرک را ذات اقـدس الهی چند قسـمت بیان فرمود یکی اینکه تو دلیل نداری که شرک حق است و توحیـد باطل است دوم این بالاتر, نه تنها تو دلیل نـداری احـدی دلیل نـدارد برای اینکه شـرک, دلیل پـذیر نیست پس یک بار قضـیه, قضیه شخصی است یک بار قضیه به عنوان موجبه کلیه است قضیه شخصی این است که تو که دلیل نـداری شـرک حق است چرا حرف اینها را گوش می دهی (وَإِن جَاهَدَاکَ لِتُشْـرِکَ بِی مَا لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ فَلاَ تُطِعْهُمَا) ما هم در سوره مبـارکه «اسـراء» گفتیم (لاَـ تَقْفُ مَا لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ) (۲) چیزی را که علم نـداری تبعیّت نکن هر کـاری که می کنی باید عالمانه باشد صـغرا را در سوره مبارکه «عنکبوت» بیان فرمود, کبرا را در سوره مبارکه «اسـراء»، فرمود تو عالِم نیستی (یک) چیزی هم که علم نـداری نبایـد به دنبالش بروی (دو) پس نبایـد به دنبال حرف پدر و مادر مشـرکت بروی (سه) این صـغرا و آن کبرا و این هم نظم منطقی اش. بعد یک حرف جهانی می زند می فرماید اصـلاً شرک، برهان پذیر نیست مثل اینکه یـک وقت بگوییم که آقـا اگر پـدر و مـادرت به تو گفتنـد دو دوتـا پنـج تـا تو چون علم نـداری و نمی توانی ثابت کنی حرف اینها را گوش نده بعد در بخش دیگر به عنوان موجبه کلیه بگوییم آقا دو دوتا پنج تا برهان پذیر نیست آنجایی که دارد (وَمَن یَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلهاً آخَرَ لاَ بُرْهَانَ لَهُ بِهِ فَإِنَّمَا حِسَابُهُ) که قبلاً بحثش در سوره مبارکه «مؤمنون» گذشت همین است این به نحو موجبه کلیه است در پایـان سوره مبارکه «قصـص» یعنی آیه ۸۸ هم همین است که فرمود: (وَلاَـ تَـدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلهاً آخَرَ) که (لاَـ إِلَهَ إِلَّا هُـوَ کُـلُّ شَـیءٍ هَالِـکٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَهُ الْحُکْمُ وَإِلَیْهِ تُرْجَعُـونَ) در سوره مبـارکه «مؤمنون» که به صورت مبسوط بحث شد یعنی آیه ۱۱۷ سوره مبارکه «مؤمنون» این بود (وَمَن یَـدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلهاً آخَرَ لاَ بُرْهَانَ لَهُ بِهِ) این (لاَ بُرْهَانَ لَهُ بِهِ) در محلّ نصب است تا صفت باشد برای (إِلهاً آخَرَ), (إِلهاً آخَرَ) برهان پذیر نیست مثل اینکه کسی بگوید اگر کسی ادّعا کند دو دوتا پنج تا که دلیل ندارد حکمه کذا, این «که دلیل ندارد» وصف آن دو دوتا پنج تاست (وَمَن یَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلهاً آخَرَ لاَ بُرْهَانَ لَهُ بِهِ فَإِنَّمَا حِسَابُهُ).

ص: ۳۲۱

۱- (۲۴) . الکشاف, ج۳, ص۴۴۲ و ۴۴۳.

۲- (۲۵) . سوره اسراء, آیه ۳۶.

پرسش: کسی که گرفتار مغالطه می شود چطور؟

پاسخ: اگر فطرتش را بگذارد کنار و گُتره سخن بگوید البته این جاهل مقصّر است اما اگر ضعف عاقله داشته باشد و شاکّ متفحّص باشد در دیار کفر باشد مادامی که دارد تحقیق می کند و حق برای او روشن نشده است معذور است شاکّ متفحّص معذور است اما کسی در اثر بی اعتنایی، به برهان توجه نکرده مطلب دیگر است.

ذات اقدس الهی چه در سوره مبارکه «اسراء» چه در سوره «لقمان» چه در سوره «احقاف» چه در سوره «مریم» جریان احترام به پدر و مادر را ذکر فرمود و اگر آنها در مسائل اعتقادی خواستند نفوذ کنند رخنه کنند بر اساس «لا طاعه لمخلوق فی معصیه الخالق» این پسر [یا دختر] موظف است مسائل دینی خودش را حفظ بکند.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۹ تا ۱۵ سوره عنکبوت ۹۱/۰۹/۱۴

.Your browser does not support the audio tag

(وَالَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُدْخِلَنَّهُمْ فِی الصَّالِحِینَ (۹) وَمِنَ النَّاسِ مَن یَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ فَإِذَا أُوذِیَ فِی اللَّهِ جَعَلَ فِتْنَهَ النَّاسِ کَعَذَابِ اللَّهِ وَلَئِن جَاءَ نَصْرٌ مِّن رَّبِّکَ لَیَقُولُنَّ إِنَّا کُنَّا مَعَکُمْ أَوَ لَیْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِمَا فِی صُدُورِ الْعَالَمِینَ (۱۰) وَلَیَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِینَ آمَنُوا وَلَیَعْلَمَنَّ الْمُنَافِقِینَ (۱۱) وَقَالَ الَّذِینَ کَفَرُوا لِلَّذِینَ آمَنُوا اتَّبِعُوا سَبِیلَنَا وَلْنَحْمِلْ خَطَایَاکُمْ وَمَا هُم بِحَامِلِینَ مِنْ خَطَایَاهُم مِن شَیْءٍ إِنَّهُمْ لَکَاذِبُونَ (۱۲) وَلَیَحْمِلُنَّ أَثْقَالَهُمْ وَأَثْقَالاً مَعَ أَثْقَالِهِمْ وَلَیُسْأَلُنَّ یَوْمَ الْقِیَامَهِ عَمَّا کَانُوا یَفْتَرُونَ (۱۳) وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحاً إِلَی قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِیهِمْ أَلْفَ سَنَهٍ إِلَّا خَمْسِینَ عَاماً فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ وَهُمْ ظَالِمُونَ (۱۴) فَأَنجَیْنَاهُ وَأَصْحَابَ السَّفِینَهِ وَجَعَلْنَاهَا آیَهً لِّلْعَالَمِینَ (۱۵))

در جریان احترام به پدر و مادر کلمه جهاد مطرح شد یعنی اگر اینها هر چه تلاش و کوشش بکنند که شما را از عقیده تان منصرف کنند شما اطاعت نکنید خب اگر نهایت سعی را کردند که جوانشان را از دین منحرف کنند جوان نباید اطاعت کند مادون این را یقیناً نباید اطاعت کند وقتی تمام سعی و کوشش پدر و مادر این است که جوان دست از دین خود بردارد جوان موظف است متدیّن بماند اگر کمتر از آن شد یقیناً موظف است که دینش را حفظ کند لذا فرمود: (وَإِن جَاهَدَاکَ لِتُشْرِکَ بِی مَا لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ) (۱) اما اگر کمتر از جهاد و تلاش بود یقیناً جوان باید دینش را حفظ کند.

ص: ۳۲۲

۱- (۱) . سوره عنکبوت, آیه ۸.

مطلب دیگر در آیه نُه که فرمود: (لَنُدْخِلَنَّهُمْ فِی الصَّالِحِینَ) منظور این نیست که ما این مؤمنین را در جامعه صالح در امّت صالح قرار می دهیم بلکه منظور این است که در قیامت ملحق به صالحین می شود در زمره صالحان محشور خواهد شد. آیه دهم نفرمود «و من الناس من یؤمن» فرمود: (وَمِنَ النَّاسِ مَن یَقُولُ) یعنی اینها کسانی اند که لفظاً مسلمان و مؤمن اند می گویند ما ایمان داریم نشانه اش آن است که اگر مقداری آسیب ببینند این آسیب دنیایی را مثل عذاب خدا می دانند عذاب الهی مانع کفر است اما اینها آسیب دنیایی را مانع ایمان می بینند همان طوری که عذاب الهی مانع کفر است آسیب دنیایی را اینها مانع ایمان می بینند عذاب الهی صارف است مانع کفر ورزیدن است خدای سبحان انذار کرده فرمود اگر کسی گناه کرد گرفتار عذاب الهی می شود این انذار این وعید این عذاب الهی مانع کفر است آسیب دنیایی را آنها مانع ایمان می دانند چون اینها واقعاً مؤمن نیستند می گویند ما مؤمنیم «و من الناس من یؤمن» نیست (وَمِنَ النَّاسِ مَن یَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ فَإِذَا أُوذِیَ فِی اللَّهِ) یعنی درباره این ایمان اگر آسیب ببیند (جَعَلَ فِتْنَهَ النَّاسِ کَعَذَابِ اللَّهِ) همان طوری که عذاب الهی صارف از کفر است اینها آسیب بشری را صارف از ایمان قرار می دهند و اگر کمکی به اسلام و مسلمین برسد اینها مدّعی اسلام اند می گویند ما هم سهمی داریم (وَلَئِن جَاءَ نَصْرٌ مِّن رَّبِّکَ لَیَقُولُنَّ إِنَّا کُنَّا مَعَکُمْ) لذا در این نصر سهیم هستیم. بعضی ها خواستند با این آیه بگویند این سوره عنکبوت مدنی است نه مکّی یا این چند آیه در مدینه نازل شد نه در مکه چرا؟ زیرا در مکه سخن از نفاق مطرح نبود اسلام شوکتی نداشت که آنها برای شوکت و احتشامی که برای اسلام قائل بودند مسلمان بشوند درآمدی هم

نداشت که آنها به غبطه و سود اسلامی مؤمن بشوند چون نه ضرری داشت نه نفعی بنابراین نفاق معنا ندارد (۱) لکن نفاق در مدینه فراوان بود اما نه اینکه در مکه هیچ نفاقی نبود شواهدی هم هست که در مکه سخن از نفاق بود درآمد، تنها غنیمت و امثال غنیمت نیست جهاد تنها مبارزه مسلّحانه نیست اینها در مدینه بود در مکه نبود ولی بالأخره وجود مبارک حضرت محبوبیّتی داشت اینها هم لفظاً ایمان آوردند که اگر سودی بود در سود سهیم باشند و اگر ضرری بود فوراً برگردند پس اینها دلیل نیست که سوره مبارکه «عنکبوت» یا این آیات در مدینه نازل شد جهادی هم که در اول این سور ه آمده است بخش مهمّش گرچه ناظر به جهاد نفس است ولی آن مرحله ضعیف که مقاومت در برابر کفار است هم یک نوع جهاد است صبر, استقامت, مقاومت اینها هم به معنای حضور در صحنه جهاد است (وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ فَإِذَا أُوذِيَ فِي اللَّهِ) این (فِي اللَّهِ) غیر از «فی سبیل الله» است یک وقت است کسی در جهاد شرکت می کند در مرابطه شرکت می کند این ایذای فی سبیل الله است یک وقت در راه اصلِ ایمان آسیب می بیند این ایذای فی الله است در پایان همین سوره مبارکه «عنکبوت» می بینید جهاد فی الله با فی سبیل الله اینها کنار هم ذکر شده معلوم می شود دو چیز است در پایان سوره مبارکه «عنکبوت» در آیه ۶۹ یعنی آخرین آیه سور ه, به این صورت فرمود: (وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا) نه «الذین جاهدوا فی سبیلنا», (جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا) اگر (فِينَا) به معنای «فی سبیلنا» بود که تکرار بود یک وقت است انسان در جبهه جهاد در صحنه مبارزه تلاش و کوشش می کند این جهاد فی سبیل الله است در آنجا خدا فیض و نصرت نصیبش می کند اما اگر بفرماید: (وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا) معلوم می شود این جهاد «فینا» غیر از جهاد «فی سبیلنا» است:

۱- (۲) . ر.ک: المیزان, ج۱۶, ص۱۰۶; ر.ک: روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم, ج ۱۰, ص۳۴۵.

جهاد در اصلِ ایمان, مؤمن بودن, معتقد بودن, زحمت دارد پس اگر جهاد در اصلِ ایمان بود مشمول (الَّذِینَ جَاهَدُوا فِینَا) است; یا جهاد اوسط یا جهاد اکبر کسی که دارد مجاهدت می کند بر اساس «مَن عرف نفسه فقد عرف ربّه» (۱) یا می خواهد از جهاد اوسط به جهاد اکبر منتقل بشود این جهاد فی الله است اما آن کسی که دارد نظام را یاری می کند دفاع می کند با دشمن می جنگد این جهاد فی سبیل الله است چون جهاد فی الله با فی سبیل الله فرق دارد لذا در بخش پایانی این سور ه فرمود: (وَالَّذِینَ جَاهَدُوا فِینَا لَنَهْدِیَنَّهُمْ سُبُلَنَا) اینجا هم که فرمود اگر (فِی الله) اذیت بشود یعنی در اصل ایمان نه فی سبیل الله.

پرسش:...

پاسخ: اگر آن باشد می شود تکرار, برای اینکه تکرار نشود فرمود: (وَالَّذِینَ جَاهَدُوا فِینَا لَنَهْدِیَنَّهُمْ سُبُلَنَا) کسی ما را می خواهد ما راهش را هم فراهم می کنیم اما اگر کسی فی سبیل الله جهاد بکند او را یاری می کنیم که (إِن تَنصُرُوا اللَّهَ یَنصُرْکُمْ) (۲) جهاد فی سبیل الله مثل حضور در صحنه مبارزه و نبرد این پیامدش یاری الهی است اما جهاد فی الله پیامدش هدایت به سبیل خداست فرمود اگر کسی بخواهد به حضور ما بیاید ما راه ها را نشانش می دهیم این خیلی فرق می کند با کسی که بخواهد در راه خدا جهاد کند که خدای سبحان او را یاری می کند.

فرمود: (فَإِذَا أُوذِیَ فِی اللَّهِ جَعَلَ فِتْنَةَ النَّاسِ کَعَذَابِ اللَّهِ) و نصر اختصاصی به غنیمت و پیروزی ندارد تا بگوییم این در مکه نبود و در مدینه بود هر گونه پیروزی اعم از جلال, شکوه اعم از محبوبیّت اجتماعی و اینها باشد آنها می گویند ما سهیم هستیم (لَیَقُولُنَّ إِنَّا کُنَّا مَعَکُمْ), (أَوَ لَیْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِمَا فِی صُدُورِ الْعَالَمِینَ) مگر ذات اقدس الهی به دل های همه مردم چه جمعاً چه فُرادا عالِم نیست بلکه اعلم است نه تنها اعلم از دیگران است اعلم از خود انسان هم است برای اینکه خیلی از موارد است که انسان از آن درون درونش غافل است و خدای سبحان از آن باخبر است فرمود: (إِن تَجْهَرْ بِالْقَوْلِ فَإِنَّهُ یَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَی) (۳) فرمود اگر حرف را بلند و آشکار بگویید خب معلوم است خدا می شنود و علیم است لذا آن را جواب نداد نفرمود «إن تجهر بالقول فإنّه یعلم» فرمود: (إِن تَجْهَرْ بِالْقَوْلِ فَإِنَّهُ یَعْلَمُ السِّرَّ) وقتی سرّ را می داند یقیناً جهر را می داند (إِن تَجْهَرْ بِالْقَوْلِ فَإِنَّهُ یَعْلَمُ السِّرَّ) سرّ این است که انسان آگاه است و دیگران آگاه نیستند (یَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَی) اخفای از سرّ آن است که برای خود انسان مخفی است در درونِ درون انسان چه گذشته است و چه چیزی نهادینه شد که انسان بر اساس آ ن حبّ و بغض دارد و مانند آن خیلی از موارد است که برای خود انسان هم روشن نیست فرمود اخفای از سرّ را هم ذات اقدس الهی می داند لذا او اعلم است به اسرار خود صاحب سرّها (أَوَ لَیْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِمَا فِی صُدُورِ الْعَالَمِینَ) هر جمعیّتی, هر گروهی, هر فرقه ای و قبیله ای ذات اقدس الهی به اسرار آنها اعلم است. بعد فرمود چون این چنین است از اسرار مؤمنان باخبر است از اسرار منافقان باخبر است (وَلَیَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِینَ آمَنُوا وَلَیَعْلَمَنَّ الْمُنَافِقِینَ)

۱- (۳) . مصباح الشریعه, ص۱۳; متشابه القرآن, ج۱, ص۴۴.

۲- (۴) . سوره محمد, آیه ۷.

۳- (۵) . سوره طه, آیه ۷.

منافق در مقابل مؤمن است در مقابل مؤمن, عدّه ای منافق اند عدّه ای کافر حالا اینجا سخن از منافقان است. کفار مکه دو حرف داشتند این دو حرف را یا در دو مقطع نسبت به یک گروه گفتند یا این دو حرف را به دو گروه گفتند یکی وعد بود یکی وعید, وعیدشان همان فتنه بود و ایذا و اذیت بود که (فَإِذَا أُوذِيَ فِي اللَّهِ جَعَلَ فِتْنَةَ النَّاسِ) ناظر به آن است که با تهدید با ارعاب با شکنجه با ایذا و مانند آن مؤمنین را می رنجاندند نسبت به عدّه ای دیگر یا نسبت به همین عدّه در مقطع دیگر وعده دادند (وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا اتَّبِعُوا سَبِيلَنَا) به اینها می گفتند که راهی را که ما رفتیم که راه شرک و کفر است شما بیایید الآن ببینید همین حالا ـ هم در برخی از عوام ها هم همین سنّت سیّئه هست که می گویند این کار را بکن اگر گناهی داشت به عهده من, اگر خطری داشت به گردن من, این حرف خب خیلی حرف خرافی است اگر گناهی بود که دیگر به حساب او نمی نویسند اگر خطری بود که به حساب او نمی نویسند هر کسی گرفتار کار خودش است. اینها تحبیب می کردند وعده می دادند (وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا) اینها دو امر داشتند (وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا) دو امر داشتند یک: (اتَّبِعُوا سَبِيلَنَا) دو: (وَلْنَحْمِلْ خَطَايَاكُمْ) این هم امر است امر متکلّم مع الغیر است ما حتماً اشتباهات شما اگر گناهی باشد تحمل می کنیم. این دستور که شما بیایید راه ما را ادامه بدهید اگر خطری داشت به عهده ما برای یک گروه عوام ساده لوح شاید اثربخش باشد (وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا اتَّبِعُوا سَبِيلَنَا) (یک) (وَلْنَحْمِلْ) که این متکلّم مع الغیر است و امر است و مجزوم است (خَطَايَاكُمْ) (دو) اگر اشتباهی هست به گردن ما. در این بخش فرمود: (وَمَا هُم بِحَامِلِينَ مِنْ خَطَايَاهُم مِن شَيْءٍ) اولاً ـ آنها اگر بیایند راه کفار را طی کنند یقیناً خطاست از نظر علمی, خطیئه است از نظر عملی این یقیناً و یقیناً این خطیئه عملی و خطای علمی به حساب خود آنها نوشته می شود (لَيْسَ لِلْإِنسَانِ إِلَّا مَا سَعَى) (۱) و هرگز خطای کسی یا خطیئه کسی را به حساب دیگری نمی نویسند (وَمَا هُم بِحَامِلِينَ مِنْ خَطَايَاهُم مِن شَيْءٍ) این هم نکره در سیاق نفی است نه اشتباهات علمی آنها را نه خطیئه های عملی آنها را کفار هرگز نمی توانند به عهده بگیرند به حساب آنها نمی نویسند هیچ خطایی از کسی به حساب کسی نمی نویسند (وَمَا هُم بِحَامِلِينَ مِنْ خَطَايَاهُم مِن شَيْءٍ) چون عمل, زنده است (یک) یک موجود زنده در عالَم شناور و سرگردان نیست (دو) حتماً باید به جایی مرتبط باشد (سه) جایی غیر از عامل در جهان [برای عمل] نیست (چهار) لذا (لَيْسَ لِلْإِنسَانِ إِلَّا مَا سَعَى) (پنج) مگر انسان حرفی زد یا اندیشه ای داشت یا انگیزه ای داشت یا کاری کرد این نابود می شود, مگر می شود چیزی در عالَم باشد سرگردان باشد به جایی ارتباط نداشته باشد این هم که نیست, مگر می شود کار زید را به حساب عمرو بگذارند خب رابطه علّی و معلولی به هم می خورد رابطه فعل و فاعل به هم می خورد هیچ کاری را به حساب دیگری نمی نویسند این کار سرگردان نیست کار, کارگر را رها نمی کند.

۱- (۶) . سوره نجم, آیه ۳۹.

بیان نورانی قرآن کریم که فرمود هر کسی در گِرو کار خودش است همین است (کُلَّ امْرِئٍ بِمَا کَسَبَ رَهِینٌ), (۱) (کُلَّ نَفْسٍ بِمَا کَسَبَتْ رَهِینَهٌ) (۲) این کار او را به گِرو می کِشد او بدهکار است یک آدم بدهکار باید گِرو بدهد وثیقه بدهد وثیقه در مسائل اقتصادی خانه است و زمین است و فرش است و ظرف است و امثال ذلک اما در مسائل اعتقادی که خانه و فرش را گرو نمی گیرند خود آدم را گرو می گیرند اینکه می بینید بعضی ها واقعاً گرفتارند می گویند هر چه می خواهیم ترک کنیم نمی شود یا هر چه می خواهیم سحر بلند بشویم نمی شود راست می گویند برای اینکه در بندند این مجاز نیست این تعبیر قرآن کریم حق است و صدق (وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللّهِ قِیلًا) (۳) این واقعاً گرو است فقط اصحاب یمین اند که آزادند (۴) (کُلُّ امْرِئٍ بِمَا کَسَبَ رَهِینٌ), (کُلُّ نَفْسٍ بِمَا کَسَبَتْ رَهِینَهٌ) این عمل زنده است انسان اگر یک غذای سمّی بخورد بالأخره دستگاه گوارشش در گرو آن است این هر چه بخواهد جامه خوب در بر بکند ولی دلش درد می کند این روده اش زخم است دستگاه گوارشش زخم است این غذای سمّی همین طور است کار سمّی هم همین طور است (کُلُّ امْرِئٍ بِمَا کَسَبَ رَهِینٌ), (کُلُّ نَفْسٍ بِمَا کَسَبَتْ رَهِینَهٌ) اما اصحاب یمین آزادند برای اینکه اصحاب یمین بدهکار نیستند این به استثنای منقطع شبیه تر است تا متصل برای اینکه او حقّی به گردن ندارد وظایف خودش را انجام داده هم حقّ الله را داده هم حقّ الناس را داده بدهکار نیست تا او را گرو بگیرند.

ص: ۳۲۶

۱- (۷) . سوره طور, آیه ۲۱.

۲- (۸) . سوره مدثر, آیه ۳۸.

۳- (۹) . سوره نساء, آیه ۱۲۲.

۴- (۱۰) . سوره مدثر, آیه ۳۹.

اینها گفتند که ما خطایای شما را حمل می کنیم فرمود خیر, (وَمَا هُم بِحَامِلِينَ مِنْ خَطَايَاهُم مِن شَيْ ءٍ) بعد فرمود: (إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ) مستحضرید که صدق و کذب از اوصاف خبر است نه وعده, صدق و کذب پذیر است نه وعید اینها انشایند انشا که صدق و کذب ندارد چرا در این گونه از موارد که اینها انشایی وعده دادند قرآن تعبیر به کذب می کند این یا به تشبیه و تمثیل و امثال ذلک است یا به لحاظ لوازم این قضیه است اینها از اعتقادشان خبر می دهند اعتقادشان این است که شخص می تواند گناه دیگری را به عهده بگیرد عقیده شان مطابق با واقع نیست نه حرفشان مطابق با عقیده نیست عقیده شان چون مطابق با واقع نیست می شود کذب.

درباره اینکه فرمود: (وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ) نه «من الناس من يَعبد» شبیه آیه سوره مبارکه «حج» است که قبلاً گذشت که فرمود: (وَمِنَ النَّاسِ مَن يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ) گرچه آنجا سخن از «یقول» نیست اما (عَلَى حَرْفٍ) قرینه است که این در لبه دین است حرف یعنی طرف این در این جاده خاکی حرکت می کند که اگر کمی آسیب ببیند فوراً برود بیرون این چنین نیست که در صراط مستقیم باشد این در حرف است در طرف است که تا آسیب ظهور کرد این خودش را بیرون بیندازد این در متن نیست در صراط نیست (وَمِنَ النَّاسِ مَن يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انقَلَبَ عَلَى وَجْهِهِ) فوراً برمی گردد (خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ذلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ). (۱)

جریان حمل خطایا در سوره مبارکه «نحل» گذشت که اینها بیراهه می روند فرمود: (وَإِذَا قِيلَ لَهُم مَّاذَا أَنزَلَ رَبُّكُمْ قَالُوا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ لِيَحْمِلُوا أَوْزَارَهُمْ كَامِلَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ) هر گنهکاری تمام گناه خود را و بار خود را در قیامت باید به دوش بکشد (این یک) (وَمِنْ أَوْزَارِ الَّذِينَ يُضِلُّونَهُم بِغَيْرِ عِلْمٍ) (۲) گناه اضلال دیگران را هم باید به دوش بکشد (این دو) نه گناه دیگران را, برخی از گناهان دیگران که در حقیقت به اضلال اینها وابسته است خود ضلالت و گناه دیگران را خود دیگران باید حمل کنند هرگز گناه کسی را دیگری حمل نمی کند منتها این تبهکاران که دیگران را با اضلالشان به ضلالت محکوم کردند چون دو گناه کردند دو بار دارند یکی اینکه خودشان گمراه شدند معصیت کردند یکی اینکه دیگران را اضلال کردند چون سه گناه است دو گناه را این طبقه مستکبر دارند یک گناه را آنها, دو گناهی که این کفار و مشرکان دارند این است یکی اینکه خودشان کفر ورزیدند دیگر اینکه دیگران را به کفر تشویق کردند تبلیغ کردند و مانند آن؛ هم بار ضلالت خود را هم بار اضلال دیگران را اما گناه سوم ضلالت دیگران است ضلالت دیگران به عهده خود دیگران است لذا فرمود: (وَمَا هُم بِحَامِلِينَ مِنْ خَطَايَاهُم مِن شَيْ ءٍ) آنها دو بار دارند یکی بار کفر خود, یکی بار اضلال دیگران; ولی کفر و ضلالت و تبهکاری این گروه دیگر را خود آن گروه می کشد .

۱- (۱۱) . سوره حج, آیه ۱۱.

۲- (۱۲) . سوره نحل, آیات ۲۴ و ۲۵.

(لِيَحْمِلُوا أَوْزَارَهُمْ كَامِلَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَمِنْ أَوْزَارِ الَّذِينَ يُضِلُّونَهُم بِغَيْرِ عِلْمٍ أَلاَ سَاءَ مَا يَزِرُونَ) (۱) یک وقت است که دیگری اصلاً مکلّف نیست این تقریباً دیگری را به کار وادار کرده خب در حقیقت این بالتسبیب عهده دار آن معصیت است در این بخش فرمود: (وَمَا هُم بِحَامِلِينَ مِنْ خَطَايَاهُم مِن شَيْءٍ) لکن سه مسئله است یکی اینکه خود اینها کفر ورزیدند بار کفر را باید ببرند دیگر اینکه دیگران را به کفر تشویق کردند بار تبلیغ سوء را باید ببرند اما آن گروهی که خودشان کفر ورزیدند آنها هم بار خودشان را باید ببرند. فرمود: (وَمَا هُم بِحَامِلِينَ مِنْ خَطَايَاهُم مِن شَيْءٍ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ) که کذبش یا به تشبیه است یا برگشتش به لوازم انشاست که قسمت های خبری باشد (وَلَيَحْمِلُنَّ أَثْقَالَهُمْ) (یک) (وَأَثْقَالاً مَعَ أَثْقَالِهِمْ) (دو) که هر دو ضمیر جمع به خود کفار و مشرکین برمی گردد مشرکین گناه خودشان را می برند گناهانی هم در کنار گناهان خودشان دارند که این گناه اضلال باشد نه اینکه گناه و اثقال و اوزار طبقه دیگر را به عهده بگیرند (وَلَيُسْأَلُنَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَمَّا كَانُوا يَفْتَرُونَ) این دروغی که بستند که گفتند خبری نیست یا ما حمل می کنیم این هم حرفی است این فِریه و دروغ و افترایی که بستند در قیامت مورد سؤال قرار می گیرند.

پرسش ...

پاسخ: در جهنم مستکبران و مستضعفان تابع آنها اینها جدالی دارند اولاً هر گروهی که وارد شدند (كُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعَنَتْ أُخْتَهَا) (۲) این او را لعن می کند او این را لعن می کند مستضعفان در قیامت می گویند خدایا ما هم که جهنمی هستیم اینها هم جهنمی هستند عذاب مستکبران را دو برابر بکن (رَبَّنَا آتِهِمْ ضِعْفَيْنِ مِنَ الْعَذَابِ) (۳) خدایا عذاب این مستکبران را دو برابر بکن اینها گفتگویی در جهنم دارند که جدال باطل است مستکبران در جواب می گویند که خب چرا عذاب ما دو برابر بشود آنها می گویند: (رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكُبَرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلاَ) (۴) ما به دنبال اینها راه افتادیم مستکبران می گویند نه, شما خودتان مقصّرید عقل داشتید فطرت داشتید انبیا آمدند اولیا آمدند ائمه(علیهم السلام) آمدند خب می خواستید آن راه را بروید جمع بندی اش را ذات اقدس الهی در جهنم به اینها اعلام می کند که (لِكُلٍّ ضِعْفٌ) هم مستکبران دو عذاب دارند هم مستضعفان تندرو و افراطی یا تفریطی دو عذاب دارند (قَالَ لِكُلٍّ ضِعْفٌ وَلٰكِن لاَ تَعْلَمُونَ) (۵) مستکبران دو گناه کردند شما هم دو گناه کردید گناه مستکبران این بود که خودشان کفر ورزیدند (یک) شما را هم به کفرورزی دعوت کردند (دو) هم ضال بودند هم مُضل شما هم دو معصیت کردید یکی اینکه کفر ورزیدید یکی اینکه با داشتن ائمه و اهل بیت(علیهم السلام) در خانه اموی و عباسی رفتید شما اینها را خانه نشین کردید شما یک گناه نکردید اگر شما یک گناه کرده باشید بله, شما با داشتن حجّت های الهی, درِ خانه اینها را بستید رفتید به سراغ دیگران (قَالَ لِكُلٍّ ضِعْفٌ وَلٰكِن لاَ تَعْلَمُونَ). اما اگر مستضعفی این گناه دوم را نداشته باشد بله اینها دیگر فقط یک گناه دارند.

۱- (۱۳) . سوره نحل, آیه ۲۵.

۲- (۱۴) . سوره اعراف, آیه ۳۸.

۳- (۱۵) . سوره احزاب, آیه ۶۸.

۴- (۱۶) . سوره احزاب, آیه ۶۷.

۵- (۱۷) . سوره اعراف, آیه ۳۸.

این بخش اساسی که فرمود حالا این مسائل کلی را با جریان تجربی همراه می کند یک سلسله مسائل معقول و کلی را که بیان فرمود بـا مسائـل تجربی هماهنـگ می کنـد قصـص انبیـا(علیهم السـلام) سـهم تعیین کننـده ای در مسـئله تجربه دارنـد فرمـود نوح(سـلام الله علیه) آمده ۹۵۰ سـال مردم را دعوت کرده, عـدّه ای کفر ورزیدنـد مـا بساط همه را جمع کردیم و یک آیت و معجزه جهـانی نشـان دادیم که همیشه آن قصّه محفوظ است این کفرورزی آن خطر را هم در پیش دارد یعنی مسـئله معقول با مسئله تجربی تاریخی تأیید می شود فرمود: (وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحاً إِلَی قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِیهِمْ أَلْفَ سَنَهٍ إِلَّا خَمْسِینَ عَاماً) اگر از همان اول می فرمود ۹۵۰ سـال دیگر اسـتثنا نمی خواست امـا تعـبیر به (أَلْفَ) تعـبیر جـامعی است و این کلمه یـک کلمه جانـدار است و اسـتثنای پنجاه سال از عظمت آن کم نمی کند تعبیر به (أَلْفَ) این سـهم را دارد و کلمه (سَـنَهٍ) تکرار نشده اول (سَـنَهٍ) اسـت بعد (عَاماً) نفرمود «الاّ خمسین سنه» یا نفرمود «ألف عاماً» یک جا (سَنَهٍ), یک جا (عَاماً) که تکرار نشود (فَلَبِثَ فِیهِمْ أَلْفَ سَنَهٍ إِلَّا خَمْسِـینَ عَامـاً فَأَخَـذَهُمُ الطُّوفَـانُ) چرا برای اینکـه (وَهُـمْ ظَـالِمُونَ) بحثی در روزهـای قبـل شــد کـه وجـود مبـارک سیّدالشـهداء(سـلام الله علیه) الگوی همه مبـارزان است اینکه در زیـارت هـای آن حضـرت در تعبیرات روایی از وجود مبارک حضرت آمده است که حسین بن علی قَتیل عَبره است [(۱)] :

عَبره یعنی آن اشـک فراوانی که از شـبکه چشم جـاری بشود عبور بکنـد به صورت برسـد اگر کسـی مقـداری اشک بریزد که چشـمش تر بشود این را نمی گوینـد عَبَره برای اینکه عبور نکرده اما این گونه از تعبیرات که در زیارت ها و روایات آمده این تعبیرات, حصـر نیست که من فقط برای گریه کشـته شـدم فقط برای عزاداری شـهید شـدم الآن شـما ببینید چه در مصـر چه در تونس چه در یمن چه در بحرین همه جـا سـخن کربلاـست: «هیهـات من الـذلّه» این بر همه واجب است که این شـعار را حفظ بکننـد که دفاع مقدس ما هم با همین شـعار پیش رفته هم اشک و ناله است بر اساس «أنا قَتیل العبره» هم «هیهات مِنّا الذّله» [(۲)] است.

ص: ۳۲۹

۱- (۱۸) . الامالی (شیخ صدوق), ص۱۳۷; مصباح المتهجّد, ص۸۲۶.

۲- (۱۹) . اللهوف, ص۹۷.

چون قصّه نوح مکرّر در قرآن بـاز گو شـد و مبسوطـاً ذکر شـد دیگر دربـاره این دو آیه مـا بحـثی نـداریم (فَأَنجَيْنَاهُ وَأَصْحَابَ السَّفِينَةِ وَجَعَلْنَاهَا آيَةً لِّلْعَالَمِينَ) چند کار است که قرآن کریم از آنها به عنوان جهانی و جهان شـمولی یاد می کند جریان مریم و فرزندش(سـلام الله علیهما) فرمود: (وَجَعَلْنَاهَا وابْنَهَا آيَةً لِّلْعَالَمِينَ) (۱) یک آیت جهانی است جریان مسـیح و مادرش, جریان طوفان هم فرمود این یک آیت جهانی است چه اینکه در تمام قرآن یک جا فقط خدا سـلام جهانی دارد و آن برای نوح(سلام الله علیه) است, این تعـبیر (فِي الْعَالَمِينَ) در قرآن یـک جـاست آن هم مخصوص حضـرت نوح است کسـی که تقریبـاً ده قرن تلاش و کوشـش کرده پاداش جهانی می یابد (سَلَامٌ عَلَى نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ) (۲) اینجا هم درباره سفینه نوح فرمود: (وَجَعَلْنَاهَا آيَةً لِّلْعَالَمِينَ).

«و الحمد لله ربّ العالمين»

۱- (۲۰) . سوره انبیاء, آیه ۹۱.

۲- (۲۱) . سوره صافات, آیه ۷۹.

آیات ۱۶ تا ۲۴ سوره عنکبوت ۹۱/۰۹/۱۵

Your browser does not support the audio tag.

(وَإِبْرَاهِيمَ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاتَّقُوهُ ذلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ (۱۶) إِنَّمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ أَوْثَاناً وَتَخْلُقُونَ إِفْكاً إِنَّ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ لاَ يَمْلِكُونَ لَكُمْ رِزْقاً فَابْتَغُوا عِندَ اللَّهِ الرِّزْقَ وَاعْبُدُوهُ وَاشْكُرُوا لَهُ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۱۷) وَإِن تُكَذِّبُوا فَقَدْ كَذَّبَ أُمَمٌ مِّن قَبْلِكُمْ وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلاَغُ الْمُبِينُ (۱۸) أَوَ لَمْ يَرَوْا كَيْفَ يُبْدِئُ اللَّهُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ إِنَّ ذلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ (۱۹) قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ ثُمَّ اللَّهُ يُنشِئُ النَّشْأَةَ الْآخِرَةَ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۲۰) يُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ وَيَرْحَمُ مَن يَشَاءُ وَإِلَيْهِ تُقْلَبُونَ (۲۱) وَمَا أَنتُم بِمُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَلاَ فِي السَّمَاءِ وَمَا لَكُم مِن دُونِ اللَّهِ مِن وَلِيٍّ وَلاَ نَصِيرٍ (۲۲) وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَلِقَائِهِ أُولئِكَ يَئِسُوا مِن رَحْمَتِي وَأُولئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۲۳) فَمَا كَانَ جَوابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَن قَالُوا اقْتُلُوهُ أَوْ حَرِّقُوهُ فَأَنجَاهُ اللَّهُ مِنَ النَّارِ إِنَّ فِي ذلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (۲۴))

ص: ۳۳۰

در آغاز سوره مباركه «عنكبوت» راجع به اصل سنّت الهى نسبت به مردم اختصاصى به ملّت و نِحلت معيّنى ندارد فرمود: (أَحَسِبَ النَّاسُ) بنابراين مسئله آزمون الهى يك امر جهانى است اختصاصى به مسلمان ها يا يهودى ها يا مسيحى ها و مانند آن ندارد (أَحَسِبَ النَّاسُ أَن يُتْرَكُوا أَن يَقُولُوا آمَنَّا) [(۱)](#) پس ابتلاء, فتنه, امتحان يك امر عمومى است اين مطلب اول بود كه گذشت. به معاصران رسول خدا(صلّى الله عليه و آله و سلّم) هم فرمود ما امت هاى قبل از اينها را آزموديم پس اصل كلّى اين است كه انسان تا در دنيا هست محلّ آزمون است.

مطلب دوم اين است كه ما اين آزمون را نسبت به امت هاى گذشته انجام داديم قهراً امت اسلامى و امم آينده از اين قانون مستثنا نيستند. طبق اين دو مطلب عام كه در آغاز سوره مباركه «عنكبوت» گذشت قصّه هفت پيامبر از انبياى الهى را, هفت امت از امم گذشته را بازگو مى كند جريان حضرت نوح, جريان حضرت ابراهيم, جريان حضرت لوط, جريان شعيب, جريان هود, جريان صالح, جريان موسى(عليهم الصلاه و عليهم السلام) را در اين سوره مباركه «عنكبوت» ذكر مى كند. تفاوتى كه هست در كوتاهى يا بلندى اين داستان هاست در بعضى از سوَر قصّه حضرت نوح را وسيع تر ذكر مى كنند و قصّه انبياى ديگر را كمتر. در اين بخش جريان حضرت نوح را به همان عالَمى بودن قصّه نوح و جريان نوح بسنده فرمود, فرمود: (وَجَعَلْنَاهَا آيَةً لِّلْعَالَمِينَ) [(۲)](#) ولى جريان حضرت ابراهيم را يك مقدار بازتر ذكر مى كند.

ص: ۳۳۱

۱- (۱) . سوره عنكبوت, آيه ۲.

۲- (۲) . سوره عنكبوت, آيه ۱۵.

مطلب بعدی آن است که وجود مبارک ابراهیم(سلام الله علیه) بخشی از معارفش و قصّه اش مربوط به بین او و خدای اوست و خداوند ما را هم در این بخش سهیم کرده فرمود ببینید ابراهیم با خدای خود چه رابطه ای داشت شما همان مسیر را طی کنید منتها مقدورتان نیست, کوتاه تر و کمتر; ولی کاری که ابراهیم با خدای سبحان داشت شما همان کار را ادامه بدهید منتها در خورِ خود. بخشی از کارهای وجود مبارک ابراهیم(سلام الله علیه) دعوت به توحید و نفی شرک بود که این مشترک بین همه انبیاست عالمان دین که وارثان انبیایند (۱) آنها هم همین رسالت و مأموریت را دارند هم خودشان را موحّد بار بیاورند هم جامعه را به توحید دعوت کنند. بخشی هم مربوط به مبارزه وجود مبارک ابراهیم با دستگاه عصر بود که آن را در سور ه های دیگر بازگو فرمود. این آیاتی که از آیه شانزده شروع می شود تا آیه بیست و سوم این بخش ها ناظر به دعوت ابراهیم خلیل(سلام الله علیه) است گرچه ممکن است بعضی از این آیات به عنوان جمله معترضه مربوط به پیغمبر اسلام(صلّی الله علیه و آله و سلّم) باشد ولی کلّ این چند آیه می تواند مجموعاً بیانات نورانی وجود مبارک ابراهیم(سلام الله علیه) باشد.

ابراهیم(سلام الله علیه) قوم خود را به توحید دعوت کرد در خاورمیانه آن روز غیر از الحاد و شرک خبری نبود ممکن بود در زوایای کشورها افراد مؤمنی پیدا بشوند ولی حکم غالب یا الحاد بود یا شرک. وجود مبارک ابراهیم(سلام الله علیه) به فرمان الهی قیام کرد اولاً رابطه خود را با خدای خود تنظیم کرد که عرض می کنیم آن رابطه چیست, بعد مردم را به توحید دعوت کرد و از چند راه توحید را ضروری دانست این راه ها که کارساز نبود تبر برداشت و بت ها را ریز ریز کرد تا حدودی عدّه ای را متوجه کرد بعد هم در برابر ﴿حِرِّقُوهُ وَانصُرُوا آلِهَتَكُمْ﴾ (۲) تحمل کرد و با دستور الهی ﴿يَا نَارُ كُونِي بَرْداً وَسَلَاماً عَلَى إِبْرَاهِيمَ﴾ (۳) آن آتش, گلستان شد و به برکت آن حضرت خاورمیانه طعم شیرین توحید را چشید. این توحید را وجود مبارک ابراهیم با این جان کَندن تحویل خاورمیانه داد عالمان و دانشمندانی که حق شناس بودند آن را در کشورهایشان حفظ کردند ابوریحان بیرونی که معاصر مرحوم بوعلی است در کتاب معروفش به نام تحقیق ماللهند گِله ای از علمای هند دارد می گوید در بخشی از خاورمیانه مثل یونان، سقراطی پیدا شد که به استقبال شهادت رفت و توحید را حفظ کرد و شاگردان موحّدی تربیت کرد اگر عالمان هند هم چنین کاری می کردند دیگر مسئله بودا و برهما در هند پیش نمی آمد (۴) تلاش و کوشش ابراهیم(سلام الله علیه) به دست عالمان دین باید محفوظ بماند عدّه ای تا مرز شهادت رفتند توحید را حفظ کردند عدّه ای این کار را نکردند زیر گوش اینها مسئله بودا و برهما و اینها آمد الآن با اینکه عصر, عصر علم است اگر الآن عصر علم نباشد پس چه وقت عصر علم است شما هیچ فکر نمی کردید یک پهباد جاسوسی را این برادران سپاه با اندک فرصتی شکار بکنند اگر الآن عصر علم نباشد پس چه وقت عصر علم است الآن که عصر علم است شما می بینید گاو و موش را دارند در شرایط کنونی می پرستند اگر انبیا نباشند بشر این طور به درّه سقوط می افتد همین الآن که بیش از دوچرخه ای که در کوی و برزن ماست ماهواره بالای سر ماست همین الآن هند با همه عظمتش دارد گاو را می پرستد, موش را می پرستد بالأخره بشر گمشده ای دارد آن گمشده را انبیا آمدند به او گفتند این گاو نیست این موش نیست این فلان شیء نیست حتی فرشته نیست بلکه الله است این کار ابراهیم خلیل(سلام الله علیه) بود. به هر تقدیر وجود مبارک ابراهیم خلیل سه برهان اقامه کرد بعد از اینکه رابطه خودش را با خدا تنظیم کرد رابطه حضرت ابراهیم با خدا در سوره مبارکه «انعام» بیان شد که فرمود من چیزی که گاهی هست و گاهی نیست و قائم به ذات نیست اصلاً دوست ندارم ﴿لَا أُحِبُّ الآفِلِينَ﴾ (۵) و هنرمندانه حکمت و جهان بینی را احیا کرد شما می بینید در هیچ کتاب فلسفی در جهان بینی سخن از دوستی و غیر دوستی نیست سخن از هست و نیست است سخن از محبت و غیر محبت نیست برهان می گوید یا خدا هست یا ـ معاذ الله ـ نیست اما من دوست

دارم من دوست نـدارم این در فلسـفه و جهان بینی و حکمت نظری جا ندارد شـما می بینید در مسائل ریاضـی جا ندارد کسـی بگویـد من دوست دارم دو دوتا چهارتا بشود آخر سـخن از دوستی و غیر دوستی نیست این علم است در فقه ما هم همین طور است من دوست دارم فلاـن قضـیه باطـل باشـد یا من دوست دارم فلان قضـیه حرام باشـد آخر حرمت و حلیّت که به دوستی ما نیست این به حکم خدا وابسـته است ولی وجود مبارک ابراهیم این را بست یعنی بین عقل نظر و عقل عمل بست انسان خدا را برای چه می خواهد برای اینکه محبوب او باشد به او سر بسپارد در برابر او خضوع کند لذا مسئله حکمت نظری را با حکمت علمی دوخت یعنی جهان بینی را با جهان داری و جهان آرایی دوخت گفت: (لَا أُحِبُّ الآفِلِینَ) خـدا بایـد محبوب باشـد اینکه گاهی هست و گاهی نیست که نمی توانـد محبوب باشـد خـدا هم فرمود: (وَکَذلِکَ نُرِی إِبْرَاهِیمَ مَلَکُوتَ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ) (۶) ما باطن این عالَم, ملکوت عالم را نشان ابراهیم خلیل دادیم او اهل رؤیت بود رؤیت یعنی شـهود, همین خـدایی که درباره خلیل خود فرمود او ملکوت را دیـد ما نشان دادیم او دید ما را تشویق می کند که چرا شـما نگاه نمی کنید خب این نگاه برای این است که ما ببینیم آن را در سوره مبارکه «اعراف» فرمود: (أَوَ لَمْ یَنظُرُوا فِی مَلَکُوتِ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ) (۷) او اهل بصر بود شـما اهل نظر باشید, او اهل دیدن بود شما اهل نگاه کردن باشید, این نگاه گاهی شما را به دیدن می رساند این بخش در سوره مبـارکه «انعـام» و اعراف گـذشت که بخش مبسوطی هم بود اما دعوت وجود مبارک ابراهیم نسبت به توحیـد با سه برهـان است هم دربـاره معبود هم دربـاره عبـادت هم درباره عابـد, درباره معبودها فرمود اینها سـنگ و چوب انـد از سـنگ و چوب کـاری سـاخته نیست دربـاره عبـادت فرمود این فسون است و فسـانه این خرافه است دربـاره عابـد هم فرمود شـما برهـان نداریـد دروغ می گویید خلاف می گویید معبودان شـما اوثان است سـنگ و چوب بیش نیست (إِنْ هِیَ إِلَّا أَسْماءٌ سَمَّیْتُمُوهَا أَنتُمْ وَآبَاؤُکُم) این اسم خالی است شـما این سـنگ ها و چوب ها را می گویید اله این اله یک لفظ است (یک) مفهومی دارد در ذهن (دو) زیرش خالی است (سه) شما این اله را بر چه چیزی می خواهید تطبیق کنید:

۱- (۳) . الکافی, ج۱, ص۳۲ و ۳۴.

۲- (۴) . سوره انبیاء, آیه ۶۸.

۳- (۵) . سوره انبیاء, آیه ۶۹.

۴- (۶) . ر.ک: تحقیق ماللهند, ص۲۱.

۵- (۷) . سوره انعام, آیه ۷۶.

۶- (۸) . سوره انعام, آیه ۷۵.

۷- (۹) . سوره اعراف, آیه ۱۸۵.

کلمه «رب» لفظی است که می گوییـد, مفهـومی است که در ذهن داریـد امـا زیرش خـالی است این «رب» را بر چه چیزی می خـواهی اطلاـق کنی بر چـوب بر سـنگ؟! (إِنْ هِیَ إِلَّا أَسْـماءٌ سَـمَّیْتُمُوهَا أَنتُـمْ وَآبَـاؤُکُم مَـا أَنزَلَ اللَّهُ بِهَـا مِن سُـلْطَانٍ) (۱) پس معبودتان سنگ و چوب است عبادت سنگ و چوب هم افک است و فسون است و فسانه شما هم که می گویید اینها مقرّب ما هسـتند شـفیع ما هسـتند دروغ می گوییـد دروغگو به مقصـد نمی رسـد, خرافه به مقصـد نمی رسانـد از سـنگ و چوب کاری ساخته نیست سه حد وسط است در بحث های قبلی هم داشتیم که تعدّد براهین به تعدّد حدود وسـطای آنهاست اگر ما سه حدّ وسط داشتیم می شود سه برهان, گاهی ممکن است یک حدّ وسط باشد با سه تقریب بله این می شود یک برهان, اما وقتی سه حدّ وسط داشتیم می شود سه برهان. وجود مبارک ابراهیم خلیل از سه منظر توحید را ثابت کرد و دعوت کرد بعد فرمود شـما خوب بحث کنید از مسئله توحید که فراغت پیدا کردید به مسئله معاد می رسید بالأخره این عالَمی که نظم محیّرالعقول دارد پوچ و افسانه و خالی از هدف است یا مقصدی دارد بالأخره, این نظم محیّرالعقول برای آن است که هر کس هر چه کار کرد, کرد و هر چه به دستش رسید بکند این هیچ حسابی و کتابی نیست یا حساب و کتابی هست آن حساب و کتاب هم که در این عـالم نیست برای اینکه این عـالم, عـالم امتحـان است عـالم آزمون است, پس حسـابی هم هست آن حسـاب یقینی است و آن حساب هم یقیناً در دنیا نیست برای اینکه دنیا دار آزمون است چه اینکه در صـدر این سور ه گذشت پس یک عالَم دیگر باید باشـد به نام بعـد الـدنیا, بگوییـد چگونه خدا بعد از دنیا افراد را خلق می کند خب اینکه «کان» ناقصه است وقتی «کان» تامّه را قبول کردیـد «کان» ناقصه را به طریق أُولی، خـدا وقتی هیـچ را موجود کرد (هَلْ أَتَی عَلَی الْإِنسَانِ حِینٌ مِنَ الدَّهْرِ لَمْ یَکُن شَـیْئاً مَذْکُوراً) (۲) بعـد از مرگ هم که چیزی پیش نمی آید بدنتان متفرّق است جانتان هم هست چیزی از بین نرفته این پراکنده ها را جمع می کنـد جان هم که به اینها تعلّق می گیرد (إِنَّ ذلِکَ عَلَی اللَّهِ یَسِیرٌ) چون (إِنَّ اللَّهَ عَلَی کُلِّ شَـیْ ءٍ قَـدِیرٌ) این برهان توحیـد, برهـان معـاد، اینها را وجود مبارک ابراهیم خلیل(سـلام الله علیه) برای قومش بازگو کرد. برخی از آیاتی که در وسـط این صـفحه است این ممکن است چه اینکه برخی هـا گفتنـد مربوط به پیغمبر(صـلّی الله علیه و آله و سـلّم) باشـد (۳) به عنوان جمله معترضه اما سیاق اقتضا می کند که این یک صفحه همه بیانات نورانی حضرت ابراهیم(سلام الله علیه) باشد و در آیه ۲۴ که می فرمایـد: (فَمَا کَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ) پاسخ آن قوم باشـد. فرمود: (وَإِبْرَاهِیمَ) این (وَإِبْرَاهِیمَ) منصوب است به (وَأَرْسَـلْنَا) در آیه چهارده فرمود: (وَلَقَدْ أَرْسَـلْنَا نُوحاً إلی قَومِهِ) اینجا (وَإِبْرَاهِیمَ) یعنی «لقد ارسلنا ابراهیم» برخی ها مثل زمخشری در کشّاف گفتنـد ایـن «ابراهیم» منصـوب است به «اُذکر» که مقـدّر است (۴) یعنی «واذکر ابراهیـم إذ قـال» آن وقـتی کـه این حرف را زد (وَإِبْرَاهِیمَ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ) چه چیزی فرمود, فرمود: (اعْبُدُوا اللَّهَ) این سـیاق, سـیاق توحید است گرچه لفظ مفید حصر نیست که «لا تعبـدون الاّ الله» در آن نیست اما (اعْبُـدُوا اللَّهَ) دارد دعوت به توحیـد می کنـد سـیاقش سـیاق توحیـد است و از او بهراسـید (وَاتَّقُوهُ) این برای شـما خیر است این کلمه (خَیْرٌ) در این گونه از موارد یـا فـارغ از معنـای افضـلیّت است صـیغه افعل تفضـیل نیست اصـلِ فضـیلت را می رسانـد یـا اگر معنـای افضـلیّت را به همراه دارد به زعم اینها چون عبادت اوثان و اصـنام خوب بود ایشان می فرماید عبادت خدا بهتر از عبادت صـنم یا وثن است به هر تقدیر خیر یا معنای افضـلیّت را ندارد یا اگر دارد به گمان و زعم آنهاست. (ذلِکُمْ خَیْرٌ لَّکُمْ إِن کُنتُمْ تَعْلَمُونَ) این (إِن کُنتُمْ تَعْلَمُونَ) هم ترغیب به عالِم شـدن است بعد حالا برهان اقامه می کنـد می فرمایـد: (إِنَّمَا تَعْبُـدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ أَوْثَاناً) شـما سـنگ و چوب را می پرستید از سـنگ و چوب چه کاری ساخته است؟!

۱- (۱۰) . سوره□ نجم, آیه□ ۲۳.

۲- (۱۱) . سوره□ انسان, آیه□ ۱.

۳- (۱۲) . الکشاف, ج۳, ص۴۴۷; التفسیر الکبیر, ج۲۵, ص۳۹.

۴- (۱۳) . الکشاف, ج۳, ص۴۴۶.

انسان اصلاً چرا عبادت می کند برای اینکه مشکلش حل بشود یا «خوفاً من العذاب» است یا «شوقاً الی النعمه» است یا «حبّاً» آن «حبّاً» که مقدور شما نیست یا «خوفاً من النقمه» است یا «شوقاً الی النعمه» از سنگ و چوب هیچ کاری ساخته نیست خب چرا اینها را می پرستید؟! بشر را رها کنی در عصر علم هم باشد گرفتار حس است الآن این موش پرستی, الآن این گاوپرستی, الآن این عضوپرستی که در هند است برای چیست اینها خیال می کنند که با این مشکلشان حل می شود انبیا آمدند گفتند آن که مشکل را حل می کند خداست (إِنَّمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ أَوْثَاناً) پس معبودتان دروغین است (یک) دو: (وَتَخْلُقُونَ إِفْكاً) شما دروغ آفرین هستید این خلقت یعنی جعل, اِفک چیزی را از جای خود گرفتن به جای دیگر بردن, منصرف کردن را می گویند اِفک, (يُؤْفَكُونَ) یعنی یُصرفون, عبادتی که برای خداست به غیر خدا می دهید مشرکین این طور نبودند که نظیر ریاکار قدری برای خدا, قدری برای غیر خدا عبادت کنند مشرک اصلاً خدا را نمی پرستید اینکه فرمودند مشرک است معنایش این است که عبادتی که برای خداست به غیر خدا دادند غیر خدا را شریک او دانستند همتای او دانستند او را دارند عبادت می کنند وگرنه مشرک فقط بت را می پرستید خدا را نمی پرستید اینجا هم فرمود: (وَتَخْلُقُونَ إِفْكاً).

(إِنَّ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ لاَ يَمْلِكُونَ لَكُمْ رِزْقاً) این سنگ و چوب که کاری از آنها ساخته نیست آخر شما عبادت می کنید برای کاری است بالأخره, چرا آنها را احترام می گذارید برای اینکه مشکل شما را حل کنند در حالی که از آنها کاری ساخته نیست پس به جایی مراجعه کنید که همه کار به دست اوست (فَابْتَغُوا عِندَ اللَّهِ الرِّزْقَ) و او را عبادت کنید و با دریافت رزق از ذات اقدس الهی سپاسگزار او باشید و بدانید که بازگشت شما هم به سوی اوست نه شما از بین می روید نه به غیر خدا بازگشت می کنید به بت ها باز نمی گردید اصل رجوعتان ضروری است «لا ریب فیه» است و رجوعتان هم الی الله است این هم «لا ریب فیه» است نه اصل رجوع را می توان انکار کرد نه رجوع به غیر خدا را می توان پذیرفت (وَإِن تُكَذِّبُوا) حالا اگر شما آمدید تکذیب کردید اولاً خودتان دروغ می گویید, ولی بدانید پیش از شما کسانی هم بودند که حرف انبیا را تکذیب کردند و به کام غرق رفتند همان جریان حضرت ابراهیم مسبوق به جریان حضرت نوح(سلام الله علیهما) بود امت این هم مسبوق به آن امت اند هر چیزی که انسان را احاطه کند بالأخره انسان را دور بزند دور انسان طواف کند به آن می گویند طوفان خواه آب باشد خواه باد باشد خواه گرد و خاک باشد خواه آتش باشد منتها حالا درباره آب شهرتی پیدا کرده هر چیزی که آدم را دور می زند آدم را احاطه می کند این می شود طوفان. فرمود: (وَإِن تُكَذِّبُوا فَقَدْ كَذَّبَ أُمَمٌ مِّن قَبْلِكُمْ وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلاَغُ الْمُبِينُ) این گونه از آیات است که برخی از مفسّران احتمال دادند اینها جمله معترضه باشد مربوط به خود پیغمبر اسلام(صلّی الله علیه و آله و سلّم) باشد که در وسط قصّه حضرت ابراهیم واقع شده البته چه بیان مربوط به حضرت ابراهیم(سلام الله علیه) باشد چه بیان مربوط به پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) باشد برهانی است و حق است.

برای اثبات معاد فرمود شما اگر بررسی کنید مطلب به قدری روشن است از نظر علمی که گویا قابل دیدن است وقتی بدیهی باشد می گویند این مثل آفتاب روشن است از بس بدیهی است که به مرحله رؤیت می رسد فرمود: (أَوَ لَمْ یَرَوْا کَیْفَ یُبْدِئُ اللَّهُ الْخَلْقَ) خب این نظم محیّرالعقول شما ببینید یک قطره آب را ذات اقدس الهی به این صورت انسان در آورد که ده ها دانشگاه و صدها دانشکده درباره شناخت بدن انسان دارند کار می کنند هنوز آغاز راهند انواع و اقسام بیماری ها کشف نشده, انواع و اقسام داروها کشف نشده تازه این برای بدن انسان اما (قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّی) (۱) حساب دیگری دارد فرمود یک قطره آب را خدا به این صورت در آورده یعنی در عالَم خبری نیست (أَیَحْسَبُ الْإِنسَانُ أَن یُتْرَکَ سُدی) (۲) آفریدگاری نیست؟! شما می بینید در آیه چهارم سوره مبارکه «رعد» گذشت فرمود: (وَفِی الْأَرْضِ قِطَعٌ مُّتَجَاوِرَاتٌ) یک تکّه زمین حالا یک هتکار زمین خاک یکی, آب یکی, هوا یکی, باغبان یکی, شمس یکی, همه این امور یکی اما می بینید رنگ های گوناگون, میوه های گوناگون (نُفَضِّلُ بَعْضَهَا عَلَی بَعْضٍ فِی الْأُکُلِ); (وَفِی الْأَرْضِ قِطَعٌ مُّتَجَاوِرَاتٌ) اما میوه هایشان شبیه هم نیستند خب این نظم یک ناظم ندارد؟! فرمود مطلب به قدری روشن است که دیدنی است (أَوَ لَمْ یَرَوْا کَیْفَ یُبْدِئُ اللَّهُ الْخَلْقَ) بعد اگر بگویید که چگونه زنده می کند می گوییم همان طوری که اول آفرید این دیگر روشن است (ثُمَّ یُعِیدُهُ إِنَّ ذلِکَ عَلَی اللَّهِ یَسِیرٌ) اصلِ معاد ضروری است اگر نباشد که عالَم می شود لغو که هر کسی بیاید هر کاری بکند برود طاغی و باتقوا آن کسی که اهل تقواست آن کسی که اهل طغیان است اینها هر دو بروند و خاک بشوند و خبری نباشد خب معنایش این است که عادل و ظالم می شود یکسان! چون بعد از مرگ اگر عدم باشد «لا میز فی الأعدام» در اعدام که خبری نیست آن وقت معنایش این است که حق و باطل ـ معاذ الله ـ در عالَم یکی است! خب می شود اوّلین لهو, اوّلین لغو, فرمود ما بازیگر نیستیم (مَا خَلَقْنَا السَّماءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَیْنَهُمَا لاَعِبِینَ) (۳) ما بازیگر نیستیم عالَم بازیچه نیست که هر که بیاید هر کاری بکند, بکند ما بالحق آفریدیم این مقصدی دارد این چنین نیست که هر کسی بیاید هر کاری بکند چه خیر چه شرّ و هیچ خبری هم نباشد پس حساب و کتابی هست. چه کسی دوباره زنده می کند خب همان که بار اول آفرید اینکه مشکلی ندارد فرمود: (أَوَ لَمْ یَرَوْا کَیْفَ یُبْدِئُ اللَّهُ الْخَلْقَ ثُمَّ یُعِیدُهُ إِنَّ ذلِکَ عَلَی اللَّهِ یَسِیرٌ ٭ قُلْ سِیرُوا فِی الْأَرْضِ فَانظُرُوا کَیْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ ثُمَّ اللَّهُ یُنشِئُ النَّشْأَهَ الْآخِرَهَ إِنَّ اللَّهَ عَلَی کُلِّ شَیْ ءٍ قَدِیرٌ) حالا که این چنین شد حسابی هست, کتابی هست, جهنمی هست, بهشتی هست, نعمتی هست, نقمتی هست بر اساس حکمت الهی کار انجام می شود.

۱- (۱۴) . سوره اسراء, آیه ۸۵.

۲- (۱۵) . سوره قیامت, آیه ۳۶.

۳- (۱۶) . سوره انبیاء, آیه ۱۶.

بیان نورانی امام سجاد(سلام الله علیه) که در صحیفه است این از غرر بیانات آن حضرت است که فرمود: «یا مَن لاـ تبدّل حکمته الوسائل» (۱) ای خدایی که با هیچ توسّلی نمی شود مسیر حکمت تو را عوض کرد که ما حالا با وسیله بخواهیم ــ معاذ الله ــ تو کاری بکنی که حکیمانه نباشد تمام توسّلات برای آن است که کار ما را در ردیف حکمت خود قرار بدهی عفو کنی, ببخشی و مانند آن «یا مَن لاـ تبدّل حکمته الوسائل» مشیئت الهی بر اساس حکمت است فرمود: (یُعَذِّبُ مَن یَشَاءُ وَیَرْحَمُ مَن یَشَاءُ) بعد فرمود شما همین طور به حضور خدا نمی روید آن باطنتان می آید بیرون منقلب می شوید و تمام اعمالتان در دستتان است می روید آنجا, هیچ نمی توانید انکار کنید (یَوْمَ تُبْلَی السَّرَائِرُ) (۲) اگر کسی تمام اعمالش آمده رو شد [نمی تواند انکار کند] اینکه گفته شد آن روز (لاَ رَیْبَ فِیهِ) این به چند معناست یکی اینکه «لا ریب فی وقوعه» اصطلاح (لاَـ رَیْبَ فِیهِ) در قرآن همان اصطلاح بالضروره منطق است ما می گوییم دو دوتا چهارتا بالضروره این قضیه بالأخره جهت دارد «الانسان ناطقٌ بالضروره» یک قضیه ممکنه داریم می گوییم «زید عالمٌ بالامکان» اما می گوییم «النار حارّةٌ بالضروره» قضیه بالأخره جهتی دارد یعنی ربط محمول به موضوع یا شُل است یا محکم, اگر محکم باشد جهت قضیه ضروره است می گوییم «الانسان ناطق بالضروره» اگر شُل باشد جهت قضیه امکان است می گوییم «زیدٌ عالم بالامکان» این «بالضروره» در منطق همان است که در قرآن کریم به عنوان (لاَـ رَیْبَ فِیهِ) یاد می شود (لاَـ رَیْبَ فِیهِ) یعنی شک بردار نیست امر ضروری قطعی شک بردار نیست (رَبَّنَا إِنَّکَ جَامِعُ النَّاسِ لِیَوْمٍ لاَ رَیْبَ فِیهِ), (۳) «المعاد حقٌّ, المعاد آتٍ بالضروره» این «بالضروره» منطقی به صورت (لاَـ رَیْبَ فِیهِ) قرآنی است و در آن روز هم جا برای شک نیست همه چیز بیّن و شفاف است خب اگر سرائر انسان ظهور کرد طوری که (فَمَن یَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَیْراً یَرَهُ وَمَن یَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرّاً یَرَهُ) (۴) جا برای تکذیب نیست فرمود شما می روید نزد خدا اما منقلباً می روید نه بسته بروید تا بتوانید انکار کنید یعنی بعد از اینکه تمام اسرارتان از درون به بیرون آمد شفاف شد که راه برای انکار نیست با این وضع می روید خب دیگر آن روز جا برای انکار نیست (یُعَذِّبُ مَن یَشَاءُ وَیَرْحَمُ مَن یَشَاءُ) اما (وَإِلَیْهِ تُقْلَبُونَ) این قوی تر از (إِلَیْهِ تُرْجَعُونَ) است (إِنَّا لِلّهِ وإِنّا إِلَیهِ رَاجِعُونَ) یک سطح متوسّطی را می فهماند اما (إِلَیْهِ تُقْلَبُونَ) معنای بالاتر و دقیق تری را می فهماند می فرماید چنین چیزی هست شما بخواهید در برابر این صحنه مقاومت کنید مقدورتان نیست, بخواهید فرار کنید میدان را ترک کنید این هم مقدورتان نیست (وَمَا أَنتُم بِمُعْجِزِینَ فِی الْأَرْضِ وَلاَ فِی السَّمَاءِ) فرقی بین آسمان و زمین نیست آنجا بروید قانون همین است زمین باشید قانون همین است (هُوَ الَّذِی فِی السَّمَاءِ إِلٰهٌ وَفِی الْأَرْضِ إِلٰهٌ) (۵) نه موجودات آسمانی می توانند قضا و قدر الهی را عاجز کنند و نه شما (وَمَا أَنتُم بِمُعْجِزِینَ فِی الْأَرْضِ وَلاَ فِی السَّمَاءِ) و نه یاری کننده ای دارید غیر از خدا و نه سرپرستی, می دانید بالأخره عجز انسان روشن است این حرفی در آن نیست در بعضی از موارد به حسب ظاهر برخی از کارها را انجام می دهد برخی از کارها را مُعین و معاون او انجام می دهد در برخی از موارد اصلاً کاری از او ساخته نیست حالا یا در دوران کودکی است یا در دوران کهنسالی و فرتوتی است آنجایی که یک مقدار کار را خود انسان انجام می دهد بقیه را دیگری, می شود جای نصرت که دیگری ناصر انسان است آنجا که هیچ کاری از انسان ساخته نیست نظیر دوران کودکی یا دوران کهنسالی دیگری ولیّ انسان است بالأخره او تَر و خشک می کند کاری از انسان ساخته نیست فرمود غیر از خدا شما ولیّ بگیرید ندارید, ناصر بگیرید ندارید, خودتان هم بخواهید مشکلتان را حل کنید که مقدورتان نیست فرمود: (وَمَا لَکُم مِن دُونِ اللَّهِ مِن وَلِیٍّ وَلاَ نَصِیرٍ وَالَّذِینَ کَفَرُوا بِآیَاتِ اللَّهِ وَلِقَائِهِ) اینها هستند که از رحمت خدا مأیوس اند در حالی که ما درِ رحمت را تا آخر باز کردیم اما اگر خود اینها این در را بستند و با درِ بسته وارد معاد شدند دیگر از رحمت الهی خودشان را مأیوس کردند (وَأُولٰئِکَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِیمٌ) که «أعاذنا الله من شرور أنفسنا و سیّئات أعمالنا».

۱- (۱۷) . الصحیفه السجادیه, دعای ۱۳.

۲- (۱۸) . سوره□ طارق, آیه□ ۹.

۳- (۱۹) . سوره□ آل عمران, آیه□ ۹.

۴- (۲۰) . سوره□ زلزال, آیات ۷ و ۸.

۵- (۲۱) . سوره□ زخرف, آیه□ ۸۴.

«و الحمد للّه ربّ العالمين»

آیات ۱۹ تا ۲۵ سوره عنکبوت ۹۱/۰۹/۱۸

.Your browser does not support the audio tag

(أَوَ لَمْ يَرَوْا كَيْفَ يُبْدِئُ اللَّهُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ إِنَّ ذلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ (۱۹) قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ ثُمَّ اللَّهُ يُنشِئُ النَّشْأَةَ الْآخِرَةَ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۲۰) يُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ وَيَرْحَمُ مَن يَشَاءُ وَإِلَيْهِ تُقْلَبُونَ (۲۱) وَمَا أَنتُم بِمُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَلاَ فِي السَّماءِ وَمَا لَكُم مِن دُونِ اللَّهِ مِن وَلِيٍّ وَلاَ نَصِيرٍ (۲۲) وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَلِقَائِهِ أُولئِكَ يَئِسُوا مِن رَحْمَتِي وَأُولئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۲۳) فَمَا كَانَ جَوابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَن قَالُوا اقْتُلُوهُ أَوْ حَرِّقُوهُ فَأَنجاهُ اللَّهُ مِنَ النَّارِ إِنَّ فِي ذلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (۲۴) وَقَالَ إِنَّمَا اتَّخَذْتُم مِن دُونِ اللَّهِ أَوْثَاناً مَوَدَّةَ بَيْنِكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُ بَعْضُكُم بِبَعْضٍ وَيَلْعَنُ بَعْضُكُم بَعْضاً وَمَأْوَاكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُم مِن نَاصِرِينَ (۲۵))

در صدر سوره مباركه «عنكبوت» اصل كلى را بيان فرمود كه انسان بدون آزمون نخواهد بود (أَحَسِبَ النَّاسُ أَن يُتْرَكُوا أَن يَقُولُوا آمَنَّا) (۱) اين اصل كلى, بعد فرمود اين اصل كلى را ما در امت هاى سابق پياده كرديم (وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ) (۲) تنها اصل علمى نيست بلكه يک قانون كلى است كه پياده شده; در مسائل بعدى فرمود امت هايى نظير امت نوح(سلام الله عليه) و امت ابراهيم(سلام الله عليه) اينها مورد آزمون قرار گرفتند. فرمود افراد چند گروه اند بعضى واقعاً مؤمن اند در شدايد صابرند و فتنه مردم را به حساب عذاب خدا نمى آورند فرق مى گذارند بعضى ها هستند كه واقعاً مؤمن اند در شرايط سخت احساس سختى مى كنند شايد گِله بكنند و مانند آن, اينها افراد ضعيف الايمان اند برخى ها هستند كه (وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ) (۳) حرفشان مطلق است كه ما ايمان آورديم در حالى كه در قلبشان ايمانِ مقيّد است كه اگر روزگار به سود آنها بود مى پذيرند و اگر به سود آنها نبود نمى پذيرند اين گروه سوم نه مؤمن قوى الايمان اند نه مؤمن ضعيف الايمان بلكه منافق اند اگر در آيه يازده فرمود: (وَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْمُنَافِقِينَ) ناظر به اين سه گروه است گروه اول مؤمنان قوى الايمان اند, گروه دوم مؤمنان ضعيف الايمان اند كه واقعاً مؤمن اند منتها ايمانشان ضعيف است, گروه سوم منافق اند.سيدناالاستاد(رضوان الله عليه) هم اين آيه يازده را همين طور معنا كردند كه اينها كسانى اند كه اظهار ايمان مى كنند بالقول المطلق در حالى كه در قلبشان ايمان محدود است كه اگر به سود آنها بود مؤمن اند و اگر به سود آنها نبود مؤمن نيستند (۴) در حقيقت اينها به سود, ايمان دارند نه به الله, بنابراين فرمايش سيدناالاستاد هم مطابق همان چيزى است كه قبلاً گفته شد (وَلَيَعْلَمَنَّ الْمُنَافِقِينَ) كه در آيه يازده آمده با همين وضع ذكر مى كنند.

ص: ۳۳۷

۱- (۱) . سوره عنكبوت, آيه ۲.

۲- (۲) . سوره عنكبوت, آيه ۳.

۳- (۳) . سوره عنكبوت, آيه ۱۰.

۴- (۴) . الميزان, ج۱۶, ص۱۰۶.

مطلب بعدى آن است كه در بعضى از سوَر قصّه وجود مباركه نوح را مبسوطاً ذكر مى كنند و جريان حضرت ابراهيم(سلام

الله علیهما) را متوسط یا کم, (۱) در اینجا قصه حضرت نوح را به طور اجمال ذکر فرمودند, قصّه حضرت ابراهیم را یک مقدار مبسوط, تقریباً یک صفحه فرمایشات حضرت ابراهیم را ذکر می کنند که وجود مبارک ابراهیم مردم را به توحید دعوت کرد فرمود شما اگر بررسی کنید می بینید که این عالَم خالقی دارد این نظم, ناظمی دارد اگر شما بخواهید برهان قوی تر اقامه کنید بالأخره این موجودی که قائم بالذّات نیست نیازمند به یک موجود قائم بالذّات است این بیان نورانی حضرت امیر(سلام الله علیه) در نهج البلاغه همین است بیان نورانی امام رضا(سلام الله علیه) در توحید مرحوم صدوق همین است که «کلّ قائم فی سواه معلولٍ» (۲) یعنی هر چیزی که هستیِ او عین ذات او نیست و به غیر تکیه می کند معلول است یک علّت می خواهد بر اساس آن, برهان علیّت, قوی تر از برهان نظم است که بالأخره ذات اقدس الهی روشن می شود بعد اگر کسی دقیقانه این مبدأ را و اصل خلقت را بشناسد به معاد پی می برد که این عالَم حساب و کتابی دارد به حق خلق شده است این طور نیست که هر کس هر حرفی زد هر کاری کرد هباء منثور بشود نشئه ای هست به نام حساب; اگر دقیقاً نظر بکند هم به مبدأ می رسد هم به معاد ولی چون توده مردم به آن نظر دقیق راه پیدا نمی کنند بررسی این عالَم اینها را موحد می کند انبیا آمدند یک مطلب دیگری را که به عنوان اثاره دفائن عقول است به اینها آموختند که به دنبال این, معادی هم هست. این دو آیه [نوزدهم و بیستم] را شما ملاحظه بفرمایید جناب زمخشری یک نحو معنا می کند, سیدناالاستاد طور دیگر معنا می کند گرچه راهی که سیدناالاستاد رفتند راهِ رفتنی است ولی دقت برای جناب زمخشری است حالا بررسی کنید می بینید که در آیه نوزده این چنین آمده است (أَوَلَمْ یَرَوْا) این رؤیت همان نظر علمی است البته برای اولیای الهی مشهود است ولی برای انسان های متمکّن معقول است و مفهوم, معمولاً ـ ماها که فرد عادی هستیم با برهان عقلی مطلب را می فهمیم آنها که جزء اولیای الهی هستند همین معقول را مشهود می بینند می گویند شما هرگز از راه برهان به مقصد نمی رسید آنها یک راه دیگر دارند آن بیان نورانی حضرت امیر(سلام الله علیه) در اوصاف متّقیان همین است فرمود: «فَهُمْ وَ الْجَنَّهُ کَمَنْ قَدْ رَآهَا فَهُمْ فِیهَا مُنَعَّمُونَ وَ هُمْ وَ النَّارُ کَمَنْ قَدْ رَآهَا فَهُمْ فِیهَا مُعَذَّبُونَ» (۳) مردان الهی و باتقوا گویا الآن بهشت را می بینند, گویا جهنم را می بینند این مسئله شهود است ماها که دسترسی به آن مقام نداریم که الآن جهنم موجود است, بهشت موجود است, جهنم را می بینیم بهشت را می بینیم با برهان باید ثابت بکنیم که قیامتی هست و بهشتی هست و جهنمی هست آنها که اهل شهودند می گویند شما هر چه تلاش و کوشش کنید آن معنای حقیقی قیامت نصیب شما نخواهد شد شما یک مطلب نظری پیچیده ای دارید که بهشت یعنی چه, جهنم یعنی چه این یک مطلب نظری پیچیده است که حل نشده بعد با برهان می خواهید حل کنید که خدا هست, حکیم است, عادل است, نقلی هست هم وعده داده شد هم وعید داده شد یک عدّه عادل اند, یک عدّه ظالم اند, حسابی باید باشد, بررسی باید باشد با این براهینی که حدّ وسط یکی عدل خداست, حدّ وسط دیگری حکمت خداست با شواهد نقلی ثابت می کنید که بهشتی هست, جهنمی هست یقین هم پیدا می کنید اما آنها که خودشان هم اکنون بهشت را می بینند, جهنم را می بینند می گویند شما با یک مفهوم بدیهی یک مفهوم نظری را حل کردید و باور کردید این هم حق با شماست تا همین اندازه ولی خون را با خون شستید

۱- (۵) . ر.ک: سوره مبارکه هود.

۲- (۶) . نهج البلاغه, خطبه ۱۸۶; التوحید (شیخ صدوق), ص۳۵.

۳- (۷) . نهج البلاغه, خطبه ۱۹۳.

آفت ادراک آن قال است و حال□□□خون به خون شستن محال است و محال (۱)

شما یک مفهوم نظری داشتید آن را با مفهوم بدیهی حل کردید مفهوم را با مفهوم حل کردید مفهوم را با مصداق باید حل کرد نه با مفهوم؛ خون را با آب باید پاک کرد نه با خون بیشتر, یک خون شفافی داشتید یا کم رنگی داشتید این را ریختید در خون غلیظ آن را از پا در آوردید می بینید اگر کسی اصلاً عسل ندیده و نچشیده کسی برایش مکتب باز کند عسل را معنا کند گُل را معنا کند زنبور را معنا کند کندو را معنا کند همه این امور را برای او شرح بدهد او کاملاً معنای عسل و کندو و زنبور را می فهمد ولی کامش شیرین نمی شود با مفهوم بدیهی, مفهوم نظری را آدم می تواند به خوبی حل کند و مخاطب خودش را توجیه کند قانع کند عالِم کند ولی کام او شیرین نمی شود اینکه می گویند

آفت ادراک آن قال است و حال□□□خون به خون شستن محال است و محال

یعنی مفهوم پیچیده نظری یک خون پررنگی است یک خون کم رنگی ریختید این خون را به حسب ظاهر شستید ولی بالأخره آلوده است مفهوم بدیهی نمی تواند مفهوم نظری را حل کند تا کام کسی شیرین بشود اگر کسی واقعاً عسل چشید این می فهمد عسل یعنی چه, اگر کسی چشم باطنش باز شد هم اکنون جهنم را دید, هم اکنون بهشت را دید طبق بیان نورانی حضرت امیر در خطبه همّام او می فهمد بهشت یعنی چه, جهنم یعنی چه و مانند آن. از لحاظ برهان نظری انسان وقتی این عالَم را خوب بررسی کند پی می برد که قیامتی هست.

ص: ۳۳۹

۱- (۸) . مثنوی معنوی, دفتر سوم،بخش ۲۲۶.

سیدناالاستاد آیه را این چنین معنا می کند می فرماید: (أَوَلَمْ يَرَوْا) این (يَرَوْا) یعنی نظر بدهد یعنی نظریه بدهد نظریه پردازی کند, یعنی برهان اقامه کند (كَيْفَ يُبْدِئُ اللَّهُ الْخَلْقَ) چگونه ذات اقدس الهی این عالَم را آفرید خب این عالَم باید به مقصد برسد چون این همه ظلم و فساد که هست یک حساب و کتابی باید باشد اگر حساب و کتابی نباشد می شود عالَم باطل و یاوه و بیهوده همین (أَيَحْسَبُ الْإِنسَانُ أَن يُتْرَكَ سُدًى) پس چون هدفمند است مقصدی دارد (ثُمَّ يُعِيدُهُ) این (ثُمَّ يُعِيدُهُ) را سیدناالاستاد عطف بر (يُبْدِئُ) گرفتند یعنی اگر کسی نظریه پردازی کند نظر بدهد اهل نظر باشد هم به مبدأ پی می برد هم به معاد, هم می فهمد خدا چگونه عالَم را آفرید هم می فهمد خدا چگونه قیامت را به پا می کند این (ثُمَّ) عطف می کند (يُعِيدُهُ) را بر (يُبْدِئُ) «أولم یروا کیف یبدیء الله ثمّ یعیده» یعنی اگر کسی اهل نظریه پردازی باشد هر دو مطلب را می فهمد (۱) این بیان سیدناالاستاد است.

جناب زمخشری می گوید این عطف جمله بر جمله است نه عطف (يُعِيدُهُ) بر (يُبْدِئُ) این طور نیست که خیلی ها وقتی بررسی کنند می فهمند قیامتی هست این طور نیست این (ثُمَّ يُعِيدُهُ) خبر است ابتدایی است از طرف خود ذات اقدس الهی بیان شده فرمود اینها که خوب بررسی کنند می بینند که این جهان مبدیی دارد باید بفهمند که معادی هم دارد برای اینکه همان خدایی که اصل عالَم را آفرید توان آن را دارد که دوباره ایجاد کند وگرنه توده مردم با بررسی این عالَم پی به معاد نمی برند این (ثُمَّ يُعِيدُهُ) عطف این جمله است بر اصلِ جمله (أَوَ لَمْ يَرَوْا), (أَوَ لَمْ يَرَوْا كَيْفَ يُبْدِئُ اللَّهُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ) این (يُعِيدُهُ) بیان ذات اقدس الهی است و عطف است بر اصل جمله. شاهد اینکه آیه باید این طور معنا بشود (ثُمَّ يُعِيدُهُ) باید عطف بشود بر اصلِ (أَوَ لَمْ يَرَوْا) آیه بیست است آیه بیست این است که (قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ ثُمَّ اللَّهُ يُنشِئُ النَّشْأَةَ الْآخِرَةَ) این تصریح به اسم و به جمله اسمیه آوردن, با «ثمّ» عطف کردن نشانه آن است که دو مطلب است نه اینکه شما با نظریه پردازی و بررسی به دو مطلب می رسید شما به یک مطلب می رسید که این عالَم حساب و کتابی دارد و آفریده خداست بعد بدانید که همین خدایی که اصلِ این عالَم را آفرید قیامت هم دارد برای اینکه حساب و کتاب را بررسی کند و این کار بر خدا سخت نیست برای اینکه اول را آفریده, دوم هم مثل اول است فرق نمی کند (۲) (قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ) سیر علمی کنید (فَانظُرُوا) یعنی نظریه پردازی کنید که (كَيْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ) «ثمّ ینشیء» نفرمود, جمله اسمیه آورد الله را ذکر کرد, اگر می فرمود «کیف بدا الخلق ثمّ ینشیء» همان معنا را ممکن بود بفهماند اما کاملاً مسیر جمله دوم را عوض کرد اول فرمود: (كَيْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ) بدون اینکه نام مبارك الله برده بشود اما در جریان معاد جمله را اسمیه کرد آن قبلی فعلیه بود این اسمیه است تصریح به الله شده (ثُمَّ اللَّهُ يُنشِئُ النَّشْأَةَ الْآخِرَةَ) چرا, (إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ) این بیان جناب زمخشری اقرب به ذهن می رسد.

۱- (۹) . المیزان, ج۱۶, ص۱۱۷.

۲- (۱۰) . ر.ك: الکشاف, ج۳, ص۴۴۸.

مطلب دیگر اینکه این آخرت و دنیا دو عالَم نیست که وسط, عـدم متخلِّل باشد بین متحرّك و هدف, عدم, متخلّل نیست یعنی مرگ, عـدم نیست که این قافله قبل از اینکه به مقصد برسد معدوم بشود بعد دوباره پدید بیاید و راه بیفتد این چنین نیست این قافله مرتب در سیر و حرکت است و اگر سخن از فوت است و مانند آن نِسبی است نه نفسی لذا از موت به وفات یاد می شود نه فوت «کمـا تقـدّم سابقاً» در فوت «تاء» جزء کلمه است به معنای نابودی است در وفات «تاء» زایـد بر کلمه است وفا, استیفا و مانند آن یعنی کاملاً قبض می شود چیزی از شـما فروگذار نمی شود شـما متوفّا هستید الله متوفّی است کار شـما وفات است نه فوت, بین دنیا و آخرت, عـدم نیست که این قافله معدوم بشود بعد دوباره زنده بشود اگر فقدانی هست, زوالی هست نسـبت به مـاست وگرنه (یَا أَیُّهَا الْإِنسَانُ إِنَّکَ کَادِحٌ إِلَی رَبِّکَ کَدْحاً فَمُلاَقِیهِ) (۱) همه اش کَدْح است و سـیرِ شدید چیزی در وسط به نام عدم باشد انسان معدوم بشود نیست این است که در بعضـی از روایات ما ائمه(علیهم السـلام) فرمودند: «تنتقلون مِن دارٍ الی دار» (۲) مهـاجرت می کنیـد اگر کسـی هجرت کرد از جایی به جایی این جای مهجورٌعنه را ترک کرده و دیگران او را دیگر نمی بینیـد خیال می کننـد او از بین رفته در حالی که هر لحظه میلادی برای او مطرح است «تنتقلون مِن دارٍ الی دار» اگر ما این (ثُمَّ اللَّهُ یُنشِئُ النَّشْأَةَ الْآخِرَةَ) قرینه قرار بـدهیم که در آیه نوزده هم که فرمود: (ثُمَّ یُعِیـدُهُ) این (یُعِیـدُهُ) عطف باشـد بر اصـلِ جمله (أَوَ لَمْ یَرَوْا) این مناسب تر است.

۱- (۱۱) . سوره انشقاق, آیه ۶.

۲- (۱۲) . بحارالأنوار, ج۳۷, ص۱۴۶.

(يُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ وَيَرْحَمُ مَن يَشَاءُ) این مطلق است چه در دنیا چه در آخرت, منتها مشیئت او حکیمانه است که هرگز کاری بر خلاف حکمت نخواهد کرد, (وَإِلَيْهِ تُقْلَبُونَ) که در بعضی از آیات نظیر سوره مبارکه «یونس» آنجا گذشت که (وَرُدُّوا إِلَى اللَّهِ) آیه سی سوره مبارکه «یونس» این بود (هُنَالِكَ تَبْلُوا كُلُّ نَفْسٍ مَا أَسْلَفَتْ وَرُدُّوا إِلَى اللَّهِ مَوْلاَهُمُ الْحَقِّ) فرمود آنچه این بشر در دنیا انجام داد همین برای او یک جامه خواهد شد لباس خواهد شد عبا و ردا و قبا خواهد شد آن قدر می پوشد تا این را کهنه کند ولی کهنه شدنی نیست بِلا یعنی کهنگی, فرمود: (هُنَالِكَ تَبْلُوا كُلُّ نَفْسٍ مَا أَسْلَفَتْ) هر چه را در دنیا پشت سر گذاشت همین را باید بپوشد منتها این کهنه شدنی نیست هر روز, هر شب آنجا که لیل و نهاری نیست این (لاَ يَرَوْنَ فِيهَا شَمْساً وَلاَ زَمْهَرِيراً) (۱) فقط همین جامه را باید بپوشد به قول فردوسی:

اگر بار خار است خود کشته ای وگر پرنیان است خود رشته ای (۲)

(وَمَا أَنتُم بِمُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَلاَ فِي السَّمَاءِ) یک وقت یک حادثه تلخی, زمین لرزه ای پیش می آید علم حالا بر فرض پیشرفت کرده انسان فوراً بگوید حالا که اینجا آشوب است زمین آشوب است زمین لرزه است یا جنگ جهانی است من بروم در کُره مریخ فرمود آسمان بروی, زمین بروی حکم همین است (هُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلهٌ وَفِي الْأَرْضِ إِلهٌ) (۳) چه آسمان بروی چه زمین بروی حکم همین است که ما می گوییم. آن روز برای نجات از طوفان پسر نوح گفت من می روم بالای کوه, امروز برای نجات از خطر می گویند ما می رویم مریخ فرق نمی کند آنجا هم بروید (هُوَ الَّذِي فِي السَّماءِ إِلهٌ) این (سَآوِي إِلَى جَبَلٍ) (۴) بی اثر است سآوی الی السماء بی اثر است فرمود هر چه گویید (وَمَا أَنتُم بِمُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَلاَ فِي السَّماءِ)، (وَمَا لَكُم مِن دُونِ اللَّهِ مِن وَلِيٍّ وَلاَ نَصِيرٍ) این بیان نورانی حضرت ابراهیم بود که انبیای دیگر هم همین را فرمودند, فرق ولایت و نصرت هم در بحث های قبل گذشت پس این چنین نیست که خودتان بتوانید مشکل را حل کنید یا دیگری بتواند مشکل شما را حل کند این چنین نیست (لَوْ كُنتُمْ فِي بُرُوجٍ مُشَيَّدَةٍ) مرگ و قدرت الهی به سراغ شما خواهد آمد (۵) و هیچ فراری هم برای شما مقدور نیست.

۱- (۱۳) . سوره انسان, آیه ۱۳.

۲- (۱۴) . شاهنامه فردوسی, فریدون, بخش ۲۰.

۳- (۱۵) . سوره زخرف, آیه ۸۴.

۴- (۱۶) . سوره هود, آیه ۴۳.

۵- (۱۷) . سوره نساء, آیه ۷۸.

(وَالَّذِینَ کَفَرُوا بِآیَاتِ اللَّهِ وَلِقَائِهِ) اینها که معجزات الهی را منکرنـد (یک) معاد را هم منکرنـد (دو) هم راجع به مبدأ هم راجع به معـاد, هم راجع به وحی و رسـالت منکرنـد اینها (یَئِسُوا مِن رَحْمَتِی) این (یَئِسُوا مِن رَحْمَتِی) که جمله فعلیه است یا به داعی انشـا القـا شـده یعنی اینها بایـد ناامیـد باشـند این وعیـد است یا نه, جمله خبریه است می فرمایـد اینها چون کافرنـد تکیه گاهی ندارند احساس پوچی می کنند در حال خطر به چه چیزی متوسل بشوند یا به صبر و جخد متوسل می شوند یا به شانس متوسل می شونـد که همه اینهـا فسون است و فسانه, شانس جزء خرافات است, سـیزده جزء خرافات است, بخت و اتفاق جزء خرافات است من شانس آوردم یا بدشانسـی بود یا خوش شانسی بود خب چیزی از این خرافی تر که شما ندارید (وَأُولئِکَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِیمٌ) این بیانات نورانی حضرت ابراهیم(سلام الله علیه) بود که فرمود.

آن وقت (فَمَـا کَـانَ جَوابَ قَوْمِهِ) یعنی قوم حضـرت ابراهیم (إِلَّا أَن قَـالُوا) حالاـ یـا مسـئولشان نمرود و آنها این حرف را زده, درباریـان امضـا کردنـد یـا مجمع شورایی اینهـا جلسه مشورتی اینها همه این حرف را زدنـد بالأخره یا زعیمشان گفته, دیگران پذیرفتنـد یا با هماهنگیِ هم این تصـمیم را گرفتند گفتند یا اعدام کنید یا با آتش بسوزانید و چون با آتش بسوزانید هم مرگ است هم سوختن و عـذاب الیم است لـذا تصـمیم نهـایی این بود که وجود مبـارک حضـرت را به آتش بسوزاننـد (إِلَّا أَن قَالُوا اقْتُلُوهُ) یـک عـدّه نظرشـان این بود, (أَو حَرِّقُوهُ) یـک عـدّه نظرشان «حرّقوا» بود سـرانجام تصـمیم مشترک و نهایی این بود که (حَرِّقُوهُ وَانصُرُوا آلِهَتَکُمْ) (۱) که در آیات دیگر است, همین کار را کردنـد اما (فَأَنجَاهُ اللَّهُ مِنَ النَّارِ) ذات اقدس الهی او را از آتش نجات داد. آن روز درست است خبر مثل امروز سـریعاً منتشـر نمی شد ولی وقتی خبر مهم باشد در کوتاه ترین زمان کلّ خاورمیانه را می گیرد بالأخره اینها ناچار شدنـد بپذیرنـد که وجود مبارک ابراهیم پدیـده الهی است (إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیَاتٍ لِقَوْمٍ یُؤْمِنُونَ) اما اگر کسی ایمان نداشته باشد یا می گوید سِحر است یا می گوید شانس خوبی آورد و مانند اینها.

۱- (۱۸) . سوره انبیاء, آیه ۶۸.

تتمّه براهین وجود مبارک حضرت ابراهیم راجع به توحید فرمود شما بُت را پذیرفتید این بت, عامل پیوند مشترک شماهاست این پیوند, وهمی است وقتی وهمی شد روزی که حق ظهور کند وهم برطرف می شود این عامل پیوند بین شما گسسته خواهد شد شما در کنار این پیوند کاذب به یکدیگر دل بستید آن روز هم (یَکْفُرُ بَعْضُکُم بِبَعْضٍ) هم (یَلْعَنُ بَعْضُکُم بَعْضاً) برای اینکه عامل مشترکتان بت است و بت هم هوس و هوا بیشتر نیست (إِنَّمَا اتَّخَذْتُم مِن دُونِ اللَّهِ أَوْثَاناً) اینها چندتا بت داشتند هر قبیله ای یک بت داشت در جریان حضرت نوح که فرمود وَدّ و یعوق و نسر و امثال ذلک [(۱)](#) همین است از بقایای ود همین بود که در جاهلیّت عصر وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) یکی از بت ها به نام وَد بود این عمربن عبدود هم از همین جریان است وَدّ و یعوق و نسر و امثال ذلک که به عنوان بت های رسمی آن عصر بود در قصه حضرت نوح می شمارند این گونه از نام ها و اصنام و اوثان ادامه داشت تا عصر پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) یکی از آن بت ها به نام وَد بود که بعضی ها به جای عبدالله, می گفتند عبدود این سلحشور مهاجم معروف عمرو بن عبدود بود بعضی ها عبد یعوق بودند, عبد نسر بودند و مانند آن. فرمود: (أَوْثَاناً مَّوَدَّةَ بَیْنِکُمْ) عامل دوستی شما همین بت ها بود. در سوره مبارکه «بقره» فرمود شما اینها را مثل خدا دوست دارید آیه ۱۶۵ سوره مبارکه «بقره» که گذشت این است (وَمِنَ النَّاسِ مَن یَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللّهِ أَنْدَاداً یُحِبُّونَهُمْ کَحُبِّ اللّهِ) نَدِید یعنی مَثیل و نظیر, «لا ند له» یعنی «لا مثل له» أنداد یعنی أمثال, اینها بت ها را اَنداد خدا, امثال خدا, شرکای خدا قرار دادند (یُحِبُّونَهُمْ کَحُبِّ اللّهِ) همان طوری که مؤمنین, الله را دوست دارند اینها این بت ها را دوست دارند. (مَوَدَّةَ بَیْنِکُمْ) یعنی هم این اوثان محبوب شماست هم عامل محبّت بین شماست اما وقتی قیامت فرا می رسد برابر آنچه در سوره مبارکه «انعام» آیه ۹۴ آمده است این رشته وهمی، گسسته می شود آیه ۹۴ سوره «انعام» فرمود: (وَمَا نَرَی مَعَکُمْ شُفَعَاءَکُمُ الَّذِینَ زَعَمْتُمْ أَنَّهُمْ فِیکُمْ شُرَکَاءُ لَقَد تَقَطَّعَ بَیْنَکُمْ) این رابطه گسسته شد همین بت ها در قیامت دشمنان شما خواهند شد که در سوره مبارکه «مریم» به این صورت بیان شد که (وَاتَّخَذُوا مِن دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لِّیَکُونُوا لَهُمْ عِزّاً * کَلَّا سَیَکْفُرُونَ بِعِبَادَتِهِمْ وَیَکُونُونَ عَلَیْهِمْ ضِدّاً) [(۲)](#) همین اوثان و اصنام در قیامت علیه اینها شهادت می دهند ضدّ اینها خواهند بود و مانند آن, پس اینها در دنیا یک مقدار اوثان و اصنام را پرستیدند و می پرستند برای اینکه عامل پیوند باشد هم آن معبود علیه این عابدها در قیامت سخن می گویند هم اینها که تبلیغ می کردند مردم را به وثن و صنم پرستی دعوت می کردند (یَکْفُرُ بَعْضُکُم بِبَعْضٍ وَیَلْعَنُ بَعْضُکُم بَعْضاً) اینکه فرمود: (الْأَخِلَّاءُ یَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ) همین است (إِلَّا الْمُتَّقِینَ) [(۳)](#) متّقین استثنا شدند که خُلّت اینها و دوستی اینها مطابق با واقع است. اینها دوستی شان دوستی کاذب است و دوستی کاذب, دشمنی صادق را به همراه دارد اگر دوستی کاذب بود یقیناً دشمنی صادق است اینها واقعاً دشمن یکدیگرند و ظاهراً و در دنیا دوست یکدیگرند در بخشی از آیات قرآن می فرماید: (وَإِذَا قِیلَ لَهُ اتَّقِ اللّهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالإِثْمِ) [(۴)](#) وقتی اینها را امر به معروف و نهی از منکر می کنند اینها عزیزانِ بی جهت اند کسی که عزیزِ بی جهت باشد ذلیلِ باجهت است چون معنا ندارد که هم عزّتش دروغ باشد هم ذلّتش دروغ باشد اگر عزیزِ بی جهت بود عزّت بی جهت داشت ذلیلِ باجهت است ذلّت باجهت دارد این ذلّت باجهت در قیامت که روز حق است ظهور می کند غیر از آن سوخت و سوز, آن رسوایی آن ذلّت, یک عذاب صادق است اگر کسی عزیزِ بی جهت بود ذلیلِ باجهت است و قیامت هر چه باجهت است ظهور می کند.

۱- (۱۹) . سوره نوح، آیه ۲۳.

۲- (۲۰) . سوره□ مریم, آیات ۸۱ و ۸۲.

۳- (۲۱) . سوره□ زخرف, آیه□ ۶۷.

۴- (۲۲) . سوره□ بقره, آیه□ ۲۰۶.

«و الحمد للّه ربّ العالمين»

آیات ۲۴ تا ۲۷ سوره عنکبوت ۹۱/۰۹/۱۹

.Your browser does not support the audio tag

(فَمَا كَانَ جَوابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَن قَالُوا اقْتُلُوهُ أَوْ حَرِّقُوهُ فَأَنجَاهُ اللَّهُ مِنَ النَّارِ إِنَّ فِی ذلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (۲۴) وَقَالَ إِنَّمَا اتَّخَذْتُم مِن دُونِ اللَّهِ أَوْثَاناً مَّوَدَّةَ بَيْنِكُمْ فِی الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُ بَعْضُكُم بِبَعْضٍ وَيَلْعَنُ بَعْضُكُم بَعْضاً وَمَأْوَاكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُم مِن نَّاصِرِينَ (۲۵) فَآمَنَ لَهُ لُوطٌ وَقَالَ إِنِّی مُهَاجِرٌ إِلَى رَبِّی إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۲۶) وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَجَعَلْنَا فِی ذُرِّيَّتِهِ النُّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ وَآتَيْنَاهُ أَجْرَهُ فِی الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِی الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ(۲۷))

مطالبی که مربوط به صدر این سور ه بود تا بحث کنونی مقداری از آنها باید بازگو بشود. در صدر این سور ه از آزمون الهی سخن به میان آمد که فرمود: (أَحَسِبَ النَّاسُ أَن يُتْرَكُوا أَن يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لاَ يُفْتَنُونَ) (۱) آنچه تا پایان سور ه مطرح است اینها همه به عنوان آزمون الهی است گاهی تصریح به امتحان می کند مثل آیه ده که فرمود: (فَإِذَا أُوذِیَ فِی اللَّهِ جَعَلَ فِتْنَةَ النَّاسِ كَعَذَابِ اللَّهِ) و گاهی تصریح به آزمون و افتتان و امثال ذلک نمی شود نظیر جریان حضرت ابراهیم و القای در نار و صبر آن حضرت که همه اینها امتحان الهی است.

در مسئله آزمون هم اشاره شد که انسان تا زنده است در معرض ابتلا و امتحان است برخی ها به بیماری مبتلایند برخی ها به سلامت, برخی ها به فقر مبتلایند برخی ها به غنا, آیات سوره فجر که خوانده شد در همین زمینه بود در آیات سوره فجر این مضمون آمده که خدا گاهی انسان را به فقر مبتلا می کند گاهی به غنا و ثروت مبتلا می کند (فَأَمَّا الْإِنسَانُ إِذَا مَا ابْتَلاَهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَنَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّی أَكْرَمَنِ ٭ وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلاَهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّی أَهَانَنِ ٭ كَلَّا) (۲) فرمود ما بعضی ها را به ثروت مبتلا می کنیم بعضی ها را به فقر. از همان جا مسئله سلامت و مرض هم بازگو شد آن که هم اکنون در بیمارستان بستری است که خدا شفا بدهد مبتلا به مرض است ما که اینجا نشسته ایم و سالماً بحث می کنیم مبتلا به سلامتیم این سلامت یک امتحان است آن بیماری هم یک امتحان, چیزی در عالَم بدون آزمون نیست منتها آزمون های الهی فرق می کند بعضی هر روزه است برخی ها امتحانی است که سالی یک بار یا سالی دو بار است که در سوره توبه اشاره شد که فرمود: (يُفْتَنُونَ فِی كُلِّ عَامٍ مَرَّةً أَوْ مَرَّتَيْنِ) (۳) هر چه در دنیا برای انسان هست آزمون الهی است بعضی ها به علم مبتلایند بعضی ها به جهل, بعضی ها به سلامت, بعضی ها به غنا و مانند آن.

۱- (۱) . سوره عنکبوت, آیه ۲.

۲- (۲) . سوره فجر, آیات ۱۵ _ ۱۷.

۳- (۳) . سوره توبه, آیه ۱۲۶.

مطلب بعدی آن است که بعضی ها برای ایمان به خدا جهاد می کنند اگر برای اصل ایمان تلاش و کوشش کردند خدای سبحان راه رسیدن به مقصد را به آنها نشان می دهد نه نشانِ تشریعی بلکه نشانِ تکوینی, نه نشان ارائه طریق بلکه ایصال به

مطلوب که در پایان همین سوره مبارکه عنکبوت آمده (وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا) (۱) اینکه فرمود ما راه های ویژه را به مجاهدان نشان می دهیم آن هدایت تکوینی است نه تنها تنها ارائه طریق باشد به معنای نشان دادن تشریعی باشد بلکه گرایش در قلب اینها ایجاد می کنیم (اولاً) وسیله را فراهم می کنیم (ثانیاً) او به سرعت این راه را طی می کند (ثالثاً) به مقصد می رسد (رابعاً) وگرنه خود قرآن (هُدىً لِلنَّاسِ) (۲) است برای همه هدایت است چه برای مجاهد چه برای غیر مجاهد و از اینکه جهاد فی الله را با هدایت به سبیل الله در کنار هم قرار داد تفصیل قاطع شرکت است معلوم می شود جهاد فی الله غیر از اهتدای به سبیل الله است (یک) و اهتدای به سبیل الله بالاتر از جهاد فی الله است (دو) برای اینکه آن جهاد فی الله کار ابتدایی است همیشه نتیجه برتر از مقدّمه است بالاتر از مقدّمه است اگر کسی بخشی از کارها را ابتدائاً انجام بدهد آن گاه خدای سبحان قلبش را متیّم به حبّ خود می کند به آسانی این راه را طی می کند با سرعت این راه را طی می کند این اهتدای به سبیل الهی تکوینی است یعنی ایصال به مطلوب است نه تشریعی یعنی ارائه طریق و این اهتدا بالاتر از آن جهاد ابتدایی مجاهد است که [این اهتدا] به صورت نتیجه ذکر می شود بنابراین اول تا آخر این سور ه درباره آزمون است منتها بعضی شدیدتر بعضی شدید, بعضی آسان بعضی آسان تر.

۱- (۴) . سوره عنکبوت, آیه ۶۹.

۲- (۵) . سوره بقره, آیه ۱۸۵.

در جریان جزا و کیفر, جزای عمل صالح هم از نظر کیفیت بهتر از خود عمل است که (مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَهِ فَلَهُ خَیْرٌ مِنْهَا) (۱) هم از نظر کمیّت بیش از آن است (مَن جَاءَ بِالْحَسَنَهِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا) (۲) لذا درباره جزای حسن نیامده که جزا, وفاق با عمل است (چون این آیه یک جا ذکر شده آن هم در خصوص کیفر تبهکاران) ولی جزای عمل سیّء نه از نظر کیفیت بیشتر از خود گناه است نه از نظر کمیّت بلکه کاملاً جزا, وفاق عمل است لوجهین: یکی اینکه اگر این کیفر بیش از آن عمل باشد این عدل نیست و جهت دیگر دلیل نقلی است که (جَزَاءً وِفَاقاً) (۳) نشان می دهد که کیفر گناه, معادل گناه است اما اینکه در سوره نساء آمده است که اگر کسی مؤمنی را بکُشد به جهنم می رود و سخن از خلود است (۴) برای اینکه اگر کسی مؤمن را کُشت دو کار کرد هم حقّ الناس را از بین برد هم حقّ الله را, حقّ الناس را از بین برد برای اینکه خون محقون الدمی را ریخت, هم حقّ الله را برای اینکه حکم خدا را اطاعت نکرده و معصیت کرده, اگر توبه بکند و قصاص بشود نه حقّ الله می ماند نه حقّ الناس و اگر توبه بکند و قصاص نشود یوم القیامه باید جواب اولیای دم را بدهد و اگر قصاص بشود و توبه نکند بالأخره جهنّمش مسلّم است برای اینکه یک کار حرام و قطعی را مرتکب شده فرمان خدا را زیر پا گذاشته و این فرمان را که زیر پا گذاشت در برابر خدا ایستاد ایستادن کیفرش را خدا باید معیّن کند بنابراین این چنین نیست که اگر به جهنم می رود تنها برای این باشد که خون بی گناهی را ریخته, خون بی گناهی را ریخته (یک) در برابر فرمان الهی هم ایستاد (دو) پس عمل سیّء کیفر آن نه از نظر کیفیت بیشتر است نه از نظر کمیّت اما عمل صالح هم از نظر کیفیت جزای آن بیششتر است برای اینکه فرمود: (مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَهِ فَلَهُ خَیْرٌ مِنْهَا) هم از نظر کمیّت بیشتر است برای اینکه فرمود: (مَن جَاءَ بِالْحَسَنَهِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا) او با فضل عمل می کند نه با عدل اینکه «الهی عامِلنا بفضلک و لا تعاملنا بعدلک» همین است درخواست بخشش, درخواست مزید لطف همان معامله با تفضّل است و اگر با عدل عمل کند کمتر کسی به مقصد می رسد.

۱- (۶) . سوره نمل, آیه ۸۹; سوره قصص, آیه ۸۴.

۲- (۷) . سوره انعام, آیه ۱۶۰.

۳- (۸) . سوره نبأ, آیه ۲۶.

۴- (۹) . سوره نساء, آیه ۹۳.

پرسش: اینکه در قرآن می فرماید: (فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعاً) این چطور باید توجیه شود؟

پاسخ: بله, برای اینکه انسان کُشی جامعه را ناامن می کند از نظر حقوقی «النفسُ بالنفس» است (۱) ولی اگر کسی دست به آدم کشی زد جامعه ناامن می شود فرق نمی کند چه چند نفر چه یک نفر, وقتی امنیت از جامعه گرفته شد زندگی در جامعه دشوار است از نظر حقوقی و مسئله قضا مسئله حدود و مانند آن «النفس بالنفس» است از نظر مسائل امنیتی, مسائل سیاسی, مسائل اجتماعی (مَن قَتَلَ نَفْساً بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعاً) (۲) فرمود: (فَكَأَنَّمَا) با (فَكَأَنَّمَا) که حکم حقوقی ثابت نمی شود. بنابراین در جزای عمل صالح لطف الهی است در جزای عمل طالح, عدل الهی است نه کیفاً بیشتر است نه کمّاً.

پرسش: طبق عدل الهی باید بین جرم و کیفر تناسب باشد؟

پاسخ: تناسب است.

پرسش: آخر چرا آتش؟

آتش تازه خفیف ترین عذاب است کسی که اصل هستی را به آدم داد, عالَم را آفرید این سفره را گسترده مهمان دعوت کرده انسان بیاید در برابر او بایستد همین است, باطن گناه این است در قیامت روشن می شود که خود این گناه یک ماده انفجاری است ما که از باطن گناه خبر نداریم ما ظواهری را می شنویم آن معصوم آن ولیّ خدا می بیند که چه خبر است گناه کردن یک مادّه انفجاری را در درون خود جاسازی کردن است ما حالا از اسرار جهنم و کیفیت سوخت و سوز جهنم که خبر نداریم امیدواریم هم که از نزدیک خبر نشویم! ولی از این مقداری که از ظاهر قرآن برمی آید باخبریم در سوره مبارکه جن فرمود بالأخره ما از جای دیگر هیزم جمع آوری نمی کنیم (وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَباً) (۳) یعنی هیزم جهنم خود آدم ظالم است این که ظلم می کند به جامعه, مال مردم, جان مردم, ناموس مردم را هدر می دهد این هیزم است این خیال می کند آدم است این هیزم گُر می گیرد اگر حقیقت گناه را انسان بفهمد می داند دست به چه چیزی دارد می زند.

۱- (۱۰) . ر.ک: سوره مائده, آیه ۴۵.

۲- (۱۱) . سوره مائده, آیه ۳۲.

۳- (۱۲) . سوره جن, آیه ۱۵.

بیان نورانی حضرت امیر(سلام الله علیه) که در نهج البلاغه است که حضرت _ معاذ الله _ نخواست شاعرانه سخن بگوید اغراق کند, مبالغه کند فرمود رشوه, زیرمیزی, رومیزی, سم است دست به سم نزنید فرمود اگر زکات و صدقه و اینهاست که به ما نمی رسد اگر قصد چیز دیگر داری «أمختبط أنت» مگر مخبّطی اگر چیزی را مار بخورد بعد قی بکند قی کرده مار را کسی به صورت یک غذا در بیاورد هیچ آدم عاقلی حاضر نیست آن را بخورد _ از بالا آورده خودش متنفّر است چه رسد به بالا آورده مار که دو بار از مسیر سم گذشت _ فرمود رشوه این است (۱) وجود مبارک حضرت که _ معاذ الله _ نخواست اغراق بکند این است باطن رشوه اگر کسی باور نکرد فردا باید ببیند بالأخره انسان یا باید حرف علی و اولاد علی(علیهم السلام) را قبول بکند یا صبر بکند ببیند آینده چه خبر است این رشوه است در برابر خدا ایستادن انسان را این طور می کند فرمود: (وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَباً) دفعتاً این شخص می بیند گُر گرفته جای دیگر هیزم نیاوردند خود این شخص گُر گرفته اینها چیزهایی نیست که ما عقلمان برسد اگر انسان مثل اولیای الهی باشد یک حرف دیگر است انسان یا باید مثل حارثه بن مالک بشود یا نشد, حرف علی و اولاد علی(علیهم السلام) را گوش بدهد ما که خبری نداریم ما چه می دانیم آن طرف دنیا چه خبر است ممکن نیست خدا عذابش بیش از گناه باشد منتها گناه سم است در برابر خدا ایستادن است کسی که تمام هستیِ ما را او داد و کلّ نظام را آفرید و ما را به عنوان مهمان دعوت کرد گفت نه بیراهه برو نه راه کسی را ببند.

ص: ۳۴۹

۱- (۱۳) . نهج البلاغه, خطبه ۲۲۴.

درباره مؤمنان فرمود: (أَحْسَنَ الَّذِی کَانُوا یَعْمَلُونَ) را جزا می دهیم درباره کفار فرمود: (أَسْوَأَ الَّذِی کَانُوا یَعْمَلُونَ), (۱) (أَسْوَأَ الَّذِی) معنایش این نیست که کیفر ما اسوأ از کار اوست معنایش این است که این شخص گناهان زیادی دارد ما از آن گناه بزرگش نمی گذریم اگر کسی مؤمن بود کارهای خیر فراوانی دارد فرمود ما آن کار خیلی مهمّش را پاداش می دهیم و این بقیه را هم به همان قیمت می خریم در آن مثال قبلی همین طور گفته شد اگر کسی خواست به دستفروشی احسان بکند همه میوه های او را به قیمت آن چهار, پنج تای درشت بخرد این احسان است فرمود اگر مؤمنی کار متوسط داشته باشد کار برجسته داشته باشد ما همه را با همان کار برجسته حساب می کنیم و اگر کافری بیاید کار سنگینی دارد ما از آن کار سنگینش نمی گذریم نه معنایش این است که کارِ ما أسوأ از کار اوست یا کار ما بهتر از کار اوست کار خدا بهتر از کار مؤمن است اما آن با دو آیه دیگر حل می شود (مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَهِ فَلَهُ خَیْرٌ مِنْهَا) کیفاً, (مَن جَاءَ بِالْحَسَنَهِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا) کمّاً اما (وَلَنَجْزِیَنَّهُمْ أَحْسَنَ الَّذِی کَانُوا یَعْمَلُونَ) (۲) یعنی ما به آن قلّه اعمالش نگاه می کنیم و همه را آن طور می خریم خب اگر باغی چندتا میوه داشت کسی بخواهد به این باغبان احسان بکند و همه میوه ها را به قیمت آن میوه برجسته بخرد این احسان است اگر کسی خواست تبهکاری را کیفر بدهد اگر آن اسوأ او را صرف نظر کند آن گناه بزرگ را صرف نظر کند گناهان کوچک را کیفر بدهد یک احسان است اما در مقام تهدید می فرماید ما از آن گناهان بزرگش نمی گذریم بگوییم کیفر خدا اسوأ از کار تبهکار است هرگز این چنین نیست عقلاً و نقلاً اما خداوند (أَسْوَأَ الَّذِی کَانُوا یَعْمَلُونَ) را کیفر می دهد.

۱- (۱۴) . سوره فصلت, آیه ۲۷.

۲- (۱۵) . سوره عنکبوت, آیه ۷.

پرسش:...

پاسخ: بله, چون بـدترین گناهشـان مورد کیفر خـداست نه اینکه کیفر خـدا اسوأ از کـار آنهـاست اینهـا گنـاه بزرگ دارنـد و متوسـط و کوچـک چون در مقام تهدیـد است فرمود ما آن اسوأ آن را کیفر می دهیم از اسوأ آن نمی گـذریم ممکن است از صغیرش یـا گناه متوسـطش بگـذریم اما از اسوأ آن نمی گـذریم (أَسْوَأَ الَّذِی کَانُوا یَعْمَلُونَ) برخی ها گفتنـد (أَسْوَأَ) به معنای سیّء است ولی لازم نیست حالا ما بگوییم (أَسْوَأَ) به معنی سـیّء است هم آن (أَسْوَأَ) به معنای خودش است هم این (أَحْسَنَ) به معنای خودش است.

مطلب دیگر این است که در بخش های فراوانی قرآن کریم تبشـیر و انذار را کنار هم ذکر می کند ولی چون انذار اثربخش تر است لـذا گاهی به وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) می فرمایـد: (إِنَّمَا أَنتَ مُنذِرٌ) (۱) یا حضـرت می فرماید: (إِنَّمَا أَنَا مُنذِرٌ) (۲) که حصـر می کند گاهی می فرماید: (قُمْ فَأَنذِرْ) (۳) سـخن از «أنذر و أبشر» یا «أنذر و بشّر» نیست, فقها را هم که وارثـان انبیـا هسـتند فرمود برونـد حوزه هـای علمیه فقیه بشونـد متفقّه در دین بشونـد «لیبشّـروا» در کار نیست (لِیُنـذِرُوا قَوْمَهُمْ) (۴) اینها هم تبشیر دارند هم انذار, ولی انذار اثربخش تر است. در آیات مورد بحث هم با اینکه هر دو کارِ ذات اقدس الهی است اما چون اثربخشی تعذیب و انذار بیش از اثربخشی تشویق و ترغیب و رحمت است (یُعَذِّبُ) را قبل از (یَرْحَمُ) ذکر فرمود. (۵)

ص: ۳۵۱

۱- (۱۶) . سوره رعد, آیه ۷; سوره نازعات, آیه ۴۵.

۲- (۱۷) . سوره ص, آیه ۶۵.

۳- (۱۸) . سوره مدثر, آیه ۲.

۴- (۱۹) . سوره توبه, آیه ۱۲۲.

۵- (۲۰) . سوره عنکبوت, آیه ۲۱.

پرسش: «یا مَن سَبَقت رحمته غَضبه» (۱) چه می شود؟

پاسخ: آنجا اشاره شد که این یعنی رحمت خدا پیش از غضب اوست نه بیش از غضب او, البته ادلّه دیگری هست که رحمت او بیشتر از غضب اوست عالَم را رحمت خدا دارد اداره می کند ما مهندسی داریم به نام رحمت این مهندس, مهندسانه نقشه کشی می کند که کجا کیفر باشد کجا بخشش باشد و مانند آن نقشه به دست غضب نیست (یک) نقشه به دست غضب و رحمت نیست (دو) «یا من سَبَقت رحمته غضبه» رحمت خدا پیش از غضب اوست نه بیش از غضب اول البته شواهد دیگر هست که رحمت او بیش از غضب اوست خب این عالَم را چه کسی نقشه کشید آن مهندس که دارد نقشه می کشد خوب نقشه کشیده می بینید یک مهندس ساختمان یک جا را هال درست می کند یک جا را اتاق پذیرایی درست می کند یک جا اتاق مطالعه درست می کند یک جا آشپزخانه درست بکند یک جا هم جای دیگر درست می کند که انسان باید بینی اش را بگیرد خب آنجایی که به نام دستشویی است در برابر آشپزخانه و هال و پذیرایی جای بدی است اما چه کسی این جای بد را به طور صحیح و درست تنظیم کرد آن مهندس, مهندس که نقشه کشید عالمانه نقشه کشید این دستشویی نسبت به آشپزخانه بد است وگرنه نسبت به مهندسی که بد نیست مهندسیِ عالَم را نه به دست غضب دادند نه به دست رحمت و غضب دادند بلکه فقط به دست رحمت دادند.

بیان نورانی امام سجاد(سلام الله علیه) این است که «أنت الّذی تسعی رحمته أمام غضبه» (۲) خدا کجا می خواهد غضب بکند این غضب منتظر است ببیند که رحمت چه دستور می دهد خب اگر دادِ مظلوم را از ظالم نگیرند که (یَوْمَئِذٍ یَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ) نخواهد بود این بیچاره چگونه تَشفّی پیدا کند (یَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُؤْمِنِینَ) و مانند آن, صدام و صهیونیسم و استکبار را باید کیفر کرد؟ بله باید کیفر کرد این عدل است, چرا؟ چون جناب رحمت نقشه کشیده عالَم را رحمت دارد اداره می کند

ص: ۳۵۲

۱- (۲۱) . مصباح المتهجّد, ص۶۹۶.

۲- (۲۲) . الصحیفه السجادیه, دعای ۱۶.

از رحمت آمدند و به رحمت روند باز خلقمن رحمه بدا و إلی رحمه یعولمهندسِ عالَم, رحمت است «أنت الّذی تسعی رحمته أمام غضبه» اینکه صحیفه را ما می بوسیم بر اساس این نکات است اینکه صحیفه را بالای سر می گذاریم به خاطر این نکات است غرض این است که نقشه عالَم نقشه رحیمانه است صدام و امثال صدام را کیفر دادن رحمت است نه عذاب, بله نسبت به امور دیگر که می سنجیم بله عذاب است نسبت به خود صدام می سنجیم عذاب است وگرنه در کلّ عالمَ وقتی شما این را حساب می کنید می بینید (مَا تَرَی فِی خَلْقِ الرَّحْمنِ مِن تَفَاوُتٍ) (۱) صدر و ساقه عالَم, رحمت است.

برای اینکه روشن بشود اینها از زیر ذرّه بین حسابگری خدا مغفول نخواهند بود دو بار کلمه (أُولئِکَ) را در آیه ۲۳ ذکر فرمود, فرمود: (وَالَّذِینَ کَفَرُوا بِآیَاتِ اللَّهِ وَلِقَائِهِ أُولئِکَ یَئِسُوا مِن رَّحْمَتِی وَأُولئِکَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِیمٌ) اینها تا زنده اند درِ رحمت باز است ولی در قیامت دیگر از رحمت ما مأیوس اند دو بار پشت سر هم (أُولئِکَ), (أُولئِکَ) اینها, اینها! برای تأکید. این تنوین عذاب هم تنوین تفخیم است عذاب الیم برای آنهاست اینها در برابر انبیا ایستادند در برابر اولیا ایستادند شما الآن می بینید کلّ فضای مجازی را برای انحراف این جوان ها این نسل پاک, اینها با انواع حِیل دارند می گیرند و این جوان ها را منحرف می کنند ببینید اینها با داشتن همه راه های هدایت این کار را می کنند جا دارد که خدا بفرماید: (أُولئِکَ یَئِسُوا مِن رَّحْمَتِی وَأُولئِکَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِیمٌ).

مطلب بعدی آن است که فرمود اینها مشورت کردند که درباره حضرت ابراهیم چه کار بکنند تصمیمشان این شد که این را بسوزانند سوره مبارکه انبیاء مبسوطاً این بحث را به عهده داشت از آیه ۵۱ سوره انبیاء فرمود: (وَلَقَدْ آتَیْنَا إِبْرَاهِیمَ رُشْدَهُ مِن قَبْلُ وَکُنَّا بِهِ عَالِمِینَ), از همین جا [بود] که [فرمود] شما برای اینکه یک رابط اجتماعی داشته باشید بت ها را عَلَم کردید (مَوَدَّهَ بَیْنِکُمْ) این یک مطلب, این مودّت یک مودّت باطل است ایمان به بت ها یک ایمان باطل است این دو مطلب, قیامت هر چه باطل است از بین می رود و مقابل آن که حق است ظهور می کند این سه مطلب, بر اساس ظهور حق چون ایمان شما به این بت ها باطل بود کفر به بت حق است لذا در قیامت (یَکْفُرُ بَعْضُکُم بِبَعْضٍ) به بت ها به بت پرست ها, دوستی شما نسبت به یکدیگر باطل بود اگر دوستی باطل بود دشمنی حق است در قیامت دشمن یکدیگر خواهید شد (یَلْعَنُ بَعْضُکُم بَعْضاً) این دو قسمتی که در سوره عنکبوت محلّ بحث بود برای آن است که آن مودّت دروغ بود و آن ایمان دروغ بود وقتی آن ایمان به بت دروغ بود کفر ظهور می کند مودّت نسبت به یکدیگر و مودّت نسبت به بت دروغ بود لعن که درست است ظهور می کند. بعد فرمود: (إِذْ قَالَ لِأَبِیهِ وَقَوْمِهِ) (۲) تا اینجا که وقتی وجود مبارک ابراهیم دست به تبر برد و همه آنها را ریز ریز کرد مراسم آتش سوزی را به پا کردند (حَرِّقُوهُ وَانصُرُوا آلِهَتَکُمْ إِن کُنتُمْ فَاعِلِینَ) (۳) ما هم (قُلْنَا یَا نَارُ کُونِی بَرْداً وَسَلاَماً عَلَی إِبْرَاهِیمَ) (۴) و او را نجات دادیم (وَأَرَادُوا بِهِ کَیْداً فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَخْسَرِینَ * وَنَجَّیْنَاهُ وَلُوطاً إِلَی الْأَرْضِ الَّتِی بَارَکْنَا فِیهَا لِلْعَالَمِینَ) (۵) بعد به او فرزند دادیم (یک) نوه دادیم (دو) (۶) کتاب و نبوّت را در ذریّه او قرار دادیم که اینها شده انبیای ابراهیمی (سه) به بعضی از فرزندان او تورات دادیم به بعضی از فرزندان او انجیل دادیم به بعضی از فرزندان او قرآن دادیم همه اینها در ذریّه وجود مبارک ابراهیم است که (وَجَعَلْنَا فِی ذُرِّیَّتِهِ النُّبُوَّهَ وَالْکِتَابَ).

۱- (۲۳) . سوره ملک, آیه ۳.

۲- (۲۴) . سوره□ انبیاء, آیه□ ۵۲.

۳- (۲۵) . سوره□ انبیاء, آیه□ ۶۸.

۴- (۲۶) . سوره□ انبیاء, آیه□ ۶۹.

۵- (۲۷) . سوره□ انبیاء, آیات ۷۰ و ۷۱.

۶- (۲۸) . سوره□ انبیاء, آیه□ ۷۲.

غرض این است که اگر در این سوره مبارکه عنکبوت قصّه وجود مبارک حضرت ابراهیم را به صورت کوتاه نقل کرده آنجا بیش از بیست آیه بیان فرمود.

جریان حضرت لوط که همشیر زاده ابراهیم(سلام الله علیهما) بود اینکه فرمود: (فَآمَنَ لَهُ لُوطٌ) ایمان آورد معنایش این نیست که لوط _ معاذ الله _ سابقه عدم ایمان داشت حالا ایمان آورد نه, این آیات بیّنه ای که وجود مبارک ابراهیم ارائه کرد تک تک اینها را وجود مبارک لوط(سلام الله علیه) ایمان آورد اصل ایمانش که محفوظ بود. فرمود: (وَقَالَ إِنَّمَا اتَّخَذْتُم مِن دُونِ اللَّهِ أَوْثَاناً مَّوَدَّةَ بَيْنِكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا) تعبیر لطیف قرآن کریم این است که اگر فرمود آخرت یعنی آن دنبال همین است و این اُولاست و آن آخرت است پس معلوم می شود عدمی در کار نیست غرض این است که مبادا ما خیال کنیم ما در دنیا هستیم (یک) بعد معدوم می شویم (دو) بعد در قیامت دوباره زنده می شویم (سه) این طور نیست ما زنده هستیم که هستیم که هستیم! ما مرگ را می میرانیم نه مرگ, ما را به دلیل اینکه در این مصاف در این درگیری ما او را هضم می کنیم می رویم برزخ دیگر مرگ نیست, می رویم قیامت دیگر مرگ نیست, ان شاءالله می رویم بهشت دیگر مرگ نیست انسان, مرگ را می میراند.

چون این چنین است تعبیر قرآن این است که آخرت است معلوم می شود دنیا اول است این آخر, اگر بین اول و دوم یک عدم فاصله باشد نه دومی, دومی است نه اوّلی, اوّلی; اگر کسی اینجا موجود بود این از بین رفت یک کس دیگر در یک گوشه دنیا آمد آن شخص یک شخص دیگر است این شخص یک شخص دیگر آن آخرِ این نیست اینکه تعبیر دارد (يُنشِئُ النَّشْأَةَ الْآخِرَةَ) یعنی یک واحد متّصل است این سَرش اول آن سرش آخر نه اینکه این در دنیا هست بعد نابود می شود بعد یک چیز دیگری آنجا پدید می آید این تعبیر لطیف و ظریف قرآن کریم که فرمود: (ثُمَّ اللَّهُ يُنشِئُ النَّشْأَةَ الْآخِرَةَ) (۱) این است تعبیر آخرت در قرآن فراوان است یعنی آخرِ این است پس معلوم می شود این اول است آن آخر, پس وسط, عدم در کار نیست اگر ما الف داشته باشیم این الف از بین برود رأساً, بعد یک چیز دیگر هم موجود بشود آن دیگر آخرِ این نیست نه این اولِ آن است نه آ ن, آخر این است بیگانه است اما وقتی فرمود آخِر یعنی این اول است یعنی چیزی از بین نمی رود این همان بیانی است که ائمه(علیهم السلام) فرمودند: «تنتقلون مِن دارٍ الی دار» (۲) .

۱- (۲۹) . سوره عنکبوت, آیه ۲۰.

۲- (۳۰) . بحارالأنوار, ج۳۷, ص۱۴۶.

«و الحمد للّه ربّ العالمين»

آیات ۲۷ تا ۳۲ سوره عنکبوت ۹۱/۰۹/۲۱

.Your browser does not support the audio tag

(وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَجَعَلْنَا فِی ذُرِّيَّتِهِ النُّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ وَآتَيْنَاهُ أَجْرَهُ فِی الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِی الْآخِرَهِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ (۲۷) وَلُوطاً إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الْفَاحِشَهَ مَا سَبَقَكُم بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ (۲۸) أَإِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ وَتَقْطَعُونَ السَّبِيلَ وَتَأْتُونَ فِی نَادِيكُمُ الْمُنْكَرَ فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَن قَالُوا ائْتِنَا بِعَذَابِ اللَّهِ إِن كُنتَ مِنَ الصَّادِقِينَ (۲۹) قَالَ رَبِّ انصُرْنِی عَلَى الْقَوْمِ الْمُفْسِدِينَ (۳۰) وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَى قَالُوا إِنَّا مُهْلِكُوا أَهْلِ هذِهِ الْقَرْيَهِ إِنَّ أَهْلَهَا كَانُوا ظَالِمِينَ (۳۱) قَالَ إِنَّ فِيهَا لُوطاً قَالُوا نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَن فِيهَا لَنُنَجِّيَنَّهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ (۳۲))

سر سنگینی ظاهری جزای برخی سیئات

نکاتی که مربوط به مباحث قبل است این است که مسائل حقوقی که در اسلام مطرح است با مسائل حدود و تعزیرات و حقّ جامعه با هم ملحوظ است در جریان قطع دست دزد چند شبهه هست که از سابق به این شبهات پاسخ دادند یکی از آن شبهات این بود که دست در اسلام معلوم نیست که چقدر می ارزد زیرا اگر کسی دست دیگری را قطع کند دِیه فراوانی دارد و اگر همان صاحب دست, مال کسی را از جایِ حرز به سرقت ببرد به اندازه یک چهارم دینار, یک چهارم مثقال طلا, این دست را قطع می کنند خب اگر دست به اندازه یک چهارم مثقال طلا می ارزد چرا دیه اش چندین برابر است اگر دست چندین برابر می ارزد چرا در هنگام سرقت یک چهارم دینار دستش را قطع می کنند این دست اگر به ربع دینار می ارزد «يدٌ بخمس مئين عسجد وديت» دستی که پانصد مثقال دِیه اوست «ما بالها قُطِعَت فی ربع دينارٍ» چرا برای یک چهارم دینار قطع می شود؟ دستی که پانصد دینار می ارزد برای یک چهارم دینار قطع بشود این متعادل نیست. عدّه ای جواب دادند که دست ها فرق می کند دست پاک با ناپاک یکسان نمی ارزد

ص: ۳۵۵

هناك مظلومَه عزّت بقيمتهاو هاهنا ظَلَمَت هانت على البارى (۱) آنجا که دست، مظلومانه قطع می شود پانصد مثقال دیه دارد آنجا که ظالمانه مال مردم را سرقت می کند یک چهارم دینار می ارزد این چنین نیست که همه دست ها یک اندازه بیرزد بنابراین مسئله قصاص, مسئله صبغه حقوقی و اینها با هم در نظر گرفته می شود کسی که سرقت کرده است امنیّت جامعه را به هم زده چون امنیّت مالی جامعه را به هم زده است این جزا معادل با عمل اوست یا کمتر از عمل او, هرگز کیفر عمل و جزای عمل بدتر از عمل نیست منتها عمل را باید در نظر گرفت عملِ سرقت گذشته از اینکه مال شخصی را از بین می برد امنیّت جامعه را آسیب می رساند لذا با توجه به سلب امنیّت, این قطع دست جزای اسوأ نیست.

سر تعبیر به(ثُمَّ) در آیه بیستم

مطلب بعدی درباره اینکه تعبیر به (ثُمَّ) شده است (ثُمَّ اللَّهُ يُنشِئُ النَّشْأَهَ الْآخِرَهَ) (۲) این ترتیب به لحاظ سیر انسان است که از دنیا وارد آخرت می شود وگرنه بهشت موجود است جهنم موجود است و از بیان نورانی امام رضا(سلام الله علیه) هم برمی

آید که از ما نیست کسی که باور نکند هم اکنون بهشت و جهنم موجود هستند, (۳) پس این (ثُمَّ) به لحاظ سیر کسی است که «کادحٌ إلی ربّه کدحاً فملاقیه» (۴)

۱- (۱) . روض الأخیار المنتخب من ربیع الأبرار, ص۱۹۴.

۲- (۲) . سوره عنکبوت, آیه ۲۰.

۳- (۳) . التوحید (شیخ صدوق), ص۱۱۸.

۴- (۴) . ر.ك: سوره انشقاق, آیه ۶.

تفاوت معنای «سماء» و «سماوات» در بیان قرآن

مطلب سوم آ ن است که کلمه سـماء گاهی مطلق است گاهی جمع آنجا که جمع است نظیر سماوات برای شمول همه آسمان هـاست آنجـا که مطلق است آن هم همه را شامل می شود این فرد نیست مطلق است اگر فرمود: (وَمَا أَنتُم بِمُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَلاَ فِي السَّماءِ) (۱) این سـما مطلق است مفرد نیست در قرآن کریم گـاهی سـماوات مطرح است که جمع است, گـاهی مطلق مطرح است که کار همان جمع را انجام می دهد.

تفاوت معنای «اجر» با «اجرت» و «جزا»

مطلب چهـارم فرق بین اجر و اجرت و جزاست اجرت را معمولاً ـ در مسائل مالی و امثال ذلک مطرح می کننـد اگر کسـی اجیر شـد مسـتحقّ اجرت است اجر را معمولاً ـ در مطـالب دینی مطرح می کننـد این حصـر نیست ممکن است آنجا هم به اجرت یاد بشود ولی تعبیر رایج این است که اجر را درباره مسائل معنوی ذکر می کنند اجرت را درباره مسائل اقتصادی و مادی. اما جزا, جزا با اجر فرق می کند جزا چه درباره حسـنه چه درباره سیّئه مطلقا استعمال می شود ولی اجر درباره سیّئه استعمال نشده یعنی نمی شود, نمی شود که اجر کـافر جهنم است اجر را دربـاره مسائـل پاک و خیر و لطف و رحمت به کار می برنـد اینها نکاتی بود که مربوط به مسائل گذشته است.

سرّ عدم تصریح به نام حضرت اسماعیل(علیه السّلام) در آیات محل بحث

پرسش: در آیه شریفه (وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ) چطور از حضرت اسماعیل نام نبردند؟

۱- (۵) . سوره عنکبوت, آیه ۲۲.

پاسخ: چون وجود مبارک اسماعیل آن طوری که برخی از مفسّران مخصوصاً زمخشری در کشاف دارد می گوید شهرت او باعث بی نیازی از نام بردن اوست در بعضی از آیات مفصّلاً مسئله ذبح او و (تَلَّهُ لِلْجَبِينِ) (۱) اینها را آورده دیگر اسماعیل(سلام الله علیه) أشهر از آن بود که نیازی به تسبیح داشته باشد این حرف عدّه ای از مفسّران «منهم زمخشری» در کشّاف است.

نمونه هایی از پاداشهای معنوی خداوند به حضرت ابراهیم(علیه السّلام)

فرمود ما به وجود مبارک ابراهیم, اسحاق دادیم که فرزند اوست یعقوب دادیم که نوه اوست وجود مبارک ابراهیم(سلام الله علیه) از ما فرزند خواست ما دعای او را مستجاب کردیم به او اسحاق دادیم که فرزند اوست در بعضی از سوَر کلمه یعقوب را که ذکر فرمود, نافله را کنار آن ذکر کرد فرمود: (وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ) این تمام شد برای اینکه اجابت دعاست (وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً) (۲) این (نَافِلَةً) برای یعقوب است یعقوب نوه اوست او از ما فرزند خواست ما دعای او را مستجاب کردیم به او فرزند دادیم به نام اسحاق, نوه هم دادیم به عنوان نافله, نافله یعنی بیش از آن مقداری که او خواسته است نَفل یعنی زاید, زاید بر خواسته او ما به او نوه هم دادیم این مربوط به آن آیاتی است که کلمه (نَافِلَةً) را ذکر می کند که این (نَافِلَةً) وصف یعقوب است نه وصف اسحاق (وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ) این تمام شد (وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً) اما اینجا سخن از نافله نیست فرمود: (وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ) بعد فرمود نه تنها در برابر این کارهای خداپسندانه خلیل الرحمان(سلام الله علیه) به او فرزند و نوه دادیم بلکه در ذریّه ابراهیم(سلام الله علیه) نبوّت را قرار دادیم انبیای ابراهیمی همه ذراری حضرت ابراهیم اند چهار کتاب از کتاب های رسمی الهی را به نوه های او دادیم به موسای کلیم تورات دادیم به عیسای مسیح انجیل دادیم به داوود زبور دادیم و به وجود مبارک پیغمبر(علیهم الصلاه و علیهم السلام) قرآ ن دادیم این کتب چهارگانه فیضی است که ذات اقدس الهی به ذریّه ابراهیم خلیل(سلام الله علیه) داد.

۱- (۶) . سوره صافات, آیه ۱۰۳.

۲- (۷) . سوره انبیاء, آیه ۷۲.

برخی از پاداشهای دنیوی خداوند به حضرت ابراهیم(علیه السّلام)

پرسش: اجر دنیایی اش همین بود؟

پاسخ: نه, اجر دنیایی اش که فراوان بود فرمود: (وَآتَیْنَاهُ أَجْرَهُ فِی الدُّنْیَا) آن تلاش و کوششی که ابراهیم خلیل کرد ما به آن اوج عظمت رساندیم مشکلات او را حل کردیم او هم به ما مطمئن شد وقتی که هاجر(سلام الله علیها) به وجود مبارک ابراهیم عرض کرد «إلی مَن تدعُنا» فرمود: «إلی ربّ هذه البنیه» (۱) این می شود توحید تام بالأخره این زمین و زمان را خدا آفرید و می تواند اداره کند این توحید تام آن برکات را هم داشت آنجا را آباد کرد طوری آباد کرد که (یُجْبَی إِلَیْهِ ثَمَرَاتُ کُلِّ شَیْءٍ) در تمام فصول چهارگانه آنجا نعمت ها موج می زند با اینکه از خودش هیچ چیزی ندارد اینها نعمت های الهی است و به وسیله برکت ابراهیم خلیل, وقتی که هاجر عرض کرد «إلی من تدعُنا» داری می روی من و این بچه شیری را به چه کسی سپردی با ضرس قاطع فرمود: «إلی ربّ هذه البنیه» خیلی از مشرکان سعی می کردند خودشان را به وجود مبارک ابراهیم خلیل(سلام الله علیه) مرتبط کنند.

پرسش: قرار دادن نبوّت در ذریّه, برای حضرت ابراهیم چه برکتی داشت؟

پاسخ: بالأخره «ولد صالح یدعو له» (۲) همین است آنکه خود زکریا(سلام الله علیه) گفت: (رَبِّ لاَ تَذَرْنِی فَرْداً وَأَنتَ خَیْرُ الْوَارِثِینَ) (۳) همین است هر کار خیری که ولد انجام می دهد درباره والد انجام می شود چه «یدعو له» چه «لا یدعو له», اثر خیر اوست, فرزند, برکت اوست تمام کار خیری که پسر می کند پدر از آن طرْفی می بندد.

ص: ۳۵۹

۱- (۸) . الکافی, ج۴, ص۲۰۱.

۲- (۹) . الکافی, ج۷, ص۵۶.

۳- (۱۰) . سوره انبیاء, آیه ۸۹.

پرسش: حضرت ابراهیم رسول هم بوده؟

تبیین رسول بودن حضرت ابراهیم(علیه السّلام)

پاسخ: بله, برای اینکه پیام خدا را رساننده (رَبِّیَ الَّذِی یُحْیِیْ وَیُمِیتُ) (۱) این پیام الهی است که به نمرود می رساند (فَجَعَلَهُمْ جُذَاذاً) (۲) دست به تبر برداشت با آنها استدلال کرد.

پرسش: درباره حضرت موسی فرمود: (رَسُولاً). (۳)

پاسخ: این هم همین طور است لازم نیست کلمه رسول را بگوید وقتی احتجاج می کند با عموی خود, احتجاج می کند با نمرود, احتجاج می کند با قوم خود که بت پرست اند این رسالت است.

احتجاج های وجود مبارک ابراهیم در سوره مبارکه «انبیاء» گذشت فرمود: (وَلَقَدْ آتَیْنَا إِبْرَاهِیمَ رُشْدَهُ مِن قَبْلُ وَکُنَّا بِهِ عَالِمِینَ إِذْ قَالَ لِأَبِیهِ وَقَوْمِهِ مَا هذِهِ التَّمَاثِیلُ الَّتِی أَنْتُم لَهَا عَاکِفُونَ) (۴) لا نعنی بالرساله الاّ همین! این از طرف خدا آمده با مردم دارد سخن می گوید احتجاج می کند آنها را محکوم می کند دست به تبر می برد مبارزه می کند معنی رسالت همین است بالاتر از همه اینها مسئله امامت است که (وَإِذِ ابْتَلَی إِبْرَاهِیمَ رَبُّهُ بِکَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّی جَاعِلُکَ لِلنَّاسِ إِمَاماً) (۵) اینکه (إِذْ قَالَ لِأَبِیهِ وَقَوْمِهِ) بعد آنها پاسخ می دهند حضرت استدلال می کند دست به تبر می کند بتکده می رود بت ها را ریز ریز می کند اینها مأموریت یک رسول است اگر نبیّ بود فقط خبر دریافت می کرد که این کارها را انجام نمی داد.

۱- (۱۱) . سوره بقره, آیه ۲۵۸.

۲- (۱۲) . سوره انبیاء, آیه ۵۸.

۳- (۱۳) . سوره مریم, آیه ۵۱.

۴- (۱۴) . سوره انبیاء, آیات ۵۱ و ۵۲.

۵- (۱۵) . سوره بقره, آیه ۱۲۴.

در آیه ۷۲ سوره مبارکه «انبیاء» فرمود: (وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً)

سر تعبير(وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَهِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ) با وجود صالح بودن ابراهیم خلیل در دنیا

الآن بحث در این است که در خیلی از موارد از این ذوات قدسی [یعنی انبیا] به عنوان صالحین یاد شده است در آیه ۷۲ سوره «انبیاء» این بود که (وَكُلًّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ) در این گونه از آیات از وجود مبارک ابراهیم به عنوان صالح یاد شده است ولی در آیه ۱۳۰ سوره مبارکه «بقره» و همچنین آیه محلّ بحث [و نیز آیه ۱۲۲ سوره «نحل»] دارد (وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَهِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ) اینکه فرمود: (وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَهِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ) این چه نکته ای را می تواند در بر داشته باشد چطوری است که در آخرت جزء صالحین است مگر الآن جزء صالحین نیست؟ اگر در آیه ۱۳۰ سوره مبارکه «بقره» فرمود: (وَمَن يَرْغَبُ عَن مِلَّهِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَن سَفِهَ نَفْسَهُ وَلَقَدِ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَهِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ) این نشان می دهد که صالح بودن مراتبی دارد مراتب وُسطای این صالحین در دنیا نصیب انبیا و مرسلین هم هست (كُلٌّ مِنَ الصَّالِحِينَ) (۱) اما وقتی در چند جا فرمود: (إِنَّهُ فِي الْآخِرَهِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ) می فرماید این در آخرت «من الصالحین» است این معلوم می شود که صالح بودن مراتبی دارد و آن مرتبه علیایش که برای اهل بیت(علیهم الصلاه و علیهم السلام) است وجود مبارك ابراهیم به این مرحله می رسد یا (أَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ) (۲) که بعضی از انبیا از خدای سبحان مسئلت می کند این است.

۱- (۱۶) . سوره انعام, آیه ۸۵.

۲- (۱۷) . سوره یوسف, آیه ۱۰۱; سوره شعراء, آیه ۸۳.

امکان تکامل علمی و ممکن نبودن تکامل عملی در قیامت

پرسش: با توجه به اینکه انسان با عمل صالح به مقام صالحین می رسد و در قیامت جای عمل نیست, این چطور است؟

پاسخ: نه, قیامت جای جزاست نه اینکه او با عمل در قیامت به صالحین برسد اعمالی که در دنیا انجام می دهد بعضی از آن اعمال استحقاق او را جهت لحوق به صالحین وسطا تأمین می کند (یک) برخی از اعمال اند که اگر او را بخواهد به صالحین اعلاـ ملحق کند, این به قیامت است (دو) نه اینکه در قیامت کاری انجام می دهد که به وسیله آن کار، صالح می شود در قیامت تکامل علمی هست خیلی از چیزها برای انسان در قیامت روشن می شود که در دنیا روشن نبود اما تکامل عملی نیست چون مثلاً کسی کاری انجام بدهد که واجب باشد یا مستحب و او به مقامی برسد بله, آثاری که او در دنیا گذاشته یکی پس از دیگری باید به او برسد تا او به مقام صالحین اعلا راه پیدا کند بر اساس «مَن سَنّ سنّه حسنه» (۱) یا (جَعَلْنَا فِی ذُرِّیَّتِهِ النُّبُوَّةَ وَالْکِتَابَ) همه کتاب هایی که مورد عمل جوامع بشری است همه انبیایی که خدمات خوبی کردند همه اینها در ضمن اینکه در نامه اعمال خود انبیا نوشته می شود در نامه عمل وجود مبارک ابراهیم هم نوشته می شود اینها زمینه فراهم می کند که (وَإِنَّهُ فِی الْآخِرَهِ لَمِنَ الصَّالِحِینَ) بشود.

سخنان حضرت لوط(علیه السّلام) با قوم خویش

در آیه چهارده سوره مبارکه «عنکبوت» که فرمود: (لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحاً إِلَی قَوْمِهِ) این (نُوحاً) منصوب است به آن (أَرْسَلْنَا) بعد هم فرمود: (وَإِبْرَاهِیمَ) و قصّه ابراهیم را ذکر فرمود که برخی ها مثل زمخشری در کشّاف دو احتمال دادند یکی اینکه این ابراهیم منصوب باشد به جهت عطف بر (نُوحاً) یعنی «أرسلنا إبراهیم» یکی اینکه منصوب باشد به «اُذکر» (۲) یعنی «اُذکر ابراهیم إذ قال» این لوط هم عطف است بر (نُوحاً) یعنی «و أرسلنا لوطاً» اگر قرآن کریم دارد (وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحاً إِلَی قَوْمِهِ) بعد دارد: (وَإِبْرَاهِیمَ) که ظاهراً عطف است بر (نُوحاً) یعنی «أرسلنا ابراهیم» معلوم می شود جزء مرسلین است بعد فرمود: (وَلُوطاً) یعنی «أرسلنا لوطاً» لوط هم می شود جزء مرسلین (إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ إِنَّکُمْ لَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ مَا سَبَقَکُم بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِینَ) فرمود آ نها به یک سیّئه بی سابقه ای مبتلاـ بودند این کار را شما چرا انجام می دهید شما آن راه که حفظ نسل است, (نِسَاؤُکُمْ حَرْثٌ لَکُمْ), برای فرزند صالح است آن را رها کردید و از طرفی هم (وَتَقْطَعُونَ السَّبِیلَ) هم که به همین معنا ذکر شده است مناسب است برخی ها گفتند اینها گذشته از اینکه به یکدیگر اکتفا می کردند رهگذرها را, عابرین را هم مورد صدْمه قرار می دادند راهزنی هم داشتند که (وَتَقْطَعُونَ السَّبِیلَ) به آ ن معنا هم ذکر شده (۳) اینها مقابل هم نیستند که ما بگوییم یا آن معناست یا این معناست ممکن است به هر دو جنایت تن در داده باشند هم راهزنی کرده باشند راه دیگران را گرفته باشند راه افراد را می بستند و به آنها اهانت می کردند و هم اینکه راه تولید را می بستند (أَءِنَّکُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ وَتَقْطَعُونَ السَّبِیلَ)

۱- (۱۸) . الکافی, ج۵, ص۹ و ۱۰.

۲- (۱۹) . الکشاف, ج۳, ص۴۴۶.

۳- (۲۰) . ر.: التبیان فی تفسیر القرآن, ج۸, ص۲۰۲; ر.ک: مجمع البیان, ج۸, ص۴۴۰.

آسیبهای جدایی دین و علم

می بینید اگر علم باشد و دین نباشد چه خطر دارد دین باشد و علم نباشد هم چه خطر دارد اگر دین باشد و علم نباشد جریان گالیله سوزی و رسوایی قرون وسطا را به همراه دارد علم باشد و دین نباشد جنگ جهانی اول و جنگ جهانی دوم را به همراه دارد انسان جرأت نمی کند بگوید تلفات این دو جنگ چقدر بود اینکه می بینید الآن اروپا به حسب ظاهر دموکراسی را پذیرفته این بر اساس ترس است نه بر اساس عقل, از بس آدم کشتند نرم شدند دینِ بی علم گالیله را می سوزاند علمِ بی دین دو جنگ جهانی را ایجاد می کند. اینکه انسان قبر انبیا را می بوسد در و دیوار این حرم را می بوسد برای همین جهت است اینها انسان را آدم کردند الآن مگر ژاپن از نظر صنعت عقب افتاده است ولی بدترین خرافات و بت پرستی در گوشه و کنار همین ژاپن هست در چین هست اینکه آدم این کتاب را بالای سر می گذارد این بالای سر گذاشتن تنها برای شب های قدر نیست همیشه قرآن بالای سر ماست اینها آمدند بشر را آدم کردند فرمود این کارها چیست که شما می کنید فرزند را شما باید حفظ بکنید نسل آینده را حفظ بکنید (أَءِنَّکُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ وَتَقْطَعُونَ السَّبِیلَ).

انحراف قوم لوط، در ارتکاب منکر در مجالس عمومی

پرسش: تأتون لازم نیست؟

پاسخ: نه, به همین معناست نه آمدن و رفتن این کنایه از همان کار است چون کنایه از آن کار است متعدّی است.

فرمود: (وَتَأْتُونَ فِی نَادِیکُمُ الْمُنکَرَ) اینجا هم متعدّی است و مفعول به گرفته نه یعنی می آیید, قرآن کریم گاهی با کنایه از یک مطلب یاد می کند تا برسد به آن تصریح, کتاب عفّت است و ادب. فرمود شما در نادی مجلسی که خالی باشد نمی گویند نادی اما وقتی که جمعیت باشد می گویند نادی فرمود در حضور مردم در محفل هایتان این کارهای زشت را انجام می دهید این (الْمُنکَرَ) اگر الف و لامش عهد ذکری باشد مخصوص همین (لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ) است اما آن طوری که برخی از مفسّران نقل کردند بسیاری از کارهای زشت را اینها در جلسات عمومی انجام می دادند (۱) اینها که می گویند اخلاق, قراردادی است همین است دیگر نمی دانند انسان باید تکامل پیدا کند کمالش به امر حقیقی و تکوینی است نه قراردادی مگر می شود یک موجود تکوینیِ حقیقیِ خارجی را به امور قراردادی کامل کرد اخلاق, حقیقتی است واقعیّتی است منتها به صورت امر و نهی در آمده به صورت قانون در آمده تکیه گاهش حقیقت است نتایجش هم حقیقت است اخلاق امر اعتباری است یعنی چه؟!

۱- (۲۱) . التبیان فی تفسیر القرآن, ج۸, ص۲۰۲.

عکسالعمل قوم لوط در برابر هدایتگری آن حضرت

(وَتَأْتُونَ فِی نَادِیکُمُ الْمُنکَرَ) آنها می گفتند که اینها را بیرون کنید (أَخْرِجُوا آلَ لُوطٍ مِن قَرْیَتِکُمْ إِنَّهُمْ أُنَاسٌ یَتَطَهَّرُونَ) این مقدّس نماها را از شهر بیرون کنید این مرتجعان را بیرون کنید این عقب افتاده ها را از شهر بیرون کنید (أَخْرِجُوا آلَ لُوطٍ مِن قَرْیَتِکُمْ) در سوره مبارکه «نمل» فرمود: (وَلُوطاً إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ وَأَنتُمْ تبْصِرُونَ) این (أَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ) نشان می دهد که «أتی» به معنی آمدن نیست (أَئِنَّکُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِن دُونِ النِّسَاءِ بَلْ أَنتُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ فَمَا کَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَن قَالُوا أَخْرِجُوا آلَ لُوطٍ مِن قَرْیَتِکُمْ إِنَّهُمْ أُنَاسٌ یَتَطَهَّرُونَ) (۱) این مقدّس نما که ادّعای پاکی دارند اینها را از شهر بیرون کنید این حرف های رسمی آنها بود الآن که به ستوه آمدند آخرین بار که دیدند وجود مبارك لوط دست بردار نیست گفتند (ائْتِنَا بِعَذَابِ اللَّهِ إِن کُنتَ مِنَ الصَّادِقِینَ) اگر راست می گویی عذاب خدا را بگویید بیاورند. در سوره مبارکه «انبیاء» به این صورت بیان شده که (وَلُوطاً آتَیْنَاهُ حُکْماً وَعِلْماً وَنَجَّیْنَاهُ مِنَ الْقَرْیَةِ الَّتِی کَانَتْ تَعْمَلُ الْخَبَائِثَ إِنَّهُمْ کَانُوا قَوْمَ سَوْءٍ فَاسِقِینَ وَأَدْخَلْنَاهُ فِی رَحْمَتِنَا إِنَّهُ مِنَ الصَّالِحِینَ) (۲) در آنجاها تهدید بود اما در اینجا (فَمَا کَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَن قَالُوا ائْتِنَا بِعَذَابِ اللَّهِ إِن کُنتَ مِنَ الصَّادِقِینَ) اگر راست می گویی عذاب بیاور

دعای حضرت لوط و علت تفاوت تعبیر آیات ۲۲ و ۲۵ درباره نصرت

اینجا وجود مبارك لوط دعا کرد و عذاب آمد (قَالَ رَبِّ انصُرْنِی عَلَی الْقَوْمِ الْمُفْسِدِینَ) این نصرت هم مستحضرید گاهی مفرد, گاهی جمع ذکر شده در همین سوره مبارکه «عنکبوت» که محلّ بحث است آیه ۲۲ دارد که (وَمَا لَکُم مِن دُونِ اللَّهِ مِن وَلِیٍّ وَلاَ نَصِیرٍ) که مفرد است در بعضی از آیات دیگر دارد که برای اینها ناصرینی نیست آیه ۲۵ این است (وَمَأْوَاکُمُ النَّارُ وَمَا لَکُم مِن نَاصِرِینَ) اِفراد آنجا و جمع اینجا به این است که آنجا مطلق مراد است یعنی هیچ نصیری هیچ ولیّی برای تبهکاران نیست اینجا که (نَاصِرِینَ) فرمود, جمع ذکر کرد برای آن است که این گروه فراوان اند برای هیچ کدام از اینها ناصر نیست اگر اینها صد نفرند گفته می شود که این اوّلی ناصر ندارد دومی ناصر ندارد سومی ناصر ندارد وقتی جمع بندی می کنند می گویند این گروه ناصرین ندارند پس سرّ جمع آوردن ناصر در آیه ۲۵ و مفرد آوردن نصیر در آیه ۲۲ این است. حالا لوط عرض کرد: (رَبِّ انصُرْنِی عَلَی الْقَوْمِ الْمُفْسِدِینَ)

۱- (۲۲) . سوره نمل, آیات ۵۴ _ ۵۶.

۲- (۲۳) . سوره انبیاء, آیات ۷۴ و ۷۵.

اجابت دعای حضرت لوط و گفتگوی فرشتگان با حضرت ابراهیم

و خدا هم استجابت کرد استجابت خدا از کجا معلوم می شود از اینجا که فرمود: (وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِیمَ) فرشته های الهی اول وارد محضر ابراهیم(سلام الله علیه) شدند چون خود لوط به حضرت ابراهیم وابسته بود اصلِ دین را داشت ولی آیات بیّنه او را کاملاً تصدیق کرد که (فَآمَنَ لَهُ لُوطٌ) (۱) این (فَآمَنَ لَهُ لُوطٌ) معنایش این نیست که _ معاذ الله _ لوط سابقه ایمان نداشت تازه به وسیله ابراهیم مؤمن شد این فرشته ها هم وارد محضر ابراهیم شدند و بشارت دادند که ما می خواهیم ریشه ظالمان را برکَنیم (قَالُوا إِنَّا مُهْلِکُوا أَهْلِ هٰذِهِ الْقَرْیَهِ) که تبهکارانه زندگی می کنند (إِنَّ أَهْلَهَا کَانُوا ظَالِمِینَ) وجود مبارک ابراهیم عرض کرد شما اگر بخواهید این قریه را ویران کنید لوط در آ نجا زندگی می کند آنها گفتند ما نه تنها می دانیم لوط زندگی می کند می دانیم فرزندان او هم هستند و اگر کسی هم به او ایمان آورده باشد آنها را هم می شناسیم و در خانواده او هم کسی است که نباید نجات پیدا کند او را هم می شناسیم شما سفارش کردی که ما لوط را نجات بدهیم ما این چهار مطلب را به اطلاع شما می رسانیم لوط را می دانیم, آل لوط را می دانیم, مؤمنین به لوط را می دانیم, زنِ او باید هلاک بشود آن را هم می دانیم (قَالَ إِنَّ فِیهَا لُوطاً) بعد آ نها عرض کردند (نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَن فِیهَا) می دانیم در این قریه چه کسی است (لَنُنَجِّیَنَّهُ) این لوط که شما فرمودید ما او را نجات می دهیم (یک) و اهل او را نجات می دهیم اهل او یعنی اعضای خانواده او و اگر کسی در این قریه به او ایمان آورده باشد او را نجات می دهیم (إِلَّا امْرَأَتَهُ) که این جزء مانده هاست که این باید عذاب ببیند (إِلَّا امْرَأَتَهُ کَانَتْ مِنَ الْغَابِرِینَ) حالا وقتی فرستاده های الهی متمثّل شدند وقتی وارد این منطقه شدند عدّه ای طمع کارانه می خواستند وارد خانه لوط بشوند که برخی از اینها در مباحث آیات قبل گذشت.

۱- (۲۴) . سوره عنکبوت, آیه ۲۶.

«و الحمد للّه ربّ العالمين»

آیات ۳۱ تا ۳۵ سوره عنکبوت ۹۱/۰۹/۲۲

.Your browser does not support the audio tag

(وَلَمَّا جاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَى قَالُوا إِنَّا مُهْلِكُوا أَهْلِ هذِهِ الْقَرْيَهِ إِنَّ أَهْلَهَا كَانُوا ظَالِمِينَ (۳۱) قَالَ إِنَّ فِيهَا لُوطاً قَالُوا نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَن فِيهَا لَنُنَجِّيَنَّهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ (۳۲) وَلَمَّا أَن جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطاً سِی ءَ بِهِمْ وَضَاقَ بِهِمْ ذَرْعاً وَقَالُوا لَا تَخَفْ وَلاَ تَحْزَنْ إِنَّا مُنَجُّوکَ وَأَهْلَکَ إِلَّا امْرَأَتَکَ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ (۳۳) إِنَّا مُنزِلُونَ عَلَى أَهْلِ هذِهِ الْقَرْيَهِ رِجْزاً مِنَ السَّماءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ (۳۴) وَلَقَد تَرَكْنَا مِنْهَا آيَهً بَيِّنَهً لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ (۳۵))

قیامت صحنه بروز بیزاری کافران از یکدیگر

برخی از مطالبی که مربوط به مباحث گذشته است این است که در آیه ۲۵ این سو ره فرمود در صحنه قیامت عدّه ای عدّه دیگر را از همین کفار لعن می کنند (يَلْعَنُ بَعْضُكُم بَعْضاً) چه اینکه (يَكْفُرُ بَعْضُكُم بِبَعْضٍ) متبوع ها از تابعین و بالعکس تبرّی می کنند بت پرست ها از بت ها و همچنین بت ها از بت پرست ها تبرّی دارند و و بت پرست ها هم یکدیگر را لعن می کنند در سوره مبارکه «بقره» آیه ۱۶۶ به این صورت است: (إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتُّبِعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوْا وَرَأَوُا الْعَذَابَ وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ) که هم مسئله بت پرستی بطلانش روشن می شود و هم تابع و متبوع از یکدیگر جدا خواهند بود از یکدیگر تبرّی می کنند. در سوره مبارکه «اعراف» لعن آنها هم مطرح است آیه ۳۸ سوره «اعراف» که (كُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّهٌ لَعَنَتْ أُخْتَهَا) جهنمی ها وقتی وارد جهنم می شوند هر گروهی دیگری را لعن می کند این به آن می گوید تو باعث شدی, آن به این می گوید تو سبب شدی اینها دوستان دنیایی اند که (الْأَخِلَّاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ) (۱) این راجع به آیه ۲۵ که فرمود: (يَلْعَنُ بَعْضُكُم بَعْضاً).

ص: ۳۶۶

۱- (۱) . سوره زخرف, آیه ۶۷.

بررسی ادبی جزای احسن به مؤمنان در قیامت

اما درباره آیه هفت این سور ه که فرمود: (وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَحْسَنَ الَّذِی كَانُوا يَعْمَلُونَ) تاکنون چند بار این مضمون در بحث های قبل گذشت و در آینده هم ممکن است مطرح بشود عمده آن است که این کلمه (أَحْسَنَ) افعل تفضیل است ولی افعل تفضیل گاهی با اضافه استعمال می شود گاهی با «مِن» یک وقت می گوییم «أفضل منه» یا «منهم» این معنایش این است که برتر است و بهتر است یک وقت می گوییم «أفضل الأنبياء کذا» یعنی بهترین پیامبر این عصر, بین «أفضل منهم» با «أفضلهم» خیلی فرق است وقتی گفته شد «أفضل الأعمال أحمزها» (۱) یعنی بهترین عمل نه بهتر از دیگران, ممکن است این بهتر از دیگران با بهترین یک مصداق مشترک داشته باشند ولی وقتی گفتیم «أفضل منهم» با «أفضلهم» خیلی فرق می کند. در اینجا فرمود: (أَحْسَنَ الَّذِی كَانُوا يَعْمَلُونَ) نه «أحسن من الذی کانوا يعملون» آن طوری که معنا شد یعنی به بهترین اعمال آنها پاداش می دهیم و آن طوری که جناب زمخشری و هم فکرانشان معنا کردند این است که

بهترین جزا را به آنها می دهیم (۲) آن هم ممکن است با این معنایی که ذکر شده نزدیک باشد ولی از نظر لفظ دور است اگر گفتیم (وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَحْسَنَ الَّذِى كَانُوا يَعْمَلُونَ) یعنی آنها را به بهترین کاری که کردند پاداش می دهیم نه اینکه آنها را به بهترین پاداش, پاداش می دهیم.

تبیین پاداش مضاعف الهی بر مؤمنان

ص: ۳۶۷

۱- (۲) . بحارالأنوار, ج۶۷, ص۱۹۱.

۲- (۳) . الکشاف, ج۳, ص۴۴۱.

مطلب دیگر اینکه «أحسن مما کانوا یعملون» نیست چون اگر «أحسن مما کانوا یعملون» بود در سوره مبارکه «نور» دیگر نمی فرمود ما (أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا) پاداش می دهیم و اضافه می کنیم آیه ۳۸ سوره مبارکه «نور» این است که (لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَيَزِيدَهُم مِن فَضْلِهِ) یعنی اینها اگر صد عمل دارند چند عملشان جزء برجسته ترین اعمال آنهاست ما اعمال اینها را به حساب آن برجسته ترین محاسبه می کنیم به آنها پاداش می دهیم و اضافه هم می دهیم اگر «أحسن مما کانوا یعملون» بود دیگر اضافه معنا نداشت.

تصریح قرآن به رسالت حضرت ابراهیم(علیه السلام)

مطلب بعدی در جریان حضرت ابراهیم(سلام الله علیه) قرآن کریم گاهی به عنوان (أَرْسَلَنَا) ذکر می کند گاهی به عنوان «رسل» ذکر می کند در سوره مبارکه «حدید» فرمود: (لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَن يَنصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ) این به منزله متن و اصل, در ضمن این اصل, فرمود: (وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحاً وَإِبْرَاهِيمَ) خب نوح می شود «مِن المرسلین» ابراهیم می شود «مِن المرسلین» اول فرمود: (لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا) بعد به عنوان صغرای این کبرا, مصداق این معنای جامع فرمود: (وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحاً وَإِبْرَاهِيمَ وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِمَا النُّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ) [(۱)] در سوره مبارکه «نساء» فرمود: (إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ وَالنَّبِيِّينَ مِن بَعْدِهِ وَأَوْحَيْنَا إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَعِيسَى وَأَيُّوبَ وَيُونُسَ وَهَارُونَ وَسُلَيْمانَ وَآتَيْنَا دَاوُود زَبُوراً وَرُسُلاً قَدْ قَصَصْنَاهُمْ) همه اینها جزء مرسلین است (وَرُسُلاً قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ مِن قَبْلُ وَرُسُلاً لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ وَكَلَّمَ اللّهُ مُوسَى تَكْلِيماً) همه اینها را که گفتیم (رُسُلاً مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ). [(۲)] اینها تصریحی است که قرآن کریم درباره رسالت وجود مبارک حضرت ابراهیم دارد اما در جریان آیه ای که فعلاً محلّ بحث است فرمود این کاری که قوم لوط کردند این کاری است که هیچ کسی نکرده.

۱- (۴) . سوره حدید, آیات ۲۵ و ۲۶.

۲- (۵) . سوره نساء, آیات ۱۶۳ _ ۱۶۵.

بیان مأموریت فرشتگان ملاقات کننده با حضرت ابراهیم(علیه السلام)

آیه ۳۱ این سور ه این است که فرستاده های ما آمدند به ابراهیم خلیل(سلام الله علیه) بشارت بدهند که به او خدا فرزندی می دهد به نام اسماعیل و مثلاًـ بعدها این فرزند به چه صورت هایی در می آید و چه خدماتی می کند اینها برای این بشارت آمدند چون لوط زیرمجموعه ابراهیم(سلام الله علیهما) بود و قوم لوط به آن فجیعه مبتلا بودند اینها دو مأموریت داشتند یکی تبشیر نسبت به ابراهیم(سلام الله علیه) یکی انذار نسبت به قوم لوط. بخشی از این در آیات سوره مبارکه «هود» گذشت مقداری هم در سوره «شعراء» و «نمل» گذشت فرمود: (وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَى) اینها دو حرف زدند اول بشارت دادند به وجود مبارک ابراهیم(سلام الله علیه) که فرزندی پیدا خواهید کرد بعد انذار کردند نسبت به قوم لوط گفتند: (إِنَّا مُهْلِكُوا أَهْلِ هذِهِ الْقَرْيَةِ) چرا, برای اینکه (إِنَّ أَهْلَهَا كَانُوا ظَالِمِينَ) اینها به انسانیّت, به دین, به شرف انسانیّت ستم کردند.

دو وجه مطرح در مراد حضرت ابراهیم(علیه السلام) از جمله (إِنَّ فِيهَا لُوطاً)

حضرت ابراهیم(سلام الله علیه) فرمود در این قریه, لوط زندگی می کند غالب مفسّرین نظرشان این است که شما که بخواهید قریه را ویران کنید خب لوط پیامبر در اینجا هست آیا نظرشان این بود که شما مواظب باشید به لوط آسیب نرسد یا راهی که سیدناالاستاد(رضوان الله علیه) فرمودند که غرض ابراهیم(سلام الله علیه) این است که شما به احترام لوط کاری به اینها نداشته باشید اینها را بگذارید به عذاب قیامت اینها را عذاب کنید ویران کنید این محل را به صورت تلّی از خاک در بیاورید این کار را نکنید به برکت لوط و احترام لوط به اینها آسیب نرسانید [(۱)] آیا منظور وجود مبارک ابراهیم آن بود یعنی در این محل لوط زندگی می کند شما اگر بخواهید این محل را زیرورو کنید لوط آسیب می بیند آنها می گویند نه, ما مواظبیم که به لوط آسیب نرسد یا نه, منظور ابراهیم(سلام الله علیه) آ ن است که چون لوط در این محل زندگی می کند به برکت لوط این محل را آسیب نرسانید این زکریا بن آدم که در شیخان مدفون است به امام هشتم عرض کرد که برای من زندگی در این شهر خیلی آسان نیست اجازه می دهید من از قم بروم بیرون؟ پاسخی که وجود مبارک امام رضا(سلام الله علیه) به زکریا بن آدم که در شیخان دفن است داد این است که نه, تو در قم باش خدا به برکت تو عذاب را از این منطقه برمی دارد همان طوری که به برکت قبر پدرم موسی بن جعفر(سلام الله علیهما) عذاب را از آن منطقه برمی دارد [(۲)] این قبر یک روحانی وفادار به ولایت است. وجود مبارک امام رضا فرمود به احترام تو عذاب برداشته می شود همان طوری که به احترام قبر پدرم عذاب برداشته می شود یعنی وجود تو به منزله قبر پدر من است حالا ابراهیم(سلام الله علیه) می خواهد بگوید که به برکت لوط شما شهر را زیرورو نکنید حالا بگذارید به عذاب قیامت اینها معذّب بشوند آیا منظور حضرت ابراهیم آن بود یا این. سیدناالاستاد می فرمایند به قرینه آیات سوره مبارکه «هود» منظور حضرت ابراهیم شفاعت بود.

۱- (۶) . المیزان, ج ۱۰, ص۳۲۶ و ۳۲۷.

۲- (۷) . الاختصاص (شیخ مفید), ص۸۷.

کیفیت مهمانی فرشتگان با حضرت ابراهیم(علیه السلام) و همسرش

در سوره مبارکه «هود» به این صورت است آیه ۶۹ به بعد سوره «هود» (وَلَقَدْ جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَى قَالُوا سَلاَماً قَالَ سَلاَمٌ فَمَا لَبِثَ أَن جَاءَ بِعِجْلٍ حَنِيذٍ) یعنی طولی نکشید که وجود مبارک ابراهیم خلیل آن گوساله ای را بریان کرده برای مهمانان آورد که برخی ها در ذیل این استفاده کردند که ادب ضیافت و پذیرایی این است که غذا را ببرند نزد مهمان نه مهمان را ببرند نزد غذا (که فعلاً این طور رسم است) ابراهیم خلیل(سلام الله علیه) امکاناتی داشت همین گوساله ای را که بریان کرده و در آ نجا آماده کرده ممکن بود در اتاق دیگر آماده بکند و مهمان ها را نزد غذا ببرد که رسم کنونی این است ولی این چنین نکرد غذا را نزد مهمان آورد که (فَقَرَّبَهُ إِلَيْهِمْ) (۱) نه «قرّبهم الیه» غذا را نزد مهمان برد نه مهمان را نزد غذا که آن هم در بخش های دیگر قرآن کریم است وقتی که غذا را آورد دید که اینها غذابخور نیستند (فَلَمَّا رَأَى أَيْدِيَهُمْ) یعنی دست های این فرشته ها که (لاَ تَصِلُ إِلَيْهِ) به این غذا, آ ن وقت احساس کرد که پس شما چه کسی هستید؟ (وَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً).

(قَالُوا لاَ تَخَفْ) ما فرستادگان خداییم آن که ذاتاً عالِم است ذات اقدس الهی است اینها لحظه به لحظه با الهام الهی, با وحی الهی, با گفتار فرشته ها عالِم می شوند (قَالُوا لاَ تَخَفْ) برای اینکه ما مأموریتی داریم هم آن بشارت را و هم این انذار را (إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَى قَوْمِ لُوطٍ) در این حال همسر وجود مبارک ابراهیم(سلام الله علیه) ایستاده بود (وَامْرَأَتُهُ قَائِمَةٌ فَضَحِكَتْ فَبَشَّرْنَاهَا بِإِسْحَاقَ وَمِن وَرَاءِ إِسْحَاقَ يَعْقُوبَ) همسرش ایستاده بود او هم لبخند زد ما به حضرت ابراهیم گفتیم تو فرزند پیدا می کنی, نوه پیدا می کنی و اینها, همسرش که ایستاده بود (قَالَتْ يَا وَيْلَتَى ءَأَلِدُ وَأَنَا عَجُوزٌ وَهذَا بَعْلِي شَيْخاً إِنَّ هذَا لَشَيْءٌ عَجِيبٌ) که بحثش در آن سور ه گذشت (قَالُوا أَتَعْجَبِينَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ رَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَجِيدٌ).

ص: ۳۷۰

۱- (۸) . سوره ذاریات, آیه ۲۷.

ظهور محدودیت شفاعت در مجادله حضرت ابراهیم(علیه السلام) با فرشتگان

این صحنه که گذشت (فَلَمَّا ذَهَبَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ الرَّوْعُ وَجَاءَتْهُ الْبُشْرَى) این قصّه بُشرا تمام شد به حضرت ابراهیم گفتیم تو پدر می شوی نوه پیدا می کنی اسحاق فرزند توست, یعقوب نوه توست این صحنه که گذشت (يُجَادِلُنَا فِي قَوْمِ لُوطٍ) حالا دارد با ما مجادله می کند که شما آمدید می خواهید آن منطقه را زیرورو کنید اینها بالأخره بشرند به قیامت واگذار کنید (يُجَادِلُنَا فِي قَوْمِ لُوطٍ) چرا؟ برای اینکه (إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّاهٌ مُنِيبٌ) این سه خصلت را دارد ولی ما گفتیم (يَا إِبْرَاهِيمُ أَعْرِضْ عَنْ هٰذَا) حلم, حسابی دارد صبر هم حسابی دارد شکیبایی هم حسابی دارد (يَا إِبْرَاهِيمُ أَعْرِضْ عَنْ هٰذَا إِنَّهُ قَدْ جَاءَ أَمْرُ رَبِّكَ وَإِنَّهُمْ آتِيهِمْ عَذَابٌ غَيْرُ مَرْدُودٍ) این معلوم می شود که شفاعت انبیا(علیهم السلام) هم بر اساس (مَن ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ) [(۱)](#) است, اینجا وجود مبارک ابراهیم مأذون نبود شفاعت کند یعنی به او اذن ندادند فرمود عذاب, قطعی است اینها دیگر حقّ حیات ندارند (قَدْ جَاءَ أَمْرُ رَبِّكَ وَإِنَّهُمْ آتِيهِمْ عَذَابٌ غَيْرُ مَرْدُودٍ) و عذاب قطعی شد. سیدناالاستاد به شهادت این بخش از آیات سوره مبارکه «هود» می فرماید آنچه در سوره «عنکبوت» هست و وجود مبارک ابراهیم می گوید: (إِنَّ فِيهَا لُوطاً) یعنی به احترام لوط عذاب را از این منطقه بردارید نه اینکه مواظب باشید به لوط آسیب نرسد.

سرّ نگرانی حضرت لوط(علیه السلام) هنگام مشاهده فرشتگان

(وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطاً) حالا وقتی که از محضر وجود مبارک ابراهیم فاصله گرفتند به حضور لوط رسیدند قصّه فرشته ها و لوط و قوم لوط مطرح است وقتی اینها با چهره های زیبا و جمال فرشتگی در آمدند و وجود مبارک لوط اینها را دید (سِيءَ بِهِمْ) خیلی به او بد گذشت (سِيءَ) فعل مجهول است نایب فاعلش لوط(سلام الله علیه) است به وسیله آمدن آنها به او خیلی سخت گذشت (یک) بعد اینها مهمانان لوط اند چگونه لوط از اینها پذیرایی کند (وَضَاقَ بِهِمْ ذَرْعاً) (دو) ما در ادبیات فارسی می گوییم فلان شخص دستش باز است عرب می گوید این رحب الذراع است یا می گوییم فلان شخص دستش بسته است عرب می گوید ضیق الذراع است یعنی دستش بسته است (ضَاقَ بِهِمْ ذَرْعاً) یعنی برای پذیرایی آماده نبود جریان حضرت ابراهیم نبود که آن قدرت را داشته باشد (جَاءَ بِعِجْلٍ حَنِيذٍ) باشد. بنابراین این (سِيءَ بِهِمْ) این (سِيءَ) فعل مجهول است و نایب فاعل آن وجود مبارک لوط است ــ حالا ـ برخی ها احتمال می دادند که خود (بِهِمْ) نایب فاعل باشد [(۲)](#) ــ (بِهِمْ) یعنی به وسیله اینها به حضرت لوط خیلی سخت گذشت و برای پذیرایی اینها هم دستش باز نبود اگر دست انسانی باز باشد امکانات داشته باشد می گویند رحب الذراع, اگر بسته باشد می گویند ضیق الذراع ما هم در ادبیات فارسی می گوییم دست فلان کس باز است دست فلان شخص بسته است (سِيءَ بِهِمْ وَضَاقَ بِهِمْ ذَرْعاً) این در سوره مبارکه «هود» بود.

ص: ۳۷۱

۱- (۹) . سوره بقره, آیه ۲۵۵.

۲- (۱۰) . ر.ک: مجمع البیان, ج۸, ص۴۴۲.

نجات حضرت لوط(علیه السلام) و عذاب قوم ایشان

اما در اینجا هم وقتی ابراهیم(سلام الله علیه) دید مهمانان آمدند (قَالَ إِنَّ فِيهَا لُوطاً) ابراهیم(سلام الله علیه) فرمود در این قریه لوط است منظورش همان (يُجَادِلُنَا فِي قَوْمِ لُوطٍ) بود (قَالُوا) آنها گفتند (نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَن فِيهَا) اگر بنا شد به احترام لوط, اهل آن محل نجات پیدا کنند به ما می گفتند, خدا عالِم بود به ما گفت ما هم عالِمیم در اینجا لوط زندگی می کند ما هم احترام لوط را حفظ می کنیم هم این محل را ویران می کنیم احترام لوط به این حفظ می شود که ما به او می گوییم شما و اهلتان به استثنای آن همسر این محل را ترک کنید وقتی این محل را ترک کردند ما این محل را ویران می کنیم (نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَن فِيهَا) راه را به ما گفتند که چگونه لوط را و اهلش را نجات بدهیم بعد محل را ویران کنیم (لَنُنَجِّيَنَّهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ) یعنی جزء مانده ها هستند (وَلَمَّا أَن جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطاً سِيءَ) لوط (بِهِمْ), (وَضَاقَ) لوط (بِهِمْ ذَرْعاً) دستش بسته بود که از این مهمانان محترم چگونه پذیرایی کند بر خلاف حضرت ابراهیم که (جَاءَ بِعِجْلٍ حَنِيذٍ) آنها گفتند: (لاَ تَخَفْ وَلاَ تَحْزَنْ) نه خوف داشته باش نسبت به آینده نه حزن داشته باش نسبت به اینکه چیزی از دست دادی ما تو را و اهل تو را به استثنای همسرت نجات می دهیم این می ماند شما از این محل بیرون می روید بعد ما این محل را ویران می کنیم (إِلَّا امْرَأَتَكَ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ إِنَّا مُنزِلُونَ) این به صورت جمله اسمیه با تأکید (إِنَّا مُنزِلُونَ عَلَى أَهْلِ هذِهِ الْقَرْيَهِ رِجْزاً مِنَ السَّمَاءِ) یک عذاب, یک پلیدی از آسمان نازل می کنیم در اثر اینکه فسق ورزیدند (بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ).

بشارت ایمنی مؤمنان از اثرات مخرّب عذاب معجزه گونه الهی

پرسش: در بعضی روایات هست که بهلول نبّاش وقتی کنار پیغمبر آمد حضرت فرمود از من دور شو که عذابت من را نگیرد (۱) احتمال دارد که این ترس حضرت ابراهیم برای حضرت لوط برای این بود که مبادا عذاب او را بگیرد؟

پاسخ: نه, معجزات الهی یک وقت است یک امر عادی است آ ن امر عادی ممکن است که به همه آسیب برساند اما عذاب الهی که معجزه است می بینید کاملاً بین مؤمن و کافر فرق می گذارد در جریان همین رود نیل بود که وقتی پیروان حضرت موسی آب می نوشیدند آب بود آنها می خواستند آب بنوشند خون بود این وقتی معجزه باشد فرق می گذارد البته اگر حادثه عادی باشد ممکن است که افراد آسیب ببینند آن هم آزمون الهی است ولی معجزه که باشد کاملاً فرق می گذارند.

آسیب های جدایی دین و علم

پرسش: این (سِیءَ بِهِمْ) از نظر کیفی نتوانست مهمانی کند یا...؟

پاسخ: نه آن (سِی ءَ بِهِمْ) برای اینکه این جوان های فرشته منش آمدند اینها هم که (یُهْرَعُونَ إِلَیْهِ).

عبرت آموزی عذاب قوم لوط بر آیندگان

در اینجا فرمود: (إِنَّا مُنزِلُونَ عَلَی أَهْلِ هذِهِ الْقَرْیَهِ رِجْزاً مِنَ السَّماءِ بِمَا کَانُوا یَفْسُقُونَ) بعد فرمود طولی نکشید که ما این قریه را زیرورو کردیم و اگر کسی آثار باستانی را می شناسد میراث فرهنگی شناس باشد راهش را ما نشان می دهیم (وَلَقَد تَرَکْنَا مِنْهَا) از آن قریه (آیَهً بَیِّنَهً لِقَومٍ یَعْقِلُونَ) یک آدم های بفهم, یک آدم های میراث فرهنگی شناس, یک آدم وسمه شناس, یک آدم سِمه شناس, یک آدم سیماشناس اینها می توانند کند و کاو بکنند که چه کسی اینجا دفن شده. عاقل غیر از آن مؤمن است مؤمن خدا را قبول دارد پیغمبر را امام را اما حالا بفهمد یک تکّه سفال برای چند قرن قبل است که متوجه نمی شود در سوره مبارکه «حجر» این بحث مبسوطاً گذشت فرمود شما که از مکه به طرف شام می روید این سر راهتان است این راه ها دو قسم است آن اتوبان به اصطلاح بزرگراه را عرب می گوید امام که اگر کسی وارد این راه شد به مقصد می رسد دیگر لازم نیست از این و آن سؤال بکند اتوبان, بزرگراه آدم را به مقصد می رساند این را عرب می گویند امام, هر راهی را نمی گوید امام از مکه به شام امامی داشت بزرگراه داشت که قافله از آنجا می رفتند کسی وارد آن راه می شد مستقیماً به شام می رسید یا از شام حرکت می کرد مستقیماً به مکه می رسید یک راه های فرعی هم دو طرفش دارد فرمود ما این قریه ها را که ویران کردیم دو محل بود (إِنَّهُمَا لَبِإِمَامٍ مُّبِینٍ) یعنی بر اتوبان است اگر وسمه شناس باشید متوسّم باشید آثار فرهنگی بشناسید میراث فرهنگی بشناسید تشخیص می دهید اینها برای کدام قرن است فرمود: (فَانتَقَمْنَا مِنْهُمْ وَإِنَّهُمَا لَبِإِمَامٍ مُّبِینٍ) (۲) این بر اتوبان است منتها شما باید متوسّم باشید اگر مسئله آیت و معجزه و اینها باشد آن را مفرد آورده فرمود برای مؤمنین این معجزه است (لَآیَهً لِّلْمُؤْمِنِینَ) (۳) اما برای متوسّم, متوسّم از وَسَمه است وَسمه یعنی علامت, موسوم یعنی علامت دار سِمه اصل آن وَسم بود سیما به معنی صورت نیست سیما به معنی علامت است فرمود اگر کسی سیماشناس باشد سِمه شناس باشد موسوم شناس باشد که از او به عنوان متوسّم یاد می کنند این می فهمد میراث فرهنگی اینجا چیست چه قومی

اینجا بودند (إِنَّ فِی ذٰلِکَ لَآیَاتٍ لِلْمُتَوَسِّمِینَ) (۴) خب ما این کار را کردیم بر اتوبان هم است نزدیک جاده عمومی است بروید تحقیق کنید (إِنَّهُمَا لَبِإِمَامٍ مُبِینٍ) یعنی بَر اتوبان است بر بزرگراه است اینجا هم فرمود ما آیه بیّن و علامت روشن گذاشتیم (وَلَقَد تَرَکْنَا مِنْهَا آیَةً بَیِّنَةً لِقَوْمٍ یَعْقِلُونَ) اگر کسی دانشمند باشد فرهیخته باشد میراث فرهنگی شناس باشد می تواند بفهمد پس آنچه در سوره مبارکه «حجر» است آنچه در سوره مبارکه «عنکبوت» است ناظر به این است که این اقوام هر قدرتی که داشتند آثار آنها, ظروف آنها الآن زیر خاک است اگر کسی زیر خاک شناس باشد می تـواند بررسی کند.

۱- (۱۱) . الامالی(شیخ صدوق)، ص ۴۴.

۲- (۱۲) . سوره حجر, آیه ۷۹.

۳- (۱۳) . سوره حجر, آیه ۷۷.

۴- (۱۴) . سوره حجر, آیه ۷۵.

«و الحمد للّه ربّ العالمین»

آیات ۳۶ تا ۴۰ سوره عنکبوت ۹۱/۰۹/۲۵

Your browser does not support the audio tag.

(وَإِلَى مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْباً فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَارْجُوا الْيَوْمَ الْآخِرَ وَلاَ تَعْثَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ (۳۶) فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ (۳۷) وَعَاداً وَثَمُودَ وَقَد تَبَيَّنَ لَكُم مِن مَسَاكِنِهِمْ وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَكَانُوا مُسْتَبْصِرِينَ (۳۸) وَقَارُونَ وَفِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَلَقَدْ جَاءَهُم مُوسَى بِالْبَيِّنَاتِ فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ وَمَا كَانُوا سَابِقِينَ (۳۹) فَكُلّاً أَخَذْنَا بِذَنْبِهِ فَمِنْهُم مَنْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِ حَاصِباً وَمِنْهُم مَّنْ أَخَذَتْهُ الصَّيْحَةُ وَمِنْهُم مَّنْ خَسَفْنَا بِهِ الْأَرْضَ وَمِنْهُم مَنْ أَغْرَقْنَا وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلٰكِن كَانُوا انفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ (۴۰))

برخی از مطالبی که مربوط به آیات قبل است این است که در قرآن کریم برای انبیا(علیهم السلام) و برای مرسلین(علیهم السلام) تفاضلی هست اینها همه شان یکسان نیستند گذشته از اینکه بعضی جزء اولواالعزم اند و دارای کتاب اند و برخی حافظ کتاب و شریعت دیگری اند تصریح به تفاضل انبیا و مرسلین هم شده است که (لَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَى بَعْضٍ), (۱) (تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ) (۲) درباره اولیا یک بحث دیگری است ولی درباره انبیا و مرسلین این تفاضل هست.

فاصله بین نوح و ابراهیم(سلام الله علیهما) از خود این آیات مشخص نمی شود ولی از برخی از آیات برمی آید که وجود مبارک نوح(سلام الله علیه) فضیلتی دارد که مخصوص خود آن حضرت است درباره انبیای دیگر غالباً سخن از سلام الهی هست (سَلاَمٌ عَلَى إِبْرَاهِيمَ), (۳) (سَلاَمٌ عَلَى مُوسَى وَهَارُونَ) (۴) و مانند آن اما در تمام قرآن یک جا سلام جهانی هست و آن سلام مخصوص نوح(سلام الله علیه) است که دارد (سَلاَمٌ عَلَى نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ) (۵) چنین سلامی در هیچ جای قرآن برای هیچ پیامبری نیست این نشانه عظمت اوست که او شیخ الأنبیاست و نُه قرن و نیم تلاش و کوشش او باعث چنین سلام جهانی شده است (سَلاَمٌ عَلَى نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ) قهراً آن مذاکره ای که نوح(سلام الله علیه) با ذات اقدس الهی درباره فرزندش داشت آن برای اینکه روشن بشود برای خود او و جواب مردم را هم بدهد چون خداوند به حضرت نوح فرمود تو و اهلت نجات پیدا می کنی وقتی پسر نوح غرق شد برای حضرت نوح سؤال مطرح شد که خدایا شما وعده نجات اهل دادی و فرزند من از اهل من بود آن گاه پاسخ داده شد که این اهل تو نیست برای اینکه منظور اهل ایمانی و دینی است تنها شناسنامه ای نیست. علوم اینها لحظه به لحظه با وحی الهی و عنایت الهی است تنها مبدیی که علمش ذاتی است فقط ذات اقدس الهی است بنابراین نمی شود گفت که وجود مبارک ابراهیم چون حلیم و اوّاه و مُنیب بود (۶) از نوح(سلام الله علیه) افضل بود.

۱- (۱) . سوره اسراء, آیه ۵۵.

۲- (۲) . سوره بقره, آیه ۲۵۳.

۳- (۳) . سوره صافات, آیه ۱۰۹.

۴- (۴) . سوره صافات, آیه ۱۲۰.

۵- (۵) . سوره صافات, آیه ۷۹.

۶- (۶) . سوره‌ هود, آیه‌ ۷۵.

مطلب بعدی درباره خود حضرت ابراهیم است حضرت ابراهیم سؤالاتی که دارد سؤال علمی نیست که مثلاً (رَبِّ أَرِنِی کَیْفَ تُحْیِی الْمَوْتَی) (۱) تا من به مقام یقین و طمأنینه برسم و قلبم آرام بشود چون خود آن حضرت با طمأنینه قلب در محاجّه با نمرود بالصراحه فرمود: (رَبِّیَ الَّذِی یُحْیِیْ وَیُمِیتُ) (۲) این برهان قاطع را اقامه کرد و ذات اقدس الهی هم بر اساس برهان و استدلال ابراهیم صحّه گذاشت فرمود: (أَلَمْ تَرَ إِلَی الَّذِی حَاجَّ إِبْرَاهِیمَ فِی رَبِّهِ) (۳) کذا, این حجّت بالغه ابراهیم را خدا امضا کرد پس وجود مبارک ابراهیم «علی طمأنینه من المبدأ و المعاد» بود اما اینکه عرض کرد (رَبِّ أَرِنِی کَیْفَ تُحْیِی الْمَوْتَی) این چهارمین قصّه معاد قرآن است یک بخش علم حصولی است که احتجاج ابراهیم با نمرود است یک بحث درباره قومی که (خَرَجُوا مِن دِیَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ) که از دیاری خارج شدند (مُوتُوْا ثُمَّ أَحْیَاهُمْ) (۴) عدّه ای برای فرار از مرگ از محلّی که در اثر بیماری مرگ زا بود خارج شدند خدا آنها را در خارج یا همان منطقه اماته کرد بعد احیا کرد بعد به اینها نشان داد. قسم سوم جریان عُزیر یا اِرمیا یا کس دیگری بود که (مَرَّ عَلَی قَرْیَهٍ وَهِیَ خَاوِیَهٌ عَلَی عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّی یُحْیِیْ هذِهِ اللّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا) خدا همین صحنه احیا و اماته را درباره خود او پیاده کرد (فَأَمَاتَهُ اللّهُ مِأْئَهَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ). (۵) قسمت چهارم کاری اصلاً به قبل ندارد به وجود مبارک حضرت ابراهیم چیزی یاد داد و حضرت ابراهیم هم همان را می خواست حضرت ابراهیم نمی خواست بگوید خدایا من می خواهم مطمئن بشوم چگونه مُرده ها را زنده می کنی عرض کرد یاد بده من هم مثل شما مظهر محیی بشوم مظهر ممیت بشوم من هم مرده را زنده کنم فرمود راهش این است چهارتا مرغ می گیری می کُشی می خوانی می آیند. وقتی دارد عرض می کند (رَبِّ أَرِنِی کَیْفَ تُحْیِی الْمَوْتَی) معنایش این نیست که چگونه مرده ها را زنده می کنی او یقین داشت نه «ربّ کیف تحیی» نه, به من نشان بده که من هم مظهر محیی بشوم من هم مظهر ممیت بشوم بعدها وجود مبارک عیسی هم همین کار را کرد مظهر محیی شد ممیت شد (وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّینِ کَهَیْئَهِ الطَّیْرِ بِإِذْنِی) (۶) عرض کرد نشان بده من هم این کار را بکنم فرمود راهش این است من می خواهم به این طمأنینه برسم که مظهر «هو المحیی» (۷) بشوم مظهر «هو الممیت» (۸) بشوم فرمود این راهش این است که این چهارتا مرغ را می گیری می کُشی می کوبی ذرّاتشان را به هم مخلوط می کنی (ثُمَّ ادْعُهُنَّ یَأْتِینَّکَ سَعْیاً) (۹) ما در قیامت (یَوْمَ نَدْعُوا کُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ) (۱۰) تو هم در اینجا هر یک از اینها را سرش را بگیر صدا بزن یا فلان این زنده می شود این چیز دیگر است کاری با سه قسم قبلی ندارد.

ص: ۳۷۵

۱- (۷) . سوره‌ بقره, آیه‌ ۲۶۰.

۲- (۸) . سوره‌ بقره, آیه‌ ۲۵۸.

۳- (۹) . سوره‌ بقره, آیه‌ ۲۵۸.

۴- (۱۰) . سوره‌ بقره, آیه‌ ۲۴۳

۵- (۱۱) . سوره‌ بقره, آیه‌ ۲۵۹.

۶- (۱۲) . سوره‌ مائده, آیه‌ ۱۱۰.

۷- (۱۳) . التوحید (شیخ صدوق), ص۲۶۹.

۸- (۱۴) . نهج البلاغه, نامه ۳۱.

۹- (۱۵) . سوره□ بقره, آیه□ ۲۶۰.

۱۰- (۱۶) . سوره□ اسراء, آیه□ ۷۱.

اوج مقـام ابراهیم(سـلام الله علیه) آنجـاست که شـده مظهر «هو المحیی» وگرنه می دانست که چه کـار بکنـد اما در اینجا چون حلیم است اوّاه است مُنیب است بر اسـاس «الآیـات یُفسّـِر بعضـها بعضا» [(۱)](#) آنکه در سوره مبارکه «هود» گـذشت جـدال و گفتگوی وجود مبارک ابراهیم با فرشـته ها را شـرح می دهـد که درباره قوم لوط مجادله می کرد که بالأخره اینها گناه کردند صبر کنید ببخشـید (یُجَادِلُنَا فِی قَوْمِ لُوطٍ) نه درباره خود لوط, مگر می شود پیغمبر نداند که لوط پیغمبر مورد عذاب قرار نمی گیرد آن وقت بر اساس این «الآیات یُفسّر بعضها بعضا».

سیدناالاسـتاد این حرفی که وجود مبـارک ابراهیم زد به فرشـته هـا فرمود: (إِنَّ فِيهَا لُوطاً) آنها گفتنـد: (نَحْنُ أَعْلَمُ) [(۲)](#) مشکل آنهاست که درست به مطلب ابراهیم نرسـیدند نه مشکل ابراهیم, گاهی شاگرد حرف استاد را نمی فهمد و آن جریان فرشته ها هستند و انسان کامل، مشکل فرشته ها بود نه مشکل ابراهیم برای اینکه ما یک سلسله مدبّرات در عالَم داریم به نام فرشته ها از این مدبّرات سؤال کنیم شـما شاگردان چه کسـی هستید یعنی نزد چه کسـی درس خواندید می گویند نزد انسان کامل از کجا انسـان کامـل معلّم شـماست؟ برای اینکه خـدای سـبحان جهـان را با اسـما اداره می کنـد اینکه در دعای «کمیل» می گوییم «و بأسـمائک الّتی ملأت أرکان کلّ شیء» [(۳)](#) جهان را اسـمای الهی اداره می کند اسـما آن مرحله چهارم است یعنی لفظ نیسـت مفهوم نیست مصـداق نیست آن حقیقتِ ظاهر در این مصـداق که این مصداق مظهر آن است آن اسم است خدا با اسـما جهان را اداره می کند این اسما را به خلیفه خودش یاد داد (عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْماءَ) بعد به فرشته ها فرمود شما اینها را بلدید عرض کردند نه, اگر استعداد داشـته بودند که خدا یادشان می داد اینها دو مرحله عقب اند یکی اسـتعداد آن را ندارند که شاگرد بلاواسطه خدا باشـند وگرنه خدا این اسـما را یاد ملائکه می داد دو: حالا که شاگرد انسان کامل اند آن لیاقت را ندارند که علم اسـما را یاد بگیرنـد در حدّ اِنبا و گزارش باخبر می شوند (قَالَ یَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْـمَائِهِمْ) [(۴)](#) دو مرتبه فرشـته ها از انسان کامل دنبال اند مشکل فرشته ها بود که حرف ابراهیم را نفهمیدند نه مشکل ابراهیم خلیل.

۱- (۱۷) . ر.ک: الکشاف, ج۲, ص ۴۳۰.

۲- (۱۸) . سوره عنکبوت, آیه ۳۲.

۳- (۱۹) . البلد الأمین, ص۱۸۸.

۴- (۲۰) . سوره بقره, آیه ۳۳.

بیان نورانی حسن بن علی(علیهما السلام) در بحث روایی ملاحظه فرمودید سیدناالاستاد این روایت را نقل کرده در بحث روایی این حدیث شریف از وجود مبارک حسن بن علی(علیهما السلام) هست که فرمود وجود مبارک ابراهیم با فرشته ها گفتگو کرده است «یَستبقیهم» درصدد این است که اینها عذاب نشوند چرا, «و هو قول الله عزّ و جلّ (یُجَادِلُنَا فِی قُومِ لُوطٍ» (۱) حضرت به برکت و شهادت آیه سوره «هود» دارد استدلال می کند که گفتمان ابراهیم و فرشته ها(علیهم السلام) برای نجات این قوم بود نه برای نجات لوط.

پرسش:...؟پاسخ: همان, اشکال در آنهاست که حرف ابراهیم را متوجه نشدند.

پرسش:...؟پاسخ: نه, غرض این است که اگر این چنین معنا بکنیم حمل بر صحّت است وگرنه ظاهرش این است که اینها متوجّه نشدند که مسیر فرمایش ابراهیم کجاست ابراهیم(سلام الله علیه) می داند که هیچ پیغمبری مورد عذاب نیست این را همه مؤمنین می دانند, ابراهیمی که جزء مخلَصین است نداند که لوط جزء معذّبین نیست.

پرسش:...؟پاسخ: نه, اگر شفاعت الهی شامل حال اینها بشود فرمود: (مَا أَصَابَکُم مِن مُصِیبَةٍ فَبِمَا کَسَبَتْ أَیْدِیکُمْ وَیَعْفُوا عَن کَثِیرٍ) (۲) همین است این دعایی که می خوانیم «یا مَن یقبل الیسیر و یعفو عن الکثیر» (۳) از همین آیه گرفته شده فرمود بسیاری از گناهان است که خدا می بخشد ما نمی دانیم اسرار عالَم چیست چه وقت می خواهد پاسخ بدهد در دنیا پاسخ می دهد در برزخ پاسخ می دهد در قیامت پاسخ می دهد ولی آن رحمت و عنایت و اوّاه و حلیم بودنِ کسی ایجاب می کند که از خدا بخواهند صرف نظر کند اینها هم می فرمایند نه, اینها دیگر به نصاب تعذیب رسیدند این بیان نورانی حسن بن علی که فرمود وجود مبارک ابراهیم «یستبقیهم» و به جمله (یُجَادِلُنَا فِی قَوْمِ لُوطٍ) استدلال می کند همین است سیدناالاستاد با یک چشم نورانی شان آیات را می دیدند با چشم نورانی دیگر روایات را, گرچه قرآن به صورت «القرآن یفسّر بعضها بعضا» است اما در محور میزان, در تشخیص موزون الاّ ولابد با یک نظر قرآن و با یک نظر روایات این روایت حسن بن علی را هم خود سیدناالاستاد نقل کرده هم در تفسیر کنزالدقائق.

۱- (۲۱) . (سوره هود, آیه ۷۴) الکافی, ج۵, ص۵۴۷ و ج۸, ص۳۲۸; المیزان, ج ۱۰, ص۳۲۸ و ج۱۶, ص۱۲۹.

۲- (۲۲) . سوره شوری، آیه ۳۰.

۳- (۲۳) . من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۱۳۲.

پرسش: در آن روایت می فرمایـد: «یملأ الله الأرض به قسطاً و عـدلاً کما ملئت ظلماً و جورا» (۱) یعنی با قسط و عـدل ظلم و جور را برطرف می کنند چطور است که در امم گذشته با هلاکت و عذاب های این چنینی [ظلم را برطرف می فرمود]؟

ذات اقدس الهی فرمود وجود مبارک پیغمبر خصـیصه ای دارد که الآن بخشـی از آن خصـیصه ها به وسـیله ائمه(علیهم السلام) ثابت شـده است و امروز به وجود مبارک ولیّ عصـر زنده است فرمود دو چیز در امّت اسـلامی رافع عذاب است یکی اسـتغفار مردم, یکی وجود نورانی حضرت (وَمَا كَانَ اللّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ) (۲) .

وجود مبـارک حضـرت امیر همین مطلب قرآنی را در نهـج البلاغه فرمود خـدای سـبحان دو امان دارد یکی اسـتغفار, یکی هم وجود مبارک پیامبر بعـد فرمود مردم! آن وجود مبارک پیامبر را هم به حسب ظاهر از دست دادیـد اسـتغفار را از دست ندهید (۳) اگر ذوات مقـدس اهـل بیت(علیهم السـلام) از بخشـی از جهت, نظیر وجـود مبـارک رسول گرامی(صـلّی الله علیه و آله و سلّم) هسـتند ما چه می دانیم به وسیله آن ذوات مقدس آ ن عذاب استئصال را عذاب عمومی را برمی دارد عذاب مقطعی البته هست آنجایی که فرمود: (وَمَا كَانَ اللّهُ لِيُعَـذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ) یعنی عذابی نظیر عذاب اُمم قبلی که عذاب استئصال باشد وگرنه مقطعی عـذاب آمـده جاهای شخصـی عذاب آمده اما عذابی که امت را زیر و رو کند نیامده و وجود مبارک پیغمبر(صـلّی الله علیه و آله و سلّم) که «رحمةٌ للعالمین» است (۴) این اثر را دارد الیوم هم ممکن است وجود مبارک حضرت ولیّ عصر این اثر را داشـته باشد آن را که نمی دانیم ولی این معلوم است که اگر حجّت خدا از ذات اقدس الهی درخواست کند عذاب می آید اینجا هم حضـرت لوط عذاب درخواست کرد عرض کرد که (رَبِّ انصُرْنِی عَلَی الْقَوْمِ الْمُفْسِدِینَ) (۵) وقتی که کار به مراحل نهایی رسـید در آیه سی همین سوره مبارکه «عنکبوت» لوط عرض کرد که (رَبِّ انصُـرْنِی عَلَی الْقَوْمِ الْمُفْسِدِینَ) آن وقت عذاب الهی آمد.

۱- (۲۴) . الغیبه(شیخ طوسی)، ص ۵۰ .

۲- (۲۵) . سوره انفال، آیه ۳۳.

۳- (۲۶) . ر.ک: نهج البلاغه، حکمت ۸۸ .

۴- (۲۷) . سوره انبیاء، آیه ۱۰۷.

۵- (۲۸) . سوره عنکبوت، آیه ۳۰.

مطلب بعدی آن است که در جریان انبیا قصّه را سه نحو ذکر کردند یک وقت است که از پیامبر(علیه الصلاه و علیه السلام) شروع می کنند به امت می رسند مثل جریان نوح مثل جریان ابراهیم مثل جریان لوط مثل جریان شعیب, گاهی از امّت شروع می کنند به پیامبرشان(علیهم السلام) می رسند مثل جریان قارون, جریان فرعون, جریان هامان که اول اینها را ذکر می کند بعد می فرماید: (جَاءَهُم مُّوسَىٰ) گاهی قصّه خود امت را ذکر می کند نه مسبوق است به نام پیامبرشان نه ملحوق است مثل عاد و ثمود آنچه در این یک صفحه و نصف یا دو صفحه از قصص انبیا آمده در همین سه محور است که گاهی می فرماید: (لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحاً) (۱) بعد اسم قومش را می آورد (وَإِبْرَاهِيمَ) (۲) بعد اسم قومش را می آورد بعد (لُوطاً) (۳) اسم قومش را می آورد, بعد (وَإِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْباً) گاهی اول اسم قوم است بعد اسم پیامبر, گاهی اسم پیامبرشان اصلاً نیست برای اینکه مبسوطاً در آیات دیگر گذشت.

مطلب بعدی آن است که اگر عذابی بیاید و منطقه ای را ویران کند و در بین آنها آدم های صالحی باشند حتماً آن آدم های صالح به وظیفه شان که امر به معروف و نهی از منکر باشد عمل نکردند این روایت نورانی را مرحوم کلینی در کافی هم نقل کرده که فرشته های الهی مأمور شدند منطقه ای را زیر و رو بکنند وقتی نزدیک آ ن منطقه رسیدند دیدند کسی هست که اهل نماز شب است گفتند ما عذاب بفرستیم, نفرستیم, وقتی از ذات اقدس الهی سؤال کردند فرمودند این فقط گرفتار کار خودش است امر به معروف نکرده, نهی از منکر نکرده به فکر اصلاح جامعه نبوده این دین خدا را حفظ نکرده این به وظیفه خودش عمل نکرده (۴) این روایت را مرحوم کلینی در کافی نقل کرده بنابراین اگر عذاب الهی بیاید و کسی در آن منطقه به وظیفه خودش عمل کرده باشد حتماً خدا او را نجات می دهد جریان قوم موسی این طور بود جریان بسیاری از امم این طور بود که مؤمنینشان را نجات می دادند و کفارشان را تعذیب می کردند.

ص: ۳۷۹

۱- (۲۹) . سوره عنکبوت، آیه ۱۴.

۲- (۳۰) . سوره عنکبوت، آیه ۱۶.

۳- (۳۱) . سوره عنکبوت، آیه ۲۸.

۴- (۳۲) . ر.ک: الکافی، ج ۵، ص۵۸.

وجود مبارک لوط از منطقه ای آمده اینجا و مهاجر بود (إِنِّی مُهَاجِرٌ إِلَی رَبِّی) (۱) البته نزدیک بود به منطقه زیست حضرت ابراهیم(سلام الله علیهما) برای اینکه فرشته ها گفتند: (مُهْلِکُوا أَهْلِ هذِهِ الْقَرْیَهِ) (۲) حالا یا چون آنهایی که قوم لوط بودند از نظر جغرافیایی نزدیک محلّ زیست ابراهیم(سلام الله علیه) بودند یا نه, عهد ذهنی و ذکری بود ولی به هر حال ظاهرش این است که (مُهْلِکُوا أَهْلِ هذِهِ الْقَرْیَهِ) نزدیک بودند.

جریان قوم لوط اگر واقعاً کسی حالا یا زن است یا مرد ـ اگر خنثی باشد باید خودش را معالجه کند ـ اگر مشکل غریزه ای دارد حتماً باید درمان بشود این طور نیست که درمان برای این بیماری نباشد خیلی از بیماری هاست که درمانش ناشناخته است این بیان نورانی امام رضا(سلام الله علیه) را مرحوم کلینی نقل کرده است «کلّما أحدث العباد مِن الذنوب ما لم یکونوا یعملون أحدث الله لهم من البلاء ما لم یکونوا یعرفون» (۳) فرمود گناهان تازه, عذاب های تازه می آورد گناهانی که سابقه نداشت اگر انجام دادند عذاب هایی می آید که اصلاً نمی دانند از کجاست «کلّما أحدث العباد مِن الذنوب ما لم یکونوا یعملون أحدث الله لهم من البلاء ما لم یکونوا یعرفون» این تلازم هست انسان چیزی جدای از عالَم نیست همان طوری که حوادث عالَم در انسان اثر می گذارد اعمال انسان هم در رخداد عالَم بی اثر نیست این طور نیست که آدم بگوید چه بد چه خوب زلزله یک امر طبیعی است، بله زلزله امر طبیعی است اما چه وقت بیاید و کجا بیاید و چقدر بیاید نظمی دارد حساب و کتابی دارد باران یک امر طبیعی است اما چه وقت بیاید و کجا بیاید و چقدر بیاید هر قطره ای را فرشته ای می آورد (۴) حساب و کتابی دارد در روایات هست که اگر مردم نالایق بودند ما به این ابرها دستور می دهیم باران را ببرد در دریا بریزد (۵) این طور نیست که اعمال ما اثری نداشته باشد از آن طرف فرمود: (وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَی آمَنُوا وَاتَّقَوا لَفَتَحْنَا عَلَیْهِمْ بَرَکَاتٍ مِنَ السَّماءِ وَالْأَرْضِ) (۶) بیگانه هوس باطل دارد تحریم می کند کار به دست دیگری است رازق دیگری است از تحریم هیچ کاری ساخته نیست در صورتی که ما در مسیر دین باشیم فرمود: (وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَی آمَنُوا وَاتَّقَوا لَفَتَحْنَا عَلَیْهِمْ بَرَکَاتٍ مِنَ السَّماءِ والارضِ) زمین در اختیار خدا, آسمان در اختیار خدا, نیروها در اختیار خدا, فرمود مگر دیگری رازق است؟! اینها طبل باطل می کوبند واقعش این است فرمود اگر شما درست راه رفتید ما همه نعمت ها را به شما می دهیم فرمود: (وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَاهَ وَالْإِنْجِیلَ وَمَا أُنْزِلَ إِلَیْهِم مِن رَبِّهِمْ لَأَكَلُوا مِن فَوْقِهِمْ وَمِن تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ) این سنّت الهی است مسیحی این طور است یهودی این طور است مسلمان این طور است هر کسی با خدا بود دستور خدا را انجام داد در هر زمان و زمینی باشد این است الیوم تنها دین, دین اسلام است باید این کار را کرد آنجا که فرمود: (وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَی) برای آن بخش است اینجا (وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَاهَ وَالْإِنْجِیلَ) برای این بخش است غرض این است که اگر ذات اقدس الهی زلزله دارد بر اساس نظم های ریاضی است اما چه وقت و کجا حساب شده است باران دارد بر اساس نظم های ریاضی است برف و تگرگ دارد بر اساس نظم های ریاضی است اما چه وقت و کجای آن به صلاحدید خود ذات اقدس الهی است عذاب هم همین طور است در جریان ذکورت و انوثت هم اگر کسی گرایش باطل داشت حتماً باید خودش را معالجه کند این طور نیست که بگوید حالا چون گرایش به هم جنس دارد این کار برای او حلال باشد یا نه, بیماری است و بیماری باید درمان بشود اگر این بیماری درمان نشده اگر کسی راه صحیح را طی کند ذات اقدس الهی فکر طبیب را به تشخیص بیماری هدایت می کند این دعا و توسل حداقل در پنج بخش اثر دارد یک وقت است کسی حمد می خواند بیمار فوراً شفا پیدا می کند آن یک کرامت است یا با دعای نورانی کسی که دم مسیحایی دارد فوراً درمان می شود آن کرامت است اما این حمدهای ما یقیناً اثر دارد این در پنج بخش اثر دارد اولاً خود بیمار متحیّر است به کدام پزشک مراجعه کند خدای سبحان با این حمدها با این توسل ها با این استشفاها فکرش را

هـدایت می کنـد که نزد کـدام طبیب برود خب اطبّا هم این چنین نیست که کاملاً ـ به همه علوم آگاه باشـند گاهی اشـتباه می کننـد با یک «ببخشـید» می خواهنـد مسـئله را حل کننـد رهبری و هـدایت فکر طبیب به تشـخیص مرض تصادفی نیست این به برکت آن حمد است بخش سوم اگر بیماری را تشـخیص داد داروی معالجش چه چیزی هست گاهی اشـتباه می کند گاهی به مقصـد می رسـد اینکه تصادف در کار نیست هدایت فکر طبیب به تشـخیص داروی معالج به برکت آن حمد است حالا وقتی که این سه کار تمام شـد این به کـدام داروخانه برود که خوش انصاف باشـد آن تاریـخ مصـرف گذشـته را به او ندهد با یک ببخشید بخواهد مسئله را حل کند این حمد او را هدایت می کند از کسی دارو بخرد که دارویش تاریخ مصرف گذشته نباشد آن دارو مؤثر باشـد, بخش پنجم این است که حالا ـ آورده کـدام پرسـتار اشـتباه نکنـد دارو را اشـتباهی ندهـد با یک ببخشـید بخواهد مسئله را حل کند کسـی پرستاری او را به عهده می گیرد یا خودش به عهده می گیرد که اشتباه نکند به موقع مصرف بکند حالا شـشم بماند که دسـتگاه گوارش او را پذیرای درمان بکند قدم به قدم این حمدها اثر دارد ما نباید توقّع داشته باشیم حمدی که خواندیم کار مسیحا(علیه السـلام) را بکنیم. غرض این است که هر وقت گناهان بی سابقه انجام دادند دردهای بی سابقه, عـذاب های بی سابقه است اینها هم یک نحو عـذاب است «کلّما أحـدث العباد مِن الذنوب ما لم یکونوا یعملون أحدث الله لهم من البلاء ما لم یکونوا یعرفون».

۱- (۳۳) . سوره عنکبوت، آیه ۲۶.

۲- (۳۴) . سوره عنکبوت، آیه ۳۱.

۳- (۳۵) . الکافی، ج ۲، ص ۲۷۵.

۴- (۳۶) . ر.ك: الصحیفه السجادیه, دعای ۳; «... وَ الْهَابِطِینَ مَعَ قَطْرِ الْمَطَرِ إِذَا نَزَلَ».

۵- (۳۷) . الکافی، ج ۲، ص ۲۷۲.

۶- (۳۸) . سوره اعراف، آیه ۹۶.

جریان حضرت شعیب فرمود: (وَإِلَى مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْباً) فرمود مشکل آنها اقتصادی بود کم فروشی بود و بحث مبسوطش در سوره مبارکه «شعراء» گذشت و در سوره مبارکه «شعراء» قصّه عاد و ثمود و این بخش ها مبسوطاً گذشت قصّه لوط از آیه ۱۶۰ به بعد سوره مبارکه «شعراء» خیلی مبسوط تر از آنچه در سوره مبارکه «عنکبوت» است گذشت, قصّه وجود مبارک شعیب از آیه ۱۷۶ به بعد سوره مبارکه «شعراء» گذشت (كَذَّبَ أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ الْمُرْسَلِينَ إِذْ قَالَ لَهُمْ شُعَيْبٌ أَلَا تَتَّقُونَ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ) این (إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ) حرف همه انبیا بود و ذات اقدس الهی که درباره حضرت ابراهیم فرمود: (وَآتَيْنَاهُ أَجْرَهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ) [(۱)] یعنی او از ما خواست ما هم دادیم حالا چه چیزی خواست ما به او چه چیزی دادیم تفسیرش را آیات دیگر به عهده دارد قصّه حضرت شعیب آنجا مبسوطاً گذشت لذا اینجا به طور اختصار بیان می فرمایند که حضرت شعیب(سلام الله علیه) به آنها فرمود: (يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ) (یک) (وَارْجُوا الْيَوْمَ الْآخِرَ) به فکر معاد باشید شما هرگز از بین نمی روید حالا یا زود یا دیر پاداش اعمال را می بینید.

عَثو و عِیث یکی ناقص است یکی اجوف هر دو معنی فساد است (وَلَا تَعْثَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ) این تأکید است حال مؤکّده است منتها از آن ماده نیست و از همان معناست مثل «لا تفسدوا فی الأرض مفسدین», (فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ) این لرزه آمد بساط آنها را به هم زد آن زمین لرزه و ویران کردن (فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ) اینها راکد, به زانو افتاده, ویران شده در همان دیارشان ماندند این جریان قوم شعیب اما جریان عاد و ثمود را چون در سوَر دیگر مبسوطاً فرمودند که صالح و هود(سلام الله علیهما) پیامبران آنها بودند در این بخش فقط از امت سخن به میان آمد نه امام (وَعَاداً وَثَمُودَ وَقَد تَبَيَّنَ لَكُم مِن مَسَاكِنِهِمْ) ما گفتیم, آدرس دادیم, شما هم الآن سینه به سینه تاریخ عاد و ثمود را شنیدید در سوره مبارکه «صافات» دارد که در جریان لوط (وَإِنَّ لُوطاً لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ إِذْ نَجَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ أَجْمَعِينَ إِلَّا عَجُوزاً فِي الْغَابِرِينَ ثُمَّ دَمَّرْنَا الْآخَرِينَ وَإِنَّكُمْ لَتَمُرُّونَ عَلَيْهِم مُّصْبِحِينَ وَبِاللَّيْلِ) [(۲)] فرمود شما شامگاه و صبحگاه عبورتان این است شما که از مکه به شام می روید و از شام به مکه برمی گردید سر راهتان است هم (مُصْبِحِينَ) هم (بِاللَّيْلِ) آنها که قافله های شب رو هستند این ویرانه ها را می بینند آنها که صبح رو هستند این ویرانه ها را می بینند این برای لوط, درباره عاد و ثمود هم فرمود: (وَعَاداً وَثَمُودَ وَقَد تَبَيَّنَ لَكُم مِن مَسَاكِنِهِمْ وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَكَانُوا مُسْتَبْصِرِينَ) این گناه یک گناه پیچیده ای نبود بارها به عرضتان رسید یکی از مشکلات مهمّ این کشور مشکل اخلاقی است یعنی چندین میلیون پرونده که روی میز دستگاه قضاست حداکثر این پرونده ها برای الفبای دین است برای همین بداخلاقی است کم فروشی بد است گران فروشی بد است فحش گفتن بد است تجاوز بد است چک بی محل کشیدن بد است احتکار بد است خب اینها چیزی نیست که کسی نداند یعنی اینها جزء مسائل پیچیده قضایی یا فقهی است که کسی نداند اینها حرام است؟! اخلاق است که مشکل قسمت مهمّ جامعه را حل می کند بودجه های سنگین, نیروهای فراوان صرف همین بداخلاقی است که ما الفبای دین را عمل نمی کنیم اگر مسجدهای ما, اگر حسینیه های ما معمور بود هرگز ما این مشکلات را نداشتیم از تلویزیون کارِ مسجد ساخته نیست همین حرف ها را ما در تلویزیون می زنیم کم اثر دارد اما در مسجد و حسینیه که می گوییم با چندتا اشک همراه است با توبه همراه است کار مسجد را فقط مسجد می کند, کار حسینیه را فقط حسینیه می کند (وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَكَانُوا مُسْتَبْصِرِينَ) این قسم دوم یعنی نام پیامبر نیامده فقط نام امت آمده, قسم سوم آنجایی است که اول نام قوم آمده بعد نام پیامبرشان (وَقَارُونَ) این قارون از قوم موسی بود جزء قبطی ها نبود (إِنَّ قَارُونَ كَانَ مِن قَوْمِ مُوسَى) [(۳)] متأسفانه ۲بیراهه رفته

(وَقَارُونَ وَفِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَلَقَدْ جَاءَهُم مُّوسَى) اول نـام اینهـاست بعـد نـام پیامبرشـان با معجزات آمـده اینها (فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ) ولی جلو نیفتادنـد اینها خیال کردنـد با زر و زور می تواننـد جلو بیفتنـد ولی (مَا كَانُوا سَابِقِينَ) کسـی ما را نمی تواند دور بزنـد از مـا جلو بزنـد فرمود همه اینهایی که ما قصه هایشان را گفتیم خلاصه جمع بنـدی کنیم این «فاء»، «فاء» نتیجه اسـت (فَكُلّاً) از قوم نوح گرفته تـا قوم فرعون (أَخَذْنَا بِذَنْبِهِ فَمِنْهُم مَنْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِ حَاصِباً) با سـنگ های آسـمانی آ نها را از پا در آوردیم (وَمِنْهُم مَّنْ أَخَذَتْهُ الصَّيْحَةُ) رعـد و برق وماننـد آن (وَمِنْهُم مَّنْ خَسَفْنَا بِهِ الْأَرْضَ) که قارون بود (وَمِنْهُم مَنْ أَغْرَقْنَا) مثل قوم نوح و مثل قوم موسی هم فرعون را به دریا سپردیم هم طوفان نوح قومش را فرا گرفته ولی جمع بندی نهایی این است که خدا به احدی سـتم نکرد با «کان» هم ذکر فرمود (وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلكِن كَانُوا انفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ) «أعاذنا الله من شـرور أنفسنا و سيّئات أعمالنا».

۱- (۳۹) . سوره عنکبوت، آیه ۲۷.

۲- (۴۰) . سوره صافات، آیات ۱۳۳- ۱۳۸.

۳- (۴۱) . سوره قصص، آیه ۷۶.

«و الحمد للّٰه ربّ العالمين»

آیات ۴۱ تا ۴۴ سوره عنکبوت ۹۱/۰۹/۲۶

.Your browser does not support the audio tag

(مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِن دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتاً وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ (۴۱) إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يَدْعُونَ مِن دُونِهِ مِن شَيْ ءٍ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۴۲) وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ (۴۳) خَلَقَ اللَّهُ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ إِنَّ فِي ذلِكَ لَآيَةً لِلْمُؤْمِنِينَ (۴۴))

خلاصه مباحث گذشته

سوره مبارکه «عنکبوت» اول با یک اصل کلی شروع شد و آن آزمون عمومی بود فرمود: (أَحَسِبَ النَّاسُ أَن يُتْرَكُوا أَن يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لاَ يُفْتَنُونَ) بعد آزمون اُمم قبلی را به صورت اصل جامع ذکر فرمود آن گاه بعد از چند آیه قصّه پنج پیامبر(علیهم السلام) را ذکر کرد جریان حضرت نوح, جریان حضرت ابراهیم, جریان حضرت لوط و شعیب و موسی(علیهم السلام) را ذکر فرمود بعد در پایان, آیه چهل جمع بندی کرد فرمود آنها که تبهکارانه با انبیا برخورد کردند به عذاب الیم گرفتار شدند بعضی ها با عذاب سماوی بعضی ها با عذاب زمینی بعضی با عذاب دریایی ما اینها را معذّب کردیم.

خدای سبحان ،تنها رافع نیاز انسان

بعد می فرماید بالأخره انسان, محتاج است این اصل اول, پناهگاهی می خواهد این اصل دوم هیچ کس نمی تواند بگوید من نیاز ندارم نیاز انسان ضروری است چه درباره مسکن چه درباره غذا چه درباره پوشاک چه درباره امنیّت چه درباره مسائل دیگر, انسان نیازمند است عمده آن مرجعی است که انسان به او مراجعه می کند تا نیازهای خودش را برطرف کند آنهایی که ملحدند انسان محورند خیال می کنند انسان خودکفاست می تواند مشکل خودش را حل کند معبود اینها هوای اینهاست (أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلهَهُ هَوَاهُ) (۱) اینها می گویند انسان محتاج است و نیازمند است ولی خودکفاست خود انسان می تواند مشکل خودش را حل کند هر چه را که فکر او رسید همان حق است. گروهی به وثن و صنم پناهنده شدند اینها مشرک اند آن گروه اول ملحد این گروه دوم مشرک فرمود چه آنهایی که به خودشان مراجعه کردند چه آنهایی که به صنم و وثن مراجعه کردند گرچه تشخیص اوّلشان درست است چون بدیهی است که انسان محتاج است ولی تشخیص دوم آنها ناصواب است نه از هوا کاری ساخته است نه از صنم و وثن, نه از خود انسان کاری ساخته است نه از بت ها, غیر خدا هر چیز یا هر کس باشد «کبیت العنکبوت» است خانه ای سست تر از خانه عنکبوت نیست هیچ کسی و هیچ چیزی غیر خدا سهمی در حفظ انسان ندارد اگر کسی به غیر خدا تمسّک کرد مثل آن است که به خانه عنکبوت رفت و سست ترین خانه, خانه عنکبوت است.

۱- (۱) . سوره جاثیه, آیه ۲۲.

عدم اختصاص آیه ۴۱ به بت پرستی

مطلب دیگر سخن از نفی بت پرستی نیست تا کسی بگوید الآن بعضی ها اومانیست اند بت پرست نیستند انسان محورند و مانند آن, سخن از نفی ولایت است نه نفی الوهیّت می فرماید بسیار خوب شما مشرک نیستید بت را نمی پرستیدید اصل عبادت را قبول ندارید ولی بالأخره به جایی تکیه می کنید آن تکیه گاه شما بیت عنکبوت است اینها که به بیگانه ها پناهنده می شوند و درخواست پناهندگی می کنند همین است خب اگر از نظام اسلامی فرار کرد به جای دیگر رفت و به آنجا پناهنده شد معنایش غیر از این آیه چیز دیگر نیست می خواهد آ نجا راحت باشد امنیّتش را آنها تأمین کنند زندگی اش را آنها تأمین کنند یعنی به غیر خدا پناه بردن است حالا معلوم می شود که آیات قرآن, حرف روز را می زند سخن از آلهه نیست تا کسی بگوید اینها که بت پرست نیستند سخن از اولیاست نه آلهه آنها آلهه را برای ولایت می خواستند اینها به سراغ غرب و شرق می روند که ولیّ آنها شرق یا غرب باشد این پناهندگی همان است. فرمود انسان به خودش پناهنده بشود یا به بیگانه پناهنده بشود مثل آن است که دستاویزش را به بیت عنکبوت وابسته کرد. فرمود: (مَثَلُ الَّذِینَ اتَّخَذُوا مِن دُونِ اللَّهِ أَوْلِیَاءَ) نه «من دون الله آلهه» اینها که آلهه را معبود قرار دادند به عنوان اینکه ولیّ اینها باشد مقرّب اینها باشد شفیع اینها باشد ضارّ و نافع است برای اینها, اینها آلهه را برای همین می خواستند اینها که به مسئله قیامت معتقد نبودند اینها اگر می گفتند شفاعت یعنی شفاعت دنیا, تقرّب یعنی تقرّب دنیا, حیات و ممات اینها در همان محدوده دنیا بود مردم حجاز که معتقد به معاد نبودند که بگویند (مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِیُقَرِّبُونَا إِلَی اللَّهِ زُلْفَی) (۱) در معاد یا (هؤُلاَءِ شُفَعَاؤُنَا عِندَ اللَّهِ) (۲) در معاد, می خواستند بگویند مشکل ما را این بت ها حل می کنند. پس به غیر خدا مراجعه کردن چه به هوا باشد چه به دولت بیگانه باشد چه به صنم و وثن باشد مثل آن است که به خانه عنکبوت مراجعه کند این مدّعا.

ص: ۳۸۳

۱- (۲) . سوره زمر, آیه ۳.

۲- (۳) . سوره یونس, آیه ۱۸.

سرّ تاثیر اهل بیت(علیهم السّلام) در رفع نیازها و حلّ مشکلات

پرسش: استاد اینکه ما می گوییم «یا محمد یا علی یا علی یا محمد اکفیانی» ...؟ (۱)

پاسخ: چون کافی بودن به اذن الله است «کافی» (۲) از اسمای حسنای ذات اقدس الهی است از اسمای فعلی است از اسمای ذاتی که نیست اسمای فعلی خارج از ذات است پس کافی, رازق, شافی, قابض, باسط, آخذ اینها اسمای فعلی اند اکثر اسمای نورانی دعای «جوشن کبیر» اسمای فعلی است این اصل اول; فعل, خارج از ذات است این اصل دوم, می شود حوزه امکان, حوزه امکان مظاهری دارد آن دو منطقه, منطقه ممنوعه است که احدی به آنجا راه ندارد یکی منطقه هویّت مطلقه است که مقام ذات است, یکی هم اکتناه صفات ذات است که عین ذات است بقیه صفت فعل است وجه الله شدن, عین الله شدن اینها فعل خداست فعل, خارج از ذات است خارج از ذات شد می شود ممکن آن وقت مظاهر فراوانی دارد حالا اگر فرشته هایی که مدبّرات امرند مشکل آدم را حل کنند کسی گِله نمی کند اهل بیت که معلّم مدبّرات اند [اگر بگوییم مشکل را حل می کنند] آن وقت سخن از گِله است! بالأخره این مدبّرات امر, عالَم را به اذن خدا تدبیر می کنند یا نه, کسی روح می آورد می شود اسرافیل این کودک به دنیا می آید زنده است کسی روح می گیرد می شود عزرائیل(سلام الله علیهما) این شخص می میرد منتقل می شود خب عزرائیل, اسرافیل, جبرائیل, میکائیل(علیهم السلام) اینها مدبّرات امرند اینها با اسمای الهی کار می کنند اینها در مکتب انسان کامل این مسائل را یاد گرفتند (يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ) (۳) این آدم «قضیه فی واقعه» که نیست مقام آدمیّت است مقام انسانیّت است الیوم این تاج روی سر وجود مبارك ولیّ عصر است این چنین نیست که حالا ـ اگر ملائکه جزء مدبّرات امر بودند کاری کردند آدم گِله نکند و انسان کامل که استاد آنهاست گِله بکند ولی مشکل این است که خودمانی است ما او را می بینیم در بین ما زندگی می کند توقع نداریم بالأخره اینها از آن جهت که صادر اول اند ، معلّم ملائکه اند. از آن جهت گِله نیست که این همه کارها را ذات اقدس الهی در مقام فعل که مقام امکان است دستور می دهد مدبّرات انجام می دهند اما نه تفویض, همه جا او حضور دارد این چنین نیست که انسان اگر کاری را با دست خود انجام می دهد دست انجام بدهد انسان به کار از خود دست نزدیك تر است دست ابزار کار است اگر «مَن عرف نفسه» روشن بشود (۴) و معلوم بشود منطقه بحث, منطقه فصل سوم است آن دو منطقه, منطقه ممنوعه است احدی به آنجا راه ندارد مشکلی پیش نمی آید.

۱- (۴) . البلد الامین، ص۱۵۲.

۲- (۵) . اقبال الأعمال, ص ۸۰.

۳- (۶) . سوره بقره, آیه ۳۳.

۴- (۷) . متشابه القرآن, ج ۱, ص۴۴.

پاسخ به شبهه ای پیرامون آیه ۳۲، با بیان درجات فرشتگان

ملائکه هم چندین درجه دارند یک عدّه حاملان عرش اند آن که حامل عرش است مثل جبرئیل می آید در قلب مطهّر پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) که (نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلَى قَلْبِكَ) این در خانه که نمی آید مثل دحیه کلبی که نیست آن که حامل عرش است می آید در قلب معلوم می شود یک راه دیگری است (بِالْحَقِّ أَنزَلْنَاهُ وَبِالْحَقِّ نَزَلَ) (۱) خب چطور آمده کجا آمده (نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ) (۲) بعد از قلب تو به گوش تو, از قلب تو به چشم تو, از قلب تو به اعضا و جوارح تو, این برای آن ذوات مقدس است بعد از آنها ملائکه میانی است بعد از آنها ملائکه درجه سوم است بعد از آنها ملائکه درجه چهارم و پنجم و ششم تا برسد به ملائکهالأرض این فرشته هایی که مأمور ارض اند در بیانات نورانی امام سجاد هست که هر قطره بارانی که می آید فرشته ای آن را همراهی می کند (۳) این دیگر یک فرشته حامل عرش که نیست در آن زیارت سوم شعبان سیّدالشهداء(سلام الله علیه) عنوان فرشته نیامده سخن از فطرس است (۴) ولی بالأخره اگر روایتی بود که مَلکی معصیت کرد این مَلک جزء ملائکه بهشت نیست جزء ملائکه خازن جهنم نیست که (لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ) (۵) جزء ملائکه نیست که (بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُم بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ) (۶) که سوره «انبیاء» آمده آن ملائکه الأرض, ملائکه الهواء, ملائکه البحر, ملائکه البرّ هستند الی ما شاء الله (وَمَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ) (۷) اگر برخی از این ملائکه های درجه هشت و ده سخن ابراهیم خلیل(سلام الله علیه) را متوجه نشدند مشکلی نیست اینکه جبرئیل و میکائیل نیست دسترسی به آن ذوات قدسی هم کار هر کسی نیست برخی از بزرگان و مشایخ ما روزی یک مقدار عبادت انجام می دادند و به پیشگاه حضرت عزرائیل(سلام الله علیه) تقدیم می کردند که توفیقی پیدا کنند که در زمان مرگ, حضرت عزرائیل(سلام الله علیه) را ببینند و آسان جان بدهند مگر آن حضرت برای هر کسی می آید؟! اوحدیّ از مؤمنان هستند که حضرت عزرائیل(سلام الله علیه) جانشان را می گیرد بقیه افراد را (تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا) (۸) است وگرنه برای برخی ها که به مقام والا رسیدند حضرت عزرائیل می آید این طور نیست که حالا برای زیر و رو کردن یک روستا یا یک شهر آنها بیایند. بنابراین این ملائکه که به صورت ملائکهالأرض اند و به صورت های دیگر در می آیند اینها ممکن است که فرمایش حضرت ابراهیم را درست بررسی نکنند.

۱- (۸) . سوره اسراء, آیه ۱۰۵.

۲- (۹) . سوره شعراء, آیات ۱۹۳ و ۱۹۴.

۳- (۱۰) . ر.ک: الصحیفه السجادیه, دعای ۳.

۴- (۱۱) . مصباح المتهجّد, ص۸۲۷.

۵- (۱۲) . سوره تحریم, آیه ۶.

۶- (۱۳) . سوره انبیاء, آیات ۲۶ و ۲۷.

۷- (۱۴) . سوره مدثر, آیه ۳۱.

۸- (۱۵) . سوره انعام, آیه ۶۱.

محذور نداشتن تأثیر اهل بیت(علیهم السّلام) در رفع نیازها

غرض آ ن است که کافی بودن, شافی بودن, قابض بودن, آخذ بودن اینها فعل است فعل یعنی ممکن, مرحوم کلینی(رضوان الله علیه) مستحضرید که ایشان در کافی احادیث را جمع کردند خود مرحوم کلینی(رضوان الله علیه) در اول تا آخر این هشت جلد خیلی کم فرمایش دارند چند جایی بیانات لطیف دارند که بیانات دقیق است وگرنه بقیه همه اش روایاتی است که ایشان نقل می کنند. یکی از فروقی که بین صفات ذات و صفات فعل ایشان قائل اند این است که صفت ذات, نفی و اثبات برنمی دارد که بگوییم گاهی هست گاهی نیست [(۱)] حیات از این قبیل است قدرت از این قبیل است علم از این قبیل است قضیه سالبه آنجا راه ندارد که بگوییم «قد یعلم قد لا یعلم, قد یَقدر قد لا یقدر, قد یکون موجودا قد لا یکون موجودا» این طور نیست او موجود است بالقول المطلق, قدیر است بالقول المطلق, علیم است بالقول المطلق, حیّ است بالقول المطلق, اما شفا, «قد یَشفی قد لا یشفی» معلوم می شود صفت ذات نیست اگر صفتی گاهی سلب دارد گاهی ایجاب دارد گاهی هست گاهی نیست معلوم می شود عین ذات نیست «قد یقبض قد یَبسط قد یشفی قد لا یشفی, قد یعطی قد لا یعطی, قد یرزق قد لا یرزق» اینهاست, اگر فعل شد این فعل را فرشته انجام بدهد مشکلی ندارد علی و اولاد علی انجام بدهند مشکل دارد مشکل وهّابی ها این است که اینها در توحید و در مراحل توحید گیرند این بیان نورانی امام رضا(سلام الله علیه) که فرمود این حِصن شروطی دارد و ما از شروط آن هستیم همین است فعل, شرط آن کار است غرض این است که این محذوری از این جهت ندارد منتها باید منطقه های بحث مشخص بشود.

۱- (۱۶) . ر.ک: الکافی، ج۱، ص۱۱۱.

بعد فرمود هر کس بالأخره احتیاج را احساس می کند اما نمی داند چه کسی مشکل او را حل می کند گاهی خیال می کند مشکل خودش را خودش حل می کند این (أَفَرَأَیْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلهَهُ هَوَاهُ) اینجاست که بزرگان گفتند که کثیف ترین و غلیظ ترین بت ها, بت های سنگ و چوب است نازک ترین و لطیف ترین بت ها, بت های هوا و هوس است (۱) بالأخره بت است این کسی که می گوید من هر چه بخواهم می کنم, هر چه دلم بخواهد می کنم یعنی معبود من, هوس من است این (کَمَثَلِ الْعَنکَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَیْتاً) یا آن کسی که به بیگانه و کافر پناهنده شد آن هم همین است یا آن که به صنم و وثن پناهنده می شود آن هم همین است این اصل جزء جوامع الکلم است همه اقسام را شامل می شود و سخن از آلهه نیست سخن از ولیّ است آن که پناهنده می شود والی می شود ولیّ می خواهد که مشکل او را حل بکند فرمود: (مَثَلُ الَّذِینَ اتَّخَذُوا مِن دُونِ اللَّهِ أَوْلِیَاءَ) نه «آلهه» آنها هم که مشرک اند آلهه را برای اولیا بودن می خواهند آنها که ملحدند هوا را برای ولیّ بودن می خواهند یا پناهنده به بیگانه می شوند بیگانه را برای ولیّ بودن می خواهند به عنوان ولایت می خواهند (کَمَثَلِ الْعَنکَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَیْتاً).

اشاره ای به مراتب معارف قرآن کریم

در قرآن مطالب عمیق فراوان ذات اقدس الهی دارد که در خیلی از موارد شاید در این سال ها تجربه کردید ما اصلاً وارد آن حریم نمی شویم مقدور ما نیست یکی از آنها هم (یُعَذِّبُ مَن یَشَاءُ وَیَرْحَمُ مَن یَشَاءُ وَإِلَیْهِ تُقْلَبُونَ) این (وَإِلَیْهِ تُقْلَبُونَ) دیدید ما زود به سرعت از آن رد شدیم ـ آیه ۲۱ همین سور ه بود ـ واقعاً نمی فهمیم مرتب مجاز می گیریم, مضاف تقدیر می گیریم (إِلَیْهِ تُقْلَبُونَ) یعنی چه؟ إلی الله منقلب می شویم یعنی چه؟ (إِلَیْهِ تُرْجَعُونَ) (۲) را می فهمیم اما إلیه منقلب یعنی چه؟! (إِلَیْهِ یَصْعَدُ الْکَلِمُ) (۳) را می فهمیم اما در سوره «حج» که فرمود: (لَن یَنَالَ اللَّهَ لُحُومُهَا وَلاَ دِمَاؤُهَا وَلکِن یَنَالُهُ التَّقْوَی مِنکُمْ)؛ (۴) (یَنَالَ) یعنی (یَنَالَ)! تقوا به او می رسد یعنی چه؟! به ذات می رسد یعنی چه؟! این چیزهایی است که اینکه گفتند حضرت وقتی ظهور کرد قرآن از حالت بِکْری در می آید شامل همین هاست این راهش معلوم است اما مطالب دیگری که مطالب میانی است انسان می تواند بفهمد فرمود اصلِ حاجت که معلوم است شما این حاجت را می خواهی با چه کسی حل کنی با خودت حل کنی با بیگانه حل کنی با صنم و وثن حل کنی این مثل بیت عنکبوت است ای کاش شما می دانستید این (لَوْ کَانُوا یَعْلَمُونَ) هم می تواند به معنای تمنّی باشد ای کاش اینها می دانستند هم می تواند مقدمه قیاس استثنایی باشد که الآن عرض می کنیم.

۱- (۱۷) . الفتوحات(۴جلدی)، ج۲، ص ۵۹۰ .

۲- (۱۸) . سوره بقره, آیه ۲۸.

۳- (۱۹) . سوره فاطر, آیه ۱۰.

۴- (۲۰) . سوره حج, آیه ۳۷.

پرسش:...؟پاسخ: بله, مشرک چند گروه است در حقیقت آن کسی که هوای خود را اله قرار داد او هم مشرک است آن کسی هم که به بیگانه پناهنده شده است بر اساس (وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُم بِاللَّهِ إِلَّا وَهُم مُشْرِكُونَ) (۱) او هم مشرک است منتها شرک مصطلح نیست که صنم و وثن را عبادت بکند این است که قرآن کریم بین مشرکین و ملحدین فرق گذاشته سرّش همین است.

دو دیدگاه در تفسیر عبارت شریفه (لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ)

غرض این است که آن چیزهایی که واقعاً آدم هر چه تلاش و کوشش بکند مقدورش نیست ما به سرعت باید رد بشویم قدری مضاف تقدیر بگیریم قدری بگوییم مجاز است استعاره است کنایه است از این قبیل ها تا بالأخره خودمان را قانع کنیم اما اینها قابل فهم است فرمود اینها اگر بفهمند, معلوم می شود یک عدّه می فهمند این (لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ) می توانند تمنّی باشد یعنی اگر اینها خوب فکر بکنند و بفهمند می دانند که نه به خودشان باید مراجعه کنند نه به بیگانه نه به صنم و وثن این در صورتی که (لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ) تمنّی باشد اما اگر مقدمه قیاس استثنایی باشد این است که (لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ) مثل «لو كانت الشمس طالعه» اگر این کار را می کردند «لكانوا عاقلين», لكانوا كذا و كذا «ولكنّهم ليس بعاقل» معلوم می شود «ليس بعالِم» چون اگر می دانستند, عاقل می شدند چون عاقل نیستند معلوم می شود نمی دانند. عمده تلازم بین مقدم و تالی است نفرمود اگر می دانستند مؤمن می شدند معلوم می شود فصلی است بین علم و ایمان, انسان که عالِم شد باید عاقل بشود وقتی عاقل شد راه را خوب تشخیص می دهد و دستاویز خوبی دارد او به حبل متین اعتصام دارد.

۱- (۲۱) . سوره یوسف, آیه ۱۰۶.

قابل فهم بودن غالب معارف قرآن کریم

فرمود این حرف ها را که ما می گوییم این مَثل است قرآن کریم مطالب عمیقی دارد آیات فراوانی دارد که بسیاری از علما با زحمت به آن آیات می رسند برخی از آیات است که مقدور کسی نیست, آن آیات دشواری که می رسند نظیر حالا فرض بفرمایید (مَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولاً) (۱) برخی از بزرگان به آن استدلال کردند برای برائت نقلی, بزرگان دیگر مثل مرحوم آخوند و اینها اشکال کردند این در دسترس هر کسی نیست که آیا (مَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولاً) مسئله اصولی را می خواهد حل کند برائت نقلی را می خواهد حل کند یا نمی خواهد یا راجع به عذاب دنیاست چیست؟ این درکش مقدور همه نیست اما بعضی از مطالب را یا همان مطلب را قرآن کریم به صورت مَثل بیان می کند که همان مطلب پیچیده اصولی که بزرگانی باید درباره آن بحث کنند در دسترس فهم همه باشد بنابراین همه قرآن به استثنای آن اوجش که علیّ حکیم است (۲) در دسترس همه است بعضی ها با مَثل می فهمند بعضی ها خود آیه را می فهمند این «امثال» برای دو هدف است یکی اینکه دست کوته دستان را می گیرد بالا می برد یکی اینکه آن مطالب بلند را می کشد پایین می آورد تا دامن آن مطالب اوج گرفته همسطح دستِ بالاآمده اوساط مردم بشود تا اینها بفهمند خاصیّت مَثل زدن همین است یک استاد در کلاس درس برای نوآموزان یا دانش آموزان یک مقدار مطالب را تقریر می کند ذهن اینها را بالا می برد بعد می رود پای تخته مَثل ذکر می کند مطلب را یک مقدار پایین می آورد اینکه پایین آمد آن دست که بالا رفت همسطح می شود و او درک می کند خاصیّت مَثل این است.

۱- (۲۲) . سوره اسراء, آیه ۱۵.

۲- (۲۳) . ر.ک: سوره زخرف, آیه ۴.

امثال قرآنی، مقدمه فهم حقایق قرآن

فرمود ما این مَثل ها را می زنیم اما این مَثل ها نردبان است کسی می تواند از این نردبان بالا برود و به جایی برسد که از آن به بعد می تواند به مقصد برسد که عالِم باشد معلوم می شود علم, نردبان است وقتی انسان عالِم شد کم کم این نردبان را می گیرد بالا می رود وقتی بالا رفت می شود عاقل هنوز به مقصد نرسید وقتی عاقل شد ایمان می آورد به مقصد رسیده است فرمود: (وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ) ما برای همه مثل می زنیم اما (وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ) این نردبانی است که ما ایجاد می کنیم کسی نمی تواند بالای نردبان برود مگر دست و پا داشته باشد علم حوزه و دانشگاه به منزله این نردبان است علم، زمینه است (یک) عقل به مقصد رسیدن را نزدیک می کند (دو) وقتی انسان عاقل شد عقل «ما عُبد به الرحمن و اکتسب به الجنان» (۱) (سه) عاقل، ایمان می آورد برای اینکه این چراغ است این نور است هیچ مانعی هم ندارد کار عقل نظری همان علم است انسان می خواهد بفهمد ممکن است انسان بفهمد بعد ایمان نیاورد ولی این فهمیدن, بالا رفتن نردبان است تا انسان عاقل بشود نه عقل نظری, عقل عملی که «ما عبد به الرحمن و اکتسب به الجنان» آن وقت دیگر راحت است هیچ عاقلی جهنم نمی رود عالِم جهنم می رود ولی عاقل جهنم نمی رود فرمود ما این مَثل ها را می زنیم برای همین جهت.

ولایت اهل بیت(علیهم السّلام)، باب نیل به توحید

پس این (لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ) اگر برای تمنّی باشد معنایش این است که ای کاش اینها می فهمیدند که به چه کسی دارند مراجعه می کنند ما یک قلعه بیشتر نداریم یک شرط هم بیشتر نداریم قلعه, قلعه توحید است یعنی دژ, دژبانش هم خداست شرطش هم ولایت اهل بیت است این بیان نورانی امام رضا(سلام الله علیه) این چنین نبود که منحصراً وجود مبارک امام رضا فرموده باشد, فرمود: «بشروطها و أنا مِن شروطها» نه «أنا» تمام شرطش, من یکی از آنها هستم من یکی از آن چهارده نفر هستم از کدام در وارد بشویم این شرط این در همان طوری که وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) فرمود: «أنا مدينه العلم و عليٌّ بابها» (۲) ذات اقدس الهی فرمود: «التوحيد حِصنى و الولايه بابه» همین! این چنین نیست که توحید به جای دیگر وابسته باشد این شرط توحید باشد این درِ توحید است این بیان چقدر لطیف است شما در نهج البلاغه ملاحظه بفرمایید فرمود هر کسی چیزی یاد گرفته از ماست ــ چون اینها در علم اند ــ منتها اگر حقّ ما را ادا نکند به نام ما نباشد سارق است الآن فرش های دستباف پرنیانی و ابریشمی این شهر را خب یک عدّه بافتند کسی بیاید اینجا سرقت کند بگوید به نام ماست ما خودمان بافتیم این فرش همان فرش ابریشمی است ولی این سارق است این بیان نورانی علی بن ابی طالب(سلام الله علیه) است فرمود اگر کسی از این راه نیاید راه ولایت نیاید «سُمّی سارقا» (۳) مطلب, مطلب حق است منتها از ما گرفته و انکار می کند ما این حرف ها را نشر دادیم خدا غریق رحمت کند سیدناالاستاد مرحوم علامه طباطبایی را ایشان می فرمود که از دوازده هزار نفر تا بیشتر اسامی کسانی که محضر پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) را درک کردند ثبت شده خب این دوازده هزار نفر یک طرف, وجود مبارک حضرت امیر یک طرف, آن دوازده هزار نفر به اندازه حضرت حرف نیاوردند این طور است. دوازده هزار نفر کار یک نفر را نتوانند بکند عمری هم بعضی ها با حضرت بودند فرمود: «سُمّی سارقا» بنابراین این «بشروطها» وقتی شما این را باز کنید هاهنا امور اربعه: امر اول پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) فرمود: «أنا مدينه العلم» امر ثانی فرمود: «و علیّ بابها» یعنی ولایت, باب نبوت است امر ثالث و رابع هم همین است: «كلمه لا إله الاّ الله حِصنى» امر سوم, «بشروطها و أنا من شروطها» (۴) یعنی امامت و ولایت اهل بیت امر چهارم این هم درِ آن است اگر این چنین است.

۱- (۲۴) . الکافی, ج ۱, ص ۱۱.

۲- (۲۵) . التوحید (شیخ صدوق), ص۲۵.

۳- (۲۶) . نهج البلاغه، خطبه۱۵۴.

۴- (۲۷) . التوحید (شیخ صدوق), ص۲۵.

معنای عقل و نقش آن در لقای بهشت الهی

اگر کسی عاقل باشد یقیناً اهل بهشت است چون عقل «ما عُبد به الرحمن و اکتسب به الجنان» نه علم, عقل آن است که شهوت و غضب را عِقال کند وهم و خیال را عقال کند وقتی عقال کرد آدم مانعی ندارد در بیانات نورانی پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) آمده فرمود عقل زانوی وهم و خیال را در بخش علم, شهوت و غضب را در بخش عمل عقال می کند (۱) عقال همان زانوبندی است که نمی گذارد شتر جموح و چموش, چموشی کند این عقل نمی گذارد شهوت و غضب چموشی کنند وهم و خیال چموشی کنند خب اگر چموش را ما بستیم دیگر مشکلی نداریم فطرت ما هم که فطرت الهی است بنابراین این (لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ) اگر تمنّی باشد یعنی ای کاش می دانستند که چه باید بکنند و اگر مقدمه قیاس استثنایی باشد این است که «لو کانوا یعلمون لکانوا عُقَلاء و لکنّهم لیسوا بعقلاء» معلوم می شود «و لیسوا بعالمین» این می شود استدلال.

پرسش:...؟پاسخ: بله, کسی که عاقل باشد که خودش را نمی بیند چون العقل «ما عبد به الرحمن و اکتسب به الجنان» آن کسی که عقل را آفرید به وسیله معصومین عقل را معرفی کرده چراغ چیست آنکه روشن بکند عقل چیست آنکه زانوی وهم و خیال را ببندد زانوی شهوت و غضب را ببندد خب اگر کسی زانوی شهوت و غضب را بست, زانوی وهم و خیال را بست دیگر نمی گوید «أنا» هر جا سخن از «أنا» است حرف شیطان است او گفته (أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ) در بخش های سوره مبارکه بقره گذشت که وقتی آن پیامبر گفت طالوت رهبر شماست گفتند: (نَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ) (۲) این (نَحْنُ أَحَقُّ) پیام همان (أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ) است که حرف شیطان است اما اگر کسی واقعاً عاقل شد نمی گذارد وهم و خیال چنین حرفی بزند شهوت و غضب چنین حرفی بزند بنابراین این (لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ) می تواند به دو وجه باشد.

ص: ۳۹۱

۱- (۲۸) . ر.ک: التوحید (شیخ صدوق), ص۱۵.

۲- (۲۹) . سوره بقره, آیه ۲۴۷.

دو ویژگی ضروری ولیّ انسان

بعد فرمود خدا می داند و شما نمی دانید که به هوا تکیه کنید بیت عنکبوت است به بیگانه پناهنده بشوید بیت عنکبوت است به صنم و وثن متّکی بشوید بیت عنکبوت است ﴿إِنَّ اللَّهَ یَعْلَمُ مَا یَدْعُونَ مِن دُونِهِ مِن شَیْ ءٍ وَهُوَ الْعَزِیزُ﴾ (یک) ﴿الْحَکِیمُ﴾ (دو) این دو برهان است چون دو حدّ وسط است شما ولیّ می خواهید ولیّ باید مقتدر باشد عزیز اوست, ولیّ باید حکیم باشد حکیم اوست, دیگران یا سفیه اند یا ضعیف اند ﴿وَتِلْکَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ﴾ اما ﴿وَمَا یَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ﴾.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۴۱ تا ۴۵ سوره عنکبوت ۹۱/۰۹/۲۷

.Your browser does not support the audio tag

(مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِن دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتاً وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ (۴۱) إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يَدْعُونَ مِن دُونِهِ مِن شَيْ ءٍ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۴۲) وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ (۴۳) خَلَقَ اللَّهُ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ إِنَّ فِي ذلِكَ لَآيَةً لِلْمُؤْمِنِينَ (۴۴) اتْلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنكَرِ وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ (۴۵))

مراد از تعبیر (يُجَادِلُنَا) در کریمه ۷۴ سوره «هود»

بخشی از مطالبی که مربوط به آیات قبل است عبارت از این است که در جریان قوم لوط که فرشتگان به حضور ابراهیم(سلام الله علیه) آمدند آیات قرآن چند بخش است یک بخش آن مستقیماً جریان بشارت، بعد قصّه تعذیب قوم لوط را به عرض ابراهیم(سلام الله علیه) می رساند در بخش دیگر سؤال و جدال وجود مبارک ابراهیم مطرح است و منشأ این جدال هم جهل نیست بلکه حلیم و اوّاه و منیب بودن ابراهیم خلیل است در بخشی پاسخ ابراهیم خلیل ارائه می شود باید مشخص بشود که وجود مبارک ابراهیم خلیل این سؤالش بر اساس جهل نبود بر اساس حلم و اوّاه و منیب بودن آن حضرت بود (یک) آیا این مجادله ابراهیم خلیل(سلام الله علیه) با فرشتگان بود یا با ذات اقدس الهی (دو) آیه سوره مبارکه «هود» این است که (يُجَادِلُنَا) (۱) بسیاری از مفسّران گفتند (يُجَادِلُنَا) یعنی «یجادل رسلنا» (۲) که یعنی ملائکه, برخی ها مثل مرحوم شیخ طوسی و همفکرانشان همان طوری که در سوره مبارکه «هود» گذشت فرمودند: «یحتمل معنیین» یک وجه این است که «یجادل رسلنا من الملائکه» یک وجه این است که از خود ما مستقیماً سؤال می کنند (۳) الحاح دارند, اصرار دارند در دعا و شفاعت که ما این عذاب را برداریم اینها یکی پس از دیگری که بحث شد به طور اجمال باید مرور بشود.

۱- (۱) . سوره هود, آیه ۷۴.

۲- (۲) . مجمع البیان, ج۵, ص۲۷۴; التفسیر الکبیر, ج۱۸, ص۳۷۶.

۳- (۳) . التبیان فی تفسیر القرآن, ج۶, ص۳۵.

عدم دلالت نشناختن قاصد وحی توسط نبی، بر رجحان قاصد وحی

مطلب دیگر اینکه اگر فرستاده ای از طرف ذات اقدس الهی آمد برای یک پیامبر و آن پیامبر چون این فرستاده به صورت یک بشر عادی در آمد او را نشناخت و از پیام او هم خبر نداشت این هیچ دلالت ندارد که آن فرستاده اعلم از این پیغمبر است یا مساوی این پیغمبر است اگر قاصد ناشناسی آمد و یک پیام مخصوصی آورد و آن پیامبر(علیه الصلاه و علیه السلام) نه این قاصد را شناخت و نه از پیامش باخبر بود هیچ دلیلی نیست که این قاصد از پیامبر اعلم است یا مساوی اوست, بلکه اینها به تدریج گزارش را به عرض آن پیامبر می رسانند.

منشأ سؤال حضرت ابراهیم از فرشتگان و مخاطب مجادله ایشان

عمده این دو مطلب است که آیا وجود مبارک ابراهیم بر اساس ندانستن, سؤال کرد یا بر اساس حلیم بودن, دوم این است که با چه کسی گفتگو کرد با فرشته ها گفتگو کرد یا با خدای سبحان؟ در سوره مبارکه «حجر» آن بخش اوّلی که یاد شده است مطرح شد یعنی مستقیماً فرشته های الهی به وجود مبارک ابراهیم(سلام الله علیه) گزارش دادند ما آمدیم به شما بشارت بدهیم بعد برویم قریه لوط را ویران کنیم به استثنای لوط و اهلش در سوره مبارکه «حجر» آمده است که وجود مبارک ابراهیم فرمود: (فَمَا خَطْبُکُمْ أَیُّهَا الْمُرْسَلُونَ) برای چه آمدید؟ (قَالُوا إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَی قَوْمٍ مُجْرِمِینَ) که آنها را می خواهیم عذاب بکنیم (إِلَّا آلَ لُوطٍ إِنَّا لَمُنَجُّوهُمْ أَجْمَعِینَ إِلَّا امْرَأَتَهُ قَدَّرْنَا إِنَّهَا لَمِنَ الْغَابِرِینَ) (۱) بعد رفتند و با لوط(سلام الله علیه) گفتگویی داشتند اینجا دیگر سخن از مجادله مطرح نیست مشابه این قصّه در سوره مبارکه «ذاریات» آمده در سوره «ذاریات» این است که وجود مبارک ابراهیم فرمود برای چه آمدید (فَمَا خَطْبُکُمْ أَیُّهَا الْمُرْسَلُونَ قَالُوا إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَی قَوْمٍ مُجْرِمِینَ لِنُرْسِلَ عَلَیْهِمْ حِجَارَةً مِنْ طِینٍ مُسَوَّمَةً عِنْدَ رَبِّکَ لِلْمُسْرِفِینَ) (۲) و کار قطعی ما این است خب این یک بخش است که برای اصل گزارش است اما در سوره مبارکه «هود» یک سؤال و جوابی هم مطرح است وقتی که جریان ابراهیم از نظر بشارت گذشت (فَلَمَّا ذَهَبَ عَنْ إِبْرَاهِیمَ الرَّوْعُ وَجَاءَتْهُ الْبُشْرَی یُجَادِلُنَا فِی قَوْمِ لُوطٍ) با ما مجادله می کند چرا مجادله می کند؟ (إِنَّ إِبْرَاهِیمَ لَحَلِیمٌ أَوَّاهٌ مُنِیبٌ) (۳) همان طوری که مرحوم شیخ طوسی در تبیان فرمود: «یحتمل معنیین» روشن نیست که با فرشته ها گفتگو کردند شاید با خود خدا گفتگو کرد با ما مجادله می کند نه با فرستاده های ما و منشأ این مجادله هم حلیم بودن او, اوّاه بودن او, منیب بودن اوست.

۱- (۴) . سوره حجر, آیات ۵۷ _ ۶۰.

۲- (۵) . سوره ذاریات, آیات ۳۱ _ ۳۴.

۳- (۶) . سوره هود, آیات ۷۴ و ۷۵.

علت سوال حضرت نوح از خداوند درباره فرزند خویش

در همان سوره مبارکه «هود» درباره حضرت نوح(سلام الله علیه) بعد از غرق فرزندش یک سؤال علمی برای حضرت مانده جا برای شفاعت نیست چون بعد از هلاکت فرزند است یک سؤال علمی مانده چون لحظه به لحظه اینها علمشان را از ذات اقدس الهی می گیرند این (رَبِّ زِدْنِی عِلْماً) (۱) اختصاصی به وجود مبارک پیغمبر اسلام(صلّی الله علیه و آله و سلّم) ندارد همه انبیا می گویند «ربّ زدنی علما» در سوره «هود» آیه ۴۵ به بعد آمده است که وجود مبارک نوح بعد از غرق پسرش که دیگر سخن از شفاعت نیست عرض کرد (رَبِّ إِنَّ ابْنِی مِنْ أَهْلِی) شما هم که فرمودید تو و اهلت نجات پیدا می کنید راز هلاکت پسرم چیست (إِنَّ ابْنِی مِنْ أَهْلِی وَإِنَّ وَعْدَکَ الْحَقُّ) ادب را هم رعایت کرده عرض نکرد که شما گفتید اهلت را نجات می دهم به صورت جامع عرض کرد که وعده تو که حق است راز هلاکت پسرم چیست (وَأَنتَ أَحْکَمُ الْحَاکِمِینَ) ما اعتراضی نداریم فقط می خواهیم بفهمیم, خدای سبحان فرمود: (یَا نُوحُ إِنَّهُ لَیْسَ مِنْ أَهْلِکَ) صغرای قیاس ممنوع است شما گفتید اهل من است و اهل من طبق وعده باید نجات پیدا کند این کبرا درست است ما اهلت را نجات دادیم اما صغرا ممنوع است این اهلت نبود (إِنَّهُ لَیْسَ مِنْ أَهْلِکَ) چرا؟ چون (إِنَّهُ عَمَلٌ غَیْرُ صَالِحٍ فَلاَ تَسْئَلْنِ مَا لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّی أَعِظُکَ أَن تَکُونَ مِنَ الْجَاهِلِینَ) این می خواست جهلش را برطرف کند ذات اقدس الهی فرمود من موعظه می کنم که باید ساکتِ محض بودی, بنابراین سؤال گاهی برای رفع جهل است گاهی به عنوان شفاعت این حلیم بودن, اوّاه بودن, منیب بودن سهم تعیین کننده ای در شفاعت دارد روایت نورانی امام حسن بن علی(علیهما السلام) هم تأیید می کند.

۱- (۷) . سوره طه, آیه ۱۱۴.

تأثیر دعا در دفع بلا و تغییر قضای الهی

مستحضـرید در تأثیر دعا آمـده است که دعا «یردّ البلاء و قد اُبرِمَ ابراماً», (۱) «یردّ القضاء و قـد اُبرم ابراماً» (۲) آن قلّه و نهایت نهـایی که به صـد درجه رسـید البته دیگر دعـا بی اثر است وگرنه تا به آن قلّه نرسـید در روایات دعا ملاحظه فرمودیـد که دعا «یردّ القضـاء و قـد اُبْرِمَ ابرامـاً» ولو محکم هم بشود بـاز این دعـا می توانـد جلوی قضای الهی را بگیرد مگر اینکه به آ ن مرحله صد درصد برسد.

مراد از اهل حضرت نوح(علیه السّلام) در بیان قرآن کریم

پرسش: به قطع می دانست اهلش است گفت: (إِنَّ ابْنِی مِنْ أَهْلِی).

پاسخ: نه, اهل شناسنامه ای که معیار نیست.

پرسش: آیا نمی دانسته یا...؟

پاسـخ: نه, چون خدای سـبحان فرمود اهلت نجات پیدا می کنند شاید این نجات پیدا می کرد غرق نمی شد بعداً با موعظه حل می شـد توبه می کرد و ماننـد آن همه این احتمالاـت مطرح است علم اینها هم لحظه به لحظه به تعلیم الهی است به اعلام الهی است علم اینها که ذاتی نیست لحظه به لحظه ذات اقدس الهی به اینها چیز یاد می دهد اینها هم یاد می گیرند.

دعا مستحضرید که «یردّ البلاء» مگر اینکه امر به آن قلّه نهایی برسد و صد درصد برسد دعا سهم تعیین کننده دارد صدقه سهم تعیین کننده دارد صِله رَحم سهم تعیین کننده دارد اینها در عالَم قَدَرند مگر به آن قضای حتمی برسند.

۱- (۸) . طب الأئمه (عبدالله و حسین ابنا بسطام), ص۱۵; بحارالأنوار, ج۹۱, ص۸۹.

۲- (۹) . الکافی, ج۲, ص ۴۷۰.

ادلال در مناجات، بهره اولیای خاص الهی

جریان جدال هم مستحضرید که ذات اقدس الهی به بندگان خاصّ خودش اجازه اِدلال, دَلال و جدال داده است بارها گذشت که در همین دعای نورانی «افتتاح» که از بیانات وجود مبارک حضرت ولیّ عصر است جزء توقیعات آن حضرت است عرض کرد خدایا می خواهم با تو مُدلاّنه سخن بگویم «مُدلاّ علیک» (۱) این ادلال با دلال است یعنی با غنج و ناز است خدایا من می خواهم با تو ناز کنم نیاز سر جایش محفوظ است آن نیازها و حاجت و فقر و نیازمندی که در دعا فراوان است اما ناز کردن را هر کس مجاز نیست وجود مبارک حضرت خودش مجاز بود عدّه ای هم یا این جمله را سریعاً می خوانند رد می شوند یا بالنیابه می خوانند رد می شوند یا همان عبادت لفظی دارند چه کسی می تواند با خدا ناز کند؟! این ناز را در دعای نورانی «افتتاح» اجازه دادند که «مُدلاّ علیک» من می خواهم دلال کنم غنج کنم ناز کنم, این ناز در «مناجات شعبانیه» به صورت شفاف آمده که مخصوص خود ائمه(علیهم السلام) است این مناجات از وجود مبارک حضرت امیر بود و ائمه(علیهم السلام) هم می خواندند در آن مناجات می بینید آدم که گاهی موفق می شود به سرعت رد می شود یا بالنیابه می خواند در آنجا غنج و ناز صریحاً آمده که خدایا «اِنْ اَخَذْتَنی بِجُرْمِی اَخَذْتُک بِعَفْوِکَ وَاِنْ اَخَذْتَنی بِذُنُوبی اَخَذْتُک بِمَغْفِرَتِکَ» (۲) خدایا اگر تو در قیامت به من اعتراض کنی که چرا گناه کردی من هم اعتراض می کنم که تو چرا نبخشیدی خب این حرف چه کسی است چه کسی می تواند چنین حرفی را در قیامت بزند که (لَا یَتَکَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمنُ وَقَالَ صَوَاباً) (۳) خب این غنج است این ناز است این دلال است مگر کسی جرأت می کند زبانش باز می شود که به خدا بگوید خدایا تو اگر به من بگویی چرا گناه کردی من می گویم تو چرا نبخشیدی تو که بزرگ تر بودی تو که عَفُوّی خب این می شود غنج می شود دلال می شود ناز این برای کسی است که (أَذِنَ لَهُ الرَّحْمنُ وَقَالَ صَوَاباً).

۱- (۱۰) . تهذیب الأحکام, ج۳, ص۱۰۹.

۲- (۱۱) . اقبال الأعمال, ص۶۸۶.

۳- (۱۲) . سوره نبأ, آیه ۳۸.

جدال الهی حضرت ابراهیم، جهت شفاعت از عاصیان قوم لوط

برای انسان های کامل مثل وجود مبارک ابراهیم که حلیم است اوّاه است منیب است وقتی خدا فرمود فرزندت را قربانی کن عرض کرد چشم, دیگر آنجا جدالی نبود این معلوم می شود تسلیم محض است این شخص برای دیگران به خودش اجازه جدال می دهد, بنابراین این دو احتمالی که مرحوم شیخ طوسی(رضوان الله علیه) در تبیان ذکر کرده اینها همه اش درباره شفاعت است استدعاست, دفع بلاست و مانند آن, وقتی هم که وجود مبارک حسن بن علی می فرماید «یَسْتَبقیهم» (۱) برای همین است آنجایی هم که به فرستاده های ذات اقدس الهی می فرماید: (إِنَّ فِيهَا لُوطاً) (۲) یعنی به احترام لوط هم که شد عذاب نکنید.

وجود مبارک ابراهیم وقتی برایش مشخص شد که (إِنَّهُمْ آتِيهِمْ عَذَابٌ غَيْرُ مَرْدُودٍ) (۳) تسلیم محض شد حرفی نزد. بنابراین روشن نیست آنها مجازند که مجادله کنند بالاتر از مجادله, به غنج و دلال و ادلال اجازه یافتند.

مجادله مدلانه حضرت ابراهیم، محصول نیل حضرت به قرب نوافل

مستحضرید اینها به قرب نوافل راه یافتند روایات معتبری که هم مرحوم کلینی در کافی از ما نقل کرده و در سایر جوامع ما هم آمده هم اهل سنّت نقل کردند این روایت مقبول و منقولِ من الطرفین است که ذات اقدس الهی فرمود برخی از بندگان من در سایه اطاعت و آوردن فرایض و نوافل مخصوصاً نوافل محبوب من می شوند وقتی محبوب من شدند من زبان آنها می شوم چشم آنها می شوم گوش آنها می شوم اگر «کنت سمعه.. بصره.. و لسانه الذی ینطق به» (۴) اگر کسی به قرب نوافل رسید و ذات اقدس الهی زبان او شد این زبان, زبان الهی است آن وقت با زبان الهی با خدا غنج می کند نه با زبان ابراهیمی آن وقت (وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلٰكِنَّ اللّٰهَ رَمَى), (۵) «و ما سألت إذ سألت و لکن الله سأل و ما جادلتَ إذ جادلت و لکن الله جادل» برای اینکه «کنت لسانه الذی ینطق به» و آن وقتی که توىِ علی بن ابی طالب(سلام الله علیه) گفتی: «اِنْ اَخَذْتَنی بِجُرْمِی اَخَذْتُکَ بِعَفْوِکَ وَاِنْ اَخَذْتَنی بِذُنُوبی اَخَذْتُکَ بِمَغْفِرَتِکَ», «ما قلت إذ قلت و لکن الله قال» مگر کسی می تواند با زبان خودش به خدا عرض کند که اگر تو بگویی چرا گناه کردی من می گویم تو چرا نبخشیدی تا این لسان, لسان الهی نشود تا انسان به قرب نوافل بار نیابد تا مشمول آن حدیث معتبر نشود «کنت لسانه الذی ینطق به» دستش هم دست پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) نشود, (مَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ) نمی شود, «ما قلت إذ قلت» نمی شود, «ما جادلتَ إذ جادلت», نمی شود «ما سألت إذ سألت» نمی شود آن وقت با زبانی که لسان الله است ابراهیم عرض می کند که از اینها بگذرد آنها که می فرماید لوط در آن هست نه اینکه بخواهد بگوید لوط در آن هست تا آن فرشته ها بگویند ما لوط و اهلش را نجات می دهیم خب اهل لوط که باعث نجات یک ملت نمی شوند می خواهد بگوید لوط در بین آنهاست شما به احترام لوط این شهر را ویران نکنید وگرنه اهل لوط باشند خب اهل لوط آدم های معمولی اند بنابراین معیار مجادله باید مشخص بشود (یک) و این جدال غیر از «یدعو» است غیر از «یسألنا» است ما مجازیم سؤال کنیم مجازیم دعا کنیم اما مجازِ مجادله نیستیم مجادله برای کسی است که خدای سبحان به او اجازه داد در اثر قرب نوافل خود خدا لسان او شد اینها هم در فصل سوم است مستحضرید که فصل اول که هویّت ذات است منطقه ممنوعه است فصل دوم که اکتناه صفات ذات است که عین ذات است منطقه ممنوعه است این فصل سوم وجه الله است فیض الله است فعل خداست همه مقام امکان است در مقام امکان که خارج از ذات است همه این تحولات،

امکانات راه دارد.

ص: ۳۹۷

۱- (۱۳) . الکافی, ج۵, ص۵۴۷ و ج۸, ص۳۲۸.

۲- (۱۴) . سوره عنکبوت, آیه ۳۲.

۳- (۱۵) . سوره هود, آیه ۷۶.

۴- (۱۶) . الکافی, ج۲, ص۳۵۲; ر.ك: صحیح (البخاری), ج۷, ص ۱۹۰.

۵- (۱۷) . سوره انفال, آیه ۱۷.

نتیجه شفاعت اولیا در دنیا و آخرت

پرسش: در قیامت هم امکان دارد که شفاعت ولیّ خدا رد بشود؟

پاسخ: چون در قیامت به اذن خداست آنجا (لَا یَتَکَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمنُ وَقَالَ صَوَاباً) آنجا تا اذنِ صریح تکوینی نیاید شفاعت نمی کند و اگر اذن آمد دیگر شفاعت نفی نمی شود و اما در دنیا تکوین و تشریع هر دو مطرح است اینجا ممکن است شفاعت بکنند و قبول نشود اما آنجا احدی بدون اذن خدا سخن نمی گوید وقتی خدا اذن داد یقیناً شفاعت پذیرفته شده است.

بنابراین جریان وجود مبارک حضرت ابراهیم با این حساب ها حل خواهد شد.

آفرینش جهان هستی با حق

می ماند مسئله آفرینش این عالَم مهندس بودن از اوصاف فعلی خدا یعنی فصل سوم است این مهندس هم که بارها ملاحظه فرمودید عربی نیست این معرّب است این معرّب اندزه است که اندزه, مخفّف اندازه است این عربی نیست این معرّب است در روایات دارد خدای سبحان مهندس این عالم است حالا عالم را که خدای سبحان معماری کرده مهندسی کرده برای ما شرح می دهد که این عالم را با چه مصالحی ساخت اگر یک معمار امین و صادقی به ما گزارش بدهد که مثلاً این مسجد را با فلان مصالح ساختیم ما مطمئنیم ذات اقدس الهی فرمود ما این عالَم را با یک مصالح ویژه ساختیم و آن مصلحت, حقیقت است ما با حقیقت عالم را ساختیم یعنی سنگ و گِل را با حقیقت ساختیم خود سنگ و گل مصالح ساختمانی است اما سنگ و گِل با چه چیزی ساخته شد سنگ و گِل با حق ساخته شد ارض و سما با حق ساخته شد.

ص: ۳۹۸

ضرورت معاد در نظام خلقت

وقتی کلّ این نظام با حق ساخته شد مصالح ساختاری ساختمانش حق است می شود هدفمند اگر ـ معاذ الله ـ معادی نباشد عالَم می شود پوچ و باطل بعد از اینکه فرمود این عالَم حق است فرمود پس حساب و کتابی هست هر کس هر چه را کرد می چشد این طور نیست که هر کس هر چه گفت, گفت; هر چه کرد, کرد; نه تنها عالَم دارای معاد و حساب و کتابی هست بلکه در هر مقطع تاریخی حق پیروز است.

تفسیر افعال الهی با یکدیگر

لطیف ترین تعبیری که در این زمینه می شود گفت آن است که درست است که قرآن «یفسّر بعضه بعضا» (۱) به تعبیر زرکشی که قبل از سیوطی آ ن کتاب البرهان فی علوم القرآن را نوشته ایشان دارند بهترین روش تفسیری تفسیر قرآن به قرآن است و از طبری که قبل از هزار سال است تا المنار که برای عصر اخیر است در همه این کتاب های تفسیری شما مراجعه کنید مضمون اینکه قرآن «یفسّر بعضه بعضا» هست منتها کمتر موفق شدند که کاملاً به این اصل عمل کنند این فرعی است که اقوال خدا مفسّر یکدیگر است اصلش آن است که افعال خدا مفسّر یکدیگر است یعنی هر حادثه ای که پیش آمد حادثه بعد آن را تفسیر می کند این طور نیست که حادثه گُم باشد گمنام باشد بی شناسنامه باشد ابتر باشد سرتاسر جهان خلقت کوثر است هیچ چیزی ابتر نیست «فعل الله یفسّر بعضه بعضا» وقایع جهان هستی «یفسّر بعضه بعضا» این طور نیست که حادثه ای بیاید صحنه ای بیاید بعد مبهم بگذرد و روشن نشود که حق با چه کسی است حق با چه چیزی است چه چیزی بود و چه چیزی گذشت فعلِ خدا, حوادث الهی «یفسّر بعضه بعضا» آن گاه قول خدا که از فعل خدا حکایت می کند آن هم «یفسّر بعضه بعضا».

۱- (۱۸) . الکشاف, ج۲, ص ۴۳۰.

لذا فرمود عالَم با حق بافته و ساخته شد گاهی به صورت قضیه سالبه فرمود باطل در اینجا به کار نرفت ما متاع تقلّبی به کار نبردیم هیچ بطلانی در صدر و ساقه این عالَم راه پیدا نکرد گاهی به صورت قضیه موجبه ذکر می کند که عالم به حق ساخته شد گاهی این را به صورت حصر در می آورد که جز حق چیزی در عالَم نیست شما ملاحظه بفرمایید در سوره مبارکه «ص» آنجا با قضیه سالبه ذکر شده آیه ۲۷ سوره مبارکه «ص» این است (وَمَا خَلَقْنَا السَّماءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا) ما در لابه لای آجرِ این عالَم باطل جا ندادیم هیچ یعنی هیچ به نحو سالبه کلیه, کسی خلاف بکند بگوید گذشت در و دیوار عالَم دارند می بینند و شهادت می دهند و (لِلَّهِ جُنُودُ السَّماوَاتِ والْأَرْضِ) (۱) همه مواظب اند که حمله شروع بشود وقتی حمله شروع شد همه می گیرند این چنین نیست که در یک گوشه عالَم باطل راه داشته باشد این به صورت قضیه سالبه, به صورت قضیه موجبه به این صورت آمده است (خَلَقَ اللَّهُ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ) (۲) یعنی اول و آخر عالَم حق است آستر و اَبره عالَم حق است ظاهر و باطن عالم حق است لیل و نهارش حق است مصالح حق در آن به کار رفته خب اگر همه عالم حق است کسی بخواهد حرف باطل بزند همه عالم او را می گیرد لذا «خوش باش که ظالم نبرد راه به منزل» (۳) هیچ ممکن نیست که کسی کار باطل بکند و نتیجه صحیح بگیرد آیه ۴۴ محلّ بحث سوره مبارکه «عنکبوت» همین است (خَلَقَ اللَّهُ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ) ما به حق آفریدیم خانه را با چه چیزی آفریدند بله با سیمان, سیمان را با چه چیزی آفریدند, ماده را با چه چیزی آفریدند جان عالم چیست؟ حقیقت است, پس باطل در عالم راهی ندارد (إِنَّ فِي ذلِكَ لَآيَةً لِلْمُؤْمِنِين).

۱- (۱۹) . سوره فتح, آیات ۴ و ۷.

۲- (۲۰) . سوره انعام, آیه ۷۳.

۳- (۲۱) . دیوان حافظ, غزل ۳۰۴.

علم، زمینه نیل به عقل

در بیانات وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) هست که «العالِم الذی عَقل عن الله فَعَمِل بِطاعته وَ اجْتَنَبَ سَخطه» (۱) عالِم این است اینکه در بحث دیروز گذشت فرمود: (لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ) خب اگر عالِم بودند باید عاقل می شدند چون عاقل نشدند پس عالم نیستند یعنی علم, زمینه عقل است اینها تازه درباره بحث هایی که حوزه و دانشگاه با آن کار دارد در حوزه و دانشگاه ممکن است اول آدم عالِم بشود بعد عاقل بشود فرمود این حرف های ما را علما می فهمند عقلا می فهمند اما نزدیک بشوند دست بزنند نیست.

مسّ حقیقت قرآن، در پرتو طهارت جان

مسئله مِساس, مساس است در آیه سوره مبارکه «واقعه» فرمود: (لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ) نه «لا یعلمه» نه «لا یفسّره» نه «لا یعقله» اینها از علمای عادی ساخته است کسی برود قرآن را بغل کند در آغوش بگیرد معانقه کند این برای اهل بیت است سخن از «لا یعلمون» و «لا یعقلون» و اینها که نیست که کار حوزه و دانشگاه باشد این برخورد است برخورد قرآن, طهارت می طلبد اگر کسی بخواهد حکم فقهی از آن استفاده کند این ضمیر (لَا يَمَسُّهُ) به قرآن برمی گردد (إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ) (۲) باید باوضو باشد اما اگر کسی خواست با کتابِ مکنون تماس بگیرد باید جانش پاک باشد جان چه کسی پاک است برابر آیه تطهیر, (۳) اهل بیت جانشان پاک است درباره آنها سخن از عالِم بودن نیست بلکه فوق اند سخن از عاقل بودن نیست بلکه فوق اند اینها قرآن را در آغوش دارند با قرآن مِساس دارند تماس دارند معانقه می کنند (لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ) نه «لا یُدرکه» نه «لا یعقله» نه «لا یقعله» یک چیز دیگر است.

۱- (۲۲) . مجمع البیان, ج۸, ص۴۴۶.

۲- (۲۳) . سوره واقعه, آیات ۷۷ _ ۷۹.

۳- (۲۴) . سوره احزاب, آیه ۳۳.

فرمود: (خَلَقَ اللَّهُ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ إِنَّ فِي ذلِكَ لَآيَةً لِلْمُؤْمِنِينَ) حالا این اوجی که گرفته مستحضرید که قرآن برای همه طبقات است گاهی اوج است گاهی آسمان است گاهی زمین است فوراً تنزّل می دهد که شما نماز را بالأخره یادتان نرود مگر نمی خواهید با متکلّم رابطه برقرار کنید اگر خواستید با او حرف بزنید همین نماز است خواستید حرفِ او را بشنوید که قرآن است (اتْلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ) تا مخاطب او باشید (وَأَقِمِ الصَّلاَةَ) تا متکلّم با او باشید بالأخره دو راه دارد یا انسان مستمع است یا متکلّم بخواهی با او حرف بزنی, نماز, بخواهی حرف او را گوش بدهی, قرآن; او با تو حرف می زند (اتْلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ وَأَقِمِ الصَّلاَةَ) آنجا اگر گوش دادی فرمود: (إِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا) (۱) خودت هم که داری می خوانی گوش بده ببین چه چیزی داری می گویی برخی حمل بر وجوب کردند که (إِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا) وجود مبارک امام باقر که امروز میلاد آن حضرت(صلوات الله و سلامه علیه) است فرمود این مربوط به نماز جماعت است (۲) در نماز جماعت وقتی امام جماعت مشغول قرائت است لازم است که مأموم ساکت باشد بعضی ها بر استحباب حمل کردند بعضی ها فتوا به وجوب دادند (إِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا) را حمل بر نماز جماعت کردند بالأخره خودت هم که داری می خوانی گوش کن ببین چه چیزی داری می گویی نه اینکه (إِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا) برای دیگران باشد خودت هم که می خوانی با حواس جمع بخوان نه اینکه حواست جای دیگر باشد آن وقت قرآن هم بخوانی این طور نیست (إِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ) چه خودت بخوانی چه دیگری بخوانی گوش کن ببین متکلّم چه می گوید (إِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا) بعد هم بخواهی با او حرف بزنی (أَقِمِ الصَّلاَةَ) اسلام وقتی به ایران آمده همه جای ایران یکسان افسران و سربازان اسلام و حجاز که نرفتند آنجا که متأسفانه افسران تیم و عدی رفتند خب اهل گروه دیگر شدند آنجا که سادات و فرزندان پیغمبر(علیهم الصلاه و علیهم السلام) آمدند آنها شیعه شدند اینکه می بینید در بعضی از استان ها امامزاده ها فراوان است سرّش همین است. در طبرستان این طور بود وقتی که قرآن می خواندند ـ تازه قرآن به ایران آمده بود ـ می گفتند گوش بدهید ببینیم طبق (إِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا) یعنی چه, وقتی گوینده ای سیّدی اهل حجازی آنجا آمده بود بیان نورانی حضرت امیر را می خواست نقل کند می گفتند گوش بدهید ببینیم علی بن ابی طالب(سلام الله علیه) چه چیزی می گوید اینها در شیعه ناب بودند با بیانات نورانی حضرت امیر همان عمل را می کردند که با بیان قرآن می کنند این گونه هم باید بکنیم غیر از این هم نیست اگر آن بیان, بیان الهی است منتها از زبان معصوم خب «إذا قال علیّ(علیه السلام) إذا قرأ علیّ(علیه السلام) فأستمعوا له و أنصتوا» چون از خودش که نمی گوید چه روایت صحیح چه قرآن هر دو حرف یک جاست بالأخره. اگر کسی خواست با قرآن حرف بزند نماز فرصت خوبی است اگر خواست مستمع خوبی باشد خدا با او حرف بزند قرآن حرف خوبی است لذا هر دو را جمع کرده فرمود: (اتْلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ وَأَقِمِ الصَّلاَةَ) که ـ ان شاءالله ـ امیدواریم همه اهل این دو فضیلت باشیم!

۱- (۲۵) . سوره اعراف, آیه ۲۰۴.

۲- (۲۶) . من لا یحضره الفقیه, ج۱, ص۳۹۲.

«و الحمد للّه ربّ العالمين»

آیات ۴۱ تا ۴۵ سوره عنکبوت ۹۱/۰۹/۲۸

.Your browser does not support the audio tag

(مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِن دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتاً وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ (۴۱) إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يَدْعُونَ مِن دُونِهِ مِن شَيْ ءٍ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۴۲) وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ (۴۳) خَلَقَ اللَّهُ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَةً لِلْمُؤْمِنِينَ (۴۴) اتْلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنكَرِ وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ (۴۵))

تشبیه تکیه بر غیر خدا به خانه عنکبوت

صدر این سوره مبارکه «عنکبوت» از یک اصل کلی نام برده شد که آزمون است بعد به دنبال آن, قصه پنج پیامبر(علیهم السلام) و امت های آنها را ذکر فرمود و سرنوشت شیرین و تلخ گذشته ها را بازگو کرد بعد فرمود به غیر خدا هر که تکیه کند مثل آن است که به بیت عنکبوت تکیه کرده است اعم از آن است که ملحد باشد به خود متّکی باشد (أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلهَهُ هَوَاهُ) (۱) یا مشرک باشد که به صنم و وثن متّکی است یا به اشخاص یا گروه های وابسته به یک نظام حقوقی مرتبط باشد در همه این احوال فرمود این مثل بیت عنکبوت است.

روشنی سستی خانه عنکبوت برای توده مردم

مطلب دیگر اینکه فرمود این مَثَلی است برای توده مردم ممکن است ما خانه ای داشته باشیم از بیت عنکبوت موهون تر و سُست تر ولی آن را باید علم تشخیص بدهد در تشخیص توده مردم نیست توده مردم بیت عنکبوت را به عنوان (أَوْهَنَ الْبُيُوتِ) می شناسند این معنایش این نیست که خانه ای سست تر از خانه عنکبوت نیست ممکن است حشرات ریزتری و ضعیف تری باشند که خانه آنها از خانه عنکبوت ضعیف تر باشد ولی آن دیگر در دسترس توده مردم نیست اینکه فرمود: (وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ) برای همین است که توده مردم این را به عنوان (أَوْهَنَ الْبُيُوتِ) می شناسند.

۱- (۱) . سوره جاثیه, آیه ۲۳.

نفی ولایت غیر خدا محور آیه مورد بحث

بعد فرمود اگر اینها عاقل باشند به ولیّی غیر از خدا مراجعه نمی کنند پس معلوم می شود تنها صحبت علمی نیست که آیا در جهان غیر از خدا منشأ اثری هست یا نیست بلکه بحث عملی است یعنی سخن از نفی اله نیست سخن از نفی ولیّ است دیگران اله را یعنی همه اله را برای این می خواهند که از فیض او, لطف او و برکت او استفاده کنند تحت ولای او باشند که (اللّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا) (۱) پس اله را برای آن می خواهند که سرپرستی آنها را به عهده بگیرد حالا یا «خوفاً من العقاب» است یا «شوقاً الی الثواب» است یا «قُرباً إلیه و حبّاً له و شکراً إیّاه» است (۲) که سه مشرب است به هر حال اله را برای آن ولایتش می خواهند

فرمود غیر از خـدا کسـی ولیّ نیست این مـدّعا آن هم بـا آن مثال, این مـدّعا را در آیه ۴۴ برهانی کردنـد فرمود آنچه در نظام هستی می بینیـد «کان» تامّه و «کان» ناقصه آنها را خـدا به عهـده دارد هم خـدا آفریـدگار همه است (یک) هم پروردگار همه است (دو) اگر (خَلَقَ اللَّهُ السَّمـاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ) او آفریـد و او اداره می کنـد آن وقت به غیر او چرا تکیه بکنیم؟! پس آن مدّعا این هم دلیل.

مجموعه نظام هستی مخلوق خدای سبحان

مطلب دیگر این است که گاهی قرآن کریم یا همچنین ادعیه, سماوات را در برابر اهل سماوات قرار می دهند زمین را در برابر اهل زمین قرار می دهنـد سـماء و زمین را در برابر (مَا بَيْنَهُمَا) و مانند آن قرار می دهند این مثل دعای فرج (۳) یعنی همین دعا که در قنوت خوانده می شود.

۱- (۲) . سوره بقره, آیه ۲۵۷.

۲- (۳) . ر.ک: الکافی, ج۲, ص۸۴; ر.ک: نهج البلاغه, حکمت ۲۳۷.

۳- (۴) . الکافی, ج۳, ص۱۲۲ و ۴۲۶.

در سوره مبارکه «دخان» هم بخشی از این مطالب آمده آیه ۳۸ سوره مبارکه «دخان» این است (وَمَا خَلَقْنَا السَّماوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ) گاهی منظور از سماء و ارض مجموع نظام هستی است دیگر آنجا «ما فی السماء» ذکر نمی شود, «ما فی الأرض» ذکر نمی شود, «و ما بینهما» ذکر نمی شود این آیه در مقام تحدید نیست که خداوند آسمان ها را آفرید ولی اهل آسمان ها را ـ معاذ الله ـ خلق نکرد زمین را خلق کرد اما اهل زمین را خلق نکرد یا آسمان و زمین را خلق کرد ما بینهما را خلق نکرد برای آن نیست غرض آن است که اگر منظور از آسمان, خصوص آسمان باشد ما فی السماء را جدا ذکر می کند یا اگر منظور ارض, خصوص ارض باشد من فی الأرض را جدا ذکر می کند نظیر اینکه در آیه ۳۸ سوره «دخان» منظور از سماء و ارض, ما بینهما نبود لذا (وَمَا بَيْنَهُمَا) را جداگانه ذکر فرمود ولی وقتی اهل سما ذکر نشود اهل ارض ذکر نشود «ما بینهما» ذکر نشود وقتی می فرماید سماوات و ارض یعنی مجموعه نظام هستی.

خلقت و تدبیر جهان مختص خداوند

دو مطلب است یکی «کان» تامّه است یکی «کان» ناقصه, «کان» تامّه این است که اصل هستی این نظام را خدا داد که فرمود: (اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْ ءٍ) (۱) این موجبه کلیه است دوم اینکه او ربّ کلّ شیء است پرورنده هر چیزی است او می شود (رَبُّ الْعالَمِينَ) (۲) این «کان» ناقصه است در پرورش فرمود: (أَحْسَنَ كُلَّ شَيْ ءٍ خَلَقَهُ) (۳) هر چیزی را که آفرید زیبا آفرید, زیبا او را تربیت می کند تدبیر می کند پس اگر اصلِ هستی نظام, فعل خداست و اگر پرورش این نظام موجود, فعل خداست و برای غیر خدا سهمی نه در اصل هستی است نه در نگهداری هستی پس (وَمَا لَكُم مِن دُونِ اللَّهِ مِن وَلِيٍّ) (۴) و اگر کسی به غیر خدا تمسّک کرد مثل آن است که به جای اینکه خانه محکم بسازد در حصنی که «کلمه لا إله الاّ الله حِصنی» (۵) برود در حِصن توحید و ولایت می رود در خانه عنکبوت, خب در خانه عنکبوتی جا برای زیست نیست. آن مدّعا این هم دلیل.

۱- (۵) . سوره رعد, آیه ۱۶; سوره زمر, آیه ۶۲.

۲- (۶) . سوره اعراف, آیه ۵۴.

۳- (۷) . سوره سجده, آیه ۷.

۴- (۸) . سوره بقره, آیه ۱۰۷; سوره عنکبوت, آیه ۲۲.

۵- (۹) . کشف الغمّه, ج۲, ص۳۰۸.

حقانیّت و هدفمندی جهان؛ دلیلی بر ضرورت معاد

در بحث دیروز اشاره شد که فرمود مصالح ساختمانی آسمان و زمین, حقیقت است یعنی اگر از مهندسی سؤال بکنی که این خانه را با چه چیزی درست کردی می گوید با سیمان و آهن, از خدا بپرسیم عالَم را با چه چیزی خلق کردی عالَم را نه خصوص زمین را یا خصوص فلان بِنا را, می فرماید عالَم را من با حقیقت آفریدم لذا هر کاری که در عالَم می شود باید مطابق با حق باشد و اگر مطابق با حق نبود برمی گردد به خود آدم و اگر هدفی در عالَم نباشد مرگ _ معاذ الله _ پایان زندگی باشد (إِنْ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيا) (۱) باشد هر که هر چه کرد, کرد حساب و کتابی نباشد می شود باطل لذا در بخش پایانی سوره مبارکه «آل عمران» فرمود متفکّران فکر می کنند درباره آسمان و زمین می گویند: (رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هذَا بَاطِلًا) (۲) در سوره مبارکه «ص» فرمود عالَم باطل نیست (۳) در اوایل سوره مبارکه «زمر» فرمود عالَم حق است (۴) پس معادی هست, هدفی هست اگر چیزی ابتر باشد باطل است و این باطل می شود لهو, می شود لغو, می شود بازی, بازی هدفِ عقلی ندارد هدف وهمی و خیالی دارد که آن لدی العقل هدف نیست لذا فرمود ما بازیگر نیستیم اگر عالَم مقصدی نداشت و مقصودی نداشت و هدفی نبود می شد بازی فرمود ما بازیگر نیستیم در سوره مبارکه «دخان» همین است دیگر فرمود: (وَمَا خَلَقْنَا السَّماوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لاَعِبِينَ) ما بازیگر نیستیم.

۱- (۱۰) . سوره انعام, آیه ۲۹; سوره مؤمنون, آیه ۳۷.

۲- (۱۱) . سوره آل عمران, آیه ۱۹۱.

۳- (۱۲) . سوره ص, آیه ۲۷.

۴- (۱۳) . سوره زمر, آیه ۵.

چگونگی بازیچه بودن دنیا و بازیگر نبودن خداوند

می مانـد مطلـب دیگر و آن ایـن است که دنیـا و آخرت هر دو را خـدا آفریـد بر اسـاس این اصـل کلی, در سـوره مبـارکه «حدیـد» هم فرمود دنیا جز بازیچه چیز دیگر نیست آن وقت فکیف الجمع بین آیه سوره «حدیـد» که می فرماید: (اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الـدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهْوٌ وَزِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ) (۱) و اینکه می فرمایـد ما بازیگر نیستیم خب پس این بـازیچه را چه کسـی آفریـد؟ پاسـخش این است که دنیـا بـازیچه است و مـا بـازیگر نیستیم مـا حکیمیم, نفرمود ما بازیچه خلق نکردیم فرمود مـا بـازیچه خلق کردیم ولی مـا حکیمیم. بیـان ذلـک این است که یک پـدر حکیم, یک پـدر فرزانه, یک پـدر بزرگوار برای بچه و کودکش اسـباب بـازی می خرد این اسـباب بـازی, اسـباب بازی است اسـباب علم نیست اما کودک را به بازی گرفتن حکمت است این پـدر, بازیگر نیست این پدر حکیم است این پدر عالم است این پدر فرزانه است بچه را به بازی گرفتن حکمت است ولی اگر بچه همه اش به بـازی سرگرم باشـد عمر خودش را تلف کرده. فتحصّل أنّ هاهنـا اموراً الأول: العـالَم بـالحق; الثـانی: «أن الله بالحق»; الثالث: «أنّ الـدنیا لهو و لعب»; الرابع: بازی گرفتن کودکان حکمت است و آن مـدیر و مـدبّر بازیگر نیست می بینیـد هیئت مـدیره مـدرسه برای بچه ها برنامه تنظیم می کنند می گویند پنج ساعت که باید کار بکنند چهـار سـاعتش کارهـای علمی یـک سـاعت هم بازی بکننـد بچه ها را در مـدرسه به بازی گرفتن حکمت است مـدیر, بازیگر نیست فرمود این مقام ها و پُست ها و من و ما ها بازیچه است همه شـما که سلمان و اباذر نیستید که لوجه الله کار بکنید اکثری مردم بالأخره تشویقی می خواهند رفاهی می خواهند و مانند آن که این پُست برای من است این مقام برای من است ما به اینجا رسـیدیم این بازیچه است این بازیچه برای اینکه بقیه عمر را به کار و خدمت صرف بکند اگر کسی همه عمر را به این بازیچه صرف بکنـد می شود (لَهْوٌ وَلَعِبٌ) این چنین نیست که دنیـا را غیر خـدا خلق کرده باشـد دنیا را هم او آفریـد چه اینکه موت و حیات را هم او آفریـد آخرت را هم او آفریـد ولی این اسـباب بازی را برای بازیگرها خلق کرد که اینها مقداری کار کنند بعد مقداری خسـتگی شان را با بازی رفع کنند اما کسـی که همه اش عمر را به بازی گذرانده این یک کودک هشـتاد ساله است این به دنبال مریـدبازی و دست بوسـی و امثال ذلک که باشد این یک بچه هفتاد, هشـتاد ساله است این هنوز بزرگ نشده این هنوز بالغ نشده, فرمود ما بازیگر نیستیم شـما هم اگر بخواهید به اخلاق الهی متخلّق باشـید بازیگر نباشید چند ساعتی برای رفع خسـتگی حالا عیب نـدارد بازی بکنیـد اما نه کسـی را بازی بدهیـد نه خودتان به بازی سرگرم بشویـد و یک انسان محقّق هم متحقّقانه زندگی می کند.

۱- (۱۴) . سوره حدید, آیه ۲۰.

عدم راهیابی لهو و لعب در افعال خدای سبحان و امامان(علیهم السّلام)

فرمود این عالم حق است بازیچه آفریدن حق است بازی کردن باطل است ما بازیگر نیستیم نه تنها در سوره مبارکه «دخان» در موارد دیگر هم آمده که اصلاً لعب در کار ما نیست (۱) از وجود مبارک امام صادق(سلام الله علیه) سؤال کردند امام بعد از شما کیست فرمود کسی که « لا یلهو و لا یلعب» امام هفتم کسی است که اهل بازی نیست طولی نکشید که وجود مبارک امام کاظم(سلام الله علیه) بچه ای بود وارد شده برّه ای همراه او بود به این برّه گفت: «اسجدی لربّک» بعد فوراً وجود مبارک امام صادق این کودک را یعنی امام کاظم(سلام الله علیهما) را در بغل گرفت فرمود: «بأبی و اُمّی مَن لا یَلهو و لا یلعب» (۲) این می شود امام; درست است گوسفند با افراد عادی حرف نمی زند ولی خب با ولیّ الله که حرف می زند ولیّ الله هم می تواند به او دستور بدهد فرمود: «اسجدی لربّک» خب این می شود «لا یلهو و لا یلعب» اینها حاضر نیستند حیوانات را به بازی بگیرند چه رسد به جامعه انسانی.

وجود حدّ نصاب تکلیف در همه مکلّفان

پرسش: مگر همه کودکان علی السویه دارای تربیت واحد نیستند؟

پاسخ: نه, آن نصاب لازم را دارند ولی «الناس معادن» این بیان نورانی رسول خدا(صلّی الله علیه و آله و سلّم) است «الناس معادن کمعادن الذهب و الفضّه» (۳) البته آن نصاب لازم را برای تکلیف همه دارند یعنی نصابی که باید مکلّف باشند و دستور خدا را اطاعت کنند اما درجات هوششان که یکسان نیست.

۱- (۱۵) . سوره انبیاء, آیه ۱۶.

۲- (۱۶) . الکافی, ج ۱, ص ۳۱۱.

۳- (۱۷) . من لا یحضره الفقیه, ج ۴, ص ۳۸۰.

سه اصل ضروری برای حقانیّت نظام هستی

پرسش:... پاسخ: حق در قبال باطل است یعنی چیزی که منشأیی دارد همراهی دارد مقصدی دارد نظامی دارد سه مرحله را یک شيء باید دارا باشد تا حق باشد, نظام فاعلی, نظام داخلی, نظام غایی این در سوره مبارکه «طه» مشخص شده وقتی فرعون به وجود مبارک موسی عرض کرد که خدای تو کیست, فرمود: (رَبُّنَا الَّذِی) که این سه نظام را به عالم داده (رَبُّنَا الَّذِی أَعْطَی کُلَّ شَیْ ءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَی) (۱) نظام فاعلی اش مشخص, ساختار داخلی اش مشخص, هیچ چیزی در درونش کم نیست نظام غایی اش هم مشخص, راهش هم مشخص کجا می رود هم مشخص, اگر چیزی دارای این عناصر سه گانه بود راه فاعلی اش تام بود غیر خدا دخالت نداشت ساختار داخلی اش کمبود نداشت راهش به هدف مشخص بود هم هدفدار بود هم راهش مستقیم بود می شود حق (رَبُّنَا الَّذِی أَعْطَی کُلَّ شَیْ ءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَی) این سه اصل که باشد می شود نظام حق.

جهان هستی تجلّی آثار و افعال خداوند

وقتی برهان این شد دیگر غیر او هر که باشد و هر چه باشد می شود بیت عنکبوت الآن چیزی نیست تا به عنوان بیت عنکبوت باشد برای اینکه سراسر عالَم مسبّح اند ساجدند, مسلم اند, منقادند, مطیع اند (فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائْتِیَا طَوْعاً أَوْ کَرْهاً قَالَتَا أَتَیْنَا طَائِعِینَ) (۲) بر فرض اگر غیر خدا و غیر از آثار خدا, افعال خدا, آیات خدا, چیزی در عالَم باشد کبیت العنکبوت است ولی چیزی در عالَم غیر از آثار او نیست در بیانات نورانی حضرت امیر بود که بارها خوانده شد فرمود بیراهه نروید خدا اگر بخواهد کسی را بگیرد از جای دیگر سرباز نمی آورد «جَوَارِحُکُمْ جُنُودُهُ» (۳) فرمود دست و پای شما سربازان او هستند او اگر بخواهد بگیرد شما را با دستتان می گیرد با پایتان می گیرد با زبانتان می گیرد انسان ـ خدای ناکرده ـ حرفی می زند آبرویش می رود دیگر این طور نیست که از جای دیگر سربازکِشی کند یک جا انسان امضا می کند کلاً سقوط می کند جایی که نباید برود می رود کلاً سقوط می کند با پای آدم می گیرد با سرِ آدم می گیرد با زبان آدم می گیرد با دست آدم می گیرد غیر از فعل خدا و آثار خدا و آیات الهی چیزی در عالَم نیست اگر بر فرض باشد «کبیت العنکبوت» است اگر چیزی راه ورودی اش مشخص, راه خروجی اش مشخص, ساختار درونی اش مشخص این می شود حق.

۱- (۱۸) . سوره طه, آیه ۵۰.

۲- (۱۹) . سوره فصلت، آیه ۱۱.

۳- (۲۰) . نهج البلاغه، خطبه ۱۹۹.

منظور از «حق مخلوق به»

منظور از «حق» در آفرینش نظام هستی با حق

در اینجا فرمود: (خَلَقَ اللَّهُ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ) این عبارت «حق خلق است مِن وجهٍ» (۱) که در کلمات اهل معرفت است این حقّ مخلوق به است نه آن حقّی که (ذلِکَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ) آ ن اصلاً منطقه ممنوعه است احدی به آن دسترسی ندارد این حق همان حقّی است که به آن می گویند حقّ مخلوق به, این مخلوق به که می گویند برای این است که در آیات آمده ما آسمان و زمین را بالحق خلق کردیم این همان است که فرمود: (الْحَقُّ مِن رَبِّکَ) (۲) غیر از (ذلِکَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا یَدْعُونَ مِن دُونِهِ هوَ الْبَاطِلُ) (۳) آن حق, مقابل ندارد و احدی هم به آن دسترسی ندارد این (الْحَقُّ مِن رَبِّکَ) است که «علیٌّ مع الحق» (۴) با اوست وگرنه کسی با خدا نیست اگر این چنین است (الْحَقُّ مِن رَبِّکَ) خدا آسمان و زمین را به «الحق» خلق کرد آن وقت این می شود حقّ مخلوق به این است که می گویند حق, خلق است من وجهٍ و غیر آن است من وجهٍ یعنی فیض با مستفیض از یک جهت یکی اند از یک جهت دوتا هستند یکی مطلق است یکی مقیّد.

تلاوت قرآن و اقامه نماز؛ دو راه ارتباط با خداوند

۱- (۲۱) . شرح فصوص(قیصری)، شرح قیصری، ص ۶۵۶.

۲- (۲۲) . سوره بقره، آیه ۱۴۷؛ سوره آل عمران، آیه ۶۰.

۳- (۲۳) . سوره حج، آیه ۶۲.

۴- (۲۴) . الامالی(شیخ صدوق)، ص ۸۹ .

فرمود حالا که این شد (اتْلُ مَا أَوحِیَ إِلَیْکَ) ما این حرف ها را از راه وحی به تو گفتیم همین را بخوان (اتْلُ مَا أَوحِیَ إِلَیْکَ) بخواهی بشنوی حرف خدا را بشنو برای اینکه آن کسی که عالَم را آفرید دارد عالم را تفسیر می کند انسان را تفسیر می کند گذشته او را, آینده او را, جهان او را, فعلیّت او را, روح او را, بدن او را دارد تفسیر می کند پس این را تلاوت کن (اتْلُ مَا أُوحِیَ إِلَیْکَ) بخواهی با او حرف بزنی (أَقِمِ الصَّلاَة) بالأخره با چه کسی می خواهی حرف بزنی غیر از او و آثار او و آیات او و مخلوق او که در عالَم نیست (فَأَیْنَما تُوَلُّوْا فَثَمَّ وَجْهُ اللّهِ) (۱) مگر اینکه کسی ـ معاذ الله ـ نابینا باشد جایی را نبیند که (لاَ تَعْمَی الْأَبْصَارُ وَلَکِن تَعْمَی الْقُلُوبُ الَّتِی فِی الصُّدُور). (۲)

قرآن دربردارنده حکمت نظری و حکمت عملی

مراد از «حکمت» در فرهنگ قرآن

فرمود: (اتْلُ مَا أُوحِیَ إِلَیْکَ) این (مَا أُوحِیَ إِلَیْکَ) هم به حکمت نظری نظر دارد هم به حکمت عملی, قرآن کریم کتاب الهی است هم بحث های جهان بینی را دارد که در عالَم چه چیزی هست چه چیزی نیست, هم جهان داری را دارد که چه باید چه نباید, هم بود و نبود را که بحث نظر است هم باید و نباید را که فقه و اخلاق است همه را بیان کرده از آیه ۲۲ تا آیه ۳۹ سوره مبارکه «اسراء» که گذشت همین است فرمود اینها حکمت است ما به شما گفتیم آیه ۲۲ سوره مبارکه «اسراء» این بود (لَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلهاً آخَرَ) از توحید شروع کرده (فَتَقْعُدَ مَذْمُوماً مَّخْذُولاً) بعد احترام به پدر و مادر را ذکر کرده بعد ایتای ذی القربا حقّ آنها را ذکر کرده حرمت تبذیر و اینها را ذکر کرده پرهیز از اسراف را ذکر کرده حرمت قتل اولاد را ذکر کرده حرمت زنا را ذکر کرده حرمت قتل نفس را ذکر کرده حرمت سوء استفاده از مال یتیم را ذکر کرده حرمت کم فروشی را ذکر کرده جلوی بی جا حرف زدن را گرفته, جلوی حرف های غیر عالمانه را گرفته (لاَ تَمْشِ فِی الْأَرْضِ مَرَحاً) را ذکر کرده, بعد فرمود: (ذلِکَ مِمَّا أَوْحَی إِلَیْکَ رَبُّکَ مِنَ الْحِکْمَهِ) ما به تو حکمت دادیم حکمت این است که بخشی به جهان بینی و توحید و مسئله نظری برمی گردد بخشی هم به اخلاق و حقوق برمی گردد حکمت به اصطلاح قرآن غیر از حکمت رایج است چه اینکه فقه هم به اصطلاح قرآن غیر از فقه رایج است جهان بینی, فلسفه, کلام و مانند آن به اصطلاح قرآن کریم فقه است فقه یعنی فهم دین آنجا که سخن از خدا و آیات الهی و وحی و نبوّت است فقه است خواه مربوط به خداشناسی باشد که بحث عقلی است خواه مربوط به حلال و حرام شناسی باشد که بحث نقلی است فرمود: (ذلِکَ مِمَّا أَوْحَی إِلَیْکَ رَبُّکَ مِنَ الْحِکْمَهِ) اینها را تلاوت کن.

۱- (۲۵) . سوره بقره، آیه ۱۱۵.

۲- (۲۶) . سوره حج، آیه ۴۶.

بعـد یک وحی فعلی دارد که آن وحی فعلی جای تلاوت نیست ملاحظه فرمودید ما یک جزم داریم که حوزه تصوّر و تصدیق و قضـیه و قیاس اقترانی و اسـتثنایی این کارهایی که حوزه و دانشـگاه دارند در این ردیف است یک حوزه عزم, عزم و اراده و نیّت و اخلاص داریم که تصـمیم است و عمل است کاری به علم ندارد خدای سـبحان برای اولیای خود از دو منظر وحی دارد هم مطالب علمی را وحی می فرستد که گذشته ها چه بود قصص انبیا چه بود جهان آینده چیست, هم در تصمیم گیری گاهی می بینیـد در قلب انسان تصـمیمی پیـدا می شود انسان در تشـییع شـهیدی یا تشـییع دوستی یا عیادت بیماری دفعتاً یک تصـمیم خوبی می گیرد این تصـمیم از جایی آمـده چه اینکه ـ معاذ الله ـ اگر کسـی قصد خلافی کرده تصـمیم کار باطلی گرفته این تصـمیم از جای دیگر آمـده اگر تصـمیم, باطل باشد این (یُوَسْوِسُ فِی صُدُورِ النَّاسِ ۞ مِنَ الْجِنَّهِ وَالنَّاسِ) (۱) است که وسوسه نام دارد این هم وحی ابلیس است اگر این تصـمیم, خیر و رحمت و برکت و صـلاح و فلاح باشد (وَأَوْحَیْنَا إِلَیْهِمْ فِعْلَ الْخَیْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلاَهِ) نام دارد یک وقت خدا می فرماید: (أَقِیمُوا الصَّلاَهَ) خب آن یک راه علمی است یک وقت می فرماید من وحی فرسـتادم که بلندشو نماز بخوان خب اینکه انسان دفعتاً تصـمیم می گیرد همیشه نمازش را اول وقت بخواند همیشه باوضو باشد این تصمیم است اینکه علم نیست این اراده است این تصمیم است این نیّت است این بالأخره از جایی آمده تصادف و شانس و اینها که ـ معاذ الله ـ نیست اگر کسـی مشـمول عنایت الهی باشـد تصـمیم های خیر را خـدا به او عطا می کنـد عهد کردم که دیگر حرف کسـی را نزنم این تصـمیم گیری است این تصـمیم گیری می شود فعـل خیرات (وَأَوْحَیْنَا إِلَیْهِمْ فِعْلَ الْخَیْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلاَهِ وَإِیتَاءَ الزَّکَاهِ) (۲) نه (أَقِیمُوا الصَّلاَهَ وَآتُوا الزَّکَاهَ) (۳) که دسـتور باشـد. وحی دو قسم است هم وحی علمی هم وحی عملی.

۱- (۲۷) . سوره ناس، آیات ۵ و ۶.

۲- (۲۸) . سوره انبیاء، آیه ۷۳.

۳- (۲۹) . سوره بقره، آیه ۴۳.

تبیین وحی علمی و وحی عملی شیطان

تبیین مغالطه علمی و وسوسه عملی شیطان

کارهای شیطنت هم ـ معاذ الله ـ آن هم دو قسم است این (إِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَى أَوْلِيَائِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ) (۱) همین است تمام این مغالطات و شبهات منشأ شیطنت دارد این خلاف حق را این باطل را این مغالطه در برابر حق را چه کسی در ذهن آدم انداخته همین طور خودبه خود پیدا شد اگر کسی ـ معاذ الله ـ مبدأ عالم را نپذیرد نظام عالم را نپذیرد ناچار است به شانس تکیه کند شما خرافی تر از شانس چه چیزی دارید از شانس خرافی تر چیز دیگری می خواهید؟! اگر به توحید و نظام علّی بسنده نکند ناچار است به شانس, خوش شناسی و بدشانسی و این حرف ها رو بیاورد. خب این تصمیم پیدا شد از کجا پیدا شد در اثر بدرفتاری های سابق می شود (إِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَى أَوْلِيَائِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ) اصلاً بعضی ها می آمدند در محضر پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) برای اینکه حرف خودشان را بزنند تمام حواسشان این بود که چه چیزی بگویند نه چه چیزی بشنوند اما فرمود: (وَإِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلاَمٌ عَلَيْكُمْ) (۲) اینکه می بینید در نماز جمعه خطیب اول سلام می کند از همین آیه سوره «انعام» گرفته شده قبلاً در روضه خوانی ها و مجالس وعظ رسم بود که واعظ وقتی بالای منبر می رفت اول به مستمعین سلام می کرد این در همین آیه سوره مبارکه «انعام» است که به پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) فرمود وقتی مؤمنین آمدند می خواهی برای آنها سخنرانی کنی موعظه کنی اول بگو سلامٌ علیکم (وَإِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلاَمٌ عَلَيْكُمْ) اوساط محضر, سلام را از تو دریافت می کنند اوحدیّ محضر, سلام مرا از تو می شنوند یعنی سلام مرا به آنها برسان چون خودش بعد از اینکه فرمود: (سَلاَمٌ عَلَى إِبْرَاهِيمَ), (۳) (سَلاَمٌ عَلَى مُوسَى وَهَارُونَ) (۴) فرمود: (كَذٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ) (۵) ما به محسنین هم سلام می فرستیم. بنابراین شیطان هم دو کار دارد هم وحی علمی دارد هم وحی عملی منتها از وحی علمی اش به وحی یاد شده از وحی عملی اش به وسوسه یاد شده.

۱- (۳۰) . سوره انعام، آیه ۱۲۱.

۲- (۳۱) . سوره انعام، آیه ۵۴ .

۳- (۳۲) . سوره صافات، آیه ۱۰۹.

۴- (۳۳) . سوره صافات، آیه ۱۲۰.

۵- (۳۴) . سوره صافات، آیات ۱۱۰ و ۱۲۱.

موفقیّت انسان در معاهده با خداوند؛ نمونه ای از وحی عملی

فرشتگان الهی که به اذن ذات اقدس الهی کار می کنند هم وحی علمی دارند که این معارف را می آورند هم وحی عملی دارند که تصمیم های خوبی نصیب انسان می شود عهد کردم که دیگر گوش به ناحق نکنم این رساله عهد هم همین است شما می بینید در کتاب های فقهی ما نذر رایج است, یمین رایج است اما عهد خیلی کم است برخی از بزرگان رساله عهد داشتند من عهد کردم که وقتم را تلف نکنم, عهد کردم حرف بی جا نزنم, عهد کردم همیشه نماز اول وقت بخوانم, عهد کردم تا ممکن است نماز را به جماعت بخوانم, عهد کردم که نماز شبم ترک نشوم عهد یعنی عهد آن قدر ذات اقدس الهی لطیف است که فرمود با من عهد ببندید این رساله عهد در فقه همین است منتها حالا معمول به ما نیست ما نذر می کنیم برای درمان بیماری یا کارهای دیگری که شبیه این است انجام می دهیم اما عهد نداریم با چه کسی عهد ببندیم با خدا عهد ببندیم یک طرف ما باشیم یک طرف او, با او معاهده کنیم عهد کنیم این هم مثل نذر, این هم مثل یمین حکم فقهی دارد کفّاره دارد و مانند آن. بالأخره این ذهن مگر ظرفیت چقدر مطلب دارد طلبه ای محقّقانه بخواهد درس بخواند آن وقت شب برود مرتب سریال نگاه کند مرتب فیلم نگاه کند این ذهن مگر جای چند مطلب دارد بعد آخر شب هم خسته است مروری هم به کتاب بکند این دیگر محقّق در نمی آید اگر کسی بخواهد قصص انبیا بخواند خب علم است اگر قصص اولیا را بخواند علم است اما داستان هایی که پیام علمی ندارند انسان چرا وقتش را صرف بکند هر روزنامه ای را آدم بخواند این ذهن مگر چقدر ظرفیت دارد اینها رساله نوشتند که ما عهد کردیم حرف های غیر علمی نگوییم, حرف های غیر علمی نشنویم, نوشته های غیر علمی نخوانیم بالأخره تا انسان بشود محقّق.

سرّ تعبیر به اقامه درباره نماز

فرمود اینها را بخوانید (اتْلُ مَا أُوحِیَ إِلَیْکَ مِنَ الْکِتَابِ) این را که از طرف ذات اقدس الهی قرآنی که وحی شده بخوان آن وقت یکی از چیزهایی که در همین کتاب است مسئله اقامه صلات است این هم بارها ملاحظه فرمودید که قرآن را انسان تلاوت می کند مسئله تعلیم کتاب و حکمت و تزکیه را دارد اما نماز را تلاوت نمی کند نماز را قرائت نمی کند برای اینکه این قرآن, کتاب حکیم است فرمود: (یس وَالْقُرْآنِ الْحَکِیمِ) (۱) و دین, نماز را عمود می داند «الصلاه عمود الدین» (۲) عمود و ستون, خواندنی نیست کسی اگر بگوید نماز بخوان مثل اینکه بگوید ستون را بخوان خب این حرف حکیمانه نیست اگر گفتی نماز ستون دین است بگو (أَقِیمُوا الصَّلاَهَ) نه «اقروأ الصلاه» لذا در هیچ جا شما نمی بینید قرآن بگوید نماز بخوانید می گوید نماز را اقامه کنید برای اینکه ستون دین است ستون را که کسی نمی خواند آنجا هم که (یُصَلِّی) آنجا هم به معنای «مقیم الصلاه» است.

راه فهم قبولی نماز

پس این ستون را نگه بدار و این ستون را چون نگهداشتی زیر این خیمه رفتی از فحشا محفوظی و انسان می تواند بفهمد که نمازش مقبول شد یا نه, گرچه صحّتش را می تواند بفهمد همین که مطابق با رساله عملیه بود یا مطابق با فتوای خودش _ اگر مجتهد باشد _ بود این نماز صحیح است اما حالا ـ واقعاً مقبول حق شده که حکم کلامی است نه حکم فقهی آن را اگر تا مدتی مصون از فحشا و منکر بود خدا را شکر کند که نماز او قبول شد برای اینکه «الصلاه ما هی؟» صلات آن است که (تَنْهَی عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنکَرِ) خب اگر موفق شد در امتحانات پیروز بیرون آمد موارد زیادی هم آزمون شده و از فحشا و منکر نجات پیدا کرده مطمئن است که نمازش قبول شد آن وقت شاکر است اما اگر _ خدای ناکرده _ از طرفی نماز, از طرفی نگاه به نامحرم یا مسائل دیگر تقریباً اطمینان دارد که نمازش قبول نشده برای اینکه نماز آن است که (تَنْهَی عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنکَرِ).

۱- (۳۵) . سوره یس، آیات ۱ و ۲.

۲- (۳۶) . الامالی(شیخ طوسی)، ص ۵۲۹ .

پرسش: انسان های نمازخوان گناه هم می کنند.

پاسخ: بسیار خوب, معلوم می شود که صلاتشان [از نظر فقهی] صحیح است ولی مقبول حق نیست چون نماز آن است که جلوی فحشا را بگیرد بنابراین اگر در قیامت بخواهد بگوید که من نماز آوردم می گویند نماز کامل نیاوردی (إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ) (۱) شما می بینید در اذان و اقامه چقدر با جلال و شکوه از نماز نام می برند اول می گویند «حیّ علی الصلاه» ما نداریم که بگویند «حیّ علی الزکاه, حیّ علی الحج, حیّ علی الصوم» این «حیّ علی» مخصوص خود نماز است به طرف نماز بشتابید این بالصراحه, دو برهان هم در دو جمله دیگر بعد از این آمده چرا «حیّ علی الصلاه» چرا بشتابیم؟ برای اینکه آن فلاح است «حیّ علی الفلاح» چرا بشتابیم؟ برای اینکه آن خیر العمل است «حیّ علی خیر العمل» چون خیر العمل است چون فلاح است پس بشتابید به طرف نماز خب انسان با خدا دارد گفتگو می کند در پیشگاه او سجده می کند (إِيَّاكَ نَعْبُدُ) (۲) می گوید, (إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ) (۳) می گوید.

شرک, حقیقت و روح معصیت و گناه

معصیت یعنی حرف او را دارد زیر پا می گذارد معصیت یعنی چه؟ در بحث های قبلی هم ما داشتیم که بعضی از بزرگان اهل معرفت گفتند که روح معصیت را شما بشکافید می بینید با توحید سازگار نیست چرا, برای اینکه اگر کسی خلاف بکند بر اساس سهو و نسیان و خطا و اضطرار و اجبار و الجا اینها که بر اساس حدیث رفع (۴) معصیت نیست آنجا که عالماً بالحکم و الموضوع, عامداً گناه می کند معنایش این است که خدایا من هیچ عذری ندارم می دانم که تو گفتی نکن, می دانم که حرام است ولی به نظر من باید بکنم روح هر گناهی را شما تحلیل کنید به شرک می رسد (مَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُم بِاللَّهِ إِلّا وَهُم مُشْرِكُونَ) (۵) حالا خدا چقدر رحیم است که می گذرد حرف دیگر است اگر سهو و نسیان و غفلت و اضطرار و الجا باشد که معصیت نیست بر اساس حدیث رفع, آنجایی معصیت است که شخص می گوید خدایا این را تو گفتی, من هم می دانم, عذر هم ندارم, ولی به نظر من باید انجام بدهم هیچ معصیتی نیست مگر اینکه عند التحلیل نهایی به شرک برمی گردد لذا حالا خدا خیلی کریم است که از ما می گذرد.

۱- (۳۷) . سوره مائده ، آیه ۲۷.

۲- (۳۸) . سوره فاتحه، آیه ۵.

۳- (۳۹) . سوره فاتحه، آیه ۵.

۴- (۴۰) . التوحید(شیخ صدوق)، ص۳۵۳.

۵- (۴۱) . سوره یوسف، آیه ۱۰۶.

«و الحمد للّه ربّ العالمين»

آیات ۴۴ تا ۴۶ سوره عنکبوت ۹۱/۰۹/۲۹

.Your browser does not support the audio tag

(خَلَقَ اللَّهُ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیَهً لِلْمُؤْمِنِینَ (۴۴) اتْلُ مَا أُوحِیَ إِلَیْکَ مِنَ الْکِتَابِ وَأَقِمِ الصَّلاَهَ إِنَّ الصَّلاَهَ تَنْهَی عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنکَرِ وَلَذِکْرُ اللَّهِ أَکْبَرُ وَاللَّهُ یَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ (۴۵) وَلاَ تُجَادِلُوا أَهْلَ الْکِتَابِ إِلَّا بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ إِلَّا الَّذِینَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ وَقُولُوا آمَنَّا بِالَّذِی أُنزِلَ إِلَیْنَا وَأُنزِلَ إِلَیْکُمْ وَإِلهُنَا وَإِلهُکُمْ وَاحِدٌ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ (۴۶))

بی پایگی و تزلزل پناه بردن به غیر خدا و سر آن

بخشی از مطالبی که مربوط به این قسمت است باید به خواست خدا بازگو بشود بخشی هم مربوط به مسائل گذشته است در این بخش اخیر آیه ۴۱ فرمود اگر کسی به غیر خدای سبحان پناه ببرد چه به خودش, چه به اشخاص حقیقی یا حقوقی, چه به صنم و وثن مثل آن است که به خانه عنکبوت پناهنده شد و هرگز مصون نخواهد بود این مدّعا. دلیل مدّعا این است که این نظام را ذات اقدس الهی آفرید صدر و ساقه این نظام مأموران الهی اند هم نظام فاعلی هم نظام داخلی هم نظام غایی هدفمندند و غیر خدا احدی یا چیزی نیست که مشکل انسان را حل کند این دلیل برای آن مدّعا اقامه شده اول فرمود: (مَثَلُ الَّذِینَ اتَّخَذُوا مِن دُونِ اللَّهِ أَوْلِیَاءَ کَمَثَلِ الْعَنکَبُوتِ) (۱) بعد برهان مسئله را هم ذکر فرمود.

حقانیت کتاب تکوینی و تدوینی الهی

مطلب دیگر اینکه این نظام چون حق است, باطل در آن نیست و همین نظام به صورت یک کتاب در آمده به نام قرآن این قرآن, قول فصل است و هزل در آن نیست (۲) در نظام تکوین, حق است باطل در آن نیست در نظام تدوین, جِدّ است و هزل در آ ن نیست.

ص: ۴۱۷

۱- (۱) . سوره عنکبوت, آیه ۴۱.

۲- (۲) . سوره طارق, آیات ۱۳ و ۱۴.

چگونگی حقانیّت عالم خلقت در عین بازیچه بودن دنیا

مطلب بعدی آن است که اگر نظام تکوین حق است پس چرا در آیه بیست سوره مبارکه «حدید» به این صورت آمده است که (اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَیَاهُ الدُّنْیَا لَعِبٌ وَلَهْوٌ وَزِینَهٌ وَتَفَاخُرٌ بَیْنَکُمْ وَتَکَاثُرٌ فِی الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلاَدِ) یعنی انسان از گهواره تا گور در این مدارهای پنج گانه بازی به سر می برد مرحوم شیخ بهایی برای تخمیس این آیه فرمود این آیه پنج مرحله را ذکر می کند انسان در دوران خردسالی اهل بازی است وقتی که نوجوان شد اهل لهو است وقتی که جوان شد به فکر خودآرایی است وقتی که میانسال شده زندگی تشکیل شد و اهل پُست و اینها شد اهل تفاخر است بعد دوران کهنسالی و فرتوتی او که رسید از همه آن مزایا افتاد فقط دیگر این مقدار موجودی دارم, این مقدار نوه دارم, این مقدار اعتبار دارم همه اینها افتاده است می شود

تکاثر (۱) اگر دنیا از مَهد تا لَحدش همین پنج تاست و در همان سوره مبارکه «حدید» در ذیل آیه بیست هم فرمود: (وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ) این چگونه جمع می شود با آنچه در سوره مبارکه «دخان» فرمود ما اهل بازی نیستیم آیه ۳۸ سوره «دخان» این بود (وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لاَعِبِينَ) دو جواب مطرح است که یکی در بحث دیروز گذشت و آن این است که خدا بازیگر نیست ولی افراد دنیایی را به بازی گرفتن حکمت است مثل اینکه پدر حکیم و فرزانه اهل بازی نیست ولی اسباب بازی تهیه کردن برای کودک حکمت است انسان مادامی که در دنیاست یک بخش کودکی را دارد بالأخره باید سرگرم باشد.

۱- (۳) . ر.ک: المیزان، ج ۱۹، ص ۱۶۴.

جواب دیگر این است که ما یک دنیا داریم یک آسمان و زمین و دریا و صحرا و انسان و حیوان و فرشته و امثال ذلک, آنچه مخلوق خداست و از فیض هستی برخوردار است سماوات است و اهل سماوات, زمین هستند و اهل زمین و قیامت است و اهل قیامت اینها هیچ کدام بازی نیستند سوره «حدید» و مانند آن که نفرمود زمین لهو است و آسمان لغو, فرمود دنیا این است دنیا غیر از آسمان است غیر از زمین است اینکه انسان خیلی خوشحال باشد که فلان مقام رسید این می شود دنیا و برای همین هم جدال و دعوا راه بیندازد این می شود دنیا این بازی ای بیش نیست

خروج تخصصی آیه سوره حدید، از بحث حقانیت جهان خلقت

آن گاه اگر دنیا به این معناست و غیر از آسمان و زمین است تخصّصاً خارج است نه تخصیصاً نه اینکه خدای سبحان هم اسباب بازی خلق کرد هم اسباب خردمندی, اسباب بازی را برای کودکان و اسباب خردمندی را برای عقلا, بازی و بازیگری و اسباب بازی عناوین اعتباری است تخصّصاً از آیه سوره «عنکبوت» و سوره «دخان» و آیات دیگر خارج است نه تخصیصاً. در بیانات نورانی حضرت امیر که برای عثمان بن حنیف نوشت در آن نامه این چنین فرمود: «والله» به دنیا خطاب می کند «وَاللَّهِ لَوْ كُنْتِ شَخْصاً مَرْئِيّاً وَ قَالَباً حِسِّيّاً لَأَقَمْتُ عَلَيْكِ حُدُودَ اللَّهِ فِي عِبَادٍ غَرَرْتِهِمْ بِالْأَمَانِي وَ أُمَمٍ أَلْقَيْتِهِمْ فِي الْمَهَاوِي وَ مُلُوكٍ أَسْلَمْتِهِمْ إِلَى التَّلَفِ وَ أَوْرَدْتِهِمْ مَوَارِدَ الْبَلَاءِ إِذْ لَا وِرْدَ وَ لَا صَدَرَ» فرمود قسم به خدا من اگر تو را می دیدم حد جاری می کردم معلوم می شود منظور از دنیا همین عناوین اعتباریِ وهمی است اینها لهو و لعب است پس آیه بیست سوره مبارکه «حدید» تخصّصاً از آیه محلّ بحث و آیه سوره «دخان» و اینها خارج است نه تخصیصاً.

ص: ۴۱۹

پرسش:... پاسخ: ما در آسمان و زمین بازیچه ای ساختیم نه اینکه ما دنیا را بازیچه قرار دادیم دنیا یعنی بازیچه این دنیا که امر وهمی است اگر ما نباشیم این هم نیست بر خلاف زمین, بر خلاف آسمان ما یک امر تکوینی داریم که آسمان و زمین است اینها آیات الهی اند زمین آیت الهی است آسمان آیت الهی است به حق هم خلق شدند عالِم اند آگاه اند باخبرند, شهادت می دهند, شکایت می کنند, مسجد شهادت می دهد شکایت می کند نسبت به همسایه ها, موجود عالِم و آگاه اند مسبّح اند حامدند, ساجدند و مُسلم اند و منقادند و مطیع.

پرسش: فرمود حیات دنیا.

پاسخ: بله, (أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا) این است حیات دنیا این است حیات در برابر ممات نیست این زندگیِ وهمی را می گویند حیات دنیا این بیان نورانی حضرت امیر که در نامه ۴۵ آمده به عنوان حیات دنیا نیست به عنوان «الدنیا» است فرمود دنیا! «لَوْ كُنْتِ شَخْصاً مَرْئِيّاً» من حد جاری می کردم بازی دنیا همین است زندگی دنیا همین است نه اینکه ما که زنده ایم بازیچه باشیم یا حیوانات بازیگر باشند یا ملائکه بازیگر باشند زندگی در این نشئه با یک سلسله عناوین اعتباری همراه است این بازیچه است در همان سوره مبارکه «حدید» فرمود: (لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ) (۱) و بیان نورانی حضرت امیر(سلام الله علیه) این است که خدای سبحان زهد را در یک جمله قرآن خلاصه کرده و آن همین است. (۲) بنابراین اگر درباره حیات دنیا آمده است که لعب است و لهو این تخصّصاً از آیات تکوین خارج است خدای سبحان وقتی آیات آسمان و زمین را می شمارد در پنج طایفه آیات قرآنی اینها را مسبّح می داند (يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّماوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ) (۳) مُسلم و مطیع و منقاد می داند (وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ) (۴) اینها را ساجد می داند که (يَسْجُدُ لَهُ مَن فِي السَّماوَاتِ وَمَن فِي الْأَرْضِ) (۵) اینها را طائع و مطیع می داند (فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعاً أَوْ كَرْهاً قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ) (۶) اینها را حامد و تحمیدکننده می داند (إِن مِن شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ) (۷) پس چیزی در آسمان و زمین نیست که این اوصاف پنج گانه را نداشته باشد و هیچ کدام از اینها بازی نیست بنابراین آیه سوره مبارکه «حدید» و مانند آن که دنیا را متاع غرور می داند (۸) یا بیان نورانی حضرت امیر(سلام الله علیه) فرمود من اگر تو را می دیدم حد جاری می کردم این به همین عناوین اعتباری برمی گردد که ماها به دنیا آن می گردیم و با هم اختلاف داریم, این جواب دوم.

۱- (۴) . سوره حدید, آیه ۲۳.

۲- (۵) . نهج البلاغه, حکمت ۴۳۹.

۳- (۶) . سوره جمعه, آیه ۱; سوره تغابن, آیه ۱.

۴- (۷) . سوره آل عمران, آیه ۸۳.

۵- (۸) . سوره حج, آیه ۱۸.

۶- (۹) . سوره فصلت, آیه ۱۱.

۷- (۱۰) . سوره اسراء, آیه ۴۴.

۸- (۱۱) . سوره آل عمران, آیه ۱۸۵.

مراحل سه گانه اثرگذاری نماز در انسان

می ماند مطلب صلات, درباره صلات خب چون عمود دین است (۱) خصیصه ای دارد جدا ذکر می شود و اقتضای نماز این است که انسان را وارسته کند. حضرت امیر(سلام الله علیه) در نهج البلاغه از پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) نقل کرد که نماز به منزله چشمه زلالی است که دمِ در آدم است که شبانه روز پنج بار خودش را در این چشمه شستشو می کند اگر واقعاً نماز واقعی باشد هم نماز فقهی باشد هم نماز کلامی هم نماز صحیح باشد هم نماز مقبول (تَنْهَی عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنکَرِ) اما اگر (فَوَیْلٌ لِلْمُصَلِّینَ الَّذِینَ هُمْ عَن صَلاَتِهِمْ سَاهُونَ) (۲) و امثال ذلک خب این (تَنْهَی عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنکَرِ) نیست بنابراین مرحله ضعیفه نماز اثر ضعیف دارد مرحله وسطای نماز اثر متوسط دارد مرحله عالیه نماز اثر عالی دارد اینها مراحل سه گانه است این علّت تام نیست این می شود سبب.

نزاهت از منکرات و تنعم به یاد خدا، در پرتو نماز

می فرماید شما نماز را می خوانید برای اینکه فحشا و منکر نکنید این نماز, انسان را از دَرن و چرک و اینها شستشو می کند تا انسان آماده بشود برای درک فیض آن بیانی که در قرآن کریم است (کَلَّا بَلْ رَانَ عَلَی قُلُوبِهِم مَّا کَانُوا یَکْسِبُونَ) (۳) رِیْن یعنی چرک, فرمود آن گناهان, چرک روی دل است این نماز این چرک ها را برمی دارد این دل را شستشو می کند آینه شفاف می شود اما حالا آینه را به کدام طرف نگه بدارد این جوان ها قلب هایشان مثل آینه شفاف است منتها کسی باید باشد به آنها بگوید این آینه را کدام طرف نگه بدارید اگر پدر و مادر این بچه را بردند در باغ وحش این حیوانات را دید خب آینه را در برابر حیوان وحشی نگه داشتی حیوان وحشی را نشان می دهد اما اگر گفتند رو به آسمان نگاه کن شب ستاره ها را ببین این ستاره ها را نشان می دهد تا این دل به کدام طرف متوجّه بشود فرمود نماز خصوصیّتش این است که هم شما را متذکّر خدا می کند و هم خدا را به یاد شما لطیفانه منشأ فیض قرار می دهد

۱- (۱۲) . الکافی, ج۲, ص۱۹ و ج۷, ص۵۲; الامالی (شیخ طوسی), ص۵۲۹.

۲- (۱۳) . سوره ماعون, آیات ۴ و ۵.

۳- (۱۴) . سوره مطففین, آیه ۱۴.

دو بیان در تفسیر کریمه (وَلَذِکْرُ اللَّهِ أَکْبَرُ)

(وَلَذِکْرُ اللَّهِ أَکْبَرُ) این اگر اضافه به مفعول باشد یعنی ذکر شما الله را در نماز, اکبر از این است که شما فحشا و منکر نکنید آن رفع مانع است این ایجاد مقتضی برای دریافت فیض برتر و بیشتر و اگر اضافه مصدر به فاعل باشد شما که به نماز ایستاده اید به ذکر خدا مشغول شدید طبق وعده الهی که فرمود: (فَاذْکُرُونِی أَذْکُرْکُمْ) (۱) خدا هم به یاد شماست یک وقت است انسان به یاد نعمت الهی است (اذْکُرُوا نِعْمَتِیَ الَّتِی أَنْعَمْتُ عَلَیْکُمْ) (۲) ذکر نعمت باعث افزایش نعمت است که اگر شکر کردید [زیاد می شود] (لَئِن شَکَرْتُمْ لَأَزِیدَنَّکُمْ) (۳) اما ذکر مُنعم سخن از نعمت نیست فرمود اگر شما به یاد خدا بودید خدا هم به یاد شماست خب اگر خدا به یاد انسان باشد انسان گذشته از اینکه متنعّم می شود (إِنَّ الْمُتَّقِینَ فِی جَنَّاتٍ وَنَهَرٍ) (۴) بلافاصله بدون حرف عطف فرمود: (فِی مَقْعَدِ صِدْقٍ عِندَ مَلِیکٍ مُّقْتَدِرٍ) (۵) خیلی ها هستند که اهل بهشت اند مؤمنین متوسط این طورند اما اوحدی آنها (فِی مَقْعَدِ صِدْقٍ عِندَ مَلِیکٍ مُّقْتَدِرٍ) هستند اگر کسی مذکور الهی بود و خدا به یاد او بود این به درجه عالیه نایل می شود پس اگر این ذکر اضافه مصدر به مفعول باشد یعنی نه نام خدا بر لب بلکه یاد خدا در دل, یاد خدا در دل بهتر از این فحشا و منکر نکردن است فحشا و منکر نکردن برای رفع مانع است انسان را که نورانی نمی کند نور باید بتابد این آینه را شما شفاف کردید در آن نور نمی تابد باید در برابر شمس قرار بدهید تا نور بتابد.

ص: ۴۲۲

۱- (۱۵) . سوره بقره, آیه ۱۵۲.

۲- (۱۶) . سوره بقره, آیات ۴۰, ۴۷ و ۱۲۲.

۳- (۱۷) . سوره ابراهیم, آیه ۷.

۴- (۱۸) . سوره قمر, آیه ۵۴.

۵- (۱۹) . سوره قمر, آیه ۵۵.

رد دیدگاهی در معنای صلات در آیه ۴۵

پرسش: بعضی ها گفتند به قرینه ذکر, این صلات به معنای دعاست.

پاسخ: نه, برای اینکه خود صلات, ذکر است دیگر لازم نیست برای اینکه اذکار در آن هست تسبیح در آن هست تکبیر در آن هست رکوعش, سجودش چندین الله اکبر دارد چندین سبحان الله دارد همه اینها ذکر است چه نیاز به اینکه ما بگوییم منظور دعاست خود نماز قسمت مهمّش ذکر است چه سجودش چه رکوعش چه رفع رأس مِن السجود چه از سجده به حالت قیام همه اش ذکر دارد.

برتری یاد خدا از پرهیز از فحشا و منکر

اگر یاد خدا باشد این بالاتر از پرهیز از فحشا و منکر است در سوره مبارکه «نحل» می بینید در آیه نود فرمود: (إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَى وَيَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ) یک عدل داریم یک احسان داریم یک ایتای ذی القربا داریم یکی هم پرهیز از فحشا و منکر داریم خب پرهیز از فحشا و منکر غیر از احسان به دیگران است غیر از اِعمال عدل است انسان, ظالم نباشد به کسی ظلم نکند خوب اما متصدّی یک سلسله اموری باشد که با عدل و احسان و ایتای ذی القربا همراه است بهتر است آن هم احسان بالاتر از عدل است (فَمَنِ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ) (۱) این می شود عدل اما (لَئِن صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ) (۲) این می شود احسان, پس در کنار پرهیز از فحشا و منکر یک سلسله فضایل برتری هم هست به نام یاد خدا بودن; یاد خدا در دل و نام خدا بر لب. اگر کسی به یاد خدا بود خدا هم به یاد اوست که فرمود: (فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ) خب این ذکر الله می شود اکبر.

۱- (۲۰) . سوره بقره, آیه ۱۹۴.

۲- (۲۱) . سوره نحل, آیه ۱۲۶.

نقد بیانی در معنای کریمه (وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ)

پرسش: استاد اگر ما ذکر الله اکبر را, اکبر مِن کلّ ذکر بدانیم که یکی از مواردش هم می تواند در عمل پرهیز از فحشا و منکر باشد این طوری بهتر و کامل تر نیست؟

پاسخ: در اینجا یقیناً اکبر از پرهیز از فحشا و منکر است خدای سبحان به یاد انبیا هست عموماً, به یاد وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) هست خصوصاً, به یاد مؤمنین هم هست اما همه این مذکورها یکسان نیستند چون ذکرها یکسان نیستند در همان سوره مبارکه «احزاب» دارد: (إِنَّ اللَّهَ وَمَلاَئِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ) بعد به ما هم فرمود: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيماً) (۱) این برای خود آن حضرت(صلّی الله علیه و آله و سلّم) است اما در همان سوره مبارکه «احزاب» فرمود خدا بر شما هم صلوات می فرستد (هُوَ الَّذِی يُصَلِّی عَلَيْكُمْ وَمَلاَئِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُم مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيماً). (۲) پس معلوم می شود صلوات خدا شامل حال مؤمنین هم می شود حالا کدام مؤمن است که خدا بر او صلوات می فرستد فرمود: (هُوَ الَّذِی يُصَلِّی عَلَيْكُمْ) وقتی خدا بر مؤمنین صلوات می فرستد ملائکه خدا هم به دستور الهی بر مؤمنین صلوات می فرستند (هُوَ الَّذِی يُصَلِّی عَلَيْكُمْ وَمَلاَئِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُم مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ) مرحوم خواجه نصیر در اثنای درس حرفی را از سید مرتضی نقل کرد بعد گفت «صلوات الله علیه» شاگردانِ درس مرحوم خواجه تعجّب کردند که چگونه مرحوم خواجه برای سیّد مرتضی صلوات می فرستد بعد فرمود: «کیف لا ـ یصلّی علی المرتضی» (۳) ذات اقدس الهی در سوره «احزاب» بر مؤمنین صلوات می فرستد حالا تا مؤمن چه کسی باشد درباره پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) با هیئت وفدی صلوات فرستاد (إِنَّ اللَّهَ وَمَلاَئِكَتَهُ) چنین می کنند اما درباره مؤمنین تنها خودش صلوات, بعد ملائکه را جداگانه می فرستند اینها یک جمله نیستند (هُوَ الَّذِی يُصَلِّی عَلَيْكُمْ) این تمام می شود (وَمَلاَئِكَتُهُ) با صلوات بر حضرت خیلی فرق می کند اینها درجات گوناگون ذکر است.

ص: ۴۲۴

۱- (۲۲) . سوره احزاب, آیه ۵۶.

۲- (۲۳) . سوره احزاب, آیه ۴۳.

۳- (۲۴) . الکنی و الألقاب, ج۲, ص۴۸۲.

و یکی از مصادیق ذکر هم صلات است برای اینکه در سوره مبارکه «جمعه» دیگر نفرمود «یا ایها الذین آمنوا إذا نودی للصلاه من یوم الجمعه فاسعوا إلیها» یا «فأسعوا إلی الصلاه» نه اسم ظاهر آورد نه ضمیری که به صلات برگردد اگر ضمیر می آورد کافی بود ولی فرمود: (فَاسْعَوْا إِلَی ذِکْرِ اللَّهِ) تا نشان بدهد صلات, ذکر است مخصوصاً صلات جمعه خب صلات, ذکر باشد مشکل این آیه را حل نمی کند برای اینکه این آیه می گوید (وَلَذِکْرُ اللَّهِ أَکْبَرُ) پس معلوم می شود اکبرِ از صلات معیار نیست اکبر از نهی از فحشا و منکر معیار است.

آثار نماز

پرسش:... پاسخ: بله, یعنی صلات چند خاصیّت دارد یکی اینکه انسان را متذکّر خدا می کند این کارِ اثباتی صلات است یکی اینکه جلوی زشتی را می گیرد این کار منفی صلات است آن کار اثباتی صلات بهتر از کار منفی صلات است ما نمی خواهیم بگوییم که ذکر الله, اکبرِ مِن الصلاه است ذکر الله که محصول صلات است اکبرِ از آن کار منفی است این دو کار می کند هم شستشو می کند تخلیه از رذایل است هم گفتگو می کند تحلیه به ذکر خداست.

پرسش: «ذکر الله أکبر» قرآن هم ذکر خداست.

پاسخ: البته, آنکه در خود قرآن از قرآن به ذکر یاد شده (۱) ولی آ ن در صدر آیه آمده است (اتْلُ مَا أُوحِیَ إِلَیْکَ مِن کِتَابِ) چون در صدر آمده است دیگر منظور از ذکر, نمی تواند قرآن باشد.

پرسش:...پاسخ: مشکلی ما نداریم تا حل کنیم این راهش روشن است مسئله قرآن در صدر ذکر شده فرمود: (اتْلُ مَا أُوحِیَ إلَیکَ مِن کِتَابِ) بعد فرمود: (أَقِمِ الصَّلاَهَ) لوجهین یکی اینکه او جلوی زشتی ها را می گیرد می شود تخلیه, یکی اینکه شما را مزیّن می کند به ذکر الهی حالا چه شما ذاکر باشید این تحلیه است چه مذکور باشید تحلیه است.

۱- (۲۵) . سوره حجر, آیه ۹.

کتابت قرآن کریم از ابتدای نزول وحی

پرسش: اینکه فرمود: (اتْلُ مَا أُوحِیَ إِلَیکَ مِن کِتَابِ) با توجه به اینکه سوره «عنکبوت» سوره مکی است همه قرآن هم نازل نشده است.

پاسخ: از اول, کتاب بود معلوم می شود حضرت همه را می نوشت اینکه در بیان نورانی حضرت است که «فاتحه الکتاب» (۱) معلوم می شود کتاب بود (الم ذلِکَ الْکِتَابُ) (۲) معلوم می شود کتاب بود از همان اول کتاب بود این را بیگانه آورده که قرآن بعدها جمع شد نه خیر, دینی که در همان سوره مبارکه «بقره» به ما می گوید برای تجارت روزانه سند داشته باشید بنویسید بنگارید نگارش داشته باشید این دینی که برای خرید و فروش یک مقدار کالا دستور می دهد (وَلْیَکْتُب بَیْنَکُمْ کَاتِبٌ بِالْعَدْلِ) (۳) این دین برای وحی کاتب ندارد؟! از همان اول, کتاب بود دیگر این چنین نیست که ـ معاذ الله ـ کسی بگوید بعدها جمع شده یک مقدار ریخت و پاش شده یک مقدار ـ معاذ الله ـ تحریف شده از همان اول کتاب بود.

اهتمام مسلمانان به قرآن کریم

خدا غریق رحمت کند مرحوم سیّد حیدر آملی را! مرحوم فیض(رضوان الله علیه) در وافی از ایشان نقل کرده که از دیرباز نه تنها سور ه ها را شمردند گفتند ۱۱۴ تاست نه تنها آیات را شمردند ، کلمات شمرده شده بعد از کلمات, حروف شمرده شد بعد از حروف, علامت ها شمرده شدند بعد شمردند چندتا مَدّ دارند چندتا شَدّ دارد (۴) برای هیچ کتابی علی وجه الأرض این کارها نشده.

۱- (۲۶) . مصباح المتهجّد, ص۲۵۳, ۳۱۶ و ۳۱۸.

۲- (۲۷) . سوره بقره, آیات ۱ و ۲.

۳- (۲۸) . سوره بقره, آیه ۲۸۲.

۴- (۲۹) . تفسیرالمحیط الاعظم(سیدحیدرآملی) ، ج۲،ص۴۰۲ ؛ الوافی،ج۹،ص۱۷۸۲.

آگاهی حضرت ابراهیم به عذاب نشدن حضرت لوط(علیهما السّلام)

اما جریان حضرت لوط(سلام الله علیه) در جریان حضرت لوط مستحضرید که لوط از انبیای اولواالعزم نبود به خود حضرت ابراهیم ایمان آورد که در قرآن دارد (فَآمَنَ لَهُ لُوطٌ) (۱) (این یک) و مهاجرت کرده به یک منطقه نزدیک نه دور برای اینکه وقتی آن فرشته ها آمدند به حضرت ابراهیم(سلام الله علیه) گفتند: (إِنَّا مُهْلِكُوا أَهْلِ هذِهِ الْقَرْيَهِ) (۲) معلوم می شود آنجایی که حضرت لوط بود و مؤمنان به حضرت لوط بودند نزدیک محلّ زیست وجود مبارک حضرت ابراهیم(سلام الله علیه) بود (این دو) چون لوط به حضرت ابراهیم ایمان آورد (فَآمَنَ لَهُ لُوطٌ) مؤمنان به لوط هم در حقیقت مؤمنان به حضرت ابراهیم بودند این از کلّ جریان باخبر بود (این سه) خود حضرت ابراهیم(سلام الله علیه) درون آتش رفت و مصون ماند این را از نزدیک دید (این چهار) آن وقت چگونه احتمال می دهد که فرشته هایی که برای تعذیب می آیند پیغمبر خدا حضرت لوط را عذاب کنند پس این اصلاً در خاطره مبارک حضرت ابراهیم خطور نکرده که فرشته ها ندانند یا عذاب عمومی باشد, پس این اصلاً محور بحث نیست.

محور مجادله حضرت ابراهیم(علیه السّلام)در تعبیر (يُجَادِلُنَا فِي قَوْمِ لُوط)

محور بحث این مجادله و گفتگوی وجود مبارک ابراهیم است حالا- یا با خدا یا با فرشته ها و فرستاده های خدا طبق دو احتمالی که مرحوم شیخ طوسی در تبیان درباره این (يُجَادِلُنَا فِي قَوْمِ لُوط) (۳) را بیان کردند (۴) و مستحضرید که اینها به اذن خدا دعا می کنند توسل دارند شفاعت دارند که دعا, قضای الهی را «و قد اُبرِمَ ابراماً» برمی دارد (۵) آن روایتی را که هم سیدناالاستاد(رضوان الله علیه) در سوره مبارکه «هود» و هم در همین سوره «عنکبوت» در هر دو جا این روایت را نقل کرد (۶) در جوامع روایی ما از مرحوم کلینی نقل شده است (۷) در تفسیر شریف کنزالدقائق این روایت به طول آمده این روایت محفوف به قرینه است که منظور گفتگوی وجود مبارک ابراهیم با فرستاده های خدا این نبود که شما می خواهید محلی را عذاب کنید که در آن پیغمبر هست یا مؤمن هست در تمام محورهای گفتگو, سخن این است که اگر یک مؤمن یا بیشتر باشد, وسیله شفاعت الهی را فراهم می کند که خدا از عذاب آن محل به برکت آن چند مؤمن صرف نظر کند نه اینکه شما که می خواهید عذاب کنید در آنجا مؤمنین هستند این مؤمنین را چه کار می کنید تا فرشته ها بگویند که ما اینها را نجات می دهیم کلمه «أعلم» (۸) هم همیشه به معنای «أفضل» نیست چون در مواردی ما داشتیم که کلمه «خیر» از معنای افضلیّت تهی شده بود این روایتی را که مرحوم کلینی دارد محفوف به قرینه است و آن روایت این است که در تفسیر شریف کنزالدقائق جلد ده صفحه ۱۴۰ و ۱۴۱ آمده و آن عبارت از این است که وجود مبارک ابراهیم اول فرشته ها آمدند بشارت دادند بعد مسئله انذار و اهلاک قوم لوط را ذکر کردند معمولاً بشارت, مقدم بر انذار است حالا بر اساس سَبق رحمت بر غضب یا بر اساس کثرت رحمت بالقیاس الی غضب لذا (مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ) (۹) است نه «مُنذرین و مبشّرین» اینها هم اول بشارت دادند بعد جریان انذار اما وجود مبارک ابراهیم(سلام الله علیه) با دریافت چنین بشارتی خب اینها از آینده خبر دادند فرمودند خدا به تو فرزند می دهد خدا به تو نوه می دهد خب این اِخبار غیبی است این تردیدی ندارد که اینها فرستاده های خدایند خبر غیب آوردند از طرف خدا آمدند و بنابراین حرف گزاف نمی زنند اینها یقیناً باخبرند و درست سخن می گویند تمام گفتگوهای حضرت ابراهیم با این فرستاده ها که در سوره «هود» دارد (يُجَادِلُنَا فِي قَوْمِ لُوطٍ) مسئله شفاعت است.

۱- (۳۰) . سوره عنکبوت, آیه ۲۶.

۲- (۳۱) . سوره عنکبوت, آیه ۳۱.

۳- (۳۲) . سوره هود, آیه ۷۴.

۴- (۳۳) . التبیان فی تفسیر القرآن, ج۶, ص۳۵.

۵- (۳۴) . الکافی, ج۲, ص۴۶۹ و ۴۷۰.

۶- (۳۵) . المیزان, ج۱۰, ص۳۲۷ و ۳۲۸ و ج۱۶, ص۱۲۸.

۷- (۳۶) . الکافی, ج۵, ص۵۴۶ _ ۵۴۸.

۸- (۳۷) . اشاره به واژه (أَعْلَم) در سوره عنکبوت, آیه ۳۲.

۹- (۳۸) . سوره بقره, آیه ۲۱۳.

روایتی در تبیین معنای (یُجَادِلُنَا فِی قَوْمِ لُوط)

بعد از اینکه حضرت ابراهیم شنید اینها برای تعذیب قوم لوط آمدند آن نشاط و خوشحالی فرزند داشتن و نوه داشتن مسکوت مانند درباره این شفاعت سخن گفت «فقال لهم ابراهیم لماذا جئتم» این را مرحوم کلینی نقل می کند یعنی مرحوم کلینی می گوید علی بن ابراهیم عن ابیه عن ابن فضّال عن داود بن فرقد عن ابی یزید الحمّاد (۱) عن أبی عبدالله(علیه السلام) آن وقت وجود مبارک ابی عبدالله این روایت را نقل می کند بعد در ذیل, فرمایش جدّ بزرگوارش حسن بن علی را نقل می کند که این فرمایش جدّش حسن بن علی نشان می دهد که صدر و ساقه این روایت در کدام مساق است. وجود مبارک حضرت امام صادق فرمود ابراهیم(سلام الله علیه) به فرشته ها فرمود برای چه کاری آمدید؟ «قالوا فی إهلاک قوم لوط» حضرت فرمود: «إن کان فیها (۲) مائه من المؤمنین أتهلکونهم» (۳) یعنی «أتهلک» آن قوم را نه «تهلک» مؤمنین را, فرمود اگر صدتا مؤمن در بین اینها باشد باز هم اهل این محل را هلاک می کنی؟ «قال جبرائیل(علیه السلام) (۴) لا, قال(علیه السلام) (۵) فإن کان فیها خمسون» پنجاه تا مؤمن باشد باز هم این محل را هلاک می کنی, آنها از اول نگفتند ما اینها را خارج می کنیم بعد بقیه را هلاک می کنیم «قال لا, قال فإن کان فیها ثلاثون, قال لا, قال فإن کان فیها عشرون, قال لا, قال فإن کان فیها عشره قال لا, قال فإن کان فیها خمسه قال لا, قال فإن کان فیها واحد» اگر یک نفر باشد «قال لا, (قَالَ إِنَّ فِیهَا لُوطاً قَالُوا نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَن فِیهَا لَنُنَجِّیَنَّهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ)» برای اینکه عذاب قطعی است جا برای شفاعت نیست. آن گاه وجود مبارک امام صادق(سلام الله علیه) در ذیل فرمود: «قال الحسن بن علی (۶) (علیهما السلام) لا أعلم هذا القول إلاّ و هو یَستبقیهم» وجود مبارک امام صادق می فرماید جدّ من می فرماید تمام این گفتگوها برای این است که این قوم را نجات بدهد «یستبقیهم» یعنی آن قوم را «و هو قول الله عزّ و جلّ (یُجَادِلُنَا فِی قَوْمِ لُوطٍ)» نه درباره لوط یا مؤمنین لوط وجود مبارک امام صادق این قضیه را نقل می کند بعد در ذیلش می فرماید جدّم می فرماید معنای (یُجَادِلُنَا فِی قَوْمِ لُوطٍ) این است که قوم لوط را نجات بده بعد وقتی که خب عذاب قطعی باشد خب همه تابع اند وقتی فرشته ها گفتند: (وَإِنَّهُمْ آتِیهِمْ عَذَابٌ غَیْرُ مَرْدُودٍ) (۷) خب قضای قطعی را همه تابع اند و اول کسی که تابع است خود وجود مبارک ابراهیم(سلام الله علیه) است.

۱- (۳۹) . در کافی «حمّار» آمده است.

۲- (۴۰) . در کافی «فیهم» آمده است.

۳- (۴۱) . در کافی «تهلکونهم» آمده است.

۴- (۴۲) . در کافی، «علیه السلام» نیامده است.

۵- (۴۳) . در کافی، «علیه السلام» نیامده است.

۶- (۴۴) . در کافی بعد از «الحسن بن علی»، «قال» آمده است.

۷- (۴۵) . سوره هود, آیه ۷۶.

«و الحمد للّه ربّ العالمين»

آیات ۴۴ تا ۴۷ سوره عنکبوت ۹۱/۱۰/۰۲

.Your browser does not support the audio tag

(خَلَقَ اللَّهُ السَّمـاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِـالْحَقِّ إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیَهً لِلْمُؤْمِنِینَ (۴۴) اتْـلُ مَـا أُوحِیَ إِلَیْکَ مِنَ الْکِتَابِ وَأَقِمِ الصَّلاَهَ إِنَّ الصَّلاَهَ تَنْهَی عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنکَرِ وَلَـذِکْرُ اللَّهِ أَکْبَرُ وَاللَّهُ یَعْلَمُ مَا تَصْـنَعُونَ (۴۵) وَلاَـ تُجَـادِلُوا أَهْلَ الْکِتَابِ إِلَّا بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ إِلَّا الَّذِینَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ وَقُولُوا آمَنَّا بِـالَّذِی أُنزِلَ إِلَیْنَا وَأُنزِلَ إِلَیْکُمْ وَإِلـهُنَا وَإِلـهُکُمْ وَاحِـدٌ وَنَحْنُ لَهُ مُسْـلِمُونَ (۴۶) وَکَذلِکَ أَنزَلْنَا إِلَیْکَ الْکِتَابَ فَالَّذِینَ آتَیْنَاهُمُ الْکِتَابَ یُؤْمِنُونَ بِهِ وَمِنْ هؤُلاَءِ مَن یُؤْمِنُ بِهِ وَمَا یَجْحَدُ بِآیَاتِنَا إِلَّا الْکَافِرُونَ (۴۷))

چگونگی جمع حقانیت آفرینش الهی و بازیچه بودن دنیا

بعد از بیان اینکه نظام آسمان و زمین به حق است سؤالی که مطابق آیه سوره «حدید» مطرح است که دنیا لعب و لهو و زینت و تفاخر و تکاثر است (۱) با آیاتی که می گوید عالَم به حق آفریده شده چگونه جمع می شود؟ پاسخش این بود که این نظام تکوین است و آن نظام اعتبار; نظام تکوین, مخلوق است هم مبـدأ فاعلی اش حق است هم نظام داخلی اش حق است هم نظام غایی اش حق است; یعنی هر موجودی را شـما بررسـی کنید نظم فاعلی و سلسـله علل فاعلی اش مشـخص است به الله ختم می شـود ساختـار درونی اش حق است هیـچ کمبودی در آن نیست (اولاًـ) عیـبی در آن نیست (ثانیـاً) فرق نقص و عیب را هم قبلاً ملاحظه فرمودید اگر چیزی برخی از اعضا را داشته باشد و برخی از اعضا را نداشته باشد ناقص است و اگر چیزی اعضایی که دارد فرسوده است این معیب است اگر اتـاقی باشـد که دوازده متر مساحت آ ن است فرش ده متری پهن کنیـد این فرش ناقص است معیب نیست فرش دوازده متریِ سوخته زده نصب کنیـد این فرش نـاقص نیست ولی معیب است عیب چیزی است نقص چیز دیگر, در ساختـار درونی هیـچ چیز نه نقص راه دارد نه عیب, ساختـار بیرونی اش هم مشـخص است هر موجـودی هـدفی دارد به مقصـد می رسـد (یک) راه بین این موجود و هدف مسـتقیم است (دو) راهنمای درون و بیرون او را همراهی می کنند (سه) این همـان مثلّثی است که از بیان نورانی همه انبیا مخصوصاً وجود مبارک موسای کلیم اسـتفاده می شود که فرمود: (رَبُّنَا الَّذِی أَعْطَی کُلَّ شَیْ ءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَی) (۲) پس عالَم با حق خلق شده است اگر عالَم با حق خلق شده است پس این مراحل پنج گانه سوره «حدید» چیست؟

ص: ۴۲۹

۱- (۱) . سوره حدید, آیه ۲۰.

۲- (۲) . سوره طه, آیه ۵۰.

جواب اول: بازیچه بودن دنیا و تنزّه خداوند از بازیگری

دو جـواب ذکر شـده یکی اینکه بخشـی از عـالَم بـازیچه است ولی خـدا بـازیگر نیست برابر آیه سـوره «دخـان» که فرمود ما بـازیگر نیستیم (وَمَـا خَلَقْنَا السَّماوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَیْنَهُمَا لاَعِبِینَ) (۱) اهـل دنیـا را به بـازی گرفتن حکمت است ما اینها را مثل ملائکه همواره به عبادت و علم دعوت کنیم این شدنی نیست آن بیان نورانی حضـرت امیر(سـلام الله علیه) در اوّلین خطبه نهج

البلاغه این مضـمون هست که فرشـته ها نه خوابی دارند نه غذایی دارند هیچ کاری ندارند جز ذکر حق و سبّوح و قدّوس حق, نه غفلتی دارنـد نه خوابی دارنـد نه غـذایی دارند نیازی ندارند اینها دائماً به عبادت مشـغول اند انسان که این چنین نیست (وَمَا جَعَلْنَاهُمْ جَسَداً لاَّ يَأْكُلُونَ الطَّعَامَ) (۲) قهراً یک سلسـله زیبایی ها می خواهد یک سلسله رفاه می خواهد یک سلسله خوراکی, یک سلسـله پوشاکی وماننـد اینها می طلبد اینها برخی با سـرگرمی همراه است پس اینها لازم است آفریدن اسـباب بازی برای خردسالان حکمت است نه اینکه آن آفریننـده بـازیگر باشـد لـذا بین اینکه در سوره «دخـان» فرمود ما بازیگر نیستیم و اینکه بخشی از عالَم بازیچه است قابل جمع است این جواب اول بود.

جواب دوم: خروج تخصّصی بازیچه بودن دنیا از خلقت خداوند

جواب دوم این است که آن مراحل پنج گانه سوره «حدید» جزء عناوین اعتباری است این مخلوق خدا نیست نه جزء آسـمان اسـت نه جزء زمین اینکه من به این سِـمت برسم اینکه من این سِـمت را داشـته بـاشم این کـار به دست من باشـد من بایـد بـالا بنشینم من باید اول بروم نام مرا با لقب ببرید اینها بازی است اینها که مخلوق نیست بنابراین تخصّصاً خارج است این دو جواب مبسوطاً گذشت.

ص: ۴۳۰

۱- (۳) . سوره دخان, آیه ۳۸.

۲- (۴) . سوره انبیاء, آیه ۸.

جواب سوم: انعکاس چهره زشت و زیبای دنیا در کلام علی(علیه السلام)

جواب سومی که از بیانات نورانی حضرت امیر است این است که همان دو چهره ای که در قرآن کریم هست که از یک طرف فرمود ما بازیگر نیستیم از طرفی فرمود بخشی از دنیا بازیچه است همین دو طایفه از بیان در بیانات نورانی حضرت امیر در نهج البلاغه هم هست در نامه ۴۵ که برای عثمان بن حنیف بود حضرت فرمود من اگر دنیا را می دیدم حد بر او جاری می کردم او را می زدم «لَوْ كُنْتِ شَخْصاً مَرْئِيّاً وَ قَالَباً حِسِّيّاً لَأَقَمْتُ عَلَيْكِ حُدُودَ اللَّهِ» و مانند آ ن, از طرفی هم در بیانات دیگر که کسی در حضور حضرت دنیا را مذمّت کرد فرمود چرا دنیا را مذمّت می کنی او که تو را فریب نداد تو فریب خوردی دنیا یک موجود صادق صالح است او هرگز گورستان را مخفی نکرده بیمارستان را مخفی نکرده جنازه ها را مخفی نکرده شکست ها را مخفی نکرده همه را به شما نشان داد او چه کاری باید می کرد که نکرد تا شما بگویید فریب داد او خلاف نکرد زشتی ها را نشان داد زیبایی ها را نشان داد فریب آن است که فقط زیبایی را نشان بدهد اما اگر با یک دست زیبایی با یک دست زشتی دنیا را نشان بدهد اینکه فریب نیست بعد فرمود خب آنها که فریب نخوردند در همین دنیا به ولایت رسیدند اولیای الهی مگر از کجا ولایت را آوردند, اگر دنیا فقط زیبایی ها را نشان می داد متاع غرور بود اما اگر هم زیبایی ها را نشان بدهد هم زشتی ها را و برخی ها آن زیبایی ها را دیدند و زشتی ها را ندیدند آنها فریب خورده اند.

نشان دادن واقعیت ها توسط دنیا دلیل فریبنده نبودن آن

در تمـام موارد، دنیـا خود را نشان داد فرمود من مثل یک قلّه بلنـد رفیع کوهـم شـما اگر هشـتاد سال یا صـد سال زنـدگی کنید نیمی از عمر را مرتب داریـد بالا می روید هر چه بالاتر می روید افق دیدتان بیشتر می شود در فضای بازتری تنفّس می کنید و لـذّت بیشتری می بریـد وقتی به قلّه رسـیدید نوبت نیم دیگر عمر است یعنی آن چهل سال اول دوران نشاط و غنیمت است این چهـل سـال دوم دوران غرامت است قرص خوردن و بی خوابی و مرض و مریض داری در چهل سال دوم شـروع می شود اگر کسـی بالای کوه برود و دائماً آنجا بمانـد بله می شود جای خوب اما اگر بالای کوه رفته چهل سال رفته چهل سال دیگر باید سرازیر برگردد این زشتی و زیبایی هر دو را نشان می دهـد این طور نیست که او جای خوب را نشان بدهـد بـد را نشان نـدهد منتها ما غافلیم فقط دوران غنیمت زندگی را می بینیم ما از همان اول باید ببینیم چهل سال دوم دوران غرامت است یعنی مرض است و مریض داری همه همین طورنـد خـدا غریق رحمت کنـد سیدناالاسـتاد امـام(رضوان الله علیه) را می فرمود این پیرمردان مجلس سـنا وقتی به یکدیگر می رسـند اینها که مسائل سیاسـی ندارند فقط می گویند قرص هایت را خوردی چندتا قرص می خوری همین, سالمنـدان وقتی به یکـدیگر رسـیدند حرفشان همین است, پس اگر دنیا آن دوران غنیمت را نشان بدهـد دوران غرامت را نشـان ندهـد می شود فریب اما اگر هر دو را نشان داد که متاع غرور نیست, انسان است که مغرور می شود. فتحصّل همـان طور که آیـات قرآن دو طـایفه است و راه جمع دارد خطبه هـای نهـج البلاغه هم دو طایفه است و راه جمع دارد حالا به طور مبسوط آن خطبه ها خوانـده نمی شود به طور اجمال این خطبه ها را مقداری قرائت کنیم که مشـخص بشود آنچه در نامه ۴۵ بود برای عثمان بن حنیف که قبلاً خوانده شد.

و اما آنچه در خطبه ۱۵۷ نهج البلاغه است فرمود: «عِبَادَ اللَّهِ اللَّهَ اللَّهَ فِی أَعَزِّ الْأَنْفُسِ عَلَیْکُمْ وَ أَحَبِّهَا إِلَیْکُمْ فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ أَوْضَحَ لَکُمْ سَبِیلَ الْحَقِّ وَ أَنَارَ طُرُقَهُ فَشِقْوَهٌ لَازِمَهٌ أَوْ سَعَادَهٌ دَائِمَهٌ فَتَزَوَّدُوا فِی أَیَّامِ الْفَنَاءِ» بالأخره مسافر یک رهتوشه می خواهد جایی می رود که نه رابطه خبری است نه ضابطه که تقدّم مراراً ما در دنیا احتیاجات فراوان داریم (یک) حوایجمان را یا با ضابطه فراهم می کنیم یا با رابطه یعنی یا با خرید و فروش و اجاره و عقود دیگر تأمین می کنیم یا با دوستی و رحامت و پدری و فرزندی و مادری حل می شود (دو) وقتی از دنیا رفتیم این بدن هست با همه لوازم و نیازهای او (یک) نه از ضابطه خبری است نه از رابطه (دو) نه آنجا خرید و فروش و اجاره است نه آنجا پدری و پسری است که کسی مشکل دیگری را حل کند چون همه از خاک برمی خیزند خب اگر احتیاج هست نه ضابطه ای است که انسان با خرید و فروش و تجارت مشکلش را حل کند نه رابطه ای است که کسی پدر کسی باشد پسر کسی باشد واجب النفقه کسی باشد حل کند خب باید اینجا رهتوشه تهیه کند فرمود: «فَتَزَوَّدُوا فِی أَیَّامِ الْفَنَاءِ لِأَیَّامِ الْبَقَاءِ قَدْ دُلِلْتُمْ عَلَی الزَّادِ» پس اصل تحصیل زاد لازم است و به ما هم گفتند زادمان چیست (وتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَیْرَ الزَّادِ التَّقْوَی) (۱) «وَ أُمِرْتُمْ بِالظَّعْنِ» یعنی به کوچ کردن «وَ حُثِثْتُمْ عَلَی الْمَسِیرِ فَإِنَّمَا أَنْتُمْ کَرَکْبٍ وُقُوفٍ لَا یَدْرُونَ مَتَی یُؤْمَرُونَ بِالسَّیْرِ» مثل اینکه در فرودگاه هستید معلوم نیست چه وقت بگویند سوار بشوید همین! بارهایتان را ببندید بعضی از فرمایشاتی که آدم یک بار یا دو بار بشنود کافی است اما وجود مبارک حضرت امیر بعضی از جملات را هر شب بعد از نماز عشا به نمازگزاران مسجد می فرمود که چیزی را که لازم باشد هر شب تذکر می دهند می فرمود: «تَجَهَّزُوا رحِمَکُمُ اللَّهُ» (۲) آقایان بارهایتان را ببندید اینجا هم فرمود: «فَمَا یَصْنَعُ بِالدُّنْیَا مَنْ خُلِقَ لِلْآخِرَهِ وَ مَا یَصْنَعُ بِالْمَالِ مَنْ عَمَّا قَلِیلٍ یُسْلَبُهُ وَ تَبْقَی عَلَیْهِ تَبِعَتُهُ» پس معلوم می شود از این جهت دار رحمت و جای تهیه زاد و توشه است.

۱- (۵) . سوره بقره, آیه ۱۹۷.

۲- (۶) . الامالی (شیخ صدوق), ص۴۹۸; نهج البلاغه, خطبه ۲۰۴.

فریبنده نبودن دنیا در کلام امام علی(علیه السلام)

در خطبه دیگر یعنی خطبه ۲۲۳ آنجا هم مشابه این فرمایش را فرمود, فرمود دنیا شما را فریب نداد شما فریب خوردید «وَ حَقّاً أَقُولُ مَا الدُّنْیَا غَرَّتْکَ وَ لکِنْ بِهَا اغْتَرَرْتَ» تو مغرور شدی او تو را فریب نداد چرا, برای اینکه «لَقَدْ کَاشَفَتْکَ الْعِظَاتُ» هر چه وسیله موعظه بود برای تو شفاف بیان کرده بیمارستان را نشان داد گورستان را نشان داد مرض را نشان داد فقر را نشان داد همه را به شما نشان داد دیگر طوری نیست که مثلاً پارک را نشان بدهد بیمارستان را نشان ندهد گورستان را نشان ندهد همه را نشان داد.

پرسش: خداوند می دانسته که این وسایل عدّه ای را مغرور می کند.

پاسخ: اما به سوء اختیارشان; یک عدّه هم مغرور نمی شوند اولیای الهی می شوند, این چنین نیست که همه مردم به طرف فساد بروند انبیا اینجا بودند اولیا اینجا بودند صدیقین و صلحا و شهدا در همین دنیا بودند.

فرمود او تو را فریب نداد لکن تو فریب خوردی معلوم می شود که همان دو طایفه از آیات که در قرآن است باید جمع بشود و جمع شد دو طایفه از روایات در بیانات نورانی حضرت امیر است که با این وضع باید جمع بشود این در خطبه ۲۲۳ بود.

صداقت دنیا دلیل مذمّت نشدن آن در برخی روایات

در کلمات قصار حضرت هم این فرمایش هست یعنی شماره آن کلمات قصار ۱۳۱ است در شماره ۱۳۱ فرمود: «إِنَّ الدُّنْیَا دارُ صِدْقٍ لِمَنْ صَدَقَهَا وَ دَارُ عَافِیَةٍ لِمَنْ فَهِمَ عَنْهَا» اگر کسی دنیا را خوب بشناسد جای بسیار خوبی است «وَ دَارُ غِنیً لِمَنْ تَزَوَّدَ مِنْهَا» اگر کسی بخواهد رهتوشه تهیه کند جای بسیار خوبی است «وَ دَارُ مَوْعِظَةٍ لِمَنِ اتَّعَظَ بِهَا مَسْجِدُ أَحِبَّاءِ اللَّهِ وَ مُصَلَّی مَلَائِکَةِ اللَّهِ وَ مَهْبِطُ وَحْیِ اللَّهِ وَ مَتْجَرُ أَوْلِیَاءِ اللَّهِ اکْتَسَبُوا فِیهَا الرَّحْمَةَ وَ رَبِحُوا فِیهَا الْجَنَّةَ فَمَنْ ذَا یَذُمُّهَا وَ قَدْ آذَنَتْ بِبَیْنِهَا» چه کسی می تواند دنیا را مذمّت کند چون او صادقانه هر چه در او بود برای مردم بیان کرد هیچ چیزی را در او مخفی نکرده بنابراین بازگشت مذمّت دنیا به خود انسان است این انسان است که برداشت بد می کند روش بد دارد استفاده سوء می کند همان دو طایفه از آیاتی که در قرآن است و جمع شده همین دو طایفه از بیانات حضرت امیر(سلام الله علیه) است و جمع شده.

امر به تلاوت قرآن و جدال احسن با نمایندگان ادیان دیگر

مطلب بعدی اینکه فرمود تلاوت بکن, گاهی آن چند وظیفه ای که خدا به عهده پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) گذاشته همه را مبسوط ذکر می کند می فرماید: (يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِم وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ) (۱) گاهی یکی از اینها را ذکر می کند می فرماید: (وَأَنزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ) (۲) این همه آن وظایف چندگانه را به همراه دارد تلاوت را, تعلیم کتاب را, تعلیم حکمت را, تزکیه نفوس را به همراه دارد گاهی خصوص تلاوت را ذکر می کند مثل همین آیه اینکه فرمود: (أَتْلُ) این چنین نیست که فقط لفظاً قرائت بکنی به دلیل اینکه شما می خواهی این آیات را بر ملحدان تلاوت بکنی مشرکان تلاوت بکنی یهودی ها و مسیحی ها و مجوسی ها و صابئین تلاوت بکنی آنها سؤالی دارند نقدی دارند اشکالی دارند فرمود تو تلاوت بکن با تعلیم با تزکیه با تفسیر با تبیین, حالا که این کار را کردی آنها سؤال می کنند اشکال می کنند جدال شروع می شود ـ جدال همان گفتگو و گفتمان دینی است ـ فرمود با مسئولان دین های دیگر گفتگو بکن اما به نحو احسن, اگر تلاوت کردی آنها سؤالی کردند اشکالی کردند با آنها جدال نکن الا به طریق احسن هم خوب حرف بزن (یک) هم حرفِ خوب بزن (دو) هم در خوب حرف زدن خوب تر را انتخاب بکن (سه) هم در حرفِ خوب زدن خوب تر را انتخاب بکن (چهار) گاهی انسان حرفِ بد می زند بد حرف می زند, گاهی یکی اش خوب است دیگری بد است گاهی هر دو خوب است گاهی هر دو خوب تر، فرمود هر دو خوب تر باشد بهترین برهان را اقامه کن به بهترین روش, فرمود: (وَلاَ تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ) یعنی مبادا حرف سست بزنید حرف بی برهان بزنید حرفی که ممکن است عدّه ای بپسندند ولی معقول نیست مطابق وحی نیست بزنی هیچ وقت این کار را نکن با احترام با آنها برخورد کن ادب را رعایت بکن.

۱- (۷) . سوره آل عمران, آیه ۱۶۴; سوره جمعه, آیه ۲.

۲- (۸) . سوره نحل, آیه ۴۴.

تفاوت دعوت ابتدایی با جدال احسن

(وَلاَـ تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ) نه «بالّتى هى حسن» بلكه (إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ) در دعوت ابتـدایی (ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَهِ وَالْمَوْعِظَهِ الْحَسَنَهِ) (۱) امـا در گفتمان در مناظره در مباحثه سـعی کن بهترین روش را انتخاب کنی (إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ) مگر آنها که اصـرار دارند درباره الحاد (یک) تثنیه (دو) تثلیث (سه) مسائل دیگر (چهار) آ نها که ملحدند و اصـلاً سخن از مبدأ به میان نمی آورند خب با آنها شـما قدر مشترک ندارید یک پیش فرض مشترک به اصطلاح ندارید یک مبنای مشترک ندارید وقتی مبنـای مشترک نداشتیـد خب درباره چه چیزی بحث بکنیـد هر گفتگویی هر گفتمانی یک اصل مشترک می خواهـد که انسان بر اساس آن اصل مشترک بحث بکنـد یکی توحید است یکی الحاد یکی نفی است یکی اثبات, یکی حق است دیگری باطل هیچ وجه مشترکی بین توحید و الحاد نیست چطوری بحث بکنید آنها که به ظاهر وحی را قبول دارند خدا را قبول دارند ولی مبتلاـ به تثنیه هسـتند قـدر مشترکی بین توحیـد و تثنیه نیست مـا می گوییم «لا إله الاّ الله» او می گویـد (عُزَيْرٌ ابْنُ اللَّهِ) (۲) مشـترکی بین مـا و او نیست بـا تثلیثی هـا مشترک نـداریم (لَقَـدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَـالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَـالِثُ ثَلاَـثَهٍ) (۳) توحیـد که بـا تثلیث مشترکی نـدارد همان طوری که توحیـد با تثنیه مشترک نـدارد خب آنها که قـدر مشترک نـداریم اصول جامع نداریم جا برای بحث نیست چطور بحث کنیم فرمود: (إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ) یعنی ظلم در عقیـده, ظلم در جهـان بینی, تجـاوز از حق و مـانند آن.

۱- (۹) . سوره نحل, آیه ۱۲۵.

۲- (۱۰) . سوره توبه, آیه ۳۰.

۳- (۱۱) . سوره مائده, آیه ۷۳.

بی نتیجه بودن جدال بدون پیش فرض مشترک

در سوره مبارکه «اعراف» فرمود مشرکین با شما می خواهند بحث کنند اما این جدال با قدر مشترک هماهنگ نیست چطوری می توانید شما بحث کنید آیه ۷۱ سوره مبارکه «اعراف» این بود: (قَالَ قَدْ وَقَعَ عَلَيْكُم مِن رَبِّكُمْ رِجْسٌ وَغَضَبٌ أَتُجَادِلُونَنِي فِي أَسْمَاءٍ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مَا نَزَّلَ اللّهُ بِهَا مِن سُلْطَانٍ) شما این بت ها را رب می دانید مقرّب می دانید شفیع می دانید این لفظ «رب» گفتنی است مفهومش در ذهن فهمیدنی است اما زیر این مفهوم خالی است شما این را بر اوثان و صنم منطبق کردید در بتکده وقتی ما این مفهوم ذهن را می بریم در بتکده می بینیم مصداقی ندارد فرمود: (إِنْ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا) این اسم بی مسمّاست وقتی اسم بی مسمّا شد ما مشترک نداریم چطوری بحث کنیم (إِنْ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنتُمْ وَآبَاؤُكُم) نه برهان عقلی دارید نه برهان نقلی دارید (مَا نَزَّلَ اللَّهُ بِهَا مِن سُلْطَانٍ) آن گاه (فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ) در سوره مبارکه «انعام» فرمود اصلاً شیاطین کارشان این است که یک سلسله اوهام را به پیروانشان القا می کنند که در مناظرات از این اوهام کمک بگیرند آیه ۱۲۱ سوره مبارکه «انعام» این بود: (وَلاَ تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللّهِ عَلَيْهِ وَإِنَّهُ لَفِسْقٌ وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَى أَوْلِيَائِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ) همه مغالطات لفظی و معنوی ـ این مغالطات سیزده گانه که در منطق شمرده شده دلیل بر حصر نیست مغالطات دیگر هم هست مخصوصاً مغالطات بالعرض ـ فرمود این شیاطین اند که اینها را در اذهان دشمنان دین القا می کنند تا با شما مجادله کنند خب وقتی اصل مشترک نیست انسان با چه چیزی بحث بکند یکی در طرف حق است دیگری در طرف باطل, فرمود این مجادله ها مجادله های باطل است اصلاً جدال پذیر نیست.

ص: ۴۳۷

اما مجادله حقّ که علمی است و مشترک دارد این است برای اینکه شما با اهل کتاب که بحث می کنید اصل خدا را, توحید خدا را, وحی و نبوت را می پذیرید اینها اصول مشترک است شما الآن می توانید با اینها مذاکره کنید چرا, برای اینکه شما می توانید بگویید: (آمَنَّا بِالَّذِی أُنزِلَ إِلَیْنَا وَأُنزِلَ إِلَیْکُمْ) شما یهودی ها تورات را قبول دارید ما هم قبول داریم, موسای کلیم را قبول دارید ما هم قبول داریم, انبیای قبل را قبول دارید ما هم قبول داریم, عیسوی ها وجود مبارک مسیح را قبول دارید ما هم قبول داریم, انبیای قبل را قبول دارید ما هم قبول داریم, انجیل را قبول دارید ما هم قبول داریم اما (أُنزِلَ إِلَیْنَا وَأُنزِلَ إِلَیْکُمْ) ما قرآن را قبول داریم بیایید درباره قرآن هم با ما هماهنگ بشوید قرآن را بپذیرید. در سوره مبارکه «بقره» کیفیت آن اصل مشترک یا پیش فرض که راه برای جدال بود گذشت یعنی آیه ۲۸۵ سوره مبارکه «بقره» این بود: (آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنْزِلَ إِلَیْهِ مِن رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ) این اجمال قضیه بعد فرمود: (کُلٌّ) یعنی چه رسول(صلّی الله علیه و آله و سلّم) چه مؤمنان تابع او (آمَنَ بِاللّهِ وَمَلاَئِکَتِهِ وَکُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لاَ نُفَرِّقُ بَیْنَ أَحَدٍ مِن رُسُلِهِ) همه اینها که آمدند حقّ اند نه اینکه یکسان اند آن آیه (لَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِیِّینَ عَلَی بَعْضٍ) [(۱)](#) در موطنش درست است (تِلْکَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَی بَعْضٍ) [(۲)](#) درست است انبیا متفاوت اند رُسل متفاوت اند اما اصل نبوّتشان, اصل رسالتشان, اصل اینکه از طرف خدا آمدند هر چه گفتند حق است این مشترک بین ما و شماست خب اگر ما این همه مشترکات داریم بیاییم بحث کنیم که اسلام حق است یا نه.

۱- (۱۲) . سوره اسراء, آیه ۵۵.

۲- (۱۳) . سوره بقره, آیه ۲۵۳.

شما چرا تورات را پذیرفتید للإعجاز, چرا انجیل را پذیرفتید للإعجاز خب قرآن را هم باید بپذیرید للإعجاز, عِبری و عربی که دخیل نیست اگر معجزه است و اگر بیّنه الهی است باید مقبول باشد لذا قرآن کریم لفظ را عوض کرد فرمود: (بِآيَاتِنَا) این تعلیق حکم بر وصف مُشعر به علیّت است فرمود اینها آیه است این علامت است این معجزه است آ ن هم از مقام ربوبی با نون متکلّم مع الغیر (بِآيَاتِنَا) ایمان بیاورید به چه دلیل شما انجیل را قبول کردید همان دلیل درباره قرآن هست, به چه دلیل تورات را قبول کردید همان دلیل درباره قرآن کریم هست, جن و انس هم دعوت کنید اگر توانستند مثل این کتاب بیاورند اگر معیار بحث مشترك در سوره مبارکه «بقره» بیان شد اینجا به صورت شفاف می فرماید: (قُولُوا آمَنَّا بِالَّذِی أُنزِلَ إِلَيْنَا) در مجادله احسن با اهل کتاب این حرف ها را بزنید (یک) (وَأُنزِلَ إِلَيْكُمْ) (دو) (وَإِلٰهُنَا وَإِلٰهُكُمْ وَاحِدٌ) (سه) ما مسلمیم شما هم باید مسلم باشید مسلم یعنی منقاد و مطیع, وجود مبارك ابراهیم خلیل(سلام الله علیه) پدر مسلمین است که در پایان سوره مبارکه «حج» آمده (مِّلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ) این منصوب به اغراست یعنی «خذوا ملّه أبیکم» یعنی مسلمان ها و مسیحی ها و یهودی ها اینها برادران یکدیگرند چون فرزندان ابراهیم خلیل اند این می شود ادیان الهی این می شود مناظره مشترك, اگر (إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ) (۱) «إنّما المسلمون» هم «اخوه» است فرمود ملّت پدرتان را قبول کنید (مِّلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِن قَبْلُ) (۲) اگر اسلام به معنای انقیاد است و دین نزد خدا غیر از اسلام چیز دیگر نیست (۳) ــ گرچه مَنهج و شریعت مختلف است (لِكُلٍّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجاً) ــ همه مسلمان اند یعنی منقادند بیایید مسلمان و منقاد بشوید برای اینکه دلیل, مشترك است اگر دلیل مشترك بود مدلول هم مشترك خواهد بود.

۱- (۱۴) . سوره حجرات، آیه ۱۰.

۲- (۱۵) . سوره حج, آیه ۷۸.

۳- (۱۶) . سوره آل عمران, آیه ۱۹.

این مسئله جدال چه درون مرزی چه برون مرزی, چه در حوزه اسلامی چه در بیرون, چه در عالمان چه در پیروان, چه در امامان چه در مأمومان یک اصل کلی است که جزء جوامع الکلم دین است اگر وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) فرمود: «أعطیت جوامع الکلم» (۱) اینکه آدم حرفِ بی برهان نزند حرف بی برهان قبول نکند این جزء جوامع الکلم است در سوره مبارکه «حج» آیه سه و همچنین آیه هشت به بعد این اصل آمده فرمود در هر شرایطی هستی بالأخره یا امامی یا مأموم یا مرجعی یا مقلِّد یا عالِمی یا عامی, محقّق باش اگر مرجعی محقّقانه مرجع باش, عالِمی محقّقانه عالِم باش, مقلّدی محقّقانه مقلّد باش دیگر در تقلید, تقلید نکن این بحث در سوره مبارکه «حج» مبسوطاً گذشت در آیه سه فرمود: (وَمِنَ النَّاسِ مَن يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّبِعُ كُلَّ شَيْطَانٍ مَّرِيدٍ) این شخص مقلِّد است اما جدال می کند بدون علم خب اگر مقلّدی باید در تقلید محقّق باشی چون در تقلید محقّق نیست تابع هر کسی شد, شد; هر جا صدا بلند شد این آنجا حضور دارد! (وَيَتَّبِعُ كُلَّ شَيْطَانٍ مَّرِيدٍ) این (مَّرِيدٍ) همان مارِد است این «مَرَدَه» جمع مارِد به معنای متمرّد است با مُرید کاری ندارد (وَيَتَّبِعُ كُلَّ شَيْطَانٍ مَّرِيدٍ) چون تابع است معلوم می شود یک آدم مقلّدی است در همان سوره مبارکه «حج» آیه هشت به بعد به این صورت آمده بود: (وَمِنَ النَّاسِ مَن يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلاَ هُدىً وَلاَ كِتَابٍ مُنِيرٍ ٭ ثَانِيَ عِطْفِهِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ) بعضی ها هستند که پیشروی هستند بغیر علم, بعضی ها پس روی هستند بغیر علم فرمود اگر پیشروی, امامی محقّق باش دنباله رویی, مقلّدی محقق باش آن آیه سه برای مقلّدان است که اگر بی تحقیق تقلید کردند جدال بغیر علم است این آیات هشت و نُه برای پیشروان است که اگر محقّقانه جلو نیفتادند بغیر علم است فرمود: (وَمِنَ النَّاسِ مَن يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلاَ هُدىً وَلاَ كِتَابٍ مُنِيرٍ ٭ ثَانِيَ عِطْفِهِ) سرش را خم می کند حالا به این فکر نیست چه کسی به دنبال او راه افتاده (ثَانِيَ عِطْفِهِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ) آن اوّلی یعنی آیه سه مربوط به ضالّ بود این دومی یعنی آیه هشت و نُه مربوط به مُضل است معلوم می شود این جلو افتاده بغیر علم, آن یکی دنبال افتاده بغیر علم پس دین می شود دینِ علم بالأخره انسان از دو حال خارج نیست یا پیشرو است یا دنبال رو, یا امام است یا مأموم یا مرجع است یا مقلّد، هر رشته ای که دارد باید عالمانه و محقّقانه باشد این صدر و ذیل دین می شود علم (ثَانِيَ عِطْفِهِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ) چنین کسی (لَهُ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَنُذِيقُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَذَابَ الْحَرِيقِ) پس معلوم می شود که فضای دین فضای علم است همان طوری که در نظام تکوین آن مصالح اوّلی ساختار آسمان و آسمانی ها, زمین و زمینی ها حق است در مسائل تدوین در مسائل دین, شریعت, منهاج, کلّ اصول و فروعش علم است یعنی اگر از خدا سؤال کنی عالَم را با چه چیزی خلق کردی فرمود من با حق خلق کردم با مصالح حقیقت آفریدم, سؤال بکنی دین را با چه چیزی تنظیم کردی می فرماید با مصالح علم تنظیم کردم چون هر کسی در هر شرایطی باشد بالأخره باید حجّت داشته باشد اگر حجّت نداشت می شود (يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ) حالا اگر کسی در داخل بخواهد بحث کند همان جدال حَسن کافی است یعنی عالِمانه ولی بخواهد در مناظره ادیان, گفتگوی ادیان با دیگران بحث کند باید بهترین روش را انتخاب کند که همین آیه محلّ بحث سوره مبارکه «عنکبوت» فرمود: (وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ).

۱- (۱۷) . من لا یحضره الفقیه, ج ۱, ص ۲۴۱.

عدم لجاجت، عامل پذیرش قرآن توسط اهل کتاب و مشرکان

بعد فرمود: (وَكَذلِكَ أَنزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ) ما چنین کتابی نازل کردیم (فَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ) آنها که کتاب الهی دارند مثل یهودی ها, مسیحی ها اینها (يُؤْمِنُونَ بِهِ) یعنی اگر «بینهم و بین الله» لجاجی نکنند به همان دلیلی که تورات و انجیل را پذیرفتند به همان دلیل باید قرآن را بپذیرند. اهل مکه هم که مشرک اند و اهل کتاب نیستند اینها هم اگر اهل لجاج نباشند دین را می پذیرند (وَمِنْ هؤُلاَءِ مَن يُؤْمِنُ بِهِ) بعد فرمود: (وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا) نه ضمیر آورد نه اسم ظاهر نفرمود «و ما یجحد بالکتاب» و نفرمود «ما یجحد به» هر کدام از این دو را می فرمود کافی بود ولی فرمود: (بِآيَاتِنَا) برای اینکه نشان بدهد این آیه است, علامت است یعنی اول تا آخر قرآن همه اش خدا, خدا, خدا! در فصاحت و بلاغت نهج البلاغه هیچ تردیدی نیست بالأخره مثل علی(سلام الله علیه) هم کسی نگفت, آن خطبه نورانی حضرت امیر را که دارند می خوانند یک سطر آیه که خود حضرت امیر در خطبه یا نامه به آن سطر قرآنی اشاره کرده می بینید فوراً فضا عوض شد اصلاً کلمات علی(سلام الله علیه) با قرآن قابل قیاس نیست با آن اوجی که حضرت دارد این یک چیز دیگر است از سنخ دیگر است. شما وقتی که دارید می خوانید یک خطبه پنج صفحه ای, شش صفحه ای یا نامه پنج صفحه ای, شش صفحه ای را می خوانید اگر حضرت به یک آیه استدلال کرده باشد می بینید فضای خطبه یا نامه عوض شده اصلاً قرآن طور دیگر است, لذا فرمود اینها نشانه ماست اگر به ضمیر اکتفا می کرد مطلب حل بود اگر به اسم ظاهر به «الکتاب» اشاره می کرد مطلب حل بود ولی نه به ضمیر اکتفا کرد نه به «الکتاب» نفرمود «و ما یحجد به» یا «ما یحجد بالکتاب» فرمود: (وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا) نه «آیاتی» یعنی از مقام عظمت ما قرآن نازل شده که (إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلاً ثَقِيلاً); (۱) (وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الْكَافِرُونَ).

ص: ۴۴۱

۱- (۱۸) . سوره مزمل, آیه ۵.

«و الحمد للّه ربّ العالمین»

آیات ۴۶ تا ۴۹ سوره عنکبوت ۹۱/۱۰/۰۳

.Your browser does not support the audio tag

(وَلاَ تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ وَقُولُوا آمَنَّا بِالَّذِي أُنزِلَ إِلَيْنَا وَأُنزِلَ إِلَيْكُمْ وَإِلـٰهُنَا وَإِلـٰهُكُمْ وَاحِدٌ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ (۴۶) وَكَذٰلِكَ أَنزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ فَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَمِنْ هٰؤُلَاءِ مَن يُؤْمِنُ بِهِ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الْكَافِرُونَ (۴۷) وَمَا كُنتَ تَتْلُوا مِن قَبْلِهِ مِن كِتَابٍ وَلاَ تَخُطُّهُ بِيَمِينِكَ إِذاً لَارْتَابَ الْمُبْطِلُونَ (۴۸) بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الظَّالِمُونَ (۴۹))

بررسی تفاوت های برهان و جدل

بعد از اینکه فرمود آیات الهی را بر آنها تلاوت کنید این آیات الهی حجّت های حق را به همراه دارد تلاوت آیات الهی همان دعوت به حکمت است بعد از اینکه دعوت به حکمت شد کفار را, مشرکان را بخواهند از آن مرامشان باز بدارند منصرف کنند می شود جدال. فرق جدال و برهان این است که برهان گاهی برای خود انسان است گاهی برای تعلیم کتاب و حکمت به دیگری, اختصاصی به دیگری ندارد یک وقت یک محقّق می خواهد مطلبی را تثبیت کند تحقیق کند با برهان به مطلبی می رسد یک وقت می خواهد همان مطلب را به دیگران منتقل کند باز با برهان به دیگران منتقل می کند غرض از حجّت, ظهور حجّت و برهان و دلیل است خواه برای خود انسان خواه برای دیگری اما صنعت جدل مقابل برهان است جدل برای خود شخص نیست بر خلاف برهان که برهان برای خود شخص هم خواهد بود جدل برای دیگری است و منظور از جدال هم منصرف کردن مخاطب از آن مرام یا مذهبی که دارد است پس یک فرق جوهری بین حجّت و جدال, حِجاج و جدال, برهان و جدال هست برهان اعم از آن است که برای خود باشد یا برای دیگری, جدال فقط برای دیگری است.

مطلب دیگر اینکه برهان و حجاج برای ظهور حجّت است اما جدال برای منصرف کردن مخاطب از مذهب و مرام است عنصر محوری جدال دو چیز است در صنعت جدال در منطق ملاحظه فرمودید گرچه جدال و مانند آن که در قرآن و روایات است از هر جهت با آن کتاب های منطق و صنعت منطق هماهنگ نیست یعنی همان اصطلاح را نمی خواهد بیان کند ولی بالأخره از معنای لغوی اش دور نیست در معنای لغوی جدال حتماً با غیر باید مطرح بشود هرگز شخص با خودش جدال ندارد پس یک فرق اول این است که برهان اعم از آن است که برای خودش باشد یا برای تعلیم دیگری, جدال فقط برای دیگری است. فرق دوم آن است که برهان و حجّت و حِجاج برای ظهور حجّت است ولی جدال برای انصراف مخاطب از مذهب و مرام. عنصر محوری جدال, سؤال است و جواب; سائل چه می گوید مجیب چه جواب می دهد این سؤال و جواب «السائل و المجیب» دو عنصر رسمی فنّ جدال اند که در صنعت جدال مطرح است.

مطلب بعدی آن است که در برهان از علوم متعارفه استمداد می شود ولی در جدال از مقدماتی که مورد قبول طرف است مسلّم باید باشد یعنی مقبول باید باشد اگر چیزی برهانی شد ولی مقبول طرف نبود این می شود برهان دیگر جدل نیست چون جدل آن است که چیزی را که مخاطب قبول دارد از همان مقدّمات مقبوله او, قیاسی تشکیل بشود تا در سایه آن قیاس

مقبول, او را از مذهب و مرامی که دارد منصرف بکند البته باید معقول هم باشد یعنی حق هم باشد وگرنه جدال باطل است.

ص: ۴۴۳

پیش فرض مشترک، محور جدال

مطلب دیگر اینکه چون عنصر محوری جدل و جدال دو چیز است یکی سؤال و دیگری جواب باید یک قدر مشترکی باشد یک اصول مشترکی باشد یک پیش فرض به اصطلاح مشترک باشد اگر پیش فرض پذیرفته نشد یعنی کسی دیگری را می گوید تو سفیهی مثل اینکه ـ معاذ الله ـ درباره بعضی از انبیا می گفتند: (إِنَّا لَنَرَاکَ فِی سَفَاهَةٍ) (۱) یا درباره برخی دیگر از انبیا می گفتند: (إِنّا لَنَرَاکَ فِی ضَلاَلٍ مُبِینٍ) (۲) در چنین حالتی قدر مشترکی بین سائل و مجیب نیست که تا جدال صورت بگیرد در این گونه از موارد که قدر مشترکی نیست زیرا معرفت شناسیِ مُستشکِل, حس و تجربه حسّی است و لا غیر اثبات توحید و وحی و نبوّت, معرفت شناسی تجریدی می طلبد آن کسی که گرفتار معرفت شناسی تجربی است بر اساس (قَدْ خَابَ مَن دَسَّاهَا) (۳) می گوید: (لَنْ نُؤْمِنَ لَکَ حَتَّی نَرَی اللّهَ جَهْرَةً) (۴) یا (أَرِنَا اللّهَ جَهْرَةً) (۵) با چنین کسی جدال هم ممکن نیست برای اینکه علوم متعارفه آن پیش فرض های اصلی عقلی را قبول ندارد این در کفِ دانش است ما از نظر معرفت شناسی از معرفت حسّی و تجربی پایین تر دیگر نداریم از آن گذشته می شود جهل, هیچ علمی ضعیف تر از علم حسّی و تجربی نیست البته کارآمد است مشکل مردم را حل می کند ولی از نظر رسیدن به واقع و معارفِ دقیق این کفِ دانش است بعد از معرفت حسّی تجربی آن نیمه تجربی و ریاضی است بعد کلامی است بعد فلسفی است بعد عرفان نظری است بعد عرفان شهودی این همکف هم نیست اصلاً زیرزمین دانش است ولی آنها می خواهند با همین زندگی کنند همین! نه اینکه در جهان چه خبر است بعد کجا می رویم جهان چه خبر است برای آنها مسئله نیست این می خواهد یک زندگی گیاهی بکند یک درخت سه کار دارد او هم همین سه کار را می خواهد تغذیه خوب, بالندگی خوب, تولید خوب همین! اینها در زندگی گیاهی به سر می برند و بیش از این هم احساس نیاز نمی کنند لذا به حضرت هود می گفتند: (إِنَّا لَنَرَاکَ فِی سَفَاهَةٍ) بنابراین جدال مشخص شد, حِجاج مشخص شد, فرق جدل و برهان مشخص شد.

۱- (۱) . سوره اعراف, آیه ۶۶.

۲- (۲) . سوره اعراف, آیه ۶۰.

۳- (۳) . سوره شمس, آیه ۱۰.

۴- (۴) . سوره بقره, آیه ۵۵.

۵- (۵) . سوره نساء, آیه ۱۵۳.

عدم جواز مراء بعد از جدال

اما فرق جدل و مِراء, جدل برای آن است که حق ظاهر بشود مِراء بعد از ظهور حق است لذا مذموم است در بعضی از آیات که دارد (فَلاَ تُمَارِ فِيهِمْ إِلَّا مِرَاءً ظَاهِراً) (١) یعنی زود بگذر بعد از اینکه حق روشن شد اگر یک بار هم گفتید یا مختصر توضیح دادید دیگر بس است بعد از ظهور حق (قَد تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ) (٢) خب (فَمَن شَاءَ فَلْيُؤْمِن وَمَن شَاءَ فَلْيَكْفُرْ) (٣) دیگر حالا بنشینی گفتگو کنی برای چیست.

دعوت قرآن به جدال و بیان محدوده آن

بنابراین اصل جدال, دعوت شده است و کار انبیاست و قرآن امضا کرده مگر اینکه کسی در حوزه جدال, ظالم باشد (إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا) یعنی در حوزه جدال و قلمرو جدال اصلِ مشترک نداشته باشد نه اینکه (إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا) یعنی با ظالمان جدال نکنید خب شرک, ظلم عظیم است و ما با مشرکان باید جدال داشته باشیم و کفر, ظلم است با کفار باید جدال داشته باشیم آنها که کافرند ملحدند مشرک اند صِرف الحاد یا شرک یا کفر مانع جدال نیست که استثنا بشود آن کسی که در قلمرو جدال هم ظالم است یعنی اصل مشترکی نداریم خب اگر اصل مشترکی نداشتیم با چه چیزی جدال کنیم ما با یک مقدمه مقبول باید قیاس تشکیل بدهیم مقبول باشد برای آن مُستشکِل یا سائل و معقول باشد برای ما وگرنه می شود جدال باطل ما که نمی خواهیم از هر راهی حق را ثابت کنیم ولو راه باطل با راه باطل به حق نمی شود رسید از راه صحیح می توان به حق رسید پس اگر کسی در حوزه جدال، ظالم باشد مورد استثناست که اصلاً جدال پذیر نیست.

۱- (۶) . سوره کهف, آیه ۲۲.

۲- (۷) . سوره بقره, آیه ۲۵۶.

۳- (۸) . سوره کهف, آیه ۲۹.

بررسی مراتب جدال در سیره حضرت ابراهیم (علیه السلام)

اینکه وجود مبارک ابراهیم(سلام الله علیه) بعد از آن اقامه حجّت و بعد از اقامه برهان جدال فرمود ما اعلام برائت می کنیم و از شما دوری می جوییم سرّش همین است برای اینکه دیگر جدال پذیر نیست در سوره مبارکه «ممتحنه» از وجود مبارک ابراهیم به این صورت یاد شده است آیه چهار سوره «ممتحنه» این است (قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَآءُ مِنكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ) اول برهان اقامه کرد بعد جدال کرد دید هیچ اثر ندارد فرمود دیگر ما با اینها گفتگویی نداریم پیشنهاد کفایت مذاکرات لذا در صنعت جدل یک سلسله مقدمات مورد قبول طرفین است بعد ممکن است آن مُجیب از مقدمات مشهوره در کنار مقدّمات مسلّمه هم کمک بگیرد اما اینکه گاهی جدال احسن است گاهی اصلِ جدال است گاهی دعوت به جدال است اینها مراتبی دارد و مواردی دارد در هر موردی مرحله ای را اقتضا می کند که آن انجام بگیرد.

سرّ عدم نقل رسمی جدال از ائمه(علیهم السلام)

همه اهل بیت به جدال مأمور شدند ولی در زیارت «جامعه کبیره» چون سِمت انبیا را اینها نداشتند می گوییم «دعوتم إلی سبیله بالحکمه و الموعظه الحسنه» (۱) آنها آن چنان مسئولیتی نداشتند که با مشرکان و ملحدان و امثال ذلک جدال داشته باشند اما وجود مبارک امام باقر و امام صادق(سلام الله علیهما) اینها مجادله ای داشتند با ابن ابی العوجا و مانند آن اما سایر ائمه(علیهم السلام) این طور نبود که مثلاً جدال رسمی داشته باشند این از بدترین و دردناک ترین مصیبتی است که بر اهل بیت(علیهم السلام) وارد شده در حقیقت بر ما وارد شده حدود یک قرن حوزه های علمیه را یا ابن عباس اداره می کرد که زعیم حوزه علمیه مکه بود یا ابیّ بن کعب اداره می کرد که زعیم حوزه علمیه مدینه بود یا عبدالله بن مسعود اداره می کرد که زعیم حوزه علمیه عراق بود گریه ما در حقیقت برای این است حالا ـ آن دردها و رنج ها یک گریه عاطفی دارد ولی ما واقعاً اشک می ریزیم برای این مسائل اشک می ریزیم خب این ذوات قدسی این معصومان این قرآن های ناطق اینها در خانه شان باید بسته باشد زعیم حوزه علمیه مکه بشود عبدالله بن عباس این حرف هایی که شما می بینید ابن عباس این طور گفته بعد شاگردان ابن عباس این طور گفتند آن صد سال اول حرف اینهاست خب صد سال اینها قرآن را به نحوی که خودشان خواستند تفسیر کردند البته چیزی گیر ما نمی آید اگر در خانه اهل بیت باز بود آن وقت معلوم می شد که قرآن چیست و چگونه باید تفسیر بشود.

۱- (۹) . من لا یحضره الفقیه, ج۲, ص۶۱۲.

علت نیاز به جدال

در جریـان جـدال هم قوم نوح به حضـرت نوح گفتنـد: (يَا نُوحُ قَدْ جَادَلْتَنَا فَأَكْثَرْتَ جِدَالَنَا) ما را خسـته کردی اصـلاً جـدال حضـرت نوح برای انصـراف آنهـا از مـذهب باطل بود نه برای تفهیم حق, تفهیم حق با برهان بود برهان اقامه کرده اما تلاش و کوشـش این بود که اینها دست بردارند اینها گفتند ما را خسـته کردی (فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِن كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ) (۱) در بعضی از موارد آمده است که شـما الآن مجادله می کنید اصـرار دارید که مثلاً فلان گروه اهل نجات باشـند عذاب نشوند (فَمَن يُجَادِلُ اللَّهَ عَنْهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ) (۲) در قیامت چه کسـی از اینها جانبـداری می کنـد اینها هم جزء موارد جدال است بنابراین اصلِ جدال برای اقامه حجّت نیست اقامه حجّت با برهان و معجزه و آیات الهی و امثال ذلك است اصل جـدال برای آن است که کسـی را آدم نجات بدهـد انسان منحرف را از آن راه انحراف برهانـد و آن مـذهب باطلی که دارد از آن مـذهب برگردد مگر اینکه او اهل این کار نباشد یعنی پیامبر یا امام(علیهم الصـلاه و علیهم السـلام) را ـ معاذ الله ـ سـفیه بداند یا در ضلالت بداند که گفته شد. (وَلاَ تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي) یعنی «الاّ بالطریقه التی» (هِيَ أَحْسَنُ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ) اینها کسانی هسـتند که می گوینـد: (سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَوَعَظْتَ أَمْ لَمْ تَكُن مِّنَ الْوَاعِظِينَ) (۳) نه «أم لم تَعظ» از بس بی ادب انـد دیگر نگفتند «سواء علینا أوعظت أم لم تعظ» گفتند: (أَمْ لَمْ تَكُن مِّنَ الْوَاعِظِينَ).

۱- (۱۰) . سوره هود, آیه ۳۲.

۲- (۱۱) . سوره نساء, آیه ۱۰۹.

۳- (۱۲) . سوره شعراء، آیه ۱۳۶.

پرسش:...پاسخ: یکی از جدال است یکی از مجادل الیهم دو گروه اند یکی از جدال است یکی از مخاطبان, جدالتان باید «بطریقه التی هی أحسن» باشد مخاطبانتان باید ظالم نباشند (وَلاَ تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ) دو تعبیر است یکی اهل کتاب است که مخاطب جدال است یکی خود جدال, خود جدال استثنا شده است به (بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ) اهل کتاب استثنا شده است (إِلَّا الَّذِینَ ظَلَمُوا) اگر کتابی ای عاقل و عادل بود و اصل مشترکی داشت با او جدال احسن کنید.

عناصر محوری جدال در مقابل اهل کتاب

حالا که می خواهید جدال کنید چه چیزی بگویید این چهار جمله را بگویید محور جدالتان این چهار جمله باشد بگویید: (آمَنَّا بِالَّذِی أُنزِلَ إِلَیْنَا) آنچه به وسیله وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) بر ما نازل شده است ما ایمان داریم (یک) (وَأُنزِلَ إِلَیْکُمْ) به آنچه به وجود مبارک موسای کلیم, عیسای مسیح, انبیای قبلی(علیهم السلام) نازل شده است ایمان داریم (دو) (وَإِلٰهُنَا وَإِلٰهُکُمْ وَاحِدٌ) (سه) سخن از تثنیه نیست که (قَالَتِ الْیَهُود عُزَیْرٌ ابْنُ اللّهِ) (۱) سخن از تثلیث نیست (لَقَدْ کَفَرَ الَّذِینَ قَالُوا إِنَّ اللّهَ ثَالِثُ ثَلاَثَهٍ) (۲) اله ما همان ذات اقدس الهی است (وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ) ما هم او را به عنوان معبود پذیرفتیم و در عمل, منقاد و مطیعیم (چهار) این اصول مشترک بین ما و شماست حالا بیایید با هم بحث کنیم. بعد می فرماید این قرآنی که نازل شده است این قرآن همین حرف ها را دارد نه اینکه ما چیز دیگر گفته باشیم اینکه فرمود: (وَقُولُوا) این چهار جمله را این چهار اصل را بگویید (وَکَذٰلِکَ أَنزَلْنَا إِلَیْکَ الْکِتَابَ) رسول من! ما این کتابی که نازل کردیم عناصر محوری اش در جدال همین چهارتاست (وَکَذٰلِکَ أَنزَلْنَا إِلَیْکَ الْکِتَابَ) بنابراین تو با حجّت بالغه داری احتجاج می کنی.

ص: ۴۴۸

۱- (۱۳) . سوره توبه, آیه ۳۰.

۲- (۱۴) . سوره مائده, آیه ۷۳.

تبیین علت خروج ظالمین از اقسام مخاطبین جدال

مخاطبان تو هم سه گروه انـد یک عـدّه هسـتند که (ظَلَمُوا) هسـتند هیـچ, یک عـدّه مشـرکان اند مشـرکِ منصف است که بر فطرت خود باقی است بیراهه نرفته آنها هم می پذیرنـد چون خیلی از مشـرکان بودند که توبه کردند و اسـلام آوردند و شـهید شدند و شهادتشان قبول شد جمعیت زیادی از مردم صدر اسلام اینها قبلاً مشرک بودند. گروهی هم اهل کتاب بودند که (مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أُمَّةٌ قَائِمَةٌ يَتْلُونَ آيَاتِ اللّهِ) (۱) آنها هم مؤمن شدنـد پس آنهایی که در محور جـدال, ظلم می ورزند آنها اصـلاً قابـل گفتگـو نیسـتند چه بگویی چه نگویی, خودشـان می گوینـد خودت را خسـته نکن لـذا ذات اقـدس الهی هم به حضـرت فرمود: (سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ ءَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ لاَ يُؤْمِنُونَ) اینها کسانی هسـتند که راه نَفس علمی خودشان را بسـتند جز خود را نمی بیننـد بنابراین نه می شود آن مطالب باطل را از ذهنشان در آورد و نه می شود مطالب حق را در ذهنشان فرو برد اینها مثل کاسه ای هستند که دهنه اش برگشت.

پرسش: آقا امیرالمؤمنین به آن شخص فرمود شیطان این حرف را بر زبان تو جاری کرده. (۲)

پاسـخ: بله, در خطبه نورانی حضـرت امیر قبلاً خوانـدیم در برابر قُرب نوافل عـدّه ای هم هسـتند در برابر قرب نوافل که فریقین نقل کردند ذات اقدس الهی در آن حدیث قدسی می فرماید: «کنت سمعه» کذا, «بصره» کذا, «یده» کذا (۳) مجاری ادراکی و تحریکی انسانِ کامل را ذات اقـدس الهی تأمین می کنـد که «کنت سـمعه الـذی یسـمع به..و لسانه الذی ینطق به» در قبال این, شیطان نفوذ می کنـد به جایی می رسـد که وقتی وارد شـد اولاً احرام می بنـدد تا ببینـد چه وقت حرم دل باز می شود که وارد بشود که (إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُم مُبْصِرُونَ) (۴) مردان باتقوا می بینند این حرامی است مُحرِم نیست فوراً طرد می کنند وسوسه را, دیگری بی خبر است و خبر ندارد شیطان را در درون دل راه می دهد وقتی شـیطان آمد کم کم آشیانه می سازد این پرنده ها روی بالای درخت اول آشیانه می سازند وقتی آشیانه ساختند جفت گیری می کنند وقـتی جفت گیری کردنـد تخم هـا را زیر پر نگه می دارنـد وقـتی زیر پر نگه داشـتند این تخم هـا را به صـورت جوجه در می آورنـد وقتی به صورت جوجه در آوردنـد کـلّ فضـا را آن جوجه هـا می گیرد در همـان خطبه این بحث مبسوطاً آمـده فرمود وقتی که وارد شـد «فَباضَ» تخم گـذاری می کند وقتی تخم گذاری کرد «فَرَّخَ» جوجه را می گویند فَرْخ, «فَرَّخَ» این تخم ها را زیر پر می گیرد به صورت جوجه در می آورد وقـتی به صورت جوجه در آمـد «دَبَّ و دَرَجَ» می بینیـد چنـدتا جوجه اگر وارد اتاق بشود کسـی فرصت مطالعه ندارد مرتّب در حال حرکت اند این را می گویند دابّه اینکه می بینید کسـی نه در نماز حضور قلب دارد نه در درس و بحث حضور قلب دارد این دَبیب و جُنبش و جنب و جوش در خاطراتش همین است بعد «فَنَظر بأعینهم و نَطَق بألسنتهم» (۵) از آن به بعد چون این شـخص را مهار کرده با زبان او حرف می زند این بیان نورانی حضـرت امیر در آن خطبه همّـام که فرمود شـیطان به زبـان تو حرف زد از همین قبیـل است واقعاً شـیطان به زبان او حرف می زنـد برای اینکه این شخص بعدها پشـیمان می شود خب اگر گفته شـما بود چرا پشیمان بشوی معلوم می شود گفته او نیست کسی او را مهار کرده که این چنین بگوید «أعاذنا الله من شرور أنفسنا».

۱- (۱۵) . سوره□ آل عمران, آیه□ ۱۱۳.

۲- (۱۶) . نهج البلاغه, ذیل خطبه ۱۹۳.

۳- (۱۷) . ر.ك: الكافی, ج۲, ص۳۵۲; ر.ك: صحیح (البخاری), ج۷, ص۱۹۰.

۴- (۱۸) . سوره□ اعراف, آیه□ ۲۰۱.

۵- (۱۹) . نهج البلاغه, خطبه ۷.

فرمود این چهار جمله و چهار اصل که مشترک بین شما و سایر اهل جدال است ما در قرآن نازل کردیم.

پس این چهار عنصر شد (فَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ) این به نحو قضیه فی الجمله است نه بالجمله, گروهی از اهل کتاب (يُؤْمِنُونَ بِهِ) به این مطلب, (وَمِنْ هؤُلاَءِ) از مشرکین (مَن يُؤْمِنُ بِهِ) که این هم قضیه موجبه جزئیه است اما آن گروه دیگر چه از اهل کتاب چه مشرکان (وَمَا يَجْحَدُ) انکار نمی کند در بحث دیروز گذشت که نفرمود «بِه» اگر ضمیر می آورد مطلب حل بود «بالکتاب» می فرمود اسم ظاهر بود مطلب حل بود ولی اصرار دارد که بفرماید: (بِآيَاتِنَا) این تعلیق حُکم بر وصف مُشعر به علیّت است فرمود ما یک شواهد روشنی ارائه کردیم خب آخر شما ببینید همه تان جمع بشوید حداکثر ادبیاتتان آن سبعه معلّقه است ولی وجود مبارک پیامبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) از گذشته و حال و آینده و اخبار انبیا و اولیا و بهشت و جهنم، شما را باخبر می کند (وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الْكَافِرُونَ).

سلب بهانه از اهل کتاب و مشرکان در عدم پذیرش حق

بعد فرمود رسول من! ما هیچ بهانه ای به دست اینها ندادیم کمترین بهانه را ندادیم اولاً اگر شما سالیان متمادی در حوزه ها درس می خواندید اعلمِ علما می شدید قرآن می آوردید معجزه بود مگر همه علمای شرق و غرب عالَم جمع بشوند می توانند یک سور ه بیاورند فرمود ما این کار را نکردیم تا کسی بهانه نگیرد قبلاً نانویسا بودی ناخوانا بودی ننوشتی نفی است نه نهی, قدرت را داشتید ولی هیچ کس از شما ندید که شما یک سطر نامه را بخوانید اگر کسی برای شما نامه می نوشت دیگری برای شما می خواند و شما نمی خواندید سابقه ندارد که چیزی را نوشته باشید, سابقه ندارد که چیزی را خوانده باشید. تلاوت از ظَهْر قلب خب بود انسان چیزی را نصایحی را از دیگران یاد گرفت به عدّه ای منتقل می کرد این تلاوت از ظَهْر قلب را از حفظ را کسی انکار نمی کند اما تلاوت از روی کتاب را همه گفتند بی سابقه است فرمود ما بهانه دست کسی ندادیم بر فرض هم اگر وجود مبارک حضرت اعلمِ علمای عصر بود باز قرآن معجزه بود برای اینکه جن و انس جمع بشوند در اینها علما هست مراجع هست فقها هست حکما هست اصولیین هست ادبا هستند که فرمود: (لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنسُ وَالْجِنُّ عَلَى أَن يَأْتُوا بِمِثْلِ هـذَا الْقُرْآنِ لاَ يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ) (۱) الآن هم شرق و غرب عالَم جمع بشوند نمی توانند یک سور ه مثل این بیاورند ولی ما این بهانه را هم به آنها ندادیم اگر (وَمَا كُنتَ تَتْلُوا مِن قَبْلِهِ) قبل از نزول قرآن, فرمود: (كَذلِكَ أَنزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ) قبل از انزال, تو هیچ کتابی ــ این نکره در سیاق نفی است ــ را از رو نمی خواندی تا کسی بهانه نگیرد (وَلاَ تَخُطُّهُ) که نفی است نه نهی, (وَلاَ تَخُطُّهُ بِيَمِينِكَ) این کلمه «یمین» خب معمولاً با دست راست می نویسند گاهی هم برخی از افرادند که چپ نویس اند این نوشتن با دست برای تأکید است ما برای تأکید می گوییم من خودم دیدم که با دست خود امضا کرد خب البته امضا را با دست می کنند, من شنیدم با زبان خود این حرف را زد خب حرف را با زبان می گویند, ذکر کلمه لسان در گفتن, ذکر کلمه دست راست در نوشتن برای تأکید است فرمود هیچ چیزی را با دست راستت ننوشتی اگر این کار را می کردی آنها که بهانه جو بودند بهانه می گرفتند ولی تو این کار را نکردی هیچ بهانه ای به دست آنها ندادی لذا وجود مبارک آن حضرت برابر آنچه در سوره مبارکه «یونس» هست فرمود من چهل سال امتحان دادم این چنین نیست که این جمهوریّت اسلامی, مظروف, دینی باشد ظرف, مردمی; ظرف و مظروف هر دو را قرآن داد فرمود اسلام را من آوردم برای اینکه شرق و غرب جمع بشوند نمی توانند مثل این کتاب بیاورند جمهوریّت را هم من به شما می گویم برای اینکه (فَقَدْ لَبِثْتُ فِيكُمْ عُمُراً مِن قَبْلِهِ) آیه شانزده سوره مبارکه «یونس» بحثش قبلاً گذشت این بود (قُل لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا تَلَوْتُهُ عَلَيْكُمْ وَلاَ أَدْرَاكُمْ بِهِ فَقَدْ لَبِثْتُ

فِيكَمْ عُمُراً مِن قَبْلِهِ أَفَلاَ تَعْقِلُونَ) خب من چهل سال امتحان دادم این می شود جمهوری, برای توده مردم حجّت بالغه این است که چهل سال مردی امین بود, پاک بود, صادق بود, مصدَّق بود حالا آمده این حرف را زده درس نخوانده, مکتب نرفته, کتاب نخوانده, کتاب ننوشته حالا آمده حرفی زده که همه عاجزند خود جمهوریّت را دین دارد امضا می کند که این می شود جمهور آن می شود اسلام خب شما بالأخره دیدید ما که از جای دیگر نیامدیم با شما بودیم شب و روز هم با شما بودیم در همه مراحل با شما بودیم شما هم لقب امین را به ما دادید این وجود مبارک حضرت در همه مراحل دارد احتجاج می کند فرمود هیچ بهانه ای شما ندارید چهل سال امتحان دادن کم نیست همه شما من را به صداقت قبول دارید همه شما هم به اُمّی بودن من علم دارید این است اینکه فرمود: (فَقَدْ لَبِثْتُ فِيكُمْ عُمُراً مِن قَبْلِهِ) ناظر به همین است این عمر طولانی چهل سال که کم نیست.

ص: ۴۵۰

۱- (۲۰) . سوره اسراء, آیه ۸۸.

پرسش:... یعنی شهروندی؟پاسخ: شهروندی که همه می دانند, پیامبری از آن به بعد آمده این شهروندی و اینها فرمود نزد شما معلوم بود جمهوریّت هم این است جمهور یعنی توده مردم می بینند این حق است خب شما چه می خواهید اگر یک قانون را بخواهید بگویید حق است قانون باید مطابق وحی الهی باشد تا بشود حق پس این حقانیّتش محفوظ است مشروعیّتش محفوظ است شما بخواهید تشخیص بدهید بهترین راه این است که این چهل سال در بین شما بود نه خودش چنین داعیه ای داشت فکر هم نمی کرد نه شما خلاف از او دیدید این می شود حجّت بالغه الهی. فرمود این دو مطلب را با آنها در میان بگذار (إِذاً لَارْتَابَ الْمُبْطِلُونَ) نه «لارتاب الناس» کسانی که بهانه جو هستند شک می کردند (لَارْتَابَ الْمُبْطِلُونَ).

پرسش:... پاسخ: بله ولی باطل بود فوراً همان جا جواب داد فرمود شما می گویید فلان کس رومی ما اینجا عربی مبین آوردیم که عربِ فصیح از مثل آن آوردن عاجز است حالا یک آهنگر رومی آمده عربی مبین به او درس داده فرمود فکر بکنید (لِسَانُ الَّذِی یُلْحِدُونَ إِلَیْهِ أَعْجَمِیٌّ وَهـذَا لِسَانٌ عَرَبِیٌّ) (۱) همه عرب ها را شما جمع بکنید فصحا را جمع بکنید نمی توانند مثل این حرف بزنند حالا- آن آهنگر رومی که از جای دیگر آمده به او یاد داده؟! فرمود: (وَمَا کُنتَ تَتْلُوا مِن قَبْلِهِ مِن کِتَابٍ وَلاَ تَخُطُّهُ بِیَمِینِکَ إِذاً لَارْتَابَ الْمُبْطِلُونَ) فرمود از این قبیل نیست پس سابقه ندارد.

تجلی علم الهی در قلوب اولیای حق

(بَلْ هُوَ) این کتاب (آیَاتٌ بَیِّنَاتٌ فِی صُدُورِ الَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ) ائمه این طورند انسان های کامل این طورند بالاصاله, شاگردان پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) بالتبع این طورند فرمود اینها مردان الهی اند که آیات را یاد گرفتند در نماز می خوانند در حالت عادی می خوانند این از جای دیگر که نیامده (بَلْ هُوَ آیَاتٌ بَیِّنَاتٌ فِی صُدُورِ الَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ) این علم است هر جا سخن از علم است این گونه از معارف را بیان می کند این گونه از علما در ردیف ملائکه در زیر سایه لطف الهی اند در سوره مبارکه «آل عمران» گذشت که (شَهِدَ اللّهُ أَنَّهُ لاَ إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلاَئِکَةُ وَأُولُوا الْعِلْمِ قَائِماً بِالْقِسْطِ) (۲) ذات اقدس الهی علما را با ملائکه یکجا ذکر می کند در کنار نام خودش یا آنهایی هم که قبلاً گذشت که در جریان قارون که زیورها را دیدند (قَالَ الَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَیْلَکُمْ ثَوَابُ اللَّهِ خَیْرٌ) این چنین علم است که علم نافع خواهد بود.

۱- (۲۱) . سوره نحل, آیه ۱۰۳.

۲- (۲۲) . سوره آل عمران, آیه ۱۸.

پرسش: مگر مقام انسان مؤمن بالاتر از ملائکه نیست؟

پاسخ: چون ملائکه هم درجاتی دارند انسان ها هم درجاتی دارند آن ملائکه که حاملان عرش اند مثل جبرئیل(سلام الله علیه), عزرائیل(سلام الله علیه), اسرافیل(سلام الله علیه), میکائیل(سلام الله علیه) خب مؤمنان عادی با آنها فرق می کنند اما انسان کامل مثل ولیّ عصر البته, بالاتر است.

فرمود: (بَلْ هُوَ آیَاتٌ بَیِّنَاتٌ فِی صُدُورِ الَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَمَا یَجْحَدُ بِآیَاتِنَا إِلَّا الظَّالِمُونَ) چه اینکه آنجا هم فرمود: (یَجْحَدُ بِآیَاتِنَا إِلَّا الْکَافِرُونَ)

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۴۶ تا ۵۱ سوره عنکبوت ۹۱/۱۰/۰۴

.Your browser does not support the audio tag

(وَلاَ تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ وَقُولُوا آمَنَّا بِالَّذِي أُنزِلَ إِلَيْنَا وَأُنزِلَ إِلَيْكُمْ وَإِلٰهُنَا وَإِلٰهُكُمْ وَاحِدٌ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ (۴۶) وَكَذٰلِكَ أَنزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ فَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَمِنْ هٰؤُلَاءِ مَن يُؤْمِنُ بِهِ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الْكَافِرُونَ (۴۷) وَمَا كُنتَ تَتْلُوا مِن قَبْلِهِ مِن كِتَابٍ وَلاَ تَخُطُّهُ بِيَمِينِكَ إِذاً لَارْتَابَ الْمُبْطِلُونَ (۴۸) بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الظَّالِمُونَ (۴۹) وَقَالُوا لَوْلاَ أُنزِلَ عَلَيْهِ آيَاتٌ مِن رَبِّهِ قُلْ إِنَّمَا الآيَاتُ عِندَ اللَّهِ وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُّبِينٌ (۵۰) أَوَ لَمْ يَكْفِهِمْ أَنَّا أَنزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ يُتْلَى عَلَيْهِمْ إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَرَحْمَةً وَذِكْرَى لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (۵۱))

علت طرح اصول دین در سوره «عنکبوت»

چون سوره مبارکه «عنکبوت» در مکه نازل شد در مکه هم مسائل توحید مطرح بود هم مسئله اصل وحی و نبوّت مطرح بود و هم جریان نبوّت خاصّه در اطراف مکه و در خود مدینه مطرح بود لذا آیات توحید و اصلِ وحی و نبوّت و قصص انبیا اینها امور سه گانه ای بود که ذکر شده بعد جریان حضرت رسول(صلّی الله علیه و آله و سلّم) در بخش چهارم مطرح شد.

ص: ۴۵۲

لزوم طی مراتب در مباحث شناخت توحید

برای مسئله توحید فرمود شما اول نگاه کنید بعد به مقصد می رسید اگر چیزی مثل آفتاب روشن باشد انسان اول باید نگاه کند بعد با نگاه می بیند لذا در آیات همین سوره مبارکه «عنکبوت» هم سخن از نظر است هم سخن از رؤیت; آیه بیست این است: (قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا) نظر کنید یعنی نظریه پردازی کنید وقتی انسان در جهان نظر می کند این نظم محیّرالعقول را می بیند کم کم به ناظم پی می برد اول نظر است بعد بصر, اول نظر است بعد رؤیت, اول نگاه است بعد دیدن لذا در آیه ای فرمود: (أَوَلَمْ يَرَوْا) (۱) خب این رؤیت بعد از نظر است اگر کسی اهل نظریه پردازی باشد وقتی نظم دقیق عالَم را نگاه می کند بالأخره ناظمی دارد یک ناظم دقیق حکیمی این همه نعمت ها و هستی ها و آثار را به جهان عطا کرده است این درباره توحید. بعد از جریان توحید, قصص انبیا را نقل کردند جریان حضرت نوح و حضرت ابراهیم و حضرت لوط و حضرت شعیب و وجود مبارک موسی اینها را ذکر کرده به مناسبت هایی.

لازمه اثبات توحید, توحید در صراط و معاد

بعد فرمود بالأخره مردم یک خدا دارند و یک معاد و راهی است بین مبدأ و معاد صراط مستقیم متعدّد نیست بیش از یکی نیست نه صراط, متکثّر است نه حق متعدّد, حق مِن الله است (الْحَقُّ مِن رَّبِّكَ) (۲) از مبدأ تا معاد بیش از یک صراط نیست و همه انبیا در این صراط اند شُعب فرعی این صراط که منهاج و شِرعه و شریعت نام دارد برای هر ملت و نِحلتی در هر عصر و

مصری فرق می کند یعنی وجود مبارک موسای کلیم(سلام الله علیه) فروع دینشان با وجود مبارک عیسی(سلام الله علیه) فروع دینشان با وجود مبارک رسول خدا(صلّی الله علیه و آله و سلّم) فروع دینشان اینها فرق می کند اما راه مستقیم یکی است بنابراین چون صراط متعدّد نیست حق متعدّد نیست اصول دین متعدّد نیست کثرت گرایی در دین هم نیست که بحث های قبل گذشت.

۱- (۱) . سوره عنکبوت, آیات ۱۹ و ۶۷.

۲- (۲) . سوره بقره, آیه ۱۴۷; سوره آل عمران, آیه ۶۰.

ادله قرآنی نافی کثرت گرایی در دین

دلیل اول: مشروط بودن اعمال به تطابق آن با حجّت هر عصر

دو آیه در قرآن کریم هست که گاهی به این دو آیه استشهاد می کنند برای جریان پلورالیزم و کثرت گرایی و تعدّد صراط و اینها که بحث هایش مبسوطاً گذشت اما این آیه جدال مناسب با آن است لذا از این جهت بازگو می شود؛ آیه ۶۲ سوره مبارکه «بقره» این بود: (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارى وَالصَّابِئِينَ) این چهار گروه که موّحدند اصل وحی و نبوّت را قبول دارند مؤمنین, یهودی ها, ترسایان و صابئان اینها را که ذکر می کند بدون «واو» عاطفه جمع بندی می کند می فرماید: (مَنْ آمَنَ بِاللّهِ) موحد باشد (وَالْيَوْمِ الْآخِرِ) معاد, (وَعَمِلَ صَالِحاً) این سه اصل را داشته باشد (فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِندَ رَبِّهِمْ وَلاَ خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلاَ هُمْ يَحْزَنُونَ) مشابه این مضمون در جای دیگر هم هست (۱) لذا به همین تمسّک کردند که پلورالیزم, کثرت گرایی, تعدّد صراط حق است در حالی که در همان سوره مبارکه «بقره» آیه ۱۳۵ به بعد روشن کرد که اصل اول معلوم است اصل دوم معلوم است اصل سوم یعنی چه؟ ایمان به خدا معلوم است, ایمان به قیامت معلوم است اما عمل صالح یعنی چه؟ عمل صالح در فرهنگ قرآن عبارت از عملی است که مطابق با حجّت عصر باشد اگر عمل مطابق با حجّت عصر نبود صالح نیست نماز با همه فضیلتی که دارد اگر الآن به طرف قدس خوانده بشود دیگر عمل صالحی نیست عملی صالح است که مطابق با دستور پیغمبر آن عصر باشد پس این چنین نیست که اگر کسی مطابق دین منسوخ, منهاج منسوخ, شریعت منسوخ عمل کرد آن عمل, عمل صالح باشد درست است که این سه اصل عامل نجات است توحید معنایش معلوم است معاد مسئله اش معلوم است عمل صالح عملی است که مطابق با حجّت عصر باشد کدام عمل را قرآن کریم صالح می داند یعنی عملی که عبادتی که صوم و صلاتی که مطابق با شریعت منسوخ باشد آن را صالح می داند می گوید الیوم اگر کسی مطابق شریعت منسوخ نماز و روزه داشت این اهل بهشت است یا عمل صالح قرآنی عملی است که مطابق با حجّت عصر باشد؟ بنابراین تعدّد صراط معنایش این است که در عصر هر پیامبری آن حجّت بالفعل, صراط است درست هم است اما در عصر خاتم(علیه و علی آله آلاف التحیّه و الثناء) تنها یک دین حق است نشان اینکه منظور از عمل صالح عملی است که مطابق با حجّت عصر باشد آیه ۱۳۵ به بعد همان سوره مبارکه «بقره» است.

۱- (۳) . سوره مائده, آیه ۶۹.

دلیل دوم: تقیید هدایت به تسلیم در برابر همه انبیای الهی

در آیه ۱۳۵ به بعد سوره مبارکه «بقره» این چنین آمده است: (وَقَالُوا كُونُوا هُودًا أَوْ نَصَارَى تَهْتَدُوا) یهودی ها گفتند یهودی ها فقط نجات پیدا می کنند, مسیحی ها گفتند فقط مسیحی ها نجات پیدا می کنند شماي پیامبر (قُلْ بَلْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفاً وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ) شما به آنها این بیانات را بگویید این بیانات همان است که الآن در سوره «عنکبوت» محور مجادله است یعنی عنصر اصلی جدال مسلمان ها با دیگران گفتگوی ادیان, گفتگوی مذاهب, گفتگوی تمدّن ها أو ما شئت فسمّه هر کسی در هر جایی بخواهد با هر ملت و نحلتی گفتگو داشته باشد این عناصر محوری چهارگانه سوره مبارکه «عنکبوت» را باید مدار بحث قرار بدهد ایمان به مبدأ, ایمان به قرآن, ایمان به کتاب های آسمانی, انقیاد در برابر خدا; این چهار اصل محور گفتگوی ادیان یا هر تعبیر که بگویید (قُولُوا آمَنَّا بِاللّهِ) (یک) (وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْنَا) (دو) (وَمَا أُنْزِلَ) این (مَا أُنزِلَ إِلَيْكُم) که در سوره «عنکبوت» که در مکه نازل شد به صورت متن آمده در سوره «بقره» که در مدینه نازل شد شرح داده شد (وَمَا أُنْزِلَ إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَى وَعِيسَى وَمَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِن رَبِّهِمْ) این شرح (مَا أُنزِلَ إِلَيْكُم) است پس به این باید ایمان داشته باشیم (لاَ نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ) این چنین نیست که «یکفر ببعض و یؤمن ببعض» باشد اینها محور جدال است هر چه خدا گفت ما آن را قبول داریم خدا همان طور که تورات را نازل کرده انجیل را نازل کرده وجود مبارک موسی و عیسی(علیهما السلام) را پیغمبر قرار داده خب قرآن را نازل کرده (وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ) بعد فرمود این تعارف ندارد این چنین نیست که کثرت گرایی, تعدّد صراط اینها را ما امضا کنیم (فَإِن آمَنُوا بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ بِهِ فَقَدِ اهتَدَوا) نه اینکه هر کسی به دین خود عمل بکند اهل نجات است حالا یک وقت است کسی مستضعف است معذور است آن حرف دیگر است اما کسی عالماً عامداً اسلام را قبول نکرده [چنین کسی اهل نجات نیست] (فَإِن آمَنُوا بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ بِهِ فَقَدِ اهتَدَوا وَإِن تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا هُمْ فِي شِقَاقٍ) این معنای جدال است همین حرف ها را شما با آنها در میان بگذارید اگر در سوره «نحل» فرمود: (وَجَادِلْهُم بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ) (۱) اگر در سوره «عنکبوت» فرمود: (لاَ تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ) گاهی امر به احسن می کند گاهی حصر می کند نهی از غیر احسن می کند عناصر محوری جدال احسن در سوره مبارکه «بقره» که در مدینه نازل شده است مشخص کرده پس پلورالیزم مذهبی, کثرت گرایی دینی, تعدّد صراط, هر کسی هر ملّتی دارد اهل نجات باشد این چنین نیست.

ص: ۴۵۵

۱- (۴) . سوره نحل, آیه ۱۲۵.

اصول دین وجه مشترک میان ما و اهل کتاب در جدال احسن

پس (وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ) مگر کسی که اصلاً اصول مشترک را قبول نداشته باشد (إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ وَقُولُوا) اینها را بگوید همان طوری که در سوره «بقره» که در مدینه نازل شد به صورت شرح این است این متن آن قرار می گیرد (وَقُولُوا آمَنَّا بِالَّذِي أُنزِلَ إِلَيْنَا) شما اگر بخواهید برابر قرآن با ما بحث کنید ما حاضریم چون به قرآن ایمان داریم (وَأُنزِلَ إِلَيْكُمْ) ما شما را مجاب می کنیم برابر آنچه در تورات و انجیل است (وَإِلٰهُنَا وَإِلٰهُكُمْ وَاحِدٌ) نه شما تثنیه (قَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ اللّٰهِ) (۱) را بپذیرید نه تثلیث (لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللّٰهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ) (۲) اله ما واحد است (وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ) و این مطالب (أَنزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ فَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ) اینها به نحو قضیه جزئیه (يُؤْمِنُونَ بِهِ) (یک) برخی از مشرکان که اهل انصاف اند (وَمِنْ هٰؤُلَاءِ مَن يُؤْمِنُ بِهِ) (دو).

پرسش:... پاسخ: بله دیگر, این اصول مقبول طرفین است یعنی انبیا همه آمدند از توحید سخن گفتند از معاد سخن گفتند از انقیاد در برابر خدای سبحان سخن گفتند, همه انبیا آمدند تثنیه و تثلیث و اینها را نفی کردند وجود مبارک عیسی(سلام الله علیه) از گهواره تا پایان عمر سخن از توحید داشت وجود مبارک موسای کلیم این بود این عناصر چهارگانه این طورند دیگر, مورد قبول اند منتها حالا اینها تحریف کردند یک مطلب دیگر است.

۱- (۵) . سوره توبه, آیه ۳۰.

۲- (۶) . سوره مائده, آیه ۷۳.

چگونگی سلب بهانه از باطل گویان با نانویسایی پیامبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم)

فرمود: (وَمَا كُنتَ تَتْلُوا مِن قَبْلِهِ مِن كِتَابٍ وَلاَ تَخُطُّهُ بِيَمِينِكَ) قبلاً هیچ کس ندیده بود تو خودت هم سابقه نداری که نامه ای را خوانده باشی, کتابی را خوانده باشی نه خودت سابقه داشتی نه اینها سابقه داشتند کسی اصلاً به این فکر نبود از تو هم ندید که مثلاً- کتابی خوانده باشی نامه ای نوشته باشی اگر این کار را می کردی (إِذاً لَارْتَابَ الْمُبْطِلُونَ) آنها که مُبطِل اند اگر به قرینه «کافرون» که قبلاً آمده و «ظالمون» که بعداً می آید بخواهیم «مبطِلون» را معنا کنیم یعنی کسانی که حق را باطل می کنند و اگر این قراین را ملاحظه نکنیم مُبطل یعنی باطل رو, باطل گو نه باطل کننده «أبطل» فعل لازم است یعنی باطل گو, باطل رو گرچه از یک نظر معنای متعدّی را به همراه دارد اما به قرینه «کافرون» قبل و «ظالمون» بعد, «مبطلون» یعنی کسانی که حق را باطل می کنند «يُبطل الحق» ولی به قرینه داخلی این مبطل یعنی باطل گو, باطل رو. فرمود اگر شما می نوشتی یا از روی کتاب می خواندی آنها که اهل باطل اند شک می کردند چرا, یک بحث در این است که قرآن معجزه است یا نه, یک بحث این است که پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) پیغمبر است یا نه, معجزه بودن قرآن را خود قرآن ثابت می کند همان طوری که متکلّم, دلیل بر خودش است قرآن هم دلیل معجزه است کسی نیامد بگوید عصای موسی به چه دلیل معجزه است خب مگر کسی می گوید آفتاب چرا آفتاب است آب چرا آب است مگر کسی سؤال کرده که عصای موسی معجزه است مگر می شود سؤال کرد ید بیضا معجزه است خب ید بیضا معجزه است عصا معجزه است, احیای موتای عیسای مسیح معجزه است اما این شخص, پیامبر است یا نه, باید استناد این معجزه به این شخص ثابت بشود آن هم که بدیهی و قطعی بود; متواتر بود برای ماها, برای آنها که محسوس و مقطوع بود بنابراین در نبوّت وجود مبارک حضرت تردیدی نیست در معجزه بودن این کتاب تردیدی نیست اگر شما بگویید او از دیگران خوانده او اصلاً اهل خواندن و نوشتن نبود اگر کسی برابر آیه پنج سوره مبارکه «فرقان» این تهمت را بزند آیه پنج سوره «فرقان» این است: (وَقَالُوا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ اكْتَتَبَهَا فَهِيَ تُمْلَى عَلَيْهِ بُكْرَةً وَأَصِيلًا) بگوید همان طور که قصه رستم و اسفندیار در ایران مطرح است قصه نوح و ابراهیم(سلام الله علیهما) ـ معاذ الله ـ افسانه و اسطوره ای است در عرب مطرح است برای او املا کردند او هم نوشته, خب شما می دانید او اهل نوشتن نبود و ثانیاً آن حرف هایی که گفتند آن آهنگر رومی این حرف ها را به او آموخته این تهمت ها را می زنید او اصلاً عرب نبود. پس اگر بگویید: (اكْتَتَبَهَا فَهِيَ تُمْلَى عَلَيْهِ بُكْرَةً وَأَصِيلًا) در اینجا فرمود که اصلاً هیچ کس ندید شما یک سطر بنویسید هیچ کس ندیده که شما یک سطر را رونوشته بخوانید اینها بود. این حرف ها برای مبطلون است در برابر مبطلون, عالمان دین اند در جریان قارون فرمود: (قَالَ الَّذِينَ يُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا يَالَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونُ) (۱) اما (وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَيْلَكُمْ ثَوَابُ اللَّهِ خَيْرٌ) (۲) مستحضرید در این بحث ها اگر خود آیه را بخواهیم بخوانیم از خود قرآن خوانده می شود که هیچ کلمه ای کم و زیاد نباشد اما در اثنای بحث همه اینها نقل به مضمون است ما «ما كنّا لاعبين» در قرآن نداریم اما در سوره مبارکه «دخان» این آیه خوانده شد که (مَا خَلَقْنَا السَّماوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لاَعِبِينَ) (۳) خب این متن آیه آنجاست اما اینکه در تعبیرات گفتیم «ما كنا لاعبين» مستحضرید همه اینها نقل به مضمون است در جریان حجیّت قرآن کریم فرمود اینها باور ندارند یا می گویند آن آهنگر رومی گفته که قرآن می فرماید: (لِسَانُ الَّذِی يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِيٌّ) (۴) یا می گویند: (أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ اكْتَتَبَهَا فَهِيَ تُمْلَى عَلَيْهِ بُكْرَةً وَأَصِيلًا) فرمود اصلاً او اهل نوشتن نبود هیچ کسی از شما ندیدید هیچ کسی هم نشنید که وجود مبارک حضرت یک سطر نوشته باشد یا از روی نوشته ای چیزی را بخواند.

۱- (۷) . سوره□ قصص, آیه□ ۷۹.

۲- (۸) . سوره□ قصص, آیه□ ۸۰.

۳- (۹) . سوره□ دخان, آیه□ ۳۸.

۴- (۱۰) . سوره□ نحل, آیه□ ۱۰۳.

پرسش: اصلاً قادر نبوده؟پاسخ: قدرت, کمال دیگر است اما هرگز عمل نداشتند که مثلاً چنین چیزی را عمل کرده باشند نه کسی دیده نه کسی از حضرت شنیده.

پذیرش بی چون و چرای عالمان در برابر وحی الهی

در قبال مبطلون, مردان الهی اند همان طوری که در جریان قارون فرمود: (قَالَ الَّذِينَ يُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا يَالَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونُ) در قبالش (قَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَيْلَكُمْ ثَوَابُ اللَّهِ خَيْرٌ) اینجا هم در قبال مبطلون, مردان الهی اند عالمان دین اند این آیات در سینه عالمان دین هر کدام یک بیّنه است (بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ) چندین روایت از ائمه(علیهم السلام) است که «نحن الذین فی صدورنا کذا و کذا» (۱) خب این برای آن مراحل عالیه است اما مراحل وسطا و میانی اش هم برای علماست. فرمود این نه (اكْتَتَبَهَا) است نه (لِسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِيٌّ) است این (آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ) است بروید از علما بپرسید علما دیگر سؤال نمی کنند که این شخص قبلاً خوانا بود یا نویسا این آیات را که می بینند, می بینند معجزه است ولو آورنده اعلم علما باشد خب خودشان عالم اند می دانند این حرف از دهن هیچ کس صادر نشده خب طوری این قرآن نقشه عالَم را مهندسی کرده کوچ و پس کوچه عالم را نشان می دهد که آدم مبهوت است به پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) آدرس کلّ جهان را می دهد تو در آن عصر نبودی ولی قصه این است تو در آن قسمت نبودی قصه از این قبیل است (مَا كُنتَ بِجَانِبِ الطُّورِ) (۲) قصه از این قبیل است (مَا كُنتَ بِجَانِبِ الْغَرْبِيِّ) (۳) قصه از این قبیل است (مَا كُنتَ ثَاوِياً فِي أَهْلِ مَدْيَنَ) (۴) قصه از این قبیل است (مَا كُنتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يُلْقُونَ أَقلاَمَهُمْ أَيُّهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ) (۵) قصه از این قبیل است آدم می شود متحیّر حالاـ سجده واجب در چند جاست وگرنه خیلی از موارد سجده مستحب که دارد در برابر این خضوع کنیم خب نقشه عالَم را آنها که همه رخت بربست نوح و طوفان نوح و سرزمین همه رخت بربست کلّ این نقشه را دارد نشان می دهد می گوید آن قصه این طور بود, آنجا کوچه و پس کوچه این طور بوده, عالمان دین وقتی در خدمت قرآن قرار می گیرند جزم پیدا می کنند که معجزه است و الهی است, حال چون این معجزه را وجود مبارک حضرت آورد او هم یقیناً می شود پیغمبر, پس مبطِل یک نحو پنداری دارد عالِم یک نحو نظر و اندیشه (بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ) این همه روایاتی که ائمه فرمودند: «نحن» این درصدد حصر نیست وگرنه همان وقتی که این آیات نازل شده بود که ائمه(علیهم السلام) نبودند در عالَم غیب حضور داشتند در مرحله خودشان حضور دارند مرحله کامل برای آنهاست اما شاگردان آنها هم کاملاً می توانند تشخیص بدهند.

۱- (۱۱) . ر.ک: بصائر الدرجات, ص۲۰۵ _ ۲۰۷; المناقب, ج۴, ص ۴۲۰.

۲- (۱۲) . سوره قصص, آیه ۴۶.

۳- (۱۳) . سوره قصص, آیه ۴۴.

۴- (۱۴) . سوره قصص, آیه ۴۵.

۵- (۱۵) . سوره آل عمران, آیه ۴۴.

مصادیق سه گانه عالمان پذیرنده وحی و پیامبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم)

(بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الظَّالِمُونَ) این عالمان راستین کسانی اند که مطابق سوره مبارکه «اعراف» اوصاف وجود مبارک حضرت را در تورات و انجیل خوانده بودند بعد آن اوصاف را بر حضرت منطبق می بینند اینها عالمان دین اند که اهل بطلان و انحراف و انصراف و کفر و جحود نیستند اینها مطابق سوره مبارکه «اعراف» حضرت را شناخته بودند (الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوباً عِندَهُمْ فِي التَّوْرَاةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُم) (۱) کذا و کذا این علامت ها و نشانه های حضرت را در تورات و انجیل دیده بودند آن علامت را که می دانستند, در وجود مبارک حضرت یافتند لذا این قرآن بر آنها آیات بیّن شد پس هم (فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ) از علمای اهل کتاب این چنین بود, هم (فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ) از مردان الهی نظیر سلمان ها, اباذرها که بی تعصّب اند این چنین است جامع و کامل و تام اینها البته ائمه اند که وجود مبارک حضرت به سینه مطهّرش اشاره کرد فرمود این سینه ها مراد است. (۲)

نمونه هایی از جدال احسن پیامبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) با مشرکان

مطلب دیگر درباره جدال از وجود مبارک امام(سلام الله علیه) سؤال کردند که آیا پیامبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) جدال کرده یا نه؟ فرمود بله, برای اینکه خدای سبحان فرمود: (وَجَادِلْهُم بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ) خدا او را امر کرده اگر خدای سبحان پیامبرش را امر به جدال احسن بکند یقیناً جدال کرده هم برهان اقامه کرده هم موعظه هم جدال احسن, فرمود بخش پایانی سوره مبارکه «یس» را ببینید (۳) در سوره «یس» در جریان معاد آن کسی که یک تکّه استخوانی را گرفته از گورستانی و پوسیده بود استخوان خب مهم ترین عضو بدن است وقتی این رَمیم بشود مرموم بشود نرم بشود پودر بشود اعضای دیگر هم پودر شده اند این استخوان را گرفته آیه ۷۸ به بعد سوره «یس» (وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَن يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ) حضرت استدلال کرده فرمود این بخش پایانی سوره مبارکه «یس» جدال است برای اینکه اگر از اصلِ مشترک استفاده کرده این اصل مشترک, مقبول طرفین است این می شود جدال وقتی این شخص گفت (مَن يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ) حضرت فرمود شما جزء کسانی هستند که (لَئِن سَأَلْتَهُم مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ) (۴) خدا را که قبول دارید حالا ربوبیّتش را انکار می کنید ولی خالقیّتش را که انکار نمی کنید مشرکان حجاز بالأخره (لَئِن سَأَلْتَهُم مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ) پس خالق کل و نظام هستی ذات اقدس الهی است انسان ها را هم خدا آفریده وقتی که گفت چه کسی می تواند این را زنده بکند فرمود همان که او را اول خلق کرده خب این جدال است; یعنی تو که قبول داری خالق این, خداست پس قدرت دارد که هیچ را انسان بکند چون (هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنسَانِ حِينٌ مِنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُن شَيْئاً مَذْكُوراً) (۵) هیچ را به این صورت در آورد الآن که همه چیزش هست روح که از بین نمی رود بدنش هم که در عالم هست فرمود: (قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ) فرمود چگونه خدا به پیامبرش دستور می دهد (وَجَادِلْهُم بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ) و حضرت جدال نکرده باشد این گونه از آیات که از اصول مشترک کمک می گیرند می شود جدال احسن پس جدال شده به همین شاهد و به همین دلیلی که در سوره مبارکه «یس» آمده البته به این مضمون در آیات دیگر هم هست انبیای دیگر هم استدلال کردند.

۱- (۱۶) . سوره اعراف, آیه ۱۵۷.

۲- (۱۷) . الکافی, ج۱, ص۲۱۳.

۳- (۱۸) . تفسیر الامام العسکری, ص۵۲۹ و ۵۳۰.

۴- (۱۹) . سوره لقمان, آیه ۲۵.

۵- (۲۰) . سوره انسان, آیه ۱.

پاسخ پیامبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) به درخواست معجزه مشرکان

بعد (وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا) اینها چون حس گرا بودند گفتند شما معارف آوردی ما نمی فهمیم یک معجزه شفاف و روشن بیاور مثل عصای موسی مثل ید بیضا این طور معجزه بیاور اگر مثلاً سخن شما درست است (وَقَالُوا لَوْلاَ أُنزِلَ عَلَيْهِ آيَاتٌ مِن رَّبِّهِ) دو پاسخ ذات اقدس الهی داد که پیامبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) نقل کرد یکی اینکه اولاً آوردن معجزه به دست ما که نیست ما رسولیم مأموریم نازل شدن هر آیه به فرمان الهی است نازل شدن هر معجزه به فرمان الهی است اعجاز به دست ذات اقدس الهی است این طور نیست که ما اینجا نشسته باشیم هر پیشنهادی که شما بدهید بتوانیم عمل بکنیم (هذا اولاً) و ثانیاً مگر ما این معجزه را نیاوردیم آنکه عصاست یک گوشه بود بعد دوباره به حالت اول در آمده اما این آیات صبح معجزه, عصر معجزه, ظهر معجزه, شب معجزه, شهر معجزه, روستا معجزه, هر جا بروی معجزه با شماست شما به دنبال عصا می گردی؟! مگر اینها معجزه نیست همه عرب جمع بشوند بالأخره یک سوره کوچک بیاورند خب این معجزه ای است که همیشه با شماست این دو پاسخ را داد فرمود: (قُلْ إِنَّمَا الآيَاتُ عِندَ اللَّهِ وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُّبِينٌ) این جواب اول, جواب دوم شما به دنبال عصا می گردید (أَوَ لَمْ يَكْفِهِمْ أَنَّا أَنزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ يُتْلَى عَلَيْهِمْ) با اینکه قرآن که همیشه با شماست هر جا بروید معجزه با شماست در هر جایی بروید از علمای آنجا از اعلم علمای آنجا بخواه که چنین سوره کوچکی بیاورند نمی توانند, پس این معجزه ای است که همیشه با شماست (أَوَ لَمْ يَكْفِهِمْ أَنَّا أَنزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ يُتْلَى عَلَيْهِمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَرَحْمَةً وَذِكْرَى لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ).

ص: ۴۶۰

«و الحمد للّه ربّ العالمين»

آیات ۵۰ تا ۵۵ سوره عنکبوت ۹۱/۱۰/۰۵

.Your browser does not support the audio tag

(وَقَالُوا لَوْلاَ أُنزِلَ عَلَيْهِ آيَاتٌ مِن رَّبِّهِ قُلْ إِنَّمَا الآيَاتُ عِنـدَ اللَّهِ وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُّبِينٌ (۵۰) أَوَ لَمْ يَكْفِهِمْ أَنَّا أَنزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ يُتْلَى عَلَيْهِمْ إِنَّ فِي ذلِكَ لَرَحْمَةً وَذِكْرَى لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (۵۱) قُلْ كَفَى بِاللَّهِ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ شَهِيداً يَعْلَمُ مَا فِي السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالَّذِينَ آمَنُوا بِالْبَاطِلِ وَكَفَرُوا بِاللَّهِ أُوْلئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ (۵۲) وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَلَوْلاَ أَجَلٌ مُسَمّى لَجَاءَهُمُ الْعَذَابُ وَلَيَأْتِيَنَّهُم بَغْتَةً وَهُمْ لاَ يَشْعُرُونَ (۵۳) يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ (۵۴) يَوْمَ يَغْشَاهُمُ الْعَذَابُ مِن فَوْقِهِمْ وَمِن تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ وَيَقُولُ ذُوقُوا مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ (۵۵))

سرّ تکرار مطالب آیات ۳۲ و ۳۳ سوره عنکبوت

بخشی از مطالبی که مربوط به آیات قبل است این است که در آیه ۳۲ و ۳۳ سه مطلب در اثر اهمیّتی که بود تکرار شد تنها کلمه «غابرین» تکرار نشد آن مطالب سه گانه نجات حضرت لوط و نجات اهل بیت لوط و هلاکت همسر لوط این سه مطلب هم در آیه ۳۲ آمده هم در آیه ۳۳ این چنین نیست که فقط کلمه «غابرین» تکرار شده باشد و چون این فرستاده ها با حضرت ابراهیم(سلام الله علیه) از یک طرف, با خود حضرت لوط(سلام الله علیه) از طرف دیگر گفتگو داشتند برای اهمیّت این مطلب این مطالب سه گانه در آیه ۳۲ و ۳۳ تکرار شد.

تبیین لغوی و اصطلاحی جدال

مطلب دیگر اینکه, اینکه فرمود جدال, لغتاً یعنی طنابی که آدم محکم می بافد می گویند این جَدْل است یعنی فَتل محکم است ولی در اصطلاح عامّه مردم و همچنین در اصطلاح خواص یعنی منطق, گفتگوهایی که برای انصراف مخاطب از آن روش به عمل می آید را می گویند جدال, پس یک معنای عامّ لغوی دارد یک معنای اصطلاحی, گرچه بین آنچه در اصطلاح عام یعنی توده مردم مطرح است و اصطلاح منطقی فرق است چه اینکه بین آنچه به عنوان مصطلح منطق است و آنچه به عنوان مصطلح قرآن کریم است باز فرق است ولی بالأخره جدال در این است که یک سلسله اصول مشترك و مقبولی بین طرفین باشد (یک) و این مورد گفتگو قرار بگیرد (دو) و هدف مجادل هم این باشد که طرف را از آن مذهبش منصرف کند (سه) این عناصر چندگانه در جدال معهود است.

ص: ۴۶۱

دو عنصر محوری جدال احسن در قرآن

در قرآن کریم فرمود شما جدال احسن کنید اگر شما بخواهید جدال کنید در سوره «نحل» فرمود: (وَجَادِلْهُم بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ) (۱) آنها اگر بخواهند حمله کنند و جدال کنند شما مواظب باشید که منحصراً به طریق حُسنا جدال کنید (وَلاَ تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ) (۲) جدال احسن چه به صورت مثبت که در سوره «نحل» آمده چه به صورت حصر که در

سوره‌ی «عنکبوت» که محلّ بحث آمده است این دو عنصر محوری را دارد یکی خوب حرف زدن, یکی حرفِ خوب زدن; خوب حرف زدن همان است که فرمود: (فَقُولاَ لَهُ قَوْلاً لَّيِّناً) (۳) حرفِ خوب زدن همان است که فرمود: (وَقُولُوا قَوْلاَ سَدِيداً) (۴) حرف مُتقن, حرف محکم, حرف مبرهن, قول ثقیل است یک وقت است حرفی است انسان می زند که این حرف درباره دیگری است و این شخص را حد می زنند برای اینکه قذف کرده است یک وقت است همین حرف را دیگری با دلیل می زند آن متّهم را حد می زنند شهادت و قذف هر دو یک سخن می گویند هر دو می گویند «الزید زانٍ» اما آنجا که شهادت است مشهودعلیه را حد می زنند آنجا که حرف، بی دلیل است برهانی ندارد شاهدی ندارد گوینده را حد می زنند بین قذف و شهادت این فرق جوهری است ما در جدال موظفیم هم خوب حرف بزنیم هم حرفِ خوب حرف بزنیم خوب حرف زدن به رعایت کردن آداب فصاحت, بلاغت و رعایت ادبی و ادب, حرفِ خوب زدن حرف مبرهن زدن پس (فَقُولاَ لَهُ قَوْلاً لَّيِّناً) یعنی خوب حرف بزنید (وَقُولُوا قَوْلاَ سَدِيداً) یعنی حرفِ خوب بزنید.

ص: ۴۶۲

۱- (۱) . سوره‌ی نحل, آیه‌ی ۱۲۵.

۲- (۲) . سوره‌ی عنکبوت, آیه‌ی ۴۶.

۳- (۳) . سوره‌ی طه, آیه‌ی ۴۴.

۴- (۴) . سوره‌ی احزاب, آیه‌ی ۷۰.

داشتن پیش فرض مشترک, لازمه محققّانه بودن جدال

پرسش: در سوره «لقمان» آمده که (وَمِنَ النَّاسِ مَن يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ). (۱)

پاسخ: در سوره مبارکه «حج» هم این دو آیه آمده بود که قبلاً بحث شد جدال بغیر علم می شود باطل در سوره «حج» آیه سه و آیه هشت آنجا مشابه یکی از همین آیاتی است که در سوره «لقمان» آمده در سوره مبارکه «لقمان» یک مطلب است در سوره مبارکه «حج» جامع تر, مفصل تر آیه سه و آیه هشت است فرمود اگر تابعی محقّق باش, متبوعی محقّق باش, امامی محقّق باش, مأمومی محقّق باش اگر بخواهی از کسی پیروی کنی باید تحقیق باشد بخواهی رهبری کنی باید محقّقانه باشد که فرق آیه سه و آیه هشت سوره مبارکه «حج» قبلاً گفته شد.

فرق گفتمان دینی در جدال با کفایت مذاکرات

پس گاهی یک سلسله اموری است که یک جانبه است یعنی از این طرف یک سلسله امور دارند از آن طرف یک سلسله در اینجا سخن از جدال نیست اینجا پیشنهاد کفایت مذاکرات است این (قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ لاَ أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ وَلاَ أَنتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ وَلاَ أَنَا عَابِدٌ مَا عَبَدتُّمْ وَلاَ أَنتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ) (۲) این پیشنهاد کفایت مذاکرات است یعنی دیگر جای جدال نیست این گفتمان و گفتگوی دینی و اینها نیست اما در گفتگوی دینی یک دستور جلسه می خواهد اگر بنا شد که دو گروه با هم بنشینند بحث کنند دستور جلسه ای می خواهد آن دستور جلسه این است حُکم قرآن و تورات اصیل و انجیل اصیل یکی است, خدا, خدای ما و خدای شماست یکی است ما مألوه و مربوب اوییم بین ما و شما فرقی نیست بعد از مسئله اعتقادی نوبت به عمل می رسد ما و شما در برابر خدا منقادیم این امور چهارگانه دستور جلسه است نه اینکه این امور چهارگانه را طرفین قبول دارند اگر طرفین قبول داشته باشند که دیگر جدال نیست نه اینکه از همان اول یکی را این قبول دارد یکی را آن قبول ندارد این می شود (لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ) این دیگر جدال نیست می گویند شما هر مذهبی که دارید ما هر مذهبی که داریم قرار ما این باشد که روی این امور چهارگانه بحث بکنیم بحث ما هم درباره تورات اصیل است نه تورات محرّف انجیل اصیل است نه انجیل محرّف (مَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ) (۳) نه «ما حرّفتم» پس این امور چهارگانه دستور جلسه است آن وقت دستور جلسه سامان پذیر است انسان گفتگو می کند یا به نتیجه می رسد یا به نتیجه نمی رسد فرمود اگر شما دستور جلسه عالمانه داشتید و به طریق حُسنا و به جدال احسن جدال کردید نتیجه ای دارد هم بعضی از داوران از بیرون ایمان می آورند هم برخی از اهل کتاب ایمان می آورند خب یک عدّه هم ایمان نمی آورند اگر چنین جدال احسنی کردید (فَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَمِنْ هؤُلاَءِ) (۴) از این مشرکینی که در جلسه نیستند ولی ناظر این مجادله هستند آنها هم (يُؤْمِنُونَ بِهِ) یک عدّه هم ایمان نمی آورند بنا نیست که در تمام گفتگوها همیشه طرفین به یک سَمت سوق داده بشوند.

۱- (۵) . سوره لقمان, آیه ۲۰.

۲- (۶) . سوره کافرون, آیات ۱ _ ۶.

۳- (۷) .

۴- (۸) . سوره□ عنکبوت, آیه□ ۴۷.

امکان تحریف «ما أنزل الله» سرّ دعوت قرآن بر محوریّت تورات و انجیل اصیل

پرسش: «ما أنزل الله» قابل تحریف است؟

پاسخ: بله دیگر «ما أنزل الله» قابل تحریف است, تحریف کردند, فرمودند آنچه وجود مبارک موسی و هارون(سلام الله علیهما) آوردند آن حق است اما اینکه (یَکْتُبُونَ الْکِتَابَ بِأَیْدِیهِمْ ثُمَّ یَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللّهِ) (۱) ما به آن ایمان نمی آوریم ما به چیزی ایمان می آوریم که خدا بر موسای کلیم و هارون(سلام الله علیهما) نازل کرده.

پرسش: آنچه هست محرَّف است.

پاسخ: نه, برخی از آن اصول بود لذا در قرآن فرمود: (فَأْتُوا بِالتَّوْرَاهِ فَاتْلُوهَا إِن کُنْتُمْ صَادِقِینَ) (۲) به علما و احبار فرمود این نسخه های خطّی در خانه های شما هست بیاورید ببینید حرف ما درست است یا نه شما همه را که پنهان کردید و تفسیر انجیل را هم که منحصر به خودتان می دانید به کسی هم اجازه نمی دهید (فَأْتُوا بِالتَّوْرَاهِ فَاتْلُوهَا إِن کُنْتُمْ صَادِقِینَ) خب حالا برخی از امور را ممکن است تاکنون تحریف کرده باشد ولی قبلاً ـ داعی بر تحریف نبود با وجود اسلام و ظهور اسلام که آثار وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) ظهور کرده است اینها تحریف کردند احکام را تغییر دادند ولی برای توده مردم اما آ ن نسخه های اصلی هنوز بود فرمود آن نسخه ها را در بیاورید ببینید همین که ما می گوییم هست یا نه, ما که تورات را ندیدیم ما که انجیل را ندیدیم در عمرمان ندیدیم (قُلْ فَأْتُوا بِالتَّوْرَاهِ فَاتْلُوهَا إِن کُنْتُمْ صَادِقِینَ) خب همان را کتمان کردند بنابراین یک اصول مشترکی ما داریم که دستور جلسه است این دستور جلسه غیر از پیشنهاد کفایت مذاکرات است دستور جلسه غیر از اینکه نتیجه را ما قبل از شروع جلسه اعلام بکنیم بگوییم این چهار امر مورد قبول طرفین است خیر این چهار امر مورد دستور جلسه است. در جریان جدال وقتی به این نتیجه رسید فرمود اینها در جدال ماندند سه گروه شدند مشرکین اهل حجاز آنها که بالأخره بر اساس فطرت توحیدی مانده بودند ایمان آوردند منصفان اهل کتاب ایمان آوردند که (مِنْ أَهْلِ الْکِتَابِ أُمَّهٌ قَائِمَهٌ یَتْلُونَ آیَاتِ اللّهِ) (۳) آن متعصّبان و متحجّرانشان جحود انکار کردند (وَمَا یَجْحَدُ بِآیَاتِنَا إِلَّا الْکَافِرُونَ) (۴) یکی, (إِلَّا الظَّالِمُونَ) (۵) دوتا.

۱- (۹) . سوره بقره, آیه ۷۹.

۲- (۱۰) . سوره آل عمران, آیه ۹۳.

۳- (۱۱) . سوره آل عمران, آیه ۱۱۳.

۴- (۱۲) . سوره عنکبوت, آیه ۴۷.

۵- (۱۳) . سوره عنکبوت, آیه ۴۹.

ناتوانی اهل کتاب در جدال و روی آوری به سوی معجزه

بعد بهانه آوردند گفتند معجزه ای نظیر معجزه حضرت موسی و حضرت عیسی که محسوس باشد بیاورید فرمودند معجزه آوردن که دست ما نیست که ما هر روز منتظر باشیم ببینیم شما چه پیشنهاد می دهید معجزه را ذات اقدس الهی می آورد (یک) خدا قدرتی در ما ایجاد می کند (دو) اگر آن قدرت را داد عملاً و اذن را داد علماً «دیگران هم بکنند آنچه مسیحا می کرد» (۱) این درباره اصل معجزه که ما مگر قرآن را خودمان آوردیم که حالا معجزه را خودمان بیاوریم مگر دعوای نبوّت را خودمان داشتیم که حالا خودمان معجزه بیاوریم ما حرفی زدیم از طرف دیگری معجزه را هم باید دیگری بگوید اگر ما داعیه ای داشته باشیم بگوییم ما این علم را داریم بله شما حق دارید از ما دلیل طلب کنید اما ما که خودمان نگفتیم پیغمبریم به ما گفتند بگو پیغمبری ما هم گفتیم چشم, به ما هم باید معجزه بدهند ما هم می گوییم چشم.

تشبیه تصرّف انسان کامل در معجزه به تصرف نفس در بدن

منتها در موقع معجزه نفْس مبارک آن انسان کامل نسبت به آن قلمرو رسالتش یا مطلقا, به منزله نفس انسان است نسبت به بدن, همان طوری که بدن هر کسی به اذن خدا در اختیار روح آن بدن است انسان خواست بدنش را حرکت بدهد از جایی به جایی ببرد می تواند دستش را حرکت بدهد پایش را حرکت بدهد زبانش را حرکت بدهد اعضا و جوارح خود را حرکت بدهد به اذن خدا, اینهایی که می پرند بالأخره این هشتاد کیلو را از جایی به چند متر آن طرف تر پرت می کند بالأخره این روحِ قوی است که این بدن را پرت می کند آن طرف, یک انسان در حال عادی شصت کیلوست به طور عادی هفتاد کیلوست کسی می تواند این را بغل کند و جابه جا بکند اما در دعوا و عصبانیّت هفت, هشت نفر می خواهند این را تکان بدهند نمی توانند این قدرت برای آن روح است نه برای این بدن, این بدن اگر این طور بود خب چطور قبلاً در حال عادی یک نفر او را کاملاً جابه جا می کرد اما حالا که عصبانی شد در دعوا هفت, هشت نفر می خواهند این را تکان بدهند نمی توانند این قدرت روح است که این بدن را که هفتاد, هشتاد کیلوست یا هفت, هشت متر پرت می کند آن طرف مثل اینها که می پرند یا در دعوا قابل حرکت نیست بالأخره روح, سلطان بدن است و بدن را اداره می کند آن ولیّ الله که جانِ جانان است نسبت به کلّ نظام این طور است این نظام به منزله بدنِ اوست به منزله دست و پا و چشم اوست هر عضوی از اعضای این جهان را به اذن مدیر کل و ربّ کل بخواهد حرکت بدهد حرکت می دهد.

۱- (۱۴) .

نمونه ای از تصرف اعجازی رسول خدا(صلّی الله علیه و آله و سلّم)

این بیان نورانی حضرت امیر را که بارها ملاحظه فرمودید در نهج البلاغه در آن خطبه «قاصعه» هست حضرت فرمود در مکه عدّه ای آمدند گفتند تو اگر معجزه بیاوری ما ایمان می آوریم فرمود چه کار کنم فرمود این درختی که آنجاست دستور بدهید نیمی از آن درخت بماند نیمی بیاید نزد تو, وجود مبارک حضرت امیر می فرماید حضرت همین کار را کرد یعنی درختی که آنجا ایستاده بود این درخت دو نیم شد نیمی ماند و نیمی از آنجا حرکت کرد آمد خدمت حضرت, بعد عرض کردند دوباره دستور بدهید این نیم درخت برود سر جایش, همین کار را هم وجود مبارک حضرت کرد و مع ذلک گفتند این سِحر است (۱) خب «مَن اصدق من العلیّ قولاً» این بیان حضرت امیر است در نهج البلاغه در خطبه «قاصعه» خب این کارها را به اذن خدا کردند نفسِ انسان کامل نسبت به جهان به اذن الله به منزله نفس خود انسان است نسبت به بدن حالا اگر نبیّ غیر مرسل بود محدود است اگر نبیّ مرسل بود محدود نیست کلّ عالَم است, بدن ما در اختیار ماست به اذن چه کسی؟ به اذن خدا, اگر ذات اقدس الهی یکی از این ذرّات را بردارد انسان فلج می شود نمی تواند دستش را تکان بدهد نمی تواند زبانش را تکان بدهد این چنین نیست که بدن ــ معاذ الله ــ در اختیار ما باشد چه خدا بخواهد چه نخواهد, یکی از این ذرّات اگر از بین رود انسان نمی تواند, در این سکته های مغزی ــ معاذ الله ــ همین طور است, پس به اذن خدا نفسِ انسان بر بدن او مسلّط است فعّال ما یشاء است به اذن خدا نفس رسول اکرم(صلّی الله علیه و آله و سلّم) و اهل بیت(علیهم السلام) در کلّ عالَم چون جان جانان اند مؤثّرند به اذن خدا.

۱- (۱۵) .

پاسخ پیامبر به درخواست معجزه و شاهد آوردن بر آن

فرمود ما که بالذّات این کار را نداریم بالأخره ما از طرف ذات اقدس الهی مأذونیم, مگر ما خودمان گفتیم پیغمبریم ما که خودمان نگفتیم پیغمبریم خدا به ما فرمود برو گفتیم چشم, معجزه بیاور می گوییم چشم, تا دستور نداد قدرت نداریم هذا أولاً و ثانیاً چه معجزه ای بالاتر از این قرآن, اگر عصای موسی می خواهید خب آن در یک زمان خاص بود و اگر خَسف قارون را می طلبید آن در زمینِ مخصوصی بود ما معجزه ای آوردیم که زمان و زمین نمی شناسد همه جا با شماست این قرآن معجزه است می گویید نه, مثل این بیاورید.

مراد از شهید بودن خدا در آیه (قُلْ کَفَی بِاللَّهِ بَیْنِی وَبَیْنَکُمْ شَهِیداً)

شما می خواهید بگویید که به چه دلیل این معجزه است من می گویم من شاهد دارم این شاهد دارم آن نیست که جناب زمخشری در کشاف معنا کرده زمخشری آیه ۵۲ همین سوره «عنکبوت» را (قُلْ کَفَی بِاللَّهِ بَیْنِی وَبَیْنَکُمْ شَهِیداً) را این طور معنا کرده که ما حجّت خدا را ابلاغ کردیم خدا شاهد است که من وظیفه خودم را انجام دادم و خدا شاهد است که شما وظیفه تان را انجام ندادید (۱) این مطلب, حق است ولی با سیاق آیات هماهنگ نیست سیاق آیات این است که اینها معجزه خواستند ذات اقدس الهی به رسولش(صلّی الله علیه و آله و سلّم) فرمود بگو اولاً معجزه به اذن خداست و ثانیاً ما معجزه آوردیم و دلیل اینکه ما از طرف خدا هستیم خدا شهادت داد که من از طرف او هستم چرا؟ برای اینکه امضای او, نامه او, پیام او دست من است اگر کسی بگوید من از طرف فلان حاکم آمدم خطّ آن حاکم, امضای آن حاکم, پیام آن حاکم دست این باشد خب آدم باور می کند. فرمود من شاهد دارم که من از طرف خدا آمدم برای اینکه حرف خدا دست من است می گویید حرف خدا نیست مثل این بیاورید, این بخش پایانی سوره مبارکه «رعد» همین است آیه پایانی سوره مبارکه «رعد» یعنی آیه ۴۳ این است: (وَیَقُولُ الَّذِینَ کَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلاً) کفار می گویند تو پیامبر نیستی بسیار خب, بگو من پیامبرم چرا؟ برای اینکه امضای خدا, نامه خدا, نام خدا, دستور خدا, کلام خدا در دست من است (قُلْ کَفَی بِاللَّهِ شَهِیداً بَیْنِی وَبَیْنَکُمْ).

ص: ۴۶۷

۱- (۱۶) . الکشاف, ج۳, ص۴۵۹.

معنای (شَـهِیداً) این نیست که خدا می داند این پیشنهاد کفایت مذاکرات است اینکه استدلال نیست کفار می گویند تو پیغمبر نیستی, این بگویـد خـدا می داند من پیغمبرم اینکه احتجاج نشد این شـهادت به معنای علم نیست این شـهادت به معنی گواهی است کفار می گوینـد تو پیغمبر نیستی از طرف خـدا نیامـدی فرمود بگو خـدا گواهی داد که من از طرف او آمـدم برای اینکه این کتـاب دست من است این نـامه اوست این امضـای اوست این پیـام اوست می گوییـد نه, مثـل این بیاوریـد (قُـلْ کَفَی بِاللَّهِ شَهِیـداً بَیْنِی وَبَیْنَکُمْ) این (وَمَنْ عِنـدَهُ عِلْمُ الْکِتَابِ) هم که بر وجود مبارک حضـرت امیر تطبیق شـده است (۱) علمای شما هم می داننـد نه اینکه خـدا می دانـد من پیامبرم خب این چه حجّتی است؟! آنها می گویند تو پیغمبر نیستی این می گوید خدا می داند من پیغمبرم اینکه احتجاج نشد آنها می گویند تو پیغمبر نیستی از طرف خدا نیامدی ایشان می گوید نه, خدا شـهادت می دهـد من پیـامبرم برای اینکه نـامه اش را به من داد, کلامـش به دست من است این آیه محلّ بحث سوره مبارکه «عنکبوت» یعنی آیه ۵۲ همان آیه ۴۳ سوره مبارکه «رعـد» است که احتجاج الهی است (قُلْ کَفَی بِاللَّهِ بَیْنِی وَبَیْنَکُمْ شَـهِیداً) خدا عالِم سمـاوات و ارض است و مـا را فرسـتاده برای هـدایت شـما نامه خودش هم به دست ما داده (وَالَّذِینَ آمَنُوا بِالْبَاطِلِ وَکَفَرُوا بِاللَّهِ أُوْلَئِـکَ هُمُ الْخَاسِـرُونَ) اینهـا خاسـرند وگرنه آنهـایی که «امنوا بـالحق», نظیر آنچه در سوره مبارکه «بقره» بحثش گذشـت (فَإِن آمَنُوا بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ بِهِ فَقَدِ اهتَدَوا) (۲) آنها هستند که اهل نجات و اهل فلاح و رستگاری اند.

ص: ۴۶۸

۱- (۱۷) . الکافی, ج۱, ص۲۲۹; الامالی (شیخ صدوق), ص۵۶۵.

۲- (۱۸) . سوره بقره, آیه ۱۳۷.

تبیین عدم کفایت عقل نظری در پذیرش حق

پرسش:... پاسخ: آن در بحث هـای قبل روشن شـد که علم, مستلزم عمل نیست وجود مبارک موسای کلیم در همان سوره «اسـراء» دارد که به فرعون فرمود: (لَقَدْ عَلِمْتَ مَا أَنزَلَ هؤُلاءِ إِلَّا رَبُّ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ بَصَائِرَ) (۱) خب برای تو ثابت شد اینها معجزه است چطور ما عالِم بی عمل داریم بارها قبلاً مکرّر گذشت چون مشکل روز ماست چطور ما عالم بی عمل داریم یعنی ممکن است کسـی قرآن را خوب بفهمـد تفسیر کنـد سـخنرانی خوب بکنـد ولی نامحرم را هم نگاه کند چرا؟ برای اینکه علم یک چیز دیگر است یک متولّی دارد که مسئول اندیشه است تصـمیم, عزم یعنی عزم, جزم یعنی جزم بینشان بسـیار فرق است نیّت داریم و اراده داریم و متولّی اینهـا که انگیزه است جزم داریم و تصور داریم و تصـدیق داریم و قیاس اقترانی و اسـتثنایی و انـدیشه داریم که مسـئولش چیز دیگر است اگر انسان، وارسـته باشـد بین انـدیشه و انگیزه جمع می کند می شود عالِم عادل و اگر کاسب کار باشد عالِم بی عمل است بین دسـتگاه جزم و دسـتگاه عزم گاهی مانند بین الأرض و السـماء فاصله است وجود مبارک موسـی فرمود آخر برای تو روشن شـد دو دوتا چهارتا چرا ایمان نمی آوری این (وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ) (۲) برای این است که جَحْد, انکار برای عقل عملی است یعنی آن «ما عُبد به الرحمن و اکتسب به الجنان» (۳) حضرت امیر فرمود این اسیر شده «کَم مِن عقل أسیرٍ تحت هوی أمیر» (۴) در جهـاد درونی هوس این دسـتگاه اراده را به اسارت گرفته, خب اگر پای کسـی فلـج شـد یا به زنجیر بسـته شد شـما به او دوربین بده میکروسـکوپ بده تلسـکوپ بده عینک بده او به خوبی مار و عقرب را می بیند او در دیدن مار و عقرب که مشکلی ندارد ولی نمی تواند فرار کند برای اینکه پایش بسته است حضرت امیر فرمود مشـکل این بنـده خـداها علم نیست که شـما مرتب آیه بخوانی, مشـکل اینهـا این است که در جهاد نفس این هوس آن متولّی اراده و نیّت را به اسـارت گرفته «کَم مِن عقل أسیرٍ تحت هوی أمیر» آن وقت خوب سـخنرانی می کنـد خوب مقاله می نویسـد خوب حرف می زند مثل اینکه کسـی دوربین گذاشـته عینک گذاشـته از دور و نزدیک مار و عقرب را می بیند و خبر هم می دهـد خب بله, اما نمی توانـد فرار کنـد چون چشم فرار نمی کنـد پا فرار می کند پا بسـته است حضـرت فرمود مواظب باشـید در جریان جهاد نفس این به اسارت نرود اول کاری که آن شـیطان می کند این را به بند می کِشد «أعاذنا الله من شـرور أنفسنا و سیّئات أعمالنا».

ص: ۴۶۹

۱- (۱۹) . سوره اسراء, آیه ۱۰۲.

۲- (۲۰) . سوره نمل, آیه ۱۴.

۳- (۲۱) .

۴- (۲۲) .

فرمود: (قُلْ كَفَى بِاللَّهِ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ شَهِيداً) این دلیل ماست, البته او عالِم سماوات و ارض هم است و آنها که ایمان نیاوردند خسارت دیده اند.

بهانه تراشی اهل کتاب به آمدن عذاب از یأس در جدال

اینها وقتی به ستوه آمدند حرفی برای گفتن ندارند گاهی به انبیایشان می گویند شما ما را خسته کردی از بس گفتی (يَا نُوحُ قَدْ جَادَلْتَنَا فَأَكْثَرْتَ جِدَالَنَا فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِن كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ) (۱) اگر راست می گویید عذاب بیاید گاهی این طور حرف می زنند یا گاهی تعبیراتشان این است که (كِسَفاً مِنَ السَّماءِ) بیاید اصحاب ایکه به پیامبرشان می گفتند: (فَأَسْقِطْ عَلَيْنَا كِسَفاً مِنَ السَّماءِ) (۲) نظیر آنچه در اسلام برخی ها به پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) می گفتند: (إِن كَانَ هذَا هُوَ الْحَقَّ مِنْ عِندِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّماءِ أَوِ ائْتِنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ) (۳) فرمود اینها (يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ) ولی عذاب حسابی دارد کتابی دارد مادامی که شخص پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) حضور دارد عذاب استئصال نمی آید و از طرفی مادامی که مثلاً در حضور حضرت اند باز هم عذاب نمی آید اینها یا نسبت به عذاب دنیایی عجله دارند یا نسبت به عذاب آخرت و قیامت شما ببینید کلّ عالَم نسبت به مسئله قیامت اصلاً قابل حساب نیست این (ذلِكَ مَبْلَغُهُم مِنَ الْعِلْمِ) مثل کسی که در بازار اقتصاد یک مقدار پول خُرد در جیبش است اینکه اهل تجارت نیست فرمود: (فَأَعْرِضْ عَن مَن تَوَلَّى عَن ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا ذلِكَ مَبْلَغُهُم مِنَ الْعِلْمِ) (۴) ما در برابر خود این حوادث دنیا و این راه شیری و اینها مانده ایم چه رسد به مسئله ابد, الآن این ستاره ای که ما شب ها می بینیم الآ ن معلوم نیست اینجا باشد این نورش میلیون ها سال قبل حرکت کرده تازه به ما رسیده این تازه برای این ستاره هاست که الآن وضعش معلوم نیست کجا رفته باشد ما که وضعمان نسبت به این مجموعه این طور است که «کحلقه فی فلات» نسبت به ابد چه عجله ای داریم, فرمود نسبت به عذا دنیا عجله می کنند عجله شان بیهوده است نسبت به عذاب آخرت عجله می کنند الآن اینها در عذاب اند خیلی ها همان طور که (أَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ) (۵) الآن هم «فالنار محیطه بهم» الآن هم در جهنم اند دفعتاً می فهمند دارد گُر می گیرد می بینید این تعبیر استعجال را هم درباره عذاب دنیا بیان کردند هم درباره عذاب آخرت (وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ) ولی هر چیزی حسابی دارد کتابی دارد گاهی فرزندان صالح از اینها باید به دنیا بیایند (وَلَوْلاَ أَجَلٌ مُسَمّى لَجَاءَهُمُ الْعَذَابُ) و اگر نوبت فرا رسید (وَلَيَأْتِيَنَّهُم بَغْتَةً وَهُمْ لاَ يَشْعُرُونَ) اینکه می گویند فلان کس را بهتان زدند بهتان برای اینکه انسان کاری که نکرده به او بگویند این مبهوت می شود این را می گویند بهتان فرمود: (فَتَبْهَتُهُمْ) در بخش های دیگر قرآن دارد عذاب الهی (بَغْتَةً) می آید (فَتَبْهَتُهُمْ) (۶) اینها را مبهوت می کند دفعتاً غافلگیرشان می کند خبر نمی کنند که فلان ساعت می آید!

۱- (۲۳) . سوره هود, آیه ۳۲.

۲- (۲۴) . سوره شعراء, آیه ۱۸۷.

۳- (۲۵) . سوره انفال, آیه ۳۲.

۴- (۲۶) . سوره نجم, آیات ۲۹ و ۳۰.

۵- (۲۷) . سوره بقره, آیه ۸۱.

۶- (۲۸) . سوره□ انبیاء, آیه□ ۴۰.

پرسش: استاد در (وَالَّذِینَ آمَنُوا بِالْبَاطِلِ) در واقع باطل چیزی نیست که اینها به آن ایمان بیاورند.

پاسخ: این اوثان و اصنامی که هست واقعش فرمود: (أَتُجَادِلُونَنِی فِی أَسْماءٍ) که مسمّا ندارد فرمود مجادله می کنید با ما (فِی أَسْماءٍ سَمَّیْتُمُوهَا) (۱) مثلاً شما کلمه رب را می گویید این رب لفظی است که شما می گویید ما هم می گوییم, مفهومی دارد که شما هم می فهمید ما هم می فهمیم این مفهوم را ما بر ذات اقدس الهی تطبیق می کنیم این اسم می شود بامسما شما همین مفهوم را بر صنم و وثن تطبیق می کنید این زیرش خالی است (فِی أَسْماءٍ سَمَّیْتُمُوهَا) اسم خالی است شما هر چه بگردید می بینید در بتکده رب پیدا نمی کنید به همین وهم و خیال شما ایمان دارید لذا فرمود: (فِی أَسْماءٍ سَمَّیْتُمُوهَا) این نامی است (مَا نَزَّلَ اللّهُ بِهَا مِن سُلْطَانٍ) (۲) دلیلی ندارید که این اسم, مصداق دارد بلکه دلیل دارید که این اسم, مصداق ندارد اسم بی مسمّاست اینجا هم همین طور است باطل معنایش همین است.

تفهیم عذاب فعلی تبهکاران با روایتی از علی(علیه السلام)

فرمود درباره آخرت (وَیَسْتَعْجِلُونَکَ بِالْعَذَابِ) که خب حالا- عذاب قیامت بیاید اینها خیال می کنند که عذاب قیامت هم تعیینش به دست اینهاست یا مثلاً- تاریخ زمانی و زمینی برمی دارد در حالی که (وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِیطَةٌ بِالْکَافِرِینَ) آیاتی که مربوط به محیط بودن جهنم است دو طایفه است یک طایفه مقیّد است نظیر همین طایفه که دارد (وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِیطَةٌ بِالْکَافِرِینَ یَوْمَ یَغْشَاهُمُ الْعَذَابُ) ظاهرش این است که جهنم در قیامت, محیط به اینهاست طایفه دیگر مطلق است که جهنم (إِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِیطَةٌ بِالْکَافِرِینَ) ظاهر مشتق هم این است که متلبّس بالحال است استعمال مشتق در آینده, مجاز است عندالکل درباره «ما انقضی عنه المبدأ» محل اختلاف است خب جهنم محیط به کافرین است این دو طایفه از آیات مثبتان اند دلیل بر تقیید نیست برخی ها هم اکنون در جهنم اند منتها عاملی می خواهد که نشان بدهد یک بیان لطیفی را مرحوم علامه امینی(رضوان الله علیه) در کتاب شریف الغدیر از وجود مبارک حضرت امیر(سلام الله علیه) نقل می کند که در زمان سومی کسی جمجمه سرد کافری را آورده در حضور عثمان گفت شما می گویید کفار در جهنم اند و من دست زدم روی این سر, این سر سرد است اثری از حرارت نیست خب آنها که اهل این معارف نبودند به وجود مبارک حضرت امیر مراجعه شد برخی ها ادب را رعایت می کردند می رفتند خدمت حضرت امیر(سلام الله علیه) برخی ها هم این را رعایت نمی کردند حضرت را می آوردند خب آن انسان کامل برای حفظ آن موقعیّت و وحدت خیلی از کارها را می پذیرفت وقتی حضرت تشریف آوردند به مُستشکِل گفتند: «أعد المسأله» این مستشکل گفت که شما می گویید کفار بعد از مرگ در جهنم برزخی اند این هم سر یک کافر است و این سر, سرد است حضرت دستور داد زند و مسعار حاضر کنید حاضر کردند به هم زد جرقه پیدا شد فرمود دست بزن این زند هم سرد است این مسعار هم سرد است گفت بله سرد است, فرمود آتش در درون این است شما بیرون را دست می زنی می گویی خبری نیست از درون چه خبر داری. (۳)

۱- (۲۹) . سوره اعراف, آیه ۷۱.

۲- (۳۰) . سوره اعراف, آیه ۷۱.

۳– (۳۱) . ر.ک: الغدیر, ج۸, ص۲۱۴.

قیامت صحنه بروز عذاب الهی نه حدوث آن

بر اساس این موردی که مرحوم امینی(رضوان الله علیه) نقل کرده الآن جهنم محیط به کافرین است بله ظهورش مربوط به صحنه قیامت است قیامت ظرف ظهور این حقایق است نه ظرف حدوث این حقایق اگر فرمود: (یَوْمَ لاَ تَمْلِکُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَیْئاً وَالْأَمْرُ یَوْمَئِذٍ لِلَّهِ) (۱) یعنی الیوم ـ معاذ الله ـ امر لغیر الله است فردا لله است یا نه, فردا روشن می شود که در کلّ عالَم «الأمر لله» فردا یعنی قیامت ظرف ظهور این معارف است نه ظرف حدوث این معارف بر اساس آن جهت, باطناً جهنم محیط به کافرین است ولی ظهورش البته مربوط به قیامت است فعلاً آرام اند اگر باطن را بخواهیم این کسی که از منزل تا مغازه یا از مغازه تا منزل کارش رباخواری و امثال ذلک است این (یَطُوفُونَ بَیْنَهَا وَبَیْنَ حَمِیمٍ آنٍ) (۲) بخواهد روشن بشود برای همه البته به قیامت مربوط است اما این چنین نیست که الآن در روح و ریحان باشد قیامت ببرندش جهنم, باطن گناه حقیقتاً نار است باطن گناه حقیقتاً سمّ است.

تبیین چگونگی احاطه عذاب الهی

پرسش:... پاسخ: بله, یکی مربوط به عذاب قیامت است یکی مربوط به عذاب دنیا آن (یَسْتَعْجِلُونَکَ بِالْعَذَابِ) مربوط به دنیاست نظیر آ نچه اصحاب ایکه گفتند: (فَأَسْقِطْ عَلَیْنَا کِسَفاً مِنَ السَّماءِ) (۳) در اسلام هم بعضی ها گفتند: (أَمْطِرْ عَلَیْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّماءِ أَوِ ائْتِنَا بِعَذَابٍ أَلِیمٍ) (۴) یا (سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ) (۵) از این قبیل است استعجال دوم درباره عذاب آخرت است (وَیَسْتَعْجِلُونَکَ بِالْعَذَابِ) اما (وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِیطَةٌ بِالْکَافِرِینَ) چه وقت ظاهر می شود؟ (یَوْمَ یَغْشَاهُمُ الْعَذَابُ مِن فَوْقِهِمْ وَمِن تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ) اینکه ـ معاذ الله ـ دارد (فِی عَمَدٍ مُمَدَّدَةٍ) (۶) این است دیدید این تنورها برای اینکه خوب آن نان یا غیر نان کاملاً داغ بشود این را چه کار می کنند این را پر از آتش می کنند درش را می گذارند این طِباق است چون جهنم به صورت یک اتاق ترسیم شده است اتاق سقف دارد و کف دارد از بالا و پایین بسته است درِ جهنم را هم می بندند که کسی بیرون نیاید درِ بهشت باز است با اینکه کسی بیرون نمی آید اما باز بودنِ در، خودش یک نحو نعمت و آزادی است (مُفَتَّحَةً لَهُمُ الْأَبْوَابُ) (۷) نه بیگانه مجاز است به بهشت برود نه آشنا از بهشت بیرون می آید اما باز بودن در، خودش نعمتی است رفاهی است (مُفَتَّحَةً لَهُمُ الْأَبْوَابُ) اما درباره دوزخیان درِ جهنم را می بندند این در را کیپ می کنند الآن دیگر دزدگیر هست قفل هست قفل رمزی هست اما سابقاً که این طور نبود برای تشبیه معقول به محسوس آن کلیدهایی که سابقاً روی درهای محکم بود آن را بیان فرمود, فرمود: (فِی عَمَدٍ مُمَدَّدَةٍ) الآ ن هم شما می بینید بعضی از جاها همین طور است یک وقت است این لنگه در و آن لنگه دیگر را وصل می کنند یک جایش را قفل می کنند یک جا را بند می زنند اما یک وقت است که یک بند سر تا سری از بالا تا پایین می زنند که به هیچ وجه قابل باز شدن نباشد این را می گویند (فِی عَمَدٍ مُمَدَّدَةٍ) یعنی این در بند امتداد دارد از بالا تا پایین مثل اینکه دزدگیری از بالا تا پایین این دو لنگه را به هم زدن که هیچ راه برای باز شدن نیست فرمود: (فِی عَمَدٍ مُمَدَّدَةٍ) «أعاذنا الله من شرور أنفسنا و سیّئات أعمالنا».

۱- (۳۲) . سوره انفطار, آیه ۱۹.

۲- (۳۳) . سوره□ الرحمن, آیه□ ۴۴.

۳- (۳۴) . سوره□ شعراء, آیه□ ۱۸۷.

۴- (۳۵) . سوره□ انفال, آیه□ ۳۲.

۵- (۳۶) . سوره□ معارج, آیه□ ۱.

۶- (۳۷) . سوره□ همزه, آیه□ ۹.

۷- (۳۸) . سوره□ ص, آیه□ ۵۰.

«و الحمد للّه ربّ العالمين»

آیات ۵۲ تا ۵۷ سوره عنکبوت ۹۱/۱۰/۰۶

.Your browser does not support the audio tag

(قُلْ كَفَى بِاللَّهِ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ شَهِيداً يَعْلَمُ مَا فِي السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالَّذِينَ آمَنُوا بِالْبَاطِلِ وَكَفَرُوا بِاللَّهِ أُوْلئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ (۵۲) وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَلَوْلاَ أَجَلٌ مُسَمّى لَجَاءَهُمُ الْعَذَابُ وَلَيَأْتِيَنَّهُم بَغْتَةً وَهُمْ لاَ يَشْعُرُونَ (۵۳) يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ (۵۴) يَوْمَ يَغْشَاهُمُ الْعَذَابُ مِن فَوْقِهِمْ وَمِن تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ وَيَقُولُ ذُوقُوا مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ (۵۵) يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ أَرْضِي واسِعَةٌ فَإِيَّايَ فَاعْبُدُونِ (۵۶) كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ ثُمَّ إِلَيْنَا تُرْجَعُونَ (۵۷))

شواهد گواهی خداوند بر رسالت پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلّم)

بعد از اینکه آنها درخواست معجزه ای کردند ذات اقدس الهی به پیامبرش(صلّی الله علیه و آله و سلّم) اعلام کرد که آوردن معجزه به اذن خداست هر وقت ذات اقدس الهی مصلحت بداند معجزه ای به دست پیامبری از انبیای الهی ظاهر می کند (این یک). ثانیاً این قرآن معجزه است شما چه بهانه ای دارید, اگر عربید این لطایف فصاحت و بلاغت و سایر نکات ادبی عرب معجزه است اگر غیر عربید آن اِخبار غیب و بیّنات غیبی که از گذشته ها خبر دادیم جریان آدم, جریان نوح, جریان ابراهیم و موسی و عیسی(علیهم السلام) خبر دادیم به طوری که در کتاب های آسمانی اقوام و ملل قبلی ثبت شده است با اینکه وجود مبارک حضرت اصلاً کتابی ندیده و خطّی نخوانده این هم معجزه است این دومی هم برای اعراب معجزه است هم برای غیر عرب, اینکه فرمود: (كَفَى بِاللَّهِ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ شَهِيداً) یعنی در این ادّعا در این مناظره خدا گواهی داده است که رسول خدا پیامبر است به دو جهت گواهی داد یکی اینکه معجزه خودش را به دست او داد یکی اینکه در خود این قرآن تصریح کرد (يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ).

ص: ۴۷۳

سرّ کفایت گواهی خدا بر رسالت پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلّم)

جریان شاهد بودن خدای سبحان که (عَلَى كُلِّ شَيْ ءٍ شَهِيدٌ) (۱) است آن یعنی (بِكُلِّ شَيْ ءٍ عَلِيمٌ) (۲) است اما بین من و شما, خدا شاهد است یعنی داوری است که مشکل را حل می کند در دنیا به شهادت است در آخرت به قضا, چرا خدا باید قرآن نازل کند در سوره مبارکه «فرقان» همین مطلب آمد فرمود آن کسی که عالِم سماوات و ارض است او باید کتاب قانون نازل کند شما توقع دارید که کتاب قانون را چه کسی نازل کند در سوره مبارکه «فرقان» همین مطلب با همین برهان گذشت فرمود: (قَالُوا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ اكْتَتَبَهَا فَهِيَ تُمْلَى عَلَيْهِ بُكْرَةً وَأَصِيلاً) فرمود: (قُلْ أَنزَلَهُ) نه «أنزله الله» (أَنزَلَهُ) آن که کارهای علمی به دست اوست این تعلیق حکم بر وصف, مشعر به علیّت است که بشر قانون می خواهد (یک) و قانون هم باید با حقیقت ساختار انسان و جهان هماهنگ باشد (دو) تنها کسی که از اسرار عالَم باخبر است عالَم آفرین است (سه) لذا (أَنزَلَهُ الَّذِي يَعْلَمُ السِّرَّ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ) (۳) آن که بلد است باید قانون نازل کند در اینجا هم فرمود آن که بلد است باید شهادت بدهد که من پیامبرم و آن خداست پس (قُلْ كَفَى بِاللَّهِ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ شَهِيداً) و او (يَعْلَمُ مَا فِي السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ).

عدم تصریح به بطلان بت پرستی نمونه ای از جدال احسن

ص: ۴۷۴

۱- (۱) . سوره مائده, آیه ۱۱۷.

۲- (۲) . سوره بقره, آیه ۲۹.

۳- (۳) . سوره فرقان, آیات ۵ و ۶.

این جـدال احسن هنوز ادامه دارد احسن بودنِ این روش این است که نـام بت ها را نمی برد نام اصـنام و اوثان را نمی برد نمی گویـد شـما بر باطلیـد نمی فرمایـد که کسانی که به بت ایمان دارند جهنمی اند به صورت کلی فرمود: (وَالَّذِينَ آمَنُوا بِالْبَاطِلِ) نفرمود شـما بر باطلیـد نفرمود بت هـا باطـل انـد با اینکه آنها بیّن الغی است این می شود جـدال احسن نظیر (إِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ لَعَلَى هُدىً أَوْ فِي ضَـلَالٍ مُبِينٍ) (۱) که این روش, روش احسن است وگرنه خب نتیجه ثـابت شـد که آن باطـل است. آنجا که جای برهـان است بعـد از برهـان می فرمایـد: (إِنْ هِيَ إِلَّا أَسْـماءٌ سَـمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُم) (۲) یـا آنجـا که جـای دعوا و درگیری و تبرگیری است ابراهیم(سـلام الله علیه) فرمود: (أُفٍّ لَّكُمْ وَلِمَا تَعْبُـدُونَ) (۳) امـا وقتی پشت میز مـذاکره است و گفتمان است و گفتگوی ادیان است و مجادله احسن است این راه خاصّ خودش را دارد فرمود: (وَالَّذِينَ آمَنُوا بِالْبَاطِلِ وَكَفَرُوا بِاللَّهِ أُوْلئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ).

امکان استعمال کلمه مؤمن بر کافر

مطلب دیگر این است که به بت پرست نمی گویند مؤمن, نمی گویند «آمن», مگر با قرینه به کسـی که موحّد است می گویند مـؤمن است می گوینـد (آمَنَ) امـا به مشـرک نمی گوینـد «آمَنَ» به مشـرک نمی گوینـد «مـؤمن» مگر بـا قرینه، اینجـا فرمـود: (وَالَّذِينَ آمَنُوا بِالْبَاطِلِ) این طور نیست که مشـرکین, مؤمن باشـند یا جزء «آمنوا» باشند و اگر کسی کافر است در برابر الله اینها واقعاً کافرند هم مطلقش درست است هم مقیّدش درست است.

ص: ۴۷۵

۱- (۴) . سوره سبأ, آیه ۲۴.

۲- (۵) . سوره نجم, آیه ۲۳.

۳- (۶) . سوره انبیاء, آیه ۶۷.

تفاوت استعجال قولی و فعلی کافران نسبت به عذاب

مسئله استعجال که در دو بخش دنیا و آخرت تکرار شد اگر اینها لساناً استعجال می کنند خب این استهزاست اینها باور ندارند ممکن است برخی ها که شک داشته باشند می گویند مقدمات عذاب اگر آمد ما ایمان می آوریم آنجا شاید استعجال جدّی باشد اما اینها که معتقدند که اینها اساطیر اوّلین است استعجالشان به صورت مسخره است این اگر قولی و لفظی باشد اما اگر کسی عملاً دارد خلاف می کند یک دوراندیش عالِم فرزانه می گوید این به سرعت به طرف عذاب و سقوط می رود اینکه فرمود: (وَیَسْتَعْجِلُونَکَ بِالْعَذَابِ) یعنی کارِ اینها باعث نزول عذاب است به صورت سریع, پس اگر قولی باشد صِبغه استهزا دارد برای اینکه آنها معتقد نیستند مگر آ نها که شک داشته باشند اگر فعلی باشد آن عالِم فرزانه می گوید اینها به سرعت به طرف عذاب دارند می روند (وَیَسْتَعْجِلُونَکَ بِالْعَذَابِ).

عدم استقلال انبیا در آوردن معجزه و عذاب

اما آنها که گفتند: (فَأَمْطِرْ عَلَیْنَا) (۱) در زمان حضرت یا سابقین گفتند: (فَأَسْقِطْ عَلَیْنَا کِسَفاً مِنَ السَّماءِ) (۲) اگر لفظاً چیزی را گفته باشند پاسخ این, نظیر پاسخ معجزه آوردن است نه عذاب آوردن بالاستقلال به دست انبیا(علیهم السلام) است نه معجزه آوردن بالاستقلال به دست انبیا(علیهم السلام) است روایات اهل بیت(علیهم السلام) این است که کاری را که ما انجام بدهیم به اذن خداست (۳) پس آن پیشنهاد که شما معجزه بیاورید جوابش این است که باید به اذن خدا باشد این پیشنهاد که عذاب بیاورید جوابش این است که باید به اذن خدا باشد ولی عذاب می آید این طور نیست که حالا شما را رها بکند (وَلَیَأْتِیَنَّهُم بَغْتَةً وَهُمْ لاَ یَشْعُرُونَ).

۱- (۷) . سوره انفال, آیه ۳۲.

۲- (۸) . سوره شعراء, آیه ۱۸۷.

۳- (۹) . الکافی, ج۱, ص۱۹۷.

احاطه فعلی عذاب بر تبهکاران و ظهور آن در قیامت

در جریـان آیه ۵۴ که سـخن از محیـط بود در سوره مبـارکه «توبه» مشـابه این آیه گـذشت منتهـا آنجا مطلق بود اینجا مقیّد است؛ آیه ۴۹ سوره مبـارکه «توبه» این بود که (وَمِنْهُم مَن يَقُولُ ائْـذَن لِي وَلاَ تَفْتِنِّی أَلَا فِي الْفِتْنَهِ سَقَطُوا وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمحِيطَهٌ بِالْكَافِرِينَ) ظاهر مشـتق در متلّبس بالفعل است نسبت به «ما انقضی عنه المبدأ» محلّ اختلاف است نسبت به «ما یأتی» عند الکل مجـاز است این (جَهَنَّمَ لَمحِيطَهٌ) مشـتق است مـا بگوییم الآـن محیط نیست در قیامت محیط است این قرینه می خواهـد جمعش این است که الآن محیط است طبق همان بیان نورانی حضـرت امیر(سلام الله علیه) که مرحوم علامه امینی(رضوان الله علیه) نقل کرده اسـت (۱) منتهـا ظهورش در قیـامت است و اگر در اوایـل سوره مبـارکه «نسـاء» دارد که کسـانی که مـال یـتیم را می خورنـد در شـکمشان آتش است مـا دلیلی نـدارد که این را حمـل بر مجـاز بکنیم برای اینکه در همـان جا دارد که (إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْماً إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَاراً وَسَيَصْلَوْنَ سَعِيراً) (۲) خب آن عذاب جهنم آن سر جایش محفوظ است آن بله, با «سین» (سَيَصْلَوْنَ) آمده اما الآن واقعاً آتش در شکمش است منتها او نمی بیند اگر این طور است.

مستی حیات دنیوی عامل عدم احساس عذاب فعلی

پرسش: احساسش هم نمی کند؟

پاسـخ: احساس نمی کنـد کسانی که «فی سـکره الحیاه الـدنیا» هسـتند تخدیر شده اند الآن در محفلی که کسـی مجلس جشـن پسرش است از بس سـرگرم است مهمان ها می آینـد و می رونـد این کاملاً اسـتقبال می کنـد بدرقه می کند وقتی همه رفتند شب شـده می بینـد پـایش می سوزد نگاه می کنـد می بینـد میخی که در کفش بود جوراب را پاره کرده پا را پاره کرده خون آورده کفش را خونی کرده او اصـلاً درک نکرده چون حواسش جای دیگر بود اینها که «سکره الحیاه الدنیا» دارند حواسشان جای دیگر است این خون که در شب نیامده این خون همان اول روز آمده خیلی ها که «فی سکره الحیاه الدنیا» هستند اصلاً به این فکر نیستند تخدیر شده اند توجه ندارند اگر کسی توجه داشته باشد بله, احساس درد می کند و ناله می کند.

ص: ۴۷۷

۱- (۱۰) . الغدیر, ج۸, ص۲۱۴.

۲- (۱۱) . سوره نساء, آیه ۱۰.

پس این دو مورد (لَمحِیطَهٌ) چون مُثبتین انـد دلیل نـدارد که ما آیه محلّ بحث سوره مبارکه «عنکبوت» را مقیّد آیه سوره مبارکه «توبه» قرار بـدهیم اینها مثبتین اند جهنم محیط است منتها در قیامت ظهور می کند و شاهدش هم همان روایت نورانی بود که مرحوم علامه امینی(رضوان الله علیه) در الغدیر نقل کرد.

آن بیان قبلی که فرمود این آیاتی است (فِی صُـدُورِ الَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ) همان طور که در بحث روایی ملاحظه فرمودید روایات فراوانی دارد که بر اهل بیت(علیهم السلام) تطبیق شده است (۱) اما همان روایات نشان می دهـد که آن مرحله عالیه و تمام و کمـالش برای اهـل بیت است برای شـاگردان آ نهـا هم است به دلیـل اینکه همین ابن معـاویه که از اصـحاب حضـرت است از وجود مبـارک ابی جعفر(علیهمـا السـلام) سؤال کرد که این (فِی صُـدُورِ الَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ) چه کسـی است؟ فرمود: «أنتم» (۲) خب حضـرت به شاگردانش فرمود شـما این معارف را یاد بگیرید پس هم آنها بالاصاله عالِم اند هم اصـحاب و شاگردان آنها که از آنهـا یـاد گرفتنـد بـالتبع عـالِم انـد آن وقت این معارف در صـدور شاگردان اهل بیت جا می گیرد می شود (فِی صُـدُورِ الَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ) این هم در بحث روایی ما هست.

تبیین چگونگی احاطه عذاب الهی و سرّ آن

این مسئله که فرمود: (یَوْمَ یَغْشَاهُمُ الْعَـذَابُ مِن فَوْقِهِمْ) در مسـئله عذاب اگر کسانی (أَحَاطَتْ بِهِ خَطِیئَتُهُ) (۳) شدند غرق گناه شدنـد آن روز هم غرق عـذاب می شونـد؛ آیه شانزده به بعد سوره مبارکه «زمر» این است که (لَهُم مِن فَوْقِهِمْ ظُلَلٌ مِنَ النَّارِ وَمِن تَحْتِهِمْ ظُلَلٌ ذلِکَ یُخَوِّفُ اللَّهُ بِهِ عِبَادَهُ یَا عِبَادِ فَاتَّقُونِ) اما (وَالَّذِینَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ أَن یَعْبُدُوهَا وَأَنَابُوا إِلَی اللَّهِ لَهُمُ الْبُشْرَی فَبَشِّرْ عِبَـادِ) غرض این است که اگر کسـی به جـایی رسـید ـ معـاذ الله ـ که (أَحَـاطَتْ بِهِ خَطِیئَتُهُ) این در حـدّی است که (إِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِیطَهٌ بِالْکَافِرِینَ) این نار است آن وقت آن ادلّه قرآنی که دارد این ائمه کفر, سـران کفر (یَدْعُونَ إِلَی النَّارِ) (۴) دلیلی نـدارد که ما بگوییم «یدعون إلی المعاصـی التی یوجب ارتکابها دخول النار» نه, (یَدْعُونَ إِلَی النَّارِ) منتها حالا محسوس نیست الآن همین هایی که معتادنـد این چنین نیست که اگر کسـی بگویـد این دارد سمّ مهلك می خورد مجاز گفته باشـد, این یک زرورق شـیرینی روی آن کشـیده شـده یك لذّت کاذب دارد یك درد صادق, اگر بگویند این ضـرر دارد این سم است اینکه مجاز نیست برای اینکه «ظاهرهُ حلوٌ و باطنه سمّ» مگر معتاد مواد می کشد همین نیست منتها او نمی داند این ظاهرش را می بیند و خیال می کند که باطنش هم شیرین است. فرمود: (وَیَقُولُ ذُوقُوا مَا کُنتُمْ تَعْمَلُونَ) این را به آن صورت بیان می کند.

۱- (۱۲) . الکافی, ج۱, ص۲۱۳ و ۲۱۴.

۲- (۱۳) . تفسیر نورالثقلین, ج۴, ص۱۶۵.

۳- (۱۴) . سوره بقره, آیه ۸۱.

۴- (۱۵) . سوره قصص, آیه ۴۱.

بعد فرمود: (یَا عِبَادِیَ الَّذِینَ آمَنُوا) چون این سور ه در مکه نازل شد وظیفه مسلمان ها در مکه صبر و ایمان از یک طرف و هجرت از طرف دیگر بود, وظیفه مسلمان ها در مدینه صبر و جهاد از طرف دیگر که (أُذِنَ لِلَّذِینَ یُقَاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا) (۱) در مکه فرمود: (یَا عِبَادِیَ الَّذِینَ آمَنُوا إِنَّ أَرْضِی واسِعَهٌ) اگر کسی در جایی باشد نتواند دین خودش را حفظ کند هجرت بر او واجب است اگر برود به جایی که نتواند دینش را حفظ بکند آن سفر حرام است این طور نیست که اگر کسی برای هر چیزی برود در خارج و نتواند دینش را حفظ بکند این سفر, سفر حلال باشد و سفر معصیت نباشد اگر در جایی بود نتوانست دینش را حفظ بکند هجرت واجب است بخواهد به جایی برود که نتواند دینش را حفظ بکند آن سفر, سفر معصیت است.

هجرت، پاسخ فرشتگان به عذرآوری کافران هنگام مشاهده عذاب

در قرآن کریم گاهی به صورت (أَرْضُ اللّهِ) آمده مثل سوره مبارکه «نساء» که در آنجا تعبیر به (أَرْضُ اللّهِ) آمده و همچنین سوره «زمر» آیه ۹۷ سوره مبارکه «نساء» این است که فرشته ها در هنگام مرگ به عدّه ای می گویند چرا عمل صالح نداشتی می گویند ما مستضعف بودیم نمی توانستیم اینجا انجام وظیفه کنیم پاسخ می دهند که (أَرْضُ اللّهِ وَاسِعَهً) چرا هجرت نکردی؟! آیه ۹۷ سوره مبارکه «نساء» (إِنَّ الَّذِینَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلاَئِکَهُ ظَالِمِی أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِیمَ کُنْتُمْ قَالُوا کُنَّا مُسْتَضْعَفِینَ فِی الْأَرْضِ) آن گاه فرشته ها در حال نزع روح می گویند (أَلَمْ تَکُنْ أَرْضُ اللّهِ وَاسِعَهً فَتُهَاجِرُوا فِیهَا) خب شما بالأخره می توانستید بروید جای دیگری که دینتان را حفظ بکنید (فَأُولئِکَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِیراً) مگر مستضعفی که (لاَ یَسْتَطِیعُونَ حِیلَهً); (إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِینَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ لاَ یَسْتَطِیعُونَ حِیلَهً وَلاَ یَهْتَدُونَ سَبِیلاً) (۲) البته معذورند که «رُفع عن امّتی تسعه» (۳) در سوره مبارکه «زمر» هم مشابه همین تعبیر آمده که (أَرْضُ اللّهِ) تعبیر شده (۴) منتها در سوره مبارکه «عنکبوت» که محلّ بحث است تعبیر به (أَرْضِی) شده است که لطیف تر از تعبیر به اسم ظاهر است (إِنَّ أَرْضِی واسِعَهٌ) یعنی بالأخره من عهده دارم زمین من است خانه من است اما (أَرْضُ اللّهِ) که اسم ظاهر است آن معنا و لطافت ضمیر متکلّم را نمی رساند.

۱- (۱۶) . سوره حج, آیه ۳۹.

۲- (۱۷) . سوره نساء, آیه ۹۸.

۳- (۱۸) . التوحید (شیخ صدوق), ص۳۵۳.

۴- (۱۹) . سوره زمر, آیه ۱۰.

(يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ أَرْضِي واسِعَةٌ فَإِيَّايَ فَاعْبُدُونِ) یعنی «فأعبدونی» پس ضمیر متکلّم دو بار تکرار شده (یک) آ ن ضمیر منفصل هم مقدّم بر فعل شده (دو) این تکرار ضمیر متکلّم و تقدیم «إیّای» مفید حصر است.

برکات هجرت در بیان جار الله زمخشری

حرف لطیفی را جناب زمخشری در کشّاف دارد خب مستحضرید زمخشری از علمای بزرگوار قبل از هزار سال است او همه این قسمت ها را تلاش و کوشش کرده الکتاب سیبویه را خوب خوانده ادیب خوبی است و معانی و بیان هم خوب خوانده الکتاب سیبویه هم از آن کتاب های قدَر در ادبیات است ایشان می گوید مهاجرت کردن از سرزمینی به سرزمین دیگر رفتن برای حفظ دین برکت دارد و ما این را آزمودیم اینکه گفتند «جارُ الله» چون سالیان متمادی در کنار مکه مجاور بود. حرف زمخشری این است «لَعمری إنّ البقاع تتفاوت فی ذلک» این چنین نیست که سرزمین ها همه شان یک طور باشد نمی دانم شما تجربه کردید یا نکردید برای ما که کاملاً محسوس و مجرَّب است یک جواهر را که داریم در قم مطالعه می کنیم مثل صفحه روزنامه از بالا تا پایین مرتب می آییم اما همین کتاب را در مسافرت وقتی رفتیم جایی یک هفته ماندیم این را سطر به سطر باید مطالعه کنیم اصلاً قم طور دیگر است این طور نیست که فقط ثواب زیارت و آمرزش گناهان داشته باشد کنار این مضجع ملکوتی, بودن بزرگان و مراجع عظام, منشأ برکت است بدون تردید، ایشان می گوید سرزمین ها متفاوت است یکسان نیست تفاوت کثیر هم دارد بعد فرمود: «لقد جَرَّبنا» ما خودمان شهرها را رفتیم دیدیم اینها یکسان نیستند ما همین ما بودیم, کتاب همین کتاب بود ولی یک جا نیم ساعت مطالعه می کردیم تا بفهمیم یک جا یک ساعت باید مطالعه کنیم این را ما تجربه کردیم نه اتفاق افتاد نه اینکه یک جا مشکل بود یک جا آسان, مطلبی که در یک سطح و مستوا باشد ما مکرّر تجربه کردیم نه تنها ما, بلکه «لقد جرّبنا» (یک) «و جرّب أوّلونا» قدما و اوایل ما (دو) «فلم نَجِد فیما دُرْنا و داروا» ما خیلی جاها رفتیم اساتید ما هم خیلی جاها رفتند هیچ جا به اندازه سرزمین وحی نیست «فلم نَجِد فیما دُرْنا و داروا أعون علی قَهر النفس و عصیان شهوته و أجمع للقلب المتلفت و أضم للهمّ المنتشر و أحثّ علی القناعه و أطرد للشیطان و أبعد مِن کثیر من الفِتَن و أضبط للأمر الدینی فی الجمله مِن سُکنیٰ حرم الله و جوار بیت الله فللّه الحمد علی ما سَهَّل مِن ذلک و قرَّب و رزق من الصبر و أوزع من الشکر» بعد این روایت را از وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) نقل می کند که «مَن فَرَّ بدینه مِن أرضٍ إلی أرضٍ و إن کان شِبراً مِن الأرض استوجب الجنّه» که اگر کسی برای حفظ دین از جایی به جایی برود مستوجب جنّت و بهشت است «و کان رفیق ابراهیم و محمد» (1) (صلّی الله علیه و آله و سلّم) این معنی هجرت است و عظمت هجرت آن وقت این کتاب کشّاف را هم که نوشته دو سال و اندی آنجا بود این کتاب را نوشته بعد نسخه ای از این کتاب کشّاف را در همان حرم مطهّر گذاشته که علمای بلاد بیایند به زیارت کعبه بررسی کنند نقد کنند اینکه می بینید کتابی بیش از هزار سال می ماند هم او با اخلاص نوشته و هم علمای فراوانی که به زیارت بیت الله می آمدند آنها دیدند و بررسی کردند و نقد و اشکال و سؤالی بود ارائه کردند و این کتاب صبغهٔ مقبولیّت پیدا کرده است البته در حدّ خودشان آن فضیلت عترت را ندارند آن سرِ جایش محفوظ است.

۱- (۲۰) . الکشاف, ج۳, ص۴۶۱.

نقش روحانیت و هجرت علمی آنان در تداوم معارف دینی

پرسش:..؟ پاسخ: نه خب می آیند اینجا بعد (لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ) (۱) اینجا خوب یاد می گیرند و همین حرف اینجا را به آنجا منتقل می کنند بعد آنجا حوزه علمیه تشکیل می دهند آنها را مشتاق قم می کنند آنها هم می آیند قم این رفت و آمد باعث می شود که نظام محفوظ است, جامعه محفوظ است, دین محفوظ است هم اینها باید بروند هم آنجا که رفتند بیان نورانی امام صادق(سلام الله علیه) را عملاً و قولاً پیاده کنند حضرت می فرمود من از تنهایی به خدا شکایت می کنم «أشكو إلى الله عزّ و جلّ وحدتی و تقلقلی» بعد فرمود: «فليت هذه الطاغيه أذن لی فأتّخذ قصراً فی الطائف فسكنتُه و أسكنتُكم معی» (۲) ای کاش دستگاه طاغوت موافقت می کرد به ما اجازه می داد ما مدرسه ای, حوزه علمیه ای درست می کردیم خودم می آمدم آنجا مستقر بودم شما را می آوردم آ نجا و احکام الهی را می گفتم. اینکه وجود مبارک حضرت چهار هزار شاگرد تربیت کرده نه اینکه حوزه ای داشت, مدرسه ای داشت صد طلبه پای منبرش بودند دوتا و سه تا و چهارتا و مخفیانه و در منزل و امثال ذلک جمعاً چهار هزار شاگرد تربیت کرد مگر اجازه می دادند حوزه ای باشد, مسجدی باشد صد طلبه پای منبر امام صادق(سلام الله علیه) باشند اگر این بود که کلّ دنیا را گرفته بود غرض این است که حضرت فرمود: «أشكوا الی الله عزّ و جلّ وحدتی و تقلقلی» اوّلین کار یک روحانی حالا چه امام جماعت چه امام جمعه شد اوّلین کارش این است که وقتی رفت آنجا حوزه علمیه تشکیل بدهد بالأخره تنها حافظ دین مردم همین روحانیت و مسجد و حسینیه است و الآن هم به برکت قیام امام و شهدا(رضوان الله علیهم) این فرصت هست و قبلاً ـ اگر می گفتند: «اطلبوا العلم ولو بالصين» (۳) الآن می گویند «اطلبوا العلم ولو بقم».

۱- (۲۱) . سوره توبه, آیه ۱۲۲.

۲- (۲۲) . الکافی, ج۸, ص۲۱۵.

۳- (۲۳) . مصباح الشریعه, ص۱۳; روضه الواعضین, (محمد بن حسن فتال نیشابوری), ج۱, ص۱۱.

حقیقت مرگ در فرهنگ قرآن

یکی از مطالبی که جزء جوامع الکلم است جزء غرر آیات الهی است همین آیه ۵۷ است که فرمود: (کُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَهُ الْمَوْتِ) در بخش هایی دارد که همه می میرند بله, (إِنَّکَ مَیِّتٌ وَإِنَّهُم مَّیِّتُونَ) (۱) یا (وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِن قَبْلِکَ الْخُلْدَ أَفَإِن مِّتَّ فَهُمُ الْخَالِدُونَ) (۲) یا (کُلُّ مَنْ عَلَیْهَا فَانٍ) (۳) اینها همه آیات نورانی است اما هیچ کدام به عظمت این آیه نیست این آیه حرفی دارد که احدی از بشر این حرف را نزد الآن هم درکش برای خیلی ها سخت است و آن این است که انسان, مرگ را می میراند این حرف برای همیشه تازه است انسان نمی میرد در مصاف با مرگ وقتی دست به یقه می شوند در درگیری, انسان مرگ را می میراند و چماله می کند و مچاله می کند و می اندازد دور و می رود برزخ وقتی وارد برزخ شد دیگر مرگی نیست وقتی وارد ساهره قیامت می شود می بیند مرگ نیست وقتی وارد بهشت شد دیگر مرگ نیست, نیست که نیست! برخی ها در مصاف با مرگ خیال می کنند که مرگ پایان راه است خیال می کنند که مرگ, پوسیدن است اگر انسان، ذائق است و مرگ, مذوق پس انسان مرگ را هضم می کند این چنین نیست مرگ انسان را هضم بکند و از پا در بیاورد چیزی از ما کم نمی شود؛ در قبر واقعاً او می فهمد تلقین که لغو نیست واقعاً هم آن مرده می فهمد که می گوییم مرگ حق است قیامت حق است بهشت حق است جهنم حق است این طور نیست که فقط تنها برای موعظه برای تشییع کننده ها باشد این چیزی از او کم نشد وقتی از دنیا رفته فرشته ها می آیند سؤال و جواب دارند پس زنده است در برزخ هم زنده است در ساهره قیامت هم زنده است در بهشت هم زنده است فقط مرگ را می میراند در روایات هم هست که مرگ را به صورت کبش املح در می آورند او را قربانی می کنند (۴) دیگر مرگی نیست. این حرف یک حرف تازه است که انسان, موجود ابدی است هست که هست که هست خب اگر یک موجود ابدی هست باید ره توشه ابد داشته باشد.

۱- (۲۴) . سوره زمر, آیه ۳۰.

۲- (۲۵) . سوره انبیاء, آیه ۳۴.

۳- (۲۶) . سوره الرحمن, آیه ۲۶.

۴- (۲۷) . تفسیر القمی, ج۲, ص ۵۰.

تبیین هلاکت فعلی ممکنات و ارتباط آن با وجه الله

پرسش: پس (کُلُّ شَی ءٍ هَالِکٌ إِلَّا وَجْهَهُ) (۱) چیست؟

پاسخ: الآ ن هم هالك است قبل از مرگ هم هالك است (إِلَّا وَجْهَهُ) وجه الله در همه چیزها هست انسان «من حیث انّه انسان» ارض «من حیث انّه ارض» شجر «من حیث انّه شجر» الآن هالك است نه «سیهلك» این مشتق در متلبّس بالفعل است الآن هالك است این بیان نورانی امام رضا(سلام الله علیه) در آن توحید صدوق ملاحظه بفرمایید در آن باب ذکر مجلس الرضا(علیه السلام) آنجا وقتی آن شخص می گوید آیا _ معاذ الله _ خدا در خلق است فرمود نه, آیا _ معاذ الله _ خلق در خداست فرمود نه, شما الآن وقتی در برابر آینه قرار گرفتید خودتان را می بینید یا نه, آینه شما را نشان می دهد یا نه, علامت و آیت هست یا نه, شما در آینه هستید عرض کرد نه, فرمود آینه در شماست؟ عرض کرد نه, فرمود همین است دیگر, اشیا آیت اند آیت یعنی علامت خدا که نباید _ معاذ الله _ در خلق باشد یا _ معاذ الله _ خلق در خدا باشد آیت یعنی نشانه, نشانه آن صاحب نشان را نشان می دهد خب اگر او نباشد این نیست, بنابراین اگر وجه الله نباشد هیچ چیزی نیست نه اینکه «سیهلك» اگر شخصی نباشد در برابر آینه خب چیزی در آینه نیست چیزی را نشان نمی دهد اگر باشد آینه نشان می دهد فرمود هر چه شما فرض بکنید اینها صوَر مرآتیه اند صورت مرآتی آن شاخص خودش را نشان می دهد آن اصل خودش را نشان می دهد (۲) پس اگر کسی بگوید جمیع صوَر مرآتیه هالك اند الاّ وجه شاخص, سخن درستی گفته است اگر او نباشد ما صورتی در آینه نداریم صورت مرآتیه که عکسی نیست در آینه باشد نظیر نقاشی شده روی پارچه, چیزی در آینه نیست بالقول المطلق اگر شاخصی در برابرش باشد بله صورت شاخص را در آینه می بینند این از غرر بیانات امام رضا(سلام الله علیه) است در کتاب توحید صدوق پس هر چیزی «لولا وجه الله» هالك است این درست است.

۱- (۲۸) . سوره قصص, آیه ۸۸.

۲- (۲۹) . ر.ك: التوحید (شیخ صدوق), ص۴۳۴ و ۴۳۵.

تازه گی کلام وحی پیرامون مرگ

فرمود: (کُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَهُ الْمَوْتِ) بعدها شما می بینید مولوی و امثال مولوی این حرف ها را زدند درست است هر کدام از اینها اشکالاتی دارند بالأخره قبل از اسلام این حرف ها نبود اینکه بعدها آمده شعری گفته همه او را پسندیدند «مرگ اگر مرد است گو نزد من ای» خب چرا ایرانی ها قبل از اسلام این حرف ها را نزدند

مرگ اگر مرد است گو نزد من آیتا در آغوشش بگیرم تنگ تنگمن از او عمری ستانم جاوداناو ز من دلقی بگیرد رنگ رنگ (۱) این حرف ها بعد از قرآن آمده شما این آثار نیاکان ما در همین سرزمین هست درست است ایرانی ها باهوش اند الآن هم که افراد باهوش هستند می بینید حرف تازه است شما باید به زحمت به اینها بفهمانی انسان, مرگ را می میرانند مرگ از پوست به در آمدن است نه پوسیدن, مرگ آخر راه نیست این بیان نورانی «تنتقلون من دارٍ الی دار» (۲) این روایات کمک می کند که انسان از این آیه این معنا را بفهمد فرمود شما جابه جا می شوید اگر کسی از اتاقی به اتاق دیگر رفت اینکه نابود نشد این اتاق را ترک کرده نه اینکه نابود شده خب اگر کسی هجرت کرده از اتاقی به اتاق دیگر رفته این نابود شد یا آن اتاق را ترک کرد.

تفاوت دیدگاه حکیمان الهی و مکاتب حسی درباره مرگ

بعدها می بینید حکمای ما بر اساس همین معنا آمدند حرف جدید زدند خیلی ها فکر کردند که انسان چرا می میرد خیال کردند این حرف را باید طبیب پاسخ بدهد می گویند این بدن دیگر طاقت ندارد لذا انسان می میرد این حرفِ کسی است که معرفت حسّی و تجربی دارد و شعری که شاعران این مکتب گفتند همین است

۱- (۳۰) . دیوان شمس تبریزی, غزل ۱۳۲۶.

۲- (۳۱) . بحارالأنوار, ج۳۷, ص۱۴۶.

جان عزم رحیل کرد گفتم که مروگفتا چه کنم خانه فرو می آید (۱) مرگ این است که چون این خانه کلنگی شد و ویرانه شد رو به ویرانی نهاد انسان می میرد اما حکمای ما در حکمت متعالیه گفتند خیر, این روح که صاحب خانه است یک خانه جدیدی ساخت توجّهش را به این خانه کم کرد چون صاحب خانه رفت و این بی صاحب خانه شد فرو ریخت نه چون خانه ریخت, صاحب خانه مجبور شد فرار کند این دو دید است این شعر را هم نقل کردند گفتند این شعر, شعر باطلی است (۲) انسان جایی درست کرده حالاـ یا به سوء اختیارش درست کرده یا با حُسن اختیارش بالأخره جای دیگر درست کرده و چون توجّهش به جای دیگر است این خانه قبلی شده کلنگی و فرو ریخت این فکر کجا آن فکر کجا!

تبیین حقیقت گناه از منظر اسلام

پرسش:..؟پاسخ: بله, این باطنش فحشا می خواهد این هم فحشا, ظلم می خواهد این هم ظلم, مگر یک آدم ظالم ظلم نمی خواهد حقیقت ظلم همان نار است (ذُقْ إِنَّکَ أَنتَ الْعَزِیزُ الْکَرِیمُ) (۳) مگر همین را نمی خواستی خب بگیر, گناه یعنی این. حضرت امیر(سلام الله علیه) در نهج البلاغه در ذیل آن خطبه ای که جریان عقیل آمد و حضرت فرمود: «أَتَئِنُّ مِنَ الْأَذَی وَ لَا أَئِنُّ مِنْ لَظی» دارد کسی نزد ما آمد و یک غذای شیرینی و حلوایی را زیر لباسش پنهان کرد و آمد به ما داد حضرت فرمود ما به او گفتیم اگر صدقه و این چیزهاست که به ما نمی رسد اگر قصد چیز دیگر داری «أمختبطٌ أنت» مگر مخبّطی یعنی اگر قصد رشوه داری مگر دیوانه ای چطور ما این رشوه را بخوریم بعد فرمود آنکه زیر لباس توست آن حلوایی که درست کردی این مثل آن است که غذایی را مار بزرگ بخورد (یک) بعد از مدّتی بالا بیاورد (دو) این غذا دو بار از مسیر سم می گذرد انسان بالا آورده خودش را نمی خورد چه رسد به بالا آورده مار که دو بار از مسیر سم بگذرد فرمود اگر افعی بخورد بالا بیاورد بالا آورده افعی را کسی به صورت حلوا در بیاورد کسی حاضر است بخورد فرمود آنکه زیر لباس داری همین است (۴) خب این علی است! حالاـ چون روایت است ما بگوییم فلان است! خب فرقی بین قول علی و قول قرآن نیست چون این قرآن ناطق را پذیرفتیم آنها عِدل قرآن اند. اگر یک «لا تنقض الیقین» (۵) بگویند اصولیین ما که با انبیا محشور باشند از آن بهره ها می برند اگر این حرف ها را بگویند حکمای ما از آن بهره می برند وگرنه بزرگان ما چرا قبل از اسلام این حرف ها را نمی زدند انسان مرگ را می میراند (یک) گناه باطنش سم است حقیقتاً نه مجازاً (دو) این شخصی که به دنبال فساد می رود به دنبال فساد کامل می رود (سه) آنجایی که شعله است را می خواست فرمود: (ذُقْ) این کارِ توست بارها این آیه سوره مبارکه «جن» خوانده شد که خود ظالم هیزم جهنم است گُر می گیرد (وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ فَکَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَباً) (۶) حالا جهنم چه چیزهایی دارد که ما ـ ان شاءالله ـ نبینیم و نرویم ولی بالأخره این را می فهمیم که یک عدّه هیزم جهنم اند از چیزهای دیگر هم که خبر نداریم اما این را که می فهمیم آنها که اهل قَسط اند نظیر قاسطین زمان حضرت امیر (وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ فَکَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَباً) اگر (فَاتَّقُوْا النَّارَ الَّتِی وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ) (۷) خب این حطبش که انسان است وقودش «ما توقد به النار» هم که انسان است خب چه چیزی می ماند اینها که ـ معاذ الله ـ مجاز نیست.

۱- (۳۲) . رباعیات خیام.

۲- (۳۳) . الحکمه المتعالیه فی الأسفار العقلیه الأربعه, ج۹, ص۵۲.

۳- (۳۴) . سوره□ دخان, آیه□ ۴۹.

۴- (۳۵) . نهج البلاغه, خطبه ۲۲۴.

۵- (۳۶) . وسائل الشیعه, ج۱, ص۲۴۵.

۶- (۳۷) . سوره□ جن, آیه□ ۱۵.

۷- (۳۸) . سوره□ بقره, آیه□ ۲۴.

«و الحمد للّه ربّ العالمين»

آیات ۵۷ تا ۶۴ سوره عنکبوت ۹۱/۱۰/۱۰

.Your browser does not support the audio tag

(كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ ثُمَّ إِلَيْنَا تُرْجَعُونَ (۵۷) وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُبَوِّئَنَّهُم مِنَ الْجَنَّهِ غُرَفاً تَجْرِى مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا نِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ (۵۸) الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ (۵۹) وَكَأَيِّن مِن دَابَهٍ لَّا تَحْمِلُ رِزْقَهَا اللَّهُ يَرْزُقُهَا وَإِيَّاكُمْ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۶۰) وَلَئِن سَأَلْتَهُم مَنْ خَلَقَ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضَ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ فَأَنَّى يُؤْفَكُونَ (۶۱) اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَهُ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَیْ ءٍ عَلِيمٌ (۶۲) وَلَئِن سَأَلْتَهُم مَن نَزَّلَ مِنَ السَّماءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهَا لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لاَ يَعْقِلُونَ (۶۳) وَمَا هذِهِ الْحَيَاهُ الدُّنْيا إِلَّا لَهْوٌ وَلَعِبٌ وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَهَ لَهِىَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ (۶۴))

حقیقت مرگ در فرهنگ قرآن

با نزول قرآن بسیاری از عادات و آداب و سنن و فرهنگ جاهلی عوض شد و قرآن درصدد عوض کردن آن آرا بود یکی از مهم ترین مسائلی که در جاهلیّت رواج داشت و الآن هم متأسفانه هست این است که خیال می کردند مرگ, نابودی است و پایان راه است و انسان که می میرد از بین می رود و مرگ را فوت تلقّی می کردند. وقتی دین آمد فرمود مرگ, وفات است نه فوت, هجرت است نه پوسیدن, از پوست به در آمدن است نه از بین رفتن و انسان می شود یک موجود جاودان و ابدی. تعبیرات روایی هم این است که «تنتقلون من دارٍ إلی دار» (۱) شما از داری به دار دیگر, از خانه ای به خانه دیگر منتقل می شوید آنها که شما را در خانه قبل نمی بینند خیال می کنند شما از بین رفتید در حالی که شما وارد خانه دیگر شدید.

ص: ۴۸۶

۱- (۱) . بحارالأنوار, ج۳۷, ص۱۴۶.

تبیین فاصله نشدن عدم بین متحرّک و مقصد

این تعبیر که (يَا أَيُّهَا الْإِنسَانُ إِنَّکَ کَادِحٌ إِلَی رَبِّکَ كَدْحاً فَمُلاَقِيهِ) (۱) معنایش این نیست که انسان که متحرّک است و سالك الی الله است در بین راه معدوم می شود; عدم, بین متحرّک و مقصد, فاصله می شود دوباره انسان موجود می شود و راه می افتد بین متحرّک و مقصد هیچ فاصله عدمی نیست انسان از همان روزی که راه افتاد سالك الی الله شد کادح الی الله شد تا _ ان شاءالله _ به لقای رحمت الهی همچنان موجود است و آنجا می شود دارالقرار و انسان آنجا می آرمد و اینجا مَمَرّ است که فرمود: «فخذوا مِن مَمرِّكم لمقرّكم». (۲)

ظهور ثمره بیان حقیقت مرگ در سبک زندگی انسان

این فکر را وقتی قرآن در جاهلیّت تثبیت کرد و مردم فهمیدند یک موجود ابدی هستند آن گاه به این فکر می افتند که بعد از مرگ که ما زنده هستیم چه چیزی لازم است چه کار کنیم که آنجا در رفاه باشیم آن گاه آثار رفاه بعد از مرگ را هم بیان

کردنـد که آنجا نه از ضوابط تجاری خبری هست نه از روابط خانوادگی و دوستی, در دنیا انسان نیاز خود را با یکی از این دو عامل برطرف می کند انسانی که به مسـکن و لباس و پوشاک و نوشاک و اینها محتاج است در دنیا با یکی از دو امر نیازش را برطرف می کند یا با ضابطه تجاری اینها را می خرد یا اجاره می کند یا با رابطه خانوادگی کسـی پدر کسـی است, کسـی پسر کسی است پدر, پسر را تأمین می کند پسر, پدر را تأمین می کند و مانند آن; بالأخره نیاز یا با ضابطه حل می شود یا با رابطه. بعـد از مرگ نـه از ضـابطه خـبری اسـت نه از رابطه, احتیـاج هست, انسـان هست, بـدن دارد, مسـکن می خواهـد, پوشـاک و نوشـاک می خواهـد ولی نه ضـابطه ای است که بـا ضـابطه فراهم کنـد نه رابطه ای است که با رابطه تحصـیل کنـد نه جا برای خریـد و فروش و اجاره و عقود دیگر است نه جا برای دوستی و پـدر و پسـر (یَوْمٌ لاَ بَیْعٌ فِیهِ وَلاَ خُلَّهٌ) (۳) بیع نمادی است برای همه عقود اسلامی.

ص: ۴۸۷

۱- (۲) . سوره انشقاق, آیه ۶.

۲- (۳) . نهج البلاغه, خطبه ۲۰۳.

۳- (۴) . سوره بقره, آیه ۲۵۴.

پرسش:...؟ پاسخ: پس در دنیا باید این کار را بکند در دنیا بر اساس (إِنَّ اللّهَ اشْتَرَی مِنَ الْمُؤْمِنِینَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُم) (۱) این تجارت را انجام می دهد آنجا سود می برد آنجا جا برای کار نیست که انسان کاری انجام بدهد مشکلش را حل کند بعد از اینکه روشن شد مرگ, زوال و نابودی نیست و انسان، مهاجر است از جایی به جای دیگر و انسان مثل فرشته نیست که نیازی به مسکن و غذا و لباس نداشته باشد و بعد از مرگ هم هیچ خبری از ضابطه و رابطه نیست (یَوْمٌ لاَ بَیْعٌ فِیهِ وَلاَ خُلَّةٌ) باید اینجا تهیه کند.

به چالش کشاندن فرهنگ جاهلی پیرامون مرگ با تعبیر «وفات»

اینها خیال می کردند که مرگ, نابودی است (یک) بعد فکر می کردند انسانی که نابود شد مگر دوباره زنده می شود (دو) این دو امر در جاهلیّت رواج داشت در آیات قرآن کریم آمده این فرهنگ باطل و پوسیده جاهلی را عوض کرده فرموده موت, فوت نیست وفات است قبلاً- مکرّراً ملاحظه فرمودید که «تاء» وفات جزء کلمه نیست اصل این مادّه وفاست استیفا, مستوفا, مستوفی, متوفّی, متوفّا همه این الفاظ برای اخذ تام است اگر کسی مقاله ای نوشت و حقّ آن مطلب را ادا کرد می گویند مستوفا بیان کرده یعنی همه حقوق را رعایت کرده «متوفّی» یعنی تمام هویّت شخص را می گیرد «متوفّا» یعنی تمام هویّتش را تسلیم کرده است وقتی می گفتند انسان که می میرد در زمین گُم می شود (أَاِذَا ضَلَلْنَا فی الْأَرْضِ أَءِنَّا لَفِی خَلْقٍ جَدِیدٍ) پاسخ قرآن کریم این است که شما در زمین گُم نمی شوید (قُلْ یَتَوَفَّاکُم مَلَکُ الْمَوْتِ الَّذِی وُکِّلَ بِکُم) (۲) آن فرشته مرگ, عزرائیل(سلام الله علیه) یا زیرمجموعه او, تمام هویّت شما را می گیرند شما در زمین گُم نمی شوید. بنابراین موت را به صورت فوت معنا نکرده به صورت وفات معنا کرده است.

۱- (۵) . سوره توبه, آیه ۱۱۱.

۲- (۶) . سوره سجده, آیات ۱۰ و ۱۱.

مشترک بودن بقای روح در شهید و غیر شهید

این اختصاصی به شهدا ندارد البته شهدا از منزلت خوبی برخوردارند اما کسانی هستند که ممکن است که در قیامت, مرکّب قلم آنها سنگین تر از خون شهید باشد بالأخره این اختصاصی به شهدا ندارد (لاَ تَحْسَبَنَّ الَّذِینَ قُتِلُوا فِی سَبِیلِ اللّهِ أَمْوَاتاً), (۱) (لاَ تَقُولُوا لِمَن یُقْتَلُ فِی سَبِیلِ اللّهِ أَمْوَاتٌ) (۲) هیچ درباره شهید نگویید اینها از بین رفتند اینها زنده اند این چنین نیست که تجرّد روح برای شخص شهید باشد کسانی هم که همتای آنها هستند یا مرکّبشان سنگین تر از خون شهید است اینها هم زنده اند بنابراین هرگز انسان نابود نخواهد شد این قافله که حرکت می کند در بین راه معدوم نمی شود که دوباره برخیزد بلکه این سیر همچنان ادامه دارد (کَادِحٌ إِلَی رَبِّکَ کَدْحاً فَمُلاَقِیهِ) این حرف ها در جاهلیّت بی سابقه بود آنها برهانی بر استحاله نداشتند فقط استبعاد می کردند (وَمَا نَحْنُ بِمُسْتَیْقِنِینَ). (۳)

تلخی و شیرینی مرگ محصول سبک زندگی انسان

قرآن اصراری دارد که بگوید شما مرگ را می میرانید مرگ چشیدنی است و شما می چشید منتها باید مواظب باشید این شربتی که هنگام هجرت می چشید این محصول درخت زندگی شماست اگر درختِ خوب غرس کردید آن شربت مرگ برای شما گواراست اگر درخت حنظل کاشتید آن شربت مرگ برای شما تلخ است ولی بالأخره شما مرگ را می چشید حالا که این چنین است انسان باید رهتوشه تهیه کند رهتوشه اش هم این است که مطابق آن اعتقاد توحیدی باید دستور ذات اقدس الهی را انجام بدهد.

ص: ۴۸۹

۱- (۷) . سوره آل عمران, آیه ۱۶۹.

۲- (۸) . سوره بقره, آیه ۱۵۴.

۳- (۹) . سوره جاثیه, آیه ۳۲.

قیامتی زیبا ثمره صبر و توکل در دنیا

فرمود حالا که این چنین است (کُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَهُ الْمَوْتِ ثُمَّ إِلَیْنَا تُرْجَعُونَ) وقتی که رجوع کردید آنها که حُسن فاعلی داشتند و حُسن فعلی از نظر اینکه مؤمن و معتقد بودند حُسن فاعلی داشتند از آن جهت که عمل صالح انجام دادند حُسن فعلی داشتند اینها که جامع بین این دو فضیلت اند ما اینها را مکان خوب می دهیم مَواء یعنی منزل, ما به اینها منزل خوب می دهیم (تَبَوَّءُوْا الدَّارَ) (۱) یعنی جایی را به عنوان مکان انتخاب کردن, ما جای اینها را آماده کردیم این غُرف مبنیه را برای اینها آماده کردیم اینها را در این غُرف جا می دهیم که (تَجْرِی مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ) زیر اینها نهر جاری است حالا یا زیر اشجار اینها یا زیر این قصرها بالأخره نهر جاری است اینها کسانی اند که (صَبَرُوا) و عمل کردند, عملشان هم این است که صبر کردند در اطاعت, صبر از معصیت, صبر عند المصیبت و به ذات اقدس الهی هم توکل کردند.

حقیقت توکل و توسل از دیدگاه اسلام

مستحضرید که معنای توسّل و توکّل و امثال ذلک این نیست که بخشی از کارها را انسان انجام بدهد در بخش دیگر توکل کند بلکه همه این امور را به خدا می سپارد و او را وکیل می گیرد آن گاه خودش می شود نیروی اجراییِ وکیل آن گاه آن وکیل او را راهنمایی می کند که چطور فکر کند چطور تصمیم بگیرد چطور عمل کند معنایش واگذاری کار به خدا نیست که انسان تعطیل بشود کاری انجام ندهد وقتی توکل کرد خودش می شود مأمور اجرایی ذات اقدس الهی حالا خواه به قُرب نوافل برسد یا نرسد.

۱- (۱۰) . سوره حشر, آیه ۹.

نمود حقیقت توکل در تأمین ارزاق در هجرت به حبشه

در مکه وظیفه رسمی مسلمان ها که حفظ دین بود با دشواری همراه بود فرمود اگر برای شما حفظ دین دشوار است هجرت کنید یا به حبشه یا به مدینه یا جایی که بتوانید دینتان را حفظ کنید آنها عرض می کردند یا رسول الله ما یک سلسله اموالی داریم اگر بخواهیم مهاجرت کنیم اینها مصادره می کنند نه اموال منقول ما را اجازه می دهند که ببریم نه اموال غیر منقول را از ما می خرند ما ناچاریم با دست خالی از مکه حرکت کنیم برویم حبشه یا جای دیگر آن وقت چگونه آنجا خودمان را تأمین کنیم اگر اینها خانه ها و محل کار ما را از ما می خریدند ما با این پول ممکن بود در آن مکانی که هجرت کردیم وسیله کسب فراهم کنیم یا اگر اجازه می دادند که ما اثاث کشی کنیم باز هم راهی بود اما نه منقول ها را اجازه می دهند ما ببریم نه غیر منقول را از ما می خرند آیه نازل شد که این همه پرنده هایی که در عالَم زندگی می کنند این جنبنده ها این دابّه ها رازق آنها خداست این همه مرغ ها از جایی به جایی حرکت می کنند هجرت می کنند روزیشان را ذات اقدس الهی در همه جا عطا می کند (وَكَأَيِّن مِن دَابَةٍ لَا تَحْمِلُ رِزْقَهَا اللَّهُ يَرْزُقُهَا وَإِيَّاكُمْ) همان خدایی که این پرنده را در آن منقول عنه اداره می کرد در منقول الیه هم اداره می کند (وَكَأَيِّن مِن دَابَةٍ لَّا تَحْمِلُ رِزْقَهَا اللَّهُ يَرْزُقُهَا وَإِيَّاكُمْ) همین آیه, وسیله مهاجرت بسیاری از مهاجران شد برخی به حبشه رفتند برخی به مدینه آمدند برخی به جای دیگر هجرت کردند تا دینشان را حفظ کنند فرمود خدا نیازهای شما را می داند دعاهای شما را می شنود و می داند که شما چه نیاز دارید (عَلَى كُلِّ شَيْ ءٍ شَهِيد) (۱) است (عَلَى كُلِّ شَيْ ءٍ قَدِيرٌ) (۲) است این دو عنصر محوری را اوّل که سمیع و علیم است دارد بعد قدرتش هم که مشخص است دارد.

۱- (۱۱) . سوره مائده, آیه ۱۱۷; سوره حج, آیه ۱۷.

۲- (۱۲) . سوره بقره, آیه ۲۰.

سؤال از خالقیت و ربوبیّت خداوند در جدال حُسنا

چون تتمّه بحث جدال بود (وَلاَ تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ) (۱) وقتی جدال شد انسان اول یک دستور جلسه دارد بعد یک صورت جلسه اما اگر جدال نباشد از همان اول (لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ) (۲) است اگر کسی بخواهد با گروهی گفتمان داشته باشد مجادله حُسنا داشته باشد باید دستور جلسه ای داشته باشد که بین دو طرف مشترک است آن اموری که بین دو طرف مشترک بود مشخص فرمود, فرمود: (قُولُوا آمَنَّا بِالَّذِي أُنزِلَ إِلَيْنَا) (یک) (وَأُنزِلَ إِلَيْكُمْ) (دو) (وَإِلَـٰهُنَا وَإِلَـٰهُكُمْ وَاحِدٌ) (سه) (وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ) (۳) (چهار) این دستور جلسه است این دستور جلسه خروجی اش یک صورت جلسه علمی خوبی است فرمود شما در این مجادله حُسنا از آنها سؤال بکنید که خالق آسمان ها و زمین چه کسی است این «کان» تامّه است تسخیرکننده شمس و قمر چه کسی است این «کان» ناقصه, چه کسی آفرید, چه کسی تدبیر می کند, چه کسی این را به صورت سفره آماده برای شما فراهم می کند مسخّر شما قرار داده است شما تسخیر نکردید ولی او مسخّر شما قرار داد این چنین نیست که رسیدن به کُره شمس محال باشد روزی می رسد که با پیشرفت علم، بشر بتواند کُره شمس را هم تسخیر کند فرمود ما همه اینها را برای شما مسخّر کردیم پس خالقیّت «کان» تامّه است ربوبیّت «کان» ناقصه است هر دو برای ذات اقدس الهی است اینها هم قبول دارند, خب اگر کلّ نظام را خدا آفرید کلّ نظام را او اداره می کند شما در تهیّه ارزاق چرا به صنم و وثن مراجعه می کنید (وَلَئِن سَأَلْتَهُم مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ) منظور از سماوات و ارض یعنی سماوات و اهلش, ارض و اهلش و ما بینهما, اگر خدای سبحان بخواهد منظور از سماوات خود سماوات باشد «ما فیها» را هم ذکر می کند اگر منظور از ارض, خود زمین باشد «ما فیها» را هم ذکر می کند اما وقتی ذکر نفرمود, منظور از سماوات و ارض مجموعه نظام خلقت است (وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ) که اینها نمونه اند برای سایر کواکب, همه ستاره ها ثابت و سیّار, تندرو و کندرو همه اینها را مسخّر شما قرار داده است یعنی این سفره را آماده کرده تا از آنها بهره برداری کنید از آنها سؤال کنید که اینها را چه کسی آفرید و تسخیر کرد (لَيَقُولُنَّ اللَّهُ) با این نون تأکید یعنی آنها هیچ تردیدی ندارند که هم خالق اینها خداست هم ربّ اینها خداست پس (فَأَنَّى يُؤْفَكُونَ) کجا برده می شوند؟!

۱- (۱۳) . سوره عنکبوت, آیه ۴۶.

۲- (۱۴) . سوره کافرون, آیه ۶.

۳- (۱۵) . سوره عنکبوت, آیه ۴۶.

تأمین ارزاق با ربوبیت و سِعه و ضیق آن با حکمت الهی

بعد در جریان روزی فرمود اصلِ روزی را ذات اقدس الهی مشخص کرده است اما سِعه و ضیقش مطابق آن مشیئت و حکمت و امثال ذلک است (اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَهُ) قَدَر يَقدِرُ یعنی ضیَّق يُضَيِّقُ بر خلاف قَدَرَ يَقْدُرُ است که به معنی قدرت است فرمود: (اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَاءُ) این روزی را خدا برای بعضی گسترده قرار داد برای بعضی تنگ چون می داند که مصلحت این شخص چیست برخی ها هستند که اگر مقداری روزی اینها وسیع می شود دیگر فساد دامنگیر اینها می شود اینها از آن راه اصلی باز می مانند.

ارزشمندی دین اسلام با تبیین کلام امام صادق(علیه السلام)

پرسش: در تاریخ اسلام معمولاً مسلمان ها از دیدگاه اقتصادی از بیگانه ها عقب تر بودند؟

پاسخ: نه, چون آخر آنها مهاجم اند, اینها مادامی که راه خاصّ خودشان را طی می کردند هیچ ذلّتی هم نداشتند اما وقتی که بیگانه مهاجم باشد و غارت بکند خب بله غارت می کند و گرفتار می کند می بینید این دین سر تا پای او بوسیدنی است مرحوم کلینی نقل می کند که کسی آمده از حضرت امام صادق(سلام الله علیه) سؤال می کند که دو گروه اند که هر دوی آنها اهل باطل اند یک جنگ داخلی بین اینهاست آیا به اینها سلاح بفروشم یا نه فرمود: «بعکُما ما يَكُنُّهُما» (۱) سه مطلب را در همین یک جمله نورانی فرمود, فرمود بفروش اما به هر دو گروه بفروش نه اینکه به یک گروه بفروشی به گروه دیگر نفروشی آن هم که می فروشی سلاح دفاعی بفروش سپر بفروش, زره بفروش, خُود بفروش نه شمشیر و دشنه خب این دین, دین معطّری است.

۱- (۱۶) . الکافی, ج۵, ص۱۱۳.

مشکلات جوامع بشری ثمره دین بدون علم و علم بدون دین

شما می بینید آن دینی که بی علم باشد مسئله تفتیش عقاید و گالیله سوزی و آن رسوایی را در کلیسا به همراه دارد علمی که بی دین باشد جنگ جهانی اول و جنگ جهانی دوم را به همراه دارد حالا اگر طالبانی هست اگر القاعده ای هست اگر بن لادن است این را هم که شما درست کردید این اسلام هراسی هایی که راه انداختند از خودشان است اسلام هرگز گالیله سوزی نداشت اسلام هرگز جنگ جهانی اول و دوم نداشت خب با این غارتگری ها مسلمان ها را البته تضعیف می کنند وگرنه «الإسلام یَعلو و لا یُعلیٰ علیه» (۱) هرگز ضعیف نبودند.

پرسش:...؟ پاسخ: بله خب بچه های ما در عصر خودشان زندگی می کنند باید نیازهای اوّلیه اینها را تأمین کرد ما خودمان بر فرض زاهد باشیم این زهد یک فضیلت شخصی است اگر بچه به این سبک مایل نبود خواست یک زندگی معتدل متساوی داشته باشد خب چرا ما او را به زهد بکشانیم ﴿مَنْ حَرَّمَ زِینَةَ اللّهِ الَّتِی أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالْطَّیِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ﴾ این را خود قرآن فرمود که ما اصلاً این نعمت ها را آفریدیم منتها جلوی اسراف و تبذیر را گرفتند. خب این فرمایش امام صادق(سلام الله علیه) که مرحوم کلینی نقل کرد از غرر فرمایشات است فرمود: «بعهما ما یکنّهما» و هرگز سلاح کشتار فردی یا جمعی نفروش حالا یک وقت ضرورت است مطلب دیگر است.

خداپرستی ثمره شیرین جدال احسن

﴿اللَّهُ یَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن یَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَیَقْدِرُ لَهُ إِنَّ اللَّهَ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیمٌ ۝ وَلَئِن سَأَلْتَهُم﴾ دنباله آن ﴿سَأَلْتَهُم﴾ خلقت و آن ﴿سَأَلْتَهُم﴾ تسخیر این است ﴿وَلَئِن سَأَلْتَهُم مَن نَزَّلَ مِنَ السَّماءِ مَاءً فَأَحْیَا بِهِ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهَا لَیَقُولُنَّ اللَّهُ﴾ این باران که در بهار و پاییز می آید دو کار می کند هم خوابیده ها را بیدار می کند هم مُرده ها را زنده می کند این درخت در زمستان خواب است وقتی که بهار شد بیدار می شود وقتی که بیدار شد غذا می خواهد آب می خواهد, غذا و آبش که تأمین شده این خاک های اطراف خود را جذب می کند خودش بیدار شده مُرده نبود ولی خاکی که در کنار ریشه آن است این مُرده است این خاک را به بدنه خود جذب می کند این خاک را گیاه می کند همین خاک را خوشه و شاخه و برگ می کند همین خاک را میوه می کند که دارای حیات گیاهی است لذا فرمود خدای سبحان در بهار که شد ﴿یُحْیِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا﴾ (۲) نه «یوقظ النائم» آن ایقاظ نائم مربوط به خود درخت است که خدا خوابیده را بیدار می کند اما این خاک هایی که به حسب ظاهر حیاتی در آنها نیست این را به خوشه و شاخه تبدیل می کند اینها را چه کسی می کند ﴿فَأَحْیَا بِهِ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهَا﴾ آنها حتماً خواهند گفت الله این کار را می کند پس اگر کلّ نظام را خدا آفرید کلّ نظام را خدا دارد اداره می کند شما باید فقط خدا را بپرستید و طبق دستور خدا عمل کنید ﴿قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَکْثَرُهُمْ لاَ یَعْقِلُونَ﴾.

۱- (۱۷) . من لا یحضره الفقیه، ج۴، ص۳۳۴.

۲- (۱۸) . سوره روم, آیات ۱۹ و ۵۰; سوره حدید, آیه ۱۷.

عدم تنافی بازی گیری دنیا در سوره «حدید» و محلّ بحث

بعد می فرماید شما عمری را به بازی گذراندید در سوره مبارکه «حدید» ملاحظه فرمودید که پنج مرحله آمده که (اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهْوٌ وَزِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ) (۱) آن مراحل پنج گانه با این دو مرحله منافات ندارد فرمود دنیا یا سرگرمی است یا بازی است منتها این بازیِ دوران کودکی و نوجوانی و اوایل جوانی معلوم است بازی است دوران میانسالی و دوران کهنسالی معلوم نیست که بازی است ولی حقیقتاً بازی است آن تفاخر بازی است آن تکاثر بازی است آن کوثر است که خیر و رحمت است نه تکاثر لذا با این حصر منافات ندارد فرمود: (وَمَا هٰذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهْوٌ وَلَعِبٌ) فان قلت که در سوره «حدید» غیر از این دو, سه مرحله دیگر هم آمده که زینت و تفاخر و تکاثر قلتُ که آنها هم بازیِ سالمندان است یک سالمند وقتی بخواهد بازی کند می گوید این قدر اعتبار دارم این قدر موجودی دارم این قدر قبیله دارم این قدر عشیره دارم اینهاست بازی یک انسان هشتاد ساله با بازی انسان پنجاه ساله با بازی انسان چهل ساله فرق می کند بازی ها فرق می کند بنابراین این چنین نیست که آن مراحل پنج گانه سوره «حدید» مباین و منافی با این دو مرحله سوره مبارکه «عنکبوت» باشد.

پرسش: روزی غیر انسان ها هم یبسط و یقدر است یا فقط روزی انسان؟

پاسخ: نه, حیوانات هم همین طورند در بحث های قبل داشتیم که تمام حیوانات مار و عقرب ها هم عائله خدایند (مَا مِن دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلاَ عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَمُسْتَوْدَعَهَا) فرمود تمام این جنبنده ها, دابّه ها این مار و عقرب ها عائله خدایند برای همه روزی تهیه کرده منتها بعضی بسط, بعضی قبض, بعضی کمتر, بعضی بیشتر.

۱- (۱۹) . سوره حدید, آیه ۲۰.

راه جمع آیات و روایات مدح و مذمّت کننده دنیا

پرسش:... ؟پاسخ: بله آن دو طایفه از نصوص ما یک دنیا داریم یک آسمان و زمین, زمین یا آسمان خیلی خوب اند اینها جزء آیات الهی اند این مَتْجَر است انسان با این زندگی روی زمین تجارت می کند به ولایت می رسد و مانند آن. فرمودند دنیا مَتْجَر اولیای الهی است, (۱) پس منظور از دنیا آسمان و اهلش نیستند زمین و اهلش نیستند بین ارض و سما نیستند اینها موجودات الهی اند تکوینیات اند حقایق اند آیات الهی اند دنیا همین است که من باید این کار را انجام بدهم نه او, من باید این میز را داشته باشم نه او, من باید جلو بیفتم نه او, من باید با این لقب باشم همین بازی های کودکانه. یکی از مهم ترین کاری که انبیا و اولیا مخصوصاً اهل بیت(علیهم السلام) کردند دنیاشناسی است که انسان دنیا را بشناسد و فریب نخورد نه بیراهه برود نه راه کسی را ببندد خب حالا این کار را دیگری دارد انجام می دهد بسیار خب, «مَن رضی بفعل قومٍ» او هم در ثواب شریک است (۲) خدا را شکر می کنیم که این آقا دارد این کار را با بهترین وجه انجام می دهد ما هم اگر چیزی از ما بر آمد کمک بکنیم انسان هم راحت زندگی می کند هم به دین خودش می رسد هم به دنیای خودش می رسد اگر ـ خدای ناکرده ـ بگوید من باید انجام بدهم چرا او, این می شود دنیا. دو طایفه از آیات در قرآن کریم هست دو طایفه از نصوص در روایات یک طایفه می گوید دنیا یعنی آسمان و اهلش, زمین و اهلش این زندگی, خیر و رحمت و برکت است این را خدا آفریده و نعمت الهی است و مَتْجَر اولیای الهی است اما اینکه من باید جلو بیفتم هر جا سخن از «من» شد حرف ابلیس است که (أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ) (۳) در سوره مبارکه «بقره» آمده که آنجا که پیامبر الهی طالوت را فرمانده قوا کرد اینها گفتند که (وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ) (۴) این (نَحْنُ أَحَقُّ), این (أَنَا خَيْرٌ) حرف شیطان است تمام مشکلات ما هم همین است.

۱- (۲۰) . نهج البلاغه, حکمت ۱۳۱.

۲- (۲۱) . ر.ک: نهج البلاغه, حکمت ۱۵۴.

۳- (۲۲) . سوره اعراف, آیه ۱۲; سوره ص, آیه ۷۶.

۴- (۲۳) . سوره بقره, آیه ۲۴۷.

شما ببینید این همه فرشته ها در عالَم هستند (وَمَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ) (۱) هیچ نزاعی ندارند اما در جن ها نزاع هست در انسان ها نزاع هست برای اینکه این تکبر و خودخواهی و خودبینی و اینها مشکل آفرین است اینها دنیاست (وَمَا هذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا) که شماي جاهلی در جاهلیّت به آن مبتلا هستید (إِلَّا لَهْوٌ وَلَعِبٌ) مردان الهی طبق تعبیر قرآن کریم از دو کار منزّه اند نه خودشان به طرف بازی می روند نه گرد بازی به دامنشان می نشیند هم خودشان (عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ) (۲) هستند مطابق آیه سوره مبارکه «مؤمنون» که اینها از لغو اعراض دارند هم لهو و مانند آن, آن قدرت را ندارند که اینها را سرگرم کنند مطابق آیه سوره «نور» که (لاَ تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلاَ بَيْعٌ عَن ذِكْرِ اللَّهِ) (۳) اگر کسی نه خودش به طرف بازی برود نه آن کارگردانان بازی آن قدرت را داشته باشند که این بازی را به طرف او ببرند که دامن او را تر کنند این راحت است این دو گروه را قرآ ن کریم به عظمت یاد کرد (وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ) آنجا همه چیز زنده است این چنین نیست که اگر کسی خواست میوه ای از درخت بچیند خودش حرکت کند (دَعْوَاهُمْ فِيهَا سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَتَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلاَمٌ وَآخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ) (۴) اگر خواستند میوه ای بیاید همین که گفتند «سبحان الله» حاضر است تسبیح می کنند یعنی ما نیازمندیم (یک) خدا منزّه از نیاز است (دو) با همین خواندنِ «سبحان الله» آن میوه برایشان حاصل است (دَعْوَاهُمْ فِيهَا سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَتَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلام) و تحیّتی که نسبت به یکدیگر دارند سلام است (وَآخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ).

۱- (۲۴) . سوره مدثر, آیه ۳۱.

۲- (۲۵) . سوره مؤمنون, آیه ۳.

۳- (۲۶) . سوره نور, آیه ۳۷.

۴- (۲۷) . سوره یونس, آیه ۱۰.

«والحمدلله ربّ العالمين»

آیات ۶۵ تا ۶۹ سوره عنکبوت ۹۱/۱۰/۳۰

.Your browser does not support the audio tag

(فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلْكِ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ (۶۵) لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ وَلِيَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ (۶۶) أَوَ لَمْ يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا حَرَماً آمِناً وَيُتَخَطَّفُ النَّاسُ مِنْ حَوْلِهِمْ أَفَبِالْبَاطِلِ يُؤْمِنُونَ وَبِنِعْمَةِ اللَّهِ يَكْفُرُونَ (۶۷) وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِباً أَوْ كَذَّبَ بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوى لِلْكَافِرِينَ (۶۸) وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ (۶۹))

عدم دلالت آیه (كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ) بر مرگ و میر طبیعی سلول ها

بخش پایانی سوره مبارکه «عنکبوت» تقریباً بمثابه جمع بندی آیات این سور ه است سؤالی قبل از تعطیلات مطرح شد که مربوط به (كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ) (۱) است آن سؤال این بود که چون «ذائق» اسم فاعل است و مصداق بارزش همان تلبّس بالفعل است (كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ) ناظر به آن ذرّات و سلول هایی است که هر لحظه می میرند و سلول دیگر زنده می شود این معنا درست است که این ذرّات در حال تبدّل اند ولی مفاد آیه مرگ و میر این سلول ها نیست برای اینکه هیچ سلولی ذائق سلول دیگر نیست از سنخ کون و فساد است یکی رخت برمی بندد و دیگری ظهور می کند نه اینکه آن, دیگری را هضم بکند و بماند و دیگری از بین برود ذوق غیر از کون و فساد است غیر از تقلیل است ذوق یعنی ذائق می ماند و مذوق حذف می شود. مطلب دیگر اینکه در ذیل همین آیه ۵۷ آمده است (ثُمَّ إِلَيْنَا تُرْجَعُونَ) این معلوم می شود راجع به مرگ و قیامت مطرح می کند نه تبدّل یک سلول به سلول دیگر.

ص: ۴۹۸

۱- (۱) . سوره آل عمران, آیه ۱۸۵; سوره انبیاء, آیه ۳۵; سوره عنکبوت, آیه ۵۷.

استفاده قرآن از فطرت انسان برای اثبات توحید

اما در آیاتی که از آیه ۶۱ شروع شد قرآن کریم برهان عقلی اقامه می کند که از فِطریات خود آنها کمک می گیرد حالت های روانی را تبیین می کند که از درون اینها کمک می گیرد می فرماید ما نیازی به استدلال از بیرون نداریم و نیازی به طرح حالت دیگران و قصّه دیگران نداریم از خود شما می پرسیم این نظام عمیق را چه کسی آفرید می گویید خدا, اگر خدا اینها را آفرید خدا اینها را می پروراند انسان هم که جزء همین مجموعه است هم مخلوق خداست هم مربوب خدا, هم «کان» تامّه هم «کان» ناقصه انسان و جهان را خدا به عهده دارد آن وقت مربوب دیگری نیستید ربّ دیگری ندارید باید ربّتان خدا باشد و اینها پاسخی که می دهند پاسخ عاقلانه نیست فرمود: (وَلَئِن سَأَلْتَهُم مَن نَزَّلَ مِنَ السَّماءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهَا) اینها بر اساس فطرت خودشان پاسخ مثبت می دهند که (لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لاَ يَعْقِلُونَ) (۱) بعد از اینکه از آنها این مطلب علمی را اقرار گرفت و ثابت کرد که اینها از نظر عقل نظری عاقل نیستند چه اینکه از نظر عقل عملی عاقل نیستند آیه ۶۵ از راه درون اینها کمک می گیرد می فرماید شما این حالت های درونی را که دارید اگر بیمار بشوید درمانده

بشویـد در غربت گرفتار بشوید در سـفر گرفتار بشوید و دسـتتان به هیچ کمکی نرسد آیا ناامیدید یا به یک قدرت مطلق تکیه می کنیـد هرگز انسـان ناامیـد نیست اگر زیردریایی غرق شـد و انسانی در زیر دریا در عمق اقیانوس در حال غرق شـدن اسـت ناامیـد نیست بلکه قلبش متوجّه به قـدرتی است که می تواند اقیانوس را مهار کند از حال او هم باخبر است و هم توانمند و این همان خداست.

۱- (۲) . سوره عنکبوت, آیه ۶۳.

استفاده از پناه جویی غیر تعلیمی انسان در مشکلات بر اثبات توحید

کسی به انسان یاد نداد انسان چه عِبری زبان باشد چه عربی زبان, چه تازی زبان باشد چه فارسی زبان, چه شرقی باشد چه غربی وقتی در عمق اقیانوس در حال غرق شدن است به جایی تکیه می کند آن همان خداست یعنی موجودی که قادر مطلق است و از حال او در عمق اقیانوس هم باخبر است وگرنه این امید, لغو است در دستگاه خلقت که چیز لغوی نیست کسی هم به انسان تعلیم نداد که اگر در اقیانوس در حال غرق شدن هستی بگو «یا الله» اینکه هر انسانی در هر زمان و زمینی دارای این وضع است معلوم می شود در درون هر انسان است نه از بیرون و این همان خداست. گاهی این حالت در موقع مرض هست اگر گفتند فلان شخص غدّه سرطانی صعب العلاج یا لاعلاج دارد چه شرقی چه غربی, چه مشرک چه ملحد چه موحد ناامید نیست بالأخره به جایی تکیه می کند این همان خداست کسی که قدرتش نامتناهی است و علمش هم نامتناهی و این همان خداست گاهی به صورت مسافرت دریایی مثال می زند گاهی به صورت پدیده های سخت و دردناک مثال می زند آیه ۳۳ و ۳۴ سوره مبارکه «روم» که بعداً خواهیم خواند همین است آیه ۳۳ این است (وَإِذَا مَسَّ النَّاسَ ضُرٌّ دَعَوْا رَبَّهُم مُّنِيبِينَ إِلَيْهِ) ناس چه ملحد چه مشرک چه یهودی چه مسیحی چه مسلمان وقتی بیماری لاعلاج پیدا کردند از همه جا منقطع الرجاء هستند ولی یک تکیه گاه دارند آن همان خداست اگر انسان بدون اینکه تلقین شده باشد بدون اینکه قراردادی باشد بدون اینکه مخصوص یک عصر و مصر باشد همه به یک جا تکیه می کند آن تکیه گاه قادر مطلق علیم مطلق همان خداست.

گواهی قرآن بر اخلاص در پناه جویی هنگام غرق و نشانه توحید داشتن آن

در آیه ۳۳ و ۳۴ سوره «روم» سخن از سفر دریایی نیست در جاهای دیگر هم همین طور است (۱) ولی در بخشی از آیات سخن از دریا و سفر دریایی است فرمود: (فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلْكِ) «رکب» مستحضرید که متعدّی است اما «فی» نشانه استقرار است یعنی اگر وسط دریا رفتند رکوبشان در دریا مستقر شد در ساحل نیستند که دسترسی به نجات داشته باشند کاملاً در کشتی مستقر شدند اگر باد ناملایمی بوزد اینها راه گم کنند یا در معرض خطر باشند (دَعَوُا اللَّهَ) اما با اخلاص (دَعَوُا اللَّهَ) نه اینکه دعای تصنّعی داشته باشند واقعاً خدا را می خواهند چون از درون دل برخاست نه اینکه برای اینکه ثواب ببرند یک وقت است می گویند فلان دعا را بخوانید ثواب می برید این دیگر حالت ضجّه نیست اگر بگویند پسر شما الآن در اتاق عمل است آدم یک طور دعا می خواند یک وقت دعای روزانه می خواند برای اینکه ثواب ببرد یک طور دیگر دعا می خواند آنجایی که در اتاق عمل عزیز او بستری شده او با ضجّه دعا می کند این را می گویند (دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ) قرآن امضا کرده که اینها واقعاً با توحید خدا را می خوانند با اینکه مشرک اند برای اینکه این فشار آن غبار شرک را کنار می برد این غبارِ تلقین و تعلیم و سنّت های جاهلی را کنار می برد آن (فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا) (۲) که عطیّه الهی است آن را آشکار می کند از آن وقتی فریاد برمی خیزد با اخلاص است اینکه نمی تواند حرف بزند دهنش پر از آب است اینکه نمی تواند بگوید یا الله این (دَعَوُا) نه یعنی «قالوا» از همان درون که (فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا) از آن درون, یا الله با اخلاص و صادقانه برمی خیزد و دیگران آگاه نیستند و خود این غریق آگاه است.

۱- (۳) . سوره یونس, آیه ۱۲; سوره زمر, آیات ۸ و ۴۹.

۲- (۴) . سوره شمس, آیه ۸.

پرسش: در آیه شریفه می فرماید به محض حضور و رکوب در کشتی این حالت دست می دهد.

پاسخ: فرمود: (فِی الْفُلْكِ) نه این است که (فَإِذَا رَكِبُوا) مادامی که سوار کشتی شدند نیست این تعبیر (فِی الْفُلْكِ) برای همین جهت بیان شده یعنی کاملاً وقتی مستقر شدند نه اینکه تازه سوار شدند در ساحل هستند این است.

پرسش: دلالتی بر مشکل بعدی ندارد؟

پاسخ: چرا دیگر, برای اینکه آیات دیگر شفاف کرده که (وَجَاءَهُمُ الْمَوْجُ مِن كُلِّ مَكَانٍ) (۱) آن شفاف کرده این منتها با (فِی) بیان کرده آن آیات بیان کرد که (وَجَاءَهُمُ الْمَوْجُ مِن كُلِّ مَكَانٍ) شب تار است و بیم موج است و از هر طرف طوفان هست و راه را گم کردند و از مسائل دیگر هم امیدی نیست اینجا با (فِی) بیان کرده وقتی مستقر شدند در کشتی یعنی دیگر فاصله فراوانی گرفتند از دریا آنجا هم (وَجَاءَهُمُ الْمَوْجُ مِن كُلِّ مَكَانٍ) چنین آدمی واقعاً خدا را می خواند.

پرسش: برخی افراد در مشکلات سنگین کم می آورند و خودکشی می کنند.

خودکشی، ثمره آوار غرایز نفسانی بر پناهگاه اصلی انسان

پاسخ: بله, سرّش این است که او آن قدر آن فطرت را (قَدْ خَابَ مَن دَسَّاهَا) (۲) در غرایز و اغراض دفن کرده است که صدای فطرت بیچاره را نمی شنود اگر کسی تمام اغراض و غرایز و اهوای جاهلی را روی این فطرت گذاشت [همین طور می شود] قبلاً- (دَسَّاهَا) معنا شده که ما یک دسیسه داریم یک تدسیس, دسیسه این است که انسان یک مقدار خاک ها را کنار ببرد چیزی را در درون خاک ها بگذارد بعد رویش خاک بریزد که (أَمْ يَدُسُّهُ فِی التُّرَابِ) (۳) این است این را می گویند دسیسه که مدفون کرد, همین معنا اگر مبالغه بشود تکثیر بشود تشدید بشود به باب تفعیل برود دَسَّ می شود «دَسَّسَ», دسیسه می شود تدسیس سه سین دارد یکی از سین ها به جهت کثرتش تبدیل به یاء شده بعد یاء تبدیل به الف شده «دسّیس» شده «دسّا» آن هاء هم که در کنارش آمده شده (دَسَّاهَا), «قد خاب من دسَّس» آن نفس را چون این سین سوم تبدیل به یاء شده بعد تبدیل به الف شده, شده (قَدْ خَابَ مَن دَسَّاهَا) تمام اغراض و غرایز را روی این فطرت ریخت این بیچاره را زنده به گور کرد از بین نمی رود ولی نفسش در نمی آید لذا گاهی مرگ را پایان راه می دانند گاهی دست به خودکشی می زنند و امثال ذلک.

ص: ۵۰۲

۱- (۵) . سوره یونس, آیه ۲۲.

۲- (۶) . سوره شمس, آیه ۱۰.

۳- (۷) . سوره نحل, آیه ۵۹.

تساوی ناامیدی از پناهگاه اصلی با کفر

اینکه می گویند یأس از رحمت خدا کفر است برای همین است یأس از رحمت خدا معنایش این است که دیگر کسی نیست یک وقت است که من لیاقت ندارم آن کفر نیست اما بگوید دیگر کسی نیست که مشکل مرا حل کند فرمود: (وَلاَ تَيْأَسُوا مِن رَّوْحِ اللَّهِ إِنَّهُ لاَ يَيْأَسُ مِن رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ) (۱) خب چرا یأس از رحمت خدا کفر است برای همین که معنایش به انکار مبدأ برمی گردد. اگر آن جمله خبریه به داعی انشاء القا نشده باشد.

هواپرستی علت بازگشت مشرکان به شرک پس از نجات

وقتی مستقر شدند در دریا واقعاً خدا را می خوانند اما (فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ) باز همان شرکی که دارند عادتی که دارند به سراغ آن شرک می روند آنها آن قدر شرک زده اند که در سوره مبارکه «انعام» فرمود اینها دریا که هیچ, اگر دنیا به آخرت تبدیل بشود اینها بروند به جهنم از جهنم به دنیا بیایند (لَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ) (۲) اگر برگردند به دنیا به همان روش باطل خودشان عود می کنند این در اثر استقرار و مَلکه شدن آن حالت کفر و شرک است لذا این عدم تعقّل اینها را می رساند پس هم از نظر علمی مطابق آیه ۶۳ (بَلْ أَكْثَرُهُمْ لاَ يَعْقِلُونَ) هم از نظر روانی و درون کاوی اینها, اینها (لاَ يَعْقِلُونَ).

پرسش:... پاسخ: نه, نسیان نیست این «لام» نشانه آن است که اینها تعمّداً این کار را می کنند (لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ وَلِيَتَمَتَّعُوا) اینها برای این کار می کنند وگرنه انسان ناسی که مشمول «رُفع عن امّتی تسعه» (۳) است. اینکه نسیان پذیر نیست.

۱- (۸) . سوره یوسف, آیه ۸۷.

۲- (۹) . سوره انعام, آیه ۲۸.

۳- (۱۰) . التوحید (شیخ صدوق), ص۳۵۳.

«امر» یا «غایت» بودن «لام» در (لِيَكْفُرُوا) در تعلیل بازگشت مشرکان به شرک

(لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ وَلِيَتَمَتَّعُوا) این لام یا لام غایت است یا لام امر دو وجه است سیدناالاستاد می فرمایند این لام, لام امر است که اینها کفر بورزند مثل اینکه کسی دیگری را نصیحت می کند و نصایح سودمندی هم ارائه می کند و او هیچ گوش نمی دهد بعد می گوید (اعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ) [(۱)](#) هر کاری می خواهید بکنید, بکنید این (اعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ) که _ معاذ الله _ اباحه گری نیست یک وقت است خدا دستور تقوا می دهد می گوید: (اتَّقُوا) [(۲)](#) یک وقت می فرماید: (اعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ) خب به چه کسی دستور تقوا می دهند به چه کسی می گویند (اعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ) آنهایی که در صراط اند شایسته تهذیب اند دفعاً نه رفعاً به آنها گفته می شود که مواظب باشید آسیب نبینید اینها مردان الهی اند که دستور تقوا به اینها صبغه دفع معصیت دارد عدّه ای هستند که (خَلَطُوا عَمَلاً صَالِحاً وَآخَرَ سَيِّئاً) [(۳)](#) به اینها دستور تقوا می دهند که این تقوا صبغه رفع معصیتِ موجود دارد اما گروهی هستند که (سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ ءَأَنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ لاَ يُؤْمِنُونَ) [(۴)](#) به اینها که دستور تقوا اثر ندارد به اینها می گویند: (اعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ) هر چه می خواهید بکنید, بکنید این نظیر بیمار است پزشک یک بهداشت دارد (یک) بعد از بهداشت یک درمان دارد (دو) یک وقت است که این شخص گرفتار غدّه ای است که قابل علاج نیست اولیای بیمار یا خود بیمار از این پزشک حاذق دستور غذایی می خواهند این پزشک بدون اینکه بگوید شما معالجه شدنی نیستی می گوید شما هر غذایی خواستید میل کنید یعنی کارت گذشته است منتها او باید بفهمد اینکه پزشک می گوید شما پرهیز ندارید هر غذایی خواستید میل کنید یعنی کارت تمام شد خدای سبحان که به اینها می فرماید: (اعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ) یعنی کارتان تمام شده است مگر می شود آدم اباحه گری را تجویز کند بگوید هر چه دلتان خواست بکنید این (اعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ) یعنی هر چه ما می گوییم که شما گوش نمی دهید پس شمایید و کارتان این (لِيَكْفُرُوا) که امر غایب است نظیر آن امر حاضر (اعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ) است. سیدناالاستاد این را ترجیح می دهند لکن بعضی از مفسّران هم احتمال غایت می دهند هم احتمال امر غایب می دهند هیچ کدام را ترجیح نمی دهند [(۵)](#) این (لِيَكْفُرُوا) در آیه ۳۴ سوره «روم» هم این دو احتمال در آن هست این طور نیست که این شفاف تر از آن آیه محلّ بحث باشد بنابراین اگر لام برای غایت است یا برای امر غایب است نظیر (اعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ) در هر دو یکسان است.

۱- (۱۱) . (سوره فصلت, آیه ۴۰) المیزان, ج۱۶, ص ۱۵۰.

۲- (۱۲) . سوره بقره, آیه ۴۸.

۳- (۱۳) . سوره توبه, آیه ۱۰۲.

۴- (۱۴) . سوره بقره, آیه ۶; سوره یس, آیه ۱۰.

۵- (۱۵) . التفسیر الکبیر, ج۲۵, ص۷۶.

پرسش:... پاسخ: این به کفار است یا به یک نفر یا به یک گروه, به کفار می گوید حالا که شما به جایی رسیدید که صریحاً به پیامبرانتان می گویید: (سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَوَعَظْتَ أَمْ لَمْ تَكُن مِّنَ الْوَاعِظِينَ) (۱) ما به پیامبرمان می گوییم: (سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ ءَأَنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لاَ يُؤْمِنُونَ) حالا که هیچ گوش نمی دهید شمایید و راهتان هر کاری می خواهید بکنید, بکنید این یک ادبیات عادی است این یک چیز بعیدی نیست اگر کسی ببیند دیگری به هیچ وجه به صراط مستقیم تن در نمی دهد و خودش می گوید چه بگویی چه نگویی برای من یکسان است این می گوید خب خودت راحت باش هر چه می خواهی بکنی, بکن این (اعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ) یعنی کارتان دیگر از تقوا گذشت چون ما هر چه بگوییم که شما گوش نمی دهید.

یادآوری نعمت امنیت و اقتصاد و ناسپاسی اهل مکه بر آن

فرمود شما مشکلات فراوانی داشتید ما حل کردیم شما در مکه زندگی می کنید در امنیت و امانت غرقید پایتان از مکه بیرون برود آنجا جز غارت و غرامت گیری چیز دیگری نیست اطراف مکه بر اساس (قَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ مَنِ اسْتَعْلَى) (۲) شمشیر دارد حکمرانی می کند غارت است و غارتگری است و راهزنی است و چپاول, درون مکه (فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هذَا الْبَيْتِ الَّذِی أَطْعَمَهُم مِن جُوعٍ وَآمَنَهُم مِنْ خَوْفٍ) (۳) دو اصل است که زندگی مردم را تأمین می کند یکی امنیت است یکی اقتصاد فرمود ما هر دو را اینجا تأمین کردیم (أَطْعَمَهُم مِن جُوعٍ وَآمَنَهُم مِنْ خَوْفٍ) اینجا کسی مشکل امنیتی ندارد اینجا کسی مشکل اقتصادی ندارد با اینکه اینجا هیچ چیزی از خودش ندارد سنگلاخی بیش نیست نه جای کشاورزی است نه جای دامداری است مسئله صنعت که آن روزها نبود زندگی مردم با کشاورزی و دامداری اداره می شد شما که مکه مشرّف دید دیدید آنجا جا برای کشاورزی نیست جا برای دامداری نیست فرمود: (يُجْبَى إِلَيْهِ ثَمَرَاتُ كُلِّ شَيْ ءٍ) از هر جا میوه ها و برکات به این سرزمین می آید ما همه چیز را به شما دادیم این (فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هذَا الْبَيْتِ الَّذِی أَطْعَمَهُم مِن جُوعٍ وَآمَنَهُم مِنْ خَوْفٍ) برای این است که بشر به دو اصل نیازمند است ما هر دو را اینجا تأمین کردیم الاقتصاد, الامنیه هم این آیه ۶۷ سوره مبارکه «عنکبوت» که محل بحث است ذکر کرده و هم این بحث ها در سوره مبارکه «قصص» گذشت در سوره «قصص» آیه ۵۷ این بود (وَقَالُوا إِن نَتَّبِعِ الْهُدَى مَعَكَ نُتَخَطَّفْ مِنْ أَرْضِنَا) همین مردم مکه به حضرت می گفتند آدم ربایی هست مال ربایی هست ما اگر ایمان بیاوریم با این خطرها روبه رو هستیم فرمود: (أَوَ لَمْ نُمَكِّن لَهُمْ حَرَماً آمِناً يُجْبَى إِلَيْهِ ثَمَرَاتُ كُلِّ شَيْ ءٍ رِزْقاً مِن لَدُنَّا) جاهای دیگر ناامن است اینجا که امن است خب چه کسی اینجا را امن کرده به برکت همین بیت امن شده است به برکت اینکه سرزمین وحی است امن شده است از خودش هیچ ندارد (یک) همه نعمت به اینجا سرازیر می شود (دو) همه جا از نظر امنیت ناامن است (سه) همه جا از نظر اقتصاد مشکل گرانی و تورّم و امثال ذلک دارند (چهار) اینجا از این خطرها خبری نیست (پنج) خب چرا ایمان نمی آورید این نعمت الهی است; این بحث مبسوطش در آیه ۵۷ سوره مبارکه «قصص» گذشت.

ص: ۵۰۵

۱- (۱۶) . سوره شعراء, آیه ۱۳۶.

۲- (۱۷) . سوره طه, آیه ۶۴.

۳- (۱۸) . سوره قریش, آیات ۳ و ۴.

تعلیل بر ظالم ترین مردم بودن مشرکان مکه

بعد فرمود از شما ظالم تر کیست؟! این (وَمَنْ أَظْلَمُ) یعنی از شما ظالم تر کسی نیست معنایش این نیست که شما ظالم ترین مردمانید چون بعضی از گناهان مشترک است و این گناهان که مشترک است هم گروه خاص دارند هم شما لذا کسانی که به این نصاب از معصیت رسیدند از اینها ظالم تر کسی نیست اما معنایش این نیست که اینها ظالم ترین مردم اند اگر قرینه ای در کار باشد آن ظالم ترین را می شود از این تعبیر (مَنْ أَظْلَمُ) استفاده کرد اما لسان (مَنْ أَظْلَمُ) لسان نفی است یعنی از این گروه کسی ظالم تر نیست هر کس باشد یا پایین تر از اینهاست یا مساوی اینها (وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِباً) شما دو کار کردید یکی مثبت (یعنی اثباتی) یکی منفی, آن مثبت تان باید منفی باشد آن منفی تان باید مثبت, آن مثبت تان این بود که برای خدا شریک قائل شدید در حالی که یک منفی است و این افترای علی الله است خدا فرمود: (لَا شَرِيكَ لَهُ), [1] (لاَ إِلهَ إِلَّا هُوَ) [2] آن منفی تان باید مثبت باشد خدا فرمود وحی حق است نبوّت حق است رسالت حق است ولایت حق است شما آن را نفی کردید آنکه خدا نفی کرده شما اثبات کردید آنکه خدا اثبات کرده شما نفی کردید از شما ظالم تر دیگر چه کسی است؟! (وَمَنْ أَظْلَمُ) از کسی که این دو کار را نابجا انجام داد به جای نفی, اثبات به جای اثبات, نفی کرد (مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللّهِ كَذِباً) گفتید خدا شریک دارد در حالی که خدا (لَا شَرِيكَ لَهُ) گفتید اله دیگر هست در حالی که خدا (لاَ إِلهَ إِلَّا الله) [3] را آموخت. (أَوْ كَذَّبَ بالْحَقِّ) گفتید خدا وحی و نبوّت ندارد در حالی که خدا وحی و نبوّت را امضا کرده است پیامبر فرستاده است پس آنچه را خدا فرمود نیست شما می گویید هست آنچه را خدا فرمود هست شما می گویید نیست از شما ظالم تر چه کسی است؟! (وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِباً أَوْ كَذَّبَ بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوى لِلْكَافِرِينَ) مگر در جهنم جا برای اینها نیست.

۱- (۱۹) . سوره انعام, آیه ۱۶۳.

۲- (۲۰) . سوره بقره, آیه ۱۶۳.

۳- (۲۱) . سوره صافات, آیه ۳۵.

متعلق جهاد در آیه دال بر جهاد همه جانبه

آن گاه از باب ردّ العجز الی الصدر که در طلیعه همین سوره مبارکه «عنکبوت» بحث شد مسئله جهاد همه جانبه را مطرح فرمود در آغاز این سوره «عنکبوت» که در مکه نازل شد این گونه فرمود ـ آیه شش همین سوره این بود ـ (وَمَن جَاهَدَ فَإِنَّمَا يُجَاهِدُ لِنَفْسِهِ إِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ) در آنجا متعلّق حذف شد حذف متعلّق هم یدلّ علی العموم در بخش پایانی سوره مبارکه «عنکبوت» یعنی آیه ۶۹ باز هم متعلق حذف شد (وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا) با چه کسی جهاد بکنند هم با نفس امّاره جهاد بکنند هم با دشمن بیرون جهاد بکنند هم با ابلیس جهاد بکنند این نفس امّاره، انسان را به هوس فرا می خواند دشمن بیرون انسان را وادار می کند به سلطه پذیری به مراکز و منابع درآمد او, به استقلال او, امنیت او, آزادی او آسیب می رساند شیطان هم که در همه جا حضور سوء دارد این حصر متعلّق مفید عموم است (وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا) نفس خود را, شیطان را و دشمن را در جهاد اصغر و اکبر;

هدایت به صراط مستقیم، پاداش خداوند به مجاهدان

خود همین جهاد فی سبیل الله هدایت است اگر فرمود: (زِدْنَاهُم هُدی) (۱) اگر فرمود: (زَادَتْهُمْ إِيمَاناً), (۲) اگر فرمود: (مَن يُؤْمِن بِاللَّهِ يَهْدِ قَلْبَهُ), (۳) اگر فرمود: (إِن تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا) (۴) همه این چهار آیه و مانند آن راجع به مزید هدایت است یعنی اینها که این بخش از هدایت را دارند در راه خدا جهاد می کنند ما هدایت اینها را تکمیل می کنیم, تتمیم می کنیم, اضافه می کنیم, چرا؟ برای اینکه (إِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ).

۱- (۲۲) . سوره کهف, آیه ۱۳.

۲- (۲۳) . سوره انفال, آیه ۲.

۳- (۲۴) . سوره تغابن, آیه ۱۱.

۴- (۲۵) . سوره نور, آیه ۵۴.

اقسام معیّت خدا با مجاهدان در افزودن هدایت و رساندن به مطلوب

خدا سه معیّت دارد یک معیّت عام که خدا با هر چیزی با هر انسانی هست برابر آیه سوره مبارکه «حدید» که (هُوَ مَعَکُمْ أَیْنَ مَا کُنتُمْ) یک معیّت خاصّه دارد نسبت به مؤمنین که (إِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِینَ), (مَعَ الْمُتَّقِینَ), (۱) مع کذا و مع کذا این معیّت ویژه است که با رحمت رحیمیه همراه است یک معیّت خاصّه هم با کفار دارد که با آنهاست که در فرصت مناسب آنها را فوراً بگیرد (إِنَّ رَبَّکَ لَبِالْمِرْصَادِ) (۲) همین است پس خدا یک معیّت مطلقه دارد که با رحمت رحمانیّه او همراه است (هُوَ مَعَکُمْ أَیْنَ مَا کُنتُمْ) (۳) یک معیّت خاصّه نسبت به مؤمنین دارد که هر لحظه اینها نیاز داشتند اینها را تأیید کند, یک معیّت خاصّه نسبت به کفار دارد که (إِنَّ رَبَّکَ لَبِالْمِرْصَادِ) که هر وقت مناسب بود آنها را بگیرد در اینجا این معیّت ویژه مؤمنین مطرح است فرمود: (وَالَّذِینَ جَاهَدُوا فِینَا لَنَهْدِیَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِینَ) این هدایت افزون, هدایت اضافی این تنها به راهنمایی نیست راهنمایی هم می کند علم بیشتر, هدایت بیشتر, رهنمود بیشتر هم می دهد قسمت مهم آن ارائه طریق نیست آن ایصال به مطلوب است گرایشی در انسان ایجاد می کند علاقه ای ایجاد می کند بعضی ها می بینید نسبت به مطالعه کم حوصله اند نسبت به نماز اول وقت کم حوصله اند بعضی بی صبرانه منتظرند که نماز اول وقتشان را بخوانند چه وقت ظهر می شود نماز اول وقتشان را بخوانند این گرایش, نعمتی است این نعمت, هدایت خاصّه است برای ایصال به مطلوب است تنها ارائه طریق نیست ارائه طریق همان (هُدیً لِلنَّاسِ) (۴) است.

۱- (۲۶) . سوره بقره, آیه ۱۹۴.

۲- (۲۷) . سوره فجر, آیه ۱۴.

۳- (۲۸) . سوره حدید, آیه ۴.

۴- (۲۹) . سوره بقره, آیه ۱۸۵.

تبیین معیّت علی (علیه السلام) با حق در «علی مع الحق و الحق مع علی»

پرسش:...پاسخ: بله, معیّت ویژه است در بحث های قبلی داشتیم که حق با علی است و علی با حق است آن بحثش جداست غیر از معیّت خدا با علی است معیّت خدا با علی آن معیّت ویژه است اما «علیٌّ مع الحق و الحقّ مع علی» این حق با همان آیه سوره مبارکه «آل عمران» و مانند آن همراه است که (الحَقِّ مِن رَبِّکُ) (۱) یک حق است که خداست (ذلکَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ) (۲) چیزی با خدا نیست; نبود و نیست و نخواهد بود «کان الله و لا شیء معه» (۳) الآن هم کائن است «لا یکون معه شیء» بعداً هم خدا «یکون و لا یکون معه شیء» چیزی همتای خدا, هم سطح خدا که با خدا باشد نیست مثل اینکه هیچ مقیّدی با مطلق نیست هیچ محدودی با نامتناهی نیست اما او چون مطلق است با همه هست آن حق, مقارن ندارد حقّی است به نام عالَم که فیض است که «الحقّ مخلوقٌ به» که در کتاب های اهل معرفت مطرح است می گویند حق, خلق است مِن وجهٍ غیر خلق است مِن وجهٍ (۴) این حقّی است که وجه الله است, فیض الله است, نور الله است که (الحَقِّ مِن رَبِّکُ) این حق از خداست نه خدا, آن خدایی که (ذلکَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ) هیچ چیزی با او نیست اما فیض او, وجه او, لطف او, سِعه رحمت او که حق است این از خداست وجود مبارک حضرت امیر(سلام الله علیه) با این حق است حق محور است «علیٌّ مع الحق والحقّ مع علیّ یدور معه حیثما دار» (۵) مشابه این تعبیر درباره عمار هم آمده حضرت فرمود عمار «مِن قَرنه إلی قدمه» با ایمان است (۶) و عمار با حق است و حق با عمار «یدور معه حیث دار» (۷) منتها تفاوت مهم در این مرجع ضمیر است.

۱- (۳۰) . سوره بقره, آیه ۱۴۷; سوره آل عمران, آیه ۶۰.

۲- (۳۱) . سوره حج, آیات ۶ و ۶۲; سوره لقمان, آیه ۳۰.

۳- (۳۲) . التوحید (شیخ صدوق), ص۶۷.

۴- (۳۳) . ر.ک: شرح فصوص (قصیری), ص۶۵۶.

۵- (۳۴) . الفصول المختاره (شیخ مفید), ص۱۳۵ و ۲۲۴.

۶- (۳۵) . بحارالأنوار, ج۱۹, ص۳۵.

۷- (۳۶) . علل الشرائع, ج۱, ص۲۲۳.

پرسش: روایات زیادی به این مضمون هست که با خدا باشید؟

پاسخ: با خـدا باشـید یعنی با دسـتور خـدا با امر خـدا با اطاعت خدا با لطف خدا با حکم خدا باشـید وگرنه با مقام ذات اقدس الهی که احدی آنجا راه ندارد یعنی چطوری انسان محدود با نامتناهی معیّت داشته باشد ماییم و دستور خدا و حکم خدا با این حقّی که در قرآن فرمود: (الحَقِّ مِن رَبِّکَ).

فرق معیّت علی (علیه السلام) با حق و عمار با حق

همین تعبیر را حضـرت رسول(علیه و علی آله آلاـف التحیّه و الثنـاء) درباره عمار هم فرمود که «عمار مع الحق و الحقّ مع عمار یـدور معه حیث دار» در بحث هـای قبـل هم داشتیم که فرق وجود مبارک حضـرت امیر(سـلام الله علیه) و دیگران, فرق امام و مـأموم فرق حضـرت و عمـار این است که در رجوع ضـمیر «عمـار مع الحق و الحقّ مع عمـار یـدور معه حیث دار» این «یـدور» ضمیرش به عمـار برمی گردد «یـدور عمـار مع الحق حیث دار الحق» عمـار می بینـد که حق کجاست هر جا حق بود با آن حق است امـا حضـرت امیر نمی بینـد حق کجاست ما غیر از قرآن و عترت حقّی نـداریم در نقل مربوط به حضـرت امیر این ضـمیر «یـدور» به «حق» برمی گردد «یـدور» آن حق بر مدار علی «حیث ما دار» ما اگر خواستیم بفهمیم چه چیزی حق است آیا ما یک قانون دیگری داریم غیر از اهل بیت و قرآن یا اگر خواستیم بفهمیم چه چیزی حق است بایـد ببینیم اینها چه چیزی گفتنـد اینها مستقیماً از ذات اقـدس الهی می گیرنـد این حرف دیگر است ولی مـا در جهـان امکـان در جهان قانون گـذاری اگر خواستیم ببینیم چه چیزی حق است بایـد ببینیم اینهـا چه گفتنـد اینها چه کردنـد قول اینها, فعل اینها, تقریر اینها دلیل حقانیّت است, لـذا ضمیر «یدور» به «حق» برمی گردد درباره حضرت امیر, ولی درباره عمار و امثال عمار ضمیر «یدور» به عمار و امثال عمار برمی گردد یـدور عمـار, سـلمان, مقـداد, ابـاذر و امثـال اینها «یـدور مؤمن مـدار الحقّ حیث ما دار الحق» هر جا حق دور می زنـد او هست.

روایت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) شاهد بر مدار حق بودن علی (علیه السلام)

شاهد این تفسیر همان بیان نورانی پیغمبر(علیه و علی آله آلاف التحیّه والثناء) است که عرض کرد «اللهمّ أدر الحق مع علیٍّ حیثما دار» (۱) خدایا طرزی علی را ولایتمدار کن که ولیّ تو باشد که تو او را حفظ می کنی هر جا او هست حق باشد حق را تابع او قرار بده لذا ما یک قانون نوشته ای که در اسلام نداریم ما می بینیم پیغمبر چه گفت می گوییم حق است می بینیم حضرت امیر چه گفت می گوییم حق است حق را ما از اینها می گوییم کدام حق, آن حقی که در سوره «آل عمران» و غیر «آل عمران» فرمود: (الحَقِّ مِن رَبِّکُ) نه آن حقّی که خود خداست (ذلکَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ). این پایان سوره مبارکه «عنکبوت» است و همه اینها ثواب هایشان نثار ارواح اهل بیت(علیهم السلام), مخصوصاً وجود مبارک امام حسن عسکری(سلام الله علیه) که فردا سالرزو شهادت اوست کلّ این ثواب ها نثار روح مطهرآن حضرت.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

۱- (۳۷) . الجمل (شیخ مفید), ص۸۱.

آیات ۱تا ۸ سوره روم ۹۱/۱۱/۰۲

.Your browser does not support the audio tag

(الم (۱) غُلِبَتِ الرُّومُ (۲) فِی أَدْنَی الْأَرْضِ وَهُم مِّن بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَیَغْلِبُونَ (۳) فِی بِضْعِ سِنِینَ لِلَّهِ الْأَمْرُ مِن قَبْلُ وَمِنْ بَعْدُ وَیَوْمَئِذٍ یَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ (۴) بِنَصْرِ اللَّهِ یَنصُرُ مَن یَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِیزُ الرَّحِیمُ (۵) وَعْدَ اللَّهِ لَا یُخْلِفُ اللَّهُ وَعْدَهُ وَلکِنَّ أَکْثَرَ النَّاسِ لَا یَعْلَمُونَ (۶) یَعْلَمُونَ ظَاهِراً مِنَ الْحَیَاهِ الدُّنْیا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَهِ هُمْ غَافِلُونَ(۷) أَوَ لَمْ یَتَفَکَّرُوا فِی أَنفُسِهِم مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَیْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمّی وَإِنَّ کَثِیراً مِنَ النَّاسِ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ لَکَافِرُونَ(۸))

ص: ۵۱۱

بررسی مفهوم واژه «ذوق» در آیات قرآن کریم

سؤالی در بخش پایانی بحث های سوره مبارکه «عنکبوت» مانده است این مطلب چون چند بار ذکر شد پاسخش هم با همان اشکالات ذکر شد آ ن مطلب این است که در آیه ۵۷ سوره مبارکه «عنکبوت» آمده است که (کُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَهُ الْمَوْتِ ثُمَّ إِلَیْنَا تُرْجَعُون) چون هر ذائقی, مذوق خود را از بین می برد پیام این آیه این است که در حقیقت انسان, مرگ را می میراند انسان نمی میرد به دلیل اینکه انسان از دنیا وارد برزخ می شود در آنجا مرگی نیست از برزخ به ساهره قیامت منتقل می شود و مرگی نیست و از آنجا _ ان شاءالله _ به بهشت منتقل می شود و مرگی نیست مرگ فقط در کشاکش دنیاست این انسان است که مرگ را می چشد و می میراند و از بین می برد گاهی گفته می شود که به جهنمی ها می گویند (ذُوقُوا) در حالی که در آنجا ذوق استعمال شد ذائق استعمال شد با اینکه جهنم محیط به کافرین است و از بین نمی رود این سؤال چند بار مطرح شد جهنم یک اصل کلی است یک چیز جامع همه تبهکاران است جهنم, محیط به کافرین است و در تعبیرات قرآنی هم نیامده که خدا به انسان جهنمی بگوید جهنم را بچش جهنم, مذوق نیست چه اینکه ذائق هم نیست جهنم یک فضای گداخته ای است که دوزخیان را در جهنم می اندازند اما عذاب ها چه به صورت حمیم چه به صورت ضریع که آن بوته پرتیغ است و مانند آن, آن آب داغ را آن غذای پرتیغ را به جهنمی ها می گویند: (ذُوقُوا) (۱) او هم می چشد یا می خورد و هضم می کند اما با تلخی با سختی با دشواری؛ ذائق, مذوق را هضم می کند آنجا هم همین طور است بنابراین کلمه ذوق معنای خاصّ خودش را دارد، همه جا هر ذائقی مذوق را هضم می کند ذائق, جهنم را ذوق نمی کند در قرآن چنین تعبیری هم نیامده ذائق آن آب داغ را آن طعام اثیم را آن غِسلین را که (لَایَأْکُلُهُ إِلَّا الْخَاطِئُونَ) (۲) آن ضریع را, آن بوته پرتیغ را می خورد و می چشد کسی که مرتب با گفتارش با رفتارش با نوشتارش به این تیغ می زند به آن تیغ می زند خب در جهنم همین ضریع را به او تغذیه می کنند غرض این است که ذائق همه جا معنای خودش را دارد ذائق, مذوق را هضم می کند و انسان است که مرگ را می چشد و می میراند.

ص: ۵۱۲

۱- (۱) . سوره آل عمران, آیه ۱۸۱.

۲- (۲) . سوره حاقّه, آیه ۳۷.

استناد پیروزی ایران در مقابل روم با استفاده از مفهوم آیه

اما سوره مبارکه «روم» آغازش همان حروف مقطّعه است که بحث مبسوطش در اول سوره مبارکه «بقره» گذشت یک قصّه تاریخی را قرآن کریم نقل می کند و آن این است که در آن روز دو قطب در خاورمیانه به سر می بردند یکی امپراطوری ایران بود یکی هم امپراطوری روم این روم, گفتند همان رُم است که در اثر قدرت فراوانی که پیدا کرده آسیای صغیر را گرفته شرق و غرب را توسعه داده این رُم شرقی شده روم با واو که نزدیک کشورهای اسلامی بود و مرکزش هم استامبول بود آن روز دو قطب در خاورمیانه بیشتر نبود یکی قطب امپراطوری ایران بود یکی هم قطب امپراطوری روم نظیر اینکه در سابق قطب سوسیالیستی شوروی بود یکی هم آمریکا یکی متلاشی شد دیگری هم ـ ان شاءالله ـ به برکت صاحب امروز متلاشی خواهد شد اگر سابقاً گفته می شد شوروی شکست خورد یعنی آمریکا پیروز شد دیگر لازم نیست آن فاعل پیروز ذکر بشود برای اینکه بیش از دو قطب رسمی آن روز نبود و اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی از هیچ کس شکست نمی خورد مگر از آمریکا, آمریکا هم از هیچ کس شکست نمی خورد مگر از شوروی اگر سابقاً می گفتند شوروی شکست خورد یعنی آمریکا پیروز شد اگر می گفتند آمریکا شکست خورد یعنی شوروی پیروز شد اگر آن مفعول را بیان کنند فاعل مشخص است دیگر لازم نیست که بگویند چه کسی پیروز شد آن روز در این بخش از خاورمیانه و بخشی از غرب غیر از این دو امپراطوری بزرگ کسی نبود امپراطوری روم بود و امپراطوری ایران اگر گفته شد روم شکست خورد یعنی امپراطوری ایران پیروز شد (غُلِبَتِ الرُّومُ) یعنی امپراطوری ایران پیروز شد.

ص: ۵۱۳

عدم اثبات استناد نشاط مشرکان از شکست روم به کفر ایرانیان

این (غُلِبَتِ الرُّومُ) برخی ها نقل کردند که مسلمان ها متأثّر شدند و غمگین شدند و مشرکان مکه خوشحال شدند گفتند چون ایرانیان مجوس اند و اهل کتاب نیستند اینها در نبرد پیروز شدند رومی ها که مسیحی اند و اهل کتاب اند شکست خوردند همان طوری که در این جنگ کسانی که اهل کتاب نیستند پیروز شدند و کسانی که اهل کتاب اند شکست خوردند مشرکان هم که اهل کتاب نیستند پیروز می شوند مسلمان ها که اهل کتاب اند شکست می خورند این باعث نشاط مشرکان و اندوه مسلمان ها شد (۱) این را شما بررسی کنید ببینید یک تاریخ مستند قطعی دارد یا روایت صحیح معتبری دارد یا نه به این بند است نه به آن, اگر یک وقت بگویند مجوس, مشرک است این چنین نیست این موافق با قرآن کریم نیست برای اینکه قرآن کریم شش طایفه را مقابل هم شمرده یکی از آن طوایف شش گانه مجوس است که در برابر مشرکین است در سوره مبارکه «حج» این بحث را قبلاً ملاحظه فرمودید آیه هفده سوره مبارکه «حج» این است (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا) که ناظر به مسلمان هاست (وَالَّذِينَ هَادُوا) که ناظر به یهودی هاست (وَالصَّابِئِينَ) که ناظر به صابئین است (وَالنَّصَارى) که ناظر به نصاراست (وَالْمَجُوسَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا) خب این تفصیل قاطع شرکت است مجوس, مشرک نیست بت پرست نیست شما از ایرانیان قدیم بت پرستی سراغ ندارید که اینها بت می پرستیدند گروهی به نام ثنویّه بعد در گوشه ای از ایران زمین پیدا شدند ولی ثنوی غیر از مجوس است پس طبق آیه هفده سوره مبارکه «حج» مجوس غیر از مشرک است نمی شود گفت که همان طوری که مجوس که اهل کتاب نیست پیروز شد ما هم پیروز می شویم برای اینکه این آیه _ با توجه به اینکه تفصیل قاطع شرکت است _ مجوس را در قبال مشرکین قرار داد پس تاریخ معتبری باید پیدا بشود روایت صحیحی پیدا بشود که ثابت کند که سرّ نشاط مشرکان و اندوه مسلمان ها این است که چون ایرانی ها اهل کتاب نبودند و مسیحی ها اهل کتاب بودند این کسانی که اهل کتاب نیستند پیروز شدند و کسانی که اهل کتاب اند شکست خوردند این یک تفأل نسبی برای مشرکان باشد ولی هیچ سندی ندارد.

۱- (۳) . التبیان فی تفسیر القرآن, ج۸, ص۲۲۸; الکشاف, ج۳, ص۴۶۶

بررسی راز خوشحالی مؤمنان در روز پیروزی رومیان

آن گاه ما بایـد ببینیم که این نشاطی که هست چیست انـدوه مسـلمان ها ذکر نشده و نشاط مشـرکان هم ذکر نشده فقط نشاط مؤمنـان ذکر شـده بایـد ببینیم رازش چیسـت. فرمـود: (غُلِبَتِ الرُّومُ فِي أَدْنَى الْأَرْضِ) امپراطوری ایران به رم حمله کرد این (أَدْنَى الْأَرْضِ) این الف و لامش یا به ارض عرب برمی گردد که معهود مسـلمان های حجاز است یعنی نزدیک ترین منطقه به شما که همان شام باشـد ایرانی ها در منطقه شام بر رومی ها پیروز شدنـد که شام ادنای ارض عرب است یا نه, (أَدْنَى الْأَرْضِ) یعنی ارض روم, امپراطوری ایران آن قـدر حمله کرد مهاجمانه وارد شد تا مردم روم را در نزدیک سـرزمین آنها از پا در آورد خب اگر اینهـا این قـدر قـدرت دارنـد که از منطقه خودشـان خیلی فاصـله بگیرنـد و نزدیـک منطقه رومی هـا آنهـا را از پا در بیاورند معلوم می شود که رومی ها خیلی ضعیف اند و اینها خیلی قوی. خب این بخش از روم در شمال غربی ایران واقع است در شـمال غربی ایران ترکیه این طور است از آیه برنمی آید که مسلمان ها اندوهگین شدند (یک) و مشرکان خوشحال شدند (دو) فقـط در روزی که رومی ها پیروز شدنـد آن روز مسـلمان ها خوشـحال شدنـد این تعبیر نشان می دهـد که زمینه نشاط و سرور مسـلمان ها از پیروزی رومی هاست این را شاید بعضـی ها خواستند وسیله قرار بدهند ببینیم آیا آیه این را هم دلالت می کند یا آیه این را نمی خواهد بگوید اگر ما نتوانستیم ثابت کنیم که نشاط مسـلمان ها در اثر پیروزی مسیحی ها باشد آن وقت معنای خاصّ خودش را پیدا می کند.

استناد به کلام ابوریحان بیرونی در عدم کفر و الحاد ایرانیان

ص: ۵۱۵

حالا ملاحظه بفرمایید فرمود: (غُلِبَتِ الرُّومُ ۝ فِی أَدْنَی الْأَرْضِ وَهُم مِّن بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ) اینها بعد از اینکه شکست خوردند پیروز می شوند جمله معترضه در وسط برای حساسیّت مطلب است که مبادا آن که غالب شد خیال کند که قدرت به دست اوست و آن که مغلوب شد خیال کند که هیچ سهمی از قدرت ندارد نه, در هر دو حال (لِلَّهِ الْأَمْرُ) این تقدیم خبر بر مبتدا مفید حصر است کار فقط دست خداست (لِلَّهِ الْأَمْرُ مِن قَبْلُ وَمِن بَعْدُ) یعنی مِن قبل فتح غالب و مِن بعد فتح غالب, مِن قبل شکست مغلوب و مِن بعد شکست مغلوب در هر چهار حالت قدرت در دست خداست (لِلَّهِ الْأَمْرُ مِن قَبْلُ) قبل فتح و قبل شکست خوردن (وَمِنْ بَعْدُ) بعد فتح و بعد شکست خوردن اما اینکه فرمود: (وَهُم مِّن بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ) یعنی این رومی ها الآن شکست خوردند ولی بعداً پیروز می شوند این سین علامت تسویف است یعنی بعداً پیروز می شوند اما خب تا چه وقت؟ فرمود: (فِی بِضْعِ سِنِينَ) این (فِی بِضْعِ) یعنی بین سه تا ده سال از سه سال تا ده سال این مقطع هر چه اتفاق بیفتد می گویند (فِی بِضْعِ سِنِينَ) پس رومی ها که الآن شکست خوردند بعداً پیروز می شوند یا بعد از سه سال یا تا نُه سال و ده سال یعنی تا سه سال پیروز نمی شوند از سه سال تا ده سال این وسط ها اگر حادثه ای پیش آمد اینها پیروز می شوند پس تفسیر سین (سَيَغْلِبُونَ) با این (فِی بِضْعِ سِنِينَ) است کار به دست خدای سبحان است حالا یا مقدَّر و مصلحت این است که بعد از سه سال باشد یا مصلحت این است که بعد از چهار سال یا پنج سال هر سالی که خدای سبحان خواست انجام بدهد.

سرّ نشاط مؤمنان در هم زمانی پیروزی مسلمانان در بدر با پیروزی رومیان

پس تا حال ما از آیه دلیلی پیدا نکردیم که با پیروزی ایرانی ها مشرکان خوشحال بشوند با شکست رومی ها مسلمین نگران بشوند ولی اینکه فرمود بعد از اینکه رومی ها شکست خوردند پیروز می شوند در ظرف پیروزی رومی ها آن روز (یَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ) خب این روز همان روزی است که گفتند جنگ بدر اتفاق افتاده و مسلمان ها در بدر پیروز شدند خب فرح و نشاط مسلمان ها برای پیروزی آنها در جنگ بدر است نه برای اینکه رومی ها بر ایرانی ها پیروز شدند آیا این حرف سند دارد که چون رومی ها شکست خوردند مسلمان ها غمگین شدند و چون ایرانی ها پیروز شدند مشرکان خوشحال شدند و این حرف سند ندارد روایت معتبری هست یا فقط همان «قیل» که کشاف و امثال کشاف نقل کردند این امر مهم به سندی, جایی متّکی است که ما بگوییم ایرانی ها چون اهل کتاب نبودند با اینکه ظاهر قرآن این است که اینها در برابر مشرک اند.

استناد به کلام ابوریحان بیرونی در عدم کفر و الحاد ایرانیان

قبلاً هم حرف مرحوم ابوریحان بیرونی به عرضتان رسید بعد از اینکه وجود مبارک ابراهیم خلیل(سلام الله علیه) در خاورمیانه ای که بین شرک و الحاد به سر می برد یا عدّه ای مشرک بودند یا عدّه ای ملحد بودند قیام کرد آن براهین توحید را اقامه کرده اثر نکرد و دست به تبر گذاشت و اینها را ریز ریز کرد و خیلی ها را منفعل کرد تا حدودی اثر کرد اما مراسم (حَرِّقُوهُ وَانصُرُوا آلِهَتَكُمْ) (۱) پیش آمد وجود مبارک ابراهیم خلیل آن آتش سوزی را تحمل کرد و در امواج آتش وارد شد و (يَا نَارُ كُونِي بَرْداً وَسَلَاماً عَلَى إِبْرَاهِيمَ) (۲) درست است آن روز وضع رسانه ها مثل رسانه های کنونی نبود اما حادثه به قدری مهم بود که در ظرف مدت کوتاهی کلّ خاورمیانه را گرفت از آن به بعد افرادی که در سرزمین های روشنی زندگی می کردند حافظ آثار وجود مبارک ابراهیم خلیل بودند بعد هم البته انبیای ابراهیمی آمدند و مسئله توحید را حفظ کردند. ابوریحان بیرونی نام دو منطقه را می برد از یکی گله می کند و از یکی حق شناسی می کند آنجا که حق شناسی می کند می گوید یونان بالأخره آن آثار ابراهیم خلیل را حفظ کرده است سقراطی بود برای حفظ توحید تا مرز شهادت رفت آن سم را نوشید که بالأخره شرک را امضا نکرد الحاد را امضا نکرد توحید را حمایت کرد و مسمومانه شهید شد بعد افلاطون پیدا شد بعد ارسطو پیدا شد نگذاشتند شرک و بت پرستی در یونان سامان بپذیرد, گِله ای که دارد از هند گِله دارد که علمای هند نتوانستند کار سقراط را بکنند متأسفانه آنجا سخن از برهمن و بودا و امثال ذلک آمد, آمد که آمد هنوز هم که هنوز است اینها هست و مسئله گاوپرستی و موش پرستی و امثال ذلک در این سرزمین وسیع راه پیدا کرده و از بین نمی رود (۳) اشکال ایشان نسبت به علمای هند است اوایل امسال بود یا اواخر سال گذشته بود عدّه ای از هند آمده بودند ما همین قصه را برای آ نها گفتیم, گفتیم جای گِله از علمای هند هست من دیدم اشک از چشم دانشمندان و علمای هند ریخته شد که بله, نیاکان ما قصور کردند تقصیر کردند توحید را یاری نکردند و همچنان مسئله بودا و برهمن مطرح است اساس کار به عهده علمای دین است که حافظ توحید باشند درباره ایران چنین حرفی نبود که اینها بت پرست بودند و شرک داشتند و هیچ وقت ایرانی این کار را نمی کرد.

۱- (۴) . سورهٔ انبیاء, آیهٔ ۶۸.

۲- (۵) . سورهٔ انبیاء, آیهٔ ۶۹.

۳- (۶) . ر.ک: تحقیق ماللهند, ص۲۱.

عدم امکان هم زمانی پیروزی رومیان با نشاط مسلمانان دال بر نظر مختار

بنابراین این اگر تاریخ است ببینیم این تاریخ معتبری است یا نه, اگر روایت است روایت معتبری هست یا نه, دلیلی تا حال پیدا نکردیم که معتبر باشد روایت صحیح باشد که ثابت کند وقتی ایرانی ها پیروز شدند مشرکان خوشحال شدند برای اینکه اینها اهل کتاب نیستند وقتی ایرانی ها پیروز شدند مسلمان ها نگران شدند برای اینکه یک غیر کتابی بر کتابی پیروز شده این نیست اما اینکه گفتند: (يَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ) این فرح برای آن است که همان روز ـ که بعدها البته روشن شد ـ که رومی ها پیروز شدند همان وقت روز جنگ بدر بود که مسلمان ها پیروز شدند این نشاط مسلمان ها به سبب فتح خودشان است وگرنه تا خبر پیروزی رومی ها به مسلمان ها برسد خب چند روز طول کشید اما آنجا همان روز خوشحال شده باشند دشوار است که همان روزی که رومی ها پیروز شدند همان روز مسلمان ها خوشحال شده باشند پس اگر فرح و نشاطی نصیب مسلمان ها شد در اثر جنگ بدر بود نه بر اثر پیروزی رومی ها بر ایرانی ها.

استفاده از دو قاعده اصولی در تطبیق (يَوْمَئِذٍ) بر روز بدر

پرسش:... پاسخ: بله خب دلیل می خواهد یعنی اگر ما قرینه داشته باشیم می توانیم بگوییم (يَوْمَئِذٍ) یعنی در آن عصر, می بینید در اصول دو قانون است یکی اینکه استعمال, اعم از حقیقت و مجاز است یک یعنی یک اصل, دو: اصل در استعمال, حقیقت است این دو قاعده اصولی هر کدام جای خودشان را دارند هیچ تعارضی هم بین قاعدتین نیست اینکه می گویند اصلِ در استعمال, حقیقت است معنایش آن است که یک: لفظی که ما از متکلّم شنیدیم یا در کتاب او خواندیم ما موظّفیم این لفظ را بر معنای حقیقی حمل کنیم نمی دانیم چه کسی اراده کرده حقیقی اراده کرده یا مجازی اراده کرده وظیفه ما این است که اصلِ در استعمال, حقیقت است این را بر معنی حقیقی حمل کنیم, دو: اگر ما می دانیم آن متکلّم یا آن نویسنده این لفظ را در این معنا استعمال کرد چون این لفظ را در این معنا استعمال کرد ما نمی توانیم بگوییم این مستعمل فیه معنای حقیقی است چرا, چون استعمال اعم از حقیقت و مجاز است این متکلّم این لفظ را در این معنا استعمال کرد بسیار خوب, ما هم می فهمیم که مقصودش این معناست, اما حالا این معنا, معنای حقیقی این لفظ است یا معنای مجازی این, اصلِ در استعمال, اعم است این دو قاعده را در اصول برای همین تبیین کردند که اصل در استعمال, حقیقت است یک قاعده, استعمال اعم از حقیقت و مجاز است این دو قاعده, ماییم و کلمه (يَوْمَئِذٍ) خب ما این (يَوْمَئِذٍ) را نمی دانیم به معنای عصر است یا به معنای همان روز, خب ظاهرش این است که همان روز است نه آ ن عصر نه چند ماه قبل نه چند ماه بعد, اگر ما دلیل معتبری داشته باشیم که (يَوْمَئِذٍ) یعنی در دو ماه قبل یا دو ماه بعد خب می گوییم استعمال اعم از حقیقت و مجاز است. غرض این است که آن حرف به جایی بند نیست تا ما بگوییم که چون ایرانی ها این طور بودند.

سخن شیخ اشراق درباره موحّد بودن حکمای ایران دال بر نظر مختار

خب خدا غریق رحمت کند مرحوم شیخ اشراق را این ابتکاری دارد که در بین حکمای اسلامی کم نظیر است او اصرار دارد که حکمای خسروانی در ایران زمین موحد بودند و ما حکیم مشرک در ایران نداشتیم حکیم غیر الهی در ایران نداشتیم اصرار مرحوم شیخ اشراق همین است ایشان از همین سهرورد زنجان است می بینید از یک روستای دورافتاده خدا چه خلق می کند همان شیخ اشراق در حکمه الاشراق دارد که تاکنون ما وقفنامه ای کشف نکردیم که خدا علمی را وقف مردم سرزمینی بکند (۱) شما الآن تاریخ علما و بزرگان را نگاه می کنید می بینید در تمام گوشه های ایران علمای بزرگ برخاستند معلوم می شود که علم, وقف یک سرزمین خاصّی نیست شما کمتر محلّی پیدا می کنید کمتر روستا یا شهری پیدا می کنید که مفاخر نداشته باشند خود شما بزرگان هم بالأخره از هر گوشه ایران آمدید خب از روستایی که خیلی نزدیک هم نیست قدری دورافتاده است به نام سهرورد این بزرگان برخاستند ایشان اصرار دارد که در ایران ما حکیم ملحد یا حکیم مشرک نداشتیم.

تقابل مجوس با مشرک در قرآن دال بر عدم الحاد ایرانیان

پرسش: چندتا حکیم غیر از توده مردم اند؟

پاسخ: نه, توده مردم مشرک نبودند بت پرست نبودند.

پرسش: پس اگر این طور است اسلام به ایران چه داد؟

پاسخ: اسلام به مسیحیّت چه چیزی داد به یهودیّت چه چیزی داد یهودی که مشرک نبود مسیحی که مشرک نبود صابئین که مشرک نبودند.

ص: ۵۱۹

۱- (۷) . ر.ک: حکمهالاشراق (سهروردی), ص۹.

پرسش: ثنویت؟

پاسخ: گروه خاصی بودند در ایران زمین نه اینکه ایرانی ها ثنوی بودند نه اینکه مجوس, ثنوی بود خب مرحوم صاحب جواهر(رضوان الله علیه) درباره مجوس هم دارد که می شود از اینها ذمّه گرفت برای اینکه پیغمبری داشتند, کتابی داشتند (۱) منتها همان طوری که یهودی ها (يَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ الْحَقِّ) اینجا هم یک عدّه بودند که دست به چنین کاری زدند ما بت پرست در ایران نداشتیم ما ملحد در ایران نداشتیم یک وقت است که شما می بینید در یک کشور پهناوری چهار نفر چهار فکر جدا دارند آن حرف دیگر است در مسیحی ها همین طور است در یهودی ها همین طور است در صابئین همین طور است آیه هفده سوره «حج» مجوس را در برابر مشرکین قرار داد معلوم می شود مجوس, مشرک نیست و فرمایش شیخ اشراق این است که خسروانی ها که بالأخره رهبری فکر مردم را به عهده داشتند اینها موحد بودند گروهی حالا پیدا شده به نام ثنوی حرف دیگر است. آن باید ثابت بشود اگر یک تاریخ معتبر قطعی داشته باشیم خب مورد قبول است, اگر روایت معتبری داشته باشیم مورد قبول است.

بررسی زمینه استناد نشاط مشرکان به کفر ایرانیان

شما می بینید در بحث های فقهی, خدا این فقهای ما را با انبیا و اولیا محشور کند اینها خیلی تلاش کردند هم فنّ رجال را نوشتند هم فن درایه را نوشتند الآن یک محقّق بخواهد ثابت کند که فلان روایت ضعیف است یا نه, خیلی دشوار نیست این قدر کتاب رجال و درایه نوشته شده که این کار آسان است اما ما در بخش های دیگر مشکل جدّی داریم روایات تفسیر, روایات مقتل, روایات تاریخ, روایات اخلاق, روایات حقوق اینجاها مشکل جدی است شما می بینید یک روایت مرسل مثلاً در تفسیر نورالثقلین نقل شده فوراً می گوییم که قرآن را باید اهل بیت معنا کنند و به آ ن تمسّک می کنیم.

۱- (۸) . جواهرالکلام, ج ۲۱, ص۲۲۸ _ ۲۳۰.

پرسش:... پاسخ: نه آ ن تثلیث را خود قرآن ذکر می کند گروهی از آنها بودند و آنها را ابطال می کند ولی نصارا را در برابر مشرکین قرار می دهد نه اینکه نصارا مشرک باشند لذا اهل کتاب اند احکام ذمّه بر اینها بار است.

نصرت الهی در پرتو عزّت و رحمت الهی

ولی آن (لِلَّهِ الْأَمْرُ مِن قَبْلُ وَمِنْ بَعْدُ) را هم باز اینجا روشن می کنند اینکه فرمود: (وَيَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ) مؤمنون خوشحال می شوند به چه چیزی؟ (بِنَصْرِ اللَّهِ), فرمود: (بِنَصْرِ اللَّهِ) خوشحال می شوند (يَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ بِنَصْرِ اللَّهِ) که این متعلّق و مفعول واسطه است به آن (يَفْرَحُ) خدا البته (يَنصُرُ مَن يَشَاءُ) و مشخص کرده است که چه گروهی را یاری می کند فرمود: (إِن تَنصُرُوا اللَّهَ يَنصُرْكُمْ) (۱) خدای سبحان دو اسم از اسمای حسنای خود را دلیل این مطلب قرار داد چرا (لِلَّهِ الْأَمْرُ مِن قَبْلُ وَمِنْ بَعْدُ) برای اینکه او عزیز مطلق است, قادر مطلق است, نفوذناپذیر است عزّت به معنای غلبه نیست در آیات قبل هم گذشت عزّت به معنای نفوذناپذیر است انسانی که نمی شود در او نفوذ پیدا کرد نمی شود به وسیله هیچ کس او را فریب داد این دارای عزّت است زمینی که با هیچ بیل و کلنگی شکاف برنمی دارد نمی شود از آن کاست می گویند ارضٌ عزاز یعنی زمین سِفتی است این همان بیان نورانی امام عسکری(سلام الله علیه) که «مَن کانَ مِن الفقهاء صائناً لنفسه» یعنی همین! صائن به معنای عادل, صائن به معنای متّقی, صائن به معنای کسی که مواظب بر واجبات و ترک محرّمات است نیست چون آن جمله های بعدی آن را حل می کند «مخالفاً لهواه مطیعاً لأمر مولاه» (۲) اینها معنای تقوا و عدالت را می رساند «صائناً لنفسه» یعنی فریب نمی خورد یعنی هیچ کس نمی تواند او را با وسوسه یا دردهای ناروا او را از پا در بیاورد این «صائناً لنفسه» می شود عزیز, پس یک موجود نفوذناپذیر را می گویند عزیز چون نفوذناپذیر است پیروز است آن وقت غلبه, لازمه عزّت است نه معنای عزّت, پس او عزیز است و قادر است و نفوذناپذیر چه کسی را پیروز می کند رحیم است هر که را بخواهد بر اساس حکمت انجام می دهد این بیان نورانی امام سجاد(سلام الله علیه) که از محکمات روایات ماست در دعای صحیفه سجادیه همین است «یا مَن لا تبدّل حکمته الوسائل» (۳) ای خدایی که با هیچ توسل نمی شود کاری کرد که شما ـ معاذ الله ـ بر خلاف حکمت کار کنید با هیچ وسیله ای نمی شود مسیر حکمت شما را برگرداند که شما جایی ـ خدای ناکرده ـ کاری غیر حکیمانه انجام بدهید «یا مَن لا تبدّل حکمته الوسائل» اینجا هم فرمود رحیم است می داند به چه کسی رحم بکند بنابراین آن تفسیر و آن رواج تام نیست بعد فرمود این وعده خداست ما به مسلمان ها وعده دادیم یعنی بین سه تا ده سال وضع بدر و اینها پیش آمد و همان طور هم شد پیش آمد این (وَعْدَ اللَّهِ) که این مفعول مطلق است برای فعل محذوف یعنی «وعد الله وعده» منتها چون «الله» و «وَعَد» حذف شد این کلمه «الله» به عنوان مضاف الیه مصدر ذکر شد.

۱- (۹) . سوره محمد, آیه ۷.

۲- (۱۰) . تفسیر الامام العسکری, ص ۳۰۰.

۳- (۱۱) . الصحیفه السجادیه, دعای ۱۳.

پرسش:... پاسخ: بله, فرمود: (لِلَّهِ الْأَمْرُ مِن قَبْلُ وَمِنْ بَعْدُ وَيَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ) ممکن است در یک روز اتفاق بیفتد صحبت این بود که حالا که یک روز اتفاق افتاده مسلمان ها از کجا می فهمند که ایرانی ها پیروز شدند آیه هم که نازل نشده تا خبر به اینها برسد چند روز طول می کشد این چنین نیست که اگر ایرانی ها پیروز شدند همان روزی که ایرانی ها پیروز شدند مسلمان ها خوشحال بشوند باید بگوییم بعد از دو, سه ماه خوشحال شدند اما این (يَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ) این ناظر به پیروزی خود مسلمان هاست در جنگ بدر این وعده الهی است این صغرا که «وَعَدَ الله وَعْدَه» (یک) (لاَ يُخْلِفُ اللَّهُ وَعْدَهُ) این کبرای قضیه است که خدا خلف وعده نمی کند این به نحو قضیه حقیقیه است چون خدا خُلف وعده نمی کند پس این وعده خدا قطعی است خب اینکه (وَعْدَ اللَّهِ) خدا وعده داد یک قضیهٌ واقعه به مسلمان ها وعده داد اما آن یک قضیه حقیقیه است که (لاَ يُخْلِفُ اللَّهُ وَعْدَهُ) خدا خُلف وعده نمی کند مستحضرید که قضایایی که چه در قرآن چه در روایات واقع شده است قضیه بی جهت نیست جهت, آن کیفیت پیوند محمول و موضوع را به هم می رساند اگر گفتیم «زیدٌ قائم» برای اینکه معلوم بشود این قیام برای زید ضروری است یا نه, می گوییم ضروری نیست می گوییم «زیدٌ قائمٌ بالإمکان» اما اگر خواستیم بگوییم این محمول برای موضوع ضروری نیست می گوییم «زید ناطق بالضروره» منتها این ضرورت ضرورت ذاتی است قرآن کریم وقتی محمولی را به عنوان اسمی از اسمای حسنا به خدای سبحان اسناد می دهد یا به وحی اش اسناد می دهد یا به انبیا اسناد می دهد گاهی جهت قضیه را ذکر می کند جهت قضیه که ضرورت است یا امکان است ذکر می کند آ نجا که دارد (لَعَلَّ), (۱) (لَيْتَ) (۲) معلوم می شود ضروری نیست آنجا که دارد (لِمَن يَشَاءُ), (۳) (إِن شَاءَ) (۴) معلوم می شود ضروری نیست اما آنجایی که می فرماید: (لاَ رَيْبَ فِيهِ) این (لاَ رَيْبَ فِيهِ) قرآن کریم به مثابه بالضروره منطق است (جامِعُ النّاس لِيَوم لاَ رَيْبَ فِيهِ) (۵) یعنی «المعاد آتٍ بالضروره», «المعاد موجود بالضروره» این کتاب آیه هدایت است بالضروره, (ذلِكَ الْكِتَابُ لاَ رَيْبَ فِيهِ) که (هُدىً لِلْمُتَّقِينَ) (۶) است. این گونه از تعبیرات به اصطلاح قرآنی همان تعبیر «بالضروره» است پس آ نجا که دارد (لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ), (۷) (لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ) (۸) و مانند آن مفید امکان است آنجا که دارد (لِمَن يَشَاءُ) مفید امکان است آنجا هم که دارد (لاَ رَيْبَ فِيهِ) مفید ضروره است اما قضیه (لاَ يُخْلِفُ اللَّهُ وَعْدَهُ) چه قضیه ای است خب این قضیه ضروریه است.

۱- (۱۲) . سوره احزاب, آیه ۶۳؛ سوره شوری, آیه ۱۷؛ سوره طلاق, آیه ۱.

۲- (۱۳) . سوره قصص, آیه ۷۹؛ سوره یس, آیه ۲۶؛ سوره زخرف, آیه ۳۸.

۳- (۱۴) . سوره بقره, آیه ۲۶۱.

۴- (۱۵) . سوره بقره, آیه ۷۰.

۵- (۱۶) . سوره آل عمران, آیه ۹.

۶- (۱۷) . سوره بقره, آیه ۲.

۷- (۱۸) . سوره بقره, آیه ۲۱.

۸- (۱۹) . سوره بقره, آیه ۱۸۹.

تبیین تفاوت دیدگاه امامیه و معتزله در تخلف ناپذیری وعده الهی

وقتی از اشاعره سؤال می کنی این می گوید قضیه ممکنه است ممکن است خُلق وعده بکند ما چه می دانیم چون حُسن و قبح عقلی را که قائل نیست عمده آ ن نزاع بین امامیه و معتزله است معتزله می گوید یقیناً خدا خُلف وعده نمی کند ما هم می گوییم یقیناً خدا خُلف وعده نمی کند منتها تفاوت اساسی ما و آنها طبق رهنمود اهل بیت این است که ما می گوییم «یَجِبُ عن الله» او می گوید «یجب علی الله» او ـ معاذ الله ـ خدا را محکوم یک امر می داند می گوید خدا حتماً باید به وعده اش عمل بکند وگرنه خُلف وعده قبیح است ما می گوییم حتماً می کند نه حتماً باید بکند ما یک قانون نوشته یا نانوشته ای نداریم در خارج که آن قانون ـ معاذ الله ـ بر خدا حکومت کند هر چه در جهان هست فعل و فیض اوست فعل خدا, فیض خدا که حاکم بر او نیست او قدرت مطلقه دارد اراده اش به استناد آن قدرت مطلقه است حکمت مطلقه دارد علم مطلقه دارد این خدایی که حیّ است و قیّوم است و ازلی است و ابدی است و علیم است و قدیر است یقیناً خُلف وعده نمی کند می شود «یَجِب عن الله».

گستردگی زمینه تقیّه سبب سختی شناختن علمای راستین شیعه

اما معتزله می گویند «یَجِب علی الله» برای تشخیص اینکه کدام یک از بزرگان شیعه اند یا کدام یک از بزرگان سنّی به صِرف اینکه نام فلان خلیفه را با اجلال و تکریم می برند نیست تقیّه کارهایی کرده است که روزی سیدناالاستاد مرحوم آیت الله العظمی داماد در اثنای فقه این روایت را که می خواند من دیدم این سیّد اولاد پیغمبر اشک از چشمش ریخت روایت از وجود مبارک ابی ابراهیم امام کاظم(سلام الله علیه) است این به هارون(علیه لعائن الله و الملائکه و الناس اجمعین) صریحاً فرمود «یا أمیرالمؤمنین» من دیدم این سید دارد گریه می کند خب این اشک دارد از این قضایا در عالَم زیاد است اگر ما می بینیم امام معصومی به خلیفه ای که کارش بیّن الغی است بگوید «یا امیرالمؤمنین» می فهمیم تقیّه تا کجاست اگر چهارتا عالِم, چهارتا دانشمند, چهارتا شاعر از چهارتا خلیفه حمایت کردند تعریفشان کردند این دلیل بر تسنّن آنها نیست ما اگر خواستیم در فقه بفهمیم این فقیه شیعه است یا سنّی به مدح و قدحی که با تقیّه همراه است نمی شود تشخیص داد اگر سه طلاقه را, عمره تمتّع را, عمره حج را, کیفیت وضو را به روال امامیه فتوا می دهد خب معلوم می شود شیعه است راه شیعه شناسی, مدح و قدح نیست که پر از تقیه است راه شیعه شناسی شناختن آن فتواست اگر خواستیم ببینیم این حکیم شیعه مشرب است یا سنّی ببینیم جبر و تفویض را چطور حل می کند بدا را چطور حل می کند توحید را چطور حل می کند عصمت را چطور حل می کند نبوّت را, وحی را, ولایت را, امامت را چطور حل می کند از چه کسی حمایت کرده از چه کسی تعریف کرده از چه کسی تمجید کرده نسبت به چه کسی اجلال کرده نسبت به چه کسی تکریم کرده بازار تقیّه فراوان بود شما ببینید غالب حکما بین «یجب عن الله» و «یجب علی الله» فرق گذاشتند ما حکیمی نداریم که بگوید بر خدا واجب است که فلان کار را بکند همه اینها از بوعلی و دیگری گرفته تعبیر همه این است که «یجب عن الله» یقیناً خدا مؤمن را به جهنم نمی برد نه اینکه باید نبرد پس (لَا یُخْلِفُ اللَّهُ وَعْدَهُ) «بالضروره الناشئه عن الله» نه «بالضروره الحاکمه علی الله».

«و الحمد للّٰه ربّ العالمين»

آیات ۱ تا ۸ سوره روم ۹۱/۱۱/۰۳

.Your browser does not support the audio tag

(الم (۱) غُلِبَتِ الرُّومُ (۲) فِی أَدْنَی الْأَرْضِ وَهُم مِّن بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَیَغْلِبُونَ (۳) فِی بِضْعِ سِنِینَ لِلَّهِ الْأَمْرُ مِن قَبْلُ وَمِنْ بَعْدُ وَیَوْمَئِذٍ یَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ (۴) بِنَصْرِ اللَّهِ یَنصُرُ مَن یَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِیزُ الرَّحِیمُ (۵) وَعْدَ اللَّهِ لَا یُخْلِفُ اللَّهُ وَعْدَهُ وَلکِنَّ أَکْثَرَ النَّاسِ لاَ یَعْلَمُونَ (۶) یَعْلَمُونَ ظَاهِراً مِنَ الْحَیَاهِ الدُّنْیا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَهِ هُمْ غَافِلُونَ(۷) أَوَ لَمْ یَتَفَکَّرُوا فِی أَنفُسِهِم مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَیْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمّی وَإِنَّ کَثِیراً مِنَ النَّاسِ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ لَکَافِرُونَ(۸))

سرّ بیان شکست رومیان در ابتدای سوره روم

سوره مبارکه «روم» چون در مکه نازل شد و عناصر محوری سوَر مکّی همان اصول دین است لذا مطالب مهمّ این سوره مبارک همان اصول اعتقادی است البته خطوط کلی اخلاق و حقوق را هم به همراه دارد اول یک جریان تاریخی را ذکر می فرماید که (غُلِبَتِ الرُّومُ) رومی ها شکست خوردند شکست روم احتیاج به وحی نداشت برای اینکه یک امر مهمّ خاورمیانه ای بود و غالب کشورها از نبرد بین ایران و روم باخبر بودند و شکست یکی و پیروزی دیگری برای همه روشن می شد حالا یا در مدت کوتاه یا در مدت طولانی.

پرسش: اصلِ این خبر برای چیست؟

پاسخ: اصلِ این خبر برای آ ن است که بفرماید بعداً همین ها که شکست خوردند پیروز می شوند و بفرماید که پیروزی و شکست طبق قضا و قدر الهی است و خدای سبحان مدبّر و مدیر کلّ عالَم است منتها هر موجودی را با مبادی خاصّ او رهبری و تدبیر می کند بنابراین صِرف اشاره به اینکه یک قضیه تاریخی واقع شده است این کار قرآن کریم نیست قرآن کریم قصص انبیا را نقل می کند یا انبیا با الله یا انبیا با مردم اما یک قصه عادی که در یک گوشه زمین اتفاق افتاده باشد که صِبغه دینی نداشته باشد قرآن, کتاب تاریخ نیست که آن را نقل بکند.

ص: ۵۲۴

بررسی احتمالات مطرح در نشاط مشرکان از پیروزی ایران بر روم

فرمود: (غُلِبَتِ الرُّومُ) حالا روایاتی که در تفسیر شریف کنزالدقائق هست آنها هم یکی پس از دیگری بررسی می شود که سرّ اینکه عدّه ای خوشحال شدند چیست آیا مشرکان از پیروزی ایرانی ها خوشحال شدند برای آن است که هر دو مشرک بودند یا برای آن است که هر دو اُمّی بودند که در بعضی از تعبیرات آمده است که مشرکان می گفتند ایرانی ها اُمّی اند ما هم امّی و امّی بر اهل کتاب پیروز شد ما هم بر اهل کتاب پیروز می شویم (۱) آیا جامع مشترک بین ایران و مشرکان حجاز شرک است یا امّی بودن است یا نشاط مشرکان حجاز برای آن است که یک پیوند نظامی, اقتصادی با ایران داشتند اگر هم پیوند هایشان, هم پیمانانشان پیروز بشوند اینها خوشحال می شوند غرض آن است که از این نشاط مشرکان برنمی آید که ایرانی ها

مشرک بودند چون دلیلی هم نداریم آن هم در بعضی از روایات هست که مشرکان خوشحال شدند (۲) از آیه برنمی آید.

امکان استفاده هم زمانی نشاط مؤمنان با پیروزی روم از آیه

فقط از آیه این قسمت برمی آید که وقتی رومی ها پیروز شدند همزمان مسلمان ها خوشحال می شوند خب آیا خوشحالی مسلمین برای آن است که رومی ها بر ایرانی ها پیروز شدند که این دلیل می خواهد یا نه, برای اینکه همزمان جریان جنگ بدر اتفاق افتاده و در بدر مسلمان ها پیروز شدند همزمان (يَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ بِنَصْرِ اللَّهِ) نصر خدا نسبت به مؤمنان است وعده خدا نسبت به مؤمنان است در همین سوره مبارکه «روم» آخرین آیه یعنی آیه شصت این است (فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلاَ يَسْتَخِفَّنَّكَ الَّذِينَ لاَيُوقِنُونَ) این از باب ردّ العجز الی الصدر نشان می دهد که صدر و ساقه این سوره نورانی ناظر به پیروزی مسلمان هاست بنابراین اگر وعده است وعده الهی نسبت به پیامبر و پیروان آن پیامبر(علیه و علی آله آلاف التحیّه و الثناء) است چنین وعده ای را خدا نه به رومی ها داد نه به دیگران, نصر خدا برای پیامبران و پیروان آنهاست چنین وعده ای را نه به اهل شرق داد نه به اهل غرب بنابراین اثبات اینکه مشرکان خوشحال شدند از آیه برنمی آید هذا اولاً و اگر مشرکان خوشحال شدند در اثر پیروزی ایرانی ها برای آن است که هر دو مشرک اند هرگز برنمی آید برای اینکه هر دو امّی اند که برخی ها نقل کردند یُحتمل, اینها پیمان نظامی یا اقتصادی با هم داشتند یحتمل, از صِرف نشاط مشرکان حجاز از پیروزی ایرانی ها برنمی آید که مثلاً ایرانی ها مشرک بودند.

۱- (۱) . اسباب النزول (واحدی نیشابوری)، ص۱۹۲.

۲- (۲) . ر.ک: جامع البیان فی تفسیر القرآن, ج۲۱, ص۱۴.

عدم امکان استفاده نامه پیامبر برای کسرا بر خوشحالی مؤمنان

مطلبی که حالا صاحب کنزالدقائق(رضوان الله علیه) از روضه کافی نقل کرده است آن هم _ ان شاءالله _ ممکن است خوانده بشود. طبق آن روایت آمده است که وجود مبارک حضرت نامه ای برای پادشاه ایران یعنی کسرا نوشتند آن روز پادشاه ایران را می گفتند کسرا, اکاسره جمع همین سلاطین ایران بودند مثل اینکه سلطان مصر را می گفتند فرعون, فراعنه جمع اینها بودند کِسرا لقب پادشاه ایران بود اکاسره جمع بودند مثل اینکه شاه اخیراً در دوره های اخیر و عصر اخیر لقب سلطان رئیس ایران بود این کلمه شاه که اسم برای پهلوی یا قاجار و یا امثال اینها که نبود اگر کسی رئیس اول مملکت ایران بود به او می گفتند شاه; این شاه در عصر اخیر مثل کسرا در اعصار گذشته و نظیر فرعون برای مصر یا امثال ذلک بود. نامه ای که برای کسرای ایران خسرو پرویز نوشت آ ن نامه را در چه سال از هجرت نوشت آیا قبل از جریان بدر بود یا اواخر عمر مبارک حضرت بود بعد از اینکه وضع اسلام در جزیرهالعرب مستقر شد آن گاه شروع کردند به نامه نگاری به شرق و غرب هم برای شرق یعنی ایران نامه نوشتند هم برای غرب یعنی برای قیصر روم نامه نوشتند هم برای مناطق نزدیک و دور نامه نوشتند این نامه نوشتن و نامه نگاری حضرت بعد از استقرار حکومت در جزیرهالعرب بود نه اینکه در زمان بدر و امثال ذلک به هر حال نصر الهی, وعده الهی, پایان سوره «روم» نشان می دهد که این سخن از پیروز اسلام و مسلمان هاست و نشاط مؤمنان در اثر پیروز خودشان است نه در اثر پیروزی رومی ها.

اثبات اختیار انسان با توجه به آیه (لِلَّهِ الْأَمْرُ مِن قَبْلُ وَمِنْ بَعْدُ)

اما مسئله (لِلَّهِ الْأَمْرُ مِن قَبْلُ وَمِنْ بَعْدُ) مسئله جبر را بیان نمی کند چون مشابه این قبلاً هم گذشت خدای سبحان می فرماید هر چه در جهان هست تحت تدبیر ماست اما این چنین نیست که ما بین این اشیاء و اهدافشان بین مبادی و اهدافشان بین مبانی و اهدافشان این رابطه را حفظ نکنیم خدا هر موجودی را از راه مبانی و مبادی خاصّ او اداره می کند سنگ های دل کوه را اداره می کند که «لعل گردد در بدخشان یا عقیق اندر یمن» (۱) یک تکّه خاک اگر بخواهد عقیق یمنی یا فیروزه نیشابوری بشود یا لعل بدخشان افغانی بشود این سال های یک مربّی می خواهد این سنگ را با تدبیر و مراحل خاصّ خودش لعل بدخشان افغان یا امثال ذلک می کند این برای جمادات, گیاهان هم بشرح ایضاً اگر بذری بخواهد شجر بشود یا خوشه گندم بشود از راه مبادی خاص و مبانی مخصوص گیاه شناسی انجام می دهد نه این طور است که بدون نظم حبّه ای را یا هسته ای را یکی را درخت کند یکی خوشه گندم. سوم: حیوانات را هم که دارد اداره می کند برابر امیال آنها اداره می کند پس در سطح ماده و طبیعت با غریزه اینها کار می کنند در سطح حیوانات با میل اداره می کند حیوان متحرّک بالمیل است نه متحرّک بالاراده آن که متحرّک بالاراده است انسان است و اگر کسی به حسب ظاهر انسان بود ولی گفت من هر چه مِیلم بکشد انجام می دهم این متحرّک بالمیل است نه متحرّک بالاراده یعنی به حیوانیّت خودش اعتراف کرده است اراده یک حساب علمی دارد یک نظم علمی دارد یک دقت عقلی دارد هر کِشش و گرایشی را که اراده نمی گویند حیوان متحرّک بالمیل است و انسان متحرّک بالاراده. اگر خواست حیوان را اداره کند بر اساس میل ها و گرایش های حیوانی او, او را اداره می کند پس جمادات را به یک سبک, گیاهان را به یک سبک, حیوانات را به یک سبک, برتر از اینها, فرشته ها را به یک سبک اما نوبت به انسان که گروه پنجم است می خواهد برسد انسان را با اراده اش با هوشش با عقلش با انگیزه اش با اندیشه اش اداره می کند اگر این چنین است این تثبیت اختیار است نه اثبات جبر, خدای سبحان هر موجودی را بما له من المبانی و المبادی اداره می کند و تدبیر می کند بنابراین این تثبیت اختیار است تثبیت امر بین الأمرین است لذا غالب شدن, مغلوب شدن, فرح, همه اینها را به انسان ها نسبت می دهد معلوم می شود اینها مختارانه این کارها را انجام می دهند.

۱- (۳) . دیوان سنایی, قصیده ۱۳۴.

دینی نبودن جنگ ایران و روم دال بر عدم استفاده خوشحالی مؤمنان بر آن

(لِلَّهِ الْأَمْرُ مِن قَبْلُ وَمِنْ بَعْدُ) قبل از غلبه, بعد از غلبه کار به دست اوست و در آن روزی که فتح اسلامی نصیب مسلمان ها شد خوشحال می شوند اگر جنگ ایران و روم یک جنگ دینی بود با بحث های تفسیری هماهنگ بود یعنی مشرکین می توانستند بگویند جنگ ایران و جنگ روم جنگ مذهبی و دینی است بر اساس مسائل دینی دارند می جنگند یک عدّه بی دین یک عدّه دین دار با هم جنگیدند بی دین ها پیروز شدند اگر چنین صحنه ای بود ممکن بود نشاط کاذب مشرکان وجهی داشته باشد اما این جنگ مربوط به سرزمین است و خاک است و آب و گِل چه کار به دین و دل و امثال ذلک دارد حالا این چه دلیل است که اگر برای یک سرزمین یا آب و خاک, کشوری غیر مسلمان بر مؤمن پیروز شد مشرکان و مسلمان ها که جنگشان دینی است آن هم همین طور باشد بنابراین این تناسبی ندارد وجهی ندارد برهانی ندارد آیه هم آ ن را تأیید نمی کند.

پرسش:... پاسخ: نه, آن خوشحالی ندارد وعده خدا حق است آن اعتقادآور است نشاط یک امر روانی است اگر وعده حق شد انسان عقیده پیدا می کند نه خوشحال بشود خوشحالی امر روانی است.

ناتمامی استفاده خوشحالی مؤمنان به اخبار الهی از پیروزی

پرسش: سخن از اِخبار الهی است؟ پاسخ: اخبار الهی که الآن هست در ظرف اخبار اینها خوشحال نمی شوند در ظرف مخبر عنه خوشحال می شوند فرمودند: (يَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ) نه الیوم که ما خبر دادیم (يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ) الیوم کسی خوشحال نمی شود الآن معتقد می شود و این اعتقاد هم یک امر علمی است نظری است امر روانی نیست اما نشاط یک امر روانی است آن روزی که رومی ها پیروز شدند آن روز مؤمنان خوشحال می شوند آیا نشاط مؤمنان برای آن است که رومی ها بر ایرانی ها پیروز شدند یا نه, برای اینکه همزمان خودشان در بدر پیروز شدند گذشته از اینکه تا خبر پیروزی رومی ها به اینها برسد در بحث دیروز گذشت که زمان می برد.

مراد از وعده تخلّف ناپذیر خداوند در آیات محلّ بحث

فرمود: (وَعْدَ اللَّهِ لاَ يُخْلِفُ اللَّهُ وَعْدَهُ) این گذشته را به آینده مرتبط می کند خدا وعده داده است در اینجا وعده قدر متیقّنش پیروزی اهل حق است اما آن وعده ای که مکرّراً قرآن با آن سخن گفته است و فضای مکه با آن آشنا بود می تواند مسئله معاد و وعده یوم القیامه باشد آیات بعد این مسئله معاد را تأیید می کند (وَعْدَ اللَّهِ) یعنی «وَعَد الله وَعْدَ الله» که مفعول مطلق تأکیدی است خدای سبحان وعده داده است که جهان را به هدف برساند هدف دار است و خدا وعده خود را تخلّف نمی کند چه وعده نصرت اهل ایمان, چه وعده احیای بعد از ممات.

معرفت شناسی تجربی؛ سرّ جهل اکثر مردم بر جهان آخرت

اکثر مردم نمی دانند که بعد از مرگ خبری هست زیرا معیار معرفت و دانش اکثر مردم, حس و تجربه حسّی است مستحضرید که از نظر معرفت شناسی کَفِ دانش یعنی آنچه از این پایین تر دیگر ما سواد و علمی نداریم همان معرفت شناسی حسی است گرچه کارآیی آن بیشتر است کارآمدتر است مشکلات مردم را حل می کند ولی از این پایین تر ما دیگر سوادی نداریم خلاصه این دبستان سواد است بعد از معرفت شناسی حسّی, معرفت شناسی نیمه تجربی ریاضی است بعد از آن معرفت شناسی کلامی و فلسفی است بعد از آن معرفت شناسی عرفان نظری است, بعد از آن هم معرفت شناسی شهودی; اینها کار بشر عادی است وحی در این محدوده نیست وحی برتر از آ ن است که در این محدوده قرار بگیرد آ ن شهود محض است و عصمت تام در این ردیف نیست.

ناتوانی علوم تجربی از اظهار نظر درباره معرفت شناسی تجریدی

دانش های بشری که اگر انسان از کلاس های ابتدایی شروع کند از معرفت حسّی و تجربی پایین تر ما سوادی نداریم از این پایین تر می شود جهل اگر کسی معیار معرفت شناسی او حسی و تجربی باشد این از نظر جهان بینی, از نظر معجزه, وحی, نبوّت, امامت, ولایت, توحید, واحدیّت, احدیّت این گونه از معارف این اصلاً نه حقّ نفی دارد نه حقّ اثبات دارد نه حقّ شک دارد فقط باید ساکت باشد برای اینکه او ابزار داوری ندارد او اگر با معرفت شناسی حسی بخواهد بگوید خدا حق است دستش کوتاه است حرف غیرعالمانه زده چون خدا را که با حس و تجربه نمی شود ثابت کرد اگر بخواهد بگوید نیست دستش خالی است چون یک موجود مجرّد را که نمی شود با امر حسّی نفی کرد اگر بگوید من شک دارم حق ندارد برای اینکه شک, فرع بر تعارض ادله است در قلمرو حس و تجربه که ادله نفی و اثبات تجریدی حضور ندارند تا متعارض باشند این فقط وظیفه اش سکوت است خب چه چیزی بدتر از اینکه انسان نتواند درباره جهان فکر کند اصلاً سرمایه ندارد ولی وقتی دستش در معرفت شناسی باز بود پذیرفت که معرفت شناسی مراتبی دارد کف این معرفت شناسی حس است و تجربه حسی, بعد ریاضی است این دو محدوده توانا نیستند بعد مسئله کلامی و فلسفی است دستش باز است آن وقت اگر ـ ان شاءالله ـ مستقیم راه را طی کرد این معارف را اثبات می کند اگر کج راهه رفت نفی می کند و اگر نتوانست راه را ادامه بدهد شک می کند غرض این است که شک کردن, نفی کردن, اثبات کردن در محدوده جهان بینی برای کسی است که ابزار معرفت شناسی تجریدی دارد فرمود اکثری مردم دستشان خالی است چرا, برای اینکه (يَعْلَمُونَ ظَاهِراً) این در مقام تحدید است یعنی فقط همین حس و تجربه را دارند هر چه را ببینند باور می کنند نبینند باور نمی کنند.

تفسیر علامه طباطبایی بر «یعلمون» در آیه به معرفت شناسی حسی و ناتوانی آن

اینکه می بینید زمخشری در کشاف این (یَعْلَمُونَ) را بدل «لا ـ یعلمون» گرفته بدون لطافت ادبی نیست اما فوق این معنای لطافت ادبی همان مطلبی است که سیدناالاستاد در المیزان اشاره کرده حرف زمخشری در کشاف این است که اینها «لا یعلمون» یعنی درباره معارف الهی اینها عالِم نیستند چرا, برای اینکه چیزی را می دانند که در آن سقف کارآمدی ندارد (۱) اینها (یَعْلَمُونَ ظَاهِراً مِنَ الْحَیَاهِ الدُّنْیَا) خدا و وحی و قیامت و نبوّت و امامت که ظاهر حیات دنیا نیست این حیات دنیا این روی سکّه است آن طرفش که قیامت است آن طرف دنیاست آن امر غیبی است اگر کسی عالِم غیب و الشهاده را بخواهد بشناسد باید (یُؤْمِنُونَ بِالْغَیْبِ) (۲) باشد کسی (یُؤْمِنُونَ بِالْغَیْبِ) است که معرفت شناسی تجریدی داشته باشد اگر کسی معرفت شناسی تجریدی نداشت فقط «یؤمنون بالشهاده» است دیگر (یُؤْمِنُونَ بِالْغَیْبِ) نیست و عالِم غیب و شهادت را باور ندارد و مانند آن.

اکتفا به معرفت حسی ثمره زیر آوار رفتن چراغ فطرت و عقل

پرسش:...؟ پاسخ: بله خب, منتها همان طور که در بحث های قبل داشتیم این چراغ عقل را این فتیله را پایین کشیده (قَدْ خَابَ مَن دَسَّاهَا) (۳) فرمود ما هیچ کسی را ناقص خلق نکردیم ما همه را با سرمایه الهامِ فجور و تقوا آفریدیم (فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا) (۴) اما (قَدْ خَسِرَ الَّذِینَ) (۵) خسارت یعنی سرمایه باختن خب مرتب اغراض, مرتب غرایز, مرتب خودش را توجیه کند مرتب حرف های عقل را دفن کند خب دیگر صدای عقل را نمی شنود اگر این چنین شد (قَدْ خَابَ مَن دَسَّاهَا) این تدسیس کرده است غیر از دسَّ است این باب تفعیل برای تکثیر, تغلیظ, تشدید و مانند آن است اوایل امر انسان این فطرت را مدسوس می کند بعد مُدسَّس می کند از بس دسیسه کرده با خودش کلنجار رفته با اغراض و غرایز خواسته های خود را توجیه کرده این فطرت بیچاره را زنده به گور کرده حرف او را نمی شنود وقتی حرف او را نشنید می گوید: (لَنْ نُؤْمِنَ لَکَ حَتَّی نَرَی اللّهَ جَهْرَهً) (۶) چنین افرادی فقط (ظَاهِراً مِنَ الْحَیَاهِ الدُّنْیَا) را می فهمند اما وقتی قدری جلوتر برود فکر بکند درباره خودش, درباره نظام, این دسیسه ها را بگذارد کنار آ ن مدسوس را مکشوف کند آن مستور را مشهور کند آن دهن بسته را باز کند ببیند چه چیزی می گوید این می فهمد این نظام به حق دارد زندگی می کند.

۱- (۴) . الکشاف, ج۳, ص۴۶۸.

۲- (۵) . سوره بقره, آیه ۳.

۳- (۶) . سوره شمس, آیه ۱۰.

۴- (۷) . سوره شمس, آیه ۸.

۵- (۸) . سوره انعام, آیات ۳۱ و ۱۴۰; سوره یونس, آیه ۴۵.

۶- (۹) . سوره بقره, آیه ۵۵.

علت موفقیت علامه طباطبایی در تفسیر قرآن به قرآن

راهی که سیدناالاستاد(رضوان الله علیه) رفته که قرآن «یفسّر بعضه بعضا» (1) این چند بار به عرضتان رسید از طبری که از او به عنوان امام المفسّرین یاد می کنند تا نوشته المنار و امثال المنار در طیّ این یازده قرن این تفسیرهایی که چاپ شده همه گفتند «القرآن یفسّر بعضه بعضا» اما کسی که بتواند این را خوب گویا و شکوفا کند همین علامه طباطبایی بود سرّش این است که او با دست خالی به میدان نیامده اینها گفتند قرآن «یفسّر بعضه بعضا» اما این با دست پر آمده این راهی را طی کرد گفت قرآن, کلمات تدوینی و کتاب تدوینی خداست این یک اصل, کلّ نظام مُلک و ملکوت کلمات تکوینی و کتاب تکوینی خداست اصل دیگر, چون در جهان هر چه هست یکی مفسّر دیگری است آسمان و زمین یکی مفسّر دیگری است این بارانی که امروز آمده ابر دیروز را دارد تفسیر می کند این گیاهی که امروز روئیده آن بذرافشانی دیروز را دارد تفسیر می کند یعنی اگر از این گیاه سؤال بکنی از کجا آمدی یا از آن بذر سؤال بکنی به کجا می روی این می گوید من می خواهم گل و سنبل بشوم این یکی می گوید من همان بذرم که امروز به صورت خوشه و شاخه در آمدم این نطفه می گوید من می خواهم دختر یا پسر بشوم این پسر یا دختر آن نطفه را تفسیر می کنند چون نظام, نظام علت و معلول است نظام, نظام منسجم است نظام, نظامی است که هر چیزی راهی دارد این راه خودش را طی بکند به مقصد می رسد هر کاری که ما امروز انجام دادیم حرفی که امروز گفتیم این طور نیست که به هوا رفته باشد و رخت بربسته باشد دو روز یا ده روز یا صد روز دیگر تفسیر می شود مگر ممکن است آدم حرفی بزند, کاری بکند چه درباره خود چه درباره دیگران و روزی ظهور نکند نه تنها در قیامت این (وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ) (2) یعنی در هر پارگراف تاریخی بازدهش این است که متّقیان پیروزند.

ص: 532

1- (10) . الکشاف, ج2, ص430.

2- (11) . سوره اعراف, آیه 128; سوره هود, آیه 49; سوره قصص, آیه 83.

تطبیق تفسیر قرآن به قرآن با تفسیر جهان با جهان

پرسش: پس باید بگوییم قرآن برای قرآن نازل شده است؟

پاسخ: قرآن بیانگر کتاب خارج است مفسِّر عالَم است قرآن دارد حقیقت خارج را تفسیر می کند خود قرآن مفسّر قرآن است جهان, مفسِّر جهان است نظم هست, نظام عِلّی هست, پیوند هست, راه هست, تنها ما نیستیم که صراط مستقیم داریم می بینید قرآن کریم از ذات اقدس الهی نقل می کند که تمام جنبنده ها به رهبری ذات اقدس الهی حرکت می کنند پیشانو و پیشانی اینها به دست خداست (مَا مِن دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذُ بِنَاصِيَتِهَا) (۱) (یک) خب آن کسی که پیشانو و افسار یک دابّه را گرفته آن مسئول این دابّه به کدام سَمت می برد فرمود: (إِنَّ رَبِّی عَلَی صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ) (۲) خدا بر اساس راه راست رهبری می کند (دو) یعنی پیشانوی هر موجودی را گرفته (یک) هر موجودی را در مسیر مستقیم رهبری می کند (دو) هیچ موجودی در بین راه نمی ماند همه به مقصد می رسند (أَلَا إِلَی اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ) (۳) نه «تسیر», بلکه «تصیر» این جمع (الْأُمُورُ) جمعِ محلّا به الف و لام است همه صیرورتشان به آ نجاست منتها همه از ناحیه خدایند همه به طرف خدا می روند چطور از طرف خدا آمدند این طور نیست که همه شان صادر اول باشند این فیض گسترده و منبسط که او دائم الفیض و «دائم الفضل علی البريّه» (۴) است در قلّه این طبق روایاتی که وارد شده اوّل ما خَلق نور پیامبر و اهل بیت(علیهم الصلاه و علیهم السلام) است (۵) بعد فرشتگان اند بعد درجات دیگر تا نوبت به سنگ و گِل برسد همه اینها مِن الله اند همه اینها هم الی الله اند خب آن که در صف نعال آمده بهره اش از فیض خدای سبحان اندک است در هنگام بازگشت رجوع هم رجوعش اندک است مثل اینکه همه این ابرها از دریا برمی خیزند وقتی این آفتاب تابید و آب این دریا را تبخیر کرد و به صورت بخار و بعد به صورت ابر درآمد این آب های از دریا برخاسته به صورت شبنم در می آید قطرات باران در می آید گاهی هم به صورت سیل در می آید همه از دریا برخاستند همه به دریا برمی گردند اما نهرهای کوچک در همین ساحل دریا می مانند آن سیل های خروشان می آیند تا وسط های دریا تا آب چقدر باشد تا از کجا برخاسته باشد همه از خدایند همه به سوی خدایند اما همه که صادر اول نیستند آنکه «أوّل ما خلق الله نور نبيّنا»(علیه و علی آله آلاف التحیّه والثناء) این در قوس صعود می شود (دَنَا فَتَدَلَّى) (۶) به تعبیر جناب نظامی

۱- (۱۲) . سوره هود, آیه ۵۶.

۲- (۱۳) . سوره هود, آیه ۵۶.

۳- (۱۴) . سوره شوری, آیه ۵۳.

۴- (۱۵) . المصباح (کفعمی), ص۶۴۷.

۵- (۱۶) . الکافی, ج۱, ص۴۴۲.

۶- (۱۷) . سوره شمس، آیه ۸.

چنان رفته و آمده باز پس که ناید در اندیشه هیچ کس (۱)

هیچ کس نمی تواند واقعاً معراج حضرت را درک کند برای اینکه هیچ کس از آغاز حرکتش باخبر نیست از کجا آمده را نمی داند تا به کجا رفته را بفهمد این بین راه های او را انسان می فهمد غرض آن است که همه از خدایند همه به سوی خدا برمی گردند صیرورت هم صحیح است اما هر کسی از هر جا آمده معادل همان جا را طی می کند.

غلفت گرایی انسان سبب تفسیر غلط از جهان با معرفت حسی

فرمود اینها غافل اند اینها (يَعْلَمُونَ ظَاهِراً مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ) این کلمه (هُمْ) را گاهی به صورت ضمیر جمع مذکر سالم در (يَعْلَمُونَ) ذکر می کند گاهی بالصراحه در (وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ) (دو) (هُمْ غَافِلُونَ) (سه) با ضمیری که در (غَافِلُونَ) است (چهار) از اینها یاد می کند فرمود اینها در اثر غفلت فقط گرفتار حس و تجربه اند همین ظاهر دنیا را می بینند خب این نظم عمیق! یک قطره آب را مطابق بخش پایانی سوره مبارکه «القیامه» که فرمود: (أَلَمْ يَكُ نُطْفَةً مِن مَنِيٍّ يُمْنَى) (۲) که این تنوین ها برای تحقیر است اگر این یک قطره را خدای سبحان به صورت یک لؤلؤ لالا درآورد که الآن صدها دانشکده فقط می خواهد این بدن را بشناسند هنوز نرسیدند چه رسد به (نَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِي) (۳) خب این نظم، ناظم ندارد؟! خب شما چرا فلان شخص را می گویید دانشمند برای اینکه گوشه ای از نظم بدن را می فهمد اینکه معلوم را ساخته عالِم نیست آن که گوشه ای از کار این را پی برده شده عالِم آن که صدها برابر را ساخته خود معلوم را ساخته (أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ) (۴) او عالم نیست؟! خب این جز غفلت چیز دیگر نیست فرمود: (يَعْلَمُونَ ظَاهِراً مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ ٭ أَوَ لَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنفُسِهِم).

۱- (۱۸) . خمسه نظامی، شرف نامه، بخش ۴.

۲- (۱۹) . سوره قیامت، آیه ۳۷.

۳- (۲۰) . سوره حجر، آیه ۲۹; سوره ص، آیه ۷۲.

۴- (۲۱) . سوره ملک، آیه ۱۴.

نکره آوردن (ظَاهِراً مِنَ الْحَیَاهِ الدُّنْیَا) دال بر تحقیر معرفت حسی

پرسش: اینکه (ظَاهِراً) را به صورت نکره آورده این برای تحقیر آن علمشان است؟

پاسخ: تحقیر علم نیست, غفلت ذکر کرده اینها غافل اند چون باطن را نمی دانند در سوره مبارکه «نجم» فرمود: (وَمَا لَهُم بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِن یَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنَّ الظَّنَّ لاَ یُغْنِی مِنَ الْحَقِّ شَیْئاً) اینها با گمان دارند زندگی می کنند (فَأَعْرِضْ عَن مَن تَوَلَّی عَن ذِکْرِنَا وَلَمْ یُرِدْ إِلَّا الْحَیَاهَ الدُّنْیَا ذلِکَ مَبْلَغُهُم مِنَ الْعِلْمِ) یک مقدار پول خُرد در دستشان هست همین این چه کار به جهان دارد چه کار به آینده دارد اینها نسبت به بدنشان پول خُردی اند چه رسد به جانشان! (فَأَعْرِضْ عَن مَن تَوَلَّی عَن ذِکْرِنَا وَلَمْ یُرِدْ إِلَّا الْحَیَاهَ الدُّنْیَا ذلِکَ مَبْلَغُهُم مِنَ الْعِلْمِ إِنَّ رَبَّکَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَن ضَلَّ عَن سَبِیلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اهْتَدَی) (۱) .

حق بودن آفرینش جهان دال بر هدفمندی آن

فرمود اینها اگر بررسی کنند فکر کنند می بینند که (مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَیْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ) گاهی به صورت قضیه سالبه گاهی به صورت قضیه موجبه گاهی می فرماید ما باطل خلق نکردیم (۲) گاهی می فرماید ما حق خلق کردیم خب اگر عالَمی باشد هر که هر چه گفت, گفت; هر چه کرد, کرد; هر چه برد, برد; هر غارتی کرد, کرد; هر قتل و جنایتی کرد, کرد; نه حسابی, نه کتابی, نه عدلی, نه انصافی خب این می شود گزاف اگر عادل و ظالم بعد از مرگ خبری نباشد می شود مساوی چون «لا مَیزَ فی الأعدام» (۳) هر دو که معدوم باشند اگر یک انسان تبهکار یا انسان پرهیزکار هر دو بمیرند و هیچ خبری ــ معاذ الله ــ بعد از مرگ نباشد عادل و ظالم مساوی می شوند چون اگر بعد از مرگ حساب و کتابی نباشد یعنی هر که مُرد دیگر معدوم می شود خبری از عادل و غیر عادل نیست خب چه باطلی بدتر از این چه پوچی بدتر از این؟! گاهی به صورت قضیه سالبه است فرمود ما عالَم را باطل خلق نکردیم گاهی به صورت موجبه است آن هم به صورت حصر که ما فقط عالَم را بر محور حق خلق کردیم; یعنی الآن اگر کسی بپرسد که مصالح ساختمانی این مسجد چیست آن معمار یا مهندس می گوید قدری سیمان است قدری سنگ است قدری آجر است قدری آهن است قدری میل گرد است و امثال اینها بعد سؤال بکنند آسمان را با چه چیزی خلق کردند زمین را با چه چیزی خلق کردند مصالحی که نبود می فرماید ما آسمان را با حق آفریدیم زمین را با حق آفریدیم آسمان هدف دارد زمین هدف دارد اهل آسمان هدف دارند اهل زمین هدف دارند اینها یاوه نیستند اینها باطل نیستند فرمود: (أَیَحْسَبُ الْإِنسَانُ أَن یُتْرَکَ سُدًی) (۴) یا (أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاکُمْ عَبَثاً وَأَنَّکُمْ إِلَیْنَا لاَ تُرْجَعُونَ) . (۵)

۱- (۲۲) . سوره نجم, آیات ۲۸ ــ ۳۰.

۲- (۲۳) . سوره ص, آیه ۲۷.

۳- (۲۴) . شرح المنظومه, ج۲, ص۱۹۱.

۴- (۲۵) . سوره قیامت, آیه ۳۶.

۵- (۲۶) . سوره مؤمنون, آیه ۱۱۵.

دعوت قرآن به تفکر در آیات آفاقی و انفسی آفرینش

فرمود اینها ظاهر دنیا را درک می کنند (وَهُمْ عَنِ الْآخِرَهِ هُمْ غَافِلُونَ أَوَ لَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنفُسِهِم) آیا این ناظر به این است که (سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي أَنفُسِهِمْ) (۱) از این باب است که جناب فخررازی و امثال فخررازی آن مسیر را طی کردند تا بعد بگویند چطور در اینجا آیات انفسی مقدّم شد و آیات آفاقی متأخّر ولی در آن آیه (سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي أَنفُسِهِمْ) آیات آفاقی اول ذکر شد بعد آیات انفسی, (۲) از آن قبیل است تا این سؤال مطرح بشود یا نه, سخن از آیات آفاقی و انفسی نیست فرمود اینها بنشینند در درون خودشان فکر کنند که این نظام اعم از انفس و آفاق, باطل است یا حق این را می خواهد بگوید نه اینکه انفس در مقابل آفاق باشد (أَوَلَم يَتَفَكَّرُوا وَفِي أَنفُسِهِمْ) یعنی در درون خودشان بنشینند فکر کنند بررسی کنند ما این سرمایه را به اینها دادیم این سرمایه ها را به کار بگیرند و نتیجه می گیرند انسان لوح نانوشته نیست با سرمایه به دنیا آمده است یکی از غرر آیات همین سوره مبارکه «روم» (فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا) است که آیه سی سوره مبارکه «روم» است که به خواست خدا خواهیم خواند این از غرر آیات قرآن کریم است انسان با سرمایه خلق شد فرمود این سرمایه را به کار ببرد ببینند که آیا گزاف و گُتره در عالم هست یا هدفمند است اگر هدفمند است باید برای هدف رهتوشه تعیین کند.

ص: ۵۳۶

۱- (۲۷) . سوره فصلت, آیه ۵۳.

۲- (۲۸) . التفسیر الکبیر, ج۲۵, ص۸۲.

هدفمندی آفرینش و درک انسان از آن در قیامت

(أَوَ لَمْ یَتَفَکَّرُوا فِی أَنفُسِهِم مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَیْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ) اگر (بَیْنَهُمَا) نبود مجموعه نظام را شامل می شد چون «ما فی السماوات» نیست منظور سما و اهل سماست «ما فی الأرض» نیست منظور ارض و ما فی الأرض است و چون (بِالْحَقِّ) است هدف دارد آن هدف اینجا نیست برای اینکه اینجا که دار امتحان است پس هر کدام از اینها اهل سما و سما, اهل زمین و زمین, اهل ما بین الأرض و السماء و خود ما بین الأرض و السماء همه شناسنامه دارند همه یک عمر محدود دارند همه اینها یک مدت محدودی هستند بعد به لقاء الله می رسند برای اینکه زمین باید شهادت بدهد این زمین یا شکایت می کند یا شهادت می دهد یا شفاعت می کند این روایاتی که درباره مسجد درباره مکان خاص آمده که اینها از همسایه ها شکایت می کنند یا شفاعت می کنند یا شهادت می دهند که فلان همسایه آمده به مسجد نماز خوانده فلان همسایه نیامده اینها حیّ اند درک می خوانند اینها آن روز انسان می فهمد, آن روز می فهمد که زمان و زمین اهل درک بودند همه مواظب بودند همه خدمتگزار انسان بودند ولی مواظب که انسان دارد چه می کند فرمود آن روز با اجل مسمّا فرا می رسد اما (وَإِنَّ کَثِیراً مِنَ النَّاسِ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ لَکَافِرُونَ) این کثیر با آن اکثر می تواند هماهنگ باشد بسیاری از مردم اند که نسبت به قیامت کافرند می گویند انسان همین که مُرد پایان راه است اما خب قرآن آمده گفته انسان هرگز پایان ندارد و انسان است که مرگ را می میراند انسان است که به همراه عقاید و اعمال خودش به لقای پروردگار می رود; به امید نجات در آن روز!

«و الحمد للّه ربّ العالمين»

آیات ۸ تا ۱۰ سوره روم ۹۱/۱۱/۰۴

.Your browser does not support the audio tag

(أَوَ لَمْ يَتَفَكَّرُوا فِی أَنفُسِهِم مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمّى وَإِنَّ كَثِيراً مِنَ النَّاسِ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ لَكَافِرُونَ(۸) أَوَ لَمْ يَسِيرُوا فِی الْأَرْضِ فَيَنظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ كَانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَأَثَارُوا الْأَرْضَ وَعَمَرُوهَا أَكْثَرَ مِمَّا عَمَرُوهَا وَجَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلكِن كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ (۹) ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةَ الَّذِينَ أَسَاءُوا السُّوءى أَن كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ (۱۰))

مروری بر مباحث در اخبار از پیروزی روم مغلوب و نشاط مؤمنان در آن زمان

سوره مبارکه «روم» همان طور که ملاحظه فرمودید در مکه نازل شد آغاز این سور ه یک مسئله تاریخی را مطرح فرمود که در نبرد بین ایرانی ها و رومی ها, ایرانی ها پیروز شدند و رومی ها شکست خوردند بعد فرمود همین مغلوبین یعنی رومی ها بعداً در ظرف سه تا ده سال آینده پیروز می شوند در آن روز نشاطی نصیب مؤمنین می شود و روشن شد که منظور از این نشاط, پیروزی مؤمنان است در جریان بدر؛ ممکن است همزمان شده باشد با پیروزی رومی ها بر ایرانی ها. این سور ه در مکه نازل شد اِخبار از آینده است فرمود وقتی ما از مکه به مدینه رفتیم در ظرف سه تا ده سال آینده چنین قضیه ای اتفاق می افتد حضرت مهاجرت فرمود از مکه به مدینه و در مدینه بعد از مدتی جریان بدر اتفاق افتاد مسلمان ها پیروز شدند و خوشحال شدند همزمان در نبرد متقابل رومی ها و ایرانی ها, رومی ها هم پیروز شدند و نشاط مؤمنان برای آن است که در جنگ بدر پیروز شدند.

ص: ۵۳۸

بیان تأویل آیات ابتدایی سوره مریم در برخی روایات

اما روایاتی که در مسئله هست آنچه مرحوم کلینی(رضوان الله علیه) در روضه کافی با یک سند معتبر از وجود مبارک امام صادق(سلام الله علیه) نقل کرد این روایت چهار اشکال دارد از یک سو, معارض بیرونی هم دارد از سوی دیگر. در این روایتی که مرحوم صاحب تفسیر کنزالدقائق هم این را در جلد ده صفحه ۱۷۴ و ۱۷۵ نقل کرد عبارت از این است این روایت را مرحوم کلینی از ابن محبوب از جمیل بن صالح از ابی عبیده از وجود مبارک امام باقر(سلام الله علیه) نقل می کند راوی می پرسد که این (الم ٭ غُلِبَتِ الرُّومُ ٭ فِی أَدْنَی الْأَرْضِ) (۱) چیست؟ حضرت فرمود این آیه یک تفسیر دارد و یک تأویل, معلوم می شود بخش قابل توجهی از فرمایشات حضرت ناظر به تأویل آیه است نه تفسیر, فرمود: «یا أبا عبیده إنّ لهذا تأویلاً لا یعلمه الاّ الله و الراسخون فی العلم من آل محمد(صلوات الله علیهم)» این معلوم می شود که مستفاد از ظاهر آیه نیست چون اگر ظاهر آیه بود که خیلی از مفسّران می فهمیدند این مربوط به باطن آیه است و تأویل آیه است که حقیقتش نزد اهل بیت(علیهم السلام) است.

مطابق تأویل بودن معنای آیات بر شکست ایرانیان در آینده

آ ن قصـه را حضـرت از اینجـا شـروع می کنـد کـه چـون رسـول خـدا(علیه و علی آله آلاف التحیّه و الثنـاء) از مکه به مـدینه مهاجرت کردند و اسـلام را علنی و شـکوفا کردند نامه ای برای سـلطان روم نوشـتند با پیکی فرسـتادند و نامه ای هم به پادشاه ایران فرسـتادند با پیکی فرستادند پادشاه روم نامه را گرامی داشت و پیک حضرت را هم با اکرام پذیرایی کرد اما پادشاه ایران نامه را سـبک شـمرد و درید و پیک او را هم خفیف شـمرد خب این فرسـتادن نامه آن اواخر عمر حضـرت بود بعد از پیروزی اسـلام در جزیرهالعرب به صورت رسـمی بود. بعـد فرمود پادشاه ایران در آن روز با پادشاه روم در جنگ بودند و مسـلمان ها علاقه مند بودند که پادشاه روم پیروز بشود و پادشاه ایران شـکست بخورد «وكانوا لناحيه أرجیٰ منهم لِمَلِكِ فارس» اینها علاقه ای داشـتند محبّت هایی بین مسـلمان ها و بین رومی ها بود وقتی رومی ها شـکست خوردنـد مسـلمان ها متأثّر شدند و غمگین شدنـد آیه نازل شـد که در آینـده رومی ها پیروز می شونـد و ایرانی ها شـکست می خورنـد آیه را این طور معنا می کنـد که همین ایرانی هـا که امروز غـالب شدنـد بعـد از مـدتی از سه تـا ده سـال مغلوب می شونـد خب این قرائت رایجی نیست آیه را مطابق با قرائت مشـهور تفسیر نفرمود, فرمود آیه نازل شد که «(الم غُلِبَتِ الرُّومُ فِی أَدْنَی الْأَرْضِ) یعنی غلبتها فارس (فِی أَدْنَی الْأَرْضِ) و هی الشامـات و مـا حولهـا (وَهُمْ) یعنی و فارس من بعـد غلبهم الروم سیُغلَبون» خب این با قرائت معروف هماهنگ نیست.

۱- (۱) . سوره روم, آیات ۱ ــ ۳.

تأویلی بودن معنای آیه بر شکست ایرانی ها در مقابل مسلمانان بعد از رحلت پیامبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم)

بعد فرمود: «یعنی یغلبهم المسلمون» نه «یغلبهم رومیون», چه وقت؟ آن وقتی که حضرت رحلت کردند خلیفه اول رفت خلیفه دوم یعنی عمر ایران را گرفت خب این اصلاً کاری با آیه ندارد بعد سائل سؤال می کند آخر اینکه (بِضْعِ سِنِینَ) نیست فرمود: (لِلَّهِ الْأَمْرُ مِن قَبْلُ وَمِنْ بَعْدُ) (۱) درست است هر حادثه ای که اتفاق می افتد به عنایت الهی است با تدبیر الهی است این همان تأویل آیه است که حضرت بیان می کند نه تفسیر آیه, تفسیر آیه این است که اینکه مغلوب بود غالب می شود نه اینکه ایرانی ها که بر رومی ها غالب بودند بعد از چندین سال بعد از رحلت حضرت نبردی بین مسلمان ها و ایرانی ها اتفاق می افتد و مسلمان ها پیروز می شوند این با تفسیر آیه هماهنگ نیست این با تأویل آیه هماهنگ است «قد مضی للمؤمنین سنونَ کثیرةٌ مع رسول الله(صلّی الله علیه و آله و سلّم) و فی اماره أبی بکر و إنّما غلب المؤمنون فارسَ فی اماره عمر فقال ألم أقلّ لکم إنّ لهذا تأویلاً و تفسیرا» من گفتم این تفسیری دارد و تأویلی دارد من دارم تأویل آیه را برای تو می گویم خب البته هر حادثه ای که اتفاق می افتد (لِلَّهِ الْأَمْرُ مِن قَبْلُ وَمِنْ بَعْدُ) بعد فرمود: «والقرآن یا أبا عبیده ناسخٌ و منسوخٌ أما تسمع لقول الله عزّ و جلّ (لِلَّهِ الْأَمْرُ مِن قَبْلُ وَمِنْ بَعْدُ)» قرآن ناسخی دارد منسوخی دارد تقدیمی دارد تأخیری دارد خب این کلاً از فضای تفسیر خارج خواهد بود «یعنی إلیه المشیئه فی القول أن یؤخّر ما قدّم و یقدّم ما أخّر فی القول الی یوم یحتم القضاء بنزول النصر فیه علی المؤمنین فذلک قوله عزّ و جل (وَیَوْمَئِذٍ یَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ ٭ بِنَصْرِ اللَّهِ یَنْصُرُ مَن یَشاء) (۲) أی یومَ یحتمُ القضاء بالنصر». (۳)

۱- (۲) . سوره٭ روم, آیه٭ ۴.

۲- (۳) . در کنزالدقائق, (یَنْصُر مَن یشاء) نیامده است.

۳- (۴) . الکافی, ج۸, ص۲۶۹ و ۲۷۰.

تأویلی بودن معنای آیه بر پیروزی امویان بر روم و شکست آنها در زمان حضرت حجّت(سلام الله علیه)

در روایت بعد که در کنزالدقائق آمده ابی بصیر از وجود مبارك امام صادق سؤال می کند این را کاملاً بر جریان پیروزی بعدها که بنی امیّه بر رومی ها پیروز شدند تطبیق می کنند (غُلِبَتِ الرُّومُ) یعنی به وسیله اموی چون در زمان حکومت اموی رومی ها مغلوب شدند خب همین بنی امیّه که غالب شدند چه وقت مغلوب می شوند؟ وقتی وجود مبارك حضرت ظهور کرد تفکّر اموی یا در زمان رجعت، اینها مغلوب می شوند کلاً فضای این بخش از روایاتی که وارد شده تأویلی است نه تفسیری برای اینکه حضرت فرمود: «هُم بنو امیّه و إنّما أنزل الله عزّ و جلّ الم غَلَبَتِ الرومَ بنو امیّه» یعنی تأویل آیه این است «غَلَبَتَ الرومَ» که «روم» بشود مفعول, فاعلش بنی امیّه است «غلبت الروم بنو امیّه فی أدنی الأرض و هم» یعنی بنی امیّه «من بعد غلبهم سیُلغبون فی بضع سنین», «بضع سنین» یعنی چه؟ یعنی شاید مثلاً ـ یک میلیون سال یا دو میلیون سال بعد, ما که نمی دانیم حضرت چه وقت ظهور می کند «لِلَّهِ الْأَمْرُ مِن قَبْلُ وَمِنْ بَعْدُ وَيَوْمَئِذٍ» خدای سبحان «یُفرح المؤمنین بنصر الله عند قیام القائم(علیه السلام)» (۱) این حق است اما این تأویل آیه است و تطبیق است نه به عنوان تفسیر.

عدم جریان نسخ در آیات ابتدایی سوره روم

پرسش: ببخشید در مورد ناسخ و منسوخ... پاسخ: بله, فرمود اصل, حق است ناسخی داریم منسوخی داریم بدایی داریم تقدیم و تأخّر داریم اما ما ناسخ و منسوخی نداشتیم چه چیزی , چه چیزی را نسخ کرد یک وقت است ما دو آیه داریم نظیر مسئله قبله که یکی می فرماید بیت المقدس بود که قبله مسلمان ها بود بعد فرمود: (فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ) (۲) این می شود ناسخ آن می شود منسوخ این درست است اما یک آیه است این یک آیه دارد (غُلِبَتِ الرُّومُ) خب (غُلِبَتِ الرُّومُ) رومی ها شکست خوردند از چه کسی شکست خوردند از بنی امیّه ای که بعدها می آیند یا آن ایرانی ها اگر ما دو آیه داشته باشیم یکی آیه ناظر به مطلبی, آیه دوم ناظر به همان مطلب باشد مسئله ناسخ و منسوخ مطرح است.

۱- (۵) . تفسیر کنزالدقائق, ج۱۰, ص۱۷۵ و ۱۷۶.

۲- (۶) . سوره بقره, آیات ۱۴۴, ۱۴۹ و ۱۵۰.

پرسش: راوی سؤال کرد پس چطور در زمان عمر اتفاق افتاد امام این را حمل کردند بر نسخ؟

پاسخ: نه, چه چیزی نسخ شد یعنی همین (بِضْعِ سِنِينَ) نسخ شد (بِضْعِ سِنِينَ) یک کلمه است این دو جا که وارد نشد یکی دیگری را نسخ بکند آن بداست (لِلَّهِ الْأَمْرُ مِن قَبْلُ وَمِنْ بَعْدُ) درست است تقدیم و تأخیر درست است فعلاً مصلحت در این است که اینها باشند بعد مصلحت در این است که آنها باشند این اصل کلی است این ناسخ و منسوخ نیست اینکه خدای سبحان چه چیزی را مقدم می دارد چه چیزی را مؤخّر می دارد این حق است اما ما آیه ای داشته باشیم که نازل شده باشد که مثلاً بنی امیّه پیروز می شوند آیه ای نازل شده باشد که مثلاً فلان, یکی باید باطل باشد یکی حق در حالی که هر دو حق است هر دو واقع شده چیزی, چیزی را نسخ نکرده.

عبارت (يَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ ۝ بِنَصْرِ اللَّهِ) مؤید مدّعا بر پیروزی مؤمنان بر کافران

پرسش: اینها به واسطه اینکه روم پیروز می شد از نظر سیاسی... پاسخ: نه, به هر حال آیه دارد که مؤمنین به نصر خدا پیروز می شوند (يَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ ۝ بِنَصْرِ اللَّهِ) (1) این (بِنَصْرِ اللَّهِ) مفعول واسطه است برای (يَفْرَحُ) خب اگر مؤمنون (بِنَصْرِ اللَّهِ) پیروز می شوند ظاهرش این است که خدا اینها را یاری می کند. اگر (يَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ ۝ بِنَصْرِ اللَّهِ) یعنی مؤمنون با نصر الهی پیروز می شوند این چه کار دارد که کافری پیروز شده کافری شکست خورده مؤمنون به نصر الهی پیروز بشوند بنابراین نصر الهی می شود امر دینی, کافری با کافری جنگیده یکی شکست خورده یکی پیروز شده این نصر الله است؟! خدای سبحان نصر خودش را به انبیا و اولیا می دهد مؤمنون بما أنّهم مؤمنون تعلیق حکم بر وصف مشعر به علیّت است مؤمن نگفت مکّی ها, نگفت عرب ها, مؤمن به چه کسی گفته می شود مؤمن بما أنّه مؤمن به نصر خدا پیروز می شود اگر سخن از حجاز بود سخن از مکه بود سخن از مدینه بود سخن از تازی و فارسی بود سخن از عرب و عجم بود این به امر تاریخی برمی گشت اما وقتی سخن از ایمان است نصر الهی راجع به بدر است وگرنه کافری بر کافری پیروز می شود مسلمان ها خوشحال بشوند؟!

۱- (۷) . سوره روم, آیات ۴ و ۵.

راهکار بهره وری صحیح از وقایع تاریخی

عمده آن است که ما چه کار بکنیم که از این وقایع بهره های صحیح ببریم ما یک تماشا داریم یک عبرت, تماشا برای گزارشگران و تاریخ نگاران و اینهاست که فلان حادثه پیش آمد فلان حادثه پس رفت این گزارش است اولاً گزارش و اطلاعات سواد نیست چیزی را دیده نوشته, اگر کسی بتواند تحلیل کند علل و معالیل این موفقیت و آن هزیمت و شکست را ارزیابی کند این می شود علم تاریخ وگرنه فلان کس آمد فلان کس رفت فلان کس کشته شد این می شود گزارش و اطلاعات این را نمی گویند علم, اگر کسی تحلیل کرد علت پیروزی, علت شکست, مبادی پیروزی و عواقب شکست را ارزیابی کرد این کار علمی است فرمود شما یک تماشا دارید که علم نیست و سودآور هم نیست این می شود گزارش, یک عبرت دارید که از جهل به علم عبور می کنید از غفلت به توجه عبور می کنید از سهو و نسیان به تذکر عبور می کنید از جهالت و سفاهت به عقل عبور می کنید این می شود عبرت و قرآن می گوید: (فَاعْتَبِرُوا) یعنی عبرت بگیرید عبور کنید از بی سوادی به سواد, از غفلت به هوشیاری.

راهکار اول: تفکر در آفاق و انفس

(أَوَ لَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنفُسِهِم) در بحث دیروز اشاره شد که این سخن از آیات انفسی و آفاقی نیست که جناب فخررازی خودش را به زحمت انداخت که بگوید اینجا چرا (أَنفُسِهِم) مقدم شد و در آیه (سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي أَنفُسِهِمْ), (۱) (أَنفُسِهِمْ) مؤخّر شد (۲) این سخن در این نیست که اینها درباره معرفت نفس فکر کنند فرمود: (أَوَ لَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنفُسِهِم) در درونشان چرا ننشستند ارزیابی کنند که این نظام حق است و اگر حق است زمان دار است اگر طبق سرگردانیِ مشهود در اشعار خیام و امثال خیام است ـ گرچه او منزّه از این سرگردانی است ـ که می آید و می رود خراب می شود و آباد می شود این سر از پوچی در می آورد اما اگر کسی بررسی کند که این نظام حق است حتماً یقین پیدا می کند که این نظام, زمانمند است باید به مقصد برسد اگر حق است عادل حتماً باید پاداش ببیند, ظالم حتماً باید کیفر ببیند این طور نیست که هر که هر چه کرد, کرد وقتی ثابت شد نظام حق است می شود مطلب اول, الاّ ولابد ثابت می شود زمان دار است این درس و بحث خواندن همه آزمون است اگر امتحان, حق است خب نتیجه دادن هم حق است نمره گیری هم حق است این عالَم (بِالْحَقِّ) آفریده شده حالا یا «باء», «باء» مصاحبه است یا «باء», «باء» ملابسه در بحث های قبلی مخصوصاً دیروز اشاره شد که گاهی به صورت قضیه سالبه, گاهی به صورت قضیه موجبه آمده, گاهی می فرماید: (وَمَا خَلَقْنَا السَّماءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا) (۳) ما پوچ خلق نکردیم گاهی می فرماید: (مَا خَلَقْنَاهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ) (۴) این «باء» اگر «باء» مصاحبه باشد یعنی جهان در صحبت حقیقت آفریده شده اگر «باء» ملابسه باشد یعنی در لباس حقیقت عرضه شده اگر حقیقت در عالَم هست و عالَم با حق است باید هدفمند باشد, اگر هدفمند باشد کار هیچ کسی هدر نمی رود اگر کار هیچ کسی هدر نمی رود پس ما باید به مقصد برسیم دیگر مقصد, آزمون نیست لذا آنجا شریعت نیست «إنّ اليوم عملٌ و لا حساب و غَداً حسابٌ و لا عمل» (۵) فردا جای عمل نیست فلان کار حلال است فلان کار حرام, فلان کار باید فلان کار نباید, فردا اگر مسئله شریعت بود وحی و نبوّت بود می شد دنیای دیگر, دیگر یوم الآخره نبود دیگر پاداش و کیفر نبود, پس یوم دنیا که یوم عمل و آزمون است این منتهی می شود به یوم المعاد که دارالقرار است هر متحرّکی باید به مقصد برسد حرکت نمی تواند دائمی باشد دوامِ حرکت یعنی چیزی دائماً بگردد این یعنی پوچی و بی هدفی حرکت به سوی چیزی رفتن است نه حرکت یعنی گشتن به دور خود, حرکت چه مستدیر

چه مستقیم هدفمند است حرکت با ابدیّت مستحیل است الّا ولابد نظام حرکت باید به دارالقرار برسد دارالقرار همان معاد است لذا فرمود: (يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّماوَاتُ) (۶) این گردونه بالأخره آرام می گیرد حالا بعد از اینکه خدای سبحان این نظام را به نظام آخرت تبدیل کرد دوباره دنیایی خلق می کند یا نه آن دیگر به فضل الهی و به قدرت الهی است که بحث دیگری دارد.

۱- (۸) . سوره فصلت, آیه ۵۳.

۲- (۹) . التفسیر الکبیر, ج۲۵, ص۸۲.

۳- (۱۰) . سوره ص, آیه ۲۷.

۴- (۱۱) . سوره دخان, آیه ۳۹.

۵- (۱۲) . نهج البلاغه, خطبه ۴۲.

۶- (۱۳) . سوره ابراهیم, آیه ۴۸.

حقانیّت و زمان مند بودن نظام هستی ثمره تفکّر انسان

بنابراین فرمود شما اگر فکر بکنید یقیناً به دو مطلب پی می برید یکی اینکه نظام, باطل نیست این نظام دقیق که اگر دانشمندان را ما می گوییم دانشمند برای اینکه گوشه ای از اسرار معلوم را می فهمند خب آن که معلوم آفریده است می توانست طبیعت باشد یا یک مبدأ علیم است چرا ما به این آقا می گوییم مهندس کشاورزی برای اینکه این پنج درصد یا شش درصد اسرار این گیاهان و درختان را فهمید خب چطور این شده دانشمند آن که اصلِ درخت و گیاه و کلّ کشاورزی را آفرید او عالِم نیست می شود طبیعت, کار طبیعت است؟! چرا ما به این آقای طبیب می گوییم عالِم برای اینکه این پنج درصد اسرار خلقت بدن انسان را فهمید آن که بدن آفرین است او مبدأ علیم حکیم نیست آن که معلوم را آفرید او علیم نیست (أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ) (۱) چه رسد به مسئله روح, پس اگر کسی این نظام را بررسی کرد الّا ولابد به دو مطلب پی می برد یکی اینکه نظام, حق است «ما خلقه الله باطلا» یکی اینکه زمان مند است اجل مسمّا دارد.

راهکار دوم: تفحص در آثار تاریخی و عبرت آموزی از آن

پرسش: خیلی بعید است که کفار تفکر بکنند...

پاسخ: بله, خود قرآن فرمود: (أَكْثَرُهُمْ لاَ يَعْلَمُونَ) (۲) است, (إِنَّ كَثِيراً مِنَ النَّاسِ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ لَكَافِرُونَ) است فرمود حالا اینها که کافرند راه حوزوی و دانشگاهی و اینها را طی نکردند یک راه مردمی هم هست و آن این است که فحصی کنند این آثار باستانی را ببینند این میراث فرهنگی را ببینند, ببینند کسانی را ما خاک کردیم که از اینها داناتر بودند نیرومندتر بودند سرمایه دارتر بودند تولیدشان بیشتر بود شما که در یک سنگلاخ زندگی می کنید مکان غیر ذی زرع زندگی می کنید شما این عاد را ببینید این ثمود را ببینید فرمود ما کسانی را خاک کردیم که (وَمَا بَلَغُوا مِعْشَارَ مَا آتَيْنَاهُمْ) (۳) فرمود این صنادید قریش یک دهم قدرت و ثروت کشاورزی و دامداری دیگران را نداشتند آن روز صنعتی در کار نبود هر چه بود کشاورزی و دامداری بود خب فرمود اینها به چه چیزی می خواهند بنازند اگر مختصری شتر دارند ما کسانی را خاک کردیم از بین بردیم که این متمکّنان حجاز (وَمَا بَلَغُوا مِعْشَارَ مَا آتَيْنَاهُمْ) جریان قارون را هم که بازگو کرد در سوره «قصص» فرمود ما کسانی را قبل از قارون از بین بردیم که (أَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً) (۴) فرمود اینها فکر بکنند مقداری آثار باستانی را بشناسند مقداری میراث فرهنگی را بشناسند این فکرشان با عبرت همراه باشد بلکه بیدار بشوند خب اگر فکر در درون, مشاهده در بیرون به عنوان تماشا نباشد به عنوان عبرت باشد یک مقدار راهگشاست.

۱- (۱۴) . سوره ملک, آیه ۱۴.

۲- (۱۵) . سوره نحل, آیه ۷۵.

۳- (۱۶) . سوره سبأ, آیه ۴۵.

۴- (۱۷) . سوره قصص, آیه ۷۸.

عاقبت به خیری ثمره شیرین اندیشه و انگیزه صحیح

بعد فرمود ما یک حُسن عاقبت داریم یک سوء عاقبت, آنها که اهل اندیشه و انگیزه با هم اند حُسن عاقبت دارند که پایانشان بهشت است اینها که نه اندیشه دارند نه انگیزه دارند عالماً عامداً بیراهه می روند راه دیگران را می بندند پایان کارشان این است (ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةَ الَّذِينَ أَسَاءُوا السُّوءى أَن كَذَّبُوا) علی وجهٍ یا (ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةَ الَّذِينَ أَسَاءُوا), (السُّوءى) علی وجه آخر, پایان کار کسانی که بیراهه رفتند و راه دیگران بستند سوء العاقبه است سوء عاقبت در قبال حُسن عاقبت است اینها که (أَسَاءُوا) کار بد کردند سیّئه داشتند کفر ورزیدند عاقبتشان چیست؟ (السُّوءى) این (السُّوءى) در برابر «أسوأ» نظیر حُسنی در برابر أحسن است, أحسن مذکر, حُسنی مؤنث, أسوء مذکر, «سوءی» مؤنث, این «سوءی» همان سوء عاقبت است چرا اینها سوء عاقبت دارند (أَن كَذَّبُوا) یعنی «لأن كذّبوا» این تعلیل است یا راهی که جناب زمخشری احتمال داده که این (أَن كَذَّبُوا) عطف بیان (السُّوءى) باشد (ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةَ الَّذِينَ أَسَاءُوا السُّوءى) یعنی چه کار کردند آن کار سیّئ شان چه چیزی بود عطف بیانش (أَن كَذَّبُوا) خبر کان محذوف شده بالأخره یا خبر محذوف است که یکی از محتملات مطرح در کشاف است [(۱)] یا نه, خبر همان (عَاقِبَةَ الَّذِينَ) است که مقدم شد برای افاده حصر و (السُّوءى) اسم «کان» است «ثمّ کان السوءی عاقبه الذین أساؤا» پس فرمود سرّ اینکه اینها گرفتار سوء عاقبت اند این است که کفر ورزیدند ما هر چه خواستیم اینها را بیدار کنیم بیدار نشدند با علم با تذکره با هشدار بیدار نشدند.

ص: ۵۴۵

۱- (۱۸) . الکشاف, ج۳, ص ۴۷۰.

پرسش: ببخشید اگر مفعول به باشد چطوری معنا کنیم؟

پاسخ: مفعول مطلق است نه مفعول به اگر مفعول به باشد یعنی کار زشت را انجام دادند.

نتایج چهارگانه تفکر انسان

آیه هشت همین سور ه این بود که (أَوَ لَمْ یَتَفَکَّرُوا فِی أَنفُسِهِم) این (أَوَ لَمْ یَتَفَکَّرُوا فِی أَنفُسِهِم) یعنی بنشینند در درونشان فکر کنند که (مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَیْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ) این نتیجه اول, این نتیجه اول را به صورت مثبت و منفی در قرآن کریم مکرّر ذکر کردند قضیه سالبه اش در آیه ۲۷ سوره مبارکه «ص» است که فرمود: (مَا خَلَقْنَا السَّماءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَیْنَهُمَا باطِلاً) گاهی می فرماید: (إِلَّا بِالْحَقِّ) که حصر کرده به صورت موجبه است گاهی به صورت سالبه است که فرمود بطلان در کار ما نیست ما لاعب نیستیم بازیگر نیستیم این چهار مطلب بود که قبلاً مبسوطاً گذشت یکی اینکه کلّ نظام حق است به نحو قضیه موجبه, یکی اینکه اصلاً بطلان در نظام راه ندارد به نحو قضیه سالبه, یکی اینکه دنیا جز لهو و لعب چیز دیگر نیست بازی است و بازیگری (سه) یکی اینکه ما بازیگر نیستیم ما لاعب نیستیم (چهار) این اوّلی و دومی با هم هماهنگ اند گاهی به صورت ایجاب است گاهی به صورت سالبه است می گوییم زید جز حق چیزی نمی گوید زید هرگز حرف باطل نمی زند اینها مؤیّد یکدیگرند اما آن دو طایفه نیازمند به توضیح و توجیه بود یکی اینکه در سوره «حدید» به پنج قسم تقسیم کرده که (اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَیَاةُ الدُّنْیَا لَعِبٌ وَلَهْوٌ وَزِینَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَیْنَکُمْ وَتَکَاثُرٌ فِی الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ) (۱) این مراحل پنج گانه دنیا جز بازی و سرگرمی چیز دیگر نیست در بخش دیگری به دو قسم منحصر کرده که (إِنَّمَا الْحَیاةُ الدُّنْیَا لَعِبٌ وَلَهْوٌ) (۲) معلوم می شود آ ن سه قسم دیگر هم یک بازی بیش نیست آن زینت و آن تفاخر و آن تکاثر به همین لهو و لعب برمی گردد پس دنیا جز بازیچه چیز دیگر نیست.

۱- (۱۹) . سوره حدید, آیه ۲۰.

۲- (۲۰) . سوره محمد, آیه ۳۶.

تبیین حقانیت نظام تکوین و بازیچه بودن دنیا

پرسش:... حق و باطل بازی و غیر بازی را آنها نمی فهمیدند که این حق است این باطل است.

پاسخ: نه, حالا- مسئله حق و باطل یک چیز دیگر است مسئله جِدّ و بازی چیز دیگر است آن مسئله حق و باطل که با هم هماهنگ اند دنیا یعنی سماوات و ارض فقط حق است و اصلاً بطلان در سماوات و ارض نیست درباره دنیا فرمود جز بازی چیز دیگر نیست بعد فرمود ما بازیگر نیستیم پس این دنیا را چه کسی آفرید اگر شما بازیگر نیستید دنیا را چه کسی آفرید در جریان خلقت هیچ بطلانی در آسمان نیست در نظام سپهری نیست در زمین نیست در دریا نیست در صحرا نیست همه عالِمانه دارند کار می کنند تمام علومی که بشر دارد از گوشه های همین اسرار خلقت است پس هیچ بی نظمی در عالَم نیست آن دو آیه هم با هم هماهنگ اند هم راجع به نظام تکوین است اما این مسئله دنیا, دنیا غیر از زمین است غیر از آسمان است غیر از حیات است غیر از دامداری و کشاورزی است اینها دنیا نیست دنیا این است که این مقام و پُست برای من است, این میز برای من است, این درآمد برای من است, این جاه برای من است, این لقب برای من است این بازی ها این می شود دنیا این جز بازی و سرگرمی چیز دیگری نیست این یک امر اعتباری است فرمود ما بازیگر نیستیم ولی اینها بازی است یعنی اهل دنیا را به این بازیگری سرگرم کردن, حکمت است نمونه هایش هم قبلاً گفته شد که یک پدر حکیم, یک پدر فقیه وقتی به منزل می رود مقداری اسباب بازی برای بچه هایش می خرد این اسباب بازی, بازی است به غیر از بازی و لهو و لعب چیز دیگر نیست اما پدر فقیه یا پدر حکیم بازیگر نیست کودک را به بازی گرفتن, حکمت است اگر این پُست و مقام و این عناوین اعتباری نباشد کسی تن به این علوم و این کارها نمی دهد فرمود ما مقداری این پستان کودکانه را در دهن اینها می گذاریم که اینها کمی سرگرم بشوند و کار کنند ولی بدانند اینها بازی است که اگر آمد خوشحال نشوند اگر رفت هم نگران نشوند خب بالأخره چهار روز ما, چهار روز دیگری آن روزی که به ما دادند خیلی خوشحال بشویم روزی که بخواهند از ما بگیرند دعوا راه بیندازیم این نباشد و گرنه کسب حلال عبادت است کشاورزی عبادت است دامداری عبادت است اینها که دنیا نیست اینها کارهای الهی است فرمود خدا شما را مأمور کرده است که ﴿وَاسْتَعْمَرَكُمْ﴾ فرمود: ﴿هُوَ أَنشَأَكُم مِنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيها﴾ (۱) خدا استعمار کرده یعنی الف و سین و تاء نشان می دهد که خدا از ما حتماً طلب کرده که زمین را آباد کنیم اینکه دنیا نیست این کار, عبادت است اما حالا گفتند این سِمت برای شما, شما این مقام را دارید این می شود دنیا اگر انسان به عنوان وظیفه این کار را انجام بدهد خب این هم یک عبادت و خدمت است اما اگر به عنوان اینکه به جاه و به حقوق بیشتر و مزایای بیشتر و احترام بیشتر و به اینها برسد باشد روزی که رسیده خوشحال باشد روزی که از دست او گرفتند دعوا راه بیندازد این معلوم می شود دنیاست. این بیان نورانی رسول خدا(علیه و علی آله آلاف التحیّه والثناء) که صاحب تحف العقول نقل کرده همین است در کلمات نورانی حضرت هست که «فنعمت ال_مُرضعه و بِئست الفاطمه» (۲) فرمود دنیا دو روز است یک روز فاطمه است یک روز مرضعه است آن روزی که پستان این پُست را به دهن این آقا می گذارند شیر می مکد این روز که روز معارفه اوست و به او ابلاغ می شود در آ ن روز این دنیا مرضعه است این شیر پست و مقام را به دهن او می ریزد این خیلی خوشحال و خندان است همین مرضعه همین مادر یا همین دایه وقتی دوران فِطام کودک می رسد دوران دو سالگی او تمام می شود دوران شیر خوارگی او تمام می شود این را می خواهد از شیر بگیرد سابقاً که شیر خشک و اینها نبود وقتی می خواستند در لحظه فطام این کودک را از شیر بگیرند برای کودک بسیار دشوار بود گریه می کرد اینها پستان مادر را یک مقدار مواد تلخ

می زدند که بچه احساس تلخی کند تا به زحمت این شیر را از کودک بگیرند حضرت فرمود آن روزی که این پست و مقام را از این آقا بگیرند این دیگر فاطمه است فِطام دارد دیگر رضاع نیست روزی گفتند تو رئیس اینجا باش امروز می گویند تو معزولی «فنعمت ال_مُرضعه و بِئست الفاطمه» این می شود دنیا اینکه می بینید همه به جان هم می افتند برای این دنیاست وگرنه کسی کشاورز باشد دامدار باشد صنعتگر باشد که نور است اینها با هم نمی جنگند.

۱- (۲۱) . سوره هود, آیه ۶۱.

۲- (۲۲) . تحف العقول, ص۳۵.

مطابق حکمت بودن به بازی گرفتن دنیاپرستان

فرمود ما بازیگر نیستیم شما را به بازی گرفتن, حکمت است در بیانات نورانی حضرت امیر که از نهج البلاغه خواندیم که کسی دنیا را داشت مذمّت می کرد حضرت فرمود دنیا یعنی چه تو دنیا را به هم زدی این زندگی دنیا خیلی حق است نور است عدل است این هم بیمارستان را به شما نشان داد هم گورستان را به شما نشان داد هم حوزه و دانشگاه را به شما نشان داد کجا به شما خیانت کرده اگر کاری که مربوط به مرگ و میر و رسوایی است این مخفی کرده باشد بعد بگویید ما را فریب داد فرمود آن بیچاره که بد نکرده هم گورستان را به شما نشان داد هم بیمارستان را به شما نشان داد هم حوزه ها و دانشگاه ها را به شما نشان داد کار بدی نکرده اگر این حیات دنیا را می گویید این همه انبیا این همه اولیا این همه صدیقین این همه بزرگان از همین دنیا به این مقام رسیدند که این مَتْجر اولیاست شما چرا خلط مبحث می کنید چه چیزی را بد می گویید. (۱)

بنابراین این دو امر اول با هم هماهنگ اند یعنی کلّ این نظام تکوینی حق است (یک) بطلان در آنها راه ندارد (دو) اما دنیا; یعنی این پُست برای من, این مقام برای من, این سِمت برای من, اینهاست این لهو و لعب و بازی و امثال ذلک و جز بازی چیز دیگر نیست آن کسی که به خلافت رسیده مثل حضرت امیر او خلافت را آبرو داده نه به وسیله خلافت آبرو گرفته روزی که آمده خدا را شکر کرد روزی هم که تحویل داد خدا را شکر کرد این برای او دنیا نیست این برای او آخرت است هر سِمتی هم همین طور است هر کاری هم همین طور است اما حالا ـ چرا من نباشم دیگری باشد حالا ـ که من نیستم تمام اوضاع را بخواهم به هم بزنم این می شود دنیا این مقام و اینها هست بازی است ما شما را داریم لحظه ای به بازی می گیریم. فتحصّل که دنیایی که در پنج بخش بیان شده در سوره «حدید» در سایر سوَر به دو بخش منحصر شده بازی است و خدا همین عناوین اعتباری را هم آفریده بالتبع لا بالاصل لکن کودک را به بازی گرفتن, حکمت است نه آن آفریننده بازیگر باشد مگر آنها که عروسک سازی می کنند بازیگرند آنها برای اینکه این بچه ها را بازی بدهند کار حکیمانه می کنند شما چه چیزی می خواهید به این بچه بدهید که او خوشحال بشود کتاب می خواهید بدهید وسایل تحقیقی بدهید وسایل علمی و صنعتی بدهید این را از گریه بخواهید ساکت کنید ناچارید اسباب بازی به او بدهید.

۱- (۲۳) . ر.ک: نهج البلاغه, حکمت ۱۳۱.

تلخی ها و اختلافات ثمره استفاده نامطلوب از دنیا

پرسش:... پاسخ: حیات دنیا در برابر حیات آخرت است بازیچه مقابل نـدارد الآن این دنیایی که انسان دارد زنـدگی می کند ایـن ممرّ اسـت برای آن مقرّ ایـن کشـاورزی, این دامـداری, این تحصـیل, این کارهـای حـوزوی و دانشـگاهی همه اینهـا بـاید هدفمنـد باشـد تـا انسـان به پاداش برسـد این راه حقیقی است اما این وسط ها چیزی است که به جایی نمی رسـد آن وقت می شود خسـارت, سـرمایه بـاختن, خسـارت است فرمود عمر را داری به چه چیزی صـرف می کنی به این بازی داری صـرف می کنی خـب ایـن تلخی را در برابر دارد اگر همین به عنـوان خـدمت باشـد که «الکـاسب حـبیبُ الله» خب چطـور وجـود مبـارک حضـرت امیر به بزرگـانی سِـمت می داد که آنهـا نظامش را اداره کننـد خب این عبادت بود اما اگر من نشـدم اوضاع را به هم بزنم این می شـود لهو و لعب, من شـدم شـدم نشـد دیگری, می بینیـد یکی از روایـات که انقلاب آن را تفسـیر کرد و انسـان معنایش را درست نمی فهمید همین حدیث نورانی است که «الراضـی بفعل قومٍ کالداخل فیه معهم» (۱) اگر دو نفر یا حوزوی اند یا دانشـگاهی اند یا یکی حوزوی یکی دانشـگاهی است هر دو به مراحل رسیدند هر دو هم اهل یک شهرند یکی به سِمتی رسـیده دیگری دسـتش به جایی بند نشد این اگر راضـی باشد به کار او در تمام ثواب کار او شریک است اما اگر همین اوّلین بار غُر زده که ما چه عیب داشتیم و اختلاف داخلی را در روسـتا یا در محل یا در آن پایتخت انجام بدهـد این می شود دنیا در آن بیانی که یکی از اصـحاب به حضرت امیر(سلام الله علیه) عرض کرد که ای کاش برادر ما در این جبهه بود حضرت فرمود: «أهویٰ أخیک معنا» او به کار ما راضـی است؟ عرض کرد بله, فرمود در تمام کارهای ما شـریک است (۲) شما همه اختلافاتی که از هر غُـدّه ای بـدتر است در هر روسـتا و شـهری بررسـی می کنیـد پایانش به دنیا برمی گردد که چرا من نه, این آقا آری! خب اگر شـما راضـی باشـید او را تأییـد کنی که در همه ثواب شـریکی نه خودت مشـکل می بینی نه او را از پـا در می آوری فرمـود: «أهـویٰ أخیـک معنـا» عرض کرد بله, فرمـود در همه کارهـای مـا شـریک است برای اینکه «إنّمـا یَجمع النـاس الرضـا والسُّخط» (۳) این جزء غرر روایـات وجـود پیـامبر(صـلّی الله علیه و آله و سـلّم) است که فرمـود: «فنعمت الـمُرضـعه و بِئست الفـاطمه» دنیـا دو روز دارد یک روز مرضـعه است که شیر به آدم می دهـد یک روز هم فِطام, خب اگر فطامی در کار است انسـان در روزِ شـیر این قـدر به این نمی چسـبد. در همـان آیه سوره مبارکه «ص» که آیه ۲۷ بود فرمود: (وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا) در محل بحث فرمود اینها به دنبال چه چیزی دارند می گردند اگر به دنبال مختصر ثروتی می گردند (أَوَ لَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ كَانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَأَثَارُوا الْأَرْضَ وَعَمَرُوهَا) ثوره یعنی شورانـدن شیار کردن مـا یـک بَقر داریم یـک ثور, یک شـکافتن داریم یک آشـفتن, گاو را از آن جهت که می شـکافد می گویند بَقَر, از آن جهت که شیار می کند کاملاً خاک ها را زیر و رو می کند می گویند ثور این (تُثِيرُ الْأَرْضَ) که در سوره مبـارکه «بقره» آیه ۷۱ گـذشت (إِنَّهَا بَقَرَةٌ لاَ ذَلُولٌ تُثِيرُ الْأَرْضَ وَلاَ تَسْقِي الْحَرْثَ) از همین قبیـل است فرمود اینهـا (أَثَارُوا الْأَرْضَ) کاملاً زمین را شـکافتند و شیار کردند و کشاورزی های مهم داشـتند شـما که در مکه در سـنگلاخ زندگی می کنید چیزی ندارید (وَأَثَارُوا الْأَرْضَ وَعَمَرُوهَا) اما (أَكْثَرَ مِمَّا عَمَرُوهَا وَجَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ) و بساط اینها را خدا برچید و خدا به اینها ظلم نکرد اینها به خودشان ظلم کردند.

۱- (۲۴) . نهج البلاغه, حکمت ۱۵۴.

۲- (۲۵) . ر.ک: نهج البلاغه, خطبه ۱۲.

۳- (۲۶) . نهج البلاغه, خطبه ۲۰۱.

عبرت آموزی از وقایع تاریخی, تکمیل کننده تفکرات ذهنی

در جریان قارون آیه ۷۸ سوره مبارکه «قصص» این بود (إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَى عِلْمٍ عِندِي أَوَ لَمْ يَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهْلَكَ مِن قَبْلِهِ مِنَ الْقُرُونِ مَنْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً وَأَكْثَرُ جَمْعاً) قارون با همه آن ثروتی که داشت که (لَتَنُوأُ بِالْعُصْبَةِ) مع ذلک قرآن فرمود سرمایه دارتر از تو هم بود ما آنها را خاک کردیم فرمود: (وَمَا بَلَغُوا) این صنادید قریش (مِعْشَارَ مَا آتَيْنَاهُمْ) این یک دهم ثروت گذشته ها را ندارند آخر اینها به چه چیزی می نازند یا (يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ) (۱) یا (مَا أَظُنُّ أَن تَبِيدَ هـٰذِهِ أَبَداً) این یک فکر جاهلی بود که هنوز هم کم و بیش هست می گفتند این زمین, مِلک نمیر است این نمیر بودن از همان تفکر جاهلی بود که در سوره مبارکه «کهف» گوشه ای از آن بیان شده آیه ۳۵ سوره مبارکه «کهف» این بود وقتی که آن شخص تبهکار وارد آن باغ خرم شد (وَدَخَلَ جَنَّتَهُ وَهُوَ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ قَالَ مَا أَظُنُّ أَن تَبِيدَ هـٰذِهِ أَبَداً) بادَ یعنی هَلَک, تَبیدُ یعنی تَهلک گفت این باغ یک باغ نمیر است حالا یا (يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ) است یا (مَا أَظُنُّ أَن تَبِيدَ هٰذِهِ أَبَداً) است خیال می کنند این ماندگار است فرمود نه این مانده است نه آن مانده است ما همه اینها را خاک کردیم اینها قدری فکر کنند قدری عبرت بگیرند عبور کنند بروند نگاه کنند تنها همان فکر درونیِ ذهنی نباشد بلکه با اندیشه های بیرونی همراه باشد که ثمربخش تر باشد (ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةَ الَّذِينَ أَسَاءُوا السُّوءَى).

ص: ۵۵۰

۱- (۲۷) . سوره همزه, آیه ۳.

بررسی اقوال در (ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةَ الَّذِينَ أَسَاءُوا السُّوءى) و بیان نظر نهایی

این درست است که ادامه معصیت, ممکن است _ خدای ناکرده _ به کفر برسد اما این با آیات قبلی باید هماهنگ باشد آیات قبلی درباره خود کفار است این طور نیست که اینها اول از معاصی صغیره به کبیره, از معصیت کبیره به اکبر که کفر باشد برسند آیه می خواهد بگوید عاقبت اینها سوء است اینها سوء عاقبت دارند آن هم جهنم است هم در دنیا خِزی است هم (خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا) و هم در آخرت چرا, چون (كَذَّبُوا) نه اینکه عاقبت معصیت کاران کفر است عاقبت همین هایی که (أَسَاءُوا) عاقبتشان (السُّوءى) است سوء عاقبت در قبال حُسن عاقبت است (أَن كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ) که دلیل است (وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ) اینها از دیرزمان دین را مسخره می کردند نه اینکه عاقبت اینها مسخره کردن دین باشد یا تکذیب باشد چون زمینه, زمینه کفر است که «أعاذنا الله من شرور أنفسنا و سيّئات أعمالنا».

آیات ۱۱ تا ۱۶ سوره روم ۹۱/۱۱/۰۷

.Your browser does not support the audio tag

(اللَّهُ يَبْدَؤُا الخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۱۱) وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُبْلِسُ الْمُجْرِمُونَ (۱۲) وَلَمْ يَكُن لَهُم مِن شُرَكَائِهِمْ شُفَعَاءُ وَكَانُوا بِشُرَكَائِهِمْ كَافِرِينَ (۱۳) وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يَوْمَئِذٍ يَتَفَرَّقُونَ (۱۴) فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَهُمْ فِي رَوْضَةٍ يُحْبَرُونَ (۱۵) وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَروا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَلِقَاءِ الْآخِرَهِ فَأُولئِكَ فِي الْعَذَابِ مُحْضَرُونَ(۱۶))

عدم استناد نشاط مؤمنان به پیروزی رومیان بر ایرانیان

در آغاز این سوره مبارکه «روم» که در مکه نازل شد یک جریان تاریخی را نقل کرد که رومی ها شکست خوردند و بعد از مدتی بین سه تا ده سال اینها پیروز می شوند این یک امر تاریخی است مستحضرید که قرآن, کتاب قصه و تاریخ نیست معارفی را به همراه دارد که در آن زمینه ذکر می فرماید. می فرماید آن روزی که اینها پیروز شدند مسلمان ها خوشحال می شوند اگر خوشحالیِ مسلمان ها بر اساس مسائل عاطفی یا جریان سیاسی یا جریان عادی باشد که رومی ها نسبت به مسلمان ها با محبّت اند یا مزاحم اینها نیستند ولی فارس نسبت به اینها مزاحم اند این باید جریان تاریخی ثابت بشود اگر چنین چیزی ثابت شد نشاط و فرح مسلمان ها ممکن است که وجه صحیح داشته باشد.

ص: ۵۵۱

تقیید نشاط به نصرت الهی و عدم شمول آن بر پیروزی کافری بر کافر دیگر

اما این فرح و نشاط مقیّد است به یک مفعول به که (بِنَصْرِ اللَّهِ) است که (يَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ ٭ بِنَصْرِ اللَّهِ) (۱) خدای سبحان کافری را بر کافر مسلّط می کند ولی این نصرت الهی نیست در سوره مبارکه «انعام» که بحثش گذشت آیه ۱۲۹ فرمود کفار گاهی شکست می خورند در جنگ نسبت به یکدیگر گاهی پیروز می شوند (وَكَذلِكَ نُوَلِّي بَعْضَ الظَّالِمِينَ بَعْضاً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ) در اثر سیّئات و رفتار بد ما گاهی ظالمی را بر ظالم مسلّط می کنیم که «کلاهما فی النار» این تسلیط و تولیه الهی یک نحوه عذاب است (وَكَذلِكَ نُوَلِّي بَعْضَ الظَّالِمِينَ بَعْضاً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ) اگر کافری بر کافری پیروز شد این نصرت الهی نیست این تولیه و تسلیط الهی است و قرآن کریم این را مستند می کند به سوابق سوء آن کافر شکست خورده (وَكَذلِكَ نُوَلِّي بَعْضَ الظَّالِمِينَ بَعْضاً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ).

بررسی مصادیق نصرت الهی و خروج اهل حبشه از آن

درباره حبشه که برخی از مسلمان ها از مکه به حبشه مهاجرت کردند و مورد مِهر قرار گرفتند از سنخ نصرت الهی نیست چون قرآن کریم از مردم مدینه به نیکی یاد می کند برای اینکه اینها واقعاً دین را و متدیّنین را یاری کردند جا دادند همراهی کردند یکی از شهرها یا شهر متفرّدی که قرآن کریم از اهلش به نیکی یاد می کند همان جریان مدینه است در سوره مبارکه «حشر» می فرماید شما این اموال مسلمین را که به عنوان انفال و امثال انفال مطرح شده است درباره سه گروه مصرف کنید آیه

هشت به بعد سوره «حشر» یکی (لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِن دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلاً مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَاناً وَيَنصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ) گروه اول مهاجرانی اند که به اینها اجازه نمی دادند اموال منقولشان را ببرند (یک) اموال غیر منقولشان را بفروشند (دو) بسیاری از اینها با دست خالی از مکه به مدینه مهاجرت کردند در صفّه و ایوان مسجد مدینه به عنوان یک نیازمند مستقر شدند که اینها واقعاً در اسلام کم نظیرند قرآن هم با عظمت از اینها یاد می کند که اینها نه اموال منقولشان را توانستند ببرند نه اموال غیرمنقول را, غیر منقول را که کسی از اینها نمی خرید منقول را هم که به اینها اجازه نمی دادند خب یک مسلمان برای حفظ عقیده با دست خالی از شهری به شهر غریب مهاجرت کند برود مسجد خواب باشد خب این نادر است لذا قرآن در کمال اجلال و شکوه از اینها اسم می برد. گروه دوم مردم مدینه اند که آنها هم کم نیاوردند آنها هم مثل همین ها شدند. این برای گروه دوم است که انصار است آیه نُه سوره «حشر» (وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوْا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِن قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ) اینها دوستان مهاجران بودند یک وقت است انسان به کمیته امداد و امثال اینها کمک می کند این بر اساس عاطفه است اما بر اساس محبت و علاقه باشد بسیار کم است فرمود مردم مدینه دوستان مهاجران بودند اینها را به عنوان دوست قبول کردند نه به عنوان یک فقیر به اینها کمک بکنند (يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلاَ يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا) اگر چیزی از غنائم و امثال غنائم به مهاجرین می رسید خود این انصار هم نیازمند بودند ولی احساس نیاز نمی کردند بلکه (وَيُؤْثِرُونَ عَلَى أَنفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ) «خصاصه» یعنی حاجت یعنی فقر, اینها با اینکه نیازمندند با اینکه محتاج و فقیرند اما مهمانان محبوب خود را بر خود مقدم می داشتند ایثار می کردند ایثار, تقدیم الغیر علی النفس در قبال استئثار که «تقدیم النفس علی الغیر» اینها (وَيُؤْثِرُونَ عَلَى أَنفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ) بعد می فرماید: (وَمَن يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ) این دو گروه, گروه سوم کسانی اند که راهیان همین راه اند آن را در آیه ده بیان فرمود (وَالَّذِينَ جَاءُوا مِن بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلاَ تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلّاً لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ) از این سه گروه به عظمت یاد می کند اما از مردم حبشه و امثال حبشه برای اینکه چهارتا مؤمن را پذیرفتند هرگز قرآن به عظمت یاد نمی کند چون روشن نیست که اینها برای دین و قرآن چنین کارهایی کرده باشند. اگر کسی بخواهد از نصر الهی سخن بگوید این لابد مربوط به فتح خیبر است فتح خندق است صلح حدیبیه است که قرآن با منّت از جریان صلح حدیبیه و امثال حدیبیه یاد می کند که فرمود ما جلوی خونریزی ها را گرفتیم (كَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ عَنْهُم) (۲) وگرنه کشتار سختی این وسط اتفاق می افتاد شما هم طرْفی نمی بستید و خوشحال باشید که خدای سبحان آن سرزمین را سرزمین خونریزی قرار نداد خب این یک نصرت الهی است.

۱- (۱) . سوره روم, آیات ۴ و ۵.

۲- (۲) . سوره فتح, آیه ۲۴.

عدم صدق نصرت الهی بر پیروزی رومیان بر ایرانیان

پس اگر کافری بر کافر دیگر پیروز شد مطابق آیه سوره «انعام» خواهد بود که (نُوَلِّی بَعْضَ الظّالِمِینَ بَعْضاً بِما کانُوا یَکْسِبُونَ) نه پیروزیِ ایرانی ها بر رومی ها نصر الهی بود نه پیروزی رومی ها بر ایرانی ها نصر الهی بود البته (لِلّهِ الْأَمْرُ مِن قَبْلُ وَمِنْ بَعْدُ) (۱) در نظام تکوین گرگی بخواهد گوسفندی را بدرد بدون تقدیر الهی نیست اما نصرت الهی که در فضای شریعت مطرح است یک حساب خاصّی دارد بنابراین اگر «یفرحون» بود و متعلّق و مفعول واسطه ای مثل (بِنَصْرِ اللّهِ) نداشت ممکن بود بر همان تفأل و گزارش خبر و اینها حمل بشود اما وقتی گفته می شود مؤمنان به نصر الهی خوشحال اند معلوم می شود یک امر دینی است.

طرح مسئله قیامت با مقدمه استناد خلقت جهان و انسان به خدا

مطلب بعدی آن است که چون در سوره مبارکه «روم» جریان مبدأ و معاد و وحی و نبوّت که عناصر اصلی سوَر مکّی اند مطرح است حالا مسئله قیامت را مطرح می کند در طرح قیامت متنی را اول ذکر می کند بعد شرح می دهد آن متن این است که (اللّهُ یَبْدَؤُا الخَلْقَ) این خَلْق محیّرالعقول خودساخته نیست کار طبیعت نیست چیزی در عالَم به عنوان طبیعت کار نمی کند جهان, خلقت است و خالقی هم دارد خلقت شناسی هم یک امر دینی و علم دینی است دیگر ما علم طبیعی نخواهیم داشت چون معلوم, مخلوق حق است علم, حجّت الهی است عالِم, مخلوق حق است مخلوقی از روزنه خلقت مخلوق دیگر را می شناسد عالَم مخلوق خداست خدا ابتدائاً عالَم را آفرید بشر را آفرید.

ص: ۵۵۳

۱- (۳) . سوره روم, آیه ۴.

این (الخَلْقَ) به معنای مخلوق است مصدر به معنای مفعول است مثل لفظ به معنی ملفوظ اولاً و چون مطلق یا جنس است عام از آن اراده شده ثانیاً به دلیل اینکه در ذیل آیه فرمود: (ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ) پس (اللَّهُ يَبْدَؤُا الخَلْقَ) یعنی انسان ها را؛ بعد اینها متوفّا می شوند به خاک می روند دوباره از خاک برمی خیزند قیامت قیام می کنند اول به دو معناست یک وقت است ما می گوییم این شیء این حرکت یا این خط یا این نخ جزء اول دارد اول یعنی جزء اول در برابر جزء ثانی و ثالث؛ خدا ـ معاذ الله ـ اول به این معنا نیست که جزء اول چیزی باشد معنای دوم اول یعنی «ما لم یکن مسبوقاً بالغیر» او اول است یعنی چیزی قبل از او نیست به این معنا ذات اقدس الهی (هُوَ الأَوَّل) [(۱)](#) است در جریان آفرینش فرمود انسان سابقه ای نداشت گرچه به حسب ظاهر این انسان هایی که خلق شدند بالأخره موادّ اولیه شان خاک و امثال خاک است که (خَلَقَ الْإِنسَانَ مِن صَلْصَالٍ كَالْفَخَّارِ) [(۲)](#) بالأخره خاک قبلش چیز دیگر بود قبلش هم عدم محض بود لذا قرآن کریم همه این مراحل را یکی پس از دیگری ذکر می کند گاهی می فرماید: (هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنسَانِ حِينٌ مِنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُن شَيْئاً مَذْكُوراً) [(۳)](#) شیئی که قابل ذکر باشد نبود گاهی که جلوتر می رود می فرماید نطفه ای بود [(۴)](#) و مانند آن [(۵)](#) که قابل ذکر نبود ولی گاهی می فرماید: (قَدْ خَلَقْتُكَ مِن قَبْلُ وَلَمْ تَكُ شَيْئاً) [(۶)](#) این (وَلَمْ تَكُ شَيْئاً) «کان» تامّه است نه اینکه «أنت» اسم باشد آن خبر باشد یعنی تو لاشیء بودی وقتی به زکریا می فرماید (وَلَمْ تَكُ شَيْئاً) یعنی «هل أتی علی الإنسان حین مِن الدهر لم یکن شیئاً» نه (لَمْ يَكُن شَيْئاً مَذْكُوراً) که قابل ذکر نباشد پس انسان یک مرحله را گذرانده که قابل ذکر نیست قبل از آن اصلاً لاشیء بود آنجایی که قابل ذکر نیست «لیس»، «لیس» ناقصه است آنجایی که اصلاً شیء نبود «لیس»، «لیس» تامّه است پس خَلَق انسان را ابتدائاً یعنی سابقه نداشت لاشیء بود ذات اقدس الهی انسان را آفرید این لاشیء که مخلوق خدا شد به وسیله توفّی چون (مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ) [(۷)](#) دوباره به حالت قبلی برمی گردد که گاهی می فرماید: (كُنْتُمْ أَمْوَاتاً فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ) [(۸)](#) مرحله چهارم که بعدالموت است اینها زنده می شوند، زنده می شوند الی الله رجوع می کنند.

۱- (۴) . سوره حدید، آیه ۳.

۲- (۵) . سوره الرحمن، آیه ۱۴.

۳- (۶) . سوره انسان، آیه ۱.

۴- (۷) . سوره نحل، آیه ۴.

۵- (۸) . سوره حج، آیه ۴.

۶- (۹) . سوره مریم، آیه ۹.

۷- (۱۰) . سوره طه، آیه ۵۵.

۸- (۱۱) . سوره بقره، آیه ۲۸.

بررسی شرح حال انسان از زنده شدن در قبر تا رجوع الی الله

این وسط که زنده می شوند تا به (إِلَیْهِ تُرْجَعُونَ) برسد این وسط نیازمند به شرح است دو آیه عهده دار شرح این وسط اند که بین اعاده و رجوع چه می گذرد؟ لذا دو آیه بعدی این فاصله بین اعاده و رجوع را شرح می دهد متن این است (اللَّهُ یَبْدَؤُا الْخَلْقَ) (یک) (ثُمَّ یُعِیدُهُ) (دو) خب حالا که اعاده داد چه می گذرد چطور می شود بیان نشد فرمود بعد از آن شما به خدای سبحان برمی گردید خب این وسط ها چه می شود حالا که از قبر برخاستید زنده می شوید چیست آن را در دو آیه بعدی تفسیر می کند, می فرماید: (وَیَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ) اصلاً قیامت را قیامت می گویند برای اینکه همه از قبر برمی خیزند و قائم اند (یَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ) خود قیامت روز ایستادن و ایستادگی است.

تبیین سرگذشت کفار و علت سرگردانی آنها در قیامت

حالا که همگان برخاستند درباره کفار اوّلین گزارشی که می دهد این است که یک عدّه سرگردان اند نمی دانند کجا بروند برای اینکه مسافری که ره توشه نداشت راه را یاد نگرفت مقصدی ندارد مقصودش را نمی شناسد خب سرگردان است به او گفتند تو مسافری (إِنَّکَ کَادِحٌ إِلَی رَبِّکَ کَدْحاً فَمُلاَقِیهِ) (۱) به او گفتند ره توشه تهیه کن (تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَیْرَ الزَّادِ التَّقْوَی) (۲) این نه مقصود را شناخت که نقطه دور است نه مقصد را شناخت که نقطه میانی است نه ره توشه تهیه کرد که کار روزانه است خب می شود سرگردان, إبلاس همان سرگردانی و تحیّر است که نمی داند اصلاً چه کار بکند این یک نحو عذاب است. اینها که تبهکارند مجرم اند. اینها چیزهایی را فراهم کردند که آ ن روز کارآمد نیست چیزهایی که کارآمد بود آنها تهیه نکردند اینها با بت و بت کده و بت فروشی و بت سازی و بت پرستی همراه بودند از بت ها که کاری ساخته نیست اینها از شرکایشان ناامیدند از اوثان و اصنام به شرکا تعبیر کردن برای آن است که به زعم باطل اینها این اوثان و اصنام ـ معاذ الله ـ شرکای الهی اند و خود اینها بخشی از اموال را برای این شرکا قرار می دادند بخشی را برای خودشان که اینها شرکای بت پرستان بودند در سهمی از مسائل مالی, به هر دو مناسبت این بت ها و این اصنام و اوثان را می گویند شرکا از اینها هم که کاری ساخته نیست آن روز چون روز ظهور حق است هر چه حق است ظاهر می شود آنها در آن روز به این شرکایشان کفر می ورزند (وَکَانُوا بِشُرَکَائِهِمْ کَافِرِینَ) از تمام اینها به فعل ماضی یاد کرد با اینکه همه اینها مستقبل اند چون مستقبل محقّق الوقوع در حکم ماضی است «یکون» و امثال ذلک نفرمود, «لم یَکن» فرمود که کار فعل ماضی را می کند (وَکَانُوا بِشُرَکَائِهِمْ کَافِرِینَ) است که صریح در فعل ماضی است نه معنایش این است که «کانوا» در دنیا به اینها کافر, خب گفتن چنین چیزی که فایده ندارد که مشرکین در دنیا به وسیله عبادت اینها کافر شده بودند امروز گفتن چنین حرفی سودی ندارد آنچه در صحنه قیامت می گذرد باید گزارش داد و آن این است که در آن روز اینها به اصنام و اوثان پشت می کنند کفر می ورزند از این مضارع محقّق الوقوع به فعل ماضی یاد شده است.

۱- (۱۲) . سوره انشقاق, آیه ۶.

۲- (۱۳) . سوره بقره, آیه ۱۹۷.

عذاب آور بودن سرگردانی تبهکاران در قیامت

پس (وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يَومَئِذٍ) تبهکاران سرگردان اند برای اینکه راه را بلد نیستند مشکل جهنمی ها این است که به اینها می گویند بروید جهنم اما نمی دانند راه جهنم کجاست خود سرگردانی هم عذاب است فوق عذاب این طور نیست که اینها مستقیم بروند راه زندان و جهنم این طور نیست آنجا هم حیرتی است که این حیرت بر عذاب آنها افزوده می کند. در آن روز (يُبْلِسُ الْمُجْرِمُونَ وَلَمْ يَكُن لَهُم مِن شُرَكَائِهِمْ شُفَعَاءُ) (یک) (وَكَانُوا بِشُرَكَائِهِمْ كَافِرِينَ) (دو) نه از آن طرف کمکی به اینها می رسد نه از این طرف اعتماد و اعتقاد به آنهاست چون آن روز حق برایشان روشن می شود اینها به اصنام و اوثانشان پشت می کنند، این یک شرح برای آن متن.

اثبات حقانیت عالم چه با آیات سلبی و چه ایجابی

باز دوباره برای اهمیت شرح این متن می فرماید: (وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ) ما با شما با دو قضیه سخن گفتیم یکی قضیه سالبه که عالَم باطل نیست (وَمَا خَلَقْنَا السَّماءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا) (۱) این را در سوره مبارکه «ص» بیان فرمود به صورت قضیه سالبه, گاهی به صورت موجبه فرمود ما این نظام را به حق خلق کردیم.

ثبت اعمال انسان دال بر حقانیت خلقت و هدف داری آن

این موجبه و آن سالبه هر دو یک پیام دارند یعنی این قافله به مقصد می رسد عالَم پوچ نیست هر کاری هر خاطره ای هر نیّتی هر علم و عملی از انسان ثبت بشود اگرچه (مِثْقَالَ ذَرَّةٍ) (۲) این ثبت است و حساب و کتابی دارد چه حقی از این زیباتر اگر هر که هر چه کرد, کرد حسابی نباشد کتابی نباشد می شود پوچ و باطل, خب با آن دو قضیه ثابت فرمود که نظام حق است اگر ـ معاذ الله ـ معاد نبود صالح و طالح یکی بودند عادل و ظالم یکی بودند مؤمن و کافر یکی بودند چون هر دو معدوم می شوند «لا مَيْز فی الأعدام من حيث العدم» نه به عادل پاداش می دهند نه به ظالم کیفر, پس کافر و مؤمن, ظالم و عادل, طالح و صالح می شدند یکی!

۱- (۱۴) . سوره ص, آیه ۲۷.

۲- (۱۵) . سوره زلزال, آیات ۷ و ۸.

نفی تساوی جایگاه مؤمنان و تبهکاران در آیات متعدد

این را ذات اقدس الهی در سوره مبارکه «جاثیه» فرمود آیا این طور می پندارند که ما بد و خوب را یکی قرار می دهیم یعنی هیچ خبری نیست؟! آیه ۲۱ سوره مبارکه «جاثیه» این است که (أَمْ حَسِبَ الَّذِینَ اجْتَرَحُوا السَّیِّئَاتِ أَن نَّجْعَلَهُمْ كَالَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَوَاءً مَحْیَاهُمْ وَمَمَاتُهُمْ) آنها که فکر نمی کردند که مؤمن و کافر هر دو می روند جهنم یا مؤمن و کافر هر دو می روند بهشت تا خدا بگوید این چه فکری است مگر مؤمن و کافر یکسان اند حتماً فرق می کنند آنها که نمی گفتند جهنمی هست و هر دو جهنمی اند بهشتی هست و هر دو بهشتی اند آنها می گفتند خبری نیست وقتی خبری نباشد خب هر دو یکسان اند این آیه ۲۱ سوره مبارکه «جاثیه» برای ردّ انکار معاد است (أَمْ حَسِبَ الَّذِینَ اجْتَرَحُوا السَّیِّئَاتِ) آنهایی که با جارحه شان با اعضا و جوارحشان سیّئات کسب کردند (أَن نَّجْعَلَهُمْ كَالَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ) آیا اینها خیال می کنند که ما کفار را مثل مؤمنین یک جا قرار می دهیم مگر آنها چنین فکری می کردند آنها می گفتند «فلا خبر جاء و لا وحی نَزل» (۱) آنها می گفتند: (إِذَا مُزِّقْتُمْ كُلَّ مُمَزَّقٍ إِنَّكُمْ لَفِی خَلْقٍ جَدِیدٍ) (۲) آنها می گفتند: (ذلِكَ رَجْعٌ بَعِیدٌ) (۳) می گفتند اینها اسطوره است نه اینکه قیامتی هست و هر دو یک طورند نه, قیامتی نیست چون قیامتی نیست هر دو معدوم می شوند عادل و ظالم یکسان اند فرمود خیر, قیامت هست حساب هست کتاب هست دو گروه هستند هیچ تساوی هم بین اینها نیست.

۱- (۱۶) . اللهوف, ص ۱۸۱.

۲- (۱۷) . سوره سبأ, آیه ۷.

۳- (۱۸) . سوره ق, آیه ۳.

تبیین معنای تفرّق و نحوه آن در صحنه قیامت

بنابراین این آیه سوره مبارکه «جاثیه» برای تثبیت مسئله قیامت و جدایی جهنم و جهنمی ها از بهشت و بهشتی هاست این آیه فرمود وقتی اینها در قیامت وارد آن صحنه شدند کاملاً (یَتَفَرَّقُونَ) آن (وَامْتَازُوا الْیَوْمَ أَیُّهَا الْمُجْرِمُونَ) (۱) که در بحث های دیگر آمد از همین قبیل است فرمود: (وَامْتَازُوا الْیَوْمَ أَیُّهَا الْمُجْرِمُونَ) شما از هم جدا بشوید مرزهایتان را جدا کنید این هم همین است آیه چهارده محل بحث این است (وَیَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ یَوْمَئِذٍ یَتَفَرَّقُونَ) نه خیر, دو گروه می شوند فرقه فرقه اند یکی به طرف جهنم یکی هم به طرف بهشت چطوری متفرّق می شوند (فَأَمَّا الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحات) کذا, (وَأَمَّا الَّذِینَ کَفَروا) کذا.

عدم دلالت آیه (اللَّهُ یَبْدَؤُا الخَلْقَ ثُمَّ یُعِیدُهُ) بر رجعت

مرحوم شیخ طوسی(رضوان الله تعالی علیه) ذیل همین آیه (اللَّهُ یَبْدَؤُا الخَلْقَ ثُمَّ یُعِیدُهُ) ایشان نقل می فرماید که بعضی به این آیه برای رجعت استدلال کردند (۲) مسئله رجعت ادله خاصّ خودش را دارد این آیه دلیل بر رجعت نیست آنها از کلمه رجوع خواستند رجعت استنباط کنند آن رجعت مربوط به همین دنیاست کاری به قیامت ندارد این آیه ناظر به مسئله قیامت است که بعد از مرگ (ثُمَّ إِلَیْهِ تُرْجَعُونَ) و این آیات بعدی دارد همان را شرح می دهد نه رجوع الی الدنیا باشد آن سر جایش محفوظ است ادله و بحث های خاصّ خودش را دارد و این آیه مربوط به قیامت است.

۱- (۱۹) . سوره یس, آیه ۵۹.

۲- (۲۰) . التبیان فی تفسیر القرآن, ج۸, ص۲۳۴.

اثبات ازلی بودن ذات اقدس الهی و ابدیت قیامت

پرسش ...؟پاسخ: ازلی بالذّات غیر از ذات اقدس الهی چیزی نیست چیزی هم با خدا نبود اما او «دائم الفیض علی البریّه» است اگر نبود اصرار قرآن و سنّت بر ابدیّت بهشت ابدیّت را هم قبول نمی کردند اینها خیال می کنند اگر چیزی ازلی شد محذوری دارد خب ابدیّتش که یقینی است انسان می رود در بهشت می ماند که می ماند که می ماند شما الآن از اینجا تا کُره مریخ صفر ردیف کنند اینها متناهی است اما بهشت, (خَالِدِينَ فِيهَا أَبَداً) [(۱)](#) و اگر نبود اصرار قرآن و سنّت که بهشت ابدی است خیلی ها آن را هم انکار می کردند اینها خیال می کنند اگر فیضی ازلی شد به جایی آسیب می رساند این عظمت قدرت خداست که بتواند ازل و ابد را مهار کند این دائم الفیض بودن علی البریّه این «دائم الفضل» بودن «علی البریّه»; خدا غریق رحمت کند مرحوم صدوق(رضوان الله علیه) در کتاب شریف توحید یک خطبه نورانی از وجود مبارک حضرت امیر نقل می کند که حضرت امیر مطالبی فرمود «ثم أنشأ یقول» ندارد «أنشدَ» حالا این شعرها را یا دیگری گفته یا خود حضرت «ثم أنشأ یقول:

و لم یزل سیّدی بالحمد معروفا□□□ و لم یزل سیّدی بالجود موصوفاً [(۲)](#)

او در ازل جواد بود خب جود, صفت فعل است اگر کاری نکرده باشد که ازلاً ـ محمود نیست ما خیال می کنیم تقویت دین این است که بگوییم او مدتی بیکار بود بعد شروع کرد عالَم تعطیل بود او منقطع الأول بود از نظر اول, ابتر بود فیضی نداشت بعد شروع کرد شما خوب کار به تصدیق نداریم تصور بکنید که خدا بود فیض نبود بعد از مدتی بعد از مرحله ای شروع کرد به فیض! تصور ندارد در عدم محض که فاصله نیست بگوییم خدایی بود بعد فیض نبود بعد مرحله بعد, مرحله قبل و بعد نداریم مصلحت و مفسده نداریم همان طور که دو دوتا پنج تا تصور ندارد انقطاع فیض هیچ تصوّر ندارد که تعطیل بود مثلاً تا مدتی کار نکرد خب اگر مدتی بود مدت که فعل اوست در مراحلی کار نکرد خب آن مراحل که فعل اوست عدم محض هم که جلو و دنبال ندارد حدوث فیض نه حدوث عالَم, عالَم [یعنی] سماوات و ارض اصلاً بقا ندارد فضلاً از دوام اینها هر لحظه نو و تازه اند حالا یا سالشان کمتر یا سالشان بیشتر این سماوات و ارضین و اینها هر لحظه تازه اند اینها که دوام ندارند مدتی هم هستند بعد هم (يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ) [(۳)](#) پیش می آید (إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ) [(۴)](#) پیش می آید (إِذَا النُّجُومُ انكَدَرَتْ) [(۵)](#) پیش می آید اینها مُشتی از خلقت است اما ارواح انبیا, ارواح اولیا, لوح و کرسی و قلم و روح مطهّر اهل بیت و اینها فرض ندارد که در مدتی نبود بعد پیدا شد شما اگر فرض کردید هر باوری که دارید داشته باشید اگر فرض شد, اگر فرض نشد چه چیزی را می خواهید باور کنید.

۱- (۲۱) . سوره□ نساء, آیه□ ۵۷.

۲- (۲۲) . التوحید (شیخ صدوق), ص۳۰۹.

۳- (۲۳) . سوره□ ابراهیم, آیه□ ۴۸.

۴- (۲۴) . سوره□ تکویر, آیه□ ۱.

۵- (۲۵) . سوره‌ی تکویر، آیه‌ی ۲.

پرسش:...که در روایات آمده پس معلوم می شود..

پاسخ: آن بالأخره یا فیض خداست یا تعبیر به نور الهی شده نور اهل بیت شده چیزی هست که آن هم بالأخره فعل خداست یکی از درجات فیض اوست بنشینید یک ساعت فکر کنیم که خدا بود, تعطیل بود, بعد خلق کرد «بعد» یعنی چه؟ مگر این وسط ها چیزی هست که بگوییم خدا الآن خلق نکرده بعد خلق کرده از شما ما فقط تصورش را طلب داریم نه تصدیق را اگر تصور کردید تصدیقش با خودتان اما اگر تصورنشدنی بود خب بخوانید «یا دائم الفضل علی البریّه» (۱) را، بگویید گذشته هم مثل آینده.

استفاده از کتاب و سنت شرط درک ازلی بودن فیض و ابدیت قیامت

واقعاً اگر نبود اصرار کتاب و سنّت که فیض ابدی است که ابدی است آن را هم انکار می کردند این بشر ضعیف الفکر ابدیّت را نمی تواند درک کند ما عادت کردیم به همین بنای عقلاـ و فهم عرف! واقعاً فهم ما ضعیف است فرمودند در آن مسائلی که در دسترس شما نیست آنجاها وارد نشوید حتماً به کتاب قیّم توحید مرحوم صدوق مراجعه کنید این شعرها را ببینید که «ثمّ أنشأ یقول» حضرت فرمود او در ازل محمود بود خب حمد در برابر نعمت است, او در ازل جواد بود خب جود, فعل است نه قدرت بر جود داشت نه قدرت بر خلق داشت او در ازل محمود بود او در ازل جواد بود

مشروط بودن رفتن به بهشت به دو شرط و جهنم به یک شرط

۱- (۲۶) . المصباح (کفعمی), ص۶۴۷.

فرمود در این صحنه وقتی که افراد متفرّق انـد (فَأَمَّا الَّذِینَ آمَنُوا) (یـک) (وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ) (دو) (فَهُمْ فِی رَوْضَهٍ یُحْبَرُونَ) چون در تمام قرآن شـما ملاحظه بفرماییـد برای رفتن به جهنم یک قید لازم است و آن گناه است برای رفتن به بهشت دو چیز لازم است یکی ایمان, یکی کار خوب; برای رفتن به جهنم کفر لازم نیست ممکن است کسـی مسـلمان باشد ولی در اثر گناه بسوزد حُسن فـاعلی و حُسن فعلی این دو, شـرط اساسـی ورود به بهشت است اما درباره جهنم فقط سوء فعلی شـرط است سوء فـاعلی لازم نیست یعنی اگر کسـی کافر نبود عقیـده بـد نـداشت مسـلمان بود ولی معصیت کرد این هم گرفتار سوخت و سوز است لذا در جریان بهشت آن طوری که شـما در همه موارد بررسـی می کنید یا تصریح به جمع بین حُسن فاعلی و حُسن فعلی یعنی ایمان و عمل صالـح یا فقط ایمان را ذکر می کنـد که عمل صالـح با قرینه در کنار آن مطرح است (فَأَمَّا الَّذِینَ آمَنُوا) که حُسـن فـاعلی اسـت (وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ) که حُسن فعلی است (فَهُمْ فِی رَوْضَهٍ یُحْبَرُونَ) روضه یعنی بوسـتان, محبورنـد یعنی مسـرورند خوشـحال انـد با نشاط انـد (فَهُمْ فِی رَوْضَهٍ یُحْبَرُونَ) حالا این تنوین (رَوْضَهٍ) هم گفتنـد برای تفخیم و تعظیم است. (۱)

تعبیر به احضار کفار در عذاب, دال بر دردناک بودن آن

(وَأَمَّا الَّذِینَ کَفَروا وَکَذَّبُوا بِآیَاتِنَا وَلِقَاءِ الْآخِرَهِ فَأُولئِکَ فِی الْعَذَابِ مُحْضَرُونَ) چـون این سور ه در مکه نـازل شـد در برابر مؤمنین, کافران انـد نه اینکه مؤمن به معنای متّقی باشد و دوزخیان معصـیتکاران باشـند لذا نام کفار را برد, فرمود: (وَأَمَّا الَّذِینَ کَفَروا وَکَذَّبُوا بِآیَاتِنَا وَلِقَاءِ الْآخِرَهِ) گرچه (کَذَّبُوا بِآیَاتِنَا) مسئله انکار معاد را هم به همراه دارد اما چون ذیل مسئله معاد است و محلّ ابتلای عملی صنادید قریش بود آن را بالصراحه ذکر فرمود: (فَأُولئِکَ فِی الْعَذَابِ مُحْضَرُونَ) یک وقت است که اینها در عـذاب می رونـد یـک وقت است که می فرمایـد مـا اینهـا را احضـار می کنیم واژه حضـور غیر از احضـار است حضور معنـای کراهت و رنـج و اَلم و اینهـا را به همراه نـدارد اما احضار این طور است هر وقت قرآن کریم بخواهـد تعبیر به حضور دردناک بکنـد از آن به احضار یاد کرده است فرمود اینها مُحضـرند اینها را جلب می کنند اینها را حاضـر می کنند برای سوخت و سوز پس این طور نیست که کافر و مؤمن یکسان باشـند هر دو معـدوم بشوند و هیچ خبری از حساب و کتاب نباشد در حقیقت این آیـات سوره مبـارکه «روم» که محلّ بحث است می توانـد شـارح خوبی باشـد برای همـان آیه سوره مبارکه «جاثیه» که فرمود: (أَمْ حَسِبَ الَّذِینَ اجْتَرَحُوا السَّیِّئَاتِ أَن نَّجْعَلَهُمْ کَالَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَوَاءً مَحْیَاهُمْ وَمَمَاتُهُمْ سَاءَ مَا یَحْکُمُونَ) خب پس مسـاوی نیسـتند چگونه انـد آن آیاتی که دارد (وَامْتَازُوا الْیَوْمَ أَیُّهَا الْمُجْرِمُونَ) شارح این است این آیه ای که فرمود: (یَوْمَئِذٍ یَتَفَرَّقُونَ) شارح این است نشان می دهـد که یقیناً قیامتی هست و پاداشـی هست و یقیناً کیفری هست و هرگز صالـح و طالح یکسان نیستند.

ص: ۵۶۱

۱- (۲۷) . تفسیر غرائب القرآن (نیشابوری), ج۵, ص۴۰۵.

«و الحمد للّٰه ربّ العالمين»

آیات ۱۴تا ۲۰سوره روم ۹۱/۱۱/۰۸

.Your browser does not support the audio tag

(وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يَوْمَئِذٍ يَتَفَرَّقُونَ (۱۴) فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَهُمْ فِي رَوْضَةٍ يُحْبَرُونَ (۱۵) وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَروا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَلِقَاءِ الْآخِرَةِ فَأُولئِكَ فِي الْعَذَابِ مُحْضَرُونَ (۱۶) فَسُبْحَانَ اللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ وَحِينَ تُصْبِحُونَ (۱۷) وَلَهُ الْحَمْدُ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَعَشِيّاً وَحِينَ تُظْهِرُونَ (۱۸) يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَيُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَكَذلِكَ تُخْرَجُونَ (۱۹) وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَكُم مِن تُرَابٍ ثُمَّ إِذَا أَنْتُم بَشَرٌ تَنتَشِرُونَ (۲۰))

دلیل اهتمام سوره های مکی به موضوع معاد

چون سوره مبارکه «روم» در مکه نازل شد و مطالب محوری سوَر مکّی, اصول دین است یعنی توحید و وحی و نبوّت و معاد و خطوط کلی فقه و اخلاق و حقوق است بعد از بیان آن مطالب اصولی, جریان قیامت را همانند ترجیع بند یکی پس از دیگری ذکر می کند در آیه دوازده فرمود: (يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ) در آیه چهارده هم فرمود: (وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ) در آیه شانزده هم سخن از لقاءالآخره است مهم ترین مشکل مردم مکه بعد از مسئله شرک همان انکار معاد بود تهذیب نفس, رعایت عدل و عقل, امنیت و امانت, زندگی سالم و صالح بدون اعتقاد به معاد ممکن نیست یعنی هیچ ممکن نیست جامعه ای اصلاح بشود مگر با اعتقاد به معاد زیرا اگر ـ معاذ الله ـ چنین عقیده ای نباشد اگر کسی قدرتی داشت و در جایی پنهانی بود و کسی از او باخبر نبود چه دلیلی دارد که او فضیلت را رعایت کند و از لذّت بگذرد هیچ وجهی ندارد برای اینکه کسی او را نمی بیند بر فرض هم ببیند نمی تواند جلوگیری کند حساب و کتابی هم که در عالَم نیست به هیچ وجه, به نحو سالبه کلیه «لولا المعاد» تمدّن به معنای حقیقی ضامن اجرا نخواهد داشت چون بر اساس (قَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ مَنِ اسْتَعْلَى) (۱) زندگی می کند در نهان اگر کسی قدرتی داشت دستش به مال مردم به بیت المال یا به حقوق دیگری رسید کسی خبر نداشت به چه دلیل او از لذتی صرف نظر کند, اگر بدون معاد تمدن ممکن نیست و اگر بدون معاد سعادت و امنیت ممکن نیست این را ذات اقدس الهی در سوَر مکّی مکرّر در مکرّر بیان می کند و مشکل مردم حجاز هم این بود چه اینکه مشکل مردم مستکبر شرق و غرب هم همین است تنها چیزی که انسان را از تجاوز حفظ می کند اعتقاد به معاد است که این عمل زنده است (یک) عمل زنده در جهان سرگردان نیست (دو) ممکن نیست عمل زید را به حساب عمرو بنویسند (سه) عمل, هر عاملی را درگیر می کند (چهار) که (لَيْسَ لِلْإِنسَانِ إِلَّا مَا سَعَى) (۲) خب چنین باوری جلوی رذیلت را می گیرد لذا مکرّر می فرماید: (يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ), (لِقَاءِ الْآخِرَةِ) پشت سر هم در این دو, سه آیه مکرّر سخن از معاد است.

ص: ۵۶۲

۱- (۱) . سوره طه, آیه ۶۴.

۲- (۲) . سوره نجم, آیه ۳۹.

دلالت (يُحْبَرُونَ) بر استمرار لذت بخشی نعمت ها در قیامت

در تعبیر این آیات (فِی رَوْضَهٍ) نکره است برای تفخیم, (فِی الْعَذَابِ) معرفه است برای آن عذاب معهودی که قرآن مشخص کرده است (یُحْبَرُونَ) فعل است که لحظه به لحظه سرور جدید پیش می آید اما (مُحْضَرُونَ) اسم است که بر ثبات دلالت دارد مستحضرید الآن ما الحمدلله سالمیم از سلامت لذت نمی بریم برای اینکه برای ما عادی است اما آن که از بیمارستان ترخیص شد سلامت خودش را باز یافت در کمال نشاط است در بهشت نعمت ها مستدام است اما این طور نیست که در اثر عادت, لذتی در کار نباشد هر لحظه بهشتی لذت می برد از آن نشاطش, سلامتش, رفاهش, تنعّمش. الآن انسانی که متمکّن باشد وضع مالی اش مناسب باشد چون از نظر مال در رفاه است از نظر سلامت در رفاه است این سلامتی و رفاه برای او لذت بخش نیست او احساس نمی کند چون امر عادی است و اگر ـ خدای ناکرده ـ یکی از اینها گرفته بشود دوباره برگردد انسان احساس لذت می کند ما در دنیا لذت مستدام و مستمر نداریم مگر اینکه فاصله بشود ولی در صحنه بهشت امر مستدام و مستمر است و لذت بخش چه اینکه برای ما در دنیا نوشیدن آب اگر مسبوق به رنج عطش نباشد لذّت آور نیست خوردن غذای گوارا اگر مسبوق به رنج گرسنگی نباشد لذّت آور نیست ولی در بهشت انسان بدون رنج عطش از آب کوثر لذت می برد بدون رنج گرسنگی از غذای بهشت لذت می برد مثل دنیا نیست که لذت باید مسبوق به رنج باشد چون در دنیا یک انسان سیر اگر خواست غذا بخورد لذت نمی برد کسی که تشنه نیست اگر بخواهد آب بنوشد لذت نمی برد در بهشت بدون سَبق رنج هم از نوشیدن لذت برده می شود هم از غذا خوردن لذا (یُحْبَرُونَ) است چون فعل مضارع است دلالت بر استمرار دارد استمرار غیر از ثبات است یعنی هر لحظه هست اما هر لحظه کار خودش را انجام می دهد هر لحظه حبور است و سرور است و نشاط اما در جریان دوزخ فرمود: (فَأُولئِکَ فِی الْعَذَابِ مُحْضَرُونَ).

ص: ۵۶۳

عدم راهیابی ثواب و عقاب به اعمال انسان در قیامت

مطلب دیگر اینکه _ همان بیان نورانی رسول خدا(صلّی الله علیه و آله و سلّم) که حضرت امیر(سلام الله علیه) هم در نهج البلاغه آن را نقل کرد _ فرمود: «إنّ الیوم عملٌ و لا حساب و غداً حسابٌ و لا عمل» (۱) یعنی انسان وقتی مُرد دیگر شریعت و رسالت و تکلیف قطع می شود وارد صحنه پاداش می شود کاری انسان در قیامت انجام بدهد که به وسیله آن کار, ثواب ببرد یا به وسیله آن کار, معاقَب بشود چنین چیزی در قیامت نیست وگرنه آنجا هم دین بود و تکلیف بود و شریعت بود می شد دنیا; این لعنی که دوزخیان نسبت به یکدیگر می کنند نظیر آیه ای که می گوید: (كُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعَنَتْ أُخْتَهَا) (۲) این یک لعن لفظی باشد که یکی دیگری را سبّ کند یا فحش بدهد یا لعن کند ثواب ببرد یا عقاب بشود نیست اینجا هم که فرمود: (وَكَانُوا بِشُرَكَائِهِمْ كَافِرِينَ) (۳) کُفری بورزد در برابر ایمان که ثواب ببرد نیست این همان تبرّی عملی و علنی است مثل اینکه انسان از آتش فاصله می گیرد این فعل, فعلی نیست که عبادی باشد ثواب داشته باشد واجب یا مستحب و مانند آن باشد این چنین نیست (وَكَانُوا بِشُرَكَائِهِمْ كَافِرِينَ) یک کفرِ تکلیفی باشد بلکه انزجار عملی است که از آنها فاصله می گیرد چه اینکه تبرّی (تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتُّبِعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوْا) (۴) هم همین طور بود که در سوره مبارکه «بقره» گذشت.

۱- (۳) . نهج البلاغه, خطبه ۴۵; ر.ک: الخصال (شیخ صدوق), ج۱, ص۵۱.

۲- (۴) . سوره اعراف, آیه ۳۸.

۳- (۵) . سوره روم, آیه ۱۳.

۴- (۶) . سوره بقره, آیه ۱۶۶.

ثمره یادآوری قیامت، تسبیح گویی خدا در اوقات چهارگانه

حالا که این چنین شد مسئله قیامت هست و هرگز صالح و طالح یکسان نیستند بلکه حسابی هست, کتابی هست, هر کسی در برابر کارش کیفر یا پاداش می بیند متفرّعاً بر اصول گذشته فرمود: (فَسُبْحَانَ اللَّهِ) این فاء تفریع است بر اصول گذشته یعنی تسبیح کنید ذات اقدس الهی را این جمله خبریه به داعی انشا القا شده است فاء آن متفرّع بر اصول گذشته است یعنی اکنون که این چنین است پس در هر بامداد و شامگاه و نیم روز خدا را تسبیح کنید (فَسُبْحَانَ اللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ وَحِينَ تُصْبِحُونَ), (وَعَشِيّاً وَحِينَ تُظْهِرُونَ) این چهار وقت را ذکر فرمود برای اینکه چهار حالت تازه است آن جمله (وَلَهُ الْحَمْدُ فِي السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ) که جمله معترضه است در وسط ذکر کرد تا روشن بشود که انسان با جهان هماهنگ خواهد بود (فَسُبْحَانَ اللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ) یعنی «حین تدخلون فی المساء» أمسیٰ در برابر أصبح یعنی «دخل فی المساء» «أصبح» یعنی «دخل فی الصباح», «أظهر» یعنی «دخل فی الظهر» در جریان افعال سه گانه چون استعمال شد فرمود: (حِينَ تُمْسُونَ) یعنی «تدخلون فی المساء» (وَحِينَ تُصْبِحُونَ) یعنی «تدخلون فی الصباح» (وَحِينَ تُظْهِرُونَ) یعنی «تدخلون فی الظهر» اما درباره (عَشِيّاً) چنین فعلی در لغت عرب استعمال نشده که «اَعشیٰ» یعنی «دخل فی العشاء» چنین چیزی استعمال نشده لذا اینجا (عَشِيّاً) را به صورت اسم ذکر فرمود بر خلاف آن سه فعل چون آن سه فعل استعمال شده.

هماهنگی تسبیح و تحمید انسان با تسبیح و تحمید نظام تکوین

این جمله (وَلَهُ الْحَمْدُ فِي السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ) یعنی کار شما با جهان تکوین هماهنگ است (یک) آنها حمد می کنند شما تسبیح می کنید (دو) حمد آنها با تسبیح آنها همراه است به دلیل آیات دیگر, تسبیح شما هم با حمد شما همراه است به دلیل آیات دیگر این چنین نیست که تقسیم کار شده باشد آنها شاکر باشند شما اهل تسبیح باشید اگر فرشته است حمد و تسبیحش با هم است اگر انسان است حمد و تسبیحش با هم است اگر آسمان و زمین است حمد و تسبیحش با هم است برهان می گوید حمد و تسبیح باید همراه باشد قرآن هم اینها را همراه کرده در جریان فرشته ها برابر آنچه در سورهٔ مبارکهٔ «بقره» گذشت آیه سی سورهٔ مبارکهٔ «بقره» این بود که آنها به خدا عرض کردند (وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ) یعنی هم اهل تسبیحیم هم اهل تحمیدیم اینها قرین هم است تسبیح ما در صحبت تحمید است یا در جامه تحمید است که حالا این «باء», «باء» مصاحبه باشد یا ملابسه باشد درباره انسان هم فرمود: (فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ) (۱) این (فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ) یعنی تسبیحتان با تحمید همراه باشد نظام کلی, جمع بندی بین آسمان و زمین و انسان و جن در سورهٔ مبارکهٔ «اسراء» به صورت یک اصل کلی که جزء جوامع الکلم است بیان شده در آنجا بعد از آیه ۴۳ که فرمود: (سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يَقُولُونَ عُلُوّاً كَبِيراً) آیه ۴۴ سورهٔ «اسراء» این است که (تُسَبِّحُ لَهُ السَّماوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَن فِيهِنَّ) چه موجودات آسمانی چه موجودات زمینی هر چهار قسم یعنی آسمان ها و اهل آسمان ها, زمین و اهل زمین همه اینها (تُسَبِّحُ لَهُ السَّماوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَن فِيهِنَّ) اما نه اینکه تسبیحشان از تحمید جدا باشد بلکه (وَإِن مِن شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ) پس از سنخ تقسیم نیست که شما تسبیح بکنید آسمان ها تحمید بکنند بلکه شما و آسمانی ها تسبیحتان با تحمید است.

۱- (۷) . سوره□ حجر, آیه□ ۹۸; سوره□ نصر, آیه□ ۳.

اثبات فقر هویتی انسان و ربط محض بودن او

این آیه سوره مبارکه «اسراء» که فرمود: (وَإِن مِن شَيْ ءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلكِن لَّا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنَّهُ كَانَ حَلِيماً غَفُوراً) ناظر به آن است که هر موجودی دو کار دارد دو ادراک دارد در برابر هر کار و هر ادراکی هم خدا را حمد می کند ذکر می کند هر موجودی فقر خودش را احساس می کند در بحث های قبل داشتیم که اینکه خدای سبحان فرمود: (يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنتُمُ الْفُقَرَاءُ) (1) این فقر برای انسان اگر گفتیم «الانسان فقیر» از سنخ «زید قائم» نیست که عرض مفارق باشد چون قیام گاهی هست گاهی نیست اما فقر گاهی باشد گاهی نباشد این نیست پس از سنخ عرض مفارق نیست اگر گفتیم «الانسان فقیر» از سنخ «الاربعه زوج» نیست که فقر برای انسان عرض لازم باشد درست است که هیچ گاه زوجیّت اربعه را رها نمی کند و درست است که هیچ گاه فقر انسان را رها نمی کند اما بالأخره زوجیّت, عرض لازم است هیچ عرضی در مرتبه معروض نیست و هر عرضی از مرتبه معروض بیرون است یعنی اربعه در مقام ذات زوج نیست برای اینکه زوجیّت نه جنس آن است نه فصل آن, فقر برای انسان در آیه (يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنتُمُ الْفُقَرَاءُ) از سنخ «الأربعه زوج» هم نیست قسم سوم وقتی می گوییم «الانسان ناطق» این ناطق برای انسان نه عرض مفارق است نه عرض لازم بلکه ذاتی است اما ذاتیِ ماهیّت است نه ذاتیِ هویّت چون ماهیّت تابع هستی است و اصل نیست اگر گفتیم (يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنتُمُ الْفُقَرَاءُ) یعنی «الانسان فقیر» این به منزله «الانسان ناطق» نیست زیرا این نطق, ذاتیِ ماهیّت است و نه ذاتی هویّت در مرحله هویّت حضور ندارد تنها راهی که دارد اگر ما بگوییم «الانسان فقیر» مثل اینکه بگوییم «الانسان موجود» که در هویّت او فقر است نه اینکه در ماهیّت او فقر باشد اگر ماهیّت تابع هستی است و هستیِ او وابسته است پس از سنخ «الانسان موجود» است در گوهر هستیِ انسان ربط به خدا هست این فقر هم یک فقر مادی و امثال ذلک نیست یعنی یک وجود رابط یعنی وابسته.

۱- (۸) . سوره فاطر, آیه ۱۵.

خودشناسی و محتاج دیدن خویش، سبب مراجعه انسان به خدا

خب اگر کسی خودش را بشناسد یقیناً خدا را خواهد شناخت برای اینکه این فقر, وابستگی به خداست اگر کسی وابستگی به خدا را شهوداً درک کند یقیناً الله را درک می کند. هر موجودی این طور است تنها درباره (یَا أَیُّهَا النَّاسُ) نیست چون همه به طرف خدا محتاج اند حالا که همه به طرف خدا محتاج اند پس انسان و غیر انسان فقر خودش را احساس می کند و به کسی باید مراجعه کند که مشکل او را حل کند فقیر که نمی تواند فقیرانه به سر ببرد بالأخره باید نیاز او را کسی برطرف کند آن بیان نورانی امام سجاد(سلام الله علیه) در صحیفه سجادیه که فرمود: «و رأیت أنّ طلبَ المحتاج الی المحتاج سفهٌ مِن رَأیه و ضَلّةٌ مِن عقله» (۱) این از غرر بیانات حضرت است در صحیفه فرمود احتیاج انسان به انسان, سفاهت است کسی دستش را پیش دیگری دراز می کند؟! _ این چه منطقی است! _ فرمود من رأیم این است من مشاهده کردم من این را می بینم که اگر مخلوقی به مخلوق مراجعه کند و از او چیزی بخواهد این سفاهت است این گمراهی است «و رأیت أنّ طلب المحتاج الی المحتاج سفهٌ مِن رَأیه و ضلّةٌ من عقله» البته دیگری وسیله است ما الآن به آفتاب مراجعه می کنیم دهها فایده می گیریم به آب مراجعه می کنیم دهها فایده می گیریم می گوییم خدای سبحان را شکر که (یُطْعِمُنِی وَیَسْقِینِ) (۲) اینها را خلق کرده برای رفع نیاز ما اما به غیر خدا مراجعه کنیم از آنها کمک بگیریم که اگر آنها به ما ندادند ما مشکل داشته باشیم این سفاهت است اینکه می بینید ایران اسلامی به برکت کار امام و خون های پاک شهدا در برابر هیچ تحریمی سر خم نکرده و نمی کند بر اساس همین مکتب است یعنی ممکن است که رزق انسان به دست دیگری باشد که اگر تحریم کردند انسان مشکل داشته باشد تمام مشکل ما این است که ما این معارف را یک مقدار جدّی نگرفتیم فرمود این سفیهانه است که اگر کسی خیال کند رزق او, سعادت او به دست دیگری است که اگر دیگری نداد یا تحریم کرد این مشکل داشته باشد.

۱- (۹) . الصحیفه السجادیه, دعای ۲۸.

۲- (۱۰) . سوره شعراء, آیه ۷۹.

ما الآن هر روز از شمس و قمر و آتش کمک می گیریم یعنی می گوییم خدای سبحان اینها را خلق کرده برای رفع نیاز ما اینها هم محتاج به ذات اقدس الهی اند اما این طور نیست که زمام کار به دست دیگری باشد که اگر تحریم کرد انسان مشکل داشته باشد این بارها به عرضتان رسید خدای سبحان فرمود تمام مار و عقرب عائله من هستند (وَمَا مِن دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلاَ عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا) (۱) فرمود هر ماری هر عقربی در هر گوشه عالَم باشد اینها عائله من هستند من متعهّدم که اینها را روزی بدهم.

تأمین بودن رزق و روزی و غفلت ما از آن

پرسش: ... برای اوحدی از مردم است.

پاسخ: برای همه است منتها حالا غافلیم این بحث ها برای تعلیم نیست در حقیقت، این حرف ها تازه نیست در درون همه ما هست فرمود: (وَمَا مِن دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلاَ عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا) این (عَلَى) تعهّد را می رساند می فرماید تمام مارهای عالَم آن مار زنگی پُرسم عائله من هستند من عهده دارم که او را روزی بدهم وقتی خواستند اباذر(رضوان الله علیه) را تبعید کنند دستور رسید که هیچ کسی او را تا مرز مدینه بدرقه نکند ولی حضرت علی(سلام الله علیه) حسنین, بعضی از اصحاب خاص اعتنا نکردند اباذر را بدرقه کردند هر کدام از این ذوات مقدس فرمایشی گفتند اباذر هم مطلبی گفت, جمع بندی این بود که اگر تمام روی زمین هیچ گیاهی روئیده نشود و هیچ قطره بارانی از آسمان به زمین نیاید خدا می تواند روزی بدهد (۲) با آن فکر, انقلاب پیروز شد با همان فکر, دفاع هشت ساله پیروز شد الآن هم همان فکر است منتها کمی غفلت آمده خب وقتی خدا متعهّد است فرمود تمام این حرام گوشت ها عائله من هستند می شود در عالَم فرض بشود یک گرگ و گرازی روزی نداشته باشد؟!

ص: ۵۶۸

۱- (۱۱) . سوره هود, آیه ۶.

۲- (۱۲) . ر.ک: الکافی, ج۸, ص۲۰۷.

از در بخشندگی و بنده نوازی □□□ مرغ هوا را نصیب، ماهی دریا (۱)

می بینید یک مرغ حرام گوشت از همان بالا شیرجه می رود درون آب می رود ماهی می گیرد

از در بخشندگی و بنده نواز□□□ مرغ هوا را نصیب، ماهی دریا

این خدا برای همه همه حرام گوشت ها روزی قائل شد برای همه مار و عقرب ها روزی قائل شد ممکن نیست کسی موحد باشد و درمانده باشد این خداست! این حرف ها افرادی مثل اباذر را, سلمان را, به راه انداخت الآن هم همان حرف است.

غفلت زدایی راز اصرار قرآن بر تسبیح خدا در اوقات چهارگانه

اینکه اصرار قرآن کریم این است که صبح به نام خدا, عصر به نام خدا, ظهر به نام خدا برای این است که انسان غفلت نکند (فَسُبْحَانَ اللَّهِ) این جمله اسمیه است خبر است و به داعی انشا القا شده (فَسُبْحَانَ اللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ وَحِينَ تُصْبِحُونَ □ وَلَهُ الْحَمْدُ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَعَشِيّاً وَحِينَ تُظْهِرُونَ) نه اینکه این (عَشِيّاً) و این (تُظْهِرُونَ) به سماوات و ارض برگردد این عشیّ و اظهار به همان اِمساء و اصباح برمی گردد این حالت ها مختلف است چون چهار حالت اصلی برای انسان در شب و روز هست پس هیچ موجودی به غیر خدا حقّ رجوع ندارد, باید به خدا مراجعه کند. چون فقر خود را می بیند (یک) غیر خدا توان آن را ندارد که فقرزدایی کند (دو) به خدا مراجعه می کند و نیاز خود را دریافت می کند (سه) در برابر احسان الهی حق شناسی می کند شکر می کند (چهار) آخری یعنی شکر, با اوّلی که احساس فقر است کنار هم آمده خدا را تسبیح می کنند برای اینکه او اگر _ معاذ الله _ محتاج باشد که مشکل گشا نیست خدا را تحمید می کند برای اینکه مشکل ما را حل می کند.

۱- (۱۳) . دیوان سعدی، غزل۱.

برهانی بودن همراهی تسبیح با تحمید

پس آن اصل کلی که در سوره مبارکه «اسراء» آیه ۴۴ فرمود: (وَإِن مِن شَیْ ءٍ إِلَّا یُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ) با برهان همراه است الاّ ولابد تسبیح با تحمید همراه است برای اینکه خدا را برای چه ما تنزیه می کنیم می گوییم ما محتاجیم او منزّه از حاجت است او همه نِعم را داراست نه تنها محتاج نیست بلکه احتیاج محتاجان را رفع می کند چون احتیاج ما را رفع می کند پس محمود ماست او هم مسبَّح است هم محمود, همه ما مثل فرشته ها می گوییم (نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِکَ وَنُقَدِّسُ لَکَ), (نُسَبِّحُ بِحَمْدِکَ) حالا یا غافلیم یا غیر غافل بالأخره این از سنخ تقسیم کار نیست که تسبیح برای ما و تحمید برای فرشته ها منتها ما گاهی غفلت داریم گاهی تذکّر, به ما تذکر می دهند که صبح و شام تسبیح کنیم و فرشته ها اهل غفلت و اینها نیستند آیه نوزده و بیست سوره «انبیاء» این بود (وَلَهُ مَن فِی السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَنْ عِندَهُ لاَ یَسْتَکْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَلاَ یَسْتَحْسِرُونَ) هرگز خسته نمی شوند (یُسَبِّحُونَ اللَّیْلَ وَالنَّهَارَ لاَ یَفْتُرُونَ) اما برای ماها این چنین نیست حتی برای خود پیغمبر(علیه و علی آله آلاف التحیّه و الثناء) فرمود: (قُمِ اللَّیْلَ إِلَّا قَلِیلاً نِصْفَهُ أَوِ انقُصْ مِنْهُ قَلِیلاً أَوْ زِدْ عَلَیْهِ وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِیلاً) (۱) نیمی از شب را بخواب کمتر از نیم, بیشتر از نیم, یک مقدار استراحت کن یک مقدار هم عبادت کن اما فرشته ها دائم الذکرند هیچ خستگی در آنها نیست برای ماها این تفکیک هست.

ضرورت تلاش انسان در عین تأمین بودن روزی

۱- (۱۴) . سوره مزمل, آیات ۲ _ ۴.

پرسش: آیا جامعه باید با توحید ابوذری اداره شود یا..؟

پاسخ: بالأخره فضای فکری جامعه «إمّا بالإجمال أو بالتفصیل» فضای توحید است این توحید می تواند جامعه را اداره کند همه ما موظفیم انجام وظیفه کنیم کم نداریم اما به ما گفتند: (فَامْشُوا فِی مَنَاكِبِها) این (فَامْشُوا فِی مَنَاكِبِها وَكُلُوا مِن رِزْقِهِ) (۱) همین است انسان اگر مریم(سلام الله علیها) باشد اگر عیسی هم باشد اگر این دو بزرگوار که (جَعَلْنَاهَا وَابْنَهَا آیَةً لِّلْعَالَمِینَ) باشد بالأخره دستی باید دراز بکند در سوره مبارکه «مریم» و مانند آن که مربوط به آن حضرت بود گذشت شما می بینید از راه غیب خدای سبحان فرشته را می فرستد (فَأَرْسَلْنَا إِلَیْهَا رُوحَنَا) (۲) بعد (فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَراً سَوِیّاً) (۳) بعد (فَنَفَخْنَا فِیهَا) (۴) بعد عیسی(سلام الله علیه) به دنیا می آید هنگام زایمان عیسی هم (فَأَجَاءَهَا الْمَخَاضُ إِلَى جِذْعِ النَّخْلَهِ) (۵) این نخله خشک سرسبز می شود و پرخرما می شود همه اینها از راه غیب است اما به مریم(سلام الله علیها) می گویند تو هم دستی دراز بکن این شاخه را تکان بده این خرما بریزد بگیر دیگر این مقدار برای تو (وَهُزِّی إِلَیْكِ بِجِذْعِ النَّخْلَهِ تُسَاقِطْ عَلَیْكِ رُطَباً جَنِیّاً) (۶) این چنین نیست که حالا ما این درخت را سرسبز کردیم پربار کردیم این خرما مستقیماً بیاید دهن تو, تو هم دستی تکان بده این نظام, این نظام هستی یک دست تکان دادن لازم است شما می بینید الآن در کرانه و کناره این دریای خزر غرق نعمت است هزارها هکتار سرسبز است از یک طرف شمال دریا از یک طرف جنوب جنگل, سرسبزی های فراوان اما با علف هرز دارد اداره می شود ما اگر مدیریت داشته باشیم کاملاً می توانیم علوفه دامهان را با این هزارها هکتار که در همسایگی دریاست تأمین کنیم که برای علوفه از خارج چیزی اگر به ما ندادند مشکل نداشته باشیم برای علوفه ارز ندهیم این دیگر انرژی هسته ای نیست که خیلی تلاش و فکر و عمق فکری بخواهد غرض این است که اگر انسان مریم هم باشد باید دست تکان بدهد یک مقدار روزی خودش را بگیرد این نظام, نظام کار است آنکه خدای سبحان فرمود, فرمود من روزی را آماده کردم خب مار و عقرب که روزی می خورند این طور نیست که در لانه شان باشند و روزی بخورند اینها می گردند و روزی پیدا می کنند این نظام را خدای سبحان با حرکت, با تلاش, با کوشش اداره کرده شما بپذیرید که از این جوان ها هزارها کار ساخته است که قبلاً این کار مقدورشان نبود اگر کسی واقعاً مدیریت داشته باشد ما برای کارهای کشاورزی به هیچ وجه لازم نیست ارز بدهیم حالا بگویند چون به ما علوفه ندادند لبنیات ما گران شده آخر ما نیازی به اینها نداریم این هلند و امثال هلند که به اندازه مازندران و گیلان نیست ولی آنها صادرات فراوانی از نظر لبنیات دارند ما این مقدار اگر باشد می توانیم بالأخره علوفه دامهان را تأمین کنیم.

۱- (۱۵) . سوره ملک, آیه ۱۵.

۲- (۱۶) . سوره مریم, آیه ۱۷.

۳- (۱۷) . سوره مریم, آیه ۱۷.

۴- (۱۸) . سوره انبیاء, آیه ۹۱.

۵- (۱۹) . سوره مریم, آیه ۲۳.

۶- (۲۰) . سوره مریم, آیه ۲۵.

عوام فریبی و ستم ظالمان، منشاء محرومیت برخی از انسانها

پرسش: جناب استاد در آفریقا که این همه گرسنه مضطر هست و زمین..

پاسخ: اینها را گرسنه نگه داشتند نه گرسنه هستند حرفی که امروز استکبار می زند همان حرفی است که دیروز معاویه می زد همین کاری که الآن استکبار همان یک درصد در برابر نود و نه درصد دارند می کنند معاویه درصدد توجیه گرانی و تورّم و امثال ذلک گفت که خدا در مخزن خود روزی ها دارد بر اساس (إِن مِّن شَیْ ءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ) (۱) قضا و قدر الهی این است که برای شما همین مقدار نازل کرده است خب مردم هم که آشنا نبودند به آیه (إِن مِّن شَیْ ءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ) را خب درست ادراک نمی کردند در این عوام فریبی های اموی احنف بن قیس برخاست گفت معاویه اینجا سه مسئله است چرا مغالطه کردی مسئله اُولی این است که در محضر الهی همه چیزها هست ما معتقدیم, مسئله دوم این است که ذات اقدس الهی برابر نیاز, همه نعمت ها را نازل کرده است معتقدیم, مسئله سوم آن است که برای ما نازل کرده تو گرفتی در خزینه خودت گذاشتی مردم را گرفتار فقر کردی (۲) نه این است که نباشد, هست, از این طرف تلاش و کوشش هست از آن طرف همان بیان نورانی حضرت امیر هست که فرمود: «مَن وجد ماءً و تراباً ثمّ افتقر فأبعده الله» (۳) مردمی که زمین دارند, آب دارند, خاک دارند ولی در کشاورزی محتاج به دیگران باشند از رحمت خدا دورند خب بالأخره مدیریت لازم است تلاش و کار لازم است کوشش لازم است همه که نباید پشت میز بنشینند.

۱- (۲۱) . سوره حجر, آیه ۲۱.

۲- (۲۲) . متشابه القرآن, ج۱, ص۱۲۳.

۳- (۲۳) . قرب الإسناد, ص۵۵.

کل نظام هستی تسبیح و تحمید گوی الهی

غرض این است که هیچ موجودی نیست مگر اینکه تسبیح گوی حق است «تسبیح گوی او نه بنی ادم انـد و بس» (۱) و هیچ موجود نیست مگر اینکه حمدگوی حق است و هیچ موجود نیست که اینها را جدای از هم داشته باشد پس (إِن مِن شَیْ ءٍ إِلَّا یُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ) پس این تفکیکی که در سوره مبارکه «روم» آمده که فرمود: (فَسُبْحَانَ اللَّهِ حِینَ تُمْسُونَ وَحِینَ تُصْبِحُونَ وَلَهُ الْحَمْدُ فِی السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ وَعَشِیّاً وَحِینَ تُظْهِرُونَ) برای تقسیم وظیفه نیست هم حمد آنها با تسبیح همراه است هم تسبیح ما با حمد همراه است به شهادت آن دو, سه آیه ای که در بحث های قبلی بود.

همه تلاشهای انسان در پرتو عنایت الهی

پرسش: این حرکت و تلاش انسان در رابطه با کسب روزی استقلالاً از طرف خودش باید باشد یا آن هم باید «بحول الله» باشد؟

پاسخ: همه اش «لا حول و لا قوّه الا بالله» قبلاً گذشت که این نماز, مکتب است ما که از سجده برمی خیزیم می گوییم «بحول الله تعالی و قوّته أقوم و أقعد» معنایش این نیست که من از سجده سر برداشتم برای رکعت بعد بلند شدم این «بحول الله و قوّته» است معنایش این است که تمام قیام و قعود ما به حول خداست این ذکر «بحول الله و قوّته» تبرّی از جبریّت اشاعره و تفویض معتزله است وقتی شما می گویید: «بحول الله تعالی و قوّته أقوم و أقعد» حرف اشاعره را رد می کنید که می گویند: «لا حول و لا قوّه الا لله» چون آنها جبری اند می گویند: «لا حول و لا قوّه الا لله» شما برای بشر سهم قائلید حرف معتزله را رد می کنید برای اینکه آنها می گویند «لا حول و لا قوّه لله» خدا انسان را رها گذاشت شما حرف مفوّضه را دارید رد می کنید شما که در هر رکعتی که از سجده سر برداشتید می خواهید بایستید می گویید «بحول الله تعالی و قوّته أقوم و أقعد» یعنی «لا جبر و لا تفویض» (۲) شما در نماز هم از اشاعره تبرّی می جویید هم از معتزله تبرّی می جویید هم جبر را نفی می کنید هم تفویض را نفی می کنید آن که می گوید «لا حول و لا قوّه لله» که تفویضی است آن را نفی می کنید آن که می گوید «لا حول و لا قوّه الا لله» که جبری است آن را نفی می کنید خود را مسئول می دانید شما را خدا مختار آفرید این وظیفه ماست که به ما فرمود: (فَامْشُوا فِی مَنَاكِبِها) روی دوش زمین سوار بشوید روزی بگیرید خب این کار آسانی نیست این فرازهای کوه, شناختن درون این کوه, معدن شناسی کردن که کار آسانی نیست فرمود بروید روزی هایتان را بگیرید حتی اگر کسی در حدّ مریم(سلام الله علیها) هم باشد بالأخره باید دستی تکان بدهد. پس اینکه فرمود: (وَلَهُ الْحَمْدُ فِی السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ وَعَشِیّاً وَحِینَ تُظْهِرُونَ) معنایش آن است که این تحمید با تسبیح همیشه همراه است بعد فرمود: (یُخْرِجُ الْحَیَّ مِنَ الْمَیِّتِ وَیُخْرِجُ الْمَیِّتَ مِنَ الْحَیِّ) این سنّت الهی است گاهی انسان را از نطفه, گاهی نطفه را از انسان, گاهی شجر را که حیات گیاهی دارد از هسته, گاهی خوشه و سنبل را که حیات گیاهی دارند از حبّه, هم از حبّه بی جان خوشه می سازد هم از هسته بی جان درخت می سازد, هم از درخت باجان هسته بی جان می سازد هم از خوشه با جان حبّه بی جان می سازد این هست حالا یکی از مصادیقش هم گفتند اگر کسی مؤمنی بود فرزندش غیر مؤمن این (یُخْرِجُ الْمَیِّتَ مِنَ الْحَیِّ) است و امثال ذلك.

۱- (۲۴) . مواعظ سعدی، قصیده ۱۲.

۲- (۲۵) . الکافی، ج ۱، ص ۱۶۰.

ناصواب بودن حمل تسبیح در اوقات چهارگانه بر نماز

اما نکته ای که مربوط به (فَسُبْحَانَ اللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ) و بعد از آن است از ابن عباس نقل شده که این ناظر به نمازهای پنج گانه است اینکه فرمود: (فَسُبْحَانَ اللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ) یعنی «دخلتم فی المساء» این ناظر به صلات مغربین است مغرب و عشاء اینکه فرمود: (وَحِينَ تُصْبِحُونَ) ناظر به نماز صبح است اینکه فرمود: (وَعَشِيّاً) ناظر به نماز عصر است اینکه فرمود: (وَحِينَ تُظْهِرُونَ) ناظر به نماز ظهر است مرحوم امین الاسلام در مجمع البیان می فرماید این قول, احسن است (۱) و این فرمایش ناصواب است برای اینکه صلوات پنج گانه با این ترتیب در مدینه نازل شده نه در مکه و این سور ه, سوره مکّی است در مکه نازل شده ما این را تطبیق بکنیم بر نمازهای پنج گانه با این کیفیت محدود این هماهنگ نیست مگر به معنای جامعش باشد که اصل ذکر و امثال ذلک است.

احیای زمین در بهار، نمونه ای از معاد

فرمود: (يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَيُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا) مستحضرید وقتی بهار شد دو کار پیش می آید یکی خوابیده ها بیدار می شوند, یکی مرده ها زنده می شوند درخت ها در زمستان خواب اند نه مُرده باشند خشک نشدند بلکه تغذیه نمی شوند, آب جذب نمی کنند و مانند آن, وقتی بهار شد «إذا رأیتم الربیع فأکثروا ذکر النشور» (۲) اینها بیدار می شوند وقتی بیدار شدند شروع می کنند به تغذیه, وقتی تغذیه کردند این خاک هایی که اطراف آنهاست به حسب ظاهر مرده است این کودهای مرده آن هواهایی که دارای ذرّات فراوان زنده اند ولی به حسب ظاهر مرده اند این موجودات به حسب ظاهر مرده را این درخت جذب می کند و رشد می کند خب این خاکِ کنار درخت که مرده است به وسیله جذب با ریشه های درخت به ساقه و برگ تبدیل می شود این خاکِ مرده زنده می شود پس در بهار هم خوابیده ها بیدار می شوند هم مرده ها زنده می شوند اینکه فرمود: (يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا) این ناظر به احیای مرده هاست که به وسیله درخت ها و خوشه ها زنده می شوند (وَيُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَكَذٰلِكَ تُخْرَجُونَ) شما روحی دارید که آن نمرده است این روحتان که نمی میرد بدنی دارید این بدن زنده می شود همان طور که شما هر سال دارید می بینید که مرده ها را خدا زنده می کند اینکه فرمودند: «إذا رأیتم الربیع فأکثروا ذکر النشور» همین است خب شما این همه مرده ها را زنده می کنید گاهی حیات گیاهی پیدا می کنند, گاهی حیات انسانی پیدا می کنند, گاهی حیات حیوانی پیدا می کنند همین مرده ها را اینکه گفتند انسان از جمادی می میرد نبات می شود از نبات می میرد حیوان می شود (۳) معنایش این نیست که انسان با خوردن گوشت گوسفند از مرحله حیوانیّت به انسانی آمده چون انسان که حیوان نمی خورد همین که گوسفند را سر بریدند می شود جماد این دیگر حیوان نیست این نه حیوان است نه گیاه, همین که سبزی ها این کاهو و امثال ذلک را بریدند می شود جماد, انسان نه نامی می خورد نه حیوان, هیچ نامی غذای حیوان نمی شود, هیچ حیوانی غذای انسان نمی شود آنکه غذاست جماد است همین جماد را انسان زنده می کند همین حیوان, آن جماد را زنده می کند حیوان می کند, بنابراین فرمود شما هر روز دارید می بینید که مرده را خدا دارد زنده می کند بالأخره این دست شما که حیات دارد این بدن شما که حیات دارد از همین موادّ مرده بود حیوانات همین طور است چه تعجّبی می کنید که خدای سبحان مرده را زنده کند آن روحتان که اصلاً نمرده سر جایش محفوظ است این بدنتان هم با این وضع زنده است (وَكَذٰلِكَ تُخْرَجُونَ وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَكُم مِن تُرَابٍ ثُمَّ إِذَا أَنتُم بَشَرٌ تَنتَشِرُونَ).

۱- (۲۶) . مجمع البیان, ج۸, ص۴۶۸.

۲- (۲۷) . التفسیر الکبیر, ج۱۷, ص۱۹۴.

۳- (۲۸) . ر.ک: مثنوی معنوی، دفتر سوم، بخش ۱۸۷.

«و الحمد للّٰه ربّ العالمین»

آیات ۱۴تا ۲۲سوره روم ۹۱/۱۱/۰۹

.Your browser does not support the audio tag

(وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يَوْمَئِذٍ يَتَفَرَّقُونَ (۱۴) فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَهُمْ فِي رَوْضَةٍ يُحْبَرُونَ (۱۵) وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَلِقَاءِ الْآخِرَةِ فَأُولَئِكَ فِي الْعَذَابِ مُحْضَرُونَ (۱۶) فَسُبْحَانَ اللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ وَحِينَ تُصْبِحُونَ (۱۷) وَلَهُ الْحَمْدُ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَعَشِيّاً وَحِينَ تُظْهِرُونَ (۱۸) يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَيُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَكَذَلِكَ تُخْرَجُونَ (۱۹) وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَكُم مِن تُرَابٍ ثُمَّ إِذَا أَنتُم بَشَرٌ تَنتَشِرُونَ (۲۰) وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُم مِنْ أَنفُسِكُمْ أَزْوَاجاً لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُم مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ (۲۱) وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافُ أَلْسِنَتِكُمْ وَأَلْوَانِكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِلْعَالِمِينَ (۲۲))

دو اشکال مهم در صورت نبودن معاد

چون این سوره مبارکه «روم» در مکه نازل شد و مطالب محوری سوَر مکّی همان اصول اعتقادی است یعنی توحید و وحی و نبوّت و معاد و خطوط کلی اخلاق و حقوق است مسئله هدف دار بودن خلقت را در بسیاری از آیات سوَر مکّی ذکر می فرماید, می فرماید این ساختار به حق خلق شده است اگر به حق خلق شده است باید دارای هدف باشد حرکت بی هدف لغو است حرکت باهدف حق است عالَم, عالَم حرکت است همه در تلاش و کوشش اند کار برای رسیدن به مقصد است همه کارها یکسان نیست بعضی صالح است بعضی طالح, همه افراد یکسان نیستند بعضی مؤمن اند بعضی کافر, بعضی عادل اند بعضی فاسق, اگر مقصدی در کار نباشد همگان با مردن بپوسند و بعد از مرگ خبری نباشد این خلقت, بی هدف است و خدا فرمود ما با هدف خلق کردیم. دوم اینکه صالح و طالح می شود یکی و این بر خلاف عدل عمومی است.

ص: ۵۷۵

پایه ریزی زندگی ملحدان و مشرکان بر بی اعتقادی به معاد

ملحدان و مشرکان معتقد به پاداش و کیفر نبودند می گفتند: (أَءِذَا ضَلَلْنَا فِى الْأَرْضِ أَءِنَّا لَفِى خَلْقٍ جَدِيدٍ) (۱) انسان با مردن می پوسد و در زمین فرو می رود و گُم می شود و بعد از مرگ خبری نیست چنین گروهی معتقدند که بعد از مرگ صالح و طالح یکسان هستند پس ملحدان و مشرکان که منکر معاد بودند می گویند نظام, هدف مند نیست بعد از مرگ ـ معاذ الله ـ خبری نیست کافر و مؤمن یکسان اند و در دنیا هم بر اساس (قَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ مَنِ اسْتَعْلَى) (۲) زندگی می کنند. قرآن کریم می فرماید نظام هستی با حق خلق شده است حرکت نمی تواند دائمی باشد حرکت نمی تواند بی هدف باشد دوام حرکت که موجودی دائماً بگردد; یعنی هدفی در کار نیست منقطع باشد و از بین برود و به دارالقرار نرسد آن هم بی هدف است لذا فرمود قیامت حق است (یک) صالح و طالح دو گروه جدای از هم اند یکی بهشتی و یکی دوزخی (دو) آنها که ملحد و کافرند می گویند که بعد از مرگ خبری نیست اگر بعد از مرگ خبری نیست معنایش آن است که صالح و طالح, عادل و ظالم یکسان اند.

اثبات معاد با هدفمندی جهان و عدم تساوی مؤمن و کافر

قرآن کریم مسئله معاد را ذکر می کند بعد از مسئله معاد می فرماید بنابراین این چنین نیست که عادل و ظالم یکسان باشند شما سوره مبارکه «ص» را ملاحظه بفرمایید که در سیاق معاد این مطلب نفی تساوی عادل و ظالم, مؤمن و کافر را ذکر می کند آیه ۲۶ به بعد سوره مبارکه «ص» این است (يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلاَ تَتَّبِعِ الْهَوَى فَيُضِلَّكَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ) از اینجا شروع می شود (إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ) چرا؟ (بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ) اینها چون قیامت را فراموش کردند این در آیه ۲۶ سوره «ص» است بعد می فرماید: (وَمَا خَلَقْنَا السَّماءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلاً) اگر معاد نباشد معنایش آن است که نظام, هدفی ندارد, اگر هر که هر چه کرد کرد, هر چه گفت گفت خب یعنی عالَم باطل است حساب و کتابی ـ معاذ الله ـ در عالَم نیست (ذلِكَ ظَنُّ الَّذِين كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ) ملحدین و مشرکین که نمی گفتند محکمه ای هست ولی ظالم و عادل یکسان اند می گفتند محکمه ای نیست خدا می فرماید اگر محکمه ای نباشد همگان بعد از مرگ از بین بروند و حساب و کتابی نباشد معنایش این است که ظالم و عادل یکی اند پس اینکه خدا چه در این آیه سوره «ص» چه در آیه ۲۱ سوره «جاثیه» می فرماید ظالم و عادل یکی نیستند یعنی معادی هست و حسابی هست آنها که می گویند ظالم و عادل مساوی اند نه یعنی مرحله ای هست ولی حساب همه یکی است بلکه می گویند مرحله دیگری بعد از مرگ نیست (أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ) ملحدان و مشرکان که نمی گفتند صحنه ای هست همه برابرند, می گفتند صحنه ای نیست انسان در قبر می رود در زمین گُم می شود خدا فرمود هیچ گم نشده (يَتَوَفَّاكُم مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ) [(۳)](#) روحتان را فرشته های ما قبض می کنند بدن شما در زمین است دوباره برمی گردد چه چیزی گم شده؟! (أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ) غرض این است که اینکه قرآن کریم فرمود ما اینها را یکسان قرار نمی دهیم معنایش این نیست که ملحدان و مشرکان می گویند صحنه ای هست که خوب و بد در آن صحنه یکسان است بلکه می گویند صحنه ای در کار نیست خدا می فرماید اگر صحنه ای در کار نباشد یعنی بعد از مرگ ـ معاذ الله ـ معادی نباشد معنایش این است که ظالم و عادل یکسان اند.

۱- (۱) . سوره سجده, آیه ۱۰.

۲- (۲) . سوره طه, آیه ۶۴.

۳- (۳) . سوره سجده, آیه ۱۱.

تصریح قرآن به بطلان اعتقاد کافران بر بی هدفی جهان و عدم تساوی مؤمن و کافر

در سوره مبارکه «جاثیه» هم همین پیام را در سیاق آیات معاد دارد (أَمْ حَسِبَ الَّذِینَ اجْتَرَحُوا السَّیِّئَاتِ) اجتراح همان اکتساب است چیزی را انسان با جارحه کسب می کند می گویند اجترح (أَمْ حَسِبَ الَّذِینَ اجْتَرَحُوا السَّیِّئَاتِ أَن نَّجْعَلَهُمْ کَالَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَوَاءً مَحْیَاهُمْ وَمَمَاتُهُمْ سَاءَ مَا یَحْکُمُونَ) این حرف, حرف باطل است چرا؟ برای اینکه معنایش این است که عالَم هدف ندارد هر که هر چه کرد, کرد در حالی که (وَخَلَقَ اللَّهُ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ) (۱) پس گاهی حصر است که ما به جز حق خلق نکردیم, گاهی به صورت قضیه سالبه است که ما نظام را باطل نیافریدیم گاهی به صورت موجبه محصّله است می فرماید ما آسمان و زمین را به حق خلق کردیم بنابراین این به حق خلق کردیم یا آنها یکسان نیستند یعنی معادی هست.

تفاوت عذاب تبهکاران معتقد به معاد و منکران آن

مطلب بعدی آن است که اگر کسی به قیامت معتقد بود به حشر و نشر معتقد بود ولی در اثر رجای کاذب خیال کرد که معنای ارحم الراحمین بودن خدا این است که همین طور گُتره و گزاف می بخشد این شخص چون به اصول دین خوب آشنا نشد و معصیت را مرتکب شد اگر مستضعف فکری باشد و واقعاً درک نکرده باشد حجّت به او نرسیده باشد این مشمول حدیث رفع (۲) است اما اگر مقصّر باشد نرفته باشد یاد بگیرد یقیناً معذّب است لکن مخلّد نیست برای اینکه معتقد بود به خدا و قیامت و معاد فرق بین معتقد و غیر معتقد آن است که غیر معتقد مخلّد است و معتقد مخلّد نیست.

ص: ۵۷۷

۱- (۴) . سوره جاثیه, آیات ۲۱ و ۲۲.

۲- (۵) . التوحید (شیخ صدوق), ص۳۵۳.

تبیین کلام سیّدالشهداء به جمع نشدن فضیلت ها با انکار معاد

اما اینکه گفته شد اگر کسی منکر معاد باشد فضیلت اخلاقی برای او ضامن اجرا ندارد سخن از فضیلت اخلاقی است و آنکه وجود مبارک سیّدالشهداء در قتلگاه فرمود: «إن لم یکن دین ولاـ تخافون المعاد فکونوا احراراً فی دنیاکم» (۱) یعنی رذیلتتان کمتر باشد نه به فضیلت می رسید در بیان نورانی حضرت امیر(سلام الله علیه) در همان نامه ای که برای مالک برای مردم مصر رسید فرمود: «و لا تکوننّ علیهم سبعاً ضاریاً» (۲) برخی ها گرگ ضاریء اند خون آشام اند چه گرسنه باشند چه سیر باشند می درند بعضی ها حیوان اند بعضی ها حیوان تر, بعضی (کَالْأَنْعَامِ) (۳) هستند, بعضی (بَلْ هُمْ أَضَلُّ) (۴) این بیان نورانی حضرت سیّدالشهداء این نیست که شما فضیلتی را داشته باشید معنایش آن است که حیوان تر نباشید گرگ تر نباشید به اصطلاح سبع ضاریء نباشید همان که گرگ بودید و کشتید بس است این فضیلت نیست که با انکار معاد جمع بشود این رذیلت کمتر است.

نقد سخن مفسران در آیه (فَسُبْحَانَ اللَّهِ حِینَ تُمْسُونَ وَحِینَ تُصْبِحُونَ)

اما در جریان این آیه که فرمود: (فَسُبْحَانَ اللَّهِ) خب خیلی از مفسّران منهم امین الاسلام(رضوان الله علیه) اینها «قل» را تقدیر گرفتند (فَسُبْحَانَ اللَّهِ) یعنی خدا را تسبیح بکنید و مانند آن به همین جهت که (فَسُبْحَانَ اللَّهِ) را گفتند این انشاست خدا دستور می دهد که شما بندگان خدا را تسبیح کنید ایشان فرمودند: «قیل» این ناظر به صلوات خمس است و این قول احسن از قول دیگر است (۵) که در بحث دیروز اشاره شد. چه ناظر به صلوات خمس باشد که قول غیر مرضی است چون صلوات خمس با این کیفیت در مدینه نازل شده نه در مکه یا نه, بر فرض برای خود صلوات خمس باشد می گویند این متفرّع بر آن است که این (فَسُبْحَانَ اللَّهِ) چیزی در تقدیر باشد یعنی شما بگویید سبحان الله, در حالی که خدای سبحان بعد از بیان برخی از اوصاف الهی فعل خودش را که ذکر کرد هم خودش را تسبیح می کند هم خودش را حمد, خودش را که حمد می کند (اَلْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ) (۶) بعد به ماها دستور می دهد که شما هم اینها را بگویید این (اَلْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ) این تحمید خداست نسبت به خودش, گاهی خودش را تسبیح می کند گاهی خودش را تحمید می کند گاهی هم به ما دستور می دهد که تسبیح کنید تحمید کنید ما از کجا بفهمیم این (فَسُبْحَانَ اللَّهِ) یعنی «قولوا سبحان الله» یک روایت معتبری هست که این طور معنا کرده یا خودمان داریم استظهار می کنیم خب از کجا نظیر آیات دیگر نباشد آیات دیگر دارد که خدا خودش را تسبیح کرده خودش را تحمید می کند نظیر سوره «فاتحهالکتاب» و مانند آن, خب اگر آن بود مضمون این آیه این است که در هر زمان در هر مکان خدا مسبَّح است و محمود (فَسُبْحَانَ اللَّهِ حِینَ تُمْسُونَ وَحِینَ تُصْبِحُونَ) و (وَعَشِیّاً وَحِینَ تُظْهِرُونَ) این تسبیحات چهارگانه زمانی (وَلَهُ الْحَمْدُ فِی السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ) این تحمید مکانی.

۱- (۶) . اللهوف, ص ۱۲۰.

۲- (۷) . نهج البلاغه, نامه ۵۳.

۳- (۸) . سوره اعراف, آیه ۱۷۹; سوره فرقان, آیه ۴۴.

۴- (۹) . سوره□ اعراف, آیه□ ۱۷۹; سوره□ فرقان, آیه□ ۴۴.

۵- (۱۰) . مجمع البیان, ج۸, ص۴۶۷ و ۴۶۸.

۶- (۱۱) . سوره□ فاتحهالکتاب, آیه□ ۲.

سرّ تسبیح و تحمید خداوند از خویش

پرسش: تسبیح خداوند برای خودش سودی ندارد.

پاسخ: سودی که ندارد برای ما تعلیم است خود ذات اقدس الهی خودش را معرفی می کند بعد ما مطابق آن معرفی خدا, او را وصف می کنیم فرمود: «فصِفُوه بما وَصف به نفسه» (۱) ببینید ذات اقدس الهی خودش را چطور معرفی کرده شما هم با همان اوصافی که خدای سبحان خودش را معرفی کرده او را وصف کنید خب او را خودش را معرفی می کند وصف می کند اسمای حسنا را ذکر می کند بعد به ما هم یاد می دهد که این چنین خدا را وصف کنید.

ناتمامی حمل امر به تسبیح اوقات چهارگانه بر نماز

ما چهار مطلب داریم یکی تسبیح زمانی, یکی تحمید مکانی, یکی تلازم تسبیح با تحمید, یکی تلازم تحمید با تسبیح این مطلب سوم و چهارم را از آیات دیگر استفاده می کنیم این چنین نیست که حالا مرحوم امین الاسلام یا سایر مفسّران بزرگوار به این فکر باشند که «قیل» چرا صلاهاللیل را تسبیح گفتند, صلاهالنهار را تحمید, (۲) این (وَلَهُ الْحَمْدُ) مربوط به آن آسمان و زمین است این مربوط به «عشیّ» و «تُظهرون» نیست این (فَسُبْحَانَ اللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ وَحِينَ تُصْبِحُونَ) و (وَعَشِيّاً وَحِينَ تُظْهِرُونَ) این چهارتا برای تسبیح است آن (وَلَهُ الْحَمْدُ فِي السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ) جمله معترضه است نه اینکه این حمد برای سماوات و ارض است و عشیّ است و تظهرون تا شما بفرمایید که چرا صلاهاللیل تسبیح است صلاهالنهار تحمید است از آن قبیل نیست.

۱- (۱۲) . الکافی, ج۱, ص۱۰۲.

۲- (۱۳) . مجمع البیان, ج۸, ص۴۶۸.

عرفی بودن امر به تسبیح و دلالت بر دائمی بودن آن

این یک تعبیر عرفی ما هم است وقتی ما گفتیم صبح و شام فلان کار را انجام می دهیم یعنی دائماً, یک وقت است در مقام تحدید هستیم می گوییم صبح این کار را می کنیم شام آن کار را می کنیم یک وقت می گوییم صبح و شام این کار را می کنیم یعنی دائماً این کار را می کنیم اینکه می فرماید: (فَسُبْحَانَ اللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ وَحِينَ تُصْبِحُونَ) و (وَعَشِيّاً وَحِينَ تُظْهِرُونَ) یعنی «له التسبیح فی کلّ زمان» چه اینکه «و له الحمد فی کلّ مکان» این طور نیست که این چهار مقطع باشد تا شما بگویید یکی مربوط به صلات لیل است یکی مربوط به صلات نهار است چرا صلاه اللیل را تسبیح گفتند, چرا صلاه النهار را تحمید گفتند بنابراین نه درباره خود انسان هاست و نه تقسیم کار است که صلاه اللیل بشود تسبیح و صلاه النهار بشود تحمید این چهارتا برای زمان است آن یکی برای مکان است مطابق آن آیه سوره مبارکه «اسراء» که دیروز خوانده شد که جزء جوامع الکلم است (إِن مِن شَيْ ءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ) (۱) نه چیزی بالاتر از کلمه (شَيْ ءٍ) است از نظر عموم, نه نکره ای که در سیاق نفی باشد از شیء، بهتر افاده عموم می کند پس چیزی در سماء و ارض نیست که این آیه آن را نگیرد همگان مسبّح حق اند با تحمید, همگان حامد حقّ اند با تسبیح.

دلیل همراهی تسبیح و تحمید موجودات

سرّ اقتران تسبیح و تحمید در بحث دیروز گذشت همه ما محتاجیم یعنی نه تنها انسان, کلّ ماسواه محتاج است (یک) محتاج به محتاج دیگر تکیه نمی کند (دو) در همان بیان نورانی امام سجاد(سلام الله علیه) در صحیفه سجادیه که فرمود: «وَ رَأَيْتُ أَنَّ طَلَبَ الْمُحْتَاجِ إِلَى الْمُحْتَاجِ سَفَهٌ مِنْ رَأْيِهِ وَ ضَلَّةٌ مِنْ عَقْلِهِ» (۲) اینکه «کلامهم نور» (۳) همین است فرمود این سفاهت است که انسان از غیر خدا چیزی بخواهد غیر خدا هر که هست وسیله است «وَ رأيتُ» رأی من یعنی رأی ما اهل بیت, رأی ما این است «أَنَّ طَلَبَ الْمُحْتَاجِ إِلَى الْمُحْتَاجِ سَفَهٌ مِنْ رَأْيِهِ وَ ضَلَّةٌ مِنْ عَقْلِهِ» حوزه عملیه مکه را داده بودند به ابن عباس, حوزه علمیه مدینه را داده بودند به ابیّ بن کعب, حوزه علمیه عراق را داده بودند به عبدالله بن مسعود درست است که این اموی در خانه ائمه را بستند ولی اینها با دعا بالأخره قرآن را تفسیر کردند «وَ رَأَيْتُ أَنَّ طَلَبَ الْمُحْتَاجِ إِلَى الْمُحْتَاجِ سَفَهٌ مِنْ رَأْيِهِ وَ ضَلَّةٌ مِنْ عَقْلِهِ» این اصل کلی است چه آسمان و آسماني, چه زمین و زمینی. پس همه محتاج اند و همه از سفاهت منزّه اند تکویناً و همه فقط به خدای سبحان متّکی اند چون این چنین است نقص خودشان را می یابند (یک) ناقص به کسی مراجعه می کند که منزّه از نقص باشد (دو) چون غیر خدا منزّه از نقص نیست تسبیح, مخصوص خداست (سه) از او فیض دریافت می کنند و نقص خودشان را برطرف می کنند (چهار) در برابر نعمت حق شناسی می کنند یعنی حمد می کنند (پنج) لذا (إِن مِن شَيْ ءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ) و اگر کسی زبان شناس باشد زبان اینها را می فهمد که اینها دائماً در حال تسبیح اند و دائماً در حال تحمیدند.

۱- (۱۴) . سوره اسراء, آیه ۴۴.

۲- (۱۵) . الصحیفه السجادیه, دعای ۲۸.

۳- (۱۶) . ر.ک: من لا یحضره الفقیه, ج۲, ص۶۱۶.

لزوم تفکیک بین حدیث قرب نوافل و قضایای عرفی زندگی معصوم(علیه السلام)

پرسش:... پاسخ: برای اینکه خدای سبحان فرمود: «کنتُ إذاً سمعه الذی یسمع به و کنت بصره الذی یُبصر به» (۱) کنت کذا, اگر در مقام فعل که مقام سوم است نه مقام ذات که منطقه ممنوعه است نه مقام اکتناه صفات ذات که عین ذات است منطقه ممنوعه است در مقام وجه اللّهی, فیض اللّهی اینها عین الله اند, یدالله اند و امثال ذلک طبق حدیث قُرب نوافل فرمود: «کنت سمعه... بصره...» می بینید این فقهای ما این حدیث شریف را که هم برادران اهل سنّت نقل کردند هم برادران شیعه نقل کردند مرحوم کلینی نقل کرده دیگران هم نقل کردند این جزء غرر روایات ماست این فقهای بزرگوار ما این حرف را باور کردند که «کنت... لسانه الذی ینطق به» (۲) حالا این قصه را به عرضتان برسانم تا روشن بشود که فقهای ما چطور این حدیث را باور کردند. یک حادثه خیلی جزیی خانوادگی اتفاق افتاده این را مرحوم ابن ادریس در سرائر در بخش وقف نقل کرده و طبق آن هم فتوا داده نه تنها او, فقهایی که به این روایت رسیدند طبق این فتوا دادند آن حادثه جزیی این است وجود مبارک حسن بن علی(سلام الله علیهما) کودکی بود آمد روی دامن جدّش پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) نشست «بال فی حُجره» روی دامن حضرت این کودک بول کرد رفتند این بچه را از دامن بگیرند نگاه کنید فتوا از کجا شروع می شود حضرت فرمود: «لا تُزرموا علی ابنی» (۳) فشار نیاورید بگذارید کارش را انجام بدهد «زَرِمَ» یعنی «انقطع», «أزرم» یعنی «قطع» فرمود: «لا تزرموا» قطع نکنید بگذارید کارش را انجام بدهد مرحوم ابن ادریس این روایت را در کتاب وقف نقل می کند مسئله این است که اگر واقف مالی را وقف کرده گفته این مال وقف اولاد من است نسلاً بعد نسل آیا نوه دختری مشمول این است یا فقط نوه پسری مشمول است ابن ادریس مستحضرید به هر خبر واحدی عمل نمی کند ایشان می گوید که نوه دختری مشمول این قباله و سند و وقف نامه است به پسر دختر هم این مال می رسد برای اینکه پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) در آن حدیث حسن بن علی را ابن گفته فرمود: «لاـ تُزرموا علی ابنی» (۴) انسان تعجب می کند آن فتوا کجا این بول کودک کجا! معلوم می شود این لبان مطهّر, معصوم است این حرف غیر الهی نمی زند «کنت... لسانه الذی ینطق به» وقتی پیغمبر فرمود ابن است یعنی ابن است آن سخن جاهلی که می گوید:

۱- (۱۷) . الکافی, ج۲, ص۳۵۲; صحیح (البخاری), ج۷, ص ۱۹۰.

۲- (۱۸) . الکافی, ج۲, ص۳۵۲.

۳- (۱۹) . الخلاف (شیخ طوسی), ج۴, ص۸.

۴- (۲۰) . السرائر (ابن ادریس), ج۳, ص۱۵۷.

بنونا, بنو أبنائنا و بناتنا □□□ بنوهنّ أبناء الرجال الأباعد (۱)

آن را ضرب بر جدار کنید. این تأثیر کلام نورانی در فقه است البته باید ثابت بشود این روایت را معصوم گفته است اگر معصوم چیزی فرمود, مشمول «کنت... لسانه الذی ینطق به» است سمعش هم همین طور است «کنت إذاً سمعه الذی یسمع به و بصره التی یُبصر به» این حدیث قُرب نوافل همه اینها را داراست.

مظلومیت علمی اهل بیت(علیهم السلام) در زمان حیات

پرسش: می گویند ابن عباس هر چه می گوید از حضرت امیر است.

پاسخ: اگر درک کرده باشد بله این درست است او شاگرد بود اما ببینید در خانه استاد را بستند شاگرد را برای اینکه چهارتا کار دیگر می کند حوزه علمیه را به او دادند وگرنه با بودن حضرت امیر کسی حق ندارد حوزه علمیه تشکیل بدهد ۲۵ سال درِ خانه اینها بسته بود شما ببینید مکه حوزه علمیه اش را چه کسی اداره می کرد, مدینه حوزه علمیه اش را چه کسی اداره می کرد, عراق حوزه علمیه اش را چه کسی اداره می کرد, حالاـ آن چند سالی که وجود مبارک حضرت(سلام الله علیه) به حکومت رسیدند تا حدودی این خطبه های نهج البلاغه و آن نامه های نهج البلاغه و احکام اسلامی و تفسیر آیات و اینها تا حدودی راه افتاد وگرنه شما این بیست و چند جلد وسائل را نگاه کنید چند مسئله شرعی را از وجود مبارک امام حسین دارید این معنای مظلومیت اینهاست.

حمل امر عرفی به تسبیح اوقات چهارگانه و دائمی بودن آن

ص: ۵۸۲

۱- (۲۱) . الحیوان (جاحظ), ج۱, ص۲۳۰.

پرسش: این روایت که فرمودید آیا به خاطر کلام معصوم استناد شده؟

پاسخ: بله,

پرسش: بر اساس اینکه این دیدگاه عرفی را دارد بیان می کند است؟

پاسخ: نه, اگر دیگری می فرمود «ابن» که حجت نبود.

پرسش: اگر در همان زمان از شخصی ما صراحتاً این «ابن» را داشته باز هم می شد استناد کرد که عرفا «ابن»...

پاسخ: نه, اگر برای ما «ابن» در لغت عرب کلمه روشنی بود مثل ابن الابن خب دیگر حرفی نبود اما محلّ اختلاف است (یک) فضای جاهلی هم فضای آن شعر است که پسران ما آنهایی اند که نوه های پسری ما هستند اما بچه های دختر ما بچه های دامادها هستند آنکه رایج بود این شعر بود:

بنونا, بنو أبنائنا و بناتنا □□□ بنوهنّ أبناء الرجال الأباعد

این شعار رسمی جاهلی بود این ادبیات عرب بود در چنین زمان و زمینی اگر اسلام بگوید نوه□ دختری انسان هم فرزند انسان است این احتیاج به نصّ معصوم دارد.

فرمود: (فَسُبْحَانَ اللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ وَحِينَ تُصْبِحُونَ) و (وَعَشِيّاً وَحِينَ تُظْهِرُونَ) که اینها عطف بر آن قبلی است این جمله (وَلَهُ الْحَمْدُ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ) جمله معترضه است پس در هر زمین سبحان الله, در هر زمان سبحان الله نه اینکه اختصاص داشته باشد به آن چهار مقطع, تعبیرات عرفی ما این است وقتی گفتیم صبح و شام یعنی دائماً.

استفاده قرآن از مَثل و تشبیه در تسهیل معارف دینی

(يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَيُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَكَذَلِكَ تُخْرَجُونَ) این در بحث دیروز گذشت, مستحضرید که قرآن برای همه مردم عالَم است (هُدىً لِلنَّاسِ) است بعضی از آیاتش طوری است که بسیاری از علما و حکما در آن مانده اند اما همان مطلب را خدای سبحان با مثال ها با تشبیه ها آن قدر نازل می کند که در دسترس فهم همگان قرار بگیرد لذا ما هیچ مطلبی در قرآن نداریم که ساده ترین افراد آن را نفهمند اما آیاتی داریم که حکما و بزرگان در آن مانده اند غرض این است که آن آیات را رقیق می کند به صورت مَثل به صورت داستان به صورت قصه در دسترس همه قرار می دهد این آیه سوره□ مبارکه□ «انبیاء» که بحثش گذشت (لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا) (۱) که آیا این برهان تمانع است یا برهان توارد علّتین است بین حکما مورد نزاع شدید است اما همین مطلب را ذات اقدس الهی با (ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلاً رَجُلاً فِيهِ شُرَكَاءُ مُتَشَاكِسُونَ) (۲) مثال زده و مسئله را حل کرده هیچ مطلبی در قرآن نیست که افراد عادی نفهمند اما آیاتی است که بسیاری از حکما هم در آن ماندند.

۱- (۲۲) . سوره انبیاء, آیه ۲۲.

۲- (۲۳) . سوره زمر, آیه ۲۹.

تفهیم آسان معاد با استفاده از تشبیه آن به بهار و طبیعت

مسئله معاد را هم می فرماید شما می گویید چگونه خدا مرده را زنده می کند خب هر سال شما دارید می بینید این مرده ها زنده می شوند هم خوابیده ها را خدا بیدار می کند این درختان که درختان در زمستان خواب اند و بیدار می شوند و هم مرده ها را زنده می کند وقتی که این درخت در بهار بیدار شد خب غذا می خواهد این خاکی که کنار ریشه های آن است آن را جذب می کند همین خاک را به صورت خوشه و شاخه و میوه در می آورد این خاک مرده بود که زنده شد (یُحْیِی الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا) فرمود این را شما می بینید پس می شود مرده را زنده کرد همین بیان که (کَذلِکَ تُخْرَجُونَ) هم برای حکیم خوب است هم برای فرد عادی خوب است اما اینکه (قُلْ یَتَوَفَّاکُم مَلَکُ الْمَوْتِ الَّذِی وُکِّلَ بِکُمْ) (۱) آن را هر کسی درک نمی کند که شما فوت نمی کنید وفات دارید بین وفات و فوت فرق است من متوفّی هستم شما متوفّایید ما دو متوفّی دیگر هم داریم عزرائیل(سلام الله علیه) متوفّی است زیرمجموعه او متوفّی است (تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا)، (۲) (یَتَوَفَّاکُم مَلَکُ الْمَوْتِ الَّذِی وُکِّلَ بِکُمْ) این را عوام نمی فهمند اما اینکه بالأخره (کَذلِکَ تُخْرَجُونَ) این را کاملاً می تواند بفهمد.

تبیین مراحل مرگ و زندگی در موجودات

پرسش:... پاسخ: الآن حیات پیدا کرده به وسیله جذب درخت ولی قبل از اینکه بهار بشود و درختان بیدار بشوند این خاک مرده بود.

ص: ۵۸۴

۱- (۲۴) . سوره سجده، آیه ۱۱.

۲- (۲۵) . سوره انعام، آیه ۶۱.

پرسش: اول حیات باشد بعد می میرد...

پاسخ: نه, دو حرف است موت لازم نیست مسبوق به حیات باشد (کُنْتُمْ أَمْواتاً فَأَحْیَاکُمْ ثُمَّ یُمِیتُکُمْ ثُمَّ یُحْیِیکُمْ). (۱)

پرسش:... پاسخ: هر حیاتی لازم نیست مسبوق به موت باشد و هر موتی لازم نیست مسبوق به حیات باشد (کُنْتُمْ أَمْواتاً فَأَحْیَاکُمْ ثُمَّ یُمِیتُکُمْ ثُمَّ یُحْیِیکُمْ) قبلاً شما مرده بودید. ما این مثال را قبلاً داشتیم اگر کسی برود روی سقف این نظام یعنی برود در این آسمان این چند میلیارد بشر که هستند همه را نگاه کند می بیند این چند میلیاردی که فعلاً هستند دو قرن قبل در همین خیابان ها و بیابان ها و مزارع و مراتع خاک هایی بودند دو قرن بعد هم باز در همان خیابان و بیابان و مزرع و مرتع اند این کاملاً می فهمد که (کُنْتُمْ أَمْواتاً فَأَحْیَاکُمْ ثُمَّ یُمِیتُکُمْ) این خاک های مزرع و مرتع در اثر جذب این گیاهان کم کم شدند غذا, این غذاها آمدند به بازار, نیاکان ما از این غذاها استفاده کردند شده نطفه, این نطفه شده همین هفت میلیارد بعد از مدتی هم اینها خاک می شوند و می پوسند و بعد می شود مزرع و مرتع, چند سالی این آرامستان, آرامستان است بعد از مدتی هم می شود خیابان و اینها. الآن همین اول سه راه بازار تا حرم ما تقریباً پنجاه و هفت, هشت سال قبل که آمدیم این محدوده هیچ خبری نبود مرحوم آقای بروجردی(رضوان الله علیه) اجازه نمی داد می گفت اینجا قبور مسلمین است الآن کلاً شده مرکز تجاری آنها به عرضشان رساندند که اینجا ما نمی خواهیم خانه بسازیم چهارتا دکّه می خواهیم بسازیم فرمود خب قبور مسلمین است بسیاری از علما و بزرگان و رجال مذهب در همین خیابان حضرتیه دفن اند حالا یک گوشه اش را دیوار کشیدند به نام شیخان وگرنه از جلوی بازار تا حرم مطهر همه اش قبرستان بود غرض این است که (کُنْتُمْ أَمْواتاً فَأَحْیَاکُمْ ثُمَّ یُمِیتُکُمْ ثُمَّ یُحْیِیکُمْ) هر حیاتی مسبوق به موت نیست هر موتی مسبوق به حیات نیست.

۱- (۲۶) . سوره بقره, آیه ۲۸.

مودّت و رحمت دو عامل استحکام خانواده

حالا شما می خواهید زندگی کنید چطور زندگی کنید اگر شما مثل فرشته بودید نمی مردید خب احتیاج به نکاح نداشتید اما بالأخره انسان به علت (إِنَّکَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُم مَيِّتُونَ) (۱) نیاز به نکاح دارد نسل آینده باید محفوظ باشد دو بیگانه چگونه با هم مرتبط اند ما این دو بیگانه را طرزی آفریدیم که اینها نسل ساز باشند یعنی یکی را مجهّز کردیم به جهاز مردی, یکی را مجهّز کردیم به جهاز زن که کاملاً اینها بتوانند عامل تولید باشند حالا حیوانات برخی از آنها به تولیدند برخی ها به توالدند برخی ها هم زیرخاکی اند این گوسفندها به توالدند و این مرغ خانگی که با تخم جوجه در می آورد به تولید است این کرم های زیر خاک یا کرم درون میوه اینها نه توالدند نه تولید این طور نیست که پدر و مادر داشته باشند و مانند آن, این حیوانات هم این طورند اما انسان را فرمود ما با توالد با پدر و مادر برای اینکه مربی باشند قرار دادیم هم جهاز و دستگاه آفرینش مرد را کامل کردیم برای پدر شدن, هم جهاز تناسلی زن را کامل کردیم برای مادر شدن اینها دو بیگانه اند اما این دو بیگانه را ما با دو اصل پیوند دادیم اینها را مرتبط کردیم تا اینها بتوانند خانواده تشکیل بدهند (وَجَعَلَ بَيْنَكُم مَوَدَّةً وَرَحْمَةً) مسئله جهیزیه, مسئله مهریه و امثال ذلک اینها قراردادهای عادی است اینها هیچ کدام مشکل خانوادگی را حل نمی کند این دو اصل است که خانواده را تأمین می کند: یکی مودّت و دوستی عاقلانه, یکی رحم و عاطفه و مهربانی و از لغزش دیگران گذشتن, اگر این مودّت و دوستی بر اساس غریزه باشد وقتی جوانی فروکش کرده انسان میانسال شده غریزه کم شده مودّت کم می شود خانواده متلاشی می شود چه اینکه نظام غرب این است و اگر رحمت و عاطفه و مهربانی و گذشت نباشد خودخواهی طرفین باشد باعث افزایش طلاق است فرمود این دو چیز است که خانواده را نگه می دارد ما این دو نعمت را به شما دادیم این را هدر ندهید (وَجَعَلَ بَيْنَكُم مَوَدَّةً وَرَحْمَةً) این مودّتتان عاقلانه باشد در بین ما شیعه ها علاقه زن و شوهر پیرمرد و پیرزن بیش از علاقه دو جوان نسبت به یکدیگر است چون علاقه اینها, مودّت اینها عاقلانه است این علاقه عاقلانه، پدر خوب درست می کند مادر خوب درست می کند و زندگی را نگه می دارد و جلوی طلاق را می گیرد. آن رحمت, بالأخره همه ما غیر از معصومین اشتباهاتی داریم گاهی تندیم گاهی کُندیم گاهی مسائل و مشکلات مزاجی داریم گاهی مشکلات اقتصادی داریم گاهی حرف تندی می زنیم گاهی حرف کُندی می زنیم اگر یکی از ما تندی کرد یا کندی کرد دیگری فوراً بزرگواری کند و صرف نظر کند این خودش شرمنده می شود و عذرخواهی می کند فرمود این رحمت, این عاطفه, این گذشت, زندگی خانواده را تشکیل می دهد.

ص: ۵۸۶

۱- (۲۷) . سوره زمر, آیه ۳۰.

سرّ دستور امام صادق(علیه السلام) به مراوده داشتن مؤمنین با یکدیگر

این بیان نورانی امام صادق(سلام الله علیه) را که ملاحظه کردید حضرت فرمود شما شیعیان ما هستید یکدیگر را ترک نکنید به زیارت یکدیگر بروید «تزاوروا» چرا؟ برای اینکه «فإنّ فی زیارتکم احیاء لقلوبکم و ذکراً لأحادیثنا» شما شیعیان ما وقتی کنار هم نشستید بالأخره حرف ما را نقل می کنید می گویید فلان امام چنین فرمود, «تزاوروا فانّ فی زیارتکم احیاء لقلوبکم و ذکراً لأحادیثنا و أحادیثنا تعطف بعضکم علی بعضٍ» [(1)] این احادیث ما عاطفه ایجاد می کند این مَثل معروف که سنگی روی سنگ بند نمی شود همین است شما تمام این برج ها, تمام این قصرها چه با آهن ساخته بشود چه با سنگ ساخته بشود سنگ که روی سنگ بند نمی شود یک ملات نرم می خواهد فرمود فرمایشات ائمه(علیهم السلام) یک ملات نرمی است که این سنگ ها را با هم جمع می کند مگر نمی خواهید خانه بسازید مگر نمی خواهید برج بسازید با سنگ محکم خانه ساخته نمی شود یک ملات نرم می خواهد «و أحادیثنا تعطف بعضکم علی بعضٍ» این مَثل معروف که سنگ روی سنگ بند نمی شود یعنی یک ملات نرم لازم است فرمود دستورهای ما, بیانات اخلاقی ما, دستور گذشت و عاطفه بده این زندگی خانه را شکل می دهد و خانه وقتی سامان پذیرفت جامعه سامان می پذیرد.

پرسش:... پاسخ: مودّت غیر از رحمت است مودّت, گرایش است الآن کسی که نیازمندی را می بیند سخن از مودّت نیست سخن از این است که مشکل او را حل کند.

توحید ربوبی, نتیجه تفکر در آفرینش

ص: ۵۸۷

۱- (۲۸) . الکافی, ج۲, ص۱۸۶.

(وَجَعَلَ بَيْنَكُم مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ) اگر کسی خوب فکر کند که چگونه ذات اقدس الهی نظام خانواده را سامان بخشید به توحید ربوبی کاملاً پی می برد (وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافُ الْسِنَتِكُمْ وَأَلْوَانِكُمْ إِنَّ فِي ذلِكَ لَآيَاتٍ لِلْعَالِمِينَ) کسانی که عالِم و دانشمندند بررسی می کنند می بینند چه قدرتی است که خدای سبحان با یک مشت دود و یک مشت گاز، شمس و قمر آفرید این طور نیست که اینها را از برلیان خلق کرده باشد فرمود: (ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّماءِ وَهِيَ دُخَانٌ) (۱) این راه شیری را این شمس و قمر را از دخان خلق کرده بعد هم بساطش را برمی چیند هیچ کس باور نمی کند که با یک مشت دود او شمس بیافریند, او قمر بیافریند فرمود این طور نیست که الآن این خیلی شفاف و پرنور است از خودش داشته باشد این دخان بود ما این را شمس کردیم این دخان بود ما این را قمر کردیم این دخان بود ما این را راه شیری کردیم بعد هم بساطش را جمع می کنیم این عظمت انسان را قرآن به او یاد می دهد فرمود اگر اهل فکر باشید اگر اهل علم باشید می بینید اینها از چه چیزی خلق شدند اول ما اینها را بستیم بعد بازشان کردیم (وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافُ الْسِنَتِكُمْ) این چه معجزه ای است الآن هفت میلیارد بشر هستند قبلاً هم همین طور بودند دو نفر آهنگشان شبیه هم نیست نه زن ها صدای آنها شبیه هم است نه مردها که انسان از راه صدا اشتباه کند صدای هر کسی مشخص است چهره هر کسی مشخص است این یک شناسنامه طبیعی است که به همراه هر کسی هست تنها خطوط سرانگشت نیست لهجه این طور است چهره این طور است هیچ چهره ای شبیه چهره دیگر نیست هیچ لهجه ای شبیه لهجه دیگر نیست اینها شناسنامه طبیعی است در آن سوره مبار که ای که فرمود ما شما را خلق کردیم (مِن ذَكَرٍ وَأُنثَى وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوباً وَقَبَائِلَ) فرمود این (لِتَعَارَفُوا) (۲) اینها هیچ کدام عامل امتیاز و رجحان نیست برای اینکه یکدیگر را بشناسید یک شناسنامه طبیعی است که همراه هر کسی هست که کسی او را اشتباه نگیرد او هم کسی را اشتباه نگیرد (إِنَّ فِي ذلِكَ لَآيَاتٍ لِلْعَالِمِينَ).

۱- (۲۹) . سوره فصلت, آیه ۱۱.

۲- (۳۰) . سوره حجرات, آیه ۱۳.

«و الحمد للّه ربّ العالمين»

آیات ۲۰ تا ۲۵ سوره روم ۹۱/۱۱/۱۱

.Your browser does not support the audio tag

(وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَكُم مِن تُرَابٍ ثُمَّ إِذَا أَنتُم بَشَرٌ تَنتَشِرُونَ (۲۰) وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُم مِنْ أَنفُسِكُمْ أَزْوَاجاً لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُم مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ (۲۱) وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافُ أَلْسِنَتِكُمْ وَأَلْوَانِكُمْ إِنَّ فِي ذلِكَ لَآيَاتٍ لِلْعَالِمِينَ (۲۲) وَمِنْ آيَاتِهِ مَنَامُكُم بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَابْتِغَاؤُكُم مِن فَضْلِهِ إِنَّ فِي ذلِكَ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَسْمَعُونَ (۲۳) وَمِنْ آيَاتِهِ يُرِيكُمُ الْبَرْقَ خَوْفاً وَطَمَعاً وَيُنَزِّلُ مِنَ السَّماءِ مَاءً فَيُحْيِي بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ فِي ذلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ (۲۴) وَمِنْ آيَاتِهِ أَن تَقُومَ السَّماءُ وَالْأَرْضُ بِأَمْرِهِ ثُمَّ إِذَا دَعَاكُمْ دَعْوَةً مِنَ الْأَرْضِ إِذَا أَنتُمْ تَخْرُجُونَ (۲۵))

اماره های تشخیص سور ه های مکّی از مدنی و ظهور آن در سوره روم

برای تشخیص اینکه این سور ه مکّی است یا مدنی اَماراتی ذکر می شود ممکن است این امارات قطعی نباشد ولی بالأخره اطمینان آور است اگر سور ه ای در آن مسئله تفسیر جریان نماز, زکات, صوم, حج, جهاد اینها مطرح شد معلوم می شود مدنی است برای اینکه این بحث ها در مدینه آمده نه در مکه, اگر جریان جهاد و کیفیت غزوه و سریه و امثال ذلک گرفتن غنایم جنگی و تقسیم غنایم بین مجاهدان و دادن خمس و امثال ذلک مطرح است معلوم می شود که در مدینه آمده اگر سور ه ای مبسوطاً جریان نکاح و کارشکنی منافقان و امثال ذلک را ذکر کرده معلوم می شود در مدینه آمده زیرا این مسائل همه در مدینه اتفاق افتاد اگر هیچ کدام از این مسائل مدنی در سوره ای مطرح نشد فقط خطوط کلی دین یعنی توحید و وحی و نبوّت و معاد و امثال ذلک و خطوط کلی اخلاق و حقوق مطرح شد روشن می شود که در مکه آمده گذشته از اینکه اقوال مفسّران هم تأیید می کند و روایات هم حالا یا با معارض یا بی معارض تأیید می کند. در این بخش از قرآن کریم در سوره مبارکه «روم» آیات فراوانی را ذکر می کنند و نتیجه گیری اش معاد است نه توحید, گرچه همه این آیات می تواند سند توحیدی هم باشد ولی بخش پایانی این مقطع از آیات مسئله معاد است.

ص: ۵۸۹

تکرار عبارت (وَمِنْ آيَاتِهِ) و بهره مندان از این نشانه ها

پشت سر هم فرمود: (وَمِنْ آيَاتِهِ) آیه یعنی چه و چه گروهی از این آیه استفاده برهانی می کنند. کسانی که از این آیات استفاده برهانی می کنند متفکّران اند, عالمان اند, کسانی که گوش به حرف معصوم می دهند اینها هستند و عاقلان؛ اینکه فرمود: (لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ), (لِلْعَالِمِين), (لِقَوْمٍ يَسْمَعُونَ), (لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ) معلوم می شود که این گروه اند که از آیات الهی بهره علمی می برند وگرنه (وَكَأَيِّن مِنْ آيَةٍ فِي السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ) (1) که (عَنْهَا مُعْرِضُونَ) غافل از هیچ کدام از این آیه ها بهره علمی نمی برد این متفکّر است این دانشمند است این کسی که گوش به حرف معصوم می دهد اینها و عاقلان.

مقصود از آیت و علامت و تقسیم آن به تکوینی و قراردادی

مطلب دیگر اینکه در خیلی از بخش های قرآن کریم از آیه بودن سخن به میان آمده قبلاً هم به مناسبت هایی چند جا معنای آیه ذکر شد آیه یعنی علامت یعنی نشانه این نشانه ها چند قسم است به حسب تقسیم اوّلی یا تکوینی اند یا قراردادی, آیت و علامت قراردادی این است که پرچم هر مملکتی علامت استقلال آن مملکت است یا فلزهای مخصوصی که روی دوش نظامی هست این نشانه درجه اوست اینها علامت ها, آیت ها و نشانه های اعتباری و قراردادی است که در هر سرزمینی مناسب با قرارداد نخبگان آن سرزمین تنظیم می شود که اینها آیت های اعتباری اند, اگر پرچمی مشکی بود و در جایی نصب بود این علامت سوگ است و اگر پرچمی سبز بود یا سه رنگ بود علامت است که مثلاً جای نشاط است اما این علامت های اعتباری در شرایط خاص علامت اند این فلز مادامی که در مغازه هست علامت نیست و این پارچه مادامی که در مغازه پارچه فروش است نه علامت ماتم است نه علامت نشاط ولی وقتی این پارچه مشکی یا پارچه سبز یا پارچه سه رنگ در جایی نصب شد این علامت سوگ یا علامت نشاط است; این در حوزه قرارداد. در حوزه تکوین که قرارداد کسی نیست همه جا در هر زمان و زمین این علامت هست اینها هم چند قسم اند بعضی از اینها علامت مقطعی اند مثلاً چمن مادامی که سبز است علامت آب است دود مادامی که ارتفاع دارد و تبدیل به هوا نشده علامت آتش است اگر این چمن خشکید و پوسید و از بین رفت و اثری از چمن اینجا نیست دیگر علامت آب نیست این نشان نمی دهد که اینجا آبی هست یا اگر دود بالا رفت و تبدیل شد و متفرّق شد و تبدیل شد به صورت هوا دیگر نشان آتش نیست پس اینها قراردادی نیست تکوینی است ولی مقطعی است.

۱- (۱) . سوره یوسف، آیه ۱۰۵.

جهان و نظم آن علامت حقیقی توحید و معاد

جهان که آیت توحید حق است و نظم جهان که آیت حقانیّت و معاد است نه از سنخ قرارداد و اعتبارات است نظیر علامت بودن پرچم یا علامت بودن فلز و مانند آن که قراردادی باشد و نه نظیر چمن که علامت آب است یا دود که علامت آتش است که مقطعی باشد که اگر این چمن پوسید و تبدیل به خاک شد دیگر علامت آب نیست و اگر آن دود تبدیل به هوا شد دیگر علامت آتش نیست این طور نیست بلکه موجودات آسمان و زمین در هر شرایطی نشانه ذات اقدس الهی اند آن وقتی که خاک اند علامت توحیدند آن وقتی که به صورت انسان در آمدند علامت توحیدند دوباره که برگشتند به صورت خاک شدند علامت توحیدند زیرا یک موجود نیازمند, یک موجود ممکن, محتاج به خالقی است که واجب الوجود باشد و او را آفریده باشد منتها اگر خواستیم به اوصاف آن واجب که حکمت و علم است پی ببریم در صورتی که این شیء دارای ظرایف فنی باشد و این ظرایف فنّی اش را حفظ بکند نشان آن است که آفریدگارش حکیم است و مدبّر و معین.

تبیین چگونگی آفرینش انسان از خاک و آیت توحید بودن او

در این بخش ها می فرماید ما شما را از خاک آفریدیم حالا یا اصل شما از خاک است و نسل شما از آب که در آیاتی آمده که خداوند (وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنسَانِ مِن طِينٍ ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِن سُلَالَةٍ مِن مَاءٍ مَهِينٍ) (1) که اصلِ انسان یعنی آدم(سلام الله علیه) آن انسان اوّلی از خاک است یا نه, شما را ما از چیزی آفریدیم که ریشه اصلی اش خاک است آن انسان اوّلی و اصلی از خاک است یا نه, شما هم که نسل او هستید و از نطفه اید اصلِ شما از خاک است بالأخره یا انسان اصلی از خاک است یا اصل همه انسان ها از خاک است این صحیح است که بفرماید: (خَلَقَكُم مِن تُرَابٍ) عمده این (ثُمَّ إِذَا) است این (إِذَا) معنایش این نیست نابهنگام معنایش این نیست که این خاک, انسان می شود یعنی طفره است تکاملی در کار نیست فاصله بین ترابی و انسانی مطرح نیست خاک بدون اینکه این فاصله کمالیِ بین تراب و انسان شدن را طی کند می شود انسان این (إِذَا) به معنای نابهنگام و امثال ذلک نیست به معنی سرعت است یعنی این چنین نیست که ذات اقدس الهی نظیر سرامیک سازان مجسمه ای ساخته باشد بعد آن را انسان کرده باشد این طور نیست همه این مراحل تکاملی را انجام داد منتها به سرعت; لازم نبود که مدت ها طول بکشد تا انسان به این صورت در بیاید انسان های عادی بله, به همین صورت است که حالا یا نُه ماه یا کمتر یا بیشتر این مراحل را طی می کند غرض این است که (ثُمَّ إِذَا) معنایش این نیست که فجئهً نابهنگام بدون پیمودن این فاصله و با طفْره شما بشوید بشر بلکه به سرعت این مراحل پیش می آید و شما بشر خواهید بود این درباره اصل شما خب این را اگر فکر بکنید که چگونه خدا با چه قدرت و حکمتی خاک را به صورت انسان در آورد این جای سؤال برای شماست که خدا چرا این کار عجیب را کرده این درباره اصل پیدایش انسان.

ص: ۵۹۱

۱- (۲) . سوره سجده, آیات ۷ و ۸.

علامت و آیت توحید بودن تداوم نسل در انسان

درباره نسل او هم کارهای محیّرالعقول کرده چون انسان مثل فرشته نیست که مرگ نداشته باشد مرگ دارد (إِن یَشَأْ یُذْهِبْکُمْ وَیَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِیدٍ), (۱) (إِنَّکَ مَیِّتٌ وَإِنَّهُم مَیِّتُونَ), (۲) (کُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَهُ الْمَوْتِ), (۳) (وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِن قَبْلِکَ الْخُلْدَ) این انسان برای اینکه بماند نسل می خواهد نسلش هم با نکاح حاصل است نکاح هم باید با هم نوع و هم جنس او باشد لذا از همین نوع مرد سنخی را آفرید به نام زن, دستگاه مادری را در درون او تعبیه کرد دستگاه پدر شدن مرد را در وجود مرد به نحو محیّرالعقول آماده کرد دستگاه آفرینش مرد, پدر شدن است دستگاه آفرینش زن, مادر شدن است گرایش های طبیعی هم بین اینها برقرار کرد گرایش های اخلاقی هم برقرار کرد (جَعَلَ بَیْنَکُم مَوَدَّهً وَرَحْمَهً) تا نسل پیدا شود.

ظرایف حکیمانه خلقت علامت هدفمندی جهان و انسان با معاد

یک انسان متفکّر سؤال می کند این همه ظرایف حکیمانه برای چیست خب این انسان باید کار بکند و از فضل الهی و رزق الهی بهره ای ببرد قهراً خسته می شود برای او خواب را معیّن کرده که خستگی او را رفع کند بیداری معیّن کرده که به سراغ کار برود زمان خواب را هم تاریک کرده که همگان آرام باشند زمان کار را هم روشن کرده که همگان فعال باشند انسان فکر می کند که این نظم دقیق حکیمانه برای چیست. در بخش دیگر فرمود شما بالأخره باید از کشاورزی و دامداری استفاده کنید بعضی از جاها آب دارد بعضی از جاها آب ندارد ما نیازهای شما را از آسمان تأمین می کنیم این برقی که می جهد این رعدی که دارد اگر در حال سفر باشید بیمناک می شوید اگر در حال حضر باشید خوشحال می شوید برخی ها خوف صاعقه دارند برخی ها امید مَطر دارند ما بالأخره همه این کارها را برای شما انجام می دهیم تا کشاورزی شما, دامداری شما هم تأمین بشود. خب انسان حساب می کند این همه دقایق ظریف برای چیست که بخشی از اینها را ممکن است که مهندسان محترم ما در بخش کشاورزی و دامداری بعد از سالیان دراز زحمت درک بکنند خب اینکه فرمود آیات برای عالمین است برای سامعین است برای عاقلان است اینها علامت چیست؟ فرمود اینها علامت آن هستند که شما بی هدف نیستید نه این نظام بی هدف است نه شما, شما را در ناز پروراندیم که به مقصد برسید عالَم را با نظم خلق کردیم که در رساندن شما به مقصد کمک بکند روزی هم که مقصد فرا برسد ما شما را دعوت می کنیم همه تان دوباره برمی گردید این دعوت الهی را پاسخ می دهید (ثُمَّ إِذَا دَعَاکُمْ دَعْوَهً مِنَ الْأَرْضِ) شما هم (تَخْرُجُونَ) خارج می شوید.

۱- (۳) . سوره ابراهیم, آیه ۱۹; سوره فاطر, آیه ۱۶.

۲- (۴) . سوره زمر, آیه ۳۰.

۳- (۵) . سوره آل عمران, آیه ۱۸۵؛ سوره انبیاء, آیه ۳۵؛ سوره عنکبوت, آیه ۵۷.

تبیین قرآنی امکان استفاده همگان از آیات و نشانه های الهی

پرسش: قرآن برای افراد مخصوصی فرستاده نشده. پاسخ: نه, اما همه می توانند این معنا را داشته باشند اگر گروهی عاقل نبودند گروهی عالِم نبودند لااقل گوش شنوا داشته باشند فرمود خب همگان که اهل تحقیق نیستند بالأخره انسان دو قسم است یک قسم از استعداد برتری برخوردارند اهل درس و بحث و حوزه و دانشگاه و دقت و استدلال و نظریه پردازی اند این می شود (لِقَوْمٍ یَعْقِلُونَ) گروهی این تحقیق را یا قدرتش را ندارند یا فرصتش را ندارند ولی آن قدر هست که باید بفهمند گوش به حرف صاحب نظران بدهند.

پرسش:... پاسخ: این نظم که این بدن را به وسیله خواب با استراحت تأمین می کند و این خستگی را کاملاً برطرف می کند فرمود شب, آیت الله است روز, آیت الله است منتها شب یک آیت تاریک است روز آیت روشن است که در سوره مبارکه «اسراء» گذشت فرمود: (وَجَعَلْنَا اللَّیْلَ وَالنَّهَارَ آیَتَیْنِ فَمَحَوْنَا آیَةَ اللَّیْلِ وَجَعَلْنَا آیَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً) (۱) هر دو آیت خدایند آن نظم دقیق ریاضی که زمین کُروی باشد این رویش سایه باشد آن رویش روشن باشد و بگردد این لیل و نهار حاصل شود همین است. پس افراد اگر صاحب نظر بودند می شود (لِقَوْمٍ یَتَفَكَّرونَ), (لِلْعَالِمِینَ), (لِقَوْمٍ یَعْقِلُونَ) و مانند آن, اگر صاحب بصر و صاحب نظر نبودند لااقل باید گوش شنوا داشته باشند فرمود: (لِقَوْمٍ یَسْمَعُونَ) دو راه که بیشتر نیست به نحو مانعهالخلو که جمع را شاید انسان یا باید گوش به حرف صاحب نظر بدهد یا خودش نظریه پرداز باشد فرمود در قیامت یک عدّه می گویند ای کاش ما یکی از این دو گروه بودیم (لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ) (۲) یا خودمان نظریه پرداز بودیم یا گوش به حرف دانشمندان دینی و انبیا و اولیا می دادیم اگر نه انسان اهل گوش باشد نه اهل هوش باشد خب (خُذُوهُ فَغُلُّوهُ ثُمَّ الْجَحِیمَ صَلُّوهُ) (۳) دامنگیرش می شود اینجا فرمود یک عدّه (یَعْقِلُونَ)اند یک عدّه (یَسْمَعُونَ) بالأخره آدم می فهمد که نمی فهمد و می فهمد که این نظم یک حساب و کتابی دارد خب این برای چه خلق شده انسان همین بیاید و برود و بخورد و لیل و نهار بشود که هیچ این می شود عبس, پس انسان برای چه خلق شده؟! این سؤال را از دو راه جواب می گیرد یا با مراجعه به براهین عقلی جواب می گیرد یا با مراجعه به آیات و روایات جواب می گیرد که اینها مانعهالخلو است جمع را شاید, عقل در مقابل شرع نیست در مقابل سمع است (لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ) اینجا هم (لِقَوْمٍ یَسْمَعُونَ) را در قبال (لِقَوْمٍ یَعْقِلُونَ) قرار داده.

۱- (۶) . سوره اسراء, آیه ۱۲.

۲- (۷) . سوره ملک, آیه ۱۰.

۳- (۸) . سوره حاقه, آیات ۳۰ و ۳۱.

در سوره مبارکه «عنکبوت» و اینها هم گذشت که علم, هدف نیست علم, نردبان خوبی است که ما به عقل برسیم فرمود این امثال را که ما می زنیم (تِلْکَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ) اما (وَمَا یَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ) (۱) که بحث مبسوط این آیه در سوره «عنکبوت» گذشت فرمود دانشمندان نردبان به دست اند هنوز به مقصد نرسیدند عالِم حوزوی و دانشگاهی مادامی که عالِم و دانشمند است و درس خوانده است به مقصد نرسیده این نردبانی در دست اوست اگر این نردبان را گرفت و بالا رفت و عاقل شد ــ که عقل, «ما عُبد به الرحمن و اکتسب به الجنان» (۲) است ــ این به مقصد رسیده است فرمود ما عالِم نمی خواهیم ما عاقل می خواهیم (وَمَا یَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ) این چنین نیست که علم, هدف باشد در همان آیه سوره مبارکه «توبه» که فرمود به حوزه های علمیه بروید (لِیَتَفَقَّهُوا) بعد فرمود چه کار بکنید حالا فقیه شدید در دین تفقّه پیدا کردید حکیم شدید مسئله دان شدید چه کار باید بکنید کتاب بنویسید, درس بگویید, سخنرانی بکنید, با نوشتن مقاله سخن خوانی بکنید اینها را ما نمی خواهیم ما می خواهیم آن قدر عرضه پیدا کنید که مردم را انذار کنید وقتی گفتید جهنم هست مردم باور کنند این از هر معمّمی ساخته نیست که مردم حرفش را باور کنند باور کردن, حرف کسی را لازم دارد که عمری در محلّ خودش تجربه نشان داده باشد سابقه خوب داشته باشد علم و عمل داشته باشد تا وقتی گفت جهنم, مردم باور کنند نفرمود شما بروید درس بخوانید و کتاب بنویسید و استاد بشوید (لِیَتَفَقَّهُوا فِی الدِّینِ) بعد «و لیدرّسوا» یا «لیصنّفوا» یا «لیؤلّفوا» اینها نیست (لِیُنذِرُوا قَوْمَهُمْ) (۳) این را مطمئن باشید این هنر و عرضه نصیب هر کس نیست که مستمعان پای منبر یک واعظ جهنم را باور کنند تا باور نکردند وضع همین است که می بینید اگر باور کردند دنیا یک بهشت نقد است مردم تا از قیامت هراس نداشته باشند تا ندانند عمل, زنده است و عامل را رها نمی کند و عامل در چنگ اوست به هوش نمی آیند پس انسان یا خودش باید عاقل باشد که «ما عُبد به الرحمن و اکتسب به الجنان» یا گوش به حرف عاقل بدهد در قیامت هم آنها گیرشان این است می گویند ای کاش ما یا می فهمیدیم یا گوش به حرف نخبگان می دادیم گفتند: (لَوْ کُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ).

۱- (۹) . سوره عنکبوت, آیه ۴۳.

۲- (۱۰) . الکافی, ج۱, ص۱۱.

۳- (۱۱) . سوره توبه, آیه ۱۲۲.

نظم در آفرینش, دال بر هدف داری جهان و مسافر بودن انسان

پس این نظم حکیمانه برای آن است که انسان به جایی برسد نه اینکه خاک بشود انسان, انسان بشود خاک دوباره خاک بشود انسان, انسان بشود خاک همین طور دور باطل داشته باشد بلکه از دارالفرار به دارالقرار باید برسد, از دارالممرّ به دارالمقرّ برسد وقتی به مقصد رسید آنجا هدف است به دارالقرار می رسد. این بخش از آیات ضمن اینکه مسئله توحید را کاملاًـ تأمین می کند در آن بخش پایانی این قسمت فرمود: (وَمِنْ آيَاتِهِ أَن تَقُومَ السَّماءُ وَالْأَرْضُ بِأَمْرِهِ ثُمَّ إِذَا دَعَاكُمْ دَعْوَةً مِنَ الْأَرْضِ إِذَا أَنتُمْ تَخْرُجُونَ) خارج می شوید, آ نجا دیگر به دارالقرار می رسید آنجا انسان ثابت می شود نه ساکن, آنجا جای خستگی نیست لذا اگر انسان ساکن بود خب مدتی که در بهشت بود خسته می شد اما در آنجا (لَا لَغْوٌ فِيهَا وَلاَ تَأْثِيمٌ) (۱) هرگز (لاَ يَمَسُّهُمْ فِيهَا نَصَبٌ) (۲) چه درباره ذات اقدس الهی که کار کرده نظام را آفریده چه درباره بهشتی ها آنها همیشه در حال نشاط اند و هیچ خسته هم نمی شوند و هرگز احتیاجی ندارند در برزخ که نومی هست اما در بهشتِ اکبر در جنّت کبرا آنجا دیگر سخن از خواب و خستگی و امثال ذلک نیست انسان به عالَم ثبات می رسد حق برای او روشن می شود هرگز احساس خستگی ندارد پس این سلسله بحث ها آیات اند, علائم اند که انسان مسافر است و به مقصد می رسد.

ناروایی دیدگاه فخررازی در حقیقت آفرینش زن

ص: ۵۹۵

۱- (۱۲) . سوره طور, آیه ۲۳.

۲- (۱۳) . سوره حجر, آیه ۴۸.

در جریان نسل پروری تعبیر ناروایی در تفسیر فخررازی هست این خیال کرده زن برای مرد است آن تعبیرات اوّلیه که شما در تفسیر فخررازی ملاحظه می کنید می بینید در حقیقت حقّ زن را نشناختند و ادا نکردند (۱) تعبیر خود قرآن کریم این است که در آیه ۲۱ این سور ه فرمود: (وَمِنْ آیَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَکُم مِنْ أَنفُسِکُمْ أَزْوَاجاً) همان طوری که در جریان حضرت آدم و حوّا در آغاز سوره مبارکه «نساء» روشن کرد که حقیقت زن و حقیقت مرد یک چیز است یعنی حضرت آدم را که آفرید از همین حقیقت, زوجش را خلق کرد آیه اول سوره مبارکه «نساء» این بود (یَا أَیُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّکُمُ الَّذِی خَلَقَکُم مِن نَفْسٍ وَاحِدَهٍ) یعنی از حقیقت واحده (وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا) در محل بحث هم عبارت این است یعنی آیه ۲۱ همین سوره مبارکه «روم» این است (وَمِنْ آیَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَکُم مِنْ أَنفُسِکُمْ أَزْوَاجاً) که مشابه همین تعبیر در پایان سوره مبارکه «توبه» درباره وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) آمده آیه ۱۲۸ سوره مبارکه «توبه» این است (لَقَدْ جَاءَکُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِکُمْ) این پیغمبر از جنس خود شماست خب اگر بفرماید زن (مِنْ أَنْفُسِکُمْ) است یعنی از همین حقیقت شماست وقتی می فرماید پیامبر (مِنْ أَنْفُسِکُمْ) است یعنی از همین حقیقت شماست.

پرسش: مقصود کدام نفس است؟

پاسخ: یعنی حقیقت شما انسان, حقیقتی دارد از همین حقیقت, زن و مرد یکسان آفریده شدند مثل اینکه وجود مبارک پیغمبر از حقیقت همین انسانیّت است منتها حالا انسان درجاتی دارد وجود مبارک حضرت در آن قلّه قرار دارد ولی حقیقتشان یکی است یعنی هر دو انسان اند منتها یکی انسان عالِم یکی أعلم, یکی علاّم, یکی بحرالعلوم همین انسان اند مثل اینکه آب همه شان آب اند یکی اقیانوس است یکی بحر است یکی نهر این طور نیست که اگر نهر شد آب نباشد بالأخره آب است بحر هم آب است نهر هم آب است منتها یکی بیشتر است هزارها برابر است یکی کمتر, غرض این است که این (مِنْ أَنْفُسِکُمْ) یعنی «مِن حقیقتکم».

۱- (۱۴) . التفسیرالکبیر، ج۲۵، ص۹۱.

پرسش: در یک آیه شریفه مسبوق به رسالت است می فرماید: (لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ) و در یک آیه مسبوق به خلقت است آیا آن جهت متفاوت می شود معنای (مِنْ أَنْفُسِكُمْ) هم متفاوت می شود؟

پاسخ: نه, (مِنْ أَنْفُسِكُمْ) یعنی «من حقیقتکم» چون انسان که رسول نیست رسالت آنها (مِنْ أَنْفُسِكُمْ) نیست حقیقت او (مِنْ أَنْفُسِكُمْ) است اگر خدا بفرماید در بین فرشته ها که همه شان رسول اند (جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا) (۱) که هم ملائکه جمع است هم با الف و لام است هم از آنها به عنوان رسل یاد کرده است اگر فرشته ای از ملائکه بیاید که همه اینها رُسل اند (جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا) این معلوم می شود گذشته از اینکه خلقت همه اینها یکی است رسالت اینها هم مشترک است اما درباره انسان که فرمود: (رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ) افراد دیگر که رسالت ندارند یعنی وجود مبارک حضرت از حقیقت شماست همان طور که اقیانوس, آب است یک نهر هم آب است منتها فاصله خیلی است این هم همین طور است.

پرسش: منظور طبقه اجتماعی است که از طبقه اجتماعی شماست.

پاسخ: نه, آن جریان طبقه اجتماعی را در سوره مبارکه «حجرات» ذکر کردند که (خَلَقْنَاكُم مِن ذَكَرٍ وَأُنْثَى وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوباً وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا) (۲) یعنی این قبیله ها تفاوت شناسنامه ای دارند وگرنه حقیقت اینها یکی است. این یک سنخ است فرق نمی کند چه رسول, سلیمان باشد که سلطان است چه رسول, ایوب باشد که در بستر بیماری است فرق نمی کند حالا طبقاتشان هر چه می خواهد باشد آن رسالتشان الهی است و خلقتشان هم همتای با دیگران است.

۱- (۱۵) . سوره فاطر, آیه ۱.

۲- (۱۶) . سوره حجرات, آیه ۱۳.

حکیمانه بودن تساوی آفرینش زن و مرد و تفاوت در مسئولیت ها

مطلب دیگر اینکه فرمود: (خَلَقَ لَکُم مِنْ أَنفُسِکُمْ أَزْوَاجاً) حقیقت زن و مرد یکی است تهیه مسکن به عهده مرد است ولی تهیه سَکینت به عهده زن است انسان, مسکنی می خواهد که آشیانه اوست که هر کسی مسکنی می خواهد این را باید مرد تهیه کند آرامشی می خواهد که این آرامش مقدور مرد نیست گرچه تا آنجا که ممکن است مأمور است ولی آن هنر را که داخله منزل را گرم نگه دارد مدیریت کند فرزندپروری کند این هنر از مرد ساخته نیست این هنر زن است مسکن را مرد می تواند تهیه کند ولی سکینت مقدور مرد نیست سکینت مقدور زن است چون عنصر اصلی سکینت, عاطفه و محبت و مهر است اگر مادر شدن باشد, مدیریت باشد, صبر و استقامت باشد این زن در اینجا فضیلت ممتاز دارد فرمود: (لِتَسْکُنُوا إِلَیْهَا) پس ما یک مسکن داریم که به عهده مرد است که هزینه را او باید تهیه کند یک سکینت داریم که یک فضیلت اخلاقی است آن را زن باید تهیه کند (لِتَسْکُنُوا إِلَیْهَا وَجَعَلَ بَیْنَکُم مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیَاتٍ لِقَوْمٍ یَتَفَکَّرُونَ) انسان اگر خوب فکر کند چگونه دستگاه مادر شدن را خدا به زن داد دستگاه پدر شدن را به مرد داد این خلقت را بررسی کند حتماً می فهمد که این عبث نیست این یک هدف والایی را در نظر دارد این چنین نیست که مرتب زاد و ولد بشود بمیرند و خاک بشوند این می شود عبث, پس هدفی در کار است.

آیت بودن خلقت آسمان و زمین و اختلاف در گویش ها

بعد فرمود: (وَمِنْ آیَاتِهِ خَلْقُ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافُ الْسِنَتِکَمْ) این (الْسِنَتِکَمْ) بحث در آیات تکوینی است نه قراردادی این لغات متعدّدی که تازی و فارسی و عِبری و عربی و اینها که فرق می کنند اینها قرارداد است اینها هم خوب است اینها هم ریشه اش را خدای سبحان به اینها عطا کرده که لغت وضع کنند ولی چون بحث در نظام تکوین است و در برابر الوان قرار گرفته, [مراد] همان اختلاف لهجه, باشد اُولاست (وَاخْتِلَافُ الْسِنَتِکُمْ وَأَلْوَانِکُمْ إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیَاتٍ لِلْعَالِمِینَ) اگر عالِم شدند این را نردبان قرار می دهند تا عاقل بشوند که (وَمَا یَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ).

علامت بودن خواب در شب و کار در روز

بعد فرمود: (وَمِنْ آیَاتِهِ مَنَامُکُم بِاللَّیْلِ وَالنَّهَارِ وَابْتِغَاؤُکُم مِن فَضْلِهِ) این کارها را تقسیم کرده شما در باب مکاسب ملاحظه فرمودید این بخش از روایات را مرحوم صاحب وسائل(رضوان الله علیه) در کتاب مکاسب در بخش مکاسب محرّمه هم نقل کرده در کتاب المعیشه هم در جوامع روایی ما آمده است که اگر کسی بتواند روز کار کند ولی عالماً عامداً روز را به بطالت می گذراند شب کار است در نصوص ما دارد این چون حقّ چشم را ادا نکرده کسبش محرّم است (۱) حالا-این را حمل بر کراهت کردند یک وقت شیفتی کار کردن است نظمی در کار است این کار و این راه باید مرتب شبانه روز انجام بگیرد تقسیم کار است آن حکم خاصّ خودش را دارد ولی یک وقت کسی عالماً عامداً روز را به بطالت می گذراند شب می رود کار می کند حقّ چشم را ادا نکرده این چشم حقّی دارد حقّ چشم را باید ادا کنید این را خسته نکنید و اگر کسی حقّ چشم را ادا نکرده شب کار کرده این کارش محرَّم است حالا یا واقعاً حرام است که «کما فی بعض الموارد» یا نه, حمل شده بر کراهت شدید. فرمود این نظم همین است شما بخواهید در رابطه با انرژی بدون اسراف زندگی کنید خب روز کارهایتان را انجام بدهید شب مغازه هایتان را ببندید محافل علمی تشکیل بدهید آدم یک هفته بگذرد و چهارتا مجلس علمی نداشته باشد که بفهمد خدا چه گفته, پیغمبر چه گفته, وظیفه ما چیست, خب این بارها به عرضتان رسید این بطالت که دیگر حقیقت شرعیه نمی خواهد همین است که آدم مرتب کار بکند برای اجوفین و روز را با اینکه خدا برای تحصیل خلق کرده یا برای ابتغای فضل یا تحصیل رزق یا فلان و شب را برای آرامش و آسایش خلق کرده این هیچ جلسات علمی نداشته باشد; تفسیری داشته باشد روایی داشته باشد هفته ای یک شب جلسه نهج البلاغه داشته باشد هفته ای یک شب جلسه صحیفه سجادیه داشته باشد اینها نیست این همه نیروها در شب بیجا صرف می شود برای اینکه یک عدّه بیایند بخرند و بروند با اینکه روز مقدورشان است فرمود ما شب را برای آرامش و آسایش شما خلق کردیم روز را برای کارتان خلق کردیم و این اگر باشد بسیاری از این انرژی ها صرفه جویی می شود ذخیره می شود و مانند آن. این چهارتا کار یعنی شب و استراحت, روز و تحصیل رزق و ابتغای فضل حالا-یا فضل علمی یا فضل رزقی این چهارتا به صورت لف و نشر مرتب قرآن کریم در بعضی از موارد ذکر کرده در بعضی از موارد هم به نحو لف و نشر مرتب نیست.

۱- (۱۷) . الکافی, ج۵, ص۱۲۷; وسائل الشیعه, ج۱۷, ص۱۶۴.

تبیین جمع میان عبادت شبانه با کراهت کار در شب

پرسش: برخی ها ساعت دو یا سه شب مطالعه می کنند آنها هم حقّ چشم را نمی دهند؟

پاسخ: خب آنها که خوشا به سعادتشان آنها کسانی اند که برابر این (قُمِ اللَّیْلِ) یا نصفش را بخواب یا کمتر از نصف یا بیشتر از نصف بقیه را به عبادت بپرداز [(۱)](#) حداکثر بهره را دارد می برد آن وظیفه خودش را هم انجام می دهد البته افراط و تفریط هم نباید بکند ذات اقدس الهی هم به رسولش دستور داده که همه شب را نخواب یا نصفش را بخواب یا کمتر از نصف یا گاهی بیشتر از نصف که (أَوْ زِدْ عَلَیْهِ وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِیلًا) این هم برای همه افراد و همه سنین نیست.

لف و نشر مرتب بودن خواب در شب و کار در روز در تعبیرات قرآن

در سوره مبارکه «نبأ» فرمود آیه هشت به بعد, بعد از اینکه فرمود: (وَخَلَقْنَاکُمْ أَزْوَاجاً) فرمود: (وَجَعَلْنَا نَوْمَکُمْ سُبَاتاً) پس اول سخن از خواب است بعد از اینکه خواب را ذکر کرد فرمود: (وَجَعَلْنَا اللَّیْلَ لِبَاساً) چه وقت بخوابید شب را که جامه سیاه در بر کرده است تاریک شده است همه آرام گرفتند بخواب, پس خواب است و شب بعد فرمود: (وَجَعَلْنَا النَّهَارَ) سومی, (مَعَاشاً) چهارمی, روز برای تحصیل معاش, پس خواب است و شب, کسب است و روز این چهارتا هماهنگ هم اند لف و نشر مرتب است در سوره مبارکه «اعراف» آیه ۹۷ این است (أَفَأَمِنَ أَهْلُ الْقُرَی أَنْ یَأْتِیَهُمْ بَأْسُنَا بَیَاتاً وَهُمْ نَائِمُونَ) بیتوته برای شب است در کنار بیتوته, نوم مطرح فرمود, شب است و خواب, آیه ۹۸ (أَوْ أَمِنَ أَهْلُ الْقُرَی أَنْ یَأْتِیَهُمْ بَأْسُنَا ضُحی وَهُمْ یَلْعَبُونَ) سرگرمی یا بازی کردن یا سرگرم تجارت شدن کار است و سخن از روز است روز است و کار, شب است و خواب این چهارتا به نحو لف و نشر مرتب در آیه ۹۷ و ۹۸ سوره مبارکه «اعراف» بیان شده مشابه این لف و نشر مرتب در سوره مبارکه «فرقان» هم آمده در سوره مبارکه «فرقان» آیه ۴۷ این است (وَهُوَ الَّذِی جَعَلَ لَکُمُ اللَّیْلَ لِبَاساً وَالنَّوْمَ سُبَاتاً) خواب است و شب, بعد فرمود: (وَجَعَلَ النَّهَارَ نُشُوراً) روز است و منتشر شدن و حرکت کردن و کار کردن. در مقام ما توجیهی جناب زمخشری دارد که خواب و شب چون یک حکم دارد قرآن کریم این چهارتا را به صورت لف و نشر مرتب ذکر نفرمود [(۲)](#) در آیه ۲۳ سوره مبارکه «روم» که محلّ بحث است فرمود: (وَمِنْ آیَاتِهِ مَنَامُکُم بِاللَّیْلِ وَالنَّهَارِ) درست است که گاهی انسان روز می خوابد گاهی شب, خواب, آیت الهی است چه روز باشد چه شب اما روز را برای ابتغای فضل قرار داد لکن روز را قبل از ابتغای فضل و در کنار لیل ذکر کرد فرمود: (وَمِنْ آیَاتِهِ مَنَامُکُم بِاللَّیْلِ وَالنَّهَارِ وَابْتِغَاؤُکُم مِن فَضْلِهِ) نفرمود «و من آیاته منامکم باللیل و ابتغاؤکم من فضله فی النهار» اینجا لف و نشر مرتب رعایت نشده.

ص: ۶۰۰

۱- (۱۸) . سوره مزمل, آیات ۲-۴.

۲- (۱۹) . الکشاف, ج۳, ص۴۷۳.

تبیین حقیقت خواب و تفاوت آن با مرگ

قسمت مهم این است که مسئله خواب از بیداری مشکل تر است منتها چون خواب است کسی به سراغ آن نرفته که انسان می خوابد یعنی چه, انسان می خوابد این روح چقدر بدن را رها می کند چه اندازه از دور دارد آن را تدبیر می کند تعلّق خودش را از بدن تا چه اندازه قطع می کند از قرآن برمی آید که خواب یک مرگ محدودی است انسان همان طور که می میرد متوفّا می شود و وفات می کند نه فوت, وقتی می خوابد متوفّا می شود وفات می کند و نه فوت (هُوَ الَّذِی یَتَوَفَّاکُم بِاللَّیْلِ وَیَعْلَمُ مَا جَرَحْتُم بِالنَّهَارِ), (۱) (اللَّهُ یَتَوَفَّی الْأَنفُسَ حِینَ مَوْتِهَا وَالَّتِی لَمْ تَمُتْ فِی مَنَامِهَا) (۲) ما هر شب که می خوابیم متوفّا می شویم وفات می کنیم خدا متوفّی است هر شب این روح را به پیشگاه ذات اقدس الهی تقدیم می کنیم بسیاری از بزرگان هنگام خواب می گویند ما خَجلیم که این روح آلوده را چگونه تقدیم کنیم آن دعای مخصوص خواب را می خوانند رو به قبله می خوابند و مانند آن, پس ما هر شب می میریم وقتی هم که مردیم می گوییم این حالتی بود که هر شب ما داشتیم منتها هر شب رقیقش بود حالا ـ شدیدش است مثل کسی که در نهرها شنا می کند بعد کم کم وارد بحر می شود بالأخره آب همان آب است منتها یکی بیشتر یکی کمتر, بخش وسیعی از تعلّق نفس به بدن در خواب قطع می شود در بخشی حیات گیاهی و اینها می ماند که این غذاها را انسان هضم می کند و روح اشراف دارد کنار آدم است بالای سر آدم است وقتی انسان خوابیده را صدا می زند اول او می شنود بعد بیدار می شود نه اینکه اول بیدار بشود بعد بشنود آن روحی که قیّم اوست سرپرست اوست نگهبان اوست نگهدار اوست اشراف دارد علاقه را کاملاً قطع نکرده بالای سر اوست او می شنود و این بدن را بیدار می کند این بدن را آن روح دارد حرکت می دهد این ورزشکاری که شما می بینید این بدن شصت, هفتاد کیلویی خود را دو متر یا سه متر پرت می کند کسی هست که این بدن شصت کیلویی را چند متر پرت می کند این روحِ قوی است این روح این بدن را دارد اداره می کند فرمود وقتی می خوابید این روح از این بدن فاصله می گیرد نزد ما می آید ما اگر مصلحت باشد دوباره برمی گردانیم نباشد همان جا این را نگه می داریم که بعضی ها در حال نوم رحلت می کنند (اللَّهُ یَتَوَفَّی الْأَنفُسَ حِینَ مَوْتِهَا وَالَّتِی لَمْ تَمُتْ فِی مَنَامِهَا فَیُمْسِکُ الَّتِی قَضَی عَلَیْهَا الْمَوْتَ وَیُرْسِلُ الْأُخْرَی) همه را نزد خود می برد اگر کسی عمرش تمام شد همان جا نگه می دارد این شخص در همان خواب رحلت می کند و اگر عمرش مانده است که همان روح را برمی گرداند و این شخص زنده می شود.

۱- (۲۰) . سوره انعام, آیه ۶۰.

۲- (۲۱) . سوره زمر, آیه ۴۲.

پرسش: شما در جایی فرمودید بعضی ها وقتی می میرند, [آن گاه] می فهمند که مردند آیا این مربوط به وقت خواب است؟

پاسخ: نه, بعضی ها خواب می بینند خیال می کنند بیدارند خیلی ها خواب می بینند نمی دانند خواب است برخی ها در عالَم خواب می فهمند که دارند خواب می بینند.

پرسش:.. ما داشتیم طرف خوابیده, صبح بلند نشده در حالی که ما داریم اوّلین غیبی که در عالم برای انسان مکشوف می شود دیدن عزرائیل است.

پاسخ: بله, آن می بیند اما اگر حضرت عزرائیل(سلام الله علیه) را ببیند اما اگر زیرمجموعه حضرت عزرائیل(سلام الله علیه) را ببیند که (إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا) (۱) آنها را می بیند منتها علم به علم ندارد نزدیک تر از ما به خود ما کیست ما دائماً با خودمان هستیم اما (نَسُوا اللَّهَ فَأَنسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ) (۲) خیلی ها از خودشان غافل اند علم به علم ندارند نه اینکه علم نباشد.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

۱- (۲۲) . سوره انعام, آیه ۶۱.

۲- (۲۳) . سوره حشر, آیه ۱۹.

آیات ۲۵ تا ۲۸ سوره روم ۹۱/۱۱/۱۴

.Your browser does not support the audio tag

(وَمِنْ آيَاتِهِ أَن تَقُومَ السَّماءُ وَالْأَرْضُ بِأَمْرِهِ ثُمَّ إِذَا دَعَاكُمْ دَعْوَةً مِنَ الْأَرْضِ إِذَا أَنتُمْ تَخْرُجُونَ (۲۵) وَلَهُ مَن فِي السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلٌّ لَّهُ قَانِتُونَ (۲۶) وَهُوَ الَّذِي يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ وَلَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَى فِي السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۲۷) ضَرَبَ لَكُم مَثَلًا مِنْ أَنفُسِكُمْ هَل لَكُم مِن مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُم مِن شُرَكَاءَ فِي مَا رَزَقْنَاكُمْ فَأَنتُمْ فِيهِ سَوَاءٌ تَخَافُونَهُمْ كَخِيفَتِكُمْ أَنفُسَكُمْ كَذلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ (۲۸))

تأویلی بودن تفسیر آیات اولیه سوره روم به شکست ایرانیان از مسلمانان

ص: ۶۰۲

سوره مبارکه «روم» از آن جهت که در مکه نازل شد عناصر محوری اش همان اصول اعتقادی و خطوط کلی اخلاق و فقه است روایتی که در کنزالدقائق از روضه کافی کلینی(رضوان الله علیه) نقل شد قبلاً آن روایت با معارضی که دارد خوانده شد در آن روایت, اول خود حضرت می فرماید این تأویل است تأویلِ این سور ه این است که بعد از هجرت آمده آن گاه قرائتی که در آیه هست معلوم را که فرمود: (سَيَغْلِبُونَ) [(۱)] مجهول قرار داد یعنی رومی ها که مغلوب شدند به وسیله فارس که غالب شدند خود آن فارس, مغلوب می شود در حالی که قرائت معروف (سَيَغْلِبُونَ) است ولی در آن روایت «سَيُغلَبون» معنا کردند و در آن روایت تطبیق فرمود که این فارس, ایرانی ها که شکست می خورند نه از رومی ها شکست می خورند که مطابق با ظاهر آیه است بلکه از مسلمان ها شکست می خورند در جریان جنگ خلیفه دوم با اینها [(۲)] خب این پیداست که از سنخ تأویل است آیه که ناظر به این نیست که ایرانی ها که فاتح شدند بر روم بعد از چندین سال به وسیله خلیفه ثانی مسلمان ها شکست می خورند.

تبیین عدم ارتباط ظاهر آیه با پیروزی مسلمانان بر ایرانیان

مطلب دیگر آن است که در خود این سور ه هیچ سخنی از هجرت و صلح حدیبیه و امثال ذلک نیامده در حالی که اگر این بعد از هجرت و بعد از صلح بود حتماً جریان صلح حدیبیه در این سور ه ذکر می شد چه اینکه در بخش هایی از قرآن کریم راجع به صلح حدیبیه ذکر شده و صلح حدیبیه از برکاتی بود که نصیب مسلمان ها شد وقتی به پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) عرض کردند که مگر این صلح, فتح بود فرمود بله فتح بزرگی بود [(۳)] حضرت در ذی قعده سال ششم هجری با گروهی عازم بیت الله بودند که در حدیبیه آن حادثه پیش آمد و مشرکین جلوی حضرت را گرفتند و صلح کردند و حضرت برگشت وقتی برگشت آن صنادید قریش که هرگز حاضر نبودند مسلمان ها را به حساب بیاورند الآن ناچار شدند به عنوان یک دولت مستقل رسمی آنها را بپذیرند و با آنها معاهده داشته باشند اینها که مجبور شدند از شهر خودشان مهاجرت کنند اموال منقول را نمی توانستند بیاورند غیرمنقول را هم کسی از اینها نمی خرید اینها با دست خالی از مکه مهاجرت کردند آمدند در ایوان مسجد مدینه شدند اصحاب صُفه همین گروه به جایی رسیدند که یک دولت مستقل به حساب می آمدند و مکه با اینها معاهده کرده صلح نامه امضا کردند و مانند آن, حضرت فرمود چه فتحی بالاتر از این. وقتی وعده تمام شد و ذی حجّه تمام

شد اول محرم فرا رسید حضرت در یک روز شش نامه برای سران کشورهای شرق و غرب نوشت در یک روز شش نماینده با شش نـامه به شـش جهت اعزام شدنـد یکی به شـرق حجاز بود یعنی امپراطوری ایران یکی به غرب حجاز بود یعنی امپراطوری روم, یکی هم به بخش های جنوبی و مانند آن. به حضـرت عرض کردند که سلاطین کشورها نامه اگر مُهر نداشته باشد آن را به رسمیت نمی شناسند در همان پایان سال ششم و آغاز سال هفت هجری حضرت مُهر درست کرده حالا آن مُهر یا «لا إله إلّا الله» بعد شـهادت به رسول بود یا نه, خصوص همین سه کلمه بود که نام مبارک حضرت بود, کلمه پرافتخار رسالت بود, کلمه پرافتخار الله بود الله بالا, رسول پایین, نام مبارک حضـرت پایین تر از پایین به بالا شـروع می شد یعنی نام مبارک حضرت برده می شـد که فلانـی رسول الله است این مُهر با این وضع تنظیم شـد پای نامه ها که کاتبان نامه نویس می نوشـتند زده می شـد و حضـرت بعد از آن فتح این کارها را کرده خب همه اینها در مدینه بود پیروزی مسلمان ها بر ایرانی ها در زمان خلیفه دوم بود این چه کار دارد به ظاهر آیه بله, از مصادیق آیه می تواند باشد تأویل آیه می تواند باشد.

ص: ۶۰۳

۱- (۱) . سوره روم, آیه ۳.

۲- (۲) . الکافی، ج۸،ص۲۶۹و۲۷۰؛ تفسیر کنزالدقائق، ج۱۰، ص۱۷۴و۱۷۵.

۳- (۳) . جامع البیان فی تفسیر القرآن, ج۲۶, ص۴۴.

دو راه تشخیص سور ه های مکّی و مدنی

بنابراین برای تشخیص اینکه کدام سور ه مکّی است کدام سور ه مدنی است مثل سایر مسائل دو راه دارد یکی راه علم, یکی راه علمی یعنی یا قطع یا ظنّ معتبر. آیات و سوَری که در آنها جریان جنگ بدر, احد, خندق و مانند آن مطرح است خب اینها معلوم است که اینها مدنی است آیاتی که هیچ کدام از این مسائل در آنها نیست مسئله جهاد نیست مسئله قتال نیست مسئله فتح خیبر و احد و امثال ذلک نیست مسئله حج نیست مسئله صوم نیست مسئله زکات نیست مسئله ظِهار و امثال ذلک که فروع فقهی مدینه است نیست خب این را آدم اطمینان پیدا می کند که چنین سور ه ای در مکه نازل شده و مفسّران هم گزارششان در همین زمینه است.

بررسی توقیفی بودن آیات و سور ه ها

پرسش:... پاسخ: نه, ترتیب سوَر یک مطلب است اما سور ه صدر و ذیلش جمع بندی شده است گاهی ممکن است آیه ای در مدینه نازل شده باشد به دستور حضرت در سوره مکّی قرار بگیرد آنها مشخص است اما خود آیه, توقیفی است.

پرسش: این هم معلوم نیست که خود پیغمبر دستور داده باشد...

پاسخ: این دوتا یعنی آیات و سوَر به دستور حضرت بود اما ترتیب قرآن تدوینی معلوم است که بر اساس تنزیل نیست.

پرسش: خب اکثر مفسّرین بر آن اند که (إنّما یُرِیدُ الله) (۱) اصلش اینجا نبوده این را مسلمانان گذاشتند؟

پاسخ: نه, این در زمان خود پیامبر فرمود فلان آیه را مثلاً (وَاتَّقُوْا یَوْمَاً تُرْجَعُونَ فِیهِ إِلَی اللّهِ) (۲) را فرمود در رأس آیه سوره مبارکه «بقره» بگذارید آیات تنظیم شده است سوَر تنظیم شده است اما جزء جزء که قرآن چند جزء دارد چند حزب دارد اینها قراردادی است شما می بینید مسلمان های شرقی, مسلمان های میانی, مسلمان های غربی اینها قرآن هایی که قبلاً چاپ شده بود و قبل از چاپ, خطّی بود آنها در تقسیم بندی سوَر, تقسیم بندی جزء, تقسیم بندی حزب یک اختلاف نظری دارند اینها مهم نیست که ما حالا قرآن را به سی جزء تقسیم بکنیم شصت حزب تقسیم بکنیم و مانند آن اما آن اساس کار که سور ه است و آیه است همین است و لا ـغیر. بنابراین همان طور که در مسائل دیگر ما دو راه داریم یک راه علم, یک راه علمی, در تشخیص سوَر و آیات مکّی و مدنی هم بشرح ایضاً یا یقین داریم که این سور ه در مکه نازل شده مثل اینکه جریان بدر و احد و خندق و اینها را دارد یا یقین نداریم, شواهد تأیید می کند می شود ظنّ معتبر سایر موارد هم همین طور است.

۱- (۴) . سوره احزاب, آیه ۳۳.

۲- (۵) . سوره بقره, آیه ۲۸۱.

آیات توحیدی و نظم آفرینش مقدمه ای برای طرح معاد

مسئله مهم آن است که چندین آیه درباره توحید نقل شده گاهی آسمان و اهل آسمان, زمین و اهل زمین, مجموعه این نظام و اهل نظام را یکجا ذکر می کند این می شود متن, گاهی آسمان را جدا اهل آسمان را جدا, زمین را جدا اهل زمین را جدا, این می شود شرح, گاهی می فرماید کلّ این نظام با تدبیر الهی اداره می شود گاهی می فرماید آسمان ها به تدبیر الهی اهل آسمان به تدبیر الهی, زمین به تدبیر الهی اهل زمین به تدبیر الهی. این مدیریت حکیمانه و مدبّرانه را بازگو می کند.

اثبات معاد با برهانی نمودن مدیریت توحیدی جهان آفرینش

بعد می فرماید اگر این نظام همین طور باشد که هر کسی بیاید هر عقیده ای داشته باشد هر کاری انجام بدهد و حساب و کتابی نباشد این می شود باطل یا ــ معاذ الله ــ بعد از مرگ هیچ خبری نیست این باطل است که آیاتش قبلاً خوانده شد برای اینکه اگر هر دو معدوم بشوند و هیچ فرقی بین صالح و طالح نباشد این می شود پوچ یا فرق هست, اگر فرق هست یا در این عالَم است یا در عالَم دیگر مستحضرید که سه حال بیشتر ندارد یا فرقی نیست یا هست, اگر فرق هست یا در این عالَم هست یا در عالَم دیگر همیشه مستحضرید که اگر ما یک امر دایر بین سه قسم داشتیم و به صورت منفصله حقیقیه بود الاّ ولابد به دو منفصله برمی گردد چون منفصله حقیقیه فقط از نقیضین تشکیل می شود اینکه جمعش محال, رفعش محال برای اینکه مقدم و تالی چون نقیض هم اند اجتماعشان مستحیل, ارتفاعشان مستحیل ما دیگر منفصله غیر حقیقیه نداریم که این حکم را داشته باشد خب اگر منفصله حقیقیه رفعشان محال, جمعشان محال معلوم می شود نقیض هم اند و شیء هم که بیش از یک نقیض ندارد لذا منفصله حقیقیه با سه ضلعی بودن محال است ما هم منفصله حقیقیه داشته باشیم هم سه ضلع, هر جا منفصله حقیقیه بود و جمعش محال, رفعش محال الاّ ولابد باید به دو منفصله برگردد در طول هم. مثل اینکه شیء یا ضروری الوجود است یا نه, اگر ضروری الوجود نبود یا ضروری العدم است یا نه, این دو «نه» چیزی که ضروری الوجود نیست ضروری العدم نیست می شود ممکن, آنکه ضروری الوجود است می شود واجب, آنکه ضروری العدم است می شود ممتنع لذا انسان می تواند بگوید شیء یا واجب است یا ممتنع است یا ممکن. اینجا هم همین طور است این نظام بالأخره یا هدف دارد یا ندارد, نداشته باشد می شود پوچ این با حکمت ناظم سازگار نیست پس هدف نداشته باشد محال است پس حساب و کتابی در کار است اگر حساب و کتاب در کار است یا در این عالَم است یا عالَم دیگر, در این عالَم ممکن نیست برای اینکه این عالَم اگر دوباره بیایند باید به صورت تناسخ بیایند همین وضع را دارد «منهم ظالمٌ منهم عادل» گذشته از اینکه آن که این نظام را آفرید فرمود این نظام محدود است روزی بساط این نظام برچیده می شود خب اگر بساط این نظام برچیده بشود ما دنیایی نداشتیم آسمان و زمین دنیایی نداشتیم اینها برگردند بیایند کجا پس رجوع الی الدنیا محال است عقلاً و نقلاً, عقلاً محال است برای اینکه اگر بیایند اینجا وضع همین است «منهم ظالم و منهم عادل» اختیار را که از انسان نمی گیرند اگر عقلاًـ محال است نقلاًـ هم محالیّتش تثبیت شده است برای اینکه خدا می فرماید ما بساط این عالَم را برمی چینیم (يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّماوَاتُ) (۱) یعنی «تبدّل السماوات غیر السماوات», (إِذَا النُّجُومُ انكَدَرَتْ) (۲) می شود, (إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ) (۳) می شود خب اگر کلّ این نظام برچیده شد انسان بعد از مرگ کجا بیاید پس عقلاً و نقلاً رجوع انسان به دنیا می شود مستحیل لم یَبقِ الاّـ یک عالَم آن عالَم معاد است یعنی این صحنه این افراد هر کاری که می کنند محفوظ است حساب و کتابی هست این چنین نیست حساب و کتاب نباشد صالح و طالح یکی باشند (یک) حساب و کتاب هم در دنیا نیست (این دو) پس یک عالَم

دیگر است به نام آخرت (سه).

ص: ۶۰۵

۱- (۶) . سوره□ ابراهیم, آیه□ ۴۸.

۲- (۷) . سوره□ تکویر, آیه□ ۲.

۳- (۸) . سوره□ تکویر, آیه□ ۱.

هدف داری جهان آفرینش ثمره نظم برگرفته از مدیریت توحیدی آن

لذا بعد از بیان این براهین توحیدی, نظم عالَم به نحو متن (یک) نظم سماوات و اهلش, نظم ارض و اهلش به عنوان شرح (دو) می فرماید پس هدف دارد و آن هدف این است که دوباره شما را زنده می کنیم اگر بگویید چگونه مُرده را زنده می کند می فرماید همان طوری که خدای سبحان شما را در حالی که چیزی نبودید آفرید, اعاده که آسان تر از اوّلی است لذا در آیه ۲۵ این سوره مبارکه «روم» فرمود: (وَمِنْ آيَاتِهِ أَن تَقُومَ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ بِأَمْرِهِ) در سوره مبارکه «فصلت» آیه یازده فرمود: (ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعاً أَوْ كَرْهاً). (۱)

تمثیلی نبودن شعور و درک آفرینش در مدیریت توحیدی

این تمثیل نیست آن طوری که مرحوم آقا سیّدعبدالحسین شرف الدین(رضوان الله علیه) می فرماید, (۲) این واقعاً حرف زدن است اینها درک دارند هر موجودی درک دارد این طور نیست که یک تمثیل محض باشد خدا به اینها درک داده اینها اهل تسبیح اند اینها اهل تحمیدند اینها اهل شهادت اند اینها اهل شکایت اند این زمین ها کاملاً می فهمند چه گروهی روی آ ن معصیت کردند یا اطاعت کردند مسجد کاملاً می فهمد کدام همسایه آمده کدام همسایه نیامده لذا از یک عدّه شکایت می کند از یک عدّه شفاعت می کند اینها تمثیل نیست اینها تحقیق است اگر تحقیق است پس درک می کنند دلیلی ما نداریم که بگوییم اینها تمثیل است فرمود خدا به آسمان و زمین فرمود بیایید گفتند چشم! (فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعاً أَوْ كَرْهاً قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ) نه «طائِعَین» تثنیه, محور بحث بود ولی جمع جواب می دهند عرض می کنند که نه تنها ما (دو) یعنی آسمان و زمین که ایشان فرمود (ائْتِيَا) تثنیه است برای اینکه ما با همه موجودات دیگر گردن نهاده ایم (أَتَيْنَا طَائِعِينَ) نه «طائِعَین» پس اینها حرف آسمان و زمین است آسمان و زمین مطیع فرمان خدای سبحان اند می مانند اهل آسمان و اهل زمین. در جریان اهل آسمان و اهل زمین آیه ۲۶ این است (وَلَهُ مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلٌّ لَّهُ قَانِتُونَ) قانِت یعنی خاضع یعنی خاشع آنچه در آسمان ها هستند آنچه در زمین هستند مخلوق خدایند و خاضعانه و قانتانه و خاشعانه مطیع فرمان الهی اند از نظر تکوین, پس کلّ نظام مطیع حق اند و خدای سبحان این نظام دقیقِ اریق عمیق علمی را آفرید بعد فرمود: (ثُمَّ إِذَا دَعَاكُمْ دَعْوَةً مِنَ الْأَرْضِ إِذَا أَنتُمْ تَخْرُجُونَ) (۳) وقتی معاد شد همه شما را از زمین دوباره برمی گرداند و زنده می کند که (مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى) (۴) این (ثُمَّ إِذَا دَعَاكُمْ) در ردیف آیات نیست این شش آیه از آیه بیست به بعد مرتب آیات توحید را ذکر می کند آیه ۲۰ این است (وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَكُم مِن تُرَابٍ) ۲۱ (وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُم مِنْ أَنفُسِكُمْ أَزْوَاجاً) ۲۲ (وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ) ۲۳ (وَمِنْ آيَاتِهِ مَنَامُكُم بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ) ۲۴ (وَمِنْ آيَاتِهِ يُرِيكُمُ الْبَرْقَ خَوْفاً وَطَمَعاً وَيُنَزِّلُ مِنَ السَّمَاءِ) ۲۵ (وَمِنْ آيَاتِهِ أَن تَقُومَ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ) اینها جزء آیات توحید است نتیجه این آیات که نشانه نظم الهی است و تدبیر حکیمانه خداست این است که عالَم مقصدی دارد شما را دعوت می کند برای اینکه به حساب شما رسیدگی بشود و هر کسی به هدف نهایی اش برسد.

۱- (۹) . سوره فصلت, آیه ۱۱.

۲- (۱۰) . فلسفه المیثاق و الولایه(دارالکتاب قم)، ص۴.

۳- (۱۱) . سوره□ روم, آیه□ ۲۵.

۴- (۱۲) . سوره□ طه, آیه□ ۵۵.

رنج جوامع بشری ثمره جدایی علم و دین از یکدیگر نه مدیریت توحیدی

پرسش: آن طور که برخی فلاسفه گفتند ما در آمدنمان به دنیا هیچ اختیاری نداشتیم که در رفتنمان داشته باشیم می پرسند که اگر این نظام, نظام احسن است اولاً آیا جهان ارزش زیستن را دارد؟

پاسخ: بله, این همه انبیا و اولیا.

پرسش: این همه رنج و گرفتاری و...

پاسخ: گرفتاری به دست خود ماست (فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ) است این همه فرهیختگان و انبیا و اولیا و مجاهدان و مردان الهی از همین جا برخاستند به ما گفتند حرف انبیا را گوش بدهید راه زیستن را به شما نشان می دهند نه بیراهه بروید نه راه کسی را ببندید خب اگر ما حرف اینها را گوش ندادیم می گویند (فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ) (۱) بارها به عرضتان رسید اگر دین باشد و عقل و علم نباشد آن مسئله تلخ تفتیش عقاید و گالیله سوزی را به همراه دارد اگر علم باشد و دین نباشد در مدت کوتاهی جنگ جهانی اول و دوم را به همراه دارد که انسان هر جایی جرأت نمی کند بگوید اینها در مدت کوتاهی ده ها میلیون نفر را کشتند, همین غرب! الآن می بینید می خواهند دموکراسی صادر کنند این بر اساس خستگی اینهاست از بس آدم کشتند اگر آنها عاقل بودند در مدت کوتاهی ده ها میلیون نفر را نمی کشتند علمِ بی دین این است اینکه دین گفته مبادا به سراغ سلاح های سمّی بروید, مبادا به سراغ بمب اتمی بروید, مبادا به سراغ سلاح کشتار جمعی بروید فتوای مراجع ما این است تا بیگانه حواسش جمع باشد ما قبل از اینکه اینها به این فکر باشند این کار را تحریم کردیم یعنی دین تحریم کرده ما می خواهیم یک انرژی هسته ای صلح آمیز عالمانه و محقّقانه داشته باشیم مشکل مملکتمان را حل کنیم فتوا این است که انسان نمی تواند شرعاً بمب بسازد الآن اینکه می بینید اینها با هم کنار آمدند از ترس کنار آمدند چون دست همه اینها روی بمب اتم است اگر ـ خدای ناکرده ـ جنگ جهانی بعدی شروع بشود ده ها میلیون می شود صدها میلیون اینها از بس آدم کشتند خسته شدند این دیگر تاریخ بیهقی و تاریخ ناسخ التواریخ نیست که برای گذشته باشد این پیرمرد های نود ساله الآن جنگ جهانی دوم کاملاً یادشان است خب از اینها درنده تر چه کسی است البته مردان بزرگ در هر جایی در هر زمان و زمینی بوده و هستند خب حالا اگر کسی حرف انبیا را گوش ندهد در کلیسا را ببندد در کنیسه را ببندد در مسجد و حسینیه را ببندد جنگ جهانی اول و دوم می شود الآن همین کشتار را در خاورمیانه و جاهای دیگر دارند پیاده می کنند این میانمار وضعش آن است, این افغانستان و پاکستان محروم هم وضعش این است, این سوریه وضعش این است, این کشورهای دیگر وضعش این است هشت سال ما مشکل داشتیم بلکه ده سال, غرض این است که از اینها بدتر چه کسی است خب وقتی حرف انبیا را گذاشتند کنار همین در می آید خدای سبحان هم که عالَم را برای این عصر و مصر خلق نکرده کلّ این جهان بالأخره روزی به جایی می رسد که « يَمْلأُ الله به الأرض عدلاً و قِسطاً» (۲) آن روز هم بالأخره فرا می رسد پایان دنیا, عدل است. غرض این است که اگر کسی راه انبیا را رها کرده بله می شود باغ وحش اما انبیا آمدند اولیا آمدند صلحا آمدند صدیقین آمدند که راه نشان بدهند.

۱- (۱۳) . سوره تکویر, آیه ۲۶.

۲- (۱۴) . کمال الدین (شیخ صدوق)، ج ۱، ص۲۸۸ و ج ۲، ص۴۲۶.

دلیل عقلی و نقلی محال بودن پاداش انسان در دنیا

پس نتیجه این منفصله سه ضلعی دو منفصله است یا مقصدی در کار نیست که آن آیات خوانده شد که (أَفَنَجْعَلُ الْمُسْلِمِینَ کَالْمُجْرِمِینَ) (۱) این باطل است یا مقصد هست, اگر مقصد و حساب و کتابی هست یا در دنیاست یا در عالَم دیگر, در دنیا باشد عقلاً و نقلاً محال است عقلاً محال است برای اینکه دنیا بیایند همین وضع است دنیا دار آزمون است دنیا دار قدرت است دنیا دار امتحان است نه دار پاداش, نقلاً محال است برای اینکه خدا فرمود ما بساط دنیا را برمی چینیم دنیایی در کار نیست که برگردند پس تناسخ عقلاً و نقلاً محال است پس انسان این چنین نیست که دوباره به دنیا برگردد پاداش یا کیفر ببیند.

نظری بودن خروج انسان از زمین در معاد و دشواری بحث از آن

منتها اینکه فرمود: (دَعْوَةً مِنَ الْأَرْضِ إِذَا أَنتُمْ تَخْرُجُونَ) آن یک بحث دقیق خاصّ خودش را دارد اینکه در آیات فرمود ما شما را از زمین خلق کردیم (مِنْهَا خَلَقْنَاکُمْ) اینکه فرمود: (وَفِیهَا نُعِیدُکُمْ) این روشن است اما (وَمِنْهَا نُخْرِجُکُمْ تَارَةً أُخْرَی) که اینجا هم فرمود: (دَعْوَةً مِنَ الْأَرْضِ إِذَا أَنتُمْ تَخْرُجُونَ) یعنی از زمین, آیا قبل از اینکه این زمین تبدیل بشود به زمینِ دیگر این آسمان ها تبدیل بشوند به آسمان های دیگر معاد به پا می شود بعد آسمان و زمین عوض می شود این وجهٌ یا نه, اول آسمان و زمین دگرگون می شوند بعد انسان ها از زمینِ دگرگون شده برمی خیزند وجهٌ آخر یا هم زمان این تحویل و تحوّل پیدا می شود وجه سوم. اینها جزء مسائل نظری است تصوّرش بسیار مشکل است چه رسد به تصدیقش برای توده ماها همین بس است که بگوییم این بدن در قیامت خواهد آمد اما خیلی ها تصوّر نکردند که چه وقت از زمین برمی خیزیم زمین تبدیل شده به ارضی که «لم یعص علیها» (۲) زمین تبدیل شده به زمینی که طبق بیان نورانی امام باقر(سلام الله علیه) به خُبز نَقی که تا به حساب و کتاب برسند همه از این زمین می خورند (۳) آیا این است آن است اینها مسائل فراموش شده است .

۱- (۱۵) . سوره قلم, آیه ۳۵.

۲- (۱۶) . ر.ك: الجامع لأحکام القرآن, ج۱۶, ص ۳۰۰.

۳- (۱۷) . الکافی، ج۶، ص ۲۸۶.

مشکل بودن فهم بسیاری از معارف الهی و تفسیر آن

ما خیال می کنیم تفسیر قرآن تفسیر این است که (إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِی مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ) (۱) خیال می کنیم اینها تفسیر است! کفِ تفسیر مسئله جبر و تفویض است که مرحوم آخوند می گوید: «قلم اینجا رسید سر بشکست» (۲) چه رسد به اوج تفسیر! اینها که ما داریم دارجِ بین ماست اینها ترجمه قرآن است ما قضا و قدر داریم, لوح و قلم داریم, عرش و کرسی داریم, مدبّرات امر داریم, فرشته داریم اینها امّهات و اصول اساسی تفسیر است تا بیاید پایین به جبر و تفویض برسد از آن به بعد دیگر ترجمه است اینها را نمی گویند تفسیر, تفسیر این است که ما بفهمیم عرش یعنی چه استوای بر عرش یعنی چه عرش روی آب است یعنی چه اینها می شود تفسیر که پایین ترین مرحله اش جبر و تفویض است که بزرگان ما گفتند: «قلم اینجا رسید سر بشکست» به هر تقدیر فرمود: (إِذَا دَعَاكُمْ دَعْوَةً مِنَ الْأَرْضِ إِذَا أَنتُمْ تَخْرُجُونَ).

محدوده تفسیر قرآن با علم الدراسه و علم الوراثه

پرسش: آیات الهی رؤیت شدنی است یا فهمیدنی؟

پاسخ: برای ماها که اهل علم حصولی هستیم فهمیدنی است, اولیای الهی مشاهده می کنند دو راه دارد ما علم الدراسه داریم آنها علم الوراثه دارند حضرت به ابوحنیفه فرمود: «ما ورّثک الله من کتابه حرفا» (۳) تو یک حرف از قرآن ارث نبردی خب البته علم الوراثه برای اهل بیت(علیهم السلام) است آنها باید فتوا بدهند فرمود تو درس خواندی و این درسی نیست این علم الوراثه است انسان باید وارث انبیا بشود تا بحث از قرآن را داشته باشد غرض آن است که یک علم الوراثه داریم که برای آن ذوات قدسی است یک علم الدراسه داریم که برای افراد عادی حوزه و دانشگاه است فرمود: (وَلَهُ مَن فِی السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلٌّ لَّهُ قَانِتُونَ) در نظام تکوین خاضع محض اند.

ص: ۶۰۹

۱- (۱۸) . سوره بروج، آیه ۱۱.

۲- (۱۹) . کفایه الاصول، ص۶۸.

۳- (۲۰) . علل الشرائع، ج۱، ص۹۰.

رفع شبهه چگونگی احیای مردگان به آسانی اعاده موجود

حالا فإن قلت که چگونه خدای سبحان دوباره این مُرده ها را زنده می کند فرمود شما نگران چه چیزی هستید قدرت نامتناهی که برای خدای سبحان است خداوند درباره انسان ها سه مقطع ذکر کرد یکی انسان هایی که بالفعل موجودند اینها را تدبیر می کند یکی اینکه انسان ها موجود بودند اما قابل ذکر نبودند (أَلَمْ یَکُ نُطْفَهً مِن مَنِیٍّ یُمْنَی) (۱) از آن به بعد از آن انسان ساختند یک مرحله این است که اصلاً چیزی در عالَم نبود و خدای سبحان به نحو اِبداع اشیا آفرید خاک آفرید عناصر دیگر آفرید یک وقت است که به زکریا می فرماید: (وَقَدْ خَلَقْتُکَ مِن قَبْلُ وَلَمْ تَکُ شَیْئاً) (۲) این «کان», «کان» تامّه است نه اینکه ناقصه باشد آن (شَیْئاً) خبرش باشد این «کان» ناقصه وقتی منفی شد اثر «لیس» تامّه دارد یعنی تو لاشیء بودی خب لاشیء را ذات اقدس الهی ابداع کرده چیز آفریده بعد از این مرحله بالاتر این است که فرمود: (هَلْ أَتَی عَلَی الْإِنسَانِ حِینٌ مِنَ الدَّهْرِ لَمْ یَکُن شَیْئاً مَذْکُوراً) (۳) بالأخره قابل ذکر نبود بعد هم از این مرحله بالاتر حالا دیگر علقه و مضغه و (ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقاً آخَرَ) (۴) و امثال ذلک خب وقتی «لیس» تامّه را «کان» تامّه می کند بعد از مرگ که همه چیز موجود است روح که اساس کار است و مقوّم اصلی است و فصل جوهری انسان است اینکه از بین نمی رود (یَتَوَفَّاکُم مَلَکُ الْمَوْتِ الَّذِی وُکِّلَ بِکُمْ) (۵) بدن هم که ذرّاتش در عالَم است دوباره جمع می کنند فرمود شما هر چه بررسی کنید اعاده آسان تر از اول است اوّلی را که طبق برهان قبول کردید درباره معاد اشکال داریم.

۱- (۲۱) . سوره قیامت، آیه ۳۷.

۲- (۲۲) . سوره مریم، آیه ۹.

۳- (۲۳) . سوره انسان، آیه ۱.

۴- (۲۴) . سوره مومنون، آیه ۱۴.

۵- (۲۵) . سوره سجده، آیه ۱۱.

تبیین آسانی همه کارها نزد خدا و دلیل قرآن آن

منتها مشکل این است که نسبت به ذات اقدس الهی چیزی آسان, چیزی آسان تر باشد فرض ندارد برای اینکه اگر قدرت, نامتناهی بود او هم با اراده کار کرد نه با ابزار و حرکت «فاعلٌ لا بمعنی الحرکات» (۱) طبق بیان نورانی حضرت امیر نمی شود گفت اوّلی آسان است دومی کمی دشوار یا اوّلی آسان تر از دومی است این تعبیر که فرمود: (وَهُوَ الَّذِی یَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ یُعِیدُهُ وَهُوَ) این ضمیر (هُوَ) به مصدر (یُعِیدُهُ) برمی گردد نظیر (إِعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَی), (۲) (هُوَ) یعنی آن عدل, اینجا هم (هُوَ) یعنی آن اعاده (أَهْوَنُ عَلَیْهِ) آسان تر است بر خدا, مشکل اساسی این است که اگر قدرت نامتناهی است چه اینکه است و با اراده کار می کند یکی آسان باشد یکی آسان تر فرض ندارد دو کار در عالَم هست یکی مشکل ترین کار که از آن مشکل تر فرض نمی شود یکی هم آسان ترین کار هر دو را قرآن کریم مطرح کرد فرمود نزد خدا هر دو آسان است آن کاری که از آن مشکل تر فرض نمی شود این است که کلّ این نظام را به هم بزند دوباره بسازد این همان (إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَهِ شَیْ ءٌ عَظِیمٌ) (۳) خب اگر بخواهد قیامت کبرا به پا کند چه کار باید بکند کلّ سماوات سبع و ارضین و من فیهنّ و ما بینهما این کلّ مجموع را باید به هم بزند دوباره بسازد فرمود حشر اکبر (ذٰلِکَ حَشْرٌ عَلَیْنَا یَسِیرٌ) (۴) برای ما آسان است خب کاری از این سنگین تر فرض نمی شود که کلّ نظام را به هم بزند دوباره بسازد. کاری که آسان ترین کار است که آفتاب که می تابد بالأخره این درخت یا این دیوار یا این شاخص سایه ای دارد این سایه را بخواهد جمع بکند آخر سایه همان عدم النور است از سایه شما کمی جلوتر بروید می شود ظلمت, از ظل پایین تر بروی می شود ظلمت دیگر سایه چیزی نیست که شما بگویید جمع کردنش سخت باشد فرمود: (أَلَمْ تَرَ إِلَی رَبِّکَ کَیْفَ مَدَّ الظِّلَّ) این سایه را کشانده (ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسَ عَلَیْهِ دَلِیلاً ثُمَّ قَبَضْنَاهُ إِلَیْنَا قَبْضاً یَسِیراً) (۵) اگر (یَسِیراً) به معنای تدریجاً نباشد به معنی آسان باشد فرمود جمع این سایه برای ما آسان است خب کلّ نظام را به هم زدن و دوباره ساختن آسان است سایه را هم جمع کردن آسان است هر دو یکسان آسان است چون او با اراده کار می کند شما الآن یک قطره آب را در ذهنتان تصور کنید, تصور کردید این حاصل است اقیانوس آرام را که به تنهایی از مجموع خشکی های زمین بیشتر است تصور کنید می بینید کردید, تصور اقیانوس آرام و تصور یک قطره چون با تصور است و با اراده انجام می گیرد نه با اعضا و دست و پا یکسان اند اگر قدرت نامتناهی بود (یک) و با اراده کار کرد (دو) دیگر فرض ندارد یک کار آسان باشد یک کار آسان تر.

۱- (۲۶) . نهج البلاغه، خطبه۱.

۲- (۲۷) . سوره مائده، آیه ۸.

۳- (۲۸) . سوره حج، آیه ۱.

۴- (۲۹) . سوره ق، آیه ۴۴.

۵- (۳۰) . سوره فرقان، آیات ۴۵و۴۶.

توجیه ادبی درباره (وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ) و نقد آن

اینکه فرمود: (وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ) غالب مفسّران را وادار به تأمّل کرد که این یعنی چه. برخی ها گفتند این (أَهْوَنُ) به معنای «هَیِّن» است (۱) از افضل بودن از افعل تفضیل بودن منسلخ است نظیر آنچه خدای سبحان در سوره مبارکه «مریم» آیه نُه به زکریا فرمود که این حرفی که تو می زنی می گویی من که سالمند و کهنسال و فرتوت هستم و از من گذشته است همسر من هم آ ن وقتی که جوان بود دوران زایمان او بود عقیم بود (وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِراً) الآن که پیر است آن وقتی که دوران زایمان او بود او عاقر بود عَقیم بود اما «لطف آنچه تو اندیشی حکم آنچه تو فرمایی» (۲) تو هر چه بخواهی هست, فرمود: (كَذٰلِكَ قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ) اگر (أَهْوَنُ) به معنای «هیّن» باشد دیگر محذوری نیست اما خب این دلیل می خواهد نظیر اینکه (مَا عِندَ اللَّهِ خَيْرٌ) خدای سبحان می فرماید این معاصی که شما می کنید یا کارهایی که می کنید به دنبال اهداف باطل هستید آنچه نزد خداست خیر است آنجا ما قرینه داریم که خیر است معنایش این نیست که آن ثواب الهی بهتر از گناهان شماست که مثلاً گناه شما بِه است آنچه نزد خداست بهتر باشد اینجا هم می شود گفت که این «خیر» خالی از معنای افضلیّت است و مانند آن, اما اینجا چه قرینه ای داریم که می گوییم (أَهْوَنُ) به معنای «هَیِّن» است.

تعبیر به آسانی احیای مردگان به خاطر فهم انسان

ص: ۶۱۲

۱- (۳۱) . ر.ک: التبیان فی تفسیر القرآن, ج۸, ص۲۴۶.

۲- (۳۲) . دیوان حافظ، غزل۴۹۳.

اگر راه عقلی داشتیم خب بالأخره این هم توجیهی است برخی ها خواستند بگویند که این دو کار یکی آسان است یکی آسان تر نه برای خدا بلکه برای خلق (۱) مثل اینکه خدا بفرماید آسمان از زمین بزرگ تر است یا آسمان و زمین از شما بزرگ ترند این معنایش این نیست که یکی نسبت به خدا بزرگ تر است یکی نسبت به خدا بزرگ تر نیست آیه ۵۷ سوره مبارکه «غافر» این است (لَخَلْقُ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ) یعنی آسمان و زمین را آفریدن, خلقت اینها بزرگ تر از خلقت انسان است نه اینکه برای خدا یکی آسان است یکی آسان تر چون سخن از آفریدگار نیست سخن از خالق نیست سخن از مخلوق است آسمان و زمین از انسان بزرگ ترند البته انسانِ تهی مغز, اگر انسانی بخواهد با زرق و برق مادی فخرفروشی کند خب خدا فرمود این زمینی که شما روی آ ن راه می روید از تو بزرگ تر است آسمانی که روی سر شما سایه انداخت از شما بزرگ تر است (لَخَلْقُ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ) به انسان می فرماید: (إِنَّكَ لَن تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَلَن تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولاً) آخر به چه چیزی می خواهی بنازی اگر به قدرت های مادی است این کوه ها از شما بزرگ تر است زمین از شما بزرگ تر است آسمان از شما بزرگ تر است اگر به آن قدرت معنوی و عبادی باشد بله, (إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَن يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنسَانُ) (۲) اگر به آن معنا باشد این می توان گفت «آسمان بار امانت نتوانست کشید» (۳) اما اگر آن نباشد آن امانت الهی نباشد آن ولایت نباشد آن دین نباشد همین امر ظاهری باشد خب زمین از انسان بزرگ تر است آسمان از انسان بزرگ تر است (لَخَلْقُ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ وَلكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لاَ يَعْلَمُونَ) بالأخره این (وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ) توجیه می خواهد اگر کلمه (أَهْوَنُ) نبود بله این توجیهاتی که بخشی برای زمخشری در کشاف است بخشی برای دیگران قابل حمل بود اما فرمود: (وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ) _ البته این بحثش باید به خواست خدا فردا تتمیم بشود _ این جمله (وَلَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَى) برای تنزیه است یعنی اگر ما گفتیم اهون است به دید شما برای قانع کردن شماست وگرنه او وصفِ اعلا دارد او منزّه از آن است که چیزی برای او آسان باشد چیزی برای او آسان تر, اگر مَثلی ما ذکر کردیم وصفی ذکر کردیم مَثل اعلا نزد اوست ما برای تفهیم این حرف را می زنیم وگرنه چیزی برای او آسان باشد چیزی برای او آسان تر ندارد.

۱- (۳۳) . ر.ک: التبیان فی تفسیر القرآن, ج۸, ص۲۴۵.

۲- (۳۴) . سوره احزاب، آیه ۷۲.

۳- (۳۵) . دیوان حافظ، غزل۱۸۴.

ناتمامی استناد آسانی احیای مردگان به خدا با استفاده از تعبیر (عَلَیْهِ)

پرسش: در این صورت دیگر احتیاج به (عَلَیْهِ) نبود همان (هُوَ أَهْوَنُ) که می فرمودند به طور کلی... .

پاسخ: خب این می شود مثل آیات دیگر حالا اینجا که فرمود: (وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَیْهِ) برای اینکه توهّم آنها را برطرف کند مثل اینکه در جریان حضرت زکریا فرمود: (هُوَ عَلَیَّ هَیِّنٌ) گاهی می فرماید: (هَیِّنٌ) این برای ما آسان است شما دنبال چه چیزی می گردید خب اگر کسی شبهه اش این باشد مثل صنادید قریش که (إِذَا مُزِّقْتُمْ کُلَّ مُمَزَّقٍ إِنَّکُمْ لَفِی خَلْقٍ جَدِیدٍ), (۱) (ذلِکَ رَجْعٌ بَعِیدٌ), (۲) (وَمَا نَحْنُ بِمُسْتَیْقِنِینَ) (۳) از این لاطائلاتی که صنادید قریش می گفتند قرآن کریم احتجاج می کند می فرماید شما که قبول دارید اوّلین بار خدا خلق کرده اگر در حد قبول کردید _ که این جدال احسن است _ که (لَئِن سَأَلْتَهُم مَنْ خَلَقَ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضَ لَیَقُولُنَّ اللَّهُ) (۴) خب اگر شما قبول دارید ذات اقدس الهی این نظام را آفرید هیچ را به این صورت در آورد بعد هم که همه شان موجودند اینها را دوباره جمع می کند لذا در مقام احتجاج جای (عَلَیْهِ) هست اما برای برهان که ما خودمان بفهمیم چگونه (وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَیْهِ) وجوهی مطرح شد که بعضی ها ذکر شده است بعضی _ ا ن شاءالله _ در بحث بعد.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

ص: ۶۱۴

۱- (۳۶) . سوره سبا، آیه ۷.

۲- (۳۷) . سوره ق، آیه ۳.

۳- (۳۸) . سوره جاثیه، آیه ۳۲.

۴- (۳۹) . سوره لقمان، آیه ۲۵؛ سوره زمر، آیه ۳۸.

آیات ۲۳ تا ۲۷ سوره روم ۹۱/۱۱/۱۵

.Your browser does not support the audio tag

(وَمِنْ آيَاتِهِ مَنَامُكُم بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَابْتِغَاؤُكُم مِن فَضْلِهِ إِنَّ فِى ذلِكَ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَسْمَعُونَ (۲۳) وَمِنْ آيَاتِهِ يُرِيكُمُ الْبَرْقَ خَوْفاً وَطَمَعاً وَيُنَزِّلُ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَيُحْيِى بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ فِى ذلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ (۲۴) وَمِنْ آيَاتِهِ أَن تَقُومَ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ بِأَمْرِهِ ثُمَّ إِذَا دَعَاكُمْ دَعْوَةً مِنَ الْأَرْضِ إِذَا أَنتُمْ تَخْرُجُونَ (۲۵) وَلَهُ مَن فِى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلٌّ لَّهُ قَانِتُونَ (۲۶) وَهُوَ الَّذِى يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ وَلَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَى فِى السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۲۷))

تفاوت آیت های الهی با اعتباری و تکوینی

در این چند آیه بسیاری از موجودات را خدای سبحان به عنوان آیه الهی مطرح می کند در جریان آیه دو مبحث بود که گاهی هر دو مبحث یکجا ذکر می شد گاهی هم به طور متفرّق. مبحث اول این بود که آیه گاهی اعتباری است و گاهی تکوینی, آیات تکوینی هم گاهی مقطعی اند گاهی دائمی, آیات اعتباری همین علامت ها و نشانه هایی که هر کشوری, هر ملت و نحلتی برای خود دارد پرچم هر ملت, فلزهایی که روی دوش ارتشی هاست, درجاتی که برای صاحب منصبان مشخص می شود اینها آیت و علامت های اعتباری است. آیت تکوینی این است که چمن آیت آب است اگر جایی سبز بود نشان آن است که آب هست یا دود, آیت و علامت آتش است اما این آیت ها مقطعی اند یعنی چمن مادامی که سبز است پژمرده نشد به خاک تبدیل نشد این نشان آب است اما وقتی به خاک تبدیل شد دیگر نشان آب نیست یا دود مادامی که به هوا مبدّل نشد نشان آتش است اما وقتی به هوا مبدّل شد علامت آتش نیست. اشیایی که آیات الهی اند نه از سنخ آیت های اعتباری اند نه از سنخ آیت های تکوینیِ مقطعی اند برای اینکه هر شیئی در هر حال و زمان و زمینی که باشد نشانه قدرت خداست این یک مبحث بود.

ص: ۶۱۵

تبیین حقیقت آیت بودن اشیا

مبحث دیگر اینکه آیت بودن برای اشیا چهار صورت فرض می شود که سه صورتش ناصواب است یک صورتش حق است. ما چهار قضیه داریم که سه قضیه آن درست نیست یک قضیه اش درست است وقتی می گوییم ارض, آیت خداست, آسمان آیت خداست (وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ آيَتَيْنِ) (۱) شب آیت خداست روز آیت خداست اینکه می گوییم «اللیل آیه, النهار آیه, الأرض آیه, السماء آیه» این از سنخ حمل عَرَضِ قریب بر موضوع نیست نظیر «زیدٌ قائم» نیست که عرض قریب باشد آیت بودن برای زمین نظیر قیام زید نیست که گاهی باشد گاهی نباشد بشود عرض قریب, اگر گفتیم «الأرض آیه الله» همان طوری که «زیدٌ قائم» این قضیه کاذب است. آیت بودن برای زمین از سنخ زوجیّت برای اربعه نیست که عرض لازم باشد اگر گفتیم «الأرض آیه الحق» نظیر «الأربعه زوجه» نیست که عرض لازم باشد زیرا عرض هر چند لازم باشد در مقام معروض نیست در رتبه معروض نیست خارج از ذات معروض است و به ذات معروض متّکی است آیت بودن برای زمین, خارج از ذات آن نیست. سوم اگر گفتیم «الأرض آیه الحق, آیه الله» از قبیل «الانسان ناطق» هم نیست این قضیه کاذب است زیرا ناطق, ذاتی

انسـان است امـا ذاتی مـاهیّت اوست نه ذاتی هویّت او, ماهیّت انسان که تابع هستی اوست این یک حیوانیّتی دارد و یک نفس ناطقه ای دارد که از آن به «ناطقٌ» یاد می شود اگر گفتیم «الأرض آیه الحق» از سـنخ «زیـد ناطق» نیست زیرا ناطق, ذاتی انسان است که انسـان مـاهیّت است امـا هـویّت او, هسـتی او که اصـل است و مـاهیّت او تـابع آن است در آنجـا سـخن از حیوانیّت و نـاطقیّت نیست هستی نه حیوان است نه نـاطق. بنابراین آنچه اصل است برای انسان, هویّت و هستی است که خـدا عطا می کند آن گـاه از حـدود این هستی مـا مـاهیّت انتزاع می کنیم. چهارمین قضـیه این است که اگر گفتیم «الأرض آیه الحق» مثل اینکه گفتیم «زیـدٌ موجود» هویّت زیـد, اصـل است و ماهیّت او تابع آن است, بعـد از ماهیّت, اعراض ذاتیِ او, بعـد از اعراضِ ذاتی, اعراض مفـارق. پس کـلّ جهـان آیت حقّ انـد یعنی هویّتی جز نشان الهی ندارنـد چرا این قضـیه چهارم صادق است و آن سـه قضـیه ناصواب برای اینکه اگر هویّت اشیا آیت و علامت حق نباشـند معلوم می شود اشـیا در هویّتشان خدا را نشان نمی دهند آن وقت نشانه خدا بودن, خارج از هویّت اینهاست اگر چیزی در مقام هویّت خدانما نبود آیت حق نبود می شود مسـتقل چون چیزی را نشان نمی دهـد وقتی چیزی را نشان نـداد مسـتقل شـد دیگر ـ معاذ الله ـ می شود شـریک الباری لـذا هیچ چیزی در عالَم فرض نمی شود مگر اینکه آیت حق است و حمل آیت بر آن از سنخ حمل هویّت بر آن است نه حمل ماهیّت.

۱- (۱) . سوره اسراء, آیه ۱۲.

کلام امام رضا(علیه السلام) در تشبیه آیت بودن اشیا به صورت مرآتیه

بهترین تعبیر همان عبارت نورانی امام رضا(سلام الله علیه) است که مرحوم صدوق آن را در کتاب توحید صدوق نقل کرده وقتی آ ن متکلّم در خراسان از حضرت سؤال می کند که آیا خدا در خلق است یا خلق در خدا فرمود هیچ کدام, عرض کرد وقتی خدا در خلق نیست خلق در خدا نیست از کجا ما خدا را بشناسیم فرمود شما صوَر مرآتیه را که می بینید صورت خودتان را در آینه می بینید این صورت مرآتی شما را نشان می دهد شما در آینه هستید یا آینه در شما, نه شما در آینه هستید نه آینه در شما ولی صورت مرآتیه, آیت شماست نه خدا در خلق است نه خلق در خدا, ولی هویّت اشیا خدانماست. (۱)

صورت مرآتیه دیدن خویش راه صحیح خداشناس

همه ما همین طوریم اگر کسی خود را به عنوان صورت مرآتیه شناخت این «مَن عرف نفسه فقد عرف ربّه» (۲) چون این صورت مرآتیه قبل از اینکه خودش را بشناسد آن شاخص را می شناسد این طور نیست که چیزی در آینه باشد بعد ما آن را نگاه کنیم اگر ما نباشیم هیچ چیزی در آینه نیست شیشه ای است پشتش جیوه, ما وقتی در برابر آینه قرار می گیریم این نور به سطح آینه می تابد این سطح شفاف, نور را به شیئی برمی گرداند ما آن شیء را در این زاویه عطف می بینیم خیال می کنیم در آینه هست بنابراین اگر کسی خود را بشناسد یقیناً خدا را شناخت بدون تردید, البته خود را با علم شهودی بشناسد نه با علم حصولی, اگر با علم شهودی خودش را شناخت کلّ جهان برای او می شود آیه, لذا آسمان آیات اوست, زمین آیات اوست, خواب آیات اوست, کسب آیات اوست, چیزی در عالَم نیست مگر اینکه آیت حق است.

۱- (۲) . ر.ك: التوحید (شیخ صدوق), ص۴۳۴ و ۴۳۵.

۲- (۳) . مصباح الشریعه، ص۱۳؛ متشابه القرآن، ج۱، ص۴۴.

تبیین کلام معصوم در «ما رأیت شیئاً الاّ رأیت الله قَبله و مَعه و بَعده»

پرسش: «ما رأیت شیئاً الاّ رأیت الله قَبله و مَعه و بَعده».

پاسخ: این برای وجود مبارک حضرت امیر(ع) است به دیگران هم نسبت داده شد این برای آن است که ذات اقدس الهی که با کلّ شیء است, مع کلّ شیء است (بِکُلِّ شَیءٍ مُحِیط) (۱) است اگر کسی آن دید را داشته باشد البته همه چیز را آیت خدا می بیند و همه جهان از آسمان و زمین صوَر مرآتیه هستند که او را نشان می دهند حتی فهم انسان, خود فهم انسان, استدلال انسان هم آیتی است که خدا را نشان می دهد لذا همین بزرگان می گویند تفکر در ذات حق تعالی مستحیل است برای اینکه هیچ مسئله ای ما نداریم که موضوع مسئله الله باشد محمولی برای این موضوع ثابت بشود اگر کسی قضیه ای ترسیم می کند موضوعی دارد, محمولی دارد, حکمی دارد یعنی موضوع در برابر محمول است محمول در برابر موضوع است نسبت بینهما غیر از طرفین است آن حاکمی که اینها را می فهمد و تصدیق می کند غیر از همه اینهاست آن وقت می شود چهارتا محدود, موضوع باید محدود باشد محمول باید محدود باشد نسبت باید محدود باشد حاکمِ تصدیق کننده باید محدود باشد این دیگر خدا نخواهد بود هیچ ممکن نیست که الله, موضوع مسئله قرار بگیرد اگر موضوع قرار دادیم در برابرش محمول آمد می شود یک شیء متناهی. او فیضش به ما چنین فرصتی نمی دهد چه رسد به خودش اگر حقیقتی نامتناهی بود فیض او و وجه او محیط بکلّ شیء بود موضوع را فرا می گیرد و فرو می برد محمول را فرا می گیرد و فرو می برد نسبت بین الموضوع و المحمول را فرا می گیرد و فرو می برد عالِمی که باید داوری کند و بگوید این موضوع دارای این محمول است را فرا می گیرد و فرو می برد فهم او را فرا می گیرد و فرو می برد چنین چیزی به درکِ کسی نمی آید فقط ما فیض او را و نور او را درک می کنیم. مثل آفتاب است, گرچه مثل ندارد, تشبیه ندارد.

۱- (۴) . سوره فصلت, آیه ۵۴.

سرّ عدم امکان آیت نبودن اشیا

پرسش:...؟ پاسخ: نه, آنچه حق است همین بیان نورانی امام رضاست که کلّ جهان مثل صورت مرآتیه است اگر چیزی ذاتاً آیت حق نباشد معلوم می شود ذاتاً مستقل است و ــ معاذ الله ــ خدا را نشان نمی دهد چنین چیزی محال است لذا اگر گفتیم زمین آیه است آسمان آیه است لیل و نهار آیه اند نظیر «الانسان موجود» است نه نظیر «الانسان ناطق» زیرا اگر چیزی در مقام هویّت خود, آیت و نشانه خدا نباشد معلوم می شود مستقل است و این مستحیل است.

کوثری شدن هویّت انسان در صورت آیت دیدن خویش

کلّ جهان صورت مرآتیه است, اگر کسی خود را این چنین یافت آن گاه به هر چیزی بنگرد وجه الهی را, فیض الهی را می بیند و برای چیزی استقلال قائل نیست. افرادی که در این زمینه نیستند قرآن کریم کم کم اینها را به راه می آورد اگر کسی خودش را فراموش کرد فرمود آیات فراوانی هم که بر اینها عرضه بشود سودی ندارد برای اینکه (وَكَأَيِّن مِنْ آيَةٍ فِي السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْهَا وَهُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ) (۱) و مانند آن, اگر کسی خودش را فراموش کرده خود را ابتر دید یعنی منطقع الأول و الآخر دید نه برای خود مبدیی دید نه برای خود معادی دید, گفت: (إِنْ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا) (۲) این اصلاً گوهر او جز تکاثر چیز دیگر نیست هم منقطع الأول است هم منقطع الآخر اما اگر کسی متّصل الأول, متّصل الآخر برای خود مبدیی قائل شد برای خود معادی قائل شد این در مقام هویّت, کوثر است حالا اگر بر صدیقه کبرا(سلام الله علیها) یا بر اهل بیت(علیهم السلام) کوثر اطلاق شده است برای اینکه اینها قلّه این کوثرند مرحله عالیه این کوثرند وگرنه مؤمن کوثر است اگر کسی گرفتار انقطاع اول و آخر نشد به غُدّه سرطانیِ تکاثر مبتلا نشد می شود کوثر, برای اینکه هم مرتبط به مبدأ است هم مرتبط به معاد است برای خود مبدیی قائل است برای خود معادی قائل است آن وقت کلّ جهان را این چنین می بیند, وقتی کلّ این جهان را این چنین دید در هر حالی سبحان الله می گوید (فَسُبْحَانَ اللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ وَحِينَ تُصْبِحُونَ وَلَهُ الْحَمْدُ فِي السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ وَعَشِيّاً وَحِينَ تُظْهِرُونَ) (۳) این دائماً همین طور است.

ص: ۶۱۹

۱- (۵) . سوره یوسف, آیه ۱۰۵.

۲- (۶) . سوره مؤمنون, آیه ۳۷.

۳- (۷) . سوره روم, آیات ۱۷ و ۱۸.

سرّ دعوت قرآن به استفاده از راه های سه گانه از آیت های الهی

اما آنچه در این بخش آمده چون مشابه این در سوره مبارکه «نحل» گذشت که هم (یَتَفَکَّرُونَ) است, هم (یَسْمَعُونَ) است, هم (یَعْقِلُونَ) چرا یک جا تفکّر فرمود یک جا تعقّل فرمود یک جا سمع فرمود, در سوره مبارکه «نحل» گذشت در سوره مبارکه «نحل» آیه ۶۵ این است (والله انزل من السماء ماء فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَسْمَعُونَ) در همان سوره «نحل» آیه ۶۷ فرمود: (وَمِن ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ وَالْأَعْنَابِ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَكَراً وَرِزْقاً حَسَناً إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ) در همان سوره «نحل» آیه ۶۹ فرمود: (ثُمَّ كُلِي مِن كُلِّ الثَّمَرَاتِ فَاسْلُكِي سُبُلَ رَبِّكِ ذُلُلاً يَخْرُجُ مِن بُطُونِهَا شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ) این تفکّر را هم درباره تکوین فرمود, هم درباره تشریع, هم درباره آسمان و زمین فرمود, در بخش پایانی سوره مبارکه «آل عمران» هم در مسائل تشریعی فرمود, فرمود روابط خانوادگی تان برای اصلاح شماست (إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ) هم در مسائل اجتماعی تفکّر را به کار برد هم در مسائل خانوادگی تفکّر را به کار برد هم در مسائل فلسفی و کلامی تفکّر را به کار برد در بعضی از امور است که فکر انسان شاید به جایی نرسد فرمود شما فکرتان به آنجا نمی رسد ولی اگر شما گوش به حرف جهان آفرین بدهید اهل سمع باشید ما این حرف ها را به شما منتقل می کنیم بعضی از چیزها را که انسان آزمود ولی درست حل نکرد قرآن کریم حل شده اش را تا حدودی برای انسان بازگو می کند اگر انسان گوش شنوا داشته باشد بعضی از امور را برای اوحدیّ از انسان ها مطرح می کند.

خواب و بیداری دو آیت از آیات الهی

جریان خواب و بیـداری هر دو آیت حقّ انـد این چنین نیست که خواب آیت حق باشـد و بیداری آیت حق نباشد این خواب و بیـداری, موت و حیات است اگر از خواب در قرآن به موت تعبیر شده که فرمود: (اللَّهُ یَتَوَفَّی الْأَنفُسَ حِینَ مَوْتِهَا وَالَّتِی لَمْ تَمُتْ فِی مَنَامِهَا) (۱) یعنی «الله یتوفّی الأنفس فی منامها» یا (هُوَ الَّذِی یَتَوَفَّاکُم بِاللَّیْلِ وَیَعْلَمُ مَا جَرَحْتُم بِالنَّهَارِ) (۲) هر شب شما می میریـد هر شب خـدا متوفّی است هر شب شـما متوفّا هستیـد هر شب شـما وفات می کنید منتها یک وفات رقیق, اگر موت, اگر خـواب, مرگ است بیـداری, حیـات مجـدّد است یَقَظَه _ نه یَقْظه _ آیت بـودنش قـوی تر از آیت بـودن نوم است منتهـا یَقَظَه نیامـده چون مسئله بیـداری دقیق تر از مسئله خواب است انسـان که می خوابـد چیزهایی را در عالَم رؤیا می بینـد کم کم بعد سؤال می کنـد من کجا بودم اینها چه چیزی بود من دیدم این روایتی که مرحوم فیض در وافی نقل می کند این از جلد هشـت کافی مرحوم کلینی آن روایت هم چنـد بار خوانـده شـد که بشـر اوّلی می خوابیـد ولی خواب نمی دید انبیا(علیهم السلام) از طرف خـدای سـبحان برای آنهـا احکام و حکم می آوردنـد آنها معصیت می کردنـد انبیا فرمودنـد اگر این دسـتورها را انجام دادیـد بعد از مرگ, رفاه دارید بهشت دارید آسایش دارید غرف مبنیه دارید و اگر انجام ندادید به عذاب مبتلا می شوید اینها انکارشان بیشتر می شـد می گفتنـد انسان که مرد تمام می شود دیگر بعـد از مرگ خبری نیست کسـی از قبرسـتان نیامده, بعد خدای سبحان رؤیا را نصیب بشر اوّلی کرد چون مستحضرید بشر اوّلی که نتواند جنازه ای را دفن کند مثل اینکه قابیل برادرش را کُشت و نتوانست دفن کنـد این در دسـتش مانـد خب این تجربه نکرد این جنازه را باید چه کار کرد (فَبَعَثَ اللّهُ غُرَاباً یَبْحَثُ فِی الْأَرْضِ لِیُرِیَهُ کَیْفَ یُوَارِی سَوْءَةَ أَخِیهِ) (۳) این بشـر اوّلی که نمی دانست جنـازه را چه کـار بکنـد به وسـیله حس و تجربه حسّی خدای سـبحان از راه کلاغ این مطلب را به این قابیل آموخت این بشـر اوّلی رؤیا هم نداشت بعد کم کم رؤیا نصیبشان می شـد که چیزهـایی را در عالَم خواب می دیدنـد می آمدنـد نزد پیامبرانشان می گفتنـد اینها چیست که ما می بینیم؟ آن انبیا می فرمودنـد این نمـونه آن چیزهـایی است که مـا به شـما می گـوییم که می گـوییم بعـد از مرگ خبری هست این نمونه آن چیزهاست شـما خیال نکنیـد بعـد از مرگ اینها از قبرسـتان زنده می شوند می آیند در همین شـهر و روسـتا و مرفّه زندگی می کنند یا معذّب می شوند. (۴)

ص: ۶۲۱

۱- (۸) . سوره زمر, آیه ۴۲.

۲- (۹) . سوره انعام, آیه ۶۰.

۳- (۱۰) . سوره مائده, آیه ۳۱.

۴- (۱۱) . ر.ک: الکافی، ج۸، ص ۹۰؛ الوافی، ج۲۵، ص ۶۴۱.

توصیه قرآن به حفظ فطرت, آیت خدانمای وجود انسان

پرسش:... پاسخ: چرا نمی دانند, برای اینکه خدای سبحان ما را با سرمایه خلق کرد لوح نانوشته که به ما نداد یکی از غرر آیاتی که در همین سوره مبارکه «روم» هست همین (فَأَقِمْ وَجْهَکَ لِلدِّینِ حَنِیفاً فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِی فَطَرَ النَّاسَ عَلَیْهَا) (۱) است که ـ ان شاءالله ـ به آن می رسیم, خدا هر کسی را با سرمایه خلق کرد مثل بحر است هر انسانی اگر انسانیّتش را حفظ بکند مثل دریاست دریا سرمایه های فراوانی دارد اما تمام سرمایه های دریا برای خود دریاست دریا مثل بانک نیست دریا مثل موزه نیست که از خارج عتیقه هایی را یا پولی را یا وجوه نقدی را یا شمشی را آنجا بگذارند این دریاست که

چو دریا به سرمایه خویش باش هم از بود خود سود برتراش (۲)

کسی در دریا گوهر نریخت خود دریا گوهر دارد در درون همه ما خداشناسی هست این چنین نیست که خدا ما را یک لوح نانوشته داده باشد به نام نفس فرمود این نفس این جان شما از ناحیه من آمده پیام مرا به شما می رساند مرا می شناسد شما آن را دفن نکنید تَدسیس نکنید (قَدْ خَابَ مَن دَسَّاهَا) (۳) نشوید. اگر انسان خدا را کاملاً می شناسد ما تلاش و کوششمان باید این باشد که او را غبارآلود نکنیم رِیْن و چرک به او ندهیم او خدا را کاملاً می شناسد منتها انبیا آمدند تلاش و کوشش انبیا(علیهم السلام) برای آن است که این دفینه را شکوفا کنند و این سرمایه را به ما نشان بدهند تا ما با این سرمایه کسب برتر کنیم (هَلْ أَدُلُّکُمْ عَلَی تِجَارَةٍ تُنجِیکُم) (۴) با این سرمایه کسب بکنیم به مراحل برتر برسیم وگرنه خدای سبحان این دفینه عقول را در درون هر انسانی به ودیعت نهاد انبیا را فرستاده که کارشناسان قلب اند «یثیروا لهم دفائن العقول» (۵) بنابراین مسئله بیداری از مسئله خواب سنگین تر است اوحدی از انسان ها این را هم آیت الهی می دانند درباره آن هم کار می کنند. حضرت طبق نقل مرحوم کلینی فرمود انبیای اوّلی به این بشرها گفتند آنچه شما در عالَم رؤیا می بینید این نمونه هایی از چیزهایی است که ما به شما می گوییم که می گوییم بعد از مرگ خبری هست این روایت روضه کافی را مرحوم فیض(رضوان الله علیه) در وافی نقل کرده.

۱- (۱۲) . سوره روم, آیه ۳۰.

۲- (۱۳) . خمسه نظامی، شرف نامه، بخش۲۲.

۳- (۱۴) . سوره شمس, آیه ۱۰.

۴- (۱۵) . سوره صف, آیه ۱۰.

۵- (۱۶) . نهج البلاغه, خطبه ۱.

رهاورد اخلاقی روایت نبوی در آیت بودن خواب و بیداری

مسئله بیداری این روایت که از وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) نقل شده است «الناس نیامٌ فإذا ماتوا انتبهوا» (۱) این از بهترین رهآوردهای اخلاقی ماست فرمود غالب مردم خواب اند وقتی مُردند بیدار می شوند ما در خواب حالت هایی داریم رؤیاهایی داریم و خیال می کنیم باغ و بوستانی هست به ما دادند در دست ما هست ولی وقتی بیدار شدیم می بینیم دست ما خالی است چیزی نداریم همه آنها را گذاشتیم در عالَم خودش و آمدیم. خیلی ها هستند که وقتی مردند می بینند چیزی در دستشان نیست تازه بیدار می شوند عمری تلاش و کوشش کردند حالا فرق نمی کند یا مال یا علمی که به همراه انسان نمی آید آن علمی که به همراه انسان می آید که در یَقظه و نوم یکسان است اما این علوم رایج که ابزار کار است این همراه انسان نمی آید چون همراه انسان نمی آید انسان همین که مرد می بیند که بسیاری از مسائل از ذهنش رفته است و در تمام مدت, خوابی بود که حالا بیدار شده نه اهل و فرزند و مال در دست اوست نه تصوّر و تصدیق در ذهن او, «الناس نیامٌ إذا ماتوا انتبهوا» چیزهایی هم هست که برای آن عالَم است اگر کسی فراهم کرد به همراه انسان می آید و آن عمل صالح است که وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) آن وفدی که آمدند حضرت فرمود کسی هست که با شما هست شما مرده اید او زنده است او با شما هست در قبر «فإن کان کریماً أکرمک و إن کان لَئیماً أسلمک» (۲) و مانند آ ن. پس همان طوری که خواب, آیت حق است بیداری هم آیت حق است لیل آیت حق است نهار هم آیت حق است این آیت بودنِ خواب را ذکر فرمود چون بسیاری از افراد یا همه خواب را درک می کنند اما بیداری, انسان چطور بیدار می شود چقدر این روح از بدن فاصله می گیرد و چطور دوباره برمی گردد چون فرمود: (هُوَ الَّذِی یَتَوَفَّاکُم بِاللَّیْلِ) (۳) خدا هر شب متوفّیِ شماست شما هر شب متوفّا هستید و وفات می کنید و نه فوت, حالا که می خواهید بیدار بشوید این روح کجاست چگونه تعلّق بگیرد تعلّق تدبیری یعنی چه. اگر کسی این مهم ترین مسئله را که معرفت نفس است بشناسد خیلی از مسائل برای او حل است.

ص: ۶۲۳

۱- (۱۷) . مجموعه ورّام، ج ۱، ص ۱۵۰.

۲- (۱۸) . الامالی (شیخ صدوق), ص ۲ و ۳.

۳- (۱۹) . سوره انعام, آیه ۶۰.

آیت بودن آیات الهی برای صاحبان فکر و عقل و گوش

مشابه این تعبیرات سه گانه ای که در سوره مبارکه «نحل» بود در سوره مبارکه «رعد» هم هست که آنجا هم بحثش گذشت در سوره مبارکه «رعد» آیه دو فرمود: (یُفَصِّلُ الْآیَاتِ لَعَلَّکُم بِلِقَاءِ رَبِّکُمْ تُوقِنُونَ) در آیه سه فرمود: (هُوَ الَّذِی مَدَّ الْأَرْضَ وَجَعَلَ فِیهَا رَوَاسِیَ) در ذیل آیه فرمود: (إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیَاتٍ لِقَوْمٍ یَتَفَکَّرُونَ) در آیه چهار فرمود: (وَفِی الْأَرْضِ قِطَعٌ مُتَجَاوِرَاتٌ وَجَنَّاتٌ مِنْ أَعْنَابٍ) بعد در ذیلش فرمود: (إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیَاتٍ لِقَوْمٍ یَعْقِلُونَ) در اصل خلقت, تفکّر راه دارد در مسائل خانوادگی تفکّر راه دارد در حلال و حرام الهی تفکّر راه دارد این چنین نیست که اینها متباین باشند که تفکّر مخصوص یک شیء باشد تعقّل مخصوص یک شیء دیگر باشد, البته تعقّل, برتر از تفکّر است و سمع برای جایی است که انسان کمتر راهِ فکر از خودش یا راه تعقّل از خودش دارد.

استناد شنیدن به وسیله گوش و قلب در قرآن

سمع هم دو قسم است یا انسان در درس و بحث شرکت می کند احکام الهی را, دستورات الهی را, آیات الهی را می شنود تجزیه و تحلیل می کند این سمعِ بالأُذن است این هم نافع است یک وقت سمع قلب است با دل می شنود دل همان طوری که می فهمد با علم حصولی که از آن به عقل نظر یاد می شود خیلی از چیزها را با علم شهودی می فهمد و می بیند در سوره مبارکه «حج» گذشت که فرمود بعضی ها چشم دلشان کور است (لَا تَعْمَی الْأَبْصَارُ وَلَکِن تَعْمَی الْقُلُوبُ الَّتِی فِی الصُّدُور) (۱) آن چشمِ دل آن خود قلبشان کور است اگر قلب, بصری دارد قلب, سمع هم دارد فرمود ما قلبشان را مَطبوع کردیم طبع کردیم چون طبع کردیم مطبوع شد چاپ شد لذا (فَهُمْ لَا یَفْقَهُونَ) (۲) در سوره مبارکه «اعراف» آیه ۱۷۹ این بود فرمود: (لَهُمْ قُلُوبٌ لَایَفْقَهُونَ بِهَا) اینجا با اینکه فقاهت را به قلب نسبت داد در بخش های دیگر قرآن فرمود: (نَطْبَعُ عَلی قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا یَسْمَعُونَ) (۳) معلوم می شود که دل هم گاهی می شنود.

ص: ۶۲۴

۱- (۲۰) . سوره حج, آیه ۴۶.

۲- (۲۱) . سوره منافقون, آیه ۳; سوره توبه, آیه ۸۷.

۳- (۲۲) . سوره اعراف, آیه ۱۰۰.

امکان دیدن و شنیدن در رؤیای صادقه با گوش و چشم جان

ما در عالَم رؤیا اگر چیزی را شـنیدیم با گوش دل شـنیدیم اگر چیزی را دیدیم با چشم دل دیدیم رؤیای صادقه این طور است حالاـ رؤیـای کـاذبه و مثالِ متّصل دیگران حساب جـدایی دارد ولی رؤیای صادقه که بالأخره هر کسـی از ما در مـدت عمر یا دیـدیم یا تجربه کردیم یا از دیگران شـنیدیم همین طور است مرحوم کلینی در همان جلـد هشت کافی نقل می کند که وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) صبح که می شد از اصحابش سؤال می کرد «هل مِن مُبَشّرات» (۱) دیشب در عالَم رؤیا چه چیزی دیدیـد برای اصحاب خاصّ حضـرت شب کلاس درس بود یعنی غذای حلال خوردن, کم خوردن, با طهارت خوابیدن, با دعا خوابیدن, رو به قبله خوابیدن این کلاس درس است رؤیای صادق نصیبشان می شد رؤیای مبشّره یعنی خواب صادق. خب اگر این چنین باشد انسان گاهی در عالم رؤیا مطلبی را با گوش دل می شنود, با چشم دل می بیند اگر فرمود: (لاَ تَعْمَی الْأَبْصَارُ وَلَکِن تَعْمَی الْقُلُوبُ الَّتِی فِی الصُّدُور) (۲) معلوم می شود گاهی چشمِ دل می بیند گاهی گوشِ دل می شنود لذا هم آیه سوره «حج» معنـایش تـام است که فرمود: (لاَ تَعْمَی الْأَبْصَارُ وَلَکِن تَعْمَی الْقُلُوبُ الَّتِی فِی الصُّدُور) هم آن آیه ای که دارد (نَطْبَعُ عَلَی قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لاَـ یَسْـمَعُون) یعنی گوشِ دلشـان کَر است اینهـا در عالَم رؤیا چیزی نمی شـنوند در بیـداری هم با گوش دل چیزی نمی شنوند. در آیه ۱۷۹ سوره مبـارکه «اعراف» فرمود: (لَهُمْ قُلُوبٌ لاَیَفْقَهُونَ بِهَا) با اینکه فقاهت را به دل اسناد داد در آیه دیگر سمع را به دل اسناد داد (وَلَهُمْ أَعْیُنٌ لاَیُبْصِرُونَ بِهَا) اینها چشم دارند اهل نظر هستند اما اهل بصر نیستند می بینید.

ص: ۶۲۵

۱- (۲۳) . الکافی، ج۸، ص ۹۰.

۲- (۲۴) . سوره حج، آیه ۴۶.

بصر غیر از نظر است باصره غیر از عین است در کتاب هـای فقهی ملاحظه فرمودید ما دو دِیه داریم یک وقت است کسی گوش کسی را از بین می برد دیه اُذن مشخص است یک وقت کاری به گوش ندارد سامعه او را, نیروی شنوایی او را از بین می برد نیروی سامعه را از بین برد این می شود کَر ولو گوشش را کاری ندارد یعنی این شبکه گوش را کار ندارد این یک دِیه مشخص دارد دیه اتلاف سامعه چیزی است دیه اتلاف اُذن چیز دیگر است و هکذا فی العین, گاهی چشمِ کسی را آسیب می رساند دیه خاص دارد یک وقت است نه, به چشم کسی آسیب نمی رساند نیروی بینایی کسی را می گیرد این دیه مخصوص دارد اتلاف اِبصار دیه دارد, دیه جدا, اتلاف عین دیه دارد, دیه جدا; این چهار مطلبی که در فقه آمده دِیه عین غیر از دیه باصره است دیه اُذن غیر از دیه سامعه است معلوم می شود که آن کارِ نافع را گوش باید انجام بدهد فرمود گوش دارند اما کار نافع انجام نمی دهند, چشم دارند اما کار نافع انجام نمی دهند (وَلَهُمْ أَعْيُنٌ) اما (لاَيُبْصِرُونَ بِهَا) نه «لا ینظرون» نگاه می کنند ولی نمی فهمند در آیات دیگر هست که همین کفار و اینها (تَرَاهُمْ يَنظُرُونَ إِلَيْكَ وَهُمْ لاَيُبْصِرُونَ) [(۱)] اینها اهل نظرند نه اهل بصر اینها تو را نگاه می کنند ولی نمی بینند که تو دارای مقام نبوّتی (تَرَاهُمْ يَنظُرُونَ إِلَيْكَ وَهُمْ لاَيُبْصِرُونَ) نگاه می کنند آن طور که در و دیوار را می بینند آن طور که افراد دیگر را می بینند اما اهل بصر نیستند در این کریمه فرمود: (لَهُمْ أَعْيُنٌ لاَيُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لاَيَسْمَعُونَ بِهَا أُولئِكَ كَالْأَنْعَامِ) خب انعام, اهل بصر که نیست اهل نظر است این همین علف را می بیند و می خورد بعد می رود آخورش همین! دیگر درک کند که این علف, علف آفرینی دارد و امثال ذلک این نیست. در همان سوره مبارکه «اعراف» بخش هایی هم فرمود اینها غافل اند بسیاری از آیات که ما به اینها نشان می دهیم اینها اهل غفلت اند آیه صد سوره مبارکه «اعراف» این است (نَطْبَعُ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لاَيَسْمَعُونَ) پس گاهی فرمود: (لَهُمْ قُلُوبٌ لاَيَفْقَهُونَ بِهَا) گاهی می فرماید: (نَطْبَعُ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لاَيَسْمَعُونَ) در درون ما یک باصره هست یک سامعه هست یک ناطقه هست در عالم رؤیا کسی حرف می زند با زبان دل حرف می زند نه با زبان دهن, دهن که بسته است با گوشِ دل می شنود نه با گوش سر, با چشم دل می بیند نه با چشمِ سر.

ص: ۶۲۶

۱- (۲۵) . سوره اعراف, آیه ۱۹۸.

بررسی تقابل عقل با سمع نه عقل با شرع

در بعضـی از موارد که تعقّل عادی راه ندارد تفکّر عادی راه ندارد مسئله سمع را مطرح می کند که مستحضرید سمع در مقابل عقل است عقل در مقابل سمع است نه عقل در مقابل شرع, شرع مقابل ندارد چیزی مقابل شرع نیست که ما بگوییم این مطلب عقلی است یا شـرعی است عقل کشف می کنـد که در شـریعت چه چیز آمده نه ــ معاذ الله ــ عقل در مقابل وحی باشد, عقل در مقابل شـرع باشـد این تعبیر, تعبیر نارواست که بگوییم عقلی است یا شـرعی, باید بگوییم عقلی است یا نقلی, عقلی است یا سمعی. مشـکل اساسـی که دامنگیر خیلی ها شد و خیال می کنند که ما علوم دینی نداریم این علوم بشری است همان که بارها به عرضـتان رسـید بسـیاری از ماهـا اسـلامی حرف می زنیم و قارونی فکر می کنیم عقل را که حجّت شـرعی است مثل روایت معتبر است را مصـادره می کنیم برای خودمـان می دانیم خب اگر عقـل و برهان عقلی و دلیل عقلی برای خود ماست در اختیار مـا بایـد باشـد مـا می خواهیم برابرش عمـل بکنیم یا نکنیم چرا اگر عمل نکردیم (خُـذُوهُ فَغُلُّوهُ ٭ ثُمَّ الْجَحِیمَ صَـلُّوهُ) (۱) مگر ممکن است کسـی دلیـل عقلی داشـته باشـد بر چیزی و خلاـف آن بکنـد و جهنم نرود معلوم می شود دلیـل عقلی مثل روایت صحیـح معتبر زراره است اگر عقلی باشـد نه خیـال و قیـاس و گمـان و وهم اگر عقـل است خب حجّت شـرعی است اینکه در اصول مـا گفتنـد منبع اسـتنباط, عقل است و کتاب است و سـنّت همین است عقل مثل نقل, حجّت شـرعی است خـدا گاهی از درون ما را هـدایت می کنـد گاهی از بیرون, ما آمدیم آنچه را خودمان می فهمیم ــ معاذ الله ــ قارونی فکر کردیم گفتیم این برای ماست و این علم, بشـری است و علمِ دینی را خیال کردیم باید این باشد که اگر آیه ای داشتیم یا روایتی داشتیم که به ما بگویـد وقتی کسـی به فلان بیماری مبتلا شـد شـما فلان مقدار از فلان دارو را ترکیب بکنید روزی دو, سه بار به او بدهید این معـالجه بشـود تـا این بشـود علم دینی تـا بشود طبّ دینی, چون این قـارونی فکر کردیم عقـل را از دین جـدا کردیم و خود را صـاحب عقـل و علم دانستیم و این را مصادره کردیم می گوییم اینها بشـری است خب اگر بشـری است بشـر مختار است عمل بکند یا عمل نکند چرا جهنم می رود معلوم می شود.

۱- (۲۶) . سوره٭ حاقه, آیات ۳۰ و ۳۱.

یکی بودن نتیجه دلیل عقلی و نقلی معتبر

هیچ فرقی بین دلیل عقلی معتبر و دلیل نقلی معتبر نیست یعنی اگر روایت صحیحه زراره مثلاً قائم شد بر چیزی, الا ولابد ما باید عمل بکنیم وگرنه مؤاخذه می شویم اگر عقلاً هم چیزی را فهمیدیم یک پزشک فهمید که بیمار را باید این طور معالجه کرد یک کشاورز فهمید که برای تولید باید فلان کار را بکند بر خلاف عقل عمل بکند خب در قیامت معذّب می شود سرّش این است که عقل در مقابل شرع نیست عقل در مقابل نقل است عقل در مقابل سمع است این قرآن کریم سمع را در مقابل عقل قرار می دهد فکر را در مقابل سمع قرار می دهد نه در مقابل دین, نه در مقابل شرع چه در سوره مبارکه «نحل» چه در موارد دیگر می فرماید فکر است و سمع است و عقل است اینها راه هایی است که خدای سبحان به بشر نشان داده و از این راه ها با آنها احتجاج می کند. پس اینکه چند بار فرمود: (وَمِنْ آيَاتِهِ) همه نشان می دهد که چیزی در جهان نیست مگر اینکه آیت حق است آن گاه چون قبلاً در جریان آیت بودن انسان بارها سخن فرمود, لذا در آیه بیست بعد از اینکه فرمود: (وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَكُم مِن تُرَابٍ) (۱) دیگر نفرمود «إنّ فی ذلک لآیات لقوم یعقلون» چون در جریان آفرینش انسان مکرّر این مطالب را بازگو فرمود. حالا اگر به این قسمت خلقت رسیدیم که فرمود خدای سبحان همه چیز را ایجاد کرده و شما را دوباره برمی گرداند این تعبیر در جاهای دیگر هست و مشکلی هم به همراه ندارد.

۱- (۲۷) . سوره روم, آیه ۲۰.

سرّ تعبیر به آسان تر بودن زنده کردن مردگان در معاد

اما خصوص آیه ۲۷ محلّ بحث سؤال آفرین است و این است که فرمود: (وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَیْهِ) درباره خدای سبحان نمی شود گفت که چیزی برای خدا آسان است چیزی برای خدا آسان تر این (أَهْوَنُ عَلَیْهِ) چیست مفسّران وجوهی ذکر کردند که بخشی از این وجوه در بحث دیروز گذشت یکی از آن وجوهی که می تواند تا حدودی قانع کننده باشد این است که قرآن وقتی خلقت الهی را ذکر می فرماید, می فرماید: (أَفَعَیِینَا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ) (۱) ما کلّ این نظام را که آفریدیم خسته نشدیم بار دیگر هم می شود همین کار را کرد و خستگی در کار نیست لکن شما در معرفت خدای سبحان باید بدانید که (لَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَی) یعنی وصف اعلا برای خداست در ذیل این (الْمَثَلُ الْأَعْلَی) ملاحظه فرمودید روایاتی در کنزالدقائق و کتاب های دیگر هست که بر اهل بیت(علیهم السلام) تطبیق شده است (۲) خب این تطبیق است از هر کمالی که باشد مصداق کامل این کمال خود ائمه(علیهم السلام) هستند. مَثَل اعلا بودن یعنی هر وصفی را که شما بخواهید برای خدا سبحان بیان کنید باید این دو مطلب را در نظر داشته باشید وصف نقص برای خدا نیست, وصف کمال هم برای خدا نیست خدا هم سبّوح است هم قدّوس, سبّوح عن النقص است قدّوس عن الکمال.

مشروط نمودن هر وصفی برای خدا به سبّوح و قدّوس

بیان ذلک این است که وصف هایی که شما بررسی می کنید و تقسیم می کنید وصف یا نقص است یا کمال, یا یکی جهل است یکی علم, یکی عجز است یکی قدرت, یکی ظلم است یکی عدل و مانند آن. صفات نقص که خدای سبحان مسبَّح است و منزّه از صفات نقص است کمال هم آن کمالی که انسان ها درک می کنند یا ملائکه درک می کنند کمال محدودی است چون خودشان محدودند هرگز ما کمال نامحدود را درک نمی کنیم اینکه می گوییم نامحدود یا غیر متناهی این نامحدودِ به حمل اوّلی است محدودِ به حمل شایع است ما آن قدرت را نداریم که نامتناهی را درک کنیم چون موجود محدودی هستیم این کلمه نامتناهی که می گوییم این کلمه نامحدود که می گوییم این به حمل اوّلی, نامحدود و نامتناهی است و به حمل شایع, صورت ذهنیه است همین فرقی که مرحوم آخوند در کفایه ذکر کرده شما الآن می بینید کلمه «فرد» این لفظ «فرد» مفهومی دارد این مفهوم فرد به حمل اوّلی فرد است ولی به حمل شایع کلی است چون مصادیق زیاد دارد خود شخص به حمل اوّلی شخص است به حمل شایع کلّی است برای اینکه این همه اشخاصی که در عالَم هستند همه شان مصداق شخص اند خود جزئی به حمل اوّلی جزئی است به حمل شایع کلی است برای اینکه همه این افراد می گوییم جزئیٌ, زید جزئیٌ, عمرو جزئیٌ, ما چیزی که غیرمتناهی باشد به حمل شایع نخواهیم داشت مفهوم غیرمتناهی یک صورت ذهنیه است در ذهن ما در قبال ده ها مفهوم دیگر, مفهوم غیرمتناهی غیر از مفهوم شجر است غیر از مفهوم انسان است غیر از مفهوم حجر است مفهوم غیرمتناهی هیچ چیزی را شامل نمی شود مفهوم غیرمتناهی شامل مفهوم شجر و حجر و اینها نمی شود این به حمل اوّلی غیرمتناهی است به حمل شایع متناهی است مفهومی است صورت ذهنیه دارد در گوشه ذهن ما آرمیده است انسان آن قدرت را ندارد که کمال نامتناهی را درک کند لذا فرشته ها عرض کردند خدایا هم تو را از هر نقص تسبیح می کنیم, هم تو را از کمالی که غیر تو دارد تقدیس می کنیم چون کمال هایی که غیر تو دارند نه ذاتی است و نه نامتناهی, کمالی که تو داری هم ذاتی است و هم نامتناهی (نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِکَ وَنُقَدِّسُ لَکَ) (۳) این «سبوح قدوس» ناظر به این دو مطلب است «سبّوح عن النقص, قدّوسٌ عن الکمال المحدود» می شود کمال نامتناهی از کمال نامتناهی به عنوان (الْمَثَلُ الْأَعْلَی) یاد شده

است در سوره مبارکه «اعراف» گذشت که (لِلّهِ الْأَسْماءُ الْحُسْنَی) (۴) آنجا هم این تفصیل آمده اسمای حسنا که خدا دارای اسمای حسناست هم سبّوحٌ را داشت هم قدّوسٌ را اسمِ غیر حَسن برای خدا نیست چون او سبّوح است اسم حَسن برای خدا نیست چون او قدّوس است پس چه اسمی برای خداست أحسن برای خداست مؤنث احسن می شود حُسنا (لِلّهِ الْأَسْماءُ الْحُسْنَی) مؤنثش در سوره مبارکه «اعراف» آمده مذکّرش هم به این صورت آمده که (له الْمَثَلُ الْأَعْلَی) یا (لِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَی) (۵) اگر گفتیم صفات می گوییم «لله الصفات العلیا» اگر گفتیم مَثل می گوییم (لِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَی) او قدّوس از آن است که عالی باشد عالی, دیگران هم هستند او سبّوح از آن است که دانی باشد او چون سبّوح عن الدِنائه است و قدّوس از علوّ است می شود الأعلی (وَلِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَی) قهراً معنای آیه این خواهد بود آنچه نزد شما یکی آسان است دیگری آسان تر کلّاً در محضر و مشهد ذات اقدس الهی آسان است هَیِّن است.

ص: ۶۲۹

۱- (۲۸) . سوره ق, آیه ۱۵.

۲- (۲۹) . تفسیر نورالثقلین، ج۴، ص۱۸۰و۱۸۱؛ تفسیر کنزالدقائق، ج۱۰، ص۱۹۴.

۳- (۳۰) . سوره بقره, آیه ۳۰.

۴- (۳۱) . سوره اعراف, آیه ۱۸۰.

۵- (۳۲) . سور نحل، آیه ۶۰.

«و الحمد لله ربّ العالمين»

آیات ۲۵ تا ۲۹ سوره روم ۹۱/۱۱/۱۶

.Your browser does not support the audio tag

(وَمِنْ آیَاتِهِ أَن تَقُومَ السَّماءُ وَالْأَرْضُ بِأَمْرِهِ ثُمَّ إِذَا دَعَاکُمْ دَعْوَهً مِنَ الْأَرْضِ إِذَا أَنتُمْ تَخْرُجُونَ (۲۵) وَلَهُ مَن فِی السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ کُلٌّ لَّهُ قَانِتُونَ (۲۶) وَهُوَ الَّذِی یَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ یُعِیدُهُ وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَیْهِ وَلَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَی فِی السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ (۲۷) ضَرَبَ لَکُم مَثَلًا مِنْ أَنفُسِکُمْ هَل لَکُم مِن مَا مَلَکَتْ أَیْمَانُکُم مِن شُرَکَاءَ فِی مَا رَزَقْنَاکُمْ فَأَنتُمْ فِیهِ سَوَاءٌ تَخَافُونَهُمْ کَخِیفَتِکُمْ أَنفُسَکُمْ کَذلِکَ نُفَصِّلُ الْآیَاتِ لِقَوْمٍ یَعْقِلُونَ (۲۸) بَلِ اتَّبَعَ الَّذِینَ ظَلَمُوا أَهْوَاءَهُم بِغَیْرِ عِلْمٍ فَمَن یَهْدِی مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ وَمَا لَهُم مِن نَاصِرِینَ (۲۹))

مروری گذرا بر اثبات ضرورت معاد

چون سوره مبارکه «روم» در مکه نازل شد و طرح مسئله معاد از ضروری ترین مسائل مکّی بود لذا قرآن کریم بعد از بیان آیات توحیدی, ضرورت مسئله معاد را ذکر کردند که اگر معادی نباشد یعنی حسابی بعد از مرگ از پاداش و کیفر نباشد جهان می شود پوچ و چون جهان, حق است و عدل و ظلم یکسان نیست پس معاد ضروری است.

استفاده از برهان و جدال احسن در اثبات احیای مردگان

اکنون که ضرورت معاد ثابت شد آن گاه بحث می شود که خدا چگونه مرده ها را زنده می کند. اول از سنخ برهان است دوم از سنخ جدال احسن است «المعاد حقٌّ» با برهان ثابت شد اما خدا چگونه مرده ها را زنده می کند این هم قابل اثبات با برهان است هم با جدال احسن. جدال احسن آن است که مقدماتش هم معقول باشد هم مقبول, اگر مقدماتش معقول نباشد فقط مقبول باشد این بهره سوء از جهل مخاطب است اما وقتی مقدماتش هم حق باشد هم مورد پذیرش مخاطب باشد می شود جدال احسن. جریان اینکه خدای سبحان بر اساس قدرت مطلقه می تواند مرده ها را زنده کند این برهانی است این حق است اما از مقدمه دیگر که مقبولِ مشرکان است کمک گرفتن این می شود جدال. فرمود شما که قبول دارید خدای سبحان انسان ها را آفرید, آسمان و زمین را آفرید (لَئِن سَأَلْتَهُم مَنْ خَلَقَ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضَ لَیَقُولُنَّ اللَّهُ) (۱) پس آسمان و زمین و انسان را خدا آفرید, اعاده که آسان تر از ابتداست پس خدا می تواند پس معاد حتمی است برای اینکه اگر نباشد عالَم می شود پوچ چون هر کس هر کاری کرد, کرد بعد از مرگ هم که می شود معدوم و در بین معدوم ها هم فرقی بین صالح و طالح نیست چون به صورت قیاس استثنایی اگر معاد نباشد لازمه اش بطلان عالم و پوچ بودن عالم است «و التالی مستحیل فالمقدم مثله» پس «فالمعاد حقّ لا ریب فیه» حالا سخن از کیفیت آفرینش مجدد است این با جدال احسن حل می شود فرمود شما که قبلاً قبول کردید خدای سبحان آسمان و زمین را آفرید اعاده آسان تر است منتها درباره خدای سبحان آسان و آسان تر معنا ندارد که برخی از وجوه در نوبت های قبل گذشت ممکن است بعضی از این وجوه هم باز گو بشود.

۱- (۱) . سوره لقمان, آیه ۲۵; سوره زمر, آیه ۳۸.

بررسی توجیهات استناد آسان بودن احیای مردگان بر خدا

پرسش: جناب استاد ببخشید در (هَیِّنٌ) هم چنین چیزی قابل تصور است به هر حال (هَیِّنٌ) در برابر چیز سخت مطرح است.

پاسخ: نه, می فرماید (هَیِّنٌ) است یعنی آسان است اگر بفرماید: (هُوَ عَلَیَّ هَیِّنٌ) (۱) یعنی آسان است معنایش این نیست که یک کار آسان است یک کار آسان تر اما این آیه ۲۷ سوره «روم» که محلّ بحث است می فرماید اعاده برای خدا آسان تر است اگر این ضمیر (عَلَیهِ) به الله برنگردد به مخلوق برگردد که یکی از وجوه تفسیری این آیه است (۲) دیگر چنین سؤالی مطرح نیست اگر به «الله» برگردد نیاز به توجیه دارد.

پس معاد ضروری است برای اینکه عالَم به حق خلق شده است و اگر معاد نباشد عالم می شود باطل (مَا خَلَقْنَا السَّماءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَیْنَهُمَا بَاطِلًا). (۳) پس به جایی باید برسیم که حساب و کتابی باید باشد که (فَمَن یَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّهٍ خَیْراً یَرَهُ وَمَن یَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّهٍ شَرّاً یَرَهُ) (۴) چنین چیزی را فرمود ضروری است باید باشد وگرنه اگر انسان ها همه معدوم بشوند بعد از مرگ خبری نباشد (أَفَنَجْعَلُ الْمُسْلِمِینَ کَالْمُجْرِمِینَ) (۵) و این باطل است پس اصلِ معاد حقّ لا ریب فیه آنها با استکبار و استنکار با این حرف روبه رو می شدند می گفتند آیا شنیده اید کسی آمده (یُنَبِّئُکُمْ إِذَا مُزِّقْتُمْ کُلَّ مُمَزَّقٍ إِنَّکُمْ لَفِی خَلْقٍ جَدِیدٍ) (۶) یک خبر تازه ای بود برای آنها شگفت انگیز بود که مگر انسان بعد از مرگ زنده می شود قرآن آمده معاد را معنا کرده بهشت و جهنم را معنا کرده قیامت را معنا کرده پنجاه هزار سال بودنش را گفته, حالا اگر سؤال بشود چگونه خدا مرده را زنده می کند می فرماید شما که قبول کردید اصلِ عالَم را خدا آفرید ایجاد مجدّد آفرینش مجدّد آسان تر از اول است این آسان تر بودن یک مقدار توجیهش قبلاً گذشت یک مقدار خواهد آمد.

ص: ۶۳۱

۱- (۲) . سوره مریم, آیه ۹.

۲- (۳) . ر.ک: مجمع البیان, ج۸, ص۴۷۳.

۳- (۴) . سوره ص, آیه ۲۷.

۴- (۵) . سوره زلزال, آیات ۷ و ۸.

۵- (۶) . سوره قلم, آیه ۳۵.

۶- (۷) . سوره سبأ, آیه ۷.

پرسش:... پاسخ: نه, برای خداوند ضرورت ندارد یک امر ضروری الوقوع است این «یَجب عن الله» است نه «یجب علی الله» قبلاً ـ گذشت که معتزله فکر می کردند چیزهایی که حق است «یجب علی الله» است امامیه طبق رهنمود ائمه(علیهم السلام) فرمودند چیزی بر خدا واجب نیست چون خدا حکیمِ محض است و قدیر صِرف یقیناً این کارها را با اراده انجام می دهد «یجب عن الله» است نه «یجب علی الله».

عدم دلالت ندیدن رؤیای صادقه و نقص انسان

در بحث دیروز اشاره شد که افراد صالح رؤیای خوبی می بینند گاهی ممکن است کسی صالح باشد رؤیایی نبیند اما آنچه دیگران در خواب می بینند خدا در بیداری نصیب او می کند اگر خوابی ندید دلیل بر نقص نیست اگر پیشرفت علمی نداشت دلیل بر نقص است حالا ـ این پیشرفت کمال و علم یا در رؤیاست یا در رؤیت بالأخره انسان باید ترقّی بکند اگر نکرد ناقص است.

سرّ صحیح بودن وصف مخلصان نسبت به خداوند

مطلب دیگر اینکه در جریان وصف کردن که خدای سبحان هم سبّوح است هم قدّوس نه نقص دارد نه کمالِ محدود پس چگونه خدا فرمود: (سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يَصِفُونَ ۝ إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ) (۱) خدا منزّه است از وصفی که دیگران بکنند اما بندگان مخلَص اگر خدا را وصف کنند این کار صحیح است سرّش این است که بندگان مخلَص که بالاتر از مخلِص اند اینها در اثر آن ولایتشان به قُرب نوافل راه یافتند اول محبّ خدا بودند بعد سیرِ الهی داشتند با نوافل محبوب خدا شدند وقتی محبوب خدا شدند برابر حدیث قرب نوافل ذات اقدس الهی در فصل سوم نه فصل اول و دوم یعنی مقام ذات نه, مقام صفات ذات که عین ذات است نه, مقام وجه اللهی, فیض اللهی, نور اللهی در این مقام که فعل خداست فرمود: «کنت سمعه الذی یسمع به... و لسانه الذی ینطق به» (۲) اگر کسی مخلَص شد به قرب نوافل می رسد وقتی به قرب نوافل رسید ذات اقدس الهی در مقام سوم, فصل سوم که مربوط به فعل خداست زبان این شخص است وقتی زبان این شخص شد این شخص با زبان الهی خدا را وصف می کند لذا طرزی وصف می کند که شایسته خدا سبحان باشد ائمه این طورند اولیای الهی, معصومین, انبیا(علیهم السلام) این طورند.

ص: ۶۳۲

۱- (۸) . سوره صافات, آیات ۱۵۹ و ۱۶۰.

۲- (۹) . الکافی, ج۲, ص۳۵۲.

عدم تنافی میان دائمی نبودن حرکت انسان و نامتناهی بودن کمالات او

مطلب دیگر اینکه قبلاً روشن شد که حرکت نمی تواند دائمی باشد چیزی دائماً بگردد زیرا حرکت به سوی کمال رفتن است اگر دائماً یک شیء بگردد این معنای بی هدف بودن است لذا حرکت با ابدیّت سازگار نیست حتماً دارِ مَمرّ و دار فرار به دارالقرار باید منتهی بشود اما این منافات ندارد که انسان دارای کمالات نامتناهی باشد اولاً هر انسانی این چنین نیست که لایق کمالات نامتناهی طولی باشد برای اینکه افراد همه از خدایند و همه به سوی خدا می روند اما هر که از هر جا آمده است به معادل آنجا می رود مثل اینکه این ابرهای مختصر که باران را به همراه دارند اینها همه از دریا برخاستند و همه اینها حامل باران اند و همه این باران ها دوباره به دریا برمی گردند اما آن ابرهای کم باران فقط نهر تشکیل می دهند این نهر به اوایل دریا می رسد ولی آن ابرهای پرباران که سیل آورند این سیل, خروشان می شود تا به وسط های دریا برسد این دو آب از دریا برخاستند هر دو هم به دریا برمی گردند اما یکی سیل است و یکی نهر عادی, همه از خدایند و همه به سوی خدا برمی گردند اما آن که «أول ما صدر مِن الله» است [(۱)](#) این در قوس صعود به (دَنَا فَتَدَلَّی) [(۲)](#) می رسد آنها که از مراحل نازل پدید آمدند به مراحل نازل می رسند منتها دارالقرار اینها ابدی است معنای ابدیّت این نیست که حرکت ابدی باشد معنایش این است که کمال, ابدی است و اینها ثابت اند نه ساکن؛ ممکن است خدای سبحان بعد از اینکه بساط آسمان و زمین را تغییر داد به آسمان و زمین قیامت, آسمان دیگری, زمین دیگری بیافریند.

۱- (۱۰) . ر.ک: الکافی, ج۱, ص۴۴۲.

۲- (۱۱) . سوره نجم, آیه ۸.

دلیل محال بودن حرکت دائمی انسان

دوام حرکت یعنی دوام فیض به این معنا نیست که یک موجود مشخص دائماً بخواهد حرکت کند حرکت بدون هدف محال است وقتی به هدف رسید آرام می شود هذا أولاً و ثانیاً اگر انسان دائماً بخواهد حرکت کند باید دائماً در دنیا باشد برای اینکه تکامل انسان به دین است به اعتقاد است و اخلاق است و حقوق است و فقه و احکام و عمل صالح و همه اینها در نشئه دنیاست در آخرت یعنی انسان بعد از مرگ دیگر شریعتی ندارد کاری باید انجام بدهد که بر او واجب است کاری را نباید انجام بدهد که بر او حرام است اینها نیست اگر آنجا هم همین باشد که می شود دنیا دیگر دار عمل است نه دار حساب. این بیان نورانی پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) از غرر روایات آن حضرت است (۱) که همین را هم حضرت امیر(سلام الله علیه) در نهج البلاغه نقل می کند که «إنّ الْیَوْمَ عَمَلٌ وَ لاَ حِسَابَ وَ غَداً حِسَابٌ وَ لاَ عَمَلَ» (۲) اگر فردا هم ظرف عمل باشد آنجا هم بالأخره دینی, مکتبی, پیغمبری, امامی لازم است که احکام را برای انسان بگوید چون انسان که بدون عمل صالح به مقصد نمی رسد کامل نمی شود تکامل انسان به عمل صالح است عمل صالح هم که محتاج شریعت است پس طبق این دو وجه, حرکت انسان نمی تواند دائمی باشد انسان می رود در بهشت ثابت می شود نه ساکن حالا کیفیت بهره برداری انسان از کمالات با حفظ ثبات در بهشت چگونه است آنجا که (لاَ یَرَوْنَ فِیهَا شَمْساً وَلاَ زَمْهَرِیراً) (۳) برقی نیست که صنعتی باشد شمس و قمری نیست که طبیعی باشد فضای بهشت را خود بهشتیان نور می دهند (جَعَلْنَا لَهُ نُوراً یَمْشِی بِهِ فِی النَّاسِ) (۴) که در دنیاست (نُورُهُمْ یَسْعَی بَیْنَ أَیْدِیهِمْ) (۵) در آخرت است یک انسان نیّر نورافکنی است که فضای محیط خودش را روشن می کند و دائماً ثابت است بدون حرکت.

ص: ۶۳۴

۱- (۱۲) . الخصال (شیخ صدوق), ج ۱, ص ۵۱.

۲- (۱۳) . نهج البلاغه, خطبه ۴۲.

۳- (۱۴) . سوره انسان, آیه ۱۳.

۴- (۱۵) . سوره انعام, آیه ۱۲۲.

۵- (۱۶) . سوره تحریم, آیه ۸.

پرسش:... پاسخ: یا تجرّد مثالی یا تجرّد عقلی, اگر ماده است که بالأخره باید حرکت کند به کمال برسد اگر ثابت شده است دیگر به مقصد رسیده, اگر به ثبات مثالی یا عقلی یعنی ملکوتی یا جبروتی نرسید نمی شود البته این برای روح اوست نه برای بدن, بدن تابع روح است روح هر مقداری که باید لیاقت داشته باشد دارد آن وقت در بهشت همین بدن هست همین روح هست منتها روح به مقصد رسیده است.

تفضّل حکیمانه خداوند مشروط بر استعداد مخلوقات

پرسش:... پاسخ: بله, اما ماده باید استعداد داشته باشد تفضّل دارد اما این ماده باید پذیرا باشد مثل دنیا که (ذلِکَ فَضْلُ اللّهِ یُؤْتِیهِ مَن یَشَاءُ) (۱) اگر کسی در فضای کفر باشد در فضای شرک باشد دیگر (فَضْلُ اللهِ) هم شامل حالش نمی شود باید در فضای دین باشد و حالا ـ یا پدر صالحی داشت یا مادر صالحی داشت یا مشمول دعای خیر دیگری بود چون او که فرمود: (ذلِکَ فَضْلُ اللّهِ یُؤْتِیهِ مَن یَشَاءُ) مشیئتش بر اساس حکمت است این از غرر بیانات امام سجاد(سلام الله علیه) است که بارها خوانده شد در صحیفه حضرت می فرماید: «یا مَن لا تبدّل حکمته الوسائل» (۲) خدای حکیمی که هیچ توسّلی جلوی حکمت تو قرار نمی گیرد با هیچ وسیله ای نمی شود از تو کاری خواست که بر خلاف حکمت باشد خب اگر (ذلِکَ فَضْلُ اللّهِ یُؤْتِیهِ مَن یَشَاءُ) مشیئتش بر اساس حکمت است.

۱- (۱۷) . سوره مائده, آیه ۵۴; سوره حدید, آیه ۲۱; سوره جمعه, آیه ۲.

۲- (۱۸) . الصحیفه السجادیه, دعای ۱۳.

عدم تنافی ثبوت انسان در قیامت و بهره مندی از فیوضات الهی

پرسش:... پاسخ: بله, جریان هست نه انسان, کامل می شود نه انسان با کند و کاو کامل می شود ذیل همان آیه (یُفَجِّرُونَهَا تَفْجِیراً) (۱) مرحوم امین الاسلام در مجمع البیان دارد در بهشت چشمه, تابع بهشتی است (۲) مثل دنیا نیست دنیا اگر کسی خواست خانه ای, چادری, مسکنی, مأوایی داشته باشد بررسی می کند کجا آب هست کنار آب چادر بزنند, کنار آب خانه بسازد اما در بهشت این طور نیست که یک چشمه در جایی باشد بهشتی کنار آن چشمه خیمه بزنند و زندگی کند بلکه (یُفَجِّرُونَهَا تَفْجِیراً) مُفجِّر عیون خود بهشتی اند بهشتی اگر اراده کرده است که همین جا که هست چشمه ای بجوشد چشمه می جوشد این طور است انهار چهارگانه جاری است اما این طور نیست که بهشتی زحمت بکشد و حرکت کند کار انجام بدهد یا ایمان و عمل صالح باید داشته باشد.

ظهور عمل صالح در قیامت و نقش آن در افزایش درجات

پرسش:... پاسخ: این برای دنیاست نه اینکه آنجا نظیر دنیا خواندن یک آیه ثواب داشته باشد کسی این آیه را بخواند یک درجه بالاتر بگیرد که بشود مستحق این آنچه در دنیا خوانده است همان ها در آخرت یکی پس از دیگری ظهور می کند این عمل صالح هایی که در دنیا انجام داد (یَوْمَ تَجِدُ کُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَیْرٍ مُحْضَراً) (۳) همه را می بیند این چنین نیست مثل در دنیا که اگر آیه ای بخواند ثواب دارد و قرائت قرآن مستحب است خب این شریعت است و دستور دادند و قرائت قرآن می شود مستحب اما آنجا که شریعت نیست. فرمود: (وَلَهُ مَن فِی السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ کُلٌّ لَّهُ قَانِتُونَ).

۱- (۱۹) . سوره انسان, آیه ۶.

۲- (۲۰) . مجمع البیان, ج ۱۰, ص ۶۱۶.

۳- (۲۱) . سوره آل عمران, آیه ۳۰.

تبیین وجهی دیگر در استناد آسانی احیای مردگان به خدا

حالا این (وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ) اگر ضـمیر (عَلَيْهِ) به مخلوق برگردد یعنی برای مخلوق ها کار دو قسم است ابتدا, هیّن است اعاده, اهون یا نه, اگر ضـمیر به الله برگردد; یعنی به نظر شما کار را یک صاحب کار ابتدائاً بخواهد انجام بدهد اگر مقتدر باشد هیّن است و اگر ثانیاً بخواهد انجام بدهد اهون است; یا بر شـما اهون است یا به نظر شـما اهون است بنابراین فرض ندارد که کاری نسبت به ذات اقدس الهی اهون باشد.

تنظیر عبارت (وَهُوَ أَهْوَنُ عَلیهِ) به «الله أکبر» و تفسیر آن

اگر گفتیم این (وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ) نظیر «الله اکبر» است این دیگر معنای جدایی خواهد داشت در «الله أکبر» ملاحظه فرمودید که گاهی گفتنـد «الله أکبر» معنایش این نیست که موجودات دیگر کبیرند و خدا اکبر است بلکه موجودات دیگر همه شان نازل و ضعیف انـد و خـدا کـبیر است این اکـبر به معنی کبیر است امـا آن دو روایتی که مرحوم صـدوق نقـل کرده و مرحوم صـاحب وسائـل(رضوان الله علیه) در کتـاب صـلات در بحث اذکـار چون کتـاب صـلات وسائل یک ابواب ذکر دارد یک ابواب قرآن دارد یـک ابواب دعـا صـاحب وسائل, وسائـل را به این سـبک تنظیم کرده مرحوم صـاحب وسائـل این سه بخش را در کتاب الصلاه آورده ذکر شب چیست ذکر روز چیست ذکر روز جمعه چیست و مانند اینها.

تفسیر «الله أکبر» با بیان معصوم(علیه السلام)

یکی از مـوارد اینکه معنـای «الله أکـبر» چیست دو روایت است یکی حضـرت ابتـدائاً فرمود, یکی به عنوان جواب سؤال آن دو روایت را مرحوم صدوق در توحید نقل کرده (۱) صاحب وسائل در صلات نقل کرده (۲) حضرت از کسی سؤال می کند که «الله أکبر» یعنی چه؟ آن راوی عرض می کند که «الله أکبر مِن کلّ شـیء» حضـرت فرمود مگر چیزی در عالَم هست که خدا از آن بزرگ تر باشـد؟! این غیر از آن است که گفتنـد نقل می کنـد که همه چیز ضـعیف اند همه چیز حقیرند و خدا کبیر است پس اکبر به معنی کبیر است (۳) که می خواهند این (هُوَ أَهْوَنُ) را با آیه سوره مبارکه «مریم» که قبلاً خوانده شد (هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ) هماهنگ کننـد می گوید این (أَهْوَنُ) به معنای (هَيِّنٌ) است مثل اینکه «أکبر» به معنی «کبیر» است این یک معناست. اما آنچه مرحوم صـاحب وسائل نقل کرد یک مطلب دیگر است حضـرت فرمود مگر در عالَم چیزی هست که خـدا از آن بزرگ تر باشـد حالاـ یـا حقیر یا غیر حقیر نه اینکه در عالَم چیزی هست و حقیر است و خـدا کبیر است حضـرت فرمود مگر چیزی در عـالَم هست عرض کرد پس معنی «الله أکـبر» چیست؟ فرمود: «الله أکـبر مِن أن یوصف» خـدا بزرگ تر از آن است که وصـف بشود این کجا آن کجا!

۱- (۲۲) . التوحید (شیخ صدوق), ص۳۱۳.

۲- (۲۳) . وسائل الشیعه, ج۷, ص۱۹۱.

۳- (۲۴) . ر.ک: التفسیر الکبیر, ج۲۵, ص۹۶.

ضرورت توجه به روایات معرفتی در حوزه

بارها به عرضتان رسید که اگر یک روز این روایت ها بیاید در حوزه و درسی بشود حداقل پنجاه, شصت جلد کتاب درباره این هست مگر این جریان استصحاب بیش از چند کلمه است «لا تنقض الیقین ابداً بالشک إنّما تَنْقُضه بیقین آخر» (۱) حالا ما کار به قدما(رضوان الله علیهم) نداریم در همین علمای بزرگوار این قرن اخیر پنجاه, شصت جلد کتاب بر اساس همین جمله نوشته شده شما تقریرات درس مراجع بزرگوار را درباره استصحاب که بررسی کنید بعد از حذف مکرّرات هر کدام یک جلد درباره استصحاب کتاب دارند حداقل پنجاه جلد کتاب درباره همین جمله نوشته شده استصحاب تعلیقی چیست, استصحاب تنجیزی چیست, استصحاب زمانی چیست, استصحاب زمانیات چیست, استصحاب زمان چیست, استصحاب حکمی چیست, استصحاب موضوعی چیست, شکّ در مقتضی چیست, این حرف ها که در آیات و روایات نیست اینها را عقل استنباط می کند اگر آن معارف که با مسئله «لا تنقض الیقین ابداً بالشک» قابل قیاس نیست آنها هم اگر عرضه بشود چه معارفی استنباط می شود! مگر می شود گفت در عالَم کسی نیست این یک حرف بیّنی است که عالَم موجودات فراوان دارد چطور می شود ما حرف سعدی و امثال سعدی را ترجمان این حدیث ندانیم او می گوید:

ره عقل جز پیچ در پیچ نیست بَرِ عارفان جز خدا هیچ نیست

توان گفتن این با حقایق شناس ولی خرده گیرند اهل قیاس

که پس آسمان و زمین چیستند بنی آدم و دیو و دد کیستند

ص: ۶۳۸

۱- (۲۵) . وسائل الشیعه, ج ۱, ص۲۴۵.

پاسخ می دهد

همه هر چه هستند از آن کمترند□□□ که با هستی اش نام هستی برند

عظیم است پیش تو دریا به موج□□□ بلند است خورشید تابان به اوج

چو سلطان عزّت علم بر کشد□□□ جهان سر به جِیْب عدم بر کشد (۱)

ما نفخه صور اول را که قبول داریم عرفای ما, بزرگان ما هم اکنون نفخه صور اول را می بینند

ما زنده به فکر دوست باشیم□□□ دیگر حَیَوان به نفخه صور (۲)

خیلی ها باید بمیرند و نفخه صور بشود نفخه اول بشود نفخه ثانی بشود تا بفهمند عالَم چه خبر است ما نمرده, نفخه صور را می بینیم حضرت فرمود مگر چیزی در عالَم هست عرض کرد پس معنای «الله أکبر» چیست؟ فرمود: «الله أکبرُ مِن أن یوصَف» باز یک معنای دقیق تری آنچه در ذهن آمد از همین حدیث در بحث های قبل اشاره شد که این «الله أکبرُ مِن أن یوصَف» موجبه معدوله است یا سالبه محصّله; یعنی «الله أکبر مِن أن یوصَف» یا «الله لا یوصف» این دو مرحله است غرض آن است که اگر کسی آن صحنه را دید کلّ عالَم سر جایش محفوظ است آسمان و آسمانی ها هست, زمین و زمینی ها هست, شریعت هست, دین هست, حلال و حرام هست اما همه چیز مرآت حقّ اند صوَر مرآتیه حق اند.

تفسیر (وَهُوَ أَهْوَنُ عَلیهِ) با توجه به سخن امام رضا(علیه السلام)

ص: ۶۳۹

۱- (۲۶) . بوستان سعدی, باب سوم, گفتار در معنای فنای موجودات در معرض وجود باری.

۲- (۲۷) . دیوان سعدی, غزل ۳۰۳.

طبق آن بیانی که وجود مبارك امام رضا(سلام الله علیه) طبق نقل مرحوم صدوق فرمود اشیا به منزله صور مرآتیه اند (۱) خب اگر این شد (هُوَ أَهْوَنُ عَلَیْهِ) یعنی این آسان تر از آن است که درباره خدا مطرح بشود چیزی برای خدا سخت و سخت تر یا آسان و آسان تر نیست آن وقت آن دو روایت که فرمود: «الله أکبر مِن أن یوصف» یعنی این جریان اهون از آن است که کسی مطرح کند که چیزی برای خدا سهل است یا برای خدا سهل تر است این فرض ندارد. اگر این چنین شد آن وقت (وَلَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَی) معنای خودش را پیدا می کند یعنی هر وصفی را که شما بیان کردید خدا بالاتر از آن است ما آن معنا را که نمی توانیم ادراك کنیم ولی مصادیق کاملش در زیارت «جامعه کبیره» در وصف ائمه(علیهم السلام) آمده ما در بین انسان های کامل این نمونه ها را داریم که هر چه اینها به اذن الهی بخواهند حاصل است از احیای موتا و مانند آن, در زیارت «جامعه» یکی از اوصافی که برای اهل بیت(علیهم السلام) آمده است همین مَثَل اعلا بودن است (۲) البته در حدّ مرآت بودن و آیت بودن. چه در آسمان چه در زمین این چنین است.

باز گشت همه کمالات به خدا

بعد فرمود او عزیز مطلق است او حکیم مطلق است قرآن کریم که کتاب توحید است عزّت را, کمال را, حیات را, حکم را, رزق را, فتح را, این کمالات را برای خیلی ها ثابت می کند اگر گفته شد خدا (خَیْرُ الرَّازِقِینَ) (۳) است (خَیْرُ الْحَاکِمِینَ) (۴) است (خَیْرُ الْفَاصِلِینَ) (۵) است (خَیْرُ الْفَاتِحِینَ) است او (أَحْسَنُ الْخَالِقِینَ) (۶) است یعنی اینها را خدا به غیر خودش هم اسناد داد اما همه اینها را جمع بندی می کند می فرماید آنچه من به دیگران نسبت می دهم اینها مرائی و مرایای من هستند اینها زیرمجموعه مدبّرات من هستند اگر من گفتم (وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِینَ) (۷) حواستان جمع باشد یکجا عزّت برای من است (فإِنَّ الْعِزَّةَ لِلّهِ جَمِیعاً) (۸) اگر به یک عدّه گفتم (وَأَعِدُّوا لَهُم مَا استَطَعْتُم مِن قُوَّهٍ) (۹) اگر به یک عدّه گفتم (خُذِ الْکِتَابَ بِقُوَّهٍ) (۱۰) یا (خُذُوا مَا آتَیْنَاکُمْ بِقُوَّهٍ) (۱۱) حواستان جمع باشد در سوره «بقره» فرمود: (أَنّ الْقُوَّهَ لِلّهِ جَمِیعاً) (۱۲) اگر گفتم وجود مبارك عیسی به اذن من خلق می کند (تَخْلُقُ مِنَ الطِّینِ کَهَیْئَهِ الطَّیْرِ) (۱۳) و خدا (فَتَبَارَکَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِینَ) حواستان جمع باشد همه اینها ابزار قدرت من هستند تحت تدبیر مدبّرات من هستند چون (اللَّهُ خَالِقُ کُلِّ شَیْ ءٍ) (۱۴) هیچ کمالی را خدای سبحان به غیر خود اسناد نمی دهد تا معنایش این باشد که آنها کامل اند من هم کاملم منتها من بیشتر دارم از این قبیل نیست فرمود آنهایی که آنها هم دارند برای من است نه اینکه من به آنها دادم تفویضاً بلکه برای همه اینها می گویند: (وَمَا رَمَیْتَ إِذْ رَمَیْتَ وَلکِنَّ اللّهَ رَمَی) (۱۵) اینها مجاری کار من هستند ابزار کار من هستند من اگر بخواهم به کسی خیر برسانم به دست زید و عمرو می رسانم این است که می بینید فرق مرحوم آقای قاضی و دیگران در آن زندگی نامه شان شما ببینید این است دیگران همان مثال میوه ای که ذکر می شد اگر یک سبد میوه به کسی برسد این دو سؤال دارد می گوید این چیست می گویند میوه است, چه کسی داد فلان باغبان اما مرحوم آقای قاضی و سایر موحّدان ناب اینها سه حرف دارند می گویند چیست این میوه است چه کسی آورد; یعنی چه کسی آورد فلان باغبان, چه کسی داد معلوم است دیگر خدا داد هرگز نمی گویند چه کسی داد می گویند چه کسی آورد خب این موحدانه زندگی کردن, مواظب دهن و زبان بودن چیز دیگر است این تمرین سالیانه می خواهد (مَا بِکُم مِّن نِّعْمَهٍ فَمِنَ اللَّهِ) (۱۶) اینها قرآنی زندگی می کنند بعضی ها مثل ماها قرآن می خوانیم بعضی ها هم قرآن می خوانند هم باور دارند و هم قرآنی زندگی می کنند می گویند خدا داد در همه موارد (مَا بِکُم مِّن نِّعْمَهٍ فَمِنَ اللَّهِ) خب (وَلَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَی فِی السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ).

۱- (۲۸) . التوحید (شیخ صدوق), ص۴۳۴ و ۴۳۵.

۲- (۲۹) . من لا یحضره الفقیه, ج۲, ص۶۱۰.

۳- (۳۰) . سوره□ مائده، آیه□ ۱۱۴؛ سوره□ حج، آیه□ ۵۸.

۴- (۳۱) . سوره□ اعراف، آیه□ ۸۷؛ سوره□ یونس، آیه□ ۱۰۹.

۵- (۳۲) . سوره□ انعام، آیه□ ۵۷.

۶- (۳۳) . سوره□ مومنون، آیه□ ۱۴.

۷- (۳۴) . سوره□ منافقون، آیه□ ۸.

۸- (۳۵) . سوره□ نساء، آیه□ ۱۳۹.

۹- (۳۶) . سوره□ انفال، آیه□ ۶۰.

۱۰- (۳۷) . سوره□ مریم، آیه□ ۱۲.

۱۱- (۳۸) . سوره□ بقره، آیه□ ۹۳؛ سوره□ اعراف، آیه□ ۱۷۱.

۱۲- (۳۹) . سوره□ بقره، آیه□ ۱۶۵.

۱۳- (۴۰) . سوره□ مائده، آیه□ ۱۱۰.

۱۴- (۴۱) . سوره□ رعد، آیه□ ۱۶؛ سوره□ زمر، آیه□ ۶۲.

۱۵- (۴۲) . سوره□ انفال، آیه□ ۱۷.

۱۶- (۴۳) . سوره□ نحل، آیه□ ۵۳.

سرّ تقدیم «علیّ» در جمله (هُوَ عَلیَّ هَیِّنٌ) و تأخیر آن در (وَهُوَ أهْوَنُ عَلیهِ)

در سوره مبارکه «مریم» که فرمود: (هُوَ عَلَیَّ هَیِّنٌ) (عَلَیَّ) را بر (هَیِّنٌ) مقدم داشت که مفید حصر است معنایش روشن است چنین کاری که انسان خودش دوران فرتوتی و کهنسالی را بگذراند همسر او هم پیرزن باشد آ ن وقتی هم که میانسال بود عقیم بود اگر زنی در دوران میانسالی عقیم باشد حالا که پیر شد بخواهد مادر بشود کار سختی است کسی هم که سنگین ترین عضو بدنش که استخوان است پوک شد دیگر سایر اعضا (إِنِّی وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّی وَاشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَیْباً) خب اگر استخوان که ستون بدن است این پوک بشود دیگر اعضای دیگر نمی ماند فرمود: (رَبِّ إِنِّی وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّی وَاشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَیْباً) (۱) همسرم که (وَکَانَتِ امْرَأَتِی عَاقِراً) (۲) نه الیوم عاقر است قبلاً که جوان بود میانسال بود عاقر بود یعنی عقیم بود این عاقر چون وصف خاص است مثل حائض دیگر تاء تأنیث ندارد دیگر نمی گویند زن حائضه است این تاء را برای فرق می آورند به تعبیر سیوطی که «تا الفرق» یعنی تاء برای فرق بین زن و مرد است, اگر صفتی مخصوص زن بود دیگر تاء نمی خواهد «عاقره» نمی گویند برای اینکه مرد که عاقر نیست لذا جا برای تأنیث نیست خدا می فرماید: (هُوَ عَلَیَّ هَیِّنٌ) این مفید حصر است اما در مسئله اصل کلی که اعاده, آسان تر از ابتداست این برای همه است هر فاعلی بخواهد کاری را بار دوم انجام بدهد بار اول ابتکاری بود بار دوم بخواهد انجام بدهد خب بار دوم آسان تر از بار اول است لذا در این آیه محلّ بحث (عَلَیْهِ) مقدم نشد ولی در سوره «مریم» (عَلَیَّ) مقدم شد آ نجا باید افاده حصر بکند.

۱- (۴۴) . سوره مریم، آیه ۴.

۲- (۴۵) . سوره مریم، آیه ۵.

عزّت و حکمت در انحصار خدا

فرمود عزیز مطلق اوست حکیم مطلق هم اوست این الف و لام در این قسمت مفید حصر است همان پیامی را دارد که (فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلّهِ جَمِیعاً) همان پیامی را دارد که (الْقُوَّةَ لِلّهِ جَمِیعاً) همان پیامی دارد که در بخش پایانی سوره «ذاریات» آمده است (إِنَّ اللّهَ هُوَ الرَّزّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِینُ) (۱) یعنی اگر گفته شد خدا (خَیْرُ الرّازِقِینَ) است و موهم این معناست که دیگران هم رازق اند دیگران مجرای رزق الهی اند وگرنه این کلمه (هُوَ) که ضمیر فصل است با آن الف و لام که روی خبر آمده (إِنَّ اللّهَ هُوَ الرَّزّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِینُ) مفید حصر است که «لا رازق الاّ هو, لا خالق الاّ هو, لا عزیز الاّ هو, لا حکیم الاّ هو, لا اله الاّ هو».

«و الحمد لله ربّ العالمین»

۱- (۴۶) . سوره ذاریات، آیه ۵۸.

آیات ۲۸ تا ۳۰ سوره روم ۹۱/۱۱/۱۷

.Your browser does not support the audio tag

(ضَرَبَ لَكُم مَثَلاً مِنْ أَنفُسِكُمْ هَل لَكُم مِن مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُم مِن شُرَكَاءَ فِي مَا رَزَقْنَاكُمْ فَأَنتُمْ فِيهِ سَوَاءٌ تَخَافُونَهُمْ كَخِيفَتِكُمْ أَنفُسَكُمْ كَذٰلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ (۲۸) بَلِ اتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَهْوَاءَهُم بِغَيْرِ عِلْمٍ فَمَن يَهْدِي مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ وَمَا لَهُم مِن نَاصِرِينَ (۲۹) فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لاَ تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذٰلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لاَ يَعْلَمُونَ (۳۰))

نور بودن قرآن و تفاوت آن با کتاب های علمی

قرآن کریم چون (هُدیً لِلنَّاسِ) (۱) است باید با همه کتاب های علمی فرق داشته باشد کتاب های علمی هر کدام برای صاحبان یک رشته خاصی است علوم عقلی برای صاحبان رشته های عقلی, علوم نقلی برای صاحبان رشته های نقلی و هر کسی رشته ای که دارد آن کتاب و آن علم برای تأمین نیازهای علمی آن گروه است و هرگز کتاب های علمی مسائل معرفتی را با مسائل اخلاقی ضمیمه نمی کنند و با توده مردم هم کار ندارند این سه خاصیت برای علم است و کتاب های علمی این کتاب های فقهی, اصولی, تفسیری, فلسفی, کلامی, ریاضی هر کدام از اینها رشته خاص دارد و این کتاب های علمی, مسائل علم را با مسائل اخلاق ضمیمه نمی کنند و کاری هم با توده مردم ندارد اما قرآن در هر سه جهت با کتب علمی فرق می کند چون قرآن یک کتاب علمی نیست واقعاً نور است لذا هر مطلب علمی را که نقل می کند پشتوانه اخلاقی اش را هم ذکر می کند شما می بینید در کتاب های فقهی سخن از (أَوْفُوا بِالْعُقُودِ) (۲) است و امثال ذلك اما دیگر (وَاتَّقُوا اللّهَ) (۳) که در کنار (أَوْفُوا بِالْعُقُودِ) باشد که در کتاب های فقهی مطرح نیست کتاب های فقهی طرحش این است که این عقد لازم است یا لازم نیست خیاری است یا خیاری نیست اما حالا شما تقوا را رعایت کنید و مانند آن در کتاب های علمی مطرح نیست در کتاب های عقلی سخن از بود و نبود است برهان اقامه می کند که فلان چیز هست فلان چیز نیست اما من فلان چیز را دوست دارم فلان چیز را دوست ندارم این در کتاب های عقلی مطرح نیست ولی می بینید قرآن کریم وقتی مسئله توحید را نقل می کند در کنار برهان, از وجود مبارک ابراهیم(سلام الله علیه) نقل می کند که من آفل را دوست ندارم (۴) خب این دارد برهان اقامه می کند بر توحید, برهان اقامه می کند بر نفی شرک که توحید حق است شرک باطل است در حق و باطل و صدق و کذب, دوست دارم و دوست ندارم راه ندارد اما این کتاب چون کتاب نور است می گوید انسان خدا را از آن جهت که دوست دارد می پسندد و می پذیرد. پس کتاب های علمی هیچ کدامشان بحث های معرفتی را با بحث های اخلاقی طرح نمی کنند که قانونی که گفتند بعد بگویند (وَاتَّقُوا اللّهَ) و مانند آن.

۱- (۱) . سوره بقره, آیه ۱۸۵.

۲- (۲) . سوره مائده, آیه ۱.

۳- (۳) . سوره مائده, آیه ۲.

۴- (۴) . سوره انعام, آیه ۷۶.

ارتباط قرآن با توده های مردم و قابل فهم بودن آن

کتاب های علمی کاری به درک توده مردم ندارند اما قرآن کاملاً خود را متعهّد می داند که این مطلب را آن قدر پایین می آورد که به دست تمام افراد برسد لذا هیچ مطلبی در قرآن کریم نیست که توده مردم نفهمند هر کسی ساده ترین و کم ترین درک را داشته باشد کاملاً مطالب قرآن را می فهمد قبلاً هم فرق این دو نکته بازگو شد که برخی از آیاتی است که حکما در آن می مانند اما همان آیاتی که حکما و فقها در آن می مانند خدای سبحان در سایه مَثل و قصه و داستان آن قدر پایین می آورد که در دسترس فهم توده مردم باشد.

معنای هَجر و عدم ارتباط آن با قابل فهم بودن قرآن

پرسش: پس چرا قرآن مهجور می شود اگر قابل فهم همه است؟

پاسخ: مهجور به معنای «إنّ الرجل لیَهجر» (۱) است نه مهجور به معنی ترک کردن (یَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِی اتَّخَذُوا هذَا الْقُرْآنَ مَهْجُوراً) (۲) این آیه در مکه نازل شد در مکه کسی قرآن را ترک نکرده بود آن که مؤمن بود که قرآن را در نماز و غیر نماز می خواند آن که مؤمن نبود (سَامِراً تَهْجُرُونَ) (۳) بود آن که گفت (یَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِی اتَّخَذُوا هذَا الْقُرْآنَ مَهْجُوراً) یعنی به من گفتند تو ــ معاذ الله ــ هذیان می گویی (سَامِراً تَهْجُرُونَ), تَهجرون یعنی شب نشینی دارند و می گویند قرآن هذیان است آن که قرآن را مهجور کرده «اتّخذه مهجورا» یعنی می گوید ــ معاذ الله ــ هذیان است و چیز باطلی است وگرنه در مکه آنهایی که مسلمان شدند که قرآن را با جان قبول کردند آنهایی که مسلمان نبودند که قرآن را ترک کردند گفتند قرآن باطل است و ــ معاذ الله ــ مهجور است.

۱- (۵) . الطرائف (ابن طاووس), ج۲, ص۴۳۲.

۲- (۶) . سوره فرقان, آیه ۳۰.

۳- (۷) . سوره مؤمنون, آیه ۶۷.

لازمه هدایتگری قرآن تنزّل معارف و قابل فهم نمودن آن

بنابراین اگر قرآن کریم مطلب را تنزّل می دهد برای آن است که (هُدیً لِلنَّاسِ) است خب مسئله توحید از سنگین ترین مسائل معرفتی است نفی شرک که خدای سبحان واحد است (لَا شَرِیکَ لَهُ) (۱) شریکِ واجب, مستحیل بالذّات است و خدا واحد بالذّات است از دقیق ترین مسائل معرفتی است اما آن قدر این را نازل کردند به صورت قصّه در آوردند تا همه بفهمند.

نمونه ای از تمثیل قرآن در تنزّل برهان بر توحید و نفی شرک

آن قصه این است در آنجا که نظام بردگی بود حالا که نظام بردگی به لطف الهی به برکت اسلام رخت بربست نظام افرادی که بالأخره زیر دست اند کارگر هستند این مَثل را قرآن ذکر می کند می فرماید شما را خدا آفرید قدرت های شما را هم خدا به شما داد این کارگران ساده را هم خدا آفرید آن مختصر مالی که دارند هم خدا به اینها داد آیا آنچه خدا به شما داد که برای شما نیست هرگز حاضرید که یکی از زیردستان شما شریک شما باشند که از آنها حساب ببرید آن طوری که از شرکایشان حساب می برید با آنها هماهنگ باشید آن طوری که با شرکایتان هماهنگ هستید کارها را به دست آنها بسپارید و خودتان کنار بروید چنین کاری می کنید, یقیناً نمی کنید. خب کلّ نظام را که خدا آفرید این بت ها و بت تراش ها و بت فروش ها را هم که خدا آفرید آن ابزار تراش بت را هم که خدا آفرید بت پرستان را هم که خدا آفرید چگونه شما اجازه می دهید که این بت ها شریک الله باشند خب این حرف را همه می فهمند این حرف را ساده ترین فردی که یک مقدار درک داشته باشد می فهمد, می فرماید همان طوری که برای خودتان نمی پسندید و می گویید این کار صحیح نیست برای خدا هم نپسندید و صحیح نیست. این حرف کجا آن برهان توحید کجا (ضَرَبَ لَکُم مَثَلاً مِنْ أَنفُسِکُمْ) کلمه «أنفس» چند بار تکرار شده که هر جا معنای خاصّ خودش را دارد فرمود یک مَثل مردمی و عادی برای شما بیان کرده آن این است که زیردستان شما حالا ـ آن روزی که مسئله بردگی مطرح بود یک تعبیر, الآن که کارفرما و کارگری است یک تعبیر دیگر است فرمود: (هَل لَکُم مِن مَا مَلَکَتْ أَیْمَانُکُم) از اینها که زیردست شما هستند (مِن شُرَکَاءَ) آیا کسی از زیردستان شما شریک کار شما هستند با اینکه شما و قدرت شما, آنها و قدرت اینها همه اینها مخلوق خداست اما با اینکه همه شماها مخلوق خدایید هرگز حاضر نیستید یک کارگر ساده را شریک وزیر و وکیل بدانید, ضعیفی را شریک قوی بدانید, مأموری را شریک آمر بدانید خب کلّ جهان مخلوق خداست مرزوق خداست اصل هویّت اینها, اصل قدرت اینها, ذات و صفت اینها, مال و مِلک اینها, منقول و غیر منقول اینها را خدا به اینها داد چگونه شما اینها را شریک خدا قرار می دهید می گویید اینها مقرّب اند اینها شفیع اند اینها ارباب متفرّق اند اینها کار به دستشان است (هَل لَکُم مِن مَا مَلَکَتْ أَیْمَانُکُم مِن شُرَکَاءَ فِی مَا رَزَقْنَاکُمْ) با اینکه همه را ما به شما دادیم اگر شریک باشد شما با شرکا مساوی هستید باید با آنها هماهنگ باشید و هراس داشته باشید که مبادا بدون اذن اینها کار بکنید چنین چیزی هست شما وقتی برای خودتان چنین چیزی نمی پسندید می گویید این درست نیست خب یقیناً برای خدا هم نباید پسندید خدا هم شریک نخواهد داشت برای اینکه همه اینها مخلوق خدایند (فَأَنتُمْ فِیهِ سَوَاءٌ) آیا شما یعنی مجموع کارفرما و کارگر, مجموع آمر و مأمور, مجموع وزیر و کارمند ساده مثلاً دربان در آنچه ما به شما دادیم یکسان هستید (فَأَنتُمْ فِیهِ سَوَاءٌ) وقتی شریک بودید خب شریک می ترسد که بدون اذن شریک کار انجام بدهد یا می ترسد که شریکِ او بدون اذن او کار انجام بدهد از دو طرف خوف است (تَخَافُونَهُمْ کَخِیفَتِکُمْ أَنفُسَکُمْ) شما که همسان هم هستید یکسان هستید از یکدیگر هراس دارید آیا با زیردستانتان هم چنین سِمتی دارید یا نه, هرگز زیردست را همتای خود نمی دانید

شریک خود نمی دانید مَثیل خود نمی دانید (تَخَافُونَهُمْ كَخِيفَتِكُمْ أَنفُسَكُمْ كَذلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ) حداقل عقل لازم است.

۱- (۸) . سوره انعام, آیه ۱۶۳.

در سوره مبارکه «انبیاء» گذشت یکی از سنگین ترین براهین توحید مسئله برهان تمانع است که برای خیلی ها حلّش دشوار بود که برهان تمانع را خواستند به برهان توارد علّتین برگردانند از متقدّمین و متأخّرین. قرآن کریم برهان تمانع را حکیمانه طرح کرد فرمود عالَم اگر دو مبدأ داشته باشد فاسد خواهد شد چون هر کدام به نحوی اراده می کنند تدبیر دارند و فاسد می شود بعد همان معنای عمیق برهان تمانع را در ضمن یک داستان تفهیم کرده فرمود اگر کارگری باشد در تحت تدبیر یک کارفرما این کارش منظم است آن کارفرمای عاقل و مدیر و مدبّر این کارگر را اداره می کند دستور می دهد او هم انجام می دهد اما اگر بالاشتراک این کارگر در تحت تدبیر دو کارفرمای بداخلاق باشد (رَجُلاً فِیهِ شُرَکَاءُ مَتَشَاکِسُونَ), (1) (مَتَشَاکِسُونَ) یعنی «مختلفون» اختلاف دارند خب این کارهایش یقیناً منظم نیست برای اینکه این کارفرما به نام زید یک نحو دستور می دهد آن کارفرما به نام عمرو نحو دیگر دستور می دهد یقیناً این کارگر کارش مختل خواهد شد اگر دو خدا باشند الاّ ولابد اختلاف دارند هضم این برهان برای خیلی ها دشوار بود لذا شما می بینید در نوشته های خیلی ها که قبلاً هم اشاره شد این بود که دو خدا هر دو جهان را برابر با «ما هو الواقع» اداره کنند اینها که عالِم اند غرض ندارند جهل ندارند عجز ندارند هر دو جهان را برابر با «ما هو الواقع» اداره کنند این معلوم می شود که دو خدا را ـ معاذ الله ـ در حدّ دو پیغمبر می داند دو پیغمبر هرگز با هم اختلاف ندارند برای اینکه واقعیتی هست, نفس الأمری هست هر دو به اذن خدا از واقعیت باخبرند از مصلحت باخبرند از نفس الأمر باخبرند کشور را می توانند برابر با ما هو الواقع, ما هو المصلحه, ما هو فی نفس الأمر اداره کنند اما اگر دو خدا باشند بقیه چیزی نیست به نام ما هو الواقع, ما هو فی نفس الأمر, ما هو المصلحه واقع و نفس الأمر و مصلحت را اینها باید بیافرینند ما که غیر از خدا چیز دیگری نداریم که ـ معاذ الله ـ خداها کار خودشان را برابر با آن نفس الأمر انجام بدهند چون دو خدا هستند دو ذات هستند صفت اینها هم عین ذات اینهاست پس دو علم است دو قدرت است الاّ ولابد اختلاف هست نه اینکه اینها با هم درگیرند واقعیّتی نیست نفس الأمری نیست مصلحتی و ملاکی نیست خداست و لاغیر مصلحت و ملاک و نفس الأمر به وسیله اینها انجام می شود اگر دو خدا باشند الاّ ولابد متشاکس اند ممکن نیست ما دو خدا داشته باشیم و بدون اختلاف چون صفت اینها عین ذات است وقتی دو ذات شد می شود دو علم, می شود دو معرفت, می شود دو قدرت لذا برهان تمانعی که در سوره «انبیاء» آمده با قصّه ساده ای در سوره دیگر مشخص شد اینجا هم که مسائل توحیدی را نقل می کنند با یک قصه ساده که همگان می فهمند مشخص می کند یعنی انسان می تواند قرآن را با همین بیاناتی که خدا تنزّل می دهد برای همه مردم درس بگوید برای اینکه آنها این قصه ها را کاملاً می فهمند اگر بعضی از آیات ادراکش دشوار باشد معانی همان آیات در ذیل قصه و داستان و تمثیل برای توده مردم قابل فهم است.

1- (9) . سوره زمر, آیه 29.

تمثیل, یکی از راه های پنج گانه تفهیم مطالب علمی

مستحضـرید که در منطق برای معرفی کردن و یا برهان اقامه کردن، فهمانـدن مطلب, پنـج راه دارد که چهار راهش راه منطقی است راه پنجم راه منطقی نیست و راه مردمی است مـا یـک حـد و رسم داریم برای شـناخت تصور, یک حجّت و برهان داریم برای شـناخت تصـدیق, اگر کسـی بخواهـد مطلبی را برای مردم معنا کنـد این یا حـدّ تام است یا حدّ ناقص یا رسم تام است یا رسم ناقص این چهار راه برای معرفی یک شـیء حالا مسـئله برهان چیز دیگر است قیاس است اسـتقراست تمثیل است آن چیز دیگر است برای معرفی کردن یا حدّین است یا رسمین اینها بالأخره ذات یک شیء را یا عرض ذات را نشان می دهند در قبال این تعریف چهارگـانه, راهی هم هست به نـام تمثیل, تمثیل غیر از حـدّ تام غیر از حـدّ ناقص غیر از رسم تام غیر از رسم ناقص است این تمثیـل برای اینکه مطلب را از اوج بیاورد پایین (یک) دست مخاطبان را از پایین بیاورد بالا (دو) مطلبی که دامنه اش پایین آمـده دستی که بالا آمـده هم سـطح یکـدیگر می شونـد این مخاطب ضـعیف آن مطلب را درک می کند این راه تمثیل است.

تمثیل, عامل تنزّل مطلب و ترقی مخاطب

می گوینـد مَثل نفس در بـدن مَثل سـلطان در مـدینه, مثل رُبّان در سـفینه است, ناوخدا ــ نه ناخدا ــ فرمانده کشتی, کشتی را اداره می کنـد همان طور که ناوخـدا, نگهبان کشتی, کشتی را اداره می کنـد نفس هم بـدن را اداره می کند خب این تعبیر نه حدّ تام است نه حدّ ناقص نه رسم تام است نه رسم ناقص اما برای کسانی که اهل منطق نیسـتند می تواند راهگشا باشد یا وزان نفس به بدن وزان سـلطان است به مدینه خب سلطان مدبّر و مدیر مدینه است به نحو اعتبار نه به نحو تکوین و این تمثیل و این تعریف نه حـدّ تـام است نه حـدّ ناقص, نه رسم تام است نه رسم ناقص, تمثیل دو کار می کنـد از پایین دست مخاطب را آرام آرام می گیرد بالا می آورد از بالا دامنه مطلب را رقیق می کنـد پایین می آورد تا هم سـطح هم بشونـد و مخاطب درک بکند این کارِ ماهرانه قرآن است در سوره مبارکه «عنکبوت» فرمود ما مَثل می آوریم منتها اول با نردبان علم و دانشـی که نصیب این شـخص می شود این را پلّه پلّه بالاـ می آوریم وقتی که نردبان علمی تهیه شـد علمی که توده مردم در دست داشـته باشـند مخاطبـان مـا روی این نردبـان یکی پس از دیگری بالاـ آمدنـد آن گـاه دسـتشان به مطلب می رسـد و تعقّل می کننـد (وَتِلْکَ الْأَمْثَالُ نَضْـرِبُهَا لِلنَّاسِ) نه (لِأُوْلِی الْأَبْصَارِ), (۱) (لِأُولِی النُّهَی), (۲) «لاـولی العقول» یا (أُولُوا بَقِیَّهٍ), (۳) (لِلنَّاسِ) مثل می زنیم امـا (وَمَا یَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ) (۴) حـداقلّ درک را بایـد داشـته باشـد این بشود نردبان, روی این نردبان کم کم بالا بیاید ما هم مطلب را پایین بیاوریم تا هم سطح فکر او بشود و بفهمد این خاصیّت مَثل زدن است.

۱- (۱۰) . سوره آل عمران, آیه ۱۳.

۲- (۱۱) . سوره طه, آیات ۵۴ و ۱۲۸.

۳- (۱۲) . سوره هود, آیه ۱۱۶.

۴- (۱۳) . سوره عنکبوت, آیه ۴۳.

تمثیل قرآن درباره شریک نداشتن خداوند

در محلّ بحث سوره مبارکه «روم» فرمود: (ضَرَبَ لَکُم مَثَلاً مِنْ أَنفُسِکُمْ) آن مَثل این است که (هَل لَکُم) این استفهام انکاری است (هَل لَکُم مِن مَا مَلَکَتْ أَیْمَانُکُم) آن روز که مِلک یمین بود مطرح است حالا امروز کارگران ساده (مِن شُرَکَاءَ) آیا شما آن عالی را با دانی شریک هم قرار می دهید با اینکه آنچه هست مِلک و مُلک ماست ما دادیم (فِی مَا رَزَقْنَاکُمْ) برای شما نیست برای اینکه مال شما نیست ما به شما دادیم هرگز شما دانی را شریک عالی قرار نمی دهید هرگز عالی از دانی هراسی ندارد هرگز عالی استیذان نمی کند از دانی کاری را اذن بخواهد هرگز عالی برای دانی آن حرمت خاصّی را که شریک برای شریک قائل است قائل نیست پس شما هرگز دانی را شریک عالی قرار نمی دهید با اینکه آنچه دارید برای ماست ما به شما دادیم چگونه شما این بت ها را ارباب متفرّقون را یا فرشته ها را یا انبیا را ـ معاذ الله ـ شریک الباری می دانید.

پرسش: اختلاف حکما به چه چیزی برمی گردد؟

پاسخ: در تشخیص و درک است راه, معصوم است ولی رونده اشتباه می کند فقها این طورند اصولیین, حکما این طورند, مفسّران این طورند.

فرمود: (تَخَافُونَهُمْ کَخِیفَتِکُمْ أَنفُسَکُمْ) شما اگر همتای هم بودید دو وزیر دو وکیل دو مالک اینها هراس دارند که مبادا بدون اذن آنها کار کنند یا آنها بدون اذن اینها کار کنند اما هرگز آن رئیس اداره از کارگر و دربان هراسی ندارد که من باید با او هماهنگ کنم جلسه تشکیل بدهم از او اجازه بگیرم او هم باید امضا بکند این نیست.

ثمره بخشی علم به معارف قرآنی مشروط به عقل نظری و عملی

(كَذٰلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ) چه کسی یَعقِل است (وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ) آن وقت فرمود: (بَلِ اتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَهْوَاءَهُم) ما گفتیم علم, نردبان است و بالاتر از علم, عقل است چون علم, نیمی از راه است آنکه مشکل را حل می کند واقعاً عقل است طبق بیان نورانی پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) عقل را عقل گفتند برای اینکه عقلِ نظر زانوی وهم و خیالِ جموح و چموش را عِقال می کند عقلِ عملی که «ما عُبد به الرحمن واکتسب به الجنان» (۱) زانوی جموح و چموش شهوت و غضب را عِقال می کند حضرت فرمود عقل را عقل می گویند برای اینکه عقال می کند (۲) آن وقت وهم و خیال منظّم اند نه در نماز نه در غیر نماز مزاحم کسی نیستند شهوت و غضب تعدیل شده اند نه در نماز نه در غیر نماز مزاحم کسی نیستند چون عقال شده اند در آن حدیثی که فرمود: «اِعقل و توکّل» (۳) یعنی عِقال کن, عِقال, زانوبند بود این شترهای جموح را این شترهای چموش را زانوهایشان را می بستند آن زانوبند را می گفتند عِقال, عقل را هم که عقل می گویند برای اینکه زانوی شهوت و غضب چموش را می بندد, اگر عقل نباشد علم رهاست از علم کاری ساخته نیست.

تبیین مضرّات علم جدای از عقل

علم یک نردبان است نردبان را اگر شما به دست یک مغنّی چاه کن بدهید این می رود پایین تَه چاه, اگر به دست یک مهندس بدهید این می رود سقف, سقف را منوّر می کند تا این نردبان به دست چه کسی باشد قبلاً هم شاید اینجا بیان شد شما ببینید این علم یک غذاست حالا این غذا در کدام هاضمه بیاید شما وقتی می بینید کسی که دارای زخم گوارشی است دستگاه گوارشی او بیمار است بهترین میوه، شیرین و شاداب ترین میوه را به او بدهید او که خورد تبدیل به سم می شود این ناچار است یا بالا- بیاورد یا از راه دیگری دفع کند خب این سیب این گلابی اینکه فربه کننده است اینکه سمّی نیست ولی وقتی در دستگاه بدن کسی که به بیماری گوارشی مبتلاست وارد شد تبدیل به سم می شود. علم حوزه و دانشگاه هم همین طور است خب چه علمی در دانشگاه ها قوی تر و دقیق تر از همین انرژی هسته ای که فواید و برکات بسیاری دارد وقتی بیفتد به دستگاه علمیِ اسرائیلی بمب در می آورد به دستگاه گوارش علمیِ آلوده آمریکا می شود بمب در می آورد وقتی وارد دستگاه علمی صالح دقیق ایرانی شد همان انرژی هسته ای سالم در می آورد علم در حوزه باشد اگر ـ ان شاءالله ـ وارد قلب نورانی بشود می شود شیخ انصاری تا آقای بروجردی تا آقای حائری تا امام تا دیگران اگر ـ خدای ناکرده ـ وارد دستگاه آلوده بشود یا وهابی سنّی در می آید یا بهایی از شیعه ها در می آید این بهائیّت ما را, این وهابیّت آنها را همین ها ساختند چهارتا اصطلاح قرآنی و روایی و فقهی و حدیثی یاد گرفتند وقتی وارد قلب مسموم بشود خروجی اش وهابیّت است.

۱- (۱۴) . الکافی, ج۱, ص۱۱.

۲- (۱۵) . تحف العقول, ص۱۵.

۳- (۱۶) . شرح نهج البلاغه (ابن أبی الحدید), ج۱۱, ص۲۰۱.

عقل, سرمایه عظیم استفاده صحیح از علم

پرسش:... پاسخ: نه, عقل را بالای علم می داند علم را نردبان عقل می داند فرمود: (وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ) هیچ کس دستش به سقف نمی رسد مگر اینکه نردبان داشته باشد پس علم می شود نردبان, عقل می شود بالای نردبان و اگر همین علم را شما به دست مغنّی بدهید خب این به جای اینکه برود بالای سقف, سقف را روشن کند می رود ته چاه همین علم به دست بلعم باعور افتاد همین علم به دست سامری افتاد بلعم باعور آدم کمی نبود (وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِی آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا) آن گاه (فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ) (۱) این ملل و نِحل غالباً دو جلد است جلد اوّلش مِللی است که انبیا آوردند جلد دومش نِحلی است که درس خوانده های حوزه و دانشگاه آوردند هر روز یا وهابیّت است یا بهائیت است یا نِحله های دیگر, اینها را کسانی آوردند که علم داشتند این علم وارد دستگاه سمّی شد خروجی اش هم یا وهابیّت است یا بهائیّت اینکه فرمود اگر علم نردبان است باید به دست کسی باشد که بالا برود «إقرأ و ارقَ» (۲) نه بخوان و پایین برو, بخوان و بالا بیا (وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ) اگر علم به عقل نرسد معلوم می شود که داء عضال است اینجا هم فرمود ما این کار را کردیم (لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ).

لزوم مخاطب شناسی در تفسیر به خاطر آمیختگی برهان و تمثیل در قرآن

پس ما برهان اقامه کردیم برای توده مردم هم گفتیم لذا شده (هُدىً لِلنَّاسِ) اگر فرمود آیاتی است (فِی صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ) (۳) آن یک سلسله بحث هاست اگر فرمود: (هُدىً لِلنَّاسِ) آن هم یک سلسله بحث هاست هیچ کس نیست که مجاز باشد بگوید من که قرآن نمی فهمم منتها آن کسی که جلسات روستایی را شهری را اداره می کند باید آیاتی را که از این قبیل است برای آنها انتخاب کند وگرنه شما بیایید آن آیات معارفی که به درد حوزه و دانشگاه می خورد این را شما در جلسات شب ها در مجالس و جلسات عادی مردم بگویید وقتتان را تلف کردید باید بدانید که برای اینها چه چیزی بگویید باید بدانید کدام قصه را بگویید کدام آیه را بگویید کدام روایت را بگویید خود پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) همین طور بود در ذیل آیه (ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ) (۴) شما تفسیر شریف نورالثقلین را ملاحظه بفرمایید سفیان ثوری رفت حضور امام صادق(سلام الله علیه) عرض کرد «ن» چیست فرمود نهر بهشتی است بعد فرمود اینها هر کدام فرشته اند همین طور فرمود, بعد فرمود دیگر بلند شو من دیگر بیش از این نمی توانم بگویم (۵) خب آن را که حضرت برای افراد عادی نمی گوید که (ن وَالْقَلَمِ) دو فرشته اند شاهدان مخصوص دارند برای هر کسی یک حرف خاص دارند این سطحی که برای توده مردم نافع است در قرآن کریم کم نیست در روایات هم فراوان است اگر این است انسان وقتی خواست جلسه ای اداره کند وقتی رفته حوزه یا در دانشگاه درس می گوید یک نحو درس می گوید وقتی برای مسجدی ها و توده مردم دارد درس می گوید طور دیگر درس می گوید اگر آنها هم آمده بودند در حوزه مثل ما یا بهتر می شدند ما هم اگر ـ خدای ناکرده ـ توفیق نصیب ما نشده بود و حوزه نمی آمدیم مثل اینها یا پایین تر بودیم غرض این است که آیات الهی (هُدىً لِلنَّاسِ) است هیچ کس از قرآن محروم نیست.

۱- (۱۷) . سوره اعراف, آیات ۱۷۵ و ۱۷۶.

۲- (۱۸) . الکافی, ج ۲, ص ۶۰۶.

۳- (۱۹) . سوره□ عنکبوت, آیه□ ۴۹.

۴- (۲۰) . سوره□ قلم, آیه□ ۱.

۵- (۲۱) . معان الأخبار (شیخ صدوق), ص ۲۳; تفسیر نورالثقلین, ج ۵, ص ۳۸۸.

سیره نبوی در مخاطب شناسی تعلیم قرآن

پرسش:... پاسخ: نه, برای همه, (لِلنَّاسِ). حالا فرق می کند یک وقت است کسی مثل وجود مبارک حضرت امیر است که یک میلیون مطلب را یکجا حضرت به او تعلیم می کند قبلاً این کلمه میلیون مطرح نبود می گفتند فلان کس ألف ألف می گوید کلمه میلیون و رقم میلیون و پول میلیون و اینها نبود نه جمعیت میلیونی داشتند نه پول میلیونی, ألف ألف یعنی میلیون حضرت فرمود: «إنّ رسول الله(صلّی الله علیه و آله و سلّم) علّمنی ألف باب ... کلّ باب مِنها یَفتح ألف باب» یعنی یک میلیون علم را پیامبر به من فرموده است تا به جایی می رسد که افراد عادی از محضر حضرت یک مطلب ساده سؤال می کردند حضرت هم جواب می داد دیگر بالأخره خود حضرت فرمود: «الناس معادن کمعادن الذّهب والفضّه» (۱) خب بعد از اقامه براهین توحیدی در آن بخش ها و بعد از اقامه این تمثیل که دیگر راه عذر برای کسی نماند.

متابعت ظالمان از هواهای نفسانی عامل دوری از معارف قرآن

فرمود: (بَلِ اتَّبَعَ الَّذِینَ ظَلَمُوا أَهْوَاءَهُم) نفرمود «بل اتّبع الذین أشرکوا» این تعلیق حکم بر وصف است راه عادی اش این بود که بفرماید این مشرکان تابع هوا هستند فرمود این ظالمان تابع هوا هستند چون (إِنَّ الشِّرْکَ لَظُلْمٌ عَظِیمٌ) (۲) اینها که شرک ورزیدند واقعاً ظلم کردند به خودشان به جامعه شان برای اینکه اینها راه طیّب و طاهر و شفاف و روشن را عمداً کنار گذاشتند (بَلِ اتَّبَعَ الَّذِینَ ظَلَمُوا أَهْوَاءَهُم بِغَیْرِ عِلْمٍ) چون علم آن است که انسان را نجات بدهد اینها جاهلانه این کار را کردند یا جهل علمی بود یا جهالت عملی بود.

۱- (۲۲) . من لا یحضره الفقیه, ج۴, ص ۳۸۰.

۲- (۲۳) . سوره لقمان, آیه ۱۳.

دوری از رحمت الهی, اضلال کیفری پیروی از هوای نفس

حالا این چنین شد خدا اینها را به حال خودشان رها کرده در سوره مبارکه «بقره» هم فرمود: (يُضِلُّ بِهِ كَثِيراً وَيَهْدِي بِهِ كَثِيراً وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ) (۱) که قبلاً ملاحظه فرمودید هدایت دو قسم است هدایت ابتدایی و هدایت پاداشی اما اضلال یک قسم است و آن اضلال کیفری فرمود اینها با داشتن همه براهین و حجج و همه شواهد عقلی و نقلی بیراهه رفتند حالا که بیراهه رفتند خدا اینها را رها کرده اضلال, کیفری است (یک) و امر وجودی نیست امر عدمی است (دو) یعنی هرگز ذات اقدس الهی ابتدائاً کسی را گمراه نمی کند و ثانیاً اگر کسی بیراهه رفت راه توبه و انابه را عمداً به روی خود بست فرصت های الهی را عمداً از دست داد خدا او را به حال خود رها می کند, خدا گمراه می کند نه یعنی چیزی در قلب او ایجاد می کند به عنوان گمراهی بلکه طبق آیه دوم سوره مبارکه «فاطر» او را به حال خود رها می کند فرمود ما درِ رحمت را یا باز می کنیم (مَا يَفْتَحِ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِن رَّحْمَةٍ فَلَا مُمْسِكَ لَهَا) دری را که ما باز کردیم کسی نمی تواند ببندد یا می بندیم (وَمَا يُمْسِكْ فَلَا مُرْسِلَ لَهُ) دری را که ما بستیم کسی نمی تواند باز کند خدا این درِ رحمت را ــ چون فیض دائماً باید از آنجا نزول پیدا کند ــ نسبت به بعضی ها می بندد, همین! این شخص را به حال خود رها می کند.

تردید و سرگردانی در دنیا سرانجام دوری از معارف قرآنی

ص: ۶۵۱

۱- (۲۴) . سوره بقره, آیه ۲۶.

آن وقت این شـخص در نظامی که هیـچ خبری نـدارد نه از مبدأ خودش خبر دارد نه از منتهای خودش خبر دارد نه می داند از کجـا آمـده نـه می دانـد کجـا می خواهـد برود نـه مردم را می شـناسد نـه جهـان را می شـناسد ایـن اسـت کـه (فَهُمْ فِی رَیْبِهِمْ یَتَرَدَّدُونَ) (۱) یک عدّه در مدت عمر سرگردان اند اینکه فرمود: (فَهُمْ فِی رَیْبِهِمْ یَتَرَدَّدُونَ) تردید آن ردّ مکرّر است یک وقت است انسان یک بار می رود غفلت کرده خیال کرده این در باز است یا اینجا در است وقتی که رفت می بینـد اینجا در نیست یا در بسـته است برمی گردد از درِ دیگر می رود این رد است این عیب نـدارد امـا اگر نابینـا باشـد ردّ مکرّر دارد این ردّ مکرّر را می گوینـد تردید اینکه به باب تفعیل رفته همان مبالغه و کثرت را به همراه دارد آن ردّ مکرّر می شود تردید، انسان بین نفی و اثبات همین طور دور می زنـد می رود نفی کنـد می بینـد نمی توانـد می خواهد اثبات کند نمی تواند مثل نابینایی که به دیوار شرق می رود برمی گردد می بینـد راه نیست به دیوار غرب می رود می بینـد راه نیست (فَهُمْ فِی رَیْبِهِمْ یَتَرَدَّدُونَ) اینهـا مردّدانه دارند زندگی می کنند فرمود اینها ظالم اند چون (إِنَّ الشِّرْکَ لَظُلْمٌ عَظِیمٌ) هوامدارند برای اینکه عاقل نیستند عالِم نیستند برای اینکه گرفتـار جهـل علمی و جهالت عملی انـد فرمود ما اینها را رها کردیم حالا چه کسـی می توانـد اینها را هـدایت کنـد اگر کسـی را خدا رها کرد برابر آیه سوره مبارکه «فاطر» (وَمَا یُمْسِکْ فَلاَ مُرْسِلَ) چون همه جهان به اذن او دارند کار می کنند انبیا, اولیا به اذن او کار می کنند.

۱- (۲۵) . سوره توبه, آیه ۴۵.

تأثیرپذیری مستضعفین از تبلیغ و عدم دوری آ نها از رحمت الهی

پرسش:... بسیاری از افراد به ظاهر مسلمان اما چون نسبت به ..

پاسخ: نه, خیلی ها هستند که فطرت [سالم] دارنـد در اثر فشار قدرت بیان ندارند اگر عدّه ای مستضعف بودند اینها (مُرْجَوْنَ لأَمْرِ اللّهِ) (۱) هستند تنها گروهی معذّب اند که عالماً عامداً کج راهه بروند یا راه دیگران را ببندند خیلی ها هستند که در اثر این استکبارهایی که گرفتارش هستند نمی گذارنـد احکام الهی به آنها برسـد توده مردم تبلیغ را به جای تعلیم می دانند توده مردم تکرار تبلیغ را به جـای تعلیـل می داننـد این دو کار وصف ممتاز توده مردم است در حوزه ها و دانشـگاه ها این حرف ها خریـدار نـدارد اگر کسـی تبلیغ کرد حوزوی و دانشـگاهی نمی پـذیرد می گوید باید علم باشد تکرار تبلیغ برای توده مردم اثر تعلیل را دارد ولی در حوزه و دانشگاه خریـدار ندارد اینها می گویند باید علت بیاوری اما برای توده مردم اگر رسانه ها چیزی را بگوینـد اینها باور می کننـد ده بار بگوینـد این تکرار به منزله علت است می گویند مگر می شود این طور نباشد اینها مرتب دارنـد می گوینـد مرتب دارند می نویسـند این دو خصـیصه هست آنها تبلیغ را تعلیم می پندارند (یک) تکرارِ تبلیغ را به منزله تعلیـل تلقی می کننـد (دو) امـا در مراکز علمی تعلیم چیزی است, تبلیغ چیز دیگر است به هر تقـدیر آنها که دسترسی نـدارند خب واقعاً معذورنـد اینها که راه آنها را بسـتند گرفتارند فرمود: «أَنْتَ الَّذِی فَتَحْتَ لِعِبَادِکَ بَاباً إِلَی عَفْوِکَ وَ سَمَّیْتَهُ التَّوْبَهَ» (۲) این بیان نورانی امام سجاد(سلام الله علیه) است در صحیفه که خدایا تو درِ توبه را باز کردی.

۱- (۲۶) . سوره توبه, آیه ۱۰۶.

۲- (۲۷) . الصحیفه السجادیه, دعای ۴۵.

تبیین نبود ناصر برای باز کردن رحمت الهی برای ظالمان

حالا اگر کسی عالماً عامداً این در را به روی خود ببندد فیض الهی به روی او بسته شد چه کسی دیگر او را هدایت می کند ﴿فَمَن يَهْدِى مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ﴾ اینها نه هادی دارند نه ناصر, ناصر در عالَم فراوان است فرشته ها هستند انبیا هستند اولیا هستند صدّیقین هستند صلحا هستند اما همه اینها به اذن خدا کار می کنند این «ناصرین» که جمع است یا در قبال آن جمع است جمع در مقابل جمع قرار بگیرد یعنی ناصرها متعدّدند ظالمان متعدّدند هیچ ناصری به نصرت هیچ ظالمی قیام نمی کند این ظالمین متعدّد, ناصرین متعدّد, جمع در مقابل جمع مثل ﴿أَوْفُوا بِالْعُقُودِ﴾, ﴿أَوْفُوا بِالْعُقُودِ﴾ معنایش این نیست که هر عقدی در عالَم واقع شد شما وفا کنید ﴿أَوْفُوا بِالْعُقُودِ﴾ یعنی هر کسی عقد خودش را وفا کند اینجا هم همین است هیچ کسی آن ناصرِ مخصوص خودش را نخواهد داشت یا نه, با بودن این همه ناصرین این جمعیت فراوان ناصر یعنی انبیا, اولیا, ملائکه, صدیقین, صلحا, شهدا هیچ کدام از اینها به درد تک تک اینها نمی خورد هر دو آن قابل قبول است ﴿وَمَا لَهُم مِن نَاصِرِينَ﴾ که «أعاذنا الله من شرور أنفسنا و سيّئات أعمالنا».

«و الحمد لله ربّ العالمين»

آیات ۳۰ تا ۳۳ سوره روم ۹۱/۱۱/۱۸

.Your browser does not support the audio tag

(فَأَقِمْ وَجْهَکَ لِلدِّینِ حَنِیفاً فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِی فَطَرَ النَّاسَ عَلَیْهَا لاَ تَبْدِیلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذٰلِکَ الدِّینُ الْقَیِّمُ وَلٰکِنَّ أَکْثَرَ النَّاسِ لاَ یَعْلَمُونَ (۳۰) مُنِیبِینَ إِلَیْهِ وَاتَّقُوهُ وَأَقِیمُوا الصَّلاَةَ وَلاَ تَکُونُوا مِنَ الْمُشْرِکِینَ (۳۱) مِنَ الَّذِینَ فَرَّقُوا دِینَهُمْ وَکَانُوا شِیَعاً کُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَیْهِمْ فَرِحُونَ (۳۲) وَإِذَا مَسَّ النَّاسَ ضُرٌّ دَعَوْا رَبَّهُم مُّنِیبِینَ إِلَیْهِ ثُمَّ إِذَا أَذَاقَهُم مِنْهُ رَحْمَةً إِذَا فَرِیقٌ مِّنْهُم بِرَبِّهِمْ یُشْرِکُونَ (۳۳))

ص: ۶۵۴

نتیجه گیری از معارف مطرح شده با (فَأَقِمْ وَجْهَکَ لِلدِّینِ حَنِیفاً)

بعد از اینکه ادلّه توحید و وحی و نبوّت را با تفاوت های گوناگونی در این سوره مبارکه «روم» بیان فرمود و کیفیت پیدایش و پرورش انسان را ذکر کرد و کیفیت تشکیل خانواده و تولید نسل را بیان فرمود دوباره به آیات آسمانی و زمینی و بین الأرض و السماء و همچنین سایر مسائل مربوط را تشریح فرمود و آن معارف برهانی را با مَثلی تبیین کرد آن گاه نتیجه گرفتند فرمودند: (فَأَقِمْ وَجْهَکَ لِلدِّینِ حَنِیفاً).

دعوت همه انسان ها به وحدت, لازمه جهان شمولی قرآن

یکی دو نکته مربوط به مسائل قبلی مطرح بشود برای اینکه قرآن کریم یک کتاب جهان شمول است و جامعه بشری را به وحدت دعوت می کند نه تنها مسلمین را که یک دعوت ملی و محلی است نه تنها موحّدان اعم از مسلمانان و یهودیان و ترسایان که یک وحدت منطقه ای است بلکه همه انسان ها را به وحدت دعوت می کند که یک وحدت بین المللی است هم در بخش ملی و محلی دستور وحدت می دهد یعنی وحدت مسلمان ها با هم که می شود تقریب مذاهب, هم وحدت منطقه ای دارد می شود وحدت ادیان ـ اگر دین, تثنیه و جمع پذیر باشد ـ و هم وحدت جهانی دارد می شود وحدت انسانی.

اختلاف افکنی در جامعه, حرکت در خلاف مسیر خلقت

این دعوت ها را از راه تنظیم خلقت بیان می کند می فرماید جهان طرزی خلق شد که اختلاف ندارد و اختلاف را تحمل نمی کند انسان ها طرزی خلق شدند که اختلاف ندارند اختلاف را هم تحمل نمی کنند رابطه انسان و جهان هم طرزی تنظیم شد که اختلاف ندارد اختلاف را هم تحمل نمی کند کسانی که در حوزه ملی یا منطقه ای یا بین المللی دم از اختلاف می زنند اینها در جهت خلاف این حقیقت دارند حرکت می کنند.

ص: ۶۵۵

بعد از جریان آفرینش نسبت به امور خانوادگی فرمود یک سلسله حقوقی و وظایفی مشترک بین زن و مرد است یک سلسله حقوقی است زن ها اصیل اند و مردها کمتر سهم دارند یک سلسله حقوقی مردها اصیل اند و زن ها کمتر سهم دارند آن عناصر مشترک بین زن و مرد همان دو اصل مودّت و رحمت است که در آیه ۲۱ همین سوره «روم» فرمود: (وَجَعَلَ بَیْنَکُم مَوَدَّةً وَرَحْمَةً) یک سلسله وظایف اخلاقی یا روانی است که زن اصل است مسئولیت مستقیم به عهده اوست مرد هم آن را داراست اما خلقتش مثل خلقت زن نیست و آن مسئله عاطفه است عاطفه در زن خیلی بیشتر از مرد است چون در زن خیلی بیشتر از مرد است مسئولیت زن از نظر مادری, مهربانی, مهرورزی, تحمل, سکینت بیش از مرد است لذا سکّان یعنی لنگر منزل را از نظر سکینت به دست زن سپرد فرمود: (خَلَقَ لَکُم مِنْ أَنفُسِکُمْ أَزْوَاجاً لِتَسْکُنُوا إِلَیْهَا) (۱) سکینت شما و آرامش شما با عاطفه زن تأمین می شود گرچه شما هم وسیله آرامش زن خواهید بود چه اینکه در جریان معاشرت هر دو موظف اند که بالمعروف معاشر هم باشند اما مسئولیت مستقیم معاشرت معروف به عهده مرد است فرمود: (وَعَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ) (۲) معروف یعنی آن حقیقتی که نزد عقل به رسمیّت شناخته شده است نزد نقل به رسمیّت شناخته شده است چیزی که نزد عقل و نقل به رسمیّت شناخته شده باشد در فضای شریعت, معرفه است چون در فضای شریعت معرفه است شارع آن را به رسمیّت می شناسد می شود معروف. منکر یعنی چیزی که در فضای عقل نکره است در فضای نقل نکره است چیزی که در این دو فضا نکره باشد نزد شارع مقدس نکره است به رسمیّت شناخته نمی شود, می شود منکر. مردها موظف اند که فضای داخل را با معروف اداره کنند زن ها هم همین وظیفه را دارند اما قسمت مهمّ مسئولیت در معاشرت معروف به عهده مرد است پس این چهار امر سرِ جایش محفوظ است یکی مودّت است و دیگری رحمت که مشترک بین زن و مرد است یکی سکینت و آرامش است که به عاطفه وابسته است مسئول مهمّش زن است غیر مهمّش مرد; یکی معاشرت و مدیریت و تدبیر است که باید (بِالْمَعْرُوف) باشد مسئول مستقیمش مرد است غیر مستقیمش زن, اگر قرآن بین این چهار امر فرق گذاشته مودّت و رحمت را مشترک دانسته مسئولیت سکینت را به زن داده مسئولیت مدیریت و تدبیر را به مرد داده برای آن است که زن در عاطفه, قوی تر از مرد است مرد در مدیریت, اینها هماهنگ هم که کار بکنند خانواده شکل اساسی می گیرد حالا ـ که خانواده شکل اساسی گرفت جامعه شکل اساسی می گیرد.

۱- (۱) . سوره روم, آیه ۲۱.

۲- (۲) . سوره نساء, آیه ۱۹.

مطابق فطرت بودن نهی از اختلاف افکنی در قرآن

شما ببینید قرآن کریم مرتب از اختلاف و نزاع و متشاکس بودن نهی می کند این نهی که در فضای شریعت است مطابق با فطرت است تحمیل نیست اینکه می بینید مرحوم ابن طاووس سالروز بلوغش را جشن می گیرد می گوید من مشرّف شدم نه مکلّف, کلفتی در کار نیست چون دستورات دین با ساختار هستی من هماهنگ است و با این دستور آن فطرت من شکوفاتر می شود و کامل می شود.

سرّ اصرار قرآن در نهی از اختلاف و تفرقه

اگر قرآن داخله منزل را به وحدت دعوت می کند حوزه اسلامی را به وحدت دعوت می کند حوزه منطقه ای را به وحدت دعوت می کند حوزه جهانی را اعم از موحّد و مشرك و ملحد به وحدت دعوت می کند برای اینکه (إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوا أَعِزَّةَ أَهْلِهَا أَذِلَّةً) (۱) نباشد فرمود کسی مسلمان است یا یهودی است یا نصرانی است یا زرتشتی است یا مشرك است یا ملحد است نظام هستی را به هم نزند سعی نکند کسی را بکشد سعی نکند جامعه را به فساد بکشاند سعی نکند که نسل و زرع را فاسد کند و مانند آن, این اصرار دین است.

عاری از اختلاف و تخلّف بودن خلقت جهان, انسان و پیوند این دو

اگر این اصرار دین است این را باید معلّل کند باید تعلیل کند بگوید ما تحمیل نکردیم برای اینکه نه در جهان اختلاف و تخلّف هست نه در خلقت انسان ها اختلاف و تخلّف هست نه در پیوند انسان و جهان اختلاف و تخلّف هست این دو اصل, منحوس اند و مطرودند نه اختلاف در این عناصر سه گانه است نه تخلّف یعنی نه در اصل خلقت جهان اختلاف و تخلّف هست نه در اصل آفرینش انسان ها اختلاف و تخلّف هست نه در کیفیت پیوند انسان با جهان اختلاف و تخلّف هست فرق اختلاف و تخلّف این است اختلاف این است که اینها با هم ناهماهنگ باشند تخلّف این است که این شیء گاهی باشد گاهی نباشد خب اگر یک صراط مستقیمی گاهی هست گاهی نیست سالك می افتد پس اختلاف, ناهماهنگی این اجزاست که این منفی است تخلّف, بود و نبود اجزاست که گاهی هست گاهی نیست اگر شما یک تسبیح صددانه داشتید این دانه هایش با هم ناهماهنگ بود یکی سفید بود یکی قرمز بود یکی سیاه بود یکی بنفش بود یکی زرد بود یکی رنگ دیگر داشت این تسبیح اختلاف دارد زیبا نیست اگر بعضی از دانه های تسبیح موجود باشد بعضی از دانه های تسبیح مفقود باشد این را می گویند تخلّف یعنی نیست, اختلاف یعنی هست و ناهماهنگ است در صراط مستقیم نه جا برای اختلاف است نه جا برای تخلّف, در جهان هستی نه اختلاف هست نه تخلّف, در فطرت انسا ن ها در هر عصر و مصری نه اختلاف هست نه تخلّف, پیوند انسان و جهان هم بشرح ایضاً همین معنا را ذات اقدس الهی به وسیله انبیا بیان کرده انبیا از آدم تا خاتم(علیهم السلام) نه اختلاف دارند نه تخلّف, صحف آسمانی از کتاب نوح و ابراهیم و موسی و عیسی گرفته تا وجود مبارک حضرت(علیهم السلام) نه اختلاف دارند نه تخلّف.

۱- (۳) . سورهٔ نمل, آیهٔ ۳۴.

این دین می توانـد ما را هم به وحـدت محلّی و ملّی دعوت کنـد هم به وحدت منطقه ای دعوت کند هم به وحدت جهانی که سلاح کشـتار فردی و جمعی اصولاً برطرف بشود شما این روایت نورانی را که مرحوم کلینی(رضوان الله علیه) نقل کرده بارها شنیـده اید که وجود مبارک امام صادق(سـلام الله علیه) چنین فتوا داد کسـی طبق نقل مرحوم کلینی به حضـرت عرض کرد دو منطقه انـد که بـا هم درگیرنـد و هر دو از اهـل باطـل انـد خریـد و فروش سـلاح هم سودآور است اینها از ما اسـلحه می خرند بفروشیم یا نفروشیم حضرت جواب سه ضلعی داد فرمود بفروش فروش ممنوع نیست (یک) به هر دو گروه بفروش (دو) سلاح دفاعی بفروش نه سـلاح تهاجمی (سه) «بِعهما ما یَکُنُّهُما» (1) به هر دو سپر بفروش, خُود بفروش, چکمه بفروش به هیـچ کدام تیر و دشـنه نفروش این دین برای همیشه زنـده است فرمود: «بِعهمـا مـا یَکُنُّهُمـا» آنچه کِنان, حجاب, سَتر, حفظِ هر دو گروه را تأمین می کند به آنها بفروش این دین برای همیشه زنده است این دین هم جهانی است هم وحدت محلّی را تأمین می کند هم منطقـه ای را تـأمین می کنـد هـم بیـن المللی را تـأمین می کنـد و ایـن مانـدنی اسـت و اگر گفتنـد روزی وجـود مبـارک ولیّ عصـر(سـلام الله علیه) ظهور می کند جهان را پر از عدل و داد می کند برای اینکه این دین با هر سه ضـلع مثلث سازگار اسـت یعنی با کلّ نظام سازگار است با فطرت انسان سازگار است با ربط انسان با جهان سازگار است انبیا آمدند همین را گفتند.

ص: ۶۵۸

۱- (۴) . الکافی, ج۵, ص۱۱۳.

پویایی دین الهی سبب دستور خدا بر پیامبر در توجه به دین

لذا در صدر همین آیه خدای سبحان به وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) فرمود تمام هویّت هستی ات را به طرف دینی که هم قائم است هم قَیّم [متوجه کن] این دین, ایستاده است یعنی ایستادگی دارد نه ایستادنِ فیزیکی, ایستادگی دارد و دست شما را هم می گیرد نمی گذارد بیفتید و اگر افتادید هم دست شما را می گیرد بلند می کند این دین, قیّم است قیّوم شماست و اگر درباره قرآن گفته شد (إِنَّ هـذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ) (۱) ناظر به همین بخش است فرمود این مطابق با فطرت شماست ما چیزی را بر شما تحمیل نکردیم آنها که این راه را طی کردند لذّتی که از شب زنده داری می برند در هیچ جای عالَم مشابه آن لذّت نیست آنها که با علوم الهی مأنوس اند از فهمیدن آیات و احکامی که ائمه می گویند آن قدر لذّت می برند که نه هیچ جوانی در لیلهالزفاف آن لذّت را می برد و نه هیچ زعیمی از زعامت و ریاست آن لذت را می برد برای اینکه این با فطرت آدم سازگار است فرمود: (فَأَقِمْ وَجْهَكَ) یعنی «هویّتک و ذاتک و حقیقتک و ماهیّتک» (لِلدِّينِ).

دستور به عدم زاویه گرفتن از دین الهی با قید (حَنِيفاً)

این دینی که ما تا حال شرح دادیم اصولش را گفتیم, خطوطش را گفتیم, حقوقش را گفتیم, توحید و وحی و نبوّتش را گفتیم, (فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً) اما این چنین نیست که کمی شما بخواهید زاویه بگیرید باید حَنیف باشید نه جَنیف ما یک حَنف داریم یک جَنف می دانید آن راننده ماهر وقتی در اتوبان و بزرگراه می رود سعی می کند که از مسیر اصلی جاده فاصله نگیرد اما آن که حواسش جمع نیست یا آشنا نیست گاهی به سمت چپ, گاهی به سمت راست, سرانجامش تصادف و انحراف به جاده خاکی در می آید اگر سالکی مستقیماً در وسط جاده باشد به او می گویند حنیف, «حَنَف» مِیل الی الوسط است «جَنف» مِیل الی الحاشیه است آن کسی که در وصیت نامه یا امثال وصیت نامه خیانت می کند او جنیف است او متجانف به اثم است (غَيْرَ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمٍ) (۲) یعنی جَنیفانه برخورد نکنید که اول زاویه داشته باشید بعد سر از جاده خاکی در بیاورید کمی انسان جنیف باشد یعنی ذرّه ای انحراف داشته باشد سرانجام جای دیگر در می آید چرا می گویند در موقع نماز قبله نما بگذارید یا طریق های دیگر که مستقیماً به طرف قبله باشد برای اینکه اگر شما عالماً عامداً یک سانت یا نیم سانت از قبله اینجا فاصله گرفتید وقتی به حساب کعبه در می آید چندین فرسخ می شود یک سانت اگر کسی از قبله نما فاصله گرفت وقتی به حساب کعبه بیاید تا به آ نجا برسد می شود چندین فرسخ لذا از قطب نما, از قبله نما, از مرکز هستی, انسان یک مختصر زاویه بگیرد پایانش یا یمین است یا شمال که «کلتاهما مضلّه» (۳) فرمود: (فَأَقِمْ) (یک) (وَجْهَكَ) یعنی «هویّتک» (دو) (لِلدِّينِ) و إلی الدین یعنی إلی الإسلام (سه) اما متوجه باش مواظب باش زاویه نداشته باشی حنیف باشی این دین, حنیف است این راه, حنیف است سالک هم باید حنیف باشد.

ص: ۶۵۹

۱- (۵) . سوره اسراء, آیه ۹.

۲- (۶) . سوره مائده, آیه ۳.

۳- (۷) . ر.ک: نهج البلاغه, خطبه ۱۶.

احسن بودن نظام تکوین و تشریع دالّ بر تبدیل ناپذیری آن

این اختصاصی به تو ندارد ما طرزی این را آفریدیم که نه ما عوض می کنیم این اضلاع یادشده را نه دیگری اما دیگری عوض نمی کند چون قدرت ندارد ما عوض نمی کنیم چون به احسن وجه خلق کردیم (لاَ تَبْدِیلَ لِخَلْقِ اللّهِ) چه اینکه (لاَ مُبَدِّلَ لِکَلِمَاتِ اللّهِ) (۱) کسی نمی تواند این نظام را عوض کند برای اینکه قدرت ندارد ما هم که آفریدیم به زیباترین وجه آفریدیم لذا با «لا»ی نفی جنس گاهی می فرماید: (لاَ تَبْدِیلَ لِخَلْقِ اللّهِ) گاهی می فرماید: (لاَ مُبَدِّلَ لِکَلِمَاتِ اللّهِ) اگر خدای سبحان که قادر است به احسن وجه خلق کرد (أَحْسَنَ کُلَّ شَیْءٍ خَلَقَهُ) (۲) درباره خصوص انسان هم فرمود: (فَتَبَارَکَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِینَ) (۳) درباره قرآن هم فرمود: (اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِیثِ کِتَاباً مُتَشَابِهاً مَثَانِیَ) (۴) اگر قرآن «أحسن الکتاب» است اگر جهان احسن المخلوق است اگر انسان احسن الخلقه دارد جا ندارد که خدا عوض بکند پس خدا عوض نمی کند چون به احسن وجه خلق کرد غیر خدا عوض نمی کند چون قدرت ندارد لذا درباره انسان با «لا»ی نفی جنس فرمود: (لاَ تَبْدِیلَ لِخَلْقِ اللّهِ) درباره انسان.

پرسش: وقتی تشکیلات مذهبی یا غیر مذهبی زیاد می شود مسلّم است که پیرو اینها گمراه می شود من که نمی دانم... .

پاسخ: خب فطرت را به ما داده عقل را به ما داده انبیا را برای ما فرستاده برای ما با مَثل و برهان حل کرده لذا قرآن کریم فرمود اگر کسی بیراهه برود به او گفته می شود (فَأَیْنَ تَذْهَبُونَ) (۵) بله, اگر کسی در جایی باشد دسترسی به شریعت نداشته باشد کافر مستضعف باشد او را عذاب نمی کنند برای اینکه حجّتی ندارد منجّز و معذّر و امثال ذلک او را در می یابد اما اگر کسی در فضای اسلامی باشد مخصوصاً در شرایط کنونی که تبلیغ به برکت خون پاک شهدا و کوشش امام(رضوان الله علیهم) شرق و غرب عالَم را گرفته کسی نمی تواند بگوید من مستضعفم خب در چنین فضایی فرمود: (لاَ تَبْدِیلَ لِخَلْقِ اللّهِ).

ص: ۶۶۰

۱- (۸) . سوره انعام, آیه ۳۴.

۲- (۹) . سوره سجده, آیه ۷.

۳- (۱۰) . سوره مؤمنون, آیه ۱۴.

۴- (۱۱) . سوره زمر, آیه ۲۳.

۵- (۱۲) . سوره تکویر, آیه ۲۶.

قوام و پایداری دین مداران برگرفته از قیام و قیّم بودن دین

بعد فرمود این دین, دین قیّم است چون دین قیّم است هرگز نمی نشیند کمرش خم نمی شود شما مادامی که دین دار باشید هرگز از مقاومت دست برنمی دارید تنها سخن از شرکت در راهپیمایی ۲۲ بهمن نیست در همه موارد انسان دینش را حفظ می کند اگر چهارتا یا چهارصدتا یا چهار هزار مشکل از زید و عمرو انسان ببیند با دین که مخالفتی ندارد با کار خدا, با خلق خدا که مخالفت ندارد غرض این است که فرمود: (لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ) ماییم و دین ما, ماییم و نظام ما, ماییم و کار امام ما, ماییم و خون های پاک شهدای ما حواسمان بالأخره باید جمع باشد فرمود: (لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ) اگر کسی ـ خدای ناکرده ـ به بهانه اینکه زید خلاف کرد یا عمرو تخلّف کرد یا بکر اختلاف کرد خود را از مسیر دین و اسلام و قرآن و عترت جدا بکند این به سوء عاقبت خود گرفتار خواهد شد فرمود: (لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ) این به نحو «لا»ی نفی جنس است.

همگانی بودن امر به دین مداری و عدم اختصاص آن بر پیامبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم)

آن گاه فرمود رسول من! من این حرف ها را به تو نمی گویم من به همه می گویم منتها چون تو رهبری اول مفرد می آورم می گویم: (فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً) وگرنه من می گویم (مُنِيبِينَ إِلَيْهِ) همه شما لذا در آیه بعد, می فرماید: (مُنِيبِينَ إِلَيْهِ) یعنی همان طوری که فرمود: (فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَمَن تَابَ مَعَكَ) (۱) یعنی دستور مخصوص تو نیست همه موظّف اند اینجا هم اول (فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً) بعد می فرماید: (مُنِيبِينَ إِلَيْهِ) خب این اختصاصی به رسول خدا(صلّی الله علیه و آله و سلّم) یا اهل بیت(علیهم الصلاه و علیهم السلام) ندارد البته آنها امام ما هستند, پیغمبر ما هستند, مسئولیت آنها بیشتر است و اما تکلیف, تکلیف همگانی است.

۱- (۱۳) . سوره هود, آیه ۱۱۲.

بی ضرر بودن اختلاف شرایع به خاطر وصل شدن آن به دین الهی

ما این چند اصل را باید کاملاً از قرآن کریم فرا گرفته باشیم سیدناالاستاد مرحوم علامه(رضوان الله علیه) در این قسمت ها کارهای فراوانی کردند چون این مطلب خیلی مهم بود ایشان فرمودند من بحث جداگانه ای درباره فطرت انسان و ساختار انسان خواهم داشت که انسان از کجا آمده, به کجا می رود این راهی را که قرآن نشان می دهد آیا تحمیلی است یا نه, آیا انسان وحدت پذیر است یا نه, فرد و جامعه فرق دارند یا نه, زن و مرد فرق دارند یا نه, عصر و مصر و نسل فرق دارند یا نه, ثابت کردند که همه شان در این مسیرند در صراط مستقیم اند البته صراط مستقیم سبیل و راه های جزئی و فرعی هم دارد که همه آنها به همین صراط مستقیم ختم می شوند نظیر همین سیل فراوانی که به دریا می ریزد نهرهای جزئی ای هستند بالأخره به همین سیل وصل اند خصوصیت های شریعت و منهاج فرق می کند که (لِکُلٍّ جَعَلْنَا مِنْکُمْ شِرْعَهً وَمِنْهَاجاً) (۱) گاهی دستور است که به طرف شرق نماز بخوانید گاهی دستور است که به طرف غرب نماز بخوانید گاهی به طرف قدس نماز بخوانید گاهی به طرف کعبه نماز بخوانید این شرایع و مناهج است که فرمود فرق می کند (لِکُلٍّ جَعَلْنَا مِنْکُمْ شِرْعَهً وَمِنْهَاجاً) اینها راه های فرعی است که به بزرگراه منتهی می شود هیچ اختلافی و تخلّفی در کار نیست لذا نه با گذشت زمان این برنامه ها عوض شده; یعنی حرفی که آدم تا خاتم(علیهم السلام) آوردند از نظر صراط, البته از نظر سبیل که راه های فرعی است به آن اصل می رسد ممکن است مختلف باشد از نظر زمان و زمین هم ممکن است اختلاف باشد اینها هیچ ضرری ندارد برای اینکه همه اینها به بزرگراه ختم می شوند این خصوصیات جزئی یک جا شب است یک جا روز است یک جا گویششان تازی است یکی فارسی است یکی عِبری است یکی عربی است یکی عادتشان این است یکی سنّتشان آن است اینها همه شان قابل جمع است اینها هیچ کدام این طور نیست که اختلاف آور باشد یا تخلّف آور.

۱- (۱۴) . سوره مائده, آیه ۴۸.

نبوغ علامه طباطبایی در تفسیر قرآن به قرآن آیه (فَأَقِمْ وَجْهَکَ لِلدِّینِ حَنِیفاً)

این بحثی که ایشان بعد از تفسیر این آیه و بعد از بحث روایی یک بحث خاصّی دارند به عنوان اینکه دین الهی مطابق با فطرت است (۱) آن را حتماً ملاحظه بفرمایید چون در این قسمت های تفسیری سهم دارد اینجاها روشن می شود که معنای تفسیر قرآن به قرآن چیست. سخن از لغت و المعجم و معجم المفهرس و اینها نیست آن جاهایی که فقط قرآن یک آیه در آن زمینه دارد آنجا ابتکارات مرحوم علامه مشخص می شود آیه (وَإِذْ أَخَذَ رَبُّکَ مِن بَنِی آدَمَ) یک جاست اما ایشان از خطوط کلی قرآن بهره گیری کرده به عنوان تفسیر آیه به آیه آن را شکوفا کرده با اینکه یک نه لغت (أَشْهَدَهُمْ عَلَی أَنْفُسِهِمْ) در جای دیگر است نه (أَلَسْتُ بِرَبِّکُمْ) در جای دیگر است نه (قَالُوا بَلَی) (۲) در جای دیگر است ولی با خطوط کلی تفسیر قرآ ن به قرآن ایشان آیه را کاملاً شکوفا کرده. فطرت هم این چنین است (فَأَقِمْ وَجْهَکَ لِلدِّینِ حَنِیفاً فِطْرَتَ اللَّهِ) زبان قرآن را آدم بداند, سخن گوی قرآن باشد به اذن خود قرآن, فرهنگ قرآن را بداند, لسان قرآن را بداند, روح قرآن را بداند این کاری است که از این بزرگوار ساخته است وگرنه بارها به عرضتان رسید ما کتاب تفسیری ندیدیم از تفسیر طبری که نزد اینها امام المفسرین است تا تفسیر المنار که همه شان این حرف را دارند که قرآن «یفسّر بعضه بعضا» (۳) شما در آن کتاب البرهان فی علوم القرآن زرکشی می بینید می گوید بهترین روش تفسیر قرآن, تفسیر قرآن به قرآن است ما مفسّری ندیدیم که این مطلب را نگفته باشد همه گفتند قرآن «یفسّر بعضه بعضا» و این زرکشی هم گفته بهترین روش تفسیر قرآن, تفسیر قرآن به قرآن است اما غالب اینها به دنبال لغت به دنبال واژه به دنبال معجم مفهرس می گردند که کلمات این آیه در کجاها به کار رفته از آن کمک بگیرند اما آیه ای که در باب خودش وحید است کلماتش در هیچ جا نیست لغاتش در هیچ جا نیست پیامش در هیچ جا نیست این یک قرآن شناس می خواهد که از آهنگ قرآن, از روح قرآن, از سایر مطالب قرآن باخبر باشد و به عنوان «القرآن یفسّر بعضه بعضا» تفسیر کند جریان فطرت هم همین طور است (فَأَقِمْ وَجْهَکَ لِلدِّینِ حَنِیفاً فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِی) این هم یک جاست نظیر آن آیه اخذ میثاق یک بحث جداگانه ای ایشان دارند که آن را هم حتماً ملاحظه می فرمایید.

۱- (۱۵) . المیزان, ج۱۶, ص۱۸۹ _ ۱۹۳.

۲- (۱۶) . سوره اعراف, آیه ۱۷۲.

۳- (۱۷) . ر.ک: جامع البیان فی تفسیر القرآن، ج۳، ص۱۱۵و۱۲۳؛ الکشاف, ج۲, ص ۴۳۰.

تبیین معنای صحیح عدم گمراهی سالکان صراط مستقیم

پرسش: اینکه برخی اهل معنا می گویند: «در صراط مستقیم ای دل کسی گمراه نیست» (۱) یعنی چه؟

پاسخ: بله, کسی وارد صراط مستقیم بشود که دیگر گمراه نیست یک وقت است کسی نمی خواهد وارد این صراط بشود چون صراط مستقیم مثل بزرگراه است آن بزرگراه را می گویند امام اگر کسی وارد بزرگراه قم و تهران شد دیگر لازم نیست بپرسد که راه تهران کجاست این دیگر بیش از یک راه ندارد صراط مستقیم غیر از دینِ الهی و کتاب و سنّت اهل بیت(علیهم السلام) جای دیگر که نیست منتها کسی عمداً فاصله بگیرد این مشکل جدّی دارد افراد یا در صراط مستقیم اند یا (عَنِ الصِّرَاطِ لَنَاكِبُونَ) آنها که (عَنِ الصِّرَاطِ لَنَاكِبُونَ) آنها هرگز به مقصد نمی رسند اما آنها که واقعاً وارد صراط مستقیم شدند اگر مقداری مشکلی در وسیله نقلیه شان باشد یا در خود آنها باشد خود این صراط مستقیم هم وسیله نقلیه شان را درست می کند هم مشکلشان را درست می کند ولی به شرطی که وارد این صراط مستقیم بشوند اگر خدای سبحان فرمود من دژی دارم به نام توحید و من شخصاً دژبانم «کلمه لا إله الاّ الله حِصْنِی فَمَن قالَها دَخَل حِصْنِی و مَن دخل حِصنی أمِنَ مِن عذابی» (۲) حِصن یعنی دژ یعنی قلعه, خب اگر کسی وارد این قلعه شد و قلعه بان و دژبان هم خود خدای سبحان باشد این احتمال خطر هست؟ اگر کسی صورتاً خودش را به قلعه رساند ولی سیرتاً منتظر بیرون آمدن است مثل اینکه عدّه ای از منافقین در مسجد حضرت شرکت می کردند منتظر بودند که فوراً بروند بیرون خب مسجد آن وقت هم نظیر مساجد فعلی که پرجمعیت نبود خود مدینه جمعیت فراوانی نداشت در مسجد حضرت وقتی وارد می شدند منتظر بودند که به بهانه ای بروند بیرون اگر کسی کاری داشت می خواست نامه ای از کسی به حضرت برساند یا از طرف حضرت مأمور می شد که کاری را به کسی اعلام کند کسی بلند می شد حرکتی می کرد این منافق که می خواست فوراً از مسجد برود بیرون این لِواذاً یعنی در مَلاذ این, در پناه این, خودش را بیرون می برد قرآن فرمود: (فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ) کسی در مسجد مثلاً دارد آب می دهد یا دارد پذیرایی می کند این که دارد حرکت می کند آن در مَلاذ این در پناه این فوراً از مسجد می رود بیرون فرمود این چه کاری است دارید می کنید خب اگر کسی در حِصن دین وارد شد در دژ دین وارد شد دژبان خداست «مَن دخل حِصنی أمِنَ مِن عذابی» بنابراین افراد دو قسم اند یک عده واقعاً وارد حِصن می شوند اینها یا دیوی در درونشان نیست یا اگر باشد همین ورود در حِصن این دیو را بیرون می کند رفعاً و مانع آمدن دیو جدید است دفعاً اینجاست که «دیو چو بیرون رود فرشته در آید» اما یک وقت است که نه, آن قدر این نور الهی قوی است که لازم نیست دیو بیرون برود وقتی که این نور الهی آمد دیو را بیرون می کند ما نباید منتظر باشیم بگوییم «دیو چو بیرون رود فرشته در آید» بلکه فرشته می آید و دیو را بیرون می کند این امام(رضوان الله تعالی علیه) آمد و دیو سلطنت را بیرون کرد تنها دیو که شاه نبود نظام شاهنشاهی دیو بود وجود مبارک امام که آمد وقتی وارد بهشت زهرا شد در کنار قبور شهدا آن دست نورانی و پربرکت را مشت کرد فرمود من دهنِ این دولت را می زنم این از باب «دیو چون بیرون رود فرشته در آید» نیست چون فرشته آمد دیو را بیرون کرد این تفاوت را شما بین حرف های حافظ و دیگران می بینید برخی که متوسط اند می کوشند که دیو اول بیرون برود تا فرشته در بیاید می گویند تَخلیه مقدم بر تحلیه و تجلیه است اما آنهایی که آمادگی دارند هنوز همه قلبشان را دیو نگرفت بخشی از قلبشان طیّب و طاهر است فرودگاه فرشته است این فرشته که آمد دیو را بیرون می کند شما در کلمات عرفا دو نحو می بینید در کلمات صاحبان اخلاق دو نحو می بینید ما نباید بگوییم همه گناهان ما برود بیرون تا بارقه الهی بیاید گاهی خود بارقه که آمد گناهان را می

برد کاری که امام(رضوان الله علیه) کرد این بود این شعر مربوط به اوایل امر است می بینید شما وقتی که حجاج سقفی ملعون رخت بربست برخی از علما گفتند خدایا ما تنها نخواستیم حجّاج از بین برود روش حجّاجی را از بین ما بردار «اللهمّ قد اَمَته فأمِت عنّا سنّته» (۳) بعد از مرگ حجاج دعای آنها این بود که خدایا فکر حجاجی را از این سرزمین بردار اگر شاه رفت یک دیوچه ای بود که رفت ولی نظام سلطنت همچنان مانده بود و امام(رضوان الله علیه) فرشته منش بود وقتی که آمد فرمود من دهنِ این دولت را می زنم این فرشته ای بود که دیو را بیرون کرد هر دو راه صحیح است منتها یکی برای اوساط, یکی برای راه اوحدی.

ص: ۶۶۴

۱- (۱۸) . دیوان حافظ, غزل ۷۱.

۲- (۱۹) . کشف الغمّه, ج۲, ص۳۰۸.

۳- (۲۰) . تاریخ مدینه دمشق, ج۱۲, ص۱۹۶.

جمع بندی بحث در عدم اختلاف در نظام تکوین و تشریع

به هر تقدیر هم انسان دین را باید بشناسد که قیّم است و هم بداند در دین اختلافی نیست که (لَوْ كَانَ مِنْ عِندِ غَيْرِ اللّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلاَفاً كَثِيراً) در کتاب های الهی اختلاف نیست این آیه سوره مبارکه «نساء» اختصاصی به قرآن کریم ندارد آن برهانش عام است فرمود اگر چیزی از طرف خدا باشد اختلافی در آن نیست خب پیامی که خدا به آدم داد پیامی که خدا به خاتم(علیهم الصلاه و علیهم السلام) داد همه اینها پیام های الهی است چون اینها (مِنْ عِندِ اللّهِ) است هیچ اختلافی بین پیام آدم و خاتم نیست (لَوْ كَانَ مِنْ عِندِ غَيْرِ اللّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلاَفاً كَثِيراً) لذا انبیا هر که آمدند (مُصَدِّقاً لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ) و اگر شریعت و منهاج آنها اختلاف دارد آن را هم تصدیق می کنند می گویند آن وقت همین شریعت لازم بود همین منهاج لازم بود پس در جهان اختلاف نیست (مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمنِ مِن تَفَاوُتٍ) در صحف آسمانی و دین انبیا از آدم تا خاتم اختلاف نیست (لَوْ كَانَ مِنْ عِندِ غَيْرِ اللّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلاَفاً كَثِيراً) در ساختار و هویّت انسان چه فرد چه جمع چه عصر چه مصر است چه نسل اختلافی نیست (لاَ تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ).

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۳۰ تا ۳۳ سوره روم ۹۱/۱۱/۲۱

.Your browser does not support the audio tag

(فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لاَ تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذٰلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لاَ يَعْلَمُونَ (۳۰) مُنِيبِينَ إِلَيْهِ وَاتَّقُوهُ وَأَقِيمُوا الصَّلاَةَ وَلاَ تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ (۳۱) مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيَعاً كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ (۳۲) وَإِذَا مَسَّ النَّاسَ ضُرٌّ دَعَوْا رَبَّهُم مُّنِيبِينَ إِلَيْهِ ثُمَّ إِذَا أَذَاقَهُم مِنْهُ رَحْمَةً إِذَا فَرِيقٌ مِّنْهُم بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ (۳۳))

ص: ۶۶۵

نتیجه گیری از معارف مطرح شده با امر به زندگی توحیدی

بعد از بیان ادلّه توحید و اینکه جهان, انسان, پیوند انسان و جهان را خدای سبحان حکیمانه آفرید و این مطلبِ برهانی را با یک تمثیل عرفی روشن تر کرد و برای همگان اعم از خواص و غیر خواص ضرورت توحید روشن شد آن گاه فرمود نتیجه بحث ها این است که (فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً) اکنون که حق بودن توحید روشن شد باید چهره هستیِ شما به سمت توحید باشد یعنی زندگی تان در عین بندگی و بندگی تان هم در عین زندگی باشد به طوری که متدیّنانه زندگی کنید وجه به معنای صورت نیست آن چهره هستی است اینکه در سوره «القیامه» آمده است (وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاضِرَةٌ ٭ إِلَى رَبِّهَا نَاظِرَةٌ) (۱) به معنای چشم نیست یا به معنای صورت نیست یعنی چهره هستیِ اینها شاداب است. فرمود چهره هستی خود را به طرف دین متوجه کن که متوجه دین باشی الف و لام دین همان الف و لام عهد است که راجع به اسلام است.

سرّ امر به زندگی توحیدی در انحصاری بودن قانون گذاری

چرا چهره هستی را متوجه دین بکن؟ برای اینکه این هستیِ شما یک امر تکوینی است از سنخ بود و نبود است انسان یک موجود متفکّر مختار است که انسان نظیر جماد نیست که به تدریج جمادانه حرکت کند به کمال برسد نظیر گیاه نیست که نامیانه حرکت بکند به عنوان جسمِ نامی به مقصد برسد و نظیر حیوان نیست که در حدّ غریزه یا مِیل حرکت کند یک موجود متفکّر مختار است محتاج به قانون است. آنچه مصلحت انسان است باید با ساختار انسان هماهنگ باشد آنچه انسان پشت سر گذاشت باید ملحوظ باشد آنچه انسان در پیش دارد یعنی برزخ و معاد باید هماهنگ باشد آن قانونی که با گذشته٭ انسان هماهنگ است, با آینده انسان هماهنگ است و با ساختار درونی انسان مناسب است آن را احدی جز انسان آفرین نمی داند آن را احدی جز جهان آفرین نمی داند زیرا انسان نه رهاست (أَيَحْسَبُ الْإِنسَانُ أَن يُتْرَكَ سُدًى) (۲) نه تا مرگ به سر می برد که بعد از مرگ خبری نباشد نه از کیفیت هستی خود باخبر است بنابراین قانون و فقه و اخلاق و حقوقِ او باید با هویّت او هماهنگ باشد.

ص: ۶۶۶

۱- (۱) . سوره٭ قیامت, آیات ۲۲ و ۲۳.

۲- (۲) . سوره قیامت, آیه ۳۶.

ادله سه گانه دال بر انحصار توحیدی در قانون گذاری

اگر کسی خواست عقیق در یمن یا لعل را در کوه های بدخشان افغان به دست بیاورد بالأخره باید لعل شناس باشد, عقیق شناس باشد که کدام خاک در یمن عقیق می شود و کدام خاک در کوه های بدخشان افغان لعل می شود این چنین نیست که هر خاکی لعل بشود یا هر خاک فیروزه یا عقیق بشود یک خاک شناس می خواهد یک معدن شناس می خواهد انسان اگر بخواهد به کمال برسد باید هویت های اندیشه او کاملاً مشهود باشد هویّت های انگیزه او کاملاً مشهود باشد پیوند اندیشه و انگیزه باید کاملاً مشهود باشد تا هویت انسان معلوم بشود هویت انسان هم موجودی نیست که قارچ گونه از زمین برخاسته باشد این ادواری را پشت سر گذاشت مراحل فراوانی را در پیش دارد. سه مجهول برای جامعه بشری هست یکی هویت خود انسان, یکی اینکه از کجا آمده, یکی اینکه به کجا می رود کسی که این سه مجهول را علیم مطلق باشد باید قانونی تدوین کند که با گذشته او مناسب, با ساختار درونی او هماهنگ, با آینده او هم مناسب باشد و این جز خدا کس دیگری نیست.

هماهنگی قانون اسلام با گذشته و حال و آینده انسان

آن قانونی که با گذشته و حال و آینده او هماهنگ است به نام اسلام است آن ساختار درونی او که اگر آن ساختار درونی حرف بزند بگوید من قرآن و عترت می خواهم و احکام قرآن و عترت اگر به زبان تکوین در بیاید بشود فطرت انسان, این کار را ذات اقدس الهی کرده یعنی آن بود و نبودی که در فطرت انسان است و امر تکوینی است آن چنان با باید و نبایدِ اخلاقی و فقهی و حقوقی هماهنگ کرده که اگر دین به صورت یک موجود واقعی در بیاید می شود انسان کامل, انسان هم اگر به صورت یک کتاب در بیاید می شود دین, اخلاق, فقه, حقوق; لذا گاهی خدای سبحان می گوید دین را بگیر, گاهی می گوید فطرت را بگیر, گاهی می گوید هویّتت را بگیر, معلوم می شود.

هماهنگ نمودن تدوین با تکوین با امر به زندگی توحیدی

اگر به زبان تکوین سخن بگوید, می گوید مواظب فطرتت باش اگر به لسان تدوین سخن بگوید, می گوید مواظب قرآن و عترتت باش, اگر بخواهد هر دو را هماهنگ کند می فرماید: (فَأَقِمْ وَجْهَکَ لِلدِّینِ حَنِیفاً) این هماهنگیِ بود و نبود با باید و نباید است این باید و نباید را دین از رسوبات و رسومات و مراسم فرهنگی و عادات و آداب و رسوم مردم نگرفت نظیر ادیانی که دیگران ساختند دین اینها را از کلّ هستی انسان گرفت, از کلّ هستی جهان گرفت که اگر جهان بخواهد حرف بزند از او سؤال بکنیم برای هدایت انسان چه چیز لازم است می گوید قرآن و عترت, اگر فطرت انسان را به حرف در بیاوریم بگوییم چه می خواهی می گوید قرآن و عترت, اگر قرآن و عترت را که کتاب تدوینی اند به صورت هویّت تکوینی در بیاوریم می شود واقعیت خارجیِ انسان یا واقعیت خارجی جهان لذا سه تعبیر از همین واقعیت بیان کرده.

پرسش: اگر مبدأ و معاد را کسی داشته باشد بعد قرآن بفرماید: (فَأَقِمْ وَجْهَکَ لِلدِّینِ) این تحصیل حاصل نیست؟

پاسخ: نه, این تبیین است تعلیم است اول که تعبّد نیست اول تعلیم است چون تعلیم است شخص آزادانه گوش می دهد بعد وقتی عالِم شد ایمان می آورد اول که نمی گوید ایمان بیاور اول (یُعَلِّمُهُمُ الْکِتَابَ وَالْحِکْمَةَ) (۱) است.

در این تعبیرات سه گانه یکی اینکه فرمود: (فَأَقِمْ وَجْهَکَ لِلدِّینِ) که این الف و لام «دین», الف و لام عهد است یعنی اسلام را بگیر بعد می فرماید: (فِطْرَتَ اللَّهِ) این فطرت منصوب به اغراست یعنی «خذوا فطرت الله» از فطرت فاصله نگیرید یا بپرهیزید از مخالفت با فطرت (فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِی فَطَرَ النَّاسَ عَلَیْهَا) تعبیر سوم دیگر نفرمود «لا تبدیل لفطرت الله» فرمود: (لاَ تَبْدِیلَ لِخَلْقِ اللَّهِ) چون فطرت, نوعی از خلقت است اگر گفتند «جلستُ جِلسةً» یعنی یک نوع نشستن, «فَطرَ فِطرةً» یعنی یک نوع خلقت, از همین فطرت به خلقت تعبیر شده است منتها خلقتی که خالقش الله است (لاَ تَبْدِیلَ لِخَلْقِ اللَّهِ).

۱- (۳) . سوره بقره, آیه ۱۲۹; سوره آل عمران, آیه ۱۶۴; سوره جمعه, آیه ۲.

بررسی ارتباط تدوین با تکوین و تکامل انحصاری آن با اسلام

پرسش: حکمت خلقت و دین چیست؟

پاسخ: یکی تکوین است یکی تدوین, یکی باید و نباید اعتباری است یکی بود و نبود حقیقی, دین یک سلسله احکام فقهی و اخلاقی و حقوقی دارد چه چیزی حلال است چه چیری حرام است چه چیزی واجب است چه چیزی مکروه است, چه چیزی صحیح است چه چیزی باطل, باید و نباید است قراردادهای فقهی و اخلاقی و حقوقی است که عصیان پذیر است اما این بود و نبود است مربوط به وجود خارجی است اگر کسی برای اینکه روشن بشود که چگونه این خاک های بدخشان افغان می شود لعل, قانون بنویسد معدن شناسی کتابی در این زمینه بنویسد این دینِ لعلِ بدخشان است و اگر کسی خاک های کوه های یمن چگونه عقیق می شود کاملاً ارزیابی کند بررسی کند بنویسد این می شود دینِ عقیق یمن و اگر کسی نفت شناس یا گازشناس باشد و بررسی کند که چگونه این موادّ زیرزمینی با گذشت سالیان متمادی می شود گاز یا نفت و کتابی در این باره بنویسد آن کتاب می شود دینِ نفت و دین گاز. دین یعنی قانونی که فی نفسه کامل است و مکمّل دین دار است اگر یک مهندس کشاورزی بداند چگونه حبّه های کشاورزی و هسته های باغداری اینها گندم و برنج می شوند یا سیب و گلابی می شوند قانون علمی بنویسد این می شود دینِ گندم و برنج, دین سیب و گلابی, اگر کسی برای انسان کتابی بنویسد که او را از نقص برهاند به کمال برساند از عیب برهاند به تمامیّت برساند می شود دین انسان, دین انسان همان اسلام است که این باید و نبایدها باید از آن بود و نبود گرفته شود.

ص: ۶۶۹

نداشتن منبع, مهم ترین معضل قوانین بشری و عالمانه نبودن آن

اینکه بارها به عرضتان رسید این حقوق سازمان ملل صبغه علمی ندارد به هیچ وجه عالمانه نوشته نشده برای همین است برای اینکه در همه جا این طور است که یک مواد حقوقی داریم یک مبانی حقوقی داریم یک منابع حقوقی; سازمان ملل منشورات آنها سایر مراکز بین المللی اینها این عنصر سوم را ندارند یعنی منبع ندارند مواد حقوقی مثل آنچه مجلس هر کشور تصویب می کند ماده هایی است که قابل اجراست این ماده ها را از یک مبانی می گیرند که قانون اساسی آنها آن مبانی را دارد این مبانی بسیاری از اینها مورد اشتراک است مثل حریت, استقلال, امنیت, امانت, زندگی مسالمت آمیز, محیط زیست سالم و مواسات, عدم دخالت در امور دیگری اینها مبانی است و کلیدواژه همه اینها عدل است همه اینها باید به عدل برگردد اگر همه اینها بدیهی اند عدل أبده بدیهیات است اگر اینها بدیهی اند عدل نسبت به اینها اوّلی اینهاست, پس اینها آن مواد را از این مبانی می گیرند که کلیدواژه همه این مبانی عدل است باید عادلانه باشد مساوات در عین حال که خوب است باید عادلانه باشد اگر طبق عدل نباشد مساوات می شود ظلم یعنی اگر یک دانشجوی خوش استعداد و تیزهوشی را با یک دانشجوی کُندذهن شما در یک کلاس جمع بکنید برای آنها تدریس بکنید این مساوات است ولی ظلم است یک طلبه بااستعداد و طلبه کُند را شما یکجا جمع بکنید برای آنها یک درس بگویید این مساوات است ولی ظلم است مساوات باید مطابق با عدل باشد اگر مطابق با عدل نشد این تساوی, ظلم است پس تمام این امور باید به عدل برگردد. مطلب بعدی آن است که عدل یک مفهوم شفاف و روشنی دارد که از هر که بپرسی عدل چیست معنایش را می داند عدل «وضع کلّ شیء فی موضعه» یعنی هر چیزی را در جای خودش بگذاریم اینجا هم درست است اما جای اشیا کجاست جای اشخاص کجاست تمام اشکال این است که اینها جای اشیا را نمی دانند جای اشخاص را نمی دانند خب جای اشیا و اشخاص را اشیاآفرین می داند اشخاص آفرین می داند آیا جای زن و مرد یکی است آیا در میراث جای پسر و دختر یکی است آیا دیه همه یکی است اینکه عدل «وضع کلّ شیء فی موضعه» هر چیزی را در جای خود قرار بدهیم جای اشیا کجاست جای اشخاص کجاست اینها ناچارند از رسوبات خودشان, رسومات خودشان, عادات خودشان, آداب خودشان, فرهنگ خودشان, فکر خودشان بفهمند اما خدای سبحان می فرماید شما که نمی دانید جای اینها کجاست (لَا تَدْرُونَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ لَكُمْ نَفْعاً) [(1)] منبع وحیانی لازم است تا این مبانی از آنها استنباط بشود تا پشتوانه موادّ حقوقی باشد اینها مواد را از مبانی می گیرند مبانی شان منقطع الأول است چون مبنا به منبع نمی رسد لذا حقوقی که سازمان ملل دارد فاقد صبغه علمی است.

۱- (۴) . سوره نساء, آیه ۱۱.

عالمانه بودن قوانین الهی در پرتو منابع و عدم امکان تبدیل آن

تنها قانونی می توانـد عالمانه باشـد که هم منبع داشـته باشـد هم مبنا داشـته باشد هم ماده حقوقی و آن قانون الهی است خدای سبحـان انسـان را آفریـد جهان را آفریـد رابطه انسان و جهان را آفریـد و از جهان باخبر است از انسان باخبر است از گذشـته و حال و آینـده او باخبر است لـذا گاهی می فرمایـد فطرت را بگیر, گاهی می فرماید دین را بگیر, گاهی می فرماید دین عوض شـدنی نیست گاهی می فرماید فطرت, عوض شدنی نیست گاهی می فرماید: (إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ) (۱) گاهی شفـاف تر از آن را دربـاره فطرت می فرمایـد: (لاَ تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ) به صورت نفی جنس است فرمود هیـچ تغییری در فطرت انسانی نیست نه دیگری عوض می کند چون توان آن را ندارد نه ما عوض می کنیم چون به احسن وجه آفریدیم وجهی ندارد عوض کنـد بنابراین دین برای هر چیزی هست و هر چیزی دین دارد منتها اصـطلاح دین درباره خصوص انسان رایج است و به کار برده شده یعنی قانون کامل و مکمّل این قانون کامل و مکمّل برای انسان است و لاغیر و از ناحیه خدای سـبحان است پس بین بود و نبودِ تکوینی با بایـد و نباید اخلاقی, فقهی و حقوقی که امر اعتباری است یک رابطه است به طوری که اگر این باید و نبایـد به صورت یک حقیقت خارجی در بیایـد می شود فطرت انسان و اگر فطرت انسان به صورت یک کتاب در بیایـد می شود قرآن و عترت.

بیان روایی فطرت توحیدی کودک و عدم دسترسی بشر به آن

ص: ۶۷۱

۱- (۵) . سوره حجر, آیه ۹.

این حرف را شما می بینید مرحوم صدوق(رضوان الله علیه) در کتاب شریف توحید نقل کرده خب این حرف ممکن نیست کسی هزارها سال بنشیند فکر بکند به آن برسد این حرف فقط منبع وحیانی دارد این حرف را مرحوم صدوق(رضوان الله علیه) در کتاب شریف توحید نقل کردند کتاب توحید صفحه ۳۲۸ باب ۵۳ به عنوان «باب فطرت الله عزّ و جلّ الخلق علی التوحید» که خدای سبحان بشر را بر توحید خلق کرده است ده روایت در این باب شریف هست که بسیاری از اینها فطرت را معنا کرده که ﴿فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا﴾ توحید است بعضی ها به توحید و ولایت معنا کرده است اما دهمین حدیثش این است از وجود مبارک رسول خدا(علیه و علی آله آلاف التحیّه والثناء) این حدیث نقل شده است ببینید این به فکر احدی در نمی آید این چنین نیست که حالا آدم مطالعه کند به آن برسد مسائل اخلاقی و امثال ذلک مقداری به ذهن نزدیک تر است می گویند ممکن است بشر فکر بکند به آنجا می رسد اما این حرف, حرفی نیست که بشر بتواند به آن برسد. حضرت فرمود: «لا تضربوا أطفالکم علی بکائهم» فرمود بچه هایتان که گریه می کنند اینها را نزنید برای اینکه اینها گریه که می کنند گریه شان معنادار است «فإنّ بکاءهم أربعه أشهرٍ شهاده أن لا إله الاّ الله» این حرف یعنی چه این چهار ماه دارد می گوید «لا إله إلاّ الله» اشکش همین است این مفطور است کسی به آن نزده این دست نخورده است چون دست نخورده است حرف پدر, حرف مادر, حرف محیط در او اثر نکرده این از دیار ﴿وَنَفَخْتُ فِيهِ مِن رُوحِی﴾ [(۱)](#) آمده به سراغ همان «لا إله الاّ الله» می رود «فإنّ بکاءهم أربعه أشهرٍ شهاده أن لا إله الاّ الله و أربعه أشهر الصلاه علی النبیّ و آله»(صلّی الله علیه و آله و سلّم) این گریه چهارماه دوم صلوات بر وجود مبارک پیغمبر و اهل بیت است این حرف ها را چه کسی می فهمد هیچ راهی برای اینها نیست خب سالیان متمادی دارند آزمایش می کنند کودک را از این حرف ها خبری نیست «و أربعه أشهرٍ الدّعاء لوالدیه» (۲) پدر و مادر را در آن چهار ماه سوم کم کم می شناسد که اینها مجرای فیض خالقیت اند خدای سبحان هم فرمود: ﴿أَنِ اشْکُرْ لِی وَلِوَالِدَیْکَ﴾ (۳) از این راه, فیض به بچه ها رسیده است اینها در آن چهار ماه دیگر عقوقی ندارند معصیتی ندارند پدر و مادرشان که مجلای فیض اند دعا می کنند این می شود فطرت, اگر کسی از فطرت خبر نداشته باشد این می تواند گریه بچه را تفسیر بکند؟! وقتی کسی مادی فکر می کند این درست هم است می گوید جایش تر شده یا گرسنه است گریه می کند آن هم درست است اما این هدفی دارد معنایی دارد ملکوتی دارد در پایان سوره مبارکه «یس» فرمود: ﴿فَسُبْحَانَ الَّذِی بِیَدِهِ مَلَکُوتُ کُلِّ شَیْ ءٍ﴾ (۴) هر چیزی مُلکی دارد که آن را ممکن است علم عادی بفهمد اما ملکوتی دارد که آن را جز وحی کسی نمی فهمد فرمود گریه چهار ماه اول شهادت به وحدانیّت است گریه چهار ماه دوم رسالت است و ولایت اهل بیت است و امثال ذلک خب.

ص: ۶۷۲

۱- (۶) . سوره حجر, آیه ۲۹; سوره ص, آیه ۷۲.

۲- (۷) . التوحید (شیخ صدوق), ص ۳۳۱.

۳- (۸) . سوره لقمان, آیه ۱۴.

۴- (۹) . سوره یس, آیه ۸۳.

انطباق دقیق فطرت توحیدی انسان با دین الهی

این معنایش این است که اگر این حقیقت و هویّت انسان را شما استخراج کنید به صورت حرف در بیاورید می شود دین, اگر این دین را بخواهید به صورت یک هویّت خارجی در بیاورید می شود فطرت لذا گاهی تعبیر به دین دارد (أَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ) گاهی تعبیر به فطرت دارد (فِطْرَتَ اللَّهِ) که منصوب به اغراست مواظب فطرتت باش از این فطرت بیرون نرو, گاهی تعبیر به خلق دارد (لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ) یعنی «لا تبدیل للدین, لا تبدیل للفطره».

سرّ تغییر و تبدیل ناپذیری دین الهی

چون دین مطابق با فطرت است فطرت هم عوض شدنی نیست پس دین هم عوض شدنی نیست (إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ) تغییرپذیر هم نیست انبیا همه همین دین را آوردند منتها اختلافی که هست (لِكُلٍّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجاً) (۱) اختلافی در دین نیست لذا هر پیامبری که آمده فرمود گفتار انبیای قبلیِ من درست است (مُصَدِّقاً لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ) (۲) هیچ اختلافی بین انبیا نیست بین کتاب های آسمانی هم اختلاف نیست این کلمه (مُصَدِّقاً) ترجیع بند جریان رسالت انبیا(علیهم السلام) است هر که آمده گفته قبلی درست گفته این چنین نیست که بگوید قبلی اشتباه کرده من درست گفتم, همه اینها نسبت به گذشته می گویند: (مُصَدِّقاً لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ) منتها آن که خاتِم و خاتَم است(علیهم الصلاه و علیهم السلام) می فرماید من بر حسب آن مقام خاتمیّت، گذشته از تصدیق که می گویم همه اینها هر چه فرمودند درست فرمودند, یک هیمنه, یک سیطره, سلطنتی هم دارم که می شود سلطان الأنبیاء (وَمُهَيْمِناً عَلَيْهِ) (۳) هیمنه دارد سیطره دارد سلطنت دارد خاتمیّت و خاتِمیّت دارد بنابراین اگر کسی خواست انسان را بشناسد باید بداند انسان دینی دارد این انسان شناسی یک حساب و کتاب خاصی دارد مثل معدن شناسی, مثل گیاه شناسی, مثل حیوان شناسی دینی دارد دینِ او راه تکامل اوست.

ص: ۶۷۳

۱- (۱۰) . سوره مائده, آیه ۴۸.

۲- (۱۱) . سوره بقره, آیه ۹۷; سوره مائده, آیه ۴۶.

۳- (۱۲) . سوره مائده, آیه ۴۸.

چگونگی جمع تغییرپذیری فطرت توحیدی با سخن شیطان (فَلَیُغَیِّرُنَّ خَلْقَ اللّهِ)

پرسش: اگر فطری باشد آن وقت فرقی بین حلال زاده و حرام زاده نیست؟

پاسخ: بله, اینکه شیطان گفت: (فَلَیُغَیِّرُنَّ خَلْقَ اللّهِ) (۱) در این بخش است وگرنه آن درون, ثابت و تثبیت شده است منتها آن درون, دفن شده (قَدْ خَابَ مَن دَسَّاهَا) (۲) وگرنه اینکه شیطان گفت: (فَلَیُغَیِّرُنَّ خَلْقَ اللّهِ) یعنی بروز و ظهور این در بخش حلال و حرام را عوض می کند وگرنه آن (لَا تَبْدِیلَ لِخَلْقِ اللَّهِ) آن اصلِ فطرت را دفن کردند وقتی دفن کردند روی این دفن شده دارند زندگی می کنند صدای فطرت به گوش کسی نمی رسد الآن آنچه حرف می زنند حرف حیوانیّت است یا حرف های شیطنت است که روی قبر فطرت هستند اما او زنده به گور است زنده است از بین نمی رود کسی واقعاً حیوان بشود این شدنی نیست.

تغییرناپذیری حقیقت انسان حتی پس از مرگ و حشر حیوانی او

البته گاهی انسان واقعاً حیوان می شود اما «انسانٌ حیوانٌ» یک حیوان داریم که در عرض انسان است مثل فرس و بقر و غنم, یک حیوان داریم که در طول انسانیّت است یعنی انسانی است که حیوان شده است بزرگان می گویند انسان, نوع اخیر نیست انسان, نوع متوسط است در تحت او انواع متعدّد است و در یوم القیامه ظهور می کند این انسان سرِ چهارراه ایستاده یا به سمت فرشته شدن می رود که «انسانٌ مَلکٌ» یا به سمت شیطانیّت و شیطنت می رود «انسانٌ شیطانٌ» یا به سَمت درنده خویی می رود «انسانٌ سَبعٌ» یا به سمت چرندگی می رود «انسانٌ حمارٌ» یا «انسانٌ» کذا و کذا, انسان نزد دیگران نوع اخیر است ولی در حکمت متعالیه نوع متوسط است در تحت او لذا وقتی وارد درنده خویی شد از هر حیوانی بدتر است و اگر فرشته خوی شد از هر مَلکی بالاتر است و اگر به سمت شیطان رفت از هر ابلیسی ابلیس تر است و اگر به صورت چرندگی در آمد از هر حیوان پرخوری پرخورتر است مهم این است که اینکه در تعبیرات آمده برخی ها (کَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ) (۳) هستند و در ذیل آیه (فَتَأْتُونَ أَفْوَاجاً) (۴) فریقین نقل کردند که رسول خدا(صلّی الله علیه و آله و سلّم) فرمود عدّه ای در قیامت به صورت حیوانات محشور می شوند اینها اگر واقعاً حیوان بشوند که عذابی در کار نیست خجالت نمی کشند اما «انسانٌ حیوانٌ» همان طوری که سلسله اجناس, سلسله انواع, سلسله فصول ترتیبی دارند از بالا به پایین می آیند یا از پایین به بالا می روند این انسانی است که حیوان شده لذا کاملاً می فهمد و خجالت هم می کشد دیگران هم او را می شناسند این چنین نیست که حیوان بشود در عرض انسان, حیوانی می شود در طول انسان زیرا او تمام انسانیّتش را در راه حیوانیّت صرف کرده، شده حیوان کامل, چون «انسانٌ حیوانٌ» و این انسان, نوع متوسط است نه نوع اخیر لذا کاملاً می فهمد و عذاب را هم درک می کند و معذّب هم می شود وگرنه اگر کسی به صورت حیوان در آمده انسانیتی در کار نباشد و حیوانیّتش در عرض انسانیّت باشد خِزی و رسوایی ندارد مگر این همه خوک و گراز خجالت می شوند از اینکه گرازند و خوک اند؟! اما انسان خجالت می کشد چون می فهمد انسان است که به این صورت در آمده است.

ص: ۶۷۴

۱- (۱۳) . سوره نساء, آیه ۱۱۹.

۲- (۱۴) . سوره□ شمس، آیه□ ۱۰.

۳- (۱۵) . سوره□ اعراف, آیه□ ۱۷۹.

۴- (۱۶) . سوره□ نبأ, آیه□ ۱۸.

تبیین انحصار هویت شناسی انسان با دین الهی

بنابراین اگر کسی خواست معدن شناس باشد نفت شناس باشد گازشناس باشد باید هویت شناس باشد که این از چه راه آمده به کجا می رود منتها درباره معادن یک راه علمی دارد که آن راه علمی را تا حدودی حکمت و فلسفه حل کردند اما در جریان فطرت انسانی راهی دارد که دین آن را هدایت کرده و حکمت الهی آن را تعقیب کرده.

بررسی دو گونه حرکت در موجودات

بیان ذلک آن است که مستحضرید حرکت یا هرج و مرج است مثل اینکه وقتی گردبادی می آید این شن های کویر را حرکت می دهد از این شن سؤال بکنی کجا می خواهی بروی این حرفی برای گفتن ندارد می گوید هر جا باد مرا برد اما از این خاک های بدخشان یا خاک های یمن بخواهی سؤال کنی کجا می خواهی بروی می گوید بعد از چند قرن می خواهم عقیق بشوم یا لعل بشوم. حرکت دو قسم است یا حرکت طبیعی و عادی است بدون فشار از خارج یا حرکت بر اساس فشار خارج است به اصطلاح قسر, قسر یعنی فشار. آن تندبادی که این شن های کویر را جابه جا می کند این شن ها حرفی برای گفتن ندارند نه جا برای سؤال است که کجا می خواهی بروی نه آن جوابی دارد می گوید من نمی دانم هر جا بردند اما این موادی که چند قرن بعد می شود گاز یا نفت این یک راه مشخصی دارند این معدن ها که می شود طلا یا نقره یا زغال سنگ راه مشخصی دارند اگر کسی از اینها سؤال بکند که کجا می خواهی بروی می گوید بعد از چند قرن می خواهم زغال سنگ بشوم آن یکی می گوید بعد از چند قرن می خواهم طلا بشوم و حساب شده هم کار می کند.

پرسش: حاج آقا فرمود: «نشر الریاح برحمته». (۱)

پاسخ: باد کار می کند اما این شن که حرفی ندارد از باد سؤال بکنیم چرا, راه دارد اگر ما از باد سؤال کنیم می گوید من مأموریت دارم این ابرها را جمع بکنم بعد تلقیح بکنم عقد نکاح بین اینها بخوانم ابر سیاه و سفید را جمع بکنم بینشان ازدواج برقرار کنم بعضی را باردار کنم بعد هنگام اینکه می خواهند ببارند من مأموریت دارم که کجا بیارانم همه این حرف ها را نقد این باد در اختیار دارد و می تواند جواب بگوید یک سلیمان می خواهد که از اینها جواب بگیرد اما این شن ها که با باد حرکت می کنند اینها حرفی برای گفتن ندارند اما آن شن هایی که در دل کوه اند و راه خاص دارند بله آن حرکت طبیعی شان است اگر از آنها سؤال بکنند آنها جواب علمی دارند. پس اگر کسی خواست از این معدن سؤال کند آنها جواب نقد دارند که ما بعد از ده قرن یا صد قرن یا کمتر و بیشتر می خواهیم فلان بشویم.

هدفمندی حرکت موجودات دالّ بر فطرت توحیدی آنها

مهم ترین سؤال این است که این خاکی که می خواهد بشود لعل یا خاکی که می خواهد بشود عقیق, جهت دارد به طرف عقیقی حرکت می کند به طرف لعل حرکت می کند جهت دارد این یک, دوم اینکه بین موجود و معدوم هیچ رابطه ای نیست آن لعل که معدوم است این عقیق که معدوم است این خاک, اندیشه که ندارد اندیشه تصویری که به ذهن بسپارد بلکه جهت دارد باید بین این خاک و لعلِ معدوم رابطه ای باشد چون این حرکت که نظیر حرکت شن های طوفانی نیست این حرکت , هدفدار است, هدفدار است یعنی بین متحرّک و مقصد یک پیوند وجودی است اگر بین متحرّک و مقصد یک پیوند وجودی بود مقصد باید موجود باشد زیرا بین موجود و معدوم هیچ رابطه ای نیست و مقصد چون بالفعل موجود نیست بالقوّه در درون این خاک است این همان استعداد است مستعَدّ له به طور ضعیف در مستعِد وجود دارد آن راهنما آن محرّک آرام آرام این مستعد را حرکت می دهد تا مستعَدّ له که در درون او مستتر است شکوفا بشود این خروج از قوّه به فعل است هر کسی در درون خود این فطرت را دارد هم خاک و گیاه و حیوان دارای فطرت اند که بیان نورانی وجود مبارک موسای کلیم این بود (رَبُّنَا الَّذِی أَعْطَی کُلَّ شَیْ ءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَی) (۲) یعنی ساختار هر چیزی را به او داد بعد او را راهنمایی کرد که چگونه این قوّه را به فعلیّت برساند به مقصد برسد تمام اهداف, در درون هر موجودی هست یعنی اگر از این ماده زیرزمینی سؤال بکنید شما کجا می خواهید بروید می گوید بعد از چند قرن می خواهم بشوم نفت, بعد از چند قرن می خواهم بشوم گاز یک راه علمی دارد خب گاز که معدوم است نفت که معدوم است می گوید نه, من مستعدّ نفت و گازم نفت و گاز به طور مستعَدّ له در من وجود دارد به من دادند من تلاش و کوشش می کنم این استعداد را شکوفا کنم بشوم نفت بالفعل یا گاز بالفعل, فطرت در هر موجودی هست لذا از او سؤال بکنی چه می گویی, می گوید من سبّوحٌ قدّوس می گویم (إِن مِن شَیْ ءٍ إِلَّا یُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ) (۳) من خدا را تسبیح می کنم که مرا یاوه نیافرید مرا با هدف آفرید مرا هدفمند کرد برای من مقصد مشخص کرد برای من مقصود مشخص کرد برای من راه مشخص کرد که من با پیمودن این راه به مقصود برسم.

۱- (۱۷) . نهج البلاغه, خطبه ۱.

۲- (۱۸) . سوره طه, آیه ۵۰.

۳- (۱۹) . سوره اسراء, آیه ۴۴.

بیان هویت واقعی انسان و هدف حرکت او از زبان دین

اگر خـدای سبحان درباره انسان سـخن گفت, فرمود: (يَا أَيُّهَا الْإِنسَانُ إِنَّکَ کَادِحٌ إِلَى رَبِّکَ کَدْحاً فَمُلاَقِيهِ) (۱) تو مسافر الی الله هستی خب اگر در درون هر کسـی سـفر الی الله هست این سـفر, جهت دار بـودن است می شود سـیر باشـد جهت باشـد و موجود متحرّک، هدفمنـد باشـد و آن هـدف را در خود بالقوّه نداشـته باشـد پس هر موجودی موحّـد است بالقوّه بعد وقتی به مقصـد رسـید این توحیـد را شـکوفا می کند می گوید «لا إله الاّ الله» هیچ موجودی نیست که در درون خود اسـتعداد توحیدی نداشـته باشد در آن مرحله ضـعیف می گوید «لا إله الاّ الله, سـبحان الله» در مراحل میانی همین حرف را دارد در مراحل پایانی هم همین حرف را دارد; منتهـا حرف هـا طبق این مراحل فرق می کنـد بنابراین این چهار اصل را که سیدناالاسـتاد(رضوان الله علیه) فرمودنـد ما برای این (فَأَقِمْ وَجْهَکَ لِلـدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِى فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لاَ تَبْـدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ) یک بحث جـدایی داریم ضـمن اینکه این چنـد سـطری که مربوط به همین آیه است اینجـا ذکر فرمودنـد آن اصول چهارگانه ای که جـداگانه به عنوان بحث فطرت الهی است (۲) آن را هم ملاحظه بفرماییـد تا ببینیم که پایان بحث به کجا منتهی می شود فردا ـ ان شاءالله ـ حضور همگانی را در راهپیمایی خواهیم داشت.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

۱- (۲۰) . سوره انشقاق, آیه ۶.

۲- (۲۱) . المیزان, ج۱۶, ص۱۸۹ ـ ۱۹۳.

آیات ۳۰ تا ۳۳ سوره روم ۹۱/۱۱/۲۳

ص: ۶۷۷

.Your browser does not support the audio tag

(فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِى فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لاَ تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لاَ يَعْلَمُونَ (٣٠) مُنِيبِينَ إِلَيْهِ وَاتَّقُوهُ وَأَقِيمُوا الصَّلاَةَ وَلاَ تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ (٣١) مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيَعاً كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ (٣٢) وَإِذَا مَسَّ النَّاسَ ضُرٌّ دَعَوْا رَبَّهُم مُّنِيبِينَ إِلَيْهِ ثُمَّ إِذَا أَذَاقَهُم مِنْهُ رَحْمَةً إِذَا فَرِيقٌ مِّنْهُم بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ (٣٣))

تقسیم علوم به آلی و اصالی و تعریف آن

قبل از تبیین این فطرت, برخی از نکاتی که مربوط به آیات قبل بود مطرح بشود مستحضرید که علم, تقسیمات فراوانی دارد یکی از آن تقسیم ها این است که علم یا اصالی است یا آلی یعنی ابزار و آلت چیز دیگر است علم هایی نظیر نحو, صرف و مانند آن را می گویند آلی است برای اینکه انسان به وسیله اینها درست حرف بزند درست بنویسد و مانند آن چه اینکه منطق را می گویند «آلهٌ قانونیّه» که به وسیله آن انسان درست فکر می کند اصول را می گویند آلی است برای اینکه مقدمه استنباط احکام فقهی است اما به آن علمی که خودش مطلوب است و مقدمه چیز دیگر نیست می گویند علم اصالی. علوم عملی برای عمل است حتی فقه برای عمل است اما معرفتِ ذات اقدس الهی و اسمای حسنای او گرچه تأثیری دارد به نحو فاعلی برای تهذیب نفس و تزکیه روح لکن یک علم اصالی است آن مرحله عالیه معرفت حق که شهود الهی باشد آن مقدمه برای چیزی نیست خودش مطلوب است یعنی آن که می گوید: «ما کنت أعبد ربّاً لم أره» (۱) آن معرفتِ شهودی خودش مطلوب است نه اینکه برای عمل باشد.

۱- (۱) . الکافی، ج۱، ص۹۸ و ۱۳۸.

سرّ تقدیم تعلیم بر تزکیه در مقدمی بودن علوم آلی

بنابراین آن گونه از علوم که اصالی اند مقدمه عمل نیستند اما علومی که در حکمت عملی مطرح است اینها مقدمه عمل اند چون مقدمه عمل هستند از این جهت تزکیه بر تعلیم مقدم است گرچه تعلیم, مقدمه تزکیه است و اگر در قرآن کریم گاهی تعلیم مقدم است گاهی تزکیه نه برای آن است که تعلیم, مقدم بر تزکیه است بلکه برای آن است که تعلیم, مقدمه تزکیه است و آنجا که تزکیه قبل از تعلیم ذکر می شود برای اینکه تزکیه, مقدم بر تعلیم است یعنی علّت غایی است. علمِ حصولی و مانند آن برای این است که انسان عمل بکند به قداست برسد پس ذاتاً مطلوب نیست.

ناتمام بودن سؤال از علت خضوع فرشتگان بر آدم دارای ترک اُولیٰ

اگر فرشته ها در برابر انسان کامل خضوع کردند نباید گفت فرشته ها با اینکه ترک اُولیٰ ندارند برای انسانی سجده کردند که ترک اُولیٰ دارد آن وقتی که وجود مبارک آدم که خلیفه الله است مسجود فرشته ها بود آن وقت که ترک اُولیٰ نداشت ترک اُولیٰ بعد از ورود در جنّت تمثیلی یا غیر تمثیلی است .

دلیل روا نبودن حمل نهی بر آدم بر ترک اُولای مصطلح یا کراهت

آن ترک اُولیٰ هم نه به معنای کراهت است یا ترک اُولای مصطلح آنجا چون شریعتی نبود نه نهی تحریمی بود نه نهی تنزیهی بود نه نهی ارشادی بود وقتی شریعت نباشد دین نباشد هیچ کدام از اینها نیست آن یک راه خاصّ خودش را دارد که مناسب با آن عالَم است فرمود وقتی به زمین رفتید دین می آید (اهْبِطُوا) وقتی زمین رفتید (فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدىً) (۱) آن گاه بر دو قسم است, اگر جایی دین ترسیم نشده باشد حکم تشریعی نداشته باشد نه نهی تحریمی داریم نه نهی تنزیهی داریم نه نهی ارشادی داریم آن عالَم حساب دیگری دارد که باید مطابق با آن عالَم حرف زد نه اینکه انسان جنّتی حرف بزند و ارضی فکر بکند خب اگر جنّت آدم است انسان باید وارد آن جنّت بشود مطابق آن جنّت آن آیه را تفسیر بکند نه اینکه زمین بنشیند حرف ورود به بهشت آدم را با فکر زمینی بخواهد حل کند اینکه خیلی ها خیال کردند نهی, تحریمی نیست تنزیهی است یا ترک اُولاست ثابت بشود هیچ کدام از اینها که راه نیست انسان باید وارد آن نشئه بشود آن امر و نهی را برابر آن نشئه حل کند ولی وقتی زمین آمدند سخن از شریعت است, امر است, نهی است, تحریم است, تنزیه است, ترک اُولاست, ارشاد است و مانند آن.

۱- (۲) . سوره بقره, آیه ۳۸.

دشواری فهم قوانین عالم مجردات با قوانین بشری

پرسش: ...پاسخ: قواعد آن عالَم را دارد فرشته ها بدون اینکه پیامبری داشته باشند امر و نهی تشریعی داشته باشند قوانین خاصّ خودشان را دارنـد انسان بایـد فرشـته خوی بشود ملکوتی بشود تا حرف ملکوتی را بفهمـد اینکه گفتند «رو مجرّد شو مجرّد را ببین» یعنی همین! انسان بدون اینکه فرشته خوی بشود قوانین فرشته ها را با قوانین بشری بخواهد حل کند دشوار است. بنابراین نتیجه اینکه علمِ اصـالی, هـدف برای چیزی نیست خودش هـدف است علوم عملی برای عمل است علم, مقـدمه تزکیه است و تزکیه, مقـدّم بر علم است برای اینکه هر علّتی ولو علّت غایی باشـد مقدم بر معلول است این حرف ها مربوط به بحث گذشـته است.

عدم تعارض روایت صدوق با علوم روز در شناخت کودک نسبت به والدین

مطلب دیگر اینکه سیدناالاسـتاد(رضوان الله علیه) ذیل همین روایت نورانی که از کتاب شـریف توحیـد مرحوم صدوق خوانده شد آنجا فرمودند بچه ها معمولاً تا هشت ماهگی پدر و مادر را نمی شناسـند (۱) برای اینکه در آن روایتی که مرحوم صدوق نقل کرد آن چهار ماه اول گریه بچه شـهادت به توحیـد بود آن چهار ماه دوم گریه اش برای گرامیـداشت وحی و نبوّت بود و چهـار مـاه سوم دعـا به پـدر و مـادر بود این برای غالب است حالا اگر در علم روز ثابت بشود که بعـد از چنـد ساعت کودک پدرش را یا مادرش را می شناسد آن شناختی نیست که اگر برای او دایه بگیرند یا مادر, پدر را رها بکنند کودک را جدا بکنند این کودک رنج ببرد آن شـناختی که بالأخره باعث اُنس و عاطفه است آن از هشت ماهگی به بعد شـروع می شود حالا برسیم به اصل مطلب.

۱- (۳) . المیزان، ج۱۶، ص۱۸۸.

دلیل دینی بودن همه علوم در جهان بینی توحیدی

فرمود: (فَأَقِمْ وَجْهَکَ لِلدِّینِ حَنِیفاً) الآ ن مهم ترین مسئله روز یکی اسلامی شدن دانشگاه است یکی هم تحوّل علوم انسانی است. آن بخش اول مناسبت های قبلی گذشت که ما علمِ غیر دینی نداریم چه اینکه بنا بر جهان بینی مادی ما ــ معاذ الله ــ علم دینی نداریم وقتی بر اساس جهان بینی مادی دین شده فسون و فسانه دیگر علم دینی نخواهیم داشت اما اگر بر اساس جهان بینی توحیدی که حق است عالَم را شناختیم انسان را شناختیم ما علمِ غیر دینی نداریم که بحثش مبسوطاً گذشت.

ارکان سه گانه علوم در جهان بینی توحیدی دال بر تکامل آن

اما حالاـ که ثابت شد ما علم دینی داریم دو نحو ثابت می شود یکی اینکه بالأخره جهان, خلقت است وقتی خلقت شناسی مطرح شد فرض ندارد دینی نباشد معلوم, فعل خداست عالِم, فعل خداست عقل, فعل خداست ما در فعل خدا غرقیم می شود فعل خدا را کسی بشناسد و دینی نباشد ما می گوییم بحث در شناخت فعل معصوم و قول معصوم دینی است آن وقت بحث در شناخت فعل خدا دینی نیست؟! الآن چرا تفسیر علم دینی است برای اینکه مفسّر می گوید خدا چنین گفت, خب آن استاد دانشگاه هم هر لحظه می گوید خدا چنین کرد بحث درباره فعل خدا دینی نیست بحث درباره قول خدا دینی است؟! بر اساس جهان بینی توحیدی ما علم غیر دینی نخواهیم داشت که مبسوطاً گذشت اما حالاـ مبانی علوم انسانی چیست الآن در صدد تحوّل علوم انسانی اند خب این حوزه باید مبانی را کاملاً تنظیم کرده, تدوین کرده در اختیار آن بزرگانی قرار بدهد که می خواهند علوم انسانی را بر اساس دین طرح کنند در بحث های قبل هم داشتیم که در هر امری یک مواد هست, یک مبانی هست, یک منابع که مواد را از مبانی می گیرند, مبانی را از منابع می گیرند ما در فقه و اصول همین کار را داریم در حقوق هم همین طور است در اخلاق هم همین طور است این موادّ فقهی که الآن در رساله هاست این را از مبانی می گیرند که مبانی در اصول مشخص می شود کسی مبنایش این است که با شکّ در مقتضی می شود استصحاب کرد یکی می گوید نمی شود, یکی مبنایش این است که در زمانیات استصحاب جاری است یکی می گوید نمی شود, یکی مبنایش در اقلّ و اکثر ارتباطی احتیاط است یکی می گوید نیست و مانند آن این مبانی را در اصول تنظیم می کنند به استناد این مبانی, مواد را در فقه استنباط می کنند آن وقت این مبانی را از چه چیزی می گیرند از منبع می گیرند منبع, کتاب است و سنّت معصومین(علیهم السلام) است و عقلِ استدلالی, پس ما یک منبع داریم به نام قرآن و عترت و عقلِ برهانی و یک مبنا داریم و یک مواد.

تمام نبودن ارکان علوم در جهان بینی مادی دال بر نقص آن

دیگران که جهان بینی توحیـدی ندارنـد مبنای بی منبع دارنـد فقط از فکر خودشان می گیرنـد چون این فکرشان الهی نیست و مادی است با هوا آمیخته است بنابراین طبق میل خودشان مبانی استنباط می کنند و از این مبانی, موادّ حقوقی در می آورند.

ثمره تلخ نقص جهان بینی مادی در زندگی انسان

الآـن شـما می بینیـد در سازمـان ملـل به آن کشوری که در جنـگ جهـانی قدرتمنـدتر بود و بیشتر کُشت و اسـلحه گرم تری و کشـنده تری داشت حقّ وتو دادنـد اینها این را به عنوان یک حقّ مسلّم می داننـد اینکه اینها این حقّ وتو را دارند جز بر اساس (قَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ مَنِ اسْتَعْلَى) (۱) است چون اینها در جنگ جهانی پیروز شدند بیشتر کشـتند یا بیشتر می توانند بکشـند یا اسلحه کشـنده تر دارنـد حق با اینهاست اینها اگر چیزی را نفی کردند نفی می شود حقّ وِتو یعنی این, ولو دیگران هر چه بگویند این فلسـطینی بیچاره ده ها سال است که آواره است خب این را به عنوان قانون پذیرفتنـد و دنیا هم دارد با همین می گردد این جز بر اسـاس (قَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ مَنِ اسْتَعْلَى) چیز دیگر که نیست سرّش آن است که چون منبع ندارنـد بر اسـاس هوس و مِیـل, مبنا درست می کنند از این مبنا, موادّ حقوقی و اخلاقی و فرهنگ و هنر و اینها در می آورند.

لزوم منبع شناسی در تحول مبانی علوم انسانی

اگر کسـی خواست مبـانی علوم انسـانی را متحوّل کنـد که در سـایه این مبانی آن علوم متحول بشود بایـد بررسـی کنـد که در جهان ما چنـدتا منبع داریم مردم روزگار یا مادّی محض بودنـد می گفتنـد: (إِنْ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا) (۲) و انسـان با مرگ می پوسد نه از پوست به در بیاید و بعد از مرگ خبری نیست چه اینکه قبل از مرگ خبری نبود (إِنْ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا) این تفکّر باطِل الحاد است یا مشـرک انـد نظیر برخی از بودایی ها و برهمنی ها نه همه آنها اینها اگر هم بت ها را می پرسـتند نظیر آنچه در صدر اسـلام بود برای اینکه مشـکلات مادی اینها را حل کند نه مشـکلات بعد از مرگ را, اگر مشـرکان حجاز می گفتند: (مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى) (۳) یا می گفتند: (هؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ) (۴) نه یعنی شـفاعت اخروی که نگذارند ما جهنم برویم معنای شـفاعتی که مشـرکین طلب می کردند این بود که این بت ها نزد خدا شفیع ما بشوند که باران مناسب بیاید اقتصـاد منـاسب بیایـد بیمـاران مـا درمـان بشونـد وماننـد آن و از نظر اینها بعـد از مرگ _ معاذ الله _ خبری نبود که نبود اینها تقربیشان, استشـفاعشان در حوزه مادّیت بود و لاغیر پس آنها انسان را هم با مرگ پوسیده شده می پنداشتند و لاغیر و خدایی قائل بودند که در زندگی اینها تأثیر مستقیم نداشت یا نه, الحاد نیست شرک نیست توحید است.

۱- (۴) . سوره طه, آیه ۶۴.

۲- (۵) . سوره انعام, آیه ۲۹; سوره مؤمنون, آیه ۳۷.

۳- (۶) . سوره زمر, آیه ۳.

۴- (۷) . سوره یونس, آیه ۱۸.

ثمره منبع شناسی, اسلامی شدن علوم انسانی

اگر توحید است ــ کما هو الحق ــ جهان بینی ما بر اساس توحید است انسان شناسی ما ما بر اساس توحید است پیوند انسان و جهان ما بر اساس توحید است باید سیاست ما, اقتصاد ما, جامعه شناسی ما, فرهنگ ما, هنر ما و سایر علوم انسانی که هر کدام از اینها زیرمجموعه فراوانی دارند موادّشان مشخص بشود که از مبانی می گیرند آن مبانی شان باید مشخص بشود که از منبع وحیانی می گیرند عمده اثبات این منبع وحیانی است.

ارتباط دادن ملک و ملکوت انسان با امر به اندیشه توحیدی (فأَقِمْ وَجْهَکَ لِلدِّین)

این کریمه که می فرماید: (فَأَقِمْ وَجْهَکَ لِلدِّینِ حَنِیفاً), این چهار اصلی که سیدناالاستاد در بحث جداگانه فطری بودن دین مشخص کردند (۱) این را حتماً ملاحظه بفرمایید اینها در تحوّل علوم انسانی تأثیر سازنده ای دارد. اگر ثابت شد که انسان مبدیی دارد به نام خدا و منتهایی دارد باز به نام خدا که (هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ) (۲) و بدنی دارد که با نظام خلقت مادی هماهنگ است و روحی دارد که با ساختار نظام ملکوتی هماهنگ است اگر سیاستی هست سیاست آمیخته مُلك و ملکوت است اگر اقتصاد هست اقتصاد آمیخته ملك و ملکوت است جامعه شناسی بشرح ایضاً مدیریت بشرح ایضاً هنر و فرهنگ بشرح ایضاً.

تبیین هنر اسلامی به عنوان نمونه ای از تحول در علوم انسانی

یک وقت است هنر، سینما یا فیلم است که از حس به خیال و از خیال به حس دور باطلی دارد این هرگز هنر اسلامی نخواهد شد این یک سرگرمی است این هنر نازل است یک وقت است نه, یک هنرمند تحصیل کرده یک معقولات عالیه دارد (یک) این معقولات را هنرمندانه در محدوده متخیّله خود نازل می کند (دو) متخیّله هیچ ارتباطی به قوّه خیال ندارد در حوزه متخیّله این را کارگردانی می کند وقتی در حوزه متخیّله کارگردانی شد خروجی اش را به عالَم خیال می دهد عالم خیال گردگیری می کند صاف می کند شفاف می کند به حس می دهد این می شود هنر اسلامی که حقیقتی را انسان نازل می کند و این می شود متنزّل یک وقت است که حرف, حرف نازل است نظیر آنچه شما در دیوان منوچهری دامغانی و امثال ذلک می بینید این یک هنر است ادبیات است کمتر کسی مثل ایشان بتواند بهاریه بیاورد شما ببینید چندین درخت را چندین میوه را چندین برگ را چندین طعم را چندین خواننده را و بلبل ها را ردیف می کند در یک شعر انسان متحیّر می شود اما همه اش از باغ گرفته شده این شعرِ نازل است اما وقتی به سراغ غزل حافظ می روید می بینید این متنزّل است از جای دیگر آمده این می گوید «دوش دیدم که ملائک در میخانه زدند» (۳) از دیشبش خبر می دهد از فرشته خبر می دهد از درِ میخانه خبر می دهد آن میخانه ای که در بهشت فرمود: (أَنْهارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِینَ) (۴) از آنجا خبر می دهد هنرمندانه آن معقول را به متخیّله می آورد بازسازی می کند از متخیّله به خیال می دهد از خیال به حس می دهد می شود «دوش دیدم که ملائکه درِ میخانه زدند» این می شود هنرِ متنزّل اگر سینما بخواهد اسلامی بشود فیلم بخواهد اسلامی بشود بخواهد عقلی بشود سازنده بشود که شدنی است اول باید آن معارف را یک هنرمند بداند که چیست, انسان از کجا آمده به کجا می رود چه باید بکند و اگر متخیّله قوی ندارد وارد این کار نشود و اگر خیال سازنده ندارد وارد این حوزه نشود و اگر متخیّله قوی دارد و خیال قوی دارد لکن حسّ بازیگری خوبی ندارد وارد نشود این سه حس باید خیلی فعال و شاداب باشد متخیّله همان است که ترکیب می کند تجزیه می کند چون ما قوّه ای داریم به نام خیال که صورت ها را درک می کند قوّه ای داریم به نام واهمه که معنا را درک

می کنـد قوّه ای داریم به نام متخیّله که در هسـته مرکزی اینها قرار دارد صورت را از خیال می گیرد معنا را از واهمه می گیرد اینها را به هم دوخت و دوز می کنـد انسان ده سـر درست می کنـد انسان بی سـر درست می کند اینها کار متخیّله است نه کار قوّه خیال این کاریکاتورها برای قوّه متخیّله است نه قوّه خیال بعـد خروجی اش را می دهـد به خیال بعـد می دهد به عالَم حس خب.

ص: ۶۸۳

۱- (۸) . المیزان, ج۱۶, ص۱۸۹ _ ۱۹۳.

۲- (۹) . سوره حدید, آیه ۳.

۳- (۱۰) . دیوان حافظ، غزل۱۸۴.

۴- (۱۱) . سوره محمد, آیه ۱۵.

بررسی تفاوت فاحش اندیشه توحیدی و مادی در زندگی انسان

حالا اگر کسی بر اساس تعلیمات دین معتقد شد جهان, خدایی دارد انسان, خدایی دارد و پیوند انسان و جهان را خدا تنظیم کرد و انسان مسافر است و برای ابد بعد از مرگ می ماند و مرگ را می میراند نه بمیرد این یک ره توشه می خواهد اگر سیاست است باید با این هستی هماهنگ باشد اقتصاد بشرح ایضاً و مانند آن شما می بینید الآن بخش اقتصاد دنیا با ربا دارد می گردد و دین, ربا را جنون می داند این دو مبنا بر اساس دو جهان بینی است (الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلاَّ كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ) (۱) رباخوار و رباگیر مختبِط اند این کجا و آن کجا! همان طوری که حقّ وتو دادن به ابرقدرت خَبط است رباگیری و ربا دادن هم خبط است اینها به دو جهان بینی برمی گردد او می گوید قرض الحسنه بالاتر از صدقه است بر درِ بهشت نوشته است که قرض الحسنه هجده برابر پاداش دارد صدقه ده برابر, (۲) خب این کجا آن کجا! اگر انسان یک حقیقت گسترده و دامنه داری است و ره توشه اش باید از منبع الهی گرفته شود فطرت را باید شکوفا کرد و شناخت نه طبیعت را.

تبیین دیدگاه علامه طباطبایی در تفسیر طبیعت و فطرت انسان و ثمره آن

بیان لطیف سیدناالاستاد این است که انسان مدنی بالطبع نیست انسان مستخدِم بالطبع است (۳) ولی اگر فطرت را معنا کردیم بله, مدنی بالفطره است یعنی متمدّن است فطرت معنا شد می شود متمدّن, طبیعت معنا شد می شود استخدام, فرمایش ایشان در یکی از این اصول چهارگانه این است که هر کسی نفع خودش را می خواهد چون انسان مثل حیوان نیست که غذای او, پوشاک او در صحنه خلقت آماده باشد این غذا را الاّ ولابد باید تهیه کند لباس را الاّ ولابد باید تهیه کند این حیوان است که غذایش در متن طبیعت آماده است اگر گوشت خور است که گوش خام غذای آن است اگر علف خوار است که علف بیابان و علف هرز طعام آن است پوستش هم جامه دوخته آن است نه احتیاج به خیاط دارد نه احتیاج به دبّاغ دارد نه احتیاج به آشپزخانه دارد و مانند آن اما انسان در همه امور محتاج به دیگری است لذا ناچار است با اجتماع هماهنگ باشد اینکه ناچار است با اجتماع هماهنگ باشد نه اینکه فطرت او خواهان اجتماع است تا بگوییم او اجتماعی بالطبع است یا متمدّن بالطبع است او طبعاً مستخدِم است این تا زورش برسد می گوید دیگری باید برای من کار کند اما وقتی فطرت الهی همراه شد این فطرت خیلی ذخیره دارد این (فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا) (۴) را دارد کسی که فطرتش سالم است لازم نیست کسی به او بگوید عدل خوب است این طبعاً به عدل گرایش دارد ظلم بر انسان تحمیل است یعنی اگر کسی نهال شکوفایی را عمداً با بیل و کلنگ زیر خاک دفن کند و نگذارد این نهال شکوفا بشود بر خلاف خواسته آن نهال است فرمود ما به شما نهال فطرت دادیم این بالنده است انبیا را فرستادیم که آبیاری کنند «يثيروا لهم دفائن العقول» (۵) شما آمدید مرتب با اغراض و غرایز روی این نهال خاک ریختید این را دفن کردید خب این نفس نمی کشد روی این نهال نشستید و خانه ساختید حرف خودتان را می زنید اگر فطرت نباشد طبیعت باشد وضع همین است که می بینید اما اگر فطرت باشد فرمود: (فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَتَ اللَّهِ) آنها منبع بحث های سیاسی, حقوقی, جامعه شناسی, مدیریت, اقتصاد, هنر, فرهنگ و مانند آن را مشاهده امور طبیعی از یک سو و بررسی و ارزیابی تاریخ گذشته از سوی دیگر که هر دو زمینی اند و افقی اند می دانند از تاریخ کمک می گیرند از حوادث نقد کمک می گیرند از حس و تجربه استمداد می کنند علومشان را تدوین می کنند اما اگر ثابت شد انسان گذشته از بُعد زمینی, بُعد آسمانی هم دارد گذشته از (خَلَقَكُم مِّن تُرَابٍ), (۶) (خَلَقَ الْإِنسَانَ مِن صَلْصَالٍ), (۷) (مِنْ حَمَإٍ

مَّسْنُونٍ), (۸) (نَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِی) (۹) هم دارد این روح هم عـالِم و آگـاه است بـا الهام که که (فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا) اگر کسـی خواست برای آن سـیاستی, اقتصـادی, فرهنگی, هنری, چیزی تعیین کنـد بایـد بـا این مبنـا هماهنـگ باشـد با انسان شناسـی هماهنـگ باشـد تا این چنـد اصل روشن نشود تحوّلی در علوم انسانی پیـدا نخواهـد شـد لـذا سیدناالاسـتاد یکی از آن اصول چهارگانه ای که در همین بحث سوره مبارکه «روم» مرقوم فرمودند این است که انسان را منهای آن جنبه آسـمانی و ملکوتی بررسی کنید این مستخدِم بالطبع است مستعمِر بالطبع است مستبدّ بالطبع است مستثمِر بالطبع است نه مدنی بالطبع.

۱- (۱۲) . سوره بقره, آیه ۲۷۵.

۲- (۱۳) . الکافی, ج۴, ص۳۳.

۳- (۱۴) . المیزان, ج۱۶, ص۱۹۱.

۴- (۱۵) . سوره شمس, آیه ۸.

۵- (۱۶) . نهج البلاغه, خطبه ۱.

۶- (۱۷) . سوره روم, آیه ۲۰; سوره فاطر, آیه ۱۱; سوره غافر, آیه ۶۷.

۷- (۱۸) . سوره الرحمن, آیه ۱۴.

۸- (۱۹) . سوره حجر, آیات ۲۶ و ۲۸ و ۳۳.

۹- (۲۰) . سوره حجر, آیه ۲۹; سوره ص, آیه ۷۲.

تمدّن آن است که بگوید من مطابق حق و عدل حکم کنم اینکه می بینید هر کس دستش به هر جا رسید سعی می کند دیگری را به خدمت بگیرد برای اینکه خوی آن خوی حیوانی است اما وقتی این طبع را این پیکر را در تحت تدبیر فطرت الهی هدایت کرد آن گاه این در روایات نورانی ما هست چند چیز است که جزء سیّدالأعمال است یکی «انصاف الناس من نفسک» با مردم از راه عدل و انصاف رفتار کردن, چیزی را که برای خودمان نمی پسندیم برای مردم نپسندیم, چیزی را که برای خودمان می پسندیم برای مردم هم بپسندیم. دین, این عربِ سوسمارخوار را به جایی رسانده که (وَيُؤْثِرُونَ عَلَى أَنفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ). (۱)

این عرب که از سوسمار نمی گذشت به شکار سوسمار می رفت این عربی که از سوسمار نمی گذشت به جایی رساند که فرمود وقتی مُحرِم شدی, وقتی وارد حرم شدی این آهوها که از بالای کوه آمدند کنار چادرت از آهو بگذر این گفت چشم, این دین است! اگر دیدید همین ها آمدند امپراطوری ایران را گرفتند, امپراطوری روم را گرفتند بر اساس همین فطرت بود این سوسمارخور را به جایی رساند که فرمود وقتی مُحرِم شدی مبادا دست به آهو بزنی ما این حیوانات را از بالای کوه می آوریم کنار چادر شما امتحان می کنیم از این طرف فرمود: (لَا تَقْتُلُوا الصَّيْدَ وَأَنْتُمْ حُرُمٌ) (۲) وقتی مُحرِم شدی صید زمینی نکن از آن طرف فرمود: (لَيَبْلُوَنَّكُمُ اللّهُ بِشَيْ ءٍ مِنَ الصَّيْدِ تَنَالُهُ أَيْدِيكُمْ وَرِمَاحُكُمْ) (۳) ما این صیدهای بالای کوه را می گوییم کمی پایین تر بروید نزدیک چادر اینها بروید بچرید دسترس اینها باشید تیررس اینها باشید ببینیم چه می کنند این امتحان است و اینها در امتحان فاتح شدند بعد شرق و غرب را گرفتند وگرنه حجاز برای امپراطوری ایران حیات خلوتی بود اینها جمعیّتشان چقدر بود سلاحشان چقدر بود ایران را می گفتند شاهنشاهی این را نمی گفتند کشور شاهی, این کوچک ها را می گویند کشور سلطنتی اما امپراطوری ایران کشور شاهنشاهی بود کشوری را می گفتند شاهنشاهی که اقمار و اذنابش به او باج بدهند کشورهای کوچک همسایه به او باج بدهند وگرنه کشور شاهنشاهی نبود البته مردم بزرگوار این سرزمین عدل شناس بودند, عقل شناس بودند, فطرت شناس بودند بر اساس تعلیمات دیگران, آماده بودند و پذیرفتند. غرض این است که هیچ ممکن نیست بتوان علوم انسانی را عوض کرد مگر اینکه جهان بینی عوض بشود انسان شناسی عوض بشود و پیوند انسان و جهان هم مشخص بشود.

۱- (۲۱) . سوره حشر, آیه ۹.

۲- (۲۲) . سوره مائده, آیه ۹۵.

۳- (۲۳) . سوره مائده, آیه ۹۴.

مراد از «وجه» و «اقامه» در (فأقِمْ وَجْهَکَ لِلدِّین حَنِیفا)

پرسش:... پاسخ: یعنی هستی تان را وجه یعنی هویّت شما نه صورتتان, اقامه بکن راست نگه دار, چون بهترین حالت دفاعی برای انسان, حالت قیام است اینکه گفتند: (إِنَّمَا أَعِظُکُم بِوَاحِدَهٍ أَن تَقُومُوا لِلَّهِ) (۱) قیام کنید نه یعنی بایستید, آن که ایستاده گناه می کند نشسته است آن که نشسته فکر توحید دارد ایستاده است ایستادن یعنی ایستادگی یعنی مقاومت, فرمود: (إِنَّمَا أَعِظُکُم بِوَاحِدَهٍ أَن تَقُومُوا لِلَّهِ) برای خدا قیام کنید آنها که یک جا نشستند دارند تحقیقات علمی می کنند اهل قیام اند آنها که ایستاده دارند گناه می کنند اهل قعودند منظور مقاومت و قیام و ایستادگی است چون بهترین حال مقاومت حالت ایستادن است لذا فرمود: (أَن تَقُومُوا لِلَّهِ) یا (فَأَقِمْ وَجْهَکَ) هم وجه یعنی هویّت, هم اقامه یعنی حفظ کردن این عمود را نگه داشتن حالت قیام پیدا کردن و مانند آن مواظب فطرتت باش گاهی به این صورت دستور می دهند گاهی به عنوان اغرا که (فِطْرَتَ اللَّهِ) منصوب به اغراست یعنی «خذوا فطرتکم» این سرمایه تان را داشته باشید که منصوب است به آن «خذوا», «خُذ فطرت الله, احفظ فطرت الله, صُن فطرت الله, حافظ فطرت الله» و مانند آن که منصوب است به آن فعل محذوف بعد فرمود این هم خَلق الله است پس چیزی به نام طبیعت نداریم اگر بدن است که (خَلَقَ الْإِنسَانَ مِن صَلْصَالٍ) و اگر روح است که (نَفَخْتُ فِیهِ مِن رُّوحِی) این روح, لوح نانوشته نیست این روح امر مُلهمی است که (فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا) آن را با الهام, سرپرستِ بدن قرار داد.

ص: ۶۸۶

۱- (۲۴) . سوره سبأ, آیه ۴۶.

نقش انبیا در شکوفایی فطرت با شناساندن منابع در جهان بینی

بنابراین نهال بالنده ای در همه ما هست و انبیا را فرستاده که با کوثر معرفت اینها را آبیاری کنند این شجره طوبا را آبیاری کنند که «یثیروا» ثوره یعنی انقلاب, شکوفا کردن, شیار کردن «و یثیروا لهم دفائن العقول» ما عقولِ دفینه را معارف دفینه را در درون آنها گذاشتیم انبیا آمدند اینها را شکوفا کنند باغبانی کنند اگر فرمود: (وَاللَّهُ أَنبَتَکُم مِنَ الْأَرْضِ نَبَاتاً) (۱) آبیاری این گیاه, آبیاری این نهال و شجره طوبا به وسیله انبیا(علیهم الصلاه و علیهم السلام) است آن وقت انسان شناسی ما در همه علوم بر اساس این منابع است از این منابع این مبانی را استخراج می کنیم از این مبانی, فروع فراوان حقوقی و امثال ذلک را استخراج می کنند.

بررسی معنای فطرت الله و شکوفایی آن با احکام الهی

پرسش: جناب استاد ببخشید می شود فطرتَ الله را بدل از دین بگیریم و بگوییم «فأقم وجهک لفطرت الله».

پاسخ: این سه عنوان داشت هم دین است که اسلام می گویند چون انسان مُنقاد در برابر ذات اقدس الهی است و هم فطرت است چون دین خدا بر ما تحمیل نیست انسانی که کوثر به او می دهند تحمیل نیست چون عطش دارد انسان تشنه آب می خواهد انسان تشنه که خواهان آب است یا گرسنه که خواهان غذاست غذا دادن به او و آب دادن به او باری بر دوش او نیست این خواسته او را تأمین کردن است این احکام حلال و حرام الهی خواسته انسان را تأمین کردن است این مثل یک ظرف آبی است که انسان به پای این نهال گُل می ریزد قبلاً ـ هم این بحث از سوره مبارکه «بقره» گذشت که ذات اقدس الهی در جریان انفاق دو کار کرده فرمود کسی که انفاق می کند پاداش می گیرد: (مَثَلُ الَّذِینَ یُنفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِی سَبِیلِ اللّهِ کَمَثَلِ حَبَّهٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ فِی کُلِّ سُنْبُلَهٍ مِائَهُ حَبَّهٍ) (۲) یکی به هفتصد (وَاللّهُ یُضَاعِفُ لِمَن یَشَاءُ) هفتصد به هزار و چهارصد و (وَاللّهُ وَاسِعٌ عَلِیمٌ) (۳) این برکات انفاق است اما آن برکت نقد این است که (تَثْبِیتاً مِنْ أَنْفُسِهِمْ) (۴) حالا خیر فرق نمی کند یک وقت است که کسی برای رضای خدا سخنرانی می کند تعلیم می کند کتاب می نویسد فرق نمی کند خیر و انفاق تنها مسائل مالی نیست این (مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ یُنْفِقُونَ) (۵) است این سفیران هدایت این طرح هجرت اینها همه انفاق فی سبیل الله است حالا لازم نیست که انفاق همه اش مسائل مالی باشد فرمود هر کس نعمتی خدا به او داد او این نعمت را در راه خدا انفاق بکند این باید بداند قبل از هر چیزی مثل آن است که یک ظرف آب گرفته در پای نهال هویّت خود ریخته موقعیّت خود را تثبیت کرده بعد مشکل دیگران را حل کرده (تَثْبِیتاً مِنْ أَنْفُسِهِمْ) انسان ثابت قدم می شود نمی لغزد این نمی داند که خیلی ها لغزیدند او نلغزید خیلی ها بیراهه رفتند او نرفت این به برکت چیست خب وقتی می بینید باد می زند آن نهال هایی که در شن زار است جابه جا می شوند اما یک درخت ریشه دار کهن که نمی لغزد فرمود کارِ خیر همین طور است حالا اختصاصی به مسئله صدقه ندارد هر کار خیری که انسان (فَأَقِمْ وَجْهَکَ لِلدِّینِ حَنِیفاً) باشد (فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِی فَطَرَ النَّاسَ عَلَیْهَا) باشد (لَا تَبْدِیلَ لِخَلْقِ اللَّهِ) باشد (ذٰلِکَ الدِّینُ الْقَیِّمُ) باشد این (تَثْبِیتاً مِنْ أَنْفُسِهِمْ) است.

۱- (۲۵) . سوره نوح, آیه ۱۷.

۲- (۲۶) . سوره□ بقره, آیه□ ۲۶۱.

۳- (۲۷) . سوره□ بقره, آیه□ ۲۶۱.

۴- (۲۸) . سوره□ بقره, آیه□ ۲۶۵.

۵- (۲۹) . سوره□ بقره, آیه□ ۳.

ثبات و عدم لغزش انسان نتیجه معاهده انسان با خدا

پرسش: فرمود من خودم را فریب ندادم کسی هم نمی تواند مرا فریب بدهد.

پاسخ: برای اینکه انسان توفیقی پیدا کرده که موقعیّت خود را تثبیت کرده ما خواهان تثبیتیم می گویم موقع مسح پا مستحب است وضوگیرنده بگوید «اللهمّ ثبّتنی علی الصراط یوم تَزلّ فیه الأقدام» (۱) خب این دعاست دعاها را همه ما می خوانیم یک کار خوبی است اما خود وضو گرفتن (تَثْبِيتًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ) است [البته] اگر کسی بازی نکند و با خدای خود عهد ببندد. خب بسیاری از شما اینها را درس گفتید ما نذر داریم یمین داریم اما عهد نداریم نذر می کنیم که فلان کار را انجام بدهیم برای فلان امام یا امامزاده(علیهم السلام) سوگند هم داریم در محاکم, اما باید عهد هم داشته باشیم برخی از بزرگان بودند که رساله عهد داشتند ولو مختصر, با خدایم عهد می کنم که نماز شبم ترک نشود از بس خدای سبحان به ما نزدیک است که «أقرب إلینا من حبل الورید» (۲) فرمود, پیمان ببند من هم قبول می کنم تو با من معاهده کن عهد ببند بگو «عاهدتُ الله» به صیغه باب مفاعله بگو من هم قبول می کنم با من عهد ببند من هم عهدت را وفا می کنم (أَوْفُوا بِعَهْدِي أُوفِ بِعَهْدِكُمْ) (۳) خب این بزرگان همین را داشتند رساله ای نوشتند مختصر درباره اینکه عهد کردم که مواظب زبانم باشم عهد کردم که بیراهه نروم عهد کردم که چشمم را پاک کنم خب اگر کسی این چنین بود (تَثْبِيتًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ) است ثابت می شود فراز و فرود که از لطیف ترین تعبیرات جناب شیخ عطار در منطق الطیر است (۴) همین است انسان گاهی فراز دارد گاهی فرود دارد ولی اگر (تَثْبِيتًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ) باشد برکات فراوانی دارد که یکی از آنها (كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ) است تنها بهشت رفتن, منظور نیست نلغزیدن هم هدف والای کار خیر است که ـ ان شاءالله ـ خدا به همه ما مخصوصاً ملت بزرگ و بزرگوار ایران اسلامی را که در راهپیمایی دیروز که ۲۲ بهمن بود تلاش و کوشش کردند سعادت و سیادت دنیا و آخرت مرحمت کند!

ص: ۶۸۸

۱- (۳۰) . من لا یحضره الفقیه, ج۱, ص۴۳.

۲- (۳۱) . ر.ک: سوره ق, آیه ۱۶.

۳- (۳۲) . سوره بقره, آیه ۴۰.

۴- (۳۳) . منطق الطیر، حکایت شیخ سمعان(صنعان).

«و الحمد للّه ربّ العالمين»

آیات ۳۰ تا ۳۵ سوره روم ۹۱/۱۱/۲۴

.Your browser does not support the audio tag

(فَأَقِمْ وَجْهَکَ لِلدِّینِ حَنِیفاً فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِی فَطَرَ النَّاسَ عَلَیْهَا لاَ تَبْدِیلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذلِکَ الدِّینُ الْقَیِّمُ وَلکِنَّ أَکْثَرَ النَّاسِ لاَ یَعْلَمُونَ (۳۰) مُنِیبِینَ إِلَیْهِ وَاتَّقُوهُ وَأَقِیمُوا الصَّلاَةَ وَلاَ تَکُونُوا مِنَ الْمُشْرِکِینَ (۳۱) مِنَ الَّذِینَ فَرَّقُوا دِینَهُمْ وَکَانُوا شِیَعاً کُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَیْهِمْ فَرِحُونَ (۳۲) وَإِذَا مَسَّ النَّاسَ ضُرٌّ دَعَوْا رَبَّهُم مُنِیبِینَ إِلَیْهِ ثُمَّ إِذَا أَذَاقَهُم مِنْهُ رَحْمَةً إِذَا فَرِیقٌ مِّنْهُم بِرَبِّهِمْ یُشْرِکُونَ (۳۳) لِیَکْفُرُوا بِمَا آتَیْنَاهُمْ فَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ (۳۴) أَمْ أَنزَلْنَا عَلَیْهِمْ سُلْطَاناً فَهُوَ یَتَکَلَّمُ بِمَا کَانُوا بِهِ یُشْرِکُونَ (۳۵))

استفاده از تمثیل و تصدیق در تفهیم عمومی اصول دین

سوره مبارکه «روم» که در مکه نازل شد عناصر محوری اصول دین یعنی توحید و وحی و نبوّت و معاد را تبیین فرمود برای اینکه مطلب به خوبی به سطح جامعه برسد آ نها که اهل استدلال بودند با برهان آنها را روشن کرد برای آنها که از حدّ متوسط پایین ترند یا در حدّ میانی فکرند از راه تمثیل مسئله را حل کرد همان طوری که قبلاً ملاحظه فرمودید در باب تصوّرات و در باب تصدیقات, تمثیل برای توده مردم سهم تعیین کننده دارد در باب تصوّرات که معرِّف و قول شارح را تقسیم کردند بر اساس تقسیم منطقی یا حدّ تام است یا ناقص یا رسم تام است یا ناقص اینها تعریف منطقی است قول شارح منطقی است اما تمثیل, هیچ کدام از اینها نیست نه ذاتیات را نشان می دهد نه عوارض لازم را نشان می دهد نه عارض اعم را نه عارض اخص را هیچ چیزی را نشان نمی دهد فقط برای تقریب ذهن است می گویند نفس برای بدن نظیر سلطان در مدینه یا رُبّان یعنی ناخدا در سفینه است خب این تمثیل برای اینکه افراد بفهمند رابطه روح و بدن رابطه تدبیر است رابطه حلول نیست یک سهم تعیین کننده دارد ولی این نه حدّ تام روح است نه رسم تام روح, نه حدّ ناقص نه رسم ناقص ولی برای فهماندن رابطه روح و بدن برای توده مردم خوب است. در جریان تصدیق هم بشرح ایضاً اگر ما بخواهیم یک مطلب مجهولی را قضیه مجهولی را معلوم کنیم این سه راه دارد یا قیاس است یا استقراست یا تمثیل منطقی, تمثیل منطقی همان است که در کتاب های فقه و اصول از آن به قیاس فقهی یاد می شود که ممنوع هم است. غیر از اینها تمثیلی هست که مطلب را در حدّ تصدیق و قضیه, در دسترس فهم مخاطبان قرار می دهد این برهان نیست استقرا تام و ناقص نیست آن تمثیل منطقی نیست ولی به عنوان تشبیه سهمی دارد این آیه ۲۸ سوره مبارکه «روم» از همین قبیل است که فرمود: (ضَرَبَ لَکُم مَثَلاً مِنْ أَنفُسِکُمْ) خب شما فرض کنید مالکانی هستند که دارای ثروت اند مملوک هایی هستند که زیر دست آنها هستند آیا این کارگر ساده زیردست هرگز شریک اربابِ فرمانروای مقتدر است هرگز این چنین نیست با اینکه آن مالک هر چه دارد از ناحیه خداست و این مملوک هم هر اندازه کم هم داشته باشد از ناحیه خداست هرگز یک کارفرمای مستقلّ متمکّن این کارگر ساده را شریک خود قرار نمی دهد شما هم این کارگر ساده دربان را شریک آن کارفرما نمی دانید خب چطور شما در جامعه بشری یک کارگر ساده را شریک کارفرما نمی دانید ولی در کلّ نظام این بت ها و اصنام و اوثان را شریک الله می دانید خب این نه برهان است نه استقراست نه تمثیل منطقی است ولی برای تفهیم مطلب سهم تعیین کننده دارد.

فطری بودن گرایش به دین مشروط به عدم تصرف در جهت نمای آن

بعد از اینکه آن براهین را ارائه فرمود و این تمثیل را ذکر کرد با فاء تفریع نتیجه گیری کرد فرمود پس حالا که آن براهین حق است و طبق این تمثیل هم آن براهین را ما می توانیم در سطح فهم شما برسانیم پس چهره هستی تان را برابر قبله نما و قطب نما حرکت بدهید شما مجذوب جایی هستید که به آن سَمت باید حرکت کنید این قطب نما را اگر کسی دستی به آن نزند این قطب را نشان می دهد فرمود اگر «فأبواه یهوِّدانه و ینصِّرانِهِ و یُمجِّسانه» نباشد, «کلُّ مولود یولد عن الفطره» (۱) است این قبله نمای شما این قطب نمای شما دین را نشان می دهد مجذوب همان جاذبه هستید این مطابق با فطرت است قراردادی نیست قطب، قراردادی نیست اما ممکن است یک کشور, مدتی شهری را پایتخت بداند عاصمه بداند مدتی شهر دیگر را اما قطب برای همیشه قطب است این قطب نما شما را متوجه آن قطب می کند در درون شما گرایشی هست به سَمت دین این مطابق با فطرت است این تحمیلی بر شما نیست شما اگر دستی به این نزنید نه راه کسی را ببندید نه بیراهه بروید معلوم می شود با همین می توانید زندگی سعادتمند داشته باشید پس «فأقم وجهك و هویّتك و حقیقتك نحو الدین, للدین» چرا, برای اینکه این مطابق با فطرت است این دین قیّم است این را می گویند اسلام برای اینکه انسان در برابر آفریدگار خود منقاد و مسلم و تسلیم است مطابق با فطرت است که فطرت مثل خلقت نوع خاصّی از آفرینش است و این فطرت در هر موجودی هست یعنی هر موجودی به سَمت خدای سبحان دارد حرکت می کند نه تنها سیرش الی الله است بلکه صیرورت او هم الی الله است (أَلا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ) (۲) نه «تَسیر الامور» هم سیر هست هم صیرورت.

۱- (۱) . ر.ک: من لا یحضره الفقیه, ج۲, ص۴۹; متشابه القرآن, ج۱, ص۱۵۱.

۲- (۲) . سوره شوری, آیه ۵۳.

تصرف در جهت نمای فطرت, دلیل مخالفت با اوامر الهی

پرسش: با فطرت نمی شود مخالفت کرد.

پاسخ: بله, با فطرت نمی شود.

پرسش: اگر دین هم فطری باشد هیچ انسانی نمی تواند مخالفت کند.

پاسخ: اگر انسان باشد مخالفت نمی کند اما اگر (أُولئِکَ کَالْأَنْعَامِ) (۱) شد بله مخالفت می کند اگر او را رها کرد او عمداً روی این فطرت خاکِ غریزه و اغراض ریخت و این را زنده به گور کرد (قَدْ خَابَ مَن دَسَّاهَا) (۲) که قبلاً تدسیس معنا شده است تدسیس، آن دسیسه بالغ است دسیسه انبوه است یک وقت است یک مقدار خاک انسان روی چیزی می ریزد که با یک بیل برداشته می شود اما یک وقت این را در اعماق زمین دفن می کند اگر مقدار کمی خاک ریخت می شود (یَدُسُّهُ فِی التُّرَابِ) (۳) اما اگر آن را در چاه انداخت و آن چاه را پر کرد می شود تَدسیس, تدسیس غیر از دسَّ است این باب تفعیل است مبالغه است شدّت است (قَدْ خَابَ مَن دَسَّاهَا) سه سین دارد این سین سوم تبدیل به یاء شد و بعد تبدیل به الف شد و اصلش «دسَّس» بود خب اگر این فطرت زنده به گور شد حرفش را کسی نمی شنود. به هر تقدیر فرمود این قطب نمایی که ما به شما دادیم دست به آن نزنید فلش آن به طرف دین خداست این دینُ الله است (یک) اسلام است (دو) دین قیّم است (سه) مطابق فطرت است (چهار) همه این چهار وصف را در این آیه ذکر کرد.

۱- (۳) . سوره اعراف, آیه ۱۷۹.

۲- (۴) . سوره شمس, آیه ۱۰.

۳- (۵) . سوره نحل, آیه ۵۹.

رجوع به منبع توحیدی تنها راه تحول در علوم انسانی و اسلامی کردن آن

بحث در تحوّل علوم انسانی بود اگر دانشگاه ها چه در ایران چه در غیر ایران آنها که حساسیت دینی دارند و بخواهند علوم انسانی دانشگاه ها را اسلامی کنند چاره ای جز این نیست که این موادّ درسی را از مبانی بگیرند آن مبانی را از منابع بگیرند کسانی که دستشان خالی است بی منبع است به همین علوم انسانیِ رایج بسنده می کند اما اگر کسی دستش پر باشد منبع های فراوان داشته باشد این توان تحویل علوم انسانی را خواهد داشت.

تقسیم متفکران به ملحد و مشرک و موحد و فاقد منبع علمی بودن ملحدین

در بحث دیروز اشاره شد که متفکّرانی که فعلاً روی زمین زندگی می کنند اینها سه گروه اند برخی ها ملحدند برخی ها مشرک اند برخی ها موحد; آن که ملحد است هیچ منبعی جز حسّ تجربی و طبیعی از یک سو و بررسی تاریخ از منظر حس و تجربه از سوی دیگر ندارد این غیر از آسمان و زمینِ ظاهری چیزی نمی فهمد این غیر از سیرِ افقی اشیا چیزی نمی داند این غیر از برخورد مادّی انسان با طبیعت چیزی نمی فهمد تنها منبع علمیِ او طبیعت است.

حس گرایی الحادی درجه نازله در معرفت شناسی

از راه حسّ تجربی که قبلاً ملاحظه فرمودید از نظر معرفت شناسی این حسّ تجربی کَف علم است ما سوادی از این پایین تر نداریم از این بالاتر, نیمه تجربی است یعنی مسئله ریاضی, از آن بالاتر مسئله کلامی از آن بالاتر مسئله فلسفی از آن بالاتر عرفان نظری و از آن بالاتر علم شهودی اینها علم بشرهای عادی است وحی, حساب دیگری است که سلطان همه این علوم است ما سوادی پایین تر از معرفت شناسی حسّی و تجربی نداریم این کفِ دانش است منتها مشکلات مردم با همین حل می شود یعنی کشاورزی, دامداری, صنعت, انرژی هسته ای اینها با همین حل می شود مشکلات مردم با این حل می شود اما حالا آن طرف برزخ چه خبر است آن با این علوم حل نمی شود اینها نمی توانند آن طرف را اثبات کنند نمی توانند نفی کنند نمی توانند شک کنند یعنی کسی که در زمین شناسی یا سپهرشناسی تلاش و کوشش می کند از او بپرسی که برزخ چه خبر است او در برابر سه سؤال حقّ حرف ندارد فقط یک حرف را که حرف چهارم است می تواند بزند او اگر بخواهد نفی کند دلیل ندارد بخواهد اثبات کند دلیل ندارد بخواهد بگوید من شک دارم حق ندارد چون شک, فرض تعارض ادله است ادله در دست او نیست تنها حرف چهارم را می تواند بزند بگوید من رشته ام نیست خب اگر کسی فقط معرفت شناسی حسی و تجربی دارد چیزی که در حس و تجربه نمی آید با تجرید حل می شود و نه با تجربه او جز اینکه بگوید من رشته ام نیست حرف دیگر ندارد.

فقدان منبع دلیل ناتوانی ملحدان و مشرکان در تحول علوم انسانی

پس ملحدان اگر بخواهند علوم انسانی تدوین کنند وضع همین است که می بینید ممکن است تغیّراتی در علومشان بدهند در اثر تغیّرات برخورد با طبیعت از یک سو, برخورد با تاریخ از سوی دیگر. مشرکان هم گرچه برخی از امور را مجرّد می دانند مثل ذات اقدس الهی و فرشتگان اما رابطه انسان را با آنها قطع می دانند این با صنم و وثن سرگرم است می گوید دسترسی به آنها نداریم بشر نمی تواند پیامبر خدا باشد از طرف خدا پیام بیاورد اگر پیامبری از سوی حق است باید فرشته باشد او هم چون دستش از منبع تجریدی کوتاه است اگر بخواهد در علوم انسانی چیزی بنویسد از همین دو منبع حس و تجربه و مسئله تاریخ مدد می گیرد.

گستردگی فکر در اندیشه توحیدی دلیل بر توان تحول در علوم انسانی

اما بر اساس توحید, انسان موحد دستش باز است یعنی می داند که خدایی که انسان را آفرید و جهان را آفرید به انسان آن فُسحت را داد که نه تنها به اندازه جهان کنونی بیندیشد به اندازه آنچه قبل از این جهان است بیندیشد و به اندازه آنچه بعد از این جهان است و او می رود اینجا بیندیشد «این جهانی است بنشسته در گوشه ای» چون کلّ این سرزمین و آسمان عوض می شود ولی انسان همچنان باقی است خب این اگر بخواهد برای خودش یا برای دیگری علوم انسانی تدوین کند چیزی می نویسد که برای مسافر خوب باشد نه اینکه چیزی بنویسد که مرگ را پایان راه بداند این می داند انسان است که مرگ را می میراند نه بمیرد این انسان است که وارد برزخ می شود مرگی نیست وارد ساهره قیامت می شود مرگی نیست وارد بهشت می شود مرگی نیست خب این خیلی فرق است با کسی که می گوید مرگ, آخر خط است این می گوید مرگ, هجرت است او می گوید آخر خط است این می گوید مرگ از پوست به در آمدن است او می گوید مرگ, پوسیدن است خب با کدام منبع شما می خواهید درست کنید این می گوید بین زن و مرد فرق است او می گوید فرق ندارد, این می گوید بین پسر و دختر در میراث فرق است خدا فرمود: (لَا تَدْرُونَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ لَكُمْ نَفْعاً) (۱) او می گوید فرق ندارد خب خیلی فرق است او می گوید که روح همان طوری که بدن آلوده می شود با گناه آلوده می شود و گناه, چرک است روح را می بندد راه نفسِ روح را می بندد (بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِم مَّا كَانُوا يَكْسِبُونَ) (۲) رِيْن یعنی چرک, او می گوید این حرف ها فسون است و فسانه. اگر کسی بخواهد علوم انسانی را متحوّل کند چه در بخش سیاست چه در بخش جامعه شناسی چه در بخش روانشناسی چه در بخش اقتصاد چه در بخش مدیریت چه در بخش هنر چه در بخش های دیگر باید انسان را با این مجموعه بشناسد و برای او علوم تدوین کند.

۱- (۶) . سوره نساء, آیه ۱۱.

۲- (۷) . سوره مطففین, آیه ۱۴.

در بخش هنر در بحث دیروز فرق بین نـازل و متنزِّل ذکر شـده است که هنر نازل همان دور باطل بین حس و خیال است و هنر متنزّل آن است که معقول را به کارگاه متخیّله بیاورد از آنجا به خیال بدهـد خروجی اش به حسّ مؤثر بشود این برای فرق بین هنر نـازل و متنزّل, امـا کیفیت اراده, اگر مطـابق با شـریعت نبود ولو محتوا هـم هنر متنزّل باشـد خلاف شـرع است البته, کیفیت ارائه باید مطابق کتاب و سنّت باشد و محتوا هم باید هنر متنزِّل باشد.

عدم امکان دسترسی معرفت شناسی تجربی در آیت بودن اشیا

پرسـش: بارها خواندیم (مِنْ آیَاتِهِ) درست است علم حسی, کف دانش است کاری هم به علم پرستان نداریم اما خود قرآن ما را از راه پدیده های هستی آسمانی و زمینی دعوت به مبدأشناسی کرده.

پاسـخ: بـا علـم تجریـدی نه بـا علم تجربی مـا یـک زمین داریم یـک آیت, زمین شناسـی کـار تجربی است آیت شناسـی کـار تجریدی است در بحث های قبل هم گذشت که اگر ما گفتیم «الأرض آیةٌ لله» این محمول برای آن موضوع از قبیل «زیدٌ قائم» نیست (یک) از قبیل «الأربعه زوج» که لازمه ذات باشد نیست (دو) از قبیل «الانسان ناطق» که ذاتیِ ماهیّت است نیست (سه) از قبیـل «الاـرض موجوده» است (چهـار) یعنی هویّت هر چیزی خـدانماست پس آیت بودن هر چیزی عَرَض مفـارق نیست عرض لازم نیست ذاتی ماهیّت نیست چون ماهیّت فرع هستی است بلکه ذاتیِ هویّت است لذا آسمان و زمین همه به نام الله, الله دارند حرف می زنند خب این یک کار تجریدی است نه تجربی.

ص: ۶۹۴

پرسش: بالأخره عقل از داده های حسّی استفاده می کند.

پاسخ: بالأخره عقل را اگر کسی در حدّ هوا خیال کند و آن را عقل بپندارد نه, او می گوید فسون است و فسانه (إِنْ هذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ) (۱) حرف های امروز هم همین طور است حرف های دیروز هم همین طور بود می گفتند این اسطوره است اینها افسانه است آن که می گفت دین, افیون جامعه است همین است با معرفت شناسی تجربی هرگز کسی به آیت بودن اشیا پی نمی برد ما یک معرفت شناسی تجریدی لازم داریم یعنی برهان عقلی لازم داریم که مقدماتش کلی و ذاتی و دائمی و ضروری و اینها باشد که این دیگر در حدّ حس و وهم و خیال نیست از محسوسات انسان تا تقشیر نکند سفر مِن الخَلق الی الحق نکند به مجرّد نرسد اهل برهان نیست.

هواپرستی ثمره معرفت شناسی تجربی

لذا قرآن کریم فرمود اینها که این حرف ها را نمی پذیرند فقط به میل خودشان عمل می کنند (بَلِ اتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَهْوَاءَهُم) آیه ۲۹ سوره مبارکه «روم» همین بود فرمود اینها که برهان ندارند ما با برهان ثابت کردیم خدا هست با تمثیل هم ثابت شد خدا هست اینها به میل خودشان رفتار می کنند آن که می گوید من هر چه بخواهم می کنم همین است هر چه بخواهم می نویسم هر چه بخواهم می گویم همین است (بَلِ اتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَهْوَاءَهُم).

تبیین جدال منطقی و فطری بر توحید

الآن داریم تتمّه آن, همین مطلب را ذکر می کنیم که قرآن کریم دو جدل دارد یک جدل منطقی که از مقبولاتِ مشرکان, قیاس درست می کند و این قیاس حق است یعنی مطلبی است معقول و آنها چون قبول دارند صبغه مقبولیّتِ آن در قیاس دخیل است لذا فرمود: (لَئِن سَأَلْتَهُم مَّنْ خَلَقَ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ) (۲) فرمود حالا که خدا خالق است خب خدا باید اداره کند این می شود جدل منتها جدال احسن که (جَادِلْهُم بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ) این جدال منطقی است. یک جدال فطری هم هست که در کنار بحث فطرت مطرح می کند و آن این است که به همه مشرکان می فرماید همه شما کم و بیش این را آزمودید یا سفر دریایی یا سفر صحرایی یا حالت گرسنگی یا حالت وحشت یا حالت بیماری به وضعی رسیدید که از هیچ کس کار ساخته نیست حالا کسی که در دریا در حال غرق شدن است نه کسی باخبر است نه بر فرض باخبر بودن توان نجات او را دارد ولی انسان در آن حال ناامید نیست این ناامید نبودن یعنی یک قدرت قهّار هست که می تواند دریا را مهار کند فرمود این امید را دارید یا ندارید این امید به چه کسی است اگر کسی خدا را قبول داشت می گوید این امید که در نهان ما به ودیعت گذاشته شده بر اساس حکمت است ممکن نیست که امید باشد و متعلّق رجا نباشد آیا ممکن است در جهان خدا درخت بیافریند درخت تشنه آب است ولی آب خلق نکند این کار حکیمانه نیست تشنه بیافریند و آب خلق نکند این کار حکیمانه نیست آنها که مبدأ حکیم را نمی پذیرند با حدس نظام را و نظم جهان را ثابت می کنند از آنها سؤال بکنی آیا هیچ مرضی هست در عالَم که علاج نداشته باشد می گویند نه, چرا برای بیماری های ناشناخته به فکر درمان اند هیچ احتمال می دهند که این علاج نداشته باشد هرگز چنین احتمال نمی دهند می گویند حتماً دارویی دارد مرتب پژوهشگرانشان دارند تحقیق می کنند که علاجش را پیدا کنند می گویند این جهانِ منظم نمی شود چیزی داشته باشد و مشکل آن را حل نکند خب اینکه می گویند هر بیماری که در عالَم پیدا شد الاّ ولابد دارو دارد این یک قضیه است این قضیه را از کجا می گویند

این قضـیه را تجربه کردند اینکه تجربی نیست این تجریدی است چون قضـیه کلی است چه در گذشـته و چه در حال و چه در آینده بیماری ای نیست که علاج نداشـته باشد این یک قضـیه حقیقیه است اینکه قضـیه حسّی نیست خب این به سبب نظم می گوینـد _ این قضـیه حدسـی است نه برهانی, برای کسـی که مبـدأ را نپذیرفت _ ممکن نیست این جهان منظّم که حیرت آور است مشـکلی در آن پیـدا بشود لاعلاـج, حتماً علاـج دارد لـذا به دنبالش می رونـد. یا مبـدأ حکیمانه ثابت می شود یا قضـیه حدسـی, فرمود شـما در سـفر دریایی وقتی احساس خطر کردیـد به چه کسـی پناه می برید به خدا, آیا ریائاً خدا را می خوانید لفظاً خـدا را می خوانیـد عادتاً خـدا را می خوانید یا مخلصاً خدا را می خوانید (دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِینَ لَهُ الدِّینَ) (۳) یعنی با تمام هستی می گویید یا الله معلوم می شود در درون شـما الله خواهی هست و آن وقت ظهور می کند این فشار دریا, آن دسـیسه ها را کنـار می برد آن خـاک هـای اغراض و غرایز را کنار می برد آن فطرتتان را شـکوفا می کنـد از جانتان برمی خیزد یا الله ولو دهنتان پر از آب است نتوانیـد حرف بزنیـد فرمود آن را که قبول داریـد این می شود جدال فطری این جدال فطری در قبال آن جدال منطقی است که فرمود: (لَئِن سَأَلْتَهُم مَّنْ خَلَقَ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ).

۱- (۸) . سوره انعام, آیه ۲۵.

۲- (۹) . سوره لقمان, آیه ۲۵; سوره زمر, آیه ۳۸..

۳- (۱۰) . سوره یونس, آیه ۲۲; سوره عنکبوت, آیه ۶۵; سوره لقمان, آیه ۳۲.

اثبات جهت نمای توحیدی فطرت در شدائد

هیچ کسی نیست که بگویند پسر تو, برادر تو, خواهر تو, دختر تو در اتاق عمل است این در درونش با کسی مناجات نکند ولو ملحد ولو کمونیسم ولو مارکسیسم خب این کجا را نشان می دهد این معلوم می شود قطب نمایی در درون هست. روایتی از وجود مبارک امام صادق(سلام الله علیه) هست کسی به حضرت عرض کرد «دُلّني علی الله» دلیلِ من بشوید مرا هدایت کنید به خداوند, حضرت طبق آن قصه معروف فرمود آیا کشتی سوار شدی آیا شد که کشتی ات غرق بشود تخته پاره گیرت نیاید همه اینها را عرض کرد بله, فرمود در آن حالی که هیچ پناهگاهی نداشتی به چه کسی پناهنده شدی به چه کسی متوسّل شدی همان خدای توست. (۱) خدا قابل انکار نیست چون در درون انسان است یعنی در درون انسان, قطب نمایی هست که انسان را به الله دعوت می کند اینکه فرمود: (فَأَقِمْ وَجْهَكَ) با «فاء» تفریع این است اگر خواستیم تحوّلی در علوم انسانی پیدا بشود با این مبانی باید هم سیاست را هم جامعه شناسی را هم روانشناسی را هم هنر را هم رشته های دیگر را تدوین کرد وگرنه انسان چه اینجا باشد چه آنجا باشد در رنج و عذاب است البته اگر آنجا باشد که رنجش بسیار دشوارتر است.

سرّ دعوت به اتحاد در جامعه توسط موحدین و افتراق توسط مشرکین

بیان نورانی بخش اخیر آیه این است که اگر انسان موحّد بود جامعه را به وحدت و اتحاد دعوت می کند چرا, برای اینکه یک انسان موحد قطب نمایش به طرف حرف خداست به میل که نیست اگر بنا شد که همه نمازگزارها به طرف قبله بایستند خب همه صفشان یکی است اگر کسی بنا شد موحدانه کشور را اداره کند موحدانه عضو یک جامعه باشد موحدانه در راهپیمایی شرکت کند این قطب نمایش به طرف الله است این به طرف غیر خدا که نیست هرگز تفرقه نخواهد داشت فرمود مشرکین را رها کن برای اینکه اینها هستند که گرفتار تفرّق خود و تفریق دیگران اند هیچ موحدی کسی را به تفرقه دعوت نمی کند نه متفرّق است نه مفرّق، هیچ مشرکی هم کسی را به وحدت دعوت نمی کند برای اینکه اهوا متعدّد است مگر هوس ها و هواها یکی است آنها مطابق هوا زندگی می کنند این آیه را ملاحظه بفرمایید بعد از اینکه فرمود: (فَأَقِمْ) بعد از اینکه فرمود تو و همه مؤمنان (مُنِيبِينَ إِلَيْهِ) بعد از اینکه فرمود تقوا را فراموش نکنید بعد از اینکه فرمود ستون دین, نماز است و نماز را اقامه کنید که بارها ملاحظه فرمودید فرهنگ قرآن این است که نماز را اقامه کنید نه نماز را بخوانید برای اینکه نماز, ستون دین است خب ستون را که کسی نمی خواند ستون را اقامه می کند اگر قرآن فرموده باشد «اقرؤا الصلاه» جای سؤال بود شما که کتاب حکیمی (وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ) (۲) باید حکیمانه حرف بزنی اگر از طرفی «الصلاهُ عمود الدین» (۳) از طرفی گفتی «اقرؤا الصلاه» مثل اینکه گفته باشی «اقرؤا العمود» آخر ستون که خواندنی نیست باید گفت (أَقِيمُوا الصَّلاَةَ) (۴) تعبیرات قرآن کریم همین است آنجا که دارد (يُصَلِّی) (۵) و مانند آن دارد آنها هم به همین (أَقِيمُوا الصَّلاَةَ) برمی گردد این ستون را حفظ کنید (وَأَقِيمُوا الصَّلاَةَ) آن گاه فرمود: (وَلاَ تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ) خب این (مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ) بیان همین مشرکین است این مشرک است که هر کسی تابع بت و بت پرستی خودش است «کلٌّ یجرّ النار علی قرصه» (۶) (مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ) دین اینها چیست (أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلٰهَهُ هَوَاهُ).

۱- (۱۱) . التوحید (شیخ صدوق), ص۲۳۱.

۲- (۱۲) . سوره□ یس, آیه□ ۲.

۳- (۱۳) . الامالی (شیخ طوسی), ص۵۲۹.

۴- (۱۴) . سوره□ بقره, آیه□ ۴۳.

۵- (۱۵) . سوره□ آل عمران, آیه□ ۳۹.

۶- (۱۶) . الأمثال المولده (ابوبکر خوارزمی), ص۳۵۳.

پرسش: ...

پاسخ: نه, آن اختلاف نظر حرف دیگر است یک وقت است کسی نِحله ای آورده در برابر ملت انبیا بله آن هم مشمول همین است چند بار ملاحظه فرمودید ملل را انبیا آوردند نِحل را همین درس خوانده های هوامدار آوردند برای یک عدّه وهابیّت آوردند برای ماها بهائیّت آوردند بله, اینها جزء همین (مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا) هستند.

پرسش: اینکه برخی ها در همین شب های وحدت برخی مراسم های نادرست برپا می کنند این آیه بر آنها دلالت نمی کند؟

پاسخ: هر کسی باید احترام دیگران را حفظ کند آن در سوره مبارکه «انعام» گذشت.

(وَكَانُوا شِيَعاً) اینها شیعه شیعه, پراکنده پراکنده, گروه گروه اند آن وقت (كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ).

تبیین معنای شرک و نمود آن در تفرقه جامعه

غرض آن است که تفرّق از جامعه و تفریق یک ملّت اینها دنباله شرک است اینکه فرمود: (مَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُم بِاللَّهِ إِلّا وَهُم مُشْرِكُونَ) همین است یک گوشه از این در تفسیر شریف نورالثقلین و امثال اینها آمده که چطور مؤمن مشرک می شود آیه دارد که بسیاری از مؤمنین, مشرک اند (مَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُم بِاللَّهِ إِلّا وَهُم مُشْرِكُونَ) یعنی اکثر این مؤمنین, مشرک اند حضرت فرمود همین که می گویند: «لولا فلان لهلكتُ» اگر فلان شخص نبود من مشکلم حل نمی شد اگر فلان طبیب نبود من می مردم اگر فلان شخص نبود من می ماندم این اگر فلان, اگر فلان, شرک است بگویید خدا را شکر که به وسیله فلان شخص مشکل ما را حل کرد [(۱)](#) خب اینها ابزار کارند درست است اما بگوییم اول خدا دوم فلان شخص, خدا اوّلی نیست که دوم داشته باشد فرمود همین که می گویند اگر فلان کس نبود وضع ما حل نمی شد خب آن فلان کس و قدرت او را هم که خدا آفرید اینکه می گویند اول خدا دوم فلان شخص این هم تعبیر مشرکانه است منتها چون شرک ضعیف است خدا (أَرْحَمُ الرّاحِمِين) [(۲)](#) است می گذرد. همین بحث ها که انسان از یک سو اسلامی حرف بزند از یک سو کار دیگران را انجام بدهد هم متفرّق عن الجماعه باشد هم مفرّق جماعه باشد خب این دنباله همان شرک است شرک قوی و علنی داریم و شرک ضعیف.

۱- (۱۷) . ر.ک: تفسیر العیاشی, ج۲, ص۲۰۰; ر.ک: تفسیر نورالثقلین, ج۲, ص۴۷۶.

۲- (۱۸) . سوره اعراف, آیه ۱۵۱.

اثبات جهت نمای توحیدی فطرت با کمتر از شدائد

فرمود حالا که این چنین شد ما می خواهیم آن جدلِ فطری را در برابر جدل منطقی باز کنیم (وَإِذَا مَسَّ النَّاسَ ضُرٌّ) همین که کمی, یک وقت است انسان غرق ضرر می شود محاط به ضرر می شود آن یک امر است یک وقت است فرمود: (وَإِذَا مَسَّ) کمی, این تنوین (ضُرٌّ) هم تنوین تَنکیر تحقیری است یعنی یک مختصر آسیب ببیند (دَعَوْا رَبَّهُم) چون قدرت تحمل ندارند _ چه رسد به آن (فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلْكِ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ) _ (مُنِيبِينَ إِلَيْهِ ثُمَّ إِذَا أَذَاقَهُم مِنْهُ رَحْمَةً إِذَا فَرِيقٌ مِّنْهُم بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ) در سوره مبارکه «عنکبوت» که قبلاً گذشت آیه ۶۵ این بود (فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلْكِ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ) نه صورت سازی باشد واقعاً خدا را می خواهند یعنی وقتی انسان به خطر رسید دستش از همه جا کوتاه شد از همه جا ناامید شد آن درون او باز می شود و شکوفا می شود آن درون, فطرت است این قطب نما به طرف الله متوجه است.

مستوی الخلقه بودن روح دال بر واجد جهت نمای توحیدی بودن انسان

هیچ کسی را خدا بدون سرمایه خلق نکرد فرمود: (وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا) (۱) فرمود ممکن است بدن برخی ها مشکل داشته باشد بعضی چشمشان, بعضی دستشان, بعضی پایشان در هنگام خلقت نقصی داشته باشد عیب ناک باشد ولی روح هیچ کسی بی کمال نیست. به خدایی قسم (وَنَفْسٍ) که این «واو», «واو» قسم است به نفسی قسم به کسی که این نفس را مستوی الخِلقه خلق کرد قسم (وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا) با «فاء» بعدی که «فاء» فصیحه است در تفسیر, این تسویه خلقت روح را بیان می کند که روح را مستوی الخِلقه خلق کرد چیست روح که بدن نیست روح که جِرم و جسم ندارد فرمود مستوی الخلقه خلق شدن روح به این است که (فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا) (۲) با الهام, حق و باطل را, صدق و کذب را, خیر و شرّ را, حَسن و قبیح را همه امور هشت گانه را به او آموختیم پس اگر کسی تدسیس نکند آن را دفن نکند به این درون رشوه ندهد آن درون انسان, مرجع خوبی است (یک) و قاضی خوبی است (دو).

۱- (۱۹) . سوره شمس, آیه ۷.

۲- (۲۰) . سوره شمس, آیه ۸.

تشبیه قوای سه گانه درون انسان به قوای سه گانه حکومت در جامعه

اینکه می بینید بین قوای سه گانه تفکیک است از دیرزمان بود قبل از اسلام بود بعد از اسلام هم تا حدودی پذیرفته شده است این را از جای دیگر نگرفتند این را از درون انسان گرفتند خدای سبحان یک دستگاه تقنینی به ما داد که با آن می فهمیم چه چیزی حق است چه چیزی باطل, یک دستگاه اجرایی به ما داد که شهوت و غضب و گرایش ها و اعضا و جوارح به ما داد که کار بکنیم یک دستگاه قضایی به ما داد به نام نفس لوّامه این را در درون ما گذاشت که بین اجرائیات و تقنین هماهنگی ببیند, ببیند آیا آنچه قوّه مقنّنه تقنین کرده است مجریه اجرا کرده است یا نه, یعنی آنچه نفس ملهمه به عنوان فجور و تقوا می فهمد همان را چشم و گوش اجرا می کنند یا نه, اجرا به وسیله اعضا و جوارح است تقنین به وسیله (وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا) است اگر دید بین آن قانون نفس ملهمه و اجرای اعضا و جوارح هماهنگی است شاکر است و خوشحال و اگر ببیند ناهماهنگی است شروع می کند به سرزنش کردن ملامت کردن می شود نفس لوّامه. انسان قبل از اینکه به این نفس لوّامه رشوه بدهد و خفه اش کند و خاموشش کند اگر کار زشتی را کرده است و خود را مُحِق نشان داد شب که به بستر خواب رفت می بیند می غلتد خوابش نمی برد چون از درون، کسی می گوید چرا این کار را کردی این همان نفس لوامه است.

امکان تغییر کاربری قوای درون با رشا و رشوه

ص: ۶۹۹

ولی در اثر تکرار در اثر توجیه در اثر تداوم در اثر عادات سیّء و سوء این نفس لوّامه مُرتشی را خفه می کند بعد به جایی می رسد که کار زشت را که کرده است (وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعاً) (۱) مثل انسان که وقتی به دنیا آمده اگر یک مختصر سم به بدن این کودک برسد او یا بالا می آورد یا می میرد اما وقتی جوان شد و به عادت غلط به موادّ مخدّر رو کرد کم کم به جایی می رسد که معتادِ کامل که شد از این سم لذت می برد هر چند این لذت, لذت کاذب است طبیعت را آن طور وارونه می کند فطرت را این چنین وارونه می کند این همان است که فرمود ما عوض نمی کنیم ولی شما تغییر می دهید (فَلَيُغَيِّرُنَّ خَلْقَ اللّهِ) اما تغییر خلقتتان در مسیر همان احکام و حِکم است نه در گوهرِ هستی تان فرمود این هم جدلِ منطقی منتها این جدل منطقی در سوره مبارکه «عنکبوت» شفاف تر بیان شد و اینجا یک مقدار رقیق تر.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

۱- (۲۱) . سوره کهف, آیه ۱۰۴.

آیات ۳۴ تا ۳۹ سوره روم ۹۱/۱۱/۲۵

.Your browser does not support the audio tag

(وَإِذَا مَسَّ النَّاسَ ضُرٌّ دَعَوْا رَبَّهُم مُّنِيبِينَ إِلَيْهِ ثُمَّ إِذَا أَذَاقَهُم مِنْهُ رَحْمَةً إِذَا فَرِيقٌ مِّنْهُم بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ (۳۳) لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ فَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ (۳۴) أَمْ أَنزَلْنَا عَلَيْهِمْ سُلْطَاناً فَهُوَ يَتَكَلَّمُ بِمَا كَانُوا بِهِ يُشْرِكُونَ (۳۵) وَإِذَا أَذَقْنَا النَّاسَ رَحْمَةً فَرِحُوا بِهَا وَإِن تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ إِذَا هُمْ يَقْنَطُونَ (۳۶) أَوَ لَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّ فِي ذلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (۳۷) فَآتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ ذلِكَ خَيْرٌ لِّلَّذِينَ يُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ وَأُولئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۳۸) وَمَا آتَيْتُم مِن رِباً لِيَرْبُوَا فِي أَمْوَالِ النَّاسِ فَلَا يَرْبُوا عِندَ اللَّهِ وَما آتَيْتُم مِن زَكَاةٍ تُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ فَأُولئِكَ هُمُ الْمُضْعِفُونَ (۳۹))

ص: ۷۰۰

تبیین مراحل تکامل وجود انسان و ابعاد سه گانه وجودی او

بعد از بیان ادله توحید و وحی و نبوّت و معاد و تقویت آن ادله به یک تمثیل, نتیجه گیری کردند فرمودند پس چهره هویّتتان را به سَمت خدای متعال متوجه کنید. در انسان شناسی خدای سبحان نه بدن انسان را به مثل مجسمه و سرامیک دستی ساخته که بعد در آن روح بِدَمد نه روحِ خالی از معارف را به او داد بلکه بدن از مرحله جماد تا مرحله حیوان چه در درون رَحِم چه در بیرون رحم این مراحل را یا به سرعت یا به طور عادی می گذراند که دو بُعدی نیست سه بعدی است یعنی تمام دستگاه گوارش و قلب و رِیه و روده و معده و همه اینها را داراست وقتی این مراحل طی شد روحِ آگاه به معارف را به این بدن متعلّق می کند که (نَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِي) [(۱)](#) با داشتن نفس مُلهَم به فجور و تقوا.

مشروط بودن پناهندگی به خدا در موقع درماندگی به حفظ فطرت

چنین انسانی را متوجه خودش کرد فرمود اگر انسان آن فطرت خود را حفظ کند در موقع درماندگی به سراغ خدا می رود (وَإِذَا مَسَّ النَّاسَ ضُرٌّ دَعَوْا رَبَّهُم) این برای حفظ فطرت است که در سوره مبارکه «عنکبوت» در بخش پایانی اش هم همین معنا آمده فرمود: (فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلْكِ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ) [(۲)](#) و اگر فطرت را فراموش کرد که (قَدْ خَابَ مَن دَسَّاهَا) یا به آن حالت اضطرار نرسید یک انسان شناور و سرگردانی است که مختصر نفعی به او برسد راضی است مختصر آسیبی به او برسد ناراضی است آن رحمتی که مختصر است به او برسد آن یک فضل الهی است آن مختصر آسیبی که دامنگیر او می شود در اثر سیّئه اوست لذا یکی را به خودش اسناد می دهد خدای سبحان به خود اسناد می دهد دیگری را که سیّئه است به انسان. بنابراین این دو آیه هماهنگ اند این طور نیست که مخالف هم باشند در آیه ۳۳ فرمود: (وَإِذَا مَسَّ النَّاسَ ضُرٌّ دَعَوْا رَبَّهُم مُّنِيبِينَ إِلَيْهِ) در آیه ۳۶ فرمود: (وَإِن تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ إِذَا هُمْ يَقْنَطُونَ) ناامید می شوند این ناامیدی برای شرایط عادی است آن تضرّع و التجاء برای آن فطرت است اگر کسی فطرت خودش را حفظ کند در موقع درماندگی چه بیماری چه فقر و مانند آن به خدا پناه می برد که در آیه ۳۳ فرمود: (وَإِذَا مَسَّ النَّاسَ ضُرٌّ دَعَوْا رَبَّهُم مُّنِيبِينَ إِلَيْهِ) بر اساس همان فطرت که تتمّه بحث فطری است (ثُمَّ إِذَا أَذَاقَهُم مِنْهُ رَحْمَةً).

۱- (۱) . سوره حجر, آیه ۲۹; سوره ص, آیه ۷۲.

۲- (۲) . سوره عنکبوت, آیه ۶۵.

اِخبار قرآن از واگرایی بعضی از افراد یا جامعه نجات یافته از درماندگی

اینها, نه همه اینها, وقتی حالشان به جا آمد نعمت الهی دریافت کردند گروهی از آنها شرک می ورزند پس بر اساس فطرت هر کس درمانده شد به خدا پناه می برد و بر اساس (قَدْ خَابَ مَن دَسَّاهَا) (۱) برخی ها وقتی مشکلشان حل شد به حالت عادی برمی گردند (إِذَا فَرِيقٌ مِّنْهُم بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ) و اگر جامعه, جامعه آلوده به شرک و فرورفته در نسیان باشد مشمول آیه سوره «عنکبوت» است که فریق نفرمود, فرمود: (فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ) در آ نجا سخن از همه است در اینجا سخن از گروه است اینجا فرمود: (إِذَا فَرِيقٌ مِّنْهُم بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ) ولی در آیه ۶۵ سوره «عنکبوت» فرمود: (فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ) نه (فَرِيقٌ مِّنْهُم بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ) پس دو مسئله است یک وقت یک عده مؤمن صالح اند یک عده کافر طالح اند اینها فرق می کنند آنها که کافر طالح اند بعد از اینکه مشکلشان حل شد (إِذَا فَرِيقٌ مِّنْهُم بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ) و اما اگر صدر و ساقه جامعه آلوده شد (إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ) نه (إِذَا فَرِيقٌ مِّنْهُم بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ) این یک مطلب.

ناامیدی از رحمت الهی ثمره سرگردانی انسان های دور از توحید

مطلب دیگر در آیه ۳۶ همین سوره «روم» فرمود افراد شناور, افراد سرگردان که «اتباع کلّ ناعق» هستند که «یَمیلون مع کلّ ریح», (۲) اینها اگر مختصری فیض به آنها برسد خوشحال اند مقداری نگرانی دامنگیرشان بشود در اثر بدرفتاری شان ناامیدند این ناامید بودن در برابر آن سُرور, این حالت مقطعی برای انسان های سرگردان است.

۱- (۳) . سوره شمس, آیه ۱۰.

۲- (۴) . نهج البلاغه, حکمت ۱۴۷.

بررسی دوگونه تهدید بر فراموشکاران توحید بعد از نجات از درماندگی

فرمود شما حالا که وضعتان این است که در موقع فشار به خدا متوجه می شوید و در موقع رفاه خدا را فراموش می کنید هم با امر غایب هم با امر حاضر اینها را تهدید کرد فرمود: (لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ) اگر این «لام», «لام» عاقبت باشد نظیر (فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوّاً وَحَزَناً) (۱) یعنی پایان کار اینها کفر است ولی «لام», «لام» عاقبت نیست «لام» امر غایب است یعنی حالا که کفر می ورزید کفرتان را ادامه بدهید چون فضا, فضای کفر است. (لِيَكْفُرُوا) امر غایب, (فَتَمَتَّعُوا) این امر حاضر.

تهدید بودن امر به ناسپاسی و بهره جویی بر فراموشکاران توحید

در بحث های قبل هم ما داشتیم که دستور تقوا در قرآن کریم برای افرادی است که قابل درمان اند یعنی خدایی که فرمود: (وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ) این (وَلاَ يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَاراً) (۲) را هم دارد دستور تقوا یعنی پرهیز برای آن بیماری است که قابل درمان باشد در ادبیات پزشکی هم این حرف هست یعنی وقتی طبیبی ببیند این بیمار قابل درمان است می گوید این دارو را مصرف کن و از آن غذاها هم پرهیز کن دستور پرهیز می دهد چون قابل علاج است اما اگر کسی ــ خدای ناکرده ــ گرفتار یک غدّه مُهلك باشد و اواخر عمرش را بگذراند طبیب دیگر به او دستور پرهیز غذایی نمی دهد نمی گوید فلان غذا را میل کن فلان غذا را میل نکن این می گوید شما پرهیز ندارید, وقتی طبیب گفت شما پرهیز ندارید یعنی کارتان از معالجه گذشت قرآن کریم با همین ادبیاتی که فرمود: (وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ) دو نحوه حرف دارد یک نحوه افراد تبهکاری اند که قابل درمان اند به آنها دستور تقوا می دهد (اتَّقَوْا), (۳) (فَلْيَتَّقُوا), (۴) (اتَّقِ) (۵) و مانند آ ن, یک عده هستند که (سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ ءَأَنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ) (۶) قابل درمان نیستند به آنها می فرماید هر کاری خواستید بکنید این (فَتَمَتَّعُوا) که امر حاضر است این (لِيَكْفُرُوا) که امر غایب است نظیر همان آیه سوره مبارکه «فصلت» یعنی آیه چهل سوره مبارکه «فصلت» است که فرمود: (إِنَّ الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي آيَاتِنَا لَا يَخْفَوْنَ عَلَيْنَا أَفَمَن يُلْقَى فِي النَّارِ خَيْرٌ أَم مَن يَأْتِي آمِناً يَوْمَ الْقِيَامَةِ) بعد خطاب می کند به این ملحدان می فرماید هر چه خواستید بکنید خب هر چه خواستید بکنید ــ معاذ الله ــ اباحه گری که نیست یعنی کار شما از دستور تقوا گذشت شما باور ندارید (اعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ) به اینها دستور تقوا نمی دهد اگر طبیب بفهمد این مریض قابل علاج نیست می گوید شما پرهیز غذایی ندارید خدای سبحان به ملحدانی که به انبیا می گویند چه بگویید چه نگویید برای ما یکسان است به اینها می فرماید: (اعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ) هر کاری می خواهید بکنید, بکنید این تهدید است نه ترخیص ــ معاذ الله ــ اباحه گری نیست این تهدید است مثل اینکه کسی به انسان نافرمان بگوید تو هر کاری می خواهی بکن ولی من انتقامم را می گیرم. اینکه فرمود: (لِيَكْفُرُوا) امر غایب است (فَتَمَتَّعُوا) امر حاضر است آن امر غایب و این امر حاضر نظیر امر حاضر آیه چهل سوره مبارکه «فصلت» در مقام تهدید است وگرنه آنها کفرشان بالفعل است نه اینکه عاقبتشان کافر باشند.

۱- (۵) . سوره قصص, آیه ۸.

۲- (۶) . سوره اسراء, آیه ۸۲.

۳- (۷) . سوره□ بقره, آیه□ ۴۸.

۴- (۸) . سوره□ نساء, آیه□ ۹.

۵- (۹) . سوره□ بقره, آیه□ ۲۰۶.

۶- (۱۰) . سوره□ بقره, آیه□ ۶; سوره□ یس, آیه□ ۱۰.

تبیین ادبی «لام» در (لِيَكْفُرُوا) و دلالت آن بر امر

این تفـاوت هـایی که در این دو آیه هست ناظر به این است که اگر فطرت محفوظ باشـد در حال آسـیب با انابه به طرف خـدا برمی گردنـد اگر مسـئله فطرت و آن فشار سـخت نباشد حالت عادی باشد انسان های شـناور و سـر گردان که «اتباع کل ناعق» هسـتند «یَمیلون مع کل ریح» هسـتند اینها به اندک نشاطی خوشـحال اند و به اندک آسیبی نااميد. فرمـود: (لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ فَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ) هم آن امر غايب هم این امر حاضر این نشان می دهد که در مقام تهدید است.

حجت طلبی از مشرکان بعد از اقامه براهین بر توحید

بعد به دنبال مسائل قبلی که مسئله توحید است برمی گردند می فرمایند ما برهان اقامه کردیم که خدایی هست و واحد است و شریک بردار نیست آن برهان را با تمثیل, تبیین کردیم یعنی در آیه (ضَرَبَ لَكُم مَثَلًا) تبیین کردیم تا مسـئله توحید برای شما حـل بشود یعنی در همین سوره «روم» آیه ۲۸ اما شـما که شـرک می ورزید دلیل بیاورید یا عقلی یا نقلی, دلیل را حجّت می گوینـد برای اینکه «به یَحتـجّ أحـدهما علی الآـخر» که در سوره مبـارکه «نساء» گـذشت فرمود ما انبیا فرسـتادیم (لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ) فرمود ما اگر انبیا نمی فرسـتادیم کتاب و صـحف آسـمانی نمی فرستادیم در قیامت مردم علیه خـدا احتجاج می کردنـد به خـدا عرض می کردنـد خـدایا تو که می دانستی ما بعـد از مرگ چنین جایی می آییم ما که باخبر نبودیم بعـد از مرگ چه خبر است خب تو می خواستی راهنمـا بفرستی در بخش پایانی سوره مبارکه «نساء» دارد که ما انبیا فرستادیم (رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ) (۱) آنجا هم روشن شد که این (بَعْدَ) که ظرف است مفهوم ندارد ولی چون در مقام تحدید است مفهوم را می رساند یعنی بعد از رسل دیگر حجت نیست قبل از رسل حجت هست اگر خـدا پیامبر نمی فرسـتاد مردم در قیامت علیه خـدا احتجاج می کردنـد می گفتند ما که نمی دانستیم بعد از مرگ به چنین جـایی می خواهیم بیاییم تو که می خواستی ما را اینجا بیاوری چرا راهنما نفرسـتادی چرا ره توشه بیان نکردی لـذا فرمود مـا انبیا فرسـتادیم. از آن آیه اسـتفاده شـد عقل در عین حال که لازم است یقیناً کافی نیست خود عقل می گویـد من محتاج به راهنما هسـتم [اگر برای اینها راه عذر و احتجاج بسـته نبود] اینها طبق عقل احتجاج می کنند خود عقل می گوید وقتی مسافری به جایی می رود و از آنجا خبر ندارد کسی که او را به سفر آورده باید همراه او راهنما بیاورد.

۱- (۱۱) . سوره نساء, آیه ۱۶۵.

طولی بودن دعوت رسول و اولی الأمر دالّ بر عدم شرک

پرسش: این (أَطِیعُوا اللّهَ وَأَطِیعُوا الرَّسُولَ) (۱) دلیل بر شرک نمی شود؟

پاسخ: نه دیگر چون رسول همان حرف خدا را دارد می گوید. می بینید گاهی تثنیه است گاهی جمع است ولی ضمیر مفرد است در سوره مبارکه «انفال» دارد که (اسْتَجِیبُوا لِلّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاکُمْ) (۲) نه «دَعَواکم» تثنیه دیگر نیست پیامبر دعوتش ابلاغ دعوت خداست این طور نیست که خدای سبحان یک دعوت داشته باشد پیامبر یک دعوت داشته باشد (اسْتَجِیبُوا لِلّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاکُمْ) نه «دعواکم».

پرسش: درباره (أُولِی الْأَمْرِ)؟ (۳)

پاسخ: آن هم همین طور است چون (أُولِی الْأَمْرِ) هم طبق دستور رسول خدا و رسول خدا هم طبق دستور ذات اقدس الهی دستور می دهند (مَن یُطِعِ اللّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولئِکَ مَعَ الَّذِینَ) (۴) فلان, اطاعت از رسول به فرمان خداست رسول یا حکم ولایی دارد که به امر خداست یا ابلاغ پیام خدا اگر (مَا یَنطِقُ عَنِ الْهَوَی إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْیٌ یُوحَی) (۵) بنابراین کلام الله را دارد ابلاغ می کند.

معنای «سلطان» در آیه و دلیل عقلی و نقلی بر نفی آن از مشرکان در شرک ورزی

فرمود ما حرفمان را بیان کردیم با برهان بیان کردیم با تمثیل بیان کردیم به شما عقل دادیم که بفهمید بدون وحی و نبوّت کار پیش نمی رود و وحی, ضروری است بعد فرمود حالا- حرفتان چیست (أَمْ أَنزَلْنَا عَلَیْهِمْ سُلْطَاناً فَهُوَ یَتَکَلَّمُ بِمَا کَانُوا بِهِ یُشْرِکُونَ) شما سلطان دارید حجّت را حجّت می گویند برای اینکه هر کدام از این طرفین به وسیله این احتجاج می کنند و پیروز می شوند حجت را دلیل می گویند چون راهنماست حجت را سلطان می گویند چون مسلّط بر وهم و خیال است و مسلّط بر مغالطه است بر هر اندیشه مادون عقل سلطه دارد از این جهت می گویند سلطان فرمود ما از درونِ شما سلطانِ عقلی فرستادیم, ندارید, سلطان نقلی فرستادیم حجتی از کتاب آسمانی ندارید پس شما سلطان ندارید پس چرا شرک می ورزید و برای خدا سبحان شریک قائلید (أَمْ أَنزَلْنَا عَلَیْهِمْ سُلْطَاناً) این جامع بین عقل و نقل است مشابه این قبلاً هم بحث شد و از آیات سوره مبارکه «احقاف» هم کمک گرفته شد سوره مبارکه «احقاف» آیه چهار این است (قُلْ أَرَأَیْتُم مَّا تَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ) شما غیر خدا را هم می خوانید الله را به عنوان مدبّر کل قبول دارید اما آنچه به آ نها پناهنده می شوید و از آنها رفع نیاز می کنید ارباب متفرّقون است این بت ها و اصنام یا آن ملائکه و قدّیسین بشر که مورد تقدیس عبادی شما هستند دلیل عقلی دارید دلیل نقلی دارید یکی از اینها را اقامه کنید (قُلْ أَرَأَیْتُم مَّا تَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ أَرُونِی مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ) .

۱- (۱۲) . سوره نساء, آیه ۵۹.

۲- (۱۳) . سوره انفال, آیه ۲۴.

۳- (۱۴) . سوره نساء, آیات ۵۹ و ۸۳.

۴- (۱۵) . سوره نساء, آیه ۶۹.

۵- (۱۶) . سوره نجم, آیات ۳ و ۴.

دلیل عقلی بر نفی صلاحیت از پرستش خدایان ساختگی

شما که برای اینها احترام عبادی قائلید احترام ربوبی قائلید اینها باید یکی از این کارها را کرده باشند: یا خالق باشند که نیستند یا شریک خالق باشند که نیستند یا دستیار و کمک خالق باشند که نیستند اینها بی کاره هستند خب چرا بی کاره ها را می پرستید فرمود اینها که شما می پرستید برای اینها حرمت ربوبی قائلید اینها چه کاره اند (أَرُونِيَ) یعنی «أخبرونی» (مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الأَرْضِ) اینها چه کار کردند چیزی را در زمین برای شما آفریدند حالا ما کاری به آسمان نداریم یک موجود زمینی را این بت ها خلق کردند نه, (أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمَاوَاتِ) در زمین که کاری نکردند شریک خدایند _ معاذ الله _ در کارهای آسمانی آن هم که دلیل ندارید آن هم که برهان بر خلافش است. این حرف ها را برهان عقلی که ندارید برای اینکه اگر اینها خالق باشند یا شریک خالق باشند یا دستیار خالق باشند قابل تقدیس و تکریم ربوبی اند هیچ کدام از اینها نیستند یعنی مطابق قیاس استثنایی این چنین می شود که اگر اینها ربّ باشند استحقاق ربوبیت و تکریم ربوبی داشته باشند (این مقدم), یا برای خالقیت آنهاست یا برای مشارکت در خلقت است یا برای مظاهرت و دستیاری است «والتالی بأسره محال فالمقدم مثله» این قیاس استثنایی. خب حالا یک بی کار را چرا شما می پرستید به عنوان ربّ قرار می دهید این دلیل عقلی, اگر دلیل نقلی است خب ما این همه صحف برای انبیا فرستادیم در یکی از این کتاب ها شما بیاورید که شرک حق است (ائْتُونِي بِكِتَابٍ مِن قَبْلِ هذَا) این می شود دلیل نقلی یا آثار علمی بیاورید یا آثار عقلی بیاورید یا آثار نقلی بیاورید هیچ چیزی نیست.

استدلال قرآنی بر نفی صلاحیت از ارباب متفرّق در پناهندگی و پرستش

در سوره مبارکه «سبأ» این را بازتر کرده در آ نجا فرمود اینها کسانی را عبادت می کننـد و می پرستند که هیچ کاری اینها انجام ندادند نه بالاستقلال نه بالمشارکه نه بالمظاهره آیه ۲۲ سوره مبارکه «سبأ» این است (قُلِ ادْعُوا الَّذِینَ زَعَمْتُم مِن دُونِ اللَّهِ) غیر خـدا کاری از او ساخته نیست هیچ کدام از این سه کار یاد شده (لاَ یَمْلِکُونَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ فِی السَّمَاوَاتِ وَلاَ فِی الْأَرْضِ) یـک ذرّه در اختیـار اینهـا نیست که اینهـا خلق کرده باشـند و مالک آنها باشـند (یک) (وَمَا لَهُمْ فِیهِمَا مِن شِرْکٍ) یک ذرّه را بالاسـتقلال مالـک نیسـتند در یـک ذرّه بالمشـارکه سـهیم نیسـتند (دو) (وَمَا لَهُ مِنْهُم مِن ظَهِیرٍ) در یـک ذرّه ظَهیر و دستیـار و پشـتوان و پشتیبان خدا هم نیسـتند (سه) خب بی کاره اند اینها هم مثل شـما هستند. کلّ نظام را ذات اقدس الهی آفرید و اداره می کنـد غیر خدا هیچ کاره است اگر غیر خدا هیچ کاره است خب شـما چرا به غیر خدا پناهنده می شوید غیر خدا را چرا می پرستید این تفصیل آیه ۲۲ سوره مبارکه «سبأ» با آن روشمندی آیه چهار سوره مبارکه «احقاف» تبیین می کند که دلیل یا عقلی است یا نقلی, عقلی هم یا تجریـدی است یا حسّی و تجربی شـما نه دلیل تجربی دارید نه دلیل تجریدی دارید نه دلیل نقلی دارید که اثبات کنید آنها بالاستقلال ذرّه ای را مالک اند یا در ذرّه ای شریک اند یا در ذرّه ای ظهیر و پشتوان و پشتیبان انـد هیـچ کاره اند خب اگر هیچ کاره اند چرا اینها را می پرستید؟! ما سـلطان نفرسـتادیم نه سـلطان عقلی نه سـلطان نقلی بلکه براهین، بر خلاف این توهمات شماست فرمود: (أَمْ أَنزَلْنَا عَلَیْهِمْ سُلْطَاناً فَهُوَ یَتَکَلَّمُ) اگر کلام به معنای هدایت و راهنمایی باشد اِسـناد تکلّم به سـلطان, حقیقت است اما اگر تکلّم، منظور لفظی باشد اِسـناد تکلّم به سلطان مجاز است اینکه ما می گوییم این دلیـل، گویـاست این حالاـ یا مجاز شـهرت یافته است یا حقیقت است (فَهُوَ یَتَکَلَّمُ بِمَا کَانُوا بِهِ یُشْرِکُونَ) بعـد وضع اینها را باز دوباره بررسی می کند.

تبیین «الناس عبید الدنیا» و لَعِقانه زندگی کردن اکثری مردم

یک بیان نورانی سیّدالشـهداء(سـلام الله علیه) دارد این از غرر بیان آن حضرت است البته همه فرمایشاتشان از قرآن کریم است وجود مبارک سیدالشـهداء فرمود: «إنّ الناس عَبید الدنیا» البته ناس یعنی اکثری مردم, کسانی که با معارف قرآن و عترت آشـنا نیسـتند «إنّ النـاس عَبیـد الـدنیا و الـدین لَعق علی ألسـنتهم» اکثری مردم گرفتار دنیاینـد همین است که (وَإِذَا أَذَقْنَا النَّاسَ رَحْمَةً فَرِحُوا بِهَا وَإِن تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ إِذَا هُمْ يَقْنَطُونَ) اینها دین دارنـد از دین دم می زننـد حرف دین را به میان می آورند ولی دین اینها لَعِقانه و لعوقانه است لَعق و لعوق آن است که قبلاً چیزی بود که کودکان می جویدند مختصـری طراوت داشت وقتی پلاسـیده می شـد تُف می کردنـد آن را می انداختند می گفتند مَسـتکی الآ ن می گویند آدامس, دین بسـیاری از مردم آدامسـی است یعنی در فضای دهن می گردانند «یحوطونه ما دَرَّت معائشهم فاذا مُحصّوا بالبلاء قلّ الدیّانون» (۱) این دینِ آدامسـی همین است مـادامی که به سود آنهـاست می پذیرنـد مـادامی که از آن اسـتفاده مـادی نمی برنـد رهـا می کننـد «فاذا مُحصّوا بالبلاء قلّ الـدیّانون» این را در دهن می گرداننـد مادامی که در کام اینها شـیرین باشد «یحوطونه ما دَرَّت معائشـهم فاذا مُحصّوا بالبلاء قلّ الدیّانون».

دوری از زندگی لَعوقانه سرّ دستور به علم آموزی تا آخرین نفس

اینکه گفتند شـما نفس می کشـید با علم نفس بکشـید برای این است که اگر بخواهید با جامعه لعوقانه زندگی کنید باید خون دل بخوریـد بخواهیـد خودتان به سـر ببریـد همین طور سـرگردانید این است که گفتنـد انسان تا نفس می کشـد باید در صدد تحصـیل علم باشـد همین است فرمود: (وَإِذَا أَذَقْنَا النَّاسَ رَحْمَةً) اینها کاری نکردنـد که ما به اینها رحمت بـدهیم نفرمود: «بما قـدّمت أیـدیهم» در اثر کار خوب آنها نه خیر, «مِنَتک ابتـداء» (۲) این بیان نورانی امام سـجاد(سـلام الله علیه) در صحیفه است خـدایا تمام بخشـش های تو ابتدایی است نه اینکه ما کاری کردیم سابقه ای داریم اسـتحقاقی داریم طلبی داریم «مِنتک ابتداء» تمـام منّت هـا و نعمت هـای تو ابتـدایی است امـا کیفرهـای تو آنجایی که عفو کردی تخفیف دادی که کردی آنجایی هم که عفو نکردی (بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ) است لذا فرمود: (وَإِن تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ) اما آن فرح و برکت این چنین نیسـت که «بما قدّمت أیدیهم» باشد آن منّت ها ابتدایی است (إِذَا هُمْ يَقْنَطُونَ).

۱- (۱۷) . تحف العقول, ص۲۴۵.

۲- (۱۸) . الصحیفه السجادیه، دعای۴۵.

توبیخ عدم ثبات انسان در نشاط و ناامیدی و کسب آن با عمل صالح

بعد می فرماید چرا این تُندروی تان, کُندروی تان, خوشحالی تان, ناامیدی تان تنظیم شده نیست شما باید کسانی باشید که در سرّاء و ضرّاء ثابت باشید شما ایمانی داشته باشید که شجره و نهال دین شماست (یک) با عمل صالح این ایمان را تثبیت کنید که بار بدهد میوه بدهد که (أُكُلُهَا دَائِمٌ) (۱) (دو) آن وقت در سرّاء و ضرّاء ثابت هستید (سه) این (تَثْبِيتاً مِنْ أَنْفُسِهِمْ) (۲) که در سوره مبارکه «بقره» گذشت برابر (يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ) (۳) است در آیات دیگر هم داریم که (وَلَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا مَا يُوعَظُونَ بِهِ لَكَانَ خَيْراً لَهُمْ وَأَشَدَّ تَثْبِيتاً) (۴) این عمل صالح مثل برگ درخت است که درخت از راه برگ نفس می کشد که اگر این برگ ها را قطع بکنند راه نفس او بسته است این نفس های تازه که از راه برگ نصیب درخت می شود ریشه اش عمیق تر می شود عمل صالح این است انسان را تثبیت می کند یعنی اگر کسی خیری انجام داد مثل آن است که یک ظرف آب پای نهال خودش بریزد فرمود این تثبیت است وقتی این چنین شد در سرّاء و ضرّاء ثابت است اینها ثابت قدم اند اگر نشد (وَإِن تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ) ما عذابی بر او تحمیل نکردیم در جریان رحمت به صورت متکلّم مع الغیر به خود اسناد داد فرمود: (وَإِذَا أَذَقْنَا) ما چشاندیم اما در مورد رنج و دشواری نفرمود «إذا أصبناهم» فرمود: (وَإِن تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ) اگر سیّئه ای برسد آ ن هم (بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ) اینها (يَقْنَطُونَ) پس معلوم می شود که ثابت نیستند و منشأ تزلزل اینها هم این است که عمل صالح انجام ندادند که (تَثْبِيتاً مِنْ أَنْفُسِهِمْ) بشود تا (يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا) شامل حالشان بشود یا (وَلَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا مَا يُوعَظُونَ بِهِ لَكَانَ خَيْراً لَهُمْ وَأَشَدَّ تَثْبِيتاً) بشود.

ص: ۷۰۹

۱- (۱۹) . سوره رعد, آیه ۳۵.

۲- (۲۰) . سوره بقره, آیه ۲۶۵.

۳- (۲۱) . سوره ابراهیم, آیه ۲۷.

۴- (۲۲) . سوره نساء, آیه ۶۶.

عدم تلازم بین عمل سوء با تثبیت شیطنت در انسان

پرسش: جناب استاد ببخشید عمل سوء هم باعث تثبیت شیطنت در شخص می شود؟

پاسخ: آن دیگر تثبیت نیست این مثل درختی است که بی ریشه است در همان آیه مبارکه که فرمود: (ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّماءِ) (۱) در کنار آن فرمود: (وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِن فَوْقِ الْأَرْضِ) (۲) این روی زمین جثّه گرفته این ریشه ندارد اگر ریشه می داشت دلِ زمین باید آن را قبول می کرد این کجا ریشه دارد این مقداری طوفان خاکی و شنی برداشته این بالاـ آمده حالاـ در بحث ربا بیان می شود که ربا این برجستگی چه برجستگی ای است فرمود این جثّه اش روی خاک است این ریشه ندارد شما یک فشار بدهید می افتد (مَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِن فَوْقِ الْأَرْضِ) بر خلاف کلمه طیّبه که (كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّماءِ) این شجره خبیثه کجا می خواهد ثابت باشد زمین که آن را قبول نمی کند دریا لاشه را قبول نمی کند به ساحل می اندازد کدام دریاست که لاشه را قبول کرده زمین, شجره خبیثه را قبول نمی کند نفرمود «کشجره خبیثه أصلها ثابت» آن اصلی ندارد بنابراین این خیال می کند که ثابت است با اندک بادی برمی گردد برای اینکه در همان سوره مبارکه «فاطر» بود که (وَمَا بَلَغُوا مِعْشَارَ مَا آتَيْنَاهُمْ) (۳) فرمود خیلی ها بودند ده برابر اینها سرمایه داشتند ما بساط اینها را برچیدیم.

ص: ۷۱۰

۱- (۲۳) . سوره ابراهیم, آیه ۲۴.

۲- (۲۴) . سوره ابراهیم, آیه ۲۶.

۳- (۲۵) . سوره سبأ, آیه ۴۵.

مطابق مشیئت الهی بودن بسط یا ضیق رزق انسان

اینکه فرمود: (أَوَ لَمْ یَرَوْا أَنَّ اللَّهَ یَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن یَشَاءُ وَیَقْدِرُ) یعنی کار به قدری شفاف است که یا به رأی عقلی تان باید توجه کنید یا به رؤیت شهودی تان, اگر حکیمانه نبود و اگر عارفانه نبود لااقل بر اساس حس و تجربه باید تشخیص بدهید کار به دست دیگری است خیلی از موارد است که دو نفر در کنار هم مغازه دارند ارحام هم هستند برادر هم هستند اما مشتری ها به یک سَمت می آیند به سمت دیگر نمی آیند این بسط رزق یا تضییق رزق به دست دیگری است اینها البته آزمون است فرمود: (یَبْسُطُ الرِّزْقَ) روزیِ فراوان می دهد (لِمَن یَشَاءُ).

آزمون بودن فقر و ثروت در فرهنگ توحیدی

البته به عنوان آزمون است (وَیَقْدِرُ) این قَدَرَ, یَقْدِرُ غیر از قَدَرَ, یَقدُر است قَدَرَ, یَقدُر به معنای قدرت است قَدَرَ, یَقْدِرُ به معنای ضیّق یُضیّق است (وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِباً فَظَنَّ أَن لَن نَّقْدِرَ) (۱) یعنی گمان کرد ما به او فشار نمی آوریم «لن نضیّق» نه ــ معاذ الله ــ «لن نقدُرَ» این (یَقْدِرُ) یعنی فشار می آورد (إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیَاتٍ لِقَوْمٍ یُؤْمِنُونَ) اگر کسی اهل ایمان باشد مبتلا به آن شرک نباشد معلوم می شود همه اینها آزمون است در سوره مبارکه «فجر» هم شواهدش بازگو شد که ما برای هیچ کسی سفره کرامت پهن نکردیم کرامت فقط در قیامت است و در دنیا برای انبیا و اولیا و مؤمنان و امثال ذلک است این نعمت های مادی که می دهیم همه اش آزمون است برخی ها خیال می کنند وقتی که انسان وضع مالی اش خوب شد از کرامت الهی برخوردار است (فَأَمَّا الْإِنسَانُ إِذَا مَا ابْتَلاَهُ رَبُّهُ فَأَکْرَمَهُ وَنَعَّمَهُ فَیَقُولُ رَبِّی أَکْرَمَنِ وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلاَهُ فَقَدَرَ عَلَیْهِ رِزْقَهُ فَیَقُولُ رَبِّی أَهَانَنِ کَلَّا) (۲) خیال می کنند که ما آنها که وضع مالی شان خوب است را گرامی داشتیم نه خیر, برخی ها را به ثروت مبتلا کردیم برخی ها را به فقر مبتلا کردیم هر دو ابتلاست الآن که ما بحمدالله به عنوان انسان سالم در این مسجد نشسته ایم مبتلا به سلامتیم آنهایی که ــ خدا شفایشان بدهد ــ در بیمارستان هستند مبتلا به مرض اند هم سلامتِ ما ابتلاست یعنی آزمون است هم بیماری آنها ابتلاست یعنی آزمون است فرمود ما دو ابتلا و دو کلاس امتحان داریم (فَأَمَّا الْإِنسَانُ إِذَا مَا ابْتَلاَهُ رَبُّهُ فَأَکْرَمَهُ وَنَعَّمَهُ فَیَقُولُ رَبِّی أَکْرَمَنِ), (کَلَّا) این نیست (وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلاَهُ فَقَدَرَ عَلَیْهِ رِزْقَهُ فَیَقُولُ رَبِّی أَهَانَنِ), (کَلَّا) این نیست ما داریم امتحان می کنیم خب اگر بسط و قبض برابر آزمون است نه بسط خوشحالی دارد نه قبض نگرانی دارد هر دو امتحان است.

۱- (۲۶) . سوره انسان, آیه ۸۷.

۲- (۲۷) . سوره فجر, آیات ۱۵ ــ ۱۷.

تفسیر (فَآتِ ذَا الْقُرْبَی...) و بیان مکّی یا مدنی بودن آن

بعد می فرماید حالا که این چنین است سهم ذی القربی را بده سهم مساکین را بده سهم ابن السبیل را بده. این آیه اگر در مدینه نازل شده باشد چون مستحضرید برخی از سوَر مکّی اند که آیات مدنی هم به دستور حضرت در آنجا درج شده است اگر این آیه در مدینه نازل شده باشد منظور از ذی القربی همان قُربای وجود مبارک رسول خدا(صلّی الله علیه و آله و سلّم) است ناظر به خمس است و مسئله انفال و امثال ذلک و اما اگر در مکه نازل شده باشد این مطلق قرباست چه اینکه منظور از این ایتاء هم زکات نیست چون زکات در مدینه نازل شد نه در مکه. فرمود: (فَآتِ ذَا الْقُرْبَی حَقَّهُ وَالْمِسْکِینَ وَابْنَ السَّبِیلِ) اگر در مدینه نازل شده باشد مربوط به زکات باشد زکات هشت مصرف دارد که (إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاکِینِ) ابن السبیل است, فی سبیل الله است, غارمین است, فی الرقاب است, مؤلفه قلوبهم است و مانند آن, (۱)

سرّ بیان سه مورد از مصارف هشت گانه زکات در آیه

اما ذکر این سه گروه بالاختصاص برای نیازمندی اینهاست چون در بعضی از موارد نیازمندی شرط نیست اگر کسی زکات را خواست به کسی که پژوهشگر و محقّق است و دارد تحقیق دینی می کند بدهد این دیگر فقر شرط نیست, چون این فی سبیل الله است بخواهد به مسجد بدهد حسینیه بدهد به مجاهدان بدهد آنجا فقر شرط نیست اگر مصرفش فقیر و مسکین بود بله آنجا فقر شرط است ولی اگر شخصیت حقوقی بود دیگر فقر شرط نیست غارمین, فقر شرط است فی الرقاب فقر شرط است و مانند آن اما مؤلفه قلوبهم فقر شرط نیست فی سبیل الله فقر شرط نیست کسی می خواهد برود جبهه وضع مالی اش هم خوب است شما یک اتومبیل به او بدهید که او کار جبهه را انجام بدهد خودش هم متمکّن است می تواند فراهم بکند ولی شما از باب زکات این کار را می توانید بکنید کسی دارد محقّقانه کتابی می نویسد شما وسیله ای برای او تهیه می کنید از باب زکات که این کتاب را عمیقاً بنویسد وضع مالی اش هم خوب است می تواند خودش هم تأمین بکند این چنین نیست که حالا فی سبیل الله شد فقر لازم باشد نظیر وجوهات شرعی که فقر شرط نیست اما در جریان زکات اگر مورد مصرف, فقیر و مسکین و امثال ذلک باشند البته فقر شرط است اگر این آیه در مدینه نازل شده باشد مصارف هشت گانه را سوره مبارکه «توبه» بیان کرده اینجا سه مصرف بیان شده برای شدّت نیاز اینها و اگر در مکه نازل شده باشد که کلّ سور ه در مکه است خب این زکات استحبابی است که زکات مستحب در مکه مطرح بود, این مربوط به مسائل مالی است. (فَآتِ ذَا الْقُرْبَی حَقَّهُ وَالْمِسْکِینَ وَابْنَ السَّبِیلِ ذَلِکَ خَیْرٌ).

۱- (۲۸) . سوره توبه, آیه ۶۰.

تفاوت رسیدگی به نیازمندان در فرهنگ توحیدی با الحادی

اما (لِلَّذِینَ یُرِیدُونَ وَجْهَ اللَّهِ) شما این کار را بکنید لوجه الله یک وقت است انسان برای عاطفه این کار را می کند این رسیدگی به نیازمندان در کشورهای کفر و شرک هم هست این طور نیست که حالا حمایت از فقرا را فقط ما به عنوان کمیته امداد داشته باشیم کمیته امداد ما الهی است یعنی قربه الی الله است اما حمایت از فقرا و واماندگان در کشورهای کمونیستی در کشورهای الحادی کشورهای شرک هست هیچ کشوری نیست که به وامانده ها کمک نکند اما آنها کمکشان عاطفی است نه الهی فرمود اگر می خواهید به جایی برسید این مالی که می دهید قربه الی الله باشد نه برای اینکه دلتان سوخته خب این دلسوزی در حیوانات هم هست این را نمی گویند صدقه, صدقه یعنی کاری که باعث تصدیق ایمان است نشان می دهد که این شخص مؤمن است صداقتِ ایمان او در صدقه ظهور می کند (یُرِیدُونَ وَجْهَ اللَّهِ وَأُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ) اما اگر این کار را نکردید البته گرفتار عذاب نمی شوید اما بهره ای نمی برید حالا می ماند مسئله ربا که ربا در مکه به چه معناست در مدینه به چه معناست.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۳۶ تا ۴۰ سوره روم ۹۱/۱۱/۲۸

.Your browser does not support the audio tag

(وَإِذَا أَذَقْنَا النَّاسَ رَحْمَةً فَرِحُوا بِهَا وَإِن تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ إِذَا هُمْ يَقْنَطُونَ (۳۶) أَوَ لَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّ فِي ذلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (۳۷) فَآتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ ذلِكَ خَيْرٌ لِّلَّذِينَ يُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ وَأُولئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۳۸) وَمَا آتَيْتُم مِن رِباً لِيَرْبُوَا فِي أَمْوَالِ النَّاسِ فَلَا يَرْبُوا عِندَ اللَّهِ وما آتَيْتُم مِن زَكَاةٍ تُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ فَأُولئِكَ هُمُ الْمُضْعِفُونَ (۳۹) اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ ثُمَّ رَزَقَكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ هَلْ مِن شُرَكَائِكُم مَّن يَفْعَلُ مِن ذلِكُم مِن شَيْ ءٍ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ (۴۰))

سازگاری زندگی توحیدی با فطرت انسان

در این سوره مبارکه «روم» بعد از بیان آیات توحید و وحی و نبوّت و بیان فطرت انسان که خدای سبحان هویّت انسان را مطابق با آنچه حقیقت خارج است ساخت آن گاه دستور داد که از فطرتتان حمایت کنید و هویّتتان را به سمت آفریدگارتان متوجه کنید این دین, تحمیلی بر شما نیست احکام شریعت کلفتی بر شما نیست بلکه شرافت شماست چه اینکه مرحوم ابن طاووس روز تکلیف را روز تشریف دانستند.

تبیین واژه «مَسّ» و دلالت آن بر بی ثباتی در زندگی غیر توحیدی

فرمودند آنها که در مسیر فطرت نیستند به اندک چیزی برمی گردند اگر کمترین ضرری به آنها برسد اینها به طرف خدا حرکت می کنند و اگر کمترین راه نشاطی و نجاتی به روی اینها باز بشود اینها به همان شرک قبلی برمی گردند در آیه ۳۳ که فرمود: (وَإِذَا مَسَّ النَّاسَ ضُرٌّ) تنها المیزان نیست که مسّ را به برخورد اندک معنا کردند (۱) بلکه برخی از مفسّران عرب هم گفتند مسّ به معنای برخورد اندک است چون مسّ گاهی در قبال احاطه است گاهی در قبال غَشیه است که (فَغَشِيَهُم مِنَ الْيَمِّ مَا غَشِيَهُمْ) آنجا که فرا می گیرد و فرو می برد می گویند غشیه و غشوه آنجا که باز فرا می گیرد و فرو می برد می شود احاطه آنجا که به اندک برخورد است می گویند مسّ, تماس گرفتن همین است منافاتی با آن ندارد این طور نیست که اگر یک جا احاطه بود یا غشیه بود مسّ نباشد و اما از مس نمی شود عنوان فراگیری و فرو بردن را استفاده کرد; این در قبال همان غَشیه است چه اینکه ذوق که فرمود: (إِذَا أَذَاقَهُم) در قبال اکل و شرب است ما یک چشیدن داریم یک نوشیدن داریم یک خوردن, چشیدن در قبال نوشیدن و خوردن است ذوق همان چشیدن است چشیدن اندک غیر از نوشیدن سیراب شدن یا اکلِ سیر شدن است یعنی این گروه کسانی اند که به اندک حادثه ای عوض می شوند (وَإِذَا مَسَّ النَّاسَ ضُرٌّ دَعَوْا رَبَّهُم مُّنِيبِينَ إِلَيْهِ ثُمَّ إِذَا أَذَاقَهُم مِنْهُ رَحْمَةً إِذَا فَرِيقٌ مِّنْهُم بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ) اینها به اندک چیزی برمی گردند.

١- (١) . الميزان, ج١۶, ص١٨٢.

آگاهی مؤمن از آزمون و آیت بودن قبض و بسط در زندگی

بعد فرمود اگر گاهی در اثر سیّئه اینها به اینها فشار وارد می شود یا در اثر سیّئه رحمت ما چیزی نصیب اینها می شود هر دو صِبغه آزمون دارد صبغه امتحان دارد یک جا برای صبر است یک جا برای شکر است پاداش و کیفر در آخرت است آنچه در دنیا نصیب انسان می شود از قبض و بسط الهی هر دو صبغه آزمون دارد فرمود کسی که مؤمن باشد می داند این آیات الهی است.

اسناد کلمه «حق» به «ذا القربی» دال بر اهتمام نه اختصاص

بعد رسیدیم به مسئله (فَآتِ ذَا الْقُرْبَی حَقَّهُ) قبل از اینکه مسکین و ابن سبیل را بفرماید کلمه حق را به (ذَا الْقُرْبَی) اسناد داد فرمود: (فَآتِ ذَا الْقُرْبَی حَقَّهُ وَالْمِسْکِینَ وَابْنَ السَّبِیلِ) این نه برای آن است که فقط ذا القربی حق دارند, مسکین و ابن سبیل حق ندارند, بلکه از قرینه می توان استفاده کرد که «فَآتِ ذَا الْقُرْبَی حَقَّهُ وَالْمِسْکِینَ حقّه وابن السبیل حقّه» منتها ذکر حق بعد از (ذَا الْقُرْبَی) برای اهتمام است نه برای اختصاص زیرا این آیه اگر ناظر به مسئله خمس باشد که در سوره مبارکه «انفال» هست که (وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُم مِن شَیْ ءٍ فَأَنَّ لِلّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِی الْقُرْبَی وَالْیَتَامَی وَالْمَسَاکِینِ وَابْنِ السَّبِیلِ) آنجا سخن از مسکین و ابن سبیل است اگر خمس باشد همان طوری که سخن از ذبی القربی است اگر منظور زکات باشد که در سوره «توبه» است (إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاکِینِ وَالْعَامِلِینَ عَلَیْهَا وَالْمُؤَلَّفَهِ قُلُوبُهُمْ وَفِی الرِّقَابِ وَالْغَارِمِینَ وَفِی سَبِیلِ اللّهِ وَابْنِ السَّبِیلِ) در مصارف هشت گانه سخن از مسکین و ابن سبیل هم است پس این طور نیست که ذی القربی حق داشته باشند ولی مسکین و ابن السبیل حق نداشته باشند ذکر (حَقَّهُ) بعد از (ذَا الْقُرْبَی) برای اهتمام است و نه برای اختصاص.

ص: ۷۱۵

تقویت قول به اختصاص نزد محقق طوسی(رحمه الله) و تأیید آن با روایت اهدای فدک

مطلبی را مرحوم شیخ طوسی(رضوان الله علیه) در تبیان ذکر فرمود بعد امین الاسلام(رضوان الله علیه) در مجمع البیان ذکر فرمود (۱) طبق روایتی که از وجود مبارک امام باقر و امام صادق(علیهما السلام) رسیده است وقتی این آیه نازل شد وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) فدک را به صدیقه کبرا(سلام الله علیها) داده است فرمایش مرحوم شیخ طوسی در تبیان این است که برخی ها خواستند بگویند این ﴿فَآتِ ذَا الْقُرْبَى﴾ مطلق است اعمّ از ذا القربای رسول خدا(صلّی الله علیه و آله و سلّم) و دیگران و قول دیگر آن است که مخصوص حضرت است و این قول, مقدم است بر آن قولی که می گوید عام است و این اختصاص, مشهور است و از دو امام(علیهما السلام) هم رسیده است که وقتی ﴿فَآتِ ذَا الْقُرْبَى﴾ نازل شد وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) فدک را به حضرت صدیقه کبرا(سلام الله علیها) عطا کرده است (۲) «فَآتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ وَالْمِسْكِين حقّه وَابْنَ السَّبِيلِ حقّه» که آن حقّ اول قرینه است برای اینکه اینها هم حقوقی دارند ﴿ذٰلِكَ خَيْرٌ لِّلَّذِينَ يُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ﴾ آن کسی که وجه خدا را قُرب الهی را می طلبد خیر او در این است که حقوق مستحقّان را عطا کند و اینها هستند که به فلاح می رسند و مفلح دنیا و آخرت اند.

پرسش:... پاسخ: ایتای حق, لله که باشد این خیر است برای افراد و باعث فلاح آنهاست.

ص: ۷۱۶

۱- (۲) . مجمع البیان, ج۸, ص۴۷۸.

۲- (۳) . التبیان فی تفسیر القرآن, ج۸, ص۲۵۳ و ۲۵۴.

تقسیم ربا به حلال و حرام و توضیح آن

بعد فرمود: (وَمَا آتَیْتُم مِن رِباً لِیَرْبُوَا فِی أَمْوَالِ النَّاسِ) روایتی که مرحوم کلینی نقل کرده است فرمود ربا دو قسم است یک ربای حلال داریم یک ربای حرام, ربای حلال آن است که کسی حالا از سفر برگشته یا ساختمان ساخته یا عروسی کرده انسان یک چشم روشنی یا هدیه ای برایش می فرستد که او هم جبران بکند در سفر بعد یا ساختمان بعد یا نوزاد بعد یک چشم روشنی بیشتری برایش بفرستد این حرام نیست لکن فیض و فوز و ثواب خاص را که باید داشته باشد ندارد اما آن ربای حرام مشخص است که انسان مالی را قرض بدهد و اضافه بگیرد (۱) در مسئله قرض, مطلق اضافه می شود ربا, در مسئله بیع در خصوص مَکیل و موزن می شود ربا.

توصیه روایات به قصد تقرّب نمودن در دادن هدایا

این روایتی که مرحوم کلینی نقل کرده است خیلی آموزنده است انسان اگر واقعاً دوستش از سفر برگشت یا یکی از ارحامش ازدواجی کرده است یا خدا به او فرزندی داد بهترین راه این است که اگر هدیه ای می دهد چشم روشنی می دهد قربه الی الله باشد خب آن شخص مسلمان است از سفر برگشت یا خانه ای ساخت انسان قربه الی الله چیزی به او عطا بکند هم افزایش مال را دارد هم سعادت آخرت را دارد هم قرب الی الله را در دنیا تأمین می کند.

تبیین رشدآور نبودن ربا و سودآوری عمل خیر با تشبیه آن به رَبْوه

۱- (۴) . الکافی, ج۵, ص۱۴۵ و ۱۴۶.

فرمود: (وَمَا آتَيْتُم مِن رِباً لِيَرْبُوَا فِي أَمْوَالِ النَّاسِ فَلاَ يَرْبُوا عِنـدَ اللَّهِ) اگر ربای مصطلح باشد معنایش این است که چیزی را که انسان قرض می دهد به عنوان ربا آن گیرنده که مالك نمی شود و شمای ربادهنده هم ثواب نمی برید شما مال دادید که مال او افزوده بشود او که مالك نمی شود شما هم که گرفتار عذاب خواهید بود رَبْوَه یعنی جای برجسته اگر زمینی مسطّح باشد بخشی از آن برجستگی داشته باشد تپّه ای داشته باشد به آن می گویند رَبْوه اگر در این ربوه در این برجستگی, پارکی, باغی باشد این بیش از جای دیگر رشد می کند برای اینکه بیشترین آفتاب برای اوست و بیشترین بارش هم برای اوست اگر باغی در جای برجسته ای باشد که خود آن برای دیگران سایه ایجاد می کند ولی زمینی برای او سایه ایجاد نمی کند و هر بارانی که از بالا بیاید اول آن می گیرد و سیراب می شود و اگر اضافه آمد به دامنه اش می ریزد این را می گویند خیلی رشد می کند در قرآن کریم از چنین جایی به عنوان رَبْوه یاد کرده است یعنی زمین برجسته که این خوب رشد می کند آیه ۲۶۵ سوره مبارکه «بقره» که قبلاً گذشت این بود فرمود: (وَمَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللّهِ وَتَثْبِيتاً مِن أَنْفُسِهِم) که انفاق واقعاً موقعیّت خود انسان را ثابت می کند دیگر نمی گذارد انسان در حوادث بلغزد (وَتَثْبِيتاً مِنْ أَنْفُسِهِمْ كَمَثَلِ جَنَّةٍ بِرَبْوَةٍ) یك وقت است باغی است در وادی یعنی در درّه خب آفتاب کمتر می گیرد این رشد چندانی ندارد و یك وقت است که نه, در زمین صاف است آن یك رشد متوسط دارد برای اینکه این زمین در دامنه کوه است بخشی از روز آفتاب به آن نمی رسد اما اگر در جایی باشد که ربْوه باشد برجسته باشد صبح تا غروب آفتاب دارد باران هم که بیاید اول آن می گیرد و اگر اضافه آمد به دامنه اش می ریزد لذا فرمود: (كَمَثَلِ جَنَّةٍ) که این به ربْوه باشد یعنی در جای برجسته باشد (أَصَابَهَا وَابِلٌ) باران فراوانی هم به آن برسد چنین باغی (فَآتَتْ أُكُلَهَا ضِعْفَيْنِ) و اگر باران فراوان به نام وابل به آن نرسید لااقل باران اندك به آن می رسد (فَإِن لَمْ يُصِبْهَا وَابِلٌ) یعنی باران فراوان رگبار (فَطَلٌّ) یعنی بارانِ کم لااقل به آن می رسد فرمود این خاصیّت چنین عمل خیر است غرض اینکه ربْوه چنین جای برجسته ای را می گویند.

فاقد نموّ بودن رباخواری و تشبیه حرکت رباخوار به جن زدگان

ربا در اسلام نه نموّ است و نه چاقی الآن مستحضرید که مسئله ربا به عنوان یک فنّ پیچیده اقتصادی است و این هوش حساب می شود و این خردمندی حساب می شود و بانک های جهان هم بر اساس این ربا دارد می گردد خب خیلی فرق است بین کسی که این ربا را هوش اقتصادی بداند و قرآن کریم این را جنون بداند اگر ـ خدای ناکرده ـ نظامی بخواهد با ربا پیش برود وقتی قرآن با آن موافق نیست موفقیّتش بسیار بعید است فرمود اینها که ربا می خورند مثل کسی است که مخبّط باشد و قیام و قعودش مخبّطانه است در سوره مبارکه «بقره» آیه ۲۷۵ این بود (الَّذِینَ یَأْکُلُونَ الرِّبَا لاَ یَقُومُونَ) قیام در قبال قعود نیست; یعنی مقاومت او, ایستادگی او ایستادگی جنون آمیز است در قیامت هم همین طور است وقتی از قبر برمی خیزد همین طور است (لاَ یَقُومُونَ إِلاَّ کَمَا یَقُومُ الَّذِی یَتَخَبَّطُهُ الشَّیْطَانُ مِنَ الْمَسِّ) این مخبّط است دیوانه است جن زده است دیوانه یعنی دیوزده .

تشریح ماهیت وجودی جن و علت تشبیه رباخواران به جن زدگان

جن موجودی است مثل انسان, مسلمان دارند کافر دارند منافق دارند موذی دارند غیر موذی دارند, گاهی ممکن است بعضی از بیماری ها را انسان دیوانگی خطاب بکند ولی خب نه, آنها یک وجود واقعی هستند گاهی هم برخورد می کنند.

پرسش: شیعه و سنّی هم دارند؟

پاسخ: سیدناالاستاد مرحوم علامه طباطبایی از بعضی از بزرگان نقل کردند آنها که با جِنّه نه اجنّه, اجنّه جمع جَنین است نه جمع جِن, (أَنتُمْ أَجِنَّهٌ فِی بُطُونِ أُمَّهَاتِکُمْ) یعنی همه شما جنین بودید جمع جِن, جِنّه است ایشان می فرمودند آنها که با این گروه ارتباط داشتند می گویند اینها می گویند ما اهل سنّت نداریم اینها چون عمر طولانی می کنند می گویند بعضی از ماها کسانی هستند که زمان غدیر را درک کردند چون آن زمان غدیر را درک کردند در ماها کسی سنّی نیست به هر تقدیر اینها این طورند خب یک سلیمان پیغمبر(علیه الصلاه و علیه السلام) می خواهد تا آنها را استخدام کند به فرمان الهی از آنها کار بگیرد غوص در دریا را به آنها ارجاع بدهد که (یَغُوصُونَ لَهُ) باشد فرمان حضرت را گوش بدهند و مانند آن به هر تقدیر اینها یک موجود خارجی هستند مسلمان دارند کافر دارند منافق دارند گاهی موذی اند, مبادا کسی هر بیماری را خیال جن زدگی بکند آن یک حساب خاصّ خودش را دارد.

ظهور جنون رباخواران در برزخ و قیامت

اگر کسی جن زده باشد کار او عاقلانه نیست رباخوار, رباگیر, بانک ربوی که معاملات ربوی رد و بدل می کنند اگر جنون اینها در دنیا ظاهر نشود عندالقیام مِن القبر در برزخ یا قیامت ظاهر خواهد شد فرمود: (الَّذِینَ یَأْکُلُونَ الرِّبَا لَا یَقُومُونَ إِلَّا کَمَا یَقُومُ الَّذِی یَتَخَبَّطُهُ الشَّیْطَانُ مِنَ الْمَسِّ ذلِکَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا إِنَّمَا الْبَیْعُ مِثْلُ الرِّبَا) در حالی که (وَأَحَلَّ اللّهُ الْبَیْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا فَمَن جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِن رَبِّهِ فَانْتَهَی فَلَهُ مَا سَلَفَ وَأَمْرُهُ إِلَی اللّهِ وَمَنْ عَادَ فَأُولئِکَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِیهَا خَالِدُونَ).

پایمال شدن دیون ربوی توسط رسول خدا(صلّی الله علیه و آله و سلّم)

آن رباهایی که قبل از اسلام بود اگر اسلام آوردند بر اساس قانون جب که «الاسلام یَجبّ ما قبله» (۱) مورد عفو است و اگر بعداً دوباره مبتلا شدند کیفر خواهند دید وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) فرمود تمام قرض های ربوی اسناد ربوی, املاک ربوی که در جاهلیت بود باطل و مردود هستند, بعد فرمود اول ربایی را که من اسقاط می کنم و طلب ها را از بین می برم ربای عموی من عباس است (۲) چون او هم در جاهلیت گرفتار ربا بود فرمود ربا را بالأخره باید به قرض الحسنه تبدیل کرد و این ربا باعث سقوط اقتصاد یک ملت است.

تشبیه چگونگی سقوط اقتصاد جامعه ربوی به هلال ماه و محاق آن

۱- (۵) . الخلاف (شیخ طوسی), ج۵, ص۴۶۹ و ۵۴۸ و ج۶, ص۱۱۷.

۲- (۶) . الخصال. ج۲, ص۴۸۶ و ۴۸۷.

شما این ماه را می بینید اول ماه هلال است و محبوب هم است بعد در وسط ماه بدر است و نورافشانی می کند و درخشندگی دارد و چشمگیر است بعد آخرها به محاق می افتد آخر ماه یک باریکه ای از آن هست این تا می رود خودش را نشان بدهد از زیر افق آفتاب در می آید آن محو خواهد شد این را می گویند محاق, می گویند ماه در محاق افتاده فرمود وضع رباخوار و بانک های ربوی این است اول از ضعف شروع می کنند بعد وضع مالی شان خوب می شود مثل بدر می شود مثل ماه شب چهارده می شود همه به آنها نگاه می کنند بعد آخرهای عمر هم به محاق می افتند (يَمْحَقُ اللّهُ الرِّبَا), (وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللّهِ قِيلًا).

تبیین نموّ نبودن فربهی رباخواران با تشبیه آن به ورم کردن اعضا

از نظر اقتصاد, مسئله ربا نه نموّ است نه ثِمن است بلکه وَرم است یک وقت است کسی جوان است ورزشکار است بالنده است این رشد می کند اما اقطار سه گانه بدن او متناسب هم رشد می کنند; یعنی هم قد کشیدنش مناسب است هم عرضش مناسب است هم قطرش مناسب است این اقطار سه گانه مناسب با سنّ او رشد می کند این را می گویند نمو, یک وقت است که انسان در سنّ نمو نیست میانسالگی است از چهل به بالاست ولی در اثر آن چربی زیاد چاق می شوند وزن اضافه پیدا می کند این نموّ و فربهی نیست این ثمن است و چاقی است باید علاج کرد قسم سوم آن است که گاهی زنبور دست کسی را می زند این ورم می کند این آماس نه نمو است نه ثمن مشکل برخی از جاهل ها این است که زنبور اینها را زده ورم کردند خیال می کنند نمو کردند این مَثل عرب که «استسمنت ذا ورم» (۱) همین است در فارسی ما می گوییم آماس در عربی می گویند ورم این کسی که آماس دارد ورم کرده دستش بالا آمده این مرض است این نه چاقی است و نه فربهی واقع بانک های ربوی این طور است واقع کار رباخوارها این است بالأخره اگر کسی به خدا و قیامت معتقد است و به سرنوشت خود معتقد است با هویّت خود بازی نکند فرمود این ربا، کار را به این صورت در می آید (يَمْحَقُ اللّهُ الرِّبَا) حالا او را اگر در زمان حیاتش به محاق نینداخت دودمان او را بالأخره به محاق می اندازد از مردم مال گرفتن, فشار آوردن, در مضیقه اقتصادی قرار دادن خطرش همین است.

۱- (۷) . معجم الأدباء (یاقوت حموی), ج۵, ص۲۱۹۶.

نارسایی عقل انسان علت عدم تشخیص زیان آوری ربا

پرسش..؟پاسخ: آن خرید و فروش است تجارت است کار در تولید باشد نعمت خوبی است خرید و فروش باشد نعمت خوبی است اما هیچ کاره است پولی را داده اضافه می گیرد نه تولید کرده نه کالا فروخته.

پرسش:... پاسخ: بله, اجتماعی دارد اقتصادی دارد همه جوانب را دارد.

پرسش:... پاسخ: خیلی فرق دارد خیلی از موارد است که قرآن کریم نظیر دختر و پسر و امثال ذلک فرمود این سهامی را که خداوند برای ورثه قرار داد دست به آن نزنید.

(لَا تَدْرُونَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ لَكُمْ نَفْعاً) فرمود شما که از اسرار عالَم باخبر نیستید عقل ما حداکثر این است که برخی از امور را می بیند نه از آینده خبر دارد نه از گذشته خبر دارد چنین عقلی نمی تواند منبع فقهی باشد درست است که یکی از منابع اجتهاد ما عقل است اما در کنار قرآن و عترت, هیچ فقیهی, هیچ اصولی نمی گوید که حسبنا العقل می گوید عقل هست قرآن هست سنّت هست مخصّص لُبّی داریم مخصّص لفظی داریم خود عقل می فهمد که نمی فهمد مهم ترین برهان ضرورت وحی و نبوّت و ولایت را عقل اقامه می کند.

پرسش:.؟پاسخ: نه, آیات الهی ما آیه ای نداریم که قابل درک نباشد اما اسرار احکام را که خیلی ها نمی دانند همان بیان نورانی حضرت است که فرمود: «إنّ السنّه إذا قِیست مُحِق الدین» (۱) عقل می فهمد که نمی فهمد این همه براهین که حکما اقامه کردند برای همین است ما اصلاً نمی دانیم از کجا آمدیم به کجا می رویم اسرار عالَم چیست ما همین مقدار می فهمیم که نمی فهمیم, می فهمیم که محتاج به وحی و نبوّت هستیم این بر اساس تلاش و کوشش حکماست خب مسافری در بین راه هست اصلاً نمی داند از کجا آمده بعد به کجا می رود یا ـ معاذ الله ـ خیال می کند مرگ پوسیدن است و آخر خط است یا اگر احتمال می دهد بعد از مرگ خبری هست سرگردان است اما وقتی ثابت شد که انسان مردنی نیست مبدیی دارد معادی دارد با عالَم ارتباط دارد خیلی از اسرار گذشته را نمی داند آینده را نمی داند باید گوشش به وحی باشد و اگر به زعم خودش بانک ربوی راه اندازی کرد می شود مخبّط پایانش هم مَحق است (يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَا) اما (وَيُرْبِي الصَّدَقَاتِ) اگر کسی صدقه بدهد قرض الحسنه بدهد آن را خدا به ربْوه می رساند این قرض الحسنه نه تنها ورم و آماس نیست ثمن و چاقی هم نیست بلکه نمو و فربهی است فرمود خدا این را بالا می آورد (يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَا وَيُرْبِي الصَّدَقَاتِ) این است که عقل می گوید چشم تسلیم معنایش همین است.

۱- (۸) . الکافی, ج ۱, ص ۵۷.

بیان تفاوت ربای حلال و حرام

پرسش:.؟پاسخ: نه, غرض آن است که این روایتی که مرحوم کلینی(رضوان الله علیه) نقل کرده است فرمود ما یک ربای حلال داریم یک ربای حرام, ربای حلال این است که انسان چیزی را می دهد هدیه ای می دهد تا به بهترش برسد این ثواب ندارد ولی حلال است حرمت ندارد حلال است کسی یک ساختمان درست کرده یا از سفر برگشته کسی چشم روشنی به او بدهد برای اینکه او هم در موقع سفر چیزی بهتر جبران کند.

آنکه فرمود: (یَمْحَقُ اللّهُ الرِّبَا وَیُرْبِی الصَّدَقَاتِ) فرمود من جبران می کنم فرمود شما مگر به ما نمی دهید (مَن ذَا الَّذِی یُقْرِضُ اللّهَ قَرْضاً حَسَناً).

تبیین چگونگی تقاضای قرض الحسنه از سوی خدا و مضاعف دادن سود آن

مستحضرید که قرض الحسنه مربوط به خصوص امور مالی نیست نماز قرض الحسنه است, روزه قرض الحسنه است همه اینها قرض الحسنه است; یعنی دارید با خدا معامله می کنید فرمود به من قرض بدهید من چند برابر به شما می دهم حضرت امیر(سلام الله علیه) در نهج البلاغه هست که «اسْتَنْصَرَکُمْ وَ لَهُ جُنُودُ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ هُوَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ وَ اسْتَقْرَضَکُمْ وَ لَهُ خَزَائِنُ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ» (۱) مبادا خیال کنید که اگر خدا فرمود: (مَن ذَا الَّذِی یُقْرِضُ) نیازی به شما دارد خدا غریق رحمت کند سیدناالاستاد مرحوم علامه طباطبایی را فرمود این سور ه ای که در آن قرض الحسنه است ملاحظه کنید آغازش با تسبیح شروع می شود یعنی همه موجودات می گویند خدایا تو منزّه از نقصی بعد در وسط هایش دارد که (مَن ذَا الَّذِی یُقْرِضُ اللّهَ) سور ه ای که با این جلال و شکوه شروع می شود یعنی خدا منزّه از حاجت است بعد می فرماید: (مَن ذَا الَّذِی یُقْرِضُ اللّهَ قَرْضاً حَسَناً) فرمود اول سور ه را ببینید بعد این طبق رهنمود بیان نورانی حضرت امیر(سلام الله علیه) است که فرمود: «اسْتَنْصَرَکُمْ وَ لَهُ جُنُودُ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ هُوَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ وَ اسْتَقْرَضَکُمْ وَ لَهُ خَزَائِنُ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ» خب چنین خدایی است اگر ما باور کردیم با او معامله کردیم می شود (یُرْبِی الصَّدَقَاتِ).

۱- (۹) . نهج البلاغه, خطبه ۱۸۳.

در این آیه فرمود در ابتدای سوره مبارکه «مؤمنون» هم این جای برجسته را این تلّ برجسته را فرمود ربوه است آیه پنجاه سوره مبارکه «مؤمنون» این بود (وَجَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ آيَةً وَآوَيْنَاهُمَا إِلَى رَبْوَةٍ) یک جای برجسته و بلندی که بتوانند خوب در آنجا قرار داشته باشند آب فراوان داشته باشد درخت فراوان داشته باشد (إِلَى رَبْوَةٍ ذَاتِ قَرَارٍ وَمَعِينٍ) آب جاری که «تراه العیون وتناله الدلاء» آن آبی که چشم آن را می بیند و دلو به آن می رسد یعنی در دسترس است آن را می گویند (مَاءٍ مَعِينٍ), (مَاءٍ مَعِينٍ) آبی است که «تراه العیون و تناله الدلاء» در این آیه فرمود اگر کسی ربا خواست بگیرد این دیگر (فَلَا يَرْبُوا عِندَ اللَّهِ), (وَمَا آتَيْتُم مِن رِباً لِيَرْبُوَا فِي أَمْوَالِ النَّاسِ فَلَا يَرْبُوا عِندَ اللَّهِ) گیرنده که مالک نمی شود دهنده هم که به مقصد نمی رسد اما (وَما آتَيْتُم مِن زَكَاةٍ تُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ) هم حُسن فعلی هم حسن فاعلی, کار خوب از صاحب کار خوب, صاحب کار باید قصدش قربه الی الله باشد کارش هم عنوان زکات باشد اگر حُسن فعلی با حُسن فاعلی دوتایی کنار هم جمع شد چنین کسانی هستند که مُضعف اند یعنی چند برابر می گیرند مضعف نه یعنی دو برابر در سوره مبارکه «بقره» که فرمود: (كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سُنْبُلَةٍ مِائَةُ حَبَّةٍ) این یکی شده هفتصدتا برای اینکه یک حبّه وقتی غرس شد هفت خوشه دارد هر خوشه ای هم صد دانه دارد یکی شده هفتصدتا بعد فرمود: (وَاللّهُ يُضَاعِفُ لِمَن يَشَاءُ) یکی شده ۱۴۰۰ بعد فرمود: (وَاللّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ) که دیگر مرز و حدّ خاص ندارد این کار خیر است و آثار خیر و برکات خیر دارد. فرمود اینها مُضعِف اند یعنی افزونی نصیب آنها می شود به افزونی می رسند زمینه ضِعف یابی را از ذات اقدس الهی فراهم می کنند.

طرح مجدد اصل توحید و بیان ناروایی طلب شفاعت از بت ها

آن گاه دوباره به اصل توحید برمی گردند می فرمایند: (اللَّهُ الَّذِی خَلَقَكُمْ ثُمَّ رَزَقَكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ) الله این است اینها را که شما باور دارید اینها هم معقول است هم مقبول که می شود جدال احسن چرا به غیر خدا مراجعه می کنید شما این بت ها را رازق نمی دانید می گویید این بت ها مقرّب ما هستند شفیع ما هستند ما را به خدا نزدیک می کنند که خدا مشکل ما را حل کند خب خدا که به شما از هر موجودی نزدیک تر است از این صنم و وثن که کاری ساخته نیست شفاعت هم که به اذن خدا باید باشد به اینها اذن داده نشده تقریب هم که باید به اذن خدا باشد به اینها اذن داده نشده الله است که خالق شماست رازق شماست ممیت شماست محیی شماست آیا هیچ کدام از شریک هایی که شما برای خدا قرار دادید این کار را می کنند (هَلْ مِن شُرَكَائِكُم مَّن يَفْعَلُ مِن ذٰلِكُم مِن شَيْ ءٍ) بعد فرمود: (سُبْحَانَهُ) او منزّه از آن است که شریک داشته باشد.

بیان بطلان شرک با تفسیر آیه (لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا)

در بحث های قبل هم در سوره مبارکه «انبیاء» هم در سایر موارد مسئله شرک مطرح شد و قرآن کریم ابطال کرد بطلان شرک را در سوره مبارکه «انبیاء» به این صورت فرمود: (لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا) اگر بیش از یک خدا باشد که این (إِلَّا) به معنی غیر است مثل «لا إله الاّ الله» این «لا إله الاّ الله» بارها ملاحظه فرمودید دو قضیه نیست یک قضیه موجبه یک قضیه سالبه که ما بگوییم جان ما از سلب و ایجاب بی خبر است خالی است بعد بیاییم بگوییم شرک باطل است توحید حق است به قلبمان توحید را بدهیم از قلبمان شرک را بزداییم یا قلب ما که نسبت به هر دو بی تفاوت است بگوییم ای قلب! شرک را نپذیر توحید را بپذیر معنای «لا اله الاّ الله» این نیست که دو قضیه باشد این «الاّ» به معنی غیر است چون «الاّ» به معنی غیر است وصف خواهد بود چون وصف است مجموع یک قضیه است وقتی مجموع یک قضیه شد معنای «لا اله الاّ الله» این است که یعنی غیر از الله که دلپذیر است و داریم دیگران هیچ! «لا اله» غیر از همین یکی که ما داریم نه اینکه قلب ما نسبت به ایجاب و سلب هر دو تهی باشد و بی خبر باشد ما به قلب برای اوّلین بار بگوییم شرک باطل است قبول نکن, توحید حق است قبول بکن چون «الاّ» وقتی به معنی غیر شد دیگر این «لا اله الاّ الله» دو قضیه نیست یک قضیه است یعنی «لا اله» غیر از همین یکی که ما داریم همین! آن وقت (سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى) همین طور است. برهانی که در سوره مبارکه «انبیاء» به عنوان توحید اقامه شده می فرماید اگر دو خدا باشد خدا یعنی چه خدا موجودی که حیّ است علیم است قدیر است اگر دو خدا باشد دو ذات باشد چون صفات خدا عین ذات اوست دو علم است دو قدرت است دو اراده, اگر دو نفر بخواهند این عالَم را اداره کنند چون دو ذات است دو علم است دو اراده است دو گونه باید عالم را اداره کنند آن شبهه ای که قبلاً نقل شد و ابطال شد این بود که برخی ها خیال می کنند برهان تمانع به توارد علّتین برمی گردد می گویند چه عیب دارد که دو خدا مطابق با «ما هو الواقع, ما هو الملاک, ما هو المصلحه, ما هو فی نفس الأمر» عمل کنند اینها خیال می کنند دو خدا ـ معاذ الله ـ مثل دو پیغمبر هستند که دو پیغمبر برابر با ما هو الواقع و نفس الأمر عمل می کنند اگر ـ معاذ الله ـ دو خدا شد در قبال دو خدا, عدم محض است ما واقعیتی نداریم نفس الأمری نداریم ملاک و مصلحتی نداریم چیزی در خارج باشد به نام مصلحت, ملاک, واقعیت, نفس الأمر که ـ معاذ الله ـ این دو خدا کارهایشان را مطابق با آن واقعیت انجام بدهند.

بررسی تصویر باطل مشرکان به وجود دو خدا در اداره جامعه

فرمود اگر دو خدا باشد (لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا) اینها خیال می کردند که دو خدا چون جهل ندارند غرض ندارند هوس ندارند هر دو مطابق با «ما هو الواقع, ما هو الملاك, ما هو المصلحه, ما هو فی نفس الأمر» عمل بکنند خیال می کردند _ معاذ الله _ این دو خدا مثل دو پیغمبرند بله, دو پیغمبر بخواهند کشور را اداره کنند هیچ نزاعی ندارند اما دو خدا که شد دو ذات است دو علم است دو علم متباین است دو حقیقت متباین است این علم یک نحو می خواهد آن علم طور دیگر می خواهد لذا فرمود: (لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا) قیاس استثنایی یک مقدمه اش را که مقدمه شرطی است در سوره مبارکه «انبیا» فرمود آن مقدمه حملی را که بطلان تالی است در سوره «مُلک» (لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا) و التالی مستحیل فالمقدم مِثله تالی چرا مستحیل است چون در سوره مبارکه «ملک» فرمود: (مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمنِ مِن تَفَاوُتٍ فَارْجِعِ الْبَصَرَ) نگاه کن دو بار, ده بار, صد بار نگاه کن ببین در جهان بی نظمی می بینی؟! (مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمنِ مِن تَفَاوُتٍ) این بطلان تالی در سوره مبارکه «مُلک» آمده اصل آن مقدمه شرطی در سوره مبارکه «انبیاء» آمده.

جمع نقیضین علت بطلان توارد علتین

اما توارد دو علت مستقل این قبل از اینکه به مقام اثبات برسد مستحیل است کاری به نظام ندارد بیان ذلک این است که اگر الف دو علت تامّه داشته باشد قبل از اینکه به کار برسد چنین چیزی مستحیل است زیرا اگر باء علت تامه و مستقل الف باشد جیم علت تامه و مستقل الف باشد لازمه اش جمع بین نقیضین است زیرا الف به باء محتاج است چون علت تامه الف است از باء بی نیاز است به باء احتیاج ندارد چون جیم آن را تأمین می کند الف به جیم محتاج است چون علت تامه الف است به جیم محتاج نیست چون باء نیاز او را تأمین می کند فرض دو علت تامه داشتن نه جزء العلّه, دو علت تامه مستقل داشتن برای معلول واحد در مقام ثبوت مشکل است نه اینکه عالَم به هم می خورد قبل از اینکه کاری انجام بگیرد قبل از اینکه فعلی صادر بشود چنین چیزی محال است لذا برهان توارد علّتین جای دیگر است برهان تمانع علّتین جای دیگر. فرمود خدای سبحان این کار را کرده است و غیر خدا احدی این کار را نکرده شما به دنبال چه چیزی می گردید.

نفی هر گونه تصرف بت ها بر مدیریت عالم دال بر بطلان بت پرستی

آن بحثی که در سوره مبارکه «سبأ» بود فرمود ما چهار مطلب داریم سه تای آن که مستحیل است یکی از آنها که ممکن است ولی حاصل نشده این بت ها و صنم ها و وثن ها که شما می پرستید نسبت به یک ذرّه از ذرّات عالَم ولو یک ذرّه یا باید مالک بالاستقلال باشند (یک) یا مالک بالشرکه باشند (دو) یا ظَهیر و دستیار و کمک کار ذات اقدس الهی باشند (سه) «و التالی بأسره مستحیل» (لَا یَمْلِکُونَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ فِی السَّمَاوَاتِ وَلَا فِی الْأَرْضِ وَمَا لَهُمْ فِیهِمَا مِن شِرْکٍ وَمَا لَهُ مِنْهُم مِن ظَهِیرٍ) این سه فرض, مستحیل است که غیر خدا ذرّه ای را بالاستقلال مالک باشد در ذرّه ای شریک الباری باشد در ذرّه ای ظهیر و پشتوان و پشتیبان خدا باشد دستیار خدا باشد می ماند قسم چهارم که ممکن است و آن شفاعت است آن را در آیه بعد فرمود شفاعت ممکن است ولی باید به اذن خدا باشد خدا که به صنم و وثن اذن شفاعت نداد به انبیا و اولیا اذن داد آنها هم کارشان مشخص است که (لَا یَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَی) بنابراین شما به چه مناسبت به دنبال وثن و صنم می گردید شما که قبول دارید از اینها کاری ساخته نیست اگر می گویید اینها مأذون اند خب دلیل بیاورید ما هم به شما گفتیم در بحث های قبل هم گذشت دلیل یا عقلی است یا نقلی فرمود که دلیل نقلی نفرستادیم در هیچ کتاب آسمانی نیامده برهان عقلی هم ندارید که اینها شفیع اند در سوره مبارکه «احقاف» فرمود یا دلیل عقلی بیاورید (أَوْ أَثَارَةٍ مِنْ عِلْمٍ) یا دلیل نقلی بیاورید (ائْتُونِی بِکِتَابٍ مِن قَبْلِ هذَا) آخر یک حرف بزنید یا بگویید در فلان کتاب آسمانی بوده یا طبق فلان برهان عقلی اینها شفیع اند, اگر دستتان خالی است نه برهان عقلی دارید نه برهان نقلی دارید خب چرا اینها را می پرستید در همین آیه هم بعد از اینکه فرمود شرک, محال است فرمود: (هَلْ مِن شُرَکَائِکُم مَّن یَفْعَلُ مِن ذلِکُم مِن شَیْ ءٍ) این تنوینش هم تحقیر است یعنی یک کار هم نکردند یک کار از اینها برنمی آید (سُبْحَانَهُ وَتَعَالَی عَمَّا یُشْرِکُونَ) در سوره مبارکه «سبأ» بود فرمود هرگز از اینها کاری ساخته نیست نه مستقل اند نه شریک الباری اند و نه ظَهیر ذات اقدس الهی هستند هیچ سِمتی نخواهند داشت آیه ۲۲ و ۲۳ سوره مبارکه «سبأ» فرمود: (قُلِ ادْعُوا الَّذِینَ زَعَمْتُم مِن دُونِ اللَّهِ) اینها (لَا یَمْلِکُونَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ فِی السَّمَاوَاتِ وَلَا فِی الْأَرْضِ) این قسم اول (وَمَا لَهُمْ فِیهِمَا مِن شِرْکٍ) در یک مثقال ذرّه شریک الباری هم نیستند (دو) (وَمَا لَهُ مِنْهُم مِن ظَهِیرٍ) خدا از اینها به عنوان مُظاهر و ظَهیر و پشتوان و پشتیبان کمک نگرفته آخر اینها چه کاره اند (سه) می ماند شفاعت, خب شفاعت حق است ولی شفاعت باید به اذن او باشد (وَلَا تَنفَعُ الشَّفَاعَةُ عِندَهُ إِلَّا لِمَنْ إِذِنَ لَهُ) خب پس آن سه که مستحیل است این چهارم که ممکن است هم که فقط با انبیا و اولیا و اهل بیت(علیهم السلام) است از بت ها کاری ساخته نیست لذا در اوایل سوره مبارکه «احقاف» فرمود که یا برهان عقلی بیاورید یا برهان نقلی.

«و الحمد للّه ربّ العالمين»

آیات ۴۰ تا ۴۵ سوره روم ۹۱/۱۱/۲۹

.Your browser does not support the audio tag

(اللَّهُ الَّذِی خَلَقَكُمْ ثُمَّ رَزَقَكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ هَلْ مِن شُرَكَائِكُم مَّن يَفْعَلُ مِن ذٰلِكُم مِن شَيْ ءٍ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ (۴۰) ظَهَرَ الْفَسَادُ فِی الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِی النَّاسِ لِيُذِيقَهُم بَعْضَ الَّذِی عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ (۴۱) قُلْ سِيرُوا فِی الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبْلُ كَانَ أَكْثَرُهُم مُشْرِكِينَ (۴۲) فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ الْقَيِّمِ مِن قَبْلِ أَن يَأْتِیَ يَوْمٌ لَّا مَرَدَّ لَهُ مِنَ اللَّهِ يَوْمَئِذٍ يَصَّدَّعُونَ (۴۳) مَن كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ وَمَنْ عَمِلَ صَالِحاً فَلِأَنفُسِهِمْ يَمْهَدُونَ (۴۴) لِيَجْزِیَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِن فَضْلِهِ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ (۴۵))

بحث توحید ترجیع بند سور ه های مکّی

چون سوره مبارکه «روم» در مکه نازل شد و عناصر محوری سوَر مکّی اصول دین است و بخشی از کلیات اخلاق و حقوق لذا مجدداً مسئله توحید را مطرح فرمود این جریان توحید به منزله ترجیع بند سوَر مبارکه مکّی است.

اثبات صفات چهارگانه برای خدا و نفی آن از خدایان دروغین

فرمود خدا آن است که این چهار کار را انجام می دهد و این اصنام و اوثان شما این آلهه دروغین شما هیچ کدام از این کارها را انجام نداده و نمی دهند این را هم به صورت چهار قیاس استثنایی بیان کرده مستحضرید که وحدت و تعدّد برهان به وحدت و تعدّد حدود وسطای آنهاست اگر حدّ وسط یکی بود منتها تقریب ها فرق می کرد این یك برهان است اما اگر حدّ وسط دوتا بود می شود دو برهان, چهارتا بود می شود چهار برهان, وحدت و کثرتِ براهین به وحدت و کثرت حدّ وسط آنهاست در قیاس های اقترانی, در قیاس های استثنایی هم به وحدت و کثرت لوازم آنها برمی گردد الآن اینجا چهارتا قیاس استثنایی است اول اینکه اگر این بت ها خدا باشند باید خالق باشند والتالی باطل فالمقدم مثله اگر اینها اله باشند باید رازق باشند والتالی باطل فالمقدم مثله اگر اینها اله باشند باید قدرت اماته داشته باشند مرگ در اختیار اینها باشد والتالی باطل فالمقدم مثله و اگر اینها اله باشند باید احیای مجدد و طرح مسئله معاد در اختیار اینها باشد والتالی باطل فالمقدم مثله.

ص: ۷۲۸

خدا نبودن اِله فاقد صفات چهارگانه

فرمود از آلهه شما هیچ کدام از این چهار کار برنمی آید پس چرا آنها را می پرستید الله آن است که خالق باشد (یک) رازق باشد (دو) مُمیت باشد (سه) مُحیی باشد (چهار) آلهه شما هیچ کدام از این کارها را انجام نمی دهند پس به هیچ وجه اینها اله نیستند (اللّهُ الَّذِی) الله آن است که خالق باشد رازق باشد مستحضرید که خلقت به «کان» تامه برمی گردد رزق به «کان» ناقصه, خلقت این است که چیزی را که موجود نیست موجود کند رزق آن است که چیزی که موجود است به آن کمال بدهد آن را بپروراند و بالنده کند.

برهانی نمودن انحصار تدبیر و پرورش موجودات به خالق

تـدبیر و پرورش هر موجودی الاّ ولابد باید به عهده خالق باشد چرا, برای دو برهان یکی اینکه خود تدبیر, آفرینش است چون کمال می دهد تکمیل کردن, فرسـتادن باران, فرسـتادن نور, فرستادن نسیم, فرستادن شرایط پرورش یک گیاه و مانند آن همه اینها ایجاد است پس رازق بودن, مـدبّر بودن عندالتحلیل به خلقت برمی گردد برای اینکه آن کمال را باید ایجاد کند رابطه را باید ایجاد کند. وجه ثانی و برهان دیگر آن است که کسـی می تواند عالَم را و آدم را بپروراند که او را آفریده باشد کسی که از هویّت انسان بی خبر است از هویّت ارض و سـما اطلاعی نـدارد چگونه می تواند انسانی که به ارض و سـما وابسـته است را اداره کنـد یکی بر اسـاس تلازم یکی بر اساس تحلیل تـدبیر به خلقت به هر دو نحو این برهان ها تام است ربّ الا ولابـد همان است که خـالق است غیر خـالق نمی توانـد ربّ باشـد یـا برای آن است که ایجـاد کمـال یـک نحو آفرینش است یا برای اینکه پرورش هر موجودی بعـد از آگـاهی کامـل از هویّت آن است و غیر از خالق احـدی از هویّت انسان و جهان خبری نـدارد لـذا فرمـود: (اللَّهُ الَّذِی خَلَقَكُمْ) (یـک) (ثُمَّ رَزَقَكُمْ) ایـن رزق و امـاته و احیـا بـه ربـوبیت برمی گردد (ثُمَّ رَزَقَكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ) آن گاه فرمود: (هَلْ مِن شُرَكَائِكُم مَّن يَفْعَلُ مِن ذلِكُم مِن شَیءٍ) آیا اینهایی که شـما شریک خدا قرار دادید از اینها هیچ کدام از این امور چهارگانه ساخته است هرگز ساخته نیست لذا فرمود: (سُبْحَانَهُ) خدا منزّه از آن است که شـریک داشـته باشد (وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ) و او متعالی از آ ن چیزی است که مشرکان برای او شریک قرار دادند.

تفسیر روایی «الله أکبر» و صورت مرآتی بودن موجودات

آن دو روایت نورانی که مرحوم صاحب وسائل(رضوان الله علیه) در کتاب الصلاه در بخش ذکر در تفسیر «الله اکبر» از امام(سلام الله علیه) نقل کردند این بود که حضرت فرمود: «الله أکبر» معنایش این نیست که «الله أکبر من کلّ شیء» چون چیزی در برابر خدا نیست تا خدا از آنها بزرگ تر باشد اشیا مثل صوَر مرآتیه اند طبق بیان نورانی امام رضا(سلام الله علیه) در بخش پایانی کتاب شریف توحید صدوق حضرت فرمود خدا جهان را آفرید و کلّ جهان نظیر صوَر مرآتیه است خدا در خلق نیست خلق در خدا نیست همان طوری که انسان در آینه نیست آینه هم در انسان نیست ولی صورت مرآتیه آیت و علامت و نشان شاخص است (۱) این مثال بسیار خوبی است. اشیا صوَر مرآتیه هستند این تعبیر لطیف مرایی در نهج البلاغه آمده (۲) خدا صوَر اشیا را که آفرید هر کدام از اینها مرآت اند مرآت عرفی غیر از مرآت قرآنی است و غیر از مرآت روایی است مرآت عرفی همان است که در بازار آینه فروشان دارند شیشه ای است پشتش جیوه است و نشان می دهد و قابی دارد و برای خرید و فروش آماده است که این مرآت, آلت دیدن صورت است این را می گویند مرآت اما وقتی روایت می فرماید مرآت, به شیشه و جیوه و آن قاب نمی گوید که به وسیله آن ابزار ما صورت را ببینیم بلکه خود آن صورت را می گویند مرآت برای اینکه به وسیله آن ما شاخص و صاحب صورت را می بینیم این صورت مرآتیه, آلت مشاهده صاحب صورت است و کلّ جهان این طور است.

۱- (۱) . التوحید (شیخ صدوق), ص۴۳۴ و ۴۳۵.

۲- (۲) . نهج البلاغه, خطبه ۱۸۵.

تبیین چگونه مرآت بودن موجودات

خدای سبحان کلّ جهان را صوَر مرآتیه قرار داد که همه خدا خدا خواهند گفت و او را نشان می دهند چون خدا نامحدود است در برابر خدا, حقیقت جدایی نیست بلکه هر چه در آسمان و زمین است آیت و صورت مرآتیه است که او را دارند نشان می دهند حضرت فرمود مگر در برابر خدا حقیقتی هست که خدا از آن حقیقت بزرگ تر باشد راوی عرض کرد پس معنای «الله اکبر» چیست فرمود: «الله أکبر مِن أن یوصف». (۱)

بررسی قضیه سالبه محصّله بودن نفی وصف از ذات الهی

در بحث های سابق گذشت که این «الله أکبر مِن أن یوصف» باید به قضیه سالبه محصّله برگردد نه موجبه معدوله معنایش این نیست که خدا اکبر از آن است که وصف بشود که به صورت قضیه موجبه معدوله باشد بلکه محصولش این است که «إنّ الله لا یوصَف» یعنی مقام ذات نه مقام اسما و صفات, مقام ذات «لا یوصف» که سالبه محصّله است نه موجبه معدوله, فرق اساسی سالبه محصّله و موجبه معدوله این است که اگر ما قضیه ای داشتیم موجبه معدوله بود چون موجبه موضوع می خواهد موضوع باید جدا باشد محمول باید جدا باشد ما محمولی را بر موضوع حمل بکنیم اگر موضوع جدا بود محمول جدا بود هر دو می شود محدود چون محمول در قبال موضوع است موضوع در قبال محمول است اما اگر محدود شد دیگر ذات نامتناهی نخواهد بود لذا تمام قضایایی که به مقام هویت و ذات برمی گردد همه اینها سالبه محصّله است.

۱- (۳) . الکافی, ج۱, ص۱۱۷ و ۱۱۸; وسائل الشیعه, ج۷, ص۱۹۱.

مجاز بودن اطلاق قضیه بر سالبه محصّله

در سالبه محصّله این طور نیست که ما یک موضوع داشته باشیم یک محمول داشته باشیم مقابل هم, رو در روی هم, بگوییم این محمول از آن موضوع سلب شده است چون سالبه محصّله قضیه نیست اگر از سالبه به عنوان قضیه یاد می کنند این مجاز است به مناسبت با اطراف است اطراف یعنی موضوع و محمول یعنی وقتی که ما می گوییم «زید قائم» زیدی داریم, قائمی داریم, موضوعی داریم, محمولی داریم, سنجشی داریم بعد حکم می کنیم چون سالبه شبیه موجبه است از نظر موضوع داشتن, محمول داشتن, سنجیدن از این جهت به آن می گویند قضیه و گرنه قضیه نیست قضا در آن نیست حکم در آن نیست قضیه را قضیه می گویند برای اینکه نفس, حکم می کند به ثبوت المحمول للموضوع اما در سالبه حکم نیست نه حکم به عدم است عدم الحکم است روح قضیه این است که این محمول را ما در موضوع نمی یابیم اگر دارند که این مجاز است یعنی غلط نیست چون استعمال چه در لفظ باشد چه در اسناد از سه حال بیرون نیست یا صحیح است یا غلط, اگر صحیح بود یا حقیقت است یا مجاز اینکه مثلاً ما جریان را در اسناد بخواهیم به شیئی نسبت بدهیم این اسناد جریان به یک موضوع یا صحیح است یا غلط, اگر صحیح بود یا حقیقت است یا مجاز; مثلاً دیواری که در کنار بام هست و در کنار آن دیوار, میزاب و ناودانی هست وقتی باران می آید ما سه حرف داریم سه جمله داریم سه اسناد داریم که یکی اش غلط است دوتایش صحیح آنها که صحیح اند یکی حقیقت است یکی مجاز, اگر گفتیم باران جاری است این صحیح است و حقیقت, اگر گفتیم ناودان جاری است این صحیح است و مجاز اما اگر بگوییم دیوار جاری است این غلط است چون اسناد جریان به دیوار مصحّح ندارد اسناد جریان به آب حقیقت است اسناد جریان به میزاب چون ظرف و مجرای آن است مثل اینکه بگوییم رودخانه جاری است خب غلط نگفتیم اما حقیقت هم نیست برای اینکه رودخانه, خانه رود است خانه رود که جاری نیست اما اگر گفتیم آب جاری است صحیح است و حقیقت, گفتیم رودخانه جاری است صحیح است و مجاز, درخت کنار رودخانه اگر گفتیم جاری است خب غلط است در قضیه های سلبی ما چون یک موضوع داریم یک محمول داریم شبیه قضایای موجبه, اگر ما گفتیم قضیه سالبه, غلط نیست اما خب حقیقت هم نیست مجاز است چون ما قضایی نداریم حکمی نداریم این عدم الحکم است نه حکم به عدم.
در جریان آنچه به ذات اقدس الهی برمی گردد البته در حدّ مفهوم نه مصداق, مصداق که احدی به آن دسترسی ندارد اگر ما چیزی را موضوع قرار بدهیم در قبال آن, محمول قرار بدهیم بگوییم این محمول برای آن است یا برای آن نیست این را محدود کردیم آن موضوعی نیست که در کنارش محمول باشد لذا حکم برنمی دارد هر چه حکم است سالبه محصّله است موجبه معدوله المحمول, موضوعی می خواهد.

ردّ صلاحیت ربوبیت برای اوثان به دلیل فقدان صفات چهارگانه

به هر تقدیر آن دو روایت نورانی که «الله أکبر مِن أن یوصف» و بازگشت آن «أکبر من أن یوصف» به این است که «الله سبحانه و تعالی لا یوصف».

اینجا هم ربوبیت است حالا ـ مقام ذات که نیست مقام خالقیت است مقام رازقیت است مقام اماته است مقام احیاست که اینها اسمای حسنای حق اند کار خدای سبحان اند اینها همه در عالم امکان اند فرمود اینها کار خداست و این اصنام و اوثان شما این آلهه شما هیچ کدام از این چهار کار را ندارند پس به هیچ وجه اینها صلاحیت ربوبیت را نخواهند داشت و این طور با مردم سخن گفتن, حجت را بر مردم تمام کردن است (سُبْحَانَهُ وَتَعَالَی عَمَّا یُشْرِکُونَ).

آسان بودن افعال الهی نسبت به ذات الهی

درباره ذات اقدس الهی هم قبلاً گذشت که ما هیّن و اهون داریم این هیّن و اهون در امور اضافی است در مسئله کمّ متصل یا کمّ منفصل اینها امور اضافی نیستند اگر عددی ده بود ده است نمی شود گفت این عدد نسبت به فلان ده است نسبت به فلان ده نیست کمّ منفصل یک امر نفسانی است یا کمّ متصل یک امر نفسانی است اگر گفتیم این فرش دوازده متر است, دوازده متر است نمی شود گفت دوازده متر است به قیاس با فلان, دوازده متر نیست به قیاس با فلان اما هیّن و اهون بودن یک امور اضافی است نمی شود گفت این کار آسان است, بگوییم این کار آسان است از ما سؤال می کنند نسبت به چه کسی اما اگر گفتیم این فرش ده متر است خب کسی سؤال نمی کند نسبت به چه چیزی, کمّ متّصل, کمّ منفصل این گونه از امور, امور نفسی اند اما هیّن و اهونی که قبلاً گذشت (وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَیْهِ) (۱) امور اضافی اند وقتی امور اضافی شدند باید نسبت به چیزی بسنجند که هیّن و اهون فرض دارد افعال خدا کلاً نسبت به ذات اقدس الهی هیّن است.

۱- (۴) . سوره روم, آیه ۲۷.

بررسی دو مثال قرآنی درباره آسانی کارها نزد خدا

دو مثال را از قرآن کریم قبلاً ملاحظه فرمودید یکی آسان ترین کار که کشیدن سایه است یکی دشوارترین کار جهان که مسئله معاد است جریان سایه را فرمود: (أَلَمْ تَرَ إِلَى رَبِّکَ کَیْفَ مَدَّ الظِّلَّ) (۱) بعد فرمود: (ثُمَّ قَبَضْنَاهُ إِلَیْنَا قَبْضاً یَسِیراً) (۲) اگر (یَسِیراً) به معنی تدریجاً نباشد یعنی ما این سایه را به آسانی جمع کردیم خب جمع سایه از آن آسان تر دیگر کاری نداریم درباره معاد, حشر اکبر که کلّ عالم را به هم بزند دوباره بسازد از این کار دیگر بالاتر فرض ندارد کلّ عالم را زیر و رو می خواهد بکند و دوباره بسازد فرمود: (حَشْرٌ عَلَیْنَا یَسِیرٌ) (۳) به هم زدن کلّ سماوات و ارض, بازسازی مجدد آنها برای ما آسان است نه اینکه یکی آسان باشد یکی آسان تر آن جریان به هم زدن عالَم آسان باشد و جمع کردن سایه آسان تر, همه علی السوا نسبت به قدرت نامتناهی یکسان اند اما اینکه فرمود: (وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَیْهِ) این حتماً باید به یکی از توجیهات گذشته مطرح بشود.

ناامنی دریا و صحرا ثمره فسادانگیزی عالمان بی دین و دین داران بی علم

بعد فرمود: (ظَهَرَ الْفَسَادُ فِی الْبَرِّ وَالْبَحْرِ) اینها که مشرک اند یا دینشان بی علم است یا علمشان بی دین و دین هم به آن معنای جامع که به مشرکان فرمود: (لَکُمْ دِینُکُمْ وَ لِیَ دِینِ) (۴) فرمود اینها گروهی اند که (إِذَا دَخَلُوا قَرْیَةً أَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوا أَعِزَّةَ أَهْلِهَا أَذِلَّةً) (۵) اینها کسانی اند که (إِذَا تَوَلَّی سَعَی فِی الْأَرْضِ لِیُفْسِدَ فِیهَا وَیُهْلِکَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ) (۶) اینها فسادگر جهان اند (یک) ما هم در برابر سیّئات شرک اعتقادی و بدرفتاری اخلاقی اینها دریا و صحرا را ناامن کردیم (دو) این سونامی ها در دریا, این زلزله ها در خشکی اینها همه عذاب الهی است این چنین نیست که حالا شهاب سنگی بیاید چند صد نفر را در روسیه زخمی کند بگوییم تصادف است از گذشته هم فرمود ما حاصب و سنگ ریزه هایی را برای ملت های شرک فرستادیم (حَاصِباً) (۷) حاصِب همین سنگ ریزه هاست, این طور نیست که حالا اتفاقاً افتاده باشد بر اساس تصادف افتاده باشد تصادفی در عالَم نیست «مویی نجنبد از سرِ ما جز به اختیار» (۸) اگر هست, نظم است حالا اینها چون نمی دانند چه خبر است چوب چه چیزی را دارند می خورند خیال می کنند که تصادفاً این شهاب سنگ دامنگیر سرزمین الحاد شد فرمود: (ظَهَرَ الْفَسَادُ فِی الْبَرِّ وَالْبَحْرِ) الآن شما می بینید یک کاسه آب که پُر است وقتی شما یک تکان بدهید خیلی از این آب ها می ریزد این اقیانوس کبیر که به تنهایی از کلّ خشکی روی زمین بزرگ تر است یک کاسه آب الهی است یک تکان بدهد می شود سونامی و آن حادثه تلخ برای ژاپن و امثال ژاپن یک تکان کوچکی داد این طور نبود که حالا این دریا را به هم بزند. فرمود: (ظَهَرَ الْفَسَادُ فِی الْبَرِّ وَالْبَحْرِ) آن دزدان دریایی شان یک کار دیگر می کنند این دزدان صحرایی شان کار دیگر می کنند در گذشته, دینِ بی علم مسئله تفتیش عقاید و گالیله سوزی را به همراه داشت الآن دینِ بی علم طالبان و القاعده این کشتار بی رحمانه را یا در پاکستان دارد یا در افغانستان دارد این طور شیعه کشی می کند این دینِ بی علم است علم بی دین هم در گذشته جنگ جهانی اول و دوم را به راه انداخت که محصولش ده ها میلیون کشته بود الآن هم پشت سر هم می بینید کارخانه های اسلحه سازی اینها دارند کار می کنند.

۱- (۵) . سوره□ فرقان, آیه□ ۴۵.

۲- (۶) . سوره□ فرقان, آیه□ ۴۶.

۳- (۷) . سوره□ ق, آیه□ ۴۴.

۴- (۸) . سوره□ کافرون, آیه□ ۶.

۵- (۹) . سوره□ نمل, آیه□ ۳۴.

۶- (۱۰) . سوره□ بقره, آیه□ ۲۰۵.

۷- (۱۱) . سوره□ عنکبوت, آیه□ ۴۰; سوره□ قمر, آیه□ ۳۴.

۸- (۱۲) . میرزا محمود قمی.

اختلاف در جامعه محصول بدرفتاری اخلاقی انسان ها

فرمود: (ظَهَرَ الْفَسَادُ فِی الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا کَسَبَتْ أَیْدِی النَّاسِ) از یک طرف (لِیُذِیقَهُم بَعْضَ الَّذِی عَمِلُوا) از طرف دیگر, ما اینها را به جان خود اینها انداختیم راهنمایی کردیم انبیا فرستادیم اولیا فرستادیم اهل بیت فرستادیم کتاب فرستادیم گوش نکردند بدرفتاری کردند ما گذشتیم صبر کردیم تأنّی کردیم متوجه نشدند بعد چند عذاب را بر اینها تحمیل کردیم یکی از بدترین انحای عذاب که از هر سونامی بدتر است از هر زلزله ای بدتر است اختلاف است اختلاف اگر _ خدای ناکرده _ بر اساس قهر الهی باشد با نصیحت و موعظه و ارشاد و حکایت و سخنرانی و سخن خوانی ها حل نمی شود فرمود ما وقتی می بینیم ملتی ناقابل اند خودمان میدان می آییم اینها را به جان هم می اندازیم (وَأَلْقَیْنَا بَیْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَی یَوْمِ الْقِیَامَهِ), (۱) (فَأَغْرَیْنَا بَیْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَی یَوْمِ الْقِیَامَهِ) (۲) این در سوره مبارکه «مائده» هم درباره ترساها و مسیحی ها دارد هم درباره یهودی ها فرمود ما اتمام حجت کردیم هر چه گفتیم اینها (فَنَبَذُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ) (۳) بعد اینها را به جان هم انداختیم این القا, این اغرا, این اختلاف, عذاب الهی خواهد بود اگر _ خدای ناکرده _ انسان به آ نجا برسد این با موعظه حل نمی شود وقتی سونامی آمده شما بخواهید با یک کامیون شن جلوی سونامی را بگیری این نمی شود فرمود ما دیدیم اینها هیچ تربیت نمی شوند اینها را به جان هم انداختیم ما این کار را کردیم پس اختلاف ها که جزء فساد فی الأرض است فساد فی البرّ است فساد فی البحر است ممکن است (بِمَا کَسَبَتْ أَیْدِی النَّاسِ) باشد اما اگر _ ان شاءالله _ به آنجا نرسید با موعظه و اینها حل می شود غرض این است که فساد اختصاصی به زلزله و سونامی و صاعقه و امثال ذلک ندارد فساد این است که امنیت جامعه را به هم بزند حالا ـ خواه از آن قبیل طبیعی باشد یا از این قبیل اخلاقی باشد. فرمود اینها بدرفتاری کردند این دزدان دریایی دریا را ناامن کردند دزدان صحرایی صحرا را ناامن کردند این بددینان جامعه را به هم زدند آن بدعلمان جامعه را به هم زدند.

ص: ۷۳۵

۱- (۱۳) . سوره مائده, آیه ۶۴.

۲- (۱۴) . سوره مائده, آیه ۱۴.

۳- (۱۵) . سوره آل عمران, آیه ۱۸۷.

استناد بلاهای دنیوی به بعضی از اعمال انسان

ما دیدیم هیچ چاره ای نیست بعضـی از اعمال اینها را می خواهیم پاسخ بدهیم نه بعضی از جزای اعمال اینها را شما تفسیر ابی السعود و اینها را که ملاحظه کنیـد ایشان این چنین معنا می کنـد (لِيُذِيقَهُم بَعْضَ الَّذِى عَمِلُوا) یعنی بعض جزا را به ایشان می دهیـم بقیه برای آخرت (۱) خیر معنـا ایـن اسـت که بعض اعمالشـان را جزا می دهیم مـا از خیلی از اعمالشـان می گـذریم در سوره مبـارکه «شوری» ملاحظه بفرماییـد فرمود خیلی از اعمال شـما را ما صـرف نظر می کنیم این طور نیست که هر عملی که شـما کردید ما فوراً کیفر بدهیم; آیه سی سوره مبارکه «شوری» این است (وَمَا أَصَابَكُم مِن مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُوا عَن كَثِيرٍ) ما اعمال شـما را دو قسم می کنیم بسـیاری از اعمال شـما را صرف نظر می کنیم برخی از اعمال شما را کیفر می دهیم این دعـای معروف یا مَنْ يَقْبَلُ الْيَسـيرَ وَيَعْفُو عَنِ الْكَثيرِ اِقْبَلْ مِنِّى الْيَسيرَ وَاعْفُ عَنِّى الْكَثيرَ» (۲) از این آیه گرفته شده این آیه می گوید که ما بسیاری از اعمال شما را صرف نظر می کنیم برخی از اعمال شما را پاسخ می دهیم آیه محل بحث هم همین را می خواهـد بگویـد نه اینکه بعضـی از جزای اعمـال را در دنیـا می دهیم و بقیه جزاهـا را در آخرت که تبعیض به جزا برگردد بلکه تبعیض به عمل برمی گردد یعنی بسـیاری از اعمال شـما را ما صرف نظر می کنیم برخی از اعمال شما را ما مورد کیفر قرار می دهیم نه تبعیض به جزا برگردد که همه اعمال شـما را ما به حساب می آوریم بعضی از جزاها را در دنیا می دهیم بعضـی از جزاها را در آخرت می دهیم این طور نیست. فرمود: (لِيُذِيقَهُم بَعْضَ الَّذِى عَمِلُوا) ما بعضـی از اعمالشان را بخواهیم کیفر بدهیم و بقیه را عفو می کنیم.

۱- (۱۶) . تفسیر ابی السعود, ج۷, ص۶۳.

۲- (۱۷) . من لا یحضره الفقیه, ج۱, ص۱۳۲.

تبیین ارتباط اعمال انسان با جهان و تأثیر و تأثّر این دو در یکدیگر

سرّش این است که در سوره مبارکه «اعراف» فرمود شما موجودی نیستید از جهان گسیخته باشید تمام کارهای شما ارتباط مستقیم با عالَم دارد همان طوری که کارهای عالَم با شما مرتبط است شما در فصول چهارگانه که یک طرز زندگی نمی کنید در فصول چهارگانه در زمان ها و زمین های متعدد زندگی های گوناگون دارید حوادث جهان در شما اثر می کند که کارهایتان را تنظیم کنید کارهای شما هم در جهان اثر دارد این طور نیست که شما هر کاری بخواهید بکنید باران هم بیاید هر معصیتی بکنید بعد باران به موقع هم بیاید نه این طور نیست در سوره مبارکه «اعراف» آیه ۹۶ به این صورت گذشت فرمود: (وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَی آمَنُوا وَاتَّقَوا لَفَتَحْنَا عَلَیْهِمْ بَرَکَاتٍ مِنَ السَّماءِ وَالْأَرْضِ وَلکِن کَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُمْ بِمَا کَانُوا یَکْسِبُونَ) اگر اینها به جا مؤمن باشند عمل صالح داشته باشند ما هم بارانمان به موقع, برفمان به موقع, نزولات آسمانی مان به موقع, فراوانی نعمت به موقع, اینها بیراهه رفتند ما دستور دادیم این آب ها به دریا بریزند چون بالأخره ساقی ما هستیم بالأخره ابر را چه کسی می برد این باد را چه کسی دستور می دهد فرمود اینها رسالت ما را به عهده دارند (وَأَرْسَلْنَا الرِّیَاحَ لَوَاقِحَ) (۱) اینها رسالت ما را دارند خب اگر بادها رسالت الهی را دارند اگر خدای سبحان دستور بدهد که این مردم لایق نیستند این بادها این ابرهای پرآب را ببرید در دریا بباراند خب این می شود گرانی و قحطی.

مشروط نمودن گشایش برکات زمین و آسمان به عمل به کتاب الهی

ص: ۷۳۷

۱- (۱۸) . سوره حجر, آیه ۲۲.

فرمود: (لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَاتَّقَوا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ) این خواهد بود این چنین نیست که بگوییم نماز استسقا چه اثر دارد یا فلان دعا چه اثر دارد یا فلان گناه چه اثر سویی دارد تمام اعمال ما ارتباط مستقیم با جهان دارند ما یک تافته جدابافته نیستیم که هر کاری بکنیم نظام سر جایش محفوظ باشد آن را خدا برای ما آفریده فرمود ما آسمان را مسخّر کردیم زمین را مسخّر کردیم (۱) (خَلَقَ لَكُم مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً) (۲) خب اگر انسان بیراهه رفته خب لطف الهی هم برمی گردد لذا فرمود: (ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُم بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ) بلکه ــ ان شاءالله ــ توبه کنند برگردند اهل دعا, اهل سعادت, اهل ایمان, اهل فلاح, اهل تقوا, اهل نماز اسشقا و مانند آن بشوند.

امر به سیر در زمین و عبرت آموزی از آثار گذشتگان

در این آیه ۴۲ سوره «روم» می فرماید یا حرف های ما را قبول کنید یا سیر تاریخی داشته باشید (قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبْلُ كَانَ أَكْثَرُهُم مُشْرِكِينَ) چطور ما اوضاع اینها را به هم زدیم سفری کنید سیری کنید ببینید کسانی که از شما قادرتر و متمکّن تر بودند ما چگونه بساط اینها را به هم زدیم.

نتیجه گیری از مباحث توحیدی و اخلاقی با امر به زندگی توحیدی

همان طوری که در بحث های قبلی بعد از برهان توحید با «فاء» نتیجه و «فاء» تفریع آیه سی فرمود: (فَأَقِمْ وَجْهَكَ) یعنی بعد از مراحل توحید فرمود: (فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً) اینجا هم بعد از مسئله توحید و اثبات وحدانیت حق تعالی آیه ۴۳ با «فاء» تفریع یا نتیجه فرمود: (فَأَقِمْ وَجْهَكَ) می خواهی اهل قیام باشی مقاومت باشی ایستادگی باشی (فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ الْقَيِّمِ), (مِن قَبْلِ أَن يَأْتِيَ يَوْمٌ) روزی می آید که این تنوینش تنوین عظمت و جلال و شکوه است (يَوْمٌ لَّا مَرَدَّ لَهُ) این یوم از طرف چه کسی می آید (مِنَ اللَّهِ) که این متعلّق است به (يَأتِيَ) این یوم از طرف خدا می آید به هیچ وجه قابل انکار نیست (لَّا مَرَدَّ لَهُ), (يَأْتِيَ يَوْمٌ) خودش می آید؟ نه, (مِنَ اللَّهِ) می آید.

۱- (۱۹) . سوره لقمان, آیه ۲۰.

۲- (۲۰) . سوره بقره, آیه ۲۹.

در تعبیرات دیگر (لاَـ رَیْبَ فِیهِ) (۱) است در این تعبیر (لاَّـ مَرَدَّ لَهُ) است این (مَرَدَّ) مصـدر میمی است به معنای «لا ردّ له» این روز قابـل دفـاع نیست که کسـی جلوی این روز را بگیرد در بحث های قبلی هم داشتیم که در منطق و کلام و فلسـفه و اینها از حکم ضـروری به عنوان بالضـروره یاد می کننـد می گوینـد «الأربعه زوجٌ بالضـروره» نه «بالامکان» جهت قضایای ذاتی حتمی, ضرورت است نه امکان یا بالفعل و مانند آن, در اصـطلاح قرآنی از یک امر ضروری به عنوان (لاَ رَیْبَ فِیهِ) یاد می کند وقتی قرآن می خواهـد بفرمایـد این امر قطعی است هیـچ نحـو تردیـدی نـدارد یقیناً خواهـد بـود می فرمایـد: (لاَـ رَیْبَ فِیهِ), (ذٰلِکَ الْکِتَابُ) این کتاب که الهی است (لاَ رَیْبَ فِیهِ), (۲) (رَبَّنَا إِنَّکَ جَامِعُ النَّاسِ لِیَوْمٍ لاَ رَیْبَ فِیهِ) (۳) یعنی «المعاد حقّ بالضروره, القرآن حقّ بالضروره» این تعبیر (لاَ رَیْبَ فِیهِ) است این (لاَّ مَرَدَّ لَهُ) هم همین است یعنی «المعاد لا ردّ له» مصدر میمی جای رد است; یعنی قابل رد نیست کسی نمی تواند به هم بزند خدا به هم نمی زند برای اینکه نظام را به احسن وجه آفریده شما به هم نمی زنیـد برای اینکه توان آن را ندارید مشابه این (لاَ مُبَدِّلَ) داشتیم, (لاَ تَبْدِیلَ لِخَلْقِ اللَّهِ) (۴) داشتیم این گونه از موارد «لا», «لا»ی نفی جنس است یعنی به هیـچ وجه قابل تغییر نیست نه خـدا عوض می کنـد برای اینکه به احسن وجه آفریـده نه دیگری عوض می کنـد چون توان این را نـدارد اگر برخی هـا این (مِنَ اللَّهِ) را متعلّق به (مَرَدَّ) گرفتنـد (۵) آن هم به همین معنـا برمی گردد پس یومی است که از طرف خـدا می آیـد به هیـچ وجه تغییرپذیر نیست نه خدا عوض می کند چون به احسن وجه خلق کرده نه دیگری عوض می کند چون توان آن را ندارد (مِن قَبْلِ أَن یَأْتِیَ یَوْمٌ لاَ مَرَدَّ له)؛ «لا ردّ له», «لا انکار له, لا نفی له».

ص: ۷۳۹

۱- (۲۱) . سوره آل عمران, آیه ۹.

۲- (۲۲) . سوره بقره، آیه ۲.

۳- (۲۳) . سوره آل عمران, آیه ۹.

۴- (۲۴) . سوره روم, آیه ۳۰.

۵- (۲۵) . الکشاف, ج۳, ص۴۸۳.

تصویرپردازی صحنه قیامت و پراکندگی اولیه آن با (یَومَئذٍ یَصَّدَّعُونَ)

(یَوْمَئِذٍ یَصَّدَّعُونَ) که این اصلش «یتصدّعون» است آن روز پراکنده می شوند وقتی قیامت فرا برسد دو نحو پراکندگی است یک پراکندگی عمومی است که (کَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوثِ) است که این پراکندگی عمومی در اول رستاخیز از قبور است که در سوره مبارکه «القارعه» به این صورت آمده (الْقَارِعَةُ ٭ مَا الْقَارِعَةُ ٭ وَمَا أَدْرَاکَ مَا الْقَارِعَةُ ٭ یَوْمَ یَکُونُ النَّاسُ کَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوثِ) (۱) مثل این ملخ ها پراکنده می شوند وقتی از قبر برمی خیزند حساب و کتاب منظمی نیست وقتی که این صحنه یک مقدار گذشت بعد (وَامْتَازُوا الْیَوْمَ أَیُّهَا الْمُجْرِمُونَ) (۲) فرا می رسد که این دستور که فرا رسید صف مجرمان از صف مؤمنان جدا می شود اینجاست که فرمود اگر اینها سر از قبر برداشتند اینها (یَصَّدَّعُونَ) یعنی «یتصدّعون» یعنی «یتفرّقون بفرقتین» (یَوْمَئِذٍ یَصَّدَّعُونَ) چند قسم می شوند دو صف (مَن کَفَرَ فَعَلَیْهِ کُفْرُهُ وَمَنْ عَمِلَ صَالِحاً فَلِأَنفُسِهِمْ یَمْهَدُونَ) پس اول مثل ملخ ها پراکنده می شوند اصلاً نمی دانند کجا بروند بعد دستور می رسد (وَامْتَازُوا الْیَوْمَ أَیُّهَا الْمُجْرِمُونَ) مجرمان صفتان را جدا کنید وقتی مجرم از مؤمن صفش جدا شد نتیجه اش همین است که (مَن کَفَرَ فَعَلَیْهِ کُفْرُهُ وَمَنْ عَمِلَ صَالِحاً فَلِأَنفُسِهِمْ یَمْهَدُونَ) می بینید شما وقتی می خواهید اتاقتان را تمییز کنید خاکروبه را بیرون می ریزید نه فرش ها را در آن آیه هم فرمود مجرم ها بروید کنار! نفرمود مؤمنین, مجرمین شما دوتایی صف هایتان را جدا کنید فرمود: (وَامْتَازُوا الْیَوْمَ أَیُّهَا الْمُجْرِمُونَ) گردگیری می کنند بروید کنار! من با اینها کار دارم اینجا هم می بینید تمام عنایت به همین افراد صالح باتقوایی است که اهل بهشت اند و خدا با اینها کار دارد ملاحظه بفرمایید (یَوْمَئِذٍ یَصَّدَّعُونَ ٭ مَن کَفَرَ فَعَلَیْهِ کُفْرُهُ) اما (وَمَنْ عَمِلَ صَالِحاً فَلِأَنفُسِهِمْ یَمْهَدُونَ ٭ لِیَجْزِیَ الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِن فَضْلِهِ) آن وقت یک گوشه تَشری هم به کفار می زند (إِنَّهُ لاَ یُحِبُّ الْکَافِرِینَ) غرض این است که صحنه آخرت برای آن است که اینها را جمع بکند ببرد به بهشت نزد انبیا آنها را بیندازد دور, اگر کسی خواست گردگیری کند این غبارها را می اندازد دور نه اینکه فرش ها را بیندازد دور این فرش را از غبار جدا می کند اما غبارروبی می کند نه فرش اندازی لذا فرمود: (وَامْتَازُوا الْیَوْمَ أَیُّهَا الْمُجْرِمُونَ) تمام اینها را با «لام» که هدف است بیان کرد فرمود قیامت را ما برای همین قیام کردیم که مردان الهی به بهشت برسند (مَن کَفَرَ فَعَلَیْهِ کُفْرُهُ) اما (وَمَنْ عَمِلَ صَالِحاً فَلِأَنفُسِهِمْ یَمْهَدُونَ) اینها جایگاه خودشان را پهن کردند آماده کردند فرش کردند خدا این کار را می کند این یوم از طرف خدا می آید.

ص: ۷۴۰

۱- (۲۶) . سوره القارعه, آیات ۱ _ ۴.

۲- (۲۷) . سوره یس, آیه ۵۹.

سرّ مقید نمودن جزای ایمان و عمل صالح به فضل الهی

(لِیَجْزِیَ الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ) به مؤمنانی که حُسن فاعلی دارند (یک) و حُسن فعلی دارند (دو) از فضل خودش جزا می دهد مبادا کسی بگوید ما زحمت کشیدیم این بیان نورانی امام سجاد در دعای «ابوحمزه ثمالی» را نگاه کنید عرض می کند خدایا آنها که دارند چه کسی به آنها داد «لَا الَّذی اَحْسَنَ اسْتَغْنی عَنْ عَوْنِکَ وَرَحْمَتِکَ وَلَا الَّذی اَسآءَ وَاجْتَرَءَ عَلَیْکَ وَلَمْ یُرْضِکَ خَرَجَ عَنْ قُدْرَتِکَ» (۱) اینها که به جای خوبی رسیدند اینها را تو دادی اینها چه چیزی داشتند اگر بگویید اینها استعداد داشتند خب آن استعداد را چه کسی داد, اگر بگویید لیاقت داشتند این لیاقت را چه کسی داد این دَلال که می گویند همین است بحثش قبلاً گذشت که در دعای نورانی «افتتاح» ماه مبارک رمضان که از توقیعات مبارک حضرت حجت(سلام الله علیه) است حضرت دارد خدایا من در این دعا می خواهم با تو ناز کنم «مُدلاً علیک» (۲) می خواهم دَلال داشته باشم ناز کنم نیاز که سر جایش محفوظ است این ناز کردن ها در دعای «ابوحمزه ثمالی» ظهور می کند که انسان با خدای خودش مجاز است این چنین حرف بزند خدایا! اگر بگویی اینها مردان صالحی بودند و به این بهشت رسیدند خب چه کسی به آنها داد خب به ما هم بده این را می گویند دَلال این را می گویند ناز حالا چه کسی زبانش باز است از چه کسی خریداری می شود چه کسی مجاز است این طور حرف بزند این را خود اهل بیت(علیهم السلام) می دانند ولی به هر تقدیر حضرت فرمود راه ناز برای بشر فی الجمله باز است برای ماها همان راه نیاز که بهترین راه است راه اساسی است آن «مناجات شعبانیه» حضرت هم که دارد خدایا! اگر به من بگویی چرا گناه کردی من می گویم تو چرا نبخشیدی خب این حرف چه کسی است؟! پروردگارا! «اِنْ اَخَذْتَنی بِجُرْمی اَخَذْتُکَ بِعَفْوِکَ وَاِنْ اَخَذْتَنی بِذُنُوبی اَخَذْتُکَ بِمَغْفِرَتِکَ» (۳) اگر تو به من اعتراض بکنی که چرا گناه کردی من می گویم تو چرا نبخشیدی این حرف چه کسی است بالأخره خواندنش حداقل برای شاگردان اهل بیت است. غرض این است که خدا می فرماید مبادا کسی خیال کند که حالا چون مؤمن بود چون عمل صالح داشت از ما طلبکار است طلبکارانه به بهشت می رود نه خیر او هم بدهکارانه به بهشت می رود (لِیَجْزِیَ الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ) بر اساس فضل خدا برای اینکه

۱- (۲۸) . مصباح المتهجد, ص۵۸۲.

۲- (۲۹) . تهذیب الأحکام, ج۳, ص۱۰۹.

۳- (۳۰) . اقبال الأعمال, ص۶۸۶.

آن یکی جودش گدا آرد پدید□□□ وان دگر بخشد گدایان را مزید (۱)

خـدا با یک دست گدا خلق می کند یعنی مسـتعد و نیازمند, با دست دیگر به گدا پاسخ مثبت می دهد به یک دست اسـتعداد می دهد به یک دست مستعدّله را به مستعد می رساند همه اش (مِن فَضْلِهِ) است.

پرسش: بهشت را به بها می دهند یا به بهانه؟

پاسـخ: به بهـا می دهنـد ولی بهـایش از خود اوست مثـل هبه است به بهانه نمی دهنـد به بها می دهنـد منتها بهایش هم از خود اوست.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

۱- (۳۱) . مثنوی معنوی، دفتر اوّل، بخش ۱۳۱.

آیات ۴۳ تا ۵۰ سوره روم ۹۱/۱۱/۳۰

.Your browser does not support the audio tag

(فَأَقِمْ وَجْهَکَ لِلدِّینِ الْقَیِّمِ مِن قَبْلِ أَن یَأْتِیَ یَوْمٌ لَّا مَرَدَّ لَهُ مِنَ اللَّهِ یَوْمَئِذٍ یَصَّدَّعُونَ (۴۳) مَن کَفَرَ فَعَلَیْهِ کُفْرُهُ وَمَنْ عَمِلَ صَالِحاً فَلِأَنفُسِهِمْ یَمْهَدُونَ (۴۴) لِیَجْزِیَ الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِن فَضْلِهِ إِنَّهُ لَا یُحِبُّ الْکَافِرِینَ (۴۵) وَمِنْ آیَاتِهِ أَن یُرْسِلَ الرِّیَاحَ مُبَشِّرَاتٍ وَلِیُذِیقَکُم مِن رَحْمَتِهِ وَلِتَجْرِیَ الْفُلْکُ بِأَمْرِهِ وَلِتَبْتَغُوا مِن فَضْلِهِ وَلَعَلَّکُمْ تَشْکُرُونَ (۴۶) وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِکَ رُسُلًا إِلَی قَوْمِهِمْ فَجَاءُوهُم بِالْبَیِّنَاتِ فَانتَقَمْنَا مِنَ الَّذِینَ أَجْرَمُوا وَکَانَ حَقّاً عَلَیْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِینَ (۴۷) اللَّهُ الَّذِی یُرْسِلُ الرِّیَاحَ فَتُثِیرُ سَحَاباً فَیَبْسُطُهُ فِی السَّمَاءِ کَیْفَ یَشَاءُ وَیَجْعَلُهُ کِسَفاً فَتَرَی الْوَدْقَ یَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ فَإِذَا أَصَابَ بِهِ مَن یَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ إِذَا هُمْ یَسْتَبْشِرُونَ (۴۸) وَإِن کَانُوا مِن قَبْلِ أَن یُنَزَّلَ عَلَیْهِم مِن قَبْلِهِ لَمُبْلِسِینَ (۴۹) فَانظُرْ إِلَی آثَارِ رَحْمَةِ اللَّهِ کَیْفَ یُحْیِی الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ ذلِکَ لَمُحْیِی الْمَوْتَی وَهُوَ عَلَی کُلِّ شَیْ ءٍ قَدِیرٌ (۵۰))

ص: ۷۴۲

ضرورت توجه به زندگی توحیدی قبل از فرا رسیدن قیامت

این بخش از آیات سوره مبارکه «روم» در چند سور ه آمده است لذا این بخش را با اجمال و سرعت می گذریم. عمده آن است که بعد از بیان توحید که در کلّ هستی ذات اقدس الهی هم خالق است هم ربّ و بعد از اینکه فطرت انسان را تشریح کرد که خدای سبحان جان انسان را خالی از معارف خلق نکرد که به او بگوید از بیرون علم تهیه کن بلکه سرمایه دینی را به او داد و از آن به عنوان فطرت یاد کرد در آیه ۴۳ همان مطلبی که قبلاً در آیه سی همین سوره مبارکه «روم» بازگو شد تکرار می کند می فرماید: (فَأَقِمْ وَجْهَکَ لِلدِّینِ الْقَیِّمِ) قبل از اینکه روزی فرا برسد که مَردّی نیست یعنی قبل از اینکه قیامت فرا برسد فرصت هست انسان باید متوجه حق باشد.

بررسی تلاش انسان در نجات از برزخ و فرار از قیامت و عدم امکان آن

جریان قیامت از چند جهت محلّ بحث است یکی اینکه افرادی که وارد صحنه برزخ می شوند یا نشنیدند یا باور نکردند و مانند آن درخواست رجوع می کنند (رَبِّ ارْجِعُونِ لَعَلِّی أَعْمَلُ صَالِحاً) (۱) وقتی هم وارد صحنه قیامت شدند آن اوضاع را می بینند می گویند: (أَیْنَ الْمَفَرُّ) (۲) بعد وقتی فهمیدند راه فرار نیست همه جا حکم خدا در صحنه قیامت حاکم است می گویند آیا می شود به دنیا برگردیم حتی اگر به دوزخ هم بروند می گویند آیا می شود به دنیا برگردیم درباره آنها هم آیه سوره «انعام» گذشت که فرمود: (لَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ) (۳) ردّ به دنیا ممکن نیست برای اینکه دنیا برچیده شد اگر (یَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَیْرَ الْأَرْضِ وَالسَّماوَاتُ) (۴) شد و اگر (إِذَا النُّجُومُ انکَدَرَتْ) (۵) شد (إِذَا الشَّمْسُ کُوِّرَتْ) (۶) شد, تناثر نجوم شد, کلّ نظام هستی دنیا عوض شد دنیایی نیست تا اینها برگردند بر فرض محال اگر دنیایی باشد و برگردند (لَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ) بنابراین اینها گاهی طلب رجوع می کنند می گویند: (رَبِّ ارْجِعُونِ) گاهی می خواهند فرار کنند می گویند (أَیْنَ الْمَفَرُّ) که در سوره مبارکه «قیامت» آمده است فرمود: (فَإِذَا بَرِقَ الْبَصَرُ وَخَسَفَ الْقَمَرُ وَجُمِعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ یَقُولُ الْإِنسَانُ یَوْمَئِذٍ أَیْنَ الْمَفَرُّ) (۷) که این در آستانه قیامت است گاهی هم می گویند ما را برگردانید در دوزخ

پاسخ می آید (لَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ) گاهی هم در صحنه قیامت خواهان رجوع اند می گویند آیا می شود ما برگردیم پاسخ می دهند که مردّی نیست ردّ و برگشتی در کار نیست این برای افراد است نسبت به قیامت که در طلیعه قیامت درخواست فرار می کنند درخواست رجوع می کنند در خود صحنه قیامت درخواست رد می کنند در دوزخ درخواست رجوع می کنند و مانند آن.

ص: ۷۴۳

۱- (۱) . سورهٔ مؤمنون, آیات ۹۹ و ۱۰۰.

۲- (۲) . سورهٔ قیامت, آیهٔ ۱۰.

۳- (۳) . سورهٔ انعام, آیهٔ ۲۸.

۴- (۴) . سورهٔ ابراهیم, آیهٔ ۴۸.

۵- (۵) . سورهٔ تکویر, آیهٔ ۲.

۶- (۶) . سورهٔ تکویر, آیهٔ ۱.

۷- (۷) . سورهٔ قیامت, آیات ۷ _ ۱۰.

بهت آور بودن جریان وقوع قیامت و عدم توان بر جلوگیری از آن

یک بحث هم این است که خود قیامت امرٌ ضروری (لَا رَیْبَ فِیهِ), آن امر ضروری (لَا رَیْبَ فِیهِ) در سوره مبارکه «انبیاء» به این صورت گذشت فرمود: (لَوْ یَعْلَمُ الَّذِینَ کَفَرُوا حِینَ لاَ یَکُفُّونَ عَن وُجُوهِهِمُ النَّارَ وَلاَ عَن ظُهُورِهِمْ وَلاَ هُمْ یُنصَرُونَ بَلْ تَأْتِیهِم بَغْتَهً فَتَبْهَتُهُمْ فَلَا یَسْتَطِیعُونَ رَدَّهَا) (۱) بهتان از این جهت به بهتان نامیده شد که آدم را مبهوت می کند برای اینکه کاری که انسان نکرده حرفی که نزده به او نسبت می دهند از این جهت به این دروغ می گویند بهتان. فرمود این جریان قیامت دفعتاً می آید اینها را مبهوت می کند می خواهند جلویش را بگیرند نمی توانند (فَلَا یَسْتَطِیعُونَ) ردّ این ساعت و قیامت و معاد را بنابراین قیامت امری است ضروری به طوری که به هیچ وجه نمی شود جلویش را گرفت.

دلالت آیه (لَا مَرَدَّ لَهُ مِن الله) بر عدم امکان ردّ قیامت

یک (لاَ مَرَدَّ) است که مصدر میمی است به معنای رد است لای نفی جنس است یعنی ردپذیر نیست این همین آیه سوره مبارکه «روم» بود که خوانده شد (لَا مَرَدَّ لَهُ مِنَ اللَّهِ) یکی مسئله استرجاع و رجوع و ردخواهی تبهکاران است که آن را هم قرآن کریم نفی کرد در سوره مبارکه «شوری» دو مطلب هست یکی اینکه فرمود اینها مردّی ندارند یکی اینکه ردپذیر نیست در سوره «شوری» آیه ۴۴ به این صورت است (وَمَن یُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِن وَلِیٍّ مِن بَعْدِهِ وَتَرَی الظَّالِمِینَ لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ یَقُولُونَ هَلْ إِلَی مَرَدٍّ مِن سَبِیلٍ) حالا یا این (مَرَدَّ) اسم مکان است یا مصدر یعنی «هل الی ردّ من سبیل, هل الی مکان الردّ من سبیل» و مانند آن. در همان سوره مبارکه «شوری» آیه ۴۷ به این صورت است (اسْتَجِیبُوا لِرَبِّکُم مِن قَبْلِ أَن یَأْتِیَ یَوْمٌ لَا مَرَدَّ لَهُ مِنَ اللَّهِ) به هیچ نحو نه خدا رد می کند نه دیگری, خدا رد نمی کند چون به احسن وجه آفرید دیگری رد نمی کند مطابق آیه سوره «انبیاء» (فَلَا یَسْتَطِیعُونَ رَدَّهَا) (۲) لذا در آیه محلّ بحث سوره مبارکه «روم» فرمود: (فَأَقِمْ وَجْهَکَ لِلدِّینِ الْقَیِّمِ مِن قَبْلِ أَن یَأْتِیَ یَوْمٌ لَّا مَرَدَّ لَهُ مِنَ اللَّهِ یَوْمَئِذٍ یَصَّدَّعُونَ).

ص: ۷۴۴

۱- (۸) . سوره انبیاء, آیات ۳۹ و ۴۰.

۲- (۹) . سوره انبیاء, آیه ۴۰.

آمیختگی کیفر دنیوی با رحمت الهی و محض بودن کیفر اخروی

مطلب بعدی آن است که کیفرهایی که در دنیاست گذشته از اینکه صِبغه کیفری دارد یک صبغه رحمت هم دارد برای اینکه امید است که شخص متنبّه بشود و توبه کند و برگردد اما کیفر آخرت دیگر عذاب محض است دیگر جا برای صبغه توبه و انابه و امثال ذلک نیست لذا جزای دنیا از جزای آخرت از این جهت اهون و انفع است.

تشویقی بودن تعابیر دال بر پاداش و تقیید آن به فضل الهی

مسئله جزا را ذات اقدس الهی جزا تعبیر کرده اجر تعبیر کرده بیع و شراء تعبیر کرده همه این تعبیرها تشویقی است در کنار همه این تشویق ها آن فضل را ذکر می کند تا کسی خیال نکند که واقعاً مالک چیزی است دارد با خدا معامله می کند یا مالک عمل است به خدای سبحان می دهد اگر جان خود را می دهد این بیع راستین نیست اگر عمل خود را می دهد این اجاره راستین نیست اگر فرمود: (فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُم) (۱) که بیعت را از آن جهت بیعت می گویند که شخص بیع می کند جان و مال خود را به خدا می فروشد در آن آیاتی که دارد (مَن يَشْتَرِي) (۲) یا (يَشْرِي) (۳) یا (فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُم) همه این تعبیرات با این امر تشویقی همراه است فرمود: (مِن فَضْلِهِ) زیرا آن مبیع که برای خداست, ثمن را که خدا می گیرد عوض و معوَّض هر دو را به او می دهد این طور نیست که معوَّض را بگیرد عوض را به او بدهد جان او را از او بگیرد چیزی به او بدهد وقتی او جانی ندارد مالک چیزی نخواهد بود.

۱- (۱۰) . سوره توبه, آیه ۱۱۱.

۲- (۱۱) . سوره لقمان, آیه ۶.

۳- (۱۲) . سوره بقره, آیه ۲۰۷.

سرّ سودآوری معامله انسان با خدا و زیان باری آن با شیطان

معامله با خدا از این جهت سودآور است که عوض و معوّض هر دو را خدا به انسان می دهد معامله با شیطان از این جهت خسارت آور است که عوض و معوّض هر دو را او می گیرد این طور نیست که شیطان چیزی به آدم بدهد و مال آدم یا حیثیت آدم یا دین آدم را بگیرد خود انسان را به بردگی می کشد و برای اینکه از این برده استفاده کند یک مقدار کاه و جو به او می دهد این معنایش این نیست حالا یک کاه و جو را به او تملیک کرده است هزینه این مرکوب را برای حفظ خود این مرکوب می دهد.

پرسش:... پاسخ: در سوره مبارکه «اسراء» گذشت که ذات اقدس الهی فرمود شیطان تهدیدش این است که (لَأَحْتَنِكَنَّ) (۱) من احتناک می کنم احتناک که باب افتعال است «احتنک الفرس» یعنی سوار اسب شد حنک و تحت حنک آن را گرفت اینها که سوارکار مسلّط اند آن افساری که به دهنه اسب می زنند آنچه در گردن اسب است اینها می گویند احتناک کردند حنک اسب را گرفتند گفت من احتناک می کنم سواری می خواهم خب اگر کسی سواری خواست مرکوب خودش را هم مقداری جو می دهد معامله با ابلیس به این است که عوض و معوّض هر دو را به او تسلیم می کنند معامله با خدا این است که ذات اقدس الهی عوض و معوّض هر دو را برمی گرداند پس اگر تعبیر به بیع کرد تعبیر شراء کرد تعبیر به اجر کرد تعبیر به جزا کرد همه با این (مِن فَضْلِهِ) همراه است که مبادا کسی خیال بکند مالک چیزی است و به خدا می دهد و در برابر آن امری می گیرد پس در عین حال که فرمود: (لِيَجْزِيَ) تعبیر (مِن فَضْلِهِ) هم آمده. بالاتر از این, این تعلیل است این تعلیل برای هر دو قسم است بعد از اینکه فرمود وقتی قیامت فرا رسید مردم (يَصَّدَّعُونَ) دو گروه می شوند متفرّق می شوند یک عده کفر ورزیدند که (فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ) یک عده عمل صالح کردند که (فَلِأَنفُسِهِمْ يَمْهَدُونَ) درباره مؤمنان تعبیر به جزا و فضل کرد درباره کفار فرمود: (إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ) یعنی «إنّه یحب المؤمنین» پس این (إِنَّهُ) هم می تواند تعلیل منطوقی باشد برای کفار, هم تعلیل مفهومی باشد چون در سیاق تحدید است برای مؤمنین چون «یحبّ المؤمنین», (لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِن فَضْلِهِ) چون (لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ), (مَن كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ).

۱- (۱۳) . سوره اسراء, آیه ۶۲.

بررسی آیت های توحیدی در پیدایش و حرکت باد و ابر و باران

بعد چون در سوره مبارکه «روم» آیات توحیدی مطرح است باز همین آیات توحیدی را درباره پیدایش و پرورش نسیم و تبدیل نسیم به باد و بعد به طوفان و بعد به پیدایش ابر و تحریک ابر و بارداری ابر و زایمان ابر را مطرح می کند این بخش از آیات چندین بار از اول قرآن تا اینجا ذکر شده یکی آیه ۱۶۴ سوره مبارکه «بقره» بود که صدر آیه این است (إِنَّ فِی خَلْقِ السَّماواتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلاَفِ اللَّیلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلْكِ الَّتِی تَجْرِی فِی الْبَحْرِ بِمَا یَنْفَعُ النَّاسَ) بعد فرمود: (وَتَصْرِیفِ الرِّیَاحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَیْنَ السَّماءِ وَالْأَرْضِ) در این بحث های اخیر هم در سوره مبارکه «فرقان» باز جریان باد و باران مطرح شد آیه ۴۸ این است فرمود: (وَهُوَ الَّذِی أَرْسَلَ الرِّیَاحَ بُشْراً بَیْنَ یَدَیْ رَحْمَتِهِ وَأَنزَلْنَا مِنَ السَّماءِ مَاءً طَهُوراً). در سوره مبارکه «نمل» هم باز همین آیات مطرح است که فرمود: (أَنزَلَ لَکُم مِنَ السَّماءِ مَاءً فَأَنبَتْنَا بِهِ حَدَائِقَ ذَاتَ بَهْجَةٍ مَا کَانَ لَکُمْ أَن تُنبِتُوا شَجَرَهَا أَءِلهٌ مَّعَ اللَّهِ), (۱) بعد از چند آیه فرمود: (أَمَّن یَهْدِیکُمْ فِی ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَمَن یُرْسِلُ الرِّیَاحَ بُشْراً بَیْنَ یَدَیْ رَحْمَتِهِ أَإِلهٌ مَّعَ اللَّهِ تَعَالَی اللَّهُ عَمَّا یُشْرِکُونَ) (۲) اصلِ پیدایش باد که چگونه می شود که باد پیدا بشود, چه چیز عامل پیدایش باد است و چه چیز عامل پرورش باد و افزایش باد و امثال ذلک است چه چیزی این باد را حرکت می دهد که باد بتواند ابرها را حرکت بدهد همه اینها تدبیر حکیمانه ذات اقدس الهی است اول یک مقدار نسیم تولید می کند بعد کم کم افزایش اینها را به عهده دارد پرورش اینها را به عهده دارد جهت یابی اینها را به عهده دارد ابرها را هم که بعضی ها نر هستند بعضی ها ماده آنها را تلقیح می کنند بعد از نکاح ابرها و بارداری ابرها کجا باید ببارند این بارشان را کجا باید بنهند تنظیم می کند به بادها دستور می دهد که این ابرها را تا کجا هدایت بکنند.

۱- (۱۴) . سوره نمل, آیه ۶۰.

۲- (۱۵) . سوره نمل, آیه ۶۳.

مأمور الهی بودن ارسال باد و تلقیح ابر و گیاهان

فرمود اینها رسالت ما را به عهـده دارند (وَأَرْسَلْنَا الرِّيَاحَ لَوَاقِحَ) (۱) هم این ریـاح از یک طرف این گیاه ها را تلقیـح می کنند نکـاحی بین گیـاه هـا و برگ هـای درخت هـا و خود درختان ایجاد می کننـد نر و ماده را به هم نزدیک می کننـد هم گیاه ها آمـاده می شود هم ابر برای بـارش و بـاران آمـاده می شود هم هنگـام زایمان به این ابرهای باردار رَحم می دهـد که این ابرها شلنگی نبارنـد قطره ای ببارنـد خب اگر این همه بارانی که ابر به همراه دارد این اگر شـلنگی ببارد زمینی نمی ماند جایی برای زیست نیست فرمود ما آنها را غربالی می کنیم برای آنها رَحم درست می کنیم که این باری را که اینها در بر دارنـد قطره قطره بریزنـد نه شـلنگی (فَتَرَى الْوَدْقَ) یعنی قطرات (يَخْرُجُ مِنْ خِلاَلِهِ) لابه لای این مثل غربال یک وقت آدم یک طشت آب دارد یـک دفعه سـرازیر می کنـد این دیگر خلاـل نیست یـک وقت آب را می ریزد در غربـال خب آب در غربال قطره قطره از لابه لای این بندهای غربال می ریزد فرمود: (فَتَرَى الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلاَلِهِ).

مغفول بودن نظم عالمانه در باد و باران و لزوم پژوهش پیرامون آن

این نظم است. ده برابر آیه (مَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولاً) (۲) را ما درباره باد و باران داریم حالا این (مَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولاً) را حوزه های علمیه آمدنـد بحث کردنـد درباره آن و آن شـده برائت نقلی, اگر دانشـگاه های ما درباره کیفیت پیـدایش باد, درجه بنـدی باد, تبـدیل نسـیم به طوفان, فاصـله اینها, کیفیت تلقیـح این بادها نسبت به گیاهان, کیفیت بارداری ابرها, کیفیت زایمان ابرها, ده ها جلـد کتاب است الآن شـما این برائت نقلی را وقتی می بینید علمای ما ـ حشـر اینها با اولیا ـ در این پنجاه سـال اخیر حـداقل پنجاه جلـد کتاب نوشـتند درباره برائت نقلی درباره همین کمتر از یک سـطر است, بعضـی ها قبول کردنـد بعضـی هـا قبول نکردنـد اگر برائت هست در اقل و اکثر ارتباطی چیست اقل و اکثر اسـتقلالی چیست ارتباطش با سایر اصول چیست خب این شـده علم اسـلامی ولی اگر همین آیات را دانشـگاه درباره پیدایش نسـیم و ابر و باد و باران انجام بدهد دیگر علم اسـلامی نیست ما هواشناسـی اسـلامی نداریم, ابرشناسـی اسـلامی نداریم, باران شناسی اسلامی نداریم؟! اینکه درست نیست اینها هم می شود علوم اسلامی.

۱- (۱۶) . سوره حجر, آیه ۲۲.

۲- (۱۷) . سوره اسراء, آیه ۱۵.

تبیین بعضی از منافع باد در حرکت کشتی ها

مطلب دیگر اینکه امروز هواپیما پیدا شده سابقاً که فقط کشتی بود و سفرهای اسب و استر بود قسمت مهمّ این مسافرت ها را در شب انجام می دادند برای اینکه روز گرم بود شب برای سفر آسان تر بود سفرهای کشتی که بالأخره قسمت مهمّش چه شب چه روز بر اساس نجوم و ستاره ها و شمس و قمر بود آنها با قطب نما و جهت یابی که دارند حرکت می کنند راهنمای این ناوخداها, کشتی بان ها همین ستاره هاست که خدای سبحان فرمود ما نجوم را وسیله اهتدا قرار دادیم (1) این برای این, آن روز که وسیله بخار و امثال ذلک نبود همین بادها بود که کشتی ها را جابه جا می کرد اینها باید بدانند که باد چه وقت حرکت می کند زمان باد را بشناسند درجات باد را بشناسند قدرت تحریک بادها را بشناسند که کشتی ها را برابر آن برانند این باد مخالف می وزد باد موافق می وزد چه وقت باد می آید کجا باد می آید چطور باد می آید الآن هم که با وسیله هوایی دارند حرکت می کنند آنها هم با تنظیم باد دارد حرکت می کنند اینکه می خواهد سوخت گیری کند می فهمد از این طرف بخواهد برود دو ساعت فاصله است از آن طرف می خواهد بیاید کمتر فاصله است برای اینکه آن طرف باد همراه است مزاحم نیست پشت این هواپیماست آسان تر می آید از این طرف در جهت مخالف باد است سوخت گیری او باید بیشتر باشد باید دو ساعت رفت تنظیم بکند الآن هم زمان و زمین با تنظیم باد و باران و ابر و اینها دارد پیش می رود.

۱- (۱۸) . سوره نحل, آیه ۱۶.

زندگی سَفهی نتیجه دیدن این نظم و روی گردانی از دین الهی

حالا اگر کسی بخشی از این حوادث را شناخت می شود دانشمند, آن کسی که این مبدأ اساسی این کارهاست و همه اینها را آفرید مبدأ حکیم نیست ـ معاذ الله ـ طبیعت است؟! اگر کسی از روش ابراهیم خلیل(سلام الله علیه) که روش توحیدی است فاصله بگیرد قرآن او را سفیه می داند (وَمَن یَرْغَبُ عَن مِلَّهِ إِبْرَاهِیمَ إِلَّا مَن سَفِهَ نَفْسَهُ) (۱) این خودش را تسفیه کرده سفیهانه دارد به سر می برد این بخش از آیات چون قبلاً هم گذشت دیگر بحث تفصیلی ندارد.

بررسی بعضی از منافع باد در دریا و خشکی

فرمود: (وَمِنْ آیَاتِهِ أَن یُرْسِلَ الرِّیَاحَ) اینها رسول الهی اند پیک الهی انـد (وَأَرْسَلْنَا الرِّیَاحَ لَوَاقِحَ) اینها صیغه عقد باید بخوانند بین گیاهان (وَأَرْسَلْنَا الرِّیَاحَ لَوَاقِحَ) اینها می روند تلقیح می کنند شما می بینید درخت های توت این طور است یک توت نر است یک توت ماده است هر درختی باردار نیست هر برگی باردار نیست تا تلقیح نشود تا نکاح نشود تا نر و ماده جمع نشود نه آن گُل, گل می دهد نه آن میوه, میوه می شود. فرمود: (وَأَرْسَلْنَا الرِّیَاحَ) اینها برای چند کار است اینجا به عنوان اسم ذکر کرده است فرمود: (مُبَشِّرَاتٍ) یعنی «لیبشّرکم» اینها بشارت می دهند یک کارشناس یک بادشناس می داند این باد کم کم به دنبالش ابر بارنده است اینها بشارت آورنده است در آیاتی که در سوره مبارکه «فرقان» بود «نمل» بود فرمود: (بَیْنَ یَدَیْ رَحْمَتِهِ) یعنی قبل از اینکه رحمت الهی, باران الهی بیاید این بادها بشارت باران را به عهده دارند.

۱- (۱۹) . سوره بقره, آیه ۱۳۰.

یادآوری منافع بدون «لعلّ» و سپاس گزاری آن با «لعلّ»

(مُبَشِّرَاتٍ) یعنی «لیبشّرکم» (یک) (وَلِیُذِیقَکُم) که این (لِیُذِیقَکُم) که فعل است عطف بر (مُبَشِّرَاتٍ) شده است برای اینکه این (مُبَشِّرَاتٍ) به منزله «لیبشّرکم» است (وَلِیُذِیقَکُم مِن رَحْمَتِهِ) آنجا هم مبشّرات رحمت است این (مِن رَحْمَتِهِ) به صورت تنازع هم متعلّق به (مُبَشِّرَاتٍ) است هم به «إذاقه» یعنی بشارت می دهند از رحمت خدا, اذاقه می کنند از رحمت خدا (وَلِتَجْرِیَ الْفُلْكُ بِأَمْرِهِ) کشتی های دریا هم به امر همین ذات اقدس الهی جابه جا می شوند و جریان پیدا می کنند این کشتی سنگین وزن را این باد جابه جا می کند; چهارم: (وَلِتَبْتَغُوا مِن فَضْلِهِ) تجارت های دریایی, صید کردن, سفرها بهره برداری از فضل الهی است اینها همه با «لام» ذکر شده بدون «لیت» و «لعلّ» اما این پنجمی (وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ) چون این گاهی تخلّف پذیر است آنها که تخلّف پذیر نیست آن باد که می آید ابر را می آورد باران را می آورد کشتی را می برد فضیلت الهی را منتشر می کند همگان استفاده می کنند اما درباره سپاسگزاری بعضی کفران نعمت دارند بعضی شکرگزارند چون تخلّف پذیر است در این گونه از موارد با «لیت» و «لعلّ» و امثال ذلک ذکر می کند (وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ).

جمع بین تعلیم و تزکیه, نشانه نور بودن قرآن

در این وسط قبل از اینکه مسئله باد و باران را به پایان برسانند یک جمله معترضه دارند چون مستحضرید که قرآن, کتاب علمی محض نیست, نور است وقتی نور شد علم را یعنی (یُعَلِّمُهُمُ) را با (یُزَکِّیهِمْ) ذکر می کند (۱) اگر یک جا یک مطلب علمی ذکر کرد فوراً آن تزکیه و تربیت و یادآوری و توحید و اینها را کنارش ذکر می کند (وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ رُسُلاً إِلَی قَوْمِهِمْ فَجَاءُوهُم بِالْبَیِّنَاتِ) قبل از تو انبیایی فرستادیم که اینها به اقوامشان بیّنات و معجزات را ارائه کردند یک عدّه پذیرفتند یک عدّه نپذیرفتند (فَانتَقَمْنَا مِنَ الَّذِینَ أَجْرَمُوا) و مؤمنین را یاری کردیم, چرا, چون خودمان وعده دادیم که یاور مؤمن باشیم و وعده ای که دادیم به منزله حق است بر ما (وَکَانَ حَقّاً عَلَیْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِینَ) یعنی مؤمنین را یاری کردیم چون به آنها وعده دادیم وقتی وعده دادیم حق است. یکی از بیانات نورانی اهل بیت(علیهم السلام) این است که «إنّا أهل بیت نری وعدنا علینا دِیْنا» (۲) ما خاندانی هستیم اگر وعده دادیم خود را بدهکار می دانیم یعنی حتماً به وعده عمل می کنیم آنها مظهر الهی اند «إنّا أهل بیت نری وعدنا علینا دِیْنا» فرمود: (وَکَانَ حَقّاً عَلَیْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِینَ) این آیه معترضه است که این تعلیم را با تزکیه هماهنگ کرده است که ما فقط نمی خواهیم کیهان شناسی یا بادشناسی یا هواشناسی یا زمین شناسی یا کشتی شناسی یا دریاشناسی یادتان بدهیم اینها آیات الهی اند ما می خواهیم بهره بگیرید نه بیراهه بروید نه راه کسی را ببندید بعد دنباله بحث فرمود: (اللَّهُ الَّذِی یُرْسِلُ الرِّیَاحَ فَتُثِیرُ) این ریاح (سَحَاباً). چگونه بشارت باران می دهد راهش این است ما بادها را می فرستیم این ابرها را جابه جا می کند و خدای سبحان در فضای بالا ـ ابر را هر جا بخواهد به هر سبک و طبقه ای که بخواهد می گستراند.

۱- (۲۰) . سوره بقره, آیه ۱۲۹; سوره آل عمران, آیه ۱۶۴; سوره جمعه, آیه ۲.

۲- (۲۱) . تحف العقول, ص۴۴۶.

مقصود از «سماء» در (فَيَبْسُطُهُ فِي السَّماء) و كاربرد عرفى آن

(فَيَبْسُطُهُ) خدا آن سحاب را در سماء [مى گستراند]. مستحضريد كه قرآن در عين حال كه كتاب نور است كه جمع تعليم و تزكيه است ادبيات عرفى را هم در نظر دارد منظور از سماء آسمانى نيست كه شمس و قمر در آن هستند «كلّ ما علاك فهو سماء» (۱) الآن براى همه روشن است كه زمين مى گردد و آفتاب طلوع نمى كند در حقيقت زمين طلوع مى كند ماييم كه برمى گرديم روبه روى شمس قرار مى گيريم و شمس را مى بينيم و قرآن كريم كه (مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا) (۲) تعبير كرده است مى تواند بر اساس همين جهت باشد اما تعبيرات عرفى و ادبيات عرفى قرآن براى هر زمان و زمين قابل قبول است وقتى مى فرمايد آفتاب طلوع كرد معنايش اين نيست كه زمين ساكن است و آفتاب حركت مى كند الآن همه آن اساتيدى كه خودشان كتاب ها نوشتند و شاگردان زيادى تربيت كردند زمين حركت مى كند وقتى مى خواهند حرف بزنند چه مى گويند, مى گويند ما طلوع كرديم يا مى گويند آفتاب طلوع كرد همين ها كه خودشان كتاب نوشتند كه آفتاب, محور است زمين به دور آن حركت مى كند ادبيات محاوره يك مطلب است و مطالب علمى مطلب ديگر است ادبيات محاوره اين است كه مى گويد وقتى آفتاب درآمد همين اين معنايش اين نيست كه اگر قرآن فرمود: (فَلَمَّا رَأى الشَّمْسَ بَازِغَةً) (۳) اين طرفدار حركت آفتاب است و سكون زمين اينجا هم از همين قبيل است «كلّ ما علاك فهو سماء».

ص: ۷۵۲

۱- (۲۲) . ر.ك: لسان العرب، ج ۱۴، ص ۳۹۸.

۲- (۲۳) . سوره اعراف, آيه ۱۳۷.

۳- (۲۴) . سوره انعام, آيه ۷۸.

«اثاره» و حرکت ابرها توسط باد و ریزش آن به امر الهی

پرسش:... پاسخ: اثاره می کند و شکوفا می کند این ریاح آن ابرها را جابه جا می کند گاهی پراکنده می کند گاهی جمع می کند این بادها این ابرها را اثاره می کنند آن وقت همه اینها به دستور حق است و خدای سبحان این سحاب را هر جا و هر طور بخواهد در آسمان می گستراند در روایاتی که از اهل بیت(علیهم السلام) رسیده است ملاحظه بفرمایید گاهی خدای سبحان دارد این ملت لایق نیستند به این بادها دستور می دهد که این ابرها را ببر در دریا این باران ها در دریا بریزند اینکه می گویند استسقا, نماز باران, دعا, توسل, (وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَاتَّقَوا لَفَتَحْنَا) همه اینها برای این است که این برکات به موقع نازل بشود وگرنه هیچ تشنه ای بی آب نمی ماند.

ریزش قطره ای باران از لابه لای ابرها نشان دهنده حکمت الهی

فرمود: (وَيَجْعَلُهُ كِسَفاً) قطعه قطعه قرار می دهد آن گاه (فَتَرَى الْوَدْقَ) به همین قطره های تگرگ, برف, باران این را می گویند وَدق اینها (يَخْرُجُ مِنْ خِلاَلِهِ) نه از دهنه آن بریزد که شلنگی باشد از لابه لای آن می ریزد می گویند این کار مختلّ است یعنی چه, یعنی این کار منسجم نیست وسط ها شکاف برداشت غربال, مختل است یعنی این بندها به هم متصل نیست در خلال اینها راه برای ورود باز است اگر چیزی منسجم و متصل باشد می گویند امر منسجم است اما اگر شکافی بین این اجزا باشد اینها از هم گسیخته باشند می گویند این کار مختل شده است یعنی لابه لا پیدا کرده وسط پیدا کرده این را می گویند خلال. فرمود از لابه لای این ابر باران می ریزد نه از دهنه ابر (يَخْرُجُ مِنْ خِلاَلِهِ) آن گاه وقتی که بارانی نصیب سرزمینی شد (فَإِذَا أَصَابَ بِهِ مَن يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ) این (إِذَا), «إذا»ی مفاجات است دفعتاً می بینید اینها خوشحال می شوند برای اینکه مدت ها بود باران ندیدند با عنایت الهی وقتی باران می آید اینها خوشحال می شوند به یکدیگر هم تهنیت می گویند.

استفاده تزکیه ای از آیات با تشبیه زنده شدن مردگان به زنده شدن زمین

(فَانظُرْ إِلَی آثَارِ رَحْمَهِ اللَّهِ کَیْفَ یُحْیِی الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ ذلِکَ لَمُحْیِی الْمَوْتَی وَهُوَ عَلَی کُلِّ شَیْ ءٍ قَدِیرٌ) این هماهنگی تزکیه و تعلیم است آن راه که چگونه باد پیدا می شود چگونه باران پیدا می شود چگونه ابر باردار می شود چگونه ابر زایمان دارد کجاها می بارد اینهاست اما حالا چه کسی کرد برای چه چیزی کرد را قرآن کریم در کنارش ذکر می کند فرمود نگاه کن نظریه بده به آثار رحمت خدا که چگونه خدا زمین را بعد از مرگ زنده می کند این مهم است این درخت ها الآن که زمستان است خواب اند مرده نیستند وقتی که بهار شد بیدار می شوند وقتی بیدار شدند غذا می خواهند غذای اینها به این است که این خاکِ مُرده این کود مرده این آب مرده آن هوای مرده را جذب می کند به اینها خدا حیات می دهد همین ها می شوند خوشه و شاخه و میوه با رسیدن فصل بهار که فرمود: «إذا رأیتم الربیع فأکثروا ذکر النشور» (1) برای اینکه هم خوابیده ها را بیدار می کند هم مرده ها را زنده می کند درخت ها خواب اند بیدار می شوند این خاکی که کنار درخت است مرده است جماد است بعد این خاک به وسیله ریشه های همین درخت جذب می شود, می شود برگ می شود خوشه مرده را زنده می کند این بهره تزکیه ای در کنار تعلیمی این از رهاوردهای الهی است در قرآن کریم که هر جا یک مطلب علمی را ذکر کرد نتیجه هشدار قیامت را هم در کنارش ذکر می فرماید (فَانظُرْ إِلَی آثَارِ رَحْمَهِ اللَّهِ کَیْفَ یُحْیِی الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ ذلِکَ لَمُحْیِی الْمَوْتَی وَهُوَ عَلَی کُلِّ شَیْ ءٍ قَدِیرٌ).

۱- (۲۵) . التفسیر الکبیر, ج۱۷, ص۱۹۴.

پرسش:... پاسخ: بله خب حیات جمادی ندارند وگرنه آن حیات, حیات مطلق برای هر شیئی هست هیچ چیزی مُرده ما در عالَم نداریم اگر موجود است زنده است منتها زندگی مثل خود وجود مراتبی دارد مرتبه جمادی دارد نباتی دارد حیوانی دارد انسانی دارد و بالاـتر, هیچ موجودی نیست که حیات نداشته باشد برای اینکه هیچ موجودی نیست که علم نداشته باشد در همین سوره مبارکه «روم» آیه نه قبلاً گذشت فرمود: ﴿أَوَ لَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ﴾ (۱) این سیری که به ما در اینجا فرمود شما سیر کنید بررسی کنید در همین سوره مبارکه «روم» آیه نه هم گذشت فرمود اگر بررسی کنید می بینید که خیلی ها در اثر تبهکاری به عذاب الهی گرفتار شدند پس آنچه در آیه ۴۷ امروز خوانده شد که فرمود: ﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ رُسُلًا إِلَى قَوْمِهِمْ فَجَاءُوهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَانتَقَمْنَا مِنَ الَّذِينَ أَجْرَمُوا وَكَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ﴾ این مطابق با همان آیه نُه همین سوره مبارکه «روم» است که فرمود اینها چرا سیر نمی کنند ببینند انبیایی آمدند اقوامشان را دعوت کردند بعضی ها پذیرفتند قبول کردند بعضی ها نپذیرفتند نکول کردند آن پذیرنده ها به فیض رسیدند این ناکلان گرفتار عذاب الهی شدند که «أعاذنا الله من شرور أنفسنا و سيّئات أعمالنا»

«و الحمد لله ربّ العالمين»

۱- (۲۶) . سوره روم, آیه ۹.

آیات ۵۱ تا ۵۶ سوره روم ۹۱/۱۲/۰۱

.Your browser does not support the audio tag

(وَلَئِنْ أَرْسَلْنَا رِيحاً فَرَأَوْهُ مُصْفَرّاً لَّظَلُّوا مِن بَعْدِهِ يَكْفُرُونَ (۵۱) فَإِنَّكَ لاَ تُسْمِعُ الْمَوْتَى وَلاَ تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ (۵۲) وَمَا أَنتَ بِهَادِي الْعُمْيِ عَن ضَلاَلَتِهِمْ إِن تُسْمِعُ إِلَّا مَن يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا فَهُم مُّسْلِمُونَ (۵۳) اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُم مِن ضَعْفٍ ثُمَّ جَعَلَ مِن بَعْدِ ضَعْفٍ قُوَّةً ثُمَّ جَعَلَ مِن بَعْدِ قُوَّةٍ ضَعْفاً وَشَيْبَةً يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَهُوَ الْعَلِيمُ الْقَدِيرُ (۵۴) وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُقْسِمُ الْمُجْرِمُونَ مَا لَبِثُوا غَيْرَ سَاعَةٍ كَذلِكَ كَانُوا يُؤْفَكُونَ (۵۵) وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْبَعْثِ فَهذَا يَوْمُ الْبَعْثِ وَلكِنَّكُمْ كُنتُمْ لاَ تَعْلَمُونَ (۵۶))

ص: ۷۵۵

تکرار مباحث اصول دین, اخلاق و حقوق در سوره روم

چون این سوره مبارکه «روم» در مکه نازل شد و مطالب محوری سوَر مکّی, اصول دین است به انضمام خطوط کلی اخلاق و حقوق, لذا مسئله توحید و وحی و نبوت و معاد به صورت مکرّر در این سوره مبارکه «روم» بیان شده است.

امکان تحلیل عقلی یا تمثیلی منطقی نمودن تشبیه بهار به قیامت

در جریان معاد و احیای مردگان از چند منظر قرآن کریم برهان اقامه می کند یکی از منظرهایی که عمومی است و همه می توانند بفهمند این است که خدای سبحان می تواند مرده را زنده کند و آن جریان فصل بهار است که وقتی باران الهی ریزش کرد این درخت ها که خواب اند بیدار می شوند و آن موادّی که در کنارشان تعبیه شده است را تغذیه می کنند آن مواد مرده را زنده می کنند این استدلال یا بر اساس تحلیل عقلی است که فرقی بین احیای انسان و احیای جماد و نبات نیست یا یک تمثیل منطقی است یا یک تنبّه و تمثیل به معنای مَثل زدن است نه تمثیل منطقی. تمثیل منطقی از اقسام سه گانه حجت است که پی بردن از جزئی به جزئی دیگر است همان است که در کتاب های فقه و اصول به صورت قیاس مطرح است که در دین قیاس مطرود است چه اینکه در منطق هم این تمثیل, حجت نیست برای اینکه بیش از مظنّه افاده نمی کند یا منظور تنبّه دادن اذهان است که بتوانند بفهمند که قدرت وقتی مطلق شد می تواند مرده را زنده کند یا تمثیل عرفی است که فرمود: (لَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هذَا الْقُرْآنِ مِن كُلِّ مَثَلٍ) که مثل می زنند.

ص: ۷۵۶

مستدل نمودن احیای مردگان با تشبیه آن به جریان بهار

اگر ما با آن برهان های دقیق بررسی کنیم می بینیم که اینها به صورت استدلال واقعی است اگر درخت در اثر تغذیه این خاک های مرده را زنده می کند به حیات گیاهی و اگر حیوان در اثر تغذیه همین غذاهای مرده را زنده می کند به حیات حیوانی, انسان هم همین غذاهای اطراف خود را این نان و گوشت را که مرده اند زنده می کند به حیات انسانی همین موادّ غذایی است که به انسان تبدیل می شود مخصوصاً بنا بر مبنای جسمانیه الحدوث و روحانیه البقاء لکن اینها ابزار کارند اینها وسایل کارند اینها به اصطلاح فاعل به معنای ما به اند فاعل حقیقی یک نفر است و آن ذات اقدس الهی است آن که تبدیل می کند مرده را به زنده و به مرده حیات می بخشد آن خداست.

استفاده از تمثیل در دعاها به مانند «یا جابر العظم الکثیر»

حالا ـ در دعاها بخشی از این معارف آمده شما در این دعاهای نورانی می خوانید «یا جابر العظم الکثیر» (۱) ای خدایی که استخوان شکسته را جبیره می کنی آن شکسته بند که دارو نمی دهد نه احتیاجی به مرهم است نه احتیاجی به قرص و آمپول است منتها آنها را برای تقویت یا رفع درد می دهند هیچ شکسته بندی استخوان شکسته را به هم جوش نمی دهد فقط محکم می بندد که اینها تکان نخورد آن لحیم کاری آن جوش کاری آن دوتا را یکی کردن آن پراکنده را متّحد کردن کار خداست یعنی استخوان شکسته دوتا را یکی می کند این جَبیره کردن, جبران نقص, فیض الهی است در این دعاها که می خوانیم «یا جابر العظم الکثیر» همین است.

ص: ۷۵۷

۱- (۱) . مصباح المتهجّد, ص۲۲۸.

واقعی بودن استناد جبران همه نقص ها به خدا

پرسش: اگر کنایه بگوییم؟

پاسخ: نه معنای اصلش هم درست است کنایی و لوازمش هم درست است این طور نیست که معنای اصلش درست نباشد استخوان شکسته را او جبران می کند همه فقرها را او برطرف می کند شکستگی های دیگر را هم یقیناً جبران می کند ترمیم شکستگی های دیگر با ادله مطابقه سایر ادعیه هم تأمین است اینجا نیازی به معنای کنایه ای نیست برای اینکه هر چه را ما بخواهیم اراده کنیم همان مطالب کنایه ای در ادعیه دیگر به صورت شفاف آمده که هر نقصی را او جبران می کند لکن استخوان شکسته را شما از این شکسته بندها سؤال کنید از این پزشکان متدیّن سؤال کنید که شما آیا این استخوان شکسته که دوتا شده شما یکی می کنید شما قرص می دهید شما دارو می دهید یا محکم می بندید که آن جوشکار جوش بزند این بستن برای آن است.

مدیریت توحیدی نظام هستی و وسیله بودن خاندان رسالت

به هر تقدیر فرمود تمام این کارها را ذات اقدس الهی فاعلیّتش را مدیریتش را تدبیرش را به عهده دارد منتها اینها ابزار کارند اینها فاعل به معنای مابه اند. در این زیارت نورانی «جامعه کبیره» می گوییم «بکم فتح الله و بکم یَختم» (۱) بکم کذا و کذا این هیچ غلوّی در کار نیست برای اینکه فاعل حقیقی خدای سبحان است اینها ابزار کارند بالأخره خدای سبحان این زمین مرده را زنده می کند منتها به وسیله باران, این فضای تاریک را روشن می کند به وسیله شمس, شمس و نور شمس را او آفرید باران و آثار باران را هم او آفرید.

ص: ۷۵۸

۱- (۲) . من لا یحضره الفقیه, ج۲, ص۶۱۵.

تبیین علت غلوآمیز نبودن عبارت «بکم فتح الله و بکم یختم»

اگر فرمود: «بکم فتح الله و بکم یختم» نه یعنی شما فاتح و خاتِم هستید بلکه ذات اقدس الهی است چون ضمیر «فَتح» و «یَخْتِم» به الله برمی گردد بنابراین هیچ غلوّی در کار نیست تمام این کارها را اگر بررسی بکنیم خدای سبحان مدیریت می کند منتها ابزارش فرق می کند اگر بخواهد به موجودی حیات گیاهی بدهد در بدن و بدنه نهال و خوشه و شاخه انجام می دهد اگر بخواهد به موجود جامدی حیات حیوانی بدهد در بدن و بدنه حیوانات انجام می دهد و اگر بخواهد به یک موجود جامدی حیات انسانی بدهد در بدن و بدنه انسان انجام می دهد آن که همه جهات را تدبیر می کند سهمیه همه را می دهد مو چقدر غذا می خواهد ناخن چقدر غذا می خواهد پوست چقدر غذا می خواهد استخوان چقدر غذا می خواهد گوش چقدر غذا می خواهد غضروف چقدر غذا می خواهد همه را ذات اقدس الهی که آفریدگار اینهاست می داند و همه اینها را دارد اداره می کند بنابراین آن که مدیر و مدبّر حقیقی است ذات اقدس الهی است اگر این تحلیل را داشتیم مسئله «إذا رأیتم الربیع فأکثروا ذکر النشور» (۱) می شود برهانی و این آیاتی که دارد (فَانظُرْ إِلَى آثَارِ رَحْمَةِ اللَّهِ كَيْفَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ ذَلِكَ لَمُحْيِي الْمَوْتَى) می شود برهانی, اگر کسی این قدرت را نداشت در حدّ تمثیل است در حدّ تنبّه است و مانند آن.

بررسی عدم ثبات بعضی از انسان ها در «سرّا» و «ضرّا»

مطلب دیگر درباره انسان شناسی فرمود بسیاری از افراد سریع التحوّل اند مطمئن نیستند آرام نیستند همان «اتباع کلّ ناعق» هستند «یَمِیلُونَ مَع کُلِّ رِیحٍ» (۲) هستند این بیان نورانی حضرت امیر(سلام الله علیه) تنها درباره احزاب و مسائل سیاسی و اجتماعی نیست در مسائل اعتقادی هم هست فرمود یک عده مطمئن و آرام اند که راه مشخص دارند یک عدّه «اتباع کلّ ناعق» هستند که «یَمِیلُونَ مَع کُلِّ رِیحٍ» این «یَمِیلُونَ مَع کُلِّ رِیحٍ» در مسائل اعتقادی هم هست یک مختصر وضعشان خوب بشود خوشحال اند و راضی اند یک مقدار خدا اینها را در امتحان قرار بدهد نگران و بدگوی و بدحال اند آن که در سرّاء و ضرّاء ثابت باشد نیست, در همین سوره مبارکه «روم» چند جا همین مطلب را ملاحظه فرمودید که بیان کرده است آیه ۳۳ فرمود: (وَإِذَا مَسَّ النَّاسَ ضُرٌّ دَعَوْا رَبَّهُم مُّنِيبِينَ إِلَيْهِ ثُمَّ إِذَا أَذَاقَهُم مِنْهُ رَحْمَةً إِذَا فَرِيقٌ مِّنْهُم بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ) مختصری در رفاه اند شاکرند, مختصری در آزمون اند به جای صبر, بدگویند این شکر و کفرشان به تبع همان بادهایی است که می وزد اینها «یَمِیلُونَ مَع کُلِّ رِیحٍ» هستند همان طوری که در آیه ۳۳ و ۳۶ آمده است الآن اینجا هم همین طور است در آیه ۴۹ فرمود: (وَإِن كَانُوا مِن قَبْلِ أَن يُنَزَّلَ عَلَيْهِم مِن قَبْلِهِ لَمُبْلِسِينَ) قبلاً در حال یأس و ابلاس و امثال ذلک بودند کمی که وضعشان خوب شد شاکر شدند کمی اگر اوضاع برگردد باز کفران می ورزند (وَلَئِنْ أَرْسَلْنَا رِيحاً) گاهی باد سرد می آید کشاورزی را می زند این شکوفه ها را بزند گاهی باد مسموم و سوزان می آید کشاورزی را می زند نفرمود «و إذا أرسلنا ریحاً مسموماً أو باردا» فرمود گاهی باد را می فرستیم کشاورزی اینها را می زند خب اگر سرما می آید شکوفه ها را می زند این باد مسموم نیست در بعضی از موارد ممکن است باد مسموم بفرستد این ریح, مطلق است گاهی سوزان و مسموم است گاهی سرد است و ریزنده (لَئِنْ أَرْسَلْنَا رِيحاً) همین گروه (فَرَأَوْهُ) آن مزروعشان را آن زرعشان را آن نخلشان را آن محصول کشاورزی شان را (مُصْفَرّاً) ببینند زرد شد (لَّظَلُّوا مِن بَعْدِهِ يَكْفُرُونَ) فوراً یا بد می گویند یا کفران نعمت می کنند یا در قبال آن ایمان, کفر می ورزند این طورند اینها «اتباع کلّ ناعق» هستند این «یَمِیلُونَ مَع کُلِّ رِیحٍ» هم صبغه سیاسی, اجتماعی و مانند آن دارد هم صبغه اعتقادی این صبغه اعتقادی را چند آیه همین سوره مبارکه «روم» بیان فرمود.

۱- (۳) . التفسير الكبير, ج۱۷, ص۱۹۴.

۲- (۴) . نهج البلاغه, حكمت ۱۴۷.

معرفت شناسی تجربی, ریشه عدم ثبات توحیدی بعضی از انسان ها

مشکل اساسی اینها معرفت شناسی است اساس کار این است که انسان اگر بخواهد عالِم بشود دانشمند بشود تحقیق کننده بشود پژوهشگر بشود با کدام ابزار, برخی ها می گویند که ما فقط حس و تجربه را قبول داریم تا چیزی را نبینیم و به تجربه حسّی آن را نیابیم نمی پذیریم اینها مانند همان اسرائیلی ها فکر می کنند که می گفتند: (لَنْ نُؤْمِنَ لَکَ حَتَّی نَرَی اللّهَ جَهْرَةً) یا (أَرِنَا اللّهَ جَهْرَةً) این دو آیه نشان می دهد که اینها گرفتار معرفت شناسی منحصر به حس و تجربه اند اینها امور تجریدی, امور ملکوتی, امور ماورای طبیعی, امور غیبی را که درک نمی کنند هیچ درک نمی کنند آنکه باید درک کند چشم ملکوتی است گوش ملکوتی است که اینها ندارند آنچه اینها دارند چشم و گوش مُلکی است که آن معارف, مُلکی و حسّی نیستند.

تحلیل قرآنی عدم ثبات توحیدی بعضی از انسان ها

در سوره مبارکه «نمل» آیه ۸۰ و ۸۱ همین مضمونی است که الآن در سوره مبارکه «روم» است سوره «نمل» آیه ۸۰ و ۸۱ این دو آیه مطابق با همین دو آیه ای است که الآن در سوره «روم» می خوانیم در سوره «نمل» آمده است که (فَإِنَّکَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَی) (یک) (وَلَا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ) (دو) آنها که کورند معارف تو را نمی بینند آنها که کرند معارف تو را نمی شنوند (إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِینَ) بعد فرمود: (وَمَا أَنتَ بِهادِی الْعُمْیِ عَن ضَلاَلَتِهِمْ) آن که کور است و کورکورانه کج راهه و بیراهه می رود حرف تو را نمی شنود و تو را نمی بیند و نور تو را هم مشاهده نمی کند تا از بیراهه به راه منتقل شود (وَمَا أَنتَ بِهادِی الْعُمْیِ عَن ضَلاَلَتِهِمْ إِن تُسْمِعُ إِلَّا مَن یُؤْمِنُ بِآیَاتِنَا فَهُم مُّسْلِمُونَ) این دو آیه یعنی آیه ۸۰ و ۸۱ سوره مبارکه «نمل» که بحثش قبلاً گذشت مطابق با همین دو آیه سوره مبارکه «روم» است که الآن اینجا می خوانیم. در سوره «روم» آیه ۵۲ و ۵۳ این است (فَإِنَّکَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَی وَلَا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِینَ ۝ وَمَا أَنتَ بِهادِی الْعُمْیِ عَن ضَلاَلَتِهِمْ إِن تُسْمِعُ إِلَّا مَن یُؤْمِنُ بِآیَاتِنَا فَهُم مُّسْلِمُونَ).

ص: ۷۶۰

کف علوم بودن معرفت تجربی و عدم درک معارف توحیدی با آن

غالب این کمونیست ها غالب ملحدان همین طورند معرفت شناسی اینها در کف دانش است یعنی از این پایین تر ما دیگر معرفتی نداریم از معرفت شناسی حسی و تجربی پایین تر نیست بالاتر از آن, معرفت ریاضی است بعد معرفت کلامی بعد معرفت فلسفی بعد معرفت عرفان نظری بعد معرفت شهودی، اینها برای دانشمندان بشری است وحی در اوج و معراج است که حساب خاصی دارد که یک بشر عادی به آنجا نمی رسد آن یک حساب دیگری است راه هایی که بشر دارند این است این راهی که حارثهبن مالک می گوید: «کأنی أنظر إلی عرش ربّی» (۱) اینها راه های شهودی است که مقدور بشر عادی هم است اما وحی و ما ادراک ما الوحی دیگر در دسترس افراد عادی و غیر معصوم که نیست.

پرسش:... پاسخ: بله, در تکامل نه اینکه «اتباع کل ریح» این بادها که می وزد این ابرها که می آید این باران که می آید باعث می شود ترقّی بکنند فرمود: (یَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِینَ آمَنُوا مِنکُمْ وَالَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ) نه اینکه درکات باشد اینها یک حال نیستند اما همه اش در درکه اند مؤمن و مؤمن عالم اینها درجات اند یک حال نیستند بله, (زَادَتْهُمْ إِیمَاناً) هست درجات دارند یکی پس از دیگری اما اینها درکات دارند یک حال نیستند و هر لحظه به یک سَمت دیگری دارند سقوط می کنند.

پس مشکل اساسی اینها معرفت شناسی است که باید بررسی کنند که انسان از چند راه می تواند به واقع دسترسی پیدا کند اگر معلوم, محسوس بود راه شناختش حس و تجربه حسی است اگر مجرّد بود راه شناختش تجرید است اگر فوق این نوع اعمال بود, دسترسی به مفهوم دسترسی امکان ندارد بالأخره درجات معرفت شناسی به درجات آن معروف است.

۱- (۵) . الکافی, ج۲, ص۵۳ و ۵۴.

کوری و کری دو مشکل مشرکان در هدایت پذیری

فرمود اینها دو مشکل دارند یکی اینکه کورند خب وقتی تو را نمی بینند نور را نمی بینند شما با چه وضع می خواهی اینها را هدایت کنی, یکی اینکه کَرند شما ببینید این رسانه ها و غیر رسانه ها برای کَرها برنامه دارند سرّش این است که این کرها درست است که نمی شنوند اما چشم دارند می بینند اشارات آن گوینده و گزارشگر را می بینند او با دست خودش با سر و صورت خودش اشاره می کند این یک چیز می فهمد اما اگر کسی کر باشد پشت هم کرده باشد خب این چه چیزی را می بیند فرمود اینها کرند (إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ) خب الآن شما می بینید برای این کرها برنامه دارند آن گزارشگر با اشارات دستش دارد تفهیم می کند این کرها هم می فهمند ولو خیلی از مطالب را نفهمند ولی اجمالاً با اشاره گزارشگر می فهمند اما اگر این کر به آن گزارشگر پشت بکند خب چه چیزی را می بیند چه چیزی را می فهمد.

بازگشایی چشم و گوش مشرکان مهمترین کار انبیاء

مهم ترین کاری که انبیا کردند این است که آمدند این چشم و گوش درون را باز کردند چشم بعضی ها بسته است این چشم را باز می کنند گوش بعضی ها بسته است این گوش را باز می کنند وقتی گوش شنوا شد چشم بینا شد معارف دیدنی را به اینها نشان می دهند معارف شنیدنی را به اینها نشان می دهند پس چهار کار کردند یکی اینکه غبارروبی کردند این چشم و گوش را شنوا و بینا کردند بعد غذای چشم و گوش را هم به اینها دادند مطالب را به اینها گفتند که «یثیروا لهم دفائن العقول». (1)

۱- (۶) . نهج البلاغه, خطبه ۱.

اکتفای دنیای شرک امروز بر معرفت شناسی تجربی

الآن شما می بینید این جمعیت عظیم چین, این جمعیت عظیم اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی سابق اینها واقعاً مشکل جدّیشان همین معرفت شناسی است می گویند چیزی را ببینیم باور می کنیم چیزی را نبینیم نیست, حصر موجود در طبیعت و ماده مستلزم حصر معرفت شناسی در حس و تجربه است.

امضای قرآن بر علوم تجربی همراه با تأکید بر عدم اکتفای به آن

قرآن کریم آمده علم را درجات بندی کرده هم علم حسی و تجربی را امضا کرده فرمود وقتی قابیل برادرش هابیل را کُشت این جسد در دستش مانده و چون بشر اوّلی بود نمی دانست که چگونه این مرده را دفن می کنند (فَبَعَثَ اللّهُ غُرَاباً يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ لِيُرِيَهُ كَيْفَ يُوَارِي سَوْءَةَ أَخِيهِ) این تجربه آموزی از راه حس را قرآن کریم امضا کرده اعلام کرده اِعمال کرده به بشر آموخت این راه حق است. بخش های دیگری هم از همین قبیل قرآن کریم نشان داده اینها کفِ دانش است اگر کسی در همین حد زندگی کند فقط زمینی است اگر از این حد بالا بیاید معلوم می شود که در صدد تحول است تا به (يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا) برسد.

داشتن گوش و چشم ملکوت شناس، لازمه فهم معارف توحیدی

فرمود آن که بالأخره چشم و گوش ملکوت شناسی دارد آن که می فهمد غیبی هست, آن که می فهمد ماورای طبیعتی هست حرف تو را گوش می دهد اگر مطابق با برهان بود می پذیرد, نشد, نکول می کند اما اینها که چشم و گوششان بسته است چطوری حرف تو را بفهمند. در سوره مبارکه «حج» که گذشت فرمود ما که می گوییم بعضی ها کورند منظور چشم ظاهری نیست (فإنّها لاَ تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِن تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُور) دل, چشم دارد دل, گوش دارد ما با دلی که گوش دارد حرف می زنیم ما به دلی که چشم دارد خودمان را نشان می دهیم اینها نه چشم دارند نه گوش دارند (صُمٌّ بُكْمٌ عُمْيٌ فَهُمْ لاَ يَعْقِلُونَ), (فَهُمْ لاَ يَرْجِعُونَ) و مانند آن. این دو آیه یعنی آیه ۵۲ و ۵۳ سوره مبارکه «روم» مطابق همان آیه ۸۰ و ۸۱ سوره مبارکه «نمل» است که گذشت. چون همین سوره مبارکه «روم» در مکه نازل شد و عنصر محوری مسائل مکی همین اصول دین است باز برای چندمین بار خلقت انسان یا خلقت موجودات دیگر را مطرح می کند.

فرمود: (اللَّهُ الَّذِی خَلَقَکُم مِن ضَعْفٍ ثُمَّ جَعَلَ مِن بَعْدِ ضَعْفٍ قُوَّةً ثُمَّ جَعَلَ مِن بَعْدِ قُوَّةٍ ضَعْفاً وَشَیْبَةً یَخْلُقُ مَا یَشَاءُ وَهُوَ الْعَلِیمُ الْقَدِیرُ) درباره انسان چندین سخن فرمود, یک مرحله مربوط به «لیس» تامّه اوست که وقتی زکریا(سلام الله علیه) عرض کرد که هم من پیرم هم همسرم پیر است و آن وقت که این همسرم در سنّ جوانی یا میانسالی بود (وَکَانَتِ امْرَأَتِی عَاقِراً) آن وقت عقیم بود الآن که پیر است فرمود: (قَدْ خَلَقْتُکَ مِن قَبْلُ وَلَمْ تَکُ شَیْئاً) این (شَیْئاً) خبر نیست که این اسم و خبر باشد «کان», «کان» ناقصه باشد این «لیس» تامه است (لَمْ تَکُ) تو نبودی, همه موجودات این طورند هیچ کدام نبودند ذات اقدس الهی فاطر است, (بَدِیعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ) است نوآور است فرمود انسان اصلاً نبود هیچ چیزی نبود خدا او را به وجود آورد (یک) مرحله دوم آن است که خدا وقتی که او را موجود کرد قابل ذکر نبود (هَلْ أَتَی عَلَی الْإِنسَانِ حِینٌ مِنَ الدَّهْرِ لَمْ یَکُن شَیْئاً مَذْکُوراً) این «کان», «کان» ناقصه است این (شَیْئاً مَذْکُوراً) خبر آن است و این است که قابل ذکر نبود آن که (أَلَمْ یَکُ نُطْفَةً مِن مَنِیٍّ یُمْنَی) آن دیگر قابل ذکر نیست. مرحله سوم همین کودکی است که فرمود وقتی به دنیا آمده ضعیف است بعد وقتی به مرحله بلوغ و جوانی رسید قدرتی پیدا می کند میانسالی رسید قدرتش تعدیل می شود فرتوتی و کهنسالی به سراغ او آمد دوباره ضعیف می شود که (مَن نُعَمِّرْهُ نُنَکِّسْهُ فِی الْخَلْقِ) این آیه (مَن نُعَمِّرْهُ نُنَکِّسْهُ فِی الْخَلْقِ) هم تأیید و تقویت حس و تجربه است امر ملکوتی نیست این احتیاجی به معرفت شناسی فلسفی و کلامی و اینها ندارد که تجرید بخواهد این امر محسوس است خب هر انسان پیری ضعیف می شود همان طوری که (فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَاباً یَبْحَثُ فِی الْأَرْضِ) تأیید حس و تجربه است (مَن نُعَمِّرْهُ نُنَکِّسْهُ فِی الْخَلْقِ) هم همین است اینکه چیز دیگری نیست نفرمود «من نعمّره ننکّسه فی الأمر» آن قسمت امرش آن قسمت روحش آن ممکن است خیلی قوی و قوی تر باشد اما بالأخره خَلق بدنی اش همین طور است یک سالمند بالأخره باید خودش با عصا حرکت کند دو نفر هم دستش را بگیرند پس (وَمَن نُعَمِّرْهُ نُنَکِّسْهُ فِی الْخَلْقِ) امر چهارم این است که خود انسان از صدر تا ساقه, از ساقه تا صدر موجود ضعیفی است آن را در سوره مبارکه «نساء» بیان فرمود که انسان موجود ضعیفی است آیه ۲۸ سوره مبارکه «نساء» این بود (یُرِیدُ اللَّهُ أَن یُخَفِّفَ عَنکُمْ وَخُلِقَ الْإِنسَانُ ضَعِیفاً) نه در طلیعه امر, این است که با اندک آسیبی از پا در می آید با اندک میکروب ناشناخته از پا در می آید این ضعیف است پس این چهار مرحله را درباره انسان بیان فرمود.

آشکار شدن بطلان غرور انسان با نگاه به ضعف وجودی خود

آن وقت انسانی که وضعش این است با چه چیزی می توانـد مغرور بشود به چه چیزی می خواهـد تکیه کنـد اگر بخواهـد به قدرت روح تکیه کند قدرت روح که در ایمان و بندگی ذات اقدس الهی است. فرمود وقتی که انسان این مراحل را یکی پس از دیگری بررسی می کنـد می بیند از خودش هیچ ندارد (ثُمَّ جَعَلَ مِن بَعْدِ قُوَّةٍ ضَعْفاً وَشَيْبَةً) یعنی پیری, (يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ) هر چه او بخواهد انجام می دهد که این سخن از تدبیر نیست تدبیری که منهای خالقیت باشد اصلاً تدبیر او, ربوبیت او به قسمی از اقسام خالقیت او برمی گردد او علیمِ مطلق است می دانـد چه کار کنـد و قـدیر مطلق است هر چه را مصلحت تشخیص داد همان را انجام می دهد.

اندک بودن علم حسی سبب اعراض از زندگی توحیدی

حالا می رسیم مسئله معاد, فرمود اینها که معرفت شناسی حسّی دارند غیر از ماده و دنیا چیز دیگری را درک نکردند با همین ابزار انـدک که فرمود: (فَأَعْرِضْ عَن مَن تَوَلَّى عَن ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا ◘ ذلِكَ مَبْلَغُهُم مِنَ الْعِلْمِ) اینها علمشان درباره جهـان شناسـی به انـدازه یـک مقـدار پول خُرد است همین! (ذلِكَ مَبْلَغُهُم مِنَ الْعِلْمِ) مبلغ علمی شان همین است سرمایه شان همین است.

ضعف علم حسی سبب عدم درک مرگ و قیامت حتی پس از مرگ

اینها با همین وضع می میرند خیلی از اینها اصلاً وقتی مردند نمی دانند مردند بعد وقتی وارد صحنه قیامت می شوند نمی دانند این قیامت است چون با کدام سرمایه بفهمند این قیامت است چیزی که نیندوختند نه خودشان اهل معنا بودند که کشف کنند نه حرف انبیا را گوش دادند لذا با همان دیدِ بسته محشور می شوند سرگردان اند وقتی از اینها سؤال بکنی که از آن وقتی که مُردی تا الآن چقدر طول کشید اینها چون غیر از معرفت شناسی حسّی و تجربی نداشته و الآن هم ندارند با همان وضع محشور شدنـد اینها خیال می کننـد اینجا هم دنیاست مدتی خواب بودند الآن بیدار شدند می گویند یک ساعت یا کمی کمتر یا بیشتر همین! عالمان آن روز, مؤمنان هستند اولیای الهی هستند فرشته ها هستند می گویند نه, این چنین نیست شما میلیون ها سال در برزخ بودیـد الآن به این صورت در آمدیـد یـک سـاعت و نیم سـاعت چیست. در سوره◘ مبارکه◘ «مؤمنون» گوشه ای از این معارف را بیان فرمود, فرمود وقتی که در قیامت از اینها سؤال می کنند می گویند یک روز یا نصف روز ما ماندیم آیه ۱۱۲ به بعـد سوره◘ مبارکه◘ «مؤمنون» این بود که (قَالَ) از آنها سؤال می کننـد (كَمْ لَبِثْتُمْ فِي الْأَرْضِ عَدَدَ سِنِينَ) شـما چند سال در برزخ بودیـد اینهـا می گوینـد سـال چیست, ما یک روز یا یک نصف روز بودیم خیال می کننـد این هم دنیاست و همان آثار دنیایی را دارد (قَالُوا لَبِثْنَا يَوْماً أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ) اینها خیال می کنند آنجا هم مثل دنیاست اصلاً غیر از دنیا چیز دیگری درک نمی کنند بعد کم کم برایشان روشن می شود که وضع چیست آن گاه می گویند: (رَبَّنَا ابْصَرْنَا وَسَمِعْنَا).

پرسش: در برزخ عذاب می کشند؟

پاسخ: بله, ولی خیال می کنند عذاب دنیاست نمی دانند که چه خبر است برخی ها ممکن است بفهمند.

تفاوت ماهوی پاسخ عُزیر نبی(علیه السلام) با حس گرایان

پرسش:... پاسخ: نه, جناب عُزیر بعد از اینکه در دنیا زنده شد این را فرمود یعنی بعد از اینکه در دنیا زنده شد چون آ نجا مشخص نیست آنجا سال و ماه ندارد وقتی آنجا سال و ماه ندارد وقتی در همین دنیا زنده شده این فرمایش را می فرماید ولی اینها الآن در قیامت اند در برزخ اند خیال می کنند که حکم قیامت یا حکم برزخ هم حکم دنیاست.

بررسی مقصود از آسمان و زمین و زمان در برزخ و قیامت

پرسش:... پاسخ: بله خب, همان آل فرعون است عذاب عرضه می شود, در عالم برزخ اند, در عالَم برزخ آن سماوات و ارضی که در آیات سوره مبارکه «هود» هست این سماوات و ارض برزخی است که فرمود: (خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّماوَاتُ وَالْأَرْضُ) وگرنه در قیامت که سما و ارضی به این صورت نیست (يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّماوَاتُ) (۱) در آنجا آنهایی که در بهشت برزخی اند (لَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَعَشِيّاً) آنها که در جهنم برزخی اند که (يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوّاً وَعَشِيّاً) هر بامداد و شامگاه, حالا هم آن آیه (لَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَعَشِيّاً) کنایه از دوام است مثل اینکه ما می گوییم صبح و شام یعنی همیشه یا نه, در همین دو مقطع, اگر کنایه از دوام بود چه در مسئله (بُكْرَةً وَعَشِيّاً) اهل جنّت که «القبر روضه من رياض الجنّه» چه درباره کفار که آن هم «حُفره مِن حُفَر النيران» (۲) دائماً عذاب بر آنها عرضه می شود چه اینکه دائماً نسبت به مؤمنین, رفاه و نعمت عرضه می شود اگر نه, واقعاً (بُكْرَةً وَعَشِيّاً) یعنی بامداد و شامگاه در هر دو یکی است ولی بالأخره این در برزخ است از اینها سؤال نمی کنند که شما چه مقدار آنجا هستید ولی وقتی وارد صحنه قیامت شدند سؤال می کنند می گویند ما بیش از یک ساعت نبودیم چون اصلاً معرفت شناسی اینها حسی است سوگند هم یاد می کنند (يُقْسِمُ الْمُجْرِمُونَ مَا لَبِثُوا غَيْرَ سَاعَةٍ كَذٰلِكَ كَانُوا يُؤْفَكُونَ).

۱- (۷) . سوره ابراهیم, آیه ۴۸.

۲- (۸) . الامالی (شیخ طوسی), ص۲۸.

«مأفوک» شیطان بودن سبب فراموشی یاد خدا و بیداری آنها در قیامت

مؤفَک و مأفوک یعنی مصروف بالأخره شیطان آنها را جابه جا می کنـد اینها در دنیا مؤفک بودنـد مأفوک بودنـد مصـروف بودنـد صـارفی داشـتند که اینهـا را از یـاد خـدا باز می داشت در آخرت هم همین طورنـد چون راه برگشتی نیست راه معرفت جدیـدی که پیـدا نکردنـد تا کم کم آن عادات و آداب سوء دنیایی از اینها رخت بربنـدد وقتی جهنم را می بیننـد می گوینـد: (رَبَّنَا ابْصَرْنَا وَسَمِعْنَا).

نشنیدن صدای زفیر جهنم توسط بهشتیان و علت آن

اما دیگر بهشت را نمی بینند چه اینکه بهشتی ها هم جهنم را نمی بینند آن صدای جهنمی ها که از فاصـله دور شـنیده می شود (إِذَا رَأَتْهُم مِن مَكَانٍ بَعِيدٍ سَمِعُوا لَهَا تَغَيُّظاً وَزَفِيراً) آن خروش جهنم را که به گوش تبهکاران می رسـد اصـلًا بهشتی ها نمی شنونـد همان طوری که در دنیا این سـر و صـداهای باطل, این نغمه های باطل, این مناظر باطل, این نامحرم ها این همه هسـتند اینهـا نگـاه نکردنـد آن آهنـگ هـای حرام را گوش ندادنـد آن غیبت های حرام را گوش ندادنـد در آخرت هم زفیر جهنم را اصـلًا نمی شـنوند (لَا يَسْمَعُونَ حَسِيسَهَا) کمترین صدای جهنم را نمی شـنوند با اینکه جهنم زفیر دارد (۱) جهنم آخرت اهل درک است اهل معرفت است این وقتی کافر را از دور می بینـد حمله می کنـد این رؤیت را خدا به جهنم اِسـناد داد نه «رأوها» فرمود: (إِذَا رَأَتْهُم) یعنی این جهنم, این نـار کفـار را از دور ببینـد حمله می کنـد چون نـار آخرت نـار بـاادراکی است اگر نار بـاادراکی است می فهمـد این کسـی که دارد می آیـد چه کـاره است همین زفیر جهنم که از فاصـله های دور شـنیده می شود اصلًا به گوش مؤمن نمی رسد.

ص: ۷۶۷

۱- (۹) . سوره هود, آیه ۱۰۶.

تبیین آیات و روایات پیرامون ملاقات بهشتیان با جهنمیان

پرسش:... پاسخ: در (إِن مِّنكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا) روایتی است از وجود مبارک امام صادق(سلام الله علیه) که آنجا ورود به معنای اشراف ذکر شده است (۱) معنای دومش این است که «وردتموها و هی خامده» (۲) ما از جهنم عبور کردیم جهنم خاموش بود به هر تقدیر صدای جهنم و خروش و زفیر جهنم را اصلاً مؤمن نمی شنود (لَا يَسْمَعُونَ حَسِيسَهَا وَهُمْ فِي مَا اشْتَهَتْ أَنفُسُهُمْ خَالِدُونَ) دنیا همین طور است.

پرسش:... پاسخ: بله هست, آنها برای نشاطشان است در بهشت هم مؤمنین برخی به برخی می گویند کسی بود در دنیا ما را مسخره می کرد شما الآن دیدید کجا هستند (فَاطَّلَعَ فَرَآهُ فِي سَوَاءِ الْجَحِيمِ) آن برای این است که تشفّی حاصل بشود در بخش هایی از قرآن کریم آمده که همان طوری که در دنیا تبهکاران, مؤمنین را مسخره می کردند و تحقیر می کردند (فَالْيَوْمَ الَّذِينَ آمَنُوا مِنَ الْكُفَّارِ يَضْحَكُونَ) این برای تشفّی قلوب است این دیگر معنایش این نیست که جهنم یا صدای جهنم, مؤمنین را بلرزاند و بترساند.

تفاوت پاسخ تبهکاران و صاحبان علم از مقدار توقف در دنیا

غرض آن است که در خصوص صحنه قیامت نه در بهشت و جهنم وقتی ساهره قیامت قیام کرد از همین تبهکاران سؤال می کنند که شما چقدر در زمین ماندید چون برزخ بالقیاس الی الآخره جزء ارض حساب می شود همین برزخ بالقیاس الی الدنیا جزء یوم الآخره حساب می شود قسم می خورند که (مَا لَبِثُوا غَيْرَ سَاعَةٍ كَذَلِكَ كَانُوا يُؤْفَكُونَ) اما (وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ) نه تنها عالِم بودند مؤمن هم بودند آنها می گویند «لام», «لام» قسم است (لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ) حالا (كِتَابِ اللَّهِ) یعنی قضای الهی آنچه در لوح الهی و مقدرات الهی بود یا آنچه ذات اقدس الهی در کتاب هایش مرقوم فرمود, کتاب هایی که به انبیای ابراهیمی داد مخصوصاً به وجود مبارک پیغمبر(علیهم الصلاه و علیهم السلام) داد در این کتاب ها آمده است که وقتی وارد برزخ شدید تا روز بعث باید بمانید الآن این روز بعث است و نمی دانید شما. انسان یا خودش بالأخره باید (كَانَ لَهُ قَلْبٌ) باشد این معارف را بفهمد که قیامتی هست یا گوش شنوا داشته باشد شما که خودتان نظیر حارثه و امثال ذلک ندیدید, گوش شنوا هم نداشتید برای اینکه به این انبیا پشت کردید (لَا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ) خب هیچ چیزی درک نمی کنید با همین وضع وارد می شوید.

۱- (۱۰) . تفسیر القمی, ج۲, ص۵۲.

۲- (۱۱) . الکشاف, ج۳, ص۳۵.

نصیحت اخلاقی امام خمینی(رحمه الله) بر عدم درک تبهکاران از مرگ حتی پس از آن

سیدناالاستاد امام(رضوان الله علیه) آخر سال که می شد نصیحت می کردند یکی از نصایحشان که اولین بار از لبان شریفشان شنیدیم این بود که خیلی ها بعد از مرگ نمی فهمند مردند مخصوصاً آنها که بیگانه بودند اهل نماز نبودند وقتی از آنها سؤال می کنند که دینت چیست پیامبرت کیست نمی دانند چون این کاری با اذان و اقامه نداشت کاری با نماز نداشت خب الآن کسانی هستند که نماز نمی خوانند ولی می دانند پیامبرشان چه کسی است ولی این دانستنی که عمل در آن نباشد از یاد آدم می رود خب انسان با چه چیزی یادش بیاید اگر وضع آخرت مثل دنیا بود خب انسان می توانست دروغ بگوید خلاف بگوید ولو عقیده ندارد نامش را بداند اما آنجا مطابق با عقیده و عمل سخن می گوید خب این اعمال باعث رسوخ آن ملکات است.

بررسی دردناکی مرگ بر کافر و لذت آن برای مؤمن

جریان مرگ نظیر سرطان و اینها نیست که بالأخره آدم بتواند مقاومت کند تمام اعضای بدن را در حال زنده زنده بی روح می کنند خب چرا اگر گوشت بدن کسی را قیچی بکنند درد می آید برای اینکه زنده ای است می خواهند بی جان کنند چرا دندان کسی را اگر بدون آمپولِ تخدیر بکشند درد می آید برای اینکه زنده ای است می خواهند بی جان کنند مرگ یعنی همین این روح را از تمام بدنی که زنده است می کشند بیرون آن وقت چه چیزی باید آدم را نجات بدهد چه کسی باید به آدم تحمل بدهد طامّه مرگ یک چیز عادی نیست برای یک عدّه راحت است خب اینکه سخت تر از آن در عالَم هیچ چیزی نیست یک وقت است کسی را منفجر می کنند با یک گلوله می کُشند این دیگر یکی, دو دقیقه بیشتر رنج نمی برد یک وقت روح از پا تا مغز سر این بدن را ترک می کند یعنی زنده زنده او را می میرانند مگر مرگ قابل تحمل است ما که نمی دانیم بیچاره چه می کشد خب این خطر برای همه ما هست همین خطری که دردناک تر از آن در عالَم هیچ نیست برای مؤمن روح و ریحان است مرحوم کلینی(رضوان الله علیه) این روایت نورانی را نقل می کند که هیچ لذتی برای مؤمن در تمات مدت عمر به اندازه لذت مرگ نیست. (۱) به هر تقدیر فرمود: (وَقَالَ الَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَالْإِیمَانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِی کِتَابِ اللَّهِ إِلَی یَوْمِ الْبَعْثِ فَهذَا یَوْمُ الْبَعْثِ وَلکِنَّکُمْ کُنتُمْ لاَ تَعْلَمُونَ).

۱- (۱۲) . الکافی, ج۳, ص۱۲۷ و ۱۲۸.

«و الحمد للّه ربّ العالمين»

آیات ۵۵ تا ۶۰ سوره روم ۹۱/۱۲/۰۲

.Your browser does not support the audio tag

(وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُقْسِمُ الْمُجْرِمُونَ مَا لَبِثُوا غَيْرَ سَاعَةٍ كَذٰلِكَ كَانُوا يُؤْفَكُونَ (۵۵) وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْبَعْثِ فَهٰذَا يَوْمُ الْبَعْثِ وَلٰكِنَّكُمْ كُنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ (۵۶) فَيَوْمَئِذٍ لَّا يَنفَعُ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَعْذِرَتُهُمْ وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ (۵۷) وَلَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هٰذَا الْقُرْآنِ مِن كُلِّ مَثَلٍ وَلَئِن جِئْتَهُم بِآيَةٍ لَّيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ أَنتُمْ إِلَّا مُبْطِلُونَ (۵۸) كَذٰلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ (۵۹) فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَا يَسْتَخِفَّنَّكَ الَّذِينَ لَا يُوقِنُونَ (۶۰))

تذکر به فقر و ضعف ساختاری خلقت انسان

در بخش پایانی سوره مبارکه «روم» که در مکه نازل شد انسان را هم به ضعف ساختاریِ خلقت او آشنا کرد هم قبلاً به فقر او, او را آگاه کرد. هم مسئله (خَلَقَكُم مِن ضَعْفٍ) (۱) و بعد در پایان عمر هم ضعف و شیبه شما را فرا می گیرد ذکر فرمود, هم مسئله (يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنتُمُ الْفُقَرَاءُ) (۲) را در آیات دیگر ذکر کرد, پس انسان هم ضعیف است و هم فقیر, نیازمند به قوی است که (أَنَّ الْقُوَّةَ لِلّهِ جَمِيعاً) (۳) محتاج به غنی است که (أَنَّ اللّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ). (۴)

عدم اثبات عمومیت سؤال از مجرمین در مقدار توقف در دنیا

ص: ۷۷۰

۱- (۱) . سوره روم، آیه ۵۴ .

۲- (۲) . سوره فاطر، آیه ۱۵.

۳- (۳) . سوره بقره، آیه ۱۶۵.

۴- (۴) . سوره بقره، آیه ۲۶۷.

بعد از آن بیان فرمود وقتی قیامت فرا می رسد عده ای از مجرمین وقتی مبعوث شدند از آنها سؤال می کنند که چقدر در زمین ماندید مطابق آنچه در سوره مبارکه «مؤمنون» بود (۱) از اینکه فرمود: (يُقْسِمُ الْمُجْرِمُونَ) معلوم نیست که همه مجرمین عالَم در این صحنه سؤال و جواب مطرح باشند ممکن است بعضی افراد در اثر مرگ, بیدار بشوند «الناس نيام إذا ماتوا انتبهوا» (۲) بعضی ها هم بعد از مرگ, مدت ها باید بگذرد تا بیدار بشوند این چنین نیست که (يُقْسِمُ الْمُجْرِمُونَ) تک تک افراد مجرم این حرف را می زنند یا از تک تک افراد مجرم برابر آیات سوره «مؤمنون» سؤال می کنند (كَمْ لَبِثْتُمْ فِي الْأَرْضِ عَدَدَ سِنِينَ) (۳) اینها در حدّ موجبه جزئیه است همه اینها قابل جمع است یا به لحاظ مقطع و موقف قیامت یا به لحاظ افراد زنده شده در قیامت این چنین نیست که همه آنها موجبه کلیه باشد به لحاظ افراد و از نظر مواقف پنجاه گانه قیامت هم مستمر باشد.

ناتمامی حمل پاسخ مجرمان به مقایسه دنیا در برابر قیامت و شواهد آن

مطلب دیگر اینکه برخی ها گفتند اینکه مجرمین می گویند: (مَا لَبِثُوا غَيْرَ سَاعَةٍ) یعنی وقتی جریان دنیا را نسبت به قیامت می سنجند می گویند این غیر از یک ساعت یعنی یک لحظه چیز دیگری نیست (۴) البته این معنا حق است که دنیا نسبت به قیامت یک لحظه بیش نیست حتی برزخ طولانی هم نسبت به قیامت که ابد است یک لحظه بیش نیست این سخن حق است ولی قرآن فرمود اینها در دنیا که بودند مأفوک بودند از راه مستقیم مَصروف بودند به وسیله شیطنت بیرون و هوای درون، اینها از راه راست منصرف شده بودند. اِفک یعنی افترا, کذب, دروغ, فریه, صَرف از حق; اینها مأفوک بودند مصروف بودند صارفی داشتند که اینها را از حق به باطل منصرف می کردند خب اگر آن معنای لطیف مراد بود دیگر خدا این دو قرینه را ذکر نمی کرد یکی اینکه (كَذلِكَ كَانُوا يُؤْفَكُونَ) دوم اینکه عالمان قیامت حالا یا مؤمنان و اولیای الهی اند یا ملائکه اند آنها دارند می گویند (لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِی كِتَابِ اللَّهِ إِلَی يَوْمِ الْبَعْثِ) معلوم می شود حرف این علما درست است حرف ملائکه درست است نه حرف آنها, آنها که گفتند: (مَا لَبِثُوا غَيْرَ سَاعَةٍ) اگر منظورشان این بود که دنیا نسبت به قیامت به اندازه یک ساعت است یا برزخ نسبت به معاد و حشر اکبر به اندازه یک ساعت است این حرف صحیحی بود دیگر با این دو دلیل ابطال نمی شد در حالی که هم با دلیل (كَذلِكَ كَانُوا يُؤْفَكُونَ) حرف آنها امضا نشد هم با دلیل (قَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِی كِتَابِ اللَّهِ إِلَی يَوْمِ الْبَعْثِ).

ص: ۷۷۱

۱- (۵) . سوره مؤمنون, آیه ۱۱۲.

۲- (۶) . خصائص الائمه(سید رضی)، ص۱۱۲.

۳- (۷) . سوره مومنون، آیه ۱۱۲.

۴- (۸) . مجمع البیان, ج۸, ص۴۸۶.

تبیین اصطلاحی نبودن «اسلام» در آیه (مَن يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا فَهُم مُسْلِمُونَ)

مطلب بعدی آن است که حرف را کسی ایمان می آورد که در حال انکار نباشد در حال تسلیم حق باشد یک وقت است مستمع در برابر حق ایستاده است این مستکبر است مستنکِر است این (سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ ءَأَنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لاَ يُؤْمِنُونَ) (۱) یک وقت است مُسلِم است یعنی در برابر حق تسلیم است منتظر است که حق بشنود, اگر چنین مستمعی بود مطلب حق به او گفته شد او می پذیرد آنچه در سوره مبارکه «نمل» گذشت و آنچه در سوره مبارکه «روم» این روزهای اخیر بحث شد که فرمود: (إِن تُسْمِعُ إِلَّا مَن يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا فَهُم مُسْلِمُونَ) (۲) این اسلام در مقابل ایمان نیست تا گفته بشود که ایمان که بالاتر از اسلام است این اسلام به معنای تسلیم و انقیاد است یعنی کسی می پذیرد که قلبش برای پذیرش حق آماده باشد کسی که مُسلِم است منقاد در برابر حق است وقتی مطلب حق را بشنود می پذیرد و ایمان می آورد نه اینکه این اسلامِ مصطلح باشد و آن هم ایمان مصطلح باشد تا گفته بشود که ایمان که بالاتر از اسلام است چرا فرمود: (مَن يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا فَهُم مُسْلِمُونَ) اسلام را بعد از ایمان ذکر کرده است.

علت تقسیم انسان ها به دو گروه سبک و سنگین وزن بعد از طرح معاد

مطلب بعدی آن است که در بخش پایانی که مسئله معاد مطرح است فرمود حالا که قیامت طرح شده است افراد دو گونه اند یک عده سبک مغزند, سبک عمل اند, سبک برنامه اند یک عده وزین اند, وزین برنامه اند, وزین عمل اند منظور از سبکی و سنگینی, سبکی و سنگینی مادی نظیر سنگ و امثال سنگ نیست وقتی قرآن کریم را خدای سبحان در سوره مبارکه «مزمل» تعبیر می کند آیه پنج سوره «مزمل» این است که (إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلاً ثَقِيلاً) قرآن یک گفتار وزینی است یک وقت می گوییم سنگ یا آهن ثقیل است این ثِقل مادی است یک وقت می گوییم این مطلب سنیگن است یعنی وزین است هر فکری این را هضم نمی کند هر قلبی و عقلی آن را هضم نمی کند فرمود این مطالب قرآنی, مطالب وزین و سنگین است سبکسار نیست سبک مغز نیست تهی مغز نیست این کتاب, وزین است نه وزن مادی دارد کسانی که اهل این کتاب اند اهل عترت اند اینها با نامه عمل وزین محشور می شوند (فأمَّا مَن ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ) (۳) کسانی که با این مطالب قرآن و روایات اهل بیت مأنوس نیستند و اینها را به همراه ندارند (خَفَّتْ مَوَازِينُهُ) (۴) ترازوی آنها وزین نیست سبک است با اینکه گناهان فراوانی دارند آن گناهان سنگین است اثقال خودشان را در قیامت باید حمل بکنند آن سنگینیِ باطل به سنگینی های دوزخی و امثال دوزخ برمی گردد بنابراین ما دو ثِقل و خفّت داریم یک ثِقل مادی داریم که می گویند آهن سنگین است سنگ سنگین است و مانند آن, یک خفّت مادی هم داریم می گویند هوا سبک است یا مثلاً فلان شیء سبک است یک ثِقل و خفّت معنوی داریم می گویند قرآن سنگین است سخنان انبیا سنگین است سخنان اولیا سنگین است حرف های باطل, خرافی, افسون و فسانه اینها سبک است تهی مغز است.

۱- (۹) . سوره بقره، آیه ۶.

۲- (۱۰) . سوره نمل, آیه ۸۱; سوره روم, آیه ۵۳.

۳- (۱۱) . سوره□ قارعه، آیات ۶ و۷.

۴- (۱۲) . سوره□ قارعه، آیه□ ۸.

عدم طلب عذرخواهی و پذیرش آن از سبک وزن ها در قیامت

فرمود: (فَيَوْمَئِذٍ لاَّ يَنفَعُ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَعْذِرَتُهُمْ وَلاَ هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ) اینها که ظالم اند عذرخواهی اینها قبول نمی شود از اینها استعتاب نمی کنند استعتاب یعنی طلب عُتبا, عُتبا یعنی «إزاله العِتاب», «إزاله العِتاب» به عذرخواهی است, درخواست کمک, رضایت و مانند آن است «فهاهنا امور» اول اینکه اگر کسی گناه کرد سرافکنده است دوم اینکه باید عذرخواهی بکند و صاحب حق از او بگذرد سوم اینکه این گونه از تبهکاران مجرم که در دنیا به آنها مهلت داده شده است چندین بار مهلت داده شده اینها نه تنها حرف انبیا را گوش ندادند بلکه انبیا را مُبطِل می دانستند مبطل نه به معنای باطل کننده که اسم فاعلِ باب اِفعال باشد و به معنی متعدی باشد مبطِل یعنی باطل گو آن آیه سوره مبارکه «عنکبوت» را قبلاً ملاحظه فرمودید فرمود اگر تو قبلاً کتابت داشتی چیز می نوشتی (إِذاً لَارْتَابَ الْمُبْطِلُونَ) (1) افراد باطل رو نه باطل گو, کسانی که سیره آنها بطلان است صورت و سیرت و سنّت آنها بطلان است باطل عمل اند از اینها به مبطلون یاد می شود (لَارْتَابَ الْمُبْطِلُونَ) اینجا هم فرمود وقتی که شما این معارف را به کفار و امثال کفار به مجرمین می گویید اینها می گویند (إِنْ أَنتُمْ إِلَّا مُبْطِلُونَ) یعنی اینها افسانه و اسطوره است که شما می گویید. این گروه کسانی اند که خودشان بخواهند عذرخواهی بکنند عذرخواهی شان نافع نیست کسی از اینها استعتاب بکند بگوید شما عُتبا بیاورید, نیست. عُتبا, ازاله عِتاب است با عذرخواهی و درخواست مغفرت, پس استعتاب نمی شوند یعنی کسی از آنها نمی خواهد که عذرخواهی کنید اگر هم خودشان عذرخواهی کنند عذرخواهی آنها نافع نیست پس (لَّا يَنفَعُ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَعْذِرَتُهُمْ) (یک) (وَلاَ هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ) (دو).

ص: ۷۷۳

۱- (۱۳) . سوره عنکبوت، آیه ۴۸.

آمیختگی حکمت و موعظه در قرآن علت طرح خفّت و ثقل انسان ها

مسئله خفّت و ثِقل که مطرح شد برای اینکه بخش پایانی آیه این است فرمود: (وَلَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِی هذَا الْقُرْآنِ مِن کُلِّ مَثَلٍ) (۱) ما برای تفهیم مطالب به همه مردم هم بر اساس آ نچه در سوره «نحل» آمده است (ادْعُ إِلَی سَبِیلِ رَبِّکَ بِالْحِکْمَهِ وَالْمَوْعِظَهِ الْحَسَنَهِ وَجَادِلْهُم بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ) (۲) از آن سه روش استفاده کردیم هم برای افرادی که در آن حد نیستند از راه مَثَل استفاده کردیم (وَلَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِی هذَا الْقُرْآنِ مِن کُلِّ مَثَلٍ) اینکه بارها عرض شد قرآن یک کتاب عمومی است برای همین جهت است شما کتاب های علمی ندارید که این کتاب علمی بخواهد افراد تحصیل نکرده را بفهماند هر کتاب علمی بالأخره موضوعی دارد محمولی دارد مبادی دارد مدتی انسان باید درس بخواند بفهمد اما قرآن, آیاتی دارد که این آیات, مطالب دیگر را به صورت یک مَثَل و داستان بیان می کنند.

امکان ارائه مطالب اعتقادی با مَثَل های قرآن در جلسات تفسیری

اگر کسی خواست قرآن را برای گروهی که اهل تحصیل نیستند تفسیر کند جلسه داشته باشند هدایت کند این آیات را بگوید کاملاً می فهمند لازم نیست آن آیات دشوار و براهین همراه را بگوید فرمود ما مَثَل های زیادی ذکر کردیم قصص انبیا از یک طرف, مَثَل های قرآن از یک طرف, (لَقَدْ صَرَّفْنَا لِلنّاسِ فِی هذَا الْقُرْآنِ مِن کُلِّ مَثَلٍ) (۳) که قبلاً فرمود, (لَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِی هذَا الْقُرْآنِ مِن کُلِّ مَثَلٍ) همین آیه است امثال فراوانی در قرآن کریم هست که اگر کسی بخواهد جلسات موعظه و تفسیری داشته باشد برای نوجوان ها می تواند, برای تحصیل نکرده ها می تواند, برای دانشجویان می تواند, برای علما هم می تواند غرض آن است که قرآن کتاب نوری است که همه را روشن می کند فرمود ما مَثَل های فراوانی زدیم شما که نباید توقع داشته باشید آن آقا که تحصیل نکرده است آن آیاتی برهانی (لَوْ کَانَ فِیهِمَا آلِهَهٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا) (۴) را بفهمد, ما هم اگر _ خدای ناکرده _ به حوزه نیامده بودیم مثل اینها یا پایین تر می شدیم اینها هم اگر توفیق پیدا می کردند به حوزه می آمدند مثل ما یا بالاتر می شدند, بنابراین نباید گفت حالا چون که این گروه کارگرند یا تحصیل نکرده اند ما نباید جلسه تفسیر قرآن داشته باشیم اینها که قرآن نمی فهمند, هیچ مطلبی در قرآن کریم نیست که قابل تفهیم ساده ترین افراد نباشد منتها حالا آن گوینده باید این آیات را شناسایی بکند این مَثَل ها را این قصه های انبیا را تنزّل هم بدهد تا در دسترس فهم آنها باشد.

ص: ۷۷۴

۱- (۱۴) . سوره زمر، آیه ۲۷.

۲- (۱۵) . سوره نحل، آیه ۱۲۵.

۳- (۱۶) . سوره اسراء، آیه ۸۹ .

۴- (۱۷) . سوره انبیاء، آیه ۲۲.

معرفت تجربی سبب عدم استماع آیات الهی توسط کفار

فرمود این گروه که وضعشان در قیامت آن است اینها کسانی اند که (وَلَئِن جِئْتَهُم بِآيَةٍ) که این تنوین, تنوین تفخیم و تعظیم است اگر آیه ای از آیات الهی را بیاوری چه آیه تدوینی چه آیه تکوینی (لَّيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ أَنتُمْ إِلَّا مُبْطِلُونَ) اینها می گویند این اسطوره است برای اینکه معرفت شناسی اینها در حس و تجربه است.

تبیین گواهی قرآن بر عدم توان پیامبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) در اسماع مشرکان

اینکه قرآن کریم در همین آیه ۵۲ سوره مبارکه «روم» فرمود تو مرده ها را نمی توانی اسماع کنی تو ناشنواها را نمی توانی اسماع کنی نمی شود گفت پس حضرت چرا در جنگ بدر با کشته های مشرکین در قَلیب بدر سخن گفت آنها شنیدند منظور اسماعِ فیزیکی نیست که بشنوند منظور این است که حرف شما را بپذیرند ما هم در ادبیات محاوراتمان همین را می گوییم, می گوییم فلان کس حرف ما را نمی شنود یعنی قبول نمی کند نه فیزیکی گوش نمی دهد اگر خدای سبحان فرمود اینها حرف تو را نمی شنوند نه به این معناست که از نظر فیزیکی نشنیدند نه, کاملاً می شنوند که شما چه چیزی گفتی ولی ـ معاذ الله ـ آن را باطل می دانند در این تعبیرات قرآن کریم هم هست قرآن کریم دو سمع برای ذات اقدس الهی قائل است یک سمع که همه حرف ها را می شنود, همه صداها را می شنود او سمیعِ مطلق است, یکی اینکه می گوییم خدایا (إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعاء) (۱) این (سَمِيعُ الدُّعاء) نه یعنی دعا را می شنوی خب غیبت را هم می شنود فحش را هم می شنود (سَمِيعُ الدُّعاء) یعنی گوش به دعا می دهی دعا را می شنوی یعنی قبول می کنی این سمیع بودن غیر از آن سمیع بودن است که هر صوتی را خدا می شنود اگر گفتیم (إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعاء) این دلیلِ مطلب است; یعنی خدایا دعا کنیم چرا, برای اینکه تو دعاها را گوش می دهی, گوش می دهی یعنی قبول می کنی (إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعاء) این (إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعاء) یعنی خواسته داعی را نیاز داعی را می فهمی و می توانی اجابت کنی و اجابت هم می کنی دو گونه سمع است اینکه فرمود: (إِنَّكَ لاَ تُسْمِعُ الْمَوْتَى) (۲) یعنی اسماعی که آنها گوش به حرف تو بدهند نه اینکه بشنوند وگرنه خب این مرده های جنگ بدر هم حرف حضرت را شنیدند وقتی به حضرت عرض کردند شما با چه کسی حرف می زنید مگر مرده حرف می شنود, فرمود: «ما أنتم بأسمع لما أقوله منهم» (۳) فرمود آنچه من می گویم این چنین نیست که شما بهتر از آنها می شنوید اینها که در چاه بدر افتاده اند و من بالای سر اینها رفتم گفتم: (هَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقّاً) (۴) اینها کاملاً می شنوند اما شنیدن نه یعنی گوش به حرف من می دهند که بعد قبول کنند ایمان بیاورند از این سنخ نیست اینکه فرمود: (إِنَّكَ لاَ تُسْمِعُ) یعنی اسماع بکنی به طوری که آنها حرف تو را گوش بدهند و قبول کنند نیست. در اینجا فرمود اینها این گروه اند که (وَلَئِن جِئْتَهُم بِآيَةٍ) که این تنوین تفخیم است (لَّيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ أَنتُمْ إِلَّا مُبْطِلُونَ) شما ـ معاذ الله ـ افسانه گو هستید, قصه گو و اسطوره گو هستید نظیر (إِذاً لَارْتَابَ الْمُبْطِلُونَ).

۱- (۱۸) . سوره آل عمران، آیه ۳۸.

۲- (۱۹) . سوره نمل، آیه ۸۰ .

۳- (۲۰) . صحیح(البخاری)، ج۵، ص ۹و۸ .

۴- (۲۱) . سوره اعراف، آیه ۴۴.

سیاهی گناه سبب مُهر شدن دل ها و عدم استماع آیات الهی

سوره مبارکه «عنکبوت» فرمود سرّش این است که دل اینها چاپ شده است طبع شده گناه در دل اینها طبع شده چاپ شده (کَذلِکَ یَطْبَعُ اللَّهُ عَلَی قُلُوبِ الَّذِینَ لاَ یَعْلَمُونَ) خدای سبحان برخی از دل ها را مُهر می کند برخی از دل ها را طبع می کند اما نه هر دلی را, قلب را اول آماده کرده برای معارف فرمود ما به هر قلبی فجور و تقوا را الهام کردیم (یک) وقتی که او بالغ شد انبیای الهی را که بهترین انسان های عالم اند فرستادیم تا این دفائن عقولشان را شکوفا کنند اثاره کنند «و یثیروا لهم دفائن العقول» (۱) (دو) جانشیان آنها, شاگردان آنها را هم تأیید کردیم که بیایند همین کار را بکنند (سه) حالا اگر اینها بیراهه رفتند راه دیگران را بستند ما به اینها مهلت می دهیم راه توبه و انابه را باز می کنیم طبق بیان نورانی امام سجاد(سلام الله علیه) «أَنْتَ الَّذِی فَتَحْتَ لِعِبَادِکَ بَاباً إِلَی عَفْوِکَ وَ سَمَّیْتَهُ التَّوْبَهَ» (۲) حالا اگر کسی عمداً به سوء اختیار خود راه توبه را نرفته راه فساد را رفته ما مهلت دادیم کلّ صفحه دل را این سیاه کرده خب اگر کلّ صفحه دل را سیاه کرده فقط جای امضا مانده ما دیگر امضا می کنیم ما این دل را به سیاهی امضا می کنیم اینجا می شود (خَتَمَ اللّهُ عَلَی قُلُوبِهِمْ) (۳) چه وقت نامه را ختم می کنند چه وقت نامه را مُهر می کنند چه وقت نامه را امضا می کنند آن وقتی که صفحه تمام شده باشد همه مطالب را نوشته باشد وسط های نامه را کسی مُهر نمی کند فرمود ما مهلت می دهیم اگر کلّ صحنه قلب را اینها هر چه خواستند بنویسند, نوشتند دیگر هیچ جایی برای نوشتن نبود آن وقت ما مهر می کنیم (خَتَمَ اللّهُ عَلَی قُلُوبِهِمْ) در چنین موردی است که طبع مطرح است (یَطْبَعُ اللَّهُ عَلَی قُلُوبِ الَّذِینَ لاَ یَعْلَمُونَ) این (لاَ یَعْلَمُونَ) یعنی با اینکه ما به اینها گفتیم, اینها نخواستند عالم بشوند تفهیم کردیم حجت الهی بالغ شده است نخواستند بپذیرند این تعلیق حکم بر وصف است نه (لاَ یَعْلَمُونَ) این باشد که «رُفع عن امّتی ما لا یعلمون» از این قبیل نیست اینهایی که حق برایشان روشن شد (قَد تَبَیَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَیِّ) (۴) آیات تکوین را دیدند آیات تدوین را دیدند به سوء اختیار خودشان نه تنها نپذیرفتند بلکه _ معاذ الله _ به انبیا گفتند شما مبطل هستید اینها دیگر قلبشان چاپ می شود اینها از این به بعد دیگر (سَوَاءٌ عَلَیْهِمْ ءَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لاَ یُؤْمِنُونَ).

۱- (۲۲) . نهج البلاغه، خطبه ۱.

۲- (۲۳) . الصحیفه السجادیه، دعای ۴۵.

۳- (۲۴) . سوره بقره، آیه ۳.

۴- (۲۵) . سوره بقره، آیه ۲۵۶.

تفسیر (لا یَعْلَمُونَ) در آیه و فرق آن با «لا یعلمون» در حدیث رفع

پرسش:... پاسخ: (لَا یَعْلَمُونَ) برهان مسئله است نه اینکه آن «لَا یَعْلَمُونَ» باشد که «رُفع عن امتی ما لا یعلمون» (۱) آنجا برای کسی که حجّت بالغ نشده است «لاَـ یَعْلَمُونَ» است اما اینجا حجت بالغ شده است عالماً عامداً نخواستند قبول کنند این (لَا یَعْلَمُونَ) یعنی «لا یستمعون» یعنی «لا یؤمنون» یعنی «لا یسلمون» و مانند آن. مسئله طبع, طبع است مسئله ختم, ختم است بین الختم و الطبع, بین الأرض و السماء است این فاصله ها زیاد است در موارد فراوانی در قرآن طبع گفته شد, ختم گفته شد, ختم با طبع فرق دارد.

توضیح امور چهارگانه در ثقیل و آسان بودن قرآن

فرمود ما به تو قول ثَقیل دادیم وزین دادیم اینکه گفته می شود: «إنّی تارک فیکم الثقلین» (۲) یعنی قرآن, ثَقل است عترت, ثقل اند ثَقل یعنی وزنه دار نه مثل سنگ ثقیل باشد مطلب برهانی, ثقل است وزنه دارد وزین است ما دو مطلب وزین را در بین شما گذاشتیم (إِنَّا سَنُلْقِی عَلَیْکَ قَوْلاً ثَقِیلًا) این قول ثقیل یعنی پرمحتواست در بحث های قبل هم مشابه این گذشت که خدای سبحان چهار مطلب را بر اثر تقابل یکدیگر بیان کرده. فرمود قرآن وزین است سبک مغز نیست اما سنگین نیست آسان است این چهار امر یکی این است که قرآن ثقیل است مقابلش خفیف نیست (این دو) قرآن یَسیر است یُسر است آسان است (این سه) عَسیر و دشوار نیست (این چهار) بعضی از امورند که سنگین اند ولی باربرداری آن دشوار است فرمود این چنین نیست در عین حال که (إِنَّا سَنُلْقِی عَلَیْکَ قَوْلاً ثَقِیلًا), (لَقَدْ یَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّکْرِ فَهَلْ مِن مُّدَّکِرٍ) (۳) این آسان است پس آسان است چون دلپذیر است فطرت پذیر است با هویّت انسان هماهنگ است. (لَقَدْ یَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّکْرِ) برای یادآوری, بخواهی به یاد ما باشی آسان است اصلاً قرآن را ما برای ذکر آوردیم به یاد ما باشید اما یسیر است برای شما نه برای ذکر, یسیر است اگر شما بخواهید به یاد ما باشید آسان است اما وزین است سنگین است (إِنَّا سَنُلْقِی عَلَیْکَ قَوْلاً ثَقِیلًا) چون ثقیل است خفیف نیست مطلب باطل, تهی مغز است افسانه, تهی مغز است قصه, تهی مغز است اما این مغز دارد وزین است, چون وزین است اگر با این عمل کردید می شوید وزین در قیامت با این آمدید می شود (ثَقُلَتْ مَوَازِینُهُ), (ثَقُلَتْ مَوَازِینُهُ) شد می شود (فَهُوَ فِی عِیشَةٍ رَاضِیَةٍ) بدون این آمدید می شوید تهی مغز, تهی مغز بودید (خَفَّتْ مَوَازِینُهُ) است (خَفَّتْ مَوَازِینُهُ) بود (فَأُمُّهُ هَاوِیَةٌ) (۴) است بنابراین امور چهارگانه این است که قرآن وزین است (یک) خفیف و تهی مغز نیست (دو) قرآن آسان است (سه) قرآن سخت نیست (چهار) فرمود آسان است مبادا کسی بگوید حالاـ که ثقیل است من نمی توانم تحمل کنم نه خیر, این فطرت پذیر است دلپذیر است بخواهی به یاد حق باشی با قرآن باش قرآن وزین است ولی سخت نیست بخواهی به یاد معاد باشی با قرآن باش قرآن وزین است ولی سخت نیست (لَقَدْ یَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّکْرِ) یعنی لذکر الله, ذکر المعاد, ذکر الأسماء برای این ذکر ها آسان است پس این امور چهارگانه را قرآن کریم تبیین کرد تا انسان وقتی وارد صحنه قیامت می شود وزیناً وارد بشود (مَن ثَقُلَتْ مَوَازِینُهُ) باشد.

ص: ۷۷۷

۱- (۲۶) . ر.ک: التوحید(شیخ صدوق)، ص ۳۵۳.

۲- (۲۷) . الامالی(شیخ صدوق)، ص۴۱۵.

۳- (۲۸) . سوره قمر، آیات ۴۰،۳۲،۲۲،۱۷و ۵۱ .

۴- (۲۹) . سوره قارعه، آیه ۹.

بیان ثقل معنوی اذکار اربعه

شما در بعضی از روایات هم ملاحظه فرمودید که کلمه «لا إله الاّ الله» را یک طرف ترازو بگذارند و کلّ آسمان و زمین را یک طرف بگذارند این سنگین تر است از بس این کلمه «لا اله الاّ الله» وزین است این معلوم می شود وزن معنوی دارد نه وزن مادی که اگر در یک کفّه ترازو توحید را بگذارند کفّه دیگر سماوات و ارض را بگذارند این کفّه توحید می چربد.

امر به صبر و از دست ندادن وزانت در برابر بدرفتاری مشرکان

حالا فرمود: (فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ) به تعبیر سیدناالاستاد(رضوان الله علیه) صدر این سوره مبارکه «روم» سخن از وعده الهی و نصرت الهی بود در آیه چهار این سور ه فرمود: (يَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ) در آیه پنج فرمود: (بِنَصْرِ اللَّهِ يَنصُرُ مَن يَشَاءُ) این صدر سوره است در ذیل سور ه هم فرمود: (فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ) (۱) ما وعده پیروزی دادیم حق غالب می شود و یقیناً هست. (وَلاَ يَسْتَخِفَّنَّكَ الَّذِينَ لاَيُوقِنُونَ) اینهایی که اهل یقین نیستند بدرفتاری می کنند حرف های بد می زنند تهمت می زنند دروغ می گویند اینها باعث نشود که شما خفیف بشوید تهی مغز بشوید زود از جا در بروید خفّت داشته باشی و مانند آن.

نمونه ای از وزانت علی(علیه السلام) در برابر توهین ابن کوّاء خارجی

این روایتی که در کنزالدقائق و امثال کنزالدقائق ملاحظه فرمودید که وجود مبارک حضرت امیر(سلام الله علیه) مشغول خواندن نماز بودند ابن کوّاء آن خارجی این آیه را خواند (لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ) (۲) حضرت به احترام آیه ساکت شد وسط نماز وقتی آیه تمام شد دوباره حضرت نماز خودشان را ادامه دادند دوباره ابن کوّاء این آیه را خواند (لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ) بار سوم که تکرار شد وجود مبارک حضرت امیر(سلام الله علیه) این آیه را خواند (فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلاَ يَسْتَخِفَّنَّكَ الَّذِينَ لاَيُوقِنُونَ) (۳) یعنی اگر کسی حرف بد زده کسی که اهل یقین و ایمان نیست اهانت کرده شما از جا در نروید خفیف نشوید و کارهای سبک نکنید حرف های سبک نزنید.

۱- (۳۰) . المیزان, ج۱۶, ص۲۰۷.

۲- (۳۱) . سوره زمر، آیه ۶۵.

۳- (۳۲) . تهذیب الأحکام, ج۳, ص۳۵ و ۳۶; تفسیر کنزالدقائق, ج۱۰, ص۲۲۲.

معادل شستشوی مغزی بودن استخفاف در قرآن و استفاده ابزاری فرعون از آن

این استخفاف قرآنی همان شستشوی مغزی است, ملتی را خفیف کردن یعنی با تبلیغات سوء اینها را شستشوی مغزی می کنند اینها را عوام بار می آورند کار فرعون هم همین طور بود در سوره مبارکه «زخرف» دارد فرعون کاری که کرده است این بود آیه ۵۴ سوره مبارکه «زخرف» این است (فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَأَطَاعُوهُ) قوم خود را خفیف کرد, سبک کرد, سبک مغز کرد, شستشوی مغزی داد, تهی مغز کرد از آنها اطاعت گرفت (فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَأَطَاعُوهُ) یعنی اطاعوا قومِ او, او را (إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْماً فَاسِقِينَ).

اداره شدن زندگی عامه مردم با تبلیغ و امکان استفاده ابزاری از آن

قبلاً هم این مطلب را داشتیم که ما یک تعلیم داریم یک تعلیل, یک تبلیغ داریم یک تکرار این چهار امر را از هم جدا کنید در کارهای مهندسی یک معمار کارآمد به آن نوجوانی که می خواهد معماری یاد بگیرد می گوید این بنا را با این وضع بچین این مقدار سیمان این مقدار آهن این مقدار میل گرد این مقدار مثلاً بتون بریز این بنا را بچین این یاد می گیرد و می شود معمار خوب اما نمی داند که چرا باید این قدر میل گرد بریزد این قدر آهن بریزد این قدر سیمان بریزد وقتی درس مهندسی خوانده, علت این کار را می فهمد که چطور این بار سنگین را این ستون حمل می کند و اگر ستون عمودی باشد قدرتش چقدر است و کمانی باشد قدرتش چقدر است اگر عمق این ستون فلان مقدار باشد دوامش چقدر است کمتر باشد دوامش چقدر است اینها را نمی داند ولی وقتی فنّ مهندس را خواند یاد می گیرد پس ما یک تعلیم داریم یک تعلیل, در بحث های فقهی ما هم همین طور است اول می گویند فلان چیز واجب است فلان چیز حرام است بعد وقتی به جواهر رسید علت وجوب را می فهمد, علت حرمتش را می فهمد که امام(علیه السلام) اینجا این طور دستور داد, امام(علیه السلام) آنجا این طور دستور داد علتش را می فهمد. پس یک تعلیم است بعد تکمیلِ آن یعنی تعلیل است, این در رشته های علمی; اما آنها که اهل علم و حوزه و دانشگاه نیستند با تبلیغ زندگی می کنند وقتی چیزی را به آنها گفتید اینها باور می کنند از یک رسانه رسمی, وقتی ده بار, بیست بار گفتی این تکرار به منزله تعلیل آنهاست دیگر دست بردار نیستند خیال می کنند همین حق است و «لا ریب فیه» اگر چیزی را از یک رسانه رسمی شنیدند اول باور می کنند وقتی ده بار, بیست بار شنیدند این باورشان معلَّل می شود در حدّ خودشان این را می گویند استخفاف, شستشوی مغزی. فرمود: (فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَأَطَاعُوهُ) برهانی بر مسئله نیاورد گفته که زعیم کشور باید با طلا و نقره و قصر و اینها باشد موسی(سلام الله علیه) که این حرف ها را ندارد کم کم دوبار و ده بار و بیست بار خودش گفته, دیگران گفته اینها باور کردند که زعیم یک ملت باید با جلال مادی و طلا و نقره باشد آیه ۵۲ به بعد سوره مبارکه «زخرف» این است فرعون گفته بود: (أَمْ أَنَا خَيْرٌ مِنْ هٰذَا الَّذِى هُوَ مَهِينٌ وَلاَ يَكَادُ يُبِينُ فَلَوْلاَ أُلْقِيَ عَلَيْهِ أَسْوِرَةٌ مِن ذَهَبٍ أَوْ جَاءَ مَعَهُ الْمَلاَئِكَةُ مُقْتَرِنِينَ فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَأَطَاعُوهُ) گفتند موسی که طلا و نقره ندارد با یک چوب دستی آمده او که قصر ندارد او که طلا ندارد او که زیور ندارد اینها هم باور کردند گفتند زعیم باید کسی باشد که طلا داشته باشد با این شستشوی مغزی از آنها اطاعت گرفته.

نهی قرآن از سبک وزنی و به استخفاف کشاندن دیگران

می فرمایند مبادا اگر چهارتا جاهل, چهارتا کار کردند باعث بشود که شما از آن معیار اصلی فاصله بگیرید یا عصبانی بشوید یا کار سبک مغز انجام بدهید یا غضبناک بشوید; شبیه آن آیه است که فرمود: (وَلاَ يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَآنُ قَوْمٍ عَلَى أَلَّا تَعْدِلُوا إِعْدِلُوا) (۱) اگر عده ای حرف بد زدند مبادا این باعث بشود که شما هم _ خدای ناکرده _ دهنتان باز بشود حرف های تلخ بزنید حرف های بد بزنید حرف های سبک اصلاً نزنید نه خودتان این حرف سبک را بزنید نه اگر کسی استخفاف کرد شما حرف سبک بزنید (وَلاَ يَسْتَخِفَّنَّكَ الَّذِينَ لاَيُوقِنُونَ) نه خودت خفیف گوی باش نه کسی باعث استخفاف تو باشد (فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلاَ يَسْتَخِفَّنَّكَ الَّذِينَ لاَيُوقِنُونَ).

«و الحمد لله ربّ العالمین»

۱- (۳۳) . سوره مائده، آیه ۸ .

آیات ۱ تا ۱۱ سوره لقمان ۹۱/۱۲/۰۵

.Your browser does not support the audio tag

(الم (۱) تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ (۲) هُدىً وَرَحْمَةً لِّلْمُحْسِنِينَ (۳) الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاَةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُم بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ (۴) أُوْلئِكَ عَلَى هُدىً مِن رَبِّهِمْ وَأُولئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۵) وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِى لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّخِذَهَا هُزُواً أُولئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ (۶) وَإِذَا تُتْلَى عَلَيْهِ آيَاتُنَا وَلَّى مُسْتَكْبِراً كَأَن لَّمْ يَسْمَعْهَا كَأَنَّ فِى أُذُنَيْهِ وَقْراً فَبَشِّرْهُ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ (۷) إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ جَنَّاتُ النَّعِيمِ (۸) خَالِدِينَ فِيهَا وَعْدَ اللَّهِ حَقّاً وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۹) خَلَقَ السَّماوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا وَأَلْقَى فِى الْأَرْضِ رَوَاسِىَ أَن تَمِيدَ بِكُمْ وَبَثَّ فِيهَا مِن كُلِّ دَابَّةٍ وَأَنزَلْنَا مِنَ السَّماءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِن كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ (۱۰) هذَا خَلْقُ اللَّهِ فَأَرُونِى مَاذَا خَلَقَ الَّذِينَ مِن دُونِهِ بَلِ الظَّالِمُونَ فِى ضَلاَلٍ مُّبِينٍ (۱۱))

ص: ۷۸۰

سوره لقمان از سوره های مکی قرآن

سوره مبارکه «لقمان» در مکه نازل شد بسیاری از آیاتی که در این سور ه هست در سوَر قبلی مبسوطاً بحث شد.

رفعت معانی آیات الهی علت تعبیر به (تلک)

آنچه در اولین آیه این سور ه است در آغاز سوره مبارکه «یونس» گذشت در آغاز سوره مبارکه «یونس» این بود «بسم الله الرحمن الرحیم» (الر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ) (۱) اینکه از آیات برجسته الهی با اینکه باید بفرماید «هذه» تعبیر به (تِلْكَ) که اشاره به بعید است فرمود, برای بُعد منزلت و رفعت مقام آیات است و این کتاب, حکیم است چون کتابِ حکیم است در همین سوره مبارکه «لقمان» که محلّ بحث است آیه نُه فرمود خدا عزیز حکیم است خب کتاب خدای عزیز حکیم, عزّت بخش و حکمت آفرین خواهد بود لذا هم تعبیر به (تِلْكَ) فرمود به مناسبت آیات, هم تعبیر به (ذٰلِكَ) فرمود به مناسبت کتاب در اول سوره مبارکه «بقره» این بود (ذٰلِكَ الْكِتَابُ) (۲) نفرمود «هذا الکتاب» اینجا هم می فرماید: (تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ) نمی فرماید «هذه آیات الکتاب» پس تعبیر به (ذٰلِكَ) در سوره «بقره» و تعبیر به (تِلْكَ) در سوره «لقمان» ومانند آن برای نشان عظمت و رفعت معانی این کتاب است وگرنه در موارد دیگر از قرآن کریم به عنوان (هٰذَا) ذکر کرده است.

مقصود از حکمت و فقه در اصطلاح قرآن

این کتاب, حکیم است حکمت در قرآن به معنای حکمت رایج در حوزه در قبال کلام و علوم دیگر نیست چه اینکه فقه در اصطلاح قرآن هم فقه به معنای مقابل اصول و تفسیر و حکمت و حدیث نیست معارف دینی, حکمت است معارف دینی, فقه است خواه تفسیر باشد خواه حدیث باشد خواه کلام باشد خواه فقه مصطلح. در این بخش فرمود خدای حکیم, کتاب حکیمانه نازل کرده است پس حکمت در اصطلاح قرآن غیر از حکمت در اصطلاح حوزه است چه اینکه فقه در اصطلاح قرآن که

(لِيَتَفَقَّهُوا فِي الـدِّينِ) (۳) غیر از فقـه در اصـطلاح حـوزه است تفسـیر, فقه است کلام, فقه است حـدیث, فقه است فقه هم فقه است عمـده آن است که حکمت در قرآن کریم هم بر مطـالب برهـانی اطلاـق می شود هم بر خطـابه و موعظه اطلاق می شود هم بر جـدال احسن. گـاهی تفصـیل قـاطع شـرکت است نظیر آنکه فرمـود: (ادْعُ إِلَی سَبِیـلِ رَبِّکَ بِـالْحِکْمَهِ وَالْمَـوْعِظَهِ الْحَسَـنَهِ وَجَادِلْهُم بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ) (۴) آنجا به قرینه اینکه تفصـیل قاطع شرکت است حکمت در مقابل موعظه و جدال است اما وقتی گفته می شود قرآن کتابِ حکیم است درس حکمت می دهد حکمت به معنای عام است در سوره مبارکه «اسـراء» معارفی از عقاید, اخلاق, فقه, حقوق اینها را بیان فرمود بعد فرمود: (ذلِکَ مِمَّا أَوْحَی إِلَیْکَ رَبُّکَ مِنَ الْحِکْمَهِ) (۵) فرمود اینها مطالب حکیمانه ای است که ذات اقدس الهی به تو القا کرده است در سوره مبارکه «اسراء» فرمود: (وَقَضَی رَبُّکَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِیَّاهُ وَبِالْوَالِدَیْنِ إِحْسَاناً) (۶) از اینجا شـروع می شود بعد از اینکه به آیه ۳۸ رسیدیم در آیه ۳۹ می فرماید: (ذلِکَ مِمَّا أَوْحَی إِلَیْکَ رَبُّکَ مِنَ الْحِکْمَهِ) هم مسائـل فقهی را قرآن, حکمت می دانـد هم مسائل اعتقادی و کلامی و عقلی را حکمت می دانـد برای اینکه از نهی از شرک و دعوت به توحید سخن می گوید هم مسائل احترام پدر و مادر و امثال ذلک بنابراین حکمت در قرآن کریم به دو معنـا خواهـد بود یـک معنای عام است که «کلّ ما فی القرآن حکمه» یک معنای خاص است که در برابر موعظه و جدال احسن قرار می گیرد که در سوره «نحل» است برای اینکه تفصیل قاطع شرکت است که (ادْعُ إِلَی سَبِیلِ رَبِّکَ بِالْحِکْمَهِ وَالْمَوْعِظَهِ الْحَسَـنَهِ وَجَادِلْهُم بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ) آنچه در آغاز سوره مبارکه «یونس» آمـده یا در آغاز همین سوره مبارکه «لقمان» هست حکمت به معنی اعم است.

۱- (۱) . سوره یونس, آیه ۱.

۲- (۲) . سوره بقره, آیه ۲.

۳- (۳) . سوره توبه, آیه ۱۲۲.

۴- (۴) . سوره نحل, آیه ۱۲۵.

۵- (۵) . سوره اسراء, آیه ۳۹.

۶- (۶) . سوره اسراء, آیه ۲۳.

کوثر شدن انسان در صورت فراگیری قرآن

آنچه در قرآن حکیم هست حکمت است و هر کسی بخشی از این معارف قرآن را فرا بگیرد بخشی از کوثر را فرا گرفته است آن که کلّ قرآن در اختیار اوست و او در اختیار کلّ قرآن است مثل اهل بیت(علیهم السلام) اینها حقیقت کوثرند کوثر عینی اند کوثر تکوینی اند اختصاصی به صدیقه کبرا(سلام الله علیها) ندارد این چهارده ذات مقدس همه شان کوثرند چه اینکه قرآن کریم هم کوثر است بنابراین چون قرآن, حکمت است (وَمَن یُؤْتَ الْحِکْمَهَ فَقَدْ أُوتِیَ خَیْراً کَثِیراً) (۱) اگر کسی بخشی از قرآن را فرا گرفت به همان اندازه از تکاثر نجات پیدا کرد و به کوثر رسیده است منتها این برای کسانی است که هم حُسن فعلی دارند هم حُسن فاعلی.

محسنین، بهره مندان حقیقی از هدایت الهی

فرمود این کتاب که حکیم است و حکیمانه نازل شده است از خدای عزیز حکیم تنزّل پیدا کرده است عامل هدایت است (یک) و رحمت و احسان الهی را به همراه دارد (دو) برای همه عرضه می کند (سه) اما آنها که به استقبال هدایت و رحمت می روند مردان با احسان اند (چهار) آن وقت محسِنین را معنا می کنند کسانی که کار خوب دارند و گوهر خوب, کار خوبشان این است که رابطه شان را با خدا قوی می کنند که نمادش نماز است رابطه شان را با مردم قوی می کنند که نمادش زکات است این کار خوب, گوهر خوب دارند آن ذات با ایمان است حُسن فاعلی به اعتقاد وابسته است حُسن فعلی به کار خوب واجب و مستحب وابسته است.

۱- (۷) . سوره بقره, آیه ۲۶۹.

سه صفت برجسته محسنین در قرآن

فرمود محسنین کسانی اند که (یُقِیمُونَ الصَّلاَهَ وَیُؤْتُونَ الزَّکَاهَ) اینها نمونه حسن فعلی اند در جهت ارتباط با خدا و ارتباط با خلق خدا به دستور خدا (وَهُم بِالْآخِرَهِ هُم) _ این ضمیر فصل را در یک جمله کوتاه دو بار تکرار می کنند برای اهمیت آن حُسن فاعلی است _ اینها, همین ها به قیامت معتقدند خب اگر حُسن فاعلی باشد و حُسن فعلی باشد می شود احسان. اینها هستند که از کوثر برخوردارند از حکمت برخوردارند اینها هستند که (وَمَن یُؤْتَ الْحِکْمَهَ فَقَدْ أُوتِیَ خَیْراً کَثِیراً) (۱) این (لِّلْمُحْسِنِینَ) به نحو تنازع به (هُدیً) و (رَحْمَهً) مربوط است اختصاصی به رحمت ندارد «هدیً للمحسنین», (رَحْمَهً لِلْمُحْسِنِینَ) گرچه (هُدیً لِلنَّاسِ) (۲) هست ولی آ نها که از این قرآن طرْفی می بندند کسانی اند که کار خوب می کنند و در درونشان گوهر خوب هم هست.

ایمان یا حُسن فاعلی شرط اصلی محسن در قرآن

پرسش:... پاسخ: کسی که حسن فعلی دارد و حسن فاعلی ندارد این محسن به اصطلاح قرآن کریم نیست چون اسم فاعل که نیست صفت مشبهه است به وزن اسم فاعل, اگر قرآن کسی را محسِن بداند باید گوهر ذاتش ایمان باشد کسی که _ معاذ الله _ ملحد است اما کار خوب می کند خدای سبحان کار او را بی پاداش نمی گذارد پاداش خوبی در دنیا به او می دهد مال به او می دهد آبروی ظاهری به او می دهد و مانند آ ن اما (وَمَا لَهُ فِی الآخِرَهِ مِنْ خَلاَقٍ) (۳) در سوره مبارکه «بقره» گذشت که بعضی ها دنیا می خواهند (فَمِنَ النّاسِ مَن یَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِی الدُّنْیَا) همین, (وَمَا لَهُ فِی الآخِرَهِ مِنْ خَلاَقٍ) این دیگر نمی گویند (رَبَّنَا آتِنَا فِی الدُّنْیَا حَسَنَهً) (۴) او که حسنه دنیا, حلال دنیا, طهارت دنیا را نمی خواهد او دنیا می خواهد (فَمِنَ النَّاسِ مَن یَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِی الدُّنْیَا) اما حسنه نمی خواهد هر چه شد, شد برای او حلال و حرام فرق نمی کند لذا فرمود: (وَمَا لَهُ فِی الآخِرَهِ مِنْ خَلاَقٍ), خلاق یعنی نصیب اما (وَمِنْهُمْ مَن یَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِی الدُّنْیَا حَسَنَهً وَفِی الْآخِرَهِ حَسَنَهً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ) این کسی است که بهره آخرت دارد این دنیای حلال می خواهد, دنیای حلال بخواهد آخرت هم نصیبش می شود.

۱- (۸) . سوره بقره, آیه ۲۶۹.

۲- (۹) . سوره بقره, آیه ۱۸۵.

۳- (۱۰) . سوره بقره, آیه ۲۰۰.

۴- (۱۱) . سوره بقره, آیه ۲۰۱.

محسنین برخورداران از حکمت و هدایت

این گروه که محسن انـد حسن فعلی دارنـد و حسن فاعلی دارنـد از حکمت برخوردارنـد در حـدّ خودشان کوثرند چون (وَمَن يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْراً كَثِيراً) و کوثرِی اینها هم بالعرض و التبع است برای اینکه به کوثر حقیقی که اهل بیت اند وصـل انـد اینهـا (عَلَى هُـدىً مِن رَبِّهِمْ) این (عَلَى هُـدىً مِن رَبِّهِمْ) یعنی روی هـدایت مسـتقرّند یک پایگاه رفیع هـدایت دارنـد. این هـدایت پاداشـی است هـدایتی است که ذات اقـدس الهی امضا کرده است اینها روی بستر هـدایت دارنـد زنـدگی می کننـد و هادی دیگران هم خواهند بود.

نقد بر قول به مدنی بودن آیه

برخی ها خواسـتند بگویند این قسـمت از سوره «لقمان» مدنی است به قرینه صلات و زکات, (۱) اگر زکات واجب باشد بله در مدینه نازل شده اما زکات به معنی انفاق در مکه هم بود زکات مسـتحبی, کمک کردن به مردم یا تزکیه نفس اینها در مکه هم بود پس صِرف اینکه از نماز یا زکات سخنی به میان آمده دلیل مدنی بودن این سور ه نیست آنها هم نمی خواهند بگویند این سور ه مـدنی است می گوینـد این آیه مدنی است اگر ثابت بشود نظیر حج, نظیر صوم که اینها فقط در مدینه نازل شد بله آن آیه مدنی است اما اصلِ صلات, اصل زکات این در مکه هم بود.

تقابل محسنین با انسان های فاقد حُسن فعلی و فاعلی

(وَأُولئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ) خب اینها هسـتند که اهل فلاح انـد رسـتگاری انـد و هـدایت الهی در دنیا نشان فلاح اینها در آخرت است. در قبـال این مردان الهی که جامع بین حُسن فعلی و حسن فاعلی انـد گروهی هسـتند که فاقـد حسن فعلی و حسن فاعلی انـد سیّءالفعل و سیّءالفاعل انـد کـار بـد می کننـد برای اینکه جلوی دین را بگیرنـد خب یک وقت کسـی کار بـد می کند معصیت می کند این دیگر کفر نیست اما یک وقت کسی کار بد می کند که جلوی دین را بگیرد.

۱- (۱۲) . التفسیر الکبیر، ج ۲۵، ص ۱۱۴.

خریداران (لَهُو الحَدیث) نمونه فاقدان حُسن فعلی و فاعلی

در مکه این طور بود اینها برای اینکه مبادا پیام وجود مبارک حضرت اثر بگذارد قصص انبیا اثر بگذارد کشورهای مجاور می رفتند داستان های کشورهای مجاور را می خریدند بعد می آمدند برای قریش می گفتند اگر این شخص از ابراهیم و اسحاق و یعقوب و نوح و سایر افراد نقل می کند ما هم از رستم و اسفندیار و اینها نقل می کنیم اینها ـ معاذ الله ـ قصه است در این بخش این گونه از آیات گفتند نازل شد که (وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ) (۱) این صرف نظر از آن روایات فروانی است که (لَهْوَ الْحَدِيثِ) را بر مجلس لهو و لعب و نوازندگی و خوانندگی مخصوص مجالس لهو و لعب تطبیق کردند (۲) که در کتاب های فقهی ملاحظه فرمودید به استناد آن روایات گفتند این کارها حرام است در تفسیر کنزالدقائق ملاحظه فرمودید می گویند این بخش از آیات به استناد این روایات «صریحهٌ» در حرمت غنا که مخصوص مجلس لهو و لعب است (۳) این سرِ جایش محفوظ چون اطلاق آیه آن را هم می گیرد اما آنکه در شأن نزولش نقل شده این است که قصصی را می خریدند که جلوی نشر معارف را بگیرند.

تعجب قرآن از بی عقلی خریداران (لَهْوَ الْحَدیث)

قرآن کریم می فرماید ما به شما گوهر ارزان می دهیم شما می روید خَزف را می خرید آخر این باطل را پول می دهید می خرید ما حکمت را رایگان به شما می دهیم ما که از شما چیزی نخواستیم (لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً) (۴) در دو سوره «قرآن» کریم فرمود رسول من! تو که از اینها اجر نمی خواهی (أَمْ تَسْأَلُهُمْ أَجْراً فَهُم مِن مَغْرَمٍ مُثْقَلُونَ) یعنی زیر بار اجر دارند می روند سنگین اند یکی در سوره مبارکه «قلم» هست آیه ۴۶ که فرمود: (أَمْ تَسْأَلُهُمْ أَجْراً فَهُم مِن مَغْرَمٍ مُثْقَلُونَ) یعنی شرکت در جلسه تو, مسجد تو, شنیدن حرف تو, غرامت دارد یکی هم در سوره مبارکه «طور» هست آیه چهل (أَمْ تَسْأَلُهُمْ أَجْراً فَهُم مِن مَغْرَمٍ مُثْقَلُونَ) خب تو داری گوهری را رایگان به اینها می دهی اینها می روند خزفی را با گرانی می خرند خب بی عقلی بدتر از این, جهل بدتر از این, تو که چیزی از اینها نمی خواهی.

۱- (۱۳) . ر.ک: مجمع البیان, ج۸, ص ۴۹۰.

۲- (۱۴) . الکافی, ج۶, ص ۴۳۱ ـ ۴۳۳.

۳- (۱۵) . تفسیر کنزالدقائق, ج ۱۰, ص ۲۳۰.

۴- (۱۶) . سوره انعام, آیه ۹۰; سوره شوری, آیه ۲۳.

باير بودن زمينه زندگی تاجران خريدار (لَهُوَ الْحَديث)

اينها تجارتشان (لَن تَبُورَ) (۱) است اينها (بِغَيْرِ عِلْمٍ) می خرند خريد و فروش گاهی معنوی است به لحاظ معناست مثل (اشْتَرَوا الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ) (۲) خب اين كالای ظاهری نيست در حقيقت يك امر محسوسی نيست كه مثلاً ايمان را بدهد كفر را بگيرد چون اشتراء, بيع و امثال ذلك برای ارواح معانی يا به اصطلاح مفاهيم عامه وضع شده است لذا در اين گونه از موارد می تواند حقيقت باشد (اشْتَرَوا الْكُفْرَ بِالْإِيمَـانِ) و مانند آن, در اين گونه از موارد بعضی ها دنيا را می فروشند آخرت می خرند می روند جبهه, بعضی آخرت را می فروشند می روند دنيا را می خرند می گويند ما كاری به نظام نداريم خب اين اشتراهای معنوی است اما اين (وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِی لَهْوَ الْحَدِيثِ) كه مرحوم امين الاسلام و ديگران نقل كردند اين سفر كردن است و پول دادن است و خستگی تحمل كردن است و داستان خريدن خب اينها اين داستان را می خرند به قيمت گران برای اينكه مردم را سرگرم كنند و از دين خدا باز دارند (وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِی لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ) اينها كسانی هستند كه خودشان (كَانُوا قَوْمَاً بُوراً) (۳) تجارتشان (فَمَا رَبِحَتْ تِجَارَتُهُمْ) (۴) بور جمع باير است همان طوری كه زمين گاهی داير است گاهی باير, زمينه زندگی بعضی ها هم گاهی داير است و گاهی باير, بعضی ها زندگيشان داير است ثمربخش است بعضی ها زمينه زندگی شان باير است (كَانُوا قَوْمَاً بُوراً).

۱- (۱۷) . سوره فاطر, آيه ۲۹.

۲- (۱۸) . سوره آل عمران, آيه ۱۷۷.

۳- (۱۹) . سوره فرقان, آيه ۱۸.

۴- (۲۰) . سوره بقره, آيه ۱۶.

سودآور نبودن تجارت خریداران (لَهُوَ الْحَدیث)

این کسی که خودش بایر است تجارت او هم سودآور نیست (فَمَا رَبِحَتْ تِجَارَتُهُمْ) اما کسی که خودش دایر است نه بایر, زنده است نه موات این (یَرْجُونَ تِجَارَةً لَن تَبُورَ), (هَلْ أَدُلُّکُمْ عَلَی تِجَارَةٍ تُنجِیکُم مِنْ عَذَابٍ أَلِیمٍ) (۱) اینها تجارت هایشان سودآور است ولی اینها می روند خزف را با قیمت گران می خرند برای اینکه جلوی دین را بگیرند (وَمِنَ النَّاسِ مَن یَشْتَرِی لَهْوَ الْحَدِیثِ لِیُضِلَّ عَن سَبِیلِ اللَّهِ) جلوی دین خدا را بگیرند سبیل هم مستحضرید که هم به لحاظ لفظ ضمیر مذکّر ارجاع می شود هم به لحاظ معنا ضمیر مؤنث (وَیَتَّخِذَهَا) یعنی آن سبیل را (هُزُواً) می خواهند ـ معاذ الله ـ دین را مسخره کنند.

سرّ تعبیر به (مُهَیْمِنٌ) بودن عذاب خریداران (لَهُوَ الْحَدیث)

(أُولئِکَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِینٌ) عذاب را ذات اقدس الهی به چند قسمت بیان کرده بخشی از اینها جسمانی و بدنی است که در سوره مبارکه «نساء» مشخص شد فرمود: (کُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُم بَدَّلْنَاهُمْ جُلُوداً غَیْرَهَا لِیَذُوقُوا الْعَذَابَ) (۲) اینها عذاب جسمانی است یک سلسله عذاب های روحی و معنوی است اینها که آبروی دین را بردند با سوخت و سوز جهنم حل نمی شود خدا اینها را رسوا می کند اگر کسی برای عزّت دنیا آبروی دین را ببرد این عزّتی که دارد عزت کاذب است (یک) اگر عزت کاذب شد ذلت صادق است (دو) چون ممکن نیست هم عزت کاذب باشد هم ذلت کاذب باشد عزیزانِ بی جهت, ذلیلان باجهت اند (سه) کجا حق ظهور می کند قیامت حق ظهور می کند قیامت که حق ظهور می کند آن عزت بی جهتشان رخت برمی بندد ذلت باجهتشان ظهور می کند می گویند اینها (لَهُمْ عَذَابٌ مُهِینٌ) هون یعنی رسوایی خب اگر کسی با دین بازی کرد یعنی دین را اهانت کرد این کسی که دین را اهانت کرد اگر به حسب ظاهر در دنیا عزیز باشد به عزت کاذب: (أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالإِثْمِ) (۳) ذلیل است به ذلت صادق این چنین نیست که هم عزّتش باطل باشد هم ذلّتش باطل باشد اگر عزتش باطل است پس ذلتش حق است روزی که حق ظهور می کند ذلت او هم ظهور می کند لذا گاهی دارد عذاب هون, (۴) گاهی دارد خزی, (۵) گاهی دارد عذاب مهین, فرمود اینها گرفتار عذاب مهین اند برای اینکه آیات الهی را برای اینها می خوانیم این اصلاً مثل اینکه نشنیده اما از راه دور سفر می کند داستان زید و عمرو را می خرد.

۱- (۲۱) . سوره صف, آیه ۱۰.

۲- (۲۲) . سوره نساء, آیه ۵۶.

۳- (۲۳) . سوره بقره, آیه ۲۰۶.

۴- (۲۴) . سوره انعام, آیه ۹۳؛ سوره احقاف, آیه ۲۰.

۵- (۲۵) . سوره بقره, آیه ۱۱۴.

علت روی گردانی عمدی از آیات الهی

(وَإِذَا تُتْلَى عَلَيْهِ آيَاتُنَا) آن چنان مستکبرانه روی برمی گرداند که گویا اصلاً نشنید یا گوشش کر است در سوره مبارکه «اعراف» فرمود اینها گوش دارند نمی شنوند؛ آیه ۱۷۹ سوره مبارکه «اعراف» فرمود: (وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيراً مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لاَيَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لاَيُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لاَيَسْمَعُونَ بِهَا أُولئِكَ كَالْأَنْعَامِ) در بحث های قبلی هم داشتیم در فقه ملاحظه فرمودید دِیه اُذن با دیه سمع فرق می کند دیه چشم با دیه باصره فرق می کند یک وقت است کسی گوش کسی را از بین می برد یک وقت نه, سامعه او را که فایده گوش است از بین می برد اینها گناهانشان فرق می کند دیه هایشان فرق می کند ما یک عین داریم یک باصره, یک اذن داریم یک سامعه فرمود اینها اذن دارند سامعه ندارند عین دارند ولی باصره ندارند اینجا هم می فرماید گویا اصلاً نشنید گویا این گوششان که اذن است سامعه خودش را از دست داد ثِقل سامعه دارد وَقْر یعنی سنگین (كَأَنَّ فِي أُذُنَيْهِ وَقْراً) عمداً خودش را به کری و کوری می زند.

استهزا، علت به کار بردن بشارت در مورد عذاب

(فَبَشِّرْهُ بِعَذَابٍ أَلِيم) در بشارت هم ملاحظه فرمودید گاهی با تهکّم است مثل کسی که رفوزه شده است به او تبریک می گویند که شما شاگرد ممتاز شدید این تبریک گفتن که شاگرد ممتاز شدی می گویند تهکّم, مسخره ای هم به همراه دارد از عذاب به بشارت تعبیر کردن که (فَبَشِّرْهُ بِعَذَابٍ أَلِيم) یا (فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيم) (۱) از این قبیل است در بحث های قبل هم داشتیم که وجه دیگرش این است که اصولاً خبری که اثربخش باشد چون در بشره اثر می گذارد به آن می گویند تبشیر خواه خوشحال کننده باشد خواه اسف بار منتها حالا شهرت پیدا کرده بر خبر خوشحال کننده می گویند بشارت وگرنه خبر تلخ هم بشارت است زیرا در بشره اثر می گذارد به این معنا این تبشیر خواهد بود دیگر تهکّم و امثال ذلک در آن نیست (فَبَشِّرْهُ بِعَذَابٍ أَلِيم).

۱- (۲۶) . سوره آل عمران, آیه ۲۱؛ سوره توبه, آیه ۳۴؛ سوره انشقاق, آیه ۲۴.

ایمان و عمل صالح تنها راه رسیدن به جنّات نعیم

اینها گروهی بودند که دین را نپذیرفتند اما درباره محسنین که (بِالْآخِرَه) ایقان دارند (عَلَی هُدیً مِن رَبِّهِمْ) هستند و (هُمُ الْمُفْلِحُونَ) هستند درباره آ نها می فرماید: (إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا) که حُسن فاعلی است باید معتقد باشند (وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ) که حُسن فعلی است (لَهُمْ جَنَّاتُ النَّعِیمِ) جنّت های نعیم هست, نعمت ولایت هست, نعمت های (تَجْرِی مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ) (۱) هست تا درجات اینها چه باشد در این جنات خالدند (یک) وعد الهی است حق است و تخلّف ناپذیر (دو) و خدا عزیز است حکیم است حکیمانه حکم می کند اگر کسی بخواهد به این اسمای الهی برسد مظهر عزت و حکمت بشود راهش ایمان است و عمل صالح اینها بحث هایی است که در سوَر دیگر به طور پراکنده مبسوطاً ذکر شد.

فضای مکه سبب دعوت به پرستش خالق و ربّ نظام هستی

آیه ده این است که چون سوره در مکه نازل شد و فضای مکه هم فضای شرک بود و اطراف هم احیاناً الحاد مطرح بود می فرماید کسی را باید بپرستید که کاری انجام بدهد از غیر خدا که کاری ساخته نیست شما چرا می پرستید این نظام محیّرالعقول را خدا آفرید این اجرام سنگین را خدا با چه چیزی نگه می دارد ستونی در کار نیست خدا با اراده اینها را نگه می دارد اگر جاذبه است جاذبه را هم ذات اقدس الهی آفرید.

آشکاری ربوبیت الهی در معلق بودن اجرام سماوی

فرمود اینها در فضا معلّق اند چه کسی اینها را آفرید (یک) چه کسی اینها را نگه می دارد (دو) این اجرام بالأخره وقتی سنگین اند می افتند این همه پرنده ها را در آسمان چه کسی نگه می دارد (مَا یُمْسِکُهُنَّ إِلَّا الرَّحْمنُ) زمین را خدا خلق کرد و نگه می دارد که خلقت و ربوبیّتش کنار هم ذکر شده است اجرام سماوی را خدا خلق کرد و نگه می دارد که خلقت و ربوبیت با هم است تفاوت این آیه سوره «لقمان» با اول سوره مبارکه «رعد» این است در آ نجا آیه دوم سوره «رعد» به «رَفع» تعبیر کرد فرمود: (اللَّهُ الَّذِی رَفَعَ السَّماوَاتِ بِغَیْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا) آنها را بدون ستون نگه داشته ستونی هست و نمی بینید ستون غیرمرئی یا نه, بدون ستون است که با اراده نگه داشته است الآن می بینید خود این بدن را که شصت کیلو, هفتاد کیلو, هشتاد کیلوست, روح جابه جا می کند با اراده, انسان دست را بالا می برد پایین می آورد گاهی اینها که پرش دارند بالأخره شصت, هفتاد کیلو وزنشان است اینها این پیکر شصت کیلو را از اینجا بلند می کنند آنجا می اندازند این با کار روح است این کسی که می پرد این طور نیست که این بدن خودش بپرد کسی این شصت کیلو را جابه جا می کند این روحی که این شصت, هفتاد کیلو را پنج, شش متر آن طرف پرت می کند نموداری از قدرت الهی است که «مَن عرف نفسه فقد عرف ربّه» (۲) آن قدرت الهی می تواند این جِرم را نگه بدارد این جرم را جابه جا کند پرنده ها را در آسمان نگه بدارد سماوات را نگه بدارد ارض را نگه بدارد در سوره مبارکه «رعد» فرمود: (اللَّهُ الَّذِی رَفَعَ السَّماوَاتِ بِغَیْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا) یعنی «ترونها بغیر عمد» یا «رفع بغیر عمد» او بدون ستون نگه داشت یا شما بدون ستون می بینید بالأخره به هر تفسیر, رافع سماوات خداست.

۱- (۲۷) . سوره□ آل عمران, آيه□ ۱۵.

۲- (۲۸) . مصباح الشريعه، ص ۱۳؛ متشابه القرآن، ج۱، ص۴۴.

تبیین محاوره ای بودن تعبیر به « رفع »

این رفع هم به لحاظ دید ماست با ادبیات محاوره ای این چنین نیست که واقعاً آنها بالا باشند ما پایین, اگر کسی به کُره ماه رفته زمین را بالای سر خودش می بیند زمین ستاره ای است بالای سر قمر برای قمری ها, قمر ستاره ای است بالا برای ما زمینی ها چون همه در فضای باز معلّق اند کسی هم مریخ برود اگر بتواند زمین را ببیند زمین را بالای سر خود می بیند اینها که پوست پیازی نیست. این تعبیر, تعبیر محاوره ای است در بحث های قبل هم داشتیم که اگر یک وقت قرآن تعبیر به طلوع خورشید می کند (فَلَمَّا رَأَی الشَّمْسَ بَازِغَةً) (۱) معنایش این نیست که زمین ساکن است و شمس طلوع می کند ادبیات عرفی, محاورات عرفی یک مطلب است زبان علمی مطلب دیگر, الآن همه دانشمندانی که در این زمینه خودشان مطّلع اند, کتاب نوشتند وقتی می خواهند حرف بزنند نمی گویند وقتی زمین طلوع کرد, نمی گویند وقتی ما طلوع کردیم می گویند وقتی آفتاب طلوع کرد آدم در محاورات عرفی یک نحو حرف می زند در زبان علمی یک نحو فکر می کند قرآن که می فرماید: (فَلَمَّا رَأَی الشَّمْسَ بَازِغَةً) معنایش این نیست که او حامی حرکت سماوات است و زمین محوری فکر می کند الآن هم که فرمود آسمان ها را بلند کرده نه معنایش این است که آنها بالا هستند بالا و پایینی در کار نیست کلّ این مجموعه را که آدم می بیند به هر کدام از اینها برود بقیه اجرام را بالای سر خود می بیند اگر در قمر کسانی باشند و زندگی کنند می بینند کُره زمین بالای سرشان است این رفع, یک ادبیات عرفی و محاوره عرفی است. در آیه دو سوره مبارکه «رعد» فرمود: (اللَّهُ الَّذِی رَفَعَ السَّماوَاتِ بِغَیْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا) که این ناظر به ربوبیت است.

ص: ۷۹۰

۱- (۲۹) . سوره انعام, آیه ۷۸.

حکمت آفرینش کوه ها در جلوگیری از لرزش زمین

اما اینجا یعنی سوره مبارکه «لقمان» خلقت را با ربوبیت یکجا ذکر فرمود: (خَلَقَ السَّماوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا وَأَلْقَى فِی الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَن تَمِيدَ بِكُمْ) این زمین برای اینکه شناور و لرزان نباشد این کوه ها را به منزله میخ این زمین قرارداد که اینها را میخ کوب کرد در بیانات نورانی حضرت امیر(سلام الله علیه) در نهج البلاغه هست که «وَتَّدَ بِالصُّخُورِ مَيَدَانَ أرْضِهِ», [(۱)](#) «مَيَدان» یعنی اضطراب, خدای سبحان با صخره ها زمین را میخ کوب کرده است تا جلوی مَیدان و اضطراب و نوسان آن را بگیرد «وَتَّدَ بِالصُّخُورِ مَيَدَانَ أرْضِهِ» اینجا فرمود جبال, رواسی است عالمان دین به منزله جبال دین اند که جلوی لرزه جامعه را می گیرند جامعه هر وقت بخواهد بلرزد مراجع دینی, علمای دینی جلوی اضطراب آنها را می گیرند (وَأَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَن تَمِيدَ) یعنی مبادا, مثل اینکه فرمود: (إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَيَّنُوا أَن تُصِيبُوا) [(۲)](#) یعنی مبادا, «کراهه أن تصیبوا» اینجا مبادا (أَن تَمِيدَ بِكُم), «تضطرب بکم» شما را در نوسان و اضطراب قرار بدهند.

حکیمانه بودن آفرینش جنبندگان و تأمین رزق آنها

(وَبَثَّ فِيهَا مِن كُلِّ دَابَّةٍ) هر جنبنده ای که ضروری و نافع بود در همین زمین گسترانـد و برای تأمین رزق اینها فرمود: (وَأَنزَلْنَا مِنَ السَّماءِ مَاءً) که عطش اینها برطرف بشود (فَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِن كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ) اینها هم نَر و ماده دارند باد را می فرستیم اینها را نکاح کنند عقد نکاح برای گیاهان بخوانند (وَأَرْسَلْنَا الرِّيَاحَ لَوَاقِحَ) [(۳)](#) تلقیح بکنند باردارشان بکنند تا نیازهای حیوانات و شماها فراهم بشود در بحث های قبل هم گذشت.

۱- (۳۰) . نهج البلاغه، خطبه ۱.

۲- (۳۱) . سوره حجرات, آیه ۶.

۳- (۳۲) . سوره حجر, آیه ۲۲.

تبیین عائله خدا بودن همه جنبندگان در سوره «هود»

در سوره مبارکه «هود» ذات اقدس الهی فرمود همه این جنبنده ها عائله من هستند این ایمان, واقعاً آدم را راحت راحت می کنـد (مَا مِن دَابَّةٍ فِی الْأَرْضِ إِلاَ عَلَی اللَّهِ رِزْقُهَا) (۱) با (عَلَی) تعبیر کرده فرمود تمام مار و عقرب عائله من هستند هیچ ماری نیست که روزی اش فراموش بشود واقعاً آنها که مؤمن انـد راحت انـد روح و ریحان انـد هم در دنیا راحت انـد هم در آخرت هیـچ وقت مضـطرب نیسـتند فرمود: (مَا مِن دَابَّةٍ فِی الْأَرْضِ إِلاَ عَلَی اللَّهِ رِزْقُهَا) مسـئله شـریعت سـر جایش محفوظ است فلان گرگ حکمش این است فلان گراز حکمش این است فلان خوک حکمش این است یکی نجس العین است یکی پاک است اینها حکم شـریعت سـر جایش محفوظ است اما این طور نیست که آنکه نجس العین است روزی نداشـته باشد سـهمیه نداشـته باشد فرمود آنکه نجس العین است هم عائله من است من متعهّدم به او روزی بدهم (مَا مِن دَابَّةٍ فِی الْأَرْضِ إِلاَ عَلَی اللَّهِ رِزْقُهَا).

جفای به قرآن بودن هراس از تحریم بیگانگان در زندگی توحیدی

حالا کسـی با این فکر و با این نظام دارد زنـدگی می کند آن وقت از تحریمِ بیگانه هراس داشـته باشد؟! این خیلی جفاست به قرآن کریم, با داشـتن این همه نعمت های الهی! واقعاً اینها کورند این مخصوص صدر اسلام نیست حرف روز است آنها خیال می کننـد اگر ایران را در تحریم قرار بدهند راه رزق بسـته است خب آن رزقِ علم را که خدا باید بدهد رزق ظاهری را که او باید بدهد رزق باطنی را که او باید بدهد شـما را ممکن است با یک سونامی خفه کند یک تکّه سنگ افتاده در گوشه روسیه آن همه خطر پیش آورده این (حَاصِباً) (۲) که در قرآن کریم است از همین قبیـل است فرمود یک عـدّه بیراهه رفتنـد ما یک مختصـر سـنگ ریزه ها که جای دیگر می رفتند گفتیم اینجا ببارد بساطشان را جمع بکنیم خب آن شـهاب سـنگ ها اگر بیاید آمریکا دیگر چیزی از آنجا نمی مانـد خـدا راهنمایی می کند این سـنگ ها را کجا بروند یک گوشه را خدا گاهی نشان داده ما خیال می کنیم این شهاب سنگ ها و امثال ذلک تصادف است فرمود هیچ جنبنده ای نیست مگر اینکه عائله من است.

۱- (۳۳) . سوره هود, آیه ۶.

۲- (۳۴) . سوره قمر, آیه ۳۴; سوره ملک, آیه ۱۷.

گرسنگی انسان ها ثمره تفکر اموی دیروز و آمریکایی امروز

پرسش: اینهایی که در آفریقا دارند از گرسنگی می میرند عائله خدا نیستند؟

پاسخ: عائله خدا هستند اما حرف احنف بن قیس را هم قبلاً کسی سؤال کرد همین جواب را به او دادیم کاری که امروز اینها دارند می کنند همان کار معاویه بود در دیروز, اینها برای اینکه وضع اقتصادی شان را تأمین کنند بسیاری از این گندم ها را دور می ریزند بسیاری از این سفره ها برخی در همین سطل زباله می ریزند که تأمین کننده غذای خیلی از انسان هاست اینها برای اینکه وضع اقتصادی شان به هم نخورد بسیاری از گندم ها را جای دیگر می ریزند به کشورهای دیگر نمی دهند می گویند اینها باید فقیر باشند معاویه در یک محفل رسمی همین کار را کرد اینها را جمع کرد گفت اصل اول این است که همه نعمت ها در مخزن الهی هست (إِن مِّن شَيْ ءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ) (۱) اصل دوم این است که ذات اقدس الهی طبق حکمت و مصلحت نازل می کند (وَمَا نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُوم) (۲) اصل سوم این است که به ما گفتند شما باید راضی باشید به قضای الهی به قدر الهی آن وقت شما چرا اعتراض می کنید. احنف بن قیس در وسط جمعیت بلند شد گفت معاویه اینجا سه مسئله است مسئله اول و دوم را ما قبول داریم یعنی تمام حقایق در مخزن الهی هست (یک) ذات اقدس الهی برای تأمین نیازهای ما طبق مشیئت حکیمانه نازل می کند این را هم ما قبول داریم (دو) اینکه خدا برای ما فرستاده تو در خزینه خودت گذاشتی (سه) ما اینجا جمع شدیم به همین سومی اعتراض داریم (۳) الآن شما می بینید بسیاری از اینها [مردم آفریقا] روی معدن های طلا هستند به اینها فرصت نمی دهند.

ص: ۷۹۳

۱- (۳۵) . سوره حجر, آیه ۲۱.

۲- (۳۶) . سوره حجر, آیه ۲۱.

۳- (۳۷) . ر.ک: متشابه القرآن، ج ۱، ص ۱۲۳.

مقابله با انرژی هسته ای نمونه ای در عقب نگه داشتن ایران

به ما فرصت نمی دهند برای انرژی هسته ای که امری صد درصد دینی و اسلامی و عقلی و صلح آمیز است فتوای همه مراجع این است که بمب ساختن حرام است چیزی که جز ضرر ندارد ساختنش حرام است چرا علم سِحر حرام است علم سحر که حرام است برای اینکه کاربردی غیر از حرمت ندارد (يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ) (۱) چنین کاری است قرآن در سوره مبارکه «بقره» فرمود محصول و خروجیِ سحر همین است یا در برابر انبیا می ایستند نظیر سَحره فرعون یا بین زن و شوهر جدایی می اندازند (يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ) خب چنین علمی اگر کسی فقط بخواهد یاد بگیرد و مطمئن است که هیچ عمل نمی کند و اگر کسی در برابر انبیا قیام کرده یک کار ساحرانه ای انجام داده این برای ابطال سِحر او دارد تلاش می کند این «لا بأس به» اما معمولاً جز اثر محرَّم کار دیگر ندارند بمب ها جز اثر محرّم کار دیگر ندارند وگرنه آن هم علم است نظم عالَم را دارد می شناسد چگونه این اجزا را با هم جمع بکنند فلان اثر پیدا می شود این مطابق با نظم عالَم است کاری که جز اثر محرّم ندارد این می شود جزء علوم محرّمه. خود علم ذاتاً من حیث هو علم حرمت ندارد اما به لحاظ اینکه هیچ کاربردی ندارد جز ضرر حرام می شود. اینها الآن می بینید جلوی انرژی هسته ای را گرفتند با اینکه صد درصد فتوای همه مراجع این است که بمب سازی حرام است این کسانی که در پی انرژی هسته ای اند می خواهند مشکلات پزشکی, کشاورزی, مصالح مملکت را تأمین بکنند همان طوری که روی ما فشار است روی آن آفریقایی بیچاره هم فشار است وگرنه ذات اقدس الهی به آنها هم نعمت داد اینها هستند که جلوی رشد آن جمعیت را می گیرند اینها تا می روند نفس بکِشند می گویند باید که زیر سلطه ما باشید.

۱- (۳۸) . سوره بقره, آیه ۱۰۲.

نمونه دیگر؛ عقب نگه داشتن ملت هند توسط انگلیسی ها

شما قبلاً دیدید این هند الآن بعد از سالیان متمادی تحمل استعمار الآن روی پای خودش ایستاده وگرنه همین انگلیسی های پلید وقتی به هند می رفتند برای عقب نگه داشتن مردم بت پرست هند وقتی به این گاو می رسیدند پا بلند می کردند سلام گرم نظامی به این گاو می دادند تا این گاوپرستی را نگه بدارند آن منابع قوی و غنی هند را به غارت ببرند شما از انگلیستان خبر دارید آن یک جزیره بیش نیست اما همه چیز دارد از کجا آورده یعنی معادن فراوان دارد؟ که نیست, درآمدهای کلان اقتصادی و کشاورزی دارد؟ که نیست, همه را از جای دیگر غارت کرده آورده حالا- یا از آسیا یا از اروپا یا از آفریقا این چنین نیست که ذات اقدس الهی برای مار و عقرب روزی گذاشته باشد برای مسلمان های آفریقا روزی نگذاشته باشد, روزی _ ان شاءالله _ به برکت ظهور حضرت همه اینها به مقصد می رسند!

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۱۰ تا ۱۳ سوره لقمان ۹۱/۱۲/۰۶

.Your browser does not support the audio tag

(خَلَقَ السَّماوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا وَأَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَن تَمِيدَ بِكُمْ وَبَثَّ فِيهَا مِن كُلِّ دَابَّةٍ وَأَنزَلْنَا مِنَ السَّماءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِن كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ (۱۰) هذَا خَلْقُ اللَّهِ فَأَرُونِي مَاذَا خَلَقَ الَّذِينَ مِن دُونِهِ بَلِ الظَّالِمُونَ فِي ضَلاَلٍ مُّبِينٍ (۱۱) وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ أَنِ اشْكُرْ لِلَّهِ وَمَن يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَن كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ (۱۲) وَإِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَهُوَ يَعِظُهُ يَا بُنَيَّ لاَ تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ (۱۳))

ص: ۷۹۵

سوره مبارکه «لقمان» که در مکه نازل شد وحی و نبوت و معاد بالاصاله و همچنین خطوط کلی اخلاق و حقوق را مطرح می فرماید.

قرآن حبل متین آویخته از سوی خدای علیم

قرآن کریم را به عنوان کتاب حکیم معرفی کرد مستحضرید قبلاً هم بحثش گذشت که قرآن از طرف ذات اقدس الهی نازل شد اما نزول قرآن نظیر نزول مَطر نیست خدا این قطرات باران را نازل کرد یعنی به زمین انداخت اما قرآن را نازل کرد یعنی آویخت نه انداخت, چون حبل متین است و آن را آویخت یک طرفش به دست خود خداست در همان حدیث شریف «إنّی تارک فیکم الثقلین» فرمود: «طرفه بید الله و طرف بأیدیکم» (۱) پس انزال قرآن از سنخ آویختن حبل متین است نه از سنخ انداختن قطرات باران لذا به ما می گویند «اقرأ و ارق» (۲) در اول سوره مبارکه «زخرف» درباره این کتاب آویخته ای که یک طرفش به دست خدای سبحان است و طرف دیگرش به دست مردم, درباره آنچه به دست مردم است فرمود: (إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآناً عَرَبِيّاً لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ) (۳) اما درباره آنچه نزد خدای سبحان است «بید الله» است فرمود: (وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيٌّ حَكِيمٌ). (۴)

بیان قرآنی مراحل سه گانه ملک تا ملکوت قرآن

بنابراین اگر کسی خواست این حبل متین را معرفی کند برای این حبل متین شناسنامه ذکر بکند بهترین راه, مراجعه به خود قرآن کریم است که این حبل متینِ طولانی را معرفی کرده. فرمود ذیل این قرآن که به دست شماست عربی مبین است وسط های قرآن که (بِأَيْدِي سَفَرَةٍ ٭ كِرَامٍ بَرَرَةٍ) (۵) این کتب قیّمه است بالای این حبل متین که «بید الله» است آن نه عِبری است نه عربی, نه تازی است نه فارسی چون لفظ نیست مفهوم نیست بلکه (لَعَلِيٌّ حَكِيمٌ) است که این دو اسم از اسمای حسنای خداست که متکلّم به این کلام است و آفریننده این کتاب, بنابراین این چنین نیست که بخشی از این کتاب در اختیار جوامع بشری نباشد منتها حالا بشر اگر وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) و اهل بیت(علیهم السلام) بودند این حبل متین را می گیرند تا به (دَنَا فَتَدَلَّى) (۶) برسند برای شاگردان آنها تا (بِأَيْدِي سَفَرَةٍ ٭ كِرَامٍ بَرَرَةٍ) و مانند آن هر چه روزی شد نصیبشان می شود.

۱- (۱) . الامالی (شیخ مفید), ص۱۳۵.

۲- (۲) . الکافی, ج۲, ص۶۰۶.

۳- (۳) . سوره□ زخرف, آیه□ ۳.

۴- (۴) . سوره□ زخرف, آیه□ ۴.

۵- (۵) . سوره□ عبس, آیات ۱۵ و ۱۶.

۶- (۶) . سوره نجم ، آیه ۸ .

حبل متین بودن قرآن سبب مرعای الهی بودن قاری

پرسش: آیا اسناد حکمت به قرآن اسناد حقیقی است؟

پاسخ: بله, حقیقت است برای اینکه علم است معرفت است حکمت است حق است. بنابراین این چنین نیست که یک گوشه اش در دست مردم باشد یک گوشه اش در اختیار جوامع بشری نباشد قرآن را خدا نینداخت بلکه آویخت لذا هر کس با کتاب الهی مأنوس باشد باید بداند که یک طرف به دست خداست این طنابی که تکان می دهد یک طرفش به دست اوست لذا در سوره مبارکه «یونس» گذشت فرمود: (وَمَا تَتْلُوا مِنْهُ مِن قُرْآنٍ وَلاَ تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلَّا کُنَّا عَلَیْکُمْ شُهُوداً إِذْ تُفِیضُونَ فِیهِ) (۱) همین که این کتاب نورانی را باز کردید دارید تلاوت می کنید ما شاهدیم برای اینکه شما با این طناب سر و کار دارید که یک طرفش به دست خود ماست البته کلّ عالَم همین طور است لکن خصوص قرآن را فرمود هیچ آیه ای را تلاوت نمی کنید مگر اینکه در مشهد ما هستید.

درک صحیح (وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللّهِ) با نزول به صورتِ آویختن قرآن

بنابراین ما اگر باور کردیم که این کتاب, حبل متین است و خدا این قرآن را به امت اسلامی نداد به صورت انداختن بلکه داد به صورت آویختن, اگر (وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللّهِ جَمِیعاً) (۲) گفتند, معنایش را خوب می فهمیم برای اینکه حبل و طناب اگر نظیر این طناب های لوله کرده کنار مغازه باشد اینکه مشکل خودش را حل نمی کند چه رسد مشکل معتصمان را اینکه گفتند به حبل خدا تمسّک کنید برای اینکه این یک طرفش به دست خداست که ناگسستنی است خب اگر طنابی به جای بلند و محکمی بسته است جای تمسّک دارد اما طناب انداخته کنار مغازه که مشکل خودش را حل نمی کند چه رسد به مشکل معتصمان را. فرمود: (وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللّهِ جَمِیعاً) این طناب به دست من است وقتی گرفتید محفوظ هستید. لذا این کتاب حکیم است, کریم است, اسمای فراوانی هم برای این کتاب هست هر کدام از این نام هایی که برای آن ذکر شده اند حقیقت است منتها با حفظ مراتب که نمونه این تعدّد مراتب در آغاز سوره مبارکه «زخرف» است.

۱- (۷) . سوره یونس, آیه ۶۱.

۲- (۸) . سوره آل عمران, آیه ۱۰۳.

بررسی مقام احسان و امکان اشتراک مصداقی آن با تقوا

مطلب بعدی آن است که فرمود مردان با احسان این کار را می کنند مستحضـرید که تقوا و احسان و امثال ذلک مفهوماً غیر از هم انـد ولی ممکن است مصـداقاً در یک جا جمع بشوند ولی حیثیت صدقشان هم فرق می کند احسان یعنی کار خوب کردن که فعل لازم است احسان یعنی نسبت به دیگری نیکی کردن که فعل متعدی است احسان یعنی مقام احسان, مقام احسان دیگر فعـل نیست دیگر نسـبت به غیر نیست مقـام احسان یکی از منازلی است که سالک طی می کنـد این روایت را فریقین از وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) نقل کردند که فرمود: «الاحسان أن تعبد الله کأنّک تراه فإن لم تکن تراه فإنّه یراک» (۱) یعنی انسان به جایی می رسد که طرزی خدا را عبادت می کند که گویا او را می بیند این مقام «کأنّ» است این مقام «کأنّ» مـادون مقـام «أنّ» و «إنّ» است مقام «أنّ» و «إنّ» برای اولیای معصوم است که وجود مبارک حضـرت امیر فرمود: «ما کنت أعبد ربّاً لم أره» (۲) نه «کـأنّی أراه» بلکه «أراه» امـا احسـان, مقـام «کـأ نّ» است آنکه در جلـد دوم کـافی مرحوم کلینی از حارثهبن مالک نقل کرد گفت: «کأنی انظر الی عرش ربّی» (۳) یا آنکه در خطبه متّقیان حضـرت امیر هست «هُمْ وَ الْجَنَّهُ کَمَنْ قَدْ رَآهَا» (۴) این «کَمَن» مقام «کأنّ» است آنکه فرمود: «ما کنت أعبـد ربّاً لم أره» مقام «أنّ» است به هر تقـدیر احسان گاهی به این مقام است اما تقوا یعنی پرهیز از گناه کسـی که از ارتکاب معصـیت خودش را نجات می دهـد از ترک واجب خودش را نجات می دهد این می شود تقوا, مفهوماً غیر هم اند ممکن است مصداقاً جمع بشوند.

ص: ۷۹۸

۱- (۹) . بحارالأنوار, ج۶۷, ص۱۹۶; صحیح (البخاری), ج۶, ص ۲۰.

۲- (۱۰) . الکافی, ج ۱, ص۹۸ و ۱۳۸.

۳- (۱۱) . الکافی, ج ۲, ص۵۳ و ۵۴.

۴- (۱۲) . نهج البلاغه, خطبه ۱۹۳.

ابطال شرک و اثبات توحید با مفروغ عنه گرفتن قانون علّیت

ذات اقدس الهی زمینه ابطال شرک و اثبات توحید را از آنجا شروع کرده فرمود این نظامی که می بینید یا منکر علیّت هستید می گویید خودساخته است شما که چنین حرفی نمی زنید اصلاً عاقل چنین حرفی نمی زند, اگر کسی منکر نظام علیّت و معلولیّت باشد هیچ راهی برای فکر و اندیشه ندارد بالأخره هر چیزی سببی دارد اگر ما بگوییم نه, بر اساس تصادف است نظام علّی را منکر بشویم اگر نظام علّی را منکر شدیم حالا در فضای ذهن خواستیم استدلال کنیم فکر کنیم دو مقدمه ترتیب دادیم از کجا بین مقدّمتین و نتیجه رابطه است اگر علیّت را کسی انکار کند اصلاً قدرت فکر ندارد ما چون علیّت را می پذیریم چه در عین چه در ذهن می گوییم وقتی دوتا مقدمه تشکیل شد خب علتِ نتیجه است ممکن نیست بگوییم که «الف», «باء» است «باء», «جیم» است اما در «الف», «جیم» است تردید داشته باشیم چرا, برای اینکه این دو مقدمه علت ظهور نتیجه است در فضای ذهن, اگر کسی منکر نظام علّی باشد به هیچ وجه قدرت فکر ندارد چه اینکه زندگی برای او ممکن نیست چون هر چیزی بر اساس تصادف است به دنبال چه کار می خواهد برود. بنابراین نظام علّی قابل اثبات نیست (یک) قابل نفی نیست (دو) قابل شک نیست (سه) یک امر بیّن الرشد است اگر کسی بخواهد اثبات کند باید مقدمتین ذکر کند نتیجه بگیرد این خودش فرع قانون علیّت است بخواهد نفی کند باید دو مقدمه ذکر کند نتیجه منفی بگیرد اینکه خودش علیّت است بخواهد شک کند یک شکّ عالمانه کند, باید دو مقدمه ذکر کند بگوید فلان دلیل هست و فلان دلیل هم هست اینها متعارض اند (یک) در هنگام تعارض نمی شود تصمیم گرفت (دو) پس من شک دارم این نتیجه. پس هیچ راهی درباره بحث درباره قانون علیّت نیست مگر تبیین, قانون علیّت یک امر بیّن الرشد است که هر کسی با فطرت می پذیرد نه اثبات پذیر است نه نفی پذیر است نه شک بردار, فقط باید این را تبیین کرد. درباره این قرآن کریم فرمود شما که نمی توانید نظام علّی را منکر بشوید بگویید آسمان خودساخته است زمین خودساخته است اینکه نیست بگویید فاعلش چه کسی است شما فاعل هستید ممکن نیست, خود این آسمان و زمین فاعل خودشان اند اینکه ممکن نیست شما خودتان فاعل خودتان هستید اینکه ممکن نیست پس فاعلی دارید آن فاعل خداست بت ها نیستند اگر می گویید بت ها خالق اند یک دلیل بیاورید پس اصل علیّت را قرآن کریم مفروغ عنه می گیرد یعنی به هیچ وجه قابل اثبات, نفی, شک نیست این را خدای سبحان در درون همه نهادینه کرده است بر اساس همین نظام فطری از بشر اقرار می گیرد می گوید این نظام محیّرالعقول بی سبب که نیست سبب دارد سببش شما هستید نه, خودشان اند نه, بت ها هستند نه, پس آفریدگاری دارند.

بررسی قرآنی اثبات توحید از طریق نظام علّی

این را در بخش هایی از قرآن کریم به صورت مبسوط بیان فرمود مخصوصاً در سوره مبارکه «طور» آیه ۳۵ و ۳۶ فرمود: (أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ) اینها که مادی اند که منکر علت قابلی نیستند ماده را که منکر نیستند می گویند ماده است و بر اساس تطوّرات این طور شده است خب چه کسی کرد این نظام محیّرالعقول را که گوشه ای از اسرار را اگر کسی بفهمد می شود دانشمند این نظام علمی را چه کسی به بار آورد ما چرا به فلان شخص زمین شناس می گوییم دانشمند, برای اینکه این گوشه ای از نظم زمین را فهمید خب آن که زمین آفرین است آن که به این زمین نظم داد او مبدأ حکیم نیست؟! اینکه فرض ندارد. فرمود بنابراین فاعلی دارد شما بخواهید بگویید بدون سبب این نظام پیدا شده اینکه مستحیل است (أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ) یعنی «من غیر سبب فاعلی» چون ملحدان و امثال آنها سبب مادی را انکار ندارند می گویند ماده ازلی است با تطوراتش این صور را پیدا کرده (أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ) اینکه مستحیل است (أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ) اینکه می شود دور یعنی خودتان, خودتان را خلق کردید اگر خودتان, خودتان را خلق کردید که دور است سماوات و ارض خودشان را خلق کردند که دور است شما سماوات و ارض را خلق کردید که مقدورتان نیست (أَمْ خَلَقُوا السَّماوَاتِ وَالْأَرْضَ) پس اگر غیر خدا سِمت ربوبیّت داشته باشد و خدا رب نباشد و معبود نباشد این مقدم, یا برای این است که (خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ) یا برای این است که (هُمُ الْخَالِقُونَ) یا برای آن است که (خَلَقُوا السَّماوَاتِ وَالْأَرْضَ) «و التالی بأسره مستحیل فالمقدم مثله» این می شود قیاس استثنایی. پس بدون مبدأ فاعلی نه زمینی پیدا می شود نه آسمانی و نه انسانی و نه جنّی.

ص: ۸۰۰

علت ممنوعیت بحث از مقام ذات الهی

پرسش: چرا فلاسفه می گویند وجود لایتناهی قابل درک نیست؟

پاسخ: بله, همه می گویند, خود قرآن کریم دارد (لَا يُحِيطُونَ بِشَيْ ءٍ مِنْ عِلْمِهِ) (۱) .

ذات اقدس الهی مفهوم که نیست با مفاهیم فقط ما می فهمیم یک موجود ازلی ابدی سرمدی هست بیش از این هم مقدور ما نیست و بیش از این هم تکلیف نداریم می فهمیم این در خارج هست ما به او ایمان داریم دل بستیم حرف او را هم اطاعت می کنیم اما اینها مفهومی است حاکی از خدا اینها که خدا نیست اینها را در همان روایاتی که از ائمه(علیهم السلام) آمده فرمود شما اسمای الهی را, مفاهیم را که عبادت نمی کنید آنچه در خارج است حقیقت است (یک) بسیط است (دو) نامتناهی است (سه) این بسیط نامتناهی را هیچ کس نمی تواند درک کند مگر خودش اینکه گفته می شود «آب دریا را اگر نتوان کشید» (۲) این بحث اقناعی است همه ما این حرف ها را می گوییم برای توجیح افراد متوسط یا برای خودمان وگرنه قدری که جلوتر رفتیم خدا اقیانوسی نیست که به قدر تشنگی می توان چشید ولی در اقیانوس بر فرض هم نامتناهی باشد مرکب است و اجزا سطح دارد عمق دارد ساحل دارد کرانه و کنار دارد میانه دارد اگر نمی شود به کلّ اقیانوس احاطه پیدا کرد یک گوشه اش را می شود گرفت اما ذات اقدس الهی جزء ندارد مقدار ندارد بعض ندارد, یا همه یا هیچ, همه اش محال است پس هیچ! به هیچ وجه احدی چه پیغمبر چه امام به ذات اقدس الهی راه ندارد لذا در کتاب های بزرگان اهل معرفت همه اصرار دارند که او خارج از حیطه بحث است خارج از حیطه فهم حکیم و شهود عارف و وحی انبیاست آن ذات را احدی دسترسی ندارد ما با اسمای حسنای او با تعیّنات او با وجه او با فیض او رابطه داریم از نظر مفهوم هم کاملاً عقل می تواند این مفاهیم را اثبات کند و بگوید این مفهوم, مصداقی دارد. وجود مبارک امام صادق فرمود اگر شما بخواهید این مفهوم را از ما بگیرید که «لکان التوحید عنّا مرتفعا» (۳) ما که مکلّف نیستیم ذات را بشناسیم ما با برهان داریم سخن می گوییم به هر تقدیر غیر خدا هیچ سِمتی ندارد اگر سِمت داشته باشد مطابق آیه ۲۲ سوره مبارکه «سبأ» باید بالاستقلال ذرّه ای را خلق کرده باشد یا بالمشارکه ذرّه ای را خلق کرده باشد یا بالمظاهره که تالی بأسره مستحیل قبلاً خوانده شد یا اینجا سبب ندارند یا خودشان خالق خودند یا خودشان خالق سماوات و ارض هستند این تالی هم بأسره مستحیل پس این نظام, خالقی دارد. حالا که فرمود این نظام خالقی دارد خدای سبحان را هم که شما می پذیرید خالق است این کارهای حکیمانه یک فاعل حکیم دارد.

ص: ۸۰۱

۱- (۱۳) . سوره بقره, آیه ۲۵۵.

۲- (۱۴) . مثنوی معنوی ،دفتر ششم، بخش۱ .

۳- (۱۵) . الکافی, ج۱, ص۸۴.

بیان قرآنی بطلان اسناد خالقیت به غیر خدا

شما اگر خواستید این کارها را به غیر خدا اسناد بدهید یا باید دلیل عقلی داشته باشید یا دلیل نقلی شما به ما نشان بدهید عقلاً یا نقلاً با دلیل عقلی یا دلیل نقلی که یکی از این ارباب و اصنام و اوثان و قدّیسین و این بت ها و ارباب شما کاری کرده باشند چون هیچ توان آن را ندارید پس اعتراف کنید که ظلم کردید (یک) در ضلال مبین هستید (دو) اینکه در آیه ۳۵ و ۳۶ سوره مبارکه «طور» فرمود: (أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْ ءٍ أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ أَمْ خَلَقُوا السَّماوَاتِ وَالْأَرْضَ بَل لاَ يُوقِنُونَ) این مدّعا, در سوره مبارکه «احقاف» آیه چهار سوره مبارکه «احقاف» این بود (قُلْ أَرَأَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ) چون غیر خدا را شما می پرستید و سِمتی برای غیر خدا به عنوان ربوبیّت قائلید (أَرُونِی) یعنی «أخبرونی» (مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ) یعنی چیزی آفریدند بالاستقلال (أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِی السَّماوَاتِ) یا شریک خدایند در سوره مبارکه «سبأ» آیه ۲۲ این بود که (قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُم مِن دُونِ اللَّهِ لاَ يَمْلِكُونَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ فِی السَّماوَاتِ وَلاَ فِی الْأَرْضِ) (یک), (وَمَا لَهُمْ فِيهِمَا مِن شِرْكٍ) نه تنها مالک یک ذرّه نیستند شریک در یک ذرّه هم نیستند (دو) (وَمَا لَهُ مِنْهُم مِن ظَهِيرٍ) ذات اقدس الهی که این ذرّات را آفرید از اینها به عنوان مظاهر و ظهیر و پشتوان و پشتیبان کمک نگرفته (سه). می ماند مسئله شفاعت که شفاعت حق است برای انبیا و اولیا و اهل بیت است خدا به این اصنام و ارباب متفرّقه اجازه نداده [(1)](#) پس اینها ذرّه ای را بالاستقلال نیافریدند در ذرّه ای شریک نیستند در ذرّه ای هم ظهیر و پشتوان و پشتیبان نیستند. در آیه چهارم سوره مبارکه «احقاف» فرمود یا دلیل عقلی بیاورید یا دلیل نقلی (قُلْ أَرَأَيْتُم مَّا تَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ أَرُونِی مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِی السَّماوَاتِ) یا بالاستقلال یا بالمشارکه اینها هیچ کاره اند (أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِی السَّماوَاتِ ائْتُونِی بِكِتَابٍ مِن قَبْلِ هذَا أَوْ أَثَارَةٍ مِنْ عِلْمٍ) اگر راست می گویید یا دلیل عقلی بیاورید یا بگویید در فلان کتاب آسمانی نوشته, اگر نه در کتابی آمده و نه برهان عقلی دارید خب چرا شرک می ورزید؟! در موارد دیگر هم همین دو برهان هست در سوره مبارکه «فاطر» هم بخشی از این استدلال ها آمده آیه چهل سوره مبارکه «فاطر» این است (قُلْ أَرَأَيْتُمْ شُرَكَاءَكُمُ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ أَرُونِی مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ) اینها بالاستقلال چیزی را آفریدند (أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِی السَّماوَاتِ) که می شود دلیل عقلی (أَمْ آتَيْنَاهُمْ كِتَاباً فَهُمْ عَلَى بَيِّنَةٍ مِّنْهُ) دلیل نقلی دارید.

۱- (۱۶) . ر.ک: سوره سبأ, آیه ۲۳.

فقدان دلیل بر خالقیت غیر خدا سبب گمراهی آشکار مشرکان

اگر نه دلیل عقلی دارید نه دلیل نقلی دارید می شوید دایر لذا در همین آیه محلّ بحث سوره مبارکه «لقمان» تعبیر قرآ ن کریم این است که اینها ظالم اند به جای ضمیر, اسم ظاهر ذکر کرده آیه یازده سوره «لقمان» فرمود: (هذَا خَلْقُ اللَّهِ فَأَرُونِي مَاذَا خَلَقَ الَّذِينَ مِن دُونِهِ) بعد نفرمود «أنتم» فرمود: (بَلِ الظَّالِمُونَ فِي ضَلاَلٍ مُّبِينٍ) این ظلم را ذکر می کند تا مقدمه ای باشد برای بیان (إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ) وگرنه جای اسم ظاهر بود.

پرسش: امام راحل فرمودند ما مأمور به وظیفه هستیم نه مأمور به نتیجه.

پاسخ: در مسائل عملی است نتیجه را ذات اقدس الهی خواهد داد اگر کسی به وظیفه عمل بکند یقیناً نتیجه را پیدا می کند حالا یا زود یا دیر, خب خیلی از موارد وجود مبارک رسول خدا(صلّی الله علیه و آله و سلّم) صبر کردند بعد از سیزده سال رنج نتیجه اش در مدینه ظهور کرده.

تفسیر (مِن كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ) به برکات فراوان جهان آفرینش

در آیه ده سوره مبارکه «لقمان» فرمود: (فَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِن كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ) هم جریان رواسی را ذکر فرمود هم جریان زوج کریم را, جریان رواسی یعنی جبال که به منزله راسیه هستند میخ اند و زمین را از لرزش حفظ می کنند این در سوره مبارکه «رعد», «حجر», «نحل», «انبیاء», «نمل» در این پنج سور ه آمده که قبلاً بحثش گذشت. زوج کریم یعنی این گیاهان منشأ برکات فراوان هم هستند حالا زوج گاهی به صورت برّی و بحری است گاهی به صورت اهلی و وحشی است گاهی به صورت مذکر و مؤنث است هر کدام از اینها باشد منشأ خیر و رحمت و برکت است به هر کدام از این معانی باشد زوج کریم است. فرمود: (هذَا خَلْقُ اللَّهِ) خلق هم مستحضرید که گاهی مثل لفظ به معنی ملفوظ, مصدر به معنی مفعول است; یعنی این نظام, مخلوق خداست با همه کثرتی که هست «سماوات» را که جمع محلّا به الف و لام است «ارض» را «رواسی» را که جبال باشد دابّه ها را که (كُلِّ دابه) و (كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ) به مجموع اینها با (هذَا) اشاره کرده است یعنی این نظام (هذَا) یعنی این نظام در سوره مبارکه «آل عمران» هم بود که (يَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هذَا بَاطِلًا) (۱) با اینکه آن جا جمع محلاّ به الف و لام است سماوات بود ارض بود تعبیر به (هَذا) کرده یعنی این نظام متقن, ربّی دارد اینجا هم فرمود: (هَذا) یعنی این نظام. مخلوق خداست که خلق به معنی مخلوق است آن وقت به جای اینکه بفرماید «هم» یا «انتم» فرمود: (بَلِ الظَّالِمُونَ) حالا اینها مقدمه بود برای اثبات توحید.

۱- (۱۷) . سوره آل عمران, آیه ۱۹۱.

توحید، اولین سخن انسان حکیم مثل لقمان

فرمود: (وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ أَنِ اشْكُرْ لِلَّهِ) ما به خود لقمان گفتیم که در برابر ذات اقدس الهی شاکر باش (وَمَن يَشْكُرْ) حالا ملاحظه بفرمایید که (يَشْكُرْ) را با فعل مضارع ذکر می کند و (كَفَرَ) را با فعل ماضی (وَمَن يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ) چون شکر باید مستمر باشد شکر مقطعی سودمند نیست اما (وَمَن كَفَرَ) کفر ولو فعل ماضی هم باشد یک بار هم که باشد سمّ مهلک است لذا از آن به فعل ماضی یاد کرد (وَمَن كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ) نه از شکر طرْفی می بندد نه از کفر متضرّر می شود برای اینکه غنیّ محض است غنیّ محض کمبود ندارد (یک) و نمی شود از او کاست (دو) حالا ما به لقمان گفتیم حکیم باش و در این حکمت هم دستور شکر موحّدانه دادیم.

بررسی دو نکته تفسیری در (وَإِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَهُوَ يَعِظُهُ)

آن گاه (وَإِذْ قَالَ) یعنی «اُذکر» (وَإِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَهُوَ يَعِظُهُ) این موعظه در برابر حکمت نیست در بحث دیروز داشتیم که حکمت داریم و موعظه داریم و جدال احسن این تفصیل قاطع شرکت است گاهی حکمت به معنای عام بر خود حکمت اطلاق می شود بر موعظه اطلاق می شود بر جدال احسن اطلاق می شود لذا کلّ قرآن می شود کتاب حکیم, گاهی موعظه هم بر حکمت اطلاق می شود الآن وقتی لقمان دارد موعظه می کند این موعظه اش به معنی نصیحت اخلاقی نیست این موحدانه او را تربیت می کند (وَهُوَ يَعِظُهُ يَا بُنَيَّ) این برای ترحّم است نه تصغیر, پسر او کودک نبود این برای ترحّم و مهربانی است.

توصیه به عدم شرک، اولین سخن در تربیت توحیدی لقمان

(لاَـ تُشْـرِکْ بِاللَّهِ) خب این موعظه است این در حقیقت حکمت است از آن به موعظه یاد کردنـد, گفتنـد وعظ «جـذب الخلق الی الحق» است آن کسـی که قـدرت دارد مخلوق را به خالق جـذب بکنـد این واعظ است «الوعظ جذب الخلق الی الحق» این دارد جذب می کند (لاَ تُشْرِکْ بِاللَّهِ) چرا (إِنَّ الشِّرْکَ لَظُلْمٌ عَظِیمٌ).

آمیختگی حکمت نظری با عملی، دلیل بر نور بودن قرآن

می بینیـد اینکه بارها عرض شـد قرآن, فلسـفه نیست کلام نیست فقه نیست اصول نیست برای اینکه آنها علم اند و قرآن حکیم نـور است یعنی علم را بـا عمـل هماهنـگ کرده شـما در هیـچ بحث فلسـفی یـا کلامـی نمی بینیـد که مسائـل حکمت عملی با حکمت نظری کنار هم قرار بگیرد مثل اینکه در ریاضیات نمی شود گفت که من دوست ندارم دو دوتا پنج تا بشود یا دو دوتا پنـج تـا بشود بـد است آنجـا جـای حبّ و بغض نیست جای بـد و خوب نیست آنجا جای هست و نیست است نبایـد گفت من دوست نـدارم دو دوتا پنـج تا بشود یا بـد است دو دوتا پنـج تا بشود بایـد گفت محال است دو دوتا پنج تا بشود در بحث های حکمت نظری جـا برای من دوست دارم, دوست نـدارم, این خـوب است این بـد است نیست امـا قرآن کتـاب علمی نیست که فقط از هست و نیست سخن بگوید نور است.

گره زدن علم با عمل و پرورش انسان مؤمن سبب نزول قرآن

آن هست و نیست را با باید و نباید هماهنگ می کند اصـلاً قرآن آمده که ما را به باور برساند قرآن آمده که ما را مؤمن بکند نه تنها «یعلّمنا الکتاب و الحکمه» بلکه «یزکینا» هم باشـد (۱) بیـان ذلک این است که شـما ــ به لطف الهی ــ اینها را در منطق خواندید و درس گفتید ما دو عقد داریم یک عقد است بین موضوع و محمول که قضیه را عقد می گویند که می گوییم «زید هو قـائم» یـا «الف», «بـاء» است این «است» در فارسـی آن «هو» در عربی مثل گِرهی است که دو شـیء را به هم می بنـدد وقتی گفتیم «زیـد هو قائم» مثل اینکه دو سر نـخ را گِره زدیم این گِره را می گوینـد عقد این «هو» کاری که می کند این موضوع و محمول را به هم گره می زنـد این است در فارسـی کاری که می کنـد این است که این دو طرف نـخ را گره می زند این شده علم این مشـکل را حل نمی کند این علم است این حجّت خداست بر ما. یک عقد دیگر است و آن اینکه عصاره این علم را با جانمان گره بزنیم آنجا دیگر سـخن از است و نیست, نیست آنجا سخن از (آمَنَّا) (۲) است اگر کسی با دست دل, عصاره علم را به جـان خود گره زد و بـاور کرد می شود عقیـده, آن عقـد را «تسـمّی القضیه عقـدا» که در منطق خواندیـد برای اینکه بین موضوع و محمول گره خورده اینجا جای علم است کتب علمی عهـده دار این گره اند اما قرآن کریم گذشته از اینکه آن گره را بیان می کند عالمانه سـخن می گوید اساسش این است که با دستِ دل ما آن علم را آن معلوم را به جان ما گره بزند که ما معتقد بشویم یعنی ایمان, اگر کسی دستش بسته باشد این فقط عالِم است عالم بی عمل است اینکه وجود مبارک موسای کلیم به فرعون گفت که برای تو صـد درصـد ثابت شـد این معجزه است تو هیچ مشـکل علمی نداری (لَقَدْ عَلِمْتَ مَا أَنزَلَ هؤُلاءِ إِلَّا رَبُّ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ) (۳) اما قبول نکرد (وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ) (۴) همین است اینکه می بینید دو طلبه ــ معاذ الله ــ در حالی که دارنـد مقـدمات بحث می کنند یا سیوطی بحث می کنند یکی فهمیده حق با رفیق اوست اما مرتب دارد جدال می کند که حرف خودش را ثابت کند این مطلب علمی بیّن الرشد را به جان خود گِره نمی زند این پس فردا آفتی است برای

خـودش و دیگران برای اینکه از همـان اوّل بایـد خـودش را بسـازد نسـاخت, اگر علم را به جانمـان گره زدیم هم تقواست هم احسـان است هم نور است این «یقـذفه الله فی قلب من یشاء» (۵) است اگر این عقیـده با آن عقـد کنار هم آمد انسان می شود مؤمن.

۱- (۱۸) . ر.ك: سوره بقره, آیه ۱۲۹؛ ر.ك: سوره آل عمران, آیه ۱۶۴؛ ر.ك: سوره جمعه, آیه ۲.

۲- (۱۹) . سوره بقره, آیه ۸.

۳- (۲۰) . سوره اسراء, آیه ۱۰۲.

۴- (۲۱) . سوره نمل, آیه ۱۴.

۵- (۲۲) . مصباح الشریعه, ص۱۶.

ایمان از سنخ علم نیست ایمان، کار عقل عملی است آن بخش انگیزه یعنی بخش تصمیم و اراده و نیّت و اخلاص و ایمان و اعتقاد یک نیروی جداست بخش تصور و تصدیق و قیاس و استدلال و امثال ذلک یک بخش جداست.

شرک و ظلم عظیم بودن آن ثمره عدم آمیختگی علم با عمل

ممکن است کسی در این بخش علمی قوی باشد اما دست جانش ضعیف باشد آن دانسته ها را به جان خود گره نزند قرآن کریم می گوید گره بزنید حالا که ثابت شد «الله واحد لا شریک له» و برای شما هم مَثل می زنیم یعنی داستان ذکر می کنیم جریان ذکر می کنیم آیت و علامت می آوریم که اینها را می گویند مَثل الهی (لِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَی) (۱) اما مِثل ندارد یعنی شریک ندارد نظیر ندارد عدیل ندارد بدیل ندارد حالا که برای شما ثابت شد این را به جانتان گِره بزنید اگر نزدید ستم کردید به دو فرد ستم کردید یکی به خدا ستم کردید برای اینکه چیزی که او ندارد به او اسناد دادید یکی به اصنام و اوثان و بت ها ستم کردید برای اینکه چیزی را که اینها ندارند به اینها نسبت دادید نه اینها دارای ربوبیّت اند نه خدا دارای شریک است تعدّی از حق, ظلم است. خب مسئله عدل و ظلم, مسئله حُسن و قبح در حکمت عملی است و مسئولش هم عقل عملی است این چه کار به علم دارد اما قرآن اگر کتاب علمی بود به همان آیات سوره مبارکه «طور» و اینها بسنده می کرد اما چون (یُزَکِّیهِمْ) (۲) هم هست بعد از آن عقد علمی, عقیده را هم می خواهد نصیب جامعه کند می فرماید ما یک هست و نیست داریم که خدا هست شریک نیست, یک باید و نباید هم داریم که آن هست و نیست را باید به جان خود گِره بزنید باید معتقد باشید که خدا هست شریک نیست باید ایمان بیاوری اگر ایمان نیاوردی موحّد نشدی دو ستم کردی هر دو هم عظیم است هم به این ارباب و اصنام و اینها ستم کردید برای اینکه اینها چنین حقّی ندارند شما اینها را رب دانستید هم نسبت به خدا ستم کردید برای اینکه او شریک ندارد برای او شریک قائل شدید (یَا بُنَیَّ لاَ تُشْرِکْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْکَ لَظُلْمٌ عَظِیمٌ).

۱- (۲۳) . سوره نحل, آیه ۶۰.

۲- (۲۴) . سوره بقره, آیه ۱۲۹؛ سوره آل عمران, آیه ۱۶۴؛ سوره جمعه, آیه ۲.

تبیین آمیختگی علم با عمل در کلام ابراهیم(علیه السلام) و لقمان

در بحث های سوره مبارکه «انعام» هم گذشت در آنجا وجود مبارک حضرت ابراهیم برای اثبات توحید وقتی خواست ثابت کند که شمس و قمر، اینها خدا نیستند فرمود: (لَا أُحِبُّ الآفِلِینَ) (۱) خب شما ببینید در فلسفه در کلام و اینها جای من دوست دارم من دوست ندارم نیست سخن از هست و نیست است سخن از بود و نبود است نه سخن از دوستی و کِراهت که من دوست دارم یا من دوست ندارم, کسی نمی تواند بگوید من دوست ندارم دو دوتا پنج تا بشود آخر جای دوستی نیست کسی نمی تواند بگوید من دوست ندارم در استصحاب شکّ ساری حجّت باشد من دوست ندارم با زوال حالت متیقّنه استصحاب بشود من دوست دارم و دوست ندارم نیست; یا هست یا نیست, تازه در علوم اعتباری این حرف هاست آنجا وجود مبارک ابراهیم فرمود من که نمی خواهم بگویم خدا هست من می خواهم بگویم خدا هست (یک) من هم دلبسته اویم (دو) خدا آن است که محبوب باشد برای اینکه همه نیازها را او برطرف می کند خب کسی که رافع نیاز انسان است هستی او را داده تربیت او را داده نیازهای او را برطرف می کند محبوب اوست (لاَـ أُحِبُّ الآـفِلِینَ) این (لاَـ أُحِبُّ الآـفِلِینَ) دوخت و دوز حکمتین است دوخت و دوز تعلیم و تزکیه است دوخت و دوز باید و نباید از یک سو, با بود و نبود از سوی دیگر است این در خیلی از موارد قرآن کریم است این سوره مبارکه از لقمان حکیم نقل می کند که (لاَـ تُشْرِکْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْکَ لَظُلْمٌ عَظِیمٌ) شما اول تا آخر کتاب های فلسفی و کلامی و امثال اینها را تورّق کنید اینها در مسائل توحیدی هرگز سخن از اینکه شرک, ظلم است ندارند می گویند شرک محال است خدا شریک ندارد فقط کار علمی است اما اینجا می فرماید شما این کار را بکنید ستم است (إِنَّ الشِّرْکَ لَظُلْمٌ عَظِیمٌ).

۱- (۲۵) . سوره انعام, آیه ۷۶.

بررسی عظمت ظلم شرک و فرق آن با ثقیل بودن قرآن

گاهی عظیم بودن گاهی کبیر بودن و امثال ذلک درباره معصیت هم هست معصیت گاهی معصیت صغیره است گاهی معصیت کبیره است این صِغر و کِبر این عظمت و امثال ذلک به معنای وزین بودن نیست آنکه قبلاً گذشت که حق, وزین است (إِنَّا سَنُلْقِی عَلَیْکَ قَوْلاً ثَقِیلًا) (۱) حق, وزنه دارد این وزنه داشتن ثقیل بودن وزین بودن با این گونه از عظمت ها یا با این گونه از بزرگی ها که می گوییم معصیت کبیره است فرق دارد شما می گویید یک سمّ زیاد, یک مار بزرگ خب این مار بزرگ یا سمّ زیاد این نشانه وزنه نیست اما وقتی گفتید این آیه وزنه دارد یعنی حق است ثابت است زوال ناپذیر است و مانند آن (إِنَّ الشِّرْکَ لَظُلْمٌ عَظِیمٌ) این بیان را ذات اقدس الهی فرمود.

در مسئله جبال این نکته هست که فرمود: (وَأَلْقَی فِی الْأَرْضِ رَوَاسِیَ أَن تَمِیدَ بِکُمْ) شاید بین سلسله جبال و پیدایش زلزله ها یک پیوند طبیعی باشد که این را زمین شناس باید بداند از اینکه فرمود ما این کوه ها را فرستادیم تا شما نلرزید و زلزله دامنگیرتان نشود شاید بی ارتباط نباشد بنابراین اینکه فرمود: (إِنَّ الشِّرْکَ لَظُلْمٌ عَظِیمٌ) بعد از آن مقدمه ذکر کرد یعنی اول برهان عقلی بر توحید اقامه کرد بعد فرمود حالا که این برهان ثابت شد این عقد اول مشخص شد همین مطلب را به جانتان گِره بزنید بشوید معتقد وقتی معتقد شدید بشوید عادل. توحید, عدل است نبوّت, عدل است همه اینها عدل اند شرک, ظلم است نفی نبوّت یا ادّعای نبوت به نام تَنبّی ظلم است درباره معاد, انکارش ظلم است و مانند آن, حق را اگر کسی نپذیرفت ظلم است یعنی این باید و نباید را در کنار آن بود و نبود باید حفظ بکند.

۱- (۲۶) . سوره مزمل, آیه ۵.

«و الحمد للّه ربّ العالمين»

آیات ۱۲ تا ۱۵ سوره لقمان ۹۱/۱۲/۰۷

.Your browser does not support the audio tag

(وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ أَنِ اشْكُرْ لِلَّهِ وَمَن يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَن كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ (۱۲) وَإِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَهُوَ يَعِظُهُ يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ (۱۳) وَوَصَّيْنَا الْإِنسَانَ بِوَالِدَيْهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْناً عَلَى وَهْنٍ وَفِصَالُهُ فِي عَامَيْنِ أَنِ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ إِلَيَّ الْمَصِيرُ (۱۴) وَإِن جَاهَدَاكَ عَلَى أَن تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَصَاحِبْهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفاً وَاتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ (۱۵))

وصف قرآن در صدر سوره نشان دهنده عناصر محوری آن

وقتی در صدر سور ه قرآن کریم به وصفی از اوصاف پرفضیلت موصوف شد عناصر محوری آن سور ه هم درباره همان فضیلت است وقتی فرمود: (تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ) (۱) معارف حکیمانه را در این سور ه تبیین می کند.

وصف حال موصوف بودن اوصاف قرآن

مطلب دوم آن است که قرآن به اوصاف فراوانی متّصف شده است نور است کتاب مبین است کریم است مجید است حکیم است همه اینها وصف به حال موصوف است وصف به حال متعلّق موصوف نیست که اگر گفتیم قرآن حکیم است قرآن مجید است مَجاز باشد البته می توان گفت که قرآن خودش حکیم است چون معارف حکیمانه را در بردارد و کلام خدای حکیم هم هست ولی این اوصافی که خدا برای قرآن ذکر کرده است از قبیل وصف به حال موصوف است.

ص: ۸۰۹

۱- (۱) . سوره یونس، آیه ۱؛ سوره لقمان، آیه ۲.

فرق تقوا و احسان

مطلب بعدی آن است که فرق تقوا و احسان که در آیه سوم فرمود: (هُدًى وَرَحْمَةً لِّلْمُحْسِنِينَ) اگر احسان به معنای انجام کار نیک باشد (یک) یا به معنای نیکی کردن به افراد مستمند و مستحق باشد (دو) تقوا بالاتر از این است چون در روایات دارد «التُّقی رئیس الأخلاق» (۱) و اما اگر احسان به آن معنای خاصّی باشد که در روایت نبوی آمده که احسان, منزلت است و مقام است وصف نیست «الإحسان أن تعبد الله کأنّک تراه» (۲) این به صبغه عرفان برمی گردد کاری به اخلاق ندارد بالاتر از تقوای اخلاقی است این احسان هایی که معمول است تقوا بالاتر از این احسان است اما احسانی که مقام است و در روایت آمده و حضرت فرمود احسان این است که شما طرزی خدا را عبادت کنید که گویا می بینید آن در ردیف عرفان است نه در ردیف اخلاق.

اعتصام به قرآن مانع هرگونه اختلاف

مطلب بعدی آن است که چون قرآن کریم حبل متین است اعتصام به آن جلوی هرگونه اختلاف را می گیرد, اگر اختلافی در بین امّت اسلامی پیدا شد یا برای این است که به این کتاب اعتصام نشد یا اعتصام ضعیف است یا اعتصام اختلاطی است یا اعتصام التقاطی وگرنه اعتصام به این کتاب چون مسیر یکی است و هدف هم یکی, جلوی هر گونه اختلاف را می گیرد.

یکی بودن حقیقت ولایت و قرآن و معنای «اکبر» بودن یکی از دیگری

ص: ۸۱۰

۱- (۲) . نهج البلاغه، حکمت ۴۱۰.

۲- (۳) . بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۱۹۶؛ صحیح (البخاری)، ج ۶، ص ۲۰.

مطلب چهارم این است که حقیقت ولایت با حقیقت قرآن مستحضرید که یکی است قرآن ناطق و قرآن صامت یک حقیقت اند در دو زبان و مطلب پنجم این است که در آن حدیث شریف که فرمود: «إنّی تارك فیكم الثقلین أحدهما أكبر من الآخر» (۱) که قرآن است اکبر بودن قرآن کریم برای آن است که اهل بیت(سلام الله علیهم) به تبعیّت قرآن عمل می کنند بدنشان را برای حفظ قرآن تا مرز شهادت می برند نه جانشان را, جانشان را که نمی دهند بدن اینها, تلاش و کوشش اینها برای حفظ حقیقت قرآن است از این جهت آن در نشئه طبیعت می شود اکبر وگرنه آن بحث هایی که قبلاً مکرّر از مرحوم کاشف الغطاء(رضوان الله علیه) در کتاب شریف کشف الغطاء نقل شد ایشان بالصراحه این مطلب که حق است را بیان فرمودند که قرآن بالاتر از امام نیست. (۲) این پنج مطلب مربوط به مسائل قبلی بود.

بررسی دایره شمول حکمت در قرآن و فرق آن با حکمت رایج حوزوی

اما آنچه مربوط به جریان حکمت است که فرمود ما به لقمان حکمت دادیم و او شده حکیم در جریان حکمت حالا اصطلاحاً تقسیماتی است ولی از خود آیات قرآن کریم برمی آید یک سلسله معارف اصول دین است که آنها هم حکمت است یک سلسله مسائلی مربوط به اخلاق است آنها هم حکمت است یک سلسله مسائلی مربوط به فقه است آنها هم حکمت است در طلیعه بحث ملاحظه فرمودید حکمت به اصطلاح قرآن غیر از حکمت به اصطلاح حوزوی است آن آیاتی که در سوره مبارکه «اسراء» از آیه ۲۲ شروع می شود بعد از اینکه مسئله توحید را ذکر فرمود مسئله اخلاق را ذکر فرمود مسئله فقه را ذکر فرمود مسئله لزوم معرفت را ذکر فرمود, فرمود: (ذلِکَ مِمَّا أَوْحَی إِلَیْکَ رَبُّکَ مِنَ الْحِکْمَهِ) (۳) معلوم می شود حکمت به اصطلاح قرآن غیر از حکمت به اصطلاح حوزه است فقه, حکمت است اخلاق, حکمت است موعظه, حکمت است, فنّ حدیث حکمت است, تفسیر حکمت است و مانند آن.

۱- (۴) . عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۳۰ و ۳۱.

۲- (۵) . کشف الغطاء (ط. الحدیثه), ج ۳, ص ۴۵۲.

۳- (۶) . سوره اسراء، آیه ۳۹.

تقسیم حکمت قرآنی به دو قسم و تبیین آن

و اینها هم دو قسم است بعضی از اینها به هست و نیست برمی گردد به شناخت هست و نیست که چه چیزی در عالَم هست چه چیزی در عالَم نیست که مسائلی عقلی است بعضی ها به بایـد و نبایـد برمی گردد که چه کار بایـد کرد چه کار نباید کرد که فقه و اخلاق از این قبیل است.

بررسی قوای سه گانه بیرون و درون انسان

خـدای سـبحان به ما قـدرتی داد که با آن قدرت فکر می کنیم به ما قدرتی داد که با آن قدرت تصـمیم می گیریم اینها کاملاً مرزشان از هم جـداست و روح ما اگر سالم باشـد اینها را هماهنگ می کند همان طوری که ما چشم و گوش داریم در بدن و در حوزه جارحه که اینها کارهای ادراکی را به عهـده دارنـد ادراک محسوسات را به عهـده دارند دست و پا به ما داد که کار تحریک را به عهـده دارند و روحِ ما از چشم و گوش ما کمک گرفته به دست و پای ما فرمان می دهد که دفاع کنیم یا جذب کنیم یـا دفع کنیم در بیرون مـا این سه کـار هست یعنی نیروی ادراکی هست نیروی تحریکی هست نفس هم اینها را هماهنگ می کنـد که همـاهنگی در بیرون است گرچه نفس, بیرونی نیست. همین سه کـار در درون مـا هم هست مـا در درونمـان یک نیروی انـدیشه داریم که کارهـای تصور و تصـدیق و جزم و امثال ذلک به عهـده آنهاست یک نیروی انگیزه داریم که اراده و نیت و تصـمیم و اخلاص و قصد به عهده آنهاست اینها کاملاً مرزشان از هم جداست گاهی ممکن است انسان چیزی را کاملاً بفهمـد صـد درصـد حق است و عمل نکنـد برای اینکه آنکه باید عمل بکند یعنی عقل عملی که «عُبد به الرحمن و اکتسب به الجنان» (۱) در جبهه جهاد نفس گرفتار نفس اماره شد و به زنجیر کشـیده شد حالا اگر دست و پای کسی زنجیری باشد چشم و گوش اگر مـار و عقرب را ببیننـد یـا صـدای آنها را بشـنوند که انسان نمی توانـد فرار بکنـد چشم و گوش که فرار نمی کند چشم و گوش می بیند آنکه باید کار بکند زنجیری است اینکه می بینید کسـی سـخنرانی می کند یا آیه را معنا می کند خوب هم معنا می کنـد (قُل لِّلْمُؤْمِنِینَ) (۲) را خوب معنا می کنـد تفسیر می کنـد سـخنرانی می کند بعد نامحرم را هم نگاه می کند برای اینکه آنکه بایـد نگاه نکنـد که علم و دانش نیست علم و دانش فقط می فهمـد آنکه بایـد تصـمیم بگیرد به فرمان خـدا و اطاعت کنـد عقـل عملی اسـت و آن در جبهه جهـاد نفس اسیر شـده خب عقـلِ زنجیری که کـاری از او سـاخته نیست اینکه خودش کتاب می نویسـد که رشوه حرام است رومیزی حرام است زیرمیزی حرام است این سُحت است (أَکَّالُونَ لِلسُّحْتِ) (۳) را همین چیزها را می داند درس هم می گوید اما وقتی پرونده ای مطرح شد هم رومیزی را می گیرد هم زیرمیزی را می گیرد برای اینکه کاری از دانش ساخته نیست دانش, چراغی است چشـمی است که می بینـد این مار است آنکه بایـد تصـمیم بگیرد که «عُبد به الرحمن و اکتسب به الجنان» این طبق بیان نورانی حضرت امیر(سلام الله علیه) فرمود: «کَم مِن عقل أسیر تحت هوی امیر» (۴) خب اگر این اسیر شد از اسیر کاری ساخته نیست اینکه باید تصمیم بگیرد عقل عملی است.

ص: ۸۱۲

۱- (۷) . الکافی، ج ۱، ص ۱۱.

۲- (۸) . سوره نور، آیه ۳۰.

۳- (۹) . سوره□ مائده، آیه□ ۴۲.

۴- (۱۰) . نهج البلاغه، حکمت ۲۱۱.

بررسی نقش عقل نظری در وجود انسان

بنابراین هاهنا امور ثلاثه: یکی اینکه ما بحث اندیشه داریم یک متولّی دارد مسئول دارد به نام عقل نظری تمام کارهای فکری به عهده اوست این در سه حوزه فعالیت می کند هم در حوزه هست و نیست فعالیت می کند که چه چیزی در عالم هست چه چیزی نیست, هم در حوزه باید و نباید فعالیت می کند در فقه, اخلاق, حقوق هم در ارتباط هست و نیست با باید و نباید هماهنگی می کند قیاسی ترتیب می دهد که یک مقدمه اش از هست و نیست است یک مقدمه اش از باید و نباید است نتیجه هم تابع اخسّ مقدّمتین است نتیجه می گیرد این سه حوزه فعالیت های علمی را عقل نظری به عهده دارد هیچ کاری از او ساخته نیست فقط می فهمد از علمِ تنها هیچ کاری ساخته نیست چون علم که کار نمی کند مثل اینکه چشم که نمی دوَد چشم که سنگ را نمی گیرد مار را از بین نمی برد چشم که فرار نمی کند از عقرب نجات پیدا کند. این عقل نظری این حوزه دانش این حوزه اندیشه مثل چشم است هیچ کاری از علم ساخته نیست (این یک).

جایگاه عقل عملی در وجود انسان

حالا- برویم به سراغ مسئول اراده. مسئول اراده عقل عملی است اگر این عقل عملی در جبهه جهاد نفس اسیر شد خب این زنجیری است خب انسان اگر دست و پایش زنجیری باشد چشم و گوش هر چه مار و عقرب را ببیند چه فرمانی می تواند بدهد چگونه می تواند هدایت کند اینکه فلج است اینکه دست و پا بسته است اگر کسی _ خدای ناکرده _ دست و پای عقل عملی اش را بست که «کَم من عقل أسیر تحت هوی أمیر» این هر چه هم علم پیدا کند هیچ نمی تواند دستور بدهد که این عقل عملی فعال باشد.

ص: ۸۱۳

نفس انسان هماهنگ کننده عقل نظری با عملی

ولی اگر دست و پایش باز باشد دست و پایش که باز باشد خود عقل نظری که مسئول اندیشه است رهبری نمی کند این نفس است که هماهنگ کننده است از شأنی می گیرد به شأن دیگر می دهد مثل اینکه نفس از چشم و گوش کمک می گرفت به دست و پا دستور می داد دست و پا هم فعالیت می کردند از مار و عقرب نجات پیدا می کردند آن واحدِ هماهنگ کننده, نفس است که «فی وحدتها کلّ القوی» (۱) آن اگر آلوده نباشد (قَدْ خَابَ مَن دَسَّاهَا) (۲) نباشد (قَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ مَنِ اسْتَعْلَى) (۳) نباشد بلکه (قَدْ أَفْلَحَ مَن تَزَكَّى) (۴) باشد (قَدْ أَفْلَحَ مَن زَكَّاهَا) (۵) باشد کاملاً ـ مواظب است علم صائب را فراهم بکند (یک) به عقل عملی بدهد (دو) همین که به عقل عملی داد او می شود «فعالّ ما یشاء».

تقوا و احسان ثمره حکومت نفس بر عقل نظری و عملی

حالا یا معصوم می شود یا عادل می شود یا باتقوا می شود یا بااحسان می شود هر وصفی که پیدا کرده او از این به بعد اراده می کند اخلاص دارد نیت دارد درجات خاص خودش را دارد بنابراین تمام اندیشه ها به عقل نظر برمی گردد سه حوزه چه حوزه فلسفه و کلام که در جهان چه کسی هست چه کسی نیست خدا هست بهشت هست جهنم هست وحی و نبوت هست امامت هست ولایت هست معاد هست این هستی های تکوینی را عقل نظری می فهمد چه چیزی باید کرد که حکمت عملی است این را هم عقل نظری می فهمد هماهنگی بین اینها که یک قیاس مؤلّفی باشد از یک مقدمه بود و نبود و از یک مقدمه باید و نباید آن هم عقل نظری تشکیل می دهد. اصطلاح رایج این است که می گویند حکمت نظری را عقل نظری درک می کند حکمت عملی را عقل عملی و اصطلاح غیر رایج که تحقیقاً آن بهتر است و قوی تر و متقن تر این است که همه دانش ها را عقل نظری درک می کند عقل عملی کارش تصمیم و اراده است.

۱- (۱۱) . اسرار الحکم، ص ۳۲۰.

۲- (۱۲) . سوره شمس، آیه ۱۰.

۳- (۱۳) . سوره طه، آیه ۶۴.

۴- (۱۴) . سوره اعلی، آیه ۱۴.

۵- (۱۵) . سوره شمس، آیه ۹.

حکمت بودن مسائل عملی فقه، اخلاق و حقوق

پرسش: برخی مفسرین گفتند حکمت این است که مصلحت و مفسده هر موجود و هر عملی را می فهمد.

پاسخ: بله, اینها حکمت های عملی است اینها حکمتی است مربوط به فقه و اخلاق و حقوق اما حکمت در عالَم چه چیزی هست چه چیزی نیست آن هم جزء حکمت است که خدای سبحان وقتی در سوره مبارکه «اسراء» از توحید سخن گفته تا مسائل اخلاقی و فقهی فرمود: (ذٰلِکَ مِمَّا أَوْحىٰ إِلَيْکَ رَبُّکَ مِنَ الْحِکْمَةِ) خدا هست این حکمت است, وحی هست حکمت است, نبوت هست حکمت است, بهشت هست حکمت است ما باید اطاعت بکنیم این هم حکمت است. بنابراین آنچه در حوزه اندیشه است همان سه رشته علم است رشته های علمی که به بود و نبود برمی گردد به نام فلسفه و کلام که خدا هست شریک ندارد و مانند آن این حکمت نظری است فقه و اخلاق اینها حکمت عملی است.

تشبیه قوای سه گانه وجود انسان به قوای سه گانه در جامعه پویا

یک فقیه می گوید چه چیزی واجب است چه چیزی حرام است یک عالِم فنّ اخلاق می گوید چه چیزی فضیلت است چه چیزی رذیلت است اما یک سیاستمدار, یک قانون گذار مجلس, یک عالِم که رهبری جامعه را به عهده دارد این باید بین این بود و نبود و باید و نباید تلفیق کند فقه حوزه یک کلیات است چه چیزی واجب است چه چیزی حرام اما کار مجلس که تصویب قانون است که با این چه چیزی خوب است چه چیزی بد است چه چیزی واجب است چه چیزی حلال است و مانند اینها انجام نمی شود چه باید بکنیم یک سیاستمدار می گوید چه باید بکنیم کسی که رهبری جامعه را به عهده دارد می گوید چه باید بکنیم یک اقتصاددانی که اقتصاد جامعه را به عهده گرفته و اداره می کند می گوید چه باید بکنیم اینکه چه باید بکنیم قیاسی دارد که یک مقدمه اش از بود و نبود است یک مقدمه اش از باید و نباید, مقدمه بود و نبود مثل اینکه می گوید خدا ولیّ نعمت است باید ولیّ نعمت را شکر کرد این جزء باید و نباید است این مقدمه باید و نباید با آن مقدمه بود و نبود که ضمیمه بشود می گوییم خدا مُنعِم است منعم را باید شکر کرد پس خدا را باید شکر کرد این کشور, کشور اسلامی است کشور اسلامی باید مستقل باشد پس کشور ما باید مستقل باشد آزاد باشد مستقل باشد بیگانه را طرد کند و مانند آن. برای یک سیاستمدار, برای یک قانون گذار کار فقهی به تنهایی کارساز نیست مسائل اخلاقی به تنهایی کارساز نیست این یک مقدمه است او باید آن قدر قدرتمند و توانا باشد که بین آن بود و نبود از یک سو و این باید و نباید از سوی دیگر تلفیق کند قیاسی تشکیل بدهد نتیجه بگیرد که کشور را باید از راه صنعت پیش برد یا از راه کشاورزی, این مملکت در چه منطقه قرار دارد فصول چهارگانه اش چیست آب و خاکش چگونه است صنعتی است یا کشاورزی است یا هر دو. بنابراین رشته سیاست, رشته تدبیر, رشته مدیریت این گونه از علوم انسانی بدون تلفیق آن باید و نباید و بود و نبود ممکن نیست اما فقه و اخلاق و اینها, اینها کاری به تلفیق ندارد یک فقیه بحث می کند چه چیزی واجب است چه چیزی حرام, چه چیزی مستحب است و چه چیزی مکروه این کار ندارد که ما جامعه را چطور اداره کنیم یک عالِم فنّ اخلاق بحث می کند چه چیزی حسد است چه چیزی حسد نیست چه چیزی فضیلت است چه چیزی فضیلت نیست اما جامعه را چگونه باید اداره کرد این کار فنّ اخلاق نیست.

حکمت بودن قوای سه گانه وجود انسان

بنابراین آنچه به اندیشه برمی گردد مسئولش عقل نظری است آنچه به انگیزه برمی گردد مسئولش عقل عملی است اما اینها دو شأن اند دو بال اند از یک پرنده ملکوتی به نام نفس این روح است که اینها را هماهنگ می کند نه اینکه خود اینها بتوانند به تنهایی اندیشه را به انگیزه تبدیل کنند هر سه, حکمت است گوشه ای از حکمت را الآن اینجا به لقمان حکیم می دهد.

آموختن حکمت به لقمان در شکر نعمت

در جریان حکمت لقمان اوّلش شکر و سپاس الهی مطرح است خب خدا هست بسیار خب, خدا مُنعم است خالق است به دلیل همین آیه ده سوره مبارکه «لقمان» فرمود, پس تمام نعمتِ ما چه «کان» تامّه چه «کان» ناقصه را او داد عقل هم می گوید انسان در برابر ولی نعمت باید خاضع باشد حق شناسی کند خدا هم همین را به صورت حکمت بیان کرده به لقمان آموخت فرمود شکر کن خدا را سپاسگزار باش.

بازگشت شکر نعمت به خود انسان و دایره شمول آن

هر کس شکر کرده است این به سود خود شکر می کند اینکه فرمود: (لَئِن شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ) (۱) که در سوره مبارکه «ابراهیم» گذشت تنها این نیست که «شکر نعمت, نعمتت افزون کند» تنها این نیست, «شکر نعمت نعمتت افزون کند» در حدّ نازل یا میانی, شکر نعمت, شاکر را افزون کند در حدّ عالی, نفرمود «لئن شکرتم لأزیدنّ نعمتکم» فرمود: (لَئِن شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ) شعور و فهمتان را ما می بریم بالا هویّتتان را می بریم بالا انسان که همه اش خوردن و خوابیدن نیست فهم هم هست فرمود ما شما را بالا می بریم اگر بخش های دیگر باشد فرمود اگر کسی شکر کرد ما نعمتش را زیاد می کنیم اما در سوره مبارکه «ابراهیم» فرمود گوهر هستی تان را ما بالا می بریم (لَئِن شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ) شما می آیید بالا چه اینکه فرمود مردان الهی کسانی اند که (إِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَاناً) (۲) خب ایمان کسی که بالا می رود یعنی هویّت او, واقعیت او بالا می رود.

ص: ۸۱۶

۱- (۱۶) . سوره ابراهیم، آیه ۷.

۲- (۱۷) . سوره انفال، آیه ۲.

پرسش:... پاسخ: بله, اما گاهی نعمت او را اضافه می کنند گاهی خود او را, این (لِنَفْسِهِ) هر دو را می تواند بگیرد آنچه در جریان سوره مبارکه «ابراهیم» آمده است خیلی شفاف است فرمود: (لَئِن شَکَرْتُمْ لَأَزِیدَنَّکُمْ) شما می آیید بالا اینکه فرمود: (یَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِینَ آمَنُوا مِنکُمْ وَالَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ) (۱) یعنی خود شما را بالا می بریم اگر درباره حضرت ادریس فرمود: (وَرَفَعْنَاهُ مَکَاناً عَلِیّاً) (۲) یعنی گوهر هویّت ادریس(سلام الله علیه) را بالا بردیم اینها هست.

محدود نشدن ثمرات شکر به کفران نعمت در سوره لقمان

این شکرها این برکات را دارد اما درباره کفر گاهی تهدید دارد گاهی بی تهدید است تهدیدش هم معمولاً تلویحی است معمولاً در این گونه از موارد تصریح به تهدید نمی کند گاهی تصریح می کند نسبت به نعمت و شکر فرمود: (نَبِّیْءْ عِبَادِی أَنِّی أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِیمُ) (۳) بگو که من بخشنده ام اما دیگر نفرمود اگر کفر ورزیدند من عذاب می کنم فرمود: (وَأَنَّ عَذَابِی هُوَ الْعَذَابُ الْأَلِیمُ) (۴) من یک عذاب سختی هم دارد نه اینکه آنها را عذاب می کنم, گاهی اصلاً سخن از عذاب نیست نظیر همین آیه که (وَمَن کَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِیٌّ حَمِیدٌ) نفرمود اگر کفر ورزیدید ما عِقابتان می کنیم فرمود اگر کفر ورزیدید خدا بی نیاز است آن که می گوید

شکر نعمت, نعمتت افزون کند کفر, نعمت از کَفت بیرون کند

این ترجمه بعضی از آیات است که فرمود اگر شما کفر ورزیدید نعمتتان گرفته می شود اما آنچه در این آیه دوازده سوره مبارکه «لقمان» هست اصلاً سخن از تهدید نیست لا تلویحاً و لا تصریحاً بلکه فرمود کفر شما اثر ندارد.

۱- (۱۸) . سوره مجادله، آیه ۱۱.

۲- (۱۹) . سوره مریم، آیه ۵۷.

۳- (۲۰) . سوره حجر، آیه ۴۹.

۴- (۲۱) . سوره حجر، آیه ۵۰.

عدم ارتباط محدود نمودن نعمت با تعبیرات به کار رفته در قرآن

در سوره مبارکه «ابراهیم» مشابه این آمده است که (وَقَالَ مُوسَىٰ إِن تَكْفُرُوا أَنتُمْ وَمَن فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً) همه مردم روی زمین کافر بشوند به خدای سبحان آسیبی نمی رسد (فَإِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ حَمِيدٌ) (۱) این نفی ضرر است نسبت به ذات اقدس الهی.

پرسش:؟ پاسخ: بنای قرآن کریم بر اساس «سَبَقت رحمته غَضبه» (۲) تنظیم شده است در خیلی از موارد آن عذاب را ذکر نمی کند یا اگر عذاب را ذکر می کند تلویحاً ذکر می کند خب خیلی فرق است بین اینکه بفرماید: (نَبِّئْ عِبَادِي أَنِّي أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِيمُ) من بخشنده ام (وَأَنَّ عَذَابِي هُوَ الْعَذَابُ الْأَلِيمُ) نه من معذِّبم خب این دو تعبیر فرق می کند در آنجا هم در سوره مبارکه «ابراهیم» مشابه این آمده بله, یک وقت کفران نعمت است که این گونه از آیات مطرح می کند یک وقت کفر در مقابل ایمان است کفر در مقابل ایمان در سوره مبارکه روم قبلاً گذشت که آنجا تهدید فرمود آیه ۴۴ سوره مبارکه «روم» این بود (مَن كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ وَمَنْ عَمِلَ صَالِحاً فَلِأَنفُسِهِمْ يَمْهَدُونَ) اینجا تهدیدی است مقابل آن لطف, اما کفر در مقابل ایمان است نه کفران در مقابل سپاسگزاری به هر تقدیر اینجا فرمود اگر کسی کفر ورزید (فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ) یعنی آسیبی به کسی نمی رساند حالا طرح حکمت لقمان.

آشکار شدن حکمت لقمان در موعظه های او

خود آن حکمتی که فرمود: (لَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ) همین که فرمود: (أَنِ اشْكُرْ لِلَّهِ) این از کلمات حکیمانه لقمان است آنجایی که خود لقمان دارد نصیحت می کند این هم یکی از تفصیل های حکمت لقمانی است (وَإِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَهُوَ يَعِظُهُ يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ) برای اینکه شرک, ظلم عظیم است.

ص: ۸۱۸

۱- (۲۲) . سوره ابراهیم، آیه ۸.

۲- (۲۳) . مصباح المتهجد، ص ۴۴۲ و ۶۹۶.

تبیین حکمت بودن موعظه های لقمان در شکر و شرک

ملاحظه فرمودید این ظلم از باب حکمت عملی است عدل و ظلم, حُسن و قبح اینجا جزء حکمت عملی است. خدا واحد است (لَا شَرِیکَ لَهُ) (۱) این جزء حکمت نظری است ما بایـد آن واحد (لَا شَـرِیکَ لَهُ) را بپرستیم و حق شناسـی کنیم این حکمت عملی است تلفیق آ ن بایـد و نباید با این بود و نبود به این صورت در آمده است که فرمود: (لَا تُشْـرِکْ بِاللَّهِ) چرا, برای اینکه شرک, ظلم عظیم است. در بخش هـایی دیگری که در همین سوره مبارکه «لقمان» خواهـد آمـد قرآن کریم برهان را ذکر می کند آیه پانزده این است که (وَإِن جَاهَدَاکَ عَلَی أَن تُشْرِکَ بِی مَا لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ) این حکمت نظری است یعنی شرک, برهان پذیر نیست شرک در سوره مبارکه «مؤمنون» بخش پایانی این بود که (وَمَن یَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلهاً آخَرَ لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ فَإِنَّمَا حِسَابُهُ عِندَ رَبِّهِ) این (لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ) جمله در محلّ نصب است تا صـفت باشـد برای (إِلهاً آخَرَ) یعنی (إِلهاً آخَرَ) برهان پذیر نیست مثل اینکه کسی بگوید «اگر کسی بگوید دو دوتا پنج تا که دلیل ندارد حُکمه کذا», این «که دلیل ندارد» لازمه ذات دو دوتـا پنـج تاست یعنی دو دوتا پنـج تا دلیل بردار نیست نه اینکه بخواهـد خبر بدهـد آیه ۱۱۷ سوره مبـارکه «مؤمنون» (وَمَن یَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلهاً آخَرَ لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ فَإِنَّمَا حِسَابُهُ عِندَ رَبِّهِ) که این جواب از همان (فَإِنَّمَا حِسَابُهُ) طرح می شود این (لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ) برای اینکه معـدوم است سرّش هم در آیـات دیگر بیـان کرد فرمـود شـما که این اصـنام و اوثـان را می پرستیـد می گوییـد ارباب است لفظ ربّ را به این بت هایتان می گوییـد مفهوم ربّ هم در ذهنتان هست اما این مفهوم زیرش خالی است شـما هر چه بگردیـد ربّ پیدا نمی کنید (إِنْ هِیَ إِلَّا أَسْـماءٌ سَـمَّیْتُمُوهَا أَنتُمْ وَآبَاؤُکُم مَا أَنزَلَ اللَّهُ بِهَا مِن سُـلْطَانٍ) (۲) خب اگر این ربّ مفهومی است که زیرش خـالی است شـما چه برهـانی داریـد بیاوریـد معـدوم محض که برهان پـذیر نیست (إِنْ هِیَ إِلَّا أَسْـماءٌ سَمَّیْتُمُوهَا أَنتُمْ وَآبَاؤُکُم) خب لفظ را می خواهیـد بگویید, بگویید مفهوم در ذهنتان باشد, باشد اما بالأخره زیرش خالی اسـت خالی که برهان پذیر نیست این هم همین طور است.

۱- (۲۴) . سوره انعام، آیه ۱۶۳.

۲- (۲۵) . سوره نجم، آیه ۲۳.

آمدن تعلیل ظلم بودن شرک در کلام خدا با (مَا لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ)

آنچه لقمان فرمود: (لاَ تُشْرِکْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْکَ لَظُلْمٌ عَظِیمٌ) برهانی در آن نیست اینجا ذکر نفرمود اما در همین سوره مبارکه «لقمان» در آ نجا که کلمات ذات اقدس الهی است آیه پانزده فرمود ما به انسان سفارش کردیم که به پدر و مادرش احسان بکند اما اگر آنها اصرار کردند که او شرک بورزد (وَإِن جَاهَدَاکَ عَلَی أَن تُشْرِکَ بِی مَا لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ) نه تنها تو, یعنی «ما لا علم به» خب معدوم, علم پذیر نیست چیزی که نیست انسان چه چیزی را بفهمد این (مَا لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ) مثل اینکه بگوید اگر بگویید دو دوتا پنج تا که علم ندارید یعنی «لا یتعلّق به العلم» است سالبه به انتفاء موضوع است برای اینکه معدوم محض که علم پذیر نیست این برهان مسئله است این کلمات حکیمانه خود خدای سبحان است که به عنوان جمله معترضه بین سخنان لقمان وارد شده از آیه (وَوَصَّیْنَا الْإِنسَانَ) کلمات خود ذات اقدس الهی است. از آیه شانزده به بعد که حالا لقمان دارد وصیت می کند (یَا بُنَیَّ إِنَّهَا إِن تَکُ) این جزء کلمات حکیمانه خود لقمان است این تلفیقی است از حکمت هایی که خدای سبحان بلاواسطه بیان می کند و حکمت هایی که خدای سبحان از زبان لقمان بیان می کند.

سرّ توصیه انسان به حفظ احترام عمودین در خانواده

در آیه چهارده فرمود ما اصول خانوادگی را کاملاً حفظ می کنیم چون اصول خانواده است که جامعه را حفظ می کند این عاطفه است که جامعه را عطوف می کند (وَوَصَّیْنَا الْإِنسَانَ بِوَالِدَیْهِ) ما نگذاشتیم و نمی گذاریم این اصول خانوادگی به هم بخورد عمودین را واجب النفقه یکدیگر می کنیم احترامشان را واجب می دانیم پدر, جدّ, جدّ اعلا, پسر, نوه, نبیره هر کدام فقیر بود تأمین نیازهای او بر دیگری واجب است این حفظ عمودین است از نظر مسائل اقتصادی و مسائل خانوادگی, صِله رَحِم هم که واجب است از نظر مسائل اخلاقی, نمی گذارد که خانواده ها متلاشی بشوند اما برهانی که در مسئله هست بالأخره آدم که می خواهد در جایی زندگی کند خانواده باید محفوظ باشد حالا در صدر اسلام گاهی پدر و مادر مشرک بودند جوان ها ایمان می آوردند به حضرت هم عرض کردند که پدر و مادر ما اصرار دارند که ما از اسلام برگردیم آیه نازل شد که خیر این کار را نکنید (وَوَصَّیْنَا الْإِنسَانَ بِوَالِدَیْهِ) اینکه ما سفارش کردیم احترام پدر و مادر را حفظ بکنید برای اینکه نظام خانوادگی محفوظ بماند.

ص: ۸۲۰

علت تأکید اسلام بر احترام بیشتر به مادر

احترام بـه مـادر بیش از احترام بـه پـدر سـفارش شـده اسـت دلیلش هـم این است که (حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْنـاً عَلَی وَهْنٍ) این دوران بـارداری دشوار را آن مـادر تحمل می کنـد (وَفِصَالُهُ فِی عَامَیْنِ) دو سال هم طول می کشـد تا دوران شـیرخوارگی او را تأمین کنـد و شـیرش کامل بشود که «لا رضاع بعد الفِطام» فِطام یعنی بعد از اینکه دو سالش تمام شده است از شـیر باز می گیرند که دیگر از آن به بعـد اگر کودک دو ساله به بعـد شـیر کسـی را بخورد این نشـر حرمت نمی کند. در سوره مبارکه «احقاف» مجموعه بارداری و شیرخوارگی او را ذکر فرمود یعنی در آیه پانزده سوره مبارکه «احقاف» فرمود: (وَوَصَّیْنَا الْإِنسَانَ بِوَالِدَیْهِ إِحْسَاناً حَمَلَتْهُ أُمُّهُ کُرْهاً وَوَضَعَتْهُ کُرْهاً وَحَمْلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلاَثُونَ شَـهْراً) اینکه گفتند اقلّ حمل شـش ماه است برای اینکه طبق آیه سوره «لقمان» دوران شیرخواگی (وَفِصَالُهُ فِی عَامَیْنِ) است دو سال است مجموعه حمل و شـیر دادن وقتی سـی ماه شد وقتی ۲۴ مـاه را از ۳۰ مـاه کم بکنیم شـش ماه می مانـد اقلّ حمل می شود شـش ماه, دوران شـیرخوارگی هم می شود دو سال لـذا فرمود: (وَحَمْلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلاَثُونَ شَهْراً) اینکه فرمود این تلاش و کوشش را مادر کرد شما باید به فکر احترام مادر باشید.

آمدن نام عمودین در کنار نام خدا دال بر اهمیت موضوع

خب چه چیزی وصـیت کردیم (أَنِ اشْکُرْ لِی وَلِوَالِدَیْکَ) هم آنها مجرای فیض خالقیّت اند خالق سبحان که (خَلَقَ الإنْسَان) از این راه خلق کرده است اینهـا مجرای فیض انـد مورد عنـایت حقّ انـد دوم اینکه وقتی خـدای سـبحان بخواهـد به چیزی اهمیت بدهـد نـام مبـارک خودش را آ نجـا می برد در سوره مبارکه «نساء» گـذشت که (اتَّقُوا اللّهَ الَّذِی تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ) (۱) یعنی مبـادا صِلهٔ رحم را قطع بکنیـد (یـک) مبادا تقوای الهی را فراموش بکنیـد (دو) این تکریم ارحام است اعتنا به صِلهٔ رَحِم است اگر نام مبارک خدای سـبحان در کنار صـله رحم ذکر شده است برای اهمیت اسـلام نسبت به صله رحم است. اینجا هم فرمود: (أَنِ اشْکُرْ لِی وَلِوَالِدَیْکَ) بر اساس آن دو وجه.

ص: ۸۲۱

۱- (۲۶) . سوره نساء، آیه ۱.

محدوده احترام والدین با (إِلَیَّ المَصِیرُ) به مسائل اعتقادی

اما (إِلَیَّ الْمَصِیرُ) وقتی که روشن شد بازگشت همه شما به طرف خداست مصیر این است شما در مسائل اعتقادی نباید تابع پدر و مادر باشید چون در صدر اسلام این حادثه اتفاق افتاده در این شأن نزول ها ملاحظه فرمودید که جوانی ایمان آورد پدر و مادرش اصرار کردند که باید به همان شرک برگردی این آیه پانزده نازل شد (۱) فرمود: (وَإِن جَاهَدَاکَ) اگر پدر و مادر اصرار کردند (عَلَی أَن تُشْرِکَ بِی مَا لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ) شرک بیاوری چیزی را که علم پذیر نیست نظیر (أَتُنَبِّؤُنَ اللَّهَ بِمَا لاَ یَعلَمُ فِی السَّماوَاتِ وَلاَ فِی الأَرْضِ) (۲) این از جاهایی است که «عدم الوجدان یدلّ علی عدم الوجود» اگر چیزی بیّن الغی باشد «عدم الوجدان یدلّ علی عدم الوجود» درباره علم محیط هم خدای سبحان برای اینکه ثابت کند «عدم الوجدان یدلّ علی عدم الوجود» فرمود شما حرف هایی می زنید که خدا نمی داند, خدا نمی داند یعنی نیست برای اینکه اگر چیزی بود خدایی که (بِکُلِّ شَیْ ءٍ مُحِیطٌ) (۳) است (بِکُلِّ شَیْ ءٍ عَلِیمٌ) (۴) است خب می دانست (أَتُنَبِّؤُنَ اللَّهَ بِمَا لاَ یَعلَمُ فِی السَّماوَاتِ وَلاَ فِی الْأَرْضِ) حرفی می زنید که خدا نمی داند یعنی نیست, پس اینکه گفته می شود «عدم الوجدان لا یدلّ علی عدم الوجود» یک موجبه کلیه نیست, عدم الوجدان چه کسی؟ اگر عدم الوجدان نسبت به محیط مطلق باشد این قطعاً «یدلّ علی عدم الوجود» اما اگر عدم الوجدان نسبت به افراد محدود باشد که حوزه تجربی آنها محدود است بله «عدم الوجدان لا یدلّ علی عدم الوجود» اما چیزهایی که بیّن الغی است بدیهی البطلان است عدم الوجدان اینها هم «یدلّ علی عدم الوجود» فرمود: (عَلَی أَن تُشْرِکَ بِی مَا لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ فَلاَ تُطِعْهُمَا) از آنها اطاعت نکن.

۱- (۲۷) . مجمع البیان، ج ۸، ص ۴۳۰.

۲- (۲۸) . سوره یونس، آیه ۱۸.

۳- (۲۹) . سوره فصلت، آیه ۵۴.

۴- (۳۰) . سوره بقره، آیه ۲۹.

بیان رسول خدا(صلّی الله علیه و آله و سلّم) در عدم جواز معصیت خالق مطلقاً

این یکی از کلمات نورانی پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) است که «لا طاعه لِمخلوق فی معصیه الخالق» خدا غریق رحمت کند سیدناالاستاد مرحوم علامه طباطبایی را ایشان بارها می فرمودند که کلمات نورانی پیامبر مثل اصول قانون اساسی است سخنرانی آن طوری که در نهج البلاغه و اینها هست به آن صورت سخنرانی طولانی این چنین نبود مرتب نورافشانی می کرد هر کدامش به منزله اصلی از اصول قانون اساسی است گوشه ای از این اصول کلی را مرحوم صدوق(رضوان الله علیه) در اواخر من لا ـ یحضره الفقیه نقل کرده (۱) این کلمات کوتاهی که هر کدام به منزله اصلی از اصول اسلامی است «لا ـ طاعه لمخلوق فی معصیه الخالق» (۲) این اصل بر همه عمومات و اطلاقات حاکم است که نمی شود گفت فلان کس مأمور است معذور است و مانند آن که خدا را معصیت بکند تا حرف مثلاً آمر خودش را اطاعت کند. اینجا هم فرمود: (وَإِن جَاهَدَاکَ عَلَی أَن تُشْرِکَ بِی مَا لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ فَلاَ تُطِعْهُمَا).

مقید بودن (وَصَاحِبْهُمَا فِی الدُّنْیَا) به امور دنیوی

اما (وَصَاحِبْهُمَا فِی الدُّنْیَا) این (فِی الدُّنْیَا) تنها برای این نیست که در دنیا نسبت به اینها کار خوب بکند نه, منظور این نیست منظور این است که (فِی الدُّنْیَا) یعنی «فی الامور الدنیویّه» نه اینکه مادامی که در دنیا هستی نسبت به اینها احسان بکن ولو در مسائل اخروی این چنین نیست در مسائل اخروی هرگز نسبت به اینها اطاعت نکن جا برای مصاحبت نیک نیست نه, در امور دنیوی, مسکن می خواهند, غذا می خواهند, پوشاک می خواهند, اینها بله اما در امور اخروی بخواهی کوتاه بیایی نه, پس (صَاحِبْهُمَا فِی الدُّنْیَا) این نیست که در دنیا با آنها مصاحبت نیک بکن چه حوزه آخرت باشد چه حوزه دنیا, چه مسائل دینی باشد چه مسائل دنیوی نه خیر, (فِی الدُّنْیَا) یعنی «فی الامور الدنیویه» (وَصَاحِبْهُمَا فِی الدُّنْیَا مَعْرُوفاً) بعد فرمود حالا فرق نمی کند اگر اینها برگشتند توبه کردند تابع اینها باش، نشد, تابع رهبرانت باش تابع معلّمانت باش هر کس در مسیر حق است دنبال او برو دیگر نفرمود «و اتّبع سبیل غیرهم» نه حالا اگر اینها توبه کردند هر کس در راه حق است با او هماهنگی کن چه پدر و مادر باشد چه دیگری (وَاتَّبِعْ سَبِیلَ مَنْ أَنَابَ إِلَیَّ) اما بدانید شما و پدران و هر کسی در این راه هستند (إِلَیَّ مَرْجِعُکُمْ فَأُنَبِّئُکُم بِمَا کُنتُمْ تَعْمَلُونَ).

ص: ۸۲۳

۱- (۳۱) . من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۷۶ _ ۳۸۱.

۲- (۳۲) . من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۸۱.

«و الحمد للّه ربّ العالمين»

آیات ۱۳ تا ۱۷ سوره لقمان ۹۱/۱۲/۰۸

Your browser does not support the audio tag.

(وَإِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَهُوَ يَعِظُهُ يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ (۱۳) وَوَصَّيْنَا الْإِنسَانَ بِوَالِدَيْهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْناً عَلَى وَهْنٍ وَفِصَالُهُ فِي عَامَيْنِ أَنِ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ إِلَيَّ الْمَصِيرُ (۱۴) وَإِن جَاهَدَاكَ عَلَى أَن تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَصَاحِبْهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفاً وَاتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ (۱۵) يَا بُنَيَّ إِنَّهَا إِن تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَكُن فِي صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّمَاوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ (۱۶) يَا بُنَيَّ أَقِمِ الصَّلَاةَ وَأْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَانْهَ عَنِ الْمُنكَرِ وَاصْبِرْ عَلَى مَا أَصَابَكَ إِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ (۱۷))

حکمت لقمان گوشه ای از حکمت نبوی

حکمتی را که ذات اقدس الهی به لقمان ایتاء فرمود گوشه ای از حکمت های فراوانی است که در قرآن کریم آمده و به وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) اعطا کرد زیرا در صدر همین سور ه آیه دو آمده است که (تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ) کلّ قرآن که ۱۱۴ سور ه است بیش از شش هزار آیه است اول تا آخرش حکمت است بنابراین گوشه ای و بضعه ای از این حکمت را خدای سبحان به لقمان داد نه اینکه علم در مقابل حکمت را به پیغمبر داده باشد و بفرماید که (قُل رَبِّ زِدْنِي عِلْماً) (۱) آن علمی را که خدا به او دستور داد همین علم حکمت است وقتی کلّ قرآن حکمت شد علمی را که حضرت از خدا درخواست می کند علم حکمت است. نموداری از این هم قبلاً اشاره شد که در سوره مبارکه «اسراء» از آیه ۲۲ به بعد معارف اعتقادی هست, فقهی هست, اخلاقی هست, حقوقی هست بعد از بیان اینها می فرماید: (ذَلِكَ مِمَّا أَوْحَى إِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمَةِ) (۲) هم مسائل اعتقادی هست, هم فقهی هست, هم اخلاقی هست, هم حقوقی, بنابراین گوشه ای از حکمت نبوی به لقمان اعطا شد.

۱- (۱) . سوره طه, آیه ۱۱۴.

۲- (۲) . سوره اسراء, آیه ۳۹.

عدم تقابل حکمت و موعظه در کلام لقمان

مطلب دوم این بود که این موعظه گاهی در مقابل حکمت است مثل (ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ) (۱) گاهی جامع آن است چه اینکه حکمت گاهی در مقابل موعظه است گاهی جامع آن است حرف هایی که لقمان به فرزندش به عنوان دستورات حکیمانه بیان می کند بخشی از اینها اعتقادی است بخشی از اینها موعظه است این (يَعِظُهُ) هم در مقابل حکمت نیست یعنی در برابر آیه (ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ) نیست.

معرفی دو راه درک خدا در معنابخشی به عبادات

مطلب بعدی آن است که ما چگونه خدا را عبادت کنیم وقتی ذات اقدس الهی بسیط است (یک) و نامتناهی است (دو) و به ذهن نمی آید و به هیچ وجه نمی شود به او دسترسی پیدا کرد ما چگونه عبادت کنیم. ما از دو راه خدا را می شناسیم (یک) این دو راه هم به نحو مانعهالخلو است که جمع را شاید (دو) بیش از این هم از ما نخواستند مقدور ما هم نیست (سه) ما از راه برهان خدا را می شناسیم هر کسی در حدّ خودش این براهین ساده یا دشوار یا پیچیده را درک می کند این اسمای حسنای الهی را همه اینها را درک می کند هر کدام از اینها حدّ وسط اند برای یک قیاس یعنی اگر هزار یا هزار و یک اسم در «جوشن کبیر» هست هزار برهان یا هزار و یک برهان قابل اقامه است هر کدام از اینها حدّ وسط قرار می گیرد می گوییم آن موجود این اسم را دارد هر که این اسم را دارد خداست و معبود است پس او خداست و معبود است اینها را کاملاً بشر درک می کند و می فهمد. مرحوم صدوق در توحید دارد که یکی از شاگردان یا اصحاب حضرت به آن حضرت عرض کرد که اینها که ما می فهمیم اسمای الهی است اوصاف الهی است مفاهیم است اینها در ذهن ماست اینها که خدا نیست فرمود اگر این باشد «لکان التوحید عنّا مرتفعا» (۲) ما بیش از این مکلّف نیستیم که این براهین را به خوبی با برهان یقینی بفهمیم (یک) بدانیم که این یک مصداق خارجی دارد (دو) آن مصداق خارجی در دسترس ما نیست آن مصداق خارجی را که این مفاهیم از آن حکایت می کنند ما معتقدیم و می پرستیم و حرف او را اطاعت می کنیم این راه علم حصولی است. راه علم حضوری و شهودی هم هست آن هم برای همه هست مگر کسی نخواهد این راه را طی کند یک بیان نورانی از حضرت امیر(سلام الله علیه) هست که فرمود: «اَلْحَمْدُ لِلَّهِ الْمُتَجَلِّی لِخَلْقِهِ بِخَلْقِهِ» در ادعیه و اوراد و اذکار ائمه(علیهم السلام) مسئله تَجلّی هست در این دعای شب ۲۷ رجب این است که خدایا تو را سوگند می دهیم به تجلّی اعظم (۳) وجود مبارک حضرت امیر فرمود: «اَلْحَمْدُ لِلَّهِ الْمُتَجَلِّی لِخَلْقِهِ بِخَلْقِهِ» (۴) (یک) در خطبه دیگر فرمود جهان, مرایی ذات اقدس الهی اند (۵) آینه های حقّ اند (دو) قلب ما هم, هم مجلای حق است هم مرآت حق (سه) خدای سبحان که ﴿نُورُ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ (۶) است آن حقیقت بسیط نامتناهی در این آینه ها تابید (چهار) هر آینه ای به اندازه خود خدا را مشاهده می کند (پنج) اینکه می گویند هر کسی خدا را به اندازه خود می یابد نه معنایش این است که می رود بالا گوشه ای از خدا را درک می کند بلکه همان جا که پایین هست فیض خدا از بالا به پایین می آید ﴿نُورُ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ است در این آینه ها می تابد هر آینه ای به اندازه خود او را نشان می دهد اگر خواستیم ــ معاذ الله ــ تشبیه بکنیم این آفتاب بتمامها در این آینه ها می تابد آینه های کوچک کمتر نشان می دهند آینه های بزرگ بیشتر نشان می دهند نه اینکه این آینه بزرگ برود بالا سهم خود را بیشتر بگیرد و آینه کوچک برود بالا و سهم کمتری بگیرد این سهام در سطح این اشیاء توزیع می شود اینکه می گوییم «به قدر تشنگی باید چشید» (۷) یعنی در مرحله نازل نه اینکه برویم بالاـ به اندازه خودمان از خدا معرفت کسب بکنیم چون او جزءبردار نیست ولی این آینه ها هر کدام به اندازه خودشان خدا را نشان می دهند این بیان نورانی امام رضا(سلام الله علیه) است در توحید مرحوم صدوق است که «تجلّی صانعها للعقول» (۸) در نهج البلاغه هم همین هست که خدای سبحان برای دل ها تجلّی کرد (۹) آنجا دیگر سخن از مفهوم نیست سخن از تصور و تصدیق و علم حصولی نیست سخن از علم شهودی است که انسان در حال اضطرار همان را می یابد این دو راه هست ــ البته راه شهود بهتر است ــ مانعهالخلو است جمع را شاید و مانند آن.

۱- (۳) . سوره نحل, آیه ۱۲۵.

۲- (۴) . ر.ک: الکافی, ج۱, ص۸۴; ر.ک: التوحید (شیخ صدوق), ص۲۴۵.

۳- (۵) . البلدالأمین, ص۱۸۳.

۴- (۶) . نهج البلاغه, خطبه ۱۰۸.

۵- (۷) . نهج البلاغه, خطبه ۱۸۵.

۶- (۸) . سوره نور, آیه ۳۵.

۷- (۹) . مثنوی معنوی، دفتر ششم، بخش ۱.

۸- (۱۰) . التوحید (شیخ صدوق), ص۳۹.

۹- (۱۱) . نهج البلاغه, خطبه ۱۸۶.

دائمی بودن فیض الهی و دریافت آن با علم حصولی و حضوری

مطلب بعدی آن است که خدای سبحان فیض را که ایحاء می کند «دائم الفیض علی البریّه» است این طور نیست که لحظه ای فیض خدا کم بشود یا تعطیل بشود او «دائم الفیض علی البریّه» است «دائم الفضل علی البریّه» (۱) است لیل و نهار ندارد (کُلَّ یَوْمٍ هُوَ فِی شَأْنٍ) یوم نه در برابر لیل است نه مجموع لیل و نهار که می گویند صلوات یومیه, یوم یعنی ظهور در هر ظهوری او فیض تازه دارد چرا, برای اینکه هر لحظه سائلان در راه اند این آیه سوره مبارکه «الرحمن» یک سؤال و جواب خاصّی است (کُلَّ یَوْمٍ هُوَ فِی شَأْنٍ) چرا, چون (یَسْأَلُهُ مَن فِی السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ) (۲) اگر سؤال هر لحظه هست همه موجودات از او می خواهند خب او همه موجودات را باید اداره کند به یکی علم حصولی می دهد به یکی علم حضوری می دهد به آن موجودات جماد فیض جمادی می دهد به آن نبات فیض نباتی می دهد به حیوان فیض حیوانی می دهد به انسان فیض انسانی می دهد به فرشته ها فیض فرشتگی می دهد همه در هر لحظه سائل اند چون (یَسْئلهُ مَن فِی السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ) و ذات اقدس الهی هم در هر لحظه دارد به اینها پاسخ می دهد این نیست که مدتی صبر بکند چون یک لحظه اگر فیض خدا به عالَم نرسد اینها نابود خواهند شد چون «یسئله من فی السماوات و الأرض فی کلّ آن» پس «فهو سبحانه و تعالی فی کلّ آن فی شأن جدید» منتها برخی ها علم حصولی می گیرند برخی ها علم حضوری می گیرند برخی هر دو را می گیرند بعضی نظر می گیرند بعضی عمل می گیرند و مانند آن. آنچه خدای سبحان به عنوان علم شهودی عطا می کند این برای عقل عملی است آنچه به عنوان فعل و اراده و اخلاص عطا می کند اینها برای عقل عملی است آنچه به عنوان تصور و تصدیق و حلّ مشکلات مفهومی افاضه می کند اینها برای عقل نظری است پس او «دائم الفیض» است منتها ما باید بدانیم که چه چیزی سؤال بکنیم فرمود: (وَآتَاکُم مِن کُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ) (۳) اگر ما چیزهای خوب سؤال بکنیم چیزهای خوب هم به ما می رسد.

۱- (۱۲) . المصباح (کفعمی), ص۶۴۷.

۲- (۱۳) . سوره الرحمن, آیه ۲۹.

۳- (۱۴) . سوره ابراهیم, آیه ۳۴.

رفع یا دفع بودن نهی لقمان از شرک و عام بودن آن

پرسش: آیه سیزده که می فرماید: (یَا بُنَیَّ لاَ تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِیمٌ) آیا دفع است یا رفع است؟

پاسخ: بله, این نسبت به کسی که ــ خدای ناکرده ــ مبتلا بود که برخی از تواریخ نقل کردند (۱) این رفع است و برای کسی که مبتلاـ نیست این دفع است به همه نصیحت می کنند که شرک نورزید منتها برخی ها گرفتار شرک خفیّ اند برخی ها گرفتار شرک جلیّ اند برخی ها منزّه از شرکین اند.

تبیین آلودگی اکثر مؤمنین به شرک خفی

اینکه در بسیاری از ماها این آلودگی هست که می گوییم «لو لا فلان لهلکتُ» یا اول خدا دوم فلان شخص این شرک خفیّ است که آن بخش های پایانی سوره مبارکه «یوسف» که فرمود: (وَمَا یُؤْمِنُ أَكْثَرُهُم بِاللَّهِ إِلّا وَهُم مُشْرِكُونَ) (۲) همین است. (۳) فرمود اکثر مؤمنین, مشرک اند هر کسی گناه می کند یک شرک خفی دارد زیرا اگر خلاف شرعی که از او صورت گرفت در اثر جهل به حکم یا موضوع, سهو حکم یا موضوع, نسیان حکم یا موضوع, غفلت از حکم یا موضوع, اضطرار, الجاء, اکراه اینها باشد بر اساس حدیث رفع (۴) گناه نیست تنها جایی گناه است که انسان به حکم عالِم است به موضوع عالِم است هیچ اجباری, الجایی, اضطراری در کار نیست معنایش عندالتحلیل این است که خدایا من می دانم تو می گویی این کار را نکن ولی به نظر من باید بکنم بازگشت هر گناهی به شرک خفی است همان حرف ابلیس است اگر یک وقت سهو و اینها باشد که با حدیث رفع برداشته شده هر گناه عمدی زیرش یک شرک مستور هست چه شخص بداند چه شخص نداند برای اینکه معنایش این است که خدایا می دانم در قرآن این کار را نهی کردی ولی به نظر من, باید بکنم بازگشت هر گناهی این است.

ص: ۸۲۷

۱- (۱۵) . ر.ک: انوار التنزیل و اسرار التاویل، ج۴، ص۲۱۴.

۲- (۱۶) . سوره یوسف, آیه ۱۰۶.

۳- (۱۷) . تفسیر العیاشی, ج۲. ص۲۰۰.

۴- (۱۸) . التوحید (شیخ صدوق), ص۳۵۳.

حکمت عملی بودن نهی عام لقمان از شرک

بنابراین این (لاَـ تُشْرِکْ) هم شرک جلیّ را می گیرد هم شرک خفیّ را می گیرد هم شرک عملی را می گیرد هم شرک اعتقادی را می گیرد هم رفع را می گیرد هم دفع را این مربوط به عقل علمی است که حکمت عملی است این کار را نکن. براهینی که قبلاًـ اقامه شد ناظر به حکمت نظری بود آیه ده همین سورهٔ مبارکهٔ «لقمان» این بود که (خَلَقَ السَّماوَاتِ بِغَیْرِ عَمَـدٍ تَرَوْنَهَا) تا می رسد به آیه یازده که (هذَا خَلْقُ اللَّهِ فَأَرُونِی مَاذَا خَلَقَ الَّذِینَ مِن دُونِهِ) خب غیر از خدا احدی خالق نیست این برهان است پس غیر از خدا احدی سِـمت ربوبیّت ندارد نباید معبود باشد این برهان است بعد از اقامه آن برهان نظری حالا به حکمت عملی می رسد که شرک نورز یک وقت می گوییم شرک شریک داشتن محال است یک وقت می گوییم شرک نورز یعنی این کار را نکن این معصیت را نکن این عصیان اعتقادی را به خود راه نده که این می شود حکمت عملی.

نسبی بودن عظمت ظلم و شرک

پرسش:... پاسخ: بله, عظمتش هم نسبی خواهد بود اگر همه را بگیرد آنجا که فرمود شرک خفی, معصیتش هم خفی است ظلمش هم خفی است معصیت صغیره, شرک صغیره است معصیت کبیره, شرک کبیره است عظمت های آنها نسبی خواهد بود.

اینکه فرمود ظلم عظیم است ناظر به این است که این کار فی نفسه بد است اگر ما اَعظم داریم یا اَظلم داریم و در اینجا تعبیر به اظلم نشده برای آن است که یک وقت است این کار را فی نفسه می سنجند می گویند این کار ظلم است و عظیم است اگر نسبت به شیء دیگر بسجند خواه به صورت سالبه خواه به صورت موجبه آنجا سخن از اعظم است اکبر است اعلاست شما می بینید در سورهٔ مبارکهٔ «حج» فرمود: (هُوَ الْعَلِیُّ الْکَبِیرُ) (۱) ذات اقدس الهی ذاتاً علیّ است ذاتاً کبیر است اما اگر در برابر چیز دیگری قرار بگیرد می شود «سبحان ربّی الاعلی» در برابر چیز دیگر قرار بگیرد می شود «الله أکبر» این «أکبر» و «أعظم» و «أعلیٰ» اینها همه امور قیاسی و نسبی اند که نسبت به چیز دیگر می سنجند اگر نسبت به چیز دیگر نسنجند می شود علیّ, می شود کبیر, ظلمش هم عظیم می شود.

۱- (۱۹) . سورهٔ حج, آیهٔ ۶۲.

پرسش:... پاسخ: بله آن مطابق آن دو روایتی که مرحوم صاحب وسائل نقل کرده, «الله أکبر مِن أن یوصف» (۱) این «من أن یوصف» متعلَّق می شود حالاـ آنجا موجبه معدوله است یا سالبه محصّله آن هم در بحث های قبل داشتیم که حق این است که سالبه محصّله است یعنی اگر ما بخواهیم خدا را وصف بکنیم خدا بزرگ تر از آن است که وصف بشود اگر خواستیم بگوییم خدا محدود نیست بگوییم «حدّه أنّه لا حدّ له» این به نحو سالبه محصّله است نه موجبه معدولهالمحمول که یک نحو تحدیدی باشد اگر موجبه شد حتماً تحدید است برای اینکه قضیه موجبه, محمولی دارد, موضوعی دارد, نسبتی دارد, حاکمی دارد خب در موجبه چهار چیزند محمول غیر از موضوع است, موضوع و محمول غیر از نسبت اند که این سه, غیر از حاکم است ولی در سالبه فقط موضوع است و لاغیر این عدم الحکم است حکمی در کار نیست اگر قضیه موجبه ای برای ذات اقدس الهی فرض بشود الاّ ولابد مستلزم محدود بودن اوست برای اینکه او را موضوع قرار دادیم در قبالش محمول واقع شد بینهما نسبت واقع شد حاکمی هم هست در برابر اینها که محمول را برای این موضوع ثابت می کند این می شود تربیع دیگر توحید نشد. کارهای ذات اقدس الهی همه به سالبه محصّله برمی گردد «حدّه أنّه لا حدّ له» یعنی «لا حدّ له» به نحو سلب تحصیلی.

سرّ ذکر توحید در آیات با اشتراک وصف بین خدا و خلق

توصیه لقمان هم نسبت به فرزندش از نظر پدر و مادر که گذشت. آیه پانزده که فرمود: (وَإِن جَاهَدَاکَ عَلی أن تُشْرِک بِی مَا لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ) قبلاًـ در سوره مبارکه «عنکبوت» آیه هشت همین مطلب گذشت؛ آیه هشت سوره «عنکبوت» این بود که (وَوَصَّیْنَا الْإِنسَانَ بِوَالِدَیْهِ حُسْناً وَإِن جَاهَدَاکَ لِتُشْرِکَ بِی مَا لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ فَلاَ تُطِعْهُمَا) آنجا دیگر (وَصَاحِبْهُمَا فِی الدُّنْیَا مَعْرُوفاً) نبود برای اینکه با آن شأن نزولی در کار نبود اما این شأن نزولی داشت که آن جوان را مادر به کفر تحریک کرد. (۲) در همه بخش ها وقتی ذات اقدس الهی غیر خود را در کاری سهیم بداند سرانجام یا اول آیه یا آخر آیه از توحید سخن به میان می آورد که مبادا کسی خیال کند غیر خدا شریک خداست در وصفی از اوصاف. در آیه محلّ بحث فرمود شما و پدرانتان همه شما بازگشتتان نزد ماست (إِلَیَّ الْمَصِیرُ) این چنین نیست که حالا به گفته (أَنِ اشْکُرْ لِی وَلِوَالِدَیْکَ) پدر و مادر سهمی داشته باشند در معاد همه شما به پیشگاه ما برمی گردید آیه هشت سوره مبارکه «عنکبوت» هم این بود (إِلَیَّ مَرْجِعُکُمْ فَأُنَبِّئُکُم بِمَا کُنتُمْ تَعْمَلُونَ) درباره انبیا همین طور است درباره اهل بیت همین طور است می بینید آن آیه معروف, اول از تثلیث شروع می شود بعد به تثنیه ختم می شود بعد به توحید, اول (أَطِیعُوا اللّهَ وَأَطِیعُوا الرَّسُولَ وَأُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ) سخن از سه مطاع است. بعد می فرماید: (فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِی شَیْ ءٍ فَرُدُّوهُ إِلَی اللّهِ وَالرَّسُولِ) سخن از خدا و پیامبر است دیگر (أُولِی الْأَمْرِ) نیست بعد در ذیل فرمود: (تُؤمِنُونَ بِالله) (۳) اینکه ما می گوییم رسول و اولی الأمر اینها باید مطیع ما باشند ما باید دستور بدهیم این آیه سه ضلعی اوّلش مثلث است وسطش مُثنّاست آخرش هم توحید است همه جا اگر خدا در قرآن کریم برای غیر خدا وصفی را قائل شدند فوراً از توحید سخن به میان می آید که دیگران اگر این سِمت را دارند به عنایت الهی است به فیض الهی است به دستور الهی است و مانند آن. اینجا هم همین طور است یعنی همان طور که در آیه هشت سوره «عنکبوت» بعد از آنکه فرمود: (وَإِن جَاهَدَاکَ لِتُشْرِکَ بِی مَا لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ فَلاَ تُطِعْهُمَا) فرمود: (إِلَیَّ مَرْجِعُکُمْ) اینجا هم بعد از اینکه فرمود: (أَنِ اشْکُرْ لِی وَلِوَالِدَیْکَ) فرمود: (إِلَیَّ الْمَصِیرُ). در آیه پانزده فرمود: (إِلَیَّ مَرْجِعُکُمْ) مشابه آیه هشت سوره مبارکه «عنکبوت»؛ اینجا در سوره «لقمان» هم (إِلَیَّ الْمَصِیرُ) است در آیه چهارده, هم (إِلَیَّ مَرْجِعُکُمْ) است در آیه پانزده. فرمود: (فَأُنَبِّئُکُم بِمَا کُنتُمْ تَعْمَلُونَ) این (فَأُنَبِّئُکُم بِمَا کُنتُمْ تَعْمَلُونَ) کلام ذات اقدس الهی است اما این کلام را با توصیه لقمان آن

چنان ذکر فرمود که یکی بشود راجع دیگری بشود مرجع.

۱- (۲۰) . الکافی, ج۱, ص۱۱۷ و ۱۱۸; وسائل الشیعه, ج۷, ص۱۹۱.

۲- (۲۱) . مجمع البیان, ج۸, ص۴۳۰.

۳- (۲۲) . سوره نساء, آیه ۵۹.

فرمود: (يَا بُنَيَّ إِنَّهَا) این خصلت چه حَسنه باشد چه سیّئه, بحث از توحید شروع شد به معاد ختم شد از (لاَ تُشْرِكْ بِاللَّهِ) شروع شد تا (إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ); در کلام لقمان که این آیه شانزده به قبل برمی گردد فرمود: (يَا بُنَيَّ إِنَّهَا) حالا که معاد حق است محکمه الهی حق است آن خصلت چه حسنه باشد چه سیّئه, چه سبک باشد چه ریز, چه محجوب باشد چه دور, چه در تاریکی باشد چه در روشنایی نزد ما حاضر است شیء که گاهی انسان به آ ن دسترسی ندارد یا در اثر سبک بودن آن است یا در اثر خیلی ریز بودن آن است یا در اثر خیلی دور بودن آن است یا در اثر اینکه در حجاب است مستور است در دل سنگ است یا در تاریکی است اینها موانع شهود است فرمود نه خفّت و سبکی چون خیلی از ذرّات است که بسیار ریزند یا سبک اند محسوس نیستند فرمودند نه خفّتِ آن پَر اسفنج و نه ریزیِ آن (إِنَّهَا إِن تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ) که مربوط به وزن است, (مِنْ خَرْدَلٍ) که خفیف است و سبک است این دور باشد در آسمان ها باشد نزدیک باشد در زمین باشد ولی در تاریکی باشد یا نه, در دل سنگ باشد نه ریزی نه سبکی نه دوری نه حجاب نه تاریکی هیچ چیزی برای ما مانع نیست همه اینها را می آوریم (إِنَها إِن تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ) که این (مِثْقَالَ) ناظر است به آن دقیق بودن و کم بودن, حبّه ای از خردل که بسیار سبک است خفّت و خفیفی آن, این حبّه از خردل در درون صخره صمّا باشد که محجوب است یا در آسمان ها باشد که دور است یا در زمین باشد که در تاریکی است (يَأْتِ بِهَا اللَّهُ) چرا؟ چون خدا قدرت او لطیف است نفوذ دارد به همه ذرّات دور و نزدیک می رسد علمش هم که دارد نه تنها خبیر است بلکه قدیر هم است قدرتش هم لطیفانه است یعنی نه دوری نه محجوب بودن نه تاریکی نه ریزی نه خفّت هیچ چیزی مانع قدرت او نیست چون قدرتش بر اساس لطافت فیض قدیرانه اوست.

فرمود: (إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ) بنابراین خدا می آورد حالا محاسبه می کند یک وقت می گذرد یک وقت تخفیف می دهد یک وقت عفو می کنـد یـک وقت عفو نمی کنـد آن دیگر (ذلِکَ فَضْلُ اللَّهِ یُؤْتِیهِ مَن یَشَاءُ) (۱) خب این گونه از فیوضـات دیگر نصیب هر که بشود این مشمول عنایت الهی است.

حکمت بودن سفارش های تعلیمی و تزکیه ای لقمان به فرزندش

لقمان در صـدد تعلیم بود (یک) و تزکیه بود (دو) فرزنـدش را می خواهد تطهیر کند این (یُعَلِّمُهُمُ الْکِتَابَ وَالْحِکْمَهَ وَیُزَکِّیهِمْ) (۲) از برجسته ترین آثار حکمت الهی است این دسـتور به توحید و پرهیز از شرک هم تعلیم توحیدی است هم تزکیه نفس از شرک است. حالا که قیامت وضـعش این است مسـئله معاد روشن شد مسـئله مبدأ هم روشن شد اینها هم که وحی الهی اسـت که نصـیب شـما شـده. پس این وحی را خـدا به عنوان کتـاب حکیم به پیغمبر داد توحیـد را هم برهـان اقامه کرده در آیه ده و یازده, معاد را هم اینجا بیان کرد.

نماز اولین سفارش لقمان بعد از توحید و معاد

وصیت هایی که لقمان به فرزندش دارد بعد از آن معارف اعتقادی این است که (یَا بُنَیَّ أَقِمِ الصَّلاَهَ) نماز در تمام ادیان هست این چنین نیست که مخصوص اسـلام باشـد وجود مبـارک عیسای مسـیح(سـلام الله علیه) دارد که (أَوْصَانِی بِالصَّلاَهِ وَالزَّکَاهِ مَا دُمْتُ حَیّاً) (۳) و قبلاً هم چند بار ملاحظه فرمودید که سـخن از اقامه نماز است نه قرائت نماز برای اینکه نماز در دین به عنوان عمود مطرح است سـتون مطرح است اگر دین نماز را سـتون می دانـد نبایـد بگوید نماز بخوان باید بگوید نماز را اقامه بکن تا حکیمـانه حرف بزنـد برای اینکـه سـتون را که کسـی نمی خوانـد سـتون را اقـامه می کننـد اگر این کتـاب, حکیم است و اگر گوینـده آن حکیم است که است, بایـد حرف هایش هماهنگ باشـد, اگر می فرمود «اقروأ الصـلاه» این با تعبیر «الصـلاه عمود الدین» (۴) هماهنـگ نبود لـذا شـما جـایی نمی بینیـد که «اقروأ» و امثال ذلک باشـد آنجا هم دارد (یُصَلِّی) (۵) یعنی (أَقِیمُوا الصَّلاَهَ). (۶) (أَقِمِ الصَّلاَهَ) (یک).

ص: ۸۳۱

۱- (۲۳) . سوره مائده, آیه ۵۴ ؛ سوره حدید, آیه ۲۱؛ سوره جمعه, آیه ۴.

۲- (۲۴) . سوره بقره, آیه ۱۲۹؛ سوره آل عمران, آیه ۱۶۴؛ سوره جمعه, آیه ۲.

۳- (۲۵) . سوره مریم, آیه ۳۱.

۴- (۲۶) . الامالی (شیخ طوسی), ص۵۲۹.

۵- (۲۷) . سوره آل عمران, آیه ۳۹.

۶- (۲۸) . سوره بقره, آیه ۴۳.

تبیین معروف دومین سفارش لقمان بعد از توحید و معاد

(وَأْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ) این معروف که در آ نجا فرمود: (وَصَاحِبْهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفاً) چون قبلاً بحثش گذشت اینجا دیگر بازگو نکردیم معروف یعنی چیزی که نزد عقل معرفه است نزد نقل معرفه است اگر چیزی نزد عقل معرفه بود یعنی عقل آن را به رسمیت شناخت نزد نقل معرفه بود یعنی نقل و روایات آن را به رسمیت شناختند این عقل و نقل دلیل شرعی اند کاشف از این هستند که این نزد صاحب شریعت به رسمیت شناخته شده شارع آن را به رسمیت می شناسد این می شود معروف و اگر چیزی نزد عقل به رسمیت شناخته نشده نزد روایات و نقل به رسمیت شناخته نشده این چون به رسمیت شناخته نشده کشف می کنیم که نزد صاحب شریعت نکره است; یعنی صاحب شریعت آن را به رسمیّت نمی شناسد نه اینکه علم به آن ندارد اگر علم به آن نداشته باشد چگونه نهی می کند تحریم می کند معروف یعنی چیزی که نزد صاحب شریعت به رسمیت شناخته شده منکر یعنی چیزی که نزد صاحب شریعت به رسمیت شناخته نشده و این در همه ادیان الهی بوده است.

فرق امر به معروف با تعلیم, ارشاد, نصیحت و غیره

(وَأْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ) این را بارها عنایت کردید که امر به معروف غیر از تعلیم است امر به معروف غیر از ارشاد است امر به معروف غیر از موعظه است امر به معروف غیر از سخنرانی است امر به معروف غیر از نصیحت است امر به معروف یعنی امر, اینکه ذات اقدس الهی به ما فرمود شما باید ارشاد جاهل کنید تعلیم جاهل کنید آنها که خب واجب است اگر کسی جاهل به حکم است جاهل به موضوع است ناسی است اینجا یا جای تعلیم است یا جای تذکره است یا جای تنبیه است یا جای ارشاد است اینها را که امر به معروف نمی گویند امر به معروف به جایی می گویند که کسی عالماً عامداً دارد معصیت می کند این ولایت متقابل را ذات اقدس الهی برای جامعه اسلامی جعل کرد که (وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَولِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ) (۱) خب اگر پدر به پسر بگوید بلند شو نمازت را بخوان این نماز نخوانده دو معصیت کرده برای اینکه یکی اینکه به (أَقِيمُوا الصَّلاَةَ) عمل نکرده یکی اینکه امر به معروف پدر را اطاعت نکرده, اگر کسی به زنی بگوید حجابت را رعایت کن او حجابش را رعایت نکند دو معصیت کرده یکی (لاَ يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ) (۲) را عمل نکرده, یکی امر این آمر را عمل نکرده امر آمر واجب الاطاعه است این نصیحت نیست این امر است این کتاب امر به معروف فقه را بررسی کنید مبادا کسی خیال کند امر به معروف یعنی موعظه یعنی ارشاد یعنی سخنرانی یعنی نصیحت یعنی تعلیم اینها نیست امر به معروف چیز دیگر است.

۱- (۲۹) . سوره توبه, آیه ۷۱.

۲- (۳۰) . سوره نور, آیه ۳۱.

ولایت داشتن امت اسلامی در امر به معروف و نهی از منکر

این ولایت متقابل را ذات اقدس الهی برای امت اسلامی قرار داده (وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَولِیاءُ بَعْضٍ یَأْمُرُونَ) نه «یعظون» نه «یعلّمون» نه «یرشدون» (یَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَیَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْکَرِ) مستحضرید اخلاق یک فن است فقه یک علم است فقه می گوید غیبت حرام است اما چطور می شود آدم غیبت می کند غیبت مرض است از کجا این مرض پیدا می شود راه درمانش چیست اینها دیگر مربوط به فقه نیست فقیه از این امور خبر ندارد یا بحث نمی کند اینها مربوط به فنّ اخلاق است فنّ اخلاق طبّی است.

نشانه بیماری بودن ترک معروف

فقیه بحث از حکم می کند غیبت حرام است بله, اما چطور می شود آدم امر به معروف که بر او واجب است باید حضوراً کسی را از زشتی باز بدارد آن را نمی گوید ولی پشت سرش حرف می زند به قصد ردع هم نیست به قصد احساس نقص است این مرض از کجا پیدا شده منشأ این بیماری چیست ضعف نفس است حقود بودن است عنود بودن است حسود بودن است اینها را یک فنّان فنّ اخلاق کشف می کند راه حلّش را پیدا می کند می شود فنّ اخلاق وگرنه غیبت حرام است که بحث اخلاقی نیست بحث فقهی است منشأ این کار هم ضعف نفس است یا حقود بودن است یا عنود بودن است و امثال ذلک, اگر این شد, معلوم می شود انسان بیمار است و اگر بیمار نبود شجاع بود خب در حضور می گوید, می گوید این کار حرام است چرا این کار را می کنی اگر کسی خلافی را انجام بدهد در همین کوی و برزنی که عبور می کند با یک نگاه منزجرانه مردم این زن را نگاه کنند که او بفهمد که حجاب یک امر ضروری است این بعداً خودش را جمع می کند این حداقل امر به معروف است.

انزجار بدنی عبوسانه حداقل مرتبه در امر به معروف و نهی از منکر

پرسش: امر به معروف حتماً باید با صیغه امر گفته شود؟

پاسخ: نه, لازم نیست بگوید أمرتُ بگوید حجابت را رعایت کن, بگوید چرا دزدی می کنی, بگوید چرا این کار را می کنی.

پرسش: مثلاً بگوید خواهش می کنم...

پاسخ: لازم نیست بگوید خواهش می کنم, حقّ او نیست که خواهش بکند این حقّ الله است بگوید این کار را نکن, اگر آن نشد, انزجار بدنی داشته باشد که عبوسانه او را ببیند با چهره دِژم او را ببیند این حداقل است.

وظیفه جامعه و حکومت اسلامی در قبال امر به معروف و نهی از منکر

این دو مرتبه وظیفه همه است آن مرتبه سوم و چهارم که ضرب و اجرای برخی از دستورات است آن برای حکومت اسلامی است حکومت اسلامی می تواند با ضرب و مانند آن جلوی منکرات را بگیرد و فرق است بین ضرب آمر به معروف و ناهی از منکر که صبغه دفع دارد و ضربی که به عنوان حد یا تعزیر انجام می شود که صبغه رفع دارد. قاضی بعد از اینکه شخص به تبهکاری آلوده شد او را محکوم می کند به زدن که چرا کردی, آمر به معروف و ناهی از منکر که آن هم امر دولتی است و حکومتی, می گوید می زنم که نکنی این زدن برای نکردن است آن قضا که حدّ و تعزیر است زدن است که چرا کردی, حتی قتل را که مرحوم محقق در شرایع اشاره می کند (۱) برای همین است حالا کسی قصد ترور دارد این هنوز کاری نکرده حکومت می تواند جلوی او را بگیرد «بلغ ما بلغ» به عنوان نهی از منکر نه به عنوان حد نه به عنوان تعزیر, غرض این است که امر به معروف و نهی از منکر چیز دیگر است.

۱- (۳۱) . شرائع الاسلام, ج۱, ص۳۱۲.

پرسش:... پاسخ: نه, عدالت شرط نیست این اقتدا که نیست البته این برای اینکه مؤثرتر باشد شرط است اما این بر همه واجب است که جلوی رذیلت را بگیرند.

روان شدن مشکلات زندگی با اجرایی کردن صبر

(وَأْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَانْهَ عَنِ الْمُنكَرِ) خب این کار صدْمه ای دارد خیلی ها تحمل نمی کنند می گویند به تو چه ربطی دارد و مانند آن. چه در این گونه از موارد چه در کلّ حوادث روزگار این صحنه, صحنه آزمون و درد و رنج است یعنی تا انسان نفس می کشد در زحمت است حالا ـ زحمت ها فرق می کند یا زحمت های مالی یا زحمت های بیماری یا زحمت های سیاسی یا زحمت های اجتماعی است آن که این عالَم را آفرید یعنی خدا قسم خورد که من انسان را در رنج قرار دادم (لَقَدْ) این «لام», «لام» قسم است (لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ فِي كَبَدٍ) (۱) کَبد یعنی درد و رنج قسم یاد کرد انسان تا زنده است در امتحان است حالا یا خودش یا پدر و مادرش یا فرزندش یا مسائل سیاسی یا اجتماعی کسی در امان باشد اینجا جایش نیست اینجا تا زنده است باید امتحان پس بدهد (لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ فِي كَبَدٍ) انسان در همه این امور باید صبر کند اختصاصی به مسئله امر به معروف و نهی از منکر ندارد این (وَاصْبِرْ عَلَى مَا أَصَابَكَ) مربوط به مسئله اقامه صلات و امر به معروف و نهی از منکر نیست کلّ رخدادهای عالَم زیرمجموعه این است.

امر به صبر در امور زندگی یکی از بهترین دستورهای حکیمانه لقمان

این یکی از بهترین دستورهای حکیمانه لقمان حکیم است که ذات اقدس الهی به او عطا کرده است. فرمود انسان در زندگی باید صابر باشد صبر یک اصل است در زندگی برای اینکه نه عالم را برابر میل ما ساختند نه همه افراد نظیر زیراکس و فتوکپیِ یک صفحه اند افراد فرق می کنند «الناس معادن کمعادن الذهب و الفضه» (۲) حالات گوناگون فرق می کند شرایط فرق می کند سلایق فرق می کند انسان زود برنجد و عصبانی بشود و از صحنه خارج بشود این با امت اسلامی بودن سازگار نیست فرمود صابر باش بردبار باش این نظام عالَم بالأخره حسابی دارد شما صابر باش خدای سبحان هرگز نمی گذرد فرمود از مشهد ما از محضر ما دور نیست.

ص: ۸۳۵

۱- (۳۲) . سوره بلد, آیه ۴.

۲- (۳۳) . الکافی, ج۸, ص۱۷۷; من لا یحضره الفقیه, ج۴, ص ۳۸۰.

از عزائم امور بودن صبوری در مشکلات زندگی

(وَاصْبِرْ عَلَى مَا أَصَابَكَ إِنَّ ذلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ) مستحضرید انسان هیچ کاری را بدون اراده انجام نمی دهد چون انسان یک موجود متفکّر مختار است اگر بخواهد کار بی ارادی انجام بدهد محال است مثل دو دوتا پنج تا بخواهد طنز بگوید اراده است بخواهد لهو بگوید اراده است مگر اینکه موردِ کار باشد نه مصدر کار, یک وقت دست کسی را می گیرند از جایی به جای دیگر می برند این مورد فعل است نه مصدر فعل, اگر انسان بخواهد کاری را انجام بدهد بدون اراده مستحیل است چون او اصلاً مختار و آزاد خلق شد در همه کارها انسان تصمیم می گیرد اما وقتی کار خیلی مهم شد می گویند این جزء عزم الامور است یعنی «ممّا یَجب أن یُعزم علیه» انسان یک وقت می خواهد حالا پیاز و سیب زمینی بخرد اینکه بنشیند فکر بکند نیست اما وقتی بخواهد خانه تهیه کند یا همسر انتخاب کند این (مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ) است (مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ) است یعنی «من الامور التی یجب أن یعزم علیها» که انسان باید جدّاً تصمیم بگیرد باید برنامه ریزی بکند مصمّم بشود که در روزگار صابر باشد وگرنه مشکلات فراوان پیش می آید دو روز به کام او نیست دو روز به کام اوست هر روز بخواهد به کام او باشد نیست (إِنَّ ذلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ) یعنی «من الامور التی یَجب أن یُعزم علیها» مثل تهیه منزل, تهیه همسر, اینها (مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ) است یعنی از امور مهمّی که انسان باید راجع به آن تصمیم بگیرم من صابرم, بردبارم, حلیمم این چنین نیست که زود از کوره در بروم این (مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ) است اگر ذات اقدس الهی فرمود کسانی که این عناصر چهارگانه را دارند خسارت نمی بینند سرّش همین است فرمود: (وَالْعَصْرِ إِنَّ الْإِنسَانَ لَفِي خُسْرٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ) (۱) طبق ایمان, (وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ) طبق آن عمل صالحی که دارند خب اگر کسی صابر باشد این امری از اموری که «یجب أن یعزم علیها» را انجام داد و کامیاب هم است.

۱- (۳۴) . سوره عصر, آیات ۱ _ ۳.

«و الحمد للّٰه ربّ العالمين»

آیات ۱۷ تا ۱۹ سوره لقمان ۹۱/۱۲/۰۹

.Your browser does not support the audio tag

(یَا بُنَیَّ إِنَّهَا إِن تَکُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَکُن فِی صَخْرَةٍ أَوْ فِی السَّماوَاتِ أَوْ فِی الْأَرْضِ یَأْتِ بِهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَطِیفٌ خَبِیرٌ (۱۶) یَا بُنَیَّ أَقِمِ الصَّلاَةَ وَأْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَانْهَ عَنِ الْمُنکَرِ وَاصْبِرْ عَلَی مَا أَصَابَکَ إِنَّ ذلِکَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ (۱۷) وَلاَ تُصَعِّرْ خَدَّکَ لِلنَّاسِ وَلاَ تَمْشِ فِی الْأَرْضِ مَرَحاً إِنَّ اللَّهَ لاَ یُحِبُّ کُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ (۱۸) وَاقْصِدْ فِی مَشْیِکَ وَاغْضُضْ مِن صَوْتِکَ إِنَّ أَنکَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِیرِ (۱۹))

بعد از بیان ایتاء حکمت به لقمان و اینکه اوّلین مطلبی که درباره حکمت لقمانی بیان فرمود, لزوم شکر خدای سبحان بود وصایای حکیمانه لقمان را نسبت به فرزندش ذکر فرمود.

طرح وصایایی تحت عنوان حکمت لقمانی توسط ائمه(علیهم السلام)

در روایات ملاحظه فرمودید وصایای فراوانی به عنوان حکمت لقمانی به وسیله ائمه(علیهم السلام) به شاگردانشان رسید بخشی از اینها را مرحوم کلینی(رضوان الله علیه) در آن سفارش حکیمانه امام کاظم(سلام الله علیه) به هشام فرمود یا هشام! لقمان چنین گفته است. (۱) در تفسیر علی بن ابراهیم قمی بخش دیگری از وصایای حکیمانه لقمان حکیم آمده (۲) این مجموعه یک رساله گویای خوبی است گوشه ای از آن بیانات حکیمانه لقمان اینجا آمده.

سفارش به توحید اولین وصیت لقمان و همه انبیا

اوّلین وصیتی که کرد مسئله توحید بود مسئله توحید اوّلین وصیتی است که ذات اقدس الهی نسبت به آن به همه انبیای الهی عنایت فرمود گوشزد کرد و انبیا هم همان مسئله را به فرزندانشان و به امّت هایشان بیان کردند; در سوره مبارکه «شوری» آیه سیزده به این صورت است (شَرَعَ لَکُم مِنَ الدِّینِ مَا وَصَّی بِهِ نُوحاً وَالَّذِی أَوْحَیْنَا إِلَیْکَ وَمَا وَصَّیْنَا بِهِ إِبْرَاهِیمَ وَمُوسَی وَعِیسَی أَنْ أَقِیمُوا الدِّینَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِیهِ).

ص: ۸۳۷

۱- (۱) . الکافی, ج۱, ص۱۶.

۲- (۲) . تفسیر القمی, ج۲, ص۱۶۲ _ ۱۶۵.

اجرای توصیه الهی توسط انبیا در سفارش جامعه به توحید و وحدت

هم توحید, هم وحدت این اوّلین سفارش و توصیه خدای تعالی است به انبیا که به انبیا فرمود موحد باشید (یک) جامعه را اربا اربا نکنید متفرّق نکنید (دو) هم (أَقِیمُوا الدِّینَ) هم (وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِیهِ) همین وصیتی را که ذات اقدس الهی به انبیای الهی فرمود آنها هم به فرزندانشان و سایر افراد همان وصیّت را گوشزد کردند در سوره مبارکه «بقره» آیه ۱۳۲ این است (وَوَصَّی بِهَا

إِبْرَاهِيمُ بَنِيهِ وَيَعْقُوبُ يَا بَنِيَّ إِنَّ اللّهَ اصْطَفَى لَكُمُ الدِّينَ فَلاَ تَمُوتُنَّ إَلاَّ وَأَنْتُم مُسْلِمُونَ) توحید را سفارش می کردند, اسلام را سفارش می کردند می فرمودند مواظب باشید مسلمان بمیرید (فَلَا تَمُوتُنَّ إِلاَّ وَأَنْتُم مُسْلِمُونَ) مستحضرید مرگ, قابل نهی نیست مگر مقیّداً بأمرٍ مقدور, نمی شود به کسی گفت نمیر, می شود گفت کافراً نمیر یعنی این ایمان و کفر که امر اختیاری است در کنار آن نهی قرار گرفته وگرنه نهی از موت که معنا ندارد که شما نمیرید اما می شود گفت کافراً نمیر, مؤمناً بمیر (فَلَا تَمُوتُنَّ إِلاَّ وَأَنْتُم مُسْلِمُونَ) بکوشید توحید را به همراه ببرید. پس اوّلین وصیت ذات اقدس الهی نسبت به انبیا همین توحید است و بعد وحدت, همین وصیت را انبیا نسبت به اُممشان داشتند.

سفارش لقمان به معارف توحیدی برگرفته از توصیه های انبیا

همین وصیت را لقمانی که از انبیا(علیهم السلام) کمکی گرفته و معنویتی کسب کرده به فرزندش دارد هم او را به توحید دعوت کرده است هم به امر به معروف و نهی از منکر و اقامه صلات و مردمی زیستن که اینها مستقیماً وصیت به فرزند است غیرمستقیم وصیت به جامعه است اگر جامعه موحد بود اگر جامعه اقامه نماز داشت اگر جامعه امر به معروف و نهی از منکر داشت اگر جامعه عاقلاً زندگی می کرد نه مختالاً, متواضعاً زندگی می کرد نه فخوراً حتماً وحدت محفوظ است جامعه ای که در آن خیال بافی و فخرفروشی نیست چنین جامعه ای متحد است. پس این دو عنصر محوری را که یکی توحید باشد یکی وحدت امّت اسلامی هم سفارش ذات اقدس الهی به انبیا(علیهم السلام) است هم سفارش انبیا به فرزندان و امت هایشان است هم سفارش لقمان است که از کلمات انبیا استفاده کرده نسبت به فرزندش و جامعه اسلامی.

سرّ آوردن (إلیَّ المَصیر) بعد از سفارش به پدر و مادر

در برهانی هم که اینجا قبلاً فرمود نسبت به ذات اقدس الهی که خدا فرمود شما به پدر و مادرانتان احترام کنید و شرک نورزید برای اینکه کسی خیال نکند که احترام به پدر و مادر در حدّ احترام خدای سبحان است چه در سوره مبارکه «عنکبوت» چه در این سوره «لقمان» مرزها را مشخص کرده در سوره «لقمان» فرمود: (وَوَصَّيْنَا الْإِنسَانَ بِوَالِدَيْهِ) بعد فرمود: (أَنِ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ) اما (إِلَيَّ الْمَصِيرُ) بازگشت همه شما به سوی ماست هم (إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ) (۱) در آن آیه, هم (إِلَيَّ الْمَصِيرُ) در آیه سوره «لقمان» بیانگر آن است که من درست است گفتم که نسبت به خدا سپاسگزار باشید و نسبت به پدر و مادرتان شاکر اما آنها را من گفتم آنها را من آفریدم شما را من در دامن آنها پروراندم (إِلَيَّ الْمَصِيرُ), (إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ). شفاف ترش همان است که در سوره مبارکه «بقره» گذشت در سوره مبارکه «بقره» فرمود وقتی مراسم عرفات و مشعر را انجام دادید کارهای منا را انجام دادید نظیر گذشتگان نباشید که به مفاخر پدرانتان اکتفا کنید بلکه (فَاذْكُرُوا اللّهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْراً) بهتر, محکم تر, متقن تر از یاد پدران به یاد خدا باشید او اصل است و همان خداست که ما را دستور می دهد که به یاد پدرانمان باشیم آیه دویست سوره مبارکه «بقره» این بود (فَإِذَا قَضَيْتُم مَنَاسِكَكُمْ) از عرفات فارغ شدید از مشعر فارغ شدید از مسئله ذبح و حلق رأس فارغ شدید به جای اینکه فخرهای باطل جاهلی را مطرح کنید به یاد خدا باشید (فَاذْكُرُوا اللّهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْراً) غرض این است که این توصیه لقمان برگرفته از توصیه انبیا(علیهم السلام) است و توصیه انبیا برگرفته از توصیه ذات اقدس الهی است. فرق مهمّی بین سوره مبارکه «لقمان» و سوره مبارکه «عنکبوت» نیست در سوره «عنکبوت» آیه هشت فرمود: (وَإِن جَاهَدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي) اینجا در آیه پانزده فرمود: (عَلَى أَن تُشْرِكَ) این تعبیرات و تفنّنات ادبی در آن عنصر محوری اثر نمی گذارد.

۱- (۳) . سوره عنکبوت, آیه ۸.

اخبار از بی ثمر بودن تلاش مشرکان در انحراف مسلمانان از دین

منظور از جهاد هم شدّت تلاش و کوشش است اگر خیلی سخت گیری کردند خیلی کوشیدند که شما را از دین منحرف کنند سخت گیریشان و کوشش بی جایشان هم به جایی نخواهد رسید شما موحدانه به سر ببرید. بعد فرمود حالا که موحد شدید حالا که نماز را که ستون دین است (۱) اقامه می کنی و در زیر خیمه دین به سر بردی جامعه را هم به معروف و به خیر دعوت کن, البته اگر کسی خودش موحد باشد خودش اقامه کننده ستون دین باشد حرف او مؤثرتر است.

پرسش:... پاسخ: البته صلات هایی که هر ملتی دارند فرق می کند رکعاتشان, قبله شان فرق می کند ولی اصلِ نماز که اطاعت و پرستش ذات اقدس الهی است در همه ملل بوده.

پرسش:... پاسخ: آن دیگر «الصلاةُ خیر موضوع فمن شاء استقلّ و من شاء أستكثَرَ» (۲) بله هر وقتی انسان می تواند نماز بخواند; نمازهای مستحبی, نافله های ابتدایی, زمان و زمین نمی شناسد هر وقتی انسان می تواند نماز بخواند منتها درباره نماز واجب فرمود: (أَقِمِ الصَّلاَةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ وَقُرْآنَ الْفَجْرِ) (۳) این نمازهای پنج گانه را در سوره «اسراء» مشخص کرد ظهر است و عصر, مغرب است و عشاء و صبح (أَقِمِ الصَّلاَةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ) که آغاز نماز ظهر است (إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ) که پایان نماز عشاست (وَقُرْآنَ الْفَجْرِ) یعنی «أقم قرآن الفجر» که نماز صبح است این پنج نماز می شود واجب.

ص: ۸۴۰

۱- (۴) . الکافی, ج۲, ص۱۹ و ج۷, ص۵۲.

۲- (۵) . بحارالأنوار, ج۷۹, ص۳۰۸ و ۳۰۹.

۳- (۶) . سوره اسراء, آیه ۷۸.

تبیین معنای معروف و منکر

فرمود: (وَانْهَ عَنِ الْمُنکَرِ) در جریان معروف و منکر روشن شد چیزی که نزد عقل معرفه است نزد نقل معرفه است یعنی به رسمیت شناخته شده این می شود معروف حالا اگر چیزی منکر بود و نزد عقل به رسمیت شناخته نشد ولی یک کودک و نوجوان غیربالغی مرتکب آن شد این هم عقل هم نقل هر دو هماهنگ اند هم عقل این کار را زشت می داند هم نقل این کار را زشت می داند به عنوان قبح فعلی, هم عقل می گوید ولیّ اش باید او را درست تربیت کند, هم نقل می گوید ولیّ اش باید او را تربیت کند «أن یحسّن ادبه». (۱)

عدم تخالف عقل و نقل در قبح فعلی و فاعلی منکر

پس هیچ تخالفی بین عقل و نقل نیست نه درباره فعل نه درباره فاعل. درباره قبح فعلی هم عقل می گوید دروغ چیز بدی است هم نقل می گوید, هم عقل می گوید سرقت چیز بدی است هم نقل می گوید, درباره قبح فاعلی هم عقل می گوید که ولیّ باید مواظب کودکش باشد هم نقل حالا اگر کودکش یا نوجوان بدون آگاهی ولیّ گناهی کرده است ولیّ مسئول نیست بالأخره ولیّ مسئول است که «أن یحسنّ أدبه» و مانند آن و اگر عقل و نقل چه در قبح فعلی چه در قبح فاعلی هماهنگ بودند پس تعارضی از این جهت نیست.

ادب, دستوری جامع برای زندگی پویا

فرمود در جامعه می خواهی به سر ببری با مردم می خواهی زندگی کنی مؤدبانه به سر ببر, ادب یک دستور بین المللی اسلام است چه انسان در حوزه اسلامی بخواهد زندگی کند چه در حوزه موحدان بخواهد زندگی کند که منطقه ای است چه در سطح بین الملل بخواهد زندگی کند که با ملحدان و مشرکان به سر می برد باید مؤدّب باشد ادب یعنی درست حرف زدن و حرفِ درست زدن, درست برخورد کردن و برخورد درست این دستور رسمی اسلام است که انسان در هر سه سطح یعنی چه سطح محلّی چه سطح منطقه ای چه سطح بین المللی باید این را رعایت کند.

۱- (۷) . نهج البلاغه, حکمت ۳۹۹.

نهی قرآن از نیم رخ نگاه کردن در گفتگو

آیه هجده فرمود: (وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّکَ لِلنَّاسِ) صورت را نیم رخ به مردم نشان نده وقتی حرف می زنی با تمام رخ نگاه کن یک طرف جای دیگر نگاه کنی یک طرف به مردم نگاه کنی این با ادب اسلامی سازگار نیست برخی ها اهل تخیّل اند و همین کج نگاه کردن, نیم رخ نگاه کردن را فخر می پندارند برخی ها این چنین نیستند ولی به دنبال فیلم و عکس و مسائل رسانه ای هستند وقتی دارند با شما سخن می گویند مصاحبه دارند گفتگو دارند یک گوشه چشمشان به دوربین است این در اثر کوتاهی فکر, کمیِ همّت, نازل بودن آن هویّت درونی است.

تبیین خُلق عظیم رسول خدا(صلّی الله علیه و آله و سلّم) و سیره او در گفتگو

می بینید اگر ذات اقدس الهی درباره پیغمبر(علیه و علی آله آلاف التحیّه والثناء) فرمود: (إِنَّکَ لَعَلَی خُلُقٍ عَظِیمٍ) (۱) در روایات هم نقل شده که یکی از همسرانش گفته بود «کان خُلقه القرآن» (۲) خدای سبحان که قرآن را بر آن حضرت نازل کرده فرمود: (وَلَقَدْ آتَیْنَاکَ سَبْعاً مِنَ الْمَثَانِی وَالْقُرْآنَ الْعَظِیمَ) (۳) ما به تو فاتحهالکتاب دادیم, قرآن عظیم دادیم, چرا قرآن عظیم است برای اینکه خدا درباره خودش فرمود: (وَهُوَ الْعَلِیُّ الْعَظِیمُ) (۴) پس متکلّمی که (الْعَلِیُّ الْعَظِیمُ) است قرآنی نازل کرده است که (الْقُرآنُ الْعَظِیم) است و رسول خدا که عامل به قرآن است دارای خُلق عظیم است حالا اگر خدای سبحان علیّ عظیم است و قرآن او قرآن عظیم است و آورنده قرآن دارای خلق عظیم است نموداری از این خلق عظیم را شما چگونه تبیین می کنید می بینید در حدیث هست که وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) با هر که حرف می زد با تمام چهره حرف می زد نه یک گوشه چشم به طرف دیگری, یک گوشه چشم به طرف دیگری برای اینکه این متخلِّق به اخلاقی الهی است.

ص: ۸۴۲

۱- (۸) . سوره قلم, آیه ۴.

۲- (۹) . مسند احمد, ج۶, ص۱۶۳.

۳- (۱۰) . سوره حجر, آیه ۸۷.

۴- (۱۱) . سوره بقره, آیه ۲۵۵; سوره شوری, آیه ۴.

تمام چهره بودن رسول خدا(صلّى الله عليه و آله و سلّم) در گفتگو برگرفته از اخلاق الهی

خب متخلّق به اخلاق الهی است یعنی چه؟ یعنی خدا که در سوره «بقره» فرمود اگر شما دعا کردید من جواب می دهم نه نیم رخ جواب می دهم, خدا نیم رخ و بعض و جزء که ندارد اگر ذات اقدس الهی پاسخ سؤالی را می دهد با تمام رخ جواب می دهد (إِذَا سَأَلَکَ عِبَادِی عَنِّی فَإِنِّی قَرِیبٌ أُجِیبُ دَعْوَهَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ) (۱) این چنین نیست که ـ معاذ الله ـ یک گوشه چشم, گوشه چشم ندارد اگر ذات اقدس الهی «قد تقدّم غیر مرّه» که بسیط محض است دارد به کسی پاسخ می دهد با تمام رخ دارد نگاه می کند و اگر در دعاها آمده است که او «باسط الیدین بالعطیّه» (۲) است با هر دو دست دارد عطا می کند که این نشانه تکریم است با اینکه دست ندارد اگر خدا با کسی حرف می زند با تمام رخ حرف می زند اگر خدا به کسی چیزی می دهد با تمام دو دست می دهد پیغمبرش هم وقتی با کسی حرف می زد با تمام رخ حرف می زد نه اینکه یک طرفش شرق باشد یک طرفش غرب باشد گاهی مخاطب را نگاه کند این طور نبود این یک ادب جهانی است.

سقوط انسان باعث نهی بعضی از ضعف های رفتاری

فرمود صورت برنگردان, گردن کشی نکن و فخرفروشی نکن, خیال بافی نکن برای اینکه اگر این ادب را از تو بگیرند می شوی یک بدن شصت, هفتاد کیلویی این زمین از تو سنگین تر است این سنگ از تو سنگین تر است این کوه از تو سنگین تر است همه اینها از تو بزرگ ترند اگر آن روح ملکوتی را از تو بگیرند می مانی یک پنجاه, شصت کیلو خب همه سنگ ها از تو بزرگ تر و سنگین ترند.

۱- (۱۲) . سوره بقره, آیه ۱۸۶.

۲- (۱۳) . المصباح (کفعمی), ص۶۴۷.

اشاره قرآن به پشتوانه نداشتن ناهنجاری رفتاری انسان

(إِنَّکَ لَن تَخْرِقَ الْـأَرْضَ وَلَن تَبْلُغَ الْجِبَـالَ طُولاً) در سوره مبارکه «اسراء» این بحث گذشت که شما برای چه می خواهید فخر کنید آیه ۳۷ سوره مبارکه «اسراء» این بود (وَلاَ تَمْشِ فی الْـأَرْضِ مَرَحاً) مَرح آن شدّت فرح است (إِنَّکَ لَن تَخْرِقَ الْـأَرْضَ) خب مرتب به زمین فشار می آو ری تو که نمی توانی زمین را سوراخ کنی (وَلَن تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولاً) اگر گردن کشی کنی همه این تپّه ها و کوه ها از تو بلند ترند, بخواهی سنگین برخورد کنی این زمین زیرپا از تو سنگین تر است این سنگ ها از تو سنگین تر است تو اگر آن روح ملکوتی را رها کردی می شوی یک جسم هفتاد, هشتاد کیلو خب همه اینها از تو بزرگ تر و سنگین ترند اما اگر آن روح ملکوتی را داشتی کاری می کنی که آسمان نمی تواند آن بار را بکشد شما می کشید اینکه فرمود: (إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَهَ) (۱) این امانت را شما می توانی بدون ظلم و جهل حمل بکنی وگرنه اگر آن را برداری همه این اجرام از شما سنگین ترند.

ارائه همه حکمت های لقمانی به رسول خدا(صلّی الله علیه و آله و سلّم)

در سوره مبارکه «اسراء» که قبلاً ملاحظه فرمودید آیاتی که از آیه ۲۲ شروع می شود همین حرف هایی که لقمان به عنوان حکمت دارد به فرزندش می گوید ذات اقدس الهی به عنوان دستورهای حکیمانه به رهبر ما وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) فرمود بعد فرمود: (کُلُّ ذلِکَ کَانَ سَیِّئُهُ عِندَ رَبِّکَ مَکْرُوهاً ٭ ذلِکَ مِمَّا أَوْحَی إِلَیْکَ رَبُّکَ مِنَ الْحِکْمَهِ). (۲)

۱- (۱۴) . سوره احزاب, آیه ۷۲.

۲- (۱۵) . سوره اسراء, آیات ۳۸ و ۳۹.

امر به توحید مرتبه اعلای حکمت و نهی از ناهنجاری ها مرتبه نازله آن

اینها حکمت است پس حکمت از توحید شروع می شود بخش های نظری بخش های عملی تا همین مسئله مؤدّبانه راه رفتن ختم می شود. در آن سوره «اسراء» فرمود: (وَلاَ تَمْشِ فی الْأَرْضِ مَرَحاً) اینجا فرمود تَصعیر خدّ یعنی نیم رخ نشان دادن, گردن کشی کردن, در نگاه, بی اعتنایی کردن به مردم فرمود این طور نگاه نکن (وَلاَ تَمْشِ فی الْأَرْضِ مَرَحاً) با خوشحالی مفرطانه روی زمین راه نرو چرا, برای اینکه این در اثر خیال است عقل که این حرف را نمی زند.

محبوب خدا نبودن همه ناهنجاری های رفتاری انسان

(إِنَّ اللَّهَ لاَ يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ) این از باب رفع کل نیست یعنی عموم السلب است نه سلب عموم, گرچه به حسب ظاهر به صورت سلب عموم آمده ولی نتیجه اش عموم السلب است ما یک «لیس کل» داریم یک «کلّ لیس» داریم یک وقت می گوییم هیچ کدام از اینها نیست رفع العموم است یکی عموم الرفع است اینجا به حسب ظاهر رفع العموم است ولی در واقع عموم الرفع است اینکه فرمود همه انسان های خیال زده فخرفروش را خدا دوست ندارد یعنی هیچ کدامش را دوست ندارد نه آن رفع العموم باشد که سور سالبه جزئیه است این عموم الرفع است که سور سالبه کلیه است.

عدم محبوبیت انسان های خیال باف نزد خدا

در بخش های دیگر دارد (وَاللَّهُ لاَ يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ) (۱) قبلاً هم گذشت که ما در برابر عقل, خیال داریم این خیال اگر به باب افتعال برود می شود اِختال, یَختال, مُختال, اگر به باب تفعّل برود تخیّل, یتخیّل, مُتخیّل, تخیّل که از باب تفعّل است در قرآن استعمال نشده اما افتعال آن در قرآن استعمال شده فرمود انسان خیال زده, خیال باف که با خیال دارد زندگی می کند این محبوب خدا نیست (إِنَّ اللَّهَ لاَ يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ) خیال می کند که مقامی دارد (یک) مطابق همین خیال, نسبت به دیگران فخرفروشی می کند (دو) فخرفروش محبوب خدا نیست خیال باف محبوب خدا نیست اگر عاقل بود نه مختال است نه فخور, بلکه متواضع است و مؤدّب (إِنَّ اللَّهَ لاَ يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ) یعنی «لا يحبّ أحداً».

۱- (۱۶) . سوره حدید, آیه ۲۳.

تجلّی قوّه متخیّله انسان در صورت رهبری عقل

پرسش:... پاسخ: خیال را عقل باید کنترل کند در روایات قبلی هم که از وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) خواندیم برای همین بود حضرت فرمود عقل را اصلاً برای همین چیزها خدا خلق کرد عقل را عقل می گویند برای اینکه زانوی جموح و چموش خیال را عِقال می کند اصلاً عقل برای همین خلق شد خیال یک نعمت خوبی است خیال پردازی این شعرهای خوب این ادبیات خوب این تصویر خوب این صحنه های خوب اینها بعد از متخیّله کار خیال است اما به رهبری عقل, رسول خدا(صلّی الله علیه و آله و سلّم) فرمود عقل را عقل گفتند برای اینکه زانوهای شتر جموح و چموش شهوت و غضب و وهم و خیال را عقال می کند (۱) عقال یعنی زانوبند «اعقل و توکّل» (۲) همین است این شتر را عقال بکن یعنی زانوبند ببند حضرت فرمود خدا اصلاً عقل را برای همین ها خلق کرده مگر آدم هر حرفی را می زند, هر چیزی را فکر می کند, هر جایی را نگاه می کند, خب اگر آدم عادت بکند هر حرفی را بزند هر حرفی را بشنود این دیگر در نماز حضور قلب ندارد همه این خاطرات جمع می شود تا یک وقت حمله بکنند و آن حالت نماز است ولی آدم وقتی مواظب چشم و گوشش باشد پرحرفی نکند هر چیزی را هم نشنود خب بالأخره حساب شده است شما در همین کار سیره لقمان بررسی کنید که چطور شد این به این مقام رسید که خدا فرمود: (لَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ) این روایات را لابد ملاحظه فرمودید, بخشی از این روایات را سیدناالاستاد در المیزان نقل کرد (۳) بخشی هم در کنزالدقائق هست (۴) و در سایر جوامع روایی ما هم هست او یک آدم عادی نبود این [حکمت] مثل مال نیست که خدا به برّ و فاجر بدهد قلب طیّب و طاهر می خواهد ظرف طیّب و طاهر می خواهد تا اینکه این عطا بشود. این خیال بافی ها را عقل باید کنترل کند.

۱- (۱۷) . ر.ك: تحف العقول, ص۱۵.

۲- (۱۸) . شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید), ج۱۱, ص۲۰۱.

۳- (۱۹) . المیزان, ج۱۶, ص۲۲۱ _ ۲۲۶.

۴- (۲۰) . تفسیر کنزالدقائق, ج۱۰, ص۲۳۶ _ ۲۳۸.

پرسش:... پاسخ: این فقر به معنی نداری که نیست البته حرف سلیمان پیغمبر هم همین بود با اینکه (فَسَخَّرْنَا لَهُ الرِّيحَ) وجود مبارک پیغمبر هم وقتی که فتح مکه کرد و همه این قدرت ها در اختیارش شد باز هم فقر بود نیاز به ذات اقدس الهی فخر آدم است چه فخری برتر از احتیاج به ذات اقدس الهی.

تبیین چگونگی حاضر شدن اعمال در قیامت

در آیه شانزده که فرمود خدا می آورد (يَا بُنَيَّ إِنَّهَا إِن تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ) خدا می آورد, آیات فراوانی هست که انسان هر چه انجام داد می بیند اما چطور می شود با کدام دست می آورد به وسیله چه کسی می آورد آن در آیات دیگر مشخص شد در همان سوره «زلزله» ملاحظه فرمودید (فَمَن يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْراً يَرَهُ وَمَن يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرّاً يَرَهُ) (۱) یعنی نقدِ نقد است ببینند یا کسی می آورد نشان می دهد در آیه شش فرمود: (يَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ النَّاسُ أَشْتَاتاً لِيُرَوْا أَعْمَالَهُمْ) (۲) تا به اینها نشان بدهند این چنین نیست که هر کسی احاطه علمی داشته باشد همه چیز را بتواند ببیند تا نیاورند و به او نشان ندهند او نمی بیند. پس یک ارائه است یک رؤیت, به دنبال آن ارائه و رؤیت, مسئله (مَا قَدَّمَتْ وَأَخَّرَتْ) (۳) مطرح است یعنی انسان در قیامت آنچه زمان جوانی انجام داد یا زمان سالمندی و کهنسالی انجام داد همه آنها را می بیند بعد بالاتر از همه اینها در سوره مبارکه «آل عمران» فرمود هر کسی چیزی را انجام داد حاضر می بیند خب خودش احضار کرده یا دیگری, فرمود: (يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَراً); (۴) یعنی کسی هست که احضار می کند و به او نشان می دهد پس اگر رؤیت است مسبوق به ارائه است اگر حضور است مسبوق به احضار است عمده این است که این عمل کجاست که خدای سبحان احضار می کند تا می شود حاضر, ارائه می کند تا می شود مرئی آن را در سوره مبارکه «تکویر» آیه چهارده.

۱- (۲۱) . سوره زلزله, آیات ۷ و ۸.

۲- (۲۲) . سوره زلزله, آیه ۶.

۳- (۲۳) . سوره انفطار, آیه ۵.

۴- (۲۴) . سوره آل عمران. آیه ۳۰.

عدم امکان انکار اعمال ناپسند توسط انسان

فرمود: (عَلِمَتْ نَفْسٌ مَا أَحْضَرَتْ) نظیر اینکه نکره در سیاق نفی مفید عموم است این از جاهایی است که این نکره با اینکه در سیاق اثبات است مفیـد عموم است (عَلِمَتْ نَفْسٌ) یعنی «کلّ نفس» (مَا أَحْضَرَتْ) پس خود انسان در درون خود آن کتاب را دارد (نُخْرِجُ لَهُ یَوْمَ الْقِیَامَهِ کِتَاباً یَلْقَاهُ مَنشُوراً) (۱) چه کسی از درون او در می آورد این درون ما کجاست آن لایه های دهم و صدم و هزارم ما کجاست آن را دیگر ما نمی دانیم بالأخره خود انسان این مجموعه را دارد و از آن غافل است اگر خدا فرمود مـا احضـار می کنیم نزد او حاضـر می شود مـا ارائه می دهیم او می بینـد یعنی این کارها را به دست خود او انجام می دهیم نه اینکه از جای دیگر بیاوریم تا او بتوانـد انکار کنـد (عَلِمَتْ نَفْسٌ مَا أَحْضَرَتْ) لـذا به هیـچ وجه نمی تواند انکار کند مرتب از درون او در می آیـد. اینجـا هم فرمود اگر مثقـال حبّه ای باشـد ذات اقـدس الهی آن را می آورد اما آوردنش با این پنـج وجه است رؤیت است مسبوق به ارائه, حضور است مسبوق به احضار, احضارش هم به وسیله خود نفس است.

امر به میانه روی در رفتار شخصی و اجتماعی

بعد فرمود: (وَاقْصِدْ فِی مَشْیِکَ وَاغْضُضْ مِن صَوْتِکَ إِنَّ أَنکَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِیرِ) هم مَشی زندگی هم طرز راه رفتن هم مَشی سیاسی هم مَشی اجتماعی بالأخره میانه رو باش نه افراط و نه تفریط, اهل اقتصاد و اعتدال باش در همه شئون زندگی چه خطّ مشـی ات چه راه رفتن عادی ات (وَاقْصِدْ فِی مَشْیِکَ وَاغْضُضْ مِن صَوْتِکَ) این قدر صدا را بلند نکن این قدر داد و فریاد نکن قول سَدیـد را قرآن سـفارش کرد نه قول شدیـد را فرمود: (قُولُوا قَوْلاً سَدِیداً) (۲) حرف برهـانی, حرف سدیـد است نه «قولوا قولاً شدیدا» آن داد کشیدن ها اثری ندارد.

۱- (۲۵) . سوره اسراء, آیه ۱۳.

۲- (۲۶) . سوره احزاب, آیه ۷۰.

نهی نشدن فریاد مظلوم با (واغْضُضْ مِن صَوتِک)

پرسش:... پاسخ: برای اینکه مظلومی اگر داد نزند چه کار بکند اینکه بی خود داد نمی زند این (الْجَهْرَ بِالسُّوء) (۱) غیر از رفع صوت است یکی از مواردی که غیبت مستثنا شده است همین است این دستش به جایی نمی رسد مگر اینکه نزد این و آن بگوید که به من چنین ستمی شده است این کار محبوب خدا هم است, اگر کسی مظلوم واقع شد دسترسی به کسی هم ندارد مشکل او همچنان حل نشده خب ناچار است به این و آن بگوید تا مشکلش حل بشود.

نجات از افتادن در گناه سرّ امر به میانه روی در نگاه و صوت

درباره نگاه هم همین طور است فرمود: (قُل لِّلْمُؤْمِنِينَ يُغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ) (۲) کسی با تمام چشم نگاه می کند که اگر یک وقت هم به نامحرم افتاد همان وقت هم به دام می افتد خب چرا این طور نگاه می کنی وقتی می بیند اینجا زن ها دارند می آیند نامحرم دارد می آید خب نیم نگاه راه می رود نه اینکه با تمام چشم نگاه بکند که اگر یک وقت چشم افتاد همان وقت به دام بیافتد (قُل لِّلْمُؤْمِنِينَ يُغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ) این درباره نگاه, اینجا هم فرمود: (وَاغْضُضْ مِن صَوْتِكَ) آرام تر حرف بزن, آرام تر نگاه بکن که اگر یک وقت لغزیدی نیفتی, اگر کسی آرام تر حرف زد بر اعصابش مسلّط است و خوب می تواند جواب بدهد یا اگر حرف ناصوابی از زبانش در رفت فوراً می تواند جبران کند اما اگر نه, با تمام چشم نگاه کرد با تمام حنجره حرف زد درمان او یک مقدار دشوار است.

۱- (۲۷) . سوره نساء, آیه ۱۴۸.

۲- (۲۸) . سوره نور، آیه ۳۰.

پرسش:... پاسخ: صدای بلند دلیل ندارد مگر اینکه درباره اذان گفته شد رفع صوت بکنید درباره صلوات که در مورد خاص گفته شد این کار را بکنید.

این برهان مسئله است, رسیدیم به آیه بیست.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۱۷ تا ۲۲ سوره لقمان ۹۱/۱۲/۱۲

.Your browser does not support the audio tag

(يَا بُنَيَّ أَقِمِ الصَّلاَةَ وَأْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَانْهَ عَنِ الْمُنكَرِ وَاصْبِرْ عَلَى مَا أَصَابَكَ إِنَّ ذلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ (۱۷) وَلاَ تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَلاَ تَمْشِ فِى الْأَرْضِ مَرَحاً إِنَّ اللَّهَ لاَ يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ (۱۸) وَاقْصِدْ فِي مَشْيِكَ وَاغْضُضْ مِن صَوْتِكَ إِنَّ أَنكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ (۱۹) أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُم مَا فِي السَّماوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً وَمِنَ النَّاسِ مَن يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلاَ هُدىً وَلاَ كِتَابٍ مُنِيرٍ (۲۰) وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوَلَوْ كَانَ الشَّيْطَانُ يَدْعُوهُمْ إِلَى عَذَابِ السَّعِيرِ (۲۱) وَمَن يُسْلِمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَهِ الْوُثْقَى وَإِلَى اللَّهِ عَاقِبَهُ الْأُمُورِ (۲۲))

بعد از اینکه فرمود ما به لقمان حکمت دادیم گوشه هایی از کلمات حکیمانه آن حکیم را ذکر فرمود در ضمن نقل کلمات حکیمانه آن حکیم, معارف الهی خود را سایه افکن آن سخنان قرار داد.

حاضر کردن حسنات و سیئات توسط خدا در قیامت

فرمود خدای سبحان که مَصیر, محلّ صیرورت و بازگشت همه شماست (۱) و اگر خصلتی چه حَسنه چه سیّئه کم باشد و سبک باشد و در دورترین نقطه باشد در تاریک ترین نقطه باشد محجوب باشد در هر شرایطی باشد خدا آن را می آورد. این آیه (إِنَّها إِن تَكُ مِثْقَالَ حَبَّهٍ) (۲) را که ظاهرش مربوط به سیّئه یا حسنه است برخی از اهل معرفت توسعه دادند به رزق هم رساندند که اگر روزیِ کسی در جای دور باشد یا کم باشد یا ضعیف باشد خدا آن را می آورد. (۳)

ص: ۸۵۰

۱- (۱) . سوره لقمان, آیه ۱۴.

۲- (۲) . سوره لقمان, آیه ۱۶.

۳- (۳) . الفتوحات المکیه (۴ جلدی), ج۱, ص۵۰۶; الفتوحات المکیه (۱۴ جلدی), ج۷, ص۳۶۷.

تمثیل بودن حَسنه و سیئه و امکان گسترش آن به رزق

اینها تمثیل است نه تعیین, هر چیزی را که ذات اقدس الهی بخواهد حاضر کند می تواند چه حسنه و سیّئه باشد چه رزق باشد چه مسائل دیگر. در سوره مبارکه «انبیاء» مطلبی را که فرمود, نشان می دهد که این ناظر به مسئله سیّئه و امثال آن است. در سوره مبارکه «انبیاء» آیه ۴۷ این است (وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَهِ فَلاَ تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئاً وَإِن كَانَ مِثْقَالَ حَبَّهٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَكَفَى بِنَا حَاسِبِينَ) این نشان می دهد که ناظر به مسئله سیّئه و خصلت های بد است مشابه این درباره حسنه هم صادق خواهد بود مشابه این هم درباره رزق هم صادق بود ولی سیاق آیه مربوط به مسئله حسنه و سیّئه و امثال ذلک است مربوط به پاداش و کیفر صحنه قیامت است.

تطبیق (أَنِ اشْکَرْ لِی وَلِوَالِدَیْکَ) بر والدین حقیقی انسان

مطلب دیگر در جریان وصیّت لقمان که فرمود: (أَنِ اشْکُرْ لِی وَلِوَالِدَیْکَ) (۱) مستحضرید که والدین حقیقی انسان, وجود مبارک پیغمبر و امیرالمؤمنین(علیهما الصلاه و علیهما السلام) هستند یعنی نبوّت و امامت والدین انسان اند که حضرت فرمود: «أنا و علیٌّ أبوا هذه الامّه» (۲) روایاتی هم ملاحظه فرمودید در تفسیر شریف کنزالدقائق تطبیق کرده این (أَنِ اشْکُرْ لِی وَلِوَالِدَیْکَ) را بر وجود مبارک پیغمبر و حضرت امیر(علیهما السلام) (۳) این حق است برای اینکه والد حقیقی و مربی حقیقی و معلم حقیقی، این بزرگوارن اند بر اینها کاملاً قابل تطبیق است.

۱- (۴) . سوره لقمان, آیه ۱۴.

۲- (۵) . علل الشرائع, ج۱, ص۱۲۷.

۳- (۶) . تفسیر کنزالدقائق, ج۱۰, ص۲۵۰ و ۲۵۱.

سختی دسترسی انسان در آزمون ها به صبر علت تعبیر به (إِنَّ ذلِکَ)

مطلب دیگر اینکه فرمود: (وَاصْبِرْ عَلَی مَا أَصَابَکَ) این (إِنَّ ذلِکَ) چه اشاره باشد به کلّ واحد از اینها, چه اشاره باشد به خصوص صبر, تعبیر به «هذا» نفرمود (ذلِکَ) فرمود چون بعیدالمنال است صبر, فضیلتی نیست که در دسترس هر کس باشد می بینید با هر حادثه ای بسیاری از افراد از جا در می روند در حالی که اینها همه آزمون است حسابی هست, کتابی هست, چند روزی انسان در فراز است چند روزی در فرود است چند روزی احترام است چند روزی اهانت است همه اینها امتحان است با یک احترام انسان فخورانه و مختالانه زندگی کند با حادثه ای فوراً از جا در برود هیچ کدام درست نیست همه اینها امتحان است فرمود: (وَاصْبِرْ عَلَی مَا أَصَابَکَ إِنَّ ذلِکَ) نفرمود «انّ هذا» اگر می فرمود «إنّ هذا» خواه به کلّ واحد برمی گشت درست بود خواه به اخیر برمی گشت درست بود اما غالباً این را به خصوص اخیر ارجاع دادند با اینکه خیلی نزدیک است نفرمود «انّه» یا «انّ هذا» فرمود: (إِنَّ ذلِکَ) چون صبر, بعیدالمنال است (إِنَّ ذلِکَ مِنْ عَزِمِ الْأُمُورِ).

انجام واجبات الهی از عزائم امور

(عَزِمِ الْأُمُورِ) را قبلاً ملاحظه فرمودید یعنی «مِن الامور التی یجب أن یُعزم علیها» که انسان باید جدّاً تصمیم بگیرد یکی از مصادیق عزم الامور این است که شما ملاحظه می فرمایید می گویند شریعت عزائمی دارد و رُخَصی دارد «إنّ الله تبارک و تعالی یحبّ أن یؤخذ بِرُخصه کما یحبّ أن یؤخذ بعزائمه» (۱) آن واجبات و کارهای حتمی را می گویند عزائم الهی آن مباحات را می گویند رُخَص الهی خدا دوست دارد که به مباحات او هم توجه بشود همان طور که دوست دارد به کارهای حتمی او توجه بشود این (مِنْ عَزِمِ الْأُمُورِ) ممکن است که به عزائم الهی برگردد یعنی از حکم هایی است که ذات اقدس الهی دستور قطعی داد.

ص: ۸۵۲

۱- (۷) . تفسیر القمی. ج۱, ص۱۶.

سرّ نامگذاری پنج پیغمبر به اولواالعزم در قرآن

مطلب بعدی آن است که همه انبیا دارای عزم اند اما این پنج بزرگوار سِمت هایی دارند مبارزاتی دارند جهادی دارند و تحمل های سختی را بایـد داشته باشند از این پنـج بزرگوار یعنی وجود مبارک نوح, وجود مبارک ابراهیم, وجود مبارک موسی و عیسی و وجود مبارک رسول خـدا(علیهم الصلاه و علیهم السلام) تعبیر به اولواالعزم می شود با اینکه همه انبیا دارای عزیمت انـد آیه پایانی سوره مبارکه «احقاف» این است (فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُوْلُوا الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ) [(۱)] آنها صبر کردنـد اصولاً صبر (مِنْ عَزِمِ الْأُمُورِ) است و اگر کسی بداند که هر حادثه ای که پیش می آید امتحان است فوراً صحنه را ترک نمی کند عصبانی نمی شود و از خود غفلت نمی کند و مانند آن, همه این شرایط واقعاً امتحان الهی است.

عدالت شرط کمال در امر به معروف نه شرط تحقق آن

پرسـش: از آیـات الهی برمی آیـد که آمر به معروف بایـد خـودش عامـل باشـد یـک آیه اینکه (أتـأمرونَ النَّاس بـالبرِّ وَتَنْهَـونَ أنْفُسَكُم) آیه دیگر اینکه (لِمَ تَقُولونَ مَا لاَ تَفْعَلُونَ) [(۲)] ؟

پاسـخ: البته, این درست است امـا ملاـحظه فرمودیـد در فقه, شـرط آمر به معروف و ناهی از منکر عادل بودن نیست آن شـرط کمـال است اگر گفتنـد «لا صـلاه لجار المسـجد إلاّ فی مسجده» [(۳)] این بـا «لاـ صـلاه الاّ بفاتحه الکتاب» [(۴)] یا «لا صـلاه الاّ بطهور» [(۵)] فرق می کنـد آن شـرط کمـال است و این طهـارت و فاتحهالکتـاب شـرط صـحّت است اگر گفته شـد که آمر به معروف خودش بایـد عامل باشـد ناهی از منکر خودش باشد منتهی باشد اینها شـرط کمال است وگرنه بر همه واجب است که جلوی فساد را بگیرنـد اگر فرمود (أَقِمِ الصَّلاَةَ) بعـد فرمود: (وَأْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ) یعنی بخواهیـد امر به معروف شـما, نهی از منکر شمـا اثر بکنـد شـما بایـد خودتان واجـد باشـید. یک حساب است که وظیفه بین ما و خـدای ما چیست این همان آیه است که فرمود اگر کسـی دیگران را امر بکند و خودش مؤتمر نباشد این عاقل نیست (أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَـكُمْ وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلاَ تَعْقِلُونَ) [(۶)] یـک انسـان عاقـل دیگری را از خـوردن سم بـاز می دارد و خودش سم می خورد؟! این خب عـاقل نیست این بین خود و خـدای خود است یک مطلب این است که اگر دیگری گرفتار فساد است این شـخص بر او واجب اسـت کـه جلـوی او را بگیرد یـا نه, بله بر او واجب است غرض این است که در امر به معروف و نهی از منکر عـدالت شـرط نیست و آن روایات یا آیاتی که هست ناظر به شرط کمال است نه شرط صحّت.

ص: ۸۵۳

۱- (۸) . سوره احقاف, آیه ۳۵.

۲- (۹) . سوره صف, آیه ۲.

۳- (۱۰) . تهذیب الأحکام, ج۱, ص۹۲.

۴- (۱۱) . الخلاف (شیخ طوسی), ج۱, ص۳۲۷.

۵- (۱۲) . من لا یحضره الفقیه, ج۱, ص۳۳.

۶- (۱۳) . سوره بقره, آیه ۴۴.

وجوب امر به معروف حتی در صورت فقدان عدالت

پرسش: امیرالمؤمنین در نهج البلاغه فرمود: «والله... لاَ أَنْهاکُمْ عَنْ مَعْصِیَهٍ إِلاَّ وَ أَتَنَاهَی قَبْلَکُمْ عَنْهَا»؟ (۱)

پاسخ: خودش درباره خودش درست فرمود, فرمود من هیچ گاه شما را نهی نمی کنم مگر اینکه پیشاپیش, خودم منتهی ام هیچ وقت شما را امر نمی کنم مگر اینکه پیشاپیش, خودم مؤتمرم خب درست است نه تنها معصوم, عادل هم همین طور است عادل کسی است که وقتی دیگران را امر به معروف و نهی از منکر می کند خودش هم عمل می کند اما این شرط کمال است این طور نیست که حالا اگر کسی خودش عادل نبود دیگری که دارد گناه می کند بر او امر به معروف و نهی از منکر واجب نباشد این طور نیست.

نهی از زندگی مختالانه و فخورانه در جامعه

فرمود: (وَلاَ تُصَعِّرْ خَدَّکَ لِلنَّاسِ) کلمه تَصعیر و تصعّر و اینها در قرآن کریم یک جا استعمال شد و آن همین آیه است صورت برگرداندن, در راه رفتن گردن کشی کردن اینها مَنهی است برای اینکه مختالانه و فخورانه در جامعه به سر بردن است. بعضی از مراحلش مکروه است یا خلافش مستحب است و آن این است که خدای سبحان خود را به علیّ عظیم وصف کرد در قرآن دارد (هُوَ الْعَلِیُّ الْعَظِیمُ) (۲) همین علیّ عظیم, متکلّم قرآن کریم است وقتی قرآن, کلام خدایی است که خدا علیّ عظیم است این کتاب می شود (وَالْقُرْآنَ الْعَظِیمَ) (۳) لذا یکی از اسمای حسنای قرآن همین عظمت است که فرمود: (وَالْقُرْآنَ الْعَظِیمَ).

۱- (۱۴) . نهج البلاغه, خطبه ۱۷۵.

۲- (۱۵) . سوره بقره, آیه ۲۵۵.

۳- (۱۶) . سوره حجر, آیه ۸۷.

تبیین تطابق اخلاق هر پیغمبر با کتاب آسمانی او

مطلب سوم آن است که هر پیامبری دین او, اخلاق او, سیره او, سنّت او, سریره او مطابق کتابی است که از طرف خدای سبحان آورده و اگر درباره وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) وارد شده است که «کان خُلقُه القرآن» (۱) این مختصّ به آن حضرت نیست موسای کلیم «کان خلقه التورات» عیسای مسیح «کان خلقه الانجیل» وجود مبارک داود «کان خلقه الزبور» وجود مبارک ابراهیم «کان خلقه الصحف» هر پیامبری هر کتابی که آورده مطابق همان کتاب, عقیده دارد و اخلاق دارد و عمل دارد و امر به معروف و نهی از منکر. خود ذات اقدس الهی به انبیا مخصوصاً به وجود مبارک حضرت رسول اکرم دستور دادند که به اخلاق الهی متخلِّق بشوید اخلاق الهی را کسی نمی فهمد چیست مگر آن که پیامبر باشد و اهل بیت به وسیله پیامبر اینها را می فهمند به مردم می گویند.

الهی بودن اخلاق محاوره ای پیامبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) در نگاه تمام چهره با مخاطب

درباره پیامبر وارد شده است که یکی از برجسته ترین اخلاق و روش او این بود که وقتی با مخاطبی حرف می زد با تمام چهره او را نگاه می کرد و حرف می زد این طور نبود که نیم رخ نگاه بکند یک گوشه چشمش جای دیگر باشد یک گوشه چشمش به مخاطب اینکه دارد مصاحبه می کند یک گوشه چشمش به مخاطب است یک گوشه چشمش به دوربین این متخلّق به اخلاق رسول نیست این دوربین را می خواهد عکس خودش را می خواهد نه ادب محاوره را, ادب مصاحبه را, اگر کسی دارد با آدم حرف می زند آدم با او حرف می زند دیگر نباید یک گوشه چشمش به او, یک گوشه چشمش به دوربین باشد, حضرت وقتی با کسی حرف می زد با تمام رخ او را نگاه می کرد خب این را پیامبر از کجا یاد گرفت این خُلق پیامبر است این را از ذات اقدس الهی یاد گرفت و آن این است که خدا وقتی می خواهد جواب کسی را بدهد نیم رخ حرف نمی زند چون اصلاً نیم رخ ندارد با تمام هویّتش پاسخ افراد را می دهد اینکه فرمود: (إِذَا سَأَلَکَ عِبَادِی عَنِّی فَإِنِّی قَرِیبٌ أُجِیبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ) (۲) نه یعنی یک گوشه حواسم جای دیگر است یک گوشه اش نزد شما, اگر در دعاهای شب های جمعه گفتند ده بار این ذکر را بخوانید «یا دائم الفضل علی البریّه, یا باسط الیدین بالعطیّه» (۳) یعنی خدا اگر بخواهد چیزی به کسی بدهد با دو دستِ بی دستی می دهد «کلتا یدیه یمین» (۴) او که دست ندارد ولی محترمانه می دهد نه اینکه با یک گوشه انگشت یا با یک گوشه دست یا یک دستی به آدم بدهد اگر بخواهد به آدم نگاه کند با تمام هویّت نگاه می کند بخواهد چیزی به آدم بدهد دو دستی می دهد یعنی با تمام کرامت عطا می کند منتها حالا گیرنده یک آینه ضعیفی است به اندازه خودش همان جمال الهی را زیارت می کند و به اندازه خودش از آن دو دست مبسوط عطا دریافت می کند مثل اینکه هزارها آینه در برابر آفتاب هست آفتاب که طلوع کرده این طور نیست که برای آینه زید یک مقدار خودش را نشان بدهد برای آینه عمرو قدری دیگر, آفتاب با تمام چهره بیرون می آید منتها این آینه ها این ظروف مختلف اند یکی کوچک است یکی بزرگ است یکی محدّب است یکی مقعّر است اینجاست که می گویند هر کس خدا را به اندازه خود می شناسد با علم شهودی با علم حضوری. غرض آن است که ذات اقدس الهی با تمام هویّت جواب می دهد اگر چیزی را خواست عطا کند با دو دست بی دستی عطا می کند او «باسط الیدین بالعطیّه» است وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) هم همین اخلاق را داشت وقتی با کسی سخن می گفت با تمام چهره او را نگاه می کرد با آن مخاطب بود این می شود اخلاق الهی, اینها در حقیقت اولواالعزم هستند (وَلاَ تُصَعِّرْ خَدَّکَ لِلنَّاسِ وَلاَ تَمْشِ فِی الْأَرْضِ مَرَحاً) در سوره مبارکه «اسراء» هم قبلاً خواندیم که (إِنَّکَ

لَن تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَلَن تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولاً) (۵) که شرحش گذشت.

۱- (۱۷) . مسند احمد, ج۶, ص۱۶۳.

۲- (۱۸) . سوره بقره, آیه ۱۸۶.

۳- (۱۹) . المصباح (کفعمی), ص۶۴۷.

۴- (۲۰) . الکافی, ج۲, ص۱۲۶.

۵- (۲۱) . سوره اسراء, آیه ۳۷.

پرسش:..؟پاسخ: اینجا هم حکم تکلیفی است منتها وقتی قرآن کریم از لقمان نقل می کند دارد بعد می فرماید ما به لقمان حکمت دادیم (۱) اینها را ذات اقدس الهی امضا کرده است.

بررسی نکته ای ادبی در رعایت نشدن ترتیب در (كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ)

(وَلاَ تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَلاَ تَمْشِ فِى الْأَرْضِ مَرَحاً) مَرح آن فرح باطل است. دو نهی است به دو علت, یکی تصعیر چهره است یکی مَشی مرحانه و خوشحالی بی جا دو علت هم ذکر کرده است منتها این دو علت مطابق با دو معلول نیست یعنی لفّ و نشرش مرتب نیست (وَلاَ تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ) این فخرفروشی است باید بفرماید «ان الله لا یحبّ کلّ فخور» (وَلاَ تَمْشِ فِى الْأَرْضِ مَرَحاً) که آن خیلاء و با خیال زدگی راه رفتن آن مختال است که بعد بفرماید «ان الله لا یحبّ کلّ فخور مختال» لکن برای رعایت فواصل که با «راء» ختم می شوند نظیر (لَطِيفٌ خَبِيرٌ), (۲) (عَزْمِ الْأُمُورِ), (لَصَوْتُ الْحَمِيرِ) و مانند اینها. (فَخُورٍ) را که مربوط به اوّلی است آخر ذکر کرد (مُخْتَالٍ) را که مربوط به دومی است اول ذکر کرد.

امر به زندگی با اعتدال و علت تشبیه غیر آن به صوت حمار

فرمود در مَشی زندگی ات در خطّ مشی ات در راه رفتنت معتدل باش و صدا را بلند نکن گاهی انسان در لبیک دستور دادند تلبیه را بلند کنید در مناجات هایی که برای بیدار کردن مردم بود سابقاً یا اذان گفتن گاهی می گویند برای قرائت قرآن صدایتان را بلند کنید اینها هر کدام دستورهای خاص است اما در شرایط عادی گفتند معتدل حرف بزنید داعی ندارید داد بکشید چرا (أَنكَرَ الْأَصْوَاتِ) صوت حمیر است برای اینکه آن در نهیقش خیلی صدایش بلند است سخن از خوبی و بدی صدا نیست که بگوییم بلبل صدایش خوب است حمار صدایش بد است برای اینکه اسب هم شیهه می کشد اما این قدر فریاد نمی زند همه حیوانات بالأخره صدایی دارند صدای حمیر از همه بلندتر است.

ص: ۸۵۶

۱- (۲۲) . سوره لقمان, آیه ۱۲.

۲- (۲۳) . سوره لقمان, آیه ۱۶.

علت اَنکر بودن صوت حمار و ثمره آن

این انکر بودنش برای ارفع بودنش است نه برای اینکه صدا گوش نواز نیست گوش خراش است. پس انکر بودنش برای این است که ارفع است اگر صدایی بخواهد اعرف باشد باید اخفض باشد این همین است که فرمود: (وَاغْضُضْ مِن صَوْتِكَ) «أغضض الأصوات» می شود «أعرف الأصوات», سخن از نغمه خوب و نغمه بد نیست تا بگوییم بلبل نغمه اش خوب است نهیق حمار, نغمه اش بد است سخن از بلندی و کوتاهی است سخن از افراط و تفریط است و حمیر هم به تعبیر جناب زمخشری در کشاف نه تنها صوتش مورد نفرت است نام بردنش هم روا نیست لذا به تعبیر زمخشری در کشاف می گفتند «الطویل الأُذنین» (۱) اسم حمار را هم نمی بردند. اینها تعبیراتی بود مربوط به آن آیه.

ارتباط آیه (أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُم) با عناصر محوری سوَر مکی

اما اینکه فرمود: (أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُم مَا فِي السَّماوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ) چون این سور ه در مکه نازل شد عناصر محوری سوَر مکّی اصول دین است یعنی توحید و وحی و نبوّت است و اینها برهانی اند این برهان را اول ذکر می کند قبلاً هم مشابه این را ذکر فرمود یعنی آیه ده این بود که (خَلَقَ السَّماوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا وَأَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ) اینها را ذکر فرمود.

مسخّر انسان بودن همه موجودات عالم به امر خدا

الآن فرمود برای شما مسخّر کرده است چیزی در عالَم نیست که در دسترس شما نباشد شما هم می توانید از آسمان بهره بگیرید هم از زمین بهره بگیرید همه اینها را خدا مسخّر کرده منتها یا بر اساس مبنای عادی یا غیر عادی, اگر مبنای عادی باشد بر اساس علم حسّی و تجربی شما می توانید دسترسی پیدا کنید از زمین استفاده کنید از کواکب استفاده کنید و مانند آن یا به طور غیر عادی است که برای سلیمان(سلام الله علیه) مسخّر کرده فرمود: (فَسَخَّرْنَا لَهُ الرِّيحَ تَجْرِي بِأَمْرِهِ) (۲) آنجا دیگر غیرعادی است نه محال عقلی است بر خلاف عادت است می شود معجزه هر جا او اراده می کرد این ریاح حرکت می کرد پس اگر تسخیر به طور عادی باشد می شود حسی و تجربی و علمی, اگر بر خلاف عادت باشد نه بر خلاف عقل می شود معجزه, همین تسخیر را برای وجود مبارک سلیمان(سلام الله علیه) به صورت امر ذکر کرد که اینها به امر او حرکت می کنند البته این هم تسخیر الهی است خدای سبحان آنها را مسخّر کرده که به دستور سلیمان حرکت کنند یا مطابق نظام علمی است بالأخره راه دارد.

۱- (۲۴) . الکشاف, ج۳, ص۴۹۸.

۲- (۲۵) . سوره ص, آیه ۳۶.

فراوانی نعمت های ظاهری و باطنی خدا بر انسان

(أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُم مَا فِي السَّماوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً) نعمت های فراوانی خدا به شما داد حالا اگر کسی نخواست یا مدیریت نداشت یا تنبلی کرد و از خودش اراده ای نشان نداد تا از نِعم الهی استفاده کند این دیگر به سوء عمل خود او برمی گردد وگرنه همه نعمت ها را ذات اقدس الهی به انسان ها داد (وَأَسْبَغَ) یعنی شاداب کرد اینکه می گویند مستحب است وضو اسباغ باشد یعنی شاداب اینجا فراوانیِ نعمت را اشاره می کند نه اصلِ نعمت را, نه تنها رزق داد بلکه رزق فراوان داد نه تنها نعمت داد نعمت فراوان داد نعمت ظاهری داد چه در زمین چه در آسمان, نعمت باطنی داد وحی و نبوت و علم را به وسیله قرآن و اهل بیت برای شما آورد هم اینها نعمت های باطنی اند هم آنها نعمت های ظاهری اند به صورت وفور در اختیار شما قرار داد «أنعم» نیست اسباغ یعنی فراوانی و شادابی (وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً).

تبیین لزوم تحقیقی بودن زندگی انسان حتی در تقلید

این برهان ولی برخی ها چه تابع چه متبوع اینها با تقلید سخن می گویند در سوره مبارکه «حج» مبسوطاً این دو بخش گذشت یعنی انسان اگر مقلِّد است باید در تقلید, محقّق باشد اگر متبوع است باید در متبوع بودن محقّق باشد سوره مبارکه «حج» که بحثش قبلاً گذشت آیه سه و همچنین آیه هشت و نُه درباره این است که دین باید تحقیقی باشد بالأخره انسان اگر بخواهد به گمان و مظنّه عمل کند این گمان و مظنّه باید پشتوانه یقین داشته باشد اینکه گفته شد «إنّ ظنّيه الطريق لا تنافي قطعيه الحكم» [(۱)] برای اینکه حجّیت ظن به دلیل قطعی برمی گردد یعنی وقتی که ما به شریعت مکلّفیم دسترسی به یقین نداریم یا باید ـ معاذ الله ـ رها کنیم یا باید به وهم و اینها عمل بکنیم اینها که باطل است پس اگر چیزی مورد مظنّه ما شد البته ظنّ خاص نه ظنّ غیر معتبر, باید عمل کنیم. خب خبر واحد ظنّی است خود خبر واحد بیش از مظنّه افاده نمی کند اما پشتوانه یقین دارد بالأخره ما یقین داریم که شریعت هست تکلیف هست ما دسترسی به واقع نداریم باید به مظنّه عمل کنیم, پس این مظنّه پشتوانه یقین دارد ظنّیت طریق منافی با قطعیت حکم نیست هر مظنّه ای بالأخره باید پشتوانه یقین داشته باشد اگر پشتوانه یقین ندارد حجّت نیست.

۱- (۲۶) . اجود التقریرات (میرزای نائینی), ج۲, ص ۳۹۰.

فرمود مردم دو قسم اند در سوره مبارکه «حج» آیه سه و آیه هشت و نُه این است بالأخره مردم یا تابع اند یا متبوع, اگر تابع اند این تبعیّتشان باید تحقیقی باشد آن مقداری که تبعیّت او را تصحیح کند خدای سبحان به او معرفت داده است اگر در تقلید هم مقلِّد بود در پیروی هم مقلّد بود در تابع بودن هم تابع بود این در قیامت مسئول است اما آن که متبوع است در متبوع بودن و مطاع بودن باید محقّق باشد اگر عدّه ای دنبال او راه افتادند این از فرصت استفاده کرد خود را متبوع تلقّی کرد این در قیامت مسئول است آیه سه سوره مبارکه «حج» این است که ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ﴾ و چون ﴿بِغَيْرِ عِلْمٍ﴾ است ﴿وَيَتَّبِعُ كُلَّ شَيْطَانٍ مَّرِيدٍ﴾ مَرید یعنی مُتمرِّد, مَرَده جمع مارِد است نه به معنی مُرید, شیطان مَرید است متمرّد است شیطان مارد است متمرّد است مَرده جمع مارد است پس اگر کسی بخواهد تابع باشد باید محقّقانه تابع باشد تحقیق بکند که به دنبال چه کسی حرکت کند. آیه هشت و نُه همان سوره مبارکه «حج» این است ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلاَ هُدىً وَلاَ كِتَابٍ مُنِيرٍ ثَانِيَ عِطْفِهِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ﴾ این سر خم می کند همین طور دارد می رود حالا همین که چند نفر به دنبال او راه افتادند این خیال می کند که متبوع است و مطاع است و کار آنها حق است این سر خم بکند دقیق نیست مواظب نیست این می شود مُضلّ دیگری چون متبوع است آنهایی که آیه سه سوره «حج» به آنها اشاره می کند ضال اند این گذشته از اینکه ضال است مُضلّ هم است اینجا چون ﴿لِيُضِلَّ﴾ دارد معلوم می شود متبوعِ غیر لایق است آنجا چون دارد ﴿يَتَّبِعُ﴾ معلوم می شود تابع غیر تحقیقی است در آیه محلّ بحث مثل سایر آیات فرمود شما اگر بخواهید دینی را بپذیرید حرفی را بپذیرید قبول و نکولتان باید بر اساس تحقیق باشد آیه بیست همین سوره مبارکه «لقمان» این است بعد از اینکه فرمود: ﴿وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً﴾ فرمود: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلاَ هُدىً وَلاَ كِتَابٍ مُنِيرٍ﴾.

ص: ۸۵۹

عقل و نقل دو راه تحقیقی شدن زندگی انسان

این اقسام سه گانه که به دو قسم منحل می شود انسان خودش یا باید از راه وحی حقایق را بفهمد, اگر وحی به او نرسید فرد عادی بود باید بفهمد خدا به پیامبرش چه وحی فرستاد این دو راه دارد مانعهالخلو است جمع را شاید یا از راه دلیل عقلی می فهمد که پیامبر چه آورده یا از راه دلیل نقلی می فهمد که پیامبر چه آورده عقل در مقابل نقل است نه در مقابل شرع; عقل در مقابل سمع است نه در مقابل وحی یا انسان باید بشنود یا باید بفهمد اگر به یکی از این راه ها یقین پیدا کرد یا مطمئن شد که ذات اقدس الهی به پیامبرش چه فرمود, آن گاه حجّت بر او تمام است عقل غیر از قیاس و خیال و گمان و وهم است عقل یعنی عقل, یعنی بر اساس برهان منطقی آن وقت انسان آن قواعد را بداند یقیناً اطمینان پیدا می کند به هر چیزی هم دل نمی سپارد و سرسپرده نمی شود. عقل اگر باشد مثل نقل یک حساب و کتابی دارد رجالی می خواهد درایه ای می خواهد اصولی می خواهد متن شناسی می خواهد تا انسان از دلیل نقلی اطمینان پیدا کند عقلی هم بشرح ایضاً یک قواعد منطقی می خواهد یک صورت منطقی می خواهد یک ماده منطقی می خواهد تا اطمینان پیدا کند اگر با دلیل عقلی یا دلیل نقلی فهمید که پیامبران چه چیزی آوردند حجّت بر او تمام است البته بعد از اجتهاد ممکن است گاهی خطا بکند آن وقت دیگر معذور است و اگر همین طور بدون تحقیق وارد بشود معذور نیست.

وجود شرک و معرفت شناسی فاقد تحقیق علت ذکر آیه (وَمِنَ النَّاسِ ...)

پس (وَمِنَ النَّاسِ مَن يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلاَ هُدىً وَلاَ كِتَابٍ مُنِيرٍ) این آیه را برای چه اینجا ذکر فرمود, برای اینکه در فضای حجاز یک عقیده باطلی بود و آن شرک, یک معرفت شناسی عاطلی بود و آن تقلید کور. بیان ذلک این است که اینها درباره اصنام و اوثان قائل بودند ارباب متفرّقه اند (۱) اینها حقّ تقریب دارند حقّ شفاعت دارند (مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى) (۲) یا (هؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِندَ اللَّهِ) (۳) این کارشان بود این معبودهای دروغین اینها. معرفت شناسی اینها یا تصدیق بود یا تکذیب بالأخره انسان یا چیزی را قبول دارد یا نکول یا آری یا نه, اینها در هر دو جهت تابع گذشته ها بودند به تقلید کور گرفتار بودند اینها اگر می خواستند چیزی را بپذیرند باور کنند می گفتند: (إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَى أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَى آثَارِهِم مُهْتَدُونَ), (۴) (مُقْتَدُونَ) (۵) و مانند آن, اگر می خواستند چیزی را رد کنند می گفتند گذشتگان ما که این را نداشتند. این می شود معیار تصدیق و تکذیب, معرفت شناسی اینها این طور بود.

لزوم محقّقانه بودن تصدیق و تکذیب آراء در اسلام

دین آمده کلّ این بساط را عوض کرده فرمود اگر می خواهی قبول کنی باید جزم علمی داشته باشی, بخواهی نکول کنی باید جزم علمی داشته باشی خدا غریق رحمت کند مرحوم کلینی را این در همان جلد اول کافی این روایت نورانی را از وجود مبارک امام صادق(سلام الله علیه) نقل کرده که وجود مبارک حضرت فرمود: «إنّ الله قد خصَّ عباده بآيتين من كتابه» فرمود بندگان مؤمن را از نظر معرفت شناسی خدای سبحان با دو آیه اختصاص داده خصیصه ای برایشان ذکر کرده اگر بخواهند رأی مثبت بدهند باید محقّقانه باشد بخواهند رأی منفی بدهند باید محقّقانه باشد اگر هم نمی دانند که خب ساکت اند.

۱- (۲۷) . سوره یوسف, آیه ۳۹.

۲- (۲۸) . سوره زمر, آیه ۳.

۳- (۲۹) . سوره یونس, آیه ۱۸.

۴- (۳۰) . سوره زخرف, آیه ۲۲.

۵- (۳۱) . سوره زخرف, آیه ۲۳.

مسئول بودن انسان در قبال تصدیق و تکذیب بدون برهان

فرمود می خواهی تکـذیب کنی محقّقانه باش برهان داشته باش می خواهی تصـدیق کنی محقّقانه باش برهان داشـته باش (۱) بـدون برهـان, تصـدیق کردی مسـئولی, بـدون برهـان تکـذیب کردی مسـئولی آن وقت این می شوی دین, فرهنگ دین یعنی فرهنـگ علمی، انسان روی پایه علم ایسـتاده است وجود مبارک پیغمبر(صـلّی الله علیه و آله و سـلّم) خیلی کار کرده کلّ نظام جاهلی را عوض کرده هم زیر آن عقاید باطل آب بست هم معرفت شناسی اینها را اصلاح کرد.

باطل و ظالمانه دانستن پذیرش غیر تحقیقی عقاید آباء در اسلام

فرمود هر وقت شـما می خواهیـد قبول کنیـد می گوييد چون پدران ما گفتند, هر وقت می خواهید نفی کنید می گوييد پدران ما نگفتنـد آخر آنها مگر میزان الحقیقه هسـتند؟! اگر برای چیزی برهان داشتید بپذیرید, اگر برهان بر خلاف داشتید نپذیرید و اگر چیزی نداشتیـد هم که سـاکت باشـید. این دو آیه سوره مبـارکه «حـج» بر صـبغه نفی بود انسـان چه تابع چه متبوع باید محقّقانه باشد. در سوره مبارکه «اسـراء» آیه ۳۶ فرمود: (لاَـ تَقْفُ مَـا لَيْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَـرَ وَالْفُؤادَ کُلُّ أُوْلئِکَ کَانَ عَنْهُ مَسْؤُولاً) در سوره مبارکه «یونس» آیه ۳۹ فرمود: (بَلْ کَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ کَذلِکَ کَذَّبَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ فَانظُرْ کَيْفَ کَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ) این ظلمی است که خانمان براندـاز است آخر شـما چیزی که تحقیق نکردید می گوييد چون پدران ما نگفتند ما نمی گوييم.

تلاش رسول خدا در ارائه راه های معرفت شناسی محققانه

ص: ۸۶۲

۱- (۳۲) . الکافی, ج ۱, ص۴۳.

وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) خیلی کار کرد انحا و اقسام معرفت شناسی محقّقانه را آورده از حسّی تجربی تا آن شهودی اش را آورده حسّی تجربی اش را فرمود: (فَبَعَثَ اللّهُ غُرَاباً یَبْحَثُ فِی الْأَرْضِ لِیُرِیَهُ کَیْفَ یُوَارِی سَوْءَةَ أَخِیهِ) (۱) یعنی از راه حس و تجربه انسان می تواند چیزهایی را بفهمد این تعلیم معرفت شناسی حسّی و تجربی است برای انسان های آغازین این راه را باز کرده تا (لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْیَقِینِ لَتَرَوُنَّ الْجَحِیمَ) (۲) که راه شهود است اینجا هم فرمود اگر شما بخواهید به مقصد برسید این پذیرش و نفی شما این تصدیق و تکذب شما باید حساب شده باشد پدران ما گفتند, پدران ما نگفتند این معیار نیست (وَإِذَا قِیلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا وَجَدْنَا عَلَیْهِ آبَاءَنَا أَوَلَوْ کَانَ الشَّیْطَانُ یَدْعُوهُمْ إِلَی عَذَابِ السَّعِیرِ) این وهم است که پدران شما و خود شما را به عذاب افروخته دعوت می کند در آیاتی دارد (أَوَلَوْ کَانَ آبَاؤُهُمْ لاَ یَعْقِلُونَ شَیْئاً) (۳) خب چرا به دنبال نیاکانتان می روید.

پرسش:... پاسخ: خب آن هم اگر کسی سقیفه را بر غدیر ترجیح بدهد همین خطراتی است که شما الآن یا در القاعده می بینید یا در طالبان می بینید این همان است.

پرسش:... پاسخ: سنّت پیغمبر اصل است مثل قرآن کریم است این را عقل تشخیص می دهد عقل می گوید که من خیلی از چیزها را نمی فهمم باید مطابق با شریعت باشد اما اگر روایتی مخالف با خود عقل بود در کتاب های اصول ملاحظه فرمودید با تخصیص لُبّی یا تقیید لبّی این می شود مخصّص لبّی یا مقیّد لبّی; عقل, مخصّص عموم یا مقیّد اطلاق آن دلیل خواهد بود.

۱- (۳۳) . سوره مائده, آیه ۳۱.

۲- (۳۴) . سوره تکاثر, آیات ۵ و ۶.

۳- (۳۵) . سوره بقره, آیه ۱۷۰.

همه کارهای علمی ثمره خون شهیدان و تلاش عالمان

پرسش: این نظام محکم اعتقادی که پیغمبر درست کرد چرا دوام پیدا نکرد؟

پاسخ: بالأخره از خود ماها باید بپرسیم به سوء اختیار ما بود تمام آنچه الآن در جوامع علمی مانده است به برکت همین کار است کم نبود منتها حالا متأسفانه از غرب و شرق به این سرزمین ها حمله کردند آن وقتی که از شرق آمدند این مغول ها چقدر کتاب ها را سوزاندند چقدر علما را از بین بردند و چقدر حوزه ها را تخریب کردند آنها که از آن طرف غرب حمله کردند بعضی ها نقل کردند آن قدر کتاب های اسلامی را ریختند در دجله که تا مدتی می گفتند رنگ این آب, رنگ مرکّب بود کم ما خسارت ندیدیم الآن ما شب و روز شاکر نظام اسلامی باشیم که اولین ثواب را امام راحل و شهدا می برند بعد دیگران, کم است اینها این خون این قیام این نظام حفظ کرده وگرنه مگر این حرف ها, حرف هایی بود که بشود عرضه کرد الآن شما اگر یک مطلب علمی داشته باشید امروز اگر اینجا بگویید فردا در غرب هست یا در شرق هست این سابقاً در تعزیه ها می گفتند که وقتی شهدای کربلا(سلام الله علیهم) در قتلگاه بودند این کبوترها می آمدند این بال و پرشان را خونین می کردند به اطراف عالَم پخش می کردند و هر قطره ای که در گوشه ای از زمین می افتاد آنجا مسجد می ساختند این را در تعزیه ها می خواندند این یک تمثیل است وگرنه کبوتری نبود پر و بالش را آغشته به خون بکند یعنی هر جا سخن از حق است محصول کربلاست نه اینکه واقعاً کبوترهایی آمدند بال هایشان را خونی کردند این خون ها جایی افتاده شده مسجد, الآن هم همین طور است هر جا شما سخن از حق ببینید این بیداری خاورمیانه را شما بررسی کنید اگر این بیگانه بگذارند محصول همان خون های پاک شهدا و اعلامیه های امام و مراجع است خب آ ن روز این حرف ها نبود خب کم نیست که بگویند رنگ دجله مدتی رنگ مرکّب بود سالیان متمادی این علما حشرشان با اولیا کتاب نوشتند آن وقت که چاپ نبود.

ص: ۸۶۴

این است که اگر کسی بخواهد قدر این نظام را, قدر شهدا را, علما را, مراجع را, مخصوصاً امام را بداند باید روی این علوم کار کند هم خودش عمل بکند جهان تشنه همین معارف است از بس آلودگی دیدند دیگر خسته شدند بارها به عرضتان رسید این اروپا که الآن دم از دموکراسی می زند برای اینکه از بس کشت خسته شد فاصله ای بین جنگ جهانی اول و جنگ جهانی دوم نبود حالا ما جرأت نمی کنیم بگوییم صد میلیون, برخی ها صد میلیون نقل کردند ده ها میلیون را در یک مدت کوتاهی اینها کشتند اینکه می بینید الآن سازمان ملل دارند جوامع بین المللی دارند سخن از دموکراسی می زنند سخن از صلح می زنند برای اینکه از بس آدم کشتند خسته شدند الآن دست همه اینها روی ماشه بمب اتم است اگر _ خدای ناکرده _ جنگ جهانی سوم و چهارم شروع بشود ده ها میلیون می شود صدها میلیون تنها چیزی که اینها را نجات می دهد قرآن و عترت است که شما انسان هستید انسان فرشته منش زندگی می کند تا آنجا که ممکن بود اینها صرف نظر می کردند عفو می کردند تخفیف می دادند با آرامش زندگی می کردند نه اینکه آدم از کشتن خسته بشود بعد دم از دموکراسی بزند آن که از بس کشت و کشت حالا خسته شد دم از دموکراسی می زند دیگر ارزشی ندارد به هر تقدیر فرمود این معرفت شناسی را شما باید حساب بکنید همین که می گوییم این حق است می گویید پدران ما نگفتند همین که می گوییم این باطل است می گویید پدران ما گفتند آخر معیار حق و باطل, گفت و نگفت پدرانتان نیست (أَوَلَوْ كَانَ الشَّيْطَانُ يَدْعُوهُمْ إِلَى عَذَابِ السَّعِيرِ).

«و الحمد للّه ربّ العالمين»

آیات ۲۰ تا ۲۶ سوره لقمان ۹۱/۱۲/۱۳

.Your browser does not support the audio tag

(أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُم مَا فِي السَّماوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً وَمِنَ النَّاسِ مَن يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلاَ هُدىً وَلاَ كِتَابٍ مُنِيرٍ (۲۰) وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوَلَوْ كَانَ الشَّيْطَانُ يَدْعُوهُمْ إِلَى عَذَابِ السَّعِيرِ (۲۱) وَمَن يُسْلِمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى وَإِلَى اللَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ (۲۲) وَمَن كَفَرَ فَلاَ يَحْزُنكَ كُفْرُهُ إِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ فَنُنَبِّئُهُم بِمَا عَمِلُوا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (۲۳) نُمَتِّعُهُمْ قَلِيلاً ثُمَّ نَضْطَرُّهُمْ إِلَى عَذَابٍ غَلِيظٍ (۲۴) وَلَئِن سَأَلْتَهُم مَّنْ خَلَقَ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لاَ يَعْلَمُونَ (۲۵) لِلَّهِ مَا فِي السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ (۲۶))

مکی بودن سوره «لقمان» سبب طرح مباحث توحیدی

چون سوره مبارکه «لقمان» در مکه نازل شد و مهم ترین مسائل سوَر مکّی اصول دین است مخصوصاً توحید لذا در این سوره مبار که در آیات متعدّد به تعبیرهای گوناگون مسئله توحید مطرح شد. در آیه بیست فرمود مگر نمی بینید که کلّ جهان مسخَّر جامعه انسانیت است (أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُم مَا فِي السَّماوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ).

مسخَر جامعه بشری بودن نظام هستی و امکان بهره وری از آن

کلّ نظام چه زمین و آنچه در زمین هست چه آسمان و آنچه در آسمان هست خدا اینها را برای جامعه بشری مسخَّر کرده است. عالَم با تسخیر اداره می شود نه با قَسر. هاهنا امور: اول اینکه کلّ نظام مسخّر شد برای کلّ انسان نه برای فرد فرد انسان, انسان در هر عصر و مصر و با هر نسلی که باشد می تواند از آسمان و زمین بهره بگیرد حالا برخی ها در زمین, برخی ها در آسمان, برخی در شرق زمین, برخی در غرب زمین, برخی از معادن جامد, برخی از معادن مایع هر کسی به نوبه خود بخواهد از موجودات زمینی و آسمانی بهره بگیرد امکاناتش هست.

ص: ۸۶۶

لزوم تبیین فرق بین ذلول و ذلیل بودن زمین

تسخیرکننده خدای سبحان است جهان مسخّر خداست و خدای سبحان این جهان را مسخّر کرده رام کرده که انسان از آن بهره ببرد جهان در اختیار انسان نیست زمین در اختیار انسان نیست اما زمین را برای انسان نرم کرده ارض را ذَلول نه ذلیل, ذلول, نرم, آرام کرده اگر همین خدا بخواهد این زمین را وسیله عذاب انسان تبهکار قرار بدهد فوراً شکافی در زمین ایجاد می شود قارون را بلع می کند می شود (فَخَسَفْنَا بِهِ وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ) (۱) زمین را ذلول و نرم کرده تا انسان از آن استفاده کند زمین, مسخّر انسان که انسان مسخِّر آن باشد نیست زمین مسخّر است برای انسان و تسخیرکننده خدای سبحان است که فرمود: (سَخَّرَ لَكُم).

بررسی معنای اداره جهان با تسخیر نه با قسر

مطلب دوم آن است که عالَم با تسخیر اداره می شود نه با قَسر یعنی تحمیلی در عالَم نیست کلّ جهان با تسخیر اداره می شود فرق جوهری تسخیر و قسر این است که اگر موجودی خاصیّتی داشت یک اثر طبیعی داشت دیگری این موجود را بر خلاف خاصیّت و اثر طبیعی راهنمایی کرد این می شود شتاب, فشار, قسر و تحمیل مثل اینکه کسی آب را بخواهد با فواره بالا ببرد این تا فشار هست بالا می رود وقتی فشار تمام شد می ریزد زمین, بالا بردن آب بر اساس قسر و فشار و تحمیل است اما وقتی باران بارید از قلّه کوه به سینه کوه و به دامنه آمد آب, طبعش این است که از بالا به پایین بیاید اگر کشاورز ماهری باشد این آب ها را راهنمایی می کند به مزرع و مرتع و از آن بهره می برد این کار می شود تسخیر و اگر نباشد این آب هدر می رود. فاعل به تسخیر آن است که آن فاعل این شیء را راهنمایی کند تا در همان مسیری که می خواهد برود به نحو سودمند حرکت کند این می شود تسخیر, بر خلافش بخواهد ببرد قسر است جهان با قسر اداره نمی شود با تسخیر اداره می شود.

۱- (۱) . سوره قصص, آیه ۸۱.

اختصاصی بودن تسخیر معجزانه عالم و عام بودن تسخیر عالمانه آن

هر موجودی را خدای سبحان مطابق با حکمت الهی خودش با خاصیّت های مخصوص آفرید (یک) آن موجود را با همان خاصیّت در راه صحیح اداره و رهبری می کند (دو) به انسان ها هم این هوش را داده است که از جهان در مسیر صحیح آن بهره برداری کنند (سه) گاهی به نحو غیر عادی یعنی به طور معجزه برخی از موجودات آسمان را مسخَّر پیامبری می کند نظیر اینکه برای سلیمان(سلام الله علیه) باد را مسخّر کرد (فَسَخَّرْنَا لَهُ الرِّيحَ تَجْرِی بأمْرِهِ) (۱) که به دستور او حرکت می کند برای اینکه این سلیمان به مقام ولایت رسیده است بر اساس «کنت ... لسانه الذی ینطق به» (۲) ذات اقدس الهی در فصل سوم که منطقه ممنوعه نیست نه در فصل اول که مربوط به هویّت ذات است که منطقه ممنوعه است نه در فصل دوم که اکتناه صفات ذاتی است که آن هم منطقه ممنوعه است در مقام فیض و در مقام وجه اللهی و افاضه الهی مطابق حدیث قُرب نوافل «کنت ... لسانه الذی ینطق به» شد, اگر در مقام فعل, ذات اقدس الهی لسان سلیمان شد در حقیقت گوینده و امرکننده گرچه به حسب ظاهر سلیمان است اما به لسان الهی است که (تَجْرِی بِأَمْرِهِ) این تسخیر معجزانه است ولی تسخیر عالمانه برای همه هست نه اینکه کلّ آسمان ها و زمین را برای کلّ واحد واحد انسان مسخر کرده باشد بلکه «الجمیع للجمیع» کلّ انسان از آغاز تا انجام همه اینها می توانند از نظام استفاده کنند به نحو تسخیر.

۱- (۲) . سوره ص, آیه ۳۶.

۲- (۳) . الکافی, ج۲, ص۳۵۲.

عدم شمول تسخیر «سماء» بر «سماء» باطنی

البته این سماء همین سمای ظاهری است اما آ ن سماء باطنی مسخّر هر کسی نیست آن سمایی که فرمود: (لَا تُفَتَّحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ) (۱) آن سماء برای اولیای الهی است وگرنه این سماوات ظاهری طوری است که الآن سفینه های باسرنشین و بی سرنشین می فرستند اینکه فرمود: (لَا تُفَتَّحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ) آن سماء دیگری است. کلّ این سماء با تسخیر اداره می شود چه اینکه انسان هم با اختیار رهبری می شود جبری در کار نیست نه انسان با جبر اداره می شود نه جهان با قسر اداره می شود هم انسان با اراده تدبیر می شود هم جهان با خاصیّتی که خدا به آن داده است تدبیر می شود قسر و فشار, مقطعی است آن هم زودگذر (أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُم مَا فِي السَّماوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ).

بیان بعضی از مصادیق نعمت های ظاهری و باطنی

بعد فرمود ما به شما نعمت های ظاهری دادیم نعمت های باطنی دادیم اسباغ یعنی فراوانی و شادابی, نعمت های ظاهری همین مأکولات و مشروبات و ملبوسات و امتعه و مساکن و امثال ذلک هستند درباره جوارح ما, اعضا و جوارح سالم اینها نعمت های ظاهری است آن نعمت ادراک و عقل و هوش نعمت های باطنی است این برای همه مردم است.

اختصاص بعضی از نعمت های باطنی به مؤمنین

اما درباره مؤمنین گذشته از اینکه این نعمت های ظاهری را داد و این نعمت های باطنی را داد نعمت ولایت را داد, نبوت را داد, امامت را داد, خلافت را داد اینکه فرمود: (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي) (۲) این یک نعمت باطنی است که فقط بهره مؤمنان است آن کسی که طرْفی نمی بندد و غدیر را رها می کند به دنبال سقیفه حرکت می کند از این نعمت عمداً خودش را محروم می کند پس (أَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً) نسبت به همه افراد نعمت ظاهر و باطن مشخص است نسبت به مؤمنان الهی گذشته از آن نِعم ظاهر و باطن, نعمت نبوّت است نعمت ولایت است.

۱- (۴) . سوره اعراف, آیه ۴۰.

۲- (۵) . سوره مائده, آیه ۳.

استعمال «نعمت» به صورت مطلق در قرآن دال بر نعمت ولایت

به تعبیر سیدناالاستاد مرحوم علامه(رضوان الله تعالی علیه) می فرمایند نعمت هر جا در قرآن بالقول المطلق استعمال بشود نعمت ولایت است (۱) یک وقت نعمت های ظاهری است نعمت سلامت است نعمت عقل و هوش است قرینه خاص دارد تفصیلی است که قاطع شرکت است اینها نعمت های متداول است اما اگر بفرماید (نِعْمَتِی) مثل آیه سوره «مائده» که (أَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي) و یادی از نعمت خاصّه نکرد این نعمت ولایت است ذیل این آیه شریفه (ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ) (۲) آن روایت نورانی هست که فرمود: «نحن النّعیم» (۳) .

شرط بهره وری از نعمت های باطنی

اگر کسی از این نعمت ها بخواهد بهره ببرد حتماً کسی است که «یُسلِم وجهه الی الله» اما اگر کسی از این فیض غافل بود از همان افراد ظاهری است و نعمت های باطنی اینها همان عقل و هوشی است که خدای سبحان به اینها عطا کرده است (أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُم مَا فِي السَّماوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً).

جدال باطل بودن سخن محرومان از ولایت

اما در برابر این همه نعمت های وافر و فراوان برخی ها هستند که نه وحی الهی نصیبشان شد (یک) نه به کمک عقل, چراغی دارند که بفهمند وحی ای که شده چیست (دو) نه به کمک نقل چراغی دارند که بفهمند وحی ای که به انبیا شده است چیست (سه) اینها بیراهه حرکت می کنند بالأخره یا خودش باید وحی ای بگیرد که این نبیّ است و رسول است یا به وسیله عقل باید بفهمد که نبیّ چه چیزی آورد یا به وسیله نقل باید بفهمد که نبیّ چه چیزی آورد. کسی که عالِم نیست از راه عقل نرفته, از راه کتاب منیر هم نرفته پیامبر هم که نیست که خودش از هدایت الهی بدون واسطه طرْفی ببندد چنین کسی جدال باطل دارد (وَمِنَ النَّاسِ مَن يُجَادِلُ فِي اللَّهِ) در حالی که هیچ کدام از این سه حجت را ندارد بالأخره انسان یا خودش باید ولیّ الله باشد یا با برهان عقلی بفهمد ولیّ الله چه گفته یا با دلیل نقلی معتبر بفهمد ولیّ الله چه گفته اگر کسی فاقد این راه های سه گانه بود بیراهه خواهد رفت.

۱- (۶) . المیزان, ج۴, ص۶۲.

۲- (۷) . سوره تکاثر, آیه ۸.

۳- (۸) . شواهدالتنزیل, ج۲, ص۴۷۶.

بیان نمونه ای از جدال باطل جاهلی در برابر پیامبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم)

لذا فرمود: (وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنزَلَ اللَّهُ) یعنی ما آنها را به چراغ دعوت کردیم یک وقت است می گویند که شما به این راه بیایید آن وقت جای سؤال است که چرا به این راه بیاییم اما اگر گفتند که به این صراط مستقیم بیایید این دیگر دلیل نمی خواهد چون این خودش با دلیل بیان شده یک وقت است می گویند شما دست به این فلز نزن خب آدم می پرسد چرا, اما یک وقت می گویند دست به آتش نزن این دیگر دلیل نمی خواهد می گویند دست به مار و عقرب نزن اگر یک وقت مدّعایی با دلیل ذکر شده است این کارآمدی اش بیشتر است یک وقت می گویند «اتّبعونی» آن وقت دلیل می خواهد چرا تابع شما بشویم برای اینکه من از طرف خدا سخن دارم یک وقت می گوید (اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللّهُ) این (اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللّهُ) دیگر دلیل نمی خواهد چون با دلیل ذکر شده است (وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنزَلَ اللَّهُ) آن گاه اینها (قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا) در بحث دیروز گذشت که این سنّت جاهلی شان این بود که تصدیق و تکذیبشان, فعل و ترک گذشتگانشان بود اگر چیزی را گذشته ها انجام دادند برای اینها صحیح بود چیزی را انجام ندادند برای اینها باطل بود این سنّت جاهلی را دین برداشت فرمود شما به طرف نیاکانتان می روید چه آنها حق باشند چه آنها باطل این (أَوَلَوْ كَانَ) یعنی اگر به طرف صراط مستقیم باشند که می روید به طرف جهنم هم باشد که می روید پس معیارتان همان حرف نیاکانتان شد این (أَوَلَوْ كَانَ) عطف است بر شیء محذوف اگر به طرف راست دعوت کنند یعنی به صراط مستقیم که می روید به طرف جهنم هم که دعوت کنند که می روید پس معلوم می شود شما جاهلیّت محورید عقل محور نخواهید بود (أَوَلَوْ كَانَ الشَّيْطَانُ يَدْعُوهُمْ إِلَى عَذَابِ السَّعِيرِ).

بیان علت دو دسته شدن انسان ها در قیامت

در سوره مبارکه «روم» قبلاً گذشت که افراد وقتی که وارد صحنه قیامت شدند دو گروه اند آیه ۴۳ سوره مبارکه «روم» این بود (فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ الْقَيِّمِ مِن قَبْلِ أَن يَأْتِيَ يَوْمٌ لاَّ مَرَدَّ لَهُ مِنَ اللَّهِ يَوْمَئِذٍ يَصَّدَّعُونَ) اینها مُتصدّع اند متفرّق اند دو دسته می شوند یک عده مؤمن اند به طرف بهشت یک عده کافرند به طرف دوزخ این تفرقه در سوره مبارکه «روم» و سایر سوَر بازگو شد اینجا هم همان است منتها اسم تفرقه را نبردند فرمودند: (وَمِنَ النَّاسِ مَن يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ) در برابر آن گروه (وَمَن يُسْلِمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ) این یا عقلاً ـ فهمید یا با دلیل نقلی فهمید که چهره هستی اش را باید به طرف خدا متوجه کند این حُسن فاعلی, (وَهُوَ مُحْسِنٌ) هم حُسن فعلی است. آدم خوبی است چون موحد است کار خوب می کند چون (وَهُوَ مُحْسِنٌ) چنین آدمی به یک طناب ناگسستنی تمسّک کرده است.

سرّ تعبیر به «عروه الوثقی» بودن قرآن

قبلاً این بحث گذشت که قرآن را خدای سبحان نازل کرد باران را هم نازل کرد اما باران را به زمین انداخت, قرآن را به زمین آویخت; یعنی یک طرف ریسمان دست اوست خب اگر یک طرف ریسمان دست اوست دیگر گسستنی نیست لذا فرمود این عُروه, وثقاست این دستگیره, ناگسستنی است این موثّق است مُتقن است این (لاَ انفِصَامَ لَهَا) که در سوره مبارکه «بقره» راجع به عروه وثقا آمده است یعنی «لا انفصام لها من بین یدیه و لا من خلفه» همان طوری که در سوره «فصلت» آمده است که (إِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ لاَ يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِن بَيْنِ يَدَيْهِ وَلاَ مِنْ خَلْفِهِ) (۱) نه در عصر او این کتاب بطلان پذیر است نه بعدها الی یوم القیامه بطلان پذیر است چون «حقّ لا ریب فیه» و از نظر استحکام هم یک طرفش به دست خداست اگر (إِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ لاَ يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِن بَيْنِ يَدَيْهِ وَلاَ مِنْ خَلْفِهِ) این کتاب این عروه وثقا «لا انفصام لها من بین یدیه و لا من خلفه» به چه دلیل این کتاب عروه وثقاست برای اینکه شما را به مقصد می رساند شما که نمی خواهید پایین بروید نمی خواهید شرق و غرب بروید می خواهید بالا ـ بروید (إِلَى اللَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ) این (إِلَى اللَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ) برای عدم انفصام آن است شما باید بگیرید و بالا بروید این (وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ) (۲) یا «اقرأ و ارقَ» (۳) برای این است که یک طرف این طناب به دست خداست اگر طبق آن روایت نورانی که فرمود: «إنّی تارک فیکم الثقلین» و این قرآن «طرفه بید الله» (۴) خب اگر این کتاب یک طرفش به دست بی دستی خداست دیگر انفصام پذیر نیست (يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ) (۵) اگر این کتاب انفصام پذیر نیست «لا من بین یدیه و لا من خلفه» و بالاست بنابراین انسان اگر اعتصام بکند زمینی نخواهد بود می شود الهی و آسمانی (وَإِلَى اللَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ) در قبال (مَن يُسْلِمْ), (مَن كَفَرَ) است, آنجا که فرمود: (مَن يُجَادِلُ فِي اللَّهِ) راجع به مسئله توحید است.

۱- (۹) . سوره فصلت, آیات ۴۱ و ۴۲.

۲- (۱۰) . سوره آل عمران, آیه ۱۰۳.

۳- (۱۱) . الکافی, ج ۲, ص ۶۰۶.

۴- (۱۲) . الامالی (شیخ مفید), ص ۱۳۵.

۵- (۱۳) . سوره‌ فتح، آیه‌ ۱۰.

تسلّی دادن پیامبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) با (وَمَن کَفَرَ فَلَا یَحْزُنکَ کُفْرُهُ)

اینجـا که فرمود: (وَمَن کَفَرَ) تسلیتی است نسبت به وجود مبـارک پیغمبر(صـلّی الله علیه و آله و سـلّم) که دلـداری بدهـد که بالأخره اگر عده ای نکول کردند شـما محزون نباشـید اینها در دست ما هستند در چنگ ما هستند ما مختصری اینها را با آب و علف سر گرم می کنیم بعـد هم می گیریم اینهـا که از قـدرت مـا بیرون نیسـتند (وَمَن کَفَرَ فَلَا یَحْزُنکَ کُفْرُهُ) چرا, برای اینکه (إِلَیْنَا مَرْجِعُهُمْ) نه اینکه در قیـامت اینهـا به ما می رسـند الآن در دست ما نیسـتند نه, به لحاظ قیامت (إِلَیْنَا مَرْجِعُهُمْ فَنُنَبِّئُهُم بِمَا عَمِلُوا) به لحاظ دنیا هم (نُمَتِّعُهُمْ قَلِیلًا ثُمَّ نَضْطَرُّهُمْ) اینها را داریم سرگرمشان می کنیم.

تصویر زندگی کفران کنندگان نعمت باطنی در کلام امیرالمؤمنین(علیه السلام)

در بیانـات نورانی حضـرت امیر(سـلام الله علیه) هست که فرمود برخی هـا تمـام زنـدگی شـان بین آشپزخانه و دسـتشویی بود, همین! «بَیْنَ نَثِیلِهِ وَ مُعْتَلَفِهِ» (۱) معتلف یعنی آنجا که علف می خورد نَثیل آنجا که می رود دستشویی, بعضی ها هستند که تمام زندگی شان بین آشپزخانه و دستشویی است.

تحقیر نبودن تعبیر به (أُولئِکَ کَالأَنْعَامِ) دربارهٔ گروه مذکور

اگر خدای سـبحان فرمود: (أُولئِکَ کَالْأَنْعَامِ) (۲) این تحقیر نیست این تحقیق است انسـان یـا بالأخره خودش بایـد چشم باطنی داشـته باشـد ببینیـد بعضـی ها واقعاً حیوان انـد یا بایـد حرف انبیا را گوش بدهـد یا دو روز صبر بکنـد بعـد از مرگ ببیند اینها چطوری هسـتند یکی از سه راه را بایـد طی کنـد فرمود اینها «بَیْنَ نَثِیلِهِ وَ مُعْتَلَفِهِ» دارند زندگی می کنند همان صدر اسـلام بود بعد به آن صورت در آمد این از بیانات نورانی حضـرت است در آن خطبه شقشقیه بعضی ها فرمود این طوری هستند (نُمَتِّعُهُمْ قَلِیلًا) بین همین دو کار! (ثُمَّ نَضْطَرُّهُمْ إِلَی عَذَابٍ غَلِیظٍ) یک عذاب دردناک.

۱- (۱۴) . نهج البلاغه, خطبه ۳.

۲- (۱۵) . سورهٔ اعراف, آیهٔ ۱۷۹.

عدم دلالت (إِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ) بر خروج فعلی کافران از قدرت الهی

بنابراین اینها از دست ما بیرون نیستند نه اینکه ما گفتیم (إِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ) یعنی در قیامت به کیفرشان می رسد یا ما آنها را به کیفر می رسانیم الآن هم در دست ما هستند (إِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ فَنُنَبِّئُهُم بِمَا عَمِلُوا) ما باخبرشان می کنیم اعمال ظاهری شان را که دیگران می بینند که ما هم می بینیم, اعمال درونی شان را نه تنها ما از قلبشان باخبریم نه تنها از صدرشان باخبریم از ذات الصدر آنها هم باخبریم آن راز مستوری که در درون دل نهادینه شده است را می گویند ذات الصدر ما یک دل داریم یک دل مایه ممکن است کسی دل را باخبر باشد ولی از دل مایه بی خبر باشد فرمود ما صدرشان را می دانیم ذات الصدر را هم می دانیم دیگر چیزی برای ما مستور نیست قلبشان را می دانیم ذات القلب آنها را هم می دانیم ذو قلب یعنی صاحب قلب به آنچه در دل هست می گویند ذات القلب, ذات الصدر فرمود همه اینها نزد ما مشهود است.

علت تعبیر به عدم سنجش اعمال کافران در قیامت

پرسش:؟پاسخ: بسیار خوب, فضیلت نیست اما پر از رذیلت است (أَفْئِدَتُهُمْ هَوَاءٌ) (۱) از نظر فضیلت, از نظر فضیلت خالی است لذا در سوره مبارکه «کهف» فرمود: (فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَهِ وَزْناً) (۲) ما برای آنها ترازو نمی آوریم ترازو آوردن برای اینکه کالایی را بسنجند اینها نه کالای اعتقادی دارند نه کالای عملی ما چه چیزی را بسنجیم کسی که با دست خالی آمده اما همین ها که با دست خالی آمدند.

ص: ۸۷۴

۱- (۱۶) . سوره ابراهیم, آیه ۴۳.

۲- (۱۷) . سوره کهف, آیه ۱۰۵.

امکان استفاده درکه سنجی کافران از قرآن

(كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِم مَّا كَانُوا يَكْسِبُونَ) (١) انبوهی از گناهان هست وسیله دیگری هست که با آن درکاتشان را می سنجند وگرنه به یک عدّه بفرماید که درک اسفل نار برای اینهاست یک عده در جهنم میانی به سر می برند این بعد از توزین است نسبت به آن فضایل فرمود آن ترازوی درجه سنجی را برای اینها ما اقامه نمی کنیم خب کالایی ندارند که سنجیده شوند اما آن ترازوی درکه سنجی را باید اقامه کنیم ببینیم این چند درجه کفر و تباهی دارد اگر کافر است در همان درجات میانی آتش باشد اگر منافق است (فِي الدَّرْكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ) (٢) باشد. افئده اینها هواست اما دل های اینها رسوبات فراوانی دارد (نُمَتِّعُهُمْ قَلِيلًا ثُمَّ نَضْطَرُّهُمْ إِلَى عَذَابٍ غَلِيظٍ).

محکومیت حتمی پیروی از هوای مشرکان با جدال احسن

باز به مسئله توحید برمی گردد می فرماید در جریان توحید شما از هر راهی که حساب بکنید اینها محکوم اند اینها که ملحد نیستند اینها مشرک اند یعنی قبول دارند خدایی هست سماوات و ارض را خدا آفرید اما حالا بیراهه می روند فرمود از اینها اگر سؤال بکنید که خالق آسمان و زمین کیست قبول دارند که خداست این جدال احسن است یعنی از مقدمات معقولِ مقبول, قیاس درست می شود چون ربوبیّت الاّ ولابد به خالقیّت برمی گردد هیچ کس نمی تواند رب باشد مگر اینکه خالق باشد چون ربوبیّت به معنی پرورش, پروراندن یک موجود به اعطای کمال است به ایجاد کمال است برای این مُستکمِل این یک نحوه خالقیت است باید کمال عطا کند فیض عطا کند برهان دیگر این است که اگر کسی بخواهد موجودی را بپروراند الاّ ولابد باید از حقیقت او و هویّت او آگاه باشد تنها کسی که از هویّت اشیاء آگاه است همان آفریدگار آنهاست پس طبق این دو برهان یا بر اساس رجوع ربوبیّت به خلقت که حدّ وسط برهان اول است یا بر اساس تلازم بین ربوبیّت و خالقیّت که حدّ وسط برهان دوم است الاّ ولابد ربوبیّت به خالقیت برمی گردد که فرمود شما برای غیر خدا چه ربوبیّتی قائلید اگر کلّ نظام را خدا آفرید و ربوبیّت هم به یکی از دو برهان به خالقیّت برمی گردد شما برای غیر خدا چرا ربوبیّت قائلید این می شود جدال احسن یعنی مقدماتش هم معقول است هم مقبول (وَلَئِن سَأَلْتَهُم مَّنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ الله) اینها هیچ انکاری از این جهت ندارند با نون تأکید ثقیله هم ذکر فرمود: (لَيَقُولُنَّ اللَّهُ) اگر این است پس بگو (الْحَمْدُ لِلَّهِ) شکر برای اوست; حمد در برابر نعمت است و هر نعمتی هست از اوست پس چرا به غیر خدا مراجعه می کنید.

۱- (۱۸) . سوره□ مطففین, آیه□ ۱۴.

۲- (۱۹) . سوره□ نساء, آیه□ ۱۴۵.

علت تفاوت تعبیر به کار رفته درباره□ کافران و مشرکان

پرسش: اگر کافر مطلق وجود ندارد...

پاسخ: چرا دارد ولی آنها نبودند کافر مطلق یعنی ملحدان چرا, آنها در آیات دیگر است اما اینها که در مکه وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) با آنها روبه رو بود اینها مشرک بودند اینها قبول داشتند که خدایی هست و خالق سماوات و ارض است منتها تدبیر امور را به دیگری واگذار کرده گروهی هم بودند ملحدان که می گفتند: (وَمَا يُهْلِكُنَا الاَّ الدَّهْرُ) مسئله اماته و احیا و امثال ذلک را منکر بودند اینها ملحدند که مبدیی را قائل نیستند با اینها قرآن کریم از راه دیگر بحث می کند اما مشرکان (لَئِن سَأَلْتَهُم مَّنْ خَلَقَ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ) خالقیّت خدا را قبول دارند ولی ربوبیّت را قبول ندارند می فرمایند حمد کلاً برای خداست چرا, چون حمد برای نعمت است نعمت هستی را او داد نعمت پرورش هم به وسیله اوست از غیر او نعمتی ساخته نیست که (أَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً) پس (الْحَمْدُ لِلَّهِ) بالقول المطلق.

فقدان بهره وری از عقل و نقل سبب نادانی مطلق مشرکان

این گروه آدم های نفهمی اند نفرمود «بل أکثرهم لا یعلمون» فلان شیء را, یک وقت می گوییم «أکثرهم لا یعلمون» فلان شیء را, خب این یک جهل نسبی است اما وقتی فرمود: (بَلْ أَكْثَرُهُمْ لاَ يَعْلَمُونَ) حذف متعلّق هم مفید عموم است یعنی هیچ چیزی نمی فهمند برای اینکه بخواهیم بگوییم مقلِّد باش باید از کسی تقلید کنند که «یدعوهم الی الهدی» نه (يَدْعُوهُمْ إِلَى عَذَابِ السَّعِيرِ) بخواهند محقّق باشند که برهان نمی فهمند لذا در آنجا فرمود خدایی که (أَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً) شما نه با برهان عقلی حرکت می کنید نه با برهان نقلی حرکت می کنید وحی هم که ندارید یکی از این سه راه را باید طی کنید که فاقدید اینجا هم فرمود اینها بالقول المطلق (لاَ يَعْلَمُونَ) نه اینکه «لا یعلمون شیئاً خاصّاً» چون حذف متعلّق مفید عموم است اینها بالقول المطلق جاهل اند (بَلْ أَكْثَرُهُمْ لاَ يَعْلَمُونَ).

برهان نادانی مشرکان با دوری از حمد الهی با (لِلَّهِ مَا فِی السَّماوَاتِ ...)

بعد برهان اقامه می کند می فرماید: (لِلَّهِ مَا فِی السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِیُّ الْحَمِیدُ) کلّ آسمان و زمین برای خداست کلّ سماوات و ارض دارند خدا را می پرستند و اگر شما نپرستیدید این طور نیست که خدا آسیبی ببیند او غنی است که (إِن تَکْفُرُوا أَنتُمْ وَمَن فِی الْأَرْضِ جَمِیعاً فَإِنَّ اللَّهَ لَغَنِیٌّ حَمِیدٌ) (۱) او بالذّات غنی است نیازی به کار شما ندارد او محمود است خودش, خودش را حمد می کند (یک) فرشتگان او را حمد می کنند (دو) انبیا و اولیا او را حمد می کنند (سه) مؤمنان خالص او را حمد می کنند (چهار) در اینجا هم (یُسْلِمْ وَجْهَهُ إِلَی اللَّهِ) فرمود در آیه ۲۲, در سوره مبارکه «بقره» و مانند آن (أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلّهِ) (۲) فرمود آن تسلیم لوجه لله بالاتر از تسلیم الوجه الی الله است این کسی که الی الله حرکت می کند یعنی هدفش اوست اما آن که لله است یعنی خالصاً برای خداست چیزی برای غیر خدا نگذاشت و کمبودی هم ندارد بین (أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلّهِ) با (یُسْلِمْ وَجْهَهُ إِلَی اللَّهِ) خیلی فرق است.

حمد الهی معیار شناخت انسان از حیوان در بیان امام سجاد(علیه السلام)

این بیان نورانی امام سجاد را نگاه کنید در همین صحیفه سجادیه; این دعاها را بخوانید اینها مثل کفایه است اینها مثل رسائل و مکاسب است این وقتی انسان را معرفی می کند فرمود خدایا تو اگر راه حمد را به ما نشان نمی دادی ما که نمی فهمیدیم چه کار بکنیم اگر راه حمد را به ما نشان نمی دادی و به ما نمی فهماندی که آفریدگاری هست نِعَمی هست مُنعمی هست باید ولی نعمت را شناخت و حمد کرد ما در نعمت تو تصرّف می کردیم و تو را حمد نمی کردیم و می شدیم حیوان; (۳) یعنی از وجود مبارک امام سجاد سؤال بکنید که «الانسان ما هو» او نمی گوید «حیوان ناطق» می گوید «حیوان ناطق حامد» که اگر حمد را از انسان برداری نطق و آن نفس ناطقه اش هم گرفته می شود, می شود حیوان این از غرر ادعیه وجود مبارک امام سجاد است ما باید باور کنیم که مسئله دعا و امثال ذلک که از معصوم نقل شده است مثل ادبیات شاعرانه سبعه معلّقه و امثال ذلک نیست که در آن اغراق و مبالغه و امثال ذلک باشد همان طوری که در روایات فقهی در جزء جزء اینها با اطلاق و تقیید و عموم و خاص عمل می شود این تعبیرات هم همین است این تشبیه نیست فرمود اگر نبود ما حمد نمی کردیم می شدیم حیوان این (أُولئِکَ کَالْأَنْعَامِ) نزدیک حیوانیّت است این (بَلْ هُمْ أَضَلُّ) مرحله سوم را دارد می بینید انسان یا نزدیک حیوانیّت است یا واقعاً حیوان است یا از حیوان پَست تر این طرفه که نیست فرمود: (أُولئِکَ کَالْأَنْعَامِ) یعنی هنوز حیوان نشدند (بَلْ هُمْ أَضَلُّ) آن طرف قضیه است اگر کسی بگوید این مسافر نزدیک فلان محل است بعد بگوید از آن محل گذشت یعنی از آن محل عبور کرد اگر گفتند این مسافر نزدیک پل است بعد بگویند بعد از پل است یعنی از پل گذشت این (أُولئِکَ کَالْأَنْعَامِ) مرحله اُولاست (بَلْ هُمْ أَضَلُّ) مرحله ثالثه است پس این وسط را عبور کرد اگر کسی نزدیک حیوانیّت باشد, بعد, از حیوانیّت عبور کرده باشد بعد از حیوانیت و پَست تر از حیوانیت باشد پس معلوم می شود این مرحله وسط را عبور کرده این سه قضیه است (أُولئِکَ کَالْأَنْعَامِ) قضیه اُولیٰ (بَلْ هُمْ أَضَلُّ) قضیه ثالثه, بین اُولی و ثالثه, قضیه ثانیه است. این بیان نورانی امام سجاد که فرمود اگر ما تو را حمد نمی کردیم حیوان می شدیم این حقیقت است منتها حیوان ناطق هر که حرف می زند که انسان نیست.

۱- (۲۰) . سوره□ ابراهیم, آیه□ ۸.

۲- (۲۱) . سوره□ بقره, آیه□ ۱۱۲; سوره□ نساء, آیه□ ۱۲۵.

۳- (۲۲) . الصحیفه السجادیه, دعای ۱, بند ۹ و ۱۰.

مصداق نداشتن کفر در عالم تکوین

پرسش:... پاسخ: آنها هیچ کسی در عالَم کافر نیست مگر انسان, هیچ کسی در عالم مشرك نیست مگر انسان, هیچ موجودی در عالم ملحد نسیت مگر انسان زیرا آنها یک بُعدی اند فقط تکوین اند در نظام تکوین که کفر معنا ندارد انسان است که گذشته از نظام تکوین, نظام تشریع را دارد این کفر و ایمانش مربوط به نظام تشریع است انسان در نظام تکوین که کافر نیست تابع مقررات الهی است وقتی اماته کردند می میرد, احیا کردند زنده است, بخواهند او را بخوابانند می خوابانند, بخواهند بیدارش کنند بیدار می کنند این مثل حیوان است در حیوانیت هیچ کفری نیست مسئولیت انسان در نظام تشریع است آنها مسئول نیستند سالبه به انتفاء موضوع است چون نظام تشریع در جمادات نیست در گیاهان نیست در حیوانات نیست کفر و الحاد در آنجا معنا ندارد انسان هم در نظام تکوین کافر نیست یعنی هر کاری را که ذات اقدس الهی درباره انسان تصمیم بگیرد از آن وقتی که (لَمْ تَکُ شَیْئاً) (۱) بود از آن وقتی که (هَلْ أَتَی عَلَی الْإِنسَانِ حِینٌ مِنَ الدَّهْرِ لَمْ یَکُن شَیْئاً مَذْکُوراً) (۲) بود از آن وقتی که در سوره «روم» فرمود خداوند انسان را از ضعف به قوّت و بعد از قوّت به ضعف می آورد (۳) در نظام تکوین است و تابع نظام تکوین است وقتی که وارد قبر بکنند تابع است (ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنشَرَهُ) در نظام تکوین است کاملاً تابع است نمی تواند نباشد از این جهت کفر در عالَم تکوین مصداق ندارد این تنها انسان است که محکوم به شریعت است و باید از راه شریعت به کمال برسد این انسان گاهی مؤمن است و گاهی کافر.

۱- (۲۳) . سوره مریم, آیه ۹.

۲- (۲۴) . سوره انسان, آیه ۱.

۳- (۲۵) . سوره روم, آیه ۵۴.

پرسش؟پاسخ: بله جن هم همین طور است.

«و الحمد لله ربّ العالیمن»

آیات ۲۶ تا ۲۸ سوره لقمان ۹۱/۱۲/۱۴

.Your browser does not support the audio tag

(لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ (۲۶) وَلَوْ أَنَّمَا فِي الْأَرْضِ مِن شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِن بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَّا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (۲۷) مَا خَلْقُكُمْ وَلَا بَعْثُكُمْ إِلَّا كَنَفْسٍ وَاحِدَةٍ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ (۲۸))

چون سوره مبارکه «لقمان» در مکه نازل شد و مطالب محوری سوَر مکّی اصول دین بود یعنی توحید و وحی و نبوّت و بخشی از خطوط کلی اخلاق و حقوق, لذا مسئله توحید و معاد را به عبارت های گوناگون در این سوره نورانی بیان فرمود.

معاد یا هدف داری خلقت, لازمه پذیرش خالقیت توسط مشرکان

در آیه ۲۵ فرمود اینها خالقیت خدای سبحان را قبول دارند (وَلَئِن سَأَلْتَهُم مَنْ خَلَقَ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضَ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ) پس خدا خالق کلّ ما فی السماء و الأرض است خدا این نظام را عاطل و باطل خلق نکرد که هر کسی هر چه کرد و گفت به حساب نیاید بلکه این نظام را به حق خلق کرد که فرمود: (خَلَقَ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ) اگر حق است باید به مقصد برسد و هدف دار باشد پس هر کسی نسبت به اقوال و افعال خود مسئول است و ضرورت معاد, حق است.

اخبار از احیای مردگان با تعبیرهای مختلف

چون ضرورت معاد, حق است خدای سبحان فرمود شما را بعد از مرگ احیا می کنیم گاهی به صورت متکلّم وحده گاهی به صورت متکلّم مع الغیر فرمود تمام اقوال و آرای شما را به شما گزارش می دهیم در آیه پانزده همین سوره «لقمان» فرمود: (ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ) که متکلّم وحده است باز در همین سور ه آیه ۲۳ فرمود: (إِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ فَنُنَبِّئُهُم) در آنجا هر دو ضمیر مفرد است (إِلَيَّ) و (فَأُنَبِّئُكُمْ) اینجا جمع است (إِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ فَنُنَبِّئُهُم) گاهی بی واسطه گاهی باواسطه به وسیله فرشته ها و مدبّرات و مأموران گزارش می دهند.

ص: ۸۷۹

بررسی چگونگی گزارش اعمال انسان و رؤیت آن در قیامت

قبلاً در پنج بخش مشخص شد که چگونه اعمال انسان را به انسان گزارش می دهند یک بخش آن این بود که (لِيُرَوْا أَعْمَالَهُمْ) یعنی یک مبادی هستند که ارائه می کنند نشان می دهند چون آنها نشان می دهند اینها می بینند وگرنه اعمال مستور و غایب و مخفی و امثال ذلک را اینها چگونه می بینند چگونه انسان, گذشته و قدیم را تمام مدت هفتاد, هشتاد ساله یکجا می بیند فرمود ما ارائه می دهیم (لِيُرَوْا أَعْمَالَهُمْ) اگر ارائه از طرف ما شد آن گاه رؤیت از طرف اینهاست (فَمَن يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْراً يَرَهُ ٭ وَمَن يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرّاً يَرَهُ). (۱) بخش سوم این بود که این رؤیت از دور نیست از نزدیک است هر کسی هر چه کرد (وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِراً) (۲) بخش چهارم این بود که نه خود آنها حاضر می کنند نه خود عمل حاضر می شود بالأخره گروهی مأموران الهی اند این اعمال را حاضر می کنند که (يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَراً) (۳)

یعنی احضارکننده ای هست آنها را حاضر می کنند آنها هم از نزدیک می بینند. بخش پنجم این بود که خود این انسان با جوارح و جوانحی که دارد جزء مأموران الهی اند همان طوری که فرشتگان حاضر می کنند (مَا يَلْفِظُ مِن قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ) (۴) خود انسان هم در درونِ درون او کتابخانه ای است که انسان با آن کتابخانه محشور می شود.

ص: ۸۸۰

۱- (۱) . سوره‌ زلزله, آیات ۷ و ۸.

۲- (۲) . سوره‌ کهف, آیه‌ ۴۹.

۳- (۳) . سوره‌ آل عمران, آیه‌ ۳۰.

۴- (۴) . سوره‌ ق, آیه‌ ۱۸.

آگاهی نفس انسان از اعمال خود و امر خدا به بازخوانی آن

فرمود: (عَلِمَتْ نَفْسٌ مَا أَحْضَرَتْ) از جاهایی که نکره در سیاق اثبات هم مفید عموم است همین این گونه از آیات است (عَلِمَتْ نَفْسٌ مَا أَحْضَرَتْ) (۱) یعنی کلّ نفس می داند چه چیزی به همراه آورده اینکه فرمود: (اقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَى بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيباً) (۲) همین است در درون ما آنچه انجام داده ایم نهادینه شده است در دنیا انبیا آمدند آن دفائن عقول را اثاره کنند (۳) در آخرت مدبّران امر آن دفائن اعمال و اسرار ما را اثاره می کنند می گویند (اقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَى بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيباً) خب در آن آیه که فرمود: (عَلِمَتْ نَفْسٌ مَا أَحْضَرَتْ) معلوم می شود خود انسان به همراه می آورد لذا قابل انکار نیست.

گزارشگری خدای سبحان از اعمال انسان در قیامت

نشانه این بخش های پنج گانه منضبط و منسجم این است که اگر در اینجا گاهی به صورت متکلّم وحده که فرمود: (فَأُنَبِّئُكُمْ) گاهی به صورت متکلّم مع الغیر که فرمود: (فَنُنَبِّئُهُم) در سوره مبارکه «قیامت» به صورت فعل مجهول ذکر کرد آیه سیزده سوره مبارکه «قیامت» این است (يُنَبَّؤُ الْإِنسَانُ يَوْمَئِذٍ بِمَا قَدَّمَ وَأَخَّرَ) آن تَنبئه مشخص نیست که با گزارش چه کسی حاصل می شود اینجا مشخص است گاهی متکلم وحده گاهی متکلم مع الغیر ما تنبئه می کنیم این نبأ و خبر را ما گزارش می دهیم, اگر در آیه سیزده سوره مبارکه «قیامت» فرمود: (يُنَبَّؤُ الْإِنسَانُ يَوْمَئِذٍ بِمَا قَدَّمَ وَأَخَّرَ) هر چه کرد از تازه و کهنه از آثاری که در زمان حیات او بود یا سنّت خوب یا بدی که گذاشت و بعد از مرگ او این سنّت ادامه دارد (قَدَّمَ وَأَخَّرَ) همه به او تنبئه می شود اِنباء می شود گزارش داده می شود.

۱- (۵) . سوره تکویر, آیه ۱۴.

۲- (۶) . سوره اسراء, آیه ۱۴.

۳- (۷) . نهج البلاغه, خطبه ۱.

اثاره دفینه های درونی انسان ماهیت گزارش الهی

بعد برای اینکه با آن پنج بخش هماهنگ باشد بلافاصله فرمود نیازی به گزارش نیست که ما گزارش بدهیم در حقیقت تنبئه ما, اِنباء ما همان اثاره دفائن درونی اوست برای اینکه (بَلِ الْإِنسَانُ) این (بَلِ), «بل» اضرابیه است که در آیه چهارده سوره «قیامت» آمده; فرمود: (یُنَبَّؤُ الْإِنسَـانُ یَوْمَئِذٍ بِمَا قَدَّمَ وَأَخَّرَ) بعد اضراب کرد فرمود حالا ما چرا گزارش بدهیم چرا از بیرون گزارش بیاوریم.

تبیین بصیرت انسان بر نفس خویش در قیامت

(بَلِ الْإِنسَانُ عَلَی نَفْسِهِ بَصِیرَهٌ وَلَو أَلْقَی مَعاذِیرهٌ) (۱) یعنی خود انسان می فهمد کاملاً می بیند در طی این هشتاد نود سال چه کرده است خب مستحضرید (بَصِیرَهٌ) خبر انسان است انسان که مؤنث نیست این تاء (بَصِیرهٌ) «تاء» مبالغه است نه «تاء» تأنیث اگر گفتند آن شخص علامه است یعنی کثیرالعلم است اگر گفتند حسین بن علی(سلام الله علیهما) و زینب کبرا(سلام الله علیها) عقیله بنی هاشم اند این «تاء», «تاء» تأنیث نیست هم حسین بن علی(سلام الله علیها) عقیله بنی هاشم است هم زینب کبرا این «تاء», «تاء» مبالغه است مثل خلیفه, وقتی گفتند آدم خلیفه الله است این «تاء» که «تاء» تأنیث نیست این گونه از موارد «تاء», «تاء» مبالغه است وقتی گفته می شود انسان (بَصِیرَهٌ) یعنی کاملاً باخبر است از جای دیگر که نیاوردیم او هم می داند کسی در درون او اینها را نکِشت و نکاشت و همه این اعمال هم آشنایند و او را رها نمی کنند.

عدم جدایی عمل از عامل سبب رهن بودن نفس انسان در قیامت

ص: ۸۸۲

۱- (۸) . سوره القیامه, آیات ۱۴ و ۱۵.

به دلیل اینکه هیچ عملی عامل خود را جدا نمی کند این چنین نیست که انسان حرفی که زده کاری که کرده از بین برود (یک) و این چنین نیست کاری که کرده حرفی که زده شناور و سرگردان باشد که نداند به چه کسی مرتبط است (دو) مگر می شود در عالَمی که با نظم علّی و معلولی می گردد یک کار, شناور و سرگردان باشد خب هر کاری فاعل خودش را می شناسد اگر کار, سرگردان و شناور نیست و اگر کار, صاحب کارش را می شناسد این کار می چسبد به آدم, آدم را به بند می کشد (سه) لذا فرمود: (كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ) یعنی در گرو کار است خب هر بدهکاری بالأخره باید گرو بسپارد انسان گرفتار و بند کار خودش است آزاد نیست (إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ) [(۱)] عملِ انسان زنجیری است دست و پای انسان را می بندد انسان می شود مرهون, مرهون یعنی گرو گرفته شده در مسائل مالی اگر کسی بدهکار بود باید گرو بسپارد وثیقه بدهد حالا یا زمین یا خانه یا فرش و مانند آن ولی اگر کسی حقّ الله, حقّ الناس و مانند آن را در محکمه الهی بدهکار بود خود او را گرو می گیرند (كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ), (كُلُّ امْرِئٍ بِمَا كَسَبَ رَهِينٌ) [(۲)] این گرو است.

چگونگی جمع بین رؤیت عمل در قیامت و آیه (إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ)

پرسش:... پاسخ: نه, اگر (إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ) [(۳)] همه اینها را جمع بندی می کند اگر گفتند کسی غیبت کرد حسنات او را به حساب غیبت شده می نویسند [(۴)] این گونه از روایات حاکم بر آن ادلّه است آیات دارد هر کسی عمل خودش را می بیند این درست است اما روایاتی که دارد اگر کسی غیبت کرد حسنات او را در دیوان عمل غیبت شده می نویسند این گونه از ادله حاکم است یعنی این دیگر عمل او نیست آیه دارد هر کس عملی کرده است می بیند این روایات می شود حاکم, وقتی که انسان عمل خود را به دیگری داد دیگر عمل او نیست به او گفتند اگر غیبت کردی حسناتت را به حساب دیگری می آورند خب پس این دیگر عمل او نیست این چنین نیست که آن روایات غیبت با آیه (مَن يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ) معارض باشد یکی حاکم است و دیگری محکوم, این عمل او نیست اگر کسی گفت هر کسی مال خودش را می برد خب کسی قبلاً مال را به دیگری داد دیگر مال او نیست.

ص: ۸۸۳

۱- (۹) . سوره مدثر, آیات ۳۸ و ۳۹.

۲- (۱۰) . سوره طور, آیه ۲۱.

۳- (۱۱) . سوره هود, آیه ۱۱۴.

۴- (۱۲) . جامع الأخبار, ص۱۴۷.

اگر غیبت کننده حسنه ای نداشت سیّئات آن غیبت شده را در نامه عمل این غیبت کننده می نویسند این اگر بگوید من اینها را نکردم می گویند نه, عمل تو بود تو این کارها را کردی این روایاتی که درباره غیبت وارد شده است حاکم بر این ادله ای است که می گوید هر کسی عمل خودش را می بیند. اینجا فرمود: (بَلِ الْإِنسَانُ عَلَى نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ) مثل علامةٌ خب چون عمل که آشناست از درون او درآمده بیرون هم نیست (عَلِمَتْ نَفْسٌ مَا أَحْضَرَتْ) بنابراین نیازی به تنبئه نیست.

بررسی معنای «سائق» و «شهید» و فرق آن با «انباء»

پرسش: اینکه فرمود: (وَجَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَشَهِيدٌ) (۱) معلوم می شود گزارشگر کس دیگری است.

پاسخ: بله, گزارش می دهند اما از درون او در می آورند (سَائِقٌ) و (شَهِيدٌ) به معنای تنبئه و اِنباء و گزارش نیست سائق از پشت سر این را هِی می کند و شهید هم شهادت می دهد اعضا و جوارح شهادت می دهند فرشته ها شهادت می دهند اِنباء و گزارش غیر از سوق است اِنباء و گزارش غیر از شهادت است مسئله سوق هم دو نحو است یك وقت سوق بدرقه ای است که پشت سر بهشتی ها به عنوان احترام می آیند که اینها را با احترام و جلال و شکوه بدرقه می کنند تا دم در بهشت یك وقت سوق هِی کردن حیوان است از پشت سر می بینید این دامدارها این حیوان را از پشت سر هِی می کنند این را می گویند سائق, خب اگر حیوان را از پشت سر هِی می کنند این دیگر بدرقه نیست اگر امروز درباره کسی گفته شد (أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ) (۲) فردا هم می فرمایند: (نَسُوقُ الْمُجْرِمِينَ إِلَى جَهَنَّمَ وِرْداً) (۳) پس دو گونه پشت سر آمدن داریم یکی پشت سر رفتن, بدرقه ای که برای بهشتی هاست که فرشته ها پشت سر بهشتی بدرقه می کنند تا درِ بهشت, یك نحو هِی کردن از پشت سر است که ملائکه عذاب اینها را هِی می کنند (نَسُوقُ الْمُجْرِمِينَ إِلَى جَهَنَّمَ وِرْداً) به هر تقدیر سائق داریم شَهید داریم و همه اینها غیر از اِنباء و تنبئه است که کار مُنبئان و متبّئان و امثال ذلك است و باز همه اینها غیر از آن است که در موقف دیگر وقتی انسان از درون خود همه اعمال را در آورد (عَلِمَتْ نَفْسٌ مَا أَحْضَرَتْ) می فرماید دیگر نیازی به گزارش نیست که ما گزارش بدهیم برای اینکه خودش بصیر است و می داند و می بنید.

ص: ۸۸۴

۱- (۱۳) . سوره ق, آیه ۲۱.

۲- (۱۴) . سوره اعراف, آیه ۱۷۹.

۳- (۱۵) . سوره مریم, آیه ۸۶.

مسئولیت انسان در برابر تذکر و یادآوری گناهان گذشته

پرسش:... پاسخ: البته, اما هر کاری که در دنیا به طور ناقص هست در آخرت به صورت کامل هست, منتها در آخرت خود عمل را می بیند در دنیا, مفهومات و صوَر ذهنی آن اعمال را می بیند نه خود عمل را مگر در رؤیای صالحه مثلاً کسی یادش است که بیست سال قبل فلان کار را کرده اما در قیامت خود کار را می بیند اگر کسی ـ ان شاءالله ـ مشمول عنایت الهی بود در جایی که نشسته است یادش می آید که بیست سال قبل فلان کار خیر را کرده است شکری می کند یا سجده شکر به جا می آورد یا الحمدلله می گوید یک ثواب مضاعفی دارد یا اگر ـ خدای ناکرده ـ گناهی در بیست سال قبل انجام داد هم اکنون به یادش می آید این نعمت الهی است فوراً توبه کند استغفار کند طلب بخشایش کند این چنین نیست که اگر یک وقت کسی یادش بیاید که بیست سال قبل گناهی کرده مسئول نباشد در برابر این تذکّر الهی مسئول است گاهی انسان یک جا نشسته است دفعتاً به یادش می آید که فلان وقت گناهی کرده این تذکر است یعنی به هوش باش توبه کن استغفار کن درِ رحمت الهی باز است.

عدم اثبات مدنی بودن آیه (وَلَو أنَّما فی الأرض...)

برخی ها نقل کردند که یهودی های مدینه به وسیله وفد قریش پیامی دادند گفتند ما ـ معاذ الله ـ نیازی به قرآن نداریم برای اینکه خدا درتورات که به ما داد همه حکمت ها هست (۱) اگر چنین شأن نزولی یا قصه ای درست باشد نشان آن نیست که این آیه در مدینه نازل شده چون ارتباطی بود بین مشرکین مکه و اهل کتاب مدینه اینها گزارش می دادند یا درخواست هایی می کردند در چنین فضایی فرمود نه قرآن تمام شدنی است نه کلمات الهی تمام شدنی است نه قدرت خدا پایان پذیر.

۱- (۱۶) . التبیان فی تفسیر القرآن, ج۸, ص۲۸۴ و ۲۸۵.

دشواری قرائت قرآن با رسم الخط فعلی و لزوم آموزش نونهالان

این (أَنَّمَا) متأسفانه در این گونه از موارد که حالا محلّ ابتلای بین المللی است متّصل نوشته شده این باید منفصل نوشته می شد اما خب رسم الخط قرآن این است لااقل باید توافق می کردند و بکنند که بالأخره در ایران با خطّ نستعلیق قرآن ها را طوری بنویسند که این نوجوان ها بتوانند بخوانند بعضی از جاها خب این کلمه هایی است که الف را خیلی کوچک می نویسند یا همزه ها را یا واوها را که بعضی ها خوانده می شود بعضی خوانده نمی شود فرزندان ما با این خط آشنا نیستند شما مستحضرید در کتاب های فقهی ما, وقتی وَلیمه را تقسیم می کنند که مستحب است انسان ولیمه بدهد این ولیمه یک اسم جامعی است برای مصادیق فراوان حالا سفر حج و عمره مطلب دیگر است, سفرهای دیگر مطلب دیگر است ساختن ساختمان یا عروسی مطلب دیگر است هر کدام از این ولائم نام خاصّ خودش را دارد عقیقه یک نام دارد ختان نام دیگر دارد اینها اسم جامعش ولیمه است یکی از اسامی پربرکت ولیمه که مستحب است در اسلام, ولیمه حِذاق و ولیمه حَذاق است هم به کسر هم به فتح، آن وقتی است که انسان کودکش را, ببرد مکتب خانه قرآن بخواند او در قرائت قرآن حاذق بشود وقتی فرزندش در قرائت قرآن حاذق شده است مستحب است پدر و مادر ولیمه بدهند (1) این دین است حالاـ الآن تمام ثواب را در درجه اول امام و شهدا می برند بعد مسئولانی که این کودکان ما, نوجوان های ما را به قرآن آشنا کردند و می کنند اجر همه اینها با خدا و از قبل از انقلاب تا بعد از انقلاب خیلی فرق کرده اما بالأخره دین همان طوری که برای ساختن خانه, برای برگشت از سفر ولیمه قائل است اگر کودک در قرائت قرآ ن حاذق شد مستحب است پدر و مادر ولیمه بدهند خب الآن اینها بخواهند قرآن بخوانند با خط عثمان طه و امثال ذلک برای اینها سخت است اما قرآنی باشد که این الف ها باز, حروف از هم جدا باشد و با همان خط نستعلیق که عروس خطوط است برای ما ایرانی ها این نوشته بشود حالا لازم نیست سطح بین الملل باشد تا تهمت بزنند که ــ معاذ الله ــ ایران و جمهوری اسلامی تحریف کردند بر اساس گمان باطلشان ولی بالأخره مصرف داخلی داشته باشد این قرآن ها را بتوانند خوب بخوانند آسان تعلیم داده بشود. این (أَنَّمَا) بالأخره مستحضرید مثل (وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُم) (2) چند جاست که بالأخره این «أنّ» با «ما» باید جدا نوشته بشود.

ص: 886

1- (17) . مسالک الافهام(شهید ثانی)، ج7،ص25.

2- (18) . سوره انفال, آیه 41.

ما یک «إنّما» داریم مثل «إنّما الأعمال بالنّیات» (۱) که جمعاً یک کلمه است و مفید حصر است یکی «أنّ ما» و «إنّ ما» داریم که «إنّ» حروف مشبهه بالفعل است و آن «ما» اسمش است اینها را باید منفصل نوشت فرمود: (وَلَوْ أَنَّمَا), (وَلَوْ أَنَّمَا فِي الْأَرْضِ مِن شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِن بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَّا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ) اصلِ این مطلب در آیه سوره مبارکه «کهف» گذشت و آن این است که فیض خدا نامتناهی است کلمات الهی نامتناهی است هم تکوینی اش هم تدوینی اش علم خدا نامتناهی است علومی که از ذات اقدس الهی می تواند نشئت بگیرد نامتناهی است اگر به ما گفتند (وَمَن يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْراً كَثِيراً) (۲) این کثرتی است به لحاظ خود ما وگرنه همین علوم کثیره همین خیر کثیر نسبت به علم ذات اقدس الهی که مطرح می شود, می شود (وَمَا أُوتِيتُم مِّنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا) (۳) چیزی را که خدا از آن به کثرت یاد کند معلوم می شود خیلی است (وَمَن يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْراً كَثِيراً) چیزی را که خدا کثیر بداند معلوم می شود خیر فراوان است همین خیر کثیر همین حکمت کثیر همین علم کثیر نسبت به علم نامتناهی ذات اقدس الهی اندک است که (وَمَا أُوتِيتُم مِّنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلاً) فرمود کلمات الهی نامتناهی است از باب تشبیه معقول به محسوس فرمود اگر درخت که این مطلق است و برای استغراق است یعنی «کلّ شجر» دیگر لازم نبود که بفرماید اشجار در برابر اقلام. سرّ اینکه شجر را مفرد آورد چون جنس است و اقلام را جمع آورد برای اینکه از یک درخت چندین قلم می تراشند این دیگر لازم نبود بفرماید اشجار در برابر اقلام, فرمود اگر تمام اشجار عالَم چون این جنس است و برای استقراء, اگر تمام درخت های عالم قلم بشوند خب از هر درختی صدها قلم تراشیده می شود و اگر بحر یعنی این جنس است که شامل جمیع بحار عالم می شود (يَمُدُّهُ مِن بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ) آنچه در خارج هست به نام البحر که شامل همه دریاهای جهان می شود (یک) در قبال دریاهای کنونی, هفت دریا هم آنها را به عنوان مِداد, مدد کنند (دو) اگر کلمه هفت در برابر شش و هشت باشد خب معنی هفت دریاست اما اگر ناظر به کثرت باشد کما هو الظاهر یعنی بحار کثیره ای اگر کمک بحر موجود باشند یعنی دریاهایی که هر چه شما فرض کنید حدّی ندارد تمام این دریاها بشوند مرکب تمام درخت ها بشوند قلم اینها بخواهند کلمات الهی را بنویسند هم قلم ها فرسوده و شکسته می شوند هم مرکب ها تمام می شوند ولی کلمات الهی همچنان هست زیرا آنها متناهی اند فیوضات الهی نامتناهی (وَلَوْ أَنَّمَا فِي الْأَرْضِ مِن شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِن بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَّا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ) کلمات الهی تمام نمی شوند چون (مَا عِندَكُمْ يَنفَدُ وَمَا عِندَ اللَّهِ بَاقٍ) او با اراده کار می کند نیازی هم به مواد ندارد مواد موجود را به صور گوناگون تبدیل می کند (یک) بسیاری از اشیا را هم ابداعی می آفریند (دو) (مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ).

۱- (۱۹) . تهذیب الأحکام, ج ۱, ص ۸۳ و ج ۴, ص ۱۸۶.

۲- (۲۰) . سوره بقره, آیه ۲۶۹.

۳- (۲۱) . سوره اسراء, آیه ۸۵.

در اینجا فرمود: (مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ) ولی نه از نفاد بحر سخن به میان آورد نه از نفاد شجر و قلم فرمود: (مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ) اما در آیه ۱۰۹ سوره مبارکه «کهف» آنجا فرمود: (قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَاداً لِكَلِمَاتِ رَبِّى لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَن تَنفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّى) آنجا چون سخن از اشجار و اقلام به میان نیامده و سخن از بحر بود لذا نفاد بحر را مطرح فرمود اینجا چون هم بحر بود و هم اقلام, نفاد هیچ کدام را مطرح نکرده از اینکه اینها متناهی اند و کلمات الهی نامتناهی است معلوم می شود که آنها تمام می شوند هم قلم ها فرسوده و شکسته می شوند هم مرکب ها تمام می شوند ولی فیض الهی همچنان باقی است.

لزوم فرق بین فیض و عذاب الهی در دنیا و آخرت

پرسش: درباره نماز جماعت هم هست که اگر تمام دریاها مرکب شوند...

پاسخ: بله, کارهای آخرت را نسبت به دنیا وقتی بسنجند همین طور است اما در خود دنیا دو مطلب است یکی اینکه فیض خدا در دنیا چطور است می تواند فیض ها نامتناهی باشد نامتناهی لا یقفی; اما در جریان آخرت این مدح و قدحش هم همین است این تنها درباره نماز جماعت نیست که اگر کسی حالا نماز جماعتش به ده نفر رسید خوشحال بشود من آن قدر ثواب بردم که جن و انس نمی توانند بنویسند (۱) مقابل دارد که یک درهم ربا اگر کسی بگیرد بدتر از هفتاد بار فلان است در کنار کعبه, (۲) خب این بانک های ربوی دیگر نمی گذارد نمازهای جماعت ما اثر کند جهنم هم همین طور است این طور نیست که طرف بهشت فقط این طور باشد جهنم هم همین طور است یک میوه بهشت میلیون ها سال ممکن است بماند این حق است هزارها نفر ممکن است از آن استفاده کنند یک سیلی جهنم هم ممکن است صورت میلیون ها آدم را سرخ کند حساب جهنم با دنیا فرق می کند حساب بهشت با باغ های دنیا فرق می کند اینکه در سوره مبارکه «فجر» فرمود: (لَا يُعَذِّبُ عَذَابَهُ أَحَدٌ) (۳) همین است حالا مغرور نشویم که نماز جماعت می خوانیم نماز ما از ده نفر بیشتر است آن گناهان را ببینیم آن روایات که مرحوم مجلسی(رضوان الله علیه) و سایر محدّثین نقل کردند روایات جهنم و «حُفره مِن حُفَر النیران» و آنها را که ملاحظه بکنیم معلوم می شود که آن ناری که وجود مبارک حضرت امیر فرمود: «أتئن من الأذى و لا ـ ائنُّ مِن لَظى» (۴) همین است فرمود من چگونه صبر کنم برابر آن ناری که «سخّرها جبّارها» (۵) این طور است «اعاذنا الله من شرور أنفسنا و سيّئات أعمالنا» در هر دو طرف سنگین است در دنیا هم همین طور است کلمات الهی, فیض الهی نامتناهی است در هر عالَمی همین طور است.

۱- (۲۲) . بحارالأنوار, ج۸۵, ص۱۵.

۲- (۲۳) . من لا يحضره الفقيه, ج۴, ص۳۶۷.

۳- (۲۴) . سوره فجر, آیه ۲۵.

۴- (۲۵) . نهج البلاغه, خطبه ۲۲۴.

۵- (۲۶) . نهج البلاغه, خطبه ۲۲۴.

علت ذکر تمام شدن آب دریا در شمارش فیض الهی

در سوره مبارکه «کهف» اگر سخن از نفاد بحر به میان آمده برای اینکه در آنجا از اشجار سخنی به میان نیامده اگر آنجا هم سخن از اشجار و اقلام مطرح می شد می فرمود «لنفد البحر و الشجر» اما چون آ نجا سخن از شجر و قلم مطرح نشد فقط از دریا سخن به میان آورد فرمود: (لَنَفِدَ الْبَحْرُ) خب مستحضرید که معمولاً ـ مرکب زودتر از قلم از بین می رود تمام می شود یک قلم ممکن است مدت ها کار کند مرکب دوات ها تمام بشود و عوض بشود. به هر تقدیر اینها محدودند ولی کلمات الهی و فیض الهی نامتناهی است.

ردّ بر نقد ادبی زمخشری در آیه (قبْل أن تَنْفَدَ کَلمات رَبّی...)

حرفی که جناب زمخشری در کشاف دارد این است که خب الآن ما در بیان کثرت فیض و فوز الهی هستیم کلمات, جمع قلّه است کَلِم جمع کثرت است مناسب بود بفرماید که «قبل أن تنفد کَلِم ربّی» می گوییم پاسخش روشن است وقتی کلمات که جمع قلّه است تمام شدنی نیست کَلم که جمع کثرت است به طریق اُولیٰ تمام شدنی نیست (۱) اگر جمع قلّه اش این قدر است جمع کثرتش به مراتب بالاتر است.

پرسش: مراد از کلمات چیست؟

پاسخ: هم کلمات تکوینی است هم فیوضات الهی.

امکان «کلمه الله» بودن انسان کامل و مصداق آن در قرآن

گاهی ذات اقدس الهی یک انسان کاملی را کلمهالله می داند مثل اینکه درباره وجود مبارک مسیح در سه جای قرآن کریم از او به کلمه یاد کرده است دو جا در سوره مبارکه «آل عمران» است یکی هم در سوره مبارکه «نساء» در سوره مبارکه «آل عمران» آیه ۳۹ دارد خدای سبحان به زکریا(سلام الله علیه) بشارت دادند که خدا به تو فرزندی می دهد به نام یحیی که این یحیی کلمه الهی را تصدیق می کند (أَنَّ اللّهَ یُبَشِّرُکَ بِیَحْیَی مُصَدِّقاً بِکَلِمَهٍ مِنَ اللّهِ) این کلمه الله همان عیسای مسیح(سلام الله علیه) است که یحیی(سلام الله علیه) این کلمه الله را تصدیق می کند می گویند اینها با هم پسرخاله بودند وقتی یحیی در رَحِم مادر بود وجود مبارک عیسی در رَحم مریم(سلام الله علیهم اجمعین) بود این دو در رَحم یکدیگر را که می دیدند یحیی عرض ادب می کرد. (۲) چنین عالمی است این (مُصَدِّقاً بِکَلِمَهٍ مِنَ اللّهِ) اینجا هم منظور از کلمه وجود مبارک مسیح است که یحیی کلمه الله را تصدیق می کند. در همان سوره مبارکه «آل عمران» آیه ۴۵ این است که (إِذْ قَالَتِ الْمَلاَئِکَهُ یَا مَرْیَمُ إِنَّ اللّهَ یُبَشِّرُکِ بِکَلِمَهٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِیحُ عِیسَی ابْنُ مَرْیَمَ) در سوره مبارکه «نساء» هم آیه ۱۷۱ آ نجا از وجود مبارک عیسی به عنوان کلمه الله یاد شده است (یَا أَهْلَ الْکِتَابِ لاَ تَغْلُوا فِی دِینِکُمْ وَلاَ تَقُولُوا عَلَی اللّهِ إِلَّا الْحَقَّ إِنَّمَا الْمَسِیحُ عِیسَی ابْنُ مَرْیَمَ رَسُولُ اللّهِ وَکَلِمَتُهُ) همه موجودات کلمات الهی اند چون از کلمه «کُن» تکوینی به بار آمدند (إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَیْئاً أَن یَقُولَ لَهُ کُن فَیَکُونُ) (۳) با (کُنْ) که کلمه تکوینی الهی و افاضه الهی است به بار آمدند.

۱- (۲۷) . الکشّاف, ج۳, ص۵۰۱.

۲- (۲۸) . جامع البیان فی تفسیر القرآن، ج۳، ص۱۷۳ و ج۱۶، ص ۴۸ .

۳- (۲۹) . سوره یس, آیه ۸۲.

معنای «کلمه» و مقصود از «کلمه الله» بودن اشیای عالم

کلمه آن است که ما فی الضمیر و ما فی الغیب را روشن کند همه اشیا و اشخاص اینها ما فی الغیب را روشن می کنند از این جهت می شوند کلمه, کلمه ای که یک متکلّم می گوید معنای درونی و ذهنی این متکلّم را روشن می کند که این آقا چه می خواهد بگوید. اشیای عالَم هم کلمهالله هستند برای اینکه آیات غیب اند و غیب را دارند روشن می کنند.

تعجّب نداشتن احیای مردگان در برابر قدرت نامتناهی حق

از این جهت فرمود: (إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ) نفوذناپذیر است و حکیمانه کار می کند بعد در جریان معاد تعجب نکنید که چگونه خدا این همه مرده ها را زنده می کند اگر قدرت نامتناهی است کما هو الحق و اگر خدا با اراده کار می کند طبق بیان نورانی حضرت امیر(سلام الله علیه) در نهج البلاغه که «فاعلٌ لا بمعنی الحرکات» (۱) او با حرکت و آمد و رفت و دست و پا و ابزار که کار نمی کند او با اراده کار می کند (إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئاً أَن يَقُولَ لَهُ كُن فَيَكُونُ) اگر با اراده کار می کند و اگر غیر متناهی است «لا يَشغلُه شيء عن شيء» (۲) «لا يَشْغَلُهُ شَأْنٌ عَنْ شَأْنٍ» (۳) بنابراین اگر بخواهد جمیع افراد را یک آن خلق بکند آسان است مثل اینکه دارد یک شیء را خلق می کند افراد محدود «يَشغله شيء عن شيء, شأن عن شأن» وقتی حرف این آقا را گوش می دهند از حرف دیگری باز می مانند وقتی این طرف را نگاه می کنند از آن طرف باز می مانند اما او (بِكُلِّ شَىءٍ بَصِيرٌ) (۴) است فی آنٍ واحد «بکل شیء سمیع» است فی آ نٍ واحد «لا يشغله شيء عن شيء», «لا يَشْغَلُهُ شَأْنٌ عَنْ شَأْنٍ» اگر خدا قدرتش ــ معاذ الله ــ محدود بود یا اگر سرگرم یک کار بود از کار دیگر باز می ایستاد جای تعجب بود اما اگر نامتناهی است و چیزی او را از چیز دیگر باز نمی دارد در عین حال که همه را دارد محاکمه می کند حرف همه را هم می شنود لذا به دنبال اینکه فرمود: (مَا خَلْقُكُمْ وَلاَ بَعْثُكُمْ إِلَّا كَنَفْسٍ وَاحِدَهٍ) نفرمود «انَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَىءٍ قَدِيرٌ» این را در جاهای دیگر فرمود, (۵) فرمود: (إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ) مگر نمی خواهد محاکمه کند قیامت را پس برای چه خلق می کند, مگر نمی خواهد حرف افراد را گوش بدهد او «بکل شیء سمیع» است (بِكُلِّ شَىءٍ بَصِيرٌ) است اصلاً قیامت برای همین است که افراد محاکمه بشوند این حرف همه را یکجا گوش می دهد همه را هم یکجا می بیند بنابراین جا برای تعجب نیست مثل اینکه یک نفر را خدا بخواهد محاکمه کند چگونه سمیع و بصیر است اوّلین و آخرین را هم که بخواهد محاکمه کند سمیع و بصیر است لذا نفرمود: «انَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَىءٍ قَدِيرٌ» اینجا جای قدرت و امثال ذلک نیست بلکه اینجا چون صحنه محاکمه است صحنه علم است.

۱- (۳۰) . نهج البلاغه, خطبه ۱.

۲- (۳۱) . الکافی, ج۲, ص۵۹۴.

۳- (۳۲) . مصباح المتهجد, ص۲۲۸, ص ۲۲۹، ص۳۰۶ و ص۵۰۴.

۴- (۳۳) . سوره ملک, آیه ۱۹.

۵- (۳۴) . سوره بقره, آیه ۲۰ و ... .

بررسی جایگاه انبیا نسبت به عقل انسان

اما درباره انبیا گاهی سؤال می شود که اینها نسبت به عقل ما چه سِمتی دارند مستحضرید بارها گفته شد که عقل ما در برابر وحی اصلاً قابل قیاس نیست عقل در برابر نقل است ما یا برهان عقلی داریم بر یک مطلب, البته نه قیاس و خیال و گمان و وهم, برهان عقلی کار آسانی هم نیست انسان گاهی قیاس را, مصالح مرسله را, ذرایع مرسله و امثال ذلک را خیال می کند برهان عقلی است برهان عقلی مقدمات خاص خودش را دارد شما اگر منطق را خوب ملاحظه فرموده باشید تواتر که الآن جزء یقینی ترین یقینیات ماست می بینید در منطق روی تواتر خیلی حساب نمی کنند در تواتر مثلاً الآن خیلی ها مکه نرفتند ولی می دانند کعبه هست یقین دارند اما یقین ریاضی ندارند آن طوری که دو دوتا چهارتاست یقین دارند آن طور یقین ندارند که کعبه هست زیرا میلیون ها نفر آمدند گفتند یعنی میلیون ها خبر واحد, میلیون ها خبر واحد کار برهان را نمی کند ظنون متراکمه, مُتاخِم که باب مفاعله است نه باب متفاعله, نه متآخم, ظنون متاخم کار یقین را نمی کند کمترین چیزی را که خدا در جهان خلق کرده است یقین است (1) اگر انسان با منطق آشنا بشود محتاطانه حرف می زند روی تواتر خیلی حساب نمی کنند روی تجربیات خیلی حساب نمی کنند روی براهینی که به بدیهیات برمی گردد خیلی حساب می کنند تواتر حجّت است تجربیات حجّت است اما نه مثل بدیهیات در درجه دوم قرار دارد اگر کسی طبق آن مقدمات بدیهی چیزی را یقین پیدا کرد می شود برهان عقلی در برابر نقل است البته عقل در اصول دین باید این چنین باشد چه اینکه نقل هم باید متواتر باشد یا واحد محفوف به قرینه قطعی باشد هرگز نه نقل در برابر وحی است نه عقل, نقل دلیلی است که زراره چنین گفته, اینها کاشف از فرمایشات اهل بیت(علیهم السلام) هستند اما آنها که خود آن ذوات قدسی می یابند آن نور است آن یک امر یقینی است آن با علم شهودی است و معصومانه است عقل در برابر نقل است نقل در برابر عقل است هرگز اینها را در برابر وحی نمی سنجند این شعر جناب حکیم سنایی بارها خوانده شد ایشان می فرمایند:

ص: ۸۹۱

۱- (۳۵) . الکافی, ج ۲, ص۳۹۳.

مصطفی اندر جهان آن گه کسی گوید که عقل□□□ آفتاب اندر فلک آن گه کسی گوید سها (۱)

با بودِ پیغمبر در عالَم کسی اسم عقل را می برد عقل در مقابل نقل است فیلسوف در مقابل فقیه است هیچ کسی در برابر پیغمبر نیست او علم شهودی دارد نه حصولی, معصومانه دارد که مخصوص اوست آن وقت او می آید تمام این دفائن عقول را اثاره می کند عقول خود این انبیا را ذات اقدس الهی اثاره می کند آن وقت اینها عقول همه بشر را دارند اثاره می کنند مرحوم کلینی(رضوان الله علیه) از وجود مبارک امام صادق(سلام الله علیه) نقل کرده است که وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) در تمام مدت عمر به اندازه عقل خود با کسی حرف نزد «ما کَلَّم رسول الله(صلّی الله علیه و آله و سلّم) العباد بکُنه عقله قطُّ» هیچ کس نمی تواند و نمی توانست به اندازه کنه فرمایش حضرت بفهمد. مرحوم صدرالمتألهین اولین کسی است که در این چند قرن اخیر اهل بیت را استثنا کرده (۲) بعد مجلسی اول, بعد مجلسی دوم(رضوان الله علیهما) که به استثنای اهل بیت, پیغمبر با هیچ کس به اندازه کنه عقل خود سخن نفرموده است.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

۱- (۳۶) . دیوان سنایی، قصیده ۵ .

۲- (۳۷) . شرح اصول الکافی(صدر المتا□لهین)، ج۱، ص۵۳۹ .

آیات ۲۷ تا ۳۱ سوره لقمان ۹۱/۱۲/۱۵

.Your browser does not support the audio tag

(وَلَوْ أَنَّمَا فِي الْأَرْضِ مِن شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِن بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَّا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (۲۷) مَا خَلْقُكُمْ وَلَا بَعْثُكُمْ إِلَّا كَنَفْسٍ وَاحِدَةٍ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ (۲۸) أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى وَأَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ (۲۹) ذلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِن دُونِهِ الْبَاطِلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ (۳۰) أَلَمْ تَرَ أَنَّ الْفُلْكَ تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِنِعْمَتِ اللَّهِ لِيُرِيَكُم مِنْ آيَاتِهِ إِنَّ فِي ذلِكَ لَآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ (۳۱))

ص: ۸۹۲

چون سوره مبارکه «لقمان» در مکه نازل شد و مطالب محوری سوَر مکّی اصول دین یعنی توحید و وحی و نبوت بود و خطوط کلی اخلاق و فقه و حقوق را هم مطرح فرمود در اینجا هم به عدم تناهی فیض خدا سخن فرمود بعد به عدم تناهی ذات اقدس الهی.

نامتناهی بودن فیض و قدرت الهی

در آیه ۲۷ فرمود فیض خدا نامتناهی است نه تمام شدنی است و نه عجزپذیر, این (سَبْعَةُ أَبْحُرٍ) حدّ خاصّ هفت را بیان نمی کند این ناظر به کثرت عدد است یعنی اگر دریاها به کمک دریای اعظم بشتابند همه بشوند مِداد بخواهند کلمات الهی را بنویسند اینها تمام می شوند قلم ها شکسته می شود کلمات فیض الهی نَفاذ و زوال پذیر نیست, پس فیض او نامتناهی است قدرت او هم نامتناهی است.

یکسانی جمع کردن سایه و برپایی قیامت نزد خدا

برای اینکه اولین و آخرین را اگر بخواهد بیافریند و دوباره بعد از مرگ زنده کند مثل این است که یک نفر را بیافریند و بعد زنده کند در بحث های قبل داشتیم که در قرآن کریم دو کار را ذکر می کند یکی ساده ترین و آسان ترین کار است یکی دشوارترین کار که از آن دشوارتر فرض نمی شود آن کار بسیار ساده آن است که سایه را بخواهد جمع کند, جمع کردن سایه زحمتی ندارد چون سایه, ظل همان عدم نور است منتها عدم ملکه چیز سختی نیست که انسان بخواهد سایه را جمع بکند یکی هم جریان قیامت است کاری از جریان قیامت دشوارتر فرض ندارد که کلّ عالَم را به هم بزند دوباره نوسازی کند در سوره مبارکه «حج» فرمود: (إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْ ءٌ عَظِيمٌ) (۱) یعنی طوری که (يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّماوَاتُ) (۲) یعنی «تبدّل السماوات غیر السماوات» پس کلّ زمین و کلّ آسمان ها عوض می شود به زمین و آسمان دیگر این جریان قیامت است در جریان قیامت فرمود: (ذلِكَ حَشْرٌ عَلَيْنَا يَسِيرٌ) (۳) هم کلّ آسمان و زمین را بخواهد نوسازی کند هم (إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَالآخِرِينَ ٭ لَمَجْمُوعُونَ إِلَى مِيقَاتِ يَوْمٍ مَعْلُومٍ) (۴) را بخواهد احضار کند این مجموعه ظرف و مظروف می شود حشر اکبر فرمود: (ذلِكَ حَشْرٌ عَلَيْنَا يَسِيرٌ) جریان قبض سایه هم فرمود: (قَبَضْنَاهُ إِلَيْنَا قَبْضاً يَسِيراً) (۵) بنا بر اینکه یَسیر به معنای سهل

باشـد نه تدریـج, پس قبض سـایه که ساده ترین کار است و به هم زدن عالَم و ساختن عالَم جدیـد به نام قیامت آن یکی ساده ترین کـار, این یکی سـخت ترین کـار هر دو نزد خـدا آسـان است لـذا در این آیه ۲۸ سوره «لقمـان» فرمود: (مَا خَلْقُكُمْ وَلاَ بَعْثُكُمْ إِلَّا كَنَفْسٍ وَاحِدَةٍ) مثل آفرینش یک انسان, پس همه نزد خدا آسان است چیزی دشوار نیست.

ص: ۸۹۳

۱- (۱) . سوره حج, آیه ۱.

۲- (۲) . سوره ابراهیم, آیه ۴۸.

۳- (۳) . سوره ق, آیه ۴۴.

۴- (۴) . سوره واقعه, آیات ۴۹ و ۵۰.

۵- (۵) . سوره فرقان, آیه ۴۶.

تبیین زمان بَر نبودن برپایی قیامت نزد خدا

از نظر سرعت هم در بخش هایی از قرآن کریم فرمود امر ساعت (کَلَمْحِ الْبَصَرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ) (۱) یعنی جریان قیامت مثل یک چشم به هم زدن است این طور نیست که خیلی زمان بخواهد در سوره مبارکه «قمر» این چنین فرمود: (أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ کَلَمْحٍ بِالْبَصَرِ) (۲) در بخش های دیگر فرمود: (وَمَا أَمْرُ السَّاعَةِ إِلَّا کَلَمْحِ الْبَصَرِ) مثل یک چشم به هم زدن, خب آن کسی که (عِندَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْکِتَابِ) گفت (أَنَا آتِیکَ بِهِ قَبْلَ أَن یَرْتَدَّ إِلَیْکَ طَرْفُکَ) (۳) به اندازه یک لَمح بصری من این تخت بلقیس را از یمن به فلسطین می آورم و آورد ذات اقدس الهی می فرماید این کسی که (عِلْمٌ مِّنَ الْکِتَابِ) را ما به او دادیم چنین توانایی را دارد اما کلّ عالَم را به هم زدن و عالَم نو در انداختن اوّلین و آخرین را یکجا جمع کردن که معلوم نیست رقم آنها به چند میلیارد می رسد فرمود: (وَمَا أَمْرُ السَّاعَةِ إِلَّا کَلَمْحِ الْبَصَرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ) در سوره مبارکه «قمر» هم که فرمود: (وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ کَلَمْحٍ بِالْبَصَرِ) ناظر به همین است چون آن هم درباره قیامت است در سوره مبارکه «قمر» فرمود: (بَلِ السَّاعَةُ مَوْعِدُهُمْ وَالسَّاعَةُ أَدْهَى وَأَمَرُّ ٭ إِنَّ الْمُجْرِمِینَ فِی ضَلَالٍ وَسُعُرٍ ٭ یَوْمَ یُسْحَبُونَ فِی النَّارِ عَلَى وُجُوهِهِمْ ذُوقُوا مَسَّ سَقَرَ ٭ إِنَّا کُلَّ شَیْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ ٭ وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ کَلَمْحٍ بِالْبَصَرِ) (۴) خب با یک اراده و با یک چشم به هم زدن کلّ عالَم را می تواند زیر و رو بکند.

ص: ۸۹۴

۱- (۶) . سوره نحل, آیه ۷۷.

۲- (۷) . سوره قمر, آیه ۵۰.

۳- (۸) . سوره نمل, آیه ۴۰.

۴- (۹) . سوره قمر, آیات ۴۶ _ ۵۰.

فیض و قدرت نامتناهی برگرفته از ذات نامتناهی الهی

چنین ذات اقدس الهی فیضش نامتناهی است قدرتش هم نامتناهی است خب فیض نامتناهی یک قدرت نامتناهی می خواهد, قدرت نامتناهی برای ذات نامتناهی است بعد از اثبات اینکه فیضش نامتناهی است و قدرتش نامتناهی است کم کم در آیه سی همین سوره مبارکه «لقمان» می فرماید: (ذلِکَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ) این ضمیر (هُوَ) که ضمیر فصل است با الف و لام که روی خبر آمده مفید حصر است یعنی تمام واقعیّت برای خداست هیچ حقیقتی در عالم غیر از خدا نیست هر چه هستند آیت و علامت و نشانه آن حقیقت اند پس او می شود نامتناهی.

پرسش:... پاسخ: بله, (أَوْ هُوَ أَقْرَبُ) برای همین است (أَوْ هُوَ أَقْرَبُ) برای آن است که بگوید ما فرهنگی, محاوره ادبیاتی, لفظی نداریم این (أَوْ هُوَ أَقْرَبُ) یعنی دیگر به جایی می رسیم که لفظ نداریم بیان کنیم (کَلَمْحِ الْبَصَرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ) یعنی ما لفظ نداریم بیان کنیم.

بیان حقیقت بودن ذات الهی و آیت بودن همه موجودات

اگر فیضش نامتناهی است فیض نامتناهی محکوم قدرت نامتناهی است چون قدرت نامتناهی دارد می تواند فیض بی کران داشته باشد قدرت نامتناهی برای ذات نامتناهی است اگر قدرت نامتناهی است یعنی صفت نامتناهی است یقیناً موصوف که ذات است باید نامتناهی باشد لذا فرمود هر چه حق فرض بشود برای خداست دیگری چه انسان چه غیر انسان همه آیت و علامت و نشانه او هستند (ذلِکَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ).

ترغیب قرآن به رؤیت نظم در نظام هستی و آیت بودن آن

ص: ۸۹۵

قبل از اینکه به آیه سی برسیم فرمود: (أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ) دوباره از نظم عالَم سخن فرمود آن قدر حقیقت روشن است که تعبیر قرآن کریم این است که مگر ندیدی, مگر نمی بینی البته برای وجود مبارک پیامبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) مسئله رؤیت هست اما برای ما هم که این آیه ناظر به ما هم می تواند باشد ما را ترغیب می کند که شما باید ببینید.

ناکافی بودن علوم مفهومی، سرّ اصرار قرآن به رؤیت

مستحضرید که فهمیدن, مقداری از راه را رفتن است از فهم و کار مفهومی آن مشکل حل نمی شود بارها ملاحظه فرمودید که مطالب نظری را باید با مصداق حل کرد نه با مفهوم, الآن آنچه ما در حوزه و دانشگاه داریم این است که مشکل نظری را با مطلب بدیهی حل می کنیم یعنی مفهوم نظری چه تصور نظری باشد چه تصدیق نظری را با تصورهای بدیهی و تصدیق های بدیهی حل می کنیم. ما سیری داریم صفا و مروه ما مفهوم است! از مفهوم نظری به مفهوم بدیهی, از مفهوم بدیهی به مفهوم نظری

و الفکر حرکه الی المبادی و مِن مبادی الی المرادی (1)

از مجموع این دو حرکت, ما علم به دست می آوریم در فضای مفهوم حرکت می کنیم لذا گاهی با عمل همراه است گاهی با عمل همراه نیست اما آنکه قرآن کریم اصرار دارد می فرماید این کاری که شما می کنید این کف کار است بالاتر از این, مسئله شهود و رؤیت است شما اگر این صحنه عمیق را ببینید حتماً خدا را به اندازه خودتان در آینه دلتان مشاهده می کنید این رؤیت نصیب شما می شود آن وقت چنین علمی با عمل همراه است الآن اینکه می بینید ما ممکن است عالِم باشیم ولی گاهی دستمان در عمل می لرزد برای اینکه از مفهوم کاری ساخته نیست اگر ما مفهوم نظری را چه در تصور چه در تصدیق با مفهوم های بدیهی چه تصور چه تصدیق حل کنیم این را بزرگان می گویند خون را با خون دارید می شویید,

---

۱- (۱۰) . شرح المنظومه, ج۱, ص۵۷.

آفت ادراک آن قال است و حال خون به خون شستن محال است و محال (۱)

الآـ ن اگر کسی معنای عسل را نمی داند ممکن است آدم یک جلد کتاب بنویسد درباره کیفیت و پیدایش زنبورها کیفیت تغذیه زنبورها کیفیت تبدیل آن عصاره گل ها توسط زنبور به عسل کیفیت کندوسازی ها ساختن آ ن خانه های شش ضلعی همه اینها را در یک کتاب بنویسد و تدریس کند و آن شخص هم همه این مطالب را بفهمد ولی کام او شیرین نمی شود با مفهوم شناسایی زنبور و مفهوم عسل و گُل و کیفیت تغذیه و اینها نمی شود کام را شیرین کرد در این صورت انسان خون را با خون می شوید کارهای ما حوزوی ها این طور است کارهای دانشگاهیان این طور است که مشکل علمی را با مفهوم علمی حل می کنیم لذا در فضای مفهوم, سعی صفا و مروه ما همین است که از مجهول به معلوم می آییم از معلوم دوباره به مجهول برمی گردیم

و الفکر حرکه الی المبادی و من مبادی الی المراد

از مجموع این دو حرکت, ما مطلب نظری را حل می کنیم آن وقت سعی بین مفهوم نظری و مفهوم بدیهی همان خون به خون شستن است ولی اگر کسی بخواهد این خون پاک بشود مفهوم نظری را با مصداق باید بفهمد آن وقت می شود عالِم با عمل (أَلَمْ تَعْلَمْ), (۲) در قرآ ن هست اما در بسیاری از موارد (أَلَمْ تَرَ) (۳) هست این تنها رأی علمی نیست یعنی طوری باشد که به رؤیت برسد.

ص: ۸۹۷

۱- (۱۱) . مثنوی معنوی، دفتر سوم، بخش ۲۲۶.

۲- (۱۲) . سوره بقره, آیه ۱۰۶.

۳- (۱۳) . سوره بقره, آیه ۲۴۳; سوره فجر, آیه ۶.

تجلی خدا در آیت ها و امکان رؤیت او

خدای سبحان طبق بیان نورانی حضرت امیر(سلام الله علیه) در کلّ جهان تجلی کرده است که فرمود: «اَلْحَمْدُ لِلَّهِ الْمُتَجَلِّی لِخَلْقِهِ بِخَلْقِهِ» (۱) (این یک) در خطبه دیگر هم فرمود دل های افراد مرائی خدای سبحان است (۲) خدا آینه آفرید (این دو) حالا اگر خدا آینه آفرید این خدا در آینه ها خودش را نشان بدهد هر کسی به اندازه خود, خدا را باید مشاهده بکند (این سه) اگر گفته می شود هر کسی خدا را به اندازه خود می شناسد قبلاً هم ملاحظه فرمودید معنایش این نیست که کسی ـ معاذ الله ـ بالاـ می رود مقداری از خدا را می شناسد چون او بسیط است و نامتناهی دیگر جزء ندارد که انسان مثل دریا مقداری آب بگیرد بلکه آن حقیقت بسیط نامتناهی با تمام ذات برای ممکنات تجلی دارد منتها این ممکنات, مرایا و مرائی گوناگون اند هر آینه ای به اندازه خود خدا را نشان می دهد مثل اینکه ـ معاذ الله ـ بلاتشبیه این آفتاب در همه آینه ها می تابد هر آینه ای به اندازه خود عکس آفتاب را نشان می دهد اصرار قرآن این است که شما اگر این نظام را می بینید این آینه است چگونه شما در آینه خدا را نمی بینید مرتب (أَلَمْ تَرَ).

امکان رؤیت تجلّی فیض الهی غیر از طریق علوم مفهومی

پس معلوم می شود راه دارد یعنی انسان غیر از راه حوزوی, غیر از درس و بحث, راه های دیگری هم دارد که از آن راه بتواند مشاهده کند نه اینکه خون را با خون بشوید خون را با آب بشوید خون را با کوثر بشوید آن وقت انسان راحت است فرمود مگر نمی بینی خب آدم وقتی نظم را دید و آن ناظم, بیرون نیست ذات اقدس الهی در دسترس احدی نیست که فصل اول است و منطقه ممنوعه, اکتناه صفات ذات هم که عین ذات است منطقه ممنوعه است, اما وجه الله, فیض الله, (نُورُ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ) (۳) این نور که فصل سوم است در همه آینه ها می تابد مشاهده کردن آن, مشکل آدم را حل می کند.

۱- (۱۴) . نهجالبلاغه, خطبه ۱۰۸.

۲- (۱۵) . ر.ك: نهجالبلاغه, خطبه ۱۸۵.

۳- (۱۶) . سوره نور, آیه ۳۵.

حلاوت شهود فیض الهی بالاترین حلاوت ها

آن وقت هیچ لـذتی هم برای انسان سالک شاهـد بهتر از شـهود حق نیست این بیان نورانی ائمه که فرمودند: «مَن ذا الذی ذاق حَلاوه محبّتک فرام منک بَدلا» (۱) همین است فرمود مگر ممکن است انسان مقداری از محبّت تو را بچشد بعد به دنبال دیگری برود این در دعاهای ماه مبارک رمضان هست که «اللهمّ... أذِقْنی فیه حَلاوه ذکرک» (۲) من می خواهم بِچشم این عسل را می خواهم بچشم نه بفهمم پس این اصرار قرآن (أَلَمْ تَرَ) یعنی اگر مقداری شما غبارروبی کنید آن مفهوم تبدیل به این مصداق می شود مشاهده می کنید.

مطابق حکمت بودن تغییر فصول و تأمین ارزاق با آن

(أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ یُولِجُ اللَّیْلَ فِی النَّهَارِ) مستحضرید که در آیه بیست همین سوره «لقمان» و سایر موارد تعبیر به فعل ماضی دارد تسخیر جهان این دیگر فعل ماضی است هر روز که خدا شمس و قمر را نمی آفریند و مسخّر نمی کند حدوثاً و بقائاً فیض او مستمر است اما در جریان فصول چهارگانه که فرمود: (وَقَدَّرَ فِیهَا اقْوَاتَهَا فِی أَرْبَعَهِ أَیَّامٍ) (۳) تغییر لازم است نمی شود همیشه زمستان باشد یا همیشه تابستان این فصول چهارگانه باید عوض بشود تا ارزاق مردم تأمین بشود اینکه فرمود: (وَقَدَّرَ فِیهَا اقْوَاتَهَا فِی أَرْبَعَهِ أَیَّام) یعنی «فی أربعه فصول» اگر همیشه زمستان باشد مشکل است همیشه تابستان باشد مشکل است الاّ ولابد باید فصول چهارگانه باشد. برای اینکه فصول چهارگانه پدید بیاید گاهی تعبیر به تکویر دارد که (یُکَوِّرُ اللَّیْلَ عَلَی النَّهَارِ) (۴) گاهی تعبیر به (یُولِجُ) دارد این جریان ایلاج در سوره مبارکه «حج» هم بحث شد آن دو آیه ۶۱ و ۶۲ که در سوره مبارکه «حج» بود مشابه آن همین جا هست یعنی آیه ۲۹ و ۳۰ سوره مبارکه «لقمان» که محلّ بحث است مشابه همان دو آیه سوره مبارکه «حج» است (أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ یُولِجُ اللَّیْلَ فِی النَّهَارِ) بعد در آیه سی فرمود: (ذلِکَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا یَدْعُونَ مِن دُونِهِ الْبَاطِلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِیُّ الْکَبِیرُ).

۱- (۱۷) . بحارالأنوار, ج۹۱, ص۱۴۸.

۲- (۱۸) . اقبالالأعمال, ص۱۲۵.

۳- (۱۹) . سوره فصلت, آیه ۱۰.

۴- (۲۰) . سوره زمر, آیه ۵.

تبیین چگونگی تغییرات شب و روز و به وجود آمدن فصل

ایلاج لیل فی النهار و ایلاج نهار فی اللیل این است مستحضرید این زمین که به دور خود حرکت می کند و این حرکت شبانه روز تولید می کند یعنی ۳۶۰ درجه تولید می کند این ۳۶۰ درجه, ۱۸۰ درجه اش قوس اللیل است ۱۸۰ درجه قوس النهار, آنجایی که لیل و نهار تفاوت نکند یعنی اول فروردین و اول مهر این دو وقت است که اعتدال ربیعی و اعتدال خریفی است در اعتدال ربیعی «بامدادان که تفاوت نکند لیل و نهار» (۱) است, در پاییز هم «بامدادان که تفاوت نکند لیل و نهار» است هر دو دوازده ساعت اند بر طبق این افق معمولی, خب این ۱۸۰ درجه قوس اللیل و این ۱۸۰ درجه قوس النهار دو قوس هستند که جمعاً ۳۶۰ درجه می شوند این در آن اعتدال های ربیعی و اعتدال های خریفی اما وقتی کم کم رو به افزایش می رود به طرف تابستان می خواهد برود از اول فروردین که گذشتیم می بینیم این قوس النهار وارد قوس اللیل می شود این ۱۸۰ درجه ای که روز است و آن ۱۸۰ درجه ای که شب است از دو طرف قوس النهار ولوج دارند ورود دارند دخول دارند در قوس اللیل یعنی هم از طرف صبح, نهار به شب می رسد و به سحر می رسد سحر را می گیرد و هم از طرف غروب, نهار به مغرب می رسد و طلیعه شب را می گیرد حدود یک ساعت از این طرف حدود یک ساعت از آن طرف شما می بینید هنوز هوا روشن است این ولوج و ورود و دخول قوس النهار است در قوس اللیل این هست تا برسد به آن نقطه طولانی اش که پایان خرداد است از اول تابستان به بعد که کم کم شب ها بلند می شود قوس اللیل از دو طرف وارد قوس النهار می شود یعنی هم از طرف صبح, تاریکی می آید بخشی از صبح را می گیرد صبح را تاریک می کند هم از طرف غروب, شب می آید بخشی از روز را می گیرد روز را تاریک می کند از دو طرف ولوج و ورود و دخول تاریکی است در روشنایی هم ولوج قوس النهار است در قوس اللیل وقتی که روز طولانی می شود, هم ولوج و ورود و دخول قوس اللیل است در قوس النهار از دو طرف یعنی بامداد و شامگاه آنجا که شب طولانی می شود تا برسد به شب یلدا. فرمود ما این نظم را برای همین قرار دادیم که بالأخره اگر همه فصول یکسان باشد همه زمستان باشد همه تابستان باشد زندگی به صورت تأمین ارزاق به دست نمی آید حاصل نخواهد شد ﴿وَقَدَّرَ فِیهَا اقْوَاتَهَا فِی أَرْبَعَهِ أَیَّامٍ﴾ این نظم است.

ص: ۹۰۰

۱- (۲۱) . مواعظ سعدی، قصیده ۲۵.

ثمره رؤیت نظم در آفرینش، رسیدن به قدرت و حکمت ناظم و هدفداری او

شما اگر این نظم را ببینید به دو چیز پی می برید یکی اینکه ناظم, قادر است و حکیم یکی اینکه ناظم, هدفی دارد شما را برای چیزی خلق کرده است بعد از مسئله نظم, همان طوری که مسئله ربوبیّت الهی مطرح است مسئله معاد مطرح است لذا در سوره مبارکه «آل عمران» فرمود: (رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هـذَا بَاطِلًا) (۱) این دیگر هؤلاء و هذه و اینها نیست این «یک فروغ رخ ساقی است که در جام افتاد» (۲) اشاره به مفرد کردند (مَا خَلَقْتَ هذَا بَاطِلًا) این نظم, هدفی دارد بالأخره این چنین نیست که ما بخوریم و بیاشامیم و بعد بپوسیم بالأخره این قافله را به جایی می رسانند مقصدی هست هم مسئله توحید را مطرح می کند هم مسئله معاد را مطرح می کند منتها گاهی مسئله معاد را در وسط نقل می کند محفوف است به دو حاشیه برهان, گاهی بعد از اقامه برهان, مسئله معاد را نقل می کند اینجا بعد از آیه ۲۸ که مسئله معاد را طرح فرمود باز از نظم توحیدی خبر داد منتها (يُولِجُ) که دلالت بر استمرار دارد از آن با فعل مضارع یاد شد (سَخَّرَ) که مربوط به اصل تنظیم جهان است با فعل ماضی یاد کرد اما فرمود همه اینها حسابی دارند مدتی دارند عمری دارند همان طوری که (كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ) (۳) کلّ قمر این طور است کلّ شمس این طور است کلّ کوکب این طور است الأرض این چنین است السماء این طور است (كُلٌّ يَجْرِي إِلَى أَجلٍ مُسَمّى).

۱- (۲۲) . سوره آلعمران. آیه ۱۹۱.

۲- (۲۳) . دیوان حافظ، غزل شماره ۱۱۱.

۳- (۲۴) . سوره آلعمران, آیه ۱۸۵؛ سوره انبیاء, آیه ۳۵؛ سوره عنکبوت, آیه ۵۷.

تصویر قدرت الهی در خلقت خورشید و ماه از دود و نورانی بودن آن

فرمود این چنین نیست که حالا شما خیال کنید شمس و قمر این همه شفاف و روشن اند ما اینها را از پرنیان خلق کرده باشیم نه خیر از یک مشت دود ما شمس و قمر آفریدیم (ثُمَّ اسْتَوَی إِلَی السَّماءِ وَهِیَ دُخَانٌ) (۱) آخرش هم دود می کنیم این طور نیست که همیشه اینها تابان باشند (إِذَا الشَّمْسُ کُوِّرَتْ) (۲) هست, (إِذَا النُّجُومُ انکَدَرَتْ) (۳) هست.

مشروط بودن ثمردهی رویت نظام هستی به طهارت

فرمود اینها را شما می توانید ببینید اگر انسان به این نتیجه رسید که اینها را مشاهده کرد ممکن نیست دستش به زباله برسد اگر شامّه خوبی پیدا کرد این واقعاً بوی بد گناه را استشمام می کند و اگر فرمودند: «طَهّروا أفواهکم فإنّها طُرُق القرآن» (۴) برای همین است نفرمودند دندان ها را مسواک کنید استحباب استیاک در مسئله مقدمات احرام هست در مقدمات صلات هست دستور دادند مسواک بکن یکی از سنن وضو گرفتن سنن نماز خواندن مسواک کردن است آن دلیل خاصّ خودش را دارد اما اینکه فرمود: «طهّروا أفواهکم» افواه غیر از اسنان است دهن غیر از دندان است فرمود دهن را پاک کنید خب اگر غذای شبهه ناک وارد بشود این دهن ناپاک است حرف آلوده از این دهن بیرون بیاید این دهن دیگر ناپاک است فرمود: «طَهّروا أفواهکم فإنّها طُرُق القرآن» قرآن می خواهد عبور کند خب اگر قرآن می خواهد عبور کند اگر ــ خدای ناکرده ــ دهن آلوده باشد شما شفاف ترین و پاک ترین آب را از یک لوله ناپاک عبور بدهید بالأخره آلوده می شود.

۱- (۲۵) . سوره فصلت, آیه ۱۱.

۲- (۲۶) . سوره تکویر, آیه ۱.

۳- (۲۷) . سوره تکویر, آیه ۲.

۴- (۲۸) . ارشاد القلوب, ج۱, ص۱۸۴.

رؤیت، تنها تفاوت انبیا و اهل بیت(علیهم السلام) با مردم عادی در گرفتن وحی

با یک برهان عقلی می شود این حرف ها را فهمید با دلیل نقلی هم می شود فهمید فرق ماها که آدم های عادی هستیم با انبیا و اهل بیت(علیهم الصلاه و علیهم السلام) این است که آنها وحی را با تفاوتی که بین نبی و امام هست تلقّی می کنند بعد برای ما نقل می کنند آنچه برای ما نقل کردند عین همان است که به اینها وحی شده است (وَمَا يَنطِقُ عَنِ الْهَوَى إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى) (۱) بدون کمترین تفاوت اما آنها این مطلب را از خدا با علم شهودی تلقّی می کنند می شود وحی, ما از آنها این حرف ها را می شنویم می شود نقل الوحی, این کلمات عین کلمات خداست اما تلقّی ما از پیامبران به وسیله نقل است تلقّی اینها از الله به وسیله وحی است لذا وحی, مقابل ندارد نبوّت, مقابل ندارد عقل در مقابل نقل است لذا برخی ها از این آیات مکتب جبر را استفاده کردند بعضی از همین آیات مکتب تفویض استفاده کردند بعضی به برکت اهل بیت از همین آیات «امر بین أمرین» (۲) استفاده کردند این همه اختلاف مذاهبی که پیدا می شود از کیفیت استنباط و اجتهاد از نقل است نقل الوحی برای ماست, متن الوحی برای معصوم(سلام الله علیه) است.

از خدا بودن حقیقت نظام هستی

فرمود اگر شما اینها را بررسی کنید اینها را می بینید (ذلِکَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ) این (هُوَ) که ضمیر فصل است با این الف و لام اینها کمک می کنند تا ثابت بشود هر چه حق است برای خداست و اگر چیزی هم در عالَم از حقیقت سهمی داشت این مطابق این آیه مبارکه از خداست (الْحَقُّ مِن رَبِّکَ). (۳)

ص: ۹۰۳

۱- (۲۹) . سوره نجم, آیات ۳ و ۴.

۲- (۳۰) . الکافی, ج ۱, ص ۱۶۰.

۳- (۳۱) . سوره بقره, آیه ۱۴۷.

تبیین سالبه محصله بودن بطلان اوثان و اصنام

اگر تمام الحق برای خداست این بت ها و اصنام و اوثانی که دیگران تراشیدند این می شود باطل, اگر گفته شد که اینها باطل اند این سالبه محصّله است نه موجبه معدوله, اگر ما گفتیم مثلاً این دارو تاریخ مصرفش گذشت این دیگر باطل شد این عدم ملکه است این موجبه معدوله المحمول است یعنی لیاقت را, قابلیت این را داشت ولی فعلاً این قابلیّت را از دست داد مثل «زید اعمی» اگر گفتیم «زید اعمی» این موجبه معدوله المحمول است و لیاقت را دارد اما اگر گفتیم که فلان ممتنع, فلان معدوم باطل است این سالبه محصّله است توضیحش این است که گاهی سلب بین موضوع و محمول قرار می گیرد مثل اینکه می گوییم «زید لیس بعالِم» این «لیس» برای قطع ربط است چون در حقیقت در قضیه سالبه, سلب الربط است نه ربطٌ سلبی, سلب ربط است یعنی زید با علم رابطه ای ندارد یک وقت این حرفِ سلب جزء محمول قرار می گیرد وقتی حرف سلب جزء محمول قرار گرفت این قضیه از سالبه محصّله بودن به موجبه معدوله المحمول تبدیل می شود حالا گاهی این حرف سلب همان لسان سلب را دارد مثل اینکه بگوییم «زید غیر عالِم» گاهی نه, خود این حرف سلب دیگر جداگانه نیست در درون محمول نهادینه می شود مثل اینکه بگوییم «زید جاهل» این «زید جاهل» که موجبه محصّله نیست این موجبه معدوله المحمول است حرف سلب در درون محمول جاسازی شده «زید اعمی» این طور است «زید فقیر» این طور است «زید عاجز» این طور است «زید جاهل» این طور است «زید فاسق» این طور است همه اینها موجبه معدوله المحمول است اینها موجبه محصّله نیست زیرا محمول در درون خود یک معنای نفی را به دوش می کشد «باطلٌ» هم این طور است یک وقت می گوییم این دارو باطل شد یا آن کاغذ باطل شد کلمه باطل, نفی ای را در درون خود دارد که اگر گفتیم این کاغذ باطل است این موجبه محصّله نیست این موجبه معدوله المحمول است مثل اینکه بگوییم «زید جاهل» این در صورتی است که این کاغذ, چیزی باشد و لیاقت را داشته باشد اما اگر گفتیم که دو دوتا پنج تا باطل است این سالبه محصّله است این دو دوتا پنج تا ذاتی ندارد اگر گفتیم خدا حق است و این بت ها باطل اند این موجبه معدوله المحمول نیست که اینها لایق بودند ولی ندارند قابلیّت ربوبیّت را دارند ولی فعلاً نیستند از آن قبیل نیست, اگر حق منحصراً برای خداست اینها باطل اند می شود سالبه محصّله (وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِن دُونِهِ الْبَاطِلُ) از همین قبیل است در بحث های قبل هم برهانش ذکر شد برای اینکه فرمود: (إِنْ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنتُمْ وَآبَاؤُكُم مَا أَنزَلَ اللَّهُ بِهَا) (1) اگر کسی بگوید دو دوتا پنج تا این لفظ را گفته, مفهوم هم در ذهنش هست اما این مفهوم, مصداق ندارد زیرش خالی است هیچ چیزی در عالَم نمی تواند مصداق دو دوتا پنج تا باشد هیچ چیزی غیر از خدا نمی تواند مصداق الله باشد مصداق اله باشد مصداق ربّ باشد بنابراین این بازگشتش به سالبه محصّله است نه موجبه معدوله, (ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِن دُونِهِ الْبَاطِلُ) در سوره مبارکه «حج» آنجا آیه ۶۱ این است که (ذلک بَأَنَّ اللَّهَ يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَأَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ) آیه ۶۲ این است که (ذلک بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِن دُونِهِ هُوَ الْبَاطِلُ) اما در سوره مبارکه «لقمان» که محلّ بحث است «هو» ندارد یعنی «هو» دوم را ندارد (ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِن دُونِهِ الْبَاطِلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ) اگر او علیّ است بالقول المطلق و اگر او کبیر است بالقول المطلق دیگر ماسوای او چیزی برای وجود ندارند.

۱- (۳۲) . سوره نجم, آیه ۲۳.

لطیفه ادبی در عدم استعمال اسمای الهی با «تاء» تأنیث

اما چرا درباره ذات اقدس الهی ما «سـمیعه, بصـیره» که مبالغه است استعمال نمی کنیم مثل اینکه علامهٌ نمی گوییم, می گوییم خدا (عَلَّامُ الْغُیُوبِ) (۱) است آوردن لفظ تأنیث در اسـمای حُسـنای ذات اقـدس الهی جـدّاً خودداری می شود که مبادا موهن باشـد وگرنه آنجا گفته می شـد او «علامه الغیوب» است گفته می شود (عَلَّامُ الْغُیُوبِ) یا (بَصِیرٌ) این «بصـیرٌ» هم صـیغه مبالغه است چون بالذّات است از هر مبالغه ای که برای دیگران هست عمیق تر و مُتقن تر خواهد بود.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

۱- (۳۳) . سوره توبه, آیه ۷۸.

آیات ۳۱ تا ۳۴ سوره لقمان ۹۱/۱۲/۱۶

.Your browser does not support the audio tag

(أَلَمْ تَرَ أَنَّ الْفُلْكَ تَجْرِی فِی الْبَحْرِ بِنِعْمَتِ اللَّهِ لِیُرِیَکُم مِنْ آیَاتِهِ إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیَاتٍ لِکُلِّ صَبَّارٍ شَکُورٍ (۳۱) وَإِذَا غَشِیَهُم مَوْجٌ کَالظُّلَلِ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِینَ لَهُ الدِّینَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَی الْبَرِّ فَمِنْهُم مُقْتَصِدٌ وَمَا یَجْحَدُ بِآیَاتِنَا إِلَّا کُلُّ خَتَّارٍ کَفُورٍ (۳۲) یَا أَیُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّکُمْ وَاخْشَوْا یَوْماً لَا یَجْزِی وَالِدٌ عَن وَلَدِهِ وَلاَ مَوْلُودٌ هُوَ جَازٍ عَن وَالِدِهِ شَیْئاً إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّکُمُ الْحَیَاةُ الدُّنْیَا وَلاَ یَغُرَّنَّکُم بِاللَّهِ الْغَرُورُ (۳۳) إِنَّ اللَّهَ عِندَهُ عِلْمُ السَّاعَهِ وَیُنَزِّلُ الْغَیْثَ وَیَعْلَمُ مَا فِی الْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِی نَفْسٌ مَاذَا تَکْسِبُ غَداً وَمَا تَدْرِی نَفْسٌ بِأَیِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلِیمٌ خَبِیرٌ (۳۴))

خاص بودن «عزم» در پیامبران صاحب شریعت

چند نکته که مربوط به بحث قبل است یکی این است که در آیه (أُوْلُوا الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ), (۱) (مِنَ) برای تبعیض است چون آن عزم مشترک را همه انبیا دارند ولی آن عزم خاص که باعث می شود کسی صاحب کتاب و شریعت باشد مخصوص آن پنج پیامبر بزرگوار است یعنی حضرت نوح و حضرت ابراهیم و حضرت موسی و حضرت عیسی و حضرت رسول(علیهم الصلاه و علیهم السلام) که اینها انبیای اولواالعزم اند و هر پیامبری آن عزم لازم را دارد در جریان حضرت یونس, عزم نفی نشده فرمود: (وَلاَ تَکُن کَصَاحِبِ الْحُوتِ) (۲) درباره آن حضرت عزم نفی نشده ممکن است حالا آن صبرِ فائق و وافر را نداشته باشد ولی عزم نفی نشده.

ص: ۹۰۵

۱- (۱) . سوره احقاف, آیه ۳۵.

۲- (۲) . سوره قلم, آیه ۴۸.

تبیین نفی «عزم» از حضرت آدم(علیه السلام)

درباره حضرت آدم(سلام الله علیه) فرمود: (وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْماً) (۱) آیاتی که مربوط به حضرت آدم(سلام الله علیه) است قبل از هبوط آن حضرت به زمین باید مناسب با همان عالَم معنا بشود آن عالَم یعنی در آن بهشت سخن از تکلیف و شریعت و امر و نهی و اینها نبود وقتی حضرت به زمین تشریف آوردند آن گاه هم برابر آیات سوره «بقره» هم برابر آیات سوره «طه» فرمود: (فَإِمَّا یَأْتِیَنَّکُمْ مِنِّی هُدیً) (۲) کذا و کذا, شریعت بعد از هبوط حضرت آدم به زمین آمده است بنابراین در آن عالَم که عالَم بهشت است باید عزم و عدم عزم را مناسب با آن عالَم معنا کرد نه عزم مصطلح.

ذکر آیت های الهی و منافع آن

مطلب دیگر درباره شرک و کفر اشاره شد که هم جن مبتلا به شرک و کفر می شوند و هم انسان که این هم بحثش قبلاً گذشت اما این بخش پایانی سوره مبارکه «لقمان» بسیاری از این آیاتش قبلاً طرح شد خداوند گاهی آیات زمینی را ذکر

می کند گاهی آیات آسمانی را ذکر می کند گاهی دریایی را گاهی صحرایی را گاهی این آیات را ذکر می کند در کنارش منـافع آنهـا را ذکر می کنـد که این علم تجربی است گاهی منفعت های عقلی و اصول دینی اش را ذکر می کنـد که اینها علم تجریـدی است گـاهی می فرمایـد کشتیرانی را مـا برای شـما مقرّر کردیم تا تجارت کنیـد (لِتَبْتَغُوا مِن فَضْلِهِ) (۳) از دریـا بهره بگیریـد از مـاهی هـای دریـا از عمق دریـا از گوهرهـای دریا سـفر دریایی بکنیـد تجارت بکنیـد (لِتَبْتَغُوا مِن فَضْلِهِ) گاهی می فرماید: (لِيُرِيَكُم مِنْ آيَاتِهِ) که اگر باد است مسـخّر است و اگر آب است مسـخّر است و اگر اجرام دیگر است در تحت تسخیر الهی اسـت این آیه ۳۱ سوره مبـارکه «لقمـان» که محـلّ بحث است هم ناظر به بهره برداری مادی است به نام (بِنِعْمَتِ اللَّهِ) هم اشـاره به آن اصـول توحیـد است به نـام (لِيُرِيَكُم مِنْ آيَاتِهِ), (أَلَمْ تَرَ أَنَّ الْفُلْكَ تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِنِعْمَتِ اللَّهِ) این بـاء برای مصاحبت است بخواهید سـفر دریایی کنید مسائل شـیلات داشـته باشـید از ساحلی به ساحلی سـفر کنید به وسـیله کشتی اسـت (لِيُرِيَكُم مِنْ آيَاتِهِ).

۱- (۳) . سوره طه, آیه ۱۱۵.

۲- (۴) . سوره بقره, آیه ۳۸; سوره طه, آیه ۱۲۳.

۳- (۵) . سوره اسراء, آیه ۶۶.

آشنایی صابران و شاکران با آیات الهی

اما اینها آیات الهی است برای کسی که در سرّاء و ضرّاء هم صابر باشد و هم در سرّاء شاکر کسی که ممکن است اهل صبر باشد ولی صبّار نیست در حوادث سخت می لرزد ممکن است کسی شاکر باشد وقتی شکور نبود ممکن است در برابر نعمت های فراوان ـ خدای ناکرده ـ خود را ببازد شکور کسی که این وصف برای او ملکه است صبّار هم برای کسی است که وصف برای او ملکه است این صبّار هم عندالمصیبه است هم علی المعصیه است هم فی الطاعه می شود صابر که صبر سه قسم است.

تفاوت صابران و مشرکان در مواجهه با آیات الهی

فرمود اینها آیات الهی را می شناسند طبق این در سرّاء و ضرّاء عمل می کنند در حوادث تلخ صابرند در حوادث شیرین شاکرند و مانند آن و همین افرادی که مشرک اند و کافرند اینها وقتی خطر را دیدند می گویند یا الله, وقتی به عنایت الهی از خطر رهایی پیدا کردند آ نها که در کفر جمود و رسوخ دارند شرک می ورزند که در سوره «عنکبوت» گذشت آنها که تا حدودی میانه رو هستند بعد از خطر دریا متنبّه می شوند و موحّد می شوند و آنها که نیستند همچنان به کفر خودشان ادامه می دهند در سوره مبارکه «عنکبوت» آیه ۶۵ این بود (فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلْكِ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ) اما در اینجا هم فرمود آن افراد میانه رو وقتی از خطر دریا نجات پیدا کردند اینها متنبّه می شوند (وَإِذَا غَشِيَهُم مَوْجٌ كَالظُّلَلِ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ) ولی (فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ) اینها دو گروه اند (فَمِنْهُم مُّقْتَصِدٌ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا كُلُّ خَتَّارٍ كَفُورٍ) خَتْر یعنی غَدر و کینه و غدّار بودن کفور هم که معنایش روشن است یک انسان غدّار مکّار کفورزر همین که از خطر درآمد باز کفرش را ادامه می دهد.

ص: ۹۰۷

شکوفایی فطرت توحیدی با رؤیت آیات الهی

اما کسانی که در حدّ میانی زندگی می کنند اینها با یک امتحان الهی متنبّه می شوند در سوره «عنکبوت» راجع به متنبّهان سخنی به میان نیامده اما در این آیه ۳۲ سوره مبارکه «لقمان» از متنبّهان هم سخنی به میان آمده (وَإِذَا غَشِيَهُم مَوْجٌ كَالظُّلَلِ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ) این ایمانش بر اساس ترس نیست در سوره مبارکه «عنکبوت» آیه ۶۵ ملاحظه فرمودید (فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلْكِ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ) واقعاً خدا را می خوانند اینجا هم واقعاً خدا را می خوانند نه محصول ترس باشد این ترس باعث می شود که آن فطرت آنها شکوفا و بیدار بشود معلوم می شود خدا دلپذیر همه است یعنی در درون همه مسئله (فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا) (۱) هست, توحید هست, گرایش به خدا هست, کسی که به اینها درس توحید نداد اینها کافر کافرزاده اند, مشرک مشرک زاده اند, بت پرست بت پرست زاده اند اینها می گفتند: (مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ) (۲) معلوم می شود در حال خطر این غبارها که کنار رفت آن فطرتِ خداخواه و خداجو بیدار می شود (دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ) نه بر اساس تظاهر.

اخلاص در آیه نشانه فطرت توحیدی

این اخلاص که در سوره «لقمان» آمده در سوره «عنکبوت» آمده در موارد دیگر آمده (۳) نشانه آن است که در درون درون هر کسی علاقه به خدا هست اینها که درس توحید نخواندند اینها بت پرست بت پرست زاده بودند اینها اصلاً با توحید می جنگیدند معلوم می شود در درون همه افراد آن فطرت توحیدی هست که در سوره مبارکه «روم» فرمود: (فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَتَ اللَّهِ) (۴) این خلقت الهی را ذات اقدس الهی به همه داد.

ص: ۹۰۸

۱- (۶) . سوره شمس, آیه ۸.

۲- (۷) . سوره مؤمنون, آیه ۲۴; سوره قصص, آیه ۳۶.

۳- (۸) . سوره یونس, آیه ۲۲.

۴- (۹) . سوره روم, آیه ۳۰.

تبدیل ناپذیری فطرت توحیدی

فرمود: (لاَ تَبْـدِیلَ لِخَلْقِ اللَّهِ) (۱) انسان ها از اول تا آخر موحـد خلق شدنـد (یک) نه خودشان می تواننـد این فطرت را عوض کننـد (دو) نه دیگری می توانـد فطرتشان را دگرگون کنـد (این سه) لـذا با «لا»ی نفی جنس فرمود: (لاَ تَبْدِیلَ لِخَلْقِ اللَّهِ) هیچ عـوض شـدنی نیست نه خـدا عـوض می کنـد نه دیگران, خـدا عوض نمی کنـد چون به احسن وجه خلق کرد (۲) دیگر دلیل نـدارد عوض کنـد دیگران عوض نمی کننـد چون قـدرت ندارنـد لذا با «لا»ی نفی جنس فرمود: (لاَ تَبْدِیلَ لِخَلْقِ اللَّهِ) اگر این مشرکین در دریا دارند غرق می شوند واقعاً خدا را می خواهند چون واقعاً خدا را می خواهند مضطرّ واقعی بگوید یا الله جواب می شنود این طور هستند اما آنهایی که تندرو هستند و اهل مکرند کفر می ورزند.

سفارش به تقوا و ترس از قیامت کلام پایانی سوره لقمان

نـتیجه این سوره مبـارکه «لقمـان» به صورت نصـیحت در این بخش پایـانی ذکر می شود بعـد از اینکه حالاـ که اصول دین مشـخص شد وحی و نبوت و توحید مشخص شد خطوط کلی اخلاق و حقوق مشخص شد فرمود: (یَا أَیُّهَا النَّاسُ) دیگر سخن از «یا أیّها الذین آمنوا» نیست برای همه انسان هاست مخصوصاً در مکه که مؤمنان کم بودند فرمود: (یَا أَیُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّکُمْ) بپرهیزیـد از کسـی که شـما را آفریـد و می پروراند (وَاخْشَوْا یَوْمـاً) از روزی بهراسـید که نزدیک ترین فرد به انسان, کمترین کمک را به انسان نمی کند نه پدر مشـکل پسـر را حل می کند نه پسـر می تواند مشکل پدر را حل کند «جزی» یعنی «کَفی و دَفَع» نه پدر خطر را از پسر دفع می کند نه پسر خطر را از پدر دفع می کند.

ص: ۹۰۹

۱- (۱۰) . سوره روم, آیه ۳۰.

۲- (۱۱) . سوره سجده, آیه ۷.

مشروط بودن شفاعت به دین خداپسند

پرسش: حاج آقا پس شفاعت چطور است خصوصاً فرزندانی که شهید شدند از پدر خود شفاعت می کنند و مانند این؟

پاسخ: خب بله شفاعت حق است اما باید به اذن باشد (لاَّ تَنفَعُ الشَّفَاعَهُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمنُ) (۱) فرمود: (لاَّ یَمْلِکُونَ الشَّفَاعَهَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِندَ الرَّحْمنِ عَهْداً) (۲) کسی که مرتضی المذهب باشد مرضیّ المذهب باشد مرتضی المذهب, مرضیّ المذهب یعنی کسی که دینش خداپسند است دین خداپسند را در آیات اوایل سوره مبارکه «مائده» بیان کرد فرمود: (رَضِیتُ لَکُمُ الْإِسْلاَمَ دِیناً) (۳) این می شود دین خداپسند فرمود دین خداپسند اسلام است (وَرَضِیتُ لَکُمُ الْإِسْلاَمَ دِیناً) آن شفاعت باید به اذن ذات اقدس الهی باشد.

علت ترسناکی قیامت و حق بودن وعده آن

(وَاخْشَوْا یَوْماً) که هیچ کسی مشکل دیگری را حل نمی کند (لاَ یَجْزِی وَالِدٌ عَن وَلَدِهِ) درباره مولود نفرمود «و لا مولود یجزی والده» فرمود: (هُوَ جَازٍ عَن وَالِدِهِ شَیْئاً) این (جَازٍ) گرچه به حسب ظاهر به وزن اسم فاعل است ولی صفت مشبهه است یعنی این که در دنیا بسیاری از مشکلات پدر را در دوران کهنسالی حل می کرد آن روز این سِمت را ندارد (وَلاَ مَوْلُودٌ هُوَ جَازٍ عَن وَالِدِهِ شَیْئاً) این (شَیْئاً) که نکره در سیاق نفی است متعلّق به هر دو جمله است یعنی «لا یجزی والدٌ عن ولده شیئا و لا مولودٌ هو جاز عن والده شیئا» اختصاصی به جمله دوم ندارد بعد فرمود: (إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ) جریان قیامت حق است (لاَ رَیْبَ فِیهِ) (۴) این وَعْد اعم از وعد در قبال وعید است وعده خدا انشاست اما این گونه از موارد به معنای اِخبار است یعنی قیامتی هست بهشتی هست جهنمی هست اما حالا_ از چه کسی صرف نظر می کند چه کسی مشمول شفاعت می شود چه کسی مشمول تخفیف می شود (وَیَعْفُوا عَن کَثِیرٍ) (۵) برای کیست آن دیگر به اذن خود ذات اقدس الهی است ولی اصلِ قیامت «ممّا لا ریب فیه» است, اصل جهنم «ممّا لا ریب فیه» است, اصل بهشت «ممّا لا ریب فیه» است و مانند آن (إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ).

۱- (۱۲) . سوره طه, آیه ۱۰۹.

۲- (۱۳) . سوره مریم, آیه ۸۷.

۳- (۱۴) . سوره مائده, آیه ۳.

۴- (۱۵) . سوره آلعمران, آیه ۹.

۵- (۱۶) . سوره شوری, آیه ۳۰.

تبیین دو عامل انحراف در انسان

فرمود انسان دو عامل دارد به نحو مانعهالخلو که اجتماع را شاید, او را سرگرم می کند بعضی ها بسیار ضعیف اند هم خودشان زود به طرف لذّت ها می روند هم اگر رفیق نابابی داشته باشند آنها را به مفاسد می کشاند اینها هم کسانی اند که (غَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا) (۱) هم غَرور و شیطان و دوست بد اینها را فریب می دهند که می گویند: (يَا وَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَاناً خَلِيلًا) (۲) اینها خیلی افراطی اند بعضی ها آن قدر منزّه اند که نه خودشان به طرف لهو و لعب می روند نه لهو و لعب آن قدرت را دارد که دامن اینها را تر کند این دو قسمت آیات سوره «مؤمنون» و سوره «نور» گذشت در سوره «مؤمنون» فرمود مردان الهی از لغو گریزان اند (وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ) (۳) درباره همین مردان الهی فرمود نه تنها اینها به سراغ لغو نمی روند بازیگران و بازیچه و این بازی ها هم به سراغ اینها نمی توانند بروند (رِجَالٌ لَّا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَن ذِكْرِ اللَّهِ) (۴) آن آیه سوره مبارکه «مؤمنون» می فرماید اینها به طرف لغو نمی روند از لغو روی برگردان اند آیه سوره مبارکه «نور» می فرماید نه تنها اینها به طرف لغو نمی روند لهو و لعب هم هر چه بِدوند به اینها نمی رسند _ خیلی ها هستند که می خواهند بعضی ها را بازی بگیرند می بینند موفق نمی شوند _ نه خودشان اهل بازی اند نه به دام زید و عمرو می افتند (رِجَالٌ لَّا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَن ذِكْرِ اللَّهِ) این گروه دوم که خب خیلی کامل اند گروهی هستند که خودشان به طرف لهو و لعب نمی روند اگر دوست بد داشته باشند آشنای بد, محفل بد, امثال ذلک پیش بیاید گاهی آلوده می شوند.

۱- (۱۷) . سوره انعام, آیات ۷۰ و ۱۳۰; سوره اعراف, آیه ۵۱.

۲- (۱۸) . سوره فرقان, آیه ۲۸.

۳- (۱۹) . سوره مؤمنون, آیه ۳.

۴- (۲۰) . سوره نور, آیه ۳۷.

نهی قرآن از نزدیکی به دو عامل انحراف

فرمود شما دو مشکل دارید مواظب باشید که این زرق و برق دنیا شما را فریب ندهد که خودتان بالطبع به طرف فساد بروید یکی اینکه آن غَرور آن کسی که فریبکار است شما را آلوده نکند حالا یا ابلیس است یا دوست بد است هر چه هست او شما را آلوده نکند (فَلَا تَغُرَّنَّکُمُ الْحَیَاهُ الدُّنْیَا وَلَا یَغُرَّنَّکُم بِاللَّهِ الْغَرُورُ) نگویید خدا می بخشد, بله خدا می بخشد اما چه کسی را می بخشد حسابی دارد کتابی دارد حکیمانه می بخشد نه هر کسی را کُتْره ببخشد (فَلاَ تَغُرَّنَّکُمُ الْحَیَاهُ الدُّنْیَا وَلاَ یَغُرَّنَّکُم بِاللَّهِ الْغَرُورُ).

اسرار پنج گانه عالَم و علم خدا به آن

در آیه پایانی, این مفاتیح پنج گانه را ذکر فرمود هم جناب زمخشری در کشاف این حدیث را نقل کرد هم مرحوم امین الاسلام طبرسی و سایر بزرگان شیعه این را نقل کردند که مفاتیح غیب پنج تاست یعنی پنج چیز است که اینها جزء اسرار عالَم است و خدا می داند «إنّ مفاتیح الغیب خمس» (۱) این علوم غیب پنج گانه را این آیه می شمارد آیه ۳۴ سوره مبارکه «لقمان» (إِنَّ اللَّهَ عِندَهُ عِلْمُ السَّاعَهِ) که ظاهر این سیاق مفید حصر است یعنی علم قیامت نزد خداست که قیامت چه وقت قیام می کند (وَیُنَزِّلُ الْغَیْثَ) می داند چه وقت باران می آید چقدر باران می آید کجا می بارد قطراتش را می داند آن آورنده های قطرات را می داند این باران را هم گفتند غِیث برای اینکه پناه بی پناهان است انسان که اغاثه می کند غوث می طلبد نصرت می طلبد این غیث این باران, نصرت و غوث و غیاث کشاورزان و دامداران است و مشکلات جامعه را حل می کند از این جهت گفتند غیث, این کلمه عَقیله هم توجه داشته باشید که این کلمه عَقیله این تاء که تاء مبالغه است ابن فارس در مقاییس اللغه می گوید, می گویند فلان زن «فلانه عقیله قومها», آن زن خیار قوم است بعد دارد که به بزرگ هر قوم هم «فیقال هو عقیلهُ قومه» (۲) اینکه گفته می شود وجود مبارک سیّدالشهداء عقیله بنی هاشم است همان طوری که زینب(سلام الله علیهما) عقیله بنی هاشم است برای اینکه این تاء تاء تأنیث نیست این تاء تاء مبالغه است مثل اینکه آدم خلیفهالله است وجود مبارک حضرت امیر خلیفهالرسول است این تاء که تاء مبالغه است نه تاء تأنیث اگر ابن فارس دارد «یقال للسیّد» به بزرگ قوم می گویند «هو عقیله قومه» معلوم می شود این تاء تاء مبالغه است.

ص: ۹۱۲

۱- (۲۱) . مجمعالبیان, ج۸, ص۵۰۷; الکشاف, ج۳, ص۵۰۵; در نقل کشاف به صورت «مفاتحالغیب» آمده است.

۲- (۲۲) . معجم مقاییس اللغه، ج۴، ص۷۲.

به هر تقدیر فرمود: (إِنَّ اللَّهَ عِندَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنَزِّلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ) آنچه در ارحام هست مذکر است یا مؤنث است به چه صورت است می داند چون خودش کسی است که (يُصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحَامِ). (۱)

فرق علم غیب با علم شهادت

پرسش:... پاسخ: حالا یک وقت است کسی با ابزار می بیند با ابزار می داند اینکه علم شهادت است علم غیب نیست اگر با ابزار ببیند با عکس ببیند که علم شهادت است غیب بما أنّه غیب یعنی بین عالِم و معلوم هیچ وسیله ای نیست و عالِم باخبر است این می شود علم غیب وقتی وجود مبارک امام باقر(سلام الله علیه) در منزل نشسته است آن کسی که می آید در می زند کنیز می رود دم در آن شخص خطایی می کند می گوید آیا حضرت هست وجود مبارک امام باقر از اندرون منزل می گوید «اُدخل لا ـ امّ لک» آن شخص دستپاچه می شود حضرت فرمود: «لئن ظَنَنْتُم أنّ هذه الجدران تحجب أبصارنا کما تحجب أبصارکم اذن لا فرق بیننا و بینکم» (۲) تو خیال کردی این دیوار حاجب است نمی گذارد ما پشت دیوار را ببینیم این را می گویند علم غیب وگرنه اگر کسی با ابزار ببیند این علم شهادت است اینکه علم غیب نیست.

پرسش:... پاسخ: بله چه نزدیک چه دور, وقتی بی سبب باشد می شود علم غیب, باسبب باشد می شود علم شهادت, علم شهادت که امر عادی است.

(وَيُنَزِّلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَداً) هیچ کس نمی داند فردا چه حادثه ای پیش می آید (وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ) هیچ کس نمی داند در چه زمین می میرد یا در چه زمینه می میرد آیا با ایمان است یا ــ معاذ الله ــ با کفر یا نفاق است. درباره این دو بالخصوص, درباره آن سه که در صدر ذکر شده است بالعموم فرمود نه تنها این پنج امر را خدا می داند بلکه او علیم است بالقول المطلق, نه تنها علیم است بلکه کارهای ریز و شفاف و دقیق را هم می داند خبیر است. هاهنا امور: یکی اینکه علم الهی مختصّ به این پنج تا نیست این در ذیل استفاده می شود که او علیم بالقول المطلق است حذف متعلّق هم یدلّ علی العموم چه اینکه در آیات دارد او (بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ) (۳) است (بِكُلِّ شَيْءٍ مُحِيطٌ) (۴) است (بِكُلِّ شَيْءٍ بَصِيرٌ) (۵) است برهان مسئله هم این است که (أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ) اگر (اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ) (۶) به نحو موجبه کلیه است اگر (أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ) معنایش این است که هر فاعلی از فعلش باخبر است خب پس (اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ) (۷) هیچ چیزی نیست مگر اینکه مخلوق است بعد می فرماید مگر می شود خالق از فعلش بی خبر باشد (أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ) (۸) این (وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ) برهان مسئله است.

۱- (۲۳) . سوره آلعمران, آیه ۶.

۲- (۲۴) . الخرائج و الجرائح, ج۱, ص۲۷۲ و ۲۷۳.

۳- (۲۵) . سوره بقره, آیه ۲۹.

۴- (۲۶) . سوره فصلت, آیه ۵۴.

۵- (۲۷) . سوره ملک, آیه ۱۹.

۶- (۲۸) . سوره رعد, آیه ۱۶; زمر, آیه ۶۲.

۷- (۲۹) . سوره بقره, آیه ۲۸۲.

۸- (۳۰) . سوره ملک, آیه ۱۴.

ذاتی بودن علم غیب الهی نه مخصوص بودن آن

مطلب دیگر آن است که آن امور سه گانه اینها جزء علم غیب است اما آیا مخصوص ذات اقدس الهی است که به احدی خبر نمی دهد یا نه, به دیگران خبر می دهد منتها ذات اقدس الهی بالذات عالِم است و هر کسی را که خدای سبحان از این امور باخبر کرد باخبر می شود آن روایاتی که دارد که اینها مخصوص ذات اقدس الهی است یعنی بالذّات مخصوص ذات اقدس الهی است اینها «ممّا لا ریب فیه» است اما وقتی وجود مبارک سیّدالشهداء(سلام الله علیه) وارد سرزمین می شود می گوید همین جاست (۱) یعنی من می دانم همین جاست (مَا تَدْرِی نَفْسٌ بِأَیِّ أَرْضٍ تَمُوتُ) یعنی چه؟ حدود بیست سال قبل از کربلا وجود مبارک امیرالمؤمنین از صفین که برمی گشت قبل از اینکه به کوفه برسد به همین سرزمین رسید این خاک را گرفت بو کرد فرمود همین جاست! (۲) نه تنها خود ابی عبدالله می داند, وجود مبارک حضرت امیر می داند خب اینها را خدا به اینها خبر داد این چنین نیست که اینها ندانند نه اینها بالعرض می دانند این فرمود: (تِلْکَ مِنْ أَنبَاءِ الْغَیْبِ نُوحِیهَا إِلَیْکَ) (۳) غیب را ذاتاً بله ذات اقدس الهی می داند, تا خدا نخواهد و به کسی اعلام نکند او هم نمی داند, درست است اما اعلام کرد و آنها هم می دانند.

نمونه ای از علم به غیب علی(علیه السلام)

این روایت را قبلاً از مرحوم کاشف الغطاء(رضوان الله علیه) خواندیم مرحوم کاشف الغطاء همان اول کشف الغطاء یک دوره اصول دین دارد مختصر, یک دور اصول فقه دارد مختصر بعد وارد مسائل فقهی می شود در مسائل اصول دین درباره وجود مبارک حضرت امیر و علم غیب حضرت امیر و معجزات حضرت امیر نقل فرمودند که کسی آمده به حالت گزارش و امثال ذلک که فلان کس مُرد, دید حضرت اعتنا نکرد بار دوم گفت, دید حضرت اعتنا نکرد, بار سوم گفت دید که حضرت اعتنا نکرد بعد حضرت فرمود او نمرده است و فتنه هایی در سر دارد پرچم را هم به دست تو می دهند که اشاره کرد به یکی از کسانی که پای منبر حضرت بود فرمود پرچم به دست توست از همین در مسجد هم می آیی این کار را نکن ولی می کنی (۴) گفتار و رفتارشان درباره علم غیب که فراوان است.

۱- (۳۱) . بحارالذنوار, ج۴۴, ص۳۸۳.

۲- (۳۲) . الامالی (شیخ صدوق), ص۱۳۶.

۳- (۳۳) . سوره هود, آیه ۴۹.

۴- (۳۴) . الاختصاص (شیخ مفید), ص ۲۸۰; اعلام الوری, ص۱۷۵; کشفالغطاء (ط.الحدیثه), ج۱, ص۱۰۶ و ۱۰۷.

سرّ باخبر شدن انسان کامل از علم غیب

سرّش این است که جهان را ذات اقدس الهی خودش اداره می کند «ممّا لا ریب فیه» مظاهر او, مدبّرات او تحت تدبیر او هستند که فرمود: (فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْراً) (۱) مدبّرات امر یعنی فرشته ها جهان را با اسمای الهی اداره می کنند در همین دعای «کمیل» می خوانیم «و بأسمائک الّتی ملأت أرکان کلّ شیء» (۲) این اسما که کارگردانان الهی اند اینها الفاظ نیستند کسی لفظی را بگوید بتواند مرده را زنده کند مفهوم نیستند کسی معنایی را تصور کند بتواند مرده را زنده کند اسما, حقیقت خارجیه اند که برخی از اشیا مظاهر آنها هستند آن حقیقت خارجیه اثر دارد اگر کسی گوشه ای از آن اسما نزدش بود (قَالَ الَّذِي عِندَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَن يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ) (۳) خب این می داند تخت کجاست تخت را از یمن تا فلسطین قبل از چشم به هم زدن می آورد.

فرق انسان با کامل فرشتگان در بهره مندی از علم غیب

اینها اسمای الهی هستند فرشته ها که مدبّرات امرند عالَم را با اسما اداره می کنند این اسما حقایق الهی است این حقایق الهی را ذات اقدس الهی به انسان کامل آموخت قصّه حضرت آدم(سلام الله علیه) «قضیه شخصیه فی واقعه» نیست که برای حضرت آدم باشد این برای انسان کامل است برای این مقام است هر کسی به مقام انسان کامل معصوم رسید علم اسما نزد اوست امروز وجود مبارک ولیّ عصر روی این کرسی نشسته است صاحب این مقام است خدای سبحان اسمای خود را تعلیم انسان کامل می دهد که خلیفه اوست (وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا) (۴) بعد دستور می دهد این خلیفهالله این اسما را در حدّ گزارش و اِنباء به ملائکه خبر بدهد نه در حدّ تعلیم نفرمود «یا آدم علّمهم» فرمود: (يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ) (۵) در حدّ گزارش, فرشته ها از اسمای الهی باخبر شدند این گزارش هم باید مع الواسطه باشد نه بلاواسطه پس دو مشکل برای فرشته ها هست یکی اینکه آنها نمی توانند عالِم به حقیقت اسما باشند فقط نبأ را دریافت می کنند یکی اینکه این اِنباء هم باید به وسیله انسان کامل باشد اگر بلاواسطه می توانستند فیض را از خدای سبحان دریافت کنند خدای سبحان اینها را باخبر می کرد. جهان با اسما اداره می شود (یک) این اسما را مدبّرات امر می دانند و اداره می کنند (دو) این مدبّرات, شاگردان انسان کامل اند که الیوم وجود مبارک حضرت است (این سه) آن وقت این ملائکه باخبرند آن انسان کامل باخبر نیست.

۱- (۳۵) . سوره نازعات, آیه ۵.

۲- (۳۶) . البلد الأمین, ص۱۸۸.

۳- (۳۷) . سوره نمل, آیه ۴۰.

۴- (۳۸) . سوره بقره, آیه ۳۱.

۵- (۳۹) . سوره بقره, آیه ۳۳.

مبنای فقه و حقوق قرار نگرفتن علم غیب

منتهـا ما بایـد بـدانیم که علم ملکوتی اشـرف از آن است که در حوزه ها بیایـد با آن فقه و اصول اداره بشود این را هم مرحوم کاشف الغطاء گفته بعد مرحوم صاحب جواهر گفته بعد رواج پیدا کرده این علمی که در اصول هست که علم, حجت است با آن فقه سامان می پذیرد این علم با ادله و شواهد دمِ دستی است علم غیب برتر از آن است که سـند فقه باشد علم ملکوتی برتر از آن است که بازار فقه را گرم کنـد وجود مبارکْ پیغمبر(صـلّی الله علیه و آله و سـلّم) فرمود من قاضـی ام روی کرسـی قضـا نشسـتم محکمه قضا دارم اما فقط بر اساس شاهد و سوگند حکم می کند با حصر فرمود: «إنّما أقضی بینکم بالبیّنات و الأیمان» با اینکه مسلّماً اسرار غیب را باخبر بودند در یکی از جبهه های جنگ کسی کشته شد وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) فرمود: «إنّ الشمله التی أخذها یوم خیبر من المغانم لم تصبها المقاسم لتشتعل علیه نارا» (۱) الآن آن پارچه ای که ایشان در غنایم خیبر بدون اجازه ما گرفته در کنار قبرش دارد شعله می زند این پیغمبر است خب این نمی داند که زید چه کار کرده عمرو چه کـار کرد فرمود بنـا بر این نیست که مـا بـا علم غیب اداره کنیم علم غیب را ذات اقـدس الهی در قیـامت ملأ می کند مبـادا بگوییـد مـا رفتیم محکمه پیغمبر به دست خود پیغمبر این مـال را گرفتیم اگر کسـی شاهـد دروغ آورد قسم دروغ خورد مـالی را از محکمه من از دست من گرفت «قطعةً من النـار» را دارد می برد (۲) ایـن است علم غیب برتر از آن است که این را انسان به بازار فقه بیاورد.

۱- (۴۰) . صحیح (البخاری), ج۷, ص۲۳۵.

۲- (۴۱) . الکافی, ج۷, ص۴۱۴.

مبنا نبودن علم غیب پاسخ شبهه بر علم غیب ائمه(علیهم السلام)

آن وقت دیگر جا برای این سؤال نیست که وجود مبارک حضرت امیر می دانست آن شب شهید می شود یا نمی شود اگر می دانست چرا رفته وجود مبارک سیّدالشـهداء می دانست شهید می شود یا نمی شود اگر می دانست شهید می شود چرا رفته این اصلاً آسمان را به زمین دوختن است آن علم اشرف از آن است که بازار فقه را گرم بکند فقه ظاهری دارد همه ما مثل دیگران مکلّف به ظاهریم گاهی برای اظهار معجزه, اظهار نبوّت, اظهار امامت, اثبات ولایت دستورات غیبی می دهند اما بنا بر این نیست که با علم غیب عمل کنند خب بالصراحه سیّدالشـهداء فرمود همین زمین است بالصراحه وجود مبارک حضرت امیر فرمود همین زمین است «تدری نفس بأی أرض تموت» منتها باید به اذن الهی باشد.

استدلال قرآنی بر علم غیب ائمه(علیهم السلام)

مهم ترین عضو از این عناصر پنج گانه مسئله قیامت است دیگر ما از قیامت چه علم غیبی بالاتر داریم؟! درباره قیامت سوره مبارکه «جن» را ملاحظه بفرمایید آیه ۲۴ به بعد (حَتَّى إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ أَضْعَفُ نَاصِراً وَأَقَلُّ عَدَداً قُلْ إِنْ أَدْرِي) این «إن» نافیه است (إِنْ أَدْرِي أَقَرِيبٌ مَّا تُوعَدُونَ أَمْ يَجْعَلُ لَهُ رَبِّي أَمَداً) من نمی دانم قیامت نزدیک است یا بَعدهاست, بعد فرمود: (عَالِمُ الْغَيْبِ) یعنی خدا عالم الغیب است (فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَداً) احدی را از غیب باخبر نمی کند (إِلَّا مَنِ ارْتَضَى مِن رَّسُولٍ) خب این روایاتی که در ذیل این است ائمه فرمودند «نحن» جزء (مَنِ ارْتَضَى) هستیم. (۱) خب این (الْغَيْبِ) یا الف و لامش الف و لام استغراق و جنس است که شامل قیامت و غیر قیامت می شود پس قیامت داخل است, یا الف و لامش الف و لام عهد است پس قیامت داخل است قدر متیقّنش مربوط به قیامت است این غیب را یعنی قیامت را یعنی ساعت را خدا می داند به هیچ کسی نمی دهد مگر رسول مرتضی خب شما از این شفاف تر چه می خواهید حالا «مصلحت نیست که از پرده برون افتد راز». (۲)

ص: ۹۱۷

۱- (۴۲) . الخرائج و الجرائح, ج۱, ص۳۴۳.

۲- (۴۳) . دیوان حافظ، غزل ۷۳.

اسارت دین سبب مهجوری معارف

بالأخره نمی گوییم آنها حوزه نداشته باشند می گوییم حوزه ای هم به نام اهل بیت باشد حدود صد سال این قرآن در دست عده ای بود وجود مبارک حضرت امیر فرمود این دین دست آنها اسیر بود این فرمایش حضرت است در عهدنامه مالک «فإنّ هذا الدین قد کان أسیراً فی أیدی الأشرار» (۱) این صریح بیان حضرت است در نهج البلاغه در آن عهدنامه ای که برای مالک نوشته. یک حوزه علمیه بزرگ بود در مکه, یک حوزه علمیه بزرگ بود در مدینه, یک حوزه علمیه بزرگ بود در کوفه, زعیم حوزه علمیه مکه چه کسی بود؟ عبدالله بن عباس, زعیم حوزه علمیه مدینه چه کسی بود؟ ابی بن کعب, زعیم حوزه علمیه عراق چه کسی بود عبدالله بن مسعود شما این مجمع البیان را که ملاحظه می فرمایید تفسیری که هست ابن مسعود این طور گفته, ابی بن کعب این طور گفته, عبدالله بن عباس این طور گفته, درِ خانه اهل بیت بسته بود اگر این در باز باشد یعنی این مکتب شیعه باز باشد اینها حرف فراوانی برای گفتن دارند.

کشتار شیعیان ثمره مهجوری معارف و وظیفه ما

الآن مراجع بزرگوار تصمیم گرفتند که روز شنبه حوزه تعطیل باشد و مجلس سوگواری و عزاداری برای شهدای شیعه های شهید عراق و افغانستان و بحرین و این قسمت ها باشد خب این کار, کار بسیار خوبی است همه ما سوگواریم اما سه کار باید باشد یکی گسترش فرهنگ شیعه بدون افراط و تفریط, دست ما به لطف الهی پر است اینها آمدند قرآن را به حرف در آوردند فرمود قرآن که با شما حرف نمی زند «و لکن أخبرکم عنه» (۲) اینها آمدند قرآن را به حرف آوردند وقتی قرآن را به حرف آوردند انسان را گویا کردند انسان طبق شواهد قرآن, نصوص قرآن, ظواهر قرآن می تواند حرف بزند آن وقت مسئله شفاعت و توسل و اینها زیر پوشش توحید است هیچ مخالفتی هم ندارد هیچ کسی بالذّات از امام چیزی نخواست هیچ کسی بالذّات از پیغمبر چیزی نخواست اینها را بنده خدا می دانیم اینها را مطیع خدا می دانیم منتها اینها مثل ملائکه اند, بالاتر از ملائکه اند کارگزاران اند بارها به عرضتان رسید ما هر وقت نور می خواهیم از شمس, حرارت می خواهیم از شمس, مگر ما شمس پرستیم علی و اولاد علی که هزارها برابر بالاتر از شمس و قمرند ما اگر از آفتاب کمک نمی خواهیم کارهایمان را با آفتاب هماهنگ نمی کنیم مگر ما ـ معاذ الله ـ به آفتاب اعتقاد ربوبی داریم می گوییم خدا آن را برای گرم کردن ما خلق کرد برای نور دادن خلق کرد خب آنها که بالاتر از شمس و قمرند این شیعه این مکتب باید باز باشد دوم کاری است که بزرگواران مجمع دارالتقریب باید بکنند با علمای تکفیری با علمای سلفی با علمای وهابی با علمای طالبان با علمای القاعده مذاکره کنند, سوم کاری است که سیاستمداران ما باید بکنند این هم کمتر از این انرژی هسته ای نیست مرتب فلان جا کشته, فلان جا عزا, خب جلسه باشد ببینیم آخر حرفشان چیست اگر ـ خدای ناکرده ـ جنگ داخلی بشود نه طالبان می ماند نه القاعده می ماند نه سلفی می ماند نه تکفیری می ماند بالأخره یک راه نشست سیاسی دارد این طور کشتن این بیچاره های مظلوم سیصد نفر, دویست نفر, صد نفر زخمی, مجروح آخر تا چه وقت؟! این سه کار که ـ ان شاءالله ـ بشود امیدواریم که این شفابخش باشد غرض این است که مهم ترین غیب از این غیوب پنج گانه مسئله قیامت است و ذات اقدس الهی این را استثنا کرده حالا روز یکشنبه ـ ان شاءالله ـ سوره بعد شروع می شود.

۱- (۴۴) . نهجالبلاغه, نامه ۵۳.

۲- (۴۵) . نهجالبلاغه, خطبه ۱۵۸.

«و الحمد لله ربّ العالمين»

آیات ۱ تا ۵ سوره سجده ۹۱/۱۲/۲۰

.Your browser does not support the audio tag

(الم (۱) تَنزِيلُ الْكِتَابِ لاَ رَيْبَ فِيهِ مِن رَّبِّ الْعَالَمِينَ (۲) أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ بَلْ هُوَ الْحَقُّ مِن رَّبِّكَ لِتُنذِرَ قَوْماً مَّا أَتَاهُم مِن نَّذِيرٍ مِن قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ (۳) اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ مَا لَكُم مِّن دُونِهِ مِن وَلِيٍّ وَلاَ شَفِيعٍ أَفَلاَ تَتَذَكَّرُونَ (۴) يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ يَعْرُجُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خمسين أَلْفَ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ (۵))

مکی بودن سوره «سجده» و اختلاف در سه آیه آن

سوره مبارکه «سجده» در مکه نازل شد در سه آیه آن اختلاف نظر هست که سه آیه از آیات این سوره نورانی در مدینه نازل شد که آنها _ ان شاءالله _ در جای خود مورد بحث قرار می گیرد. همان طوری که در سوره مبارکه «لقمان», «روم» و مانند آن گذشت عناصر محوری سور مکّی اصول دین و خطوط کلی اخلاق و حقوق بود اصول دین را در سوَر مکّی مبسوطاً مطرح می کند گاهی از توحید شروع می شود به وحی و نبوّت می رسد به معاد ختم می شود, گاهی از وحی و نبوت شروع می کند به توحید و معاد ختم می شود در این قسمت از سوره مبارکه «سجده» از بحث نبوّت شروع کردند بعد به توحید رسیدند بعد به معاد.

طرح عناصر محوری دین در آیات اولیه

این (الم) همان طور که در اول سوره مبارکه «بقره» گذشت وجوه فراوانی دارد که تفصیل این حروف مقطّعه مبسوطاً آنجا بیان شده اگر این (الم) ناظر به این باشد که این قرآنی که معجزه است از همین حروف عربی است در این بخش از آیات چهار عنصر از عناصر محوری دین مطرح شد یکی اینکه موادّ اوّلی قرآن که معجزه است همین حروف عربی است که (الم) ناظر به آن است که قرآن از همین حروف عربی تشکیل شده. عنصر دومش آن است که محتوای قرآن حق است (لاَ رَيْبَ فِيهِ) حق است «لا باطل فیه» حقّی است که (لاَ يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِن بَيْنِ يَدَيْهِ وَلاَ مِنْ خَلْفِهِ) (۱) این شک بردار نیست این حق است. عنصر سوم این است که مبدأ فاعلی آن خداست این کتاب, کتاب بشری نیست خدا نازل کرده. عنصر چهارمش که مبدأ غایی است این است که برای هدایت شما برای انذار شما از قیامت نازل شده.

ص: ۹۱۹

۱- (۱) . سوره فصلت, آیه ۴۲.

بشارت و انذار در محور تأثیرگذار در هدایت جامعه

گرچه قرآن برای تبشیر هم نازل شده اما آن اثر خاصّی که انذار دارد تبشیر ندارد لذا با اینکه در قرآن کریم تبشیر و انذار گاهی کنار هم آمده فرمود: (رُسُلاً مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ) (۱) اما در هیچ جای قرآن تبشیر به عنوان وصف منحصر نیامده که

بفرماید «إن أنت الاّ مبشّر», «إنّما أنا مبشّر» این چنین نیست اما (أَنَّمَا أَنَا نَذِیرٌ), (۲) (إِنَّمَا أَنتَ مُنذِرُ) (۳) در قرآ ن هست که تو فقط برای انذار آمدی.

سرّ تا￼ثیرگذاری بیشتر انذار در هدایت

سرّش این است که مشکل جامعه آن است که از قیامت هراسی ندارند یعنی خیلی ها نمی دانند که این عمل زنده است (یک) و هیچ عُطله ای, تعطیلی در عالَم نیست (دو) تعطیل معنایش این است که یک موجود بیکار در یک گوشه افتاده باشد این با نظام عالَم سازگار نیست هر چه در عالم هست یا علت چیز دیگر است یا معلول چیز دیگر, یک موجود بیکار و گسیخته در عالَم نیست. این عمل که موجود است و زنده است و حتماً مرتبط است شناور و سرگردان نیست که روزی به پای زید بنویسند روزی به پای عمرو الاّـ ولابد عامل خودش را می شناسد و در عامل خودش می تند و او را رها نمی کند (سه) اینکه خدا فرمود: (کُلُّ نَفْسٍ بِمَا کَسَبَتْ رَهِینَهٌ) (۴) یا (کُلُّ امْرِئٍ بِمَا کَسَبَ رَهِینٌ) (۵) همین است انسان گنهکار, بدهکار است و بدهکار باید گرو بسپارد (چهار), درباره حقّ اللّهی, درباره معصیت, زمین و خانه را به عنوان گرو قبول نمی کنند خود شخص را گرو می گیرند تا او را بیندازند به جهنم (پنج) این باورمان نشد, اگر باورمان بشود که عمل زنده است و پاپیچ ماست مشکل نداریم هیچ مشکلی ما در جامعه نداریم الاّ نسیان معاد (بِمَا نَسُوا یَوْمَ الْحِسَابِ) (۶) لذا این چهارمین عنصر را در کنار همین وجه ذکر می کند این کتاب از همین حروف عربی تشکیل شده (یک) «حقٌّ لا ریب فیه» (دو) فاعلش خداست (سه) هدفش انذار است و معاد است (چهار).

۱- (۲) . سوره￼ نساء, آیه￼ ۱۶۵.

۲- (۳) . سوره￼ عنکبوت, آیه￼ ۵۰.

۳- (۴) . سوره￼ رعد, آیه￼ ۷; سوره￼ نازعات, آیه￼ ۴۵.

۴- (۵) . سوره￼ مدثر, آیه￼ ۳۸.

۵- (۶) . سوره￼ طور, آیه￼ ۲۱.

۶- (۷) . سوره￼ ص, آیه￼ ۲۶.

شبهات مشرکان بر عناصر محوری دین

بیگانه ها درباره اینکه قرآن از همین حروف تشکیل شد اینکه دیگر قابل انکار نیست درباره آن سه اصل نقدی دارند گاهی منکر حق بودنِ این کتاب اند می گویند این افسانه و فسون و فسانه و اسطوره است (لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هـذَا) (۱) ما هم از ــ معاذ الله ــ از این داستان بافی می کنیم, گاهی وقتی می بینند حرف های مُتقن در این کتاب است می گویند این را تو به خدا افترا بستی نمی گویند این افسانه و اسطوره است مبدأ فاعلی اش را منکرند گاهی هم مبدأ غایی را منکرند می گویند: (إِنْ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا) (۲) مگر می شود آدم پوسیده دوباره زنده بشود این عناصر چهارگانه آن عنصر اوّلی اش که روشن است انکارپذیر نیست که قرآن از همین حروف تشکیل شده.

طرح مکرر شبهات مشرکان و ردّ آن

اما آن سه عنصرش در آیات فراوان مورد نقد قرار گرفته ذات اقدس الهی همه شبهات واهی آنها را ذکر کرده و ابطال کرده فرمود ما بدون برهان حرف نمی زنیم شما دلیل دارید (هَـاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ) (۳) و درباره قصص انبیا وجود مبارك پیامبر در آن سرزمین نبوده ما آدرس کوچه و پس کوچه جهان غیب را به حضرت دادیم این که زمان نوح نبوده زمان ابراهیم نبوده در کوه طور نزد حضرت موسی نبوده در هنگام کفالت مریم نزد آنها نبوده که قرعه انداختند ببینند چه کسی عهده دار کفالت مریم است ما کوچه و پس کوچه غیب را در همین قرآن به وجود مبارك پیغمبر نشان دادیم گفتیم (مَا كُنتَ بِجَانِبِ الطُّورِ), (۴) (مَا كُنتَ بِجَانِبِ الْغَرْبِيِّ), (۵) (مَا كُنتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يُلْقُونَ أَقلاَمَهُمْ أَيُّهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ), (۶) (مَا كُنتَ ثَاوِياً فِي أَهْلِ مَدْيَنَ) (۷) شما چه می خواهید, شما در مدین نبودی ولی قصه این است در طور نبودی قصه این است در هنگام کفالت مریم نبودی ولی قصه این است این حرف ها را ما گفتیم در کتاب های آسمانی شما هم هست پیامبر هم که این حرف ها را اصلاً ندیده و نخوانده شما چه حجّتی دارید؟!

ص: ۹۲۱

۱- (۸) . سوره انفال, آیه ۳۱.

۲- (۹) . سوره مؤمنون, آیه ۳۷.

۳- (۱۰) . سوره بقره, آیه ۱۱۱; سوره نمل, آیه ۶۴.

۴- (۱۱) . سوره قصص, آیه ۴۶.

۵- (۱۲) . سوره قصص, آیه ۴۴.

۶- (۱۳) . سوره آل عمران. آیه ۴۴.

۷- (۱۴) . سوره قصص, آیه ۴۵.

اقامه برهان بر توحید با خالق بودن خدا

بعـد درباره مبدأ توحید برهان بعدی را نقل می کند که خدا خالق است (لَا شَـرِیکَ لَهُ) (۱) و همین خدایی که خالق است (لَا شَرِیکَ لَهُ) ربّ است (لَا شَـرِیکَ لَهُ) یعنی آن که آفریـد, می پرورانـد به برهانین: یکی اینکه ربوبیت الاّ ولابد به خلقت برمی گردد چون «کان»ی ناقصه ایجاد می کنـد کمال ایجاد می کنـد حتماً ربوبیّت به خالقیّت برمی گردد. برهان دوم هم این است که اگر کسـی بخواهـد این عـالَم را بپرورانـد بایـد از درون آ ن بـاخبر باشـد از نیازهای آن مطّلع باشـد اگر کسـی این عالَم را نیافریـد چگونه می تواند بپروراند. پس بر اساس رجوع ربوبیّت به خالقیّت الاّ ولابد هر ربّی باید خالق باشد یا بر اساس تلازمی که بین ربوبیّت و خالقیّت است این دو برهان قبلاً هم گـذشت. بعـد می فرماید چون خدا خالق است و خدا ربّ است, خدا اله است یعنی معبود است پس پرستش غیر خدا باطل است و بیّن الغی از غیر خدا هم کاری ساخته نیست.

پرسش: درباره ناحق بودن بعضی کلمات مثل کلام فرعون که گفت: (أنا رَبُّکُمُ الأعلی) (۲) ...

پاسخ: این نقل, حق است منقول, باطل است اگر کسی سخن باطلی گفت و صادق مُصدَّقی آن باطل را نقل کرد این نقل, حق است بعد کیفر او هم حق است خدا می فرماید او حرف باطل زد ما تنبیهش کردیم بنابراین نقل, حق است ولو منقول, باطل در برابر بطلان آن منقول, کیفر الهی هم تثبیت شده است.

۱- (۱۵) . سوره انعام, آیه ۱۶۳.

۲- (۱۶) .سوره نازعات، آیه۲۴.

چگونگی جمع بین نذیر داشتن هر امت و فترت بین رسل

اما اینکه فرمود: (لِتُنـذِرَ قَوْماً مَّا أَتَاهُم مِن نَّذِيرٍ مِن قَبْلِكَ) برخی ها مطرح کردنـد که گرچه انبیایی بودند از اقوام و قبایل دیگر مثـل اینکه خالـد بود, حنظله بود اینهـا انبیـایی بودنـد که بین وجود مبارک عیسـی و وجود مبارک حضـرت(سـلام الله علیهما) آمدنـد اما در قریش نبودند (۱) این یـک وجه. وجه دیگر آن است که منظـور از فـترت, نه این است که شـما حجّتی نـدارید هادی نداریـد مبشّـر و منذر ندارید منظور از فترت آن است که پیامبری از پیامبران اولواالعزم که صاحب شـریعت باشد صاحب کتاب باشـد نیامده (۲) یعنی بین وجـود مبـارک موسـی و عیسـی زمـان فـترت بود بین وجود مبـارک عیسـی و وجود مبـارک حضـرت(سـلام الله علیهم اجمعین) زمان فترت بود یعنی پیامبر اولواالعزم نیامده. چرا این توجیهات را باید طرح کرد برای اینکه در قرآن کریم فرمـود هیـچ ملـتی نیست مگر اینکه هـادی و راهنمـا داشـته و دارد در سوره مبـارکه «رعـد» آیه هفتم به این صورت است (وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلا أُنزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِن رَّبِّهِ إِنَّمَا أَنتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ) هیچ ملتی بدون راهنما نیست حالا آن وقتی هم که پیامبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) حضور داشـتند مگر به همه روسـتاها, به همه شـهرها خود حضرت تشریف می بردند آن وقتی هم که ائمه(علیهم السـلام) بودند مگر در روستاها و شهرها خودشان تشریف می بردند. منظور آن است که حتماً حجت بالغه حق بایـد به مردم برسد حالا اگر کسـی در اثر قصور یا تقصـیر دسترسـی به حجّت نداشت اگر قاصـر بود که مستضعف است و مورد عفو, اگر مقصّر بود که حُکمه الی الله وگرنه هیچ ملتی نیست که حجّت خدا به آنها نرسد.

۱- (۱۷) . مجمع البیان, ج۸, ص۵۰۹; المیزان, ج۱۶, ص۲۴۴.

۲- (۱۸) . ر.ک: مجمع البیان, ج۸, ص۵۰۹ و ۵۱۰.

تبیین قرآنی پیامبر داشتن همه امت ها

از اینکه به صورت موجبه کلیه فرمود: (لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ) معلوم می شود حجت الهی به تمام اقوام رسیده است حالا بعضی به سوء اختیار خودشان نخواستند دسترسی پیدا کنند مطلب دیگر است. در سوره مبارکه «نحل» آیه ۳۶ به این صورت آمده است فرمود: (وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولاً) هیچ امتی نبود مگر اینکه پیامبر داشت حالا یا اولواالعزم یا غیر اولواالعزم اگر اولواالعزم مدّتی فاصله شد تشریف نیاوردند این را می گویند زمان فترت (وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولاً) به صورت فعل ماضی ذکر می کند می فرماید برای هر امّتی ما پیامبر فرستادیم (وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولاً) خب این رسول به امت چه می گوید (أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ) این (أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ) عصاره «لا اله الاّ الله» است از غیر خدا اجتناب کنید و الله را عبادت کنید یعنی غیر از الله هر که باشد طاغوت است (أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ) اینها بالصراحه به صورت موجبه کلیه دلالت می کند به اینکه هیچ ملتی نیست مگر اینکه هادی دارد هیچ ملتی نیست مگر اینکه رسول دارد.

بررسی احتمالات نفی آمدن پیامبر برای مردم زمان او

حالا یا به این معناست که رسول در قبیله قریش نبود در سایر قبایل بود این کما احتمله بعضٌ مثل کشّاف (۱) و مالَ إلیه سیدناالاستاد فی المیزان یا نه, زمان, زمان فترت بود پیامبر اولواالعزم نیامده وگرنه علما بودند حجج الهی بودند شاگردان انبیا بودند حجت بر اینها تمام شد پس آ نچه در سوره مبارکه «یس» آمده آیه شش سوره «یس» که فرمود: (لِتُنذِرَ قَوْماً مَّا أُنذِرَ آبَاؤُهُمْ فَهُمْ غَافِلُونَ) و همچنین در این آیه سوره «سجده» آمده است که (لِتُنذِرَ قَوْماً مَّا أَتَاهُم مِن نَّذِيرٍ مِن قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ) به همین برمی گردد در قبیله آنها پیامبری نبود اما حجت الهی بر آنها بالغ بود خب اینها انبیای ابراهیمی داشتند اینها فرزندان ابراهیم بودند انبیای ابراهیمی را به رسمیت می شناختند وجود مبارک ابراهیم را به عنوان پیامبر می دانستند موسی و عیسی را شنیده بودند اهل کتاب را شنیده بودند این طور نیست که اینها نشنیده باشند اینها به سوء اختیارشان ایمان نیاوردند اینها وجود مبارک ابراهیم را که بنیان گذار کعبه بود می شناختند و به دستور او هر ساله در مراسم حج, حج انجام می دادند آنها قبول داشتند پیامبری او را منتها بعد دیگر کفر ورزیدند.

۱- (۱۹) . الکشاف, ج۳, ص۵۰۷.

خاورمیانه مرکز بعثت پیامبران

پرسش:... مرکزیّت بعثت پیامبران اولواالعزم خاورمیانه بوده.

پاسخ: آن در بحث هـای قبلی داشتیم همه جا پیامبر بود خاور دور و نزدیک باختر دور و نزدیک منتها ذات اقـدس الهی وقتی قصـص انبیا را ذکر می کنـد می فرمایـد عـده ای به طرف انبیا آمدنـد کامیاب شدند سـعادتمند دارین شدند یک عدّه تکذیب کردند به هلاکت رسـیدند بعد می فرماید: (فَسيروا فِي الَارضِ فَانظُروا كَيفَ كانَ عٰقِبَهُ المُكَذِّبين) (۱) بروید ببینید خب این برویـد ببینیـد آن طرف آب را نمی شود گفت, بفرماید ما آن طرف اقیانوس کبیر عده ای را فرسـتادیم شـما بروید ببینید همان اوّلین راه برای تکذیب همین بود طوری قرآن حرف می زند که بگوید بروید ببینید لذا مسئله خاورمیانه را بعد از نقل قصـص انبیا می گوید بروید ببینید.

امکان وجود انبیا در خاور و باختر و حتی کرات دیگر

ولی می گوید که انبیایی بودند که ما قصصـشان را برای شـما نگفتیم (رُسُـلًا قَدْ قَصَصْـناهُمْ عَلَيْكَ مِن قَبْلُ وَرُسُلًا لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ) (۲) ممکن نیست خـاور دور و نزدیـک, بـاختر دور و نزدیـک, قطب غیر قطب بشـر باشـد الاّ اینکه پیغمبر دارد ممکن نیست خدا یک جا اندیشـمندی خلق بکند مگر اینکه برای او راهنما می فرسـتد انسان متفکّر مختار, هادی می طلبد اگر روزی هم کشف شد که کُراتی هسـتند که موجود زنده متفکّری زندگی می کند حتماً انبیا دارند بالصراحه هم فرمود خیلی از انبیا را مـا برای شـما نگفتیم برای اینکه بگوییم, راه تحقیق نداریـد مـا قصه هـایی را نقـل می کنیم که به دنبـالش بگوییم (فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانْظُرُوا كَيْفَ كَانَ) برویـد ببینیـد این عاد است این ثمود است این جریان نوح است این اقوام دیگر است بروید ببینید ما بـا اینهـا چه کردیم حالاـ بگویـد آن طرف اقیـانوس کبیر کسانی بودنـد ما آنها را به هلاکت رسانـدیم اولین راه برای تکـذیب همین بود می گفتند حرف هایی می زنید که باورکردنی نیست.

۱- (۲۰) .سوره آل عمران، آیه۱۳۷؛ سوره نحل، آیه۳۶.

۲- (۲۱) . سوره نساء, آیه ۱۶۴.

تذکر به عدم فراموشی اعمال انسان نزد خدا

بنابراین بعد از ذکر این عناصر چهارگانه یعنی موادّ اوّلیه اش حروف عربی است (یک) محتوایش حق است (لاَ رَیْبَ فِیهِ) (دو) فاعلش هم خدای سبحان است (سه) هدفش انذار شما ترس از قیامت است (چهار) و خیال نکنید هر چه کردید فراموش می شود (مَا کَانَ رَبُّکَ نَسِیّاً) (۱) آن که اعمال شما را ضبط می کند فراموش نمی کند چیزی از بین نمی رود.

تبیین جدال احسن الهی با مشرکان در اتحاد خالق و ربّ

آن گاه درباره مبدأ بحث می کند که مشرکین این جدال احسن است می فرماید شما خدا را به عنوان خالق قبول دارید خدا را به عنوان ربّ الأرباب هم قبول دارید یعنی به عقیده شما این ارباب متفرّقه شما در تحت ربوبیّت آن ربّ کل اند اما مشکل اساسی شما این است که این ربوبیت جزئی این که باران می آورد این که شفا می دهد این که روزی می دهد این که حیات و ممات به دست اوست این را به ارباب متفرّقه می سپارید بعد می گویید این ارباب متفرّقه را ربّ الأرباب اداره می کند چون ما دسترسی به آن ربّ الأرباب نداریم کارهای ما را ارباب متفرّقه انجام می دهند اینها اله ما هستند یعنی معبود ما هستند این را دارد ابطال می کند فرمود آن که خالق کل است باید ربّ کل هم باشد و چون ربّ کل است اله کل هم باید باشد برای اینکه معبود همان است که ربّ است ربّ همان است که خالق است و غیر از او, هیچ کاری از احدی ساخته نیست نه ولایت از دیگری ساخته است نه شفاعت. فرق ولایت و شفاعت شبیه فرق ولایت و نصرت است آیه ۱۰۷ سوره مبارکه «بقره» این است که (مَا لَکُم مِن دُونِ اللَّهِ مِن وَلِیٍّ وَلاَ نَصِیرٍ) غیر از خدا نه شما ولیّ دارید و نه ناصر اینجا هم عده ای برابر همان آیه ۱۰۷ سوره مبارکه «بقره» شفیع را به معنی نصیر و ناصر گرفتند یعنی «ما لکم من دون الله من ولیّ و لا ناصر» اما لازم نیست که ما شفیع را به معنی ناصر بگیریم شفیع معنای خاصّ خودش را دارد. فرمود غیر از ذات اقدس الهی کسی نیست که ولایت و شفاعت شما را به عهده بگیرد.

ص: ۹۲۶

۱- (۲۲) .سوره مریم، آیه۶۴.

تفسیر خلقت آسمان و زمین در شش روز به تطورات شش گانه

قبل از اینکه به ولایت و شفاعت برسیم این جریان آفرینش آسمان ها و زمین و بین آسمان و زمین در شش روز مطرح شد این جریـان (سِتَّهِ أَیَّامٍ) در خیلی از مـوارد آمـده در سوره مبـارکه «اعراف» به این صورت آمـده است آیه ۵۴ سوره مبارکه «اعراف» که قبلاً بحث شد این بود (إِنَّ رَبَّکُمُ اللّهُ الَّذِی خَلَقَ السَّماوَاتِ والْأَرْضَ فِی سِتَّهِ أَیَّام ثُمَّ اسْتَوَی عَلَی الْعَرْشِ یُغْشِی اللَّیْلَ النَّهَارَ یَطْلُبُهُ حَثِیثاً وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ أَلاَ لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبارَکَ اللّهُ رَبُّ الْعَالَمِینَ) فرمود ما این مجموعه را در شـش روز آفریـدیم مستحضـرید که گاهی روز در مقابل شب است می گویند صـلات یومیه, صـلات لیلیه, گاهی مجموع شب و روز است می گوینـد صـلوات یومیه, گاهی روز به معنی روزگار است می گویند: «الدهر یومان یوماً لک و یوم علیک» (۱) ولی بالأـخره زمـان است اما در جریان اصل آفرینش, زمان همراه این موجود ماده پیـدا می شود قبلاً زمانی نبود اگر زمینی باشـد و بگردد لیل و نهاری پیـدا می شود اما قبل از اینکه موجود مادی حرکت کنـد متحرّک باشـد یا موجود مادی خلق بشود زمـانی در کـار نبود بنـابراین این (سِتَّهِ أَیَّامٍ) را به معنـای تطوّرات شـش گانه بایـد معنا کرد این دیگر به عهـده علوم تجربی و کیهان شناسی و سـتاره شناسـی و نجوم شناسی و اینهاست که اینها باید تلاش و کوشش کنند این ادوار شش گانه را به دست بیاورند.

اصرار قرآن بر تطور شش گانه و حلّ آن بر عهده علوم تجربی

ص: ۹۲۷

۱- (۲۳) . نهج البلاغه, حکمت ۳۹۶.

پرسش:... پاسخ: بله, میلیون ها سال بود مثلاً هر ده میلیارد سالی یک طور باشد ده میلیارد سال گذشت تا فلان ماده به صورت دخان در بیاید ده میلیارد سال گذشت تا این دخان را به صورت راه شیری در بیاورد فرمود: (ثُمَّ اسْتَوَی إِلَی السَّماءِ وَهِیَ دُخَانٌ) (۱) ما این یک مشت دود را به صورت میلیاردها ستاره در آوردیم اینکه (ثُمَّ اسْتَوَی إِلَی السَّماءِ وَهِیَ دُخَانٌ) ده میلیارد سال این طول کشید هر کدام از اینها ده میلیارد سال باشد ده میلیون سال باشد صد میلیارد سال باشد صد میلیون ولی نظم علمی باید داشته باشد یعنی شش دوره باید باشد حالا دوره هایش چند میلیون سال است چند میلیارد سال است این را علم تجربی و علم کیهان شناسی باید بیان کند این با قصه ها حل نمی شود بنابراین ما شش دوره می خواهیم که علم باید جواب بدهد نه هفت دوره نه هشت دوره, این شش دوره را که قرآن کریم اصرار دارد که خلقت آسمان و زمین با تطورات شش گانه بود این را باید علم حل کند.

تقسیم تطورات شش گانه بین آسمان و زمین و بین این دو

مطلب بعدی آن است که قرآ ن کریم بخشی از اینها را توضیح داد فرمود این شش دوره, دو دوره برای آسمان است دو دوره برای زمین است آن دو دوره دیگر را ذکر نکرد قهراً آن دو دوره برای بین ارض و سماست برای اینکه در سورهٔ مبارکهٔ «اعراف» که فرمود: (إِنَّ رَبَّکُمُ اللّهُ الَّذِی خَلَقَ السَّماوَاتِ والْأَرْضَ فِی سِتَّهِ أَیَّام) در سورهٔ مبارکهٔ «سجده» که محلّ بحث است (مَا بَیْنَهُمَا) را هم اضافه کرده (الَّذِی خَلَقَ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَیْنَهُمَا فِی سِتَّهِ أَیَّام) بنابراین ما سه عنصر داریم یکی سماوات, یکی ارض, یکی (مَا بَیْنَهُمَا), سماوات را در آیه سورهٔ مبارکهٔ «فصلت» مشخص کرده ارض را هم در آن سوره مشخص کرده قهراً آن دو روز می شود برای (بَیْنَهُمَا), در سورهٔ مبارکهٔ «فصلت» آنجا آیه نُه به بعد به این صورت است فرمود: (قُلْ ءَإِنَّکُمْ لَتَکْفُرُونَ بِالَّذِی خَلَقَ الْأَرْضَ فِی یَوْمَیْنِ) حالا کیفیت پیدایش آب اولاً, دریاها اولاً, بعد ظهور زمین از لابه لای این آب ثانیاً, و شکل گیری زمین همه اینها در دو طور بود (قُلْ ءَإِنَّکُمْ لَتَکْفُرُونَ بِالَّذِی خَلَقَ الْأَرْضَ فِی یَوْمَیْنِ وَتَجْعَلُونَ لَهُ أَندَاداً ذلِکَ رَبُّ الْعَالَمِینَ ٭ وَجَعَلَ فِیهَا رَوَاسِیَ مِن فَوْقِهَا وَبَارَکَ فِیهَا وَقَدَّرَ فِیهَا اقْوَاتَهَا فِی أَرْبَعَهِ أَیَّام) این (أَرْبَعَهِ أَیَّام) هیچ ارتباطی با آن (سِتَّهِ أَیَّام) ندارد این (أَرْبَعَهِ أَیَّام) یعنی فصول چهارگانه این مربوط به خصوص زمین است ما زمین را آفریدیم و زندگی مردم را در چهار فصل قرار دادیم (وَقَدَّرَ فِیهَا اقْوَاتَهَا) روزیِ مردم با فصول چهارگانه تأمین می شود چون اگر همه اش زمستان باشد یا همه اش پاییز یا همه اش تابستان یا همه اش بهار که زندگی نمی شود کرد پس تأمین ارزاق به فصول چهارگانه است این چهار روز به آن شش روز هیچ ارتباطی ندارد پس دو روزش برای زمین شد بعد فرمود: (ثُمَّ اسْتَوَی إِلَی السَّماءِ وَهِیَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائْتِیا طَوْعاً أَوْ کَرْهاً قَالَتَا أَتَیْنَا طَائِعِینَ ٭ فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ فِی یَوْمَیْنِ) (۲) یک مشت دود را شمس و قمر کرد این طور نیست که حالا از پرنیان و برلیان ساخته باشد فرمود ما یک مشت دود را آفتاب کردیم بعد هم دود می کنیم این طور نیست که این شمس همیشه درخشان باشد. فرمود این همه ستاره های ثابت و سیّار اینها اول یک مشت دخان بود دو روز طول کشید دو روز یعنی مثلاً دو میلیارد سال یا بیست میلیارد سال هر دوره ای مثلاً ده میلیارد سال این را علم باید کار کند.

ص: ۹۲۸

۱- (۲۴) . سورهٔ فصلت, آیهٔ ۱۱.

۲- (۲۵) . سوره فصلت, آیات ۱۱ و ۱۲.

عدم ارتباط (وَقَدَّرَ ... فِي أَرْبَعَهِ أَيَّامٍ) با تطورات شش گانه

پس دو روز برای آسمان ها, دو روز برای زمین, آن دو روز دیگر می شود «ما بین الأرض و السماء». آن چهار روزی که فرمود: (وَقَدَّرَ فِيهَا اقْوَاتَهَا) این برای فصول چهارگانه است به هیچ وجه ارتباطی با (سِتَّهِ أَيَّامٍ) ندارد. تا این مقدار را قرآن در اختیار پژوهندگان تجربی قرار داد اینها باید ثابت کنند که شکل گیری زمین دو دوره گذرانده حالا هر دوره اش ده میلیارد سال است صد میلیارد سال است ممکن است ولی باید بر اساس علم بگویند نه پیش فرض, پیش فرض به درد احدی نمی خورد باید عالمانه ثابت کنند که ده میلیارد سال طول کشید این طور بود ده میلیارد سال بعد هم به این صورت در آمد قابل سکونت شد.

حلّ تنافی آفرینش با (كُنْ فَيَكُونُ) و (سِتَّهِ أَيَّامٍ)

پرسش: این فقط ناظر به خلقت موجودات مادی و عالم ماده است؟

پاسخ: سماوات و ارض است درباره انسان نیست چون بعداً (إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَهً) (۱) را مطرح می کند.

پرسش:... پاسخ: نه, همان ذات اقدس الهی درباره مجرّدات وقتی که بخواهد چیزی را بیافریند (كُنْ فَيَكُونُ) است وگرنه درباره مادیات زمان بردار است می بینید در جریان حضرت عیسی فرمود: (إِنَّ مَثَلَ عِيسَى عِندَ اللّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِن تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُن فَيَكُونُ) (۲) آن (خَلَقَهُ مِن تُرَابٍ) چقدر طول کشید ما نمی دانیم اما روح که مطرح است که (نَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِي) (۳) بله (كُنْ فَيَكُونُ) است. مجرّدات با (كُن فَيَكُونُ) است متزمّن را با زمان اداره می کنند مجرّد را با (كُنْ فَيَكُونُ), (إِنَّ مَثَلَ عِيسَى عِندَ اللّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِن تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُن فَيَكُونُ) آنجا که سخن از روح است و مجرّد است و امر ملکوتی است زمان بردار نیست متزمّن نیست متمکّن نیست با (كُنْ فَيَكُونُ) است اما اینجا که زمان بردار است و مکان بردار است (قَدَّرَ فِيهَا اقْوَاتَهَا فِي أَرْبَعَهِ أَيَّامٍ) نعم, اگر بخواهد معجزه انجام بدهد بله گاهی با طیّ الأرض گاهی با (أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَن يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ) (۴) و امثال ذلک انجام می دهد اما آن دیگر معجزه است به نحو عادی نیست.

ص: ۹۲۹

۱- (۲۶) . سوره بقره, آیه ۳۰.

۲- (۲۷) . سوره آل عمران, آیه ۵۹.

۳- (۲۸) . سوره حجر, آیه ۲۹; سوره ص, آیه ۷۲.

۴- (۲۹) . سوره نمل, آیه ۴۰.

فتحصّل کلّ سماوات در دو روز یعنی دو طور, دو دوره, کلّ ارض در دو دوره, بین السماء و الأرض در دو دوره این می شود (سِتَّةِ أَیَّامٍ) اما تأمین زندگی مردم روی زمین حیوانات روی زمین گیاهان روی زمین این به چهار فصل وابسته است.

استناد نظم و تدبیر آفرینش به خدا و لزوم پرستش او

فرمود این نظم است این نظم محیّرالعقول برای خداست و این را آفرید و مرتب حکیمانه دارد تدبیر می کند آن که آفرید باید بپروراند آن که می پروراند باید پرستیده بشود شما چه کسی را می پرستید برهانی هم که در این مسئله ذکر می کند این است فرمود: (الَّذِی خَلَقَ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَیْنَهُمَا فِی سِتَّةِ أَیَّامٍ) بعد به مقام فرمانروایی است چون این (ثُمَّ), «ثمّ» تراخی زمانی نیست بعد وقتی آفرید دارد می پروراند عرش فرمانروایی, مقام فرمانروایی, مقام تدبیر الهی است (ثُمَّ اسْتَوَی عَلَی الْعَرْشِ) یعنی مقام فرمانروایی (مَا لَکُم مِّن دُونِهِ مِن وَلِیٍّ وَلاَ شَفِیعٍ أَفَلاَ تَتَذَکَّرُونَ) پس خدا اوست, آفریدگار اوست, خالق اوست, ربّ هم اوست (ثُمَّ اسْتَوَی عَلَی الْعَرْشِ) اله و معبود هم باید او باشد.

اثبات احتیاج انسان و ولیّ و ناصر نداشتن او

شما به دنبال چه چیزی می گردید بشر محتاج است بله این احتیاج را همه ما احساس می کنیم یک موجود محتاج یا هیچ از او ساخته نیست این نیاز به ولیّ دارد یا بخشی از کار را انجام می دهد بخش دیگر را محتاج است این نیاز به شفیع و ناصر دارد بالأخره ما یا هم ولیّ و شفیع و ناصر می خواهیم یا لااقل ناصر می خواهیم انسان خردسال ولیّ می طلبد چون هیچ کاری از او ساخته نیست یک نوزاد یک کودک شیری این الاّ ولابد با ولایت پدر و مادر باید تدبیر بشود وقتی نوجوان شد جوان شد بخشی از کارها را خودش می تواند انجام بدهد این نیاز به ناصر دارد ناصر آن است که مکمّل کارهای انسان باشد متمّم کارهای انسان باشد بخشی از کارها را خودش انجام می دهد بخشی از کارها را با کمک دستیار و معین. فرمود شما اگر بخواهید بفهمید که هیچ کاری از شما ساخته نیست در وقتی هم که هیچ کاری از شما ساخته نیست مانند حالت اضطرار, ولیّ اوست آن وقتی هم که به حسب ظاهر بخشی از کارها را شما انجام می دهید ناصر اوست که در آیه ۱۰۷ سوره مبارکه «بقره» فرمود: (مَا لَکُم مِن دُونِ اللهِ مِن وَلِیٍّ وَلَا نَصِیرٍ) کشاف و امثال کشاف اصرار دارند که اینجا شفیع را به معنی ناصر معنا کنند [(۱)] مثل همین آیه ۱۰۷ سوره «بقره» (مَا لَکُم مِن دُونِ اللهِ مِن وَلِیٍّ وَلَا نَصِیرٍ) شما نه ولیّ دارید نه ناصر.

۱- (۳۰) . الکشاف, ج۳, ص۵۰۷.

معنای شفیع و صدق آن بر انبیا و اولیا

اما شفیع می تواند معنای خودش را داشته باشد کسی که مُذنب است به محکمه قضا می رود این اگر تنها برود محکوم می شود اما اگر با شفیع برود امید بخشش هست شفیع از شَفع است یعنی جُفت, وَتْر یعنی تک, عمل اگر به نتیجه نرسد می شود وَتر, اگر به نتیجه برسد می گویند شفیع دارد شما در این اصطلاحات اصول باید دیده باشید وقتی یک اصولی دارد حرف دیگری را نقد می کند می گوید این حرف شما مشفوع بالبرهان نیست یعنی ادّعای خالی است اگر کسی ادّعا کرد دلیل در کنار ادّعا ذکر کرد این حرف, مشفوع بالبرهان است یعنی شفیع دارد جفت است اما وقتی ادّعای خالی باشد تک است می گویند این حرف, مشفوع بالبرهان نیست تنها آمده به میدان, مورد قبول نیست. شفیع آن است که کنار کسی به محکمه برود درباره انبیا و اولیا درست است که اینها در محکمه الهی به اذن خدا شفاعت می کنند (مَن ذَا الَّذِی یَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ) (1) اما «آخر من یشفع هو ارحم الراحمین». (2)

نفی شمول شفاعت الهی بر مشرکان

در این آیه هم فرمود خدا شفیع شما نیست, خدا شفیع شما نیست ما یک محکمه دیگری نداریم که خدا ـ معاذ الله ـ همراه این مُذنب به آن محکمه بیاید نزد آن قاضی شفاعت کند بلکه همان خدایی که در مرحله ای ایجاب می کند در مرحله ای قبول در مرحله ای هم استشفاع می کند در مرحله ای هم به شفاعت پاسخ مثبت می دهد. بیان ذلک این است که کلّ جهان را اسمای الهی دارد اداره می کند همان «بأسمائک التی ملأت أرکان کلّ شیء» (3) است در دعای سمات و مانند اینها هست اسمای الهی, الفاظ نیستند (یک) مفاهیم نیستند (دو) با الفاظ و مفاهیم نمی شود عالَم را اداره کرد (سه) حقایق خارجی اند (چهار) این اسمایی که ما می گوییم اسماء الأسماء است یعنی این الفاظ, اسمای آن مفاهیم اند آن مفاهیم, اسمای آن حقایق اند آن حقایق اند که «ملأت أرکان کلّ شیء» خدای سبحان با اسمای خود عالَم را اداره می کند اسمی حاکم بر اسم دیگر است می شود (کَتَبَ رَبّکُم عَلَی نَفْسِهِ الرَّحْمَهَ) (4) آن وقت الرحمان می شود حاکم, اینکه ما در دعاها می گوییم «الهی عاملنا بفضلك و لا تعاملنا بعدلک» این یعنی چه؟ یعنی خدایا ما را اگر بخواهی به محکمه عدل ببری که فقط یک قاضی آنجا نشسته باشد به نام عدل ما محکومیم اما اگر ما را به محکمه ای ببری که دو اسم نشستند یکی «العدل» یکی «الفضل» ما در آن محکمه برویم امید نجاتمان هست «الهی عاملنا بفضلك و لا تعاملنا بعدلک» اگر ما را بردی در آن شعبه ای که فقط عدل دارد داوری می کند پرونده را بررسی می کند خب البته ما محکومیم اما اگر ما را بردی به شعبه ای که دو قاضی نشستند یکی به نام عدل یکی به نام فضل, دو اسم دارند محکمه را اداره می کنند یکی به نام عدل یکی به نام فضل ما آنجا سرشکسته برنمی گردیم «الهی عاملنا بفضلك و لا تعاملنا بعدلک» این می شود شفیع فرمود: (مَا لَکُم مِّن دُونِهِ مِن وَلِیٍّ وَلاَ شَفِیعٍ أَفَلاَ تَتَذَکَّرُونَ).

۱- (۳۱) . سوره بقره, آیه ۲۵۵.

۲- (۳۲) . تفسیر القرآن الکریم (ملاصدرا), ج۴, ص ۳۲۱.

۳- (۳۳) . البلد الأمین, ص۱۸۸.

۴- (۳۴) . سوره□ انعام , آیه□ ۵۴.

«و الحمد لله ربّ العالمين»

آیات ۵ تا ۱۱ سوره سجده ۹۱/۱۲/۲۱

.Your browser does not support the audio tag

(يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّماءِ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ يَعْرُجُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ (۵) ذلِكَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ (۶) الَّذِى أَحْسَنَ كُلَّ شَيْ ءٍ خَلَقَهُ وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنسَانِ مِن طِينٍ (۷) ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِن سُلاَلَةٍ مِن مَاءٍ مَهِينٍ (۸) ثُمَّ سَوَّاهُ وَنَفَخَ فِيهِ مِن رُوحِهِ وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلاً مَا تَشْكُرُونَ (۹) وَقَالُوا أءِذَا ضَلَلْنَا فى الْأَرْضِ أَءِنَّا لَفِى خَلْقٍ جَدِيدٍ بَلْ هُم بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ كَافِرُونَ (۱۰) قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِى وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَى رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ (۱۱))

سوره مبارکه «سجده» همان طور که ملاحظه فرمودید در مکه نازل شد و مطالب محوری سوَر مکی هم اصول دین و خطوط کلی اخلاق و فقه است.

مروری بر محورهای معرفتی قرآن و خلقت آسمان و زمین

بعد از اینکه آن چهار مطلب را ذکر فرمود, یکی اینکه ماده اوّلی قرآن همین حروف عربی است دوم اینکه محتوای قرآن حق است و (لاَ رَيْبَ فِيهِ) (۱) سوم اینکه مبدأ فاعلی قرآن ربّ العالمین است چهارم اینکه مبدأ غایی قرآن انذار و هدایت جامعه بشری است بعد از آن مبادی چهارگانه, خلقت آسمان و زمین را مورد اشاره قرار داد که با تطوّرات شش گانه مجموعه آسمان و زمین را آفرید.

تبیین خطوط سه گانه مرتبط با پرورش آسمان و زمین

بعد از آفرینش, سخن از پرورش است که چگونه می پروراند. درباره پرورش و تدبیر این سه امر را ذکر فرمود یکی اینکه تدبیر امر از آسمان شروع می شود (یک) و در زمین می ماند که زمین را بپروراند و اداره کند (دو) بازگشتش هم عروج به خداست (سه) (يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّماءِ) (یک) (إِلَى الْأَرْضِ) (دو) که در زمین می ماند و زمین و اهل زمین را می پروراند (ثُمَّ يَعْرُجُ) همین امر, (إِلَيْهِ) به طرف خدا, در روزی که اندازه آن هزار سال است به حساب و شمارش شما. امر اگر به معنای فرمان باشد جمع آن اوامر است و اگر به معنای شأن و کار باشد جمع آن امور است این امر به معنای شأن و کار است که جمعش امور است.

۱- (۱) . سوره سجده, آیه ۲.

مهندسی امور پرورشی در آسمان و تنزّل آن بر زمین

خدا امور را از آسمان تنزّل می دهد چون دارد (مِنَ السَّماءِ) معلوم می شود که نقشه و مهندسی اینها در مخازن بالاتر ترسیم می شود بعد تنزّل پیدا می کند که این (يُدَبِّرُ) همسان با «يُنزِّلُ» خواهد بود. در سوره مبارکه «حجر» گذشت که فرمود: (إِن

مِّن شَیْ ءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ) (۱) اگر همه اشیا مسبوق به قضا و قدر الهی است و در مخزن الهی کارها مهندسی شده است اندازه گیری می شود بعد نازل می شود پس تدبیر به معنای تنزیل خواهد بود (یُدَبِّرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّماءِ) چون (إِن مِّن شَیْ ءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ).

مقصود از آسمان در (یُدَبِّرُ الأَمْرَ مِنَ السَّماءِ)

قهراً منظور از سما این آسمان ظاهر نخواهد بود بلکه مخزنی از مخازن الهی است که آن مخزن به روی کفار گشوده نمی شود اینکه فرمود: (لَا تُفَتَّحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ) (۲) درهای آسمان به روی کفار باز نمی شود معلوم می شود این آسمانی که مخزن امور غیبی است وگرنه این آسمان ظاهری که مورد رفت و آمد بسیاری از کافران است (یُدَبِّرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّماءِ إِلَی الْأَرْضِ) که کارها را تدبیر می کند.

بیان بازگشت امور به سوی خدا در روز معین موعود

بعد برگشت و بازگشتی هم دارد که همین امور سماوی که به زمین تنزّل کرده است (یَعْرُجُ إِلَیْهِ) چون (أَلاَ إِلَی اللَّهِ تَصِیرُ الْأُمُورُ) (۳) هم سیر اشیا به طرف خداست هم صیرورت اشیا به طرف خداست (ثُمَّ یَعْرُجُ إِلَیْهِ) این (فِی یَوْمٍ) که بعد از این سه مطلب ذکر شد, مطابق همان قاعده ای که در اصول ملاحظه فرمودید اگر قیدی, استثنایی و مانند آن بعد از چند جمله بیاید قدر متیقّنش رجوع به اخیر است احتمال اینکه به اول و دوم هم مراجعه کند مطرح است این (فِی یَوْمٍ) که ظرف است یا متعلّق به (یُدَبِّرُ) و لَبث در ارض و عروج الی الله است که ظرف است برای همه به نحو تنازع یا خصوص اخیر است یا اخیر و اوّلی یا اخیر و دومی ولی اخیرش یقینی است یعنی اگر قیدی بعد از چند جمله ذکر بشود رجوعش به اخیر قدر متیقّن است ظاهرش این است که به همین اخیر برمی گردد (ثُمَّ یَعْرُجُ إِلَیْهِ فِی یَوْمٍ کَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ) در سوره مبارکه «حج» آیه ۴۷ به این صورت آمده (وَیَسْتَعْجِلُونَکَ بِالْعَذَابِ وَلَن یُخْلِفَ اللَّهُ وَعْدَهُ وَإِنَّ یَوْماً عِندَ رَبِّکَ کَأَلْفِ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ).

۱- (۲) . سوره حجر, آیه ۲۱.

۲- (۳) . سوره اعراف, آیه ۴۰.

۳- (۴) . سوره شوری, آیه ۵۳.

بررسی طولانی بودن «روز» در قیامت

یـک روز ربوبی به انـدازه هزار سـالی است که شـما می شـمارید وقتی خـدا فرمود یک روز دیگر, ممکن است هزار سال بعد فاصـله بشود به هر تقدیر یوم عند الله به حساب روزشـمار شما هزار سال خواهد بود چون قیامت پنجاه هزار سال است این (فِی یَوْمٍ کَانَ مِقْدَارُهُ) اشاره به این است که قیامت پنجاه مشـهد و پنجاه موقف بازرسـی دارد و هر موقفی هم هزار سال است قهراً پنجاه موقف می شود پنجاه هزار سال که فرمود روز قیامت (خمسین أَلْفَ سَنَهٍ) است.

کوتاهی روز قیامت برای مؤمن در کلام رسول خدا(ص)

از وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) سؤال شد «ما أطول هذا الیوم» چه روز طولانی است با تعجب ذکر کرد که عجب روزی که پنجاه هزار سال زمان آن است حضـرت فرمود: «و الـذی نفس محمـد بیـده» قسم به ذات خـدایی که جانم در دست اوست این پنجـاه هزار سـال برای مـؤمن «یکون أخفّ علیه مِن صـلاه مکتوبه» (۱) کوتـاه تر از خوانـدن یک نماز واجب است حالاـ نمـاز واجب مثلاً نماز ظهر با تعقیبات و با تأنّیاتش در حـدود ده دقیقه یا پانزده دقیقه وقت بخواهـد فرمود این پنجاه هزار سـال برای مؤمن کوتـاه تر از خوانـدن یـک نمـاز واجب است, پس برای همه نیست برای اینکه دلیـل نـدارد مؤمن معطّل بشود او راه هـای خود را آ نجا طی کرده است. به هر تقـدیر این رجوعش به اخیر قـدر متیقّن است (ثُمَّ یَعْرُجُ إِلَیْهِ فِی یَوْمٍ) که (کَانَ مِقْدَارُهُ) مقدار آن روز (أَلْفَ سَنَهٍ مِمَّا تَعُدّونَ) هزار سال از روزشمارهای شما.

ص: ۹۳۴

۱- (۵) . مجمع البیان, ج۱۰, ص۵۳۱.

دخالت علم، حکمت و عزت الهی در آفرینش و پرورش آن

بعد فرمود اینکه ذات اقدس الهی آفرید و می پروراند هم از مخزن غیب تنزّل می دهد هم در زمین نگهداری می کند هم مسیر اینها را به طرف خود در (أَلْفَ سَنَةٍ) تدبیر می کند این سه کار را انجام می دهد برای اینکه او عالِم غیب است (یک) عالِم شهادت است (دو) نفوذناپذیر است (سه) حکیمانه کار می کند (چهار) باید از مخزن غیب مهندسی بشود او (عَالِمُ الْغَيْبِ) است باید در صحنه زمین اجرا بشود او «عالم الشهاده» است او باید در تمام کارها کارآمد باشد و هیچ آسیبی نبیند, عزیز است و نفوذناپذیر است, باید همه کارهای او با نظم و بی تصادف باشد, او حکیم است و حکیمانه کار می کند.

تبیین حق بودن ذات الهی و ربوبیت او

مطلبی که مربوط به حق بودن ذات اقدس الهی است که (ذلِکَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ) (۱) قرآن کریم گاهی می گوید الله حق است گاهی می گوید حق از الله است اینکه می فرماید: (ذلِکَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ) اگر ناظر به اصل هویّتش باشد یعنی در مقابل خدا هیچ شیئی نیست این سلب تحصیلی است خدا هستیِ نامتناهی است در برابر هستی نامتناهی غیر از عدم چیز دیگر نیست و اگر ناظر به ربوبیّت باشد ربوبیّت خدا حق است ربوبیّت ارباب متفرّق باطل این به نحو موجبه معدوله می تواند باشد اگر ناظر به الوهیّت باشد الوهیّت و معبود بودن خدا حق است.

بطلان الوهیت و ربوبیت اله مشرکان

۱- (۶) . سوره حج, آیات ۶ و ۶۲; سوره لقمان, آیه ۳۰.

الوهيّت و معبود بودن آلهه مشركان باطل است كه آن هم به نحو موجبه معدوله المحمول مى تواند باشد آنها موجودى هستند در خارج اما ربّ بودن براى آنها ثابت نشده اله بودن براى آنها ثابت نشده فرمود اين كلمه ربّ را كه شما مى گوييد, كلمه اله را كه مى گوييد الفاظ را بر زبانتان جارى مى كنيد (يك) مفاهيم را در ذهنتان مى پروranيد (دو) اما زير اين مفاهيم خالى است اين (إِنْ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنتُمْ وَآبَاؤُكُم) (١) خب اسم بى مسمّا يعنى لفظ را مى گوييد, مفهوم را در ذهن مى پرورانيد ولى مفهوم زيرش خالى است شما وقتى كلمه ربّ را در دست ذهنتان داريد كلمه اله را در دست ذهنتان داريد وقتى مى خواهيد تطبيق بكنيد مى بينيد بر هيچ چيز منطبق نمى شود بر اين اصنام و اوثان منطبق نخواهد شد (إِنْ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنتُمْ وَآبَاؤُكُم) پس اگر درباره فعل حق باشد تعبير سوره مباركه «آل عمران» و مانند آن اين است كه (الْحَقُّ مِن رَبِّكَ) (٢) اما اگر درباره خدا باشد ذاتاً أو ربوبيّتاً يا الوهيّتاً يعنى خود خدا حق است در مقام هويّت يا ربوبيّت او حق است در مقابل, چيزى نيست يا الوهيّت او حق است در مقابل, چيزى نيست.

ذكر امورى در دعوت انسان ها به توحيد

فرمود: (عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ) آن گاه براى دعوت به توحيد و نظم حكيمانه ذات اقدس الهى چند مطلب را ذكر مى كند فرمود «كان» تامّه اشيا را كه خدا به عهده داشت براى اينكه (خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ) يعنى هر چه سهم هستى دارد اين هستى را از خدا گرفت فرمود: (اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ) (٣) اين به نحو موجبه كليه است در سوره مباركه «رعد» آيه شانزده اين است كه (فَتَشَابَهَ الْخَلْقُ عَلَيْهِم قُلِ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ) هر چه مصداق شىء است مخلوق خداست اين به نحو «كان» تامّه است يعنى هستىِ او را ذات اقدس الهى داد آن (اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ) را به صورت باز در همين سوره «سجده» آيه چهار فرمود: (خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ) يعنى مجموعه نظام هستى را خدا آفريد اين «كان» تامّه الآن به «كان» ناقصه مى پردازد فرمود هر چه آفريد زيبا آفريد (الَّذِى أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ) كه اين (خَلَقَهُ) جمله در محلّ جرّ است تا صفت باشد براى (شَيْءٍ), (أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ) هر چه را كه آفريد به زيباترين وجه آفريد, پس نقصى در عالَم نيست اين بخش دوم.

١- (٧) . سوره نجم, آيه ٢٣.

٢- (٨) . سوره بقره, آيه ١٤٧; سوره آل عمران, آيه ٦٠.

٣- (٩) . سوره رعد, آيه ١٦; سوره زمر, آيه ٦٢.

چگونگی زیبایی ظاهری و باطنی نظام آفرینش

بخش سوم تبیین این احسن بودن است که چگونه هر چیزی را که آفرید به زیباترین وجه آفرید آن در سوره مبارکه «طه» بحثش گذشت که فرمود زیبایی هر چیزی به دو عامل است اینکه تمام ساختار درونی آن, آنچه لازم دارد باید داشته باشد و هماهنگ, یک درخت هر چه می خواهد باید داشته باشد یک حیوان هر چه می خواهد باید داشته باشد و دارد و اینها هم با هم هماهنگ اند هم دستگاه گوارش آنها هم دستگاه جذب و دفع آنها هم دستگاه فربه شدن اینها صید اینها شکار اینها هر چه را که هر حیوانی برای زیست خودش لازم داشت ذات اقدس الهی به او داد «از شیر حمله خوش بوَد و از غزال رم» (۱) به همه داد این یک عنصر, دیگر اینکه بالأخره ساختار نظام داخلی زیباست اما این کجا دارد می رود اگر هدف نداشته باشد که می شود عبث شیء عبث که احسن نیست هدف دارد (یک) راه بین این شیء هدفمند و آن هدف باید برقرار باشد (دو) تطرّق باید ممکن باشد (سه) رهبری و راهنمایی این موجود که با پیمودن این راه به آن مقصد و مقصود برسد (چهار) فرمود همه اینها را ما به او دادیم آن را.

زیبایی آفرینش پاسخ موسی به سوال (مَن رَبُّکُمَا) فرعون

در سوره مبارکه «طه» فرمود; وقتی وجود مبارک موسای کلیم(سلام الله علیه) درباره خلقت توحیدی عالَم با فرعون سخن می گوید وقتی فرعون گفت (فَمَن رَبُّکُمَا یَا مُوسَی) موسای کلیم(سلام الله علیه) فرمود: (رَبُّنَا الَّذِی أَعْطَی کُلَّ شَیْ ءٍ خَلْقَهُ) (۲) (یک) (ثُمَّ هَدَی) (دو) هر چیزی هر چه لازم دارد خدا به او داد یک درخت سیب چه لازم دارد به او داد یک معدن اگر بخواهد نفت یا گاز بشود چه لازم دارد همه را به آن داد اگر بخواهد ذغال سنگ یا طلا یا نقره بشود چه لازم دارد همه را به آن داد پس تمام نیازهای درونی هر چیزی را به آن داد و چون هدف دارند مقصد دارند برای اینها غایاتی خلق کرد (یک) بین این ذی الغایه و غایه صراط مستقیمی هست (دو) ابزاری که بتواند با پیمودن این راه به مقصد برسد به آنها داد (سه) رهبری اینها را هم به عهده گرفت (چهار).

۱- (۱۰) . مجموعه آثار حکیم صهبا(آقا محمدرضا قمشه ای)، ص۲۶۳.

۲- (۱۱) . سوره طه, آیات ۴۹ و ۵۰.

هدایتگری الهی در سوق دادن آفرینش به سوی مقصد

اینکه فرمود: (ثُمَّ هَدَى) یعنی اینها را به مقصدشان هدایت کرد اگر در سوره «هود» فرمود: (مَا مِن دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ) (۱) همین است فرمود رهبر همه موجودات من هستم زِمام و ناصیه هر موجودی به دست من است و کار من هم بر اساس صراط مستقیم است بیراهه نمی برم یک مار چه چیزی می خواهد یک عقرب چه چیزی می خواهد هر چه بخواهد من او را در همان مسیر راهنمایی می کنم.

ارائه دلیل عقلی در احسن بودن نظام آفرینش

این عالَم با نظم قرآنی می شود احسن النظام, عقل هم همین معنا را کشف می کند عقل می گوید اگر نظامی بهتر از این ممکن بود و ذات اقدس الهی نیافریده بود این مقدمه شرطی قیاس استثنایی است, اگر عالَمی از این احسن ممکن بود و خدا خلق نمی کرد این مقدم, سه تالی دارد این خلق نکردنش یا برای فقدان علم است که _ معاذ الله _ خدا عالِم نبود یا برای فقدان قدرت است که _ معاذ الله _ عاجز بود یا برای فقدان جود است که _ معاذ الله _ بخیل بود إمّا للجهل است أو للعجز است أو للبخل «و التالی بأسره مستحیل فالمقدم مثله» این یک قیاس استثنایی است که ثابت می کند نظامی از این بهتر ممکن نیست اگر بهتر از این ممکن بود و خدا خلق نکرده بود یا برای آن است که _ معاذ الله _ جاهل بود یا برای اینکه عاجز بود یا برای اینکه بخیل بود چون هر سه از اوصاف سلبی خدای سبحان است و محال است «فالمقدّم مثله» عالَم از این بهتر ممکن نیست.

ص: ۹۳۸

۱- (۱۲) . سوره هود, آیه ۵۶.

حوادث طبیعی محصول سهل انگاری انسان یا کیفر او

منتها انسان را به عنوان انسان آفرید نه به عنوان مصرف کننده اگر سیلی هست اگر زلزله ای هست اگر آتشفشانی هست همه اینها راه های علمی دارد می شود اینها را مهار کرد یک وقت است که انسان بیراهه می رود مشمول کیفر الهی است از آن دیگر مفرّی نیست بین انسان و اعمال انسان با حوادث روزگار یک رابطه مستقیم است فرمود اگر بیراهه رفتید ما مدتی صبر می کنیم راه توبه و انابه را باز می کنیم بعد (خَسَفْنَا بِهِ الْأَرْضَ) (۱) هست, (فَأَخَذْنَاهُ وَجُنُودَهُ فَنَبَذْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ) (۲) هست, (أَرْسَلْنَا عَلَيْهِ حَاصِباً) (۳) هست, (سَخَّرَهَا عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيَالٍ وَثَمَانِيَةَ أَيَّامٍ) (۴) هست, باد را مسلط می کنیم آب را مسلط می کنیم زمین را مسلط می کنیم سنگ ریزه ها و شهاب سنگ ها را مسلط می کنیم فرمود اگر بیراهه رفتید ما مهلت می دهیم در توبه را باز می کنیم که برگردید, برنگشید شما را به کام مرگ می بریم اگر به راه بودید (لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَاتَّقَوا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَرَكَاتٍ مِنَ السَّماءِ وَالْأَرْضِ), (۵) (وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَاةَ وَالْإِنْجِيلَ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِم مِن رَبِّهِمْ لَأَكَلُوا مِن فَوْقِهِمْ وَمِن تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ) (۶) این آیات نشان می دهند بین ما و حوادث عالَم ارتباط مستقیمی هست ما را خدا به عنوان یک موجود مصرف کننده خلق نکرده فرمود مقداری عقل را به کار ببرید همه چیز را می توانید بفهمید ما برای شما مسخّر کردیم چطور می شود شما نفهمی که کجا جای گُسل زلزله است کجا سیل می آید اصلاً برای همین ما به شما هوش دادیم که سد بسازید این آب ها هرز نرود نه سد می سازید که جلوی فشار اقتصادی تان را بگیرید, نه وقتی سیل آمده دست از گِله برمی دارید خب ما شما را برای این کار خلق کردیم شما خیال می کنید برای مصرف کردن خلق کردیم ما انسان را برای تلاش و کوشش آفریدیم بنابراین چیزی از طرف ذات اقدس الهی در عالَم نیست که کمبود داشته باشد.

۱- (۱۳) . سوره عنکبوت, آیه ۴۰.

۲- (۱۴) . سوره قصص, آیه ۴۰; سوره ذاریات, آیه ۴۰.

۳- (۱۵) . سوره عنکبوت, آیه ۴۰.

۴- (۱۶) . سوره حاقه, آیه ۷.

۵- (۱۷) . سوره اعراف, آیه ۹۶.

۶- (۱۸) . سوره مائده, آیه ۶۶.

جمع بندی قرآنی آفرینش، زیبایی و هدایت آن

لذا از مجموع آیه سوره «رعد» و «زمر» موجبه کلیه به دست می آید که (اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ) این برای «کان» تامّه, از آیه محلّ بحث سوره «سجده» برمی آید (الَّذِی أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ) این «کان» ناقصه, از آیه پنجاه سوره مبارکه «طه» تبیین این احسن بودن برمی آید که چطور نظام, نظام احسن است فرمود هر چیزی هر چه لازم بود به او دادیم و او را برای هدف خلق کردیم بین او و بین هدف, راه مستقیم ایجاد کردیم ابزار تطرّق و پیمودن راه را به او دادیم خود ما هم پیشانی او را گرفتیم داریم می بریم (أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى) حالا این وسط ها او از بند می خواهد خارج بشود آن دیگر به سوء اختیار خودش است و (عَنِ الصِّرَاطِ لَنَاكِبُونَ). (۱)

ناتوانی علوم تجربی در سنجش زیبایی نظام آفرینش

پرسش: استاد در ارتباط با نظام احسن که فعل خداست فرمایش حضرتعالی متین و منطقی اما بعضی از فلاسفه غربی مطرح کردند که باید نظام دیگری باشد که ما این نظام را با آن نظام مقایسه کنیم بگوییم این نظام احسن است.

پاسخ: لازم نیست که ما فقط با مقایسه تجربی حرف بزنیم آنچه این آقایان دارند کف سواد است ما معرفت شناسی مان اگر حسی و تجربی باشد این کف است اما نیمه تجربی و ریاضی داریم که بالاتر از آن است تجریدی کلامی داریم که بالاتر از آن است تجریدی فلسفی داریم که بالاتر از آن است تجریدی عرفان نظری ناب داریم که بالاتر از آن است شهود هم داریم که کار حارثهبن مالک و امثال ذلک است بالاتر از اینهاست, اینها همه شاگردان انبیایند وحی در آن قلّه است که کسی به آن دسترسی ندارد اینها بر این اساس حرف می زنند که (لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللّهَ جَهْرَةً) (۲) اینها فکر اسرائیلی دارند می گویند تا نبینیم و حس نکنیم باور نمی کنیم خب اگر کسی منطقش حسّی و تجربی است می گوید: (أَرِنَا اللّهَ جَهْرَةً) (۳) یا (لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللّهَ جَهْرَةً) حتماً با حس و تجربه بخواهد چیزی را بفهمد مشکل خودش است ولی این قیاس استثنایی یک قیاس معقولی است اگر اینها از حس و تجربه بیایند بالا با تفکّر تجریدی آشنا بشوند برای آنها این قیاس استثنایی یک قیاس معقول و مقبول هم است.

۱- (۱۹) . سوره مؤمنون, آیه ۷۴.

۲- (۲۰) . سوره بقره, آیه ۵۵ .

۳- (۲۱) . سوره نساء, آیه ۱۵۳.

پرسش: اگر انسان اوصاف سلبی خداوند را در ذهن خودش تصور بکند این شرک خفی است یا نه؟

پاسخ: نه, اگر خدا را _ معاذ الله _ موصوف به این اوصاف سلبی کند بله, اما اگر صِرف تصور باشد تصور که شرک نیست; به باور که برسد بله, اگر _ خدای ناکرده _ کسی خدا را به یکی از این اوصاف سلبی متّصف بداند با نقص متّصف بکند این موحد نیست گرفتار شرک است.

عقل، معیار تشخیص حق یا باطل بودن ادعای زیبایی آفرینش

پرسش:... پاسخ: این است که اگر خدای سبحان بهتر از این ممکن بود و نیافریده بود یا برای آن است که نمی دانست بهتر از این ممکن است یا می دانست که بهتر از این ممکن است ولی توان آن را نداشت یا می دانست و توان آن را داشت ولی جود و سخای آن را نداشت بخل ورزید «و التالی بأسره مستحیل».

تبیین عدم تعلق علم به غیب و عالم به غیبت بودن خدا

فرمود: (عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ) در بحث های قبل در زمینه (عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ) گذشت که این ارشاد به نفی موضوع است وگرنه علم به غیب تعلّق نمی گیرد اینکه فرمود خدا (عَالِمُ الْغَيْبِ) است نه یعنی چیزهایی _ معاذ الله _ نزد خدا غیب است با اینکه غیب است خدا به آن عالِم است علم, اصولاً حضور و کشف و شهود است اگر علم حصولی است حضورِ مفهوم است علم شهودی است حضور مصداق است علم به غیب تعلّق نمی گیرد منتها اینکه فرمود: (عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ) یعنی آنچه نزد شما غایب است نزد خدا مشهود است لذا این (عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ) را جمع بندی کرده فرمود: (وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَىْ ءٍ شَهِيدٌ) (1) اگر (وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَىْ ءٍ شَهِيدٌ) یعنی غیبتی در پیشگاه ذات اقدس الهی نیست نه اینکه چیزهایی از خدا غایب است و مع ذلک خدا نسبت به آنها علم دارد علم با غیب جمع نمی شود آنچه نزد ما غیب است نزد خدا حاضر است لذا از جمع بندی این دو عنوان آن نتیجه به دست آمد که فرمود: (وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَىْ ءٍ شَهِيدٌ).

ص: ۹۴۱

۱- (۲۲) . سوره مجادله, آیه ۶; سوره بروج, آیه ۹.

ظهور زیبایی آفرینش در وجود معاد

حالا ـ فرمود: (الَّذِی أَحْسَنَ کُلَّ شَیْ ءٍ خَلَقَهُ) هر چه را آفرید زیبا آفرید که زیباتر از این فرضی ندارد آن گاه در برابر این زیبایی سخن از معاد مطرح است اگر عالَم همین باشد که پایانش پوسیدن باشد نه از پوست به در آمدن می شود عالَم باطل, انسان بیاید و بین نَثیل و معتلف زندگی بکند بعد هم هر کار کرد, کرد هیچ کسی مسئول نباشد این می شود باطل.

شرح کوتاهی بر خلقت انسان و احسن بودن آن

برای اینکه ثابت کند بطلانی در عالَم نیست درباره ساختار داخلی انسان شرح کوتاهی می دهد بعد به مسئله مهمّ معاد می پردازد می فرماید درست است که ما همه را زیبا خلق کردیم اما در بین این زیباها, انسان زیباترین است فقط درباره انسان دارد که (فَتَبارَکَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخالِقِینَ) (1) برای اینکه «أحسن المخلوقین» را آفرید (یک) فرمود: (لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ فِی أَحْسَنِ تَقْوِیمٍ) (2) (دو) دیگران اگر شایسته احسن بودند به آنها می داد اما احسن بودن برای رتبه وجودی است اگر وجود چیزی کامل تر بود خب حُسن او هم از حُسن موجودات نازل و میانی بیشتر است پس همه حَسن اند و انسان احسن, حالا همین مطلب را که همه حسن اند ذکر فرمود, درباره احسن بودن انسان یک سیر اجمالی دارد بعد به هدفمند بودن انسان می رسد فرمود: (الَّذِی أَحْسَنَ کُلَّ شَیْ ءٍ خَلَقَهُ وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنسَانِ مِن طِینٍ) انسان اوّلی را مثل حضرت آدم(سلام الله علیه) را از طین آفرید چه اینکه این انسان ها هم از یک نظر از خاک اند برای اینکه این نطفه محصول غذایی است که از خاک به دست آمده.

۱- (۲۳) . سوره مؤمنون, آیه ۱۴.

۲- (۲۴) . سوره تین, آیه ۴.

پرسش:... پاسخ: بله, می شود با واسطه برای نسل فعلی, بی واسطه مثل حضرت آدم, بالأخره از اینکه بعد فرمود: (ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ) این ناظر به آن است که انسان اوّلی از طین است انسان های بعدی از (مَاءٍ مَهِینٍ).

پرسش:... پاسخ: نه, چون آخر این قرینه می خواهد چون فرمود: (إِنِّی خَالِقٌ بَشَراً مِن طِینٍ), (۱) ممکن است اما ممکن قرینه می خواهد, ظاهر لفظ, حجت است اگر خدای سبحان انسان را از خاک خلق کرد یعنی سابقه ندارد بعد در جریان حضرت عیسی فرمود شما چه مشکل دارید آن که نه پدر داشت نه مادر ما او را آفریدیم حالا وجود مبارک عیسی(سلام الله علیه) که مادر دارد خب اگر آدم(سلام الله علیه) فرزند پدر و مادر دیگر بود که با این آیه سوره «آل عمران» هماهنگ نبود فرمود شما درباره آفرینش عیسی چه مشکل دارید می گویید او بدون پدر خلق شد خب درباره حضرت آدم که نه پدر داشت نه مادر, آنجا چه می گویید آ نجا را که قبول دارید (إِنَّ مَثَلَ عِیسَی عِندَ اللّهِ کَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِن تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ کُن فَیَکُونُ) (۲) معلوم می شود این بلاواسطه از تراب است نه اینکه نسل انسان های دیگر باشد.

فرمود: (ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِن سُلاَلَةٍ مِن مَاءٍ مَهِینٍ) این نطفه چون فاصله می گیرد و بیرون می آید به آن می گویند سُلاله, از ماء مَهین, آب بی ارزش برای بی ارزشیِ آب در سوره مبارکه «قیامت» هم فرمود: (أَلَمْ یَکُ نُطْفَةً مِن مَنِیٍّ یُمْنَی) (۳) بعد فرمود این انسان که اصلش از طین و نسلش از ماء مهین است (ثُمَّ سَوَّاهُ) ما او را به صورت سرامیک سازی و مجسمه سازی خلق نکردیم او را مستوی الخِلقه خلق کردیم یعنی تمام ساختار درونی او, دستگاه گوارش او, قلب و مغز و ریه و روده او را آفریدیم پس مثل یک سرامیک و مجسمه نیست که بعد در آن بِدَمیم (یک) این مراحل را هم به سرعت گذراندیم اگر چیزی بخواهد از جمادی به انسانی برسد باید دوران نبات را, دوران حیوان را طی کند آن را با سرعت طی کرده است (دو) این طیّ سریع را در سوره مبارکه «مؤمنون» فرمود این نطفه را عَلقه کردیم عَلقه را مضغه کردیم مضغه را به صورت عظام در آوردیم (فَکَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْماً) (۴) همه این کارها را کردیم طَفْره نبود و بدون تکامل نبود منتها سریعاً انجام شد.

۱- (۲۵) . سوره ص, آیه ۷۱.

۲- (۲۶) . سوره آل عمران, آیه ۵۹.

۳- (۲۷) . سوره قیامت, آیه ۳۷.

۴- (۲۸) . سوره مؤمنون, آیه ۱۴.

تهی بودن انسان از علوم و دادن سرمایه های علم آموزی به او

(ثُمَّ سَوَّاهُ وَنَفَخَ فِيهِ مِن رُّوحِهِ) بعد درباره همین انسان دو بیان شفاف دارد فرمود این از علوم بیرونی تهی بود یعنی روزی که به دنیا آمده از علوم حوزوی و دانشگاهی هیچ خبری نداشت بدیهی ترین بدیهیات محسوس را نمی فهمید یعنی نمی فهمید که آتش گرم است می سوزاند, یخ سرد است اینها که بدیهی است این نمی فهمید در سوره مبارکه «نحل» فرمود: (وَاللَّهُ أَخْرَجَكُم مِّن بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لاَ تَعْلَمُونَ شَيْئاً) این (لاَ تَعْلَمُونَ شَيْئاً) که در سوره مبارکه «نحل» است این نکره در سیاق نفی است و مفید عموم است; آیه ۷۸ سوره مبارکه «نحل» این است (وَاللَّهُ أَخْرَجَكُم مِّن بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لاَ تَعْلَمُونَ شَيْئاً) هیچ چیزی نمی دانستید برای اینکه عالِم بشوی (جَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ) اینها را بجا مصرف کنی که شکر عملی است, حمد خدا را به جا بیاورید که شکر لسانی و مانند آن است در اینجا هم همان مطلب را فرمود: (وَنَفَخَ فِيهِ مِن رُوحِهِ وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلاً مَّا تَشْكُرُونَ) آنجا فرمود: (لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ) این برای علوم حوزوی و دانشگاهی.

تبیین مستوی الخلقه بودن جان انسان

اما آن علوم الهی را در سوره مبارکه «شمس» فرمود, فرمود هیچ کس را ما بی سرمایه خلق نکردیم این (سَوَّاهُ) را در سوره «شمس» تشبیه کرد یعنی ما او را مستوی الخِلقه خلق کردیم هیچ نقصی در خلقت او نیست این نقص بدنی مهم نیست کسی ممکن است اعور به دنیا بیاید احول به دنیا بیاید اعما به دنیا بیاید اعرج به دنیا بیاید اینها هست اینها مربوط به آن مسائل پدر و مادر و امثال ذلک است اما آنکه مربوط به (نَفَخْتُ فِيهِ مِن رُوحِي) (۱) است فرمود: (وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا) سوگند به نفس آدمی و سوگند به کسی که نفس را مستوی الخِلقه آفرید (وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا) این «فاء», «فاء» فصیحیه و تفسیریه است تفسیر می کند مستوی الخلقه بودن نفس را (وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا * فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا) (۲) یعنی اگر کسی سؤال بکند که ما معنی استواء الخلقه؟ روح که دست و پا و چشم و گوش ندارد تا مستوی الخلقه باشد این بدن است که گاهی ناقص در می آید گاهی مستوی, روح که دست و پا ندارد فرمود درست است روح جاهل مستوی الخلقه نیست روحِ مُلهم مستوی الخلقه است (وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا * فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا) این مُلهم است ما هر چه که برای او خوب است به او گفتیم هر چه برای او بد است به او گفتیم ممکن است بعضی اسرار عالَم را نداند اما زشتی و زیبایی خودش را می داند چه چیزی برای او خوب است چه چیزی برای او بد است عدل خوب است حق خوب است صدق خوب است حَسن خوب است خیر خوب است اینها را می فهمد ما که نمی خواهیم این به اندازه علمای حوزه و دانشگاه بفهمد.

۱- (۲۹) . سوره حجر, آیه ۲۹؛ سوره ص, آیه ۷۲.

۲- (۳۰) . سوره شمس, آیات ۷ و ۸.

امکان دفن سرمایه های استوای جان توسط انسان

هر کسی بخواهد بهشت برود سرمایه اش را دارد نه بیراهه برود نه راه کسی را ببندد این سرمایه را ما به او دادیم حالا اگر کسی ــ خدای ناکرده ــ با اغراض و غرایز این سرمایه الهی را دفن بکند این می شود (قَدْ خَابَ مَن دَسَّاهَا), (۱) (دَسَّاهَا) که قبلاً گذشت یعنی «دسَّسها» که مبالغه و کثرت دسیسه را می رساند اگر کسی کم کم, رفته رفته این اغراض و غرایز را به صورت خاک روی این نفس ملهمه بریزد این را زنده به گور بکند یک وقت کار بد انجام می دهد (وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعاً) (۲) فرمود ما عالَم را این طور آفریدیم عالَم را بخواهید نگاه کنید این است انسان را بخواهید نگاه کنید این است مبادا یک وقت دهن باز کنید بگویید پس سیل چیست زلزله چیست خب ما به شما هوش دادیم که جلوی اینها را بگیرید راه اینها هم بسته نیست باز است دو قدم جلوتر بروید می فهمید که جلوی سیل را چطوری می شود گرفت.

مکلّف نشدن فاقدان سرمایه های علم آموزی

پرسش:... پاسخ: بعدها مبتلا شدند وگرنه هیچ کسی بدون سرمایه خلق نمی شود اگر کسی واقعاً بدون سرمایه خلق بشود ذات اقدس الهی آن تکلیف را از این برداشته است (ثُمَّ سَوَّاهُ وَنَفَخَ فِيهِ مِن رُوحِهِ وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ) مهم ترین مجاری درک همان چشم و گوش است انسان با مطالعه کردن یا شنیدن حرف دیگران, حرف ها را به فؤاد و دل می سپارد می شود دانشمند ولی باید تشکر کنید که در سوره مبارکه «نحل» فرمود: (لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ) اما چون بسیاری از افراد حق شناسی نمی کنند فرمود: (قَلِيلاً مَّا تَشْكُرُونَ).

۱- (۳۱) . سوره شمس, آیه ۱۰.

۲- (۳۲) . سوره کهف، آیه ۱۰۴.

طرح شبهه منکران معاد و پاسخ آن

چون یکی از مهم ترین مسائل مردم صدر اسلام جریان معاد بود و سوَر مکّی جریان معاد را بازگو می کند شبهه منکران معاد را ذکر کرد فرمود: (وَقَالُوا أ أَذَا ضَلَلْنَا فی الْأَرْضِ أَءِنَّا لَفِی خَلْقٍ جَدِیدٍ) شما ما را به توحید دعوت می کنید از یک سو, مدّعی وحی و نبوّت اید از سوی دیگر, می گویید بعد از مرگ حساب و کتابی هست از سوی سوم, انسان که می میرد می پوسد و در زمین گم می شود دیگر بعد از مرگ خبری نیست خلق جدیدی در کار نیست در سوره مبارکه «ق» آمده اینها اشتباه می کنند می گویند خلق جدیدی نیست آیه پانزده سوره مبارکه «ق» این است که (أَفَعَیِینَا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ بَلْ هُمْ فِی لَبْسٍ مِنْ خَلْقٍ جَدِیدٍ) مگر ما از آفرینش بار اول خسته شدیم شما اشتباه می کنید شما خیال می کنید وقتی می میرید تمام حقیقتتان همین بدن است و خاک می شود این اشتباه را ما باید از شما بگیریم در همان اوایل سوره مبارکه «ق» آیه سه دارد که (ءَإِذَا مِتْنَا وَکُنَّا تُرَاباً ذلِکَ رَجْعٌ بَعِیدٌ) در قسمت های دیگر هم دارد که اگر ما مُمزّق بشویم (کُلَّ مُمَزَّقٍ) (1) یعنی خیلی متفرّق شویم پراکنده بشویم ذرّات ریز ما پراکنده بشود دوباره زنده می شویم, اساس هویّت شما جان است که به دست فرشته هاست بدنتان هم که در عالَم هست از بین نرفته حالا از نظر شما غایب است از نظر خدای سبحان که غایب نیست شما باید بدانید با مردن از پوست بیرون می آیید نه بپوسید مرگ, آخر خط نیست اشتباه شما این است که خیال می کنید انسان همین بدن است آنها گفتند: (أ أَذَا ضَلَلْنَا فی الْأَرْضِ أَءِنَّا لَفِی خَلْقٍ جَدِیدٍ).

۱- (۳۳) . سوره سبأ، آیه ۷.

علمی نبودن شبهه منکران معاد

ذات اقدس الهی فرمود شما یک مشکل جدّی دارید نه مشکل علمی, شما یک مشکل نفسانی دارید نه مشکل علمی مشکل شما جای دیگر است شما نمی خواهید به حضور خدای سبحان بیایید چون خود را رها می بینید دلتان می خواهد هر کاری را بکنید لذا معاد را منکرید اگر از نظر علمی باشد الآن پاسخنان را می دهیم ولی درد شما چیز دیگر است درد شما این است که (بَلْ هُم بِلقَاءِ رَبِّهِمْ کَافِرُونَ) آن را نمی خواهید قبول کنید اگر از آن جهت صرف نظر کنید بر اساس جهات علمی بخواهید بحث کنید جوابتان نقد است پس اول فرمود مشکل شما چیز دیگر است.

فرق توفّا و فوت در کلام رسول خدا(ص)

فرمود شما خیال می کنید موت, فوت است نه، موت, فوت نیست موت, وفات است وفات این تاء جزء کلمه نیست اگر گفتند این وافی است متوفّی است مستوفی است مستوفاست این خانواده این واژه نشان می دهد که تمام حقیقت محفوظ است اگر سخنرانی حقّ کلام را ادا کرد یا مقاله نویسی حقّ مطلب را ادا کرد می گویند مستوفا بیان کرد اگر کسی حقّ خودش را از بدهکار گرفت می گویند استیفای دِیْن کرد یعنی تمامش را گرفت. فرمود شما متوفّا هستید فوت نمی کنید وفات می کنید این تاء جزء کلمه نیست تمام حقیقت شما نزد ما هم هست بدن که در خاک است که نزد ماست جانتان هم که نزد فرشته هاست که مأموران الهی اند (قُلْ یَتَوَفَّاکُم مَلَکُ الْمَوْتِ الَّذِی وُکِّلَ بِکُمْ).

تبیین مراتب فرشتگان مأمور قبض جان انسان

حالاـ گاهی این اماته و توفّا به این ملائکه نازل اسناد داده می شود که (تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا) (۱) است (الَّذِینَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلاَئِکَهُ) (۲) است که این برای مراحل نازل است گاهی به وجود مبارک عزرائیل(سلام الله علیه) است که (یَتَوَفَّاکُم مَلَکُ الْمَوْتِ الَّذِی وُکِّلَ بِکُمْ) بعضی از بزرگان علوم عقلی ما اینها روزانه دو رکعت نماز می خواندند به پیشگاه حضرت عزرائیل(سلام الله علیه) تقدیم می کردند به امید اینکه آن حضرت را زیارت بکنند و جان را به او تسلیم بکنند مشاهده حضرت عزرائیل(سلام الله علیه) نصیب هر کس نیست خیلی ها ملائکه جزء را می بینند الآن هم ما بالأخره می توانیم یک رابطه داشته باشیم با اذکاری, اورادی, دعایی, صلواتی, و مانند این چیزها رابطه مان را با آن ذات مقدس حفظ بکنیم که بالأخره او تشریف بیاورد جان را به او بسپاریم اگر او آمد با رفق جان را می گیرد اما اگر ملائکه نازل باشد بالأخره آسان نیست به هر تقدیر یا (تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا) است یا (الَّذِینَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلاَئِکَهُ) آن است یا خود عزرائیل(سلام الله علیه) است یا برای اوحدی انبیا و اولیا ذات اقدس الهی است که (اللَّهُ یَتَوَفَّی الْأَنفُسَ) (۳) البته همه حضور دارند ممکن نیست کاری بدون تدبیر الهی باشد عمده مشاهده محتضَر است که این با چه کسی روبه رو می شود چه کسی را می بیند آنهایی که اوحدی از موحّدان اند برای آنها البته مشاهده ذات اقدس الهی است و جان را تسلیم می کنند.

۱- (۳۴) . سوره انعام، آیه ۶۱.

۲- (۳۵) . سوره□ نحل، آیات ۲۸ و ۳۲.

۳- (۳۶) . سوره□ زمر، آیه□ ۴۲.

فرمود شما مشکل علمی ندارید روحتان که نزد فرشته هاست بدنتان هم که در زمین است شما چه مشکلی دارید شما یک مشکل دیگری دارید نمی خواهید خودتان را به محکمه نزدیک کنید شما مشکل علمی ندارید مشکل هوسی دارید (بَلْ هُم بِلقَاءِ رَبِّهِمْ كَافِرُونَ) مشکل شما این است و گرنه چه شبهه ای شما می توانید داشته باشید کجا گم می شوید مرگ که پوسیدن نیست مرگ از پوست به در آمدن است مرگ, هجرت است از جایی به جایی دیگر می روید همین! (قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِى وُكِّلَ بِكُمْ) وكلای ما جان شما را می گیرند در دست آنهایید (ثُمَّ إِلَى رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ) نه اینکه در دست اینها برای همیشه بمانید اینها همان طوری که (بِأَيْدِى سَفَرَةٍ ‌ كِرَامٍ بَرَرَةٍ) (۱) آن کتب قیّمه را آوردند ارواح را هم الی الله می برند خب می روید نزد خدا به لقاء الله می رسید حالا ـ ان شاءالله ـ اگر جزء مقرّبین بودید که روح و ریحان است (۲) اگر جزء ابرار بودید که (جَنَّاتٌ تَجْرِى مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ) (۳) است خب اگر کسی ـ خدای ناکرده ـ از اینها نبود مشکل دیگر دارد.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

۱- (۳۷) . سوره‌ عبس، آیات ۱۵ و ۱۶.

۲- (۳۸) . سوره‌ واقعه، آیات ۸۸ و ۸۹.

۳- (۳۹) . سوره‌ آل عمران، آیه‌ ۱۵.

آیات ۷ تا ۱۲ سوره سجده ۹۱/۱۲/۲۲

.Your browser does not support the audio tag

(الَّذِی أَحْسَنَ کُلَّ شَیْ ءٍ خَلَقَهُ وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنسَانِ مِن طِینٍ (۷) ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِن سُلَالَهٍ مِن مَاءٍ مَهِینٍ (۸) ثُمَّ سَوَّاهُ وَنَفَخَ فِیهِ مِن رُوحِهِ وَجَعَلَ لَکُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَهَ قَلِیلاً مَّا تَشْکُرُونَ (۹) وَقَالُوا أَءِذَا ضَلَلْنَا فی الْأَرْضِ أَءِنَّا لَفِی خَلْقٍ جَدِیدٍ بَلْ هُم بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ کَافِرُونَ (۱۰) قُلْ یَتَوَفَّاکُم مَلَکُ الْمَوْتِ الَّذِی وُکِّلَ بِکُمْ ثُمَّ إِلَی رَبِّکُمْ تُرْجَعُونَ (۱۱) وَلَوْ تَرَی إِذِ الْمُجْرِمُونَ نَاکِسُوا رُؤُوسِهِمْ عِندَ رَبِّهِمْ رَبَّنَا ابْصَرْنَا وَسَمِعْنَا فَارْجِعْنا نَعْمَلْ صَالِحاً إِنَّا مُوقِنُونَ (۱۲))

ص: ۹۴۸

مروری بر مباحث مطروحه در جلسات گذشته

چون سوره مبارکه «سجده» در مکه نـازل شـد و مطـالب محوری سوَر مکّی هم اصول دین و خطوط کلی اخلاق و حقوق است مسئله توحید و وحی و نبوت را با تعبیرهای گوناگون در اینجا ذکر فرمود. درباره وحی فرمود این تنزیل ذات اقدس الهی است کتابی نیست که کسی آن را نوشته باشد درباره ضرورت توحید هم مسئله خلقت آسمان و زمین را ذکر فرمود در آیه چهار و ربوبیّت مطلقه الهی را در آیه پنجم ذکر فرمود که فرمود هم او خالق است هم مدبّر و مدیر, بعد به جریان آفرینش انسان رسیدند.

سرّ اختلاف تعابیر درباره انکار وحی و نبوت و معاد

تعبیرهـای قرآن کریم نسبت به این امور یکسان نیست دربـاره انکـار وحی و نبوت بـا فعل مضارع یاد کرد فرمود: (أَمْ یَقُولُونَ افْتَرَاه) (۱) دربـاره انکـار معاد با فعل ماضـی ذکر فرمود, فرمود: (وَقَالُوا أَءِذَا ضَلَلْنَا) سـرّش این است که اینها از دیرزمان منکر معـاد بودنـد قبـل از وحی و نبوّت هم منکر معاد بودنـد اما جریان وحی و نبوّت هر وقت آمـده اینها این کار را کردنـد قبلاً که وحی و نبوّتی نبود تـا آنها انکار کننـد آنها از نظر ربوبیت مشـرک بودنـد و از نظر معاد هم منکر محض بودنـد از دیرزمان می گفتنـد: (أَءِذَا ضَلَلْنَا فی الْأَرْضِ أَءِنَّا لَفِی خَلْقٍ جَدِیدٍ) مگر می شود انسانِ پوسیده دوباره برگردد و اما در جریان وحی و نبوّت که تازه پیـدا شده به صورت فعل مضارع یاد کردند که این افتراست (أَمْ یَقُولُونَ افْتَرَاه) لذا آیه سه با فعل مضارع شـروع شد و آیه ده با فعل ماضی.

ص: ۹۴۹

۱- (۱) . سوره سجده، آیه ۳.

احسن تقویم شدن انسان با (نَفَخْتُ فِيهِ مِن رُوحِی)

مطلبی که مربوط به آفرینش انسـان هاست فرمود اگر درباره انسان فرمود: (فَتَبارَکَ اللّهُ أَحْسَنُ الْخالِقِينَ) یا فرمود: (لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ فِی أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ) (۱) برای این نیست که (بَدَأَ خَلْقَ الْإِنسَانِ مِن طِينٍ) انسان را از طین آفرید, خیلی ها را از خاک می آفریند دیگر نه آنها «أحسن المخلوقین» هستند و نه قرآن در آن موارد درباره خدای سبحان به عنوان (أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ) یاد می کنـد. مشترکات انسان و دام را در سوره مبارکه «مؤمنون» ملاحظه فرمودید خدای سـبحان این مشترکات بین انسان و دام را که ذکر می کند هرگز تعبیر به (أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ) ندارد یعنی مسـئله نطفه بودن مسئله علقه بودن مسئله مضغه بودن مسئله عِظام بودن مسـئله (فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْماً) همه اینهـا در گاو و گوسـفند هم هست اینها مشترکات بین انسان و دام است اما وقتی که فرمود: (وَنَفَخْتُ فِيهِ مِن رُوحِی) (۲) او می شود «أحسن المخلوقین» خـدا می شود (أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ) آیه دوازده به بعد سوره مبارکه «مؤمنون» که بحثش قبلاً گـذشت این بود (وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ مِن سُلَالَهٍ مِن طِينٍ * ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَهً فِی قَرَارٍ مَكِينٍ * ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَهَ عَلَقَهً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَهَ مُضْغَهً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَهَ عِظَاماً فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْماً) تا اینجا مشترک بین انسان است و دام اما (وَنَفَخْتُ فِيهِ مِن رُوحِی) در آنها نیست (ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقاً آخَرَ فَتَبارَکَ اللّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ) اما آن خلق آخر چیست برای خیلی هـا روشن نیست (وَيَسْأَلُونَکَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّی وَمَا أُوتِيتُم مِّنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا) (۳) وقتی انسان «أحسن المخلوقین» شـد کشف می کنیم که خـدا (أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ) است «أحسن المخلوقین» بودن انسـان به مناسبت آن (نَفَخْتُ فِيهِ مِن رُوحِی) است اینکه می بینیـد همـایش هـای فراوانی هست دربـاره بیماری های مشترک بین انسان و دام برای همین است آن مربوط به بدن انسان است بسیاری از بیماری ها مشترک بین انسان و دام است کیفیت درمانش فرق می کند مقدار مصرف دارو فرق می کند اما آنجا که خدا می فرماید: (فِی قُلُوبِهِم مَّرَضٌ) و امثال ذلک اینها دیگر در مسـئله دام و امثال اینها مطرح نیست, پس اگر (لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ فِی أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ) و انسان شده «احسن المخلوقین» و خدایِ انسان شده (أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ) به مناسـبت همان (نَفَخْتُ فِيهِ مِن رُوحِی) است

۱- (۲) . سوره تین، آیه ۴.

۲- (۳) . سوره حجر، آیه ۲۹؛ سوره ص، آیه ۷۲.

۳- (۴) . سوره اسراء، آیه ۸۵ .

آسیب پذیری انسان در غفلت از (نَفَخْتُ فِیهِ مِن رُوحِی)

اگر کسی آن جریان (نَفَخْتُ فِیهِ مِن رُوحِی) را رها کرده بدن محوری شد خدای سبحان به او می فرماید تو اگر از نظر بدن بخواهی فکر بکنی (إِنَّکَ لَن تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَلَن تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولاً) (۱) این زمینی که روی آن راه می روی از تو سنگین تر است این کوهی که در دامنه آن حرکت می کنی از تو بلندتر است نه به کوه می رسی نه قدرت داری زمین را مهار کنی همه چیز از تو سنگین تر و بزرگ تر است.

پرسش:... پاسخ: چون غفلت دارد یعنی به سوء اختیار خودش این شهوت و غضب را مثل سگ هار مسلّط کرده بر آن عقلی که «عُبد به الرحمن» و آن را به زنجیر کشیده این بیان نورانی حضرت امیر همین بود فرمود: «کم مِن عقلٍ أسیر تحت هوی أمیر» (۲) جبهه جهاد داخلی همین است اگر شهوت و غضب دست و پای عقل را به زنجیر کشیدند این عقل بیچاره قدرت کار ندارد فرمانروا شهوت و غضب اند خب اگر این شد این می شود «کم مِن عقلٍ أسیر تحت هوی أمیر» اگر دست و پای عقل باز بود «عُبد به الرحمن و اکتسب به الجنان». (۳)

غرض آن است که آن آیات هم قبلاً گذشت که انسان منهای اهتمام به مسئله روح, زمین از او سنگین تر است آسمان از او بزرگ تر است فرمود: (ءَأَنتُمْ أَشَدُّ خَلْقاً أَمِ السَّماءُ بَنَاهَا), فرمود: (إِنَّکَ لَن تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَلَن تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولاً).

۱- (۵) . سوره اسراء، آیه ۳۷.

۲- (۶) . نهج البلاغه، حکمت ۲۱۱.

۳- (۷) . الکافی، ج ۱، ص ۱۱.

سقوط انسان در صورت غفلت از کرامت خود

پرسش:... پاسخ: بله, آن برای آن است که (نَفَخْتُ فِيهِ مِن رُوحِی) برای اینکه (إِنِّی جَاعِلٌ فِی الأَرْضِ خَلِيفَةً) (۱) انسان کریم است به استناد (لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِی آدَمَ) (۲) قبلاً هم گذشت که کرامتِ او به استناد خلافت اوست که (إِنِّی جاعِلٌ فِی الأَرْضِ خَلِيفَةً) او که کریمِ بالذّات نیست کرامت او به استناد خلافت اوست خلافت هم آن است که خلیفه کار مستخلَف عنه را انجام بدهد به دستور مستخلف عنه کار بکند نه اینکه کنار سفره خلافت بنشیند حرف خودش را بزند اگر کسی نان خلافت را خورد حرمت خلافت را دید حرف خودش را زد می شود (كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ) دیگر جا برای (كَرَّمْنَا بَنِی آدَمَ) نیست کرامت انسان, ذاتیِ او نیست به استناد خلافت اوست این یک اصل, کرامت خلیفه به این است که دستور مستخلف عنه را انجام بدهد اگر کرامتِ خلافت را چشید و غاصبانه حرف خودش را زد مثل اینکه کسی قائم مقام یک وزیر باشد از طرف وزیر امضا بکند حقوق خاص هم بگیرد ولی کار خودش را بکند این خلافت او غاصبانه است درباره همین ها فرمود: (اولئک کالانعام بَلْ هُمْ أَضَلُّ) (۳)

برتری مخلوقات دیگر از انسان در صورت غفلت

پس نسبت به اینها سخن از «أحسن المخلوقین» نیست تحلیل کرده فرمود زمین از شما محترم تر است آسمان از شما محترم تر است (ءَأَنتُمْ أَشَدُّ خَلْقاً أَمِ السَّمَاءُ بَنَاهَا), (۴) (لَخَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ) (۵) همه این آیات برای انسان عادی است ولی انسانی که کرامت خود را به استناد خلافت می داند و خلافت را حفظ کرده می گوید خلیفهالله باید حرف الله را بزند دستور الله را انجام بدهد نه اینکه حرف خودش را بزند به میل خود عمل بکند این چنین کسی مشمول (إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ) (۶) می شود کاری که از این انسان ساخته است از آسمان و زمین ساخته نیست.

۱- (۸) . سوره بقره، آیه ۳۰.

۲- (۹) . سوره اسراء، آیه ۷۰.

۳- (۱۰) . سوره اعراف، آیه ۱۷۹.

۴- (۱۱) . سوره نازعات، آیه ۲۷.

۵- (۱۲) . سوره غافر، آیه ۵۷ .

۶- (۱۳) . سوره احزاب، آیه ۷۲.

نمونه ای از پرورش حیوان در سایه انسان کامل

پرسش:... پاسخ: اما هدهد در سوره مبارکه «نمل» گذشت که این تربیت شده وجود مبارک سلیمان است آنجا او حرف حکیمانه زد شما ببینید بسیاری از افراد این قدرت استدلال را ندارند (أَلَّا يَسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي) (۱) کذا و کذا فرمود من رفتم در یمن دیدم یک عده شمس پرست اند اینها چرا شمس آفرین را نمی پرستند اینکه حرف یک انسان معمولی درس خوانده نیست چه رسد به حیوان اینها را وجود مبارک سلیمان که (عُلِّمْنَا مَنطِقَ الطَّيْرِ) (۲) تربیت کردند.

پرسش:... پاسخ: بله برای روح است اگر روح تربیت بشود آن وقت می شود خلیفهالله وقتی خلیفهالله شد استحقاق کرامت را دارد (لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ) درست است اگر خلافت نداشت کرامت ندارد, کرامت نداشت می شود (أُولئِكَ كَالْأَنْعَامِ) اگر (كَالْأَنْعَامِ) شد آن آیاتی که قبلاً خواندیم درباره او صادق است فرمود زمین از شما محترم تر است آسمان از شما محترم تر است بزرگ تر است سنگین تر است وزین تر است شما هفتاد, هشتاد کیلو وزن دارید همین! بنابراین سبب (أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ) بودن آن است.

تبیین تسویه جسم و جان انسان

مطلب دیگر اینکه فرمود: (ثُمَّ سَوَّاهُ) این (سَوَّاهُ) را قبل از نفخ روح فرمود, تسویه بدن یک چیز است تسویه روح چیز دیگر است تسویه روح همان است که در سوره مبارکه «شمس» بود که در بحث دیروز گذشت فرمود: (وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا) (۳) الهام فجور و تقوا, تسویه روح است یعنی روح وقتی مستوی الخلقه است که ملهم به الهام الهی باشد اما بدن وقتی مستوی الخلقه است که گوش داشته باشد نه سامعه, چشم داشته باشد نه باصره; یعنی این ساختار طوری باشد که برای آنها اذن خلق بکند سمع که برای بدن نیست ما یک گوش داریم و یک سامعه, یک چشم داریم و یک باصره اینها را باید در فقه دیده باشید که دیه گوش غیر از دیه سامعه است دیه چشم غیر از دیه باصره است یک وقت کسی به گوش کسی آسیب می رساند اما سامعه او همچنان محفوظ است این دیه گوش را باید بدهد یک وقت به سامعه او آسیب می رساند گوشش سالم است باید دیه سمع را بدهد یک وقت است به چشم کسی آسیب می رساند این باید دیه چشم را بدهد یک وقت به چشمش آسیب نمی رساند کاری می کند که بینایی او را از او می گیرد این باید دیه باصره را بدهد باصره کار روح است چشم شبکه چشم برای بدن است, سامعه کار روح است گوش عضو بدن است اینکه فرمود: (ثُمَّ سَوَّاهُ) یعنی دستگاه ظاهری و باطنی او را کاملاً ساختیم ما سرامیک سازی و مجسمه سازی نکردیم که روح در آن بِدمیم همه اعضا و جوارح گوارشی و بیرونی و درونی را خلق کردیم. (وَنَفَخَ فِيهِ مِن رُوحِهِ) بعد روح دادیم خب این روح چه می خواهد روح سامعه می خواهد روح باصره می خواهد که از بیرون واردات علمی را بیاورد بعد نیروی فکر و عقل و قلب می خواهد که بررسی کند تحلیل کند از آن به فؤاد یاد کردند سامعه برای روح است نه برای بدن, باصره برای روح است نه برای بدن, فؤاد هم که برای روح است گاهی می بینید روح متوجه جای دیگر است این چشم بیدار است عکس برداری هم می کند یک شخص از جلوی آدم می گذرد سؤال می کنند که فلان کس را دیدی می گوید متوجه نبودم. دیدن برای باصره است نه برای چشم خب اگر کسی متوجه نبود حواسش جای دیگر بود این آقا که از جلوی چشمش رد شده عکس برداری فیزیکی هم که شده ولی دیدن حاصل نشده عکس برداری شده چشم کارش را کرده ولی باصره کارش را نکرده باصره توجه است و علم است و از شئون

نفس, لذا آن را در قسـمت روح قرار داد بعد از اینکه فرمود: (ثُمَّ سَوَّاهُ) وقتی نوبت به روح رسـید فرمود: (وَنَفَخَ فِيهِ مِن رُوحِهِ وَجَعَلَ لَكُمُ) در فضا و حوزه روح, سمع و بصر و فؤاد.

۱- (۱۴) . سوره نمل, آیه ۲۵.

۲- (۱۵) . سوره نمل, آیه ۱۶.

۳- (۱۶) . سوره شمس, آیات ۷ و ۸ .

پرسش:... پاسخ: غرض آن است که روح تا روح است و توجه دارد می شنود, اگر روح توجّهش به جای دیگر باشد عکس برداریِ فیزیکی با چشم حاصل است ولی ادراک نیست ادراک برای روح است. کارهایی که مربوط به گوش است یک وقت انسان دارد مطالعه می کند گاهی در می زنند گاهی کسی سؤال می کند این کار فیزیکی انجام شده اُذن یعنی گوش کار خودش را کرده و اما این شخص توجه نداشت توجه برای نفس است نفس مادامی که متوجه باشد انسان می شنود و می بیند مادامی که نفس توجه نداشته باشد گوش ممکن است کار خودش را بکند چشم ممکن است کار خودش را بکند یعنی اُذن و عین کار خودشان را می کنند اما شنوایی و بینایی نیست اینکه فرمود: (لَهُمْ آذَانٌ لاَیَسْمَعُونَ بِهَا) (۱) سرّش همین است که در سوره «اعراف» گذشت فرمود: (وَلَهُمْ آذَانٌ لاَیَسْمَعُونَ بِهَا) نه اینکه سامعه دارند و نمی شنوند فرمود گوش دارند و نمی شنوند (۲) نه اینکه باصره دارند و نمی بینند فرمود چشم دارند و نمی بینند. فرمود: (قَلِیلاً مَّا تَشْكُرُونَ)

پرسش: (قَلِیلاً مَّا تَشْكُرُونَ) معنوی است یا ظاهری؟

پاسخ: ما هم باید شکر ظاهری انجام بدهیم که نعمت ها را بجا صرف بکنیم هم شکر باطنی که معارف را فراهم بکنیم و عقاید و معارف را در جای خود صرف کنیم.

پرسش:... پاسخ: هر دو, برای اینکه هم مواد را درست به کار بگیریم و وقتی درست به کار گرفتیم علم حاصل شد عمل صالح هم برابر آنها انجام بگیرد.

۱- (۱۷) . سوره اعراف, آیه ۱۷۹.

۲- (۱۸) . سوره اعراف, آیه ۱۷۹؛ (لَهُمْ اعینٌ لاَیُبصرُونَ بِهَا) .

حضور دو اسم از اسماء الهی در محکمه معاد و علت آن

مطلب بعدی اینکه شفاعت خدا به این ترسیم شد که دو اسم از اسمای الهی در محکمه حاضر باشند و ما در محضر این دو اسم باشیم هم عدل هم فضل, برای اینکه بسیاری از مشکلات ما با مردم است حقّ مردم را ضایع کردیم برخی از مشکلات ما با ذات اقدس الهی است که حقّ الله را ضایع کردیم آنجایی که حقّ مردم را ضایع کردیم آ نجا حتماً باید عدل باشد برای اینکه آنجا اگر از ما بگذرند که صاحب حق راضی نیست بیش از عدل بر ما تحمیل نکنند بر مجرای عدل باشد و آنجا که با ذات اقدس الهی محاسبه داریم بدهکاریم بخواهد با عدل با ما رفتار کند ما در رنج و عذابیم ولی با فضل که تخفیف و احسان است (وَيَعْفُوا عَن كَثِيرٍ) (۱) با ما عمل کند امید نجات ما هست لذا اگر فضل تنها باشد معنایش این است که ما حقّ الناس را هم که بردیم از ما بگذرند این نمی شود هم باید عدل باشد هم باید فضل باشد هم حقّ الناس محترم است هم حقّ الله محترم است.

صدق عدم ارسال پیامبر برای قریش بعد از مسیح

مطلب بعدی آن است که برای فترت که در آن آیه فرمود: (لِتُنذِرَ قَوْماً مَّا أَتَاهُم مِن نَّذِيرٍ مِن قَبْلِكَ) (۲) چند وجه ذکر شد یکی اینکه پیامبری بر آنها نیامده مثل اینکه برای قریش پیامبری نیامده یکی اینکه برای غیر قریش دو پیامبر بین وجود مبارک حضرت عیسی و وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) آمده است که اینها در آن اقوام بودند ولی برای قریش سابقه نداشت برای مجموع اینها صادق است که پیامبر اولواالعزمی که شریعت و کتاب تازه ای بیاورد نبود اما اینکه آیا افرادی می توانند قاصر باشند غافل باشند این در هر عصر و مصری ممکن است چون نه قرآن وعده داد که «لکل فردٍ هاد» و نه توقع است که «لکلّ فردٍ رسول» همه اش قبیله است و مملکت است و قوم است فرمود: (إِنَّمَا أَنتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ) (۳) نه «لکلّ واحدٍ واحدٍ هاد» (وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولاً أَنِ اعْبُدُوا اللّهَ) (۴)

۱- (۱۹) . سوره شوری, آیه ۳۰.

۲- (۲۰) . سوره سجده, آیه ۳.

۳- (۲۱) . سوره رعد, آیه ۷.

۴- (۲۲) . سوره نحل, آیه ۳۶.

اثبات وجود مُنذر و حجّت برای هر قومی

هر محلّی پیام آوری دارد حالا- یا پیامبر اولوالعزم است یا غیر اولوالعزم است یا امامانی هستند که جانشینان پیامبرند یا شاگردان آنها هستند که حجت خدا را به مردم می رسانند. اینکه فرمود: (قُمْ فَأَنذِرْ) بعد فرمود عالمان دین اگر به حوزه های علمیه بروند مبلّغان الهی بشوند آنها هم کار انبیا را انجام می دهند اگر (إِنَّمَا أَنتَ مُنذِرُ) (۱) اگر (قُمْ فَأَنذِرْ) (۲) هست خب (فَلَوْلاَ نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَهٍ مِنْهُمْ طَائِفَهٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا) (۳) این انذار نشان می دهد که عالمان دین, مبلّغان دین وارثان انبیا(علیهم السلام) هستند

سؤال فرشتگان از گنهکاران در قیامت از وجود مُنذر

در قیامت دیگر سؤال نمی کنند که تو پیغمبر اولواالعزم نداشتی یا پیغمبر نداشتی یا امام نداشتی می گویند مگر منذران نیامدند مگر فلان حسینیه نبودی مگر فلان مسجد نبودی مگر فلان عالِم نگفت خدا حق است قیامت حق است واجبات را نگفت محرّمات را نگفت این خزنه جهنم از او سؤال نمی کنند که مگر تو پیغمبر نداشتی می گویند مگر تو روحانی نداشتی (أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ) (۴) مگر زمان خود انبیا(علیهم السلام) پیامبر درِ خانه همه مردم می رفتند.

پرسش:... پاسخ: کار آنها را می کنند در حدّ خودشان. منتها اگر بیگانه و آن مستکبر بگذارد این رسانه های تبلیغی در جهان فراگیر خواهد بود مشکل این است که اینها (يَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللّهِ) (۵) این (يَصُدُّونَ) هم به معنای «ینصرفون بأنفسهم» (یک) هم «یصرفون غیرهم» (دو) اینها بانصراف انفسهم و صرف أغیارهم جلوی تبلیغات دین را می گیرند خب آنها که دسترسی ندارند می شوند مستضعف فرمود: (إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ) (۶) خب اینها مستثنا هستند و قرآن هم وعده نداد که برای هر فردی هادی می آید فرمود: (لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ) فرمود: (وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّهٍ رَسُولاً أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ) آ ن وقت در قیامت وقتی عده ای به جهنم می روند خازنان جهنم می گویند (أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ)

ص: ۹۵۶

۱- (۲۳) . سوره رعد, آیه؛ سوره نازعات, آیه ۴۵.

۲- (۲۴) . سوره مدثر, آیه ۲.

۳- (۲۵) . سوره توبه, آیه ۱۲۲.

۴- (۲۶) . سوره ملک, آیه ۸.

۵- (۲۷) . سوره اعراف, آیه ۴۵.

۶- (۲۸) . سوره نساء, آیه ۹۸.

عالمان دین وارثان انبیاء و منذران جامعه

خدا سبحان در سوره «توبه» فرمود عالمان دین وقتی به حوزه ها رفتند متفقّه شدند احکام دین را یاد گرفتند به بلادشان برگشتند (لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ) خب این (لِيُنذِرُوا) حاصل می شود دیگر لازم نیست پیامبر یا امام باشد حرف پیامبر یا حرف امام را وقتی بفهمد به مردم بگوید همان نذیر است حجت خدا بر مردم تمام می شود.

به هر تقدیر فترت یا به معنای آن است که رسول اولواالعزم نیامده این در فضای وسیع تر است یا از آن کوچک تر رسول غیر اولواالعزم نیامده.

پرسش: مردم می توانند از انبیا درخواست معجزه بکنند اما از علما که نمی شود.

پاسخ: بله معجزه علما همان قرآن است که همراهشان است لازم نیست که از خود عالِم دین معجزه بخواهند این قرآن معجزه است ما از طرف این قرآن آمدیم قرآن هم کلام الله است.

عقلانی بودن رجوع به عالمان در مسائل دینی

پرسش:... از قرآن سر در نمی آورند. پاسخ: بسیار خوب عقل می گوید هر بی سوادی به باسواد مراجعه کند این وقتی دلش درد می کند به طبیب مراجعه می کند وقتی می خواهد خانه بسازد به مهندس مراجعه می کند وقتی در مسائل دینی مشکل دارد باید به روحانی محل مراجعه کند این حداقل حکم عقل است که جاهل باید به متخصّص فن رجوع بکند.

بنابراین این فترت به هر معنایی که باشد تام است و مخالف با آن آیات هم نیست چون آیات وعده نداده که برای هر کسی پیامبری بیاید.

استبعاد تنها دلیل منکران معاد و پاسخ برهانی آن

مطلب دیگر در جریان معاد که فرمود: (أءِذَا ضَـلَلْنَا فی الْأَرْضِ) اینها برهانی نداشتند دستشان خالی بود فقط استبعاد بود خودشان هم تعبیر کردند گفتند (وَمَا نَحْنُ بِمُسْتَيْقِنِينَ) (۱) اینها می گفتند: (ذلِکَ رَجْعٌ بَعِيدٌ) برهانی بر استحاله نداشتند فقط استبعاد می کردند ذات اقدس الهی در برابر منکران معاد چند طایفه آیات دارد که بخشی از آنها ناظر به این است که ممکن است هیچ بعید نیست هیچ استحاله ای ندارد ذات اقدس الهی که (بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ) (۲) است انسانی که هیچ نبود ماده اوّلیه اش را آفرید بعد از آن ماده به صورت انسان موجودی ساخت که شما می بینید. در سوره مبارکه «روم» آیه ۲۷ گذشت که (وَهُوَ الَّذِی يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ وَلَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَی فِی السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ) پس از نظر امکان بخواهید یقیناً ممکن است خدای سبحان دوباره انسان مرده را زنده کند برای اینکه وقتی که هیچ نبود نه روحش بود نه بدن آفرید حالا که هر دو وجود دارند منتها پراکنده اند این بخشی از آیات قرآن کریم است که جواب استبعاد آنها را می دهد اما حالا خب معاد شده ممکن ولی هست یا نه؟ قبلاً هم گذشت که تعبیر قرآن کریم از معاد به عنوان (إِنَّکَ جَامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ لاَ رَيْبَ فِيهِ) (۳) یعنی «المعاد حقّ بالضروره» این قضایای بدیهی هر قضیه ای بالأخره جهتی دارد بعضی از قضایا جهتش امکان است مثل اینکه می گوییم «زید قائم بالامکان» بعضی از قضایا جهتش ضرورت است می گوییم «زید انسان بالضروره» وقتی می گوییم «المعاد حقّ» یعنی «المعاد حقّ, المعاد موجودٌ بالإمکان» یا «المعاد حقّ, المعاد موجود بالضروره»؟ «المعاد موجود بالضروره» مثل «الانسان ناطق بالضروره» این (إِنَّکَ جَامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ لاَ رَيْبَ فِيهِ) همین است نه اینکه خدا ممکن است دوباره انسان ها را خلق بکند بالضروره خلق می کند آن طایفه آیاتی که ناظر به ضرورت معاد است از همین جاها شروع می شود که اگر معاد نباشد این خلقت پوچ است چون هر که هر چه کرد, کرد هر کسی ظلمی کرد, کرد هر کسی رنجی دید, دید نه خوبان طرْفی می بندند نه بدان کیفر می بینند باطل همین است که دیگر حقیقت شرعیه ندارد.

۱- (۲۹) . سوره جاثیه, آیه ۳۲.

۲- (۳۰) . سوره بقره, آیه ۱۱۷؛ سوره انعام, آیه ۱۰۱.

۳- (۳۱) . سوره آل عمران, آیه ۹.

سؤال ابراهیم(علیه السلام) از آموزش احیای مردگان نه استبعاد آن

پرسش: حضرت ابراهیم از ضرورت سؤال می کند؟

پاسخ: نه, حضرت ابراهیم سؤال می کند که به من یاد بده من هم مرده ها را زنده کنم این در سوره مبارکه «بقره» گذشت, خود حضرت ابراهیم وقتی در توحید الهی سخن می گوید, می فرماید: (رَبِّیَ الَّذِی یُحْیِیْ وَیُمِیتُ) (۱) برهان اقامه کرده در آن محاجّه با نمرود, کسی که برهان اقامه می کند می گوید: (رَبِّیَ الَّذِی یُحْیِیْ وَیُمِیتُ) دیگر در مسئله معاد مشکلی ندارد آنجا گذشت که وجود مبارك ابراهیم(سلام الله علیه) به خدا عرض کرد که به من یاد بده من چگونه مرده ها را زنده کنم نه تو چگونه مرده ها را زنده می کنی.

پرسش: عرض کرد (رَبَّ أَرِنِی کَیْفَ تُحْیِی الْمَوْتَی)؟

پاسخ: (کَیْفَ تُحْیِی) نه «کیف تحیی المیّت» به من نشان بده (أَرِنِی) کیفیت احیا را فرمود این کار را بکن آن کار را بکن (ثُمَّ ادْعُهُنَّ یَأْتِینَّکَ سَعْیاً) (۲) به من کیفیت احیای موتا را نشان بده چند قضیه در همان سوره مبارکه «بقره» هست یکی اینکه خود آن شخص حالا یا عُزیر است یا هر که, خود او را اماته کرد و زنده کرد تا این مردن و زنده شدن را در درون خود بیابد قضیه دیگر که قضیه حضرت ابراهیم است این است که کیفیت احیا و اماته را به حضرت نشان داد حضرت هم اماته کرد هم احیا کرد.

پس ضرورت معاد معنایش این است که همان طوری که دو دوتا چهارتاست و محال است نباشد, معاد حق است محال است نباشد (إِنَّکَ جَامِعُ النَّاسِ لِیَوْمٍ لاَ رَیْبَ فِیهِ)

ص: ۹۵۹

۱- (۳۲) . سوره بقره, آیه ۲۵۸.

۲- (۳۳) . سوره بقره, آیه ۲۶۰.

تبیین دو طایفه از آیات در ضرورت معاد

دو طایفه آیات درباره ضرورت معاد است یک طایفه آیات آنها که بالصراحه می فرماید ما این نظام را به حقیقت آفریدیم هیچ ممکن نیست حرف کسی, کار کسی, اندیشه کسی, انگیزه کسی هدر برود اگر هر کسی هر حرفی زد هر کاری کرد هر فکری کرد هر اندیشه ای داشت هر انگیزه ای داشت به حسابش نرسند می شود پوچ ما چنین عالمی خلق نکردیم فرمود: (خَلَقَ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضَ إِلَّا بِالْحَقِّ) (۱) این «باء» یا «باء» مصاحبه است یا «باء» ملابسه وقتی گفتند این ساختمان با سیمان ساخته شد یا با آهن ساخته شد یعنی درون و بیرون و حقیقت این ساختمان این مصالح است عالَم با مصالح حق ساخته شد اگر ذرّه ای بطلان در این عالَم راه پیدا کند این عالَم الهی نیست فرمود ما اینجا اجازه ندادیم که هر کسی هر کاری بکند ما به حق آفریدیم این یک طایفه, در سوره مبارکه «ص» فرمود بطلان در این عالَم نیست (وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا) که ظالم هر کاری کرد, کرد مظلوم هر چه چشید, چشید این طور نیست فرمود: (أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثاً وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ), (۲) (أَيَحْسَبُ الْإِنسَانُ أَن يُتْرَكَ سُدى) (۳) سُدی یعنی یاوه, این مگر می شود هر کسی هر حرفی بزند در عالم و رَد بشود حساب و کتابی نداشته باشد. بنابراین دو طایفه از آیات است که برای ضرورت معاد نازل شده است که «المعاد حقّ لا ریب فیه» نه اینکه ممکن است خدا عالَم دیگر داشته باشد اگر نداشته باشد می شود باطل,

ص: ۹۶۰

۱- (۳۴) . سوره انعام, آیه ۷۳.

۲- (۳۵) . سوره مومنون, آیه ۱۱۵.

۳- (۳۶) . سوره قیامت, آیه ۳۶.

بطلان نظام آفرینش در صورت نبود معاد

مرگ اگر پوسیدن باشد می شود باطل, حساب و کتاب نباشد می شود باطل ولی در سوره «ص» فرمود ما باطل گرا نیستیم باطل آفرین نیستیم یاوه آفرین نیستیم آیه ۲۷ سوره مبارکه «ص» این است (وَمَا خَلَقْنَا السَّماءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا ذلِكَ ظَنُّ الَّذِين كَفَرُوا) آنها که می گویند بعد خبری نیست معنایش همین است یعنی صدامیان هر چه کردند, کردند شهدا هر چه چشیدند, چشیدند خب باطل همین است, فرمود هر کس هر چه کرد, کرد, (ذلِكَ ظَنُّ الَّذِين كَفَرُوا). فرمود: (أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثاً) یا (أَيَحْسَبُ الْإِنسَانُ أَن يُتْرَكَ سُدى) تمام ذرّات عقاید و اندیشه شما حساب شده است (ذلِكَ ظَنُّ الَّذِين كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفرُوا مِنَ النَّارِ)

ظن مشرکان به بطلان نظام آفرینش و ردّ آن

منتها بحثی که فعلاً در سوره مبارکه «سجده» داریم این است که فرمود اینها خیال کردند ممکن نیست حالا دلیلی بر استحاله ندارند استبعاد دارند (أءِذَا ضَلَلْنَا فى الْأَرْضِ أَءِنَّا لَفِى خَلْقٍ جَدِيدٍ) فرمود شما کجا گُم می شوید گم شدنی نیست جانتان که در زمین فرو نمی رود در دست فرشته های ماست بدنتان در زمین است و پراکنده است بعد جمع می کنیم

صحت تعابیر سه گانه در اخذ جان انسان

در جریان روح فرمود در دست فرشتگان است حالا این تفسیر روایی را لابد ملاحظه فرمودید در کنزالدقائق و امثال آن که چند روایت است در ذیل همین آیه برخی ها آمدند از وجود مبارک حضرت امیر(سلام الله علیه) سؤال کردند که آیات اماته برای ما مشتبه است برای اینکه در یک قسمت از آیات دارد خدا جان را می گیرد در یک قسمت دارد مَلَک الموت می گیرد طایفه سوم آیاتی است که دارد که فرشته ها جان را قبض می کنند فرمود هر سه حق است و هر سه را ذات اقدس الهی انجام می دهد منتها متوفّاها فرق می کنند (۱) ممکن نیست کاری در عالَم انجام بگیرد خدای سبحان حضور نداشته باشد مدبّرات امر به اذن خدا انجام می دهند لکن آ نجا که فرمود: (اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنفُسَ) (۲) چون مدیر کل و مدبّر کل اوست آنجا که فرمود: (يَتَوَفَّاكُم مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِى وُكِّلَ بِكُمْ) (۳) یک مدیر میانی است به اذن خدا, آنجا هم که فرمود: (تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا) (۴) آنها مسئولان زیرمجموعه عزرائیل(سلام الله علیهم اجمعین) هستند همه اینها هستند منتها عمده آن است که محتضر در چه حدّی باشد که جان را به چه کسی تسلیم بکند برخی ها تا «رخش ببینم و تسلیم وی کنم» (۵) منتظرند بعضی ها هم به حضرت عزرائیل(سلام الله علیه) تسلیم می کنند بعضی ها هم به فرشته های زیرمجموعه.

۱- (۳۷) . التوحید (شیخ صدوق), ص۲۶۸; تفسیر کنزالدقائق, ج ۱۰, ص۲۸۷.

۲- (۳۸) . سوره زمر, آیه ۴۲.

۳- (۳۹) . سوره سجده, آیه ۱۱.

۴- (۴۰) . سوره انعام, آیه ۶۱.

۵- (۴۱) . دیوان حافظ، غزل ۳۵۱.

تبیین چگونگی احیای مردگان از زمین بعد از تبدل آن

در آیات دیگر همان طوری که درباره روح آمد درباره بدن هم فرمود: (مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى) در سوره مبارکه «طه» آیه ۵۵ این است فرمود: (مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ) در هر سه جا هم ضمیر «کم» است ضمیر جمع مذکّر سالم به مخاطبان اشاره می کند ما شما را از زمین خلق کردیم دوباره به زمین برمی گردانیم بار سوم شما را از زمین در می آوریم این برای بدن است آنجا هم (يَتَوَفَّاكُمْ) توفّاست فرشته مرگ جان شما را قبض می کند; منتها مشکل این است که انسانی که از خاک بود وارد زمین می شود دوباره از زمین برمی گردد این سؤال را باید با توجه به آیات سوره مبارکه «ابراهیم» حل کرد در سوره «ابراهیم» آیه ۴۸ به این صورت است فرمود: (يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ) یعنی «تبدّل السماوات غیر السماوات» یعنی روزی می رسد که کلّ مجموعه عوض می شود (يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ) یعنی «تبدلّ السماوات غیر السماوات» این زمین تبدیل می شود به زمین دیگر, این آسمان ها تبدیل می شوند به آسمان های دیگر آن گاه این سؤال مطرح است که مطابق سوره «واقعه» (إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَالآخِرِينَ لَمَجْمُوعُونَ إِلَى مِيقَاتِ يَوْمٍ مَعْلُومٍ) [(۱)](#) همه آن روز حاضرند خب این تغییر و تحوّل با احیای موتا چه وقت حاصل می شود یعنی انسان ها اوّلین و آخرین دوباره زنده می شوند روی این زمین بعد این زمین تبدیل می شود به زمین دیگر این است یا اول زمین و آسمان تبدیل می شود به یک نظام دیگر بعد انسان ها از آن زمین تبدیل شده برمی خیزند یا همزمان بالأخره اگر این زمین باشد یک حکم دارد اگر زمین دیگر باشد حکم دیگر دارد روایاتی که در تفسیر کنزالدقائق و مانند آن در ذیل این آیه آمده است برخی از وجود مبارک امام سجاد(سلام الله علیه) است برخی از ائمه دیگر که زمین تبدیل می شود «بأرضٍ لم تکسَب علیها الذّنوب» [(۲)](#) زمین تبدیل می شود به زمینی که روی آن گناه نشده یا زمین تبدیل می شود به خُبز نقیه این همه جمع شدند تا حساب آنها بررسی بشود از همین نانِ زمین می خورند [(۳)](#) اینها یعنی چه این زمین تبدیل می شود به خُبز نقی نان خوب, گندم خوب همه از این زمین می خورند اگر آ ن روایات در ذیل این آیه ارزیابی بشود بعد به این سه مطلب پاسخ داده بشود خیلی از مسائل حل می شود که آیا انسان ها یعنی اولین و آخرین مبعوث می شوند از زمین بعد زمین و آسمان عوض می شود یا اول زمین و آسمان عوض می شود بعد انسان ها مبعوث می شوند یا همزمان

۱- (۴۲) . سوره واقعه, آیات ۴۹ و ۵۰.

۲- (۴۳) . تفسیر العیاشی, ج۲, ص۲۳۶; تفسیر کنزالدقائق, ج۶, ص۱۳۰; در نقل تفسیر العیاشی, «لم تکتسب» آمده است.

۳- (۴۴) . الکافی, ج۶, ص۲۸۶; تفسیر کنزالدقائق, ج۷, ص۸۹ _ ۹۲.

شمول غالب موارد استعمال «سماء» به آسمان و زمین

ولی منظور از سماء در غالب موارد، مجموعه آسمان ها و زمین است اینکه فرمود: (ثُمَّ اسْتَوَی إِلَی السَّمَاءِ) که در سورهٔ مبارکهٔ «فصلت» بود (ثُمَّ اسْتَوَی إِلَی السَّمَاءِ) آن سماء منظور جنس و مطلق سماست یعنی آیه یازده سورهٔ «فصلت» که فرمود: (ثُمَّ اسْتَوَی إِلَی السَّماءِ وَهِیَ دُخَانٌ) یعنی مطلق سماء به دلیل اینکه در آیه بعد یعنی آیهٔ دوازده فرمود: (فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ) آنها را آسمان های هفت گانه قرار دادیم و از اینکه خدا از تأنّی یاد می کند لوجهین است یکی دستور اینکه عجله ای در کار نباشد هر چیزی را در وقتش انجام بدهند یکی اینکه خدای سبحان ضمن اینکه سماوات و ارض را مسخّر کرده در صدد تعلیم هم است فرمود من اینها را به خلیفه ام یاد می دهم که من چطوری ساختم شما مشابه این را می توانید بسازید می شود از دخان, کُره ای ساخت حالا شما به آ ن مقدار نمی توانید ولی این ماده اش فراهم است سرّ تبیین اینکه ما از کدام ماده چه ساختیم برای تعلیم است (ثُمَّ اسْتَوَی إِلَی السَّمَاءِ وَهِیَ دُخَانٌ) فرمود ما از دود از دخان این کرات را ساختیم پس می شود امکان هست این در صدد معجزه که نیست این خلقت عادی است معجزه آن است که بالأخره از کوه سنگی, ناقه ای در بیاورد این می شود معجزه که کار علمی نیست راه فکری ندارد این مخصوص به قداست روح نبی است اما اینها این تأنّی که فرمود: (سِتَّةِ أَیَّامٍ) (۱) است یا ماده های اوّلیه اینها را ذکر می کند در حقیقت برای تعلیم است که این کارها را ما انجام دادیم تا بتوانید مشابه این را بسازید

ص: ۹۶۳

۱- (۴۵) . سورهٔ اعراف, آیهٔ ۵۴؛ سورهٔ سجده, آیهٔ ۴.

بیداری منکران معاد با دیدن قیامت و تقاضای بازگشت به دنیا

حالا این براهین که ثابت شد افراد تبهکار که منکر قیامت بودند وقتی وارد صحنه قیامت می شوند حق برایشان روشن می شود می گویند: (رَبَّنَا ابْصَرْنَا وَسَمِعْنَا) اینها را می گویند منتها می گویند خدایا ما الآن بیدار شدیم, فهمیدیم حق با شماست معاد حق است توحید حق است وحی و نبوت حق است ما را برگردان دنیا که عمل صالح انجام بدهیم ما یقین داریم.

بررسی مقصود از یقین در کلام منکران معاد

نکته اساسی این است که این (فَارْجِعْنا نَعْمَلْ صَالِحاً إِنَّا مُوقِنُونَ) یعنی ما یقین ایمانی داریم کما ذهب إلیه بعض منهم سیدناالاستاد(رضوان الله علیه) (۱) یا یقین علمی داریم در قیامت جا برای یقین ایمانی نیست یعنی در قیامت اینها ایمان بیاورند اگر ایمان بیاورند می شوند موحد, موحد که مخلّد در نار نیست اینها یقین علمی دارند یعنی صد درصد برایشان روشن می شود که حقّ این است اما می خواهند ایمان بیاورند جایش در قیامت نیست یعنی بین نفس و ایمان, اراده فاصله است اینکه در آن آیه فرمود: (نَعْمَلْ صَالِحاً) این (نَعْمَلْ) اعم از عمل جانحه و جارحه است آن ایمان, عمل جانحه است این نماز و روزه و امثال ذلک عمل جارحه است در قیامت هیچ ممکن نیست کسی ایمان بیاورد زیرا ایمان, تکلیف است تکلیف در فضای شریعت است بین نفس و ایمان, اراده فاصله است این اراده را شریعت رهبری می کند و مانند آن, بین نفس و علم, اراده فاصله نیست هیچ کس نمی تواند بعد از اقامه برهان بگوید من نمی خواهم بفهمم, فهم در اختیار کسی نیست.

۱- (۴۶) . المیزان, ج۱۶, ص۲۵۳.

پرسش: بالأخره به یقین می رسند؟

بیان تفاوت یقین علمی و ایمانی و نقش آن در وجود انسان

پاسخ: یقین علمی نه یقین ایمانی, در بحث ها هم همین طور است می داند حق با طرف است ولی باور نمی کند همان که وجود مبارک موسای کلیم به فرعون فرمود برای تو صد درصد مسلّم شد این معجزه است (لَقَدْ عَلِمْتَ مَا أَنزَلَ هؤُلاءِ إِلَّا رَبُّ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ بَصَائِرَ) (۱) برای تو مسلّم شد تو مشکلی نداری قبول بکن, (وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ) (۲) همین است می بینید دو طلبه که تازه رفتند مقدمات بحث کنند یا سیوطی بحث کنند با اینکه ثالث اینها ذات اقدس الهی است هیچ کسی در حجره نیست این فهمیده حق با رفیق خودش است اما مرتب به هر وسیله است دارد حرف خودش را توجیه می کند این اگر _ خدای ناکرده _ تربیت نشود وقتی وارد جامعه شد منشأ بسیاری از خطرات خواهد بود برای انسان ممکن است چیزی صد درصد ثابت بشود که حق است ولی باور نکند بین باور و علم, خیلی فرق است باور کار عقل عملی است که «عُبد به الرحمن و اکتسب به الجنان» علم برای عقل نظری است اینها کاملاً مرزهایشان جداست ممکن است کسی صد درصد برای او روشن بشود و باور نکند در قیامت جا برای باور نیست باور, ایمان است فعل اختیاری است واجب است تکلیف است شریعت می طلبد اینها علم الیقین دارند اما علم الیقین مشکل اینها را حل نمی کند حجتی است علیه اینها, ایمان نمی توانند بیاورند اینکه می گویند: (فَارْجِعْنا نَعْمَلْ صَالِحاً) این عمل به معنی عمل جارحه نیست اعم از عمل جانحه و جارحه است.

ص: ۹۶۵

۱- (۴۷) . سوره اسراء, آیه ۱۰۲.

۲- (۴۸) . سوره نمل, آیه ۱۴.

«و الحمد لله ربّ العالمين»

آیات ۱۰ تا ۱۴ سوره سجده ۹۱/۱۲/۲۳

.Your browser does not support the audio tag

(وَقَالُوا أَءِذَا ضَلَلْنَا فِی الْأَرْضِ أَءِنَّا لَفِی خَلْقٍ جَدِیدٍ بَلْ هُم بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ کَافِرُونَ (۱۰) قُلْ یَتَوَفَّاکُم مَلَکُ الْمَوْتِ الَّذِی وُکِّلَ بِکُمْ ثُمَّ إِلَی رَبِّکُمْ تُرْجَعُونَ (۱۱) وَلَوْ تَرَی إِذِ الْمُجْرِمُونَ نَاکِسُوا رُؤُوسِهِمْ عِندَ رَبِّهِمْ رَبَّنَا أَبْصَرْنَا وَسَمِعْنَا فَارْجِعْنَا نَعْمَلْ صَالِحاً إِنَّا مُوقِنُونَ (۱۲) وَلَوْ شِئْنَا لَآتَیْنَا کُلَّ نَفْسٍ هُدَاهَا وَلکِنْ حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّی لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِینَ (۱۳) فَذُوقُوا بِمَا نَسِیتُمْ لِقَاءَ یَوْمِکُمْ هذَا إِنَّا نَسِینَاکُمْ وَذُوقُوا عَذَابَ الْخُلْدِ بِمَا کُنتُمْ تَعْمَلُونَ (۱۴))

مروری بر مباحث طرح شده پیرامون قرآن

چون این سوره مبارکه «سجده» در مکه نازل شد و همان طور که ملاحظه فرمودید مطالب محوری سوَر مکّی اصول دین و خطوط کلی اخلاق و فقه است جریان وحی و نبوت در طلیعه این سور ه مطرح شد که قرآن کتابی است (لاَ رَیْبَ فِیهِ) (۱) مبدأ فاعلی آن هم ربّ العالمین است هدفش هم هدایت مردم است هم محتوای کتاب مشخص شد هم فاعل نازل کننده کتاب مشخص شد و هم هدف تنزیل کتاب بعد به مسئله توحید اشاره کردند که خدا خالق آسمان و زمین و مجموعه نظام هستی است و آنچه را آفرید به بهترین وجه آفرید بعد به مسئله معاد پرداخت.

عدم اقامه برهان بر انکار معاد توسط مشرکان و علت آن

در جریان معاد فرمود اینها راهی برای نفی معاد و انکار معاد ندارند دلیل ندارند فقط استبعاد می کنند می گویند انسان که مرده است وقتی می میرد در زمین گم می شود پراکنده می شود (۲) اینها مشکلشان از نظر معرفت شناسی همان اکتفای بر حس و تجربه است (یک) و روح مجرّد را منکرند (دو) و خیال می کنند مرگ, پوسیدن است نه از پوست به در آمدن (سه) تفرقه اجزا را نابودی می پندارند (چهار) هیچ کدام از اینها دلیل بر نفی معاد نیست. در سوره مبارکه «قیامت» که بحث آن به مناسبت هایی اشاره شد فرمود اینها شبهاتی که دارند بین خود و خدای خود برهانی بر نفی معاد ندارند.

ص: ۹۶۶

۱- (۱) . سوره سجده, آیه ۲.

۲- (۲) . سوره سبأ, آیه ۷.

شهوت عملی ریشه استبعاد معاد و پاسخ قرآن به آن

اینها گرفتار شبهه علمی نیستند اینها مبتلا به شهوت عملی اند آیه سه سوره مبارکه «قیامت» این است (أَیَحْسَبُ الْإِنسَانُ أَلَّن نَجْمَعَ عِظَامَهُ) همین کسی که قصه اش در پایان سوره مبارکه «یس» است که (وَضَرَبَ لَنَا مَثَلاً وَنَسِیَ خَلْقَهُ قَالَ مَن یُحْیِی الْعِظَامَ وَهِیَ رَمِیمٌ) (۱) استخوانی را از گورستان مکه گرفت به حضور حضرت آورد گفت این استخوان بدن که محکم ترین عضو بدن است این به صورت رمیم و پودر در می آید خب اگر استخوان رمیم می شود سایر اعضا به طریق اُولیٰ پراکنده

خواهند شد چه کسی اینها را زنده می کند که خدا فرمود: (قُلْ یُحْیِیهَا الَّذِی أَنشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّهٍ) (۲) در همین زمینه آیه سه به بعد سوره مبارکه «قیامت» می فرماید: (أَیَحْسَبُ الْإِنسَانُ أَلَّن نَجْمَعَ عِظَامَهُ) ما نه تنها توان آن را داریم که استخوان های او را دوباره برگردانیم (بَلَی قَادِرِینَ عَلَی أَن نُّسَوِّیَ بَنَانَهُ) انگشت ها و سرانگشت ها و خطوط ریز سرانگشت ها که مهم ترین عامل شناسایی هر فردی همان انگشت مُهر اوست ما هر انسانی را با همه خطوط ریز و ظریف سرانگشتش محشور می کنیم. بعد فرمود اینها هیچ شبهه علمی ندارند برای اینکه آن خدایی که اینها هیچ چیزی نبودند به این صورت در آورد الآن که همه چیزش موجود است همان روح به دست فرشته هاست که (یَتَوَفَّاکُم مَلَکُ الْمَوْتِ) هم بدن ذرّاتش در عالَم هست اینها شبهه علمی ندارند بلکه شهوت عملی دارند (بَلْ یُرِیدُ الْإِنسَانُ لِیَفْجُرَ أَمَامَهُ) می خواهد جلویش باز باشد چون می خواهد جلویش باز باشد روز سؤال و جواب را انکار می کند, اگر دلیلی می داشت خب طرح می کرد ما وقتی آن برهان معاد را ذکر می کنیم اینها سرافکنده می شوند پس شبهه علمی ندارند مشکل علمی ندارند می خواهند اَمامشان جلویشان باز باشد رها باشند (بَلْ یُرِیدُ الْإِنسَانُ لِیَفْجُرَ أَمَامَهُ) از این جهت منکر است. در آیه محلّ بحث هم فرمود اینها مشکل علمی ندارند (بَلْ هُم بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ کَافِرُونَ) اگر سؤال این است که چگونه معدوم, موجود می شود چیزی معدوم نشده شما فوت نمی کنید وفات می کنید تمام هویّت شما به دست فرشته هاست که موکّل ما هستند این ملک الموت اگر جنس باشد شامل حضرت عزرائیل(سلام الله علیه) و ملائکه زیرمجموعه اوست اگر خصوص حضرت عزرائیل(سلام الله علیه) باشد آنها هم زیرمجموعه او هستند که (تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا) (۳) یا (الَّذِینَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلاَئِکَهُ), (۴) فرمود: (یَتَوَفَّاکُمْ) شما متوفّا می شوید فرشته هایی که موکَّل اند و مأمورند متوفّی اند اینها استیفا می کنند مستوفیانه جان شما را می گیرند هیچ چیزی در زمین نمی ماند, می ماند بدنتان خب بدنتان در زمین پراکنده است ما دوباره جمع می کنیم پس شما مشکل علمی ندارید ولی نمی خواهید قیامت را باور کنید چون می خواهید جلویتان باز باشد (بَلْ یُرِیدُ الْإِنسَانُ لِیَفْجُرَ أَمَامَهُ) لذا (بَلْ هُم بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ کَافِرُونَ) را اول ذکر فرمود, قبل از اینکه پاسخ شبهه آنها را مطرح کند یعنی بفرماید: (قُلْ یَتَوَفَّاکُم) قبل از آن فرمود اینها اصل مهمّشان این است که قیامت را نپذیرند اگر قیامت را بپذیرند خب احساس مسئولیت می کنند و هر کاری نمی کنند هر حرفی را نمی زنند اینها می خواهند دهنشان, زبانشان, کارشان باز باشد جلویشان باز باشد (بَلْ هُم بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ کَافِرُونَ) آن گاه فرمود: (قُلْ یَتَوَفَّاکُم مَلَکُ الْمَوْتِ الَّذِی وُکِّلَ بِکُمْ ثُمَّ إِلَی رَبِّکُمْ تُرْجَعُونَ) پس ضلالت و گم شدن و امثال ذلک نیست نابودی در کار نیست.

۱- (۳) . سوره یس, آیه ۷۸.

۲- (۴) . سوره یس, آیه ۷۹.

۳- (۵) . سوره انعام, آیه ۶۱.

۴- (۶) . سوره نحل, آیات ۲۸ و ۳۲.

اقرار مشرکان به یقین نداشتن در نفی معاد

پرسش:... پاسخ: نه, هدف اصلی شان اضراب نیست یعنی آن قسمت مهمّشان این است مثل (بَلْ یُرِیدُ الْإِنسَانُ لِیَفْجُرَ أَمَامَهُ) که در سوره مبارکه «قیامت» آمده است یعنی هدف اصلی شان, انگیزه مهمّشان این است آن را بهانه قرار می دهند آن یک استبعاد است و خود آنها می گویند: (وَمَا نَحْنُ بِمُسْتَیْقِنِینَ) (۱) ما یقین به معاد نداریم می گویند (ذلِکَ رَجْعٌ بَعِیدٌ) (۲) اینها استبعاد دارند نه استحاله, خب اگر کسی مستبعَد بود وقتی ذات اقدس الهی برهان اقامه کرد شاهد اقامه کرد بهتر از آن را انجام داد مطابق سوره «روم» که فرمود: (وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَیْهِ) (۳) خب باید بپذیرند عمده همان است که (بَلْ یُرِیدُ الْإِنسَانُ لِیَفْجُرَ أَمَامَهُ).

معدوم نشدن روح انسان با مرگ و اثبات بقای آن

آن گاه فرمود شما در زمین گم نمی شوید در جریان روح که زنده است اختصاصی به مسئله شهدا ندارد آن دو آیه ای که یکی در سوره «بقره» (۴) و دیگری در سوره «آل عمران» است که درباره شهدا(رضوان الله علیهم) آمده است (لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِینَ قُتِلُوا فِی سَبِیلِ اللّهِ أَمْوَاتاً بَلْ أَحْیَاءٌ) (۵) این چنین نیست که این مخصوص شهدا باشد منتها آن (فَرِحِینَ بِمَا آتَاهُمُ اللّهُ مِن فَضْلِهِ) (۶) یا (یَسْتَبْشِرُونَ) (۷) اینها می تواند مختصّ به آنها باشد ولی بالأخره روح زنده است انسان که می میرد یا روح «فی روضه من ریاض الجنّه» یا ــ معاذ الله ــ «فی حفره من حفر النیران» (۸) این طور نیست که اینها رفتند جبهه آن که شهید شد روحش زنده باشد آن که پیروز شد روحش زنده نباشد گاهی پیروزی, ثوابش بیش از شهادت است می بینید یک ضربت وجود مبارک حضرت امیر(سلام الله علیه) «لضربه علیٍ لعمروٍ یوم الخندق تعدل عباده الثقلین» (۹) این چنین نیست که هر شهادتی بالاتر از همه اعمال صالحه باشد بعضی از اعمال صالحه از هر شهادتی هم بالاتر است وجود مبارک حضرت امیر آن شمشیر را که زد بالأخره اسلام را نگه داشت احیا کرد «لضربه علیّ لعمروٍ یوم الخندق تعدل عباده الثقلین» پس روح همه زنده است منتها آنها (فَرِحِینَ بِمَا آتَاهُمُ اللّهُ) هستند (یُرْزَقُونَ) (۱۰) هستند (یَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَهٍ مِنَ اللّهِ) (۱۱) هستند دیگران حالت های خاصّ خودشان را دارند. درباره روح هیچ صحبتی نیست وضعش روشن است.

۱- (۷) . سوره جاثیه, آیه ۳۲.

۲- (۸) . سوره ق, آیه ۳.

۳- (۹) . سوره روم, آیه ۲۷.

۴- (۱۰) . سوره بقره, آیه ۱۵۴.

۵- (۱۱) . سوره آل عمران, آیه ۱۶۹.

۶- (۱۲) . سوره آل عمران, آیه ۱۷۰.

۷- (۱۳) . سوره آل عمران, آیات ۱۷۰ و ۱۷۱.

۸- (۱۴) . ر.ک: الکافی, ج۳, ص۲۴۲.

۹- (۱۵) . عوالی اللئالی, ج۴, ص۷۶.

۱۰- (۱۶) . سوره‌ آل عمران, آیه‌ ۱۶۹.

۱۱- (۱۷) . سوره‌ آل عمران, آیه‌ ۱۷۱.

احتمالات سه گانه در تنافی خروج از زمین در قیامت و تبدّل آن

عمده درباره جسم است که این سه احتمال در آیه سوره مبارکه «ابراهیم» باید تعیین بشود که خدای سبحان که در سوره «طه» فرمود ما شما را از زمین خلق کردیم دوباره به زمین برمی گردانیم بار سوم از زمین در می آوریم (مِنْهَا خَلَقْنَاکُمْ وَفِیهَا نُعِیدُکُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُکُمْ تَارَةً أُخْرَی) (۱) وقتی بخواهد اموات را از زمین در بیاورد این مطابق سوره مبارکه «ابراهیم» در چه مقطعی است آن روایات نورانی که در ذیل این آیه آمده است لابد ملاحظه فرمودید که زمین تبدیل می شود «بأرض لم تکتسب علیها الذنوب» (۲) (یک) بعضی از روایات دارد زمین تبدیل می شود به کُره نقیّه, نان صاف که اهل محشر از آن استفاده می کنند و روایات دیگری هم در کیفیت آن زمین هست. (۳)

پرسش: علامه در تفسیرشان دارند یکی از شهود زمین است شهود باید در این دنیا شهود کرده باشند که آنجا شهادت بدهند بنابراین آنجا این زمین باید باشد که شاهد اعمال ما بوده اگر زمین مبدل شود عوض شود چگونه شهادت می دهد؟

پاسخ: بله, تبدیل غیر از اعدام و ایجاد است همین حقیقت است مبدّل می شود به حقیقت کامل تر این طور نیست که چیزی از حقیقت, خودش را از دست بدهد این زمین کامل تر می شود اگر انسانی کامل تر شد مشهودات قبلی خود را که از دست نمی دهد زمان و زمین شهادت می دهند باید هم باشند اما وقتی کامل تر شدند بهتر شهادت می دهند این طور نیست که مباین بشود تبدیل می شود تبدیل غیر از مباینت است وقتی که تبدیل شد یعنی کامل تر شد شهادت ها را بهتر ادا می کند غرض این است که این (إِنَّ الْأَوَّلِینَ وَالآخِرِینَ لَمَجْمُوعُونَ إِلَی مِیقَاتِ یَوْمٍ مَعْلُوم) (۴) که در سوره مبارکه «واقعه» آمده است اینها اول محشور می شوند روی کُره زمین انسان ها را از زمین بیرون می آورند بعد مجموعه نظام عوض می شود این یک احتمال, یا نه اول آسمان و زمین تبدیل می شوند به آسمان و زمین دیگر بعد از آن زمینِ تبدیل شده انسان ها را اخراج می کنند احتمال دوم, یا همزمان این کار را می کنند احتمال سوم, هر کدام از اینها باشد آثار خاصّ خودش را دارد.

۱- (۱۸) . سوره طه, آیه ۵۵.

۲- (۱۹) . تفسیر العیاشی, ج۲, ص۲۳۶.

۳- (۲۰) . الأحادیث الطوال (طبرانی), ص۹۶.

۴- (۲۱) . سوره واقعه, آیات ۴۹ و ۵۰.

نظری بودن کیفیت معاد و لزوم اعتقاد به مسائل ضروری آن

اینها جزء پیچیده ترین مسائل نظری بحث معاد جسمانی است نه ضروری, آنچه ضروری است این است که تمام انسان ها زنده می شوند طبق روایاتی که از اهل بیت(علیهم السلام) رسیده است طوری که هر کسی در قیامت ببیند آدم می شناسد ما این مقدار را یقیناً باید باور داشته باشیم اما خصوصیاتش مربوط به اهل نظر است آنها جزء مسائل نظری و پیچیده است که آنها را از همه ما نخواستند.

بیان دو احتمال در سرافکنده بودن مجرمان در قیامت

(قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِى وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَى رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ) آن گاه به وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) می فرماید شما می بینید مجرمین در قیامت به صورت های خاص در می آیند (وَلَوْ تَرَى إِذِ الْمُجْرِمُونَ نَاكِسُوا رُؤُوسِهِمْ عِندَ رَبِّهِمْ) اینها سرافکنده اند حالا- اینها سرافکنده اند یعنی شرمسارند یا نه, برخی ها چون به صورت حیوان محشور می شوند حیوان یک موجود ناکس الرأس است مستوی القامه که نیست آن انسان است که مستوی القامه است اینکه حیوان باشد ناکس الرأس است آیا این نکس رأس و نکوس رأس در اثر حشر حیوانی اینهاست یا نه, سرافکنده و شرمسارند (وَلَوْ تَرَى إِذِ الْمُجْرِمُونَ نَاكِسُوا رُؤُوسِهِمْ عِندَ رَبِّهِمْ) آ ن وقت چه می گویند, می گویند: (رَبَّنَا ابْصَرْنَا) آ نچه را قبلاً نمی دیدیم (وَسَمِعْنَا) آ نچه را قبلاً نمی شنیدیم (فَارْجِعْنا) ما را برگردان به جایی که عمل صالح انجام بدهیم ما یقین داریم.

دلیل تفسیر یقین مورد ادعای مجرمان در قیامت به یقین علمی

در بحث دیروز اشاره شد که (إِنَّا مُوقِنُونَ) آیا به این معناست که ما ایمان پیدا کردیم و به این معارف یقین داریم منتها ما را به دنیا برگردان که (نَعْمَلْ صَالِحاً) کما ذهب الیه عدّه منهم سیدناالاستاد(رضوان الله علیه) (۱) یا نه, (إِنَّا مُوقِنُونَ) یعنی ما یقین علمی داریم نه یقین ایمانی, اشاره شد که این دومی می تواند مراد باشد زیرا در قیامت انسان که مُرد نه می تواند حرفِ درست بزند که ثواب صِدق را ببرد نه می تواند حرف دروغ بزند که کیفر معصیت را داشته باشد چون ثواب و عِقاب و اطاعت و عصیان برای شریعت و کتاب و وحی و نبوّت است انسان بعد از مرگ وارد صحنه شریعت و کتاب و وحی و نبوّت نمی شود فقط صحنه عمل است این بیان نورانی پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) است که «فإنّکم الیوم فی دار عملٍ و لا حساب و أنتم غداً فی دار حسابٍ و لا عمل» (۲) این مضمون را وجود مبارک حضرت امیر در نهج البلاغه هم نقل می کند. (۳)

۱- (۲۲) . المیزان، ج۱۶، ص۲۵۳.

۲- (۲۳) . الخصال, ج۱, ص۵۱.

۳- (۲۴) . نهج البلاغه, خطبه ۴۲.

اختیاری نبودن فعل مشرکان در قیامت و عدم ترتب ثواب بر آن

اگر فردا که روز قیامت است ایمان و کفر ممکن باشد, ثواب و عقاب ممکن باشد, معصیت و اطاعت ممکن باشد پس شریعتی لازم دارد چون اگر شریعت نباشد به چه معیار ما بگوییم این معصیت است آن اطاعت است. نه آنجا که می گویند: (رَبَّنَا ابْصَرْنَا وَسَمِعْنَا) این صدقی است که ثواب داشته باشد نه آنجا که دروغ می گویند کِذبی است که معصیت باشد و عِقاب جدا داشته باشد این بحث در سوره مبارکه «انعام» گذشت در سوره مبارکه «انعام» آیات ۲۲ و ۲۳ و ۲۴ فرمود: (وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعاً ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا أَيْنَ شُرَكَاؤُكُمُ الَّذِينَ كُنتُمْ تَزْعُمُونَ) از مشرکان سؤال می کنیم اینها که فکر می کردید شریک الباری هستند چه کاری از آنها ساخته است آنها کجا هستند (ثُمَّ لَمْ تَكُن فِتْنَتُهُمْ إِلَّا أَن قَالُوا وَاللّهِ رَبِّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ) این مشرکین ترفندشان در قیامت این است که ما که مشرک نبودیم. خدا به پیامبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) فرمود: (انظُرْ كَيْفَ كَذَبُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ) نگاه کن چطور دارند دروغ می گویند خب شما عمری را به شرک گذراندید الآن می گویید ما مشرک نبودیم یعنی چه (انظُرْ كَيْفَ كَذَبُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَضَلَّ عَنْهُم مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ) این معنایش این نیست که اینها دروغ گفتند معصیت کردند عِقابی روی عقاب هایشان می آید این معنایش این است که ملکات دنیایی اینها ظهور می کند اینها در دنیا عمری را به دروغ گذراندند الآن هم دارند دروغ می گویند نه اینکه اگر کسی در قیامت گفت (رَبَّنَا ابْصَرْنَا) ثوابی ببرد کار خوبی باشد بشود حسنه یا اگر بگوییم (مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ) یک عقاب جدایی داشته باشد بشود سیّئه, حسنه و سیّئه, اطاعت و عصیان برای ظرف شریعت است مثل انسان در عالَم خواب یک آدم دروغگو در خواب هم بخواهد حرف بزند دروغ می گوید یک آدم فحّاشِ بَذیّ بدزبان در خواب هم که می بینید دارد فحش می دهد این روایتی که مرحوم فیض در وافی نقل کرده اصلش برای جلد هشت کافی مرحوم کلینی است که بارها آن روایت خوانده شد که بشرهای اوّلی گرچه می خوابیدند ولی رؤیایی نداشتند انبیا که آنها را به احکام شریعت دعوت می کردند عده ای می پذیرفتند عده ای نمی پذیرفتند آنها که نمی پذیرفتند بهانه شان این بود که انبیا می فرمودند اگر این کار را کردید ثواب می برید اگر نکردید عقاب می برید, آنها می گفتند ثواب و عقاب یعنی چه، چه وقت ثواب می بریم می فرمودند بعد الموت آنها انکارشان بیشتر می شد می گفتند کسی که وارد قبرستان شد که از قبرستان برنمی گردد خیال می کردند معنای حیات بعدالموت این است که مرده های قبرستان از قبرستان در بیایند بعد مرحوم کلینی این را از معصوم(سلام الله علیه) نقل می کند که خدای سبحان رؤیا را نصیب بشر اوّلی کرد اینها وقتی می خوابیدند چیزهایی می دیدند می آمدند نزد انبیایشان می گفتند اینها چیست که ما در عالم خواب می بینیم انبیایشان می فرمودند اینها که شما در رؤیا می بینید از سنخ آن چیزهایی است که ما به شما می گوییم, شما انتظار نداشته باشید که مرده هایتان از قبرستان بیایند در صحنه بازار و منزل آن یک عالم دیگری است شبیه همین عالم رؤیا (۱) این نمودار و تشبیهی است که بالأخره آن صحنه غیر از این صحنه است انسان در خواب اگر راست گفت ثواب نمی برد دروغ گفت عقاب نمی شود آنچه در خواب می گوید ظهور ملکاتی است که در روز کسب کرده است نه آیه ۲۴ سوره مبارکه «انعام» دلالت دارد که اینها معصیت کردند نه این آیه ای که می گوید (رَبَّنَا ابْصَرْنَا وَسَمِعْنَا) دلیل است بر اینکه اینها اطاعتی می کنند خواسته اینها هم ظهور ملکات اینهاست بر اساس اضطرار, یک آدم بددهن وقتی به دام افتاد دست و پا می زند خب این دست و پا زدنش بر اساس عمل اختیاری نیست که واقعاً چنین چیزی بخواهد در سوره مبارکه «انعام» هم همین مطلب هست وقتی از وجود مبارک امام رضا(علیه السلام) سؤال می کنند آیا خدای سبحان به معدوم علم دارد فرمود به معدومات علم دارد (یک) به ممتنعات علم دارد «علی فرض وجود» (دو) بعد به همین آیه سوره «انعام» استدلال می کند می

فرماید: (لَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ) (۲) رجوع کفار از جهنم به دنیا محال است برای اینکه دنیا بساطش عوض شد اگر (تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّماوَاتُ) (۳) بساط دنیا تبدیل شد به آخرت دیگر دنیایی نیست تا اینها برگردند پس رجوع کفار از جهنم به دنیا محال است ولی بر فرض محال, اگر اینها برگردند چه می شود را هم باز خدا می داند فرمود: (لَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ) بنابراین آ نچه این تبهکاران در قیامت می گویند به عنوان یک عمل اختیاری یک فعل اختیاری نیست تا اگر مطابق واقع بود ثواب ببرند مطابق واقع نبود عقاب ببینند نیست این ظهور ملکات دنیایشان است خواستن آنها هم همین طور است.

۱- (۲۵) . الکافی, ج۸, ص ۹۰؛ الوافی، ج۲۵، ص ۶۴۱.

۲- (۲۶) . (سوره انعام, آیه ۲۸) ر.ك: عیون اخبارالرضا, ج۱, ص۱۱۸.

۳- (۲۷) . سوره ابراهیم, آیه ۴۸.

تبیین ادعای بینا و شنوا شدن مجرمان و کور محشور شدن آنها

پرسش: استاد جمع بین آیه (ربَّنا أبْصَرْنَا وَسَمِعْنَا) با آیه سوره «اسراء» که فرمود: (نَحْشُرُهُمْ یَوْمَ الْقِیَامَهِ عَلَی وُجُوهِهِمْ عُمْیاً وَبُکْماً وَصُمّاً) (۱) چگونه است؟

پاسخ: بله اینها یا گروه های مختلف اند کما تقدّم یا مواقف متعدّد است در بعضی از موقف ها نمی بینند در بعضی از موقف ها می بینند فرمود وقتی ما اینها را آوردیم به لبه جهنم نشان دادیم می گوییم: (أَفَسِحْرٌ هذَا أَمْ أَنْتُمْ لاَ تُبْصِرُونَ) (۲) آن وقت می گویند: (رَبَّنَا ابْصَرْنَا وَسَمِعْنَا) و گرنه اینها در قیامت که در سوره مبارکه «طه» فرمود: (وَنَحْشُرُهُ یَوْمَ الْقِیَامَهِ أَعْمَی) (۳) سه چهار وجه جمع شده یکی از آن وجوه جمع این است که اینها که در دنیا اعما بودند (مَن کانَ فِی هذِهِ أعْمیٰ فَهُوَ فِی الْآخِرَهِ أَعْمَی وَأَضَلُّ سَبِیلاً) (۴) اینها در دنیا از چه نظر اعما بودند یک اعمای ظاهری که نبودند بالأخره چشم داشتند خیلی از چیزها را می دیدند اینها نسبت به قرآن و عترت و معارف, اعما بودند این همه حسینیه و مسجد و حوزه ها و مراکز فرهنگی و دینی بود اینها را نمی دیدند چهار جا مرکز فساد بود فقط آنها را می دیدند در قیامت هم همین طور است این همه نعمت هایی که برای بهشتیان و انبیا و اولیاست آنها واقعاً نمی بینند فقط جهنم را می بینند این طور نیست اینها که کورند جهنم را نبینند اینها که کرند جهنم را نبینند صدای غرّش جهنم را از راه دور می شنوند و می لرزند اما آن نسیم بهشت به مشام اینها نمی رسد در دنیا اینها همین طور بودند مسجد و اهل مسجد و جبهه و اهل جبهه را نمی دیدند مراکز فساد را می دیدند نامحرم را می دیدند این دینی ها را نمی دیدند در قیامت هم بهشت و انبیا و اولیا را نمی بینند جهنم و جهنمی ها را می بینند این معنایش این نیست که واقعاً اینها کورند جهنم را نمی بینند همین ها را می برند به لبه جهنم می گویند: (أَفَسِحْرٌ هذَا أَمْ أَنْتُمْ لاَ تُبْصِرُونَ) همین ها می گویند: (رَبَّنَا ابْصَرْنَا وَسَمِعْنَا) اینها که دیگر به بهشت نمی برند که بگویند بهشت را ببین. غرض این است که آنچه در دنیا کردند در آخرت گرفتار همان خواهد شد, اینها در دنیا کور بودند نسبت به دین و اهل دین, در آخرت کورند نسبت به بهشت و اهل بهشت در دنیا بصیر بودند نسبت به کفر و معصیت و فسق در آخرت جهنم را به خوبی می بینند چه اینکه بهشتی ها هم همین طور بودند مؤمنین (قُل لِّلْمُؤْمِنِینَ یُغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ) (۵) یا اصواتشان را کوتاه کنند یا ابصارشان را کوتاه کنند اینها که نامحرم را ندیدند و صدای نامحرم را نشنیدند هرگز صدای جهنم را نمی شنوند (لاَ یَسْمَعُونَ حَسِیسَهَا) منتها تعبیر قرآن کریم نسبت به اینها مهربانانه است نمی فرماید اینها کرند اینها کورند فرمود اینها آن غرّش جهنم را نمی شنوند اصلاً احساس نمی کنند با اینکه جهنم زفیر و شهیق دارد جهنم درک می کند یک آتش بی درک نیست از فاصله چندین فرسخ وقتی کافر را می بیند نعره می زند (إِذَا رَأَتْهُم مِن مَکَانٍ بَعِیدٍ سَمِعُوا لَهَا تَغَیُّظاً وَزَفِیراً) (۶) نه «اذا رأوها» رؤیت را به جهنم و نار جهنم نسبت می دهد اینها کاملاً تشخیص می دهند می فهمند چه کسی دارد می آید از فاصله دور وقتی کافر را می بینند نعره می زنند اما همین غرّشی که در جهنم هست و جهنمی از فاصله چند فرسخ می شنود اولیای الهی اصلاً احساس نمی کنند مثل اینکه این همه تبلیغات ماهواره ای و مراکز فساد هست اولیای الهی اصلاً اعتنا نمی کنند (لاَ یَسْمَعُونَ حَسِیسَهَا وَهُمْ فِی مَا اشْتَهَتْ أَنفُسُهُمْ خَالِدُونَ). (۷)

۱- (۲۸) . سوره اسراء, آیه ۹۷.

۲- (۲۹) . سوره طور, آیه ۱۵.

۳- (۳۰) . سوره طه, آیه ۱۲۴.

۴- (۳۱) . سوره اسراء, آیه ۷۲.

۵- (۳۲) . سوره نور, آیه ۳۰.

۶- (۳۳) . سوره فرقان, آیه ۱۲.

۷- (۳۴) . سوره انبیاء, آیه ۱۰۲.

پرسش:... پاسخ: آن دیگر در صحنه قیامت است نه در جهنم, در صحنه قیامت وقتی (إِنَّ الْأَوَّلِینَ وَالآخِرِینَ لَمَجْمُوعُونَ إِلَی مِیقَاتِ یَوْمٍ مَعْلُوم) جمع شدند در این مراسم افتتاحیه قیامت احدی حقّ حرف ندارد (لَّا یَتَکَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمنُ وَقَالَ صَوَاباً) (۱) فقط اهل بیت را استثنا کردند که فقط اینها مجازند به اذن خدا حرف بزنند اینها مجازند به اذن خدا شفاعت کنند اما در مواقف خاص چون پنجاه موقف دارد هر موقفی هم بالأخره شاید هزار سال فاصله داشته باشد این طور است گاهی در بعضی از مواقف می فرماید ما از کسی سؤال نمی کنیم (فَیَوْمَئِذٍ لاَـ یُسْأَلُ عَن ذَنبِهِ إِنسٌ وَلاَ جَانٌّ) (۲) یک موقف است که جای سؤال نیست سکوت محض است یک موقف دیگر است که فرمود: (وَقِفُوهُمْ إِنَّهُم مَّسْؤُولُونَ) (۳) اینها را بازداشت کنید تا از اینها سؤال بکنیم خب (وَقِفُوهُمْ إِنَّهُم مَّسْؤُولُونَ) بازداشت است برای سؤال کردن این (لاَـ یُسْأَلُ عَن ذَنبِهِ إِنسٌ وَلاَ جَانٌّ) برای یک موقف دیگر است آن برای موقفی است که دیگر حالا حساب ها تا حدودی روشن شده چرا سؤال نمی شود برای اینکه این معلوم است مجرم است و علامت جُرم هم در چهره او هست (یُعْرَفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِیمَاهُمْ) (۴) خب برای چه سؤال کنیم قبل از اینکه به این صورت در بیایند در یک جا موقف بازداشت است (وَقِفُوهُمْ إِنَّهُم مَّسْؤُولُونَ) وقتی که معلوم شد اینها محکوم اند آثار جرم در اینها روشن شد (فَیُؤْخَذُ بِالنَّوَاصِی وَالْأَقْدَامِ) (۵) شد فرمود اینجا دیگر جای سؤال نیست چون این شخص را می شناسند چه کسی است (لاَـ یُسْأَلُ عَن ذَنبِهِ إِنسٌ وَلاَ جَانٌّ) چرا؟ چون (یُعْرَفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِیمَاهُمْ) بنابراین این پنجاه موقف هر کدام حکم خاصّ خودش را دارد گاهی جای سؤال است گاهی جای سؤال نیست, گاهی جای اذن است گاهی جای اذن نیست, گاهی جای گفتن است گاهی جای گفتن نیست. فرمود اینها که می گویند: (فَارْجِعْنا نَعْمَلْ صَالِحاً) یعنی ما یقین علمی داریم اینکه فرمود در قرآن (نَعْمَلْ صَالِحاً) این عمل, اعم از عمل جانحی و جارحی است ایمان یک عمل جانحی است که بین نفس و ایمان, اراده فاصله است انسان باید بپذیرد و عمل جارحی هم مشخص است.

۱- (۳۵) . سوره نبأ, آیه ۳۸.

۲- (۳۶) . سوره الرحمن, آیه ۳۹.

۳- (۳۷) . سوره صافات, آیه ۲۴.

۴- (۳۸) . سوره الرحمن, آیه ۴۱.

۵- (۳۹) . سوره الرحمن, آیه ۴۱.

پرسش:... پاسخ: خب اگر قاصر باشد و واقعاً تکلیف به او نرسیده باشد که مسئول نیست ولی خیلی ها مقصّرند آنها که جاهل مقصّرند مسئول اند اگر کسی واقعاً حجت الهی به او نرسیده باشد (إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ لاَ يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلاَ يَهْتَدُونَ سَبِيلًا) (۱) آنها خب مسئول نیستند اما اکثری مردم مخصوصاً در شرایط کنونی حجت بر آنها تمام می شود.

پرسش:... پاسخ: نه, این یقین, یقین علمی است نه یقین ایمانی; یعنی یقین پیدا کردند اما اگر بخواهند به این یقین اعتنا کنند و ترتیب اثر عملی بدهند باید به ظرف شریعت برگردند ظرف شریعت ظرف دنیاست.

عدم ترتب اثر بر ایمان اضطراری صحنه قیامت مجرمان

پرسش:... پاسخ: (لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِن قَبْلُ) (یک) (أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمَانِهَا خَيْراً) (۲) (دو) یعنی «لم تکن کسبت فی ایمانها» آن آیه هم همین مطلب را می گوید, می گوید روزی می رسد که ایمان فایده ندارد چرا فایده ندارد برای اینکه ایمان باید بر اساس اختیار باشد ایمان اضطراری که ایمان نیست ایمان اضطراری که سودمند نیست یا قبلًا ایمان آورده «ما کسبت فی ایمانها خیرا» عمل صالح نداشت این هم سودمند نیست هر دو برای گذشته است نه اینکه آن روز ایمان بیاورد یومی فرا می رسد که (لَا يَنْفَعُ نَفْساً إِيْمَانُها لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِن قَبْلُ) یعنی ایمانِ قبلی مفید است نه ایمان فعلی, ایمان قبلی بر اساس اختیار است ایمان فعلی بر اساس اضطرار است ایمان اضطراری مثل آدمی است که دارد چوب می خورد می گوید قبول دارم اما همین که برگردد باز همان معصیتش را می کند.

۱- (۴۰) . سوره نساء, آیه ۹۸.

۲- (۴۱) . سوره انعام, آیه ۱۵۸.

شمول رحمت الهی بر جاهلان قاصر و عدم امتحان آنها در قیامت

پرسش: در آن دنیا اصلاً آزمایش هم نمی شود؟

پاسخ: نه, آنجا جا برای امتحان نیست حالا برای بعضی از افراد مثل صبیان وارد شده است اما در آنجا جا برای آزمایش نیست این (مُرْجَوْنَ لأَمْرِ اللّهِ) (۱) است یعنی «مؤخّرون لأمر الله» یقیناً عذاب نمی کند برای اینکه حجت بر اینها بالغ نشده (فَارْجِعْنا نَعْمَلْ صَالِحاً إِنَّا مُوقِنُونَ).

دو احتمال دنیایی، مقصود از هدایت در آیه (وَلَوْ شِئْنَا لَآتَيْنَا كُلَّ نَفْسٍ هُدَاهَا)

بعد فرمود اینها که این درخواست را می کنند (وَلَوْ شِئْنَا لَآتَيْنَا كُلَّ نَفْسٍ هُدَاهَا) ما اگر بخواهیم آن قدرت را داریم که هدایت هر کسی را به او عطا کنیم وجوهی برای این جمله گفته شد یکی اینکه ما اگر بخواهیم با اجبار و اضطرار هر کسی را مؤمن بکنیم می توانیم (وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَآمَنَ مَنْ فِي الْأَرْضِ كُلُّهُمْ جَمِيعاً) (۲) را هم به همین سبک گرفتند; یعنی ما اگر بخواهیم بر اساس اراده تکوینی, قلب همه افراد را متوجه ایمان بکنیم می توانیم بکنیم اما این دیگر با جزا و بهشت و جهنم و تکلیف و شریعت و اینها هماهنگ نیست بنابراین این احتمال نمی تواند مراد باشد (یک) (وَلَوْ شِئْنَا لَآتَيْنَا كُلَّ نَفْسٍ هُدَاهَا) ما اگر بخواهیم هدایت هر کسی را به او عطا می کنیم یعنی به او توفیق می دهیم گرایشی در قلبش ایجاد می کنیم که او با اختیار و اراده خودش این کار را بکند (دو) این ممکن است ذات اقدس الهی این کار را هم می کند اما نسبت به کسی که مقداری از این راه را آمده باشد (یک) و درباره کسی که تنبّه در او باشد (دو) اما نسبت به کسانی که (سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ ءَأَنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لاَ يُؤْمِنُونَ) (۳) که اینها دین و معارف دین را به استهزا گرفتند این فیض الهی را ذات اقدس الهی رایگان چرا تلف بکند فرمود ما به اینها عقل دادیم فطرت دادیم وحی فرستادیم حجت الهی بر اینها بالغ شد صبر کردیم درِ توبه را باز کردیم اینها (بَلْ يُرِيدُ الْإِنسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ) خب ما به اینها چه توفیقی بدهیم اینها خودشان راه جهنم را انتخاب کردند این دو احتمال, این دو احتمال مربوط به دنیاست, پس احتمال اول که جناب زمخشری و امثال زمخشری آن را ذکر کردند و در مجمع البیان مرحوم امین الاسلام هم هست این راجع به الجاء است یعنی ما اگر بخواهیم با اجبار اینها را به دین گرایش بدهیم می توانیم (۴) خب این کار را البته می تواند ولی با تکلیف و با شریعت و اینها هماهنگ نیست احتمال دوم که سیدناالاستاد(رضوان الله علیه) و همفکرانشان متمایل اند این است که ما اگر بخواهیم طبق توفیق الهی هر کسی را هدایت بکنیم که او با اختیار خودش با میل خودش این راه را برود این کار را می توانیم بکنیم می توانیم توفیق بدهیم (۵) اما حیف این نعمت توفیق که به هر کسی داده بشود ما بارها راهنمایی کردیم این همه مِنن ابتدایی نسبت به او داشتیم او بی اعتنایی کرد.

ص: ۹۷۵

۱- (۴۲) . سوره توبه, آیه ۱۰۶.

۲- (۴۳) . سوره یونس, آیه ۹۹.

۳- (۴۴) . سوره بقره, آیه ۶; سوره یس, آیه ۱۰.

۴- (۴۵) . مجمع البیان, ج۸, ص۵۱۵; الکشاف, ج۳, ص۵۱۰.

۵- (۴۶) . المیزان, ج۱۶, ص۲۵۳.

دو احتمال مربوط به قیامت در آیه (وَلَوْ شِئْنَا لَآتَيْنَا كُلَّ نَفْسٍ هُدَاهَا)

دو احتمال می ماند غیر از این دو احتمال گذشته که اینها مربوط به قیامت است آن دو احتمال یکی این است که در قیامت ما اگر بخواهیم اینها را به بهشت می بریم آن البته ممکن است «لو شئنا لآتینا کلّ نفس هداها الی الجنّه» (۱) البته بعید است ولی این ممکن است هر کسی را خدا بخواهد می تواند بهشت ببرد. احتمال چهارم این است که (لَوْ شِئْنَا لَآتَيْنَا كُلَّ نَفْسٍ هُدَاهَا) یعنی به خواسته اینها که گفتند: (فَارْجِعْنَا نَعْمَلْ صَالِحاً) عمل بکنیم (۲) این احتمال چهارم را که برخی ها نقل کردند این دیگر ممتنع است برای اینکه دنیایی در کار نیست تا اینها را به دنیا برگردانند بنابراین می ماند همین سه احتمال یاد شده (وَلٰكِنْ حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّى لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ).

مکلّف بودن جن و انس و امکان جهنمی شدن از هر دو گروه

مکلّفین دو قسم اند بعضی جن اند بعضی انس اند, جن در آنها مسلمان هست شیعه هست منافق هست کافر هست مستضعف هست مثل انسان، آنها هم حجت بالغه دارند و حجت آنها هم البته انسان است از قرآن کریم برنمی آید که آنها دارای انبیا هستند که مثلاً از جنس خود آنها باشد اما همان پیامبران الهی که از انسان اند مبعوث الی الجِنّ و الانس هستند.

پرسش:... پاسخ: با انبیا ارتباط دارند وجود مبارک سلیمان نموداری از این کارهاست که فرمود ما جن را مسخّر کردیم برای او, دیگران هم همین طور بودند منتها درباره حضرت سلیمان شفاف تر و روشن تر بود غوّاصین بودند (۳) کارها را انجام می دادند (يَعْمَلُونَ لَهُ مَا يَشَاءُ مِن مَّحَارِيبَ وَتَمَاثِيلَ) (۴) جن ها در اختیار او بودند و الآن هم در اختیار وجود مبارک ولیّ عصر(سلام الله علیه) هستند می آیند دستور می گیرند اطاعت می کنند و بعضی ها هم معصیت دارند.

۱- (۴۷) . ر.ک: مجمع البیان, ج۸, ص۵۱۵.

۲- (۴۸) . ر.ک: مجمع البیان, ج۸, ص۵۱۵.

۳- (۴۹) . سوره انبیاء, آیه ۸۲.

۴- (۵۰) . سوره سبأ, آیه ۱۳.

به فراموشی رفتن گنهکاران در قیامت محصول فراموشی آیات الهی

حالاـ اینها دو کار کردند یکی اینکه ـ معاذ الله ـ اصل قیامت را منکر بودند یکی اینکه تن به هر تباهی دادند معصیت می کردند خدای سبحان در برابر هر دو کارشان کیفر اینها را به اینها می دهد از اینکه فرمود: (بَلْ هُم بِلقَاءِ رَبِّهِمْ كَافِرُونَ) فرمود: (فَذُوقُوا بِمَا نَسِيتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هذَا) (نَسِيتُمْ) یعنی «ترکتم» نه اینکه شما فراموش کردید (إِنَّا نَسِينَاكُمْ) هم از همین قبیل است در سوره مبارکه «طه» گذشت که وقتی عده ای در قیامت می گویند (رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَقَدْ كُنتُ بَصِيراً) می فرماید: (كَذلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيتَهَا وَكَذلِكَ الْيَوْمَ تُنسَى) (۱) (فَنَسِيتَهَا) یعنی این آیات ما را ترک کردی امروز هم متروک ما هستی وگرنه خدا که نسیان پذیر نیست عقلاً محال است و نقلاً هم ممکن نیست عقلاً محال است برای اینکه علم, عین ذات خدای سبحان است اگر علم برداشته بشود یعنی ذات برداشته شده مگر ممکن است در آنجا نسیان راه پیدا کند اگر علم, ذاتی نبود بله ممکن است گاهی فراموش کند اما اگر علم, عین ذات کسی بود وقتی علم رفت غفلت آمد یعنی ذات رفت لذا عقلاً محال است که ذات اقدس الهی فراموش بکند نقلاًـ هم ممکن نیست برای اینکه صریح قرآن کریم این است که (وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيّاً) (۲) نسیان درباره خدا مستحیل است خب اینکه فرمود: (إِنَّا نَسِينَاكُمْ) یعنی «ترکناکم» در سوره مبارکه «طه» که فرمود آیات ما آمده است (فَنَسِيتَهَا) نه اینکه فراموش کردید وگرنه «رُفع عن امّتی تسعه» یکی هم نسیان است (۳) «نَسیتها» یعنی «ترکتها عمداً» امروز هم (كَذلِكَ الْيَوْمَ تُنسَى) «تُترَک عمداً» اینجا هم که فرمود: (إِنَّا نَسِينَاكُمْ) یعنی همان طوری که تو عمداً ترک کردی ما هم لطف نسبت به تو را عمداً ترک می کنیم.

۱- (۵۱) . سوره طه, آیات ۱۲۵ و ۱۲۶.

۲- (۵۲) . سوره مریم, آیه ۶۴.

۳- (۵۳) . التوحید (شیخ صدوق), ص۳۵۳.

پرسش: خلاف ظاهر است; در طرف واجب, معقول نیست ولی در طرف ممکن که ممکن است؟

پاسخ: نه, طرف ممکن بعد از اینکه فرمود اینها (بِلقَاءِ رَبِّهِمْ كَافِرُونَ) خب اگر کسی این طور باشد که خدای سبحان عذاب نمی کند صریح دین این است که «رُفع عن امّتی تسعه» یکی اش نسیان است آن وقت چگونه ذات اقدس الهی می فرماید چون تو فراموش کردی باید عذاب بچشی این معلوم است که نسیان به معنای فراموشی نیست مثل همان آیه سوره مبارکه «طه» که گذشت فرمود اینها که در دنیا کور بودند (نَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى) اینها می گویند: (رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَقَدْ كُنتُ بَصِيراً) جواب می فرماید: (كَذٰلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيتَهَا) نه اینکه فراموش کردی خب اگر کسی فراموش بکند که در قیامت کور محشور نمی شود فرمود: «رُفع عن امّتی تسعه» این (فَنَسِيتَهَا) یعنی عمداً ترک کردی عمداً رها کردی لذا الآ ن هم مَنسی می شوی اینجا هم متروک می شوی.

چشیدن عذاب قیامت ثمره انکار معاد توسط مشرکان

از اینکه فرمود: (بَلْ هُم بِلقَاءِ رَبِّهِمْ كَافِرُونَ) نسبت به آن فرمود: (فَذُوقُوا بِمَا نَسِيتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هٰذَا إِنَّا نَسِينَاكُمْ) (یک) و از اینکه به تباهی و معصیت تن در دادند فرمود: (وَذُوقُوا عَذَابَ الْخُلْدِ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ) شما هم از نظر عقیده سوء فاعلی داشتید هم از نظر عمل سوء فعلی هم آدم بدی بودید هم کار بد کردید چون آدم بدی بودید (فَذُوقُوا بِمَا نَسِيتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هٰذَا) به خاطر کفرتان, چون کار بد کردید (ذُوقُوا عَذَابَ الْخُلْدِ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ) فرمود اینها را نه صرفاً در اثر معاصی شان مخلّد می کنم بلکه در اثر آن کفر آمیخته با معصیت و معصیت آمیخته با کفر مخلّدند وگرنه اگر کسی موحّد باشد و معصیت کرده باشد به اندازه معصیتش عذاب می بیند بعد آزاد می شود که «أعاذنا الله من شرور أنفسنا و سيّئات أعمالنا».

ص: ۹۷۸

«و الحمد لله ربّ العالمين»

آیات ۱۵ تا ۲۲ سوره سجده ۹۱/۱۲/۲۶

.Your browser does not support the audio tag

(إِنَّمَا يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا الَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا بِهَا خَرُّوا سُجَّداً وَسَبَّحُوا بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَهُمْ لاَ يَسْتَكْبِرُونَ (۱۵) تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفاً وَطَمَعاً وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ (۱۶) فَلاَ تَعْلَمُ نَفْسٌ مَا أُخْفِيَ لَهُم مِن قُرَّهِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۱۷) أَفَمَن كَانَ مُؤْمِناً كَمَن كَانَ فَاسِقاً لَا يَسْتَوُونَ (۱۸) أَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ جَنَّاتُ الْمَأْوَى نُزُلًا بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۱۹) وَأَمَّا الَّذِينَ فَسَقُوا فَمَأْوَاهُمُ النَّارُ كُلَّمَا أَرَادُوا أَن يَخْرُجُوا مِنْهَا أُعِيدُوا فِيهَا وَقِيلَ لَهُمْ ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ الَّذِى كُنتُم بِهِ تُكَذِّبُونَ (۲۰) وَلَنُذِيقَنَّهُم مِنَ الْعَذَابِ الْأَدْنَى دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ (۲۱) وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّن ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ ثُمَّ أَعْرَضَ عَنْهَا إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ مُنتَقِمُونَ (۲۲))

فطرت توحیدی انسان و اصناف انسان ها در برخورد با تذکره انبیا

چون این سوره مبارکه «سجده» در مکه نازل شد بعد از بیان مسائل توحید و وحی و نبوّت به این نکته پرداختند که حقیقتِ ایمان بر اساس آن فطرت در دل های همه نهادینه شده است (یک) در اثر غرایز و اغراض دنیایی این فطرت فراموش شده است (دو) اگر انبیای الهی آیات ما را به یاد اینها بیاورند مردم دو قسم اند آنها که دارای فطرت سالم اند وقتی یادآوری معارف برای آنها مطرح شد همین گروه در راه دین قیام می کنند و اینها سه دسته اند. در قبال این سه دسته, کسانی اند که اگر آیات الهی به یاد اینها بیفتد ما اینها را به یاد الهی متذکّر بکنیم دوباره رو برمی گردانند اعراض می کنند و مجرمانه با رهبران الهی برخورد می کنند ما از اینها انتقام می گیریم.

ص: ۹۷۹

فهاهنا امور: امر اول این است که در درون هر کسی معارف الهی تعبیه شده و ذخیره شده است بر اساس آیات فطرت, بر اساس آیه (فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا) (۱) دوم اینکه بسیاری از افراد وقتی به دنیا آمدند با امور دنیایی آشنا شدند آن فطرت فراموششان می شود. سوم اینکه ما به وسیله انبیای الهی آیاتی را به آنها نشان می دهیم تا آن فطرتِ فراموش شده به یاد اینها بیفتد. چهارم اینکه کسانی که در برابر تذکره و یادآوری انبیا(علیهم السلام) قرار گرفتند دو دسته مخالف یکدیگرند یک عده مؤمن اند که به این تذکره ترتیب اثر می دهند یک عده کافر و منافق و مانند آن هستند که رو برگردان اند

تبیین طوایف سه گانه مؤمنان با بهره از آیات محل بحث

آنها که رو برگردان اند در آیه ۲۲ شرحش خواهد آمد اما آنها که به این تذکره انبیا احترام می گذارند آنها سه طایفه اند عده ای به یاد خدا که بیفتند فوراً خضوع می کنند هم قلباً خاشع و خاضع اند هم از نظر اعضا و جوارح به عبادت سرگرم می شوند نه در درون آنها استکبار و خودخواهی است نه در بیرونِ تمرّد عملی دارند یعنی در ظاهر و باطن, مؤمناً موحّداً به سر می برند اینها می توانند جزء اولیای الهی باشند. دسته دوم و سوم همین گروه کسانی اند که وقتی آیات الهی به آنها اطلاع داده شد یا «خوفاً من النار» اعمال عبادی را انجام می دهند یا «شوقاً الی الجنّه» این بیان نورانی حضرت امیر(سلام الله علیه) که

از وجود مبارک امام صادق(علیه السلام) هم نقل شده است که عابدان سه گروه اند یک عدّه «خوفاً من النار» عبادت می کنند یک عده «شوقاً الی الجنّه» عبادت می کنند یک عده «حباً لله» و «شکراً لله» عبادت می کنند (۲) می توانند از همین دو آیه استفاده بشود در آیه اُولی که قرائتش باعث سجده واجب است فرمود مؤمنان راستین کسانی اند وقتی به یاد الهی بیفتند یعنی متذکِر بشوند مذکّران الهی تذکره الهی باعث یادآوری اینها بشود اینها کسانی اند که فوراً در پیشگاه خدا سجده می کنند (یک) و هیچ خوی خودخواهی هم در آنها نیست (دو) به فکر نجات از جهنم و طمع به بهشت نیستند بلکه «شوقاً الی الله» است «حبّاً لله» است «شکراً لله» است در آیه پانزده یعنی همان آیه ای که سجده واجب دارد اصلاً صحبت از خوف و طمع نیست فرمود اگر به یاد خدا بیفتند متذکّر الهی بشوند مُذکِّران الهی اینها را به یاد خدا متذکّر بکنند اینها فوراً به سجده می افتند در حالی که در درون آنها هیچ خودخواهی نیست دیگر سخن از «خوفاً من النار» یا «طمعاً فی الجنّه» نیست اما در آیه شانزده این است که اینها نماز شب را به جا می آورند شب زنده داری دارند و کمتر می خوابند و بیشتر به عبادت می پردازند و خدای خود را می خوانند و می خواهند (خَوْفاً) (یک) (وَطَمَعاً) (دو) این خوف و طمع همان «خوفاً من النار» و «طمعاً فی الجنّه» است این برای دسته دوم و سوم است دسته اُولی که جزء اولیای الهی هستند به این فکر که از جهنم برهند و به بهشت برسند نیستند خیلی ها هستند نماز شب می خوانند برای اینکه ثواب بیشتری ببرند اما آن گروه که خَریری دارند به سجده می افتند و هیچ استبکاری ندارند عبادت اینها «حبّاً لله» است «شکراً لله» است یقیناً ذات اقدس الهی به آنها پاداش برتر و بیشتری می دهد.

ص: ۹۸۰

۱- (۱) . سوره شمس, آیه ۸ .

۲- (۲) . ر.ک: الکافی، ج۲، ص ۸۴؛ ر.ک: نهج البلاغه، حکمت ۲۳۷.

لقای الهی، پاداش ویژه و متعالی مخلصین در آخرت

پرسش:...پاسخ: منزلت اینها در بهشت محفوظ است در بخش پایانی سوره مبارکه «قمر» دارد که اینها که جزء متّقین کامل انـد (إِنَّ الْمُتَّقِینَ فِی جَنَّاتٍ وَنَهَرٍ فِی مَقْعَدِ صِدْقٍ عِندَ مَلِیكٍ مُقْتَدِرٍ) (۱) اینها منزلتی دارنـد باغی دارند غُرف مبنیه ای دارند که لذایذ جسـمی اینها در آ نجا تأمین می شود یک مرحله بالاترند که (عِندَ مَلِیكٍ مُقْتَدِرٍ) هستند این مقام برتر برای کسی که «خوفاً من النـار» یا «شوقاً الی الجنّه» عبادت می کنـد نیست, در آن باغ و غرف مبنیه و (جَنَّاتٌ تَجْرِی مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ) (۲) هر سه دسـته شـریک اند از نظر لذایذ جسـمانی هر سه دسته شریک اند اما این گروه که (فِی مَقْعَدِ صِدْقٍ عِندَ مَلِیكٍ مُقْتَدِرٍ) اینها کسانی اند که «حباً لله» عبادت کردند «شکراً لله» عبادت کردند نه «خوفاً من النار» یا «شوقاً الی الجنّه».

پرسـش:...پاسـخ: بله خب سه قسم است اما غایت را ذکر نکرده هیـچ طمعی, هیـچ علتی برای آنها ذکر نکرده چرا سـجده می کننـد چرا تسبیـح دارند چرا تحمید دارند چرا نمی خواهد خدا محبوب بالذّات است معبود بالذّات است مشـکور بالذّات اسـت آیه شانزده دارد که (خَوْفاً وَطَمَعاً) اما در آیه پانزده دارد اینها به سـجده می افتند تسبیح دارند تحمید دارند برای چیزی نیسـت خدا برای چیز نمی خواهد خودش محبوب بالذّات است مطلوب بالذّات است.

پرسـش:... پاسـخ: بله, صـفاتش را ذات اقـدس الهی به اینها خواهد داد ولی اینها طمع ندارند اینکه فرمود: «حبّاً لله» عبادت می کننـد «شـکراً لله» عبادت می کننـد ادبِ عبادت کننده های کامل اقتضا می کند که چیزی نخواهند اما خب ذات اقدس الهی به همه اینها پاداش کریم می دهد.

۱- (۳) . سوره قمر, آیات۵۴ و ۵۵ .

۲- (۴) . سوره آل عمران, آیه ۱۵.

بنابراین آنهایی که «حباً لله» عبادت می کننـد «شـکراً لله» تسبیـح و تحمید دارند در درون آنها هیچ خودخواهی و غرور و مَنیّت نیست هم قلبشان طیّب و طاهر است هم اعضا و جوارحشان در تسبیـح و تحمید و سـجده است اما آیه شانزده درباره نماز شـب خوان هاست و همچنین طبق برخی از نقل ها مربوط به کسانی است که نماز عشاء را به جا می آورند (۱) زمخشری در کشاف نقـل کرد دیگران هم نقل کردنـد هم از وجود مبارک پیامبر(صـلّی الله علیه و آله و سـلّم) نقل شـده است هم از وجود مبارک امام مجتبی(سلام الله علیه) نقل شده است که این (تَتَجَافَی جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ) مربوط به نماز شب خوان هاست (۲) مَضجع یعنی خوابگاه, اینها از رختخواب فاصـله می گیرنـد تجافی می کننـد از رختخواب برمی خیزنـد در آیه هفـده سوره مبارکه «ذاریـات» که فرمود: (کَانُوا قَلِیلاً مِنَ اللَّیْلِ مَا یَهْجَعُونَ) هُجوع همان خواب است اینها شب کم می خوابنـد و از رختخواب پهلو تهی می کننـد تجافی می کننـد چه اینکه از دار غرور هم تجافی دارند این(تَتَجَافَی جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ) هم می تواند نسبت به نمـاز عشاء باشـد هم می توانـد نسـبت به نماز شب که روایات وارده درباره نماز شب تقویت می شود اینها در عین حال که اهـل نماز شب انـد خـدا را می خواننـد یا خوفاً از عـذاب او یا طمعاً در ثواب او, خب اینها دست دوم و سوم انـد آنها که برای چیزی خـدا را عبادت نمی کننـد دست اول انـد اینکه از وجود مبارک امام باقر(سـلام الله علیه) سؤال کردند که این مطلب که شما فرمودید از کدام آیه استفاده کردید حضرت پاسخشان را داد (۳) بر اساس همین جهت است.

ص: ۹۸۲

۱- (۵) . الجامع لاحکام القرآن ، ج ۱۴ ، ص ۱۰۰

۲- (۶) . الکشاف، ج۳، ص ۵۱۱ ؛ الجامع لاحکام القرآن، ج ۱۴، ص ۱۰۰.

۳- (۷) . الکافی, ج۱, ص ۶۰.

مرتبه عالی و نازل اولیای الهی

از اینکه در آیه پانزده هیچ سخن از هدف و غایتی نیست برای اینکه ذات اقدس الهی مطلوب بالذّات است همه نعمت ها را ما از خدا داریم باید در راه خدا صرف کنیم البته این (يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفاً وَطَمَعاً) ناظر به مرحله نازله این اولیای الهی می تواند باشد چون هر کسی مقرّب شد منزلت ابرار را هم یقیناً داراست اما ابرار منزلت مقرّبان را فاقدند اگر کسی به منزلت مقرّبین رسید حتماً منزلت ابرار را داراست؛ یعنی «خوفاً من النار» را داراست «شوقاً الی الجنّه» را داراست در مرحله پایین تر ولی در مرحله بالاتر «حبّاً لله» و «شکراً لله» عبادت می کند.

انفاق همه جانبه مؤمنان

لذا در آیه شانزده فرمود هر چه خدا به اینها داد اینها در راه خدا صرف کردند اگر قلب بود جای خضوع و خشوع الهی قرار دادند اگر اعضا و جوارح بود صرف عبادات او کردند اگر مسئله مال بود در راه او انفاق کردند (وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ) چیزی خدا به آنها نداد که آنها در راه خدا صرف نکنند لذا خدای سبحان همه این خیرات آنها را پذیرفته این چنین نیست که حالا مسائل عبادی و شب زنده داریشان باشد مسائل انفاقشان نباشد این آیه چون در مکه نازل شد و زکات واجب در مکه نبود این (وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ) زکات مستحبی, صدقات, خیرات، مبرّات, آنها را می تواند شامل بشود.

پاداش ناشناخته الهی به انفاق خالصانه مؤمنان

چیزی خدا به آنها نداد که آنها در راه خدا صرف نکنند لذا خدای سبحان همه کارهای قلبی و جوارحی آنها را پذیرفت به آنها چیزهایی را داد که کسی نمی فهمد اینها مخفیانه برای خدا کار می کردند چون کسی که اهل نماز شب است غیر از خودش کسی باخبر نیست اگر در خِفا خدا را عبادت می کردند خدای سبحان هم برای این گروه یک سلسله اموری را ذخیره کرده است که از اَنظار و عقول خیلی ها مستور و مخفی است این (فَلاَ تَعْلَمُ نَفْسٌ) که نکره در سیاق نفی است مفید عموم است خیلی ها نمی دانند که خدا برای شب زنده دارها چه چیزی ذخیره کرده است جزای اینها مخفی است خیلی ها بی خبرند همان طوری که کارهای اینها مخفی بود خیلی ها بی خبر بودند لذا هم عبادات اینها را قبول کرد هم جزای اینها مخفی است معلوم نیست که خدا به اینها چه چیزی می خواهد بدهد (فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ ما أُخْفِيَ لَهُم مِن قُرَّهِ أَعْيُنٍ).

تبیین معنای «قره عین»

(قُرَّهِ أَعْیُنٍ) هم قبلاً ـ معنا شد که یکی از معانی قُرّه و قارّ همان برودت و سردی است هوای گرم را می گویند هوای حارّ و هوای خنک یا سرد را می گویند هوای قارّ, هوا قارّ است یعنی سرد است یکی از وجوه قرّهالعین این است اشک هم دو قسم است اشک انسانِ غم دیده گرم است اشک سوزان است اشک انسان خوشحال اشک خنک است اینکه می گویند «قَرَّتِ الأعین» چشم ما روشن یعنی ما با آمدن شما خوشحال می شویم (یک) اشک شوق بریزیم (دو) که این اشک, قرّه است یعنی خنک است ما از خدا می خواهیم که اشک خنک از چشم ما بیاید یعنی خوشحال بشویم اشک شوق بریزیم این را می گویند «قرّت الأعین» نه یعنی چشم روشن, «قرّت الأعین» یعنی حال شما طوری باشد که چشم شما در اثر شوق, اشک خنک بریزد. چه وقت این چشم اشک خنک می ریزد وقتی که محبوب خودش را ببیند وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) در آن حدیث معروف فرمود: «جعل قرّهُ عینی فی الصلاه» (۱) من در نماز اشک شوق می ریزم نه اشک غم و گرم برای اینکه محبوبم را در نماز می بینم آنکه وجود مبارک حضرت امیر(سلام الله علیه) فرمود: «ا فأعبد ما لا أری» (۲) یا «ما کنت أعبد ربّاً لم أره» (۳) می تواند هماهنگ با بیان نورانی پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) باشد که فرمود: «جعل قرّه عینی فی الصلاه» من در نماز چشمم روشن می شود و اشک شوق می ریزم خیلی ها ممکن است اشک بریزند اما «خوفاً من النار» است یا «شوقاً الی الجنّه» اشک بریزند اما من چون معبودم را در نماز می بینم اشک شوق می ریزم این (قُرَّهِ أَعْیُنٍ) هم می تواند پاداش نماز شب خوان ها باشد چه اینکه (قُرَّهِ أَعْیُنٍ) هم برای وجود مبارک حضرت درباره نمازش بود.

ص: ۹۸۴

۱- (۸) . الکافی، ج۵، ص۳۲۱.

۲- (۹) . نهج البلاغه، عنوان خطبه ۱۷۹.

۳- (۱۰) . الکافی، ج۱، ص۹۸ و ۱۳۸.

فرمود: (فَلاَـ تَعْلَمُ نَفْسٌ ما أَخْفِيَ لَهُم مِن قُرَّهِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ) هر چه خـدا به اینها داد اینها همه آنها را در راه ذات اقدس الهی مصرف کردند.

اقسام دوگانه انسان ، در بیان قرآن کریم

در این قسـمت هـا فرمـود مردم دو قسم انـد این بحث هـایی که در این قسـمت سـوره «سـجده» است چون مبسوطـاً در موارد فراوان گـذشت مخصوصـاً در سوره مبـارکه «روم» آیه ۴۴ به بعـد گـذشت دیگر نیـازی به بحث تفصـیلی نیست در سوره مبارکه «روم» این بود که وقتی قیامت فرا می رسـد (یَوْمَئِذٍ یَصَّدَّعُونَ) مُتصـدِّع می شونـد متفرّق می شوند مردم دو گروه اند (مَن کَفَرَ فَعَلَیْهِ کُفْرُهُ وَمَنْ عَمِلَ صَالِحاً فَلِأَنفُسِهِمْ یَمْهَدُونَ * لِیَجْزِیَ الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِن فَضْلِهِ إِنَّهُ لاَـ یُحِبُّ الْکَافِرِینَ) مردم دو دسته می شوند جزای مؤمنین مشخص است جزای کفار مشخص است آیات دیگری همین معنا را دارد که آیـات سوره مبـارکه «روم» بیان کرده در اینجا هم همان دو گروه را مشـخص می کنـد می فرمایـد: (أَفَمَن کَانَ مُؤْمِناً کَمَن کَانَ فَاسِقاً) مگر می شود که مؤمن با فاسق یکسان باشد هرگز مساوی نیستند.

شأن نزول آیه شانزدهم سوره «سجده»

کشاف نقل می کنـد که در جریان جنگ بـدر وجود مبارک حضـرت امیر(سـلام الله علیه) با ولیـد روبه رو شد او گفت که تو نوجوانی و من بزرگ تر از تـو هسـتم من شـجاع تر از تـو هسـتم من گویـاتر از تو هسـتم بنـا کرد از خود تعریف کردن وجود مبارک حضرت امیر فرمود: «أُسکت فإنّک فاسقٌ» (۱) در برابر او, این آیه نازل شد که هم شامل وجود مبارک حضـرت امیر و آن کـافر می شود و هم شامـل همه مؤمنـان و همه کفـار می شود این را زمخشـری در کشاف نقل کرده در طرق ما هم هست. (۲)

ص: ۹۸۵

۱- (۱۱) . الکشاف, ج۳, ص۵۱۴.

۲- (۱۲) . تفسیر فرات الکوفی, ص۳۲۸ و ۳۲۹; تفسیر القمی, ج۲, ص ۱۷۰.

تعبیر آیه نوزدهم، نشان گر دوام حضور مؤمنان در بهشت

(أَمَّا الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ جَنَّاتُ الْمَأْوَی) (۱) خدای سبحان گاهی به یک انسان می گوید (اسْکُنْ أَنْتَ وَزَوْجُکَ الْجَنَّةَ) خب این معلوم نیست که دائمی باشد یا موقّت, اگر دائمی بود می فرمود «لکما الجنّه» اما چون فرمود: (اسْکُنْ) خب اگر بعداً فرمود از جنّت خارج بشوید منافاتی با (اسْکُنْ) ندارد اما در این گونه از موارد دارد بهشت برای اینهاست نه به اینها بگوید در بهشت ساکن باشید دیگر جا برای خروج نیست اگر می فرمود «اسکنوا فی الجنّه» ممکن بود منقطع الآخر باشد اما وقتی می فرماید: (فَلَهُمْ جَنَّاتُ الْمَأْوَی) بهشت جای اینهاست بهشت برای اینهاست خب معلوم می شود مأوا بودن, مقرّ بودن بهشت برای اینها دائمی است

مراتب جزای مؤمنان در بهشت

تازه فرمود این نُزُل است مهمان که وارد می شود اگر مثلاً کسی را برای ظهر دعوت کردند اول که وارد می شود با شربت یا چایی, یک مختصر پذیرایی می شود تا بعد پذیرایی اصلی, این اوّلین پذیرایی را که از مهمان می کنند را می گویند نُزُل, می فرماید این (جَنَّاتُ الْمَأْوَی) تازه نُزُل است این پیش پذیرایی است حالا بعدها چه خواهد داد چه خواهد شد خدا می داند (فَلَهُمْ جَنَّاتُ الْمَأْوَی نُزُلاً بِمَا کَانُوا یَعْمَلُونَ) پایانش هم همان (فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ ما أُخْفِیَ لَهُم مِن قُرَّةِ أَعْیُنٍ) خواهد بود یا (عِندَ مَلِیکٍ مُقْتَدِرٍ) که برای دیگران قابل فهم نیست این اوّلین پذیرایی اش این است که این باغ ها را در اختیارشان قرار می دهند غرف مبنیّه هست (وَأَنْهَارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّی) هست, (أَنْهارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ یَتَغَیَّرْ طَعْمُهُ) هست, (أَنْهَارٌ مِنْ ماءٍ غَیْرِ آسِنٍ) (۲) است و امثال ذلک.

۱- (۱۳) . سوره بقره، آیه ۳۵، سوره اعراف، آیه ۱۹.

۲- (۱۴) . سوره محمد، آیه ۱۵.

عذاب دائم و تخدیر ناپذیر دوزخیان

(وَأَمَّا الَّذِينَ فَسَقُوا فَمَأْوَاهُمُ النَّارُ) در دنیا ممکن است یک وقت انسان مدتی گرفتار عذاب بشود این عذاب برای او عادی می شود ببینید به تعبیر جناب فخررازی اینها که دستشان را گذاشتند در آب سرد خب آب که سرد باشد اینها متأثّر می شوند متأذّی می شوند بعد کم کم دستشان که کَرْخت شد به اصطلاح تخدیر شد دیگر آن درد را حس نمی کنند [(۱)] فرمود قیامت این طور نیست که حالا اگر چند سال بمانند تخدیر بشوند عذاب را حس نکنند اینها (كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُم بَدَّلْنَاهُمْ جُلُوداً غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ) [(۲)] هست این آیه هم قبلاً گذشت که هر وقت بخواهند از شدت عذاب فرار کنند اینها را دوباره برمی گردانند [(۳)] معلوم می شود درد هست عذاب هست این طور نیست که تخدیر بشوند (وَأَمَّا الَّذِينَ فَسَقُوا فَمَأْوَاهُمُ النَّارُ كُلَّمَا أَرَادُوا أَن يَخْرُجُوا مِنْهَا) در آیات قبلی داشت (مِنْ غَمٍّ) اینجا دیگر (مِنْ غَمٍّ) [(۴)] ندارد (أُعِيدُوا فِيهَا وَقِيلَ لَهُمْ ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ الَّذِي كُنتُم بِهِ تُكَذِّبُونَ) شما باور نمی کردید تکذیب می کردید.

تعبیر لطیف قرآن در تفاوت عذاب دنیا و آخرت

بعد فرمود هاهنا امورٌ أربعه: چهار چیز است که ما دو چیز را می گوییم یکی اینکه ما یک عذاب کوچک داریم یک عذاب بزرگ یکی اینکه ما یک عذاب نزدیک داریم یک عذاب دور. عذاب دنیا هم نزدیک است هم نسبت به عذاب قیامت کوچک, عذاب قیامت هم بزرگ است هم نسبت به دنیا دور در مقام تخویف و انذار و ترساندن از کوچک بودن عذاب نام نمی برند از دور بودن عذاب نام نمی برند در بین امور چهارگانه همین دو را ذکر می کنند یکی نزدیک یکی بزرگ, یکی نزدیک تر یکی بزرگ تر اما آنکه نزدیک تر است کوچک تر است کوچکی اش ذکر نمی شود آنکه بزرگ تر است دورتر است دور بودنش ذکر نمی شود این چهار امر را انتخاب کردند دوتا که لازم بود و کارآمد بود را ذکر فرمود, (وَلَنُذِيقَنَّهُم مِنَ الْعَذَابِ الْأَدْنَى) عذاب دنیا نسبت به عذاب آخرت دو خصوصیت دارد یکی اینکه نزدیک است دُنو یعنی نزدیکی, نزدیک است یکی اینکه کوچک تر هم هست محدودتر هم هست. عذاب قیامت دو خصوصیت دارد یکی اینکه بزرگ تر است یکی اینکه دورتر است در این دو صفتی که برای عذاب دنیاست آن کوچک بودنش را ذکر نفرمود آن نزدیک تر بودنش را ذکر کرد درباره عذاب قیامت آن دورتر بودنش را ذکر نفرمود بزرگ تر بودنش را ذکر کرد (وَلَنُذِيقَنَّهُم مِنَ الْعَذَابِ الْأَدْنَى دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ) یعنی قبل از آن, نه اینکه عذاب اکبر نمی چشانیم یعنی غیر از آن, نه با عدم آن.

۱- (۱۵) . التفسیرالکبیر, ج۲۵, ص۱۴۸.

۲- (۱۶) . سوره نساء، آیه ۵۶.

۳- (۱۷) . سوره حج, آیه ۲۲.

۴- (۱۸) . سوره حج، آیه ۲۲.

سرّ عذاب دنیوی تبهکاران

این عذاب ادنا (یعنی دنیا) یعنی مقداری ما اینها را به عذاب نزدیک و نزدیک تر معذّب می کنیم (لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ) برای اینکه برگردند توبه کنند انابه کنند یک مقدار ما اینها را فشار می آوریم که متنبّه بشوند اگر در زمانی که اختیار بود متنبّه شدند که بسیار خوب مورد قبول است

پذیرفته نشدن ایمان غیراختیاری و ایمان بدون عمل صالح

اما اگر به آن حالت خطر رسیدند نظیر فرعون که حالا در آب دارد غرق می شود دست و پا می زند حالا می گوید من ایمان آوردم در آن ظرف, ایمان مقبول نیست چه اینکه در ظرف احتضار هم ایمان مقبول نیست. بخش پایانی سوره مبارکه «انعام» این بود چند آیه مانده تا پایان سوره «انعام» در آیه ۱۵۸ به این صورت فرمود, فرمود: (إِلَّا أَن تَأْتِيَهُمُ الْمَلاَئِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ أَوْ يَأْتِيَ بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ) که همان حالت احتضار یا حالت اضطرار زمان مرگ باشد (لَا يَنْفَعُ نَفْساً إِيمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِن قَبْلُ) مثل فرعون, فرعون قبلاً ایمان نیاورد آن لحظه که خواست ایمان بیاورد این ایمانش نافع نیست (لَا يَنْفَعُ نَفْساً إِيمَانُهَا) در آن لحظه ای که آیات الهی آمد که (لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِن قَبْلُ) قبلاً در حال اختیار ایمان نیاورد الآن در حال اضطرار ایمان می آورد این ایمان اثر ندارد یا نه, قبلاً ایمان آورد یعنی اصلِ دین را پذیرفت ولی کاری انجام نداد (لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِن قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ) این (كَسَبَتْ) عطف بر (آمَنَتْ) است یعنی «لم تكن كسبت فی ایمانها خیرا» ایمان آورد ولی کاری انجام نداد عبادتی, ارکان دینی, فروع دینی, اینها را هیچ انجام نداد اینها در آن لحظه رنج می برند چیزی عایدشان نمی شود این دو گروه در زحمت اند.

ص: ۹۸۸

تشابه آیات ۱۰۷ تا ۱۰۹ سوره «اسراء» با آیات پانزدهم و شانزدهم محل بحث

در سوره مبارکه «اسـراء» مسئله به سجده افتادن مردان الهی ذکر شده است فرمود: (قُلْ آمِنُوا بِهِ أَوْ لاَ تُؤْمِنُوا) به افراد تبهکار می فرمایـد شـما ایمان بیاوریـد یا نیاورید برای ما فرقی نمی کند ولی مردان الهی وقتی به یاد حق افتادند اهل ایمان و سـجده و تسبیح اند (إِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مِن قَبْلِهِ إِذَا يُتْلَى عَلَيْهِمْ يَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ سُجَّداً * وَيَقُولُونَ سُبْحَانَ رَبِّنَا إِن كَانَ وَعْدُ رَبِّنَا لَمَفْعُولاً * وَيَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ يَبْكُونَ وَيَزِيدُهُمْ خُشُوعاً) این خشوع قلبی اینها این اعمال ظاهری اینها نه «خوفاً من النار» است نه «شوقاً الی الجنّه» این آیات ۱۰۷ و ۱۰۸ و ۱۰۹ سوره مبارکه «اسـراء» مشابه همین آیات پانزده و شانزده سوره مبارکه «سجده» است که محلّ بحث است مخصوصاً آیه پانزدهم. بنابراین در دنیا یک مقـدار عذاب را ذات اقدس الهی می چشاند تا اینها توبه کنند اگر توبه نکردند آن روز هیچ اثری و نفعی برای اینها نیست.

تذکره انبیا در برابر نسیان انسان و اشاره قرآن به ظالم ترین انسان ها

در قبال این مردان الهی, کسانی اند که وقتی آیات الهی برای اینها بازگو شد و اینها متذکّر شدند به جای تنبّه, رو برگردان اند (وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّن ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ) تـذکره مسبوق به نسـیان است (یک) نسـیان مسـبوق به علم است (دو) علم با همان (فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا) حاصل شـده است (سه) یعنی انسان با سـرمایه معرفت دینی خلق شـد بعد فراموشـش می شود بعد انبیا تذکره می دهنـد (إِنَّمَا أَنتَ مُذَكِّرٌ) (۱) این است (لَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ) (۲) این است و ماننـد آن. فرمـود: (وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّن ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ ثُمَّ أَعْرَضَ عَنْهَا إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ مُنتَقِمُونَ) در برابر آن مردان الهی که فرمـود: (فَلاَ تَعْلَمُ نَفْسٌ مَا أُخْفِيَ لَهُم) بعد فرمود پاداش اینها بهشت است و مانند آن, در برابر این مجرمین فرمود: (إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ مُنتَقِمُونَ) «أعاذنا الله من شرور أنفسنا و سیّئات أعمالنا».

۱- (۱۹) . سوره غاشیه، آیه ۲۱.

۲- (۲۰) . سوره قمر، آیات ۱۷و۲۲و۳۲و۴۰.

«و الحمد للّه ربّ العالمين»

آیات ۲۳ تا ۲۶ سوره سجده ۹۱/۱۲/۲۷

.Your browser does not support the audio tag

(وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَلَا تَكُن فِي مِرْيَةٍ مِّن لِّقَائِهِ وَجَعَلْنَاهُ هُدًى لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ (۲۳) وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ (۲۴) إِنَّ رَبَّكَ هُوَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ (۲۵) أَوَ لَمْ يَهْدِ لَهُمْ كَمْ أَهْلَكْنَا مِن قَبْلِهِم مِّنَ الْقُرُونِ يَمْشُونَ فِي مَسَاكِنِهِمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ أَفَلَا يَسْمَعُونَ (۲۶))

سخنان حکیمانه هدهد، ثمره‌ٔ تربیت الهی سلیمان نبی

چند نکته مربوط به مطالب قبل مطرح بشود اوّلین نکته اینکه اگر هدهد که یک پرنده است آن برهان دقیق عقلی را اقامه کرده است که (وَجَدتُّهَا وَقَوْمَهَا يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِن دُونِ اللَّهِ) (۱) بعد گفت چرا اینها خدا را عبادت نمی کنند این نه برای آن است که هر پرنده ای در این حدّ برهان عقلی تواناست یا هر پرنده ای را اگر کسی بخواهد تربیت کند او به این حدّ برهان عقلی می رسد که برای خواصّ انسان هاست بلکه معجزه ای است از انسان کامل به نام سلیمان(سلام الله علیه) که خداوند درباره این پدر و پسر یعنی سلیمان و داوود(سلام الله علیهما) فرمود ما زبان و منطق طیر را به آنها آموختیم که گفتند: (عُلِّمْنَا مَنطِقَ الطَّيْرِ) (۲) به کوه ها دستور دادیم که (يَا جِبَالُ أَوِّبِي مَعَهُ) (۳) درباره داوود و مانند آن, پس این چنین نیست که هر پرنده ای بتواند این قدر برهان عقلی اقامه کند یا آنها را با تربیت عادی بتوان به مرحله حکمت عالیه رساند البته اگر معجزه ای باشد ولیّ خدا باشد این کار مقدور است.

ص: ۹۹۰

۱- (۱) . سوره‌ٔ نمل، آیه‌ٔ ۲۴.

۲- (۲) . سوره‌ٔ نمل، آیه‌ٔ ۱۶.

۳- (۳) . سوره‌ٔ سبا‌ٔ، آیه‌ٔ ۱۰.

تفاوت نیروی ادراک حسی با ابزار آن

مطلب دوم درباره فرق بین اُذن و سمع و بین عین و بصر است گوش از اعضای بدن است چشم از اعضای بدن است که خداوند این بدن را با این چشم و گوش و سایر جوارح مستوی الخِلقه خلق کرد اما روحی را که فرمود: (وَنَفَخْتُ فِيهِ مِن رُوحِي) (۱) که حقیقتی ذاتاً مجرّد ولی در مقام فعل نیازمند به ابزار است مقام ذات آن خب مجرّد است اما فعلِ آن ابزاری است آن مراحل نازله‌ٔ فعلِ نفس را می گویند سمع, بصر, لمس, ذوق, شمّ و مانند آن. شامّه کار روح است در مرحله نازل, باصره کار روح است در مرحله نازل, سامعه کار روح است, ذائقه کار روح است, لامسه کار روح است روح در مرحله نازل بخواهد این محسوسات را ادراک کند ابزاری لازم دارد اگر کسی به وسیله عامل تخدیرکننده این مراحل ضعیفه‌ٔ روح را تخدیر کند آن اعضا را اگر قطعه قطعه کنند درکی نیست این بیماری که در اتاق عمل می رود و اعضا و جوارح او را قطعه قطعه می کنند درک نمی کند برای اینکه مرحله ضعیفه‌ٔ روح, تخدیرشده است یعنی آن لامسه تخدیرشده است وقتی لمس

نباشد ادراک لمسی نباشد دست را اگر قطع کنند پا را اگر قطع کنند کسی ادراک نمی کند لذا بین گوش و شنوایی, بین چشم و بینایی کاملاً فرق است.

تبیین علمی بودن یقین تبهکاران در قیامت

مطلب دیگر درباره جهنمی هاست, جهنمی ها در قیامت یقین علمی پیدا می کنند که قیامت حق است خدا حق است جهنم حق است می گویند: (رَبَّنَا ابْصِرْنَا وَسَمِعْنَا) اما یقین ایمانی ندارند که در ذیل آیه (إِنَّا مُوقِنُونَ) آنجا گذشت که هرگز اینها یقین ایمانی نمی آورند (فَارْجِعْنا نَعْمَلْ صَالِحاً إِنَّا مُوقِنُونَ) که در آیه دوازده همین سوره «سجده» گذشت نه یعنی ما یقین ایمانی داریم ایمان, امر تکلیفی است انسان واجب است که ایمان بیاورد (یک) برابر ایمان, عمل صالح داشته باشد (دو) قیامت ظرف تکلیف نیست ظرف جزاست انسان در قیامت یقین پیدا می کند که خدا هست و جهنم هست حساب و کتابی هست اما بخواهد باور کند یعنی مؤمن بشود مقدور نیست این جایش دنیاست لذا یقینی که در قیامت برای تبهکاران است یقین علمی است یقین علمی, امر ارادی نیست یعنی بین نفس و یقین, اراده فاصله نیست اگر برهانی اقامه شد خب انسان کاملاً می فهمد هرگز نمی تواند بگوید من نمی خواهم بفهمم اما می تواند بگوید من باور ندارم بارها عنایت کردید که قضیه را عقد می گویند برای اینکه بین موضوع و محمول به وسیله آن رابط گِره خورده است «تُسمّی القضیه عقداً» که در کتاب های منطق این مضمون را ملاحظه کردید این «زیدٌ قائم» را می گویند عقد, قضیه عقد است زیرا به وسیله رابط بین موضوع و محمول گِره خورده است اما عقیده آن است که عصاره این قضیه به جان شخص گره بخورد این را می گویند عقیده این کار عقل عملی است که متولّی انگیزه است نه عقل نظری که مسئول اندیشه است این را انسان می تواند باور نکند یعنی با اینکه صد درصد برای او روشن شد که زید قائم است می تواند باور نکند یعنی می تواند به جان خود گره نزند و عقیده پیدا نکند اینکه در قرآن فرمود: (وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ) (۲) یعنی آل فرعون یقین پیدا کردند که حق با موسای کلیم است وآنچه حضرت آورد معجزه است سحر نیست اما این عقد علمی را این قضیه علمی را به جان خودشان گره نزدند عقیده پیدا نکردند لذا با اینکه فهمیدند صد درصد حق با موسای کلیم است ولی باور نکردند لذا موسای کلیم(سلام الله علیه) به فرعون فرمود: (لَقَدْ عَلِمْتَ مَا أَنزَلَ هؤُلاءِ إِلَّا رَبُّ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ بَصَائِرَ) (۳) خب برای تو مسلّم شد که اینها را خدا فرستاد اما باور نکرد این مقدور انسان است چون ایمان, فعل انسان است فعل ارادی و اختیاری است صد درصد اگر برای او ثابت شد که این مطلب درست است می تواند باور نکند لذا در قیامت جا برای ایمان نیست علم الیقین هست شهود هم دارند اما بخواهند به جان خودشان گره بزنند این طور نیست این جایش دنیاست.

۱- (۴) . سوره حجر، آیه ۲۹؛ سوره ص، آیه ۷۲.

۲- (۵) . سوره نمل، آیه ۱۴.

۳- (۶) . سوره اسراء، آیه ۱۰۲.

تفاوت عامل انگیزه با عامل اندیشه در وجود انسان

پرسش: استاد بالا￼خره عقل نظری و علم حصولی شرط لازم است.

پاسخ: بله اما کافی نیست در مثال های قبلی گفته شد ما نیرویی داریم که مسئول کار است نیرویی داریم مسئول ادراک است ما همان طوری که در ظاهر بدن چشم و گوشی داریم که با این چشم و گوش ادراک می کنیم این مار و عقرب را می بینیم اما اگر بخواهیم نجات پیدا کنیم با چشم و گوش نجات پیدا نمی کنیم با دست و پا نجات پیدا می کنیم با دست و پا یا دفاع می کنیم یا فرار می کنیم اگر دست و پای کسی زنجیری شد و بسته شد این علم, لازم بود ولی کافی نیست انسان صد درصد می داند این مار است می داند این عقرب است ولی چون نمی تواند فرار کند مسموم می شود دیگر نمی شود به این آقا گفت مگر ندیدی, اشکال بر آن مستشکِل است نه بر این شخص چون چشم که فرار نمی کند نمی شود گفت مگر تو مار را ندیدی خب بله مار را دید اما آنکه فرار می کند دست و پاست آنها بسته است این بیان نورانی حضرت امیر(سلام الله علیه) که فرمود: «کَم من عقلٍ ا￼سیر تحت هوی ا￼میر» (۱) آ ن عقل عملی که «عُبد به الرحمن و اکتسب به الجنان» (۲) در جهاد نفس, در جهاد درونی به اسارت هوس و شهوت و غضب در آمد خب حالا هر چه شما برهان اقامه کنید که قیامت حق است او هم می فهمد اما عقل نظری مسئول اندیشه است نه مسئول ایمان کاری از او ساخته نیست آنکه باید باور کند عقل عملی است که «عبد به الرحمن و اکتسب به الجنان» آن به اسارت شهوت در آمده آن به اسارت غضب در آمده از عقل اسیر کاری ساخته نیست.

۱- (۷) . نهج البلاغه، حکمت ۲۱۱.

۲- (۸) . الکافی، ج۱، ص۱۱.

پرسش:... پاسخ: یک متخصّص قلب وقتی دارد حاذقانه قلب را درمان می کند رگ های ظریف دقیقِ اریقِ مویی همکار هم هستند تعامل فراوانی بین این رگ ها هست ولی یکی از این رگ ها گرفته است رگ هایی که پهلوی آن هستند سالم اند این متخصّص قلب وقتی می خواهد بشکافد و عمل کند می گوید این یکی مشکل دارد آنها هیچ مشکلی ندارند نباید گفت که اینها همکار هم اند بله کارها را با هم انجام می دهند اما فعلاً این یکی بسته است این عقل نظری برهان اقامه شده یا با آیات و روایات یا با ادله عقلی فهمید فلان چیز حق است بسیار خوب, حالا می خواهد به جان خود گره بزند با چه چیزی گره می زند با فهم که نمی شود گره زد با اراده می شود گره زد آن قدرت اراده منـد اسیر شد «و کم من عقل اسیر تحت هوی امیر» لذا فرمود: (وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ) با اینکه اینها صد درصد یقین دارند اما انکار می کنند.

بنابراین چیزی صد درصد برای او روشن شد اما این هیچ کاره است مثل اینکه صد درصد برای چشم روشن شد که اینکه دارد می آید مار سمی است اما چشم هیچ کاره است چشم فقط می فهمد با فهمیدن که نمی شود فرار کرد با فهمیدن که نمی شود سنگ زد آن که سنگ می زند دفاع می کند فرار می کند دست و پاست, دست و پا بسته است نمی شود به این شخص گفت تو مگر نمی خواندی مگر نمی دانستی بله می داند اما فهم که مشکل را حل نمی کند فهم یک شرط لازم است نه شرط کافی, اینها که الآن مبتلای به موادّ مخدر هستند اینها مشکل علمی ندارند کسی نمی تواند به اینها موعظه بکند خطرات اعتیاد را ذکر کند اینها بیش از همه, پیش از همه خطرات اعتیاد را می فهمند چون هر شب همان بیچاره است که در کنار جدول داخل جدول با کارتن می خوابد دیگر از این بدتر چیست شما می خواهید چه چیزی را موعظه کنید بگویید آواره می شوید که او شده, بگویی کارتن خواب می شوی که شده, بگویی جدول خواب می شوی که شده این مشکل علمی ندارد وقتی می خواهد تصمیم بگیرد آن اراده اش فلج است اراده اش به اسارت شهوت در آمده خب اگر اسیر شد چگونه اراده می کند شما می خواهید به او چیز بفهمانید او که بیشتر از همه پیشتر از همه این خطرات را دارد احساس می کند بخواهی بگویی تصمیم بگیر این نیروی تصمیم گیرنده او به اسارت در آمده.

ص: ۹۹۳

در جهنم این طور است کسی توان ایمان آوردن ندارد ایمان آوردن جایش دنیاست در جهنم اگر اینها واقعاً مؤمن بشوند موحد بشوند که مخلّد نیستند منتها حالا عمل صالح ندارند اگر کسی موحد باشد که مخلّد در نار نیست بنابراین این (إِنَّا مُوقِنُونَ) که در آیه دوازده سوره «سجده» گذشت یعنی ما یقین علمی داریم در بهشت کارهای خوب اذکار خوب هست اما به عنوان ثواب بردن نیست در جهنم حرف های زشت و ناروا هست اما دیگر معصیت نیست آنجا (كُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعَنَتْ أُخْتَهَا) (۱) اما این طور نیست که بگویند این معصیت کرده.

پرسش:... پاسخ: خب نباید مخلَّد باشند ولی برای همین کفار خلود هست چون کسی که موحد شد که هرگز مخلّد در نار نیست اگر اینها واقعاً مؤمن شدند موحد شدند به وحی و نبوت و معاد و قیامت به همه چیز ایمان آوردند خب چنین آدمی یک موحّد فاسق است این که مخلّد نیست.

سرّ ثواب و عقاب نداشتن اذکار بهشتیان و فحاشی دوزخیان

در بهشت اذکاری هست اما نظیر اذکار فرشته هاست ظهور ملکات ایمانی دنیاست این طور نیست که ثواب ببرند در دنیا اگر کسی گفت «سبحان الله»، «الحمد لله» ثواب می برد اما در بهشت وقتی بهشتی ها بر اساس (دَعْوَاهُمْ فِيهَا سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَتَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ وَآخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ) (۲) این اذکار را دارند این طور نیست که نظیر اذکار دنیا ثواب داشته باشند نه آن سبّ و لعنی که دوزخیان نسبت به هم دارند معصیت است (كُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعَنَتْ أُخْتَهَا) نه این حمد و تسبیح بهشتی ها عمل صالح است که برای آنها ثواب بنویسند آنجا دار تکلیف نیست ظهور ملکات دنیاست نظیر فرشته ها کار می کنند و مانند آن.

۱- (۹) . سوره اعراف، آیه ۳۸.

۲- (۱۰) . سوره یونس، آیه ۱۰.

اشاره بخش پایانی سوره «سجده» به معارف مطرح شده در صدر سوره

در صدر این سوره مبارکه «سجده» از وحی و نبوت و توحید و معاد سخنی به میان آمده فرمود: (تَنزِيلُ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيه مِن رَّبِّ الْعَالَمِينَ) (۱) بعد مسئله توحید را ذکر فرمود, بعد در چند آیه بعد مسئله لقاءالله را مطرح کرد حالا از باب ردّ العجز الی الصدر در بخش پایانی این سور ه به همان محتوای صدر سو ره اشاره فرمود, فرمود ما همان طوری که به تو کتاب دادیم به موسای کلیم کتاب دادیم.

سرّ طرح داستان موسای کلیم در بخش پایانی سوره «سجده»

سرّ طرح موسای کلیم(سلام الله علیه) این است که اگر جریان حضرت عیسی(سلام الله علیه) را ذکر می فرمود یهودی ها نمی پذیرفتند ولی مسیحی ها به جریان حضرت موسی و تورات موسی(علیه السلام) ایمان داشتند لذا در جریان حضرت موسی این را یادآوری فرمود که همه گروه ها را شامل بشود.

مراد از تردید نکردن در لقاء، در بیان آیه ۲۳

فرمود: (وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ) به او گفتیم که در لقاءالله تردید نکن به تو هم می گوییم در لقاءالله تردید نکن تا جامعه ایمانی آنها و شما همه بدانید که در لقاءالله تردیدی نیست گرچه عده ای (بَلْ هُم بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ كَافِرُونَ) بودند که در آیه ده همین سوره مبارکه «سجده» گذشت فرمود: (فَلَا تَكُن فِي مِرْيَةٍ مِن لِّقَائِهِ) این وجه را که هم توسط علمای شیعه مثل مرحوم شیخ طوسی در تبیان یا امین الاسلام(رضوان الله علیهما) در مجمع البیان ذکر شده یا جناب فخررازی ذکر کرده آنها ناصواب است که (فَلَا تَكُن فِي مِرْيَةٍ مِن لِّقَائِهِ) یعنی لقای وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم), حضرت موسی(علیه السلام) را در معراج, (۲) اینها مقداری از ظاهر آیه دور است.

۱- (۱۱) . سوره سجده، آیه ۲.

۲- (۱۲) . التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۸، ص ۳۰۷، مجمع البیان، ج ۸، ص ۵۲۰، التفسیر الکبیر، ج۲۵، ص ۱۵۰.

فرمود آن کتابی را که ما به موسای کلیم دادیم آن را هدایت بنی اسرائیل قرار دادیم قرآن را هم هدایت امت اسلامی قرار دادیم این کتاب را (هُدیً لِلنَّاسِ) (۱) ساختیم (وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أَئِمَّهً یَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَکَانُوا بِآیَاتِنَا یُوقِنُونَ) یهودی ها دو گروه بودند عده ای ایمان نیاوردند عده ای جزء خواص اهل کتاب بودند که اینها ایمان آوردند صبرِ لازم اقسام سه گانه صبر را حفظ کردند به مقام یقین رسیدند اینها در اثر مَلکه صبر (یک) و در اثر مَلکه یقین به آیات الهی (دو) جزء هادیان امّت شدند که مردم را به امر ما هدایت می کنند اینها دو قسم اند بعضی ها که علم الدراسه خواندند مبلّغان دینی اند معلّمان اند مصنّفان اند مدرّسان اند اینها مردم را به امر معروف و نهی از منکر هدایت می کنند که در بخش هایی از قرآن کریم راجع به امر به معروف و نهی از منکر همین گروه سخنی به میان آمده که همه امت ها را شامل می شود منتها آن خصیصه ای که در امت رسول گرامی(صلّی الله علیه و آله و سلّم) است در امم دیگر نیست در آیه ۱۰۴ سوره مبارکه «آل عمران» به این صورت آمده است (وَلْتَکُن مِنکُمْ أُمَّهٌ یَدْعُونَ إِلَی الْخَیْرِ) که دیگران هم همین را داشتند منتها خصیصه ای که در امت اسلامی هست در امت های دیگر نبود چه اینکه در آیه ۱۱۰ سوره مبارکه «آل عمران» دارد (کُنْتُمْ خَیْرَ أُمَّهٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ) اینکه فرمود ما در بین بنی اسرائیل گروه خاصی را هدایت کردیم آ نها را به مقام امامت رساندیم که به امر ما هدایت می کنند آنها که مراحل متوسط را دارند یعنی از علم الدراسه برخوردارند اینها بر اساس امر به معروف, نهی از منکر طبق دستورات شریعت, مردم را هدایت می کنند عده ای که جزء خواص اند و اولیای الهی اند تحت ولایت ذات اقدس الهی هستند اینها (یَهْدُونَ بِأَمْرِنَا) در سوره مبارکه «انبیاء» آیه ۷۳ به این صورت فرمود, بعد از اینکه مسئله اسحاق و یعقوب(سلام الله علیهما) را ذکر فرمود, فرمود: (وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّهً یَهْدُونَ بِأَمْرِنَا) این (یَهْدُونَ بِأَمْرِنَا) می تواند هم امر به معروف و نهی از منکر و دستورات شریعت باشد هم (إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَیْئاً أَن یَقُولَ لَهُ کُن فَیَکُونُ) (۲) باشد اینها معصومانی اند که به امر تکوینی ذات اقدس الهی یک عده را به مقصد می رسانند دیگر (یَهْدُونَ) به معنای ارائه طریق نیست بلکه به معنای ایصال به مطلوب است پس دو گروه در بین بنی اسرائیل حضور داشتند غیر از تبهکاران, یک عده عالمانی بودند که بر اساس علم الدراسه مبلّغ دین شدند کتاب می نوشتند سخنرانی می کردند مردم را بر اساس امر به معروف و نهی از منکر هدایت می کردند یک عده هم انسان های کامل بودند که بر اساس (إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَیْئاً أَن یَقُولَ لَهُ کُن فَیَکُونُ) با امر ملکوتی عده ای را به مقصد می رسانند پس هدایت به امر الهی هم شامل علم الدراسه ای هاست هم شامل علم الوراثه ای ها لذا در آیه ۷۳ سوره «انبیاء» فرمود: (وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّهً یَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَیْنَا إِلَیْهِمْ فِعْلَ الْخَیْرَاتِ).

۱- (۱۳) . سوره بقره، آیه ۱۸۵.

۲- (۱۴) . سوره یس، آیه ۸۲ .

تبیین اقسام دوگانه وحی

یک وقت است که وحی به علم و حکم تعلّق می گیرد مثل اینکه به انبیای صاحب شریعت وحی می آید که فلان چیز واجب است فلان چیز حرام است و مانند آن, اینها وحی حکم است وحی علمی است که وحی قانون است. یک وقت است که در قلب انسان گرایشی پیدا می شود که فلان کار را بکن مثل اینکه به مادر موسی وحی فرستاد که این بچه را در صندوقچه بگذار و صندوقچه را بینداز به دریا این مسئله علمی نیست این مسئله ارادی است در علم او اثر نکرد در اراده او اثر کرد یعنی عقل بالفعل او را فعال کرد آنجا که محور تصمیم, اراده, نیّت و عزم است را فعال کرد نه آنجا که مدار تصور, تصدیق و جزم است جزم راهی دارد عزم راهی دارد بینهما بونٌ بعید در محور عزم و اراده و نیّت و قصد و تصمیم مادر اثر گذاشت فرمود ما وحی فرستادیم به مادر موسی (أَنِ اقْذِفِيهِ فِي التَّابُوتِ فَاقْذِفِيهِ فِي الْيَمِّ فَلْيُلْقِهِ الْيَمُّ بِالسَّاحِلِ يَأْخُذْهُ عَدُوٌّ لِّي وَعَدُوٌّ لَهُ) (۱) این وحی فعلی است بنابراین این (يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا) که در سوره مبارکه «سجده» محلّ بحث است هم می تواند امر به معروف و نهی از منکر شریعت را شامل بشود که ارائه طریق است هم امر تکوینی را که ایصال به مطلوب است و در آیه ۷۳ سوره مبارکه «انبیاء» مطرح شد شامل بشود (وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا) منشأ اینها هم صبر است و یقین.

حوادث تلخ و شیرین، آزمون خدای مدبر

ص: ۹۹۷

۱- (۱۵) . سوره طه، آیه ۳۹.

ما یک حادثه که پیش می آید فوراً یا گله می کنیم یا صحنه را ترک می کنیم منزوی می شویم در حالی که آن کارگزار دارد تدبیر می کند گاهی به این وضع امتحان می کند گاهی به وضع دیگری امتحان می کند یک حادثه شیرینی که پیش آمد انسان از جا در می آورد یک حادثه تلخ که پیش آمد انسان صحنه را رها می کند ما در این گردونه های سرّاء و ضرّاء داریم امتحان می دهیم این چنین نیست که اگر حادثه تلخی برای ما پیش آمد ما مجاز باشیم که صحنه را ترک کنیم این صحنه, صحنه آزمون است فرمود ما افراد را آزمون می کنیم جامعه را آزمون می کنیم با سود و زیان با تلخی و شیرینی.

تفاوت اختلاف قبل العلم با اختلاف بعدالعلم

بعد فرمود اینها اختلافاتی دارند اختلاف دو قسم است یک اختلاف قبل از علم است که بارها ملاحظه فرمودید که خیر و رحمت و برکت است خب این نظریه پردازی ها برای همین است افراد که زیراکس هم و کپی هم و اینها که نیستند هر کدام فکری دارند این نظریه های مختلف زمینه رشد و تکامل و تولید علم است منشأ برکت است وقتی این نظریه ها عرضه شد حق روشن شد از آن به بعد هر گونه اختلافی, اختلاف مذموم است وگرنه اختلافِ قبل العلم منشأ برکت است اختلاف بعدالعلم است که منشأ خطر و عصیان و گمراهی های فراوان است در سوره مبارکه «بقره» آیه ۲۱۳ این بحثش مبسوطاً گذشت؛ آیه ۲۱۳ سوره «بقره» این است که (كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيما اخْتَلَفُوا فِيهِ) بالأخره مردم صاحب نظرند اختلاف نظر پیدا می شود وحی آمده که به این اختلاف پایان ببخشد, اختلاف را خاتمه بدهد; وقتی وحی آمد به اختلاف ها پایان بخشید معلوم شد حق چیست و با کیست از آن به بعد اگر کسی اختلاف کرد اختلاف مذموم است فرمود: (لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيما اخْتَلَفُوا فِيه) این اختلاف را مذمّت نکرد اما (وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِن بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ الْبَيِّناتُ بَغْياً بَيْنَهُمْ) بعد از روشن شدن، هر گونه اختلافی، اختلاف بَغی و ظلم و نارواست در سوره مبارکه «جاثیه» هم مشابه این مطلب آمده است که اختلاف های قبل العلم چیز خوبی است اما اختلاف های بعدالعلم نارواست اگر کسی بعد از اینکه حق برایش روشن شد اختلاف کرد دیگر بیراهه رفته است سوره مبارکه «جاثیه» آیه هفده این است که درباره همین بنی اسرائیل (وَآتَيْنَاهُم بَيِّنَاتٍ مِنَ الْأَمْرِ فَمَا اخْتَلَفُوا إِلَّا مِن بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْياً بَيْنَهُمْ) بعد از اینکه روشن شد حق چیست دیگر اختلاف وجهی ندارد آن اختلاف می شود بَغی و ظلم، در این زمینه است که فرمود: (إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَهِ فِيما كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ) اینجا هم فرمود: (إِنَّ رَبَّكَ هُوَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَهِ فِيما كَانُوا فِيه يَخْتَلِفونَ أَوَ لَمْ يَهْدِ لَهُمْ كَمْ أَهْلَكْنَا مِن قَبْلِهِم مِنَ الْقُرُونِ يَمْشُونَ فِي مَسَاكِنِهِمْ إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَاتٍ أَفَلاَ يَسْمَعُونَ).

هشدار الهی درباره عبرت گرفتن از سرانجام شوم ظالمان

بالأخره انسان یا باید خردمدار و عقل محور و برهان اندیش باشد یا باید گوش شنوا داشته باشد که جمع را شاید, فرمود خیلی ها به هلاکت رسیدند مرگ طبیعی, موعظه نیست مگر به معنی عام اما زمین گیر شدن, به هلاکت رسیدن, ویران شدن, نابود شدن اینها موعظه است فرمود مگر اینها نمی بینند که خیلی ها را ما به هلاکت رساندیم اینها هم در سرزمین آنها دارند زندگی می کنند خب این باید برای آنها موعظه باشد اگر بنا شد ظلم و قدرت و زور بماند خب برای دیگران هم می ماند (أَوَ لَمْ يَهْدِ لَهُمْ كَمْ أَهْلَكْنَا مِن قَبْلِهِم مِنَ الْقُرُونِ) که اینها فعلاً (يَمْشُونَ فِي مَسَاكِنِهِمْ) در بخش های دیگر گاهی به صورت متکلّم مع الغیر گاهی به صورت فعل مغایب می فرماید ما آنها را هلاک کردیم شما را به جای آنها نشاندیم (لِنَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ) (۱) (یک) و شاید خداوند آنها را هلاک کند و شما را جانشین آنها کند (فَيَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ) (۲) (دو) گاهی به صورت فعل مغایب التفات از تکلّم به غیبت از ذات اقدس الهی یاد می کند فرمود شما را به جای آنها می نشاند ببیند چه می کنید گاهی می فرماید ما شما را به جای آنها نشاندیم تا ببینیم چه می کنید اینکه فرمود: (وَسَكَنتُمْ فِي مَسَاكِنِ الَّذِينَ ظَلَمُوا) (۳) این تعلیق حکم بر وصف مشعر به علیّت است اگر بگویند شما به جای ظالمین نشسته اید یعنی اینجا قبلاً مقرّ حکومت ظالمین بود ما آنها را به هلاکت رساندیم چون ظالم بودند, شما به جای آنها نشستید مواظب باشید اینکه فرمود: (وَسَكَنتُمْ فِي مَسَاكِنِ الَّذِينَ ظَلَمُوا) این ارشاد به آن علّت حکم است خواه به صورت متکلّم مع الغیر بفرماید: (لِنَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ) یا به صورت فعل مغایب بفرماید: (فَيَنْظُرَ) که در دو آیه جداگانه ذکر فرمود برای همین است.

۱- (۱۶) . سوره یونس، آیه ۱۴.

۲- (۱۷) . سوره اعراف، آیه ۱۲۹.

۳- (۱۸) . سوره ابراهیم، آیه ۴۵.

ضرورت بهره گیری از براهین عقلی یا گوش فرادادن به پیشوایان عقل مدار

فرمود: (أَوَ لَمْ يَهْدِ لَهُمْ كَمْ أَهْلَكْنَا مِن قَبْلِهِم مِنَ الْقُرُونِ يَمْشُونَ فِى مَسَاكِنِهِمْ إِنَّ فِى ذلِكَ لَآيَاتٍ أَفَلاَ يَسْمَعُونَ) بالأخره انسان یا باید عاقل باشد یا گوش شنوا داشته باشد در قیامت اینها می گویند: (لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ) (۱) اگر ما گوش شنوا داشتیم می فهمیدیم اهل بیت(علیهم السلام) چه فرمودند یا عقل مدار بودیم با برهان عقلی می فهمیدیم که چه خبر است به این خطر مبتلا نمی شدیم فرمود اینها نه تنها برهان عقلی ندارند گوش شنوا هم ندارند حالا این چند آیه پایانی ـ ان شاءالله ـ برای بحث فردا!

«و الحمد لله ربّ العالمین»

۱- (۱۹) . سوره ملک، آیه ۱۰.

آیات ۲۶ تا ۳۰ سوره سجده ۹۱/۱۲/۲۸

.Your browser does not support the audio tag

(أَوَ لَمْ يَهْدِ لَهُمْ كَمْ أَهْلَكْنَا مِن قَبْلِهِم مِنَ الْقُرُونِ يَمْشُونَ فِى مَسَاكِنِهِمْ إِنَّ فِى ذَلِكَ لَآيَاتٍ أَفَلاَ يَسْمَعُونَ (۲۶) أَوَ لَمْ يَرَوْا أَنَّا نَسُوقُ الْمَاءَ إِلَى الْأَرْضِ الْجُرُزِ فَنُخْرِجُ بِهِ زَرْعاً تَأْكُلُ مِنْهُ أَنْعَامُهُمْ وَأَنفُسُهُمْ أَفَلاَ يُبْصِرُونَ (۲۷) وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْفَتْحُ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ (۲۸) قُلْ يَوْمَ الْفَتْحِ لاَ يَنفَعُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِيمانُهُمْ وَلاَ هُمْ يُنظَرُونَ (۲۹) فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَانتَظِرْ إِنَّهُم مُنتَظِرُونَ (۳۰))

مراتب عبادت مومنان در بیان قرآن کریم

این بخش پایانی سوره مبارکه «سجده» است چند نکته ای که مربوط به مطالب قبل است این است که در قرآن کریم گاهی برای اوساط اهل ایمان که «خوفاً من النار» یا «شوقاً الی الجنّه» عبادت می کنند وعده هایی را قرآن مشخص می کند, گاهی هم برای اوحدی اهل ایمان درجاتی را ذکر می کند آنجا که برای اوحدی و علمای مؤمن درجه ذکر می کند نامی از خوف و طمع نیست آنجا که برای اوساط از مؤمنان مسئله مطرح می کند گرچه جای خوف و طمع هست اما جای بیان آن مرحله عالیه نیست در سوره مبارکه «سجده» که جمع فرمود بین آن مرحله عالیه و مراحل میانی، این معلوم می شود برای آن گروه های سه گانه است عده ای «حباً لله» خدا را عبادت می کنند عده ای «خوفاً من النار» عده ای «شوقاً الی الجنه» (۱) و مستحضرید که کلمه «واو» همان طوری که برای جمع می آید برای تقسیم هم می آید برای اینکه می گویند کلمه, اسم است و فعل است و حرف این به جای اینکه بگویند کلمه «إمّا اسمٌ و إمّا فعلٌ و إمّا حرف» می گویند «اسمٌ و فعلٌ و حرف» که این «واو» برای تنویع و تقسیم است لذا اینکه فرمود: (خَوْفاً وَطَمَعاً) (۲) یعنی یک عده «خوفاً من النار» یک عده «طمعاً الی الجنّه» خدا را عبادت می کنند. در سوره مبارکه «اسراء» سخن درباره مرحله عالیه است که فرمود: (إِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مِن قَبْلِهِ إِذَا يُتْلَى عَلَيْهِمْ يَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ سُجَّداً ۝ وَيَقُولُونَ سُبْحَانَ رَبِّنَا إِن كَانَ وَعْدُ رَبِّنَا لَمَفْعُولاً ۝ وَيَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ يَبْكُونَ وَيَزِيدُهُمْ خُشُوعاً ۝ قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوِ ادْعُوا الرَّحْمَانَ أَيّاً مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى) (۳) اینها همین که نام خدا و یاد خدا مطرح می شود به سجده می افتند اینها کسانی اند که (أُوتُوا الْعِلْمَ)اند درباره اینها سخن از خوف و طمع مطرح نیست در سوره مبارکه «اعراف» آنجا سخن از خوف و طمع مطرح است اما از (أُوتُوا الْعِلْمَ) نامی به میان نیامده آیه ۵۶ سوره «اعراف» این است که (وَلاَ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلاَحِهَا وَادْعُوهُ خَوْفاً وَطَمَعاً) چه خوف و طمع در دنیا, چه خوف و طمع در آخرت (إِنَّ رَحْمَتَ اللّهِ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ) در سوره «اعراف» سخن از (أُوتُوا الْعِلْمَ) نیست در سوره «اسراء» سخن از خوف و طمع نیست اما در سوره «سجده» آیات پانزده و شانزده که بین این دو عنوان جمع کرد معلوم می شود که سند همان روایتی است که عبادت کننده ها سه قسم اند بعضی ها حبّاً و شکراً خدا را عبادت می کنند بعضی ها «خوفاً من النار» و برخی ها هم «شوقاً الی الجنه».

ص: ۱۰۰۰

۱- (۱) . ر.ک: الکافی، ج۲، ص۸۴.

۲- (۲) . سوره سجده، آیه ۱۶.

۳- (۳) . سوره سجده، آیات ۱۰۷_۱۱۰.

سرّ تفاوت تعبیر در بخش پایانی آیات ۲۶ و ۲۷ سوره «سجده»

در بخش پایانی سوره «سجده» یعنی آیه ۲۶ به بعد هم از تبشیر سخن به میان آمده هم از انذار, احیا و اماته خدای سبحان به صورت تبشیر و انذار ذکر شد در آیه ۲۶ فرمود مگر این قصص گذشتگان را نشنیدند که ما اینها را به هلاکت رساندیم و خانه های اینها و دیارهای متروك اینها به دست بعدی ها رسید که از آن استفاده می کنند این یک امر خبری است لذا در آن آیه ۲۶ تعبیر به (أَفَلَا يَسْمَعُونَ) فرمود برای اینکه جریان عاد و ثمود و اقوام دیگر را که اینها ندیدند فقط قصه های اینها را شنیدند و آثار به جا مانده اینها را می بینند ولی در آیه ۲۷ که از احیای الهی سخن به میان آمده از نظم و تدبیر خدا سخن به میان آمده اینها مشهود و دیدنی است فرمود مگر نمی بینند ما با چه نظم علمی اینها را آفریدیم که این بشر با هوشی که ما به او دادیم سالیان متمادی زحمت کشید تازه یک گوشه از هواشناسی را تشخیص داد بعدها فهمیدند کم و بیش که ما چگونه اول نسیم تولید می کنیم بعد این نسیم را به صورت باد در می آوریم ابر تولید می کنیم ابر بعضی ها مذکرند بعضی ها مؤنث اند این ابرها را با نکاح تلقیح می کنیم این ابرها را باردار می کنیم این ابر وقتی باردار شد مأموریت خاص دارد که کجا برود و کجا ببارد و چقدر ببارد ما این مأموریت را به وسیله فرستاده هایمان انجام می دهیم (وَأَرْسَلْنَا الرِّيَاحَ لَوَاقِحَ). (۱)

۱- (۴) . سوره حجر، آیه ۲۲.

این بادها چند برنامه دارند چند رسالت دارند اینها رسول ما هستند در نظام تکوین, هم باید این ابرها را جابه جا کنند هم بین این گیاهان نر و ماده, نباتات مذکر و مؤنث نکاح برقرار کنند تلقیح کنند (وَأَرْسَلْنَا الرِّيَاحَ لَوَاقِحَ) تازه بشر با تشکیل چندین دانشکده به گوشه ای از رمز و راز هواشناسی پی برد بعد فرمود ما اینها را راهنمایی می کنیم که کجا ببارند ما اجازه نمی دهیم این زحمات ما هدر برود که این بادها این ابرها را به سرزمین سباخ و شوره زار ببرند ـ ارض سباخ یعنی سرزمین شوره زار ـ ما اینها را به ارض جُرز می بریم ارض جرز غیر از ارض سباخ است باراندن باران در سرزمین شوره زار اتلاف باران است ـ اما ارض جُرز یعنی ارضی که آماده کشت و زرع است ارضی که آماده کشاورزی است ارضی که آماده باغداری و زراعت است چنین سرزمینی را ما می دانیم کجاست این ابرهای ما راهنمایی می شوند بادهای ما می دانند کلّ این سرزمین ها را می فهمند کدام سرزمین سباخ است و شوره زار است کدام سرزمین آماده بذر و کشاورزی است که این باران هدر نرود این ابرها رسالتی دارند بادها اینها را سائق اند از پشت سر سوق می دهند که (نَسُوقُ الْمَاءَ) البته ما این کار را می کنیم ابرها رسالت ما را دارند انجام می دهند (نَسُوقُ الْمَاءَ إِلَى الْأَرْضِ الْجُرُزِ) آنجا بارانداز می کنیم می گوییم اینجا باشید بارهایتان را خالی کنید بعد برگردید وقتی بارتان را خالی کردید دیگر آزادید خب این نظم علمی است این آقایان استاد دانشگاه اند, دانشمندند برای اینکه یک گوشه را فهمیدند آن که اینها را آفرید علیم نیست آن که این نظم محیّرالعقول را آفرید علیم نیست فرمود اینها را اگر ببینند به مدبّر بودن ما, مدیر بودن ما پی می برند چرا نگاه نمی کنند.

اقسام هدایتگری خدای سبحان

ما آن قصّه انذار را ذکر کردیم عاد و ثمود و اقوام طاغی دیگر را ذکر کردیم در آیه ۲۶ گفتیم: (أَوَ لَمْ یَهْدِ لَهُمْ کَمْ أَهْلَکْنَا) کارِ ما هدایت است یک وقت است ما دلیل می آوریم آیه نازل می کنیم معجزه می آوریم یک وقت با نظم کار می کنیم این نظم ما هادی است چرا شما از هدایت نظمی ما کمک نمی گیرید ما در اینجا حرف نزدیم کار کردیم این کار منظّم, هادی است شما باید از هدایت این کارِ ما استفاده می کردید (أَوَ لَمْ یَهْدِ لَهُمْ کَمْ أَهْلَکْنَا) یک وقت است ما آیه نازل می کنیم یک وقت برهان اقامه می کنیم خب اینها هدایت است یک وقت به وسیله انبیا و اهل بیت(علیهم السلام) دلیل اقامه می کنیم خب این هدایت است یک وقت کارِ محقّقانه انجام می دهیم این کار محقّقانه باید شما را هدایت کند (أَوَ لَمْ یَهْدِ لَهُمْ کَمْ أَهْلَکْنَا مِن قَبْلِهِم مِنَ الْقُرُونِ) که اینها فعلاً در مساکن آنها زندگی می کنند و حرکت می کنند (إِنَّ فِی ذٰلِکَ لَآیَاتٍ أَفَلاَ یَسْمَعُونَ) اما درباره هواشناسی فرمود ببینید (أَفَلاَ یُبْصِرُونَ) اینکه در آیه ۲۷ سخن از (أَفَلاَ یُبْصِرُونَ) است و در آیه ۲۶ سخن از (أَفَلاَ یَسْمَعُونَ) است آن مربوط به گذشته است به نقل باید اعتماد کرد اینجا به بینایی و تجربه حسی باید اعتماد کرد (أَوَ لَمْ یَرَوْا أَنَّا نَسُوقُ الْمَاءَ إِلَی الْأَرْضِ الْجُرُزِ) نه ارض سباخ (فَنُخْرِجُ بِهِ زَرْعاً) که این زرع (تَأْکُلُ مِنْهُ أَنْعَامُهُمْ وَأَنفُسُهُمْ).

وجه تشابه انسان با ملائکه و حیوانات، در تعبیرات لطیف قرآن

چقدر این کتاب شیرین است! وقتی سخن از علم و معرفت است علما را با ملائکه ذکر می کند آ نجا که سخن از خوردن است انسان را با دام یکجا ذکر می کند شاهد آن بیان نورانی امام سجاد(سلام الله علیه) همان آیه سوره «آل عمران» بود فرمود در فضل علم همین بس که وقتی خدا نام علما را می خواهد ببرد فرمود: (شَهِدَ اللّهُ أَنَّهُ لاَ إِلٰهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلاَئِکَةُ وَأُولُوا الْعِلْمِ) (۱) اینجا علمای موحد را کنار ملائکه ذکر می کند این ذیل در آن حدیث نیست از آن تقارن معلوم می شود که اینجاها که سخن از خوردن است انسانِ بخور را با دام یکجا ذکر می کند معلوم می شود این کار, کار حیوانی است نه کار فرشتگی.

ص: ۱۰۰۳

۱- (۵) . (سوره آل عمران، آیه ۱۸)؛ ر.ک: تفسیر الامام العسکری، ص ۶۲۵.

نقد سخن فخر رازی در علت تقدم انعام بر انفس در آیه 27

فرمود ما این باغ و مزرعه را سرسبز و خرم و پربار کردیم (تَأْكُلُ مِنْهُ أَنْعَامُهُمْ وَأَنفُسُهُمْ) تلاش وافری جناب فخررازی دارد که چرا انعام بر انفس مقدم شد زحمت کشید که اینها اول این علف ها را می خورند بعد از گوشت اینها انسان استفاده می کند (۱) این سخن بدی نیست لکن این گونه از موارد ترتیب را نمی رساند در سوره مبارکه «طه» آنجا اول سخن از انسان است بعد سخن از دام فرمود: (كُلُوا وَارْعَوْا أَنْعَامَكُمْ) (۲) قدری خودتان بخورید قدری به دام هایتان بدهید این چنین نیست که در همه موارد اکلِ دام مقدم شده باشد بر اکل خود انسان گاهی اکل دام مقدم است نظیر همین آیه که فرمود: (تَأْكُلُ مِنْهُ أَنْعَامُهُمْ وَأَنفُسُهُمْ) گاهی هم فرمود: (كُلُوا وَارْعَوْا أَنْعَامَكُمْ) بعد در بخش های دیگر فرمود آنها که همّ شان فقط شکم آنهاست در حدّ حیات حیوانی زندگی می کنند (يَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ), (۳) اینها در حدّ یک حیات حیوانی به سر می برند.

خطوط کلی سخنان انبیا

در قرآن کریم چه از زبان پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) چه از زبان انبیای دیگر این انذار و تبشیر هست می فرمودند روزی فرا می رسد که حق ظاهر خواهد شد بطلان شما معلوم می شود شما شکست می خورید هم از معاد سخن به میان می آمد هم از فتح و پیروزی دنیا این یک رسم کلی بود که انبیا(علیهم السلام) با اقوامشان داشتند قوم نوح به آن حضرت(سلام الله علیه) گفتند: (يَا نُوحُ قَدْ جَادَلْتَنَا فَأَكْثَرْتَ جِدَالَنَا فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِن كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ) (۴) اگر راست می گویی آن چیزی که به سود شماست و علیه ماست را بیاورید که قصه طوفان اتفاق افتاد فرمود صبر کنید یک فرصت مناسبی دارد.

۱- (۶) . التفسیر الکبیر، ج ۲۵، ص ۱۵۱.

۲- (۷) . سوره طه، آیه ۵۴.

۳- (۸) . سوره محمد، آیه ۱۲.

۴- (۹) . سوره هود، آیه ۳۲.

تبیین مراد از (یَوْمَ الْفَتْح) و چگونگی قبولی ایمان

این (یَقُولُونَ) که به صورت فعل مضارع درآمده و مفید استمرار است یعنی مرتب اینها می گفتند که ما یک روز پیروزی در پیش داریم مشرکین هم می گفتند آن روز چه وقت است (وَیَقُولُونَ مَتَی هذَا الْفتح) بعد پاسخ داده شد که اگر منظور فتح دنیا باشد یک حکم دارد فتح آخرت باشد حکم دیگر دارد در فتح آخرت اگر کسی تا آن روز ایمان آورد که آورد اگر کسی تا آن روز ایمان نیاورد به نحو سالبه کلیه هیچ ممکن نیست بتواند ایمان بیاورد و از ایمانش استفاده کند چون در حال اضطرار یا در دالان ورودی برزخ یا ایمانِ اختیاری فرض نمی شود یا اگر بشود در عین اضطرار است نظیر ایمان فرعون که مقبول نشد ولی اگر فتح, فتح دنیا بود مردم دو قسم اند یک عده واقعاً تسلیم می شوند مسلمان می شوند چون در دنیاست هنوز حیات باقی است واقعاً مسلمان می شود واقعاً توبه می کنند به درجاتی از ایمان می رسند برخی ها هستند که نه, ظاهراً مسلمان می شوند باطناً بر همان کفر باقی اند همان بیان نورانی حضرت امیر(سلام الله علیه) درباره دودمان اموی که فرمود: «ما أسلموا ولکن استسلموا» (۱) کار امویان را باید تاریخ به دو قسمت تقسیم می کرد و کرد اینها قبل از فتح مکه کافر بودند بعد از فتح مکه هم منافق شدند و لحظه ای هم ایمان نیاوردند این گروه کسانی هستند که در یوم الفتح بهره ای نمی برند چه آنها که کشته شدند یا در آستانه کشته شدن هستند در حال اضطرارند یا در حال ورود به دالان برزخی قیامت اند ایمانشان نافع نیست آنها هم که بر اساس نفاق ایمان آوردند ایمانشان نافع نیست ولی اگر کسی واقعاً در فتح مکه مؤمن شده باشد ایمانش مقبول است در اینکه فرمود: (وَیَقُولُونَ مَتَی هـذَا الْفَتْحُ إِن کُنتُمْ صَادِقِینَ) فرمود به آنها بگو (یَوْمَ الْفَتْحِ لاَ یَنفَعُ الَّذِینَ کَفَرُوا) قبلاً کفر ورزیدند آن روز بخواهند ایمان بیاورند ایمان نافع نیست اگر منظور فتح قیامت باشد که ذات اقدس الهی «یفتح بین المؤمن و الکافر» خب معلوم است آن روز ایمان حقیقی نیست اگر در حین کشته شدن باشد نظیر فرعون که در حین اضطرار ایمان آورد آن هم می گویند: (آلْآنَ وَقَدْ عَصَیْتَ قَبْلُ) (۲) این نافع نیست, اما اگر کسی در فتح مکه و امثال فتح مکه توبه کرد و ایمان آورد البته ایمان او مقبول است (قُلْ یَوْمَ الْفَتْحِ لاَ یَنفَعُ الَّذِینَ کَفَرُوا إِیمانُهُمْ).

۱- (۱۰) . نهج البلاغه، خطبه ۱۶.

۲- (۱۱) . سوره یونس، آیه ۹۱.

تشابه آیه 158 سوره «انعام» با آیات محل بحث

مشابه همان بخشی که در قسمت های پایانی سوره مبارکه «انعام» گذشت در بخش پایانی سوره مبارکه «انعام» این آیه بود؛ آیه ۱۵۸ سوره «انعام» فرمود: (هَلْ یَنْظُرُونَ إِلَّا أَن تَأْتِیَهُمُ الْمَلاَئِکَهُ أَوْ یَأْتِیَ رَبُّکَ أَوْ یَأْتِیَ بَعْضُ آیَاتِ رَبِّکَ یَوْمَ یَأْتِی بَعْضُ آیَاتِ رَبِّکَ لَا یَنْفَعُ نَفْساً إِیمَانُهَا لَمْ تَکُنْ آمَنَتْ مِن قَبْلُ) اگر قبلاً ایمان نیاورد آن لحظه بخواهد ایمان بیاورد این یا نظیر ایمان انسان نائم است یا نظیر ایمان فرعون که در حال غرق شدن دارد ایمان می آورد ایمان نائم, ایمان بر اساس شعور نیست ایمان مضطرّ در حال غرق شدن ایمان اختیاری نیست آن ایمان بالأخره نافع نیست (لَمْ تَکُنْ آمَنَتْ مِن قَبْلُ) (یک) (أَوْ کَسَبَتْ فِی إِیمَانِهَا خَیْراً) این (کَسَبَتْ) عطف بر (آمَنَتْ) است یعنی «لم تکن کسبت فی ایمانها خیرا» کسی ایمان آورد ولی حالا یک ایمان شناسنامه ای بود کاری نکرد نه عبادتی نه خمسی نه زکاتی نه صومی نه صلاتی نه حجی نه عمره ای کاری انجام نداد البته مثل آن کافر نیست که مخلّد باشد ولی بالأخره گرفتار عذاب الهی است مدّتش را هم ذات اقدس الهی می داند.

مراد از انتظار مومنان و کافران در بیان آیه سی سوره «سجده»

درباره این گروه ها فرمود شما منتظر باشید آنها هم منتظرند شما هم منتظر باشید این منتظر بودن به عنوان تهدید است یعنی منتظر باشید روزی می رسد خب آنها منتظر چه چیزی هستند و شما منتظر چه چیزی هستید اگر این دستور و این فرمان از طرف ذات اقدس الهی باشد مورد انتظار یک چیز است و آن رسیدن حکم نهایی است این حکم نهایی به سود مؤمنان است و علیه کافران چون او (خَیْرُ الْحَاکِمِینَ) (1) است, (خَیْرُ الْفَاصِلِینَ) (2) است, (خَیْرُ الْفَاتِحِینَ) (3) است و مانند آن, اگر منظور این باشد که آنها هم منتظرند شما هم منتظر باشید این مورد انتظار دو چیز است آنها منتظرند که چه نقشه شومی بکشند (إِنَّ الشَّیَاطِینَ لَیُوحُونَ إِلَی أَوْلِیَائِهِمْ) (4) چه چیزی شیطان در دلشان وسوسه می کند شما منتظرید ببینید چه وحی ای از طرف ذات اقدس الهی می رسد پس انتظار اگر خدای سبحان بفرماید هم شما منتظر باشید هم آنها منتظر یعنی شما منتظر پیروزی آنها هم منتظر شکست باشند اگر سخن از نقل باشد نه انشاء, اِخبار باشد یعنی شما منتظر هستید آنها هم منتظرند یعنی شما منتظر وحی الهی هستید آنها منتظرند تا بر اساس (إِنَّ الشَّیَاطِینَ لَیُوحُونَ إِلَی أَوْلِیَائِهِمْ) چه نقشه شومی بکشند.

۱- (۱۲) . سوره اعراف، آیه ۸۷ ، سوره یونس، آیه ۱۰۹، سوره یوسف، آیه ۸۰ .

۲- (۱۳) . سوره انعام، آیه ۵۷.

۳- (۱۴) . سوره اعراف، آیه ۸۹ .

۴- (۱۵) . سوره انعام، آیه ۱۲۱.

تلازم قلب طاهر با عمل صالح

پرسش:برخی ها می گویند دلت پاک باشد.

پاسخ: بله, اگر دل پاک باشد که عمل پاک است.

پرسش: می گویند عمل لازم نیست.

پاسخ: آن می شود (فِی قُلُوبِهِم مَرَضٌ) (۱) اگر واقعاً دل پاک باشد عمل پاک است برای اینکه دلی که سمّی نیست دلی که پاک است به فکر اعضا و جوارح است, به فکر خودش است آن که جزء (فِی قُلُوبِهِم مَرَضٌ) است این حرف را می زند.

وجه تشابه آیه سی سوره «سجده» با آیه ۵۲ سوره «توبه»

اگر انتظار به معنای تهدید باشد مشابه آیه ۵۲ سوره مبارکه «توبه» است در آنجا فرمود: (قُلْ هَلْ تَرَبَّصُونَ بِنَا إِلَّا إِحْدَى الْحُسْنَيَيْنِ) فرمود شما به کفار بگویید شما منتظرید که ما به یکی از دو پیروزی برسیم یا شهادت یا پیروزی ظاهری هر دو فتح است ما (إِحْدَى الْحُسْنَيَيْنِ) نصیبمان می شود اما شما: (وَنَحْنُ نَتَرَبَّصُ بِكُمْ أَن يُصِيبَكُمُ اللّهُ بِعَذَابٍ مِنْ عِندِهِ أَوْ بِأَيْدِينَا) شما منتظر احدی السیّئتین هستید ما منتظر احدی الحَسنتین هستیم, ما منتظر (إِحْدَى الْحُسْنَيَيْنِ) هستیم یا پیروزی یا شهادت, شما منتظر احدی السیّئتین هستید که جمع را شاید, شکست در دنیا و عذاب در دنیا؛ یا به دست ما عذاب می شوید در جنگ ما پیروز می شویم که خدا فرمود: (قَاتِلُوهُمْ يُعَذِّبْهُمُ اللّهُ بِأَيْدِيكُمْ) (۲) یا نه (سَخَّرَهَا عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيَالٍ وَثَمَانِيَةَ أَيَّام) (۳) این همه عذاب های الهی این همه سونامی, این دریا را یک تکان مختصر داد مثل کاسه آب که شما یک مختصر تکان بدهید این شناور می شود می ریزد این اقیانوس کبیر را این اقیانوس بزرگ را ذات اقدس الهی یک مختصر تکان داد ژاپن آن طور گرفتار سونامی شد که هنوز با گذشت مدت ها در خسارت است یک تکان جزئی، بنابراین این خداست, فرمود یا به دست شما ما آنها را عذاب می کنیم یا با عذاب های الهی البته اگر به دست شما هم عذاب کردیم در حقیقت کار الهی است فرمان الهی است که فرمود: (قَاتِلُوهُمْ يُعَذِّبْهُمُ اللّهُ بِأَيْدِيكُمْ) یا به دست شما یا به دست فرشته های الهی همه مأموران الهی خواهند بود (نَتَرَبَّصُ بِكُمْ أَن يُصِيبَكُمُ اللّهُ بِعَذَابٍ مِنْ عِندِهِ أَوْ بِأَيْدِينَا فَتَرَبَّصُوا إِنَّا مَعَكُمْ مُتَرَبِّصُونَ) (۴) ما هم منتظریم شما هم منتظر باشید (وَلَن يُخْلِفَ اللَّهُ وَعْدَهُ) (۵) این وعده الهی یقینی است یقیناً ذات اقدس الهی مسلمان ها را پیروز می کند به احدی الحُسنیین می رساند و کفار را هم به احدی السیّئتین می رساند گذشته از آن عذاب آخرت یا خود مسلمان ها را بر آ نها غالب می کند یا با عذاب الهی و پیش بینی نشده به حیات آنها خاتمه می دهد. این بخش پایانی سوره مبارکه «سجده» است که تقریباً از باب ردّالعجز الی الصدر باز به مسئله وحی و نبوت برمی گردد که در آغاز سوره مبارکه «سجده» از وحی و نبوت الهی سخن گفته است.

۱- (۱۶) . سوره بقره، آیه ۱۰.

۲- (۱۷) . سوره توبه، آیه ۱۴.

۳- (۱۸) . سوره حاقه، آیه ۷.

۴- (۱۹) . سوره توبه، آیه ۵۲.

۵- (۲۰) . سوره حج، آیه ۴۷.

متعلق (فِی یَوْمٍ) در آیه پنج سوره «سجده»

پرسش:... پاسخ: نه, آن (ثُمَّ یَعْرُجُ إِلَیْهِ فِی یَوْمٍ کَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَهٍ مِمَّا تَعُدُّونَ) (۱) این ذیل برای (یَعْرُجُ) است (یُدَبِّرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّماءِ إِلَی الْأَرْضِ) (۲) که دائمی است در اوایل سوره مبارکه «یونس» مبسوطاً آنجا بیان فرمود که تدبیر امر از ذات اقدس الهی است؛ در آیه سوم سوره «یونس» فرمود خدای سبحان امر را تدبیر می کند در سوره مبارکه «حجر» فرمود هر چیزی که نزد شماست اول در مخزن الهی است (وَإِن مِّن شَیْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ) (۳) تمام این امور مسبوق به مخزن الهی است ما آنجا تقدیر می کنیم تدبیر می کنیم بعد از مخزن الهی پیاده می کنیم این برای تدبیر است که قوس نزول است (مِنَ السَّماءِ إِلَی الْأَرْضِ) اما قوس صعود که (ثُمَّ یَعْرُجُ إِلَیْهِ) بر اساس (أَلاَ إِلَی اللَّهِ تَصِیرُ الْأُمُورُ) (۴) که صیرورت است نه تنها سیرِ ظاهری آن مربوط به ذیل آیه است که فرمود: (کَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَهٍ) امیدواریم که سال نو برای نظام و ملت و مملکت با برکت الهی همراه باشد و خدا امام و شهدا را غریق رحمت کند!

«و الحمد لله ربّ العالمین»

۱- (۲۱) . سوره سجده، آیه ۵.

۲- (۲۲) . سوره سجده، آیه ۵.

۳- (۲۳) . سوره حجر، آیه ۲۱.

۴- (۲۴) . سوره شوری، آیه ۵۳.

آیات ۱ تا ۳ سوره احزاب ۹۲/۰۱/۱۷

.Your browser does not support the audio tag

(يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ وَلاَ تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيماً حَكِيماً (۱) وَاتَّبِعْ مَا يُوحَى إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيراً (۲) وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلاً (۳))

ص: ۱۰۰۸

مدنی بودن سوره احزاب و تفاوت عناصر محوری سُور مکّی و مدنی

سوره مبارکه «احزاب» در مدینه نازل شد سوره هایی که در مدینه نازل می شد بر خلاف سور ه های مکّی عناصر محوری خاصّ خود را داشت در سوَر مکّی عناصر محوری بحث, اصول دین بود یعنی توحید, وحی, نبوّت و خطوط کلی فقه و حقوق و اخلاق بود اما در مدینه عناصر محوری اش غیر از آن مسائل اعتقادی, مسائل حکومت و سیاست و مسائل نظامی و اقتصادی از یک سو و فقهی و حقوقی از سوی دیگر بود; تشکیل حکومت اسلامی, تأسیس نظام اسلامی, تأسیس یک ارتش اسلامی, تأسیس پایگاه اقتصاد اسلامی در سوَر مدنی مطرح است.

علت مخاطب شدن رسول گرامی اسلام(صلّی الله علیه و آله و سلّم) در طلیعه این سور ه

در طلیعه این سور ه با (يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ) وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) را مخاطب قرار داد چون درصدد تأسیس حکومت و نظام اسلامی بود و فضای مدینه هم فضای آشوبی بود زیرا برخی از مسلمان ها نظیر سلمان و اباذر و اینها جزء اوحدی از اسلام بودند برخی ها جزء مسلمان های ضعیف الایمان بودند برخی ها جزء مُرجفون بودند و بعضی ها هم جزء منافقین. کفار خارج مدینه هم با این منافقین از یک سو, با مُرجفین از سوی دیگر بی ارتباط نبودند منافقین, بخشی از اینها همان یهودی های بنی قریظه بود, بنی نظیر و بنی قینقاع بودند برخی ها هم جزء همین داخلی مدینه بودند.

معنای مرجفون و علت یاد کردن از آنها در این سور ه

مُرجفون افرادی بودند که یا به صورت خبرنگار بودند یا خبررسان بودند اینها اراجیف پخش می کردند در همین سوره مبارکه «احزاب» از مرجفون یاد شده است مرجف کسی است که گزارش رَجْفه ای دارد رجفه یعنی لرزه, خبری که صادق باشد صدق باشد پایگاه دارد دیگر تکذیب نمی شود اما خبری که صدق نباشد پایگاه نداشته باشد لرزان است این گونه از اخبار بی پایه و بی اساس را می گویند رجفه دار که جمع اینها می شود اراجیف, مرجفون که در مدینه بودند گزارشگران این گونه از اخبار لرزه دار بودند که جامعه را ناآرام می کرد آن که این حرف را نزده بود مضطرب می شود مبهوت می شود بهتان را بهتان می گویند برای اینکه این کسی که کاری نکرده حرفی نزده چیزی به او نسبت می دهند این مبهوت می شود از این جهت می شود بهتان. آن افراد بهتان خورده امنیت روانی شان را از دست می دهند جامعه هم که می بیند پشت سر هم کسی که خبری می دهد دیگری تکذیب می کند دیگر نمی تواند به کسی اعتماد کند اینها کسانی اند که جزء مرجفون اند از

اینها در سوره مبارکه «احزاب» یاد شده است که اینها باید از نقل اراجیف دست بردارند افراد ضعیف الایمان را تقویت کردند که قوی الایمان بشوند

ص: ۱۰۰۹

راز تکرار «یا ایها النبی» در این سور ه

پنـج بار در این سوره مبارکه «احزاب» (يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ) آمـده برای اهمیت مسـئله است گاهی برای مسائل نظامی است گاهی برای مسائل خـانوادگی است که طلیعه مطلب هـای دیگر است یک مسائل خانوادگی ساده را ذات اقـدس الهی به صورت (يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ) ذکر نمی کنـد این مسائل خانوادگی که بعـدها می توانـد منشأ بسـیاری از خطرات و ناامنی باشـد به این صورت یا مانند آن ذکر می کند وقتی به رسول خدا(صلّی الله علیه و آله و سلّم) می فرماید به همسـرانت بگو (۱) یا مستقیم به همسران حضـرت خطاب می کند (يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ) (۲) (قَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلاَ تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى) (۳) این نشان می دهـد که از این بیت, خطری بالأخره دامنگیر جامعه خواهـد شـد چه اینکه از همین بیت خطر جنگ جمل پیش آمده است فرمود زنان پیامبر! شـما در خانه هایتان بنشـینید بیرون نیایید امنیت جامعه را به هم نزنید خب این نشان می دهد که آینده خطرناکی این خانواده را تهدیـد می کرد پس (يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ) پنج بار تکرار شد, (يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ) ذکر شد, (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا) (۴) چنـد بار ذکر شد برای اینکه تأسیس حکومت, تشـکیل حکومت کار آسانی نیست دشـمن هایی که به نام کفار و منافقین اند هم در طلیعه این سور ه مطرح شدند آنها از یک طرف صف کشـیدند اینها هم از طرفی در داخل آنها را حمایت می کنند لذا با (يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ) این سور ه شروع شد.

ص: ۱۰۱۰

۱- (۱) . سوره احزاب, آیات ۲۸ و ۵۹.

۲- (۲) . سوره احزاب, آیه ۳۲.

۳- (۳) . سوره احزاب, آیه ۳۳.

۴- (۴) . سوره احزاب, آیات ۹،۴۱ ،۴۹ ،۵۳، ۶۵،۶۹ و ۷۰.

خطاب «یا ایها النبی» ناظر به مسائل حساس و مهم

مطلب دیگر این است که ما در ادبیات فارسی کسی را می خواهیم خطاب کنیم می گوییم آقای فلان کس اما در عربی گاهی می گویند «یا رجل» گاهی می گویند «یا ایها الرجل» آنجا که گفتند «یا رجل» خب یک ندای صِرف است اما آ نجا که گفتند «یا ایها الرجل» یا برای تنبّه اوست که از غفلت به در بیاید یا برای تذکّر اوست که این مطلب خیلی حساس و مهم است (یَا أَیُّهَا النَّبِیُّ) ناظر به مسائل حساس و مهم ذکر می شود.

علت مخاطب نشدن وجود مبارک پیامبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) به اسم

مطلب دیگر آن است که ذات اقدس الهی برای حرمت وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) و دعوت جامعه اسلامی به حفظ ادب در پیشگاه آن حضرت هرگز آن حضرت را به اسم صدا نکرده این جزء خصایص رسول خدا(صلّی الله علیه و آله و سلّم) است از آدم تا عیسی(علیهم السلام) خدا اینها را با اسم صدا می کند (یَا آدَمُ), (۱) (یَا نُوحُ), (۲) (یَا إِبْرَاهِیمُ), (۳) (یَا مُوسَی), (۴) (یَا عِیسَی) (۵) اینها با اسم مخاطب می شوند اما در هیچ جای قرآن از ذات اقدس الهی نقل نشده است که درباره وجود مبارک پیامبر اسم آن حضرت را ببرد همه اش (یَا أَیُّهَا النَّبِیُّ), (یَا أَیُّهَا الرَّسُولُ).

۱- (۵) . سوره اعراف, آیه ۱۹.

۲- (۶) . سوره هود, آیه ۳۲.

۳- (۷) . سوره هود, آیه ۷۶.

۴- (۸) . سوره آل عمران, آیه ۵۵.

۵- (۹) . سوره مائده, آیه ۱۱۰.

فهماندن سِمت رسالت و نبوت با ذکر نام حضرت

آنجا که اسم حضرت را می برد نظیر آیه ۱۴۴ سوره مبارکه «آل عمران» که دارد: (وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهِ الرُّسُلُ) و همچنین در آیه پایانی سوره مبارکه «فتح» یعنی آیه ۲۹, برای آن است که به جامعه بفهماند که وجود مبارک آن حضرت سِمتی دارد به نام رسالت و نبوت, شما از او به عنوان رسول الله, نبیّ الله یاد کنید نه به اسم او, او را صدا بزنید بنابراین خود ذات اقدس الهی هرگز درباره حضرت آن طوری که با انبیا سخن گفته است سخن نگفته که او را به اسم صدا بزند بگوید «یا محمد», همه اش (يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ), (يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ) است این دو جا که در سوره مبارکه «آل عمران» و سوره «فتح» نام حضرت را می برد برای اینکه به مردم بفهماند که او رسول خداست و از آ ن حضرت به عنوان رسالت یاد کنید.

مخاطب قرار دادن حضرت فقط با تعبیرات مؤدّبانه

در بخش دیگری هم فرمود وجود مبارک حضرت پدر کسی نیست ولی خاتم النبیین است (۱) این اِجلال و تکریم نشان می دهد که ما هم موظفیم درباره حضرت با این تعبیرات مؤدّبانه سخن بگوییم (يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ), (يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ) و مانند آن.

امر «اِتّقِ الله» دلالت بر رعایت مرحله عالیه تقوا

اینکه فرمود: (يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ) با اینکه خود حضرت عالی ترین درجه تقوا را داشت یا برای دعوت به ادامه تقواست کما ذهب إلیه بعض (۲) یا نه, رعایت آن مرحله عالیه تقواست کما ذهب إلیه آخرون یعنی تو یک کار مهمّی داری این کار مهم با تقوای عادی حل نمی شود این کار مهم با آن قلّه تقوا حل می شود (۳) برای اینکه جنگ در پیش داری جنگ هایی علیه تو تحمیل می کنند عده ای از اصحاب تو را شهید می کنند تو هم ناچاری دفاع بکنی سخن از خونریزی است سخن از اسیر دادن است سخن از اسیر گرفتن است این کارهای مهم با تقوای عادی حل نمی شود با قلّه تقوا باید این مشکلات را حل کنی عزیزترین بستگانت را شهید می کنند و عده ای را هم اسیر می کنند شما هم از آنها می کُشی از آنها اسیر می گیری باید مواظب باشی.

۱- (۱۰) . سوره احزاب, آیه ۴۰.

۲- (۱۱) . التفسیر الکبیر, ج۲۵, ص۱۵۳.

۳- (۱۲) . التفسیر الکبیر, ج۲۵, ص۱۵۳.

لازمه اداره جامعه جهانی, داشتن مرحله عالیه تقوا و استدلال

مطلب دیگر این است که شما دینی دارید که هم برای آرامش داخله حجاز خوب است هم برای منطقه خوب است که با نصارای نجران و امثال نجران سخن می گویی, آنها را به مباهله دعوت می کنی هم یک دین جهانی داری که در آیه هشت سوره مبارکه «ممتحنه» است که با کفار زندگی مسالمت آمیز داشته باشی آن کفاری که با شما کاری ندارند نه در تحریم نه در فشار اقتصادی نه در تبعید هیچ سهمی ندارند یک زندگی معتدلی با شما داشتند (لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ) با اینها با مدارا رفتار کنید بلکه عادلانه رفتار کنید (إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ) که ذیل این آیه است همین آیه هم مقدمه قانون اساسی ما هم هست. کفاری که با ما بد نکردند با ما بد نمی کنند کاری هم با ما ندارند خب ما یک رابطه عادلانه با آنها داریم. این پیامبر اگر بخواهد با روش عادی با جامعه برخورد کند کار سختی است این باید قلّه تقوا را داشته باشد. می بینید وجود مبارک ابراهیم(سلام الله علیه) از یک طرف, اسماعیل(سلام الله علیه) از طرف دیگر این دو پیامبر بزرگوار کعبه را ساختند چه زمینی شما بالاتر از کعبه دارید مهبط وحی الهی است مهبط فرشته هاست این شده بت کده همه بت ها را آوردند آنجا گذاشتند یک بار وجود مبارک پیامبر دهن باز نکرد که به اینها فحش بدهد به این بت ها بد بگوید فرمود از این بت ها کاری ساخته نیست خب شما اگر بخواهید آرام زندگی کنید از آن طرف تکفیری نداشته باشید از این طرف کشتار بی رحمانه در میانمار و بنگلادش و پاکستان و افغانستان در شرق ما, عراق در غرب ما نداشته باشید باید این راه پیامبر را حفظ کنید انسان جای برهان دارد جای استدلال دارد جای اقامه برهان است یک بار نشد که وجود مبارک حضرت به این بت ها فحش بدهد با اینکه خب چه جایی مقدس تر از کعبه دارید هم قبله مسلمین است مطاف مسلمان هاست هم دو پیغمبر آن را ساختند اینجا شده بت کده, حضرت فرمود این بت های کاری از آنها ساخته نیست اینها اهل سمع و بصر و اینها نیستند اینها مشکل خودشان را نمی توانند حل کنند (وَإِن يَسْلُبْهُمُ الذُّبَابُ شَيْئاً لَّا يَسْتَنقِذُوهُ مِنْهُ ضَعُفَ الطَّالِبُ وَالْمَطْلُوبُ) (۱) پیامبر! با این تقوا جامعه را اداره کن فحش بدهی خب فحش می شنوی این مشکل را حل نمی کند تکفیر بکنی تکفیر دیگری در راه است غیر از خونریزی کار دیگر نیست بالصراحه در سوره مبارکه «انعام» فرمود: (لَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ). (۲)

۱- (۱۳) . سوره حج, آیه ۷۳.

۲- (۱۴) . سوره انعام, آیه ۱۰۸.

وظیفه فقها در برقراری امنیت و حفظ دماء مسلمین

ما کاری داریم کار فقها و بزرگان فقهی ماست که این نصوص و ادله را جمع آوری کنند و جمع بندی کنند آنها راه اجتهادی خودشان را آشنا هستند وظیفه خودشان را انجام می دهند و در درس ها می گویند یعنی نص و ظاهر حکمش چیست ظاهر و اظهر حکمش چیست عام و خاص حکمش چیست مطلق و مقیّد حکمش چیست اصل و اماره حکمش چیست همه اینها را دارند درس می گویند اما کاری که در انجام وظایف به عهده ماست. کسانی که به عنوان مجمع جهانی اهل بیت کار می کنند کسانی که در دارالتقریب کار می کنند کسانی که در مسائل امنیتی کار می کنند آنها باید بین تولّی و تبرّی که جزء ارکان رسمی دین ماست و برقراری امنیت و حفظ دماء مسلمین که آن هم جزء ارکان رسمی ماست یک جمع اجتماعی بکنند یک جمع سیاسی بکنند یک جمع اجرایی بکنند این کار فقهای ما تأمین شده است این کارهایی که به دست «من بیده الامور» هست آنها هم باید عملیاتی شود از این طرف تکفیر از آن طرف تکفیر, از این طرف کشتار از آن طرف کشتار, دشمن هم که غیر از این نمی خواهد.

چگونگی تشکیل حکومت اسلامی

لذا به وجود مبارک پیامبر فرمود مواظب باش از طرفی کفار و منافقین در کمین اند از طرفی مرجفون در داخل رجفه و اراجیف پخش می کنند تو باید آن قله تقوا را داشته باشی تا بتوانی حکومت اسلامی تشکیل بدهی (يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ) (یک) (وَلاَ تُطِعِ الْكَافِرِينَ) یک وقت است کسی پیشنهاد می دهد خب پیشنهاد, طرح است و انسان مطالعه می کند یا قبول یا نکول اما کسی درصدد دسیسه است که آمرانه حکم بکند هر کسی بخواهد به پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) آمرانه حکم بکند ولو در لسان دوستی کافر است برای اینکه پیغمبر که دیگر نمی تواند مأمور این آقا باشد تابع حرف این آقا باشد; یا کافر است یا منافق, اگر بخواهد چیزی را بر پیغمبر تحمیل بکند یک وقت است می گوید من عرضم این است نظر حضرتعالی هر چه هست, خب این مشورت است حضرت یا می پذیرد یا نمی پذیرد اما آن کسی که آمرانه دسیسه دارد و توقّع دارد که وجود مبارک پیغمبر از او اطاعت کند این کافر است چه بفهمد یا نفهمد برای اینکه معنایش این است که رسول الله باید از او اطاعت کند این است که این (الْكَافِرِينَ) و (الْمُنَافِقِينَ) یا ناظر است به کفار مکه و منافقین مدینه یا نه در داخل مدینه اگر کسی آمرانه مطلبی را به حضرت تحمیل می کند خب همین کفر است یعنی توقع داشته باشد به حضرت بگوید من حرف شما را قبول ندارم تو باید حرف ما را قبول داشته باشی این برگشتش به کفر است چه بداند چه نداند لذا فرمود آنها که پیشنهاد می دهند می گویند ما عرضمان این است خب حضرت یا قبول یا نکول اما کسی توقع داشته باشد که حرف خودش را بر حضرت تحمیل کند و حضرت از این اطاعت بکند خب این کفر است فرمود: (وَلاَ تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ).

اقسام منافقین در داخل مدینه

در داخل مدینه همین سه گروه بودند و گروه های دیگری هم که ناشناخته بودند و بعضی هم شناخته شده بودند همان یهودی های بنی نظیر و بنی قریظه و بنی قینقاع گروهی از اینها اسلام آوردند نه همه اینها و منافقانه زندگی می کردند در چنین فضایی فرمود: (يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ) معلوم می شود این (اتَّقِ اللَّهَ) غیر از (اتَّقِ اللَّهَ) (۱) است که ذات اقدس الهی به افراد عادی مثل ما می فرماید (اتَّقِ اللَّهَ) گرچه هر دستوری که به آن حضرت می دهد برای ما هم الگوست (لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ) (۲) اما آنکه مخصوص حضرت است آن قلّه عالیه است.

علت عدم اطاعت از کافرین

(يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ وَلاَ تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ) چرا؟ برای اینکه اگر علم بخواهی نزد خداست, اداره جهان بر اساس مصلحت و حکمت بخواهی نزد خداست (إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيماً حَكِيماً) او هم که مرتب دارد وحی می دهد (وَاتَّبِعْ مَا يُوحَى إِلَيْكَ) او که منبع علم است با تو ارتباط دارد او که منبع حکمت است با تو ارتباط دارد تو کمبودی نداری چه چیزی می خواهی که از جای دیگر بخواهی بگیری (وَاتَّبِعْ مَا يُوحَى إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ).

علم خداوند بر اعمال بندگان

بعد هم مواظب باش هر کاری کردی تو و امّتت, هر فکری اندیشه ای انگیزه ای داشته باشی خدا باخبر است و در محکمه عدل باید پاسخ بدهید (إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيراً).

۱- (۱۵) . سوره بقره, آیه ۲۰۶; سوره احزاب, آیه ۳۷.

۲- (۱۶) . سوره احزاب, آیه ۲۱.

بررسی «کان» نزد ادیب و حکیم

مستحضرید (کَانَ) که در قرآن و روایات به ذات اقدس الهی اسناد داده شد این منسلخ از زمان است اگر به یک ادیب خبر بدهید می گوید این «کان» از افعال ناقصه است و اسم و خبر دارد اما وقتی به حکیم بدهید می گوید این «کان» حرف است نه فعل, این طور دیگر معنا می کند در کتاب های ادبی فقط این را به ما می گویند که اگر محمول برای موضوع باشد این اسناد, حقیقت است محمول برای موضوع نباشد این اسناد, مجاز است این در ادبیات است در معانی و بیان و مطوّل و امثال ذلک هست اما کدام محمول برای کدام موضوع است این برای ادیب و ادبیات نیست این را باید برهان آن فن تشخیص بدهد شما غالباً وقتی به کسی بگویی «الانسان موجودٌ» را ترکیب بکن می گوید «الانسان» مبتدا «موجودٌ» خبر اما وقتی به حکیم بگویی «الانسان موجودٌ» را ترکیب بکن می گوید «الانسان» خبر مقدم «موجودٌ» مبتدای مؤخّر برای اینکه هستی است که به تعیّن انسانیت در می آید نه انسان است که موجود بشود این کار ادیب نیست که بگوید چه چیزی مبتداست چه چیزی خبر, ادیب فقط باید بگوید آنکه یوضع اولاً می شود مبتدا آنکه «ثمّ یُحمل علیه» می شود خبر اما چه چیزی مبتداست چه چیزی خبر است این را صاحب آن رشته ها باید بگویند این «کان» را وقتی به ادیب بدهید می گوید فعل ماضی است و برای گذشته است ولی به حکیم وقتی بدهی می گوید این «کان» وقتی به ذات اقدس الهی اسناد پیدا کرد گفتیم (إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيماً حَكِيماً), این منسلخ از زمان است این دیگر فعل ماضی نیست که بگویید خدا ــ معاذ الله ــ سابقاً این طور بوده مثلاً حال و آینده این طور نیست.

وجوب اطاعت از پیامبرِ شاهد و مبشّر و مُنذِر

به هر تقدیر اینکه فرمود خدای سبحان علیم حکیم است او علم محض است حکمتِ محض است از چه کسی می خواهی اطاعت کنی و این علیمِ محض و حکیمِ محض هم که مرتب با تو رابطه دارد (وَاتَّبِعْ مَا یُوحَی إِلَیْکَ) چنین پیامبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) را در همین سوره مبارکه «احزاب» با آن عظمت و جلال معرفی کرده آیه ۴۵ و ۴۶ همین سوره «احزاب» است که فرمود: (یَا أَیُّهَا النَّبِیُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاکَ شَاهِداً وَمُبَشِّراً وَنَذِیراً وَدَاعِیاً إِلَی اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَسِرَاجاً مُّنِیراً) تو چراغی تو نوری تو مصباحی دیگران باید از تو استفاده کنند به دنبال چه چیزی می گردند نه توقع داشته باشند که تو حرف اینها را گوش بدهی نه خود, رأیی در قبال رأی شما داشته باشند برای اینکه تو چراغی دیگری بی نور باید از نور تو استفاده کنند در آن آیه ۴۵ و ۴۶ حضرت را به این جلال و شکوه رسانده (یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا) هم هست برای اینکه مسئله تأسیسات ارتش و نظامی و جنگ خبر مهمی است.

تبیین عناصر محوری در ابتدای سور ه

لذا در این سوره این عناصر محوری کاملاً مطرح است (یَا أَیُّهَا النَّبِیُّ اتَّقِ اللَّهَ وَلاَ تُطِعِ الْکَافِرِینَ وَالْمُنَافِقِینَ) چرا، چرا (اتَّقِ اللَّهَ) برای اینکه او منشأ علم و حکمت است آن مثبت, چرا (لاَ تُطِعِ الْکَافِرِینَ) برای اینکه خدا منشأ علم و حکمت است دیگران بی کاره, هم آن امر معلَّل است به علم و حکمت خدا, هم این نهی معلّل است به علم و حکمت خدای سبحان.

چگونگی اتّباع حضرت رسول(صلّی الله علیه و آله و سلّم) از خداوند در شرایط حساس

(وَاتَّبِعْ مَا یُوحَی إِلَیْکَ مِن رَّبِّکَ) این اتّباع خب مسائل عادی تبعیّتش آسان است اما آن مسائل مهم و حساس مثلاً جنگ بدر که اوّلین جنگ است در مدینه اتفاق افتاده می بینید به هیچ وجه این جنگ راه نظامی نداشت نه عِدّه نه عُدّه برای اینکه آنها چند برابر مسلمان ها بودند مسلمان ها تقریباً یک سوم آنها بودند یا کمتر, آنها با شتر و مرکَب های تندرو آمدند اینها پیاده بودند آنها با شمشیر آمدند اینها با چوب و سنگ رفتند مگر مسلمان ها چندتا شمشیر داشتند وجود مبارک حضرت امیر(سلام الله علیه) دارد که در لیله بدر که اوّلین جنگ رسمی مسلمان ها علیه کفار یعنی دفاع رسمی بود ـ خب همه می ترسیدند که ما با چه وجهی با اینها بجنگیم چه چیزی داریم ما به سربازانمان خرما می دهیم آنها به سربازانشان کباب شتر و اینها می دهند ما نیرو نداریم در برابر آنها بجنگیم آخر چوب دستی با شمشیر چه می کند پیاده با سواره چه می کند ـ وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) در آن شب تا صبح زیر یک درخت مشغول مناجات بود (۱) گویا فردا اصلاً جنگ نبود این را امیرالمؤمنین نقل می کند از نزدیک مواظب حضرت و کارهایش بود گویا اصلاً ما شب عملیاتی نداریم فردا هم گویا اصلاً جنگ نیست آرام آرام با خدا مناجات می کرد خب این قلّه تقواست شما هیچ توجیه نظامی برای این کار ندارید فرمود این کار را بکن (وَاتَّبِعْ مَا یُوحَی إِلَیْکَ مِن رَّبِّکَ إِنَّ اللَّهَ کَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِیراً ۞ وَتَوَکَّلْ عَلَی اللَّهِ) این معنی توکل است چون او که گفته از کشورت دفاع بکن همان او دارد حمایت می کند مگر ممکن است کسی در برابر ذات اقدس الهی و دین الهی بتواند قیام کند.

۱- (۱۷) . الارشاد (شیخ مفید), ج۱, ص۷۳.

اعضا و جوارح و جوانح, لشکریان خداوند

بارها این بیان نورانی حضرت امیر(سلام الله علیه) را ملاحظه فرمودید که اگر کسی ـ خدای ناکرده ـ در برابر خدا قیام کرد لازم نیست خدا از جای دیگر لشکرکشی بکند اینکه به رباخوار فرمود: (فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللّهِ) یا در بیان نورانی حضرت امیر در عهدنامه مالک که اگر کسی مظلومی را از حقّش محروم بکند «کان للّهِ حرباً» (۱) این جنگ با خداست خب اگر کسی معصیت کرده در برابر خدا ایستاد محارب الهی است نه محارب آن حدودی که (إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللّهَ) (۲) چون هر معصیتی بالأخره حرب است اختصاصی به مسئله ربا ندارد حالا ربا یک معصیت کبیره است اگر خدا خواست این زیدی که در برابر فرمان او می ایستد را بگیرد لازم نیست از جای دیگر لشکرکشی بکند چون خود اعضا و جوارح و جوانح زید سربازان الهی اند فرمود: «جَوَارِحُكُمْ جُنُودُهُ» انسان حرفی می زند رسوا می شود امضایی می کند رسوا می شود جایی می رود رسوا می شود کاری می کند رسوا می شود لازم نیست که جای دیگر خدا سربازکشی کند او را بگیرد این بیان نورانی حضرت امیر این است که اگر خدا ـ خدای ناکرده ـ خواست کسی را بگیرد با زبان او می گیرد با دست او می گیرد با پای او می گیرد «جَوَارِحُكُمْ جُنُودُهُ» (۳) خب اگر کسی این مطلب را باور کرد باید به او تکیه کند فرمود: (وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلاً) آن مقداری که از تو برمی آید به دوستانت به زیردستانت به زیرمجموعه ات بگو آن مقداری که از شما برمی آید در راه صحیح قدم بردارید بقیه را به ما بسپارید همین مقدار هم که شما انجام می دهید باز به عنایت الهی است در مدینه همین طور هم شد شما دیدید هیچ, بر جهان پیروز شد طولی نکشید که مدینه آنها تسلیم شدند حجاز تسلیم شدند اطراف حجاز تسلیم شدند و نامه مبارک حضرت به دو امپراطوری شرق و غرب رسید هر دو را حضرت فرمود یا می آیید یا بیاورمتان!

ص: ۱۰۱۹

۱- (۱۸) . نهج البلاغه, نامه ۵۳.

۲- (۱۹) . سوره مائده, آیه ۳۳.

۳- (۲۰) . نهج البلاغه، خطبه ۱۹۹.

راهکار تشکیل حکومت اسلامی

پس معلوم می شود اگر کسی بخواهد یک حکومت اسلامی یک نظام اسلامی تشکیل بدهد راهکارش مشخص است نه بیراهه برود نه راه کسی را ببندد ادب اجتماعی را, ادب انسانی را, ادب مردمی را حفظ بکند با بت پرست ها از راه برهان در بیفتد به بت فحش دادن مشکل را حل نمی کند شما در هیچ جای آیات قرآ ن ندیدید که وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) به این بت ها بد بگوید آنها که مطاف مسلمان ها را, قبله مسلمین را آوردند بت کرده کردند به اینها فحش بدهد خب این راه برقراری امنیت است این داشتنِ یک حکومت است ما که در عالَم تنها زندگی نمی کنیم که دورمان را ببندیم ما یک مشکلات و مسائل ملّی و محلّی داریم این را باید عاقلانه حل کنیم یک مشکلات منطقه ای داریم باید عاقلانه حل کنیم یک مشکلات بین المللی داریم ماییم و انسان های ملحد ماییم و انسان های مشرک در بخش سوم می فرماید این را هم باید حل کنیم.

برقراری امنیت ملی با تقسیم کار

پرسش: تولّی و تبرّی...؟

پاسخ: تولّی و تبرّی باید جمع بشود با مسئله امنیت, این کار یک کار سیاسی است یک کار امنیتی است هم دارالتقریب بین مذاهب باید حل کند هم مجمع علمای شیعه باید حل کنند هم مسئولین امنیتی باید حل کنند کارهای فقهی را مراجع و فقها و اصولیین دارند حل می کنند آن کار این است که بین ادله چگونه جمع بکنیم نص و ظاهر داریم ظاهر و اظهر داریم عام و خاص داریم مطلق و مقیّد داریم محکم و متشابه داریم اصل و اماره داریم این کار فقه است اما اجرای تولّی و تبرّی از یک سو و برقراری امنیت و حفظ دِماء مسلمین از سوی دیگر این هم کمتر از جریان انرژی هسته ای نیست شما پشت سر هم می شنوید تکفیری ها آن همه کشتند خب همین آسان است؟! از این طرف ما مرتب سب و لعن از آن طرف مرتب کشتار این یک راه حل دارد یا ندارد اگر وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) برهان اقامه کرده فرمود از این چوب ها کاری ساخته نیست از این بت ها کاری ساخته نیست اما هیچ جا فحش نگفته آیا این راه دارد یا ما هر روز باید بنشینیم غصه بخوریم میانمار این قدر کشتند بنگلادش و پاکستان و اینها این قدر کشتند عراق آن قدر کشتند این یک راه حل دارد یا ندارد اگر این دین آمده برای برقراری امنیت ملی از یک سو, منطقه ای از سوی وسط, بین المللی از سوی سوم یک راه حل دارد تنها راه حل فقهی و اصولی نیست که حوزه علمیه قم حل بکند راه امنیتی است راه مشورتی است راه مذاکره ای است دشمن هم که در کمین است دشمن هم همین را می خواهد چیز دیگر که نمی خواهد ما فقط ناچاریم قدری گریه بکنیم قدری افسوس بخوریم یا مجلس ترحیم بگیریم کار آسانی نیست, فلان تکفیری این قدر شیعه ها را کشتند, همین؟! ناله کردن و افسوس خوردن و مجلس ترحیم گرفتن فقط کارِ ما شد این آیا راه حل دارد یا راه حل ندارد یقیناً راه حل دارد.

چگونگی توجیه «لعن» خداوند در کلیات و تطبیق آن در جزئیات

پرسش: بین مسئله سب با مسئله لعن در آیات قرآن تفاوت هست؟

پاسخ: بله, لعن, کلیات است ذات اقدس الهی فرمود: (عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللّهِ وَالْمَلاَئِكَهِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ) (۱) به طور کلی آن کلیات را هم آنها قبول دارند هم ما قبول داریم این کلیات را آنها هم می خوانند ما هم می خوانیم اما تطبیقش بر جزئیات [مورد اختلاف است] شما می بینید یک وقت است کسی می خواهد کشور را اداره کند سابقاً هم همین طور بود دو کشور با هم در حال جنگ بودند این دو کشور که در حال جنگ بودند اگر ولی عهد کشوری می مُرد اینها یک هفته آتش بس می کردند بعد هم می جنگیدند ما وقتی ولی عهد عربستان می میرد می رویم در کنار سفارتش شیرینی پخش می کنیم؟! آخر این نه واجب است نه مستحب آن وقت دلمان می خواهد وقتی حجاج و معتمرین ما رفتند در عربستان برای اینها فرش قرمز پهن کنند اینکه نیست خب مگر این کار واجب است خب این راهِ جهانی است آنها با هم می جنگیدند وقتی می فهمیدند ولی عهد کشور مقابل مُرد یک هفته آتش بس بود بعد هم می جنگیدند اما ما اینجا ولی عهد می میرد می رویم جلوی سفارتش شیرینی پخش می کنیم جلوی این کارها را می شود گرفت اینها نه واجب است نه مستحب است نه معقول است نه منقول است چه داعی داریم آخر کاری بکنیم بعد دلمان بخواهد وقتی حاجیان و معتمران ما رفتند فرودگاه عربستان, به آنها احترام بشود این همه جانبه است غرض این است که کارهایی که حوزه های علمیه دارد می کند کارهای فقهی و علمی است اینها سر جایشان محفوظ است اما اگر بخواهد اجرایی بشود همه باید دست به هم بدهند یعنی هم مردم ملت ها با هم, هم مجمع جهانی اهل بیت هم تقریب بین مذاهب هم مسئولین امنیتی همان کاری که با انرژی هسته ای می کنند درباره اینها هم باید بکنند ما چقدر شاهد باشیم فلان جا شیعه را کشتند فلان جا شیعه را کشتند, پس فردا هم فاطمیه دوم است خب خون به جگر ماست می شنویم فلان جا یک عده از شیعیان را شهید کردند خب این که نمی شود تا چه وقت آدم این دردها را تحمل کند به هر تقدیر راه دارد.

ص: ۱۰۲۱

۱- (۲۱) . سوره آل عمران, آیه ۸۷ .

(يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ وَلاَ تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيماً حَكِيماً وَاتَّبِعْ مَا يُوحَى إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيراً وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلاً).

«و الحمد لله ربّ العالمين»

آیات ۱ تا ۵ سوره احزاب ۹۲/۰۱/۱۸

.Your browser does not support the audio tag

(يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ وَلاَ تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيماً حَكِيماً (۱) وَاتَّبِعْ مَا يُوحَى إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيراً (۲) وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلاً (۳) مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِن قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ وَمَا جَعَلَ أَزْوَاجَكُمُ اللاَّئِي تُظَاهِرُونَ مِنْهُنَّ أُمَّهَاتِكُمْ وَمَا جَعَلَ أَدْعِيَاءَكُمْ أَبْنَاءَكُمْ ذلِكُمْ قَوْلُكُم بِأَفْوَاهِكُمْ وَاللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ (۴) ادْعُوهُمْ لِآبَائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِندَ اللَّهِ فَإِن لَّمْ تَعْلَمُوا آبَاءَهُمْ فَإِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ وَمَوَالِيكُمْ وَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ فِيمَا أَخْطَأْتُم بِهِ وَلكِن مَا تَعَمَّدَتْ قُلُوبُكُمْ وَكَانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِيماً (۵))

عناصر محوری سُوَر مدنی

سوره مبارکه «احزاب» چون در مدینه نازل شد و عناصر محوری سوَر مدنی, تأسیس نظامی اسلامی, حکومت اسلامی, دفاع از سرزمین اسلام و داشتن احکام و فقه سیاسی و نظامی دینی است در کنار مسائل فقهی دیگر لذا در طلیعه امر فرمود تقوای الهی اصل مسئله است و پیشنهاد کافران و منافقان را نپذیر, یک وقت است که در مصالح مسلمین کسی پیشنهادی می دهد ولو آن شخص کافر باشد یا منافق باشد اما یک پیشنهاد علمی می دهد اینجا سخن از «اُنظر إلی ما قال» (۱) است نه «اُنظر إلی مَن قال» یک مطلب علمی است یک طبیب است یک کشاورز است کاری به مسائل دینی ندارد و غرض سیاسی هم ندارد سوء نیّت هم ندارد اینجا آدم مطلب را نگاه می کند اگر مطلب علمی بود و حق بود می پذیرد این از بحث خارج است.

ص: ۱۰۲۲

۱- (۱) . غررالحکم و دررالکلم, ص۵۸, ح۶۱۲ و ص۴۳۸, ح۱۰۰۳۷.

بیان مسئله عدم پذیرش پیشنهاد کافران و منافقین توسط پیامبر

اما تعلیق حکم بر وصف می گویند مُشعر به علیّت است کافر بما أنّه کافر, منافق بما أنّه منافق اگر پیشنهادی می دهد پیشنهاد کفرآمیز و نفاق آور می دهد چه اینکه شأن نزول این آیه هم همین را تأیید می کند; آنها آمدند به محضر پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) عرض کردند شما دست از محکوم کردن و باطل دانستن آلهه و اصنام و اوثان ما بردارید نگویید اینها حقّ شفاعت ندارند نگویید اینها نمی توانند مقرّب پروردگار باشند آن گاه ما با شما کنار می آییم (۱) خب این پیشنهاد, پیشنهاد کفر است این چنین نیست که حالا لازم باشد آمرانه حکم بکنند کافر بما انّه کافر, منافق بما انّه منافق, اقتراحش, پیشنهادش کفر و نفاق است. حالا این از چند صورت خارج نیست یا هر کدام پیشنهاد جداگانه می دهند که سر از کفر و نفاق در می آورد یا پیشنهاد مشترک دارند با هم می آیند یا یکی ابتدائاً پیشنهاد می دهد و دیگری او را تأیید می کند بالأخره از این سه محور خارج نیست و جامع مشترک این سه قسمت, کفر و نفاق است, اگر کافر و منافق پیشنهادی دادند آنها را هرگز نپذیرید.

برهان عدم پذیرش پیشنهاد کافر و منافق توسط پیامبر

آن گاه برهان مسئله هم این است که خدا به همه چیز عالِم است و حکیمانه حکم می کند و از وحی الهی تبعیّت کنید و ذات اقدس الهی از تمام ظاهر و باطن شما باخبر است و برای اجرای دستورهای الهی شما یک پایگاه مهمّ می خواهید آن توکّل بر خداست و این را هم بدانید که مسامحه در دین, تساهل در دین, تسامح در دین از یک طرف ایمان از یک طرف کفر, از یک طرف ایمان از طرفی نفاق، این در قلب جمع نمی شود.

ص: ۱۰۲۳

۱- (۲) . مجمع البیان, ج۸, ص۵۲۵.

جمع نشدن ولایت ائمه و دوستیِ دشمنان آنها

حضرت امیر(سلام الله علیه) در ذیل این آیه, فرمود کسی حبّ ما را دارد با دوستیِ دشمنان ما جمع نمی شود (۱) نه انسان دو قلب دارد نه در قلب دو مکتب جا می گیرد (مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِن قَلْبَيْنِ فِی جَوْفِهِ) خب اگر هر کسی یک دل دارد و در یک دل دو مکتب جا نمی گیرد دیگر ممکن نیست شما هم غدیری باشید هم سقفی, هم غدیر را قبول داشته باشید هم سقیفه را اینکه شدنی نیست فرمود دوستان ما هرگز دوستانِ دشمنان ما نیستند پس چه در مسئله توحید چه در مسئله وحی و نبوت چه در مسئله امامت دو متضاد در یکدیگر جا نمی گیرد هم ایمان باشد هم کفر, هم ایمان باشد هم نفاق, هم غدیر باشد هم سقیفه این جمع نمی شود لذا فرمود: (مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِن قَلْبَيْنِ فِی جَوْفِهِ).

شأن نزول آیه (مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِن قَلْبَيْنِ فِی جَوْفِهِ) به نقل برخی ها

حالاـ در شأن نزول این برخی ها نقل کردند ابی معمّر ادعا می کرد که من دارای دو قلبم, دو فهمم با هر قلب و فهمم ـ معاذ الله ـ از این کسی که ادّعای رسالت دارد بهتر می فهمم این در جریان جنگ بدر شرکت کرد و شکست خورد و سراسیمه فرار کرد ابوسفیان دید این یک لنگ کفش دست اوست یک لنگ کفش پای او سراسیمه دارد فرار می کند گفت چه خبر است گفت لشکر شکست خوردند و فرار کردند من هم فرار کردم گفت حالا چرا یک لنگ کفش دستت است این نگاه کرد دید یک لنگ کفش دستش است یک لنگ کفش پایش است گفت من خیال کردم هر دو لنگ کفش در پای من است گفت تو آخر ادعا می کردی من دارای دو قلبم و با هر قلبم از حضرت بهتر می فهمم این را به عنوان شأن نزول ذکر کردند (۲) حالا چه این خبر درست باشد یا درست نباشد اصلِ مطلب تام است فرمود شما پیشنهاد کفار را بخواهی بپذیری با ایمان جمع نمی شود پیشنهاد منافق را بخواهی بپذیری با ایمان جمع نمی شود پیشنهاد سقفی را بخواهی بپذیری با غدیری جمع نمی شود.

۱- (۳) . الامالی (شیخ مفید), ص۲۳۳.

۲- (۴) . مجمع البیان, ج۸, ص۵۲۶.

یکی بودن قلب و مظروف آن

(مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِن قَلْبَيْنِ فِی جَوْفِهِ) این جوف یعنی باطن نظیر آنچه در آیه ۴۶ سوره مبارکه «حج» فرمود: (فَإِنَّهَا لَا تَعْمَی الْأَبْصَارُ وَلَكِن تَعْمَی الْقُلُوبُ الَّتِی فِی الصُّدُور) انسان در درون خودش این حواسّ چندگانه را داراست فرمود این قلبِ باطن اینها کور است اینجا هم فرمود در درون انسان قلب هست اما بیش از یکی نیست. پس عمده آن است که انسان این قلب را حفظ بکند و بداند بیش از یکی نیست (یک) و مظروف آن هم نمی تواند بیش از یکی باشد (دو) (مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِن قَلْبَيْنِ فِی جَوْفِهِ).

اخلاق فقهی, بخش وسیعی از دستورهای مدنی

چون در مدینه مائده فقهی, مأدبه فقهی, حوزه فقهی به برکت حضرت گسترده شد بخش وسیعی از دستورهای مدنی درباره احکام فقهی بود در جاهلیت اگر کسی می خواست زنش را ترک کند گاهی طلاق بود گاهی ظِهار, ظهار هم این بود که می گفت «أنتِ علیَّ کَظهر امّی» تو مثل پشت مادر من هستی همین را که گفته بود در جاهلیت حکم طلاق را داشت.

بیان آیه شریفه در تفاوت بین مسئله ظهار و طلاق و احکام آن

در این زمینه آیه نازل شد که مسئله ظهار غیر از طلاق است ظهار کار طلاق را نمی کند (یک) خودش کار حرام است (دو) حالا ـ معصیت کبیره است یا غیر کبیره و قبل از دادن کفاره, مرد حق ندارد به سراغ زوجه برود و با او نکاح کند (سه) این احکام در طلیعه ورود حضرت در مدینه مطرح شد فرمود: (وَمَا جَعَلَ أَزْوَاجَكُمُ اللَّآئِی تُظَاهِرُونَ مِنْهُنَّ أُمَّهَاتِكُمْ) شما دو رسم دارید یکی اینکه اگر ظِهار کردید خیال می کنید آن زن به منزله مادر می شود و نکاح با او حرام است هرگز این چنین نیست یکی هم پسرخوانده را پسر می دانید به او ارث می دهید احکام محرمیّت, حرمت نکاح, میراث برای او قائلید این هم نیست, اوّلی که ظهار باشد در ایران رسم نبود دومی متأسفانه کم و بیش سابقه داشت و لاحقه هم دارد. درباره اوّلی فرمود: (وَمَا جَعَلَ أَزْوَاجَكُمُ اللَّآئِی تُظَاهِرُونَ مِنْهُنَّ أُمَّهَاتِكُمْ) شما گفتید «أنتِ علیّ کظهر امّی» هرگز با این گفتار, آن زن به منزله مادر نمی شود.

حالا بحث های فقهی فراوانی اینجا هست که اگر به جای «أنتِ علیّ کظهر امّی» بگوید «أنتِ عندی» یا «لدیّ کظهر امّی» همان حکم را دارد یا نه و اگر بگوید «أنتِ لدیّ» یا «عندی کظهر اُختی» یا «عمّتی» یا «خالتی» آیا حکم اُم را دارد یا ندارد آیا بگوید «أنتِ علیّ کظهر امّی» امّ رضاعی منظورش باشد آیا حکم امّ رضاعی، حکم امّ نَسبی را دارد یا نه، اینها فروع فقهی فراوانی است که برخی از اینها ضمن همین آیه سوره «احزاب» حل شد برخی از اینها هم در سوره مبارکه «مجادله» که آیات اول تا چهارم سوره مبارکه «مجادله» در همین زمینه است اول سوره «مجادله» این است (قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِی تُجَادِلُکَ فِی زَوْجِهَا) این جدال نه یعنی مخاصمه یعنی از مقدمات مشهوره و مسلّمه کمک گرفتن آنچه نزد مردم جاهلی مشهور و مسلّم و مقبول بود این بود که اگر زوج به زوجه بگوید «أنتِ علیّ کظهر امّی» حکم طلاق را دارد آن زن آمد به حضور پیامبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) عرض کرد شوهرم با من چنین رفتاری کرد و شکایت کرد گفت من فقیر هم هستم به او هم علاقه مندم و طلاق هم نداده (۱) (وَتَشْتَکِی إِلَی اللَّهِ وَاللَّهُ یَسْمَعُ تَحَاوُرَکُمَا إِنَّ اللَّهَ سَمِیعٌ بَصِیرٌ) در اثر اهمیت این مطلب سه بار کلمه سمع با عبارت های (سَمِعَ) و (یَسْمَعُ) و (سَمِیعٌ) در همین آیه واحده آمده فرمود: (الَّذِینَ یُظَاهِرُونَ مِنکُم مِن نِسَائِهِم) باید بدانند این کار، کار جاهلی است هرگز این حکم طلاق را ندارد و هرگز این زن به منزله مادر او نمی شود که بر او حرام باشد (الَّذِینَ یُظَاهِرُونَ مِنکُم مِن نِسَائِهِم مَا هُنَّ أُمَّهَاتِهِمْ) این به منزله مادر نمی شود برای اینکه (إِنْ أُمَّهَاتُهُمْ إِلَّا اللَّائِی وَلَدْنَهُمْ) آنها که خواستند بگویند اگر کسی بگوید «أنتِ علیّ کظهر اختی» یا «عمّتی» یا «خالتی» محارم دیگر را یاد کند به این جمله استدلال کردند که آیه درصدد نفی امّیت و مادر بودن است نفی اختیّت و خاله بودن و عمه بودن نیست بنابراین آن الفاظ، کار ظهار را نمی کند ولی قول دیگر این است که فرقی نمی کند چه بگوید «أنتِ علیّ کظهر امّی» یا به سایر محارم تشبیه بکند. به هر تقدیر این آیه این چنین نیست که مخصوص مادر باشد تخصیص بزند (مَا هُنَّ أُمَّهَاتِهِمْ إِنْ أُمَّهَاتُهُمْ إِلَّا اللَّائِی وَلَدْنَهُمْ وَإِنَّهُمْ لَیَقُولُونَ مُنکَراً مِنَ الْقَوْلِ وَزُوراً) اینها حرف باطل می زنند حرفی که مطابق با حق نباشد باطل است (وَإِنَّ اللَّهَ لَعَفُوٌّ غَفُورٌ).

۱- (۵) . مجمع البیان، ج۹، ص۳۷۱.

تعیین کفّاره ظهار

آن وقت کفاره ظهار را ذکر می کند اگر قبل از کفاره، مقاربت کرد باید دو کفاره بپردازد برای تجویز مقاربت یک کفاره لازم است (وَالَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِن نِسَائِهِمْ ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا قَالُوا فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ) این کفاره هم کفاره مرتب است نه مخیّر، اول عتق رقبه است نشد (فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ) است نشد (فَإِطْعَامُ سِتِّينَ مِسْكِيناً) است.

ذات اقدس الهی عهده دار پرورش انسان

در اینجا فرمود خدای سبحان این مطلب را قرار نداد قانون آن است که خدا قرار بدهد بالأخره جهان را خدا آفرید (یک) همان که آفرید باید بپروراند (دو) پرورش گل و گیاه یک حساب دارد پرورش زمین و آسمان یک حساب دارد پرورش دریا و حیوانات دریایی یک حساب دارد پرورش انسان با قانون است انسان را با قانون می پرورانند یعنی با اعمال ارادی و اختیاری می پروراند با فقه و اخلاق می پروراند این فقط به عهده پروردگار است تربیت انسان، پرورش انسان به عهده ذات اقدس الهی است و لاغیر، اگر مخالف با این وحی الهی بود می شود حرف باطل.

چگونگی حرف باطل و حق (واقع)

حرف باطل دو نحو است یک وقت انسان به این حرف معتقد نیست این از راه دهن گفته می شود قلب با آن مطابق نیست یک وقت است که نه، قلبش هم همین حرف را دارد چون مطابق با واقع نیست مثل حرفِ دهنی است لذا در قرآن کریم چند بار می فرماید اینها بر اساس دهن حرف می زنند یک وقت است که قلبشان مخالف با دهن و زبانشان است اینها منافق اند پس حرفشان حرف دهن است یک وقت است که نه، قلبشان هم مطابق با دهن و زبان است زبان و دهان هم مطابق با قلب است اما از محدوده وهم اینها بیرون نیست مطابق با واقع نیست می فرماید این حرف دهنی شماست، حرف دهنی شماست یعنی مطابق با واقع نیست اگر کسی بگوید نه ما قلباً هم همین معنا را معتقدیم می گویند قلب شما مثل زبان شماست برای اینکه مطابق با واقع که نیست حرف آن است که مطابق با واقع باشد با یکی از اَزمنه سه گانه موافق باشد یا با گذشته موافق باشد که گزارش صدق است یا با موجودی فعلی هماهنگ باشد که گزارش صدق است یا با آینده موافق باشد که حرف صدّیقین و عالمان به غیب و غیب گویان الهی مثل اهل بیت است که این هم صِدق است بالأخره انسان یا صادق باشد یا صدّیق اگر مربوط به گذشته است یا مربوط به حال است باید مطابق با واقع باشد اگر مربوط به آینده است باید معصوم باشد که حرفش مطابق با واقع باشد اگر نه مطابق گذشته بود نه مطابق حال نه مطابق آینده نه صِدق بود نه صدّیق می شود دهنی یعنی قلبی ندارد قلب او هم مثل دهن اوست لذا آنهایی هم که به مطلبی معتقد بودند و بر اساس باورهای قلبی هم این حرف را زدند ذات اقدس الهی می فرماید اینها حرف هایشان روی دهنشان است حرف های واقعی نیست آیه سی سوره مبارکه «توبه» این است که (قَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ اللّهِ وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللّهِ ذلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ) خب اینها معتقد بودند نه اینکه در دهن گفته باشند یک وقت است که یک منافق حرف می زند می فرماید: (لِمَ تَقُولُونَ مَا لاَ تَفْعَلُونَ) (۱) یا چرا حرفی می زنید که معتقد نیستید این قولتان فقط از زبانتان در آمده نه از قلبتان این یک نحو است یک وقت است نه، قلبشان هم واقعاً به همین معتقد است اما چون واقع ندارد مثل اینکه دهنی حرف می زنند و اینها معتقد بودند که (عُزَيْرٌ ابْنُ اللّه) یا ترسایان معتقد بودند که (الْمَسِيحُ ابْنُ اللّهِ) ولی چون نه مطابق با گذشته بود نه حال نه آینده مطابق با واقع نبود فقط در محدوده دهنشان بود (ذلِكَ

قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ) همین!

ص: ۱۰۲۷

۱- (۶) . سوره صف, آیه ۲.

تعبیر حرف باطل به حرف دهنی و زبانی

پرسش:... پاسخ: بله خب این را که به صراحت می گفتند اما غرض این است که چون مطابق با واقع نبود به افواهشان است و گرنه خب همه حرف ها با دهن است حرف را کسی بدون دهن که نمی گوید یک وقت کتابت است یک وقت قول است اگر قول است با دهن است اما برای اینکه بگوید این فقط مصرف داخلی دارد فقط روی زبان می گرداند همین! نه صِدق است نه صدّیق, نه گزارش راست می دهید نه از آینده به عنوان معجزه خبر می دهید خب این مصرف داخلی دارد فقط این حرف در دهن خریدار دارد (ذلِکَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ یُضَاهِئُونَ قَوْلَ الَّذِینَ کَفَرُوا مِن قَبْلُ قَاتَلَهُمُ اللّهُ أَنَّی یُؤْفَکُونَ) در سوره مبارکه «نور» مطلبی هم درباره همین مسئله زبان هست؛ آیه پانزده سوره مبارکه «نور» این است که (إِذْ تَلَقَّوْنَهُ بِأَلْسِنَتِکُمْ وَتَقُولُونَ بِأَفْوَاهِکُم مَا لَیْسَ لَکُم بِهِ عِلْمٌ) معتقد هستید اما مطابق با واقع نیست ندانسته می گویید باور دارید ولی مطابق با واقع نیست اگر نه صدق بود نه حرف صدّیقین خب می شود حرفِ دهنی (وَتَقُولُونَ بِأَفْوَاهِکُم مَا لَیْسَ لَکُم بِهِ عِلْمٌ وَتَحْسَبُونَهُ هَیِّناً وَهُوَ عِندَ اللَّهِ عَظِیمٌ) بنابراین در این بخش از سوره مبارکه «احزاب» که می فرماید: (ذلِکُمْ قَوْلُکُم بِأَفْوَاهِکُمْ) یعنی مطابق با واقع نیست حکم واقع آن است که ذات اقدس الهی بیان کند اگر چیزی مطابق با واقع نبود مصرف درونی دارد و در محدوده زبان است.

زبان, محدوده کلام باطل و خدا بیان کننده حق

هر باطلی فقط محدوده زبان را دارد ولو شخص در درون خود هم به مضمون این حرف معتقد باشد ولی قلب او هم مثل دهن اوست مصرف داخلی دارد چون با واقع کاری ندارد (ذلِکُمْ قَوْلُکُم بِأَفْوَاهِکُمْ وَاللَّهُ یَقُولُ الْحَقَّ) (یک) (وَهُوَ یَهْدِی السَّبِیلَ) (دو) هم واقع را او بیان می کند هم راه را نشان می دهد کسی نمی تواند بگوید من واقع را نفهمیدم کسی نمی تواند بگوید من واقع را فهمیدم ولی راهش را بلد نیستم او هم واقع را می گوید هم راه را می گوید, هم مقصد را می گوید هم مسیر را می گوید (وَهُوَ یَهْدِی السَّبِیلَ).

رعایت مسائل شرعی در فرزندخواندگی

این درباره ظِهار که در ایران سابقه ای نداشت و ندارد اما متأسفانه در مسئله فرزندخواهی این کم و بیش هست البته آ نها که متوجه اند به مسائل شرعی آشنا هستند این مسئله شرعی را تذکر می دهند اما دیگران باید رعایت کنند اگر کسی رفته پسربچه یا دختربچه ای را برای فرزندخواندگی آورده آنها می گویند حتماً باید شناسنامه بگیری ولی بالأخره باید اسناد قوی باشد که این فرزند ما نیست محرمیّت ندارد (یک) حرمت نکاح ندارد (دو) میراث ندارد (سه) آن وقت شخص می تواند از مال خودش چیزی به او ببخشد این عیب ندارد (چهار) ولی باید مشخص بشود که این دیگر در شناسنامه اگر آمده به عنوان محرم نباشد (یک) حرمت نکاح ندارد (دو) میراث ندارد (سه) بقیه را اگر شخص بخواهد مال خودش را به او بدهد عیب ندارد ولی اینها باید مشخص بشود.

فقر طبیعی لازمه عالم طبیعت و ممنوع بودن فقر اقتصادی در اسلام

پرسش:... پاسخ: آن ظلمی نمی کند به بندگان خودش, حکم خدا حکم عدل است به همه فرمودند شما باید نیازهای اینها را برطرف کنید ممکن نیست خدای سبحان عالم دنیا را طوری خلق بکند که کسی محتاج نباشد این ممکن نیست برای اینکه کودکان داریم سالمندان داریم افراد بی سرپرست داریم افراد بیمار و از کارافتاده داریم اینها هستند لازمه عالم طبیعت این است این فقر طبیعی است که هست و لا ـ ریب فیه و نقصی نیست اما آنچه مهم است فقر اقتصادی است نه فقر طبیعی, همه ما مسئولیم که نگذاریم کسی فقیر باشد اگر وجوه شرعی نزد ماست که باید بدهیم نشد, به نحو واجب کفایی واجب را تأمین بکنیم فقر اقتصادی در اسلام بالکل به نحو سالبه کلیه ممنوع است اما فقر طبیعی که قابل پیشگیری نیست کسی مثلاً بچه نباشد کسی مریض نباشد کسی پیرمرد نباشد اینها نیست فقر اقتصادی را ذات اقدس الهی فرمود اگر کسی خودش می داند دیگری نمی داند بر او واجب عینی است که رفع کند اگر چند نفر می دانند واجب کفایی است اگر وجوه شرعی و زکات و امثال ذلک دارند که از آن راه باید تأمین کنند اگر نشد, باید از راه دیگر تأمین کنند بنابراین دین هیچ ستمی نسبت به هیچ کسی چه مرد چه زن چه کودک چه بزرگسال ندارد.

مراعات احکام فقهی در فرزندخواندگی

پرسش:...پاسخ: نه, آنکه لفظی است مگر اینکه خواندن, تالی فاسدهای دیگر داشته باشد اگر صرف لفظی باشد هیچ اثری نداشته باشد این نظیر غیبت نیست نظیر دروغ نیست که مثلاً خود همین لفظ, معصیت داشته باشد ولی اگر اثر فقهی داشته باشد باعث شیوع حکمی باشد خب بله مشکل خاص خودش را دارد.

فرمود شما این پسرخوانده ها را پسر ندانید دخترخوانده ها را دختر ندانید عیب ندارد بروید از شیرخوارگاه یا از پرورشگاه کسی را بگیرید بپرورانید ولی این احکام فقهی را باید رعایت کنید که حرمت نکاح ندارد, محرمیّت ندارد, میراث ندارد خواستید مالی را قربه الی الله به او بدهید بدهید ولی اینها باید مشخص بشود شما که در شناسنامه می نویسید این یک راه حل قانونی باید پیدا کنید. (ذٰلِكُمْ قَوْلُكُم بِأَفْوَاهِكُمْ وَاللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ) (یک) (وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ) (دو) هم مقصد را بیان می کند هم راه را نشان می دهد (ادْعُوهُمْ لِأَبَائِهِمْ) شما بساط زندگی تان و این شناسنامه هایتان رفتارتان گفتارتان طوری باشد که هر پسری را به پدر خود او نسبت بدهید حالا اگر جنگی شد افرادی کشته شدند کودکی مانده کسی ناشناخته است فرمود (فَإِن لَّمْ تَعْلَمُوا آبَاءَهُمْ فَإِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ وَمَوالِيكُمْ) این برادر ایمانی شماست و جزء دوستان شماست نگویید که پسر ماست یا دختر ماست.

تعیینی بودن اولویت در ارث, نه تفضیلی

(ادْعُوهُمْ لِأَبَائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِندَ اللَّهِ) این افعل تفضیل نیست این چنین نیست که این اقسط باشد اعدل باشد و آن قبلی عدل باشد و قِسط باشد قبلی جور است حرام است کارِ عدل این است گاهی با قرائن مشخص بشود که این افعل, افعل تعیین است نه افعل تفضیل نظیر (أُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ) [(۱)](#) که در آیه شش همین سور ه است همین است این (أُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ) این طبقات ارث را مشخص کرده با طبقه اُولیٰ اصلاً به طبقه ثانیه نمی رسد با طبقه ثانیه اصلاً به طبقه ثالثه نمی رسد نه اینکه این اولویّت, اولویّت فضیلت باشد که طبقه اُولیٰ مناسب تر و سزاوارترند با بودِ طبقه اولیٰ طبقه ثانیه هم ارث ببرد ولی طبقه اولیٰ سزاوارتر باشد این نیست با بودِ طبقه اولیٰ اصلاً به طبقه ثانیه نمی رسد با بود طبقه ثانیه اصلاً به طبقه ثالثه نمی رسد این اولویّت, اولویّت تعیینی است که کما یَظهر ان شاءالله اینجا هم اقسط, اقسط تعیینی است نه اینکه اقسط تفضیلی باشد (هُوَ أَقْسَطُ عِندَ اللَّهِ) حالا اگر پدران شناخته شده نیستند (فَإِن لَّمْ تَعْلَمُوا) بعضی ها بر اساس فقر بچه ها را می آورند درِ خانه دیگران می گذارند رها می کنند یا جنگی شد پدران کشته شدند این شناخته شده نیست در حوادث اینها شناخته نشدند (فَإِن لَّمْ تَعْلَمُوا آبَاءَهُمْ) مبادا بر اساس عاطفه بیایید بساط حکم فقهی را ــ خدای ناکرده ــ به هم بزنید اینها برادران ایمانی شما هستند یا خواهران ایمانی شما هستند (فَإِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ وَمَوالِيكُمْ) از دوستان دینی شما به شمار می آیند.

۱- (۷) . سوره احزاب, آیه ۶.

عقاب خاص الهی برای مخالفان عالِم و عامد دین

حالا اگر قبلاً اشتباهی کردید خدا می گذرد این چنین نیست که ذات اقدس الهی تا آن آخرین لحظه بگوید حالا چون اشتباه کردی سهواً خطئاً جهلاً جهالتاً این کار را انجام دادید الاّ ولابد باید به عذاب الیم گرفتار بشوید این طور نیست خدا (ارحم الراحمین) (۱) است اما وقتی برای شما مسئله روشن شد عالماً عامداً بر خلاف دین بخواهید حرکت کنید آن عِقاب خاصّ خودش را دارد (فَإِن لَّمْ تَعْلَمُوا آبَاءَهُمْ فَإِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ وَمَوالِيكُمْ وَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ فِيما أَخْطَأْتُم بِهِ) اگر خطای فکری بود خطیئه عملی بود سهو و نسیانی بود تسامحی بود اینها قابل بخشش است اما عمداً عالماً عامداً بیایید شناسنامه بگیرید این را فرزند خودتان قرار بدهید دیگران هم که نمی دانند آن وقت این احکام حرمت نکاح از یک سو, محرمیّت از سوی دیگر, میراث از سوی سوم خب همه این خلاف شرع ها را شما مرتکب شدید (وَلكِن مَا تَعَمَّدَتْ قُلُوبُكُمْ) آ ن را خدا مؤاخذه می کند (وَكَانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِيماً) این را هم قبلاً ملاحظه فرمودید «کان»ی که به ذات اقدس الهی اسناد داده می شود این منسلخ از زمان است «کان» فعل مضای نیست که قبلاً خدا این چنین بود قبلاً این چنین بود الآن این چنین هست بعداً هم آن چنان خواهد بود این «کان» کار کان و کائن و یکون هر سه را می کند (وَكَانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِيماً) بعد می رسیم به مسئله ولایت وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) که اُولاست و این زمینه حکومت اسلامی را تأسیس می کند.

ص: ۱۰۳۱

۱- (۸) . سوره اعراف, آیه ۱۵۱.

«و الحمد لله ربّ العالمين»

فهرست مطالب

آیات ۶ تا ۸ سوره احزاب ۹۲/۰۱/۱۹

.Your browser does not support the audio tag

(النَّبِيُّ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ إِلَّا أَن تَفْعَلُوا إِلَى أَوْلِيَائِكُم مَّعْرُوفاً كَانَ ذلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُوراً (۶) وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَمِنكَ وَمِن نُوحٍ وَإِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَأَخَذْنَا مِنْهُم مِيثَاقاً غَلِيظاً (۷) لِيَسْأَلَ الصَّادِقِينَ عَن صِدْقِهِمْ وَأَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَاباً أَلِيماً (۸))

تبیین قرآن کریم به اصل انسان به عنوان قلب

نکاتی که مربوط به آیات قبل است این است که در قرآن کریم اصلِ انسان را همان قلبِ او قرار داد فرمود: (لِمَن كَانَ لَهُ قَلْبٌ) اگر کسی اهل قلب بود چیزی را که خودش فهمید عمل می کند و اگر متوجه نشد از راه گوش به دلیل نقلی اعتنا می کند لذا فرمود: (لِمَن كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ). (۱)

مصادیق امراض قلبی و آثار آنها بر دل

انسان بیش از یک قلب ندارد این قلب یا سالم است یا مریض, بیماری های قلب را هم قرآن کریم مشخص کرد کفر و نفاق و امثال اینها جزء مرض قلب است که فرمود: (فِي قُلُوبِهِم مَرَضٌ) (۲) و اینها این دل را قَسی می کند (قَسَتْ قُلُوبُهُمْ) (۳) می شود یا (فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً) (۴) می شود و دل های کفار و منافقان شبیه هم می شود که (تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ) و گناه, چرکی است روی چهره قلب (كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِم مَّا كَانُوا يَكْسِبُونَ) (۵) و همین گناه درِ قلب را می بندد قفل می کند کلید را به دست شیطان می دهد (أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا) (۶) این قلب قفل می شود بنابراین انسان بیش از یک قلب ندارد حالات گوناگون دارد باید مواظب باشد که بیمار نشود هم بهداشتش را قرآن معیّن کرده است هم درمانش را که فرمود: (وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ) (۷) قرآن دوا نیست که کسی بخورد گاهی اثر بکند گاهی اثر نکند قرآن شفاست اگر کسی با این کتاب مأنوس بود در خدمت این کتاب بود شفا پیدا می کند (وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ) نه دوا.

ص: ۱۰۳۲

۱- (۱) . سوره ق, آیه ۳۷.

۲- (۲) . سوره بقره, آیه ۱۰.

۳- (۳) . سوره انعام, آیه ۴۳.

۴- (۴) . سوره بقره, آیه ۷۴.

۵- (۵) . سوره مطففین, آیه ۱۴.

۶- (۶) . سوره محمد, آیه ۲۴.

۷- (۷) . سوره اسراء, آیه ۸۲.

راه های پیشگیری و درمان امراض قلبی

بنابراین باید مواظب بود این بیمار نشود و اگر بیمار شد شفا پیدا کند و راهش هم این است که چون بیش از یک قلب ندارد و یک قلب هم جای دو مطلب نیست این قلب را باید مُتیَّم بکند به حبّ الهی و حبّ اهل بیت که «وَ قلبی بِحُبّک مُتَیما» (۱) یعنی پُر بشود این دعـای نورانی حضـرت حجّت(سـلام الله علیه) که دارد «و املاـ□ قلوبَنا بالعلم و المعرفه» (۲) همین است وقتی دل, لبریز از معرفت الهی و محبّت الهی شد دیگر جا برای بیگانه نیست.

نفی سه سنت جاهلی رایج توسط قرآن کریم

جمیـل بن معمّر می گفت که من دارای دو قلبم (۳) این افسـانه ای بیش نیست این حرف را آن شـخص زد اما دو حرف دیگر هم جزء مطالب رایـج سـنّت های جاهلی بود یکی مسئله ظِهار بود که اگر مردی به همسـرش گفت «أنتِ علیَّ کظهر امّی» این در حکم طلاـق بود یکی هم اینکه به فرزندخوانـده واقعـاً حکم فرزنـد می دادنـد این تَبنّی قولِ رایـج بود ظِهـار قول رایـج بود حرف جمیل بن معمّر قول رسـمی نبود ولی بالأخره برخی ها گفتند, عده ای هم پذیرفتند. قرآن کریم بعد از نفی این امور سـه گانه می فرمایـد: (ذلِکُمْ قَوْلُکُم بِأَفْوَاهِکُمْ) (۴) اینکه فرمود: (قَوْلُکُم بِأَفْوَاهِکُمْ) نـاظر به این است که این حرف ها فقط حرف های دهنی است ریشه علمی نـدارد گاهی نفی جعل به لحاظ نفی تشریع است دیگر آن را با «ذلکم قولکم» همراهی نمی کند نظیر (مَا جَعَلَ عَلَیْکُمْ فِی الـدِّینِ مِنْ حَرَجٍ) (۵) امـا جـایی که سـنّت جاهلی است و حرف رایـج مردم است می خواهـد این را ابطال کند هم با زبان نفی ابطال می کند می فرماید: (مَا جَعَلَ) (۶) و هم با زبان دیگر می فرماید: (ذلِکُمْ قَوْلُکُم بِأَفْوَاهِکُمْ).

۱- (۸) . مصباح المتهجّد, ص ۸۵۰.

۲- (۹) . البلد الأمین (شیخ کفعمی), ص۳۴۹.

۳- (۱۰) . مجمع البیان, ج۸, ص۵۲۶.

۴- (۱۱) . سوره□ احزاب, آیه□ ۴.

۵- (۱۲) . سوره□ حج, آیه□ ۷۸.

۶- (۱۳) . سوره□ احزاب, آیه□ ۴.

عدم دلالت «فوه» با قرینه مقامیه بر قلب

این کلمهٔ «فوه» مفهوم نـدارد که قلب را شامـل نشود ولی به قرینه مقـام که در مقام تحدیـد است مفهوم دارد نظیر آیه ای که در سورهٔ مبـارکهٔ «مؤمنون» گـذشت در سورهٔ «مؤمنون» فرمود وقـتی مرگ عـده ای فرا می رسـد (حَتَّی إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ ٭ لَعَلِّی أَعْمَلُ صَالِحاً فِیما تَرَکْتُ) آن گاه خـدای سـبحان می فرمایـد: (کَلَّا إِنَّهَا کَلِمَهٌ هُوَ قَائِلُهَا) (۱) یعنی فاعلش نیست بر فرض هم برگردد همین حرف را می زند کلمه قائل کلمه ای نیست که مفهوم داشـته باشد حصـر را نمی رسانـد ولی چون در مقام تحدید است از آن مفهوم گرفته می شود (هُوَ قَائِلُهَا) یعنی «لا فاعلها لا معتقدها هی کلمه فی لسانه و فی فَمه و فی فیه دون قلبه» اینکه فرمـود: (کَلَّا إِنَّهَا کَلِمَهٌ هُوَ قَائِلُهَا) یعنی این را بر اسـاس قلب و عقیـده نمی گویـد برای عمل نمی گویـد فقـط حرفِ زبـانی است اینجـا هم که می فرمایـد این (قَوْلُکُم بِأَفْوَاهِکُمْ) یعنی واقعیتی نـدارد گرچه اینها به همین عقیده باطل معتقدند نظیر (مَا جَعَلَ اللّهُ مِن بَحِیرَهٍ وَلاَ سَائِبَهٍ وَلاَ وَصِیلَهٍ) (۲) و ماننـد آن عقیده اینها بود ولی چون مطابق با واقع نبود آن قلب اینها هم مثل دهن اینهاست لذا فرمود این سه مطلبی را که شـما می گویید چون مطابق با واقع نیست گرچه معتقد هم هستید ولی بیش از حرف دهنی نیست (ذلِکُمْ قَوْلُکُم بِأَفْوَاهِکُمْ).

شمول کلمه «رجل» بر مرد و زن و دلالت کردن آن بر قلب واحد

۱- (۱۴) . سورهٔ مؤمنون, آیات ۹۹ و ۱۰۰.

۲- (۱۵) . سورهٔ مائده, آیهٔ ۱۰۳.

مطلب بعدی آن است که گاهی رجل در مقابل مرئه است خب آنجا حکم خاصّ خودش را دارد مثل ارث و امثال ارث مثل تعبیرات عرفی ما هم همین است می گوییم مرد در برابر زن, گاهی می گوییم مردم وقتی گفتیم مردم اعم از مردان و زنان است در تعبیرات عربی هم این چنین است گاهی می فرماید مرد که این مرد به منزله مردم است فرمود: (مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ) این در قبال مرئه نیست که خدا برای مرئه مثلاً دو قلب قرار داده ولی برای رجل فقط یک قلب قرار داده این از آن قبیل نیست مثل اینکه ما می گوییم مردم انقلاب کردند یعنی اعم از زن ها و مردها اینجا هم که فرمود: (مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ) یعنی هیچ کس, نکره در سیاق نفی است و مفید عموم هم است و منظور از آن انسان است یعنی خدا برای هیچ انسانی دو قلب قرار نداد.

عدم خلقت دو قلب در وجود انسان

مطلب بعدی آن است که آن دو جعلی که ذکر شده تشریع است این جعلی که ذکر شده تکوین است اینکه فرمود: (مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِن قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ) (1) یعنی ذات اقدس الهی در درون هیچ کسی دو قلب خلق نکرده اما آن جعلِ ظِهار و آن جعل تبنّی اینها حکم تشریعی است اینها را خدا تشریع نکرده پس این (مَا جَعَلَ) که تکرار شده برای آن است که در هر جا معنای خاصّ خودش را دارد آن (مَا جَعَلَ) اوّلی مربوط به تکوین است آن (مَا جَعَلَ) دومی و سومی راجع به تشریع است یعنی خدا این قانون را جعل نکرده هیچ کسی تکویناً دارای دو قلب نیست و جریان ظهار را هم که خدا باید جعل بکند جعل نکرده تبنّی را هم که خدا باید جعل بکند جعل نکرده.

۱- (۱۶) . سوره احزاب, آیه ۴.

ابطال سنّت رایج جاهلی «تَبنّی» توسط پیامبر

فرمود: (ذلِکُمْ قَوْلُکُم بِأَفْوَاهِکُمْ) این حرفی است که در دهن شماست مطابق با واقع نیست این کار حقیقتی ندارد این در جاهلیت یک امر رسمی بود خیلی ها تبنّی داشتند و این زیدبن حارثه که بعدها قصه اش در همین سوره مبارکه «احزاب» می آید معروف بود که زید فرزند وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) است بعد برای این جاهلیّت زدایی, حضرت از طرف ذات اقدس الهی مأمور شده است که بعد از رهایی همسر زید از زید با او ازدواج بکند که عملاً این سنّت باطله را بشکند پس آن تکوین است این دوتا تشریع است بعد فرمود: (ادْعُوهُمْ لِآبَائِهِمْ) (۱) یک وقت است انسان به طرز لفظی می گوید این شناسنامه اش را گرفته این پسر فلان کس است این فقط لفظی است نه اثر فقهی دارد نه معتقد است یک وقت است نه, اگر این طور بگوید باعث می شود که اثر فقهی بر آن بار بشود حرمت نکاح می آید محرمیّت می آید ارث می آید این حرف آن اثر فاسد را دارد خب اینجا معلوم است که مشروع نیست اما اگر صِرف اینکه گفت این برابر شناسنامه ای که گرفته پسر فلان کس است طرفین هم می دانند که این پسرخوانده است این ممکن است لقلقه لسان باشد اما این نظیر کذب و امثال ذلک نیست برای اینکه هر دو می دانند که این فرزند آنها نیست و درصدد ترتیب آثار فقهی و شرعی هم نیستند. بعد فرمود حالا که می خواهید حکومت تشکیل بدهید اولاً مشخص بشود که وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) سهمش چیست و سلطه او نسبت به جامعه اسلامی چیست.

۱- (۱۷) . سوره احزاب, آیه ۵.

آسیب نرساندن به احکام فقهی با بیان آن در مراکز عمومی

پرسش: ببخشید در مورد این فرزندخوانده راجع به این مسئله که هست چطور بین مردم گفته بشود که نه به دین اشکال وارد شود.

پاسخ: خب این مسئله را وقتی همه در مسجدها بگویند همه در حسینیه ها بگویند می دانند که این خلاف شرع است محرمیت نمی آورد حرمت نکاح نمی آورد ارث نمی آورد خب اگر کسی خواست مال خودش را به او بدهد حرف دیگر است این را هم سازمان بهزیستی باید فکر بکند هم پرورشگاه باید فکر بکنند راهی باشد که این کودک وقتی بالغ شد سرگردان نباشد کسی هم باشد او را بپروراند ولی احکام فقهی هم آسیب نبیند راه حلی دارد بالأخره.

لزوم زعامت در حکومت اسلامی توسط پیامبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم)

فرمود حالاـ حضرت وارد مدینه شد می خواهد حکومت تشکیل بدهد حکومت بالأـخره زعیمی می خواهد در بحث های حکومتی حالا به خواست خدا روشن خواهد شد.

ایرادهای وارده بر کتاب روح القوانین

اینکه در روح القوانین و امثال آن آمده که گفتند حکومت ها چهار قسم اند اینها بر اساس اینکه حکومت دینی را اصلاً مطرح نکرده بودند آمدند گفتند حکومت چهار قسم است اینکه آن نویسنده فرانسوی این را گفته به زبان عربی و عِبری و فارسی و ترکی ترجمه شده و این کتاب روح القوانین سکّه قبولی خورده این نقص های فراوانی دارد.

اقسام چهارگانه حکومت از نظر کتاب روح القوانین

آنها می گویند حکومت همین چهار قسم است یا حکومت فردی است بی قانون نظیر حکومت سلطنتی که قبلاً بود حکومت استبداد بود قبل از مسئله قانون و مجلس, شاه حاکم مطلق یک مملکت بود فرد حکومت می کرد نه جمع, قانونی هم در کار نبود فقط اراده شاهانه و ملوکانه بود این استبداد بود که قبل از وضع مجلس و مشروطیّت و اینها وضع ایران یا بعضی کشورهای دیگر این طور بود این قسم اول. قسم دوم آن است که کشور حکومتش سلطنتی است اما بر اساس قانون, مجلسی هست و مصوّباتی دارد و قانون اساسی دارد و موادّ قانونی مجلس دارد منتها زعیم مملکت یک نفر است به نام شاه او باید اجراکننده قانون باشد این را می گویند حکومت سلطنتی, قسم سوم حکومت فرد نیست حکومت یک گروه و حزب است در کشوری دو حزب یا سه حزب هست و برابر اتفاقاتی که پیش می آید یک حزب موفق تر می شود آرای بیشتری کسب می کند آن حزب مکتبی دارد مرام نامه ای دارد برابر آن مکتب و آن مرام نامه مصوباتی دارد آن مصوبات را دولت اجرا می کند در حقیقت یک حزب دارد حکومت می کند قسم چهارم حکومت مردمی است نه اینکه حزب حکومت می کند مردم هر کسی را پذیرفتند و به او رأی دادند او می رود به مجلس و قانون تصویب می کنند و عده ای را هم باز بلاواسطه یا مع الواسطه مردم انتخاب می کنند که جزء مجریان قانون می شوند.

اشکال وارده بر اقسام چهارگانه حکومت از نظر کتاب روح القوانین

در این اقسام چهارگانه سخن از مردم سالاری هست اما سخن از مردم سالاری دینی نیست راه فنی اش این است که بالأخره بشر را قانون باید اداره کند هیچ چاره ای نیست این قانون یا الهی است یا بشری یعنی در حقیقت الحادی چون بشر منهای دین اگر بخواهد قانون را وضع کند می شود الحادی, قانونی که در کشور هست یا الهی است یا الحادی, اگر الحادی شد آن گاه آن چهار قسم مطرح است یا یک فرد است قانون همان رأی اوست که (أَفَرَأَیْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلهَهُ هَوَاهُ) (۱) حکم می کند یا مجلسی دارند که آرای آن نمایندگان تصویب کننده قانون است یا حزبی دارند یا عموم مردم انتخاب می کنند که اگر هم این قسم چهارم را قبول کردند می شود مردم سالاری دیگر مردم سالاری دینی نیست اگر دموکراسی هست دموکراسی مردمی است نه دموکراسی دینی اما اگر قانون حاکم بر ملت قانون الهی بود وحی بود _ کما هو الحق _ آن وقت این اَشکالی دارد که چند شکل و چند صورت ممکن است که قانون الهی پیاده بشود.

وجود مبارک پیامبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) عهده دار حکومت دینی و مجری قانون الهی

وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) که در مدینه آمد می خواهد حکومت تشکیل بدهد نظام تأسیس کند نه نظام فردی که دیکتاتوری است نه نظام سلطنتی که آن هم از یک نظر دیکتاتوری است نه نظام حزبی و نه نظام مردم سالاریِ عادی که دین در آن حکومت نکند می خواهد دین حکومت کند برای اینکه دین حکومت کند فرمود ولایتِ امور شما را وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) به عهده دارد.

ص: ۱۰۳۸

۱- (۱۸) . سوره جاثیه, آیه ۲۳.

چگونگی اولویت نبیّ مکرم(صلّی الله علیه و آله و سلّم) در اداره حکومت دینی

(النَّبِيُّ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ) وقتی (بِالْمُؤْمِنِينَ) أُولیٰ شد نسبت به غیرمؤمنین هم به طریق أُولیٰ از جان اینها اولیٰ و سزاوارتر است, چرا؟ برای اینکه هم به اینها مهربان و رئوف است که در سوره مبارکه «توبه» گذشت (بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ) [(۱)](#) هم مصلحت اینها را حکیمانه و بهتر از اینها می داند و هم مصلحت اینها را معصومانه آگاه است و هم مصلحت اینها را معصومانه اجرا می کند خب اگر معصومانه مصلحت یک ملت را می فهمد معصومانه هم اجرا می کند این یقیناً می شود أُولیٰ این دیگر اولویّت تعیینی است نه تفضیلی همان طور که جمله بعد که دارد (وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ) آن اولویّت تعیینی است نه تفضیلی یعنی با بودِ طبقه اول به طبقه دوم اصلاً ارث نمی رسد یا با بودِ طبقه دوم اصلاً به طبقه سوم ارث نمی رسد اولویّت تعیینی است اینجا هم با بودِ وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) در تأسیس حکومت به احدی حق نمی رسد (النَّبِيُّ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ) این سنخ ولایت از سنخ ولایت متقابلی که در بخش هایی از سوره مبارکه «توبه» گذشت آن گونه نیست.

بررسی ولایت متقابلی و متعاملی

یک ولایت متقابلی است که «كُلُّكم راعٍ و كُلُّكم مسئولٌ عن رَعيّته» [(۲)](#) که در روایات است یا در بخش هایی فرمود مؤمنین و مؤمنات (بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ) اینها حقّ ولایت دارند حقّ امر به معروف دارند حقّ نهی از منکر دارند این یک ولایت متقابل و متعاملی است که در آیه ۷۱ سوره مبارکه «توبه» گذشت (وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَولِياءُ بَعْضٍ) زید بر عمرو ولایت دارد عمرو بر زید ولایت دارد که بارها به عرضتان رسید مسئله امر به معروف یعنی امر به معروف, این کاری به تعلیم ندارد کاری به ارشاد ندارد کاری به موعظه ندارد کاری به سخنرانی ندارد کاری به تذکر ندارد کاری به تنبیه ندارد امر یعنی امر! اگر کسی مسئله ای را نمی دانست خب از باب تعلیم جاهل واجب است به او بگویند این دیگر امر به معروف نیست یا می داند ولی یادش رفته از باب تنبیه غافل باید متذکّرش کرد اگر تذکّر لازم باشد این امر به معروف نیست تعلیم جاهل, تنبیه غافل, تذکره ناسی و ساهی اینها امر به معروف نیست امر به معروف آن است که کسی مسئله را می داند موضوع را می داند حکم را می داند عالماً عامداً دارد گناه می کند اینجا انسان باید فرمان صادر کند که اگر آن شخص مؤتَمِر نشد به امر این آمر دو گناه کرده یکی اینکه معصیت انجام داده یکی اینکه فرمان این آقا را گوش نداده این دارد فرمان می دهد این تعلیم نیست این سخنرانی نیست آنجا ولایت دارد (وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضَهُمْ أَولِياءُ بَعْضٍ) خب اگر کسی نخواست نماز بخواند پدر به او گفت باید نماز بخوانی این اگر نماز نخواند دو معصیت کرد یکی اینکه حرف پدر را گوش نداد یکی اینکه نماز نخوانده این طور نیست که امر به معروف یا نهی از منکر تعلیم باشد تذکره باشد اینها امر به معروف نیست فرمود این ولایت متقابلی است که طرفین نسبت به یکدیگر دارند این چنین نیست که این از سنخ ولایت انبیا و اولیا(علیهم الصلاه و علیهم السلام) باشد از آن قبیل نیست و از سنخ اطاعت دستورهای آنها هم نیست که آنها چیزی را دستور دادند گفتند خدا این چنین فرمود نماز این طور است روزه این طور است احکام حج و عمره این طور است آن در سوره «نساء» مشخص شده است در سوره «نساء» آیه ۵۹ این است که (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ).

۱- (۱۹) . سوره توبه, آیه ۱۲۸.

۲- (۲۰) . جامع الأخبار, ص۱۱۹.

وجوب اطاعت از دستورات پیامبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) و اوصیا و نمایندگان او

این (أَطِیعُوا الرَّسُولَ) که آنجا هست هر احکامی را که وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) آورده است اطاعتش واجب است چون از طرف ذات اقدس الهی است آنچه در آیه ۵۹ سوره مبارکه «نساء» بیان فرمود همان مضمون را در آیه ۶۴ سوره «نساء» هم بیان کرد فرمود: (وَمَا أَرْسَلْنَا مِن رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللّهِ) خب اینها احکامی را از طرف ذات اقدس الهی آوردند واجب است اما فرمود اُسامه فرمانده جنگ است همه باید گوش بدهند بگویند چشم! دو نفر را بعد از فتح مکه یکی را مسئول امور فرهنگی کرده یکی مسئول امور اجتماعی سیاسی کرده یعنی به منزله اینکه یکی را فرماندار کرده یکی را مسئول امور آموزش و پرورش کرده اطاعت آنها واجب است این ولایت وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) رهبریِ او, تدبیر جامعه, مدیریت جامعه چیز دیگر است از سنخ بیان احکام نیست که مثلاً ـ درباره نماز فرمود: «صَلوا کما رأیتمونی اُصلّی» (۱) از آن قبیل نیست یا مفطرات صوم چیست مبطلات حج و عمره چیست آنها احکام فقهی است که صبغه رسالت دارد اما اینجا صبغه فرمانروایی دارد حالا ـ مدینه است و می خواهد حکومت دینی تشکیل بدهد به رهبری خود پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) با قانونی که ذات اقدس الهی دارد تصویب می کند این جزء محوری ترین بحث های این سوره است اما مسئله آیه تطهیر (۲) و امثال ذلک آنها جزء غرر آیات است و فضایل فراوان اهل بیت را ذکر می کند ولی نظیر آیه ولایت سوره مبارکه «مائده» نیست آن مسئله ولایت است (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللّهُ وَرَسُولُهُ), (۳) (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ) (۴) آنها محوری ترین بحث های دینی است آنکه مربوط به ولایت حضرت امیر(سلام الله علیه) است در سوره «مائده» اینکه مربوط به ولایت رسول خدا(صلّی الله علیه و آله و سلّم) است در سوره «احزاب» اینها بحث های کلیدی و تأسیس نظام دینی اند که در سوره مبارکه «احزاب» مشخص شد در سوره مبارکه «مائده» مشخص شد و مانند آن.

۱- (۲۱) . متشابه القرآن, ج۲, ص ۱۷۰.

۲- (۲۲) . سوره احزاب, آیه ۳۳.

۳- (۲۳) . سوره مائده, آیه ۵۵.

۴- (۲۴) . سوره مائده, آیه ۳.

دستور خداوند به علاقه مندی به پیامبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) بیش از جان

پرسش:... پاسخ: هر کدام نسبت به دیگری, این آقا امروز این خلاف را کرده آن به او تذکر می دهد آن آقا آن خلاف را کرده این به او تذکر می دهد یک ولایت متقابل است همه نسبت به هم این سِمت را دارند که باید امر کنند.

(النَّبِيُّ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ) خب بالاتر از جان ما که چیز دیگر نیست ما به جانمان علاقه مندیم و باید از جانمان دفاع بکنیم فرمود درست است به جانتان علاقه مندید ولی باید به پیغمبر بیش از جانتان علاقه مند باشید درست است که از جانتان دفاع می کنید ولی در روز خطر باید دفاعتان از وجود مبارک آن حضرت بیش از دفاعتان از جانتان باشد در سوره مبارکه «توبه» این بحثش مبسوطاً گذشت در آنجا فرمود بالأخره جنگی در پیش هست و شما در جبهه ها می روید و تیری می آید و مانند آن اما این طور نیست که بگویید پیامبر یک نفر ما هم یک نفر, آیه ۱۲۰ سوره مبارکه «توبه» این بود (مَا كَانَ لِأَهْلِ الْمَدِينَهِ وَمَنْ حَوْلَهُم مِنَ الْأَعْرَابِ أَن يَتَخَلَّفُوا عَن رَسُولِ اللّهِ وَلاَ يَرْغَبُوا بِأَنْفُسِهِمْ عَن نَفْسِهِ) مبادا یک وقت پیغمبر را تنها بگذارید (یک) مبادا وقتی جبهه رفتید بکوشید جاخالی کنید که تیر به شما نخورد به حضرت بخورد (دو) خود را سپر قرار بدهید که تیر به شما بخورد به حضرت نخورد این واجب است.

وظیفه مؤمنین در جبهه ها نسبت به رسول خدا(صلّی الله علیه و آله و سلّم)

فرمود مبادا این کار را بکنید وقتی رفتید جبهه باید دور پیغمبر را خالی نکنید حق ندارید خودتان را حفظ بکنید بگویید او هم یک نفر ما هم یک نفر, حفظ نفس واجب است بله حفظ نفس واجب است اما حفظ أُولیٰ مِن النفس اوجب است فرمود او أُولای از جان شماست پس حق ندارید در جبهه بگویید من هم یک نفر او هم یک نفر شما الاّ ولابد باید مواظب باشید که تیر به حضرت نخورد (مَا كَانَ لِأَهْلِ الْمَدِينَهِ وَمَنْ حَوْلَهُم مِنَ الْأَعْرَابِ أَن يَتَخَلَّفُوا عَن رَسُولِ اللّهِ) که نروید حالا که میدان جبهه رفتید بگویید حفظ جان واجب است خب بله حفظ جان واجب است اما آن که جانِ جانان است حفظ او اوجب است چرا هر چه ما می گوییم او می فهمد برای اینکه او جان جانان است چرا ما هر کاری می کنیم وجود مبارک حضرت می فهمد برای اینکه او جان جانان است ما الآن دست و پای ما, اعضا و جوارح ما, چشم و گوش ما هر حرکتی بکنند جان ما باخبر است مگر می شود دست ما کاری بکند جان ما باخبر نباشد جان ما هم هر اراده ای داشته باشد جانان باخبر است چون اینکه اولیٰ هستند نه یعنی یک اولویت تشریفی دارند واقعاً والی اند واقعاً ولایت دارند جان جانان اند بدن ما جانی دارد جان ما جانانی دارد هر کاری که این جان انجام می دهد آن جانان باخبر است ما همان طوری که با بدنمان از جانمان دفاع می کنیم با جانمان هم باید از جانان دفاع بکنیم آنها کاملاً باخبرند این طور نیست که به آنها گزارش بدهند حالا اگر فرشته گزارش نداد ـ معاذ الله ـ اینها ندانند ما داریم چه کار می کنیم فرمود أُولاست از جان شما (النَّبِيُّ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ) لذا در آیه ۱۲۰ سوره مبارکه «توبه» فرمود کسی حق ندارد بگوید دفاع از خودم واجب است حفظ نفس واجب است بله حفظ نفس واجب است; حفظ دست واجب است بله حفظ دست واجب است اما حفظ جان واجب تر است حفظ جان واجب است حفظ جانان واجب تر است (مَا كَانَ لِأَهْلِ الْمَدِينَهِ وَمَنْ حَوْلَهُم مِنَ الْأَعْرَابِ أَن يَتَخَلَّفُوا عَن رَسُولِ اللّهِ وَلاَ يَرْغَبُوا بِأَنْفُسِهِمْ عَن نَفْسِهِ).

عدم تخطّی از دستورات پیامبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) و وجوب اطاعت از جان جانان

پرسش:... پاسخ: نه این که اُولاست برای اینکه در سوره مبارکه «توبه» فرمود: (بِالْمُؤْمِنِینَ رَؤُوفٌ رَحِیمٌ) علم و حکمتش هم که مشخص کرده در همین سوره مبارکه «احزاب» مسئله قضا و کُرسی داوری را هم در آیه ۳۶ فرمود در مسائل داوری و حکم قضایی هر حکمی که حضرت فرمود هیچ مرد هیچ زن حقّ تخطّی ندارند (وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلاَ مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَی اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْراً أَن يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَن يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلاَلاً مُّبِيناً) این آیه (النَّبِيُّ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ) کلید بحث های بعدی است به منزله متن است و آنچه تا پایان سوره مبارکه «احزاب» می آید به منزله شرح است که یکی از آنها, بحث های قضایی است کُرسی قضا در نظام اسلامی مستقر است نظام اسلامی را ولیّ مسلمین اداره می کند اگر اطاعت قاضی لازم است برای اینکه زیرمجموعه ولایت آن ولیّ مسلمین است اول کلید بحث را ذات اقدس الهی با ولایت پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) ترسیم کرد فرمود او حاکم است حالا یا خودش یا مع الواسطه قاضیانی هستند که در دستگاه نظام دینی او سِمت قضا را به عهده دارند حکمی را که حضرت به عنوان قضا دستور داده هیچ مردی هیچ زنی حق ندارد آن را نقض کند.

علت اُولی بودن پیامبر از جان انسان

اینکه فرمود اُولاست از جان اولاست باید همه مصالح جان را بهتر از خود جان بداند چرا اولاست برای اینکه ما گاهی معصیت می کنیم به جان خودمان رحم نمی کنیم اما او (بِالْمُؤْمِنِینَ رَؤُوفٌ رَحِیمٌ) این (رَؤُوفٌ رَحِیمٌ) دو اسم از اسمای حسنای ذات اقدس الهی است وجود مبارک حضرت مظهر این دو اسم است خدا (رَؤُوفٌ رَحِیمٌ) است بالذّات, وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) بالتّبع مظهر است اهل بیت مظاهر اسمای الهی اند (۱) خب این دو اسم از اسمای حسنای الهی مظهر تامّش در جهان امکان وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) است فرمود: (لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُم بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ) (۲) اگر رأفت و رحمت ما نسبت به خود ما به اندازه رأفت و رحمت حضرت باشد پس یقیناً نباید گناه بکنیم.

۱- (۲۵) . كامل الزيارات, ص۳۰۲ و ۳۱۵; المقنعه (شيخ مفيد), ص۴۸۸.

۲- (۲۶) . سوره توبه, آیه ۱۲۸.

اقسام ولایت از حیث متقابل و یک جانبه بودن

پرسش:... پاسخ: بله, ولیّ دم همین طور است ولیّ قصاص همین طور است ولیّ ارث و مال هم همین طور است چه کسی مالک این مال است در مسئله ارث ملاحظه فرمودید ما یک تبادل مالی داریم مثل بیع و اجاره و امثال ذلک در آن گونه از موارد مال به جای مال می نشیند ولی قانونی در اسلام هست به نام ارث که مال به جای مال نمی نشیند مالک به جای مالک می نشیند این مال همان سر جایش محفوظ است این طور نیست که مال به جای مال دیگر بنشیند این خانه همان خانه است این مِلک همان مِلک است منتها دیروز آ ن مورِّث مالک بود امروز وارث مالک است وارث به جای مورّث می نشیند مِلک همچنان سر جایش محفوظ است مالک ها عوض می شوند این کسی که مُرد ولیّ او در قصاص در ارث در سایر حقوق این ولایت دارد نماز بر میّت واجب کفایی است اما صحّتش مشروط به اذن ولیّ است تا پسر میّت اجازه ندهد کسی نمی تواند بر این میّت نماز بخواند ما یک تکلیف شرعی داریم که وجوب کفایی است یک ولایت داریم ولیّ میّت پسر اوست او باید اجازه بدهد تا این آقا نمازش را بخواند این ولایت است که برای ارث است در این گونه از موارد هست در امر به معروف هست در ولایت بر وقف هست که متولّی تعیین می کنند ولایت بر صغار و اینهاست که جدّ و اینها دارند ولایت بر موصی به است که وصیّ دارد اینها اقسام ولایت است از سنخ وکالت که نیست غرض این است که اینها ولایت هاست اما ولایت متقابل است یک جانبه نیست دوجانبه است اما ولایت وجود مبارک پیغمبر و اهل بیت(علیهم الصلاه و علیهم السلام) اینها یک جانبه اند برای اینکه هم (بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ) هستند و هم معصومانه این مطالب را می فهمند و اجرا می کنند (النَّبِيُّ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ).

ص: ۱۰۴۳

احکام فقهی مربوط به ازواج و دختران پیامبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم)

به همین مناسبت حالا احکام فقهی هم پشت سرش دارد می آید این مربوط به کلیدی ترین بحث که تا آخر سوره مبارکه «احزاب» ما با آن کار داریم اما این بحث های بعدی که بحث های فقهی است که فرمود: (وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ) این یک حکم فقهی است برخی ها به وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) اهانت کردند می گفتند اگر حضرت رحلت کرده است ما با همسرانش ازدواج می کنیم این یک نحو اهانتی بود قرآن فرمود این کار ممنوع است هم احترام همسران پیامبر لازم است و هم حرمت نکاح دارد اگر فرمود: (وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ) اگر در سوره «نساء» فرمود: (حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ) (۱) نکاح با مادر حرام است خواه مادر نسبی باشد رضاعی باشد یا همسر پیامبر باشد این (أَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ) حاکم بر آیه (حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ) است به توسعه موضوع یعنی همسران پیامبر هم مادرند خب اگر نکاح با مادر حرام است نکاح با همسران پیامبر هم حرام است البته لسان تنزیل در همین محدوده است اما محرمیت نمی آورد حرمت نکاح دختران نمی آورد ولایت پدر و مادر آنها را نمی آورد که مثلاً پدر و جدّ همسران پیامبر جدّ انسان محسوب بشوند از این قبیل نیست دختران آن همسران پیامبر به منزله خواهران انسان حساب بشوند از آن قبیل نیست چون درصدد عموم تنزیل نیست در همین سوره مبارکه «احزاب» راجع به خصوص ازدواج همسران پیامبر فرمود شما حق ندارید با همسران پیامبر ازدواج کنید (وَلَا أَن تَنكِحُوا أَزْوَاجَهُ مِن بَعْدِهِ أَبَداً) این را بالصراحه ذکر فرمود که درست است که پیامبر با ازواج دیگران ممکن است ازدواج کند ولی شما حق ندارید آیه ۵۳ سوره مبارکه «احزاب» که به خواست خدا این آیه در پیش است فرمود: (مَا كَانَ لَكُمْ أَن تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ وَلَا أَن تَنكِحُوا أَزْوَاجَهُ مِن بَعْدِهِ أَبَداً) این حرام ابدی است (إِنَّ ذٰلِكُمْ كَانَ عِندَ اللَّهِ عَظِيماً) یک حکم فقهی است اینها دیگر احکام فقهی است مسئله ارث احکام فقهی است مسئله حرمت نکاح همسران پیغمبر حکم فقهی است لزوم احترام به آنها حکم فقهی است از نظر اینکه باید آنها را احترام بکنیم گرامی بداریم حکم فقهی است از نظر اینکه ازدواج با آنها محرَّم است حکم فقهی است و جریان طبقات ارث هم حکم فقهی است و آن هم البته حکم فقهی است که (النَّبِيُّ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ) فقه است که دارد نظام سیاسی را ترسیم می کند منتها کلیدی ترین حکم در یک نظام دینی همان ولایت معصوم(سلام الله علیه) است.

ص: ۱۰۴۴

۱- (۲۷) . سوره نساء, آیه ۲۳.

«و الحمد للّه ربّ العالمين»

فهرست مطالب

آیات ۶ تا ۸ سوره احزاب ۹۲/۰۱/۲۰

.Your browser does not support the audio tag

(النَّبِیُّ أَوْلَی بِالْمُؤْمِنِینَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَی بِبَعْضٍ فِی کِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ وَالْمُهَاجِرِینَ إِلَّا أَن تَفْعَلُوا إِلَی أَوْلِیَائِکُم مَّعْرُوفاً کَانَ ذلِکَ فِی الْکِتَابِ مَسْطُوراً (۶) وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِیِّینَ مِیثَاقَهُمْ وَمِنکَ وَمِن نُوحٍ وَإِبْرَاهِیمَ وَمُوسَی وَعِیسَی ابْنِ مَرْیَمَ وَأَخَذْنَا مِنْهُم مِیثَاقاً غَلِیظاً (۷) لِیَسْأَلَ الصَّادِقِینَ عَن صِدْقِهِمْ وَأَعَدَّ لِلْکَافِرِینَ عَذَاباً أَلِیماً (۸))

بررسی جعل در قرآن کریم

در اوایل این سور ه سخن از (مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِن قَلْبَیْنِ فِی جَوْفِهِ) بود جعل در قرآن کریم یا تکوینی است یا تشریعی, جعل تکوینی در بسیاری از آیات ناظر به مسئله خلقت است که فرمود: (جَعَلَ الشَّمْسَ ضِیَاءً وَالْقَمَرَ نُوراً) (۱) و مانند آن, درباره پیدایش و پرورش منظومه شمسی سخن از جعل است در کیفیت تنظیم شب و روز سخن از جعل لیل و نهار است و مانند آن این جعلِ تکوینی است (مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِن قَلْبَیْنِ فِی جَوْفِهِ) (۲) هم از همین قبیل است یعنی در نهان انسان در نهاد انسان دو دل نیست این ناظر به جعل تکوینی است اما درباره (مَا جَعَلَ أَزْوَاجَکُمُ) (۳) و مانند آن این جعل تشریعی است یعنی خدا این قانون را قرار نداده این قانون های جاهلی را خدا امضا هم نکرده نظیر آنچه در سوره مبارکه «مائده» آیه ۱۰۳ دارد (مَا جَعَلَ اللَّهُ مِن بَحِیرَةٍ وَلاَ سَائِبَةٍ وَلاَ وَصِیلَةٍ وَلاَ حَامٍ) آن تحریم های بی جا, تحلیل های بی جا که در جاهلیت راجع به دام ها داشتند آن را خدا جعل نکرده نفی جعل یعنی اینها را امضا نکرده شما این قوانینی را که خدا امضا نکرده طرح می کنید این می شود بدعت این راجع به مسئله جعل است که فرمود: (مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِن قَلْبَیْنِ فِی جَوْفِهِ).

ص: ۱۰۴۵

۱- (۱) . سوره یونس, آیه ۵.

۲- (۲) . سوره احزاب, آیه ۴.

۳- (۳) . سوره احزاب, آیه ۴.

چگونگی جمع بین دو آیه (وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ) و (إِنْ أُمَّهَاتُهُمْ إِلَّا اللّائِی وَلَدْنَهُمْ)

اما درباره ازواج نبی که فرمود: (وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ) این با نفی جعل هماهنگ نیست در این آیه یعنی در آیه شش سوره مبارکه «احزاب» فرمود: (وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ) همسران پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) مادرهای امّت اسلامی اند در حالی که در سوره مبارکه «مجادله» در جریان ظِهار _ که در صدر همین سوره «احزاب» هم مسئله ظهار مطرح شد _ آیه دوم به این صورت است (الَّذِینَ یُظَاهِرُونَ مِنکُم مِن نِسَائِهِم مَا هُنَّ أُمَّهَاتِهِمْ إِنْ أُمَّهَاتُهُمْ إِلَّا اللّائِی وَلَدْنَهُمْ) خب ظاهر آن آیه دو سوره «مجادله» که هماهنگ با مسئله ظِهار اول سوره مبارکه «احزاب» است فرمود خدا تنها زن هایی را مادران شما قرار داد که شما از اینها به دنیا آمدید و کسی که شما را به دنیا نیاورد مادر شما نیست حصر فرمود, فرمود: (إِنْ أُمَّهَاتُهُمْ إِلَّا اللّائِی وَلَدْنَهُمْ) مادران مردم فقط زن هایی هستند که آنها را به دنیا آوردند در آیه ششم سوره مبارکه «احزاب» می فرماید:

(وَأَزْوَاجُهُ أَمَّهَاتُهُمْ) این باید با آن هماهنگ باشد آن البته یک عام است آن ناظر به مسئله تکوین است و در ابطال مسئله ظِهار حکم تشریع را دارد و قابل تخصیص هم است هر عامّی قابل تخصیص است هر مطلقی قابل تقیید است این جعل تشریعی ناظر به مسئله همسران پیامبر است که همسران آن حضرت به منزله مادرهای شما هستند هم بایـد احترام آنها را حفظ بکنید هم نکـاح بـا آنهـا حرام است مؤیّد اینکه مسئله تنزیـل فقـط در مـدار احترام و حرمت نکاح هست این است که در همین سوره مبارکه «احزاب» به هر دو حکم اشاره کرده فرمود حق ندارید با همسـران پیامبر بعد از رحلت آن حضـرت ازدواج کنید (وَلاَ أَن تَنكِحُوا أَزْوَاجَهُ مِن بَعْدِهِ أَبَداً) (۱) پس معلوم می شود حرمت نکاح دارد و در غیر حرمت نکاح هم تنزیل نشـده لـذا فرمود اگر شـما کـاری داریـد مطلبی را خواستیـد سؤال کنیـد (مِن وَرَاءِ حِجَابٍ) سؤال کنیـد (وَإِذَا سَأَلْتُمُوهنَّ مَتَاعاً فَسْأَلُوهُنَّ مِن وَرَاءِ حِجَابٍ) خب اگر همسـران پیامبر به منزله مادر انسان باشـند که محرمیّت را هم در این تنزیل بفهمیم دیگر (مِن وَرَاءِ حِجَابٍ) لازم نیست طبق این دو قرینه معلوم می شود که آنچه در آیه شـش سوره «احزاب» آمـده است که فرمود: (وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ) این معلوم می شود منحصراً درباره حرمت نکاح است به قرینه اینکه فرمود: (وَلاَ أَن تَنكِحُوا أَزْوَاجَهُ مِن بَعْدِهِ أَبَداً) که در همین سـوره مبـارکه «احزاب» است این معلـوم می شـود که این حرمت نکـاح را دارد بـاز گو می کنـد از اینکه فرمود اگر مطلـبی داریـد می خواهیـد چیزی از اینهـا بپرسـید (وَإِذَا سَأَلْتُمُوهنَّ مَتَاعـاً فَسْأَلُوهُنَّ مِن وَرَاءِ حِجَابٍ) که آیه همین سـوره مبارکه «احزاب» است فرمود: (وَاللَّهُ لاَ يَسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ وَإِذَا سَأَلْتُمُوهنَّ مَتَاعاً فَسْأَلُوهُنَّ مِن وَرَاءِ حِجَابٍ) (۲) معلوم می شود محرمیّت در بین نیست این تنزیـل محـدوده اش حرمت نکـاح است پس اینکه در سوره «مجـادله» که هماهنگ با اول سوره مبارکه «احزاب» است که مسئله ظِهار را مطرح می کند در آنجا حصر فرمود که (إِنْ أُمَّهَاتُهُمْ إِلَّا اللَّائِي وَلَدْنَهُمْ) یعنی جعل نشده حکم تشریعی نیست حقّ مادری فقط برای زن هایی است که شما را به دنیا آوردند از این عموم همسران پیامبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) خـارج شدنـد بالتخصـیص آن هـم در خصـوص حرمـت نکـاح نـه در محرمیـت و نـه در مطـالب دیگر برای تأییـد اینکه خصوص حرمت نکاح است (یک) در محرمیت نیست (دو).

ص: ۱۰۴۶

۱- (۴) . سوره احزاب, آیه ۵۳.

۲- (۵) . سوره احزاب, آیه ۵۳.

تبیین حرمت نکاح با ازواج پیامبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) و عدم وجود محرمیّت

دو آیه در همین سوره مبارکه «احزاب» است که به این دو حکم فقهی نظر دارد یکی (وَلاَ أَن تَنكِحُوا أَزْوَاجَهُ مِن بَعْدِهِ أَبَداً) که روشن می کند که حرمت نکاح امری است مسلّم, دوم اینکه محرمیّتی در کار نیست فرمود: (وَإِذَا سَأَلْتُمُوهنَّ مَتَاعاً فَسْأَلُوهُنَّ مِن وَرَاءِ حِجَابٍ).

جلوگیری از عوام فریبی اموی ها با نفی عموم تنزیلی در آیه (أَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ)

چون عموم تنزیلی در کار نیست با این آیات جلوی هر گونه عوام فریبی اموی ها را گرفتند یکی از همسران پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) دختر ابوسفیان بود به نام امّ حبیبه این (أَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ) این عموم تنزیل نداشت و ندارد تا معاویه عوام فریبی کند و خود را به عنوان خال المؤمنین معرفی کند و از این فرصت سوء استفاده کند که من دایی مؤمنینم برای اینکه خواهر من همسر پیامبر است وقتی او همسر پیامبر بود و امّ المؤمنین بود من می شوم خال المؤمنین خب آ ن کسی که به این آیات فقهی و احکام فقهی و تفسیر قرآنی آشنا نیست خب می پذیرد می گوید وقتی خواهر این, مادر ماست پس خود او هم دایی ماست این عوام فریبی را خب اهل بیت جلویش را گرفتند فقهای شیعه جلویش را گرفتند و مانند آن می گویند سخن از خال المؤمنین بودن و امثال ذلک مطرح نیست.

ام المؤمنین بودن همسران پیامبر در صورت نگهداری حرمت بیت نبوی

پرسش: خود لقب امّ المؤمنین برای همسران پیامبر فضیلت نیست؟

پاسخ: چرا, مادامی که حرمت پیامبر را حفظ بکنند چون خود همین سوره مبارکه «احزاب» فرمود رازش این است که شما این حرمت را از خودتان ندارید از وجود مبارک پیامبر دارید لذا به همان نسبت که ما شما را محترم شمردیم اگر ـ خدای ناکرده ـ پایتان بلغزد گناه شما دو برابر گناه دیگران است که به خواست خدا در همین سوره مبارکه «احزاب» خواهد آمد که (لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ) (۱) اگر یکی از شماها پایتان بلغزد و اشتباه بکنید و بیراهه بروید دو کیفر دارید یکی اینکه خود این عمل خلاف را انجام دادید نظیر حضور در جریان جنگ جمل یکی هم حرمت بیت پیامبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) را رعایت نکردید (لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ) ناظر به همین است که اگر یکی از شما دو برابر ضِعف گناه دیگران شما گناه دارید (۲) پس این امّ المؤمنین بودن مادامی است که حرمت بیت نبوی(صلّی الله علیه و آله و سلّم) را اینها حفظ کرده باشند این آیه به صورت روشن دلالت می کند.

ص: ۱۰۴۷

۱- (۶) . سوره احزاب, آیه ۳۲.

۲- (۷) . سوره احزاب, آیه ۳۰.

محاسبه گناه زنان پیامبر به دو برابر گناه زنان دیگر

پرسش: پس یک شرافت ذاتی نیست برای او.

پاسخ: نه, چه شرافت ذاتی فرمود مادامی که این بیت را حفظ می کنید فرمود اگر کسی از شما گناه بکند دو گناه دارد یکی اینکه خود گناه را مرتکب شده یکی اینکه حرمت بیت نبوی را حفظ نکرده لذا کسی که به جریان جنگ جمل مبتلا شد دو گناه کرده.

در این قسمت که فرمود: (ادْعُوهُمْ لِأَبَائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِندَ اللَّهِ) (۱) حکمش گذشت که این اقسط تعیینی است نه اقسط تفضیلی که مطلبش مشخص بود اما درباره ازواج نبی که حکمش گفته شد.

وجوب تعیینی داشتن امر وجود مبارک پیامبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم)

مسئله (النَّبِيُّ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ) این برای بیان آن ساختار سیاست و نظام سیاسی است که در مدینه می خواهد شکل بگیرد در بعضی از جبهه ها وقتی که حضرت دستور می داد بروید یکی می گفت برویم از پدرمان اجازه بگیریم از مادرمان اجازه بگیریم می فرماید بله خب اجازه گرفتن از پدر, اجازه گرفتن از مادر, تأمین رضایت اینها در مسائل عادی مطرح است اما وقتی امر حاکمی آمد _ نه حاکم یعنی والی مسلمین یعنی حکومت فقهی _ وقتی دلیل حاکمی آمد که انسان دیگر به سراغ اذن پدر و مادر نمی رود امر وجود مبارک حضرت وجوب تعیینی می آورد وقتی حضرت فرمود غزوه تبوک در پیش است باید بروید دیگر نباید بگویید که ما باید از پدرمان اجازه بگیریم (النَّبِيُّ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ) این متعلّقش حذف شد یعنی (أَوْلَى) است از پدرتان از مادرتان از همه بستگانتان (النَّبِيُّ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ) خب از خود شما بالاتر خود پیغمبر است چه رسد به بستگان دیگر.

ص: ۱۰۴۸

۱- (۸) . سوره احزاب, آیه ۵.

اهم بودن دستورات والیِ مسلمین نسبت به همه دستورات مهم

یک بیان نورانی از حضرت امیر(سلام الله علیه) است که مسئله اهم و مهم را در هر جریانی بازگو می کند فرمود رخدادهای تلخ که پیش آمده شما در سه سنگر باید زندگی کنید سنگر اول سنگر مال است که به وسیله مال مشکلاتتان را حل کنید سنگر دوم سنگر جان است که به وسیله جان, دینتان را حفظ می کنید پس در سنگر اول به وسیله مال تلاش و کوشش می کنید جانتان را حفظ می کنید در سنگر دوم به وسیله جان, دینتان را حفظ می کنید در سنگر سوم مصون هستید برای اینکه تا زنده اید که دفاع کردید و بعد هم که مُردید شهید خواهید بود «فإذا حَضَرَت بَليّه فاجعَلوا أموالَكم دونَ أنفسكم» و اگر بليّه و نازله جلو آمد «فاجعلوا أنفسكم دون دينكم» (1) این می شود ترجیح اهم بر مهم و مانند آن وقتی انسان مُرد بالأخره (إِحْدَى الْحُسْنَيَيْنِ) (2) نصیبش می شود یا فاتح است یا پیروز دیگر تا زنده است مشکل پیدا نمی کند آن بیان نورانی حضرت امیر از همین آیه گرفته شده برای اینکه وقتی گفته شد (النَّبِيُّ أَوْلَى) یعنی دین, سنگر سوم است شما در سنگر سوم بالأخره یا شهیدید یا پیروز (إِحْدَى الْحُسْنَيَيْنِ) نصیب شما می شود فرمود: «فاجعلوا انفسكم دون دينكم» عصاره دین به صورت پیامبر در می آید اگر بفرماید قرآن, همین است, اگر بفرماید عترت, همین است, اگر بفرماید پیامبر, همین است, اگر بفرماید دین, همین است مجموع همین است چون وجود مبارک پیامبر(صلّى الله عليه و آله و سلّم) هم چیزی جز وحی نمی گوید.

۱- (۹) . الكافي, ج۲, ص۲۱۶.

۲- (۱۰) . سوره توبه, آیه ۵۲.

حیات ولائی اخروی با فدا کردن فرزند و اهل برای اهل بیت(علیهم السلام)

پرسش:... پاسخ: خب بله همین است برای اینکه همه اینها باید فدای آنها بشود تا دین محفوظ بشود در حقیقت همه اینها را انسان به مقام قُرب می رساند هیچ کدام را از بین نمی برد این چنین نیست که اینها را رها می کند اینها را به مقام برتر می رساند همه افراد مؤمن در بهشت هستند اما همه اینها با خانواده شان نیستند یک گروهی هستند که (أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَمَا أَلَتْنَاهُمْ مِنْ عَمَلِهِم مِن شَيْ ءٍ) (۱) برخی از آن مؤمنین خالص اند که با اهل و عیالشان در بهشت به سر می برند گرچه آنجا سخن از فرزند نیست برای اینکه همه از خاک برمی خیزند کسی والد دیگری, کسی مولود دیگری نیست اَب و ابنی در کار نیست ولی به علاقه ما کان است کسانی که در دنیا یکی پدر بود یکی پسر اعضای خانواده با هم مأنوس بودند برای حفظ همین اُنس در قیامت فرزندان در کنار آبا و اجدادشان در بهشت در یکجا به سر می برند که (أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَمَا أَلَتْنَاهُمْ مِنْ عَمَلِهِم مِن شَيْ ءٍ) این البته برای همه نیست آن که اهلش و فرزندش را فدای اهل بیت می کند این در حقیقت یک زندگی جمعی یک حیات ولایی جمعی دارد.

حضور نبی و ولی او «علیهم الصلاه و السلام» در ارواح مثل حضور روح در جان

(النَّبِيُّ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ) دیگر بالاترین تعبیر همین است از جان ما عزیزتر که چیزی نیست او می شود جان جانان و سرّ این هم در بحث دیروز گذشت که این تعبیر تشریفاتی نیست که می گوییم جان جانان, واقعاً جانان جانان اند برای اینکه الآن تمام حرکات دست و پای ما را جان ما می فهمد و تمام خطورات جان ما را آن جانان مثل وجود مبارک حضرت ولی عصر می فهمد خب می شود جان جانان, حضور آن حضرت در ارواح ما مثل حضور روح ماست در ابدان ما خب چنین موجودی البته (أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ) است این طور نیست که حالا فرشته ها گزارش بدهند تا حضرت بفهمد فرشته ها وظیفه خودشان را دارند (إِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ ۞ كِرَاماً كَاتِبِينَ) (۲) اما آن که جان جانان است کاملاً مستحضر است کاملاً مطّلع است که بر جان ما چه می گذرد لذا باید این جان ها را فدای او کرد, فدای او کرد یعنی متقرّباً الی الله این را بالا برد چیزی را انسان از دست نمی دهد (النَّبِيُّ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ).

۱- (۱۱) . سوره طور, آیه ۲۱.

۲- (۱۲) . سوره انفطار, آیات ۱۰ و ۱۱.

اقرار گرفتن به ولایت حضرت علی(علیه السلام) در روز غدیر از مؤمنین توسط پیامبر

همین بیان نورانی را وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) در خطبه غدیر قرائت کردند خواندند, تفسیر کردند, از مردم رأی گرفتند که آیا این هست یا نیست همه گفتند آری! فرمود همان سِمتی که من نسبت به شما دارم (أَوْلَی بِالْمُؤْمِنِینَ مِنْ أَنفُسِهِمْ) هستم «مَن کنتُ مولاه فهذا علیّ مولاه» (۱) این شده بیّن الرشد این بیّن الرشد را ما باید همچنان زنده نگه بداریم.

رسیدن به مقصد با حفظ ولایت و تلاش در راه آن

سالی که به نام سال امام علی(صلوات الله و سلامه علیه) بیان شده بسیاری از فضلا و دانشمندان ایران چه حوزه و دانشگاه به تبعیّت راه الغدیر و راه المراجعات و اینها حرکت کردند چند جلد کتاب نوشتند فضلای ما کار کردند اینها کار امام شناسی نیست امامت است حفظ ولایت است اینها راه, راه اساسی است اما راه های دیگر راهی نیست که به مقصد برسد چون دیگران هم همین تندی ها را دارند خب آن سال, سال پربرکتی بود مرحوم علامه امینی(رضوان الله علیه) به تنهایی یک دوره نوشت اینجا هم فضلای حوزه و دانشگاه به اندازه خودشان چندین جلد کتاب درباره وجود مبارک حضرت امیر و ولایت و امامت نوشتند این راه اساسی است وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) در غدیر این جمله «ألست اولی بکم من أنفسکم» را خوانده از مردم اقرار گرفته فرمود: «مَن کنتُ مولاه فهذا علیّ مولاه». (۲)

ص: ۱۰۵۱

۱- (۱۳) . الامالی (شیخ طوسی), ص۲۵۵.

۲- (۱۴) . جامع الأخبار, ص۱۱.

(النَّبِيُّ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ) که این بیت را این حرمت بیت را باید حفظ بکنند.

بررسی جریان ارث و میراث از صدر اسلام

در جریـان میراث برای تشویـق در صـدر اسـلام بـا هجرت ارث می بردنـد بـا ایمـان ارث می بردنـد آن روز این طـور نبود که اعضای خانواده همه شان مسـلمان باشـند کم کم که خانواده سامان پـذیرفت و اعضای خانواده مسـلمان شدنـد و مؤمن شـدند فرمود حالا ـ که مسئله هجرت به پایان رسـید مسئله حرکت از مکه به مـدینه به پایان رسـید و امثال ذلک دیگر (أُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُـهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ) مسـئله ارث و طبقـات ارث با همین آیه روشن شـده است میراثی که تاکنون بر اساس هجرت و بر اساس ولایت سـهم بنـدی می شد اصلِ ارث آمده آنها را طرد کرده آن وقت آیاتی که طبقات ارث را ذکر کرده طبقه اُولی و ثانیه و ثالثه آمده این متن را تفصیل داده که این دو مرحله بحث است یک مرحله بحث که میراث، دیگر به هجرت و موالات در دین توزیع نمی شود به رحـامت توزیع می شود (یـک) آن وقت چگونه به رحامت توزیع می شود که سه طبقه هسـتند آن را آیات ارث مشـخص کرده (دو) مسئله میراث اول به آن شکل بود هم برای اینکه اعضای خانواده همه مسلمان نبودند هم برای تشویق بود اما از این به بعد دیگر خانواده ها سامان پذیرفت.

تعیین ارث در خانواده براساس اولویت تعیینی

فرمـود: (أُولُوا الْأَرْحَـامِ بَعْضُـهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ) که اولویّت تعیینی است دیگران ارث نمی برنـد یعنی کسـی که رَحِم نباشـد ارث نمی برد برای حفـظ خـانواده (یـک) و برای اینکه محور اصول خـانوادگی بر اساس رحم و مهربانی باشـد (دو) از همین جهت مادر, مدار خانواده شد نه پدر گرچه هزینه ها را پدر تأمین می کند مسـکن را پدر تأمین می کند اما سکینت را مادر تأمین می کند که (خَلَقَ لَكُم مِنْ أَنفُسِكُمْ أَزْوَاجاً لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا) (۱) لذا اینها می شوند ارحام, اصلاب نیستند ارحام اند چون همه شان به یک زن وابسـته انـد به رَحِم وابسـته اند نه به صُـلب گرچه به صـلب وابسـته اند به رَحِم وابسـته اند نه رَحِم, بی صـلب است نه صُلب, بی رَحِم است اما آنچه اساس خانواده را سامان می بخشد رَحِم است نه صُلب, رحامت و مهربانی و صفا و دوستی است که خانواده را حفظ می کند این زن است این مادر است که محور اساسـی خانواده و ارحام و صِلـه رَحِم خواهد شد وگرنه در نسل گذاری هم می بینید می گویند این از اصـلاب فلان شـخص است این درست است اما صِلـه صُلب نیست صِله رَحِم است آنچه خـانواده را حفظ می کنـد رحامتی است که از رَحم مادر نشـئت گرفته نه صـلابتی که از صـلب پـدر نشـئت گرفته باشـد فرمود: (أُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ).

ص: ۱۰۵۲

۱- (۱۵) . سوره روم, آیه ۲۱.

بررسی متعلّق قید «فی کتاب الله»

آیـا این (فِی کِتَـابِ اللَّهِ) مخصوص جمله سوم است یا اول و دوم را هم می گیرد گرچه قـدر متیقّن آن قیـدی که بعـد از چند جمله آمـده جمله اخیر هست ولی احتمـال اینکه به هر سه قِسم مربـوط باشـد یعنی این (فِی کِتَـابِ اللَّهِ) به نحـو تنـازع, مفعول واسـطه باشد برای هر سه فعل هست برای هر سه جمله هست «النبی اولی بالمؤمنین من أنفسـهم فی کتاب الله و أزواجه امّهاتهم فی کتاب الله و اولواالأرحام بعضهم اولیٰ ببعض فی کتاب الله» وجه اول که این متعلّق باشد به این قِسم اخیر مفعول واسطه باشد برای قسم اخیر این بر اساس قـدر متیقّن است اما بر اساس قرائن و شواهد دیگر که همه اینها در قرآن ثابت شده در کتاب الهی ثـابت شـده در عرش الهی تثبیت شـده که از آنجا نازل شـد کتاب چه کتاب آسـمانی باشـد چه کتاب قرآنی باشـد که این هم آسـمانی است همه اینها در آن تثبیت شـده است بنابراین درست است که اگر قیـدی بعـد از چنـد جمله آمـده قدر متیقّنش آن جمله اخیر است ولی اگر شواهـد خارجی تأییـد کرد که به همه آنها برمی گردد باید به همه آنها ارجاع داد قهراً این چنین می شود که «النبی اولی بـالمؤمنین من أنفسـهم فی کتاب الله و أزواجه امّهاتهم فی کتاب الله و اولواالأرحام بعضـهم اولیٰ ببعض فی کتاب الله»، اُولیٰ هستند (مِنَ الْمُؤْمِنِینَ وَالْمُهَاجِرِینَ).

جواز وصیت تا ثلث مال به خارج از طبقات ارث

بعد می فرماید حالا وصیّت حق شماست یعنی ذات اقدس الهی انسان را تا ثلث اجازه داد که خودش تعیین کند وقتی مُرد اول دِیْن است بعـد ثلث است بعـد ارث فرمود شـما می توانید نسبت به ارحامتان که اینها در این طبقه نیسـتند وصیت کنید ثلث از مالتـان را به آ نهـا بدهیـد این را مجازیـد ولی از باب ارث نیست چون از باب ارث نیست گفته شـد که این (إِلَّا أَن تَفْعَلُوا) این اسـتثنا, اسـتثنای منقطع است و اما اگر نسبت به جامع کسی حساب بکند یعنی اصلِ خیر, اصل برکت, اصل مالی که بخواهد به ارحام برسـد چه باب ارث باشـد چه باب وصـیت این دیگر می توانـد بر اثر آن معنای عام جامع عام, اسـتثنای متّصل باشد ولی اینکه غالباً اسـتثنا را منقطـع گرفتنـد برای اینکه بحث در میراث است و (إِلَّا) دربـاره وصـیت است (إِلَّا أَن تَفْعَلُوا إِلَی أَوْلِیَائِکُم مَّعْرُوفاً) این (کَانَ ذلِکَ فِی الْکِتَابِ مَسْطُوراً) تأیید می کند که آن (فِی کِتَابِ اللَّهِ) می تواند مفعول واسـطه باشد برای هر سه جمله یعنی در کتاب الهی هست.

ص: ۱۰۵۳

پرسش: (فِی کِتَابِ اللَّهِ) به چه معنی..

پاسخ: یعنی از نزد بشر نیست مِن عند رسول نیست مثل (مَا یَنطِقُ عَنِ الْهَوَی) (۱) است فرمود این وحی الهی است این سخن, سخن ماست ما گفتیم نه اینکه ـ معاذ الله ـ پیامبر گفته باشد این (فِی کِتَابِ اللَّهِ) است و اگر تردید دارید مثل این بیاورید مثل (مَا یَنطِقُ عَنِ الْهَوَی).

رواج تنظیم سند در معاملات دلیلی بر سند بودن قرآن برای اصل دین

پرسش: آیا در زمان رسول خدا کتاب جمع آوری شده بود؟

پاسخ: بله, جاهلیت را وجود مبارک پیامبر به صورت عقلانیّت در آورد سواد را واجب کرد فرمود: «طلب العلم فریضه» (۲) بر مردم کتابت را فراگیری نوشتن را واجب کرد بعد فرمود وقتی چیزی می خرید چیزی می فروشید خانه ای می خرید زمینی می خرید یک کالای مهمّی می خرید بنویسید این کتابت را تنظیم سند را رایج کرده فرمود: (إِلَّا أَن تَکُونَ تِجَارَةً حَاضِرَةً تُدِیرُونَهَا بَیْنَکُمْ) (۳) حالا می روید قدری سیب زمینی می خرید قدری پیاز می خرید اینها سند لازم نیست اما وقتی معاملات مهم دارید برای اینکه اشتباهی نشود شکایتی نشود مزاحم محکمه نشوید این را بنویسید (وَلْیَکْتُب بَیْنَکُمْ کَاتِبٌ بِالْعَدْلِ) اگر کسی خودش نمی تواند دیگری املاـ بکند آن یکی بنویسد و آن کسی که می نویسد, خدا را رعایت کند خب این دینی که آمده بی سوادها را باسواد کرده گفته برای کارهای رسمی تان سند تنظیم کنید بنویسید این برای اصلِ دین اصلِ کتاب اصل وحی الهی قرآنش را ننوشته؟! اینکه می گوید خانه می خواهی بخری سند تنظیم بکن خانه می خواهی بفروشی سند تنظیم بکن چند نفر هم شاهد بیاور آن وقت دین را همین طور رها کرده؟! خب طولاـنی ترین آیه قرآن همین است در بخش پایانی سوره مبارکه «بقره» همین آیه ای که فرمود اگر تجارتی دارید کاری دارید و خرید و فروشی دارید حتماً باید بنویسید حالا اگر در مسافرت هستید حکم خاصّ خودش را دارد آیه ۲۸۲ سوره مبارکه «بقره» که تقریباً یک صفحه تمام است (یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوْا إِذَا تَدَایَنْتُم بِدَیْنٍ إِلَی أَجَلٍ مُسَمّی فَاکْتُبُوهُ) (یک) قرضی گرفتید مالی گرفتید مالی قرض دادید سند تنظیم کنید (وَلْیَکْتُب بَیْنَکُمْ کَاتِبٌ بِالْعَدْلِ وَلاَ یَأْبَ کَاتِبٌ أَن یَکْتُبَ کَمَا عَلَّمَهُ اللّهُ) خدا نوشتن را یادتان داده مبادا مضایقه کنید (فَلْیَکْتُبْ وَلْیُمْلِلِ الَّذِی عَلَیْهِ الْحَقُّ وَلْیَتَّقِ اللّهَ رَبَّهُ وَلاَ یَبْخَسْ مِنْهُ شَیْئاً) تا پایان, خب اینکه می گوید شما قرض می دهید ده دینار قرض می دهید سند تنظیم کنید چیزی می خرید سند تنظیم کنید چیزی می فروشید سند تنظیم کنید این همین طور دینش را رها می کند بدون نوشتن؟!

ص: ۱۰۵۴

۱- (۱۶) . سوره نجم, آیه ۳.

۲- (۱۷) . الکافی، ج۱، ص۳۰؛ کنزالفوائد، ج۲، ص۱۰۷.

۳- (۱۸) . سوره بقره, آیه ۲۸۲.

معقول بودن تنظیم سند بنا به دستور دین

لاـ یُعقل یعنی لا یُعقل! از همان اول هم که فرمود این کتاب است (ذلِکَ الْکِتَابُ), مگر می شود وحی الهی را همین طور رها بکند بدون کتابت این قطعیِ قطعی است حالاـ بیگانه البته «از خارجی هزار به یک جو نمی خرند» (۱) هر چه می خواهد بگوید, بگوید ولی دین آمده جهل را به عقل تبدیل کرده به علم تبدیل کرده شما آن وقت حساب کنید چند نفر در مکه قدرت نوشتن داشتن, نوشتن برای آنها نوبر بود حالا هر کسی قرض می داد قرض می گرفت سند تنظیم می کرد می فروخت می خرید سند تنظیم می کرد این دستور دین است فرمود حالا خرید و فروش جزئی دیگر سند لازم نیست رفتید نان خریدید این دیگر سند لازم نیست اما وقتی قرض دادید قرض می گیرید خانه می فروشید خانه می خرید زمین می فروشید زمین می خرید سند تنظیم کنید مزاحم محکمه نشوید به حافظه تان اکتفا نکنید مزاحم دیگران نشوید وقتی نوشته باشد این دعواها کم است اینها باید در مسجدها گفته شود.

تذکار کارآمدی دین در کنار احکام اساسی عبادی در مساجد

مسجد تنها جای این نیست که انسان بگوید نماز بخوان روزه بگیر, مسجد جای این است که نماز بخوان روزه بگیر وقتی چراغ قرمز است توقف کن بیش از سرعت مجاز نرو به این موتورسوار بگویند بیش از سرعت مجاز نرو این قدر کُشته ندهید این قدر تصادف نشود اینها باید در مسجد گفته شود این مفاتیح الحیات برای همین است تنها مفاتیح الجنان را ائمه نگفتند اینها را هم گفتند; خب همان که گفت اگر نافله بخوانی اهل بهشتی همان او گفت اگر مزاحم فضا نشوی مزاحم راه نشوی سدّ معبر نکنی این شیشه شکسته را برداری همین است فرمود اگر کسی جلوی آتش سوزی را بگیرد جلوی سیل را بگیرد نگذارد آتش خانه کسی را آسیب برساند نگذار سیل به خانه کسی آسیب بزند «وَجَبَت لَهُ الجنّه» این را همان ائمه گفتند «مَن رَدَّ عن قوم مِن المسلمین عادیه ماءٍ أو نارٍ وَجَبَت لهُ الجنّه» (۲) اینها باید در مسجدها گفته شود تا این شیعه ها اینها که پیرو اهل بیت اند و حرف اهل بیت را گوش می دهند چه اینکه گوش می دهند بگویند آقا سرعت ممنوع است وقتی چراغ قرمز هست نباید حرکت بکنید چون در مسجدها این حرف ها نیست اینها خیال می کنند دین کارآمد نیست ما که در مسجد سخنرانی می کنیم در مسجد امامت می کنیم هم باید آن احکام اساسی عبادی را بگوییم هم این کارآمدی دین را بگوییم اگر اینها را دیگران گفته بودند می گفتیم خب حرف دیگران است اما همه اینها را ائمه گفتند اگر گفتار اینها را هم خب باید در بین مردم بگویید به مردم بگوییم چیزی خریدید سند داشته باشید به حافظه اکتفا نکنید بسیاری از این پرونده ها در اثر این است که به حافظه اکتفا کردند قرض دادند بدون سند, قرض دادند بدون شاهد, چیزی خریدند بدون سند, چیزی خریدند بدون شاهد این آیه ۲۸۲ طولانی ترین آیه قرآن است فرمود زندگی تان را سامان بدهید خب غرض این است که این دینی که برای همه امور می گوید سند تنظیم کنید ده دینار قرض دادید سند تنظیم کنید این دین برای کتاب خدا سند تنظیم نمی کند همین طور رها می کند و می رود این معقول نیست.

۱- (۱۹) .

۲- (۲۰) . الکافی, ج۵, ص۵۵.

عدم وجود تحریف در قرآن کریم

پرسش:...پاسخ: معنایش همان با تفسیر بود لذا ائمه(علیهم السلام) فرمودند همین که در دست مردم است, یک کلمه کم نشد یـک کلمه زیـاد نشـد. این آیه (یَا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَیْکَ) (۱) خب معلـوم است اگر «فی علیٍّ» بـود همین عرب همین هـایی که تـا هر جاش حاضـرند اصلِ دین را به هم می زدنـد لـذا ذات اقـدس الهی نام مبارک حضـرت امیر و نام مبارک اهل بیت(علیهم السلام) را در آیات قرآنی بالصراحه نیاورد.

چگونگی عصبانیت امام خمینی(ره) نسبت به مرحوم آخوند(ره) در تحریف قرآن

همین شبسـتان مسـجد اعظم بعد از رحلت مرحوم آقای بروجردی منبر تدریس در آن زاویه بود امام(رضوان الله علیه) در مسئله اصول وقتی به تحریف قرآن اشـاره شـد خب امـام مظهر ادب بود نسـبت به فرمایشـات بزرگـان هر اشـکالی هم داشت مؤدبانه اشـکال می کرد مرحوم آخونـد(رضوان الله علیه) در باب حجیّت ظاهر قرآن آنجا دارد که گرچه اعتبار, مساعد تحریف اسـت که حرفی است غیر عالمـانه و غیر محقّقـانه امـام(رضوان الله علیه) ملاحظه فرمودیـد گاهی عصـبانی می شـد اما عصـبائیّتش به همان صورت فقیهانه بود اما آن طوری که آن روز نسـبت به مرحوم آخوند عصبانی شد نسبت به مرحوم آخوند گفته بود شما چه می گوییـد یعنی این آیات در قرآن کریم بود و احدی از اهل بیت به آن استشـهاد نکردند نه در سـقیفه نه در شورا مردمی که قرآن را مرتب می خواندنـد در نمازهـا می خواننـد خیلی هـا حافـظ قرآن بودنـد این همه آیـات ولایت درباره اهل بیت در قرآن بود و فاطمه زهرا(سلام الله علیها) به آن آیات استشهاد نکرد حضرت امیر استشهاد نکرد امام حسن و امام حسین استشهاد نکردنـد همه اینها به حـدیث غـدیر اسـتدلال کردنـد به حـدیث طیر مَشوی اسـتدلال کردند این همه آیات بود به آن اسـتدلال نکردنـد این چه حرفی است شـما می زنید این یک امر بیّن الغی است یعنی اگر کسـی ـ معاذ الله ـ بگوید قرآن تحریف شده مثل دو دوتا پنج تا اصلاً کسی نسبت به چنین حرفی حقّ گوش دادن نداریم.

۱- (۲۱) . سوره مائده, آیه ۶۷.

شهادت عملی پیامبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) بر عدم وجود تحریف در قرآن

مگر کسی جرأت داشت دست به حرف قرآن بزند بنابراین این یک امر بیّن الغی ای است آنچه از اول تا آخر وحی بود همان است که الآن ما در خدمتش هستیم البته تفسیرش, تأویلش, باطنش, معانی اش, معارفش نزد اهل بیت است آن وقت کم و بیش هر اندازه که التفات پیدا کردیم می فهمیم.

پرسش: قرآنی که... چه کسی جمع کرد آیا حضرت امیر جمع کرد؟

پاسخ: حضرت مطابق بود با آنکه حضرت جمع کرد این نزد همه بود و حضرت دید مطابق است وگرنه ممکن نبود اجازه بدهد چیزی کم شده باشد چیزی زیاد شده باشد ممکن است یکی ترتیبش برابر نزول باشد دیگری طور دیگر الآن شما می بینید آ ن تفسیر دروزه که دوازده جلد است قرآن را به حسب ترتیب نزول تفسیر کرده یعنی اوّلین جلد تفسیر قرآن که در دوازده جلد است از سوره مبارکه «علق» شروع می شود خب این کاری است منعی در آن نیست کسی قرآن را برابر با نزولش تفسیر بکند اول سوَر مکّی را تفسیر بکند آنهایی که در سال اول بعثت و سال دوم تا سال سیزده بعثت و همچنین سور مدنی را آنچه در سال اول هجرت تا سال دهم هجرت نازل شده تفسیر بکند اینها محذوری ندارد ولی قرآن من البدأ الی الختم همین است که ما در خدمتش هستیم این می شود (فِی کِتَابِ اللَّهِ).

حفظ دو عنصر محوری وظیفه پیامبر و سایر انبیا(علیهم الصلاه و السلام)

بعد می فرماید شمای پیامبر و سایر انبیا(علیهم الصلاه و علیهم السلام) دو عنصر محوری را باید حفظ کنید یکی عقیده صحیح از توحید و وحی و نبوّت و امثال ذلک, یکی وحدت امت های اسلامی هم آن توحید همه جانبه, هم این وحدت همه جانبه (وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِیِّینِ مِیثَاقَهُمْ) این پیمان غیر از آن پیمان عمومی است که در سوره «اعراف» آمده است که (وَإِذْ أَخَذَ رَبُّکَ مِن بَنِی آدَمَ مِن ظُهُورِهِمْ ذُرِّیَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَی أَنْفُسِهِمْ) آن یک میثاق عمومی است (أَلَسْتُ بِرَبِّکُمْ قَالُوا بَلَی) (۱) اما این یک میثاق خاص است که از همه انبیا گرفتند عموماً و از این پنج بزرگواری که جزء اولواالعزم هستند گرفتند خصوصاً (وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِیِّینِ مِیثَاقَهُمْ وَمِنکَ) با اینکه حضرت زماناً متأخّر است نام مبارک این حضرت را مقدّم بر سایر انبیای اولواالعزم آوردند (وَمِنکَ وَمِن نُوحٍ وَإِبْرَاهِیمَ وَمُوسَی وَعِیسَی ابْنِ مَرْیَمَ وَأَخَذْنَا مِنْهُم) از همه انبیا (مِیثَاقاً غَلِیظاً) این چه میثاقی است غیر از آن میثاق عمومی که (وَإِذْ أَخَذَ رَبُّکَ مِن بَنِی آدَمَ مِن ظُهُورِهِمْ ذُرِّیَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَی أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّکُمْ قَالُوا بَلَی).

ص: ۱۰۵۷

۱- (۲۲) . سوره اعراف, آیه ۱۷۲.

تبیین (أَمَّةً وَاحِدَةً) به عنوان میثاق ویژه در سُور متعدّد قرآن

این یک میثاق ویژه ای است که این میثاق ویژه در سوَر متعدّد قرآن کریم مشخص شد آیه ۵۱ و ۵۲ سوره مبارکه «مؤمنون» این است: (يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَاعْمَلُوا صَالِحاً إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ وَإِنَّ هٰذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً) اول تا آخر جهان اسلام به معنای عام یک امّت واحده است شما مردم را به وحدت دعوت کنید کاری نکنید که مردم متفرّق بشوند کاری نکنید که مردم گرایش به تفرقه داشته باشند در سوره مبارکه «انبیاء» آیه ۹۲ و ۹۳ این است (إِنَّ هٰذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ وَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُم بَيْنَهُمْ كُلٌّ إِلَيْنَا رَاجِعُونَ) دیگران آمدند تفرقه کردند جامعه را ارباً اربا کردند و نگذاشتند این وحدت اسلامی سامان بپذیرد همه شما موظف هستید این وحدت را حفظ کنید و هرگز سخن از تفرقه و امثال ذلک نداشته باشید آیه ۸۱ سوره مبارکه «آل عمران» هم این است که (وَإِذْ أَخَذَ اللّٰهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُم مِن كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنصُرُنَّهُ قَالَ ءَأَقْرَرْتُمْ وَأَخَذْتُمْ عَلَى ذٰلِكُمْ إِصْرِي) و مانند آن این یک میثاق ویژه است این میثاق ویژه را دین به صورت های گوناگون بیان کرده فرمود همان طوری که شریعت اسلامی ستونی دارد به نام نماز «الصلاه عمود الدین» (۱) سیاست اسلامی هم ستونی دارد و آن مردم اند و امت اسلامی اند.

بیان نورانی حضرت امیر بر عماد دین بودن مردم

در آن عهدنامه مالک وجود مبارک حضرت امیر فرمود: «وَ إِنَّمَا عِمَادُ الدِّيْنِ وَ جِمَاعُ الْمُسْلِمِيْن وَالْعُدَّهُ للْأَعْدَاءِ الْعَامَّهُ مِنَ الْأُمَّهِ» (۲) یعنی «عمود الشریعه الصلاه و عمود السیاسه الناس» مردم اند که نظام را نگه می دارند همان طوری که «لا صلاه الا بطهور» (۳) «لا سیاسه الا بالدرایه» اگر در نماز ریا باشد این ستون لرزان است اگر در سیاست هم ــ خدای ناکرده ــ ریاکاری باشد این ستون لرزان است طبق بیان نورانی حضرت امیر(سلام الله علیه) در نامه ۵۳ عماد دین, مردم اند; یعنی مسئله سیاست, طبق بیان نورانی رسول خدا(صلّی الله علیه و آله و سلّم) عماد و عمود و ستون شریعت, نماز است که امیدواریم هم شریعت با ستون باشد هم سیاست با ستون باشد.

ص: ۱۰۵۸

۱- (۲۳) . الامالی (شیخ طوسی), ص۵۲۹.

۲- (۲۴) . نهج البلاغه, نامه ۵۳.

۳- (۲۵) . من لا یحضره الفقیه, ج۱, ص۳۳ و ۵۸.

«و الحمد للّه ربّ العالمين»

آیات ۶ تا ۸ سوره احزاب ۹۲/۰۱/۲۱

.Your browser does not support the audio tag

(النَّبِيُّ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ إِلَّا أَن تَفْعَلُوا إِلَى أَوْلِيَائِكُم مَّعْرُوفاً كَانَ ذلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُوراً (۶) وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَمِنكَ وَمِن نُوحٍ وَإِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَأَخَذْنَا مِنْهُم مِيثَاقاً غَلِيظاً (۷) لِيَسْأَلَ الصَّادِقِينَ عَن صِدْقِهِمْ وَأَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَاباً أَلِيماً (۸))

تفاوت نبی با رسول

در این سوره مبارکه «احزاب» چند بار از وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) به عنوان (يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ) (۱) ذکر شد که قبلاً بیان شد فرق نبوّت و رسالت این است انبیا(علیهم السلام) از آن جهت که خبر را از خدای سبحان دریافت می کنند نبأیاب اند خبریاب اند می شوند نبی, از آن جهت که این اخبار را مأمورند به امّت اسلامی گزارش بدهند می شوند رسول چون در این بخش ها رابطه پیغمبر با خدای سبحان مطرح است لذا سخن از (يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ) است نه سخن از «یا ایّها الرسول» آنجا که سخن از تبلیغ است نظیر آیه سوره «مائده» فرمود: (يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْکَ) (۲) که صبغه رسالت آنجا معیار و معتبر است اینجا مسئله نبوّت مطرح است.

راز میثاق گرفتن از همه انبیا(علیهم الصلاه و السلام) در توجه به توحید و پرهیز از کفر و نفاق

مطلب بعدی آن است که در طلیعه امر فرمود: (يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ وَلاَ تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ) (۳) این پیام که توجه به توحید است از یک سو, پرهیز از کفر و نفاق است از سوی دیگر در حقیقت از همه انبیا این میثاق گرفته شده به همه انبیا گفته شد که «اتّقوا الله و لا تطیعوا الکافرین و المنافقین» سرّش آن است که دو عنصر محوری بر عهده انبیاست یکی دعوت به توحید, حفظ توحید و عقیده حق; دوم حفظ وحدت و پرهیز از تفرقه و اختلاف و شقاق و نفاق این دو عنصر وظیفه همه انبیاست انبیا(علیهم السلام) مأمور شدند مردم را به وحدانیّت خدا دعوت کنند و مأمور شدند که امت اسلامی را با اتحاد و هماهنگی از هر آسیب و گزندی حفظ کنند در سوره مبارکه «مؤمنون» آیه ۵۱ و ۵۲ این معنا گذشت که (يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَاعْمَلُوا صَالِحاً إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ وَإِنَّ هذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً).

ص: ۱۰۵۹

۱- (۱) . سوره احزاب, آیات ۱, ۲۸, ۴۵, ۵۰ و ۵۹.

۲- (۲) . سوره مائده, آیه ۶۷.

۳- (۳) . سوره احزاب, آیه ۱.

اسلام تنها دین مطرح در جهان و مسلمان بودن همه امت های موحّد

چون یک دین در جهان مطرح است نه بیش از آن (إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللّهِ الْإِسْلاَمُ) (۱) پس یک امّت در جهان مطرح است و این

امّت الهی و اسلامی به معنای عام است البته بر اساس (لِكَلٍّ جَعَلْنَا مِنْكَمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجاً) (۲) شریعت ها و منهاج ها فرق می کند یکی مسلمان است یکی یهودی است یکی مسیحی است و مانند آن اما اصلِ دین که (إِنَّ الدِّينَ عِندَ اللّهِ الْإِسْلَامُ) این تَثنیه ندارد فضلاً از جمع اگر (إِنَّ الدِّينَ عِندَ اللّهِ الْإِسْلَامُ) و اگر ذات اقدس الهی مطابق آیه پایانی سوره «حج» فرمود: (مِّلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِن قَبْلُ) همه امت های موحد, مسلمان اند یعنی در برابر امر الهی منقادند و تسلیم اند نه اسلام مصطلح, اگر اسلام دینِ واحد همه انبیاست این دو عنصر محوری را همه دارند دعوت به توحید که وحی و نبوت و معاد هم در کنار آن است دعوت به وحدت و پرهیز از اختلاف.

خطاب (يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ) به مرسلین نه رسول خاص

لذا در سوره مبارکه «مؤمنون» فرمود: (يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَاعْمَلُوا صَالِحاً إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ وَإِنَّ هذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً) خطاب به مرسلین است نه خطاب به یک رسول خاص فرمود عده ای امر مسلمان ها را پراکنده کردند اختلاف را بین موحدان عالَم ایجاد کردند (فَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُم بَيْنَهُمْ زُبُراً كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ) (۳) و در سوره مبارکه «انبیاء» هم از میثاق الهی سخن به میان آمده آیه ۹۲ به بعد این است (إِنَّ هذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ وَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُم بَيْنَهُمْ كُلٌّ إِلَيْنَا رَاجِعُونَ) در سوره مبارکه «آل عمران» هم که ذکر شد که از انبیا میثاق گرفته شده آن عنصر محوری میثاق هم همین دو مطلب است آیه ۸۱ سوره مبارکه «آل عمران» این است (وَإِذْ أَخَذَ اللّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُم مِن كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنصُرُنَّهُ قَالَ ءَأَقْرَرْتُمْ وَأَخَذْتُمْ عَلَى ذلِكُمْ إِصْرِي قَالُوا أَقْرَرْنَا قَالَ فَاشْهَدُوا وَأَنَا مَعَكُم مِنَ الشَّاهِدِينَ) بعد در آیه ۸۲ فرمود: (فَمَن تَوَلَّى بَعْدَ ذلِكَ) اگر کسی از این وحدت سرپیچی کند (فَأُولئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ) پس این دو عنصر محوری جزء اصول مشترک بین همه انبیاست و جزء میثاق هایی است که ذات اقدس الهی از اینها گرفته و همه اینها نسبت به این میثاق الهی متعهّدند و باید انجام بدهند (النَّبِيُّ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ) باز هم سخن از نبوّت مطرح است نه سخن از رسالت برای اینکه در همین زمینه خدا با انبیا کار دارد.

۱- (۴) . سوره آل عمران, آیه ۱۹.

۲- (۵) . سوره مائده, آیه ۴۸.

۳- (۶) . سوره مؤمنون, آیه ۵۳.

روایت امام باقر(علیه السلام) از شمول آیه (یا ایها النبی)

مطلب بعدی آن است که در این قسمت که فرمود: (النَّبِیُّ أَوْلَی بِالْمُؤْمِنِینَ) از وجود مبارک امام باقر(سلام الله علیه) سؤال شده است که آیا کسانی که به خاندان پیغمبر مرتبط اند همه آنها مشمول این آیه هستند یا گروه خاصی مثلاً برادرزاده های حضرت امیر, برادر حضرت امیر یعنی جعفر, برادرزاده اش عبدالله بن جعفر این گروه آیا داخل اند یا نه سایر بنی المطّلب داخل اند یا نه, حضرت فرمود نه, شامل آنها نمی شود. در فرصت بعد سؤال دیگری مطرح کرد گفت شما فرمودید این مخصوص ابنای حسین(علیهم السلام) است من یادم رفته بپرسم بنی الحسن چطور, فرزندان امام حسن چطور, فرمود نه آنها هم سهمی ندارند (۱) آنها بزرگوارند اهل تقوا و فضیلت اند اما این (النَّبِیُّ أَوْلَی بِالْمُؤْمِنِینَ) که بعدش شامل اوصیای حضرت می شود برابر آنچه در حدیث غدیر آمده وجود مبارک حضرت امیر (أَوْلَی بِالْمُؤْمِنِینَ) است امام حسن (أَوْلَی بِالْمُؤْمِنِینَ) است امام حسین (أَوْلَی بِالْمُؤْمِنِینَ) است تا به وجود مبارک حضرت حجت(علیهم السلام) برسد که (أَوْلَی بِالْمُؤْمِنِینَ) هستند. فرمود این مخصوص ابناءالحسین است شامل بنی الحسن نمی شود خود وجود مبارک امام مجتبی مشمول این (النَّبِیُّ أَوْلَی بِالْمُؤْمِنِینَ) است چون وصیّ آن حضرت است مثل وجود مبارک حضرت امیر ولی فرزندان او مشمول این آیه نیستند و این آیه شامل حال آنها نمی شود.

امامت و ولایت مشمول آیه (النَّبِیُّ أَوْلَی بِالْمُؤْمِنِینَ)

این معلوم می شود که مربوط به امامت است و ولیّ بودن برای آن است که بالأخره انسانِ کامل معصوم به اذن الهی جانِ جانان است نه جانانِ جان; یعنی همان طوری که ما روحی داریم که بر بدن ما مسلّط است ارواح ما هم روحی دارند که بر ارواح ما مسلّط است او روح الأرواح است جان جانان است و کاملاً باخبر است که در جان ما چه می گذرد البته باذن الله. اینکه فرمود: (النَّبِیُّ أَوْلَی بِالْمُؤْمِنِینَ) همین است منتها این بیان نورانی که از خود پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) نقل شده است که «أنا و علیّ أبوا هذه الامّه» این یکی بالاصاله است یکی بالوصایه است درست است که وجود مبارک حضرت امیر مطابق این حدیث, پدر این امت است ولی در درجه ثانیه است.

۱- (۷) . الکافی, ج ۱, ص ۲۸۸.

علت مکنّا شدن پیامبر(صلّی الله علیه و آله وسلّم) به ابوالقاسم

روایتی در معانی الأخبار مرحوم صدوق هم هست در علل الشرائع مرحوم صدوق هم هست در عیون اخبار الرضا مرحوم صدوق هم هست و آن این است که کسی سؤال می کند چرا وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) مُکنّاست به ابوالقاسم خب امام(سلام الله علیه) فرمود برای اینکه او پسری داشت به نام قاسم و او پدرِ آن پسر بود کنیه اش می شود ابوالقاسم عرض کرد این را می دانم «فهل ترانی اهلاً للزیاده» بالأخره القاب آن حضرت راز و رمزی هم دارد خب دیگر غیر از امام کسی نمی تواند به این اسرار و این رموز پی ببرد این طور حرف بزند فرمود مگر نه آن است که حضرت فرمود: «أنا و علیّ ابوا هذه الامّه» عرض کرد بله, فرمود مگر نه آن است که علی بن ابی طالب بر اساس این اصل فرزند پیغمبر محسوب می شود عرض کرد بله, فرمود مگر نه آن است که وجود مبارک حضرت امیر «قاسم الجنّه و النار» است عرض کرد بله, فرمود پس پیغمبر ابوالقاسم است برای اینکه او پدر «قاسم الجنّه و النار» [(۱)] است خب این حرف, حرفی نیست که یک انسان عادی بتواند بفهمد یا از خودش بسازد فرمود معنای اینکه پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) ابوالقاسم است این است که او پدر «قاسم الجنّه و النار» است که در قیامت به نار می گوید «هذا ولیّی فاترکیه و هذا عدوّی فَخُذیه» [(۲)] این دوست من است شیعه است این را رها کن آن دشمن من است او را بگیر. خب (أَلْقِيَا فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ) [(۳)] هم بر اینها تطبیق شده است. [(۴)]

۱- (۸) . علل الشرائع, ج۱, ص۱۲۷; عیون اخبارالرضا, ج۲, ص۸۵; معانی الأخبار, ص۵۲.

۲- (۹) . الامالی (شیخ مفید), ص۶.

۳- (۱۰) . سوره ق, آیه ۲۴.

۴- (۱۱) . الامالی (شیخ طوسی), ص۲۹۰, ۳۶۸ و ۶۲۹.

اصالت پیامبر(صلّی الله علیه و آله وسلّم) و وصایت امیرالمومنین (علیه السلام) و فرزندان معصوم او

پرسش:...پاسخ: منتها یکی بالاصاله است در درجه اُولیٰ, یکی در درجه ثانیه. این دوازده معصوم در درجه ثانیه اند به دلیل اینکه خود پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) ابوالائمّه است این یک اصل و وجود مبارک حضرت امیر نسبت به پیغمبر جزء امت است این دو اصل, پس وجود مبارک حضرت رسول پدر حضرت امیر هم خواهد بود بله, از حیث ولایت و امامت و وصایت این دوازده ذات مقدس ائمه هداه مهدیین اند (أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ) هستند. غرض این است که تفسیر ابوالقاسم معنا کردن ابوالقاسم طبق آنچه در علل الشرائع صدوق است طبق آنچه در معانی الأخبار مرحوم صدوق است و در عیون اخبار الرضا مرحوم صدوق هست که این روایت در ذیل همین آیه در تفسیر کنزالدقائق آمده (۱) به برکت همین معصوم(سلام الله علیه) به ما می رسد وگرنه کسی این طور نمی تواند تفسیر کند.

نمی شود گفت که پس چطور وجود مبارک پیغمبر فرمود: «أنا و علیّ أبوا هذه الامّه» بله فرمود اما در طول هم اند و نه در عرض هم, چون در طول هم اند اینجا اگر مفرد آورد محذوری ندارد یعنی آن که بالاصاله (أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ) هستند وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) است آن که در درجه ثانیه بالوصایه (أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ) است آن دوازده معصوم اند; (النَّبِيُّ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ).

پرسش:... پاسخ: بالاصاله همان است این (أَلْقِيَا فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ) که همین الآن قرائت شد ناظر به همین دو ذات مقدس است منتها پیامبر بالاصاله, وجود مبارک حضرت امیر بالوصایه (أَلْقِيَا فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ) که تثنیه است یکی بالاصاله است یکی بالوصایه اینجا هم فرمود: (النَّبِيُّ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ) این ناظر به مقام ولایت است.

۱- (۱۲) . تفسیر کنزالدقائق, ج۱۰, ص۳۲۱ و ۳۲۲.

علت ذکر نشدن حکومت دینی در کتاب روح القوانین

ملاحظه فرمودید که این اقسام چهارگانه ای که در کتاب روح القوانین آن نویسنده فرانسوی است و مقبول خیلی هاست این سیاست های موجود دنیا که سیاست دینی در آنها نیست به همین چهار قسم تقسیم شده و خیلی ها قبول کردند آنها یا ملحد بودند دین را نمی پذیرفتند یا اگر موحد بودند مسئله انفکاک دین از سیاست و امثال ذلک را دامن می زدند چون دین در مسائل سیاسی به زعم باطل اینها حضور نداشت یا برای اینکه افسون و اسطوره بود یا برای اینکه جدای از سیاست بود آمدند همان چهار مکتب را ذکر کردند گفتند یا دیکتاتوری است یا سلطنت است یا حکومت حزبی است یا مردم سالاری اما دیگر سخن از مردم سالاری دینی و اینها در آن روح القوانین و اینها دیگر مطرح نیست این یا برای اینکه دین را نپذیرفتند یا برای اینکه فکر می کردند دین مثل دین کلیساست که از سیاست جداست اما وقتی مسئله مردم سالاری دینی مطرح است تقسیم طور دیگر است حکومت یا به دین الهی است یا نه, اگر به دین الهی بود روش و منش های خاصّ خودش را دارد اگر به دین الهی نبود حکومت دینی نبود بله آن چهار قسم است یا دیکتاتوری است یا سلطنت است با قانون یا حکومت حزبی است یا حکومت مردم سالاری این چنین نیست که کلّ حکومت ها به همین چهار قسم تقسیم بشوند.

تاسیس حکومت و نظام اسلامی، اولین برنامه حضرت رسول (صلّی الله علیه و آله وسلّم)

اینکه فرمود: (النَّبِيُّ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ) و برای همین هم وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) این مضمون را در خطبه غدیر بیان فرمودند (۱) این معلوم می شود مسئله سیاست اسلامی و حکومت اسلامی است و حضرت در مدینه که وارد شدند اوّلین کارش تأسیس حکومت و نظام اسلامی بود لذا این آیات در سوَر مدنی مطرح است.

ص: ۱۰۶۴

۱- (۱۳) . الامالی (شیخ طوسی), ص۳۳۲.

امّ المومنین بودن همسران پیامبر(صلّی الله علیه و آله وسلّم) در صورت حفظ کردن حرمت پیامبر(صلّی الله علیه و آله وسلّم)

جریان (أَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ) که آن هم باز در روایاتی که در ذیل این مسئله است ملاحظه فرمودید (۱) مادامی که همسران پیامبر حرمت این بیت را حفظ کردند این حکم فقهی برایشان بار است اینکه فرمود: (وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ) این از نظر حرمت نکاح یقیناً برای بعد از زمان رحلت حضرت است که در آیات دیگر همین سور ه فرمود: (وَلاَ أَن تَنكِحُوا أَزْوَاجَهُ مِن بَعْدِهِ أَبَداً) (۲) وگرنه در زمان حیات که نمی شود با زوجه ای که ذات بَعل است ازدواج کرد این اختصاصی به پیامبر ندارد. اینکه فرمود: (وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ) به لحاظ بیت نبوّت و حرمت بیت نبوّت است مادامی که یکی از این همسرها حرمت بیت النبوّه را نشکست و از بین نبرد این حکم فقهی بار است مادامی که از ربقه به در آمد این حکم فقهی می تواند بار نشود چه اینکه در روایاتی که ذیل همین آیه آمده ملاحظه فرمودید وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) طلاق برخی از زن ها را بعد از موت خودش به دست حضرت امیر داد طلاق که دیگر بعدالموت معنا ندارد یعنی طلاق از این حکم یعنی اگر کسی حرمت بیت النبوّه را, بیت الرساله را حفظ نکرد تو می توانی شرعاً اعلام بکنی که او دیگر مشمول (وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ) نخواهد بود او دیگر مشمول (وَلاَ أَن تَنكِحُوا أَزْوَاجَهُ مِن بَعْدِهِ أَبَداً) نخواهد بود او یک زن عادی است دیگر حرمتی ندارد. پس آن روایات ناظر به این است.

ص: ۱۰۶۵

۱- (۱۴) . کمال الدین و تمام النعمه, ج۲, ص۴۵۹; تفسیر کنزالدقائق, ج۱۰, ص۳۲۱.

۲- (۱۵) . سوره احزاب, آیه ۵۳.

بازگویی امر بین المللی ولایت در فرصت جهانی غدیر

پرسش: قرآن فرمود پیغمبر! اگر اطلاق نکنی دینت ناقص است چرا زودتر نگفته چرا روشن تر نگفته؟

پاسخ: آن مسائل اوّلی را که مکرّر در مکرّر فرمود در حدیث طیر مشوی (۱) فرمود حدیث دار (۲) فرمود اما برای سطح بین الملل یک جمعیت جهانی می خواهد و این در فریضه حج است لذا وقتی که حج مراسمش تمام شد و همه آماده شدند برای رفتن به یک سه راهی رسیدند قبل از اینکه افراد متفرّق بشوند و در آن سه راهی به سه قسمت تقسیم بشوند فرمود آنها که رفتند برگردند آنها که نیامدند بیایند ما کار رسمی داریم بعد در آن جریان غدیر فرمود: «مَن کنتُ مولاه فهذا علیّ مولاه» (۳) یک امر بین المللی و جهانی را باید در فرصت جهانی بازگو کرد لذا فرمود آنها که رفتند جلو فوراً برگردند آنها که نیامدند ما صبر بکنیم بیایند تا در این منطقه جمعیت بیش از صد هزار نفر پیدا بشود تا ما منبری از جهاز شتر درست بکنیم و با آن مراسم که دیگر به هیچ وجه قابل انکار نباشد ابلاغ بکنیم این کار شد اما مسئله های عادی را می شود در جمع خصوصی گفت تا آنها به دیگران منتقل کنند فرمود: (النَّبِیُّ أَوْلَی بِالْمُؤْمِنِینَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ) این حکم دوم. (وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَی بِبَعْضٍ) این ناسخ آن حکم است قبلاً ارث را مطابق هجرت و ایمان توزیع می کردند برای اینکه (إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ) (۴) و طبق هجرت برای تشویق مهاجران به آنها ارث می دادند بعد آن حکم نسخ شده است به وسیله این آیه, آیه ای با آیه نسخ نشده بلکه سنّتی با آیه نسخ شده این یک مطلب, بازگشت نسخ دینی هم به تخصیص ازمانی است این مطلب دوم.

ص: ۱۰۶۶

۱- (۱۶) . الطرائف(سید بن طاووس)، ج۱، ص۷۲ و ۷۳.

۲- (۱۷) . الغدیر، ج۲، ص۲۷۸ _ ۲۸۴.

۳- (۱۸) . الکافی, ج۱, ص۴۲۰; الامالی (شیخ طوسی), ص۲۵۴.

۴- (۱۹) . سوره حجرات, آیه ۱۰.

تبیین معنای نسخ و بازگشت نسخ دینی به تخصیص ازمانی

نسخ مصطلح آن است که قانون گذاری یک قانون را وضع می کند بعد در هنگام آزمون عملی معلوم می شود این کارآیی ندارد کارآمدی اش کم است این قانون را نسخ می کند یک قانون دیگری می گذارد ولی ذات اقدس الهی که به غابر و قادم عالِم است به سالک و آنف عالم است به گذشته و حال و آینده عالم است نسخ درباره او اصلاً معنا ندارد چه دو آیه چه دو روایت, چه یک آیه و یک روایت بلکه نسخ نسبت به دین الهی به تخصیص ازمانی برمی گردد خود ذات اقدس الهی می داند که عمر این قانون تا فلان زمان است منتها خیلی ها نمی دانند به حسب ظاهر خیال می کنند این آیه همگانی است و همیشگی یا عموم فردی دارد یا اطلاق زمانی دارد بعد معلوم می شود که همگانی نبود همیشگی نبود این نزد ذات اقدس الهی در حقیقت به تخصیص ازمانی برمی گردد نسخ مصطلح که قانون گذار نداند که این قانون همگانی یا همیشگی نیست بعد در موقع عمل معلوم بشود کارآیی ندارد این درباره ذات اقدس الهی فرض ندارد اگر نسخی هم هست به تخصیص ازمانی برمی گردد قبلاً ـ ارث را مطابق هجرت (یک) مطابق ایمان (دو) که مهاجرین برادران یکدیگرند مؤمنان برادر یکدیگرند توزیع می کردند اما الآن که نظام مستقر شد ارث را مطابق طبقات (أُولُوا الْأَرْحَامِ) تقسیم می کنند اما همچنان آن حکم اصلی باقی است که کافر از مسلمان ارث نمی برد. (۱)

استدلال حضرت زهرا(سلام الله علیها) در رابطه با ارث و فدک

ص: ۱۰۶۷

۱- (۲۰) . من لا یحضره الفقیه, ج۴, ص۳۳۶.

تلخ ترین جمله ای که در مصیبت صدیقه کبراست همین جمله است حضرت بعد از اینکه استدلال کرد این فدک نِحله است از آنِ ماست و حضرت در زمان حیات به ما دادند تو از ذوالید بیّنه می خواهی این در دست ماست تو از ما دلیل می خواهی این بیّنه را باید از منکر بخواهی نه از کسی که ذوالید است بالأخره مسئله نِحله قبول نشد مسئله ارث قبول نشد آن حرف جگرگداز را حضرت زد فرمود: «أم تقولون» این بدتر از آن در به پهلو زدن است فرمود: «أم تقولون أهل الملّتین لا یَتوارثان» (۱) مگر ما را مسلمان نمی دانی چه دلیل داری که ارث ما را نمی دهی «ترث أباك و لا أرث أبی» (۲) آخر چه دلیل دارد نِحله که امر مسلّم است آن را قبول نکردید ما که ذوالید هستیم از ما دلیل خواستید مگر کسی از ذوالید دلیل می خواهد حالا اینها گذشت بالأخره من ارثم را می خواهم ارث نبود, او زمات حیاتش مِلك طلق من کرد حالا نشد, ارث «ترث أباك و لا أرث أبی» یعنی تو تفسیر قرآن را از ما بهتر بلدی یعنی در آیه قرآن چیزی هست که ما نمی دانیم اینها که نیست مگر اینکه _ معاذ الله _ این حرف را بزنی بله آن حکم حق است که کافر از مسلمان ارث نمی برد همه هم این حرف را قبول داریم مگر اینکه تو در دین ما شک کنی هر وقت ما به این جمله حضرت می رسیم این خیلی برای ما دردناك تر از آن مسئله در و پهلو بوده «أم تقولون أهل ملّتین لا یتوارثان» به هر تقدیر به برکت آن حضرت _ ان شاءالله _ این نظام محفوظ بماند! قبلاً با هجرت بود با ایمان ارث را تقسیم می کردند اما الآن مسئله طبقات بندی شد اما آن اصل محفوظ است که کافر از مسلمان ارث نمی برد آن سر جایش محفوظ است.

ص: ۱۰۶۸

۱- (۲۱) . دلائل الامامه، ص۳۵.

۲- (۲۲) . دلائل الامامه، ص۳۴.

لزوم سامان دهی نظام اسلامی با سیاست و شریعت اسلامی

پرسش:... پاسخ: چند حکم فقهی در اینجا بیان شده آن مسئله ظِهار بیان شده مسئله تَبنّی بیان شده مسئله ﴿أَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ﴾ بیان شده مسئله ﴿أُولُوا الْأَرْحَامِ﴾ بیان شده یعنی در طلیعه ساماندهی و سازمان یابی نظام اسلامی هم سیاست اسلامی مطرح است هم شریعت اسلامی این احکام را باید یکی پس از دیگری بیان کنند این چنین نیست که فقط نظام سیاسی باشد و نظام شریعت و دین و احکام نباشد همراه با آن مسائل سیاست اسلامی این شریعت اسلامی را هم کاملاً باید ذکر می فرمود و کرد.

سهم کلیدی مادر در پیوند خانوادگی

مسئله ﴿أُولُوا الْأَرْحَامِ﴾ که در بحث دیروز مطرح شد معنایش این نیست که اولواالأصلاب یا صِله اصلاب اصلاً مطرح نیست بر اساس تناسب حکم و موضوع, عمده عامل پیوند خانوادگی مادر است برای اینکه عاطفه است و رحم است این چنین نیست که حالا اگر مادر عنصر محوری پیوند و مِهر و عاطفه بود پدر سهمی نداشته باشد لذا خواهران پدری یا برادران پدری صِلهٔ رَحِم نداشته باشند این حصر نیست این اولویّتی است که از بستگان خانوادگی به ارحام تعبیر می کنند نه اصلاب برای اینکه رحامت از رَحِم است و این به مادر وابسته است این مادر است که سهم کلیدی در پیوند و رأفت و رحمت و مهربانی و گذشت دارد. پس مسئله ارثِ به ایمان رخت بربست, ارثِ به هجرت رخت بربست, ارثِ به طبقه بندی ﴿أُولُوا الْأَرْحَامِ﴾ جای آنها نشست منتها آن مسئله که کافر از مسلمان ارث نمی برد آن همچنان باقی است. وصیت کردن که ثلث مال را به بعضی از ارحام بدهند این ارتباطی به مسئله ارث ندارد.

علت نام بردن حضرت عیسی(علیه السلام) در قرآن به (عِیسَی ابْنِ مَرْیَمَ) و (الْمَسِیحُ ابْنُ مَرْیَمَ)

آن گاه (وَإِذْ أَخَذنا مِنَ النَّبِیِّینَ) باز برمی گردد به مسئله (یَا أَیُّهَا النَّبِیُّ) در طلیعه سور ه فرمود تو (اتَّقِ اللَّهَ) تا توحید را حفظ بکنی گوش به حرف کفار و منافقین نده که اینها همیشه طبل تفرقه می کوبند این دو عنصر از همه انبیا به عنوان پیمان گرفته شده ما از همه انبیا این تعهّد را گرفتیم (وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِیِّین مِیثَاقَهُمْ وَمِنکَ وَمِن نُوحٍ وَإِبْرَاهِیمَ وَمُوسَی وَعِیسَی ابْنِ مَرْیَمَ) که انبیای معروف اند غالباً ملاحظه فرمودید که ذات اقدس الهی از وجود مبارک عیسی(سلام الله علیه) یا به عنوان (الْمَسِیحُ ابْنُ مَرْیَمَ) (۱) یا به عنوان (عِیسَی ابْنِ مَرْیَمَ) نام می برد که معلوم بشود او فرزند پدری نبود فقط فرزند مادر است اصرار قرآن کریم به اینکه او یا (الْمَسِیحُ ابْنُ مَرْیَمَ) یا (عِیسَی ابْنِ مَرْیَمَ) برای همین نکته است.

دلیل غلظت میثاق از انبیا(علیهم السلام)

(وَأَخَذْنَا مِنْهُم مِیثَاقاً غَلِیظاً) که این غلظت میثاق در سوره مبارکه «مؤمنون» مشخص شد در سوره «انبیاء» مشخص شد در سوره «آل عمران» مشخص شد و مانند آن که مردم را به توحید فرا بخوانند (اولاً) و به وحدت دعوت کنند (ثانیاً) فرمود ما از همه اینها پیمان گرفتیم تا آنها که در آن مَعهد ما آنجا که جای پیمان سپردن است آنچه آنجا گفتند و راست گفتند آن راستی شان را اظهار کنند (لِیَسْأَلَ الصَّادِقِینَ عَن صِدْقِهِمْ) بحث در این نیست که ببینیم آیا اینها راست می گویند یا راست نمی گویند این ظریف کاری المیزان را ملاحظه فرمودید یک وقت است که انسان می گوید «لیسأل زیداً عن ماله, لیسأل زیداً عن علمه» یک وقت می گویند «لیسأل الغنیّ عن غناه و العالِم عن علمه» آنجا که می گویند «لیسأل زیداً عن ماله» یا «عن علمه» یعنی از زید می پرسند که مال داری یا نه, علم داری یا نه, اما وقتی بگویند «لیسأل الغنی عن غناه» یا «لیسأل العالم عن علمه» یعنی به انسان توانمند می گویند تو که غنی هستی این غنایت را ظاهر کن تو که عالِم هستی این علمت را ظاهر کن در قیامت یا در دنیا که این آیه مربوط به دنیاست.

ص: ۱۰۷۰

۱- (۲۳) . سوره مائده, آیه ۱۷.

لزوم اظهار صداقت در آیه (لِيَسْأَلَ الصَّادِقِينَ عَن صِدْقِهِمْ)

محور سؤال این نیست که آیا شما صادق هستید یا نه, محور سؤال این است که شما که صادق هستید صدقتان را ظاهر کنید نه «لیسأل الناس» آیا صادق اند یا صادق نیستند بلکه از صادقین می خواهند صدقشان را ظاهر کنند از متعهّدان می خواهند تعهّدشان را ادا کنند (۱) (لِيَسْأَلَ الصَّادِقِينَ) این مربوط به قیامت نیست (لِيَسْأَلَ الصَّادِقِينَ عَن صِدْقِهِمْ).

تبیین بعضی از مصادیق صدق فعلی

در همین سوره مبارکه «احزاب» آیه ۲۳ این است فرمود: (مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ) اینها تعهّدی سپردند که در میدان جنگ در مسائل دینی رهبرشان را تنها نگذارند و تنها نگذاشتند (مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا) این صِدق فعلی است نه صدق قولی, یک وقت است کسی گزارش می دهد بله این صادق است مطابق با واقع است یک وقت در صحنه عمل هست فرمود اینها کسانی اند که آن تعهّدی که سپردند در مقام عمل صادق بودند شما در جریان عاشورا می بینید صحابه حضرت که شربت شهادت می نوشیدند وجود مبارک سیّدالشهداء این آیه را می خواند (مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُم مَّن قَضَى نَحْبَهُ وَمِنْهُم مَّن يَنتَظِرُ) بعضی از اصحاب خاص هم همین آیه را می خواندند حبیب بود بریر بود زهیر بود یکی که می رفت دیگری می گفت (فَمِنْهُم مَّن قَضَى نَحْبَهُ وَمِنْهُم مَّن يَنتَظِرُ) ما هم منتظر شهادتیم این صِدق در مقام عمل است فرمود: (رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُم مَّن قَضَى نَحْبَهُ وَمِنْهُم مَّن يَنتَظِرُ) اینکه (مَن يَنتَظِرُ) است هنوز کاری نکرده ولی وفادار است یعنی آمده در صحنه جان برکف خب اگر حبیب بن مظاهر یا مسلم بن عوسجه یکی قبل از دیگری رفته دیگری هم منتظر است و جان برکف این هم همین است (مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُم مَّن قَضَى نَحْبَهُ) بعضی ها دِیْنشان را ادا کردند (وَمِنْهُم مَّن يَنتَظِرُ).

ص: ۱۰۷۱

۱- (۲۴) . المیزان, ج۱۶, ص۲۷۹.

حفظ نظام اسلامی مستلزم تعهد عملی به مکتب اهل بیت(علیهم السلام)

شما می بینید در این دفاع مقدس بالأخره کم و بیش رفتیم جبهه کم و بیش ما دیدیم بعضی بیشتر بعضی کمتر اگر پنجاه پرچم بود یکی آن بالاـ ممکن بود پرچم سه رنگ ایران باشد اما همه پرچم ها یا حسین, یا عباس, یا زهرا پرچم ایران, پرچم مرز پرگهر, پرچم مکتب ایرانی نبود الآن هم اگر حادثه ای پیش آید همان پرچم یا زهراست این کشور را اینها حفظ کردند بالأخره رفتید به جبهه یا نرفتید دیدید یا ندیدید اگر پنجاه پرچم بود چندتایش پرچم سه رنگ بود یا اصلاً نبود یا یک دانه بود روی ماشین بود این شعرها و نواهای خاکریز اول و دوم یا حسین یا حسین, کربلا کربلا بود دیگر مرز پرگهر و اینها نبود اینهاست که کشور را حفظ می کند برای اینکه مردم وقتی باور کردند روح، با عظمت الهی به شربت شهادت می رسد و عنداللّهی می شود (فَرِحِینَ بِمَا آتَاهُمُ اللّهُ) (۱) می شود و مرزوق است او فداکار است وگرنه بگوید من چرا کشته بشوم برای اینکه زید به ریاست برسد عمرو به کیاست برسد هیچ گاه مرز پرگهر کشور را حفظ نکرد در بیانات عاشورا هم همین طور بود حالاـ مخصوص سیّدالشهداء(سلام الله علیه) نبود بعضی از اصحاب خاص هم همین جمله را می خواندند (مِنَ الْمُؤْمِنِینَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَیْهِ).

صادق بودن شهیدان جبهه پیکار و منتظرین شهادت

همه شان صادق اند آن که رفته شهید شده در خونش می غلطد صادق است من که منتظرم من هم صادقم برای اینکه مَقسَم این دو گروه (صَدَقُوا) است (مِنَ الْمُؤْمِنِینَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَیْهِ) به صورت فعل ماضی ذکر کرد اینها راست گفتند هم حبیب راست گفت هم مسلم راست گفت یکی شربت شهادت نوشید یکی هم الآن کاملاً عازم است مسلّم و صد درصد که برود شهید بشود لذا هر دو گروه جزء (صَدَقُوا) هستند (مِنَ الْمُؤْمِنِینَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَیْهِ فَمِنْهُم مَّن قَضَی نَحْبَهُ وَمِنْهُم مَّن یَنتَظِرُ) این که مصمّم است و در میدان جبهه آمده برای نوشیدن شربت شهادت این هم «صَدَقَ» با فعل ماضی از او یاد کرد چون مستقبل محقّق الوقوع در حکم ماضی است.

ص: ۱۰۷۲

۱- (۲۵) . سوره آل عمران, آیه ۱۷۰.

دنیا مکان تعهد و صدق

بنابراین مسئله (لِيَسْأَلَ الصَّادِقِينَ عَن صِدْقِهِمْ) این نیست که (يَوْمَ يَجْمَعُ اللّهُ الرُّسُلَ فَيَقُولُ مَاذَا أُجِبْتُمْ) (۱) از آن قبیل نیست یا در اوایل سوره مبارکه «اعراف» دارد که (فَلَنَسْئَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَلَنَسْئَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ) (۲) از آن قبیل نیست که مربوط به قیامت باشد که (وَقِفُوهُمْ إِنَّهُم مَّسْؤُولُونَ) (۳) بلکه در دنیاست که شما که تعهّد کردید به تعهّدتان عمل کنید (لِيَسْأَلَ الصَّادِقِينَ عَن صِدْقِهِمْ) ما آن تعهّد را گرفتیم تا در این موقع بگوییم حالا که تعهّد سپردید و صادق هستید به صدقتان عمل کنید.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

۱- (۲۶) . سوره مائده, آیه ۱۰۹.

۲- (۲۷) . سوره اعراف, آیه ۶.

۳- (۲۸) . سوره صافات, آیه ۲۴.

آیات ۷ تا ۱۳ سوره احزاب ۹۲/۰۱/۲۷

.Your browser does not support the audio tag

(وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّين مِيثَاقَهُمْ وَمِنكَ وَمِن نُوحٍ وَإِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَأَخَذْنَا مِنْهُم مِيثَاقاً غَلِيظاً (۷) لِيَسْأَلَ الصَّادِقِينَ عَن صِدْقِهِمْ وَأَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَاباً أَلِيماً (۸) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَاءَتْكُمْ جُنُودٌ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحاً وَجُنُوداً لَّمْ تَرَوْهَا وَكَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيراً (۹) إِذْ جَآءُوكُمْ مِنْ فَوْقِكُمْ وَمِنْ أَسْفَلَ مِنكُمْ وَإِذْ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ وَتَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونَا (۱۰) هُنَالِكَ ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ وَزُلْزِلُوا زِلْزَالاً شَدِيداً (۱۱) وَإِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ مَّا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُوراً (۱۲) وَإِذْ قَالَت طَّائِفَةٌ مِّنْهُمْ يَا أَهْلَ يَثْرِبَ لاَ مُقَامَ لَكُمْ فَارْجِعُوا وَيَسْتَأْذِنُ فَرِيقٌ مِّنْهُمُ النَّبِيَّ يَقُولُونَ إِنَّ بُيُوتَنَا عَوْرَةٌ وَمَا هِيَ بِعَوْرَةٍ إِن يُرِيدُونَ إِلَّا فِرَاراً (۱۳))

ص: ۱۰۷۳

علت امر شدن رسول خدا(صلّی الله علیه و آله و سلّم) به تقوا و عدم اطاعت از منافقین و کفار

در سوره مبارکه «احزاب» در آغازش خدای سبحان ذات مقدس رسول(صلّی الله علیه و آله و سلّم) را به تقوا امر کرد فرمود: (يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ وَلاَ تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ) (۱) معلوم می شود یک حادثه مهمّی مطرح است و پیشنهادهایی از طرف کفار و منافقین داده می شود که خدای سبحان به حضرتش دستور داد از فرمان الهی اطاعت کند و از پیشنهادهای بیگانه ها بپرهیزد.

اخذ میثاق عام خداوند از تمام انسان ها

برای تبیین این مسئله اهمیت میثاقی که از انبیا گرفته شد را بازگو می کند چند میثاق، خدای سبحان از انسان ها گرفت یکی میثاق عمومی است که بعد از تبیین مسئله آدم مطرح است که فرمود: (وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِن بَنِي آدَمَ مِن ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ) (۲) حالا این نشئه کجاست [مشخص نیست] ولی بالأخره بعد از تصویر مسئله آدم, ذریّه آدم, ظهور آدم و مانند آن مطرح است.

چگونگی میثاق خاص از انبیای

اما آن میثاقی که از انبیا گرفته است موردش مشخص نیست که آن قبل از جریان آدم, قبل از جریان ظهور و ذریّه مطرح باشد فرمود: (وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّين مِيثَاقَهُمْ) بنابراین آن میثاق, مقطع خاصی است یعنی بعد از تصویر مسئله آدم, مسئله ظهور, مسئله ذریّه, میثاق گرفته شد اما در کدام عالَم روشن نیست نشئه عقل است نشئه فطرت است کدام نشئه است روشن نیست برای اهلش البته روشن است اما در جریان میثاقِ انبیا سخن از مسئله آدم و ذریّه و اخذ ظهور و اینها نیست فرمود ما از انبیا(علیهم السلام) میثاق گرفتیم میثاق غلیظ هم گرفتیم. در جریان این میثاق, مسئله وحی مطرح است مسئله تبلیغ مطرح است معلوم می شود غیر از آن میثاق عمومی که در آیه (وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ) مطرح است میثاق خاصّی از انبیا گرفته شد.

ص: ۱۰۷۴

۱- (۱) . سوره احزاب, آیه ۱.

۲- (۲) . سوره اعراف, آیه ۱۷۲.

چگونگی نام بردن پیامبران اولواالعزم در قرآن کریم

مطلب دیگر این است که از انبیـای دیگر میثاق گرفته شـد که به وحی وجود مبـارک پیـامبر که خاتم آنهاست(علیهم السـلام) ایمان بیاورنـد از کلّ آنها میثاق گرفته شده که در تبلیغ دین پایدار باشـند در تحمل شدائد و مصائب پایدار باشـند در نام بردن انبیا از آنها به نحو عموم ذکرشان آمـده که هیـچ, آنها که به نحو خصوص آمـده گاهی اول و آخر را ذکر می کند بعد انبیای وسط را یعنی این پنـج پیامبر اولواالعزم(علیهم السـلام) را که می خواهـد نام ببرد گاهی اوّلی را ذکر می کنـد و آخری را، بعد آن سه پیـامبر که در وسـط هسـتند و بینهما قرار دارنـد ذکر می کنـد می فرمایـد نوح است و توىِ پیامبر خاتم هستی و آن سـه پیامبر, (۱) گاهی نام مبارک حضرت را اول می برد و نام نوح(سلام الله علیهما) را بعد می برد و نام آن سه پیامبر را که در بین اول و آخر بودنـد ذکر می کنـد غرض این است که این پنج پیامبر اولواالعزم اوّلینشان وجود مبارک نوح است آخرینش وجود مبارک حضرت است این سه پیامبر دیگر در وسط قرار دارند.

علت دو نحو نام بردن پیامبران اولواالعزم

این اول و آخر را که ذکر می کنـد این دو نحو است یک وقت از نظر تاریخی مطرح می کنـد نام مبارک نوح را اول ذکر می کند یک وقت از نظر فضـیلت مطرح می کند نام مبارک حضـرت را اول ذکر می کند در این آیه از نظر فضیلت مطرح شد که نام مبارک پیامبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) را اول ذکر کرد.

ص: ۱۰۷۵

۱- (۳) . ر.ک: سوره شوری, آیه ۱۳.

تبیین میثاق عمومی و خصوصی از پیامبران

پرسش: انبیا که از... بنی آدم هستند پس قاعدتاً از همان عهدی که از بنی آدم گرفته, از انبیا هم بگیرند منتها به طور خاص.

پاسخ: آن اخذ عام است (أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى) (۱) همه در آن میثاق عمومی شرکت دارند اما آنها دیگر مأمور نیستند که وحی الهی را درست صیانت کنند درست تبلیغ کنند درست اجرا کنند انبیا این مأموریت را دارند که وحی الهی را درست تلقّی کنند ضبط کنند عمل کنند و اجرا کنند و درباره دیگران هم تبلیغ کنند لذا دو میثاق را مطرح فرمود آن میثاق عام است که همه در آن شریک اند چه انبیا چه افراد دیگر اما در اینجا میثاق خاص است در این میثاق خاص اول نام مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) را می برد که آخرین پیامبر است بعد نام مبارک نوح را که اوّلین پیامبر از انبیای اولواالعزم است بعد آن سه پیامبر اولواالعزم را نام می برد که ابراهیم و موسی و عیسی(علیهم السلام) هستند.

سرّ نام بردن پیامبر اولواالعزم در اخذ میثاق

سرّ نام بردن از حضرت موسی و حضرت عیسی گذشته از اینکه از انبیای اولواالعزم اند, امّت های موجود زنده بالفعل در آن سرزمین از پیروان اینها بودند و لازم بود که ذکر شود و نام مبارک ابراهیم(سلام الله علیه) برای اینکه مورد احترام مردم عرب بود ذکر شد بنابراین این پنج پیامبر(علیهم السلام) گذشته از اینکه اولواالعزم اند خصیصه وجود مبارک نوح این است که شیخ انبیاست و وجود مبارک ابراهیم(سلام الله علیه) برای اینکه نزد مردم عرب محترم بود گذشته از اینکه غیر عرب هم به او احترام می گذاشتند جریان موسی و عیسی(علیهما السلام) هم برای اینکه امّت بالفعل داشتند.

ص: ۱۰۷۶

۱- (۴) . سوره اعراف, آیه ۱۷۲.

برتری مقام و مسئولیت سنگین پیامبران دال بر میثاق غلیظ

از آنهـا میثـاق غلیظ گرفتیم که در سوره مبارکه «آل عمران» (۱) و همچنین «انبیاء» (۲) آن میثاق گـذشت که آنها بر حفظ دین, توحیـد, پرهیز از تفرقه و وحـدت جهـانی مـأمور شدنـد در اینجـا که فرمود مـا از این انبیا میثاق گرفتیم میثاقشان را میثاق غلیظ یاد کردنـد (وَأَخَذْنَا مِنْهُم مِیثَاقاً غَلِیظاً) البته همان طوری که اینها مقامشان برتر است رسالت و نبوّتی که خدا به اینها داده مقام والاست مسئولیت اینها هم سنگین تر است.

تهدید شدن پیامبر اسلام(صلّی الله علیه و آله و سلّم) بخاطر مسئولیت سنگین حضرت

لـذا درباره تهدید وجود مبارک حضـرت فرمود: (لَئِنْ أَشْرَکْتَ لَیَحْبَطَنَّ عَمَلُکَ) (۳) یـا فرمود اگر ـ معـاذ الله ـ خلاف بکند (لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْیَمِینِ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِینَ فَمَا مِنکُم مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِینَ) (۴) این تهدیـد درباره افراد دیگر نیست افراد فقط درباره وجود مبارک پیامبر است چون مقام که بالا باشـد مسـئولیت که بالا باشد تهدید هم در برابر آن مسـئولیت سـنگین است این طور تهدید کردن (لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْیَمِینِ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِینَ فَمَا مِنکُم مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِینَ) این درباره خصوص حضـرت است. اینکه فرمود میثـاق غلیـظ معلوم می شود مأموریت و رسالت, امر مهمّی است آنها مأمور شدنـد هم دین را تبلیغ کنند هم آن میثاق عمومی و مشترک را به یاد مردم بیاورند و اجرا کنند و هم در حفظ وحدت جهان شـمولی اسـلام کوشـش کنند.

۱- (۵) . سوره آل عمران, آیه ۸۱.

۲- (۶) . سوره انبیاء, آیه ۹۲.

۳- (۷) . سوره زمر, آیه ۶۵.

۴- (۸) . سوره حاقه, آیات ۴۵ ـ ۴۷.

نوع اخذ میثاق از انبیا در بیان حضرت امیر(علیه السلام)

در بیان نورانی حضرت امیر(سلام الله علیه) در آن خطبه اول نهج البلاغه گوشه هایی از این میثاق را مطرح فرمود که خدای سبحان که از انبیا میثاق گرفته حوزه آن میثاق گیری چه بود. درباره انبیای دیگر فرمود: «وَ اصْطَفَی سُبْحانَهُ» از ولد حضرت آدم انبیایی را که «أَخَذَ عَلَی الْوَحْی مِیثاقَهُمْ» از اینها تعهّد گرفته که وحی را خوب تلقّی کنند ضبط کنند عمل کنند اجرا کنند «وَ عَلَی تَبْلِیغِ الرِّسالَهِ أَمَانَتَهُمْ» یعنی این امانت الهی است از آنها تعهد گرفته که این امانت را درست اجرا کنند و بعد یکی از چیزهایی هم که از انبیا تعهد گرفته است این است که «فَبَعَثَ فِیهِمْ رُسُلَهُ وَ وَاتَرَ إِلَیْهِمْ أَنْبِیاءَهُ لِیَسْتَأْدُوهُمْ مِیثاقَ فِطْرَتِهِ» انبیا را فرستاده «واتَرَ» یعنی متواتراً, وَتَرَ یعنی تک, تک تک اینها وقتی کنار هم جمع بشود می شود متواتر, (تَتْرَا) که در قرآن آمده (ثُمَّ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا تَتْرَا) این (تَتْرَا) اصلش وَتَرَ است وَتَر, تک تک اینها این تک تک که کنار هم مثل دانه های تسبیح جمع می شوند می شود متواتر خبر واحد وقتی جمع بشوند می شود متواتر انبیا متواترند تترا هستند (ثُمَّ أَرْسَلْنا رُسُلَنَا تَتْرَا) أی متواتراً اینجا فرمود: «وَ واتَرَ» انبیا را تا اینکه آن میثاق مشترک را به یاد مردم بیاورند بگویند شما چنین تعهّدی سپردید «فَبَعَثَ فِیهِمْ رُسُلَهُ وَ وَاتَرَ إِلَیْهِمْ أَنْبِیاءَهُ لِیَسْتَأْدُوهُمْ مِیثاقَ فِطْرَتِهِ» معلوم می شود آن (وَإِذْ أَخَذَ رَبُّکَ مِن بَنِی آدَمَ) میثاقش, میثاق فطرت است «وَ یُذَکِّرُوهُمْ مَنْسِیَّ نِعْمَتِهِ وَ یَحْتَجُّوا عَلَیْهِمْ بِالتَّبْلِیغِ وَ یُثِیرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ» یعنی آنچه اینها فراموش کردند به یادشان بیاورند لذا وحی الهی می شود مُذکِّر ما قرآن را به عنوان تذکره فرستادیم (لَقَدْ یَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّکْرِ فَهَلْ مِن مُدَّکِرٍ) (۱) هم ناظر به همین است.

ص: ۱۰۷۸

۱- (۹) . سوره قمر, آیات ۱۷, ۲۲, ۳۲ و ۴۰.

تبیین انقلاب فرهنگی توسط انبیاء

بعد این عقلی که خدای سبحان به مردم داد مردم در بخش اندیشه این وهم و خیال را روی عقل ریختند و عقل را دفن کردند در بخش انگیزه شهوت و غضب را روی عقل ریختند و عقل را دفن کردند (قَدْ خَابَ مَن دَسَّاهَا) (۱) انبیا که معدن شناس اند آمدند این غرایز و اغراض را کنار ببرند این معدن را در بیاورند بگویند حقیقت شما این عقل است «وَ یُثِیرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ» ثوره یعنی انقلاب, اِثاره کردن یعنی شکوفا کردن و شیار کردن و انقلاب کردن, انبیا برای انقلاب فرهنگی آمدند که این خاک های اغراض و غرایز را کنار ببرند این شهوت و غضب را کنار ببرند این وهم و خیال را کنار ببرند آن عقل ناب اندیشه ای آن عقل ناب انگیزه ای که «عُبِد به الرحمن» (۲) را نشان بدهند بگویند سرمایه شما این است «وَ یُثِیرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ» خب اینها زیرمجموعه میثاق الهی است.

توضیح میثاق عام و خاص

پس یک میثاق عمومی است که میثاق فطرت است که خود انبیا(علیهم السلام) به آن میثاق وفادارند و دیگران را هم متذکّر می کنند که به آن میثاق وفادار باشند. یک میثاق خاصّ خود انبیاست که وحی را خوب تلقّی کنند باور کنند عمل کنند منتشر کنند و این دو عنصر محوری توحید و وحدت را هم جزء مواصی خود بدانند یعنی توحیدِ اعتقادی که غیر از ذات اقدس الهی احدی در جهان خالق و مدیر و مدبّر نیست و وحدت جهان شمولی جهان اسلام که در سوره مبارکه «مؤمنون» به انبیا می فرماید اینها امّت شما هستند (یَا أَیُّهَا الرُّسُلُ کُلُوا مِنَ الطَّیِّبَاتِ).

ص: ۱۰۷۹

۱- (۱۰) . سوره شمس, آیه ۱۰.

۲- (۱۱) . الکافی, ج ۱, ص ۱۱.

چگونگی وحدت ادیان در بیان امیرالمؤمنین(علیه السلام)

بعد (وَإِنَّ هذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً) (۱) یعنی ما اگر هفته ای به عنوان هفته وحدت داریم که از دوازده تا هفده ربیع الأول است که وحدت حوزه اسلامی است وحدت مذاهب است یک وحدت ادیانی هم خواهیم داشت که این وحدت ادیان ثابت می کند که همه ادیان ابراهیمی یک هدف دارند و یک خدا دارند و یک مبدأ و یک معاد, آنچه در خطبه اول نهج البلاغه آمده همین است. در خطبه دیگر هم مشابه این آمده است منتها درباره قرآن است در خطبه ۱۸۳ بیان نورانی حضرت این است که «فَالْقُرْآنُ آمِرٌ زَاجِرٌ وَ صَامِتٌ نَاطِقٌ حُجَّةُ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ أَخَذَ عَلَيْهِ مِيثَاقَهُم» که از مردم تعهّد گرفته است که به قرآن عمل کنند این زیرمجموعه همان فطرت است زیرا قرآن برای شکوفا کردن همان مطالب فطری است بنابراین این میثاقی که از انبیا گرفته شده یک میثاق خاص است یک میثاق غلیظ است.

ظاهر شدن ثمره□ صدق در دنیا نه در آخرت

این اختصاص ندارد که ثمره اش در قیامت ظاهر بشود بسیاری از مفسّران هم مرحوم شیخ طوسی از ما هم جناب زمخشری از آنها اینها (لِيَسْأَلَ الصَّادِقِينَ) را بردند به مسئله قیامت (۲) در حالی که مناسب محتوای این سور ه و آیات بعدی این است که خدای سبحان از انبیا میثاق گرفته و انبیا(علیهم السلام) این مواثیق را به امّت ابلاغ می کنند تا اینکه آنها که راست گوی اند صدقشان ظاهر بشود که به تعبیر سیدناالاستاد در المیزان فرق است بین اینکه بفرماید «لیسئل الناس عن صدقهم» و اینکه بفرماید: (لِيَسْأَلَ الصَّادِقِينَ عَن صِدْقِهِمْ) یک وقت است می گویند سؤال «سألت الغنیّ عن غناه» یک وقت می گوییم «سألت زیداً عن غناه» اگر گفتیم «سألت زیدا عن غناه» یعنی سؤال می کنیم آیا زید غنی هست یا نه, اما اگر گفتیم «سألت الغنی عن غناه» یعنی به غنی می گوییم تو که غنی هستی آثار غنایت را ظاهر کن اگر بفرماید «لیسأل الناس عن صدقهم» این به قیامت برمی گردد که در قیامت سؤال می کنند که آیا صادق بودند یا نه, بازپرسی می شوند اما اگر بفرماید: (لِيَسْأَلَ الصَّادِقِينَ عَن صِدْقِهِمْ) یعنی به صادقین می گویند شما که صادق هستید صدقتان را ظاهر کنید این به دنیا برمی گردند.

ص: ۱۰۸۰

۱- (۱۲) . سوره□ مؤمنون, آیات ۵۱ و ۵۲.

۲- (۱۳) . التبیان فی تفسیر القرآن, ج۸, ص۳۱۹; الکشاف, ج۳, ص۵۲۴.

تفسیر علامه طباطبایی از (لِيَسْأَلَ الصَّادِقِينَ عَن صِدْقِهِمْ) و معطوف (واَعَدَّ)

خیلی فرق است بین تفسیری که کشاف دارد و جناب شیخ طوسی(رضوان الله علیه) در تبیان دارد و بعد هم امین الاسلام در مجمع البیان (۱) و آنکه سیدناالاستاد دارند که (لِيَسْأَلَ الصَّادِقِينَ) یعنی ما از انبیا تعهّد گرفتیم که اینها صادقین اند صدقشان را ظاهر کنند (۲) (لِيَسْأَلَ الصَّادِقِينَ عَن صِدْقِهِمْ). جریان تعذیب کفار هدف اخذ میثاق نیست لذا آن با فعل مضارع ذکر نشده با فعل ماضی ذکر شده که می تواند عطف باشد بر آن (أَخَذْنَا) به این صورت در می آید «وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّين مِيثَاقَهُمْ وَأَخَذْنَا مِنْهُم مِيثَاقاً غَلِيظاً وَأَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ» که این فعل ماضی بر آن افعال ماضی عطف می شود نه بر (لِيَسْأَلَ الصَّادِقِينَ). خب (لِيَسْأَلَ الصَّادِقِينَ عَن صِدْقِهِمْ وَأَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَاباً أَلِيماً) چون همیشه تبشیر و انذار در کنار هم اند.

اشتراک همه انبیا در عمل به میثاق

بعد حالاـ وقتی که اهمیت مسئله مشخص شد میثاق انبیا مشخص شد و بعد معلوم شد که این مطلبی که در پیش هست و خواهیم گفت مشترک بین همه انبیاست لذا در بخش هایی که مربوط به این گونه از مسائل و رخدادهای مهمّ نظامی و سیاسی و مانند آن است می فرماید: (وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ), (۳) (وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ مُوسَى) (۴) اینها را ذکر می کند یعنی به یاد این انبیا باشید اینها مبارزه کردند مقاومت کردند و پیش بردند گاهی به صورت اینکه (وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ) مطرح است گاهی به عنوان (وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّين) یعنی مطلب, مخصوص تو نیست همه انبیا با اقوام و اممشان با این مطالب روبه رو بودند.

۱- (۱۴) . مجمع البیان, ج۸, ص۵۳۱.

۲- (۱۵) . المیزان, ج۱۶, ص۲۷۹.

۳- (۱۶) . سوره مریم, آیه ۴۱.

۴- (۱۷) . سوره مریم, آیه ۵۱.

جنگ نابرابر احزاب با دو نقشه جغرافیایی و روانی دشمن

حالا که این چنین شد فرمود قصه ای بود جریان خندق که از آن به احزاب یاد می شود ما این را تشریح کنیم در چنین جریانی شما یک جنگ نابرابر داشتید این جنگ نابرابر با دو نقشه تشدید شد نابرابری تان این بود که شما جمعیّتتان کمتر از آنها بود مسائل مالی تان کمتر بود سلاح نظامی تان کمتر بود عِدّه و عُدّه تان بالأخره کمتر بود. از جهت دیگر دو جهت کمرشکن داشتید و نابرابر بود یکی اینکه اینها نقشه جغرافیایی کشیدند که چطور حمله کنند یک نقشه روانی و تبلیغی هم داشتند که چگونه روحیه شما را تضعیف کنند اینها یک نقشه جغرافیایی کشیدند که از یک طرف نیایند شما این مدینه تان شرق و غرب داشت طوری بود که هم سطح نبودند یک قسمت بالا یک قسمت پایین شما می بینید در بعضی از منطقه ها بالأخره یک مقدار دامنه تپّه یا کوه است که بلندتر است یک مقدار دشت است که پایین تر است فرمود یک عده از آن بالا آمدند که شما به آن دسترسی ندارید یک عده از پایین آمدند که راه فرارتان را بستند این مدینه محاط شد به گروهی که از فوق آمدند و به گروهی که از زیر آمدند پس از دو جهت حمله کردند آن دو جهت دیگر را هم اقوام و طوایف دیگر پر کردند نه راه جنگیدن بود نه راه فرار کردن این نقشه جغرافیایی این گروه مهاجم بود تبلیغات فراوانی هم کردند که شما را نفس گیر کردند مثل اینکه به حالت احتضار در آمدید پس گذشته از اینکه از نظر عِدّه و عُدّه این جنگ نابرابر بود از نظر نقشه و تبلیغ هم این جنگ نابرابر بود این جریان خندق.

خداوند یاور مسلمانان و پیروز کننده آنها

شما در اینجا چه کار کردید چه کسی شما را یاری کرد چه قدرتی توانست این دشمن مهاجم نفس گیر را بیرون کند این قسمت را اول ترسیم می کند و این نابرابری را ترسیم می کند توطئه جغرافیایی و اقلیمی آنها را ترسیم می کند توطئه تبلیغی آنها را ترسیم می کند فرمود شما همه متزلزل شدید به لرزه افتادید ملاحظه بفرمایید: (یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اذْکُرُوا نِعْمَهَ اللَّهِ عَلَیْکُمْ) آن نعمت پیروزی (إِذْ جَاءَتْکُمْ جُنُودٌ) ارتش جرّاری آمد چطور آمد آن را در آیه ده مشخص می کند که عطف بیان این (جَاءَتْکُمْ) این آیه نُه به منزله متن است و آیه ده به منزله شرح است (إِذْ جَاءَتْکُمْ جُنُودٌ) چطور آمدند یکسره آمدند نه, نقشه کشیده آمدند شهرتان را محاصره کردند (فَأَرْسَلْنَا عَلَیْهِمْ رِیحاً) آن باد که ریاح, رسالت الهی را دارند (وَأَرْسَلْنَا الرِّیَاحَ لَوَاقِحَ) (۱) همان طوری که ریاح, سلسه بادها رسالت الهی را دارند در تلقیح این نباتات در عقد نکاح این زوج های روییدنی, در این گونه از موارد هم رسالت علیه کفار را داشته و دارند (فَأَرْسَلْنَا عَلَیْهِمْ رِیحاً وَجُنُوداً لَّمْ تَرَوْهَا) حالا این را هم تفصیل می دهد (وَکَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِیراً) خدای سبحان به تمام گفتار و رفتار و کردار شما بیناست خب اینکه فرمود: (إِذْ جَاءَتْکُمْ جُنُودٌ) این متن است شرحش این است که (إِذْ جَآءُوکُمْ مِنْ فَوْقِکُمْ) (یک) (وَمِنْ أَسْفَلَ مِنکُمْ) (دو) دو طرف شهر را محاصره کردند نه از طرف بالا قدرت داشتید با آنها بجنگید نه از طرف پایین قدرت فرار داشتید این از نظر آمدن آنها و احاطه آنها و نقشه جغرافیایی, از نظر تبلیغ و جنگ روانی هم طرزی شد که (وَإِذْ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ) این چشم هایتان خیره شد بالا رفت حالت احتضار پیدا کردید که دل ها به حنجره رسید.

۱- (۱۸) . سوره حجر, آیه ۲۲.

چگونگی عنایت خداوند در قبض روح انسان

در جـای دیگر فرمود: (کَلَّا إِذَا بَلَغَتِ التَّرَاقِیَ) (۱) این ترقوه این قسـمت گردن را می گوینـد که انسان که می خواهد بمیرد و روح علاقه اش را از بـدن قطع کند اول پاها سـرد می شود تا برسد به مغز که بزرگان می گویند این یک عنایت الهی است که اگر قبض روح از بالا شـروع می شـد خب انسان دیگر زبانی نـداشت حرکت کند اما از پا که روح گرفته می شود حالا خدای سبحان وعـده نـداد که توبه را در آن حال قبول کند ولی ذکری که انسان بگوید نام مبارک اهل بیت را ببرد بالأخره بی ثواب نیست انسـانِ نیمه مُرده یعنی پاهـا اول می میرد بعـد کم کم می آیـد بالاـ تا ترقوه (کَلَّا إِذَا بَلَغَتِ التَّرَاقِیَ) بعـد هم دیگر از سر خارج می شود در آن حال آخرین اعضایی که بالأخره از انسان گرفته می شود زبان است و دهن است و فکر است و هوش در همان حال هم انسان بگویـد «یا الله» بی اجر نیست. به هر تقـدیر فرمود: (وَإِذْ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ) پس از نظر جنگ روانی مشـکل جدّی داشتیـد از نظر نقشه های جغرافیایی مشـکل جـدّی داشتید هیچ فکر نمی کردید که نجات پیدا می کنید نه تنها نجات پیدا کردید بلکه پیروز شدید.

آزمون و ابتلای مردم در جنگ احزاب

در چنین فضـایی که (بَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ) شـد نفس هـا به سـینه آمـد (هُنَالِکَ ابْتُلِیَ الْمُؤْمِنُونَ) آزمون شدنـد مبتلاـ یعنی ممتحن مردم باایمان در جریان جنگ خندق مورد ابتلا و آزمون الهی قرار گرفتند (وَزُلْزِلُوا زِلْزَالاً شَدِیداً) این زمینه لرزه است که بـدتر از زمین لرزه است این اضـطراب است در حال اضـطراب معلوم می شود که انسان به کجا متوجه می شود, اگر کسـی دین برای او مَلَکه نباشد خب یادش می رود بگوید «یا الله» اما اگر دین, ملکه بشود در حال اضـطرار و اضـطراب هم می گوید «یـا الله» فرمود: (هُنَالِکَ ابْتُلِیَ الْمُؤْمِنُونَ وَزُلْزِلُوا زِلْزَالاًـ شَدِیـداً) برای اینکه انسـان نه قـدرت دفاع دارد نه قـدرت فرار این کافر مهاجم هم که آمده رحم نمی کند (وَزُلْزِلُوا زِلْزَالاً شَدِیداً).

۱- (۱۹) . سوره قیامت, آیه ۲۶.

در اینجا برخی ها می گفتند «یا الله» منافقون یک نحو حرف می زدند (وَالَّذِینَ فِی قُلُوبِهِم مَرَضٌ) یک نحو حرف می زدند (وَالْمُرْجِفُونَ فِی الْمَدِینَهِ) [(۱)](#) یک نحو حرف می زدند (هُنَالِکَ ابْتُلِیَ الْمُؤْمِنُونَ وَزُلْزِلُوا زِلْزَالاً شَدِیداً) در چنین فضایی منافقون یک حرف می زدند (وَالَّذِینَ فِی قُلُوبِهِم مَرَضٌ) که ضعیف الایمان بودند یک نحو حرف می زدند (وَإِذْ یَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِینَ فِی قُلُوبِهِم مَّرَضٌ) این تقابل نشانه تفصیل مسئله است تفصیل قاطع شرکت است گرچه منافقون جزء کسانی هستند که (فِی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللّهُ مَرَضاً) [(۲)](#) اما چون در مقابل (وَالَّذِینَ فِی قُلُوبِهِم مَّرَضٌ) قرار گرفتند این معلوم می شود (فِی قُلُوبِهِم مَّرَضٌ) افراد ضعیف الایمان اند هر کسی که مبتلا به گناه می شود بالأخره به بیماری دینی مبتلاست در همین سوره مبارکه «احزاب» به زن های پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) فرمود: (فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَیَطْمَعَ الَّذِی فِی قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلاً مَعْرُوفاً) [(۳)](#) این معلوم می شود انسانی که به نامحرم طمع می کند مریض است این منافق نیست مسلمان است اما مریض است اگر کسی به گناه مبتلا شد گناه واقعاً مرض است این طور نیست که انسان بخواهد تشبیه بکند این مرض است و قرآن هم (وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ) [(۴)](#) شفای این مرض است این طور نیست که از سنخ تشبیه باشد این واقعاً حق است منتها مرض دو قسم است یک مرض بدن است یک مرض روح خب اگر کسی به نامحرم نگاه می کند و طمع می کند مریض است غیبت بکند هم همین طور است گناهان دیگر را مرتکب شود هم همین طور است.

۱- (۲۰) . سوره احزاب, آیه ۶۰.

۲- (۲۱) . سوره بقره, آیه ۱۰.

۳- (۲۲) . سوره احزاب, آیه ۳۲.

۴- (۲۳) . سوره اسراء, آیه ۸۲.

اینکه فرمود: (لِيَسْـأَلَ الصَّادِقِينَ) یعنی صدقی که مطابق با وحی باشد نه هر صدقی ما یک صدق داریم یک حق داریم هر صدقی محبوب نیست مطلوب نیست آن که نمّامی می کند صادق است آن که غیبت می کند صادق است مگر غیبت کننده دروغ می گوید اگر دروغ بگوید که افتراست آن که نمّـامی می کند اگر دروغ بگوید که نمّامی نیست نمّامی این است که چیزی که شخص گفته او برای به هم زدن همین حرف را نزد دشمنش منتقل کند نمّـام صادق است مُغتاب صادق است اما صدق غیر از حق است چون حق بر انبیا نازل شده اینجا فرمود ما آن صدقی که مطابق با این حق است می خواهیم شما اظهار کنید و این صدقی که در کنار حق است در دامنه حق است این صدق محبوب است و گرنه هر صدقی که محبوب نیست.

فرمود اگر در این فضا شما مردم مدینه را می خواستید بررسی کنید یک عده حرفشان این بود که ما ـ معاذ الله ـ فریب خوردیم (وَإِذ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ مَّا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُوراً) دین ـ معاذ الله ـ ما را فریب داده است ما مغرور شدیم فریب خوردیم. یک عدّه که مؤمن اند می گویند: (مَتَى نَصْـرُ اللّهِ) در همان بلوا در حال دعا و نیایش اند (وَإِذْ قَالَت طَّائِفَةٌ مِّنْهُمْ يَا أَهْـلَ يَثْرِبَ لاَـ مُقَامَ لَكُمْ) گفتند اهل مدینه! دیگر جا برای ماندن نیست مدینه اول یثرب بود با آمدن حضرت(صلّی الله علیه و آله و سلّم) شده مدینه حالا یا تمدّن آورد یا مدنیّت آورد یا دین آورد به هر تقدیر یثرب شده مدینه که تفصیل اینها به خواست خدا خواهد آمد (وَإِذْ قَالَت طَّائِفَةٌ مِّنْهُمْ يَا أَهْـلَ يَثْرِبَ لاَـ مُقَامَ لَكُمْ فَارْجِعُوا) برگردید, از دین برگردید از پیغمبر برگردید از آن مکتب جدید برگردید یا راه دیگر هم هست یک عدّه آمدند نزد حضرت گفتند زن و بچه ما تنها هستند خانه ما جایی است که دیوار ندارد و ما باید برویم نزد زن و بچه مان کسی در خانه ما نیست خانه ما کنار شهر است و دیوار ندارد و در معرض دید است و از این بهانه ها (وَيَسْـتَأْذِنُ فَرِيقٌ مِّنْهُمُ النَّبِيَّ يَقُولُونَ إِنَّ بُيُوتَنَا عَوْرَةٌ) در معرض دید دیگران است بچه ها در خانه تنها هستند (وَمَا هِيَ بِعَوْرَةٍ) این طور نیست خانه شان در دارد دیوار دارد پیکر دارد مثل خانه های دیگر است (إِن يُرِيـدُونَ إِلَّا فِرَاراً) پس این فضای خوفناک مدینه بود مردم هم آماده نبودند یک عده منافق بودند یک عده (فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ) بودند یک عده ترسو بودند بهانه جو بودند یک عده هم به نفع دشمن, بهانه تفرقه و رجوع و بازگشت سر می دادند.

درخواست یاری از خداوند بصورت «استبطاء و استدعا» و توضیح آن

در چنین فضایی که (زُلْزِلُوا زِلْزَالاً شَدِیداً) در سوره مبارکه «بقره» گذشت که در چنین حالت هایی افراد دو قسم اند یک عده می گویند: (مَتَی نَصْرُ اللّهِ) که استبطاء است یک عده می گویند (مَتَی نَصْرُ اللّهِ) که استدعاست در سوره مبارکه «بقره» آیه ۲۱۴ این است (أَمْ حَسِبْتُمْ أَن تَدْخُلُوا الْجَنَّهَ وَلَمَّا یَأْتِکُمْ مَثَلُ الَّذِینَ خَلَوْا مِن قَبْلِکُمْ) فرمود شما همین طور مُفت منتظرید که بهشت بروید.

بررسی مردم منطقه در واقعه احزاب

خیلی ها بودند که دین را حفظ کردند و امانت الهی را به دست شما دادند شما باید این دین را حفظ کنید آنها که دین را حفظ کردند به دست شما دادند چطور حفظ کردند آنها حوادث تلخی را آزمودند که در آن حوادث تلخ با (مَتَی نَصْرُ اللّهِ) پیروز شدند شما هم باید این چنین پیروز بشوید منتها این (مَتَی نَصْرُ اللّهِ) دو قسم است یک وقت به صورت گِله است آن شایسته مردان باتقوا نیست یک وقت به صورت درخواست است که این جزء (أَمَّن یُجِیبُ الْمُضْطَرَّ) است که چیز مطلوبی است آیه ۲۱۴ سوره مبارکه «بقره» این است (أَمْ حَسِبْتُمْ أَن تَدْخُلُوا الْجَنَّهَ وَلَمَّا یَأْتِکُم مَثَلُ الَّذِینَ خَلَوْا مِن قَبْلِکُمْ مَسَّتْهُمُ الْبَأْسَاءُ وَالضَّرَّاءُ وَزُلْزِلُوا حَتَّی یَقُولَ الرَّسُولُ) (یک) (وَالَّذِینَ آمَنُوا مَعَهُ) (دو) (مَتَی نَصْرُ اللّهِ) هم پیامبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) فرمود: (مَتَی نَصْرُ اللّهِ) هم دیگران, آنها که به وجود مبارک پیامبر نزدیک بودند جزء مؤمنان خالص بودند به تبع پیامبر این (مَتَی نَصْرُ اللّهِ) گفتنِ آنها استدعا بود این (مَتَی نَصْرُ اللّهِ) این جمله به حسب ظاهر خبریه است اما این (مَتَی) استفهام است استدعاست به صورت انشاست یعنی «اللهمّ انصرنا» اما آنها که مشکل داشتند این (مَتَی نَصْرُ اللّهِ) گفتنِ آنها استبطاء بود نه استدعا یعنی دیر شد خدایا, دیر کردی بطء شد در برابر سرعت, بَطیء شد در برابر سریع, دیر کردی وقت دارد می گذرد مثل اینکه ـ معاذ الله ـ دارند دستور می دهند. خب آنها که ضعیف الایمان بودند یک حساب داشتند آنها که نه, بالأخره مؤمن بودند ولی در اثر ترس اینها شاید این (مَتَی نَصْرُ اللّهِ) گفتن آنها استبطاء بود یعنی بَطیء شد به بُطء کشید دیر شد چرا نمی جنبی بالأخره, یعنی این تعبیر مناسب با ایمان نیست اما آنچه وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) می فرمود و به تبع آن حضرت, مؤمنان خالص می گفتند این (مَتَی نَصْرُ اللّهِ) به صورت انشاست یعنی «اللهمّ انصرنا» این استدعاست این چیز خوبی است انسان در هر حالی از ذات اقدس الهی کمک بخواهد این (مَتَی نَصْرُ اللّهِ) گفتن, اگر به صورت استبطاء باشد ممدوح و محمود نیست و اگر به صورت استدعا باشد ممدوح و محمود است همه این حرف را گفتند اما وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) بالاصاله و اوحدی از اهل ایمان به تبع آن حضرت به عنوان استدعا گفتند و دیگران شاید به صورت استبطاء گفتند. آن گاه قرآن کریم در موردی که به صورت استبطاء بود آن را مذمّت می کند فرمود شما چنین صحنه ای را در جریان جنگ خندق به یاد داشته باشید.

یاری شدن انقلاب در جریان طبس توسط خداوند

هیچ راهی نبود این گروهی که آمده بودند این طور بود همین مسئله طبس که امام(رضوان الله علیه) به آن اشاره کردند همین بود با یک مُشت شن, مشکل طبس حل شد یعنی آمریکا(علیه من الرحمن ما یستحق) زمین شناسی کرده زمان شناسی کرده دریاشناسی کرده هواشناسی کرده همه شناسایی ها را کرده بعد آن نیروی نظامی را فرستاده طبس این طور نیست که وقتی می خواهد نیرو در طبس پیاده کند هواشناسی نکند ولی از شن طبس باخبر نبود شن طبس به دست کسی نیست با یک مشت شن مسئله حل شد این هم نظیر همان جنگ است الآن هم همان است تمام نیروهای متخصّص آمریکا تلاش و کوشش کردند که این نیروی نظامی را بفرستند طبس از آنجا بیایند این گروگان ها را آزاد کنند اینکه خدای سبحان می فرماید به یاد آن صحنه باشید این خدا همان خداست این دین همان دین است این بادها همان بادها هستند (وَأَرْسَلْنَا الرِّيَاحَ لَوَاقِحَ) این همه عقد نکاحی که بین تمام این خوشه ها و درخت های نر و ماده خوانده می شود به برکت این بادهاست اینها آمدند که عقد نکاح بخوانند تلقیح بکنند رسالت الهی را به عهده دارند این (وَأَرْسَلْنَا الرِّيَاحَ لَوَاقِحَ) که مخصوص زمان حضرت نبود الیوم هم هست این (فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحاً) هم همین طور است این را در جریان حمله نظامی طبس کاملاً همه ما دیدیم مسئول درجه اول مملکت که امام(رضوان الله علیه) بود بی خبر بود مسئولین رده دوم بی خبر بودند مسئولین رده سوم بی خبر بودند مردم هم بی اطلاع, بعدها امام فهمید, آن که باید شن ها را حرکت بدهد داد بعدها فهمیدند که یک گروه نظامی آمدند در طبس خواستند گروگان ها را ببرند با شن روبه رو شدند مشکل حل شد اینکه شما می بینید به برکت همان راه ها پنجاه تا.

ص: ۱۰۸۸

ماندگاری دین و لطف الهی در کشور, منوط به بودن در راه اسلام

شصت تـا پرچم اگر در این شب هـای حمله بود شایـد یک دانه از آنها پرچم سه رنگ ایران بود همه اش یا عباس, یا زهرا, یا حسـین, یا علی بود یک دانه پرچم سه رنگ بود ما اگر بخواهیم کشور را به دست صاحب اصلی اش بدهیم با مرز پرگهر نمی شود با یا زهرا, یا زهرا می شود برای اینکه, اینکه ما دیدیم این طور بود اینکه قصه تاریخ بیهقی و اینها نیست که از گذشـته ها نقل کنیم اینکه همه شـما دیدیـد ما هم دیـدیم این همان خـداست اگر این کشور به لطف الهی بخواهـد بمانـد تنها راهش راه اسلام است.

پرسش: حاج آقا! در جنگ احزاب ریح که معلوم بود این شن و غبار هم که پیدا، این جمله (لَمْ تَرَوْهَا) برای چیست؟

پاسـخ: آن فرشـته هاست که ـ ان شاءالله ـ بحثش می آیـد آن چون (لَمْ تَرَوْهَا) است با مقدمات و برهان باید ثابت کرد آنها که چشم برزخی داشـتند چشم ملکوتی داشـتند به تبع خود پیغمبر(صـلّی الله علیه و آله و سـلّم) فرشـته ها را می دیدند دیگران نمی دیدنـد آن را با مقـدمات باید حل کرد اما اینکه ما در طبس از نزدیک دیدیم از این باخبریم یا آن پرچم ها را از نزدیک می دیدیم این چیز روشنی است این (اذْکُرُوا) (۱) ی الهی همین است.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

فهرست مطالب

۱- (۲۴) . سوره بقره, آیه ۴۰ و... .

آیات ۹ تا ۱۷ سوره احزاب ۹۲/۰۱/۲۸

.Your browser does not support the audio tag

ص: ۱۰۸۹

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَاءَتْكُمْ جُنُودٌ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحاً وَجُنُوداً لَّمْ تَرَوْهَا وَكَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيراً (۹) إِذْ جَاءُوكُمْ مِنْ فَوْقِكُمْ وَمِنْ أَسْفَلَ مِنكُمْ وَإِذْ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ وَتَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونَا (۱۰) هُنَالِكَ ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ وَزُلْزِلُوا زِلْزَالاً شَدِيداً (۱۱) وَإِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ مَّا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُوراً (۱۲) وَإِذْ قَالَت طَّائِفَةٌ مِّنْهُمْ يَا أَهْلَ يَثْرِبَ لاَ مُقَامَ لَكُمْ فَارْجِعُوا وَيَسْتَأْذِنُ فَرِيقٌ مِّنْهُمُ النَّبِيَّ يَقُولُونَ إِنَّ بُيُوتَنَا عَوْرَةٌ وَمَا هِيَ بِعَوْرَةٍ إِن يُرِيدُونَ إِلَّا فِرَاراً (۱۳) وَلَوْ دُخِلَتْ عَلَيْهِم مِنْ أَقْطَارِهَا ثُمَّ سُئِلُوا الْفِتْنَةَ لَآتَوْهَا وَمَا تَلَبَّثُوا بِهَا إِلَّا يَسِيراً (۱۴) وَلَقَدْ كَانُوا عَاهَدُوا اللَّهَ مِن قَبْلُ لاَ يُوَلُّونَ الْأَدْبَارَ وَكَانَ عَهْدُ اللَّهِ مَسْؤُولاً (۱۵) قُل لَّن يَنفَعَكُمُ الْفِرَارُ إِن فَرَرْتُم مِنَ الْمَوْتِ أَوِ الْقَتْلِ وَإِذاً لَا تُمَتَّعُونَ إِلَّا قَلِيلًا (۱۶) قُلْ مَن ذَا الَّذِي يَعْصِمُكُم مِنَ اللَّهِ إِنْ أَرَادَ بِكُمْ سُوءاً أَوْ أَرَادَ بِكُمْ رَحْمَةً وَلاَ يَجِدُونَ لَهُم مِن دُونِ اللَّهِ وَلِيّاً وَلاَ نَصِيراً (۱۷))

مروری بر مباحث گذشته

در آغاز سوره مبارکه «احزاب» دعوت به تقوا و پرهیز از قبول پیشنهاد کافران و منافقان مطرح شد رهبری وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) به عنوان اینکه (النَّبِيُّ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ) (۱) مطرح شد که باید نسبت به آن حضرت بیشتر از جان خودشان حمایت کنند آن گاه جریان جنگ احزاب و خندق مطرح شد اوّلین جنگی که بر مسلمان ها تحمیل کردند بدر بود که با پیروزی مسلمان ها پایان پذیرفت کم کم, رفته رفته به جبهه جنگ احد ختم شد.

ص: ۱۰۹۰

۱- (۱) . سوره احزاب, آیه ۶.

ائتلاف کافران و منافقین و مشرکان در حمله به مدینه

بعد از جریان احد, همه اینها تصمیم گرفتند یکسره به مدینه حمله کنند هم دشمنان خارج هم دشمنان داخل, هم یهودی های مدینه و منافقان و (الَّذِینَ فِی قُلُوبِهِم مَّرَضٌ) هم مشرکان مکه اینها گروه هایی ائتلاف کردند احزابی تشکیل دادند از چهار طرف مدینه را محاصره کردند از نظر نظامی و از نظر تبلیغی و جنگ روانی هم اینها را به وحشت انداختند.

نصرت الهی بر مؤمنان در شرایط تحریم

در چنین فضایی ذات اقدس الهی به مؤمنین می فرماید این فضا, فضای خفقان و بسته بود نه پیروزی نظامی مقدورتان بود نه پیروزی سیاسی مقدورتان بود نه قدرت اقتصادی داشتید در چنین فضای بسته ای که تحریم شدید از هر طرف محاصره شدید در میدان مین قرار گرفتید خدا شما را حفظ کرد (یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اذْکُرُوا نِعْمَهَ اللَّهِ) این آیات بعد از جریان جنگ خندق (همان جنگ احزاب) نازل شد که بسیاری از همان مردم شاهد صحنه بودند دو متن را خدا ذکر می کند بعد این دو متن را شرح می دهد شرح این دو متن.

تبیین موقعیت دشمن در این جنگ

تبیین وقایع موجود در حجاز بود آن دو متن یکی این است که فرمود دشمن ها آمدند بعد این را شرح می دهد که از بالا و از پایین شما را محاصره کردند جنگ تبلیغی و روانی هم داشتند فرصت های فکری را از شما گرفتند شما را به زلزله و لرزه در آوردند متن دیگری که فرمود آن است که (وَتَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونَا) در چنین فضایی افکار متعدّد, ظنون متعدّد, آراء متعدّد این متن است.

ص: ۱۰۹۱

بررسی اوضاع داخلی مردم مدینه در زمان جنگ

بعد این را شرح داد که منافقون یک نحو حرف می زدند (وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ) یک نحو حرف می زدند فتنه گرها یک نحو حرف می زدند (وَتَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونَا) این متن است, (إِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ) جزء شرح است (وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ) جزء شرح است (وَإِذْ قَالَت طَّائِفَةٌ مِّنْهُمْ يَا أَهْلَ يَثْرِبَ) شرح است این دو متن را با دو شرح تبیین کرد هم وضع دشمن ها را اول به صورت متن ذکر کرد بعد شرح داد هم وضع داخلی ها را به صورت متن ذکر کرد بعد شرح داد بعد فرمود شما حوادث تلخی را گذراندید و نصرت الهی را هم دیدید.

مقایسه نابرابر شرایط مؤمنان و دشمنان در جنگ احزاب

مگر در جنگ بدر نبود مگر در جنگ بدر شما یک سوم آنها نبودید مگر شما با چوب دستی و سلاح عادی جنگ نمی کردید مگر آنها با شمشیر جنگ نمی کردند مگر شما به سربازانتان خرما نمی دادید مگر آنها به سربازان خودشان کباب نمی دادند مگر شما پیاده نمی جنگیدید مگر آ نها سواره نمی جنگیدند چطور شد که در جنگ بدر شما پیروز شدید این را در سوره مبارکه «آل عمران» به صورت مبسوط بیان کرده در سوره «آل عمران» آیه ۱۲۳ به بعد فرمود: (وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرٍ وَأَنْتُمْ أَذِلَّةٌ فَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ إِذْ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ أَلَن يَكْفِيَكُمْ أَن يُمِدَّكُمْ رَبُّكُمْ بِثَلَاثَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُنْزَلِينَ) بعد فرمود فرشتگان برتر و بهتر و بیشتر هم خدا نازل می کند شما این صحنه ها را کاملاً دیدید در جنگ احد یک اختلاف داخلی رخنه کرد خطر آن را هم دیدید در جنگ بدر همان اندازه که بودید متّحد بودید ثمر شیرین آن را چشیدید در جنگ احد همان اندازه که بودید اختلاف کردید ثمره تلخش را چشیدید همان خدایی که در جنگ بدر شما را پیروز کرد همان خدایی که در جریان جنگ احد با اینکه اختلاف کردید و از هر نظر نافرمانی کردید باز بالأخره کاری کرد که اسلام شکست نخورد و پیروز شد الآن که دشمن داخل و خارج از هر طرف دارند حمله می کنند یعنی از بالا و پایین و شرق و غرب شما را محاصره کردند و امکانات شما هم بسیار کم است بدانید کسی که مالک آسمان و زمین است قدرت در اختیار اوست (لِلَّهِ جُنُودُ السَّماوَاتِ والْأَرْضِ). (۱)

۱- (۲) . سوره فتح, آیات ۴و۷.

چگونگی نصرت الهی توسط ابر و باد (جنود الهی)

همین بادهایی که در حال عادی رسالت کشاورزی را به عهـده دارنـد رسالت باغداری را به عهده دارند همین باد که (أَرْسَلْنَا الرِّيَاحَ لَوَاقِحَ) (۱) همین بادهـا فرمان ما را هم می برنـد ما به این بادها دسـتور می دهیم این ابرها را کجا ببارانند (نَسُوقُ الْمَاءَ إِلَى الْأَرْضِ الْجُرُزِ) (۲) رهبری این ابرها که کجا ببارنـد دقیق و حساب شـده است به کویر نبارنـد به زمین شوره زار نبارند این بارهـا امـانت هـای الهی است این بارهـا را ببرنـد به مزارع و مراتع, رهبری اینهـا را این ریـاح به عهـده دارنـد (نَسُوقُ الْمَاءَ إِلَى الْأَرْضِ الْجُرُزِ) نه سوابخ; ما به زمین سبخه و شوره زار آب نمی دهیم ما به آنها که شایسته نیستند آب نمی دهیم این حساب هندسی دقیق ریاضی را ما به این بادها یاد دادیم یک وقت هم به فرمان ما بساط جنگ احزاب را به هم می زنند که (فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحاً وَجُنُوداً لَّمْ تَرَوْهَا).

حل مشکلات دینی و داخلی زمینه نصرت الهی

شما مشکل داخلی تان و دینی تان را حل کنیـد شـما می گویید ما مشـکل منزل داریم اگر اینها بیایند خانه شـما را هم بگیرند آواره تـان هم بکننـد بـاز دست از آن انحراف برنمی داریـد حالاـ اینهـا را قرآن تـبیین کرده موقعیت دشـمن را مشـخص کرده موقعیت درون را مشخص کرده موقعیت روانی اینها را مشخص کرده بعد فرمود کار به دست یک نفر است اگر خدا بخواهد خیری به شما برساند کسی نمی تواند جلویش را بگیرد بخواهد شما را به عذابی تأدیب کند کسی نمی تواند جلویش را بگیرد خیر و شرّ به دست خداست.

۱- (۳) . سوره حجر, آیه ۲۲.

۲- (۴) . سوره سجده, آیه ۲۷.

طرفینی بودن وفای به عهد و لعنت خداوند بر ناقضین پیمان

در صورتی که شما به عهد الهی وفا کنید (أَوْفُوا بِعَهْدِی أُوفِ بِعَهْدِکُمْ) (۱) من به عهدم وفا می کنم شما به عهدتان وفادار باشید شما تعهد کردید که صحنه را ترک نکنید صحنه را رها نکنید از پیغمبر رو برنگردانید این عهد خداست عهد خدا مورد سؤال است کسی که عهد خدا را بشکند لعنت خدا نصیب اوست خدای سبحان لعنت کرده کسانی را که (یَنقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ) (۲) اینها عهد الهی است هم وفای به عهد واجب است هم ناقض عهد الهی مورد لعن خداست اینها را در سوره مبارکه «احزاب» به این صورت مشخص کرده قبلاً در سوره مبارکه «آل عمران» آیه ۱۲۳ به بعد هم ملاحظه فرمودید که حضور فرشتگان در جنگ بدر را مشخص کرده که همه از نزدیک این پیروزی باورنکردنی را مشاهده کردند.

یادآوری نعمت های الهی در بلاهای ارضی و سماوی

در آغاز این بخش از آیاتی که امروز تلاوت شد فرمود نعمتی که خدا به شما داد فراموش نکنید الآن ما هم بهترین نعمت را خدا به ما داد این زلزله ۸/۷ ریشتری کم نبود اگر ـ خدای ناکرده ـ یک مقدار این طرف تر بود چیزی نمی ماند در همین روایاتی که از حضرت صدیقه کبرا(سلام الله علیها) آمده است که خدا به برکت مؤمنان زلازل را برمی دارد (۳) در همان روایت لوح زمرّدی از حضرت صدیقه کبرا همین ها نوشته است. فرمود به برکت دعای مؤمنین خدا زلزله ها را برمی دارد خب این ۸/۷ ریشتر اگر ـ خدای ناکرده ـ قدری جلوتر بود قدری سطحی تر بود دیگر ایرانی نمی ماند فرمود به یاد این نعمت ها باشید سجده شکر کنید نماز شکر به جا بیاورید الحمدلله بگویید, خدایا «کَم مِن مکروهٍ دفعته» (۴) اینها همان است این بلاهایی که ما استحقاقش را داشتیم ولی شما رد کردی ما شاکریم این مکروهی که می خواست بیاید شما جلویش را گرفتی شاکریم «و کَم مِن مکروهٍ دفعته» غفلت را باید بالأخره انسان از خودش بزداید فرمود: (یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اذْکُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَیْکُمْ).

۱- (۵) . سوره بقره, آیه ۴۰.

۲- (۶) . سوره رعد, آیه ۲۵.

۳- (۷) . الکافی, ج ۱, ص ۵۲۸.

۴- (۸) . مصباح المتهجد، ص ۸۴۵ .

رهاورد تلخ جنود الهی بر کفار

(إِذْ جَاءَتْكُمْ جُنُودٌ) این متن است این جنود از کجا آمده در آیه ده فرمود: (مِنْ فَوْقِكُمْ وَمِنْ أَسْفَلَ مِنكُمْ) خب این جنود آمدند رهاورد تلخشان چه بود؟ (زَاغَتِ الْأَبْصَارُ وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ).

دینی نبودن افکار و گفتار سه گروه از مردم مدینه

متن بعدی (وَتَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونَا) گمان های گوناگون, پیشنهادهای گوناگون, افکار متنوّع در شما پیدا شده این متن است این افکار گوناگون چیست یکی اینکه در جمع شما منافقونی بودند و در جمع شما افراد ضعیف الایمانی بودند و در جمع شما افراد ناشناخته ای بودند که فکر دینی نداشتند این سه گروه حرف های گوناگون می زدند (وَإِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ مَّا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُوراً) می گفتند _ معاذ الله _ ما فریب خوردیم ما می خواهیم استراحت کنیم مقدورمان نیست ولی این پیامبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) به ما وعده داد که شما مدائن را می گیرید ایران را می گیرید بر کسراها مسلّط می شوید بر روم مسلّط می شوید ما می خواهیم اینجا استراحت کنیم جا نداریم آن وقت ایشان به ما می گوید ایران را می گیرید روم را می گیرید این اهانت ها را داشتند مسخره ها را داشتند این فریبکاری ها را داشتند (مَّا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُوراً) چون وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) و اصحاب از مدینه خارج شدند که اطراف مدینه خندقی بِکَنند که جلوی تهاجم اینها را بگیرند اینها از مدینه مقداری خارج شدند گروهی می گفتند برگردید مدینه از این صحنه برگردید هیچ فایده ای هم ندارد.

وجه تسمیه «یثرب»

(وَإِذْ قَالَت طَّائِفَةٌ مِّنْهُمْ يَا أَهْلَ يَثْرِبَ) یثرب یا اسم مدینه است که قبلاً به این شهر می گفتند یثرت بعد شده مدینه به برکت مدنیّت به برکت تمدّن به برکت دین اسلام شده مدینه اول مدینهالرسول(صلّی الله علیه و آله و سلّم) بود بعد بالقول المطلق شده مدینه یا نه, اسم آن سرزمین وسیع است که شهر مدینه در ناحیه ای از این سرزمین وسیع قرار گرفته نه اینکه یثرب اسم خصوص این شهر باشد.

فرار از یاری پیامبر به بهانهناامن بودن خانه هایشان

فرمود: (يَا أَهْلَ يَثْرِبَ لاَ مُقَامَ لَكُمْ) دیگر جا برای ایستادن نیست برای اینکه بیگانه حمله کرده آنجا منزلتی ندارد جای اقامت نیست در همین فضا که عده ای گفتند: (يَا أَهْلَ يَثْرِبَ لاَ مُقَامَ لَكُمْ فَارْجِعُوا) عده ای آمدند به رسول خدا(صلّی الله علیه و آله و سلّم) عرض کردند که ما که آمدیم خانه مان تنها بود در و دیوار ندارد پیکر ندارد ممکن است بیگانه حمله کند ممکن است سارق بیاید بچه هایمان تنها هستند اجازه بدهید ما برگردیم (وَيَسْتَأْذِنُ فَرِيقٌ مِّنْهُمُ النَّبِيَّ يَقُولُونَ إِنَّ بُيُوتَنَا عَوْرَةٌ) بعد فرمود: (وَمَا هِيَ بِعَوْرَةٍ إِن يُرِيدُونَ إِلَّا فِرَاراً) نه, خانه شان امن است در و دیوار هم دارند محکم هم است اینها می خواهند فرار کنند.

مشکل اساسی مردم مدینه, باور نداشتن خدا و پیامبر

بعد فرمود مشکل اساسی اینها این است که اینها باور نکردند اینها اگر الآن به فکر خانه اند اگر دشمن بر خانه اینها مسلّط بشود و همه اموال اینها را غارت کند خانه ای نداشته باشند باز در برابر فتنه زود گرایش دارند به آن سمت می روند خب شما که الآن خانه را بهانه کردید حالا خانه را که دیگری گرفته چرا پیغمبر را رها می کنید فرمود: (وَلَوْ دُخِلَتْ عَلَيْهِم مِنْ اقْطَارِهَا) اقطار مدینه یا بیوت, از هر طرفی بیایند خانه تحت محاصره قرار بگیرد یا خود شخص تحت محاصره قرار بگیرد و همه این اموال و امتعه غارت بشوند شما دیگر بهانه ای ندارید الآن می گویید چون خانه ما تنهاست ما تو را یاری نمی کنیم حالا خانه که رفته به دنبال چه چیزی می خواهی بگردی فرمود اگر خانه کلاً گرفته بشود مورد علاقه آنها کلاً گرفته بشود (ثُمَّ سُئِلُوا الْفِتْنَةَ) عده ای از آنها بخواهند در فتنه و آشوب شرکت کنند.

ص: ۱۰۹۶

برهان مناسب در قرائت «لأتوها»

(لَآتَوْهَـا) نه «لأتوهـا» زمخشـری و امثـال زمخشـری این را اول به صورت «أتوهـا» که فعل ثلاثی مجرّد است قرائت کردنـد (۱) مرحوم شیخ طوسی هم این قرائت را نقل کرده (۲) خیلی از قاریان این قرائت را نقل کردند که فعل ثلاثی مجرّد است یعنی به طرف فتنه می روند اگر از آنها خواستند که شما در این فتنه شرکت کنید «لأتوها» یعنی به طرف فتنه می روند اما برهانی که نقل کردنـد و مناسب دانستند این است که در برابر سؤال, اعطا و ایتاء قرار می گیرد نه اتیان, اتیان یعنی اتیان, ایتاء یعنی ایتاء; یـک آمـدن داریم یک پاسخ دادن داریم در برابر سؤال, ایتاء است اگر کسـی از شـما سؤال کرد چیزی را خواست شـما اتیان ندارید ایتاء دارید یعنی به او می دهید حالا یا ایتاء تعبیر می شود یا اعطا تعبیر می شود مناسبِ سؤال, ایتاء است نه اتیان لذا اگر از آنها فتنه بخواهنـد اینها فتنه را می دهنـد نه به طرف فتنه می رونـد فتنه دادن یک مطلب است به دنبال فتنه رفتن مطلب دیگر است (وَلَوْ دُخِلَتْ عَلَیْهِم مِنْ اقْطَارِهَا ثُمَّ سُئِلُوا الْفِتْنَهَ) یعنی آن بیگانه ها از اینها فتنه بخواهنـد در برابر سؤال، اینها ایتاء می کنند این فتنه را می دهنـد از آنها کمک مالی بخواهنـد حاضـرند کمک بـدنی بخواهند حاضـرند کمک فکری بخواهند حاضـرند; یعنی همه جانبه در خدمت فتنه بودن (ثُمَّ سُئِلُوا الْفِتْنَهَ لَآتَوْهَا) نه «لأتوها» خب اول زمخشـری اول قرائت ا□تی را نقل کرده بعد گفت «و قُرِی لآتوها» (۳) که الآن قرائت مشهور همین «آتَوْ» است که باب افعال است و این با سؤال سازگارتر است.

ص: ۱۰۹۷

۱- (۹) . الکشاف, ج۳, ص۵۲۸.
۲- (۱۰) . التبیان فی تفسیر القرآن, ج۸, ص۳۲۳.
۳- (۱۱) . الکشاف, ج۳, ص۵۲۸.

علت اجابت مردم مدینه از شرک و کفر (فتنه)

به هر تقـدیر فرمود اگر خانه از اینها گرفته بشود اینها دیگر بهانه ای ندارند زن و بچه هم از دست برود اینها چه بهانه ای دارند اینها همان گرایش ارتدادی دارند رجوع به جاهلیت دارند اعراض از نبوت دارند عهدشـکنی دارند (ثُمَّ سُئِلُوا الْفِتْنَهَ لَآتَوْهَا) اما بداننـد (وَمَا تَلَبَّثُوا بِهَا إِلَّا يَسِيراً) چنـد روزی ممکن است این فتنه را زمزمه بکننـد ولی بالأخره ذات اقدس الهی این را خاموش خواهد کرد.

معنای تعهد و بیعت با خداوند منّان

اینها تعهّـد سپردنـد بیعت معنایش بیع است اگر کسـی جانش را نفروشد به خدا که بیعت نیست اگر فرمود: (فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِى بَايَعْتُم بِهِ) (۱) در برابر (إِنَّ اللّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُم) یـک شـراء و اشتراء است یک بیع است اگر خـدا خریدار است و انسان فروشـنده, اگر نفروخت, بیع نکرد که با خدا و پیامبر بیعت نکرد, اگر فروخت یعنی جانش را و مالش را در راه خـدا فروخت هر گونه تصـرّفی در جـان و مال به غیر اذن خـدا غاصـبانه است الآن آدم می توانـد دهنش را باز کنـد هر حرفی بزند چشـمش را باز کند هر کسـی را ببیند گوشش را باز کند هر چیزی را بشنود؟! تصرّف غاصبانه معنایش همین است آدم که حق نـدارد روی فرش مردم روی مـال مردم روی خـانه مردم برود برای اینکه چیزی را که به مردم فروخت دیگر برای آنهاست اگر ما واقعاً با خدا و پیامبر بیعت کردیم یعنی بیع کردیم یعنی جان و مال و امثال اینها را به خدا دادیم دیگر بعد برای مـا نیست اگر خواستیم در جانمـان, مالمـان, جوارح و جوانحمان تصـرّف بکنیم بایـد صاحب مال اجازه بدهـد پس اگر کسـی غیبتی را گوش داد در گوش, تصرّف غاصبانه کرد اگر غیبتی کرد در زبان تصرّف غاصبانه کرد و هکذا در سایر معاصی.

۱- (۱۲) . سوره توبه, آیه ۱۱۱.

اذن خداوند در انجام کارها لازمه بیعت و تعهّد

خب اینکه گفته شد (إِنَّ صَلاَتِی وَنُسُکِی وَمَحْیَایَ وَمَمَاتِی لِلّهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ) (۱) همین است برای اینکه تمام کارهای ما باید به اذن خدا باشد قاعده اش هم همین است اگر کسی چیزی را واقعاً به دیگری فروخت اگر بخواهد در آن تصرّف بکند باید به اذن آن دیگری باشد آن وقت از طرفی بفروشد به حسب ظاهر, ثمن را بگیرد بخورد بعد به میل خودش تصرّف بکند این دیگر می شود (أفرأیتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلهَهُ هَوَاهُ). (۲)

امر الهی نسبت به وفای به عهد و نهی از نقض آن

فرمود شما تعهّد سپردید خدا هم فرمود: (أَوْفُوا بِعَهْدِی أُوفِ بِعَهْدِکُمْ) (۳) من به وعده ام وفا می کنم خب امر الهی نسبت به وفای عهد است نهی الهی نسبت به ناقض عهد الهی است که (یَنقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ) (۴) را نهی کرده اینجا هم فرمود: (وَلَقَدْ کَانُوا عَاهَدُوا اللَّهَ مِن قَبْلُ) که در صحنه های نبرد پشت نکنند (لاَ یُوَلُّونَ الْأَدْبَارَ) به دَبر و پشت خود رو نکنند از پیغمبر روی برگردان نباشند (وَکَانَ عَهْدُ اللَّهِ مَسْؤُولاً) در سوره مبارکه «اسراء» هم این مطلب گذشت که ذات اقدس الهی اینها را جزء حکمت الهی می داند؛ در سوره مبارکه «اسراء» آیه ۳۴ این بود فرمود: (وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ کَانَ مَسْؤولاً).

ص: ۱۰۹۹

۱- (۱۳) . سوره انعام, آیه ۱۶۲.

۲- (۱۴) . سوره جاثیه, آیه ۲۳.

۳- (۱۵) . سوره بقره, آیه ۴۰.

۴- (۱۶) . سوره بقره, آیه ۲۷؛ سوره رعد, آیه ۲۵.

تبیین اصطلاح حکمت در قرآن و حوزه

بعد از چند آیه فرمود: (ذلِکَ مِمَّا أَوْحَی إِلَیْکَ رَبُّکَ مِنَ الْحِکْمَهِ) (۱) بارها ملاحظه فرمودید نه فقه در اصطلاح قرآن و روایات به معنای فقه در مقابل اصول است نه حکمت در اصطلاح قرآن و روایات به معنی فلسفه است حکمت شامل فقه می شود شامل اخلاق می شود شامل اصول دین می شود شامل فلسفه و کلام می شود فقه هم شامل فلسفه و کلام می شود اخلاق و حقوق می شود تفقّه در دین یعنی معارف دینی را یاد گرفتن چه اصول دین چه فروع دین یعنی آیه محکمه, فریضه عادله, سنّت قائمه (۲) این سه عنصر محوری را کسی بحث بکند می شود فقه می شود حکمت برای اینکه در آن آیات سوره مبارکه «اسراء» که قبلاً گذشت اصول دین هست اخلاق هست حقوق هست فقه هست در جمع بندی نهایی فرمود اینها حکمت الهی است (ذلِکَ مِمَّا أَوْحَی إِلَیْکَ رَبُّکَ مِنَ الْحِکْمَهِ) در همین قسمت قتل نفس مطرح است زنا مطرح است (لَا تَقْرَبُوا الزِّنَی), (۳) (لَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ), (۴) (لَا تَقْرَبُوا مَالَ الْیَتِیمِ) (۵) اینها احکام فقهی است بعد بفرماید اینها حکمت های الهی است معلوم می شود حکمت در اصطلاح قرآن غیر از حکمت در اصطلاح حوزوی است که (یُؤْتِی الْحِکْمَهَ مَن یَشَاءُ) از همین قبیل است.

منسلخ شدن فعل از زمان در اسنادش به خداوند

ص: ۱۱۰۰

۱- (۱۷) . سوره اسراء, آیه ۳۹.

۲- (۱۸) . الکافی، ج۱، ص۳۲.

۳- (۱۹) . سوره اسراء, آیه ۳۲.

۴- (۲۰) . سوره اسراء, آیه ۳۳.

۵- (۲۱) . سوره اسراء, آیه ۳۴.

در آنجا فرمود: (أَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْؤولاً) اینجا هم فرمود: (وَكَانَ عَهْدُ اللَّهِ مَسْؤُولاً) مستحضرید وقتی که فعل اسناد داده شد تعیین کننده اینکه این فعل ماضی است یا مضارع است یا حال است یا اصلاً زمان بردار نیست متزمّن نیست آن اسمی است که این فعل را رهبری می کند اگر گفتیم «کان زید قائماً» یا «قام الزید» خب معلوم می شود فعل ماضی است اگر گفتیم «کان غنیاً» معنایش این است که در گذشته غنی بود اینها معنای «کان» است و فعل ماضی است اما اگر گفتیم (كَانَ اللّهُ عَلِيماً), (۱) «کان الله قدیرا» (۲) این معنایش این نیست که خدا در گذشته علیم یا قدیر بود این است که می گویند وقتی فعل به ذات اقدس الهی اسناد داده شد این منسلخ از زمان است در ادبیات ملاحظه فرمودید این کان دیگر فعل ماضی نیست معنایش این نیست که خدا در سابق علیم یا قدیر بود اگر گفتند: «کان الله و لم یکن معه شیءٌ» (۳) نه یعنی سابقاً این چنین بود و سابقاً چیزی با او نبود «کان»ای که به ذات اقدس الهی تعلّق می گیرد فعل ماضی نیست منسلخ از زمان است از اصل کینونت خبر می دهد لذا قبلاً خدا بود چیزی با او نبود الآن خدا هست چیزی با او نیست بعداً خدا هست چیزی با او نیست گرچه او با همه اشیاء هست (هُوَ مَعَكُمْ) (۴) اما هیچ چیز با او نیست هر مطلقی با مقیّد است و هیچ مقیّدی با مطلق نیست اینکه فرمود: (وَكَانَ عَهْدُ اللَّهِ مَسْؤُولاً) قبل را شامل می شود الآن را شامل می شود بعد را شامل می شود این طور نیست که در گذشته عهد خدا مسئول بود الآن نیست یا بعداً نیست این کینونت ها از اصل هستی خبر می دهد.

۱- (۲۲) . سوره نساء, آیه ۱۷.

۲- (۲۳) . ر.ك: سوره احزاب, آیه ۲۷.

۳- (۲۴) . تفسیر المحیط الاعظم و البحر الخضم، ج۱، ص۳۵۲.

۴- (۲۵) . سوره حدید, آیه ۴.

مشکل جهان فعلی, بسنده کردن به دانش حسی و تجربی

فرمود شما برای چه این کار را می کنید مشکل جهان فعلی و بسیاری از مردم این است که اینها با علوم تجربی سر و کار دارند که دانش اینها حسّی و تجربی است کاربرد این علوم هم امور تجربی است لذا بسیاری از این دانشجویان عزیز ما در فضای حس دارند زندگی می کنند علوم تجربی, عمل تجربی انسان را در قلمرو حس بسته نگه می دارد این دیگر به فکر علوم تجریدی نیست علوم متافیزیکی نیست علوم ماوراءالطبیعی نیست علوم بعد از مرگ نیست این تا مرگ را فکر می کند خیال می کند مرگ, پوسیدن است اما بعد از مرگ چه خبر است هیچ علم تجربی جوابگوی این سؤال نیست می گوید انسان می پوسد تمام شد و رفت از پوست به در می آید این را دیگر علم تجربی نه می فهمد و نه داوری دارد.

حمایت خداوند از دین خود در صورت عدم یاری منافقان

قرآن کریم فرمود شما تا لب مرگ هستید آن طرف چه کار می کنید اینها دیگر قابل خطاب نبودند حرف های اینها را ذات اقدس الهی نقل کرد ملاحظه فرمودید, فرمود اینها حرف هایشان این است بهانه هایشان هم این است اما به اینها خطاب نکرد با اینها حرف نزد فرمود: (قُل لَّن يَنفَعَكُمُ الْفِرَارُ) تو به اینها بگو حالا بر فرض فرار کردید این چنین نیست که خدا دست از دینش بردارد شما نشد دیگری الآن هم این آیه حاکم است فرمود: (وَإِن تَتَوَلَّوْا يَسْتَبْدِلْ قَوْماً غَيْرَكُمْ ثُمَّ لاَ يَكُونُوا أَمْثَالَكُم). (۱)

ص: ۱۱۰۲

۱- (۲۶) . سوره محمّد, آیه ۳۸.

غنیمت شمردن فرصت برای یاری دین

به همه ما می فرماید امروز اگر ــ خدای ناکرده ــ شما به این نظام کمک نکردید خدا این طور نیست که دست از نظام دینی بردارد شما را می برد یک عدّه دیگر بهتر از شما می آورد اگر دین هست, حافظ دین خداست شما نشد دیگری (إِن تَتَوَلَّوْا يَسْتَبْدِلْ قَوْماً غَيْرَكُمْ ثُمَّ لاَ يَكُونُوا أَمْثَالَكُم) لذا آدم باید فرصت را غنیمت بشمارد بگوید خدایا تو که دینت را حفظ می کنی این دین را به دست ما حفظ بکن خدایا مرا جزء کسانی قرار بده که تو رضایت دادی که دین را به دست او حفظ بکنی و من را عوض نکن که من را ببری دیگری بیاید این دین را حفظ بکند «وَ اجْعَلنی مِمَّنْ تَنْتَصِرُ بِهِ لِدینِکَ وَلا تَسْتَبْدِلْ بی غَیْری» (۱) این دعای ماه مبارک رمضان است پس آن خطر هست فرمود شما نشد دیگری این کار را می کند به جِدّ می کند به ما هم ائمه فرمودند که بگویید خدایا تو که دینت را حفظ می کنی آن توفیق را بده که دینت به دست ما حفظ بشود نه اینکه ما را ببری دیگری بیاید «وَ اجْعَلنی مِمَّنْ تَنْتَصِرُ بِهِ لِدینِکَ وَلا تَسْتَبْدِلْ بی غَیْری» اینجا هم ذات اقدس الهی به رسولش فرمود به آنها بگو بر فرض فرار کردید تا چه وقت می خواهید بمانید نه مشکل فرار از فتنه حل می شود نه مشکل شوق به ماندن شما را حفظ می کند.

عاقبت فرار از مرگ در قرآن و نهج البلاغه

در سوره مبارکه «جمعه» ملاحظه فرمودید بر فرض شما از مرگ فرار بکنید تا چه وقت می توانید فرار بکنید؛ آیه هشت شوره مبارکه جمعه فرمود: (قُلْ إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِی تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَى عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ) اینجا هم فرمود رسول من! به اینها بگو (لَن يَنفَعَكُمُ الْفِرَارُ إِن فَرَرْتُم مِنَ الْمَوْتِ أَوِ الْقَتْلِ) شما بخواهید کاری بکنید که نمیرید شدنی نیست بخواهید کشته نشوید نافع نیست بر فرض هم کشته نشوید (وَإِذاً لَا تُمَتَّعُونَ إِلَّا قَلِيلًا) چند روزی بیشتر نیستید بعد مردار می شوید این بیان نورانی حضرت امیر(سلام الله علیه) است فرمود «فَصَارَ جِیفَةً بَیْنَ أَهْلِهِ» (۲) مُرداری می شوید اینکه عجله می کنند دفن کنند برای اینکه بو نیاید فرمود خب آدم می خواهد یک مُردار بشود چرا این طور بشود بهتر است که نپوسد. گفتند در شهر عبدالملک مروان وبا واقع شد او از شهر بیرون رفت به او گفتند خداوند می فرماید: (قُل لَّن يَنفَعَكُمُ الْفِرَارُ إِن فَرَرْتُم مِنَ الْمَوْتِ أَوِ الْقَتْلِ وَإِذاً لَا تُمَتَّعُونَ إِلَّا قَلِيلاً) گفت ما همان «ذاک القلیل نطلب» قلیل را می خواهیم حالا این قصه ای است «قضیةٌ فی واقعه» ولی خیلی ها همین قلیل را می خواهند (وَإِذاً لَا تُمَتَّعُونَ إِلَّا قَلِيلًا).

۱- (۲۷) . مصباح المتهجد، ص۵۶۸.

۲- (۲۸) . نهج البلاغه، خطبه ۱۰۹.

مدیر و مدبّر بودن خداوند به عنوان اصل کلی توحیدی

آ ن وقت یک اصل کلی توحیدی را ذکر فرمود, فرمود درست است که همه کارها را بشر با اصول تجربی باید انجام بدهد ولی مدیر و مدبّر و کارگردان عالَم یک نفر است اگر بخواهد خیر برساند کسی نمی تواند جلویش را بگیرد اگر کسی را خدا بخواهد تنبیه کند کسی نمی تواند جلویش را بگیرد آن بیان شفاف و روشنش در آیه دوم سوره «فاطر» است که فرمود: (مَا يَفْتَحِ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِن رَّحْمَةٍ فَلاَ مُمْسِكَ لَهَا وَمَا يُمْسِكْ فَلاَ مُرْسِلَ لَهُ مِن بَعْدِهِ) دری را خدای سبحان از روی رحمت بخواهد باز کند هر که بخواهد ببندد مقدورش نیست به کسی بخواهد علم بدهد به کسی بخواهد مال بدهد به کسی بخواهد قدرت بدهد البته همه اینها نعمت های الهی است و آزمون است ولی اگر اراده الهی تعلّق گرفته که کسی را با این وضع آزمون کند هیچ کسی نمی تواند جلویش را بگیرد (مَا يَفْتَحِ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِن رَّحْمَةٍ فَلاَ مُمْسِكَ لَهَا) و اگر دری را خدا ببندد هیچ کسی نمی تواند باز کند (وَمَا يُمْسِكْ فَلاَ مُرْسِلَ لَهُ من بعده) فتح و گشودن و بستن به دست اوست این یک اصل کلی است که خیلی شفاف و روشن بیان شده آیه محلّ بحث سوره مبارکه «احزاب» به این شفافی و روشنی نیست.

تبیین عاصم نبودن چیزی در مقابل اراده سوء و رحمت الهی

ملاحظه بفرمایید در آیه هفده دارد که (قُلْ مَن ذَا الَّذِي يَعْصِمُكُم مِنَ اللَّهِ إِنْ أَرَادَ بِكُمْ سُوءاً أَوْ أَرَادَ بِكُمْ رَحْمَةً) این نیاز دارد به تبیینی و توضیحی, فرمود عاصم و حافظ خداست اگر خدا بخواهد به شما سوئی برساند هیچ کسی نمی تواند عاصم باشد اگر خدا خواست به شما رحمتی بکند هیچ کسی نیست عاصم باشد می بینید این ظاهراً هماهنگ نیست خب رحمت الهی که دیگر عاصم نمی خواهد معلوم می شود این نیاز به توضیح دارد نیاز به تشریح دارد یعنی اگر خدای سبحان خواست به شما سوئی برساند چیزی عاصم نیست مگر رحمت الهی و اگر خواست رحمت برساند چیزی عاصم نیست مگر خود خدا وگرنه همین آیه را همین طور به صورت صریح شما بخواهید بخوانید می بینید ناهماهنگی است چه کسی شما را حفظ می کند آن وقتی که خدا خواست به شما سوئی برساند یا به شما خیری برساند این تعبیر می بینید آغاز و انجامش هماهنگ نیست آغاز و انجامش در آیه دو سوره مبارکه «فاطر» است که (مَا يَفْتَحِ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِن رَّحْمَةٍ فَلاَ مُمْسِكَ لَهَا وَمَا يُمْسِكْ فَلاَ مُرْسِلَ لَهُ) آن دو قضیه است و شفاف و روشن اما اینجا تقدیری می خواهد آنجا که خدا خواست به انسان رحمت برساند که عاصم نمی خواهد خود خدا می خواهد به انسان رحمت برساند نه ما می خواهیم که جلوی رحمت را بگیریم نه اینکه این خطر است ولی معیار این است به تعبیر سیدناالاستاد(رضوان الله علیه) که اگر کسی خواست مورد تنبیه خدا قرار بگیرد هیچ کسی نمی تواند حافظ باشد مگر خود خدا و اگر خدای سبحان خواست خیری برساند کسی نمی تواند جلوی این خیر را بگیرد و خدا خیر را می رساند [1] (وَلاَ يَجِدُونَ لَهُم مِن دُونِ اللَّهِ وَلِيّاً وَلاَ نَصِيراً).

۱- (۲۹) . المیزان، ج۱۶، ص۲۸۷.

«و الحمد للّه ربّ العالمين»

آیات ۱۷ تا ۲۳ سوره احزاب ۹۲/۰۱/۳۱

.Your browser does not support the audio tag

(قُلْ مَن ذَا الَّذِی یَعْصِمُکُم مِنَ اللَّهِ إِنْ أَرَادَ بِکُمْ سُوءاً أَوْ أَرَادَ بِکُمْ رَحْمَةً وَلاَ یَجِدُونَ لَهُم مِن دُونِ اللَّهِ وَلِیّاً وَلاَ نَصِیراً (۱۷) قَدْ یَعْلَمُ اللَّهُ الْمُعَوِّقِینَ مِنکُمْ وَالْقَائِلِینَ لِإِخْوَانِهِمْ هَلُمَّ إِلَیْنَا وَلاَ یَأْتُونَ الْبَأْسَ إِلَّا قَلِیلاً (۱۸) أَشِحَّةً عَلَیْکُمْ فَإِذَا جَاءَ الْخَوْفُ رَأَیْتَهُمْ یَنظُرُونَ إِلَیْکَ تَدُورُ أَعْیُنُهُمْ کَالَّذِی یُغْشَی عَلَیْهِ مِنَ الْمَوْتِ فَإِذَا ذَهَبَ الْخَوْفُ سَلَقُوکُم بِأَلْسِنَةٍ حِدَادٍ أَشِحَّةً عَلَی الْخَیْرِ أُولئِکَ لَمْ یُؤْمِنُوا فَأَحْبَطَ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ وَکَانَ ذلِکَ عَلَی اللَّهِ یَسِیراً (۱۹) یَحْسَبُونَ الْأَحْزَابَ لَمْ یَذْهَبُوا وَإِن یَأْتِ الْأَحْزَابُ یَوَدُّوا لَوْ أَنَّهُمْ بَادُونَ فِی الْأَعْرَابِ یَسْأَلُونَ عَنْ أَنبَائِکُمْ وَلَوْ کَانُوا فِیکُم مَا قَاتَلُوا إِلَّا قَلِیلاً (۲۰) لَقَدْ کَانَ لَکُمْ فِی رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَن کَانَ یَرْجُوا اللَّهَ وَالْیَوْمَ الْآخِرَ وَذَکَرَ اللَّهَ کَثِیراً (۲۱) وَلَمَّا رَأَی الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزَابَ قَالُوا هذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَصَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَمَا زَادَهُمْ إِلَّا إِیمَاناً وَتَسْلِیماً (۲۲) مِنَ الْمُؤْمِنِینَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَیْهِ فَمِنْهُم مَّن قَضَی نَحْبَهُ وَمِنْهُم مَّن یَنتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِیلاً(۲۳))

وجه تسمیه این سور ه به احزاب و خندق

سوره مبارکه «احزاب» به مناسبت اینکه چند بار کلمه احزاب در این سور ه ذکر شده است به این نام نامیده شده, کلمه خندق در قرآن نیست کلمه خندق آن قسمت تاریخی یا زمینی است که به دستور حضرت حفر شده و این جنگ از یک جهت به همان خندق نامیده می شود ولی قسمت مهم, احزاب است.

گروه های تشکیل دهنده جنگ احزاب

این گروه ها اعم از مشرکین و منافقین, یهودی های متنبّه مدینه و اطراف مدینه بعد از جریان بدر و بعد از جریان احد یک توطئه مشترکی داشتند یعنی دشمنان داخلی و خارجی. یهودی های داخل مدینه در اثر کارشکنی از یک سو و ارتباط تنگاتنگ با مشرکین مکه از سوی دیگر حضرت بخشی از اینها را از مدینه بیرون کرد که اینها رفتند در خیبر مستقر شدند آنجا هم فتنه گری داشتند. بعد از جریان جنگ بدر و احد این گروه های داخل و خارج متشکّل شدند شده احزاب.

ص: ۱۱۰۵

بررسی زمینه های هراس مؤمنین در این جنگ

همان طوری که قبلاً ملاحظه فرمودید اینها کلّ مدینه را محاصره کردند یعنی هم از بالای مدینه آمدند هم از پایین, هم از شمال مدینه هم از جنوب این از نظر جغرافیایی محاصره شد. تبلیغات فراوانی هم کردند مردم را به رعب و وحشت انداختند فقر مالی مجاهدان مدینه از یک سو, نداشتن امکانات نظامی از سوی دیگر, کارآزموده نبودن جنگی از سوی دیگر, کم بودن عُدّه و عِدّه اینها از سوی دیگر, زمینه هراس را فراهم کرد.

تبیین وعده های الهی در تأمین اقتصادی و نظامی مسلمانان

در چنین زمینه ای ذات اقدس الهی همان طوری که وعده تأمین اقتصادی داد وعده تأمین سیاسی و نظامی هم داد در قرآن کریم چند طایفه آیه ناظر به حالت رفاه و حالت شدّت است سرّاء و ضرّاء. در اصل خلقت فرمود ما آسمان و زمین را آفریدیم فصول چهارگانه را تنظیم کردیم (قَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ) یعنی چهار فصل, (سَوَاءً لِلسَّائِلِينَ) (۱) هر که رفت درس اقتصاد خواند کار اقتصادی کرد بهره می برد برای ما فرق نمی کند (سَوَاءً لِلسَّائِلِينَ) این یک اصل عمومی است که در آن برّ و فاجر سهیم اند این طور نیست که اگر کسی غیر مسلمان بود ولی درس اقتصادی خواند و جدّیت کرد و به دنبال کار رفت بهره اقتصادی نبرد این طور نیست. در سوره مبارکه «اسراء» فرمود: (كُلًّا نُمِدُّ) ما همه را کمک می کنیم (كُلًّا نُمِدُّ هٰؤُلَاءِ وَهٰؤُلَاءِ) (۲) مؤمنین را, کفار را, بدان را, خوبان را اینها را امداد می کنیم به عنوان آزمون, اگر دیدیم بیراهه رفتند از اینها می گیریم و اینها را می گیریم و اگر دیدیم به راه افتادند که نعمت های اینها را افزون می کنیم این در حال عادی اما نسبت به مؤمنین یک وعده غیبی برای تأمین اقتصادی داد فرمود: (وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَاةَ وَالْإِنْجِيلَ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِم مِن رَبِّهِمْ) اگر اینها به دین و آثار دین عمل کردند یعنی هر ملّتی یهودی ها در زمان خودشان, مسیحی ها در زمان خودشان و مسلمان ها در زمان خودشان عمل کردند (لَأَكَلُوا مِن فَوْقِهِمْ وَمِن تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ), (۳) (وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَاتَّقَوا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ) (۴) اینها اصول کلی وعده الهی است که اگر کسی در راه بود نه بیراهه رفت نه راه کسی را بست خدا از کمک های غیبی, مسائل مالی و اقتصادی او را تأمین می کند. در جریان سیاسی و نظامی هم چنین وعده ای را داد فرمود انبیا آمدند هدایت کردند گفتند تحمل کردند و عده ای علیه انبیا شوریدند و بالأخره ذات اقدس الهی از کمک های غیبی, مؤمنان و انبیای الهی را یاری کرد که (سَخَّرَهَا عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيَالٍ وَثَمَانِيَةَ أَيَّامٍ) (۵) از همین قبیل است (فَأَخَذْنَاهُ وَجُنُودَهُ فَنَبَذْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ) (۶) از این قبیل است (فَدَمَّرْنَاهُمْ) (۷) از این قبیل است و مانند آن.

۱- (۱) . سوره فصلت, آیه ۱۰.

۲- (۲) . سوره اسراء, آیه ۲۰.

۳- (۳) . سوره مائده, آیه ۶۶.

۴- (۴) . سوره اعراف, آیه ۹۶.

۵- (۵) . سوره حاقه, آیه ۷.

۶- (۶) . سوره قصص, آیه ۴۰; سوره ذاریات, آیه ۴۰.

۷- (۷) . سوره فرقان, آیه ۳۶.

نمونه هایی از امدادهای الهی در تأمین نظامی مسلمانان

در بحث هـای روایی ملاـحظه فرمودیـد از وجود مبارک حضـرت امیر(سـلام الله علیه) سؤال کردنـد که در جریان عاد خـدای سبحان به وسـیله باد عده ای را از بین برد آیا درباره مسلمان ها چنین اتفاقی افتاد فرمود بله در جریان جنگ احزاب همین طور بود (فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحاً) (۱) همین است این طور نیست که این بلای غیبی مخصوص عاد باشـد اگر نسبت به آ نها (سَخَّرَهَا عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيَالٍ وَثَمَانِيَةَ أَيَّامٍ) بود اینجا هم فرمود: (فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحاً). وعـده های الهی نسـبت به مسائل سیاسـی و نظامی از همین آیات است فرمود شـما با مشـکلات جدّی روبه رو بودید ما از چند ناحیه شما را کمک کردیم و از تمام نواحی که شما ضعف داشتید ضـعفتان را ترمیم کردیم شـما عددتان کم بود عُدّه تان کم بود امکاناتتان کم بود از نظر روانی ترسیدید ما همه اینهـا را تأمین کردیم شـما اگر بی تابی می کردیـد ما در قلب شـما آرامش ایجاد کردیم آنها اگر به ظاهر آرام بودنـد در قلب آنها هراس و ترس ایجاد کردیم خدای سبحان که «مقلّب القلوب» (۲) است اگر کسـی به راه بیفتد و این قلبش را در اختیار او قرار بدهـد یـا علم و ایمـان و معرفت نصـیبش می کنـد که «العلم نور یقـذفه الله فی قلب من یشاء» (۳) یا سـکینت و آرامش را نصیب می کند که (أنزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ) (۴) و مانند آن, آرامش از بهترین نعمت های الهی است و اگر بیراهه رفته است ترس را بر قلب آنها مسلّط می کند گاهی به صورت متکلّم وحده, گاهی به صورت متکلّم مع الغیر گاهی به صورت فعل ماضی به این اشاره می کنـد, گاهی (سَأُلْقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ) (۵) گاهی (سَنُلْقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ) (۶) گاهی از گذشـته خبر می دهـد فرمود در مـدینه شـما معمولاًـ یا کارگر اینها بودیـد یا وامگیر از اینها بودیـد سـرمایه در مـدینه به دست یهودی ها بود و شـما کوخ نشـین بودید و اینها کاخ نشـین بودند قلعه برای اینها بود شـما هر وقت کمک می خواستید مال می خواستید وام می خواستید از اینها وام می گرفتید.

۱- (۸) . سوره احزاب, آیه ۹.

۲- (۹) . تهذیب الأحکام, ج۲, ص۷۴.

۳- (۱۰) . مصباح الشریعه, ص۱۶.

۴- (۱۱) . سوره توبه, آیه ۲۶.

۵- (۱۲) . سوره انفال, آیه ۱۲.

۶- (۱۳) . سوره آل عمران, آیه ۱۵۱.

بنابراین فکر نمی کردید که شما بتوانید یهودی ها را از مدینه بیرون کنید این شدنی نبود و آنها هم احتمال نمی دادند که از مدینه بیرون بروند برای اینکه تمام توان در اختیار آنها بود شما اینجا چهارتا کارگر بیشتر نبودید با چه عاملی شما می توانستید اینها را بیرون کنید با چه عاملی آ نها احتمال می دادند که مجبور بشوند از مدینه فرار کنند فرمود: (هُوَ الَّذِی أَخْرَجَ الَّذِینَ کَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْکِتَابِ مِن دِیَارِهِمْ لِأَوَّلِ الْحَشْرِ) اوّلین کار را ما کردیم این اول; یعنی سَبق زمانی اگر فخری باشد قابل گفتگوست وگرنه یک کار عادی را خب یکی ساعت اول وارد می شود یکی ساعت دوم وارد می شود اینکه فخر نیست آن کاری که شهامت می طلبد جرأت می طلبد قدرت می طلبد در بین بشر اگر کسی اوّلین بار این کار را بکند خب سزاوار مدح و ثناست و درباره ذات اقدس الهی اگر خداوند برای اوّلین بار مشکل کسی را از این راه حل بکند جای گفتگوست فرمود شما در کل حجاز هیچ فکر نمی کردید یک مشت فقرای مستضعف بتوانند اغنیای مستکبر مُترف مُسرف را از شهرشان بیرون کنند اولین بار ما این کار را کردیم (هُوَ الَّذِی أَخْرَجَ الَّذِینَ کَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْکِتَابِ مِن دِیَارِهِمْ لِأَوَّلِ الْحَشْرِ) حشر یعنی متواری کردن ما آنها را متواری کردیم این (لِأَوَّلِ) عظمتی را می رساند فرمود: (مَا ظَنَنتُمْ أَن یَخْرُجُوا وَظَنُّوا أَنَّهُم مَانِعَتُهُمْ حُصُونُهُم مِنَ اللَّهِ) (1) نه شما فکر می کردید که اینها فرار می کنند نه آنها خیال می کردند که می شود آنها را بیرون کرد هم آنها به قدرتشان متّکی بودند و هم شما گرفتار ضعف بودید (مَا ظَنَنتُمْ أَن یَخْرُجُوا وَظَنُّوا أَنَّهُم مَانِعَتُهُمْ حُصُونُهُم مِنَ اللّه) قلعه هایی که داشتند فکر می کردند آنها را حفظ می کنند قدرت مالی هم که داشتند فکر می کردند پشتوانه آنهاست شما هم کوخ نشین بودید هم دستتان خالی بود لذا از نظر مسائل عادی هیچ راهی نبود که شما پیروز بشوید نه شما فکر می کردید نه آنها فکر می کردند.

۱- (۱۴) . سوره حشر, آیه ۲.

تشابه خروج آمریکایی ها از ایران به خروج یهود از مدینه

نظیر ارتش قوی و نیرومند آمریکا که در ایران مسلّط بود آنها هم همین طور شد هیچ گاه ایرانی ها فکر نمی کردند که بتوانند این آمریکایی ها را از کشور بیرون کنند آنها هم فکر نمی کردند که باید فرار کنند هم آنها با آن قدرتی که داشتند فکر نمی کردند فرار می کنند هم در داخل کسی فکر نمی کرد که می شود آنها را از بین برد و شد (مَا ظَنَنتُمْ أَن یَخْرُجُوا وَظَنُّوا أَنَّهُم مَانِعَتُهُمْ حُصُونُهُم مِنَ اللّه) یعنی «مانعتهم من الله حصونهم» و هر دو شد. فرمود این (لِأَوَّلِ الْحَشْرِ) بود بی سابقه بود این کارهایی که خیلی مهم است می شود گفت اولین بار.

سرّ ارزشمندی اسلام آوردن حضرت علی(علیه السلام) در سبقت آن

اسلام وجود مبارک حضرت امیر(سلام الله علیه) هم همین طور بود آن روزی که همه گرفتار تفکّر جاهلی بودند بت پرستی بود و مانند آن و ایمان آوردن با خطر همراه بود اگر کسی همه این خطرها را تحمل بکند و اوّلین بار دعوت اسلام را لبیک بگوید این فضلی است فخری است لذا برای همیشه درباره وجود مبارک حضرت امیر(سلام الله علیه) این فخر هست که او اوّل المسلمین است چه در بین زن ها چه در بین مردها نه تنها در بین مردها بلکه مطلقا او اول است و بعدش هم حضرت خدیجه(سلام الله علیها) خب این جای گفتگوست, فخر است وگرنه یک کار عادی را کسی بار اول, ساعت اول فرصت بیشتری داشت وارد مسجد می شود این دیگر فخر نیست در آن گونه از موارد با فعل ماضی یاد کرد فرمود: (وَقَذَفَ فِی قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ) [(۱)] در جریان جنگ احزاب هم می فرماید: (قَذَفَ فِی قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ) [(۲)] پس خدایی که «مقلّب القلوب» است گاهی در مسائل سیاسی آرامش ایجاد می کند گاهی علم و معرفت ایجاد می کند در کارهای حوزوی و دانشگاهی که مسائل فرهنگی است این کار «مقلّب القلوب» است فرمود ما زمان و زمین را مسخّر کردیم هم (فَأَرْسَلْنَا عَلَیْهِمْ رِیحاً وَجُنُوداً لَمْ تَرَوْهَا) [(۳)] هم (قَذَفَ فِی قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ) آنها تبلیغ سوء کردند جنگ روانی کردند در شما وحشت ایجاد کردند ما کلّ اینها را علیه آنها شوراندیم اینها هراسان بودند با اینکه مقتدر بودند.

۱- (۱۵) . سوره حشر, آیه ۲.

۲- (۱۶) . سوره احزاب, آیه ۲۶.

۳- (۱۷) . سوره احزاب, آیه ۹.

عدم قدرت انسان در جلوگیری از خیررسانی خدا

در چنین فضایی یک اصل توحیدی را ذکر کرد فرمود اگر خدا بخواهد خیری به شما برساند کسی نمی تواند جلویش را بگیرد بخواهد تنبیه تان کند کسی نمی تواند جلویش را بگیرد در بحث روز چهارشنبه ملاحظه فرمودید برای بیان این جمله از آن حذف متعلّق باید کمک گرفت آیه هفده فرمود: (مَن ذَا الَّذِی یَعْصِمُکُم مِنَ اللَّهِ إِنْ أَرَادَ بِکُمْ سُوءاً أَوْ أَرَادَ بِکُمْ رَحْمَةً) چه کسی می تواند شما را از خدا حفظ کند آن وقتی که خدا می خواهد شما را تنبیه کند یا می خواهد به شما خیر برساند خب آنجا که خدا بخواهد به آدم خیر برساند که نیازی به حفظ کردن ندارد شرح این بخشی که یک مقدار محتاج به توجه آن محذوف است همان آیه دوم سوره مبارکه «فاطر» است که مشخص کرد فرمود دری را که خدا باز می کند کسی نمی تواند ببندد دری را که خدا می بندد کسی نمی تواند باز کند (مَّا یَفْتَحِ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِن رَّحْمَةٍ فَلاَ مُمْسِکَ لَهَا وَمَا یُمْسِکْ فَلاَ مُرْسِلَ) این دو جمله مستقل بودن هر کدام را مبتدا و خبر ذکر کردن می تواند شارح این آیه سوره «احزاب» باشد وگرنه این آیه با همین وضع تأمل برانگیز است آنجایی که خدا بخواهد به کسی رحمت بکند که دیگر لازم نیست که کسی انسان را حفظ بکند این خطر نیست که حفظ بکند. این اصل کلی برای آن است که وقتی روشن شد که مشرکان و منافقان و (فِی قُلُوبِهِم مَرَضٌ) و اهل کتاب همه این گروه های مختلف متحد شدند که علیه اسلام و مسلمان ها قیام کنند.

ص: ۱۱۱۰

اقوال مردم مدینه و مؤمنان آن در مواجهه با احزاب

جمعیّت, اقوالشان فرق کرد فرمود اینها که امتحان شده اند (تَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونَا) (۱) در آنجا که فرمود جنودی آمدند (إِذْ جَاءَتْكُمْ جُنُودٌ) (۲) که قبلاً اشاره شد این متنی است که شرح می خواهد شرح داده شد که بعضی از فوق, بعضی از پایین, اینها آمدند و مدینه را محاصر بکنند اما (تَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونَا) آراء و اقوال و اندیشه ها و تفکّرات به مردم در زمان حمله احزاب مختلف بود بعضی منافق بودند بعضی (فِي قُلُوبِهِم مَرَضٌ) بودند بعضی طراحان توطئه آمیز بودند بعضی هم مؤمنان خالص. حرف آن سه گروه را در آیه دوازده و سیزده مشخص فرمود: (إِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ) (۳) (یک) (وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ) (۴) که ضعیف الایمان اند و بی میل به نفاق نیستند (دو) (وَإِذْ قَالَت طَّائِفَةٌ مِّنْهُمْ يَا أَهْلَ يَثْرِبَ) طراحان توطئه آمیز (سه) (۵) حرف های اینها مشخص شد اما مؤمنان چه گفتند آن را در همین سوره مبارکه «احزاب» آیه ۲۲ فرمود مؤمنان وقتی احزاب آمدند گفتند این همان آزمون الهی است خدا به ما وعده داد و پیغمبر به ما وعده داد، خدا به ما وعده داد برای اینکه فرمود امتحانی در پیش دارید که احزاب و فرقه های گوناگون, نحله های متنوّع علیه شما می شورند و قیام می کنند در آیه ۲۱۴ سوره مبارکه «بقره» این گزارش الهی بود که فرمود: (أَمْ حَسِبْتُمْ أَن تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُم مَّثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِن قَبْلِكُم مَّسَّتْهُمُ الْبَأْسَاءُ وَالضَّرَّاءُ وَزُلْزِلُوا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصْرُ اللَّهِ) که گفتنِ پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) بر اساس استدعاست و گفتن دیگران احیاناً بر اساس استبطاء است فرمود شما تا این صحنه را نبینید بهشت نمی روید شما خیال کردید همین طور رایگان به بهشت می برندتان باید در چنین صحنه هایی که بالأخره باعث رعب و وحشت هست صحنه های سیاسی, نظامی هست امتحان بشوید این بیان قبلی خدا. وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) هم در همین صحنه ها فرمود چنین آزمونی شما در پیش دارید وقتی آن وعده و گزارش الهی را قبلاً شنیده بودند این گزارش پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) را شنیده بودند وقتی احزاب آمدند طبق آیه ۲۲ همین سوره «احزاب» فرمود: (وَلَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزَابَ قَالُوا هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ) (یک) (وَرَسُولُهُ) (دو) اینها وعده خداست که آزمون الهی است ما باید امتحان پس بدهیم. پس (إِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ) (یک) (وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ) (دو) (وَإِذْ قَالَت طَّائِفَةٌ مِّنْهُمْ يَا أَهْلَ يَثْرِبَ) (سه) قول چهارم [یا چهارم و پنجم] همین است که الآن اینجا باید بخوانیم.

۱- (۱۸) . سوره احزاب, آیه ۱۰.

۲- (۱۹) . سوره احزاب, آیه ۹.

۳- (۲۰) . سوره احزاب, آیه ۱۲.

۴- (۲۱) . سوره احزاب, آیه ۱۲.

۵- (۲۲) . سوره احزاب, آیه ۱۳.

نقش آفرینی منافقان مدینه در دور کردن مردم از یاری پیامبر

فرمود: (قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الْمُعَوِّقِينَ مِنكُمْ وَالْقَائِلِينَ لِإِخْوَانِهِمْ هَلُمَّ إِلَيْنَا) البته اینها یا یک گروه اند یا دو گروه, اگر دو گروه بودند که می شود پنج قول که قول مؤمنین می شود قول ششم و اگر یک گروه باشند که کلاًّ می شود پنج قول. معوّق یعنی کسی که عائق ایجاد می کند عائق متعدی است اما تعویق که باب تفعیل است برای تشدید و کثرت و مبالغه است معوّقین یعنی تلاش و کوشش همه جانبه آنها این است که مانع تراشی کنند عائق ایجاد کنند مانع ایجاد کنند که شما حضور پیدا نکنید یا نیایید یا برگردید به مدینه چون از مدینه خارج شده بودند تا محدوده همان جایی که حفاری کرده بودند خندق کَنده بودند اینها معوّقین اند اینها کسانی اند که در بخشی از آیات از اینها یاد کردند که فرمود: (وَهُمْ يَنْهَوْنَ عَنْهُ وَيَنْأَوْنَ عَنْهُ) [(۱)](#) اینها هم نائی اند هم ناهی, نائی یعنی آدم دور که می گویند حجّ تمتّع برای نائی است کسانی که از مکه دورند فرمود: (وَهُمْ يَنْهَوْنَ عَنْهُ وَيَنْأَوْنَ عَنْهُ) یعنی هم خودشان از دین دورند هم دیگران را نسبت به دین نهی می کنند اینها نائیان ناهی اند, ناهیان نائی اند این گروه هم که معوّق بودند اینها کسانی بودند که خودشان منصرف بودند دیگران را هم منصرف می کردند این کار معوّقان. (وَالْقَائِلِينَ لِإِخْوَانِهِمْ هَلُمَّ إِلَيْنَا) اگر همین ها باشند اینهایی که درصدد تعویق اند مانع تراش اند ایجاد مانع می کنند به هم فکرانشان می گویند به طرف ما بیایید مگر بیکارید می روید جبهه, خودتان را به کُشتن می دهید (هَلُمَّ إِلَيْنَا) این هَلُمّ در بعضی از لغات عرب همیشه مفرد ذکر می شود در برخی از لغات برای مفرد, مفرد است برای جمع, جمع اینکه وجود مبارک حضرت امیر(سلام الله علیه) هنگام تکفین و تحنیط وجود مبارک حضرت زهرا(سلام الله علیها) فرمود: «هَلُمّوا» این برای آن است که لغت اینها این هلمّ را جمع ذکر می کنند وگرنه طبق برخی از لغات این هَلُم مفرد ذکر می شود چه مخاطبش جمع باشد چه مفرد, اینجا مخاطبش با اینکه جمع است مفرد ذکر شده ولی در آن قصّه و مقتل «هَلُمّوا تزوّدوا مِن اُمِّکُم». [(۲)](#) هلم این است که طبق این لغت اسم فعل است و چه مفرد و چه جمع, مفرد ذکر می شود (هَلُمَّ إِلَيْنَا) و خودشان هم در بأس و جنگ شرکت نمی کنند (إِلَّا قَلِيلاً), (إِلَّا قَلِيلاً) به حسب ظاهر یعنی مگر زمان اندک لکن اینها که منافق اند اصلاً در جنگ حضور ندارند.

ص: ۱۱۱۲

۱- (۲۳) . سوره انعام, آیه ۲۶.

۲- (۲۴) . بحارالأنوار, ج۴۳, ص۱۷۹.

سرّ تعبیر قرآن به اندک بودن ایمان منافقان

منافق از کافر هم بـدتر است برای اینکه (فِی الدَّرْکِ الْأَسْفَلِ مِنَ النّارِ) (۱) است منافق اصـلاً ایمان ندارد چه کم چه زیاد, چرا در بخشـی از آیات دارد که ایمان منافقان (لا یَذْکُرُونَ اللّهَ إِلاّ قَلِیلاً) (۲) وجود مبارک حضرت امیر(سلام الله علیه) فرمود برای اینکه منـافق فقـط تظـاهر دنیایی دارد و در ظاهر به یاد خـداست نه در سـرّ و باطن (۳) پس از نظر ایمـانِ واقعی او اصـلاً ایمان ندارد ذرّه ای ایمان در او نیست جبهه رفتن اینها هم همین طور است.

اصلاً اینها به یاد خدا نیستند برای اینکه خدا را قبول ندارند خب اینهایی که خدا را قبول ندارند نه قلیل نه کثیر, درباره دیگران فرمود: (اذْکُرُوا اللّهَ ذِکْراً کَثِیراً) یا اینجا درباره مؤمنین فرمود: (وَذَکَرَ اللّهَ کَثِیراً) اما منافقین که اصلاً به یاد خدا نیستند.

علت فاقد ارزش بودن حضور منافقان در جبهه

سرّش این است اینها که به ذکر خـدا هسـتند نه برای ایمان به خـدا باشد یا برای بهشت رفتن باشد یا برای پرهیز از جهنم باشـد اینها برای دنیاست یک اصل, دنیا هم (قُلْ مَتاعُ الدُّنْیا قَلِیلٌ) (۴) این دو اصل, وقتی ذکر اینها برای دنیا باشد پس (وَلا یَذْکُرُونَ اللّهَ إِلاّ قَلِیلاً) اینجا هم (وَلا یَأْتُونَ الْبَأْسَ إِلاّ قَلِیلاً) نه اینکه اینها واقعاً چنـد روزی دارنـد با کفار می جنگنـد اصـلاً رفیق آنها هسـتند توطئه گر آنها هسـتند این چگونه می شود یک هفته برای رضای خـدا بجنگـد اگر یک وقت هم در جبهه حضور پیـدا می کنـد للـدنیاست و دنیا هم (قُلْ مَتاعُ الدُّنْیا قَلِیلٌ) پس اینها اصـلاً در جبهه حضور ندارند بدنی حضور دارند برای توطئه که کارشـکنی بکننـد گزارش بدهنـد خبرچینی بکننـد و ماننـد آن (وَلا یَأْتُونَ الْبَأْسَ إِلاّ قَلِیلاً) اینها (أَشِحَّهً عَلَیْکُمْ) به حسب ظاهر خیرخواه انـد شَحیح و بخیل انـد می گوینـد خودتان را به کشـتن ندهید اصـلاً نمی شود مشت و درفش و اینها که قابل جنگ نیست چرا خودتان را به کُشـتن می دهیـد شـحیح انـد بخیل اند نسبت به خونریزی شـما می گویند کشـته نشوید خودتان را به کشـتن ندهیـد به زحمت نیندازیـد این خیرخواهـانه بیـان می کننـد در حالی که منافقانه حرف می زننـد وقتی هراس آمـد نائره جنگ ملتهب شد اینها چشـمانشان از شدت ترس شبیه حال محتضـر است (فَإِذا جاءَ الْخَوْفُ رَأَیْتَهُمْ یَنْظُرُونَ إِلَیْکَ تَدُورُ أَعْیُنُهُمْ کَالَّذِی یُغْشی عَلَیْهِ مِنَ الْمَوْتِ) مثل کسـی که مُغشی علیه است بی هوش شده مغمی علیه است در آستانه مرگ است چشمش از شدّت ترس و هراس می گردد.

۱- (۲۵) . سوره نساء, آیه ۱۴۵.

۲- (۲۶) . سوره نساء, آیه ۱۴۲.

۳- (۲۷) . الکافی, ج۲, ص۵۰۱.

۴- (۲۸) . سوره نساء، آیه ۷۷.

سهم خواهی تند و تیز منافقان بعد از پایان جنگ

اما وقتی مسلمان ها پیروز شدند سرود پیروزی خوانده شد غنائم گرفته شد می گویند ما هم شریکیم (فَإِذَا ذَهَبَ الْخَوْفُ) اینها (سَلَقُوكُم) سَلق یعنی با زبان تند و تیز نیش دارِ گوشه دارِ سهم خواهان (سَلَقُوكُم بِأَلْسِنَةٍ) که این السنه (حِدَادٍ) حداد یعنی تیزها که جمع است برای اینکه «ألسنه» جمع است لسان حدید یعنی زبان تند, زبان نیش دار, زبان زخم زننده حدید یعنی تیز با یک زبان تیز با یک قلم تیز حالا سهم خواهی می کنند می گویند ما در انقلاب شرکت داشتیم ما هم سهم داریم این (فَإِذَا ذَهَبَ الْخَوْفُ سَلَقُوكُم بِأَلْسِنَةٍ حِدَادٍ) حالا با گفتارشان با رفتارشان نوشتارشان سهم خواه اند (أَشِحَّةً عَلَى الْخَيْرِ) خیر یعنی مال, یعنی سهم می خواهند خیلی بخیلانه و حریصانه سهم خواه انقلاب اند خب از آن طرف می گفتند (هَلُمَّ إِلَيْنَا) خودتان را به کشتن ندهید به عنوان اینکه خیرخواه اینها هستند می گویند ما حاضر نیستیم شما خودتان را به کشتن بدهید (أَشِحَّةً عَلَيْكُمْ) اما الآن (أَشِحَّةً عَلَى الْخَيْرِ) قبلاً نسبت به ترک خونریزی حرص داشتند الآن نسبت به جمع غنائم حرص دارند فرمود اینها هم یک گروه اند. خب (أَشِحَّةً عَلَى الْخَيْرِ أُولئِكَ لَمْ يُؤْمِنُوا) چون (لَمْ يُؤْمِنُوا) پس معلوم می شود (لَا يَأْتُونَ الْبَأْسَ إِلَّا قَلِيلًا) آن چند روزی یا چند هفته ای که در جبهه حضور داشتند برای رضای خدا نبود یا برای خبرچینی بود یا برای اینکه همان جا هم که رفتند عده ای را بترسانند و بلرزانند بود و مانند آن, ذرّه ای اینها در انقلاب و جبهه حضور نداشتند.

تبیین مقصود از احباط اعمال منافقان در احزاب

(فَأَحْبَطَ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ) یعنی اعمال باطلشان را که باطن بود ظاهر کرد وگرنه این طور نیست که واقعاً کار خیری داشتند بعد خدا باطل کرده باشد یک وقت است کسی کار خوب دارد ـ معاذ الله ـ عاقبت به شرّ می شود مرتد می شود خب اینجا جای احباط و امثال ذلک هست اما اگر کسی از اول منافقانه وارد شده بود این هیچ راهی برای خیر نداشت این کار خیری ندارد تا خدا احباط بکند اگر واقعاً در جمع اینها کسانی بودند که به سوء عاقبت گرفتار شدند نظیر بلعم و سامری و امثال ذلک بله اینجا جای احباط است اما اگر کسی منافقانه حضور داشت و اصلاً به یاد خدا نبود اینجا احباط یعنی «أظهر الله اعماله الباطله» نه اینکه «أحبط الله اعماله الصحیحه».

پرسش: این خلاف ظاهر است؟

پاسخ: آخر فرمود اینها اصلاً به یاد خدا نیستند پس عمل صالح نداشتند تا خدا احباط کند اگر محفوف به قرینه باشد دیگر خلاف ظاهر نیست اگر واقعاً کسی عملی داشته باشد بعد ــ معاذ الله ــ عاقبت به شرّ بشود این می شود احباط اما اگر کسی اصلاً کارش کارشکنی است یا می گوید اینها قوی اند یا می گوید شما ضعیفید یا می گوید چرا خودتان را به کشتن می دهید یا توطئه و خبرچینی برای کفار و منافق می کند این اصلاً ایمان ندارد برای اینکه اینها اگر ذرّه ای ایمان می داشتند بالأخره آن حرف ها را نمی زدند (وَكَانَ ذلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيراً) خدای سبحان آ نها را بخواهد رسوا کند شما را بخواهد پیروز کند قلب آنها را متزلزل کند قلب شما را آرام کند مقدور خدای سبحان است.

پرسش:...پاسخ: آنجا قرینه بر خلاف نیست اما اینجا قرینه بر خلاف است اگر جایی قرینه بر خلاف نباشد خب بله احباط یعنی کار خوبی که شخص کرده در اثر عاقبت بد, اعمالش از بین رفته اما اگر جایی مثل اینجا که از اول تا آخر همه اش درباره کار منافقانه اینهاست کارشکنی اینهاست, اینها کار خیری نکردند تا خدای سبحان بگوید اعمال خیر اینها را ما باطل کردیم. فرمود این احزاب یک عده ماندند یک عده فرار کردند یک عده در شُرف رفتن بودن چون آن (فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحاً) که باد آمده تمام بساط اینها را به هم زده خب اینها متفرّق شدند اینها همین منافقین همین (الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَرَضٌ) همین ها که می گویند: (يَا أَهْلَ يَثْرِبَ لاَ مُقَامَ لَكُمْ) همین ها که گفتند: (هَلُمَّ إِلَيْنَا) همان ها که (أَشِحَّةً عَلَى الْخَيْرِ) بودند اینها می دیدند که این احزاب رفتند یا ماندند, اگر گروهی از اینها رفتند دوباره برگشتند اینها می گویند ای کاش ما اینجا نبودیم در مدینه بودیم چون حضرت یعنی وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) دستور داد اینها از شهر بیرون بیایند که اطراف مدینه را خندق کَندند.

پذیرش پیشنهاد سلمان در حفر خندق توسط رسول خدا(صلّی الله علیه و آله و سلّم)

در این بحث های روایی از علی بن ابراهیم نقل کردند که سلمان(رضوان الله تعالی علیه) به وجود مبارک پیغمبر عرض کرد که در عجم در بلاد ما وقتی دشمن می خواست حمله کند ما خندق می کَندیم حضرت امضا فرمود (۱) حالا خیلی از موارد است که وجود مبارک خود حضرت می خواست تصمیم بگیرد, دیگری هم چنین مطلبی را به عرض حضرت رساند و حضرت ظاهراً چیزی نمی فرمود, نمی فرمود که حالا من خودم تصمیم گرفته بودم برای احترام مشورت و آرای دیگران شاید ساکت بودند به هر تقدیر این را در بحث هایی روایی ملاحظه فرمودید که از علی بن ابراهیم نقل شده. داشتند خندق می کَندند خب آن سنگی که پیدا شد مقدورشان نبود وجود مبارک حضرت وضو گرفت و بعد مقداری از آب وضو را روی آن قسمت ریخت بالأخره کلنگی زد و کلّاً مسئله حل شد. (۲)

اخبار قرآن از علاقه مندی منافقان در زمان جنگ

در چنین فضایی اینها در بیرون مدینه بودند بعد اگر دوباره بر فرض این احزاب می آمدند همین گروهی که یاد شدند اینها علاقه مند بودند که در این صحنه حضور نداشته باشند (یک) در بیابان ها و روستاهای اطراف باشند (دو) و خبر را از نظامی ها و جبهه ای ها سؤال می کردند (سه) که می گفتند وضع جبهه چه خبر است یعنی اینها علاقه داشتند که در محدوده خندق نباشند (یک) در خود شهر مدینه هم نباشند (دو) در بوادی به سر ببرند (سه) خبر جبهه را از افرادی که از جبهه بیرون می آیند بپرسند (چهار) (يَحْسَبُونَ الْأَحْزَابَ لَمْ يَذْهَبُوا) خیال می کردند که این گروه هایی که آمدند هنوز نرفتند (وَإِن يَأْتِ الْأَحْزَابُ) اگر دوباره احزاب برمی گشتند همین گروهی که شرح سیّئات و خبائث اینها گذشت (يَوَدُّوا) علاقه مند بودند (لَوْ أَنَّهُمْ بَادُونَ فِي الْأَعْرَابِ) اینها که شهرنشین اند عرب اند آنها که بادیه نشین اند اعراب اند بَدو یعنی بیابان (جَاءَ بِكُم مِّنَ الْبَدْوِ) (۳) یعنی از بیابان, نباید بگوییم بدواً این حرف را می زنند یا بدواً این طور می نویسند بدو یعنی بیابان این ناقص واوی نیست این مهموز اللام است «بدء» یعنی ابتدا نه بدو, بدو یعنی بیابان (جَاءَ بِكُم مِّنَ الْبَدْوِ) یعنی از بیابان, اینها (بَادُونَ فِي الْأَعْرَابِ) علاقه مند بودند که جزء اعراب بدوی باشند اعرابی که در بدو در بیابان زندگی می کنند آنجا باشند و از وضع شهر به وسیله نظامیانی که می آیند باخبر باشند این علاقه آنها بود (يَسْأَلُونَ عَنْ أَنبَائِكُمْ) آنها آنجا باشند در روستاهای اطراف که سالم است باشند فقط ببینند که خبر اینجا چیست که اگر ـ خدای ناکرده ـ آ ن احزاب پیروز شدند که اینها بیایند علیه مسلمان ها بشورند و اگر مسلمان ها پیروز شدند که بیایند برای جمع غنیمت بگویند انا شریک! (وَإِن يَأْتِ الْأَحْزَابُ يَوَدُّوا لَوْ أَنَّهُمْ بَادُونَ فِي الْأَعْرَابِ يَسْأَلُونَ عَنْ أَنبَائِكُمْ).

۱- (۲۹) . تفسیر القمی, ج۲, ص۱۷۷.

۲- (۳۰) . تفسیر القمی, ج۲, ص۱۷۸.

۳- (۳۱) . سوره یوسف, آیه ۱۰۰.

تبیین معنای (وَ لَو کانوا... إلاّ قلیلاً)

بعد فرمود: (وَلَوْ كَانُوا فِيكُم مَا قَاتَلُوا إِلَّا قَلِيلًا) اینها اگر در شما بودند کارشان هم اندک بود اندکشان همین است نه اینکه حالا یک نفر را می کشند دو نفر را می کشند اینها هرگز برای رضای خدا برای بهشت رفتن برای ترس از جهنم این کار را نمی کنند یا برای تقویت اسلام این کار را نمی کنند کسی که منافق است کاری به این ندارد. البته اگر در بین اینها افراد ضعیف الایمان بود ممکن است این (مَا قَاتَلُوا إِلَّا قَلِيلًا) معنای ظاهری خودش را داشته باشد.

اسوه بودن رسول خدا(صلّی الله علیه و آله و سلّم) و نشانه ایمان آورندگان به او در احزاب

بعد در اینجا آن متن کلی را ذکر فرمود که اصل کلی است (لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيراً) اگر کسی به یاد خدا و قیامت است و به این دستور الهی عمل بکند که (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْراً كَثِيراً) (۱) این اُسوه و قُدوه اش وجود مبارک پیامبر است آنها که به حضرت ائتسا دارند به حضرت تأسّی دارند چه کسانی اند؟ این گروه اند (وَلَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزَابَ قَالُوا). تاکنون پنج گروه ذکر شده یک گروه این بود که (إِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ) دو: (الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ) سه: (إِذْ قَالَت طَّائِفَةٌ مِّنْهُمْ يَا أَهْلَ يَثْرِبَ) چهار: (قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الْمُعَوِّقِينَ) پنج: (وَالْقَائِلِينَ لِإِخْوَانِهِمْ) حالا اینها یا همه شان منافق بودند یا بعضی منافق بعضی (فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ) بودند همه این اقوال خمسه از پنج, شش نفر بود یا این اقوال خمسه را فرض کنید این پنجاه نفر گفتند پنج نفرشان این قول گفتند پنج نفر آن قول یا ده نفر این قول یا ده نفر آن قول بالأخره تاکنون پنج قول نقل شده اما قول مؤمنان این است که (وَلَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزَابَ قَالُوا هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ) که در آیه ۲۱۴ سوره مبارکه «بقره» گذشت (وَرَسُولُهُ) که پیامبر مکرّر فرمود شما امتحان سختی در پیش دارید گروه هایی علیه شما و اسلام و انقلاب شما قیام می کنند باید دفاع کنید.

۱- (۳۲) . سوره احزاب, آیه ۴۱.

آزمون الهی بودن جنگ احزاب و پایداری مؤمنان در آن

بعد فرمود: (وَصَدَقَ اللَّهُ) این آزمون الهی است (وَرَسُولُهُ) طبق بیان پیامبر این آزمون الهی است (وَمَا زَادَهُمْ إِلَّا إِيمَاناً وَتَسْلِيماً) همان وعده هایی که ذات اقدس الهی داد گفتار الهی داد اینها مؤمنانه به عهدشان عمل کردند در آیه پانزده همین سور ه که خواندیم فرمود: (وَلَقَدْ كَانُوا عَاهَدُوا اللَّهَ مِن قَبْلُ لاَ يُوَلُّونَ الْأَدْبَارَ) تعهّد کردند یک عدّه فرار کردند اما اینها (مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ).

شهادت طلبی یاران امام حسین(علیه السلام) نمونه ای از پایداری مؤمنان

در آن روز به عرضتان رسید شهدای کربلا یکی پس از دیگری مثل مسلم, مثل حبیب اینها که شهید می شدند یکی که رفته بود دیگری که مانده بود می گفت: (مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُم مَّن قَضَى نَحْبَهُ وَمِنْهُم مَّن يَنتَظِرُ) خود وجود مبارک سیدالشهداء(سلام الله علیه) وقتی اصحاب یکی پس از دیگری با امام وداع کرده می خواستند به میدان بروند می فرمود: (فَمِنْهُم مَّن قَضَى نَحْبَهُ وَمِنْهُم مَّن يَنتَظِرُ) (۱) نَحب یعنی آن نذر واجب الوفا، اینها مثل اینکه نذر واجب الوفا دارند خودشان را مسئول می دانند که بروند در جبهه (مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُم مَّن قَضَى نَحْبَهُ) نَحب آن نذر واجب الوفا را می گویند برخی ها به نذرشان عمل کردند بعضی ها منتظر نوبت اند (وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلاً).

«و الحمد لله ربّ العالمین»

فهرست مطالب

۱- (۳۳) . المناقب, ج۴, ص۱۰۰.

آیات ۲۱ تا ۲۷ سوره احزاب ۹۲/۰۲/۰۱

.Your browser does not support the audio tag

(لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيراً (۲۱) وَلَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزَابَ قَالُوا هذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَصَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَمَا زَادَهُمْ إِلَّا إِيمَاناً وَتَسْلِيماً (۲۲) مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُم مَّن قَضَى نَحْبَهُ وَمِنْهُم مَّن يَنتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلاً (۲۳) لِيَجْزِيَ اللَّهُ الصَّادِقِينَ بِصِدْقِهِمْ وَيُعَذِّبَ الْمُنَافِقِينَ إِن شَاءَ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّه كَانَ غَفُوراً رَّحِيماً (۲۴) وَرَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِغَيْظِهِمْ لَمْ يَنَالُوا خَيْراً وَكَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ وَكَانَ اللَّهُ قَوِيّاً عَزِيزاً (۲۵) وَأَنزَلَ الَّذِينَ ظَاهَرُوهُم مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِن صَيَاصِيهِمْ وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ فَرِيقاً تَقْتُلُونَ وَتَأْسِرُونَ فَرِيقاً (۲۶) وَأَوْرَثَكُمْ أَرْضَهُمْ وَدِيَارَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ وَأَرْضاً لَّمْ تَطَؤُوها وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيراً (۲۷))

ص: ۱۱۱۸

موقعیت نظامی و سیاسی جنگ احزاب

جریان جنگ احزاب, موقعیّت نظامی و سیاسی اش به این صورت بود که فرمود احزاب آمدند خودِ حزب از یک گروه و جمعیّتی حکایت می کند پس چند نفر نبودند چند گروه بودند چه اینکه از این چند گروه به چند جُند یاد کرده است فرمود: (إِذْ جَاءَتْكُمْ جُنُودٌ) (۱) یک نفر را نمی گویند جُند چه اینکه یک نفر را نمی گویند حزب پس چند گروه بودند که از آنها به عنوان احزاب یاد کردند و چند گروه بودند که از آنها به عنوان جنود یاد کردند. اینها از آن جهت که یک تفکّر سیاسی و اجتماعی برای براندازی داشتند, شدند احزاب از آن جهت که نیروی مسلّح بودند شدند جنود ممکن است کارها تقسیم شده باشد ولی غالب اینها مسلّح بودند پس از آن جهت که کار نظامی می کردند تعبیر به جنود شد از آن جهت که کار سیاسی, اجتماعی داشتند تعبیر به احزاب شد.

سرّ وعده بودن آزمون الهی در احزاب

مطلب دوم آن است که آزمون الهی که پایانش خیر و رحمت است وعده است نه وعید, خدای سبحان در سوره مبارکه «بقره» همان طوری که آیه اش قبلاً گذشت فرمود شما حادثه ای را در پیش دارید که با آزمون الهی همراه است طوری است که همه شما متزلزل می شوید و لرزه در فضای زندگی شما حکومت می کند (وَزُلْزِلُوا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصْرُ اللَّهِ) (۲) که گفتار وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) به عنوان استدعاست و گفتار برخی ها هم احیاناً به صورت استبطاء یعنی دیر شده, چرا وعده نرسید. این حادثه ای که خدا در سوره مبارکه «بقره» خبر داد و وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) به آنها گزارش داد که چنین حادثه ای در پیش است مؤمنان راستین این را به عنوان یک وعده خدا تلقّی کردند نه وعید لذا فرمود وقتی که احزاب را دیدند مؤمنان گفتند: (هذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ) این وعده الهی است برای اینکه ما در اینجا امیدواریم صابر باشیم حسنه دنیا و حسنه آخرت نصیب ما می شود این می شود وعده الهی دیگر سخن از وعید و اوعدَ و امثال ذلک نیست مؤمنان راستین می گویند این وعده خداست این چنین نیست که عذاب الهی باشد و مانند آن.

۱- (۱) . سورهٔ احزاب, آیهٔ ۹.

۲- (۲) . سورهٔ بقره, آیهٔ ۲۱۴.

نیازمندی مطالب عملی به الگو و معرفی رسول خدا برای آن

مطلب دیگر آن است که مطالب علمی با گفتن و اقامه برهان حل می شود اما مطالب عملی گذشته از اینکه نیاز به تعلیم دارد یک الگوی عملی هم می خواهد که انسان چگونه این را پیاده کند از یک طرف وهم و خیال مزاحم اند از یک طرف شهوت و غضب معارض اند اما وقتی انسان ببیند که عده ای همین مطلب را خوب فهمیدند و پیاده کردند و جواب خوبی داد اینها می توانند به آنها اقتدا کنند فرمود این معارف و عقاید و اخلاق و مسائل حقوقی به وسیله وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) و اهل بیتی که به اینها ملحق اند عمل شده است خروجی اش هم خوب است شما اینها را می بینید به اینها تأسّی می کنید (لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ) وجود مبارک آن حضرت چهل سال قبل از بعثت و رسالت آزمون داد بعدش هم که سیزده سال در مکه الآن هم که چهار, پنج سال است در مدینه دارد امتحان می دهد پس این می تواند اُسوه خوبی باشد یعنی خروجی خوبی دارد راه عملی هم دارد از دیرزمان این مسئله اُسوه مطرح بود.

لزوم الگوپذیری از اسوه ها به مقدار مقدور

در سوره مبارکه «ممتحنه» که از اسوه بودن وجود مبارک ابراهیم(سلام الله علیه) و اوحدی از اهل ایمان سخن به میان آمد آنجا آیه چهار و شش سوره مبارکه «ممتحنه» درباره اسوه بودن آن ذوات مقدس است آیه چهار سوره مبارکه «ممتحنه» این است (قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ) حالا لازم نیست کسی به آن حدّی برسد که خدا درباره او بفرماید: (يَا نَارُ كُونِي بَرْداً وَسَلاَماً عَلَى إِبْرَاهِيمَ) (۱) آن مقدور نیست ما هم مأمور به آن حد نیستیم اما آن براهین قبلی, مبارزات قبلی, آن استقامت های قبلی مقدور دیگران هم است فرمود: (قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ).

۱- (۳) . سوره انبیاء, آیه ۶۹.

آیه شش سوره مبارکه «ممتحنه» این است (لَقَدْ کَانَ لَکُمْ فِیهِمْ أَسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَن کَانَ یَرْجُو اللَّهَ وَالْیَوْمَ الآخِرَ وَمَن یَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِیُّ الْحَمِیدُ) اینها الگو هستند پس نمی شود گفت اینها یک سلسله مطالب ذهنی و وهمی اند و فقط در خاطرات رؤیایی می گنجند نه خیر نتیجه عملی هم دارند خروجی خوبی هم دارند.

نکاتی ادبی آیه در تثبیت سیره رسول خدا(صلّی الله علیه و آله و سلّم) و ابراهیم(علیه السلام)

مطلب بعدی آن است که این کار به عنوان یک اصل مسلّم تثبیت شده است به ما امر نفرمود که شما به پیامبر تأسّی کنید ائتسا کنید اقتدا کنید فرمود یک حقیقت تثبیت شده است با (کَانَ) تعبیر کرده (لَقَدْ) آورده فرمود این یک چیز تثبیت شده است سنّت, اینهاست سیره, اینهاست, اسوه, اینهاست طریقه, اینهاست درباره حضرت ابراهیم(سلام الله علیه) همین است درباره وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) هم همین است نفرمود «اقتدوا بالرسول» فرمود این یک اصل تثبیت شده است (لَقَدْ کَانَ لَکُمْ فِی رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ) درباره حضرت ابراهیم هم همین است فرمود: (قَدْ کَانَتْ لَکُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِی إِبْرَاهِیمَ) پس این چنین نیست که یک امر ظاهری باشد این حقیقتی است مستقر یعنی این الگو برای راهیان است چیزی است که اگر کسی بهانه ای نداشته باشد تثبیت شده است با «قد» با فعل ماضی به صورت جمله خبریه که البته به داعی انشاء القا شده است ترسیم فرمود: (قَدْ کَانَتْ لَکُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِی إِبْرَاهِیمَ) در آیه محلّ بحث سوره «احزاب» هم فرمود: (لَقَدْ کَانَ لَکُمْ فِی رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ).

قرآن و اهل بیت تنها ارائه کننده سیره رسول خدا

ص: ۱۱۲۱

پرسش:... پاسخ: خب حالا دیگر سیره حضرت مشخص است سیره حضرت را باید از قرآن و اهل بیت گرفت غیر از این ما راه دیگر نداریم بیگانه خب بیگانه است. خدا غریق رحمت کند مرحوم علامه طباطبایی و علامه امینی را! اینها خب هم هم شهری بودند هم در نجف مأنوس بودند سیدناالاستاد می فرمود وقتی مرحوم علامه امینی آمد منزل گفت من هر فضیلتی که درباره حضرت امیر یافتم اطمینان دارم برای دیگری هم آمده بدون تردید, دو سه روز بعد که جستجو کردند دیدند بله برای آنها هم جعل کردند آنها منتظر بودند ببینند که چه بیانی وجود مبارک پیامبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) درباره حضرت امیر دارد با فاصله کم به بهانه ای برای اوّلی و دومی, دیگران جعل کردند بالأخره راه مشخص است منتها این راه برای همه است این راه مستقیم برای همه است.

بهره وری مردان الهی از اسوه ها

اینکه فرمود: (لِمَن كَانَ يَرْجُوا) نظیر اینکه درباره قرآن از یک طرف فرمود: (هُدىً لِلنَّاسِ) (۱) اما از یک طرف فرمود: (هُدىً لِلْمُتَّقِينَ) (۲) یعنی مردان باتقوا از این کتاب بهره می برند گرچه این کتاب برای هدایت همه مردم است مردان الهی, از اسوه بودن حضرت بهره می برند گرچه آن حضرت اسوه برای همه است خدا او را برای همه اُسوه قرار داد نه اینکه برای گروه خاصی, منتها این گروه خاص استفاده می کنند در جریان حضرت ابراهیم هم همین طور است آن حضرت برای همه انسان ها اسوه است منتها گروه خاصّی بهره می برند (هُدىً لِلْمُتَّقِينَ) این طور است (وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ) (۳) از همین قبیل است.

۱- (۴) . سوره بقره, آیه ۱۸۵.

۲- (۵) . سوره بقره, آیه ۲.

۳- (۶) . سوره اسراء, آیه ۸۲.

علت اندک حساب شدن عبادت منافقین

(لَقَدْ کَانَ لَکُمْ فِی رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَن کَانَ یَرْجُوا اللَّهَ وَالْیَوْمَ الْآخِرَ وَذَکَرَ اللَّهَ کَثِیراً) این ذکر کثیر در چند جای قرآن آمده (یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اذْکُرُوا اللَّهَ ذِکْراً کَثِیراً) (۱) که ما را به کثرت ذکر امر کردند یعنی کثرت نفسی نه تنها کثرت نسبی حالا غفلت احیاناً عارض شد هیچ, بسیاری از موارد انسان باید به یاد خدا باشد منافقین هم همین را داشتند در نمازها حضور داشتند آثار سجده هم در پیشانی بعضی ها بود نه اینکه اینها کمتر عبادت می کردند یا کم عبادت می کردند ولی چون عبادت اینها برای دنیا بود و بر اساس (قُلْ مَتَاعُ الدُّنْیَا قَلِیلٌ) (۲) فرمود: (وَلاَ یَذْکُرُونَ اللّهَ إِلَّا قَلِیلًا) (۳) وگرنه اینها این طور نبود عبادتشان کم باشد اینها وقتی به نماز می ایستادند (إِذَا قَامُوا إِلَی الصَّلاَةِ قَامُوا کُسَالی) (۴) برای اینکه از نماز لذّتی نمی بردند برای تقرّب الی الله نبود غرض این است که کار اینها که عبادت های سوری بود کم نبود.

چگونگی مدیریت پیامبر در مقابله با احزاب

بعد اینکه در طلیعه بحث به عنوان متن فرمود وقتی که این جنود و احزاب از چند طرف آمدند مدینه را محاصره بکنند (تَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونَا) (۵) شما گروه های مختلف شدید آرای مختلف داشتید پنج, شش قول در اینجا تاکنون نقل شده است قبل از اینکه آنها به اطراف مدینه برسند وجود مبارک حضرت چون باخبر شده بود زمینه ای فراهم کرده سپاهیانش را مسلّح کرده از مدینه خارج کرده که آنها به مدینه حمله نکنند و مسئله حفر خندق هم مطرح شد سلمان این پیشنهاد را داده که ما ایرانی ها و فارس ها وقتی بیگانه می خواست به شهر ما حمله کند خندق حفر می کردیم حضرت هم پیشنهاد او را پذیرفت. (۶) فرمود در این فضا ما نگذاشتیم بیگانه ها حمله کنند جلوی اینها را گرفتیم جنگی هم در حقیقت رخ نداد عمروبن عبدود به وسیله وجود مبارک حضرت امیر(سلام الله علیه) به هلاکت رسید.

۱- (۷) . سوره احزاب, آیه ۴۱.

۲- (۸) . سوره نساء, آیه ۷۷.

۳- (۹) . سوره نساء, آیه ۱۴۲.

۴- (۱۰) . سوره نساء, آیه ۱۴۲.

۵- (۱۱) . سوره احزاب، آیه ۱۰.

۶- (۱۲) . تفسیر القمی، ج ۲، ص ۱۷۷.

سرّ نامگذاری عمر بن عبدود به عبدوَد و توصیه اسلام

وَدْ نام یکی از بت هاست که در سوره مبارکه «نوح» از ودّ و یعوق و امثال ذلک نام می برد (۱) اینها می گفتند عبدود بعد دین آمده گفته بگویید عبدالله, عبدالرحمن و مانند اینها, عبدوَد و امثال ذلک را بگذارید کنار; فرمود خداداد بگویید, مهرداد نگویید; دین اسلام آمده و این گونه از نام ها را عوض کرده.

دیدگاه مؤمنان در مواجهه با احزاب

فرمود وقتی اینها آمدند (تَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونَا) آرایتان مختلف است چهار, پنج قول تاکنون گذشت قول مؤمنان راستین این است (هذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَصَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَمَا زَادَهُمْ إِلَّا إِيمَاناً وَتَسْلِيماً) برای اینکه می گفتند ما بالأخره پیروزیم (إِحْدَى الْحُسْنَيَيْنِ) (۲) نصیب ما می شود این طور نیست که ما آسیب ببینیم کم بیاوریم یا شهادت است یا پیروزی و فتح هر دو برای ما حسنه است.

استفاده تربیتی قرآن از ماجرای احزاب

پرسش: آیه اسوه با آیات قبل و بعد ارتباط دارد یا نه؟

پاسخ: بله, قرآن که کتاب قصه نیست در متن یک جریان فوراً آن سهم تربیتی آن اصل تربیتی آن اصل موعظتی را بازگو می کند اگر یک کتاب قصه بود خب اوّلش را می گفت آخرش را می گفت تاریخش را می گفت اصلاً در قرآن سخن از تاریخ نیست هیچ جا نمی گوید که در چه زمانی اتفاق افتاده چون کتاب تاریخ و قصه نیست در وسط مطلب, اسوه بودن آن رهبر را ذکر می کند فرمود: (وَمَا زَادَهُمْ إِلَّا إِيمَاناً وَتَسْلِيماً).

ص: ۱۱۲۴

۱- (۱۳) . سوره نوح، آیه ۲۳.

۲- (۱۴) . سوره توبه, آیه ۵۲.

تبیین معنای بیعت و غاصبانه بودن خروج از احزاب

قبلاً فرموده بود که تعهّد عمومی مطابق آیه پانزده سوره «احزاب» این بود (وَلَقَدْ كَانُوا عَاهَدُوا اللَّهَ مِن قَبْلُ لَا يُوَلُّونَ الْأَدْبَارَ) همه تعهّد سپردند بیعت هم معنایش هم قبلاً گذشت انسان واقعاً باید بیع بکند داد و ستد بکند یعنی جان و مال و عِرض و آبرویش را به خدا بفروشد اگر (إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى) (۱) درست است اگر (فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُم بِهِ) (۲) درست است می شود بیعت, اگر کسی جانش را نفروشد که بیعت نکرده اگر جانش را فروخت واقعاً بیعت کرده وقتی بیعت کرده یعنی بیع کرده هر گونه تصرّفی در جان خودش, وقت خودش, عمر خودش, اعضا و جوارحش بکند بدون اذن آن خریدار این می شود غاصبانه باید بالأخره مالکش اجازه بدهد اگر انسان بیعت کرده خودش را فروخته بهشت گرفته این جان و مال و اعضا و جوارح دیگر برای او نیست اگر بخواهد در زبانش تصرّف بکند, در چشم و گوشش تصرّف بکند باید به اجازه مالک باشد مالک هم حرام را اجازه نمی دهد بنابراین معنای بیعت این است حالا فرمود شما تعهّد سپردید که فرار نکنید یک عدّه مرتب بهانه می گرفتند که فرار کنند.

مجاز بودن خروج جابر بن عبدالله از احزاب و معجزه پیامبر

یک عده با اذن از حضرت رفتند معجزه ای را به دنبال داشت جابربن عبدالله انصاری دید وجود مبارک حضرت روی حِجرش چیزی بسته است این حَجر نیست ظاهراً حِجر است بالأخره انسان وقتی دلش درد می کند دست می گذارد فشار می آورد این دلش را می گیرد گاهی درد شکم هست گاهی در اثر گرسنگی انسان آسیب می بیند دامن را حِجر را به شکم می بست نه حَجَر را از زیر بغل تا این محدوده شکم این قسمت را می گویند حِجر و اگر دامن را به این قسمت ببندد یا شالی را به این قسمت ببندد که شکم پیچ نخورد از درد آسیب نبیند می گویند معصوب الحجر است یعنی این قسمت را بست که آسیب نبیند نه اینکه حَجر بست بنابراین دیدند حضرت این کار را کرده جابر از اصحاب است و فهمید که وجود مبارک حضرت در اثر شدت گرسنگی این کار را کرده چیزی به شکم بست عرض کرد به من اجازه می دهید که من بروم برای شما غذایی در منزل تهیه کنم فرمود چه چیزی داری گفت من که می آمدم یک مَن جو داشتیم و یک بزغاله و اینها هم داشتیم اجازه می دهید من این کار را بکنم حضرت اجازه داد و ایشان از همان میدان جنگ حرکت کرد آمد در مدینه و به همسرش گفت این صاع از شعیر را فوراً به صورت آرد و نان در بیاور این گوساله هم که ما داریم را به صورت غذایی آماده کن که ما مهمان داریم بعد آمد میدان جنگ بعد از مدتی آمد به وجود مبارک حضرت عرض کرد که این آماده است و بفرمایید این غذا را میل کنید, فرمود من که تنها نباید بیایم این جمعیت باید بیایند خب چند صد نفر بودند اینها هم باید بیایند جابر عرض کرد چشم! آمد به منزل به همسرش گفت اما خب مضطرب بود این حداکثر برای دو, سه نفر می توانست غذا باشد جابر نگران بود همسرش گفت که به حضرت گفتی که ما چقدر غذا داریم گفت بله گفتم, فرمود پس مطمئن باش چون بقیه به عهده خود حضرت است. آمدند مدینه همه مهمان جابر بن عبدالله انصاری شدند با همان غذای دو, سه نفره همه سیر شدند و تمام نمی شد. (۳)

۱- (۱۵) . سوره توبه, آیه ۱۱۱.

۲- (۱۶) . سوره توبه, آیه ۱۱۱.

۳- (۱۷) . تفسیر القمی, ج۲, ص۱۷۸ و ۱۷۹.

بررسی معجزه و قابل اعجاز نبودن محالات عقلی

آن خدایی که درباره مریم(سلام الله علیها) دارد که (کُلَّمَا دَخَلَ عَلَیْهَا زَکَرِیَّا الْمَحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقاً) (۱) می تواند این کار را انجام بدهد یعنی کلّ این نظام همه این عناصر می توانند در درازمدت بشوند گوشت, بشوند نان, در کوتاه ترین مدت که شده می شود معجزه, بر اساس عادت, درازمدت می خواهد بر اساس معجزه, کوتاه ترین مدت حل می شود مثل طیّ الأرض و مقامات دیگر, محالات عقلی قابل اعجاز نیست اما خلاف های عرفی قابل اعجاز است و همین کار را هم کردند. جابر با اجازه حضرت از میدان نبرد آمده شهر و برگشت.

بهانه فراریان از احزاب و ایستادگی مؤمنان

اما یک عده خواستند بگویند خانه ما کسی نیست و زن و بچه تنها هستند و مانند اینها که (إِنَّ بُیُوتَنَا عَوْرَهٌ) که فرمود: (وَمَا هِیَ بِعَوْرَهٍ إِن یُرِیدُونَ إِلَّا فِرَاراً) (۲) در برابر آیه پانزده که فرمود عده ای تعهّد سپردند که فرار نکنند و مع ذلک رو برگرداندند اینها کسانی بودند که (مِنَ الْمُؤْمِنِینَ رِجَالٌ صَدَقُوا) اینها دیگر ایستادند, ایستادند با ایستادگی, بعضی شهید شدند بعضی منتظرند (مِنَ الْمُؤْمِنِینَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَیْهِ فَمِنْهُم مَّن قَضَی نَحْبَهُ) دِیْن خودش را داد یعنی تعهّدی که کرده بود مثل نذر, نَحب آن نذر مؤکّد است انسان که نذری کرد که وفای به آن نذر واجب است وقتی به نذرش وفا بکند می گویند: «قضی نحبه» کم کم درباره اجل هم هست که اگر کسی رخت بربست می گویند «قضی نحبه» (فَمِنْهُم مَّن قَضَی نَحْبَهُ وَمِنْهُم مَّن یَنتَظِرُ) که نوبت او برسد چون (فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ لاَ یَسْتَأْخِرُونَ سَاعَهً وَلاَ یَسْتَقْدِمُونَ) (۳) منتظرند نوبتشان برسد و جانشان را تقدیم کنند.

ص: ۱۱۲۶

۱- (۱۸) . سوره آل عمران, آیه ۳۷.

۲- (۱۹) . سوره احزاب, آیه ۱۳.

۳- (۲۰) . سوره اعراف, آیه ۳۴; سوره نحل, آیه ۶۱.

پرسش: استاد این نحوه گرفتن تعهّد مثل بیعت در غدیر بوده؟

پاسخ: نه, عموماً کسی که ایمان می آورد معنایش همین است یک وقت عمومی است یک وقت بیعت تحت الشجره است یک وقت بیعت رسمی با پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) است یک وقت نه, تک تک می آیند ایمان می آورند معنای ایمان همین است گاهی بیعت تحت الشجره است که یک امر رسمی است یا نظیر غدیر است که یک امر رسمی است یک وقت نه, تک تک اینها ایمان می آورند.

تفاوت بین تولی و توکیل

پرسش: استاد بیعت رسمی با انتخابات چه فرقی دارد؟

پاسخ: انتخاب غیر از تولّی است ما یک تولّی داریم که ولایت پذیری است یک انتخاب داریم که توکیل است انتخاب این است که انسان حقّی که در اختیار اوست قدرتی که در اختیار اوست به کسی می دهد که از طرف او کار می کند اما تولّی آن است که سرپرستی او را, ولایت او را ما می پذیریم او از طرف خدا سِمتی دارد مأموریتی دارد هدایت ما را به عهده دارد ما هم باید بپذیریم ما او را انتخاب نمی کنیم که حق با ما باشد و سِمت برای ما باشد به او بدهیم تا او اجرا کند بلکه هدایت برای اوست ما پذیرای رهبری و هدایت اوییم بین تولّی و توکیل خیلی فرق است.

پرسش:...پاسخ: بله خب, انسان کاری که می خواهد بکند به عده ای واگذار می کند انتخابات همان وکالت است عقد وکالت یعنی عقد وکالت! این یک کتاب رسمی از کتاب های فقه ماست انسان وکیل می گیرد یک وقت یک فرد, وکیل می گیرد یک وقت یک جمعیت, وکیل می گیرند انتخابات همان عقد وکالت است این باید محدوده اش مشخص باشد وکالت در چیست موکّل چه کسی است آن شخص وکیل چه تعهّدی دارد حوزه وکالتش چیست و مانند آن, گاهی وکالت بلاعزل است گاهی وکالت مع العزل است و مانند آن, کتاب وکالت برای همین است. ما یک ولایت داریم و یک وکالت, مسئله انتخابات مثل مسئله وکالت است.

زمان انتساب سلمان به «منّا اهل البیت»

به هر تقدیر جنگی اتفاق نیفتاده موقع حفر خندق دیدند سلمان(رضوان الله علیه) نیروی توانمندی است مهاجرین گفتند: «سلمان منّا» انصار گفتند «سلمان منّا» وقتی مهاجر گفت سلمان جزء ما باشد انصار گفت سلمان جزء ما باشد وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) فرمود: «سلمان منّا أهل البیت» (۱) این «سلمان منّا أهل البیت» یک مدال پرافتخاری است البته بعضی از زن ها و بعضی از مردها, بعضی از این محدّثان قمی هم کسانی هستند که ائمه(علیهم السلام) درباره آنها فرمودند «منّا أهل البیت» (۲) این مدال برای چند نفر آمده تنها مخصوص سلمان نیست سلمان در آنجا یک عنصر قوی بود فعالیت داشت و در حفر خندق در خدمت پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) تلاش و کوشش می کرد.

مبارزه علی(علیه السلام) در احزاب و معادل جن و انس بودن آن

حالا این گروه که این خندق را حفر کردند در چنین فضایی بعضی از قسمت ها را یا سنگ بود یا صخره صمّا بود مقدور نبود کمی تنگ تر بود سه نفر توانستند با پرش اسب از آن طرف خندق به این طرف بیایند و مبارز طلب کنند یکی عمروبن عبدود بود که وجود مبارک حضرت امیر رفت و بساط او را برچید و او را به هلاکت رساند.

۱- (۲۱) . مجمع البیان, ج۸, ص۵۳۳; المعجم الکبیر (طبرانی), ج۶, ص۲۱۳.

۲- (۲۲) . الامالی (شیخ طوسی), ص۴۵ و ۵۲۵؛ رجال(الکشی)، ص۲۱۴ و ۳۳۲؛ ر.ک: الاختصاص(شیخ مفید)، ص۲۲۳؛ ر.ک: الثاقب فی المناقب، ص۲۸۱.

در آن زمینه وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) فرمود: «لضربه علیٍّ لعمرو یوم الخندق تَعدل عباده الثقلین» (۱) خب درست است شهادت, یک مقام برجسته ای است اما بالاتر از شهادت آن فتحی است که این شهادت ها در دامنه و در سایه آن سفره فتح به ثمر می رسد.

سرّ معادل عبارت ثقلین بودن ضربت علی(علیه السلام) در خندق

فرمود پیروزی حضرت امیر معادل عبادت جن و انس است, اگر ــ معاذ الله ــ آن روز وجود مبارک حضرت امیر آن شمشیر را نمی زد و او را به هلاکت نمی رساند آنها می آمدند مدینه را قتل عام می کردند غارت می کردند دیگر اثری از اسلام نبود اسلام نه تنها خودش را حفظ کرد نبوّت انبیای ابراهیمی را هم حفظ کرد خدا غریق رحمت کند مرحوم کاشف الغطاء را! این را ما چند بار در همین جا به عرضتان رساندیم مرحوم کاشف الغطاء می فرماید اگر قرآن نبود, اسلام نبود, اهل بیت نبودند اثری از یهودیّت و مسیحیّت نبود برای اینکه این انجیل تحریف شده این تورات تحریف شده این کتابی که ــ معاذ الله ــ شُرب خمر را به انبیا اسناد می دهد این کتابی که ــ معاذ الله ــ آمدن خدا از آسمان به زمین و کُشتی گیری با یعقوب و امثال اینها را نسبت می دهد این دینی نیست که با پیشرفت علم بماند (۲) مختصری علم پیشرفت کرده اینها کلیسا را زدند کنار, اگر قرآن نبود عترت نبود اثری از تورات و انجیل نبود اما وجود مبارک پیغمبر و همچنین قرآن آمده عظمت ابراهیم را, عظمت موسی را, عظمت عیسی را, مبارزات با آل فرعون را, جریان ﴿فَأَخَذْنَاهُ وَجُنُودَهُ فَنَبَذْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ﴾ (۳) را, طهارت عیسی را, عَذرا بودن مریم را, قداست مریم را, قدّیس بودن این دودمان را تثبیت کرد و گفت و گفت تا مسیحیت را زنده کرد یهودیت را زنده کرد فهمیدند انبیای الهی از هر آسیب و گزندی مصون اند موسی آن نیست که آنها می پندارند عیسی آن نیست که آنها می پندارند مریم آن نیست که ــ معاذ الله ــ به خلاف متّهم بشود این قرآن, انبیای ابراهیمی را وجود مبارک موسی را وجود مبارک عیسی را وجود مبارک مریم(سلام الله علیهم) را به عظمت معرفی کرد تا به این روز اینها را نگه داشت, اگر قرآن نبود اثری از دین الهی نبود چه یهودیّت چه مسیحیّت لذا فرمود: «لضربه علیٍّ لعمرو یوم الخندق تَعدل عباده الثقلین» حتی شهادت خود حضرت امیر(سلام الله علیه) هم در سایه برکت همین پیروزی است اگر اسلام رفته بود خب اگر کسی را می کشتند دیگر مسئله شهادت مطرح نبود جریان کربلا هم مدیون همین فتح خندق است اگر اسلامی نبود می شد جنگ طایفه ای, جنگ طایفه ای که دیگر سیّدالشهداء در خود ندارد لذا گاهی ممکن است یک پیروزی معادل چندین شهادت و برتر از چندین شهادت باشد همان طوری که مِداد علما بالاتر از دماء شهداست (۴) بعضی از اعلامیه های امام بالاتر از دِماء شهدا بود الآن هم همین طور است غرض آن است که وجود مبارک حضرت این کار را کرده شما این را ببینید در کدام یک از جوامع روایی نقل شده.

۱- (۲۳) . عوالی اللّآلی, ج۴, ص۸۶.

۲- (۲۴) . کشف الغطاء (ط ــ الحدیثه), ج۴, ص۳۲۳ و ۳۲۴.

۳- (۲۵) . سوره قصص, آیه ۴۰; سوره ذاریات, آیه ۴۰.

۴- (۲۶) . من لا یحضره الفقیه, ج۴, ص۳۹۹.

اخلاص علی(علیه السلام) در زدن ضربت علت دیگر معادل بودن آن

در کتاب های ادبی و عرفانی این هست که وقتی آن حضرت, عمروبن عبدود را به خاک انداخت رفت بالای سرش و «او خدو انداخت بر روی علی» همه دیدند که وجود مبارک حضرت امیر از سینه نحس عمرو برخاست دوباره رفت و سرِ او را جدا کرد. علت را از حضرت سؤال کردند فرمود من عصبانی بودم و خواستم سرِ او را جدا کنم ولی مایل نبودم که سرِ دشمن را از آن جهت که با ما مخالف است به ما آسیب رساند جدا کنم فقط برای رضای خدا باید جدا کنم یک مقدار کنار نشستم که آن خصوصیت های نفسانی برود کنار, بشود قربه الی الله تا سرش را جدا بکنم (۱) آن وقت این می شود «تَعدل عباده الثقلین».

پرسش: اینها می فرمودند «رضی الله رضانا». (۲)

پاسخ: البته, ولی منظورم این است که خب اینها بالأخره باید همان رضای الهی را به ما نشان بدهند این در کتاب های ادبی نظیر مثنوی مولوی و اینها هست اگر این به عنوان یک روایت پیدا بشود جزء غنائم روایی ماست.

به هر تقدیر حضرت این کار را کرده هم موقعیت نظامی این طور بود که اگر ــ معاذ الله ــ آنها پیروز می شدند اثری از مدینه نبود و هم اخلاص وجود مبارک حضرت امیر طوری بود که فرمود: «لضربه علیٍّ لعمرو یوم الخندق تَعدل عباده الثقلین».

استثنای عبارت رسول خدا از معادل بودن ضربت علی(علیه السلام)

۱- (۲۷) . ر.ک: مثنوی معنوی, دفتر اول, بخش ۱۶۴.

۲- (۲۸) . کشف الغمّه, ج۲, ص۲۹.

پرسش: از عبادت پیامبر هم بالاتر بوده؟

پاسخ: عبادت پیامبر که همین را پرورانـد خودِ متکلّم, مستثناست برای اینکه او به دستور متکلّم رفته این کار را کرده نه از او بالاـتر است برای اینکه متکلّم به او دستور داد فرمـان متکلّم بـود که او رفت این کـار را کرده و وجـود مبـارک حضـرت امیر, محصول و خروجی تعلیم و تزکیه وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) است.

بررسی عاشقانه بودن ضربت علی(علیه السلام) در خندق

پرسـش:... پاسـخ: این به برکت همین است هـوای نفس نبود حضرت امیر برای ترس از جهنم کـار نمی کنـد بـا اینکه ترس از جهنم نعمت خوبی است برای شوق به بهشت کـار نمی کنـد بـا اینکه شوق به بهشت چیز بسـیار خوبی است مؤمنین معمولاًـ یا «خوفاً من النار» کار می کنند یا «شوقاً الی الجنّه» شـما در میلیون ها نفر مؤمن شاید کم و بیش کسی را پیدا کنید که بگوید «لا خوفاً من النار و لا شوقاً الی الجنّه» خوف از نار هم برای حضـرت امیر نبود شوق الی الجنّه هم برای حضـرت امیر نبود این «حباً لله» بود این «حبّاً لله» خب بالأخره مراقبت می خواهـد بنابراین این عبادت صـد درصـد خالصانه اگر مقـداری اطعام بشود به فقرا آیه (هَلْ أَتَی) (۱) نازل می شود و اگر بخش های دیگر باشد این حدیث نورانی «تَعدل عباده الثقلین» صادر می شود.

ایجاد اختلاف مأموریت فرشتگان (جنود الهی) در احزاب

جنود و سپاهیانی که در آن صـحنه آمدند دو گروه بودند مخالفان, سلاح نظامی شان مشخص بود شمشیر بود, تیر بود, خنجر بود, عمود بود و اینهـا امـا جنودی که ذات اقـدس الهی در کنار آن ریاح فرسـتادند که فرمود: (فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحاً وَجُنُوداً لَّمْ تَرَوْهَا) (۲) در سوره مبارکه «آل عمران» قبلًا خواندیم که یک عدّه فرشـته هایی را خدا فرسـتاد آنها وارد صحنه نبرد شدند (۳) امـا اینجـا جنگی اتفـاق نیفتـاد این جنود الهی چه کردنـد؟ این جنـود الهی این سـپاه الهی این ارتش الهی چه کـار کردند جنگی که اتفاق نیفتاد؟ گفتند کارهایی که این فرشته ها کردند بخشی القای رعب بود که (قَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ) است که وجود مبارک حضـرت رسول(صلّی الله علیه و آله و سلّم) هم فرمود من منصور به رعب هستم (۴) این ایجاد هراس در دل این کـار این جنود الهی است (یـک) دو: ایجـاد اختلاـف شدیـد بین اینهـا که بمـانیم, برگردیم, مقاومت کنیم, مقاومت نکنیم این اختلاـف شدیـدی کـه بیـن جنـود و احزاب ترکیـب شـده از قریش بـت پرست و اهـل کتـاب و منـافقین وماننـد آن بـود این اختلاف, عذاب الهی است.

ص: ۱۱۳۱

۱- (۲۹) . سوره انسان. آیه ۱.

۲- (۳۰) . سوره احزاب, آیه ۹.

۳- (۳۱) . سوره آل عمران, آیه ۱۲۴.

۴- (۳۲) . من لا یحضره الفقیه, ج۱, ص۲۴۰ و ۲۴۱.

عذاب بودن اختلاف بعد از علم و ابتلای امم گذشته به آن

اختلاف بارها به عرضتان رسید که دو قسم یک اختلاف قبل العلم که این برکت است برای اینکه تمام تلاش و کوشش برای این است که حق معلوم بشود اختلاف قبل العلم برکت است دو نفر بحث می کنند تا معلوم بشود حق چیست بعد از اینکه معلوم شد, هر دو به آن توافق می کنند و می شود نعمت. هم آن اختلاف قبل العلم برکت است هم حدوث علم برکت است هم وفاق بعدالعلم برکت است اما اختلاف بعدالعلم, که (فَمَا اخْتَلَفُوا إِلَّا مِن بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْياً بَيْنَهُمْ) (۱) عذاب الهی است اگر کسی ـ خدای ناکرده ـ این غدّه سرطان را درمان نکند خدا مدتی مهلت می دهد بعد این گونه از فرستاده ها را اعزام می کند که بین اینها آن شِقاق را ایجاد کنند آن اختلافی که در اثر عصیان الهی پدید آمد آن دیگر قطعاً عذاب الهی است در سورهٴ مبارکهٴ «مائده» گذشت که خدای سبحان فرمود ما بین یهودی ها اختلاف ایجاد کردیم ما بین مسیحی ها اختلاف ایجاد کردیم درباره مسیحی ها که یک مقدار نَرم ترند اِغراء تعبیر شده درباره یهودی ها که خشن ترند القاء تعبیر شده درباره یهودی ها فرمود: (أَلْقَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ) (۲) ما اینها را به جان هم انداختیم درباره مسیحی ها هم فرمود: (فَأَغْرَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ) (۳) اگر ـ خدای ناکرده ـ قهر الهی دامنگیر ملتی بشود خدا بین اینها یا القای عداوت یا اغرای عداوت بکند آن ملت و امت دیگر روی سعادت نمی بینند لذا می گویند مواظب گفتار, مواظب رفتار تا آنجا که ممکن است انسان محتاطانه سخن بگوید کسی را نرنجاند آبروی کسی را نبرد وقتی ممکن است انسان دوستانه مشکل را حل بکند خصمانه وارد صحنه نشود برای همین است اگر ـ خدای ناکرده ـ به آن روز رسید هیچ چیزی آن را درمان نمی کند.

ص: ۱۱۳۲

۱- (۳۳) . سورهٴ جاثیه, آیهٴ ۱۷.

۲- (۳۴) . سورهٴ مائده, آیهٴ ۶۴.

۳- (۳۵) . سورهٴ مائده, آیهٴ ۱۴.

این جنود که آمدند برای همین کار آمدند یکی برای ایجاد رعب, یکی برای ایجاد اختلاف بین احزاب کفر و احزاب شرک, بین جنود کفر و جنود شرک, اینها وارد شدند لذا فرمود اینها هیچ چاره نداشتند جز اینکه شکست خورده برگردند.

پیروزی مسلمانان در احزاب پاداش الهی بر مؤمنان

اینکه فرمود ما این کارها را انجام دادیم برای اینکه خدای سبحان هر کسی را که هدایت شده به پاداش خوب و حسنه برساند و اگر کسی با سوء اختیار خودش بیراهه رفته است او را تعذیب کند؛ آیه ۲۴ این است (لِيَجْزِيَ اللَّهُ الصَّادِقِينَ بِصِدْقِهِمْ وَيُعَذِّبَ الْمُنَافِقِينَ) منتها (إِن شَاءَ).

غالباً وعده الهی تصریح است وعید الهی تلویح, درباره وعده دیگر مقیّد نکرده فرمود ما به کسی که عمل خوب بکند یقیناً پاداش می دهیم اما درباره سیّئه فرمود اگر بخواهیم, مقیّد کرده منتها مشیئت الهی مستحضرید حکیمانه است دیگر (إِن شَاءَ). (أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ) یا عذاب بکند یا توبه بر آنها روا بدارد که آنها برگردند (إِنَّ اللَّه كَانَ غَفُوراً رَّحِيماً وَرَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِغَيْظِهِمْ) هیچ چیزی این احزاب نیرومند را از صحنه جنگ خندق بیرون نبرد مگر ذات اقدس الهی, خدا اینها را بیرون برد در حالی که اینها عصبانی بودند. در بخش هایی از سوره مبارکه «آل عمران» دارد که (قُلْ مُوتُوا بِغَيْظِكُمْ) آیه ۱۱۹ دارد که (قُلْ مُوتُوا بِغَيْظِكُمْ إِنَّ اللّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ) هم مؤمنان اهل غیظ اند نسبت به کفار, هم کفار نسبت به اهل ایمان. در سوره مبارکه «شعراء» آنجا گذشت که آل فرعون گفتند مؤمنان (إِنَّهُمْ لَنَا لَغَائِظُونَ) اینها مخالف ما هستند آیه ۵۵ سوره «شعراء» بود که آل فرعون درباره مؤمنان گفتند: (إِنَّهُمْ لَنَا لَغَائِظُونَ) اینجا هم فرمود: (وَرَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِغَيْظِهِمْ لَمْ يَنَالُوا خَيْراً) اینها به چیزی نرسیدند و خدا این جنگ را کفایت کرد (وَكَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ وَكَانَ اللَّهُ قَوِيّاً عَزِيزاً).

«و الحمد لله ربّ العالمين»

آیات ۲۱ تا ۲۷ سوره احزاب ۹۲/۰۲/۰۲

.Your browser does not support the audio tag

(لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيراً (۲۱) وَلَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزَابَ قَالُوا هذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَصَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَمَا زَادَهُمْ إِلَّا إِيمَاناً وَتَسْلِيماً (۲۲) مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُم مَّن قَضَى نَحْبَهُ وَمِنْهُم مَّن يَنتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلاً (۲۳) لِيَجْزِيَ اللَّهُ الصَّادِقِينَ بِصِدْقِهِمْ وَيُعَذِّبَ الْمُنَافِقِينَ إِن شَاءَ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّه كَانَ غَفُوراً رَّحِيماً (۲۴) وَرَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِغَيْظِهِمْ لَمْ يَنَالُوا خَيْراً وَكَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ وَكَانَ اللَّهُ قَوِيّاً عَزِيزاً (۲۵) وَأَنزَلَ الَّذِينَ ظَاهَرُوهُم مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِن صَيَاصِيهِمْ وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ فَرِيقاً تَقْتُلُونَ وَتَأْسِرُونَ فَرِيقاً (۲۶) وَأَوْرَثَكُمْ أَرْضَهُمْ وَدِيَارَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ وَأَرْضاً لَّمْ تَطَؤُوها وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيراً (۲۷))

تفاوت ثمره معرفت شناسی حسی و عقلی

آنچه در دنیا رخ می دهد برای کسانی که معرفت شناسی آنها فقط در حوزه حس و تجربه است کارآیی و کارآمدی آنها هم در حدّ حس و تجربه است آنها اگر غذا می خورند در حدّ غذای حیوانی است که فرمود: (يَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ) (۱) یا (ذَرْهُمْ يَأْكُلُوا وَيَتَمَتَّعُوا وَيُلْهِهِمُ الْأَمَلُ) (۲) اینها غیر از غذای ظاهری و بدنی بهره ای ندارند همان طوری که حیوانات, محدوده بهره برداری آنها همین قدر است ولی گروهی که معرفت شناسی آنها از حس و تجربه گذشت به عقل و تجرید رسید ضمن بهره برداری از تجربه حسّی از تجرید عقلی استفاده می کنند آنها غذایی که می خورند بر اساس «قوّ علی خدمتك جوارحی» (۳) غذا می خورند نکاحی که می کنند (قَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ) و مانند آن است چون فرمود: (نِسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَكُمْ) این نکاح را برای ولد صالح و فرزند صالح می خواهند چون خدا فرمود: (نِسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَكُمْ) به دنبالش فرمود: (وَقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ) (۴) به فکر فرزند صالح باشید بنابراین این دو جریانی که جزء ساده ترین و رایج ترین کارهای انسانی است بین این دو گروه فرق است یکی غذا خوردن یکی نکاح کردن; یکی غذا می خورد (يَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ) یکی هم نکاح می کند «ینكح كما تنكح البهائم». در برابر آنها کسی غذا می خورد می گوید: «قوّ علی خدمتك جوارحی» نکاح می کند بر اساس (قَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ) به فکر فرزند صالح است این دو جریان در ساده ترین کارها.

۱- (۱) . سوره محمد, آیه ۱۲.

۲- (۲) . سوره حجر, آیه ۳.

۳- (۳) . مصباح المتهجّد, ص۸۴۹.

۴- (۴) . سوره بقره, آیه ۲۲۳.

ظهور ثمره دو نوع معرفت شناسی در احزاب

مسئله جنگ و جریان احزاب و خندق هم از همین قبیل است برخی ها جنگ می کنند که خاک بگیرند زمین بگیرند

کشورگشایی کنند و حکومت کنند بر اساس (قَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ مَنِ اسْتَعْلَى) (۱) می جنگند برخی ها می جنگند که مانع را از سر راه بشریّت بردارند که بازگشت چنین جنگی در حقیقت دفاع و دفع است از محرومان دفاع می کنند این قواسی القلوب را دفع می کنند بر اساس (قَدْ أَفْلَحَ مَن تَزَكَّى) (۲) دارند زندگی می کنند احزابی که از درون و بیرون علیه مدینه حرکت کردند همان جنگ حسّی و تجربی بود که هدفی نداشتند جز (قَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ مَنِ اسْتَعْلَى) مؤمنانی که در داخل مدینه به رهبری حضرت می جنگیدند بر اساس (جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا) (۳) و مانند آن است که «لاحیاء الکلمه الطیّبه» است برای (كَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا), (۴) بر این اساس می جنگد لذا در داخله مدینه چون برخی از افراد منافق بودند و با مشرکان بیرون هماهنگ بودند قرآن کریم اینها را در دو صف در برابر دو جریان جدا قرار داد فرمود منافقان و (الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ) یک حرف داشتند و یک کار «الذین آمنوا بالله و الیوم الآخر» هم یک حرف داشتند و یک کار, این چهار امر دو به دو در مقابل هم اند. آیه دوازده این است (وَإِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ) حرف آنها این است که (مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُوراً) (۵) کار آنها هم این است که قبلاً تعهّد سپردند که صحنه را ترک نکنند اما هر کدام بهانه گرفتند که خانه ما کسی نیست بچه های ما تنها هستند درِ منزل ما بسته نیست و مانند آن, در حالی که در آیه پانزده همین سوره «احزاب» فرمود: (وَلَقَدْ كَانُوا عَاهَدُوا اللَّهَ مِن قَبْلُ لَا يُوَلُّونَ الْأَدْبَارَ) اما اینها برگشتند و به حضرت پشت کردند. در برابر آن گفتار باطل و این رفتار باطل, یک گفتار حق و رفتار حقّی از مؤمنان نشان می دهد گفتار حقّ مؤمنان آیه ۲۲ است که فرمود: (وَلَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزَابَ قَالُوا هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَصَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ) آنها می گفتند که (مَّا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُوراً) اینها هم می گویند: (هذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَصَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَمَا زَادَهُمْ إِلَّا إِيمَاناً وَتَسْلِيماً) یعنی این صحنه آزمون باعث رشد ایمان اینهاست برای اینکه کسی که در امتحان موفق باشد درجه ایمانی او بالاتر می رود سیر کمالی او شکوفاتر می شود و مانند آ ن. در مقابل فعل ناروای آنها که (وَلَقَدْ كَانُوا عَاهَدُوا اللَّهَ مِن قَبْلُ لَا يُوَلُّونَ الْأَدْبَارَ) ولی فرار کردند یا در صدد فرار بودند در برابر آن فعل ناروا, فعل روا و صواب و صلاحی که در آیه ۲۳ به آن اشاره کرد در مقابل آن قرار دارد که فرمود: (مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ) یعنی صدق فعلی (فَمِنْهُم مَّن قَضَى نَحْبَهُ وَمِنْهُم مَّن يَنتَظِرُ), (فَمِنْهُم مَّن قَضَى نَحْبَهُ) نَحب یعنی نذر لازم الوفا, اینها مثل اینکه حضور در صحنه, حضور در جبهه, ادای شهادت, جنگیدن تا شهید شدن را یک نذر لازم می دانستند و مطابق این, نذرشان را عملی کردند گرچه از اصل مرگ به عنوان نَحب یاد شده است یعنی به منزله نذر لازم الوفاست چون (كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ) (۶) ولی اینها دِینشان را ادا کردند پس این چهار امر دو به دو در مقابل هم قرار گرفتند سرّ اینکه اینها گرفتار چنین منظره ای هستند برای اینکه معرفت شناسی اینها بر اساس حس و تجربه است می گویند: (إِنْ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا) (۷) اما آن که معرفت شناسی اش مطابق تجرید است می گوید این حیات دنیا لَعِب و لهو است من هم مسافرم من هم مهاجرم باید هجرت کنم باید سفر کنم و ابدیّت من بعد از مرگ است باید به این فکر باشم.

۱- (۵) . سوره طه, آیه ۶۴.

۲- (۶) . سوره اعلی, آیه ۱۴.

۳- (۷) . سوره عنکبوت, آیه ۶۹.

۴- (۸) . سوره توبه, آیه ۴۰.

۵- (۹) . سوره احزاب, آیه ۱۲.

۶- (۱۰) . سوره آل عمران, آیه ۱۸۵; سوره انبیاء, آیه ۳۵; سوره عنکبوت, آیه ۵۷.

۷- (۱۱) . سوره مؤمنون, آیه ۳۷.

عظمت فاطمه معصومه(سلام الله علیها) در معرفت شناسی عقلی او

چنـد روز قبـل عـده ای از آلمـان آمـده بودنـد اینهـا غالباً دانشـگاهی بودنـد دو خانم بین اینها بود بقیه هم همین خبرنگاران یا دانشـمندان آلمـانی بودنـد اینهـا آمدنـد آنجا فکر می کردم سؤالات علمی دارنـد من دیـدم اوّلین سؤال و آخرین سؤال و مهم ترین سـؤالی که جلسه در همـان مـدار می گشت این بود که این خـانم چه کرد که برای او این عظمت و جلال قائـل انـد این خیال کرد فاطمه معصومه مثلاً داروی سـرطان کشف کرده یا مثلاً یک معدن گاز و نفتی کشف کرده اصـلاً متوجه نمی شوند که تجرید یعنی چه, هیچ فکر نمی کردم که سؤالشان در این زمینه باشد مهم ترین سؤالشان که تقریباً وقت جلسه را گرفت این بود که این زن چه کرد که این همه مردم به او احترام می کننـد اصـلاً برای آنهـا باور کردنی نیست بعـد به اینها گفتیم ما یک تجربه داریم یـک تجریـد داریم, روحی داریم, اخلاقی داریم, حقوقی داریم, معنویّتی داریم, عظمتی داریم انسانیّتی داریم غیر از این حیوانیّت, تا کم کم به هوش آمدنـد که بله خبری هم هست اینها فکر می کردنـد اگر برای کسـی عظمتی قائل اند برای مزار او حرمتی قائل انـد برای او گنبـد و بارگاهی دارنـد حتماً یا صـنعتی کشف کرده یا دارویی کشف کرده یا معدنی کشـف کرده و امثال اینها, اصـلاً در این فضا نیسـتند در این فکر نیستند! اینکه وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) فرمود: «الناس نیام فإذا ماتوا انتبهوا» (۱) بسیاری از اینها خواب اند به اینها گفته شد شما اگر علمی دارید که بدون دین است خطرش همین جنگ جهانی اول و دوم است اگر دینی که داریـد بدون علم است یک وقت گالیله را تهدید به سوزاندن می کنید یک وقت کلیسای تان قرآن را می سوزاند این دینِ بی علم خطرش کمتر از علمِ بی دین نیست اینها کار شماست اینها را باید دست برداریـد بایـد بدانیـد غیر از تجربه و حس, حقیقت دیگری هست به نام تجرید و عقل و انسان غیر از این بدن, حقیقتی دارد به نام جان که گوهر انسان همان است و با ملکوت او وابسـته است و با ابدیّت او, اصـلاً این نشـئه نسـبت به حقیقتی که انسان در پیش دارد قابل قیاس نیست.

۱- (۱۲) . مجموعه ورام، ج ۱، ص ۱۵۰.

رسول خدا(صلّی الله علیه و آله و سلّم) الگویی در جهان شناسی و جهان داری

فرمود جنگ را خیلی ها داشتند اعراب قبل از اسلام جنگ داشتند ولی فکر می کردند که جنگ همان کشورگشایی است و زمین و خاک گیری است و امثال ذلک. وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) که آمد الگوی جهان شناسی و جهان دانی و جهان داری و جهان آرائی شد.

سرّ عدم امر به الگوپذیری از رسول خدا(صلّی الله علیه و آله و سلّم)

فرمود این شخص شایسته است که شما به او تأسّی کنید نفرمود به او اقتدا کنید فرمود او مقتداست او قُدوه است اگر کوثر جوشانی باشد فقط آدرس می دهند می گویند آب جوشان و کوثر جوشان و خنک در دامنه فلان کوه است به تشنه نمی گویند بروید بنوشید می گویند آنجا چشمه است یک وقت است می گویند: (أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُوْلِي الامْرِ مِنْكُمْ) (۱) می گویند از خدا اطاعت کنید از پیغمبر اطاعت کنید از (أُوْلِي الامْرِ) یعنی اهل بیت(علیهم السلام) اطاعت کنید یک وقت می گویند اینها چشمه اند این (لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ) ملاحظه می فرمایید ندارد که «فأتسوا» یا «تأسّوا» نه امر به افتعال شده یعنی ائتسا نه به باب تفعّل امر شده یعنی تأسّی, نفرمود تأسّی کنید ائتسا کنید فرمود او قُدوه است خود دانید, او کوثر است اگر تشنه اید بنوشید (لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ).

تبیین اطلاق اسوه بودن رسول خدا(صلّی الله علیه و آله و سلّم) در فعل و قول و تقریر

۱- (۱۳) . سوره نساء, آیه ۵۹.

چون بـالقول المطلق حضـرت را اسوه دانست معلوم می شود معصوم است دیگر نمی شود کار او را با چیز دیگری مقایسه کرد ببینیم اگر با فلان قانون مطابق بود این حق است اگر با فلان کار مطابق نبود یا با فلان قانون مطابق نبود این باطل است ما قانون را از فعل و قول و تقریر معصوم استنباط می کنیم ما قانون نوشته ای که نداریم این تنها درباره رسول خدا(صلّی الله علیه و آله و سلّم) نیست درباره اهل بیت مخصوصاً وجود مبارک حضرت امیر هم هست.

بررسی اطلاق اسوه بودن علی(علیه السلام) و اهل بیت(علیهم السلام)

این بیان نورانی پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) درباره حضرت امیر(سلام الله علیه) که فرمود: «عليٌّ مع الحق و الحقّ مع علي یدور معه حیثما دار» (۱) این درباره عمار هم آمده (۲) اما قبلاً ملاحظه فرمودید آن گوهر فرق در این مرجع ضمیر است «عليٌّ مع الحق و الحقّ مع علي یدور معه حیثما دار» ضـمیر این «یدور» به چه کسی برمی گردد آیا علی در مدار حق می گردد یا حق در مـدار علی می گردد اگر ما حقّی, قانونی, یک کتاب فقه و اخلاق نوشـته در جای دیگر داشـته باشـیم کارهای حضـرت را برابر آن مطابق کنیم این می شود عمار, دیگر علی نمی شود اما ما قانونمان, اخلاقمان, فقهمان, حقوقمان, شریعتمان را از علی می گیریم مـا برای اینکه بفهمیم چه چیزی واجب است چه چیزی حرام است چه چیزی حلال است چه چیزی مستحب است چه چیزی حَسن است چه چیزی خیر است چه چیزی شرّ است چه چیزی حق است چه چیزی باطل است چه چیزی صدق است چه چیزی کـذب است می بینیم علی چه می کنـد پس حق در مـدار علی می گردد «یـدور الحق مدار علي حیثما دار» آن وقت مؤیّد این استنباط هم آن روایت دیگر است که فرمود: «اللهمّ ادر الحقّ معه حیثما دار» (۳) بنابراین فرمود او بالقول المطلق اسوه است نه اینکه شـما قـانونی قبلاً ـ جـای دیگر نوشته داریـد کارهای پیغمبر(صـلّی الله علیه و آله و سـلّم) را مطابق آن بکنیـد بعد بگویید اگر مطابق آن بود حق است اگر مطابق آن نبود حق نیست بلکه قانون را باید از کار او بنویسـید معلوم می شود معصوم است اگر کسـی ــ معاذ الله ــ معصوم نباشد که منشأ نوشـتن قانون نیست اگر کسـی معصوم نباشد عمدی که هیچ ولو خطا هم بکند منشأ قانون نویسی نیست قانون را از کار او می نویسند قانون را از سیرت و سنّت او می نویسند یعنی از این چهارده نفر.

۱- (۱۴) . الفصول المختاره (شیخ مفید), ص۱۳۵ و ۲۲۴.

۲- (۱۵) . علل الشرایع, ج۱, ص۲۲۳.

۳- (۱۶) . شرح نهج البلاغه(ابن ابی الحدید)، ج۱۷، ص۲۴۹.

پرسش: آنجایی که خود حضرت می فرماید: «أعرف الحق تعرف أهله» (۱) یعنی منِ علی را بشناس؟

پاسخ: خب البته دیگر, چون خود وجود مبارک پیغمبر فرمود این است آن قسمت های نوشته را که قبلاً پیغمبر فرمود, قرآن فرمود, آنها قانون نوشته است و این شخص اگر بخواهد بفهمد ـ چون خود حضرت امیر(سلام الله علیه) را درست نشناخته بود ـ خب قرآن هست حدیث طیر مشوی هست حدیث غدیر هست حدیث منزلت هست و مانند آن اما اگر کسی حضرت امیر را به عنوان ولیّ الله بشناسد دیگر [قضیه فرق می کند].

علت ملقّب شدن خزیمه بن ثابت به ذوالشهادتین

شما جریان خزیمه بن ثابت را که ملاحظه فرمودید این خزیمه لقب پرافتخاری که از وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) گرفته این است که او ذوالشهادتین است در محکمه, دو شاهد عادل باید شهادت بدهند تا قاضی بتواند حکم کند محکمه با یک شاهد حکم نمی کند حالا یا یمین باید ضمیمه بشود یا چیزهای دیگر بالأخره با یک شاهد محکمه حکم نمی کند ولی خزیمه بن ثابت اگر وارد محکمه می شد به مطلبی شهادت می داد این یک نفر کار دو عادل را می کرد ذوالشهادتین بود این لقب اختصاصی را وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) به او داد رازش هم این بود که کسی وجود مبارک پیغمبر را نشناخته بود یعنی به نبوّتش به عظمتش پی نبرده بود اسبی در اختیار حضرت بود این مرد آمده ادّعا کرده که این اسب برای من است حضرت فرمود من این را خریدم برای من است خب او هم یک عرب بدو به این مسائل آشنا و آگاه نبود بالأخره اصرار می کرد. خزیمه که نزدیک شد به حضرت عرض کرد حق با شماست یا رسول الله شتر برای شماست, وجود مبارک حضرت از خزیمه سؤال کرد تو از جریان باخبر بودی عرض کرد نه یا رسول الله, فرمود پس چطور شهادت دادی؟ عرض کرد من تو را به عنوان رسول شناختم تو از آسمان ها خبر می دهی من باور می کنم تو از گذشته و ابدیّت خبر می دهی من باور می کنم تو درباره اسب اشتباه می کنی من فهمیدم که تو معصومی من به حرف تو ایمان دارم تو از ابدیّت ما خبر می دهی از ازلیّت ما خبر می دهی من همه را باور دارم (۲) خب بر اساس این مقام ایمانی وجود مبارک حضرت فرمود: «أنت ذو الشهادتین» (۳) این می شود ایمان, دیگر از حق و از خود قانونِ مجسّم کسی دلیل نمی خواهد.

۱- (۱۷) . روضه الواعظین، ج۱، ص۳۱.

۲- (۱۸) . ر.ک: الکافی, ج۷, ص۴۰۱; انساب الأشراف (بلاذری), ج۱, ص۵۰۹.

۳- (۱۹) . انساب الأشراف, ج۱, ص۵۰۹.

استفاده عصمت چهارده معصوم از اطلاق اسوه بودن آنان

لذا این چشمه است این کوثر است اختصاصی به صدیقه کبرا(سلام الله علیها) ندارد این چهارده نفر همه شان کوثرند فرمود این اسوه است آنجا که دارد (أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ) آن یک مقام نازل تری است اینجا که دارد او قُدوه است یک مقام برتر است اگر قیدی بود که مثلاًـ «إن کان قوله کذا, إن کان فعله کذا» استفاده عصمت آسان نبود اما اگر گوهری بالقول المطلق قُدوه باشد بالقول المطلق اسوه باشد حتماً معصوم است (لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ).

معنای عصمت در لغت و کاربرد آن

به هر تقدیر فرمود این اسوه است یعنی بالقول المطلق اسوه است که عصمت از آن در می آید. اما آن تعبیراتی که قبلاًـ در همین سوره «احزاب» آیه هفده بیان فرمود که (قُلْ مَن ذَا الَّذِي يَعْصِمُكُم مِنَ اللَّهِ) گرچه عصمت لغتاً به معنای منع مطلق آمده اما کاربردش چه در اعتصام چه در مِعصم چه در معاصم چه در (لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ) همه اینها منع از خطر است منع از رحمت را یک کاربرد خارجی ما نداریم که بگویند «عَصَمه» یعنی «مَنعه من الرحمه, مَنعه من الخیر» معمولاً این عصمت در برابر خطر است وجود مبارک نوح فرمود: (لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِلَّا مَن رَحِمَ) (1) بنابراین اگر جایی عصمت هست به معنای عصمت از خطر است آن وجه اوّلی که زمخشری در کشّاف گفت آن بهتر به نظر می رسد (2) اگر منع مطلق باشد معنایش این است که «من ذا الذی یمنعکم من الله إن أراد بکم سوءاً أو أراد بکم رحمه», چه کسی شما را منع می کند «إن أراد بکم رحمه» یعنی جلوی رحمت خدا را می گیرد بازترین تفسیر همان آیه دوم سوره مبارکه «فاطر» است که گذشت. پس چهار عنصر دو به دو مقابل هم اند فعل مؤمنان, مقابل فعل منافقین است و قول مؤمنان مقابل قول منافقین.

ص: ۱۱۴۰

۱- (۲۰) . سوره هود, آیه ۴۳.

۲- (۲۱) . الکشاف, ج۳, ص۵۲۹.

دایره شمول (فَمِنْهُم مَّن قَضَی نَحْبَهُ وَمِنْهُم مَّن یَنتَظِرُ)

اینکه فرمود: (فَمِنْهُم مَّن قَضَی نَحْبَهُ وَمِنْهُم مَّن یَنتَظِرُ) گرچه می توان بـالقول المطلق همه کسانی که الی یوم القیامه منتظر یک خیر و رحمت انـد را مشـمول این دانست حتی جریـان رجعت را ولی ظـاهرش قـدر متیقّن در مقـام تخـاطب همین صـحنه نبرد احزاب و امثال احزاب است یعنی برخی ها دِیْنشان را ادا کردند شربت شـهادت نوشیدند بعضی هم آماده دفاع اند حالا یا فتح است یا شهادت. چه اینکه بعداً هم که می آید (وَأَرْضاً لَّمْ تَطَؤُوها) آنجا هم چنین تعبیری هست که آیا سرزمین ایران و روم را هم می گیرد یا خصوص همان محدوده مدینه و اطراف مدینه است.

تشابه انسان های ضعیف الایمان احزاب و زمان ما در ارتباط با بیگانه

مشـکل مدینه این بود که یک عدّه منافق بودند یک عدّه (فِی قُلُوبِهِم مَّرَضٌ) بودند یک عده هم گذشـته از آن نفاق, گرایش سوء سیاسـی داشـتند اینهـا یـک ارتباط مرموز و مخفی با مشـرکین داشـتند خبرچین بودنـد خبری که بین مسـلمان ها از رسول خدا(صلّی الله علیه و آله و سلّم) منتشر می شد فوراً به بیگانه ها گزارش می دادند آیه ۵۲ سوره مبارکه «مائده» در این زمینه گـذشت; در آیه ۵۲ در سوره «مائـده» فرمود: (فَتَرَی الَّذِینَ فِی قُلُوبِهِم مَرَضٌ یُسَارِعُونَ فِیهِمْ یَقُولُونَ نَخْشَی أَن تُصِیبَنَا دَائِرَةٌ فَعَسَی اللّهُ أَن یَأْتِیَ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِنْ عِنْدِهِ فَیُصْبِحُوا عَلَی مَا أَسَرُّوا فِی أَنْفُسِهِمْ نَادِمِینَ) فرمود یک عدّه کسانی هستند که قلبشان مریض است تا یک حادثه جزئی اتفاق می افتـد فوراً با بی.بی.سی تماس می گیرنـد! خب مگر نمی دانی او اعدی عدوّ اسـت مگر نمی دانیـد عمری به این مملکت خیـانت کرده فرمود تـا حـادثه ای پیش آمـد بـا مخالفان و دشـمنان بیرون چرا تماس می گیری می فرماید آنها کارشان این بود حادثه ای که در داخله مدینه رخ می داد فوراً به بیرون اطلاع می دادند (یُسَارِعُونَ فِیهِمْ یَقُولُونَ نَخْشَی أَن تُصِیبَنَا دَائِرَةٌ) می گوینـد شایـد نظـام شـکست خورد آنهـا برگشـتند مـا چرا رابطه مـان را با آنها قطع بکنیم (یُسَارِعُونَ فِیهِمْ یَقُولُونَ نَخْشَی أَن تُصِیبَنَا دَائِرَةٌ فَعَسَی اللّهُ أَن یَأْتِیَ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِنْ عِنْدِهِ) دیگر نفرمود «قـل» خود خـدای سبحان فرمود خب اگر ـ ان شاءالله ـ این طرف شد که اسلام پیروز شد انقلاب اسلامی پیروز شد آن گاه جواب خدا و پیامبر را چه می دهیـد (فَعَسَی اللّهُ أَن یَأْتِیَ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِنْ عِنْدِهِ فَیُصْبِحُوا عَلَی مَا أَسَرُّوا فِی أَنْفُسِهِمْ نَادِمِینَ) این گروه در مـدینه بودنـد پس عده ای منافق بودند عده ای (فِی قُلُوبِهِم مَّرَضٌ) بودند عده ای قبول نداشـتند عده ای هم گرایش سیاسـی به بیگانه ها داشتند همه اینها بالأخره در جنگ احزاب خفه شدند.

چگونگی حمایت خداوند از مؤمنین در جنگ

خدای سبحان گاهی می فرماید شما بجنگید من کمکتان می کنم, گاهی می فرماید نه, اصلاً شما لازم نیست وارد صحنه بشوید خودم به تنهایی مسئله را حل می کنم. آنجا که فرمود: (قَاتِلُوهُمْ یُعَذِّبْهُمُ اللّهُ بِأَیْدِیکُمْ) (۱) این یعنی شما بجنگید خدا کمکتان می کند اینجا که فرمود: (وَکَفَی اللَّهُ الْمُؤْمِنِینَ الْقِتَالَ) یعنی شما هیچ کار نکنید من خودم مسئله را حل می کنم یک مقدار (فَأَرْسَلْنَا عَلَیْهِمْ رِیحاً) (۲) حل کرد یک مقدار (وَجُنُوداً لَّمْ تَرَوْهَا) حل کرد اینها با کسی نجنگیدند فقط آن جریان حضرت امیر(سلام الله علیه) بود با عمرو بن عبدود و مانند آن لذا فرمود: (وَکَفَی اللَّهُ الْمُؤْمِنِینَ الْقِتَالَ) این کار را ما به تنهایی انجام دادیم گرچه آنجایی که شما رفتید و کارزار کردید و کُشتید حقیقتِ مسئله را بخواهید ما یک بین راه داریم و یک پایان راه, بین راهی را با خود پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) در بین می گذاریم می گوییم (وَمَا رَمَیْتَ إِذْ رَمَیْتَ وَلکِنَّ اللّهَ رَمَی) (۳) آن پایان, آن حقیقت مطلب را که بخواهید بالصراحه می گوییم شما هیچ کاره اید (فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلکِنَّ اللّهَ قَتَلَهُمْ) (۴) حالا آن با توحید افعالی حل می شود آن (فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلکِنَّ اللّهَ قَتَلَهُمْ) دقیق تر و عمیق تر از (وَمَا رَمَیْتَ إِذْ رَمَیْتَ) است منتها چون درباره پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) مطرح شد بیشتر رواج دارد وگرنه کلّ کار را ذات اقدس الهی به خودش اسناد داد.

ص: ۱۱۴۲

۱- (۲۲) . سوره توبه, آیه ۱۴.

۲- (۲۳) . سوره احزاب, آیه ۹.

۳- (۲۴) . سوره انفال, آیه ۱۷.

۴- (۲۵) . سوره انفال, آیه ۱۷.

چگونگی ظهور فیض خدا در قدرت مؤمنین

فرمود شما هیچ کاره بودید اگر این دو منطقه ممنوعه را ما بحث نکنیم وارد نشویم یعنی مقام ذات را که منطقه ممنوعه است و اکتناه صفات ذات که عین ذات است منطقه ممنوعه است از این دو مقام بگذریم فیض خدا, فعل خدا, وجه خدا که (فَأَيْنَما تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللّهِ) (۱) است را ببینیم قهراً می فهمیم که (فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلكِنَّ اللّهَ قَتَلَهُمْ) که در فصل سوم است ـ فصل سوم یعنی فصل سوم کاری با فصل اول و دوم ندارد فعل خدا, وجه خدا, فیض خدا آنجاست; (فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلكِنَّ اللّهَ قَتَلَهُمْ) ـ این فیض خدا در قدرت شما ظهور کرده فیض خدا در اراده شما ظهور کرده فیض خدا در بازوان شما ظهور کرده وگرنه جایی که عده زیادی می ترسیدند قلبتان را ما آرام کردیم شما که گرسنه بودید شما که نیازمند به آب بودید برایتان آب آوردیم باران فرستادیم مطمئنتان کردیم آنها را ترساندیم شما را مطمئن کردیم به شما قدرت دادیم نه اینکه به نحو تفویض به شما کار دادیم گفتیم بروید بجنگید بلکه آن که «اقرب الینا من حبل الورید» (۲) فیض اوست اگر این «اقرب الینا من حبل الورید» با مقام فیض الهی که هماهنگ بشود فیض از مُستفیض جدا نیست این محمول است که اتحاد با موضوع را مشخص می کند.

تبیین داخل بودن فیض خدا در اشیاء

این «داخلٌ» نه یعنی ـ معاذ الله ـ ذات, این «داخلٌ» نه یعنی ـ معاذ الله ـ اکتناه صفات ذات, این «داخلٌ فی الأشیاء لا بالممازجه» (۳) راجع به فیض خداست فیض خدا در درون و بیرون حضور و ظهور دارد بعضی ها اعما هستند نمی بینند بعضی بصیرند می بینند لذا اگر با بصارت قرآنی کسی این آیه را بخواهد معنا کند برایش مشکلی نیست فرمود شما چه کار کردید اینکه گفته می شود «داخلٌ فی الأشیاء» چون مربوط به فیض خداست حالا اگر «داخلٌ فی الأشیاء» شما یک صفحه کاغذ را بررسی کنید بگویید فیض خدا داخل در این اشیاء است ولی حواستان جمع باشد از فصل سوم نگذرید همین که گذشتید آنجا دیگر منطقه ممنوعه است هیچ راهی به آنجا نیست «سرها بریده بینی بی جُرم و بی جنایت» (۴) آنجا جای بحث نیست جای حیرت است اما این فیض خدا و لطف خدا که «داخلٌ فی الأشیاء لا بالممازجه» اگر شما این کاغذ ده سانتی را بگویید فیض خدا در این است این را به دو پنج سانتی تقسیم بکنید چون «داخلٌ فی الأشیاء لا بالممازجه» فیض خدا هم در آن پنج سانت است هم در این پنج سانت, این پنج سانت هم به دوتا دو و نیم تقسیم بکنید «داخلٌ فیه» هر چه ریز بکنید «داخلٌ فیه» ریزتر بکنید «داخلٌ فیه» بعد می بینید کاغذ از دستتان رفته و چیزی نمانده جز فیض الله و وجه الله, اگر این است بنابراین (فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلكِنَّ اللّهَ قَتَلَهُمْ) آنجایی که دیگران وارد شدند فرمود: (فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلكِنَّ اللّهَ قَتَلَهُمْ) اینجا که اصلاً کسی وارد نشده فرمود: (وَكَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ) ما مسئله را یکسره کردیم.

۱- (۲۶) . سوره بقره, آیه ۱۱۵.

۲- (۲۷) . ر.ک: سوره ق, آیه ۱۶.

۳- (۲۸) . شرح اصول الکافی(صدر المتالهین)، ج۳، ص۴۴۶؛ ر.ک: الکافی، ج۱، ص۸۶.

۴- (۲۹) . دیوان حافظ، غزل ۹۴.

چگونگی شناخت خدا با بیان نورانی امام رضا(علیه السلام)

پرسش: «لا بالممازجه» را هم توضیح بدهید؟

پاسخ: اصلاً چیزی نبود که ممازج بشود چیزی غیر از فیض خدا ما نداریم همان بیان نورانی امام رضا(سلام الله علیه) است آن شخص که گفت ما چطور خدا را بشناسیم «أ هو فی الخَلق أم الخلق فیه» آیا خدا در خلق است که خدا را از این راه بشناسیم یا خلق در خالق است که از این راه بشناسیم, در کتاب شریف توحید مرحوم صدوق آمده که وجود مقدس امام رضا(سلام الله علیه) فرمود معاذ الله! نه خدا در خلق است نه خلق در خداست من مَثلی بیان کنم تا با آن مَثل که چیز بیّن الرشد است تو بفهمی, شما خودتان را در آینه می بینید یا نه, عرض کرد بله, فرمود شما در آینه هستید عرض کرد نه, فرمود آینه در شماست عرض کرد نه, فرمود: «فبأی شیء استدللتَ» پس چطور با دیدن صورت, خودت را می شناسی؟ خدا دو کار کرد یکی آینه آفرید یکی در آینه تجلّی کرد این بیان نورانی حضرت امیر که فرمود: «اَلْحَمْدُ لِلَّهِ الْمُتَجَلِّی لِخَلْقِهِ بِخَلْقِهِ» (۱) همین است

آن یکی جودش گدا آرد پدید □□□ وان دگر بخشد گدایان را مزید (۲)

با یک فیض خدا آینه خلق می کند با فیض دیگر در این آینه ها می تابد در این مرآت ها می تابد مرایی پیدا می شود آن مرایاست این مرایی. فرمود نه شما در آینه هستید نه آینه در شما, (۳) مشکلتان این است که شما که صورت مرآتیه هستید خودتان را مستقل می پندارید اگر صورت مرآتیه خودش را مستقل بپندارد خب سقوط می کند این صورت مرآتیه فقط باید بگوید من آیتم, علامتم, نشانه اویم, نشانه آن بی نشانم ما تمام مشکلاتمان این است که ما درون آینه هستیم داریم بحث می کنیم که ما مستقلّیم اگر ما آیتیم هیچ موجودی نیست مگر اینکه آیت خداست این می شود توحید افعالی.

۱- (۳۰) . نهج البلاغه، خطبه□ ۱۰۸.

۲- (۳۱) . مثنوی معنوی، دفتر اول، بخش ۱۳۱.

۳- (۳۲) . التوحید (شیخ صدوق), ص۴۳۴ و ۴۳۵.

علت ممنوع بودن بحث از ذات خدا

ولی اول و آخر, آخر و اول این است که ما از فصل سوم بالاـتر نرویم که آن دو منطقه, منطقه ممنوعه است جز حیرت چیز دیگر نیست در پایان همین توحید مرحوم صدوق آن روایات آمده که ائمه(علیهم السلام) فرمودند آنجا نروید خطر دارد (۱) هیچ کس مجاز نیست چه نبی چه وصی, هیچ کس مجاز نیست آنجا راه پیدا کند برای اینکه یک حقیقت نامحدود آن علم و عالِم و معلوم همه را فرو می برد فرا می گیرد و بیرون است کسی نمی تواند حرف بزند اگر حقیقتی نامتناهی بود که موضوع قضیه قرار نمی گرفت ما اگر درباره چیزی بحث کردیم داریم حکم می کنیم حتماً او را محدود می کنیم برای اینکه موضوع قرار می دهیم, در برابرش محمول هست, بین موضوع و محمول یک نسبت هست ما هم که داوریم می شود چهار امر, این با عدم تناهی سازگار نیست محال یعنی محال.

تبیین محال بودن بحث از ذات خدا

پرسش: (هُوَ الاوَّلُ وَالْآخِرُ)؟ (۲)

پاسخ: (هُوَ الاوَّلُ وَالْآخِرُ) هم همین را تأیید می کند محال یعنی محال, اصلًا درباره خدای سبحان داوری کردن, فهمیدن, حکم کردن محال است و محال! ما بخواهیم قضیه تشکیل بدهیم یعنی او را موضوع قرار بدهیم یک طرف بنشانیم در برابرش محمول قرار بدهیم بین موضوع و محمول هم یک نسبت است خودمان بالا روی کرسی نشستیم می خواهیم داوری کنیم این چهارتا محدود است این است که آن بزرگان گفتند:

ص: ۱۱۴۵

۱- (۳۳) . ر.ک: التوحید (شیخ صدوق), ص۴۵۴ _ ۴۶۱.

۲- (۳۴) . سوره حدید, آیه ۳.

آفت ادراک آن قال است و حال خون به خون شستن محال است و محال (۱)

خون را باید با آب شست اگر کسی خون را خواست با خون بشوید محال است مفهوم نظری را بخواهد با مفهوم بدیهی حل کند این در علوم عادی درست است در فقه و اصول و اخلاق و اینها درست است اما یک حقیقت نامتناهی که ما از آن به عنوان نامتناهی یاد می کنیم این معنای نظری پیچیده را کسی بخواهد با مفهوم حل کند «خون به خون شستن محال است و محال» این مفهوم را با شهود باید حل کرد آدم وقتی خودش را یافت که صورت مرآتیه است خب صورت مرآتیه الله را نشان می دهد.

پرسش:... پاسخ: یعنی اگر کسی بگوید که این صورت ذهنیه من خداست این می شود شرک برای اینکه صورت ذهنیه, مفهومی است قائم به ما, این الله نیست ذات اقدس الهی بیرون از ما و محیط بر ماست.

وظیفه ما در شناخت خداوند

پرسش:... پاسخ: ما درباره خدا دو وظیفه داریم ما موظّفیم یک «عرفتُ الله» بگوییم, یکی «ما عرفناك حقّ معرفتك» (۲) درباره غیر خدا فقط معرفت راه دارد اما درباره ذات اقدس الهی یک «عرفتُ الله سبحانه بفسخ العزائم و حلّ العقود و نَقض الهِمَم» (۳) و مانند آن است یکی «ما عرفناك حقّ معرفتك» در هر معرفتی این اعتراف باید ضمیمه آن بشود یا بگوییم «ما عرفناك حقّ معرفتك» یا (لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْ ءٌ) (۴) آن وقت این نقص ما ترمیم می شود ما بیش از این هم نه وظیفه داریم نه مقدور ماست اما اگر چیزی را بشناسیم خیال کنیم این خداست [این اشتباه است] این روایت مرسلی که از وجود مبارك امام باقر(سلام الله علیه) در کتاب هاست همین است فرمود: «کلّ ما» نه «کلّما», «كلُّ ما ميّزتموه بأوهامكم فی أدقّ معانيه مخلوقٌ مصنوعٌ مثلكم مردودٌ إليكم» (۵) ما از آن جهت که بنده ایم و ضعیفیم این دو کار وظیفه حتمی ماست هر اندازه که خدا را شناختیم شکر بکنیم «ما عرفناك حقّ معرفتك» را در کنارش داشته باشیم (لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْ ءٌ) را در کنارش داشته باشم این, آن نقص ما را جبران می کند به طوری که ما بلندپروازی نکنیم و به همان اندازه ای هم که شناختیم از ما بیش از این هم توقّع نیست.

۱- (۳۵) . مثنوی معنوی، دفتر سوم، بخش۲۲۶.

۲- (۳۶) . بحارالانوار، ج۶۸، ص۲۳.

۳- (۳۷) . نهج البلاغه، حکمت ۲۵۰.

۴- (۳۸) . سوره شوری, آیه ۱۱.

۵- (۳۹) . بحارالانوار، ج۶۶، ص۲۹۳.

ممنوع بودن محدود نمودن خدا با وصف

پرسش: این بیان حضرت امیر که فرمود: «أعرفوا الله بالله»؟ (۱)

پاسخ: بله دیگر ما الله را با الله می شناسیم در همین مفاهیم حصولی. مرحوم صدوق نقل می کند به حضرت عرض کردند که اگر این هست ما که خدا را نمی توانیم بشناسیم فرمود اگر شما آن طور بخواهید که «لکان التوحیدُ عنّا مرتَفِعا» (۲) این در توحید مرحوم صدوق هست ما وقتی خدا را بشناسیم یعنی همین مقدار که یک محدود می تواند غیر محدود را بشناسد اما خود حضرت امیر فرمود: اگر کسی او را وصف بکند کذا و کذا «فَقَدْ حَدَّهُ وَ مَنْ حَدَّهُ فَقَدْ عَدَّهُ» خب اگر خدا نامحدود است یک انسان محدود چطوری می تواند نامحدود را بشناسد محال یعنی محال! هر طور, هر برهانی ولو برهان صدّیقین را کسی تخیّل بکند این لازمه اش این است که خدا موضوع قرار بگیرد محمولی داشته باشیم نسبتی داشته باشیم داوری داشته باشیم این می شود چهار امر, نامحدود مگر غیر می گذارد این نامحدود, محمول را فرا می گیرد فرو می برد, حاکم را فرا می گیرد فرو می برد, نسبت را فرا می گیرد فرو می برد, فرمود آنجا نروید جز حیرت چیز دیگر نیست مبادا کسی بگوید من حالا فیلسوفم, حکیمم, عارفم, درس خوانده ام فرمود خودت را معطّل نکن آنجا جای رفتن نیست همان مقداری که می شناسید همان مقدار را داشته باشید (یک) «ما عرفناک حقّ معرفتک» را ضمیمه کنید, (لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْ ءٌ) را ضمیمه کنید به همین مقدار مکلّفیم بیش از این هم مقدور ما نیست.

ص: ۱۱۴۷

۱- (۴۰) . الکافی، ج۱، ص۸۵.

۲- (۴۱) . الکافی، ج۱، ص۸۴؛ التوحید(شیخ صدوق)، ص۲۴۵.

پرسش:... پاسخ: با (لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْ ءٌ) حل است با «ما عرفناك حقّ معرفتك» حل است این عجز ما جبران کننده آن نقص است بیش از این هم مکلّف نیستیم این براهینی هم که برای ما نقل شده است به همین براهین اکتفا می کنیم می گوییم «عرفتُ الله بفسخ العزائم و حلّ العقود و نَقض الهِمَم» بعد می گوییم: «ما عرفناك حقّ معرفتك» بعد می گوییم (لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْ ءٌ) یعنی این مقداری که ما شناختیم این به اندازه فهم ماست آنچه قبلاً هم مثال زده شد اینکه می گویند:

آب دریا را اگر نتوان چشید □□□ هم به قدر تشنگی باید چشید (۱)

این حرف را همه ما می گوییم ولی حرف اقناعی است راه دیگری دارد این برای اینکه ذات اقدس الهی ـ معاذ الله ـ شبیه اقیانوس نامتناهی که نیست اقیانوس ولو نامتناهی باشد بالأخره سطحی دارد, عمقی دارد, یک گوشه شرقی دارد, غربی دارد کسی یک لیوان از آب اقیانوس را می گیرد برای چشیدن اما ذات اقدس الهی اوّلش عین آخرش است آخرش عین اوّلش است ظاهرش عین باطنش است باطنش غیر ظاهرش است «کلّ ظاهرٍ غیره غیر باطن» (۲) این بیان نورانی حضرت امیر است, خب اگر حقیقتی نامتناهی بود و بسیطِ محض بود اوّلش که عین آخر است ظاهرش که عین باطن است انسان کجایش را بگیرد یا همه جا یا هیچ, همه محال است پس هیچ! درباره ذات اقدس الهی نمی شود گفت مثل اقیانوس است به قدر تشنگی باید چشید. خدای سبحان اول کاری که کرده آینه آفرید این قلوب ما آینه است بعد در این آینه به اندازه ظرفیت آینه تابید ما خدا را در دلمان در فطرتمان به اندازه خود می یابیم اندازه که می گویند, اندازه قلوب است نه اندازه الله, نه کسی می رود بالا خدا را به اندازه خود می شناسد آنجا دیگر رفتنی نیست ولی اینجا آینه ها گوناگون است یکی محدّب است یکی مقعّر است یکی بزرگ است یکی کوچک است یکی شفاف است یکی صاف است یکی تیره است ذات اقدس الهی در آینه ها تابید هر کسی به اندازه خود اگر این آینه را شفاف و صاف نگه دارد خدا را به اندازه خود می شناسد نه اینکه انسان می رود (دَنَا فَتَدَلَّی) (۳) می شود خدا را آ نجا به اندازه خود می شناسد.

۱- (۴۲) . مثنوی معنوی، دفتر ششم، بخش ۱.

۲- (۴۳) . اعلام الدین، ص۶۵.

۳- (۴۴) . سوره□ نجم, آیه□ ۸.

جمع بندی بحث

فتحصّل أنّ هاهنا اموراً ثلاثه: آنجا رفتن مستحیل است کائناً من کان؛ دوم اینکه خدای سبحان مرآت آفرید قلوب ما با فطرت الهی, آینه های حق اند؛ سوم اینکه در این مرآت ها تابید «اَلْحَمْدُ لِلَّهِ الْمُتَجَلِّی لِخَلْقِهِ بِخَلْقِهِ» در این مرآت ها تابید آن وقت چهارمی این است که هر آینه به اندازه شفافیّت خودش, سِعه و ضیق خودش, محدّب و مقعّر بودن خودش آیات الهی را نشان می دهد.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۲۵ تا ۲۹ سوره احزاب ۹۲/۰۲/۰۳

.Your browser does not support the audio tag

(وَرَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِغَيْظِهِمْ لَمْ يَنَالُوا خَيْراً وَكَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ وَكَانَ اللَّهُ قَوِيّاً عَزِيزاً (۲۵) وَأَنزَلَ الَّذِينَ ظَاهَرُوهُم مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِن صَيَاصِيهِمْ وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ فَرِيقاً تَقْتُلُونَ وَتَأْسِرُونَ فَرِيقاً (۲۶) وَأَوْرَثَكُمْ أَرْضَهُمْ وَدِيَارَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ وَأَرْضاً لَّمْ تَطَؤُوها وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيراً (۲۷) يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُل لِّأَزْوَاجِكَ إِن كُنتُنَّ تُرِدْنَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا فَتَعَالَيْنَ أُمَتِّعْكُنَّ وَأُسَرِّحْكُنَّ سَرَاحاً جَمِيلاً (۲۸) وَإِن كُنتُنَّ تُرِدْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالدَّارَ الْآخِرَةَ فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنكُنَّ أَجْراً عَظِيماً (۲۹))

ادله اسوه بودن وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم)

جریان اسوه بودن وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) از ادله فراوانی استفاده می شود طایفه اُولیٰ ادله ای است که آن حضرت را به کمالات روحی و معنوی می ستاید گاهی می فرماید: (إِنَّکَ لَعَلَی خُلُقٍ عَظِیمٍ) (۱) گاهی هم قصص و داستان هایی نقل می کند که از کرامت روحی آن حضرت گزارش می دهد و مانند آن. نقل این جریان, طرح این قصّه ها خودش دلیل است بر اینکه آن حضرت قُدوه مؤمنان و اُسوه مسلمانان است این یک دلیل. دلیل دیگر, ادله ای است که ما را امر می کند به آن حضرت اقتدا کنیم و از آن حضرت پیروی کنیم که (أَطِیعُوا اللّهَ وَأَطِیعُوا الرَّسُولَ) (۲) از این قبیل است (مَن یُطِعِ اللّهَ وَالرَّسُولَ) (۳) از این قبیل است و مانند آن که اینها جزء طایفه ثانیه اند, طایفه ثالثه که اصرح از همه است همین آیه ۲۱ سوره مبارکه «احزاب» است که فرمود: (لَقَدْ کَانَ لَکُمْ فِی رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ) پس قدوه بودن, اسوه بودن که برای آن حضرت است ائتسا و اقتدا و تأسّی که وظیفه ماست از این سه طایفه و ادله دیگر استفاده می شود.

۱- (۱) . سوره قلم, آیه ۴.

۲- (۲) . سوره نساء, آیه ۵۹.

۳- (۳) . سوره نساء, آیه ۶۹.

گستره اسوه بودن پیامبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) و شمول آن بر مسائل خانواده

مطلب دوم آن است که چون اسوه بودن آن حضرت مطلق است (أَطِیعُوا اللَّهَ) هم مطلق است و فضایلی که برای آن حضرت نقل می کنند نظیر (إِنَّکَ لَعَلَی خُلُقٍ عَظِیمٍ) مطلق است اختصاصی به مسئله نظامی ندارد که این قسمت جنگ احزاب در آن واقعه رخ داده است بلکه آن حضرت در همه مسائل، اسوه و قدوه است نشانه آن, این است که بعد از جریان مسئله نظامی, جریان خانوادگی و طهارت روح و امثال ذلک را مطرح می کند که اصول خانوادگی و تربیت خانواده و حفظ خانواده و تربیت فرزند را در کنار اسوه بودن آن حضرت ذکر می کند که با همسرانش چگونه زندگی می کند و همسران او با او چگونه زندگی می کنند مهم ترین اصل در جامعه, خانواده است که خانواده اگر طیّب و طاهر بود جامعه طیّب و طاهر را می

سازد فرزندان را اگر عزیز و محترم و مؤدّب بار آوردند اینها وقتی جوان شدند پرتوقّع نمی شوند که به اندک حادثه ای برنجند و ــ معاذ الله, خدای ناکرده ــ زمینه طلاق طرفین پیدا بشود این فرزند را انسان چطور بار بیاورد نازپروردِ تنعّم نکند او را وادار کند که به سرّاء و ضرّاء زندگی عادت کنند اگر چنین فرزندی در خانواده رشد کرد همین که مسئول خانواده جدید شد ازدواج کرد زودرنج نمی شود, پرتوقع نمی شود زود تصمیم نمی گیرد دست به طلاق نمی زند آیات مهمّ این بخش ناظر به اصول خانوادگی است که ــ ان شاءالله ــ ذکر می شود.

پرسش:...پاسخ: بله, (مَن كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ اللَّه), (۱) چون وقتی انسان خواهان الهی بود اسمای حسنای او و مانند آن مطرح است کسی امید لقاءالله را دارد یعنی بهشتِ او, رحمت او, ثواب او, کرامت او, فضیلتی که او آماده کرده است.

ص: ۱۱۵۰

۱- (۴) . سوره عنکبوت, آیه ۵.

تبیین معنای اسوه بودن رسول خدا(صلّی الله علیه و آله و سلّم)

پرسش: برای اثبات اسوه بودن پیامبر اکرم می شود به (النَّبِيُّ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ) (۱) می شود تمسّک کرد که اراده ایشان مقدّم بر اراده مؤمنین است؟

پاسخ: نه, اسوه آن است که هر چه او کرد ما بکنیم اینجا که فرمود: (النَّبِيُّ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ) یعنی او رهبر شماست هر چه گفت اطاعت کنید هر تصمیمی که شما می گیرید برای خودتان چون جانتان بر مال و بدنتان مسلّط است آن حضرت چون جان جانان است بر جانتان سلطه دارد شما به جانتان چقدر احترام می کنید؟ خیلی, برای اینکه تمام قدرت ها را صرف می کنید که جانتان محفوظ بماند او چون جان جانان است باید جانتان را هم صرف بکنید که او محفوظ بماند آن آیاتی که دارد (مَا كَانَ لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ وَمَنْ حَوْلَهُم مِنَ الْأَعْرَابِ أَن يَتَخَلَّفُوا عَن رَسُولِ اللّهِ) (۲) همین بود که قرائت شد یعنی هیچ کسی حق ندارد خودش را در جبهه های جنگ عزیزتر از پیامبر بداند خود را باید سپر قرار بدهد که حضرت محفوظ بماند.

چگونگی جان جانان بودن پیامبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم)

پرسش: جان جانان دلیل روایی هم دارد؟

پاسخ: ما یک نفس داریم یک اُولای از نفس, اولای از نفس یعنی جان جانان, اولای از بدن, جان ماست اولای از جان ما کیست؟ آن که جانِ این جان باشد خب ما مال را یا آسمان و زمین را که بالاتر از جانمان نمی دانیم ما آن که به منزله روحِ روح ماست به منزله قلبِ قلب ماست که قلب ما به مثابه بدن او محسوب می شود او را گرامی می داریم در روایات هست که ارواح شیعیان را از فاضلِ طینت ما آفریدند (۳) این روایات طینت خیلی مهم است منتها چون صعب است از سنخ احادیثی است که «إنّ حَدیثَنا صَعبٌ مُستَصعَبٌ» (۴) کم تر محلّ بحث است یعنی واقعاً قابل حل نیست مگر ظواهری از آنها. فرمود ارواح شیعیان ما را از جایی آفریدند که ابدان ما را از آنجا آفریدند آن وقت این می شود جان جانان, اگر روح ما به منزله بدن آنهاست پس جان آنها به منزله جان جانان است. به هر تقدیر ما جانمان را باید فدای آنها بکنیم طبق آن آیه ای که قبلاً قرائت شد فرمود: (مَا كَانَ لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ وَمَنْ حَوْلَهُم مِنَ الْأَعْرَابِ أَن يَتَخَلَّفُوا عَن رَسُولِ اللّهِ) شما باید جانتان را فدای او بکنید چرا, او چه سِمتی دارد یعنی جانتان را هدر بدهید یا همان طوری که با بدنتان از جانتان حمایت می کنید که جانتان محفوظ باشد و در سایه حفظ جان, بدن به کمال می رسد این جانتان را هم اگر در خدمت آن جانان قرار دادید این جانتان به کمال می رسد اُولای از جان, جان جان است.

۱- (۵) . سوره احزاب, آیه ۶.

۲- (۶) . سوره توبه, آیه ۱۲۰.

۳- (۷) . روضه الواعظین, ج۲, ص۲۹۶.

۴- (۸) . الکافی, ج۱, ص۴۰۱.

به هر تقدیر این سه طایفه آیه دلالت می کند که آن حضرت, اسوه است. بعد از جریان نظامی, جریان خانوادگی را تشریح می کند که معلوم می شود اسوه بودن آن حضرت(صلّی الله علیه و آله و سلّم) برای قسمت های جنگی نیست.

قوی و عزیز بودن خدا دلیل برگشت مغلوبانه احزاب

آیه ۲۵ دارد که در جنگ احزاب اینها را ذات اقدس الهی برگرداند و مبارزه با اینها را خود خدا کفایت کرد بدون اینکه شما جنگی بکنید و نبردی بکنید و اینها خشمناک شدند و برگشتند چون خدا قوی عزیز است یعنی نفوذناپذیر است به او می گویند عزیز, تواناست که بتواند هر کسی را خاک کند این می شود قوی.

بررسی مدرک روایی بر اخلاص علی(علیه السلام) در نبرد با عمروبن عبدود

اینکه چند نفر از آقایان زحمت کشیدند ــ سعی شان مشکور باشد ــ در جریان قصه عمرو بن عبدود که وجود مبارک حضرت علی(سلام الله علیه) هنگامی که روی سینه نحس عمرو نشست از آنجا برخاست دوباره رفت سرش را جدا کرد که بعد در توضیح فرمود او چون مثلاً اهانتی به من کرد من صبر کردم که آن غضبم فرو بنشیند و بعد قربه الی الله سرش را جدا کنم این را یافتند که مرحوم مجلسی(رضوان الله علیه) در بحارالأنوار نقل کرد (۱) که آقایان زحمت کشیدند پیدا کردند اصلش از مناقب ابن شهر آشوب(رضوان الله علیه) است (۲) ولی ظاهراً آن بزرگوار این را به عنوان یک قصّه تاریخی نقل می کند نه به عنوان یک روایت, اگر روایتی پیدا بشود که خیلی این کمال برجسته است این را در ضمن قضایای تاریخی نقل می کند که این چنین اتفاق افتاده است حالا اگر سند روایی پیدا بشود این از قسمت تاریخ به قسمت روایت تبدیل می شود حالا فحص کنید ببینید که مرحوم ابن شهر آشوب یا دیگران سندی برای این ذکر کردند یا به عنوان قصّه تاریخی.

۱- (۹) . بحارالأنوار, ج۴۱, ص۵۰ و ۵۱.

۲- (۱۰) . المناقب, ج۲, ص۱۱۵.

ارسال روایات یکی از مشکلات جدّی تفسیر

ما یکی از مشکلات جدّیمان در تفسیرهای آیات در مقتل, در تاریخ, در قصه ها و مسائل اخلاقی این است که بسیاری از این روایات ما مرسل است آن کاری که درباره روایات فقهی بزرگان ما کردند الآن اگر کسی بخواهد تشخیص بدهد این روایتی که مرحوم صاحب وسائل نقل کرده صحیح است یا نه خیلی دشوار نیست چون کتاب رجال و درایه این دو رشته خیلی کار شده اما درباره روایات تفسیری, روایات مقتلی, روایات تاریخی, روایات اخلاقی, روایات حقوقی اینها چون کار نشده بسیاری از اینها هم مرسل است اعتماد بر اینها آسان نیست در حدّ تأیید خوب است.

سرنوشت ذلت بار یهودیان مدینه بعد از احزاب

فرمود خدای سبحان این دشمنانی که از بیرون آمدند اینها را رد کرد در حالی که خشمناک بودند و محروماً برگشتند. دشمنان داخلی که یهودی های مدینه بودند و با مشرکان هماهنگ شده بودند اینها به قلعه هایشان به حصونشان به صَیاصیشان مغرور بودند اینها در قلعه زندگی می کردند در کاخ زندگی می کردند مسلمان ها و مهاجرین و انصار هم در این کوخ ها و خانه های ساده به سر می بردند این یهودیانی که در داخل با مشرکان مکه هماهنگ شدند و علیه اسلام احزابی تشکیل دادند آنها که فرار کردند و شکست خورده و با محرومیت برگشتند وضع اینها هم به این صورت شد که اینها هم لرزان و ترسان ناچار شدند آن قلعه ها را ترک بکنند و بیرون بیایند و تسلیم بشوند تعبیر قرآن کریم این است که (وَأَنزَلَ الَّذِینَ ظَاهَرُوهُم) خدای سبحان اینها که ظَهیر و پشتوان و پشتیبان و پشتوانه مشرکین بودند را از بالای قلعه و قصرشان پایین کشاند مُظاهره یعنی پشت به پشت هم دادن اینکه می گویند تظاهرات از ظَهْر است نه از ظهور یعنی اینها ظهیر یکدیگر شدند پشتیبان یکدیگر شدند پشت به پشت هم دادند (وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِیراً) (۱) از همین قبیل است مظاهره یعنی پشتیبان یکدیگر بودن پشتوانه هم شدن, تظاهرات ۲۲ بهمن هم یعنی این, نه یعنی مردم ظاهر شدند, مردم ظَهیر شدند. اینها که ظهیر شدند (ظَاهَرُوهُم) پشتوانه آنها شدند پشتیبان مشرکان شدند رفتند در قلعه هایشان، خدای سبحان هراس و ترس را بر دل های اینها مستقر کرد (اولاً) اینها از ترس از بالای قلعه پایین آمدند بدون اینکه نبردی شده باشد (ثانیاً) منتها در تعبیر، اول فرود آوردن از قلعه را ذکر می کند بعد قذف رعب را.

۱- (۱۱) . سوره اسراء, آیه ۸۸.

سرّ تسلیم شدن ذلت بار یهودیان مدینه

فرمود: (وَأَنزَلَ الَّذِینَ ظَاهَرُوهُم مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِن صَیَاصِیهِمْ) (یک) (وَقَذَفَ فِی قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ) (دو) گرچه این عطف با واو است که مطلق جمع است و معنایش این نیست که اول اینها را از قلعه آورد پایین بعد اینها را ترساند بلکه اول اینها مرعوب شدند و از شدت ترس از قلعه ها بیرون آمدند منتها تقدیم انزال بر قذف برای اینکه این اثربخش تر است وقتی که اینها از قلعه ها پایین می آیند و تسلیم می شوند و تحت اسارت در می آیند این نسبت به مسلمان ها مسرّت بخش تر از آن است که بفرماید: (وَقَذَفَ فِی قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ) این انزال از صیاصی چون اهم بود این را قبلاً ذکر فرمود. صِیصیه آن وسیله دفاع را می گویند, اینها قلعه شان و قصرشان و آن حصونشان, بروج مشیّدشان برای اینها صیصیه بود صیصیه یعنی وسیله دفاع, شاخ گاو را می گویند صیصیه آن ابزاری که خروس های جنگی دارند آن را می گویند صیصیه, صیصیه یعنی ابزار دفاع, ابزار دفاعی این برج نشینان همان برجشان است ابزار دفاعی این قلعه نشینان همان قلاعشان است (وَأَنزَلَ الَّذِینَ ظَاهَرُوهُم مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِن صَیَاصِیهِمْ) یعنی مِن قلاعهم, من حصونهم, من بروجهم و مانند آن (وَقَذَفَ فِی قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ) حالا اینها که فرار کردند عده ای کشته شدند عده ای هم به اسارت در آمدند اینها عصاره حکم یهودی های مدینه بود که در جنگ احزاب علیه مسلمان ها قیام کردند و با مشرکان هماهنگ شدند.

چگونگی ارث بری مسلمانان از اموال و اراضی یهود

بخشی از اینها هم بعدها به ارث مسلمان ها رسید نه ارث مصطلح, درباره بنی اسرائیل فرمود: (وَأَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِینَ كَانُوا یُسْتَضْعَفُونَ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا) (۱) این منطقه پهناور مصر را میراث مؤمنان به وجود مبارک موسای کلیم(سلام الله علیه) قرار دادیم آنجا هم (وَأَوْرَثْنَا) از همین قبیل است (إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ یُورِثُهَا مَنْ یَشَاءُ) (۲) از همین قبیل است (وَأَوْرَثَكُمْ أَرْضَهُمْ وَدِیَارَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ) این مربوط به همان جریان احزاب (وَأَرْضاً) یعنی «و اورثکم ارضاً» (لم تَطَؤوها) شما الآن آمدید این منطقه یهودی نشین اینها را محاصره کردید و گرفتید اما بعضی از زمین هاست که در محدوده نظامی و جنگ نبود آنها هم بعدها به میراث شما رسید آنها را در سوره مبارکه «حشر» آیه شش به این صورت بیان فرمود, فرمود: (وَمَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أَوْجَفْتُمْ عَلَیْهِ مِنْ خَیْلٍ وَلَا رِكَابٍ وَلكِنَّ اللَّهَ یُسَلِّطُ رُسُلَهُ عَلَى مَن یَشَاءُ) بعضی از سرزمین هاست که شما بدون جنگ بر آنها مسلّط شدید و آنها تسلیم شدند و به ارث اسلامی و میراث اسلامی در آمده است برخی از مفسّران گفتند این (وَأَرْضاً لَّمْ تَطَؤُوها) ناظر به سرزمین ایران و روم است (۳) روم یعنی همین ترکیه, خب اینها البته قبلاً به عنوان روم بود که (غُلِبَتِ الرُّومُ فِی أَدْنَى الْأَرْضِ) (۴) این منطقه وسیع ترکیه به بعد جزء روم بود و ایران در برابر آن, ارض ایران و روم بعد در اختیار مسلمان ها قرار گرفت ولی ظاهراً منظور از (وَأَرْضاً لَّمْ تَطَؤُوها) این نیست چون در زمان وجود مبارک پیغمبر این فتح اتفاق نیفتاده; این قسمت فرمود: (وَأَوْرَثَكُمْ أَرْضَهُمْ وَدِیَارَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ وَأَرْضاً لَّمْ تَطَؤُوها وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَیْ ءٍ قَدِیراً).

۱- (۱۲) . سوره اعراف, آیه ۱۳۷.

۲- (۱۳) . سوره اعراف, آیه ۱۲۸.

۳- (۱۴) . ر.ک: التبیان فی تفسیر القرآن, ج۸, ص۳۳۳.

۴- (۱۵) . سوره□ روم, آیات ۲ و ۳.

عدم اختصاص اسوه بودن پیامبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) به مسائل نظامی

اسوه بودن حضرت(سلام الله علیه و علی أهل بیته) اختصاصی به مسئله نظامی ندارد در مسائل خانوادگی و تشکیل خانواده و رعایت اصول همسرداری و کیفیت زیست هم مطرح است فرمود: (يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُل لِأَزْوَاجِكَ إِن كُنتُنَّ تُرِدْنَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا فَتَعَالَيْنَ أُمَتِّعْكُنَّ وَأُسَرِّحْكُنَّ سَرَاحاً جَمِيلاً □ وَإِن كُنتُنَّ تُرِدْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالدَّارَ الْآخِرَةَ فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنكُنَّ أَجْراً عَظِيماً).

وظیفه حوزه و دانشگاه در جریان خانواده در شرایط کنونی

جریان خانواده مخصوصاً در شرایط کنونی از حساس ترین مسائل مملکت ماست به ما گفتند فرزند به اندازه معقول داشته باشید متأسفانه ما در اثر این فشارهای اقتصادی و جنگ تحمیلی و مانند آن الآن نسل جوان ما دارد فروکش می کند کودک و فرزند کم شدند و خیال می کنیم اولاد کمتر زندگی بهتر! این راه اساسی نیست هم ازدواج را باید به عنوان اصل قرار داد هم ساده زیستی را به عنوان اصل قرار داد هم اولاد را به اندازه متعارف باید اصل قرار داد بعد از پیروزی مسلمان ها در جریان بعضی از مسائل نظامی یک مقدار غنایم نصیب مسلمان ها شد برخی ها سعی کردند به رفاه تن در بدهند همسران پیامبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) هم پیشنهاد دادند که زندگی ما باید بهتر باشد مستحضرید این انقلاب در درجه اول از امام و مراجع و حوزه شروع شد بعد به دانشگاه کشید بعد به توده مردم، الآن هم پرورش فرزند, حفظ نکاح, پرهیز از طلاق که أبغض الحلال نزد خداست (۱) باید از همین روحانیت و حوزه و دانشگاه شروع بشود راهش این است که انسان ساده زندگی کند.

۱- (۱۶) . الکافی, ج۵, ص۳۲۸ و ج۶, ص۵۴.

البته آن علومی که اهل بیت دارند مقدور ما نیست آنها که فرمودند: «سلونی قبل أن تفقدونی فلأنا بطرق السماء أعلم منّی بطرق الأرض» (۱) این دیگر تعارف نیست این نه مقدور ماست نه ما به آن دسترسی داریم این حداقلش این است که ما طرزی زندگی کنیم که در دنیا حسنه, در آخرت حسنه داشته باشیم از علی و اولاد علی، خدا عاقل تر خلق نکرده و خلق هم نمی کند از این به بعد که خلق نمی کند قبلش هم نبود وجود مبارک حضرت امیر بیاناتی در نهج البلاغه دارد که آن را چند بار در همین بحث های تفسیری خواندیم از ما قبول نمی کنند این حرف را بزنیم ولی ما می توانیم بیانات نورانی حضرت امیر را قبول کنیم. بسیاری از این مشکلات زندگی در اثر پرتوقع بودن, گرایش به تجمّل از این حرف هاست بخش وسیعی از طلاق ها بر اساس همین جهت است کمتر ازدواج کردن هم بر اساس همین جهت است انسان دو وظیفه دارد که هم با آسایش زندگی کند هم جامعه را مرفّه کند یکی تا نفس می کِشد تلاش در تولید حالا یا تولید علم و فرهنگ است اگر برای حوزه و دانشگاه است یا تولید کشاورزی و دامداری و صنعت و اینهاست اگر برای اصناف دیگر است فرمود تا نفس می کشید تولید, بیکاری و تعطیلی از بدترین رذایل اخلاقی است. دوم هم قناعت در مصرف این دو کار وظیفه ماست طبق رهنمود حضرت، تلاش در تولید, قناعت در مصرف. بعد فرمود در روایات ما هست دیگر که وقتی کسی دستشویی رفته یک سلسله فرشته هایی هستند که سرش را خم می کنند می گویند بهترین نعمت یک ساعت با تو بود تو این را به این صورت در آوردی (۲) این سیب و گلابی و موز و اینها را تو به این صورت در آوردی این خجالت دارد این در روایات هست اینها را باید دید.

۱- (۱۷) . نهج البلاغه, خطبه ۱۸۹.

۲- (۱۸) . من لا یحضره الفقیه, ج۱, ص۲۳.

وجه تسمیه فقیر

مال چیز خوبی است که قوام مملکت است مطابق آیه سوره «نساء» مبارکه که (لَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِی جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِیَاماً) (۱) یعنی ثروت, قوام مملکت است فقیر را که فقیر می گویند نه برای اینکه مال ندارد آن که مال ندارد فاقد مال است نداشتن مال یعنی فقدان مال, فقیر را فقیر می گویند برای اینکه ستون فقراتش شکسته است چون انسانِ ندار قدرت مقاومت ندارد به او می گویند فقیر چون ملت گرسنه قدرت ایستادگی ندارد به او می گویند فقیر, نه قدرت ایستادن, آ ن که ایستاده در کوی و برزن دارد گدایی می کند نشسته است ایستاده نیست فرمود: (جَعَلَ اللّهُ لَكُمْ قِیَاماً) قیام مردم, مقاومت مردم, ایستادگی مردم بر اساس توانمندی آنهاست اگر کسی گرفتار فقر مالی باشد ستون فقرات او شکسته است و قدرت قیام ندارد مال چیز خوبی است خدا از آن به خیر یاد کرده. (۲)

بیان نورانی علی(علیه السلام) در همراه نبودن ثروت با کمال

اما آن بیان نورانی حضرت امیر(سلام الله علیه) این است که شما تحلیل کنید که ثروتمند بودن و مرفّه بودن آیا کمال است یا کمال نیست این تحلیل عقلیِ حضرت است در نهج البلاغه فرمود اگر بگویید کمال است باید بگویید انبیا(علیهم السلام) که ساده زیست ترین مردم عالَم بودند و این ثروت را نداشتند خدا این کمال را به آنها نداد چه کسی جرأت می کند که بگوید کمالی را خدا به انبیا نداد پس اگر داشتن, کمال باشد چون قدر مسلّم این است انبیا دستشان از مسائل مالی کوتاه بود مال دار نبودند و مانند طبقه ضعیف به سر می بردند باید ملتزم بشوید که این کمال را خدا به انبیا(علیهم السلام) نداد هرگز این التزام ممکن نیست. پس معلوم می شود داشتن, کمال نیست قصص انبیا را هم نقل می کند جریان حضرت موسی و عیسی و داوود را نقل می کند فرمود بالأخره این داود با اینکه رهبر انقلاب بود (وَقَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ) (۳) با رهبری بالأخره به جایی رسید با انقلاب به جایی رسید اما با زنبیل فروشی داشت زندگی می کرد. بعد این حرف را می زند این حرف را ما نمی توانیم بنویسیم نمی توانیم روی منبر بگوییم چون از ما قبول نمی کنند ولی از علی قبول می کنند ما از علی قبول می کنیم فرمود حالا که این است نتیجه اش این است که اگر کسی ثروتمند بود باید بفهمد که خدا او را تحقیر کرده است مگر این حرف را می شود در جامعه گفت آن که وضع مالی اش خوب است و مرفّهانه به سر می برد مورد اهانت خداست این حرف را از ما قبول نمی کنند چون خود ما مبتلاییم ولی ما از علی قبول می کنیم حتماً این را در نهج البلاغه مراجعه بفرمایید فرمود: «أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهَانَ غَیْرَهُ حَیْثُ بَسَطَ الدُّنْیَا لَهُ» (۴) بنابراین این هست, این باید از خود حوزه شروع بشود از دانشگاه شروع بشود ساده زیست بودن, شرف دنیا و آخرت است نه طلاقی در پیش است نه آن فضیلت فرزندپروری را انسان از دست می دهد نه مشکلات دیگر در پیش است.

۱- (۱۹) . سوره نساء, آیه ۵.

۲- (۲۰) . سوره بقره, آیه ۱۸۰.

۳- (۲۱) . سوره بقره, آیه ۲۵۱.

۴- (۲۲) . نهج البلاغه, خطبه ۱۶۰.

لزوم تأسی به پیامبر در مسائل نظامی, خانوادگی و عبادی

اینکه به پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) فرمود تو اُسوه ای تنها برای نماز شب نیست تنها برای آن روزه های مستحبّی و اعتکاف نیست از یک طرف در آنها باید به پیامبر ائتسا و تأسّی کرد در مسائل نظامی از یک طرف باید به آن حضرت تأسّی کرد در مسائل خانوادگی هم باید به آن حضرت تأسّی کرد. وقتی وضع غنایم جنگی به مدینه آمد و توقّع همسران حضرت بالا رفت آیه نازل شد که به آنها بگو یا دنیا یا آخرت, (۱) می خواهید با من زندگی کنید وضع همین است دنیا می خواهید بیایید من شما را طلاق بدهم با طلاق جمیل آبرومندانه از من خداحافظی کنید این می شود اسوه, اگر خود طلاّب جامعهالزهراء, طلبه های حوزه بخواهند نَبوی و وَلوی زندگی کنند و عزیزان دانشجویان دانشگاه, ببینید گاهی این دانشجویان که می آیند ما از اینها سؤال می کنیم طلبه ای یا غیر طلبه, فضای دانشگاه یک فضای علوی و ولوی و فاطمی است شما می بینید دانشگاه است و اعتکاف, دانشگاه است و نمازهای شب, اینها آماده اند منتها این حرف ها را ما باید عملاً به اینها منتقل کنیم که شرافت در ساده زیستن است آن حرف را مخفیانه در جلسات خصوصی می شود گفت اما در سخنرانی ها و جلسات عمومی بگوییم کسی که سرمایه دار است و مرفّه است مورد اهانت خدا و پیغمبر است این خیال می کند تولید چیز بدی است تولید, کمال و فضیلت است قناعت در مصرف چیز خوبی است.

وعده خدا در بی نیاز کردن فقیر با ازدواج

ص: ۱۱۵۸

۱- (۲۳) . تفسیر القمی, ج۲, ص۱۹۲.

پرسش:... پاسخ: خب چرا آن مقدار را که خدای سبحان وعده داد فرمود: (وَأَنكِحُوا الْأَيَامَى مِنكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ إِن يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِن فَضْلِهِ) (۱) فرمود شما ازدواج کنید عائله من هستید ما این آیات را باور نکردیم فرمود اَیّم ها, بی همسرها چه مردها چه زن ها ازدواج بکنید اگر در این مسئله مشکلی دارید (إِن يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِن فَضْلِهِ).

جهاد خانواده در ساده زیستی

پرسش: ملاک ساده زیستی چیست؟

پاسخ: خود انسان بین خود و خدای خود می داند که ساده زیستی چیست همین زندگی متعارف حالا حتماً باید فرشش کذا, خانه اش کذا, اتومبیلش کذا اینها نیست مسئولین هم باید بر اساس همین روال برنامه ریزی کنند آن گاه انسان به مقدار کافی اولاد دارد نه آن حدّی که نتواند تربیت کند به مقدار کافی جوان ها ازدواج می کنند طلاق فروکش می کند این آیه برای اسوه بودن نازل شده است فرمود: (يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُل لِّأَزْوَاجِكَ) درست است حالا جنگ ها به پیروزی ختم شد درست است که غنایم به کشورهای اسلامی رسیده اما به این همسرانت بگو شما اگر بخواهید انقلابتان محفوظ باشد باید جهادی هم داشته باشد جهاد خانوادگی در ساده زیستی است در این صورت آدم راحتِ راحت است.

تعلّقات دنیوی, بزرگ ترین مشکل انسان هنگام مرگ

یک وقت می گویند این شخص مُرد این را طبیب معالج می آید آزمایش می کند می گوید قلبش, مغزش همه از کار افتاد اجازه دفن می دهد این از نظر طبیب مُرده است یعنی از دنیا رفته و اما در فضای دین، این هنوز از دنیا نرفته برای اینکه وقتی بخواهد وارد برزخ بشود این یک مشکل جدّی دارد این شخصی که به مال دل بسته است به مال تعلّق پیدا کرده هنگام مرگ متعلَّق را از او می گیرند (یک) تعلّق می ماند (دو) درد و عذاب شروع می شود (سه) چرا معتادها را که گرفتند دردشان شروع می شود برای اینکه متعلَّق اعتیاد را از آنها گرفتند, اعتیاد همچنان هست, فریادشان بلند است این بیچاره که می خواهد از دنیا وارد برزخ بشود این فریادش بلند است این همان فشار قبر است فشار مرگ است تا تک تک این تعلّقات از جانش کَنده نشود این را وارد برزخ نمی کنند به حسب ظاهر وارد قبر شده این صلات لیله الدفن که برای پرهیز از وحشت و نجات از وحشت است بخشی از آن برای همین است بنابراین از یک مرجع دینی سؤال بکنید که موت چیست این می گوید انتقال از دنیا به برزخ این شرایط را دارد از یک طبیب سؤال بکنید می گوید این مُرده است پس تعلّقات دنیا این مشکل را دارد.

۱- (۲۴) . سوره نور, آیه ۳۲.

این روایت نـورانی را مرحـوم کلینی(رضوان الله علیه) در کتـاب کـافی نقـل کرد که بالأـخره اموال او نزد او حاضـر می شود و اعمـال او هم نزد او حاضـر می شود و اولاـد او هم نزد او حاضـر می شونـد همه اینها حرف می زننـد اموال می گوینـد تو هیچ سهمی از مـا نـداری فقط یک مقـدار کفن بایـد بگیری, اولاد می گوینـد ما تا لبه گور با تو هستیم, عمل می گوینـد ما با تو هستیم که هستیم (۱) خب این خطرات هست بنابراین کسـی بخواهد راحت زندگی کند, ما باور کردیم اینها عقل کلّ اند تنها مسـئله بهشت نیست تنها مسـئله نجات از جهنم نیست حَسـنه دنیا یعنی همین! ما فقط حَسنه آخرت را می خواهیم و به اهل بیت مراجعه می کنیم یـا حسـنه دنیا را هم می خواهیم اگر می گوییم: (رَبَّنَا آتِنَا فِی الـدُّنْیَا حَسَـنَهً وَفِی الْآخِرَهِ حَسَـنَهً) (۲) حَسنه دنیا همین است آدم خوب زنـدگی کند داشـتن همسـر خوب بدون دعوا بدون زد و خورد بدون طلاق داشـتن فرزندان خوب اینها حسـنه دنیاست حسـنه دنیا در زنـدگی حلال و زندگی ساده است فرمود: (یَا أَیُّهَا النَّبِیُّ قُل لِّأَزْوَاجِکَ) به آنها صـریحاً بگو, هر روز پیشنهاد می دهید که حالا غنایم آوردند به ما سهم بیشتری بدهید که ما مثلاً از بیت نبوّتیم اینها روا نیست.

پرسش:... پاسخ: تولید, کار بسیار خوبی است لازمه تولید این است که ما چند میلیون زیر خطّ فقر نداشته باشیم همین, الآن ما چنـد میلیون زیر خطّ فقر داریم؟ همین بایـد لـذّت ببرد که من مشـکل دیگران را دارم حل می کنم این لـذّت روحی به مراتب بالاـتر از لـذّت اجوفین است, این لـذّت است, اگر کسـی بخواهـد لـذّت ببرد, لـذّت احسـان, لـذّت اکرام خیلی بالاتر از لـذّت اجوفین است.

۱- (۲۵) . الکافی, ج۳, ص ۲۳۱ و ۲۳۲.

۲- (۲۶) . سوره بقره, آیه ۲۰۱.

مأمور شدن پیامبر به جدایی از دنیاطلبان

فرمود به آنها بگو یا دنیا یا آخرت; آخرت می خواهید با من باشید دنیا می خواهید بفرمایید طلاقتان بدهم طلاق جمیل, مؤدّبانه و محترمانه ما توقّعی نداریم (يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُل لِأَزْوَاجِكَ إِن كُنتُنَّ تُرِدْنَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا) بعضی ها دنیا می خواهند کائناً ما کان چه حلال چه حرام چون دو آیه است در کنار هم, فرمود: (فَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا) (۱) دیگر حسنه ندارد می گویند: (رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا) یعنی چه حلال چه حرام این (مَا لَهُ فِي الآخِرَهِ مِنْ خَلَاقٍ) گروه دوم که در آیه بعد است (وَمِنْهُمْ مَن يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَهً) ما یک دنیای طیّب و طاهر می خواهیم (وَفِي الْآخِرَهِ حَسَنَهً) خب الآن ما چند میلیون فقیر در کشور علی بن ابی طالب داریم هزارها شهید هم دادیم! این در اثر همان منظّم زندگی نکردن است گوشه ای از کارها را دستگاه قضایی می تواند اداره کند اساس کار همان (مَا يَلْفِظُ مِن قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ) (۲) است, (يَلْفِظُ) یعنی «یَکتب و یقول و یقوم و یَقعد» این لفظ, کنایه از مطلق فعل است فرمود شما اگر دنیا می خواهید کائناً ما کان اینجا جایش نیست آخرت می خواهید کائناً ما کان با هم زندگی می کنیم.

اختصاصی بودن احکام ازدواج و طلاق پیامبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم)

(إِن كُنتُنَّ تُرِدْنَ الْحَيَاهَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا فَتَعَالَيْنَ أُمَتِّعْكُنَّ وَأُسَرِّحْكُنَّ سَرَاحاً جَمِيلًا) این طلاق نیست, گرچه ابوحنیفه و بعضی از فقهای عامّه این را طلاق دانستند (۳) لکن اگر باشد چه اینکه بعضی از فقهای ما(رضوان الله علیهم) فتوا دادند جزء خصائص النبی(صلّی الله علیه و آله و سلّم) است نظیر آنچه در همین سوره مبارکه «احزاب» آیه پنجاه دارد که (وَامْرَأَهً مُّؤْمِنَهً إِن وَهَبَتْ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ) آنجا هم از همین قبیل است اگر (وَهَبَتْ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ) آنجا هم جزء مختصّات وجود مبارک پیغمبر است که نکاح محسوب می شود اینجا هم اگر طلاق محسوب می شود طبق بعضی از روایات که فاضل مقداد نقل کرد جزء مختصّات نبی است (۴) (أُمَتِّعْكُنَّ وَأُسَرِّحْكُنَّ) تَسریح همان تطلیق است اما (سَرَاحاً جَمِيلًا) بدون دعوا, بدون دلخوری, بدون نگرانی, راه مشخص است شما هر راهی را انتخاب کردید ما هم همان را قبول می کنیم.

۱- (۲۷) . سوره بقره, آیه ۲۰۰.

۲- (۲۸) . سوره ق, آیه ۱۸.

۳- (۲۹) . الکشاف, ج۳, ص۵۳۴ و ۵۳۵.

۴- (۳۰) . الکافی, ج۶, ص۱۳۶ و ۱۳۷; کنزالعرفان فی فقه القرآن (فاضل مقداد), ج۲, ص۲۳۹.

شرایط بهره وری همسران از زندگی پیامبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم)

اما (وَإِن كُنتُنَّ تُرِدْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالدَّارَ الْآخِرَةَ) با هم زندگی می کنیم (فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنكُنَّ أَجْراً عَظِيماً) این را هم باید بدانید صِرف بودن با من, بودن در این خانه مشکل شما را حل نمی کند باید باشید اما با تقوا و احسان, لذا صِرف مجاورت من, همسر پیامبر بودن مشکل را حل نمی کند چه اینکه همسر لوط راه به جایی نبرد, همسر نوح راه به جایی نبرد که (كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحَيْنِ فَخَانَتَاهُمَا) (۱) اینها ملعون شدند و معذّب شدند (فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنكُنَّ أَجْراً عَظِيماً) خب اگر این چنین شد یک زندگی مرفّهی دارند سَکینت و آرامش منزل به عهده زن است تهیّه مسکن به عهده مرد است مسکن, آشیانه ای بیش نیست فرمود: (خَلَقَ لَكُم مِنْ أَنفُسِكُمْ أَزْوَاجاً لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا) (۲) سَکینت مرد, آرامش مرد به همسر با ایمان اوست آن وقت در چنین فضای نورانی فرزندان صالح هم تربیت می شوند سابق، طلاق جزء نوادر زندگی بود اما الآن متأسفانه طلاق پشت سر هم است اینها فاجعه است پرورش این فکر [ساده زیستی] اول باید از حوزه شروع بشود بعد از فضای دانشگاه بعد در جامعه که امیدواریم خدا این نظام را به برکت صاحب اصلی اش ـ ان شاءالله ـ از هر خطری حفظ بکند.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

۱- (۳۱) . سوره تحریم, آیه ۱۰.

۲- (۳۲) . سوره روم, آیه ۲۱.

آیات ۲۸ تا ۳۲ سوره احزاب ۹۲/۰۲/۰۴

.Your browser does not support the audio tag

(يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُل لِّأَزْوَاجِكَ إِن كُنتُنَّ تُرِدْنَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا فَتَعَالَيْنَ أُمَتِّعْكُنَّ وَأُسَرِّحْكُنَّ سَرَاحاً جَمِيلًا (۲۸) وَإِن كُنتُنَّ تُرِدْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالدَّارَ الْآخِرَةَ فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنكُنَّ أَجْراً عَظِيماً (۲۹) يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ مَن يَأْتِ مِنكُنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبَيِّنَةٍ يُضَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ وَكَانَ ذلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيراً (۳۰) وَمَن يَقْنُتْ مِنكُنَّ لِلَّهِ وَرَسُولِهِ وَتَعْمَلْ صَالِحاً نُّؤْتِهَا أَجْرَهَا مَرَّتَيْنِ وَأَعْتَدْنَا لَهَا رِزْقاً كَرِيماً (۳۱) يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ إِنِ اتَّقَيْتُنَّ فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِى فِى قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلاً مَعْرُوفاً (۳۲)
)

ص: ۱۱۶۲

تبیین معنای حبط عمل منافقین حدوثاً و بقائاً

چند نکته ای که مربوط به مطالب قبل بود عبارت از این است که درباره منافق و مانند آن فرمود: (فَأَحْبَطَ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ) (۱) اگر کسی منافق بود حدوثاً و بقائاً معنای أحبط یعنی «أظهر بطلان عمله» نه اینکه «أبطل عمله الصالح» زیرا کسی که آغاز و انجامش به نفاق گذشت او اصلاً عمل صالح نداشت تا خدا باطل کند بلکه عمل باطل او را اظهار کرد (این اصل اول) و اگر کسی ضعیف الایمان بود که در کنار منافقین نام برده شد و به مقدار ایمانش, عمل صالح داشت بعد ـ معاذ الله ـ به سوء خاتمه مبتلا شد اینجا (فَأَحْبَطَ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ) یعنی «اظهر بطلان عمله».

پاداش منافقین تائب از حبط عمل با تفسیر علامه طباطبایی

اگر کسی اول منافق بود بعد به حُسن عاقبت منتهی شد جا دارد که در آیه ۲۴ به عنوان غایت ذکر بفرماید که (لِيَجْزِيَ اللَّهُ الصَّادِقِينَ بِصِدْقِهِمْ وَيُعَذِّبَ الْمُنَافِقِينَ إِن شَاءَ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ) اینکه سیدناالاستاد(رضوان الله علیه) پاداش برخی از منافقان تائب را ذکر می کند می فرماید این هدف است برای آن است که پایان این گروه به خیر و سعادت بود اگر کسی ـ معاذ الله ـ بدعاقبت باشد این لام, لام عاقبت است نه لام غایت, اگر کسی خوش عاقبت باشد کارش به توبه ختم بشود این لام, لام غایت است یعنی هدف است که فرمود خدا این کار را کرد تا پاداش خوب صادقین را به آنها بدهد (یک) و پاداش خوب منافقی که در اول، منافق بود بعد به حُسن عاقبت موفق شد و توبه کرد و مؤمن صالح شد را هم بدهد (دو) که فرمود: (لِيَجْزِيَ اللَّهُ الصَّادِقِينَ بِصِدْقِهِمْ وَيُعَذِّبَ الْمُنَافِقِينَ إِن شَاءَ) که مقیّد به مشیئت کرد (أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ) این (يَتُوبَ عَلَيْهِمْ) باعث می شود که آن لام, لام غایت و هدف باشد حتی نسبت به منافق که حُسن عاقبت دارد ولی اگر ـ معاذ الله ـ کسی به سوء خاتمه مبتلا بود آن لام دیگر لام عاقبت است نه لام غایت نظیر آنچه درباره حضرت موسای کلیم(سلام الله علیه) آمده که آل فرعون او را گرفتند (لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوّاً وَحَزَناً) (۲) آل فرعون آن جعبه را از آب نگرفتند وجود مبارک موسی را نگرفتند نپروراندند تا دشمنشان بشود ولی عاقبتِ این کار, دشمنی با آنها شد این (لِيَكُونَ) لام, لام غایت نیست لام عاقبت است. لذا سیدناالاستاد این جریان (أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ) را فرمود آن معصیتی که پایانش حُسن عاقبت باشد چون با مصلحت همراه است این لام, لام غایت است (۳) نظیر جریان حُرّ(سلام الله علیه) که این بالأخره مفسده در اول بود مصلحت در آخر عمر بود در یک زمان نبود

تا گفته شود لام نمی تواند لام غایت باشد.

ص: ۱۱۶۳

۱- (۱) . سوره احزاب، آیه ۱۹.

۲- (۲) . سوره قصص، آیه ۸.

۳- (۳) . المیزان، ج ۱۶، ص ۲۹۱.

سخت بودن فهم بعضی از موارد اسوه بودن پیامبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم)

مطلب بعدی آن است که وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) برای ما اسوه شد ما بعضی از معانی اسوه را می فهمیم فرمود همان طوری که من نماز می خوانم شما نماز بخوانید «صلّوا کما رأیتمونی اُصلّی» (۱) این را ما می فهمیم حضرت خودش مناسک حج را انجام دادند فرمود: «خذوا عنّی مناسککم» (۲) این را می فهمیم اما در بعضی از موارد، اینکه فرمود وجود مبارک حضرت اسوه است این یعنی چه؟ می بینید بعضی از مطالبی است که آن حضرت آورده و ما هنوز درست باور نکردیم فرمود: «النکاح سنّتی فمن رغب عن سنّتی فلیس منّی» (۳) این یعنی چه؟ آیا نکاح به معنای ازدواج و جمع شدن نر و ماده است اینکه در حیوانات هم بود و هست اینکه قبل از اسلام بود اینکه بعد از اسلام هم هست بعد از اسلام بین مسلمان ها هست بین یهودی ها هست بین مسیحی ها هست بین مشرکین هست بین ملحدین است پس این پیامبر چه چیزی آورده؟ فرمود من یک حرف تازه آوردم اجتماع مذکر و مؤنث را من نیاوردم این قبل بود بعد هست در مسلمان ها هست در کفار هست در ملحدین هست من چیز جدیدی آوردم به عنوان نکاح «النّکاح سنّتی» خب یک جوان چه دختر چه پسر سنّ ازدواجش باشد و ازدواج نکند این از سنّت پیغمبر دارد اعراض می کند اول خود طلّاب جوان باید این کار را انجام بدهند دانشجویان عزیز باید این کار را انجام بدهند بعد جامعه روشن بشود که نداشتن, ننگ نیست ما باید باور کنیم.

۱- (۴) . الانتصار فی انفرادات الامامیه، ص ۱۵۱ و ۱۵۲.

۲- (۵) . الانتصار فی مفردات الامامیه (سید مرتضی)، ص ۲۵۴.

۳- (۶) . جامع الاخبار، ص ۱۰۱.

بیان مسئولیت روحانیت در تبلیغ دین

اگر کسی واقعاً می خواهد در حوزه بماند مرجع بشود یا استاد حوزه بشود کرسی تدریس داشته باشد این تمام آن دقایق و مرجع ضمیر رسائل و کفایه و اینها را باید خوب بلد باشد و بتواند تدریس کند اما اکثری عزیزان ما این چنین نیستند مسئولیت اینها این است که در شهر و روستا به جای انبیا بنشینند فرمود پیامبران کارشان انذار مردم است (مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ) (۱) فرمود: (قُمْ فَأَنـذِرْ) (۲) بعد فرمود اینها باید بیایند حوزه ها متفقّه بشوند مقداری علوم اسلامی را یاد بگیرند برگردند به شهر و روستایشان (لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ) (۳) کاری که این طلاّب و روحانیون می کنند حالا یا امام جماعت اند یا امام جمعه اند یا سخنران اند یا نویسنده اند در شهر و روستا کتاب می نویسند اینها به جای انبیا نشستند.

تبیین اهمیت مسئولیت روحانیت با تفسیر (أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ)

برای اینکه وقتی تبهکاری را به جهنم می برند ملائکه از آنها سؤال می کنند (أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ) (۴) این (أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ) معنایش این نیست که مگر پیغمبر درِ خانه ات نیامده مگر امام در خانه ات نیامده مگر پیغمبران و ائمه(علیهم السلام) تک تک درِ خانه تک تک مردم می رفتند این عالمان دین این واعظان این مبلّغان این نور چشمان امام زمان کار انبیا را می کنند؛ فرشتگان به این جهنّمی ها می گویند مگر در فلان مسجد نبودی مگر پای سخنرانی فلان شخص ننشستی مگر این آقا از آیات قرآن نگفت مگر نگفت اهل بیت چنین گفتند؛ (أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ). خب انسان به جایی می رسد که سخنرانی اش در مسجدها در منبرها در جماعت ها در نماز جمعه ها مورد احتجاج ملائکه قرار می گیرد این کم کار است! این (أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ) مگر معنایش آن است که مگر پیغمبر درِ خانه ات نیامده یا معنایش این است که مگر در مسجد نشنیدی, مگر فلان سخنران نگفت مگر فلان واعظ نگفت مگر فلان امام جماعت نگفت؟ این کم کار است انسان هم خودش را نجات بدهد هم جامعه را.

۱- (۷) . سوره بقره، آیه ۲۱۳.

۲- (۸) . سوره مدثر، آیه ۲.

۳- (۹) . سوره توبه، آیه ۱۲۲.

۴- (۱۰) . سوره ملک، آیه ۸.

راهکار موفقیت روحانیت در تبلیغ دین

بنابراین رسالت اصلی ماها که بخواهیم بعد از مدتی به مسئولیتمان برگردیم این است که اول تا آخر قرآن را به خوبی بدانیم یعنی هر جای قرآن را باز کردیم یک ترجمه رقیق و تفسیر روشنی بدانیم که نمانیم حالا تفسیرهای عمیق و اینها مطلب دیگر است ولی هیچ جای آیات قرآن برای ما مجهول نباشد یعنی اول تا آخر قرآن هر جا را باز کردیم کاملاً بدانیم اول تا آخر نهج البلاغه را بدانیم اما نه آن طوری که جناب ابن ابی الحدید می گوید من فکر نمی کردم کمتر از ده سال طول بکشد (۱) آن ابن ابی الحدید بود آن طور را از ما توقع ندارند اما همین معنای ظاهری یعنی هر خطبه ای را دیدیم بفهمیم, این وظیفه ماست.

اکرام نبودن زندگی سرمایه داری در نگاه اهل بیت(علیهم السلام)

این بحث دیروز را لابد مراجعه فرمودید حضرت فرمود اگر کسی متمکّن بود سرمایه دار بود و سرمایه دارانه زندگی کرد باید بفهمد خدا او را اهانت کرده او را تحقیر کرد (۲) هم مسئولین ما باید جلوی تظاهر به ثروت را بگیرند هم ماها باید بدانیم که داشتن, کمال نیست این برهان علوی, برهان تام است خدا رحمت کند صدرالمتألهین را! می فرماید قول معصوم, حدّ وسط برهان قرار می گیرد (۳) حالا- برهان یا برهان عقلی است یا نقلی یعنی اگر ثابت شد که این حرف, حرف معصوم است مثل «کلّ متغیّرٍ حادث» می تواند حدّ وسط برهان قرار بگیرد یک وقت می گوییم «العالَم متغیّر و کلّ متغیّر حادث فالعالم حادث» این می شود برهان عقلی, یک وقت «هذا ما قاله المعصوم(علیه السلام) و کلّ ما قاله المعصوم فهو حقّ لا ریب فیه فهذا حقّ لا ریب فیه» قول معصوم بعد از احراز سند و متن می تواند حدّ وسط برهان قرار بگیرد خب حضرت فرمود این احترام نیست این شخص باید بداند مورد تحقیر خداست حالا ما تحقیر نکنیم ولی خودمان بپذیریم که متوسّط زندگی کردن ننگ نیست شما شرح حال مرحوم علامه مجلسی و مرحوم مولی صالح مازندرانی که این اصول کافی را یعنی جلد اول و دوم و هشتم کافی نه فروع کافی را, در دوازده جلد شرح کرد که شرح خوبی هم است ملاحظه بفرمایید شیخناالاستاد مرحوم علامه شعرانی تعلیقه های خوبی, پاورقی های خوبی هم بر این دوازده جلد دارد این می خواست داماد مرحوم مجلسی بشود پدر به دخترش گفت که این طلبه وضع مالی اش ضعیف است عرض کرد پدر، نداشتن, ننگ نیست اینها شده دین اینها شدند حافظ دین ما کار نداریم که جامعه چطور است ما باید مسیر جامعه را عوض کنیم این دانشجویان عزیز باید مسیر جامعه را عوض کنند.

ص: ۱۱۶۶

۱- (۱۱) . شرح نهج البلاغه(ابن ابی الحدید)، ج ۲۰، ص۳۴۹.

۲- (۱۲) . نهج البلاغه، خطبه ۱۶۰؛ «أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهَانَ غَیْرَهُ حَیْثُ بَسَطَ الدُّنْیا لَهُ».

۳- (۱۳) . الحکمه المتعالیه(صدر المتألهین)، ج۹، ص۱۶۷ و ۱۶۸.

بررسی اسوه بودن پیامبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) در نکاح و فهم آن

فرمود من یک حرف تازه ای در ازدواج آوردم من نمی خواهم نر و ماده با هم جمع بشونـد من یک چیز تازه ای آوردم به نام نکاح، این سنّت من است «النکاح سنّتی» آن گاه به مردها فرمود شما عاقلانه با همسرانتان به سر ببرید (وَعَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ) (۱) رفتارتان, گفتارتان, مضاجعه تان, مناکحه تان باید عقل پسند و نقل پسند باشد (وَعَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ) کمک آنها باشید به خانم ها هم فرمود سکینت و آرامش منزل به عهده شماست (۲) فرمود این حرف ها را من آوردم وگرنه اجتماع نر و ماده به نـام ازدواجِ عادی در کفار هم هست در غیر کفار هم هست در حیوانات هم هست من آنها را نیاوردم «النکاح سنّتی» من یک چیز تازه آوردم و اگر کسی سنّ ازدواجش بگذرد و ازدواج نکند و دیر ازدواج بکند این اعراض از سنّت پیغمبر است قهراً به حرام می افتد وقتی به حرام افتاد دیگر مسئول است بنابراین مسئله نکاح با حفظ شرایطش از بهترین امور زنـدگی است حالا یک مقدار مسئولین باید کمک کنند یک مقدار مردم, مسئولینی که مردمی اند مردمی که مثل مسئول اند دیگر بیگانه نیستند بنابراین باید دست به دست هم بدهند قسمت مهم به عهده خود جوان هاست که ادراک صحیح این است فرمود این سنّت را من آوردم.

اجتهاد بودن پایه گذاری سُنن حسنه در جامعه

نگاه کنیـد در اسلام دو اجتهاد است: یک اجتهاد است که قوانین کلی را که خدا در قرآن و ائمه(علیهم السلام) در روایات فرمودنـد کسی بعد از تحصیلات کامل از این قوانین, فروعی را استخراج بکند فروعی را به این اصول برگرداند اصولی را بر این فروع منطبق کند این همان اجتهادی است که در حوزه ها رایج است یک قسمت دیگر اجتهاد در سنّت آوری است فرمود: «مَن سَنَّ سنّه حَسنه فله اجرُها و اجرُ من عمل بها الی یوم القیامه» (۳) این «سنّ سنه حسنه» یعنی چه؟ یعنی _ معاذ الله _ بدعت بگذاریـد نه, معنایش این است که آن چیزهایی که من گفتم به مردم بگوییـد نه, معنایش آن است که ببینیـد جامعه چه چیزی کم دارد مطابق شرایط روز از آن اصولی که ما گفتیم استنباط کنیـد و آن جامعه را با آن سنّت بپرورانیـد. یک وقت است امام(رضوان الله علیه) می فرماید آخرین جمعه ماه مبارک رمضان راهپیمایی روز قدس است این سنّت حسنه است اصلِ کمک کردن به محرومان و مظلومان چیز خوبی است جمع شدن چیز خوبی است اما حالا واجب نیست که انسان در روز معیّن برود ولی همه قرار بگذارنـد که یک روز با هم یک ملّت محروم را کمک بکننـد هفته وحدت این طور است هفته ولایت این طور است اینها سنّت های حسنه است «مَن سَنَّ سنّه حَسنه» یعنی ببینـد نیاز جامعه چیست این نیاز را تحت آن اصول و قواعد کلیّه مندرج بیابد بعد شروع بکند با هم کاری را انجام بدهند اگر چهارشنبه سوری است می شود سنّت سیّئه و اگر تظاهرات روز قدس است می شود سنّت حسنه.

۱- (۱۴) . سوره نساء، آیه ۱۹.

۲- (۱۵) . سوره روم، آیه ۲۱.

۳- (۱۶) . الکافی، ج ۵، ص ۹ و ۱۰.

فرمود من سنّتی آوردم به نام نکاح وگرنه ازدواج قبلاً- هم بود الآن هم هست من که نمی خواهم نر و ماده کنار هم جمع بشوند من می خواهم کاری بشود که (شَارِكْهُمْ فِی الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ) (۱) محقق نشود این (شَارِكْهُمْ فِی الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ) که بحثش قبلًا گذشت چه بود شیطان چگونه شریک در ولد می شود خب کسی نامحرمی را ببیند شب در کنار بستر همسرش برود با همان شوق زدگی و ذوق زدگی هم بستر بشود این می شود «شارکهم فی الأولاد» برخی ها گفتند اگر عین نه ذمّه, اگر عین غیر مخمّس، مال حرام را مهریه زن قرار بدهد این می شود «شارکهم فی الأولاد» اینها را آمد جلویش را گرفته وجود مبارک حضرت امیر عده ای در محضرش نشسته بودند نامحرمی هم عبور کرد حضرت فرمود اگر نامحرمی از کنار شما عبور کرد آن که در منزل دارید مثل همین است به دنبال چه چیزی می گردید (۲) . یک دوره نهج البلاغه باید در دست همه ما باشد حالا- لازم نیست کسی مثل ابن میثم یا مثل ابن ابی الحدید بفهمد این ترجمه ظاهری اش که مقدور همه ماست ما هر وقت مبتلا- شدیم یک آیه را یا یک جمله نهج البلاغه بگوییم سخنرانی کنیم اینکه نمی شود حداقل این است که یک دور نهج البلاغه را مطلع باشیم هر جا را باز کردند از ما خواستند بتوانیم ترجمه اش را بگوییم آیات همین طور است روایات هم همین طور است باید مأنوس باشیم فرمود آن که در منزل دارید هم همین است به دنبال چه چیزی می گردید. فرمود اینها را من آوردم «النکاح سنّتی» نه اجتماع مذکر و مؤنث خب آن وقت این باعث می شود فرزندان صالح پیدا می شود زندگی متعادل پیدا می شود.

ص: ۱۱۶۸

۱- (۱۷) . سوره اسراء، آیه ۶۴.

۲- (۱۸) . نهج البلاغه، حکمت ۴۲۰.

علت نگاه مترحّمانه عقلا به زندگی متظاهران به ثروت

انسـان عاقـل وقتی یـک متظاهر به ثروت را نگاه می کنـد مترحّمانه نگاه می کنـد نه معجبانه می گویـد این بیچاره به دنبال چه چیزی است بـاطن بعضـی از امور چیزی است که انسـان نمی توانـد بگویـد یـک وقت مـا محضـر حکیم فاضل تونی درس می خوانـدیم در حـوزه تهران مرحوم حکیم فاضـل تونی این جزء دانش آموختگـان مرحوم جهانگیرخـان قشـقایی و حـاج آخوند کاشـی در حوزه علمیه اصـفهان بود ما در محضـرشان که درس می خوانـدیم ایشان فرمود برخی ها از علوم و معارف بهره می برنـد برخی ها بیگانه انـد به یک سلسـله امور متعفّن عادت کردنـد بعد این قصه را گفت, گفت من طلبه رسـمی مدرسه صدر اصـفهان بودم زمان مرحوم جهانگیرخان قشقایی این مدرسه کَنیفی داشت چاه فاضلابی داشت که هر سال مغنّی می آمد و آن کنیف را تطهیر می کرد گفت من چنـد سـال طلبه آن مـدرسه بودم یک سال دیـدیم که آن کنیف پاک کن سابقه دار نیامـده بعـد متولّی گفت که چون او برای تطهیر این کنیف دسـتمزد بیشتری می خواست ما به او نگفتیم بعد از مدتی که توافق کردند با یک اجرت متعادلی بیاید کنیف را تطهیر کند آن چرخ و دولاب را آورد دولاب همان بود که با آن با این طناب از چاه آب و امثال آ ن می گرفتند این چرخ ها را می گفتند دولاب، این دولابش را آورده و کارگرهایی که زیرمجموعه او بودند آورده حالا می خواهـد این کنیف فاضـلاب را پاک کنـد گفت حالا ما مواظبیم که او دارد چه می گوید گفت اینها را جمع کرده به اینها گفته که آدم باید کار بکند نان در بیاورد فکر نکنید که اینها ـ یعنی ما طلبه ها ـ دارند چه می گویند, گفت اینها دارند عمرشان را تلف می کننـد شـما کارتان را انجام بدهید خب کسـی که دلیلش این بود که من اینجا چهل سال سابقه دارم چون چهل سال سابقه دارم من برای تطهیر این کنیف اُولیٰ هسـتم بعد به این زیرمجموعه هایش گفته که مشـغول کارتان باشـید نان در بیاورد اینها چه می گویند وقتشان را تلف می کنند، گفت به ما طلبه ها اشاره کرد! خب یک کنیف پاک کن به کسانی که به علوم الهی سـرگرم اند می گوید اینها دارند وقت تلف می کنند! واقع مطلب را شما بخواهید بشکافید بعضی ها کنیف پاکن کن انـد یعنی به چیزی وابسـته انـد که باطنش همان است غیر از این نیست چرا اگر کسـی خواب ببینـد که ـ جسارت است ـ پـای او به مـدفوع افتـاده مال به دسـتش می رسـد این تعبیر آن است چون باطن آن همین است اگر خواب ببینـد که دسـتش به مدفوع رسیده یا پایش به مدفوع رسیده مدفوع انسانی که بدبوتر از دیگری است مال به دستش می رسد باطن آن همین است.

قناعت، راهکار بهره وری از سنت پیامبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) در نکاح

انسان بدون اینکه کسی را تحقیر بکند یک سر و گردن بلندتر و آزادانه زندگی می کند با یک زندگی قانع هم به موقع ازدواج می کند هم به موقع پدر می شود هم به موقع مادر می شود هم «فانّی اباهی بکم الامم» (1) درست می شود هم طوری که خواسته نظام است انجام می شود هم راحت زندگی می کند فرمود من نکاح را آوردم من که اجتماع نر و ماده نیاوردم «النکاح سنّتی فمن رغب عن سنّتی فلیس منّی» بعد به ما فرمود: (لَقَدْ کَانَ لَکُمْ فِی رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ) (2) به او تأسّی کنید این می شود مسیر زندگی پس تنها مسئله نظامی و سیاسی و اینها نیست چون این را قبلاً فرموده بعد در جریان مسئله نکاح و همسرداری و اصول خانوادگی به دنبال آن مسئله (لَقَدْ کَانَ لَکُمْ فِی رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ) این را فرموده.

گستردگی اسوه بودن پیامبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) و محدود بودن بهره وران آن

مطلب بعدی آن است که وجود مبارک حضرت اسوه است لجمیع الناس همان طور که در طلیعه بحث اشاره شد همان طور که درباره قرآن فرمود: (شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِی أُنْزِلَ فِیهِ الْقُرْآنُ هُدیً لِلنَّاسِ) (3) اما بهره وران از این قرآن متّقین اند (هُدیً لِلْمُتَّقِینَ) (4) اینجا هم حضرت اُسوه برای جمیع الناس است ولی بهره وران او کسی است که (کَانَ یَرْجُوا اللَّهَ وَالْیَوْمَ الْآخِرَ وَذَکَرَ اللَّهَ کَثِیراً) (5) اگر کسی اینها را در حدّ ضعیف داشت بهره ضعیفی می برد در حدّ متوسط داشت بهره متوسط می برد در حدّ عالی داشت بهره عالی می برد در تأسّی به آن حضرت وگرنه آن حضرت اسوه است لجمیع الناس و این اسوه بودن چون مطلق است در همه امور اسوه است چه در صوم و صلات چه در نکاح و امثال ذلک الاّ ما خرج بالدلیل.

۱- (۱۹) . الکافی، ج ۵، ص ۳۳۳.

۲- (۲۰) . سوره احزاب، آیه ۲۱.

۳- (۲۱) . سوره بقره، آیه ۱۸۵.

۴- (۲۲) . سوره بقره، آیه ۲.

۵- (۲۳) . سوره احزاب، آیه ۲۱.

اختصاصی بودن بعضی از سنن رسول خدا(صلّی الله علیه و آله و سلّم)

آن ما خرج بالدلیل را در آیه پنجاه همین سور ه که به خواست خدا بعد خواهد آمد فرمود: (یَا أَیُّهَا النَّبِیُّ إِنَّا أَحْلَلْنَا لَکَ أَزْوَاجَکَ اللَّاتِی آتَیْتَ أُجُورَهُنَّ وَمَا مَلَکَتْ یَمِینُکَ) بعد چیزی که جزء مختصات حضرت است آن است که (وَامْرَأَهً مُّؤْمِنَهً إِن وَهَبَتْ نَفْسَهَا لِلنَّبِیِّ إِنْ أَرَادَ النَّبِیُّ أَن یَسْتَنکِحَهَا خَالِصَهً لَّکَ مِن دُونِ الْمُؤْمِنِینَ) افراد دیگر اگر بخواهند حلال باشد یا باید مِلک یمین باشد یا متعه باشد یا نکاح دائمی, حضرت گذشته از این عناوین سه گانه هبه هم داشت که دیگر نه ازدواج دائم بود نه ازدواج موقت نه مِلک یمین فرمود: (خَالِصَهً لَّکَ) اینجا دیگر جا برای اسوه نیست چون خرج بالدلیل نظیر وجوب تهجّد, نماز شب و مانند آن وگرنه مادامی که دلیل بر اختصاص چیزی وارد نشد وجود مبارک حضرت اسوه است برای هر کسی اما ساده زیستی آن عصر، مخصوص خود آنهاست وجود مبارک امام صادق(سلام الله علیه) در عصری زندگی می کرد که وضع عامّه مردم روبه راه بود حضرت یک لباس خوبی, منزل خوبی داشت دیگران را هم می فرمود شما این گونه باشید. در کتاب وسائل این حدیث هست که وجود مبارک امام رضا(سلام الله علیه) یک خانه متوسط بهداشتی و خوب و متناسبی را به یکی از اصحاب داد گفت از آن منزل پدری بلند شو بیا اینجا گفت آن خانه قدیمی پدری من است فرمود خب هر کسی باید در عصر و مصری که زندگی می کند با شرایط آن زندگی کند این روایت را با این تعبیر فرمود, فرمود: «ان کان أبوک أحمَق یَنبغی أن تکون مِثلَه» (۱) حالا پدرت نمی فهمید چطور خانه بسازد تو هم باید همان طور زندگی کنی خب این تعبیر امام رضا(سلام الله علیه) نشان می دهد که در هر عصر و مصری برای هر نسلی یک زندگی معقول متوسط همان عصر کافی است نه اینکه حالا چون پیامبر آن طور در خانه گِلی زندگی می کرد انسان هم همان طور زندگی کند نه, مثل خود ائمه این (لَقَدْ کَانَ لَکُمْ فِی رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَهٌ حَسَنَهٌ) در حقیقت همه اهل بیت منظورند یعنی این چهارده نفر اسوه اند حالا وجود مبارک امام رضا هم اسوه است در عصر خودش, امام صادق اسوه است در عصر خودش اینها خصوصیاتی است که قابل تغییر و تبدیل است.

ص: ۱۱۷۱

۱- (۲۴) . الکافی، ج ۶، ص ۵۲۵.

علت عدم استفاده رسول خدا از غنایم در گسترش زندگی

پرسش:... پاسخ: آخر چون بعد از غنایم مقداری خواستند بهتر از دیگران زندگی کنند به مناسبت اینکه مثلاً همسر پیامبر هستند فرمود نه, این طور نیست حالا غنایم آمده است برای همه است این طور نیست که من سهم زایدی ببرم مرحوم علامه در تذکره نقل می کند که حضرت وقتی پیشنهادی به او دادند که مقداری از این غنایم را به ما بدهید رفتند کنار شتر مقداری کُرک این شتر را روی انگشتشان گذاشتند گفتند فرمود: «ما لی من فیئکم هذه الوبره الاّ الخمس» (1) وَبَر همین کُرک های شتر است این وَبره هم مثل تَمر و تمره این تاء, تاء وحدت است «ما لی من فیئکم هذه الوبره الاّ الخمس» آنها توقع داشتند که حالا این همه غنایم آمده اینها زندگی بهتری داشته باشند فرمود نه, ما با دیگران فرق نمی کنیم مسئولین مقداری باید ساده تر زندگی کنند تا اینکه فقرا و محرومان نرنجند.

تبیین جنبه سیاسی تعدد همسران پیامبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم)

پرسش:... پاسخ: اصل تعدّد ازواج حضرت مستحضرید که به جهت مسائل سیاسی بود خدا غریق رحمت کند مرحوم علامه عسکری را! در جلسه ای می فرمود شما این اعراب خشن را حالا عرب که شهرنشین است حسابشان جداست این اعراب آن روز را شما نمی شناسید این بزرگوار می فرمود اینها در حرم حضرت اباالفضل ممکن است ـ معاذ الله ـ به نام خدا دروغ قسم بخورند ولی به اباالفضل دروغ قسم نمی خورند این قدر برای وجود مبارک حضرت اباالفضل احترام قائل اند با این وصف, اگر آن رئیس عشیره و قبیله دستور بدهد که این بقعه را باید خراب بکنید می کنند خب تعصّب جاهلی چیز دیگر است تعصّب جاهلیت عرب چیز دیگر است وجود مبارک حضرت برای رام کردن اینها از اقوام اینها از همه نحله ها از همه عشایر همسری گرفته که اینها بتوانند بر اساس این جهت آرام باشند وگرنه خودش در ۲۵ سالگی با همسر ۴۰ ساله ازدواج کرد بنابراین حضرت یک حساب دیگری داشت اصلِ ازدواجش برای این بود که آنها نشورند و آنها توطئه نکنند و آنها علیه اسلام آن تعصّب جاهلی را به کار نبرند.

۱- (۲۵) . إعلام الوری، ص ۱۲۱.

بیان امتحان بودن فقر و غنا در زندگی انسان

پرسش: ... پاسخ: بالأخره این یک حقیقت شرعیه ای نیست که انسان بگوید برابر حقیقت شرعیه زندگی ساده این است ما و بین خدایمان می دانیم ولی باید بدانیم داشتن, شرف و کرامت نیست و اگر در سوره مبارکه فجر فرمود آنها خیال می کنند که این کرامت است و ما هم برابر خیال آنها تعبیر به اکرام می کنیم این چنین نیست، اینها مبتلا به ثروت اند (أَمَّا الْإِنسَانُ إِذَا مَا ابْتَلاَهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَنَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّی أَكْرَمَنِ وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلاَهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّی أَهَانَنِ كَلَّا) (۱) نه این اهانت است نه آن اکرام هر دو ابتلاست برخی به فقر مبتلایند بعضی به ثروت مبتلایند این مبتلا به ثروت است یعنی ممتحَن ما اگر رشد فکری ما و نظام ارزشی ما به این باشد که داشتن, کمال نیست آن وقت کسی که خانه خوبی دارد فرش خوبی دارد اتومبیل خوبی دارد ما او را حالا لازم نیست تحقیر کنیم ولی به چشمِ احترام نگاه نمی کنیم اگر جامعه ما اینها را با چشم احترام نگاه نکند او برای چه حالا با این اتومبیل پُز بدهد وقتی می بیند هر کس می آید با روی تُرُش کرده او را نگاه می کند او حسابش را جمع می کند یا چنین اتومبیلی را وارد نمی کند یا سوار نمی شود جامعه باید بداند این کَرَم نیست این دیگر بیانات روشن علی و اولاد علی(علیهم السلام) است قرآن که ریشه این حرف هاست فرمود: (كَلَّا) بعضی ها مبتلا به اتومبیل خوب اند بعضی ها مبتلا به پیاده روی اند این ابتلاست آزمون است.

ص: ۱۱۷۳

۱- (۲۶) . سوره فجر، آیات ۱۵ _ ۱۷.

ضرورت مدیریت عاقلانه جامعه در کلام علی(علیه السلام)

اگر ما فهمیدیم که این است ما تلاش و کوششمان را می کنیم که راحت زندگی کنیم یک رفاه نسبی, هر چه شد به همان اندازه قانعیم تلاشمان را می کنیم و خدا هم وعده داد به این شرط که آن کسی که بِیَده عُقده النظام است او هم عاقلانه تدبیر بکند «هِیت» منطقه ای است که عده ای در آنجا زندگی می کردند و وجود مبارک حضرت امیر این کمیل را مسئول آن منطقه کرد در دستگاه اموی یک عدّه آمدند و غارت کردند و بساط او را به هم زدند وجود مبارک حضرت امیر نامه ای نوشته که این نامه در نهج البلاغه هست به کمیل گفت که من این مأموریت را دادم امکانات دادم مأمور نظامی دادم نیروی مسلّح دادم تو نتوانستی از آن منطقه دفاع بکنی (۱) یعنی برخی ها فقط به درد دعای کمیل می خورند به درد سِمت و شغل نمی خورند با اینکه کمیل از اصحاب خاصّ حضرت بود حضرت دست او را گرفته از مسجد کوفه به بیرون برده آن مطالب عالیه را فرموده, مگر هر کسی می تواند شهرش یا روستایش یا کشورش را اداره کند مدیریت و درایت یک نعمت الهی است.

شرایط بهره مندی از شرافت زندگی همسران با رسول خدا(صلّی الله علیه و آله و سلّم)

غرض این است که هم آنها باید توجه داشته باشند هم ما, ما بدانیم پیغمبر(علیه و علی آله آلاف التحیّه و الثناء) نکاح آورده نه اجتماع مذکر و مؤنث فرمود: «النکاح سنّتی فمن رغب عن سنّتی فلیس منّی» آن وقت درباره زن ها فرمود اینجا که باشید بیتِ من اصول دین است توحید است, وحی و نبوت است و معاد. اگر اصول دین اینجاست و در سایه اصول دین, فروع هم تأمین است شما به اصول دین معتقد, به فروع دین عامل باشید پاداشتان دو برابر است فرمود اگر کسی اینجا بیاید اصول و فروعش تأمین است این عبارت را ملاحظه بفرمایید: (وَإِن كُنتُنَّ تُرِدْنَ اللَّهَ) این توحید, (وَرَسُولَهُ) نبوت, (وَالدَّارَ الْآخِرَةَ) این معاد, این اصول سه گانه دین را داشته باشید عمل صالح را بکنید هم حسنه دنیا هم حسنه آخرت دارید (فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنكُنَّ أَجْراً عَظِيماً) صرف ارتباط با ما شرف نمی آورد اگر شرایط را رعایت کردید زمان و زمین و بیت این سه عنصر، شرف آور است اگر شرایط را رعایت کردید زمان، شرافت آور است می بینید اگر در اَشهر حُرُم اگر کسی جنایت کرده به احترام این زمان محترم دیه اش بیشتر است در حرم جنایت کرده به احترام آن زمین محترم جرمش بیشتر است در بیت نبوّت اگر کسی جنایت کرده به احترام آن بیت جُرمش دو برابر است.

ص: ۱۱۷۴

۱- (۲۷) . نهج البلاغه، نامه ۶۱.

علت دو برابر شدن کیفر همسران پیامبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم)

فرمود اینجا خانه عادی نیست یک سنگ و گِل نیست اگر کسی _ خدای ناکرده _ معصیت کرده این (يُضَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ) دو برابر دیگران برای اینکه هم آن گناه را کرده هم حرمت بیت را نگه نداشته چرا گناه در حرم بیشتر است چرا گناه در اشهر حُرم بیشتر است به همین مناسبت که زمان و زمین به برکت وحی, محترم می شود اینجا هم به برکت بیت نبوّت حرمت خاص دارد به همین مناسبت اگر کسی نماز در مسجدالحرام بخواند هیچ نمازی معادل آن نیست بعد از آن, نماز در مسجدالنبی(صلّی الله علیه و آله و سلّم) است عبادت در مسجدالحرام معادل ندارد بعد عبادت در مسجدالنبی معادل ندارد اینجا هم فرمود اگر شما رعایت بیت را انجام دادید (وَمَن يَقْنُتْ مِنكُنَّ لِلَّهِ وَرَسُولِهِ وَتَعْمَلْ صَالِحاً نُؤْتِهَا أَجْرَهَا مَرَّتَيْنِ).

بطلان توهم سه برابر شدن کیفر همسران پیامبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم)

برخی ها خیال کردند که (يُضَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ) یعنی سه برابر عذاب دارد چرا, برای اینکه یک کیفر که برای خود گناه است (ضِعْفَيْنِ) یعنی دو برابر آن, خیال کردند ضعفین به علاوه اصلِ کیفر که می شود سه کیفر، (1) در حالی که به قرینه (مَرَّتَيْنِ) این (ضِعْفَيْنِ) یعنی یک اصل و یک معادل آن که جمعاً می شود دو برابر نه اینکه دو برابر به علاوه اصلِ کیفر به قرینه این (مَرَّتَيْنِ) آن (ضِعْفَيْنِ) مشخص می شود بعد فرمود: (يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ) هیچ گناهی نظیر گناه در اشهر حُرم نیست هیچ گناهی نظیر گناه در حرم نیست هیچ گناهی هم شبیه گناه اعضای بیت نبوّت نیست (لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ إِنِ اتَّقَيْتُنَّ) اگر باتقوا بودید پاداشتان دو برابر است اگر _ معاذ الله _ بی تقوایی کردید کیفرتان دو برابر است.

۱- (۲۸) . ر . ك: جامع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۲، ص ۱؛ ر . ك: مجمع البیان، ج ۸، ص ۵۵۵ و ۵۵۶.

پیامدهای انحصار علوم دانشگاهی در معارف تجربی

در فضای علوم تجربی این را ملاحظه فرمودید اینها دو مشکل جدّی دارند یکی در معرفت شناسی گرفتار حس و تجربه اند یکی در کارآمدی و کارآیی همان حس و تجربه را به عمل می نشانند گرفتار تجربه اند پس اینها علماً در محدوده حس و تجربه, عملاً در محدوده حس و تجربه به سر می برند آن وقت مطالب تجریدی برای اینها نوبر است به زحمت می فهمند و به زحمت باور می کنند شما اگر بگویید کسی که به نامحرم نگاه می کند و طمع می کند قلبش مریض است این متوجه نمی شود. در این سال ها کم نشنیدید همایش های عمیق علمی که برای درمان بیماری های مشترک بین انسان و دام در این مملکت تشکیل شده اینها خیال می کنند انسان, حیوان ناطق است جانوری است حرف می زند بیماری های انسان با بیماری های دام یکی است درمان انسان با درمان دام یکی است اگر بخواهند انسان را معالجه کنند جواب را باید از آزمایشگاه موش بگیرند اینها خیال می کنند انسان, حیوانی است که حرف می زند اگر به اینها بگویید کسی که به نامحرم نگاه می کند و طمع می کند مریض است یا نمی فهمد یا انکار می کند اما وقتی انسان به عنوان حیّ متألّه نه حیوان ناطق, تفسیر شد گذشته از علوم حسی و تجربی یک علوم تجریدی را هم به همراه دارد و آن گاه معلوم می شود که مرض فرق می کند, طب فرق می کند, بهداشت فرق می کند, درمان فرق می کند فرمود همسران پیامبر! اگر رقیق حرف زدید یعنی به لحاظ معنا رقیق باشد و دل انگیز، مشکل دارید به لحاظ کیفیت ادای کلمات دل انگیز باشد مشکل دارید جمع بین هر دو باشد بیشتر مشکل دارید اگر رقیقانه سخن گفتید (فَيَطْمَعَ الَّذِى فِى قَلْبِهِ مَرَضٌ) معلوم می شود این مرض است.

عواقب اعراض جوانان از سنّت نبوی ازدواج

اگر کسی جوان باشد از نکاح هم _ معاذ الله _ اعراض بکند این دو مشکل دارد یکی از سنّت پیامبر اعراض کرده یکی اینکه مبتلاـ می شود به این مرض خواه و ناخواه بالأـخره این غریزه مثل گرسنگی است این نه از آن طرف بد است نه از این طرف خوب است حالا اگر کسی گرسنه بود و دنبال غذا بود این بد نیست این خاصیّت طبیعی اوست اگر کسی جوان بود و دنبال ازدواج بود این شرارت و معصیت نیست این یک امر طبیعی است.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۲۸ تا ۳۴ سوره احزاب ۹۲/۰۲/۰۷

Your browser does not support the audio tag.

(يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُل لِأَزْوَاجِكَ إِن كُنتُنَّ تُرِدْنَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا فَتَعَالَيْنَ أُمَتِّعْكُنَّ وَأُسَرِّحْكُنَّ سَرَاحاً جَمِيلًا (۲۸) وَإِن كُنتُنَّ تُرِدْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالدَّارَ الْآخِرَةَ فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنكُنَّ أَجْراً عَظِيماً (۲۹) يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ مَن يَأْتِ مِنكُنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبَيِّنَةٍ يُضَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ وَكَانَ ذلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيراً (۳۰) وَمَن يَقْنُتْ مِنكُنَّ لِلَّهِ وَرَسُولِهِ وَتَعْمَلْ صَالِحاً نُّؤْتِهَا أَجْرَهَا مَرَّتَيْنِ وَأَعْتَدْنَا لَهَا رِزْقاً كَرِيماً (۳۱) يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ إِنِ اتَّقَيْتُنَّ فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِى فِى قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلاً مَعْرُوفاً (۳۲) وَقَرْنَ فِى بُيُوتِكُنَّ وَلاَ تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى وَأَقِمْنَ الصَّلاَةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً (۳۳) وَاذْكُرْنَ مَا يُتْلَى فِى بُيُوتِكُنَّ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ وَالْحِكْمَهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ لَطِيفاً خَبِيراً (۳۴))

بررسی مدرک روایی بر اخلاص علی(علیه السلام) در نبرد با عمروبن عبدود

ص: ۱۱۷۷

بعد از جریان احزاب و قصه خندق, آن جریان حضرت امیر(سلام الله علیه) گرچه به صورت تاریخ در بعضی از کتاب ها آمده ولی آنچه بعضی از آقایان زحمت کشیدند به عنوان یک خبر مرسل از وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) هم هست که اینها نقل کردند که رسول خدا(صلّی الله علیه و آله و سلّم) فرمود شما این مطلب را از خود علی بن ابی طالب(علیه السلام) بپرسید که چرا از روی سینه عمرو بلند شد چند لحظه ای تحمل کرد بعد دوباره رفت (۱) خب طبق این نقل ها معلوم می شود که این ریشه روایی دارد یک خبر هست منتها مرسل.

سرّ مضاعف شدن عذاب همسران پیامبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) در صورت ارتکاب گناه

بعد از آن جریان احزاب درباره اصول خانوادگی وجود مبارک پیغمبر مطالبی را فرمود. فرمود شما دو سِمت دارید یکی اینکه زنِ مسلمانید یکی اینکه به بیت نبوّت مرتبط هستید هم شخصیت حقیقی مسئولیت می آورد هم شخصیت حقوقی مسئولیت می آورد گرچه در اسلام (جَزاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا) (۲) هرگز ذات اقدس الهی بیش از گناه, کیفر نمی دهد این عبارت (جَزَاءً وِفَاقاً) (۳) در قرآن کریم یک بار ذکر شده است آن هم درباره معصیت است کیفر، فقط معادل گناه است بیش از آن نیست ممکن است کمتر باشد این تحدید به لحاظ نفی اکثر است نه به لحاظ نفی اقل یعنی بیشتر از آن نیست نه کمتر از آن نمی شود در خیلی از موارد ممکن است (وَيَعْفُوا عَن كَثِيرٍ) (۴) شامل حال یک تبهکار بشود به هر تقدیر (جَزاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا) اما اینجا که فرمود اگر کسی یک گناه بکند (يُضَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ) معنایش این نیست که «جزاء سیّئه سیّئتان» بلکه معنایش این است که «جزاء سیّئتین سیّئتان» شما دو سیّئه کردید دو کیفر دارید زیرا یک شخصیت حقیقی دارید که زنِ مسلمانید یک شخصیت حقوقی دارید که به بیت وحی مرتبط هستید گناهی که کردید هم وظیفه شخصیت حقیقی تان را رعایت نکردید و هم حرمت شخصیت حقوقی را نگه نداشتید این طور نیست که اگر (يُضَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ) آمده با آیاتی که دارد (جَزاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا) هماهنگ نباشد آنجا یعنی در جریان بیت نبوّت چون دو سیّئه هست دو عذاب هم خواهد بود.

۱- (۱) . ر.ك: المناقب, ج۲, ص۱۱۵.

۲- (۲) . سوره شوری, آیه ۴۰.

۳- (۳) . سوره نبأ, آیه ۲۶.

۴- (۴) . سوره شوری, آیه ۳۰.

عاقبت بخیری همسران در گرو همراهی با پیامبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم)

بعد فرمود در بیت شما هم اصول دین مطرح است هم فروع دین, اگر کسی دنیا بخواهد هم اصول دینش را از دست می دهد هم فروع دینش را، اول فروع دین را از دست می دهد کم کم به سوء خاتمه مبتلا می شود اصول را هم از دست می دهد اما ارتباط با بیت وحی و نبوّت رسول خدا(صلّی الله علیه و آله و سلّم) هم اصول، محفوظ است هم فروع.

بررسی ادبی کلمه «تعال» در آیه (یَا أَیُّهَا النَّبِیُّ ... فَتَعَالَیْنَ)

فرمود: (یَا أَیُّهَا النَّبِیُّ قُل لِأَزْوَاجِکَ إِن کُنتُنَّ تُرِدْنَ الْحَیَاهَ الدُّنْیا وَزِینَتَهَا فَتَعَالَیْنَ) کلمه «تعال» در سوره مبارکه «آل عمران» و اینها معنا شد که این کلمه و این واژه اوّلین بار در استعمال عربی برای کسانی بود که در این روستاها که زندگی می کردند معمولاً در سینه کوه آن خانه ها را می ساختند در دشت جا برای کشاورزی بود این فرزندانشان روز که می شد از منزل ها می آمدند سرازیر می شدند در دشت برای کار کشاورزی عصر که می شد اولیای اینها به این فرزندان می گفتند: «تعالوا» یعنی بیایید بالا, اگر کسی در یک منطقه بالایی باشد از پایینی ها دعوت کند می گویند تعال اما اگر هم سطح باشد می گویند إلیّ إلیّ گرچه بعداً این کلمه تعال توسعه پیدا کرد و به جای إلیّ إلیّ هم کاربرد دارد ولی اصل وضعش برای کسی بود که در جای بالاست از افرادی که در جای پایین اند دعوت می کند بیایند بالا انبیا چون در قلّه انسانیت اند دیگران را دعوت می کنند می گویند: (تَعَالَوْا أَتْلُ) (۱) کذا و کذا این «تعالوا» برای اینکه اینها از جایگاه رفیعی سخن می گویند.

۱- (۵) . سوره انعام, آیه ۱۵۱.

عدم دلالت آیه (أَمَتِّعْکَنَّ...) بر حکم فقهی طلاق و اقوال آن

(فَتَعَالَيْنَ أُمَتِّعْكُنَّ وَأُسَرِّحْكُنَّ سَرَاحاً جَمِيلاً) برخی ها خیال می کردنـد این یک طلاق است منتها جزء خصائص النبی است از اهل سنّت این فتوا را دادنـد در بین ما شیعه ها هم عـده ای هسـتند که همین را تطلیق می داننـد می گویند جزء مختصات نبی است اما بزرگانی از فقهای ما هسـتند مثل مرحوم شـیخ طوسی و هم فکرانشان(رضوان الله علیهم) می فرمایند این ناظر به حکم فقهی نیست که طلاقی را در کار داشـته باشد این پیشـنهاد است که اگر دنیا می خواهید بیایید ما شـما را طلاق بدهیم نه همین جمله (أُمَتِّعْكُنَّ وَأُسَرِّحْكُنَّ) طلاق باشد (۱) بیایید ما شما را طلاق می دهیم طلاق خوب و متاعی هم به شما می دهیم و بروید و اگر آخرت خواستیـد که می مانیـد ما با این آیه تطهیر یک کار جدّی داریم به خواست خـدا تا روشن بشود در همه موارد، این ضمیر جمع مؤنث سالم چه نقشی دارد.

اجر عظیم, ثمره مراعات حریم نبوی توسط همسران

فرمود اگر این کار را کردیـد (فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنكُنَّ أَجْراً عَظِيماً) این اجر عظیم غیر از اجری است که دیگران دارند مستحضـرید اگر چیزی فقـط در یـک جهت زیـاد باشـد می گوینـد این طویـل است در جهت عرض، طویـل باشـد می گـویند عریض است در جهت عمـق یـا ارتفـاع زیـاد باشـد می گوینـد عمیـق است یـا ارتفـاع دارد ولی اگر در مجموع این سه جهت، برجسـته باشـد و مهم باشـد می گویند عظیم است ما یک طویل داریم یک عریض داریم یک عمیق, اگر چیزی جامع همه این قسمت ها باشد می گویند عظیم، اجر عظیم یعنی اجری است که از هر جهت فراگیر است آن اجر عظیم را مشخص نفرمود که چیست ولی اجمالاً ـ فرمود اگر کسـی احسان کرد حرمت شخصـیت حقیقی را رعایت کرد حرمت شخصـیت حقوقی را رعایت کرد اجر عظیم دارد.

ص: ۱۱۸۰

۱- (۶) . التبیان فی تفسیر القرآن, ج۸, ص۳۳۳.

عذاب مضاعف, کیفر عدم رعایت حریم نبوی توسط همسران

بعد فرمود: (يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ مَن يَأْتِ مِنكُنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبَيِّنَةٍ) اگر کسی یک گناه روشنی انجام داد (يُضَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ) با حفظ آن اصل اوّلی که (جَزاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا) با حفظ همان اصل, عذاب شما دو برابر است برای اینکه شما دو سیّئه دارید «جزاء سیّئتین سیّئتان» (وَكَانَ ذلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيراً) البته اینکه فرمود اگر کسی از شما کار خوب بکنند ما به او دو برابر می دهیم این منافات ندارد با اینکه فرمود: (مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا) (۱) یک طایفه, (مَن جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا) (۲) طایفه دیگر, یا اضعاف مضاعف می دهیم که در بخش هایی از سوره مبارکه «بقره» آمده اگر کسی یک حسنه انجام بدهد ده برابر پاداش می گیرد نساءالنبی اگر یک حسنه انجام بدهند در حقیقت، دو حسنه است برای هر حسنه «عشره امثال» است بنابراین اگر آنها یک کار خوب انجام بدهند چون هم حرمت شخصیت حقیقی را رعایت کردند هم حرمت شخصیت حقوقی را رعایت کردند دو کار خیر انجام دادند «فلهنّ عشرون ثوابا» نه «عشره» برای اینکه اینها دو کار خیر کردند در برابر هر کار خیر هم «عشره حسنه» است.

معنای قنوت و نقش آن در مضاعف شدن پاداش

(وَمَن يَقْنُتْ مِنكُنَّ) قنوت آن نیایش مستمر است نه اینکه انسان دست بلند کند و به این حالت دعایی که معروف است به عنوان دعای دست باشد, این قنوت منظور نیست قَنَت یعنی «و استمرّ علی العمل الصالح» (وَمَن يَقْنُتْ مِنكُنَّ لِلَّهِ وَرَسُولِهِ وَتَعْمَلْ صَالِحاً نُؤْتِهَا أَجْرَهَا مَرَّتَيْنِ) چون دو کار کردید دو عمل حسنه محسوب می شود در برابر هر عمل حسنه هم «عشره امثال» است می شود بیست برابر، این با آن آیات مخالف نیست هماهنگ است.

۱- (۷) . سوره نمل, آیه ۸۹; سوره قصص, آیه ۸۴.

۲- (۸) . سوره انعام, آیه ۱۶۰.

(وَأَعْتَدْنَا لَهَا رِزْقاً كَرِيماً) آن رزق کریم چیست ذات اقدس الهی می داند. مرحوم شیخ طوسی دارد که این (أَعْتَدْنَا) اصلش «أعْدَدْنا» بود «أعَدّ» یعنی آماده کرده است «اِعداد» یعنی آماده کردن ولی این لازم نیست آن طوری که ایشان در تبیان فرمودند ما بگوییم (أَعْتَدْنَا) یکی از دال ها تبدیل به تاء شده [(۱)] خود «عَتَدَ» به معنای آماده کردن است اینکه فرمود: (مَا يَلْفِظُ مِن قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ) [(۲)] یعنی آماده, عَتِد یعنی آماده شد عَتید یعنی آماده, (أَعْتَدْنَا) هم یعنی آماده کردیم این طور نیست که اصلش «أعددنا» بوده بعد تبدیل شده به (أَعْتَدْنَا). فرمود: (يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ) این روشن می کند که چرا آنجا در حَسنه (أَجْرَهَا مَرَّتَيْنِ) است در سیّئه (يُضَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ) است این تبیین آن است تعلیل آن است برای اینکه شما یک شخصیت حقوقی دارید یک شخصیت حقیقی.

تبیین عدم تعارض جزای مضاعف همسران با (جَزَاءً وِفَاقاً)

پرسش:... فرق بین (مَرَّتَيْنِ) و أجر عظیم در اینجا چیست؟

پاسخ: غرض این است که چه آن (مَرَّتَيْنِ) چه این (ضِعْفَيْنِ) برای تبیین این است که شما یک شخصیت حقیقی دارید یک شخصیت حقوقی چون دو شخصیت دارید اگر یک گناه کردید در حقیقت دو گناه است اگر یک ثواب کردید در حقیقت دو ثواب است این حساب های اوّلی اما آنکه (مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَهِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا) آن سر جایش محفوظ است آن (خَيْرٌ مِنْهَا) برای بعضی ها رزق کریم است برای بعضی ها اجر عظیم است و مانند آن که ذات اقدس الهی خودش می داند ولی منظور آن است که بدانید شما دو حیثیت دارید دو سِمت دارید اگر ما یک جا گفتیم (جَزاءُ سَيِّئَهٍ سَيِّئَهٌ مِثْلُهَا) بعد اینجا گفتیم اگر شما گناه کردید دو برابر عذاب می شوید با آن اصل کلی که درباره تبهکاران آمده که کیفر آنها (جَزَاءً وِفَاقاً) همه هماهنگ است شما دو گناه کردید دو کیفر دارید این طور نیست که با (جَزاءُ سَيِّئَهٍ سَيِّئَهٌ مِثْلُهَا) هماهنگ نباشید حالا آن خیری که انجام دادید چون دو خیر است جزایش محفوظ است ولی ما نگفتیم که جزای حَسنه فقط حسنه است گفتیم (خَيْرٌ مِنْهَا) هم است (یک) (عَشْرُ أَمْثَالِهَا) است (دو) (كَمَثَلِ حَبَّهٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ) است که به هفتصد برابر می شود (یک) هفتصد می شود هزار و چهارصد (وَاللّهُ يُضَاعِفُ لِمَن يَشَاءُ) (دو) (وَاللّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ) [(۳)] که عدد و رقم بردار نیست (سه) آنها سر جایش محفوظ است گاهی از آنها به عنوان اجر عظیم یاد می شود گاهی از آنها به عنوان اجر کریم یاد می شود [(۴)] او هم حکیمانه اجرت عطا می کند.

ص: ۱۱۸۲

۱- (۹) . التبیان فی تفسیر القرآن, ج۸, ص۳۳۸.

۲- (۱۰) . سوره ق, آیه ۱۸.

۳- (۱۱) . سوره بقره, آیه ۲۶۱.

۴- (۱۲) . سوره احزاب, آیه ۴۴.

تبیین معنای رزق کریم

پرسش: رزق کریم به چه معناست؟

پاسخ: آنکه قرآن کریم راجع به قرآن فرمود: (بِأَیْدِی سَفَرَهٍ ٭ کِرَامٍ بَرَرَهٍ) (۱) آن رزق های معنوی که به وسیله فرشته ها می آیند قرآن, رزق کریم است معارف, رزق کریم است مطالب نهج البلاغه و صحیفه سجادیه رزق کریم است حشر با فرشته ها رزق کریم است آنها که (جَنَّاتٌ تَجْرِی مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ) (۲) حسابشان جداست عمده تحلیل این مسئله است فرمود اگر ما گفتیم یک گناه کردید دو برابر جزاء می گیرید برای اینکه شما در حقیقت دو گناه کردید نه یک گناه و اگر گفتیم یک ثواب کردید دو برابر پاداش می گیرید در حقیقت دو کار خیر کردید (یَا نِسَاءَ النَّبِیِّ لَسْتُنَّ کَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ إِنِ اتَّقَیْتُنَّ) مثل آنها نیستید.

کیفر ویژه پیامبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) در صورت خلاف در امر رسالت

خود پیغمبر هم همین طور است در سوره٭ مبارکه٭ «حاقه» فرمود خیلی ها مشرک اند جزای آنها معلوم است کیفر آنها معلوم است اما به فرض محال اگر محالاً ـ ذات مقدس رسول خدا(صلّی الله علیه و آله و سلّم) بیراهه برود آن کیفری که به پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) بر فرض محال می دهیم به هیچ کس نخواهیم داد در سوره٭ مبارکه٭ «حاقه» آیه ۴۴ به بعد فرمود: (وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَیْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِیلِ) ـ معاذ الله ـ یک مختصر حرف هایی که ما نگفتیم پیغمبر به ما اسناد بدهد یا چیزی را که ما گفتیم او به مردم نگوید کتمان بکند (وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَیْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِیلِ ٭ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْیَمِینِ ٭ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِینَ ٭ فَمَا مِنکُم مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِینَ) خب این تهدید درباره هیچ کس نیست این همه مُتنبّیان آمدند خدا با آنها این طور رفتار نکرد شما آمار متنبّیان را که ببینید کمتر از آمار انبیا نیست این ملل و نحل را بارها شنیدید که چه آنچه ابن حزم نوشته چه آنچه شهرستانی نوشته این مِلل را انبیا آوردند نِحل را دیگران این تنبّی و دعوی نبوّت کردن کم نبود اگر برای دیگران وهابیّت تراشیدند برای ما بهائیّت تراشیدند همیشه این حرف ها بود اما خدا چنین تهدیدی نسبت به آنها اِعمال نکرد نه گفت و نه عمل کرد خیلی از متنبّیان آمدند و رفتند اما کسی که قولش در اثر اعجاز الهی سکّه قبولی خورد مردم باور کردند که این پیغمبر است اگر ـ معاذ الله ـ این ذرّه ای کم و زیاد بکند دین را کم و زیاد کرده است دینی که مقبول مردم است لذا درباره او هیچ گذشت نمی شود فرمود احدی به داد او نمی رسد این تهدید را نسبت به هیچ کسی نکرده نه نسبت به آنها که عملاً مدّعی نبوّت بودند چنین تهدیدی کرده نفرمود اگر کسی ادّعای نبوّت بکند (لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِینَ) از این کفار کم نیستند می آیند و می روند گاهی معذّب اند گاهی خدا اینها را مهلت می دهد اما درباره شخصِ پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) که حالاـ مقبول شد یعنی نامه خدا در دست اوست حجّت الهی در دست اوست او اگر ـ معاذ الله ـ ذرّه ای کناره گیری کند به بیراهه برود حکمش همین است پس این برای حفظ آن شخصیت حقوقی است. درباره شخصیت حقیقی اش که خب احکام مسلمان های دیگر را دارد.

۱- (۱۳) . سوره٭ عبس, آیات ۱۵ و ۱۶.

۲- (۱۴) . سوره□ آل عمران, آیه□ ۱۵.

نهی همسران پیامبر از گفتار نامناسب و مرض آور دانستن آن

فرمود: (لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ) چون این چنین است باید مواظب شخصیت حقوقی تان هم باشید لذا در حرف زدن هایتان هم بایـد مواظب باشـید نه محتوای حرفتـان شـهوت انگیز باشـد نه کیفیت ادای کلمـات تان فتنه انگیز باشـد (فَلَا تَخْضَعْنَ) گاهی کیفیت ادا (یـک) گاهی محتوا (دو) بـدتر از همه, جامع بین کیفیت بـد و محتوای بـد است (سه) این کار را کردیـد این مرض آور است (فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ) معلوم می شود که گناه, مرض است حالا اختصاصی به نگاه نامحرم ندارد گناهانی که بدتر از نگاه به نامحرم است آنها هم که یقیناً غدّه است.

نقش عمل صالح و طالح در رفتار انسان

این مرض چنـد کار را به همراه دارد چون قرآن کریم از چنـد راه معارف را به انسان می آموزاند یکی اینکه عمل صالح زمینه را برای اعمال صالح دیگر فراهم می کند انسان به آسانی اعمال خیر را انجام می دهد از اعمال شرّ و فتنه و بد منزجر می شود این روح، لطیف می شود به طرف حسنات مایل است به آسانی این کار خیر را انجام می دهد (فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَاتَّقَى وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرَى) (۱) این بخواهـد نمـازش را اول وقت بخوانـد یا نماز شب بخوانـد یا قرآن قرائت کنـد یا خیرات دیگر انجام بدهـد یا فضایل را تحصـیل بکنـد به آسانی این کار را انجام می دهـد این خاصیّت عمل صالـح است یکی هم راه دیگر است چـون علوم انسـانی تنهـا علوم حصولی و تصوّر و تصـدیق حوزه و دانشـگاهی نیست یـک علوم شـهودی هست که تصـور و تصـدیق در آن نیست قضـیه و قیـاس و تمثیـل و اسـتقرا نیست لفـظ نیست مفهوم نیست شـهود است آن را دیگر عقل نظری درک نمی کند آن را عقل عملی درک می کند یعنی اینکه عهده دار عمل است می شود شاهد، آنکه عهده دار اندیشه است می شود حکیم, فیلسوف, فقیه وماننـد آن, اینها علوم حصولی است که تصور و تصدیق است این عمل صالح گذشـته از اینکه توفیق تهیه اعمال صالـح دیگر را فراهم می کنـد راه مشاهده را هم فراهم می کند که در سوره «انفال» فرمود: (إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَل لَكُمْ فُرْقَاناً) (۲) آن فرق بین حق و باطـل, شـهود است آن دیگر تصور و تصـدیق و امثـال ذلک نیست آن کاری به انـدیشه نـدارد کاری به انگیزه دارد انسان مشاهـده می کند چه چیزی حق است چه چیزی باطل است (إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَل لَكُمْ فُرْقَاناً) بنـابراین عمل صالـح دو کار مثبت دارد یکی نسبت به سایر اعمال خیر, انسان را آماده تر می کنـد یکی برای مشاهـده معارف الهی آن چشمِ دل را بازتر می کنـد گوشِ دل را شـنواتر می کند و هکذا اما عمل طالح و گناه این هم دو کار می کند یکی اینکه علاقه نسبت به اعمال صالح را کم می کند و دستِ این شـخص را نسبت به گناهان بازتر می کند مِیلش را بازتر می کند و دیگر اینکه چرکی است روی صحنه دل در بخش عقل عملی این آینه دل را چرکین می کند دیگر این آینه جایی را نشان نمی دهـد تعبیر قرآن کریم نسبت به عمل طالـح و سیّئه این است که (كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِم) (۳) رِیْن همان چرک است خب اگر روی آینه دل, چرک و غبار بنشیند که جایی را مشاهـده نمی کنـد این عقل عملی که نمی خواهـد بفهمـد می خواهـد ببینـد, دیدن بالأخره یک بصیرت درونی می طلبد فرمود این رِیْن است این چرک است (یک) در بخش دیگر فرمود: (أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا) (۴) (دو) اینها چرا درباره قرآن تـدبّر نمی کننـد لکن دلشان قفل است این دلشان قفـل است این گنـاه, قفلی است درِ دل این دل می شـود بسـته آن وقت چیزی در آن نفـوذ نمی کنـد قلب مُقفّـل چیزی در آن نفوذ نمی کنـد بنابراین هم عمل صالـح دو اثر مثبت دارد هم عمل طالـح و سیّئه دو اثر منفی دارد فرمود این کار را نکنیـد این مرض, شـما را با غدّه های دیگر در بخش های معصیت جلو می برد (یک) همین مرض, جلوی آینه دل را می بندد (دو) نگاه

به نامحرم این است (فَیَطْمَعَ الَّذِی فِی قَلْبِهِ مَرَضٌ).

۱- (۱۵) . سوره لیل, آیات ۵ _ ۷.

۲- (۱۶) . سوره انفال, آیه ۲۹.

۳- (۱۷) . سوره مطففین, آیه ۱۴.

۴- (۱۸) . سوره محمد, آیه ۲۴.

زمینه سازی گناه سرّ نهی از معطّر شدن زن ها در خیابان

از آن طرف هم در روایات عفاف و حجاب ملاحظه فرمودید این همه فضیلت که برای معطّر شدن ذکر شده است که نمازتان را با عطر بخوانید مسجد می روید معطّر باشید در نماز جماعت و جمعه می روید معطّر باشید درباره زن ها فرمودند برای همسرانتان معطّر کنید در خانه هستید معطّر باشید فرمود: «أیّما امرأه استعطّرت و خَرجت لِیوجدُ ریحها فهی زانیه» (۱) خب این در روایات ما هست خب این عطر را باید در منزل برای همسرش استفاده کند نه برای بیرون. از آن طرف این خطر هست از طرف مردها هم فرمود: (فَیَطْمَعَ الَّذِی فِی قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلاً مَعْرُوفاً) در معاملاتتان در گفتارتان طرزی حرف بزنید که نه نقص لفظی داشته باشد نه نقص محتوایی داشته باشد نه بدتر از همه جامع بین النقصین باشد آن می شود منکر این می شود معروف خب اینها مسائل اخلاقی, مسائل اجتماعی از این به بعد دیگر مسائل سیاسی شروع می شود.

نهی های صریح به همسران پیامبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) دال بر عدم جواز ورود در فتنه های سیاسی

اصرار قرآن به همسران پیامبر به صورت صریح که شما این کار را نکنید معلوم می شود فتنه ای در پیش است خب آدم به افراد عادی به طور عام سخنرانی می کند نصیحت می کند اما حالا بیایید یک شخصیت ممتاز مملکت را برای او حالا اعلامیه صادر کند نامه صادر کند که شما این کار را نکنید این معلوم می شود فتنه ای در کار است فرمود همسران پیامبر! شما در مسائل سیاسی، خودتان را به میدان نکشانید در خانه هایتان بنشینید خب این ناظر به جنگ جمل است این معلوم می شود چنین فتنه ای در کار بود چنین خطری در پیش بود قرآن کریم پیش بینی کرد فرمود در خانه هایتان بنشینید مبادا بیرون بیایید مبادا فتنه کنید فرمود: (وَقَرْنَ فِی بُیُوتِکُنَّ) در خانه هایتان باشید, در خانه هایتان باشید یعنی رفت و آمد نکنید یعنی در مسجدها نروید اینکه نبود, یعنی در مسائل سیاسی وقتی که شما را خواستند به جنگ جمل بکشانند مواظب باشید عده ای دارند بازی می کنند (وَقَرْنَ فِی بُیُوتِکُنَّ وَلاَ تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِیَّهِ الْأُولَی) آنها زن ها را می آوردند در صحنه های کارزار تا از آنها بهره سوء ببرند مبادا مثل جاهلیت مثل قبل از اسلام بیایید میدان خب این طور تعبیر معلوم می شود قضیه ای در کار است وگرنه به طور عادی آیه نازل بشود که شما در خانه هایتان باشید یعنی چه یعنی حشر و نشر نداشته باشید با فامیل هایتان صِله رحم نداشته باشید اینکه نیست (وَقَرْنَ فِی بُیُوتِکُنَّ وَلاَ تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِیَّهِ الْأُولَی) این جاهلیّت اُولی را هم مرحوم شیخ طوسی هم سیدناالاستاد هم بزرگان دیگر گفتند آن جریان بین آدم و نوح و اینها نیست همین جاهلیّت قبل از اسلام است (۲) اینکه یادتان است در جاهلیت چه بود این کار را نکنید خب این منفی و نهی.

۱- (۱۹) . مجموعه ورّام, ج۱, ص۲۸.

۲- (۲۰) . التبیان فی تفسیر القرآن, ج۸, ص۳۳۹; مجمع البیان, ج۸, ص۵۵۸; المیزان, ج۱۶, ص۳۰۹.

پرچمداری در فتنه جمل مصداق بارز «تبرّج»

پرسش:...پاسخ: یک وقت است که یک عضو عادی می شود می آید در صحنه یک وقت پرچمدار می شود این پرچمداری, تبرّج جاهلیّت است. آن مسائل عفاف و اینها که در آیه قبل به صورت رقیق ترش را فرمود یقیناً تبرّج جاهلیّت و خودنمایی و خودآرایی را یقیناً شامل می شود اما این پرچمداری فتنه این علمداری این کار همین طور بود گرچه وجود مبارک حضرت امیر(سلام الله علیه) بعد از پیروزی جنگ جمل محترمانه آن زن را از صحنه به طرف مدینه اعزام کرد (وَقَرْنَ فِی بُیُوتِکُنَّ وَلاَ تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِیَّهِ الْأُولَی).

لزوم رعایت خطوط کلی دین توسط همسران پیامبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم)

بعد نسبت به خطوط کلی دین بالصراحه این نماز و زکات را که بهترین پیوند خلق و خالق در بخش عبادت, نماز است بهترین پیوند بین مردم همان اعطای زکات و ایتای حقوق مردم است ذکر کرد (وَأَقِمْنَ الصَّلاَهَ وَآتِینَ الزَّکَاهَ) بعد به طور ذکر عام بعدالخاص فرمود: (وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ) که این (أَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ) شامل آ نها هم خواهد بود البته (أَطِعْنَ اللَّهَ) به این است که هر چه را وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) از طرف ذات اقدس الهی از احکام الهی نقل کرد این (أَطِعْنَ اللَّهَ) است اما اطاعت از رسول همان است که در همین بخش های قبلی فرمود: (النَّبِیُّ أَوْلَی بِالْمُؤْمِنِینَ مِنْ أَنفُسِهِمْ) اینکه در آیه شش همین سوره «احزاب» فرمود: (النَّبِیُّ أَوْلَی بِالْمُؤْمِنِینَ مِنْ أَنفُسِهِمْ) رهبری های او, امامت او, ولایت او, مطاع بودن او در مسائل سیاسی و اجتماعی را گوش زد می کند لذا اطاعت رسول وقتی در کنار اطاعت خدا قرار می گیرد یکی راجع به تبلیغ احکام الهی است یکی هم راجع به (النَّبِیُّ أَوْلَی بِالْمُؤْمِنِینَ مِنْ أَنفُسِهِمْ) است; (وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ).

ص: ۱۱۸۶

تـا اینجا و همچنین آیه ۳۴ که فرمود: (وَاذْكُرْنَ مَا يُتْلَى فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ وَالْحِكْمَةِ) ۲۲ ضمیر جمع مؤنث سالم هست کـه خوانـدیم یعنی از آیـه ۲۸ فرمـود: (إِن كُنتُنَّ), (تُرِدْنَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا), (فَتَعَالَيْنَ), (أُمَتِّعْكُنَّ), (أُسَرِّحْكُنَّ), (وَإِن كُنتُنَّ), (لِلْمُحْسِنَاتِ مِنكُنَّ), (مَن يَأْتِ مِنكُنَّ), (مَن يَقْنُتْ مِنكُنَّ), (يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ إِنِ اتَّقَيْتُنَّ فَلَا تَخْضَعْنَ), (وَقَرْنَ), (وَلَا تَبَرَّجْنَ), (وَأَقِمْنَ), (وَأَطِعْنَ) تا (وَاذْكُرْنَ) تقریباً ۲۲ ضـمیر جمع مؤنث سالم است در اثنا می بینید ضـمیر جمع مذکر سالم شد که هیچ ارتباطی با قبل و بعد ندارد معلوم می شود این یک مطلب جدید است مطلب تازه است مربوط به یک مخاطب دیگر است.

بررسی ادبی عدم ارتباط آیه تطهیر با آیات قبل و بعد

فرمود: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ) حالا این (أَهْلَ الْبَيْتِ) یا مناداست یعنی «یا أهل البیت» یا منصوب به مـدح خـاص است «أعنی أهـلَ البیت» و ماننـد آن; بالقول المطلق این با قبل و بعـد رابطه نـدارد (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً). بنابراین فضای این آیه, قبل و بعـد بیش از بیست بار ضـمیر جمع مؤنث سالم آمده و این ضمیر جمع مـذکر سالم است این برای آن پنج نفر است تغلیبش برای آن است که چهار نفرشان مذکّرند, یک نفرشان صدیقه کبرا(صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین) مؤنث است. حالا گذشته از آن هفتاد روایتی که از طریق ما نقل شده است و روایات معتبری که از طریق اهل سنّت نقل شـده است که این را متواتر را بیّن الرشد می کند سیاق آیه هم نشان می دهد که این هیچ ارتبـاطی بـا قبـل و بعـد نـدارد و دوتا حصـر هم در آ ن هست یکی (إِنَّمَا) یکی اختصاص (أَهْلَ الْبَيْتِ) که منصوب است یا به «أعنی» یا «أُخصّص» و مانند آن.

تفاوت تطهیر در آیه مورد بحث با آیه شش سوره مائده

فرمود من دوتا کار, فقط می خواهم شما را پاک کنم خب این چه تطهیری است اگر تطهیرش تشریعی باشد که در سوره‌ مبارکه‌ «مائده» آیه شش بیان شده به نحو عام یعنی اینکه گفته شد وضو و امثال ذلک طهور است و مانند آن این طهارت تشریعی است در بخش پایانی آیه شش سوره‌ مبارکه‌ «مائده» این است که (إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلاَةِ) اگر آب نیافتید تیمّم بکنید (مَا يُرِيدُ اللّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُم مِنْ حَرَجٍ وَلكِن يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ) این نه (إِنَّمَا) اول در آیه ۳۳ سوره‌ «احزاب» را دارد نه تخصیص ثانی را به همراه دارد هیچ حصری آن را به همراه ندارد معلوم می شود تشریعی است یعنی خدا می خواهد به وسیله دستوراتی که داده است شما را پاک کند (وَلكِن يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ) یعنی (يُرِيدُ) به اراده تشریعی, همه شما را می خواهد تطهیر کند حالا بعضی قبول بعضی نکول اما در جریان آیه محلّ بحث سخن از اراده تشریعی نیست این اختصاص نشان می دهد که اراده, اراده تکوینی است فرمود: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ) فقط خدا این را می خواهد نسبت به چه کسانی؟ فقط نسبت به شما پنج نفر (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ) پس این (إِنَّمَا) نشان می دهد که این اراده, اراده تکوینی است افاضه الهی است تطهیر تکوینی است همان مقام شامخ عصمت است این (أَهْلَ الْبَيْتِ) هم که منصوب به اختصاص است یعنی فقط درباره شماست (وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً).

علت ذکر آیه تطهیر در کنار آیات دیگر بدون هیچ ارتباط

حالاـ چگونه این آیه در اینجا واقع شده است به اذن خود پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) بود یا به اذن خود حضرت در زمان جمع آوری به برکت دستور حضرت امیر(سلام الله علیه) بود ولی بالأخره این آیه [این طور واقع شد] گاهی می بینید با قبل و بعد رابطه ندارد گاهی می بینید در وسط مطلب, یک کار حساسی, یک قضیه حساسی پیش می آید که یک جمله معترضه قرار می گیرد اگر آیه به همین صورت بود این جمله یقیناً جمله معترضه است اگر در موقع تدوین خود پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) حالا یا بالمباشره یا بالتسبیب فرموده است که این آیه را در فلان جا قرار بدهید این هم ممکن است ولی بالأخره اگر با هم نازل شده باشد برای این است که گاهی در اثنای یک مطلب حساس, یک جمله معترضه ای نازل می شود این جمله معترضه را انسان همان جا ذکر می کند یا نه, در موقع تدوین به اجازه خود حضرت آنجا آمده است همین بحث را در سوره‌ مبارکه‌ «مائده» هم داشتیم در سوره‌ مبارکه‌ «مائده» آیه سوم به این صورت است صدرش این است (حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالدَّمُ وَلَحْمُ الْخِنْزِيرِ وَمَا أُهِلَّ لِغَيْرِ اللّهِ بِهِ وَالْمُنْخَنِقَةُ وَالْمَوْقُوذَةُ وَالْمُتَرَدِّيَةُ وَالنَّطِيحَةُ وَمَا أَكَلَ السَّبُعُ إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ وَمَا ذُبِحَ عَلَى النُّصُبِ وَأَن تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلَامِ ذلِكُمْ فِسْقٌ) این مضمون این محتوا قبلاً هم نازل شده بود حالا هم نازل شده بعد می فرماید: (الْيَوْمَ يَئِسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِن دِينِكُمْ) امروز کفار، دیگر از شما ناامید شدند خب برای اینکه ما گفتیم میته احرام است کفار ناامید شدند قبلاً هم که گفتیم الآن هم که گفتیم یعنی ما با تحریم میته، همه کفار دیگر از ما ناامید شدند با تحریم میته حالا دین کامل شده این معلوم می شود که یا با هم نازل نشدند جداگانه نازل شدند به دستور حضرت اینجا گذاشتند یا جمله معترضه است فرمود همه کفار، امروز از شما ناامید شدند این معلوم می شود جریان غدیر را می خواهد بگوید.

پرسش:... پاسخ: نه, آیه را به طور کلی همه فهمیدند در مورد چه کسی است حالا- نام مبارک حضرت نیامده ولی همه فهمیدند مربوط به غدیر است (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلاَمَ دِيناً) (۱) بعد فرمود این میته ای که ما گفتیم حرام است اگر کسی مضطر شد عیب ندارد خب قبل از آن جمله, بعد از آن جمله, هیچ ارتباطی با جمله وسط ندارد.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

۱- (۲۱) . سوره مائده, آیه ۳.

آیات ۳۳ تا ۳۵ سوره احزاب ۹۲/۰۲/۰۸

.Your browser does not support the audio tag

(وَقَرْنَ فِی بُیُوتِکُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِیَّهِ الْأُولَی وَأَقِمْنَ الصَّلَاهَ وَآتِینَ الزَّکَاهَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنَّمَا یُرِیدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَیُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً (۳۳) وَاذْکُرْنَ مَا یُتْلَی فِی بُیُوتِکُنَّ مِنْ آیَاتِ اللَّهِ وَالْحِکْمَهِ إِنَّ اللَّهَ کَانَ لَطِیفاً خَبِیراً (۳۴) إِنَّ الْمُسْلِمِینَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِینَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَانِتِینَ وَالْقَانِتَاتِ وَالصَّادِقِینَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِینَ وَالصَّابِرَاتِ وَالْخَاشِعِینَ وَالْخَاشِعَاتِ وَالْمُتَصَدِّقِینَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ وَالصَّائِمِینَ وَالصَّائِمَاتِ وَالْحَافِظِینَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ وَالذَّاکِرِینَ اللَّهَ کَثِیراً وَالذَّاکِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُم مَّغْفِرَهً وَأَجْراً عَظِیماً (۳۵))

دیدگاه فخررازی در تفاوت همسران پیامبر با زن های دیگر به تفاوت پیامبر با دیگران

در جریان تطهیر بیت نبوّت کاملاً مرز همسران پیامبر اکرم از اهل بیت(علیهم السلام) جداست وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) آن طوری که جناب فخررازی نقل کرد گفت: «لست کأحدکم» من مانند شما نیستم من مسئولیتم خیلی بیش از شماست به همان مناسبت ذات اقدس الهی به همسرانش هم فرمود: (لَسْتُنَّ کَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ) (۱) حسنات آنها دو برابر پاداش دارد سیّئات آنها دو برابر کیفر دارد استنباطی فخررازی دارد می گوید تقریباً وزان همسران پیامبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) نسبت به زن های دیگر وزان حرائر است نسبت به اِماء؛ حُرّه نسبت به اَمه حکمش دو برابر است حدود و تعزیرات کنیز نصف حدود و تعزیرات حُرّه است در خیلی از موارد, اگر حدود آنها نصف اینهاست پس وزان زن های عادی نسبت به همسران حضرت وزان اِماء است نسبت به حرائر, (۲) این یک تطبیق ذوقی است.

۱- (۱) . سوره احزاب, آیه ۳۲.

۲- (۲) . التفسیر الکبیر, ج۲۵, ص۱۶۶.

بیان تفاوت تهدید پیامبر و همسران در قرآن در نقد دیدگاه فخررازی

عمده آن است که خدای سبحان به خود پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) چنین تهدیدی نداشت آن آیه سوره مبارکه «حاقه» که فرمود: (وَلَوْ تَقَوَّلَ) خطاب به حضرت نیست عده ای تهمت زدند گفتند این حرف های پیامبر ـ معاذ الله ـ حرف هایی است افترایی, از جای دیگر گرفته اینها را به حساب وحی آورده آن گاه ذات اقدس الهی برای تطهیر نبوی فرمود هرگز این طور نیست اگر ـ معاذ الله ـ چنین کاری کرده بود (لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْیَمِینِ ‌ ثُمَّ لَقَطَعْنَا) (۱) و امثال ذلک این تهدید حضرت نیست این پاسخ به آن افرادی است که تهمت زدند فرمود اگر چنین کاری کرده بود ما جلویش را می گرفتیم به اشدّ وضع اما درباره همسران پیامبر این طور صریح می فرماید نهی می کند دستور می دهد که (وَقَرْنَ فِی بُیُوتِکُنَّ) دو قرائت شده یکی (قَرْنَ) یکی قِرنَ, قِرن از وَقَرَ, یَقِرُ یعنی وقارتان را در بیوت نبوی حفظ کنید قَرْنَ یعنی قرار و آرامشتان را در این بیوت حفظ کنید این دو وجه را هم مرحوم شیخ طوسی(رضوان الله علیه) در تبیان نقل کرده (۲) هم دیگران (وَقَرْنَ فِی بُیُوتِکُنَّ) شما

اسلامی حرف بزنید و جاهلی فکر بکنید این چنین نباشد (وَلاَ تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّهِ الْأولَى) اگر مسلمانید هم اسلامی حرف بزنید هم اسلامی فکر بکنید اگر اسلامی حرف زدید جاهلی عمل کردید می شود تبرّج جاهلیّت یعنی به نحو جاهلیّت ظاهر بشوید کسی که حجاب را رعایت نمی کند بدحجاب یا بی حجاب است این اسلامی حرف زد ولی تبرّج جاهلی کرد فرمود: (وَلاَ تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّهِ الْأُولَى) مستحضرید که صدای زن مثل مو و بدن او نیست که عورت باشد نگاه به مو و نگاه به بدن زن جایز نیست «ولو لا لريبهٍ» اما صدای زن, عورت نیست مثل موی زن نیست مثل بدن زن نیست که شنیدنش مشکل داشته باشد لذا فرمود: (وَقُلْنَ قَوْلاً مَعْرُوفاً) (۳) از این جهت هم گفتن جایز است هم شنیدن لکن تبرّج جاهلی ممنوع است.

ص: ۱۱۹۰

۱- (۳) . سوره حاقه, آیات ۴۵ و ۴۶.

۲- (۴) . التبیان فی تفسیر القرآن, ج۸, ص۳۳۷; الکشاف, ج۳, ص۵۳۷.

۳- (۵) . سوره احزاب, آیه ۳۲.

دلیل ادبی دال بر اختصاص آیه تطهیر بر اهل بیت(علیهم السلام)

بعد از اینکه دستور اقامه صلات و زکات داد که مهم ترین عبادت های بدنی و مالی اند به طور کلی دستور داد که خدا و پیامبرش را اطاعت کنید که اطاعت خدا در انجام دستورهایی است که پیامبر نقل کرده اطاعت رسول(صلّی الله علیه و آله و سلّم) برابر (النَّبِیُّ أَوْلَی بِالْمُؤْمِنِینَ) (۱) ولایت پذیری از آن حضرت است بعد کلّ صحنه را عوض کرده با ضمیر جمع مذکّر سالم مطلب را تغییر داد خب ۲۲ ضمیر تقریباً ضمیر جمع مؤنث سالم است و این ضمیرهای جمع مذکر نه با قبل سازگار است نه با بعد سازگار.

ناتمامی توجیه آوردن ضمیر جمع مذکر به شمول آیه بر حضرت علی و حسنین(علیهم السلام)

برخی ها گفتند این برای ازواج النبی است (۲) دیگر فکر نکردند که این ۲۲ ضمیر قبل و بعد همه جمع مؤنث سالم است و این ضمیرهای جمع مذکر سالم با آ نها هماهنگ نیست برخی ها که با این اشکال روبه رو شدند گفتند ازواج النبی(صلّی الله علیه و آله و سلّم) و اهل بیت او وجود مبارک حضرت امیر و صدیقه طاهره و امام حسن و امام حسین(علیهم السلام) را هم شامل می شود و وقتی زن ها و مردها در جمعی حضور داشته باشند تغلیباً للمذکّر علی المؤنث ضمیر جمع مذکر آورده می شود (۳) این راه حلّی است که گروه دوم ارائه کردند خب جریان امّ سلمه را که خیلی ها نقل کردند در جریان کساء خود امّ سلمه که عرض کرد اجازه بدهید من هم وارد بشوم در برابر آن دعای نورانی پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) که شنید عرض کرد اجازه بدهید من هم تحت کساء وارد بشوم فرمود این مقام, مقام تو نیست «أنت إلی خیر» (۴) تو یک زن صالحه هستی اما اینجا جای تو نیست خب همسر پیامبر که بود در آن محفل هم که حضور داشت از پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) هم که درخواست کرد ولی حضرت فرمود اینجا جای تو نیست خب اگر این برای ازواج النبی بود و تغلیباً للمذکّر علی المؤنث ضمیر جمع مذکر آورده بود خب امّ سلمه باید حضور می داشت معلوم می شود که این طبق هفتاد روایتی که از این طرف آمده و روایات فراوانی که از طرف اهل سنّت آمده که جمعاً به صورت یک خبر متواتر قطعی السند و قطعی الدلاله است این مخصوص علی و اولاد علی و فاطمه زهرا(صلوات الله علیهم اجمعین) است آ نها هیچ راهی ندارند برای اینکه در خوبی امّ سلمه حرفی نبود اما حضرت فرمود این مقام, مقام تو نیست بنابراین آنها راهی ندارند که این ضمیر جمع مذکر سالم را بتوانند با قبل و بعد توجیه کنند.

۱- (۶) . سوره احزاب, آیه۶.

۲- (۷) . ر.ك: جامع البیان فی تفسیر القرآن, ج۲۲, ص ۷ و ۸.

۳- (۸) . الجامع لأحكام القرآن, ج۱۴, ص۱۸۲ و ۱۸۳.

۴- (۹) . ر.ك: جامع البیان فی تفسیر القرآن, ج۲۲, ص۶ و ۷.

آوردن فعل مضارع دال بر استمرار اراده الهی در تطهیر اهل بیت(علیهم السلام)

فعل هم اگر به صورت (یُرِیدُ) و «یُذهب» و «یطهّر» مضارع آمده است برای استفاده دوام و تطهیر است چون مستحضرید ممکن, حدوثاً و بقائاً نیازمند به عنایت الهی است تفویض, باطل است این طور نیست که خدا کمالی به کسی بدهد بعد او را رها کند همان طوری که او «دائم الفیض علی البریّه» است نسبت به کلّ نظام, او دائم الفیض است نسبت به مؤمنان, کلّ لحظه لحظه سرّش همان جواب سؤالی است که در یک آیه سوره مبارکه «الرحمن» مشخص شده اگر «یسأله من فی السّماوات و الأرض فی کل لحظه و لحظه», پس (کُلَّ یَوْمٍ هُوَ فِی شَأْنٍ) (۱) یعنی «کلّ لحظه و لحظه» روز در برابر شب نیست روز, مجموع شب و روز نیست روز یعنی ظهور; در هر ظهور خدا یک فیض تازه ای دارد چرا در هر ظهور خدا یک فیض تازه ای دارد برای اینکه سؤال, هر لحظه است احتیاج هر لحظه است این (یَسْأَلُهُ مَن فِی السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ) (۲) که اختصاصی به شب یا روز یا فصل و زمان و زمین ندارد در تمام لحظات سؤال از هر موجودی هست تنها مُجیب خداست بنابراین هم از این طرف «یسأله مَن فِی السماوات و الأرض فی کلّ عام و حال» از آن طرف هم (کُلَّ یَوْمٍ هُوَ فِی شَأْنٍ) پس این باید فعل مضارع باشد که مفید استمرار باشد نه اینکه چیزی را به اینها بدهد اینها بعد بتوانند خودشان را حفظ بکنند وگرنه می شود تفویض و این هم محال است لذا با فعل مضارع فرمود خدا این کار را کرده. نسبت به اراده تشریعی که خدا برای همه اراده دارد که پاک باشند که در آیه شش سوره مبارکه «مائده» در بحث دیروز قرائت شد.

۱- (۱۰) . سوره الرحمن, آیه ۲۹.

۲- (۱۱) . سوره الرحمن, آیه ۲۹.

دلیل ادبی بر اظهار رجس و تطهیر آثار آن از اهل بیت(علیهم السلام)

اما این (إِنَّمَا) که حصر است و (أَهْلَ الْبَيْتِ) که منصوب است یا به نـداء منصوب است یا علی المـدح منصوب است نشان می دهد که این اراده مستمر نسبت به این ذوات قدسی بر دو امر استقرار کرده یکی اذهاب رِجس یکی تطهیر. یک وقت است چیزی دست کسی یا لباس کسی یک مختصر خون شده انسان می شوید عین را زائل می کند ولی اثرش مانده این اثر برای تطهیر است ازاله عین می شود اذهاب, اثرزدایی می شود تطهیر, اگر چیزی بویی داشت رنگی داشت طعمی داشت و عین رفت ولی آن امور ماند باید آنها هم تطهیر بشود لذا هم اذهاب رجس است هم تطهیر آثار.

تعلیل قرآنی و ادبی در «دفع» بودن نفی رجس و تطهیر از اهل بیت(علیهم السلام)

در جریان عصمت, همه این بحث ها به دفع برمی گردد نه رفع نه یعنی ـ معاذ الله ـ اینها رِجسی داشتند و بی طهارتی داشتند و خدای سبحان بخواهد آن رجس موجود را رفع کند یا آن قَذَر موجود را, بلکه این تطهیر بکند یعنی نمی گذارد که رجس, نمی گذارد قَذِر به حرم امن اینها راه پیدا کند که می شود دفع مثل اینکه وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) روزی هفتاد بار استغفار می کردند (۱) می بینید یک وقت کسی بادبزن دستش است که مگس نیاید یک وقت آن مگس پران دستش است که مگسِ آمده را بپراند این بادبزن که دستش است برای دفع است هوای گرم نیاید این حشره نیاید این پشه نیاید, استغفار ذوات قدسی دفع است که مبادا یک وقت پلیدی و ناپاکی به طرف اینها راه پیدا کند در جریان حضرت یوسف ملاحظه فرمودید, فرمود ما کاری کردیم که بدی به طرف او نرفت نه اینکه او به طرف بدی نرفت (كَذٰلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ) (۲) نه «لنصرفه عن السوء و الفحشاء» نفرمود ما او را از بدی منصرف کردیم فرمود اجازه ندادیم بدی به طرف او برود خب اهل بیت که به مراتب بالاتر از یوسف(سلام الله علیهم اجمعین) هستند غرض این است که این گونه از اذهاب ها این گونه از تطهیرها صبغه دفعی دارد نه رفعی.

۱- (۱۲) . الکافی, ج۲, ص۵۰۵.

۲- (۱۳) . سوره یوسف, آیه ۲۴.

سرّ «دفع» بودن نفی رجس و تطهیر از اهل بیت(علیهم السلام)

برای اینکه اینها مخلَص اند و شیطان نسبت به اینها دسترسی ندارد نه اینکه علاقه مند باشد که کاری به اینها نداشته باشد اینکه گفت: (إِلَّا عِبَادَکَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِینَ) (۱) برای اینکه آنها چیزی می خواهند که من بدلی اش را ندارم چیزی در دست من است که آنها این را عفطه عنز (۲) می دانند لذا من چطوری می توانم اینها را فریب بدهم بالأخره اگر کسی بخواهد بزرگی را فریب بدهد باید ابزارش را داشته باشد چیزی که او می خواهد این بتواند بدلی اش را درست کند یا چیزی که مورد علاقه اوست این بتواند فراهم کند خب اینکه مورد علاقه مخلَصین است که در دسترس شیطان نیست آنکه در دسترس شیطان است که آنها عفطه عنز می دانند این نه برای اینکه نسبت به او احترام می کند توانِ آن را ندارد که فرمود من شیطان را به بند کشیدم (۳) بنابراین نسبت به این ذوات مقدس بدی, قدرت رفتن ندارد تعبیر قرآن این نیست که «لنصرفه عن السوء و الفحشاء» تعبیر این است که (لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ).

تبیین اراده تشریعی الهی در نقد اجبار طهارت اهل بیت(علیهم السلام)

پرسش: استاد در اینجا یک سوال اساسی مطرح است و آن این است که فرمودید که اینجا اراده تکوینی ... است آنجا هم اراده تشریعی بر این تعلّق گرفته که اختیار مردم از هر گونه رجس و پلیدی پاک و طاهر باشد خب آنجا هم طهارت داریم؛ آنجا اراده تکوینی طهارت حاصل می کند اینجا هم اراده تشریعی طهارت حاصل می کند در ماهیّت طهارت فرقی نیست چه تکویناً تعلّق بگیرد چه تشریعاً پس فرق در کجاست؟

۱- (۱۴) . سوره حجر, آیه ۴۰؛ سوره ص, آیه ۸۳.

۲- (۱۵) . ر.ک: نهج البلاغه, خطبه ۳.

۳- (۱۶) . ر.ک: الدرالمنثور, ج۱, ص۵۴.

پاسخ: فرق هم در اراده است هم در مراد, آن اراده ای که تشریعی است بین اراده خدا سبحانه و تعالی و آن کار, اراده عبد فاصله است یعنی خدا خواست که عبد, مختارانه به طرف طهارت برود خدا نخواست که عبد مجبورانه به طرف طهارت برود که بشود جبر, خدا خواست بر اساس (لَا إِکْرَاهَ فِی الدِّینِ) (۱) بر اساس (قُلِ الْحَقُّ مِن رَبِّکُمْ فَمَن شَاءَ فَلْیُؤْمِن وَمَن شَاءَ فَلْیَکْفُرْ) (۲) بر اساس (إِنَّا هَدَیْنَاهُ السَّبِیلَ إِمَّا شَاکِراً وَإِمَّا کَفُوراً) (۳) بر اساس اینکه انسان, مختار است خدا خواست انسانِ مختار, مختارانه طاهر بشود لذا گاهی می پذیرند گاهی نمی پذیرند بین اراده خدا و طهارت خارجی, اراده مختارانه انسان فاصله است این می شود اراده تشریعیه, از نظر مراد هم فرق است خدای سبحان آن طهارتی که برای اهل بیت خواسته است که برای دیگران نخواسته.

پرسش: خب با این تعبیر حضرت عالی می شود جبر.

پاسخ: نه, این می شود اختیارِ محض.

پرسش: اولیایی هستند که در عمرشان یک مکروه انجام ندادند.

پاسخ: برای اینکه الآن مثالی که می خواهیم ذکر بکنیم فقط همین الآن به ذهن آدم می آید و آن این است که ممکن است کسی هفتاد سال, هشتاد سال زندگی کند اصلاً به این فکر نباشد که با مادرش خلاف شرع انجام بدهد اصلاً در فکرش نیست که بگوییم این کار حرام است یا بد است خب اگر کسی مسموم بودن گناه را, زشتی گناه را این طور بداند اصلاً به ذهنش نمی آید اینها می گویند عفطه عنز است همان که در قصه عقیل فرمود این مالی که تو آوردی زیر لباس پنهان کردی اگر صدقه و صِله و اینهاست که به ما نمی رسد اگر قصد دیگری داری یعنی قصد رشوه داری این مثل آن است که آن مار بزرگ یا مار عادی غذایی را بخورد (اولاً) بعد بالا بیاورد (ثانیاً) بالاآورده آن را کسی خمیر درست کند (ثالثاً) به آدم بدهد (رابعاً) (۴) خب آدم بالاآورده خودش را نمی خورد چه رسد به بالاآورده مار که دو بار از مسیر سم گذشت. این مبالغه نبود در بیان نورانی حضرت, شاعرانه سخن نگفت که «أحسن الشعر أکذبه» (۵) این حقیقت گناه را دید خب اگر کسی حقیقت گناه را این طور ببیند هرگز فکرش را نمی کند در تمام مدت عمر هیچ ممکن نیست یک مؤمن به این فکر باشد که با مادرش خلاف شرع بکند بعد بگوید «استغفر الله» اصلاً به ذهن کسی نمی آید از بس این کار قبیح است آنها گناه را این چنین می دانند وقتی باطن گناه این طور بود و این قدر قَذِر و مسموم و کنیف بود اصلاً به فکرشان نمی آید این مقام عصمت است بنابراین هم در اراده فرق است که اراده تکوین و اراده تشریع کاملاً از هم جدا هستند هم مراد فرق است درباره آنها خواست که نه تنها رجس, بوی رجس هم نیاید بوی بدی هم نیاید هم اذهاب رجس است هم تطهیر است هم فعل مضارع نشانه استمرار.

۱- (۱۷) . سوره بقره, آیه ۲۵۶.

۲- (۱۸) . سوره کهف, آیه ۲۹.

۳- (۱۹) . سوره انسان, آیه ۳.

۴- (۲۰) . نهج البلاغه، خطبه ۲۲۴.

۵- (۲۱) . الاعجاز و الإيجاز (ثعالبى), ص ۷۱.

بررسی قرآنی مختار بودن انسان

اما از ما خواست گفت ایها الانسان! تو هیچ جبری در کار نداری جهنمی است در کنار, بهشتی است در کنار هر دو را من برای شما تشریح کردم فطرتی دادم بهشت پذیر عقلی دادم بهشت پذیر, عقلی دادم جهنم گریز ولی آزادی, این (لَا إِكْرَاهَ فِی الدِّینِ) ناظر به آزاد بودن انسان است این طور نیست که این اباحه گری را ـ معاذ الله ـ تجویز کرده باشد خب اگر انسان بخواهد دین را بپذیرد یا نپذیرد که ـ معاذ الله ـ می شود اباحه گری پس آ ن (خُذُوهُ فَغُلُّوهُ ◻ ثُمَّ الْجَحِیمَ صَلُّوهُ) (۱) آن بگیر و ببندها برای چیست این با (لَا إِكْرَاهَ) سازگار نیست با (قُلِ الْحَقُّ) سازگار نیست با (إِنَّا هَدَیْنَاهُ) سازگار نیست آنجا ناظر به جریان تکوین است انسان, آزادانه یا بهشتی است یا دوزخی و این حرّیت انسان را تأکید می کند بعد فرمود انبیا را فرستادیم به شما بگویند, عقل دادیم, فطرت دادیم, ائمه مأموریت پیدا کردند جانشین پیامبر(علیهم السلام) باشند اینها به شما بگویند, اگر با داشتن همه این حجج الهی بیراهه رفتید آن وقت بگیر و ببند شروع می شود (خُذُوهُ فَغُلُّوهُ ◻ ثُمَّ الْجَحِیمَ صَلُّوهُ) این (خُذُوهُ فَغُلُّوهُ ◻ ثُمَّ الْجَحِیمَ صَلُّوهُ) با (لَا إِكْرَاهَ فِی الدِّینِ) کاملاً هماهنگ است.

لزوم احراز طهارت، شرط واگذاری امامت امت به افراد

پرسش: اگر با دیگران قرار می گرفت چه می شد؟

پاسخ: به بعضی ها خدای سبحان کرامتی داد یکی بلعم باعور در می آید یکی سامری در می آید اما پُست کلیدی را خدا بخواهد به عنوان امامت به یک ذوات مقدس بدهد باید احراز بکند که این به هیچ وجه بیراهه نمی رود لذا به بلعم ها به سامری ها به خیلی از این افراد ذرّه ای پُست کلیدی نداد چون می دانست اینها چه کاره اند (اللّهُ أَعْلَمُ حَیْثُ یَجْعَلُ رِسَالَتَهُ) (۲) همان سامری که گفت (فَقَبَضْتُ قَبْضَةً مِنْ أَثَرِ الرَّسُولِ) (۳) اثر پای آن مرکوب فرشته الهی یا هر چه بود این بود که هم (عِجْلاً جَسَداً لَهُ خُوَارٌ) (۴) را راه اندازی کرد هم قطع و وصلش را نه اینکه یکسره مثل بوق قطار بوق بکشد آن اثر رسول, مقتضی وصل بوق نبود مقتضی وصل در موردی و قطع در مورد دیگر بود, به هر تقدیر فرمود: (وَاتْلُ عَلَیْهِمْ نَبَأَ الَّذِی آتَیْنَاهُ آیَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا) (۵) ما جامه حریری در بر او کردیم ولی او از پوست در آمد ما او را با حریر کرامت پوشاندیم ولی او در آمده از این (فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَأَتْبَعَهُ الشَّیْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِینَ) غرض این است که پُست کلیدی را ذات اقدس الهی به هر کسی نمی دهد اینها عالماً قادراً مختاراً می توانند خلاف بکنند اما (عَلَى بَیِّنَةٍ مِن رَبِّهِ) هستند و هرگز خلاف نمی کنند به این ذوات قدسی خدای سبحان سِمت می دهد.

ص: ۱۱۹۶

۱- (۲۲) . سوره◻ حاقه, آیات ۳۰ و ۳۱.

۲- (۲۳) . سوره◻ انعام, آیه◻ ۱۲۴.

۳- (۲۴) . سوره◻ طه, آیه◻ ۹۶.

۴- (۲۵) . سوره◻ طه, آیه◻ ۸۸.

۵- (۲۶) . سوره◻ اعراف, آیه◻ ۱۷۵.

ترک مکروهات توسط اهل بیت(علیهم السلام) به خاطر مبعّد بودن آن

پرسش: اینها چون اصلِ بدی گناه را می دانند گناه نمی کنند؟

پاسخ: نه خیر چون اینها را مُبعِّد مِن القُرب می دانند, نمی کنند به ما گفتند مسجد می روید سیر و پیاز و اینها مصرف نکنید کسی که می خواهد به لقای محبوب برود نباید آلوده باشد مرحوم صدوق(رضوان الله علیه) در کتاب شریف توحید نقل کرده که از معصوم(سلام الله علیه) فرمود: «قد قامت الصلاه» یعنی «حان وقت الزیاره» (۱) زیارت اعتاب مقدس مشخص است اما زیارت الله آن وقتی است که مؤذّن می گوید «قد قامت الصلاه» یعنی وقت زیارت خداست خب اینها وقتی به لقای محبوب می خواهند بروند می خواهند مطهّر باشند این نه برای اینکه اینها را به جهنم می برد برای اینکه اینها مانع لقای رحمت الهی است. بنابراین اینها هیچ راهی ندارند که این ضمیر جمع مذکر را از یک سو و آن جریان امّ سلمه را که وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) فرمود: «أنتِ إلی خیر» لکن این مقام, مقام تو نیست این را انکار بکنند «إن هی الاّ الجاهلیه الاُولی» این همین است.

پرسش: آیا ساختار وجودی اهل بیت(علیهم السلام) مثل ساختار سایر انسان ها بوده است؟

پاسخ: بله, فرقی از نظر قابلیّت نمی کند مثل اینکه خیلی ها هستند که اهل علم اند ولی بعضی ها با طهارت و قداست عمری می مانند مثل آقای بهجت و آقای قاضی و این بزرگان, بعضی ها هستند به اندک حادثه ای برمی گردند این در خود ما هم هست.

۱- (۲۷) . التوحید(شیخ صدوق)، ص ۲۴۱.

مصادیقی از طهارت روح رسول خدا(صلّی الله علیه و آله و سلّم) و علی(علیه السلام) در پذیرش رهبری جامعه

پرسش: ... پاسخ: خب برای اینکه می داند این آینده چه خواهد بود می داند این در آینده هر قدرتی هم که داشته باشد کلّ خاورمیانه در اختیار حضرت بود یک ذرّه بیراهه نرفت خب همان کاری که وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) درباره ابوسفیان کرد آن (أَرْحَمُ الرَّاحِمِینَ) (۱) بودنِ خدا را نشان داد این هم در جریان جنگ جمل, عایشه را محترمانه برگرداند مدینه تا ثابت بکند که ما خون آشام نیستیم ما خون ریز نیستیم تا آنجا که ممکن است با لطف و کَرَم زندگی می کنیم از وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) آموخت که اباسفیان خب این قبل از اسلام کافر بود هنگام ظهور اسلام و فتح مکه مُستسلِم شد منافق ماندن اینها اصلاً اسلام نیاوردند قبل از فتح مکه کافر مطلق بودند بعد از فتح مکه منافق مطلق بودند حضرت فرمود: «اذهبوا فانتم الطلقاء» (۲) تا ثابت کند ما خون ریز نیستیم کشورگشا نیستیم برای خاک و زمان و زمین نمی جنگیم خب همان بزرگواری پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) باعث شد که آن عرب خشن را رام کرد همان عنایت و بزرگواری حضرت امیر(سلام الله علیه) در جریان جنگ جمل باعث شد که خیلی ها را رام کرد غرض این است که (اللّهُ أَعْلَمُ حَیْثُ یَجْعَلُ رِسَالَتَهُ) خدا می داند که به این شخص هر مقامی بدهد این دنیا برای او عفطه عنز است اما به بلعم به سامری یک مختصر مقام بدهد و کرامت بدهد طور دیگر در می آیند لذا به آنها پُست کلیدی نمی دهد به اینها پست کلیدی می دهد این جریان برای همه ما هم هست هزارها نفر در حوزه زندگی می کنند چند نفر جزء اوتاد می شوند این جهاد نفس است از همان اول مبارزه کردن است اول مراقبت است محاسبت است و امثال ذلک.

ص: ۱۱۹۸

۱- (۲۸) . سوره یوسف, آیه ۶۴.

۲- (۲۹) . الکافی، ج۳، ص۵۱۳.

پرسش: استاد این «وَ سدّ الأبواب إلاّ بابه» (۱) نشان دهنده این نیست که این بزرگواران ساختارشان با دیگران ...

پاسخ: چون اینها به حُسن اختیارشان مطیع محض اند ذات اقدس الهی اینها را در حرم امن خود جا داد نه اینکه هیچ خصیصه ای ندارد و خدای سبحان مزیّت زایدی به اینها داده است.

خلوص در عبودیت اهل بیت(علیهم السلام) سبب ارتقای مقام آنها

پرسش: از آن لحاظ که مصون اند.

پاسخ: بله, غرض این است که خدای سبحان می داند اینها آن قدر طیّب و طاهرند که می ارزد اینها را با همان وضع در خانه خود جا بدهد و گرنه عبور کردن از مسجد که فضیلت نبود دیگران حق نداشتند اینها حق داشتند در همان حال عبور بکنند در همان حال در مسجد بمانند برای اینکه این ذوات قدسی آن قدر کار خیر انجام می دهند که همه شئونشان الهی است (إِنَّ صَلاَتِی وَنُسُکِی وَمَحْیَایَ وَمَمَاتِی لِلّهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ) (۲) اگر این طور شد دعا تحت قُبّه اینها مستجاب است تربت اینها باعث شفاست برای اینکه هیچ چیزی اینها را نمی تواند از آن محبوبشان باز بدارد اگر کلّ این ذخایر برای آنها عفطه عنز است معلوم می شود که قربی هم دارند مثل ملائکه اند اگر ملائکه می توانند در آن خانه ها رفت و آمد بکنند اینها هم مثل ملائکه اند برخی ها که بالاتر از ملائکه اند اینها که معلّم ملائکه اند از ملائکه بالاترند بارها گفته شد که فرشته ها جهان را با اسمای الهی دارند اداره می کنند این دعای «سمات» همین است دعای «کمیل» همین است که «و بأسمائک الّتی ملأت أرکان کلّ شیء» (۳) (یک) اسمای الهی هم لفظ نیست مفهوم ذهنی نیست با مفهوم ذهنی, کلّ جهان را آدم بخواهد اداره کند (دو) اسمای الهی, حقایق ملکوتی است (سه) این اسما را ذات اقدس الهی اول, اِشهاد مقام آدمیّت کرد نه آدم شخصی که «قضیه فی واقعه» که امروز وجود مبارک ولیّ عصر است (چهار) این مقام یعنی آ ن آشنایی, معرفت شهودی آن اسمایی که «به ملأت أرکان کلّ شیء» آنها را انسان کامل به ملائکه یاد داد (یَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ) (۴) آن وقت فرشته ها شاگردان ولیّ عصر و امثال ولیّ عصرند که دارند اسمای الهی را یاد می گیرند آسمان و زمین را اداره می کنند آن وقت حضور فرشته ها در مسجد جایز است حضور اینها هم جایز است اینها با آن معنای غیبی طاهرند چون این چنین است قذارتی در آنها نیست لذا فرمود: «وَ سدّ الأبواب إلاّ بابه».

ص: ۱۱۹۹

۱- (۳۰) . اقبال الاعمال، ص۲۹۶.

۲- (۳۱) . سوره انعام, آیه ۱۶۲.

۳- (۳۲) . البلد الامین، ص۱۸۸.

۴- (۳۳) . سوره بقره, آیه ۳۳.

علت ثواب مضاعف داشتن نماز در اعتاب مقدس اهل بیت(علیهم السلام)

(وَاذْکُرْنَ مَا یُتْلَی فِی بُیُوتِکُنَّ) فرمود این خانه, خانه عادی نیست این (فِی بُیُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَن تُرْفَعَ) است در سوره مبارکه «نور» گذشت که این خانه که خانه سنگ و گِل نیست اینجا آیات حکمت است آیات معارف است جای تردّد فرشته هاست جبرئیل امین, سایر فرشته ها می آیند وحی می آورند پیام الهی را منتقل می کنند این (فِی بُیُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَن تُرْفَعَ) شما در مکان مصلّی می بینید که کجا انسان نماز بخواند ثواب دارد ثواب کجا بیشتر است ثواب کجا کمتر است ایشان می فرمایند ما نصّ خاصی نداریم که حرم چقدر ثواب دارد اما فقها به برکت آشنایی به قرآن و عترت, حرم اهل بیت با اینکه قبرستان است نماز خواندن در قبرستان هم مکروه است اما این نه تنها مکروه نیست در جوار قبر معصوم بلکه از خیلی از مساجد بالاتر است از مسجد قبیله از مسجد محله، خدا نام اینها را به نام خود ملحق کرد قبر اینها را به خانه خود ملحق کرد خب چرا نماز خواندن در حرم این قدر ثواب دارد مثل مسجد است با اینکه در قبرستان است, برای اینکه اینها حیات و مماتشان لله است اگر چنین موجودی شد اینها در بیت وحی و نبوّت تربیت شدند (فِی بُیُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَن تُرْفَعَ) خواهد بود آن گاه مسجدالحرام می شود جزء (فِی بُیُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ) حرم نبوی(صلّی الله علیه و آله و سلّم) می شود این چنین, اعتاب مقدسه ائمه این چنین, حرم کریمه اهل بیت می شود این چنین؛ می شود (فِی بُیُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَن تُرْفَعَ) به همسران پیامبر فرمود شما در چنین بیتی هستید (وَاذْکُرْنَ مَا یُتْلَی فِی بُیُوتِکُنَّ مِنْ آیَاتِ اللَّهِ وَالْحِکْمَهِ) آنجا (وَیُعَلِّمُهُمُ الْکِتَابَ وَالْحِکْمَهَ) (۱) است در سوره مبارکه «آل عمران» هم فرمود: (مَا کَانَ لِبَشَرٍ أَن یُؤْتِیَهُ اللّهُ الْکِتَابَ وَالْحُکْمَ وَالنُّبُوَّهَ) (۲) گاهی آیات است و حکمت, گاهی تعلیم است و تزکیه، این معارف علمی و عملی از غیب به اینها می رسد فرمود اینجا جای وحی و نبوّت است جای تردّد فرشته هاست اینها را تلاوت کنید درک کنید باور کنید عمل کنید و منتشر کنید (وَاذْکُرْنَ مَا یُتْلَی فِی بُیُوتِکُنَّ مِنْ آیَاتِ اللَّهِ وَالْحِکْمَهِ إِنَّ اللَّهَ کَانَ لَطِیفاً خَبِیراً) لطف الهی, عنایت الهی از یک سو, آگاهی الهی از سوی دیگر، می داند چه آیاتی, چه حکمتی را نازل بکند.

ص: ۱۲۰۰

۱- (۳۴) . سوره بقره, آیه ۱۲۹؛ سوره آل عمران, آیه ۱۶۴؛ سوره جمعه, آیه ۲.

۲- (۳۵) . سوره آل عمران, آیه ۷۹.

پاسخ خواسته امّ سلمه با نزول آیه ۳۵

امّ سلمه عرض کرد یا رسول الله! فرهنگ قرآن, محاوره قرآن, ادبیات قرآن مذکرانه است همه جا سخن از (الَّذِينَ) است خب مستحضرید که طرز محاورات ادبی غیر از رعایت کردن آن نکات مذکر و مؤنث است ما هم الآن می گوییم مردم انقلاب کردند مردم به اذن الهی حافظ نظام الهی اند این مردم در برابر زن ها نیست آنکه در برابر زن هاست مردان است نه مردم, وقتی می گوییم مردم در تظاهرات شرکت کردند مردم در نماز جمعه مردم در راهپمایی یعنی اعم از زن و مرد این (الَّذِينَ)ها که در قرآن کریم است به معنی مردم است نه مردان چون امّ سلمه طبق بعضی از نقل ها این مطلب را به عرض حضرت رساند ذات اقدس الهی این آیه را مبسوطاً نازل کرد یک آیه طولانی هم هست فرمود مردان مسلمان و زن های مسلمان, مردان مؤمن و زن های مؤمن که ایمان, درجه ای بالاتر از اسلام است مردان قانت و خاضع و مطیع مستمر و زن های خاضع و قانت و مطیع مستمر, قنوت همان خضوع و خشوع و پذیرش حکم و فرمان الهی است (وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ) صدق در عمل و صدق در فعل همین که در آیه ۲۳ فرمود: (مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ) صادقِ در قول, صادقِ در فعل (وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ) این مسئله صبر غیر از سکوت است این صبر مثل نماز جزء واجبات ماست ما در نظامی زندگی می کنیم یعنی نظام دنیا, در نظامی زندگی می کنیم که مدبّر خداست مدیرعامل خداست مجری خداست او دارد امور را می گرداند ما که نمی دانیم چه چیزی مصلحت است چه چیزی مصلحت نیست گاهی ابتلا به ثروت است گاهی ابتلا به فقر است گاهی ابتلا به سلامت است گاهی ابتلا به مرض است این حالات گوناگون رفت و آمد است چیزی چند صباحی که برای ما ناخوشایند بود ما نباید فوراً جزع بکنیم برای اینکه او دارد ما را اداره می کند و در هر زمان و زمینی هم یک آزمون خاصی است.

لذا فرمود: (وَاسْتَعِينُوْا بِالصَّبْرِ وَالصَّلاَهِ) (۱) که حتی صبر را بر صلات مقدم داشتند «صبرٌ عند المصیبه و صبرٌ علی الطاعه و صبرٌ عن المعصیه» (۲) فرمود صبر, فضیلتی است که بر همه واجب است فوراً پرخاش کردن فوراً اعتراض کردن فوراً رنجیدن یا به قضا و قدر بد گفتن یا _ خدای ناکرده _ بیراهه رفتن این چنین صحیح نیست صبر, وظیفه ای است بالأخره او دارد اداره می کند ما را می آزماید در آن عناصر چهارگانه سوره «عصر» را ملاحظه فرمودید این عناصر چهارگانه به دو عنصر برمی گردد فرمود: (وَالْعَصْرِ إِنَّ الْإِنسَانَ لَفِی خُسْرٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا) (یک) (وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ) (دو) (وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ) برای اوّلی است (وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ) برای دومی است اگر کسی ایمان دارد چون ایمان, حق است باید تواصی به حق بکنند تا دیگران مؤمن بشوند اگر خودش عمل صالح دارد این عمل صالح در هر سه ضلعش با صبر همراه است دیگران را باید به صبر توصیه کند, پس (وَالْعَصْرِ إِنَّ الْإِنسَانَ لَفِی خُسْرٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا) (یک) (وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ) (دو) (وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ) (یک) (وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ) (دو) این سومی و چهارمی بازگشتش به همان اوّلی و دومی است چیز تازه ای نیست خودش چون مؤمن است ایمان, حق است دیگران را به حق توصیه کند خودش چون عمل صالح دارد عمل صالح بدون صبر نمی شود دیگران را به صبر توصیه کند اینجا فرمود: (وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ) و کسانی که صدقه می دهند اعم از واجب و مستحب (وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ) عفّت را حفظ می کنند (وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيراً وَالذَّاكِرَاتِ) چون آنها عدد مشخصی دارد یک رقم معیّنی دارد ذکر خدا کثیر است (اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْراً كَثِيراً) در هر لحظه ما در معرض وسوسه و آزمونیم نام خدا بر لب, فضیلت است و عمده یاد خدا در دل است آن اثری که یاد خدا در دل دارد آن اثر را نام خدا بر لب ندارد فرمود: (أَعَدَّ اللَّهُ لَهُم مَّغْفِرَةً وَأَجْراً عَظِيماً) بنابراین خواسته امّ سلمه هم که خواسته همه زن های مسلمان است با این آیه وسیع برآورده شد.

۱- (۳۶) . سوره بقره, آیه ۴۵.

۲- (۳۷) . الکافی, ج۲, ص۹۱.

«و الحمد لله ربّ العالمين»

آیات ۳۶ تا ۳۷ سوره احزاب ۹۲/۰۲/۰۹

.Your browser does not support the audio tag

(وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلاَ مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْراً أَن يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَن يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلاَلاً مُّبِيناً (۳۶) وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِى أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَاتَّقِ اللَّهَ وَتُخْفِى فِى نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَتَخْشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَن تَخْشَاهُ فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِّنْهَا وَطَراً زَوَّجْنَاكَهَا لِكَيْ لاَ يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِى أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَراً وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولاً (۳۷))

معنای استحاله جبر و تفویض و مختار بودن انسان

در جریان عصمت انبیا و اهل بیت(علیهم السلام) تاکنون بحث های فراوانی شده اما حالا مقداری هم بعضی از آنها تذکر داده بشود شاید نافع باشد. جریان جبر و تفویض مستحضرید که در کتاب های کلامی, استحاله آنها ثابت شده است این چنین نیست که جبر بد باشد جبر, محال است این طور نیست که تفویض, قبیح باشد تفویض محال است اینها مربوط به حکمت عملی نیست سخن از حُسن و قبح نیست سخن از استحاله است یعنی همان طوری که زوجیّت برای اربعه ضروری است و محال است اربعه, فرد باشد محال است انسان مجبور باشد محال است انسان مفوَّض باشد بلکه بالضروره انسان مختار است انسان «خُلِقَ مختاراً» این چنین نیست که اختیار در اختیار خود انسان باشد, بنابراین جبر مستحیل است تفویض مستحیل است و اختیار یک امر ضروری است; یعنی همان طوری که اربعه زوج است بالضروره, انسان مختار است بالضروره اگر بخواهد کاری را بدون اراده و اختیار انجام بدهد محال است نه بد است نه اینکه سخت است یک وقت دست انسان را می گیرند از جایی بیرون می برند این موردِ فعل است نه مصدر فعل این از بحث بیرون است اینکه کاری انجام نداد اما بخواهد کاری انجام بدهد که بشود مصدر فعل و این فعل از او صادر بشود و او بشود فاعلِ این فعل چه طنز باشد چه جِد باشد چه صدق باشد چه کذب باشد محال است بدون اراده و اختیار باشد انسان خُلِقَ مختاراً اگر هم بخواهد کاری بدون اراده انجام بدهد محال است این شدنی نیست بنابراین اختیار برای انسان ضروری است.

ص: ۱۲۰۳

اضطرار انسان در اختیار و عدم منافات آن با عصمت ائمه(علیهم السلام)

انسان, در اختیار مضطرّ است یعنی خُلق مختاراً این یک اصل. چون اختیار برای انسان ضروری است و انفکاکِ اختیار از انسان محال است اگر معصوم باشد حتماً پرهیز از گناهش مختارانه است مجبور نخواهد بود جبر برای هر کسی محال است او می تواند معصیت بکند ولی نمی کند بنابراین عصمت با اختیار منافات ندارد لذا هر معصومی مکلّف است مادامی که در دنیاست مکلّف است در قوس صعود مکلّف است البته در قوس نزول برابر اینکه «أوّل ما خَلَقَ الله نور نبیّنا» (۱) (علیه و علی آله آلاف التحیّه و الثناء) حساب دیگری است در قوس نزول قبل از اینکه به این عالَم بیایند حساب دیگری است ولی در قوس صعود که از این عالَم بالا می روند الاّ ولابد مکلّف اند و مختارند پس عصمت با اختیار اینها منافاتی ندارد.

علت معصوم نشدن همه مردم

مطلب دوم این است که اگر کسی بپرسد چرا همه معصوم نشدند خب خداوند موجوداتی که در نشئه ای که همه شان معصوم باشند دارد آن فرشتگان الهی انـد در ملأـ اعلی که (لاَ یَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَیَفْعَلُونَ مَا یُؤْمَرُونَ) (۲) هستند آن دسته از فرشتگان حامل عرش فرشتگان ملکوتی, آنها یقیناً معصوم انـد حالا در ملائکهالأرض و ماننـد آن بحث های دیگری است وگرنه در آن عالَم فرشتگان معصوم الی ما شاء الله هستند که (وَمَا یَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّکَ إِلَّا هُوَ) (۳) آنها کسانی اند که (لاَ یَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَیَفْعَلُونَ مَا یُؤْمَرُونَ) و این اختصاصی به خَزنه نار ندارد مسئولان بهشت هم همین طورند مسئولان عرش و کرسی هم همین طورنـد و ماننـد آن, پس لازمه اش این است که بشر خلق نشود اگر بنا باشد که همه شان معصوم باشند یعنی همه شان باید فرشته باشند گذشته از اینکه اگر همه شان معصوم باشند دیگر مسئله وحی و نبوت و شریعت و بهشت و جهنم و اینها بساطش برچیـده می شود اگر همه شان معصوم باشـند که دیگر احتیاجی به پیغمبر و امام ندارنـد همه شان معصوم انـد بنابراین اگر همه بشر معصوم باشند لازمه اش برچیدن بساط شریعت و وحی و نبوت و قهراً مسئله جهنم و بهشت و امثال ذلك است.

۱- (۱) . بحارالأنوار, ج۱۵, ص۲۴.

۲- (۲) . سوره تحریم, آیه ۶.

۳- (۳) . سوره مدثر, آیه ۳۱.

دلیل معصوم شدن ائمه و نبود عصمت برای دیگران

می ماند مطلب سوم که چرا آنها معصوم شدند و دیگران معصوم نشدند بسیار خب, بر فرض دیگران معصوم می شدند و اینها غیر معصوم باز سؤال سر جایش محفوظ بود که چرا آنها معصوم شدند و اینها معصوم نشدند خصیصه افراد, برهان عقلی بردار نیست اسراری در آبائشان هست اجدادشان هست خصوصیاتشان هست «النـاس معـادن کمعـادن الـذّهب و الفضّه» (۱) یکی خوب در می آید یکی خوب تر, یکی بد در می آید یکی بدتر, اسرار اشخاص روشن نیست قابل برهان نیست پس اگر کسی بگوید چرا همه معصوم نشدند معنایش این است که ما بشر نداشته باشیم برای اینکه موجوداتی که همه شان معصوم اند اینها فرشتگان الهی انـد از اینهـا خـدا زیـاد خلق کرده است و اگر بشـر باشـند و همه شـان معصوم یعنی ما دیگر شـریعت و نبوّت و امامت و ولایت و اینها نداشـته باشـیم برای اینکه همه برای خودشان معصوم اند و امام اند دیگر امام برای چه کسی باشد دیگر لازمه اش این است که مسئله دوزخ و بساط جهنم نباشد. اگر بگویند چرا آنها معصوم شدند و دیگری معصوم نشد می گوییم بر فرض اگر دیگری معصوم باشـد و آنها معصوم نباشـند باز سؤال سـر جایش محفوظ است که چرا اینها معصوم شدنـد و آنها معصوم نشدنـد و اسـاس کـار این است که در مسائل شخصـی برهان عقلی جاری نیست; زیرا اسـرار و گذشـتگان اینها و آبا و اجـداد اینها معیار دست ما نیست که چطور شـد زیـد خوب در آمـد عمرو بد در آمد چطور فرزند امام یکی خوب در می آید یکی بد در می آید چطور یکی جعفر طیّار در می آید یکی جعفر طرّار در می آید این اسـرار و خصوصیات به دست ما نیست یکی فرزنـد نوح در می آیـد یکی فرزنـد امام در می آیـد می شود جعفر کـذّاب و بالأخره این خصوصـیات هست اینها برهان پـذیر نیست بنـابراین عصـمت چه در بخش های علمی که عصـمت از خطاست چه در بخش های عملی که عصـمت از خطیئه است با اختیار هماهنگ است.

۱- (۴) . الکافی, ج۸, ص۱۷۷; من لا یحضره الفقیه, ج۴, ص ۳۸۰.

بررسی شبهات آلوسی و مطالب اختصاصی دیگر در تسنیم مکتوب

اما برخی از شبهاتی که در تفسیر آلوسی و امثال آلوسی آمده است اینها در ضمن آیه ولایت سوره مبارکه «مائده» و مانند آن حل شد برخی از مطالب برای پرهیز از اطاله جزء اشارات نویسی تسنیم است شما ببینید این تسنیم هایی که چاپ شده غیر از آن تسنیمی است که بحث شده آن اشارات, طرحش در جوامع عمومی برای چنین جلسه ای شاید کِشش را نداشته باشد کسانی که در بحث بودند در درس ده سال بیست سال شرکت کردند درک آ ن اشارات برای آنها کار آسانی نیست اشارات نویسی غیر از بحث عمومی است به هر تقدیر اگر یک حرف تازه ای جناب آلوسی در تفسیر آلوسی داشته باشند اینها در اشارات تسنیم مطرح است نه در بحث های عمومی.

عدم امکان اثبات معصوم بودن همسران پیامبر با (لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ)

مطلب دیگر اینکه قرآن کریم این نهی هایی که فرمود: (لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ) (۱) و مانند آن اینها هیچ کدام دلیل عصمت نیست تا ما بگوییم آنها معصوم بودند آنها مشترک است اصلِ تکلیف هست تکلیف هم متوجّه معصوم است هم متوجّه غیر معصوم ولی زمینه خطر هست. فرمود تبرّج جاهلی نداشته باشید درباره ابودرداء نقل شده است که وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) به او فرمود: «إنّ فیک جاهلیه» (۲) یعنی بعضی از تفکّرات جاهلی هنوز در تو هست از اینکه فرمود: (لَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى) (۳) معلوم می شود جاهلیّتی در اسلام هست که اینها اسلامی حرف می زنند و غیر اسلامی عمل می کنند اینکه درباره کسی که ولیّ عصرش را نشناسد امام زمانش را نشناسد آمده است «مَن مات و لم یعرف امام زمانه مات میته جاهلیه» (۴) همین است کسی که وصایای لازم و واجب دارد و حقوق مردم را رعایت نکند و بمیرد «مَن مات بغیر وصیّه مات میته جاهلیه» (۵) اینها جاهلیّت اسلام است جاهلیّت ثانیه و ثالثه است در برابر جاهلیّت اُولیٰ.

۱- (۵) . سوره احزاب, آیه ۳۲.

۲- (۶) . الکشاف, ج۳, ص۵۳۷.

۳- (۷) . سوره احزاب, آیه ۳۳.

۴- (۸) . کمال الدین (شیخ صدوق), ج۲, ص۴۰۹.

۵- (۹) . المناقب, ج۳, ص۴۶.

عدم اختیار انسان در برابر حکم خدا و پیامبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم)

بعد از اینکه اوصاف ثبوتی و کمالات مرد مؤمن و زن مؤمن را در آیه ۳۵ ذکر کرد که آیه مبسوطی است فرمود: (إِنَّ الْمُسْلِمِینَ وَالْمُسْلِمَاتِ) تا (وَأَجْراً عَظِیماً) الآن به احکام سلبی شان می پردازد فرمود مؤمن و مؤمنه که احکام ثبوتی شان, اوصاف و کمالات ثبوتی شان در آیه ۳۵ بیان شده الآن وظیفه سلبی شان در آیه ۳۶ ذکر می شود و آن این است که اگر ذات اقدس الهی به وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) حُکمی کردند هیچ مرد مسلمانی هیچ زن مسلمانی حق ندارد در برابر او تخلّف بکند این نکره در سیاق نفی مفید عموم است چون مفید عموم است ضمیر جمع به اینها برگشت فرمود: (وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلاَ مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَی اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْراً أَن یَكُونَ لَهُمُ الْخِیَرَةُ) نه «لهما» ضمیر تثنیه نیاورد ضمیر جمع آورد برای اینکه این نکره هایی که در سیاق نفی است مفید عموم است یعنی هیچ مرد مسلمان هیچ زن مسلمان حق ندارد در برابر حکم خدا و در برابر حکم پیامبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) مختار باشد بگوید حالا پیامبر حکم کرده ما مختاریم می خواهیم انجام بدهیم می خواهیم انجام ندهیم بلکه بر اینها واجب است که انجام بدهند.

تبیین لازم الاتّباع بودن «امرالله» و مشورتی بودن «امرالناس»

قضای الهی دو قسم است یک قضای تکوینی است که تخلّف پذیر نیست (إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَیْئاً أَن یَقُولَ لَهُ كُن فَیَكُونُ) (۱) آن قضای تکوینی است که «لا مردَّ له» (۲) اما قضای تشریعی این قضای تشریعی یک وقت مربوط به احکام فقهی است نظیر نماز و روزه و امثال ذلک یک وقت مسائل سیاسی و اجتماعی و اداره جامعه است در این بخش از آیات که فرمود: (إِذَا قَضَی اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْراً) که مفرد آورد ظاهراً ناظر به این است که اگر به دستور خدای سبحان وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) که ولایت او ثابت شده است (النَّبِیُّ أَوْلَی بِالْمُؤْمِنِینَ) (۳) دستوری دادند هیچ کس حق ندارد بگوید من مختارم می خواهم عمل بکنم می خواهم عمل نکنم (إِذَا قَضَی اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْراً) این امر را خدای سبحان فرمود لازم الاتّباع است این امر جزء امرالله نیست امرالله همان احکام الهی است امرالله نظیر صوم و صلات دیگر جا برای مشورت و امثال ذلک نیست اما امرِ مردمی مسائل سیاسی مسائل اجتماعی مسائل اقتصادی مسائل فرهنگی آن مسائل عمومی اینها جزء امرالناس است در سوره مبارکه «شوری» فرمود احکام که دیگر جا برای مشورت نیست احکام, امرالله است نه امرالناس اما وقتی مسائل مردمی شد کیفیت اداره کشور شد کیفیت اداره شهر شد می شود امرالناس فرمود: (وَأَمْرُهُمْ شُورَی بَیْنَهُمْ) (۴) نه «امر الله شوری بینهم» احکام خدا با مشورت مردم حل نمی شود احکام خدا به دستور خدا حل می شود اما کیفیت اداره شهر کدام خیابان یک طرفه بشود کدام خیابان دو طرفه بشود کشور به طرف صنعتی برود یا کشور به طرف کشاورزی برود اینها جزء امور مردم است که با مشورت باید حل کنند پس ما یک امرالله داریم که این با مشورت نیست یک امرالناس داریم که این با مشورت است می شود (أَمْرُهُمْ شُورَی بَیْنَهُمْ).

۱- (۱۰) . سوره یس, آیه ۸۲.

۲- (۱۱) . الکافی, ج ۱, ص ۱۵۰.

۳- (۱۲) . سوره احزاب, آیه ۶.

۴- (۱۳) . سوره شوری, آیه ۳۸.

پرسش: اینکه جدایی دین از سیاست است؟

پاسخ: نه, برای اینکه (شُورَى بَيْنَهُمْ) حالا- معلوم شد ما یک امرالله داریم یک امرالناس داریم امرالله که حکم شرعی است با مشورت مردم حل نمی شود امرالناس است که (شُورَى بَيْنَهُمْ).

اصرار قرآن بر لزوم ولایت معصوم بر «امرالناس» و متابعت آن

همین امرالناس که (شُورَى بَيْنَهُمْ) است وقتی دین دخالت کرده همه باید تابع باشند لذا اصرار قرآن کریم در اینجا به تعبیر سیدناالاستاد(رضوان الله علیه) که اسم ظاهر را به جای ضمیر می آورد برای همین جهت است که دین از سیاست جدا نیست نفرمود «إذا قضی الله و رسوله امراً أن یکون لهم الخیره فیه» بلکه اصرار دارد بگوید که این امر, امر مردم است این امر سیاسی است امر اجتماعی است همین امری که (شُورَى بَيْنَهُمْ) است ولی وقتی دین دخالت کرد همه باید تابع باشند (۱) فرمود: (إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْراً أَن يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ) همین (أَمْرِهِمْ) که در سوره «شوری» آمده (وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ) خود شوری هم باید تحت نظر ولیّ مسلمین باشد برای اینکه اگر (النَّبِيُّ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ) هست که هست, اگر درباره امر مردمی یک نظری دادند هیچ کس حقّ دخالت ندارد فرمود در جریان تبوک, اسامه فرمانده لشکر است همه باید اطاعت کنند در جریان خندق, ابن امّ مکتوم باید در مدینه سرپرستی را به عهده بگیرد کسی حقّ دخالت ندارد فرمود امر, امر مردم است ولی امر مردم را ولیّ مردم باید رهبری کند, اگر می فرمود «اذا قضی الله و رسوله امراً أن یکون لهما الخیره فیه» این قدر شفاف نبود که این امر, چه امری است اما وقتی بالصراحه اسم ظاهر را به جای ضمیر می نشاند با اینکه می توانست بفرماید «فیه» اسم ظاهر را با این اضافه ای که او را همراهی می کند آورد برای آن است که ثابت کند امر مردم تحت هدایت اولیای الهی است در اینجا کسی حقّ دخالت ندارد (وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلاَ مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْراً أَن يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ).

۱- (۱۴) . المیزان, ج۱۶, ص۳۲۱ و ۳۲۲.

استفاده لزوم ولایت غیر معصوم بر «امرالناس» و متابعت آن از روایات

درباره معصومین, ما حرفی نداریم برای اینکه آنها ولیّ مطلق الهی اند و خودشان می دانند چه کار کنند اما درباره غیر معصومین همان بیان لطیف مرحوم صاحب جواهر هست این حدیث شریف که اگر کسی رادّ بر آنها باشد چه در مقبوله چه در مشهوره ابی خدیجه که فقیه جامع الشرایط را فرمودند ما نایب خود قرار دادیم حَکم قرار دادیم حاکم قرار دادیم اگر کسی حرف اینها را رد کند «الرادّ علی الله» (۱) آن بیان مرحوم صاحب جواهر این است که این اطلاق حرمت رد, شامل خود حَکَم و حاکم هم می شود اگر کسی حَکم بود و قاضی بود و حکمی صادر کرد نقض این حکم و بر خلاف این حکم عمل کردن حرام است حتی بر خودش, اگر حاکمی حکم ولایی کرد مثل میرزای شیرازی(رضوان الله علیه) که تنباکو را تحریم کرد نقض آن حکم حرام است حتی بر خودش این مضمون «الرادّ علیه الرادّ علینا» (۲) به فرمایش ایشان اطلاق حرمت رد, او را هم شامل می شود.

تبیین ولایت فقه بر «امرالناس» نه شخص فقیه

بر اساس این تحلیل معلوم می شود ما ولایت فقیه نداریم ولایت فقه داریم ولایت حاکم نداریم ولایت قرآن و عترت داریم از این بهتر چیست شخص بر مردم حکومت نمی کند دین بر مردم حکومت می کند اگر دین بر مردم حکومت می کند او حقّ نقض هم ندارد خب از این لطیف تر چه چیزی می خواهیم این می شود آزادی این چنین نیست که شخص در اسلام حکومت بکند اگر شخص حاکم بود خودش می شد ما فوق قانون, دیگر خودش اگر حکم خودش را نقض بکند عیب ندارد اما وقتی به تعبیر لطیف صاحب جواهر اطلاق حرمت رد, خود او را هم شامل می شود معلوم می شود ولایت فقاهت است نه ولایت فقیه, ولایت عدالت است نه ولایت عادل. این کتاب ولایت فقیه که سی سال قبل چاپ شد عنوانش را ملاحظه کردید عنوان کتاب این است که ولایت فقاهت و عدالت خب این از بالاتر و از این آزادی و آزادانه تر چیست؟!

۱- (۱۵) . ر.ک: الاحتجاج (شیخ طبرسی), ج۲, ص۳۵۶.

۲- (۱۶) . ر.ک: الاحتجاج (شیخ طبرسی), ج۲, ص۳۵۶.

ولایت فقیه, فعل تشریعی خدا و تخلّف پذیری آن

پرسش: استاد در همان جا ولایت فقیه را فعل خدا می دانید, فعل خدا هم مربوط به اراده تکوینی است.

پاسخ: ولایت فقیه, فعل تشریعی خداست دستور الهی است اگر دستور تکوینی باشد که مخالفتش محال است فعلِ تکوینی خدا مثل لیل و نهار, کسی جلوی لیل و نهار را نمی تواند بگیرد کسی جلوی مرگ را نمی تواند بگیرد (فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ لاَيَستَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلاَ يَسْتَقْدِمُونَ) (۱) فعلِ تکوینی خدا (إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئاً أَن يَقُولَ لَهُ كُن فَيَكُونُ) اینکه معصیت پذیر است برای اینکه فعل تشریعی خداست فعل تشریعی هم قبلاً ملاحظه فرمودید خداوند اراده کرده که انسان با اختیار و اراده خودش فلان کار را انجام بدهد فرمود انسان بین النّجدین خلق شده (۲) حالا۔ یا قبول یا نکول, اگر قبول کرد فله الجنّه و اگر نکول کرد فعلیه النار این با تشریع همراه است اگر تکوین باشد که دیگر تخلّف پذیر نیست.

ولایت تکوینی تخلّف پذیر نیست (النَّبِيُّ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ) این ولایت تشریعی است یعنی بر ما واجب است که رهبری علی و اولاد علی(علیهم السلام) را بپذیریم بر ما واجب است در عصر غیبت, ولایت فقیه جامع الشرایط را بپذیریم اینها امر تشریعی است و بازگشت این امر تشریعی به این است که فقه بر ما حاکم است عدل بر ما حاکم است نه شخص, به دلیل همان اطلاق بیان صاحب جواهر که اگر شخص حاکم بود می شد فوق قانون; خودش می توانست حکم را نقض بکند از اینکه حرمت رد و حرمت نقض, خود او را شامل می شود معلوم می شود فقه حاکم است خب از این بهتر چیست, عدل حاکم است خب از این بهتر چیست.

ص: ۱۲۱۰

۱- (۱۷) . سوره اعراف, آیه ۳۴; سوره نحل, آیه ۶۱.

۲- (۱۸) . ر.ک: سوره بلد, آیه ۱۰.

ضلالت و گمراهی, ثمره تخلف از ولایت فقه و فقیه

پرسش: حضرت امام فرمودند پیرو ولایت فقیه باشید تا آسیبی به این مملکت نرسد.

پاسخ: یعنی ولایت فقه, خود امام(رضوان الله علیه) فرمود من اگر ذرّه ای تخلّف بکنم مشکل پیدا می کنم این را هم فرمود.

این حکم اول بود که کسی حقّ تخلّف ندارد حکم بعدی همان را تأکید کرد که اگر کسی خدا را معصیت کند و رسول خدا را معصیت کند ضلالت و گمراهیِ روشنی دامنگیر او شده است این هم مخالفت رسول کرده هم مخالفت خدا کرده رسول خدا(صلّی الله علیه و آله و سلّم) دستور داد او خلاف کرده خداوند دستور داد فرمود: (النَّبِیُّ أَوْلَی بِالْمُؤْمِنِینَ) این را مخالفت کرده و امثال ذلک.

پرسش: در معصومین دین حاکم است یا معصوم حاکم است؟

پاسخ: برای همه معصومین, دین حاکم است آنها هم می گویند: (إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا یُوحَی إِلَیَّ). (۱)

پرسش: ولایت فقیه تعیینی است؟

پاسخ: درباره معصومین تعیینی است درباره غیر معصوم به اطلاقات ادله است.

امر به اطاعت رسول, زمینه ساز پذیرش ابطال سنت های جاهلی

فرمود اینها مقدمه است برای حکمی که در مدینه می خواهد آن حکم را تقریر کند وقتی وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) وارد مدینه شدند هم مسائل رهبری و سیاسی و تحکیم نظام را پی ریزی کردند هم بسیاری از احکام فقهی را بیان کردند و هم آن سنّت های جاهلی را ابطال کردند ابطال سنّت های جاهلی کار آسانی نبود ابداع دستورهای شرعی خیلی دشوار نبود که نماز بخوانید روزه بگیرید اما آن کارهایی که در جاهلیت انجام می دادند و برای آنها مَلَکه شد ترک آنها بسیار سخت است.

۱- (۱۹) . سوره انعام, آیه ۵۰; سوره یونس, آیه ۱۵; سوره احقاف, آیه ۹.

دشواری ازدواج پیامبر با همسر مطلّقه فرزندخوانده و امر خدا به آن

یکی از کارهایی که در جاهلیّت رواج داشت و ترکش برای آنها سخت بود این بود که برخی افراد را به عنوان پسرخوانده یا دخترخوانده در خانه ها می پذیرفتند و احکام پسر و دختر را بر آنها بار می کردند زیدبن حارثه کسی بود که جزء پسرخوانده های وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) بود این همسری داشت با همسرش هم ناسازگار بود می خواست طلاق بدهد وجود مبارک حضرت فرمود: (أَمْسِکْ عَلَیْکَ زَوْجَکَ) این را طلاق نده چون «أبغض الحلال الطلاق» (۱) اینها در اثر ناسازگاری اخلاقی به هر وسیله ای بود با اینکه حضرت دستور داد تا می توانید تحمل کنید این را طلاق داد برای اینکه این سنّت جاهلی را ذات اقدس الهی بردارد که پسرخوانده, پسر نیست دخترخوانده, دختر نیست پسر باید از مادر متولّد شده باشد و همچنین دختر, این سنّت جاهلی را برای اینکه بردارد با یک گفتن و امثال ذلک حل نمی شد باید عملاً اوّلین شخص مملکت این کار را انجام بدهد تا جلوی این سنّت جاهلی گرفته بشود حالا زید که با همسرش ناسازگار بود و حضرت هم دستور داد (أَمْسِکْ عَلَیْکَ زَوْجَکَ) نتوانست این همسر را اداره کند و با هم هماهنگ باشند این را طلاق داد دستور از طرف خدای سبحان رسید که شما با همسر سابقِ این پسرخوانده تان ازدواج بکنید تا سنّت جاهلی رخت بربندد که پسرخوانده, پسر نیست دخترخوانده, دختر نیست حضرت دید که خب این کار, کار سختی است برای اینکه با تهمت مردم روبه روست با انکار مردم روبه روست می ترسید که بسیاری از اینها از مسائل دین فاصله بگیرند.

۱- (۲۰) . ر.ک: الکافی, ج۵, ص۳۲۸ و ج۶, ص۵۴.

هراسناکی پیامبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) و وعده الهی بر نصرت او

فرمود تو می ترسی که مردم از دین فاصله بگیرند ولی باید بدانی که خدای سبحان وقتی امر کرده تو با سنّت جاهلی مبارزه بکنی هم سنّت جاهلی را از بین می برد هم تو را حفظ می کند لذا در چنین فضایی این آیه نازل شد که تو می ترسی که مبادا دین آسیب ببیند ولی خدای سبحان هم تو را حفظ می کند هم دین را حفظ می کند هم این سنّت جاهلی را از بین می برد تو عملاً اقدام بکن تا این سنّت رخت بربندد حفظ دین به عهده ماست. ذات اقدس الهی به حضرتش می فرماید: (وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِی) یعنی زید که (أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَیْهِ) خدا به او نعمت داد او را هدایت کرد به اسلام مشرّف کرد (وَأَنْعَمْتَ عَلَیْهِ) تو بر آنها نعمت دادی برای اینکه پسرخوانده ات بود او را زیر پر گرفتی تربیت کردی مشکلاتش را حل کردی هزینه اش را تأمین کردی و مانند آن, به او می گویی (أَمْسِکْ عَلَیْکَ زَوْجَکَ) با همسر ناسازگارت سازگار باش این را داشته باش طلاق نده ولی اینها ناسازگاری شان ادامه پیدا کرد و او را طلاق داد به او گفتی که (أَمْسِکْ عَلَیْکَ زَوْجَکَ وَاتَّقِ اللَّهَ) و آنچه ما به تو گفتیم که بعد از طلاق, تو با همسرِ او ازدواج بکن این را علنی نمی کنی (وَتُخْفِی فِی نَفْسِکَ مَا اللَّهُ مُبْدِیهِ) چیزی را که خدا آن را بالأخره اظهار می کند چون ما او را به عقد تو در می آوریم ما این را علنی خواهیم کرد ولی این دستوری که ما به تو دادیم این را کتمان می کنی اظهار نمی کنی.

ص: ۱۲۱۳

شباهت هراسناکی پیامبر در مسئله مذکور با معرفی علی(علیه السلام) در غدیر

نظیر همـان جریـان ابلاـغ ولایت وجود مبارک حضرت امیر(سـلام الله علیه) حضرت مطابق آنچه در آیه ۶۷ سوره مبارکه «مائده» آمده است بخواهد در برابر این اعراب متعصّب جاهلی داماد خود و پسر عموی خود را به عنوان جانشین و وصی قرار بدهد خب اینها تحمل نمی کنند آیه ولایت وجود مبارک حضرت که آمد وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) مقـداری صبر کرد آیه ۶۷ سوره مبـارکه «مائـده» این است (یَا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِن رَبِّکَ وَإِن لَمْ تَفْعَلْ) اگر ولایت علی(سـلام الله علیه) را ابلاغ نکنی اصـلاً از دین خبری نیست برای اینکه بساط دین برچیـده می شود (وَإِن لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ) برای اینکه خب حالا شـما رحلت می کنی اینها هم بساط کلّ دین را برمی چیننـد کسـی بایـد باشـد حرف ما را حفظ بکند.

تبیین روایت مشروط نمودن خلقت معصومین به وجود فاطمه(سلام الله علیها)

اینکه خداوند فرمود اگر حضرت زهرا(سلام الله علیها) نبود ما اینها [پیامبر و حضرت علی] را خلق نمی کردیم برای اینکه یازده امـام حافظ دیـن انـد اگر وجـود مبـارک صـدیقه کـبرا نبـود ایـن یـازده امـام نبودنـد اثری از دین نمی مانـد نه اینکه حضـرت زهرا(سـلام الله علیها) از وجود مبارک پیغمبر بالاتر است حفظ دین به وسـیله این یازده امام است آن وقت اگر پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) باشـد و یـازده امـام نباشـند دیگر دینی نمی مانـد اما آن که دین را الی یوم القیامه نگه می دارد و آخرینش وقتی ظهور کرد جهان را پر از عدل و داد می کند به برکت همین کوثر است لذا در آن روایات آمده است اگر زهرا(سلام الله علیها) نبود آنها خلق نمی شدند.

ص: ۱۲۱۴

بررسی تساوی نفی رسالت با عدم ابلاغ ولایت علی(علیه السلام) در غدیر

بنابراین فرمود اگر تو جریان ولایت را مطرح نکنی مگر سقیفه می تواند دین مردم را حفظ بکند این غدیر است که دین مردم را حفظ می کند اصلِ رسالتت زیر سؤال می رود (وَإِن لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ) نه این است که اگر این را ابلاغ نکنی و تبلیغ نکنی مأموریتت را درباره حضرت امیر ابلاغ نکردی وگرنه این می شود اتحاد مقدم و تالی, اتحاد مقدم و تالی هم مستهجن است مثل اینکه بگویند اگر نرفتی, نرفتی اگر رفتی, رفتی خب این مقدم و تالی یکی شده بی نتیجه است «وَإِن لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَه الله فی امر الولیّ» نیست, «وَإِن لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَه الله» یعنی اصلِ رسالت را برای اینکه ما تو را فرستادیم که خاتم انبیا باشی خاتم انبیا معنایش این است که دو اصل کلی را داری همگانی و همیشگی, دینت همگانی است کلّ نسل ها را شامل می شود همیشگی هم است الی یوم القیامه است خب تو این دو اصل را با چه چیزی می خواهی حفظ بکنی رسالت تو با کلیّت و دوام همراه است این کلیّت و دوام به وسیله علی و اولاد علی است پس اگر تو این را نگویی, اصلِ رسالت را نگفتی آن وقت مقدم و تالی غیر هم اند و نتیجه می دهد وگرنه این طور معنا کنیم که اگر تو جریان حضرت امیر را نگفتی رسالتت را درباره ولایت پیاده نکردی این اتحاد مقدم و تالی است اتحاد شرط و جزاست و مستهجن است پس (إنْ لَمْ تَفْعَلْ) اگر جریان غدیر و ولایت را طرح نکردی اصلِ رسالتت زیر سؤال است برای اینکه رسالتِ بی ولایت, بی هدف است.

ص: ۱۲۱۵

سرّ هراسناکی پیامبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) از ابلاغ ولایت علی(علیه السلام) و وعده الهی بر نصرت او

همان طوری که آ نجا فرمود: (وَاللّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النَّاسِ) در سوره مبارکه «مائده» ذیل این آیه بحثش گذشت که فرمود پیامبر از چه چیزی می ترسید جریان غدیر بعد از فتح مکه بود که همه نیروهای مسلّح خلع سلاح شدند حالا بعضی ها «اسلموا» بعضی ها «استسلموا» (۱) پس حضرت از کسی هراس نداشت کلّ جزیرهالعرب خاضع بودند آن وقتی که شمشیر در دست دیگران بود حضرت نمی ترسید خدای سبحان درباره حضرت فرمود: (لَا تُکَلَّفُ إِلَّا نَفْسَکَ) (۲) امام, تقیّه دارد ولی پیغمبر که تقیّه ندارد فرمود: (لَا تُکَلَّفُ إِلَّا نَفْسَکَ) همه شمشیر به دست اند تو تنهایی اصلاً نترس و حضرت هم اصلاً هراسی نداشت تقیّه برای امام است نه برای پیغمبر.

فرمود: (وَاللّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النَّاسِ) خدا تو را از مردم حفظ می کند از چه چیزی حفظ می کند پیامبر از چه چیزی می ترسید از کسی می ترسید؟ آن وقتی که همه مسلّح بودند پیامبر ترسی نداشت الآن که همه خلع سلاح شدند پس ترس نظامی نداشت می شود ترس سیاسی و اجتماعی که مبادا اینها قبول نکنند اعتراض کنند از دین فاصله بگیرند فرمود از این امور هراس نداشته باش خدا رسالت تو و موقعیت تو را حفظ می کند اینجا هم همین طور است فرمود این کارِ جاهلی و سنّت جاهلی را باید برداری اگر می ترسی دیگران اعتراض بکنند ما حفظ می کنیم باید از خدا بترسی نه از دیگران. بعد هم همین را تثبیت می کند که مبلّغان الهی, رسولان الهی در ترس, موحّدند (الَّذِینَ یُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَیَخْشَوْنَهُ وَلَا یَخْشَوْنَ أَحَداً إِلَّا اللَّهَ) (۳) اینها در ترس هم موحّدند فرمود شما نگران نباش! همسر سابق پسرخوانده ات را ما به زوجیّت تو قرار دادیم (زَوَّجْنَاکَهَا) این را به عنوان همسر بپذیر تا جلوی این سنّت جاهلی را بگیری (فَلَمَّا قَضَی زَیْدٌ مِّنْهَا وَطَراً زَوَّجْنَاکَهَا لِکَیْ لَا یَکُونَ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ حَرَجٌ فِی أَزْوَاجِ أَدْعِیَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَراً) البته مادامی که همسر دیگری است که ازدواج با ذات البعل حرام است وقتی که آنها یا بالموت یا بالطلاق از یکدیگر جدا شدند این شخص می تواند با همسرِ سابق پسرخوانده اش ازدواج کند (وَکَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولاً).

۱- (۲۱) . نهج البلاغه, خطبه ۱۶.

۲- (۲۲) . سوره نساء, آیه ۸۴.

۳- (۲۳) . سوره احزاب, آیه ۳۹.

«و الحمد للّٰه ربّ العالمين»

آیات ۳۷ تا ۳۹ سوره احزاب ۹۲/۰۲/۱۰

.Your browser does not support the audio tag

(وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِی أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَیْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَیْهِ أَمْسِکْ عَلَیْکَ زَوْجَکَ وَاتَّقِ اللَّهَ وَتُخْفِی فِی نَفْسِکَ مَا اللَّهُ مُبْدِیهِ وَتَخْشَی النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَن تَخْشَاهُ فَلَمَّا قَضَی زَیْدٌ مِّنْهَا وَطَراً زَوَّجْنَاکَهَا لِکَیْ لاَ یَکُونَ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ حَرَجٌ فِی أَزْوَاجِ أَدْعِیَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَراً وَکَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولاً (۳۷) مَا کَانَ عَلَی النَّبِیِّ مِنْ حَرَجٍ فِیمَا فَرَضَ اللَّهُ لَهُ سُنَّةَ اللَّهِ فِی الَّذِینَ خَلَوْا مِن قَبْلُ وَکَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَراً مَّقْدُوراً (۳۸) الَّذِینَ یُبَلِّغُونَ رِسَالاَتِ اللَّهِ وَیَخْشَوْنَهُ وَلاَ یَخْشَوْنَ أَحَداً إِلَّا اللَّهَ وَکَفَی بِاللَّهِ حَسِیباً (۳۹))

عدم اثبات عصمت بعضی از اقسام ملائکه

برخی از مطالبی که مربوط به مسائل گذشته است این است که فرشته هایی که مأموران عرش و کرسی و وحی الهی و قضا و قدرند بهشت و جهنم را تدبیر می کنند اینها معصوم اند قرآن کریم دارد که (لَا یَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَیَفْعَلُونَ مَا یُؤْمَرُونَ) (۱) که درباره فرشته های مسئول جهنم است یقیناً فرشته های مسئول بهشت که بالاتر از فرشته های مسئول جهنم اند آنها هم مصداق (لَا یَعْصُونَ اللَّهَ) هستند و مانند آن. اما ملائکهالأرض آنهایی که طبق تعبیر نورانی امام سجاد(سلام الله علیه) هر قطره بارانی که می آید مسئولی دارد (۲) ملائکه ای که کارهای زمینی را به اذن خدا تدبیر می کنند برهان قطعی بر عصمت آنها نیست چون تجرّد قطعی آنها نظیر فرشته های حامل وحی ثابت نشده بنابراین اگر درباره برخی از فرشته ها سخن از ترک اُولیٰ یا مانند آن مطرح است اگر درباره ملائکهالأرض باشد دلیلی بر نفی آنها نیست.

۱- (۱) . سوره تحریم, آیه ۶.

۲- (۲) . الصحیفه السجادیه, دعای ۳; «وَ الْهَابِطِینَ مَعَ قَطْرِ الْمَطَرِ إِذَا نَزَلَ».

استحاله جبر و تفویض حتی در غیر انسان

مطلب دیگر این است که جبر مثل تفویض محال است چه درباره انسان چه درباره غیر انسان آنها هم مختارند و از عصمتشان بهره صحیح می برند هم عصمت علمی دارند از خطای علم محفوظ اند هم عصمت عملی دارند از خطیئه عملی محفوظ اند. درباره شأن نزول آیه ۳۷ چیزی مرحوم علامه ندارد که ـ معاذ الله ـ وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) بدون اطلاع سری به منزل زید زد و همسرش را در آن حالت دید بلکه از برخی از مفسّران نقل می کند که وجود مبارک حضرت علاقه ای به آن همسر زید داشت و گفتند آنها امر طبیعی است که ایشان این معنا را رد می کند و نفی می کند. (۱)

مطلب بعدی این است که جناب زمخشری در این آیه حرفی برای گفتن نداشت که ما رد کنیم اما این حرف از قدماست مفسّران میانی مثل فخررازی و اینها اگر حرفی داشتند در خلال بحث ها رد شد از متأخرین جناب آلوسی دارد دفاع می کند که این آیه تطهیر برای همسران پیامبر است که برخی از شبهات ایشان رد شد برخی از شبهات ایشان هم حالا امروز مطرح می

شود.

پرسش: در رابطه با ملائکه در قرآن اطلاق دارد و ایشان نگفته که ملائکه آسمان ها باشند.

پاسخ: بله آنهایی که کارشان مشخص است مدبّرات امر, (۲) صافات صف (۳) و مانند آن درباره (لاَ يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ) که صریح در ملائکه مسئول جهنم است فرمود: (عَلَيْهَا مَلاَئِكَةٌ غِلاَظٌ شِدَادٌ لاَ يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ) اینها درباره مدبّرات امر است یا درباره حاملان وحی است یا درباره مسئولان بهشت و جهنم است و مانند آن اما آن بیان نورانی امام سجاد(سلام الله علیه) که هر قطره باران را فرشته ای می آورد یک برهان عقلی برای عصمت اینها اقامه نشده یک برهان نقلیِ قطعی برای عصمت اینها نقل نشده اگر روایتی یا تاریخی داشت که فلان فرشته مثلاً ترک اُولی کرد ما دلیلی بر نفی آنها نداریم ولی درباره فرشتگانی که صریح قرآن این است (لاَ يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ) آنها باید توجیه بشود.

۱- (۳) . المیزان, ج۱۶, ص۳۲۶ و ۳۲۷.

۲- (۴) . سوره نازعات, آیه ۵.

۳- (۵) . سوره صافات, آیه ۱.

پرسش: جریان فطرس ملک چه؟

پاسخ: آن هم همین طور است اولاً در آن دعای سوم شعبان مَلک ندارد, دارد فُطرس, ندارد مَلک بود «عاذ فطرس بمهده» (۱) بر فرض هم باشد جزء ملائکهالأرض است.

سرّ برداشت آلوسی از آیه‌ تطهیر بر عصمت همسران پیامبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم)

اما در جریان حرف جناب آلوسی مستحضرید که خود قرآن کریم با سِباق و سیاقش (یک) و روایات فراوانی که به تعبیر سیدناالاستاد هفتاد روایت از یک طرف و روایات دیگری هم در کنار این هست (دو) شما همه این روایات را گذاشتید کنار دارید از آیه برداشتی می کنید که مخالف با خود آیه است سرّش این است که بعد از رحلت حضرت و _ متأسفانه _ تقدیم سقیفه بر غدیر, زُعمای حوزه های علمیه منطقه های اسلامی گروه دیگر بودند آن روز حوزه های علمی در محور تفسیر قرآن بحث می کرد کم کم فقه و اصول و اینها رواج پیدا کرد وگرنه در صدر اسلام حوزه علمی فقط تفسیر بود خب زعیم حوزه علمیه مکه عبدالله بن عباس بود زعیم حوزه علمیه مدینه ابی بن کعب بود زعیم حوزه علمیه عراق عبدالله بن مسعود است خب شما می خواهید آلوسی و امثال آلوسی حرف تازه ای داشته باشند و حال اینکه حرف ها از آنها نقل شده یا از سدّی نقل شده یا از قتاده نقل شده یا از مجاهد نقل شده که اینها وابستگان به همان گروه صدر اوّلی اند اگر وضع اهل بیت به این صورت در نیامده بود اینها زعیم حوزه علمیه می شدند آن وقت معلوم می شد که از آیات چگونه باید استفاده کرد.

ص: ۱۲۱۹

۱- (۶) . مصباح المتهجّد, ص۸۲۷.

ذکر دو شاهد ادبی آلوسی در دلالت آیه تطهیر بر عصمت همسران

ایشان اصرار دارد که این ضمیر جمع مذکر سالم که دارد (إِنَّمَا یُرِیدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ) (۱) این ضمیر جمع مذکر سالم را انسان به اهل می گوید شاهدی اقامه می کند از سوره مبارکه «طه» که در آنجا وجود مبارک موسای کلیم(سلام الله علیه) درباره همسرش و اهلش ضمیر جمع مذکر سالم آورد چون کلمه اهل آمده آیه ده سوره مبارکه «طه» این است (إِذْ رَأَی نَاراً فَقَالَ لِأَهْلِهِ امْکُثُوا) خب ضمیر جمع مذکر سالم برای اهل آورده اینجا هم (إِنَّمَا یُرِیدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ) به مناسبت اهل, ضمیر جمع مذکر سالم آمد مثل اینکه وجود مبارک موسای کلیم از اهلش با ضمیر جمع مذکر سالم یاد کرد در سوره مبارکه «هود» هم آنجا ضمیر جمع مذکر سالم آورد با اینکه محور اصلی, امرئه حضرت ابراهیم(سلام الله علیه) بود آیه ۶۹ به بعد سوره «هود» این است (وَلَقَدْ جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِیمَ بِالْبُشْرَی قَالُوا سَلاَماً قَالَ سَلاَمٌ فَمَا لَبِثَ أَن جَاءَ بِعِجْلٍ حَنِیذٍ فَلَمَّا رَأَی أَیْدِیَهُمْ لاَ تَصِلُ إِلَیْهِ نَکِرَهُمْ وَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِیفَةً قَالُوا لاَ تَخَفْ إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَی قَوْمِ لُوطٍ) آیه ۷۱ به بعد را ملاحظه بفرمایید استشهاد آلوسی این است (وَامْرَأَتُهُ قَائِمَةٌ فَضَحِکَتْ فَبَشَّرْنَاهَا بِإِسْحَاقَ وَمِن وَرَاءِ إِسْحَاقَ یَعْقُوبَ قَالَتْ یَا وَیْلَتَی ءَأَلِدُ وَأَنَا عَجُوزٌ وَهذَا بَعْلِی شَیْخاً إِنَّ هذَا لَشَیْ ءٌ عَجِیبٌ قَالُوا أَتَعْجَبِینَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ رَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَکَاتُهُ عَلَیْکُمْ أَهْلَ الْبَیْتِ) با اینکه مخاطب, امرئه است مع ذلک ضمیر جمع مذکر سالم آمده.

ص: ۱۲۲۰

۱- (۷) . سوره احزاب, آیه ۳۳.

ادله نقض دو مورد مذکور برای همتایی ادبی با آیه تطهیر

این ضـمیر جمع مذکر سالم در آیات محل بحث نشان آن نیست که به همسران پیامبران توجهی نشده (۱) هیچ کدام از این دو شاهـد ارتبـاطی بـا بحث نـدارد امـا جریـان حضـرت موسـای کلیم چه در آیه ده سـوره مبـارکه «طه» چه در آیه ۲۹ سوره مبارکه «قصص» ما نمی دانیم همراهان حضـرت موسـی چه کسانی بودند خود حضـرت موسـی آنجا که سـخن از اهل نبود، ضمیر جمع مذکر سالم آورد آنجا هم که سخن از اهل است ضمیر جمع مذکر سالم است چه کسی جزء همراهان حضرت بود معلوم نیست در سوره مبارکه «قصص» آیه ۲۹ این است (فَلَمَّا قَضَـی مُوسَی الْأَجَلَ وَسَارَ بِأَهْلِهِ آنَسَ مِن جَانِبِ الطُّورِ نَاراً قَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا) به اینها که همراهان او بودنـد; همسـرش بود چند نفر از یاورانش بودند معلوم نیست که چه کسـی همراهش بود اینها اهل او بودنـد در چنین موردی می شود گفت که تغلیباً للمـذکّر علی المؤنث ضـمیر جمع مـذکر سالم بیاورنـد (قَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّی آنَسْتُ نَاراً لَعَلِّی آتِیكُم مِنْهَا بِخَبَرٍ أَوْ جَذْوَةٍ مِنَ النَّارِ لَعَلَّكُمْ تَصْـطَلُونَ) همه ضمیر جمع مذکر سالم است ما نمی دانیم همراهان او چه کسانی بودند این تمسّک به عموم در شـبهه مصداقیه به عهده اوست شـما می خواهید ادّعا کنید که زن هسـت بچه ها هم هستند اما چون اهل است برای کلمه اهل, ضمیر جمع مذکر سالم می آورند.

پرسش: قدر متیقّن آن است که همسرش هست.

پاسـخ: یکی از آنهـا آن است امـا بقیه چه کسانی هسـتند ما نمی دانیم ما یقین نـداریم همراهان آن حضـرت چه کسانی بودند معمولاً در سفر طولانی و دریایی، انسان با یک همسر با یک بچه که حرکت نمی کند شاید همراهانی هم داشته ما از کجا می دانیم که همراهـانی نداشـته این نظیر تمسّـک به عـام در شـبهه مصـداقیه خود عـام است امـا در جریان سوره «هود» آ نجا هم مشـخص است قصه حضرت ابراهیم است حضرت اسحاق است حضرت یعقوب, عیال حضرت ابراهیم هم هست خب این همه هسـتند بعـد فرشـته ها گفتنـد: (عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ) اگر (أَهْلَ الْبَيْتِ) گفتنـد, (عَلَيْكُمْ) گفتند بعد از اینکه نام مبارک حضـرت ابراهیم گذشت, اسحاق گذشت, یعقوب گذشت, امرئه ابراهیم هم بود در اینجا جا برای تغلیب هست.

ص: ۱۲۲۱

۱- (۸) . روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم, ج۱۱, ص۱۹۴.

ناتوانی امثال آلوسی از آوردن شاهدی با مشخصات ادبی آیه تطهیر

اما شما یک نمونه پیدا کنید که بیش از بیست بار ضمیر جمع مؤنث سالم باشد چند بار هم ضمیر مؤنث به عنوان (نُؤْتِهَا) (۱) و مانند آن باشد در فضایی که پیچیده است از ضمیر جمع مؤنث سالم یک ضمیر جمع مذکر سالم داشته باشیم آخر یک نمونه شما ندارید بیش از بیست مورد ضمیر جمع مؤنث سالم است چند مورد هم ضمیر مؤنث است مثل (نُؤْتِهَا) و اینها این همه ضمیر جمع مؤنث داریم یک مورد ضمیر جمع مذکر سالم, معلوم می شود آنها, این نیستند این چه تعصّبی است که دارید؟! شما آن قصه سوره «هود» را آوردید خب آنجا سه تا مذکّرند یک مؤنث جا برای تغلیب است جریان سوره «طه» و «قصص» را شاهد می آورید ما که نمی دانیم اهلی که همراهان حضرت موسی بودند از مدین تا مصر سفر دریایی داشتند چند نفر بودند معمولاً هم یک نفر دست زنش را نمی گیرد یا یک بچه کوچک سفر دریایی بکند خب خیلی ها معمولاً این گونه از مسافرت ها با عده ای همراه اند چون ما نمی دانیم اهل, چند نفر بودند از کجا احراز بکنیم که فقط به زنش که اهلش بود گفته (لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ) و مانند آ ن قبلش ضمیر جمع مؤنث سالم بعدش ضمیر جمع مؤنث سالم چند جا ضمیر مؤنث هم (نُؤْتِهَا), (أَجْرَهَا) (۲) و مانند اینها هم هست دفعتاً آمده فرموده: (عَنكُمُ), این (أَهْلَ الْبَيْتِ) همان اهل بیتی است که در حدیث شریف ثقلین آمده «إنّی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی أهل بیتی» (۳) این (أَهْلَ الْبَيْتِ) همان است این الف و لامش عوض از آن مضاف الیه است این بیت النبوّه است بیت الولایه است بیت الامامه است بیت العصمه است بیت الحجّه است بیت قرابت است این بیت سنگ و گِل نیست که جناب آلوسی می گوید, می گوید این بیت, «بیت الطین و الخَشب» (۴) است همین! خب اگر بیت طین و خشب باشد که دیگر در حدیث ثقلین نمی فرمود «أهل بیتی».

ص: ۱۲۲۲

۱- (۹) . سوره احزاب, آیه ۳۱.

۲- (۱۰) . سوره احزاب, آیه ۳۱.

۳- (۱۱) . کمال الدین (شیخ صدوق), ج ۱, ص ۶۴.

۴- (۱۲) . روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم, ج ۱۱, ص ۱۹۳ و ۱۹۴.

علت آوردن ضمیر جمع مذکر سالم در ماجرای ابراهیم(علیه السلام) و فرشتگان

پرسش: ظاهر آیه سور مبارکه «هود» نشان می دهد که....

پاسخ: نه.

پرسش: خطابشان به آن امرئه بود؟

پاسخ: خطاب (تَعْجَبِینَ) به امرئه بود اما خطاب (عَلَیْکُمْ) در حضور حضرت ابراهیم است اینها مهمانان حضرت ابراهیم بودند با او گفتگو داشتند این وسط ها تعجب کرد گفت چرا تعجّب می کنید شما جزء اهل بیتی هستید که خدا به شما رحمت داده خب نام ابراهیم(سلام الله علیه) هست نام حضرت اسحاق هست نام حضرت یعقوب(علیهم السلام) هست در چنین فضایی اگر بگوید چه تعجّبی دارید خدا به شما اهل بیت کرامت داد این ضمیر جمع مذکر سالم به جای خودش است.

پرسش: این مؤونه زائده می خواهد.

پاسخ: نه, مخاطب اصلی حضرت ابراهیم بود اینها با حضرت ابراهیم سخن می گفتند. اینها مهمانان حضرت ابراهیم بودند با او گفتگو کردند حضرت ابراهیم فرمود کجا می خواهید بروید فرمودند می خواهیم برویم منطقه قوم لوط را ویران کنیم فرمود که (فِیهَا لُوطاً) فرمودند: (نَحْنُ أَعْلَمُ) (۱) ما می دانیم در آنجا چه کسانی هستند ولی مأموریتی داریم تمام محورهای اصلی گفتگو حضرت ابراهیم است و ملائکه, این یک گوشه حرف آمده تعجب کرده که مگر می شود من فرزند داشته باشم گفت چه تعجب می کنید در این فضا که حضرت ابراهیم حضور دارد نام مبارک اسحاق و یعقوب هم برده شد فرمود چه تعجب می کنید خدا به این خاندان شما کَرَم داد بنابراین او در حاشیه محاوره است نه در متن, جریان حضرت موسی هم که خب مشخص است این (أَهْلَ الْبَیْتِ) همان اهل بیتی هستند که در حدیث معروف ثقلین آمده است که «إنّی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی».

ص: ۱۲۲۳

۱- (۱۳) . سوره عنکبوت, آیه ۳۲.

تفسیرهای غیرمحققانه، محصول جدایی حوزه های مکه، مدینه و عراق از اهل بیت(علیهم السلام)

حالا فردا که به مناسبت میلاد حضرت صدیقه کبرا(سلام الله علیها) جشن است که خدمت علما می روید فراغت پیدا کنید این سه زعیم را تثبیت کنید که مسئولیت حوزه علمیه مکه را غیر از عبدالله بن عباس دیگری داشت, مسئولیت حوزه علمیه مدینه را غیر از ابیّ بن کعب دیگری داشت, مسئولیت حوزه علمیه عراق را غیر از عبدالله بن مسعود دیگری داشتند حرف ها به دست اینهاست خب اگر به دست اینهاست اینها آلوسی می پروراند! حتماً مراجعه کنید. بارها به عرضتان رسید اتلاف عمر حقیقت شرعیه ندارد این تعطیلیِ بی جا یعنی اتلاف عمر, آدم در روز میلاد حضرت چهارتا مطلب علمی درباره اینها نفهمد خب خسارت است خسارت که دیگر حقیقت شرعیه نمی خواهد حقیقت متشرّعه نمی خواهد اتلاف عمر هم که حقیقت شرعیه نمی خواهد حقیقت متشرّعه نمی خواهد تعطیلی هم معنایش همین است که انسان این مسائلی که مطرح می شود بین خود و خدای خود مطالعه و تحقیق کند الآن که وسیله تحقیق اینترنتی فراوان است ببینید این سه حوزه را چه کسی می گرداند برای ما هم باید تثبیت بشود آن فراغتِ مستوعب را نداریم تمام مدرّس های حوزه علمیه این سه منطقه را بررسی کنیم اینکه نقل کردند همین است خب خروجی اش هم همین سدّی است و قتاده است و مجاهد است و اینها بعد هم به دست زمخشری می رسد بعد هم به دست فخررازی می رسد بعد هم به دست آلوسی این تمام تلاش و کوشش را می خواهد بکند که این حرف ها را توجیه کند بنابراین ما یک نمونه در قرآن کریم نداریم که مجموعه ای از ضمیر جمع مؤنث سالم باشد وسط هایش یک ضمیر جمع مذکر سالم.

ص: ۱۲۲۴

پرسش:... پاسخ: اینجا ضمیر همه اش جمع مؤنث سالم است این وسط معلوم می شود با او نیست.

بررسی ادبی مرجع ضمیر جمع مذکر سالم در آیه تطهیر

پرسش:... پاسخ: پس معلوم می شود که به آنها مربوط نیست اگر اهل بیت همان ها باشند دیگر ضمیر جمع مذکر نمی خواهد.

پرسش:... پاسخ: معنا همان است مگر لفظ بیت یا الفاظ دیگر مؤنث اند آن الفاظی که تاکنون در این آیات به کار رفته که مؤنث نبودند, مؤنث بودن برای این است که مخاطب نساء نبی است چون مخاطب نساء نبی است بیت هم بیت نبی است باید ضمیر جمع مؤنث سالم بیاورد از طرف دیگر قبلاً- بیوت بود به صورت جمع, بعداً هم بیوت هست به صورت جمع, وسط ها این بیتِ مفرد چه کار می کند.

در همین آیه ۳۳ فرمود: (وَقَرْنَ فِی بُیُوتِکُنَّ) این برای قبل, بعد هم در جریان رعایت بیت نبی آیه ۵۳ فرمود: (یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لاَ تَدْخُلُوا بُیُوتَ النَّبِیِّ) خب این بیوت النساء است مسبوق به جمع, ملحوق به جمع, وسط ها مفرد این معلوم می شود این بیت غیر از آن بیوت النبی است بله آنجا که جناب آلوسی می گوید بیت طین و خشب است درست است هم آن بیتی که در (قَرْنَ فِی بُیُوتِکُنَّ) آمده بیت الطین و الخشب است هم بیتی که در آیه ۵۳ آمده (یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لاَ تَدْخُلُوا بُیُوتَ النَّبِیِّ) بیت الطین و الخشب است بله درست است اما اینجا که نه مثل سابق است نه مثل لاحق است مفرد است معلوم می شود بیت نبوت است بیت ولایت است.

پرسش:... پاسخ: غرض آن است که اگر این بیت همان بیوت النبی باشد که به تعبیر ایشان طین و خشب است باید جمع باشد شما اهل این بیوت هستید اگر قبلاً جمع است بعداً جمع است دیگر جا برای مفرد نیست چون مخاطب همین زن ها هستند اگر مخاطب همین نساء نبی هستند خب قبلش (بُیُوتِکُنَّ) بعدش هم (بُیُوتَ النَّبِیِّ) است خب وسطش هم باید بیوت باشد چرا حالا وسط مفرد در می آید.

پرسش: در آیه ۳۴ هم بیوت آمده فرمود: ﴿وَاذْكُرْنَ مَا يُتْلَى فِي بُيُوتِكُنَّ﴾.

پاسخ: آن هم همین طور است که قبل از این است آیه ۳۴ هم باز مربوط به بیوت النبی است.

علت آمدن آیه تطهیر در آیات مربوط به همسران پیامبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم)

پرسش: حضرت سؤال اساسی این است چون این آیه را در کنار آن آیات که بیش از بیست ضمیر مؤنث آمده آوردند این مسائل پیدا شده آیا آنها که قرآن را جمع آوری می کردند این فکر را نمی کردند که آمدن این آیه در اینجا مشکل ساز می شود؟

پاسخ: حالا اگر این جمله معترضه بود در همین جا هم نازل شد ما اگر یقین داریم این آیه در جای دیگر نازل شد باید بحث کنیم که چرا این آیه را اینجا گذاشتند حالا خود حضرت رسول(صلّی الله علیه و آله و سلّم) دستور داد یا بعد از حضرت در زمان خود حضرت امیر به دستور حضرت امیر که از پیغمبر(علیهما السلام) گرفته دستور داد این بحث خاصّ خودش را دارد اما ما از کجا یقین داریم که این به عنوان یک جمله معترضه حساس در وسط آیه واقع نشده نظیر آیه ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللّهُ﴾ عدم ارتباط, معنایش این نیست که این جای دیگر نازل شده عدم ارتباط می گوید قبل و بعد نقشی در تفسیر این آیه ندارد نه اینکه این در جای دیگر نازل شده این را آوردند اینجا بله, اگر ما یقین داشته باشیم که این آیه جداگانه نازل شده و با قبل و بعد نبود به صورت جمله معترضه نبود بله این سؤال مطرح است که چه کسی این دستور را داده حضرت رسول دستور داده حضرت امیر دستور داده اما اگر ما احتمال می دهیم یک مطلب عمیق و اریقی، حسّاس بود در اثنای این نازل شده مثل اینکه آدم دارد صحبت می کند مطلب مهمّی پیش می آید جمله معترضه ای می گوید اگر ما چنین احتمالی بدهیم که این جمله معترضه همراه اینها نازل شده است دیگر جا برای اینکه چه کسی این را اینجا قرار داده نیست پس باید ثابت بشود که یقیناً به عنوان جمله معترضه نیست اگر یقین پیدا کردیم که آسان نیست, بعد یا وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) دستور داد یا وجود مبارک حضرت امیر.

بررسی تاریخی عدم امکان جا به جایی یا کم و زیاد کردن آیات

قرآن کتابی نیست که کسی بخواهد چیزی را کم بکند چیزی را زیاد بکند یک عدد «واو» را خواستند حذف بکنند برخی از اصحاب شمشیر کشیدند (۱) _ که در سوره مبارکه «توبه» گذشت _ «واو» (وَالَّذِینَ یَکْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّهَ)؛ (۲) دستور دادند «واو» (وَالَّذِینَ) را حذف بکنند تا (الَّذِینَ) بیان بشود برای احبار یهود یعنی احبار یهود اگر کنزی, ثروتی اندوختند بر آنها حرام است ولی زمامداران اسلامی آزادند این «واو» که «واو» استیناف است عبارت از احبار و رهبان قطع می کند یعنی هر کس بخواهد اهل اکتناز باشد جهنمی است چه مسلمان چه یهودی چه مسیحی اینکه می گویند یک «واو» کم نشده از همین جاها گرفته شده هیچ کس قدرت نداشت یک «واو» کم بکند یا «الف» زیاد بکند و مانند آن تا اینها بیایند تغییر بدهند.

اجماع علمای بزرگ بر عدم تحریف و حذف قرآن

مرحوم آخوند(رضوان الله علیه) که مسئله تحریف را مطرح کرده فقط از قلم مبارک مرحوم آخوند گذشت «و یساعده الاعتبار» (۳) امام(رضوان الله علیه) خب آن ادب حکیمانه که داشت نسبت به همه مراجع و بزرگان قبلی فرمایش ایشان را نقل می کرد و رد می کرد با احترام اما در همین شبستان مسجد اعظم منبرشان در آن ضلع بود وقتی که به این حرف رسیدند گفت این چه حرفی است می زنی قرآن و _ معاذ الله _ اعتبارِ تحریف!

۱- (۱۴) . ر.ک: الدرالمنثور, ج۳, ص۲۳۲.

۲- (۱۵) . سوره توبه, آیه ۳۴.

۳- (۱۶) . کفایه الاصول, ص۲۸۵.

ناممکن بودن سکوت علی(علیه السلام) در حذف و جا به جایی قرآن

هیچ ممکن نیست تحریف در حرم امن قرآن راه پیدا کرده باشد چه اعتباری مساعد است حضرت امیر برای چه می خواست ساکت بشود اهل بیت برای چه می خواستند ساکت بشوند یعنی به قرآن که اساس دین است دست برده بشود و کسی حرف نزند این چه حرفی است شما می زنید؟! حشر او با انبیا و اولیا باشد حشر مرحوم آخوند, حشر شیخ انصاری, حشر مراجع ما از صدر تا ساقه با اولیای الهی باشد.

سرّ فرمایش نبوی(صلّی الله علیه و آله و سلّم) در «لضربه علی تعدل ...»

غرض این است و در جریان عمروبن عبدود که وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) فرمود: «لضربه علی تعدل» برای آن است که اگر ــ خدای ناکرده ــ حضرت امیر شهید می شد این خیل خون آشام می ریختند مدینه، وجود مبارک پیامبر و اهل بیت و همه را از بین می بردند و غارت می کردند و بساط اسلام ختم می شد نه اینکه حالا اگر حضرت امیر شهید می شد کس دیگری به جنگ آنها می رفت نه از سنخ (یَقْتُلُونَ النَّبِیِّینَ بِغَیْرِ حَقّ) بود می آمدند حضرت را و همه مسلمان ها را قتل عام می کردند لذا «لضربه علیٍّ لعمرو یوم الخندق تَعدل عباده الثقلین». (۱)

مغتنم بودن نشست علمای اسلام در وحدت جامعه اسلامی

شما حالا فردا که تعطیل هستید بررسی کنید که این سه حوزه علمیه را چه کسی اداره می کرد این درِ خانه اهل بیت را بستند الآن ما باید کاری بکنیم که این در باز بشود فضای کشورهای اسلامی به لطف الهی این طور است سخنان سودمند رهبر بزرگوارمان را هم دیروز شنیدیم بسیاری از کشورهای اسلامی و علمایشان آمدند که قبلاً حاضر نبودند با ایران گفتگو داشته باشند الآن به برکت خون های پاک شهدا، کشورهای اسلامی درهایشان به روی ایران باز شد ایران درش به روی آ نها باز شد صدها دانشمند آمدند الآن بهترین فرصت است که ماها حرف مراجعمان را حرف بزرگانمان را ارائه کنیم که ما بحث های کلامی مان سر جایش محفوظ است ما از صدر تا ساقه، حرف های اینها را نقل می کنیم و کاملاً آزادانه رد می کنیم آن زمخشری که مقدم بر اینهاست حرفش را رد می کنیم فخررازی که میانی است حرفش را رد می کنیم آلوسی که متأخّر است حرف او را رد می کنیم آنها هم خب اشکالاتی دارند حرفشان را بگویند اما نه ــ خدای ناکرده ــ آنها اجازه بدهند که در آنها سلفی پیدا بشود تکفیری پیدا بشود وهابی پیدا بشود نه ما هم اجازه بدهیم کسی ــ خدای ناکرده ــ تندروی بکند بحث های کلامی می تواند خاورمیانه بیدار را بیدارتر بکند وگرنه آن خواسته بیگانه است که او نه به اسلام علاقه مند است نه به تشیّع علاقه مند است نه به تسنّن علاقه مند است شما شهدای کردستان را ببینید کم نیست شهدای سیستان و بلوچستان را ببینید کم نیست این اسلام این قرآن و عترت توانست بالأخره بین شیعه و سنی در داخل در خارج وحدتی ایجاد بکند این وحدت را ما نه تنها موظفیم در داخلمان حفظ بکنیم که ــ به لطف الهی ــ محفوظ است در این کشورهایی که الآن به بیداری اسلامی دست یافتند هم باید حفظ بکنیم اما بحث های کلامی سر جایش محفوظ است ما با احترام نام اینها را می بریم با احترام اشکالات اینها را نقل می کنیم با احترام هم اشکالات اینها را نقد می کنیم آنها هم اگر حرفی دارند بگویند غرض آن است که این کاری که سلفی و وهابی و تکفیری ها راه انداختند این نه تنها به سود هیچ کس نیست بلکه به ضرر قطعی اسلام است.

۱- (۱۷) . عوالی اللّآلی, ج۴, ص۸۶.

پس بیوت گاهی مفرد است گاهی جمع, ضمیر گاهی مؤنث است گاهی مذکر معلوم می شود مطلب دوتاست اگر مطلب از این قبیل است باید که ما از سباق و سیاق نگذریم اگر به روایات تمسّک بکنیم که خب هفتاد روایت کم نیست وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) بعد از نازل شدن این آیه هر روز می آمد در خانه فاطمه(سلام الله علیها) می فرمود: «السلام علیکم یا أهل البیت... (إِنَّمَا یُرِیدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُم تَطهِیرا)» (۱) این مفسّر قرآن است (وَأَنزَلْنَا إِلَیْکَ الذِّکْرَ لِتُبَیِّنَ لِلنَّاسِ) (۲) این دارد تفسیر می کند این خودش قرآن ناطق است این مبیّن قرآن است این هم کلام الهی را به ما رسانده هم معنای کلام الهی را به ما رسانده این قواعد ادبی سباق و سیاق نباید از دستمان برود سِباق یعنی «ما یَنسبق مِن اللفظ الی الذهن» این حجت است سیاق یعنی محفوف بودن, قبل و بعد بودن, فضای آیه, این مفید ظهور است شما هر دو علامت را دارید هم سباق را دارید هم سیاق را دارید دیگر (فَأَیْنَ تَذْهَبُونَ). (۳)

«و الحمد لله ربّ العالمین»

۱- (۱۸) . شواهد التنزیل, ج۲, ص۷۴; کشف الغمّه, ج۱, ص۴۵۷.

۲- (۱۹) . سوره نحل, آیه ۴۴.

۳- (۲۰) . سوره تکویر, آیه ۲۶.

آیات ۳۷ تا ۴۰ سوره احزاب ۹۲/۰۲/۱۵

.Your browser does not support the audio tag

(وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِی أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَیْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَیْهِ أَمْسِکْ عَلَیْکَ زَوْجَکَ وَاتَّقِ اللَّهَ وَتُخْفِی فِی نَفْسِکَ مَا اللَّهُ مُبْدِیهِ وَتَخْشَی النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَن تَخْشَاهُ فَلَمَّا قَضَی زَیْدٌ مِّنْهَا وَطَراً زَوَّجْنَاکَهَا لِکَیْ لاَ یَکُونَ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ حَرَجٌ فِی أَزْوَاجِ أَدْعِیَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَراً وَکَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولاً (۳۷) مَا کَانَ عَلَی النَّبِیِّ مِنْ حَرَجٍ فِیمَا فَرَضَ اللَّهُ لَهُ سُنَّةَ اللَّهِ فِی الَّذِینَ خَلَوْا مِن قَبْلُ وَکَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَراً مَّقْدُوراً (۳۸) الَّذِینَ یُبَلِّغُونَ رِسَالاَتِ اللَّهِ وَیَخْشَوْنَهُ وَلاَ یَخْشَوْنَ أَحَداً إِلَّا اللَّهَ وَکَفَی بِاللَّهِ حَسِیباً (۳۹) مَا کَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِن رِّجَالِکُمْ وَلکِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِیِّینَ وَکَانَ اللَّهُ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیماً (۴۰))

ص: ۱۲۲۹

نبش قبر حجربن عدی، محکوم عقل و نقل

قبل از ورود بحث تفسیری لازم است چند نکته درباره این حوادث اخیر مطرح بشود. این حادثه تلخ نبش قبر این صحابه بزرگوار حجربن عدی این آثار مشئومی دارد که نه عقل آن را می پذیرد و نه نقل.

بقای تشیّع و تسنن مدیون فداکاری های علی(علیه السلام) و امام حسین(علیه السلام)

این آقایان اهل سنّت باید توجه کنند که اگر امیرالمؤمنین و اهل بیت مخصوصاً جریان کربلای سالار شهیدان(علیهم السلام) نبودند نه تشیّع بود و نه تسنّن, این آقایان سنّی ها حیاتشان را الآن باید از برکت اهل بیت بدانند, چرا؟ برای اینکه بعد از اینکه معاویه روی کار آمد با آن دسیسه هایی که داشت کلّاً خلافت اسلامی را به سلطنت تبدیل کرد اگر تا آن روز می گفتند «السلام علیک یا خلیفه رسول الله» از آن به بعد شد «السلام علیک ایّها المَلک» یعنی تو خواستی خلافت را به سلطنت تبدیل بکنی و کردی, خود معاویه هم گفت من کاری به نماز و روزه تان ندارم با مسائل سیاسی مرتبطم باید تابع ما باشید این کار معاویه. بعد از جریان تاریخی کربلای سالار شهیدان(علیه السلام) و آوردن اهل بیت و آن سرهای مطهّر و گذاشتن سر مطهّر سالار شهیدان(سلام الله علیه) در طشت در مجلس رسمی یزید او آن شعر معروف یکی از ادبای عرب را خواند برخی از اشعار خود را هم ضمیمه آن کرد گفت:

لیت اشیاخی ببدر شهدوا□□□ جزع الخزرج من وقع الأمل

لاهلوا و استهلوا فرحا□□□ ثمّ قالوا یا یزید لاتشل

قد قلنا القوم من ساداتهم□□□ وعدلناه ببدر فاعتدل

ص: ۱۲۳۰

لعبت هاشم بالملک فلا□□□ خبرٌ جاء و لا وحیٌ نزل (۱)

این حرف بـا تشیّع درگیر نیست این حرف بـا اسـلام درگیر است می گویـد _ معاذ الله _ پیامبر بازی کرد وحی ای نبود دینی نبود و سالار شهیدان با آن خون، این فکر را از بین برد و دین را زنده کرد آن خطبه های نورانی امام سجاد(سلام الله علیه) آن سخنرانی زینب کبرا عقیله بنی هاشم(سلام الله علیها) آن وضع خاصّ اهل بیت(علیهم السلام) اسلام را زنده کرد.

مخالفت حکام اموی با اصل اسلام و قرآن نه تشیّع

مطمئن باشـید که اموی این طور نبود که با اهل بیت مخالف بودند اینها با پیغمبر(صـلّی الله علیه و آله و سـلّم) مخالف بودند و وجود مبارک سالار شـهیدان(سـلام الله علیه) آمده قرآن را زنده کرده غدیر را زنده کرده اهل سنّت در سایه غدیر, سقیفه شان را هم نگه داشتند بنابراین اگر تحلیل تاریخی بشود حق شناسی بشود آنها در کنار سفره کربلا نشستند.

مخالفت یزید با غدیر و سقیفه با هم

این طور نبود که حالا یزید با غدیر مخالف باشد با سقیفه موافق باشد وگرنه نمی گفت _ معاذ الله _ پیامبر بازی کرد وحی ای در کار نیست این که بالصراحه گفت:

لَعِبت هاشم بالْمُلک فلا □□□ خبر جاء و لا وحی نزل

این با اسـلام مخالف بود آن شُـرب خمر علنی در حضور همه مسئولان عالی رتبه اموی نشان می دهد این با دین کاری ندارد, دین را گذاشته کنار. بنابراین دستگاه اموی و به دنبالش مروانی، اینها با اسلام مخالف بودند نه با تشیّع.

ص: ۱۲۳۱

۱- (۱) . اللهوف, ص ۱۸۰ و ۱۸۱.

اعلان پیروزی امام حسین(علیه السلام) توسط امام سجاد در دم دروازه شام

از وجود مبارک امام سجاد(سلام الله علیه) سؤال کردند که در این صحنه پیکار چه کسی پیروز شد فرمود ما, «إذا أردت أن تعلم مَن غلب و دخل وقت الصلاه فأذّن ثمّ أقم» (۱) اگر می خواهی برایت روشن بشود در این صحنه چه کسی پیروز شده هنگام نماز اذان و اقامه بگو, ببین نام چه کسی را ما زنده کردیم خب در اذان و اقامه نام پیامبر است و خداست و مبدأ و معاد است و نماز است و فلاح و صلاح, فرمود ما رفتیم این نام را زنده کردیم برگشتیم ما پیروز شدیم پس معلوم می شود اینها برای احیای اسلام رفتند و شهید دادند و اسیر شدند و یزید هم برای محو اسلام تلاش و کوشش کرده بود منتها اهل بیت(سلام الله علیهم اجمعین) حقیقت قرآن و حقیقت عترت را در سایه غدیر می دانستند آنها هم به برکت غدیر در سایه غدیر, سقیفه خودشان را حفظ کردند بنابراین اگر کربلا نبود و اهل بیت نبودند و اصحاب حضرت امیر نبود اثری از دین نبود.

بهره وری اهل سنّت از سفره کربلا در حفظ حیثیت خود

همه اهل سنّت در کنار سفره کربلا نشستند اینها حیثیتشان, شرفشان, دینشان به اهل بیت وابسته است کدام یک از اینها در برابر حکومت اموی ایستادند گفتند این حرفی که تو می زنی که «لَعِبت هاشم بالْمُلک» کفر است و اگر حکومت و خلافت الهی که به سلطنت تبدیل شد ادامه پیدا می کرد چه کسی می توانست دوباره اسلام را احیا کند, پس بقای تسنّن به برکت همان ولایت اهل بیت است اینها دینشان را در سایه کربلا دارند شرفشان را در سایه اصحاب ابی عبدالله دارند این برای گذشته ما که اصل ماست.

۱- (۲) . الامالی (شیخ طوسی), ص۶۷۷.

بیداری اسلامی خاورمیانه مدیون مکتب اهل بیت(علیهم السلام)

در جریان بیداری خاورمیانه هم همین طور است الآن هم اینها مدیون مکتب اهل بیت اند امام قیام کرد, مراجع دستور دادند, حوزه ها قیام کردند, پیروان اهل بیت قیام کردند, کربلا کربلا قیام کرد و این صدا در آمد انقلاب ایران را به ثمر نهایی رساند و نظام اسلامی را مستقر کرد بعد از مدتی خاورمیانه بیدار شد بیداری خاورمیانه هم محصول کربلاست اینها الآ ن شرفشان را, حریّتشان را, آزادی شان را به برکت اهل بیت دارند شما دیدید در جریان بختیار که او راهپیمایی به عنوان حمایت از قانون اساسی راه اندازی کرد غالب آنها ساواکی ها و ارتشی ها و مزدوران آن روز بودند اینها با یک نظم نظامی کلّ خیابان را پر کردند خیال کردند با این راهپیمایی قانون اساسی حامی سلطنت تثبیت می شود چهارتا راهپیمایی در ظرف دو ماه انجام شد کار را یکسره کرد آن راهپمایی تاسوعا, عاشورا, اربعین, ۲۸ صفر این چهارتا راهپیمایی میلیونی بود شهر و روستای ایران حرکت کردند آنها دیدند کلّ ایران را مرگ بر شاه گرفته خب ما در کنار سفره اهل بیت هستیم شرف ما, حیثیت ما, عزّت ما, آبروی ما این است این چهارتا راهپیمایی کار را یکسره کرد همه اینها فرار کردند ما دیگر جنگ مسلحانه نداشتیم کسی را ترور نمی کردند کسی را نمی کشتند کسی جایی را منفجر نمی کرد همین انفجار نور به تعبیر امام(رضوان الله علیه) کار را یکسره کرد شما که بیگانه نیستید خودتان هم در این راهپیمایی ها حضور داشتید راهپیمایی که کلّ ایران را حرکت بدهد همین چهارتا بود اگر سال های بعد هم بود به مناسبت تاسوعا و عاشورا بود بالأخره, بنابراین انقلاب اسلامی در خود ایران به برکت اهل بیت و کربلا بود همین بیداری, خاورمیانه را بیدار کرد.

ص: ۱۲۳۳

امنیت و حیثیت و آزادی امروز اهل سنت مدیون اهل بیت(علیهم السلام)

الآن هم حیثیت تان, شرف تان, آزادی تان به وسیله اهل بیت است اگر آمریکا امروز به دست شما سلاح داد فردا شما را دفن می کند مگر بن لادن را او ترویج نکرد مگر به دست او سلاح نداد مگر او را نکشت و در دریا نینداخت این القاعده هم همین طور است این طالبان هم همین طور است این سلفی ها هم همین طورند این تکفیری ها هم همین طورند قدری به عقل بیایند الآن مراجع ما, رهبر ما, مسئولان ما, بزرگان ما, همه ما بالأخره اظهار تأسف می کنیم از جریان حُجر و امثال حُجر و هیچ کدام اجازه نمی دهند که برادران پیرو قرآن و عترت دست به سلاح ببرند خواسته آنها هم همین است ولی بالأخره عقلی, درایتی, شرفی, کرامتی هم در انسان وجود دارد دیروزتان که مدیون اهل بیت بودید امروزتان هم که مدیون اهل بیت است وگرنه شما خواب بودید «خفته را خفته کی کند بیدار» (۱) یمن بیدارتان کرده یا عربستان, مصر بیدارتان کرده یا تونس, قطر بیدارتان کرده یا بحرین همه که خواب بودند این ایرانِ به پا خاسته بیدار، شما را بیدار کرد, پس شرفِ دیروزتان برای کربلاست, شرف امروزتان برای کربلاست, دیگر چرا شما با این کار مخالف هستید.

دینی بودن دفاع مقدس و نقش آن در بیداری اسلامی

اینکه عرض می کنیم شما عزیزان خودتان حضور داشتید برای زن و بچه هایتان بگویید برای دبستانی ها و دبیرستانی ها بگویید, بگویید ما دیدیم پنجاه تا پرچم بود ولی یک دانه پرچم سه رنگ نبود همه یا زهرا, یا حسین, یا اباالفضل, مگر نبود! آخر حسابی هم هست, شرفی هم هست, کرامتی هم هست, غیرتی هم هست ما در کنار اینها نشستیم و آن خاکریز اول و دوم را هم شما دیدید اینها را برای بچه هایتان بگویید این نواری که در خاکریز اول و خاکریز دوم می گذاشتند کربلا کربلا, یا حسین یا حسین, دیگر مرز پرگهر نبود این دین است که به ما می گوید کشورتان را حفظ بکنید این دین است که به ما می گوید معدنتان را حفظ بکنید این دین است که به ما می گوید یک وجب خاک را نگذارید بیگانه بگیرد این دین است که به ما می گوید مملکتتان را باید حفظ کنید شما اصل را رعایت کنید. بنابراین وظیفه همه ما این است که برای بچه هایمان بگوییم که اگر پنجاه تا پرچم بود یک دانه اش سه رنگ نبود همه اش یا زهرا, یا حسین, یا اباالفضل, اگر نوار هم بود که برای تقویت این عزیزان می گذاشتند آهنگش یا حسین یا حسین کربلا کربلا بود همین بیداری اسلامی ایران, خاورمیانه را هم بیدار کرده.

ص: ۱۲۳۴

۱- (۳) . گلستان سعدی, باب دوم, حکایت ۳۷.

برخلاف عقل بودن رفتار سلفی ها

این سلفی ها این تکفیری ها این طالبان اینها مقداری به هوش بیایند این کار بر خلاف عقل است ریشه خودشان را خشک کردن است این قبر دوباره ساخته می شود مثل اینکه قبر مطهر عسکریین(سلام الله علیهما) را با جلال و شکوه ساختند چندین بار خراب بکنند باز مردم می سازند اینها ماندگارند (مَا عِندَكُمْ يَنفَدُ وَمَا عِندَ اللَّهِ بَاقٍ) (۱) اینها مشکل خودتان است نه اینکه برای کسی مشکل خلق کنید ولی به فکر شرف و حیثیت خودتان هم باشید.

دعوت وهابی ها به تفکّر و تعقّل و شناخت دشمن واقعی

بنابراین امیدواریم که اینها که دست به سلاح اند عاقلانه فکر کنند بدانند چه کسی اینها را مسلح کرده یک بیان نورانی حضرت امیر(سلام الله علیه) دارد در جریان جنگ جمل که پرچم جنگ را به دست پسرش ابن حنفیه داد فرمود: «اِرْمِ بِبَصَرِكَ أَقْصَى الْقَوْمِ» (۲) تو تقریباً دورترین منطقه اسلامی را ببین و با سرباز روبه رویت بجنگ همه که برای جنگ تو نیامدند مبادا که بترسی اگر جمعیت زیادند آنها که برای تو نیامدند هر کسی رقیبی دارد تو با این سرباز روبه رو بجنگ ولی مواظب باش که پیام نحس از حنجره دورترین نقطه یعنی شام می رسد وگرنه اینها را کسی تحریک نکرده مگر همان شامی ها «اِرْمِ بِبَصَرِكَ أَقْصَى الْقَوْمِ» امروز هم به طالبان به سلفی ها به تکفیری ها به القاعده به همه اینها همان بیان نورانی حضرت امیر گفته می شود که «ارموا بأبصاركم أقصى القوم» ببینید این صدای نحس از کجا درآمده چه کسی شما را تحریک کرده وگرنه ما برادران شیعه و سنّی در کشورهایمان سالیان متمادی با هم برادرانه زندگی می کردیم ما نه انفجارهای سیستان و بلوچستان را داشتیم نه انفجار عراق را داشتیم نه انفجار پاکستان و افغانستان و بنگلادش را داشتیم بالأخره روزی هم شما را می کشند می ریزند دریا مثل بن لادن حواستان جمع باشد! پس دو کار را باید اینها بکنند یکی تحلیل تاریخی که شرف دیروز و امروز شما برای اهل بیت است یکی هم اگر «اِرْموا بأبصاركم أَقْصَى الْقَوْمِ» که چه کسی اینها را مسلح کرده و پایان کارشان جز مثل بن لادن چیز دیگر نیست که امیدواریم ـ ان شاءالله ـ عاقلانه فکر کنند.

ص: ۱۲۳۵

۱- (۴) . سوره نحل, آیه ۹۶.

۲- (۵) . نهج البلاغه, خطبه ۱۱.

نقش ازدواج پیامبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) با مطلّقه زید در زدودن سنّت جاهلی

اما آیه محلّ بحث که آیه ۳۷ سوره مبارکه «احزاب» است بعضی از کارهاست که با گفتن حل نمی شود یک سنّت قدیمیِ دیرپای ریشه داری بود که پسرخوانده را پسر می دانستند و اسلام که داعی قداست داشت اگر اجازه می داد که کسی با همسر پسرخوانده اش بعد از طلاق, ازدواج کند این را برنمی تافتند با موعظه و سخنرانی و بیان حکم هم حل نمی شد در اینجا ذات اقدس الهی فرمود یک حادثه سنگینی است که با آن کار بساط جاهلیت در قسمت ازدواج برچیده می شود و آن با گفتن حل نمی شود من به شمایِ پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) گفتم که این مطلب را بگویید که همسر پسرخوانده بعد از طلاق برای خود شخص حلال است می تواند با او ازدواج کند ولی شما برای اینکه پاسدار اسلام باشید و می ترسید که آنها قبول نکنند این را نمی خواهید علنی کنید از مردم برای حفظ اسلام هراس دارید ولی ما خودمان این را ظاهر می کنیم این هیچ ارتباطی ندارد به آن حرف مجعول که ــ معاذ الله ــ زید آمد به محضر پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) برای طلاق دادن حضرت فرمود: (أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ) همسرت را داشته باش طلاق نده خب گاهی می بینید در اثر ناسازگاری آن هم یک در هزارم چنین اتفاقی می افتد بر خلاف عادت کردن های بد و زندگی پرتوقّع دوجانبه که ــ معاذ الله ــ مستلزم پیدایش خطر طلاق است.

دلیل جعلی بودن علاقه مندی پیامبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) به همسر زید

ص: ۱۲۳۶

برخی ها حالا این را از کجا جعل کردنـد گفتند حضـرت آن زن را دید و ـ معاذ الله ـ به او علاقه پیدا کرد و این علاقه را در دل خـود نگه داشت و چـون امر جبلّی و غریزی است عیب نـدارد (۱) خب این در اثر نشـناختن نبوت و وحی و رسالت است نشناختن مقام عصمت است دوری از قرآن کریم است قرآن درباره هر امری اول یک سدسازی کرده که جایی نشت نکند بعد آب را روانه کرده دربـاره توحیـد، محکم ترین سـدّی که ساخت (لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْ ءٌ) (۲) این (لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْ ءٌ) از محکم ترین محکمات قرآن در بحث توحیـد است که اگر اوصافی برای خـدا هست اگر افعالی برای خدا هست مبادا اوصاف و افعال خـدا را شبیه اوصاف و افعال دیگران بدانید (لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْ ءٌ) ـ این هم نکره در سیاق نفی است ـ که مبادا فکر توحیدی تـان مشـوب بشـود. دربـاره نبوت هم سـدسازی کرده این سوره «قلم» جزء عتـایق سوَر است این اوایـل در مکه نـازل شـده با سوگنـد بـا جمله اسـمیه بـا تأکیـد فرمـود: (إِنَّکَ لَعَلَی خُلُقٍ عَظِیم) (۳) ایـن در اوایـل نـازل شـد خب بـا بـودِ چنین محکمی از محکماتِ مسئله نبوت کسـی بیاید یک خبر جعلی را گوش بدهد که مثلاً حضـرت ـ معاذ الله ـ به زنِ شوهردار نگاه کرده و دل بست خب این خیلی از قرآن دور بودن است.

ناسازگاری خلق عظیم نبوی با انتساب جعلی

۱- (۶) . ر.ک: روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم, ج۱۱, ص۲۰۴.

۲- (۷) . سوره شوری, آیه ۱۱.

۳- (۸) . سوره قلم, آیه ۴.

ما یک عظیم داریم که قبلاً بحثش گـذشت یک طویل و عریض و عمیق هم داریم اگر چیزی را بگوینـد طولش زیاد است می گویند طویل, بگویند عرضـش زیاد است می گویند عریض است, اگر عمق یا قطرش زیاد باشد می گویند عمیق است اما همه جهات و جوانبش زیاد باشـد می گوینـد عظیم است فرمود تو از هر جهت با عظمت و جلالتی، با جمله اسـمیه با سوگنـد قبلی خب وقتی ذات اقدس الهی روی عظمت خُلق پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) این طور تأکید دارد آن وقت انسان بیاید یک خبر جعلی را در تفسیرش ذکر بکنـد بگویـد ـ معاذ الله ـ پیامبر او را دیـده علاقه پیـدا کرده منتها نمی توانست اظهار کند آن هم زنِ شوهردار؟!

انتساب اخبار جعلی به رسول خدا(صلّی الله علیه و آله و سلّم) ثمره دوری از قرآن

ببینید دوری از قرآن این حرف ها را هم می آورد شما می بینید اگر قرآن در حوزه ها رسمی بود بسیاری از علوم زنده می شد خب جزء فحول مـا مرحوم آخونـد خراسـانی است در عظمت علمی او کسـی تردیـد نـدارد این در فقه و اصول، فحل است اما مسـئله جبر و تفویض جزء مسائل میانی فلسـفی و کلامی است اوج مسائل فلسـفی نیست این همین دو قـدم که به مسـئله جبر و تفویض رسـید فوراً می گوید «قلم اینجا رسید سر بشکست» (۱) خب اگر مسـئله تفسیر در حوزه ها رواج می داشت بسیاری از آیات مشعر به جبر, تفویض, «امرٌ بین الأمرین» و امثال اینهاست بالاتر از جبر و تفویض, قضا و قـدر است, بالاتر از قضا و قدر, لوح و عرش و قلم و کرسـی است بالاتر از اینها, واحـدیّت و احـدیّت است اگر تفسـیر زنـده می شد فلسـفه زنده می شد کلام زنـده می شـد تاریـخ زنـده می شـد جغرافیا زنـده می شد اقتصاد زنده می شد, مسـئله جبر و تفویض زنده می شد چون ممکن نیست طلبه های فاضل پای درس بنشینند (یُضِلُّ مَن یَشَاءُ وَیَهْدِی مَن یَشَاءُ) (۲) را سؤال نکنند که آیا این جبر است یا تفویض است به کمک روایات این را حل نکنند این نمی شود, قضا و قدر همین طور است.

۱- (۹) . کفایه الاصول, ص۶۸.

۲- (۱۰) . سوره نحل, آیه ۹۳; سوره فاطر, آیه ۸.

انزوای بعضی از کتب فقهی ثمره مهجوری قرآن در حوزه ها

در اثر انزوای قرآن کریم فقه هم به انزوا رفته شما تا این سال های اخیر دیدید خیلی ها جهاد را بحث نمی کردند امر به معروف را بحث نمی کردند این عروه مرحوم آقا سیّدمحمدکاظم فاقد بحث جهاد و امر به معروف است فاقد مسئله انفال است ریشه اقتصاد مملکت بر اساس انفال است این معدن های بزرگ نفت و گاز، اینها که معدنی نیست که به آن خمس تعلّق بگیرد شما می گویی خمس به اینها تعلّق نمی گیرد خیلی خوب, اینها انفال است خب بگویید بالأخره باید به دست چه کسی برسد این مال امام چگونه باید صرف امام بشود این انفال که برای امام است و خمس به آن تعلّق نمی گیرد مِلک شخصی ندارد آیا به حوزه ها می رسد یا نمی رسد در شئون امامت باید صرف بشود یا نشود ثروت مملکت اینهاست درباره اینها اصلاً بحث نیست عروه مرحوم آقا سیدمحمدکاظم که محور فتوای حوزه های علمیه نجف و قم و جای دیگر بود اصلاً مسئله انفال را ندارد مسئله جهاد را ندارد امر به معروف را ندارد این دیگر فقه پویا نیست یا برخی از فقهای ما(رضوان الله علیهم) دیدند خطر در کار است گفتند حدود در زمان غیبت جاری نمی شود خب در زمان غیبت, حکم رهاست یا قانون ژاپن و ژنو و سازمان بین المللی باید اجرا بشود چه چیزی باید اجرا بشود برخی ها حتی از متأخرین گفتند که حدود الهی در زمان غیبت جاری نمی شود بالأخره جلوی فساد را باید گرفت یا نگرفت, برخی می گفتند نماز جمعه در زمان غیبت حرام است خب آن شکوه و جلالی که نماز جمعه دارد که نمازهای دیگر ندارد وقتی امام(رضوان الله علیه) با مراجع و مردم قیام کرد این خیمه خوابیده را بلند کرد مردم دیدند که این همه چیز دارد هم امر به معروف دارد هم نهی از منکر دارد هم جهاد دارد هم نمازجمعه دارد هم انفال دارد همه چیز دارد همه چیز بود و خوابیده بود الآن شما می بینید آنجایی که انقلاب کردند بخواهند مردم سراسر کشورشان را هفته ای یک روز یکجا جمع کنند هیچ راهی ندارند ممکن است با تلاش و کوشش سالی یکی, دو بار بتوانند جمع بکنند اما مردم را در هر هفته یکجا بخواهند جمع بکنند هیچ راهی ندارند اما نماز جمعه چیزی است که دستور رسمی دین است خب این از بین رفته بود فتوا به حرمتش داده بودند خب اگر حدود در زمان غیبت جاری نشود نماز جمعه هم در زمان غیبت جاری نشود سخن از انفال که به میان نمی آید سخن از جهاد که به میان نمی آید سخن از امر به معروف که به میان نمی آید یک فقه منزوی است وقتی قرآن متروک باشد هم آن علوم عقلی متروک است هم بسیاری از ابواب فقهی متروک است منتظرند که حضرت ظهور بکند. اگر واقعاً روشن می شد که مسئله (إِنَّکَ لَعَلَی خُلُقٍ عَظِیمٍ) جزء محکمات نبوت است [آن حرف ها را نمی زدند] مگر ذات اقدس الهی این طور با عظمت برای حیثیت خُلقی انسانی سرمایه گذاری می کند آن هم در اوایل نزول آیات در مکه که این سوره «قلم» جزء عتایق سور مکّی است خب ما با داشتن (لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْ ءٌ) در بحث های توحیدی که لنگ نیستیم ما با داشتن مسئله (إِنَّکَ لَعَلَی خُلُقٍ عَظِیم) در مسئله وحی و نبوت که منتظر نیستیم ببینیم فلان خبر جعلی چه می گوید خب اگر دست انسان به برکت قرآن کریم باز باشد دیگر این حرف ها را گوش نمی دهد.

تبیین مخالفت صریح قرآن با دلبستگی پیامبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) به همسر زید

از طرف دیگر خدا فرمود تو در دلت چیزی داری که اظهار نمی کنی ما آن را اظهار می کنیم خب کجا اظهار کرد که تو مثلاً ــ معاذ الله ــ دل بسته به آن زن بودی اما آن که خدا اظهار کرد فرمود وقتی آن شخص نصیحت شما را گوش نداد بالأخره نتوانستند با هماهنگی یکدیگر زندگی کنند زید همسر خودش را طلاق داد اینها کاملاً جدا شدند ما او را به ازدواج تو در آوردیم ما خواستیم امرمان را روشن کنیم (زَوَّجْنَاکَهَا لِکَیْ لاَ یَکُونَ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ حَرَجٌ فِی أَزْوَاجِ أَدْعِیَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَراً وَکَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولاً) فرمود این را ما ظاهر می کنیم خب با ظاهر قرآن, آن قصه مخالف است با امّهات قرآن, آن قصه مخالف است که وجود مبارک پیامبر ــ معاذ الله ــ همسر زید را دید و دل بست.

انزوای مباحث عقلی و کلامی ثمره مهجوری قرآن در حوزه ها

این دور بودن از قرآن است شما مسئله جبر و تفویض را به فیلسوف بدهید به آسانی حل می کند خدا غریق رحمت کند سیدناالاستاد امام(رضوان الله علیه) فرمود اینجا جای قلم فرسایی است نه جای شکستن سرِ قلم, چرا سرِ قلم شکست مگر ائمه نفرمودند: «لا جبر و لا تفویض بل أمرٌ بین الأمرین» (1) این را فرمودند یا نفرمودند خب بنشینیم حل کنیم ضعیف تر از این را «لا تنقض الیقین أبداً بالشک» را فرمودند الآن در این پنجاه سال اخیر ده ها جلد کتاب درباره این یک جمله نوشته شده «لا تنقض الیقین أبداً بالشک و إنّما تنقضه بیقین آخر» (2) اما «لا جبر و لا تفویض بل امرٌ بین الأمرین» یک مایه قوی می خواهد می گویند «قلم اینجا رسید سر بشکست» امام که باشد می گوید اینجا جای قلم فرسایی است چرا قلم اینجا رسید سر بشکست ولی وقتی بحث های قرآنی مطرح بشود قدم به قدم سخن از جبر و تفویض است (یُضِلُّ مَن یَشَاءُ وَیَهْدِی مَن یَشَاءُ) خب معلوم می شود که هدایت و اضلال به دست دیگری است.

ص: ۱۲۴۰

۱- (۱۱) . متشابه القرآن, ج۱, ص۱۹۳.

۲- (۱۲) . وسائل الشیعه, ج۱, ص۲۴۵.

ادله جعلی بودن انتساب ناروا به پیامبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم)

پرسش:... پاسخ: الآن خود رهبری فرمود فرمودند, خیلی فرق کرده رشته تخصّصی فلسفه پیدا شد کلام پیدا شد تفسیر پیدا شد حدیث پیدا شد این رشته های تخصّصی همین است قبلاً که اینها نبود. غرض این است که چون آن علم نیست اینها می گویند ـ معاذ الله ـ وجود مبارک پیامبر آن زن را دید خب این عیب ندارد غریزه بشری است! همین؟! (إِنَّکَ لَعَلَی خُلُقٍ عَظِیم) پس چه شد! ما در هر موردی محکمات داریم در امامت محکمات داریم, در نبوت محکمات داریم, در معاد محکمات داریم, در توحید محکمات داریم, در وحی محکمات داریم, اگر بحثی, روایتی, آیه ای ظاهرش با عصمت و جلال و عظمت آنها موافق نبود خب باید توجیه بشود ببینیم سند آن چگونه است چه کسی آن حرف را زده اولاً آن تاریخ است نه روایت، بعد خود روایت را فرمودند بر قرآن کریم عرضه کنید (۱) فرمودند به نام ما دروغ جعل می کنند (۲) اما کسی نمی تواند آیه ای جعل بکند و از طرفی هم با خود آیه سازگار نیست آیه می فرماید ما این امر را ظاهر می کنیم آن که تو اِخفا می کنیم ما ظاهر می کنیم خب آنکه اخفا می کند اگر ـ معاذ الله ـ دل بستگی به آن زن باشد کجا خدا ظاهر کرد اما آنکه ظاهر کرد این است که تو می ترسیدی که مبادا حرفت را قبول نکنند ما آمدیم بالصراحه گفتیم که پسرخوانده, پسر نیست اگر همسر خودش را طلاق داد پدر می تواند با او ازدواج کند پشت سر هم این را تأکید کردیم.

۱- (۱۳) . تهذیب الاحکام، ج۷، ص۲۷۵.

۲- (۱۴) . الکافی، ج۱، ص۶۲.

نفی پدری پیامبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) برای غیر فرزندان خود

بعد آیه جداگانه نازل شد که پیامبر(علیه و علی آله آلاف التحیّه و الثناء) پدر کسی نیست پدر بچه های خودش است از رجال شما کسی باشد که پسر پیامبر باشد و پیامبر، پدر او باشد (أَبَا أَحَدٍ مِن رِّجَالِكُمْ) نیست حالا حسن و حسین(علیهما السلام) یا ابراهیم، اینها نوجوان اند یا کودک اند حساب دیگر است ولی مردی از مردهای حجاز, مکه, مدینه و مانند آن که پسر پیغمبر باشد نیست (أَبَا أَحَدٍ مِن رِّجَالِكُمْ) اما حالا نساء چرا, صدیقه کبرا هست صِبیان چرا، حسن و حسین(سلام الله علیهم اجمعین) هستند خب این را پشت سر هم دارد خدا اظهار می کند.

نابودی سنت جاهلی فرزندخواندگی با عمل رسول خدا(صلّی الله علیه و آله و سلّم)

می فرماید این را ما داریم اظهار می کنیم ما این کار را کردیم (زَوَّجْنَاكَهَا لِكَيْ لاَ يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَراً) یعنی وقتی آنها طلاق دادند (وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولاً) ما وقتی چیزی اراده کردیم یقیناً انجام می گیرد ما خواستیم انجام بدهیم و انجام دادیم (مَا كَانَ عَلَى النَّبِيِّ مِنْ حَرَجٍ فِيما فَرَضَ اللَّهُ لَهُ) برای اینکه به مردم بگوید شما درباره حرم امن نبوّت حرف نزنید این احکام الهی است ما برای اینکه سنّت جاهلی را از بین ببریم هیچ چاره ای نبود مگر اینکه با عمل, مسئله حل بشود پیامبر طبق دستور الهی این کار را انجام داده است (سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِن قَبْلُ) سنّت الهی درباره انبیای قبلی این طور است درباره نبی فعلی این طور است (وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَراً مَّقْدُوراً).

ص: ۱۲۴۲

علت هراس پیامبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) در ازدواج با همسر مطلقه زید

بعد فرمود رسول خدا(علیه و علی آله آلاف التحیّه و الثناء) و سایر انبیا این سِمت را دارند اینها در خشیت موحّدند ما نخواستیم بگوییم که مثلاً ــ معاذ الله ــ پیامبر هراسی از خودش داشت هراسی اگر بود برای حفظ دین بود فکر می کرد که مبادا ــ معاذ الله ــ مردم نسبت به دین بدبین بشوند همه انبیا این طورند منتها با حفظ مراتب (الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالاَتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلاَ يَخْشَوْنَ أَحَداً إِلَّا اللَّهَ) خوف قبلاً گذشت که غیر از خشیت است خب انسان از مار و عقرب می ترسد خودش را کنار می کشد از سیل و آتش می ترسد خودش را کنار می کشد اما خشیت ندارد خشیت یعنی تأثّر قلبی با اعتقاد به تأثیر (وَكَفَى بِاللَّهِ حَسِيباً) بعد آیه چهلم هم این است که وجود مبارک پیامبر(علیه و علی آله آلاف التحیّه و الثناء) پدر هیچ کدام از رجال شما نیست اما پدر نساء و صِبیان مثل حسنین(علیهما السلام) است.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۳۹ تا ۴۴ سوره احزاب ۹۲/۰۲/۱۶

Your browser does not support the audio tag.

(الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالاَتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلاَ يَخْشَوْنَ أَحَداً إِلَّا اللَّهَ وَكَفَى بِاللَّهِ حَسِيباً (۳۹) مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِن رِّجَالِكُمْ وَلٰكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيماً (۴۰) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْراً كَثِيراً (۴۱) وَسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلاً (۴۲) هُوَ الَّذِى يُصَلِّى عَلَيْكُمْ وَمَلاَئِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُم مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيماً (۴۳) تَحِيَّتُهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سَلاَمٌ وَأَعَدَّ لَهُمْ أَجْراً كَرِيماً (۴۴))

ص: ۱۲۴۳

مروری بر مباحث گذشته سوره احزاب

در این سوره مبارکه «احزاب» که در مدینه نازل شد ضمن طرح مهم ترین مسئله نظامی که جریان جنگ احزاب و خندق بود برخی از مسائل فقهی را مطرح فرمودند. سنّت جاهلی این بود که پسرخوانده را در حکم پسر می دانستند و همسر پسرخوانده را به منزله همسر پسر تلقّی می کردند و نکاح با او را تحریم کرده بودند برای زدودن این سنّت جاهلی که کار دشواری بود ذات اقدس الهی دستور صریح داد که شما خودتان باید عملاً این کار را انجام بدهید تا این سنّت جاهلی برداشته بشود.

نقد تلقّی باطل در علاقه مندی پیامبر به زن شوهردار

آنچه در برخی از تفسیرها نظیر تفسیر کشاف (۱) (۲) و مانند آن یا در برخی از روایات آمده سیدناالاستاد(رضوان الله علیه) در ذیل آیه یک تا هشت آن روایات را نقل کردند (۳) (۴) اما اصل مطلب را در ذیل تفسیر آیه ۳۷ به شدّت رد کردند (۵) (۶) درباره آن روایات هم فرمود: «إنّ کثیراً منها لا یخلو من شیء» (۷) پس فرمایش ایشان در سه بخش خلاصه می شود یکی اینکه در ذیل آیات یک تا هشت روایتی را از تفسیر قمی نقل کردند که این مطابق با برخی از روایاتی است که باید رد بشود آنجا صِرف نقل است در تفسیر، ذیل آیه ۳۷ به شدّت این معنا را انکار کردند که مبادا کسی خیال کند وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) علاقه ای به همسر زید داشت و این علاقه را کتمان کرده بود و بعد با او ازدواج کرد برای اینکه این نه با آیه موافق است بلکه مخالف آیه است و نه آن امری را که خدا می فرماید ما اظهار می کنیم این امر بود فرمود تو امری را اخفا می کنی که ما آن را اظهار می کنیم ما او را به ازدواج تو در می آوریم آنکه حضرت اخفا می کرد این بود که مبادا مردم در اثر ضعف بینش توحیدی شان وقتی این سنّت جاهلی را طردشده ببینند به وجود مبارک پیامبر بدبین بشوند یا نسبت به اسلام طعنی (۸) داشته باشند و مانند آن پس در تفسیر آیه ۳۷ به شدت این را انکار کردند روایاتی که ذیل این آیه ۳۶ به بعد هست فرمودند: «إنّ کثیراً منها لا یخلو من شیء» بنابراین فرمایش ایشان هم نقد این تلقّی باطل است برای اینکه وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) مبعوث شده است برای تتمیم مکارم اخلاق، این چگونه به همسرِ مردی که این همسر در نکاح اوست و زنِ شوهردار است ــ معاذ الله ــ علاقه پیدا می کند.

۱- (۱) . الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، الزمخشری، ج۳، ص ۵۴۰.

۲- (۲) . الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، الزمخشری، ج۳، ص ۵۴۱.

۳- (۳) . المیزان فی تفسیر القرآن، علامه طباطبائی، ج۱۶، ص ۲۸۰.

۴- (۴) . المیزان فی تفسیر القرآن، علامه طباطبائی، ج۱۶، ص ۲۸۱.

۵- (۵) . المیزان فی تفسیر القرآن، علامه طباطبائی، ج۱۶، ص ۳۲۲.

۶- (۶) . المیزان فی تفسیر القرآن، علامه طباطبائی، ج۱۶، ص ۳۲۳.

۷- (۷) . المیزان فی تفسیر القرآن، علامه طباطبائی، ج۱۶، ص ۳۲۷.

۸- (۸) . المیزان فی تفسیر القرآن، علامه طباطبائی، ج۱۶، ص ۳۲۲.

امر خداوند به مطیع بودن پیامبر و طرد پیشنهاد کفار

پرسش:...پاسخ: از اول تا آخر (وَاتَّقِ اللَّهَ) است این امر است این اطاعت است (يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ) که در طلیعه این سور ه ذکر شده است برای همین است (يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ وَلاَ تُطِعِ الْكَافِرِينَ) یعنی پیشنهادی که کفار می دهند طرحی را که کفار ارائه می کنند این را طرد کن آنها پیشنهادهایی دادند طرح هایی دادند که مقداری با بت های ما مهربان تر برخورد کنید شما بت های ما را محکوم نکنید ما هم کم و بیش به خدای شما ایمان می آوریم از این طرح هایی که داده بودند فرمود کلاً اینها را طرد کنید و تقوای الهی را در طرد پیشنهاد مشرکین داشته باشید.

وجوب اطاعت از پیامبر بر هر مؤمن و مؤمنه

پرسش:... پاسخ: نه، آیه ۳۶ مربوط به ماهاست که فرمود هیچ مؤمن و مؤمنه ای حق ندارد که حکم پیامبر را نقض کند (وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلاَ مُؤْمِنَةٍ) اما آیه ۳۷ که (وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ) این درباره طرد سنّت جاهلی است آن پیشنهادی که در آیه اول سوره «احزاب» آمده است (يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ وَلاَ تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ) این بود آنها پیشنهاد داده بودند همان طور که بحثش گذشت که شما از محکوم کردن آلهه ما از اعلام بطلان آنها دست بردارید ما هم کم و بیش به اسلام شما گرایش پیدا می کنیم این طرح ها را خدای سبحان فرمود طرد کن این پیشنهادی که کفار و منافقین می دهند اینها را کاملاً باطل اعلام کن.

سرّ تصریح به اسم ظاهر در آیه (وَمَن يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ)

ص: ۱۲۴۵

مطلب دیگر اینکه در آیه ۳۶ فرمود هیچ مرد باایمان و هیچ زن باایمان حق ندارد در برابر حکم خدا و پیامبر، اِعمال اختیار کند بعد نفرمود «و من یعصهما» بلکه فرمود: (وَمَن يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ) اگر ضمیر می آورد کار اسم ظاهر را می کرد برای اینکه در جمله قبل فرمود: (إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْراً أَن يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ) در جمله بعد فرمود: (وَمَن يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ) اگر می فرمود «و من یعصهما» کافی بود اما برای اهمیت مطلب، تصریح به اسم ظاهر کرد (یک) و اگر به ضمیر تثنیه اکتفا می کرد احتمال اینکه ضمیر تثنیه به مؤمن و مؤمنه برگردد هم بود (دو) گرچه این احتمال ضعیف است ولی بالأخره برای عظمت و اهمیت مسئله عصیان، اسم خدا و پیامبر را بالصراحه برد.

لزوم تبعیّت از فرمان الهی در جواز ازدواج با همسر مطلقه زید

پرسش: شأن نزول این آیه ۳۶ چیست؟

پاسخ: مقدمه است برای جریان زید برای طرد سنّت جاهلی این وقتی حکمی کرد این است هم بخشی مربوط به جریان احزاب است هم بخشی پیش درآمد است برای همین جریان زید که فرمود وقتی خدا سبحان پسرخوانده را پسر نمی داند و ازدواج با همسر پسرخوانده را [پس از جدایی آن زن از پسرخوانده] جایز می داند دیگر کسی حقّ اعتراض ندارد.

پرسش: اشاره به آن داستانی نیست که وقتی زید از زینب خواستگاری کرد زینب گفت که من از خانواده بزرگواری هستم؟

پاسخ: نه، آنجا که حکم کردند پیامبر، آنجا حکمی نکرد این مربوط به همین حکمی است که خدای سبحان درباره (لِكَيْ لاَ يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ) (۱) آن بهانه ای بود حالا آن هم حاضر شده است که با زید ازدواج بکند آنجا خدا حکمی نکرده بود آن زن می گفت مثلاً من برترم همین.

ص: ۱۲۴۶

۱- (۹) . احزاب/سوره۳۳، آیه۳۷.

سرّ عدم تذکر قرآن به عصیان خدا بودنِ عصیان رسول

مطلب دیگر اینکه در سوره مبارکه «نساء» آمده است که اگر کسی پیامبر را اطاعت کند خدا را اطاعت کرده آیه هشتاد سوره مبارکه «نساء» این است (مَن یُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللّهَ وَمَن تَوَلَّی فَمَا أَرْسَلْنَاکَ عَلَیْهِمْ حَفِیظاً) در آنجا فرمود اطاعت رسول، اطاعت خداست اما اینجا نفرمود «و من یعص الله فقد عصی الله» یکی از نکاتش می تواند این باشد که در این آیه ۳۶ و آیات بعد به دو قسمت دارد توجه می دهد یکی بحث های تبلیغی و احکام الهی است که رسول از آن جهت که رسول است از ذات اقدس الهی پیام را نقل می کند یکی هم حکم ولایت و رهبری است که بر اساس (النَّبِیُّ أَوْلَی بِالْمُؤْمِنِینَ مِنْ أَنْفُسِهِم) که آیه شش همین سوره بود و گذشت آن تنظیم می شود، بر اساس (النَّبِیُّ أَوْلَی بِالْمُؤْمِنِینَ مِنْ أَنفُسِهِمْ) اگر حضرت یک حکم ولایی کرد اطاعتش واجب است پس وجود مبارک پیامبر به دستور خدا یک حکم ولایی دارد که اگر آن حکم ولایی را اِعمال کرد «قضی رسول الله» شد عصیانش حرام است یک سلسله احکام تبلیغی دارد که از خدای سبحان نقل می کند اگر کسی تخلّف کرد در حقیقت عصیان خداست نه عصیان رسول، لذا چون دو مطلب است از هر دو جداگانه یاد کرده است هم در بخش اطاعت فرمود: (إِذَا قَضَی اللَّهُ وَرَسُولُهُ) هم در بخش عصیان فرمود: (وَمَن یَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ).

علت مفرد آوردن ضمیر در آیه (اسْتَجِیبُوا لِلّهِ وَلِلرَّسُولِ)

اما در موارد دیگر نظیر سوره مبارکه «نساء» و مانند آن آنجا که پیامبر از آن جهت که احکام الهی را نقل می کند مطرح است دیگر دو حکم نیست لذا گاهی با اینکه اسم خدا و پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) مطرح است ضمیر را مفرد می آورد که فرمود: (اسْتَجِیبُوا لِلّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاکُمْ) (۱) نه «دعواکم» برای اینکه دعوت خدا و پیامبر یکی است نفرمود «استجیبوا لله و للرسول اذا دعواکم» اما آنجا که حکم خدا را پیامبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) نقل می کند و حکم ولایی و رهبری خاص خودش را دارد که اسامه را مثلاً امیر لشکر می کند فلان شخص را خلیفه خود قرار می دهد فلان شخص را مأمور فلان شهر می کند اینها دیگر حکم ولایی است که بر اساس آیه شش این سور ه (النَّبِیُّ أَوْلَی بِالْمُؤْمِنِینَ) صادر می شود بنابراین آنجا که صِرف حکم الهی است نقل می کند خب ضمیر بر مفرد است اما آ نجا که حکم الهی است و در کنارش به دستور خدا حکم رهبری است آنها را جداگانه ذکر می کند.

ص: ۱۲۴۷

۱- (۱۰) . انفال/سوره۸، آیه۲۴.

سرّ تعدد تعبیرات در ریشه کن کردن حرمت همسر پسرخوانده

مطلب بعدی آن است که برای اینکه این مسئله جاهلیّت کلاً طرد بشود فرمود پسرخوانده، پسر نیست (یک) و اصولاً وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) در این عصر یعنی عصر نزول این آیه، پدر هیچ مردی نیست (دو) خب این منافات ندارد که بعدها که حسن و حسین(سلام الله علیهما) بالغ شدند و جزء رجال شدند پیامبر، پدر اینها باشد ولی آن وقتی که این آیه نازل شد فرمود: ﴿أَبَا أَحَدٍ مِن رِّجَالِكُمْ﴾ نیست وجود مبارک حسنین(سلام الله علیهما) تا پیامبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) زنده بود جزء رجال نبودند برای اهمیت این مطلب گاهی می فرماید پسرخوانده، پسر نیست گاهی می فرماید همسرِ پسرخوانده برای پدرخوانده حلال است گاهی می فرماید اصولاً پیامبر پدر هیچ کدام از مردهای شما نیست. ابلاغ این کار نظیر مسئله صوم و صلات نیست که تکلّفی را به همراه نداشته باشد یک سنّت دیرپای جاهلی را می خواهد ریشه کن کند بنابراین خشیت ممکن است باشد.

نفی خشیت پیامبر در طرد سنّت جاهلی

فرمود در این زمینه نه تنها وجود مبارک پیغمبر اسلام(صلّی الله علیه و آله و سلّم) انبیا(علیهم السلام) عموماً این طورند که در تبلیغ رسالت از هیچ کسی خشیتی ندارند ﴿الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالاَتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلاَ يَخْشَوْنَ أَحَداً إِلَّا اللَّهَ﴾ اینها در خشیت موحّدند برخی ها اصلاً اهل خشیت نیستند اینها متهوّرند و ناقص اند خدا نیروی غضب را به انسان داد که انسان برابر نیروی غضب خودش را حفظ بکند از خودش دفاع بکند خشیت حسابی دارد خوف حسابی دارد این برای دفع منافی است این را خدا عطا کرده است نظیر قوّه ای که برای جذب ملایم است که آن را هم خدا عطا کرده است برای حفظ حیات، افراد متهوّر که بی باک اند و ماجراجویانه عمل می کنند اینها ناقص اند افرادی که هم از خدا می ترسند هم از خلق خدا می ترسند اینها در خشیت نه در خوف، در خشیت که مهم تر از خوف است موحد نیستند ولی انبیای الهی به دنبال آنها اولیا(علیهم السلام) اینها در خشیت موحّدند فقط از خدا می ترسند خشیت آن تأثّر قلبی است که بداند این شخص یا این شیء منشأ اثر است از مار و عقرب خوف دارند نه خشیت آن که مؤثر حقیقی است خدای سبحان است فرمود مبلّغان الهی فقط از خدا خشیت دارند و از احدی خشیت ندارند پس اینها در خشیت موحّدند قهراً در رجاء و اینها هم موحد خواهند بود و وجود مبارک حضرت برای طرد سنّت جاهلی پسرخوانده هیچ خشیتی ندارد و انجام می دهد.

ص: ۱۲۴۸

نفی مطلق خشیت از غیر خدا از انبیای الهی و مبلّغان دین

نکته اساسی این است که آیا انبیا اصلاً خشیت ندارند یا در کارهای تبلیغی خشیت ندارند چون در اینجا اینها را در تبلیغ دارای خشیت توحیدی معرفی کرده است. پاسخش این است که کارهای انبیا چه قولشان چه فعلشان چه تقریرشان حجّت است می شود تبلیغ، ممکن است احیاناً کاری را در حال انفراد داشته باشند که مِساس دینی نداشته باشد اگر [بشود] فرض کرد; ولی کارهای اینها حجّت است یا حجّت بر وجوب است یا حجّت بر جواز است سهو و نسیان که ندارند خطا و خطیئه که ندارند می شود حجت الهی اگر فعل معصوم، قول معصوم، تقریر معصوم(علیهم السلام) حجت شرعی است اینها در همه اینها مبلّغان احکام الهی و حِکم الهی اند در هیچ کدام از این مرحله از غیر خدا خشیت ندارند بنابراین نمی شود گفت اینها مثل مبلّغان عادی اند که کارهای فراوانی دارند تبلیغ هم دارند اینها در تبلیغ خشیت ندارند خیر، اینها در هیچ کار از غیر خدا خشیت ندارند برای اینکه جمیع کارهایشان تبلیغی است بر اساس ﴿إِنَّ صَلاَتِی وَنُسُکِی وَمَحْیَایَ وَمَمَاتِی لِلّهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ﴾ (۱) همه شئون اینها تبلیغ الهی است می شود حجت خدا.

عدم تعارض نفی خشیت با ارتزاق حوزه ها از خمس

پرسش:...پاسخ: فرمود: ﴿خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَکِّیهِم بِهَا وَصَلِّ عَلَیْهِمْ﴾ (۲) در سوره مبارکه «توبه» به وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) فرمود اینها وقتی مالشان را ندادند ناپاک اند این ﴿تُطَهِّرُهُمْ﴾ که مجزوم نیست این مرفوع است اگر مجزوم بود جواب امر بود یعنی «خُذ من أموالهم صدقةً» که «تطهّرهم» یعنی تو آنها را تطهیر می کنی اما این مرفوع است ﴿خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ﴾ چون مرفوع است جوابِ امر نیست این جمله ﴿تُطَهِّرُهُمْ﴾ در محلّ نصب است تا صفت باشد برای صدقه، فرمود اینها ناپاک اند باید وجوه را بدهند تا پاک بشوند اگر کسی روحانی است اگر هم گرفته برای تطهیر مردم است و اگر کسی معتقد نباشد که خب راه دیگری دارد ولی اگر معتقد بود به خدا و قیامت باید بداند که اگر وجوه شرعیه خود را نداد ناپاک است و اگر کسی ـ خدای ناکرده ـ تبلیغش تبلیغ الهی نبود یا وجوه را گرفت در غیر راه صرف کرد بله این اشکال وارد است وگرنه این حقّ خودش را می گیرد نه حقّ دیگری را ﴿خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ﴾ یعنی «صدقه مطهّره» قبلاً اینها آلوده اند آن که ـ معاذ الله ـ باور نکرده گرفتار ﴿وَشَارِکْهُمْ فِی الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلاَدِ﴾ (۳) می شود آن که باور کرده می گوید برای اینکه من از رجس و رجز بپرهیزم که خدا امر کرد فرمود: ﴿وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ﴾ (۴) من باید بپرهیزم با حوزه ها رابطه صمیمی برقرار می کنم آن وقت اینها در کنار سفره خدا نشستند نه در کنار سفره مردم.

ص: ۱۲۴۹

۱- (۱۱) . انعام/سوره۶، آیه۱۶۲.

۲- (۱۲) . توبه/سوره۹، آیه۱۰۳.

۳- (۱۳) . اسراء/سوره۱۷، آیه۶۴.

۴- (۱۴) . مدثر/سوره۷۴، آیه۵.

ما که دیگر بیش از یک قانون نداریم این قانون به ما می گوید خدای سبحان حقوقی را مشخص کرده است مردم احکامشان را باید از حوزه ها یاد بگیرند علومشان را باید از حوزه ها یاد بگیرند یک عدّه باید بیایند حوزه و معارف الهی را یاد بگیرند (لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ) (۱) اگر این چنین است هم مردم وظیفه شان را انجام می دهند هم حوزویان وظیفه شان را انجام می دهند منتها اگر کسی به مسائل الهی آشنا باشد با آزادی دارد زندگی می کند.

تفاوت خوف و خشیت

پرسش: در آیات دیگر به انبیا خوف نسبت داده می شود مثلاً درباره حضرت موسی فرمود: (خَائِفاً يَتَرَقَّب). (۲) (۳)

پاسخ: خوف است خوف چیز خوبی است نه خشیت، آدم وقتی مار و عقرب را می بیند باید کنار برود اتومبیل به سرعت می آید باید کنار برود، سیل و آتش است، باید خوف داشته باشد خوف، ترتیب اثر عملی است اما خشیت، تأثّر قلبی است یعنی غیر او را مؤثّر بداند آتش که مؤثر نیست آب که مؤثر نیست سیل که مؤثر نیست آن که «بيده الإحياء و الإماته» که «هو الله» است او مؤثر است خوف، ترتیب اثر عملی است که هر عاقلی باید این کار را انجام بدهد. فرمود: (وَكَفَى بِاللَّهِ حَسِيباً).

همراهی خلوص نیت با کفایت الهی در تبلیغ

فرمود چه دور باشد چه نزدیک باشد چه کم باشد چه زیاد باشد چه مستور باشد چه مشهور باشد (يأتِ بِهَا اللَّهِ) خدای سبحان می داند در موقع حسابرسی چه کسی تبلیغش الهی بود چه کسی تبلیغش الهی نبود در خود روایات نماز جماعت ملاحظه فرمودید آنجا دارد اگر کسی بین خود و خدای خودش گناهی دارد که جزء مطالبه الهی است هنوز آن گناه را برطرف نکرده جلو نایستد (۴) (۵) خب این هم هست (لِمَ تَقُولُونَ مَا لاَ تَفْعَلُونَ) (۶) هم هست از این طرف به واعظ غیر متّعظ دستور می دهد از این طرف به امام جماعت غیر عادل دستور می دهد همه اینها را گفته از آن طرف به مردم هم گفته حقوق مسلّم حوزویان را باید بپردازید.

ص: ۱۲۵۰

۱- (۱۵) . توبه/سوره۹، آیه۱۲۲.

۲- (۱۶) . قصص/سوره۲۸، آیه۱۸.

۳- (۱۷) . قصص/سوره۲۸، آیه۲۱.

۴- (۱۸) . مستطرفات السرائر، ابن إدريس الحلی،ج۱،ص ۵۷۰.

۵- (۱۹) . وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی،ج۸، ص۳۱۷.

۶- (۲۰) . صف/سوره۶۱، آیه۲.

لزوم توجه به ارث و محرمیّت و حرمت نکاح در فرزندخواندگی

بعد فرمود وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) پدر هیچ کسی نیست پس پسرخواندگی اثری ندارد و الآن هم اگر کسی، کسی را به عنوان پسر خود یا دختر خود قرار می دهد این باید با اَسناد کافی باشد که نه محرمیّت است نه حرمت نکاح است نه میراث است بخواهد مالی را به نام او قرار بدهد یک عطای خاصّی است یک هبه مخصوصی است از سنخ میراث نیست باید جریان محرمیّت را فکر کند حرمت نکاح را فکر کند میراث را فکر کند و مانند آن.

همراهی علما با امام(رضوان الله علیه) در انقلاب و عطیه بودن شجاعت او

پرسش:... پاسخ: خب آن شجاعت (ذٰلِکَ فَضْلُ اللّهِ یُؤْتِیهِ مَن یَشَاءُ) (۱) (۲) (۳) (۴) برنامه های الهی هم هست از یک طرف، از طرفی هم اوصاف نفسانی یکسان نیست، از طرف دیگر تشخیص وظیفه هم یکسان نیست شجاعت، سخاوت اینها نعمتی است که خدا به هر کس نمی دهد تشخیص وظیفه هم این طور نیست که خدا به هر کسی عطا بکند این چنین نیست که حالا شما بگویید مرحوم شهید نواب صفوی در سنّ جوانی شهامتی داشت که از خیلی ها برنمی آمد آن دیگر (ذٰلِکَ فَضْلُ اللّهِ یُؤْتِیهِ مَن یَشَاءُ) اما تا آنجا که ممکن است مطابق وظیفه اقدام کردند امام(رضوان الله علیه) رهبری را به عهده گرفته همه اینها حمایت کردند آن چند سال تقریباً چهارده سال که امام(رضوان الله علیه) در ایران مخصوصاً در قم حضور فیزیکی نداشتند همین مراجع بودند حفظ کردند اعلامیه های اینها، همراهی اینها، موافقت آنها، آن بحبوحه ای که ازهاری آمده و حکومت نظامی تشکیل داد همین مراجع اعلامیه دادند حفظ کردند تا امام تشریف بیاورند بالأخره اینها کم کار نکردند.

۱- (۲۱) . مائده/سوره۵، آیه۵۴.

۲- (۲۲) . حدید/سوره۵۷، آیه۲۱.

۳- (۲۳) . مائده/سوره۵، آیه۵۴.

۴- (۲۴) . جمعه/سوره۶۲،آیه۴.

تبیین سه سِمت برای رسول خدا(صلّی الله علیه و آله و سلّم)

فرمود وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) رسول خداست (یک) و خاتم مرسلین نبود خاتم نبیّین بود (دو) اینکه دارد وجود مبارک حضرت فرمود: «لا نبیّ بعدی» (۱) برای اینکه این ذوات قدسی سه سِمت دارند یک سِمت است که اخبار را از طرف ذات اقدس الهی دریافت می کنند اَنباء را و اخبار را دریافت می کنند از آن جهت می شوند نبی که گزارش را دریافت می کنند سِمت دیگر آن است که این گزارش های دریافت شده را به مردم ابلاغ می کنند می شود رسول، سِمت سوم که پشتوانه این دو سِمت است مقام ولایت است که هر نبیّ و رسولی، ولیّ است اما هر ولیّ ای، نبی و رسول نیست ولایت یک مقام تکوینی است که پشتوانه خبریابی و خبررسانی است فعلاً بحث در آن مقام ولایت نیست بحث در گرفتن خبر است و رساندن خبر.

تبیین مقام خاتم النبیین بودن پیامبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم)

هر خبررسانی فرع بر خبریابی است ممکن است کسی نبی باشد و رسول نباشد مثل انبیایی که مأمور بودند برای خودشان اما ممکن نیست کسی رسول باشد و نبی نباشد اینکه ذات اقدس الهی فرمود او خاتم نبیّین است یعنی ممکن نیست کسی بعد از پیامبر بگوید که برای من هم وحی تشریعی نازل می شود، ولو تنها برای خودش باشد این دیگر ممکن نیست اگر می فرمود خاتم مرسلین است ممکن بود کسی ادّعا کند که ما رسول نیستیم ولی خدا به ما وحی می فرستد ما برای خودمان نبی هستیم دیگر لازم نیست زیر شریعت پیامبر اسلام برویم از این جهت بین خاتم نبیّن و خاتَم مرسلین فرق است و خاتَم هم دقیق تر از خاتِم است خاتَم یعنی مُهر قبلاً آن نام ها را روی انگشتر می نوشتند که هم به دست می گذاشتند هم در موقع مُهر اسناد از این مهر استفاده می کردند می شد خاتَم، خاتَم یعنی «ما یُختم به الشیء» وقتی سندی تمام می شد بعد مهر می کردند وجود مبارک حضرت، مهر اسناد نبوّت است دیگر بعد از او نبی ای نیست چون بعد از مهر کردن دیگر جایی برای نوشتن نیست (خَاتَمَ النَّبِيِّينَ) است.

۱- (۲۵) . من لا یحضره الفقیه، شیخ صدوق، ج۴، ص۱۶۳.

بررسی معنای ادبی و حکمی «کان» در (کَانَ اللَّهُ بِکَلِّ شَیْ ءٍ عَلِیماً)

خدای سبحان (بِکُلِّ شَیْ ءٍ عَلِیماً) این هم مستحضرید که کلمه «کان» وقتی به خدای سبحان اسناد داده می شود هم از زمان منسلخ است که نمی شود گفت «کان الله» یعنی خدا در سابق این طور بود قبلاً، الآن، بعداً خدای سبحان علیم بود و هست و خواهد بود این منسلخ از زمان است این را در کتاب های ادبی به اینجا رسیدند در کتاب های ادبی ملاحظه فرمودید که گفتند «کان» ای که به خدای سبحان اسناد دارد از زمان منسلخ است اما نکته دیگری که در ادبیات نیست این کار حکمت است نه ادبیات این است که «کان»ای که به ذات اقدس الهی اسناد داده می شود فعل نیست حرف است نظیر «إنّ» و «أنّ» اگر چیزی را رفع می دهد چیزی را نصب می دهد این دیگر فعل و فاعل یا فعل و مفعول نیست این کونِ رابط است کون رابط حرف است فعل نیست این معنای دوم در کتاب های ادبی نیست اما آن معنای اول در کتاب های ادبی هست که «کان»ای که به ذات اقدس الهی اسناد داده می شود منسلخ از زمان است.

علت کثرت امر خداوند به ذکر کثیر

بعد برای اینکه ما را با معارف بهتر و برتر آشنا کند و زمینه آن سراج مبین بودن پیامبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) را تبیین کند فرمود شما در معرض خطرید مگر این وسوسه، شما را رها می کند شب باشد روز باشد (یُوَسْوِسُ فِی صُدُورِ النَّاسِ) (۱) هست اگر شب، روز و مانند آن هرگز شما مصون از وسوسه نیستید چه شب چه روز باید به یاد خدا باشید ذکرالله برای طرد وسوسه است ذکر خدا نظیر نماز واجب یا روزه واجب یا حج و امثال ذلک نیست که یک محدوده خاص داشته باشد نماز یک رکعات مخصوص دارد واجبش مشخص، مستحبش مشخص، زمانش هم مشخص، صوم هم همین طور اما ذکر، تنها چیزی است که در قرآن به کثرت به آن امر شده است برای آن است که ما هر لحظه در معرض وسوسه ایم (یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اذْکُرُوا اللَّهَ ذِکْراً کَثِیراً).

۱- (۲۶) . ناس/سوره۱۱۴، آیه۵.

بررسی قرآنی پاداش ذکر کثیر

چون خودش فرمود: (فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ) (۱) پاداشش این است که اگر شما زیاد به یاد ذات اقدس الهی بودید او هم زیاد به یاد شماست اگر (فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ) یک شرط و جزایی است یک تعهّد متقابلی است که خودش فرمود: (أَوْفُوا بِعَهْدِي أُوفِ بِعَهْدِكُمْ) (۲) پس اگر ما یک بار به یاد خدا بودیم خدا هم به یاد ماست اگر خدا را فراموش کردیم خدا هم به ما می فرماید: (كَذلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيتَهَا وَكَذلِكَ الْيَوْمَ تُنسَى)، (۳) (نَسُوا اللّهَ فَنَسِيَهُمْ) (۴) که آنجا نسیان به معنی ترک است نه ــ معاذ الله ــ به معنی فراموشی، منتها بر اساس (مَن جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا) (۵) ذکر الله، حَسنه است اگر کسی یک بار به یاد خدا بود ذات اقدس الهی ده بار به یاد اوست این طور نیست که فقط یک بار به یاد ما باشد درباره سیّئه گفته شد (جَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا) (۶) اما درباره حسنه گفته شد (مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا) (۷) (۸) (یک) (مَن جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا) (دو) اگر او به یاد ما باشد ما مصونیم، فرمود: (فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ) اینجا هم فرمود: (اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْراً كَثِيراً) در بخش قبلی هم یعنی آیه ۳۵ که از مسلمین و مؤمنین و مسلمات و مؤمنات و اینها به عظمت یاد کرد فرمود: (وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيراً وَالذَّاكِرَاتِ).

۱- (۲۷) . بقره/سوره۲، آیه۱۵۲.

۲- (۲۸) . بقره/سوره۲، آیه۴۰.

۳- (۲۹) . طه/سوره ۲۰، آیه۱۲۶.

۴- (۳۰) . توبه/سوره۹، آیه۶۷.

۵- (۳۱) . انعام/سوره۶، آیه۱۶۰.

۶- (۳۲) .شوری/سوره۴۲، آیه۴۰.

۷- (۳۳) . نمل/سوره۲۷، آیه۸۹.

۸- (۳۴) . قصص/سوره۲۸، آیه۸۴.

کلمه «الله» برجسته ترین نام در اسمای الهی

آنها که راه های اهل معرفت را طی کردند می گویند در اسمای الهی کلمه «الله» که مثلاً اسم اعظم است برجسته ترین نام است ذکر خالق باشد، ذکر رازق باشد، ذکر قابض و محیی و ممیت باشد همه اینها یاد اوست اما کلمه طیّبه الله یک برکت افزون تری دارد فرمود: (یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اذْکُرُوا اللَّهَ ذِکْراً کَثِیراً) تا آن پاداش کثیر داشته باشد.

تبیین مراتب ذکر و فرق آن با ذُکر

(وَسَبِّحُوهُ) ذکر هم البته مصادیقی دارد آن ضعیف ترین و رقیق ترین و نازک ترین و نازل ترین و کم اثرترین همان ذکر لفظی است آن ذُکر یعنی یاد خدا در دل است که آن آثار فراوانی دارد این ذکر لفظی هم البته بی اثر نیست ثواب خاصّ خودش را دارد تسبیح هم مصادیق فراوانی دارد.

تبیین معنای (بُکْرَهً وَأَصِیلًا) در تقیید و تفسیر ذکر

این (بُکْرَهً وَأَصِیلًا) یا نظیر ذکر کثیر است یعنی صبح و شام؛ ما وقتی می خواهیم بگوییم دائماً هست می گوییم صبح و شام یا نه، صبح که وارد روز می شوید روزتان را با تسبیح بامداد بیمه کنید، شب که وارد محدوده دیگر می شوید فرصت شب را با تسبیح شبانه بیمه کنید که طلیعه امر وقتی بیمه بشود تا آخر محفوظ است پس این (بُکْرَهً وَأَصِیلًا) یا کنایه از دوام است مثل اینکه بگوییم صبح و شام، صبح و شام این کار را می کند یعنی دائماً این کار را می کند یا نه، این دو وقت تحوّل را تأمین کنید که سایر اوقات تأمین بشود یا نه، چون در بهشت برزخی (لَهُمْ رِزْقُهُمْ فِیهَا بُکْرَهً وَعَشِیّاً) آنجا روزی ها بامداد است و شامگاه؛ دو وقت روزی می دهند اینجا هم شما (بُکْرَهً وَأَصِیلًا) این دو وقت حساس را دریابید که آن دو نوبت غذای بهشت برزخی و مانند آن به شما برسد (وَسَبِّحُوهُ بُکْرَهً وَأَصِیلًا).

شمول صلوات الهی بر مؤمنین و لزوم قدرشناسی آن

بعد فرمود قدرتان را بدانید خدا بر شما صلوات می فرستد این کم نیست بعدها می رسیم که خدا بر پیغمبر(علیه و علی آله آلاف التحیّه و الثناء) صلوات می فرستد همان آیه (إِنَّ اللَّهَ وَمَلاَئِکَتَهُ) (۱) اما همین جا به ما فرمود خدا بر شما صلوات می فرستد وقتی خواجه نصیر(رضوان الله علیه) نام مبارک سیّد مرتضی را در درس می برد می گفت «صلوات الله علیه» شاگردان خواجه نصیر تعجب می کردند که شما چطور بر یک عالِم و روحانی صلوات می فرستید فرمود: «کیف لا یُصلّی علی المرتضی» (۲) برای اینکه خدا در آیه ۴۳ سوره «احزاب» دارد (هُوَ الَّذِی یُصَلِّی عَلَیْکُمْ) خب اگر کسی مؤمن وارسته باشد مورد صلوات خداست حیف نیست انسانی که می تواند مورد تصلیه الهی باشد خود را به غیر خدا بفروشد؟!

«و الحمد لله ربّ العالمین»

۱- (۳۵) . احزاب/سوره۳۳، آیه۵۶.

۲- (۳۶) . الکُنی و الالقاب، ج۲، ص۴۸۲.

آیات ۴۱ تا ۴۸ سوره احزاب ۹۲/۰۲/۱۷

Your browser does not support the audio tag.

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْراً كَثِيراً (۴۱) وَسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلاً (۴۲) هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلاَئِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُم مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيماً (۴۳) تَحِيَّتُهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سَلاَمٌ وَأَعَدَّ لَهُمْ أَجْراً كَرِيماً (۴۴) يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِداً وَمُبَشِّراً وَنَذِيراً (۴۵) وَدَاعِياً إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَسِرَاجاً مُّنِيراً (۴۶) وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ بِأَنَّ لَهُم مِّنَ اللَّهِ فَضْلاً كَبِيراً (۴۷) وَلاَ تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ وَدَعْ أَذَاهُمْ وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلاً (۴۸))

علت مخاطب شدن پیامبر در چند جای سوره به «یا ایها النبی»

ص: ۱۲۵۶

سوره مبارکه «احزاب» چون در مدینه نازل شد و مقدمات تأسیس نظام اسلامی از یک سو و تبیین فقه و حقوق و اخلاق اسلامی از سوی دیگر به عهده سوَر مدنی است لذا در این سور ه چند جا از وجود مبارک پیامبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) به عنوان (يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ) (۱) (۲) (۳) (۴) (۵) یاد می کند و احکام خاص را هم مطرح می کند.

دلیل ذکر نام «زید» در قرآن کریم

جریان ذکر اسم زید برای آن است که این یک مسئله روز شد مرتب منافقین و کفار وسیله اذیت حضرت را فراهم می کردند لذا نام زید در قرآن کریم آمده است که فرمود: (فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِّنْهَا وَطَراً) (۶) اسم زید را برد برای اینکه بهانه و دسیسه و وسیله کفار و منافقین را بگیرد.

تبیین وظیفه انبیا به ابلاغ احکام

بعد یک اصل کلی را برای سلسله انبیا که جزء احکام نبوّت عامه است مطرح فرمود، فرمود شما هم مطابق همین اصل کلی عمل کنید شما موظفید که احکام الهی را ابلاغ کنید اگر احیاناً هراس دارید که مردم نپذیرند آن تتمیمش به عنایت الهی است نظیر (بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِن رَبِّكَ) بعد فرمود: (وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ) (۷) اینجا هم فرمود شما این حکم را به مردم بازگو کنید که پسرخوانده، پسر نیست و همسرِ او هم همسرِ پسر انسان نیست حرمت ازدواج، محرمیّت، جریان ارث هیچ کدام از اینها درباره پسرخوانده یا دخترخوانده جاری نیست این حکم را ذات اقدس الهی تنظیم کرد و شما این حکم را ابلاغ کنید و از اعتراض مردم نهراسید اینها گرفتار سنّت جاهلی اند.

ص: ۱۲۵۷

۱- (۱) . احزاب/سوره۳۳، آیه۱.

۲- (۲) . احزاب/سوره۳۳، آیه۲۸.

۳- (۳) . احزاب/سوره۳۳، آیه۴۵.

۴- (۴) . احزاب/سوره۳۳، آیه ۵۰.

۵- (۵) . احزاب/سوره۳۳، آیه۵۹.

۶- (۶) . احزاب/سوره۳۳، آیه۳۷.

۷- (۷) . مائده/سوره۵، آیه۶۷.

دلیل امر شدن پیامبر به اقتدای از وحی نه به انبیا

بعد فرمود اصلاً سلسله انبیا قاعده شان این است انبیا در خشیت موحّدند (الَّذِینَ یُبَلِّغُونَ رِسَالاَتِ اللَّهِ وَیَخْشَوْنَهُ وَلاَ یَخْشَوْنَ أَحَداً إِلَّا اللَّهَ وَکَفَی بِاللَّهِ حَسِیباً) (۱) شما هم مشمول همین قاعده کلی نبوّتید نظیر آنچه در سوره مبارکه «انعام» گذشت فرمود: (أُولئِکَ الَّذِینَ آتَیْنَاهُمُ الْکِتَابَ وَالْحُکْمَ وَالنُّبُوَّهَ فَإِن یَکْفُرْ بِهَا هؤُلاَءِ فَقَدْ وَکَّلْنَا بِهَا قَوْماً لَیْسُوا بِهَا بِکَافِرِینَ) بعد فرمود: (أُولئِکَ الَّذِینَ هَدَی اللَّهُ فَبِهُدَاهُمُ اقْتَدِهْ) (۲) (۳) نه «بهم اقتده» به انبیا اقتدا نکن اما به آن وحی الهی که برای همه انبیا آمده است اقتدا بکن (فَبِهُدَاهُمُ اقْتَدِهْ) نه «بهم اقتده» اینجا هم مسئله توحید در خشیت که مطرح شد بازگشتش به این است که (فَبِهُدَاهُمُ اقْتَدِهْ) نه «بهم اقتده» انبیا وظیفه شان این طور است که احکام الهی را فرا می گیرند به مردم ابلاغ می کنند و هراس هم ندارند پس آنچه را شما هراس دارید بدانید که خدا تتمیم می کند.

علت مفرد آوردن فعل در(وَتَخْشَی النَّاسَ) و جمع آوردن در (الَّذِینَ یُبَلِّغُونَ ...)

لذا در آیه ۳۷ همین سوره «احزاب» آنجا فعل را مفرد آورد فرمود: (وَتَخْشَی النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَن تَخْشَاهُ) که آنجا خطاب به شخص پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) است اینجا هم برای سلسله انبیاست که جمع آورد فرمود انبیا اصولاً ـ از غیر خدا خشیت ندارند شما هم که از سلسله انبیا(علیهم السلام) هستید نباید از غیر خدا خشیت داشته باشید این سرّ اینکه آنجا فعل مفرد است و اینجا جمع.

ص: ۱۲۵۸

۱- (۸) . احزاب/سوره۳۳، آیه۳۹.

۲- (۹) . انعام/سوره۶، آیه۸۹.

۳- (۱۰) . انعام/سوره۶، آیه۹۰.

سِرّ ذکر سیره انبیا در آیه (الَّذِینَ یُبَلِّغُونَ)

سرّ ذکر سیره انبیا برای آن است که آن خطّ مستقیم وحیانی را بیان کند همان طوری که آیه نود سوره «انعام» نفرمود به انبیا اقتدا کن بلکه فرمود به راه انبیا که راه الهی است اقتدا کن اینجا هم که توحید در خشیت را مطرح می کند عصاره اش این است که راه انبیا که راه وحیانی است باید قُدوه شما باشد.

لزوم آشنایی مؤمنین به سیره نبوی و تبعیت آن

همان طوری که وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) به آن اصول و اخلاق و آداب الهی آشنا شدند مؤمنان هم به تبعیّت آن حضرت باید به امور الهی آشنا بشوند چون هر انسانی هر لحظه در معرض آسیب و گزند است این وسوسه، انسان را رها نمی کند آن ابلیس که از درون وسوسه می کند شیاطین انس هم که از بیرون آسیب می رسانند لذا فرمود: (یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اذْکُرُوا اللَّهَ ذِکْراً کَثِیراً) خیلی به یاد خدا باشید البته ذکر زبانی رقیق ترین و نازل ترین ذکر است لذا کمترین ثواب را دارد ذُکر الهی که یاد قلبی خداست آن بهترین ثواب را دارد.

معنای اخلاص در حدیث «من قال لا اله الا الله مخلصاً»

شما این روایات نورانی که مرحوم صدوق در توحید نقل کرد آنجا ملاحظه فرمودید که فرمود: «مَن قال لا اله الاّ الله مخلصاً دخل الجنّه و اخلاصه أن تحجزه لا اله الاّ الله عمّا حرّم الله عزّ و جلّ» (۱) فرمود اگر کسی مخلِصاً این کلمه را بگوید اهل بهشت است بعد در ذیل حدیث، خود حضرت اخلاص را معنا کرده فرمود اخلاص این کلمه این است که این کلمه مانع گناه او باشد «مَن قال لا اله الاّ الله مخلصاً دخل الجنّه و اخلاصه أن تحجزه لا اله الاّ الله عمّا حرّم الله عزّ و جلّ» آ ن وقت این می شود ذُکر و یاد قلبی، نام لسانی یک درجه ثواب دارد یاد قلبی چندین درجه.

۱- (۱۱) . التوحید، شیخ صدوق، ص۲۸.

مطلب دیگر اینکه یـاد خـدا تنهـا به همـان صورت ذهنی نیست هر عمـل خیری که قربه الی الله باشـد یاد خـداست نماز، روزه، حج، عمره، صدقه، احسان، صِـله رحم، رعایت پدر و مادر، حقّ همسایه ها، حقّ جامعه اسـلامی، رعایت فقرا، رعایت نظام همه اینها ذکرالله است اگر کسـی برای رضای خدا دارد نظامش را حفظ می کند مردم را تأمین می کند همسایه ها را رسیدگی می کند فقرا و بی سرپرستان را تأمین می کند این ذکرالله است پس اعمال و عبادات، ذکرالله است اعم از عبادیّات و توصلیّاتی که به قصد قربت انجام می شود ملاحظه بفرمایید که در جریان نماز فرمود: (أَقِمِ الصَّلاَهَ لِذِکْرِی) (۱) و در سوره «جمعه» تشویق به نماز جمعه را به عنوان تشویق به ذکر خـدا یاد کرده است که (إِذَا نُودِیَ لِلصَّلاَهِ مِن یَوْمِ الْجُمُعَهِ فَاسْعَوْا إِلَی ذِکْرِ اللَّهِ) (۲) نه «فاسـعوا الیها» با اینکه اسم ظاهر قبلاً ذکر شـد اگر می فرمود «الیها» کافی بود از نماز جمعه به عنوان «ذکرالله» یاد می کند یا از اصلِ صـلات به عنوان «ذکری» یاد می کنـد خب همین فضـیلتی که برای نماز است برای زکات هم است ملاحظه فرمودید این روایت نورانی که دربـاره نماز وارد شـده که «الصـلاه قربان کلّ تقی» (۳) (۴) درباره زکات هم آمـده است (۵) (۶) یعنی هر انسان باتقوایی اگر بخواهـد به خـدا نزدیک شود قربه الی الله کار بکنـد مقرَّب عنـد الله باشـد قربانیِ او، وسـیله تقرّب او زکات اسـت پس (اذْکُرُوا اللَّهَ ذِکْراً کَثِیراً) مصـادیق فراوانی دارد کـثرتِ عـددی از یـک سو، تکـثّر صـنفی از سـوی دیگر همه اینها مشـمول کثرت یـاد خـداست جریـان تسبیـح هم زیرمجموعه ذکر است ذکر تسبیـح بعـد از ذکر از باب ذکر خاص بعـد از عام است.

۱- (۱۲) . طه/سوره۲۰، آیه۱۴.

۲- (۱۳) . جمعه/سوره۶۲، آیه۹.

۳- (۱۴) . الاصول من الکافی، شیخ کلینی، ج۳، ص۲۶۵، ط دار الکتب الاسلامیه.

۴- (۱۵) . نهج البلاغه، حکمت ۱۳۶.

۵- (۱۶) . الاصول من الکافی، شیخ کلینی، ج۵، ص۳۷، ط دار الکتب الاسلامیه.

۶- (۱۷) . نهج البلاغه، خطبه ۱۹۹.

سرّ مراجعه انسان به ذات اقدس ربوبی

برای اینکه انسان وقتی ذات اقدس الهی را از هر نقصی منزّه دانست به او مراجعه می کند به دو دلیل برای اینکه نقص خودش را می یابد خب همه ما فقر و نیاز خودمان را احساس می کنیم به کسی باید مراجعه کند که این دو صفت را داشته باشد یک: او خودش هیچ حاجتی نداشته باشد دو: به ما گفته باشد حاجتت را از من هم بخواه خب هر دو را ذات اقدس الهی دارد فرمود شما (الْفُقَرَاءُ إِلَی اللَّهِ) (۱) هستید، (وَسْأَلُوا اللّهَ مِن فَضْلِهِ) (۲) خب اگر خدا (غَنِیٌّ عَنِ الْعَالَمِینَ) (۳) است که است و به ما فرمود که هر چه نیاز دارید از خدا بخواهید و فرمود: (لَا یُخْلِفُ اللَّهُ وَعْدَهُ) (۴) پس وجهی ندارد ما از او چیزی نخواهیم پس (سَبِّحُوهُ) تسبیح بکنید او را تقدیس کنید او از حاجت منزّه است (یک) از خُلف وعده منزّه است (دو) چه بهتر که به سراغ او برویم (سه) (وَسَبِّحُوهُ بُکْرَةً وَأَصِیلاً).

دلالت آیه (سَبِّحُوهُ بُکْرَةً وَأَصِیلًا) بر لزوم ذکر دائمی انسان

مطلب بعدی آن است که ما در تعبیرات محاورات ادبی و عرفی هم می گوییم اول و آخر وقتی گفتیم اول و آخر یعنی این وسط هم داخل است اگر گفتیم اول و آخر جمعیت، اول و آخر محفل یعنی وسط هم داخل است اگر گفتند صبح و شام یعنی وسط روز هم داخل است اینکه فرمود: (وَسَبِّحُوهُ بُکْرَةً وَأَصِیلًا) تعبیرات عرفی ما هم همین طور است می گوییم صبح و شام این صبح و شام یعنی وسط روز هم مندرج تحت این زمان است (وَسَبِّحُوهُ بُکْرَةً وَأَصِیلًا) بنابراین هم از نظر زمان هم از نظر کیفیت و عدد ما موظّفیم زیاد به یاد حق باشیم برای اینکه مرتب در معرض وسوسه و آسیب شیطانیم این طور نیست که او یک وقت خسته بشود و بیکار باشد و رها کند تعطیلی در کار شیطنت نیست.

۱- (۱۸) . فاطر/سوره۳۵، آیه۱۵.

۲- (۱۹) . نساء/سوره۴، آیه۳۲.

۳- (۲۰) . آل عمران/سوره۳، آیه۹۷.

۴- (۲۱) . روم/سوره۳۰، آیه۶.

پرسش: اینکه پیامبر فرمود: «ذکر علیّ عباده». (۱)

پاسخ: بله این هم از مصادیق ذکر است ولایت این طور است امامت این طور است و نظر به حضرت امیر عبادت است چون ذکر به معنای لفظ نیست هر کاری که انسان را متوجه نام خدا بکند عبادت است.

تسبیحات حضرت زهرا(س) از مصادیق بارز ذکر کثیر

پرسش: تسبیحات حضرت زهرا(سلام الله علیها) از مصادیق...

پاسخ: آن ذکرِ کامل است جزء بهترین تعقیبات نماز هم همین است.

پرسش: در ذیل (اذْکُرُوا اللَّهَ ذِکْراً کَثِیراً) آمده که تسبیحات حضرت زهرا(سلام الله علیها) مصداق ذکر کثیر است.

پاسخ: بله یکی از مصادیق روشن ذکر کثیر است این تفسیر مفهومی نیست تطبیق مصداقی است از بارزترین مصادیق ذکر کثیر همین تسبیح نورانی حضرت است. (وَسَبِّحُوهُ بُکْرَةً وَأَصِیلًا) یعنی مرتب بامداد و شامگاه به یاد خدا باشید.

چگونگی اخراج از ظلمت به نور مؤمنین تحت ولایت الله

در سوره مبارکه «بقره» در همان آیهالکرسی فرمود: (اللَّهُ وَلِیُّ الَّذِینَ آمَنُوا) هدف ولایت هم این بود که (یُخْرِجُهُم مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَی النُّورِ) (۲) آنجا فرمود مؤمنین تحت ولایت الله اند و خدای سبحان مولّی علیه خود را از ظلمت ها به نور خارج می کند برای افراد عادی این اخراج به عنوان رفع است و برای اوحدیّ از اهل ایمان به عنوان دفع است افرادی که ـ خدای ناکرده ـ آلوده شدند خدا اینها را از ظلمت گناه به نور توبه و طاعت منتقل می کند این لطف الهی است کسانی که برتر از عصیان اند خدا آنها را اخراج می کند از ظلمت به نور یعنی دفع است یعنی نمی گذارد که اینها وارد ظلمت بشوند این هم یک تعبیر عادی است وقتی به کسی بگویند فلان محفل، فلان همایش یا فلان کنفرانس یا فلان گردهمایی مخصوص مثلاً فلان دانشمندان رشته خاصّ پزشکی است خب اگر کسی اهل آن رشته نباشد می گویند نرو، بیرون می کنند این بیرون می کنند معنایش این نیست که به شما اجازه می دهند که بروید داخل بعد بیرونتان می کنند معنایش این است که راه نمی دهند این اخراج گاهی رفع است گاهی دفع، نسبت به افراد عادی که مبتلا شدند خدا توفیق توبه نصیبشان می کند اینها را از ظلمت بیرون می آورد این می شود اخراجِ رفعی، درباره اوحدیّ از مؤمنان که الحمدلله آلوده نشدند این اخراج دفعی است نه رفع یعنی نمی گذارد اینها آلوده بشوند. در آن آیه فرمود: (اللَّهُ وَلِیُّ الَّذِینَ آمَنُوا یُخْرِجُهُم مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَی النُّورِ) حالا راه اخراج چیست این آیه سوره «احزاب» مشخص می کند که راه اخراج از ظلمت به نور چیست.

۱- (۲۲) . الاختصاص، شیخ مفید، ص۲۲۴.

۲- (۲۳) . بقره/سوره۲، آیه۲۵۷.

بررسی چگونگی صلوات الهی در قلوب مؤمنین

فرمود: (هُوَ الَّذِی یُصَلِّی عَلَیْکُمْ وَمَلاَئِکَتُهُ) خدای سبحان آن تصلیه آن رحمت خاص را نصیب شما می کند آن رحمت تشریعی را که نصیب همه کرده است ولی این گرایش این علاقه این کوشش [چیز دیگر است] می بینید بعضی ها همین که اول وقت می شود برای نماز اول وقت بی تاب اند بعضی ها متأسفانه می بینید با اینکه دارند اذان می گویند اینها مرتب اطراف حرم دارند می گردند مشغول بیع و شراء هستند نماز می خوانند اما آن حساسیّت را ندارند. این گرایش این طپش این علاقه که من با خدای خودم در اولین فرصت گفتگو کنم این یک نورانیّتی است در قلب هر کسی نیست، اگر این نورانیّت پیدا شد بداند این صلوات الهی است و همچنین درباره سایر کارها فرمود: (هُوَ الَّذِی یُصَلِّی عَلَیْکُمْ).

تفاوت صلوات خداوند بر پیامبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) و مؤمنین

در جریان تصلیه بر پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) با جلال و شکوه بر پیغمبر تصلیه دارد در همین سوره مبارکه «احزاب» وقتی تصلیه بر پیغمبر را یاد می کند با جلال و شکوه یاد می کند همین آیه معروف که (إِنَّ اللَّهَ وَمَلاَئِکَتَهُ یُصَلُّونَ عَلَی النَّبِیِّ یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَیْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِیماً) (۱) در همین سوره مبارکه «احزاب» با اجلال و تکریم بر پیغمبر صلوات می فرستد مستحضرید که اگر شخصیت بزرگی بخواهد از مهمان تازه وارد آن شهر احترام به عمل بیاورد با همه همراهان یا علما به دیدار او می روند اما اگر یک فرد عادی باشد ممکن است تنها خودش به دیدار او برود دیگران هم جداگانه به دیدار او بروند در تصلیه بر مؤمنین همین کار را کرده فرمود: (هُوَ الَّذِی یُصَلِّی عَلَیْکُمْ) این جمله تمام می شود (وَمَلاَئِکَتُهُ) یعنی (مَلاَئِکَتُهُ) هم «یصلّون علیکم» اینها با هم نیستند اما در آن آیه ای که معروف به تصلیه به حضرت است فرمود: (إِنَّ اللَّهَ وَمَلاَئِکَتَهُ) اینها با هم این کار را می کنند خب خیلی فرق است بین آن آیه و این آیه محلّ بحث. به هر تقدیر اگر برای آنهاست که دفع است اگر برای مؤمنین است که رفع است این تصلیه و صلوات و رحمت ویژه الهی همان حالت های نورانی است که برای انسان پیدا می شود انسان طوری است که از لغزش ها متنفّر است از کارهای حرام بیزار است وقتی پیشنهاد خلاف به او می دهند می بینند بدنش می لرزد اهل این کار نیست معلوم می شود این یک عنایت الهی است که غیر از آن هدایت عامّه نصیب او شده از این فرصت باید حدّاکثر استفاده را کرد.

۱- (۲۴) . احزاب/سوره۳۳، آیه۵۶.

چگونگی برخورد خداوند نسبت به مؤمنین در دنیا و آخرت

اگر کسی مؤمن باشد خدا در دنیا نسبت به او یک برخورد خاص دارد (یک) بعد از دنیا هم نسبت به او یک برخورد ویژه دارد (دو) در دنیا این گرایش ها و این علاقه ها و این محبت ها و این فرصت ها را در اختیار او قرار می دهد بعد از مرگ هم با سلامت هستند درست است هنگام مردن فشار هست یا در طلیعه قبر و برزخ فشار هست یا در ساهره قیامت فشار هست صحنه ای است که (يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ وَأُمِّهِ وَأَبِيه) اما در همه این موارد که یوم اللقاء است او راحت راحت است در کمال سلامت است(تَحِيَّتُهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سَلَامٌ) پس این در کمال سلامت به سر می برد. پس در دنیا برای مؤمن این خصیصه هست که (هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ) (یک) و ملائکه او هم «یصلّون علیکم» (دو) بعد از مرگ هم (تَحِيَّتُهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سَلَامٌ).

تبیین چگونگی ملاقات انسان با خداوند در قیامت

در مسئله ملاقات وقتی گفته می شود انسان به لقاءالله می رود ــ معاذ الله ــ سخن از دیدن نیست آن دو آیه ای که دارد (وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاضِرَةٌ إِلَى رَبِّهَا نَاظِرَةٌ) (۱) (۲) نفرمود عیون و ابصار فرمود وجوه ناظر است آن چهره هستی ناظر است انسان با وجه که نمی بیند با چشم می بیند و چون خدا دیدنی نیست لقای الهی لقای بصری و امثال ذلک نیست بلکه با تمام هویّت شخص این فیض نصیب او می شود گاهی از آن به وجوه یاد می کند گاهی هم نام وجوه را هم نمی برد آن روز تمام هویّت انسان، فیض خدا و رحمت الهی را ملاقات می کند خب پس در دنیا (هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ) است (لِيُخْرِجَكُم مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ) که ظلمات جمع است و با الف و لام ذکر شده نور هم مفرد است گرچه با الف و لام ذکر شده و حقیقت نور یکی است ظلمت ها، پراکندگی و راه های معاصی فراوان است.

۱- (۲۵) . سوره قیامت، آیه۲۲.

۲- (۲۶) . سوره قیامت، آیه۲۳.

علت تصریح اسم ظاهر به جای ضمیر در آیه (وَكَانَ بِالمُؤْمِنِينَ رَحِيماً)

بعد این «کان» هم که مفید استمرار است درباره مؤمنین، دلیل این تصلیه است (وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيماً) این رحمت هم رحمت خاصّه است وگرنه آن «رَحْمَةٌ للعالمین» که برای همه هست آن هدایت عامه که (هُدىً لِلنَّاسِ) (۱) برای همه هست اگر می فرمود «و کان بکم رحیما» ضمیر می آورد مطلب حاصل بود اما برای اینکه علتِ این تصلیه را ذکر بکنند اسم ظاهر آورده فرمود: (وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيماً) چون تاکنون دو ضمیر جمع مذکر سالم را به عنوان مخاطب ذکر فرمود، فرمود: (هُوَ الَّذِی يُصَلِّی عَلَيْكُمْ) (یک) (لِيُخْرِجَكُم مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَی النُّورِ) (دو) خب سومی را اگر می فرمود «و کان بکم رحیما» که نزدیک تر و آسان تر بود اما وقتی می فرماید: (وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ) نشان آن است که شما مادامی که مؤمن هستید از این فضایل بهره می برید و سبب رحمت ویژه همان ایمان مؤمنین است این برای دنیا.

سلام ملائکه بر مؤمنین در حال قبض روح و لذّت آن

بعد از دنیا هم (تَحِيَّتُهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سَلاَمٌ) انسان در حال احتضار تمام مجاری ادراکی اش بسته می شود یعنی حتی نزدیک ترین ارحامش را که فرزندان او هستند نمی شناسد لکن فرشته های رحمت و اولیای الهی را که می آیند در کنار او می بیند. در قرآن کریم فرمود یک عدّه در حال رحلت اگر طیّبین باشد (الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلاَئِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلاَمٌ عَلَيْكُمُ) (۲) فرشته ها با سلام وارد می شوند با سلام عرض ارادت می کنند با سلام قبض روح می کنند هیچ لذّتی برای مؤمن در تمام مدت عمر به اندازه لذّت جان دادن نیست چنین فضیلتی است با اینکه این برای بسیاری از افراد این داء عضال است او در کمال راحتی اصلاً یادش نیست که زن و بچه داشت وقتی یادش نباشد که نگران نیست این لذت برای او هست (الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلاَئِكَةُ طَيِّبِينَ) در بخشی یا حال احتضار یا حال ورود به برزخ یا حال ورود به بهشت دارد (يَقُولُونَ سَلاَمٌ عَلَيْكُمْ) با این احترام، خب اینها سلام الهی را می رسانند به اذن خودشان که سخن نمی گویند پس (تَحِيَّتُهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سَلاَمٌ).

ص: ۱۲۶۵

۱- (۲۷) . بقره/سوره۲، آیه۱۸۵.

۲- (۲۸) . نحل/سوره۱۶، آیه۳۲.

تفاوت مرگ مؤمنين و تبهكاران

پرسش:... پاسخ: به الله ديگر، چون اين (هُوَ) كه فرمود: (هُوَ الَّذِی يُصَلِّی) براى الله است (لِيُخْرِجَكُم) الله است (كَانَ) الله است (رَحِيماً) الله است (يَلْقَوْنَهُ) هم به همان الله برمى گردد.

پرسش:... پاسخ: نه، مَلَك الموت هم به اذن اوست چون تمام ضماير قبلى به الله برمى گردد. درباره ملك الموت [و فرشتگان تحت امر او] آن آيه بود كه (الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلاَئِكَةُ طَيِّبِينَ)، آنجا (سَلاَمٌ عَلَيْكُمُ) هم دارد چه اينكه درباره كسانى كه تبهكارانه مى ميرند (إِذَا تَوَفَّتْهُمُ الْمَلاَئِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَدْبَارَهُمْ) (۱) هم همين است دو جاى قرآن دارد كه فرشته ها هنگام قبض روح تبهكاران، مُشت به پشت اينها مى زنند سيلى به صورت اينها مى زنند (۲) (۳) همين است كسانى كه (ظَالِمِی أَنْفُسِهِمْ) (۴) (۵) اينها كسانى اند كه (إِذَا تَوَفَّتْهُمُ الْمَلاَئِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَدْبَارَهُمْ)، بنابراين تمام آن ضماير قبلى به خود ذات اقدس الهى برمى گشت اين هم به او برمى گردد (يَومَ يَلْقَوْنَهُ سَلاَمٌ)، (أَعَدَّ) هم باز به الله برمى گردد خداى سبحان براى مؤمنين در دنيا كه اين تصليه و اخراج از ظلمات را تأمين كرده است براى آنها در قيامت اجر كريم آماده كرد.

پرسش: بعضى از اهل معنا گفتند: «رخش ببينم و تسليم وى كنم» (۶) اين چه ديدنى است؟

پاسخ: نه ديگر، اينجا آرزوست اين جمله ها چه فارسى چه عربى، اينها دعاست به منزله انشاست نه به منزله خبر يعنى فيضش را ببينم هر جا سخن از لقاء است به فيض الهى و به وجه الله برمى گردد فرمود: (فَأَيْنَما تُوَلُّوْا فَثَمَّ وَجْهُ اللّهِ). (۷)

۱- (۲۹) . محمد/سوره۴۷، آيه۲۷.

۲- (۳۰) . انفال/سوره۸، آيه ۵۰.

۳- (۳۱) . سوره محمد، آيه ۲۷.

۴- (۳۲) . نساء/سوره۴، آيه۹۷.

۵- (۳۳) . سوره نحل، آيه ۲۸.

۶- (۳۴) . ديوان حافظ، غزل ۳۵۱.

۷- (۳۵) . بقره/سوره۲، آيه۱۱۵.

اجلال و تکریم بودن آماده سازی بهشت برای مؤمنین

در مسئله اِعداد و آماده کردن، یک وقت است کسی مهمان دارد چون می داند وقتی مهمان آمده است دیگر فرصت آماده کردن ندارد این للعجز قبلاً آماده می کند اما چگونه ذات اقدس الهی قبل از ورود مهمان ها اینها را آماده می کند می گویند اِعداد گاهی للعجز است گاهی للإجلال و التکریم نه تجلیل، تجلیل می گویند «جَلَّل الفرس» یعنی «سَتره بالجلّ» در دعاها هم هرگز تجلیل به معنای اکرام نیامده «جلّلني بسترك» [(۱)] یعنی به آن چیزی که انسان را می پوشاند ما را با آن بپوشان اما «أجلَّ» یعنی اجلال کرد، گرامی داشت اینکه می گویند همایش تجلیل این تام نیست همایش اجلال و تکریم به هر تقدیر برای اجلال و تکریم، نعمت هایی که باید به بهشتی ها عطا بکنند را آماده کنند پس اگر فرمود: (وَأَعَدَّ لَهُمْ أَجْراً كَرِيماً) همین است (أُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ) [(۲)] هم همین است (أُزْلِفَتِ) یعنی «اعدّت»؛ بهشت برای مردان باتقوا آماده است این نه برای آن است که ـ معاذ الله ـ انسان وقتی وارد شد خدا از تسریع در کار عاجز است بلکه این نشانه گرامیداشت و انتظار صحیح ورود بهشتی هاست. این تربیت هایی بود که خدای سبحان نسبت به مؤمنین روا داشت چون اصلِ سوره با (يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ) شروع شده است آغاز سوره «احزاب» این است (يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ وَلاَ تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ) که پیشنهادهای گوناگونی می دادند که مطابق با نظام اسلامی نبود.

تبیین اطلاق شاهد اعمال امت بودن رسول خدا(صلّی الله علیه و آله و سلّم)

ص: ۱۲۶۷

۱- (۳۶) . الامالی، شیخ صدوق، ص۲۸۸.

۲- (۳۷) . شعراء/سوره۲۶، آیه۹۰. سوره ق، آیه ۳۱.

چند بار در همین سوره‌ی مبارکه‌ی «احزاب» همان طور که ملاحظه فرمودید با (یَا أَیُّهَا النَّبِیُّ) خدای سبحان با پیامبرش(صلّی الله علیه و آله و سلّم) سخن می گوید هم اجلال و تکریم آن حضرت را می رساند هم عنایت آن حضرت به امت را می رساند هم وظیفه امت را در پیشگاه آن حضرت بیان می کند می فرماید: (یَا أَیُّهَا النَّبِیُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاکَ) با این اوصاف، برخی از اینها به کمالات روحی و علمیِ تو برمی گردد بعضی از اینها به رهبری های تو برمی گردد (إِنَّا أَرْسَلْنَاکَ شَاهِداً) در دنیا می بینی و در آخرت شهادت می دهی که دنیا ظرف تحمل حادثه است که می گویند تحمل شهادت که شاهد آن است که در حین واقعه حضور داشته باشد و ببیند، قیامت در محکمه الهی ظرف ادای شهادت است آ نچه را شاهد در حین حادثه دید در صحنه قضا و داوری ادا می کند وجود مبارک حضرت هم در دنیا شاهد است کاملاً می بیند هم در صحنه داوری شهادت را ادا می کند که (إِذَا جِئْنَا مِن کُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِیدٍ وَجِئْنَا بِکَ عَلَی هؤُلاَءِ شَهِیداً) [(۱)] که حضرت شهیدِ شهدا هم خواهد بود نه تنها شهید امّت است شهید انبیا و شهید امم و آنچه بر این مجموعه می گذرد او شهید شهدا هم است آن می شود محکمه شهادت که ظرف ادای شهادت است. فرمود ما بالقول المطلق تو را شاهد قرار دادیم این آیه نورانی سوره‌ی مبارکه‌ی «توبه» هم که فرمود: (قُلِ اعْمَلُوا فَسَیَرَی اللّهُ عَمَلَکُمْ وَرَسُولُهُ) [(۲)] آن (رَسُولُهُ) که می بیند یعنی شاهد است امروز؛ شاهد است دارند می بینند و فردا شهادت می دهند پس شاهد به این معناست. برای ترغیب آن فضایل تو باید مبشّر باشی برای ترهیب از رذایل که رهبت و بی رغبتی و خوف ایجاد کنی باید مُنذِر باشی که می گوییم (قُمْ فَأَنذِرْ) [(۳)] و مانند آن.

۱- (۳۸) . نساء/سوره۴، آیه۴۱.

۲- (۳۹) .توبه/سوره۹، آیه۱۰۵.

۳- (۴۰) . مدثر/سوره۷۴، آیه۲.

لزوم اذن ویژه پیامبر در دعوت مردم به لقای الهی

اما گذشته از شهادت، گذشته از تبشیر، گذشته از انذار باید اینها را کنار سفره ما دعوت کنی اینجاست که اذن ویژه می خواهد خب اگر کسی دیگران را به کنار سفره خاصّ یک صاحب خانه دعوت می کند باید به اذن او باشد اگر این (بِإِذْنِهِ) به همه آن اوصاف قبلی برگشت که خب فهو المطلوب، اگر برنگشت مخصوص (دَاعِیاً) بود برای اینکه دعوت، اذن می خواهد خب چون نمی شود که انسان به خانه کسی دعوت بکند و از صاحب خانه اذن نداشته باشد اما تبلیغ کردن، سخنرانی کردن، شاهد اعمال آنها بودن این با خود رسالت سازگار است اما کسی را بخواهند به لقای خدا دعوت کنند کنار سفره الهی و میزبانی الهی دعوت کنند خب این باید اذن داشته باشند.

بررسی تأکیدی بودن اذن نه ویژه بودن آن

ولی ظاهراً این (بِإِذْنِهِ) به همه اینها برمی گردد گرچه (أَرْسَلْنَاکَ) خودش کافی است اما تأکیداً (بِإِذْنِهِ) آمده که محفوف است به ارسال از آغاز و به اذن در انجام؛ (وَدَاعِیاً إِلَی اللَّهِ). گاهی می فرماید به اذن خدا، گاهی می فرماید: (قُلْ هذِهِ سَبِیلی أَدْعُوا إِلَی اللَّهِ عَلَی بَصِیرَهٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِی) (۱) دیگر اینجا جای اذن نیست که باذن الله بگوید برای اینکه خود خدا فرمود بگو، وقتی خدا فرمود: (قُلْ هذِهِ سَبِیلی أَدْعُوا إِلَی اللَّهِ عَلَی بَصِیرَهٍ) دیگر لازم نیست بگوید باذن الله همین که به من فرمود بگو، این اذن است اگر در آن آیه کلمه اذن نیامده برای اینکه در صدر آیه تصریح دارد که خدا فرمود بگو، یعنی این حرف، حرف من است که تو داری می گویی (قُلْ هذِهِ سَبِیلی أَدْعُوا إِلَی اللَّهِ عَلَی بَصِیرَهٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِی) اما اگر این (بِإِذْنِهِ) به همه برگردد کما هو الحق دیگر خصیصه ای برای دعوت نمی ماند هم اوّلش فرمود ما فرستادیم هم در پایانش می فرماید این کاری که تو انجام می دهی به اذن خداست.

۱- (۴۱) . یوسف/سوره۱۲، آیه۱۰۸.

سراج منیر بودن پیامبر و اهل بیت(علیهم السلام) و دوری وهابیت از آن

(وَسِرَاجاً مُّنِیراً) این سراج منیر دیگر سخن از اذن نیست یک ملکه تکوینی است فضیلتی است ما روشن کردیم کسانی که با تو در ارتباط اند با نور در ارتباط اند این وهابیت و امثال ذلک واقعاً بیراهه می روند بارها به عرضتان رسید الآن ما صدها کار را با شمس و قمر انجام می دهیم خب ــ معاذ الله ــ مگر ما شمس پرستیم این نور را حالا دادند دارند استفاده می کنیم و می دانیم خدا به اینها داده خب علی و اولاد علی(علیهم السلام) که هزارها بار از شمس و قمر بالاترند انسان اگر از آنها نور بگیرد فیض بگیرد این مشکلی دارد چطور شما درباره آفتاب این حرف را نمی زنید یعنی ما کارها را با آفتاب هماهنگ نمی کنیم خودمان را در برابر آفتاب قرار نمی دهیم نمی گوییم ما خانه مان رو به آفتاب باشد این مزرعه و مرتعمان رو به آفتاب باشد خب همین است اینها که (إِذَا الشَّمْسُ کُوِّرَتْ) (۱) تعقیبشان می کند و اهل بیت که برای همیشه به اذن خدا در دنیا و آخرت باقی اند بنابراین اینها واقعاً از مسئله توحید بی خبرند و نمی دانند شیعه اگر به اهل بیت ارادتمند است و از آنها فیض می گیرد برای اینکه خدا به اینها کمال داده فرمود تو چراغی ما تو را چراغ قرار دادیم خودش هم می فرماید من هم از حسینم حسین هم از من است (۲) اینها سراج منیرند خب اگر انسان از سراج منیر علم بگیرد، معنویت بگیرد، کمال بگیرد این مشکل دارد؟! فرمود ما تو را به این فیض رساندیم (سِرَاجاً مُّنِیراً).

ص: ۱۲۷۰

۱- (۴۲) . تکویر/سوره۸۱ آیه۲.

۲- (۴۳) . الارشاد، شیخ مفید، ج۲، ص۱۲۷.

امر به بشارت بر مؤمنین و شمول فضل الهی بر آنان

حالا ـ که این چنین است (وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِینَ) بعضی از موارد است که تبشیر و انذار کنار هم است مثل همین آیه ۴۵ و بخش پایانی سوره مبارکه نساء که فرمود: (رُسُلًا مُبَشِّرِینَ وَمُنذِرِینَ) برخی از آیات که در سیاق رحمت الهی است مثل اینکه فرمود: (وَکَانَ بِالْمُؤْمِنِینَ رَحِیماً) دیگر سخن از انذار نیست فرمود گرچه تو مبشّر و منذری اما (وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِینَ بِأَنَّ لَهُم مِّنَ اللَّهِ فَضْلًا کَبِیراً) اگر کسی واقعاً مؤمن باشد نه بیراهه برود نه راه کسی را ببندد فضل الهی فراوان است خب اگر خدا از چیزی به عنوان فضل با بزرگی یاد می کند فرمود فضلِ کبیر است دیگر انسان نگران هیچ چیزی نباید باشد مخصوصاً حوزویان و کسانی که درصدد تحصیل علوم الهی اند.

اخبار به بی اثر شدن دسیسه های کفار و منافقین با توکل

بعد بخشی از همان آیه ای که در اول سوره مبارکه «احزاب» آمده اینجا آمده از خطر منافقان و کفار باخبر کرد فرمود پیشنهادهای اینها، راه حل های اینها، دسیسه های اینها، وسوسه های اینها هیچ کدام اثر نمی کند (وَلَا تُطِعِ الْکَافِرِینَ وَالْمُنَافِقِینَ وَدَعْ أَذَاهُمْ) تو درباره پسرخوانده یک سنّت باطل جاهلی بود برداشتی، حالا ممکن است آنها حرف های تندی بزن این اذیت اینها را رها بکن در مسائل جنگ احزاب و خندق و اینها هم ممکن است مسائل سیاسی و نظامی داشته باشند اذیت اینها را رها بکن (وَتَوَکَّلْ عَلَی اللَّهِ وَکَفَی بِاللَّهِ وَکِیلًا).

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۴۱ تا ۴۹ سوره احزاب ۹۲/۰۲/۱۸

.Your browser does not support the audio tag

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْراً كَثِيراً (۴۱) وَسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلاً (۴۲) هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلاَئِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُم مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيماً (۴۳) تَحِيَّتُهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سَلاَمٌ وَأَعَدَّ لَهُمْ أَجْراً كَرِيماً (۴۴) يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِداً وَمُبَشِّراً وَنَذِيراً (۴۵) وَدَاعِياً إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَسِرَاجاً مُنِيراً (۴۶) وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ بِأَنَّ لَهُم مِنَ اللَّهِ فَضْلاً كَبِيراً (۴۷) وَلاَ تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ وَدَعْ أَذَاهُمْ وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلاً (۴۸) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَكَحْتُمُ الْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِن قَبْلِ أَن تَمَسُّوهُنَّ فَمَا لَكُمْ عَلَيْهِنَّ مِنْ عِدَّةٍ تَعْتَدُّونَهَا فَمَتِّعُوهُنَّ وَسَرِّحُوهُنَّ سَرَاحاً جَمِيلاً (۴۹))

ص: ۱۲۷۱

دائمی بودن لطف خدا و عوامل بیشتر شدن آن

آیه ۴۱ هم به مطالب گذشته مرتبط است هم به مطالب آینده, لطف الهی را که «دائم الفیض علی البریّه» (۱) است اعلام می دارد بندگان را هم برای دریافت این لطف دعوت می کند لطف خدا دائمی است این طور نیست که گاهی خدای سبحان فیض داشته باشد گاهی نداشته باشد او «دائم الفیض علی البریّه» است تلاش و کوشش از این طرف است که انسان در سایه لطف قرار بگیرد و از باران رحمت استفاده کند منتها در بعضی از زمان ها در بعضی از زمین ها آن لطف و فیض بیشتر است نظیر شب های جمعه, شب های قدر یا حرم, مسجد, سرزمین وحی این خصوصیت های مکانی و زمانی برای دریافت بیشتر اثر دارد گاهی هم ممکن است فیض از آن بیشتر باشد ما را به ذکر کثیر دعوت کرده است برای اینکه از این طرف اگر ذکر, کثیر باشد از آن طرف هم فیض, کثیر است چون فرمود: (فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ) (۲) یاد ما برای تقرّب ماست یاد خدا برای افاضه است نظیر کلمه «توّاب» که هم درباره خدا به کار رفت هم درباره بندگان صالح.

تفاوت توبه و مصلّی بودن خدا با توبه و تصلیه مؤمن

خدا توّاب است یعنی کثیرالرجوع به بندگان است که افاضه می کند مؤمنان توّاب اند یعنی قابل توبه اند زیاد به طرف خدا رجوع می کنند این طور نیست که توبه در هر دو جا به یک مصداق باشد از آن طرف انعطاف رحمت است از این طرف درخواست مغفرت, صلات هم این چنین است بندگان, تصلیه دارند مصلّین اند خدا هم مصلّی است خدا رحمت را نازل می کند بندگان به سمت استغفار و استرحام حرکت می کنند. فرمود زیاد به یاد خدا باشید چون هر چه بیشتر به یاد خدا باشید خدا هم بیشتر به یاد شماست.

ص: ۱۲۷۲

۱- (۱) . ر.ک: المصباح (کفعمی), ص۶۴۷.

۲- (۲) . سوره بقره, آیه ۱۵۲.

معنای (مِنْ حَيْثُ لاَ يَحْتَسِبُ) بودن رزق الهی

پرسش: ببخشید مراد از توجه, توجه به فیض است یا ذات؟

پاسخ: به فیض و وجه است ذات که مقدور کسی نیست چون حقیقت نامتناهی است فرمود این ذکرتان همراه با تعلیم باشد بالأخره شما نیازمندید و خدا وعده داد مشکل شما را حل کند و مخازن نعمت ها هم در اختیار خداست شما اگر او را از نقص تسبیح کردید, از عیب تنزیه کردید, منزّه از فقر و عجز دانستید پس همه نعمت ها نزد اوست او را از خُلف وعده تنزیه کردید پس به وعده وفا می کند او را از کم لطفی تنزیه کردید پس او رئوف به عباد است (لَطِيفٌ بِعِبَادِهِ) (۱) است منتها رزقی که او می دهد لطیفانه است یعنی طوری است که راهش مشخص نیست درباره مؤمنان فرمود درست است خدا مؤمن را روزی می دهد اما (مِنْ حَيْثُ لاَ يَحْتَسِبُ) روزی می دهد تا توجّهش از شهادت به غیب بیشتر بشود (مَن يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَل لَهُ مَخْرَجاً وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لاَ يَحْتَسِبُ) (۲) این رزق (مِنْ حَيْثُ لاَ يَحْتَسِبُ) هم نیاز مادّی او را برطرف می کند هم راه معنوی را بازتر می کند که او به غیب بیشتر از شهادت, مطمئن باشد کاری که ما انجام می دهیم یک وظیفه است اما آیا رزق ما از همین کسب و کار ماست که ما گمان داریم یا از راه دیگری است که گمان نداریم آیه سوره «طلاق» می فرماید از راهی که گمان ندارید به شما فیض می رساند (وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لاَ يَحْتَسِبُ) در برخی از روایات هم ائمه(علیهم السلام) فرمودند: «کُن لِما لا ترجو أرجی منك لما ترجو» از راهی که امید ندارید امیدوارتر باشید نسبت به راه هایی که امیدوارید.

۱- (۳) . سوره شوری, آیه ۱۹.

۲- (۴) . سوره طلاق, آیات ۲ و ۳.

چند نمونه قرآنی از رزق (مِنْ حَيْثُ لاَ يَحْتَسِبُ)

بعد به چند نمونه ما را توجه دادند فرمودند سَحره موسی به امید جایزه رفتند ولی توحید و معرفت و حُسن عاقبت و دین نصیبشان شده خود موسای کلیم به امید قَبسی رفته به امید نار رفته ولی نور نصیبش شده امرئه سبا به امید مذاکرات سیاسی رفته ولی اسلام نصیبش شده [(۱)](#) ائمه(علیهم السلام) فرمودند: «کُن لما لا ترجو أرجیٰ منك لما ترجو» از راهی که امید ندارید امیدوارتر باشید برای اینکه کار به دست کسی است که از راه غیب روزی می رساند همان آیه سوره «طلاق» گواه خوبی است فرمود: (وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لاَ يَحْتَسِبُ) نه اینکه از همان مغازه و کشاورزی و دامداری که او فکر می کند از همان راه او را تأمین بکند بلکه از راهی که او فکر نمی کرد تأمین می کند تا آن بینش توحیدی همچنان محفوظ باشد.

نقش تربیتی تنزیه و تسبیح الهی

بنابراین این تسبیح برای آن است که هم تقرّب عبادی است هم وسیله معرفتی, او که وعده داد یقیناً خلف وعده نمی کند او که غنیّ محض است منزّه از فقر است او که جوادِ صِرف است منزّه از بخل است این تنزیه ها نقش تربیتی هم دارد.

ذکر کثیر باعث تصلیه الهی و اخراج انسان از ظلمت به نور

بعد فرمود: (هُوَ الَّذِی يُصَلِّی عَلَيْكُمْ) همه ما معتقدیم که بالأخره بهترین مقام, مقام ولایت است که انسان بشود ولیّ الله و خداوند هم وعده داد که ولیّ مؤمنین است و بهترین آثار ولایت الهی هم این است که مؤمنین را از ظلمت نجات می دهد فرمود: (اللّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا) خب ولایت خدا نسبت به مؤمنین چه کار می کند (اللّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ) [(۲)](#) خب چگونه مؤمنان را از ظلمت خارج می کند از راه تصلیه, فرمود: (هُوَ الَّذِی يُصَلِّی عَلَيْكُمْ وَمَلاَئِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُم مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ) بنابراین آن ذکر کثیر زمینه را فراهم می کند این تسبیح کثیر زمینه را فراهم می کند تا انسان مشمول صلات خدا باشد و صلات خدا راه ولایت است برای اینکه اگر در آیه سوره «بقره» فرمود: (اللّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ) راه اخراج از ظلمت به نور را هم راه تصلیه دانست فرمود: (هُوَ الَّذِی يُصَلِّی عَلَيْكُمْ وَمَلاَئِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُم مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ) در بخشی از آیات دیگر هم فرمود: (يَهْدِی بِهِ اللّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلاَمِ) [(۳)](#) اگر کسی پیرو رضای الهی باشد خدای سبحان او را به هدایت پاداشی مهتدی می کند (وَيُخْرِجُهُم مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ) و او را از ظلمت به نور در می آورد پس بهترین راه تولّی الهی, مشمول تصلیه خدا قرار گرفتن است.

۱- (۵) . الکافی، ج۵، ص ۸۳ و ۸۴.

۲- (۶) . سوره بقره, آیه ۲۵۷.

۳- (۷) . سوره مائده, آیه ۱۶.

تصلیه الهی وسیله زدوده شدن ظلمت و جهل از انسان

پرسش:... پاسخ: خب یک مرحله ابتدایی اش شرط است که (هُدی لِلنّاس) (۱) بود همه را هدایت کرد و آنها که پذیرفتند, اگر این راه را ادامه بدهند و بر صراط مستقیم باشند و ثابت قدم باشند گذشته از بهشت که پاداش اخروی است هدایت پاداشی هم در دنیا نصیبشان می شود در قرآن کریم فرمود: (مَن یُؤْمِن بِاللَّهِ یَهْدِ قَلْبَهُ) (۲) خب این هدایت پاداشی است آن هدایت ابتدایی که بدون هدایت قلبی ممکن نیست فرمود: (مَن یُؤْمِن بِاللَّهِ یَهْدِ قَلْبَهُ) می بینید بعضی ها گرایش به فضیلت دارند اصلاً از گناه منزجرند بوی بد گناه آزارشان می دهد نام گناه را که می برند این منزجر است این معلوم می شود یک گرایش قلبی است یا فرمود: (إِن تُطِیعُوهُ تَهْتَدُوا) (۳) فرمود اگر اطاعت کردید هدایت می شوید خب اگر هدایت تشریعی ابتدایی باشد که اتحاد مقدم و تالی است مثل اینکه بفرماید اگر هدایت شدید هدایت می شوید چون آن اطاعت, هدایت است بلکه هدایت پاداشی مراد است که مقدم غیر از تالی باشد یعنی اگر به آن هدایت ابتدایی عمل کردید هدایت پاداشی که ایصال به مطلوب است نصیب شما می شود اینجا هم فرمود شما را از ظلمت به نور خارج می کند خب جهل, ظلمت است علم نور است که «العلم نور یقذفه الله فی قلب من یشاء» (۴) جهالت عملی, ظلمت است ایمان, نور است که ایمان هم «نورٌ یقذفه الله فی قلب من یشاء» این گونه از جهالت ها و جهل ها که ظلمت اند به وسیله تصلیه الهی با آن رحمت ویژه الهی از انسان زدوده می شود.

ص: ۱۲۷۵

۱- (۸) . سوره بقره, آیه ۱۸۵.

۲- (۹) . سوره تغابن, آیه ۱۱.

۳- (۱۰) . سوره نور, آیه ۵۴.

۴- (۱۱) . مصباح الشریعه, ص۱۶.

نقش خداوند و ملائکه در اخراج مؤمنین از ظلمت به نور

ملائکه سهمی ندارند لذا ضمیر را مفرد آورده با اینکه تصلیه را هم به خدای سبحان اسناد داد هم به ملائکه اسناد داد ولی اخراج را به ذات اقدس الهی اسناد داد برای اینکه او مدیر و مدبّر است ملائکه, مجرای فیض ربّ اند.

نورانی شدن اثر اصلی ولایت الهی بر مؤمن

پس اثر اصلی ولایت, نورانی شدن است این یا نور, حاصل می شود یا نورِ حاصل, تثبیت می شود همین ولایت که برای مؤمنان است (اللّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا) همین ولایت برای انسان کامل مثل وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) و اهل بیت(علیهم السلام) است در آن آیه ای که پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) از خودش خبر می دهد می فرماید: (إِنَّ وَلِيِّيَ اللّهُ الَّذِي نَزَّلَ الْكِتَابَ وَهُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ) (۱) ولیّ من الله است خب الله هم که ولیّ است کارش نورانی کردن است اگر قبلاً به کسی نور داد سعی می کند نورانیّتش را حفظ کند اگر قبلاً کسی نورانی نبود یا کم نور بود سعی می کند او را نورانی کند یا نورش را تقویت کند این جریان (إِنَّ اللَّهَ وَمَلاَئِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ) در همین سوره مبارکه «احزاب» است که دیروز اشاره شده ولی آ نجا هیچ سخن از (يُخْرِجُهُم مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ) نیست آیه ۵۶ سوره مبارکه «احزاب» این است (إِنَّ اللَّهَ وَمَلاَئِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ) آنجا دیگر سخن از اخراج از ظلمات به نور نیست برای اینکه در همین سوره مبارکه «احزاب» آیاتی که تلاوت شده است که فرمود ما تو را سراج منیر قرار دادیم آیه ۴۶ این است که (وَدَاعِياً إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَسِرَاجاً مُنِيراً).

ص: ۱۲۷۶

۱- (۱۲) . سوره اعراف, آیه ۱۹۶.

تبیین سراج بودن پیامبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) و ظل گرفتگی بعضی از انسان ها

اگر ذات اقدس الهی پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) را سراج منیر قرار داد نورافکن قرار داد نورافکن که دیگر ظلمت ندارد تـا او را از ظلمت بیرون بیاورد درباره آفتاب هم چنین تعبیر را دارد در سوره مبارکه «نوح» آیه شانزده این است که (وَجَعَلَ الْقَمَرَ فِيهِنَّ نُوراً وَجَعَلَ الشَّمْسَ سِرَاجاً) خب اگر آفتاب روشن است مگر درباره آفتاب تعبیر, صحیح است که بگوییم آفتاب را می خواهیم از ظلمت نجات بـدهیم این طور نیست خسوف و کسوف اگر هست کاری به ظلمت شـمس و قمر نـدارد دیگران گرفتار خسوف و کسوف می شوند نه شـمس و قمر, اگر ماه بین زمین و آفتاب فاصـله بشود ما زمینی ها را ظِل می گیرد منتها می گوییم آفتاب را ظل گرفته, ماه گرفتگی, آفتاب گرفتگی! ما آفتاب گرفتگی نداریم در این سیری که قمر بین کره زمین و کره شـمس قرار می گیرد بیـن مـا و شـمس این کره قمر فاصـله است آن چهره قمر که روبه روی شـمس است می شـود بـدر, کاملاً- روشن است مردم منطقه ای کاملاً- آن را روشن می بیننـد امـا این پشت قمر که تاریک است این سایه مخروطی اش می افتـد روی زمین, زمین را ظـل می گیرد یعنی دیگر زمین چون در سایه قمر قرار گرفت آفتاب را نمی بینـد ما می گوییم آفتاب گرفتگی در حـالی که زمین گرفتگی است مـا در سـایه قرار داریم نه آفتاب, آفتاب را ظل نمی گیرد چون آن سـراج است در جریـان پیغمـبر(صـلّی الله علیـه و آله و سـلّم) هم همین طـور است آن حضـرت هرگز خسـوف و کسـوف نـدارد گـاهی در اثر احتجابِ برخی ها که از حضـرت فاصـله گرفتند آنها را ظل می گیرد آنها در حال خسوف و کسوف اند در این مثال هایی که در کتـاب صـمدیه و اینهـا هم هست لابـد ملا-حظه فرمودیـد آنجـا که می گوینـد گاهی مضاف مؤنث در اثر اضافه به مـذکر, کسب تـذکیر می کنـد و بالعکس آنجا این تعبیر لطیف هست «اناره العقل مکسوفٌ بطوع هوی» (1) یعنی عقل خیلی شفاف و روشن است ولی اگر هواپرستی و هوس مـداری راه پیـدا کند سایه این هوس و هوا نمی گذارد که از نور عقل اسـتفاده کنیم مـا را ظل می گیرد در حقیقت اینکه می گوینـد عقلش را ظل گرفته, عقلش گرفتار خسوف و کسوف است یعنی هوس و هوا بین عقل و این شخص فاصله شد نمی گذارد نورِ عقل به این شخص برسد و این شخص مطابق عقل حرکت کند.

۱- (۱۳) . جامع المقدمات، ج۲(کتاب الصمدیه)، ص۴۶۵.

تفاوت پیامبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) با دیگران در اخراج از ظلمت به نور

غرض این است که سراج, وصفی است برای شمس, وصفی است برای شمس حقیقت که وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) است لذا جا برای ظلمت نیست جا برای اخراج از ظلمت به نور نیست همین مسئله ولایت که برای حضرت است و همین تصلیه خدا که برای حضرت است دیگر آنجا سخن از «لیخرجه من الظلمات الی النور» نیست و اما درباره ماها که گاهی گرفتار خسوف و کسوف هوا و هوس می شویم ظل گرفتگی داریم جا برای اخراج از ظلمات به نور هست که فرمود شما را مورد عنایت قرار می دهد صلوات می فرستد (لِيُخْرِجَكُم مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيماً) همه این ضمیرها که مفرد است هم ضمیر (لِيُخْرِجَكُم) هم ضمیر (كَانَ) برای آن است که فرشته ها و امثال فرشته های مجرای فیض اند فیض اساسی و اصلی از ذات اقدس الهی است.

پرسش:... پاسخ: بله, درباره ذات مقدس پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) و اهل بیت(علیهم السلام), اصلِ نور را خدا داد برای اینکه همین آیه محلّ بحث فرمود ما پیامبر را نورانی قرار دادیم (إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ) کذا و کذا (وَسِرَاجاً مُنِيراً) همان طوری که شمس را سراج منیر قرار داد, انسان کامل مثل پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) و اهل بیت(علیهم السلام) را هم سراج منیر قرار داد و این نورانیّت باز از طرف اِناره الهی است تصلیه ای که برای آن حضرت است برای آن است که این نورانیت محفوظ بماند باقی باشد اما تصلیه ای که برای غیر معصوم است برای اینکه جهل زدایی کند یا جهالت زدایی کند و مانند آ ن. برخی از اهل معرفت گفتند که صلوات ملائکه بر افراد عادی نظیر نماز بر میّت است برخی ها در حقیقت آن حیات عقلی و ایمانی و شهودی را ندارند اگر فرشته ها بر افراد عادی صلوات می فرستند نظیر نماز بر میّت است ما این نماز را بر میّت می خوانیم این نماز بر میّت می خوانیم رحمت و مغفرت و عنایت الهی را درخواست می کنیم اگر افراد عادی به آن مقام والا نرسیدند به منزله میّت اند که ملائکه بر اینها نماز میّت می خوانند اما آنهایی که به مقام والا بار یافتند فرشته ها عرض ادب می کنند این دیگر سخن از نماز میّت نیست این سخن از اهدای صلوات و رحمت های الهی به ذات مقدس آنهاست. (لِيُخْرِجَكُم مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ) و انسان اگر آن نورانیت را در خودش احساس کرد از ملائکه هم باید حق شناسی کند (وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيماً).

ص: ۱۲۷۸

چگونگی ملاقات مؤمنین و منافقین با خداوند در قیامت

بعد در این بخش فرمود عده ای در قیامت خدا را ملاقات می کنند با اینکه فرمود: (إِنَّهُمْ عَن رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ) (۱) این مضمون (يَلْقَوْنَهُ) هم درباره کفار آمده, هم درباره منافقین آمده, هم درباره مؤمنین هست مؤمنین واقعاً ثواب الهی را ملاقات می کنند بعضی از اسما و صفات الهی را ملاقات می کنند اما کفار (إِنَّهُمْ عَن رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ) می فهمند که خدا هست می فهمند که اسمای الهی هست اما نمی توانند ایمان بیاورند لذا محجوب اند این کلمه (يَلْقَوْنَهُ) هم درباره مؤمنین آمده هم درباره غیر مؤمن (۲) با اینکه فرمود: (إِنَّهُمْ عَن رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ).

باور حق, مشکل اساسی منافقین و سرّ آن

مشکل اساسی آنها این است که آنها حق را می فهمند اما نمی توانند باور کنند قبلاً گذشت که علم, امر اختیاری نیست اگر مقدّمات حاصل شد مبادی فراهم شد انسان چه بخواهد چه نخواهد می فهمد هیچ کس نمی تواند بگوید من نمی خواهم بفهمم اما وقتی بخواهد عصاره علم را به جان خود گِره بزند به نام ایمان, این کاملاً مختار است یعنی ممکن است مطلبی صد درصد برای او روشن بشود که حق است ولی باور نکند همان کاری که فرعونیان داشتند (وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ) (۳) بود وجود مبارک موسای کلیم(سلام الله علیه) به فرعون فرمود: (لَقَدْ عَلِمْتَ مَا أَنزَلَ هؤُلاءِ إِلَّا رَبُّ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ بَصَائِرَ) (۴) فرمود برای تو مسلّم شد که این کار, کار خداست ایمان این قدرت را دارد یعنی بین نفس و ایمان, اراده فاصله است انسان چیزی را که صد درصد علم دارد می تواند قبول نکند چه اینکه اگر جاهلانه و متنسّکانه به سر ببرد رابطه اش با دستگاه علمی ضعیف باشد به هر خرافاتی هم معتقد می شود غرض این است که گِره زدن نفس به آن مطلب به دست عقل عملی است که کاملاً مرزش از عقل نظری جداست آنکه متولّی انگیزه است آن باید گِره بزند این گاهی حق است گاهی باطل, گاهی گره می زند به امری که نباید بزند مثل جاهلِ متنسّك که به هر چیزی معتقد می شود گاهی باید گره بزند به چیزی که گره نزده است مثل فرعون و امثال فرعون که بعد از تبیّن حق مع ذلک ایمان نیاوردند این (يَلْقَوْنَه) هم درباره مؤمنین است که به لقای اسمای الهی و رحمت الهی نایل می شوند هم درباره کفاری که (إِنَّهُمْ عَن رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ) منتها آنجا لقای علمی است نه ایمانی و شهود در کار نیست هرگز به لقای رحمت الهی نمی رسند ولی مؤمنین می رسند.

۱- (۱۴) . سوره مطففین, آیه ۱۵.

۲- (۱۵) . سوره توبه, آیه ۷۷.

۳- (۱۶) . سوره نمل, آیه ۱۴.

۴- (۱۷) . سوره اسراء, آیه ۱۰۲.

پرسش:... پاسخ: دیگر نمی توانند ایمان بیاورند چون «إنّ الیوم عملٌ و لا حساب و غداً حساب و لا عمل». (۱)

روشن شدن حق در قیامت برای تبهکاران

پرسش:... پاسخ: آنجا دیگر هیچ راه برای ایمان نیست باید برگردند به دنیا, این هم که ممکن نیست ما نمونه هایی از این را در خواب داریم در خواب انسان گاهی این نیکان و بزرگان را خواب می بیند بعد وقتی بیدار شد می گوید ای کاش من این مطلب را سؤال می کردم هر تصمیمی که انسان خوابیده در رؤیا دارد محصول آن مَلکات قبلی اوست در اختیار خودش نیست که بگوید من ای کاش فلان چیز را سؤال می کردم اگر در زمان بیداری راه صحیح طی کرده بود در رؤیا هم سؤال های خوبی دارد ما خیلی از حالات را در حالت رؤیا داریم که می بینیم در اختیار ما نیست در اختیار عملکرد قبلی ماست در قیامت اگر ایمان ممکن باشد خب می شود واجب, ترکش می شود حرام, اگر جایی واجب و حرام و معصیت و اطاعت باشد جای شریعت است باید پیغمبری در آنجا باشد کتابی آنجا باشد دینی آنجا باشد این می شود دنیا, دیگر آخرت نیست تمام پیچیدگی تبهکاران این است که حق برای آنها روشن می شود اما بخواهند ایمان بیاورند نمی توانند می گویند (فَارْجِعْنا) (۲) ما را برگردان.

کافی بودن اعتقاد اجمالی بر بی هدف نبودن عالَم

پرسش:... پاسخ: نه اینها همان اعتقاد اجمالی کافی است, اعتقاد اجمالی را یقین دارند یعنی می گویند عالَم بی هدف نیست می گویند نظامی که خدای حکیم آفریده این طور نیست که هر کسی هر کاری بکند این برای همه روشن است اگر طالح و صالح هر دو بمیرند و نابود بشوند معلوم می شود که ظلم و عدل در عالَم یکی است چرا؟ برای اینکه نه به حساب ظالم می رسند نه به حساب عادل این معنای قرآن کریم فطری است همه می پذیرند که (أَفَنَجْعَلُ الْمُسْلِمِينَ كَالْمُجْرِمِينَ) (۳) درست است مطالب دقیق معاد را توده مردم نمی فهمند اما مقداری که باید ایمان بیاورند خیلی شفاف و روشن است یعنی هر کسی هر چه کرد, کرد هیچ کس این را باور نمی کند چون اگر حساب و کتابی نباشد و بعد از مرگ خبری نباشد هر دو می شوند معدوم, الآن این درخت ثمربخش گلابی که میوه شاداب و شیرین می دهد این اگر خشک بشود با آن درخت قتاد که کارِ او فقط تیغ دادن است و دست و لباس پاره کردن است که می گویند خرط قتاد این است قتاد آن درخت جنگلی است که فقط تیغ می دهد خب حالا کسی آن درخت قتاد را وقتی خشک شد چوب می زند, این درخت گلابی را وقتی هیزم شد پاداش می دهد خبری نیست چون اینها تکلیفی ندارند اگر طالح و صالح هر دو بعد از مرگ نابود بشوند (أَفَنَجْعَلُ الْمُسْلِمِينَ كَالْمُجْرِمِينَ), این گونه از ادله که دلیلِ قطعی معاد است هر انسان متوسّطی هم می فهمد حالا دقایق مسئله بهشت و جهنم, کیفیت حساب, تطایر کتب, صراط, صراط روی جهنم است برای بعضی ها «أدقُّ من الشعر و أحدُّ من السیف» (۴) است برای بعضی ها «بین الارض و السماء» است که مثل پرنده پر می کشند مثل برق می گذرند اینها را ممکن است ندانند اما آن مقداری که واجب است هر انسانی با اندک توجّهی می فهمد.

ص: ۱۲۸۰

۱- (۱۸) . نهج البلاغه, خطبه ۴۲.

۲- (۱۹) . سوره□ سجده, آیه□ ۱۲.

۳- (۲۰) . سوره□ قلم, آیه□ ۳۵.

۴- (۲۱) . الکافی, ج۸, ص۳۱۲.

همسانی عالمان با ملائکه در صورت عمل به علم

پرسش:... پاسخ: در صورتی که کسی به علم عمل بکند اما اگر به علم عمل نکرد این علمی که حجّت است «له علی غیره»، «حجّه الله علیه» می شود این دو بیان نورانی حضرت امیر در همین زمینه است فرمود: «لَا تَجْعَلُوا عِلْمَکُمْ جَهْلًا وَ یَقِینَکُمْ شَکّاً إِذَا عَلِمْتُمْ فَاعْمَلُوا» (۱) و نیز فرمود: «رُبَّ عَالِمٍ قَدْ قَتَلَهُ جَهْلُهُ وَ عِلْمُهُ مَعَهُ لاَ یَنْفَعُهُ» (۲) این هر دو بیان نورانی حضرت امیر است فرمود بعضی از علما کشته جهلشان اند خب وقتی عمل نکنند همین می شود این برای آنها حجت می شود اما اگر آ ن اندیشه به این انگیزه کمک بکند اینها در ردیف ملائکه قرار می گیرند طبق بیان نورانی امام سجاد(سلام الله علیه) که فرمود در فضل علم و عالمان دین همین بس که خدا علما را در کنار ملائکه ذکر کرده است در سوره «آل عمران» (شَهِدَ اللّهُ أَنَّهُ لاَ إِلهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلاَئِکَهُ وَأُولُوا الْعِلْمِ) (۳) آنجا که مسئله توحید است علما را در ردیف ملائکه ذکر می کند اینجا که مسئله عبادت و ایمان است مؤمنین را که علما هم در جمع مؤمنین اند همراه ملائکه ذکر می کند در آیه ۵۶ که به مؤمنین می فرماید شما بر پیامبر درود بفرستید چون ملائکه می فرستند یعنی آنها را همراهی کنید؛ آیه ۵۶ سوره «احزاب» که در پیش است این است (إِنَّ اللَّهَ وَمَلاَئِکَتَهُ یُصَلُّونَ عَلَی النَّبِیِّ) بعد فرمود: (یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا) کاری که ملائکه می کنند شما بکنید خب این شرفی است در آیه سوره «آل عمران» فرمود علما و فرشته ها در کنار هم شاهد توحیدند اینجا هم می فرماید مؤمنین و ملائکه به پیشگاه پیامبر عرض ادب می کنند خب این فضل است بالأخره مؤمن با ملائکه است عالِم مؤمن با ملائکه است اما وقتی که آن بیان عمل بشود فرمود: «لاَ تَجْعَلُوا عِلْمَکُمْ جَهْلاً وَ یَقِینَکُمْ شَکّاً إِذَا عَلِمْتُمْ فَاعْمَلُوا»، «رُبَّ عَالِمٍ قَدْ قَتَلَهُ جَهْلُهُ وَ عِلْمُهُ مَعَهُ لاَ یَنْفَعُهُ».

۱- (۲۲) . نهج البلاغه، حکمت ۲۷۴.

۲- (۲۳) . نهج البلاغه، حکمت ۱۰۷.

۳- (۲۴) . (سوره آل عمران، آیه ۱۸)؛ ر.ک: تفسیر الامام العسکری، ص۶۲۵.

ویژگی های دعوت پیامبر در قرآن

اینجا هم فرمود رسول من! من تو را با این اوصاف اعزام کردم در جریان دعوت هم سه طایفه آیات است یکی اصل دعوت است نظیر همین آیه ۴۶ که فرمود: (وَدَاعِیاً إِلَی اللَّهِ بِإِذْنِهِ) یکی هم در سوره مبارکه «یوسف» است که فرمود دعوت من بصیرانه است (أَدْعُوا إِلَی اللَّهِ عَلَی بَصِیرَهٍ) (۱) طایفه سوم این بصیرت را تشریح می کند که بصیرت چگونه است بصیرت این است که با هر کسی که من حرف می زنم هر گروهی را که به الله دعوت می کنم مطابق استعداد و فکر او دعوت می کنم لذا در سوره «نحل» فرمود: (ادْعُ إِلَی سَبِیلِ رَبِّکَ بِالْحِکْمَهِ وَالْمَوْعِظَهِ الْحَسَنَهِ وَجَادِلْهُم بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ) (۲) با بعضی ها بر اساس براهین حکمت, با بعضی ها بر اساس ادلّه موعظه, با بعضی ها بر اساس قوانین جدال احسن.

حکیمانه بودن دعوت پیامبر

بنابراین این سه طایفه آیه نشان می دهد که دعوت پیامبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) حکیمانه است و (عَلَی بَصِیرَهٍ) است و بر سه روش حکمت و موعظه و جدال احسن است. جریان تبشیر هم همین است خب به مؤمنین بشارت بده که اگر شما به یاد حق بودید خدا بر شما صلوات می فرستد و از این راه شما را تحت ولایت خود اداره می کند اگر (اللّهُ وَلِیُّ الَّذِینَ آمَنُوا) هست که هست راهش هم همین صلوات الهی است (وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِینَ بِأَنَّ لَهُم مِّنَ اللَّهِ فَضْلاً کَبِیراً) این (وَلاَ تُطِعِ الْکَافِرِینَ وَالْمُنَافِقِینَ) مطابق همان آیه ای است که در صدر سوره مبارکه «احزاب» گذشت فرمود: (یَا أَیُّهَا النَّبِیُّ اتَّقِ اللَّهَ وَلاَ تُطِعِ الْکَافِرِینَ وَالْمُنَافِقِینَ) پیشنهادهایی که آنها می دادند این پیشنهادها همچنان روزانه طرح می شد لذا این جمله هم تکرار شد که پیشنهادهای اینها را اصلاً بها نده.

۱- (۲۵) . سوره یوسف, آیه ۱۰۸.

۲- (۲۶) . سوره نحل, آیه ۱۲۵.

لزوم توکل انسان بر خدا و فرق آن با وکالت فقهی

فرمود: (وَتَوَکَّلْ عَلَی اللَّهِ وَکَفَی بِاللَّهِ وَکِیلاً) بالأخره انسانی که آشنا نیست نمی تواند خودش را اداره کند از گذشته بی خبر است از آینده بی خبر است باید وکیل بگیرد فرمود خدا وکیل خوبی است و به او توکّل کن این با وکالت های فقهی ما یک فرق جوهری دارد در وکالت های فقهی, موکّل اصل است و وکیل, فرع اما اینجا این توکّل به ولایت برمی گردد به تولّی برمی گردد روح این وکالت, ولایت است که انسان خدا را وکیل قرار می دهد یعنی در تحت ولایت او قرار می گیرد کارها را به او تفویض می کند این چنین نیست که نظیر وکالت های فقهی باشد که موکّل اصل باشد و وکیل فرع باشد.

ارائه راهکار دوری از خشونت در طلاق

بعد این حکم فقهی را ذکر کرد که طلیعه سایر احکام فقهی است فرمود: (یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذَا نَکَحْتُمُ الْمُؤْمِنَاتِ) اگر همسری را انتخاب کردید خب گاهی در اثر ناسازگاری می بینید دو برادر با هم نمی سازند دو خواهر با هم نمی سازند یک برادر و خواهر با هم ناهماهنگ اند اگر ازدواجی کردید دیدید که ناهماهنگ هستید موفق نیستید قبل از مِساس و قبل از برخورد خواستید طلاق بدهید اگر مهریه ای معیّن کردید که (فَنِصْفُ مَا فَرَضْتُمْ) (۱) که در آیات دیگر آمده نصف مِهر را باید بپردازید, اگر مهریه ای معیّن نکردید تمتیع کنید آنها را از مال دنیا برخوردار کنید چیزی به آنها عطا کنید و دوستانه از هم جدا بشوید.

۱- (۲۷) . سوره بقره, آیه ۲۳۷.

ضرورت پرداختن حوزه و دانشگاه به سنّت نبوی ازدواج و دوری از طلاق

بارها به عرضتان رسید که الآن یکی از رسالت های مهم حوزه و دانشگاه این جوان ها این است که این حدیث را خوب معنا کنند پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) اجتماع نر و ماده نیاورد اجتماع مذکر و مؤنث نیاورد زیرا اجتماع نر و ماده در حیوانات هم هست اجتماع مذکر و مؤنث قبل از اسلام بود بعد از اسلام هم هست بعد از اسلام در مسلمان ها هست در کفار هست در یهودی ها هست در مسیحی ها هست در مشرکین هست در ملحدین هست اما حضرت فرمود من یک چیز تازه آوردم «النکاح سنّتی» (۱) یعنی حرف تازه آوردم من اجتماع مذکر و مؤنث نیاوردم اگر نکاح است دیگر طلاق در آن نیست حالا عندالضروره در میلیون ها نفر ممکن است یک نفر در اثر ناهماهنگی طلاق بدهد این عزیزان ما, جوان های ما در حوزه و دانشگاه باید همان طوری که انقلاب کردند دین را حفظ کردند نکاح را حفظ کنند سنت را حفظ کنند کسی طلاق ندهد مگر هر توقّعی که ما داریم همسر ما باید انجام بدهد.

مسئولیت زوجین در تأمین مسکن و سکینت حافظ زندگی

فرمود دو عنصر است که زندگی را حفظ می کند یکی مسکن است یکی سکینت, مسکن را مرد باید تهیه کند برای اینکه هزینه به عهده اوست سکینت و آرامش و طمأنینه و بزرگواری را زنِ خانه باید تأمین کند (خَلَقَ لَكُم مِنْ أَنفُسِكُمْ أَزْوَاجاً لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا) (۲) خب اگر خانه ای جای سکینت نیست معلوم می شود مشکل از همان اول است.

ص: ۱۲۸۴

۱- (۲۸) . جامع الاخبار، ص۱۰۱.

۲- (۲۹) . سوره روم, آیه ۲۱.

تحقیر الهی بودن زندگی مرفهانه از دیدگاه حضرت علی(علیه السلام)

این را در خطبه ۱۶۰ نهج البلاغه لابد ملاحظه فرمودید که داشتن, شرف نیست و نداشتن, نقص نیست این را ما باید باور کنیم اگر واقعاً پذیرفتیم علی و اولاد علی محور عقل اند حالا ما آن تعبیر را نمی توانیم بکنیم هم برای ما روا نیست هم از ما قبول نمی کنند اما از حضرت علی همه قبول می کنیم حضرت فرمود کسی که وضع مالی اش خوب است اگر توفیق در تولید دارد که نعمت الهی است اگر قناعت در مصرف دارد که نعمت الهی است این دو چیز از برکات الهی است اما اگر گرفتار تکاثر است و فخرفروشی دارد این باید بفهمد که خدا او را تحقیر کرده اهانت کرده این خطبه ۱۶۰ حتماً مراجعه بفرمایید کلمه «بَسَط» را که شما در معجم نگاه کنید این «بسط» در خطبه ۱۶۰ است فرمود اگر کسی وضع مالی اش خوب است سفره اش همیشه برای اسراف و اتراف پهن است خدا او را تحقیر کرده این نزد خدا اهانت شده است این حرف ها را ما نه می توانیم بگوییم, نه بر فرض بگوییم از ما قبول می کنند اما ما از حضرت امیر قبول می کنیم اگر باور کردیم که داشتن, فخر نیست یک زندگی ساده, زندگی عاقلانه است آن وقت دیگر مسئله توقّع و تجمّل و امثال ذلک نیست این کار فقط از جوانان حوزوی و دانشگاهی ساخته است اقشار دیگر هم البته بی ارتباط نیستند اگر بخواهیم بگوییم پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) چه فرمود, فرمود من نکاح آوردم خب این نکاح یعنی ازدواج؟! کفار هم که دارند, حیوانات هم که دارند شما چه چیزی آوردید؟

ص: ۱۲۸۵

طلاق, مبغوض ترین حلال با توجه به سنّت نبوی ازدواج

فرمود من آرامش منزل آوردم (خَلَقَ لَكُم مِنْ أَنفُسِكُمْ أَزْوَاجاً لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا) مسکن برای مرد است سکینت برای زن آن وقت «أبغض الحلال الطلاق» (۱) از جامعه ساخته نیست فقط از جوانان حوزوی و دانشگاهی اینها که در ماه رجب شد اهل اعتکاف اند اینها که جبهه شد خط مقدّم اند اینها دارند دین پیغمبر را حفظ می کنند چرا در کشور اسلامی در کشور امام صادق طلاق این قدر رواج پیدا کند این یک مصیبت است نباید در نظام اسلامی, ما طلاق داشته باشیم ضرورت, حرف دیگر است امیدواریم به برکت کوشش امام راحل و خون های پاک شهدا همه شما و حوزویان و دانشگاهیان را, ملت و مملکت را ذات اقدس الهی در سایه ولیّ اش حفظ بفرماید و این نکاح که سنّت الهی است همچنان زنده بماند!

«و الحمد لله ربّ العالمین»

۱- (۳۰) . ر.ک: الکافی, ج۵, ص۳۲۸ و ج۶, ص۵۴.

آیات ۴۹ تا ۵۱ سوره احزاب ۹۲/۰۲/۲۱

.Your browser does not support the audio tag

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَكَحْتُمُ الْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِن قَبْلِ أَن تَمَسُّوهُنَّ فَمَا لَكُمْ عَلَيْهِنَّ مِنْ عِدَّةٍ تَعْتَدُّونَهَا فَمَتِّعُوهُنَّ وَسَرِّحُوهُنَّ سَرَاحاً جَمِيلاً (۴۹) يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَحْلَلْنَا لَكَ أَزْوَاجَكَ اللَّاتِي آتَيْتَ أُجُورَهُنَّ وَمَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ مِمَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَيْكَ وَبَنَاتِ عَمِّكَ وَبَنَاتِ عَمَّاتِكَ وَبَنَاتِ خَالِكَ وَبَنَاتِ خَالَاتِكَ اللَّاتِي هَاجَرْنَ مَعَكَ وَامْرَأَةً مُّؤْمِنَةً إِن وَهَبَتْ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ إِنْ أَرَادَ النَّبِيُّ أَن يَسْتَنكِحَهَا خَالِصَةً لَّكَ مِن دُونِ الْمُؤْمِنِينَ قَدْ عَلِمْنَا مَا فَرَضْنَا عَلَيْهِمْ فِي أَزْوَاجِهِمْ وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ لِكَيْلَا يَكُونَ عَلَيْكَ حَرَجٌ وَكَانَ اللَّهُ غَفُوراً رَّحِيماً (۵۰) تُرْجِي مَن تَشَاءُ مِنْهُنَّ وَتُؤْوِي مَن تَشَاءُ وَمَنِ ابْتَغَيْتَ مِمَّنْ عَزَلْتَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكَ ذٰلِكَ أَدْنَى أَن تَقَرَّ أَعْيُنُهُنَّ وَلَا يَحْزَنَّ وَيَرْضَيْنَ بِمَا آتَيْتَهُنَّ كُلُّهُنَّ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيماً حَلِيماً (۵۱))

ص: ۱۲۸۶

بیان کمالات نبوی و لزوم پیروی از آن در سوره احزاب

در سوره مبارکه «احزاب» بعد از بیان آن قسمت های قبلی وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) را اُسوه امّت اسلامی قرار داد فضایل و مناقبی را که در آیات گوناگون برای آن حضرت ذکر فرمود آنها دو پیام دارند پیام مستقیم آنها تبیین کمالات آن حضرت است پیام غیر مستقیم آنها دعوت مؤمنین است به اینکه این کمالات را الگو قرار بدهند و به همین کمالات نایل بشوند. در سوره مبارکه «احزاب» بعد از اینکه بخشی از کمالات حضرت را ذکر فرمود و دستورهایی به آن حضرت داد, مؤمنان را مخاطب قرار داد دستور می دهد که شما این کارها را انجام بدهید فلان فضایل را فراهم کنید و مانند آن.

لزوم پیروی از سنّت پیامبر در ازدواج و تشکیل خانواده

یکی از بخش های مهمّ جامعه ایمانی, تربیت خانواده و داشتن فرزند صالح است لذا مسئله نکاح را در آیات این سور ه تا حدودی به صورت مبسوط بیان کرده و این نکاح همان است که وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) فرمود من نکاح آوردم «النکاح سنّتی» (۱) در بحث های قبل ملاحظه فرمودید که اجتماع نر و ماده در حیوانات هم هست اجتماع مذکر و مؤنث در انسان ها قبل از اسلام بود بعد از اسلام هم هست بعد از اسلام هم در بین مسلمان ها هست هم در بین غیر مسلمان ها; ملحد و مشرک, ترسا و یهودی همه ازدواج دارند اما حضرت فرمود غیر از آنچه قبل از اسلام بود و غیر از آنچه در بین اقوام و ملل هست من چیز جدیدی آوردم و آ ن نکاح است که سنّت من است این اصول خانواده را ترتیب می دهد چگونه انسان همسر انتخاب کند با همسر چگونه رفتار کند فرزند را چگونه به بار بیاورد اینها سنّت من است من ازدواج نیاوردم این ازدواج قبلاً هم بود زناشویی و همسرگیری قبلاً هم بود در بین غیر مسلمان ها هم هست من نکاح آوردم.

ص: ۱۲۸۷

١- (١) . جامع الأخبار, ص١٠١.

سرّ خطاب مستقیم قرآن به ازدواج با زنان باایمان

قرآن کریم هم مستقیماً خطاب می کند می فرماید: (یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذَا نَکَحْتُمُ الْمُؤْمِنَاتِ) یعنی با همسرهای باایمان ازدواج کنید شما می خواهید زندگی تشکیل بدهید مجرای فیض خالقیّت بشوید حواستان جمع باشد شما می خواهید پدر بشوید شما می خواهید مادر بشوید که خدای سبحان به فرزندان می گوید خدا را و پدر و مادرتان را سپاس بگذارید (أَنِ اشْکُرْ لِی وَلِوَالِدَیْکَ) (۱) خب این مجرای فیض خالقیّت است دعوت مردم به سپاسگزاری گاهی در کنار سپاسگزاری انبیا ذکر می شود گاهی در کنار سپاسگزاری پدر و مادر, گاهی می فرماید پیامبران در سایه ذات اقدس الهی وسیله بی نیازی شما هستند نه ــ معاذ الله ــ آنها شما را بی نیاز کنند بلکه آنها مجرای فیض اِغنایند لذا فرمود: (إِلَّا أَنْ أَغْنَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ) (۲) خدا غنی است و خدا مُغنی است (یک و دو) خدا قُنیه دارد و خدا اقناء می کند (سه و چهار) غنی است که (فَإِنَّ اللَّهَ غَنِیٌّ حَمِیدٌ), (۳) (غَنِیٌّ عَنِ الْعَالَمِینَ) (۴) اِقناء هم از اوست که او (إِلَّا أَنْ أَغْنَاهُمُ اللّهُ) غُنیه و سرمایه بالاصاله برای خداست اقناء هم برای خداست که فرمود: (أَغْنَی وَأَقْنَی) (۵) هر دو را خدا به خود اسناد داد اما در جریان اغناء یعنی بی نیاز کردن این را به وجود مبارک پیغمبر هم اسناد داد فرمود: (إِلَّا أَنْ أَغْنَاهُمُ اللّهُ وَرَسُولُهُ) این ــ معاذ الله ــ ناظر به آن نیست که رسول خدا شریک الباری است فی الغنی و الاغناء بلکه به این معناست او مجرای فیض اغناء است اگر ذات اقدس الهی بخواهد به کسی فیض برساند گاهی به وسیله باران است گاهی به وسیله آفتاب است گاهی به وسیله نسیم است گاهی به وسیله انسان است، اینها مجاری فیض اند اگر بخواهد به کشاورزی روزیِ فراوان برساند خب بالأخره «امْطَرهم باللیل و شمّسهم بالنهار» (۶) این در روایات و بیانات نورانی اهل بیت(علیهم السلام) است که اگر خدا بخواهد کشاورزی گروهی را تقویت کند بارانِ مناسب در شب و آفتاب مناسب عنایت می کند در روز تا این مزرعه و باغ رشد کند خب اینها مجرای فیض خدا هستند اگر بخواهد به کسی علم و نور و هدایت و معنویت عطا کند به وسیله انبیا و اهل بیت(علیهم السلام) است فرمود: (إِلَّا أَنْ أَغْنَاهُمُ اللّهُ وَرَسُولُهُ) خب پس اینها می شود مجرای فیض خدا در اغنا لذا می فرماید خدا را شکر کنید پیامبر را سپاسگزاری کنید و مانند آن. در قبال انبیا و اولیا, نسبت به پدران و مادران خودتان هم شکرگزار باشید فرمود: (أَنِ اشْکُرْ لِی وَلِوَالِدَیْکَ) خب این پدر و این مادر که بخواهد مجرای فیض خالقیّت خدا باشد تا شکر بالاصاله برای خدا باشد و از راه وساطت و مجرا به پدر و مادر برگردد این نکاح می خواهد فرمود من نکاح آوردم در نکاح, طلاق نیست.

۱- (۲) . سوره لقمان, آیه ۱۴.

۲- (۳) . سوره توبه, آیه ۷۴.

۳- (۴) . سوره لقمان, آیه ۱۲.

۴- (۵) . سوره آل عمران, آیه ۹۷.

۵- (۶) . سوره نجم, آیه ۴۸.

۶- (۷) . قصص الأنبیاء (راوندی), ص۲۳۶.

ضرورت احترام به سنّت ازدواج در همه ملل

پرسش: پس «لکلّ قوم نکاح» (۱) چیست؟

پاسخ: بله همین است این معنی خودش را دارد یعنی اگر کسی یهودی بود ازدواجی کرد کار خودش را دارد اما فرمود آن «لکلّ قومٍ نکاح» آن نکاح را من نیاوردم من یک نکاح خاص آوردم هر کسی یک ازدواج دارد خانمی, آقایی شناسنامه ای دارند که در شناسنامه شان آمده است این همسر اوست شما باید او را محترم بشمارید و به عنوان همسر او قبول بکنید.

پرسش:...

پاسخ: نکاح در مذهب خودشان است ما موظفیم بر اساس قوانین آنها, احکام آنها را رعایت کنیم بر اساس قاعده الزام.

نکاح در سنّت پیامبر حقّ تلفیقی بین خدا و زوجین

اما آن که وجود مبارک پیامبر آورد فرمود من نکاح آوردم آن چنان این نکاح یک حقّ تلفیقی است که از یک سو حکم خداست از یک سو حقّ طرفین است در فقه می بینید زن وقتی طلاق گرفت باید عِدّه نگه بدارد ما همه خیال می کنیم این عِدّه, حُکم محض است البته حکم خدا است اما صبغه حقوقی هم دارد حقّ شوهر هم است شوهر هم باید مواظب باشد که این زنی که طلاق گرفته فوراً دارد شوهر می کند یا بعد از مدّت عِدّه ای این حقّ اوست حرمت او را باید حفظ بکند حریم او را باید حفظ بکند شاید باردار باشد لذا مسئله عِدّه نظیر مسئله ایام عادت نیست که فقط حُکم الله محض باشد ایام عادت بالأخره نماز نباید بخواند روزه نباید بگیرد روزه را باید قضا به جا بیاورد نماز قضا ندارد اینها احکام شرعی است حقّ کسی نیست که حالا شوهر اظهارنظر بکند ایام عادت احکام خاصّ خود را دارد اما عِدّه غیر از عادت است فرمود زن وقتی طلاق گرفت اگر تماسی با او نداشتید صِرف عقد بود (فَمَا لَكُمْ عَلَيْهِنَّ مِنْ عِدَّةٍ تَعْتَدُّونَهَا) شما دیگر حقّ عِدّه ندارید معلوم می شود عِدّه, حقّ مرد است مرد باید مواظب باشد که این زن که مطلّقه است آن عِدّه را نگه داشته و دارد ازدواج می کند یا قبل از آن است, مرد می تواند اعتراض بکند نفرمود عِدّه هست عِدّه, حکم خداست عدّه, یک حکم محض نیست نظیر ایام عادت، عدّه حکمی است آمیخته با حقّ زوج, فرمود اگر مؤمنه ای را به همسری در آوردید و تماسی بین شما حاصل نشد بعد در اثر ناهماهنگی خواستید از هم جدا بشوید شما بر او حقّ عِدّه ندارید یعنی اگر همسری داشتید که با او مِساس داشتید و بخواهد عِدّه نگه بدارد عدّه در عین حال که حکم الله است حقّ زوج هم است اینجا فرمود: (فَمَا لَكُمْ عَلَيْهِنَّ مِنْ عِدَّةٍ تَعْتَدُّونَهَا) که صیغه جمع مذکر سالم است.

ص: ۱۲۸۹

۱- (۸) . تهذیب الأحکام, ج۷, ص۴۷۲.

نکاحی که اسلام آورد بخشی از آنها گذشت و بخش دیگرش این است که (قَدْ أَفْضَی بَعْضُکُمْ إِلَی بَعْضٍ) باشد در سوره مبارکه «نساء» بخشی از این امور را ذکر فرمود که شما وقتی که با همسرانتان ازدواج کردید اینها چند حکم دارند یکی اینکه (قَدْ أَفْضَی بَعْضُکُمْ إِلَی بَعْضٍ) هستند یعنی اُنس و عُلقه و علاقه و امثال ذلک برقرار کردید اگر چنین چیزی بود دیگر نمی توانید مَهریه اینها را کم بگذارید به اینها کمتر مهریه بدهید آیه ۲۱ سوره مبارکه «نساء» این است مبادا مهریه آنها مورد طمع شما قرار بگیرد (کَیْفَ تَأْخُذُونَهُ وَقَدْ أَفْضَی بَعْضُکُمْ إِلَی بَعْضٍ وَأَخَذْنَ مِنکُم مِیثَاقاً غَلِیظاً) شما با یکدیگر انس داشتید رابطه داشتید دوست هم بودید مبادا در حقّ یکدیگر تجاوز بکنید مهریه آنها را کم بدهید و مانند آ ن.

دستور صریح قرآن به تسریح جمیل داشتن هنگام طلاق

این (أَفْضَی بَعْضُکُمْ إِلَی بَعْضٍ) همین معنا را نشان می دهد چه آن همسرانی که قبل از مِساس طلاق می گیرند چه آن همسرانی که بعد از مساس طلاق می گیرند سخن از تسریح جمیل است درباره آنها فرمود تسریح بکنید اینها را رها بکنید یعنی بعد از اینکه هیچ راهی برای توافق نیست تسریح جمیل داشته باشید در آیه محلّ بحث دارد که (فَمَتِّعُوهُنَّ وَسَرِّحُوهُنَّ سَرَاحاً جَمِیلاً) یعنی اگر مهریه ای برایشان قرار ندادید مقداری اینها را متنعّم بکنید با گشاده رویی از یکدیگر جدا بشوید یعنی می بینید هیچ راهی ندارید دو طرز فکر است یا دو طرز برخورد است نمی توانید با هم زندگی کنید با عداوت از هم جدا نشوید حتی در صورت طلاق خب آن که اسلام آورد یک زندگی اساسی است که حتی در حال طلاق هم آن دوستی باید محفوظ باشد حالا می بینند زندگی مقدور نیست رشته کارشان, رشته علمشان, رشته فرهنگشان با هم ناهماهنگ است اینها مجبورند که از یکدیگر جدا بشوند آن یکی در یک آب و هوا زندگی می کند این یکی در یک آب و هوای دیگر زندگی می کنند مقدورشان نیست در یکجا بتوانند به سر ببرند حتی در صورت طلاق هم فرمود: (وَسَرِّحُوهُنَّ سَرَاحاً جَمِیلاً) چه در آن بخش های قبلی چه در این بخش یعنی آیه ۴۹ سوره مبارکه «احزاب» این معنا را دارد لذا فرمود من چیزی آوردم مطلبی آوردم که به نام نکاح است این سنّت من است و در این سنّت دو نفر می شوند پدر و مادر و اینها مجرای فیض خدا هستند که خدا خالق است و احسن قِوام از همین ها به بار می آید لذا خدا فرمود: (أَنِ اشْکُرْ لِی وَلِوَالِدَیْکَ).

تبیین مقدار مهریه در صورت طلاق

در جریان نکاح فرمود اگر عقدی واقع شد و مهریه ای مطرح نشد و مِساس حاصل شد که خب این به مَهرالمِثل برمی گردد اگر مساسی حاصل نشد تمتیع است مقداری باید حقّی را برای همسرش قائل بشود چیزی به او بدهد اگر مهریه ای ذکر شده است نصف مهر را باید به زوجه بپردازد که فرمود: (فَنِصْفُ مَا فَرَضْتُمْ).

ردّ ناسخ بودن آیه (فَنِصْفُ مَا فَرَضْتُمْ) بر (فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ...)

این (فَنِصْفُ مَا فَرَضْتُمْ) برخی ها خیال کردند این نَسخ آن آیه است در حالی که سخن از نسخ نیست در سوره مبارکه «بقره» به این صورت آمده است فرمود: (لاَ جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِن طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ مَا لَمْ تَمَسُّوهُنَّ أَوْ تَفْرِضُوا لَهُنَّ فَرِيضَةً وَمَتِّعُوهُنَّ عَلَى الْمُوسِعِ قَدَرُهُ وَعَلَى الْمُقْتِرِ قَدَرُهُ مَتَاعاً بِالْمَعْرُوفِ حَقّاً عَلَى الْمُحْسِنِينَ وَإِن طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِن قَبْلِ أَن تَمَسُّوهُنَّ وَقَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيضَةً) دیگر تمتیع، واجب نیست حالا مستحب است یا نه, دو نظر هست ولی اصلِ تمتیع, وجوبش در جایی است که عقد واقع بشود مَهر ذکر نشود و مِساس هم حاصل نشود (وَقَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيضَةً فَنِصْفُ مَا فَرَضْتُمْ إِلاَّ أَن يَعْفُونَ أَوْ يَعْفُوَا الَّذِى بِيَدِهِ عُقْدَةُ النِّكَاحِ) (۱) سعیدبن مسیّب می گوید این آیه نصف مِهر ناسخ مسئله تمتیع است (۲) این بین نسخ و تخصیص فرق نگذاشته.

عدم فرق بین نسخ و تخصیص, ثمره عدم مراجعه به اهل بیت(علیهم السلام)

به هر حال مشکل جدّی ما این است وقتی تقریباً یک قرن تفسیر قرآن در مهم ترین حوزه های علمی آن روز به دست عبدالله بن عباس و ابی بن کعب و عبدالله بن مسعود باشد حکم همین است یک تحقیق بیشتری غیر از تحقیقاتی که تاکنون کردید انجام بدهید تا به دست بیاورید که آیا در یک قرن اول قبل از اینکه وجود مبارک امام باقر و امام صادق(سلام الله علیهما) حوزه علمیه تشکیل بدهند آیا تفکّر اهل بیت درباره تفسیر قرآن در حوزه های رسمی مکه و مدینه و عراق وجود داشت یا نداشت, قبلاً هم به عرضتان رسید که مرحوم امین الاسلام در مجمع البیان مرسلاتی دارد می گوید سدّی این طور گفته, قتاده این طور گفته, مجاهد این طور گفته, خب اینها همه مرسلات است مرسلات مرحوم طبرسی در مجمع البیان مسند است به مرسلات مرحوم شیخ طوسی در تبیان ایشان هم همین مرسلات را دارند ایشان می فرمایند سدّی این طور گفته, قتاده این طور گفته, مجاهد این طور گفته, عبدالله بن عباس این طور گفته اینها همه مرسلات است مرسلات مرحوم شیخ طوسی مربوط است به مَسانید جناب طبری در تفسیر معروفش اینکه می گویند او امام المفسّرین است برای آن است که او سلسله سند دارد می گوید حدّثنا از فلان از مجاهد و مانند آن, این حدّثنا, مسانید جناب طبری است تا تابعین تا آنهایی که در قرن اول بعد از صحابه عهده دار تفسیر بودند لذا دست ما از تفسیر اهل بیت(علیهم السلام) آن طوری که حرف های دیگران فراوان است خالی است حالا باید تحقیق کرد که آیا در این قرن اول پیروان اهل بیت(علیهم السلام) حوزه ای داشتند, کتابی نوشتند, تدریسی کردند, شاگردی تربیت کردند البته خالی از این کار نبودند حتماً سلمان ها, مقدادها, عمارها, حجربن عدی ها(رضوان الله علیهم) همه اینها شاگردانی به نوبه خود داشتند احادیثی گفتند اما حوزه علمی به طور رسمی در اختیار هیچ کدام از اینها نبود یا اگر بود به ما نرسید می بینید چون بین تخصیص و نسخ خیلی نمی توانند فرق بگذارند در خیلی از موارد فوراً می گویند این آیه ناسخ آن آیه است در حالی که اگر عام و خاص اند که تخصیص است اگر مطلق و مقیّدند که

تقییدند فوراً نمی شود گفت این آیه ناسخ آن آیه است.

ص: ۱۲۹۱

۱- (۹) . سوره بقره, آیات ۲۳۶ و ۲۳۷.

۲- (۱۰) . الجامع لأحکام القرآن, ج۱۴, ص۲۰۵.

عدم کفایت شاگرد یکی از اهل بیت(علیهم السلام) بودن در حجیّت تفسیر شاگرد

پرسش:...پاسخ: بله خب آن را باید بگوید ولی ما می بینیم خیلی از چیزهاست که ابن عباس نقل می کند و خود اهل بیت(علیهم السلام) از وجود مبارک حضرت امیر خلافش را نقل می کنند آنها استفاده کردند مگر ابوحنیفه از وجود مبارک امام صادق استفاده نکرده نگفته اگر آن دو سال نبود من به جایی نمی رسیدم (۱) اما حرف خودشان را می زنند آن که شاگردی کرده باشد و امینِ در تتلمذ باشد و حرف استاد را نقل بکند بله آن می شود معتبر وگرنه این طور نیست وجود مبارک امام باقر(سلام الله علیه) آن قصه معروف را که مستحضرید به قتاده فرمود تو چطور به خودت اجازه می دهی که به قرآن فتوا بدهی (۲) ممکن است علم الدراسه داشته باشی اما قرآن با علم الدراسه که حل نمی شود کسی که عِدل قرآن است یعنی اهل بیت وارث معارف قرآن هستند به برکت الهی, خب این مکتب همان عِدل قرآن است قرآن ناطق است این متأسفانه تا یک قرن بسته بود.

ضرورت تلاش برای دسترسی به تفسیر صحیح قرآن از اهل بیت(علیهم السلام)

حالا باید تلاش و کوشش کرد بعد از اینکه این مکتب باز شد از شواهد قبلی استفاده کرد به بیانات نورانی پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) که از راه خود اهل بیت رسید دسترسی پیدا کرد به بیانات نورانی فاطمه زهرا(سلام الله علیها) امام مجتبی, امام حسین, وجود مبارک حضرت امیر(سلام الله علیهم) به اینها دسترسی پیدا کرد غرض این است که آنجا سخن از نسخ نیست. خب در همه موارد سخن از نکاح است منظور از این نکاح هم عقد است هرگز از آن آمیزش، قرآن کریم تعبیر ندارد خیلی رقیقانه و مؤدبانه فرمود قبل از برخورد, قبل از تماس, قبل از لمس این طور تعبیر دارد.

ص: ۱۲۹۲

۱- (۱۱) . ر.ک: التحفه الاثنی عشریه (آلوسی), ص۸; «لولا السنتان لهلک النعمان».

۲- (۱۲) . ر.ک: الکافی, ج۸, ص۳۱۱ و ۳۱۲.

وجوب تمتیع در طلاق در صورت عدم تعیین مهر

پرسش:... پاسخ: این مطلق است در خود همین آیه سوره «بقره» تفصیل داد بین قبل از مِساس و بعد از مساس فرمود: (وَإِن طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِن قَبْلِ أَن تَمَسُّوهُنَّ) اگر طلاق قبل از مساس بود و برای این نکاح, مَهر قرار دادید که جا برای تمتیع نیست (وَقَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِیضَةً فَنِصْفُ مَا فَرَضْتُمْ) دیگر جا برای تمتیع نیست تفصیل, قاطع شرکت است. آن آیه قبل هم که فرمود اگر تمتیع کنید برای بدون تعیین مَهر است آیه قبلش در سوره «بقره» این است (لاَ جُنَاحَ عَلَیْکُمْ إِن طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ مَا لَمْ تَمَسُّوهُنَّ أَوْ تَفْرِضُوا لَهُنَّ فَرِیضَةً وَمَتِّعُوهُنَّ عَلَی الْمُوسِعِ قَدَرُهُ وَعَلَی الْمُقْتِرِ قَدَرُهُ) خب اگر مَهر تعیین نکردید تمتیع است اگر مَهر تعیین کردید (فَنِصْفُ مَا فَرَضْتُمْ) است بنابراین نمی شود گفت آن ناسخ این است بله اینها مخصِّص یکدیگرند. تمتیع بدون تعیین مَهر, واجب است با تعیین مَهر هم مستحب است یا مثلاً واجب نیست.

نفسانی نبودن خشیت پیامبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) در طرد سنّت جاهلی

مطلب هایی که مربوط به سؤالات قبلی است وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) خشیتی داشت طبق آن خشیت, حکم را ظاهر نمی کرد این خشیت, خشیت الهی بود برای اینکه می ترسید مردم نسبت به دین بدبین بشوند نه خشیت نفسانی نظیر همان جریان خشیت درباره حضرت امیر که فرمود: (وَاللّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النَّاسِ) (۱) این با عصمت با رسالت با نبوت هماهنگ است یک خشیت نفسانی نبود می ترسید که این مردم نپذیرند از اصلِ دین ـ معاذ الله ـ فاصله بگیرند لذا آنجا که فرمود: (تَخْشَی النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَن تَخْشَاهُ) (۲) یعنی می ترسی که مردم از این دین فاصله بگیرند این یک مطلب.

۱- (۱۳) . سوره مائده, آیه ۶۷.

۲- (۱۴) . سوره احزاب, آیه ۳۷.

تصلیه ما نسبت به پیامبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) سبب تقرّب ما

مطلب دیگر اینکه تصلیه ما نسبت به وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) که قبلاً گذشت تقرّبی است برای خود ما, انسان کامل مثل پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) ائمه معصومین(علیهم السلام) اینها در قوس نزول آن کمالاتی که باید داشته باشند دارا هستند در قوس صعود یکی پس از دیگری کمالات را باید فراهم کنند هم ﴿وَمِنَ الَّیْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَّکَ عَسَی أَن یَبْعَثَکَ رَبُّکَ مَقَاماً مَّحمُوداً﴾ (۱) هم در مسائل علمی ﴿قُل رَبِّ زِدْنِی عِلْماً﴾ (۲) این برای قوس صعود, عرض ادب ما تقرّبی است برای خود ما, وجود مبارک پیامبر و اهل بیت(علیهم السلام) در قوس صعود نیازمند به کمالات الهی اند اما این تصلیه ما یک سبب میانی باشد که بین اهل بیت و خدا قرار بگیرد که فیض را از خدا بگیرد به اینها برساند این چنین نیست چون خود این تصلیه هم از برکات اینهاست این مثال بارها گفته شد الآن اگر کسی باغبان کسی باشد که باغ برای آن شخص است تمام درخت ها و آب ها و قنات و چشمه را او احداث کرده این باغبان مسئول حفظ این درخت هاست و همه حقوق او را هم صاحب باغ می دهد حالا اگر یک روز عیدی یک دسته گُلی یا یک سبد میوه از باغ همین باغبان فراهم بکند برای او اهدا کند آیا این باغبان چیزی از خود به او داد یا خودش متقرّب شد ما باغبان های این ذوات قدسی هستیم اینها این باغ را این نهال را این اشجار را این آب را این کوثرها را از طرف خدای سبحان به ما دادند ما را مسئول کردند که حفظ بکنیم ما اگر یک روز عیدی شد غیر عیدی شد عرض ادب کردیم به اینها صلوات فرستادیم از میوه باغ اینها چیزی نزد آنها بردیم خود ما مقرّب شدیم نه اینکه به وسیله ما آنها چیزی را پیدا کرده باشند دارا شده باشند. فتحصّل که در قوس نزول هر چه باید داشته باشند دارند (یک) در قوس صعود یکی پس از دیگری کمالات را به دست می آورند (دو) ما واسطه تکامل آنها نیستیم (سه) این عرض ارادت و تصلیه ما تقرّب ماست به پیشگاه الهی (چهار) چون میوه باغ اینها را به حضور اینها تقدیم می کنیم (پنج).

ص: ۱۲۹۴

۱- (۱۵) . سوره اسراء, آیه ۷۹.

۲- (۱۶) . سوره طه, آیه ۱۱۴.

تبیین جایگاه استخاره در بیان امام سجاد(سلام الله علیه)

مطلب بعدی آن است که در مورد استخاره که سؤال می شود استخاره اگر کسی واقعاً مشورت کرده فکر کرده کار ضروری هم هست متحیّر شده بله, ممکن است به قرآن مراجعه بکند ولی آن استخاره ای که خیلی روی آن تأکید شده همان استخاره نورانی امام سجاد(سلام الله علیه) است در صحیفه سجادیه که انسان کاری را که می خواهد انجام بدهد به وسیله آن دعا خیرش را از خدا می خواهد, می گوید خدایا این کار را من بررسی کردم ظاهراً کار بدی نیست ولی از اسرارش از باطنش از گذشته اش از آینده اش که من خبر ندارم خیرِ مرا در این کار قرار بده آن استخاره برای رفع حیرت نیست آن طلب خیر است آن خیلی چیز نافعی است و چیز بسیار خوبی است.

حلال شمردن هفت گروه از زنان برای ازدواج پیامبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم)

مطلب بعدی آن است که در این آیاتی که خوانده شد یک مقدار مربوط به همسران پیامبر است آیه پنجاه فرمود: (يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ) ما همسرانی که تو قبلاً ازدواج کردی و مهریه آنها را دادی آنها که برای تو حلال است (إِنَّا أَحْلَلْنَا لَكَ أَزْوَاجَكَ اللَّاتِي آتَيْتَ أُجُورَهُنَ) یعنی مهریه اینها (وَمَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ مِمَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَيْكَ) آنها که مِلك یمین اند و در اثر فیء الهی خدا اینها را به تو داده است که معلوم می شود حلیّت است طهارت است برکت است آنها هم که حلال است و دخترعمو و دخترعمه هم بر تو حلال اند دختردایی و دخترخاله هم بر تو حلال است اما در بین اینها مواظب باش نه تنها آنها که مؤمن اند بلکه (اللَّاتِي هَاجَرْنَ مَعَكَ) بعدها هم نوبت به انصار می رسد غرض آن است که آنها که می خواهد تحلیل کند آن زنانی که نه تنها با ایمان اند بلکه اهل هجرت اند گرچه جهاد بر آنها نیست اما هجرت هست اینهایی که (هَاجَرْنَ مَعَكَ) البته بعد انصار تحلیل شده و مانند آن. بعد یکی از خصایص نبی این است که (وَامْرَأَةً مُّؤْمِنَةً إِن وَهَبَتْ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ).

از خصایص النبی بودن صحّت صیغه ازدواج با هبه

مستحضرید که وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) در سنّ ۲۵ سالگی اوّلین ازدواج که کرد با خدیجه کبرا(سلام الله علیها) بود که در سنّ چهل سالگی بود این معلوم می شود نکاح او برای حفظ اسلام و صبغه اسلامی بود وگرنه در آن سن باید او با کسی که سنّش کمتر باشد و ازدواج کرده نباشد ثیوبه ای نداشته باشد ازدواج کند اما با کسی که سنّش بیشتر است و ثیّب است ازدواج کرده معلوم می شود اصلاً در این مسیر نبود.

(وَامْرَأَةً مُّؤْمِنَةً إِن وَهَبَتْ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ) یکی از چیزهایی که جزء مختصّات وجود مبارک حضرت رسول(علیه و علی آله آلاف التحیّه و الثناء) است این است که اگر کسی خواست خود را به شما هبه کند یعنی به جای «أنکحتُ و زوّجتُ» بگوید «وهبتکَ نفسی» که صیغه نکاح به صورت صیغه هبه خوانده بشود این جزء مختصّات پیغمبر است فرمود: (وَامْرَأَةً مُّؤْمِنَةً إِن وَهَبَتْ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ إِنْ أَرَادَ النَّبِيُّ أَن يَسْتَنكِحَهَا) یک وقت است کسی پیشنهاد می دهد ولی حضرت می بیند او شایسته بیت نبوّت نیست برخی از افراد بودند که برای حفظ قبیله و تناسب قبایل و مسائل سیاسی حضرت می پذیرفت اما بعضی ها هستند که نه, هیچ کدام از این مزایا را ندارند خب حضرت ممکن است نپذیرد لذا حضرت را مخیّر کرده فرمود اگر پیامبر بخواهد پیشنهاد همسریِ کسی را بپذیرد این جزء مختصّات نبی است که به جای اینکه او بگوید «زوجتک نفسی» یا «أنکحتک نفسی» بگوید «وهبتک نفسی» این صیغه هبه کار نکاح را می کند این (خَالِصَةً لَّكَ مِن دُونِ الْمُؤْمِنِينَ) این جمله (قَدْ عَلِمْنَا مَا فَرَضْنَا عَلَيْهِمْ فِي أَزْوَاجِهِمْ) این به یک جمله معترضه شبیه تر است تا به جمله مرتبط, چون بحث در (يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ) است احکام پیامبر است مختصات نبی است و مانند آن.

دلیل دیگر بر عدم ارتباط آیه تطهیر با آیات مرتبط با همسران پیامبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم)

فرمود ما درباره مؤمنین احکامشان را گفتیم که چند همسر می توانند داشته باشند (یک) عدل را چگونه رعایت کنند (دو) مسئله نفقه و تقسیم در مضجع را باید رعایت کنند (سه) اینها را گفتیم گویا این جمله (قَدْ عَلِمْنَا مَا فَرَضْنَا عَلَيْهِمْ فِی أَزْوَاجِهِمْ وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ) این جمله معترضه است می بینید این (لِكَيْلَا) به این جمله نمی خورد این (لِكَيْلَا) به قبل می خورد فرمود: (يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَحْلَلْنَا لَكَ أَزْوَاجَكَ) و این امور را (لِكَيْلَا يَكُونَ عَلَيْكَ حَرَجٌ) این معلوم می شود این جمله (قَدْ عَلِمْنَا مَا فَرَضْنَا عَلَيْهِمْ فِی أَزْوَاجِهِمْ وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ) جمله معترضه است آن وقت نباید بگویند که این (يُطَهِّرَكُمْ) (۱) برای همه نساء است قبلاً ملاحظه فرمودید این الاّ ولابد جمله معترضه است حالا یا در اثنای آن آیه نازل شد یا نه, اثنای آن آیه نبود جریان کِسا بود و حضرت دستور داد اینجا بیاید یا همان جریان کسا در اثنای آن آیه اتفاق افتاد ولی بالأخره این جمله آیه تطهیر نه به ماقبل مرتبط است نه به مابعد چه اینکه این جمله هم به ماقبل و بعد ارتباط ندارد (وَكَانَ اللَّهُ غَفُوراً رَّحِيماً).

«و الحمد لله ربّ العالمین»

۱- (۱۷) . سوره احزاب, آیه ۳۳.

آیات ۵۱ تا ۵۳ سوره احزاب ۹۲/۰۲/۲۲

.Your browser does not support the audio tag

(تُرْجِی مَن تَشَاءُ مِنْهُنَّ وَتُؤْوِی إِلَیکَ مَن تَشَاءُ وَمَنِ ابْتَغَیتَ مِمَّنْ عَزَلْتَ فَلاَ جُنَاحَ عَلَیکَ ذلِکَ أَدْنَی أَن تَقَرَّ أَعْیُنُهُنَّ وَلاَ یحْزَنَّ وَیرْضَینَ بِمَا آتَیتَهُنَّ کُلُّهُنَّ وَاللَّهُ یعْلَمُ مَا فِی قُلُوبِکُمْ وَکَانَ اللَّهُ عَلِیماً حَلِیماً (۵۱) لَا یحِلُّ لَکَ النِّسَاءُ مِن بَعْدُ وَلا أَن تَبَدَّلَ بِهِنَّ مِنْ أَزْوَاجٍ وَلَوْ أَعْجَبَکَ حُسْنُهُنَّ إِلَّا مَا مَلَکَتْ یمِینُکَ وَکَانَ اللَّهُ عَلَی کُلِّ شَیْ ءٍ رَقِیباً (۵۲) یا أَیهَا الَّذِینَ آمَنُوا لاَ تَدْخُلُوا بُیوتَ النَّبِی إِلَّا أَن یؤْذَنَ لَکُمْ إِلَی طَعَامٍ غَیرَ نَاظِرِینَ إِنَاهُ وَلکِنْ إِذَا دُعِیتُمْ فَادْخُلُوا فَإِذَا طَعِمْتُمْ فَانتَشِرُوا وَلاَ مُسْتَأْنِسِینَ لِحَدِیثٍ إِنَّ ذلِکُمْ کَانَ یؤْذِی النَّبِی فَیسْتَحْیی مِنکُمْ وَاللَّهُ لاَ یسْتَحْیی مِنَ الْحَقِّ وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعاً فَسْأَلُوهُنَّ مِن وَرَاءِ حِجَابٍ ذلِکُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِکُمْ وَقُلُوبِهِنَّ وَمَا کَانَ لَکُمْ أَن تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ وَلاَ أَن تَنکِحُوا أَزْوَاجَهُ مِن بَعْدِهِ أَبَداً إِنَّ ذلِکُمْ کَانَ عِندَ اللَّهِ عَظِیماً (۵۳))

ص: ۱۲۹۷

عدم تعارض «النکاح سنّتی» با سنّت ازدواج انبیای گذشته

بعد از اینکه جریان نکاح را تبیین فرمود و اینکه خصیصه ای که وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) آورد غیر از اجتماع مذکر و مؤنث است احکام ویژه مسائل ازدواج و خانوادگی و نکاح را ذکر کرد اینکه آن حضرت فرمود: «النکاح سنّتی» (۱) منظور این نیست که در بین همه انبیا من این سنّت را آوردم بلکه منظور این است که در بین همه مردم، ما انبیا این سنّت را آوردیم این برای نبوّت عامه است نه نبوّت خاصه و هر کدام از این انبیا(علیهم السلام) که آمدند فرمودند همه آنچه انبیای قبلی گفتند درست است (مُصَدِّقاً لِّمَا بَیْنَ یَدَیْهِ) (۲) (۳) خب این ارقام فراوانی که برای سلسله جلیله انبیا هست که بخشی از آنها قصه شان در قرآن کریم هست و بخشی هم نیامده که خدا فرمود: (مِنْهُم مَن قَصَصْنَا عَلَیْکَ وَمِنْهُم مَن لَمْ نَقْصُصْ عَلَیْکَ) (۴) فرمود قصه بعضی از انبیا را ما گفتیم قصه بعضی از انبیا را نگفتیم آن انبیایی که قصص شان در قرآن کریم آمده همه اش سخن از (مُصَدِّقاً لِمَا بَیْنَ یَدَیْهِ) است یعنی هر پیامبری که آمده فرمود انبیای قبلی درست گفتند تنها اینها هستند که اختلافی بین اینها نیست زیرا هم اینها از یک منبع و مبدأ دریافت می کنند هم در تلقّی معصوم اند هم در ضبط و نگهداری معصوم اند هم در ابلاغ و املا معصوم اند در سه حوزه، این ذوات مقدس معصوم اند خب اگر در سه حوزه معصوم اند مبدأ علمی اینها هم ذات اقدس الهی است همه شان (مُصَدِّقاً لِمَا بَیْنَ یَدَیْهِ) هستند اینکه حضرت فرمود: «النکاح سنّتی» یعنی ما سلسله انبیا یک چیز جدیدی آوردیم به عنوان نکاح.

ص: ۱۲۹۸

۱- (۱) . جامع الأخبار، شیخ محمد سبزواری، ص ۲۷۱.

۲- (۲) . سوره بقره، آیه ۹۷.

۳- (۳) . سوره مائده، آیه ۴۶.

۴- (۴) . سوره غافر، آیه ۷۸.

لزوم توجه به ثمره ازدواج

پرسش: با توجه به آ نچه دیروز و امروز فرمودید معلوم می شود در حقیقت انبیا(علیهم السلام) رهبانیت را نشانه گرفتند.

پاسخ: نه، نه تنها رهبانیت را، ازدواج به معنای جمع مذکر و مؤنث را هم رد کردند؛ هم اصلِ ازدواج را هم اینکه نکاح باشد حقوق متقابل باشد (قَدِّمُوا لِأَنفُسِکُم) باشد را آوردند فرمود: (نِسَاؤُکُمْ حَرْثٌ لَکُمْ) اما (قَدِّمُوا لِأَنْفُسِکُمْ) (۱) همسر داشتید برای فرزند صالح است اینها در کنار هم ذکر شد فرمود بله اینها مزرعه هستند اما مزرعه را برای چه کاری می خواهید شما، شما که نمی خواهید بعد از مدتی بپوسید شما می خواهید فرزند صالح تربیت کنید نسل بعد تربیت کنید اینکه کنار (نِسَاؤُکُمْ حَرْثٌ لَکُمْ) فرمود به فکر آینده باشید این است ما به شما مزرعه دادیم شما این مزرعه دایر را می خواهید موات کنید یا بایر کنید این نیست پس ما نکاح آوردیم همه انبیا این کار را کردند هم رهبانیّت را امضا نکردیم هم اجتماع مذکر و مؤنث را ما نکاح نمی دانیم.

نکاح، معجزه پیامبر در ولنگاری جنسی

پرسش:... پاسخ: آن هم در بین همه انبیا برای خودش معجزه ای بود که توانست با این راه ثابت کند که می شود جلوی آن غریزه ها را گرفت یعنی برای آنها فضیلتی بود این فضیلت خاصّی بود برای آن حضرت چه اینکه فضیلت خاصی بود برای حضرت یحیی(سلام الله علیهما) که (سَیِّداً وَحَصُوراً) (۲) که آموزش دادند جلوی افراط را می شود گرفت.

ص: ۱۲۹۹

۱- (۵) . سوره بقره، آیه ۲۲۳.

۲- (۶) . سوره آل عمران، آیه ۳۹.

علت عدم نیاز به عدّه در طلاق بائن

مطلب بعـدی آن است که اینکه فرمود: (فَمَا لَكُمْ عَلَيْهِنَّ مِنْ عِدَّةٍ تَعْتَدُّونَهَا) که این حقّی است برای زوجه آیه ۴۹ این بود (فَمَا لَكُمْ عَلَيْهِنَّ مِنْ عِـدَّةٍ تَعْتَـدُّونَهَا) در طلاـق بائن، عِـدّه نیست برای اینکه احتمال میلاد در کار نیست احتمال اختلاط میاه در کار نیست آنجا که احتمال است که بعـد فرزنـدی به بار بیایـد گفتنـد باید عدّه نگه بدارید که حقّ زوج قبلی محفوظ بماند لذا در طلاق بائن عدّه نیست برای اینکه جا برای میلاد بعدی نیست.

تبیین دو احتمال در آیه (تُرْجِی مَن تَشَاءُ مِنْهُنَّ ...)

فرمود اینهـایی که خودشان را در اثر علاقه به بیت نبوّت به شـما نزدیک کردنـد این امرئه ای که (وَهَبَتْ نَفْسَـهَا) اگر خواستید بپذیریـد آزادید، نخواستید بپذیرید آزادید برخی ها نقل کردند که حضـرت چیزی را قبول کرده برخی ها گفتند نه، اصـلاً در بین این افرادی که (وَهَبَتْ نَفْسَـهَا لِلنَّبِيِّ) مثلاً کسـی را قبول نکرده؛ فرمود اگر بپـذیری رواست نپذیری روا‌ست این برای شـما، آنها هم چه پیشنهادشان را قبول بکنی چه پیشنهاد آنها را قبول نکنی آنها هم راضی باشند به فعل شما برای آنها مصلحت است این در صورتی که این (تُرْجِی مَن تَشَـاءُ مِنْهُنَّ وَتُؤْوِی إلیکَ مَن تَشَاءُ) ناظر باشـد به امرئه ای که (وَهَبَتْ نَفْسَـهَا لِلنَّبِيِّ) اما اگر راجع باشـد به تقسـیم بین همسـرهای متعـدّد، آن هم فرمود وجود مبـارک پیغمبر(صـلّی الله علیه و آله و سـلّم) یـک مرد عادی نیست او گاهی شب گاهی روز مَهبط وحی است بایـد او وقتش آزاد باشد او را محدود نکنید مثل شوهرهای دیگر که حتماً به قوانین مضاجعه و قَسم و تقسیم بین همسرها مقیّد باشد و محدود باشد کاری که آن حضرت می کند یک وقت در مهبط وحی است شما از تأخیر یا تقدیم گِله نداشته باشید این در صورتی که مربوط به قَسم باشد.

ص: ۱۳۰۰

اختلافی بودن بازگشت آیه (تُرْجِی مَن تَشَاءُ ...) به احتمال اول یا دوم

مستحضرید که طبری از چند نفر نقل می کند مسنداً، بعد مرحوم شیخ طوسی می گوید ابن زید این طور گفته مجاهد این طور گفته قتاده این طور گفته مرسلاً، بعد مرحوم امین الاسلام در مجمع البیان دارد که قیل کذا، دیگر نمی گوید چه کسی است در این زمینه روایت های مشخصی نیست که مشخص کند این (تُرْجِی مَن تَشَاءُ) راجع به مسئله (وَامْرَأَةً مُّؤْمِنَةً إِن وَهَبَتْ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ) (۱) است یا مربوط به تقسیم شب های این همسران، هر کدام باشد درست است سیدناالاستاد می فرماید طبق روایاتی که مثلاً وارد شده است منظور قَسم داخلی است یا منظور ارجاء است (۲) (۳) اینکه در خیلی از موارد وقتی آیه روشنی نباشد به کمك روایت بخواهند حل کنند المیزان همین کار را کرده در همین جا پشت سر هم یك جا برابر آنچه در روایت آمده ترجیح می دهد باز در قسمت دیگر راجع به مطلب دیگر می فرماید: «فی بعض الروایات عن بعض ائمه اهل البیت(علیهم السلام)» کذا (۴) در بحث تفسیری نه بحث روایی که آیه را به وسیله روایت حل می کند آنجا که آیه معنای شفافی دارد روایت می تواند مخصِّص، مقیّد و مانند آن باشد.

عدم حرج بر پیامبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) در پذیرش هر یک از دو احتمال

ص: ۱۳۰۱

۱- (۷) . سوره احزاب، آیه ۵۰.

۲- (۸) . المیزان فی تفسیر القرآن، علامه طباطبائی، ج۱۶، ص۳۳۵.

۳- (۹) . المیزان فی تفسیر القرآن، علامه طباطبائی، ج۱۶، ص۳۳۶.

۴- (۱۰) . المیزان فی تفسیر القرآن، علامه طباطبائی، ج۱۶، ص۳۳۶.

فرمود: (وَمَنِ ابْتَغَيْتَ مِمَّنْ عَزَلْتَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْکَ) اگر بعضـی ها را قبول کردی بعضی ها را رد کردی این درباره (امْرَأَةً مُّؤْمِنَةً إِن وَهَبَتْ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ) یا نه، در تقسیم در مضاجعه بعضـی ها را مقدم داشتی بعضی ها را مؤخّر داشتی ارجاء به معنای تأخیر است در سوره مبارکه «توبه» آیه ۱۰۶ گذشت که (وَآخَرُونَ مُرْجَوْنَ لِأَمْرِ اللّهِ إِمَّا يُعَذِّبُهُمْ وَإِمَّا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ) ارجیء یعنی أخّر، اینکه درباریان فرعون وقتی موسی(سلام الله علیه) آن معجزه را نشان داد به فرعون گفتند: (أَرْجِهْ وَأَخَاهُ) (۱) (۲) یعنی موسی و برادرش را فعلاً تأخیر بینداز درباره آنها تصمیم نگیر ساحران را از هر شهر و دیاری دعوت بکن تا مبارزه اینها ادامه پیدا کند از همین باب است منتها هاء وقف آنجا آمده اینجا دارد (وَآخَرُونَ مُرْجَوْنَ لِأَمْرِ اللّهِ) ارجاء یعنی تأخیر؛ بعضی ها وضعشان روشن نیست در قیامت تکلیفشان روشن می شود که (إِمَّا يُعَذِّبُهُمْ وَإِمَّا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ) ارجاء به معنای تأخیر است (وَتُؤْوِی إِلَيْکَ مَن تَشَاءُ) ایواء دادن یعنی مأوی دادن، نه برای شما حرج و جناح است نه برای آنهاست که اعتراض کنند پس (فَلَا جُنَاحَ عَلَيْکَ) این نسبت به شما.

لزوم رضایت زنان دوستدار ازدواج با اختیار پیامبر

نسبت به بانوان هم (ذلِکَ أَدْنَى أَن تَقَرَّ أَعْيُنُهُنَّ) آنها هم به قرّهالعین برسند چشمشان به این گزارش و حکم شرعی روشن بشود (وَلَا يَحْزَنَّ) غمگین نشوند (وَيَرْضَيْنَ بِمَا آتَيْتَهُنَّ كُلُّهُنَّ) این (كُلُّهُنَّ) چون تأکید لفظی است برای فاعل (يَحْزَنَّ) و (يَرْضَيْنَ) لذا مرفوع است «و لا يحزنّ كلّهنّ و يرضين كلّهنّ» چون این تأکید برای آن فاعل هاست مرفوع شده نه تأکید برای این مفعول (بِمَا آتَيْتَهُنَّ)، فرمود هم جناحی بر شما نیست هم آنها به کار شما راضی باشند برایشان بهتر است برای اینکه (وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيماً حَلِيماً) هم حکمت نزد خداست هم حلم و بردباری نزد خداست این دستورش بود.

ص: ۱۳۰۲

۱- (۱۱) . سوره اعراف، آیه ۱۱۱.

۲- (۱۲) . سوره شعراء، آیه ۳۶.

محدودیت پیامبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) در تغییر یا تبدیل همسران بعد از انتخاب

بعد فرمود از این به بعد نه همسر دیگر می توانی اختیار کنی و نه این همسرها را تبدیل بکنی حالا به اینها شما پیشنهاد دادید عده ای علاقه مند به مسائل مادی بودند شما به اینها طبق دستور وحی فرمودی هر کدام شما مایل هستید که دنیا را بخواهید خب ما را ترک کنید (یَا أَیُّهَا النَّبِیُّ قُل لِّأَزْوَاجِکَ إِن کُنتُنَّ تُرِدْنَ الْحَیَاهَ الدُّنْیَا وَزِینَتَهَا فَتَعَالَیْنَ أُمَتِّعْکُنَّ وَأُسَرِّحْکُنَّ سَرَاحاً جَمِیلاً وَإِن کُنتُنَّ تُرِدْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالدَّارَ الْآخِرَهَ فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنکُنَّ أَجْراً عَظِیماً) (۱) (۲) شما این پیشنهاد را دادید آنها هم قبول کردند حالا که آخرت و خدا و معنویت را قبول کردند و حاضر شدند با زندگی ساده شما بسازند شما نه همسر دیگر می توانی اختیار کنی نه اینها را می توانی تبدیل کنی این دو کار از این به بعد ممنوع است (لَا یَحِلُّ لَکَ النِّسَاءُ مِن بَعْدُ وَلاـ أَن تَبَدَّلَ بِهِنَّ مِنْ أَزْوَاجٍ) در این (تَبَدَّلَ) یکی از «تاء»ها حذف شده یعنی «تتبدّل»، این «تتبدّل» معنای «تستبدل» را می رساند «و لا أن تتبدّل» که در قرآن (تَبَدَّلَ) است که یک تاء حذف شده (وَلا أَن تَبَدَّلَ) یعنی «تتبدّل» یعنی «تستبدل» (وَلا أَن تَبَدَّلَ بِهِنَّ مِنْ أَزْوَاجٍ) اینها را طلاق بدهی همسر دیگر بگیری.

مستحضرید که هم زن را می گویند زوج هم مرد را می گویند زوج، زوجه لغت فصیح نیست لذا در قرآن از زن به عنوان زوجه یاد نکرده است زوجات هم در قرآن کریم نیامده درباره حوریان بهشتی هم سخن از ازواج است (۳) (۴) (۵) اینها هم سخن از ازواج است زوج یعنی یکی از اینها که با دیگری جمع بشود می شود زوج، دوتا را می گویند زوجین یک وقت ما می گوییم زوج یعنی یک جفت، یک وقت می گوییم زوج یعنی کسی که همتای دیگری است لذا هم شوهر، زوج است هم همسرش زوج است اینها می شوند زوجین. فرمود: (وَلا أَن تَبَدَّلَ بِهِنَّ مِنْ أَزْوَاجٍ وَلَوْ أَعْجَبَکَ حُسْنُهُنَّ) حالا بر فرض هم برای شما تعریف کردند که از جمال و زیبایی برخوردار است دیگر حق نداری آنها را انتخاب بکنی.

۱- (۱۳) . سوره احزاب، آیه ۲۸.

۲- (۱۴) . سوره احزاب، آیه ۲۹.

۳- (۱۵) . سوره بقره، آیه ۲۵.

۴- (۱۶) . سوره آل عمران، آیه ۱۵.

۵- (۱۷) . سوره نساء، آیه ۵۷.

(إِلَّا مَـا مَلَکَتْ یَمِینُـکَ) حالاـ (إِلَّا مَا مَلَکَتْ یَمِینُکَ) هم قبلاً در آن آیه پنجاه فرمود: (مِمَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَیْکَ) خب آنهایی که در جبهه های جنگ کنیز می شوند اسیر می شوند آن حکم دیگری دارد.

تنزّه قلب مطهر پیامبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) در تعدد ازدواج از دوستی غیر خدا

پرسـش:... پاسخ: بله، غرض این است که ذات مقدس پیغمبر(صـلّی الله علیه و آله و سـلّم) قلبش متیّم به حبّ الهی بود بسیاری از اینهـا هم مربوط به آن مسائـل سیاسـی بود که حضـرت انتخـاب کرده حضـرت طوری بود که خیلی ها می خواسـتند به بیت نبوّت نزدیک بشوند در خدمت آن حضـرت باشند و وجود مبارک حضرت امیر که آن عبادت ها را داشت می گوید تازه این عبادت های ما از برکت حضـرت رسول(صلّی الله علیه و آله و سلّم) استفاده شده این علاقه مند بودن درباره وحی الهی، مهبط وحی الهی، نزول جبرائیل نمی شود وقت آن حضـرت را ماننـد شوهرهای دیگر تنظیم کرد که مثلاً اگر چندتا همسـر دارند در شب های معیّن در فلان منزل باشـند حضـرت منزّه از این کارهاست هیچ کدام از اینها قلب مطهّر حضرت را به خودش مشغول نمی کرد این قلبی که متیّم به حبّ خـداست اگر ابزاری هم دارد ابزار برای نشـر همین معـارف دین است ازدواج هایی هم که کرده برای حفظ مسائل قبایل دینی و وحدت اسلامی بود.

عدم تنافی محبت به همسران با تنزه قلب پیامبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم)

پرسـش:... پاسـخ: بله، این برای آن است که آ ن خصوصـیت هـای جـاهلی را بردارد برای اینکه این را در ردیف عبـادت ذکر کرده فرمـود از دنیـای شـما اسـتفاده کردم «حبّب إلیّ مِن دنیـاکم ثلاث» که یکی طِیب است یکی نسـاء است «و قرّه عینی فی الصلاه» (1) معلوم می شود صبغه عبادی دارند.

ص: ۱۳۰۴

۱- (۱۸) . معدن الجواهر ،کراجکی، ص ۳۱.

تنزه پیامبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) از سنّت جاهلی تبدیل همسر به همسر

شما همین (تَبدَّلَ) که الآن ما آن را عالماً عامداً ذکر نکردیم برای اینکه کاری که اخیراً در غرب شروع شده بود و در جاهلیّت ادامه داشت بعضی ها خیال کردند که این (تَبدَّلَ) ناظر به آن است (۱) (۲) اصلاً تبدیل همسر به همسر در جاهلیّت یک چیز رسمی بود اینها خیال می کردند همان طوری که ظرف ها را گاهی مبادله می کنند کالاها را مبادله می کنند زن هم یک کالاست می شود مبادله کرد لذا برخی ها همین (تَبدَّلَ) را به آن معنا گفتند که شما نمی توانی همسرت را به دیگری بدهی و همسر دیگری را بگیری که این در جاهلیّت بود چه در جاهلیّت کهنه چه در جاهلیّت تازه، این معنا را گرچه برخی از مفسّران نقل کردند ولی در حرم امن وجود مبارک حضرت این حرف ها راه ندارد فرمود این کار را نمی شود کرد در این قسمت ها فرمود جا برای تبدیل نیست.

معنای مراقب بودن در (كَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْ ءٍ رَقِيباً)

(وَلَوْ أَعْجَبَكَ حُسْنُهُنَّ إِلَّا مَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْ ءٍ رَقِيباً) خدای سبحان مراقب همه چیز است اصلاً اطلاق رقیب بر ذات اقدس الهی بر اساس اینکه الفاظ برای ارواح معانی یا مفاهیم عامه وضع شده است رواست وگرنه رقیب به کسی می گویند که رقبه بکشد یعنی گردن بکشد اینکه می گویند ما سرکشی کردیم برای همین است در این امتحانات این مراقب، سرکشی می کند ببیند کسی درست می نویسد یا درست نمی نویسد یا نیازی دارد یا نه، این سرکشی کردن، رقبه کشیدن را می گویند مراقبت که انسان باید نسبت به خودش این سرکشی را داشته باشد مراقب خودش باشد خدای سبحان رقیب است مراقب است یعنی محافظ است چیزی از او فوت نمی شود هم محیط بکلّ شیء است (۳) هم بعد از علم (وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيّاً) (۴) در این بخش از سوره مبارکه «احزاب» وضع امور خانوادگی را مشخص فرمود، وضع برنامه ارتباطات با پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) را مشخص کرد در بین اعراب این طور بود الآن هم در بین افراد هم کم و بیش این هست.

۱- (۱۹) . جامع البیان فی تفسیر القرآن (تفسیر طبری)، طبری، ج۲۰، ص۳۰۱، ت شاکر.

۲- (۲۰) . جامع البیان فی تفسیر القرآن (تفسیر طبری)، طبری، ج۱۹، ص۱۵۲، ط هجر.

۳- (۲۱) . سوره فصلت، آیه ۵۴.

۴- (۲۲) . سوره مریم، آیه ۶۴.

سرّ اختیار داشتن پیامبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) در دو احتمال آیه (تُرْجِی مَن تَشَاءُ مِنْهُنَّ...)

پرسش:... پاسخ: بله، هر کدام از اینها را فرمود قبول کردید برای اینکه آن (امْرَأَةً مُّؤْمِنَةً إِن وَهَبَتْ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ) اینها خودشان را عرضه کردند که به بیت نبوّت نزدیک بشوند فرمود اگر خواستی قبول بکنی می توانی، اگر نخواستی قبول بکنی هم می توانی نه بر شما حرج و جناح است نه آنها می توانند غمگین باشند آنها اگر راضی باشند به کار شما برای آنها بهتر است و شما هم فرصتِ باز دارید ضرورتی بر شما نیست در صورتی که مربوط به (امْرَأَةً مُّؤْمِنَةً إِن وَهَبَتْ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ) باشد اما اگر مربوط به قَسْم و حقّ مضاجعه باشد آ ن هم همین طور است شما مثل مردهای دیگر نیستی که الاّ ولابد وقتی دارای همسران متعدّد هستند حتماً فلان شب باید در فلان منزل باشند خب شبی است که مهبط وحی باید باشی آنجا وحی می آید کار جدیدی است یا مسئله جنگ است یا مسئله تصمیم گیری در اتاق فکری نظامی است شما هم مثل مردهای دیگر موظّف باشی که کارها را تقسیم بکنی این طور نیست شما دست بازتری داری فرصت بیشتری داری.

لزوم استیذان برای ملاقات با پیامبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) و فرهنگ سازی آن

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لاَ تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَن يُؤْذَنَ لَكُمْ إِلَى طَعَامٍ غَيْرَ نَاظِرِينَ إِنَاهُ) این اختصاصی به جاهلیّت کهنه ندارد جاهلیّت تازه هم هست این سه دستور رسمی را در این آیه ذکر کرده فرمود اولاً وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) که رهبری امّت و جامعه را به عهده دارد باید وقتش آزاد باشد در اختیار خودش باشد شما هر وقت دلتان خواست در بزنید بروید آنجا این نیست باید قبلاً وقت ملاقات بگیرید بعد بروید لذا انس بن مالک آنجا دربان حضرت بود حاجب بود کسی که وقت ملاقات قبلی داشت اجازه می داد کسی که وقت ملاقات قبلی نداشت می گفت فعلاً معذوریم، فرمود هیچ کدامتان بدون وقت ملاقات قبلی نروید این یک امر عمومی است اختصاصی هم به محضر پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) ندارد در سوره مبارکه «نور» این مسئله گذشت یک وقت ارحام آدم است برادر است خواهر است خب اینها می توانند بیایند اما یک وقت انسان وارد منزل کسی می خواهد بشود اگر وقت ملاقات قبلی نگرفت و رفت دمِ در گفتند فعلاً فرصت نیست این نباید نگران بشود برای اینکه نظم دینی این است که آدم خانه کسی می خواهد بگیرد باید وقت قبلی بگیرد.

توصیه های قرآن به بازسازی اخلاقی فردی و اجتماعی در ملاقات با دیگران

در سوره مبارکه «نور» این آیه مبسوطاً گذشت آیه ۲۸ فرمود: (وَإِن قِیلَ لَکُمُ ارْجِعُوا فَارْجِعُوا هُوَ أَزْکَی لَکُمْ) اگر خدا فرمود که قرآن کریم برای تعلیم است از یک سو و تزکیه جامعه است از سوی دیگر (یُعَلِّمُهُمُ الْکِتَابَ وَالْحِکْمَةَ وَیُزَکِّیهِمْ) (۱) تزکیه تنها در مسائل اخلاق فردی نیست در رعایت آداب اجتماعی و نظم عمومی هم است فرمود اگر شما خانه کسی خواستید بروید وقت قبلی هم نگرفتید آن آقا یا با دیگری ملاقات داشت یا دارد مطالعه می کند یا دارد کار دیگری انجام می دهد به شما گفت الآن فرصت ندارم شما دیگر نرنج، ازکا بودن شما در این است که برگردید (وَإِن قِیلَ لَکُمُ ارْجِعُوا فَارْجِعُوا هُوَ أَزْکَی لَکُمْ) شما همین طور سرزده می خواهید در خانه مردم بروید در حسینیه ای در مسجدی کسی مسئول سخنرانی است آن حسینیه آن مسجد ظرفیتی دارد یک عده قبلاً وقت می گیرند شما که قبلاً وقت نگرفتی اگر رفتید آنجا گفتند جا نیست برگردید، برگردید مگر نمی خواهید با نظم زندگی کنید با گِله که نمی شود زندگی کرد این در سوره مبارکه «نور» به صورت رسمی گذشت که اگر دین، دین تزکیه است تزکیه تنها در عبادت نیست در آداب اجتماعی است در رعایت اخلاق عمومی است در رعایت نظم است (وَإِن قِیلَ لَکُمُ ارْجِعُوا فَارْجِعُوا هُوَ أَزْکَی لَکُمْ) این مربوط به عموم مردم.

بررسی شرایط ملاقات با پیامبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) و تطبیق آن بر مجلس علما

ص: ۱۳۰۷

۱- (۲۳) . سوره بقره، آیه ۱۲۹.

اما درباره منزل شخص پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) فرمود شما هر وقت خواستید بروید آنجا این چنین نیست اوّلین شرطش این است که بدون دعوت نروید (یک) دوم اینکه اگر شما را دعوت کردند برای غذا قبل از آماده شدن غذا بروید آنجا بنشینید این هم وقت حضرت را تلف می کنید (دو) سوم: وقتی که رفتید آنجا نشستید حرف های عادی بزنید با یکدیگر گفتگو کنید حرف هایی که غیر علمی است بزنید یا ساکت، یا سؤال خوب، وقتی رفتید جایی نشستید که دهن را باز نمی کنی هر حرفی را بزنی مجلس پیغمبر، مجلس علم است بروید آنجا بنشینید بگویید من امروز فلان جا این قدر معطّل شدم! حرف های غیر علمی جز خسارت چیز دیگر نیست انسان یا حرف عالمانه می زند یا گوش است که حرف عالمانه بشنود فرمود آنجا نشستید دهنتان را باز نکنید هر حرفی را بزنید یا سؤالات علمی قبلاً تهیه کنید آ نجا از حضرت بپرسید یا گوش بدهید ببینید حضرت چه می گوید این سه وظیفه، دستور برای شماست وقتی می خواهید به منزل پیغمبر بروید در خانه مراجع هم می روید همین طور است در خانه اساتیدتان هم می روید همین طور است برای اینکه اینها وارثان آنها هستند فرمود حق ندارید بدون دعوت بروید (یک) وقتی هم که دعوت شدید زودتر از موقع مقرّر بروید منتظر باشید چه وقت سفره را پهن می شود این نباشد (دو) آنجا هم که رفتید سرتاپا علم باشید (سه) با جای دیگر فرق می کند این سه وظیفه را باید داشته باشید (لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ) مگر اینکه این سه اصل را داشته باشید (إِلَّا أَن يُؤْذَنَ لَكُمْ) (یک) (إِلَى طَعَامٍ) شما را دعوت عمومی کردند برای پذیرایی یا افطاری می روید (غَيْرَ نَاظِرِينَ إِنَاهُ) أنی یأنی یعنی پُخت، رسید، یک وقت است انسان زودتر از موقع می رسد غذا هنوز آماده نیست فرمود این کار را نکنید منتظر باشید که غذا چه وقت آماده می شود وقت حضرت را تلف می کنید منتظر نباشید زود نروید زودتر از موقع نروید که غذا چه وقت آماده می شود چه وقت پخته می شود چه وقت غذا را می آورند (دو) (وَلكِنْ إِذَا دُعِيتُمْ فَادْخُلُوا فَإِذَا طَعِمْتُمْ فَانتَشِرُوا) وقتی غذایتان را میل کردید آنجا ننشینید حالا آن مدتی هم که آنجا نشستید حرف های غیر عالمانه نزنید (وَلَا مُسْتَأْنِسِينَ لِحَدِيثٍ) در راه خودتان که بودید از این حرف ها بزنید ولی در مجلس یک عالِم که آدم حرف های عادی نمی زند اگر رفتید خانه یک مرجع، خانه یک استاد گوش در گوش باشید یا سؤال علمی را قبلاً تهیه کنید یا ببینید او چه می گوید (وَلَا مُسْتَأْنِسِينَ لِحَدِيثٍ).

نوبرانه بودن توصیه های تزکیه اجتماعی قرآن در جامعه

می دانید اینها جزء مسائل ظریفی است که وحی دارد اینها را تأمین می کند خب آن روز که این حرف ها نوبر بود الآن هم کم و بیش می بینید این حرف ها تازه است فرمود آنجا مجلس علم است و وحی است و تعلیم است و تزکیه است و ادب، همین طور بروید بنشینید جای آدم عادی نیست (وَلاَ مُسْتَأْنِسِینَ لِحَدِیثٍ) بسیاری از این گِله های ما برای اینکه با آداب دینی آشنا نیستیم خب اگر ما رفتیم جایی آن آقا کار داشت گفت ببخشید آن وقت گِله ما از این به بعد نباید شروع بشود چون ما پذیرفتیم قرآن، وحی خداست پذیرفتیم آن، برای تزکیه است پذیرفتیم خدا به ما فرمود: (وَإِن قِیلَ لَکُمُ ارْجِعُوا فَارْجِعُوا هُوَ أَزْکَی لَکُمْ) چه گله ای دارید شما که وقت قبلی نگرفتید اینجا هم فرمود: (وَلاَ مُسْتَأْنِسِینَ لِحَدِیثٍ إِنَّ ذلِکُمْ کَانَ یُؤْذِی النَّبِیَّ) او که نمی تواند به شما بگوید این حرف ها چیست که اینجا می زنید ولی بالأخره اذیت می شود روح لطیف یک محقّق از شنیدن حرف های غیرعالمانه رنج می برد چرا آزارش می کنید (إِنَّ ذلِکُمْ کَانَ یُؤْذِی النَّبِیَّ) آن وقت او که خجالت می کشد چیزی بگوید او که چیزی نمی گوید من با وحی با نازل کردن آیات این مسائل اخلاقی را با شما در میان می گذارم آداب اجتماعی را، نظم عمومی را (کَانَ یُؤْذِی النَّبِیَّ فَیَسْتَحْیِ مِنکُمْ) اما (وَاللَّهُ لاَ یَسْتَحْیِ مِنَ الْحَقِّ) این برای خود پیغمبر است.

ضرورت رعایت ادب دینی در مواجهه با همسران پیامبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم)

اگر رفتید آنجا کاری داشتید مطلبی را خواستید به یکی از همسران پیامبر برسانید ادبِ آن بیت نبوّت را حفظ کنید (وَإِذَا سَأَلْتُمُوهنَّ مَتَاعاً فَسْأَلُوهُنَّ مِن وَرَاءِ حِجَابٍ) این طور نباشد که حالا پرده را کنار بزنید در را حتماً باز کنید گفتگو کنید سؤالی دارید (مِن وَرَاءِ حِجَابٍ) باشد این بیت، بیت وحی و نبوّت است هم در آن قسمت فرمود که (فَیَطْمَعَ الَّذِی فِی قَلْبِهِ مَرَضٌ) هم در این قسمت می فرماید: (ذلِکُمْ أَطْهَر لِقُلُوبِکُمْ وَقُلُوبِهِنَّ).

ص: ۱۳۰۹

نتیجه بخشی امر قرآن به استفاده علمی از مجالس پیامبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) در قیامت

مشکل ما این است که این علومی که در فضای جامعه ما رایج است علوم تجربی است (یک) کارهایی هم که ما در روز داریم کارهای تجربی است (دو) با علم تجربی و با عمل تجربی آن علوم تجریدی برای ما حاصل نمی شود ما به جایی می رویم که این علوم تجربی دیگر آنجا نیست نه این کارهای روزانه ما بعد از مرگ خبری از آنهاست نه این علوم تجربی که ما داریم بعد از مرگ خبری از آنهاست ما یک سلسله معارف تجریدی می خواهیم آنچه مربوط به ملکوت است فرمود هر چیزی ملکوتی دارد به وجود مبارك ابراهیم خلیل(علیه و علی آله آلاف التحیّه و الثناء) ملکوت آسمان ها و زمین را خدا نشان داد فرمود: (وَكَذلِكَ نُرِى) این فعل مضارع که مفید استمرار است نشانه آن است که این ارائه، مستمر بود (وَكَذلِكَ نُرِى إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ) (۱) به ما هم در سوره مبارکه «اعراف» فرمود شما در ملکوت آسمان و زمین نگاه کنید (أَوَ لَمْ يَنظُرُوا فِى مَلَكُوتِ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ) (۲) بعد هم به ما فرمود هر چیزی ملکوتی دارد (فَسُبْحَانَ الَّذِى بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَىْ ءٍ) (۳) ملکوت هر چیزی به دست خدای سبحان است اگر ما اینها را ببینیم کم و بیش برای بعد از مرگ ذخیره ای داریم، نشد، (تَبَارَكَ الَّذِى بِيَدِهِ الْمُلْكُ) (۴) است این مُلك، مشکلات دنیا را حل می کند اما بعد از مرگ دستمان خالی است آ نجا چه خبر است و ابدیّت ما هم با آنها تأمین می شود لذا فرمودند عده ای در برزخ همین طور رها هستند «یلهی عنهم» (۵) اصلاً معلوم نیست خواب اند بیدارند در چه حالت اند خب حیف است انسان به جایی برسد که اصلاً خوابِ محض باشد همان طوری که در دنیا خواب است آنجا هم خواب باشد فرمود شما وقتی آنجا رفتید سعی کنید سؤالات علمی داشته باشید این سؤالات علمی را محضر حضرت مطرح کنید گاهی با سؤالات علمی، آیه ای نازل می شد برکاتی نازل می شد که خیلی ها استفاده می کردند.

ص: ۱۳۱۰

۱- (۲۴) . سوره انعام، آیه ۷۵.

۲- (۲۵) . سوره اعراف، آیه ۱۸۵.

۳- (۲۶) . سوره یس، آیه ۸۳.

۴- (۲۷) . سوره ملك، آیه ۱.

۵- (۲۸) . المسائل السرویه، شیخ مفید، ص۶۳.

چگونگی ارتباط متقابل مردم و همسران پیامبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم)

درباره همسران پیغمبر(علیه و علی آله آلاف التحیّه والثناء) فرمود بیت نبوّت را شما حفظ کنید، بالأخره اینها که معصومه نیستند شما هم که معصوم نیستید بهتر است که شما (مِن وَرَاءِ حِجَابٍ) سؤال بکنید آنها هم (فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِی فِی قَلْبِهِ مَرَضٌ) (۱) را رعایت کنند (ذلِكُمْ أَطْهَر لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِنَّ وَمَا كَانَ لَكُمْ أَن تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ).

پیشگیری از اهانت مخالفان با پیامبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) با (حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ)

برخی از مخالفان و منافقان و امثال ذلک، اینها به این فکر بودند که به بیت نبوت اهانت کنند و راه اهانتشان هم به زعم باطلشان این بود که اگر حضرت مثلاً رحلت کرد با همسران او ازدواج بکنند که این یک نحو دهن کجی به بیت نبوّت است این را هم ذات اقدس الهی در دو آیه نهی کرده یکی اینکه فرمود: (وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ) (۲) اینها مادران شما هستند در سوره «نساء» هم فرمود: (حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ) (۳) این حاکم بر آن ادله است به توسعه موضوع، فرمود مادرهای شما بر شما حرام اند اینها هم مادرهای شما هستند که این (وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ) حاکم بر دلیل (حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ) است به توسعه موضوع، اینجا هم فرمود: (وَلَا أَن تَنكِحُوا أَزْوَاجَهُ مِن بَعْدِهِ أَبَداً إِنَّ ذلِكُمْ كَانَ عِندَ اللَّهِ عَظِيماً).

۱- (۲۹) . سوره احزاب، آیه ۳۲.

۲- (۳۰) . سوره احزاب، آیه ۶.

۳- (۳۱) . سوره نساء، آیه ۲۳.

«و الحمد لله ربّ العالمين»

آیات ۵۳ تا ۵۵ سوره احزاب ۹۲/۰۲/۲۳

.Your browser does not support the audio tag

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لاَ تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَن يُؤْذَنَ لَكُمْ إِلَى طَعَامٍ غَيْرَ نَاظِرِينَ إِنَاهُ وَلٰكِنْ إِذَا دُعِيتُمْ فَادْخُلُوا فَإِذَا طَعِمْتُمْ فَانتَشِرُوا وَلاَ مُسْتَأْنِسِينَ لِحَدِيثٍ إِنَّ ذٰلِكُمْ كَانَ يُؤْذِى النَّبِيَّ فَيَسْتَحْيِي مِنكُمْ وَاللَّهُ لاَ يَسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعاً فَسْأَلُوهُنَّ مِن وَرَاءِ حِجَابٍ ذٰلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِنَّ وَمَا كَانَ لَكُمْ أَن تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ وَلاَ أَن تَنكِحُوا أَزْوَاجَهُ مِن بَعْدِهِ أَبَداً إِنَّ ذٰلِكُمْ كَانَ عِندَ اللَّهِ عَظِيماً (۵۳) إِن تُبْدُوا شَيْئاً أَوْ تُخْفُوهُ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْ ءٍ عَلِيماً (۵۴) لَا جُنَاحَ عَلَيْهِنَّ فِى آبَائِهِنَّ وَلاَ أَبْنَائِهِنَّ وَلاَ إِخْوَانِهِنَّ وَلاَ أَبْنَاءِ إِخْوَانِهِنَّ وَلاَ أَبْنَاءِ أَخَوَاتِهِنَّ وَلاَ نِسَائِهِنَّ وَلاَ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ وَاتَّقِينَ اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَى كُلِّ شَيْ ءٍ شَهِيداً (۵۵))

تقسیم آیات قرآن به محکم و متشابه و تفسیر متشابهات با محکمات

مستحضرید که قرآن کریم دربـاره اصول دین و همچنین دربـاره بخش های مهمی از معارف دینی محکماتی دارد که هر آیه ای در سایه آن محکمات حل می شود در جریان توحید مسئله (لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْ ءٌ) (۱) جزء محکمات است که در اصل هستی حق, توحید حق اسمای حسنای حق, صفات علیای حق هرگز چیزی شبیه او نخواهد بود (لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْ ءٌ) طرزی هستی حق تعالی توحید حق تعالی اسمای حسنای او صفات علیای او ثابت می شود که شبیه ندارد این آیه جزء محکمات است که همه معارف توحیدی باید با این هماهنگ باشد در جریان وحی و نبوت هم همین طور است درباره اهل بیت هم که آیه تطهیر نازل فرمود همین طور است.

ص: ۱۳۱۲

۱- (۱) . سوره شوری، آیه ۱۱.

لزوم سنجش نسبت های ناروا به پیامبر با محکمات اخلاقی پیامبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم)

دربـاره وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) در سوره مبارکه «قلم» که جزء سوَر مکّی است و جزء عتائق سور مکّی هم هست یعنی در اوایل بعثت نازل شده است با جمله اسمیه و با تأکید فرمود: (وَإِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ) (۱) اگر آیه ای, چیزی موهم این معنا بود که مثلاً ــ معاذ الله ــ پیغمبر به زنی علاقه جنسی پیدا کرد و در اثر این علاقه خواست ازدواج بکند آن را وقتی به این آیه نورانی عرضه می کنیم آن آیه تفسیرش را پیدا می کند آن قلبی که مطهّر از هر چیزی است این حرف ها را برنمی دارد آنها که به این معارف آشنا نیستند البته زبانشان باز است زمخشری از عایشه نقل می کند که عایشه به وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) فرمود ــ معاذ الله ــ خدا هوای تو را دارد (۲) خب این حرف, حرف کسی است که با (وَإِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ) آشنا باشد نیست خدا هوای تو را دارد چیست فرمود: (تُرْجِي مَن تَشَاءُ مِنْهُنَّ وَتُؤْوِى إِلَيكَ) (۳) تو مثل مرد عادی نیستی گاهی بیتت, بیت وحی است بیت نبوت است اتاق جنگ است اتاق تفسیر است درست است که مرد, حقّی بر زن دارد و زن, حقّی بر مرد دارد اما تو مکلّف باشی به همه حقوق اینها برسی دیگر به آن کارهای اساسی شریعت

نمی رسی آن وقت در چنین شرایطی زمخشری در کشاف نقل می کند که عایشه به وجود مبارک حضرت گفت خدا هوای تو را دارد آیات را این چنین نازل می کند خب این حرف, حرف کسی نیست که نبوّت را شناخته باشد.

۱- (۲) . سوره قلم، آیه ۴.

۲- (۳) . الکشاف، ج ۳، ص ۵۵۱.

۳- (۴) . سوره احزاب، آیه ۵۱.

ضرورت واگذاری روایات مخالف با خلق عظیم نبوی به اهل آن

در تفسیرهای ما در روایات ما در تاریخ ما هر چیزی که نقل شده است ما باید با این محکمات بسنجیم دشمن هم در کمین است همین تفسیر آلوسی حرف هایی را از بحث های روایی مشهدی نقل می کند بعد خیلی تند رد می کند می گوید این حرفی که این می زند نظیر آن حرفی است که در بین عجم ها رایج است که خسن و خسین دختران مغاویه اند (۱) خب این رفته آنجا این عرب است می گوید طوری که او نقل می کند شبیه همان حرف اعاجم است ما هم باید محکم حرف بزنیم متقن حرف بزنیم طوری که هم مردم بفهمند خدا غریق رحمت کند مرحوم خواجه را! ایشان در نقد حرف های ابن رازی در شرح اشارات می گوید یک مؤلف یک مصنّف یک استاد وقتی می خواهد سخن بگوید تألیفی داشته باشد تدریسی داشته باشد باید این دو عنصر محوری را رعایت کند یکی اینکه حرف طوری باشد که مخاطبان بفهمند, دوم اینکه محقّقان پشت پرده نتوانند نقد کنند یعنی کسی که دارد یک جا سخنرانی می کند تنها مستمعان آن محفل را نبیند بگوید در اینجا ده تا محقّق نشستند و این مردم هم نشستند من باید طرزی حرف بزنم که هم مردم بفهمند هم این محقّقین نقد نکنند این طرز حرف زدن و کتاب نوشتن است که توده مردم بفهمند یک عنصر, محققین بپذیرند و نقد نکنند این دو عنصر خب این طور حرف زدن با کسی که با تفکر وحیانی آشناست هماهنگ نیست خدا امضا کرده این سوره در مکه نازل شده در سال های نخست بعثت نازل شده مگر هر کسی را خدای سبحان به عظمت یاد می کند این آسمان و زمین را خدا به عظمت یاد نکرده اما اخلاق مطهر آن حضرت را به عظمت یاد کرده با جمله اسمیه با تأکید (إِنَّکَ لَعَلَی خُلُقٍ عَظِیمٍ) بنابراین ما در بحث وحی و نبوّت و اینها محکماتی داریم در توحید هم محکماتی داریم هر چه با اینها مطابق نیست علمش را به اهلش واگذار می کنیم.

۱- (۵) . روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، ج ۱۱، ص ۱۹۷ و ۱۹۸.

بیان تفاوت لذّت فطری و غریزی در تفسیر (وَلَوْ أَعْجَبَکَ حُسْنُهُنَّ)

پرسش:؟پاسخ: نه, یعنی ولو خوشت بیاید به حسب ظاهر انسان گلی را می بیند بالاخره انسان فطرتی دارد انسان گل را می بیند لذت می برد بفهمد که بین لذت بردن از گل با لذت بردن غریزی بین آسمان و زمین فرق است یکی حلال است یکی حرام است یکی زشت است یکی زیباست خب آ ن که نتواند از لذت گل با لذت غریزی فرق بدهد همان حرف سعدی است که می گوید «کژ طبع جانوری» (۱) این صراط مستقیم که می گویند «أدق من الشعر و احدّ من السیف» (۲) است همین است معارفش از تشخیص دادن و دیدن موهای باریک دقیق تر است عملش از رفتن روی لبه شمشیر تیز سخت تر است مگر فهم دین کار آسانی است که آدم چه چیزی تشخیص بدهد کجا جمال است و دیدن او لطیف است و کجا غریزه است و دیدن آن کثیف.

به هر تقدیر ما با کسی روبه رو هستیم که در اوایل بعثت از عرش الهی این مدال برای او آمد که (إِنَّکَ لَعَلَی خُلُقٍ عَظِیمٍ) خب برترین اخلاق همان مسائل عفّت است برای اینکه کسی که طمع می کند خدا فرمود این مریض است (فَیَطْمَعَ الَّذِی فِی قَلْبِهِ مَرَضٌ) (۳) خب اگر کسی ــ خدای ناکرده ــ به این ویروس ها مبتلا باشد که دارای خلق عظیم نیست مطهّر نیست ما باید آیات را طرزی معنا کنیم که با این محکمات ما هماهنگ باشد چه در آیات توحیدی و چه غیر آن اگر (جَاءَ رَبُّکَ) (۴) بود باید با (لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْ ءٌ) هماهنگ باشد اگر (وَلَوْ أَعْجَبَکَ حُسْنُهُنَّ) (۵) باشد باید با (إِنَّکَ لَعَلَی خُلُقٍ عَظِیمٍ) هماهنگ باشد وگرنه بین ما و آنکه زمخشری نقل کرده فرقی نیست.

۱- (۶) . دیوان سعدی، عزل ۵۴۸.

۲- (۷) . ر . ک: الکافی، ج ۸، ص ۳۱۲.

۳- (۸) . سوره احزاب، آیه ۳۲.

۴- (۹) . سوره فجر، آیه ۲۲.

۵- (۱۰) . سوره احزاب، آیه ۵۲.

ناسازگاری قلب عظیم پیامبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) با نسبت های ناروا

پرسش:؟پاسخ: خب نه, قدر متیقّنش که پیغمبر است نمی شود قدر متیقّن را خارج کرد بله دیگران را هم شامل می شود اما آنجا که مخصوص پیغمبر است نمی شود این حرف ها را زد، بالأخره (وَلَوْ أَعْجَبَکَ حُسْنُهُنَّ) نباید طوری باشد که با (إِنَّکَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ) ناهماهنگ باشد یا آن طوری که دیگران در ذیل همان جریان زید نقل کردند که ـ معاذ الله ـ رفت در خانه زید همسرش را دید و خوشش آمد (۱) این حرف های اصلاً با حرم امن خُلق عظیم سازگار نیست.

انتساب علم و عظمت پیامبر به خداوند

پرسش:؟پاسخ: نه, آن هم پیغمبر را شامل می شود اینکه نفی نکرده در صدد بیان عظمت لیله قدر است که چه کسی تو را به حقیقت لیلهالقدر آگاه کرده است آن وقت وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) هم با تعلیم الهی عالِم می شود فرمود ما چیزی یاد دادیم که نمی دانستی (یک) نمی توانستی یاد بگیری (دو) (وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُن تَعْلَمُ) (۲) نه ما لاتعلم خب علم وجود مبارک حضرت هم به تعلیم الهی است.

اختصاصی بودن صحت ازدواج با «وَهَبْتُ» برای پیامبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم)

مطلب بعدی آن است که در همین قسمتی که آیات نازل شده فرمود شما نسبت به همسرانتان این کار را انجام بدهید آنجا که جزء خصایص نبی است کاملاً مرز عوض شد ملاحظه می کنید تقریباً بیش از ده خطاب همه اش متوجه وجود مبارک پیغمبر است بعد دفعتاً برمی گردد اسم ظاهر می آورد و نام مبارک حضرت را دو بار تکرار می کند آیه پنجاه را ملاحظه بفرمایید (يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ) خب خطاب، مستقیم به پیامبر است (یک) (يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَحْلَلْنَا لَكَ) (دو) (أَزْوَاجَكَ) (سه) (اللَّاتِي آتَيْتَ) (چهار) ضمیر (آتَيْتَ) به حضرت برمی گردد (أُجُورَهُنَّ وَمَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ) (پنج) (مِمَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَيْكَ) (شش) (وَبَنَاتِ عَمِّكَ) (هفت) (وَبَنَاتِ عَمَّاتِكَ) (هشت) (وَبَنَاتِ خَالِكَ) (نه) (وَبَنَاتِ خَالَاتِكَ) (ده) (اللَّاتِي هَاجَرْنَ مَعَكَ) (یازده) یازده بار یا به صورت نداست یا به صورت خطاب است آن وقت کلاً وضع برمی گردد می فرماید: (وَامْرَأَةً مُّؤْمِنَةً إِن وَهَبَتْ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ) نه «لک» این معلوم می شود حکم، مخصوص پیغمبر است (وَامْرَأَةً مُّؤْمِنَةً إِن وَهَبَتْ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ إِنْ أَرَادَ النَّبِيُّ أَن يَسْتَنكِحَهَا) خب یازده بار شما خود پیغمبر را خطاب قرار دادید اما کلاً الآن می گوید محور, محور نبوت است یعنی جزء مختصات نبی است حالا می بینید ابوحنیفه فتوا می دهد که می شود کسی صیغه نکاح را با «وهبتُ» به جای «أنکحتُ» بخواند (۳) خب اگر این جزء مختصات حضرت است ما از کجا می توانیم از آن عموم بفهمیم, شافعی می گوید نه, آین جزء مختصات حضرت است. (۴)

۱- (۱۱) . جامع البیان فی تفسیر القرآن، ج۲۲، ص ۱۰.

۲- (۱۲) . سوره نساء، آیه ۱۱۳.

۳- (۱۳) . الکشاف، ج ۳، ص ۵۵۰.

۴- (۱۴) . الكشاف، ج ۳، ص ۵۵۰ و ۵۵۱.

عدم کفایت اجرای صیغه ازدواج با «آجَرتُ»

یـا در ذیـل (آتَیْتَ أُجُورَهُنَ) برخی ها گفتنـد به جای «انکحت» اگر «آجرت» هم بگویـد درست است (۱) ابوبکر رازی پاسخ می دهد طبق نقل کشاف که این هم درست نیست برای اینکه اجاره یک امر موقّت و محدود است و نکاح یک امر مؤبّد است (۲) آشنا نبودن به لطایف قرآنی این مشکلات فقهی را هم به همراه دارد. بنابراین آنجا که مخصوص حضرت است دیگر جزء مختصات است هم اصلِ فعل هم آن لفظی که این فعل را می فهماند.

چگونگی ارتباط پیامبر با مردم و رابطه مردم با او

فرمود تو چراغ روشـنی برای مردم هستی شاهد هستی مبشّـر هستی مُنذر هستی داعی الی الله هستی سراج منیر هستی رابطه تو با مردم همین است که گفتیم (یَا أَیُّهَا النَّبِیُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاکَ شَاهِداً وَمُبَشِّراً وَنَذِیراً وَدَاعِیاً إِلَی اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَسِرَاجاً مُّنِیراً) (۳) اما رابطه مردم هم با تو باید این باشد (یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لاَ تَدْخُلُوا بُیُوتَ النَّبِیِّ) رابطه پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) با مردم در آن آیه مشخص شد کیفیت پیوند امّت با پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) در این آیه روشن می شود.

بررسی دایره شمول بیت در لزوم استیذان ملاقات ها

این اختصاصـی به بیت به معنای خانه ای که زن و بچه در آن هسـتند نـدارد دفتر کار, جای مطالعه را هم شامل می شود و اگر وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) این چنین است درباره اهل بیت هم همین طور است درباره نایبان آنها هم که کارهـای علمی و فقهی و عمومی دارنـد همین طور است آدم سـرزده وارد دفـتر مرجعی بشود وقت او را تلف کنـد بـدون قرار قبلی این صـحیح نیست این بدون قرار قبلی یعنی بدون نظم زندگی کردن, پس بدون قرار قبلی آدم جایی نمی رود مگر اینکه خود میزبان بار عام بدهد وقتی هم که آنجا رفت این سه شرط را که در جلسه دیروز ذکر شد ملاحظه کند.

ص: ۱۳۱۷

۱- (۱۵) . الکشاف، ج ۳، ص ۵۵۱.

۲- (۱۶) . الکشاف، ج ۳، ص ۵۵۱.

۳- (۱۷) . سوره احزاب، آیات ۴۵ و ۴۶.

ردّ کلام زمخشری در تفسیر (مُسْتَأْنِسِینَ لِحَدِیثٍ) به اطاله کلام

(مُسْتَأْنِسِینَ لِحَدِیثٍ) را جناب زمخشری و دیگران به عنوان اطاله جلوس دانستند (۱) این نیست نه اینکه شما آنجا زیاد ننشینید نه آنجا هم که نشستید مواظب زبانتان باشید که چه چیزی می گویید چه چیزی گران شده چه چیزی ارزان شده چه کسی آمده چه کسی رفته اینها در مجلس پیغمبر جای این حرف ها نیست یا سؤالات عمیق علمی را از قبل فراهم کنید یا ساکت باشید ببینید حضرت چه می گوید حرف هایی را که در همه جا می شود زد آن حرف ها را در محضر پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) نگویید این کاری به اطاله جلوس ندارد نهی از اطاله جلوس را با جمله (فَإِذَا طَعِمْتُمْ فَانتَشِرُوا) بیان کرده فرمود غذایتان را میل کردید برای چه نشستید زودتر بروید آنجا هم که نشستید حرف های عالمانه بزنید دفتر مرجعی, دفتر محقّقی, بیت یک انسان محقّقی اینها هم رفتید راهش همین است این دستور پیوند امّت است با امامشان آن دستور پیوند امام است با امتش که فرمود: (إِنَّا أَرْسَلْنَاکَ شَاهِداً وَمُبَشِّراً وَنَذِیراً).

لزوم رعایت ادب الهی در مجلس پیامبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) و حرم های اهل بیت(علیهم السلام)

پرسش:...پاسخ: خب بله آنها را به آداب مجلس آشنا کرد اول آ نها می آمدند عده ای که آشنا نبودند و تا آخر هم آشنا نشدند حضرت را به اسم صدا می زدند که آیات سوره «حجرات» آمده که فرمود (لَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ) (۲) بعضی ها هم که وقتی آشنا شدند فرمود حضور مجلس باید این باشد وگرنه از اول که اینها آشنا نبودند اوایل سوره «حجرات» برای همین نازل شده (لاَ تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ), را در سوره مبارکه «حجرات» فرمود قبلاً می گفتند یا فلان کس, اسم حضرت را می بردند فرمود این کار را نکنید در مجلس آن حضرت هم که نشستید صدایتان بلندتر از صدای آن حضرت نباشد اینها را فرمودند الآن هم ما خیال می کنیم در حرم رفتیم هر صدای بلند داشته باشیم این با ادب حرم سازگار است این هم نیست درست است که از آن طرف وجود مبارک حضرت تسامح اخلاقی داشتند ولی از این طرف مجلس را ذات اقدس الهی با آن آداب الهی مؤدّب کرد.

۱- (۱۸) . الکشاف، ج ۳، ص ۵۵۵؛ لباب التأویل فی معانی التنزیل، ج ۳، ص ۴۳۴.

۲- (۱۹) . سوره حجرات، آیه ۲.

پرسش:؟پاسخ: خب برای اینکه مسئله جهاد را عملاً, همان اسب سواری و اینها را که در دین فقها فتوا می دهند این کار جایز است آن قسمت مهم برای اینکه در مسئله نظامی، اینها عقب نمانند الآن هم همین طورند حالا نباید توقع داشت یک مرجع سالمند بیاید به زحمت سوار اسب بشود.

استثنا شدن ارحام از اجازه گرفتن ملاقات با پیامبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم)

فرمود این کارها را شما مواظب باشید انجام ندهید. مسئله اینکه فرمود: (لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ) مسئله ارحام مطرح شد ارحام گفتند پس تکلیف ما چیست فرمود شما مستثنا هستید ارحام مستثنا هستند اما مرز استثنا هم مشخص است طبقه بندی هم هستند فرمودند ما درست است که گفتیم اینها حق ندارند بدون اجازه وارد بشوند اما وقتی که با خود حضرت بخواهند تماس بگیرند این سه شرط را باید داشته باشند چیزی بخواهند با همسرهای پیامبر گفتگو کنند باید (مِن وَرَاءِ حِجَابٍ) باشد (وَإِذَا سَأَلْتُمُوهنَّ مَتَاعاً فَسْأَلُوهُنَّ مِن وَرَاءِ حِجَابٍ) برای اینکه این زمینه طهارت را بهتر فراهم می کند.

شمارش محارم پیامبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) و همسران او و استثنای آنها از حجاب

در همین سوره مبارکه «احزاب» آیه پنجاه ملاحظه فرمودید رعایت حجاب را در طبقات گوناگون ملحوظ داشت این چند گروهی را که می شمارند اینها را کاملاً محرم حضرت دانستند از آن طرف هم آنچه محرم همسران او و هستند آنها را هم ملاحظه فرمودید در آیه ۵۵ بیان کردند فرمودند: (لَا جُنَاحَ عَلَيْهِنَّ فِي آبَائِهِنَّ) اینکه ما گفتیم (إِذَا سَأَلْتُمُوهنَّ مَتَاعاً فَسْأَلُوهُنَّ مِن وَرَاءِ حِجَابٍ) این برای همه افراد نیست محارم اینها استثنا هستند حالا محارم را می شمارند فرمود: (لَا جُنَاحَ عَلَيْهِنَّ) بر همسران پیامبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) (فِي آبَائِهِنَّ) درباره پدرانشان (یک) (وَلَا أَبْنَائِهِنَّ) درباره پسرانشان (دو) (وَلَا إِخْوَانِهِنَّ) درباره برادرانشان (سه) (وَلَا أَبْنَاءِ إِخْوَانِهِنَّ) برادرزاده هایشان (چهار) (وَلَا أَبْنَاءِ أَخَوَاتِهِنَّ) خواهرزاده های اینها (پنج) اما سخن از عموها و خاله ها نشده نه تنها در این آیه، در سوره مبارکه «نور» هم که ملاحظه بفرمایید آنجا هم سخن از عمو و دایی نیست آیه ۳۱ سوره مبارکه «نور» این بود (وَقُل لِّلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَى جُيُوبِهِنَّ) موارد استثنا (وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ) (یک) (أَوْ آبَائِهِنَّ) (دو) (أَوْ آبَاءِ بُعُولَتِهِنَّ) (سه) (أَوْ أَبْنَائِهِنَّ) (چهار) (أَوْ أَبْنَاءِ بُعُولَتِهِنَّ) (پنج) (أَوْ إِخْوَانِهِنَّ) (شش) (أَوْ بَنِي إِخْوَانِهِنَّ) (هفت) (أَوْ بَنِي أَخَوَاتِهِنَّ) (هشت).

دلیل ذکر نشدن عموها و خاله ها در گروه محارم

سخن از اعمـام و اخوال نیست عمو و خاله نیست این گفتنـد لوجهین است یکی اینکه از همین فضای آیه فهمیـده می شود این یکی، یکی اینکه به قرینه اینکه زن هـا فقـط می تواننـد نزد زن هـای مسـلمان بی حجـاب باشـند نزد زن های غیر مسـلمان نمی تواننـد بی حجاب باشـند چرا؟ برای اینکه زن های غیر مسـلمان اگر اینها را بی حجاب دیدنـد ممکن است برای همسـرانشان و دیگران تعریف کننـد یکْ طمع غاییانه پیـدا بشود لـذا گفتنـد زن اگر بخواهد بی حجاب باشد نزد زن های با ایمان بی حجاب باشـد که این زن هـای باایمـان هم خودشان محرم انـد هم اسـرار را حفظ می کننـد نمی رونـد نزد نامحرمان بگوینـد چون این خصـیصه هست عمو و خاله مثل برادر و برادرزاده نیست عمو اگر ببیند یا خاله اگر ببیند ممکن است برای پسرش تعریف بکند که او نـامحرم است یـا مثلاًـ پسـران خواهرهـا. خواهرزاده ها, خواهرزاده اگر ببینـد ولو پسـر است اما او ممکن است برای پـدر خـودش تعریـف بکنـد کـه نـامحرم اسـت این را ذکر کرده امـا بـا اینکه خـواهرزاده را ذکر کرده این را آخر ذکر کرده هـاهنا نکتتان: یکی اینکه عموها و خاله ها ذکر نشدند برای اینکه ممکن است برای فرزندانشان نقل کنند آنها نامحرم اند پسـرعمو با دخترعمو نامحرم است پسرخاله با دخترخاله نامحرم است.

علت ذکر «بنی اخواتِهِنَّ» در آخرین گروه محارم

یکی اینکه حتی خواهرزاده ها را هم که نقل می کند آن را آخر نقل می کند یعنی برادرزاده مقدم بر خواهرزاده است (أَوْ بَنِی إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِی أَخَوَاتِهِنَّ) آخرین گروهی که نقل می کننـد خواهرزاده است برای اینکه برادرزاده اگر نقل بکنـد برای پدرش نقل بکنـد که خب پدر, برادر این خانم است برای مادرش نقل بکند که مادرش زن است اما خواهرزاده اگر برای مادرش نقل بکنـد که خب زن است ولی برای پـدرش نقـل بکنـد نـامحرم است آخرین گروهی که ذکر شدنـد خواهرزاده هـا هسـتند همه آنهـای دیگر مقـدم انـد. این نکته نشان می دهـد که دین روی عفاف و حجاب نهایت تأکیـد را دارد عموها و خاله ها با اینکه محرم انـد آن را گذاشـته به عهده روایات یا به قرینه می خواهد بفهماند خواهرزاده با اینکه محرم است او را آخرین مرتبه قرار داد زن ها هم که محرم انـد نفرمود هر زنی می توانـد زن های مؤمنه را ببینـد زن های مؤمنه می تواننـد زن های مؤمنه را ببینند برای اینکه اینها هم خودشان محرم اند هم اسرار را حفظ می کنند دیگر برای نامحرم تعریف نمی کنند.

شمول (مَا مَلَکَتْ أَیْمَانُهُنَّ) بر کنیز نه عبید

(مَا مَلَکَتْ أَیْمَانُهُنَّ) هم عموم نـدارد که عَبید و اِما هر دو را شامل بشود (مَا مَلَکَتْ أَیْمَانُهُنَّ) چه در سوره مبارکه «نور» (۱) چه در آیه ای که محلّ بحث است به تعبیر مرحوم شیخ طوسی که فرمودند «و هو الأصح» (۲) فرمودند این راجع به کنیزهاست نـه راجع بـه عبیـد یعنی اگر کسـی مرد اسـت کنیزی دارد خـب او مِلـک یمین اوست ولی اگر زن بـود و بنـده ای داشت بـاید خودش را بپوشاند این طور نیست که حالا چون ملک یمین اوست می تواند رها باشد لذا (مَا مَلَکَتْ أَیْمَانُهُنَّ) به اماء و کنیزها مرتبـط دانسـتند نه اعم از عبیـد و امـاء که این بـا طهـارت قرآنی بـا حجـاب و عفـاف قرآنی سازگـارتر است همان طور که در سوره مبـارکه «نور» آیه ۳۱ این خصوصـیات بیـان شـده در آیه محـل بحث سوره مبارکه «احزاب» هم همین خصوصـیات هست ملاحظه فرمودیـد: (لَا جُنَاحَ عَلَیْهِنَّ فِی آبَائِهِنَّ وَلاَ أَبْنَائِهِنَّ وَلاَ إِخْوَانِهِنَّ وَلاَ أَبْنَاءِ إِخْوَانِهِنَّ) برادر و برادرزاده را اول ذکر کرد بعد خواهرزاده را، برای اینکه آخرین گروهی که بالاخره بی حضاضت نیست همین اند (أَبْنَاءِ إِخْوَانِهِنَّ) هستند.

عدم جواز آراستگی زن نزد زنان غیر مؤمن و عبید

بعد فرمود: (وَلَا نِسَائِهِنَّ) یعنی نساء مؤمنات پس زن حق ندارد پیش هر زنی خود را بیاراید و زن حق ندارد آنجایی که مسئله عبیـد و امـاء مطرح است نزد عبیـد خـود را بیارایـد فقـط نزد اماء می توانـد خـود را بیارایـد (وَلاَ مَا مَلَکَتْ أَیْمَانُهُنَّ) به قرینه (نِسَائِهِنَّ)این خصوص اماء را شامل می شود عبید را شامل نمی شود.

۱- (۲۰) . سوره نور، آیه ۳۱.

۲- (۲۱) . التبیان فی تفسیر القرآن، ج۸ص۳۵۸.

بی حجابی منشأ طلاق و افسردگی و افسارگسیختگی مردان

پرسش:؟پاسخ: بله خب در مسئله بعوله آنجا ما یک محرمیت داریم یک حرمت نکاح داریم با حفظ طبقات، آنجا این بالاخره به وسیله دختر محرم شده است اما نظیر این محارم نسبی نیست اینجا محارم نسبی را ذکر می کنند محارم سببی و مصاهره و امثال ذلک را که اینجا ذکر نکردند نه در سوره مبارکه «نور» ذکر فرمودند نه اینجا ذکر می فرمایند. اگر ما از روز اول این عفاف را حفظ می کردیم گرفتار این دو داء عضال و مصیبت بزرگ نمی شدیم طلاق، بخش وسیعی منشأش همین است این یکی دیگری را می بیند و به او دل می دهد و از همسرش دل می کند این فاصله حاصل می شود اگر ـ خدای ناکرده ـ طلاق در جایی رخنه کرد ممکن است در بعضی از موارد بی آسیب باشد اما غالباً احدی السیّئتین در آن هست یا گرفتار افسردگیِ گوشه منزل می شود یا ـ خدای ناکرده ـ گرفتار افسارگسیختگی حاشیه خیابان، احدی السیّئتین هست انسان می شنود یک خانواده منحل شده است اما نمی داند انحلال خانواده یعنی چه, اگر در خانه بنشیند عمری افسرده است برود حاشیه خیابان عمری افسارگسیخته است این دو خطر هست که منشأ همه اینها بی حجابی است.

عدم تناقض حجاب با آزادی

این چنین نیست که اگر جلوی بی حجابی را گرفتند جلوی آزادی را گرفتند آزادی، حریّت از بهترین نعمت های الهی است بارها به عرضتان رسید که کلمه ولنگار کلمه بسیط نیست مرکّب از وِل و انگاره است یعنی اگر کسی انگاره و انگیزه او این باشد که ول است این را می گویند ولنگار خب مگر می شود انسان وِل باشد می شود انگیزه کسی ول بودن باشد این دین جلویش را گرفته خب اگر به ما فرمود: (لَقَدْ کَانَ لَکُمْ فِی رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ) (۱) و ما باید تأسّی کنیم اختصاصی به بیت او ندارد ملاحظه فرمودید همان طور که در سوره مبارکه «نور» درباره زن و مرد باایمان این بیانات را دارد همان ها را با یک تفاوت مختصری درباره همسران وجود مبارک پیغمبر بیان می کند.

ص: ۱۳۲۲

۱- (۲۲) . سوره احزاب، آیه ۲۱.

اصلاح جامعه با انجام وظیفه دولت و مردم

ما می خواهیم جامعه مان اصلاح بشود بسیاری از مشکلات است که به دست خود ما باید حل بشود برخی از کارهای ماست که به دست دولت باید حل بشود دولتی که با مردم است مردمی که با دولت اند نباید کارها را به یکدیگر ارجاع بدهند ما هم باید وظیفه مان را انجام بدهیم آنها هم باید وظیفه شان را انجام بدهند تا پاسدار کوشش امام راحل و خون های پاک شهدا(رضوان الله تعالی علیهم) باشیم.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۵۴ تا ۵۸ سوره احزاب ۹۲/۰۲/۲۵

.Your browser does not support the audio tag

(إِن تُبْدُوا شَيْئاً أَوْ تُخْفُوهُ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيماً (۵۴) لَا جُنَاحَ عَلَيْهِنَّ فِي آبَائِهِنَّ وَلاَ أَبْنَائِهِنَّ وَلاَ إِخْوَانِهِنَّ وَلاَ أَبْنَاءِ إِخْوَانِهِنَّ وَلاَ أَبْنَاءِ أَخَوَاتِهِنَّ وَلاَ نِسَائِهِنَّ وَلاَ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ وَاتَّقِينَ اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيداً (۵۵) إِنَّ اللَّهَ وَمَلاَئِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيماً (۵۶) إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَاباً مُّهِيناً (۵۷) وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بِغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا فَقَدِ احْتَمَلُوا بُهْتَاناً وَإِثْماً مُّبِيناً (۵۸))

تسلیت به مناسبت رحلت یکی از فقها

قبل از بحث, رحلت عالِم ربّانی حضرت آیت الله آقای سیّد عزّالدین حسینی زنجانی را به پیشگاه ولیّ عصر و مراجع و رهبر معظّم انقلاب و حوزه ها تسلیت عرض می کنیم امیدواریم خدای سبحان این عالِم ربّانی را با انبیا و اولیای الهی محشور بفرماید بیت مکرّمش را همچنان محفوظ و آقازاده گرامی شان را همچنان محترم نگه بدارد به شاگردانی که از علوم ایشان استفاده کردند هم تسلیت عرض می کنیم به حوزه های علمیه مخصوصاً حوزه علمیه بزرگ و باعظمت خراسان تعزیت عرض می کنیم امیدواریم خدای سبحان همه علما را با اولیای الهی محشور بفرماید و علما و اساتید و فضلای زنده را هم مورد تأیید خود قرار بدهد!

ص: ۱۳۲۳

بیان احکام و فضایل مشترک بین مؤمنین و پیامبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم)

چند نکته مربوط به آیات قبل اشاره بشود تا به بحث فعلی برسیم در این سوره مبارکه «احزاب» احکام مشترکی بین پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) و مؤمنین هست و احکام خاصی, آن احکام مشترک که مربوط به مسائل خانوادگی و حلیّت و حرمت همسران متعدّد یا غیر متعدّد است بیان فرمود آن فضایل مشترکی هم که بین مؤمنین و پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) است آن را هم ذکر فرمود آن احکام فقهی که قسمت مهمّش گذشت مربوط به حلیّت و حرمت همسرهای مشخص بود آن تکریم و اجلال مشترکی که بین پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) و مؤمنین هست همان مسئله صلوات است در مسئله صلوات در آیه ۴۳ ملاحظه فرمودید که فرمود: (هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُم مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ) خداوند و ملائکه خدا بر شما صلوات می فرستند خب یک مؤمن می تواند به جایی برسد که خدا بر او صلوات بفرستد و ملائکه خدا هم بر او صلوات بفرستند همین معنای مشترک را در آیه ۵۶ فرمود: (إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ) منتها نحوه تعبیر فرق می کند که مقداری اشاره شد, مقداری هم در شرح کوتاه آیه ۵۶ خواهیم گفت.

بررسی ادبی مقصود از (لَا يَحِلُّ لَكَ النِّسَاءُ...)

مسئله آیه ۵۲ که فرمود: (لَا يَحِلُّ لَكَ النِّسَاءُ مِن بَعْدُ) گرچه کلمه (بَعْدُ) ظرف است و مفهوم ندارد ولی چون در مقام تحدید

است مفهوم دارد یعنی از این به بعد زن ها بر شما حلال نیست (النِّسَاءُ) مطلق است نمی شود گفت منظور از این (النِّسَاءُ) همان (حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ) (۱) و مانند آن است چون آنها مطلقا حرام اند چه بر پیغمبر چه بر غیر پیغمبر, چه قبل از این حکم و چه بعد از این حکم یعنی بعد از اینکه در آیه پنجاه فرمود: (يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَحْلَلْنَا لَكَ) (۲) بعد از آن (أَحْلَلْنَا لَكَ) فرمود: (لَا يَحِلُّ لَكَ النِّسَاءُ مِن بَعْدُ) از این به بعد هیچ زنی بر شما حلال نیست چون این (بَعْدُ) در مقام تحدید است مفهوم دارد (یک) و نمی شود گفت منظور از این الف و لام در (النِّسَاءُ) الف و لام عهد است و آن نساء معهود است زیرا آن نساء یعنی امّهات و اخوات و امثال ذلک حرام اند چه بر پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) چه بر غیر پیغمبر, چه قبل از این (أَحْلَلْنَا) چه بعد از این (أَحْلَلْنَا) نمی شود گفت از این به بعد آن زن ها بر شما حلال نیستند آن زن ها که محارم اند مطلقا حرام اند چه قبل از (أَحْلَلْنَا) چه بعد از (أَحْلَلْنَا).

ص: ۱۳۲۴

۱- (۱) . سوره نساء, آیه ۲۳.

۲- (۲) . سوره احزاب, آیه ۵۰.

بررسی دو قول در تفسیر «تبدّل» در آیه (وَلا أَن تَبَدَّلَ...)

مطلب دیگر (وَلا أَن تَبَدَّلَ بِهِنَّ مِنْ أَزْوَاجٍ) (۱) این یا کار جاهلیّت است که زنی را با زن دیگر مبادله می کردند با حفظ زوجیّت که خب یک کار جاهلی بود همیشه حرام بود هم بر پیامبر هم بر غیر پیامبر این را می شود گفت اما تبدیل بکنی یعنی این زن ها را تبدیل بکنی به زنی که جزء محارم توست که حرمت ذاتی دارد این هم تکرار آن توهّم قبلی است که ما بگوییم منظور از این (النِّسَاءُ) یعنی همان محرّمات ذاتی این اولاً تکرار آن می شود و ثانیاً این تبدیل, دلیل می خواهد که (وَلا أَن تَبَدَّلَ بِهِنَّ مِنْ أَزْوَاجٍ) یعنی نمی توانی این همسرها را رها کنی زن هایی را بگیری که حرمت ذاتی دارند این تقیید هم وجهی ندارد, بنابراین راهی که مرحوم شیخ طوسی و بعد امین الاسلام و اینها طی کردند (۲) راه خوبی است.

دلیل ردّ قول به نسخ آیه (لَا یَحِلُّ لَکَ النِّسَاءُ مِن بَعْدُ)

برخی ها نقل کردند که بر پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) بیش از آن مقدار زن حلال شد یعنی این آیه (لَا یَحِلُّ لَکَ النِّسَاءُ مِن بَعْدُ) نسخ شده است (۳) خب نسخ آیه به وسیله آیه دیگر ممکن است گرچه نسخ از نظر ذات اقدس الهی بازگشتش به تخصیص ازمانی است نسخ مصطلح درباره خدا فرض ندارد نسخ مصطلح این است که قانونی را انسان وضع بکند از آینده اش باخبر نیست بعد در موقع اجرا معلوم می شود با مشکلاتی روبه روست این قانون را نسخ می کند یک قانون دیگر تصویب می کند این معنا برای خدای سبحان فرض ندارد. نسخ در شریعت, بازگشتش به تخصیص ازمانی است مثل پزشک ماهری که می داند این بیمار را در ظرف این شش ماه باید معالجه کند ماه اول باید این کپسول ها را بدهد ماه دوم آن قرص ها را بدهد ماه سوم آن شربت ها را بدهد ماه چهارم آن آمپول ها را بدهد اول که نسخه می نویسد این بیمار خیال می کند که داروی شفابخش همین است وقتی که ماه دوم عوض کرد او خیال می کند نظر دکتر عوض شد در حالی که نظر دکتر حاذق از همان اول مراحل شش ماهه بود نسخ درباره کسی که عالِم به عواقب امور است بازگشتش به تخصیص ازمانی است. به هر تقدیر برخی ها گفتند این آیه نسخ شده است خب این دلیل می خواهد روایت که نمی توانند ناسخ آیه باشد فرمایش مرحوم شیخ طوسی این است که برخی ها گفتند این آیه نسخ شده است و بیش از اینها برای آن حضرت جایز است و این مذهب اکثر فقهای عامه است در روایات ما هم هست (۴) اما به این روایات فتوا ندادند خیلی از روایاتی است که انسان نمی فهمد و علمش را به اهلش واگذار می کند وقتی صریح قرآن این است که (لَا یَحِلُّ لَکَ النِّسَاءُ مِن بَعْدُ وَلا أَن تَبَدَّلَ بِهِنَّ مِنْ أَزْوَاجٍ) ما نمی توانیم بگوییم که (لَا یَحِلُّ لَکَ النِّسَاءُ مِن بَعْدُ) یعنی آن زن هایی که جزء محرّمات اند حرام اند خب آن زن ها قبلاً حرام بودند الآن هم حرام اند بعداً هم حرام اند دیگر قید (بَعَدُ) برای چیست؟

۱- (۳) . سوره احزاب, آیه ۵۲.

۲- (۴) . التبیان فی تفسیر القرآن, ج۸, ص۳۵۵ و ۳۵۶; مجمع البیان, ج۸, ص۵۷۵ و ۵۷۶.

۳- (۵) . ر.ک: مجمع البیان, ج۸, ص۵۷۶.

۴- (۶) . التبیان فی تفسیر القرآن, ج۸, ص۳۵۶.

مفهوم (بَعْدُ) در آیه (لَا یَحِلُّ لَکَ النِّسَاءُ مِن بَعْدُ)

پرسش:... پاسخ: (بَعْدُ) مفهوم دارد یعنی قبلاً نبود الآن هست اگر (بَعْدُ) ظرف است و در مقام تحدید است مفهوم دارد وقتی مفهوم داشت مثل (لِئَلاَّ یَکُونَ لِلنَّاسِ عَلَی اللّهِ حُجَّهٌ بَعْدَ الرُّسُلِ) (۱) این (بَعْدُ) جایی که در مقام تحدید باشد مفهوم دارد معنای تحدید همین است (لَا یَحِلُّ لَکَ النِّسَاءُ مِن بَعْدُ) یعنی از این به بعد حکم همین است نه اینکه آن زن هایی که جزء محارم بودند بر تو حرام اند آن زن ها قبلاً هم حرام بودند (لا أَن تَبَدَّلَ بِهِنَّ مِنْ أَزْوَاجٍ) ما باید یک قید خودمان اضافه بکنیم یعنی نمی توانی این زن را تبدیل بکنی و یکی از آن محارمی که حرمت ذاتی دارند بگیری مثلاً دختر را رها بکنی و مادرش را بگیری این تفسیری است که نه عقل می پذیرد نه نقل تأیید می کند. راهی که شیخ طوسی و بعد به دنبالش مرحوم امین الاسلام طی کردند این نیست که انسان به آن روایت عمل بکند بگوید اینها نسخ شده است نسخ, دلیل می خواهد این یک قرن اول بالأخره روی قرآن کار کردند یا نه, مهم ترین تفسیر که ما می توانیم به آن مراجعه بکنیم تبیان مرحوم شیخ طوسی است و بعد تفسیر دیگران, یعنی بارها به عرضتان رسید که زعیم حوزه علمیه مکه عبدالله بن عباس بود زعیم حوزه علمیه مدینه ابیّ بن کعب بود زعیم حوزه علمیه عراق عبدالله بن مسعود بود حرفی که شیخ طوسی نقل می کند در ذیل این آیه مهم آمده می گوید ابن عباس این طور گفته, ابیّ بن کعب این طور گفته, ابن زید این طور گفته, این سه قول را ایشان نقل می کند بعد امین الاسلام هم در مجمع البیان به جای اینکه بگوید ابن عباس و ابی بن کعب و اینها می گوید «قیل, قیل, قیل» این اول و آخر تفسیر! اگر دست ما برای قرن اول باز بود حرفی برای گفتن داشتیم این چنین نیست که نگفته باشند منتها باید تلاش و کوشش کرد پیدا کرد در این صد سال چیزی که از اهل بیت(علیهم السلام) رسیده است آنها ارزیابی بشود اگر ما روایاتی می داشتیم حوزه های علمیه می داشتیم زعمایی می داشتیم که سلمان ها و ابوذرها و مقدادها و حجربن عدی ها(رضوان الله علیهم) بودند بالأخره دست ما باز بود اما اینجا شما می بینید مهم ترین حرفی که مرحوم شیخ طوسی نقل می کند از عبدالله بن عباس است بعد از ابیّ بن کعب است خب تازه آنها هم این طور نگفتند, از عایشه نقل می کند که برای پیامبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) ازدواج بیش از آن مقداری که بود جایز بود و می توانست, (۲) خب محال نیست ولی دلیل می خواهد به هر تقدیر این (بَعْدُ) چون در مقام تحدید است مفهوم دارد یعنی از این به بعد دیگر زن ها بر شما حلال نیست معلوم می شود نسبت به آن (أَحْلَلْنَا) است.

۱- (۷) . سوره ی نساء, آیه ی ۱۶۵.

۲- (۸) . التبیان فی تفسیر القرآن, ج۸, ص۳۵۶.

ناسازگاری نسبت نارواى طلاق به امام حسن مجتبى(عليه السلام) با آيه تطهير

اما مطلبى كه مربوط به طلاق از وجود مبارك امام حسن(سلام الله عليه) سؤال شده است آن مى دانيد كه تام نيست خيلى هم دفاع كردند آنها كه درباره وجود مبارك امام مجتبى(سلام الله عليه) سخن گفتند كه آن بيت, منزّه از اين «أبغض الحلال» است برخى از علما در گذشته توجيه مى كردند مى گفتند چون جنگ ها فراوان بود شهادت ها فراوان بود همسران بسيار زيادى از شهدا به جا ماندند كسى با اينها ازدواج نمى كرد ولى نام مبارك حسن بن على اگر روى اينها بود حاضر بودند با اينها ازدواج كنند حضرت اينها را عقد مى كرد بدون مِساس بعد اينها را رها مى كرد يعنى طلاق مى داد تا بتوانند ازدواج كنند اين يكى از توجيهات مربوط به آن روايات است بارها به عرضتان رسيد كه ما محكماتى داريم كه اين محكمات, حاكم بر همه تفاسير است در مسئله توحيد, محكم ترين آيه (لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَىْ ءٌ) (۱) است اگر آيه اى, روايتى درباره ذات اقدس الهى مطلبى دارد كه اين با عظمت ربوبى آن سازگار نيست با حقيقت نامتناهى آن سازگار نيست شبيه برخى از موجودات ممكن بشود اين (لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَىْ ءٌ) بر آن حاكم است درباره وجود مبارك پيغمبر(صلّى الله عليه و آله و سلّم) (إِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيم) (۲) را داريم اگر چيزى مخالف با عظمت خُلقى آن حضرت باشد بايد توجيه بشود درباره اهل بيت(عليهم الصلاه و عليهم السلام) آن جلال و شكوه آيه تطهير را داريم اگر چيزى با اين عظمت و جلال و شكوه طهارت و قداست و نزاهت اين بيت سازگار نباشد بايد توجيه كنيم محكم يعنى محكم, اين محكمات كه دست ما باشد ديگر به دنبال متشابهات نمى رويم همين مرحوم كلينى روايات تحريف قرآن را ــ معاذ الله ــ نقل كرده اما مگر كسى به آن عمل مى كند چندين آيه را ايشان مى گويد ــ معاذ الله ــ جابه جا شده مگر كسى به آن عمل مى كند بايد توجيه كرد فرمايش مرحوم كلينى را بررسى كرد اين چنين نيست كه هر چه ايشان فرمودند بدون توجيه, بدون كم و زياد, بدون مطلق و مقيّد, بدون عام و خاص, بدون تقديم احدهما بر ديگرى عمل كرد.

ص: ۱۳۲۷

۱- (۹) . سوره شورى, آيه ۱۱.

۲- (۱۰) . سوره قلم, آيه ۴.

ضرورت سنجش نسبت های ناروای به پیامبر و اهل بیت با محکمات وجود اینها

پرسش:... پاسخ: بله وقتی خُلق عظیم شد یعنی خدای سبحان [اخلاق او را عظیم قرار داد], مُلک عظیم معنایش مشخص است اما وقتی خدای سبحان درصدد مدحش باشد که تو دارای اخلاق عظیمی آن با عصمت همراه است با قداست همراه است اگر کسی در قلبش ــ معاذ الله ــ گرایشی به همسر نامحرم داشته باشد که دارای خُلق عظیم نیست پس آنچه در ماجرای همسر زید گفتند, (۱) می شود ناروا.

پرسش:... پاسخ: بله خب, یک وقت جَبل عظیم هم گفتند, دندان عظیم هم می گویند, می گویند در جهنم, دندان کفار و منافقان عظیم خواهد بود (۲) مثل کوه احد بزرگ می شود هر جا باید ببینیم آ ن موصوفش چیست صفتِ عظمت به اعتبار آن موصوف, جلال و شکوه پیدا می کند اگر گفتند درخت عظیم, اگر گفتند کوه عظیم این بر خلاف روح عظیم است بر خلاف اخلاق عظیم است. بنابراین این عظمت که وصف است در سایه موصوف, جلال و شکوه پیدا می کند آن وقت که دست ما پر است درباره اهل بیت, عصمت داریم, درباره حضرت پیغمبر گذشته از عصمت, خُلق عظیم داریم درباره ذات اقدس الهی (لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْ ءٌ) داریم آن وقت هر مطلبی چه در آیه چه در روایت راجع به ذات اقدس الهی باشد ولی با (لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْ ءٌ) هماهنگ نباشد باید توجیه بشود درباره پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) باشد با (إِنَّکَ لَعَلَی خُلُقٍ عَظِیم) هماهنگ نباشد باید توجیه بشود درباره اهل بیت(علیهم السلام) باشد با طهارت و نزاهت و قداست این بیت مکرّم همراه نباشد باید توجیه بشود.

ص: ۱۳۲۸

۱- (۱۱) . جامع البیان فی تفسیر القرآن, ج۲۲, ص۱۰.

۲- (۱۲) . حق الیقین(علامه مجلسی)، ص۳۸۲.

علم خدا به خلوت و جلوت بندگان در ایذای پیامبر

فرمود برخی ها درصدد ایذای وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) بودند از نظر ازدواج با همسران او بعد از رحلت آن حضرت. فرمود چه درونتان باشد چه در بیرونتان باشد چه اظهار بکنید چه اظهار نکنید خدا می داند در بخش هایی از قرآن کریم خدا را به عنوان رقیب معرفی کرد در آیات دیگر خدای سبحان فرمود هر کاری که شما می کنید در مَشهد ما هستید همین که می خواهید وارد کار بشوید در مشهد ما هستید ما شاهدیم, حاضریم (وَلاَ تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلَّا كُنَّا عَلَيْكُمْ شَهُوداً إِذْ تُفِيضُونَ فِيهِ) (۱) همین که می خواهید وارد بشوید ما می بینیم این خداست لذا می فرماید نه تنها خود ما هستیم و همه جا حضور داریم خود ما هم می نویسیم (سَنَكْتُبُ مَا يَقُولُ) (۲) نه تنها ما حاضریم و می نویسیم (إِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ كِرَاماً كَاتِبِينَ يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ) (۳) نه تنها (كِرَاماً كَاتِبِينَ) است (مَا يَلْفِظُ مِن قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ), (۴) (رَقِيبٌ عَتِيدٌ) هر دو صفت یک فرشته است هم فرشته راست, هم فرشته چپ, هم فرشته راست رقیبِ عتید است نه «رقیبٌ» و «عَتید» رقیب مستعد و آماده, عَتید یعنی آماده, هم فرشته راست که مسئول نوشتن حسنات است رقیبی است عَتید هم فرشته چپ که مسئول نوشتن سیّئات است رقیبی است عتید (مَا يَلْفِظُ مِن قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ) پس (رَقِيبٌ عَتِيدٌ) هست (كِرَاماً كَاتِبِينَ) هست بعد (سَنَكْتُبُ مَا يَقُولُ) هست (وَاللّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ) (۵) است (وَلاَ تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلَّا كُنَّا عَلَيْكُمْ شَهُوداً إِذْ تُفِيضُونَ فِيهِ) هست اینجا هم فرمود چه اظهار چه اخفا برای ما خلوت و جلوت شما یکی است اینکه گفته شد (عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ) (۶) نه یعنی غیبی هست و شهادتی هست و خدا به غیب عالِم است این ارشاد به نفی موضوع است چون علم, به غیب تعلّق نمی گیرد بله, آنچه برای ما غیب است و ما از آن خبر نداریم مشهود خداست وگرنه غیب بما انّه غیب تحت علم قرار نمی گیرد علم یعنی کشف, علم یعنی شهود, علم یعنی حضور, علم یعنی ظهور, غایب بما انّه غایب معلوم نخواهد بود اینکه فرمود: (عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ) یعنی «لا غیب عنده» نه اینکه غیب هست و او به غیب علم دارد این ارشاد به نفی موضوع است لذا فرمود چه اظهار بکنید چه اخفا بکنید مشهود ماست در بیان نورانی حضرت امیر هم این بود فرمود: «خَلَوَاتُكُمْ عِيَانُهُ» (۷) فرمود آنچه در درون دارید درون شما برای او مثل بیرون است خب اگر این است اگر خلوتِ ما, جلوت اوست پس ما نسبت به خدا درونی نداریم درون و بیرون ما نسبت به خدا یکسان است (هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنتُمْ) (۸) هم که بالای سر همه اینها هست فرمود: (إِن تُبْدُوا شَيْئاً أَوْ تُخْفُوهُ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيماً) این کبرای مسئله و آن هم صغرای مسئله, اگر این کار را انجام بدهید اینها شیء است (یک) خدا (بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيماً) است (دو) پس به اینها علیم است (سه) نتیجه محذوف است و صغرا و کبرا مذکورند.

۱- (۱۳) . سوره یونس, آیه ۶۱.

۲- (۱۴) . سوره مریم, آیه ۷۹.

۳- (۱۵) . سوره انفطار, آیات ۱۰ _ ۱۲.

۴- (۱۶) . سوره ق, آیه ۱۸.

۵- (۱۷) . سوره بقره, آیه ۲۸۲.

۶- (۱۸) . سوره انعام, آیه ۷۳.

۷- (۱۹) . نهج البلاغه, خطبه ۱۹۹.

۸- (۲۰) . سوره□ حدید, آیه□ ۴.

چگونگی ارتباط محارم و غیر محارم با همسران پیامبر

فرمود حالا که آیه حجاب نازل شد (إِذَا سَأَلْتُمُوهنَّ مَتاعاً) اگر چیزی خواستید (فَسْأَلُوهُنَّ مِن وَرَاءِ حِجَابٍ) (۱) وقتی آیه نازل شد خب دیگران عرض کردند که اگر محارم اینها هم بخواهند با اینها صحبت بکنند آنها هم باید (مِن وَرَاءِ حِجَابٍ) باشد فرمود نه, (لاَ جُنَاحَ عَلَيهِنَّ) اینها می توانند با همسران پیامبر چون محرم اینها هستند دیدار داشته باشند گفتگو بکنند و مانند آن ولی اینکه فرمود: (نِسَائِهِنَّ) زن ها هم باید بدانند که در مجالس جشن یا غیر جشن اگر یک زن دیگری را دیدند که از اینها با جمال تر است حق ندارند جمال و زیبایی آن زن را برای همسرشان نقل بکنند برای اینکه اگر اَعمام را نفرمود و اگر اخوال را نفرمود به همین مناسبت که مبادا برای بچه هایشان نقل بکنند زن ها هم حق ندارند که زیبایی زنی را برای همسر خودشان نقل بکنند (مَا مَلَكَتْ أَيْمَانِهِنَّ) هم همین طور است.

بیان احکام و فضایل مشترک و مختصّ پیامبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) و مؤمنین

پرسش:... پاسخ: اگر در خیابان و اینها باشد همان کافی است اما اگر در منزل در بیت بود چون آیه در کنار بیت النبی است آیه ۵۳ این است (یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لاَ تَدْخُلُوا بُیُوتَ النَّبِیِّ) اگر آنجا خواستید وارد بشوید این باید (مِن وَرَاءِ حِجَابٍ) باشد پشت پرده باشد که نهایت صیانت محفوظ باشد اما حالا در غیر بیت بود همان چادر که باشد کافی است.

پرسش: بیت شامل دانشگاه و اینها هم می شود؟

ص: ۱۳۳۰

۱- (۲۱) . سوره احزاب, آیه ۵۳.

پاسخ: نه, آنها جزء اماکن عمومی است. اینها مشترکات بود در احکام فقهی حالا مشترکات در افاضه های الهی هم هست اگر مشترکات در احکام الهی بود و مشترکات فیض الهی را هم بازگو می کند چه اینکه در آیه پنجاه فرمود حکم مؤمنان را هم ما قبلاً گفتیم که (قَدْ عَلِمْنَا مَا فَرَضْنَا عَلَيْهِمْ فِي أَزْوَاجِهِمْ وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ) این را ما گفتیم, معلوم می شود که حکم فقهی مشترک و حکم فقهی مختص, هر دو را بیان کرد اما حکم کلامی و افاضه های مشترک و افاضه های مختص را در این دو آیه بیان می کند افاضه مشترک این است که اصل صلوات را ذات اقدس الهی برای پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) و برای مؤمنین قرار داد در آیه ۴۳ فرمود: (هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ) در آیه ۵۶ فرمود: (إِنَّ اللَّهَ وَمَلاَئِكَتَهُ يُصَلُّونَ) اما مختص بودن, در جریان مختص ذات اقدس الهی همه فرشته ها را به خدمت خودشان آوردند با یک فعل که به صورت دسته جمعی است بر حضرت تصلیه دارند فرمود: (إِنَّ اللَّهَ وَمَلاَئِكَتَهُ يُصَلُّونَ) عطف مفرد بر مفرد است نه عطف جمله بر جمله اما درباره مؤمنین در آیه ۴۳ عطف جمله بر جمله است (هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ) این جمله تمام شد (وَمَلاَئِكَتُهُ) یعنی «و ملائکته یصلّون علیکم» عطف جمله بر جمله است دیگر این چنین نیست که در هنگام تصلیه, فرشته ها در خدمت ذات اقدس الهی با این جلال و شکوه بر کسی صلوات بفرستند (هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ) این جمله تمام می شود (وَمَلاَئِكَتُهُ) هم «یصلّون علیکم» این هم جمله دوم است که فعلش محذوف است اما درباره وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) فرمود: (إِنَّ اللَّهَ وَمَلاَئِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ).

علت نهی قرائت ابتر صلوات

منتها روایاتی که از ائمه(علیهم السلام) رسید و ائمه، عِدل قرآن کریم اند وضع اهل بیت(علیهم السلام) طوری شد که در حدّ وجود مبارک پیغمبر مورد تصلیه هستند ما همان طوری که بر پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) تصلیه داریم بر اهل بیت هم تصلیه داریم فرمود: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ) این کار شد, در روایات ما که ائمه، عِدل قرآن کریم اند فرمودند برای اینکه صلواتتان ابتر نشود هرگز نگویید «اللهم صلّ علی محمد» بلکه بگویید «اللهم صلّ علی محمد و آل محمد» (۱) و در دعاها هم به خدا عرض می کنیم خدایا تو که بر پیامبر صلوات فرستادی بر پیامبر و آل او صلوات بفرست «کما صلّیت علی ابراهیم و آل ابراهیم» (۲) اینکه می گوییم «کما صلّیت علی ابراهیم و آل ابراهیم» انبیای بعدی اند یعنی اسحاق است, یعقوب است, اسماعیل است و مانند آن, اهل بیت هم به منزله انبیای قبلی اند اگر بر ابراهیم و آل ابراهیم صلوات می فرستی بر پیامبر و آل پیامبر هم که گرچه نبی نیستند اما به منزله انبیای قبلی اند درود بفرست ما هم همین عرض ادب را داریم می گوییم خدایا بر پیامبر و آل پیامبر درود بفرست همان طوری که بر ابراهیم و آل ابراهیم درود فرستادی.

تفاوت صلوات خداوند بر پیامبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) و مؤمنین

پس غرض این است که آن صلواتی که خدای سبحان برای وجود مبارک حضرت می فرستد با صلواتی که برای ما می فرستد خیلی فرق دارد معلوم نیست صلواتی که بر مؤمنین می فرستد در کدام مقطع است اما در آنجا معلوم است که در حدّ بالایی است که فرشته ها که حامل عرش یا غیر حامل عرش اند اینها در صحابت ذات اقدس الهی اند این طور است اما آن صلواتی که شامل حال ما می شود چون خدا به تعبیر نورانی امام سجاد(سلام الله علیه) در صحیفه سجادیه فرمود: «الدَّانِي فِي عُلُوِّهِ وَ الْعَالِي فِي دُنُوِّهِ» (۳) فیض خدا یعنی فصل سوم, مقام فعل خدا نه مقام ذات و نه مقام اکتناه صفات ذاتی, در مقام فعل این فعل درجاتی دارد او همان طوری که عرش را اداره می کند فرش را هم اداره می کند اگر عرش را اداره می کند فرش را اداره می کند قرآن را نازل می کند باران را هم نازل می کند این درجات فعل فرق می کند آن صلواتی که بر مؤمن می فرستد آن کاری که خدا نسبت به مؤمن دارد برای کدام مرحله است این به درجاتی ایمان مؤمنان وابسته است این چنین نیست که اگر گفته شد خدا بر شما صلوات می فرستد یعنی در مرحله خیلی بالا صلوات بفرستد حالا تا مؤمن چه کسی باشد اگر «جَلیس مَن ذکرنی» (۴) است او (مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنتُمْ) است, اگر مؤمن بر اساس (يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ) (۵) بعضی ها یک درجه دارند که این درجه ای که تمییز است محذوف است بعضی چند درجه دارند که این درجاتی که تمییز است مذکور است «يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ درجةً» که محذوف است (وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ) که مذکور است این مذکور, دلیل آن محذوف است مؤمنِ بی علم یک درجه دارد مؤمنِ باعلم چندین درجه دارد این جمله ها فرق می کند این تمییزها هم فرق می کند (يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ) چقدر؟ «درجةً» وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ) چقدر؟ (دَرَجَاتٍ) این (دَرَجَاتٍ) که جمع است تمییز جمله دوم است و تمییز جمله اول که مفرد است و نکره است محذوف است به قرینه تمییز جمله دوم. خب این چنین نیست کسی که یک درجه دارد خدا بر او آن چنان صلوات بفرستد که برای مؤمن عالِمی که دارای درجات است بنابراین درباره صلوات بر وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) ما دو شاهد داریم که آن اوج صلوات است یکی همراهی فرشته های حامل عرش و امثال ذلک نسبت به خدای سبحان, یکی اینکه در حدّی است که فرشته های حامل عرش درود می فرستند پس با هم بودن (یک) درجه صلوات هم (دو) مشخص است اما درباره مؤمنان نه با هم اند

که ملائکه در خدمت ذات اقدس الهی باشند نه ما قرینه داریم که این صلوات از کجا نازل می شود از کدام مرحله نازل می شود از کدام نشئه به ما می رسد این به درجات ایمانی مؤمنان وابسته است.

۱- (۲۲) . ر.ک: الکافی, ج ۲, ص ۴۹۵.

۲- (۲۳) . الامالی (شیخ صدوق), ص ۵۳۰.

۳- (۲۴) . الصحیفه السجادیه, دعای ۴۷.

۴- (۲۵) . الکافی, ج ۲, ص ۴۹۶.

۵- (۲۶) . سوره مجادله, آیه ۱۱.

تفاوت کلام خدا با بندگان در بیان امیرالمؤمنین(علیه السلام)

پرسش: بنابراین با این تعبیر حضرت عالی معلوم می شود که سلام خدا از ناحیه الفاظ نیست.

پاسخ: خب بله آن فیض است در بیان نورانی حضرت امیر هم قبلاً خواندیم فرمود اصلاً کلام خدا صوتی نیست که شنیده بشود یا مثل کَندن یا کوبیدنی نیست که صدایی داشته باشد مَقروع باشد «لاَ بِصَوْتٍ یَقْرَعُ وَ لاَ بِنِدَاءٍ یُسْمَعُ» (۱) از آن قبیل نیست.

لعنت خداوند بر ایذاء و اهانت کنندگان به پیامبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم)

خیلی از منافقین بودند یا در صدد ایذای بیت نبوّت بودند یا در صدد این بودند که ـ معاذ الله ـ تهمتی به حضرت بزنند یا در صدد این بودند که بعد از رحلت حضرت با همسرشان ازدواج بکنند یک دهن کجی به بیت نبوّت بکنند فرمود: (إِنَّ الَّذِینَ یُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ) یعنی اینها در حقیقت اگر چنین کاری ـ خدای ناکرده ـ بخواهند بکنند دارند درصدد ایذای خدا برمی آیند (لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِی الدُّنْیَا وَالْآخِرَهِ) اینها ملعون دنیا و آخرت هستند ملعون یعنی مطرود, ملعون دنیا و آخرت هستند و منفورند, تحقیر شده اند, توهین شده اند و خدای سبحان عذاب اهانت باری را برای آنها آماده کرده.

شمول عذاب روحانی و جسمانی برای ایذاءکنندگان پیامبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم)

ملاحظه فرمودید عذاب یک قسمت جسمانی است که مربوط به بدن است فرمود: (کُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُم بَدَّلْنَاهُمْ جُلُوداً غَیْرَهَا لِیَذُوقُوا الْعَذَابَ) (۲) این عذاب جسمانی است که مربوط به بدن است اما یک سلسله عذاب هایی است که مربوط به روح است این کسی که درصدد اهانت بیت نبوّت است این روح پلیدی دارد این تنها با سوخت و سوز بدن, کیفر نمی بیند این روحش باید عذاب ببیند عذاب روحی در خِزی و رسوایی است یعنی موهون بودن, خوار و زبون بودن, فرومایه شدن, پَست شدن در قیامت که فرمود: (عَذَابَ الْهونِ) (۳) یا (عَذَاباً مُهِیناً) یا (لَهُمْ خِزْیٌ فِی الدُّنْیَا وَلَهُمْ فِی الْآخِرَهِ عَذَابٌ عَظِیمٌ) (۴) این همان عذاب روحی است اگر (نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَهُ الَّتِی تَطَّلِعُ عَلَی الْأَفْئِدَهِ) (۵) ـ معاذ الله ـ این گونه از آتش ها از دل برمی آید معلوم می شود عذاب روحانی است آن عذابی که سوخت و سوز است پوست و گوشت و اینها را می سوزاند البته عذاب جسمانی است این عذاب مهین است.

ص: ۱۳۳۳

۱- (۲۷) . نهج البلاغه, خطبه ۱۸۶.

۲- (۲۸) . سوره نساء, آیه ۵۶.

۳- (۲۹) . سوره انعام, آیه ۹۳; سوره احقاف, آیه ۲۰.

۴- (۳۰) . سوره مائده, آیه ۳۳.

۵- (۳۱) . سوره همزه, آیات ۶ و ۷.

نتیجه ایذاء مؤمن حمل بدون حمّال بار سنگین در قیامت

مشترکاتی که ذات اقدس الهی برای مؤمنین و پیامبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) ذکر فرمود, هم در بحث حکم فقهی است (یک) هم در بحث کلامی, حکم فیض است (دو) هم در بحث های سیاسی, اجتماعی, اخلاقی است (سه) فرمود ایذای پیامبر و بیت نبوّت آن مشکل را دارد (وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ) آدم کاری بکند آبروی برادر مؤمن, آبروی خواهر مؤمن را ببرد (بِغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا فَقَدِ احْتَمَلوا بُهْتَاناً وَإِثْماً مُّبِيناً) این یک بار سنگینی را دارد احتمال می کنند یعنی این بار را باید بِکَشند حمل بکنند اینکه (وَلَيَحْمِلُنَّ أَثْقَالَهُمْ وَأَثْقَالاً مَعَ أَثْقَالِهِمْ) (۱) این است چه کسی می تواند آن بار سنگین را حمل بکند باید این بار سنگین را حمل بکنند حمل کردن این بار سنگین هم مقدور نیست خودشان باید حمل بکنند باربر هم نیست (كَلَّا لاَ وَزَرَ) (۲) وَزر یعنی باربر, کسی وسیله داشته باشد بارِ کسی را ببرد نیست این بارِ سنگین را خود او باید ببرد که «أعاذنا الله من شرور أنفسنا و سيّئات أعمالنا».

«و الحمد لله ربّ العالمين»

۱- (۳۲) . سوره عنکبوت, آیه ۱۳.

۲- (۳۳) . سوره قیامت, آیه ۱۱.

آیات ۵۶ تا ۵۹ سوره احزاب ۹۲/۰۲/۲۸

.Your browser does not support the audio tag

(إِنَّ اللَّهَ وَمَلاَئِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيماً (۵۶) إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَهِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَاباً مُّهِيناً (۵۷) وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بِغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا فَقَدِ احْتَمَلوا بُهْتَاناً وَإِثْماً مُّبِيناً (۵۸) يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِأَزْوَاجِكَ وَبَنَاتِكَ وَنِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِن جَلاَبِيبِهِنَّ ذلِكَ أَدْنَى أَن يُعْرَفْنَ فَلاَ يُؤْذَيْنَ وَكَانَ اللَّهُ غَفُوراً رَّحِيماً (۵۹))

قرار گرفتن عالمان در کنار فرشتگان دلیل بر فضل علم و عالم

بعد از بیان وظیفه مؤمنین نسبت به وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) از نظر حضور در بیت شریف ایشان, وظیفه عبادی مؤمنان نسبت به آن حضرت را بیان فرمود. خداوند برای اهمیت یک مطلب گاهی نام مبارک خود را گاهی نام فرشته ها را در کنار مؤمنین ذکر می کند در اوایل سوره مبارکه «آل عمران» گذشت که شهادت به وحدانیّت خدا را قرآن کریم با سه رکن ذکر کرد فرمود: (شَهِدَ اللّهُ أَنَّهُ لاَ إِلهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلاَئِكَةُ وَأُولُوا الْعِلْمِ) (۱) این بیان نورانی امام سجاد(سلام الله علیه) که فرمود در فضل علم همین بس که خدا کار علما را کنار کار فرشته ها قرار داد (۲) ناظر به همین است فرمود عالِمان الهی که موحدان اند و شهادت به وحدانیت حق می دهند شهادت آنها در کنار شهادت فرشته هاست و شهادت فرشته ها هم در کنار شهادت الهی است (شَهِدَ اللّهُ أَنَّهُ لاَ إِلهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلاَئِكَةُ وَأُولُوا الْعِلْمِ) که آن جمله اول تمام شده، جمله دوم و سوم عطف شده.

تفاوت مقام انبیا سبب تفاوت سلام و صلوات الهی بر آنان

در جریان سلام بر انبیا قرآن کریم از ذات اقدس الهی نقل کرده که خداوند بر انبیا درود فرستاد درودها هم یکسان نیست اگر انبیا متفاوت اند (لَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَى بَعْضٍ) (۳) (یک) (تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ) (۴) (دو) درجات سلام فرستادن خدا بر انبیا(علیهم السلام) هم یکسان نیست در جریان موسی و هارون فرمود: (سَلاَمٌ عَلَى مُوسَى وَهَارُونَ) (۵) در جریان ابراهیم (سَلاَمٌ عَلَى إِبْرَاهِيمَ) (۶) و مانند آن اما در جریان حضرت نوح(سلام الله علیه) یک سلام بی سابقه برای آن حضرت نازل کرد فرمود: (سَلاَمٌ عَلَى نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ) (۷) تنها یک جا در قرآن سلام جهانی هست و آن هم مخصوص نوح(سلام الله علیه) است که نزدیک هزار سال صبر کرد (سَلاَمٌ عَلَى نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ) این برای سلام, درباره صلوات هم نسبت به وجود مبارک پیامبر همین آیه محلّ بحث همین آیه ۵۶ سوره «احزاب» است که فرمود خدای سبحان فرشته ها را در حضور خود حاضر می کند با یک تصلیه جمعی بر روان مطهّر حضرت صلوات می فرستند (إِنَّ اللَّهَ وَمَلاَئِكَتَهُ) این مجموعه، (يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ).

۱- (۱) . سوره آل عمران, آیه ۱۸.

۲- (۲) . ر.ك: تفسیر الامام العسكرى, ص۶۲۵.

۳- (۳) . سوره اسراء, آیه ۵۵.

۴- (۴) . سوره بقره, آیه ۲۵۳.

۵- (۵) . سوره صافات, آیه ۱۲۰.

۶- (۶) . سوره صافات, آیه ۱۰۹.

۷- (۷) . سوره صافات, آیه ۷۹.

گستره جواز ذکر نام غیر خدا کنار نام خدا

بردن نام غیر خدا در کنار نام خدا مخالف ادب است مگر جایی که خود ذات اقدس الهی جهت اکرام و اجلال ذکر بکند گاهی به صورت فاعل, گاهی به صورت مفعول نام غیر خدا را در کنار نام خدا ذکر می کند در ابتدای سوره مبارکه «نساء» گذشت که (اتَّقُوا اللّهَ الَّذِی تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ) (۱) فرمود مردم! از خدا و از ارحام، تقوا را رعایت کنید یعنی رعایت ارحام, صِله رَحِم رسیدگی به اوضاع ارحام به قدری مهم است که در کنار رعایت حکم خدا قرار گرفته (اتَّقُوا اللّهَ الَّذِی تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ) البته با فاصله شدن جمله (تَسَاءَلُونَ بِهِ) در اطاعت پیامبر فرمود: (أَطِیعُوا اللّهَ وَأَطِیعُوا الرَّسُولَ) (۲) در زیارت نورانی «جامعه» می خوانیم «وَ قَرَنَ طاعتکُم بطاعته» (۳) یعنی خدای سبحان اطاعت از شما را در کنار اطاعت خودش قرار داد فرمود: (أَطِیعُوا اللّهَ وَأَطِیعُوا الرَّسُولَ).

همسانی اجلال و تکریم و اهانت پیامبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) و ائمه(علیهم السلام) با خداوند

اینها عظمت این خاندان را می رساند مستحضرید که هر ما بالعرضی باید به ما بالذّات برگردد آنجایی که خدای سبحان احترام پیامبر و اهل بیت(علیهم السلام) را احترام خود می داند اطاعت آنها را اطاعت خود می داند این بیگانه نیست بر اساس آن حدیث قرب نوافل که هم شیعه ها نقل کردند هم سنی ها نقل کردند هم مرحوم کلینی در جلد دوم کافی نقل کرد هم خدا غریق رحمت کند مرحوم مجلسی(رضوان الله علیه) در مرآهالعقول نقل کرده که «کنت سمعه, بصره, لسانه و یده» (۴) و مانند آن خب اگر این ذوات قدسی به قرب نوافل بار یافتند از محبّ بودن به محبوب بودن هجرت کردند و محبوب خدا شدند پس در مقام فعل که فصل سوم است نه فصل اول و دوم که منطقه ممنوعه است در فصل سوم، اینها مجاری ادراکی و تحریکی خدای سبحان اند اگر این شد احترام به اینها احترام به ذات اقدس الهی است در فصل سوم, اهانت به اینها ـ معاذ الله ـ اهانت به ذات اقدس الهی است در فصل سوم لذا در این بخش از آیات سوره مبارکه «احزاب» هم اجلال و تکریم اینها را در کنار اجلال و تکریم الهی ذکر می کند هم اهانت این ذوات قدسی را ـ معاذ الله ـ در کنار اهانت ذات اقدس الهی ذکر می کند.

۱- (۸) . سوره نساء, آیه ۱.

۲- (۹) . سوره نساء, آیه ۵۹.

۳- (۱۰) . من لا یحضره الفقیه, ج۲, ص۶۱۶.

۴- (۱۱) . ر.ک: الکافی, ج۲, ص۳۵۲؛ ر.ک: مرآه العقول، ج۱۰، ص۳۸۹ و ۳۹۰؛ ر.ک: صحیح(البخاری)، ج۷، ص۱۹۰.

ظهور آیه (وَسَلِّمُوا تَسلِیماً) بر اطاعت و انقیاد از رسول(صلّی الله علیه و آله و سلّم)

مطلب بعدی آن است که سلام برای انبیا آمده اما در این قسمت ها نفرمود «ان الله و ملائکته یسلّمون» چون این تسلیمی که خدا به ما امر کرد فرمود: (وَسَلِّمُوا تَسْلِیماً) ظهور در این دارد که شما تابع باشید نه سلام بفرستید اگر به معنای فرستادن سلام بود آن طوری که جناب فخررازی استفاده کرده و فتوا به وجوب تسلیم داده اگر منظور از (سَلِّمُوا) یعنی بگویید «السلام علیک» که ایشان استفاده کرده (1) به این مناسبت خب جای سؤال است که چرا درباره اینها خدا تسلیم را روا نداشت نفرمود سلام بر اینها اما اگر (سَلِّمُوا تَسْلِیماً) به معنی انقاد باشد انقیاد باشد اطاعت باشد نظیر آنچه در همین سوره مبارکه «احزاب» آیه ۳۶ گذشت (وَمَا کَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلاَ مُؤْمِنَهٍ إِذَا قَضَی اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْراً أَن یَکُونَ لَهُمُ الْخِیَرَهُ) شما در برابر حکم پیامبر و اهل بیت(علیهم السلام) از خود اختیار نشان ندهید تسلیم باشید اگر به این معنا باشد خدای سبحان درباره اینها «سلّم» و مانند آن را به کار نبرده ولی اگر به معنای درود فرستادن باشد خب بله وقتی فرمود سلام بر ابراهیم, سلام بر موسی و سلام بر هارون در ادامه فرمود: (کَذلِکَ نَجْزِی الْمُحْسِنِینَ) خب بر مؤمنین و محسنین هم خدا سلام می فرستد اگر به معنای درود و تحیّت باشد یقیناً شامل حال اهل بیت خواهد بود اما این (سَلِّمُوا تَسْلِیماً) شاید ناظر به همان مقام فعل باشد لذا درباره ما فتوا به وجوب آن داده نشده.

۱- (۱۲) . التفسیر الکبیر، ج۲۵، ص۱۸۲.

سلام و صلوات ما بر انبیا و پیامبر و ائمه باعث تقرّب ما به این ذوات

پرسش:... پاسخ: برای آنها یقیناً نیست اما برای خود ما تقرّب است این دو مطلب باید از هم جدا باشد که قبلاً هم گذشت تقرّب ما به همین است که عرض ادب بکنیم و از طرفی اینها هم در قوس نزول گرچه هر کمالی را که باید داشته باشند دارند که «اول ما خلق الله نور نبیّنا» (۱) است که امام(سلام الله علیه) فرمود و مانند آن ولی در قوس صعود اینها مکلّف اند یکی پس از دیگری احکام را انجام می دهند به مرحله بالاتر می رسند (رَبِّ زِدْنِی عِلْماً) (۲) می گویند و مانند آن اما کارِ ما واسطه باشد و خود ما رابط باشیم واسط باشیم فیضی را از خدا بگیریم به اهل بیت برسانیم این چنین نیست این عرض ادب های ما تقرّب ماست به ذوات قدسی آنها پس دو مطلب است یکی اینکه آنها در قوس صعود یکی پس از دیگری کمالات را طی می کنند که فرمود: (رَبِّ زِدْنِی عِلْماً) یا فرمود: (وَمِنَ الَّیْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَهً لَّکَ عَسَی أَن یَبْعَثَکَ رَبُّکَ مَقَاماً مَّحمُوداً) (۳) و مانند آن آنها با فعل خودشان یکی پس از دیگری کمالات را طی می کنند اما ما چیزی داشته باشیم که به اینها بدهیم این طور نیست ما رابط و واسط باشیم بین خدا و اینها چیزی را از خدا بگیریم به اینها بدهیم این طور نیست ما می گوییم «قرّب وسیلته» درست است می گوییم «و ارفع درجته» (۴) این همان مثالی که آن روز بیان شده اگر باغی باشد اشجار مُثمره ای باشد, باغبانی باشد که این باغبان را خود صاحب باغ دارد تأمین می کند تمام محصولات این باغ هم برای آن صاحب باغ است اگر روز عید این باغبان یک سبد میوه یا دسته گُلی از باغِ صاحب باغ بچیند و به پیشگاه او تقدیم کند خود این باغبان متقرّب می شود نه اینکه بر مِلک آن صاحب مِلک چیزی افزوده بشود چون از باغِ او به او داده شد همه عبادت ها و اطاعت های ما میوه هایی است که ما از باغ اینها گرفتیم اگر این باغ نبود این بوستان نبود این مزرع نبود این معارف هم نبود این عمل صالح هم نبود بنابراین ما ولو می گوییم «قرّب وسیلته» می گوییم «و ارفع درجته» اما این تقرّبی است برای ما به حضور این ذوات قدسی که اینها در اثر قرب نوافل مجرای فیض ذات اقدس الهی اند.

ص: ۱۳۳۸

۱- (۱۳) . ر.ک: الکافی، ج۱، ص۴۴۲؛ ر.ک: بحار الانوار، ج۱۵، ص۲۴.

۲- (۱۴) . سوره طه, آیه ۱۱۴.

۳- (۱۵) . سوره اسراء, آیه ۷۹.

۴- (۱۶) . الصحیفه السجادیه, دعای ۴۲.

پیامبر و ائمه(علیهم السلام) مجرای فیض رازقیّت

می بینید خدا وقتی اغنا را به پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) نسبت می دهد اینها می شوند مجرای رزق, فرمود: (إِلَّا أَنْ أَغْنَاهُمُ اللّهُ وَرَسُولُهُ) (۱) خب این کم حرف نیست غِنا و ثروت را چه کسی می دهد نه تنها مسائل غنای مالی را, غنای علمی را چه کسی می دهد غنای کمالات معنوی را چه کسی می دهد این چنین نیست که ـ معاذ الله ـ اینها یک افراد عادی باشند یا ـ معاذ الله ـ در برابر ذات اقدس الهی دستگاهی داشته باشند اینها مجرای فیض خالقیت اند برابر قرب نوافل اینها می شوند مظهر «هو الشافی», (۲) می شود مظهر «هو الرازق» می شود مظهر «هو المغنی» خب وقتی قرآن تصریح می کند خدا می فرماید اینها شما را بی نیاز می کنند شما چه حرفی دارید (إِلَّا أَنْ أَغْنَاهُمُ اللّهُ وَرَسُولُهُ) اینها مسئله دعا را می پذیرند می گویند.

دلیل بطلان قول وهابیت در توسل به پیامبر و ائمه(علیهم السلام)

همین آیه معروفی که در حرم نبوی(صلّی الله علیه و آله و سلّم) هم خوانده می شد که اگر (وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوکَ فَاسْتَغْفَرُوا اللّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللّهَ تَوَّاباً رَحِیماً) (۳) اینها دعا را قبول دارند اما می گویند اینها در عالَم کاره ای نیستند خب اگر ـ معاذ الله ـ کاره ای نیستند خدا چگونه اغنا را به اینها اسناد داد هر کسی به جایی رسید چیزی نصیبش شد چه غنای مالی چه غنای علمی چه غنای معرفتی چه غنای کمالات دیگر به وسیله این خاندان است خب الآن ما شب و روز مرتّب کارهایمان را مطابق شمس و قمر تنظیم می کنیم مگر ـ معاذ الله ـ ما شمس پرستیم ما بسیاری از کار را با آفتاب تنظیم می کنیم ما از آفتاب نور می گیریم حرارت می گیریم کشاورزی ما, دامداری ما, نیروی انرژی ما خب آفتاب چه کاره است ـ معاذ الله ـ ما معتقدیم که آفتاب سِمتی دارد یا خدا آن را خلق کرد و از نورش داریم استفاده می کنیم.

۱- (۱۷) . سوره توبه, آیه ۷۴.

۲- (۱۸) . بحارالأنوار, ج۵۳, ص۲۲۷.

۳- (۱۹) . سوره نساء, آیه ۶۴.

پرسش:... پاسخ: چون خود قرآن فرمود ما پیامبر را فرستادیم که او مفسّر اصلی باشد (لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ) این تقریباً ده صفحه است در تفسیر شریف کنزالدقائق حتماً این ده صفحه را ببینید (۱) این ده صفحه نوری است شرح صدری به آدم عطا می کند صفایی عطا می کند در این ده صفحه روایاتی که از اهل بیت(علیهم السلام) نقل شده است نشان می دهد خدای سبحان صلوات بر پیغمبر و آل پیغمبر می فرستد برکات فراوانی که بر صلوات بار است ذکر می کنند اینها را قرآن ناطق گفت اینها را که دیگری نگفت, فرمود ما این قرآن را فرستادیم تفسیرش را هم به تو گفتیم تو به مردم بگو (لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ) (۲) خب خدا هم پیغمبر و اهل بیت را مبیّن قرآن, مفسّر قرآن, شارح قرآن, مدرّس قرآن قرار داد حداقل این ده صفحه را که ببینید این فضای جان را نور می دهد که برکات صلوات چقدر است فرشته ها در شب و روز جمعه چه سِمتی دارند وجود مبارک امام سجاد هر کاری که می کند دعایی که می کند این است وجود مبارک حضرت امیر فرمود اگر می خواهید دعایتان مستجاب بشود صلوات بفرستید شما دو چیز را از خدا می خواهید یکی تصلیه می کنید از خدا مسئلت می کنید شما می خواهید, خدا اجابت می کند اگر خدا صلوات شما را اجابت کرد خواسته دیگر شما را هم اجابت می کند (۳) غرض این است که بر اینها صلوات فرستاده خب اگر بر اینها صلوات فرستاده سلام هم که در آیات دیگر هست وقتی فرمود: (سَلَامٌ عَلَى مُوسَى وَهَارُونَ ۞ إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ) (۴) خب یقیناً بر اهل بیت سلام می فرستد پس سلام به معنای تحیّت و اینهاست اما این (سَلِّمُوا تَسْلِيماً) این ظاهراً معنای «السلام علیکم» گفتن شاید نباشد یعنی تابع آنها باشید به همین مناسبت نفرمود خدا «یُسلّموا» یا «سلّم الله» و اینها، سلام الله گفتن غیر از «سلّم له» است «سلّم له» یعنی تسلیم او شده. ما تصلیه را واجب می دانیم در تشهّد ما هست اما سلامی که واجب باشد نداریم سلام مستحب است برخی از فقهای ما سلام را هم واجب دانستند اما معروف بین فقهای ما عدم وجوب «السلام علیکَ أیّها النبی» است سلام را واجب نکردند این (سَلِّمُوا) که امر است مفید وجوب است این درباره انقیاد در برابر فرمان آنهاست و اگر (سَلِّمُوا) هم به معنای «السلام علیکم» گفتن باشد این را حمل بر استحباب کردند.

۱- (۲۰) . تفسیر کنزالدقائق, ج۱۰, ص۴۲۹ _ ۴۳۹.

۲- (۲۱) . سوره نحل, آیه ۴۴.

۳- (۲۲) . الکافی, ج۲, ص۴۹۴.

۴- (۲۳) . سوره صافات, آیات ۱۲۰ و ۱۲۱.

روایات, تعیین کننده تعداد صلوات در نماز و غیر آن

پرسش:... پاسخ: در صلوات این امر هست اما حالا یک بار یا چند بار در نماز یا غیر نماز این را باید روایات مشخص بکند که کرده گفتند عندالتسمیت عاطس, شروع به دعا, شنیدن نام مبارک پیامبر اینها دستور رسیده که صلوات بفرستید غرض این است که اصلِ امر وجوبش در قرآن کریم هست چون خود امر, مفید وعده یا تکرار نیست باید به وسیله روایات مشخص بشود این (سَلِّمُوا) اگر به معنای تسلیم بودن است که خب در همه امور واجب است اگر به معنای «السلام علیکم» یا «السلام علیک ایّها النبی» باشد این برابر معروف بین اصحاب ما مستحب است واجب نیست برخی از فقها فتوا به وجوب دادند لذا بزرگان دیگر هم احتیاط کردند ولی فخررازی «السلام علیک» را واجب می داند به هر تقدیر ما واسطه باشیم که فیضی را از خدا بگیریم به آنها بدهیم این چنین نیست ولو می گوییم «و ارفع درجته» ولو می گوییم «قرّب وسیلته» اینها عرض ادبی است برای خود ما, خود ما تکامل پیدا می کنیم و مانند آن و خدای سبحان هم بر اینها صلوات می فرستد اینها درجاتشان هم متعالی می شود.

پرسش:... پاسخ: نه, در کلیات بعضی از دعاها تعجیل در فرج خوانده شده دستور هم داده شده انتظار فرج, تعجیل در فرج در این قسمت ها نشده اگر روایت معتبری باشد خب انسان آن را اضافه می کند و کلیاتش به صورت کلی که آمده.

پرسش: استاد! در نماز این « و عجّل فرجهم» اشکال ایجاد می کند یا نه؟

پاسخ: بله آن اگر به قصد ورود بگوید نماز اشکال دارد اگر ورود نباشد که خب نه.

معیار قبولی نماز در دنیا

پرسش:... پاسخ: خب مثل نماز, نماز درجاتی دارد بر درجه نازله اش یک فضیلت بار است درجه وسطایش یک فضیلت, درجه عالیه اش یک فضیلت, حقیقت نماز آن است که «قربان کلّ تقی» (۱) است (تَنْهَی عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنکَرِ) (۲) است اگر کسی نماز خوانده نماز ظهرین را خوانده می خواهد ببیند نمازش قبول شد یا نشد البته این در قیامت معلوم می شود ولی در دنیا هم معیاری دارد تا غروب اگر موفق شد خودش را حفظ بکند و هیچ گناهی نکند این خوشحال باشد که نماز ظهرینش قبول شده چون نماز آن است که (تَنْهَی عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنکَرِ) اگر گفتند الصلاه ما هی؟ مثل اینکه بگویند الماء ما هو؟ آب چیست؟ آب آن است که رفع عطش بکند «الصلاه ما هی؟» گفتند (تَنْهَی عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنکَرِ) خب اگر کسی نماز خوانده بعد از اینکه از مسجد یا محلّ نماز در آمده مبتلا به گناهی شد این معلوم می شود نماز نخوانده, صحیح است یعنی قضا و اعاده ندارد ولی مقبول نشده قبول یک حکم فقهی نیست یک حکم کلامی است صحّت یک حکم فقهی است این نماز, قضا ندارد اعاده ندارد چون برابر ظاهر خوانده شده اما چون (تَنْهَی عَنِ الْفَحْشَاءِ) نیست قبول نشده آدم می تواند خودش تشخیص بدهد درجات صلات فرق می کند درجات تصلیه هم فرق می کند درجات تسلیم هم فرق می کند بنابراین این تعبیرها یکسان نیست گاهی مفرد است گاهی جمع است گاهی با هم است گاهی بی هم است و ما حق نداریم نام غیر خدا را در کنار نام خدا ببریم مگر اینکه روایت معتبری باشد یا آیه ای باشد و مانند آن لذا در مواردی نهی شده در مواردی هم نام افراد دیگر در کنار نام خدا برده شده این درباره تصلیه و درباره تسلیم.

ص: ۱۳۴۲

۱- (۲۴) . الکافی, ج۳, ص۲۶۵.

۲- (۲۵) . سوره عنکبوت, آیه ۴۵.

امر الهی بر پیامبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) بر تصلیه مؤمنان و تأثیر آن

درباره تصلیه ذات اقدس الهی خودش فرمود توی پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) وقتی که زکات را از مؤدّیان زکات گرفتی بر آنها صلوات بفرست (خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِم بِهَا وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ) (۱) اینکه فرمود: (إِنَّ صَلاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ) یعنی وقتی کسی حقّ واجب خودش را داد وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) بر او صلوات می فرستد خب این صلوات پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) یقیناً مؤثر است اثر دارد لطف الهی را به او می رساند صلوات خدا به یک معناست صلوات فرشته ها به یک معنای دیگر, صلوات پیغمبر به معنی دیگر, صلوات ما هم به معنی دیگر, بنا بر تحقیق که استعمال لفظ در اکثر از معنا جایز است یا عموم المجاز قائل باشیم که این چهار قسم ممکن است در زیرمجموعه (إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ) جمع بشوند اگر کسی اشکال کرد در استعمال لفظ در اکثر از معنا با حرف عطف که به منزله تکرار معطوف است این مشکل حل می شود اگر مثلاً گفتند: «اغتسل للجمعه و الجنابه» چون این واو که در وسط آمد باعث می شود که این کلمه «اغتسل» تکرار بشود «اغتسل للجمعه اغتسل للجنابه» لذا اگر یکی واجب بود دیگری مستحب, معنا فرق کرد حکم فرق کرد عیب ندارد چون با عطف بیان شده «اغتسل للجمعه و الجنابه» این واو این اثر را دارد این (إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ) یا (هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ) (۲) این واو به منزله تکرار آن فعل است تکرار آن اسم است و مانند آن لذا صلوات خدا به معنای رحمت است صلوات فرشته ها به معنی دعاست صلوات پیغمبر هم می تواند قسمی به معنی رحمت, قسمی به معنی دعا باشد به هر تقدیر در سوره مبارکه «توبه» فرمود: (خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِم بِهَا وَصَلِّ عَلَيْهِمْ) این یک صلوات متقابل است که بندگان نسبت به وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) صلوات می فرستند و در روایات هم آمده است که هرگز شما صلوات بَتْرا نفرستید نه بُتَرا, بَتْرا مؤنث اَبتر است ابتر یعنی بی نتیجه یعنی منقطع الآخر, بَترا که مؤنث آن است آن هم منقطع الآخر اگر کسی بگوید «اللهمّ صلّ علی محمد» و آلش را نگوید این صلوات بَتراست یعنی بی نتیجه است یعنی منقطع الآخر است لذا در روایات آمده است که صلوات بَترا نفرستید وقتی بر پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) صلوات می فرستید بر اهل بیتش هم بفرستید (۳) منتها روایات در اینجا چند طایفه است یکی کلمه «علی» دارد یکی ندارد, یکی «صلّ علی محمد و علی آل محمد» (۴) دیگری «و علی» هم ندارد مثل اینکه در تشهد می گوییم «اللهمّ صلّ علی محمد و آل محمد» دیگر «علی» ندارد این تقرّب کامل را می رساند.

ص: ۱۳۴۳

۱- (۲۶) . سوره توبه, آیه ۱۰۳.

۲- (۲۷) . سوره احزاب, آیه ۴۳.

۳- (۲۸) . الکافی، ج۲، ص۴۹۵.

۴- (۲۹) . الکافی, ج۳, ص۳۲۸.

شرایط بهره مندی از صلوات پیامبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم)

به هر تقدیر صلوات پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) نسبت به مؤدّیان زکات است و از آن جهت که نماز, عمود دین است (۱) و بالاتر از نماز, مسئله اصلِ اعتقاد به توحید است اگر کسی معتقد به توحید بود معتقد به نبوّت بود معتقد به ولایت و امامت بود معتقد به معاد بود معتقد به اصول کلی بود این هم می تواند مشمول صلوات پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) باشد این چنین نیست که این اختصاص داشته باشد به مسئله زکات که بفرماید: (خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِم بِهَا وَصَلِّ عَلَيْهِمْ) حالا اگر کسی مجاهد در راه خدا بود او هم می تواند مشمول صلوات باشد ذکر آنجا به صورت تمثیل است نه به صورت تعیین, اینها یک صلوات و لطف متقابلی است بین امت و امام امت, امام در برابر پیغمبر نه, امامی که شامل خود پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) می شود نظیر آنکه درباره حضرت ابراهیم خدای سبحان فرمود: (إِنِّی جَاعِلُکَ لِلنَّاسِ إِمَاماً). (۲)

پرسش:... پاسخ: چرا نیست, ما مأموریم, ما وجوهات هم می دهیم این کار را می کنند وجوهات هم می گیریم همین کار را می کنند.

پرسش:... پاسخ: بله, کسی که جانشین پیغمبر است و همان وجوهات را می گیرد همان حکم را دارد چطور در گرفتن آن وجوهات جانشین پیغمبر است در تصلیه، جانشین پیغمبر نیست ما که عملاً این کار را می کنیم این درباره پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) است.

ص: ۱۳۴۴

۱- (۳۰) . الکافی, ج۲, ص۱۹, ۷, ص۵۲.

۲- (۳۱) . سوره بقره, آیه ۱۲۴.

حکم ایذای مؤمن لإیمانه مساوی با ایذای پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم)

فرمود اگر مؤمنین به همراه پیامبر در این امور شریک اند ایذای آنها هم مثل ایذای پیغمبر است یک وقت است کسی مؤمن را در اثر یک اختلاف مالی, اختلاف ملکی اهانتی می کند یا مثلاً ــ خدای ناکرده ــ بالاتر از اهانت مثلاً قتلی, آن یک حکم خاص دارد معصیت کبیره است اما اگر مؤمن را لإیمانه کُشت، می شود (مَن یَقْتُلْ مُؤْمِناً مُتَعَمِّداً فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِداً) (۱) که در بحث سوره مبارکه «نساء» گذشت خلود برای کفر است نه برای معصیت های عادی ولی درباره مؤمن اگر کسی مؤمن را لإیمانه بکشد نه برای اختلاف مِلکی خب این می شود کفر، این کیفرش خلود در جهنم است اگر کسی مؤمن را لإیمانه اهانت بکند مثل این است که پیامبر را اهانت کرده چون در حقیقت به دین اهانت کرده اما اگر نه, یک اختلاف مِلکی دارد اختلاف مالی دارد اهانتی کرده آن دیگر مشمول این آیه نیست اینکه فرمود اگر کسی مؤمنی را آزار بکند یعنی لإیمانه اما اگر نه, این اختلاف مالی دارد اختلاف دارد معصیتی کرده اما آن معصیت طوری باشد که در حدّ ایذای خدا باشد این مئونه لازم دارد این تعلیق حکم بر وصف هم مشعر به علیّت است فرمود: (إِنَّ الَّذِینَ یُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ) حکمشان این است (لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِی الدُّنْیَا وَالْآخِرَهِ) لعن یعنی دور از رحمت, خدا اینها را از رحمت الهی دور می کند رحمت هم در عالَم فقط دست خداست غیر خدا که راحمی در کار نیست «هل یرحم المخلوق الّا الخالق... هل یرحم الفقیر الّا الغنی» (۲) این است غیر خدا هم که توان رحمت ندارد پس این نیاز دارد و هیچ راحمی هم در عالَم برای او نیست (وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَاباً مُّهِیناً) این عذاب مهین هم قبلاً گذشت این عذاب روحی است غیر از آن عذاب جسمی و بدنی است که در سوره «نساء» بیان شده (کُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُم بَدَّلْنَاهُمْ جُلُوداً غَیْرَهَا لِیَذُوقُوا الْعَذَابَ) (۳) آن عذاب جسمی و بدنی است که در سوره «نساء» مشخص شده این عذاب روحی است که او را رسوا می کند اهانت می کند تحقیر می کند این تحقیر شدن, مورد اهانت قرار گرفتن, منفور جامعه شدن اینها عذاب روحی است این شخص که مؤمن را آزار کرده گرفتار عذاب روحی می شود.

ص: ۱۳۴۵

۱- (۳۲) . سوره نساء, آیه ۹۳.

۲- (۳۳) . بحارالأنوار, ج۹۱, ص ۱۱۰.

۳- (۳۴) . سوره نساء, آیه ۵۶.

حرفِ درست زدن و درست حرف زدن, وظیفه همه در انتخابات

پرسش:... پاسخ: خب همه ما باید مواظب باشیم هر چه باشد چه فصل انتخابات چه غیر فصل انتخابات چون گفتند زبان «قلیل الجِرم» است و «کثیر الجُرم» ما دو گونه می توانیم زندگی کنیم ما بالأخره این کشور را باید با هم بسازیم خطر الآن زیر گوش ماست در سوریه، این خطر در گوش ماست بحرین. خب این عالِم بزرگوار را شما می بینید یک شخصیت مهمّی است ریختند در خانه اش این آل خلیفه باید از عاقبت تلخ کارشان هم باخبر باشند این علما را این بزرگان را این مؤمنین را این طور الآن دارند شکنجه می کنند ما ـ خدای ناکرده ـ احترام به یکدیگر را حفظ نکنیم که درست نیست ما حرفی داریم می توانیم عالمانه بزنیم (قُل لِعِبَادِی یَقُولُوا الَّتِی هِیَ أَحْسَنُ إِنَّ الشَّیْطَانَ یَنزَغُ بَیْنَهُمْ) (۱) فرمود مؤمنین درست حرف بزنند حرفِ درست بزنند خب اشکالی هست آدم عالمانه می تواند بگوید چه داعی داریم یکدیگر را برنجانیم این سفارش خداست فرمود محترمانه با یکدیگر سخن بگویید خطر را شما می بینید زیر گوش شماست (قُل لِعِبَادِی یَقُولُوا الَّتِی هِیَ أَحْسَنُ) این آل خلیفه جواب خدا را چه باید بدهند ریخت در خانه آن عالِم بزرگوار آیت الله شیخ قاسم خب اینها جواب خدا را چه باید بدهند ما هم قبلاً ـ در ایران به امثال اینها مبتلا ـ بودیم به ما فرمود: (قُل لِعِبَادِی یَقُولُوا الَّتِی هِیَ أَحْسَنُ) اگر واقعاً اشکالی است آدم می تواند محترمانه بگوید اگر استدلالی دارد آدم می تواند محترمانه بگوید که امیدواریم ـ ان شاءالله ـ به برکت روح مطهر امام راحل و خون های پاک شهدا به بهترین وجه پیش برود.

۱- (۳۵) . سوره اسراء, آیه ۵۳.

بیان سیدالشهداء در محال بودن رسیدن به مقصد به وسیله گناه

فرمود این برای خدا و پیامبر اما (وَالَّذِینَ یُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِینَ وَالْمُؤْمِنَاتِ) چرا آدم مؤمن را آزار بکند یک بیان نورانی حضرت سیدالشهداء(سلام الله علیه) دارد ـ واقعاً «کلامهم نور» ـ فرمود ممکن نیست کسی از راه گناه به مقصد برسد هدف هرگز وسیله را توجیه نمی کند این بیان بسیار نورانی وجود مبارک سیدالشهداء(سلام الله علیه) است فرمود: «مَن حاولَ أمراً بِمعصیةِ اللهِ کانَ أفوتَ لِما یَرجو و أسرعُ لِمَجیء ما یَحذَرُ» (۱) اگر کسی بخواهد از راه خلاف, گناه, تهمت, تخریب به مقصد برسد زودتر از دیگران به چاه می افتد گناه, وسیله نیست «مَن حاولَ أمراً بِمعصیةِ اللهِ کانَ أفوتَ لِما یَرجو و أسرعُ لِمجیء ما یَحذَرُ» این هرگز به مقصد نمی رسد و زودتر از دیگران به خطر می افتد ما قبول کردیم بیانات نورانی سیدالشهداء(سلام الله علیه) چه بیانی جامع تر و نافع تر از این فرمود: (وَالَّذِینَ یُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِینَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بِغَیْرِ مَا اکْتَسَبُوا) یک وقت است کسی گناه کرده خب او را تعزیر می کنند حد می زنند این دیگر مشکلی ندارد اما اگر کسی کاری نکرده یا ثابت نشده آدم همین طور بگوید بالأخره حسابی دارد کتابی دارد (بِغَیْرِ مَا اکْتَسَبُوا فَقَدِ احْتَمَلوا بُهْتَاناً وَإِثْماً مُّبِیناً) یک بار سنگینی است «احتمل» یعنی حمل کرد, بار سنگینی روی دوشش است بهتان یک بار سنگینی است عملی است که کسی نکرده وقتی انسان این عمل را به او اسناد بدهد او می شود مبهوت, می گوید من که چنین حرفی نزدم چنین کاری نکردم عملی که آدم را مبهوت می کند وقتی نکرده, به اسناد چنین عملی به او می گویند بهتان, گناه روشنی هم که است این هم بار است این بار روی دوش او قرار می گیرد باربری هم که نیست.

۱- (۳۶) . الکافی, ج ۲, ص ۳۷۳.

جمع بندی مباحث

بنابراین هم تصلیه بر مؤمنین را ذکر فرمود که فرمود: ﴿وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ﴾ هم تصلیه مؤمنین بر پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) در کنار تصلیه ملائکه ذکر کرد هم ایذای خدا و پیامبر را حرام شمرد هم ایذای برادران و خواهران مؤمن را، این برادران و خواهران مؤمن در همه این مراحل ملاحظه فرمودید شرکت داشتند هم در تصلیه بر پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) هم در دریافت تصلیه از پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) هم حرمت ایذایی که نسبت به پیامبر هست نسبت به اینها هم هست بنابراین اینها محشور با پیامبرند.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۵۷ تا ۶۲ سوره احزاب ۹۲/۰۲/۲۹

.Your browser does not support the audio tag

(إِنَّ الَّذِینَ یُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِی الدُّنْیَا وَالْآخِرَهِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَاباً مُّهِیناً (۵۷) وَالَّذِینَ یُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِینَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بِغَیْرِ مَا اکْتَسَبُوا فَقَدِ احْتَمَلوا بُهْتَاناً وَإِثْماً مُّبِیناً (۵۸) یَا أَیُّهَا النَّبِیُّ قُلْ لِأَزْوَاجِکَ وَبَنَاتِکَ وَنِسَاءِ الْمُؤْمِنِینَ یُدْنِینَ عَلَیْهِنَّ مِن جَلَابِیبِهِنَّ ذٰلِکَ أَدْنَی أَن یُعْرَفْنَ فَلَا یُؤْذَیْنَ وَکَانَ اللَّهُ غَفُوراً رَّحِیماً (۵۹) لَئِن لَمْ یَنتَهِ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِینَ فِی قُلُوبِهِم مَّرَضٌ وَالْمُرْجِفُونَ فِی الْمَدِینَهِ لَنُغْرِیَنَّکَ بِهِمْ ثُمَّ لَا یُجَاوِرُونَکَ فِیهَا إِلَّا قَلِیلًا (۶۰) مَّلْعُونِینَ أَیْنَما ثُقِفُوا أُخِذُوا وَقُتِّلُوا تَقْتِیلًا (۶۱) سُنَّهَ اللَّهِ فِی الَّذِینَ خَلَوْا مِن قَبْلُ وَلَن تَجِدَ لِسُنَّهِ اللَّهِ تَبْدِیلًا (۶۲))

عدم ترتّب اثر فقهی بر کلمه «بعدُ» در آیه (لَا یَحِلُّ لَکَ النِّسَاءُ مِن بَعْدُ)

برخی از نکـاتی که مربوط به آیـات قبل است عبارت از این است که این آیه ۵۲ که فرمود: (لَا یَحِلُّ لَکَ النِّسَاءُ) یعنی از این تاریخ ولو کلمه (بَعْدُ) نیامده باشد بنابراین بحث درباره اینکه این «بعد» زمانی است یا رُتبی است اثر فقهی ندارد این (لَا یَحِلُّ) وقتی الآن نازل شد یعنی آنچه محتوای این آیه است از این به بعد باید اجرا بشود این مطلب اول.

ص: ۱۳۴۸

مطلب دوم آن است که کلمه «بعـد» گـاهی بعـدِ خارجی است گاهی بعـد لحاظی و رُتبی, بعـد خارجی نظیر اینکه فرمود: (ثُمَّ بَعَثْنَاکُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِکُمْ) (۱) یعنی گروهی مُردنـد و خـدای سبحان آنها را بعـد از مرگ زنده کرده است که این یک بَعدیّت خـارجی است گاهی بعـدیّت به لحاظ رتبه و لحاظی است در کتاب های فقه ملاحظه فرمودیـد در بحث خمس می گوینـد در خمس معـادن, مئونه و هزینه اسـتخراج بایـد خـارج بشود نه مئونه سـال, مئونه کـار و کارگری و آن کارگاه ها و آن ابزار کار بایـد اسـتثنا بشود بعـد مال تخمیس بشود آن وقت لازم نیست که این بعد, بعد خارجی باشد یعنی اول بیایند این پول ها را نقد کنند بعد هزینه را از این پول بردارند بعد این بقیه را تخمیس کنند بلکه در همین مجموع, ممکن است کسـی حساب بکند که الآن مثلاً درآمـد این معـدن صـد دینار است چقـدر هزینه شد مثلاً بیست درصد هزینه شد این بیست درصد را تفریق می کنند خمس آن هشتاد درصد را می دهند لازم نیست بعدِ خارجی باشد همین معنا که در مسئله خمس مطرح است در مسئله وصیت هم مطرح است در جریان وصیت می گویند سه حکم طولی است یکی ارث است یکی ثلث است یکی دِیْن, اینها در طول هم انـد اگر کسـی مُرد و دِیْنی دارد و ثُلثی برای خود مقرّر کرد و وارثی دارد دِین او مقـدّم است اول دین او را از اصـل مـال می گیرنـد بعـد از جـدا کردن دین, مال را تثلیث می کننـد ثلث آن را از اصل مال می گیرند در رتبه سوم بقیه را بین ورثه تقسیم می کنند این (مِن بَعْدِ وَصِیَّهٍ یُوصِی بِهَا أَوْ دَیْنٍ) (۲) همین است این به اصـطلاح فقهی بعـدِ لحاظی است نه بعـد خارجی. در اینجا چه بعـد خارجی باشد چه بعد لحاظی, ما نیازی به تفسیر (بَعْدِ) نداریم خود همین (لَا یَحِلُّ) یعنی از این تاریخ به بعد بر تـو حلال نیست حالا آن سه احتمـالی که سیدناالاسـتاد(رضـوان الله علیه) و دیگران دادنـد همه آنهـا ممکن است سر جـایش محفوظ باشد یعنی (لَا یَحِلُّ لَکَ) مِن بعدِ آن زن هایی که اختیار کردند خدا و پیامبر را و حاضر شدند بمانند یا بعد از آنهایی که ما شـمردیم یا بعـد از آن محرّماتی که در سوره «نساء» و مانند آن مشـخص شد (۳) هر کـدام از این سه احتمال باشد این

(بَعْـدِ) معنای خاصّ خودش را دارد ولی (لَا یَحِلُّ لَکَ النِّسَاءُ مِن بَعْدُ) یعنی از این تاریخ به بعد دیگر بر شـما حلال نیست پس تأثیری در کلمه (بَعْدِ) ندارد که این (بَعْدِ), بعد زمانی باشد یا بعد لحاظی از الآن به بعد دیگر (لَا یَحِلُّ).

ص: ۱۳۴۹

۱- (۱) . سوره بقره, آیه ۵۶.

۲- (۲) . سوره نساء, آیه ۱۱.

۳- (۳) . المیزان, ج۱۶, ص۳۳۶.

واسطه فیض بودن پیامبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) و عدم ارتقای درجه او با دعای مستفیض

مطلب بعدی آن است که در جریان درود فرستادن که به ما فرمود: (صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيماً) (۱) این مستحضرید که اگر موجودی بخواهد مجرای فیض باشد واسط باشد سبب وسط و میانی باشد بین اعلا و عالی حتماً باید از این عالی بالاتر باشد یعنی اگر موجودی بین ذات اقدس الهی و موجود دیگر مجرای فیض خالقیّت بود که فیض را بگیرد و به دیگری برساند حتماً باید از این مستفیض بالاتر باشد یک وقت است کسی نامه رسان است کتاب رسان است کسی کتاب علمی نوشته نامه علمی نوشته به یک قاصد پُست می دهد می گوید شما این کتاب یا نامه را به فلان کس برسان این واسطه در رساندن این جِرم است نه علم؛ یعنی این چنین نیست که محتوای این کتاب را او بداند خود این کتاب را که جلدی دارد و چند صفحه کاغذ این را دارد می رساند. اگر موجودی فیضی را از خدا گرفت و به موجود دیگر رساند به طوری که واسطه در فیض باشد این چه انسان چه فرشته حتماً باید از این مستفیض بالاتر باشد چه آن مستفیض فرشته باشد چه آن مستفیض انسان؛ زیرا ممکن نیست موجودی که همتای مستفیض است یا نازل تر از مستفیض است این مجرای فیض باشد واسط باشد علّت وسطی باشد, بنابراین ما هرگز علت وسط نیستیم که واسط باشیم بین ذات اقدس الهی و اهل بیت(علیهم السلام) که فیض را ما بگیریم و به اهل بیت برسانیم پس این تعبیرات ما که می گوییم «قرّب وسیلته... و ارفع درجته» (۲) همه اینها تقرّبی است برای خود ما (یک) ذات اقدس الهی این دعاها را مستجاب می کند (دو) اما استجابت دعا این نیست که ما این فیض را بگیریم و به پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) و اهل بیت(علیهم السلام) برسانیم ما واسط فیض نخواهیم بود.

۱- (۴) . سوره احزاب, آیه ۵۶.

۲- (۵) . الصحیفه السجادیه, دعای ۴۲.

روایات تعیین کننده کیفیت سلام و صلوات بر پیامبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم)

مطلب بعدی آن است که در جریان تسلیم به ما دستور دادند بگوییم «السلام علیك یا رسول الله, السلام علیك یا امیرالمؤمنین» و مانند آن(علیهم الصلاه و علیهم السلام) اما در جریان تصلیه به ما دستور دادند بگویید «اللهمّ صلّ علی» این چنین نیست که تصلیه مثل تسلیم باشد ما همان طور که می گوییم «السلام علیك یا كذا» بگوییم «الصلاه علیك یا كذا» اگر در جایی, زیارتی, دعایی دستور خاص رسیده باشد نعم الوفاق اما اگر نرسیده باشد مطابق این دستوراتی که روایاتش را در ذیل این آیه ملاحظه فرمودید به ما فرمودند وقتی خواستید تصلیه نسبت به رسول خدا(صلّی الله علیه و آله و سلّم) داشته باشید از خدا بخواهید که تصلیه باشد خودتان این کار را نکنید بگویید «الصلاه علیك» بلکه بگویید «اللهمّ صلّ علی» (۱) این تأیید می کند که انسان نمی تواند نسبت به وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) مجرای فیض باشد.

پرسش:...پاسخ: دو مطلب است یکی اینکه ما از هر دو راه می توانیم استفاده کنیم و در روایات ما هم هست از همین دو راه.

عدم تعارض امکان کسب فیض مستقیم با شفاعت

مطلب دیگر این است که هرگز یک موجود دانی سبب متوسط باشد این مجرای فیض باشد که از بالا بگیرد به مستفیض برساند این نیست ما دو راه داریم در همین دعای نورانی «ابوحمزه ثمالی» از وجود مبارك امام سجاد هست در سحرهای ماه مبارك رمضان که عرض می کند خدایا! من می توانم مستقیماً با تو رابطه داشته باشم تو هم می توانی مستقیماً مشکل مرا حل کنی «بغیر شفیعٍ فیقضی لی حاجتی» (۲) نه ــ معاذ الله ــ این بخواهد شفاعت را انکار کند می خواهد بگوید که تو دو راه داری دست تو باز است گاهی مع الوسیله کمك می کنی گاهی بلاوسیله کمك می کنی من از دو راه می توانم از تو کمك دریافت کنم تو فیضت وسیع است قدرتت وسیع است دست تو بسته نیست که حتماً وسیله ای باشد دو راه داری غرض این است که دو راه داشتن معنایش این نیست که ما بلاواسطه فیضی را از خدا بگیریم به اهل بیت برسانیم این نیست ما می توانیم بلاواسطه فیضی که در حدّ خود ماست لیاقت خود ماست دریافت کنیم برای اینکه «أقرب إلینا من حبل الورید» (۳) در بحث های سبب و مسبّب, اینها می گویند هر چیزی سببی دارد و خدا مسبّب الأسباب است اما وقتی قدری جلوتر رفتند در همان مطالب عقلی می گویند چون ذات اقدس الهی حقیقت نامتناهی است دو راه دارد یکی مع الوسیله کار کند یکی بلاوسیله کار کند اگر «أقرب الینا من حبل الورید» است از هر موجودی به ما نزدیک تر است اگر از هر موجودی به ما نزدیک تر بود می تواند بلاوسیله هم کمك بکند.

۱- (۶) . الامالی(شیخ طوسی)، ص۴۲۹ و ۵۶۴؛ مجمع البیان، ج۸، ص۵۷۹.

۲- (۷) . مصباح المتهجّد, ص۵۸۲.

۳- (۸) . ر.ك: سوره ق, آیه ۱۶.

پرسش: استاد در بعضی از این روایت ها داریم که «أنا أُصلّی علیک کما صلّی الله علیک». (۱)

پاسخ: خب اگر جایی دلیل خاص وارد شده است یُعمل بِه، اما اگر نشد, روایاتی که در ذیل همین آیه است ملاحظه فرمودید به ما گفتند اگر خواستید تصلیه داشته باشید بگویید «اللهمّ صلّ علی» اگر نصّ خاصی روایتی زیارتی دارد که «اُصلّی» (۲) خب یُعمل به, اگر نه, مطابق دستور عامی که در ذیل همین آیه, روایاتی وارد شده است که تصلیه شما از سنخ «اللهم صلّ علی» باشد باید به آن عمل کرد.

ممنوعیت نقل حدیث علت محدودیت روایات اهل بیت(علیهم السلام) در تفسیر

مطلب دیگر اینکه سرّ مستور بودن روایات اهل بیت همان نهی ای است که برخی از خلفا کردند در بین قدمای ما خب مرحوم شیخ طوسی جزء قدمای اهل تفسیر است و قبل از او طبری است که امام المفسّرین است هم دست طبری کوتاه است هم دست شیخ طوسی, اینها معمولاً ـ یا از ابن عباس نقل می کنند که زعیم حوزه علمیه مکه بود یا از ابی بن کعب نقل می کنند یا از عبدالله بن مسعود که زعیم حوزه علمیه عراق بود در چند آیه قبل هم که خواندید مرحوم شیخ فرمود ابن عباس این طور گفته, ابیّ بن کعب این طور گفته خب این نه تنها برای آن است که اهل بیت(علیهم السلام) منزوی بودند بلکه نقل حدیث تا قرن اول ممنوع بود برای اینکه دومی جلوی نقل حدیث را گرفته وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) ۲۳ سال مدرّس رسمی و زعیم حوزه علمیه مکه و مدینه بود آن روز هم مهم ترین حوزه علمی, حوزه علمی تفسیر بود بخشی هم احکام فقهی را سؤال می کردند آیه نازل می شد حضرت معنا می کرد تفسیر می کرد تأویل می کرد مهم ترین علم رایج آن ۲۳ سال تفسیر بود و ذات اقدس الهی وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) را مفسّر و مبیّن معرفی کرد فرمود: (أَنزَلْنَا إِلَیْکَ الذِّکْرَ لِتُبَیِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَیْهِمْ) (۳) اما ببینید هیچ روایتی از وجود مبارک حضرت رسول(صلّی الله علیه و آله و سلّم) در تفسیر این ۲۳ ساله نیست مگر تعداد اندکی سرّش آن است که نقل حدیث را منع کرده بودند خب آیات قرآن, کلیاتی است آن وقت بر خودشان هم تطبیق می کنند! اگر آیات قرآن کلیاتی است بر خودشان می توانند تطبیق بکنند و آن که مصادیق تام این روایات را مشخص می کند اهل بیت اند جلوی این را گرفتند بنابراین دستشان باز می شود.

۱- (۹) . اقبال الأعمال, ص۶۰۵.

۲- (۱۰) . الکافی, ج۴, ص۵۷۵.

۳- (۱۱) . سوره نحل, آیه ۴۴.

سقیفه علت اصلی محدودیت روایات پیامبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) و اهل بیت(علیهم السلام)

پرسش: در این ۲۳ سال پیغمبر نوعاً درگیر جنگ ها و... بود.

پاسخ: نه, درس تفسیر داشت وقتی آیه نازل می شد برای مردم معنا می کرد این طور نبود که فقط تلاوت کند فرمود: (يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ) (۱) این اوّلین وظیفه (وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ) (۲) وظیفه دوم (وَيُزَكِّيهِمْ) (۳) وظیفه سوم, این (يُعَلِّمُهُمُ) کجاست شما هر چقدر جلوتر می روید می بینید یا ابن عباس در می آید یا ابی بن کعب و مانند اینها خب این (يُعَلِّمُهُمُ) کجاست؟ ۲۳ سال حضرت این (يَتْلُوا) را داشت و (يُعَلِّمُهُمُ) داشت و (يُزَكِّيهِمْ) را داشت وقتی هر چه جلوتر بروید دستتان خالی است اگر ما روایاتی داریم بعدها به برکت اهل بیت از وجود مبارک پیغمبر(علیهم الصلاه و علیهم السلام) به دست ما رسیده وگرنه در آن صد سال اول یک کار فرهنگی نکرده بودند ولی ما هر چه می کشیم از سقیفه می کشیم بنابراین این خطری است این خسارتی است بله حالا هر چه شما جلوتر می روید می بینید یا ابن عباس است یا ابی بن کعب و مانند اینها خب در همین آیه قبلی ما مشکل جدی داشتیم خب از شیخ طوسی بالاتر شما چه کسی می خواهید داشته باشید این در حدیث فحل است دو کتاب از کتب اربعه را همین بزرگوار نوشته تهذیب و استبصار را او نوشته خب اگر دستش در روایات تفسیری باز بود او نقل می کرد در حساس ترین جایی که ما مشکل داریم همان شیخ طوسی فرمود ابی بن کعب این طور گفته, ابن عباس این طور گفته خب اگر دست او رسیده بود از تفسیر, روایت داشت خب نقل می کرد اما آنچه در تهذیب و استبصار است بله, روایات اهل بیت(علیهم السلام) است وجود مبارک امام باقر و امام صادق(سلام الله علیهما) که حوزه علمیه تشکیل دادند از آن به بعد فضای بازی شد بنابراین ما هر چه می کشیم از آن سقیفه می کشیم بالأخره باید با قرائن و شواهد مسئله را حل کرد.

ص: ۱۳۵۳

۱- (۱۲) . سوره آل عمران, آیه ۱۶۴؛ سوره جمعه, آیه ۲.

۲- (۱۳) . سوره آل عمران, آیه ۱۶۴؛ سوره جمعه, آیه ۲.

۳- (۱۴) . سوره آل عمران, آیه ۱۶۴؛ سوره جمعه, آیه ۲.

منصوص بودن کیفیت سلام و صلوات بر پیامبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم)

پرسش: آنها که می گویند «اُصلّی و اُسلّم» بر چه اساس می گویند؟

پاسخ: تسلیم را بر اساس اینکه به ما گفتند مطلقا جایز است «السلام علیك», تصلیه را اگر روایت خاصّی داریم نظیر بعضی از زیاراتی که نقل شده می گویند «اُصلّی» و اگر نشد, بر اساس همین دستوراتی که در ذیل همین آیه نقل شده است ما موظفیم بگوییم «اللهم صلّ علی» حالا ـ ممکن است این حمل بر استحباب بشود نه حمل بر تعیین که آن جایز نباشد ولی دستور این است که (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ) چطور (صَلُّوا) اگر کیفیت نرسیده باشد بله می گوییم «اصلّی و اسلّم» اما وقتی که روایات, کیفیتش را مشخص کرد شما بگویید «اللهمّ صلّ علی» کیفیتش این است مگر اینکه ما قرینه داشته باشیم باحدالأمرین یا قرینه داشته باشیم که این کیفیت, کیفیت مستحب است نه لازم, چه اینکه اصلِ صلوات مستحب است مگر در نماز که واجب است یا نه, نصّ خاص داشته باشیم مثل بعضی از زیارات و امثال ذلك.

علت جمع صلوات خدا و فرشتگان بر پیامبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) و تفریق آن بر مؤمنین

احترام به وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) و همچنین فرشته ها باعث شد که ضمیر جمع بین ذات اقدس الهی و فرشته ها آمده در موارد دیگر گفتند این کار را نکنید اما فرشته ها که خود ذات اقدس الهی آنها را با خودش قرین کرد معلوم می شود خصیصه ای دارند هم فرشته ها خصیصه ای دارند هم آن صلواتی که بر آن شخص می فرستد خصیصه ای دارد وگرنه بر مؤمنین که بخواهد صلوات بفرستد با اینکه فرشته ها خصیصه ای دارند اما مع ذلك ذات اقدس الهی نام آنها را در کنار نام خود جمع نکرد فرمود: (هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ) این جمله تمام می شود, (وَمَلاَئِكَتُهُ) (۱) دیگر نفرمود «هو و ملائكته يصلّی علیکم» معلوم می شود شرف نبوّت و شرف رسالت ایجاب کرده که باری تعالی فرشته ها را در کنار خودش حاضر کند و با هم صلوات بفرستند.

۱- (۱۵) . سوره احزاب, آیه ۴۳.

پرسش:... پاسخ: بله, بلند صدا کردن یک مطلب است, کیفیتش, مطلب دیگر است. درباره مؤمنین نفرمود «هو و ملائکته یصلّی علیکم» فرمود: (هُوَ الَّذِی یُصَلِّی عَلَیْکُمْ وَمَلاَئِکَتُهُ) اما درباره وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) فرمود: (إِنَّ اللَّهَ وَمَلاَئِکَتَهُ یُصَلُّونَ عَلَی النَّبِیِّ) این جمع آوردن برای تشریف مقام رسالت و نبوت است گرچه فرشته ها مقام برتری دارند اما آن فرشته ها در صلوات بر مؤمنین, آنجا حضور ندارند یعنی در کنار ذات اقدس الهی قرار ندارند که ضمیر جمع بیایند.

چگونگی تحقق ایذاء به خدا و رسول(صلّی الله علیه و آله و سلّم) و ثمره آن

فرمود: (إِنَّ الَّذِینَ یُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِی الدُّنْیَا وَالْآخِرَهِ) ایذای خدا به هتک حرمت دین اوست, احکام اوست, شریعت اوست و مانند آن, ایذای رسول خدا هم به اطاعت نکردن دستورات اوست هم به بدرفتاری به پیشگاه آن حضرت و گرامی نداشتن آن حضرت و توهین به آن حضرت فرض دارد فرمود اینها از رحمت خدا در دنیا و آخرت دورند و ذات اقدس الهی برای آنها عذاب خوارکننده آماده کرده است یک وقت است می گوییم رحمت به آنها نمی رسد خب این فقدان کمال است یک وقت می گوییم نه, گذشته از اینکه از رحمت دورند به عذاب نزدیک اند لذا این دو جمله کاملاً از هم جدا و جداگانه ذکر شد این درباره ایذای خدا و ایذای پیامبر یعنی احکام خدا و مسئله رسالت.

دلیل استثنای (بِغَیْرِ مَا اکْتَسَبُوا) در ایذاء نسبت به مومنین و مؤمنات

اما (وَالَّذِینَ یُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِینَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بِغَیْرِ مَا اکْتَسَبُوا) این (بِغَیْرِ مَا اکْتَسَبُوا) استثناست درباره خدا و پیامبر جا برای استثنا نیست اما درباره خدا فواضحٌ اما درباره پیامبر برای عصمت, او کاری نکرده و کاری نمی کند که مستحقّ ایذاء باشد لذا (بِغَیْرِ مَا اکْتَسَبُوا) در آنجا جا نداشت اما در آیه بعد فرمود: (بِغَیْرِ مَا اکْتَسَبُوا) برای اینکه اگر کسی خلافی کرده حالا حد شد, تعزیر شد و مانند آن این «بما اکتسبوا» است اما اگر (بِغَیْرِ مَا اکْتَسَبُوا) کسی بخواهد مرد مؤمن یا زن مؤمن را آزار کند (فَقَدِ احْتَمَلوا بُهْتَاناً وَإِثْماً مُّبِیناً) که بحثش در دیروز گذشت. به همین مناسبت که مسئله ایذاء مطرح است.

ص: ۱۳۵۵

مصونیت زایی حجاب در برابر ایذای اوباش

فرمود: (يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ) به همسرانت, به دخترانت, به زن های با ایمان بگو که عفّتشان و حجابشان را حفظ بکنند برای اینکه درست است که دیگران حقّ ایذاء ندارند ولی ما هم موظفیم طرزی زندگی کنیم که مورد اذیت قرار نگیریم این اوباش قبلاً هم به عرضتان رسید که اوباش اول یک اصطلاح حدیثی بود بعد وارد مسئله کلام شد بعد وارد مسائل سیاسی و اجتماعی شد می گوییم اراذل و اوباش این اوباش, جمع وَبْش یا وَبَش است آن چرک روی ناخن و سفیدی روی ناخن را می گویند وَبْش, اوباش یعنی چرک های روی ناخن در احادیث دارد که اوباش فلان اند (۱) این مرحله دوم, از مرحله کلام به مرحله مسائل سیاسی, اجتماعی رسیده که می گویند اراذل و اوباش جمع شدند این کار را کردند فرمودند این اوباش ممکن است که جلوی زن هایی که حجابشان را حفظ نکردند بگیرند باعث اذیت و آزار آنها بشوند برای اینکه زن های عفیف مورد اذیت و آزار اینها قرار نگیرند به اصطلاح مصونیت پیدا کنند اینها حجابشان را حفظ کنند فرمود: (قُلْ لِأَزْوَاجِكَ وَبَنَاتِكَ وَنِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ) اینها (يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِن جَلاَبِيبِهِنَّ) جِلباب حالا- یا چادر است یا آن پوشش بزرگ که فرمود اینها قدری بیشتر و بزرگ تر این جِلباب را بگیرند سر را بپوشاند, «جَیْد» گردن را بپوشاند, «جَیْب» گریبان را بپوشاند تا شناخته نشوند یعنی کسی نتوانند اینها را ببینند همین علامت عفّت اینهاست همین علامت حجاب اینهاست همین باعث می شود که اوباش به دنبال اینها راه نیفتند.

۱- (۱۶) . دلائل الامامه, ص۲۵۳; الغارات, ج ۲, ص۲۷۳.

تبیین دستورات فقهی، تزکیه ای و امنیتی قرآن درباره حجاب

قرآن هم دستورات فقهی دارد هم دستورات تزکیه ای دارد هم دستورات امنیتی دارد اگر فرمود: (يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ) مشخص است اگر فرمود: (يُزَكِّيهِمْ) هم مشخص است مسئله تعلیم که حکم فقهی را بیان می کند در صدر این آیه هست (یک) در سوره مبارکه «مؤمنون» گذشت که فرمود هم زن ها جلوی چشمشان را بگیرند هم مردها جلوی چشمشان را بگیرند; آیه ۳۰ سوره مبارکه «نور» این بود (قُل لِّلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَلِكَ أَزْكَى لَهُمْ) اگر فرمود (يُزَكِّيهِمْ) راه تزکیه همین است یک وقت فرمود نگاه به نامحرم حرام است این می شود (يُعَلِّمُهُم) گاهی می فرماید خودتان را تطهیر کنید طاهر کنید آلوده نشوید این می شود (أَزْكَى لَهُمْ) درباره زن ها هم آیه ۳۱ سوره «نور» فرمود: (وَقُل لِّلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ) که اینها نگاه نکنند اینها تعدّی نکنند بعد هم فرمود خودشان را حفظ بکنند تا مورد تعدّی و نگاه قرار نگیرند فرمود: (وَلاَ يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا) بعد فرمود: (وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَى جُيُوبِهِنَّ) این خِمار را این مقنعه را این روسری را بلندتر بگیرند جادارتر بگیرند که سر را بپوشاند, جَید یعنی گردن را جلو و دنبال بپوشاند, جَیب یعنی سینه و گریبان را بپوشاند خب این دیگر شناخته نمی شود که این زن کیست و شناخته می شود که اهل عفّت و عصمت است این دو فایده دارد حکم فقهی اش را آنجا بیان کرده حکم امنیتی و اجتماعی اش را در سوره مبارکه «احزاب» مشخص کرده حکم اخلاقی اش را هم باز در سوره «احزاب» مشخص کرده.

لزوم رعایت اخلاق و امنیت اجتماعی در جامعه

ص: ۱۳۵۷

در سوره «احزاب» فرمود اگر کسی به نامحرم طمع بکند مریض است این کاری به فقه ندارد این کاری به امنیت اجتماعی ندارد اخلاق یعنی اخلاق, فرمود: (فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلاً مَعْرُوفاً) (۱) سه بحث جدای مستقل از هم هست درباره زن ها آن حکم فقهی اش که مشخص است که باید خودش را حفظ بکند نگاه نکند و کسی هم او را نگاه نکند حکم اخلاقی اش این است که واقعاً اگر کسی به نامحرم طمع کرده مریض است باید خودش را معالجه کند و اگر ـ خدای ناکرده ـ معالجه نکرد (فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ) شد (فَزَادَهُمُ اللّهُ مَرَضاً) می شود بعد دیگر دامنگیر او می شود و مسئله سوم, مسئله امنیت اجتماعی است حالا یک وقت است کسی مریض است مرض فرق می کند یک وقت است مریضی است که مزاحم دیگری است یک وقت است مریضی است که وسیله مزاحمت نیست فرمود شما امنیت و امانت را هم حفظ کنید.

بیان حق الله بودن عفّت زن و امین الله بودن او

قبلًا هم در سوره مبارکه «نور» این بحث گذشت که عفت زن, عصمت زن, حقّ الله است تنها حکم نیست یعنی ناموس زن و عفّت زن نظیر مال نیست که کسی مال خودش را به دیگری بدهد یک حکم تکلیفی محض هم نیست آمیخته با حق است مگر زن می تواند راضی باشد که دیگری او را بتواند ببیند بگوید حقّ من است من آزادم یا شوهر مگر می تواند راضی باشد که زنِ او را دیگری ببیند یا اگر ـ معاذ الله ـ تجاوزی به این زن شد مگر این نظیر خون است اگر کسی را کشتند خب بله (مَن قُتِلَ مُظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنَا لِوَلِيِّهِ سُلْطَاناً) (۲) و ولیّ دم می تواند عفو بکند اما اگر ـ معاذ الله ـ به همسر کسی, به خواهر کسی, به دختر کسی تجاوز به عنف شده مگر کسی می تواند برود در محکمه رضایت بدهد مگر این مثل خون است این حق الله است که این شخص عهده دار است این امانت را باید حفظ بکند لذا اگر زن رضایت بدهد شوهر رضایت بدهد پدر و مادر رضایت بدهند پرونده همچنان باز است این معلوم می شود حقّ الهی است این امین الله است باید این امانت را حفظ بکند خب اگر بالاتر از خون است معلوم می شود که صبغه معنوی دارد پس این سه طایفه از آیات بخشی حکم فقهی را به عهده دارند که می شود (يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ) که در سوره مبارکه «نور» آیه ۳۰ و ۳۱ مشخص کرده, بخشی حکم اخلاقی را به عهده دارند فرمود اگر کسی به نامحرم نگاه کرد مریض است بخشی هم حکم امنیتی را به عهده دارند که تأمین امنیت و آسایش و آرامش جامعه است.

ص: ۱۳۵۸

۱- (۱۷) . سوره احزاب, آیه ۳۲.

۲- (۱۸) . سوره اسراء, آیه ۳۳.

عدم تعارض حق الله بودن عفت زن با (أَدْنَى أَن يُعْرَفْنَ)

فرمود دیگر کسی این را آزار نمی کند دنبال اینها راه نمی افتد بنابراین این این چنین نیست که اگر فرمود: (ذلِكَ أَدْنَى أَن يُعْرَفْنَ فَلاَ يُؤْذَيْنَ) این, آن عظمت و وجوب عفاف و حرمت بی حجابی را در بر بگیرد بگوییم این حکم اخلاقی است نه خیر حکم اخلاقی سر جایش محفوظ است حکم امنیتی سر جایش محفوظ است حکم فقهی سر جایش محفوظ است آن حکم فقهی به عهده زن و مرد است آ ن حکم اخلاقی هم باز به عهده زن و مرد است آن حکم امنیتی به عهده نظام است و مسئولان برقراری امنیت است و امثال ذلک ضمن اینکه خود شخص مسئول است نظام هم مسئول است که امنیت اجتماعی را حفظ بکند.

پرسش:... پاسخ: بله, شما اگر آن اسناد قبلی را ملاحظه می کردید سندهایی که قبلاً می نوشتند به جای اینکه بنویسند فلان زن, می گفتند عوره مستوره این اسناد و قبالجاتی که هست می گفتند عوره مستوره, زن, صدر و ساقه اش به استثنای صوت گفتند عوره است صدای زن بله گفتند عوره نیست مگر اینکه تحریک کننده باشد اما موی زن, بدن زن این طور است.

بنابراین اینکه فرمود: (أَدْنَى أَن يُعْرَفْنَ) این مسئله امنیتی است که بخشی به عهده خود انسان است بخشی هم به عهده نظام است (وَكَانَ اللَّهُ غَفُوراً رَّحِيماً).

سنّت بودن عذاب تخریب کنندگان امنیت جامعه با اخبار دروغ

مطلب بعدی مسئله ای است که در سوره مبارکه «احزاب» جریان جنگ احزاب بود جریان مسائل سیاسی و اجتماعی مطرح بود سه گروه بودند که گرفتار بیماری بودند فرمود اگر منافقین (یک) و کسانی که قلبشان مریض است (دو) و کسانی که شایعه پراکنی را به عهده دارند (سه) اینها دست از این کارها برندارند ما این را از سابق جزء سنّتمان قرار دادیم این مثل حکم فقهی نیست نظیر استقبال به کعبه نیست که روزی قبله, بیت المقدس باشد قدس قبله باشد یک روز کعبه این طور نیست این حکم فقهی نیست این سنّت ماست ما قبلاً هم جلویش را می گرفتیم الآن هم جلویش را می گیریم شما بخواهید با گزارش های بد با خبرهای نادرست جامعه را بلرزانید جامعه را از آرامش و طمأنینه در بیاورید ما جلویتان را می گیریم این سنّت ماست.

بیان معنای لغوی و اصطلاحی مُرجفون

مُرجفون را قبلاً هم ملاحظه فرمودید مُرجِف کسی که ارجاف می کند ارجاف از رجفه است رجفه یعنی لرزه, کسی که در جامعه آن امنیت و آرامش را به هم می زند اخبار دروغ پخش می کند تخریب می کند اوضاع را به هم می زند این را به جان آن می اندازد آن را به جان این می اندازد این رجفه و لرزه گاهی رجفه خارجی است مثل اینکه فرمود: (يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ تَتْبَعُهَا الرَّادِفَةُ) (١) در جریان قیامت پس لرزه های فراوانی دارد الآن لرزه ای که بیاید پس لرزه های فراوانی دارد این رادفه یعنی پس لرزه هایی که ردیف لرزه قبلی است این کم نیست این برای مسئله قیامت است اما اخباری که ریشه ندارد اصل ندارد این لرزان است مُرجفون کسانی اند که اخبار بی ارزش, اخبار لرزان, اخبار بی پایه, تخریب های بی پایه را رواج می دهند فرمود اینها باید دست بردارند یا منشأش نفاق است یا منشأش مرض قلب است یا منشأش ضعف ایمان است همان طوری که در بحث های دیگر اقسام مسلمین و مؤمنان را ذکر کرده یعنی در آیه ۳۵ همین سوره مبارکه «احزاب» (إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ) تا پایان که همه اینها ممکن است در یک نفر جمع بشود نفاق و ضعف ایمان و مرض و ارجاف ممکن است همه در یک نفر جمع بشود.

محال بودن تغییر و تبدیل سنت الهی

فرمود اگر اینها دست برندارند من کاری می کنم که بساطشان را جمع کنند نمی شود که کشور را لرزاند بعد فرمود این حکم من نیست نظیر استقبال به قدس که بعد نسخ بشود به طرف کعبه این سنّت من است هرگز من این سنّت را عوض نمی کنم تبدیل نمی شود نه من عوض می کنم نه دیگری, دیگری عوض نمی کند چون نمی تواند من عوض نمی کنم چون احسن السنن است بهترین سنت است اینکه (لاَ تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ) (٢) یا (لَنْ تَجِدَ لِسُنَّهِ اللَّهِ تَحْوِيلاً)، (٣) (لَنْ تَجِدَ لِسُنَّهِ اللَّهِ تَبْدِيلاً) با لن تأکید یا با لای نفی جنس ذکر می کند برای اینکه اگر سنّت شد هیچ کسی عوض نمی کند برای اینکه دیگری که قدرت ندارد خود خدا هم عوض نمی کند چون احسن السنن است فرمود این حکم فقهی من نیست که نسخ بشود اگر کسی جامعه را از امنیت و آرامش و طمأنینه و وحدت و اینها بیندازد من بالأخره آبرویش را می برم مثل اینکه تا حالا تجربه کردید.

ص: ۱۳۶۰

۱- (۱۹) . سوره نازعات, آیات ۶ و ۷.

۲- (۲۰) . سوره روم, آیه ۳۰.

۳- (۲۱) . سوره فاطر, آیه ۴۳.

فرمود اگر این کار را دست برندارند (لَنُغْرِيَنَّكَ بِهِمْ ثُمَّ لاَ يُجَاوِرُونَكَ فِيهَا إِلَّا قَلِيلًا) بالأخره اینها ناچارند این سرزمین را ترک کنند (مَّلْعُونِينَ أَيْنَما ثُقِفُوا أُخِذُوا وَقُتِّلُوا تَقْتِيلًا) (۱) این خشم الهی است بعد فرمود به اینها اعلام بکن این نظیر قبله بودنِ قدس نیست که یک روز اینجا بشود یک روز کعبه, (سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِن قَبْلُ) هر کسی از زمان آدم تا زمان خاتم بخواهد امنیت جامعه را امنیت نظام را امنیت مملکت را امنیت اوضاع عمومی را به هم بزند جامعه را بلرزاند من به این مهلت نمی دهم (سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِن قَبْلُ وَلَن تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا) با تأکید که امیدواریم ذات اقدس الهی این نظام را تا ظهور صاحب اصلی اش از هر خطری حفظ بفرماید!

«و الحمد لله ربّ العالمین»

۱- (۲۲) . سوره احزاب, آیه ۶۱.

آیات ۶۰ تا ۶۸ سوره احزاب ۹۲/۰۲/۳۰

.Your browser does not support the audio tag

(لَئِن لَمْ یَنتَهِ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِینَ فِی قُلُوبِهِم مَّرَضٌ وَالْمُرْجِفُونَ فِی الْمَدِینَهِ لَنُغْرِیَنَّکَ بِهِمْ ثُمَّ لاَ یُجَاوِرُونَکَ فِیهَا إِلَّا قَلِیلاً (۶۰) مَّلْعُونِینَ أَیْنَمَا ثُقِفُوا أُخِذُوا وَقُتِّلُوا تَقْتِیلاً (۶۱) سُنَّهَ اللَّهِ فِی الَّذِینَ خَلَوْا مِن قَبْلُ وَلَن تَجِدَ لِسُنَّهِ اللَّهِ تَبْدِیلاً (۶۲) یَسْأَلُکَ النَّاسُ عَنِ السَّاعَهِ قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِندَ اللَّهِ وَمَا یُدْرِیکَ لَعَلَّ السَّاعَهَ تَکُونُ قَرِیباً (۶۳) إِنَّ اللَّهَ لَعَنَ الْکَافِرِینَ وَأَعَدَّ لَهُمْ سَعِیراً (۶۴) خَالِدِینَ فِیهَا أَبَداً لا یَجِدُونَ وَلِیّاً وَلَا نَصِیراً (۶۵) یَوْمَ تُقَلَّبُ وُجُوهُهُمْ فِی النَّارِ یَقُولُونَ یَا لَیْتَنَا أَطَعْنَا اللَّهَ وَأَطَعْنَا الرَّسُولاَ (۶۶) وَقَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَکُبَرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِیلاَ (۶۷) رَبَّنَا آتِهِمْ ضِعْفَیْنِ مِنَ الْعَذَابِ وَالْعَنْهُمْ لَعْناً کَبِیراً (۶۸))

ص: ۱۳۶۱

سنّت الهی در مقابله با برهم زنندگان آرامش جامعه با شایعه پراکنی

در فضای مدینه در همان جریان جنگ احزاب عده ای به شایعه پراکنی و به هم زدن امنیت و آرامش پرداختند یا درباره مسائل جنگ یا درباره مسائل دیگر مدینه که قرآن در همین سور ه فرمود منافقان و ضعیف الایمان ها و کسانی که اراجیف یعنی اخبار لرزان و بی پایه پخش می کنند اینها باید دست بردارند وگرنه ما شما را علیه اینها بسیج می کنیم ظاهر این است که اینها دیگر دست برداشتند برای اینکه تهدید خدا این بود که فرمود: (مَّلْعُونِینَ أَیْنَمَا ثُقِفُوا أُخِذُوا وَقُتِّلُوا تَقْتِیلاً) اگر اینها دست برنداشته بودند وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) به دستور الهی عمل می کرد یک نزاع و درگیری دیگری در داخله مدینه اتفاق می افتاد و قرآن آن را شرح می داد چون هیچ خبری از جریان بعد از تهدید نیست معلوم می شود اینها فروکش کردند و آرام شدند و این هم سنّت الهی است ممکن است خدای سبحان از معاصی شخصی بگذرد اما از معاصی که مربوط به نظام است و کشور اسلامی است و جامعه اسلامی و امّت اسلامی است نمی گذرد فرمود این سنّت الهی است.

تفاوت صلوات خدا بر انبیا و مؤمنین

چند مطلب مربوط به سؤالات بحث های قبل بود یکی اینکه این درود و صلواتی که ذات اقدس الهی می فرستد هم بر انبیا و مرسلین و اولیای الهی است هم بر مؤمنین, سرّش این است که رحمت خدا درجاتی دارد انبیا درجاتی دارند مرسلین درجاتی دارند مؤمنین هم درجاتی دارند درجات انبیا را آیه (لَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِیِّینَ عَلَی بَعْضٍ) (۱) بیان کرده درجات مرسلین را (تِلْکَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَی بَعْضٍ) (۲) بیان کرده درجات مؤمنین را (یَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِینَ آمَنُوا مِنکُمْ وَالَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ) (۳) بیان کرده اگر انبیا درجاتی دارند مرسلین درجاتی دارند اولیا درجاتی دارند مؤمنین درجاتی دارند و رحمت خاصّه الهی هم درجاتی دارد اینکه در همین سوره مبارکه «احزاب» فرمود: (هُوَ الَّذِی یُصَلِّی عَلَیْکُمْ وَمَلَائِکَتُهُ لِیُخْرِجَکُم مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَی النُّورِ) (۴) و بعد درباره وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) فرمود: (إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِکَتَهُ) معلوم می شود که تصلیه الهی درجاتی دارد بخشی از آن شامل فرشته ها, شامل انبیا و مرسلین می شود آن بخش های کمتر و ضعیف ترش شامل مؤمنین خواهد بود.

۱- (۱) . سوره□ اسراء, آیه□ ۵۵.

۲- (۲) . سوره□ بقره, آیه□ ۲۵۳.

۳- (۳) . سوره□ مجادله, آیه□ ۱۱.

۴- (۴) . سوره□ احزاب, آیه□ ۴۳.

دلالت آیه و روایت بر وجوب صلوات بر پیامبر و آل او(علیهم السلام)

اما سرّ تصلیه ما به وجود مبارک حضرت هنگام شنیدن آ ن آیه برای اینکه در خود این آیه امر می کند وقتی این آیه به ما امر می کند ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ﴾ خب ما امتثال می کنیم این نسبت به آن, روایات هم فراوان هست فرمود بخیل کسی است که نام من برده بشود و او بر ما درود نفرستد (۱) این معلوم می شود که دستورات خاص است راجع به اهل بیت(علیهم السلام) هم از طریق اهل سنّت روایات معتبر وجود دارد هم از طریق ما به تعبیر سیدناالاستاد روایات فوق حدّ احصاء است که شما صلوات بَترا و ابتر نفرستید (۲) صلواتتان باید ثمربخش باشد کوثر باشد نه ابتر دیگر نگویید «اللهمّ صلّ علی محمد» بلکه آلش را حتماً اضافه کنید این طبق روایاتی است که به ما رسیده. (۳)

روایات تعیین کننده مقدار و حکم صلوات بر پیامبر و اهل بیت(علیهم السلام)

پرسش:... پاسخ: سه بار که خب نه وضعش مشخص نیست چون ذکرالله است در حقیقت چه سه بار چه بیشتر بعضی از موارد در شب و روز دارد که هزار بار ملاحظه فرمودید که گفتند در روز جمعه هزار بار صلوات بفرستید (۴) حالا در بعضی از موارد مشخص است که چقدر صلوات بفرستند اگر آن هزار ناظر به کثرت باشد که رقم خاصی نیست اگر ناظر به کثرت نباشد عدد مخصوص باشد خب روز جمعه هزار بار.

۱- (۵) . معانی الأخبار, ص۲۴۶.
۲- (۶) . المیزان, ج۱۶, ص۳۴۴.
۳- (۷) . الکافی, ج۲, ص۴۹۵.
۴- (۸) . الکافی, ج۳, ص۴۱۶.

پرسش:... پاسخ: بالأخره امر, رجحان را می رساند در خصوص نماز گفتند واجب است در غیر نماز ظاهراً فتوا به وجوب نمی دهند تنها در نماز است که تصلیه بر وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) واجب است.

ممنوعّیت نقل حدیث علت فقدان روایات در تفسیر

پرسش:... پاسخ: بله خب, چون حضرت دستور داده بود بگویید, در بحث دیروز هم اشاره شد که ما مشکل جدّی مان این دوران فترت یک قرن است بارها به عرضتان رسید که زعیم حوزه علمیه مکه عبدالله بن عباس بود زعیم حوزه علمیه مدینه ابیّ بن کعب بود و زعیم حوزه علمیه عراق عبدالله بن مسعود بود در چند روز قبل هم ملاحظه فرمودید مرحوم شیخ طوسی وقتی می خواست حرف قدما را نقل کند حرف ابن عباس را نقل کرد و حرف ابی بن کعب را! سرّش آن است که در آن قرن اول نقل حدیث ممنوع بود لذا دست ما خالی است خب قرآن می دانید یک قانون اساسی است کلیات است, اگر اهل بیت و روایات نباشند, خصوصیات را مشخص نمی کند, اگر حدیث در آن قرن اول ممنوع نبود و باز بود ما خیلی وضع بهتری داشتیم الآن دست ما کوتاه است به برکت امام باقر و امام صادق(سلام الله علیهما) مقداری دست ما باز شد بالأخره شما می بینید وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) ۲۳ سال درس رسمی قرآن داشت خدا چندین بار فرمود: ﴿يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ﴾ (۱) خب پیغمبر چه فرمود, فقط تلاوت کرد ﴿يَتْلُوا عَلَيْهِمْ﴾ (۲) تازه آن هم با اختلاف قرائات به ما برسد این ﴿يُعَلِّمُهُمُ﴾ کجاست هم در وصف پیامبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) فرمود: ﴿يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ﴾ هم بالصراحه به آن حضرت فرمود: ﴿أَنزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ﴾ (۳) خب ۲۳ سال حضرت حوزه علمیه رسمی تدریس قرآن داشت در کنار تدریس قرآن, فقه بود, اخلاق بود, حقوق بود اما درس رسمی قرآن بود خبری از آن عصر نیست این است که دست ما کوتاه است و اگر وجود مبارک امام باقر و امام صادق(سلام الله علیهما) نبودند بسیاری از مسائل برای ما قابل حل نبود در اینکه وظیفه رسمی پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) تعلیم کتاب و تزکیه بود اینکه حرفی در آن نیست ما چند روایت از پیامبر در تفسیر آیات داریم شما این ده جلد تبیان را ورق بزنید ببینید چند روایت نبوی درباره تفسیر قرآن داریم یک قرن قبل از آن تفسیر طبری را هم بررسی کنید این یا از سدّی است یا از قتاده است یا از مجاهد است که بعد می رسد به ابن عباس یا ابی بن کعب یا عبدالله بن مسعود مشکل جدّی ما این است.

ص: ۱۳۶۴

۱- (۹) . سوره بقره, آیه ۱۲۹; سوره آل عمران, آیه ۱۶۴؛ سوره جمعه, آیه ۲.

۲- (۱۰) . سوره بقره, آیه ۱۲۹; سوره آل عمران, آیه ۱۶۴؛ سوره جمعه, آیه ۲.

۳- (۱۱) . سوره نحل, آیه ۴۴.

نهی پیامبر بر ابتر فرستادن صلوات

پرسش:... پاسخ: فرق نمی کرد آن که قرآن ناطق است با همین یکی است الآن مثلاً نماز صبح دو رکعت است ظهر چهار رکعت است عصر چهار رکعت است مگر اینها در قرآن آمده فرمود: (لِتُبَیِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَیْهِمْ) وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) بیان کرده.

نظر شافعی در وجوب صلوات کامل بر پیامبر در نماز

پرسش:...پاسخ: شافعی چرا, دیگران نه, شافعی می گوید صلوات بر آل هم باشد آن شعر معروف (۱) هم همین است.

بنابراین اگر رحمت خاصه درجاتی دارد انبیا درجاتی دارند مرسلین درجاتی دارند اولیا درجاتی دارند مؤمنین درجاتی دارند این آیه ۴۳ که فرمود: (هُوَ الَّذِی یُصَلِّی عَلَیْکُمْ) با آیه ای که فرمود: (إِنَّ اللَّهَ وَمَلاَئِکَتَهُ یُصَلُّونَ عَلَی النَّبِیِّ) (۲) اینها درجات مختلف صلات است که قابل توجیه است.

وجود مبارک پیامبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) واسطه تام فیض بین عالی و دانی

مطلب بعدی آن است که هیچ دانی, واسط و رابط بین عالی و اعلا نخواهد بود این یک مطلب عقلی است غیر قابل تخصیص اما اینکه گاهی فرشته ها وحی می آورند چون وحی هم مراتبی دارد آن قلّه وحی برای جایی است که (دَنَا فَتَدَلَّی فَکَانَ قَابَ قَوْسَیْنِ أَوْ أَدْنَی) (۳) فرشته ها در آنجا حتی جبرئیل(سلام الله علیه) می گویند «لو دنوت انمله لاحترقت» (۴) این روایت نورانی رؤیت که قبلاً هم خوانده شد مرحوم صدوق(رضوان الله علیه) در کتاب شریف توحید نقل کرد این بود که ابی بصیر نابینا از وجود مبارک امام صادق(سلام الله علیه) سؤال می کند آیا خدا را در قیامت می شود دید؟ فرمود بله در قیامت می شود دید, قبل از قیامت هم دیدند فرمود چه وقت؟ فرمود در مسئله (أَلَسْتُ بِرَبِّکُمْ) (۵) بعد به ابی بصیر کور می گوید مگر الآن خدا را نمی بینی ــ خب این عنایت حجّت بالغه الهی است که قلب ابی بصیر را روشن می کند با «تُدرکه القلوب بحقائق الإیمان» درک می کند ــ فرمود مگر تو الآن خدا را نمی بینی عرض کرد من این حدیث را از شما نقل بکنم فرمود نه, شما برای چه کسی می خواهی نقل بکنی (۶) خلاصه اش این است که در جمع علما و فضلا نقل می کنی آنها یا می فهمند معنایش چیست یا اگر نمی فهمند ساکت اند منشأ فتنه نیستند ولی برای توده مردم اگر نقل بکنی مشکل ایجاد می کند آنها یا به همین معنای ظاهری حمل می کنند یا ما را مع ذلک تخطئه می کنند مرحوم صدوق هم بعد از نقل این روایت در پایان این بحث دارد که اخبار رؤیت «عندی صحیحه» منتها من خیلی از آنها را نقل نکردم (۷) این مسئله لقاءالله است که در مباحث مخصوص به مشاهده خدا با دل که «لا تدرکه العیون بمشاهده العیان و لکن تدرکه القلوب بحقائق الإیمان» (۸) نقل می کند.

۱- (۱۲) . الغدیر, ج۲, ص۳۰۳.

۲- (۱۳) . سوره احزاب, آیه ۵۶.

۳- (۱۴) . سوره نجم, آیات ۸ و ۹.

۴- (۱۵) . المناقب, ج۱, ص۱۷۹.

۵- (۱۶) . سوره اعراف, آیه ۱۷۲.

۶- (۱۷) . التوحید (شیخ صدوق), ص۱۱۷.

۷- (۱۸) . التوحید (شیخ صدوق), ص۱۱۹.

۸- (۱۹) . نهج البلاغه, خطبه ۱۷۹.

آن قسمت ها که (دَنَا فَتَدَلَّی فَکَانَ قَابَ قَوْسَیْنِ أَوْ أَدْنَی) آنجا جای فرشته ها نیست مراحل میانی وحی را جبرئیل می تواند بیاورد که (نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِینُ عَلَی قَلْبِکَ) (۱) پایین تر از آن را فرشته هایی که زیرمجموعه جبرئیل(علیهم السلام) هستند (بِأَیْدِی سَفَرَهٍ کِرَامٍ بَرَرَهٍ) نقل می کنند وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) از آن (دَنَا فَتَدَلَّی) گرفته که هیچ کسی بین او و خدا نیست تا این مراحل نازله همه را از خدای سبحان دریافت می کند منتها در بعضی از مراتب, واسطه حضور ندارند مثل آن (دَنَا فَتَدَلَّی) برخی از مراحل، جبرئیل حضور دارد برخی از مراحل نازله هم (بِأَیْدِی سَفَرَهٍ کِرَامٍ بَرَرَهٍ) حضور دارند.

چگونگی حالات پیامبر در دریافت وحی بدون واسطه

راوی از وجود مبارک امام صادق(سلام الله علیه) سؤال می کند که اینکه گفتند وحی بر پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) نازل می شد غَشیه, مدهوشی به حضرت دست می داد از حال می رفت چه بود فرمود: «ذاک إذا لم یکن بینه و بین الله أحد ذاک إذا تجلّی الله له» (۲) فرمود آنجا وحی بلاواسطه است نه آن وحی ای که جبرئیل می آورد آنجایی که بین پیغمبر و خدا احدی واسط و رابط نیست آن مرحله وقتی پیامبر می خواهد وحی را تحویل بگیرد نمی تواند تحمل بکند مدهوش می شود و آن حالت به حضرت دست می دهد وگرنه مراحل بعدی را که فرشته ها می آورند مراحل نازله آنها را کاملاً تحمل می کنند بنابراین آن قلّه وحی, احدی بین حضرت و ذات اقدس الهی واسطه نیست اما مراحل میانی چرا, آن مراحل میانی را خود حضرت اشراف دارد بنابراین هم صلوات, مراحلی دارد هم مؤمنین و اولیا و مرسلین مراتبی دارند.

۱- (۲۰) . سوره شعراء, آیات ۱۹۳ و ۱۹۴.

۲- (۲۱) . التوحید (شیخ صدوق), ص۱۱۵.

ما هم که یک بار صلوات بفرستیم البته کافی است مگر اینکه نصّ خاص داشته باشیم.

بحثی پیرامون زمان و مکان در برپایی قیامت

امـا درباره این جمله ای که فرمود: (یَسْأَلُکَ النَّاسُ عَنِ السَّاعَهِ) برای اینکه وقتی سـخن از تهدیـد قیامت و امثال قیامت بود اینها سؤال می کردنـد قیـامت چه وقت قیـام می کنـد مستحضـرید که این چه وقت و کجـا هم در حـدوث عـالَم مطرح است هم در انقراض دنیـا البته در انقراض دنیا یک مقـدار آسان تر مطرح است درباره حـدوث عالم می گوینـد عالم چه وقت حادث شـده خب می دانیـد چه وقت سؤال از زمـان است «کجـا» سؤال از مکـان است در عـدم محض نه زمـانی بود نه مکانی با ایجاد یک ماده یا جسم متحرّک, زمان و مکان پیـدا می شود این جسم که پیدا شد خب بُعدی دارد این مکان پیدا شده چون حرکت می کند چه وقت و زمان پیدا شده اگر این جسم خلق نشود عدمِ محض باشد فاصـله ای بین عالَم و الله نیست حالا کسی بگوید که خـدا بود و هیـچ چیزی نبود بعـد خلق شـد این بعـد معنا نـدارد در عدم محض نه قبل معنا دارد نه بعد معنا دارد نه مع معنا دارد نمی شود گفت که قبلاً نبود بعـداً پیدا شد ما قبلی نداریم نه قبلِ رُتبی داریم چون بالأخره رتبه، امر وجودی است نه قبل زمانی داریم بالأخره زمان، امر وجودی است مگر قبل ذاتی یعنی اشـیا ذاتاً معـدوم بودنـد و بعـد موجود شدند اگر کسـی توانست در عـدم محض بُعـدی فرض بکنـد «فله ما قال» هر چه می خواهد بگوید, بگوید آزاد است بگوید سالیان متمادی یا مراحل بعدی أو ما شئت فسـمّه فاصله شد بعد جهان خلق شد بنابراین چه وقت و کجا با پیدایش جسم متحرّک پدید می آید چه وقت یعنی زمان از حرکت این جسم پدیـد می آید کجا یعنی بُعد، روی همین جسم پدید می آید اما درباره انقراض عالَم تا حدودی می شود تصور کرد که این عالم تا چه وقت ادامه دارد و چه وقت منقرض می شود اینها سؤال کردند قیامت چه وقت قیام می کند فرمود علمش نزد خدای سـبحان است (یک) شاید به نزدیکی هم قیامت قیام بکند (دو) اگر قیامت صغرا باشد که خیلی ها این قیامت صغرایشان قائم شده است «من مات فقد قامت قیامته» (۱) بعضی ها هم در آستانه وقوع اند اما قیامت کبرا واقعاً وضعش روشن نیست که چه وقت قیـامت قیـام می کنـد لکن ذات اقـدس الهی در بحث هـای بـدن مـا فرمود مـا شـما را از خاک خلق کردیم (یک) دوباره به خاک برمی گردانیم (دو) (مِنْهَا خَلَقْنَاکُمْ وَفِیهَا نُعِیدُکُمْ) بار سوم شـما را از همین خاک برمی گردانیم اعاده می کنیم (سه) (مِنْهَا خَلَقْنَاکُمْ وَفِیهَا نُعِیدُکُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُکُمْ تَارَهً أُخْرَی) این روشن است.

۱- (۲۲) . بحارالأنوار, ج۵۸, ص۷.

آسان بودن اثبات معاد روحانی

در مسئله معاد روحانی طرحش خیلی آسان است اما در معاد جسمانی این آیات باید تبیین بشود در اینکه ظاهر این آیه سوره مبارکه «طه» این است که ما شما را از خاک خلق کردیم دوباره به خاک برمی گردانیم بار سوم از خاک احیایتان می کنیم این روشن و شفاف است دیگر در این جهت هیچ مشکلی نیست و ابهامی هم نیست در سوره مبارکه «طه» آیه ۵۵ این چنین فرمود: (مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخرى) یعنی ما بدن شما را از زمین خلق کردیم دوباره شما را به زمین برمی گردانیم بار سوم شما را از زمین احیا می کنیم این چیز شفاف و روشنی است پایان سوره مبارکه «یس» هم دارد (وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَن يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ) کسی استخوان سری را گرفته بود از قبرستان مکه گفته بود چه کسی این را زنده می کند فرمود آن کسی که اول این را آفریده دوباره زنده می کند چیزی نیست اما این یک طایفه از آیات است طایفه دیگر این است که همیشه تعبیر به مِثل دارد چون عین با وحدت شخصی محفوظ است الآن مثلاً الف خودِ الف است اما اگر الف معدوم شد دوباره موجود شد آن دومی مثل اوّلی است چون دوتاست دوتا که نمی شود عین هم باشند عین هم یعنی واحد, دوتا هستند یعنی غیر هم اند لذا دومی الاّ ولابد مثل اوّلی است اگر عین اوّلی باشد باید یکی باشد نه دوتا لازمه اش این است که ما مبدأ و معاد نداشته باشیم فقط یکی داشته باشیم لذا تعبیر قرآن در قابل موارد «مِثل» است که (وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَن يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ الَّذِي جَعَلَ لَكُم مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَاراً فَإِذَا أَنتُم مِنْهُ تُوقِدُونَ أَوَ لَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَى أَن يَخْلُقَ مِثْلَهُم) (۱) حتماً الاّ ولابد دومی مثل اوّلی است.

ص: ۱۳۶۸

۱- (۲۳) . سوره یس, آیات ۷۸ _ ۸۱.

خداوند, آفریننده انسان در دنیا و آخرت

در سوره مبارکه «واقعه» هم دارد که اینها می گویند وضع چطوری است باید بدانند که ما مسبوق نیستیم ما همیشه سابقیم (نَحْنُ قَدَّرْنَا بَیْنَکُمُ الْمَوْتَ وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِینَ) (۱) ما مرگ را بین شما تقدیر کردیم و شما بدانید خلقت, کار شما نیست کار پدر و مادر نیست کار پدر و مادر اِمناست که «نقل المنی من موضع الی موضعٌ آخر» است (أَفَرَأَیْتُم ما تُمْنُونَ ء أَنتُمْ تَخْلُقُونَهُ أَمْ نَحْنُ الْخَالِقُونَ) (۲) کارِ پدر نقل این ماء است «من موضع الی موضع آخر» که از این نقل ماء به امناء یاد می شود فرمود: (أَفَرَأَیْتُم ما تُمْنُونَ) اما (ءَأَنتُمْ تَخْلُقُونَهُ أَمْ نَحْنُ الْخَالِقُونَ) ماییم که این (مَنِیٍّ یُمْنَى) (۳) را به صورت این انسان در آوردیم و در می آوریم بنابراین از پدر و مادر کاری غیر از امناء ساخته نیست آنکه آفرینش است به عهده خدای سبحان است. فرمود ما شما را از خاک خلق کردیم دوباره به خاک برمی گردانیم بار سوم از خاک احیا می کنیم تا اینجا خیلی شفاف و روشن است.

بررسی زمانی و کیفیت حشر انسان ها با توجه به تبدّل زمین

اما در آیه ۴۸ سوره مبارکه «ابراهیم» به این صورت فرمود: (یَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَیْرَ الْأَرْضِ وَالسَّماوَاتُ) وقتی قیامت بخواهد قیام بکند زمین تبدیل می شود به زمین دیگر آسمان تبدیل می شود به آسمان دیگر (یَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَیْرَ الْأَرْضِ وَالسَّماوَاتُ) یعنی «تبدّل السماوات غیر السماوات» اینکه فرمود ما شما را از زمین برمی گردانیم این سه حالت دارد قبل از اینکه وضع زمین و آسمان برگردد همه ما را زنده می کند همه ما یعنی اوّلین و آخرین مطابق آنچه در سوره مبارکه «واقعه» دارد (یَقُولُونَ ءَإِذَا مِتْنَا وَکُنَّا تُرَاباً وَعِظَاماً ءَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ أَوَ آبَاؤُنَا الْأَوَّلُونَ قُلْ إِنَّ الْأَوَّلِینَ وَالآخِرِینَ لَمَجْمُوعُونَ إِلَى مِیقَاتِ یَوْمٍ مَعْلُومٍ) (۴) حالا اوّلین و آخرین رقمش معلوم نیست که میلیاردها میلیاردند ما چه می دانیم چقدر بشر آمدند و رفتند ولی همه را در حشر اکبر زنده می کند اینکه در سوره مبارکه «واقعه» فرمود ما همه را زنده می کنیم اینکه در سوره «ابراهیم» فرمود ما کلّ نظام را به هم می زنیم اینها باید بررسی بشود که آیا خدا اول, اوّلین و آخرین را زنده می کند بعد این نظام را به هم می زند خب اوّلین و آخرین که روی کُره زمین جا نمی گیرد آیا اول کُره زمین را عوض می کند آسمان ها و زمین را عوض می کند بعد اوّلین و آخرین را زنده می کند خب در این وسط ها اینهایی که در مجموعه آسمان و زمین هستند در خاک اند بالأخره اینها هم تبدیل شدند تبدیل شدن یعنی چه یک روایت نورانی از امام سجاد(سلام الله علیه) هست که زمین تبدیل می شود «بأرضٍ لم تکتسب علیها الذّنوب» (۵) ما زمین را تبدیل می کنیم به زمینی که روی آن گناه نشده در بعضی از روایات دارد که زمین را تبدیل می کنیم به خُبز نَقی برای اینکه مردم در آن روز بالأخره احتیاج به غذا دارند غذایشان این است که این زمین تبدیل می شود به نان که کلّ این زمین قابل خوردن است (۶) اینها چیزهایی است که صَعب مستصعب است تا روی آن کار نشود جدیّت نشود تلاش و کوشش نشود نه با بنای عقلا قابل حل است نه با فهم لغوی قابل حل است زمین تبدیل می شود به خُبز نَقی یعنی چه که مردم از همین خبز یعنی نان گندمی بخورند تا مسائل حساب برداشته بشود از احادیث صعب مستصعب است البته عقیده ما غیر از این نخواهد بود که هر چه قرآن و اهل بیت فرمودند حق است و لاغیر اما تفصیل مسئله که چگونه است چطور است گرچه تفصیل و علم تفصیلی و تحقیقی برای ما واجب نیست ولی اگر خواستیم تحقیق بکنیم راهش باز است این سؤال ها وقتی برای ما مطرح می شود قهراً به سراغش خواهیم رفت تا آنجا که فهم ما هست از روایات هم کمک گرفتیم برای ما معتبر است بقیه را خب نفهمیدیم علمش را به اهلش واگذار می کنیم ولی این سؤالات هست که ما را چه وقت زنده می کنند آیا قبل از تغییر نظام یا هم زمان با تغییر نظام یا بعد از تغییر نظام، سه حالت

دارد هر حالتی هم حکم خاصّ خودش را دارد ولی

ص: ۱۳۶۹

۱- (۲۴) . سوره واقعه, آیه ۶۰.

۲- (۲۵) . سوره واقعه, آیات ۵۸ و ۵۹.

۳- (۲۶) . سوره قیامت, آیه ۳۷.

۴- (۲۷) . سوره واقعه, آیات ۴۷ _ ۵۰.

۵- (۲۸) . تفسیر العیاشی, ج۲, ص۲۳۶.

۶- (۲۹) . الکافی, ج۶, ص۲۸۶ و ۲۸۷.

کس ندانست که منزلگه مقصود کجاست□□□این قدر هست که بانگ جرسی می آید (۱)

ما نمی دانیم حالا کجا ولی این قدر هست که بانگ زنگ این قافله می آید اینها یکی پس از دیگری دارند می روند اما کجا می روند هر روز «بلند بگو لا اله الاّ الله» هست آنها برای ما فقط اثر علمی دارد اثر عملی ندارد که ما حالا بدانیم انسان را هم زمان با تغییر آسمان و زمین زنده می کنند یا قبل از تغییر، زنده می کنند یا بعد از تغییر زنده می کنند احکام این هم زمانی یا قبل و بعد چیست اینها فقط آثار علمی دارد.

بی مورد بودن سؤال از زمان برپایی قیامت

آنکه برای همه ما اثر عملی دارد همین است که فرمود: (یَسْأَلُکَ النَّاسُ عَنِ السَّاعَهِ) فرمود شما یا نزدیک یا دور بالأخره تمام کارهایتان را باید جواب بدهید آنکه برای ما اثر عملی دارد همین است (یَسْأَلُکَ النَّاسُ عَنِ السَّاعَهِ قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ) علمش نزد ذات اقدس الهی است (وَمَا یُدْرِیکَ لَعَلَّ السَّاعَهَ تَکُونُ قَرِیباً) شاید نزدیک باشد اگر قیامت صغراست که خب خیلی نزدیک است یعنی مرگ که آمد قیامت صغراست اگر قیامت کبرا هم باشد که ما علمش را نداریم.

ادله قرآنی و روایی بر آماده بودن بهشت و جهنم

در این قسمت ها فرمود حالا ـ که این چنین است بدان که ما برای عده ای عذاب را آماده کرده ایم تعبیری که مرحوم شیخ طوسی(رضوان الله علیه) دارند (۲) این قابل نقد است مرحوم شیخ طوسی(رضوان الله علیه) از این عبارت (أَعَدَّ) می خواهند تقریباً صرف نظر کنند عبارت این است که خدای سبحان کافرین را لعن کرده و برای اینها آن آتش افروخته را آماده کرده است تعبیر (أَعَدَّ) در اینجا هست تعبیر (أُعِدَّتْ) هست چه اینکه درباره بهشت دارد (أُزْلِفَتِ الْجَنَّهُ لِلْمُتَّقِینَ) آماده کردیم. در بیانات نورانی حضرت امام رضا(سلام الله علیه) هست که جنّت و نار مخلوق است و از ما نیست کسی که بگوید جنّت و نار الآن خلق نشده بعداً خلق می شود (۳) اینکه وجود مبارک حضرت امیر فرمود من بهشت را می بینم جهنم را می بینم در همان خطبه متّقیان فرمود این مردان باتقوا «فَهُمْ وَ الْجَنَّهُ کَمَنْ قَدْ رَآهَا فَهُمْ فِیهَا مُنَعَّمُونَ وَ هُمْ وَ النَّارُ کَمَنْ قَدْ رَآهَا فَهُمْ فِیهَا مُعَذَّبُونَ» (۴) همین است یا آن حارثهبن مالک که طبق نقل مرحوم کلینی به پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) عرض کرد «کأنی انظر الی عرش ربّی» (۵) گویا بهشت را می بینم جهنم را می بینم بهشت موجود است جهنم موجود است و مانند آن دیگر وجهی ندارد که ما این (أَعَدَّ) یا (أُعِدَّتْ) یا مانند اینها را توجیه بکنیم.

۱- (۳۰) . دیوان حافظ, اشعار منتسب, شماره ۱۱.

۲- (۳۱) . التبیان فی تفسیر القرآن ، ج ۸، ص ۳۶۳.

۳- (۳۲) . التوحید (شیخ صدوق), ص۱۱۸.

۴- (۳۳) . نهج البلاغه, خطبه ۱۹۳.

۵- (۳۴) . الکافی, ج۲, ص۵۳ و ۵۴.

دیدگاه شیخ طوسی بر عدم آماده بودن خارجی بهشت و جهنم

این بیان مرحوم شیخ طوسی را حالا عرض می کنیم ظاهر آیه که فرمود: (أَعَدَّ لَهُمْ سَعِیراً) یعنی آماده کردیم یعنی الآن موجود است ایشان می فرمایند ممکن است که حُکماً آماده باشد نه خارجاً اگر چیزی یقیناً حاصل است این چیزی که یقیناً حاصل است مثلاً مستقبل محقّق الوقوع در حکم ماضی است این چون یقیناً بعداً آماده می شود گویا الآن آمده است خب ما دو قانون اصولی داریم یکی اینکه اصلِ در استعمال, حقیقت است یکی اینکه استعمال, اعم از حقیقت و مجاز است این دو قانون اصولی که معارض هم نیستند آنجا که می گویند اصل در استعمال، حقیقت است یعنی اگر لفظی یک معنای حقیقی داشت یک معنای مجازی داشت متکلّم این لفظ را به کار برد قرینه ای در کار نبود خب ما بر حقیقت حمل می کنیم اصالهالحقیقه اصلاً جایش همین جاست اصالهالحقیقه جایش آنجایی است که لفظی معنای حقیقی دارد (یک) معنای مجازی داد (دو) متکلّم این لفظ را استعمال کرد (سه) قرینه ای بر تعیین نیاورد (چهار) مطابق اصالهالحقیقه ما لفظ را بر معنای حقیقی حمل می کنیم (پنج) اما آنجایی که می گویند استعمال, اعم از حقیقت و مجاز است برای این است که ما می دانیم متکلّم این لفظ را در این معنا استعمال کرد ما همین که می دانیم متکلّم این لفظ را در این معنا استعمال کرد حکم بکنیم که معنا, معنای حقیقی لفظ است؟ نه, استعمال اعم از حقیقت و مجاز است این قاعده که استعمال اعم از حقیقت و مجاز است یک جا و موطن خاصّی دارد آن اصالهالحقیقه جای خاصّی دارد حالا سخن مرحوم شیخ را عرض می کنیم این (أَعَدَّ) که استعمال کرده شما به چه دلیل بر معنی مجازی حمل می کنید (أَعَدَّ) یعنی «أعدّ» یعنی آماده کرد (أُزْلِفَتِ الْجَنَّهُ لِلْمُتَّقِینَ) (۱) همین است (أُعِدَّتْ لِلْکَافِرِینَ) (۲) همین است یعنی آماده شد خب اگر آماده شد لفظ یک معنای حقیقی دارد یک معنای مجازی دارد قرینه هم در کار نیست باید بر معنای حقیقی حمل کرد ما که نمی دانیم لفظ را ایشان به منزله آماده بودن حمل کردند تا بگوییم این به معنی مجازی است (أَعَدَّ) یعنی «أعدّ» یعنی آماده کرده است.

۱- (۳۵) . سوره شعراء, آیه ۹۰; سوره ق, آیه ۳۱.

۲- (۳۶) . سوره بقره, آیه ۲۴; سوره آل عمران, آیه ۱۳۱.

ناتمامی دیدگاه شیخ طوسی و نمود خارجی جهنم با ذکر خاطره

بنابراین آنها که گفتند ما جهنم را می بینیم در خطبه نورانی حضرت امیر درباره اوصاف متّقیان همه اش حمل بر حقیقت می شود این آیاتی که دارد (کَلاَّ لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْیَقِینِ ۝ لَتَرَوُنَّ الْجَحِیمَ) (۱) حمل بر حقیقت می شود یعنی اگر اهل علم الیقین باشی هم اکنون که اینجا نشستی جهنم را می بینی چون بعد از مرگ که خب کفار هم می بینند می گویند (رَبَّنَا أَبْصَرْنَا وَسَمِعْنَا) (۲) اما اینجا دارد (کَلاَّ لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْیَقِینِ ۝ لَتَرَوُنَّ الْجَحِیمَ) این قصه را هم ما بارها به عرضتان رسیدیم سالی ما در مدینه در عمره مفرده در برابر ضریح مطهر رسول خدا(صلّی الله علیه و آله و سلّم) نشسته بودم دیدم یک مرد میانسالی تقریباً نزدیک چهل سال بود آمد نشست و گفت حاج آقا می توانم چیزی بپرسم گفتم بپرس, گفت (کَلاَّ لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْیَقِینِ ۝ لَتَرَوُنَّ الْجَحِیمَ) معنایش چیست؟ ما هم توضیح کوتاهی در موردش دادیم دیدم می گوید من آبمیوه فروشم آن روزها رسم بود که چند قالب یخ را بین الطلوعین جلوی این مغازه های آبمیوه فروشی و امثال آن می آوردند گفت من صبح که نماز خواندم آمدم جلوی مغازه که, مغازه ام را باز کنم دیدم از این قالب های یخی که جلوی مغازه من است آتش شعله می کشد هر چه می بینم, می بینم که این شعله های آتش است که از این قالب های یخ در می آید فهمیدم در مالِ ما حرامی راه پیدا کرده رفتم از بعضی از علمای شهرم ــ اهل شیراز بود ــ سؤال کردم که این چیست که من می بینم گفت که شما چطور آبمیوه می فروشی گفت ما به این مشتری ها می گوییم مثلاً این یک لیوان آبمیوه صد تومان این لیوان آبمیوه به اندازه ای که ما همین آبمیوه را در آن بریزیم چون گرم است خوشمزه نیست یک قالب یخ هم در آ ن می گذاریم خب آن یک قالب یخ که به اندازه آبمیوه نمی ارزد گفت آتش همین است همین حرام به آن صورت در آمد گفتم پس ما چه کار کنیم گفت شما دو لیوان تهیه کنید یک لیوان بزرگ و یک لیوان معمولی, قراردادتان با همین لیوان معمولی باشد یعنی وقتی می گویید یک لیوان آبمیوه صد تومان با همین لیوان باشد آن قالب یخی که می خواهی بگذاری که قیمتش یک قران است آن را در لیوان بزرگ بگذار که این آبمیوه در آن لیوان بزرگ باشد خنک و گوارا باشد به او بدهی, گفت ما این کار را کردیم بعد دیگر آتش را ندیدیم آتش یعنی همین مال حرام این در سوره مبارکه «نساء» بحثش گذشت فرمود: (إِنَّ الَّذِینَ یَأْکُلُونَ أَمْوَالَ الْیَتَامَی ظُلْماً إِنَّمَا یَأْکُلُونَ فِی بُطُونِهِمْ نَاراً) (۳) این نار برای دنیاست آن سین (وَسَیَصْلَوْنَ سَعِیراً) (۴) که پشت سرش است بله بعداً هم یک عذاب دیگر است اما فعلاً دارد آتش می خورد منتها متوجه نیست غرض این است که هیچ دلیلی ما نداریم که این (أَعَدَّ) که فعل ماضی است ما حمل بکنیم که یعنی بعداً این درست نیست و این فرمایش ایشان تام نیست.

ص: ۱۳۷۲

۱- (۳۷) . سوره تکاثر, آیات ۵ و ۶.

۲- (۳۸) . سوره سجده, آیه ۱۲.

۳- (۳۹) . سوره نساء, آیه ۱۰.

۴- (۴۰) . سوره نساء, آیه ۱۰.

بررسی راه های تخفیف یا حل مشکلات و عدم کارآیی در قیامت

مطلب بعدی آن است که (خَالِدِينَ فِيهَا أَبَداً لا يَجِدُونَ وَلِيّاً وَلَا نَصِيراً يَوْمَ تُقَلَّبُ) انسان از سه راه می تواند مشکلش را حل کند یا تمام کارها را دیگری به عهده بگیرد که انسان تحت ولایت او باشد مثل کودک خردسالی که خودش مشکل گشا نیست ولیّ او کارها را انجام می دهد دوم این است که بخشی از کارها را خودش انجام بدهد بخشی از کارها را دیگران به او کمک می رسانند می شود نصرت, نصرت یعنی نصرت, ولایت یعنی ولایت که کاملاً مرزها از هم جداست قسم سوم این است که نه ولیّ دارد نه ناصر ولی دستش را می آورد جلو که اگر تیری می آید سنگی می آید به صورتش نخورد فرمود این سومی هم نیست ما مستقیماً با صورت او کار داریم (يَوْمَ تُقَلَّبُ وُجُوهُهُمْ) این با چه چیزی می خواهد جلوی صورتش را بگیرد دستی در کار نیست دست آنجا قدرت ندارد پس هیچ کدام از راه های سه گانه برای نجات او یا تخفیف عذاب وجود ندارد می ماند راه چهارم, راه چهارم یک راه روانی است این می خواهد عذرتراشی کند بگوید خدایا دیگران باعث شدند می فرمایند دیگران هم در جهنم اند ما آنها را که رها نکردیم می گوید نه, دیگران را دو برابر عذاب بکن برای اینکه آنها باعث شدند می فرماید نه, تو هم دوتا گناه کردی این (رَبَّنَا آتِهِمْ ضِعْفَيْنِ مِنَ الْعَذَابِ) برای همین است پس (لا يَجِدُونَ وَلِيّاً) (یک) (وَلَا نَصِيراً) (دو) (يَوْمَ تُقَلَّبُ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ) (سه) پس هیچ راهی برای تخفیف نیست چهارمی (يَقُولُونَ يَا لَيْتَنَا أَطَعْنَا اللَّهَ وَأَطَعْنَا الرَّسُولَا) می گویند ای کاش ما خب آرزوست دیگر این آرزو آن روز اثر ندارد (يَقُولُونَ يَا لَيْتَنَا أَطَعْنَا اللَّهَ وَأَطَعْنَا الرَّسُولَا) بعد این چهارمی این است (وَقَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكُبَرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلَا) ما را که خب داری عذاب می کنی کار بد کردیم ولی یک عده ما را گمراه کردند (رَبَّنَا آتِهِمْ ضِعْفَيْنِ مِنَ الْعَذَابِ) آنها را دو برابر عذاب بکن که مقداری از نظر روانی ما راحت بشویم.

دلیل عذاب ضعفین کافران و گمراهان

بحث مبسوطش در سوره مبارکه اعراف گذشت لذا اینجا جواب نمی دهد در سوره مبارکه «اعراف» این گفتگو که به میان آمده خدای سبحان به آنها می فرماید شما هم عذابتان دو برابر است; عذاب آنها را دو برابر است دارید می بینید عذاب شما هم دو برابر است, عذاب آنها دو برابر است به خاطر همان که شما گفتید آنها هم خودشان گمراه شدند هم شما را گمراه کردند عذاب ضلالت را دارند و عذاب اِضلال را بله, آنها دو کار کردند دو عذاب دارند الآن هم دو برابر دارند می چشند اما شما هم دو معصیت کردید یکی اینکه خود گناه را مرتکب شدید یکی اینکه رهبران الهی تان را خانه نشین کردید دیگران را به رهبری گرفتید شما یک کار نکردید شما اگر جلوی سقیفه را باز نگذاشته بودید که اهل بیت خانه نشین نمی شدند بنابراین شما دو گناه کردید یکی اینکه خود معصیت را مرتکب شدید یکی اینکه رهبران الهی تان را خانه نشین کردید لذا در سوره مبارکه «اعراف» به آنها پاسخ می دهد آیات ۳۸ و ۳۹ سوره «اعراف» آنها گفتند: (رَبَّنَا هَؤُلاَءِ أَضَلُّونَا فَآتِهِمْ عَذَاباً ضِعْفاً مِنَ النَّارِ) خدا به همین جهنّمیان فرمود: (لِكُلٍّ ضِعْفٌ) شما هم دو عذاب دارید (وَلكِن لاَ تَعْلَمُونَ) شما حساب نمی کنید این مراقبت و محاسبت همین است شما چرا حساب نمی کنید (وَقَالَتْ أُولاَهُمْ لِأُخْرَاهُمْ فَمَا كَانَ لَكُمْ عَلَيْنَا مِن فَضْلٍ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنتُمْ تَكْسِبُونَ) آنها می گویند ما هم دو گناه کردیم شما هم دو گناه کردید ما معصیت کردیم (یک) شما را به این معصیت دعوت کردیم (دو) شما هم دو معصیت کردید یکی اینکه خود کار خلاف را انجام دادید (یک) یکی اینکه رهبران الهی را خانه نشین کردید (دو) بنابراین شما هم دو کار کردید ما هم دو کار «أعاذنا الله من شرور أنفسنا و سيّئات أعمالنا».

«و الحمد لله ربّ العالمين»

آیات ۶۳ تا ۷۱ سوره احزاب ۹۲/۰۲/۳۱

.Your browser does not support the audio tag

(یَسْأَلُکَ النَّاسُ عَنِ السَّاعَةِ قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِندَ اللَّهِ وَمَا یُدْرِیکَ لَعَلَّ السَّاعَةَ تَکُونُ قَرِیباً (۶۳) إِنَّ اللَّهَ لَعَنَ الْکَافِرِینَ وَأَعَدَّ لَهُمْ سَعِیراً (۶۴) خَالِدِینَ فِیهَا أَبَداً لا یَجِدُونَ وَلِیّاً وَلَا نَصِیراً (۶۵) یَوْمَ تُقَلَّبُ وُجُوهُهُمْ فِی النَّارِ یَقُولُونَ یَا لَیْتَنَا أَطَعْنَا اللَّهَ وَأَطَعْنَا الرَّسُولاَ (۶۶) وَقَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَکُبَرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِیلاَ (۶۷) رَبَّنَا آتِهِمْ ضِعْفَیْنِ مِنَ الْعَذَابِ وَالْعَنْهُمْ لَعْناً کَبِیراً (۶۸) یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لاَ تَکُونُوا کَالَّذِینَ آذَوْا مُوسَی فَبَرَّأَهُ اللَّهُ مِمَّا قَالُوا وَکَانَ عِندَ اللَّهِ وَجِیهاً (۶۹) یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَقُولُوا قَوْلاَ سَدِیداً (۷۰) یُصْلِحْ لَکُمْ أَعْمَالَکُمْ وَیَغْفِرْ لَکُمْ ذُنُوبَکُمْ وَمَن یُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزاً عَظِیماً (۷۱))

تساوی مردان و زنان در حرمت نگاه به نامحرم

برخی از مسائل مربوط به مطالب قبل این است که گرچه اینها بحث های فقهی است و در فنّ شریف فقه باید مطرح بشود اما خب گاهی در اثر ضرورت، اینها هم طرح می شود. اصل اوّلی در نگاه این است که چه مرد چه زن مواظب چشمشان باشند نه مرد حق دارد نامحرم را نگاه کند نه زن حق دارد نامحرم را نگاه کند سوره مبارکه «نور» آیه سی به بعد بین زن و مرد از این جهت فرقی نگذاشت در آیه سی فرمود: (قُل لِّلْمُؤْمِنِینَ یَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ) در آیه ۳۱ هم فرمود: (وَقُل لِّلْمُؤْمِنَاتِ یَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ) پس حرمت نگاه و نظر فرقی بین زن و مرد نیست نه مرد حق دارد نامحرم را ببیند نه زن حق دارد نامحرم را ببیند.

ص: ۱۳۷۵

دلیل عدم وجوب پوشش در حدّ زنان برای مردان

مطلب دوم راجع به پوشش است بر مرد, پوشاندن واجب نیست برای اینکه کارهای جامعه به دست اوست او اگر بخواهد سر و صورتش را بپوشاند دستش را بپوشاند نمی تواند کار انجام بدهد پس وجوب سَتْر بر مرد نیست یعنی صورتش را بپوشاند مویش را بپوشاند دستش را بپوشاند _ نه این طوری که متأسفانه الآن رواج پیدا کرده دست یعنی همین مچ و تا زند و اینها _ بر او واجب نیست بپوشاند چون باید کار بکند اما بر زن لازم است که بپوشاند که مبادا در معرض نگاه قرار بگیرد لذا فرمود موی سر و گردن و گریبان را کاملاً بپوشاند (وَلْیَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَی جُیُوبِهِنَّ) (۱) یعنی از سر تا گریبان همه را باید بپوشاند.

نبود تلازم بین عدم وجوب ستر وجه و کفّین و جواز نظر

مسئله وجه و کفّین را برخی ها استثنا کردند اما استثنا در وجوب ستر است نه جواز نظر یعنی اگر برخی از فقها(رضوان الله علیهم) فتوا دادند که بر زن پوشاندن صورت واجب نیست معنایش جواز نظر به صورت زن نیست مثل اینکه بر مرد پوشاندن صورت واجب نیست و زن حقّ نگاه ندارد این (وَقُل لِّلْمُؤْمِنَاتِ یَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ) زن ها نمی توانند مردها را نگاه کنند حالا پیرزن در همان سوره مبارکه «نور» فرمود قواعدِ از نساء کهنسال ها حرجی بر آنها نیست آیه شصت سوره مبارکه

«نور» این بود (وَالْقَوَاعِدُ مِنَ النِّسَاءِ اللَّاتِی لاَ یَرْجُونَ نِکَاحاً فَلَیْسَ عَلَیْهِنَ جُنَاحٌ أَن یَضَعْنَ ثِیابِهنَّ) البته (وَأَن یَسْتَعْفِفْنَ خَیْرٌ لَهُنَّ) غرض آن است که اگر برخی از فقها فتوا دادند که پوشاندن صورت بر زن واجب نیست معنایش جواز نظر نامحرم به صورت زن نیست مثل اینکه پوشاندن صورت بر مردِ جوان واجب نیست ولی نگاه زن به او هم جایز نیست غرض, تلازم بین عدم وجوب سَتْر و جواز نظر نیست.

۱- (۱) . سوره نور, آیه ۳۱.

بیان مقدار نگاه مجاز زن و مرد نسبت به هم

پرسش:... پاسخ: بله انسان که شکسته نگاه می کند اگر یک وقت هم چشمش افتاد آن نگاهِ تیز نیست حذف متعلّق هم یدلّ علی العموم و بحث هم درباره زن و مرد است معنایش این نیست که آسمان را نگاه نکنید زمین را نگاه نکنید این غضّ بصر راجع به طرف مقابل است معنایش این نیست که وقتی راه می روید جلویتان را خوب نگاه نکنید آسمان را نگاه نکنید درخت را نگاه نکنید این بر اساس تناسب حکم و موضوع, راجع به زن و مرد است هم زن نگاهش را بشکند نه اینکه چشمش را ببندد راه برود با نگاه بسته و ضعیف حرکت کند که کنایه از آن است که باید کار خودش را انجام بدهد آسمان و زمین و راه و زندگی خودش را ببیند نامحرم را نبیند آن مرد هم همین طور است.

پرسش... پاسخ: بله دیگر بر اساس تناسب حکم و موضوع این است گرچه حذف متعلّق نشانه عموم است برای اینکه تناسب حکم و موضوع راجع به نامحرم است منتها طرزی هم حرکت کند که اگر یک وقت نگاهش افتاد, گرفتار نشود این مسئله اول بود.

دلیل نبود تلازم بین عدم وجوب ستر وجه و کفّین و جواز نظر

فرع دوم این است که اگر برخی از فقها از مسئله (وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَى جُيُوبِهِنَّ) که ظاهرش این است از سر تا گریبان را بپوشاند اینها صورت را استثنا کردند معنایش این نیست که چون پوشاندن صورت واجب نیست نگاه نامحرم هم جایز است این تلازم نیست به دلیل اینکه بر مرد پوشاندن صورت واجب نیست ولی زن حقّ نگاه ندارد مخصوصاً جوان, در آن آیه شصت هم که زن های پیر را استثنا کرده خب مردان پیر هم از این جهت استثنا می شوند اگر مرد پیر را نگاه کند مشکلی نیست پس (وَالْقَواعِدُ) از نساء حکم خاصّ خودشان را دارند این مربوط به مسئله نگاه و پوشاندن و امثال ذلک.

تبیین مصادیق وجوب صلوات

اما آنچه مربوط به صلوات است صلوات را ذات اقدس الهی به ما فرمود که بر پیامبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) صلوات بفرستید خصوصیّاتش را روایات مشخص کرده مثل سایر مطلقاتی که درباره نماز و روزه و حج و زکات هست ولی خصوصیاتش را روایات مشخص کرده که فرمود بگویید: «اللهمّ صلّ» (۱) حالا این رجحان صلوات که مطلق است مورد وجوبش شب و روز نُه حالت است یعنی نماز صبح یک بار, نماز ظهر دو بار, نماز عصر دو بار جمعاً می شود پنج بار, نماز مغرب دو بار می شود هفت بار و نماز عشاء هم می شود دو بار جمعاً می شود نُه بار این نُه بار شب و روز واجب است وقتی میلیون ها نفر مشمول این تکلیف باشند میلیون ها حکم تکلیفی است پس نمی شود گفت این آیه نازل شده است یک مصداق دارد نه خیر, مصادیق فراوان فی اقطار الأرض دارد چون زمین کُروی است در هر وقتی بالأخره برخی مشغول نماز هستند «فی مشارق الأرض و مغاربها» پس میلیاردها مصداق دارد نمی شود گفت این آیه آمده یک مصداق داشت.

محفوظ بودن رجحان صلوات در تمام لحظات عمر

مطلب دیگر اینکه آن رجحانش سر جایش محفوظ است مثل اینکه حج در تمام مدت عمر یک بار واجب است برای مستطیع ها اما برای غیر مستطیع و همچنین مستطیع ها بعد از انجام فریضه این رجحانش سر جایش محفوظ است در طول سال ها، عمره همین طور است پس گاهی بعضی از احکام در تمام مدت عمر یک بار واجب است مصادیق مستحبّه اش فراوان است یا سالی یک بار است مصادیق مستحبّه دیگر دارد یا هفته ای یک بار است مصادیق مستحبّه ای دارد در جریان مسائل مالی هم همین طور است این صلوات, واجبش در آن نُه مورد است مستحبّش هم که مصادیق فراوانی دارد.

ص: ۱۳۷۸

۱- (۲) . سعد السعود(سید بن طاووس)، ص۲۰۴، التفسیر الکبیر، ج۲۵، ص۱۸۲.

روایات بیان کننده کیفیت صلوات

پرسش:... پاسخ: حالا آن بلند فرستادن یک راه دیگری دارد ولی بالأخره در اماکن عمومی در حرم ها در حضور پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) مخصوصاً فرمود صدایتان را بلند نکنید (لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ) (۱) حالا یک مسئله است که کیفیت فرستادن صلوات بلند باشد یا نه, جهر باشد یا اخفات آن یک مطلب است مثنی باشد یا فرادا آن یک مطلب است ولی اصلِ تکرّر واجبش شب و روز بر هر فرد مکلّف نُه بار و میلیون ها مکلّف در عالَم وجود دارد بر اساس کرویّت زمین هر لحظه یک جا, جای نماز است پس مرتب این صلوات دارد اجرا می شود, گاهی هم عمری یک بار واجب است بقیه می شود مستحب مثل حج و امثال ذلک اما کیفیتش را البته باید روایات بگویند مثل کیفیت نماز و زکات و روزه را هم روایات مشخص کرده.

دلالت صریح آیات قرآنی بر امر شدن پیامبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) به صلوات بر مؤمنین

مطلب دیگر اینکه درباره پیغمبر و اهلش(علیهم الصلاه و علیهم السلام) روایات داریم اما درباره مؤمنین که فرمود: (هُوَ الَّذِی يُصَلِّی عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُم مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ) (۲) در همین سوره مبارکه «احزاب» که فرمود او بر شما که مؤمن هستید صلوات می فرستد به دیگران دستور نرسیده که شما هم بر مؤمنین صلوات بفرستید درباره سلام وارد شده است که «السلام علینا و علی عباد الله الصالحین» (۳) اما درباره صلوات فقط خطاب به وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) بالصراحه آمده که شما بر اینهایی که وجوهاتشان را ادا می کنند خدماتی دارند صلوات بفرستید در سوره مبارکه «توبه» در دو بخش، صلوات رسول مطرح است یکی در هنگام گرفتن وجوه شرعی مثل زکات، آیه ۱۰۳ سوره مبارکه «توبه» این بود (خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِم بِهَا وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ) یکی هم در همان سوره مبارکه «توبه» آیه ۹۹ این است (وَمِنَ الْأَعْرَابِ مَن يُؤْمِنُ بِاللّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ وَيَتَّخِذُ مَا يُنفِقُ قُرُبَاتٍ عِندَ اللّهِ وَصَلَوَاتِ الرَّسُولِ) یعنی برخی از مؤمنین اند که قدم های خیر برمی دارند کمک های مالی می کنند لوجهین: یکی قربه الی الله, یکی شمولاً لصلوات الرسول هم قربه الی الله نصیبشان می شود هم صلوات پیامبر شامل حالشان می شود مستحضرید که جریان «الصلاه قربان کلّ تقی» (۴) همین تعبیر درباره زکات هم آمده (۵) یعنی نماز, وسیله تقرّب نمازگزار به خدای سبحان است زکات و صدقه و ادای وجوهات شرعی هم وسیله تقرّب آن مؤدّی به ذات اقدس الهی است اینجا فرمود این کارِ خیر هم مایه قُربات عند الله است هم مایه بهره مندی از صلوات رسول حالا ـ چه انسان به خود حضرت عطا بکند چه کارِ خیر، آن آیه ۱۰۳ که فرمود: (خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ) آن خطابش مشخص است اما این آیه ۹۹ فرمود: (وَمِنَ الْأَعْرَابِ مَن يُؤْمِنُ بِاللّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ وَيَتَّخِذُ مَا يُنفِقُ قُرُبَاتٍ عِندَ اللّهِ وَصَلَوَاتِ الرَّسُولِ) یعنی برخی ها هستند ــ اعراب که خصوصیّتی ندارند ــ که اینها خدماتی انجام می دهند لوجهین یکی قربه الی الله یکی هم نِیلاً لصلوات الرسول البته صلوات رسول هم برای تحصیل همان تقرّب است لذا در بخش بعدی فقط مفرد ذکر شده دیگر سخن از دو چیز نیست (قُرُبَاتٍ عِندَ اللّهِ وَصَلَوَاتِ الرَّسُولِ أَلَا إِنَّهَا قُرْبَةٌ لَهُمْ سَيُدْخِلُهُمُ اللّهُ فِي رَحْمَتِهِ إِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ).

۱- (۳) . سوره حجرات, آیه ۲.

۲- (۴) . سوره احزاب, آیه ۴۳.

۳- (۵) . الکافی, ج۳, ص۳۳۸.

۴- (۶) . الکافی, ج۳, ص۲۶۵; نهج البلاغه, حکمت ۱۳۶.

۵- (۷) . الکافی, ج۵, ص۳۷; نهج البلاغه, خطبه ۱۹۹.

ضرورت تأسّی به پیامبر, دلیل در فرستادن صلوات بر مؤمنین

اگر ما بنا شد که به وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) تأسّی بکنیم می شود بر مؤمنین, اولیای الهی, علما, صدیقین, صلحا, شهدا هم صلوات فرستاد اینکه وقتی خواجه نصیر نام مبارک سیّد مرتضی را در درس می برد مطلبی را از سید مرتضی نقل می کرد می گفت «صلوات الله علیه» برای رفع اعجاب شاگردانش می گفت «کیف لا یصلّی علی المرتضی» (۱) غرض این است که این امکانش هم هست و البته تأدّبش این است که رجائاً این کارها انجام بشود.

پرسش:... پاسخ: بله این به همان قرینه داخلی است برخی ها خواستند از این تکرّر نجات پیدا کنند لذا با ضمیر خواستند حل کنند با اینکه با ضمیر هم مسئله حل نمی شود به خاطر همین قرینه داخلی که لا یلزم الدور, گفتند خودِ این مستثناست.

بررسی نسخ آیه (لَا یَحِلُّ لَکَ النِّسَاءُ) در نظر امامیه

این آیه (لَا یَحِلُّ لَکَ النِّسَاءُ) هم که ملاحظه فرمودید این هم یک بحث عمیق فقهی دارد که این در کتاب های فقهی در آیات الأحکام در بحث خصائص النبی البته مطرح است. مرحوم جمال الدین مقداد سیوری ایشان می فرمایند این آیه ۵۲ که دارد (لَا یَحِلُّ لَکَ النِّسَاءُ مِن بَعْدُ) قیل که نسخ شده است به وسیله آیه پنجاه که (یَا أَیُّهَا النَّبِیُّ إِنَّا أَحْلَلْنَا لَکَ) علی وجهٍ بعد می فرماید «و هو فتوی اصحابنا» اصحاب ما امامیه نظرشان این است و به وسیله آیه (تُرْجِی مَن تَشَاءُ مِنْهُنَّ) که دو تفسیر داشت علی الوجه الأول بعد می فرمایند گرچه این دو آیه قرائتاً قبل از آیه (لَا یَحِلُّ) هستند ولی نزولاً بعد از این واقع شدند. (۲)

۱- (۸) . الکنی و الألقاب, ج۲, ص۴۸۲.

۲- (۹) . کنزالعرفان, ج۲, ص۲۴۴.

تبیین وجوه ثلاثه در تفسیر (بَعدُ) در آیه (لَا یَحِلَّ لَکَ النِّسَاءُ)

مطلب بعـدی آن است که سه وجه در این (لَا یَحِلُّ لَکَ النِّسَاءُ) هست ایشان بعد از ذکر آن نص, این سه وجه را ذکر می کند بعـد می فرمایـد این هم فقط فایـده علمی دارد برای اینکه ما حالا وقتی گفتیم نسخ شده است هیچ کدام از آن وجوه ثلاثه راه ندارد. (لَا یَحِلُّ لَکَ النِّسَاءُ مِن بَعْدُ) وجه اول این است که بعد از این نُه همسری که داری از این به بعد دیگر زن بر شما حلال نیست این وجه اول, دوم اینکه (لَا یَحِلُّ لَکَ النِّسَاءُ مِن بَعْدُ) یعنی بعـد این آیه (إِنَّا أَحْلَلْنَا لَکَ) سوم اینکه (لَا یَحِلُّ لَکَ النِّسَاءُ مِن بَعْدُ) یعنی بعد از آن محرّماتی که در سوره «نساء» آمده که این دیگر خصیصه ای برای پیغمبر نیست روایتی که از وجود مبارک امام صادق(سلام الله علیه) رسیده است این سومی را تأیید می کند بعد می فرماید چون فتوای اصحاب ما این است که این آیه منسوخ است به آیه (إِنَّا أَحْلَلْنَا لَکَ) هیـچ کـدام از این سه وجه صـبغه فقهی ندارد فقط یک اثر علمی دارد که چنین چیزی گفته شده, بعد می گوید روایتی که از وجود مبارک امام صادق(سلام الله علیه) رسیده است ضعیف است چون موافق با اجماع اصحاب نیست بنابراین چه در اصلِ ازدواج که طلاق بدهـد همسر دیگر بگیرد یا معامله ای را فسخ کند و اَمه دیگر بخرد هیـچ کـدام از اینها محـدودیتی ندارد این طبق نظر مرحوم جمال الدین سیوری در کنزالعرفان است (1) البته چون حکم فقهی است و جزء خصائص النبی است از دو نظر باید جداگانه در فقه بحث بشود.

ص: ۱۳۸۱

۱- (۱۰) . کنزالعرفان, ج۲, ص۲۴۵.

مسئله قیامت فرمود اینها چهارتا مشکل دارند اینها که حجّت الهی بر اینها تمام شده است هیچ راهی برای عذرخواهی و برگشت اینها نگذاشتند اینها چهارتا مشکل جدّی دارند یکی اینکه این خطر قطعی را دیگری برای اینها حل نمی کند هیچ ولایتی ندارند برای اینکه از تحت ولایت هر ولیّ ای بیرون آمدند (لا یَجِدُونَ وَلِیّاً) این نکره در سیاق نفی است که کسی مشکل اینها را حل بکند بالقول المطلق نیست دوم اینکه نصیر ندارند نصرت همان طوری که قبلاً ملاحظه فرمودید این است که بخشی از کار را خود آدم انجام بدهد بخش دیگر را معین و معاون او به عهده بگیرد این را می گویند نصیر آن اوّلی را می گویند ولیّ, فرمود اینها نصیر هم ندارند. سوم اینکه اگر کسی هیچ پناهگاهی نداشت وقتی خطری پیش آمد بالأخره با دست جلوی چشمش را می گیرد جلوی صورتش را می گیرد چون مهم ترین عضو چشم و صورت اوست آسیب نبیند فرمود این عذاب ما مستقیماً با چشم و صورت او کار دارد دست و پای او بعد گرفتار می شوند و هیچ قدرتی ندارند که با دستشان جلوی صورتشان را بگیرند (یَوْمَ تُقَلَّبُ وُجُوهُهُمْ) ما تنگاتنگ اول به صورتشان حمله می کنیم چهارم اینکه اگر بخواهند مشکل روانی شان را حل کنند بگویند عده ای باعث شدند که ما به دام افتادیم این هم راه حل ندارد برای اینکه اگر حجّت الهی بالغ نشود که کسی معذّب نمی شود این چهارمی هم مشکل آنها را حل نمی کند برای اینکه اگر اینها بگویند (رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكُبَرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلاَ ۞ رَبَّنَا آتِهِمْ ضِعْفَيْنِ مِنَ الْعَذَابِ وَالْعَنْهُمْ لَعْناً كَبِيراً) این در سوره مبارکه «اعراف» همین مطلب مبسوطاً گذشت که آنجا خود آن کُبراء به اینها می گویند خب رهبران الهی هم بودند شما می خواستید حرف آن ها را گوش بدهید آیه ۳۸ سوره مبارکه «اعراف» این بود: (قَالَ ادْخُلُوا فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِكُم مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ فِي النَّارِ كُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعَنَتْ أُخْتَهَا حَتَّى إِذَا ادَّارَكُوا فِيهَا جَمِيعاً) سابق و لاحق هر دو به آتش افتادند (قَالَتْ أُخْرَاهُمْ لِأُولاَهُمْ) این متأخّرین درباره پیشکسوتانشان می گویند (رَبَّنَا هٰؤُلاَءِ أَضَلُّونَا) خدایا اینها ائمه کفر بودند اینها ما را گمراه کردند (فَآتِهِمْ عَذَاباً ضِعْفاً مِنَ النَّارِ) آن گاه خدای سبحان می فرماید: (لِكُلٍّ ضِعْفٌ وَلٰكِن لاَ تَعْلَمُونَ) آنها عذابشان دو برابر است شما هم عذابتان دو برابر است یک عذاب برای اصلِ ارتکاب گناه است عذاب دوم آنها برای اینکه شما را گمراه کردند عذاب دوم شما برای اینکه شما با داشتن رهبران الهی به دنبال اینها راه افتادید پس شما هم دو گناه دارید منتها حساب نکردید (قَالَ لِكُلٍّ ضِعْفٌ وَلٰكِن لاَ تَعْلَمُونَ) این است که در آن آیه سوره مبارکه «اعراف» حجت را خدای سبحان تمام کرده دیگر اینها راهی ندارند.

بی مورد بودن سؤال از زمان برپایی قیامت

مطلب بعدی آ ن است که در جریان قیامت که فرمود: (يَسْأَلُكَ النَّاسُ عَنِ السَّاعَةِ) در خیلی از موارد است که آنها سؤال می کنند قیامت چه وقت قیام می کند فرمود هیچ کسی وقت قیامت را نمی داند وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) فرمود قیامت علمش نزد خداست لکن طرزی این آیات تنظیم شده است که گویا الآن ما در کشتیِ قیامت نشسته ایم این کشتی قیامت یک وقت لنگر می اندازد این سؤال را چه کسی کرده چه کسی یادشان داده این طور سؤال بکنند سؤال این است که چه وقت ساعت, لنگر می اندازد (أَيَّانَ مُرْسَاهَا) (۱) مُرسا یعنی لنگر, الآن این کشتی وجود دارد (یک) روی دریا حرکت می کند (دو) در حال حرکت است (سه) یک وقت هم باید لنگر بیندازد (چهار) این سؤال از کجا برخاست چه کسی سؤال کرد چه کسی یادشان داد شما این طور سؤال بکنید سؤال سائلان درباره قیامت این است که پیامبرا! این قیامت چه وقت لنگر می اندازد (أَيَّانَ مُرْسَاهَا) چه وقت لنگر می اندازد چه کسی حالا یادشان داده این طور تعبیر بکنند معلوم می شود قیامت موجود است مثل کشتی است که در دریاها دارد حرکت می کند ما هم در این کشتی نشسته ایم این کشتی یک وقت لنگر می اندازد می گوید آقایان پیاده شوید این یعنی چه؟!

قدرت لایزال الهی مانع ورود در بعضی از حریم ها

گاهی انسان به آیاتی می رسد که اصلاً به خودش اجازه ورود در آن حریم را نمی دهد (وَمَا أَمْرُ السَّاعَةِ إِلَّا كَلَمْحِ الْبَصَرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ) (۲) قبلاً هم این بحث گذشت که کاری از این مهم تر در عالَم قابل فرض نیست آن کار این است که کلّ این نظام برچیده بشود دوباره ساخته بشود کاری از این بزرگ تر در عالم فرض دارد قیامت وقتی بخواهد قیام کند (إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْ ءٌ عَظِيمٌ) (۳) چطور قیام می کند (يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّماوَاتُ) (۴) یعنی «تبدّل السماوات غیر السماوات, تبدّل الأرض غیر الأرض» این دو کار است یعنی کلّ این نظام مِن العرش الی الفرش اینها به هم می خورد دوباره ساخته می شود فرمود این یک لحظه است (وَمَا أَمْرُ السَّاعَةِ إِلَّا كَلَمْحِ الْبَصَرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ) این است که اصلا به ذهن در نمی آید به حساب در نمی آید. در سوره مبارکه «جن» وقتی مسئله معاد را مطرح فرمود, آیه ۲۴ به بعد سوره مبارکه «جن» این است (حَتَّى إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ أَضْعَفُ نَاصِراً وَأَقَلُّ عَدَداً قُلْ إِنْ أَدْرِي أَقَرِيبٌ مَّا تُوعَدُونَ أَمْ يَجْعَلُ لَهُ رَبِّي أَمَداً) به اینها بگو آنچه شما وعید داده می شوید من نمی دانم نزدیک است یا مدتی باید بگذرد این مسئله معاد است بعد فرمود: (عَالِمُ الْغَيْبِ) این غیب الف و لامش یا جنس است که معاد را هم شامل می شود یا الف و لامش عهد است عهد ذکری, عهد ذهنی که قدر متیقّنش همین معاد است عالِم به (الْغِيْبِ) است اگر (الْغَيْبِ) جنس بود معاد را شامل می شود اگر عهد ذکری و ذهنی بود خصوص معاد است (عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَداً إِلَّا مَنِ ارْتَضَى مِن رَّسُولٍ).

۱- (۱۱) . سوره اعراف, آیه ۱۸۷.

۲- (۱۲) . سوره نحل, آیه ۷۷.

۳- (۱۳) . سوره حج, آیه ۱.

۴- (۱۴) . سوره ابراهیم, آیه ۴۸.

روشن بودن مسئله معاد برای پیامبر و اهل بیت(علیهم السلام)

بنابراین اگر ذات مقدس پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) هست او که به (دَنَا فَتَدَلَّی) (۱) رسیده ظاهر عالَم, باطن عالم, گذشته عالم, آینده عالم مشهود اوست او که می فرماید: «لو کُشف الغطاء ما ازددت یقینا» (۲) آن را می بیند, بنابراین برای آن ذوات قدسی مسئله معاد و قیامت روشن است که علمِ اینها در آن محدوده به اذن خدا توسعه دارد اما بالأخره برای توده مردم قابل حل نیست برای خیلی از خواص قابل حل نیست و دانستنش هم برای انسان خطر دارد می گوید ممکن است من حالا وقتی درازمدت است هنوز فرصت داریم آخر من توبه می کنم در حالی که به تعبیر سیدناالاستاد مرحوم علامه طباطبایی اگر کسی این استغفار را وسیله گناه قرار بدهد بگوید گناه می کنیم بعد هم استغفار می کنیم این دو گناه کرده یکی خود گناه را مرتکب شده یکی اینکه حریم استغفار را حفظ نکرده استغفار را به استهزا گرفته حالا گناه می کنیم بعد استغفار می کنیم حالاـ پیر شدیم بعد توبه می کنیم این گرفتار دو گناه است این طور نیست که حریم استغفار را حفظ نکرده باشد گناه نکرده باشد غرض این است که چنین چیزی هم هست حالاـ آنها نه مقدور ماست نه ما مکلّفیم آنها را بفهمیم ولی اجمالاً احتمال علمی آنها را می دهیم برای اینکه ظاهر آیات سوره «جن» این است که (عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَداً إِلَّا مَنِ ارْتَضَى) بنابراین اگر اهل بیت بفرمایند ما مسئله معاد را می دانیم ظاهر آیه قرآن تأیید می کند براهین عقلی هم البته ناظر به این قسمت است و حمایت می کند.

۱- (۱۵) . سوره نجم, آیه ۸.

۲- (۱۶) . غررالحکم و دررالکلم, ص۱۱۹, ح۲۰۸۶.

فهم دقایق قرآن در انحصار پیامبر و اهل بیت(علیهم السلام)

پرسش:... پاسخ: آنها می گویند اصلِ قرآن را نمی فهمیم, آن دقایق را هیچ کس نگفت می فهمیم, دقایق را غیر از اهل بیت کس دیگری نمی تواند بفهمد برای اینکه این قرآن کریم مثل حبل مَتینی است که یک طرفش به دست خداست یک طرفش به دست ما، این اول سوره مبارکه «زخرف» دارد که (إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآناً عَرَبِيّاً لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ) (۱) پس کاملاً ما قرآن را می فهمیم برای اینکه برای علمِ ما نازل کرده مراحل نازله اش را می فهمیم, میانی اش را می فهمیم, بالاترش را می فهمیم تا آنجا که مکلّفیم باید بفهمیم و معتقد بشویم و متخلّق بشویم و عمل بکنیم می فهمیم اما آن اوج مراتب که فرمود آن قلّه اش نزد ماست آن نه عِبری است نه عربی نه سریانی, نه تازی, نه فارسی (وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيٌّ حَكِيمٌ) (۲) بله ما آنجا را نمی فهمیم, دسترسی به آن هم نداریم راه هم به آن نداریم مأمور هم نیستیم مکلّف هم نیستیم اما این بخشی که فرمود: (لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ) کاملاً می فهمیم برای ما حجّت الهی هم روشن است.

پیامبر و اهل بیت(علیهم السلام) عالِم به غیبِ نسبی با تعلیم الهی

پرسش:... پاسخ: خب آ ن غیبی که هست بالأخره به اعلام الهی است.

پرسش: غیب نِسبی هست یا نه؟

پاسخ: غیب نسبی را به تعلیم الهی می دانند نه از خودشان فرمود: (عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَداً إِلَّا مَنِ ارْتَضَى) در بعضی از روایات هم ائمه(علیهم السلام) اشاره کردند ما هم جزء مرتضی هستیم (۳) غرض آن است که کسی از نزد خود به غیب علم داشته باشد این نیست اما (فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَداً إِلَّا مَنِ ارْتَضَى مِن رَّسُولٍ) و نبیٍّ و ولیٍّ و امامٍ و صدیقٍ و صالحٍ و شهیدٍ آن غیب های مراحل نازله و وُسطا آن البته ممکن است این اظهارش یعنی آگاه کردنش به عنایت الهی است.

ص: ۱۳۸۵

۱- (۱۷) . سوره زخرف, آیه ۳.

۲- (۱۸) . سوره زخرف, آیه ۴.

۳- (۱۹) . الخرائج و الجرائح, ج ۱, ص ۳۴۳.

بنابراین احتمال اینکه وجود مبارک حضرت بداند هست عمده آن است که ما الآن در کشتی قیامت هستیم این کشتی متحرّک است و کشتی بـان هم این را دارد رهبری می کنـد یـک وقت هم لنگر می انـدازد (أَیَّانَ مُرْسَاهَا) این از دقیق ترین سؤال هایی است که درباره مسئله معاد مطرح است.

بررسی محدوده ممنوعیت رنجش پیامبر و اهل بیت(علیهم السلام)

بعـد از این بیانات فرمود: (یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لاَ تَکُونُوا کَالَّذِینَ آذَوْا مُوسَـی) در سوره مبارکه «صف» هم هست (۱) فرمود نظیر امت های گذشـته نباشـید نظیر بنی اسرائیل نباشید که پیامبرشان را رنجاندند شما هم در جریان همسر زید دهنتان باز باشد هر حرفی را بزنید این طور نباشد اینها روح مطهّر پیامبر را می رنجاند آزار می کند نظیر یهودیانی نباشـید که پیامبرشان را آزار کردند (لاَ تَکُونُوا کَالَّذِینَ آذَوْا مُوسَـی فَبَرَّأَهُ اللَّهُ مِمَّا قَالُوا) آنچه درباره حضـرت موسی(سلام الله علیه) گفتند ذات اقدس الهی موسـای کلیم را تبرئه کرده آ نهـا را هم قهراً تنبیه کرده فرمود مواظب زبانتان باشـید (فَبَرَّأَهُ اللَّهُ مِمَّا قَالُوا وَکَانَ عِنـدَ اللَّهِ وَجِیهاً) موجّه بود حالا ـ این اختصاصـی به پیامبر(صـلّی الله علیه و آله و سلّم) دارد؟ فرمود نه, (یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَقُولُوا قَوْلاً سَدِیـداً) از گناه پرهیز کنیـد (یک) و حرفِ مُتقن و محکم بزنیـد (دو) این قول در مقابل فعل نیست اینکه در سوره «ق» دارد (مَا یَلْفِظُ مِن قَوْلٍ إِلَّا لَدَیْهِ رَقِیبٌ عَتِیدٌ) (۲) این قول در مقابـل فعـل نیست بلکه «ما یلفظ من قولٍ, ما یکتب من کتابٍ, ما یَفعل مِن فعـلٍ الاّ ـ لـدیه رقیب عتیـد» انسان «لا یقوم و لا یقعـد الاّ لـدیه رقیب عتیـد» منتها حالا قول را به عنوان شاخص ذکر کردنـد. فرمود قولِ سدیـد داشته باشـید یعنی فعل سدیـد داشـته باشـید قول اگر صدق و حق باشد سدید است اگر کذب و باطل باشـد خفیـف و تهی مغز است در قیـامت اعمـال برخی هـا, ترازوی بعضـی هـا سـبک است (خَفَّتْ مَوَازِینُهُ) (۳) برای اینکه افعـال و حرف هـای سـنگین ندارنـد قول سدیـد آن است که مطابق با حق باشـد مستحضـرید که حق, برای خیر بودن و صـلاح و فلاح بودن تمام الموضوع است اما صـدق, تمام الموضوع نیست مقتضـی خیر است برای اینکه گاهی صـدق است اما خیر نیست آن کسـی که غیبت می کنـد کارش صـدق است آن کسـی که نمّامی می کند کارش صدق است لکن حق نیست صدق باید حق باشد عمل باید عدل باشد اگر عدل بود خیر است اگر حق بود خیر است و مانند آن.

ص: ۱۳۸۶

۱- (۲۰) . سوره صف, آیه ۵.

۲- (۲۱) . سوره ق, آیه ۱۸.

۳- (۲۲) . سوره اعراف, آیه ۹؛ سوره مومنون, آیه ۱۰۳؛ سوره قارعه, آیه ۸.

راهکار رسیدن به تابعیت از خدا و پیامبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) در رسیدن به فوز عظیم

فرمود قول سدید داشته باشید اگر این کارها را کردید گفتارتان, رفتارتان مُتقن و علمی بود بی برهان نبود بی دلیل نبود آنجا هم که دلیل دارید نظم جامعه را, امنیت جامعه را, امانت جامعه را, عِرض و آبروی جامعه را حفظ کردید خدا چند کار می کند یکی اینکه بالأخره شما اعمالی که دارید این اعمالتان که صد درصد درست نیست برخی از اعمالتان مشکل دارد ذات اقدس الهی این اعمالتان را اصلاح می کند فرمود: ﴿يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ﴾ (یک) اگر شما این کارها را کردید یعنی قول سدید داشتید نوشته هایتان عالمانه بود گفتارتان, تبلیغتان محقّقانه بود ﴿يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ﴾; دو: ﴿وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ﴾ اگر لغزشی داشتید آن لغزش ها را خدا می آمرزد این دو کار را می کند بعد مژده هم داد که ﴿وَمَن يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزاً عَظِيماً﴾ شما که با قول سدید تابع خدا و پیامبرید ذات اقدس الهی به شما فوز عظیم عطا می کند فوز عظیم وقتی خدا آن را به عظمت یاد کند معلوم می شود خیر دنیا و آخرت را به همراه دارد.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۷۰ تا ۷۳ سوره احزاب ۹۲/۰۳/۰۱

.Your browser does not support the audio tag

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَقُولُوا قَوْلاً سَدِيداً (۷۰) يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَمَن يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزاً عَظِيماً (۷۱) إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَن يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُوماً جَهُولاً (۷۲) لِيُعَذِّبَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ وَيَتُوبَ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَكَانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِيماً (۷۳))

ص: ۱۳۸۷

بیان بعضی از سنّت های الهی در جامعه

در جریان سنّت الهی چند چیز را قرآن کریم سنّت پروردگار می داند یکی اصلِ دین که هیچ جامعه ای بدون دینِ الهی نخواهد بود چون (إِنَّ الدِّينَ عِندَ اللّهِ الْإِسْلَامُ) (۱) اصلِ دین جزء سنّت های الهی است که (فَلَن تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَلَن تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَحْوِيلًا) (۲) برای هر عصر و مصری برای هر پیامبر و رسولی, منهاج و شرعه ای است که این هم جزء سنن الهی است زیرا در اثر تغیّر زمان و دگرگونی شرایط, منهاج و شریعت عوض می شود گرچه اصل دین محفوظ است که (لِكُلٍّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجاً) (۳) این هم جزء سنن الهی است اگر شریعت و منهاج تغییر می کند معنایش تغییر سنّت الهی نیست چون خود تنوّع شریعت و منهاج جزء سنّت حق است پروردگار برای هر دوره ای برای هر پیامبر و رسولی شریعت و منهاج قرار داده است این جزء سنت های الهی است نه آن سنّت اوّلی که اصل دین است تغییر می کند نه این سنّت دومی که (لِكُلٍّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجاً) عوض می شود.

مطلب بعدی آن است که تمام این برکاتی که البته برای هر عصر و مصری حاصل می شود به برکت حجّت آن زمان است و تمام برکاتی که امروز نصیب امت های اسلامی می شود روشن است که به برکت وجود مبارك ولیّ عصر(ارواحنا فداه) است.

تبیین معنای (وَلْيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً)

مطلب سوم هم این است که اینکه در آیات قبل گذشت (وَلْيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً) (۴) یعنی شما در عین حال که (رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ) (۵) هستید نسبت به یکدیگر مهربانید نسبت به دیگران (أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ) (۶) باشید معنای (أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ) این نیست که حمله بکنید معنایش این است که (وَلْيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً) این امر غایب است یعنی شما طرزی باید قدرتمند, مقاوم و شجاع باشید که بیگانگان در شما نفوذ نکنند و احساس عظمت بکنند مثل اینکه هیچ کس به جنگ قلّه دماوند نمی رود برای اینکه این کوه ستبر به قدری برجسته است که ممکن نیست کسی با بیل و کلنگ بتواند آن را خراب کند نفرمود «اغلظوا علیهم» که امر حاضر باشد فرمود: (وَلْيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً) آن قدر مقاوم آن قدر نترس آن قدر شجاع آن قدر متّحد باشید که بیگانه در شما طمع نکند این معنای (وَلْيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً) است که سؤال شد.

۱- (۱) . سوره□ آل عمران, آیه□ ۱۹.

۲- (۲) . سوره□ فاطر, آیه□ ۴۳.

۳- (۳) . سوره□ مائده, آیه□ ۴۸.

۴- (۴) . سوره□ توبه, آیه□ ۱۲۳.

۵- (۵) . سوره□ فتح, آیه□ ۲۹.

۶- (۶) . سوره□ محمد, آیه□ ۲۹.

ناتوانی فیض رسانی دانی بر عالی با صلوات

مطلب چهارم هم که سؤال شد این است که هیچ دانی واسط بین عالی و اعلا نیست یعنی این صلواتی که ما می فرستیم این باعث بشود که ما علّت وسطی بشویم حدّ وسط بشویم سبب بشویم بین اعلا که ذات اقدس الهی است و عالی که اهل بیت اند ما مجرای فیض باشیم فیضی به وسیله ما به اهل بیت(علیهم السلام) برسد این ممکن نیست این فرقی ندارد که دانی بین خدا و پیغمبر واسطه باشد این باطل است بین خدا و امام واسطه باشد باطل است بین خدا و ولیّ ای از اولیای الهی که از او برتر است واسطه باشد این هم باطل است حالا اختصاصی به معصومین ندارد حالا ما درود بفرستیم به وجود مبارک زینب کبرا یا قمر بنی هاشم(سلام الله علیهما) که ما واسط و علت وسط و سبب باشیم به سبب ما فیضی از خدا به اینها برسد این نیست بنابراین چون برهان عقلی, جامع است همه این چهار قسم را مِن النبوّه و الرساله و الامامه و الولایه شامل می شود.

رسیدن فیض عبادت دانی به عالی از باب پایه گذاران سنن حسنه

پرسش:... پاسخ: اما اگر علت معدّه باشد به استناد «مَن سنّ سنه حسنه فله أجرُها و أجرُ مَن عَمِلِ بِها إلی یوم القیامه» (۱) است; یعنی اگر امت پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) عبادتی می کنند اطاعتی می کنند چون همه اینها میوه های باغ اوست باعث استعداد او در قوس صعود است این بر اساس اینکه چون حضرت باغبان است سنّتی آورده دیگران به این سنّت دارند عمل می کنند چه بگویند «اللهمّ صلّ علی محمد و آل محمد» چه نماز و روزه بخوانند این نماز خواندن آنها, روزه گرفتن اینها, حج و عمره آنها و صلوات اینها بر پیامبر همه اینها تقدیم می شود به پیشگاه این ذوات قدسی یعنی در عین حال که خودِ این عمل کننده ها ثواب می برند مشابه این را پیغمبر هم ثواب می برد برای اینکه او این سنّت را آورده «مَن سنّ سنه حسنه» هم خودش جزای این سنّت گذاری را دارد (یک) هم جزای عمل به این سنّت را دارد (دو) هم پیروان او که به این سنّت عمل می کنند خود پیروان فیض می برند (سه) هم ثواب پیرویِ پیروان را در نامه عمل او ثبت می کنند (چهار) این چهارمی که نتیجه سنّت گذاری آنهاست فرق نمی کند چه دعا بخواند چه معتکف بشود چه حج و عمره انجام بدهد چه صلوات بفرستد همه اینها زمینه دریافت فیض را برای انبیا بیشتر می کند یعنی علت قابل می شود که عندالتحلیل بازگشت اینها به کار خود آنهاست همان مثال معروف که باغبانی وقتی در روز عید سبدی از میوه باغ به خود صاحب باغ می دهد مِلك او و مالِ او را به او می دهد منتها خودش مؤدّب می شود و مقرّب می شود بنابراین این صلوات ما و این عرض ارادت ها بی اثر نیست همان طوری که نماز و روزه و اعتکاف ما هم بی اثر نیست نماز و روزه و اعتکاف ما, عمل به سنّت اوست (یك) در روایات «مَن سنّ سنه حسنه» آمده که اگر کسی سنّت حسنه ای بیاورد هم ثواب جعل سنّت را دارد هم چون خودش به آن سنّت حسنه عمل می کند مُثاب است و هم دیگران ثواب می برند عمده این چهارمی است معادل ثواب دیگران را در نامه عمل سنّت گذار می نویسند این چهارمی به علل اِعدادی برمی گردد.

۱- (۷) . الکافی, ج۵, ص۹ و ۱۰.

دایره شمول تغییرناپذیری سنت الهی

پرسش:... پاسخ: این خصوص این بله, اما آن (فَلَن تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِیلًا) اصل کلی است این یکی درباره عذاب است آن (فَلَن تَجِدَ) که در سوره مبارکه «فاطر» است یک اصل کلی است اصل کلی سنّت الهی چه در جعل دین «لکلّ نبیٍّ» چه در جعل منهاج و شریعت «لکلّ رسولٍ» چه در کیفر دادن برای هر امت طاغی را آن (فَلَن تَجِدَ) شامل می شود اما اینجا به قرینه مقام که مربوط به تعذیب تبهکاران است مربوط به همان سنّت کیفری است.

توصیه به تقوا سنّت رسول خدا(صلّی الله علیه و آله و سلّم) و علی(علیه السلام) در ابتدای هر سخنرانی

وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) همین که روی منبر می نشستند بعد از «بسم الله» می گفتند: (یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَقُولُوا قَوْلاً سَدِیداً) (۱) این سفارش به تقوا سفارش دائمی این ذوات مقدس بود.

سرّ ملال آور نبودن تکرار توصیه به تقوا

سرّش این است که آن وسوسه امر دائمی است این تعلیم نیست که آدم یک مطلب علمی را که یک بار گفته بار دوم اگر تکرار بشود خسته کننده است موعظه هر لحظه اش شیرین است برای اینکه اینها که بادبزن در دستشان است برای چه مرتب باد می زنند برای اینکه هر لحظه پشه می آید هر لحظه مگس می آید هر لحظه حرارت می آید این ناچار است باد بزند این استعاذه این دستور تقوا بادبزنی است که جلوی این وسوسه هر لحظه ای را می گیرد مگر (یُوَسْوِسُ فِی صُدُورِ النَّاسِ) (۲) آدم را رها می کند در خواب و بیداری هست در نماز و غیر نماز هست اگر آن (یُوَسْوِسُ فِی صُدُورِ النَّاسِ) در همه حالات هست پس سفارش به تقوا هم باید مکرّر باشد لذا این دو روایت نورانی از این دو ذات مقدس(سلام الله علیهما) نقل شده است که هر وقت وجود مبارک پیامبر هر وقت وجود مبارک حضرت امیر(سلام الله علیهما) روی منبر مستقر می شدند بعد از توحید می فرمودند: (یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَقُولُوا قَوْلاً سَدِیداً) مثل اینکه حضرت امیر هر شب بعد از نماز عشاء وقتی جمعیت می خواستند متفرّق بشوند می فرمود: «تَجهّزوا رحمکم الله» (۳) آقایان بارهایتان را ببندید این سفارشِ هر شب وجود مبارک حضرت امیر بود بعد از نماز عشاء که «تَجهّزوا رحمکم الله» جهازتان را ببندید چون مرگ که خبر نمی کند.

ص: ۱۳۹۰

۱- (۸) . تفسیر القرآن العظیم (ابن کثیر), ج۶, ص ۴۳۰; الدرالمنثور, ج۵, ص۲۲۴.

۲- (۹) . سوره ناس, آیه ۵.

۳- (۱۰) . الامالی (شیخ صدوق), ص۴۹۸; نهج البلاغه, خطبه ۲۰۴.

قول سدید راهکار حل مشکلات و ثمرات آن

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَقُولُوا قَوْلاً سَدِيداً) قول شدید مشکل را حل نمی کند قول سدید مشکل را حل می کند اگر آن کار را کردید چند خیر خدا به شما می دهد بالأخره اگر نقصی در عمل شماست او ترمیم می کند گناهی کردید می بخشد و پاداش فراوانی هم برای مطیعین خدا و پیامبر مقرر کرده است بعد استدلالی هم می کند که می فرماید ما این کار را کردیم یعنی راه تکامل شما این است.

اِبای آسمان و زمین و کوه ها از حمل امانت الهی

(إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ) ما امانتی داشتیم که این را به کوه ها به آسمان ها به زمین عرضه کردیم با اینکه اگر سماوات و ارض را می فرمود, کوه ها را هم شامل می شد لکن چون کوه ها رواسی زمین اند موجود سنگین و وزین اند و قدرت باربری اینها زیاد است اسم اینها را بالصراحه فرمود, فرمود امانت توانفرسایی داشتیم به هر کدام از اینها دادیم اینها نتوانستند حمل بکنند.

استکباری نبودن اِبای آسمان و زمین از حمل امانت الهی

این اِبا قبلاً هم گذشت که اِبا در قرآن دو قسم است یک اِبای استکباری است یک ابای اِشفاقی, ابای استکباری برای شیطان و شیطانیان است که وقتی ذات اقدس الهی دستور داد شیطان (أَبَى وَاسْتَكْبَرَ) (۱) این اِبای استکباری و تمرّدی است اما اِبای سماوات و جبال و ارض اِبای اِشفاقی است یعنی ما نمی توانیم درست است امتناع کردند ولی امتناعشان بر اساس عجزشان بود نه بر اساس استکبارِ اینها لذا بر اساس این ابای اشفاقی ذمّی وارد نشده بر خلاف آن ابای استکباری.

ص: ۱۳۹۱

۱- (۱۱) . سوره بقره, آیه ۳۴.

بررسی معنای امانت در آیه (إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَه...)

(إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَهَ عَلَی السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَیْنَ أَن یَحْمِلْنَهَا) امانت چیست ارض چیست ابا چیست, امانت بالأخره چیزی است که گرانبهاست (یک) کسی که امین است تحویل می گیرد باید بداند مالک آن نیست (دو) حفظش بکند (سه) عنداللزوم به صاحبش برگرداند (چهار) جان ما, همه شئون ما امانت است به ما دادند و می گیرند این طور نیست که اینها برای خود ما باشد همه اینها را آن مالک السماوات و الأرض داد و روزی هم ما این امانت ها را باید برگردانیم منتها باید سالم و طاهر برگردانیم آلوده نکنیم این جان, امانت ماست آن فطرت, امانت ماست همه اینها را سالماً به ما دادند از ما هم باید سالم تحویل بگیرند, پس امانت یک امر گرانبهایی است که به امینی می سپارند که این امین, مأمور نگهداری و حفظ آن است مالک آنها نیست حقّ اتلاف ندارد حقّ دگرگونی ندارد این را باید سالم نگه بدارد تا در روز تأدیه ادا کند این معنای امانت است حملش هم به همین معناست که به وظیفه امانت داری بتواند عمل کند. آسمان و زمین و کوه ها نتوانستند این بار را ببرند این عرضه کردن, (إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَهَ) یعنی سنجیدیم نسبت به اینها سنجیدیم اینها این بار را نتوانستند تحمل کنند انسان تحمل کرد.

تفسیر ادبی «لام» در (لِیُعَذِّبَ اللَّهُ الْمُنَافِقِینَ)

این «لام» هم «لام» عاقبت است نه «لام» غایت, هدف این نبود که «یعذّب» بلکه پایان کار این شد نظیر اینکه فرمود ما دستور دادیم این کودک را یعنی موسی(سلام الله علیه) را در جعبه ای بگذارند و جعبه را در آب بگذارند و به آب هم دستور دادیم (فَلْیُلْقِهِ الْیَمُّ بِالسَّاحِلِ یَأْخُذْهُ عَدُوٌّ لِّی وَعَدُوٌّ لَهُ) (۱) آن وقت (فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ لِیَکُونَ لَهُمْ عَدُوّاً وَحَزَناً) (۲) که این «لام», «لام» عاقبت است نه «لام» غایت یعنی آل فرعون این جعبه را و این کودک داخل جعبه را نگرفتند برای اینکه دشمنشان بشود بلکه پایان کار این شد که وجود مبارک موسای کلیم دشمن اینها شد این «لام», «لام» عاقبت است این «لام» (لِیُعَذِّبَ) هم «لام» عاقبت است نه «لام» غایت.

ص: ۱۳۹۲

۱- (۱۲) . سوره طه, آیه ۳۹.

۲- (۱۳) . سوره قصص, آیه ۸.

پرسش:...پاسخ: برای اینکه اکثری گرفتار همین هستند به همین دلیل نفاق بر شرک مقدم شده برای اینکه نفاق پَست تر از شرک است.

علت تقدیم منافین بر مشرکین در آیه (لِيُعَذِّبَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ)

پرسش:...پاسخ: بله عذاب دارند اما اکثری این چنین اند آنها که خطرناک ترند آنها را اول ذکر می کند در عین حال که منافق و مشرک تبهکارند و پایان کار این است مع ذلک نفاق چون بدتر از شرک است این بدتر را اول ذکر کرده «لام» غایت آن است که در سوره «ذاریات» آمده فرمود: (مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ) (۱) این «لام», «لام» غایت است یعنی هدف خلقت, عبادت است یا در پایان سوره مبارکه «طلاق» هدف خلقت آسمان و زمین را معرفت قرار داد (اللَّهُ الَّذِی خَلَقَ سَبْعَ سَماوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَی كُلِّ شَیءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحاطَ بِكُلِّ شَیءٍ عِلْمَاً) (۲) فرمود این نظام را ما آفریدیم منظّم خلق کردیم تا شما عارف و آگاه بشوید آن «لام» پایان سوره «طلاق», «لام» غایت علمی است «لام» سوره «ذاریات» غایت عملی است یعنی هدف آفرینش آسمان و زمین, عالِم شدن انسان است و هدف آفرینش انسان, عابد شدن است این لام لام غایت است اما اینجا لام لام عاقبت است چون بسیاری از اینها (وَمَا أَكْثَرُ النَّاسِ وَلَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ) (۳) اینها حامل امانت نیستند در بین اینها شرک بد است و نفاق, بدتر از شرک، آن بدتر را اول ذکر فرمود بعد شرک را آن گاه آن اقلّی که مؤمن اند و امانت شناس اند و امین اند و دارند این امانت را حمل می کنند در پایان ذکر فرمود و غفران و رحمت را هم به اینها اضافه کرد که فرمود: (لِيُعَذِّبَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ وَيَتُوبَ اللَّهُ عَلَی الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَكَانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِيماً) این توبه اول است.

ص: ۱۳۹۳

۱- (۱۴) . سوره ذاریات, آیه ۵۶.

۲- (۱۵) . سوره طلاق, آیه ۱۲.

۳- (۱۶) . سوره یوسف, آیه ۱۰۳.

بیان مراحل سه گانه توبه

قبلاً- هم در بحث (يَتُوبُ اللّهُ عَلَيْهِمْ) (١) ملاحظه فرمودید که توبه سه مرحله دارد مرحله اُولیٰ توبه الهی است بر بنده «تاب الله علی عبده» یعنی «أفاض الله علی عبده بأن أوقظه و هيّئه و نبّهه» که او را بیدار کرده این توبه مِن الله علی العبد است توبه دوم توبه مِن العبد الی الله است که می گوید «أستغفر الله و أتوب الیه» و برمی گردد توبه سوم باز توبه مِن الله علی العبد است که توبه را قبول می کند (إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَحِيمٌ), (٢) (يَقْبَلُ التَّوبَهَ عَنْ عِبَادِهِ) (٣) اگر هم کمبودی باشد با این کلمه (عَنْ) ترمیم کرده نفرمود «یقبل التوبه مِن عباده» این کلمه (عَنْ) برای تجاوز است اگر کسی توبه کرده توبه او کمبود دارد بعضی از مشکلات را هنوز حل نکرده در این بخش هم ذات اقدس الهی تجاوز نمی کند و صرف نظر می کند که (يَقْبَلُ التَّوبَهَ عَنْ عِبَادِهِ) نه «من عباده» پس توبه انسان محفوف به دو توبه خداست همه کارهای خیر انسان محفوف به دو فیض الهی است.

برجستگی علامه طباطبایی نسبت به دیگر مفسران در تفسیر قرآن به قرآن

مطلب دیگر اینکه در (إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَهَ) الأمانه ما هی؟ جریان تفسیر قرآن به قرآن قبلاً هم به عرضتان رسید ما هیچ کتاب تفسیری علمی این کتاب تفسیری دست پنجم و ششم که اینها تفسیر نیست تفسیرهای علمی را وقتی شما از بالا حساب بکنید می بینید بعد از طبری, تبیان مرحوم طوسی هست بعد امین الاسلام است بعد فیض است اینها ردیف اول اند بعد آن ترجمه گونه یا برداشت نویسی در ردیف چهارم و سوم اند ما هیچ کتاب تفسیری چه شیعه چه سنی ندیدیم مگر اینکه همه اینها گفتند «القرآن یفسّر بعضه بعضا» این طبری که امام المفسّرین است صد سال قبل از شیخ طوسی است یا بیشتر، این گفته قرآن «یفسّر بعضه بعضا» تا برسیم به المنار همه اینها گفتند تفسیر قرآن «یفسّر بعضه بعضا» زرکشی هم تصریح کرده که روش های فراوانی برای تفسیر قرآن هست که بهترین روش آن این است که قرآن «یفسّر بعضه بعضا» اما ویژگی المیزان این است شما می بینید وقتی مرحوم شیخ طوسی بر اساس تفسیر، همین تفسیر آیات به آیات و مانند آن می خواهد امانت را معنا کند به همان اشعار جاهلی و امثال جاهلی تمسّک می کند می گوید این خطاب به آنها خطاب تمثیلی است (۴) اما آن برجستگی المیزان این است که قرآن «یفسّر بعضه بعضا» نه اینکه المعجم را بیاوریم جلو این آیه را ببینیم که چند کلمه دارد چند لغت دارد این لغت در کجا به کار رفته با المعجم بخواهیم قرآن «یفسّر بعضه بعضا» را حل کنیم.

۱- (۱۷) . سوره نساء, آیه ۱۷.

۲- (۱۸) . سوره حجرات, آیه ۱۲.

۳- (۱۹) . سوره توبه, آیه ۱۰۴; سوره شوری, آیه ۲۵.

۴- (۲۰) . ر.ک: التبیان فی تفسیر القرآن, ج۸, ص۳۶۸ _ ۳۷۰.

حقیقی بودن خطاب الهی به آسمان و زمین و کوه

ما سؤالمان این است که این خطاب, خطاب تمثیلی است یا خطاب, خطاب حقیقی است, کار به المعجم نداریم اگر به معارف قرآن مراجعه کنیم می بینیم قرآن برای آسمان و زمین پنج طایفه آیه نازل کرده که همه اینها نشانه شعور و معرفت و ادراک است ما چطور این آیات را توجیه بکنیم آیات تسبیح هست چه فعل ماضی چه فعل مضارع (سَبَّحَ لِلَّهِ), (۱) (يُسَبِّحُ لِلَّهِ), (۲) این هست سماوات و ارض خدا را تسبیح می کنند بخشی از آیات، تسبیح را با تحمید همراه کرده که سوره «اسراء» این است (إِن مِن شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ) اما (وَلكِن لَّا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ) (۳) معلوم می شود آنها فقیهانه کار می کنند منتها شما مشکل دارید طایفه سوم طایفه اسلام است که (أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ) (۴) یعنی انقاد است طایفه چهارم, طایفه سجده است که (يَسْجُدُ لَهُ مَن فِي السَّماوَاتِ وَمَن فِي الْأَرْضِ) (۵) طایفه پنجم طایفه اطاعت است که (فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعاً أَوْ كَرْهاً قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ) (۶) ظاهرش این است که اینها سؤال و جواب دارند اینها حرف خدا را می فهمند شواهد فراوانی هم در روایات هست که زمین و زمان شهادت می دهند خب اگر مسجد شهادت می دهد مسجد شکایت می کند اگر او نفهمد کدام یک از همسایه ها آمدند کدام یک از همسایه ها نیامدند که شهادت نمی دهد زمینی که انسان در آن گناه کرده در قیامت شهادت می دهد او اگر نفهمد که نمی تواند شهادت بدهد قیامت هم ظرف ادای شهادت است نه ظرف تحمل, اگر در قیامت، خدای سبحان به زمین اطلاع بدهد آن وقت خود این شخص می گوید خدایا تو به آن گفتی بگو وگرنه او نمی فهمید, اینکه مسجد شهادت می دهد شکایت می کند, زمین شهادت می دهد شکایت می کند, اینها تمثیل نیست واقعاً چیز می فهمند خب اگر واقعاً چیز می فهمند پس واقعاً قابل گفتگو هستند این طور نیست که (فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعاً أَوْ كَرْهاً قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ) حمل بر تمثیل بشود شما می بینید از شیخ طوسی تا آقا سیّدعبدالحسین اینها بر تمثیل حمل می کنند ویژگی علامه این است که نه خیر, «خویش را تأویل کن نی ذکر را» (۷) خودت بیا بالا- آیه را پایین نیاور اینها واقعاً چیز می فهمند واقعاً ادراک می کنند واقعاً اطاعت دارند واقعاً سجده دارند واقعاً خضوع دارند واقعاً قابل گفتگو هستند این می شود تفسیر قرآن به قرآن این با المعجم و امثال ذلك حل نخواهد شد فرمود ما این را به اینها عرضه کردیم اینها گفتند ببخشید مقدور ما نیست.

۱- (۲۱) . سوره حدید, آیه ۱; سوره حشر, آیه ۱; سوره صف, آیه ۱.

۲- (۲۲) . سوره جمعه, آیه ۱; سوره تغابن, آیه ۱.

۳- (۲۳) . سوره اسراء, آیه ۴۴.

۴- (۲۴) . سوره آل عمران, آیه ۸۳.

۵- (۲۵) . سوره حج, آیه ۱۸.

۶- (۲۶) . سوره فصلت, آیه ۱۱.

۷- (۲۷) .

دلیل قرآنی «القرآن یفسّر بعضه بعضا»

پرسش:... پاسخ: حدیث لازم نیست خود قرآن فرمود: (اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِیثِ کِتَاباً مُتَشَابِهاً مَثَانِیَ) (۱) فرمود صدر و ساقه این کتاب، متشابه است یک دست و هماهنگ است مَثناست مثل یک ستونِ افراشته نیست این ستون های هلالی که هر کدام به دیگری منعطف اند آنها را می گویند مثنا, این ستون های افراشته اینها مَثنا نیست انثناء, انعطاف ندارد فرمود اول تا آخر قرآن, آخر تا اول قرآن همه به یکدیگر گرایش دارند چنین کتابی است (اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِیثِ کِتَاباً مُتَشَابِهاً مَثَانِیَ) همه شبیه هم است همه به یکدیگر گرایش دارند ما شش هزار ستون نکاشتیم, شش هزار طاق زدیم حالا آن روایات هم در کنار این تأمین است آن وقت شواهد فراوانی هم در کلمات نورانی حضرت امیر هست مرحوم صدوق نقل کرده دیگران هم نقل کرده که چطور خدای سبحان گاهی می فرماید هنگام قبض روح, خدا روحتان را می گیرد (اللَّهُ یَتَوَفَّی الْأَنفُسَ) (۲) گاهی دارد فرشته موکّل روحتان را می گیرد (یَتَوَفَّاکُم مَلَکُ الْمَوْتِ الَّذِی وُکِّلَ بِکُمْ) (۳) گاهی هم دارد (تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا) (۴) حضرت فرمود توفّی الله حسابی دارد توفّی عزرائیل(سلام الله علیه) حسابی دارد توفّی فرستاده های زیرمجموعه عزرائیل(سلام الله علیه) حسابی دارد (۵) عملاً اهل بیت که تفسیر می کردند آیات را به آیات حل می کردند این روش اهل بیت بود.

۱- (۲۸) . سوره زمر, آیه ۲۳.

۲- (۲۹) . سوره زمر, آیه ۴۲.

۳- (۳۰) . سوره سجده, آیه ۱۱.

۴- (۳۱) . سوره انعام, آیه ۶۱.

۵- (۳۲) . ر.ک: التوحید (شیخ صدوق), ص۲۵۹, ۲۶۸ و ۲۶۹.

لزوم شناسایی اصول محکّم قرآنی و سنجش ظاهر بعضی از آیات با آن

بنابراین ما یک اصول کلی از قرآن باید در دست داشته باشیم برابر آن اصول کلی اگر جایی ظاهری دیدیم قابل تأویل بود تأویل کنیم نشد, علمش را به اهلش برگردانیم مبادا به ظاهر فریب بخوریم اگر مثلاً ظاهر آیه این بود که ـ معاذ الله ـ پیامبری بر خلاف عصمت کاری کرد یا حتماً باید توجیه بکنیم یا اگر توجیه پذیر نبود علمش را باید به اهلش واگذار کنیم هرگز فریب ظاهر را نخوریم بگوییم پس ـ معاذ الله ـ اینها آلوده اند اینها خطوط کلی ماست به اصطلاح خطّ قرمز ماست در تفسیر, عصمت اهل بیت عصمت پیغمبر عصمت سایر انبیای الهی بنابراین این ارض, ارض حقیقی است گفتن, گفتن حقیقی است سؤال, سؤال حقیقی است (فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعاً أَوْ كَرْهاً قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ) اینها واقعاً حرف می زنند واقعاً می بینند و مرده و زنده در پیشگاه انسان کامل یکسان است, بنابراین ارض, ارض حقیقی است.

تبیین چیستی امانت الهی

حالاـ امانت چیست؟ این امانت نمی تواند یکی از آ ن مطالب پنج گانه آن آیات باشد اصلِ توحید نمی تواند باشد اصلِ اطاعت تکوینی نمی تواند باشد اصلِ توحید نیست برای اینکه اینها موحدانه خدا را تسبیح می کنند موحدانه خدا را تحمید دارند پس این نیست, اطاعت تکوینی هم منظور نیست سیدناالاستاد(رضوان الله علیه) اصرار دارند که این ولایت است (1) حالا ولایتی که ایشان اصرار دارند باید معنا بشود البته در نهج البلاغه قبلاً هم این روایت را اینجا خواندیم بازِ هم شما مراجعه بفرمایید وجود مبارک حضرت امیر در کنار مسئله نماز و زکات, امانت را ذکر می کند که می فرماید امانت به قدری مهم است که ذات اقدس الهی این را بر آسمان و زمین عرضه کرده اینها نتوانستند تحمل بکنند (2) این امانت همین مسائل مالی است شما می بینید به استثنای اوحدی از مردم همه ما مشکل امانت داریم فرمود این امانت را به کوه ها بدهی نمی توانند حمل بکنند فرمود آسمان چرا می روی, ولایت سرِ جایش محفوظ است همین امانت ها که به افراد می دهند به مسئولین می دهند این کمرشکن است ما مهم ترین کشور ما همین مسائل مال است که کسی به امانت عمل نمی کند این طور نیست که حالا ماها با طلبه های عادی یک اندازه مثل حضرت امیر سهم ببریم حواستان را جمع بکنید این نیست, بار امانت را آسمان نمی توانست بکشد ما به همان (يَتُوبَ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ) امیدواریم امانت، وضعش این است اگر کسی واقعاً امین باشد ما هیچ مشکلی در مملکت نداریم تنها مشکل ما آن است که این بار امانت را ما نمی توانیم حمل بکنیم سیدناالاستاد(رضوان الله علیه) هم همین روایت را در بحث روایی نقل کردند.

۱- (۳۳) . المیزان, ج۱۶, ص ۳۵۰.

۲- (۳۴) . نهج البلاغه, خطبه ۱۹۹.

تأکید علامه طباطبایی(رضوان الله علیه) بر امانت الهی بودن ولایت علی(علیه السلام)

ولی آنچه ایشان روی آن خیلی تکیه می کنند روایتی است از وجود مبارک امام صادق(سلام الله علیه) رسیده است که منظور از این امانت, ولایت حضرت علی(سلام الله علیه) است (۱) حضرت امیر یعنی اهل بیت, تنها ولایت شخص امام اول که نیست این روایتی که از وجود مبارک امام صادق(سلام الله علیه) رسیده است که منظور از این ولایت, ولایت امیرالمؤمنین یعنی اهل بیت است ایشان اول تا آخر آیه را با همین وضع دارند معنا می کنند اصرار ایشان این است که در اسلام شخص پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) که رئیس المسلمین است حسابش جداست در بین امت نه در بین جامعه اسلامی, در بین امت که وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) استثنا بشود.

چگونگی ولیّ الله شدن امیرالمؤمنین(علیه السلام)

اول کسی که ولایت را طرح کرده حضرت امیر است که انسان بشود ولیّ خدا (۲) چطور بشود ولیّ خدا آن مسئله اطاعت و بهشتی شدن و پرهیز از جهنم را که ذات اقدس الهی به وسیله حضرت رسول(صلّی الله علیه و آله و سلّم) به ما ابلاغ کرده اما انسان راه ولایت را طی کند ممکن است زاهد باشد ممکن است عابد باشد از جهنم نجات پیدا کند بهشت برود غرف مبنیه به انتظار او باشد این ولیّ الله نیست وَلْی یعنی قرب, کسی که به خدا بخواهد نزدیک بشود این کسی که بخواهد به خدا نزدیک بشود با عبادت و زهد نمی شود عبادت و زهد گوشه ای از کارهای اوست او که عبادت می کند زهد می ورزد «خوفاً من النار» او عبادت بردگی دارد او که «شوقاً الی الجنّه» عبادت می کند عبادت تاجرانه دارد اینها انسان های خوبی اند صالح اند و متّقی اند اهل سعادت اند و محبوب اند همه این اوصاف درباره آنها هست اما هیچ کدام ولیّ الله نیستند ولیّ الله آن است که عبادت بکند لا خوفاً من النار و لا شوقاً الی الجنّه غرضش این باشد که به خدا نزدیک بشود البته کسی که به خدا نزدیک شد همه کمالات مادون را هم دارد یعنی یقیناً از جهنم نجات پیدا کرده یقیناً به (جَنَّاتٌ تَجْرِی مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ) (۳) رسیده خود حضرت امیر فرمود من این کاره هستم فرمود من کسی نیستم که «خوفاً من النار» یا «شوقاً الی الجنّه» عبادت بکنم من «شکراً» عبادت می کنم «حبّاً» عبادت می کنم (۴) اول کسی که در امت اسلامی این حرف را زد به پای این حرف ایستاد و عده ای را هم به همراه خود برد حضرت امیر بود اصرار ایشان چه در تفسیر چه در نوشته های دیگر این است که اول کسی که راه ولایت را باز کرد ولیّ سازی را ترویج کرد وجود مبارک حضرت امیر بود وگرنه خیلی ها بودند برای پرهیز از جهنم برای رسیدن به بهشت عبادت می کردند زهد می ورزیدند آنها اجرشان محفوظ, مقاماتشان هم مخصوص خودشان است اما اگر کسی بخواهد متقرِّب الی الله بشود و هیچ انگیزه ای نداشته باشد در عبادت ها که عبادت بکند برای اینکه جهنم نبرندش یا برای اینکه چیزی به او بدهند گرچه ذات اقدس الهی انسان را از جهنم نجات می دهد و به بهشت می رساند هیچ کسی بدون اجر نیست اما «تو بندگی چو گدایان به شرط مزد مکن». (۵)

۱- (۳۵) . المیزان, ج۱۶, ص۳۵۴.

۲- (۳۶) . المیزان, ج۱۶, ص۳۵۴.

۳- (۳۷) . سوره آل عمران, آیه ۱۵.

۴- (۳۸) . ر.ك: نهج البلاغه, حکمت ۲۳۷.

۵- (۳۹) . دیوان حافظ, غزل ۱۷۷.

«و الحمد للّه ربّ العالمين»

آیات ۷۲ تا ۷۳ سوره احزاب ۹۲/۰۳/۰۶

.Your browser does not support the audio tag

(إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَن يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُوماً جَهُولاً (۷۲) لِيُعَذِّبَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ وَيَتُوبَ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَكَانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِيماً (۷۳))

عدم دلالت باطن فعلی انسان بر قیامت کبرای او

چند سؤال مربوط به مسائل قبل مطرح شد که اگر کسی باطن زید را ببیند که مثلاً زید به چه صورتی در آمده است آیا قیامتِ او را دیـد یا نه, معلوم است نه, برای اینکه فعلاً زیـد از نظر باطن در این حالت است بعـد ممکن است برگردد یا صالح بشود یا طالـح بشود دیـدنِ باطن یک شـخص غیر از دیـدن قیامت کبراست چه اینکه دیدن آتش غیر از دیدن قیامت کبراست اما آنکه در آیه دارد این است که (كَلاَّ لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ) (۱) یعنی خود جهنم را می بینیـد آن بیانـات نورانی حضـرت امیر(سـلام الله علیه) در خطبه ای که اوصـاف متّقیان را دارد این درباره بهشت و جهنم کبراست «فَهُمْ وَ الْجَنَّةُ كَمَنْ قَدْ رَآهَا فَهُمْ فِيهَا مُنَعَّمُونَ وَ هُمْ وَ النَّارُ كَمَنْ قَدْ رَآهَا فَهُمْ فِيهَا مُعَذَّبُونَ» (۲) این مربوط به آن است و آنکه حضرت می فرماید: «لو کُشف الغطـاء ما ازددت یقینا» (۳) راجع به قیامت کبراست بنابراین دیـدن باطن زیـد غیر از دیدن قیامت کبراست, دیدن آتش غیر از دیـدن جهنم است چه اینکه دیـدن بـاغ هم غیر از دیـدن بهشت است آنکه حضـرت فرمـود: «لـو کُشف الغطـاء» آن البته درباره قیامت کبراست آنکه در خطبه متّقیان فرمود آن هم در همین زمینه است.

۱- (۱) . سوره تکاثر, آیات ۵ و ۶.

۲- (۲) . نهج البلاغه, خطبه ۱۹۳.

۳- (۳) . غررالحکم و دررالکلم, ص۱۱۹, ح۲۰۸۶.

ناتوانی فیض رسانی دانی بر عالی

مسئله اینکه ذات اقدس الهی به هر کسی (أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ) (۱) است این درست است هر کسی هم طبق بیان نورانی امام سجاد(سلام الله علیه) در دعای «ابوحمزه» که فرمود هر کسی می تواند «بغیر وسیله و بغیر رابطه» با تو مناجات کند (۲) این هم درست است امـا اگر مـا بتوانیم بـا ذات اقـدس الهی در اثر اینکه «أقرب الینا من حبل الوریـد» بـدون واسـطه سـخن بگوییم معنـایش این نیست که دعـای ما اثری درباره معصومین دارد چون آن ذوات قدسـی(علیهم السـلام) هم این چنین هسـتند یعنی (أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ) درباره آنها هم هست اگر ما نظام عالَم را طولی حساب بکنیم بر اساس درجات، آنها بالا هسـتند اگر بر اساس (أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ) عرضـی حساب بکنیم آنها در خطّ مقدم اند یعنی وقتی همه در پیشـگاه الهی صـف می بندند و خدا با همه بلاواسطه سخن می گوید آنها در صف اوّل اند اگر طولی باشد آنها در رتبه اُولیٰ هستند بنابراین فرض نـدارد که دعـای مـا وسـیله باشـد که ما فیضـی را بگیریم به ائمه(علیهم السـلام) برسانیم دعای ما در سایه ادعیه آنهاست چه بر

اساس (أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ) حساب بشود چه بر اساس «أنا عند المنكسره قلوبهم» (۳) حساب بشود چه بر اساس «أبى اللهُ أن يُجرى الأشياء الاّ بأسباب» (۴) حساب بشود در همه این مراحل آنها جلو هستند.

۱- (۴) . سوره ق, آیه ۱۶.

۲- (۵) . ر.ك: مصباح المتهجّد, ص۵۸۲.

۳- (۶) . منیهالمرید, ص۱۲۳.

۴- (۷) . الكافی, ج۱, ص۱۸۳.

تبیین معنا و مفهوم «عرض» در آیه (إِنَّا عَرَضْنَا الأَمَانَهَ ...)

اما مسئله عرض امانت باید ثابت بشود که عرض چیست و امانت چیست و حمل چیست در این آیه ۷۲ سخن از امر نیست در جریان فرشته ها سخن از امر است که فرمود ما فرشته هایی که ابلیس در جمع اینها بود اینها را امر کردیم و گفتیم (اسْجُدُوْا لِآدَمَ) (۱) آنها اطاعت کردند و ابلیس اطاعت نکرد به خدا فرمود چرا وقتی ما امر کردیم اطاعت نکردی (أَلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُکَ) (۲) لذا اِبای او ابای استکباری است نه اِبای اشفاقی اینجا سخن از عرض است عرض مستحضرید یعنی سان دادن که این در راه اجلال و تکریم و اینهاست مثل اینکه فرشته ها را در پیشگاه خدای سبحان سان می دهند یا برای داوود و سلیمان(سلام الله علیهما) جنود آنها را سان می دادند این عرض یعنی سان دادن با اجلال و تکریم همراه است. یک عرض تهدیدی است نشان دادن است هراساندن است این عرض تهدیدی و نشان دادن متقابل است گاهی تبهکار را نزدیک جهنم می برند گاهی جهنم را به او نشان می دهند این دو آیه با هم یک پیام دارد گرچه تعبیرها فرق می کند آیه صد سوره مبارکه «کهف» این است (وَعَرَضْنَا جَهَنَّمَ یَوْمَئِذٍ لِلْکَافِرِینَ عَرْضاً) ما جهنم را نشان اینها دادیم در سوره مبارکه «احقاف» آنجا به این صورت است آیه بیست سوره مبارکه «احقاف» (وَیَوْمَ یُعْرَضُ الَّذِینَ کَفَرُوا عَلَی النَّارِ) گاهی اینها را به لبه آتش می بریم اینها را عرض بر آتش می کنیم لتهدید, گاهی از دور یا نزدیک، آتش را نشان اینها می دهیم برای تهدید اینها تهدیدهای متقابل است که از حریم بحث بیرون است اما این عرضی که فرمود: (عَرَضْنَا) یعنی گفتیم چه کسی این بار را حمل می کند امر نکردیم.

ص: ۱۴۰۱

۱- (۸) . سوره بقره, آیه ۳۴.

۲- (۹) . سوره اعراف, آیه ۱۲.

دو عرض هم نیست یکی برای سماوات و ارض و جبال, یکی هم برای انسان, معلوم می شود که این سماوات و ارض و جبال که ذکر می شود یعنی مجموعه نظام خلقت, این چنین نیست که بر انسان عرض نشده باشد به انسان امر بکند این طور نیست ما بر این مجموعه عرض کردیم گفتیم چه کسی این بار را برمی دارد چه کسی این گوهر گرانبها را برمی دارد بر سماوات و اهلش, زمین و اهلش همه اینها که انسان و جن و فرشته ها همه در این مجموعه بودند ما عرض کردیم که این بار سنگین را چه کسی برمی دارد امر نکردیم عرض کردیم و در این عرض, انسان ها هم داخل بودند وگرنه اگر ما بر خصوص سماوات و ارض و جبال عرض می کردیم و انسان داخل در این عرض نبود او از کجا داوطلبانه حمل می کرد پس معلوم می شود ما کلّ این نظام آفرینش را در برابرمان حاضر کردیم گفتیم این گوهر را چه کسی حمل می کند فرشته ها هم در بین آنها بودند جن هم در بین آنها بود حیوانات هم در بین آنها بودند و همه در بین آنها بودند انسان هم در بین آنها بود.

توضیح چیستی امانت و چگونگی برخورد انسان با آن

حالا این بیان لطیف که سیدناالاستاد(رضوان الله علیه) دارد که این مقام ولایت است (۱) با این مقدمه تبیین می شود این مقام را چه کسی حمل می کند امر نکردیم چون امر نکردیم آنها بررسی کردند دیدند که مقدورشان نیست مقام انسانیّت دید مقدورش است حمل کرد زیرمجموعه انسان, سه گروه شدند بعضی ها این امانت را شکاندند بعضی این امانت را ارزان فروختند بعضی این امانت را سالم برگرداندند یک عده مؤمن بودند چه زن و مرد, یک عده مشرک بودند چه زن و مرد, یک عده هم منافق بودند چه زن و مرد. این طور نیست که ما دو عرض داشته باشیم یا در عرض اول انسان داخل نبوده باشد این طور نیست (إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ) خب انسان داخل است یا داخل نیست, اگر داخل نیست او بدون عرض چگونه حمل کرده است ما نه امر کردیم نه عرض کردیم او را در صحنه حاضر نکردیم معلوم می شود که در صحنه بود مجموعه خلقت را می گویند آسمان و زمین, وقتی می گویند آسمان و زمین اگر خدای سبحان بخواهد اهل آسمان را جدا کند اهل زمین را جدا کند می فرماید: «والسماوات و ما فیهن والارض وما علیهن» ذکر می کند اما اگر اهل آسمان, اهل زمین را ذکر نفرمود, فرمود سماوات و ارض یعنی مجموعه نظام خلقت پس آنها هم داخل اند انسان آیا در ساحت عرض داخل است یا داخل نیست اگر داخل نبود امر که نیست عرض هم که نیست او چگونه بدون اجازه آمده گفته من بار را برمی دارم معلوم می شود او هم در صحنه هست فرشته این بار را نمی تواند بلند کند فرشته این مسئولیت را نمی تواند قبول کند جن هم این مسئولیت را قبول نمی کند معلوم می شود ولایت به خلافت است احکامی که مربوط به اصل توحید باشد به دنبال همین ولایت است.

۱- (۱۰) . المیزان, ج۱۶, ص ۳۵۰.

در طول هم بودن حمل امانت اقرار به وحدانیت و تعلیم اسما

مستحضرید که اگر خصوص اعتقاد به ربوبیت بود در آ نجا خصوص انسان را مطرح می کند آیه سوره مبارکه «اعراف» این است (وَإِذْ أَخَذَ رَبُّکَ مِن بَنِی آدَمَ مِن ظُهُورِهِمْ ذُرِّیَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَی أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّکُمْ قَالُوا بَلَی) (۱) بعد از اینکه این بار را او برداشت خصوص بنی آدم را جداگانه در مسئله اخذ ذریّه احضار کرد فرمود مگر من ربّ شما نیستم آنها که بار را برداشتند عرض کردند بله. معلوم می شود این سه مقطع در طول هم است در جریان (إِنَّا عَرَضْنَا) با «اذ» و امثال «اذ» ذکر نکرد برای اینکه ما یادمان نیست پس سخن از «إذ» نیست بعد از اینکه این صحنه تمام شد یعنی این کالا و این درّ گرانبها عرضه شد و انسان این بار را حمل کرد مسئله (وَإِذْ أَخَذَ) مطرح شد یعنی «اُذکر» به یادت بیاور که انسان این کار را کرده است و گفت (بَلَی) بخش سوم مرحله اجرائیات است که درباره خصوص حضرت آدم یعنی انسان کامل(سلام الله علیه) اجرا شد که (وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ کُلَّهَا) (۲) مستحضرید که این قضیه شخصیه نیست قضیه فی واقعه نیست این ناظر به مقام انسانیّت است از حضرت آدم تا خاتم انبیا تا خاتم اوصیا(علیهم آلاف التحیّه و الثناء) همه شان مشمول این مقام اند که فرمود: (إِنِّی جَاعِلٌ فِی الْأَرْضِ خَلِیفَهً) (۳) همه شان مشمول این مقام اند که (وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ کُلَّهَا) امروز مصداق کامل «علّم الأسماء» وجود مبارک حضرت حجت(سلام الله علیه) است اینها متعلِّم بلاواسطه محضر ذات اقدس الهی اند اسمای الهی را می دانند و اینها خِصّیصین اند و صدّیقین اند و اخصّ اند وضع عمومی موحدان همان است که در سوره «اعراف» آمده (وَإِذْ أَخَذَ رَبُّکَ) آن دو مرحله بعد از این مرحله (إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَهَ) است یعنی آسمان و زمین و موجودات سنگین در این صحنه عرض حضور داشتند انسان هم حضور داشته فرشته هم حضور داشت جن هم حضور داشت هیچ کس نتوانست خلیفهالله بشود مگر مقام انسانیّت، آن وقت این انسان این حقیقت انسان وقتی در خارج محقَّق شد افراد فراوانی زیرمجموعه خود دارد که بعضی ها وفادار به آن هستند شایسته هستند می شوند خلیفهالله همان انبیا و اولیا و اهل بیت(علیهم السلام) بعضی ها شاگردان اینها هستند که از فیض اینها بهره می برند بعضی ها بیراهه رفتند حالا این درّ گرانبها را این سرمایه را یا شکستند یا ارزان فروختند.

۱- (۱۱) . سوره اعراف, آیه ۱۷۲.

۲- (۱۲) . سوره بقره, آیه ۳۱.

۳- (۱۳) . سوره بقره, آیه ۳۰.

پرسش:...پاسخ: نه, سه مقطع است این مسئله عرض امانت باید مقدم باشد بعد آن مرحله که (وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ) مرحله میانی است آن مسئله (وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْماءَ كُلَّهَا) برای اخصّ خواص افراد انسان است اخصّ خواصّش که الآن وجود مبارک حضرت است مقام کامل انسانیت است اینها علوم لدنّی را از ذات اقدس الهی دارند (یک) عموم افراد در مسئله ربوبیّت سهیم اند (دو) بار امانت ولایت و خلافت را مقام انسانیّت حمل می کند (سه).

هدف آفرینش غایت مخلوق نه غایت خالق

این انسان, مصادیق فراوانی دارد این «لام», «لام» عاقبت است نه «لام» غایت, «لام» غایت آن است که هدف خلقت باشد مثل بخش پایانی سوره مبارکه «ذاریات» که فرمود: (مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ) (۱) که این غایت مخلوق است و نه غایت خالق, بارها عنایت فرمودید که غایت خالق, خود خالق است هر فاعلی کاری را انجام می دهد برای اینکه به مقصد برسد یک فاعل ناقصی است که کار, واسطه است بین آن فاعل و بین کمال و اگر فاعلی کمال نامتناهی بود این کار را انجام نمی دهد که به مقصد برسد بلکه چون کمال است عین اراده و اختیار است مختارانه فعل از او صادر می شود لذا در سوره «ابراهیم» فرمود اگر همه تان کافر بشوید برای ما بی تفاوت است (۲) نه اینکه ما به مقصد نرسیدیم, شما به مقصد نرسیدید چون غنیّ محض است خودش هم اول است هم آخر, هم فاعل است هم هدف; چون حکیم است فعلش سرتاسر حکمت است انسان برای عبادت خلق شد انسان برای معرفت خلق شد زمین برای فلان چیز خلق شد چون حکیم است فعلش هدفمند است چون غنی است خودش هدف ندارد زیرا خودش هدف است هر فاعلی کاری را انجام می دهد برای اینکه به کمال برسد اگر کمالِ نامتناهی خواست کاری را انجام بدهد دیگر برای چیزی نیست بلکه چون کمال است و عین جود است کار از او صادر می شود.

۱- (۱۴) . سوره ذاریات, آیه ۵۶.

۲- (۱۵) . ر.ک: سوره ابراهیم, آیه ۸.

امانت بودن ولایت انبیا تا خاتم پیامبران و امیرالمؤمنین تا خاتم اوصیا

پرسش:... پاسخ: نه, خلیفه نمی شوند نظیر انسان نیستند که خلیفه بشود از آنها پیغمبری, امامی چیزی نقل نشده در آن حد نیستند چه اینکه فرشته ها هم هیچ کدام خلیفهالله نیستند همه اینها زیرمجموعه انسان کامل اند که امروز زیرمجموعه وجود مبارك ولیّ عصرند. پس عرض غیر از امر است (یک) و انسان هم در این زیرمجموعه دخیل است (دو) حالا ـ این روایت نورانی که از وجود مبارک امام صادق(سلام الله علیه) رسیده است که فرمود این امانت, ولایت علی بن ابی طالب است (۱) این به عنوان مثال و نمونه است یعنی ولایت اهل بیت است ولایت انبیاست ولایت مرسلین است از آدم تا خاتم انبیا(علیهم السلام) و از خاتم انبیا تا خاتم اوصیا(علیهم السلام) این چنین است منتها در بین ما فعلاً مصداق روشن و شفافش وجود مبارک حضرت امیر است.

دایره شمول ولایت امیرالمؤمنین(علیه السلام) و مقصود از آن

اگر کسی واقعاً ولیّ خدا بود همه احکام را انجام می دهد اگر مسئله شریعت اسلامی است نماز, ستون دین است اگر سخن از سیاست اسلامی است رعایت حال مردم, ستون دین است این دو بیان هر دو را اهل بیت فرمودند این مسئله «الصلاه عمود الدین» (۲) این گفته اهل بیت است که عِدل قرآن اند این بیان نورانی حضرت امیر(سلام الله علیه) که در نامه ۵۳ نهج البلاغه است برای مالک اشتر مرقوم فرمودند آن هم این است فرمود مالک! «إنّما» با «إنّما» ذکر کرد که مهم تر از «الصلاه عمود الدین» است در مسئله «الصلاه عمود الدین» با حصر بیان نکرده اما در مسئله رعایت حقوق مردم فرمود: «إِنَّمَا عِمَادُ الدِّیْنِ وَ جِمَاعُ الْمُسْلِمِیْن وَالْعُدَّهُ للْأَعْدَاءِ الْعَامَّهُ مِنَ الْأُمَّهِ» اگر بخواهید نظام تان اسلامی باشد سیاست تان اسلامی باشد باید کار مردم, مشکل مردم, رفاهیات مردم، تربیت مردم, فرهنگ مردم, اجتماع مردم, عدل مردم, پیشرفت مردم, مردم و زن و بچه هایشان را تأمین کنید اینها ستون دینِ سیاست اند نه اینکه حرف بزنیم بگوییم که مشکلات مردم را حل می کنیم وقتی به کاری رسیدیم توجه نداشته باشیم باید باور کنیم که در نظام اسلامی رعایت حقوق مردم, ستون دین است مردم را نمی شود همین طور سرگرم کرد مردم را نمی شود با فقر اداره کرد «إنّما عماد الدین» اگر نمازِ بی وضو صحیح بود رعایت مردم هم با این وضع می شود صحیح, نماز بدون طهارت صحیح نیست بدون قرائت فاتحهالکتاب صحیح نیست «لا صلاه الّا بفاتحه الکتاب»، (۳) «لا صلاه الّا بطهور», (۴) لا سیاسه الّا به رعایت حقوق مردم خب اینها امانت الهی است آن ولایت حضرت امیر متن است اگر کسی بخواهد ولیّ الله بشود این متن را بخواهد شرح کند مثل اینکه شما بخواهید یک آیه را تفسیر کنید, شرح کنید خب بالأخره این آیه ای که یک خط است ممکن است شما یک رساله درباره اش بنویسید ولایت علی بن ابی طالب یعنی مجموعه عقاید و اصول مذهب و اصول دین و فروع دین, آن وقت این روایت نورانی که خود حضرت امیر در نهج البلاغه دارد آن هم در صدد حصر نیست بیان یکی از مصادیق است در خطبه ۱۹۹ نهج البلاغه وجود مبارک حضرت امیر بعد از اینکه مسئله نماز را ذکر کرد بعد از اینکه مسئله زکات را ذکر کرد «ثُمَّ إِنَّ الزَّکَاهَ جُعِلَتْ مَعَ الصَّلَاهِ قُرْبَاناً لِأَهْلِ الْإِسْلَام» یعنی اگر «الصَّلَاهُ قُرْبَانُ کُلِّ تَقِیٍّ» (۵) الزکاه هم «قربان کلّ تقی» قربان یعنی «ما یتقرّب به العبد الی المولی» هر کاری که بنده را به خدا نزدیک می کند کار عبادی است کار قربی است این قربان است فرمود زکات هم مثل نماز قربان است بعد از چند جمله می فرماید: «ثُمَّ أَدَاءَ الْأَمَانَهِ فَقَدْ خَابَ مَنْ لَیْسَ مِنْ أَهْلِهَاإِنَّهَا عُرِضَتْ عَلَی السَّموَاتِ الْمَبْنِیَّهِ وَ الْأَرَضِینَ الْمَدْحُوَّهِ وَ الْجِبَالِ ذَاتِ الطُّولِ الْمَنْصُوبَهِ فَلَا أَطْوَلَ وَ لاـ أَعْرَضَ وَ لاَ أَعْلَی وَ لاَ أَعْظَمَ مِنْهَا وَ لَوِ امْتَنَعَ شَیْ ءٌ بِطُولٍ أَوْ عَرْضٍ أَوْ قُوَّهٍ أَوْ عِزٍّ لَامْتَنَعْنَ وَ لکِنْ أَشْفَقْنَ مِنَ الْعُقُوبَهِ وَ

عَقَلْنَ مَا جَهِلَ مَنْ هُوَ أَضْعَفُ مِنْهُنَّ هُوَ الْإِنْسَانُ (إِنَّهُ كَانَ ظَلُوماً جَهُولاً)» الآن اصلاً کسی نیست که راه حضرت امیر را طی کند ماها که الآن آزمودیم این هوس را ما از ذهن دور کنیم که این بار امانت را ما به مقصد می رسانیم این نیست بنابراین باید اعتراف بکنیم حالا ـ عنایت الهی, غفور است رحیم است بخشنده است صرف نظر می کند به برکت اهل بیت, شفاعت آنها, یک مطلب دیگر است ولی غرض این است که همیشه ما این امانت را به آسمان بزنیم به ولایت کلیه اهل بیت برسیم بله, آن ولایت کلیه مثل یک آیه است وقتی آیه را شما باز می کنید احکام شرعی هم در آن هست اگر متن را شما شرح می کنید این واجبات, واجب اند چه چیزی واجب است چه چیزی حرام است این زیرمجموعه ولایت است.

۱- (۱۶) . الکافی, ج ۱, ص۴۱۳.

۲- (۱۷) . الامالی (شیخ طوسی), ص۵۲۹.

۳- (۱۸) . فقه القرآن(راوندی)، ج ۱، ص۱۰۲.

۴- (۱۹) . من لا یحضره الفقیه, ج ۱, ص۳۳.

۵- (۲۰) . الکافی, ج ۳, ص۲۶۵; نهج البلاغه, حکمت ۱۳۶.

تأکید علامه طباطبایی(ره) بر امانت الهی بودن ولایت علی(علیه السلام)

آن بیانی که آن روز از سیدناالاستاد(رضوان الله علیه) عرض شد این بیان, بیان عَتیق و اریقی است ایشان در همان نوشته های عمومی شان فارسی شان عربی شان اصراری دارند که در بین امت اسلام نه در اسلام, در اسلام اول کسی که این حرف را زد خود وجود مبارك پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) بود در امت اسلامی ایشان فرمود سابقه ندارد اول کسی که راه ولایت را باز کرده وجود مبارك حضرت امیر است (۱) راه ولایت این انسان بشود ولیّ الله, ولیّ الله یعنی چه؟ یعنی عابد بشود؟ نه, ولیّ الله بالاتر از عابد است یعنی زاهد بشود؟ نه, ولیّ الله بالاتر از زاهد است آن کسی که «خوفاً من النار» یا «شوقاً الی الجنّه» عبادت می کند این یا عابد است یا زاهد است اهل نجات است اهل بهشت است از بزرگان دین است مقدس است اما ولیّ الله نیست وَلْی یعنی قُرب, آن کسی که می خواهد به خدا نزدیك بشود «لا خوفاً من النار, لا شوقاً الی الجنّه» خدا را عبادت بکند او می شود ولیّ الله، اوّل کسی که در امت اسلام این حرف را زد وجود مبارك حضرت امیر بود این حرف را زد و روی حرفش ایستاد آن روزی که خاورمیانه در اختیار حضرت امیر بود خاورمیانه دو امپراطوری قدر داشت یکی امپراطوری اسلام بود که تسلیم شد یکی هم امپراطوری روم بود که تسلیم شد کلّ خاورمیانه آن روز در اختیار حکومت مرکزی حضرت امیر بود همه غنایم جنگی از ایران رفته حجاز و غنایم جنگی روم هم رفته حجاز در چنین حالتی که در کلّ خاورمیانه حضرت امیر دوّمی ندارد به کلّ این صحنه مقام می گوید عفطه عنز, (۲) به این حکومت می گوید عفطه عنز این همان اوست کسی هوس این کار نمی کند به آن ولایتی که ذات اقدس الهی به او که ـ معاذ الله ـ به آ ن نمی گوید عفطه عنز, به همین چیزی که الآن ما به جان هم می افتیم به همین می گوید عفطه عنز که من باید باشم تو نباید باشی تو نباید باشی من باید باشم! بالأخره یك وقت بویش در می آید فرمود این عفطه عنز است وگرنه آن سجود و آن رکوع و آ ن مقام که محبوب آن حضرت است بنابراین ما غیر از وجود مبارك حضرت امیر کسی را طبق بیان سیدناالاستاد نشان نداریم در بین امت اسلامی که این راه را باز کرده باشد خودش رفته اهل بیت رفتند شاگردان خصوصی او مثل سلمان و اباذر و اینها هم کم و بیش این راه را رفتند این راه تا روز قیامت رده رده و رگه رگه به تبع او ممکن است ادامه داشته باشد ولی غیر از آن حضرت و اهل بیت کسی این راه را نیاورده بنابراین آن روایتی که از وجود مبارك امام صادق رسیده است که منظور از این امانت, ولایت علی بن ابی طالب است درست است و آن هم که خود حضرت امیر در خطبه ۱۹۹ فرمود امانت مالی جزء همین است این هم زیرمجموعه آن است نماز هم در آن هست روزه هم در آن هست همه احکام در آن هست چون اگر کسی بخواهد خلیفهالله بشود ولیّ الله بشود بالأخره با انجام واجبات و ترك محرّمات می شود ولیّ الله بدون اینها که نخواهد شد; منتها انجام واجبات و ترك محرّمات اگر «خوفاً من النار» باشد می شود عابد و زاهد یا «شوقاً الی الجنّه» بشود باز هم می شود عابد و زاهد اما «لا حبّاً الی الجنّه و لا ـ خوفاً من النار» باشد بلکه شکراً باشد حبّاً باشد عبادت محبّانه باشد می شود ولیّ الله (۳) این است که در دعای «کمیل» بگوید «هَبنی صبرتُ علی حرّ نارك فکیف أصبر عن النّظر الی کرامتك» (۴) این واقعاً ولیّ الله است بنابراین اول کسی که این راه را باز کرد خود حضرت است و خود این خاندان به این مقام رسیدند البته در شعاع اینها هم اولیای الهی به آن مقام رسیدند بنابراین انسان است که می تواند این گوهر را به مقصد برساند.

۱- (۲۱) . المیزان, ج۱۶, ص۳۵۴.

۲- (۲۲) . ر.ک: نهج البلاغه, خطبه ۳.

۳- (۲۳) . الکافی, ج۲, ص۸۴; نهج البلاغه, حکمت ۲۳۷.

۴- (۲۴) . مصباح المتهجّد, ص۸۴۷.

اقسام انسان حمل کننده امانت الهی

آن وقت زیرمجموعه انسان, افرادی هستند یا منافق در می آیند یا مشرک در می آیند یا مؤمن در می آیند این سه گروه اند یعنی گوهری است که سه گروه با آن مرتبط اند حَملی است که سه گروه با آن مرتبط اند وگرنه آن مسئله (وَإِذْ أَخَذَ رَبُّکَ مِن بَنِی آدَمَ) در آن, (لِيُعَذِّبَ) منافق و مشرك و اینها نیست همان اصل اقرار است.

انکار خدا ثمره جهل انسان نه مجهول بودن او

اقرار به ذات اقدس الهی در نهان هر موجودی هست لذا مسئله ملحد و کمونیست ها و اینها را ذکر نکردند خدا انکارپذیر نیست این روایت نورانی که مرحوم کلینی(رضوان الله علیه) در همان جلد اول کافی نقل کرد ملاحظه فرمودید, فرمود او «معروفٌ عند کلّ جاهل» خدا انکارپذیر نیست یعنی محال است کسی خدا را انکار کند منتها نمی فهمد که خدا یعنی چه, یعنی حقیقتی که دارد این عالَم را اداره می کند بالأخره عالَم که پوچ نیست این نظم محيّرالعقول هم که حساب و کتابی دارد منتها او نمی فهمد می گوید طبیعت, بالأخره ما به فلان آقا می گوییم دانشمند است مهندس کشاورزی است برای اینکه چهارتا دانه را بلد است می کارد که میوه بدهد خب این علم تابع معلوم است آن که معلوم را آفرید عالِم نیست تو که چهارتا علم حصولی داری عالم شدی؟! کلّ نظام را دارد می گرداند تازه آن مقداری که کشف شده نسبت به آ ن مقداری که کشف نشده (فَلَا أُقْسِمُ بِمَا تُبْصِرُونَ وَمَا لَا تُبْصِرُونَ), (مَا لَا تُبْصِرُونَ) یعنی «ما لا تعلمون» آن مقداری که کشف شده نسبت به مقداری که کشف نشده قابل قیاس نیست منتها این شخص نمی فهمد و نمی داند خیال می کند طبیعت است خدا قابل انکار نیست این روایتی که مرحوم کلینی نقل کرده فرمود: «عارفٌ بالمجهول معروفٌ عند کلّ جاهل» (۱) هر مطلب پیچیده ناشناخته ای نزد خدا معلوم است چون او (بِكُلِّ شَيءٍ عَلِيمٌ) (۲) است و خداوند نزد هر کمونیستی معلوم است نزد هر منکری معلوم است نزد هر ملحدی معلوم است اصلاً قابل انکار نیست مسئله ربوبیت است که مشکل دارند مسئله الوهیت است مشکل دارند مسئله مربّی بودن و مدبّر بودن و رازق بودن و اینهاست که مشکل دارند ولی اصل حقیقتی که مدیر و مدبّر عالم است قابل انکار نیست لذا مسئله ملحد را اینجا ذکر نفرمود.

۱- (۲۵) . الکافی, ج ۱, ص ۹۱.

۲- (۲۶) . سوره بقره, آیه ۲۹.

بررسی ادبی ذکر منافقین و منافقات کنار هم

«لام» هم «لام» عاقبت است فرمود: (لِيُعَذِّبَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ) این منافقین و منافقات در برابر آن آیه ای است که فرمود: (إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ) زن و مرد را در چند جهت ذکر کرده یعنی آیه ۳۵ همین سوره مبارکه «احزاب» که فرمود: (إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ) تا آخر، این منافقین و منافقات, مشرکین و مشرکات در برابر آن است فرمود: (لِيُعَذِّبَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ).

بررسی دامنه رحمت الهی و شفیعان روز قیامت

منتها رحمت الهی اوسع است اگر مؤمن و مؤمنات اند که خدای سبحان غفور و رحیم است ظلم بعضی ها بالأخره ممکن است اگر لیاقت داشته باشند به وسیله شفاعت اهل بیت با غفران الهی حل بشود و جهل بعضی ها اگر لیاقت داشتند به برکت شفاعت اهل بیت به رحمت الهی ختم می شود آنها که مرتضی المذهب نیستند آنها بیرون از حوزه شفاعت اند فرمود: (لَّا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِندَ الرَّحْمنِ عَهْداً) (۱) یا (لَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى) (۲) اگر کسی مرتضی المذهب بود یا اگر کسی يَملک عند الله عهدا بود اینها ممکن است مشمول شفاعت باشند و در نتیجه در قبال آن جهل و در قبال آن ظلم, رحمت الهی هم شامل حالشان بشود.

علت قبول مسئولیت خلافت الهی به وسیله انسان

پرسش:... پاسخ: قدرت چرا, قدرت دارند برای اینکه آن پنج طایفه آیه ای که قبلاً خوانده شد اینها مسلم اند, مطیع اند, ساجدند, مسبّح اند, حامدند همه اینها نشانه آن بود ولی گفتند مقدورمان نیست ما این بار خلافت را بکشیم این کار, کار ما نیست این انسان است که هم وهم دارد هم خیال و هم عقل در بخش اندیشه, هم شهوت دارد هم غضب دارد هم عقل عملی در بخش انگیزه، این جامع است و مستحضرید اگر قابلیت می داشتند ذات اقدس الهی این اسما را که به انسان کامل یاد داد خب فرشته ها می گفتند که اگر یاد ما هم می دادی ما هم یاد می گرفتیم بعد هم تازه فرشته ها وقتی که بنا شد آگاه بشوند باز هم خدا خودش اینها را به شاگردی قبول نکرد فرمود شما شاگرد آدم هستید بروید از آدم یاد بگیرید این مرحله دوم, تازه وقتی اینها را برد به مدرسه آدم نفرمود «یا آدم علّمهم بأسمائهم» فرمود: (يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ) (۳) آنها در حدّی نیستند که عالِم بشوند گزارش را ممکن است بفهمند خب این نشان می دهد آنها در این حد نیستند شما می بینید در روایات ما هست اوّلین چیزی که ذات اقدس الهی خلق کرد نور وجود مبارک پیامبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) بود که وقتی می گویند که پیامبر بود چون آنها «کلّهم نورٌ واحد» یک واقعیت اند اگر آنها «أول ما خلق الله» هستند معلوم می شود فرشته ها زیرمجموعه آنها هستند اگر اینها آن لیاقت را می داشتند فرشته ها می گفتند خب تو یادش دادی به ما هم یاد بده چرا گفتند: (لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا) (۴) بعد هم چرا خدا فرمود: (يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ) نفرمود «یا آدم علّمهم بأسمائهم» اگر فرشته می توانست این بار را بکشد یقیناً ذات اقدس الهی به اینها عطا می کرد این است که مقدورشان نیست بنابراین هیچ روایتی ما نداریم که مثلاً اوّلین مخلوق فلان فرشته است در حالی که اوّلین مخلوق همین انسان کامل است وجود مبارک پیغمبر است, بنابراین این امانت همان خلافت الهی است که این را انسانیّت می تواند حمل بکند زیرمجموعه انسان, افراد گوناگونی هستند که ـ ان شاءالله ـ خدا توفیق فراگیری آن را به همه ما مرحمت کند!

۱- (۲۷) . سوره مریم, آیه ۸۷.

۲- (۲۸) . سوره انبیاء, آیه ۲۸.

۳- (۲۹) . سوره بقره, آیه ۳۳.

۴- (۳۰) . سوره بقره, آیه ۳۲.

«و الحمد لله ربّ العالمين»

آیات ۱ تا ۵ سوره سبأ ۹۲/۰۳/۰۷

.Your browser does not support the audio tag

(الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی لَهُ مَا فِی السَّماوَاتِ وَمَا فِی الْأَرْضِ وَلَهُ الْحَمْدُ فِی الْآخِرَهِ وَهُوَ الْحَکِیمُ الْخَبِیرُ (۱) یَعْلَمُ مَا یَلِجُ فِی الْأَرْضِ وَمَا یَخْرُجُ مِنْهَا وَمَا یَنزِلُ مِنَ السَّماءِ وَمَا یَعْرُجُ فِیهَا وَهُوَ الرَّحِیمُ الْغَفُورُ (۲) وَقَالَ الَّذِینَ کَفَرُوا لاَ تَأْتِینَا السَّاعَهُ قُلْ بَلَی وَرَبِّی لَتَأْتِیَنَّکُمْ عَالِمِ الْغَیْبِ لاَ یَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّهٍ فِی السَّماوَاتِ وَلاَ فِی الْأَرْضِ وَلاَ أَصْغَرُ مِن ذلِکَ وَلاَ أَکْبَرُ إِلَّا فِی کِتَابٍ مُبِینٍ (۳) لِیَجْزِیَ الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولئِکَ لَهُم مَغْفِرَهٌ وَرِزْقٌ کَرِیمٌ (۴) وَالَّذِینَ سَعَوْ فِی آیَاتِنَا مُعَاجِزِینَ أُولئِکَ لَهُمْ عَذَابٌ مِن رِجْزٍ أَلِیمٌ (۵))

تبیین مشهود نبودن ذات الهی و محبوب بودن او

چند نکته کوتاهی که مربوط به بحث پایانی سوره مبارکه «احزاب» است این است که گرچه ذات اقدس الهی معبود کسی نیست چون حقیقت, بسیط است و نامتناهی است و تجزیه پذیر نیست و قابل شهود نیست اما اسمای حسنای او آیت و علامت و آینه اند, وجهِ او آیت و آینه است انسان در وجه خدا, خدا را مشاهده می کند و او را می پرستد و اگر خلقت, ناظر به مقام فعل است و فعل, ممکن است و ممکن است هدف داشته باشد هدفِ فعل همان فاعل است که خود خدای سبحان است پس اگر کار را به خود خدا اسناد بدهیم چون هدف است «هو الآخر» [(۱)](#content_note_1409_1) است برتر از او چیزی نیست او کاری را انجام نمی دهد که به آن مقصد برسد خودش هم مبدأ است هم منتها هم اول است هم آخر و اگر وجه او کاری را انجام می دهد مقصد و مقصودِ وجهِ خدا خود خداست زیرا او مقصود بالذّات و محبوب بالذّات است.

ص: ۱۴۰۹

۱- (۱) . الکافی, ج۱, ص۱۱۵.

دلیل ادبی در جمع آمدن «انّا» در (إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَهَ...)

مطلب دیگر آنکه در جریان خلقت گرچه فرمود: (إِنِّی جَاعِلٌ فِی الأَرْضِ خَلِیفَهً) [(۱)](#content_note_1410_1) مفرد آورد متکلّم وحده آورد و در اینجا سخن از (إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَهَ) [(۲)](#content_note_1410_2) است اما (إِنَّا) گاهی برای آن است که بفرماید من و ملائکه ای که در تحت اختیار من اند این کار را انجام دادیم مثل (إِنَّا انزَلْنَاهُ فِی لَیْلَهِ الْقَدْرِ) [(۳)](#content_note_1410_3) و مانند آن که فرمود: (نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِینُ عَلَی قَلْبِکَ) [(۴)](#content_note_1410_4) یا (بِأَیْدِی سَفَرَهٍ کِرَامٍ بَرَرَهٍ) [(۵)](#content_note_1410_5) که فرشته ها سهمی دارند گاهی فقط برای تفخیم و تعظیم است نظیر آنچه در همین آیه ذکر شده که (إِنَّا) و در جریان سجده فرشته ها هم فرمود: (وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلاَئِکَهِ اسْجُدُوا) [(۶)](#content_note_1410_6) آنجا دیگر منظور این نیست که ما و ملائکه دستور دادیم بلکه ما که متکلّم مع الغیر است فقط برای تفخیم است پس (نَحْنُ) و (إِنَّا) و مانند آن گاهی للتفخیم است گاهی برای آن است که کار با حضور فرشته ها انجام می گیرد در (إِنَّا عَرَضْنَا) ظاهراً برای تفخیم است فرشته ها حضور ندارند.

معنا و مفهوم «حمل» در آیه (إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَهَ ... فَأَبَیْنَ أَن یَحْمِلْنَهَا...)

مطلب بعدی آن است که گرچه حمل را برخی ها نقل کردند که حمل به معنی خیانت است (۷) ولی حمل در اینجا به معنای امتثال است نظیر آیه سوره مبارکه «جمعه» که فرمود: (حُمِّلُوا التَّوْرَاةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا) (۸) یعنی احکام الهی بر اینها تحمیل شد بر اینها واجب شد که انجام بدهند ولی اینها انجام ندادند پس حمل به معنای امتثال است و اطاعت (لَمْ يَحْمِلُوهَا) یعنی اطاعت نکردند و امتثال نکردند.

۱- (۲) . سوره بقره, آیه ۳۰.

۲- (۳) . سوره احزاب, آیه ۷۲.

۳- (۴) . سوره قدر, آیه ۱.

۴- (۵) . سوره شعراء, آیات ۱۹۳ و ۱۹۴.

۵- (۶) . سوره عبس, آیه ۱۵ و ۱۶.

۶- (۷) . سوره بقره, آیه ۳۴.

۷- (۸) . ر.ک: التبیان فی تفسیر القرآن, ج۸, ص۳۶۸.

۸- (۹) . سوره جمعه, آیه ۵.

دلیل ذکر نام آسمان و زمین و جبال در کنار انسان

سرّ نام بردن آسمان و جبال و مانند آن برای آن است که به انسان بفهماند اگر شما بخواهید به قدرت های ظاهری تکیه کنید این سلسله جبال از شما محکم ترند آسمان ها از شما محکم ترند (ءَأَنْتُمْ أَشَدُّ خَلْقاً أَمِ السَّماءُ بَنَاهَا) (۱) اگر به قدرت معنوی بخواهید تکیه کند حق با شماست کاری از انسان ساخته است که از آسمان و زمین ساخته نیست اما آن انسانی که درصدد امتثال حکم خداست و حکم خدا بخشی از آن به مراحل عالیه ولایت است بخشی هم به مراحل میانی و نازله ولایت است که امتثال احکام است و این امور اعتباری را به همراه دارد بنابراین ما آن حقیقتی که بتواند ولیّ الله و خلیفهالله را تربیت کند عرضه کردیم هیچ کس نتوانست این بار را بکشد فقط انسان است که این بار را می کشد چون خیلی از افراد می توانستند این کار را بکنند به نوبه خود خلیفه خدا بشوند ولو در حدّ میانی یا نازل, لکن اکثر مردم راه انحراف را طی کردند مسئله (لِيُعَذِّبَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ) (۲) را ذکر فرمود, که این «لام», «لام» عاقبت است نه «لام» غایت.

انحصاری بودن قدرت اطاعت پذیری و عصیان انسان

پرسش:... پاسخ: برای اینکه انسان است که هم می تواند عادل باشد هم می تواند ظالم باشد, هم می تواند عالِم باشد هم می تواند جاهل باشد, کوه این چنین نیست آسمان این چنین نیست زمین این چنین نیست ملائکه فقط عادل اند فقط عالِم اند موجودی که بتواند هم اطاعت کند هم عصیان انسان است البته جن هم هستند اما جن این قدرت را ندارند که بار امانت را بتوانند حمل کنند.

۱- (۱۰) . سوره نازعات, آیه ۲۷.

۲- (۱۱) . سوره احزاب, آیه ۷۳.

مکّی بودن سوره سبأ و عناصر محوری آن

سوره مبارکه «سبأ» که در مکه نازل شد مانند سایر سوَر مکّی عناصر محوری آن اصول دین است عقاید و معارف اصلی است البته خطوط کلی اخلاق و حقوق و مانند آن در ضمن آن مطرح است این قدر مشترکی است بین سوَر مکّی.

ضرورت توجه به شأن و جوّ و فضای نزول در تفسیر آیات

منتها برای بررسی تفسیر آیات قرآن کریم همان طوری که در اوایل ملاحظه فرمودید ما سه مطلب را باید در نظر داشته باشیم یکی شأن نزول, یکی جوّ نزول, یکی فضای نزول; شأن نزول برای آیه است که آیه در چه موردی نازل شد جوّ نزول برای آن مقطع تاریخی است که این سور ه در ظرف یک سال یا دو سال یا کمتر و بیشتر به تدریج نازل می شد رخدادهای تاریخی آن مدت زمانی چه بود فضای نزول برای این ۲۳ ساله است که در ظرف این ۲۳ سال در عربستان در منطقه در حوزه بین الملل در حوزه محلّی چه حادثه ای اتفاق افتاده چه چیزی بوده که اگر کسی بخواهد کلّ قرآن را بررسی کند باید فضای جهانی آن ۲۳ سال را در نظر داشته باشد و اگر بخواهد خود سور ه را ارزیابی کند باید بداند در این منطقه در ظرف مدت زمان نزول سور ه چه گذشت اگر بخواهد خود آیه را به خوبی بررسی کند باید شأن نزول آن را کاملاً بداند.

معاد, عنصر محوری سوره سبأ

در سوره مبارکه «سبأ» که در مکه نازل شد گرچه توحید و وحی و نبوّت مطرح اند اما عنصر محوری اش را جریان معاد قرار می دهد برای اینکه در این مدّت، شبهه معاد و شبهه اینکه انسان معدوم شد دوباره برمی گردد یا نه و شبهه اختلاط ذرّات و اینها بیش از موارد دیگر بود لذا در سوره مبارکه «سبأ» که مکّی است بیشتر از مسئله وحی و توحید, درباره معاد سخن گفته شد یکی پس از دیگری آیات معاد ذکر می شود.

فراهم نمودن مقدمات طرح معاد در سوره سبأ

برای اینکه مسئله معاد ذکر بشود جریان قیامت در برابر دنیا اول بازگو می شود (یک) حکمت خدا بازگو می شود (دو) خبیر بودن خدا مطرح می شود (سه) در اول آیه فرمود: ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی لَهُ مَا فِی السَّمَاوَاتِ وَمَا فِی الْأَرْضِ﴾ که این مجموعه, شکرآور است نعمت خداست نعمت زمینی, نعمت آسمانی, علوم فراوان از اینجاست برکات فراوان حیاتی از اینجاست و مانند آن. درباره دنیا سخن نفرمود اما از آسمان و زمین که سخن گفت ناظر به دنیاست ولی فرمود: ﴿وَلَهُ الْحَمْدُ فِی الْآخِرَةِ﴾ این نشان می دهد که سَمت و سوی بحث سوره مبارکه «سبأ» به طرف اثبات معاد است.

حکیم و خبیر بودن جامع هدفمندی دنیا با معاد

جامع این دو قسمت هم این است که او حکیم است و خبیر. حکیم است یعنی کارِ او منشأ حکمت و منفعت و غایت و هدفمندی است خبیر است یعنی به تمام ذرّات و جزئیات آگاه است که خبیر, دقیق تر از علیم است علیم ناظر به مطلق اشیاست چه کلی چه جزئی, اما خبیر یعنی خُبره بودن ناظر به امور جزئی است برای اینکه مشکلات کسانی که درباره معاد بداندیش بودند این بود که این ذرّات که حالا ـ مخلوط شد گُم شد چگونه خدای سبحان دوباره اینها را احیا می کند ولی وقتی می فرماید خبیر است به تمام ذرّات آگاه است پاسخ اینها داده می شود.

تعلیمی بودن آغاز پنج سوره قرآن با حمد

پنج سور ه است که گفتند در قرآن کریم آغاز آنها حمد است اول سوره مبارکه «فاتحهالکتاب» است که با حمد شروع می شود بعد «انعام» است که با حمد شروع می شود بعد «کهف» است که با حمد شروع می شود بعد سوره «سبأ» است که با حمد شروع می شود بعد سوره «فاطر» است که بعد از سوره «سبأ» است با حمد شروع می شود این آیاتی که ناظر به خلقت است حالا خلقت دنیا یا خلقت آخرت یا مجموع خلقتین، این جای حمد و سپاس را دارد که خدای سبحان ما را تعلیم می دهد که در برابر این نعمت شاکر باشیم.

سرفصل مباحث سور ه بودن آغاز آن با اسمای الهی

آنچه در آغاز سور ه ذکر شده است به منزله متن است و آنچه تا پایان سور ه می آید به منزله شرح, اگر در آغاز سور ه سخن از حکیمِ خبیر به میان آمد تا پایان سور ه, تبیین حکمت خدا و خبیر بودن خدا مطرح است گاهی پایان یک آیه اسمی یا دو اسم از اسمای حسنای خداست این اسمی که در پایان آیه مطرح است این ضامن مضمون خود آیه است اما وقتی در آغاز سور ه اسمای الهی مطرح است این به منزله سرفصل است به منزله متن است که تا پایان سور ه باید این یک اسم یا دو اسم را شرح کرد.

معاد,مقتضای حکمت الهی

طرح مسئله معاد بر اساس مسئله حکیم بودن است که یقیناً معاد هست برای اینکه کار خدا حکیمانه است و هیچ محذوری نیست برای اینکه او به تمام ذرّات و جزئیات آگاه است برای بیان حکیمانه بودن معاد از حکمت خدا استفاده شده است چرا عالَم معاد دارد؟ برای اینکه اگر روز حسابی نباشد کتابی نباشد پاداش و کیفری نباشد هر که هر چه کرد و هر چه گفت و هر چه آورد حساب و کتابی نباشد که می شود عالَم لغو می شود عالَم باطل. بارها این دو اصل از قرآن کریم مطرح شد یکی به صورت موجبه کلیه یکی به صورت سالبه کلیه, موجبه کلیه این بود که فرمود خدا هر چه آفرید به حق آفرید سالبه کلیه این است که هرگز خدا کار باطلی انجام نداد خب اگر چیزی همیشه حرکت بکند هر که هر چه کرد, کرد هر چه گفت, گفت هر چه خورد, خورد حساب و کتابی در عالم نباشد می شود باطل، فرمود ما نگذاشتیم بطلان در عالم راه پیدا کند عالم, کارِ ماست ما هم باطل گو و باطل رو نیستیم ما هرگز کار باطل و عبث نکردیم (أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثاً) (۱) گاهی می فرماید: (مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ) (۲) این کلّ صحنه باید به مقصد برسد اگر کسی خیالی کرد حتی خیال ظریف و ضعیف گوشه‌ ذهن این به حسابش رسیده نشود می شود لغو, فرمود: (وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي أَنْفُسِكُمْ فَاحْذَرُوهُ) (۳) بدانید تمام ذرّات ذهنتان را او می داند مواظب خاطراتتان باشید مگر ذهن و ذرّات و خاطرات ذهن جزء مخلوقات عالَم نیست فرمود همه آنها را خدا می داند مواظب خاطراتتان باشید پس گاهی به صورت موجبه که فرمود ما عالَم را به حق آفریدیم, گاهی به صورت سالبه که فرمود ما باطل رو نیستیم (مَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلاً) و گاهی خودش را به عنوان حکیم معرفی می کند مگر ممکن است حکیم, کار عبثی بکند تمام خاطرات ما حساب شده است تمام قیام و قعود ما حساب شده است آن وقت حکمت را که سرفصل این سور ه است تا پایان این سور ه شرح می دهد.

۱- (۱۲) . سوره‌ مؤمنون, آیه‌ ۱۱۵.

۲- (۱۳) . سوره‌ روم, آیه‌ ۸.

۳- (۱۴) . سوره‌ بقره, آیه‌ ۲۳۵.

دلیل اختصاص حمد و سپاس به خداوند

فرمود: (الْحَمْدُ لِلَّهِ) حمد چرا برای خداست؟ برای اینکه خلقت آسمان و زمین, نعمت اوست این سفره را او پهن کرده و هر که مُنعِم باشد محمود است پس خدا محمود است (یک) حمد آخرت هم برای اوست بهشت را آفریده که (الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزَنَ), (۱) (الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی صَدَقَنَا وَعْدَهُ وَأَوْرَثَنَا الْأَرْضَ نَتَبَوَّأُ مِنَ الْجَنَّهِ حَیْثُ نَشَا) (۲) (دو) وقتی بهشتی ها وارد بهشت شدند این گونه خدا را حمد و سپاس می گویند خدا را شکر که به ما بهشت داد خدا را شکر که هر جا بخواهیم بیارمیم, می آرمیم خدا را شکر که همه غم و غصه را از ما زدود (دَعْوَاهُمْ فِیهَا سُبْحَانَکَ اللَّهُمَّ وَتَحِیَّتُهُمْ فِیهَا سَلَامٌ وَآخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ) (۳) این حمدِ بهشتی هاست در برابر این نعمت, پس (لَهُ الْحَمْدُ فِی الْأُولَی), (۴) (لَهُ الْحَمْدُ فِی الْآخِرَهِ) در برابر هر نعمتی باید انسان سپاسگزار باشد.

دلیل باطل نبودن خلقت با برهان هدفداری حرکت

به چه دلیل قیامت حق است به دلیل اینکه او حکیم است (وَهُوَ الْحَکِیمُ) مگر می شود حکیم کاری را انجام بدهد و بی اثر باشد هر که هر چه کرد, بکند. در سوره مبارکه «ص» فرمود ما چیزی را به عنوان باطل خلق نکردیم آیه ۲۷ سوره مبارکه «ص» این است (وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَیْنَهُمَا بَاطِلاً) حرکت مستحضرید که هدف دار است حرکت, غیرمتناهی باشد محال است یعنی چیزی دائماً حرکت بکند خب برای چه دارد حرکت می کند کجا می خواهد برود؟! حرکت, به سمت چیزی رفتن است لذا ممکن نیست حرکت, نامتناهی باشد حرکت الّا ولابد باید به دارالقرار برسد فرمود اگر به دارالقرار نرسد هر کسی نتیجه کار خودش را نبیند که می شود باطل ما باطل خلق نکردیم (وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَیْنَهُمَا بَاطِلًا ذلِکَ ظَنُّ الَّذِین کَفَرُوا فَوَیْلٌ لِلَّذِینَ کَفَرُوا مِنَ النَّارِ).

۱- (۱۵) . سوره فاطر, آیه ۳۴.

۲- (۱۶) . سوره زمر, آیه ۷۴.

۳- (۱۷) . سوره یونس, آیه ۱۰.

۴- (۱۸) . سوره قصص, آیه ۷۰.

بطلان هدف مندی خلقت در صورت نبود معاد

اگر معاد نباشد به چه دلیل عالَم باطل است به دلیل آیه ۲۸ سوره «ص» فرمود: (أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ) خب طالح و صالح, عادل و ظالم اینها اگر مُردند معدوم بشوند «لا مَیْز فی الأعدام من حیث العدم» (۱) در معدومات که خبری نیست نه به کسی پاداش می دهند نه به کسی کیفر, اینها که مادی فکر می کنند یا کمونیست اند یا ملحدند یا هر چه هستند اینها با وهم دارند زندگی می کنند این بزرگداشت اینها برای کُشته های خودشان یا برای مرده های خودشان بزرگداشت می گیرند سبّ و لعن آنها با طلب مغفرت آنها یکی است اگر کسی معدوم شد نیست شما نسبت به او بد بگویید نسبت به او احترام بکنید هر دو لغو است الآن اینجا شخصی نیست نشسته نیست وقتی معدوم است نه احترام پذیر است نه توهین پذیر, اگر انسان می میرد می پوسد و نابود می شود شما دسته گل را برای چه کسی می برید این بزرگداشت را برای چه کسی می گیرید این مقاله و مقالت را برای چه کسی می نویسید معدوم بما أنّه معدوم نه احترام دارد نه اهانت. خدا می فرماید اگر مرگ پوسیدن بود و ـ معاذ الله ـ بعد از مرگ هیچ خبری نبود معنایش این است که صالح و طالح یکی هستند یعنی عادلِ زحمت کشیده نابود شده است ظالم ستم پیشه هم نابود شد این می شود لغو, اگر ـ معاذ الله ـ معاد نباشد لازمه اش تساوی عادل و ظالم است (أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ) اینهایی که نمی گفتند معاد هست قیامت هست خدا هر دو را به جهنم می برد یا هر دو را به بهشت می برد تا خدا بفرماید ما برای هر دو یک نحو حکم می کنیم مگر آنها می گفتند هر دو به جهنم می روند یا هر دو به بهشت می روند تا خدا بفرماید اینها یکسان نیستند آنها می گفتند هر دو نابود می شوند خدا می فرماید اگر هر دو نابود می شوند هر دو یکسان خواهند بود یعنی عادل هر چه کرد بی نتیجه, ظالم هم هر چه کرد بی کیفر و این در کارگاه ما نیست (أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ) یعنی زشت و زیبا یکسان است در بحث های دیگر هم همین مطلب را فرمود در سوره مبارکه «جاثیه» هم همین را فرمود آیه ۲۱ و ۲۲ سوره مبارکه «جاثیه» همین است در آیه ۲۱ فرمود: (أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ أَن نَّجْعَلَهُمْ كَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ) آیا ظالمین و تبهکاران خیال می کنند ما اینها را مثل مؤمنین عادل قرار می دهیم خب آنها مگر خیال می کردند مؤمن عادل در بهشت است و اینها هم بعد از مرگ می روند بهشت تا خدا بفرماید که نه ما شما را یک نحو حکم نمی کنیم بین شما فرق می گذاریم آنها چنین حرفی نمی زدند آنها می گفتند تبهکار که مُرد, پوسید پرهیزکار هم که مُرد, پوسید مرگ, پوسیدن است فناست فرمود خیر این چنین نیست که شما هر دو نابود بشوید و فرقی بین شما نباشد هر دو زنده خواهید شد هر کدام برابر پاداش و کیفر خودشان جزا و کیفر می بینند. (أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ أَن نَّجْعَلَهُمْ كَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَوَاءً مَحْيَاهُمْ وَمَمَاتُهُمْ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ) چرا؟

۱- (۱۹) . شرح المنظومه, ج۲, ص۱۹۱ و ۱۹۲.

حق بودن خلقت آسمان و زمین دال بر ضرورت منطقی معاد

در آیه ۲۲ فرمود برای اینکه (وَخَلَقَ اللَّهُ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ) این عالَم حسابی دارد کتابی دارد این آیه سوره «جاثیه» می شود موجبه, آن آیه سوره «ص» می شود سالبه در آنجا فرمود ما باطل خلق نکردیم در اینجا فرمود ما حق خلق کردیم یعنی کار ما هدفمند است چون هدفمند است الاّ ولابد معاد می شود ضروری این ضروری قبلاً ملاحظه فرمودید در فرهنگ قرآن به جای اینکه بفرماید الف, باء است بالضروره می فرماید الف, باء است «لا ریب فیه» این (لَا رَیْبَ فِیهِ) در قرآن همان بالضروره منطق است یعنی شک بردار نیست (رَبَّنَا إِنَّکَ جَامِعُ النَّاسِ لِیَوْمٍ لَا رَیْبَ فِیهِ) (۱) یا (الم ذلِکَ الْکِتَابُ لَا رَیْبَ فِیهِ) (۲) خب «القرآن حقٌّ لا ریب فیه» نه اینکه ممکن الحق باشد, ضروری الحق است نه اینکه معاد ممکن الوقوع باشد بلکه ضروری الوقوع است این (لاَ رَیْبَ فِیهِ) در قرآن همان بالضروره منطقی است؛ معاد واقع می شود بالضروره, قرآن حق است بالضروره, شک بردار نیست (الم ذلِکَ الْکِتَابُ لَا رَیْبَ فِیهِ), (رَبَّنَا إِنَّکَ جَامِعُ النَّاسِ لِیَوْمٍ لَا رَیْبَ فِیهِ) پس گاهی به صورت موجبه ذکر می کنند مثل آیه سوره «جاثیه» گاهی به صورت سالبه ذکر می کنند مثل آیه سوره «ص» و در هر دو حال, جهتِ قضیه, ضرورت است اگر قضیه ای بخواهند جهتش را مشخص کنند ربط موضوع و محمول را باید ارزیابی کنند معاد واقع می شود بالضروره, کار خدا حق است بالضروره, کار خدا باطل نیست بالضروره, این (لاَ رَیْبَ فِیهِ)ها همان معنای بالضروره را می فهماند.

ص: ۱۴۱۷

۱- (۲۰) . سوره آل عمران, آیه ۹.

۲- (۲۱) . سوره بقره, آیات ۱ و ۲.

تبیین چگونگی حق بودن آفرینش با توجه به نبود قانون از قبل

فرمود ما نظم عالم را برای شما بازگو کنیم تا این نظم حکیمانه, شما را به مقصد برتر و والاتر برساند آن نظم حکیمانه این است که خدای سبحان آنچه آفرید با حکمت و منفعت آفرید حتی قانون از کار خدا استفاده می شود می بینید حق, عدل, حکمت اینها یک قانون از پیش نوشته نیست که خدا کارهای خود را مطابق آن قانون انجام بدهد آ ن دیگر ـ معاذ الله ـ خدا نیست که ما قانون جدایی داشته باشیم قانون عقلی مثلاً که خدا کارهای خود را مطابق با آن قانون انجام بدهد این پیغمبر است دیگر خدا نیست پیغمبرها این کار را می کنند مطابق ما هو الحق, ما هو الواقع, ما فی نفس الأمر و اینها کار می کنند اما خدای سبحان نفس الأمر آفرین است حق آفرین است این آیه نورانی فرمود: (الْحَقُّ مِن رَبِّکَ) (۱) ما یک قانون نوشته خارجی نداریم که خدا کارش را برابر آن انجام بدهد متن قانون از کار خدا گرفته می شود می گوییم باید عدل باشد عدل یعنی چه؟ «وضع کلّ شیء فی موضعه» جای اشیا کجاست جای اشخاص کجاست جای اشیا را اشیاآفرین معین کرد جای اشخاص را اشخاص آفرین معین کرد نه این است که قبلاً قانونی باشد که آسمان جایش آنجاست زمین جایش آنجاست انسان جایش آنجاست فرشته جایش آنجاست ـ معاذ الله ـ خدای سبحان کار خودش را مطابق آن نقشه انجام بدهد این همه خطبه های نورانی اهل بیت مخصوصاً حضرت امیر(سلام الله علیهم) که خدا آسمان و زمین را بر اساس نقشه خلق نکرد خدا آسمان و زمین را بر اساس الگو خلق نکرد خدا آسمان و زمین را مطابق یک قانون خلق نکرد بلکه قانون, مخلوق اوست همین است او قانون آفرین است همان طوری که تشریع کرد تکوین هم کرد الآن یک مرجع تقلید وقتی بخواهد فتوا بدهد مطابق کتاب و سنّت اهل بیت(علیهم السلام) فتوا می دهد این شریعت را این مرجع از این منبع می گیرد خدای سبحان که شریعت را تشریع کرد اوّلین شارع است یعنی شریعت و فتوا را ـ معاذ الله ـ از جای دیگر گرفته یا کارِ او متن تشریع است و شریعت نهادن در تکوین هم بشرح ایضاً فرمود او حکیم محض است چون حکیم محض است سر تا پای کار او دارای منفعت و برکت و رحمت و عنایت است و بهترین کارش هم این است که هر کسی به مقصد برسد و مقصود خود را در آن مقصد ببیند لذا فرمود: (وَهُوَ الْحَکِیمُ الْخَبِیرُ).

ص: ۱۴۱۸

۱- (۲۲) . سوره بقره, آیه ۱۴۷.

وجود معاد, لازمه حق بودن آفرینش و مقابل نداشتن آن

پرسش:... پاسخ: بله هر آ نچه خدا می کند حق است اما وقتی که خدای سبحان این عالَم را آفرید فرمود حق این است عدل این است آن گاه ما می گوییم و مطمئنیم که خدا هرگز مؤمن را به جهنم نمی برد چرا, چون خود خدا فرمود من این کار را می کنم آن بخش را که احدی انکار نکرده هیچ کسی هم ادّعا نکرده و نمی تواند ادّعا کند که ما قانونی داریم عقلی داریم خب عقل را چه کسی خلق کرده قانون را چه کسی خلق کرده «کان الله و لم یکن معه شیء» (۱) عدم محض بود در عدم محض نه سَبق و لحوق فرض دارد نه قانون فرض دارد خدای سبحان حقّ صِرف است (ذلکَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ) (۲) آن حق, مقابل ندارد چون حقیقتی است نامتناهی این حق بخواهد بیافریند حق خلق می کند این خلقت, حق است (الْحَقُّ مِن رَبِّکَ) آن حقّی که در سوره «لقمان» است (ذلکَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ) آن دیگر مقابلی ندارد حق است بسیط است نامتناهی است و لاغیر و چیزی با او نبود عدمِ محض بود آن گاه خدای سبحان حق آفرید ما از این حق, قانون می گیریم.

لزوم تنظیم کارها با هندسه حق بودن آفرینش

حالا که از این حق, قانون گرفتیم کلّ کارهای بعدی را مطابق با این هندسه الهی تنظیم می کنیم می گوییم اگر کسی خلاف کرد یقیناً کیفر می بیند انبیا یقیناً پاداش می بینند مؤمنین یقیناً پاداش می بینند این را از حق می گیریم یعنی از کار خدا می گیریم نه اینکه قبلاً نقشه ای بود ــ معاذ الله ــ خدای سبحان کار خود را مطابق آن نقشه انجام داد آن اختلافی که بین ما و اشاعره و مانند آن است این در بخش دوم است.

۱- (۲۳) . اعجاز البیان فی تفسیر امّ القرآن, آیه ۱۰۲; تفسیر المحیط الأعظم و البحر الخضم, ج۱, ص۳۵۲; ر.ک: التوحید (شیخ صدوق), ص۶۷ و ۱۴۵.

۲- (۲۴) . سوره حج, آیات ۶ و ۶۲; سوره لقمان, آیه ۳۰.

خدای خبیر و آگاه دعوت کننده به صحنه قیامت

این خدا که حکیم خبیر است کارهای فراوانی کرده مطابق حکمت و چون خبیر است به همه این امور جزئی عالِم است بعد ما را به صحنه معاد دعوت می کند (يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي الْأَرْضِ) تمام آنچه در زمین فرو می رود تمام بذرها که بعد باید بشود خوشه تمام هسته ها که بعد باید بشود شاخه و درخت همه آنچه در زمین فرو می رود او می داند (يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي الْأَرْضِ) (یک) (وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا) (دو) تمام آنچه از زمین سر برمی دارد تمام علف ها تمام نباتات تمام گل ها تمام خوشه ها تمام شاخه ها هر چه از زمین سر برمی دارد او می داند (وَمَا يَنزِلُ مِنَ السَّماءِ) چه رزق معنوی مثل (إِنَّا انزَلْنَاهُ فِی لَيْلَهِ الْقَدْرِ) معارف الهی, حِکم الهی, علوم الهی چه باران و تگرگ و برف و نزولات آسمانی همه را او می داند (وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا) آنچه در آسمان ها عروج می کند آسمان ها مسیر و معبرند نه مقصد, عملِ صالح و نیّت های پاک, مقصدشان خداست که (إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ) (۱) اما از آسمان ها می خواهد عبور بکند که (يَعْرُجُ فِيهَا) نه «یعرج الیها» اعمال ما به طرف آسمان ها نمی رود از مسیر آسمان ها عبور می کند تا به ذات اقدس الهی برسد مستحضرید آن آسمان هایی که منشأ وحی است که (وَأَوْحَى فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا) (۲) آن آسمان هایی که فرمود دعای شما مستجاب است آن آسمان هایی که فرمود درهای آنها به روی کفار باز نمی شود این آسمان نجومی و سپهر ریاضی نیست این را که اینها آ نجا پارکینگ درست کردند ترمینال درست کردند کفار مرتب دارند رفت و آمد می کنند اینکه فرمود: (لَا تُفَتَّحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ) (۳) درهای آسمان به روی اینها باز نمی شود الآن تمام درها را گرفتند, همان بیان نورانی امام حسن مجتبی(سلام الله علیه) است که در محضر حضرت امیر(سلام الله علیهما) بودند آن شخصی که از شام آمده از وجود مبارک حضرت امیر(علیه السلام) سؤال کرده حضرت ارجاع داد به وجود مبارک امام مجتبی(سلام الله علیهما) که سؤال کردند «کَم بین السماء و الأرض» حضرت فرمود: «دعوه المظلوم و مدّ البصر» (۴) سؤال کردند که بین آسمان و زمین چقدر فاصله است فرمود: «مدّ البصر و دعوه المظلوم» یعنی اگر منظورتان آسمان ظاهری است آنکه متراژپذیر نیست تا چشم می بیند آسمان است اگر آسمان غیب است آهِ مظلوم, آه مظلوم به آسمان می رود این روایت را سیدناالاستاد مرحوم علامه فرمود از لطایف است (۵) یک دعا از قلب شکسته مظلوم برخیزد این همه درهای آسمان را می شکافد این آسمانی که درهایش به روی کفار باز نمی شود «دعوه المظلوم» به آسمان ها می رود این آسمانی است که (لاَ تُفَتَّحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ) این آسمانی است که (وَفِي السَّماءِ رِزْقُكُمْ) این آسمانی است که (وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا) اعمال انسان از همین جا عبور می کند تا (إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ) شاملش بشود.

ص: ۱۴۲۰

۱- (۲۵) . سوره فاطر, آیه ۱۰.

۲- (۲۶) . سوره فصلت, آیه ۱۲.

۳- (۲۷) . سوره اعراف, آیه ۴۰.

۴- (۲۸) . الخصال, ج۲, ص۴۴۱.

۵- (۲۹) . المیزان, ج۱۷, ص۳۷۳; مرحوم علامه طباطبایی این روایت را از حضرت امیر(علیه السلام) نقل می نمایند.

نزول باران و جوشش چشمه و وجود شیر از مصادیق رحمت الهی

خدا البته رحیم و غفور است در همه آن موارد رحیم و غفور است در جریان (مَا يَنزِلُ مِنَ السَّماءِ) رحمت الهی و غفران الهی هم به همین است که شما ملاحظه بفرمایید در بخش هایی از سوره مبارکه «زمر» فرمود ما ترافیک را, ورود ممنوع را, یک طرفه را, همه اینها را در زیر زمین رعایت کردیم این آب ها که آمد کجا برود کجا نرود کجا چهارراه باشد کجا سه راه باشد کجا یک طرفه بشود کجا ذخیره بشود که روزی به صورت چشمه در بیاید روزی به صورت چاه در بیاید آیه ۲۱ سوره مبارکه «زمر» این است (أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنزَلَ مِنَ السَّماءِ مَاءً) اینجا که فرمود: (وَمَا يَنزِلُ مِنَ السَّماءِ) خب باران را نازل می کند همین طور این را زیر زمین رها می کند یا نه, (فَسَلَكَهُ يَنَابِيعَ فِي الْأَرْضِ) تمام راه ها دو راه, سه راه, چهار راه کجا این آب ها برود کجا مستقر بشود کجا زمینه بشود برای چشمه شدن کجا قدری فاصله کمتر بشود که با حفر چاه به دست آنها بیاید لذا در پایان آن سوره مبارکه «ملک» فرمود: (قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْراً فَمَن يَأْتِيكُم بِمَاءٍ مَعِينٍ) (۱) اگر این آب ها هم مثل معدن نفت و گاز چند هزار متری بود کسی نمی توانست روی زمین زندگی کند فرمود ما این آب ها را گفتیم دم دست شما باشد اگر قدری بیراهه رفتید ما به این آب ها دستور می دهیم قدری پایین برود مثل نفت و گاز بشود چه کسی می تواند حالا برای شما آب بیاورد؟! (قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْراً) غائر بشود فرو برود در زمین برود در دسترس شما نباشد (فَمَن يَأْتِيكُم بِمَاءٍ مَعِينٍ) آب مَعین آبی است که «تراه العیون و تناله الدلاء» آبی که در دسترس دلو است آبی که عین و چشم آن را می بیند آن را می گویند ماء معین خب آب غائر تحت ده ها کیلومتر که ماء معین نیست فرمود اگر ما این آب ها را بگوییم قدری پایین تر بروند زندگی شما فلج است بنابراین ما می دانیم چقدر باران نازل کنیم می دانیم چقدر اینها را ببریم آنجا تصفیه بکنیم می دانیم از بین صدها لجن, آب طیّب و طاهر تحویل شما بدهیم مگر آنجا لوله کشی است شما ببینید یک مختصر باران می آید تمام آب ها گِل می شود این آب ها که لوله کشی نیست از همین لجن ها در می آید از لای گل در می آید همان خدایی که شیر شفاف و صاف را از بین فرث و دم در می آورد همان خدا از لابه لای لجن, آب شفاف چشمه ها را در می آورد مگر این شیر لوله کشی شده اینکه تصفیه شده از کجا عبور کرده فرمود: (مِن بَيْنِ فَرْثٍ وَدَمٍ) (۲) درباره انسان هر دو نجس است و هر دو هم بدبوست.

ص: ۱۴۲۱

۱- (۳۰) . سوره ملک, آیه ۳۰.

۲- (۳۱) . سوره نحل, آیه ۶۶.

آب و شیر نمونه قدرت الهی در جداسازی خبیث از طیّب در قیامت

فرمود ما از بین اینها داریم شما را تأمین می کنیم حواستان جمع باشد این طور نیست که لوله کشی باشد آنجا ما شلنگ داشته باشیم این طور نیست خدا این است پس وقتی این قدرت هست آخر شما چرا بیراهه می روید شما مگر هر روز این شیرها را مصرف نمی کنید مگر هر روز اینها از بین فرث و دم نمی گذرند مگر اینها را نمی بینید این می شود قادر, آن آبی که می بینید از بین خاک ها و لجن ها عبور کرده الآن چشمه زلال شده, شده آب معدنی آن شیری که می بینید بین فرث و دم عبور کرده شده لبن خالص این از آسمان که نیامده پس ما می توانیم جدا بکنیم پس می توانیم (لِيَمِيزَ اللّهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ) جدا بشود همه ذرّات در اختیار ما هستند همه مسبّح اند همه حامدند همه تسلیم اند همه مسلم اند همه منقادند همه ساجدند همه تابع اند اگر این است (فَسَلَكَهُ يَنَابِيعَ فِي الْأَرْضِ ثُمَّ يُخْرِجُ بِهِ زَرْعاً مُخْتَلِفاً أَلْوَانُهُ) در آیه ۲۱ سوره مبارکه «زمر» این را فرمود.

تبیین در قبال بیّنه نبودن سوگند الهی دال بر معاد

(وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لاَ تَأْتِينَا السَّاعَةُ) اینها خیال می کنند معاد این است که این مرده ها از قبرستان بر گردند بیایند دنیا خب دنیا که جای آزمون است انسان دوباره به محلّ آزمون برنمی گردد باید به مقصد برود اینها می گویند قیامت نیست شما سوگند یاد بکن بگو قیامت هست قسم به پروردگار من سیدناالاستاد(رضوان الله علیه) مثل سایر مطالب یک مطلب لطیفی دارند برای قسم خدا, می فرماید قسم، در محکمه در مقابل بیّنه است کسی دلیل دارد دلیل اقامه می کند دیگری باید سوگند یاد کند اما قسم های خدا یعنی قسم های خدا این به بیّنه است نه در قبال بیّنه یک وقت کسی می گوید الآن روز است می گوییم به چه دلیل روز است این قسم می خورد که روز است یک وقت است نه, اشاره می کند به آفتاب می گوید قسم به این آفتاب الآن روز است این به دلیل, قسم خورده نه به چیز دیگر، خدا به دلیل قسم می خورد می فرماید به ربوبیّت خدا قسم قیامت حق است یعنی اگر او ربّ است حساب دارد باید بپروراند پرورش در این است که انسان باید به مقصد برسد (قُلْ بَلَى وَرَبِّي) قسم به ربوبیّت خدا قیامت حق است یعنی اگر او رب است خب یقیناً قیامت دارد پس چه چیزی را می پروراند چه کسی را می خواهد بپروراند تا کجا می خواهد بپروراند هر که هر چه کرد, کرد؟! این طور نیست پس این قسم, قسم به برهان است قسم به حدّ وسط است مثل اینکه کسی ادّعا کند الآن روز است و به آفتاب قسم بخورد بگوید قسم به این آفتاب که الآن روز است قسم به ربوبیّت خدا قیامت حق است (قُلْ بَلَى وَرَبِّي لَتَأْتِيَنَّكُمْ) این ساعت و قیامت خواهد آمد.

ردّ بر شبهه چگونگی جمع آوری ذرّات پراکنده عالم

فإن قلت این ذرّات پراکنده اند فرمود باشد این ذرّات پراکنده اند نزد شما مخفی اند او (عَالِمِ الْغَيْبِ) است (لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَلَا أَصْغَرُ مِن ذَٰلِكَ وَلَا أَكْبَرُ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ) مگر همه در کتاب مبین هستند در مشهد الهی اند در مخزن الهی اند او خبیر بکلّ شیء است پس اگر قیامت نباشد عالَم می شود لغو با دو قضیه موجبه و سالبه این را ابطال کرد و اگر قیامت نباشد ربوبیّت خدا حق نیست در حالی که او رب است لا ریب فیه پس قیامت حق است می ماند شبهه اینکه ذرّات پراکنده چه کاره اند فرمود همه اینها در مشهد علم ذات اقدس الهی است چرا قیامت حق است به دلیل این دو آیه (لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ) که پرهیزکاران به مقصد برسند (أُولَٰئِكَ لَهُم مَّغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ) تبهکاران چطور (وَالَّذِينَ سَعَوْ فِي آيَاتِنَا مُعَاجِزِينَ) که خواستند ما را به عقب برانند و دور بزنند اینها گرفتار عذاب می شوند (أُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مِن رِّجْزٍ أَلِيمٌ) پس تبهکار به کیفر می رسد پرهیزکار به مقصد می رسد عالَم هدف دارد و همه ذرّات معلوم و مشهود ذات اقدس الهی اند.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۴ تا ۹ سوره سبأ ۹۲/۰۳/۰۸

.Your browser does not support the audio tag

(لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ لَهُم مَّغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ (۴) وَالَّذِينَ سَعَوْ فِي آيَاتِنَا مُعَاجِزِينَ أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مِن رِّجْزٍ أَلِيمٌ (۵) وَيَرَى الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ الَّذِي أُنزِلَ إِلَيْكَ مِن رَبِّكَ هُوَ الْحَقَّ وَيَهْدِي إِلَى صِرَاطِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ (۶) وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ نَدُلُّكُمْ عَلَى رَجُلٍ يُنَبِّئُكُمْ إِذَا مُزِّقْتُمْ كُلَّ مُمَزَّقٍ إِنَّكُمْ لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ (۷) أَفْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِباً أَم بِهِ جِنَّةٌ بَلِ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ فِي الْعَذَابِ وَالضَّلَالِ الْبَعِيدِ (۸) أَفَلَمْ يَرَوْا إِلَى مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُم مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِن نَّشَأْ نَخْسِفْ بِهِمُ الْأَرْضَ أَوْ نُسْقِطْ عَلَيْهِمْ كِسَفاً مِنَ السَّمَاءِ إِنَّ فِي ذلِكَ لَآيَةً لِكُلِّ عَبْدٍ مُنِيبٍ (۹))

ص: ۱۴۲۳

وجه مشترک ملحدان و مشرکان در انکار معاد و علت آن

چون سوره مبارکه «سبأ» در مکه نازل شد و عناصر محوری سوَر مکّی اصول دین و خطوط کلی فقه و اخلاق و حقوق است بعد از بیان حمد خدا نسبت به نعمت های دنیا و حمد خدا نسبت به نعمت های آخرت و علم و قدرت و مدیریت خدا نسبت به آسمان ها و زمین, فرمود جریان معاد یک امر ضروری است نعمت دنیا را هیچ کس منکر نیست مگر ملحد، آن که خالق عالَم و پروردگار را نمی شناسد بقیه چه مشرک چه غیر مشرک از موحدان نعمت الهی دنیا را قبول دارند اما نعمت آخرت را هم ملحدان انکار می کنند هم مشرکان, ملحد انکار می کند چون اصل خالق و رب را قبول ندارد مشرک انکار می کند برای اینکه خیال می کند انسان با مردن می پوسد و حقیقت او به عنوان یک ذرّه گم شده در اشیای عالم پراکنده است و قابل احیا نیست.

یادآوری نعمت دنیا و آخرت در سوره سبأ

قرآن کریم جریان معاد را که محور مهمّ همین سوره مبارکه «سبأ» است فرمود در معاد دو نعمت هست در دنیا یک نعمت; نعمت دنیا همین بهره هایی است که شما می بینید نعمت آخرت دوتاست یکی همان (جَنَّاتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ) (۱) است (فِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنفُسُ وَتَلَذُّ الْأَعْيُنُ) (۲) است و مانند آن, دوم هم اجرای عدل الهی است که مؤمنان به پاداش شان می رسند کافران به کیفرشان می رسند ظهور عدل خدا و حقانیّت دین در معاد است پس معاد دو نعمت دارد. منکران معاد گاهی از جهت استبعاد که انسان می پوسد و نابود می شود و گاهی هم از جهات دیگر درباره قدرت خدا _ معاذ الله _ ممکن است شک داشته باشند.

ص: ۱۴۲۴

۱- (۱) . سوره بقره, آیه ۲۵.

۲- (۲) . سوره زخرف, آیه ۷۱.

اثبات معاد با ربوبیت خدا

قرآن کریم ضرورت معاد را از چند منظر ثابت کرد یکی اینکه سوگند یاد کرد به ربوبیّت خدا اگر او رب است باید جهان را درست اداره کند آن گاه این برهانی که اقامه می کند برای تبیین ربوبیّت حق است خب اگر خدا رب است و خاصیّت ربوبیّت آن است که هر موجودی را به کمالش برساند اگر در دستگاه او هر که هر چه کرد, کرد حساب و کتابی نباشد ظالم و عادل یکسان بمیرند و نابود بشوند اینکه ربوبیّت نیست آیاتی که بعد از این ذکر می شود تبیین ربوبیّت خداست وگرنه در مسئله دعوای کلامی کسی به خدا قسم یاد کند که معاد حق است آنجا جای قسم نیست اینکه محکمه عرفی نیست که با قسم مشکل حل بشود این یک مسئله کلامی است آیا معاد حق است یا نه؟ خدا به ربوبیّت خود سوگند یاد می کند ربوبیّت خدا باید هر چیزی را خوب بپروراند به مقصد برساند, اگر معاد نباشد عالم می شود عبث، عالم می شود هوا این دیگر ربوبیتی ندارد (أَیَحْسَبُ الْإِنسَانُ أَن یُتْرَکَ سُدی) (۱) می شود بی مقصد, بی هدف اینکه ربوبیت نیست اینکه تدبیر نیست اینکه مدیریت نیست اگر نظامی به مقصد نرسد هدفمند نباشد یعنی مدیر ندارد آیا جهان _ معاذ الله _ به مقصد نمی رسد هر که هر چه کرد, کرد اینکه ربوبیّت نشد اگر ربوبیّت است پس هر چیزی حساب و کتابی دارد هم خاطرات درونی حساب و کتابی دارد هم رفتار و گفتار و نوشتار حساب و کتابی دارد این است که سوگند به ربوبیّت در اثنای مسئله کلامی سوگند به برهان است نه نظیر سوگند در محکمه، بعد آن تبیینی که می شود شرح ربوبیّت خداست (قُلْ بَلَی وَرَبِّی) این برهان تمام است آنچه بعداً ذکر می شود تشدید ربوبیت خداست حالا امور فراوانی اینجا مطرح است.

۱- (۳) . سوره قیامت, آیه ۳۶.

پرسش:... پاسخ: بله, اگر ذات اقدس الهی این عالَم محیّرالعقول را آفرید (بِکُلِّ شَیءٍ عَلِیمٌ) (۱) است (عَلَی کُلِّ شَیءٍ قَدِیرٌ) (۲) است او هیچ را انسان کرد خب انسانی که مرده همه چیزش موجود است اگر روحش به سماوات رفت و ملکوتی شد او عالِم بما فی السماء اگر بدنش در زیر خاک ها پوسید عالِم بما فی الأرض است وقتی که سه مرحله را قرآن ذکر می کند مرحله سوم را دیگر بیّن الرشد می داند آن دو مرحله اول این است که ما انسان را که لیس تامه داشت به کان تامه رساندیم به زکریا(سلام الله علیه) فرمود: (وَقَدْ خَلَقْتُکَ مِن قَبْلُ وَلَمْ تَکُ شَیْئاً) (۳) این (شَیْئاً) خبر نیست که این بشود «کان», «کان» ناقصه یعنی هیچ نبودی, هیچ نبودی یعنی «لیس» تامه است اگر گفته شد «کان زیدٌ معدوما» ممکن است به کسی که تازه نحو خوانده بدهی «کان» فعل ناقصه «زید» اسمش, «معدوم» خبرش اما وقتی به حکیم بدهی که این طور ترکیب نمی کند اگر به یک آدم عادی بدهی بگویی «الانسان موجودٌ» را ترکیب کن می گوید «انسان» مبتدا, «موجودٌ» خبر, وقتی به یک حکیم بدهی می گوید «انسان» خبر مقدّم, «موجودٌ» مبتدای مؤخر زیرا هستی است که به صورت انسانیت در آمده نه انسانیت هست بشود این می شود عکس الحمل. در کتاب های نحوی، مبتدا را معنا می کنند خبر را معنا می کنند در معانی بیان، خصوصیت اسناد را مشخص می کنند اما حالا چه چیزی مسند است چه چیزی مسندالیه است آن را علوم دیگر باید بیان کند اگر در مطول دو مثال می زند مثل «أنبت الربیع البقل» این کار مطول نیست این فقط مثال ذکر کرده در کتاب های معانی و بیان خصوصیت مسند و مسندالیه را می گویند اما حالا چه چیزی مسند است چه چیزی مسندالیه است آن را فنون دیگر باید بیان کند اینکه به زکریا(سلام الله علیه) فرمود: (قَدْ خَلَقْتُکَ مِن قَبْلُ وَلَمْ تَکُ شَیْئاً) یعنی معدوم محض بودی نه تنها تو, همه اشیا این طور بودند انسان پس یک مرحله اش معدوم محض بود لیس تامه بود بعد کان پیدا کرد مرحله بعدی آن است که (أَلَمْ یَکُ نُطْفَةً مِن مَنِیٍّ یُمْنَی) (۴) است که اصلاً قابل ذکر نیست این همان است که (هَلْ أَتَی عَلَی الْإِنسَانِ حِینٌ مِنَ الدَّهْرِ لَمْ یَکُن شَیْئاً مَذْکُوراً) (۵) قابل ذکر نبود طبق بیان نورانی امام باقر(سلام الله علیه) مراحلی را انسان پشت سر گذاشته که اصلاً قابل ذکر نیست (۶) این (مَنِیٍّ یُمْنَی) برای تحقیر اوست. بعد حالا این را (لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ فِی أَحْسَنِ تَقْوِیمٍ) (۷) حالا اگر هیچ چیز را ذات اقدس الهی به این صورت در آورد بعد که همه چیز موجود است روح که موجود است از بین نمی رود جسم هم که در ذرّات عالم هست فرمود شما چه مشکلی دارید این ربوبیّت را که دیدید پس (بِکُلِّ شَیءٍ عَلِیمٌ) است, (عَلَی کُلِّ شَیءٍ قَدِیرٌ).

ص: ۱۴۲۶

۱- (۴) . سوره بقره, آیه ۲۹.

۲- (۵) . سوره بقره, آیه ۲۰.

۳- (۶) . سوره مریم, آیه ۹.

۴- (۷) . سوره قیامت, آیه ۳۷.

۵- (۸) . سوره انسان, آیه ۱.

۶- (۹) . مجمع البیان, ج ۱۰, ص۶۱۴.

۷- (۱۰) . سوره تین, آیه ۴.

سوگند بر ربوبیت خدا در اثبات معاد

قسم به ربوبیّت خـدا معاد حق است این مثل کسـی که بگوید قسم به این آفتاب الآن روز است این قسم به بیّنه است نه قسم در قبال بیّنه، آن وقت آنچه بعداً می آید تشـریح این دلیل است فرمود: (قُلْ بَلَی وَرَبِّی لَتَأْتِیَنَّکُمْ) شـما اگر مشکل علمی دارید خدا (عَـالِمِ الْغَیْبِ) (۱) است دربـاره روح او (لاَـ یَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَـالُ ذَرَّهٍ فِی السَّمـاوَاتِ) دربـاره بـدن او (وَلاَـ فِی الْأَرْضِ) پس شـما مشکلی ندارید (وَلاَ أَصْغَرُ مِن ذلِکَ وَلاَ أَکْبَرُ إِلَّا فِی کِتَابٍ مُّبِینٍ). (۲)

تبیین برهان عقلی بر وجود معاد

حالاـ دو برهـان در مسئله است یکی اینکه تمـام مقـدّماتش عقلی است یـک برهانی است که برخی از مقـدماتش عقلی اسـت برخی از مقـدماتش نقلی, آن برهـانی که هر دو مقـدمه عقلی است امکـان اعـاده با عقل ثابت می شود یعنی ذات اقـدس الهی ممکن است انسانی را که مرده دوباره زنده کند این امکانش است اما مسئله معاد جریان امکانی نیست جریان ضروری است نه اینکه ممکن است قیامت باشد قیامت ضـروری است ممّا لا ریب فیه است، حتمی است این ضـرورت را عقل ثابت می کند می گوید بالأخره خدا حکیم است خدا عادل است نظم عالم هم اقتضا می کند که اگر کسـی باتقوا بود به مقصد برسد اگر کسـی مفسـد بود به کیفر برسـد دنیـا که جـای امتحان و آزمون است ما هم می بینیم یـک عـده که (فَأَکْثَرُوا فِیهَا الْفَسَادَ) (۳) همچنان دارند زندگی می کنند عده ای هم که متّقیان اند «ما منّا إلاّ مقتول أو مسمومٌ» (۴) أو امثال ذلک اند پس یک حساب و کتابی بایـد باشـد از طرفی هم تناسـخ هم مسـتحیل است که روح برگردد به بـدن حیوان یا انسان دیگر آنجا پاداش و کیفر ببیند یک برهان حدّ وسـطش حکمت خداست یک برهان حدّ وسـطش عدل خداست از طرفی تناسخ, مسـتحیل است پس بشـر به جایی می رود که در آنجا بهشت و جهنم مستقر است و پاداش و کیفر.

۱- (۱۱) . سوره سبأ, آیه ۳.

۲- (۱۲) . سوره سبأ, آیه ۳.

۳- (۱۳) . سوره فجر, آیه ۱۲.

۴- (۱۴) . کفایهالأثر, ص۱۶۲.

اثبات یقین الوقوع بودن معاد با تلفیق عقل و نقل

این برهان, هر دو بخش آن را عقل تأمین می کند آن وقت آن ادله نقلی که در قرآن و روایات هست امضا و تقریر همین براهین عقلی است یک سلسله براهینی است که ملفّق است که یک قسمتش را عقل می گوید و نقل آن را تأیید می کند یک قسمتش را هم باز عقل می گوید نقل آن را تأیید می کند آن برهان ملفّق این است که عقلاً ذات اقدس الهی قدرت دارد دوباره موجود مرده را زنده کند و این موجود مرده هم قابلیّت آن را دارد دوباره زنده بشود مقدمه دیگر این است که اگر چیزی ممکن الوجود بود صادقِ مصدّق هم خبر داد می شود یقین الوقوع پس معاد حق است و خدای سبحان هم از معاد به عنوان امکان که خبر نداد به عنوان (لِیَوْمٍ لاَ رَیْبَ فِیهِ) خبر داد فرمود: (رَبَّنٰا إِنَّکَ جٰامِعُ النّٰاسِ لِیَوْمٍ لاٰ رَیْبَ فِیهِ) (۱) این را به عنوان ضروری خبر داد پس معاد ممکنٌ است عقلاً و شارع مقدس خبر داد که چنین روزی واقعٌ می شود به طور یقین پس معاد یقینی است حقّاً. همه این برهان ها چه هر دو مقدمه اش عقلی باشد چه تلفیقی از عقل و نقل باشد در حقیقت تشریح و تبیین ربوبیّت خدای سبحان است او وقتی رب است دارد می پروراند باید عادل را هم بپروراند ظالم را به کیفر برساند اگر حساب و کتابی نباشد که ربوبیّت کامل نیست.

بررسی زمان و کیفیت حشر انسان ها با توجه به تبدیل آسمان و زمین

ص: ۱۴۲۸

۱- (۱۵) . سوره آل عمران, آیه ۹.

پرسش:... پاسخ: خب همین طور است الآن همان بحث های آیات سوره مبارکه «ابراهیم» اگر بررسی بشود معلوم می شود که خیلی از وقت ها را آن آیه صرف می کند که بالأخره در سوره مبارکه «ابراهیم» آمده است که (يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّماوَاتُ) (۱) فرمود روزی است که آسمان ها و زمین تبدیل می شوند به آسمان و زمین دیگر، روایاتی که از ائمه(علیهم السلام) در ذیل آن آیه آمده است متنوّع است زمین تبدیل می شود به زمینی که روی آن معصیت نشده (۲) زمین تبدیل می شود به خُبز نَقی به نان تبدیل می شود که تا از حسابشان فارغ بشوند از این نان بخورند (۳) این روایات در ذیل این آیه باید بررسی بشود که این زمین تبدیل می شود به چه چیزی تبدیل می شود (یک) و چه وقت تبدیل می شود اول انسان ها که (إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَالآخِرِينَ لَمَجْمُوعُونَ إِلَى مِيقَاتِ يَوْمٍ مَعْلُوم) (۴) زنده می شوند بعد آسمان و زمین به هم می خورد اینها کجا هستند یا اول آسمان و زمین به هم می خورند اینها در مجموعه آسمان و زمین اند بعد اینها زنده می شوند پس اینها عوض شدند یا همزمان این دو کار صورت می گیرد غرض این است که اگر باید بحث بشود این مثل «لا تنقض الیقین» (۵) نیست که با هفت, هشت سال درس خواندن کسی بفهمد, این یک جان کندن می خواهد اینکه ایشان فرمودند معاد در حوزه ها نیامده این است اما بنای عقلا و فهم عرف و اینها بله, اینها در حوزه ها هست قابل درک است.

ص: ۱۴۲۹

۱- (۱۶) . سوره ابراهیم, آیه ۴۸.

۲- (۱۷) . تفسیر العیاشی, ج۲, ص۲۳۶.

۳- (۱۸) . الکافی, ج۶, ص۲۸۶.

۴- (۱۹) . سوره واقعه, آیات ۴۹ و ۵۰.

۵- (۲۰) . وسائل الشیعه, ج۱, ص۲۴۵.

ردّ دیدگاه هوس مداران در مورد معاد به پاداش عمل در آن

به هر تقدیر فرمود هیچ تردیدی در معاد نیست تناسخ مستحیل است هر کس باید به پاداش یا کیفر اعمالش باید برسد این هم ضروری است صاحب نظران هیچ تردیدی ندارند در اینکه معاد حق است اما هوس مداران اند که مشکل دارند رأی این دو گروه را هم ذکر می کند رأی علما را ذکر می کند (یک) میل هوس مداران را هم ذکر می کند (دو) در پایان داوری و جمع بندی می کند (سه). فرمود اینکه در عالَم هر چه هست معلوم خداست برهان مسئله هم این است که (لِیَجْزِیَ الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ).

شرایط مورد نیاز برای ورود به بهشت و تعذیب در جهنم

این هم قبلاً ملاحظه فرمودید که هرگز برای ورود در بهشت صِرف ایمان کافی نیست بلکه حتماً عمل صالح لازم است اما برای تعذیب لازم نیست که کسی کافر باشد و معصیت بکند صِرف معصیت برای تعذیب کافی است اما صرف ایمان برای ورود در بهشت کافی نیست اگر ایمان باشد و عمل صالح باشد انسان را به بهشت می برند ولی برای تعذیب, صرف معصیت کافی است.

ایمان یک کار قلبی است بله و واجب است یک عمل قلبی است اما با این کسی را بهشت نمی برند حتماً باید عمل صالح داشته باشد ولی برای جهنمی شدن, کفر لازم نیست که آدم حتماً باید کافر باشد و معصیت بکند همین که معصیت کرده دوزخی می شود حالا در خلود و امثال خلود فرق است.

خصایص بهشتیان و جهنّمیان در بهشت و جهنم

ص: ۱۴۳۰

فرمود بهشتی ها چند خصیصه دارند یک: (لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ) دو: (أُولئِكَ لَهُم مَّغْفِرَةٌ) سه: (وَرِزْقٌ كَرِيمٌ) کسی که مؤمن است در برابر کار خودش جزا می بیند بله, اما همان اندازه که کار کرده جزا می دهیم یا چیز دیگر هم ما می دهیم درباره کفار هرگز این گونه تعبیر ندارد درباره کفار و معصیتکاران فرمود اینها معصیت کردند کیفرشان را می بینند همین! اما درباره مؤمنین چندین عبارت اضافی دارد فرمود اینها که مؤمن اند ایمان آوردند عمل صالح کردند جزا می خواهند خب بله ما هم جزایشان را می دهیم اما همین؟! اینها وافد بر کریم اند نزد ما آمدند یک چیز دیگر هم ما به اینها می دهیم مغفرت دارد فوق آن جزا, رزق کریم برای اینها آماده کردیم فوق آن جزاست آن (لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ) یک طرف, (أُولئِكَ لَهُم مَّغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ) طرف دیگر, اما نسبت به تبهکاران چنین چیزی ندارد چنین تهدیدی نکرده فرمود: (وَالَّذِينَ سَعَوْ فِي آيَاتِنَا مُعَاجِزِينَ أُولئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ) همین! تازه همه آنچه اینها استحقاق دارند ما به آنها نمی دهیم نفرمودند «عذابٌ» به نحو مطلق بلکه با مِن تبعیضیه ذکر کردند فرمود قدری آنها را از رجز الیم می چشانیم البته این رجز هم محصول کار آنهاست.

پرسش:... پاسخ: نه, بالأخره ظاهر این «مِن» با کرامت الهی با رحمت الهی است فرمود: (وَيَعْفُوا عَن كَثِيرٍ) (۱) هماهنگ است وگرنه این از اینجا ناشی نمی شود که محصول کار خودشان را به آنها می دهند فرمود این تازه (مِن رِّجْزٍ أَلِيمٌ) است ولی آنجا (لَهُم مَّغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ) سخن از تبعیض نیست آنجا دیگر رزقش ناشی بشود از رزق کریم نیست آنجا بدون «مِن» تبعیضیه است اینجا با «مِن» تبعیضیه.

۱- (۲۱) . سوره شوری, آیه ۳۰.

تبیین کارهای ضدّ فرهنگی معاجزین و عجز آنان

اما اینها که معاجزند, عده زیادی جلوی تبلیغ اسلام را می گیرند (یک) عده ای جلوی تعلیم اسلام را می گیرند (دو) عده ای جلوی تزکیه اسلام را می گیرند (سه) این (الَّذِینَ یُبَلِّغُونَ رِسَالاَتِ اللَّهِ) (۱) کار انبیاست (یُعَلِّمُهُمُ) (۲) کار آنهاست (یُزَکِّیهِمْ) (۳) کار آنهاست کارهای ضدّ فرهنگی می کنند چه در بخش تبلیغ چه در بخش تعلیم چه در بخش تزکیه می خواهند دین ما را عاجز کنند اینکه می گویند معاجزند درصدد عجز ما و رهبران الهی اند این روشن است که در برابر خدا نیست که بخواهند خدا را عاجز کنند آخر او با قدرت مطلقه است فرمود: (وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِینَ) ما هرگز کسی نیستیم که ما دنبال بیفتیم یک عده جلو بزنند (نَحْنُ قَدَّرْنَا بَیْنَکُمُ الْمَوْتَ وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِینَ) (۴) مرگ که به حیات همه شما خاتمه می دهد به دست ماست شما کجا می خواهید بروید قضا و قدر الهی را جلو بزنید این شدنی نیست (وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِینَ) شما جلو بیفتید قضا و قدر ما به دنبال این نیست (وَمَا هُمْ بِمُعْجِزِینَ) (۵) اینها بخواهند کار ما را و ما را عاجز کنند این شدنی نیست تمام تلاش و کوشش شان این است که (وَمَا أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِکَ مِن رَّسُولٍ وَلاَ نَبِیٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّی أَلْقَی الشَّیْطَانُ فِی أُمْنِیَّتِهِ) (۶) هر وقت پیامبران و انبیا(علیهم الصلاه و علیهم السلام) آمدند دارند تعلیم و تبلیغ و تزکیه می کنند آنها کارهای ضدّ فرهنگی می کنند که نمی گذارند انبیای الهی, معصومین, اهل بیت(علیهم السلام) کارهای اینها پیش برود این را می گویند معجز, این را می گویند معاجز; در میدان مسابقه اگر فرض بشود باب مفاعله به کار برده می شود اگر نباشد باب افعال گفته می شود فرمود اینها در میدان تبلیغ و تعلیم و تزکیه فرهنگی ما حالا یا جلوی مقتضی را می گیرند یا مانع ایجاد می کنند یا شبهه ایجاد می کنند یا اغوا می کنند نمی گذارند دین پیش برود ولی ما بالأخره دین را پیش می بریم اینها تلاش و کوشش می کنند که آیات ما را از پا در بیاورند وگرنه مگر فرض دارد که کسی بتواند با ذات اقدس الهی درگیر بشود (وَالَّذِینَ سَعَوْ فِی آیَاتِنَا مُعَاجِزِینَ) می خواهند جلوی آیات ما را بگیرند آیات ما را عاجز کنند خب معجزه به این معناست که دیگران را عاجز می کند مگر می شود چیزی معجزه باشد و دیگران بتوانند آن را عاجز کنند البته ممکن است جلوی پیشرفتش را بگیرند ولی فرمود آنها که در آیات ما تلاش و کوشش می کنند یا ضدّ فرهنگی, علمی یا تزکیه ای و مانند آن اینها باید بدانند که کیفر تلخشان (عَذَابٌ مِن رِّجْزٍ أَلِیمٌ) است (وَالَّذِینَ سَعَوْ فِی آیَاتِنَا مُعَاجِزِینَ أُولئِکَ لَهُمْ عَذَابٌ مِن رِّجْزٍ أَلِیمٌ) این از نظر پاداش و کیفر.

۱- (۲۲) . سوره احزاب, آیه ۳۹.

۲- (۲۳) . سوره بقره, آیه ۱۲۹، سوره آل عمران, آیه ۱۶۴؛ سوره جمعه, آیه ۲.

۳- (۲۴) . سوره بقره, آیه ۱۲۹، سوره آل عمران, آیه ۱۶۴؛ سوره جمعه, آیه ۲.

۴- (۲۵) . سوره واقعه, آیه ۶۰.

۵- (۲۶) . سوره زمر, آیه ۵۱.

۶- (۲۷) . سوره حج, آیه ۵۲.

تا�یید دیدگاه صاحبان علم در معاد و لفظی نبودن نزاع آنان با منکران

اما رأی صاحب نظران درباره معاد چیست؟ فرمود رأی صاحب نظران آنها که مبدأ را شناختند توحید را شناختند جهان بینی راستین دارند آنها درباره معاد هیچ شکّی ندارند رأی علما و صاحب نظران این است که معاد حقّ لا ریب فیه ﴿وَیَرَی الَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ﴾ این ﴿الَّذِی﴾ را که ما منفصل می خوانیم برای اینکه این هدفِ کار است وگرنه باید متصل خوانده بشود ﴿وَیَرَی الَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ الَّذِی﴾ است اما ما برای اینکه منفصل می خوانیم برای اینکه معنا روشن بشود ﴿وَیَرَی الَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ﴾ چه چیزی را؟ ﴿الَّذِی أُنزِلَ إِلَیْکَ مِن رَبِّکَ﴾ را ﴿هُوَ الْحَقَّ﴾ می بینند. دعوای شما با آنها لفظی نیست دعوای شما با اینها حیثی نیست دعوای شما با آنها صد درصد است گاهی ممکن است نزاعی باشد طرفین حق داشته باشند و نزاع, نزاع لفظی است منتها حرف یکدیگر را متوجه نمی شوند گاهی ممکن است چون صورت مسئله خوب تحلیل نشده طرفین از یک جهت حق بگویند از یک جهت باطل بگویند فرمود نزاع موحّدان معتقد به معاد با منکران معاد از سنخ نزاع لفظی نیست که هر دو حق بگویند منتها اختلاف در لفظ باشد از سنخ نزاع دوم نیست که هر کدام مِن جهتٍ حق بگویند نه خیر, آنها که موحدند و طرفدار معادند حرفشان صد درصد حق است آنها که منکر معادند حرفشان صد درصد باطل است این ضمیر فصل این الف و لام این پیام را دارد ﴿وَیَرَی الَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ الَّذِی أُنزِلَ إِلَیْکَ مِن رَبِّکَ هُوَ الْحَقَّ﴾ یعنی این حق است و لاغیر, این درست است چون «لا ریب فیه» است دیگران که منکر معادند همه حرف هایشان باطل است اینها که مدّعی معادند صد درصد اینها حق می گویند نه اینکه این نزاعی باشد که قدری آنها حق بگویند قدری اینها حق بگویند ﴿وَیَرَی الَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ﴾ رأی عالمان دین این است که این کتاب حق است معادی که خدا گفت حق است پیامبر فرمود حق است و مانند آن ﴿وَیَرَی الَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ الَّذِی أُنزِلَ إِلَیْکَ مِن رَبِّکَ هُوَ الْحَقَّ﴾ خب رأی اینها دین اینهاست رأی یعنی اعتقادشان یعنی عقیده شان یعنی جان مایه شان رأیشان این است دینشان این است, دینشان این است که آ نچه پیامبر آورد صد درصد حق است ﴿وَیَرَی الَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ الَّذِی أُنزِلَ إِلَیْکَ مِن رَبِّکَ هُوَ الْحَقَّ﴾ این از نظر حکمت نظری.

دلیل صاحب نظران از نظر حکمت عملی در ثبوت معاد

(وَيَهْدِي إِلَى صِرَاطِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ) از نظر حکمت عملی; یعنی هم از نظر بود و نبود حق است هم از نظر باید و نباید حق است معاد بخشی از عالَم است همان طوری که آسمان حق است زمین حق است انسان حق است قدری که جلوتر برویم بهشت حق است جهنم حق است اگر کسی بگوید آسمان هست زمین هست این به بود و نبود آن اشاره دارد اما اگر به نماز و روزه و امثال ذلک بگوید به باید و نباید بگوید می گوید هم این بود و نبودش حق است یک گوشه اش هست دیگر شما کجا را دارید منکر می شوید حالا امروز نشد فردا می بینید و هم اینکه این دین شما را به آنجایی که باید بروید راهنمایی می کند آنجایی هم که نباید بروید جلویتان را می گیرید می گوید آ ن طرف نروید سمت بیگانه نروید فرمود: (وَأَنَّ هذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيماً فَاتَّبِعُوهُ وَلاَتَتَّبِعُوا السُّبُلَ) (1) آن طرف نروید آنجا خطر است هم این باید و نبایدی را که انبیا آوردند حق است لا ریب فیه, هم آن بود و نبودی را هم که انبیا آوردند حق است لا ریب فیه. این (أُوتُوا الْعِلْمَ) رأی شان درباره قارون در سوره «قصص» گذشت که (فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ فِي زِينَتِهِ) آن وقت افراد عادی گفتند: (يَا لَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونُ) اما (وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَيْلَكُمْ ثَوَابُ اللَّهِ خَيْرٌ) (2) این عقیده آنهاست.

بیان استهزای منکرین معاد به وسیله آیه (إِذَا مُزِّقْتُمْ كُلَّ مُمَزَّقٍ...)

۱- (۲۸) . سوره انعام, آیه ۱۵۳.

۲- (۲۹) . سوره قصص, آیات ۷۹ و ۸۰.

اما در برابر این (یَرَی الَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ), (وَقَالَ) این قولشان هم عقیده شان است منطقشان این است (وَقَالَ الَّذِینَ كَفَرُوا هَلْ نَدُلُّكُمْ عَلَى رَجُلٍ يُنَبِّئُكُمْ إِذَا مُزِّقْتُمْ كُلَّ مُمَزَّقٍ إِنَّكُمْ لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ) با بی ادبی با توهین با تحقیر با تصغیر به یکدیگر که رسیدند می گویند شنیدید خبر چیست یک خبر تازه ای آمده (يُنَبِّئُكُمْ إِذَا مُزِّقْتُمْ) کسی آمده می گوید شما وقتی مُردید دوباره زنده می شوید این به شما می گوید (إِذَا مُزِّقْتُمْ كُلَّ مُمَزَّقٍ إِنَّكُمْ لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ) این (هَلْ نَدُلُّكُمْ) با تحقیر و با بی ادبی آمیخته است از وجود مبارک انسان کاملی مثل پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) تعبیر به رجل می کند آن هم با تنوین تنکیر (هَلْ نَدُلُّكُمْ عَلَى رَجُلٍ) خب درباره آن انسان! این نکره است آن تنوینش هم برای تحقیر است (هَلْ نَدُلُّكُمْ عَلَى رَجُلٍ) که (يُنَبِّئُكُمْ) به شما گزارش می دهد می گوید (إِذَا مُزِّقْتُمْ كُلَّ مُمَزَّقٍ) این را دلیل نفی معاد می دانند می گویند وقتی شما تکّه پاره شدید با خاک مخلوط شدید ذرّاتتان گُم شد دوباره زنده می شوید مگر چنین چیزی شدنی است. (يُنَبِّئُكُمْ إِذَا مُزِّقْتُمْ كُلَّ مُمَزَّقٍ إِنَّكُمْ لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ).

جواب خداوند از استهزای منکرین به مُستبعَد بودن قول آنان

ذات اقدس الهی در بخش های دیگر فرمود اولاً شما برهان ندارید این استبعاد است (وَمَا نَحْنُ بِمُسْتَيْقِنِينَ) شما قدرت علمی ندارید یقین ندارید فقط استبعاد است استبعاد غیر از استحاله است شما چیزی را مستبعَد می دانید بله کسی از عالَم دیگر نیامده تا شما ببینید پس شما برهان ندارید در مسائل کلامی و اعتقادی, استبعاد کافی نیست این استظهار لفظی که نیست بگویید مُستبعَد است (وَمَا نَحْنُ بِمُسْتَيْقِنِينَ) شما برهان هم ندارید یقین هم ندارید می شود مستبعد حالا که مستبعد است بیایید بنشینیم برهان اقامه کنیم این برهان دو قیاس است یا هر دوی آنها عقلی است یا یکی عقلی است یکی نقلی که این نقلی هم در کنار آن عقلی جایگاه خاصّ خودش را دارد.

ص: ۱۴۳۵

کیفیت اهانت منکرین معاد به پیامبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) و نتیجه کار اینها

فرمود اینها حرفشان این است بعد اهانتی که به وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) می کنند این است که (أَفْتَرَى) این الف باب افتعال آن حذف شده است اصلش این بود «أإفترى» آن همزه قطع مانده آن همزه وصل حذف شده (أَفْتَرَى) یعنی «أإفترى» (عَلَى اللَّهِ كَذِباً) اینها مشرک بودند منتها در توحید ربوبی شرک می ورزیدند آیا به خدا دروغ بستند یا ـ معاذ الله ـ دیوانه اند که ذات اقدس الهی در جای دیگر فرمود: (وَمَا صَاحِبُكُم بِمَجْنُونٍ) (۱) و مانند آن, به این عقل کل می گفتند جِنّه است بعد فرمود نه خیر, هیچ افترایی در کار نیست این هم عقل ممثّل است (بَلِ الَّذِينَ لاَ يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ) اینها دو کار دارند بیراهه می روند (یک) در گودال می روند (دو) آن گودال چون مهم بود آن را اول ذکر کرد (سه) این بیراهه را چون به اندازه آن مهم نبود آخر ذکر کرد (چهار) چون اول انسان بیراهه می رود بعد می افتد در گودال ولی اول آن گودال را ذکر کرده فرمود: (بَلِ الَّذِينَ لاَ يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ) اینها (فِي الْعَذَابِ) هستند چون بیراهه می روند و خیلی از صراط مستقیم پَرت اند به آن گودال می افتند (بَلِ الَّذِينَ لاَ يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ فِي الْعَذَابِ) به لحاظ پایان کار, از نظر راه هم خیلی پَرت اند (وَالضَّلاَلِ الْبَعِيدِ).

برهان خداوند در مقابل استبعاد منکرین معاد

بعد دوباره برهان اقامه می کند می فرماید شما که نظام را قبول دارید این آسمان محیّرالعقول را که قبول دارید این انسان را که قبول دارید این یک قطره آب بی ارزش که (أَلَمْ يَكُ نُطْفَةً مِن مَنِيٍّ يُمْنَى) را این را که قبول دارید ما به صورت لؤلؤ لالا در آوردیم شما نسبت به چه چیزی شک دارید (أَفَلَمْ يَرَوْا إِلَى مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُم) قدری گذشته تان را نگاه کنید قدری آینده تان را نگاه کنید شما بالأخره یا قرآن را قبول داشته باشید یا تورات را قبول داشته باشید یا انجیل را قبول داشته باشید قصه قارون را شنیدید قصه فرعون را شنیدید یک عده را ما طعمه زمین کردیم شقّ الأرض شد یک عده را سنگ باران کردیم این شهاب سنگ ها که چند وقت قبل خدا رحم کرد از کنار زمین رد شد اگر ـ خدای ناکرده ـ این شهاب سنگ با این عظمت و سرعت می آمد کُره زمین چیزی برای زمین باقی نمی گذاشت این (كِسَفاً مِنَ السَّمَاءِ) است خب این شهاب سنگ ها یک گوشه اش یک جا می افتد حفره و زلزله درست می کند فرمود این را که شما در کتاب ها خواندید از قصه انبیای خواندید که (يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ حَاصِباً) (۲) را که در کتاب ها خواندید (خَسَفْنَا بِهِ وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ) (۳) را که شقّ الأرض بود خواندید, شقّ البحر را خواندید, شقّ الحجر را خواندید ما بالأخره این سنگ را شکافتیم از آن شتر صالح در آمد همه کارها را کردیم شما مشکلتان چیست حالا کسی ملحد محض باشد خدا را قبول نداشته باشد حرف تورات و انجیل به گوشش نرسیده باشد چیزی اما شما یا اهل کتاب هستید یا حرف آنها را شنیدید ما همه چیز را به هم زدیم وقتی بخواهیم به یک سنگ دستور می دهیم این می شود مادر و می زاید به یک زمین دستور می دهیم دهن باز می کند قارون و خانه اش را می برد به دریا دستور می دهیم که جاده خشک باش, آن می شود شقّ البحر این می شود شقّ الأرض آن می شود شقّ الجبل همه اینها را یا شنیدید یا خواندید مشکلتان چیست؟! (أَفَلَمْ يَرَوْا إِلَى مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُم) از گذشته و نزدیک نه آینده, از آینده که هنوز خبری ندارند (مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ) که (إِن نَّشَأْ نَخْسِفْ بِهِمُ الْأَرْضَ) همان طوری که درباره قارون گفتیم (خَسَفْنَا بِهِ وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ) همچنان رفت که رفت (أَوْ نُسْقِطْ عَلَيْهِمْ كِسَفاً مِنَ السَّمَاءِ) این (حَاصِباً) سابقه فراوانی دارد اگر آن سنگ با عظمت با آن سرعت که از یک کُره جدا شده این می آمد کُره زمین, زمین را خفه می کرد فرمود ما اگر بخواهیم این کارها

را می کنیم شما حواستان جمع باشد.

۱- (۳۰) . سوره ی تکویر, آیه ی ۲۲.

۲- (۳۱) . سوره ی اسراء, آیه ی ۶۸; سوره ی ملک, آیه ی ۱۷.

۳- (۳۲) . سوره ی قصص, آیه ی ۸۱.

معنای لفظ «مُنیب» با توجه به بررسی ادبی آن

(أَوْ نُسْقِطْ عَلَيْهِمْ كِسَفاً مِنَ السَّماءِ إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَةً لِكُلِّ عَبْدٍ) که این (مُنِيبٍ) باشد این (مُنِيبٍ) هم قبلاً گذشت اینکه باب افعال است ثلاثی مجرّدش یا «نابَ ینوب» است یا «ناب یَنیب» اگر اجوف واوی باشد «ناب ینوب» یعنی این مرتب نوبت می گیرد این طور نیست که حالا یک وقت عبادت بکند یا اهل دعا باشد بعد یک مدت مثلاً تا ماه مبارک رمضان بعدی رها کند این همیشه در نوبت است بالأخره در صف است پشت سر هم با ما رابطه دارد یا «ناب ینیب» است که به معنی «انقطع و ینقطع» است این منقطع از غیر خداست و مرتبط به ماست به هر دو معنا اگر کسی عبدِ مُنیب باشد این را به عنوان آیه الهی خوب تلقّی می کند آن وقت هم حواسش جمع است هم از نظر رأی و اعتقاد و نظر علمی جزء (وَيَرَى الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ) می شود هم از نظر حکمت عملی جزء (يَهْدِي إِلَى صِرَاطِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ) می شود ان شاءالله.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۱۰ تا ۱۴ سوره سبأ ۹۲/۰۳/۱۱

.Your browser does not support the audio tag

(وَلَقَدْ آتَيْنَا داوُد مِنَّا فَضْلًا يَا جِبَالُ أَوِّبِى مَعَهُ وَالطَّيْرَ وَأَلَنَّا لَهُ الْحَدِيدَ (۱۰) أَنِ اعْمَلْ سَابِغَاتٍ وَقَدِّرْ فِى السَّرْدِ وَاعْمَلُوا صَالِحاً إِنِّى بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (۱۱) وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ غُدُوُّهَا شَهْرٌ وَرَوَاحُهَا شَهْرٌ وَأَسَلْنَا لَهُ عَيْنَ الْقِطْرِ وَمِنَ الْجِنِّ مَن يَعْمَلُ بَيْنَ يَدَيْهِ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَمَن يَزِغْ مِنْهُمْ عَنْ أَمْرِنَا نُذِقْهُ مِنْ عَذَابِ السَّعِيرِ (۱۲) يَعْمَلُونَ لَهُ مَا يَشَاءُ مِن مَّحَارِيبَ وَتَمَاثِيلَ وَجِفَانٍ كَالْجَوَابِ وَقُدُورٍ رَّاسِيَاتٍ اعْمَلُوا آلَ داود شُكْراً وَقَلِيلٌ مِنْ عِبَادِىَ الشَّكُورُ (۱۳) فَلَمَّا قَضَيْنَا عَلَيْهِ الْمَوْتَ مَا دَلَّهُمْ عَلَى مَوْتِهِ إِلَّا دَابَّةُ الْأَرْضِ تَأْكُلُ مِنسَأَتَهُ فَلَمَّا خَرَّ تَبَيَّنَتِ الْجِنُّ أَن لَّوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ مَا لَبِثُوا فِى الْعَذَابِ الْمُهِينِ(۱۴))

ص: ۱۴۳۷

نقل معجزات در سوَر مكّى براى حكمت, جدال احسن و موعظه

چون سوره مباركه «سبأ» در مكه نازل شد و عناصر محورى سوَر مكّى, اصول دين يعنى توحيد و وحى و نبوّت و همچنين خطوط كلى فقه و اخلاق و حقوق است برخى از معجزات گذشته را ذات اقدس الهى در سوَر مكّى بيان مى كند تا هم براى مؤمنان حكمت باشد هم براى ديگران جدال احسن باشد هم براى افراد متوسط, موعظه حسنه.

بيان قدرت غيبى الهى در عطابخشى به داوود و سليمان(عليهما السلام)

كفار و يهودى ها و مسيحى ها گرچه در مكه كمتر بودند ولى آثار اهل كتاب به مكه رسيده است جريان داوود(سلام الله عليه) و جريان سليمان(سلام الله عليه) گذشته از آن صبغه نبوّتشان جريان انقلابشان, رهبرى شان, سلطنت شان هم به مردم مكه رسيده است خداى سبحان فضيلت هايى كه به اين پسر و پدر (سلام الله عليهما) مرحمت كرده است اينها را يادآور شد پايان عمر سليمان(سلام الله عليه) را هم ذكر كرد فرمود اينها قدرت هاى غيبى است كه خداى سبحان عطا مى كند و آن قدرت ها را از اين راه بيان مى كند كه چيزى در عالَم نيست كه مطيع خداى سبحان نباشد نه از كوه ها سنگين تر چيزى هست و نه از پرنده ها پرِكشنده تر چيزى هست و نه از آهن چيزى سخت ترى هست فرمود ما اينها را براى داوود و سليمان(سلام الله عليهما) نرم و مسخّر كرديم اين قدرت هست.

دفاعى بودن قدرت انبيا نه كشتارى بودن آن

مطلب ديگر اين است كه ما كه قدرت داريم و اين قدرت را در اختيار انبيا(عليهم السلام) قرار داديم اينها قدرت حفظى و دفاعى است نه كشتارى, ما بهترين قدرت را در اختيار داوود و سليمان(سلام الله عليهما) قرار داديم الآن بهترين استفاده اى كه آنها از اين مهم ترين قدرت كردند حفظ خون مردم است ما كه قدرت داريم و اين قدرت را در اختيار انبيا(عليهم السلام) قرار مى دهيم اينها قدرت حفظى و دفاعى است نه كشتارى ما بهترين قدرت را در اختيار داوود و سليمان(سلام الله عليهما) قرار داديم الآن بهترين استفاده اى كه آنها از اين مهم ترين قدرت كردند حفظ خون مردم است ما اين آهن ها را در دست داوود

پیغمبر نرم کرده ایم خب آهن برخی ها که به این معارف آشنا نیستند خیال کردند که کوره ذوب آهن برای حضرت درست کردند فرمود این چنین نبود ما هم برای داوود پیامبر آهن را در دستش مثل موم نرم کردیم هم برای سلیمان(سلام الله علیه) مس را گداخته و روان کردیم مثل آب این طور نیست که مس ذاتاً متسلّب باشد چه خدا بخواهد چه خدا نخواهد _ معاذ الله _ این طور نیست فرمود ما این قطعات مس را مثل همین آب برایش روان کردیم که او بتواند از این مس هر چه بخواهد بسازد. حالا از این آهن چه چیزی می سازند؟ آن را ما سیّاف نکردیم نگفتیم شمشیر و دشنه و خنجر بساز، گفتیم زِره بباف تا کسی آسیب نبیند این حرف انبیاست آن ضرورت, گاهی اقتضا می کند که مسئله قتل و قتال رخ بدهد وگرنه بهترین و برجسته ترین و سودمندترین بهره ای که اینها از آهن بردند همان جریان زره بافی است.

ص: ۱۴۳۸

وابستگی معجزه و کرامت به طهارت روح نه تعلیم و تعلّم

آن روز کـافر کم نبود دشـمنان دین هم کم نبودنـد ولی ذات اقـدس الهی ذوب مس را در اختیار سـلیمان(سـلام الله علیه) قرار داد. مسئله زره بافی یک صـنعت است یک علم است دیگران هم یاد گرفتنـد لـذا فرمود: (وَعَلَّمْنَاهُ صَنْعَةَ لَبُوسٍ لَكُمْ) (۱) این یک فن است این درس خوانـدن است آدم می توانـد بعـد از مـدتی درس بخوانـد زره باف بشود یا سایر صـنایع اما آهن سـرد سخت را در دست خـودش مثـل موم نرم کنـد این راه درس و بحثی نیست مسـئله معجزه مسـئله کرامت، این فلسـفه نیست این حکمت نیست این عرفـان نیست این فقه و اصول نیست اینها علم است تصور دارد موضوع دارد محمول دارد تصـدیق دارد راه فکری دارد آدم می توانـد درس بخوانـد اینهـا را یـاد بگیرد اما کرامت و معجزه به قـداست روح وابسـته است نمی شود کسـی درس بخوانـد به داوود(سـلام الله علیه) بگوینـد تو چه کار کردی که آهن در دست تو مثل موم نرم شـد این بفرمایـد من فلان کـار را کردم یا چنـد بار ذکر گفتم اینها نیست این به قـدرت روح و طهارت روح برمی گردد این آیه تطهیر کارش این اسـت این قـداست کارش این است راه فکری نـدارد! یعنی راه فکری نـدارد یعنی این چنین نیست کسـی درس بخواند معجزه بیاورد این به قـداست روح وابسـته است که به ذات اقـدس الهی مرتبط است لـذا فرمود: (وَأَلَنَّا لَهُ الْحَدِيدَ) نه «علّمناه الانه الحدید» نه اینکه ما به او یاد دادیم که چگونه آهن را مثل موم نرم بکن ما آهن را در دست او مثل موم نرم کردیم.

۱- (۱) . سوره انبیاء, آیه ۸۰.

مخالفت انبیا با کشتار و خونریزی

این یک راه فکری ندارد حالا این قدرت غیبی که برای داوود(سلام الله علیه) حاصل شد او خیلی کار می توانست بکند او بهترین شمشیر را می توانست بسازد بهترین خنجر و دشنه و تیغ را می توانست بسازد اما انبیا برای خونریزی نیامدند انبیا نیامدند که از راه کُشتن کسی را هدایت کنند فرمود تو فقط زره بباف که خون کسی ریخته نشود.

دستور امام صادق(علیه السلام) به فروش سلاح دفاعی به دو گروه متخاصم کافر

یک روایت نورانی را مرحوم کلینی(رضوان الله تعالی علیه) در کتاب کافی نقل کرده که در عصر وجود مبارک امام صادق(سلام الله علیه) دو گروه از اهل باطل با هم درگیر شدند آن روزی که جنگ شروع شد خرید و فروش اسلحه بازارش گرم بود مرحوم کلینی(رضوان الله علیه) نقل می کند که کسی آمده خدمت امام(سلام الله علیه) ـ فروختن اسلحه به کفار و کسانی که علیه مسلمان ها می خواهند استفاده کنند حرام است حمل اسلحه, دادن اسلحه چه رایگان چه با عوض به کسی که برای کشتن مسلمان ها این کار را بکند این جزء کسب های محرّم است که در مکاسب محرّمه ملاحظه فرمودید ـ عرض کرد که اینها هر دو اهل باطل اند و الآن بالأخره بازار اسلحه گرم است با یک قیمت خوبی می خرند ما به اینها بفروشیم یا نه.

پیدایی نور بودن معارف توحیدی در کلام معصوم(علیه السلام)

اینکه ما در مزار اینها می گوییم «کلامکم نور» (۱) این است الآن هم این حرف نور است ما هر چه می چشیم بر اثر عمل نکردن به اینهاست حضرت یک بیان کوتاه فرمود, فرمود: «بِعهُما ما يَكُنُّهما» (۲) فرمود بله بفروش (یک) اما به هر دو گروه بفروش (دو) اما سلاح های کشتاری نفروش سلاح های دفاعی بفروش خود و زره و چکمه و اینها بفروش خب این نور نیست؟! نور یعنی همین! فرمود: «بِعهُما ما يَكُنُّهما» کِنان, حفاظ, حجاب، چیزی که جان اینها را حفظ بکند بفروش اگر بشر دنبال چنین چیزی باشد این نور را پیدا بکند ما مشکلی نداریم.

ص: ۱۴۴۰

۱- (۲) . من لا یحضره الفقیه, ج۲, ص۶۱۶.

۲- (۳) . الکافی, ج۵, ص۱۱۳.

صرف بودجه های سنگین غربی ها در آدم کشی, ثمره دوری از کلام معصوم(علیه السلام)

الآن شما می بینید بسیاری از کشورها گرفتار فشار اقتصادی اند بارها به عرضتان رسید که شما با یک حساب سرانگشتی بررسی کنید می بینید تقریباً شصت یا هفتاد درصد بودجه کُره زمین صرف آدم کشی است این نعمت های فراوانی که خدا داد بارانی که نازل کرد جو و گندم و برکات و میوه هایی که از زمین روئید سایر برکاتی که خدا فراهم کرد اکثری هزینه ها صرف آدم کشی است سی درصد درآمد کُره زمین صرف نان و آب و لباس و اینهاست این کارخانه های اسلحه آدم کشی شبانه روز دارد کار می کند آن وقت اینها داعیه دموکراسی دارند اینها داعیه حقوق بشر دارند اینها بشردوست اند اینها حقوق بشردوستانه دارند!

شکست, فرجام اداره جامعه از راه دروغ

مشکل این است اگر کسی بخواهد از راه باطل, جامعه ای را اداره کند یقیناً شکست می خورد برای اینکه اینها دستشان بازتر است ممکن نیست جامعه را بشود از راه باطل و فریب و تبلیغ دروغ اداره کرد اینها دستشان در این جهت بازتر است بنابراین اینکه ما می گوییم «کلامکم نور» واقعاً نور است بدون اغراق نور است فرمود بفروش ولی به هر دو گروه بفروش و سلاح دفاعی بفروش.

پیامد تلخ ولایت گریزی و ثمره شیرین پذیرش آن

رهبری انقلاب را وجود مبارک داوود به عهده داشت (وَقَتَلَ داود جَالُوتَ) (۱) مگر کار آسانی بود حرف طالوت را خیلی ها نمی پذیرفتند عده ای را از شهرشان بیرون کردند از سرزمین شان بیرون کردند وقتی پیامبر آن عصر به آنها گفت اگر ما فرمانده نظامی برای شما فراهم بکنیم شما حاضرید که زیر پرچم او بجنگید گفتند بله (وَمَا لَنَا أَلَّا نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللّهِ وَقَدْ أُخْرِجْنَا مِن دِيَارِنَا وَأَبْنَائِنَا) (۲) ما را از سرزمینمان بیرون کردند اگر ما یک رهبر انقلاب داشته باشیم زیر پرچم او می جنگیم فرمود طالوت را خدا برای شما قرار داد آنها خب حرف (نَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ) (۳) را زدند عده ای نپذیرفتند ولی بالأخره وجود مبارک داوود قیام کرد رهبری نظامی را به عهده گرفت (وَقَتَلَ داود جَالُوتَ) شده رئیس مملکت.

۱- (۴) . سوره بقره, آیه ۲۵۱.

۲- (۵) . سوره بقره, آیه ۲۴۶.

۳- (۶) . سوره بقره, آیه ۲۴۷.

تبیین فضل خاص الهی بر داوود(علیه السلام) در آیه ﴿وَلَقَدْ آتَیْنَا دَاوُدَ مِنَّا...﴾

حالا ـ این داوودی که رهبری انقلاب را به اذن الهی به عهده گرفت و خدا نفرمود ما به او فضل دادیم این ﴿مِنَّا﴾ را اضافه کرد نفرمود «و آتینا فضلًا» فرمود: ﴿آتَیْنَا داود مِنَّا فَضْلًا﴾ ما یک فضل ویژه ای به او دادیم اگر فقط «آتینا» گفته بود کافی بود اما فرمود نه, از ماست ما از خودمان چیزی به او دادیم یعنی یک فضل خاصّی دادیم یک عنایت مخصوصی کردیم نبوت دادیم عنایت کردیم ولایت دادیم زبور دادیم و این قدرت های رهبری را هم به او دادیم اما به او گفتیم تو زره بباف شمشیر نساز ولو آنها کافرند تا کسی کشته نشود همین حرف را که ذات اقدس الهی به داوود(سلام الله علیه) فرمود همان بیان نورانی در فرمایشات اهل بیت(علیهم السلام) آمده که مرحوم کلینی در کتاب کافی نقل کرده است که «بعهما ما یکنّهما» لذا فرمود: ﴿وَلَقَدْ آتَیْنَا﴾ با سوگند ﴿وَلَقَدْ آتَیْنَا داود مِنَّا فَضْلًا﴾ همه این تأکیدها نشانه ویژگی آن تفضّل الهی است.

بیان مصادیقی از فضل الهی بر داوود(علیه السلام)

پرسش: استاد! تمام امر ظاهری و واقعی از آنجا مشخص نمی شود؟

پاسخ: خب چرا, برای اینکه اینها هم ایمان آوردند که امنیت واقعی باشد هم سعی کردند خون مردم ریخته نشود تا آنجا که ممکن است کسی روی زمین کشته نشود.

﴿وَلَقَدْ آتَیْنَا داود مِنَّا فَضْلًا﴾ آن فضل چیست؟ آن مسئله نبوت و اینها سر جایش محفوظ است فرمود: ﴿یَا جِبَالُ أَوِّبِی مَعَهُ﴾ کوه ها یک تسبیح عمومی دارند اُوب یعنی رجوع, تأویب یعنی رجوع مکرّر که از باب تفعیل است کوه ها یک سلسله تسبیح و تحمید و اینها را دارند که ﴿إِن مِن شَیْ ءٍ إِلَّا یُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ﴾ [(۱)] گاهی مأموریت ویژه ای دارند که باید در تحت رهبری کسی قرار بگیرند فرمود ما به سلسله جبال گفتیم تأویبت, ترجیعت, رجوع مکرّرت تحت رهبری وجود مبارک داوود باشد ﴿یَا جِبَالُ أَوِّبِی مَعَهُ﴾ این تسبیحت این نماز جماعتت باید به امامت داوود(سلام الله علیه) باشد چون ﴿إِن مِن شَیْ ءٍ إِلَّا یُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ﴾ سلسله جبال این طورند, کوه ها این طورند, سنگ ها این طورند, ﴿وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا یَهْبِطُ مِنْ خَشْیَهِ اللّهِ﴾ [(۲)] این است, اینکه فرمود برخی از دل ها از سنگ ﴿أَشَدُّ قَسْوَهً﴾ [(۳)] هستند و برهانش هم این است که ﴿وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا یَهْبِطُ مِنْ خَشْیَهِ اللّهِ﴾ سرّش همین است فرمود برخی از سنگ ها هستند که از ترس خدا جابه جا می شوند ما اینها را باید باور کنیم اگر کسی آن چشم درونش باز بود و دید, می بیند و باور می کند اگر برهان عقلی باشد مطابق برهان عقلی می پذیرد نبود, باید به عقل معتبر اعتنا کنند و آن نقل معتبر همین است که فرمود بعضی از سنگ ها از ترس خدا جابه جا می شوند ولی دلِ برخی ها سنگین تر از سنگ است هیچ تکان نمی خورد ﴿یَا جِبَالُ أَوِّبِی مَعَهُ﴾ در سوره مبارکه «انبیاء» جریان داوود و سلیمان(سلام الله علیهما) گذشت در آیه ۷۹ سوره مبارکه «انبیاء» این بود که ﴿فَفَهَّمْنَاهَا سُلَیْمانَ وَکُلّاً آتَیْنَا حُکْماً وَعِلْماً وَسَخَّرْنَا مَعَ داود الْجِبَالَ یُسَبِّحْنَ﴾ تسبیح همان تحمید حق است سبحان الله گفتن است تنزیه حق است و مانند آن برخی ها خیال کردند این از سنخ سباحت و حرکت است [(۴)] فرمود: ﴿وَسَخَّرْنَا مَعَ داود الْجِبَالَ یُسَبِّحْنَ وَالطَّیْرَ وَکُنَّا فَاعِلِینَ ٭ وَعَلَّمْنَاهُ صَنْعَهَ لَبُوسٍ﴾ [(۵)] ما راه زره بافی را که یک جامه نظامی و یک لباس نظامی است به او آموختیم این در سوره مبارکه «انبیاء» بود جریان سلیمان هم هست که باز در آیات بعد می خوانیم. فرمود: ﴿یَا جِبَالُ أَوِّبِی مَعَهُ وَالطَّیْرَ﴾ پرنده ها که در رمیدن ممتازند و هرگز انس نمی گیرند ما اینها را تابع رهبری داوود(سلام الله علیه) قرار دادیم آنها هر جا احساس امنیت بکنند همان جا پر می کشند می مانند

(وَأَلَنَّا لَهُ الْحَدِيدَ) نه «علّمناه الانه الحدید» اینها که درست این معارف برایشان نبود خیال کردند _ فخررازی نقل می کند البته رد می کند که برخی ها خیال کردند _ این کوره ذوب آهن ذوب مس در اختیار حضرت داوود و سلیمان بود که اینها مثلاً آهن را آب می کردند مس را آب می کردند و روی آن وسایل صنعتی می ساختند (۶) از این سنخ نبود فرمود اینها را ما آوردیم ما به داوود(سلام الله علیه) گفتیم (أَنِ اعْمَلْ سَابِغَاتٍ) این سابغات موصوف است و صفتش محذوف است یعنی دروع سابغه زره های سابغ نه آن روزنه هایش خیلی تنگ باشد که آن نظامی را خفه کند نه خیلی گشاد باشد که تیر بتواند عبور کند طوری باشد که منظم باشد تقدیر, هندسی, قدر, اندازه این گونه است (وَقَدِّرْ فِي السَّرْدِ) سَرد یعنی توالی این حلقه ها, نظم این حلقه ها, پیامد و پشت سر هم بودن این حلقه ها باید طوری باشد که نه خیلی تنگ باشد که آن نظامی که این جامه نظامی را در بر کرده را خفه کند و عرق بیاورد و برای او دشوار باشد یک راه نفس هم به او بدهید نه خیلی هم گشاد باشد که تیر بتواند عبور کند (وَقَدِّرْ فِي السَّرْدِ وَاعْمَلُوا صَالِحاً إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ) گذشته از اینکه به نحو عموم دستور عمل صالح می دهد آن خصوصیاتش را هم مشخص می کند این برای پدر.

۱- (۷) . سوره اسراء, آیه ۴۴.

۲- (۸) . سوره بقره, آیه ۷۴.

۳- (۹) . سوره بقره, آیه ۷۴.

۴- (۱۰) . التفسیر الکبیر, ج۲۵, ص۱۹۶.

۵- (۱۱) . سوره انبیاء, آیات ۷۹ و ۸۰.

۶- (۱۲) . ر.ک: التفسیر الکبیر, ج۲۵, ص۱۹۸.

هبه‌الله بودن سلیمان برای داوود(علیهما السلام)

خود پسر هم جزء مواهب الهی بود که خدای سبحان می فرماید ما چندین هبه به داوود دادیم یکی از آن هبه های ما این است که به او چنین فرزندی دادیم (وَوَهَبْنَا لِداود سُلَیْمَانَ) (۱) سلیمان, هبه الله است بخشش خداست نسبت به داوود لذا بعد از ذکر داوود, جریان سلیمان(سلام الله علیهما) را ذکر می کند.

تبیین بعضی از تفضل های الهی بر سلیمان پیامبر(علیه السلام)

(وَلِسُلَیْمَانَ الرِّیحَ غُدُوُّهَا) حالا این به اختیار آن حضرت بود (غُدُوُّهَا شَهْرٌ وَرَوَاحُهَا شَهْرٌ) بامداد به اندازه راه یک ماهه می رفتند آن روز بیش از این دیگر لازم نبود (وَرَوَاحُهَا شَهْرٌ) شامگاه یعنی بعدازظهر به اندازه راه یک ماهه می رفتند مرحوم شیخ طوسی(رضوان الله علیه) در تبیان از بعضی از مفسّرین گذشته نقل می کند که صبح وقتی وجود مبارک سلیمان سوار این باد می شد و این باد سلیمان را حرکت می داد گاهی از شام به بیت المقدس می آورد از آنجا به اصتخر که یکی از سرزمین های اصفهان است می برد آنجا خواب قیلوله ای داشتند از اصتخر که گوشه ای از سرزمین اصفهان است شامگاه به کابل می رسیدند (۲) حالا ـ فردا دوباره برمی گشتند یا جای دیگر می رفتند حرف دیگر است این را مرحوم شیخ طوسی در تبیان از بعضی از مفسّران گذشته نقل می کند به هر تقدیر صبح تا ظهر راه یک ماهه می رفتند و ظهر تا غروب راه یک ماهه یعنی یک روز به اندازه شصت روز حرکت می کردند (غُدُوُّهَا شَهْرٌ وَرَوَاحُهَا شَهْرٌ) این برای سلیمان(سلام الله علیه) بود (وَأَسَلْنَا لَهُ عَیْنَ الْقِطْرِ) که همان مس باشد چشمه مس را ما برای او سائل و روان کردیم سیل گونه دیگر احتیاجی به کوره ذوب مس نداشته باشد اگر این روان باشد این هم نظیر موم می شود در دستشان, به هر صورتی که می خواستند در می آوردند ظرف های کوچک ظرف های بزرگ, دیگ های کوچک دیگ های بزرگ خب آن لشکرها و قشون را که بخواهند آب بدهند یا غذا بدهند (جِفَانٍ کَالْجَوَابِ) می خواهند جَواب این حوضچه است سطل های بزرگی که برای نظامی ها و ارتشی های سابق بود الآن برخی از آنها در موزه ها هست این سطل بزرگ به اندازه حوضچه کوچکی است ساختن یک کاسه بزرگ به اندازه حوض از مسِ روان خیلی آسان است الآن اگر یک مختصر گِل روانی باشد انسان به آسانی می تواند این را به صورت یک حوضچه در بیاورد فرمود این خیلی آسان بود به آسانی این مس آب شده را که روان بود در اختیار خدمتگزاران سلیمان(سلام الله علیه) قرار می دادیم که او هر کاری می خواست بکند.

۱- (۱۳) . سوره ص, آیه ۳۰.

۲- (۱۴) . التبیان فی تفسیر القرآن, ج۸, ص۳۸۲.

اجنّه در تسخیر سلیمان(علیه السلام) همراه با نکاتی پیرامون جن

(وَمِنَ الْجِنِّ مَن يَعْمَلُ بَيْنَ يَدَيْهِ بِإِذْنِ رَبِّهِ) جن هم مستحضرید مثل انس است؛ مسلمان دارند کافر دارند شیعه دارند سنی دارند منافق دارند سیدناالاستاد مرحوم علامه طباطبایی از بعضی از بزرگان نقل می کرد که آنها که رابطه داشتند گفتند برخی از همین جن ها می گفتند در ماها سنّی ما نداریم برای اینکه در جمع ما هنوز پیرمردانی هستند که غدیر را درک کردند در ما سنّی نیست غرض این است که اینها همه گونه هستند و مسلمان دارند کافر دارند شیعه دارند سنی دارند منافق دارند مزاحم دارند مرافق دارند اینها حالا مسلمان هایشان, شیعه هایشان کاری به کار کسی ندارند تسخیر اینها هم مستحضرید که جزء کارهای حرام است کسب از این راه هم جزء کسب های محرّم است.

کیفیت استفاده سلیمان و داوود از آهن و مس

پرسش: ببخشید! اگر که حضرت داوود(علیه السّلام) کوره ذوب آهن نداشته مانند چشمه به اصطلاح آهن بود می آمد بیرون کیفیتش چگونه بوده؟

پاسخ: حضرت همین که دست می زد مثل اینکه وجود مبارک موسای کلیم وقتی دیگران آن عصا را دست می زدند عصا بود حضرت که دست می زد اراده می کرد می شد مار این آهن برای همه آهن سرد بود وجود مبارک داوود همین که دست به این آهن می زد این مثل موم نرم بود وجود مبارک سلیمان وقتی که دست به این مس می زد این نرم بود که می شد کاملاً جابه جا بشود.

پرسش: این دیگر آهن نبوده پس پیدایش آهن برایشان چگونه بوده است؟

پاسخ: آن دیگر بر اساس معدن های الهی است خدای سبحان فرمود در زمین معدن های گوناگونی است بعد از سالیان متمادی معدن پیدا می شود اما این آهن برای حضرت مثل موم بود که در دستش نرم بود هر کاری می خواست بکند, بکند.(وَمِنَ الْجِنِّ مَن يَعْمَلُ بَيْنَ يَدَيْهِ بِإِذْنِ رَبِّهِ).

عذاب سعیر, ثمره سرپیچی از فرمان الهی

آن وقت اگر کسی نافرمانی می کرد زیغ یعنی انحراف (فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ) (۱) همین است زیغ یعنی انحراف, اگر از دستورهای وجود مبارک سلیمان(سلام الله علیه) انحرافی پیدا می کردند (وَمَن یَزِغْ مِنْهُمْ عَنْ أَمْرِنَا نُذِقْهُ مِنْ عَذَابِ السَّعِیرِ) می بینید کاملاً ـ لفظ را برگرداند در آنجا فرمود: (بِإِذْنِ رَبِّهِ) کلمه ربّ را آورد که رحمت و عنایت است برای اینکه این, کار و لطف و فضل الهی است اما آنجا که جای کیفر است جای عِقاب است دیگر سخن از ربّ نیست نفرمود «عن ربّه» فرمود: (وَمَن یَزِغْ مِنْهُمْ عَنْ أَمْرِنَا) «من یزغ منهم عن ربّه» نفرمود, (عَنْ أَمْرِنَا) که کلمه ربّ, مفید رحمت و برکت و تدبیر و ربوبیت است اما اینجا چون سخن از عذاب است دیگر این ربّ را استعمال نفرمود, فرمود: (وَمَن یَزِغْ) یعنی یَنحرف از این جن ها (عَنْ أَمْرِنَا نُذِقْهُ مِنْ عَذَابِ السَّعِیرِ) حالا خصوص دنیا کما هو الظاهر یا اعم از دنیا و آخرت.

اطاعت پذیری اجنّه در ساخت وسایل مورد نیاز سلیمان(علیه السلام)

ما به اینها دستور دادیم که (اعْمَلُوا صَالِحاً) اینها هم برای وجود مبارک سلیمان (یَعْمَلُونَ لَهُ مَا یَشَاءُ مِن مَّحَارِیبَ) حالا محراب آنچه مخصوص به مسجد است یکی از محتملات است یا آن قسمت های برجسته قصر است که سابقاً می گفتند شاه نشین آن قسمت های برجسته را که در حمام ها این طور بود در اماکن عمومی این طور بود در خانه ها این طور بود آن را می گفتند محراب, چه قصر باشد چه در مسجد باشد چه آن جاهای برجسته باشد که اگر کسی بخواهد به آن محراب برسد باید با نردبان برسد جای برجسته ای بود که به اصطلاح شاه نشین بود که پلّه می خواست همه اینها را این جن برای وجود مبارک سلیمان می ساختند (یَعْمَلُونَ لَهُ) این عبارت (مِنَ الْجِنِّ) نشانه تبعیض است این طور نبود که تمام جن ها در اختیار سلیمان(سلام الله علیه) باشند (یَعْمَلُونَ لَهُ مَا یَشَاءُ مِن مَّحَارِیبَ وَتَمَاثِیلَ) مستحضرید شما الآن هم وقتی به کلیسا یا معبد یهودی ها می روید مسئله مجسّمه و تمثال چه ذی روح چه غیر ذی روح فراوان است در دین آنها از همان (فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَراً سَوِیّاً) (۲) شروع شده تا (مِن مَّحَارِیبَ وَتَمَاثِیلَ وَجِفَانٍ) ختم شده در آنها بالأخره حلال بود در مذهب ما اختلافی است برخی ها بین ذی روح و غیر ذی روح فرق گذاشتند تجسیم و غیر تجسیم فرق گذاشتند فتوا به حرمت دادند ولی آنها می بینید در معبدها و کلیساهای آنها جریان بهشت و جهنم ترسیم شده است با انواع نقوش, فرشته ها, جن ها, مارهای جهنم, نعمت های بهشت, بوستان های بهشت, درخت های بهشت در کلیساهایشان هست مخصوصاً کلیسای سن پترو که برخی ها گفتند ساختن آن صد و برخی ها گفتند نود سال طول کشید تا این را ساختند ما کاشی های معرّق داریم ولی آنها آن سنگ های ظریفی که از این کاشی های معرّق ما قدری کوچک تر است صد سال طول کشید تا این کلیسای سن پترو را ساختند وقتی کسی آخر کلیسا می ایستد خوب بررسی می کند می بیند به شکل صلیب است به این آسانی نمی شود فهمید که به شکل صلیب ساخته شده باید انتهای سالن این کلیسا برود از دور نگاه بکند معلوم می شود که به شکل صلیب ساخته شده به هر تقدیر پر از این نقوش است حالا ـ در دین ما آن حکم نسخ شده و حکم خاصّ خودش را دارد ولی اینکه فرمود تمثال ها همین طور است از آن (فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَراً سَوِیّاً) شروع کردند به این تماثیل ختم کردند (مِن مَّحَارِیبَ وَتَمَاثِیلَ وَجِفَانٍ) که جمع جِفنه است یعنی کاسه, این کاسه های کوچک و بزرگ کسی که جمعیّتش کم است با همین کاسه های کوچک زندگی می کند کسی ارتش دارد نظامی دارد صدها نفر غذاخور دارد این باید کاسه بزرگ باشد که اگر خواستند غذایی درست کنند برای این صد نفر, دویست نفر, دو هزار نفر, سه هزار نفر این باید نظیر یک حوضچه باشد این کاسه بزرگی که از همین مس درست کرده بودند

مثل جابیه بود جابیه یعنی حوض (وَجِفَانٍ كَالْجَوَابِ) که جمع جابیه است جابیه به آن حوض می گویند, (وَقُدُورٍ رَّاسِيَاتٍ) قِدر یعنی دیگ, دیگ هم دو قسم است یک قسم یک مقدار کوچک است قابل نقل و انتقال است آشپزخانه می برند و می آورند و مانند آن, یک قسمت دیگ های بزرگ است که در این مراسم ارتش و اینها این طوری است که اگر کسی بخواهد چند هزار نفر را غذا بدهد این دیگ ها را نمی توانند جابه جا کنند اگر هم بخواهند بشویند شلنگ می آورند همان جا می شویند این دیگ ها راسی است ثابت است مثل جبال رواسی که خدای سبحان فرمود ما جبال را راسی و ثابت قرار دادیم که جلوی لرزه زمین را بگیرد. (۳)

ص: ۱۴۴۵

۱- (۱۵) . سوره صف, آیه ۵.

۲- (۱۶) . سوره مریم, آیه ۱۷.

۳- (۱۷) . سوره نحل, آیه ۱۵; سوره انبیاء, آیه ۳۱; سوره لقمان, آیه ۱۰.

امر الهی به شکرگزاری آل داوود(علیه السلام)

بعد فرمود: (آلَ داود) یعنی خود وجود مبارک داوود خود وجود مبارک سلیمان(سلام الله علیهما) و بیت آنها و وابسته های آنها (اعْمَلُوا آلَ داود شُكْراً) اما بدانید کمتر کسی است که به توفیق شکرگزاری موفق است (وَقَلِيلٌ مِنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ).

ناتوانی اجنّه در امور و علوم غیبی

بعد برای اینکه بفهماند جن ها درست است که برخی از امور را می دانند اما این طور نیست که عالِم به غیب باشند سلیمان(سلام الله علیه) گرچه آن جلال و شکوه را داشت ولی وضع پایانی اش هم به این صورت ختم شد فرمود: (فَلَمَّا قَضَيْنَا عَلَيْهِ الْمَوْتَ) حالا وجود مبارک سلیمان(سلام الله علیه) به آنها دستور داده بود هر وقت من با عصا آمدم اینجا تکیه کردم و دارم شما را می بینم مرتب باید مشغول کار باشید اینها هر وقت می دیدند که وجود مبارک سلیمان ایستاده است اینها کارهایشان را انجام می دادند تلاش و کوشش می کردند وقتی طبق برخی از نقل ها سلیمان(سلام الله علیه) رحلت کرده است در حالی که متّکی به آن عصا بود اینها خیال می کردند سلیمان هنوز زنده است مرتب مشغول کار و کوشش بودند تا بالأخره موریانه ای این عصا را خورد و این عصا که افتاد وجود مبارک سلیمان افتاد اینها فهمیدند که سلیمان(سلام الله علیه) رحلت کرده است و می گفتند اگر ما غیب می دانستیم این مدت در کارهای سنگین در زحمت نبودیم (فَلَمَّا قَضَيْنَا عَلَيْهِ) یعنی بر سلیمان(سلام الله علیه) موت را (مَا دَلَّهُمْ) این جن ها را (عَلَى مَوْتِهِ) سلیمان (إِلَّا دَابَّةُ الْأَرْضِ تَأْكُلُ مِنسَأَتَهُ) عصا را می گفتند مِنسئه برای اینکه به وسیله آن چیزی را انسان تأخیر می اندازد نسیه در مقابل نقد است انساهُ یعنی او را تأخیر انداخت, فاصله انداخت, جدا کرد, مقداری دور انداخت چون به وسیله عصا چیزهایی تأخیر انداخته می شود به آن می گویند منسئه یعنی ابزار تأخیر (فَلَمَّا خَرَّ) سلیمان(سلام الله علیه) بعد از اینکه موریانه آن عصا را خورد و عصا افتاد و حضرت هم سقوط کرد (تَبَيَّنَتِ الْجِنُّ) برای جن روشن شد که (أَن لَّوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ مَا لَبِثُوا فِي الْعَذَابِ الْمُهِينِ) اگر اینها غیب می دانستند و باخبر بودند که سلیمان(سلام الله علیه) رحلت کرده است در این عذاب توانفرسا مرتب شب و روز کار نمی کردند اینها مأمور بودند هر وقت سلیمان زنده است و او را در حال حیات متّکیاً علی العصا می بینند آن طور کارهای توانفرسا را انجام بدهند اما الآن وقتی که رحلت کرده بود دیگر مأمور به این خدمات نبودند.

ص: ۱۴۴۶

پرسش: این معجزاتِ مادی و جسمانی است.

پاسخ: در جسمانیّت هم منشأش روحانی است ولی در جسم اثر می کند اکثراً نه, همه, ما معجزاتی که داریم بالأخره در عالَم طبیعت است همه اش جسم است مثل قرآن کریم, قرآن کریم از بالاـ می آید غیر جسمانی است اما اینجا بالأخره جسمانی است احیای موتا همین طور است که وجود مبارک عیسی(سلام الله علیه) داشت جریان (ثُمَّ ادْعُهُنَّ یَأْتِینَّکَ سَعْیاً) (۱) وجود مبارک ابراهیم خلیل از همین قبیل است (یَا نَارُ کُونِی بَرْداً وَسَلاَماً) (۲) از همین قبیل است اینها معجزاتی است که نقل کردند همه شان جسمانی است البته منشأش یک امر روحانی است.

دلیل نقل داستان انبیا و ذکر معجزات آنان در قرآن

این قسمت ها را ذات اقدس الهی نقل می کنند تا آنها که اهل برهان اند مثل مؤمنین بر اساس برهان به قدرت غیبی پی می برند آنها که اهل جدال احسن اند این حرف ها را از سابق شنیدند متذکّر بشوند متنبّه بشوند که این قدرت ها هست در بخش های آینده همین سور ه می فرماید شما که برخی از قصه های گذشته ها را شنیدید خدای سبحان کسانی را خاک کرده که شما یک دهم قدرت آنها را ندارید (وَمَا بَلَغُوا مِعْشَارَ مَا آتَیْنَاهُمْ) (۳) آخر شما به چه چیزی می نازید این قصه ها که قصه های دور نیست شما هم که قصه قارون را شنیدید شما یک دهم ثروت قارون را ندارید یک دهم قدرت فرعون را ندارید (وَمَا بَلَغُوا مِعْشَارَ مَا آتَیْنَاهُمْ) ما آنها را خاک کردیم شما آخر به چه قدرتی می نازید؟! بنابراین گاهی نقل است گاهی عقل است گاهی حکمت است گاهی موعظه است گاهی جدال احسن است بلکه این بشرِ سرکش رام بشود.

۱- (۱۸) . سوره بقره, آیه ۲۶۰.

۲- (۱۹) . سوره انبیاء, آیه ۶۹.

۳- (۲۰) . سوره سبأ, آیه ۴۵.

«و الحمد لله ربّ العالمين»

آیات ۱۲ تا ۱۷ سوره سبأ

.Your browser does not support the audio tag

(وَلِسُلَیمَانَ الرِّیحَ غُدُوُّهَا شَهْرٌ وَرَوَاحُهَا شَهْرٌ وَأَسَلْنَا لَهُ عَیْنَ الْقِطْرِ وَمِنَ الْجِنِّ مَن یَعْمَلُ بَیْنَ یَدَیْهِ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَمَن یَزِغْ مِنْهُمْ عَنْ أَمْرِنَا نُذِقْهُ مِنْ عَذَابِ السَّعِیرِ (۱۲) یَعْمَلُونَ لَهُ مَا یَشَاءُ مِن مَّحَارِیبَ وَتَمَاثِیلَ وَجِفَانٍ كَالْجَوَابِ وَقُدُورٍ رَّاسِیَاتٍ اعْمَلُوا آلَ دَاوُدَ شُكْراً وَقَلِیلٌ مِنْ عِبَادِیَ الشَّكُورُ (۱۳) فَلَمَّا قَضَیْنَا عَلَیْهِ الْمَوْتَ مَا دَلَّهُمْ عَلَی مَوْتِهِ إِلَّا دَابَّهُ الْأَرْضِ تَأْكُلُ مِنسَأَتَهُ فَلَمَّا خَرَّ تَبَیَّنَتِ الْجِنُّ أَن لَّوْ كَانُوا یَعْلَمُونَ الْغَیْبَ مَا لَبِثُوا فِی الْعَذَابِ الْمُهِینِ (۱۴) لَقَدْ كَانَ لِسَبَإٍ فِی مَسْكَنِهِمْ آیَهٌ جَنَّتَانِ عَن یَمِینٍ وَشِمالٍ كُلُوا مِن رِّزْقِ رَبِّكُمْ وَاشْكُرُوا لَهُ بَلْدَهٌ طَیِّبَهٌ وَرَبٌّ غَفُورٌ (۱۵) فَأَعْرَضُوا فَأَرْسَلْنَا عَلَیْهِمْ سَیْلَ الْعَرِمِ وَبَدَّلْنَاهُم بِجَنَّتَیْهِمْ جَنَّتَیْنِ ذَوَاتَیْ أُكُلٍ خَمْطٍ وَأَثْلٍ وَشَیْءٍ مِن سِدْرٍ قَلِیلٍ (۱۶) ذلِكَ جَزَیْنَاهُم بِمَا كَفَرُوا وَهَلْ نُجَازِی إِلَّا الْكَفُورَ (۱۷))

برخورداری مؤمنین از فیض و کفار از کیفر الهی

بعد از بیان خطوط کلی مسئله توحید و معاد، نمونه های اجرایی این قسمت ها را هم ذکر فرمود، در خطوط کلی فرمود اگر کسی مؤمن باشد و عمل صالح انجام بدهد از فیض خدا برخوردار است اگر کسی کفر ورزد و گرفتار عمل طالح بشود گرفتار کیفر الهی خواهد شد این به صورت اصل کلی.

ویژگی های دوران نبوت داوود و سلیمان (علیهماالسلام)

بعد جریان داوود (سلام الله علیه) سلیمان (سلام الله علیه) و قوم سبأ را ذکر فرمود، در زمان داوود (سلام الله علیه) که مسئله جنگ یک برنامه رسمی بود آنچه درباره حضرت داوود ذکر فرمود ساختن سلاح های دفاعی بود چون زمان دفاع بود که فرمود: (أَنِ اعْمَلْ سَابِغَاتٍ وَقَدِّرْ فِی السَّرْدِ)، (۱) (وَعَلَّمْنَاهُ صَنْعَهَ لَبُوسٍ لَكُمْ) (۲) و مانند آن. بعد از دوران پدر نوبت به پسر رسید دوران سازندگی بود یعنی دوران جنگ تمام شده بود و وجود مبارک سلیمان وارث تاج و تختی شده بود و مشغول تدبیر نظام بود مسئله ساخت و ساز شروع شد برای این که کلّ آن کشور ومحدوده به خوبی ساخته بشود هم از مسائل تکوینی کمک گرفته شد که باد در اختیار آن حضرت بود به صورت تسخیر الهی قرار گرفت و هم جن در اختیار آن حضرت قرار گرفتند که نه تنها مزاحم کسی نباشند بلکه در خدمت سازندگی کشور سلیمان باشند.

ص: ۱۴۴۸

علت تسلیم شدن ملکه سبا در برابر سلیمان (علیه السّلام)

در زمان داوود (سلام الله علیه) مسئله جنگ و حمله مطرح بود اما با این تسخیر الهی که فرمود ما باد را برای سلیمان مسخّر کردیم (فَسَخَّرْنَا لهُ الرِّیحَ) (۳) کسی قدرت مقاومت نداشت لذا ملکه سبا همین که جلال و شکوه سلیمان (سلام الله علیه) را شنید کاملاً تمکین کرد گفت: (أَسْلَمْتُ مَعَ سُلَیْمَانَ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ) (۴) با این که او (وَلَهَاعَرْشٌ عَظِیمٌ) (۵) بود (أُوتِیَتْ مِن كُلِّ شَیْءٍ) (۶) بود بالأخره می توانست به حسب ظاهر مقداری مقاومت کند اما در کم ترین فرصت با به ترین بهره برداری

آمده تسلیم شد کسی در قبال سلیمان (سلام الله علیه) قدرت مقاومت نداشت برای این که او کاملاً مسلّط بر فضا بود و می توانست هر کسی را که علیه او قیام کرده را سرکوب کند اگر در جریان حضرت داوود نبرد بود برای این که چنین تسخیری نصیب حضرت داوود نشده بود لذا وجود مبارک سلیمان (سلام الله علیه) مشغول سازندگی بود و آن منطقه را به خوبی ساخت ساختنش هم به این بود که آسایش مردم را تأمین بکند.

بیان ساده زیستی انبیا در خطبه امیرالمؤمنین (علیه السّلام)

آن خطبه ای که از وجود مبارک حضرت امیر چند بار در همین محفل خوانده شد ملاحظه فرمودید وجود مبارک حضرت امیر سنّت انبیا را که ذکر می کند طرز زندگی انبیا را ذکر می کند فرمود این طور نبود که وجود مبارک داوود که (قَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ) (۷) آن قدرت را داشت از زندگی مادّی مثلاً طرْفی بسته باشد با زنبیل بافی ارتزاق می کردند (۸) فرمود اینها با آن زندگی ساده ای که داشتند مربّی مردم شدند.

تأمین حقوق أجنه به خاطر منهی بودن مزدوری و بیگاری در اسلام

ص: ۱۴۴۹

پرسش: ... پاسخ: نه، به آن ها هم حقوق می داد تأمین می کرد بیگاری نبود رایگان نبود آن ها هم مثل انس بودند آن ها را هم تأمین می کرد نیازهای آن ها را هم تأمین می کرد این طور نبود که رایگان کار کنند مستحضرید بیگاری نه تنها بد است مزدوری هم در اسلام بد است این که می گویند نظام اسلامی به همه کار می دهد نه یعنی همه را به کار یک کارخانه دعوت می کند اینها را کارگر می کند کارگری یعنی مزدوری در اسلام مَنهی است منتها بزرگان فقهی ما این نهی را بر تنزیه حمل کردند مگر آدم را با مزدوری اداره می کنند با کاری که برای خودش کار بکند حالا یا تعاونی است یا بخش خصوصی است چه رسد به بیگاری، اگر وجود مبارک پیغمبر (صلّی الله علیه و آله و سلّم) دست کارگر را می بوسید (۹) نه یعنی دست مزدور را کسی که خودش باغی دارد کار می کند کسی دامدار است کار می کند چند روایت است که نهی شده در اسلام مزدوری نیست که کسی خودش را اجیر دیگری بکند بعد جریان حضرت موسی و شعیب (سلام الله علیهما) را دلیل تجویز گرفتند و گفتند به شهادت این که (أَن تَأْجُرَنِی ثَمَانِیَ حِجَجٍ) معلوم می شود که مزدوری در اسلام حرام نیست (۱۰) لذا حمل بر کراهت کردند صاحب وسائل این روایات را که نقل کرده بر کراهت حمل کرده (۱۱) جمعاً بین النصوص، بنابراین اگر کسی دیگری را به بیگاری بگیرد در مرحله سوم است و اگر کسی به مردم کار بدهد مزدوری در مرحله دوم است اگر کسی کار و اشتغال ایجاد کند حالا یا تعاونی است یا بخش خصوصی است آن در مرحله اول است یعنی اسلام در درجه اول به تولید کار دستور داده است نه مزدوری به هر تقدیر آن جا وجود مبارک سلیمان آن ها را هم تأمین می کرد عائله او بودند حقوقشان را می داد.

ص: ۱۴۵۰

اعجاز الهی در تسخیر آب و باد و کوه برای انبیا

پرسش: ... پاسخ: وجود مبارک سلیمان از طرف ذات اقدس الهی این قدرت به او داده شد یکی طوفان آب را خدا مسخّر می کند برای نوح (سلام الله علیه) که ﴿بِسْمِ اللَّهِ مَجْرِیها وَمُرْسَاهَا﴾ (۱۲) یک وقت باد را مسخّر می کند که ﴿فَسَخَّرْنَا لَهُ الرِّیحَ﴾ اینها دیگر اعجاز الهی است یک وقت است کوه را مسخّر می کند.

پرسش: ... پاسخ: نه، طیّ الأرض نیست.

فرمود: ﴿وَلِسُلَیْمَانَ الرِّیحَ غُدُوُّهَا شَهْرٌ﴾ سوار باد می شد این باد، حضرت را با همراهانش صبح تا ظهر به اندازه مسافت یک ماهه می برد عصر هم همچنین که در بحث دیروز اشاره شد که مرحوم شیخ طوسی از بعضی ها نقل کرد که ایشان صبح از شام به طرف بیت المقدس حرکت می کردند بعد به بخشی از سرزمین های اصفهان می رسیدند حالا کدام اصفهان است چون چندین اصفهان روی کُره زمین است به اصفهان می رسیدند بعد از قیلوله به طرف کابل مسافرت می کردند.

استفاده سلیمان (علیه السّلام) از معدن های مس روان شده در ساختمان

چشمه گفتنِ معدن که ما الآن هم آب هایی که از چشمه می جوشد می گوییم برای چشمه است هم می گوییم آب معدنی است این هم اطلاق معدن درست است هم اطلاق عین که ﴿أَسَلْنَا لَهُ عَیْنَ الْقِطْرِ﴾ یعنی معدن مس را ما برای او روان کردیم که او بتواند این کارها را انجام بدهد آن ها اول محراب می ساختند بعد تمثیل خب این که می گویند: «ثبّت العرش ثمّ انقُش» همین است عَرش یعنی سقف، اگر کسی بخواهد نقاشی کند یا صورت گری کند اول سقف را می سازد بعد روی سقف نقشه می کشد می گویند «ثبّت العرش» نه ارض، عرش یعنی سقف «ثبّت العرش ثمّ انقش» اینجا هم تثبیت محراب بود یعنی جاهای برجسته و بلند بود بعد روی آن محاریب نقوش حیوانات یا غیر حیوانات را ترسیم می کردند روایتی که مرحوم کلینی (رضوان الله علیه) از وجود مبارک ابی جعفر (علیهماالسلام) نقل کرد این بود که تصویر رجال و نساء نبود (۱۳) (۱۴) اما صاحب همین تفسیر کنزالدقائق که این روایت را نقل می کند خودش اول تماثیل را به تماثیل انبیا و ملائکه تفسیر می کند (۱۵) یعنی عکس زن و مرد عادی نبود حالا عکس انبیا بود عکس فرشته ها بود اینها بالأخره ذی روح اند اگر در شرایع قبل این کار انجام می گرفت در شریعت ما حالا یا تحریم شده یا تنزیه شده بالأخره نهی ای درباره ترسیم و تجسیم ذوات الأرواح آمده. فرمود ما اینها را به آن ها آموختیم اینها این کار را می کردند هم محکم کاری می کردند هم زیبایی آن محاریب را برای محکم کاری آن تماثیل را برای زیبایی اینها انجام می دادند و خود وجود مبارک سلیمان هم در ساده ترین وضع زندگی می کرد آن خطبه ۱۶۰ را ملاحظه بفرمایید قصه حضرت موسی و عیسی را گفت و نیز قصه حضرت داوود را هم گفت که آن حضرت با زنبیل بافی و با همین کارِ دستی ارتزاق می کرد. اینها جزء شئونات کشورداری آن حضرت بود و آن ها را هم فرمود ما اینها را مسخّر کردیم تحت اختیار حضرت سلیمان قرار دادیم لذا فرمود: ﴿وَأَسَلْنَا لَهُ عَیْنَ الْقِطْرِ وَمِنَ الْجِنِّ مَن یَعْمَلُ بَیْنَ یَدَیْهِ بِإِذْنِ رَبِّهِ﴾ نه بیگاری.

عذاب أليم، کیفر أجنه متمرّد از دستور سلیمان (علیه السّلام)

(وَمَن يَزِغْ مِنْهُمْ عَنْ أَمْرِنَا نُذِقْهُ) ما اینها را مسخّر کردیم در اختیار حضرت سلیمان قرار دادیم اگر اینها تمرّد می کردند جنّی اگر تمرّد می کرد ما او را با عذاب الیم کیفر می دادیم (يَعْمَلُونَ لَهُ مَا يَشَاءُ) هر چه وجود مبارک سلیمان می خواست آن ها ترسیم می کردند اگر قصر بود قصر و اگر تمثال بود تمثال، قسمت مهم برای تأمین نیازهای مردم بود (وَجِفَانٍ كَالْجَوَابِ وَقُدُورٍ رَّاسِيَاتٍ) که در بحث دیروز مشخص شد این اختصاصی به حضرت داوود ندارد بلکه آل داوود چون داوود (سلام الله علیه) رئیس این گروه بود لذا خود سلیمان و فرزندان سلیمان به حساب آل داوود نامیده می شوند (اعْمَلُوا آلَ دَاوُدَ شُكْراً).

امر الهی به شکرگزاری در برابر نعمت ها و معنای قلیل بودن آن

شکر به آ ن معنا که انسان بتواند کمال شکر را و حقّ شکر را ادا کند این ممکن نیست طبق بیان نورانی امام سجاد (سلام الله علیه) فرمود هر نعمتی که شما دادید ما باید شکر بکنیم اگر توفیق پیدا کردیم نماز شکر به جا آوردیم سجده شکر به جا آوردیم خودش نعمت است برای همین نعمت هم یک شکر دیگر لازم است (۱۶) لذا از دست و زبان چه کسی برآید تا بتواند شکر کند (۱۷) شکر حقیقی ممکن نیست آن شکری که لازم است آن را کمی از بندگان انجام می دهند و هاهنا امورٌ ثلاثه: اول این که شکر واقعی مقدور کسی نیست چون با قول یا فعل بخواهد شکر کند خود آن قولی که می گوید «الحمد لله» یا فعلی که انجام می دهد به نام نماز شکر یا سجده شکر خودش نعمت است در قبال این نعمت هم باید شکر بکند لذا شکر خدا مقدور نیست قسم دوم آن است که در بین این شکرها بخشی واجب است بخشی واجب نیست آن مقداری که مقدور نیست واجب نیست آن مقداری که واجب است کم هستند کسانی که به این واجب قیام کنند قسم سوم افرادی است که در بعضی از موارد شکر می کنند در بعضی از موارد شاکر نیستند این که فرمود: (وَقَلِيلٌ مِنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ) این بخش میانی را می گویند کم اند کسانی که آن مقدار واجب را انجام بدهند و خودشان را نبینند.

ص: ۱۴۵۲

اسلامی حرف زدن و قارونی اندیشیدن دال بر ناسپاسی انسان

بسیاری از ماها مشکل همین حرف قارونی را داریم می گوییم ما خودمان سی سال، چهل سال زحمت کشیدیم به جایی رسیدیم که بارها به عرضتان رسید بسیاری از ماها اسلامی حرف می زنیم و قارونی فکر می کنیم او که گفت: ﴿إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَى عِلْمٍ عِندِي﴾ (۱۸) بیش از این که نگفته بود گفته بود من خودم زحمت کشیدم پیدا کردم ما هم خیال می کنیم ما خودمان زحمت کشیدیم چهارتا کلمه یاد گرفتیم یا آن آقا زحمت کشید مقداری مال فراهم کرد در حالی که ﴿مَا بِكُم مِّن نِّعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ﴾ (۱۹) گرداننده دیگری است مدیر دیگری است ما ابزار کاریم خیلی ها می آیند حوزه و بین راه برمی گردند خیلی ها می روند برای تجارت بین راه برمی گردند این چنین نیست که اگر کسی توفیق تداوم پیدا کرد مربوط به خودش باشد ﴿وَمَا بِكُم مِّن نِّعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ﴾ لذا فرمود: ﴿وَقَلِيلٌ مِنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ﴾.

علّت مقهور شدن أجنه و آزاد شدن آنان با مرگ سلیمان (علیه السّلام)

در جریان مرگ سلیمان (سلام الله علیه) فرمود این جن ها؛ حالا چگونه ذات اقدس الهی این جن ها را تسخیر کرده بود برای این که در هر عصری اینها آسیبی می رساندند یا از غیب باخبر می شدند و به دیگران می گفتند چه این که در زمان پیغمبر (صلّی الله علیه و آله و سلّم) فرمود ما جلوی اینها را گرفتیم ﴿فَمَن يَسْتَمِعِ الْآنَ يَجِدْ لَهُ شِهَاباً رَصَداً﴾ (۲۰) الآن اگر کسی بخواهد بالا برود و مقداری از وحی باخبر بشود این شهاب سنگ ها به حیات او خاتمه می دهند خب مستحضرید آن وحی الهی بالأخره باید از آسمان عبور کند در سوره مبارکه «سجده» دارد وقتی وحی از آسمان تنزّل می کند گویا آسمان می خواهد تَرَک بردارد و تفطّر پیدا کند و شکاف پیدا کند از بس این وحی سنگین است و از بس این وحی تحمل ناپذیر است در سوره «شوری» فرمود: ﴿كَذلِكَ يُوحِي إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكَ اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ لَهُ مَا فِي السَّماوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِن فَوْقِهِنَّ وَالْمَلاَئِكَةُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِمَن فِي الْأَرْضِ أَلاَ إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ﴾ (۲۱) وحی که می خواهد عبور بکند گویا آسمان می خواهد بترکد خب این کدام آسمان است این آسمانی است که ﴿لاَ تُفَتَّحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ﴾ (۲۲) درِ آسمان به روی کفار باز نمی شود نه این کُرات مادی و جِرمی که الآن به صورت ترمینال درست کردند و سفینه با سرنشین یا بی سرنشین می فرستند آن آسمانی که ﴿لاَ تُفَتَّحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ﴾ آن آسمانی که ﴿وَأَوْحَى فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا﴾ (۲۳) آن از شدّت جریان نزول وحی می خواست متفطّر بشود و ریز ریز بشود. مراحلی است که بالأخره جن ها سهمی از تجرّد دارند اگر می خواستند به آن بخش نزدیک بشوند آن وقت این شهاب سنگ ها که برای آسمان ظاهری است و تحت تدبیر آن آسمان باطنی است آن ها به حیات این جن ها خاتمه می دادند بالأخره اینها در هر عصری زحمتی ایجاد می کردند در زمان سلیمان (سلام الله علیه) مأمور شدند که از آن شیطنت آن ها کاسته بشود تحت قهر عادلانه وجود مبارك سلیمان قرار بگیرند لذا فرمود اگر کسی از این کار صرف نظر می کرد ما او را به عذاب سعیر گرفتار می کردیم این درباره کارگرهای انسانی نبود درباره کارگرهای جن بود فرمود آن ها بالأخره تحت قهر حضرت سلیمان بودند تا اذیت و آزاری به جامعه نرسانند لذا در عذاب مهین بودند برای خودشان، بعد از رحلت سلیمان (سلام الله علیه) آن ها از این عذاب مهین نجات پیدا کردند منتها بعد از جریان این که موریانه ای آن عصا را خورد و عصا افتاد و وجود مبارك سلیمان سقوط کرد به حسب ظاهر از حالت ایستادن و جن ها فهمیدند سلیمان رحلت کرده است که در بحث دیروز گذشت.

قوم سبأ و برخورداری آنان از نعمت های الهی

بعد از جریان شکر آل داوود می رسیم به جریان کفر ورزیدن قوم سَبأ، سَبأ اسم یک سرزمین است اما سبإٍ که در قرآن دو جا ذکر شده یکی در ماجرای بلقیس (۲۴) و یکی هم اینجا که هر دو مربوط به جریان سلیمان (سلام الله علیه) است اسم یک قبیله است مثل قبیله بنی تمیم، قبیله کذا آن نام آن بزرگ قبیله و بزرگ خاندان بود او را می گفتند سبأ لذا تنوین بردار است بر خلاف آن سبأ که اسم مکان است و به فتح خوانده می شود (لَقَدْ کَانَ لِسَبَإٍ فِی مَسْکَنِهِمْ) معلوم می شود قبیله اند پس سبأ مکان و شهر و کشور نیست قبیله است فرمود مسکن این قبیله، جایی بود که ذات اقدس الهی همه نعمت ها را در آن جا اسباغ کرده به وفور آفریده (لَقَدْ کَانَ لِسَبَإٍ فِی مَسْکَنِهِمْ آیَةٌ) این علامت الهی بود آن علامت الهی این بود که وقتی وارد این قبیله می شدی که در اینجا زندگی می کردند این منطقه ای که این قبیله به سر می بردند دو طرفش باغی بود پربرکت (آیَةٌ) این آیت الهی بود که خدای سبحان این منطقه را از هر نظر متنعّم کرد (جَنَّتَانِ عَن یَمِینٍ وَشِمَالٍ) یکی طرف راست و یکی طرف چپ، می دانید راست و چپ برای خود زمین و امثال ذلک نیست به لحاظ خود انسان است می گویند این چهار جهت اعتباری است دو جهت است که طبیعی است اعتباری نیست یعنی یمین و یسار و امام و خلف اعتباری است هیچ درختی دست راست و چپ ندارد هیچ خانه ای دست راست و چپ ندارد هیچ زمینی دست راست و چپ ندارد این چپ و راست و جلو و دنبال به لحاظ خود آدم است انسان وقتی جایی که ایستاده است یمینی دارد و یساری، اَمامی دارد و خلفی، وقتی که برگشت کاملاً این جهات چهار گانه برمی گردد اما فوق و تحت برنمی گردد اگر کسی هم بالانس بزند سرش را بگذارد زمین پایش را بگذارد هوا این طور نیست که فوق و تحت عوض بشود بالا و پایین عوض بشود می گویند پایش به طرف بالاست سرش به طرف پایین است آن جهات چهار گانه را می گویند اعتباری است اما این دو جهت را می گویند طبیعی. فرمود دست راست آن هم باغ پربرکتی است دست چپ آن هم باغ پربرکتی است و خدای سبحان هم به اینها حالا به وسیله انبیا یا هر که بود.

تبیین طیّب بودن رزق قوم سبأ و لزوم شکرگزاری از آنان

فرمود اینها برکات الهی است رزق ربّ شماست (یک) و اینها را به جا مصرف کنید و صرف نعمت در جای خودش این شکر است شکرِ عملی است و عرض ارادت به پیشگاه ذات اقدس الهی و اطاعت از دستورهای او هم شکر عملی و قولی است (دو) (وَاشْکُرُوا لَهُ).

(بَلْدَةٌ طَيِّبَةٌ وَرَبٌّ غَفُورٌ) طیّب بودن گاهی به لحاظ معنویت است نظیر (كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌوَفَرْعُهَا فِيالسَّماءِ) (۲۵) که این ناظر به آن طهارت و طِیب معنوی است اما این که فرمود: (بَلْدَةٌ طَيِّبَةٌ) یعنی فضای سالم، هوای سالم، محیط سالم نه حیوانات گزنده و درنده ای در آن هست نه حشرات موذی هست نه سرمای زیاد هست نه گرمای زیاد هست برای پرورش گیاهان و گل ها و میوه ها آماده است این طیّب بودن ظاهری است بر خلاف آنکه (كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّماءِ) آن چیز دیگر است. (بَلْدَةٌ طَيِّبَةٌ) و پروردگار شما هم که غفور است اگر استغفار کنید می بخشد اگر عبادت کنید پاداش می دهد پس نعمت را خدا داد که فرمود: (كُلُوا مِن رِّزْقِ رَبِّكُمْ) این آیت هم آیت الهی است که این را از هر گزندی حفظ کرده از شما خواسته که این نعمت را بجا مصرف کنید بیهوده نروید و اگر هم لغزش دارید از پروردگار غفورتان طلب مغفرت کنید (بَلْدَةٌ طَيِّبَةٌ وَرَبٌّ غَفُورٌ) اینها نِعم الهی است که خدای سبحان به اینها داده.

سیل عَرِم ثمره عدم شکرگزاری از نعمت های الهی

در برابر آل داوود که (قَلِيلٌ مِنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ) آل داوود و آل سلیمان (سلام الله علیهما) شاکر بودند کفران نعمت نکردند و دودمانشان محفوظ ماند الآن اینجا (بَلْدَةٌ طَيِّبَةٌ وَرَبٌّ غَفُورٌ) ولی (فَأَعْرَضُوا) اینها اعراض کردند اینها خیال کردند مال خودشان است (یک) نعمت را بیجا مصرف کردند (دو) ما هم به جای این که این نعمت ها را ادامه بدهیم (فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ سَيْلَ الْعَرِمِ).

بررسی معنای لغوی و اصطلاحی لفظ عَرِم

عَرِم یعنی دمان، برخی ها نظیر راغب این احتمال را هم دادند که آن موش نَر را می گویند عَرِم (۲۶) سدّی که قبلاً ساخته شده بود همان مَلکه یا دیگری ساخته این کوه ها آبشارهای بلندی داشت (یک) دهنه این آبشارها را او محکم بست (دو) شده یک سدّ پرآبی (سه) برخی از مفسّران نقل کردند که موش هایی مأمور شدند این سد را سوراخ کنند این سد بشکند آب بریزد و آن شهر را ببرد. (۲۷) خب اثباتِ این، کار آسانی نیست اما سیل عَرِم یعنی سیل دمان، عَرامه یعنی آن دمان بودن، آن شرارت، آن از بین برنده و مانند آن، چنین چیزی را می گویند عَرامه، عَرِم یعنی چنین موجودی، این اضافه موصوف به صفت است حالا منشأ این سوراخ کردن سد باشد یا چیز دیگر حرف دیگر است.

ویرانی باغ های قوم سبأ نتیجه سیل عَرِم

اما این که فرمود ما سیل دادیم نه یعنی سد را شکاندیم و آب، شهر را گرفته بالأخره سیل می آید در اثر باران فراوان از قلّه های کوه این خاک ها را به همراه دارد این آبِ انبوه آمیخته با خاک توانی دارد که شهر را ببرد فرمود: ﴿فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ سَيْلَ الْعَرِمِ﴾ آن گاه کلّ این منطقه را به صورت ویرانی در آورد چپ و راست این شهر، باغ بود ﴿بَلْدَةٌ طَيِّبَةٌ وَرَبٌّ غَفُورٌ﴾ که هر میوه ای می خواستند داشت اما الآن به جای این دو باغ، دو باغ فرسوده ای است که ویران است چیزی از این باغ برنمی آید مگر درخت های پرتیغ این که می گویند فلان کار دشوارتر از خرط القتاد است قتاد یک درخت پرتیغ جنگلی است که میوه آن فقط تیغ است در جنگل ها چنین درختی هست درخت توت و امثال توت بالای شاخه را می شود گرفت و همه برگ های آن را به آسانی کَند این آسان است خَرط کردن یعنی بالای خوشه را گرفتن تا پایین ادامه دادن و برگ ها را به وسیله همین دست کَندن این می شود خرط، این که می گویند خرط قتاد یعنی اگر خوشه پرتیغ درخت قتاد را کسی بگیرد از بالا بخواهد تا پایین بیاورد همه این تیغ ها را بخواهد بِکَند دیگر دستی نمی ماند می گویند فلان کار دشوارتر از خرط القتاد است بعضی از درخت ها بارشان همین تیغ است بعضی درخت ها میوه هایی دارند که هرگز نمی رسند میوه های جنگلی این طور است که همان حیوانات جنگلی باید مصرف کنند بعضی هم گذشته از این که نمی رسند، تلخ و کَز و شورند اینها را فرمود برایشان مانده که یا کَز بود یا شور بود یا تلخ بود یا پرتیغ بود چیزی برای آن ها نمانده مگر همین!

جایگزینی باغ های پرتیغ، پاداش ناسپاسی قوم سبأ

(فَأَعْرَضُوا فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ سَيْلَ الْعَرِمِ وَبَدَّلْنَاهُم بِجَنَّتَيْهِمْ جَنَّتَيْنِ ذَوَاتَىْ أُكُلٍ) اُكُل یعنی خوراکی نه اَکل، این که درباره بهشت دارد (أُكُلُهَا دَائِمٌ) (۲۸) یعنی «ما يؤكل» خوراکی درخت های بهشت دائمی است نه خوردنش دائمی است خوردن را فرمود: (لَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَعَشِيّاً) حالا ـ یا جنّت برزخی است یا جنّت کبرا ولی به هر تقدیر (أُكُلُهَا دَائِمٌ) یعنی خوراکی درخت های بهشت، دائمی است نه چهار فصل است بلکه دوازده ماه است سیصد و شصت و پنج روز است و مانند آن، هر وقت انسان میوه بخواهد از همین درخت می تواند بچیند یک بیان نورانی از امام رضا (سلام الله علیه) است که به حضرت عرض کردند که درباره این شجره حضرت آدم برخی گفتند گندم است برخی گفتند انگور است فرمود همه این روایات درست است برای این که درخت بهشت نظیر درخت دنیا نیست که اگر این درخت، درخت انگور بود سیب ندهد یا درخت سیب بود انگور ندهد (۲۹) هر چه بهشتی بطلبد او می دهد نه هر چه او دارد در اختیار بهشتی قرار می دهد.

پرسش: بهشت نبوده.

پاسخ: بالأخره جنّت برزخی بود بهشت عَدْن نبود بهشت برزخی هم حکمش همین است اگر کسی وارد بهشت برزخی بشود در بهشت برزخی هم همین طور است هر چه بخواهد می گیرد نه این که نظیر درخت دنیا باشد درخت زمین باشد که فقط زمان خاص میوه بدهند (یک) میوه مخصوص بدهند (دو) فرمود همه آن روایات درست است به هر تقدیر نظیر عالَم طبیعت نبود. (ذَوَاتَىْ أُكُلٍ) اُکُل یعنی «ما يؤكل» (خَمْطٍ وَأَثْلٍ وَشَيْ ءٍ مِن سِدْرٍ قَلِيلٍ) خودِ این (شَيْ ءٍ) با قلّت، اینها نشان می دهد این میوه و این مایه که منشأ برکت است این خیلی کم بود اما آن تیغ فراوان بود میوه گَز فراوان بود میوه تلخ فراوان بود میوه شور هم فراوان بود.

تبیین فرق بین جزا و مجازات

اینها را ما چه کار کردیم (ذلِکَ جَزَیْنَاهُم) گفتند بین جزا و مجازات فرق است این فرق اگر به نحو عموم و خصوص مطلق باشد قابل قبول است اما به نحو تباین باشد این طور نیست برخی ها گفتند جزا برای پاداش خیر است و مجازات برای کیفر است و پاداش تلخ (۳۰) این درست نیست برای این که در همین مورد هم فرمود: (وَذلِکَ جَزَیْنَاهُم) و اما اگر گفته بشود جزا اعم از نعمت و نقمت است اعم از پاداش و کیفر است مجازات، مخصوص کیفر است آن شاید قابل قبول باشد (ذلِکَ جَزَیْنَاهُم بِمَا کَفَرُوا) خود جزا در جریان کیفر هم به کار رفت فرمود: (جَزَاءًوِفَاقاً) (۳۱) آن آیه (جَزَاءً وِفَاقاً) درباره کیفر است درباره بهشتی ها که نیست چون درباره بهشتی ها همیشه فرمود بیش از آن مقداری که انجام دادند ما به آن ها پاداش می دهیم هرگز خداوند مطابق عمل صالح پاداش نمی دهد یا (مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَهِ فَلَهُ خَیْرٌ مِنْهَا) (۳۲) است یا (عَشْرُ أَمْثَالِهَا) (۳۳) است یا نظیر دانه ای که (أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ) است و در هر سنبله صد حبّه است و مانند آن، (۳۴) بالأخره جزاء وفاق فقط درباره کیفر است آن هم تحدید نسبت به نفی زائد است نه نفی اقل یعنی ما بیش تر از کار آنها، آن ها را کیفر نمی دهیم حالا شاید بعضی ها را هم ببخشیم (وَیَعْفُوا عَن کَثِیرٍ) (۳۵) کمتر کیفر بدهیم.

بیان محال بودن سلب ابتدایی نعمت از صاحبان آن

(ذلِکَ جَزَیْنَاهُم بِمَا کَفَرُوا) کفران نعمت کردند (وَهَلْ نُجَازِی إِلَّا الْکَفُورَ) ما فقط کیفری که می دهیم به افرادی که کفر می ورزند می دهیم افرادی که مؤمن باشند هرگز ما نعمت را از آن ها نمی گیریم هیچ ممکن نیست خدای سبحان ابتدائاً نعمتی را از کسی بگیرد ابتدائاً نعمت می دهد ولی ابتدائاً هرگز نعمتی را نمی گیرد این آیه حصر کرده فرمود: (ذلِکَ بِأَنَّ اللّهَ لَمْ یَکُ مُغَیِّراً نِعْمَهً أَنْعَمَهَا عَلَی قَوْمٍ حَتَّی یُغَیِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ) (۳۶) فرمود ما نعمت را می دهیم چه لایق چه غیر لایق اما ممکن نیست از کسی نعمت را بگیریم مگر بعد از کفران او، هر کس بخواهد نعمتش محفوظ باشد باید درون خودش را حفظ بکند اصلاح بیرون اثری ندارد فرمود: (ذلِکَ بِأَنَّ اللّهَ لَمْ یَکُ مُغَیِّراً نِعْمَهً أَنْعَمَهَا عَلَی قَوْمٍ حَتَّی یُغَیِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ) اگر معاذ الله از نظر درون عوض شدند ما می گیریم خب اگر بخواهند خدای سبحان به اینها فیض برساند باید درونشان را حفظ کنند هرگز خدا نعمتی را که داده نمی گیرد.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

پانویس۱. ↑ سبأ/سوره۳۴، آیه۱۱۲. ↑ انبیاء/سوره۲۱، آیه۸۰۳. ↑ ص/سوره۳۸، آیه۳۶۴. ↑ نمل/سوره۲۷، آیه۴۴۵. ↑ نمل/سوره۲۷، آیه۲۳۶. ↑ نمل/سوره۲۷، آیه۲۳۷. ↑ بقره/سوره۲، آیه۲۵۱۸. ↑ . نهج البلاغه،شریف رضی، خطبه ۱۶۰. ۹. ↑ اسدالغابه، ابن اثیر،ج۲، ص۲۶۹. .۱۰. ↑ اصول کافی،شیخ کلینی، ج۵، ص ۹۰ .۱۱. ↑ وسائل الشیعه،شیخ حر عاملی، ج۱۷، ص۲۳۸ .۱۲. ↑ هود/سوره۱۱، آیه۴۱۱۳. ↑ اصول کافی،شیخ کلینی،ج۶،ص۴۷۶-۴۷۷ . ۱۴. ↑ تفسیر کنزالدقائق، ج ۱۰، ص۴۷۵.۱۵. ↑ . تفسیر کنزالدقائق، ج ۱۰، ص۴۷۴.۱۶. ↑ علامه مجلسی،بحارالأنوار، ج۹۱، ص ۱۴۶ .۱۷. ↑ . ر. ک: گلستان سعدی، مقدمه؛ «از دست و زبان که برآید□□□ کز عهده شکرش به درآید».۱۸. ↑ □ قصص/سوره ۲۸، آیه□ ۷۸. ۱۹. ↑ نحل/سوره۱۶، آیه۵۳۲۰. ↑ جن/سوره۷۲، آیه۹۲۱. ↑ شوری/سوره۴۲، آیه۳۲۲. ↑ اعراف/سوره۷، آیه۴۰۲۳. ↑ فصلت/سوره۴۱، آیه۱۲۲۴. ↑ نمل/سوره۲۷، آیه۲۲۲۵. ↑ ابراهیم/سوره۱۴، آیه۲۴۲۶. ↑ المفردات فی غریب القرآن،راغب اصفهانی، ص۳۳۲ .۲۷. ↑ التفسیر الکبیر، فخر رازی،ج۲۵، ص۲۰۱. ۲۸. ↑ رعد/سوره۱۳، آیه۳۵۲۹. ↑ عیون اخبارالرضا،شیخ صدوق، ج۲، ص۲۷۴ . ۳۰. ↑ التفسیر الکبیر، فخر رازی،ج۲۵، ص۲۰۱ . ۳۱. ↑ نبأ/سوره۷۸، آیه۲۶۳۲. ↑ نمل/سوره۲۷، آیه۸۹۳۳. ↑ انعام/سوره۶، آیه۱۶۰۳۴. ↑ بقره/سوره۲، آیه۲۶۱۳۵. ↑ شوری/سوره۴۲، آیه۳۰۳۶. ↑ انفال/سوره۸، آیه۵۳

آیات ۱۵ تا ۱۷ سوره سبأ ۹۲/۰۳/۱۳

.Your browser does not support the audio tag

(لَقَدْ كَانَ لِسَبَإٍ فِى مَسْكَنِهِمْ آيَةٌ جَنَّتَانِ عَن يَمِينٍ وَشِمَالٍ كُلُوا مِن رِّزْقِ رَبِّكُمْ وَاشْكُرُوا لَهُ بَلْدَةٌ طَيِّبَةٌ وَرَبٌّ غَفُورٌ (۱۵) فَأَعْرَضُوا فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ سَيْلَ الْعَرِمِ وَبَدَّلْنَاهُم بِجَنَّتَيْهِمْ جَنَّتَيْنِ ذَوَاتَىْ أُكُلٍ خَمْطٍ وَأَثْلٍ وَشَىْ ءٍ مِن سِدْرٍ قَلِيلٍ (۱۶) ذلِكَ جَزَيْنَاهُم بِمَا كَفَرُوا وَهَلْ نُجَازِى إِلَّا الْكَفُورَ (۱۷))

ص: ۱۴۵۹

گرچه بعضی از این مطالب بازگو شد اما برخی از نکاتی که از اول سور ه تا اینجا مانده است مطرح بشود چون طرح آیات و مبحث جدید با تعطیلی ای که در پیش داریم سازگار نیست.

چشم گیر بودن حمد ونتایج آن در ماجرای داوود و سلیمان و ملکه سبأ

قسمت مهمّ آنچه در این بخش آمده چند مطلب است که کاملاً خودش را نشان می دهد یکی مسئله حمد است مسئله حمد چه درباره نعمت های دنیا چه درباره نعمت های آخرت به صورت حمد آمده در نقل جریان این دو پیامبر بزرگوار داوود و سلیمان(سلام الله علیهما) به عنوان شکر مطرح شده است در جریان قصه سبا به عنوان اینکه اینها شاکر نبودند گرفتار کیفر شدند نقل شده است این چند مورد نشان می دهد که مسئله حمد در این بخش از سور ه خیلی چشمگیر است.

تفاوت حمد انسان در دنیا و آخرت

مطلب دیگر این است که حمد گاهی برای ثواب است و انجام وظیفه است مثل حمد دنیا, گاهی به عنوان لذت است نظیر حمد آخرت, حمد آخرت برای ثواب بردن نیست چون آنجا دیگر دار تکلیف نیست ولی همان طوری که از خوردن میوه بهشت لذت ظاهری می برند, از حمد الهی لذت باطنی می برند این چنین نیست که در آیه اول سور ه که فرمود: (الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی لَهُ مَا فِی السَّماوَاتِ وَمَا فِی الْأَرْضِ) با جمله ای که فرمود: (وَلَهُ الْحَمْدُ فِی الْآخِرَهِ) یکسان باشد آنهایی که وارد سرزمین بهشت شدند می گویند: (الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزَنَ), (۱) (الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی صَدَقَنَا وَعْدَهُ وَأَوْرَثَنَا الْأَرْضَ نَتَبَوَّأُ مِنَ الْجَنَّهِ حَيْثُ نَشَاءُ) (۲) اینها حمدهایی است که لذیذانه است نه حمدهای عابدانه و زاهدانه که حمدی بکنند که ثواب ببرند اگر از نشستن در غرف مبنیه لذت جسمی می برند اگر از خوردن فواکه بهشت لذت جسمی می برند از حمد ذات اقدس الهی لذت معنوی می برند.

ص: ۱۴۶۰

۱- (۱) . سوره فاطر، آیه ۳۴.

۲- (۲) . سوره زمر، آیه ۷۴.

جمع منافع دنیوی و اخروی حمد در حمد مردان الهی

مردان الهی در دنیا همان لذت را دارند به اضافه ثواب, یعنی وقتی انبیا و اولیای الهی می گویند: (اَلْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ) (۱) هم عبادت است و ثواب دارد هم بر اساس «من ذا الـذی ذاق حلاوه محبّتک فرام منک بـدلا» (۲) یا «أذقنی فیه حلاوه ذکرک» (۳) که در دعاهای بعضی از روزهای ماه مبارک رمضان است لذت می برند یعنی اینها هم لذت می برند هم ثواب، اینها جامع بهشت و دنیایند جامع (الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی لَهُ مَا فِی السَّماوَاتِ وَمَا فِی الْأَرْضِ) و (وَلَهُ الْحَمْدُ فِی الْآخِرَهِ) هستند.

لزوم تفسیر انفسی آیات قرآن علاوه بر تفسیر آفاقی آن

مطلب بعـدی آن است که آنهایی که بیشتر در خدمت قرآن کریم اند ضـمن تفسیر آفاقی آیات قرآن از تفسیر انفسی غفلت نمی کننـد ظاهر آیه (یَعْلَمُ مَا یَلِجُ فِی الْأَرْضِ وَمَا یَخْرُجُ مِنْهَا) همین است که آن هر حبه ای که در زمین می رود خدا می داند چه می رویانـد چقدر می رویاند اینها را خدا می داند این ظاهر آیه است آن بزرگواران، این آیه را بر ظاهر حمل می کنند می گویند معنای آیه هم همین است اما می گویند ما یک تفسیر انفسی هم داریم اگر شما بذر خوبی را در زمین کاشتید این میوه خوب می دهـد یک بـذر تلخی را کاشتیـد این میوه تلـخ می دهد نمی گویند آیه آن است که ما می گوییم ولی می گویند ما این را هم بایـد مواظب باشـیم آنچه در ذهن ما فرو می رود آن غـذایی که می خوریم آن حرفی که می شـنویم آن نگاهی که می کنیم این «یلج فی ارض النفس» است میوه این هم بالأخره یا تلخ است یا تند است یا کَز است و مانند آن، این تفسیر آیات انفسـی معنایش این نیست که آیه می خواهـد این را بگوید, آیه این را نمی خواهد بگوید ولی می گویند ما بهره های انفسـی هم بایـد ببریم همان طوری که خـدای سـبحان می دانـد این حبه ای که در زمین فرو می رود بارش چیست می داند این حرفی که ما شـنیدیم این غذایی که ما خوردیم این نگاهی که ما کردیم این هم بارش چیست (یَعْلَمُ مَا یَلِجُ فِی الْأَرْضِ وَمَا یَخْرُجُ مِنْهَا وَمَـا یَنزِلُ مِنَ السَّماءِ وَمَا یَعْرُجُ فِیهَا) (۴) بنابراین دو مطلب است یکی اینکه ما بگوییم آیه این را می خواهـد بگویـد هرگز, آیه این را نمی خواهد بگوید آیه همان معنای اولی است یکی اینکه ما بهره انفسی می بریم این را می گویند تفسیر انفسی در قبال تفسیر آفاقی، نه معنای لفظ این است نه آیه می خواهد این را بگوید یعنی مؤمنان و مردان الهی مواظب خودشان هستند.

۱- (۳) . سوره فاتحهالکتاب، آیه ۲.

۲- (۴) . بحارالانوار، ج ۹۱، ص ۱۴۸.

۳- (۵) . اقبال الاعمال، ص ۱۲۵.

۴- (۶) . سوره سبا، آیه ۲؛ سوره حدید، آیه ۴.

سوگند به ربوبیت الهی در ایجاد معاد توسط خدای عالم به غیب

فرمود: (وَقَالَ الَّذِینَ کَفَرُوا لاَ تَأْتِینَا السَّاعَةُ) (۱) قسم می خورد می گوید: (بَلَی وَ) این واو واو قسم است مُقسم به او, ربوبیت است و این ربوبیت را وصف کرده به عالِم به غیب بودن و این مُقسم به آن طوری که سیدناالاستاد بیان کردند که قسم های خدا به بیّنه است نه در قبال بیّنه، کسی که بیّنه ندارد قسم می خورد اما خدا به بیّنه قسم می خورد مثل اینکه کسی بگوید الآن روز است می گویند به چه دلیل روز است, می گوید قسم به این آفتاب که الآن روز است این به دلیل، قسم خورده نه به چیز دیگر, ذات اقدس الهی که قسم یاد می کند به دلیل، قسم یاد می کند یعنی اگر کسی به مقسم به آیه توجه بکند به مطلب پی می برد خب رب آن است که آدم را بپروراند اگر کسی رها بکند پاداش ندهد کیفر ندهد به اعمال و اسرار آدم نپردازد اینکه ربوبیت نیست این رها کردن است. پس قسم خوردن به ربوبیت در حقیقت توجه دادن به حدّ وسط برهان است منتها وصفی را روی این ذکر کرده نفرمود خالق سماوات و ارض است یا فلان بلکه فرمود عالم الغیب است یعنی مسئله معاد یک امر غیبی است توقع نداشته باشید که اگر گفتند در قبر سؤال و جواب و کتابی هست شما با حسّ ظاهری بشنوید برزخ از این قبیل نیست ساهره قیامت از این قبیل نیست که شما توقع داشته باشید یک دستگاه ضبط بگذارید در قبر ببینید سؤال و جواب چیست این چنین نیست (بَلَی وَرَبِّی لَتَأْتِیَنَّکُمْ عَالِمِ الْغَیْبِ) (۲) یعنی خدایی که عالم به غیب است معاد را مطرح کرده پس شما توقع نداشته باشید با احکام شهادت بخواهید جریان غیب را مطرح کنید.

۱- (۷) . سوره سبا، آیه ۳.

۲- (۸) . سوره سبا، آیه ۳.

تبیین فرق بین تفسیر انفسی قرآن با تفسیر به رأی

پرسش: اگر باب تفسیر انفسی باز بشود حد ومرزی هم می شود برایش تعیین کرد؟

پاسخ: بله کسی که اهل این کار است مرزش جایی است که بتواند با تهذیب نفس با (یُعَلِّمُهُمُ الْکِتَابَ وَالْحِکْمَهَ) (۱) هماهنگ باشد او حق ندارد بگوید چه اینکه هرگز نگفت و هرگز نمی گوید آیه این را می خواهد بگوید, اما می گوید خدای سبحان وقتی می داند این بذر, بذر خوبی است در این دل زمین رفت و میوه خوب می دهد خب حرف خوب, موعظه خوب, مطالب خوب, نگاه خوب, توجه خوب که وارد صحنه نفس بشود آن هم میوه خوب می دهد این تنظیری است نه اینکه بگوید آیه این را می خواهد بگوید یک دانه اش هم حق ندارد بگوید چه رسد به اینکه ما بگوییم مرزش تا کجاست همین که بخواهد از حدود لفظ و معنا و مفهوم عبور بکند دیگر تفسیر نیست این یک دانه اش هم جایز نیست چه رسد به مرز و اینها ولی بخواهد تهذیب کند بله خب تهذیب می کند, نفس را تهذیب می کند, با تشبیه با تنظیر و اینها هدایت می شود آن مرزش مشخص است.

پرسش:... پاسخ: آنها هم همین را می گویند اگر بگویند این لفظ این را می خواهد بگوید آن بیراهه است اما بخواهند بگویند ما این را هم باید مواظب باشیم خدایی که آن حبه ها را می داند اگر تلخ است و ترش است و شیرین است میوه اش چه خواهد بود خب آنچه ما می شنویم هم خدا می داند باید مواظب باشیم این طیّباتی که گفتند تنها سیب و گلابی نیست حرف های خوب هم طیّب است اینکه گفتند در دنیا رزق دارد در آخرت رزق دارد شعیب(سلام الله علیه) وقتی که از نبوت خبر می دهد می گوید: (رَزَقَنِی مِنْهُ رِزْقاً حَسَناً) (۲) معلوم می شود نبوت, رزق است امامت, رزق است ولایت, رزق است معرفت, رزق است اینها رزق اند نان و گوشت هم رزق اند منتها آیات باید مشخص بکند که کدام رزق را در اینجا بیان کرده.

ص: ۱۴۶۳

۱- (۹) . سوره بقره، آیه ۱۲۹؛ سوره آل عمران، آیه ۱۶۴؛ سوره جمعه، آیه ۲.

۲- (۱۰) . سوره هود، آیه ۸۸.

اخبار از عجز مصدودکنندگان سبیل الهی و عذاب اخروی آنان

مطلب بعدی آن است که برخی ها خودشان بیراهه می رونـد (یک) راه دیگران را هم می بندند (دو) اینها (یَصُدُّونَ عَن سَبِیلِ اللَّهِ) (۱) هستند اینها که صدّ عن سبیل الله می کننـد صدّ هم به معنای لازم آمده هم به معنای متعدّی صدّ یعنی صدّ نفسه عن سبیل الله اینجا به معنی انصرف است یا یعنی صدّ غیره عن سبیل الله اینجا به معنی صرف است چه صدّی که با انصراف همراه باشد چه صدّی که با صرف همراه باشد همه اینها برای به عجز رساندن و عاجز کردن دین خداست فرمود اینها که سعی می کنند معاجزین باشند هرگز به مقصد نمی رسند همیشه دنبال اند (وَالَّذِینَ سَعَوْا فِی آیَاتِنَا مُعَاجِزِینَ أُولئِکَ لَهُمْ عَذَابٌ مِن رِّجْزٍ أَلِیمٌ). (۲)

بیان بی ادبی های منکرین معاد به سخنان پیامبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) و ردّ آن

بعد می رسیم به مسئله (هَلْ نَدُلُّکُمْ عَلَی رَجُلٍ) (۳) آنها در نهایت بی ادبی گاهی می گفتند ـ معاذ الله ـ این حرف ها سِحر است گاهی می گفتند شعر است گاهی می گفتند کهانت است گاهی می گفتند این کذب است گاهی می گفتند فِریه است گاهی هم می گفتند ـ معاذ الله ـ جنون است حالا ـ یا در مقاطع مختلف می گفتند یا احزاب و گروه های مختلفی برای خودشان دسیسه آوردند این چند حرف بی ادبی را اینها داشتند و قرآن کریم از این بی ادب ها درباره انبیا(علیهم السلام) این چند بی ادبی را نقل کرده گاهی می گفتند سحر است گاهی می گفتند شعر است گاهی می گفتند کهانت است گاهی هم می گفتند فریه و کذب است گاهی هم می گفتند نه ـ معاذ الله ـ او اصلاً مجنون است حالا یا در مقاطع گوناگون این بی ادبی را داشتند یا گروهی این چنین می گفتند و گروهی آن چنان و ذات اقدس الهی همه این باطل ها را زدوده فرمود این حقّ طلق است و حقّ محض، این چنین نیست که افترایی در کار باشد. آنها با تعجب می گفتند که یک خبر جدیدی است که (إِذَا مُزِّقْتُمْ کُلَّ مُمَزَّقٍ) برای اینکه این را خیلی تلخ و سخت جلوه بدهند گفتند: (إِنَّکُمْ لَفِی خَلْقٍ جَدِیدٍ) (۴) این جمله اسمیه است معنای ثبات را می رساند و مانند آن, نهایت بی ادبی را اعمال کردند گفتند کسی پیدا شده می گوید شما وقتی تکه پاره شدید پودر شدید خلق جدید پیدا می کنید نه «انکم تبعثون»، «انکم تبعثون» یک مقدار نرم تر است.

۱- (۱۱) . سوره اعراف، آیه ۴۵.

۲- (۱۲) . سوره سبأ، آیه ۵.

۳- (۱۳) . سوره سبأ، آیه ۷.

۴- (۱۴) . سوره سبأ، آیه ۷.

تبیین سخت و بی خاصیت بودن قلب منکرین معاد از سنگ

اینها کسانی اند که قلبشان نه مثل مس است نه مثل آهن بلکه سنگ است و از سنگ سخت تر. می دانید مس منشأ برکت است این را می شود آب کرد و برکاتی از این مس گرفت آهن هم بشرح ایضاً[همچنین] می شود نرم کرد و از آن استفاده کرد اما سنگ را نمی شود نرم کرد اینکه می گویند این قلبش سنگ است برای اینکه از مس نه تنها قیمتش کمتر است بلکه پست تر است برای اینکه نرم شدنی نیست آب شدنی نیست اینکه فرمود برخی قلوب مثل حجر است مثل سنگ است بلکه از سنگ سخت تر است برای اینکه بعضی از سنگ ها (وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللّهِ) (۱) برای همین است.

سرّ تشبیه قلوب منکرین معاد به سنگ

ما مس داریم بالأخره سفت و سخت است اما منشأ برکت است می شود این را آب کرد آهن داریم این را می شود در کوره برد و آن را نرم کرد و وجود مبارک داوود(سلام الله علیه) بر اساس عنایت و اعجاز الهی این آهن را دست می زد مثل موم می شد که این علم نیست که بارها به عرضتان رسید که کسی درس بخواند یاد بگیرد این قداست روح آن شخص است لذا درباره زره بافی تعبیر به علم کرد فرمود: (وَعَلَّمْنَاهُ صَنْعَةَ لَبُوسٍ لَكُمْ لِتُحْصِنَكُم مِن بَأْسِكُمْ) (۲) اما در مسئله نرم کردن آهن نفرمود «و علّمناه الانه الحدید» فرمود: (وَأَلَنَّا لَهُ الْحَدِيدَ) (۳) این با درس و بحث حل نمی شود این با قداست روح حل می شود یک وقت است ولیّ ای از اولیای الهی حمدی می خواند بیمار شفا پیدا می کند این یک راه فکری ندارد که بگویند آقا چه کار کردی که با یک حمد بیمار را شفا دادی این به قداست و طهارت روح آن شخص وابسته است معجزه و کرامت، اینها جزء علوم نیستند نظیر فقه و فلسفه و تفسیر و اصول که آدم درس بخواند اینها را یاد بگیرد مثل اینکه ما یک تجارت داریم یک ارث, در تجارت خب کسب است یک راه فنی دارد یا درسی دارد که چگونه انسان کشاورزی کند دامداری کند تجارت کند پیشه وری کند و مالدار بشود اینها با درس و بحث حل می شود اما نمی شود به پسری گفت که تو مال پدر را ارث بردی چه کار کردی که ما هم برویم آن کار را بکنیم ارث ببریم ارث به پیوند وابسته است اینکه درسی نیست که ما درس بخوانیم از پدرش ارث ببریم! این علم الوراثه با پیوند با ذات اقدس الهی رابطه دارد این درسی نیست این بحثی نیست این فکری نیست اینکه وجود مبارک امام صادق(سلام الله علیه) به اباحنیفه فرمود: «ما ورّثک الله من کتابه حرفا» (۴) همین است فرمود تو یک حرف ارث نبردی علم الدراسه مشکل آن فتواهای عمیق معنوی اهل بیتی را حل نمی کند این یک رابطه می خواهد غرض این است که (وَأَلَنَّا لَهُ الْحَدِيدَ) از سنخ علم نیست اما ذات اقدس الهی فرمود سنگ نه مثل موم نرم می شود نه مثل مس آب می شود لذا قلب اینها سخت تر از اینهاست. بیان نورانی حضرت داوود در قلب اینها اثر نکرده برای اینکه قلبشان از آهن سخت تر بود آهن نرم شد این قلب نرم نشد یا مس آب شد اینها از خجالت آب نشدند این گونه تعبیرات هست.

۱- (۱۵) . سوره بقره، آیه ۷۴.

۲- (۱۶) . سوره انبیاء، آیه ۸۰.

۳- (۱۷) . سوره□ سبأ، آیه□ ۱۰.

۴- (۱۸) . علل الشرائع، ج۱، ص۹۰.

شکر از اوصاف ظاهری و باطنی داوود و سلیمان(علیهما السلام) و مراتب آن

بعد فرمود آنچه ذات اقدس الهی درباره این دو بزرگوار فرمود قسمت مهمّ ظاهری اش و باطنی اش همان شکر است شکر هم چند بخش دارد ممکن است افرادی شاکر باشند اما شکور بودن کم است شکور کسی است که علماً معتقد باشد و بفهمد این نعمت, مُنعمی دارد و خداست لساناً هم مُقر باشد و عملاً ـ هم این نعمت را بجا مصرف بکند دیگر هرگز نگوید من خودم زحمت کشیدم پیدا کردم خودش و زحمت خودش و محصول خودش را نعمت الهی بداند اگر کسی این کار برای او ملکه شد این می شود شکور.

اخبار قرآن از کمی بندگان شکور الهی

این گونه افراد کم اند که (قَلِيلٌ مِنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ) (۱) اما وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) وقتی به حضرت عرض کردند این همه رحمت های الهی به شما عنایت شده است شما چرا این قدر بی تابی می کنید فرمود: «ألا أكونُ عبداً شكورا» (۲) خب آن مقام خاصی است شکور بودن کم است (قَلِيلٌ مِنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ) اما ممکن است دیگران شکر بکنند ولی بالأخره شکر, نعمت را اضافه می کند.

امکان مسبوق به استحقاق نبودن نعمت های الهی و ملحوق به شکر بودن آن

برخی از مفسران خیال کردند آ نچه ذات اقدس الهی به داوود داد بدون توقع بود مستحضرید که خدا بدون سابقه فیض دارد اما به طور لاحقه نیست یعنی این چنین نیست که نعمت های الهی مسبوق به استحقاق باشد در آن بیان نورانی امام سجاد در صحیفه سجادیه هست که فرمود: «منّتك ابتداء» (۳) یعنی این چنین نیست که کسی از تو مستحق باشد طلبکار باشد منّت خدا, نعمت خدا ابتدایی است اما حالا که داد, توقع دارد این طور نیست که نه مسبوق به استحقاق باشد نه ملحوق به توقع.

ص: ۱۴۶۶

۱- (۱۹) . سوره سبأ، آیه ۱۳.

۲- (۲۰) . الکافی، ج ۲، ص ۹۵.

۳- (۲۱) . الصحیفه السجادیه، دعای ۴۵.

ناتمامی دیدگاه ملحوق به شکر نبودن عطای الهی به داوود نبی(علیه السلام)

درباره (وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ مِنَّا فَضْلاً) (۱) برخی از اهل تفسیر گفتند که قبلاً که استحقاق نبود بعداً هم که خدا فرمود ما فضلی دادیم یعنی چیزی از تو نمی خواهیم این بعید است نعمتی را که ذات اقدس الهی به کسی داد باید انسان شاکر باشد و آن نعمت را بجا مصرف کند بنابراین گاهی نعمت های ما مسبوق به عمل است مثل اینکه خدای سبحان فرمود اگر روزه گرفتید اعتکاف کردید فلان عبادت را انجام دادید ما فلان نعمت را به شما می دهیم خب یک وعده الهی بود گرچه آن کار هم به فضل خداست این به حسب ظاهر زمینه درخواستی را فراهم می کند اما نه اینکه بگوییم این نعمت را خدا به ما داد ما درباره آن نعمت هر تصمیمی بخواهیم بگیریم، بگیریم! این طور نیست هم مسبوق به یک وظیفه است هم ملحوق به یک وظیفه, گاهی مسبوق به وظیفه نیست ولی حتماً ملحوق به وظیفه است نعمتی را که ذات اقدس الهی داد انسان باید آن را قدردانی کند حق شناسی کند و بجا مصرف کند اینکه فرمود: (وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ مِنَّا فَضْلاً) آن است.

بیان کیفیت هم آوازی کوه ها در تسبیح با داوود نبی(علیه السلام)

اما این (يَا جِبَالُ أَوِّبِي مَعَهُ) (۲) اوّب یعنی رجّع, ترجیع بکن تکرار بکن تسبیح را, تذکره را آیا این از سنخ آن «لا اله الاّ الله» شجره موساست (۳) که موسای کلیم می شنود که دیگران نمی شنوند این یک احتمال, چون آن شجر درست است که بر اساس (إِن مِن شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ) (۴) همواره تسبیح گوی حق بود اما یک فیض جدیدی نصیب شجر شد که آن سخن را گفت حالا ـ این شجر با دریافت آن فیض خاصّ الهی به این نغمه توحیدی مترنّم شد با اینکه در همه حالات بر اساس آیه سوره «اسراء» مسبّح است و حامد, جبالی که مربوط به حضرت داوود(سلام الله علیه) بود هم از این قبیل بود که آنها در عین حال که مشمول (إِن مِن شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ) بودند یک فیض تازه ای نصیب آنها شد که آنها به تسبیح متنعّم شدند یحتمل, یا همان را که دائماً داشتند تکرار می کردند و وجود مبارک داوود اشراف پیدا می کرد یحتمل, ولی باید نظیر نماز جماعت که به تبعیّت امام انجام می دادند این چنین باشد نه (يُسَبِّحْنَ) به حال خودشان نظیر نماز فرادا (سَخَّرْنَا الجِبَالَ مَعَهُ يُسَبِّحْنَ بِالعَشِيِّ وَالإِشْرَاقِ) (۵) این (مَعَهُ) یعنی به تبعیّت او, به همراهی او, به دنبال او به دستور او و مانند آن، پس تعبیری که شده (يَا جِبَالُ أَوِّبِي مَعَهُ) نه اینکه خودت مستقل باشی تسبیح بگویی نه, نظیر نماز جماعت است که در نماز جماعت بالأخره مأموم, مع الامام است نه مستقل, اینجا هم سلسله جبال مع داوود(سلام الله علیه) هستند نه مستقل پس چه از قبیل شجره موسی باشد چه از قبیل تسبیحات عادی باشد باید در خدمت حضرت داوود و تبعیّت از حضرت داوود باشد حالا چه دیگران متوجه بشوند چه دیگران متوجه نشوند (وَأَلَنَّا لَهُ الْحَدِيدَ) هم که بحثش گذشت.

۱- (۲۲) . سوره سبأ، آیه ۱۰.

۲- (۲۳) . سوره سبأ، آیه ۱۰.

۳- (۲۴) . ر.ک: سوره قصص، آیه ۳۰.

۴- (۲۵) . سوره اسراء، آیه ۴۴.

۵- (۲۶) . سوره ی ص، آیه ی ۱۸.

تبیین مُظهِر فیض بودن ولیّ خدا

در جریان حضرت سلیمان هم که فرمود: (غُدُوُّهَا شَهْرٌ وَرَوَاحُهَا شَهْرٌ) (۱) اشاره می شود که گاهی تسخیر برای طوفان است که با (بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ) این کشتی لنگر می اندازد گاهی [حرکت] کشتی با باد است گاهی با موتور و امثال ذلک است گاهی با (بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ) است وجود مبارک نوح وقتی می فرمود: (بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ) این کشتی راه می افتاد وقتی می خواست جایی بایستد لنگر بیندازد می گفت (بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ) این (بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ) برای ولیّ ای از اولیای الهی که مشمول فیض خدا شد به منزله (كُنْ) خداست (۲) چون (كُنْ) فعل خداست فعل خدا که واجب نیست فعل خدا ممکن است اگر فعل خدا ممکن است این ولیّ خدا مظهر این فعل می شود لذا می گویند (بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ) برای عبد خالص خدا که مورد عنایت ویژه الهی باشد مثل پیغمبر و امام به منزله (كُنْ) خداست خب اگر (مَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ) از همین قبیل است این جریان (بِسْمِ اللَّهِ مَجْرِيها وَمُرْسَاهَا) (۳) از همین قبیل است خدای سبحان اراده می کند می فرماید: (كُنْ) آن شیء حاصل می شود.

عدم تنافی مُظهِر بودن ولیّ خدا با محال بودن تفویض

همین فیض را ذات اقدس الهی بدون تفویض در عبد خودش اظهار می کند نه _ معاذ الله _ تفویض بکند که کاری را به او واگذار بکند که خودش منزوی بشود تفویض چه در تکوین چه در تشریع مستحیل است تفویض معنایش این است که کار را به دیگری واگذار بکند و خودش منزوی و منعزل بشود این نیست چون او (عَلَى كُلِّ شَيْ ءٍ قَدِيرٌ) (۴) است قدرت او نامتناهی است دو برهان دارد که دو حدّ وسط دارد یکی اینکه این بنده از آن جهت که بنده است یک لحظه نمی شود او را رها کرد که بگوییم تو این کار را انجام بده این هستی اش به عنایت الهی وابسته است چگونه می شود کاری را به او واگذار کرد بگویی خودت انجام بده این محال است یعنی این شخص قابل نیست یکی اینکه تفویض از نظر اینکه قدرت ذات اقدس الهی نامتناهی است قابل انقطاع نیست تا ما بگوییم این قسمت را خدا به دیگری داده خودش _ معاذ الله _ منعزل شده خب اگر قدرتی نامتناهی باشد (بِكُلِّ شَيْ ءٍ مُحِيطٌ) (۵) باشد که انعزال پذیر نیست انزواپذیر نیست.

۱- (۲۷) . سوره سبأ، آیه ۱۲.

۲- (۲۸) . سوره بقره، آیه ۱۱۷؛ سوره یس، آیه ۸۲.

۳- (۲۹) . سوره هود، آیه ۴۱.

۴- (۳۰) . سوره بقره، آیه ۲۰.

۵- (۳۱) . سوره فصلت، آیه ۵۴.

بیان علی(علیه السلام) به تجلّی بودن خلقت و مُظهِریّت انسان

آن وقت در بیانات نورانی حضرت امیر قرار می گیرد که به نحو تجلّی است که اصلاً خلقت به نحو تجلّی است که «اَلْحَمْدُ لِلَّهِ الْمُتَجَلِّی لِخَلْقِهِ بِخَلْقِهِ» (۱) اگر تجلّی است که طبق بیان نورانی امام رضا(سلام الله علیه) افراد به منزله آینه اند (۲) ما در آینه عکس فعل خدا را می بینیم نه عکس خدا را بنابراین هم توحید تأمین است هم ولایت تأمین است این اثر دارد اما اثر در حقیقت به اذن ذات اقدس الهی است اینها مرآت و مظهر هستند که از اینها به عنوان مظاهر اسمای الهی یاد می کنند شما مظهرید یعنی ذات اقدس الهی با این اسم که عالم را اداره می کند در شما ظهور کرده نه اینکه ــ معاذ الله ــ تفویض کرده که شما شدید مستقل و خدا شده منزوی این طور نیست.

بررسی بعضی از مصادیق مُظهِر اراده الهی بودن ولیّ خدا

درباره نعمت تسخیر هم این چنین است اگر نوح(سلام الله علیه) با بسم الله طوفان را اداره می کرد این هم همین طور است و اینجا هم ﴿فَسَخَّرْنَا لَهُ الرِّيحَ﴾ (۳) یعنی هر وقت او بخواهد خب وقتی وجود مبارک سلیمان می خواهد, اراده او مظهر اراده ذات اقدس الهی است ذیل آیه ﴿وَمَا تَشَاؤُونَ إِلَّا أَن يَشَاءَ اللَّهُ﴾ (۴) ملاحظه فرمودید که حضرت آنجا چه فرمود, فرمود خدا اگر بخواهد چیزی اراده کند از قلب ما می گذرد این مجاری امور به دست شماست تقدیرات به دست شماست یعنی از اینجا عبور می کند بالأخره باید در جهان امکان از جایی عبور کند یا نکند, فعل خدا که ممکن است یک جا باید ظهور بکند یا نکند فرمود: «انّ الله جعل قلب ولیه وکر الاراده» (۵) وکر یعنی آشیانه, این پرنده غیبی وقتی می خواهد پرواز کند روی قلب امام می نشیند و بعد به دیگران می رسد خب اگر فعل خدا, اراده خدا ممکن است این باید جایی ظهور بکند این به وسیله وجود مبارک نوح ظهور می کند وجود مبارک سلیمان ظهور می کند آن ﴿بِسْمِ اللَّهِ مَجْرِيهَا وَمُرْسَاهَا﴾ این است اینجا فرمود: ﴿فَسَخَّرْنَا لَهُ الرِّيحَ﴾ او اگر اراده کرده این تخت حرکت کند حرکت می کند و تعبیرات دیگری منتها روایی نیست آمده که اینها صوَر ملائکه را صور انبیا را داشتند (۶) البته تعبیر انس و جن نیست.

۱- (۳۲) . نهج البلاغه، خطبه ۱۰۸.

۲- (۳۳) . ر.ک: التوحید(شیخ صدوق)، ص۴۳۴ و ۴۳۵.

۳- (۳۴) . سوره ص، آیه ۳۶.

۴- (۳۵) . سوره انسان، آیه ۳۰؛ سوره تکویر، آیه ۲۹.

۵- (۳۶) . تفسیر فرات الکوفی، ص۵۳۰.

۶- (۳۷) . تفسیر کنز الدقائق، ج ۱۰، ص ۴۷۴؛ انوارالتنزیل، ج ۴، ص ۲۴۳.

در جریـان سـلیمان(سـلام الله علیه) هم فرمود سـلیمان این قـدرت را داشت وقتی عمرش به پایان رسـید این موریانه که موریانه بالاـ□خره از زمین برمی خیزد و برخی از مفسّـِران گفتنـد اینکه از این موریانه به ارْضه یاد می شود برای اینکه این یک حشـره زمینی است یک حیوان زمینی است.

پرسـش:...پاسـخ: انبیای بعـدی البته داشـتند اما انبیای بعـدی به این سِـمت منصوب نبودنـد فعلاً بساطشان برچیـده شد یعنی این بساطی که (فَسَـخَّرْنَا لهُ الرِّیحَ) باشد این نبود آن یک تسـخیر رسمی بود گاهی ممکن است ولیّ ای از اولیای الهی بر باد حکم بکنـد بر آب حکم بکنـد امـا مقطعی است به عنوان یک رسالت رسـمی یک معجزه رسـمی برای کسـی مثل (أَلَنَّا لَهُ الْحَدِیـدَ) باشد یا (فسَخَّرْنَا لهُ الرِّیحَ) باشد نبود.

تفسیر انفسی نبودن امر به زره بافی داوود(علیه السلام) به جلوگیری قهر الهی با لطف او

در همان آیات انفسـی می بینیـد در جریان حضـرت داوود که گفتنـد شـما زره بباف برای اینکه جلوی شمشـیر تیز را که آهن است یک زره سـتبر می گیرد یعنی جلوی آهن را باید با آهن گرفت خب از اینجا منتقل شدند که ما در بعضی از ادعیه داریم که «أعوذ بک منک» (۱) خـدایا جلوی قهر تو را جز لطف تو چیزی نمی گیرد این معنای این آیه نیست این معنای این روایت نیست این تنبّهی است که شـما اگر بخواهید از غضب ذات اقدس الهی نجات پیدا کنید با چه راهی می توانید نجات پیدا کنید با قلّه ها و قلعه ها که فرمود: (صَیَاصِیهِمْ) (۲) اینها را بیرون کردیم با چه چیزی می خواهیـد از خدا فرار کنید از قهر و غضـب خـدا با چه چیزی می خواهی نجات پیـدا کنید یعنی چیزی هست که انسان را از غضب خدا نجات بدهد جز لطف و محبت او, «اعوذ بک منک» این معنای آیه نیست این تفطنی است که اگر کسـی بخواهـد از قهر الهی نجات پیـدا کنـد هیـچ چاره ای جز مِهر او نیست. اینها لطایفی است که گاهی نصیب این مفسّران شده و می شود.

ص: ۱۴۷۰

۱- (۳۸) . الکافی، ج۳، ص ۳۲۴ و ۴۶۹.

۲- (۳۹) . سوره□ احزاب، آیه□ ۲۶.

از دست دادن نعمت ها ثمره کفران نعمت قوم سبا

در جریان سبا هم فرمود اینها دو باغ داشتند اول استحقاق که نداشتند ما به اینها دادیم به اینها گفتیم: ﴿كُلُوا مِن رِّزْقِ رَبِّكُمْ وَاشْكُرُوا لَهُ بَلْدَةٌ طَيِّبَةٌ وَرَبٌّ غَفُورٌ﴾ اگر هم لغزش کردید استغفار کنید خدا می آمرزد اینها بالکلّ اعراض کردند گفتند ما زحمت کشیدیم و پیدا کردیم ما طولی نکشید که بعد از اعراض اینها و فاصله گرفتن اینها از مرز شریعت، این دو باغ البته نه اینکه دو باغ بود حالا یا مثلاً رودخانه ای در شهر هست که شرقش یک طرف غربش یک طرف یا یمینش یک طرف یسارش یک طرف یا نه, درّه ای هست که بالأخره یمینی دارد و شمالی دارد یک گروه بودند و یمین و شمال داشتند یا دو گروه بودند در دو قسمت شهر می نشستند بالأخره باغ های فراوانی بود نعمت های فراوانی داشت اما همه اینها تبدیل به چند درخت شد فرمود: ﴿وَبَدَّلْنَاهُم بِجَنَّتَيْهِمْ جَنَّتَيْنِ﴾ به دو باغی که ﴿ذَوَاتَيْ أُكُلٍ خَمْطٍ﴾ اُكل یعنی خوراکی, این باغ ها به این سه قسمت تقسیم شد یک قسمتش دارای میوه های تلخ بود ﴿ذَوَاتَيْ أُكُلٍ﴾ بود نه اَکل, اُکل یعنی خوراکی ﴿أُكُلُهَا دَائِمٌ﴾ (1) یعنی خوراکی اش دائم است میوه اش کامل است ﴿ذَوَاتَيْ أُكُلٍ خَمْطٍ﴾ (یک) «و ذواتی اثل» این اثل, عطف بر خَمط نیست بر اُکل است درخت هایی که ﴿ذَوَاتَيْ أُكُلٍ﴾ هستند یعنی صاحبان میوه ای هستند که آن میوه ها خمط است (یک) «ذواتی اثل» هستند یعنی آن درخت ها دارای میوه کَز و شورند (دو) «ذواتی شیء من سدر قلیل» درختی که میوه اش سدر باشد خیلی کم بود این فایده دارد ولی اندک است خب همه آن نعمت ها را فرمود ما از اینها گرفتیم ﴿وَهَلْ نُجَازِي إِلَّا الْكَفُورَ﴾ این حصر است فرمود ما اگر بخواهیم کسی را کیفر بدهیم مجازات کنیم جز افرادی که کفران نعمت کردند نمی دهیم این کفران نعمت در قبال آن شکر است البته شکر توحیدی دارد قلبی دارد قالبی دارد علمی دارد عملی دارد لفظی دارد کفران هم بشرح ایضاً[همچنین] این هم نشان می دهد بخش وسیعی از این آیات اوایل سوره مبارکه «سبا» مربوط به شکر نعمت است ما هم خدا را شاکریم و از همه شما متشکّریم و اگر گاهی در خلال سؤال و جواب و اشکال تندی یا کوتاهی شده از همه شما عذرخواهی می کنیم.

ص: ۱۴۷۱

۱- (۴۰) . سوره رعد، آیه ۳۵.

«و الحمد للّه ربّ العالمين»

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹